ترجمه و شرح

الاحتجاج

تأليف

الشيخ ابي منصور احمد بن علي بن ابي

طالب الطبرسي

من علماء القرن السادس

منشورات الشريف الرضي

جلد ٤ـ١


مرکز تحقیقات رایانه ای
قائمیه اصفهان
السلام علیک یا صاحب الزمان
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.ir

شرح و ترجمه احتجاج طبرسی

مشخصات کتاب

شماره کتابشناسی ملی : ۱/ ۱/ ۱/ ۱۲۹۲۶۰
سرشناسه : غفاری مازندرانی، احمد
عنوان و نام پدیدآور : شرح و ترجمه احتجاج طبرسی[چاپ سنگی]بقلم نظام‌الدین احمد غفاری مازندرانی‌بتصحیح پاکتچی
وضعیت نشر : تهران‌مرتضوی۱۳۶۲
مشخصات ظاهری : ۵۱۱ ص
شماره بازیابی : ۱۲۹۲۶۰ ن.۱ چ.دوم ث.۲۱۷۱۴۳
وفات: قرن ششم / مترجم قرن ده
تعداد جلد واقعی: 4
زبان: فارسی
موضوع: چهارده معصوم علیهم السلام

جلد اول

[مقدمه مؤلف]

(1) بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ
شکر و سپاس مر خداوندی را سزاست که ذات کامله‌اش از صفات مخلوقین متعالی، و حمد و ستایش بی‌احصایش در خور واجب الوجودیست که وجودش ابدی و باقی است. بلکه ذات عدیم المثالش منزه و مبرا از وصف و بیان صفات ثبوتیه است که «لا تُدْرِکُهُ الْأَبْصارُ»؛ و صفت کامله‌اش مصفی و معراست از آنچه لایق ذات پسندیده او نیست از عوارض سلبیه که «لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْ‌ءٌ وَ هُوَ الْواحِدُ الْقَهَّارُ»، بسبب ازلیتش مرتقی است بدوام و بقا، و بوسیله سرمدیتش مرتفع است از زوال و فنا. و اهبی که بوجوب الوهیتش جمیع خلایق بتواتر نعم غیر متناهیه‌اش رطب اللسان، و رحیمی که به ترادف و تتابع رحمت واسعه‌اش از ابتدای ترحم و احسان باصناف انسان همگی و تمامی ایشان بحمدش عذب البیانند، لیکن از کثرت ایادی و عواطف و از بسیاری مواهب و عوارف بأنواع مخلوقات بسبب عدم احاطه عقول انسانی بآن یعنی اشتمال حواس ظاهری و باطنی بکثرت آن بی‌شبهه و گمان تمامی بنی نوع انسان را احصای شکر و حمدی اندک آن بیرون از حیز قدرت و امکان است (بیت)
سبحان خالقی که صفاتش ز کبریابر خاک عجز میفکند عقل انبیاء لهذا السنه کلامی ناطقین از بیان حمد ذات واجبش الکن، و بیان عرفانی واصفین از اوصاف نعوت رب العالمین الحن است (بیت)
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:4 آنچه پیش تو غیر از آن ره نیست‌غایت فهم تست «اللّه» نیست و ازینجاست حضرت نبی ایزد تعالی و تبارک قائل بعجز و فهم و درک خود در باب معرفت خالق الجن و الملک گشته که فرمود
«ما عرفناک حق معرفتک»؛
اکتفا بر شهادت وحدانیتش نماید که
«اشهد أن لا اله الا اللّه وحده لا شریک له»
، شهادتی که وسیله ثقل میزان حسنات ارباب معرفت و حال و سبب سفیدروئی اصحاب فضیلت و کمال در روز «لا یَنْفَعُ مالٌ وَ لا بَنُونَ» گردد.
(1) «و اشهد أن محمدا عبده و رسوله» یعنی بر حقیت رسالت رسول مجتبی خاتم رسل و انبیا سید و سرور اصفیا شفیع امتان در روز جزا محمد المصطفی علیه صلوات اللّه تعالی گواهی دهد.
و همچنین اقامه شهادت نماید بر آنکه وصی سید الأنبیاء خیر الأوصیاء و الأولیاء امیر المؤمنین علی علیه التحیة و الثنا بهترین اوصیا و نیکوترین اولیا وصی و جانشین رسول آخر الزمان بنص قرآن و بحکم حضرت نبی ایزد

سبحان است.
و عترت طاهره او ائمه هادین و امنای حضرت رب العالمین و حجج ارحم الراحمین بر تمامی مخلوقین و راهنمایان بطریق صدق و یقین ائمه معصومین بر سکنه زمین‌اند، و آن اعیان، بی‌شبهه و گمان افضل از همه انبیا و مرسلین سابقین‌اند، و اتمام نعمت واهب منان بجمیع خلقان بواسطه تعین ذوات مقدسه ایشان بامامت و ولایت انس و جان بجهت ارتقای کلمه شهادت و ایمان از حضرت ایزد سبحان بطفیل آن اعیان است، و اختیار و اجتبای آن اوصیای ابرار تعطفا منه سبحانه بجهت سایر برایا محض از برای اظهار لطف و حکمت و ایضاح و اعلان عدل و رحمت او است. فلهذا استنکار و استکبار او منع اما بوسیله ارسال انبیا و تعیین اولیا نزح و دفع نمود، و افساد خلل و زلل متمرّدان بوسیله عصمت و پاکی ذوات کامله آن اعیان قمع و رفع فرمود.
و چون آن ائمه انام حفظه احکام و شرایع دین اسلام و باعث سیاست و هیبت
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:5
اهل معصیت و آثامند، (1) حضرت مهیمن سبحان آن هدایت اهل ایمان را از جمیع ذنوب و عصیان و تمامی عیوب و نقصان پیوسته بحفظ و امان خود نگاهداشته. زیرا که هر یک ایشان را جز ارباب تجارب و تکالب و رادع اصحاب تظالم و تواثب‌اند چه وجود ذوات ذی الجود ایشان دافع ضرر درندگان و گزندگان از طوایف انس و جان و سبب تأدیب اهل تمرد و طغیان‌اند، بلکه مانع همگی خلقان از دواعی خواهش شیطان و از اطاعت آن غاوی انسان است، زیرا که ایزد منان در هیچ زمان جمیع بندگان خود را بی‌ارشاد دلالت و برهان حجت نگذاشت، بلکه همیشه در میان مردمان مرشد هادی معصوم بودی که بوساطت ارشاد خلایق از کثرت ناصر و معین پیوسته ظاهر و مشهود می‌بود؛ و هر فردی از افراد ایشان از او بفیض احکام شرایع و دین و بتعلیم آداب اسلام و ایمان و ملت سید المرسلین میرسیدند، یا بوسیله قلت نصیر و ظهیر غائب و مکتوم میگردید، تا آنکه خلایق را بر حضرت رب العزت حجت و برهان در آخرت بعد از ارشاد در این جهان خلقان را در باب عدم آن نباشد؛ و هیچ چیز از ضروریات دین مبین بر جمیع مخلوقین مشتبه و ملتبس از میامن الطاف ایزد مقدس نشود.
و اینکه حضرت ایزد تعالی تعیین انبیا و تشخیص اولیا بواسطه ارشاد و اهتدای خلق اللّه تعالی نمود، و آن طایفه را در باب تعیین رئیس و حاکم برای ایشان مجوز و مرخص ننمود باعث آنست که علم الهی محیط و محتوی و مشتمل و مبتنی است با آنکه انسان را اطلاع کما ینبغی و یلیق بر حقایق اسرار ایزد خالق نیست، زیرا که اعیان ایشان از پیغمبران و

رسولان بمضمون صدق مشحون «وَ ما أوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلّا قَلِيلًا» بقلت علم و حال متصف‌اند فکیف سایر برایا دعوای فهم و ذکا توانند نمود.
دلیل دیگر آنکه چون حضرت عز و جل متعالی است از ارتکاب فعلی که بذات ستوده صفات او جایز نباشد مثل تکلیف بندگان بامری که ایشان بیشتر بآن عالم مبتدی نشده باشند محال است، زیرا که هر گاه حضرت اله بندگان خود را مختار گرداند

در باب کسی بواسطه ریاست و امامت کافه انام است و حال آنکه آن بنده را علم کما هو حقه فی الواقع بر تکالیف شرعیه که مراد خالق البریه باشد نباشد، پس احتمال آنست که آنچه خلاف مراد رب العباد باشد بندگان را ارشاد بآن نماید و بآن امر فرماید.
و این پسندیده نیست، زیرا که آن کس تکلیف انام بحق از روی تحقیق و تعیین نکرده بواسطه آنکه سابقا مهتدی بآن نشده درین صورت دو امر لازم آید: یکی شرکت بندگان ایزد سبحان تعالی با خلقان در باب تعیین نبی و ولی بواسطه ایشان، دوم تکلیف بما لا یطاق.
و این هر دو باطل است، زیرا که حضرت واجب الوجود تنزیه ذات و تقدیس خود از صفات مخلوقین نمود، چنان که در قرآن میفرماید که «وَ رَبُّکَ یَخْلُقُ ما یَشاءُ وَ یَخْتارُ ما کانَ لَهُمُ الْخِیَرَةُ سُبْحانَ اللّٰهِ وَ تَعالی عَمّٰا یُشْرِکُونَ» یعنی یا محمد پروردگار تو در خلق و فعل آنچه اراده کند مختار است علی الخصوص در باب تعیین نبی و ولی و اصلا بندگان را کار رخصت و اختیار نیست، زیرا که اگر بندگان را در آن شغل اختیار باشد لازم آید که ایزد مختار را مانند و شریک و سهیم در اختیار باشد و حال آنکه ایزد منان منزه است از شرکت خلقان بایشان چنانچه بوضوح رسیده. و نیز تقدیس ذات مقدس از امر بتکلیف ما لا یطاق بذریعة «لا یُکَلِّفُ اللّٰهُ نَفْساً إِلّٰا وُسْعَها» نمود. و هو حسبی و نعم الموجود.
(1) بدان امانک اللّٰه تعالی که علامة العلماء و افضل الفضلا و قدوة المجتهدین و اکمل المتقدمین و المتأخرین و اتقی فضلاء الشریعة و افحل علماء الشیعه (ابو علی الطبرسی) سقی اللّٰه ثراه و جعل الجنة مثواه در تألیف کتاب احتجاج باین دلیل مستدل و محتاج شده گوید: سببی که مرا بر تألیف و تصنیف این کتاب مستطاب داشت عدول و انحراف اصحاب انکار و اعتساف و ارباب لجاج و جدال غیر انصافست، چه ایشان طریق بحث و احتجاج از برای نفی دعوای اهل جدال و لجاج را بذریعه کریمه «وَ لا تُجادِلُوا»

منکرند و قول منکرین در این باب آنست که حضرت نبی المستطاب و آل و اصحاب در هیچ محل و مآب متوجه جدال و لجاج و بحث و احتجاج نشدند،

و علمای شیعه نیز تجویز بحث و جدال و استعمال آن عمل نکردند، بلکه بوثیقه آیه مذکور عمل آن را از معایب شنیعه شمرده فاعل و ساعی آن را از علمای اتقیا نشمردند؛ لیکن من چون کتابی که محتوی بر جواز آن عمل و مشتمل بر ذکر مجمل و مفصل آن فعل بود ملاحظه و مطالعه کردم که زیرکان معانی و بیان در محاورات علم و ادب و دقیقه‌شناسان عجم و عرب در اثبات مقدمات فروع و اصول علم دین با جمعی از اهل خلاف و ذوی الفضول از روی صدق و یقین مکالمه و مجادله فرمودند تا آنکه در آن کلام از روی حجت و الزام اثبات مطلب و مرام خود نمودند و جواب موجه که در وجه نهی جدال در چند مقام و محالی که از حضرت واحد متعال واقعست از روی برهان و استدلال بیان نمودند که مراد و مفاد از نهی ایزد لا یزال در باب لجاج و جدال- و اللّٰه اعلم بحقیقة الحال- (1) آنست که جمعی ضعفاء عقول که در علم و القول و مساکین اهل معرفت و حضور قاصر الدرک و الشعور که از اثبات مطالب بر خصم غالب عاجز باشند و قدرت اتمام دلیل از روی الزام و احتجاج بر خصم صاحب ابرام و لجاج نداشته باشند باید که سالک مسالک طریق مجادله و ناهج مناهج شیوه مخاصمه نشوند، زیرا که در علم راجل و از طریقه بحث غافلند، اما جمعی از مبارزان مضمار فصاحت و بلاغت و فارسان میدان بیان و استطاعت که بممارست الزام و احتجاج غالب و قادر بر خصمای لجاج باشند آن طایفه محمود العاقبة بنا بر وثقیه «وَ لا تُجادِلُوا ... إِلَّا بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ» از قبل حضرت رب العالمین و سید المرسلین و ائمه معصومین سلام اللّٰه علیهم اجمعین بمقاومت خصوم و مداومت کلوم مأمور و منسوبند، و این معنی بر همگنان اظهر من الشمس و ابین من الامس است که هر گاه مؤمن عالمی بر اصناف کفره لئام یا از توابع نواصب و اهل الحاد مدعین اسلام در باب اثبات دلایل امر دین و اظهار طرق شرایع سید المرسلین و اثبات منهاج ائمة المعصومین از روی

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:8

صدق و یقین مجادله نمایند و بر آن منکرین از روی حجج و براهین تفوق و غالب آمده بر خصمای اضلای مبغضین دلیل عدم حقیقت و رجحان طریق اختیار و ارشاد ایشان را بر آن اذلاء ظاهر و عیان نماید، بیشبهه آن عالم در روز حساب و شمار از عنایت و احسان ایزد غفار داخل «جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ» گشته برفعت مکان و محل بر ابنای زمان خود مفتخر و مکمل گردد، بلکه بارتقاء جاه و مقام بوسیله مرحمت مهیمن علام از سایر انام اعزاز و احترام یافته بمزید رتبه فضل و حال و مرتبه معرفت و کمال در اقطار و اکناف زمین مشهور و منتشر گردد، و چنین سعادت بغیر عنایت صمدیت هر کسی را میسر نگردد (بیت)

این عطیه بهر کسی ندهندحب ایشان عطای لم یزلیست (1) بناء علیه این

بنده ذلیل نیلا للثواب الجزیل در صدر این کتاب مستطاب ابتدا نماید بذکر و بیان فصل چندی که منطوی و مستعمل و محتوی و مشتمل باشد بر ذکر آیات با برکات قرآن عزیز سبحان که امر بعضی انبیا و پیغمبران بر اتمام حجت و اثبات برهان بر ارباب تمرد و طغیان نمود و آن اعیان را در آن باب تأکید فراوان فرمود.
و چون قرآن لازم الاذعان مبتنی و مشتمل است بر بسیاری از بیان اخبار احوال و فضیلت حال انبیای عالیشان و رسولان معجزنشان که هر یک آن اعیان در ایام نبوت و ارشاد خلقان مانع ادله منکران و دافع أسئله منافقان بر دین قویم و صراط المستقیم بحجج قاهره ظاهره و براهین واضحه باهره نمودند و بیان احوال انبیا و رسولان باحسن وجوه عیان فرمودند خصوصا حال پسندیده خصال رسول واهب متعال علیه و علی آله صلوات اللّٰه الملک الفعال که به اوضح التبیان بیان نمود، فلهذا این احقر شروع در ذکر مجادله آن سید و سرور و باقی ائمه اثنا عشر علیهم صلوات الرب الاکبر نمود، و در بعضی محل و مقام در هنگام بیان کلام معجز نظام برگزیدگان مهیمن علام ذکر کلام جماعت شیعیان آن
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:9
ائمة الانام علیهم السّلام که حال مستدعی و مقتضی آن باشد نماید و لیکن در اکثر محال ذکر اسانید رجال و بیان اصحاب اقوال ننماید؛ مبنی بر سه وجه: «وجه اول» اجماع و اتفاق همه اصحاب است در آن باب. «وجه دوم» موافقت ادله نقلیه با دلایل عقلیه است و عدم مخالفت هر یک از آنست با دیگری. «وجه سوم» کثرت شهرت و تواتر آنست چنانچه در اکثر کتب و سیر مذکور و در السنه و افواه مشهور است و مؤالف و مخالف را در آن خلاف نیست.
(1) بناء علیه احتیاج به بیان اسناد رجال و ذکر اصحاب اقوال نیست اما در اخبار محتجه مرویه از ابی محمد الحسن بن علی العسکری علیه السّلام و التحیه چون در حد شهرت موافقت باجماع و اخبار باقی ائمة الابرار علیهم السّلام الملک الغفار ندارد با آن که اکثر محال امثله که در احتجاج اقوال و افعال حضرت ابی محمد الحسن العسکری علیه السّلام مذکور میگردد سابقا در بیان امثله و احتجاج سایر ائمة الانام علیهم السّلام مذکور و مسطور گشته، لیکن به وسیله عدم اشتهار تمام ظهور لا کلام محتاج ببیان اسناد رجال منقوله و مرویه از حضرت امام علیه السّلام در باب لجاج و احتجاجست. فلهذا فقیر جمیع آنچه از آن حضرت علیه السّلام نقل و بیان مینماید چون سند آن همه یکیست بواسطه اتحاد آن در اول جزو آن اخبار محتجه مرویه از تفسیر و غیره سند خود را تا بآن حضرت یک بار بیان نمود و مکرر بیان ننمود. و استعانت ما در بیان مطلب و مقصود از حضرت مهیمن معبود است، و هو حسبی و نعم الوکیل الودود.

فصل

[آیاتی که به احتجاج دستور می‌دهند]

ذکر بیان آنچه حضرت ایزد سبحان در قرآن لازم الاذعان امر اهل اسلام باحتجاج و الزام منکرین لجاج نمود بشرطی که جدال و لجاج باحسن وجه الزام و احتجاج باشد و سبب دفع و رفع شبهات اهل انکار و نواصب و منکرین بالجاج شود (1) حضرت ملک تعالی جل شانه در کلام لازم الاحترام خطاب مستطاب بحضرت نبوت مآب محمد علیه صلوات الملک الوهاب نمود که «وَ جادِلْهُمْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ» «1» یعنی ای محمد باید که مجادله تو با کفار اشرار و اهل انکار بر وجه احسن واقع گردد.

یعنی مجادله و مباحثه و مکالمه و مخاصمه با منکران دین و خصمای ضالین بنوعی متمشی و مبتنی گردد که حقایق جمیع ضروریات شرع متین بر طوایف منکرین واضح و مبین گشته موجب رفع و دفع شبهات آن ملاعین گردد.

و نیز عز من قال میفرماید که «وَ لا تُجادِلُوا أَهْلَ الْکِتابِ إِلَّا بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ» «2» تفسیر کلام ایزد علام و اللّه اعلم بحقیقة المرام آنست که مجادله شما ای حضرت نبی

---

(1) سورة النحل: 125.

(2) سورة العنکبوت: 46.

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:11

الوری با اهل کتاب از نصاری اهل دغا و یهود عاقبت نامحمود و مجوس پرفسوس باید بطریق حیله و مکر و افسوس نبود بلکه بحث و جدال و مباحثه قیل و قال با اهل عتو و لجاج محض بواسطه اثبات حق و احتجاج بود.

(1) و نیز حضرت رب العزیز در کلام لازم الاحترام در باب احتجاج حضرت ابراهیم علیه السّلام بر ارباب لجاج و لئام بحضرت نبی المستطاب نماید که «أَ لَمْ تَرَ إِلَی الَّذِی حَاجَّ إِبْراهِیمَ فِی رَبِّهِ أَنْ آتاهُ اللَّهُ الْمُلْکَ» «1» و حقایق این بیان در تفسیر قرآن واضح و عیانست، هر کرا اراده اطلاع بر کما هی احوال حمیده خصال آن نبی ایزد متعال باشد باید رجوع بآن محال نماید.

و نیز مهیمن عزیز حکایت از بیان حال ابراهیم علیه السّلام مینماید که در هنگامی که حجت خود را بر عبده نجوم مشهور و معروف بشمس و زهره و قمر بثبوت و لزوم رسانید و بوسیله زوال و افول و انتقال و خمول بر حدوث هر یک آن و اثبات محدث بواسطه هر یک آن بیان کرده فاطر و موجد آن را عیان نموده، چنانچه میفرماید که «وَ کَذلِکَ نُرِی إِبْراهِیمَ مَلَکُوتَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ لِیَکُونَ مِنَ الْمُوقِنِینَ» الی قوله «وَ تِلْکَ حُجَّتُنا» «2».

خلاصه كلام آنكه اين آيات و امثال دليل بين و حجت روشن است بر جواز احتجاج بلكه نص امر است در بعضى مقام بوجوب اثبات حق از روى بحث و احتجاج بر اصحاب جدال و لجاج، و شرح معانى و تفسير آيات بر منهاج ائمة البريات بزودى مذكور گردد.

---

(1) سورة البقرة: 258.
(2) سورة الانعام: 75- 83.

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:12

و از سيد البشر عليه صلوات الرب الاكبر مروى و مشتهر است كه آن نبى عدنان از لسان معجز نشان بيان نمودند كه ما بزبان هفتاد نفر از اعيان پيغمبران بر اثبات حقيت دين ايزد سبحان بر منكران ملل و اديان بحث و جدال و مباحثه از روى فضل و كمال كرديم تا حقيت اديان بر اهل انكار و طغيان از روى حجت و برهان ظاهر و عيان نموديم.

[اخباری که به احتجاج دستور می‌دهند]

اشاره

اما اخبار در فضل و ثواب علمای مجادلین بر منکرین دین زیاده از حد حصر و شمار و بیرون از حساب و تذکار است؛ لیکن ما نبذی از آن بواسطه تحریض و ترغیب عالمان بر آن مذکور و بیان گردانیم:

[دستور به احتجاج از پیغمبر خاتم]

(1) از جمله آن اخبار صحت آثار، حکایت کرد و نقل روایت نمود سید الزاهد و العالم العابد ابو جعفر مهدی بن ابی الحرب الحسینی المرعشی رضی اللّٰه عنه که آن سید صاحب النسب العالی و الحسب المتعالی مبین گردانید که حکایت نمود بمن شیخ الصدوق ابو عبد اللّٰه جعفر بن محمد الدوریستی رحمة اللّٰه علیه؛ و آن دانا نقل نمود که حدیث کرد بمن پدرم محمد بن احمد رحمة اللّٰه، و آن کامل نقل حکایت و سند روایت از شیخ السعید ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه القمی رضی اللّٰه عنهم نماید، و آن عالم روایت کند از ابو الحسن بن محمد القاسم المفسر الأسترآبادی، و آن فاضل نقل حکایت و سند روایت از دو بزرگ زیرک ابو یعقوب یوسف بن محمد بن زیاد و ابو الحسن محمد بن علی السیار نماید، و این دو دانا از صلحای شیعه امامیه و از اتقیای این طایفه رفیعه‌اند، و ایشان هر دو بلا واسطه روایت کنند از حضرت ولی ایزد باری ابو محمد حسن العسکری علیه السّلام که آن امام زمان فرمود که پدر بزرگوارم حدیث نمود از آبای عظام و اجداد گرام ما و آن اعیان از جدم سید النبیین

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:13

و سید المرسلین اشرف سایر اولاد لؤی بن غالب محمد بن عبد اللّٰه بن عبد المطلب روایت کردند که آن حضرت به هنگام خطاب با اعزه اصحاب از لسان معجز نشان بیان نمودند که یتیمترین کسی که از آبای صلبی و امهات رحمی خود منقطع گشته یتیم و بیکس و بی‌یار و همنفس ماند و حال او در غایت قلق و اضطراب و نهایت عسرت و انقلاب باشد، و اصلا کسی که مراعات حال و مراقبت احوال او نماید از اقربا و اقوام و از اصدقا و سایر انام موجود نباشد؛ مع هذا بانواع شداید ایام و اصناف مشقت آلام ممتحن گردد حال او بصلاح و سداد و بانجام و استعداد ادنی و اقربست از حال یتیم منقطع از ایتام اهل ایمان که از امام زمان خود محروم و منقطع گردد و بوساطت سوانح امور زمان و علایق و عوایق دوران یا به اغوای شیطان من کل الوجوه از فیض سعادت خدمت و ادراک شرف صحبت کثیر المنفعت آن هادی زمان مأیوس گشته از استفاده و استفاضه علوم شریعت رسوم دینیه و تعلیم معارف یقینیه محروم ماند، و بر حال خود در امور ممتحنه مأمور به از شرایع دین سید النبیین و طریقت ائمة المعصومین سلام اللّٰه علیهم اجمعین مطلع نباشد که حکم آن بچه کیفیت و عنوانست. در این حال اگر کسی از شیعیان ما که عالم و دانا و عارف و شناسا بود بعلوم ما و بآداب شریعت و سلوک طریقت هدایت و ارشاد آن جاهل یتیم که منقطع از مشاهده جمال ما و مأیوس از ادراک

لقای باقی اولیای ملک تعالی گشته در حجر او یتیم ماند و حقایق اوامر و نواهی شرعیه را کما هی نداند بیشک و خفا در روز ثواب و جزا در منازل رفیع الاعلی از هم سالکان ماست (بیت)
زهی هدایت و احسان حق زهی توفیق‌که یافت جنت و گردید با ائمه رفیق

[دستور به احتجاج از حضرت امیر المؤمنین]

(1) و نیز باسانید مذکوره از ابی محمد الحسن العسکری علیه السّلام مروی و منقولست که جد بزرگوارم حضرت امیر المؤمنین علی علیه السّلام روزی با خواص اصحاب سعادت انتساب خطاب مستطاب کرده از زبان معجز نشان بیان فرمودند که اگر عالم

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:14

و عارف از شیعیان ما که دانا بمراتب شریعت و شناسا بمطالب طریقت ما باشد بعضی از جهلای احبه و ضعفای غیر مبغضه ما را که باقصی درج عالیه علم و کمال و اسنی مدارج معرفت و حال نرسیده باشند بلکه در تیه جهل و نادانی در کمال حیرت و سرگردانی مانند و اصلا مفر و محیص از آن ظلمتکده جهالت ندانند باعث هدایت و ارشاد و سبب ارائت طریق صواب و سداد گشته آنها را از حضیض مذلت جهل با شرف اوج محل معرفت و عقل رساند و از فیض معرفت و عرفان و باستحصال علمی که از ما بایشان از روی مرحمت و احسان رسیده بانوار علوم حقیقت رسوم مستنیر و مستضیء گرداند؛ نتیجه آن در روز حساب و میزان دخول اعلی منازل فرادیس جنان و استقرار در ارفع اماکن آنست و او را ملبس گردانند باحسن البسه نفیسه و انفس اقمشه غیر رخیصه و در سر با زیب و فر او تاجی مرصع بجواهر بیشمار و لآلی آبدار باشد که خراج آن بمراتب زیاده از مال و باج تمامی این دنیا و ما یحتاج باشد که از اشعه نور آن اهل آن موطن منور و مزین گردند، و حله‌ای که در بدن آن بنده خاص الخاص ایزد مهیمن بود بیشک جمع ذخایر و دفاین دنیا و ما فیها بقیمت کمترین رشته از رشته‌های آن مساوی نبود؛ و در هنگامی که عرصات را از ورود قدوم اضاءت لزوم خود مستضیء و مستنیر گرداند؛ در آن حال بامر ایزد متعال منادی ندا کند که (1) ای بنده‌های حضرت اله وای محتاجان رحمت و مشتاقان این درگاه بر جمیع افراد رجال شما واضح و هویدا باشد که این همه عزت و احترام و مرحمت و اهتمام که نسبت باین بنده ایزد علام بوضوح و انجام رسید بجهت آنست که این دانا یکی از دانایان تلامذه بعضی اهل معرفت و عرفان و شاگردان اصحاب اسلام و ایمان از علمای آل محمد صلی اللّه علیه و آله و سلم که وسیله هدایت و ارشاد و سبب اهتداء و استرشاد بندگان حضرت خلاق العباد گشته و این طایفه محمودة العاقبه را از خارستان تیه جهل و نادانی بگلستان فضل و دانائی رسانید، لهذا این شرف و اکرام و عزت و احترام یافت.

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:15

پس هر احدی که مستدعی و مترقب این مرتبه کمال و مترصد این رتبه

حال باشد باید که دست در دامن اطاعت و متابعت شخصی زند که او از تیه جهل و خذلان بیرون آمده بوسیله سعادت ادراک علم و عرفان تحصیل جمیع مراتب اسلام و ایمان نماید، و بنور هدایت و ارشاد آن مهتدی گشته از طریق تمرد و عصیان برگشته اقتداء به و اقتفاءا لاثره مستتبع همه اقوال و مستتم جمیع افعال او گردد تا از حیرت ظلمتکده جهل بر گردد و او را در عرصات حساب و میزان تا بوصول نزهت الجنان چیزی مانع ایشان نگردد، چه ظاهر و بین و واضح و روشن است که هر گاه شخصی در ایام حیات مستعار دنیوی متوجه تحصیل امور ضروریه اخروی گردد و در تتمیم و استکمال جمیع مراتب خیر و احسان سعی و اهتمام فراوان نموده مستنفر از شرور منکران باشد حضرت مفتح الابواب قفل جهل از ابواب عقل او بردارد و شبهات دل او بهدایت حضرت عز و جل مرتفع و زایل گردد و همگی مطالب حال و مقاصد و مآرب کمال او را حاصل شود و بنیل امانی و آمال سرافراز گشته از تحصیل مراتب رضای الهی غافل نشود.

[دستور به احتجاج از حضرت سید الشهداء (ع)]

(1) و نیز بهمین اسناد صحیح از ابی محمد الحسن بن علی العسکری علیهما السّلام منقول و مرویست که جد بزرگوارم سید الشهداء ابا عبد اللّٰه الحسین علیه التحیة و الدعا در محضر جمعی از شیعیان ائمه اثنا عشر علیهم صلوات الواحد الاکبر باین کلام درر نظام صدق التیام متکلم گشته فرمودند که هر یتیم از ایتام محبین اهل بیت طیبین و طاهرین که از شرف صحبت لازم البهجت کثیر المنفعت امام زمان بواسطه غیبت و اختفای ایشان از خوف التهاب و اشتعال نوایر ارباب جور و عدوان منقطع و محروم ماند یا بوسیله محنت و مشقت مادر باب خونخواهی محبان ما از اعدای ما نتواند که از رشحات سحاب لجه علوم شریعت حقیقت رسوم و از قطرات امطار بحار افضال طریقت لزوم آن امام معصوم متمتع و منتفع گشته رشحه‌ای که وسیله خضارت کشت‌زار عبودیت

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:16

و امیدواری و قطره‌ای که موجب نضارت و شادابی طاعت حضرت باری گردد تحصیل نماید، در این حال اگر کسی متکفل احوال کثیر الاختلال او شود و از علوم ما آنچه بآن بنده ملک تعالی رسیده باو مواسات و احسان نماید تا آنکه آن بنده مطیع به تعلیم آداب شریعت دین مبین و تفهیم احکام طریقت ائمة المعصومین سلام اللّٰه علیهم اجمعین مستطیع و مهتدی شود در آن محل حضرت عز و جل بآن بنده متفضل از روی تفضل و استحباب باین خطاب مستطاب سرفراز و ممتاز گرداند که ای بنده مواسی کریم و ای لایق و سزاوار عطیه مهیمن قدیم من اولی بکرم و احری باعطای جزا و نعمم، زیرا که اکرم الاکرمین و ارحم الراحمین از صفات کامله و نعوت شامله منست.

در آن حال بواسطه ایصال عطیه مال واهب بی‌امتنان بملایکه جنان خطاب بدینسان نماید که ای مسبحین ملاء اعلا و ای مطیعین امر ایزد تعالی باید که در منازل خیر محافل بهشت برین بعدد هر یک حرف از حروف تعلیم علم دین هزار هزار قصر دلنشین بجهت سکنی آن مؤمن پاک دین ترتیب و تعیین نمایند و جمیع لوازم آن مکان و مشتهیات لایقه آن از سایر مستلذات و نعیم از البسه استبرق و سندس و رضوان و حور عین و غلمان و تسنیم معین فرمایند. حسب الامر ایزد منان ملایکه جنان جمیع آن را سرانجام و سامان نموده در روز جزا و ثواب خلقان آن بنده بر گزیده حضرت رحیم الرحمن را با عطای آن و بسکنای «جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا اَلْأَنْهارُ» مبتهج و شادمان گردانند.

[دستور به احتجاج از حضرت باقر (ع)]

(1) و بهمین اسناد صحیحه از حضرت ابو محمد الحسن العسکری علیه السّلام منقول و مروی است که حضرت امام الباطن و الظاهر محمد بن علی الباقر علیهما السّلام روزی با خواص تابعین اصحاب خطاب مستطاب فرمود که ای مؤمنین مطیعین اهل بیت سید المرسلین بدانید که عالمی که در مراتب فضل و کمال دانا و بآداب شریعت سید المرسلین شناسا باشد و از پرتو علم ظاهرش روشن و باطنش منور و مزین بود؛ حال او بعینه در مشابهت و مماثلت

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:17

(1) مثل کسیست که در شب دیجور ظلمتکده دنیا شمع افروخته در غایت اضائت و انارت با او بوده باشد که باعث هدایت و سبب استضائت طریق مقصود او و سایر الناس گردد، یعنی هر که نظر بدان شمع روشن کند پی بمقصد و مأمن برد بدان وسیله دعای خیر بجهت آن مؤمن نماید؛ حال عالم بدان منوالست گاهی که با او شمع نورانی از پرتو اشعه علم و دانائی بوده باشد که ازاله ظلمت جهل و رافع تیرگی حماقت و ضجرت بود، چه هر که از شعاع انوار علوم حقیقت مرسوم او مستضیء و مستنیر گردد از وحشت آباد ظلمت جهالت خلاص گشته از نکبت آباد اذیات کودنی و حیرت نجات یابد، بیقین در یوم الدین آن مؤمن پاک دین از عتقا و طلقای آن عالم متین از نار سجین است، و حضرت واهب بی‌منت و غرض آن بنده مؤمن متعوض را باضعاف مضاعفه احسان و عوض دهد بنوعی که هر موی که در بدن مؤمن معتق بود بمعتق ثوابی عطا کند که بمراتب زیاده بلکه افضل و ازید باشد از صدقه صد هزار قنطار ذهب خالص پاک که در طریق رضای حضرت خالق الافلاک بر وجه مأمور به عز و جل مشتمل و مؤدی گردد.
و صاحب صحاح اللغه میفرماید که «قنطار» بنا بر روایت معاذ بن جبل و باقی اصحاب علم و عمل عبارت از یک هزار و دویست اوقیه است که آن یک صد و بیست رطل مکه است یا مدینه علی اختلاف القولین، و گاه گفته می‌شود که قنطار پوست گاو نر است که مملو از ذهب احمر بود که جمیع آن را در راه حضرت اله تصدق کند.
و باعتقاد بعضی از ارباب فضل و حال صدقه آن مال بجهت آن بنده حضرت ایزد لا یزال و بال در مالست؛ زیرا که نظر بآنچه حضرت عز و جل برای آن بنده عالم کامل احسان بی‌امتنان نماید بمراتب اکمل و افضل و انفع و اشملست از ثواب صدقه هزار هزار رکعت نماز که در بیت اللّٰه الحرام بآن قیام و اقدام نماید. و بنا بر حدیث حضرت ختمی پناه علیه من الصلوات اذکاها و التحیات انماها یک رکعت نماز تام الشرائط و افعال که بموافق

رضای ایزد متعال مؤدی گردد ثواب آن در مآل در هنگام عرض اعمال بنزد
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:18
واهب بیمثال بهتر از بیست حج تامة المناسک و الافعالست؛ و یک حج بدلایل و حجج بهتر است از خانه مملو از ذهب احمر که همه آن در راه خالق اکبر بمساکین و فقرائی که مضطر باشند عطا و احسان نمایند. بناء علیه ثواب نماز و بندگی ایزد مختار بمراتب بسیار زیاده از مثوبات تصدق مال قنطار باشد، پس ثواب علمای راشد در یوم الدین که هدایت و ارشاد جهله مؤمنین نمایند از عنایت ارحم الراحمین از حد تعداد و تعین افزون و از حساب و شمار بیرون است. «اللهم وفقنا و ایاهم بالهدایة و الاهتداء الی یوم الدین انک خیر موفق و معین».

[دستور به احتجاج از حضرت صادق (ع)]

(1) و نیز بهمین اسناد از امام الهمام ابی محمد الحسن العسکری علیه السّلام مشهور و منقولست که آن حضرت فرمود که حضرت امام الخلائق جعفر بن محمد الصادق علیه السّلام در هنگام مکالمه با اصحاب اعیان چنین بیان فرمودند که علمای شیعیان ما مرابطین و مرتبطین باشند و در ثغر و جایی که آن جا بیم بوده باشد از مجاورت و همسایگی ابلیس نابکار و عفاریت اعوان آن مردود ایزد جبار، و هر گاه که آن جماعت باغیه فجار اراده خروج بر ضعفای جهلای شیعیان ائمة الابرار و تسلط آن ملاعین اشرار بر آن طایفه اخیار و اغواء و اضلال مؤمنین ابرار نمایند یا از نواصب معابدین اهل البیت طیبین کسی که وسیله جدال و لجاج یا باراده اثبات و احتجاج خواهد که جهله طایفه شیعه ما را الزام فرماید در آن هنگام و محال از علمای مرابطین بافضل و کمال که پیوسته همت خود بر الزام و احتجاج طوایف کفره لئام و اهل لجاج یا از بواقی انام و مدعین اهل اسلام شخص کامل فاضل با آن طایفه وخیم العاقبه از روی تفرس معرفت و حال بمباحثه و مجادله قیل و قال درآید و رفع شبهات فاسده و أسئله کاسده باطله آن جماعت از روی دلیل و حجت نماید، ثواب آن عالم متقی بی‌شبهه و بیقین در نزد حضرت رب العالمین بمراتب بسیار افضل و اکثر از ثواب مجاهدین اخیار است که همیشه آن طایفه با کفار ترک و روم

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:19

و خزر که عرب آن گروه را «جبل» گویند بیقین بوسیله آن فعل مثاب و مأجور باشد، بلکه هزار هزار مرتبه ثواب آن عالم مرابط انفع و ازید از ثواب مجاهدین یوم الدین در شرع و آئین باشد، زیرا که عالم مرابط مجاهد رفع شبهات از دین محبین و دفع اذیات و بلیات نواصب از مؤمنین بحجت و آئین نماید، و این معنی ظاهر و عیان است که رفع شبهات از دین ازید ثواب است در عقبی از دفع بلیات در دنیا. و اللَّه اعلم بالاخرة و الاولی.

[دستور به احتجاج از حضرت کاظم (ع)]

(1) و نیز بهمین اسناد مقدم از حضرت امام الاکرم ابن جعفر الصادق موسی الکاظم علیه السّلام مروی و منقولست که فقیه که از شرف خدمت کثیر المنفعه ما منقطع و محروم ماند مثل یتیم از ایتام مؤمنان است که محروم و منقطع از مشاهدت ما و از تعلیم شرایع و ارکان دین رسول آخر الزمان مایوس گردد، و کسی نبود که او را بتعلیم ما هو المنقول فی الفروع و الاصول معزز و ممتاز و مفخر و سرفراز گرداند و بدان وسیله او را از شر شیاطین ضالین و تبعه مضلین آن رئیس گمرهان برهاند بنوعی بسبب وساوس تلبیس ابلیس و اضلال اعوان آن خسیس ضال و هاوی و کاذب و خاوی نگردد، و دست تسلط آن طایفه غاویه و جماعت باغیه از ذیل و گریبان عصمتش کشیده و کوتاه گردد، البته آن ضال گمراه از طریق هدایت حضرت اله با تبعه و انصار در کمال قلق و اضطرار گشته در اوقات گاه و بیگاه عمرش بافسوس و بناله و آه مصروف و تباه گذرد و نامه اعمالش تیره و سیاه گردد، و این مقدمه بر آن منحوس اصعب و اشد است از مقدمه اضلال هزار عابد زاهد که آن ملعون ابدی و مطرود سرمدی با تبعه ضال در پی اغوا و اضلال آنها باشند زیرا که هم و غم و اندوه و الم عابد همگی و تمامی مصروف و معطوف است از برای رهائی نفس خود بتنهائی و اصلا غم و الم سایر امم از اولاد بنی آدم ندارد بخلاف فقیه عالم که با هم و غم رهائی نفس خود برای سایر بنی آدم محزون و متالم است بجهت

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:20

استخلاص سایر الناس از امم سید ولد آدم یعنی امت نبی العرب و العجم از عبید و اماء بلکه در فکر و ارشاد تمامی خلق اللّٰه تعالی است که بچه نوع تمامی بنی نوع انسان را از وسوسه مکر شیطان و از حیله و فسوس مکر آن رئیس اهل طغیان آزاد و مطلق العنان و مستخلص از نوایب التهاب آتش نیران ساخته داخل فرادیس جنان و مصاحب حور و غلمان گردانند، و بواسطه همین اراده و قصد آن فقیه کامل بسیار بهتر از هزار عابد بلکه از هزار هزار عابدست «اللهم ارزقنا رتبة الکمال بمحمد النبی و الآل علیهم صلوات الملک المتعال».

[دستور به احتجاج از حضرت رضا (ع)]

(1) و همچنين از حضرت الامام الهمام ابو محمد الحسن العسكرى عليه السّلام مروى و منقول است كه روزى امام البرايا ابى الحسن على بن موسى الرضا عليه السّلام از لسان معجز نشان بيان نمود كه در روز قيامت حسب الامر رب العزت بآن فقيه كه پيوسته در دار المشقه دنيا بعبادت و بندگى ايزد تبارک و تعالى در تمامى ساعات ليالى و ايام و همگى اوقات صبح و شام جميع اجسام و اندام و ساير جوارح خود را بالتمام بطاعت حضرت ملک العلام اشتغال دارد ملايک گرام بحکم لازم الاحترام بآن فقيه نيكو سرانجام ندا و اعلام نمايند كه: چون تو مرد نيک نام و بعبادت ما پيوسته مشغول بودى الحال خاطر از فضايح آثام و سوانح يوم القيام جمع نمودى و كفايت مئونت خود از روى فراست بردى و جد بسيار و جهد بيشمار بجاى آوردى بحكم حضرت واهب بى‌منت بايد داخل جنت گردى.
اينست حال عابد زاهد كه مطلب او همين رهائى نفس او بود و بس، اما فقيه صاحب علم و عرفان كه پيوسته افاضه خير و احسان او بجميع افراد انسان بود و همت او مصروف بود بآن كه همگى و تمامى انسان را بقدر وسع و امكان از چنگ شياطين و تبعه مرده آن ظالم بى‌دين رهانيده بوسيله تعليم و تفهيم ساير آداب شرايع حضرت نبى الاكرم سبب
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:21
هدايت و ارشاد جهله شيعيان و دخول جنان ايشان و تحصيل رضاى ايزد منان بواسطه مؤمنان گردد حسب الحكم قادر سبحان آن فقيه عالم را در انشاء اخروى و در منازل آن جهانى منادى ندا نمايد كه: اى فقيه عالم چون تو كفيل حال و وسيله حصول امانى و آمال ايتام محبين محمد و آل عليهم السّلام كه منقطع از شرف صحبت كثير المسرت و المنفعة آن بهترين طوايف انام عليهم سلام الملک العلام شديد چون شما باعث هدايت و ارشاد اين عباد يعنى ضعفاى محبان و مواليان ائمة المعصومين عليهم سلام اللّه المنان گشتيد بايد كه در موقف عرصات كه محل و مكان شفاعت خطيئات و عرض عذر تقصيرات عصات امت سيد البريات و جهله شيعيان ائمه اطهار است توقف نمائيد تا آنكه جماعتى كه از شما تعليم آداب دين مبين و احكام شرع سيد المرسلين گرفته باشند يا از كسى كه آن كس همه طرق شريعت و آداب ملت را بواسطه يا بوسائط از شما استعلام و استفهام نموده باشند شفاعت آنان را پيش نهاد همت خود گردان كه التماس تقصيرات همگى ايشان از تو مبذول و مقبول است.
حسب الامر خالق اكبر آن فقيه مؤمن در آن مأمن فيض‌گستر توقف نموده

شفاعت جمع بسیار بسیار بسیار کند تا آنکه بوسیله شفاعت آن فقیه نیکو کار جماعت بسیار و جماعت بسیار و جماعت بسیار داخل جَنّٰاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ گردند.
(1) و لفظ «جماعت بسیار» از آن امام ابرار ده بار تکرار یافته؛ و مراد از جماعت مذکور تلامذه بواسطه و وسایط آن عالمست که جمیع ارکان دین مبین و آداب شرع سید النبیین و منهاج ائمه معصومین سلام اللّٰه علیهم اجمعین را بجهله محبین اهل بیت طاهرین که علوم آداب دین از آن فقیه فرا گرفته باشند یا از کسی تعلیم گرفته باشند که آن کس از فقیه فرا گرفته یا از کسی که بدو سه واسطه از آن فقیه تعلیم گرفته باشند نموده و نمایند تا روز قیامت.
بناء علیه هر که دیده بصیرت و نظر خبرت گشاید و از روی عقل و معرفت و تفرس
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:22
و حذاقت ملاحظه و مشاهده نماید ادراک رفعت محل عابد و عالم و عزت و منزلت آن دو سالم کند که بچه کیفیت و عنوانست، زیرا که بعد از اطماع نظر و ابراح فکر مرتبه فضل و حال و مراتب معرفت و کمال هر یک بکمال وضوح و عیان رسد و ظاهر و بین گردد که رتبه فقیه فاضل بچندین مراتب و مراحل اعلی و افضلست از عابد غیر کافل.

[دستور به احتجاج از حضرت هادی (ع)]

(1) و نیز از امام الهمام ابو محمد الحسن العسکری علیه السّلام منقول است که پدر بزرگوار ایشان حضرت امام علی النقی علیه السّلام فرمود که بعد از غیبت کبرای قائم آل محمد حجة الهادی محمد المهدی علیه السّلام از علمای راشدین ائمة المعصومین سلام اللّٰه علیهم مؤمنی اگر مردم را بحضرت اله خواند و همه اصناف بنی آدم را برضا و خشنودی حضرت مهیمن صمدی دلالت کند و بر منکرین دین سید المرسلین از اهل الزام و لجاج بدلیل و احتجاج حقیقت جمیع واجبات ضروریات دین سید الأنبیاء و منهاج ائمة الهدی را ثابت و لازم گرداند و ضعفای عباد اللّٰه تعالی را از شبکه دام مکر و تلبیس ابلیس و مریدان آن لعین خسیس رهاند یا از دام نواصب مبغضین ائمة الانام مستخلص گرداند موجود و معین نبودی هیچ احدی از بنی نوع انسان از مکر و فسوس شیطان و تبعه پر افسوس او خلاص نشدی بلکه همگی خلقان از شیعیان انس و جان مرتد گشته در سلک ربقه اهل طغیان منخرط شدندی، لیکن وجود و افر الجود آن ارباب فضل و حال و اصحاب معرفت و کمال وسیله صیانت و محافظت دین جهله شیعیانست، و این طایفه علمای تبعه ائمة الهدی زمام قلوب ضعفای اهل شیعه را بید قدرت علم و معرفت و محافظت کنند چنانچه صاحب سفینه و مالک کشکول چوبینه در هنگام تلاطم بحر مواج و تراکم قطرات سحاب ذی افواج در حفظ و حراست سکنه آن سعی فراوان و جهدی بی‌پایان نماید تا کشتی او از غرقاب طوفان در صحت و امان ماند.

بر متفطن عارف و زیرک معارف واضح و لایحست که چنانچه کشتی که بوسیله

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:23

محکمی آلات و سایر ما یحتاج ضروریه آن از اخشاب و احبال و شراعیه و بادبان در غایت رصانت و نهایت متانت بود و کشتیبان نیز با جمیع خدمه ایشان در کمال فراست و حذاقت بر کار سیر و سلوک آن بحر بی‌پایان باشند بتحقیق و یقین سکنه آن جهاز از احسان مهیمین بی‌نیاز در هنگام سیر نشیب و فراز از خوف غرق طوفان بجمعیت خاطر سرفراز و ممتاز گردند و آنها را از عنایت ایزد منان ترس و خوف ظاهر و عیان نباشد.

همچنین اگر کسی در کشتی ولایت و امامت اهل بیت علیهم التحیة و التسلیم ساکن و مقیم گشته بتعلیم جمیع آداب دین قویم و احکام شرع مستقیم عزم خود را تصمیم نماید و خلاف شرع را بر آن تقدیم ننماید، بلکه همگی لوازم دین را از ائمة المعصومین سلام اللّٰه علیهم اجمعین یا از علمای راشدین فرا گیرد و اصلا خلاف آن مذهب پیش نگیرد بیقین در یوم

الدین مواصلت غلمان و حور عین و ادراک نعیم و بشرب کوثر و تسنیم مستفیض و مستقیم گشته از شعلات نوایر جحیم و شرب ماء الحمیم و تعذیب عذاب الالیم محفوظ و سلیم گردد.
و اصل این کلام صدق التیام مأخوذ است از قول سید البشر علیه سلام اللّه الاکبر که
«مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح من رکب فیها نجی و من تخلف عنها غرق»
زیرا که تعلیم از علمای راشدین خواه بواسطه و خواه بوسایط همان تعلیم از ائمة المعصومین صلوات اللّه علیهم اجمعین است.
(1) و نیز ابو محمد الحسن العسکری علیه السّلام از پدر بزرگوار خود علی النقی ابن محمد التقی علیهما السّلام نقل نمود که آن حضرت فرمود که علمای شیعه ما که در دار دنیا ضعفای محبان و موالیان ما را حافظ و معین از روی حق و یقین در تعلیم علم دین باشند تا ایشان از شر وسوسه شیطان در حفظ و امان رحیم الرحمن مانند و از الزام نواصب لجاج و اهل ادیان بدلیل و احتجاج عاجز و محتاج نمانند، در
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:24
روز قیامت از روی شرف کرامت هر یک آن عالم صافی عقیدت صوفی طویت چون بجهت استیفای اجر و عمل طاعت و اخذ جزای فعل عبادت داخل صحرای قیامت با کمال شرف و عزت گردد در آن حالت از عنایت حضرت ایزد غفّار از ازهار انوارشان تاجهای ایشان ساطع و اشعه آن از وجوه خیر شکوه ایشان لامعست، چه بر سر هر یک ایشان تاج از نور و بها باشد که (1) شعاع نور آن بر تمامی عرصات قیامت و اطراف آن که مسیر سیصد ساله راهست محتوی و مشتمل گردد انوار آن تاجها همگی اطراف و حوالی آن مکان را مستضیء و مستنیر گرداند؛ در آن هنگام هر یتیمی از ایتام که احدی از آن علما در دار دنیا کفیل حال و اهتمام احوال او نموده و بوسیله تعلیم و تفهیم او را از ظلمت جهالت و از حیرت تیه غفلت بیرون آورده ارشاد و هدایت آن یتیم کرده باشد البته هر یک از ایشان بشعبه انوار فیض آثار آن اعیان منشعب گشته آن ارباب فضل و عرفان در منازل عالیه جنان و در محافل متعالیه آن مکان همگی ایتام شیعیان را رفیق شفیق شده بمنازل رفیعه که بواسطه ایشان معد و معین گشته فرود آرند.
یعنی در جوار و همسایگی استادان ابرار و متعلمان اخیار ایشان بلکه در محضر ائمة الاعیان علیهم سلام الملک المنان نزول کنند، زیرا که چون آن شیعیان مطیع خواهندگان ایشان در دار دنیا بودند لهذا بسکنا و استقرار آن منازل رفیعه مبتهج و شادمان گردند، و هیچ احدی از نواصب و اهل عدوان باقی نماند بعد از وصول شعاع آن نور تاجهاء تیجان بایشان الا آنکه همگی

ابصار ایشان از حلیه نور و ضیاء انطفا و نقصان پذیرد و بعد هذا هرگز فروغ نور و ضیا نگیرد یا آنکه بسام یا باجل مسمی و بلا بمیرد، بلکه آن ناصبی بگوش اصم و بزبان اخرس و ابکم شده حواله لهیب نیران گردد که لحظه فلحظه آن شعلات نیران حمله فراوان بر هر یک یاغیان آرند تا جمیع ایشان را دفع و رفع کنند بزبانیه یعنی بفرشتگان مالکان دوزخ
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:25
تا بسوختن نار سواء الجحیم و تعذیب عذاب الالیم دایم و مقیم باشند.

[دستور به احتجاج از حضرت عسکری (ع)]

(1) و نیز ابو محمد الحسن العسکری علیه السّلام میفرماید که از محبان حضرت نبی الوری محمد مصطفی علیه سلام اللّه تعالی از مساکین علم که قدرت بر احتجاج و الزام اهل لجاج و ابرام نداشته باشند در آن حال اگر چه مواسات و احسان اهل علم بمعرفت و کمال ایشان شود بمراتب بسیار آن افضلست از احسان و اعطای فقراء اهل ایمان بثروت مال، زیرا که مال در معرض فنا و زوالست و علم و کمال باعث عز و اجلال نزد لا یزال و بیزوالست.
و مساکین محبین عبارت از جمیع مؤمنین مطیعین است که سایر اعضا و جوارح ایشان در طاعت و عبادت ایزد سبحان در غایت استقرار و اطمینان باشد، و نیز دست تسلط بمال خلقان نگشایند و در هیچ زمان از فرمان‌برداری رحیم الرحمن تفریط و تمرد ننماید، لیکن از مقاتله و مقابله دشمنان ایزد منان که بایشان سر زنش در دین و ایمان کنند بوسیله عدم علم و حال ضعیف و ناتوان باشند و نتوانند که از روی فضل و کمال دفع مباحثه قیل و قال آن طایفه ضال نمایند.
فلهذا آن منافقان بی‌ایمان اهل ایمان را در علم و عرفان سفیه و نادان دانند، در این صورت اگر مؤمن عالم بفقاهت و دانائی خود تواند که ازاله مسکنت و احتیاج جهلای اهل ایمان بتعلیم آداب ضروریه دینیه و تفهیم معارف یقینیه نماید و ایشان را قوی و مسلط گرداند تا آنکه بر آن نواصب باغیه مظهری المخالفه و بر شیاطین و تبعه طاغیه آن ملاعین مضمری العداوة بمباحثه و مجادله از روی احتجاج و حال یا بطاعت و عبادت ایزد متعال فایق و غالب آمده همگی و تمامی آن طوایف را از افساد دین رب-العالمین بگریزاند و ایشان را بعداوت و دشمنی اولیاء سید المرسلین و ائمه طاهرین بنماید.
یعنی شاید در این حال حضرت محول الاحوال مسکنت عجز و اختلال بشیاطین
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:26
بسعی آن مؤمن و اصحاب اضلال او حواله نموده و آن طایفه وخیم العاقبه را از اضلال مطیعین سید المرسلین و محبین ائمه معصومین سلام اللّه علیهم اجمعین مأیوس و عاجز گرداند، بر آن مؤمن بامر حکم رسول امین واجبست که در آن باب سعی فراوان نماید.
و این حکم و قضاء ایزد منان از روی تعطف و احسان از زبان معجز نشان نبی الانس و الجان حکم از روی حق و برهانست و اصلا خلاف در آن بین و عیان نیست.

(1) و از ابی محمد الحسن العسکری علیه السّلام منقول و مرویست که حضرت امیر المؤمنین علی علیه السّلام فرمود کسی که مسکین در علم دین و ضعیف در معرفت آداب شرایع سید المرسلین و منهاج ائمة المعصومین سلام اللّه علیهم اجمعین باشد، در این حال اگر مؤمن عارف بحقایق شرعیه دین او را بتعلیم و تلقین بر ناصبی مخالف دشمن حضرات ائمه هادین قوی و مسلط گرداند بنوعی که بر الزام باحتجاج آن مبرم لجاج قادر و توانا گردد و در هنگام بحث و لجاج بعجز و سکوت عاجز و محتاج نگردد، حضرت ایزد داور بعد از فوت آن مؤمن نیکو سیر در قبر در وقت حضور نکیر و منکر و پرسش حقایق معرفت مهیمن اکبر و شناخت نبوت حضرت پیغمبر و ولایت ائمه اثنا عشر او را متحیر و مضطر نگرداند، بلکه باعلان و تلقین همگی حقایق آن مطلع و مخبر گرداند تا آنکه در جواب نکیر و منکر گوید: که حضرت ذو المنن موجود و پروردگار منست؛ و حضرت خیر البشر نبی و پیغمبر و سید سرور و امیر المؤمنین علی امام و ولی داور و وصی نبی من، و ائمه اثنا عشر امامان دین منند، و کعبه قبله من، و قرآن سبب بهجت و عدت منست، و سایر مؤمنین در آخرت برادر طریقت منند.
چون کلام آن مؤمن نیکو سرانجام باین محل و مقام رسد حضرت واهب علام او را بمنادی و ارشاد اعلام نماید که ای بنده لایق الاعزاز و الاحترام چون دلایل دین خود

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:27

بر هر یک از این ملکین گرام بالتمام از روی حجت ثابت و اتمام کردی بهمین وسیله مراتب منزلت منازل عالیه جنت بتو بتعلیم این برهان و حجت واجب و مرحمت شد، باید به اناخت و استراحت در قبر با کمال سرور و بهجت ساکن گشته ساعت فساعت بل لحظه بلحظه مترصد و منتظر عنایات بیغایات حضرت واهب العطیات بوده باشی که عما قریب بوصول نعیم جنان و بمواصلت حور و غلمان در منازل عالیه جنان مخلد و جاویدان خواهی شد، در آن هنگام حسب الامر ایزد علام مدفن و مسکن او متحول بکمال وسعت و انزه از ریاض جنت گردد و بسبب این احسان آن مؤمن در آن مکان ملول و حیران نگردد بلکه مبتهج و شادمان گردد.

[دستور به احتجاج از حضرت زهرا (س)]

(1) و نیز از ابو محمد الحسن العسکری علیه السّلام مشهور و مرویست که حضرت سیدة نساء العالمین فاطمه بنت خیر المرسلین علیها صلوات ارحم الراحمین در هنگام مرافعه دو زن یکی مؤمنه و دیگری معانده در باب امر دین که با هم منازعه و مجادله می‌نمودند آن حضرت علیها السّلام ابواب حجت بر آن مؤمنه مفتوح و عیان گردانید تا آنکه مؤمنه بر معانده مستظهر گشته بدان وسیله بغایت الغایه مبتهج و شادمان گردید و آن معانده در نهایت حزن و ملال و قلق و اختلال گشت، در آن حال حضرت فاطمه علیها السّلام خطاب مستطاب بآن مؤمنه مستظهره نموده فرمود که یا فلانه فرح ملایکه گرام بزیادتی و استظهار تو بر آن معانده بسیار بسیار زیاده از فرح و سرور و بهجت و حضور تست، اما حزن شیاطین و مریدان آن لعین بسبب حزن آن معانده حزین از تو بغایت اشد و اصعب و اکثر و اتعب است.
در آن محل حضرت عز و جل خطاب مستطاب بملائکه حمله ثواب کرده که چون فاطمه بنت خیر المرسلین علیها سلام الملک الوهاب بر این مسکینه عاجزه ابواب علم و معرفت بموجب امر و خشنودی مهیمین سبوح مفتوح ساخته باعث بهجت
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:28
سرور آن مؤمنه گردید باید که برای سکنای ایشان در اعلی منازل جنان هزار هزار بار زیاده از آنچه بآن حضرت در جنت سابقا معین و مرحمت گشته الحال باضعاف مضاعفه آن واجب و عیان دانسته مقرر گردانید، بلکه این سنت سنیه را ممتد و مستمر دانسته بواسطه هر کسی که بابی از علم معرفت بجهت مسکین اسیری که محتاج بعلم و کمال بواسطه دفع خصم ضال لجاج باشد مفتوح و منشرح گرداند؛ تا آنکه آن کس بر آن خصم ناکس مخاصمه و مجادله نماید و بوسیله مزید علم و دانائی بر او غلبه کرده مستولی شود بجهت او نیز مثل هزار هزار بار از آنچه بعد از حضور عرصات و محشر از برای او بیشتر در منازل عالیه جنان معین و مستمر گشته الحال اضعافا مضاعفة کثیرة در آن مأمن معین و مقرر گردانید و او را بدواعی و خواهش نفس و سایر مشتهیات و مستلذات ما تَشْتَهِیهِ الْأَنْفُسُ وَ تَلَذُّ الْأَعْیُنُ محروم و مأیوس نگردانید، زیرا که امداد و اعانت تعلیم علم دین موجب اضعاف مضاعفه ثواب در روز واپسین است و اللّٰه اعلم.

[علم آموختن امام حسن مجتبی (ع) مردی را]

(1) و نیز از ابی محمد الحسن العسکری علیه السّلام منقول و مرویست که مردی هدیه برسم ارمغان بخدمت امام زمان حسن بن علی علیهما السّلام آورد آن حضرت گفت:
ای عزیز ترا در عوض هدیه اختیار دو چیز است ازین هر دو هر کدام که پیش تو عزیز و با اکرامست اختیار نمائی: یکی آنکه بدل هدیه بیست بار ضعف بیست هزار درهم بتو دهم، یا آنکه در عوض آن بابی از علم و عرفان از مزید کرم و احسان بر تو مفتوح گردانم که بوسیله آن از روی الزام و احتجاج قهر و غلبه بر فلان ناصبی لجاج که در ده تو ساکن و مقیم است نمائی تا آنکه ضعفا و مساکین علم و معرفت اهل آن قریه را از دست تسلط و زیادتی او خلاص گردانی و اگر اختیار بیکی کنی از مزایای احسان و اکرام خود این هر دو نوع مرحمت و شفقت بتو نمایم و الا اگر این اختیار را بواسطه امری از امور خفیه مثل تقیه نیکو ندانی ترا اختیار در هر یک از آن دو کارست هر کدام را خواهی
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:29
اراده و اختیار نمائی.
(1) مؤمن مهدی از روی فدویت و نیکو بندگی معروض گردانید یا ابن رسول اللّٰه پدر و مادرم فدای تو باد زیادتی ثواب آخرت برای من در قهر و غلبگی من بر آن ناصبی اهریمنست چه رهانیدن جماعت ضعفای آن مأمن از دست تسلط و تعدی آن متمرد حضرت مهیمن نزد من بقدر بیست هزار هزار درهمست.
آن حضرت فرمود که بلکه زیادتی آن بیست هزار هزار مرتبه اکثر از دنیا و جمیع ما فیها است. آن مؤمن بعد از استماع این سخن از آن امام زمن گفت: پس من چرا چیزی که از آن ادون باشد اختیار نمایم و آنچه افضل و احسن بود اختیار ننمایم که آن عبارت از کلمه‌ایست که بوسیله آن قهر و غلبه نمایم بر جمیع دشمنان اللّٰه تعالی و ایشان را از اولیای حضرت رب العلی دور و مهجور گردانم.
در آن هنگام حضرت امام الانام علیه التحیة و السّلام فرمود که الحال اختیار کار نیکو کردی بعد از آن آن حضرت علیه السّلام او را تعلیم آن کلمه نمود و صاحب علم و عرفان را با عطای احسان بیست هزار درهم نیز مالک مال فراوان گردانید.
چون آن مرد از خدمت آن حضرت علیه السّلام بنزد آن ناصبی متمرد آمد و آن مبرم و مبغض لجاج را باثبات دلیل و احتجاج الزام داد و آن خبر بآن امام الجن و البشر رسید بعد از آنکه آن مؤمن بشرف خدمت آن سرور

مشرف شد آن حضرت علیه السّلام گفت: ای عبد اللّه هیچ احدی را در سودا و معامله و در مبایعه و مرابحه نفع و سود حاصل مثل سود تو نبود، و نیز هیچ کسی از دوستان خاندان کسب مثل کسب تو ننمود، زیرا که ترا در این سودا و اکتساب چند نوع منافع از روی حساب و کتاب حاصل گشت:
اول درستی و اخلاص بندگی حضرت مهیمن صمدی، دوم مودت نبی و ولی یعنی محمد و علی علیهما السّلام، سوم محبت اولاد طیبین و طاهرین از آل این دو برگزیده ایزد متعال؛ چهارم دوستی ملایکه مقربین حضرت رب العالمین، پنجم دوستی برادران
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:30
مؤمنین از تبعه ائمة المعصومین سلام اللَّه علیهم اجمعین.
بلکه بوسیله این فعل و عمل بعدد هر مؤمن و کافر کسب خیری نمودی که هر یک آن افضل از دنیا و ما فیهاست بهزار مرتبه (مصرع) «گوارنده بادت گوارنده بادت» و اللَّه اعلم.

[فضیلت علما و دانشمندان]

(1) و نیز از حضرت ابو محمد الحسن بن علی العسکری سلام اللَّه علیهم اجمعین منقول و مرویست که حضرت الامام الناطق جعفر بن محمد الصادق سلام اللَّه علیه فرمود که مؤمن عالمی که همگی قصد و همت و تمامی داعیه تهمت او در تحصیل مراتب علم و حال و تکمیل معرفت ایزد متعال و شناخت خصایص آداب شریعت نبی و طریقت آل او علیهم صلوات الملک الفعال محض بجهت کسر مرتبه عزت و اعتبار نواصب ضال مدعیان دانش و کمال و دفع زیادتی ایشان از محبان و موالیان آل ما اهل البیت علیهم سلام الواحد المتعال بوده باشد بلکه داعیه‌اش بالتمام کسر همگی اوضاع آن جمع لئام در تمامی ساعات لیالی و ایام و سایر شهور و اعوام بنوعی بود که هر چه طوایف ایشان در دار الغرور جهان خواه ظاهر خواه پنهان احداث کرده باشند با جمیع آن را بر هر فرد از افراد بنی نوع انسان مبین و منکشف ساخته عیوب و نقایص ایشان را بر همه عالمیان واضح و عیان گرداند تا بدین وسیله و سبب تعظیم امر دین حضرت محمد سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و تکریم آل او ائمة المعصومین رضوان اللّٰه علیهم اجمعین بر جمیع مخلوقین روشن و مبین گردد، بناء علیه حضرت ایزد سبحان بعوض اجر و پاداش آن سایر ملایک جنان را بجهت بنای مکان آن مؤمن صاحب عرفان معین گرداند که پیوسته در آن دار السرور بجهت او بناء دور و قصور نمایند، و بعدد هر حرف از حروف کلمات دلایل و حجج که در هنگام ابرام و لجاج آن ناصبی و باقی اعداء حضرت ملک تعالی بواسطه اثبات احتجاج بآنها محتاج گشته مذکور

کرده باشد، و بواسطه او اکثر از عدد اهل دنیا در دار عقبی بجهت سرانجام مهام اخرویه او از بنای دور و قصور و ترتیب سایر مشتهیات از غلمان و وصایف و حور و باقی مستلذات از فواکه و لحوم طیور ایزد متعال ملایکه بسیار با کمال قوت حدس و شعور مخلوق و معین گرداند که اگر یکی از آن ملایکه کرام عظام اراده رفع طبقات سبعه افلاک یا نزع سبعه طبقات اجرام خاک نماید برو بغایت سهل و آسان باشد، بلکه قوتش بر آن زیادتی کند. پس از اینجا معلوم می‌شود از کثرت ابنیه و دور و قصور و بسیاری نعمت و سرور با وصایف و حور غیر محصور هیچ احدی را ممکن و مقدور حصر آن اشیای نامحصور بغیر حضرت رب غفور نیست و اللّٰه اعلم بالصواب.

[فضیلت کمک دوستان اهل بیت (ع)]

(1) و نیز ابو محمد الحسن بن علی العسکری علیه السّلام گفت که حضرت امام الوری ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیه السّلام فرمود که از محبان و موالیان ما کسی که خواهد چیزی بواسطه ذخیره روز فقر و فاقت و ذلت و مسکنت آخرت بگذارد تا باشد که در عقبی بفریاد او رسد هیچ چیز بهتر از آن نیست که او در دار دنیا بفریاد مسکینی از محبان ما رسیده او را از دست ناصبی دشمن خدا و رسول و ائمة الهدی خلاص ساخته باشد، زیرا که بعد از تجرع جام موت بامر حی الذی لا یموت چون آن مؤمن را از قبر برانگیزانند صفوف ملایکه گرام از کنار قبر آن نیکو سرانجام تا بموضع و مقام جنان که محل سکنای آن برگزیده ایزد علام است او را با جنحه خویش برداشته مرحبا گویان مترنم و متکلم باین سخنان مرحمت نشان باشند که (مصرع).
گوارا باد عیشت ای نکونام و ای متعصب ائمه اخیار و ای دافع کلاب موذیه از جماعت شیعیان ابرار این جزا و پاداش عمل نیکوی تست که در دار دنیا با آن مسکین محتاج علم و معرفت از محبین ما
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:32
بعمل آوردی که و «هَلْ جَزاءُ الْإِحْسانِ إِلَّا الْإِحْسانُ».
(1) و نیز حضرت ابو محمد الحسن بن علی العسکری علیه السّلام در هنگامی که قوم ما از محبان و موالیان محمد و آل علیهم سلام اللّٰه الملک الفعال بمجلس بهشت آئین ارم تزئین آن خلاصه اولاد سید المرسلین حاضر شدند جمعی از تلامذه مستفیدین علم آن و ارث علوم ائمة المعصومین رضوان اللّٰه علیهم اجمعین بسمع شریف رسانیدند که از نواصب شخصی با کمال حقد و تعصب در جوار و همسایگی ما است و همیشه مرا آزار و ایذا میرساند بوسیله حجت و برهان ترجیح و تفضیل اول و دوم و سوم بر حضرت امام اکرم امیر المؤمنین صلی اللّٰه علیه و سلم و از روی حجج و براهین دلایل ناتمام را باعتقاد خود بر من تمام میکند و مرا قدرت خواب بحث و جدال و الزام او از روی فضل و حال نیست.
آن حضرت فرمود که وقتی که آن جماعت ضال اجتماع در یک محل از محال نموده شروع در قیل و قال نمایند باید که بآن مجمع مرور و عبور فرموده آنچه از من استماع مینمائی بآنها بشنوانی، زیرا که بمجرد مرور تو آنجا آن جمع منافق از تو طلب جواب کلام سابق خواهند کرد فی الفور باید که در تکلم آئی و صاحب ایشان که باعتقاد آن طایفه اعلم آنها است الزام نمائی و تیز زبانی او را شکسته از آن مجمع بعد از الزام و احتجاج آن مبرم لجاج را انهزام و اخراج فرمائی و برای آن ناصبی بی تمیز هیچ چیز از

سخنان ناستیز باقی نگذاری.
چون تلمیذ آن امام الاعلم العزیز استماع جواب باصواب اعتراضات آن نواصب لئام از حضرت امام الانام علیه الصلاة و السّلام نمود با بعضی از اصحاب حاضر آن محل و مقام که مجمع آن طایفه تیره سرانجام بود شدند و با صاحب ایشان که باعتقاد آن جماعت اعلم و افضل همگی آنها بود شروع در مکالمه و مجادله نمود و از روی حجت
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:33
و برهان او را ملزم و ساکت فرمود که بمضمون صدق مشحون «فَبُهِتَ الَّذِی کَفَرَ» اصلا قدرت تکلم و تفکر نداشت و ندانست که در مکان و مکین آسمان یا در زمین است و جمیع از صواحب و اعیان اهل ایمان که در آن مکان مصاحب شاگردان امام زمان بودند گفتند: یرحمک اللّٰه تعالی یا فلان که از الزام دادن تو این طایفه متمرده اعدای خاندان را فرح و سرور نه چندان بر ضمایر و خواطر مؤمنان حاصل و عیان گشت که بغیر حضرت رحیم الرحمن علم بحصر و احصای آن ممکن و میسر احدی از اهل ایمان باشد، و آن ناصبی ملزم و تبعه او از متعصبین مبغضین را ده برابر بهجت و سرور با حزن و غم و اندوه و الم مستولی گشت.
(1) چون آن شاگرد مراجعت بخدمت امام الانام علیه السّلام نمود و حقایق سانحه را بالتمام معروض و بیان فرمود آن حضرت علیه السّلام از لسان صدق نشان بیان نمودند که امروز طرب و فرح که در آسمانها است بسبب شکست این دشمن خدا و رسول بمراتب بسیار بسیار زیاده از مسرت و سرور شما جماعت ابرار و اخیار است، و اندوه و غم و حزن و الم که در پیش ابلیس خسیس و تبعه مرده آن لعین پر تلبیسست بسیار بسیار بیشتر از بهجت و سرور شما و مسرت ملایکه آسمانها است، و جمیع ملایک سبعه سموات و ملایکه حجب و فرشتگان کرسی بر آن مؤمن شکننده آن ناصبی فریبنده صلوات و درود پسندیده فرستادند، و مهیمن معبود نیز دعای همه آنها را قبول نمود، بناء علیه ذروه مکان او را بغایت وسیع و مکرم و درجه نوالش را در کمال رفیع و معظم گردانند و همان طوایف ملایکه گرام ایزد علام آن ناصبی مکسور مهجور عدو اللّٰه را بلعن ملبس و مستور نمودند و حضرت عزت نیز قبول لعنت بر آن قوم بی‌حجت فرمود.
فلهذا عذاب آن جمع کذوب بدبخت را طویل و حساب آنها را بغایت سخت و وبیل گردانید؛ و بهمین وسیله پیوسته و مستمر در نار سقر مکین و مستقرند.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:34

فصل ذکر بیان احتجاج حضرت نبی الوهاج بر اصحاب ابرام و لجاج از یهود و نصاری و دهریه و ثنویه و مشرکین عرب و الزام همه آنها باحتجاج

[بیان گفتار حضرت صادق (ع) در باره لزوم احتجاج]

(1) از حضرت ابو محمد الحسن بن علی العسکری علیهما السّلام منقول و مرویست که روزی در مجلس سامی و محفل گرامی امام ناطق جعفر بن محمد الصادق سلام اللّٰه علیه نهی مطیعین از مباحثه و مجادله در دین میکردند، چون این کلام بسمع شریف آن امام الانام علیه السّلام رسید فرمود که نبی مکرم صلی اللّٰه علیه و آله و سلم و امیر المؤمنین و باقی ائمه معصومین سلام اللّٰه علیهم اجمعین نهی جدال و ابرام از روی احتجاج و الزام مطلقا نکردند بلکه بوثیقه «وَ لا تُجادِلُوا أَهْلَ الْكِتابِ إِلَّا بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ» «1» ایزد تعالی چنانچه بسمع شما رسانید نهی مهیمن سبحان در باب جدال غیر احسنست، و نیز در محل دیگر ایزد داور میفرماید که «ادْعُ إِلی سَبِیلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جادِلْهُمْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ» «2».
بنا بر آیات واضح الدلالات جدال بر وجه احسن مأمور به و مستحسن حضرت

---

(1) سورة العنكبوت: 46.
(2) سورة النحل: 125.

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:35
ذو المننست و سید المرسلین و اوصیای آن حضرت صلی اللّٰه علیه و آله و سلم و علمای دین استعمال بحث و جدال چنین در دین کردند.
و اما جدال بغیر احسن بنا بر نهی حضرت مهیمن حرام و غیر مستحسن است، و ملک علام آن را بر شیعیان ما حرام گردانید، و چگونه ایزد متعال مطلقا جمله جدال را حرام گرداند و حال آنکه در کتاب مستطاب ایزد متعال در باب یهود ضال و نصاری بی‌سعادت و اقبال میفرماید که: «وَ قالُوا لَنْ یَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كانَ هُوداً أَوْ نَصاری تِلْكَ أَمانِیُّهُمْ قُلْ هاتُوا بُرْهانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِینَ» «1».
(1) تفسیر آیه وافی هدایه و اللّٰه اعلم بالبدایة و النهایة آنست که اعتقاد فاسد طایفه یهود عاقبت نامحمود و نصاری مختلفة الآرای در یوم الحساب و عرض اعمال آنست که هیچ احدی از افراد بنی نوع انسان از نسا و رجال بغیر این دو طایفه ضال داخل بهشت عنبر سرشت نگردند، حضرت عزت بی‌مثال میفرماید که این دعوی امانی و آمال ایشان بغیر حجت و برهان صحیح و عیان نیست، و اگر آن جماعت ناقصان خواهند که در دعوی خود از راست گویان باشند باید که حجت و برهان خود را ثابت و بیان نمایند، زیرا که دعوی در هنگام انکار مدعی علیه بغیر بینه و برهان مقبول هیچ طایفه

از انبيا و رسولان و اوصياى آن اعيان نيست، پس علم بتصديق قول ايشان موقوف است بر اثبات حجت و برهان، و يا آنكه دعاوى خود را بدلائل و براهين واضح و مبين از روى حجت ننمايند و خواهند اراده اثبات دعوى از روى قيل و قال كنند روا نيست الا باحسن جدال، زيرا كه جدال بغير احسن ممتنع و وبالست.
در آن هنگام از اصحاب گرام در آن مقام از حضرت امام الانام بعد از عرض فدويت و نيكو بندگى استفهام و استعلام نمود كه يا ابن رسول اللّٰه پدر و مادرم فداى تو باد

---

(1) سورة البقرة: 111.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:36
جدال باحسن بچه نظام و غير احسن بكدام انتظامست.
(1) آن حضرت عليه التحية و السّلام از روى كمال مرحمت و احسان از لسان معجز نشان بيان فرمود كه جدال بغير احسن نزد ما هاديان دين حضرت مهيمن عبارت از آنست كه تو با مبطلى مثلا مجادله كنى و نتوانى كه دفع ابرام و لجاج او از روى اثبات و احتجاج نمائى نهايتش انكار باطل آن ناصبى مبطل مينمائى يا آنكه تو منكر امر حق گردى بخوف آنكه مبادا آن مبطل را در باب آن بر تو حجت و برهان بود كه آن را بر تو معين گرداند و اصلا ترا قدرت بر دفع آن و مخلص و مفرى از آن روشن و عيان نباشد، اين نوع مجادله غير احسن بنا بر نهى حضرت واهب ذو المنن بر شيعيان ما حرام است و جايز و رخصت نيست كه بوسيله اين نوع جدال بغير فضل و حال باعث حركت فتنه و آزمايش بر ضعفاى اخوان مؤمنين بر مبطلين ضالين گردند؛ زيرا كه چون جماعت مبطلين با مؤمنين مجادله نمايند و اين طايفه بر عجز ايشان مطلع گردند و بدانند كه مؤمنين در دست آنها ضعيف و حيرانند و اصلا قدرت بر رد و الزام از روى احتجاج آن ارباب ابرام و لجاج ندارند.
بيقين آن مبطلين لئام همان ضعف محبين را باعتقاد ناتمام ايشان بر مطالب و مرام خود دليل از روى حجت و الزام دانند، در آن وقت بر حاصل حقيت مذهب باطل خود فخر و مباهات نموده بر طايفه مؤمنين سرزنش و نفرين نمايند، و عوام طايفه ضالين علماى مبطلين خود را تصديق و تحسين فرمايند و دلهاى ضعفاى مؤمنين در هنگام مشاهده و ملاحظه عجز و ضعف محبين در پيش نواصب مبطلين بغايت متألم و اندوهگين و بينهايت محزون و غمگين گردند بلكه عوام مؤمنين را در اين حال شكى در امر دين سانح و مبين گردد نعوذ باللّٰه من هذا الاعتقاد و نتعوذ اليه فى المرجع و المعاد.

[معنی جدال به احسن]

و اما جدال باحسن عبارت از جدالیست که مأمور به ایزد ذو المنن و مستحسن

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:37

حضرت پیغمبر و باقی ائمه مهیمن باشد، و تفصیل این اجمال آنست که حضرت اللّه تبارک و تعالی رسول پسندیده و نبی برگزیده خود حضرت محمد مصطفی صلی اللّه علیه و آله و سلم را امر بجدال از روی احتجاج با منکرین بعثت و لجاج بعد از موت و احیای ایشان در هنگام احتجاج فرمود،

[دستور پروردگار متعال راجع به احتجاج]

(1) چنانچه ایزد سبحان در قرآن از آن حکایت و اعلان نمود که «وَ ضَرَبَ لَنا مَثَلًا وَ نَسِيَ خَلْقَهُ قالَ مَنْ يُحْيِ الْعِظامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ» یعنی چون منکر اموات و احیا بشما از روی انکار گفت که احیای عظام رمیم پیش من مستقیم نیست، حضرت اللّٰه تعالی بر رد قول منکر میفرماید که:
«قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَها أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ هُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ» «1» یعنی حضرت ایزد متعال از رسول با عز و اجلال اراده بحث و جدال با منکر احیای اموات که باعتقاد فاسده او از جمله محالاتست نموده فرمود که: یا محمد بگو همان خدای که در اول انشاء و ابداع مخلوقات بغیر اسباب و مواد آلات نمود الحال هر چند عظام رمیم و اجسام پوسیده و غیر مستقیم یا آنکه بچیزی یا بخاک مستحیل گشته باشد لیکن چون ماده که عبارت از آن خاک عظام و اجسامست باقی و موجود است حضرت محیی الاموات از احیاء و اعاده آن چون عاجز باشد؟ چه بنزد ارباب طبع سلیم و ذهن مستقیم اعاده و احیای عظام رمیم از حضرت قادر علیم در این حال صحیح و مستقیم بود و شک و ریبی بعد از اخبار ایزد خالق و مخبر صادق واقع نبود بلکه در این حال ثانی اعاده خلقان از اول بغایت سهل و آسان‌تر باشد.
باز حضرت بی‌نیاز بجهت مزید تأکید و استعلام نبی الاکرام و الاعز از بیان نمود که «الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ ناراً» یعنی همان خداوند بیچون که در درخت سبز آتش سوزاننده را مکمون گردانید که در هنگام ضرورت و احتیاج شما چون اراده کنید آتش از آن استخراج مینمائید اعاده و ایجاد اموات کند، پس حضرت

---

(1) سوره یس: 80.

قادر علام از اظهار این نوع قدرت و اهتمام شما را آگاه و اعلام نمود که بر اعاده و احیای اجسام پوسیده بیشتر از پیشتر قدرت دارد.
(1) و نیز قادر عزیز کریم بجهت مزید تعلیم و تفهیم سید النبی العظیم در باب اعاده اجسام غیر مستقیم و عظام رمیم در جواب منکر لئیم در کتاب لازم التکریم میفرماید که «أَ وَ لَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ بِقادِرٍ عَلى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلى وَ هُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ» «1» یعنی هر گاه خلقت آسمان و زمین در نزد قدرت و وهم شما منکرین از اعاده و احیای اجسام بالیه و عظام رمیم بغایت اعظم بلکه بحسب عقل شما ابعد از هر امر بعید و عظیم باشد و حال آنکه شما تجویز ایجاد این همه چیز عجیب از حضرت عزیز مجیب که در پیش عقل شما بغایت صعب و مهیبست مینمائید، پس

چرا تجویز چیزی که از خلقت آسمان و زمین بغایت سهل و آسان‌تر باشد نمی‌نمائید، زیرا که ارباب عقل و عرفان و اصحاب علم و ایقان بعد از رؤیت ادله و برهان که عبارت از مشاهده مصنوعات ایزد سبحان از خلقت زمین و آسمان و ایجاد انس و جان است همگی ایشان قائل بر اعاده اجسام پوسیده و عظام رمیم در یوم القیامه شدند و منکر قدرت حضرت واجب الوجود مهیمن بر هیچ امر ممکن نشدند.
چون کلام امام الانام جعفر صادق علیه السّلام باین مقام رسید روی باصحاب حضار مجلس عالی و محفل متعالی آورده فرمود که بحث و جدال که نزد ایزد متعال مستحسن بی‌قیل قال است همینست، زیرا که این بحث و جدال باعث دفع قیل و قال کفره ضال و موجب رفع شبهات آن طایفه جهالست.
اما جدال بغیر احسن که پسندیده واحد مهیمن نیست بنوعی که سابقا سمت تحریر یافت مثلا آنکه تو منکر امر حق گردی بجهت آنکه ترا علم و کمال حاصل نیست که بوسیله آن تفرقه

(1) سوره یس: 81.

میان حق و باطل آنکه با تو مجادله مینماید کنی و بتوانی که او را از باطل بحجت و برهان برهانی، (1) بلکه تو بواسطه عدم قدرت بر دلیل و برهان منکر این امر حق ظاهر و عیان گشتی؛ بی‌شبهه و قال این نوع بحث و جدال بر تو حرام و وبالست، بلکه در یوم لا ینفع فیه مال و لا بنون موجب و مستحق عذاب و نکال گردی، زیرا که چنانچه خصم مدعی باطل منکر حق شده تو نیز همان طریق غیر مستحسن را مرعی داشته حق دیگر را منکر شدی، پس در انکار امر حق با مبطل غیر حق شریک و سهیم گشتی و اصلا پی تحصیل حجت و براهین نگشتی.

[گفتار طوایف با پیغمبر اکرم (ص)]

حضرت ابو محمد الحسن بن علی العسکری علیه السّلام فرمود که چون کلام جد بزرگوارم حضرت امام جعفر بن محمد الصادق علیه السّلام باین کلمات صدق الیتام اختنام یافت شخص دیگر از اصحاب کرام در آن مقام بر پای خاست و گفت پدر و مادرم فدای تو باد آیا حضرت سید الانام علیه صلوات الملک العلام در ایام نبوت با هیچ احدی از اشخاص رجال بحث و جدال بواسطه اثبات امر ایزد متعال نمود و آن خصم مبرم لجاج را باثبات مطلب و مرام الزام و احتجاج فرمود؟
آن حضرت در جواب سائل گفت: ترا ظن بر حضرت رسول ذو المنن بر امری که مراد ایزد مهیمن باشد بچه نوعست؛ زنهار در آن کار و فن مخالفت حضرت پیغمبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم را با ایزد داور بخاطر خود راه ندهی؛ زیرا که بمضمون «إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ» خصوص ظن آن حضرت سید العرب و العجم که آن وسیله اضعاف و مضاعفه اثم و موجب عقوبت و حرمت جسمست گناه بسیار بسیار آشکار گردد. زیرا که حضرت واهب مهیمن بنا بر آیات ظاهر الدلالات «وَ جادِلْهُمْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ» و «قُلْ یُحْیِیهَا الَّذِی أَنْشَأَها أَوَّلَ مَرَّةٍ» برای حضرت رسول صلی اللّٰه علیه و آله و سلم مثل زدند و آن حضرت را مأمور بجدال و بعضی اشغال دیگر گردانیدند، و هر گاه امر چنین بسید المرسلین نموده باشند چگونه شما ظن مخالفت امر و حکم ایزد داور نسبت بآن سید و سرور میبرید و گمان شما چنانست که آن حضرت بآنچه مأمور گردید معمول نگردانید یا چیزی
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:40
که حکم ایزد داور متعلق شده باشد که آن پیغمبر جلیل القدر بجن و بشر رساند آن برگزیده مهیمن اکبر در نرسانیدن آن چیز بوسیله تهاون و تساهل مقصر گردد؛ زنهار و الف زنهار که این نوع ظن نسبت بحضرت رسول عزیز مختار بخاطر خویش نیاری که در دنیا ننگ و عار و در آخرت وسیله دخول نارست.
(1) زیرا که حکایت کرد پدر بزرگوارم از جدم علی بن الحسین و آن حضرت از پدر عالیقدر خود سید الشهداء ابی عبد اللّٰه الحسین علیه السّلام و آن حضرت از پدر عالیمقدارش امیر المؤمنین علیه السّلام الواحد القهار و آن اب ائمة الابرار از حضرت نبی المختار روایت میکند که روزی در مجلس سامی و محفل گرامی حضرت رسول ایزد منان علمای پنج طایفه از ملل و ادیان حاضر شدند: اول یهود عاقبت نامحمود، دوم نصاری مختلفة الآراء، سوم طایفه دهریه، چهارم ثنویه؛ پنجم مشرکین عرب.
طایفه یهود پیشدستی نموده بخدمت آمده گفتند: یا محمد اعتقاد ما در حق

عزیر پیغمبر آنست که آن حضرت پسر مهیمن اکبر است و ما بجهت تحقیق این خبر بخدمت آمدیم تا اعتقاد شما را در باب آن پسر پسندیده ایزد تعالی استعلام و استفهام نمائیم که در شأن عالیشان ایشان چه میفرمائید، اگر در این ملت اطاعت و متابعت ما نمائید ما در صواب و سداد اسبق و برتبه فضل و احترام الیقیم، بجهت آنکه ما و آبای ما اختیار مذهب پیش از شما کردیم، و اگر شما از شیوه اطاعت و طریقه موافقت ما استکبار و استنکار کنید ما نیز طرف مخالفت را مرعی داشته وظیفه مخاصمت و مجادلت را معطل نگذاریم و هرگز قبول دین شما طَوْعاً أَوْ کَرْهاً ننماییم.

بعد از آن طائفه نصارای اهل دغا پیش آمده گفتند که یا محمد اعتقاد ما در باب مسیح آنست که آن حضرت پسر ایزد احد و باله صمد متحد گشته و اتحاد عبارت از آنست که دو موجود یکی شوند بی‌زیاده و نقصان که اصلا تمیز یکی از دیگر بحسب ظاهر نتوان کرد پس آنگاه آن مردودان حضرت اللّٰه گفتند که یا محمد ما بواسطه تحقیق

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:41

این مطلب و مرام بخدمت تو ای برگزیده ایزد علام آمدیم تا بر قصد و رأی شما مطلع گشته (1) اگر ترا متابع ملت عیسی علیه السّلام و موافقت دین ایزد تعالی یا بیم پس ما بشما اسبق بصواب و افضل باشیم بأجر و ثواب، زیرا که الحال قریب بششصد سال و کسریست که ما و آبای ما در دین مسیح بن مریم ثابت‌قدم و راسخ‌دمیم و همیشه تابع او خواهیم بود و شما الحال اظهار اطاعت مینمائید، و اگر شما را در باب اطاعت و متابعت مخالف دین حضرت عیسی علیه التحیة و الدعا یابیم با شما مخاصمه و مکالمه نمائیم و در اقوال و افعال هرگز متابعت شما ننمائیم.

چون کلام باین جا رسانیدند کفره دهریه پیش سید البریه آمده گفتند که یا محمد اعتقاد ما در جمیع اشیای موجوده مثل آسمانها و زمینها و غیرهما چنان است که همه این اشیا قدیمند و هیچ یک اینها را اول و آخری نخواهد بود، و بخدمت شما یا محمد مصطفی محض بواسطه استعلام و استفهام حقایق این سخنها آمدیم اگر شما را در دین و آئین متابع خود یابیم پس ما در صواب رأی و اختیار مذهب از شما اسبق و در جزای عمل و ثواب افضل و احقیم، و اگر در این کلام اظهار مخاصمت ما و ابرام نمائی هر آینه ما نیز در مجادله و مخاصمه سعی و اهتمام لا کلام بجا آریم چون کلام آن طایفه لئام بهمین بیان ناتمام اتمام یافت جماعت ثنویه پیش آمدند و گفتند که یا محمد اعتقاد ما آنست که نور و ظلمت دو مدبرانند و کمال تصرف و تدبیر در جمیع موجودات خارجیه و ذهنیه دارند، ما بواسطه تحقیق این مطلب و مدعا بخدمت شما آمدیم تا استعلام رای و استفهام قول شما نمائیم اگر شما را با خود دوست صادق و در مذهب موافق یابیم پس در

دین ما بشما اسبق در صواب احری و الیق بتوانیم و اگر مخالفت شما را با خود در دین و آئین استشمام نمائیم ما نیز شیوه مخاصمت و عداوت و طریقه مجادلت را مرعی داشته بهیچ وجه من الوجوه در این باب تعاقد و تساهل ننمائیم بلکه دقیقه از دقایق، امر خصومت را مهمل و نامرعی نگذاریم.

(1) بعد از ایشان مشرکین عرب و آن طایفه دور از طریق امر دین و ادب در مشافهه آن سید العجم و العرب گفتند که یا محمد ما را خدایان بسیار و آلهه بیشمار است و سایر خلایق باعتقاد نامطابق خویش یک خالق نادیده را پرستش و بندگی مینمایند ما جمیع آلهه خود را بدیده عیان در سایر ساعات ایام و لیالی و ازمان درآورد کمر طاعت و نطاق بندگی همه آنها بر پیکر دل و جان بسته مترصد و مترقب نشسته منتظریم که بهر چه مأمور گردانند بحیز عمل آورده ثواب آن را برای خود مسجل گردانیم و دقیقه‌ای آن را معطل نگذاریم، ما بخدمت شما ای محمد مصطفی بواسطه تحقیق و استعلام تمامی حقایق اینها آمدیم اگر شما را با خود تابع و همداستان در باب خدایان یابیم ما نیز تابع شما گردیم و اگر شما با ما در این باب مخالفت و طریقه مخاصمت پیش گیرید ما نیز از خصمای دین و مجادلین پر کین تو باشیم.

حضرت سید النبی المبعوث الی الانس و الجان بعد از استماع مقالات فاسده اصحاب ادیان و اطلاع بر کلمات لاطایله آن ارباب عدوان چون مشاهده تجبر و تکبر آن اهل شقاق و طغیان و ملاحظه استکبار و استنکار آن طوایف اراذل بنی نوع انسان نمود بلبل ناطقه هزار دستان و طوطی مقال شکرستان لسان را بترنم کلمه شهادت ایمان خوش نوا و بتکلم زمزمه وحدت ایزد منان گویا گردانیده فرمود که: من از ابتدای ایمان بحضرت واجب الوجود مهیمن بیگانگی او مقر و بعدم مشارکت غیر با او در ذات و صفات معترفم و بغیر ذات واجب تعالی از جمیع معبود ضاله و آلهه باطله بیزار و بری ام.

آنگاه آن سید رسولان روی خورشید سیمای خود بجانب آن ارباب انکار و اصحاب اشرار آورده از زبان معجز نشان بیان فرمود که حضرت واجب الوجود مرا بوثیقه «وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلَّا رَحْمَةً لِلْعالَمِینَ» برای هدایت جمیع موجودات مبعوث و موجود گردانید تا بشیر و نذیر همه آدمیان و حجت و رحمت سایر عالمیان خواه شما و خواه باقی خلقان از انس و جان باشم، و اگر یکی از شما مخلوقین کیدی یا مکری در دین رب

العالمین ظاهر و مبین گردانید یا بخاطر فاتر خود گذرانید هر آینه بزودی

کید و مکر شما را قلاده بلکه طوق لعنت گردانیده بگردن شما اندازم و شما را از شفاعت و مرحمت خویش محروم ساخته داخل جهنم سازم.

[احتجاج پیغمبر با یهودان]

(1) چون حضرت سید الانام کلام صدق التیام باین بیان و مرام اختتام نمود روی بسوی یهود عاقبت نابهبود آورده فرمود که اگر چه شما اراده اطاعت و متابعت من با شما در قول دروغ و کلام بیفروغ دارید لیکن من دعاوی کذب فحاوی جمیع یهودان را بغیر حجت و برهان بگوش استرضا و بسمع تلقی اصغا ننمایم، باید که دلایل و حجج و براهین واضح و مبین که در باب بنوت عزیر و ابوت حضرت سمیع و بصیر دارید بگذرانید و جواب آن را بلیت و لعل منمائید، چه دعوی بغیر بینه و شهود در هنگام انکار مدعی علیه مقبول و مسموع هیچ موجود ایزد معبود نیست.
گفتند یا محمد حجت ما آنست که بعد از آنکه تورات موسی کلیم علیه التحیة و التسلیم بیربط و تنظیم بلکه مندرس برطرف شده بود و هیچ احدی از اعیان یهودان و علمای اهل عرفان ایشان را قدرت ربط و جمع آیات آن نبود و در باب آن حیران و سرگردان بودند حضرت عزیر بعد از غیبت صد سال از یهودان چون از مرحمت و احسان قادر سبحان باز بمیان ایشان آمد یهودان بواسطه تمادی ایام غیبت آن برگزیده ایزد منان منکر آن پیغمبر جلیل القدر شدند و گفتند که عزیر پیغمبر را نشان واضح و عیان است اگر تو عزیری باید که تورات از روی حفظ تلاوت نموده بر دعوی خود اقامت شهادت نمائی، بناء علیه حضرت عزیر تورات ایزد منان را من اولها الی آخرها برای یهودان تلاوت و احیا نمود بنوعی که اصلا کلمه بلکه حرف آن را ترک و نسیان نفرمود، چون یهودان این نوع بینه و نشان از آن نبی عالیشان بدیده عیان ملاحظه و مشاهده کردند بر نبوت و بنوت او گشتند و بی‌شبهه قال او را پسر ایزد متعال میدانند؛ زیرا که هیچ احدی احیای تورات بغیر او ننمود پس او پسر حضرت معبود باشد.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:44
(1) چون حضرت رسول واجب الوجود استماع کلام ناتمام آن کذوب لئام بالتمام نمود از لسان معجز نشان چنین بیان فرمود که هر گاه بیان تورات وسیله بنوت عزیر شود پس باید که حضرت موسی کلیم علیه التحیة و التسلیم ببنوت غنی کریم احق و اولی باشد از روی عزت و تعظیم زیرا که موسی کلیم علیه السّلام از واهب متعال التماس و استدعای انزال تورات بقوم یهود نمود و معجزات که عبارت از اظهار خوارق عاداتست بجهت صدق دعوی و مقال و توضیح رتبه فضل و کمال خود ظاهر فرمود چنانچه یهودان شما قاطبة بر آن واقف و عالمند پس چگونه عزیر علیه السّلام پسر سمیع بصیر باشد و حضرت موسی علیه السّلام با آن همه عزت و احترام در تفضل و اکرام پسر مهیمن علام نباشد، چه اگر بنوت عزیر

بواسطه کرامت احیای تورات باشد پس باید که موسی علیه التحیة و الدعا بینوت ایزد خالق اولی و احق باشد، زیرا که هر گاه شما یهودان همان قدر اکرام عزیر از حضرت ایزد علام که عبارت از قدرت تلاوت توراتست سبب عزت و وسیله بنوت عزیر و ابوت حضرت عزیر قدیر دانستید و چنین کلام ناپسندیده پسندیده شما یهود عاقبت نابهبود گردیده که همین مرتبه را موجب بنوت او ساختید چرا اصلا بتدبر و تفکر در باب مراتب بنوت و کمال و مراسم فضل و حال حضرت موسی علیه السّلام نپرداختید، زیرا که در شأن عالیشان حضرت موسی علیه السّلام اضعاف مضاعفه حالت عزیر ظاهر و عیان است و حضرت موسی در نزد حضرت عزت سزاوار کمال منزلت و مستحق نهایت درجه رفعت شده که بیشک و گمان ذات ستوده صفات آن برگزیده کریم بی‌امتنان ارفع و اجل و اسنی و اکمل از درجه بنوتست و اگر معنی بنوت بر احدی بواسطه مراتب عالیه نبوت یا مناصب رفیعه ولایت روا بودی بایستی که اطلاق این لفظ ناپسند بر حضرت موسی کلیم پسندیده ایزد رحیم جایز و مستقیم بودی، و شما یهود او را پسر مهیمن معبود میدانستید و چون این معنی ناپسندیده در هیچ مذهب برگزیده معتبر و پسندیده و معتبر نیست.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:45
(1) فلهذا هیچ احدی از انبیا و رسولان و علما بلکه سایر خلقان قائل باین کلام تزییف بی‌بنیان نشدند مگر یهودان نادان شما که قائل بنوت عزیر علیه السّلام شدند، اگر از بنوت اراده همان معنی ظاهر که در دنیا مشاهده جمیع خلق اللّٰه تعالی میگردد از ولایت امهات بعد از وطی آبا با نسوان ایشان نمودند و گویند که عزیر باین نوع تولد از حضرت احد یافته بتحقیق و یقین هر که از شما قائل بقول چنین گردد او از سلسله مسلمین بیرون رفته در ربقه کفره ملاعین داخل و منخرط گردد زیرا که تشبه ایزد تعالی بسایر برایا نمودید و صفات محدثین بر ذات رب العالمین واجب و لازم ساختید، پس بر شما لازم گردد که اعتقاد کنید در باب خلاق العباد که او مخلوق و محدث باشد و بجهت او خالق و صانع مقرر دارید که او مصنوع و مبتدع و مخلوق و مخترع آنها باشد، و بنا بر اعتقاد شما لازم گردد که حضرت خالق که عزیر پیغمبر پسر او بود او نیز بنا بر قول ناپسند شما مخلوق دیگر باشد نعوذ باللّٰه من هذه الآراء تعالی اللّٰه عن ذلک علوا کبیرا.
یهودان بعد از استماع کلام در نظام صدق التیام حضرت رسول انام علیه الصلاة و السّلام گفتند: یا محمد ما از بنوت اراده معنی تولد از امهات بعد دخول و ملاقات آباء ننمودیم، چه اگر نسبت تولد چنین بحضرت رب العالمین واقع شود بی‌شبهه بیقین بنوعی که شما حقیقت آن را بدلائل و براهین واضح و مبین نمودید سبب کفر است و قائل آن کافر گردد، لیکن یهودان ما میگویند که حضرت عزیر بنا بر عزت و کرامتی که حضرت رب

العزت نسبت بآن حضرت بعمل آورد او را پسر گفت، بنا بر آن معنی او پسر خداست هر چند در آنجا دلالت نسبی و بنوت حسبی نباشد، چنانچه علمای وقت ما در محاورات کسی را که اراده اکرام او کنند یا خواهند که غیر ولد صلبی خود را از روی دوستی و عزت بمنزله فرزند داشته باشند در هنگام مکالمه با او گویند ای پسر من یا فلانی تو فرزند منی.
جمعی از امثال این کلمات گویند اقوال آنها مبتنی و محتوی بر اثبات ولادت

حسبی و نسبی نیست بلکه محض اکرام و عزت و احترام و مودتست چنانچه متعارف و متداولست میان مردم که اکثر اوقات این کلام را باجنبی نیز که هرگز میان او و متکلم رابطه ولادت نسبی و التیام حسبی نیست اطلاق نمایند، (1) همچنین است حال حضرت عزیر چون حضرت ایزد متعال بعد از غیبت او و انقضای مدت صد سال حیات جدید باو بخشید و او را ببنوت خویش برگزید و برسالت جماعت بنی اسرائیل مبعوث گردانید پس بنوت عزیر و ابوت سمیع قدیر بموجب این مرحمت و احسان و مکرمت و عزت ایزد منانست نه از روی نسبت حسب و ولادت و نسب.
حضرت رسول صلی اللّٰه علیه و آله و سلم بعد از استماع قول نامعقول طایفه بو الفضول یهود عاقبت نامحمود روی بایشان آورده گفت: بنا بر قول شما هر گاه آنقدر عزت و اکرام موجب بنوت عزیر و احترام او گردد چون اضعاف و مضاعفه این عزت و اکرام و شفقت و احترام برای حضرت موسی علیه السّلام حاصل و ثابتست پس این منزلت بنوت برای آن حضرت انسب و اولی و الیق و احری است، از اینجاست که حضرت اللّٰه تعالی هر مبطل مدعی را در هنگام بیان دلیل مدعا باقرار او مفتضح و رسوا و ملزم ظاهر و آشکارا ساخته همان دلیل او را بر مدعا بر او حجت و الزام روشن و هویدا گرداند.
بدرستی و تحقیق آنچه شما دلیل مطلب و مدعای خود دانسته بیان نمودید از بیان همان دلیل بر شما لازم و واجب گردد که بقبایح بسیار و فضایح بی‌شمار زیاده از آنچه تکرار و تذکار آن فرمودید قائل شوید، زیرا که شما بجهت اتمام مدعای خود به اوضح بیان بلکه به افضح العیان نمودید که گاهی بزرگی از بزرگان ما باجنبی که میان او و آن اجنبی نسبت نسبی و سبب حسبی نیست گوید که ای پسر بآن مخاطب خطاب نماید و گوید این پسر منست و حال آنکه فرزند نسب و ولادت او نباشد و این معنی

باعتقاد شما جایز و صحیح است، پس میتواند بود که شما همان بزرگ علم و دین خود را دیده باشید که باجنبی دیگر گوید که ای برادر یا گوید (1) این برادر منست، یا دیگری را گوید که ای شیخ من یا آنکه این شیخ و مرشد من است، یا بدیگری گوید که ای پدر یا این پدر منست، و همچنین بدیگری

گوید ای سید یا این سید منست هر چند این اکرام و عزت زیاده شود بجهت مکرم الیه و معزز الیه باید که زیادتی در مثل این گفتنیها نیز در باب آنها جایز و صحیح بود و مانع و فضیح نبود.
پس بنا بر اعتقاد شما جایز و صحیح بود که موسی علیه السّلام نیز برادر خدا و شیخ و پدر و عم و سید او باشد، زیرا که اکرام موسی علیه السّلام را بمراتب بسیار بیشتر از اکرام و احترام عزیر علیه السّلام بود، پس همچنان که عزت و اکرام کسی را زیاده گردانیده او را گویند که ای برادر من و ای شیخ من و ای عم من و ای رئیس من چه بیقین جمیع این مودت و عزت از روی اکرام و احترامست و هر چند بیشتر اعزاز و اکرام و اشفاق و احترام نمایند بیقین موجب جواز گفتن امثال این کلمات بیشتر گردد، پس آیا پیش شما جایزست که موسی علیه السّلام پسر و برادر و پدر و عم و شیخ و رئیس و سید و امیر حضرت علی کبیر باشد بجهت آنکه موسی علیه السّلام در عزت و اکرام پیش مهیمن علام زیادتی بر عزیر و سایر انام ایام خود دارد و شما عزیر را بواسطه آن عزت پسر ایزد بصیر میدانید، پس بر شما لازم آید که در باب بنوت موسی علیه السّلام نیز قائل شوید زیرا که او بجمیع این مراتب حسبی و نسبی که باعتقاد شما از صفات مرضیه مستحسنه است مبعوث و موصوفست.
چون حضرت نبی الوری کلام باین جا رسانید قوم یهود عاقبت نامحمود واله و حیران و مبهوت و بیزبان گشته گفتند: بلی یا محمد در این باب حق بر طرف شماست ما را مهلت دهید که آنچه برای ما از این کلمات صدق سمات از زبان معجز نشان بیان
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:48
و عیان فرمودید فکر نمائیم.
(1) آن حضرت فرمود که مهلتست اما بشرطی که نظر و فکر شما از روی خلوص عقیدت و صدق طویت بود بلکه مطرز بطراز انصاف و رویت باشد تا آنکه شاید بوسیله آن، خدای تعالی شما را هدایت کند.

[احتجاج پیغمبر با نصاری]

بعد از آن حضرت رسول انس و جان روی سعادت و اقبال بجانب نصاری ضال آورده فرمود: که ای نصاری شما بکدام حجج و دلائل محتجج و مستدل گشته میگوئید که حضرت قدیم عز و جل متحد بپسر خود مسیح و باو مستکمل شده مطلب شما از این قول نامعقول چیست؟ اگر اراده شما از این کلام کذب التیام آنست که ذات غنی قدیم بعد از وجود و حدوث عیسی علیه التحیة و التسلیم محدث شده یا آنکه میگوئید که ذات حضرت واجب الوجود قدیم است لیکن چون عیسی علیه التحیة و الدعا محدث و نو پیدا شده آن حضرت بعد از اتحاد بخلاق العباد و بنوت قدیم گشته، یا آنکه میگوئید که حضرت ملک تعالی روح اللّٰه را بعزت و کرامتی مخصوص و معزز گردانید که سابقا هیچ احدی از انبیا و رسل و ملایک گرام بآن عزت و اکرام و عنایت و احترام مفتخر و مستکمل نشدند، اگر اراده شما از این کلام نافرجام آنست که ذات واجب تعالی بعد از اتحاد بحضرت عیسی علیه السّلام حادث شده باشد پس قول شما از این نافرجام آنست مبطل مدعای شماست زیرا که بنا بر قول شما لازم آید که قدیم بحدوث منقلب شود و این کلام بحسب عقل سلیم باطل و غیر مستقیم است، و اگر میگوئید که حضرت عیسی علیه السّلام محدثست لیکن بعد از اتحاد آن حضرت بخلاق العباد قدیم گردد این مقال نیز نزد اصحاب عقل و کمال و ارباب فضل و حال مستبعد و محالست که حادث قدیم گردد، و اگر از اتحاد عیسی بخلاق العباد اراده معنی اختصاص و اصطفای او از سایر عباد نمودید پس بر شما لازم و واجب گردد که قائل بحدوث عیسی علیه السّلام و حدوث معنی اتحاد

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:49

شوید زیرا که هر گاه عیسی علیه السّلام موجود و حادث شده باشد و حضرت تبارک و تعالی بعد از حدوث او با او متحد شده باشد پس آن معنی اتحاد حادث شده باشد و آن حضرت بوسیله آن اعزاز و احترام گرامیترین مخلوق و عزیزترین بندگان در نزد رب العالمین باشد؛ پس عیسی علیه السّلام و معنی اتحاد بیخلاف و گزاف هر دو حادث باشند و این منافی قول شما است.

(1) چون آن طایفه تیره سرانجام در این کلام از روی حجت تمام الزام یافتند گفتند یا محمد حضرت ایزد تعالی اشیای عجیبه و امور غریبه از دست مسیح علیه السّلام ظاهر و آشکارا نمود و بوسیله این اعزاز و احترام او را ولد و خود را والد گردانید.

حضرت نبوتمآب در جواب نصاری غوایت اکتساب فرمود: که آنچه من

بواسطه یهود عاقبت نامحمود در باب جواب مثل این کلام ناتمام از روی حجت و الزام بیان و اعلان نمودند چون جمیع شما در آن ماوی حاضر و ناظر بودید مسموع شما نیز شده باشد همان جواب شماست، و اگر خواهید بواسطه اسکات و الزام شما باز بأوضح بیان مبین گردانم.
فی الفور آن نبی المشکور بجهت مزید الزام و احتجاج و دفع ابرام و لجاج آن طایفه و خیم العاقبه جمیع دلائل و حجج و براهین دافعة الحجج را از روی وضوح تمام و ایضاح لا کلام من اولها الی آخرها بالتمام بانجام بیان و اتمام رسانید.
چون آن طایفه همگی آن دلایل واضحه و تمامی آن ادله موضحه را طابق النعل بالنعل و وافق النقل بالعقل مطابق جواب سؤال خود دیدند جمیع ایشان سر در گریبان سکوت و الزام کشیده چون مار ابتر سرکوفته بخود پیچیدند و هیچ احدی را از آن طایفه لئام بواسطه حجت و الزام قدرت کلام نبود و کسی جرأت بر تکلم نتوانست نمود.
الا یکی از اهل خلاف که پای گزاف در میدان اعتساف گذاشته و تیغ خلاف زبان که هرگز بصیقل انصاف مصقل و صاف نشده بلکه پیوسته بموریانه زنگ اکتساب
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:50
در ظلمتکده کفر اختساف یافته (1) چون شبه در غایت تیرگی و بی‌آب در منجلاب چاه و یل دهان همیشه در تک و تاب بوده از غلاف برآورده با راکب مکمل مرکب عدل و انصاف و با مسلخ ناظم مناظم امور ولایت نبوت و انتصاف مفسر تفسیر حروف مقطعات «حم عسق» حاکم محاکمه جمیع ممالک ربع مسکون و اکناف رسول عادل اعدل انبیا و رسل تمامی بلادِ و اطراف اشرف دودمان فخرنشان هاشم بن عبد مناف محمد صلی اللَّه علیه بالالوف و الآلاف از روی جهالت و حماقت مصاف داده گفت: یا محمد شما و سایر رسل و انبیای سابق از شما از لسان چنین عیان و بیان فرمودید که حضرت ابراهیم، خلیل خدا و دوست برگزیده ایزد تعالی است، هر گاه امثال شما و اعیان انبیا تجویز خلت بجهت حضرت ابراهیم خلیل اللَّه تعالی مینمائید پس چرا منع از گفتن عیسی ابن اللَّه میفرمائید، آنچه در جواب و سؤال ما فرمائید همان طابق النعل بالنعل جواب اسئله خود قیاس نمائید.
عندلیب خوش الحان گلستان یثرب و بطحا و طوطی شکرخای نخلستان مدینه و صنعا بعد از استماع نوای جانگزای جغد ویرانه بیغوله کفر و اختفا و صدای دلخراش آن خفاش کلبه دیجور رهبان نصاری بترنم نوای دلربا و تکلم مقال دل‌آسای جانفزا این بیان وسیله ابتهاج و سرور و موجب بهجت و حضور مجلسیان محفل جنت نشان شده برای اسکات آن طائفه نصاری فرمود:

خلت حضرت خلیل را مماثلت و مشابهت ببنوت حضرت مسیح جمیل نیست بلکه فیما بین این دو کلام بینونت تمام است، بجهت آنکه بنا بر قول ما جمیع انبیا و رسل و هادیان محقه سبل حضرت ابراهیم خلیل که از اولو العزم رسل عز و جلی است، و لفظ «خلیل» را دو اشتقاق محتمل است یا مشتق از خلت بفتح خاء منقوطه فوقانیه یا بضم آنست، اگر از خلت بفتح خاء باشد بمعنی فقر وفاقه است، بناء
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:51
علیه ابراهیم خلیل یعنی فقیر رب جلیل و بسوی او مائل و منقطع از سایر سبیل گشته و از غیر ایزد جلیل از جمیع موجودات معروض و متعفف و مستغنی است، (1) چنانچه در اکثر کتب سماویه مسطور و مزبور است که در هنگامی که نمرود مطرود اراده القای آن خلیل حضرت ایزد معبود در آتش نمود حسب الامر آن مردود مدعی الوهیت چون تبعه عمله آن مأیوس رأفت و عطوفت، آن حضرت را در منجنیق بلیت گذاشته بآتش انداختند در آن هنگام بموجب امر ایزد علام جبرئیل (ع) بخدمت آن پیغمبر (ع) آمد و گفت که ایزد تبارک و تعالی سلام میرساند و مرا حکم فرمود که بشتاب و بنده خلیل مرا دریاب که او را توان و تاب آتش نمرود تیره مآب نیست.
چون امین الوحی رب جلیل جبرئیل علیه السّلام در هوا خود را بحضرت خلیل اللّه تعالی رسانید معروض رأی خورشید ضیای آن نبی الوری داشت که حضرت ملک تعالی مرا برای نصرت و امداد تو فرستاد، هر نوع خدمت و شغلی که باشد مرا بسرانجام آن امر اعلام نمائی تا در انتظام مهام و مرام تو کمال سعی و اهتمام نموده بآن قیام و اقدام نمایم.
آن نبی الاکرام بعد از استماع پیام ایزد علام از جبرئیل علیه السّلام فرمود که «حسبی اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَکِیلُ»، چون کفیل حال و مراقب امانی و آمال من حضرت ایزد مهیمن است همان توجه عطوفت و مرحمت حضرت الهی و عنایات نامتناهی مرا کافی و پسند است، و بنزد غیر واهب العطیه مرا سؤال و حاجت و ذلت و مسکنت نیست.
از اینجاست که او را خلیل یعنی فقیر رب جلیل دانسته، از ما سوی اللّه منقطع بحضرت اللّه دانند، زیرا که از ما سوی اللّه تعالی تبرا نموده تولی و بازگشت بحضرت تبارک و تعالی دارد. و اگر خلیل مشتق از خلت بضم خاء بود، در آن هنگام معنی کلام باین نظامست که جمیع معانی و اسرار ایزد علام بر آن پیغمبر عالی مقام واضح و لایح تمام است، و هیچ احدی بر اسرار ایزد غفار سوای این نبی پروردگار واقف
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:52
و عالم نیست.
(1) پس معنی سیاق کلام درر نظام باین انتظام بود که حضرت ابراهیم خلیل (ع) عالم بحقایق صفات حضرت ملک علام و دانا بأمور شرعیه و باقی

احکام او است، یقین این کلام موجب تشبیه حضرت اللّه تعالی بسایر انام نگردد تا توان گفت که عیسی (ع) پسر ایزد تعالی است، نهایت آنکه آنچه از این کلام صدق التیام مفاد و مستفاد است آنست که کسی منقطع بسوی حضرت ایزد تعالی یا عالم و واقف باسرار او نگردد او را خلیل رب جلیل نتوان گفت، و بتحقیق و یقین آن کس از طریقه خلت و شیوه مودت متخطی و متفصی است، لیک اگر کسی را فرزند صلبی بهم رسد چنانچه سایر الناس بر حقیقت ولادت عالم و مطلع باشند هر چند پدر بنفی یا به اهانت یا بنوعی دیگر از خود دور کند در واقع آن فرزند از بنوت او مهجور نگردد، زیرا که معنی ولادت قائم باب است.
و اگر شما بمجرد آنکه حضرت رب جلیل فرمود که ابراهیم خلیل منست، از روی قیاس بی‌اساس میگوئید که پس باید که عیسی پسر ایزد تعالی باشد، چون جمیع مراتب عزت و احترام و مناصب نبوت و اکرام که با عیسی (ع)، همگی آن صفات جلال و تمامی آن نعوت و جمال در موسی علیه التحیة و التسلیم واقع و مستقیم است، پس بنا بر قول شما لازم آید که موسی (ع) نیز پسر ایزد تعالی باشد، زیرا که رتبه کمال نبوت و رسالت هر دو یک و علت مشترک است، و هر گاه گفتن این معنی جایز و روا بنا بر قیاس بی‌اساس شما نصاری بی‌سپاس بود پس باید که او عم و شیخ و سید و رئیس و امیر ایزد کبیر بود، چنانچه بواسطه یهود عاقبت نامحمود مذکور شد.
نصاری لئام چون استماع این کلام حقیقت انجام سید الانام نمودند، و از رد آن سخنان صدق نشان عاجز و حیران ماندند، بهت و سکوت را که شیوه و شعار ارباب انکار و اشرار است زنار خود ساخته خاموش شدند.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:53
(1) بعد از تقضی مدت مدید بعضی از آن طائفه ابتر پلید رو ببعض دیگر آورده گفتند:
در بعضی مکتوبه مختومه آسمانی و مرقومه منزله ایزد سبحانی واقع است که حضرت عیسی (ع) در هنگام خطاب با بعضی اصحاب خود گفت که من بخدمت پدر خود و پدر شما میروم.
چون آن قوم یکسر در آن خبر تصدیق یک دیگر نمودند، بعد از آن روی بسید البشر آورده گفتند: یا محمد چون عیسی (ع) از پیغمبران اولو العزم ایزد معبود بود، یقین هر چه آن حضرت فرمود وحی و خوشنودی ایزد تعالی بود، پس هر گاه عیسی علیه التحیة و الثنا خود اقرار ببنوت خود نسبت بایزد تبارک و تعالی نمود چرا روا نبود که آن حضرت پسر حضرت ایزد اکبر بود.
حضرت نبوت مآب در جواب آن قوم تیره مآب گفت: شما از روی صدق و صواب باین کتاب که این کلام باعتقاد شما در او مکتوب و مستطاب است

عمل مینمائید یا نه، اگر شما بصحت این کلام قائل و بصدق این نقل مائل و معتقد باشید بر شما بدلیل ظاهر هویدا لازم آید که قائل گردید بر آنکه جمیع اصحاب که حضرت نبوت مآب بآنها این نوع خطاب مستطاب نمود، چنانچه اگر حضرت عیسی پسر مهیمن اکبر بود همگی و تمامی آنها نیز ابناء اللّٰه تعالی باشند. و این نقل شما مبطل حجت سابق شما که در باب بنوت حضرت عیسی (ع) بیان کردید میگردد، زیرا که زعم و قول شما نصاری در باب بنوت عیسی آنست که آن حضرت بوساطت مزید عزت و اکرام و وسائل بسیاری اشفاق و احترام ایزد علام متصف بصفت کرام بنوت خالق الانام گردند، چه هیچ احدی از انبیا و رسل علیهم السّلام باین اختصاص و احترام معزز و باکرام نشدند و الحال بقول تزییف بی‌بنیان چنین شدید، و این معنی بالبداهة و الیقین واضح و مبین است که سایر قوم مخاطبین متصف، بصفات مختصه حضرت روح الامین نشدند، پس چگونه حضرت عیسی (ع) به آن طایفه غیر مستحقین میگفت که من به پیش پدر خود

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:54

و پدر شما ای حواریین با باقی تابعین میروم.

(1) بنا بر قول سابق شما که میفرمودید که عیسی مختص است باکرام و احترام که موجب بنوت ایشان باشد و بغیر او هیچ احدی از انبیا و سایر انام این نوع عزت و احترام نیافتند، باطل است و از درجه اعتبار ساقط و عاطل، زیرا که از کلام شما به ثبوت و وضوح رسید که روح اللّٰه بصفات اکرام و احترام که موجب بنوت آن نبی الاکرام باشد مخصوص نبود، بلکه جمع کثیر و جم غفیر در معنی تعزز و تکریم بآن نبی ایزد کریم بنا بر قول نامستقیم شما شریک و سهیم بودند، و حال آنکه شما در دلیل اول خود نقل حکایت اختصاص عیسی (ع) باکرام و احترام نمودید نه سایر انام، و الحال تأویل کلام بر غیر وجهی که در اول آن را مطلب و مرام دانسته ذکر فرمودید مینمائید و سایر اصحاب او را ابناء اللّٰه تعالی میدانند.

پس ظاهر شد که شما بر قول سابق خود صادق نبودید، چه در لاحق قول بخلاف سابق ظاهر و آشکارا نمودید و بقول ثانی که مبطل قول اول شماست میل عظیم فرمودید.

مع هذا شما را علم بحقایق کلام آن پیغمبر عالیمقام کما ینبغی و یلیق نیست، یحتمل که حضرت عیسی (ع) فرموده باشد که من به پیش آدم یا نوح علیهما السّلام میروم، زیرا که حضرت آدم پدر عیسی و پدر مخاطبین بود و نوح شیخ المرسلین همچنین پدر باقی انبیای مرسلین بلکه سایر مخلوقین بود، می‌تواند بود که کلام عیسی (ع) محمول بر این معنی باشد.

نصاری بعد از استماع کلام سید الوری ساکت گشته گفتند: یا محمد ما هرگز مجلس بحث و جدال و محفل مخاصمه از روی فضل و حال بنوعی

که امروز در خدمت تو برگزیده ایزد متعال ملاحظه و مشاهده نمودیم سابقا از بدایت حال رشد و تمییز تا این هنگام عمر عزیز ندیدیم، استدعا از مکارم اخلاق تو ای خاصه آفاق آنکه ما را از روی احسان و مرحمت مدت مهلت عنایت نمائید تا باتفاق همه نصاری در مآل کار عقبی
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:55
خود فکر و نظر و تأمل و تدبر نمائیم و بر عواقب امور خود تفکر فرمائیم.
(1) حضرت رسالت مآب علیه سلام الملک الوهاب در آن باب جواب نداد.

[احتجاج پیغمبر با دهریه]

بعد از آن حضرت ختمی پناه روی بسوی دهریه گمراه آورده فرمود که شما بچه حجت و دلیل احتجاج و استدلال نموده میگوئید که تمامی اشیای موجوده معینه و همگی اعیان صوریه نوعیه را بدایت بین و نهایت روشن نیست، بلکه جمیع آنها قدیم و ازلی و باقی و سرمدی‌اند، هرگز صفت فنا و صورت زوال نپذیرند.
دهریه بی‌رویه در جواب حضرت سید البریه علیه الصلاة و التحیه عرض نمودند که ما هر چه بدیده عیان مشاهده و از روی عقل و عرفان ملاحظه نمائیم، بلکه حقایق همه آنها را تدبر و تفکر فرمائیم چون سببی که وسیله حدوث اشیا و امری که موجب ایجاد همه آنها بعد از عدم بود بین و آشکارا و واضح و هویدا نیست، عقل ما از روی علم و حذاقت و خرد از روی فطنت و فراست حکم جزم نمود که همگی اشیا موجوده بدایت و اولی و نهایت و آخری ندارند، و چون دست زوال و فنا و نقصان و انطفا از دامن همگی کشیده و کوتاه است بناء علیه حکم بر صفت بقا و دوام آن اشیاء نمودیم.
حضرت رسول (ص) فرمود که آیا شما آن اشیا را قدیم یافتید که اصلا آنها را بدایت ظاهر و پیدا نباشد یا آنکه آن اشیا را دائم و باقی ابد الابد یافتید که بالکلیه زوال و فناپذیر نباشند، اگر قائل شوید بر آنکه ما اشیای موجوده خارجیه و ذهنیه را قدیم و ازلی بلکه باقی و سرمدی یافتیم پس باید که شما تعقل و تفکر نفس و شخص خود نمائید و در آن مرام از روی فراست تمام خوض فرمائید، زیرا که بنا بر اعتقاد شما لازم آید که شما در ازل الآزال بهمین صورت و صفت حال موجود باشید بی‌قیل و قال، و شما را مدت بدایت و نهایت نباشد، یعنی زمانی در سابق بر ایجاد شما نگذشته باشد که شما در آن زمان این هیکل صوری و صفت نوعی که الحال بدین منوال میباشد سابقا در ازل الآزال بدین نوع و حال موجود نباشید و یا اصلا از حین عدم پای در مکان وجود ننهاده
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:56
باشید بهر نحو و حال که باشد.
(1) و نیز چون قائل بر این جمله که همگی اشیا باقی و دائمند و هرگز زوال و فنا نپذیرند، شوید باید که ذوات شما نیز بر صفت دوام و بقا همیشه پابرجا باشد و اصلا موت و فنا را بر ذات شما راه نباشد. پس اگر طائفه دهریه بی‌رویه شما قائل بر این قول لا یعنی میگردند هر آینه بیقین شما مدافعه امری معاینه و آشکارا میکنید و امری که بحسب بداهت عقل و رأی خلاف آن ظاهر و هویدا باشد ادعا مینمائید، در این مقال تمامی

ارباب فضل و حال و اصحاب معرفت و کمال تکذیب شما نمایند، زیرا که واضح و روشن و لایح و مبرهن است که شما قبل از این بمدت قلیل بصفت وجود تغییر و تکمیل یافته بودید، بلکه باندک زمانی صور نوعیه تمام دهریه بل سایر البریه بمضمون «الجنس الی جنسه یمیل» همگی و تمامی هیئت اصلی خود بخاک مستحیل میگردد.
دهریه بعد از استماع کلام در نظام سید الانام علیه الصلاة و السّلام گفتند: یا محمد ما اصلا چیزی که دلالت بر قدم و ازلیت اشیا یا بر بقا و ابدیت آنها کند ندیدیم.
حضرت رسول ایزد معبود بآن طائفه فرمود که پس بچه دلیل و حجت میل بطرف خلاف عقل و رویت کرده حکم بر قدم و ازلیت یا بر بقا و ابدیت اشیای خارجیه و ذهنیه نمودید. و اگر دهریه شما بواسطه آنکه طرف حدوث اشیا و انقضای آنها را از طرف قدم و بقا ملاحظه از روی عقل و رأی و مشاهده بطریق فطنت و ذکا نکرده ترک تمییز نموده طرف قدم و بقا را بغیر دلیل واضح و هویدا راجح دانسته و طرف حدوث و انقضا را مرجوح انگاشته؛ بیدلیلی را دلیل خود ساخته، هر یک از دهریه به پیرویت شما اقتفا و اقتدا بیکدیگر داشته چنین قول تزییف بیدلیل و بنیان را باعتبار برداشته با کمال بی‌وثوقی این کلام بی‌نظام را بوثوق برداشتند و بدین وسیله تخم حسرت و ندامت در مزارع آخرت خود کاشتند و نیل بدنامی معصیت و ذلت بر وجوه تیره شکوه خود انباشتند «ذلِکَ هُوَ الْخُسْرانُ الْمُبِینُ».
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:57
(1) باید که از این قول ناپسند و کلام کاسد و ناروا توبه و انابت بحضرت اللّه تعالی نمائید، زیرا که کلام بغیر دلیل و حجت نزد ایزد علام اصلا انتظام نگیرد و پیش مردم دانا هر کسی آن را بی‌نظام دانسته بسمع تلقی اصغا نپذیرد، چه هر گاه شما تمییز حقایق اشیا کما ینبغی و یلیق از روی حس و تدقیق نتوانید نمود که آیا آنها قدیم و ازلی یا باقی و سرمدی‌اند و طرف حدوث اشیا و انقضای آنها را نیز بحسب عقل نظر و فکر و مشاهده و تدبر ننمودید که شاید این طرف احسن و اولی از طرف اخری باشد، و بغیر عقل و رویت حکم بر قدم اشیا و ازلیت و بقا و ابدیت آنها نمودید و حال آنکه بمقتضای خرد و عقل و بمؤدای کلام حضرت عز و جل و نقل کتب سایر انبیا و رسل حضرت واهب لم یزل چنان مستفاد و مستدل میگردد که بغیر ذات واحد کافل همگی اشیا از جزو و کل حادث و متزلزل و محدث و منفعل‌اند؛ و هر گاه طرف حدوث و انقضا ببداهت عقل و بقول رسل و انبیا ارجح و اولی از طرف مرجوح قدم و بقای اشیا باشد.
پس بر شما لازم بود که از روی صدق و اعتقاد حکم بر حدوث اشیا و انقطاع آنها نمائید و بر خلاف طریق عقل و رأی و اجماع رسل و انبیا بلکه

اکثر برایا منمائید و منکر امر بین و ظاهر مشوید، چنانچه شب و روز مشاهده و ملاحظه مینمائید که هر یک از روز و شب بعد از رفتن دیگری جلوه‌گر میشوند و هیچ احدی از سابقین شما ندیده و لاحقین نیز نخواهند دید که هر دو یکوقت جمع شوند یا هر دو برطرف گردند، بلکه (مصرع):
یکی چون رود دیگری آید بجای پس آنگاه حبیب اللّه بآن طایفه گمراه فرمود: آیا پیش شما دهریه بی‌رویه جایز است که شب و روز یک زمان جمع شوند؟
گفتند: نه یا محمد.
حضرت رسول انام علیه الصلاة و السّلام فرمود: بلکه چون شب بی‌نور لباس
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:58
دیجور درپوشد و چادر قیرگون بر سر افکند روشنان فلک هر یک بدو رنگ در تحریک آید، در آن هنگام همگی و تمامی سکنه زمین بامر و مشیت حضرت رب العزت بنوم و اناخت و خواب استراحت راحت نمایند و روز سعادت فیروز بحکم رب غفور اسباب عیش و سرور و ابواب اضائت و نور متعلق و مستور گرداند، فی الفور سپاه ظلام شب بیک ناگاه بر اطراف و اکناف دهر درآمده روی گیتی را قیرگون و سیاه نمایند، و هر یکی از سیاه پوشان زنگی‌وشان شب چون مریخ خون آشام از جام شفق افق جرعه‌کش گشته زهره و مشتری بساغری و خادمی آنها کمر اطاعت و نطاق متابعت بسته از ابتدای ظهور ظلام شام تا هنگام طلوع و بروز تباشیر صبح نور فروز روز حال بدین منوال بود. و چون خورشید عالم افروز چادر ظلمت عشق را بر کناره افق چون دل دشمن شق نموده ساعد سیمین و مرفق زرین نورانی از برای انهزام سپاه ظلمانی شب با تیغ و علم علم کرده عسکر نورگستر فیض اثر را بتاختن امر کرد. همان که شعشعه برق خورشید سر در زوایای تکایای سیاه‌پوشان شب گذاشته هنوز دیده سلطان روز با حشمت تمام بمسکن و مقام سپاه ظلام نرسیده باشد که آن اسپاهان تیره سرانجام سپر ظلمت بسر کشیده از بیم جان ترسان و لرزان و خود را بچاه دهشت و زندان وحشت انداختند و تا طلوع روز دیگر از هول و بیم بحال یک دیگر نپرداختند؛ و این مقدمه شب و روز بدین نهج و مرام الی یوم القیام متوالی و مستدام خواهد بود. پس هر گاه چنین باشد که بعد از افول یکی طلوع و ظهور دیگر شود لازم آید که آنکه پیشتر رود سابق باشد و آنکه در مرتبه دوم جاری گردد مسبوق بود.
گفتند: یا محمد واقع چنین است که بیان کردید.
(1) بعد از آن حضرت رسول ایزد منان روی توجه اقبال بجانب آن جهال ضال کرده گفت هر گاه شما حکم بحدوث روز و شب که پیش از ایجاد و حدوث شما بود، نمودید یا آنکه ملاحظه و مشاهده آنها بیقین ننمودید، پس

بر شما لازم است که همگی اشیا

را حادث دانید و منکر ذات و قدرت واجب تعالی نشده او را قدیم ازلی و باقی سرمدی دانید نه دیگر را.
(1) بعد از آن حضرت رسالت پناه صلی اللَّه علیه و آله و سلم پرسید از آنها که آیا شما شب و روزی که قبل از حدوث و ایجاد بنیاد شما بود آن را متناهی میدانید یا غیر متناهی اگر غیر متناهی باید که آخر شبی بشما رسد که او را نهایت و اول ظاهر و پدید نباشد و هر چه چنین است قدیم است، یا آنکه شب و روز متناهی است پس لازم آید که در سابق زمان باشد که شب و روز در آن زمان موجود و معین نباشد، و این بداهت عقل و رأی باطل و ظاهر و هویدا است.
گفتند: یا محمد بلی در این مقدمه حق بجانب شماست.
پس آنگاه حضرت حبیب اللَّه تعالی فرمود: که آیا شما قائل میشوید باینکه عالم قدیم و غیر محدث است و حال آنکه شما دانا و عارفید معنی آنچه در سابق اقرار بآن نمودید از حدوث لیل و نهار، و همچنین واقف و عالمید بمعنی آنچه در سابق منکر آن بودید مثل حدوث اشیا و مانند آن؟
گفتند: بلی یا محمد ما بر جمیع حقایق اقوال خود بالتمام عالم و مطلعیم.
حضرت رسول ایزد معبود فرمود که پس این نیز مثل چیزهای مبصر و مرئی شما بود که بعضی از آن محتاج در قوام و التیام بلکه در بقا و دوام ببعضی دیگر باشند و تا آن اجزاء بهم نرسند وجود آن ممکن بحسب عقل و امکان نباشد، چون بنای عمارت که محتاج بآلات و اجزای بسیار است از احجار و اخشاب و اوتاد و حبال، زیرا که عمارت بغیر ما یحتاج منسق و محکم نگردد بلکه بغیر ضروریات وجود آن ممتنع و محال است.
همچنین است حال جمیع اشیا که بنظر شما درآید اکثر آنها در ربط و نظام مرتبط و محتاج بالتیام و انتظام اشیای دیگرند، و هر گاه احتیاج بعضی ببعض دیگر بجهت قوت و استحکام یا بواسطه تمامیت و انسجام آنها قدیم باشند بنا بر اعتقاد شما یا آنکه

صفات محدثه در آنها ظاهر و هویداست، پس ما را اعلام نمائید که اگر جمیع اشیا حادث باشد چگونه است و چه فساد دارد مع هذا صفات حادثه در آن اشیا بغایت ظاهر و هویدا باشد چنان که گذشت.
چون طایفه لئام کلام خیر الانام علیه الصلاة و السّلام باین غایت و انجام استماع و اصغا نمودند حیران شدند.
در آن حال رسول ایزد متعال گفت: اگر شما در باب اشیا صفات غیر مذکورات بجهت آنها گذشته یا آینده داشته باشند باید که بیان کنید.
چون آن طایفه بی‌رویت یافتند که برای اشیاء محدثه که توانند بیان نمود

ندارند مگر آنکه گویند این موجود اینست که جماعت دهریه را زعم چنانست که آنها قدیم بغیر دلیل مستقیم‌اند، پس از این جهت دهریه بی‌رویت ملزم و ساکت گشته گفتند: یا محمد ما را فرصت و مهلت دهید تا در کار خود ملاحظه از روی نظر و فکر نمائیم.
(1) پس از آن حضرت نبی الانس و الجان روی بجماعت ثنویه بی‌رویه که میگفتند نور و ظلمت دو مدبرانند در خلقت زمین و آسمان، آورده فرمود که شما را چه چیز بر این داشت که قائل باین قول غیر معقول شدید؟
گفتند: یا محمد ما جمیع خلق اشیا را منحصر در دو صنف یکی خیر و دیگری شر یافتیم، و نیز بوجدان و تجربه یافتیم که خیر ضد شر است چنانچه صحت ضد ضرر، فلهذا ما منکر این امر شدیم که یک فاعل محال است دو امر خیر و شر و نفع و ضرر را توانند موجود و ظاهر گردانید بلکه هر یک از خیر و شر را فاعل دیگر بحسب عقل و فکر باید، چنان که برف مثلا از روی کمال تدبر و حال ممتنع و محال است که بنوعی که آتش مسخن و گرم میگرداند او نیز میتواند گرم نمود همچنان که آتش بی‌قیل و قال محال است که تبرید تواند کرد، بناء علیه اثبات دو صانع بجهت ظلمت و نور بوساطت خرد
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:61
و شعور مقرر و مشهور کردیم.
(1) حضرت رسول علیه الصلاة و السّلام بعد از استماع کلام ناتمام آن طایفه تیره سر انجام فرمود که آیا هر یک از الوان سواد و بیاض و سرخ و زرد و سبز و ازرق را ضد یک دیگر نیافتید زیرا که از این دو رنگ بموجب عقل و حال ممتنع و محال است که در یک جسم و یک محل متلون و متوطن گردند چنانچه حر و برد بواسطه ضدیت محال و ممتنع است در یک محل مجتمع گردند.
گفتند: بلی یا محمد یافتیم ما که هیچ دو رنگ از روی یافت عقل و فرهنک در یک محل لبث و درنگ نمی‌توانند کرد.
حضرت نبی المحمود در جواب فرمود که پس بر شما لازم و واجب گردد بعدد هر لون صانع دیگر ثابت و مقرر گردانید تا فاعل هر ضد از الوان مذکوره غیر فاعل ضد دیگر باشد.
حضرت امام الهمام جعفر بن محمد الصادق علیه السّلام فرمود که چون آن طایفه لئام کلام حقیقت ارتسام رسول ایزد علام بر این نهج و مرام استماع و استعلام نمودند ساکت شدند، در آن حال نبی ایزد متعال فرمود:
ظلمت و نور چگونه در یک محل مختلط و مسطور گردند که نور بمشیت رب غفور بالطبع میل بصعود و عروج دارد و ظلمت بموجب طبیعت مائل هبوط و نزول است و فیما بین این دو امر بدیهی مباینت کلی است که از روی عقل این دو امر در یک محل مجتمع گردند چنانچه شما می‌بینید که هر

گاه دو شخص یکی اراده سفر مشرق و دیگری میل سیر جانب مغرب کند و هر یکی بطی مسافت مقصود روان گردند و در آن مرام سعی تمام و جهد لا کلام نمایند هر یک از ایشان بهر خطوه و گام بناکام دو گام از دیگر مستغرب و بعید گردند، آیا مادامی که این دو شخص سایر و قاطر متردد و شاطر بموجب اراده و قصد بجانب مرکز و مقصد باشند. بنا بر اعتقاد شما هیچ احتمال ملاقات آن دو کس
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:62
با یک دیگر دارد؟.
(1) گفتند: نه یا محمد زیرا که هر یک چون طی مسافت بخلاف نحو مسافت دیگر می‌نمایند بنا بر این ملاقات ایشان با یک دیگر محال ظاهر و عیان است.
در آن وقت حضرت رسول علیه السّلام فرمود که بنا بر این ظاهر و معین شد که ظلمت و نور هرگز در یک محل مختلط و مستعمل نگردند، بجهت آنکه سیر هر یک بخلاف جهت سیر دیگر است، بواسطه آن که سیر نور بطرف بالا و سیر ظلمت به- صوب هبوط و حضیض منتهض است.
بعد از آن حضرت نبی الانس و الجان فرمود که پس چگونه این عالم بوسیله امتزاج امری که محال است بآن چیزی ممتزج شود حادث گردد بلکه این نور و ظلمت هر دو مدبران جمیعا مخلوقان ایزد سبحانند و بدلایل مذکوره خالق و صانع نیستند بلکه در وجود محتاج بموجدند.
چون طایفه ثنویه جواب اسئله خود باین آب و تاب از حضرت رسالت مآب شنیدند ملزم و مضطرب چون سیماب و عاجز و متحیر و بی‌تاب گشته گفتند: یا محمد چون ما را تاب سؤال و جواب شما از روی صدق و صواب نماند ما را به عنایت خود فرصت و مهلت فکر در باب مذهب و مآب نمائی. و اللّٰه اعلم بالصواب.

[احتجاج پیغمبر با مشرکین عرب]

اشاره

بعد از التزام ثنویه حضرت سید البریه روی بمشرکین عرب آورده فرمود که شما برای چه اختیار پرستش اصنام بر اطاعت ایزد علام نمودید و این شیوه ناپسند را پسندیده دانستید؟
آن طایفه در جواب حضرت رسالت مآب گفتند که ما بواسطه عبادت و بندگی اصنام تقرب و احترام و عزت و اکرام بملک العلام می‌نمائیم.
نبی الاکرام بجهت انتباه و ایقاظ آن لئام گفت: آیا این آلهه و اصنام شما را سامعه تامه هست که امر و حکم حضرت رب العزت را استماع نمود طاعت سزاوار از روی
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:63
تحقیق و عبادت او کما ینبغی و یلیق نمایند تا شما بوسیله تعظیم آن‌ها تقرب بحضرت باری تعالی نمائید؟ (1) گفتند: نه یا محمد.
حضرت فرمود که شما چیزی که بدست خود تراشیده و سرانجام آن‌ها نموده باشید اگر از آن‌ها متصور بود و لایق و سزاوار بندگی توانند کرد باید که آن‌ها شما را عبادت کنند، مگر آن که خدای که او عارف بمصالح امور دنیوی و عواقب اخروی و حکیم است شما را بهر چه تکلیف بآن نماید چون شما را اطاعت رب العزت واجب است اگر بتعظیم آن اصنام ضاله و آلهه باطله امر نماید در آن هنگام حکم و امر ایشان لازم است، و این محال است که ایزد علام امر بتعظیم اصنام نماید.
حضرت امام الهمام جعفر بن محمد الصادق علیه السّلام می‌فرماید که چون بین الخاص و العام کلام باین مقام رسانید و آن مشرکین لئام در قول و کلام ناتمام خود خلاف تمام نمودند بعضی از آن طایفه ضاله گفتند که خدای متعال در سابق احوال حلول در هیاکل و صور رجال بدین هیئت و مثال نمودند و ما این صور و هیاکل را محض بواسطه عزت و تعظیم و احترام و تکریم آن صور و هیاکل سابقه که پروردگار ما حلول در آن‌ها نمود و آن صور را بدان وسیله معزز و احترام فرمود ما نیز این صور و هیاکل را بصورت آن‌ها معمول گردانیم و بندگی و تعظیم اینها بواسطه آن‌ها مینمائیم.
و جمعی دیگر از آن طایفه وخیم العاقبه گفتند که این صور آلهه و اصنام صور اقوام است که در سالف زمان آن عیان مطیع فرمان مهیمن منان بودند و اطاعت و متابعت امر و فرمان ایزد سبحان ظاهر و هویدا پیش از ما نمودند ما نیز تمثیل صور ایشان و معمول هیاکل آن اعیان نموده بندگی ایشان محض بواسطه عزت و احترام و تعظیم حضرت ایزد علام می‌نمائیم.
و برخی دیگر از آن طایفه بیرویت و نظر گفتند که چون مهیمن اکبر ایجاد

حضرت

ابو البشر علیه السّلام نمود ملائکه کرام را بالتمام امر بسجده آدم علیه السّلام فرمود، (1) و همگی آن طایفه باحترام اطاعت او الیقیم، و چون آدم علیه السّلام وفاة یافته و ما از شرف ادراک صحبت کثیر البرکة آن محرومیم این هیاکل و صور همه را بصورت آن حضرت مصور نمودیم و بجهت تقرب و احترام مهیمن علام چنان که ملائکه کرام به وسیله سجده آن حضرت علیه السّلام معزز و با اکرام شدند ما نیز سجده و عبادت صورت او را موجب اعزاز و اکرام و وسیله احترام خود دانسته بدان قیام و اقدام می‌نمائیم، چنان که در سابق شما نیز بزعم خود بصوب مکه مأمور به عبادت رب غفور شده بودید و مدتی بدان نهج مأمور قیام و اقدام می‌نمودید و بعد از آن در بلد غیر مکه محاریب و مساجد نصب فرموده آن‌ها را مسجد و معبد خود گردانیده سجده بسوی مکه مینمائید. یقین که قصد و اراده شما همان عین کعبه است نه آن مساجد مصنوعه و محاریب مخترعه بلکه قصد شما بکعبه نیز قصد عبادت و بندگی بسوی عز و جل است نه تعظیم کعبه و بندگی آن محل.

چون کلام اصناف مشرکین عرب بالتمام باین مکان و مقام رسید حضرت سید النبی المبعوث الی الخاص و العام رو بسوی آن طایفه اولی آن کفره لئام خمول که قائل بحلول ایزد علام در هیاکل و صور أنام بودند آورده گفت:

شما در طریق خود بی‌شک و ریا خطا کردید و بدان وسیله گمراه گشته در تیه ضلالت و غوایت چون غول بیابان حیران و سرگردان بلکه مانند شیاطین از روی تمرد و طغیان از اطاعت حکم و فرمان حضرت رحیم الرحمن برآمده مسلک و منهج ضلال را عین امانی و آمال خود دانسته باین اقوال نامعقول قایل گشته می‌گوئید که حضرت واهب متعال حلول در هیاکل و صور رجال باین هیئت و مثال که از مسجد ثابت اعمالست کرده، ما تصور این صور بجهت تعظیم صور سالفه که پروردگار ما حلول در صور آن رجال کرده از ذات اصلی باین هیئت ثانی مستبدل و مصور شده عبادت مینمائیم.

(1) پس شما پروردگار خود را متصف بصفات مخلوقین دانسته آنچه صفات امکان و احتیاج است برای ایزد تعالی روا داشته او را از وجوب بامکان و از تنزه بنقصان می‌آرید آیا بحسب عقل و رأی و فهم و ذکا جایز و رواست که حضرت پروردگار شما حلول در چیزی کند که آن چیز محیط رب العزیز گردد بنوعی که اصلا از آن چیز امر دیگر از روی خرد و تمییز معین و متمیز نگردد؛ پس در این هنگام فرق میان حلول ایزد علام بصور و هیاکل انام و میان حلول او بسایر آن چه در آن تواند نمود از لون و طعم و رایحه و از

نرمی و درشتی و گرانی و خفت نباشد، پس باید حلول در آن‌ها نیز تواند کرد و چرا محلول فیه که هیاکل و صور همه است محدث باشند و آنچه حلول در آن‌ها کند قدیم باشد.
پس بنا بر عقل سلیم و طبع مستقیم باید که حال حادث و محلول فیه قدیم باشد، و امثال این مقال بی‌قیل و قال محال است زیرا که ذات واجب متعال چگونه محتاج گردد بمکان و محل و حال آنکه او عز و جل لم یزل و لا یزال قبل از ایجاد مکان و محال بهمین حال بود، و هر گاه شما او را بصفات محدثات بواسطه تجویز حلول نامعقول متصف گردانید پس بر شما لازم آید که حضرت رحیم رؤف را بصفت زوال و حدوث منعوت و موصوف دانید و شما هر گاه برای حضرت اله صفات محدثه روا دارید باید که او را اتصاف بصفت فنا و زوال که از صفات ممکنات است نمائید، زیرا که این صفات اجمع صفات حال و محلول فیه است و امثال این صفات بالبداهه تغیر ذات فایض البرکات می‌نماید.
و اگر می‌گوئید که ذات باری تعالی بوسیله حلول در اشیا متغیر می‌گردد پس جایز است که ذات حمیده و صفات واهب العطیات متغیر شود بسبب حرکت و سکون و بجهت حلول سیاهی و سفیدی و سرخی و زردی و باقی صفات که بتعاقب یک دیگر بر موصوف وارد شود باید که بر ذات حضرت ملک تعالی نیز جایز و وارد باشد تا آنکه
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:66
بنا بر طریق شما مشرکین لازم آید که همگی صفات محدثین بر حضرت رب العالمین جایز و روا باشد و ایزد تعالی بطریق سایر ممکنات و محدثات ممکن و محدث باشد «عز اللَّه تعالی عن ذلک عزا کبیرا».
(1) و هر گاه بطلان ظن جمیع شما در باب حلول واجب تعالی ظاهر و هویدا شد پس فساد قول نامعقول شما که مبنی بر آن کلام نالایق ناروا بود واضح و بین و لایح و روشن گردید.
حضرت امام ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السّلام فرمود که چون نبی ایزد علام کلام صدق التیام برای حجت و الزام آن مشرکین لئام باین مقصد و مرام اختتام نمود آن قوم شوم مذموم مبهوت و ملوم و ملزم و مغموم گشته بعد از سکوت گفتند که ما بعد از این فکر در امر دین و نظر در مذهب و آئین خود نمائیم.
پس آنگاه حضرت سید المرسلین صلی اللَّه علیه و آله و سلم بجانب فرقه دوم مشرکین بیدین که قائل بر آن بودند که اقوام پیشین که عبادت رب العالمین با کمال عزت و تمکین مینمودند چون باین هیاکل و صور بودند ما نیز بواسطه تعظیم و تکریم این صورتها که موافق صور اینهاست عبادت می‌نمائیم، روی آورده گفت که شما ما را اعلام و اعلان نمائید که هر گاه شما عبادت و نماز کنید از برای صورت کسی که آن کس طاعت و بندگی

ایزد مقدس می‌کرد وجوه کریمه خود را بسجده عبودیت او بر زمین خشوع و مسکنت گذاشته بندگی او بجای می‌آورید پس بجهت حضرت رب العزت که شما آن صورت و هیئت را ایجاد و خلقت نمود چه طریق بندگی و عبادت و عبودیت و طاعت بواسطه آن خالق بی‌منت گذاشته که آن شیوه از طور طاعت آن هیکل و صورت در طریقه تذلل و مسکنت زیادت باشد، زیرا که در طریق بندگی و طاعت بهیچ نوع بندگی زیادتی بر وضع جبهه خشوع و عبودیت و جبین خضوع و ضراعت زمین مسکنت و ذلت ندارد.
و هر گاه شما بواسطه آن صورت این نوع عبودیت بتقدیم رسانیده باشید پس
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:67
بندگی مقدس که لایق ایزد اقدس بوده باشد ندارید، (1) نه علم شما محیط است بآن که خالق کسی که مستحق عبادت از روی تعظیم و لایق پرستش و طاعت از روی عزت و تکریم باشد او را بسایر بریات در مرتبه اکرام طاعات و احترام عبادات مساوات و محاذات نباید داشت، چنانچه شما در مشاهده صوریه ملاحظه می‌نمائید که هر گاه پادشاه یا بزرگی را در مرتبه اعزاز و تعظیم و احترام و تکریم با بندگان او مساوی دانید آیا بحسب خرد و عقل این عمل و فعل باعث هیچ نوع کمی رتبه و اکرام آن بزرک با احترام می‌شود یا نه، چنان که اگر شخص بزرگی بواسطه صغیر تعظیم و تکریم زیاده از حد مستقیم کند بیقین که در نزد عقل سلیم این تعظیم نامستقیم است، پس بنوعی که آن احترام بجهت آن صغیر ناموافق است ایضا طاعت و عبادت ایزد خالق را با بندگی و متابعت سایر خلایق مساوی دانستن نالایق است.
چون آن طایفه لئام استماع کلام معجز نظام سید الانام نمودند گفتند: بلی چنین است.
حضرت رسول صلی اللَّه علیه و آله فرمود که بر همه صاحبان فهم و ذکا ظاهر و هویدا است که تعظیم واهب کریم از شما بواسطه تعظیم صور آن بندگان مطیعین ایام قدیم است، آن تعظیم غیر مشکور موجب زور رب غفور است.
حضرت جعفر بن محمد الصادق علیه السّلام فرمود که چون کلام حضرت نبی الاکرام باین مقام انجام یافت آن طایفه مشرکین بیرویت گفتند: یا محمد ما بعد از این فکر در مذهب و دین خود مینمائیم.
پس آنگاه حضرت حبیب اللَّه بجانب فرقه سوم مشرکین بی‌دین که بحضرت سید المرسلین میگفتند که ما در بندگی حضرت رب العالمین با شما در طریقت موافقت داریم چنانچه شما گاه بکعبه نماز میگذارید و گاه در سایر بلاد و امصار در محاریب و مساجد سجده و بندگی حضرت بی‌نیاز بجای می‌آورید ما هم گاهی بنوعی و گاه بنوع

دیگر سجده عبودیت خالق اکبر بتقدیم میرسانیم و همه وقت بندگی ما به واسطه ایزد تعالی است؛ روی آورده فرمود که: (1) شما برای ما مثل زدید و ما را در عبادت بمشابهت و مماثلت خود بمقابلت فرا گرفتید عین غلط و خطا است، زیرا که ما بنده‌های ایزد وهاب و مخلوق و مربوب رب- الاربابیم بأمر حضرت خالق سمیع مطیع مأمور و بنهی رب العلی منزجر و مقصوریم و در هر محل و مکان که حضرت ایزد سبحان از ما اراده طاعت در آن مکان نماید از روی اخلاص و ایقان بانقیاد همگی جوارح و ارکان قیام و اقدام مینمائیم.
خلاصه کلام آنکه ما بهر نوع و بهر وجهی که مأمور گردیم عبادت و بندگی رب غفور بهمان نهج مأمور بحیز ظهور رسانیم و قدم از طریق مأمور بمسلک غیر مأذون نگذاریم و بهیچ وجه من الوجوه بخلاف حکم بی‌چون پی نسپاریم، و چون شما را به حقایق ارادت حضرت واهب العطیات اطلاع کما ینبغی و یلیق از روی تحقیق نیست طریق عبادت و بندگی ما را قیاس بطاعت و عبادت خود مینمائید امید است که عز و جل از اراده طاعت ما بر نهج اول روش ثانی را کراهیت و مهمل داشته باشد، فلهذا ما را نهی از جرأت تعدی از حکم و امر نموده چه حکم باقتصار و اختصار آن فرمود؛ و چون ما را در هنگام بندگی ذات ستوده صفات امر توجه بکعبه معظمه نمود ما هم اطاعت حکم حکیم علی الاطلاق بگوش سمعنا اصغا نمودیم. و در ثانی الحال ما را بواسطه بعد از بیت الحرام حضرت ایزد علام در هنگام عبادت و طاعت ذات اقدس او در هر بلاد و امصار که باشیم امر توجه بجانب مکه مکرمه زادها اللّٰه شرفا و تعظیما الی یوم القیامة فرمود ما نیز امر مهیمن عزیز را بسمع رضا تلقی نمودیم و بهر که حکم و ارادت حضرت عزت بر آن تمشیت یابد مطیع و منقادیم و پای از دائره حکم و امر خلاق العباد بیرون ننهادیم و تا حیات مستعار باقی و پایدار است فرمان‌برداریم.
اما شما بیان و اعلام نمائید که سجده عبودیت کسی که بصورت آدم بود بچه وجه

و چه نوع مینمائید و بامر و حکم که بدان کار ناشایست نافرموده اقدام می‌فرمائید، (1) حضرت قادر عالم ملائکه را مأمور بسجده آدم گردانید نه بنی آدم را؛ و ملائکه را نیز امر بسجود کسی که بصورت آدم باشد نفرمود، زیرا که صورت مشابه آدم غیر آدم است. پس قیاس بی‌اساس شما صحیح و روا نباشد و چون شما از رب غفور مأمور به سجده آدم و صورت مشابه او نیستید شاید که معمول شما مکروه رب العلی باشد و شما را اطلاع کما هو حقه بر آن نباشد.
بعد از آن حضرت نبی اِلانس و الجان از لسان معجز نشان بیان نمود که

مثلا اگر کسی شما را مأذون گرداند که روز پنج شنبه داخل سرای او که در مدینه دارد در محله بنی فلان، آیا جایز در حق است شما را که اگر جان شهر در محله دیگر یا در این شهر خلاف مذکور دار و سرای داشته باشد داخل شوید یا کسی یک جامه از جامه‌های خود بشما بخشد یا یک بنده از بنده‌های خود بشما عنایت نماید یا اسب خاص از طویله خود بشما مرحمت فرماید شما را سوای مأذون فیه که گرفتن آن و رخصت تعدی و تصرف در غیر مأذون صحیح و مستحسن ایزد بی‌چون نیست چه، اگر دیگری بجای آنها بردارید نامشروع ظاهر و هویدا است.
گفتند: بلی یا محمد باید که اختصار بر مأذون نمود، چه تصرف در ملک غیر بغیر اذن و رخصت شیوه ارباب ظلم و عداوت است نه طریقه مرضیه عدالت.
در این حال رسول با اقبال بلبل ناطقه را باین مقال متکلم گردانید که آیا بعضی ملوک اهل دنیا در معنی عدم تقدیم غیر در ملک و مال او بغیر اذن و رخصت او احق و اولی است یا آنکه حضرت حق سبحانه و تعالی در این معنی سزاوار و احری است؟
مشرکین گفتند: حضرت رب العالمین معین باین معنی الیق و اولی است؛ زیرا که مالک الاملاک و محرک الافلاک اوست باید که هیچ احدی از ثریا تا مرکز خاک تصرف در املاک ایزد منان بغیر اذن ایشان ننماید.
حضرت نبی الانس و الجان فرمود که پس شما چرا چنین کردید و سجده این

صور و هیاکل بغیر اذن حضرت قادر عادل نمودید؟ (1) امام الانام جعفر بن محمد الصادق علیه السّلام گفت که مشرکین لئام چون سخنان صدق نشان سید الانام باین حجت و الزام شنیدند گفتند که یا محمد ما را مهلت عنایت فرمائید که ما نظر و فکر در باب مذهب خود نمائیم. بعد از آن سکوت و بهت را شعار خود ساخته ملزم مانند.
و نیز حضرت امام الهمام جعفر بن محمد الصادق علیه السّلام قسم بذات ایزد کرام یاد نمود که بآن خدای که حضرت سید المرسلین را از روی حق و صدق بثقلین بنبوت و رسالت مبعوث گردانید که پنج روز بر آن طوایف امم مختلفة المذاهب منقضی نشده بود که همگی و تمامی آن طوایف خمسه که بیست و پنج نفر بوده‌اند بخدمت حضرت سید البشر بالتمام حاضر آمده بشرف اسلام و ایمان مشرف شده باتفاق گفتند:
یا محمد بعزت واحد صمد ما هرگز حجت و دلیل در هیچ زمان مثل دلیل و برهان شما بدیده عیان ملاحظه و مشاهده ننمودیم. و گواهی میدهیم که خدای تو بحق و تو رسول صادقی «و اللّٰه یَهْدِی إِلَی الْحَقِّ وَ إِلی طَرِیقٍ مُسْتَقِیم».

در ذکر و بیان الزام یافتن اعیان مشرکین از حضرت سید المرسلین

اشاره

(2) از حضرت ابو محمد الحسن بن على العسكرى عليه السّلام مروى و منقول است كه آن حضرت از لسان معجز نشان بيان فرمود كه من روزى از پدر بزرگوار خود پرسيدم كه آيا جد عاليمقدار ما رسول حضرت ايزد غفار عليه سلام الملک الجبار در ايام نبوت وقتى كه جماعت يهود و مشركين با آن حضرت تعنت و لجاجت ميكردند آيا نبى المختار با آن طوايف اشرار مباحثه و مشاجره و مجادله و مناظره مينمود؟
پدر جليل القدر من فرمود: بلى مراتب بسيار بسيار از آن حضرت با كفار بواسطه
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:71
اثبات و الزام حكم حضرت ايزد متعال مباحثه و جدال نمودند، و از آن جمله يكى آنست كه حضرت ايزد منان در قرآن لازم الاذعان در چند آيه حكايت و اعلان مينمايد: (1) اولى «وَ قالُوا ما لِهذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعامَ وَ يَمْشِى فِى الْأَسْواقِ لَوْ لا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ» الى قوله «رَجُلًا مَسْحُوراً» «1».
آيه ثانيه «وَ قالُوا لَوْ لا نُزِّلَ هذَا الْقُرْآنُ عَلى رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ» «2»
آيه ثالثه «وَ قالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعاً» الى قوله تعالى «كِتاباً نَقْرَؤُهُ» «3».
بعد از آن اى كافران از روى جهل و عدوان سخنان بى‌بنيان فراوان بحضرت نبى الانس و الجان به تعنت اعلام و اعلان نمودند چنانچه تفصيل آن مجمل على سبيل التوضيح و العيان بيان گردد، پس آنگاه گفتند: يا محمد اگر تو در دعوى نبوت و ادعاى رسالت مثل موسى عليه السّلام و التحيه صادق و با حجت و صاحب آيت بودى بايستى كه بواسطه اسئله كه ما از روى تغير و افترا بشما كرديم بر ما صاعقه بلا فرود آمدى و ما نيز بر مثال قوم موسى كه بآن سؤال بيجا بصاعقه آتش بلا سوختند سوختمى، زيرا كه آنچه ما از شما بواسطه تقريع و تغير و افترا و استدعا خواستيم بمراتب بيشتر از اسئله يهود اشرار است.
تفصيل اين اجمال از روى صدق مقال آنست كه حضرت ابو محمد الحسن بن على العسكرى عليه السّلام ميفرمايد كه روزى حضرت سيد البريه با جمعى از اصحاب بنزديک كعبه معظمه نشسته بودند ناگاه جماعتى از رؤساى قريش كه اكثر آنها با يک ديگر قوم و خويش بودند مثل وليد بن مغيره مخزومى و ابو البخترى و ابو جهل پسران هشام و

---

(1) سورة الفرقان: 7- 8.

(2) سورة الزخرف: 31.
(3) سورة الاسراء: 90- 93.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:72
عاص بن وائل سهمی و عبد اللّٰه بن ابی امیة المخزومی، (1) و با هر یک از ایشان جمع کثیر از اقوام و خویشان ایشان فراوان بودند، همگی آن طایفه اهل تمرد و طغیان در آن هنگام حاضر شدند.

در آن محل حضرت رسول عز و جل با جمعی از اصحاب که مستسعدین آن محفل رضوان مآب بودند بتلاوت کتاب مستطاب ایزد وهاب مشغول گشتند و آن حضرت اصحاب را بامر و نهی اعلام میفرمود؛ در آن هنگام بعضی از آن مشرکین لئام تیره سرانجام با بعضی دیگر از روی حیرت تمام گفتند که کار محمد در این ایام بغایت نظام است و خطاب امر و نهیش در نهایت استحکام و انتظام؛ اگر شغلش باین نسق و مرام باشد در اندک زمانی ما را توطن در این مقام حرام است باید که ما بهیئت اجتماعی بصورت مجموعی نزد او رفته ابتدا بسرزنش و ملامت و تبکیت و فضاحت او نموده پس از آن او را از روی حجت و برهان الزام تمام نمائیم و هر نوع کلام و مقال که مینماید که از ایزد متعال آوردم باطل و از درجه اعتبار ساقط و عاطل گردانیم تا خطب امر و نهیش در نظر اصحاب او بی‌قدر و اعتبار و منزلتش خوار و بیمقدار گردد.

چون حال او بدین منوال انصرام و استبدال یابد امید است که بوسیله تبدیل احوال ترک امانی و آمال خود نموده منزجر از افعال و اقوال خود نیز گردد و من بعد پیرامون غی و باطل و تمرد و طغیان بی‌حاصل خود نگردد، و ما و خود را از جمیع مراتب دعوی بیجا مستخلص سازد و من بعد بمثل آن قول و فعل نپردازد. و اگر منزجر و منفعل و حال و اوضاعش مستبدل عامل میان ما و ایشان شمشیر برنده خون- فشان است.

[سخنان عبد الله بن ابی امیه مخزومی با پیغمبر اکرم (ص)]

چون همگی آن لئام باین سخنان بی‌بنیان همداستان شدند؛ ابو جهل دغل گفت کسی از اصحاب ما کدام متولی کلام و مباحثه و الزام محمد علیه الصلاة و السّلام می‌شود؟

(1) عبد اللّٰه بن ابی امیة المخزومی که باعتقاد خود اعلم آن طایفه بی‌سرانجام بود گفت: من بمباحثه و مشاجره و مجادله و مناظره تمام بحجت او را الزام نمایم و زنگ غم و غصه و الم این حکایت و قصه از قلوب محبت اسلوب احبه خود بزدایم، آیا بمن که مقارن حسابی و مجادله کافی او باشم راضی هستید که شر و مهم او را از شما کفایت نمایم و خاطر عاطر شما را در باب او من کل الوجوه جمع گردانم.

ابو جهل گفت: بلی.

پس آن قوم پر نفاق یکسر باتفاق به پیش آن ماه فلک دانش و خورشید آسمان آفرینش تازه نهال بوستان یثرب و بطحا نوباوه گلستان مدینه و ام قری انجم نور افروز سیاه‌روزان دار الکفر یهود و نصاری بیضای نور افزای لیالی ظلام محبان در هنگام جزا شکننده اظهر جاحدان در روز دغا ناسخ ملل و ادیان رسل پیشین و انبیا معلم «و علم ما لم یکن یعلم» در مبدء درسگاه «فأوحی ربه ما اوحی» سلطان چار بالش «لی مع اللّٰه تعالی صفی» و یحیی و خلیل و کلیم و امین و حبیب ملک العلی ابو القاسم محمد النبی المصطفی علیه صلوات رب الارض و السماء آمدند.

عبد اللّٰه بن ابی امیة المخزومی که از روی کثرت علم و مال اعز آن رجال بلکه اضل آن جهال بود آن بی‌سعادت و اقبال قدم مناظره قیل و قال از روی بحث و جدال پیش گذاشته شروع در کلام بی‌نظام نموده گفت: یا محمد دعوی بزرگ و سخن هائل می‌کنی و گمان چنان می‌بری که تو رسول رب العالمین باشی؛ هیهات که حضرت ارحم الراحمین و خالق الخلائق اجمعین پیغمبری چنین بسایر مخلوقین مبعوث و مرسل گرداند؛ زیرا که تو مثل ما بشری و چنانچه ما محتاج بأکل و شرب دوام و تردد اسواق بجهت سرانجام مهام قیام و اقدام می‌نمائیم تو نیز بهمان طریق در انصرام اکل و شرب و تردد اسواق سعی تمام می‌نمائی، بنا بر این دعوای نبوت و ادعای رسالت بشما اصلا نسبت ندارد.

(1) شما قیاس اساس هر کار بمشاهده اشیای صوریه روزگار از روی اعتبار اختیار نمائید چنانچه اگر پادشاه روم با پادشاه فرس اراده ارسال

رسول بولایت دیگر بنمایند بالبداهه و الیقین شخصی بواسطه آن امر تعیین فرمایند که در معرفت و کمال و در غنی و ثروت و مال از اقران و امثال ممتاز بیشبیه و مثال بود و صاحب سراپرده‌ها و خیام و قصور عالیه و دور متعالیه در غایت رفعت و استحکام و مالک و صایف و خدمه و غلام بی‌حد و انجام باشد، چنین کسی بزرک صاحب مال و منال را برسالت ارسال دارند و این پسندیده همه مخلوقین بلکه مستحسن حضرت رب العالمین است.
و هر گاه آنهائی که بندگان کمی و عبید کمترین رب العالمین باشند چنین کنند پس عز و جل چرا مانند و مثل تو کسی که غنی و متمول نیستی چون بدعوی تو برسالت سایر بریت که از تو بمال و ثروت و عزت و مکنت زیادت باشد ارسال دارد، بحسب عقل و رویت این نوع رسالت مستحسن هیچ امت نیست.
دیگر آنکه اگر تو پیغمبر بودی بایستی که فرشته حضرت عز و جل پیوسته با تو رفیق و عدل بودی که هر چه تو می‌فرمودی او تصدیق کلام تو می‌نمودی و ما خلقان همگی بدیده عیان مشاهده میکردمی، چون ملکی با تو نیست ظاهر آنست که پیغمبر نباشی، چه اگر حضرت داور برای ما پیغمبر ارسال میگردانید یقین که از جنس غیر بشر از فرشتگان معتبر بجهت پیغمبری ما مرسل میگردانید نه مثل تو بشر را، و هر گاه تو پیغمبر نباشی و از تو بعضی چیزهای خلاف ظاهر بین و ظاهر گردد پس تو ساحر ماهر باشی.
چون عبد اللّٰه بن ابی امیة المخزومی کلام بی‌نظام خود باین مقام رسانید حضرت نبی المحمود فرمود که فلان هیچ چیز از سخنان بی‌تمییز تو باقی ماند؟
گفت: بلی، اگر خدای تعالی از جنس بشر پیغمبر برای ما بشر میفرستاد بایست که پیغمبر بسیار بسیار اعز و اجل بلکه از ما و تو متمول‌تر بسایر بشر مبعوث و مرسل

میگردانید، (1) چرا این قرآنی که زعم تو آنست که ایزد متعال آن را بتو ارسال و انزال نمود و تو را بدان وسیله بشرف نبوت و رسالت معزز فرمود آن را بیکی از این دو مرد بزرگ که در این دو ده میباشند انزال و ارسال ننمود، یکی ولید بن مغیره که متوطن مکه معظمه است و دیگری عروة بن مسعود که در طایف ساکن است، چه در ثروت و مال و در رتبه جاه و جلال الحال در مکه و مدینه بلکه در سایر بلاد و محال وجود مثل این دو مرد با اقبال ممتنع و محال است، زیرا که هر یک از ایشان اگر اراده کنند چند سال تمامی سکنه بادیه بلکه همگی متوطنین این دو شهر معظم مکه معظمه و مدینه مکرمه و سایر محال را بملک و مال غنی و بی‌مثال گردانند و فقیر و مسکین و محتاج در این سرزمین نگذارند، و چون حال

فقر وفاقه و مسکنت و عیله تو بر همگنان اظهر من الشمس است پس حضرت ایزد منان این کار عظیم الشأن باهتمام و شأن شما بچه‌سان گذارد.
حضرت رسول ایزد مهیمن معبود فرمود که ای عبد اللّٰه دیگر از سخنان تو چیزی که اراده بیان آن داشته باشی موجود و باقی ماند؟
گفت: بلی یا محمد، ما ایمان بشما و اوامر و نواهی ملک تعالی نمی‌آریم تا آنکه زمین مکه که مملو از احجار صمده و عره محشور از کوههای صلبه است شکافته چشمه‌های انهار عذوبت آثار که بغایت صاف و خوشگوار باشد ظاهر گردانی، چه حفر اراضی این دیار بواسطه کثرت احضار بغایت صعب و دشوار است و چون ما و سایر برایا محتاج بآبهای روان بجهت تحصیل قوت و باقی ضروریات در این جهانیم باید که شما نهایت سعی و اهتمام خود را در باب انصرام جریان انهار مبذول گردانی تا جمیع خلایق بآسانی زندگانی کنند و بشرف اسلام و ایمان درآیند و عبادت و بندگی حضرت حق سبحانه و تعالی و اطاعت بر طبق خواهش شما نمایند تا آنکه شما را باغ گرمستانی تابستانی نخلستانی بودی که ما و کافه برایا از آن نخل و اعناب پیوسته
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:76
تفکه و اطعام خود و اصحاب در هر باب در جمیع محل و مآب مینمودیم؛ (1) بلکه مترددین اکناف و اطراف نیز از فواکه این جنت از فواضل احسان و انعام خالق بیمنت متفکه میشدند و در عقب آن باغ آبهای صافی جاری بودی تا همگی از آن حظ وافر و بهره لا کلام می‌یافتند و آن آب وسیله آبروی دعوی شما من کل الابواب میگردید.
یا آنکه مدعای شما آسمان بر سر ما ساقط گشتی چنانچه زعم شما یا محمد آنست که اگر تیرگی بلا از آسمان بر ما طاهر و عیان گردد هر آینه ما آن را بچیزی دیگر حمل نموده آن را ابر سیاه سوخته بی‌آب میدانیم بلکه آن را نوعی از عذاب شناسیم امید است که ما قائل بحقیقت این کلام شویم.
یا آنکه تو ای محمد با خدای خود و ملائکه بمقابله ما بیائید شاید که بوسیله تقابل ایزد علام و ملائکه کرام ما بوساطت استفهام و استعلام بر حقایق دین و آئین تو بالتمام اطلاع و اعلام یابیم.
یا آنکه با شما زخارف دنیا که عبارت از مال باشد میبود و تو ما و سایر برایا را باعطای آن غنی و بی‌نیاز میگردانیدی. مع هذا امید است که ما همچنان طاغی از فرمان شما باشیم چه از شما مکرر استماع نمودیم که انسان بوسیله کثرت مال و استغناء ابغی و اطغی گردد و هرگز پیرامون طریق هدایت و اهتدا نگردد.
ای محمد اگر تو صعود و عروج بآسمان که اصعب اشغال و اتعب اعمال

است نمائی و ما را باطاعت شما و عبادت و بندگی ایزد تعالی امر فرمائی هرگز مطیع حکم خدا و متابعت شما ننمائیم تا آنکه از سماوات العلی کتاب علی حده بنام ما باین مضمون که این کتاب از نزد خدای تعالی عزیز حکیم دانا بسوی عبد اللّٰه بن ابی امیة المخزومی با سایر رفقا که در طریق و رستگار امر ما مصر و مستمرند منزلست باید که او تبعه با کمال صدق و ادب میل بدین و مذهب محمد بن عبد اللّٰه بن عبد المطلب که اشرف دودمان لؤی بن غالب است نموده پای اخلاص پیش گذاشته طریق حق و دین مهیمن خالق را

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:77

از روی صدق برداشته اسلام و ایمان بمحمد که پیغمبر قادر سبحان و برگزیده ایشان است آرند و شیوه تمرد و استنکاف و طریقه عداوت و اعتساف بگذارند و اصلا بمخالفت امر و حکم ایزد داور پای نسپارند.

(1) مع هذا بعد از آنکه تو ای محمد جمیع ملتمسات و تمامی مدعیات ما را بانجام و انصرام مقرون گردانی معلوم نیست که ما بوسیله بعضی عدوان اطاعت و فرمان تو نمائیم و ایمان بتو آریم، بلکه اگر ما را نیز در طریق عروج و صعود آسمان رفیق خویش نموده ابواب آن را مفتوح ساخته ما را مرتفع بآن محال و داخل طبقات آسمان ایزد لا یزال گردانی هر آینه سخن ما آنست که تو ای محمد چشم ما را بوسیله سحر بستی و دل ما را نیز از همه مدعیات گسستی تا آنکه ما ملت و دین ترا مذهب و آئین خود نموده تابع سحر تو گردیم، و این در پیش ما رؤسای قریش صاحب مال و جاه بی‌شبهه و احتمال ممتنع و محال است.

در این حال رسول ایزد متعال روی توجه و اقبال به آن مضل تیره مآل آورده فرمود که آیا دیگر تو را سخنان بی‌بنیان خلجان خاطر باشد که اراده بیان آن نمائی؟

عبد اللّٰه گمراه گفت که یا محمد این همه کلام از روی لجاج و ابرام بجهت احتجاج و الزام تو آوردم بلاغ کافی و اسکات وافی تو نیست آنچه ما را در باطن و ظاهر در خاطر و ضمایر مظهر و مضمر بود ناطقه بیان ما عیان نمود شما را در باب جواب ما آنچه ظاهر و هویدا باشد بفرمای و ما را انتظار مفرمای، و اگر حجت و برهان واضح و عیان مؤسس داری با کمال فصاحت و بلاغت نفس همه آنچه ما از شما سؤال از روی بحث و جدال کردیم برای ما بیان نمائی.

بعد از آن حضرت سید الانس و الجان سر بسوی آسمان کرده گفت: بار-خدایا چون سامع جمیع اصوات و دانائی معلومات توئی استماع کلام ربانی نظام این مرده انام نمائی که چه می‌گویند و راه مخالفت حکم و امر تو را بدلائل ناتمام بچه

نوع میپویند.

[تفسیر آیه «ما لهذا الرسول یأکل الطعام.»]

(1) چون حضرت شفیع العصات این مناجات بحضرت قاضی الحاجات نمود در آن هنگام حضرت واحد علام بانزال و ارسال این آیات صدق سمات نبی الاکرام را بر جمیع مقالات فاسده آن لئام اعلام نمود، چنانچه در کتاب لازم الاحترام فرمود: «وَ قالُوا ما لِهذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعامَ وَ يَمْشِي فِي الْأَسْواقِ لَوْ لا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونَ مَعَهُ نَذِيراً* أَوْ يُلْقى إِلَيْهِ كَنْزٌ أَوْ تَكُونُ لَهُ جَنَّةٌ يَأْكُلُ مِنْها وَ قالَ الظَّالِمُونَ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُوراً» «1».
تفسیر آیه وافی هدایه چنانچه سابقا سمت تحریر یافت آنست که یا محمد اگر عبد اللَّه بن ابی امیة المخزومی و باقی تبعه او مثل ابو جهل و ابو البحتری پسران هشام و ولید و عاص بن وائل السهمی بتو از روی تعیر و سرزنش سخنان گویند و خاطر مبارک تو را آزرده گردانند مثل آنکه گویند که محمد چون بطریق ما بأکل طعام و تردد اسواق بجهت تنظیم مهام و سرانجام مرام مینماید بنا بر این رتبه نبوت و رسالت را نمی‌شاید، یا آنکه گویند اگر محمد پیغمبر میبود بایست که فرشته با او بواسطه تصدیق نبوت و شهادت رسالتش میبود چون ملک شاهد مصداق ندارد لهذا کسی بر نبوتش اقرار نیارد، یا آنکه اگر محمد گنج و مال از عنایت ایزد متعال میداشت که صرف خود و محتاجان مینمودی آن نیز فی الجمله دلیل نبوت و عزتش بودی. چون حضرت واهب بیچون او را بغنا و ثروت مال ممنون نگردانید و از سایر اغنیا مفخر و سرفراز ننمود بیقین حضرت رب العالمین بنبوت او را مبعوث نفرمود.
یا آنکه اگر محمد را جنات و بساتین در این ولایت و سرزمین بود که خود و سایر الناس باکل فواکه و اثمار آن استیناس با یک دیگر میگرفتند شاید بدان وسیله جمعی اختیار دین و آئین او میکردند و جماعت ظالمان اهل عدوان میگفتند که چون حال محمد

---
(1) سورة الفرقان: 7- 8.

بر منوال امانی و آمال ما مصروف و معطوف نیست اگر کسی تابع او گردد البته آن کس تابع مسحور که بجادوی فریفته شده گردید.
(1) و گاه بمزخرفات دیگر خاطر عاطر سید البشر را ملول و مکدر میداشتند، مثل آنکه میگفتند که اگر محمد بآسمان صعود و عروج نماید یا ما را بهمراه خود بآسمانها برد و در جمیع سماوات سبعه بگرداند تا آنکه کتاب جداگانه از حضرت کریم یگانه برای ما نیارد باید که چشمداشت

اطاعت و انقیاد از ما بردارد.
چون مخزن دل آن بلبل گلستان نبوت عز و جل بواسطه استماع سخنان بی‌بنیان لا طائل آن کفره لئام از ازل بغایت الغایه محزون و نالان و متألم و حیران گردید حضرت قادر منان خاطر عاطر آن سید انس و جان را بارسال و انزال این آیات مبتهج و شادمان گردانید که «انْظُرْ کَیْفَ ضَرَبُوا لَکَ الْأَمْثالَ فَضَلُّوا فَلا یَسْتَطِیعُونَ سَبِیلًا» «1».
یعنی ای محمد نظر از روی خرد و تدبر بجانب آن قوم ابتر نمای که چون برای شما مثلها زدند و بدان وسیله گمراه و دور از حضرت اله شدند و این جمع ضلیل بواسطه قساوت قلب علیل خود میگفتند که محمد ساحر و کاهن و جادو و شاعر است، دیگر از مثلهای بد چیزی باقی نگذاشتند که نسبت بذات عدیم المثال تو ندادند، پس از این استطاعت راه دیگر برای مثل زدن ندارند.
ایضا مرة بعد اخری بواسطه مزید تسلی دل نبی علیه صلوات الرب العلی حضرت ملک تعالی فرمود که «تَبارَکَ الَّذِی إِنْ شاءَ جَعَلَ لَکَ خَیْراً مِنْ ذلِکَ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ وَ یَجْعَلْ لَکَ قُصُوراً» «2».
تفسیر این آیه وافی هدایه آنکه ای برگزیده رب غفور باید که خاطر فیض مقاطر خود مشعوف و مسرور داری و اصلا خود را بوسیله خرافات آن طایفه بیسر و پا محزون

---

(1) سورة الاسراء: 48.
(2) سورة الفرقان: 10.

نداری و غبار ملال بر اذیال دل دریا مثال مملو از لال؟؟؟ علم و افضال خود را بوسیله خرافات ای بحار معرفت و کمال راه ندهی (1) که حضرت ذو الجلال قادر عالم بجمیع امانی و آمال همه اهل عالم است اگر از ارادت کامله و قدرت شامله خود نخواهد برای شما منازل خیر محافل که بسیار بسیار از آنچه بخاطر و ضمایر طوایف بشر مخطور و مضمر گردد از جنات و بساتین و باغات مشتمل بر ریاحین که هر قطعه از قطعات آن جنات دلگشا بوسیله طیب هوا و عذوبت ماء؟؟؟ و بسیاری شکوفه الوان چون حسن نیکوان روح‌افزا و هر نهال بیهمالش مانند ساعد سیمبران دلربا سنگریزه‌های اراضیش همگی جواهر و لآلی آبدار ابواب حیطان و جدارش مرصع بترصیع لعل و یاقوت بیشمار که خیط شعاع بصر اولو الابصار از کثرت تتابع و تلامع انوارش از مطالعه لمعان آن پای بر جدار بلکه در حدیقه بصر معطل و بیکار مانده و شاهد آن رضوان مثال و حوران در انتظار مقدم حضور ذات فایض النور رسول رب غفور باکمال شوق و سرور بر شرف غرف دور و قصور با کمال غنج و دلال و عشوه‌های دلپسند

نمونه خال رخسار صاحب جمال بتماشای صنایع و بدایع حضرت ذو الجلال بتمادی و توالی ایام و احوال بالغدو و الآصال مترقب حضور قدوم فیض لزوم و مترصد طلعت جمال بنوید ادراک وصال مستمال باشند.
ای عزیز حیاض ریاضش از آب حیات مالامال انهار بحار مثالش مملو از آب زلال بل عیون مشحون بشراب طهور و زنجبیل و عسل مصفی و ماءٍ غَیْرِ آسِنٍ و سلسبیل برای متعطشان فیافی قیامت پیروان ملت و متابعان امت تو مبذول و سبیل است، بلکه بجهت تسکین التهاب نوایر شوق جمیع مشتاقان لقای ایزد جلیل قطره از رشحات سحاب رحمت احدیت کافی و کفیل است.
سبحان اللّٰه، عجب عجب حدایقی که بوسیله امید سکنی و توطن نبی الخالق رشک سوز رحمت احدیت سایر حدایق انبیا و رسل صاحب حقایق گشته تعریف توصیفش از حیز امکان و قدرت بشر گذشته، زیرا که ادراک و افهام ارباب حدایق و اصحاب دقائق را قدرت سزاوار و لایق بیان نهال رشایق و نخلهای فایق آن حدایق
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:81
نیست فکیف جرأت طابق موافق بیان سایر مضافات و لواحق نمایند یا ورق از اوراق کتاب جمال آن گشایند. (1) چنین مکان و بستان بجهت تو ای سید رسولان معین گردانند.
و ایضا بواسطه تسلیه دل آن نبی عز و جل میفرماید که یا محمد «فَلَعَلَّکَ تارِکٌ بَعْضَ ما یُوحی إِلَیْکَ وَ ضائِقٌ بِهِ صَدْرُکَ» «1».
یعنی ای محمد برگزیده احد صمد امید است که اگر بعضی سخنان ناملایم بسمع شریف تو ای سید عرب و عجم رسید و دل نازنین تو بآن وسیله و خاطر عاطر ملول و حزین گردد باید که آنها را از خاطر فیض مقاطر محو نمائی و اصلا آنها را بضمایر و خواطر خود ذخیره ننمائی.
بر ضمایر صافیه عارفان نکات و معانی و بر خواطر زاکیه سالکان راه نجات و امانی واضح و عیان و روشن و درخشان است که ارسال لفظ «لعل» در هنگام خطاب عز و جل بسید الرسل اظهار کمال شفقت و محبت و نهایت احسان و مودت است نسبت بسید البریه.
و ایضا حضرت واحد اعلام نبی الاکرام میفرماید که «وَ قالُوا لَوْ لا أُنْزِلَ عَلَیْهِ مَلَکٌ وَ لَوْ أَنْزَلْنا مَلَکاً لَقُضِیَ الْأَمْرُ ثُمَّ لا یُنْظَرُونَ وَ لَوْ جَعَلْناهُ مَلَکاً لَجَعَلْناهُ رَجُلًا وَ لَلَبَسْنا عَلَیْهِمْ ما یَلْبِسُونَ «2».
یعنی کافران گفتند که چرا برای محمد فرشته که بر طبق نبوتش گواهی دهد خدای تعالی نفرستاد، ایزد تعالی میگوید که اگر فرشته میفرستادیم هر آینه حکم و امر ما جاری میشد و قوم هلاک میشدند.
چنانچه قوم ثمود و عاد هلاک شدند و این جماعت را بیک چشم زدن مهلت نمیدادند و اگر ما فرشته میفرستادیم او را بصورت مردی میکردیم، چنانچه

جبرئیل بصورت

---

(1) سورة هود: 12.
(2) سورة الانعام: 8- 9.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:82
دحیه کلبی میشد، (1) زیرا که بشر را قدرت دیدن فرشته نیست الا جمعی را که مؤید باشند بنفوس قدسیه؛ و چون فرشته بصورت بشر گردد هر آینه ما میپوشانیدیم بر آن کافران بارسال فرشته آنچه در سابق بآنها پوشانیده بود، چنان که پیشتر میگفتند محمد بشر است و پیغمبری را درخور نیست الحال نیز در حق فرشته که بصورت بشر بود میگویند که او بشر است پیغمبری را نمی‌شاید.

[پاسخ حضرت پیغمبر به گفته‌های عبد الله مخزومی]

اشاره

پس از آن حضرت نبی ایزد وهاب شروع در جواب آن عبد اللّه گمراه نموده فرمود که آنچه تو مذکور کردی که من بأكل طعام و بتردد اسواق بجهت انجام مهام بطریق شما و سایر انام در جمیع ایام شهور و اعوام اشتغال دارم در آن خلافی نیست، اما اینکه زعم و گمان شما و کفره سایر برایا چنان است که بجهت ارتکاب امثال این فعل مباح جایز و روا نیست که من رسول حضرت فالِقُ الْإِصْباحِ باشم این خلاف واقع است؛ زیرا که از روی خرد و دانستگی علم و بوساطت عقل و آراستگی فهم اعتراض بکم و کیف بحضرت عزیز اللطیف عین وزر و حیفست و بلکه هیچ آفریده را جرأت این کار جایز و سزاوار نیست، چه اختیار در امر و کار با حضرت قادر مختار است آنچه خواهد بعمل آورد و هر چه اراده نماید حکم فرماید و ایجاد امثال این فعل از حضرت معبود محمود است؛ باید که دیده بصیرت از روی فراست و رویت بگشائی و نظر اعتبار بسوانح تقضی حال اهل روزگار نمائی که حضرت غنی کبیر بعضی را غنی و بعضی را فقیر و جمعی را عزیز و گروهی را ذلیل و طایفه‌ای را صحیح و برخی را سقیم و بعضی را شریف و فرقه‌ای را وضیع گرداند.
الحال چون حضرت بیچون رحیم و شفیق است بیقین و تحقیق نسبت کمال هر کس ما ینبغی و یلیق بعمل آورد، و همه این طوایف انام باكل طعام و سعی انجام مهام مستدام مشتغلند؛ فقرا را جایز و روا نیست که باغنیا گویند که چرا ما را فقیر و شما را غنی گردانید یا ما را وضیع و شما را شریف یا آنکه ما را زمین گیر و شما را صحیح و قوی
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:83
نمود، تعییر و سرزنش روا نیست. (1) و نیز اذلاء را ادعا باعزه نرسد که گویند چرا ما را ذلیل و شما را عزیز گردانید، یا جمعی بحسب ضرورت کریه منظر باشند بجمعی که صبیح الوجوه و صاحب جمال باشند گویند که چرا ایزد متعال ما را بدین مثال قبیح الوجه و شما را صاحب حسن و جمال ایجاد نمود امثال این سخنان بی‌بنیان از عاقل نکته‌دان غیر مستحسن واضح و عیان است، و اگر عیاذا باللّه جمعی سخنان چنین بحضرت ارحم الراحمین گویند بیقین آن ملاعین معترضین برب العالمین و منازعین در احکام و اوامر و نواهی شریعت و دین کافران بی‌دینند و بی‌شبهه حضرت اکرم الاکرمین جواب آن جمع مفسدین چنین دهند که من مالک و خافض و رافع و مغنی و مفقر و مذل و مصحح و مسقم و معزم، یعنی صاحب ملک فراوان و پست‌کننده گردن کشان و بلند گرداننده درویشان مطیعان و غنی گرداننده فقیران و فقیرکننده مال داران و ذلیل‌کننده عزیزان و صحت و شفا دهنده بیماران و بیمارکننده تندرستان و عزیزکننده ذلیلان مؤمنانم، پس شما

بندگان ذلیل و خفیض و فقیر و محتاج و مریض و مسکین و مزمن حضرت مهیمنید، شما را بغیر تسلیم امر و انقیاد حکم من که احکم الحاکمین و خالق الخلائق اجمعینم تعدی و تمرد روا نیست.
اگر بعد از استماع قول من تسلیم امر من و انقیاد حکم نموده اطاعت و متابعت نمائید بندگان مؤمن و پسندیده‌های منید، و اگر با انکار و تمرد و رستگار که شیوه و شعار شیطان نابکار و تبعه اشرار اوست فرمائید بیقین منخرط در سلک کافرین و مرتبط بربقه هالکین مبغضین در یوم الدین گشته در اسفل السافلین بعقوبات گوناگون حضرت بیچون گرفتار و پایدار خواهید بود.
چون نبی حضرت معبود کلام صدق انتظام باین مقام ختم نمود شروع در تلاوت این آیت کلام عظیم الشأن که ایزد منان در شان عالیشان ایشان انزال و عیان نموده فرمود که «قُلْ إِنَّما أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ» یعنی ای محمد و ای ستوده حضرت ایزد صمد بگوی بآن جمع
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:84
لئام که من اگر چه در اکل طعام و تردد اسواق بجهت تنظیم مهام مثل شما بشرم؛ (1) لیکن بواسطه مزید مرحمت و کمال شفقت حضرت عزت به رتبه نبوت و رسالت سزاوار و درخورم، چنانچه فرمود که «يُوحى إِلَيَّ أَنَّما إِلهُكُمْ إِلهٌ واحِدٌ»، یعنی ای محمد تو بآن جماعت بگوی که اگر چه من در بشریت و بندگی احدیت با شما شریک و سهیم بلکه فقیر و مسکینم، لیکن حضرت ایزد کریم مرا باعطای رتبه نبوت و احسان درجه رسالت مخصوص و عظیم گردانید نه آنکه شما میخواهید یعنی ولید بن مغیره مکی و عروة بن مسعود طایفی را، و این تخصیص من بمنصب جلیل الرتبه نبوت مثل تخصیص بعضی بشر بغنا و ثروت و برخی تندرستی و صحت و بعضی بحسن صورت است که کریم معبود جمعی دیگر را باین صفات محموده مستسعد ننمود. پس شما را انکار من در اختصاص رتبه نبوت نباید نمود چه این اعتراض در هیچ ملت و مذهب با حضرت معبود مستحسن و محمود نیست.
و اما آنچه تو ای عبد اللّه بیراه گفتی که پادشاه روم و پادشاه فرس اگر از روی علم و تفرس ایلچی و رسول بنزد کسی فرستند البته باید که آن کس کثیر المال و عظیم الحال و صاحب قصور عالیه و دور متعالیه و سراپرده‌های دلگشا و خیام و مالک عبید و وصایف و خدام باشد و حضرت رب العالمین که باعتقاد همه مخلوقین فوق این جماعت و خالق و موجد امم سالفه و این امت است چون راضی بارسال رسول چنین فقیر و مسکین بنزد سکنه روی زمین شود.
ای عبد اللّه بدان و آگاه باش که تدبیر و حکم امور و تنظیم همگی مأمور بحضرت رب غفور است، انصراف کار و اشغال بر وفق ظن و گمان امانی

و آمال و باقتراح خاطر بی‌اقبال تو نمیرساند هر چه تمشیت و تقدیر حضرت صمدیت بدان تعلق گیرد همان از حیز عدم صورت وجود نمود پذیرد و باین نوع ایجاد موجود از حضرت معبود محمود است.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:85
(1) ای عبد اللّه بدان و آگاه باش که انزال و ارسال انبیاء و رسولان از حضرت ایزد منان بکافه انس و جان محض بواسطه اعلام و اعلان انسان است بحقایق دین و ارکان و دلالت و خواندن خلقان است بحضرت قادر سبحان، باید که رسول ایزد مقدس با کمال توجه نفس اقدس خود تأکید هر کس بجهت بندگی حضرت تبارک و تقدس در تمامی ساعات لیل و نهار پیوسته مشتغل و در کار باشند و لمحه‌ای از عبادت رب العزت یا بهدایت امت مشغول بوده بیکار نباشند، بناء علیه اگر رسول ایزد اکبر صاحب سراها و قصرهای بیمر باشد و گاهی باشتغال مشتهیات یا باستعمال مستلذات و مباحات دیگر در آن محال محتجب و مختفی گردد یقین عبید و خدم و حجاب و حشم از نظر مردم او را محجوب و مستور گردانند؛ در آن هنگام اکثر طوایف انام خصوصا مستفیدین شرایع دین و مستبصرین احکام مذهب و آئین از شرف استفاده محروم و مأیوس مانند. پس علت غائی بعثت و رسالت بی‌فایده و ضایع و امور و احکام مستبطئ و امر و انتظام را جمع گردد و از ارسال رسول نفع معتد به متصور نگردد.
چنانچه مرئی و مبصر همه شماست که اگر پادشاه وقت محتجب و گوشه‌گیر شود همگی برنا و پیر و صغیر و کبیر از او تنفیر نمایند و بوسیله آن در اکثر محال و مکان فساد و فضایح و افساد و قبایح ظاهر و سانح گردد که اصلا هیچ احدی از افراد خلقان را اطلاع بر آن نباشد و از وقوع هیجان آن حال و اختلال بسیار در اوضاع و اطوار سکنه آن دیار بین و آشکار گردد که قطع و فصل آن میسر اکثر خلقان نگردد.
ای عبد اللّه حضرت کریم لا یزال مرا بغیر ملک و مال بواسطه آن ارسال نمود تا قدرت و اجلال و قوت اقبال خود را در باب اعانت من بشما بشناساند و شما را بر این معنی آگاه گرداند که حضرت مقدس خود بذات اقدس ناصر و حفیظ و فریادرس رسول خویش است و هر چند همه کس از او در غصه و بمرض ضیق النفس گرفتار و بزندان رشک و حسد محتبس باشند بیقین هیچ کس قادر بر قتل آن نبی مؤسس نیست،
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:86
بلکه قدرت بر منع آن حضرت از نبوت و تبلیغ رسالتش نیز ندارد و اظهار این نوع قدرت و مرحمت از حضرت عز و جل نسبت بسید الرسل در بروز و قدرت اظهر و اتم بر ثبوت عجز شما بر واقع آن صاحب رسالت مکمل است.
(1) و زود باشد که حضرت قادر بی‌منت مرا بوسیله اعطای قدرت و

شوکت و شما را بجهت عدم فوت مخاصمت و مقاومت بر شما مظفر و مستولی گرداند و ما شما را بسبب قتل و سختگیری و غارت و نهب اموال و اسیری تابع خود گردانیم و بر بلاد و امصار و شهر و دیار شما و ما و تبعه اهل ایمان مستولی و فرمانروا گردیم و بر جمیع خویش و اقربا و سایر نزدیکان شما بلکه نزدیکان جمعی که با شما موافقت در مخالفت ما در دین و آئین نمودند نیز مستولی بنوعی گرداند که هر چه در باب ایذا و استهزای شما اراده نمایند قادر باشند و شما با سایر تبعه در کمال ذلت و خواری بلکه در غایت هوان و سوگواری باشید.

[پیغمبر باید از جنس بشر باشد]

اما آنچه ای عبد اللّه گفتی که تو ای محمد اگر پیغمبر و برگزیده و مبعوث ایزد داور بودی بایستی که با تو فرشته مصدق شاهد صادق بودی که در سرّا و ضرّا و شدت و رخا در همه مکان و مأوی رفیق و همراه شما میبودی و تا هر چه شما تبلیغ آن فرمودی آن فرشته تصدیق شما و شهادت بر آن نمودی و ما او را بدیده عیان مشاهده کردمی بلکه چنین میگفتند که اگر حضرت عز و جل برای ما پیغمبری مرسل میگردانید بایست که آن فرشته مقرب حضرت واحد اکبر باشد نه مثل شما بشر.
ای عبد اللّه بدان و آگاه باش که قوت بصر و درک شما مشاهده و درک ملک ملک تعالی نمیتواند نمود زیرا که فرشته ایزد تعالی از جنس هواست که آن را عیان ظاهر و پیدا نیست، یعنی چنانچه هوا مرئی کافه برایا نمیشود فرشته نیز مرئی و ممیز نگردد و اگر بعد از تبدیل صورت فرشته بصورت بشر حضرت داور نور بصر شما را بیشتر میگردانید بحدی که فرشته را بچشم سر بنظر می‌آوردید هر آینه شما را مراجعت
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:87
بهمان قول بیشتر بود (1) چنان که در سابق می‌گفتند که محمد از جنس بشر است و رتبه نبوت و درجه رسالت را بواسطه بشریت سزاوار درخور نیست فرشته را نیز بهمین تهمت بشریت متهم گردانیده منع و نفی نبوت او نیز میکردید که هرگز اقرار برسالتش نمیکردید، زیرا که هر گاه قادر عالم فرشته‌ای به پیغمبری بنی آدم مبعوث و مرسل گرداند بر حضرت عز و جل واجب و لازم است که آن فرشته را بصورت بشر بین و ظاهر گرداند، چه الفت و التیام جنس هر چیزی بجنس خود بیشتر است، و چون بمضمون «الجنس الی جنسه یمیل» هر چیزی الفت تمام بجنس خود پیدا کند، در آن هنگام فهم مقالات و مرام و درک مکالمات و کلام او نمائید بلکه معرفت بمراد و خطاب او در هر باب بیشتر فرمائید.
و اگر پیغمبر جنس بشر برای شما مقرر نشود پس شما چگونه تصدیق فرشته در باب خطاب شما بامر صواب که مستوجب ثواب بود توانید کرد یا تمیز ناصواب از صواب توانید نمود یا توانید گفت که آنچه این ملک مرسل بادعای خود از حضرت عز و جل گوید حق و صدق است. بناء علیه ارسال پیغمبر بشر بجهت بشر از حضرت ایزد داور بغایت الغایت از ارسال ملک پیغمبری بشر احسن و اخیر و بحسب عقل و فکر اتم و درخور باشد.
و بوسیله همین خالق اکبر پیغمبر بشر بواسطه شما بشر مرسل و مقرر نمود و معجزات که عبارت از اظهار خوارق عاداتست ظاهر فرمود بنوعی که در طبایع و قدرت جمیع بشر دیگر اظهار مثل آن معجزه بحسب ظاهر میسر نباشد. پس شما آنچه مضمرات و مکنونات دل شما بود عالم و دانا

شدید و بر عجز خود از اظهار معجزات که از دست آن رسول مجتبی ظاهر و هویدا شد مطلع گشتید.
فی الحقیقه این مقدمه شاهد و بین و گواه صادق روشن بر نبوت رسول حضرت مهیمن است و اگر ایزد تعالی فرشته به پیغمبری شما ارسال مینمود و باید که از دست آن
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:88
فرشته پیغمبر حضرت داور معجزه بجهت تصدیق رسالت و نبوتش ظاهر میفرمود که هیچ احدی از بشر مثل آن معجزه ظاهر نتوانستندی نمود یقین معجزه این فرشته پیغمبر در مرتبه عاجز گردانیدن غیر پیغمبر از طوایف بشر مثل معجزه پیغمبر بشر نیست، (1) زیرا که معجزه که از آن فرشته پیغمبر ظاهر گشته ظهور آن معجزه از طبایع سایر اجناس آن فرشته پیغمبر از ملایکه دیگر ممتنع و محال نیست، و چون ملائکه دیگر مثل آن معجزه ظاهر توانند کرد پس آن معجزه نباشد.
آیا شما نمیبینید که هر گاه جمیع اجناس طیور شریک باشند اگر مرغی از آن متفقة الاجناس مختلفة الانواع بطیران آید از برای سایر طیور یعنی خارق عادت نتوان گفت، زیرا که همه اجناس طیور در طیران یکسانند، بلکه در اکثر زبان همعنان.
پس طیران مرغ خاص را بجهت سایر ایشان معجزه گفتن نتوان، بخلاف آنکه اگر یکی از انسان طیران نماید آن طیران بی‌شبهه و گمان بواسطه سایر انسان غیر قادر بر آن معجزه ظاهر و عیان باشد و یقین هر که از انسان که طیران نماید مؤید بتقویت حضرت عزت و مقوی بمشیت ایزد منان است.

بعد از آن رسول حضرت معبود فرمود كه اى عبد اللّه مهيمن عز و جل كار بر شما بغايت آسان و سهل گردانيد بجهت آنكه كسى را كه به پيغمبرى شما تعيين نمود آن‌قدر علم و حال و فضل و كمال باو ارزانى داشته كه هر سؤال از روى ابرام و لجاج در دليل نمايند آن پيغمبر جليل القدر آن را از روى حجت و الزام و برهان و احتجاج ثابت فرمايد و حال آنكه شما اقتراح و اختيار صعب مينمائيد كه اصلا حجت در آن باب مستطاب نيست بلكه همه اقوال شما بواسطه عدم دليل مستقيم از روى عقل سليم باطل و غير مستقيم است.

اى عبد اللّه آنچه فرمودى كه تو مرد مسحور و از طريقه شعور مهجورى و آنچه از تو بحيز ظهور ميرسد بدان سبب از روى خرد و كياست و حدس و فراست دور است. اين سخن تو خلاف و ظاهر و انكار امر مشهور است زيرا كه شما بلكه ساير

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:89

برايا عالم و مطلعيد كه من از عنايت ايزد مهيمن بر همگى شما بلكه از ساير خلق اللّه تعالى در صحت تميز و عقل از عنايت و مرحمت عز و جل زيادتى دارم، (1) و هر چه بعمل مى‌آورم همه از روى كمال علم و فراست و غايت فهم و درايت است و هميشه عزيز و مكرم تمام بنى آدم بوده و خواهم بود.

آيا شما از صغر سن من تا آنكه مرحله عمر خود را بچهل سال رسانيدم هرگز مرا خوار يا ذليل يا دروغگوى يا خائن يا خطاكننده در قول يا سفيه در رأى ملاحظه و مشاهده كرده‌ايد؟

گفت: نه.

حضرت فرمود: آيا شما گمان ميبريد كه هر مردى در تمامى طول مدت عمر بحول و قوت نفس خود بدون حول و قوت اقدس معبود معصوم و مقدس ميماند، اين ممتنع و محال است خصوصا در حق كسى كه باعتقاد شما گاه ساحر و گاه كاهن و گاه بصفات ناپسند ديگر متصف بود، چنان كه حضرت واحد علام در آيه كلام لازم الاحترام حقايق ضرب امثال آن كفره لئام را به نبى الاكرام اعلام نمود كه «كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثالَ فَضَلُّوا فَلا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا».

يعنى آنچه در باب امثال ناپسند كه بخاطر نژند آن جمع ضال ميرسيد در حق رسول ايزد متعال تقصير و تقاعد در آن مقال نكردند و بدان وسيله مضل ضال نشدند، من بعد ايشان را استطاعت سبيل ديگر زياده از دعاوى كذب فحاوى باطله كه سابقا طريق بطلان و ابطال اقوال آن جهال بوضوح و ظهور رسيد نيست چنانچه پيشتر مذكور شد.

ای عبد اللّٰه آنچه گفتی که چرا این مرقومه مختومه سبحانی و منزله مکرمه آسمانی بولید بن مغیره مکی و عروة بن مسعود الطائفی نازل و مرسل نشد که در مال و منال از اقران و امثال ممتاز و بی‌مثالند، بدان که مال دنیا چنانچه در نزد تو عظیم و با
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:90
کمال اعتبار است در نزد حضرت واحد مختار هیچ نوع تعظیم و اعتبار ندارد، (1) چه اگر دنیا و ما فیها در پیش حضرت ملک تعالی معتدل بجناح پشه میبود و بدان مقدار وزن و اعتبار میداشت حضرت آفریدگار کفار اشرار و مخالف فجار را بسقی شربت آب ایثار نمیکرد، قسمت مال ایزد متعال بدست امانی و آمال تو نیست بلکه واهب بی‌منت از روی مرحمت مال خود را بهر احدی به مرتبت او قسمت نماید و هر چه اراده و مشیت احدیت بر آن متعلق گردد نسبت بحال خلقان بحیز ظهور و عیان رساند.
ای عبد اللّٰه چنان که تو بواسطه تلف مال در کمال قلق و اختلال و در غایت خوف و بد حال میگردی نیز حضرت بی‌مثال را از خدای تعالی بجهت مال و حال نیست بلکه او را نظر برتبه فضل و کمال معرفت ایزد ذو الجلال است یا آنکه ایزد متعال محفوف بمال و حال را معزز و با اقبال نمیداند، چنانچه تو ای عبد اللّٰه آن مرد صاحب مال و حال را لایق اعظام مراتب عزت حضرت ذو الجلال میدانی. پس بنا بر این او را تعریف بنبوت میکنی و میگوئی که او لایق رتبه نبوت و درجه رسالت است.
دیگر آنکه حضرت غنی کریم را طمع بمال و حال هیچ احدی نیست تا آنکه او را بغیر اطاعت و متابعت امر و حکم معزز و با احترام گرداند، اما چون ترا چشم بمال و حال آن مرد است بجهت همین او را مخصوص نبوت میگردانی، و حضرت بی‌نیاز ای عبد اللّٰه هیچ کس را بمحنت آز و هوس نگیرد چنان که کار و شغل تو استعمال این فعل و عمل است، فلهذا تو تقدیم من لا یستحق التقدیم مینمائی و اصلا تصور قبح تقدیم مفضول بر فاضل نمی‌نمائی، و این وسیله فساد بسیار و موجب عدم اختیار مذهب و دین حق ممتاز است.
اما معامله حضرت عز و جل بر منهج عدل مستقر و مستعمل است، بناء علیه بواسطه افضلیت مراتب دین و بجهت جلالت ملت و آئین اختیار کسی که افضل و اتقی در طاعت و متابعت و اجدی و اسعی در بندگی و خدمت باشد مینماید و کسی که در مراتب
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:91
طریق عبودیت احدیت و اختیار خدمت واحد صمدیت بطیء و کاهل و در اعزاز ملت و آئین ساهی و غافل بود (1) مهیمن اکبر او را در نظر نیارد و

آن را که چنین حال صعب باشد هر چند صاحب مال و حال بود ایزد متعال نظر بملک و مال او ننماید زیرا که این مال و حال از مزید تفضل واهب ذو الجلال است و هیچ احدی از بندگان واحد واجب را بر او قدت؟؟؟ و ضربت لا ریب نیست و نرسد که گوید که هر گاه حضرت اله فلان بتفضل ملک و جاه از عبد دیگر ممتاز و مستثنی گردد باید که ایضا از روی کرم و تفضل او را بشرف رتبه نبوت و درجه رسالت مشرف و مکمل گرداند، زیرا که هیچ احدی را اکراه حضرت بر خلاف مراد اللّٰه تعالی و مدعی و الزام واحد علام بر تفضل و اکرام هر یک از انام جایز و با نظام نیست، بجهت آنکه تفضل حضرت خالق نسبت بآن در سابق بهمان اعطاء نعم لایق بود نه تفضلات و عطیات دیگر، زیرا که واحد داور هر بشر را بهر چه سزاوار درخور بود عطا و احسان نمود و هر چه تقاضای عدل و حکمت او بود معمول فرمود.
ای عبد اللّٰه نمی‌بینی که حضرت غنی اکبر یکی را غنی و کریه منظر و دیگری را فقیر و خوش منظر و ثالث را شریف و فقیر ابتر و رابع را غنی لیک فرومایه‌تر گردانید و جمیع انام را واهب علام بیک وتیره و بیک انجام انصرام نگردانید؛ پس غنی را جایز و روا نیست که گوید چرا واجب تعالی جمال فلان را بمال من اضافه ننمود و مرا باعطا و احسان این دو چیز سرافراز و ممتاز نگردانید، و ایضا صاحب جمال را رخصت در هیچ حال نیست که اعتراض بحضرت ذو الجلال نماید که چرا واهب بی‌مثال ملک و مال فلان را بجمال من نفزود و مرا بآن وسیله غنی و بی‌نیاز ننمود، و همچنین شریف را جایز و مستحسن نیست که گوید چرا علیم دانا مال فلان را اضافه نگردانید بشرافت من و وضیع را نیز تجویز ننمودند که اعتراض بحضرت خالق الجواهر و الاعراض نماید که چرا حضرت آفریدگار مرا فرو مایه و خوار اهل روزگار داشته و شرف و اعتبار فلانی را بمن ارزانی نداشته
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:92
(1) خلاصه سخن آنکه هیچ احدی از بندگان ایزد مختار را بر حضرت مهیمن غفار اعتراض جایز و سزاوار نیست و لیکن حکم و امر برای ایزد داور است در تقسیم روزی خلایق، واهب خالق نیز مختار است بهر نوع که خواهد جاری میگرداند و هر چه اراده نماید معمول فرماید و او حکیم در افعال و محمود در اعمال است بالبداهه و الیقین هر نسبت بحال هر یک از مخلوقین عمل کند از روی حکمت و عدالت است، و چون عالم و داناست و میداند که مناسب بحال بنده کدامست همان را معمول گرداند خواه غنا و ثروت و خواه فقر و مسکنت و خواه مرض و صحت خواه خواری و شرافت.
ای عبد اللّٰه آن سؤال بی‌مآل که نمودی که «لَوْ لا نُزِّلَ هذَا الْقُرْآنُ عَلی رَجُلٍ مِنَ الْقَرْیَتَیْنِ عَظِیمٍ» بنوعی که سابقا تفسیر آن سمت تحریر یافت

اين ًجواب ِباصوابَ از دلايًل و برهان واضح و ِعيان جواب آنست.
اى عبد اللَّه حضرت ملک تعالى ميفرمايد «أَ هُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ» يا محمد آيا اين خلايق قسمت رحمت پروردگار مينمايند يا من، بلكه «نَحْنُ قَسَمْنا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِى الْحَياةِ الدُّنْيا» «1» واجب تعالى شأنه ميفرمايد كه تقسيم معيشت در ايام حياة مستعار دنيا بساير برايا از غنى و فقير و صغير و كبير و وضيع و شريف و قوى و نحيف و مريض و صحيح و جميل و قبيح و كريه و صبيح و بنده و آزاد و خسته و دلشاد يا محمد ما مينمائيم و هر كسى را بهر چه لايق و سزاوار دانيم عطا فرمائيم، بلكه بعضى از بشر محتاج ببعضى ديگر در ملک و مال و بعضى را به بعضى محتاج به علم و كمال گردانيم، چنانچه يكى محتاج مال ديگر و آن ديگر محتاج بعلم يا بسلعه و كالاى ما بخدمت اوست.

[داشتن مال و زر نشانه پیغمبری نیست]

ای عبد اللّٰه گاه می‌بینی که اجل ملوک در جاه و حشم یا اغنی الأغنیاء در ثروت مال و کثرت خدم محتاج گردند یا فقیر الفقراء به یک نوع از انواع ضروریه مثل آنکه چیزی در پیش آن فقیر باشد که در نزد آن پادشاه نباشد بلکه در ممالک محروسه او موجود

---

(1) سورة الزخرف: 32

نشود و آن ملک را احتیاج تمام به آن چیز درویش باشد؛ (1) یا آن که آن پادشاه محتاج بخدمت آن فقیر باشد که پادشاه و سایر خدم و حشم مهیای آن خدمت نباشند و از چاکران هیچ احدی نتواند که آن ملک را از خدمت آن فقیر مستغنی گردانند و محتاج آن فقیر نگردانند؛ یا باب از علم و حکمت آن فقیر که پادشاه محتاج باشد که استفاده از آن فقیر نماید و فقیر نیز محتاج بمال پادشاه است، پس پادشاه محتاج فقیر و فقیر محتاج پادشاه باشد.

پادشاه را به نوعی که سابقا مذکور شد نرسد که گوید چرا ایزد متعال علم و کمال آن فقیر بی‌مال را بجاه و جلال من جمع ننمود و مرا باعطای علم و کمال و جاه و مال صاحب شوکت و اقبال نفرمود و آن فقیر را نیز جایز و سزاوار نیست که گوید چرا واهب اکرم به رأی و علم و آنچه من متصرف آنم از فنون علوم و حکم علو مال و ملک فلان حاکم را به آن جمع و ضم و مرا ذی خدم و حشم ننمود و ما را من جمیع الوجوه مستغنی نگردانید.

بعد از آن حضرت رسول ایزد منان تلاوت این آیه مبارکه قرآن بر آن طایفه نادان نمود که «وَ رَفَعْنا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضاً سُخْرِيًّا وَ رَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ» «1».

تفسیر آیه وافی هدایه آنست که یا محمد ما رفع درجات بعضی فوق درجات بعض دیگر گردانیدیم و جمیع خلایق را بر یک و تیره و نسق نکردیم، زیرا که ما به حال همه برایا عالم و واقفیم، هر کسی را به آن چه لایق و بحال او مستحسن و مطابق باشد احسان و اعطا نمائیم تا بعضی را بر بعضی دیگر تفوق رسد و استهزا و تذلیل کسی که لایق باشد توانند کرد.

اما ای محمد رحمت حضرت عزت بسیار بسیار است بهتر از مال و زخارف دنیا

---

(1) سورة الزخرف: 32

است، (1) زیرا که مال مجتمع از حلال و حرام در دنیا در معرض زوال و

فنا و در مآل گاه باعث وبال بلکه موجب عذاب و نکال است لیکن رحمت لا یزال باقی و بی‌زوال است.
باز آن ستوده حضرت اله رو بسوی آن گمراه نموده گفت: ای عبد اللَّه آن چه گفتی که «لَنْ نُؤْمِنَ لَکَ حَتَّی تَفْجُرَ لَنا مِنَ الْأَرْضِ یَنْبُوعاً» تفسیر این آیه مکرمه سابقا مذکور شد، خلاصه کلام آنکه:
ای عبد اللَّه آنچه تو مذکور ساختی و بر حضرت رسول اقتراح نمودی و از رأی خود سخنان بی‌بنیان بسیار بیان کردی، از آن جمله یکی آنست که گفتی: ای محمد آنچه من از تو سؤال کردم اگر تو جمیع ملتمسات و مدعیات مرا بانجاح مقرون گردانی هیچ یک آنها برهان نبوت و حجت رسالت تو نمیشود، اگر مطلب تو از این مقالات فاسده و کلمات باطله ایذا کردن یا غمگین ساختن من باشد بدان و آگاه باش که ذات رسول خدای عز و جل ارفع و اجل و اتم و اکمل از آن است که متأذی و مغموم بجهل جاهلان و متألم و مهموم از کلام جمعی نادان گشته بر ایشان سخنان غیر حجت و برهان بیان کند.
و دیگر از آن جمله تو ای عبد اللَّه مطالبه چیزی نمودی که اگر تو بانجاح مقاصد و مرام خود ممتاز می‌شدی البته هلاک تو در آن بودی.
ای عبد اللَّه حضرت اللَّه متعال ما انبیا را رحمة للعالمین گردانید بر ما لازم است که بر جمیع عالمیان از انس و جان مهربان بوده با غایة رطب اللسان و عذب البیان با خلقان سخنان گوئیم و آنچه برای اهل لجاج و خلاف بیان کنیم برهان و احتجاج باشد و هر چند آنان بسخنان ملایم ملایم نگردند و پیوسته بلوم لایم یا از استماع کلام جمعی از کفار ناملایم ناملایم باشند ما را مناسب و لایق و جدیر موافق آنست که ایشان را بنصایح و مواعظ متعظ گردانیده بطریق مستقیم دلالت نموده تا تابع دین قویم گرداند و از منهج سلوک
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:95
و تمرد و اعتساف میل بسبیل عدل و انصاف نمایند. (1) و اگر چنانچه محتاج به اظهار خوارق عادات که عبارت از معجزات است باشد در اسعاف و انجاح آن نیز بذل جهد و سعی خود نمائیم تا ایمان بر ایشان و اطاعت حکم مهیمن سبحان بحجت و برهان لازم و عیان گردانیم نه آن که سعی و اهتمام در انجام امری که سبب هلاکت شما و سایر برایا در آن باشد نمائیم.
ای عبد اللَّه آنچه تو استدعا و اقتراح آن گردی هلاکت در آن بین و ظاهر است و حضرت رب العالمین ارحم الراحمین بمصالح احوال بندگان و انجاح امانی و آمال ایشان اعلم است از آن که بنوعی که شما ملتمس امر و چیزی بدون فکر و تمیز خواهید که اگر وفق اقتراح شما عز و جل عمل نماید همگی را هلاک گردانید.

و دیگر از آن جمله یکی استدعای امر محال است که وقوع آن جایز و صحیح نباشد تا رسول رب العالمین آن را بتو نشناساند و حقیقت احوال آنها را کما ینبغی و یلیق بتو آگاه گرداند و قطع معذرتهای تو نماید و راه مخالفت امر واحد اکبر را بر تو تنک ساخته بحجج اللّٰه تعالی و براهین واضحه هویدا بر اطاعت حضرت عزت تو را ملجأ گرداند تا آنکه میل بطرف حق و تصدیق رسول صادق و بندگی مهیمن مطلق نمایند و اصلا راه فرار و مقر و محیص انکار تو باقی و پایدار نگذارد.
و از آن جمله یکی اعتراف تو ای عبد اللّٰه بر معاندت و تمرد از اطاعت حضرت عزت است، زیرا که اقرار بعدم تقبل حجت ظاهری و عیان و عدم اصغای دلایل و برهان نمودی، و کسی را که قولش چنین و اعتقادش این باشد جزا و پاداش عذاب نازل از آسمان یا از زمین یا جحیم اسفل السافلین یا شمشیر اولیای دین است، بتحقیق و یقین ترا گریز و ستیز از سه امر این چنین نیست و چون من مأمور بتبلیغ أمر دین بر مخلوقین از جانب رب العالمینم لهذا تو را نیز اعلام و اطلاع بآن نمودم «وَ ما عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلاغُ الْمُبِينُ».
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:96
(1) ای عبد اللَّه آنچه گفتی که ایمان ما صنادید قریش با سایر تبعه و خویش بتو ای محمد موقوف است بر انفجار اراضی مکه که احجار بسیار و جبال بیشمار دارد باید که حفر آن نموده عیون بسیار مملو از آب خوشگوار ظاهر گردانی که ما را احتیاج بسیار بانهار است.
ای عبد اللَّه تو چون از اراده و خواهش حضرت بیچون جاهل و غافلی و اصلا تو را من جمیع الابواب اطلاع بر ارادت کامله و قدرت شامله عزیز وهاب نیست التماس آنها مینمائی.
ای عبد اللَّه آیا تو صدق قول مرا در باب دعوی نبوت و ادعای رسالت موقوف باین میدانی چنانچه من اگر تقدیم و انصرام این امور مسئوله تو نمایم پیغمبر میشوم؟
گفت: نه یا محمد.
حضرت نبی المحمود فرمود: ای عبد اللَّه تو را در زمین طایف باغات بسیار و بساتین بیشمار است، آیا تو بیشتر از آنکه اراضی آن محال را باصلاح آری و قابل زراعت و عمارت گردانی در آن سرزمین مواضع فاسده مملو از احجار صخره و جبال صعبه بسیار بود که همه آنها را نقل و تحویل نمودی و آن محال را باین حال که الحال صلاحیت زراعت و عمارت دارد تبدیل کردی، بلکه در آن مکان چشمه‌های فراوان جاری و عیان نمودی؟
گفت: بلی یا محمد.
حضرت رسول فرمود که آیا تو در آن بساتین که بواسطه آن ارتکاب شداید و محن و متحمل آلام بسیار بجهت اصلاح آن مکمن؟؟؟ شدی نظری در آن

داری؟
گفت: بلی یا محمد.
آن حضرت فرمود که آیا بوسیله سعی و اهتمام بی‌غایات که بجهت آن باغات کردی و آن محل را باین غایت رسانیدی با جمعی دیگر که در آن سرزمین باغات
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:97
و بساتین دارید آیا بحسب فهم و عقل تو و آن جماعت بواسطه همین ثروت و استطاعت و تمکن و قدرت پیغمبر حضرت عزت میشوید؟ (1)
گفت: نه.
حضرت رسول فرمود که پس چنان که آنچنان بجهت شما و باقی یاران دلیل و حجت و برهان نگردد ایضا افعال و اعمال آنچنان بموجب سؤال شما و سایر یاران حجت و برهان رسول مطیع ایزد منان نشود بلکه دلیل قاطع و برهان ساطع بر نبوت و رسالت او معجزات واضحه و آیات موضحه است.
ای عبد اللّٰه این قول بی‌انجام در باب انفجار اراضی مکه و اظهار عیون و انهار مملو و محتوی بر میاه خوشگوار از بابت سایر کلام بی‌انتظام شماست، مثل آنکه گوئی که ما ایمان در وقت و زمانی بتو می‌آریم که از جای خود برخیزی و بایستی یا آنکه مقدار فلان مسافت از فلان مکان یا فلان سرزمین طی نمائی یا آنکه فلان نوع طعام تناول کنی، این سخنان دخل تام در مطالب و مرام ندارند.
ای عبد اللّٰه آنچه تو گفتی: یا آنکه تو را ای محمد باغ انگور یا نخلستان معمور بودی که تو خود از آن تناول مینمودی و اطعام ما و باقی خلق الله نیز میکردی و در اعقاب آن باغات و انهار مملو از آب جاری بودی که خلایق از آن منتفع میشدی آیا تو را و باقی اصحاب را در طایف این باغات نخل و اعناب از عنایات حضرت ایزد وهاب هست که شما و جمیع اصحاب بأکل فواکه و اثمار آن مستلذ و کامیاب میگردید و در عقب آن بساتین ذی ثمار انهار بسیار مملو و مشحون بآبهای خوشگوار است.
گفت: بلی یا محمد.
حضرت فرمود که آیا شما و اصحاب هیچ یک بوسیله این سرانجام از انبیای ایزد علام میشوید.
گفت: نه یا محمد.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:98
(1) در آن هنگام حضرت نبی المحمود فرمود که تو اقتراح امر بسیار برسول حضرت ایزد قهار کردی و از او طلب چیزی بیشمار نمودی که اگر اقدام بر آن مرام نماید اصلا آن افعال و اعمال دلالت بر صدق مقال آن نبی باخیر و اقبال ندارد، بلکه اگر معاطاة در انجام آن مسئولات

بی‌سرانجام تو نماید هر آینه دلالت تعاطی کذب آن رسول مختار دارد بجهت آنکه امری که دلیل نبوت و حجت رسالت او نباشد بحیز ظهور رسانید بلکه ارتکاب امثال این اعمال وسیله خدعه و فریب دادن جمعیت که در دین و عقل ضعیف و قاصر الدرک باشند و شأن عالیشان رسول ایزد منان ارفع و اجل و اسمی و اکمل از آن است که از او امثال این کار و نشان ظاهر و عیان گردد.
ای عبد اللّٰه آنچه گفتی که تو راستگوی در دعوی نبوت و امر رسالت بودی بایستی که آسمان بر سر ما جمعی که تکذیب و انکار تو مینمائیم فرود آید.
ای عبد اللّٰه سقوط آسمان بر سر شما موجب هلاکت شما و باقی یاران است، زنهار امثال این کار که مورث هلاکت شما و باقی عشایر بود از ما چشم مدارید زیرا که رسول رب العالمین بر جمیع مخلوقین ارحم از آنست که وسیله هلاکت و نفرین ایشان شود، اما آنقدر هست که رسول حضرت مهیمن سبحان حجت و برهان خداوند عالمیان بر تمامی خلقان را بنوعی روشن و عیان گرداند که همگی ایشان مهتدی گشته بربقه اسلام و ایمان درآیند و حجج و برهان که حضرت قادر منان برای رسول فرستاد بموجب اقتراح و خواهش عباد تنها نفرستاد، زیرا که عباد بواسطه کثرت امانی و آمال از ارادت حضرت ایزد متعال جهالند و علم تحقیق و اطلاع حقیق بر مصالح و مفاسد کما ینبغی و یلیق ندارند و ایشان را اقتراح و اختلاف بسیار دراز و هوس و مؤسس گردد، و گاه باشد که دواعی خواهش ایشان بامور متضاده منتهی گردد که وقوع آن در نزد ارباب عرفان بعلت محالیت آن منقضی از حیز امکان باشد و تدبیر ایزد لا یزال بامر ملزوم المحال جاری و ساری نگردد چه ارتکاب امر محال از حضرت ذو الجلال ممتنع و محال است.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:99
(1) پس آنگاه حبیب الله روی بجانب عبد اللّٰه آورده فرمود که هرگز دیدی که طبیب لبیب دوای مرضی بموجب طبع و دل آنها نماید یا آنکه آنچه بحال مریض و معالجه او اصح و انفع داند معمول میگرداند خواه آن دوا محبوب و مرغوب مریض بود و خواه منفور و مکروه.
عبد اللّٰه گفت: چنین است یا محمد.
پس حضرت رسول گفت: ای عبد اللّٰه بدان و آگاه باش که شما و کفره بواسطه اختیار کفر و تمرد و طغیان از طریق مستقیم ایزد منان منخرط در سلک مرضی شده محتاج معالجه حکیم دانا گشتید و بتحقیق حضرت سبحانه و تعالی طبیب مهربان شفیق شماست که درد کفر را دوا بغایت نافع که حضرت رسول شافع باشد ارسال داشته و شما را در بیمارستان ظلمتکده امراض گوناگون کفر نگذاشته و طریق مضار و منافع آن را بر شما در کمال ظهور و وضوح داشته، پس اگر از روی عقل و تفکر اطاعت

و انقیاد امر و استماع قول آن رسول مهیمن اکبر در باب شفا و معالجه آن مرض ذی خطر کفر نمایند بیقین از آلام غیر متناهیه آن امر مضمر مستخلص شده شفای کامل و صحت عاجل و آجل یافته بصحت جسم و روح در ایام حیات مستعار در تمامی غبوق و صبوح مسرور و ابواب عبودیت و طاعت واحد سبوح بر خویش مفتوح داشته پای از طریق اخلاص و متابعت برنداشته در تمامی اوقات خمسه همین شیوه مرضیه و طریقه مستحسنه را مبذول و مرعی داشته آن را سبیل مستقیم دین قویم واجب کریم پنداشته تخطی و تقضی آن را جایز و روا نداشته همواره بتذکار و تکرار همین کار مشتغل باشند که موجب فیوضات نشأتین و عنایات بی‌غایات دارین است، و اگر العیاذ باللَّه از طریق مستقیم حضرت اللَّه پای راه بیراه گذاشته باشند بیقین در دنیا بیمار دائمی و در عقبی ذلیل و مهین خواهند بود «ذلِكَ هُوَ الْخُسْرانُ الْمُبِينُ».
ای عبد اللَّه هرگز دیدی که شخصی دعوی حق بر شخصی نماید و مدعی علیه منکر
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:100
باشد و حاکم عرف از حکام دنیا بر احضار بینه بموجب اقتراح و خواهش مدعی علیه نه بر وفق عقل و شرع بمدعی گوید که هر نوع شهود که مدعی علیه از تو طلب دارد حاضر نمای، (1) بناء علی هذا هر گاه احضار شهود بر طبق خواهش مدعی علیه بر مدعی لازم گردد در آن هنگام هیچ احدی دعوی خود بر دیگری ثابت نتواند کرد و باین وسیله و سبب مدعی اثبات حق لازم بر رفته مدعی علیه نمیتواند نمود؛ بنا بر این فرق و تمییز میان ظالم و مظلوم و کاذب و صادق نباشد زیرا که هر یک از ظالم و کاذب اقرار بظلم و کذب خود هرگز ننمایند و شاهدی بر حقیقت احوال ایشان عالم و مطلع باشد چون لازم است که بموجب دلخواه آنها اقامت شهادت نماید پس اشهاد بر ظلم و کذب کاذب میسر نباشد و اگر احیانا مشهود و مطلعین ادای شهادت بر نهج شرع قویم و سبیل مستقیم نمایند ظالم و کاذب جرح ایشان فرمایند و ظلم و کذب ظاهر نگردد و تفرقه میان ظالم و کاذب مبین نشود.
ای عبد اللَّه آنچه گفتی که باید حضرت اللَّه تبارک و تعالی و ملائکه اعنی مسبحان ملاء اعلی در مقابله ما آیند تا ما بوسیله تقابل ایزد تعالی و ملائکه سماوی آنها را بدیده عیان مشاهده نمائیم و حقیقت دعوی نبوت و ادعای رسالت ترا از ایشان استعلام و استفهام فرمائیم، بدان ای عبد اللَّه از روی این حال و حصول این مآل محال است، و محالیت این در نزد عارف دانا در کمال ظهور و بی‌خفاست زیرا که حضرت رب العالمین همچو ما مخلوقین نیست که آید ورود یا متحرک و مقابل چیزی گردد که تو با کسی دیگر او را تواند دید یا امثال شما کسی چیزی از حضرت ملک تعالی تواند شنید،

بواسطه آنکه شما استدعای رؤیت حضرت قادر متعال که بنزد ارباب فضل و حال و اصحاب معرفت و کمال ممتنع و محال است نمودید و واحد ذو الجلال مانند آن چیزهای بی‌ثبات و مال است که شما و باقی کفره لئام باغوای شیطان و تبعه آن نافرجام بسوی اصنام خوانده شدید و آن اصنام ضعیف و ناقص شماست که تردد آن اصنام بنزد شما و رفتن شما پیش

آنها میسر است که نه سامع و نه مبصر و نه مغنی و نه عالم و باخبر است و اصلا آن اصنام نفع بشما و بسایر انام رسانیدند بلکه ضرر بسیار در آخرت که عبارت از عذاب بیشمار و گرفتاری دائمی و حرقت نار است برای عبده اصنام معین و برقرار است.
(1) ای عبد اللّٰه آیا شما را در مکه و طایف ضیاع و عقار و باغات و نخیل و اعناب بسیار است جمیع از گماشتگان و کارکنان شما در آن مکان بجهت اصلاح و انجام و تنظیم و اهتمام آن محال و مقام هستند یا نه؟
گفت: بلی بغیر قوام و عمال آن مکان چون انتظام و استعمال باید.
حضرت رسول فرمود که آیا تو بنفس خود بحقایق احوال آن محال رسیده سرانجام باغات و بساتین آن سرزمین مینمائی یا قوام و عمال تو بآن اشتغال نمایند؟.
عبد اللّٰه گفت: ما را نویسندگان و قوام هستند که اهتمام جمیع آن محال مینمایند.
حضرت حبیب اللّٰه گفت: ای عبد اللّٰه اگر عمال و مزدوران و خدام شما بنویسندگان شما گویند که شما آنچه بما مکتوب و مرقوم گردانید هر چند بحکم سید ما و شما باشد ما آن را قبول نداریم تا آنکه عبد اللّٰه بن امیه را پیش ما بیاورید و ما او را ببینیم و از خود گواهی بنوشته شما دهد و گوید که بلی آنها بفرموده من بشما چیزی نوشته‌اند، و چون ما را روبروی عبد اللّٰه بن امیه کنید نوشتجات قبول است و الا ما را قبول سخن شما نیست.
آیا شما ای عبد اللّٰه تجویز قول عمال و مزدوران و خدم میکنید که امثال این افعال و اعمال که از ایشان سانح شود مستحسن است و شما را روا میدارید که عمال تو ترا بحضور خود بطلبند و این نوع خفت بر سر تو آرند؟
گفت: نه یا محمد.
حضرت رسول فرمود که پس همان مرقومه شما که نویسندگان بموجب حکم شما قلمی نموده‌اند چون بعمل تو رسد برای سند ایشان کافی و صحیح است یا نه؟
گفت: بلی.

(1) حضرت فرمود که ای عبد اللّٰه آیا شما دوست میدارید که بمجرد رسیدن نوشته تو عمال و خدم تصدیق آن نمایند و اصلا از اهلیت موقوف

نداشته حامل ورقه تو را انتظار نفرمایند؟
گفت: بلی یا محمد.
پس آنگاه رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله و سلم فرمود که ای عبد اللَّه اگر نوشته تو از پیش عمال و کارکنان و مزدوران مسترد گردد و رافع رقم شما را بنزد شما آرد و گوید که یا سید فلان عامل تو اقتراح حضور شما دارند و میگویند تا عبد اللَّه بن امیه حاضر نگردد این مسموع من نیست، آیا این عامل مخالف قول تو هست یا نه و تو بآن حامل نوشته آیا میگوئی که تو رسول منی به پیش عمال من و من تو را مشیر و صاحب رای و امر خود بگردانیدم بلکه تو مأمور باستماع امر و حکم منی باید که از سخن و فرموده من تخلف و انحراف جایز نداری و از فرمان و نوشتجات من قدم بیرون نگذاری.
گفت: بلی یا محمد تبعه و عمله هر احدی را اطاعت قول و فعل مالک و سید ایشان لازم است.
حضرت حبیب اللَّه بعبد اللَّه گفت: پس چگونه چیزی که بر خدم و حشم و عمال خود تجویز ننمائی برسول حضرت رب الارباب و مالک الرقاب که پروردگار عالمیان و موجد انس و جان و باقی اشیای ظاهر و عیان است روا میداری و او را مأمور میگردانی که چنین و چنان بحضرت مهیمن سبحان گستاخی کرده عرض نمایند که بعضی امر بفعل ما نهی از آن فرمایند و حال آنکه تو مثل آن فعل از رسول و خدم و حشم خود چشمداشت نداری.
عبد اللَّه بعد از استماع این کلام صدق التیام حضرت رسول ایزد علام سر تحیر بگریبان فرو برد.
حضرت سید البریه گفت: ای عبد اللَّه این حجت قاطعه و ادله واضحه بل برهان ساطع بر بطلان جمیع اقوال فاسده و کلمات لاطائله تو است که بر حضرت رسول اقتراح نمودی.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:103
(1) ای عبد اللَّه آنچه گفتی که اگر تو را خانه پر از زخارف دنیا که عبارت از طلای احمر است میبود فی الجمله دلالت بر جلالت شان و رفعت مکان تو میکرد.
ای عبد اللَّه آیا بتو رسیده که امروز عزیز مصر گنج‌خانه‌های مملو از زخارف دنیا دارد و مالک خزاین بسیار و جواهر ولآلی بیشمار است؟.
گفت: بلی یا محمد.
حضرت نبی البرایا فرمود که آیا عزیز مصر باعتقاد شما بوسیله آن ثروت و غنا منخرط در سلک اولیا میگردد.
عبد اللَّه گفت: نی.
حضرت نبی المرسل فرمود: همچنین محمد که نبی بحق و فرستاده ایزد

خالق بجميع خلق است مال وافر و زخارف متكاثر ميداشت اصلا هيچ نوع دلالت بر نبوت و حال و رسالت و كمال او نميگرديد، بدان كه محمد بواسطه كثرت جهل و قلت عقل و كلام بی‌تأمل تو متأذى و مغموم و متألم و مهموم نگردد بواسطه آنكه عالم و مطلع بجميع حجج و براهين حضرت رب العالمين است. اما اى عبد اللّٰه آنچه گفتى كه اگر تو از حضيض زمين عروج و صعود بآسمان هفتمين يا بسماوات ديگر نمائى ما بتو ايمان بوسيله آن نياريم تا آنكه واهب يگانه كتاب جداگانه بجهت ما ارسال و انزال نمايد و ما را در آن كتاب باطاعت و متابعت تو امر فرمايد تا ما آن كتاب را تلاوت و قرائت نمائيم، بعد هذا معلوم ما نيست كه بجاده شريعت تو درآئيم يا نه.
اى عبد اللّٰه صعود بآسمان بی‌شائبه ريب و گمان بغايت الغايت اصعب از نزول از آنست پس هر گاه تو از روى اعتساف اعتراف نمائى يا آنكه اگر من صعود بآسمان نمايم تو ايمان حضرت ايزد سبحان نمی‌آرى، همچنين بتحقيق و يقين در هنگام نزول از آسمان كه باعتقاد شما اسهل و ايسر از آنست بشرف اسلام و ايمان مشرف و با ايقان نخواهى شد زيرا كه خود اقرار بعناد حجت و برهان خالق زمين و آسمان كردى
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:104
پس دواى مرض كفر تو بلكه جميع كفار تأديب از دست اولياى ايزد اكبر از انبيا و اوصياى آن برگزيدگان حضرت مهيمن قادر يا از ملايكه زبانيه نار سقر امر ديگر ميسر و مقرر نيست، (1) يا آنكه حضرت واهب العطيه حكمت بالغه جامعه بمن منزل و مرسل گردانيد بواسطه ابطال مدعيات شما.
عبد اللّٰه گفت: اى محمد بگوى سبحان ربى يعنى از تبليغ احكام اوامر و نواهى حضرت رب العلى برأى و زبان بتسبيح و تقديس ذات مقدس او گشاى ما را بيشتر از اين تكليف اطاعت خود مفرماى زيرا كه تو نيستى الا رسول بشر و ما را دواعى و خواهش امر ديگر است و بواسطه عصبيت ما را قدرت اطاعت مثل ما بشر نيست مگر آنكه ايزد داور بموجب اقتراح و داعيه ما بشر ديگر بجهت نبوت و رسالت معمول و ظاهر گرداند.
حضرت سيد البشر فرمود كه واحد دانا تبارک و تعالى جميع اشيا را بر اقتراح شما جهال بی‌سر و پا كه خواه جايز و روا و خواه غير مجوز و ناروا بود ظاهر و باهر نگرداند و من بنا بر قول شما رسول بشرم و مرا بغير تبليغ و اقامت حجت و برهان ايزد منان بخلقان كه بمن اعطا و احسان نمود مأمور بآنم چيزى ديگر جايز و لازم نيست و مرا لايق و مستحسن نيست كه آمر و ناهى حضرت مهيمن باشم، و نيز مرا رخصت مشير بودن يعنى صاحب شوراى رب غفور نيست، و چون مقدمه چنين بود پس مرا نيز بحسب عقل و تميز مثل و مانند رسول پادشاه باشم از ملوک دنيا كه او را

بحجابت جمعی که مخالف آن ملک باشند نامزد نموده ارسال دارد، و چون آن رسول بنزد آن طایفه متمرده رود و آنها را بر وفق قول آن پادشاه براه نیایند و برسول آن پادشاه گویند که اطاعت امر پادشاه شما را موقوف و معطل است بانصرام و انجاح بعضی مطالب و مرام ضروریه یا باید که مراجعت بخدمت ولی نعمت نمائی و حقایق دواعی و خواهش ما را عرض فرمائی، رسول نیز بموجب اقتراح و استدعای آن جماعت

بخدمت صاحب خود مراجعت نماید و صاحب نعمت خود را بانجام مقترحات و ملتمسات آن طایفه مأمور گرداند و در انصرام آن مهام ابرام نماید، (1) چون حضرت مالک الرقاب رب الارباب و اله الآلهة و جبار الجبابره است آیا رسول او را جایز و قدرت این کار و موجب عقل و اعتبار هست یا نه؟

عبد اللّٰه گفت: نه یا محمد.

ابو جهل گفت: یا محمد یک چیز باقی ماند، آیا بزعم شما قوم موسی علیه السّلام بواسطه سؤال رؤیت بیجا بآتش صاعقه بلا سوختند و چون سؤال ما بمراتب بسیار اشد و اعظم و اصعب و افخم است از سؤال قوم موسی زیرا که امت آن پیغمبر خدا بجهت مزید جمعیت خاطر و گمان اراده رؤیت مهیمن سبحان نموده گفتند ای حضرت نبی الوری حضرت ملک تعالی را بما ظاهر و آشکارا بنما و خاطر ما را جمع نمای.

و اما ما بشما میگوئیم که ما ایمان بتو نمی‌آریم تا آنکه خدا و ملائکه او را بمقابله ما حاضر گردانی و ما معاینه آنها را بنظر عیان درآریم و از حضرت ایزد علام و ملائکه گرام استعلام و استفهام حقایق نبوت و رسالت تو نمائیم.

حضرت نبی ایزد معبود فرمود که یا ابا جهل آیا قصه حضرت ابراهیم خلیل علیه صلوات الرب الجلیل استماع نمودی در هنگام وقوع آن حضرت در حیرت ملکوت و عظمت جبروت الحی الذی لا ینام و لا یموت؟

گفت: بلی.

حضرت رسول فرمود که پروردگار من میفرماید «وَ كَذٰلِكَ نُرِی إِبْرٰاهِیمَ مَلَكُوتَ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لِیَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِینَ» «1».

تفسیر آیه وافی هدایه آنست که ما بابراهیم علیه السّلام حقایق ملکوت سماوات سبعه و طبقات ارضین سبع را معلوم و آشکارا نمودیم تا آنکه از ربقه شک و ریب برآمده

---

(1) سورة الانعام: 75.

بسلک ارباب یقین و زیب منسلک و منخرط گردد، (1) چنانچه مشهور است که در هنگامی که ایزد علام حضرت خلیل الرحمن ابراهیم علیه السّلام را

بآسمان مرفوع و بمودت خود مرجوع نمود نور باصره آن حضرت را در غایت قوت و زیادت فرمود بنوعی که هر چه در زمین و آسمان ظاهر و مستتر بود مرئی و مبصر آن پیغمبر جلیل القدر میشد چنانچه حضرت خلیل اللّٰه تعالی بعد از ارتقا و استعلا مردی و زنی را بنظر درآورد که مرتکب عمل زنا بودند، همان ساعت حضرت نبی کامل پاک دست دعای فنا و هلاک آن دو ناپاک بدرگاه حضرت خالق برداشته عدم آن دو بی‌شرم را از قادر عالم التماس و استدعا نمود، همان لحظه تیر دعای آن نبی الوری بشرف اجابت اقتران یافته آن دو لعین فی الفور بسجین متمکن گشتند.
بعد از آن لمحه حضرت ابراهیم چون بجانب دیگر نظر کرد دو شریر دیگر را بهمین شغل مشتغل یافت بهمان دعای سابق موافق این دو کس لاحق را بدو فاسق سابق در جهنم متفق گردانید.
بعد از تقضی زمان قلیل چون حضرت ابراهیم الخلیل علیه السّلام دو نفر دیگر را بر ارتکاب همان فعل نالایق سابق مشتغل دید لب بدعای هلاکت آن دو بدبخت گشاد هر دو شریر بسعیر شتافتند.
در مرتبه رابعه آن پیغمبر جلیل القدر دو شخص دیگر بآن فعل شنیع متبادر یافت؛ قصد دعای بد نسبت بایشان نمود در همان زمان وحی ایزد منان بحضرت خلیل الرحمن رسید که ای ابراهیم دست دعای بد بندگان من از آستین استدعا و التماس بیرون میار و کفایت دعوت از عباد و امای من منمای، زنهار دعای بد به بندگان من منمای زیرا که مِنْ غَفُورٍ رَحِیمٍ و غفار حلیمم، گناهان بندگان من ضرر بمن نمیرساند چنانچه از طاعت و عبادت ایشان هیچ نوع نفع بمن عاید و راجع نگردد.
ای ابراهیم خلیل من بنیان بندگان خود را بواسطه شفای دل ارباب غلظت و خشم
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:107
برنمی‌اندازیم چنانچه الحال تسلیه خاطر عاطر شما شش نفر را هلاک و بخاک برابر گردانیدم من بعد باید که تکفیف دعوت خود از بندگان من نمائی و ایشان را دعای بد و نفرین منمائی، (1) زیرا که بنده و پیغمبر منی و تو را بشیر و نذیر بجهت امتان صغیر و کبیر تو گردانیدم اما ترا شریک مملکت و سهیم و مشیر خود نگردانیدم و تو مهیمن یعنی حافظ و عالم و مستولی بر بندگان نیستی و جمیع بندگان من در خلال سه حالند:
اول: آنکه توبه و انابت و پشیمانی و مراجعت بمن نمایند من چون رحیم و غفور حلیمم توبه ایشان پذیرفته آنها را بمعصیت و ذلت ایشان نگرفته جمیع گناهان ایشان را مغفور و تمامی عبودیت ایشان را مسکور گردانم.
دوم: از عذاب عاجل ایشان خود را باز دارم و این سؤال و پرسش در آجل مقرر گردانم زیرا که میدانم از اصلاب این طایفه ذریات مؤمنین تولد خواهد یافت، بناء علیه بآباء کافرین باید پس در وقتی که آن نطفها از

اصلاب بارحام انتقال یابد و از ارحام متولد شود در آن هنگام عذاب من در او حلول نماید و بلای من از اطراف و جوانب او درآید.
سیم: آنکه هیچ کدام از آن دو امر توبه یا واسطه تولد ذریات مؤمنین نباشد مرا تعجیل در عذاب بنده در دنیا نیست، بدرستی و تحقیق که عقوبت و عذابی که مادر عقبی بواسطه معصیت بندگان خود معد و مهیا کرده‌ایم بسیار بسیار اعظم و اکبر است از عذابی که تو ای ابراهیم در دنیا اراده آن نمودی زیرا که عذاب برای بندگان بحسب جلال و کبریای من است.
ای ابراهیم در باب اهلاک بندگان مرا با ایشان واگذار و چیزی اصلا در باب عدم و فنای ایشان بخاطر خود میار، زیرا که من نسبت به بندگان بسیار بسیار اشفق و ارحم از والدین ایشانم بدرستی و راستی که من جبار حلیم و دانای حکیم تدبیر حال ایشان بعلم و رأی خود نمایم و قضا و قدر خود را در حق ایشان جاری و ساری فرمایم.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:108
(1) بعد از آن حضرت رسول آخر الزمان فرمود که ای ابو جهل بدان که رفع عذاب ایزد منان نسبت بتو بواسطه آنست که حضرت قادر عالم دانا و مطلع است که از صلب تو ذریات طیبه بوجود خواهد آید که آن پسر نیکو سیر عکرمه مکرم است که وسیله من در امور مسلم و موقن است، اما تو اگر اطاعت حضرت رب العالمین بعد از این از روی صدق و یقین نمائی در نزد رب جمیل جلیل خواهی بود و اگر از طریق مستقیم عدول و انحراف از روی عصبیت و اعتساف جایز دانی البته عذاب مالک الرقاب بر تو نازل است و عما قریب بنوعی عجیب مقتول خواهی شد، همچنین است حال سایر قریش که سائل و ملتمس سؤال مثل و مانند تو باشند.
اما آنکه رب العزت ایشان را مهلت داد بواسطه آنست که چون حضرت عالم السر و الخفیات مطلع و دانا است که بعضی از ایشان بشرف اسلام و ایمان بحضرت محمد علیه الصلاة و السلام مشرف شده بسعادت اخرویه فایز و بهره‌مند میگردند لهذا واهب بی‌منت آن جمع را از ادراک آن سعادت بی‌سعادت نگرداند و از دریافت آن مرحمت محروم و مأیوس نسازد، یا آنکه علم الهی نطق پذیر شده که از آن کافر ابتر پسر مؤمن نیکو سیر مطیع خالق اکبر متولد شود بنا بر این ایزد اقدس آن کافر ناکس را بجهت پیدا شدن آن مؤمن مقدس مهلت دهد، یا آنکه آن مؤمن بعد از تولد از آن کافر بد نفس بشرف ایمان در دنیا و جزا و احسان در عقبی مؤسس گردد.
ای ابو جهل اگر بواسطه آن امر نمیبود حضرت معبود عذاب ارباب جحود و عنود هر آینه معجلا در همین دار دنیا بایشان ظاهر و بین می‌نمود؛ بلکه بکافه شما فی الفور بلا منزل و مرسل بود و اصلا اثری از وجود هیچ احدی امثال شما نمیبود.
پس آنگاه حضرت حبیب اللّٰه روی بسوی ابو جهل گمراه آورده فرمود که

بسوى آسمان نظر كن.
همان كه آن رئيس كافران رو بسوى آسمان بحكم و امر نبى انس و جان نمود
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:109
بموجب حكم و قضاى ايزد سبوح ابواب آسمان را مفتوح ديد (1) در همان زمان شعلهاى نيران از آسمان بر محاذى سر ايشان مشتعل و فروزان بود و بغايت الغايت لهبات نيران بآن طايفه گمرهان نزديک گرديد چنان كه آن جماعت كافران حرارت نيران در اكناف و جوانب خود محسوس ابدان نمودند و بسيار متوهم گشته اميد حيات از خود قطع فرمودند. اعضاى ابو جهل و باقى تبعه ايشان از اقربا و خويشان از بيم سپردن جان و سوختن بآن آتش تابان مرتعش و لرزان شدند و با كمال حيرت و حسرت نظر بسوى سيد رسولان و بجانب آن حضرت نگران گشتند كه شايد آن ينبوع مكرمت و احسان از رشحات سحاب عنايت بى‌غايت و امتنان خويش قطره چند بر لهبات متواتره آن نيران افشاند و منت جانى بر جان آن سيه نامگان گذاشته آن جماعت را بجان بخشاند و بآن اشتعال نواير نيران نسوزاند.
چون آن شافع گناه‌كاران نظر فيض اثر بسوى اهل عصيان كرد و آنها را در غايت قلق و اضطراب و بينهايت متوهم و بيتاب ديد از لسان بشارت نشان چنين بيان فرمود كه از التهاب اين نيران بجهت جان خويش خايف و هراسان البته نگرديد كه حضرت قادر منان شما را هلاک و فنا باين نيران نگرداند بلكه شما را بواسطه مصالح دنيا تا بهنگام آجال مقرره باقى ميگذارد و الحال اظهار اين نوع برهان ظاهر و عيان محض بواسطه عبرت شما و ساير كافران بود.
چون آن متمردين نويد رستگارى از بلايى چنان و سلامتى جان از آن معدن فضل و عرفان و منبع مكرمت و احسان استماع نمودند فى الجمله خاطر ايشان آرميده چون نظر بجانب يک ديگر كردند ديدند كه از ظهور ايشان انوار ساطعه و اضواى لامعه بمقابله آن نيران موهمه در آمده همگى و تمامى آن نيران نازله را از ايشان مدفوع و مرفوع بجانب آسمان گردانيدند چنانچه از آسمان فرود آمده بودند بهمان هيئت و صورت بجانب آسمان معاودت نمودند. چون مشاهده و ملاحظه اين حال
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:110
نمودند و خاطر از حرفت و بعضى مقدمات مرتبط بآن جمع فرمودند در حيرت شدند كه آيا نيران بچه وجه برايشان نازل گشت و انوار ساطعه از ظهور و جوانب ايشان بچه وسيله رفع و دفع آن نيران شدند.
(1) چون آن سيد رسولان آن كافران را در اين باب حيران ديد از زبان مبارک چنين بيان نمود كه بعضى از آن انوار ساطعه نور همين ياران شماست كه بزودى بشرف سعادت ايمان بمن مشرف و مستسعد گشته

تابع فرمان مهیمن منان گردند، و بعضی از انوار لامعه دیگر انوار ذریات طیبات طاهرات آنهاست که بزودی از اصلاب بعضی شما که بشرف اسلام مشرف و بسعادت ایمان مستسعد نمیگردند متولد شوند و همگی و تمامی ایشان مؤمن پاک دین و مطیع محمد سید المرسلین و منقاد امر و فرمان حضرت ارحم الراحمین گردند، فلهذا قادر بی‌امتنان این همه انوار از ایشان ظاهر و عیان گردانید.

ای جماعت قریش باید که من بعد طریق مستقیم پیش گرفته سالک مسالک بطش و منهج خلاف که در عقبی موجب اندوه و حزن بیش از پیش است نگشته ترحم بحال و مال خود و باقی عشایر و خویش نموده از اطاعت و بندگی شیطان که دشمن ظاهر و پنهان ایشان است ننگ و عار داشته در سلک مردان راه حضرت اللّٰه در آیند زیرا که در متابعت آن رئیس ظالمان در دنیا ننگ و عار و در عقبی نومیدی از مرحمت ایزد غفار و وسیله خلود و استمرار عذاب نار است.

چون کلام سید الانام باین محل و مقام رسید اصلا از آن کفره لئام سخنی یا حرفی که مشتمل بر اطاعت ایام حال یا استقبال باشد استماع نشد و همچنان بر کفر و عدوان مستمر با طغیان بودند بعد از زمان اندک هر یک از آن کافران بجانب مسکن و مقر خود روان شدند. لعنهم اللّٰه.

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:111

[پاره‌ای از معجزات حضرت پیغمبر اکرم (ص)]

اشاره

(1) و نیز از حضرت ابی الحسن العسکری علیه السّلام منقول و مروی است که شخصی بخدمت حضرت سید الوصیین امیر المؤمنین سلام اللّٰه علیه و علیهم اجمعین حاضر شد بعد از عرض فدویت و نیکو بندگی گفت: یا امیر المؤمنین آیا سید المرسلین علیه صلوات رب الارضین را آیه و نشان مثل آیه موسی علیه سلام اللّٰه الملک المنان که در آن مقام بود بر بالای سر ایشان مرتقی و مرتفع گردید؟
حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود که بلی بآن خدای خالق اکبر که آن پیغمبر جلیل القدر را که بحق و صدق بنبوت و رسالت خلایق مرسل و مبعوث گردانید که هر آینه از آیاتی که حضرت واهب العطیات بهترین از انبیای صاحب آیات و بینات که از ابتدای ایجاد آدم تا انتهای زمان بحضرت خاتم ارسال و انزال نمود مثل آن یا افضل از آن نبی الانس و الجان محمد مصطفی علیه سلام الملک الدیان ارسال و بیان گردانید و از آن حضرت شبیه و نظیر این آیه موسی علیه السلام بآیات دیگر ظاهر و بین گردید.
تفصیل این اجمال و تبیین این مقال آنکه چون رسول ایزد متعال در بلد مبارکه مکه معظمه را دها اللّٰه شرقا و تعظیما الی یوم القیام دعوی نبوت کرد و بر طبق دعوی خود معجزه ظاهر نمود و بتبلیغ اوامر و احکام و نواهی ایزد علام بهمگی انام مطلب و مرام حضرت خالق العباد را از ارسال ادیان فرمود سکنه آن مکان بموجب قساوت قلب خود و طغیان بقدر وسع و امکان رد قول و رمی کلام و در ایذای آن خاتم پیغمبران سعی موفور و اهتمام زیاد از مقدور بحیز بروز و ظهور میرسانیدند و من چون ارشاد و هدایت واهب بیچون بیشتر از همه خلقان بشرف اسلام و ایمان مشرف گشته از روی صدق چنان اخلاص جوارح و ارکان مطیع آن رسول انس و جان شده بودم چنانچه روز دوشنبه هفته دعوی نبوت آن حضرت دست متابعت و مبایعت بدست آن سید سرور انبیای هر ملت و آدم و کمر اطاعت و بندگی آن نبی القرشی را بر منطقه جسم و روان بسته امضای حکم و فرمان
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:112
او را مترصد ایستادم (1) چنانچه در سه‌شنبه همان هفته نماز پنجگانه در عقب آن رسول یگانه گذاردم و از همان روزی که باستسعاد مبایعت او مستسعد و فیروز گشتم او را مقتدای با اعزاز و احترام بقیه عمر و ایام هفته و شهور و اعوام خود گردانیدم و مدت هفت سال در عقب آن صاحب سعادت و اهتدا و اقبال نماز دوگانه بجهت بندگی واهب یگانه در اوقات پنجگانه بتقدیم و انصرام میرسانیدم تا آنکه چند نفر دیگر بموجب اهتدا و

ارشاد رسول واحد اکبر بشرف اطاعت و متابعت آن نبی رفیع القدر در آمدند و بعد از اندک مدت حضرت رب العزت او را در دین مؤید گردانیده تقویت داد وصیت نبوت و دبدبه رسالت آن صاحب عزت و کرامت بمسامع اقاصی و ادانی سکنه آن ولایت بلکه بسمع هر ملت رسید.
جمعی از نیکان و پاکان هر امت بشرف خدمت آن رسول با عدل و مرحمت مشرف گشته همگی کلام اوامر و نواهی حضرت الهی را زیور سایر مسموعات گوش و غاشیه بندگی و متابعت او را زینت یال و دوش خویش گردانیدند. اما جمعی از ارباب جحود و اصحاب عنود عاقبت نامحمود از طریق محمود که ایزد معبود بود بوسیله اطاعت شیطان مطرود و مردود گشتند همیشه آن طوایف اشرار در صدد ایذا و آزار حضرت نبی قادر مختار در تمادی تمامی لیل و نهار پیوسته مشتغل و در کار بودند.
اتفاقا من روزی قصد زیارت و دریافت صحبت لازم المسرت آن رسول مهیمن کردم چون بامداد حضرت وهاب باسعاد آن سعادت مستسعد و کامیاب گشتم و داخل محفل بهشت قرین ارم تزیین شدم، ناگاه در همان جایگاه قومی از مشرکین بخدمت سید المرسلین آمده گفتند: یا محمد شما چون بزعم خود رسولید از قبل رب العالمین بر جمیع مخلوقین اما بواسطه فخر و مباهات شما همین کافی نیست و باین رتبه اعزاز و احترام ایزد علام راضی نیستند که دعوای زیاده از آن در خاطر شما چنانست که سید همه خلقان و افضل ایشان باشید، چون ترا دعوای نبوت انس و جان و ادعای رسالت
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:113
جمیع طوایف خلقان است باید که شاهد عیان و دلیل و برهان بر دعوی خود بگذرانی چنانچه انبیای سابق و رسولان صاحب حقایق برهان کامل بل آیات و دلایل بر وفق دعوی و طبق مدعای خود می‌گذرانیدند زیرا که دعوی در هنگام انکار مدعی علیه بی‌شبهه و گمان مقبول و مسموع هیچ احدی از انس و جان نیست، (1) و چنانچه هر یک از انبیای ابرار ایات بر وفق دعوای خود ظاهر و آشکار کردند باید تو نیز آیات ظاهر نمائی. ترجمه و شرح الاحتجاج ج1 113 پاره‌ای از معجزات حضرت پیغمبر اکرم(ص) .....
ص : 111
انچه آیه برای عصات لئام کفره اقوام نوح علیه السّلام غرق در بحار زخار بأمر ایزد علام آمد و هر که در سفینه و سکینه اطاعت و متابعت بآن شیخ المرسلین همنشین شد از غرق بلیت نجات و راحت بلکه حیات و جنات یافت و آنکه انکار و استنکاف و استکبار و اعتساف نمود بسعیر جهنم و آن مکان درد و الم شتافت.
و آیه ابراهیم علیه السّلام بموجب بیان تو ای محمد و باعتقاد سایر انام

آنست که چون نمرود مردود بوسوسه و دمدمه ابلیس مطرود او را در نیران مشتعل بی‌تفکر و تأمل القاء نمود فی الفور حضرت ایزد علام آن نوایر ملتهبه را بالتمام بر آن نبی الاکرام برد و سلام گردانید.
و آیه موسی علیه السّلام بزعم شما ارتفاع و ارتقای حبل بلا بر بالای سر قوم مبتغین از قبول احکام شرع آن نبی الوری بود، چون قوم بنی اسرائیل چنین کردند حق سبحانه و تعالی از کوههای فلسطین که آن را طور گفتندی و در تفسیر قرطبی مذکور است که آن کوه منسوب است بطور بن اسماعیل ایزد منان فرمان داد تا بر زبر سر ایشان بایستاد و در پیش روی ایشان آتشی برافروخت و در عقب دریای زخار پدید آمد چون گریز گاهی ندیدند همگی بروی در افتادند و متحیر شدند و چون چنان آیه و نشان واضح درخشان بدیده عیان مشاهده و ملاحظه نمودند با کمال ذلت و خواری و با نهایت مسکنت و سوگواری در ربقه بندگی و طاعت و در سلسله انقیاد و متابعت حضرت کلیم علیه التحیة و السلام در آمدند.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:114
(1) و أما آیه و نشان حضرت عیسی بن مریم علیه السّلام چنان بود که آن حضرت اخبار و اعلان امتان مینمود بأکل مأکولاتی که در خانه‌های خود اکل آن مینمودند و آنچه در مساکن و مواطن خود ادخار میفرمودند.
و آن مشرکان چون متفرق بچهار فرقه شدند جمعی از آن طایفه مستدعی آیه نوح علیه السّلام گردیدند و گفتند آیه نوح را بواسطه ما بین و ظاهر گردان، و فرقه دیگر چون مقترح آیه موسی علیه السّلام بودند میگفتند که آیه و نشان موسی علیه السلام برای ما ظاهر و آشکار نما و فرقه سوم که خواستار آیه ابراهیم علیه السلام بودند میگفتند که آیه ابراهیم برای ما بنما، و فرقه چهارم میگفتند باید که آیه حضرت عیسی علیه التحیة و الثنا برای ما واضح و هویدا گردانی و هر صنف از اصناف اربعه از آن مشرکان بسخنان بسیار بسیار خاطر فیض قاطر آن حضرت سید الابرار را در آزار داشتند.
چون سید المختار استماع کلام بی‌نظام آن کفره لئام نمود از لسان معجز نشان چنین بیان فرمود که مرا واجد قدیر بجهت شما و سایر امت، نذیر مبین گردانید و من با آیات بینات و دلالات واضحات قرآن لازم الاذعان بشما آمدم که شما و سایر امم بلکه همگی و تمامی عرب و عجم را عاجز و متحیر و درمانده و مضطر از مخاصمه و معارضه مثل آیات این قرآن گردانیدم و آن را من بموجب امر حضرت ذو المنن بشما رسانیدم و آن قرآن واضح الدلاله و التبیان حجت خدای منان و حجت پیغمبر ایزد سبحان است و مرا بغیر از تبلیغ احکام شرع و دین و اعلام حقایق اوامر و نواهی حضرت رب العالمین اقتراح و استدعای دیگر بر حضرت ایزد قادر نیست که وَ ما عَلَى الرَّسُول إِلَّا الْبَلاغُ الْمُبِینُ معنی بلاغ مبین بر جمیع مقرین

بحجت صدق و آیه حق َحضَرت مطلق َباشند لازم است.
و بعد از قیام حجت و اتمام برهان از طرف حضرت صمدیت نبی رب العزت را جایز و رخصت نیست که اقدم و اقتراح پروردگار خالق الاشباح نماید؛ چنانچه جماعت

مقترحین که عالم بر فساد و صلاح آنچه اقتراح در آن مینمایند نیستند و نمیدانند که در امور مقترحه مستدعیه ایشان صلاح آن بچه‌سان و فساد آن بچه عنوان است، (1) بلکه هر چه شیطان در خاطر فاتر و ضمیر قاصر حاسر ایشان ممکن و حاضر گرداند همان را بعینه پیشنهاد همت خود سازند و آن مقترحات موهومه را عمدة المطالب و المرام نام کنند و بدان وسیله بقدر وسع و اهتمام خود ابرام و لجاج نمایند تا از روی بحث و جدال احتجاج و الزام فرمایند.
چون کلام حضرت نبی الخاص و العام باین مقام اختتام و انجام یافت ناگاه پیک حضرت اللّٰه امین الوحی الجزیل جبرئیل از نزد رب جمیل بخدمت حضرت رسول- جلیل در رسید و گفت: یا محمد حضرت علی الاعلی بشما دعا و سلام میرساند و میگوید که ای محمد خاطر انور و ضمیر فیض‌گستر خود را جمع نمای که من بزودی خاطر تو را از روی عزت و خشنودی با عطا و احسان مقترحات متفرقه آن فرق اربعه مستبشر و مستظهر گردانم تا همگی و تمامی ملتمسات و مقترحات آن طوایف را بانجاح و انجام مقرون و مشحون گردانی؛ لیکن بعضی از ایشان بعد از رؤیت همه آیت بآن کافر گردند و اصلا پیرامون ایمان و اسلام نگردند مگر آنکه خیر الحافظین در پناه عصمت و حراست خود نگاه دارد اما من بواسطه ایضاح حجت‌های تو دفع و رفع عذرهای آن طایفه تمامی آن آیات را ظاهر و آشکارا و بین و اظهار نمایم.
ای محمد بگوی به آن جماعت مقترحین آیه نوح شیخ المرسلین علیه السّلام که بجانب کوه ابو قبیس روانه شوند و چون پیرامون آن جبل رسند منتظر عنایات بیغایات بیچون عز و جل باشند که آیه شیخ المرسلین در آن سرزمین برایشان مبین گردد، اما باید که چون آن بلیت ظاهر و هلاکت بایشان قریب و مستظهر گردد دست بدامن فلان مرد صالح زنند و او را با دو طفل دیگر که در میان ایشان می‌باشند شفیع نجات خود از آن طوفان بلیات نمایند.

(1) و فرقه دوم که مقترحین آیه ابراهیم خلیل رب العالمین‌اند امر نمائی تا در بیرون بلده مبارکه مکه معظمه در هر مقام که اراده مکث و لبث در آن نمایند جمع گردند که آیه ابراهیم علیه صلوات الرب الغفار بر ایشان ظاهر و آشکار گردد، چو آن طایفه بموجب اقتراح و استدعای خود متلبس بآن بلا

و گرفتار آن رنج و عنا شوند عورت صالحه بر آن جماعت ظاهر و هویدا گردد که معجر عفت و صلاح بر سر انداخته و سرهای آن خمار را بر اطراف و جوانب خود ارسال داشته باید که به معجر آن نیکو سیر متشبث گردند و او را شفیع نجات خود از آن بلیات نمایند که بیقین آن مؤمنه آن طایفه را نجات از آن بلیات معینه و خلاص از آن سانحه مهلکه نماید.
و بفرقه سوم حکم فرمای که چون مقترحین آیه و نشان موسی علیه السلام‌اند بظل خانه کعبه استظلال جسته در آن مکان مکین گردند که بزودی آیه و نشان موسی علیه سلام الملک المنان بر ایشان ظاهر و عیان گردد، و چون بعد از رؤیت مقترحات ایشان هلاکت خود در آن مشاهده نمایند استعاذه به عمت حمزه و دخیل آن سرور زمن گردند که بی‌شائبه گمان عم تو ایشان را از آن بلا در حفظ و امان خویش محفوظ و مصون داشته نجات دهد.
و بفرقه چهارم که ابو جهل بی‌آزرم رئیس آن طایفه بی‌فراست و علمند به ابو جهل دغل بگوی که در پیش من آنقدر مکث و توقف نمائی که حقایق اخبار طوایف ثلاثه بتو رسد شاید ترا بعد از استماع اخبار و اعلان ایشان فی الجمله جمعیت خاطر و اطمینان در باب اطاعت امر و حکم قادر سبحان در قبول اسلام و ایمان بهم رسد، و نیز آنچه تو استدعا و اقتراح آن نمودی انجام و استتمام آن بحضورت بانصرام رسد.
ابو جهل بعد از استماع کلام سید الأنام اختیار مکث در آن مقام نموده روی به جانب آن فرق ثلاثه آورده گفت: برخیزید و بجهت رؤیت آیات مقترحات خود از یک دیگر متفرق گشته هر طایفه بهمان محل و مکان که محمد بواسطه دیدن آیات بیان
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:117
نمود جمع شوید تا بر شما بلکه بر همه خلقان بطلان قول محمد بی‌شبهه و گمان واضح و درخشان گردد.
(1) بنا بر فرموده ابو جهل دغل هر یک از آن قوم جاهل بهمان مکان و محل موعود آن نبی المحمود روی توجه و اقبال از روی کمال سرعت و استعجال نمودند: فرقه اولی بموجب حکم رسول خدای تبارک و تعالی متوجه کوه ابو قبیس؛ و فرقه دوم صحرای ملسا که قریبست بمکه زادها اللّٰه شرفا و تعظیما روان شدند، و فرقه سوم بواسطه سکنی بظل خانه مبارکه روانه گشتند.
چون هر یک از آن جهال بآن مکان و محال موعوده رسیدند برؤیت آیات مقترحات و علامات مسئولات خود بلا زیاده و نقصان مطمئن و شادمان شدند بنوعی که هر چه حضرت بآن جماعت موعود نمود همگی و تمامی آن منظور و مشهود ایشان در غایت وضوح و عیان گردید، جمیع آن انام در همان مکان و مقام بشرف ایمان و اسلام مشرف و با اعزاز و احترام

گشتند و هر طایفه بعد از مراجعت بخدمت سید البریه آنچه مرئی و مبصر ایشان شده باعلام و اعلان آن و اظهار ایمان خود مینمودند.
چون رسول ایزد منان مطلع بر اخلاص و اعتقاد همگی طوایف فرق ایشان گردید تمامی آن جماعت را بایمان بخدای تبارک و تعالی و باقرار بر نبوت آن نبی الوری بکلمه طیبه «لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ» واجب و لازم میگردانید.
ابو جهل گفت: یا محمد اظهار و تلقین کلمه شهادت و اعلان تعلیم و آداب شریعت خود را بر این امت تا مراجعت فرقه رابعه موقوف دار شاید آن طایفه بمقترحات و ملتمسات خود مستسعد نشوند.
مصنف جامع این احبار صادقه میفرماید که حقایق وقوع مستدعیات و مقترحات فرق اربع بموجب توافق و تطابق جواب و سؤال بل علی احسن الحال در همان مکان و محال که حضرت رسول ایزد متعال اعلام و اعلان کیفیت آن احوال نمود
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:118
بغیر شبهه و احتمال بر وفق امانی و آمال آن جهال بر منصه ظهور استکمال یافت، (1) و بیان تفصیل این اجمال را در بعضی مصنفات خود موسوم بکتاب (مفاخر الفاطمیه) که در ذکر مناقب و محامد ائمه البریة تألیف نموده نقل کرده و ترک ذکر و بیان آن در این کتاب بواسطه ایجاز و اختصار است چه ذکر آن آیات مقترحات موجب تطویل کلام و تذییل مقام بلکه وسیله بعد از مقصد و مرام است، فلهذا بیان آن علی سبیل التفصیل و التبیان ننمود. و اللّٰه اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب.

[دشمنيها و گفتار ابو جهل لعين]

و نيز از حضرت سيد الوصيين و يعسوب الدين امير المؤمنين على عليه السّلام منقول و مرويست كه چون فرقه ثالثه بخدمت حضرت رسول عليه الصلاة و السلام مراجعت نمودند آنچه مشاهده ايشان در آن مكان شده بلا زياده و نقصان در حضور ابو جهل بخدمت نبى الانس و الجان اخبار و اعلان بآن و اظهار اسلام و ايمان خود بخداى تبارک و تعالى و اقرار بنبوت سيد الورى از روى صدق جنان و اطاعت باقى جوارح و اركان نمودند.
در آن محل رسول حضرت عز و جل روى به ابو جهل آورده گفت كه اينست فرقه ثالثه كه بنزد تو آمدند و هر چه در آن مكان مشاهده و ملاحظه آن نمودند تو را اعلان و اعلام آن اخبار فرمودند من بعد عذر ميار و ايمان بخداى غفار و بر نبوت نبى او اقرار آر فى الفور.
ابو جهل دغل گفت: يا محمد نميدانم كه اين جماعت راست ميگويند يا دروغ و معلوم من نشد كه آنچه مرئى ايشان شد بحقايق آن كما ينبغى و يليق از روى صدق و تحقيق رسيدند يا مانند خيالات و اشباح چيزى چند در قوه متخيله ايشان مرتسم گرديد از روى آن سخنان بيان ميكنند، اما آنچه من از شما التماس و استدعا نمودم از اقتراح آيات عيسى عليه التحية و الثنا اگر شما قيام و اقدام بر آن مينموديد مرا ايمان بخدا و اقرار بنبوت شما واجب و لازم بلكه فرض متحتم ميشد و امامرا تصديق قول اين طوايف
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:119
بى‌معرفت و علم واجب و لازم نيست.
(1) حضرت رسول معبود فرمود كه يا ابا جهل هر گاه ترا تصديق قول اين جماعت بسيار كه بواسطه تحصيل آيات مقترحات خود متحمل كمال مشقت گشتند تا تحصيل آن على حسب التفصيل و العيان نمودند لازم و واجب نباشد پس تصديق بمآثر و نيكوئيها آباء و اجداد و تساوى و تكافى اسلاف اعداى تو بتو يا بآباء و اجداد تو چون توانى نمود در وقتى كه اين جماعت در نزديک تو حاضر باشند و ترا از مشاهده بديهيات صوريه كه مرئى و مبصر ايشان شده اعلام و اخبار نمايند تصديق آنان ننمائى پس چگونه تصديق اعلام و اخبارات و احوال و آيات كه مخبر آن از چين و شام و عراق و باقى ممالک متباعده مثل بلاد مغرب و هند نمائى، زيرا كه بيقين جمعى كه تو را اخبار نمايند از شام يا از عراق و چين يا از ساير بلاد و سرزمين چون اكثر آن جماعت آن ولايات و محال را نديده‌اند البته ايشان در صدق كلام و اعتبار كمتر از اين فرقه ثالثه كه اخبار اين آيات مقترحات نمايند خواهند بود، پس اگر اين جماعت با ساير امم كه مشاهده آن نمودند

خبر دهند از جمعی کثیر که اجتماع آن جماعت بر امر باطل ممکن و میسر نیست بواسطه آنکه در محاذی و مقابل ایشان جمع دیگر هستند که اگر احیانا از آنها خلاف واقع بسمع ایشان رسد فی الفور متوحش و منفور گشته تکذیب آن جماعت کنند و بضد سخنان بی‌بنیان کافران اخبار و اعلان نمایند بلکه بسا باشد که چون آیات ملحوظ اکثر بریات گردید فی الجمله اختلاف اختلاف بهم رسد فی الفور آن را اشتهار تمام دهند.
اما جماعتی که اخبار از ولایات متباعده مثل شام و چین و عراق و ما چین دهند چون گروه دیگر که آن ولایات منظور و مرئی مبصر آنها شده حاضر نباشند تا تصدیق ارباب اخبار یا تکذیب اقوال و آثار آنها نمایند چون شما بمجرد شنیدن اخبار ایشان تصدیق مینمائید بلکه بسا باشد که آن مخبر نیز خود آن ولایات را ندیده و هم از کسی دیگر که صدق و کذبش ظاهر نباشد شنیده در این حال شما تصدیق قول او مینمائید، پس چرا تصدیق قول این جماعت که آیات مقترحات را خود مشاهده و ملاحظه نمودند
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:120
و اکثر اینها بشما خویش و حمیم و آشنای قدیم‌اند تصدیق نمیکنید.
(1) ای ابو جهل هر فرقه‌ای از این فرق ثلاثه آنچه دیدنی بی‌شبهه و گمان همان را دلیل و برهان و حجت برای اسلام و ایمان خود گردانیدند و بشرف آن مشرف و مستسعد و با عرفان گشتند، و ترا نیز از اخبار آن آیات اعلام نمودند هر گاه تو بمجرد شنیدن اخبار و آیات متباعده از کسی که آیا آن محال را دیده باشد یا نه قول آنها را اعتبار نموده حجت میگردانی پس سخنان این جماعت قریش را چرا مسموع و حجت خویش نمیگردانی و حال آنکه امری مرئی و مبصر کسی گردد تا آنکه آن را از دیگری که و اللّه اعلم که آیا او نیز دیده باشد یا شنیده و بشنود تفاوت بسیار است (مصرع) شنیده کی بود مانند دیده بعد از آن در همان محفل که آن پیغمبر عز و جل اخبار ابو جهل بمثل آیات حضرت عیسی علیه التحیة و الثنا در باب اکل مأکولات و ادخار مدخرات که ابو جهل دغل در خانه خود بدان عمل نمود فرمود چنانچه از لسان معجز نشان بآن طاغی باغی و باقی اخوان الشیطان گفت که دوش در خانه تو مرغ سیاه بریان کردند و تو پاره از آن خوردی و فلان و فلان چیز را ذخیره گذاشتی.
چون آن متمرد حضرت بیچون دید که سید الرسل اخبار موافق فعل و عمل آن غاوی دغل مینماید شروع در مکر و حیل نمود و تصدیق آن پسندیده ایزد لم یزل ننمود.
رسول عادل از حضرت محیی الموجودات استدعای احیای آن دجاجه نمود، حضرت مهیمن عز و جل آن دجاجه مشویه را بدعای سید الأنبیاء و الرسل احیا نموده و با عطا و احسان نطق زبان او را گویا گردانید، آن طیر فی الفور بحکم رب غفور آنچه ابو جهل با او بظهور رسانید از ذبح و کسر

عظام و بریان کردن و خوردن آن بالتمام بلکه کیفیت گرفتاری خود بشبکه و دام در حضور ابو جهل تیره سرانجام بخدمت

رسول انام از آغاز تا انجام عرض نمود. چنانچه حقیقت آن خبر در اکثر کتب و سیر مزبور و مستطر است.

(1) لیک آن کافر زندیق با رؤیت آن معجزه در کمال ظهور و تحقیق تصدیق آن صدیق اکبر و قبول کلام آن پیغمبر ایزد داور ننمود و بهمان جحود و عنود مستمر و مصر بود بلکه تکذیب لسانی و انکار بیانی آیات معجزات رسول سبحانی مینمود، تا آنکه افصح البیان دار الامان یثرب و حجاز بغیر استعارت کلام و مجاز بلکه با کمال بلاغت و اعجاز بآن خمول ظلمتکده هاویه بر نشیب و فراز و غول بادیه غیر متناهیه بیدای کفر و مفاز با کمال لینت و حلم بآغاز کلام بانجام و بتکلم او را سرفراز و ممتاز گردانیده فرمود:

این همه آیات بمقترحات تو و سایر بریات مشاهده و ملاحظه نمودی برای رفع جهالت و دفع غوایت تو کفایت نمیکند که تو باغوای خود آن مغوی بی‌سعادت از ادراک فیض سعادت معرفت حضرت ایزد و بندگی و طاعت بواسطه وصول رحمت و ذخیره آخرت مستفیض گشته بهلاکت و خسارت دنیا و عاقبت گرفتار و پایدار نگردی که «ذٰلِکَ هُوَ الْخُسْرانُ الْمُبِینُ» ابو جهل باید که عقل خود را حکم امین با عرفان گردانی و بحضرت باری ایمان آری تا ایمن از عذاب جباری و مصون و محفوظ از سخط قهار گردی زیرا که عقوبات مهیمن مختار برای طایفه کفار مخلد و پایدار و بغایت الغایت صعب و دشوار و از حد حساب و شمار متجاوز و بیشمار است.

ابو جهل نامنفعل بحضرت سید الرسل گفت: یا محمد بظن من اقتراح و افهام جمیع این آیات بالتمام تخیل و ابهام است و اصلا تحقیق و نظام و بوجود انتظام و انجام ندارد.

حضرت نبی المحمود فرمود که ای ابو جهل آیا تو هیچ گونه تفرقه و تمییز می‌کنی میان بدن این دجاجه مشویه و میان شنیدن این سخنان او که حضرت واهب سبحان

چگونه او را با عطا و احسان نطق و بیان متکلم و گویا گردانید و میان دیدن نفس مغرور خویش و مشاهده جمیع عرب و قریش و میان شنیدن کلام آن طایفه از روی بطش و طیش؟ (1) گفت: نه یا محمد.

حضرت رسول صلی اللّٰه علیه و آله فرمود که ای ابو جهل پس هر چه بباصره تو مبصر و بسایر حواس ظاهر و باطنی تو مرتسم و جلوه گر گردد همگی آن خیال و ابهام و فسوس و اوهام است.

ابو جهل گفت: نه یا محمد آنها تخییل نیست.

حضرت نبی المشکور فی الفور فرمود که این آیات و علامات نیز ابهام و تخییلات نیست بلکه موافق و مطابق و عین واقع و حق است و الا چگونه واقع و صحیح بود که تو در عالم خبری توانی دید که در صدق و اعتبار استواری و استحکامی آن زیاده از دیدن اینها بود.

در آن هنگام ابو جهل بی‌نظام از کلام و ابرام ساکت و بی‌انتظام گشته با همان کفر جبلی و بغض طبیعی روانه مسکن اصلی خود شد و بشرف دریافت سعادت ایمان مستسعد و مشرف نشد؛ و چون مدتی بر آن حرکت شیعه او منقضی شد بوسیله تهییج عداوت و کین و باغوای اخوان الشیاطین رسالت کتابت بحضرت سید المرسلین باین عبارت قلمی می‌گرداند که:

یا محمد خیوط که در سر تو مبسوط است همان دار الامان مکه معظمه را بر تو نیکترین مأوی و مکان گردانید و تو را از آن مقام عالیشان یثرب سرگردان انداخت بلکه همان خیوط سر چون با تو خوگراست تو را از این واسطه منفور و مغرور میگرداند بر تحریص و ترغیب چیزی که فساد تو و ایتلاف بر افساد شهر مدینه باشد تا آنکه مردم آن ولایت بجهت اطاعت و متابعت تو بحرارت آتش تعدی طور و سلوک

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:123

تو محترق گردند (1) و آنچه من از اطوار اعمال و افعال تو ملاحظه و مشاهده مینمایم مآل مقدمات تو قریب به آن است که امل و منجر گردد بآن که همگی و تمامی اعیان قریش با سایر توابع و خویش چون از تو آزرده و دلریشند اتفاق کرده بر تو فتنه برانگیزند که گوئیا آن فتنه از یک کسی برخاسته. و این کنایه از آنست که جمیع آن طایفه وخیم العاقبت برای دفع و رفع ذات آن نبی رفیع القدر یکی شوند و در قصد اهراق خون تو و بجهت دفع ضرر و بلای تو از خود و توابع اگر تو را بخاطر رسد که صاحب عسکر و سپاه با عزت و جاه باشید آن جماعت در پیش تو اعتبار دارند در هنگامی که تو با آن سفهای نادان که بتو مغرور گشته در قتل و حرب و طعن و ضرب آن شخص که بتو کافر بلکه مبغض و منکر تو باشد اگر آن جماعت تو از حماقت مساعدت و مظافرت تو کنند و در نصرت تو بینهایت سعی و غایت قدرت خود را در آن باب مبذول و مرعی دارند تخوف آنست که مبادا چون تو بدست قریش هلاک گردی آنها نیز در معرض فنا و هلاکت درآیند، یا آنکه عیال تو چون اسیر و گرفتار شوند عیال و اطفال آنها نیز در سلک اساری منخرط گردند، یا بخوف آنکه اگر مال و مواشی تو و شیعیان تو بواسطه تسلط که بنهب و غارت بتصرف اعیان قریش و تبعه ما درآید و مردم شما با مسکنت و فقیری بلکه با نهایت ذلت محتاج بتسکع و سوگواری گردند تا آنکه آن طایفه که در سلک اطاعت و متابعت تو درآمدند اعتقاد آن جماعت چنان باشد که در هنگامی که دشمنان تو بر تو مسلط و مستولی گردند و تو مقهور و منکوب آنها گردی و این

جماعت ما از روی جرأت و جلادت و مردانگی و شجاعت داخل دیار و مکان اقامت شما گردند گمان سفهای متابعین شما چنانست که مردم ما بعد از تسلط و اقامت آن مکان شما میان محبان شما و دشمنان فرق مینمایند و هر ظلم که این جماعت نسبت بشما بعمل می‌آورند سفهای تبعه شما پندارند که با آنها نیز بواسطه تو ظلم و ستم میکنند و
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:124
چنان که عیال و اموال تو را بنهب و اسیری و تاخت و بندگی متصرف میگردند بآن جماعت نیز همان نوع سلوک مرعی میدارند، (1) این قیاس ایشان بی‌اساس و گمان غلط و نه آنچنان است بلکه از تبعه شما آنکه از ما ترسد معذور و در امانست و بالغ و عاقل از مردم شما آن کسی که جمیع حقایق مکتوبه و مرقومه بر او واضح گردد و خلاف آنچه قلمی گردیده در ضمیر و خاطر او خطور نکند و بمقتضای عقل سلیم همین طریق مکتوب قویم را طریق سالم و منهج مستقیم خود داند. و السلام.
بر عارفان لطایف نکات و معانی و عالمان الفاظ و کلمات از روی نکته دانی ظاهر و هویدا و لایح و پیداست که لفظ «خیوط» که در کتاب ابو جهل به ایمان نامربوط مربوط است بموجب عقل قاصر مترجم احقر احتمال چهار معنی دارد:
اول: آنکه از صیغ مشبهه باشد بمعنی مخیوط مثل عرقچین و طاقیه و غیرها که در میان مردم متعارف بود که آن را می‌پوشیدند، گوئیا از آن نوع کسوت چیزی بر تارک سر مبارک حضرت رسول ایزد تعالی و تبارک بود ابو جهل نامبارک آن را از روی کنایه بحضرت سید البریه نوشته باشد که صاحب مثل این کسوت را دعوی امارت و تخت و ارایک مناسب نیست.
دوم: آنکه خیوط جمع خیط باشد؛ و خیط ریسمان را گویند یحتمل ابو جهل نامنفعل از روی کنایه بحضرت سید الرسل نوشته باشد که فی الواقع کسی را که دستار او از ریسمان و پنبه باشد او را حکومت و بزرگی جمعی که لباسهای ایشان حریر و ابریشمین و در غایت نفاست و ثمین بود از روی عقل سلیم لایق و مستقیم نیست.
سیم: آنکه خیوط کنایه از موی سر مبارک آن صاحب سعادت باشد، چون سنت سنیه سید البریه بود که موی سر چندان میگذاشتند که تا بشحمتی اذن میرسید و بعد از آن میتراشیدند. یحتمل که ابو جهل خیوط را کنایه از آن نوشته باشد و مطلب و مراد آن متمرد جاهل بی‌اعتماد آن باشد که کسی را حال فقیران و جو کیان باشد او را دعوی
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:125
امارت مناسبت ندارد.
(1) چهارم: آنکه در میان عوام الناس مشتهر است که در هنگام مکالمه و مجادله با یک دیگر میگویند که شما را در سر چیزی بسیار است و لهذا شما

را ارادتها بیشمار است یحتمل که ابو جهل این معنی را ملاحظه کرده نیز از روی کنایه بحضرت سید البریه نوشته باشد که هوا و هوس سر شما زیاده از آرزوهای همه کس است لهذا شما را بر دعاوی بسیار محتمل میگرداند. و اللّٰه اعلم بالصواب.

[توطئه ابو جهل ضد حضرت رسول (ص)]

از حضرت ابو الحسن العسکری علیه السّلام منقولست که چون حضرت سید البریه از مکه معظمه بمدینه طیبه مهاجرت فرمود و اهل یثرب از قدم بهجت و سعادت لزوم ایشان اظهار مسرت و بشاشت فراوان نمودند و آن را شرف خود دانسته فخر و مباهات بر اقاصی و ادانی ولایات دیگر مینمودند و میگفتند (بیت)
زهی سعادت دنیا و دین زهی توفیق‌که گشت منزل ما جنت و رسول رفیق
و همیشه باستسعاد این احسان بشکر ایزد سبحان رطب اللسان و عذب البیان بودند و چون این خبر متوالی و متواتر از مدینه طیبه بسکنه مکه معظمه خصوصا بآن جماعت کافر علی الخصوص ابو جهل مدبر رسید بغایت متألم و حیران و اندوهگین و نالان گشتند و از غایت رشک و حسد آن طایفه متمرده «فِی جِیدِها حَبْلٌ مِنْ مَسَدٍ» پیش ابو جهل دغل رفتند و آن کافر بی‌حمیت را از روی عناد و عصبیت بر ارقام این کتابت داشتند و خاک مذلت و خواری بر وجوه تیره شکوه خود انباشتند.
چون کتابت ابو جهل مصحوب یکی از کفره لئام بظاهر مدینه جنت قرینه بخدمت حضرت نبی الانام رسید در هنگامی که کافه اصحاب ابرار و عامه احبار طایفه یهود بنی اسرائیل و باقی کفار در خدمت رسول ایزد مختار حاضر بودند و جمعی از مؤمنان که در آن محفل سامی و مجلس گرامی حاضر نبودند نبی الابرار امر باحضار و
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:126
اخبار آن جماعت نمودند.
(1) چون آن مردم در مجلس بهشت قرین ارم تزیین جمع گشتند بعضی از کفره لئام که بقبول جزیه در خدمت سید البریه تردد داشتند همه برسول ابو جهل بو الفضول از روی تندی سخنان گفتند. حضرت نبی الرحمه بحامل کتابت آن بی‌سعادت فرمود که ای فلان آیا مقالات و کلامی که داشتی معروض گردانیدی و رساله‌ای که آوردی نیز گذارنیدی؟
گفت: بلی یا محمد.
حضرت نبی المستطاب فرمود: جواب باصواب آن کما ینبغی و یلیق از روی صدق و تحقیق بشنو، فی الواقع ابو جهل از حقایق غافل مرا بگاه و مشقت تهدید مینماید و حضرت رب العزت مرا بظفر و نصرت موعود می‌فرماید و یقین خبر ارحم الراحمین اصدق و قبول وعده احسان از خدای احرا و احق است و از خذلان ابو جهل و گرفتاری او بغضب حضرت جبار منان هیچ نوع ضرر و نقصان بمحمد و باقی محبان اولا حق و عیان نگردد، زیرا که واهب بی‌امتنان نصرت و یاری محمد و شیعیان او از روی تفضل جود و احسان و

مرحمت و کرم بی‌پایان خود نموده و مینماید، و این معنی بر همگان واضح و درخشان است.
ای حامل رساله به ابو جهل بگوی که آنچه تو بمن ارسال نمودی همگی آن بتعلیم و القای شیطان است که در خاطر فاتر ظلمت مآثر تو انداخت و هر چه من در جواب تو میگویم حضرت رحیم الرحمن در خاطر من القا نمود و طعن و حرب و قتل و ضرب میان من و تو تا انقضای مدت هشت نه سال متکافی و متمادی است و زود باشد که حضرت اللّٰه تعالی ترا بدست اضعف اصحاب من مقتول گرداند.
بگو ای ابو جهل تو و عتبه و شیبه و فلان و فلان تا هفتاد کس از قریش و غیره را یاد نمود که بر سر چاه بدر مقتول میگردید و هفتاد نفر دیگر اسیر میشوید، و از اسارای
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:127
شما کافران فدای بسیار گران بجهت لشکر مسلمانان خواهند گرفت.
(1) در آن زمان آن خاتم رسولان امر بمنادی اهل اسلام و ایمان نمود که مؤمنان و یهودان و باقی جماعت مخلوطین از طوایف کافران باین مکان حاضر گردان، چون همگی خلقان در آن محفل جنت نشان حاضر شدند آن سید الانس و الجان بجمیع حاضران از محبان و غیر ایشان فرمود: که آیا شما دوست دارید که مصرع و مقتل ابو جهل و جماعت ایشان مرئی و مبصر شما و باقی شیعیان گردد؟
گفتند: بلی یا رسول اللّٰه.
حضرت نبی الرحمه فرمود: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ بشتابید بسر چاه بدر که آنجا ملتقی کافران و محشر و مقام بلای اکبر آن قوم ابتر است و من چنان می‌پندارم که گوئیا هر دو پای من بر مصارع آن جماعت موضوع و بعضی از آن طایفه مقتول و بعضی اسیر و بمدینه مرجوع‌اند و زود باشد که شما آن جماعت را بهمین اوضاع و نشان که بیان نمودم در اندک مدتی ملاحظه و مشاهده نمائید که اصلا از آن مدت زیاده و کمتر و متقدم و متأخر نگردد و بر اندک و بسیار آن جماعت قتیل یا اسیر تخفیف نیابد.
چون حضرت محمد بن عبد اللّٰه بن عبد المطلب کلام صدق التیام خود باین محل و مکان رسانید هیچ از عدو و محب بغیر حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السّلام جواب آن اشرف دودمان لؤی بن غالب نداد. همان امیر صغیر و کبیر فرمود: بسم اللّٰه یا رسول اللّٰه.
و باقی اصحاب از مؤالف و جمعی دیگر از مخالف گفتند: چون از اینجا تا منزل بدر ای حبیب اللّٰه چند روز راهست و ما محتاج بزاد و راحله و مرکوب و نفقه بلکه بسایر ما یحتاج سفر مسرت اثر بواسطه قطع آن مرحله‌ایم بناء علیه خروج ما از مدینه و توجه بآن مکان بجهت عدم قدرت و سامان امکان ندارد.

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:128
(1) حضرت رسول در آن زمان رو بسوی یهودان و باقی کافران آورده فرمود که شما را در توجه و مسیر آن مکان چه سخنان است؟
گفتند: یا رسول الانس و الجان آرزو و اراده ما آنست که در خانها و مکان خود مستقر و با اطمینان باشیم و ما را اشتیاق مشاهده آنچه با دعای شما واقع و عیان و واضح و درخشان خواهد شد و در خیال ذات بلند اقبال شما مصور و مخیل است اصلا در خاطر ما مضمر نیست.
حضرت رسول العجم و العرب فرمود که شما را در مسیر بدر هیچ نوع تعب ملحق و ملتصق نگردد و از این مکان تا آن مقام زیاده از یک خطوه و گام برای مطیعان اهل اسلام نیست باید که یک گام بواسطه دیدن آن مطالب و مرام بردارید که حضرت ایزد علام مسافت این زمین بالتمام درنوردد و شما را بطی الارض ید و گام بآن مقام رساند.
مؤمنان از استماع کلام سید الانام اظهار مسرت تمام و بشاشت لا کلام نمودند و گفتند: صدق رسول اللّٰه. ترصد و ترقب از مزایای احسان و انعام تو ای سید و سرور خلقان آنکه ما را بشرف دریافت آن سعادت عظمی و آیه کبری مستسعد و مشرف گردانی لیکن کافران و منافقان از استماع قول رسول ایزد منان با یک دیگر گفتند که امروز روز امتحان سخنان محمد است زود باشد که امتحان آن کذاب نمائیم و چون کذب و دروغ بی‌فروغ او ظاهر گردد عذر او منقطع شود و دعوی نبوت و رسالت او بر او حجت فاضحه واضحه گردد و بعد از ظهور کذب او بر خلقان بیقین بعد از آن پیرامون آن دعوی بی‌حجت و برهان نگردد.

[معجزات پیغمبر بر سر چاه بدر]

حضرت ابو الحسن العسکری علیه السّلام از حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه التحیة و الثنا نقل مینماید که چون جمیع قوم از اصحاب و غیره یک گام از آن مقام برداشتند همگی آن انام گام دوم بالتمام بسر چاه بدر بگام خود

گذاشتند، چون چاه بدر بنظر یکسر درآمد کمال تعجب و تحیر نمودند.

(1) چون حضرت سید البشر نیز حاضر بود فرمود که ای مؤمنان چاه بدر را علامت و نشانه کنید و از سر چاه گرفته چند ذرع پیمان نمائید، چون پیمان آن مکان بموجب فرموده پیغمبر آخر الزمان بانتها رسید نبی عز و جل فرمود که این مصرع ابو جهل است که فلان انصاری باو زخم رساند و عبد اللّه بن مسعود که اضعف اصحاب من است سر نامبارک او را از پیکر بدن بحکم ایزد مهیمن جدا گرداند.

بعد از آن رسول منان امر به پیمان اطراف چاه از جانب راست و چپ و یمین و شمال بذراع مختلفه نمود مرتبه اولی آن پیمان چون بانتهای مکان رسید حضرت نبی معبود فرمود که این مصرع عتبه و آن دیگر مصرع شیبه و آن اماکن بذراع مصارع فلان و فلان و فلان است، و اسامی مقتولین را یکان یکان بنام و نشان داد که تا هفتاد کس ذکر فرمود که باراده و مشیت ایزد مقدس مقتول شوند.

و نیز فرمود که زود باشد که فلان و فلان اسیر و گرفتار گردند تا آنکه هفتاد نفر آن جماعت را ایضا باسم یک یک نام آبا و اجداد و صفات و نسب ایشان را آبا و آبای آبا و نسب موالی ایشان با نسب مولای موالی ایشان در کمال ظهور و عیان در آن مجمع بیان نمود.

و بعد از آن فرمود که ای یاران آنچه من بشما خبر دادم باطلاع آن خوب واقف و مطلع گشتید؟

گفتند: بلی.

حضرت فرمود: در وقوع و ظهور این مقدمه ظاهر کرد چه این وعده از حضرت قادر عالم هر آینه واقع و حکم و قضای حق و امر واجب و لازم است که اصلا و قطعا خلاف آن میسر و امکان ندارد.

و بعد از انجام و انصرام آن مطالب و مرام حضرت رسول ایزد علام بطی ارض با اصحاب و سایر انام بیک گام داخل مدینه با سکینه دار السلام گردید. اینست تمام حقایق

آن خبر، و اللّه اعلم بالاول و الآخر و الظاهر و الباطن.

(بیان ذکر احتجاج نبی صاحب اللواء و المعراج) (در جواب از نسخ شرایع و ادیان و غیر از آن)

اشاره

(1) از حضرت ابو محمد الحسن العسکری علیه السّلام منقول و مرویست که در هنگامی که حضرت رسول انام در مکه معظمه توطن و مقام داشت حضرت ملک علام او را در اوقات ادای فرایض لیالی و ایام امر بتوجه و اقبال بیت المقدس که مسجد و معبد اکثر انبیای عظام و رسل گرام عالیمقام علیهم السّلام بود نمود و مقرر گردانید که در حال قدرت و امکان در حین ادای فریضه بنوعی متوجه گردد که کعبه فیما بین او و بیت المقدس باشد تا آنکه فی الحقیقه حضرت سید البریه در هنگام ادای صلوات استقبال بهر دو نموده باشد و در حالت عدم امکان استقبال هر دو اکتفا باستقبال بیت المقدس تنها نماید بهر نوع که باشد.
بنا بر حکم و امر قادر عالم رسول صلی اللّه علیه و آله و سلم تا مدت سیزده سال که آن نبی ایزد متعال بسعادت و اقبال در مکه مکرمه اقامت و استقامت داشتند بهمان منهج و منوال ادای فرایض و استکمال آن مینمودند، و چون از مکه معظمه بواسطه سختگیریهای قریش بملت و باقی سکنه و امت بمدینه طیبه مهاجرت نمود از همان تاریخ تا مدت هفت ماه و بروایتی شانزده ماه آن حبیب اللّٰه عبادت و بندگی اله اقدس باستقبال بیت المقدس مینمود و از کعبه انحراف میورزید.

[گفتار یهود به حضرت پیغمبر (ص)]

قومی از مردم یهود عاقبت نامحمود بعد از مشاهده و ملاحظه این کار از رسول مختار شروع در کلام کذب بی‌هنجار نموده با اقوام و تبار یک دیگر میگفتند که و اللَّه محمد در عبادت و بندگی پروردگار در حیرت و انتظار بود و نمیدانست که باستقبال کدام طرف و دیار بندگی ایزد غفار نماید تا آنکه بخاطرش معین و مقرر گشت که بهترین معابد و مساجد بیت المقدس قبله ما که معبد جمیع انبیای بنی اسرائیل

علیهم السلام؟؟؟ اللَّه تعالی است فلهذا متوجه بسوی قبله ما در نماز و عبادت و اخذ طریق ما در نسک و هدایت نماید. و در معارک و محافل آن عوام جاهل باین سخنان لا طائل خود متفاخر بودند.

(1) چون کلام آن کفره لئام بسمع شریف سید الانام رسید بغایت از آن مستکره و بی‌آرام گردید و بعد از آن باستقبال بیت المقدس در عبادت واحد اقدس بغایت بیحد و نهایت کراهت داشت و دوستی کعبه معظمه و مودت آن خانه مکرمه در خاطر انور و ضمیر فیض گسترش مستقر و متعین گردید و در آن باب منتظر وحی ایزد وهاب بود که ناگاه جبرئیل امین از بارگاه جلال و جاه حضرت کریم اله دررسید.

حضرت حبیب اللَّه صلی اللَّه علیه و آله و سلم فرمود: ای اخی جبرئیل بسیار بسیار دوست دارم که حضرت واهب عالم مرا از بیت المقدس بکعبه بیت اللَّه الحرام الاقدس بگرداند زیرا که من بسیار بسیار متألم و متأذی شدم از آنچه از قبل یهود عاقبت نابهبود و از قبله آن طایفه خدا از آنها ناخشنود بمن عاید و راجع گردید.

جبرئیل علیه السّلام گفت: یا محمد التماس و استدعا بحضرت واجب تعالی نمای تا ترا بجانب کعبه مبارکه بگرداند زیرا که حضرت کریم واهب جمیع مقاصد و مطالب ترا بانجاح و انجام مقرون و انصرام مشحون میگرداند و عزیز حمید ترا از خواهش و اراده نومید نمیگرداند.

حضرت نبی الوری چون شروع در دعا نمود در آن حال جبرئیل علیه السّلام روانه بارگاه جاه و جلال گردید. هنوز رسول شافع العصیات در دعا و مناجات بقاضی الحاجات بود که جبرئیل در همان ساعت از نزد رب العزت مراجعت نمود و گفت: یا محمد حضرت واحد معبود ترا بارسال و انزال این آیه سرفراز و ممتاز فرمود که بخوان «قَدْ نَری تَقَلُّبَ وَجْهِکَ فِی السَّماءِ فَلَنُوَلِّیَنَّکَ قِبْلَةً تَرْضاها فَوَلِّ وَجْهَکَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ وَ حَیْثُ ما کُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَکُمْ شَطْرَهُ وَ إِنَّ الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتابَ لَیَعْلَمُونَ

أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَ مَا اللّهُ بِغافِلٍ عَمَّا یَعْمَلُونَ» «1».
(1) معنی آیه وافی هدایه و اللّه اعلم بالبدایة و النهایة آنست که ما میبینیم یا محمد که تو روی خود را بجانب آسمان می‌گردانی برای انتظار وحی در باب تحویل قبله.
حقیقت معنی کلام ایزد علام آنست که چون سید عالم از قول یهود جهول ملول شد و آرزو نمود که قبله او کعبه قبله ابراهیم علیه السّلام که از اجداد گرام آن نبی الاکرام بود باشد در این باب سخن بحضرت جبرئیل پیک ایزد ذو المنن نمود، جبرئیل علیه السّلام از آن مقام متوجه کریاس ایزد علام گردید و سید کائنات علیه افضل الصلوات از پی آن بآسمان بود و انتظار وحی مینمود تا آنکه جبرئیل علیه السّلام بنوعی که سابقا محرر شد از نزد رب جمیل آمد و این آیه مبارکه آورد که ما توجه تو را بآسمان میدیدیم فلهذا تو را بقبله‌ای که میخواستی متوجه گردانیدیم باید که در نماز روی خود را- یعنی جمیع بدن را- بجانب مسجد الحرام که محیط و مدبر است بخانه کعبه بگردانی.
و این در روز دوشنبه منتصف شهر رجب بود در سال دهم از هجرت سید عالم نبی حلیم دو رکعت نماز ظهر گزارده بود که این حکم نازل شد که هم در نماز روی از صخره بمیزاب توجه نمائی.
حضرت رسول انام بموجب حکم ایزد علام بآن جانب توجه نمود و آن مسجد بذو القبلتین اشتهار یافت. و بعد از تخصیص خطاب جهت تصریح بعموم حکم برای امت آن نبی عالیقدر میفرماید که در هرجا باشید و در بحر و بر و سهل و جبل و شرق و غرب چون خواهید نماز گزارید و بندگی و طاعت حضرت عزت بجای آرید باید که روی خود بجانب مسجد الحرام بگردانید.
یا محمد اگر جماعت اهل کتاب الحال از روی عصبیت و عناد تجاهل و انکار این کردار تو کنند و گویند که این کار محمد بغایت مستنکر و بعید است، ایشان در

---

(1) سورة البقرة: 144.

سخنان خود کاذب و دروغ‌گویانند زیرا که ایشان میدانند که تحویل قبله از بیت المقدس بجانب کعبه اقدس از پروردگار مقدس تو است بواسطه آنکه ایشان در توراة خوانده‌اند که پیغمبر آخر الزمان بدو قبله نماز گزارد و قبله‌ای که در آخر باو مقرر گردد کعبه است.
(1) چون یهودان بعد از استماع قول رسول ایزد منان مجاب گشتند گفتند که آخر وجه گردیدن از بیت المقدس بکعبه چراست، چون محمد مدت مدید در مکه و مدینه بجانب آن محل نماز و بندگی عز و جل بجای آوردند

آخر برای چه از آن برگشت.

حضرت ملک تعالی ایشان را باین جواب داد که «وَ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَ الْمَغْرِبُ فَأَيْنَما تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ» «1».

یعنی مشرق که معبد نصاری در آن صوب افتاد و مغرب که محل عبادت و معبد یهودان در آن جانب واقع است همه آن ملک ایزد منان است و اگر شما را تکلیف بتحریک و استقبال بجانب کعبه نماید بعینه مانند آنست که شما را تحویل از جانب بجانب دیگری نماید مثل آنکه شما را از کفر باسلام دلالت کند، زیرا که حضرت عزت هر که را بخواهد هدایت و دلالت بصراط مستقیم میکند و بر قساوت قلب آنکه مطلع باشد و داند که او مهتدی نگردد او را بهمان حالت گذارد و او را مجبور نگرداند، زیرا که تکلیف و هدایت کسی که قبول آن ننماید از بابت ارتکاب فعل عبث است. اما تکلیف جمعی که بشرف اسلام و ایمان متقبل و مشرف شوند هدایت آنان خوبی و مصلحت حال ایشان است چه قبول تکلیف لازم دارد ارتکاب اعمال طاعت و افعال عبادت را و معرفت و بندگی حضرت کریم موجب وصول بجنات النعیم است.

---

(1) سورة البقرة: 115.

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:134

[احتجاج پیغمبر با یهود در باره قبله]

(1) و نیز از ابو محمد الحسن بن علی العسکری علیه السّلام منقول و مروی است که روزی قومی از یهود عاقبت نابهبود بخدمت رسول ایزد معبود آمده گفتند: یا محمد این قبله بیت المقدس که شما چهارده سال عبادت واهب متعال در جمیع ارکان و افعال در حال توجه و استقبال بآن بجای آوردید پس ترک توجه و استقبال آن در هنگام عبادت ایزد منان در این زمان بجهت چه چیز است بیان نمائید؛ آیا در مرتبه اولی که شما با اصحاب در بندگی ملک تعالی توجه و استقبال بجانب بیت المقدس میکردید برحق بود یا نه اگر برحق بود الحال که شما آن را ترک کردید پس از حق بباطل رجوع کردید زیرا که حق مخالف و مقابل باطل است، یا آنکه نماز بندگی که پیشتر بجهت ایزد داور باستقبال بیت المقدس بجای آوردید همه بر باطل بود و در این هنگام رجوع از باطل بحق نمودید، اگر چنین باشد پس شما در این مدت در غفلت بودید. بناء علیه الحال ما چون از حال تو ایمن بود و اطاعت و متابعت تو چون توانیم نمود؛ شاید که الحال نیز بطریق سابق بر غفلت باطل باشی پس ما را بنا بر عقل از روی حق اطاعت تو سزاوار و لایق و مستحسن خرد و مطابق عقل نباشد.

در آن زمان حضرت رسول آخر الزمان از زبان معجز نشان بیان فرمود که بندگی حضرت ایزد خالق در سابق باستقبال بیت المقدس بر نهج حق و در لاحق بتوجه و استقبال کعبه معظمه نیز بر نهج حق و مطابق حکم مهیمن صادق است چنانچه واهب مطلق میفرماید «قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَ الْمَغْرِبُ يَهْدِي مَنْ يَشاءُ إِلى صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ».

یعنی بگو ای محمد در جواب یهود و نصاری که ملک تعالی هر گاه صلاح مآل بلکه نیکوی حال و استقبال شما داند در استقبال مشرق که معبد نصاری در آنجاست بی‌شبهه و گمان شما را امر بآن نماید و اگر صلاح نشأتین و صواب دارین شما در توجه استقبال جانب مغرب که معبد یهود در آن صوب است شناسد، بی‌شک و ریب شما را

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:135

باستقبال و توجه آن مأمور گرداند و اگر صلاح و صواب نحال شما در حال عبادت واجب تعالی غیر جانب مشرق و مغرب داند شما را باستقبال آن جانب مأمور سازد.

(1) و خلاصه کلام آنکه شما را در جمیع مکان و مأوی اطاعت تبارک و تعالی واجب و لازم است اصلا انکار تدبیر ایزد قدیر در حق بندگان او از صغیر و کبیر مستحسن و جدیر نیست زیرا که هر چه سمیع بصیر بجهت بندگان تعیین و تقدیر نماید بغایت پسندیده و عین مصلحت و خوبی ایشان

است.
پس آنگاه آن حبیب اللّه بآن قوم گمراه گفت که آیا شما که از روی تحقیق ترک عمل یوم السبت نمودید و در سایر هفته عمل میکردید ترک عمل شنبه از شما و ارتکاب عمل در سایر هفته آیا ترک حق و ارتکاب فعل باطل بود یا ترک عمل باطل و ارتکاب عمل باطل دیگر بود یا ترک عمل حق و ارتکاب عمل حق دیگر بود، باید که هر چه اعتقاد شما باشد بیان نمائید آنچه قول شما بود بعینه همان قول و جواب محمد است مر شما را.
یهودان گفتند: یا محمد ترک عمل در روز شنبه حق بود و عمل سایر ایام هفته نیز برحق بود.
در آن هنگام رسول ایزد علام گفت که عبادت ایزد اقدس در سابق از ما باستقبال بیت المقدس بر نهج حق بود و عبادت این زمان از ما باستقبال کعبه مقدسه نیز بر منهج حق است.
چون یهود تیره مآب این جواب باصواب از حضرت رسالت مآب بر طریقی که خود مذکور نمودند طابق النعل بالنعل بل وافق النقل بالعقل استماع نمودند، در آن زمان یهودان گفتند: یا محمد آیا پروردگار تو از آن فعل که شما را اول مأمور به آن گردانیده یعنی استقبال بیت المقدس که در سابق ایزد خالق شما را بتوجه آن در حالت نماز و بندگی قادر سبحان امر نموده بود الحال بظن شما که شما را از استقبال بیت المقدس
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:136
نقل باستقبال بکعبه بیت الاقدس فرمود از امر سابق بدا و پشیمانی نمود و رای نوی اختیار کرد یا نه؟ (1) حضرت رسول معبود فرمود که حضرت واجب الوجوب را در باب امر من باستقبال کعبه معظمه هیچ نوع بدا و پشیمانی از امر سابق که مرا باستقبال بیت المقدس نمود نبود، زیرا که عزیز علیم بر عواقب امور جمیع برایا قادر بر رفع فساد و فعل مصالح از برای همه خلق اللّه تعالی است اصلا استدراک غلط و استحداث رای جدید که خلاف رای سابق حضرت حمید مجید باشد و در ذات پسندیده صفات واهب العطیات جاری و ساری نشد، زیرا که ذات عز و جل ارفع و اجل و أتم و اکمل از آنست که باستحداث رای جدید مستعد و کامل گردد. و دیگر آنکه مانعی که وسیله عدم حصول مراد خالق العباد باشد واقع نیست و بدا و پشیمانی نیست الا از برای امثال این جماعت و خدای عز و جل متعالی و منزه است از ارتکاب مثل این فعل و عمل «فتعالی اللّه عن ذلک علوا کبیرا».
پس از آن رسول ایزد متعال روی توجه و اقبال بجانب اهل ضلال آورده فرمود ای جماعت یهود مرا خبر دهید از سوانح ظاهریه که خالق البریه بحیز ظهور ظاهر میگرداند آیا خدای تعالی بعضی بندگان خود را مریض مینماید و بعد از تقضی اندک زمان بصحت و توان میرساند و اینکه صحیح

را مریض میگرداند آیا بحسب عقل این فعل بدا و پشیمانی است؟.
گفتند: نه یا محمد.
حضرت رسول عزیز فرمود که واهب العطیات بعضی را حیات ارزانی میدارد و گروهی را در سلک ممات منخرط می‌گرداند آیا هر یک از این شغل و کار هیچ نوع بدا و پشیمانی در کار هست؟
گفتند: نی یا محمد.
حضرت رسول فرمود که همچنین حضرت عالم واحد طلب عبادت و بندگی از
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:137
پیغمبر خود باستقبال نماز بکعبه مقدسه نمود بعد از آنکه مدتی در سابق از او طلب عبادت و نماز باستقبال بیت المقدس کرده و ملک تعالی را بدا و پشیمانی در امر اول از روی خرد و عقل بهیچ نوع نه مجمل و نه مفصل ظاهر و مسجل نشد.
(1) بعد از آن رسول آخر الزمان فرمود که نه حضرت واهب منان زمستان بعد از انقضای تابستان ظاهر و عیان گرداند، آیا او را در ظهور هر یک از تابستان و زمستان بعد از دیگری هیچ گونه بدا و پشیمانی هست؟
گفتند: نه.
حضرت نبی المحمود فرمود که ایضا واجب الوجود را بدا در تحویل قبله بیت المقدس بقبله کعبه مقدسه نبود.
باز رسول بی‌نیاز بآن قوم بی‌امتیاز گفت که حضرت مهیمن کار ساز شما را در زمستان و هنگام شدت برد و سختی آن امر بادثار و پوشیدن لباسهای غلیظ بسیار که بواسطه احتراز صعوبت سرمای آن زمان در کار بود نمود و در ایام تابستان و کثرت گرمای آن امر باحتراز از حراست آن فرمود و هر چه در زمستان بجهت احتراز از سرمای آن امر فرمود در هنگام تابستان امر بخلاف آن نمود.
آنگاه رسول اللّٰه فرمود: آیا این بدا و پشیمانی است؟.
گفتند: نی.
حضرت رسول اقدس فرمود که همچنین حضرت رب العالمین از شما طلب عبادت و طاعت در وقت خاص بچیز خاص باستقبال طرف خاص نمود بواسطه اصلاح حال شما که خود عالم است بر آن. و باز حضرت کارساز از شما طلب عبادت در وقت دیگر بچیز دیگر بصلاح دیگر که ایزد داور خود مطلع است بر آن امر نمود شما را، در هر دو حال اطاعت و فرمان‌برداری ایزد متعال بی‌قیل و قال واجب و لازم بلکه از فرض متحتم است؛ پس اگر اطاعت واجب لا یزال در هر دو
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:138
حال من غیر مهل و احتیال باستکمال رسانید یقین مستحق ثواب و

مستوجب عنایت ملک الوهاب میگردید.

(1) بعد از آنکه حضرت رسالتمآب این آیه مبارکه نازل شد که «لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَ الْمَغْرِبُ فَأَيْنَما تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ» یعنی تمامی جهات مشرق و مغرب ملک ما مهیمن واهب است، هر طرف که شما متوجه امر و بندگی خدای اکبر شوید همان طرف که شما روی خود در وقت عبادت معبود بآن صوب نمودید همان مقصد معبد شما و محل حصول ثواب مأمول و مکان پذیرفتن طاعت و قبول آنست.

پس از آن رسول آخر الزمان روی توجه باصحاب و سایر حاضر آن مجلس جنت نشان فرمود که ای بندگان حضرت رحیم الرحمن همگی شما مرضی و بیماران و مهموم و حیرانید و رب العالمین طبیب مهربان است، صلاح حال بیمار و سبب صحت و بیماری او در تدبیر طبیب لبیب است بلکه شفای کامل و صحت آجل و عاجل مقرون بعلم آن متعالج حبیب است نه بمشتهیات مریض و مقترحات قلب عریض او؛ باید که در جمیع اوقات لیل و نهار پیوسته همگی و تمامی دواعی و امر و کار خود بحضرت آفریدگار مسلم دارید و روی تضرع و مسکنت بمهیمن باری آرید و او را نصیر و معین در همه امر و کار شمارید تا از جمله فائزین بثواب بسیار و مستسعدین بسعادت بیشمار گردید.

جماعت اصحاب مطیعین سید المرسلین گفتند: یا رسول اللّٰه پدر و مادر ما فدای تو باد ما بنده مطیع حضرت بصیر و سمیع و حکیم و امر شما را مترصد و مترقب ایستاده‌ایم بلکه چون پرگار بر دایره امر تو دایر و در کاریم.

[گفتار امام حسن عسکری (ع) در باره قبله]

در روایت آمده که شخصی از حضرت ابو محمد الحسن العسکری علیه السّلام پرسید که یا ابن رسول اللّٰه چرا رسول مجتبی از قبله اولی که بیت المقدس بود بکعبه مقدسه نقل نمود؟.

(1) آن حضرت در جواب فرمود که بنا بر قول ملک تعالی چنانچه میفرماید «وَ ما جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِی کُنْتَ عَلَیْها إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ یَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ یَنْقَلِبُ عَلی عَقِبَیْهِ» «1» تفسیر آیه مبارکه و اللّٰه العالم بالبدایة و النهایة آنست که یا محمد ما نگردانیدیم آن قبله که تو بر آن بودی- یعنی بیت المقدس بجانب کعبه- تا بدانیم ما که تابع رسول مهیمن است و کدام شخص از امت مراجعت بهمان ملت سابق خود مینماید، هر چند حضرت قادر عالم واقف و دانا بر حقایق احوال مستقرین بر دین و مستمرین بر قبله و آئین سید المرسلین و مطلع بر حال مسترجعین از آن بی‌شبهه و گمان بود لیکن بواسطه اظهار و اعلام خلقان ایشان را باستقبال کعبه امر واضح و عیان نمود بواسطه آنکه دوستی اهل مکه نسبت بخانه مبارکه کعبه است، لهذا ایزد تعالی اراده نمود تا موافق حضرت رسول صادق را از مخالف ناحق تمیز حق نماید باتباع قبله کعبه معظمه است.

چون بعضی مهاجرین باستقبال کعبه و اطاعت حضرت در باب قبله کراهیت داشتند و حال آنکه رسول آخر الزمان ایشان را در هنگام ادای فرایض واهب منان امر بتوجه کعبه و استقبال آن نمود و مردم اهل مدینه چون بدوستی بیت المقدس حضرت واحد اکبر آنها را بخلاف خواهش و مراد ایشان امر باستقبال کعبه فرمود و مطلب واهب واجب بشخص مؤالف از مخالف و مخالف از مؤالف هر طایفه بود فلهذا امر نمود هر که موافقت بحضرت رسالت دارد باید که کعبه مقدسه را قبله داند و تصدیق حضرت رسالت مآب در این باب ظاهر کند و ترک کراهیت نماید.

بعد از آن حضرت خالق البریه میفرماید که «وَ إِنْ کانَتْ لَکَبِیرَةً إِلَّا عَلَی الَّذِینَ هَدَی اللّٰهُ» یعنی تحویل قبله بیت المقدس بکعبه مقدسه بسیار گران بر جهودان و بعضی از کافران است مگر آنان که بشرف هدایت و ایمان مشرف گشتند و تحویل قبله را حق و صدق دانستند.

بر ضمایر صافیه صاحب دلان و خواطر زاکیه نکته‌سنجان مستور و مخفی نیست

---

(1) سورة البقرة: 143.

که از بیان حقایق تحویل قبله برطرف خلاف رضای خلقان چنان معلوم و مستفاد شد که عبادت و بندگی ایزد اقدس بر خلاف مراد رضای این کس است چنانچه ایشان را به خلاف دواعی و مراد ایشان مأمور در هنگام بندگی نمود پس بنده مطیع قدیر سمیع آنست که هر چه مأمور گردد از آن تخطی و تعدی جایز ندارد و اطاعت و بندگی رب غفور را بر آن منهج مأمور و مقصور گرداند، و هو نعم المعبود و الیه المرجع فی الموعود.

(و هم در باب احتجاج حضرت پیغمبر) (علیه سلام الملک الاکبر)

[سخنان عبد الله بن صوریا یهودی]

(1) از حضرت ابی محمد الحسن العسکری علیه السّلام مروی است که جابر بن عبد اللّٰه الانصاری روایت کند که عبد اللّٰه بن صوریا غلام یهود بود، یهودی که یک چشم داشت لیکن بزعم یهودان اعلم همه ایشان به کتاب قادر سبحان و به علوم انبیا و پیغمبران بود، روزی به خدمت حضرت سید البریه آمد از آن برگزیده ایزد مختار مسائل بسیار از روی تعنت و استکبار سؤال نمود.
رسول حضرت پروردگار بنوعی او را از جمیع سؤالات اسکات و مجاب گردانید که اصلا آن غلام در جواب هیچ یک از آن سؤال راه انکار نیافت، بناء علی هذا گفت: یا محمد کیست که اخبار از خدای تعالی بشما میرساند؟
حضرت نبی الوری علیه التحیة و الثنا فرمود که جبرئیل علیه السّلام.
ابن صوریا گفت: اگر سوای جبرئیل از ملایک کرام مثل میکائیل علیه السّلام یا غیر او پیغام مهیمن علام بشما می‌آورد هر آینه من بتو ایمان می‌آوردم لیکن چون جبرئیل دشمن طایفه بنی اسرائیل است از میان فرشتگان ما اطاعت قول او نمی‌کنیم و استماع سخنان او نمینمائیم.
حضرت رسول صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود که برای چه شما جبرئیل علیه
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:141
السّلام را دشمن فرا گرفتید، زیرا که او امین الوحی ملک تعالی و رسول مجتبی از طرف خالق البرایا بهمه رسل و انبیاست یقین رسولی که ارحم الراحمین مرسل و مبعوث به أنبیای مرسلین گرداند البته آن رسول صادق و امین خواهد بود.
(1) ابن صوریا گفت که عداوت او بر طایفه ما ظاهر و هویداست بجهت آنکه همیشه جبرئیل بلا و شدت و زحمت و بلیت بر بنی اسرائیل می‌آورد و دانیال اکبر را از قتل بخت النصر منع و دفع نمود تا آنکه امر آن متمرد کافر در غایت رفعت و نهایت قوت و شوکت گرفت و اکثر بنی اسرائیل را هلاک گردانید، بلاد و امصار و مساکن و مواطن ابرار و اشرار همه را تخریب نمود بلکه با خاک برابر کرد همگی و تمامی یأس و شدت و مصائب و بلیت از هیچ احدی سوای جبرئیل باین امت نرسید، به خلاف حضرت میکائیل علیه السّلام که پیوسته برگزیده آن رب جمیل باخبار شفقت و مرحمت از حضرت باری عز اسمه ما را معزز و سرفراز می‌نمود و طوایف بنی اسرائیل را از قدوم بهجت لزوم حضرت میکائیل مسرت تمام و بشاشت لا کلام میرسید.

[پاسخ پیغمبر به گفته‌های ابن صوریا]

[سبب نزول آيه «قل من كان عدوا لجبرئيل»]

حضرت ابو محمد الحسن بن على العسكرى عليه السّلام ميفرمايد كه سبب نزول آيه وافى هدايه «قُلْ مَنْ كانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ» الآيه «1» و غيرها آنست كه يهودان چون دشمن قادر سبحان بودند سخنان بد در حق جبرئيل و ميكائيل آن دو فرشتگان بيان

(1) سورة البقرة: 97.

ميكردند. و ايضا جمعى از ناصبان كه دشمنان مهيمن منان بودند و چيزهاى بد و سخنان بد در حق واجب الوجود و جبرئيل و ميكائيل و ساير ملائكه كريم معبود ميگفتند و اظهار عداوت مينمودند.

(1) و وجه دشمنى نواصب آن بود كه چون حضرت رسول بى‌چون در هر مجمع و مآب در حق ولى ملك الوهاب امير المؤمنين على عليه السّلام فضائل و كمالات كه حضرت واهب العطيات بآن امام البريات مخصوص و مرجوع كرده و شرف و كرامتى كه بنام او ايزد علام مفوض و مرفوع نموده مسموع صواحب كرام و مستسعدين محفل دار السّلام خود ميگردانيد و پيوسته در هنگام بيان كلام فضايل و شرف آن شرف دودمان ابى طالب امام المشارق و المغارب امير المؤمنين على عليه السّلام الواهب از زبان معجز نشان چنين بيان مينمود كه جبرئيل عليه السّلام از حضرت ملك علام چنين و چنان در حق امير مؤمنان على عليه السّلام اخبار و اعلام و بواسطه اعلام و اطلاع جميع انام نمود.

و هم در بعضى از محافل جنت مقابل خود ميفرمود كه جبرئيل عليه السّلام در يمين امير المؤمنين و ميكائيل عليه السّلام در طرف يسار آن ولى غفار گاه مقيم و گاه سيارند و جبرئيل و ميكائيل بواسطه سكناى طرف يمين آن بزرگوار بسيار بسيار افتخار مينمايد و ميگويد كه جانب راست آن امام الابرار بسيار بهتر از جانب يسار است چنان كه ندماى بعضى از ملوك عظيم الشأن اهل زمان كه در طرف ايمن آن پادشاه باشند بر ندماى جانب يسار آن ملك روزگار افتخار مينمايند، بلكه هر يك از اين دو ملك جليل فخر و مباهات كنند بر اسرافيل كه در پس پشت آن ولى رب جميل در خدمت مرجوعه خود ساعى و مشتغل است و بر ملك الموت كه در برابر آن امام عليه السّلام بخدمت قيام و اقدام دارد افتخار مينمايند و ميگويند كه طرف راست و چپ امام العجم و العرب على بن ابى طالب عليه السّلام كه محل سكنى و خدمت ما دو نفر است بسيار بسيار بهتر از مكان قدام و خلف امام است كه مأواى شماست چنانچه جمعى كه مستسعدين

حاشیه خدمت پادشاه زمان باشند بیقین آنها را فخر و مباهات است بر طوایف دیگر که در پیش و پس ملک حاضر باشند.

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:144

(1) و نیز حضرت رسول عزیز صلی اللّٰه علیه و آله و سلم در بعضی از احادیث میفرمود که اعز و اشرف ملایک واحد تعالی و تبارک آن فرشته است که محبت و مودت او نسبت بحضرت علی بن ابی طالب علیه السّلام بر دوستی و مودت سایر ملایک نسبت بآن حضرت غالب آید و هر کرا محبت علی بیشتر آن ملک در رتبه و کرامت در نزد حضرت عزت بیشتر است.

و نیز حضرت رسول مهیمن عزیز فرمود که قسمی که در میان ملایک آسمان مشهور و عیان است آن در باب مرتبه رفعت و شأن امیر المؤمنین علی ولی ایزد منان است، و آن قسم بدین نهج و بیان است که در هنگام سوگند بآن خدای که شرف و کرامت علی بن ابی طالب را بعد از محمد مصطفی و؟؟؟ همه ما سوی اللّٰه زیادت گردانید.

و هم رسول صلی اللّٰه علیه و آله و سلم در وقت دیگر فرمود که ملائک سماوات و حجب همگی مشتاق رؤیت و لقای علی بن ابی طالب علیه الصلاة و السّلام‌اند چنانچه مادر مهربان که ده فرزند از او تولد یافته و نه نفر از اولاد او در وفات باشند فرزند دهمین یکی از عنایت رب العالمین باقی مانده باشد چه نوع اشتیاق بآن یک فرزند دارد، لقای خورشید سیمای آن امام الوری بر آن ملایکه بسیار بیشتر از اشتیاق آن والده مهربان بآن فرزند مهربان شفیق است.

بر متفطن عارف و محب زیرک معارف واضح و عیان و لایح و درخشان است که اصدار امثال این کلام صدق التیام از حضرت سید الانام اظهار شرف رتبت عالی منقبت حضرت امام البریه علی بن ابی طالب است، و این محتوی و مبنی بر آنست که اگر من نسبت بآن ولی ذو المنن عزت و مودت یا اکرام و محبت مینمایم مأمور بلکه معذورم، زیرا که آن ولی ملک تعالی و وصی حضرت سید البرایاست و عزت و حال و شرف و کمال آن حضرت بر ملایک واهب متعال در غایت وضوح از روی برهان و استدلال است و چون ملایک کرام حضرت ایزد علام مطلع بر مراتب علم و کمال و عارف بر حقیقت معرفت و افضال او شدند و دانستند که حضرت علی بنده خاص الخاص

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:145

و مطیع با اخلاص حضرت خالق العام و الخاص است لهذا مودت و دوستی او را شیوه مرضیه و طریقه محسنه دانسته بر آن ثابت قدم و راسخ دمند.

(1) چون جماعت نواصب ظلمت قوالب از نبی المشارق و المغارب این همه شرف و مناقب در باب علی بن ابی طالب علیه السّلام استماع

نمودند با یک دیگر گفتند که ما را من بعد تاب شنیدن کلام محمد نیست؛ تا چند ایشان در مجلس و محفل گوید که خدای عز و جل با جبرئیل و میکائیل و ملائکه همگی و تمامی تعظیم و تفخیم شأن علی علیه السّلام مینماید که خدای تعالی خاص است بعلی نه بسایر مخلوقین و محبت و مودت که حضرت عزت با علی دارد بهیچ احدی از بندگان خود ندارد، ما بیزاریم از چنین پروردگار و از ملائکه او مثل جبرئیل و میکائیل که ایشان همه برای علی باشند و علی را بعد از محمد بر جمیع خلایق تفضیل دهند؛ ما از جمیع آنها بری و بیزاریم بلکه از پیغمبران سابق که ایشان نیز بعد از محمد تفضیل علی بر سایر طوایف امم دهند از آنها نیز بری و بیزاریم و اصلا ما را چنین مذهب و دین پسندیده و دلنشین نیست.
اما یهودان که دشمن اله منان بودند چون رسول آخر الزمان از مکه معظمه بمدینه طیبه مهاجرت نمود جمعی کثیر از آن طایفه با عبد اللّٰه بن صوریا که اعلم ایشان بوده.
چنانچه سابقا حقیقت احوال او مذکور شد اتفاق نموده جمعی دیگر بخدمت سید البشر آمدند. ابن صوریا گفت: یا محمد از کیفیت خواب خود ما را مطلع و کامیاب گردان که بچه عنوان است زیرا که پیغمبر ما حضرت موسی علیه التحیة و الثنا امت خود را از کیفیت خواب پیغمبر آخر الزمان که ایزد سبحان بخلقان مرسل و مبعوث خواهد گردانید اعلام و بیان نمود.
حضرت نبی المحمود فرمود که چشم من بخواب الفت و آرام گیرد لیکن دل من بحکم ذی المنن بیدار است.
ابن صوریا گفت: راست گفتی یا محمد. مرا خبر ده فرزندی که متولد میگردد از مرد است یا از زن؟
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:146
(1) حضرت پیغمبر آخر الزمان علیه سلام اللّٰه الدیان فرمود که پی و رگ و استخوان از مردان است و گوشت و خون و موی از نسوان.
ابن صوریا گفت صدقت یا محمد، راست گفتی. باز از حضرت سید الوری پرسید که چرا فرزند گاه بعم خویش کمال مشابهت و مماثلت دارد چنانچه اصلا هیچ چیز او را تشبیه بحال خال نیست و گاه مشابه و مماثل بخال است بنوعی که بهیچ وجه من الوجوه او را مشابهت و مماثلتی بعم نباشد.
حضرت سید النبیین فرمود که چنین است ای عبد اللّٰه، هر گاه بحکم اله و مشیت او آب منی مرد زیادتی کند بر بالای منی زن ممکن گردد فرزند مشابهت تمام بپدر و اعمام پیدا کند و اگر آب منی زن بحکم حضرت مهیمن در بالای آب منی مرد زیادتی نموده ممکن گردد آن فرزند بی‌شبهه عقل و فکر مشابهت و مماثلت بمادر و اقوام او یکسر بهم رساند.
ابن صوریا گفت: یا محمد راست گفتی، مرا خبر ده از حال رجال که بحکم ذو الجلال از آنها فرزند بهم رسد و از حال مردانی که آنها را فرزند بهم

نرسد.
حضرت نبی ایزد معبود فرمود که هر گاه آب منی سرخ و تیره رنگ بود آن نطفه از روی عقل و فرهنگ مغره و بی‌آهنگ است و از آن فرزند تولد ننماید، و چون منی صاف بود بحکم اله واحد از آن فرزند تولد نماید.
عبد اللّٰه گفت: یا محمد راست گفتی، بعد از آن ابن صوریا گفت: یا محمد مرا خبر ده از پروردگار که بچه نوع است.
فی الفور سوره «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» نازل شد، حضرت رسول مشکور در ساعت این سوره را بر ابن صوریا خواند.
گفت: یا محمد راست گفتی، اما یک خصلت باقی ماند از تو استفسار مینمایم اگر مرا بجواب آن سرفراز فرمائی بشما ایمان آرم و تابع امر و حکم حق تعالی گردم، یا محمد کدام ملک از ملائکه کرام از حضرت ملک علام بتو پیغام و آداب شرع
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:147
و احکام می‌آورد؟ (1) حضرت سید الانام فرمود که جبرئیل علیه السّلام که امین الوحی ایزد تعالی بسایر رسل و انبیا بود از مهیمن علام جمیع آیات کلام از آداب شرایع و احکام و قصص انبیا علیهم السّلام بما میرساند.
ابن صوریا گفت: این جبرئیل از میان ملایک دشمن با طایفه بنی اسرائیل است پیوسته بواسطه قتل و شدت و تحیر و بلیت ما از ایزد تعالی می‌آید، رسول مهربان ما حضرت میکائیل است که همیشه بجهت سرور و رجا و فرح ما از ملک تعالی می‌آید، اگر میکائیل بشما می‌آمد ما ایمان می‌آوردیم زیرا که آن فرشته مقرب و دایم از حضرت واهب مستدعی دوام ملک ما و استواری آنها ساعی و جاهد بود و جبرئیل در پی تخریب ملک و هلاکت ما بود و بر هر عاقل ظاهر و بین است که اطاعت دشمن و استماع کلام او سزاوار و مستحسن نیست.
بر سامعان کلام درر نظام ائمة الانام و واقفان نکات و لطایف سخنان صدق التیام واضح و هویدا و لایح و پیداست که حقایق مضامین صدق آئین همین کلام سابقا سمت تحریر یافت چون جامع کتاب ابو علی الطبرسی چنین نقل نمود که امام الوفی الزکی ابو محمد الحسن بن علی العسکری کرة ثانیه کلام حقیقت التیام خود را بدین نهج و مرام بیان و انجام نمودند لهذا این مترجم اقتداء به و اقتفاءا علی اثره نیز مرة بعد اخری کلام ایشان را بیان نمود یقین حمل بر تکرار کلام نخواهند فرمود.

[گفتار سلمان فارسی با ابن صوریا]

اشاره

چون ابن صوریا در باب عداوت امین الوحی حق سبحانه و تعالی کلام لا یعنی باینجا رسانیده در محفل جنت نشان آن نبی عالیشان از خواص آن حضرت سلمان رضی اللّه عنه حاضر بود روی بجانب عبد اللّه بن صوریا آورده گفت: عداوت جبرئیل نسبت بطایفه بنی اسرائیل چون ظاهر و عیان شما یهودان گردید؟

ابن صوریا گفت: بلی یا سلمان جبرئیل مرتبه بسیار دشمنی خود را نسبت بما ظاهر و آشکار گردانید و بیشترین عداوت و اشد و اصعب آن آنچنان بود که حضرت

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:148

ایزد معبود دو سه مرتبه آیات بینات بر پیغمبران بنی اسرائیل ارسال و انزال نمود و اعلام ایشان گردانید که بیت المقدس بدست کسی که نام او بخت النصر باشد خراب و ویران گردد و او اکثر بنی اسرائیل را مقتول و سبایا و ذراری آنها را در سلک اساری منخرط گرداند. (1) و چون طوایف بنی اسرائیل واقف و مطلع گشتند که بسعی و اهتمام آن متمرد مهجور از رحمت رب غفور این همه شداید غیر محصور بر بنی اسرائیل بر منصه ظهور ظاهر گردد و بمضمون صدق مشحون «یَمْحُوا اللّٰهُ ما یَشاءُ وَ یُثْبِتُ» این معنی بر همگنان روشن و عیان است بلکه از روی تجربه ظاهر و درخشان اهل علم و عرفان گردید که حضرت واحد اکبر هر روز در احداث شغل و امر دیگر است.

[تخریب بیت المقدس و داستان حضرت دانیال]

و چون خبر و حکایت تخریب بیت المقدس در میان بنی اسرائیل اشتهار تمام یافت اعیان پیشین این طایفه در فکر عاقبت این کار و دفع آن متمرد وخیم العاقبه نابکار شدند مردی را از اقویای بنی اسرائیل بلکه از افاضل انبیای ملک جلیل و نام آن صاحب کرامت و اقبال حضرت دانیال بود بواسطه طلب بخت النصر معین و مقرر کردند تا در ولایات و امصار تردد بسیار نماید و بعد از وجدان و ملاقات آن رئیس ظالمان او را مقتول ساخته داخل دوزخ تابان و آتش نیران گرداند.

و نیز بجهت تحصیل این امانی و آمال و مزید قوت و قدرت و شوکت آن نبی ایزد متعال اموال و اثقال بشتران حمل نموده با جمعی از مردم قوی هیکل با اقبال بمصحوب آن نبی حضرت ذو الجلال روانه گردانیدند که در هر محل و مکان که محتاج بر انفاق باشد مصروف سازد تا جان آن کافر را بانصرام رساند.

چون دانیال از مقر و مقام با احترام خود بطلب بخت النصر تیره سرانجام برآمد بعد از قطع منازل و طی مراحل داخل بابل که الیوم بدار السّلام بغداد شهرت دارد گردید و بخت النصر را در صغر سن که در غایت ضعف و مسکنت و نهایت ذلت و فاقت بود یافت.

چون او را هیچ نوع قوت و قدرت نبود حضرت دانیال او را گرفته محبوس

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:149

فرمود و خواست که او را مقتول گرداند و بنی اسرائیل و سایر بندگان ایزد جلیل را از شر و ضرر آن طاغی کافر برهاند، (1) همان ساعت جبرئیل رسید و آن ملعون حضرت بیچون را از دست دانیال بعنف کشیده و او را بجهت قتل و غارت و نهب و حقارت بنی اسرائیل و باقی خلقان آزاد و مطلق العنان گردانید و با دانیال گفت که اگر پروردگار شما بخت النصر را باهلاک بنی اسرائیل و ذراری و سبایا امر نماید بیقین تو بر او مسلط نتوانی شد و اگر اراده و مشیت حضرت عزت بر وقوع آن امر و حرکت متعلق نگشته پس شما بچه وثیقه گناه او را مقتول و تباه میگردانید.

چون صاحب ما کلام جبرئیل علیه السّلام من اوله الی آخره همه را استماع نموده دست از آن کافر بداشت و بند از پای او برداشت، و بعد از مراجعت آن نبی با اقبال از آن سفر پر محنت و اشغال حقایق احوال آن ضال بر جماعت بنی اسرائیل بدین منوال بیان نمود.

بعد از آن روز بروز کار و مهم آن متمرد و کافر در تزاید بوده قوی‌تر میشد تا آنکه صاحب شوکت و جاه و عسکر و سپاه و حشم و پادشاه گردید و با طایفه بنی اسرائیل شروع در نزاع و جدال و جنگ و قتال نمود، بالاخره کار

او بجائی رسید که بنی اسرائیل را تاب مقاومت و قدرت مخاصمت با آن کافر وخیم العاقبت نماند.
چون این طایفه را در کمال ضعف و ناتوانی دید دست تعدی و تسلط بنهب و غارت اموال و سبی ذراری و قتل رجال گشاد و انواع ایذا و مشقت و اصناف آلام و بلیت بر بنی اسرائیل روا داشت و دقیقه از دقایق ظلم و ستم نسبت بحال این مردم فرو نگذاشت، لهذا ما جبرئیل را که بانی و باعث این حرکت ناپسند بود و برأی او دانیال عمل نمود تا این بلا و آزار طوایف بنی اسرائیل و احبار را دچار شد ما او را دشمن خود میدانیم و میکائیل علیه السّلام که محب جمیع بنی اسرائیل است او نیز دشمن جبرئیل است.
سلمان گفت: یا ابن صوریا عقلی که واهب العطایا بتو ارزانی داشته تو آن را بکار نداشتی و هرگز سالک مسالک حق و ناهج مناهج صدق نگشتی گمراه و دور از
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:150
مرحمت اله گشتی و طریق غیر مستقیم برداشتی و خاک مذلت جهل و نادانی بر وجوه صحیفه خود انباشتی، (1) اوایل طایفه خود را ملاحظه نمودید که از روی خفت تدبیر و عقل و کمی فراست و کثرت جهل چگونه اجتماع کردند و شخصی را بواسطه محاربه و مقاتله بخت النصر مقر؟؟؟ و معین نمودند و اصلا در آن باب فکر و تأمل از روی ثواب کردند که هر گاه حضرت قادر اله در اکثر کتب منزله آسمانی بر السنه رسل و انبیای ایزد تعالی اخبار بپادشاهی بخت النصر و اهلاک بنی اسرائیل و تخریب بیت المقدس و تعدی و تفریط آن متمرد حکم ایزد اقدس نموده باشد خلاف حکم و مشیت حضرت واهب عزت نزد خرد و عقل و تدبر و فراست آن جماعت و جایز و غیر رخصت چگونه باشد.
گوئیا آنها اراده تکذیب اخبار انبیای ابرار حضرت واهب غفار نمودند، زیرا که بنی اسرائیل آن حضرت را در آن کار مهم مکذب و متهم گردانیده‌اند و یا آنکه بنی اسرائیل بعد از تصدیق انبیای عالیشان و رسل معجز نشان حضرت مهیمن سبحان اراده غلبگی بر آن اعیان داشتند و خواستند که حکم قضا و قدر واهب قادر را متغیر و مبدل گردانند.
بی‌قیل و قال مشابه و امثال آن جماعت و طایفه که شغل و کار و عمل کردار آنها را موجه معقول و مرضی و مستحسن خدا و رسول دانستند همگی یکسر باغی و کافرند بخدای عز و جل و منکر اخبار انبیا و رسل‌اند و هر گاه بر شما بنی اسرائیل باخبار موسی و هارون رسولان حضرت بیچون و بخبر سایر انبیا بر شما واضح و هویدا شده باشد که اخبار آن اعیان ظاهر و لایح و واقع و سانح خواهد شد.
پس بر شما چگونه جایز و روا باشد که اعتقاد کنید بر آنکه جبرئیل امین

الوحی رب جلیل دشمن طایفه بنی اسرائیل باشد و حال آنکه آن امین وحی لا یزال منع دانیال از مغالبه و جدال با خدای متعال نموده و او را از تکذیب خبر انبیای واحد فعال زجر و منع باستعجال فرموده باشد.

(1) ابن صوریا گفت: پیش از این خدای عز و جل این خبر را از لسان انبیا و رسل بسمع هر فاضل کامل و عامی جاهل طوایف بنی اسرائیل رسانید لیکن حضرت ذو المنن مضمون صدق مشحون «یَمْحُوا اللّٰهُ ما یَشاءُ وَ یُثْبِتُ» هر چه خواهد محو نماید و آنچه اراده نماید اثبات فرماید، یحتمل در وقت دیگر خالق اکبر اراده امر دیگر کرده باشد.
سلمان در جواب ابن صوریا گفت: پس شما بنی اسرائیل را اصلا وثوق و اعتبار در توراة منزله ایزد مختار از اخبار زمان ماضی بلکه حال و استقبال باقی و برقرار نماند، زیرا که شما هر گاه خود قائل بکلام «یَمْحُوا اللّٰهُ ما یَشاءُ وَ یُثْبِتُ» باشید پس متصور است که موسی و هارون بر منصب نبوت و رتبه رسالت معزول بلکه بی‌منزلت باشند و دعوای ایشان در آن باب باطل و از درجه اعتبار ساقط و عاطل باشد، زیرا که بنا بر قول شما «یَمْحُوا اللّٰهُ ما یَشاءُ وَ یُثْبِتُ» میتواند بود که بعد از آنکه موسی علیه السّلام مع هارون مدت متمادی تبلیغ احکام و شرایع دین و اسلام و آداب بسایر انام نموده باشند معزول و مبذول نموده باشند.
و نیز امید است که آن دو پیغمبر جلیل القدر هر چه شما را بآن عالم و باخبر کرده باشند که چنان است نه آنچنان باشد و آنچه بشما گفته باشند که فلان مقدمه در سابق زمان چنان بود آن نیز خلاف قول ایشان باشد.
و نیز میتوان بود که آنچه آن دو پیغمبر ایزد اکبر در باب ثواب طاعت و عبادت بامید خبر داده باشند آن را حضرت ایزد محو گرداند و ثواب آن را به عقاب مبدل سازد.
و نیز آنچه شما را در باب عقاب توعد نموده باشند آن را عزیز وهاب محو نماید بلکه بثواب مبدل گرداند زیرا که ایزد واحد محو گرداند آنچه خواهد و اثبات کند هر چه اراده فرماید.
بعد از آن سلمان گفت: یا ابن صور یا جمیع شما از حقایق معنی کلام صدق

التیام ملک علام «یَمْحُوا اللّٰهُ ما یَشاءُ وَ یُثْبِتُ» غافل و جاهلید (1) فلهذا همگی و تمامی شما بحضرت واجب تعالی کافر شده اخبار صدق آثار رسل غفار را در باب غیب بدروغ برداشتید و از دین حضرت رب العالمین خود را منسلخ گردانیده در سلک اخوان الشیاطین منخرط گشتید و بوسیله آن ابد الابدین در دوزخ تابان با سکنه آن مکان توأم و همنشین خواهید بود.
آنگاه سلمان گفت: من گواهی میدهم که هر که دشمن حضرت جبرئیل

علیه السّلام است آن کس بی‌قیل و قال عدو حضرت میکائیل است و این هر دو فرشته نیکو سرشته دشمنند آن را که دشمن یکی از ایشان باشد هر چند اظهار محبت و وداد دیگری کند و هر دو دوستند آن کسی را که دوست هر یک ایشان باشد.
بعد از آن مهیمن سبحان بتصدیق قول سلمان این آیه مبارکه قرآن بحضرت رسول آخر الزمان ارسال و انزال گردانید که «قُلْ مَنْ کانَ عَدُوًّا لِجِبْرِیلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلی قَلْبِکَ بِإِذْنِ اللَّهِ مُصَدِّقاً لِما بَیْنَ یَدَیْهِ وَ هُدیً وَ بُشْری لِلْمُؤْمِنِینَ» «1».
تفسیر این آیه جلالت پایه آنست که بگو یا محمد پسندیده واحد احد هرگز عداوت جبرئیل بواسطه مظاهرت او بر اولیای رب جلیل بر اعادی مهیمن نماید و یا در نزول آن امین الوحی ایزد منان در باب بتو و بیان کمالات و فضائل بی‌پایان حضرت علی بن ابی طالب و باقی امامان اظهار دشمنی او کند، گوی از غصه خبر مسرت اثر آن ملک ایزد اکبر همیشه در اندوه و حزن باش و دل خود را که محل بغض و عداوت مقربان درگاه حضرت عزت گردانیدی بناخن غم و الم میخراش و بمیر و در سقر مقام و مسکن گیر که بدرستی و تحقیق که جبرئیل آیات با برکات قرآن را بر دل مبارک تو بفرمان و حکم ایزد تعالی و تبارک فرود می‌آرد در حالتی که قرآن واجب الاذعان مصدق سایر کتب قادر سبحان برسولان پیشینیان و هادی گمراهان و بشارت دهنده مؤمنان بنبوت نبی الانس و الجان و ولایت و امامت امیر المؤمنین و جمیع امامان علیهم سلام الملک

---

(1) سورة البقرة: 97.

المنان است بآن که همه آن اعیان اولیای ایزد سبحان و اوصیای آبا و اجداد ایشانند از روی حق و صدق و اخبار و اعلان واجب مطلق.
(1) و این بشارت مؤمنان وقتی است که بر موالات و دوستی حضرت پیغمبر آخر الزمان و امیر المؤمنین علی علیه سلام الملک المنان و بر ولای سعادت انتهای آل آن دو بزرگوار پسندیدگان پروردگار باشد.
بعد از آن حضرت رسول معبود فرمود که یا سلمان ملک منان تصدیق قول تو در باب یهودان نمود و جبرئیل امین از نزد رب العالمین پیغام و کلام باین نهج و مرام رسانید که یا محمد سلمان و مقداد بندگان خاص رب العباد و برادران نیکو نهاد هر دو صاف طینت و پاک اعتقادند و در محبت تو و برادرت علی بن ابی طالب وصی و صفی تو و این دو مؤمن نیک اعتقاد در میان اصحاب شما و علی علیه السّلام مثل و مانند جبرئیل و میکائیل علیهما السّلام‌اند در میان ملایک ایزد اعلام، و این سلمان و مقداد هر دو دشمن آن کسند که او دشمن یکی از این دو کس باشد و بغض و عداوت ایشان را

ظاهر گرداند و هر دو دوست دارند کسی را که آن کس هر دو را دوست داشته باشد بشرطی که بر محبت تو و ولایت علی علیه السّلام باشد، و این دو مؤمن دشمنند کسی را که محمد و علی و اولیای آن دو برگزیده ایزد تعالی را دشمن باشد.

یا محمد اگر بنوعی که ملایک سماوات و حجاب و املاک عرش و کرسی ایزد تعالی سلمان و مقداد را بواسطه دوست داشتن نبی و ولی علیهما السّلام و بجهت دوستی با دوستان ایشان دوست دارند بهمان طریق اگر سکنه زمین رعایت مراتب و داد و موالات ایشان با محبت و مودت اولیای آن اعیان نمایند و با اعدای ایشان و دشمنان اولیای آن بزرگان رعایت طرف معادات را مرعی داشته در آن مقدمه اتفاق با اهل سماوات مینمودند حضرت واجب تعالی هیچ احدی از اهل دنیا را معذب بعذاب عقبی البته نمیگردانید.

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:154

[لزوم ولايت و محبت حضرت امير مؤمنان عليه السلام]

(1) و در باب ولا و محبت على عليه السّلام حديث منقول از حضرت سيد الورى و ائمة الهدى بسيار است و در آن باب تأكيد بيشمار، چنانچه در بعضى احاديث معتبره بنظر اين مترجم احقر رسيد، و هو هذا
«لو اجتمع الناس على حب على بن ابى طالب عليه السّلام لما خلق اللَّه النار».
يعنى اگر تمامى مردم از طوايف بنى آدم بعد از ايمان بحضرت قادر عالم و اقرار بر نبوت نبى الخاتم صلى اللَّه عليه و آله بر محبت و مودت الامام الاكرم الاعظم امير المؤمنين و اولاد او عليهم الصلاة و السّلام اجتماع مينمودند و بعد از پيغمبر صلى اللَّه عليه و آله آن حضرت را بلا فصل وصى رسول مختار و ولى ايزد غفار دانسته اقرار بر بواقى ائمة الابرار بر تطابق قول نبى الاخيار و توافق وصاياى هر يک از آن ائمة الاطهار ميفرمودند بى‌شائبه گفتار خداى غفار ايجاد و خلقت نار بواسطه تعذيب خلايق بوسيله محبت و مودت ولى الخالق نمينمود، پس ايجاد نار محض بواسطه امتحان مؤمنان و محبان ابرار از ساير طوايف و انواع اشرار است.
و نيز در حديث ديگر مروى و مستطر است كه
«حب على حسنة لا يضر معها سيئة و بغض على سيئة لا تنفع معها حسنة».
يعنى مودت و محبت على بن ابى طالب بشرايط معتبره منقوله از حضرت نبى الواهب كه آن اقرار بولايت و امامت آن اشرف اولاد ابى طالب و اقرار و اعتقاد بر ولايت ائمه اولاد آن سرور غالب است، حسنه‌ايست در غايت رفعت و ثوابيست در نهايت عظمت كه با ادراک دريافت شرف سعادت آن محبت جميع انواع سيئت و معصيت كه از محب آن ولى رب العزت مصدر گردد اصلا و قطعا هيچ گونه ضرر و مشقّت او در روز آخرت نگردد و چون مغلاق ابواب دركات نيران و مفاتيح بساتين جنان بدست آن امام الانس و الجان و شفاعت جميع محبان باذن رحيم الرحمن برأى عالى امير المؤمنين عليه السّلام الملک المنان مرتبط است هر كه را خواهد از محبان خود داخل جنان
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:155
گرداند (1) و بغض و عداوت آن صاحب سعادت و كرامت سيئه‌ايست در نهايت شدت معصيت در غايت غلظت كه راعى و حامى آن اگر جميع ساعات ليل و نهار اوقات خود را در عبادت حضرت پروردگار و در تحصيل ثواب بسيار و حسنات بيشمار صرف نمايد تمامى آن حسنات و اعمال مرضيه و همگى آن افعال مستحسنه دفع و رفع آن يک سيئه ننمايد و جميع آن حسنه در پله ميزان سيئه بغض آن امام در كمال سبكى و خفت آيد.

از این حدیث حضرت نبی القرشی ظاهر و بین و واضح و روشن گردید که طاعت و عبادت هیچ احدی از امت بی‌اقرار امامت علی و محبت و ولایت اولاد علی مرتبت او مقبول حضرت اله و مرضی و مستحسن آن درگاه نیست چنانچه عارفی فرماید. (بیت)

دشمنان علی را نماز نیست درست‌اگر چه سینه اشتر کنند پیشانی و چون احادیث در باب مودت و محبت و ولایت و امامت حضرت امام الامه علی علیه السّلام و باقی الائمه بغایت بسیار است، لهذا مترجم را بهمین بیان و دو حدیث اختصار است.

(در ذکر و بیان احتجاج حضرت نبی صاحب المعراج) (با طایفه یهود در باب ابرام لجاج)

[آیه‌ای در باره یهود]

از حضرت ابو محمد الحسن بن علی العسکری علیه السّلام منقول و مروی است که چون آیه وافی هدایه «ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُکُمْ مِنْ بَعْدِ ذلِکَ فَهِیَ کَالْحِجارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَ إِنَّ مِنَ الْحِجارَةِ لَما یَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهارُ وَ إِنَّ مِنْها لَما یَشَّقَّقُ فَیَخْرُجُ مِنْهُ الْماءُ وَ إِنَّ مِنْها لَما یَهْبِطُ مِنْ خَشْیَةِ اللَّهِ وَ مَا اللَّهُ بِغافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ» «1» منزل گردید طایفه یهود عاقبت نابهبود بغایت متألم و پریشان گشتند.

---

(1) سورة البقرة: 74.

(1) معنی آیه جلالت پایه و اللّه اعلم بالبدایة و النهایه آنست که یا محمد اگر یهود الحال تکذیب تو نماید و از رؤیت معجزات تو و استماع آیات ما از لسان شما متأثر نگردند و ایمان نیارند باید که خاطر فیض مقاطر خود را ملول نگردانی و از سخت‌دلیهای ایشان متعجب نشوی زیرا که آن طایفه همیشه بر صفت قساوت قلب و انکار انبیای حضرت واهب متصف و مستمر بودند، چنانچه بعد از زنده شدن عامیل و اظهار حقیقت دعوی خون؟؟؟ که در بنی اسرائیل بود ایشان بعد از رؤیت چنان آیه معجزه از حضرت موسی علیه السّلام و التحیة همان بر صفت قساوت قلب و طغیان بودند و اصلا میل بحق ننمودند.
پس بگو ای محمد بیهودان که دلهای شما همچو سنگ است در سختی و درشتی بلکه سخت‌تر است از سنگ در قساوت و غلظت، زیرا که بعضی از سنگها هست که بعد از انفجار از آن جویهای بزرگ روان میگردد و بعضی سنگهاست که چون بشکافند هر آینه از آن جویها خورد ظاهر می‌شود. و نیز بدرستی و راستی که بعضی از سنگها هست که بحکم خدای تعالی فرود آید از ترس امر اله از بلندی به پستی گراید لیکن دلهای شما یهود بانکار از آن احجار اقسی است، و خدای تعالی از حال یهودان و از مکاید آن طایفه غافل نیست زیرا که او عالم السر و الخفیات است.
یهود و نواصب بعد از استماع این آیات حضرت ایزد منان در باب توبیخ و سرزنش ایشان از لسان سید الانس و الجان متألم و متأذی متجاوز از حصر و بیان گشتند بنوعی که طاقت صبر و توان آن نداشتند لهذا از عیان؟؟؟ و رؤسای یهودان که در میان ایشان صاحب نطق و بیان بودند اتفاق نموده بخدمت سید انبیا و رسولان آمده گفتند: یا محمد ما را تو هجو کردی و چیزی چند خلاف واقع و حق نسبت بدل ما دادی که حضرت حق سبحانه و تعالی عالم و مطلع است که آنچه تو فرمودی هرگز در خواطر و

ضمایر ما خطور و عبور ننمود بلکه پیوسته در دل ما قصد خیر و خوبیست

چنانچه افعال ظاهری ما مصداق اعمال ماست از روزه گرفتن و تصدق کردن و مواسات با فقرا و غیرهم نمودن، مع هذا کی جایز و روا باشد که چنین چیزها نسبت بما دهید.
(1) حضرت رسول محمود بعد از استماع اقوال یهود فرمود که خیر و نیکوئی آنست که خالصا لوجه اللّٰه تعالی و عمل بمأمور به رب غفور بود اما فعل و عمل با اغراض معلل که مراد و مفاد از او مطالب دنیوی یا سمعه و مرائی یا معانده با رسول ایزد تعالی یا بجهت گول و غبی رسول یا بواسطه قصد تمالک و تسلط بر نبی باری یا اظهار شرف خود بر پیغمبر حضرت رب جلیل باشد بیقین امثال این افعال پسندیده و مقبول حضرت اله و مستحسن آن درگاه نیست، بلکه آن عمل شر خالص و فاعل آن فعل مسیء و غیر مخلص است و نزد ارباب فضل و حال همه آن اعمال فی یوم لا ینفع بنون و لا مال موجب وزر و وبال و عذاب ألیم و نکال در مآل است، بلکه متصدی آن بی‌شبهه و ارتیاب در یوم الحساب معذب بأشد العذاب و معاقب بأتعب عقاب است.
یهودان گفتند: یا محمد شما امثال این نوع سخنان در حق ما از روی غرض و عدوان میگوئید زیرا که ما هر چه اتفاق در راه رضای ایزد خلاق مینمائیم اکثر بلکه همگی و یکسر بواسطه ابطال قول و امر تو و رفع ریاست و بزرگی شما و بجهت تفریق و جدا گردانیدن اصحاب تو است، و این فعل و عمل باعتقاد ما جهاد اعظم و از ارتکاب این مترجی و مترقب ثواب اجل و اهم و چشمداشت پاداش اتم و اکمل هستیم، لا اقل أحوال ما و ظهور کیفیت اوضاع شما آنکه ما و شما در دعاوی بندگی حضرت باری مساوی باشیم زیادتی تو بر ما از چه وجه و چرا باشد.
حضرت نبی المحمود فرمود که یا اخوة الیهود دعاوی میان مبطل و محق و عادل و فاسق مساوی است لیکن حجج و دلایل حضرت حکیم عادل تفرقه میان حق و باطل و کاشف بدی حال و زشتی مبطل و بیان حقایق احوال محق مطیع عز و جل مینماید، و محمد رسول حضرت رب العالمین بعلت جهل و نادانی شما یهود بیدین غمگین

نگردد و شما را نیز تکلیف تسلیم حکم و انقیاد امر خود بغیر حجت خدای ارحم- الراحمین ننماید (1) و اقامت حجت و دلیل رب جلیل بر طایفه یهود چنان نماید که هیچ احدی از شما را امکان جحد و دفع و قدرت منع و رفع از موجب آن دلیل نباشد و اگر محمد از دنیا برود آیه‌ای که مشعر بر سوء حال و زشتی احوال شما باشد چون از او بشما رسد هر آینه شما نتوانید شک آورده گوئید که البته آن از متکلفات و مصنوعات یا از معمولات و

مواظبات محمد است که از روی حیله و ساختگی آن را بجهت ما یهودان تألیف و ترکیب نمود.
پس در این هنگام آنچه بخاطر شما رسد از هر باب آن را از من استفسار و استعلام نمائید زیرا که هر چه شما از معجزات آیات که از من طلب و اقتراح نمائید الحال شما را بآن مستدعیات و مقترحات مهتدی و مستسعد گردانم تا شما بعد از من نتوانید گفت که آن آیه معمول محمد و ساختگی ایشان است که او؟؟؟ از روی حیله و مقدمات آن را بما رسانید، پس الحال هر چه مقترح و مستدعی شما بود ظاهر گردانیده جواب بستانید که حضرت رب العباد مرا وعده ظفر و نصرت بر شما داد که از معجزات و آیات هر چه از من طلب کنید مرا بر اثبات و اظهار آن قادر و دانا گردانیده تا معاذیر کفره شما انقطاع یابد و بر بصیرت جمعی از طوایف شما که بشرف اسلام و ایمان مشرف گردند بیفزاید.
چون حضار یهود بالتمام چنین کلام ملایم از حضرت سید ولد آدم استماع نمودند گفتند: یا محمد الحال از روی انصاف سخنان فرمودید اگر بر وعده وفا نمائید پس شما اول آن کس خواهید بود که او رجوع از دعوی نبوت خود کرده داخل در سلسله جمعی که گول و فریب دیو خورده باشند گردد بعد از آن چون مطلع بر حقیقت احوال خود شود مراجعت نموده مسلم حکم توراة گردد زیرا که چون ما جماعت یهود مقترحات خود را بر شما عرض نمائیم بیقین شما از عهده جواب آنها نتوانید آمد و چون عجز شما در باب دعوی که میفرمائید که هر چه خواهید از من طلب نمائید ظاهر و هویدا گردد قول شما باطل و از درجه صدق و اعتبار ساقط و عاطل شود.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:159
(1) حضرت رسول فرمود که صدق و راستی از شما یهود مطلوب و مرغوب است نه وعید و تهدید، الحال هر چه اراده استدعا و اقتراح آن دارید از من استفهام و استعلام نمائید که حضرت معین مجید بواسطه قطع معذرتهای شما مرا نوید اعانت و توفیق بر اثبات و اظهار مقترحات و قدرت بر انجاح مسئولات شما دارد و بیقین مرا صاحب توفیق و استظهار و شما را مجاب و خوار گرداند.

[استشهاد پیغمبر گرامی از کوه بر نبوت خود]

در این هنگام یهودان لئام گفتند که یا محمد زعم شما در حق طایفه یهود چنان است که اصلا و قطعا بهیچ وجه در دلهای ما مواسات فقرا و معاونت ضعفا و قصد بذل نفوس و انفاق اموال بجهت ابطال باطل و احقاق بندگان حضرت مهیمن عادل نیست و احجار این خیال بمراتب بسیار نرم‌تر از دلهای ما در بندگی ایزد غفار است.
ز غم تو دلهای ما از سنگ خارا کمتر استچون کسی گوید که از آدم جمادی بهتر است یا محمد این جبال که در حضور ما و شما مشاهده مینمائیم برخیزید که باتفاق بدامن بعضی از این کوهها رفته استشهاد نمائیم تا بر تصدیق یا بر تکذیب یکی از ما و شما گواهی دهد، اگر ناطق بر تصدیق تو گردد پس بیقین تو در دعوی بر حق و نبی حضرت خالق خواهی بود و بر ما لازم و واجب و متحتم گردد که تابع دین و مطیع شرع و آئین تو گردیم و اگر ناطق بر تکذیب تو یا ساکت و صامت از جواب گردد بدان که تو مبطلی در دعوی و معاندی با امثال ما برایا، پس تو بجهت آز نفس یا هوا و هوس بمصیبت و تعب مشارب نباشید.
حضرت رسول صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود که خوش باشد بیائید تا باتفاق بدامن کوهی که مرضی و مختار شما باشد رویم و استشهاد نمائیم.
پس آن کفره بالتمام باتفاق سید الانام بدامن کوهی که آن را جبل «اوعر» گفتندی رفتند و گفتند: یا محمد این کوه است از آن استشهاد و استعلام در باب دعوی خود نمای تا حقیت و صدق و کذب و بطلان ما باشهاد او ظاهر و هویدا گردد.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:160
(1) چون رسول حضرت بیچون استشمام رضای یهود از اشهاد آن جبل معلوم نمود فی الفور روی توجه باذن عز و جل بسوی آن جبل آورده فرمود که ای جبل من از تو سؤال بفرمان ایزد متعال مینمایم، ترا قسم بجاه و جلال محمد و آل طیبین و طاهرین او که بذکر اسمای گرام عظام ایشان حضرت واحد منان حمل عرش بیکران بر هشت نفر حاملان ملایک ایزد سبحان بغایت سبک و آسان گردانیده حال آنکه قبل از تذکر اسمای آن اولیای عظام جمع کثیر از ملایک حضرت ایزد علام که عدد آنان را بغیر خدای عالم احدی عارف و عالم نیست بعد از اجتماع همگی ایشان قدرت بر حرکت عرش عظیم البنیان نداشتند و چون یاد نام سید الانام و آل او علیهم السّلام نمودند آن هشت نفر ملک بغیر استعانت و استمداد دیگر عرش واحد اکبر را در کمال سبکی و آسانی برداشتند.
و ایضا ترا ای جبل قسم بحق محمد و آل طیبین و طاهرین او که حضرت

ابو البشر آدم علیه السّلام را بوسیله ذکر و حفظ نام نامی هر یک ایشان دعا و توبه آن حضرت بعز اجابت رسید و تواب الرحیم الحمید گناه و خطیئت و وزر و ذلت او بخشید و کرة ثانیه او را بمرتبه نبوت رسانید.
و نیز قسم است ترا بحق محمد و آل طیبین و طاهرین او آیا که حضرت ادریس علیه السّلام بسبب بیان و ذکر اسامی سامی آن برگزیدگان ایزد منان و تشفع بایشان بنزد حضرت رحیم الرحمن مرفوع بدرجات عالیه جنان و ساکن در اعلا اماکن دار الامان گردید.
باید که آنچه واجب الوجود در تو ودیعت نمود از علم و شهادت در باب نبوت محمد صلی اللّٰه علیه و آله و سلم بواسطه تصدیق او در حق جماعت یهود و ذکر قساوت قلب و کین و تکذیب نبی رب العالمین و انکار محمد رسول امین آن را به افصح البیان عربی بر طایفه یهودان بیان و عیان نمائی.
هنوز خاتم الرسل در استحلاف جبل و بدعا مشتغل بود که آن جبل بامر و حکم عز و جل بتزعزع و تزلزل درآمد و منشق گشته از آن آب روان شد؛ پس آنگاه
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:161
بلسان عربی فصیح متکلم گردید (1) که یا محمد بدرستی و راستی گواهی میدهم که رسول بحق حضرت رب العالمین و سید الخلائق اجمعین توئی و گواهی میدهم که دلهای این جماعت یهود بهمان نوع که تو ای نبی المحمود وصف و بیان نمودی بغایت از سنگ سخت‌تر است و هرگز از دلهای یهود خیر و بهبود نگردد و اما از احجار آب و سیل بسیار و انهار بیشمار انفجار یابد و اصلا از یهود نسبت بشما خوبی و بهبود اصدار نیابد. و نیز شهادت میدهم که هر چه این جماعت بشما تعریف مینمایند و میگویند همگی آن دروغ و افترا در باب شما نسبت بحضرت رب العلی میدهند.
چون آن جبل بأمر عز و جل شهادت خود در حق خاتم الرسل باتمام رسانید حضرت رسول فرمود که ای جبل آیا حضرت ایزد لم یزل ترا امر بطاعت و متابعت من نمود در باب آنچه بتو التماس کردم از شهادت بر طایفه یهود یا نه.
ترا قسم است بجاه محمد و آل طیبین و طاهرین او که بوسیله تذکر اسمای ایشان حضرت نوح شیخ الأنبیاء و رسولان از کربت بلیت بی‌پایان طوفان نجات و امان یافت.
و نیز حضرت واحد غفار بوسیله تذکر اسامی گرامی آن ابرار اخیار نار نمرود مردود نابکار را بر حضرت خلیل جلیل جبار تبرید گردانید بلکه آن نیران بینهایت را محل امن و سلامت و مکان تنزه و استراحت نمود و آن نبی الابرار را در میان لهبات نار بر عزت و اعتبار بر بالای فرش بسیار ممکن و پایدار گردانید و بنوعی حضرت رحیم الرحمن آن مکان را بزیب و

آرایش و اسباب فرح سریر و آسایش بیمار است که تصور مزید بر آن در حیز قدرت امکان انسان نیست چنان که انواع شکوفه و ازهار که در چهار فصل سال بمشیت قادر متعال پیدا گردد بیک طرفة العین در آن سرزمین پیدا گردید چنانچه ابصار آن طایفه یاغیه هرگز در حدایق عامیه ایشان در تمامی عمر در بساتین ملوک و پادشاه زمان ندیدند و بگوش نیز نشنیدند.
چون جبل استماع کلام خاتم الرسل نمود بفرمان عز و جل متکلم شد و گفت:
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:162
بلی یا محمد گواهی میدهم که اگر شما از ملک تعالی اقتراح و استدعا نمائید که اهل دنیا از صغیر و کبیر و ملوک و رعایا را میمون و خوک کند.
(1) ایزد سبحانه و تعالی آنچه مستدعی شما باشد آنچنان کند و خلاف مطلب و مدعای شما نکند و اگر از حضرت لا یزال سؤال نمائی که همگی انسان را بر صعب ملایک آسان کند مأمول و مسئول شما بمعرض قبول افتد. و اگر از حضرت رحیم الرحمن استدعا نمائی که سنگ را نیران و یا نیران را سنگ گران گرداند در ساعت آنچنان شود. و نیز اگر اراده کنی که آسمان بزمین آید و یا زمین بآسمان مرتفع گرداند همچنان شود و هرگز خلاف مدعای شما نشود.
و اگر خواهش شما متعلق گردد که اطراف مشارق و اکناف مغارب پر از فضه و ذهب گردد و مانند صرد و کیسه‌ها و انبان شود بحکم قادر منان آنچنان شود.
یا محمد الشفیع حضرت ایزد سمیع جمیع ممالک زمین و محال و آسمان را مطیع فرمان تو گردانید و کوه و دریا را منقاد شما ساخته مقرر فرمود که همه آنها در فرمان شما باشند و سایر مخلوقات از ریاح و جوارح انسان و صواعق زمین و آسمان و اعضای تمامی حیوان نیز مطیع شما و آنچه رسول ایزد مهیمن خلایق را امر کند امت متابعت حکم و اطاعت امر شما نمایند و از فرمان لازم الاذعان تقاعد و تجاوز ننمایند.

[بعضی از معجزات حضرت رسول اکرم (ص)]

چون یهود آیه و نشان از رسول آخر الزمان ملاحظه و مشاهده نمودند و حقیقت دین سید المرسلین و صحت شرع و آئین او بر آن کفره ملاعین واضح و مبین گردید مع هذا غشاوت و عمی و ضلالت بر حدایق بصیرت انباشته قدم انکار و استکبار پیش گذاشتند و گفتند:

یا محمد حقایق کلام که از این جبل مسموع طوایف انام می‌شود در غایت اشتباه و نهایت التباس بلکه متجاوز از طریق قبول عقل و قیاس است، زیرا که زعم یهود چنان است که آنچه از این کلام مسموع جمیع انام میگردد شما جمعی از اصحاب خود را در عقب این کوه مقرر داشته آن جماعت باین کلام متکلم میگردند و الا صخور جبال

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:163

را با رجال تکلم باین منوال بی‌قیل و قال از روی عقل کمال محال است (1) و این اشیاء معلوم و مفهوم ما یهودان نیست که این سخنان از سنگستان یا اصحاب و یاران شما میشنویم و بامثال این کلام ما فریب و دغا نمیخوریم و هیچ کس بغیر ضعفای اصحاب تو که در عقل حاسر و حذاقت قاصر و فراست کاسرند صدای آن جبل را بمعجزه تو قبول نکنند و از طریقه عقل غافل نگشته گول بخورند و تو را در دعوی رسالت صادق و عادل و فرستاده عز و جل ندانند.

خلاصه کلام آنکه اگر خواهی صدق و راستی خود را بر ما یهود ظاهر و آشکارا گردانی و خود را مطاع و ما را مطیع سازی باید که از دامن این کوه که محل سکنای تو است برخیزی و بفلان مکان از صحرا که در آن محل اصلا جبل نباشد بنشینی و حکم کنی که آن جبل از مقام و محل خود متحرک گشته بنزد تو آید تا بنظر ملاحظ و مشاهده ما درآید و بعد از آن امر نمائی که آن جبل از اعلا و اسفل شق گشته دو حصه عدل شود و علیای آن جبل منقلب بسفلی و سفلای آن جبل منقلب بعلیا گردد؛ یعنی سر کوه بپائین آید و ته کوه ببالا گراید تا معلوم ما یهودان گردد که آن سخنان که از آن کوه گران استماع نمودیم همه آن از خدای منان و بساختگی بعضی از یاران و اتفاق ایشان با دیگران نبود بلکه آن نیز ظاهر گردد که از اتفاق مردمان و بامداد و معاونت آن متمرّدان تألیف و ترکیب کلام آنچنان نتوان فرمود.

رسول متعال در آن حال روی توجه و اقبال بقطعه‌ای از صخره آن جبال آورد و امر فرمود که ای حجر بفرمان ایزد اکبر از مکان خود برخاسته بحرکت و سرعت هر چه تمامتر نزدیک من آی و هر شهادت و خبر که در باب نبوت و رسالت من و قساوت قلوب یهود منکر خالی از مهر و مسلوب

از اخلاص مودت پیغمبر داری بی‌تأنی و توقف زمان باوضح بیان واضح و عیان گردان.
فی الفور بامر ایزد غفور آن حجر از جای خود منقطع گشته بشرف حضور موفور السرور آن نبی المشکور فایز و مسرور گردید.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:164
(1) پس آنگه حضرت حبیب اللّٰه بیکی از آن طایفه گمراه متوجه گردید و فرمود که این سنگ را بردار و نزدیک صماخ گوش خویش نگاهدار و بشنو ذکر آنچه سابقا از آن جبل بأمر عز و جل شنیدی، چون این قطعه جزء آن کوه است البته از این نیز همان استماع نمائی.
یهود چون سنگ برداشت و پیش گوش خود بداشت آن قطعه حجر بحکم ایزد اکبر ناطق بمثل همان کلام پیشتر که آن جبل در حضور آن قوم یکسر گشته بود گردید در باب تصدیق رسول معبود و ذکر قساوت قلوب یهود و تصدیق اخبار حضرت نبی الابرار در باب اتفاق اصحاب شقاق و ارباب نفاق در دفع رسول ایزد خلاق.
و چون آن سنگ‌پاره بأمر بیچون شهادت خود بموافق اصل خود جبل الراسی الرافع و مطابق واقع مؤدی گردانید خطاب بجماعت یهود نمود که این اتفاق شما و نفاق با محمد مصطفی خلاف رضای خدای عادل بلکه شغل مردم جاهل و عمل غیر مستحسن و باطل اوست، امثال این اعمال باعث کمال وزر و وبال و وسیله عذاب و نکال شما جهال در یوم لا ینفع بنون و لا مال است.
در آن حال رسول واجب الوجود روی بآن یهود آورد و فرمود که این قطعه حجر که الحال ترا اعلام و اخبار بآن خبر مسرداد؟؟؟ شنیدی؟
گفت: بلی.
نبی اللّٰه فرمود که در عقب این قطعه سنگ‌پاره کسی دیگر دیدی که با تو حرف یا سخنی گفته باشد.
گفت: نه یا محمد بغیر این قطعه حجر هیچ احدی مرا از حقیقت کلام بیسر این جبل و مطلع و با خبر نگردانید، التماس و استدعا بشما که آنچه در باب انشقاق جبل مسألت نمودیم ما را برؤیت آن مبتهج و شادمان گردان.
حضرت رسول آخر الزمان از آن محل و مکان برخاسته بمقامی که وسعت
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:165
و فضائی داشته اقامت نمود و روی بآن جبل آورده (1) و فرمود که ترا قسم است بجاه محمد و آل طیبین و طاهرین او که بوسیله جاه ایشان و بسبب سؤال انبیا و رسولان ایزد سبحان بارسال باد صرصر جمیع قوم عاد یکسر همه را مثل خرمانیان که اصل آن پوسیده و ابتر گردیده بمجرد اندک حرکت از زمین منقلع گشته بخاک برابر شوند آنچنان گردیدند. و نیز بوسیله تذکر صالح پیغمبر علیه السّلام اسامی سامی گرامی ایشان را رب

جلیل امر و حکم بجبرئیل فرمود که بیک صیحه آن قوم ابتر را مانند هشیم محتضر- یعنی گیاه خشک و بی‌نفع و بی‌بر گردانی. ای جبل بعزت آبروی آن اعیان که از جای خود منقلع و منقطع گشته باین مکان بنزد من آئی.
در آن زمان حضرت رسول آخر الزمان خطاب مبارک خود بزمین که قرب و جوار آن بزرگوار بود گذشت در ساعت بأمر و حکم عز و جل آن جبل بتزلزل در آمد و مانند اسب تیز رفتار برفتار درآمد و خود را نزدیک انگشتان آن حضرت بزمین ملتصق گردانید خود را به انامل بدایع نگار معجز آثار مثل کسی که اراده دست بوسی آن یگانه گوهر نبوت و ولایت داشته باشد در همان مکان ندا کرد:
ای محمد النبی العربی این منم در خدمت تو حاضر و قول ترا سمیع و دین ترا مطیعم ای رسول رب العالمین اگر اراده نمائی توقف این گروه نامألوف بر زمین مالم زیرا که من بامر ایزد غفور باطاعت امر تو مأمورم.
در آن حال رسول با اقبال روی توجه به آن جبال آورده فرمود که ای مطیع حکم ایزد لا یزال این طایفه یهود جهال از من استدعا نمودند که تو را مأمور گردانم بآن که دو حصه عدل گردی پس آنگاه اعلای تو منخفض و سفلای تو مرتفع شود، بناء علیه باید که ذروه و قله تو اصل و اصل تو ذروه و قله گردد.
چون آن جبل استماع این سخن از آن رسول عز و جل نمود در ساعت گفت:
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:166
(1) ای حضرت نبی مهیمن اختیار من بحکم ذو المنن برأی عالیمقدار تو منوط و بأمر اقتدار تو مربوط است اما الحال در همین حال بآن امر مأمور و بآن خدمت مشکور میگردانی.
آن حضرت فرمود: نعم در ساعت آن جبل من غیر تراخی و مهل بحکم رسول عز و جل منشق بدو حصه عدل گشته اعلای آن جبل منقلب بأسفل و اسفل آن منقلب و مرتفع باعلای آن محل گردید و اصل آن فرع و فرع آن اصل شد.
پس از آن جبل ندا فرمود که ای معشر یهود این معجزه و برهان ظاهر و عیان که از این رسول آخر الزمان مشاهده نمودید آیا زعم شما چنان است که این کمتر از معجزات موسی بن عمران است که شما بآن ایمان آوردید، این گمان شما عین وزر و عصیان و خلاف واقع و بهتان و محض عداوت با رسول ایزد منان است.
یهودان بعد از استماع این سخنان از آن کوه گران بغایت آزرده و حیران شدند، بعضی ایشان روی بقوم و خویشان خود کرده گفتند که ما را اصلا از این مرد مقر محض است، و بعضی دیگر گفتند که این مرد ساحر و مؤتی است؛ یعنی ساحر که چیزها را بطریق کهانت و باخبار دیگر مردم را گول

زند و از سحره مهره چیزهای بسیار ظاهر و آشکار گردد؛ باید که شما یهودان از دیدن آن نشان فریفته و حیران نگردید و گول او را مخورید.
در آن محل آن جبل بفرمان حضرت عز و جل بتکلم و تزلزل درآمد و گفت: ای دشمنان ایزد سبحان شما در سابق زمان بامثال این سخنان ابطال نبوت موسی بن عمران نمودید زیرا که چون از آن حضرت اقتراح و استدعا نمودید که اگر عصای شما اژدرها گردد ما بتو ایمان آریم بعد از حصول مسئول شما بموسی علیه السّلام گفتید که عصای تو اگر اژدرها یا بحر را راهها یا کوه در بالای سر شما مثل سایبانها گردد ما بتو ایمان
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:167
آریم، (1) عجب نیست بواسطه آنکه شخصی دیگر از اقوام شما برای تو این کارها را بانجام و انصرام میرساند بلکه جد تو بجد و سرعت و جهد این عجائبات برای تو می‌آرد و ترا در میان بنی اسرائیل معزز میگرداند؛ اما فریفته مقدمات شما نگردیم و باین وسیله اعتقاد بنبوت تو نکنیم.
در آن حال سنگها از آن جبال بر مفارق آن کفره ضال بفرمان جبار متعال فروریخت و حجت حضرت رب العالمین را واضح و مبین گردانید. «وَ هُوَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ شهید».

(و نیز در احتجاج نبی الانس و الجان علیه صلوات) (الملک المنان با طایفه یهودان)

[فضیلت حضرت پیغمبر بر حضرت موسی بن عمران]

از معمر بن راشد منقول و مروی است که از لسان معجز نشان جعفر بن محمد الصادق علیه السّلام استماع نمودم که فرمود: روزی مرد یهود بخدمت نبی المحمود آمد و نظر بی‌بصر خود را متواتر بسوی سید البشر انداخته و آن بی‌سعادت و تمیز نگاههای تند و تیز بجانب آن رسول عزیز میگرداند.
آن نبی واهب لا یزال روی سعادت و اقبال بسوی آن یهود محتال آورده فرمود که چه حاجت داری.
یهود گفت: یا محمد مرا با تو سؤالی است آیا تو افضلی یا موسی کلیم اللَّه که رسول واجب التعظیم ایزد کریم بود و حضرت عز و جل با آن نبی مرسل در طور جبل تکلم نمود و توراة بایشان ارسال و انزال فرمود و از تمامی انبیای پیشین رب العالمین او را ممتاز و سرفراز نمود، چنانچه معجزات مثل ید بیضا و تبدیل عصا باژدرها و شکافتن دریا و سایه انداختن بر مفارق قوم خود بدعا باو احسان و عطا فرمود و هیچ رب العلی یکی از آنها را از شما ظاهر و هویدا ننمود، پس دعوی نبوت و ادعای
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:168
رسالت شما بحسب عقل و الامر تبت جایز و رخصت نباشد لهذا دعوی تو مستحسن و مرضی هیچ امت نیست.
(1) حضرت رسول واجب الوجود فرمود که ای یهود تزکیه و ستایش نفس خود پسندیده واحد اقدس بلکه مقبول هیچ کس نیست، لیکن ای یهود حقیقت حال انبیای واحد متعال از من از روی صدق مقال بر سبیل اجمال استماع نمای تا بر حقایق آن عالم و واقف گردی:
ای یهودی بدان که بآدم علیه السّلام وزر و خطا رسید و از لباس عزت عریان و از مسکن جنان نومید و حیران گردید، و بعد از نزول بدار الغرور جهان مدت مدید سرگردان بود و سبب قبولی توبت ایشان چنان بود که گفت: بار خدایا من تو را التماس و سؤال بحق محمد و بجاه و جلال آل او مینمایم که از سر گناه من درگذری و مرا به رحمت خود بپذیری. همان که تشفع به من و بعترتم اولیای حضرت مهیمن نمود فی الفور رحیم الغفور او را مرحوم و مغفور گردانید و باعطای و احسان رتبه نبوت کرة ثانیه او را مبتهج و مسرور گردانید.
نیز حضرت شیخ المرسلین نوح علیه السّلام چون در سفینه نجات بحکم واهب الخطیئات متمکن گردید و کشتی آن حضرت در روی بحر بیکران متلاطم مواج بی‌پایان مانند خاشاک مضطرب و سرگردان بود در آن زمان نوح نبی با سکنه آن کشتی بغایت الغایت خائف و هراسان و متحیر و لرزان

گشتند، در آن حال ایزد متعال مجید حضرت شیخ الأنبیاء را باسامی سامی آن پسندیدگان ذو الجلال متذکر گردانید، فی الحال گفت: بار خدایا من تو را التماس و سؤال بحق محمد و بجاه و جلال آل آن حضرت مینمایم که مرا با اهل این کشتی از بلیات غرق و هلکات نجات داده بساحل امن و سلامت رسان. در همان محل حضرت عز و جل شیخ الرسل را با جمیع سکنه آن محل از خوف غرق و بلیه نجات و امان داد.

(1) و نیز چون خلیل الرحمن را نمرود مردود بدمدمه و فسون شیطان بآتش سوزان انداخت در همان حال آن نبی ذو الجلال متذکر و متوسل بحضرت محمد و آل علیهم السّلام گردید و گفت: بار خدایا من تو را التماس و استدعا بحق حبیب تو محمد و آل او مینمایم که مرا از این آتش و نیران نجات و امان عنایت نمائی. فی الفور رحیم علام آن آتش افروخته را بر آن نبی الاکرام بر دو سلام گردانید.

نیز حضرت موسی کلیم در هنگام مخاصمه فرعون لئیم و وقت مشاجره و منازعه با ساحران چون عصای خود را بحکم رحیم الرحمن القاء نمود و آن عصای بیجان ثعبان گردید، آن حضرت را خوف و رعب بی‌پایان بهم رسید، کلیم علیه السّلام در آن ساعات مناجات بقاضی الحاجات فرمود که: بار خدایا من ترا التماس و سؤال بحق محمد و بجاه و جلال آل او مینمایم که مرا از این خوف مطمئن و مشعوف گردان.

در آن بادی ملک تعالی خطاب بموسی علیه السّلام نمود که «لا تَخَفْ إِنَّکَ أَنْتَ الْأَعْلی» یعنی ای موسی باید که ترس و بیم بر خاطر واجب التعظیم خود راه ندهی بدرستی که تو بوسیله اعطای رتبه نبوت در جلالت شأن و رفعت بمکان ممتازی و چون مستشفع بشفعای کرام گشتی در محل رضا و امانی.

ای یهودی اگر موسی کلیم بادراک صحبت کثیر البهجت من خاطرش مستقیم نگردد و اقرار بنبوت من و ایمان برسالتم نیارد البته ایمان سابق او بهیچ وجه من الوجوه نفع باو نرساند پس نبوت او بی‌فایده و عبث گردد.

ای یهودی از ذریت من در آخر الزمان مهدی علیه السّلام بیرون آید و بعد از خروج آن حضرت عیسی بن مریم از آسمان بحکم قادر سبحان بواسطه نصرت و دریافت صحبت لازم المسرت آن خلاصه خاندان طیبین و طاهرین بزمین آید و بجهت تصدیق آن امام زمان در وقت ادای فرایض ایزد علام اقتدا بآن امام خاص و عام نماید و نماز دوگانه در عقب آن یگانه گوهر ولایت و نبوت بجای آرد و مزید درجه ثواب و عزت آن حضرت علیه السّلام گردد.

(و نيز در ذكر و بيان احتجاج نبى صلى اللَّه عليه و آله) (و اثبات دليل بر يهودان لجاج)

[احتجاج حضرت پیغمبر با چهل نفر از علماء یهود]

اشاره

(1) از حضرت ابی محمد الحسن بن علی العسکری علیه السّلام مرویست که فرمود ابن عباس روایت کند که من روزی در مجلس سامی و محفل گرامی حضرت رسول عالم حاضر بودم که چهل نفر علمای یهود اتفاق کرده از مدینه برآمدند و گفتند که بیائید تا به هیئت اجتماعی پیش آن کاهن دروغ گوی رفته روی بروی تکذیب و سرزنش او نمائیم زیرا که او از پیغام و کنایه از دعوی بی‌سرمایه خود متقاعد نگردد و گوید من بیقین رسول امین حضرت رب العالمین بر جمیع مخلوقم.
چون بخدمت آن رسول بیچون آمدند گفتند: یا محمد این معنی بر همه عالمیان واضح و عیان است که انبیای پیشین و رسل سابقین را معجزات بسیار و آیات بیشمار است و هر احدی از انبیا و رسل ایزد سبوح مثل آدم و نوح از تو بهتر بودند، تو چون رسول بیچون باشی؟.
چون کلام یهود لئام باتمام رسید سید الانام روی مبارک به اعلم ایشان عبد اللّٰه بن سلام آورده فرمود که ای یهود آیا راضی می‌گردید که حکم میان من و شما توراة سبحان بود؟.
یهود چون در آن مقام حاضر بودند و استماع کلام رسول علیه السّلام نمودند گفتند:
بلی یا محمد؛ اما حضرت آدم علیه السّلام بهتر از شماست زیرا که حضرت معبود او را بید قدرت خود ایجاد و خلقت نمود و روح که از بدایع صنایع حضرت سبوح است در او دمید و او را در صدر جنت خرامانید.
رسول صلی اللّٰه علیه و آله فرمود که آدم پدر من بود لیکن آنچه بمن حضرت مهیمن احسان و عطا فرمود بمراتب بسیار افضل از عطایا و تفضلات اله نسبت به آدم صفی اللّٰه است.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:171
(1) یهود گفتند: آن کدام است؟
نبی اللّٰه فرمود که آن عزت و کرامت و احترام و عنایت آنست که منادی اذان بفرمان ایزد غفار هر شبانه روز پنج بار این کلمات منظومة النجاة را تکرار نماید که
«اشهد ان لا اله الا اللّٰه و اشهد أن محمدا رسول اللّٰه»
و از این زمان الی یوم البعث و المیزان این ندا مستمر و عیان است و مسبح آدم نگفت که «اشهد ان آدم رسول اللّٰه». و لواء الحمد نیز در یوم القیام بحکم واحد علام بدست من مستقر و مستدام است و لواء در یوم الجزاء بدست آدم ابو البرایا نخواهند داد.
یهودان گفتند: یا محمد راست گفتی زیرا که همه آنچه ذکر کردی در توراة

موسی بن عمران مذکور و عیان است.
حضرت نبی اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: که این یکی بعد از آن یهودان گفتند: یا محمد موسی از تو بهتر است.
نبی اللّٰه تعالی فرمود که از چه وجه؟
یهودان گفتند: بواسطه آنکه حضرت خالق البریه چهار هزار کلمه بموسی کلیم علیه التسلیم تکلم نمود و با شما اصلا سخن و کلام ننمود.
رسول ایزد معبود فرمود که آنچه حضرت واجب الوجود به من اعطا نمود افضل و اکمل است از احسان و اعطای حضرت موسی علیه السّلام.
یهودان گفتند: آن کدام است؟

[تفسیر آیه اسری]

نبی اللَّه آخر الزمان فرمود که آن قرآن است چنانچه میفرماید «سُبْحانَ الَّذِی أَسْرى بِعَبْدِهِ لَیْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِی بارَكْنا حَوْلَهُ لِنُرِیَهُ مِنْ آیاتِنا إِنَّهُ هُوَ السَّمِیعُ الْبَصِیرُ» «1».
تفسیر آیه جلالت پایه: تنزیه و تقدیس سزاوار واحد مقدس ستاریست که

---
(1) سورة الاسراء: 1.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:172
محمد بنده خود را در بعضی از شب از مسجد الحرام که محیط است بحرم محترم کعبه معظمه یا از خانه ام هانی چه مکه و حریم او بالتمام مسجدند برد بجانب مسجد دور از مکه که آن بیت المقدس است، (1) آن چنان مسجدی که اطراف او را که ارض شام است گوید برکت تمام دادیم و آن عبارت از دو برکت است یکی دینی چنانچه آن مکان را مهبط وحی عز و جل و معبد انبیا و رسل ساختیم، دوم دنیوی بنوعی که آن مکان و محل را محفوف باشجار مشتمل بر انهار؟؟؟ بسیار و فواکه خوشگوار و سعت عیش بیشمار گردانیدیم.
از آنجا آن حضرت را بردیم تا دلایل و آیات خود را باو بنمائیم در اراضی شام و در باقی مواطن و مقام آسمان، بدرستی که خدای تعالی عالم و شنوای سخنان کفره جهلا در باب تکذیب تو سید الأنبیاء است و بنا باحوال مؤمنان در تصدیق رسول آخر الزمان است و هر یک این طایفه را بآنچه لایق و سزاوار باشد از احسان و اعطا و عقوبت و ایذا بآن رساند.
پس آنگاه و بعد از آن رسول الانس و الجان فرمود که ای یهودان چون من بر جناح جبرئیل سوار گشته از سماوات ستة گذشتم و بآسمان هفتم رسیدم و از آنجا بسدرة المنتهی که جنة المأوى در آن مقام و مأوى است رفتم و بساق عرش معلق گشتم، در آن محل ندائی از ساق عرش عز و جل بگوش هوش من رسید
«انی انا اللَّه لا اله الا أنا السّلام المؤمن المهیمن العزیز الجبار المتكبر الرؤف الرحیم»
. من در آن دم خدای عالم بچشم سر ندیدم اما بچشم دل دیدم، پس این درجه عزت و اعتبار بمراتب بسیار بیشتر از درجات موسى علیه السّلام است.
یهودان گفتند: راست گفتی یا محمد زیرا که در توراة موسى بهمین نوع مرقوم است. رسول فرمود این دو.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:173

(1) بر سیاران معارج عالی مقام سخن و سیاحان مدارج کلام نو و کهن در غایت وضوح و ظهور و در نهایت بروز و مشهور است که بنا بر آیه کلام ملک علام و قول حضرت سید الانام مقدمه معراج آن نبی صاحب اللواء و التاج بی‌شبهه ابرام و لجاج باثبات و احتجاج رسیده؛ و تفصیل این مقال علی سبیل الاجمال بدین منوال است:

[داستان معراج پیغمبر]

ایزد نبی متعال بعد از تقضی چند ساعت شبی از حرم مکه معظمه یا از خانه ام هانی که یکی از ازواج طاهرات سید البریات بود و خانه‌اش نیز داخل مسجد الحرام بود یا از مقام دیگر علی اختلاف الروایات بسعادت و اقبال نهضت اجلال از آن مقام بجانب شام نمود و آن مکان جنت نشان را از قدوم مسرت لزوم خود مشرف گردانید بعد از طواف بیت المقدس و زیارت هر یک از انبیای حق تعالی و تقدس و توقف اندک زمانی در آن مراقد اعیان عروج و صعود بآسمان و بر عجایب سماوات سبعه کما ینبغی و یلیق اطلاع از روی تحقیق یافت.
لکن در تاریخ وقوع این حال خلاف است که آیا در کدام سال بحکم لا یزال حضرت رسول متعال را این سعادت و اقبال روی داد و اکثر علمای اهل معرفت برآنند که معراج نبی الرحمه در سال دوازدهم از بعثت بود. و در شهور بر اختلاف مشهور است بعضی ربیع الاول و بعضی رمضان برخی شوال و گروهی ربیع الثانی و جمعی بیست و هفتم رجب گفته‌اند و این اشهر است.
و چون معراج رفتن حضرت از مکه به بیت المقدس بنص قرآن ثابت شده منکر آن از کافران است. و نیز عروج حضرت بسماوات و وصول بقرب و کمالات باحادیث مشهورة الروایات صحیحه که قریب بحد تواتر اشتهار یافته منکر آن بی‌شبهه و گمان ضال مبتدع و خاوی و مخترعست (نظم):
شاهد معراج نبی وافر استآنکه مقر نیست بدین کافر است
دستگه سلطنت این وصال‌نیست بپا مردی خبل و خبال
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:174 عقل چه داند چه مقام است این‌عشق شناسد که چه دام است این (1) و معتقد اکثر اهل اسلام خصوصا فرقه ناجیه شیعه اثنا عشریه اسکنهم اللَّه فی دار السلام آنست که عروج آن سرور علیه الصلوات و السّلام بروح و جسد مع سایر اندام بحیز انجام و انصرام رسید؛ و جمعی قصه نقل جسد را از عروج و صعود مانعند و آن جماعت ارباب بدعت و منکر بدایع قوت صنایع قدرتند (بیت):
آنکه سرشت تنش از جان بودسیر عروجش بتن آسان بود لیکن اعتقاد عوام اضلهم اللَّه آنست که جبرئیل امین علیه السّلام با فوج از ملایک رب العالمین بخدمت آن حضرت آمد، آن حضرت را از حجره ام هانی که بحرم نزدیک بود بمسجد الحرام برد و بعد از شق صدر و غسل قلب و تطهیر سایر بدن او را بر براق سعادت سوار گردانید. و باندک فرصتی آن حضرت را به بیت المقدس رسانید (نظم):
شبی رخ تافته زین دار فانی‌بخلوت در سرای ام هانی

رسیدش جبرئیل از بیت معموربراق برق سیر آورده از دور
قوی پشت و گران سیر و سبک خیزبدیدن دور بین وقت شد تیز روایت صحیحه از ائمه البریه علیهم السّلام و التحیه آنست که شق بطن یا صدر و غسل قلب خلاف واقع است.
و اصح و اشهر اقوال آنست که حضرت رسول ایزد تعالی در بیت المقدس رسل و انبیا و ملائکه را دیده و امامت آن جماعت کرده بعد از آن بر براق یا بر پر جبرئیل سوار گشته از حجره بمعراج آمده در آسمان اول آدم و در دوم عیسی و یحیی و در سیم یوسف و در چهارم یونس و در پنجم هارون و در ششم موسی و در هفتم ابراهیم علیهم السّلام را دید، آن حضرت صلی اللّٰه علیه و آله بر انبیای عظام سلام کرد و آن اعیان جواب رسالتمآب بر وجه اکرام و احترام دادند.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:175
(1) از آن وادی بسدرة المنتهی و از آنجا به بیت المعمور و از آنجا به کوثر و نهر الرحمه آمده جمیع این اماکن را بنظر درآورد و جبرئیل امین بقرب حجاب از مرافقت نبی المستطاب بازماند؛ رسول صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: یا اخی فراق تو شاق است.
جبرئیل گفت
لو دنوت بقدر الانملة لاحترقت
(بیت):
اگر یک سر موی برتر پرم‌فروغ تجلی بسوزد پرم از آنجا نبی الوری تنها حجاب نور و حجاب ظلمت را قطع کرده بمقامی رسید که براق از رفتار ماند تا آن حضرت برفرف مشرف شد و بپای عرش اعظم رسید و هزار مرتبه از حضرت رب العلی «ادن منی» استماع نمود و در هر مرتبه نبی الرحمه را ترقی و حالتی دیگر دست میداد تا قدم مسرت ملتزم بر سر «دَنا» نهاد و از آنجا بر منظر فیض‌گستر «فَتَدَلّٰی» جلوه‌گر شد و بخلوتخانه «فَکانَ قابَ قَوْسَیْنِ أَوْ أَدْنی» درآمد و اسرار «فَأَوْحی إِلی عَبْدِهِ ما أَوْحی» استماع از حضرت رب العلی نمود (نظم):
کلام سرمدی بی‌نقل نشنیدخداوند جهان بر چشم دل دید
بدید آنچه ز حد دیدن برون بودمپرس از ما ز کیفیت که چون بود و در بعضی از احادیث نقل شده که آن حضرت در هنگام تقرب بمواصلت و مکالمت ثناء حضرت الهی بکلمات
«التحیات للّٰه و الصلوات الطیبات»
بجای آورد و باعزاز و اکرام
«السّلام علیک ایها النبی و رحمة اللّٰه و برکاته»
مخاطب و معزز گشت و در تشریف این سلام امت متابعین خود را داخل ساخت و فرمود «السّلام علینا و علی عباد اللّٰه الصالحین» (بیت)

چو کرده وعده‌های حق گوش‌نکرده امت خود را فراموش بعد از مکالمت بسیار با حضرت ایزد غفار و تعیین فرایض بواسطه امت در اوقات لیل و نهار چون رخصت انصراف یافت در حین مراجعت درجات جنان و درکات
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:176
نیران را بالتمام فیض گستران پیغمبر جلیل القدر درآوردند و از آنجا به بیت المقدس آمده جانب مکه معظمه شد و کاروانهای قریش را نیز در راه دید. (1) تمامی این منظر میمنت اثر آن سرور سه ساعت و بقولی چهار ساعت بیشتر نبود (بیت):
راه ز اندازه برون رفته بودپی نتوان برد که چون رفته بود
عقل در این وادی حاشا کندعشق نه حاشا که تماشا کند چون در این باب حکایت بسیار و سؤال و جواب بیشمار است لهذا در آن مرام خوض و ابرام ننمودیم.
آورده‌اند که در بامداد آن شب که حضرت سید البریه از معراج مراجعت بمرقد استراحت خود نمود و حقایق آنچه مشهود او بود بر امت تقریر فرمود مؤمنان بعد از تصدیق تعظیم نمودند و کفره لئام استبعاد و عظیم نموده آن حضرت نشانهای بیت المقدس آن مسجد اقدس را در پیش نظر آن خاتم الرسل ممثل گردانید از هر چه نشان میطلبیدند کما هو حقه بیان میفرمود؛ چون از کاروان خود خبر گرفتند خبر تحقیق یافتند مطیعان تصدیق و متمرّدان تکذیب نمودند.
القصة حضرت رب العزه نبی الرحمه را بمعراج آسمان عروج بواسطه آن نمود تا انتهای ملک و ملکوت را از مزایای احسان الحی الذی لا ینام و لا یموت ملاحظه نموده بعد از مراجعت حقیقت آنها را بامت وانمود کند که مقر و منکر بر حقایق آن امر مطلع و باخبر گردند.

[فضیلت رسول ایزد منان بر حضرت نوح]

پس آنگاه یهودان گمراه گفتند: یا محمد نوح شیخ المرسلین بیقین از شما بهتر است.
رسول گفت: از چه وجه؟
گفتند: بواسطه آنکه آن حضرت صاحب سفینه سلامت و پسندیده حضرت

بوده چنانچه او را با اهل کشتی در مأمن سلامت نگاه داشت و باقی موجودات را به بلیه طوفان گذاشت.
(1) نبی ایزد معبود فرمود که ای یهود آنچه عز و جل بمن احسان و اعطا نمود افضل از اعطای حضرت سبوح بحضرت نوح است.
یهود از حضرت نبی الاکرام کیفیت حقیقت آن را استعلام نمودند.
نبی المحمود فرمود که نهری در آسمان واهب سبحان بمن اعطا نمود که مجرای آن از تحت العرش ایزد دیان است و در کنار آن جویبار هزار قصر زرنگار که خشت آن قصور یکی از نقره و یکی از طلای آبدار است و گیاه آن بستان زعفران و سنگریزه‌های آن مکان یاقوت و مرجان است و خاک آن محل مفیض مشک ابیض است ای یهود آن مکان متعلق بمن و امتان من است و این در رتبه و کمال افضل از مراتب نوح نبی عز و جل است. و حقیقت این کلام در قرآن لازم الاذعان مذکور و عیانست که «إِنَّا أَعْطَیْناکَ الْکَوْثَرَ».
یهود بعد از تصدیق سید الانام گفتند: یا محمد همین کلام مرغوب شما در تورات موسی مکتوب است این احسان ایزد تعالی بشما باعتقاد ما بسیار بسیار بهتر از احسان واهب سبحان بنوح علیه سلام الملک الدیانست.
آن حضرت صلی اللّه علیه و آله و سلم فرمود: این سه.

[فضیلت رسول ایزد منان بر حضرت ابراهیم]

پس آنگاه یهود گمراه گفتند: ابراهیم خلیل از شما در رتبه تفضیل دارد.
نبی الجلیل فرمود که درجه تفضیل خلیل کدام است.
گفتند: وجه آنکه واهب جمیل رتبه عالیه خلت را بخلیل تکمیل گردانید.
حضرت نبی الحبیب فرمود که اگر ابراهیم خلیل اللّٰه منیب است من خلیل حبیبم. یهود گفتند: وجه تسمیه شما به محمد چراست؟.
رسول صلی اللّٰه علیه و آله فرمود که چون نام بیچون محمود است ایزد عالم نامم را از اسم گرامی خود اشتقاق نمود مرا محمد و امتانم را حامدین نامید.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:178
(1) یهود گفتند: یا محمد راست گفتی که رتبه کمال تو افضل از درجه حال ابراهیم خلیل ملک متعال است.
حضرت نبی اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: این چهار.

[فضیلت حضرت نبی عربی بر عیسی بن مریم]

یهود گفتند: یا محمد عیسی باعتقاد ما جمیع مردم بنی اسرائیل بهتر از شماست.
رسول انام فرمود وجه آن کدام است؟
گفتند: وجه آنکه روزی عیسی علیه السّلام در عقب بیت المقدس بعبادت ایزد اشتغال داشت در آن هنگام شیاطین با تبعه لئام قصد حمل عیسی علیه السّلام از آن مقام نمودند، جبرئیل علیه السّلام بامر قادر علام پر خود را بر روی آن مردم ظلام زده همگی آن لئام را بدار الملام نیران انداخت و خاطر آن نبی الاکرام را از آن کفره ملاعین شیاطین مطمئن ساخت.
حضرت رسول صلی اللّٰه علیه و آله فرمود که آنچه واجب الوجود بمن اعطا نمود افضل از رتبه کمال روح اللّٰه خود آمده بود.
یهود احبار از سید الابرار استفسار و استفهام عنایت رب الارباب به آن رسالتمآب نمودند.
آن نبی الوهاب فرمود که من با اصحاب بامداد مالک الرقاب در روز بدر از قتال مشرکین آسوده خاطر از آن سفر نصرت اثر مراجعت بمقام و مقر خود مدینه طیبه نمودیم و در هنگام دخول آن نگین بهشت قرین بغایت گرسنه بودم و بی‌نهایت حرارت داشتم.
همان که بمدینه نزدیک شدم زن یهودیه با جفنه که در آن بزغاله بریان و نان بود باستقبال من پیش آمد و در آستین قلیلی از شکر و آن جفنه در سر داشت، و بمجرد رؤیت من با شکفتگی تمام شروع در دعاء و سلام نموده فرمود که شکر و سپاس و ستایش بی‌اندازه و احساس سزاوار واهب کریم و قادر رحیمست که شما را یا نبی اللّٰه بصحت و سلامت برای ما زمره احبا با ظفر و نصرت بمدینه مراجعت فرمود بر جان
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:179
سکنه این بلد منت گذاشت تا همگی را مشرف فرمودند، (1) من ای نبی مهیمن نذر با حضرت ذو المنن کردم که چون شما بسعادت و اقبال از جهاد کفره ضال صحیح و سالم و مظفر و غانم معاودت بمدینه نمائی من آنچه لایق مأکول شما باشد بواسطه شما ذبح نمایم، الحال از این بزغاله که خود تربیت کرده‌ام چیزی نداشتم که از این عزیزتر در نزد من باشد فلهذا این را بریان کرده با قلیلی از شکر و نان بشما آوردم تا بسعادت بأکل این منت بجان من حزین گذاری و بجهت من طلب غفران از ایزد سبحان نمائی و مرا باین مرحمت سرفراز فرمائی.
حضرت میفرماید که من بمجرد شنیدن این سخن از آن عجوزه از بقله شهبا فرود آمدم و دست بر آن بزغاله بریان زدم تا تناول نمایم، در همان

زمان بحکم قادر منان آن بزغاله بزبان بنطق و بیان درآمد و از جای برخاست و بقوایم أربع بایستاد و گفت:
ای نبی الابرار دست از من بدار که مرا این عجوزه نابکار مسموم یعنی زهردار گردانید من نیز دست از آن بداشتم یهودان گفتند که این رتبه حال تو بسیار بهتر از حال عیسی علیه السّلام است.
رسول صلی اللّٰه علیه و آله فرمود که این پنج.

[فضیلت رسول ایزد منان بر حضرت سلیمان]

بعد از آن یهودان گفتند: یا محمد یک سؤال ما باقیست، بعد از سؤال آن مرام دیگر اقامت در این مقام بر ما حرام است.
سید الانام فرمود که هر سؤال که شما را بود عرض نمائید و بجواب آن بامداد توفیق ایزد وهاب مستعد و کامیاب خواهید شد.
یهود گفتند: یا محمد! سلیمان پیغمبر علیه السّلام برتبه و قدر از شما بهتر بود.
حضرت نبی ایزد معبود رتبه خیریت را از آن طایفه استعلام نمود.
گفتند: بواسطه آنکه خدای عز و جل از برای آن نبی عادل، شیاطین و انسان و جن و پریان و ریاح و سباع و باقی جانوران را مسخر گردانید.
نبی قادر خلاق فرمود که ایزد تعالی دابه براق را برای من مسخر گردانید که آن
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:180
بهتر از جمیع جانوران دنیا و ما فیها است، (1) و آن مرکبی است از مراکب جنان که واهب سبحان بجهت رکوب پیغمبر آخر الزمان ایجاد و خلقت نمود که از خطوط شعاع نظر بغایت تیزتر است و با باد صرصر همتک و همسر، روی آن مرکب متشابه روی انسان و سم آن مثل حوافر اسبان و دمش مثل ذنب گاوانست، از حمار بزرگتر و از استر کوچکتر.
آن سبکسیر عنانی که چو گرمش سازنداز ازل سوی ابد وز ابد آید بازل
قطره‌ها کش دم رفتن چکد از پیشانی‌شبنم‌آسای نشیند گه رجعت بکفل
زین آن دابه بادپای یاقوت حمرا و رکابش دره بیضا بحکم واهب علام، آن دابه را هفتاد هزار لجام است که تمامی آن از طلای خالص است. حضرت قادر اکبر آن دابه مبارکه را دو بال و پر که هر دو مکمل است بدر و زبرجد و یاقوت و جواهر عنایت فرمود و در میان دو چشم آن مرکب رسول اله مکتوبست که «اشهد ان لا اله الا اللّه لا شریک له و اشهد أن محمدا رسول اللّه».
یهود در آن حال گفتند که یا محمد راست گفتی زیرا که موافق کلام صدق التیام تو در توراة موسی علیه السّلام مکتوب و مرقومست.
پس آنگاه گفتند: یا محمد بی‌شبهه و گمان این عنایت و احسان قادر منان بشما بسیار بهتر از اشفاق و احسان حضرت ایزد سبحان بسبب سلیمان علیه سلام الملک الدیانست.
بعد از آن یهودان بخدمت سید البریه بوسیله ارشاد و هدایت نبی حضرت رب العزت از بیدای غوایت و ضلالت پای بشهرستان توفیق معرفت گذاشته طریق دین و آئین سید المرسلین برداشته از سر صدق و اخلاص

تمام متکلم بکلمه طیبه «اشهد أن لا اله الا اللّه وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا رسول اللّٰه» گشتند و همگی آن طایفه مؤمن و مخلص شدند.
حضرت سید الانام از اطاعت و اسلام آن جماعت اظهار مسرت تمام نمود و فرمود که نوح شیخ الأنبیاء علیهم السلام بنا بر آیه کلام ایزد علام «فَلَبِثَ فِیهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلّٰا خَمْسِینَ

عاماً» «1» (1) نهصد و پنجاه سال در تمامی لیالی و ایام شهور و اعوام آن طایفه عاقبت و خام را بایمان و اسلام دلالت و دعوت بحجت و الزام نمود و از آن لئام بمضمون صدق مشحون آیه کلام «وَ ما آمَنَ مَعَهُ إِلّٰا قَلِیلٌ» «2» اندکی بشرف اسلام مشرف و باسرانجام شدند.
حضرت نبی الاکرام در آن هنگام فرمود که ای معشر اهل اسلام مرا بامداد توفیق قادر علام در سن قلیل نذیر و عمر یسیر جمعی کثیر تابع شدند که مثل عدد آن گروه در طول عمر حضرت نوح بسعی آن برگزیده ایزد سبوح اطاعت امر رب الملائکة و الروح نکردند و آن حضرت شکایت از ایذا و ستوه آن کفره انبوه بحضرت قادر باشکوه برده و فنای آن اشرار از حضرت آفریدگار درخواست نمود که «رَبِّ لا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكافِرِينَ دَيّاراً». «3»

بعد از آن حضرت نبی الرحمه فرمود که ای اصحاب دین و ملت از تمامی اصناف امت انبیا و رسل بر ملت یک صد و بیست فرقه در روز قیامت داخل جنت واهب بیمنت گردند از آن جمله هشتاد فرقه از امت من باشند.
و نیز رسول حضرت ایزد وهاب فرمود کتابی که ایزد مهیمن عز و جل بمن منزل و مرسل گردانید آن کتاب عز و جل ناسخ کتب سایر انبیا و رسل است و بعضی اشیا که انبیای سابق بحکم ایزد خالق مأمور بودند که حرمت آنها را بامت رسانند من از حضرت رب غفور مأمورم که امت خود را بحلیت آن اشیا واقف سازم.
چنانچه موسی بن عمران بحرمت صید حیتان بحر در روز شنبه و در نهی و زجر آن آمده و گفت ای قوم حکم ایزد مجید صادر گردید که هر کسی که اصطیاد حیتان

---

(1) سورة العنکبوت: 14
(2) سورة هود: 40.
(3) سورة نوح: 26.

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:182

بحر کند در روز مذکور البته آن کس از صورت بشر مسخ شده بصورت میمون گردد، (1) و چون آن قوم مرتکب آن امر منکر گشتند صورت قرده قبیح منظر شدند؛ اما واهب منان مرا بامتان تجویز و تحلیل اصطیاد حیتان در جمیع ایام نمود و مرا امر و حکم باعلام امت در باب حلیت آن فرمود و عزیز وهاب در کتاب مستطاب در این باب آیه ارسال و انزال گردانید چنانچه فرماید «أُحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ وَ طَعامُهُ مَتاعاً لَكُمْ». «1»
و بر یهود شما بالتمام اکل شحوم حرام بود و قادر علام بمن حکم نمود که بر امت خود حلیت اکل شحوم را اعلام نمایم.
و نیز خدای عز و جل بنا بر آیه «إِنَّ اللَّهَ وَ مَلائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِيماً» «2» خود درود و تحیت من فرستاد و بمؤمنان حکم فرمود که در آن باب ارباب ایمان و ایقان بحضرت قادر خلاق اقتفا نمایند چنانچه ملائکه کرام در تحیت سید الانام اقتفا بمهیمن علام نمودند.
بعد از آن رسول آخر الزمان فرمود که خدای تعالی مرا در کتاب لازم العزت خود برأفت و رحمت متصف و بآن شرف و اکرام مشرف گردانید چنانچه فرماید «لَقَدْ جاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ ما عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ» «3» تفسیر آیه جلالت پایه و اللّه اعلم

بالبداية و النهاية آنست: رسول كه او بغايت عزيز در نزد خداى عز و جل است و از جنس شما بر شما مرسل گردانيد كه هر چه شما اراده كنيد در آن مجد و ساعى ما لا كلام در انصرام و انجام است، و آن حضرت بر مؤمنان بغايت الغايت رؤف و رحيم و مهربان و كريم است در دنيا و عقبى.
و نيز حضرت رسول معبود در همان محل و مكان فرمود كه خداى عز و جل آيه‌اى بواسطه من منزل نمود كه هيچ احدى از امم با من تكلم ننمايد مگر آنكه قبل

---

(1) سورة المائدة: 96.
(2) سورة الاحزاب: 56.
(3) سورة التوبة: 128

از تكلم چيزى تصدق بمردم نمايد، (1) و اين شفقت و احسان بجهت هيچ پيغمبرى از پيغمبران ننمود بنوعى كه حقيقت آن را در قرآن لازم الاذعان بيان فرمود كه «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذا ناجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَىْ نَجْواكُمْ صَدَقَةً» «1».
معنى آيه وافى هدايه آنكه اى مؤمنان هر گاه اراده سر و نجوى يا مكالمه با حضرت سيد الورى نمائيد اول صدقه در راه خداى تعالى بدهيد كه چنين نبى بشما احسان و اعطا نمودم بعد از آن بشرف ادراک صحبت كثير البهجت حضرت نبى الرأفة مشرف شويد.
بعد از نزول آيه اين امر بر جميع امتان واجب و لازم گرديد و بعد از بعضى از زمان، حضرت ايزد منان از روى مرحمت و احسان اين امر از مسلمانان رفع نمود.

نیز از حضرت ابی محمد الحسن بن علی العسکری علیه السّلام منقول و مرویست که ثوبان روایت کند که یهودی بنزد سید العربی آمده گفت: یا محمد مرا مسأله‌ایست از تو سؤال مینمایم باید که مرا بحقیقت آن مطلع گردانی.
در آن دم از جای برجستم و گفتم: ای یهودی چرا رعایت طریقه ادب را مرعی نداشتی و نگفتی یا رسول اللَّه.
یهودی گفت: من او را بهمان نام که بیشتر اهل او میخواندند مذکور میگردانم و نام دیگر بجهت او نمیدانم.
پس آنگاه آن یهودی گمراه گفت: یا محمد یقین آیه کلام ایزد اکبر «یَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَیْرَ الْأَرْضِ وَ السَّماواتُ» الخ «2» بنظر شما رسیده پس در آن روز مردمان

---

(1) سورة المجادلة: 12.
(2) سورة ابراهیم: 48.

در کدام مکان مقام و آرام گیرند؟ (1) حضرت سید البشر فرمود که مکانیست مظلم قریب بمحشر خلایق یکسر در آن محل و اله و متحیر باشند.
چون آن یهود جواب سؤال خود مطابق اعتقاد خود از حضرت نبی المحمود استماع نمود فی الفور سؤال نمود که: یا محمد اول طعامی که اهل جنت در آن محل شرف و کرامت تناول نمایند کدام است؟
حضرت رسالت پناهی فرمود که نخستین طعام اهل بهشت جگر ماهی است که الذ مطعومات آن محل و مکان است بحکم ایزد منان.
باز آن یهودی از حضرت سید الانام استعلام نمود که آن طایفه نیکو سیر سرانجام را بعد از اکل آن طعام بر اثر آن از چه نوع طعام اطعام ایشان در جنان نمایند؟
رسول آخر الزمان فرمود که جگر گاو و بز است که آن نیز در پیش اهل جنت بغایت پسندیده و معتبر است.
در آن دم یهودی از سید عالم پرسید که اول شراب که سکنه آن عالی مقام بعد از طعام شرب نمایند از کدام انهار و عیون جنت بی‌بدیل است؟
حضرت نبی الجمیل فرمود که آن آب از عین سلسبیل است.
یهودی گفت: یا محمد جواب سه سؤال از روی صدق و صواب فرمودی اما از تو از حقیقت یک مسأله سؤال مینمایم که بغیر انبیا و رسل ایزد وهاب

هیچ احدی را قدرت جواب آن از روی صدق و صواب نیست زیرا که حضرت اله بغیر از زمره انبیا حقیقت آن را بر هیچ احدی آگاه نگردانید.
نبی الاکرام فرمود که مسألت کدام است؟
یهودی گفت: یا محمد مشابهت و مماثلت ولد گاه به اب و گاه به ام بچه وجه حقیقت منتظم است؟
نبی الاکرام فرمود که آب منی مرد بصفت بیاض و غلظت و آب منی زن بصفت
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:185
زردی و رقت است، (1) بعد از انزال اگر آب مرد در بالای آب زن متمکن گردد و آب زن در ته قرار گیرد چون در این حال غلبگی بآب رجال است فلهذا صانع مصور آن فرزند را بصورت پسر گرداند وجه تشابه و تماثل به اب و قبایل او همین است. و گاهی که آب منی نسوان بر آب مردان زیادتی کند چنانچه آب زنان در علو قرار گیرد و آب مردان در سفل نشیند بامر خالق مصور آن فرزند بصفت دختر گردد، وجه مشابهت فرزند تمام و مماثلت او بسایر حمیم و اقوام مادری همین است.
بعد از آن رسول آخر الزمان روی بآن یهود و سایر اصحاب گرام نموده فرمود که بآن خدای که ایجاد فطرت من بید علم و قدرت او منوط و مربوط است که مرا تا بهنگام سؤال یهودی اصلا هیچ گونه اطلاع بر حقیقت حال آب نسوان و رجال نبود، حضرت واهب متعال مرا از حقایق آن احوال بعد از سؤال یهودی مطلع بر سبیل استعجال گردانید تا قطع ابرام و لجاج این یهودی بدلایل و احتجاج نمایم.
چون آن یهود عاقبت نابهبود اجوبه اسئله خود استماع نمود بهمان طریق میز خویش مراجعت فرمود (و هو حسبی و نعم المعبود).

(ذکر بیان آنچه در غزوه تبوک و در غیر آن مکان مثل لیلة العقبه) از حضرت نبی السراج با منافقان لجاج از روی الزام و احتجاج واقع و سانح گشت

اشاره

(2) ایضا حضرت ابی محمد الحسن بن علی العسکری علیه السّلام میفرماید که کفره و فجره در لیلة العقبة قصد قتل نبی الرحمه کرده جمعی از آن گروه ابتر در آن سفر نصرت اثر ملتزمین رکاب ظفر انتساب آن سرور بودند و گروه دیگر از مرده آن منافقین بیدین از رفاقت سید المرسلین صلی اللَّه علیه و آله تمرد نموده قصد قتل امیر المؤمنین علیه السّلام در مدینه مکین گشتند و همت بر قتل علی گماشتند، زیرا که آن طایفه وخیم العاقبة مکرر از حضرت سید البشر در سفر و حضر تعریف امیر المؤمنین حیدر
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:186
استماع نمودند و بدان وسیله عداوت و دشمنی آن ولی رب العزت را در قلوب محبت مسلوب خود متمکن نمودند و در فکر دفع و قتل آن سرور بودند غایة الامر فرصت نمییافتند.
(1) تا در آن وقت که نبی المحمود قصد غزوه تبوک نمود آن منافقین رشک و کین و نفاق خود را با رسول سید المرسلین بواسطه آنکه آن حضرت تعریف و توصیف بزرگی امیر المؤمنین علی علیه السّلام و عظمت شأن آن امام المتقین مینمود، در خاطر ظلمت مآثر خود مضمر میداشتند لیکن بوسیله غلبگی رسول ایزد منان بر ایشان چون آن منافقان دست تعدی و تسلط بر آن اعیان نداشتند عداوت ظاهر نمی‌نمودند.
و چون سید المرسلین بحکم ارحم الراحمین به پیام جبرئیل امین امیر المؤمنین علی علیه السّلام را در مدینه بهشت قرین نائب مناب و جانشین خود گردانید بموجب آنکه آن حضرت مطلع بر حسد و عداوت منافقین در حق امیر المؤمنین علیه السّلام بود و میدانست که آن منافقان بمجرد اطلاع بر توقف امیر المؤمنین در آن مکان آن را بر معنی دیگر حمل نمایند و گویند محمد ابن عم خود را بخوف آنکه مبادا در دست اعدا کشته شود در خانه نگاه داشته و ما را بجهاد مجبور میگرداند، فلهذا نبی الوری در مجمعی که اکثر منافقان نیز در آن مجلس حاضر بودند فرمود:
ای معاشر المسلمین جبرئیل امین از قبل رب العالمین بنزدیک من آمده میگوید که حضرت علی الاعلی بتو سلام و دعا میرساند و میگوید که رفاقت امیر المؤمنین حیدر با تو ای سید البشر در این سفر خیر اثر متمکن و میسر نیست، باید که امیر المؤمنین علیه السّلام را نائب و جانشین در بلدة الامین مدینه بهشت قرین گردانی و خود بسعادت و اقبال بآن سفر مسرت آمال نهضت و اجلال نمائی.
و اگر تو ای نبی الواهب رفتن سرور غالب علی بن ابی طالب علیه السّلام

الملک الصائب را با اصحاب بآن سفر خیر اثر انسب و اولی و الیق و احری دانی خود بسعادت باید که در مدینه استقامت نمائی و علی را بخیر و سلامت با اصحاب امر بمسافرت فرمائی

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:187

لیکن اولی و انسب مسافرت تو ای اشرف دودمان لؤی بن غالب از مدینه و استقامت علی بن ابی طالب در آن بلده با سکینه است (1) زیرا که من که حضرت مهیمنم علی را یکی از آن دو نفر میدانم که اطاعت من از روی صدق و اخلاص نمودند و هیچ احدی را بجلال و بزرگی و کثرت ثواب این دو نفر محمد و علی نمیدانم.

چون رسول بیچون بحکم خدای تعالی آن ولی اللّه را در مدینه گذاشت و خود با اصحاب راه تبوک برداشت منافقان در شأن عالیشان علی علیه السّلام سخنان فراوان گفتند چنانچه میگفتند حضرت رسول از علی خاطر ملول است بلکه رسول بیچون مرافقت علی را با خود در طریق سفر میمون نمیداند و از مصاحبت علی کراهیت دارد.

همان که سید الانام با اقبال و سعادت از مدینه بیرون رفت در آن وقت آن کفره فجره فرصت یافته در جمیع محافل و مقام بتکرار آن کلام کذب التیام اشتغال داشتند و چون سخنان آن لئام بسمع امیر المؤمنین علیه السّلام رسید تاب مقالات فاسده آن عوام نیاورده، بناء علی هذا در عقب حضرت نبی الواهب از شهر مدینه بیرون رفته بسعی تمام در طریق در سلک رفقای آن نبی الشفیق رفیق شده ملحق مستسعد آن رکاب ظفر انتساب گردید و آنچه از اصحاب نفاق و ارباب شقاق استماع نموده بود بسمع شریف سید الأنبیاء رسانید.

آن حضرت فرمود: یا علی چه چیز تو را در استقرار و اطمینان مدینه و توطن آن مکان مانع است؟

علی علیه السّلام گفت: یا سید الرسل حکم شما بنا بر امر عز و جل مطاع و بنده مطیع است اما چون از آن قوم زبون چنین و چنین شنیدم خواستم که معروض رای فیض اقتضای شما گردانم.

رسول صلی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: یا علی تو راضی نیستی که در نزد من مانند هارون در نزد موسی باشی و چنانچه وصی و جانشین و نایب مناب و قائم مقام موسی بود تو در نزد من برادر و ابن عم و داماد و نائب مناب و قائم مقام من باشی الا آنکه بعد از من پیغمبری

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:188

نخواهد بود و اگر میبود تو میبودی، باید که خاطر از طرف اهل ضلال و منافقین جمع نموده کفیل حال و تکفل امانی و آمال خود واهب متعال را دانسته مراجعت بمدینه نمائی.

(1) آن حضرت بمجرد رخصت انصراف از آن زبده آل عبد مناف استرجاع به یثرب مأمن اقامت و موطن استقامت خود نمود.

[داستان منافقین با حضرت امیر المؤمنین]

اما مرده منافقین بیدین که اتفاق بر قتل امیر المؤمنین نموده بودند همواره در فکر بودند: بالاخره رأی آن قوم ابتر بر آن مقرر گشت که معبر آن امام جن و بشر را محتفر گردانند.
لهذا در آن راه بمقدار پنجاه ذراع طولا و بیست ذراع عرضا حفر نمودند و در بالای آن چاه خاشاک و گیاه ریخته پوشانیدند و تراب قلیل که از آن حفر مرئی و ظاهر نگردد ریختند و آن راهی بود که آن سرور را بغیر آن معبر طریق و مسلک دیگر نبود و آن حفیره بغایت وسیع و عمیق بود و حوالی اطراف آن محفور زمین سنگستان و پر از توده‌های ریگ روان بود.
و آن گروه ابتر معین و مقرر کرده بودند که بعد از وقوع امام الانس و الجان در آن حفیره آن را از احجار آن مکان محشو و ملیان گردانند تا آن حفیره در آن راه مشهد قتل آن ولی اللّه باشد.
اتفاقا روزی آن امام علیه السّلام بواسطه انصرام و انجام امری که مقصد آن قدوه انام بود اراده عبور از آن معبر پر خطر نمود، چون قریب بآن محل مقرر رسید مرکب آن ولی مجید بوی حفیره شنیده گردن خود را برکشید و حضرت ایزد حمید نیز گردن آن مرکب را آن مقدار طویل گردانید که لب خود را بگوش غیب سروش آن منبع فضل و هوش رسانید و آن بی‌زبان در آن زمان بحکم و فرمان ایزد سبحان بنطق و بیان درآمده گفت:
یا امیر المؤمنین حیدر پیش نظر شما محتضر است که این منافقین ابتر همگی یکسر اتفاق بر قتل تو سرور کردند و یقین که ایزد اکبر ذات خجسته اثر بر این حفر
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:189
مطلع و باخبر گردانید باید که مراجعت بمقر عز و کرامت خود نمائی و از این طریق پرخطر عبور و مرور ننمائی.
(1) ولی حضرت غنی امیر المؤمنین علی علیه سلام اللَّه تعالی گفت «جزاک اللَّه من ناصح خیرا» ای دابه چنانچه تو بحکم خالق اکبر مدبر تدبیر من شدی و مرا از حقایق این حفر مطلع و مخبر گردانیدی امید است که از حضرت مهیمن باری جزای خیر یابی بدرستی و راستی که خدای تعالی تو را از صنایع و بدایع جمیله خود خالی نگرداند بلکه ترا احسن مراکب و بهترین جمیع انواع آن گرداند.
اما چون آن قائل قول لو کشف و صاحب سر من عرف بدان مکان محفور مشرف گردید فی الفور دابه از خوف وقوع در آن حفر مستور سر از مرور و عبور بازداشت و همان جا توقف نمود.
حضرت امیر المؤمنین علی فرمود که ای دابه بحکم حضرت اله روی بسیر

و سلوک راه آر و تأنی و توقف در مسیر روا مدار که حضرت آفریدگار احد ما و تو را صحیح و سالم بمقصد رساند، زیرا که قادر مجیب ذات و شأن ترا بغایت الغایت بدیع و عجیب گردانید و خدای تعالی و تقدس که ترا از صنایع اقدس خود اختراع و ایجاد نمود یقین ما و ترا از وقوع در این حفیره نجات داده از این بلیه مطلق العنان و آزاد خواهد فرمود.
در آن ساعت آن دابه به رفتن مبادرت و مسارعت نمود فی الفور عز و جل خس و خاشاک و گیاه آن ره محفور را بغایت سخت و استوار و محکم و برقرار داشته و آن محفور مثل زمین صلیب غیر منفور گردید تا آن ولی رب غفور از آن مکان محفور عبور و مرور نمود.
باز آن فرس بامر واجب تعالی و تقدس گردن خود را دراز گردانید تا لب خود را بگوش آن امام با فضل و هوش رسانید و گفت: یا امیر المؤمنین علی حضرت رب العالمین شما را بسیار بسیار گرامی و با تمکین گردانید چون شما را از این حفر خاوی
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:190
گذرانید.
(1) ولی رب غفور فرمود که ای دابه عبور و مرور ما و تو از معبر پر خطر و مکان بلیت اثر محض از عنایت بیغایت ایزد اکبر و از واسطه آن نصیحت معبر تو بود که بمن کردی.
پس آنگاه ولی اللّه روی فرس بجانب کفل که مقابل آن معبر پر خطر بود بگردانید و با جمعی از اصحاب که در طریق سیر و سلوک آن در خدمت آن ولی ایزد شفیق مستفیض و رفیق بودند که بعضی آن گروه در خلف آن امام و طایفه‌ای در قدام میبودند خطاب فرمود که ای معشر مسلمانان حقیقت حفر این معبر چنین و چنان است، و امر بکاویدن آن مکان نمود.
همان که شروع در کاویدن آن معبر نمودند در ساعت خاشاک و گیاه آن راه فرو ریخت و چاه در آن معبر بغایت وسیع و پر خطر ظاهر گردید که احیانا اگر احدی اراده سیر از آن مسیر نمودی بی‌شبهه و گمان آن کس در آن چاه بی‌پایان افتادی و جان بقابض آن سپردی.
اما اصحاب و سایر قوم چون مشاهده و ملاحظه آن نمودند اظهار تعجب بسیار و فزع و هول بیشمار فرمودند، حضرت امیر المؤمنین علی علیه السّلام فرمود که ای قوم میدانید که این کار از چه طایفه وخیم العاقبه بحیز اصدار و صدور یافته و این عمل شنیع معمول کدام بی‌توقع است.
اصحاب در جواب حضرت ولایتمآب گفتند که حقا و کَفی بِاللَّهِ شَهِیداً که اصلا ما را اطلاع نیست که امثال این جرأت و حرکت از کدام جماعت بی‌سعادت مصدر گردید.
ولی ایزد تعالی و تقدس گفت: ای یاران اللّه این فرس بوسیله اعطای تفرس واهب اقدس به او از کیفیت این کار و تدبیر این کردار مطلع است.

آنگاه آن امام الجن و الانس روی بفرس خطاب فرمود که ای دابه به آن خدای
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:191
تعالی و تقدس که جان بتو ارزانی داشته ترا صاحب حدس گردانید که آنچه از حقایق این احوال بر تو ظاهر و واضح است بیان نمائی.
(1) آن فرس بموجب قسم آن ولی ایزد مقدس گفت: یا امیر المؤمنین هر گاه خدای عز و جل اراده تقدیر فعل از روی الزام و احتجاج نماید و جهال ضال قصد نقض آن افعال نمایند یا آنکه جهال اراده وقوع بعض افعال و ایجاد بندی از اعمال فرمایند و قادر فعال اراده نقض آن افعال نماید در این هر دو حال غالب قادر فعال و مغلوب طایفه جهال آید.
بعد از آن حیوان بنطق و بیان درآمد و گفت: این عمل فلان و فلان و فلان است تا ذکر تمام اسامی ده نفر از اهل نفاق که یکسر مواطاة و سازش با بیست و چهار نفر که آنها در سفر نصرت اثر غزوه تبوک رفیق طریق سید البشر بواسطه تدبیر قتل آن پیغمبر جلیل القدر بودند، نمود، و نیز تدبیر آن فعل منکر در عقبه بدر کرده بودند لیک حضرت رب العالمین در پی محافظت نبی خود سید المرسلین و ولی خود امیر المؤمنین است پس بی‌شبهه و گمان غلبگی کافران بر قادر سبحان بموجب عقل و عرفان ارباب ایمان و ایقان محال ظاهر و عیان است.
در آن حال بعضی از اصحاب اشاره بحضرت ولایتمآب نمودند که کتاب در آن باب بحضرت رسالتمآب نویسد و مسرعی بشتاب بخدمت نبی الوهاب فرستد.
ولی مالک السعادت فرمود که ای اصحاب رسول ایزد خالق بخدمت نبی الحق محمد صلی اللّٰه علیه و آله و سلم اسرع و احق و اولی و اسبق است از اخبار یقین که حضرت ارحم الراحمین پیغمبر خود سید النبیین را از حقیقت سازش و حرکت منافقین مخبر و مطلع گرداند.
در همان زمان که امام الانس و الجان بر محبان بین و عیان میگردانید قضا را در همان ساعت حضرت رسالت بعقبه تبوک رسید و بتقدیر عزیز مجید اکثر منافقان در آن مکان حاضر بودند، چون رسول حضرت ذی الجلال بسعادت و اقبال در آن محال نمود فی الحال باحضار همگی آن قوم شوم در همان مرز و بوم حکم و امر فرمود.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:192
(1) بعد از اجتماع منافقان بلکه سایر خلقان رسول ایزد سبحان روی مبارک به آن قوم آورده فرمود که اینست جبرئیل امین که از قبل حضرت اکرم الاکرمین آمده مرا از حقایق کید منافقین که در باب قتل ولی حضرت ارحم الراحمین امیر المؤمنین انگیخته بودند اخبار و اعلان مینماید که آن فجره بیدین برای دفع امیر المؤمنین تدبیر چنین و چنین کردند لیکن قادر

سبحان از مزایای احسان خود و از عجایب معجزات و نشان چنین و چنان از آن حضرت دفع اذیت و رفع بلیت نمود.
ایزد مختار آن زمین محفور را تحت سم اسب حیدر کرار محکم و استوار گردانید تا امیر المؤمنین با سایر رفقای ایشان از سواران و پیادگان از آن مکان با جمعیت خاطر و کمال اطمینان گذشتند، بعد از آن علی بحکم و امر ایزد تعالی حکم بکاویدن آن مکان و کشف آن نمود آن حفیره و اسامی تمام جماعتی که مرتکب آن عمل شنیعه شده بودند ظاهر فرمود.
پس از آن عز و جل از عنایت خود و کرامت علی علیه السّلام زمین آن محل و مکان بنهج اصلی و هیئت اولی محشور و ملیان گردانیدند و یکی از رفقای حضرت علی علیه السّلام کرة ثانیه معروض رأی فیض اقتضای حضرت امام الوری گردانید که یا علی سوانح و حقایق این طریق را بتحقیق بحضرت رسول آخر الزمان مرقوم گردان و به مصحوب مسرعی بسرعت روانه ساز، ولی ایزد بینیاز فرمود که جواب این کلام را سابقا بشما اعلام نمودم که رسول ملک تعالی شأنه بحضرت سید الوری اسرع از رسول و مسرع من است و کتابت ایزد خالق او برسول او اسبق است، بناء علیه مرا تأنی در ارسال مسرع بخدمت حضرت نبی الخالق احری و الیق و احسن و احق است.
حضرت نبی شافع العصیات بیکی مقدمات و مقالات که علی در مدینه در هنگام سیر طریق باصحاب مذکور نمود آن حضرت صلی اللّٰه علیه و آله در حضور اصحاب بیان فرمود الا آنچه امیر المؤمنین علیه السّلام در باب المدینه در ابتدای آن سفر سید البشر در باب کید منافقان بحضرت رسالتمآب گفته بودند که این طایفه وخیم العاقبه نسبت
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:193
بسید المرسلین کند چنین و چنان مینماید لیکن واجب تعالی رفع آن کید و ایذاء از حضرت سید الأنبیاء نماید، نبوت مآب اصلا در این باب به اصحاب حرفی نگفت.
(1) اما چون در وقت تکلم رسول بیچون آن بیست و چهار نفر اصحاب عقبه در مجلس سامی و محفل گرامی نبی ایزد علام حاضر بودند و کلام صدق التیام سید الانام در باب علی علیه السّلام استماع نمودند بعضی از منافقان روی ببعضی از یاران و دوستان خود کرده گفتند که محمد حقایق مقدمات علی کما هو حقه بواسطه خوف تفرق لشکر و تشویش خاطر عسکر بین و ظاهر نمی‌نماید، بی‌شبهه و گمان حقایق احوال علی برابر خلقان مستور و پنهان گردانید زیرا که مسرع یا طایر خبر از مدینه باین محل نرسانید تا محمد بر حقایق امر علی مطلع و مخبر بوده داند که علی بچه حیله بقتل رسید.
بعد از آن منافقان با یک دیگر گفتند که بی‌شائبه و گمان قاتلان علی همان

جماعت یاران‌اند که میان ما و ایشان در باب قتل علی عهد و پیمان شده الحال چون خبر قتل علی بمحمد و متابعانش رسید نهایت کتمان آن مینمایند و خلاف آن خبر بیان و ظاهر میفرمایند، و مطلب محمد از تغییر خبر و انقلاب آن محض بواسطه تسکین و التهاب نوایر غضب و نفاق یاران است که در این سفر محض بقصد آن سرور از مدینه مسافر گشتند چون حقیقت ما و یاران فی الجمله بمحمد خاطر نشان است لهذا بخوف آنکه مبادا این طایفه دست تطاول و تعدی باو و یارانش دراز کنند بواسطه همان خلاف واقع بیان کرد.
هیهات هیهات و اللّٰه که علی بعد از برآمدن ما و شما اندک در حیات بود و بی‌قیل و قال بدست احبه ما بقتل رسید و در این محل در سلک موتی منخرط و مسجل است و محمد بعد از خروج از این مکان در اندک زمانی چنانچه علی علیه السّلام در آنجا هلاک گشته او نیز در اینجا هلاک گردد؛ اما الحال لازم است که ما و شما بهیئت اجتماعی بخدمت ایشان رویم و در باب نجات علی در حضور او اظهار بهجت و سرور بحیز ظهور
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:194
رسانیم شاید باین وسیله و سبب خاطر محمد فی الجمله مطمئن گردد از طرف ما تا تدبیر ما در حق او مجری و ممضی شود.
(1) بناء علیه آن طایفه بخدمت سید البریه آمده تهنیت آن حضرت در باب ولی رب العزت امیر المؤمنین علی علیه السّلام و التحیه از کید اهل عداوت که در قصد قتل و هلاکت آن سرور کرده بودند گفتند.
پس از آن از حضرت نبی الکرام استفهام و استعلام نمودند که آیا علی علیه السّلام افضل از ملائکه عظام حضرت ایزد علام است.
پیغمبر علیه الصلاة و السّلام فرمود که شرافت و احترام ملائکه کرام و مقربین عظام بوسیله محبت و مودت نسبت بمحمد و علی است، بلکه ایجاد جمیع ملائکه زمین و آسمان محض بواسطه تقبل ولایت محمد و آل او علیهم سلام اللّٰه الملک المنان است، بدرستی و تحقیق هر احدی از محبان و شیعیان علی علیه السّلام که دل خود را از نجاسات غش و غل و قاذورات و زر و شغل و غل بتوفیق اللّٰه عز و جل منزه و منظف در تمامی اوقات و محل گرداند هر آینه آن بنده لم یزل افضل و اطهر از ملائکه خدای تعالی و تبارک است.

[سجود ملائکه بجهت آدم (ع)]

بدانید که خالق البرایا امر ملائکه بسجده آدم و حکم بتخشع و تخضع این طایفه در نزد آن معزز مکرم قادر علام بواسطه آن نمودند که همگی ملائکه یکسر در نفوس و خواطر خود مرکوز و مضمر ساخته بودند که از انتقال آن اعیان و ارتفاع ایشان از زمین به آسمان با خود مقرر چنان کرده بودند که اگر قادر مجید خلق جدید از زمین پدید گرداند چون رحیم الرحمن ما را چندان میخواست که از زمین بآسمان برد پس البته ذات ما از آن خلق جدید واجب تعالی بهتر خواهد بود.
چون ایشان ذات خود را بهتر از خلق جدید ایزد منان میدانستند و بمعرفت و شناخت واحد اکرم و بدین و آداب شرایع اسلام و ایمان خود را از آدم افضل و اعلم گمان داشتند بلکه در اعتقاد خیریت ایشان بر آدم ثابت قدم بودند حضرت آفریننده
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:195
هجده هزار عالم اراده نمود که ملائکه را عارف و عالم گرداند که ایشان در معتقدات و ظنون خطا نموده از طریقه معرفت تقدیرات الهی بیرون رفتند.
(1) لهذا خلاق العباد بعد از ایجاد آدم علیه السّلام آن حضرت را بر جمیع مسمیات عالم گردانید و او را با جفت او که از جنس انسان بود در جنت المأوی خرامانید پس آنگاه کریم اله استعلام و استفهام اسماء مسمیات ارض و سماوات از ملائکه نمود، چون ملائکه از شناخت و معرفت اسماء مسمیات اظهار عجز و جهل نمودند ایزد کرام در همان دم بآدم امر و حکم فرمود که ملائکه را باسماء مسمیات واقف و عالم گرداند و رتبه فضل و کمال و علم خود را به جماعت بشناساند.
آدم علیه السّلام اطاعت حکم کریم مجید نمود مسجود ملائکه کرام گردید.
اما چون حکیم بیچون انوار انبیای ابرار و رسل اخیار را در صلب ابو البشر مودع و مستقر نموده بود لهذا آن حضرت را از دار السرور جنان روانه دار الغرور جهان گردانید و از صلب حضرت آدم ذریات ایشان از انبیاء و رسولان و خیار بندگان ایزد عالم که افضل و اعلم و اتقی و اکرم آن اعیان محمد رسول آخر الزمان و آل آن حضرت اولیای رحیم الرحمن علیهم صلوات الملک المنان است اخراج نمود و از نیکوترین اصحاب محمد و از اعلم فضلای امت آن رسول ایزد واحد حضرت علی بن ابی طالب علیه السّلام است که قادر علام ملائکه کرام و مقربین عظام را بالتمام مطلع و اعلام گردانید که آدم علیه السّلام و اولاد او افضلند از ملائکه ذوی الاحترام.
بواسطه آنکه انسان متحمل مشقت فراوان و اذیت بی‌پایان میگردند

بقیاس آنچه در ایشان موجود و مرکوز است از عوارض اخوان الشیاطین و مجاهده با نفوس و تحمل اذیت نقل عیان بواسطه سعی و اجتهاد در طلب مال برای وجه معیشت و روزی حلال و مخاطره از خوف اعدای ملاعین و توهم از جور و قهر سلاطین و آزار دزدان و قطاع الطریق بد افعال و صعوبت سیر در مسالک مضایق طرق جبال و شدت سلوک و سیر محال مخاوف و اجزاع ملال با تحمل شدائد مشقت بواسطه جهاد و قتال بجهت

اعدای دین و کلمه شهادت وحدانیت واحد متعال مینمایند چون با وجود اسباب و اعلال و ارتکاب این شداید و اهوال از طریقه اطاعت و بندگی لا یزال برنمیگردند، (1) حضرت کریم ذو الجلال ملائکه را بر حقایق این احوال علی سبیل التفصیل من غیر اجمال، عارف و عالم گردانید.

خیار مؤمنین و پیروان ائمه دین از احسان و عنایت امداد حضرت مهیمن متحمل این همه شداید و محن میگردیدند مع هذا اظهار اخلاص و یقین در طریق دین مبین و محاربه با شیاطین بنوعی که انهزام آن ملاعین می‌نمایند با آنکه خلقت و فطرت ایشان بشهوات فحولت و محبت و مودت لباس و عز ریاست و فخر و دواعی و خواهش فکر خیال امور بیحد و حصر که در ذات هر بشر محفوف و مستمر است.

مع هذا مقاسات عناد مشقت و ایذا و بلیت مکر و خدعت ابلیس پر تبلیس و مرده او لعنهم اللّٰه تعالی با سایر عفاریت او از خود رفع و اغواء و استهزاء جمیع مکاید شیاطین از خود دفع مینمایند، بلکه استماع طعن از اعدای دین و رب العالمین و سماع ملاهی و دشنام اولیای هادین به صبر بیقین میفرمایند با مقاسات شداید اذیات بلیات سفر که این طایفه نیکو سیر بواسطه طلب قوت ایشان و نفقه تبعه و خویشان بامداد حضرت رحیم الرحمن با گریز و ستیز از اعدای دین و تردد بطلب کسی که از او امید معامله و جنگ و ستیز با مخالف شرع و ملت پیغمبر حضرت عزیز باشد دارند.

و با وجود این همه مقدمات و شداید جهان اصلا اهل اسلام و ایمان قدم از طریق بندگی حضرت قادر سبحان و متابعت رسول ایزد منان بیرون نمیگذارند و پیوسته بر شیوه اطاعت اوامر و نواهی موجد عالم و بر طریقت عبودیت ثابت قدم و راسخ دمند و چون حضرت عز و جل بنی آدم را در شیوه طاعت مستقیم و مکمل دید در آن حال خطاب بملائکه از روی عزت و اجلال فرمود:

ای ملائکه من شما را از شداید محن و بلایا که لازمه طبع انسان و بواسطه آن طایفه همیشه معین و مهیاست بمراحل از آن دور و خواطر و ضمایر شما را بواسطه

گرفتاری بآن مبتهج و مسرور گردانیدم نه شهوات مردی وسیله ذلت و صغارت شما و نه اشتهای بطعام و سایر اشیاء و میلان اشربه باعث حزن و حقارت شما است، (1) بلکه خوف از اعدای دین و دنیا از قلوب شما منزوع و مسلوب و موطن شما در مأمن مرفوع محبوبست.
ای ملایکه ابلیس پرتبلیس را در آسمانها و زمینها بواسطه اغوای ملایکه من که آنها را در پناه عصمت خویشتن صیانت و حراست نمودم اصلا او را شغل و کاری نیست، لیکن ای ملائکه بدانید و آگاه باشید که از طوایف بنی آدم هر که مرا اطاعت نمایند و دین و آئین خود را از شر شیاطین و مرده آن ملاعین و سایر آفات و نکبات نگاه و سلامت دارند بدرستی و راستی که آن کس در جنب محبت مسعود بسعادت و بخیری است که غیر او و هیچ کس را بمثل آن اشفاق و احسان دسترس نیست، بلکه آن کس در نزد من که حضرت مهیمنم مکتسب است بسعادت قربی که سوای او و هیچ کس را بواسطه عدم قدرت دریافت آن سعادت و ادراک مثل آن نیست. ترجمه و شرح الاحتجاج ج1 197 سجود ملائکه بجهت آدم(ع) ..... ص : 194
ن ایزد منان ملائکه زمین و آسمان را از حقایق کمال آدم و شناخت آن حضرت از فضل و خوبی امت محمد صلی اللّٰه علیه و آله و سلّم و شیعیان و خلفای علی و باقی امامان عارف و شناسا گردانید که آن جماعت در جنت مودت و بواسطه محبت رب العزت متحمل این همه شداید و مشقت می‌گردند که اصلا طوایف ملایک را قدرت تحمل مثل آن سختی محنت نیست در آن زمان بر ملائکه ظاهر و عیان گردید که آدم و اکثر اخیار متقیان از طوایف انسان افضلند از احسان اعیان ملائکه.
بعد از آن حضرت ایزد منان ملائکه زمین و آسمان را بنا بر فضل آدم عرفان امر بسجود آدم علیه السّلام نمود زیرا که ذات حضرت ابو البشر مشتمل بر انوار خلایق از انبیا و فضلای نیکو سیر بیحد و مرز که در صلب او مودع بودند لهذا سجود ملائکه حضرت معبود گردید سجده ملائکه مر آدم را مخصوص از برای ذات او و در آن دم نبود بلکه آدم صلی اللّٰه علیه و آله قبله ملائکه حضرت قادر عالم بود که بسوی آدم سجده از
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:198
برای پروردگار عالم میکردند نهایت آنکه آن سجده وسیله تبجیل و تعظیم و باعث عزت و تکریم آدم علیه التحیة و التسلیم گردید (1) و هیچ احدی را سجده مخلوق دیگر سزاوار و درخور نیست بغیر خالق اکبر و خشوع ملائکه عظام و خضوع آن طایفه کرام از برای آدم علیه السّلام محض از برای ایزد غفار بود و تعظیم سجود ملائکه و اظهار عجز و انکسار در خدمت آدم علیه السّلام بی‌شبهه و گمان همان تعظیم قادر سبحان بود.
و اگر من از بندگان حضرت مهیمن کسی را بسجده مخلوق امر مینمودم هر آینه ضعفای شیعیان خود را مأمور می‌گردانیدم بسجده کسی که او

متوسط و متشبث بعلوم وصی رسول حی قیوم و بمحض وداد و اتحاد و دوستی و یک جهتی؟؟؟
نیکوترین خلق رب العباد است و بعد از محمد مصطفی که آن علی مرتضی باشد می‌نمودم، زیرا که حضرت علی علیه السّلام در دار دنیا متحمل مکاره و بلایا و متألم بشداید و جفاها گردید محض از برای اظهار و تصریح حقوق اللّٰه تعالی و هرگز منکر هیچ امر ایزد اکبر نگردید بجهت آنکه جهل و غفلت به پیرامون خاطر فیض مقاطر ولی ایزد داور امیر المؤمنین حیدر اصلا و قطعا راهبر نیست.

[داستان آدم (ع) با ابلیس لعین]

بعد از آن رسول آخر الزمان روی مبارک بمستسعدان محفل جنت نشان آورده فرموده که ای معشر الناس ابلیس خسیس که عاصی خدای تعالی گشته بواسطه ترک یک امر و حکم واحد اکبر خاوی و خاسر بلکه ملعون و هالک و مسکن او در نیران در اضیق المهالک گردید بجهت آنکه معصیت او مشتمل بر تکبر و حقد بر آدم مخلوق و مصنوع همین داور بود، اما معصیت حضرت آدم بواسطه اکل شجره منهیه مقارن بر تجبر و مربوط بر تکبر نبود، چه آدم در هنگام تذکر و تشفع باسمای محمد و آل طیبین و طاهرین او که برگزیدگان حضرت رب العالمین‌اند اصلا هیچ نوع تکبر ننمود.

توضیح کلام و تبیین این مرام من غیر تکلف و ابرام چنین است که حضرت ارحم الراحمین چون خطاب مستطاب به آدم اب الأنبیاء و المرسلین فرمود که ابلیس

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:199

در باب تو با من بواسطه تکبری که نسبت بتو نمود و ترا سجده ننمود طاغی و عاصی گردید و خود را هالک و غاوی گردانید (1) اگر تواضع تو می‌نمود و امر مرا بوسیله عظمت و عزت جلالت من در باب سجده تو ای آدم قبول میفرمود هر آینه رستگار در روز حساب و شمار می‌شد چنانچه تو سبب اکل شجره منهیه با من معصیت نمودی اما بوسیله تواضع باسم سامی محمد و ذکر اسامی گرامی آل آن رسول ایزد احد فلاح و رستگاری یافتی و از ذل هوان معصیت و خواری و اذیت ذلت و سوگواری برآمدی بواسطه آنکه مرا بمحمد و آل طیبین و طاهرین آن سید المرسلین خواندی و بجهت تقصیر خود آن اولیای خدای تعالی را بتشفع آوردی فلهذا توبه ترا بپذیرفتم و بواسطه آن اعیان ترا به آن ذلت و هوان نگرفتم و از سر گناهان تو درگذشتم و ترا در سلک رستگاران و نیکان منخرط گردانیدم.

ای معشر مردمان آدم پدر همه آدمیان بود بعد از ارتکاب ذلت و آثام چون دست اعتصام بعروة الوثقی ما و اهل البیت علیهم السّلام زده نجات از بلیت معصیت و آثام ببرکت این اعیان علیهم السّلام یافت، پس هر کس از بندگان واجب تعالی و تقدس که همین شیوه مرضیه و شعار محسنه یعنی آن کس قبول ولایت و امامت ائمه علیهم السّلام را مرعی دارد در دار دنیا و سرای عقبی بی‌شبهه هیچ نوع واهمه و فزع ندارد.

پس آنگاه حضرت سيد البشر در نصف آخر شب وقت سحر امر بكوچ عسكر و رحلت از آن معسكر بمحل ديگر نمود و حكم فرمود كه يكى از چاوشان لشكر نصرت اثر در معسكر منادى كنند كه هيچ احدى از اصحاب و ساير لشكريان پيش از حضرت نبى الانس و الجان از آن عقبه نگذرد و در سير و سلوك آن مكان بر آن حبيب واهب سبحان سبقت نگيرد.
رسول آخر الزمان در همان زمان حكم فرمود بحذيفة اليمان كه بايد تو پيشتر از جميع مردمان خود را بدامن آن جبل كه معبر خلايق بيشتر در آن محل است رسانى و بحراست و حزم تمام در آن مقام نشينى و مترقب و مترصد گردى كه كدام طايفه از طوايف عسكر از آن مكان پيشتر ميگذرند مطلع گردى تا ما را بحقايق آن امر مطلع
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:200
و مخبر گردانى ليكن بايد كه با كمال حداست باخبر بوده خود را در عقب سنگى بمجرد متشابه گردانى و طرف احتياط را كما هو حقه مرعى داشته بنوعى كه خود را اصلا بر گذرندگان مرئى و عيان نگردانى.
(1) حذيفه بعد از عرض فدويت و بندگى بخدمت سيد النبى معروض گردانيدى كه اى سرور اين ذره احقر چون در روى اين لشكر مشهورم چگونه خود را مشبهه بصورت بشر ديگر كه مستحسن هيچ بشر نيست گردم.
و نيز از آن ميترسم كه اگر من بدامن آن كوه و مكان كبير چون آن منافقان اراده قتل شما دارند شايد در سر آن مكان بر شما تقدم كنند و يقين در وقت عبور از آن عقبه با كمال احتياط و تفحص گذرند، البته بعد از ديدن من و انكشاف احوال جمعى ضال بخاطر خود خواهند رسانيد كه من بواسطه نصيحت و اعلام شما باين مقام رفته‌ام و چون مرا باين امر مبهم متهم گردانند بى‌شك مرا بقتل رسانند و من از شرف محضر تو اى سيد الانام محروم مانم و اعلام نيز نتوانم نمود.
حضرت نبى المحمود فرمود كه چون بدامن فلان جبل رسى سنگ بزرگ بنظر تو آيد بنزد آن حجر رفته بگوى كه حضرت رسول عز و جل بشما امر مينمايد كه بحكم الهى شكافته شوى و مرا در جوف خود جاى دهى و بنوعى مثقوب و مشبک گردى كه هر كس از گذرندگان كه از اين مكان تردد نمايند من بر آن جماعت مخبر و مطلع گشته بعد از مراجعت از اين محال حقايق احوال جمع ضال برسول متعال اعلام نمايم و نيز روحم در جسم من تردد تواند نمود تا از جمله هالكين نباشم.
البته تو چون پيغام پيغمبر خداى اكبر به آن حجر رسانى آن سنگ من غير

مهل و درنگ بحکم ایزد ربانی در کمال سهولت و آسانی شق گشته ترا در جوف خود مقام و آرام دهد و بجهت حرکت روح تو در بدن آن مسکن با روزن گردد.
چون حذیفة الیمان بامر رسول آخر الزمان به آن مکان رسید و پیغام رسانید در ساعت آن سنگ خارا بفرمان ایزد تعالی شکافته و مشبک گردید.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:201
(1) چون حذیفة الیمان در جوف آن حجر مکان گرفت بعد از تفصی اندک زمان دید که همه آن بیست و چهار نفر مشرکان منافقان بر شتران سوار گشته در یمین و یسار آن اشرار با پیادگان بسیار میگذرند و با یک دگر میگفتند هر که در این معبر بنظر درآید باید تن او را بی‌سر گردانید تا هیچ احد خبر بمحمد نرساند که من فلان جماعت را در دامن عقبه دیدم زیرا که محمد صلی اللّٰه علیه و آله و سلّم بمجرد استماع قول مخبر تحقیق از سیر و سلوک این طریق متقاعد گردد و اصلا پیرامون این عقبه نگردد و چون آن رسول بیچون ارتقاء باین جبل و تردد باین محل ننماید تدبیر ما در حق او باطل و اراده ما بی‌شبهه معطل ماند.
همگی و تمامی سخنان منافقان بحکم قادر سبحان بگوش حذیفة الیمان میرسید و او کلام آن طایفه را ذخایر خاطر خود میگردانید.
اما چون جمیع منافقان از آنجا گذشتند و هیچ کس از آن ملاعین اخوان الشیاطین در آن وادی نماند بلکه آن قوم مضل باعلای آن جبل رسیدند و باطراف و جوانب آن جبل متفرق گشتند و در کمین سید المرسلین نشستند و از روی بهجت و سرور میگفتند که هلاکت محمد در این وقت نزدیک رسید و اجلش قریب گردید چنانچه از اضطراب اصحاب و جمیع ملتزمین رکاب از صعود جبل از خوف جان ممنوع گردانید که اول او قطع مسافت این محل نماید، چون او تنها باین مکان رسد و از اصحابش کسی که هم آورد با ما باشد همراه او نباشد البته تدبیر ما موافق تقدیر خدای تعالی گردد و اگر هزار جان داشته باشد یکی را از دست ما بیرون نتواند برد.
این نوع هذیان و مزخرفات میگفتند و باد بامر خلاق العباد جمیع سخنان آن منافقان بی‌شعور خواه نزدیک و خواه دور بگوش حذیفة الیمان میرسانید و او همگی آن را در ضمیر و خاطر خود مضمر میگردانید.
چون آن جمع مضل در بالای جبل در مکان و محل که اراده کمین کردن آن قوم دغل بود متمکن گردیدند در آن وقت صخره که حذیفة الیمان در آن مکمن متحصن
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:202
بود با او بسخن درآمد و گفت: الحال برون رو و با کمال شتاب بخدمت

رسالتمآب رفته آن رسول الزمان را از حقایق سخنان و ارادات فاسده آن منافقان مطلع و مخبر گردان و آنچه مرئی و مسموع تو گردید همگی و تمامی آن را بسمع شریف آن نبی ابطحی رسان و در این باب تأنی جایز ندان.

(1) حذیفه گفت: ای حجر من از مفارقت تو در تخوف و تحیرم چه بتعین میدانم که چون از تو جدا گردم و بیرون روم منافقین بمجرد دیدن من در این مکان بی‌شبهه و گمان بخوف آنکه مبادا که احوال این طایفه ضال و جهال را بحضرت رسول ایزد متعال رسانم مرا بقتل میرسانند و از شرف دریافت خدمت کثیر المنفعه سید البریه محروم و مأیوس گردانند.

صخره گفت: ای عزیز خاطر عاطر خود مطمئن و مستقر گردان که حضرت ایزد قادر که ترا در جوف من مأمن و مقر، مقرر کرد و روح ترا باذن آن واهب سبوح از سوراخ‌ها که من در خود احداث نمودم میرسانید بیقین ترا از اعدای رسول بیچون محفوظ و مصون داشته بشرف تقبل عتبه آن حضرت علیه الصلاة و التحیه خواهد رسانید.

همان زمان آن صخره بحکم ایزد اکبر منفجر گشته حذیفه بیرون آمد در ساعت سمیع قادر او را بصورت طایر گردانید و او بامر حضرت بی‌نیاز بپرواز آمد و در هوا طیران می‌نمود، تا آنکه بخدمت نبی المعبود فرود آمد بعد از عرض سلام و بندگی در خدمت رسول عز و جل آنچه در آن جبل از آن قوم دغل دید و شنید برسول مجید معروض گردانید.

نبی الرحمه گفت ای حذیفه تو آن جماعت را بروهای ایشان شناختی.

حذیفه گفت ای سید الانام آن منافقان لئام بالتمام نقاب بر روی و بر دهان لثام اگر چه بسته بودند لیکن من بامداد التفات و توجه تو ای رسول مهیمن اکثر ایشان را از شتران که سابقا در سفر و حضر بر آن سوار میدیدم شناختم اما آن بعضی ضال طرف

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:203

حزم و احتیاط را بغایت مرعی میداشتند چون هیچ احدی از بشر در آن معبر بر ایشان بین و ظاهر نشد خاطر ظلمت مآثر جمع نموده لثام گشودند و در آن اثر چون وجوه تیره شکوه آن قوم ابتر بنظر من درآمد تمامی آن منافقان را باسما و اعیان شناختم که فلان و فلان و فلان بودند تا آنکه حذیفه در محضر آن پیغمبر جلیل القدر تعداد و ذکر اسامی آن بیست و چهار نفر نمود.

(1) رسول ایزد اکبر فرمود که ای حذیفه هر گاه حضرت اله حافظ و ناصر و مشیت محمد بی‌شبهه و گمان تمامی این خلقان را از قدرت اله دفع ایشان نبود زیرا که بدرستی و تحقیق خدای تعالی بالغ امر و حکم و قدرت و علم خود بمحمد صلی اللّه علیه و آله و سلم است و هر چه صلاح دنیا و آخرت او داند معمول گرداند هر چند از فعل و امرش اهل کفر کاره و

مستکبر و متأذی و مستنفر باشند.
پس آنگاه حضرت حبیب اله مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللّٰه علیه و آله و سلم روی مبارک بخواص اصحاب که در سلک مستسعدین رکاب سعادت انتساب در آن سفر نصرت اثر منخرط بودند آورد و فرمود که ای حذیفة الیمان تو و عمار و سلمان توکل کل بحضرت مهیمن سبحان نموده در طی مرحله این عقبه در طریق مسیر رفیق باشید و چون ما بحکم بیچون بیشتر از عقبه صعبه نگذریم در عقب ما سایر مردم در همان دم در سیر این مسلک مهلک متابعت و موافقت نمایند و تأنی و تراخی جایز ندانسته مکث ننمایند.
حضرت سید الأنبیاء علیه سلام اللّٰه تعالی در آن دم بر ناقه شهبا یا غیر آن از مراکب سرکار فیض آثار خود سوار گشته بجانب عقبه روان شد حذیفه و سلمان یکی مهار شتر آن نبی آخر الزمان میکشید و دیگری میراند و عمار فدائی‌وار با عصای اژدهاکردار در اطراف و جوانب آن رسول مختار سیار هوشیار بود و باقی اصحاب و قوم مانند نجوم سیاره بر شتران فلک کوهان سوار گشته بر اطراف آن خسرو نجوم، هجوم آورده اکثر در عقب آن نبی الواهب روان گشتند و پیادگان لشکر نصرت اثر در حوالی و جوانب آن عقبه پراکنده شده با کمال حزم و جلادت بلکه نقد جان را برای
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:204
تحفه و ارمغان آن خاتم پیغمبران بر کف دستها گذاشته میرفتند و شهادت خود را در خدمت آن نبی الرحمة شرف و سعادت میدانستند.
(1) اما منافقان اشرار دغل در طرف بالای راه جبل مقام و آرامگاه داشتند احجار بیشمار در دبه‌های بسیار ریختند از بالای آن جبل بطرف اسفل که معبر خاتم الرسل بود غلطانیدند تا شتر آن سرور رم و تنفر نموده آن پیغمبر پیک‌سیر را در دره آن کوه که نظر ناظران بوسیله بعد و علو و صعوبت سیر شعبات آن بستوه آمد حیران میشد اندازد.
قضا را دبها چون نزدیک بناقه رسول اللّٰه تعالی میرسیدند بحکم و فرمان ایزد منان بطرف آسمان مرتقی و مرتفع می‌شدند تا ناقه رسول رب غفور از آنجا مرور و عبور مینمود بعد از آن دبها از بالا غلطان غلطان به بیابان و دره‌ها میرسید.
چون تمامی دبه پرحجر از بالای آن معبر بپائین رسید و اصلا شتر سید الأنبیاء (ص) از صداهای موحشه آن‌ها نترسید و نرمید لهذا خاطر عاطر آن سرور از سیر و سلوک آن معبر جمع و مستقر گردید در آن اثر حضرت سید البشر علیه سلام اللّٰه الابرار روی بعمار یاسر آورد و گفت ببالای این جبل برای و وجوه و رواحل این گروه انبوه بی‌شکوه را باین عصا که در دست داری زده از اعلای جبل باسفل این محل رسان و نکث آن منافقین را در آن مکان جایز مدان.

عمار بموجب فرمان قضا جریان ببالا رفته رویهای شتران را زده از اعلای جبل باسفل روان گردانید چون شتران از چوب و شور عمار رمیدند اکثر منافقان از ناقه‌های خود غلطیدند بعضی را دست و جمعی را پا و گروهی را گردن و برخی را سر و رویها شکسته بسیاری از منافقان دغل که بدردها گرفتار گشتند بعد از مدت بسیار که جبابر آن قوم مضل فی الجمله صحیح و مندمل گردید آثار شکستگی و زخم در روی و جوارح ایشان ظاهر و عیان و تا وقت مردن منافقان بوسیله نشان انگشت نما در میان خلقان بودند و رسول ایزد وهاب در اکثر مجالس و محافل میفرمود که حذیفه و امیر المؤمنین علیه السّلام اعلم جمیع مردمان بحال منافقانند.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:205
(1) اما حذیفه بواسطه آنکه در جوف؟؟؟ صخره آن جبل مطمئن بود و مشاهده مینمود که پیش از حضرت سید الانام کدام طایفه لئام از عقبه گذشتند و حذیفه بعد از مراجعت از آن مقام و ماوی بحضرت نبی الوری معلوم و آشکار گردانید که منافقین در آن جبل در کمین حضرت سید المرسلین (ص) نشسته‌اند لیکن خدای تعالی دفع شر و ایذای آن جمع بی‌سر و پا از حضرت رسول اللَّه تعالی نمود.
و چون آن رسول حضرت بیچون خود بسعادت و اقبال بجانب مدینه با سکینه نهضت اجلال فرمود حضرت ایزد معبود آن مردود که سابقا در هنگام مسافرت نبی ملک العلام اظهار تمارض نموده در مدینه تعاقد و توقف نمودند آن طایفه وخیم العاقبه را ایزد اقدس بلباس ذلت و عار ملبس در مسکن هوان و ازار ساکن صاحب دثار گردانید و در دنیا ذلیل و خار و در عقبی مساکن آن جماعت را هاویه نار مقرر فرمود و آن جمع که تدبیر قتل امیر المؤمنین علی علیه سلام اللَّه الملک الامین کردند بحکم منتقم جبار همگی و تمامی آن فجار بلباس خزی و عار و بالتهاب نار جحیم به تشرب حمیم گرفتار گشتند و سمیع بصبر تدابیری که آن طوایف شریر در حق امیر المؤمنین حیدر علیه السّلام تصدیر نمودند رفع و دفع فرمود و هو حسبی و نعم المعبود.

ذکر بیان احتجاج حضرت نبی الشفیع فی یوم الدین در روز خم غدیر و دیگر ایام شهور و سنین در باب ولایت حضرت امیر المؤمنین علی علیه السّلام و باقی ائمة المعصومین علیهم سلام اللّٰه رب العالمین

اشاره

(2) روایت کرد شیخ کامل اجل و سید عالم اکمل ابو جعفر محمد بن ابی الحرب الحسینی رضی اللّٰه عنه از شیخ ابو علی حسن بن شیخ ابو جعفر محمد الطوسی رحمة اللّٰه علیه و آن شیخ فاضل نقل کلام از شیخ مجید سعید ابو جعفر قدس اللّٰه روحه و نور ضریحه نمود و آن عالم کامل روایت کند از جمعی کثیر مثل ابی محمد هارون بن موسی

التلعکبری رحمه اللّٰه و غیره مینماید و هارون رضی اللّٰه عنه نقل کرد از ابو علی محمد بن الهمام و آن دانا روایت کرد از علی سعید رحمة اللّٰه علیه و آن عالم خبر داد از ابو جعفر محمد العلوی که از اولاد عبد اللّٰه افطس است.

(1) و آن بزرگوار حامی دین از صلحای بندگان حضرت رب العالمین است و آن کامل دانا نقل سخن از محمد بن موسی الهمدانی نمود و او خبر داد از عالم شیخ محمد ابن خالد الطیالسی و آن فاضل نقل کلام از سیف بن عمیره و صالح ابن عقبه کند و آن بزرگوار تابع دین نبی المختار نقل حدیث از قیس بن سمعان و علقمة بن محمد الحضرمی نماید و این هر دو دانا و کامل روایت از ابی جعفر محمد بن علی علیهما السّلام بدین نوع مینمایند:

چون رسول حضرت بیچون بامر و حکم خالق البریه از مدینه طیبه نهضت اجلال بصوب؟؟؟ مکه معظمه ایزد متعال نمود و مقصد حضرت نبی الاکرام اقدام بحج بیت الحرام و اعلام سایر انام با ذات او تعلیم شرایع و احکام و تتمیم دین اسلام بود و چون رسول انام سابقا تبلیغ ولایت و امامت علی (ع) و باقی ائمه کرام عظام بامت بالتمام اعلام ننمودند درین سال حکم قادر متعال و مشیت ذو الجلال در باب امر و اعلام رسول با عز و اقبال برسان آن بامت و اعلام هر انام متعلق گشت.

جبرئیل امین بحکم حضرت اکرم الاکرمین بخدمت سید الأنبیاء و المرسلین آمد و بعد از عرض سلام از قبل ملک علام گفت ای سید ولد آدم حضرت خالق عالم می‌فرماید که یا محمد من هیچ رسول و پیغمبر از بنی نوع آدم را قبض روح نکردم مگر بعد از اتمام دین و اکمال احسان و اشفاق باصناف اهل زمین و ای حبیب اله بدان و آگاه باش که از تبلیغ آداب و احکام و شرایط شرایع اسلام شما دو امر لازم التبلیغ و الاهتمام باقی است که تبلیغ هر دو آن بخلقان واجب و لازم بعقل و برهان است.

یکی تبلیغ آداب فرایض حج بیت اللّٰه الحرام و دیگری تبلیغ فریضه ولایت و خلافت اوصیای شما علیهم السّلام بجمیع انام و چون سفر خیر اثر شما ای حبیب

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:207
نزدیک من بغایت قریب گشته و مرا شوق لقای شما از حد گذشته باید که بسعادت و بشتاب تهیه اسباب آن سفر خیر اثر چنانچه سزاوار و درخور است نمائی و اوصیای خود را در مکان امامت مقرر و معین فرمائی زیرا که من بیقین هرگز زمین را بغیر حجت امین خالی نگذارم و آن حجت ارحم الراحمین الی یوم الدین همیشه مخلد در دنیا باقی و مکین نیست.
(1) یا محمد ایزد تعالی و تقدس امر نمود که شما بنفس اقدس درین سال با حرام افعال و آداب حج بیت اللّه الحرام بهر کس قیام و اقدام نمائی و هر احدی امت را باعلام احکام حج و آداب آن سرافراز و مبتهج فرمائی و از بندگان من آنکه شرع ترا مطیع و قادر مستطیع بود از عربی و عجمی و بدوی و حضری همگی و تمامی را امر باقدام و قیام حج اسلام نمائی و بنوعی که امت خود را بصلاة و صیام و زکوات و سایر واجبات ایزد علام واقف و اعلام گردانیدی باید که بآداب حج بیت اللّه الحرام و احکام آن نیز مخیر و مطلع گردانی.
چون حضرت نبی المبعوث الی الانس و الجان باعلام وحی ایزد سبحان واقف و عالم باید آداب قادر منان گردید فی الفور در مدینه طیبه بمنادی حکم فرمود که ندا کند که ای معشر مردمان وای گروه مشرف بشرف اسلام و ایمان بدانید که حضرت رسول آخر الزمان درین سال ما همگی امتان بزیارت کعبه معظمه و تعلیم امت مناسک و احکام آن روانه آن مکان پرفیض بامر ایزد سبحانست باید که در تهیه و تجهیز این سفر مثوبت اثر سعی بیشتر نمائید و کمال جهد و جد خود را در باب انجام و انصرام اسباب سفر سعی خود را مبذول و مرعی دارید و در باب اهتمام آن بهیچ باب بتقصیر از خود راضی مشوید که مساهله در آن موجب تأسف و خسران و ندامت در روز جزا و احسان است.
ارباب اسلام و ایمان و اصحاب رسول آخر الزمان بعد از استماع قول منادی حضرت ایزد تعالی اگر چه بوساطت شهرت آنکه نبی الرحمه در این سال خود با امت قیام

و اقدام بحجة الوداع مینمایند بغایت الغایت آزرده خاطر و بینهایت مضطر و پریشان گشتند (1) لیکن بنوید تعلیم آداب مناسک حج و ارکان از حضرت پیغمبر قادر منان فی الجمله شادمان بودند در تحصیل آن مقصد و مرام همه اصحاب اسلام بقصد الزام رکاب سعادت انتساب حضرت نبی الوهاب هر کس بقدر استطاعت و دست‌رس خود بتجهیز سفر خیر اثر مکه معظمه پرداختند و اسباب آن را کما ینبغی و یلیق مهیا ساختند و منتظر توجه رایات ظفر اثر جاه و جلال حضرت رسول واهب متعال نشستند تا آنکه آن نبی با عز و اقبال از مدینه طیبه بجانب کعبه امانی و آمال برای زیارت نهضت

اجلال فرمود و تمامی اصحاب اسلام و ارباب کرام در خمیه‌گاه آن مرشد خاص و عام نصب و در سرانجام مهام و مرام سعی تمام نموده قدم بقدم در تحت علم آن نبی المکرم می‌بودند.
بعد از قطع منازل و طی مراحل داخل مکه معظمه شدند سایر اصحاب و امت در ایام رفاقت آن نبی الرحمه بلکه جمیع ارباب ملت گوش بجانب آن منبع فضل و هوش داشته مستمع اقوال و مستتبع افعال آن رسول نیکو خصال بودند که هر چه از آن سید و سرور و مهتر و بهتر استماع نمایند یا مأمور بآن گردند معمول و مؤدی گردانید.
همگی و تمامی اصحاب و اکثر سکنه مدینه با سکینه و اعراب بوادی و بلاد و اطراف و متوطنین حوالی مدینه و اکناف که در آن سال در خدمت آن رسول فرخنده خصال متوجه ادراک طواف خانه کعبه حضرت ذو الجلال شدند زیاده از هفتاد هزار نفر بودند بعدد قوم موسی کلیم علیه التحیة و التسلیم که در تیه با آن نبی اللّٰه رفیق و همراه بودند و پیوسته طریقه مرافقت و شیوه موافقت مرعی و مسلوک میداشتند.
و آن پیغمبر عالیمقام در هنگام توجه میقاتگاه حضرت ایزد علام از آن قوم بالتمام بجهت برادر اعیان خود هارون علیه السّلام اخذ بیعت و اقرار متابعت و اقامت بر اطاعت آن طایفه و خیم العاقبه گرفته بود و در آن باب وصیت و تهدید بسیار و وعید
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:209
و تأکید بیشمار فرمود.
(1) بعد از توجه آن نبی اله بمیقاتگاه که عبارت از طور سینا است اکثر بنی اسرائیل از طریق متابعت هارون علیه سلام الملک الجلیل برآمده تبدیل سبیل رب جمیل نموده سالک مسالک تمرد و خلاف و سایر مهالک منهج عتو و اعتساف گشته بعد از نقض عهد و پیمان و نکث مصافحه و ترک ایمان متابع شیوه سامری شدند و طریقه گوساله‌پرستی برداشتند و خاک ظلمت جهل و ضلالت بر دیده عقل بصیرت خود انباشتند.

ذکر بیان احوال سامری و پیدا کردن گوساله بعلم ساحری

اما حقایق احوال سامری ضال علی سبیل الاجمال که ذکر آن مناسب این محالست شرح و بیان آن بدین منوال است که نام آن مرتد ابتر موسی بن ظفر است و آن مردود ضلیل در میان قوم بنی اسرائیل بوقوف علم کیمیا بلکه بمعرفت و شناخت همه اشیاء از علوم مثل رمل و هندسه و نجوم شهرت تمام و امتیاز لا کلام داشت.

اکثر طلبه علوم آن قوم در پیش او تردد برای تحصیل علم رمل و حکمت و هندسه و نجوم میکردند.

خلاصه کلام علی سبیل الاستفهام و الاستعلام آنکه چون شداید سخت‌گیری فرعون و تبعه او بقوم بنی اسرائیل از حد بیان و تفصیل و از حیز طاقت آن قوم ذلیل متجاوز کردند قوم بنی اسرائیل بالتمام برای رفع و دفع آن شداید و آلام بحضرت موسی علیه السّلام مستغاثی شدند.

آن پیغمبر عالیمقام چون مطلع بر تعدی و تسلط ظلمه لئام بود بعد از استجازه از مهیمن علام و بحکم اوامر قوم بسفر از آن مرز و بوم فرمود بنی اسرائیل امتثالا لامره العالی و احترازا من ظلم الفرعون الغاوی تمامی رجال و نسوان با اطفال و ممالیک ایشان از بلده مصر برآمده روی به بیابان نهادند.

فرعون و هامان بعد از اطلاع بر فرار بنی اسرائیلیان با جمیع قبطیان بلکه با لشکر

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:210

خارج از حصر و بیان تعاقب گریختگان نمودند چون بامر رب العالمین در کنار دریای نیل تلاقی فریقین قریب گردید و قوم بنی اسرائیل بعد از ملاحظه حشمت آن طاغی بی‌سر و بن همگی آن مرد و زن بر اسیری و هلاکت خویشتن متیقن گشتند باز آن قوم در آن ماوی کرة بعد اخری استغاثه بر موسی علیه التحیة و الثنا نمودند.

(1) نبی الجلیل (ع) فی الفور به اعلام و اخبار جبرئیل به موجب امر رب جمیل عصای خود بدریای نیل زد بتقدیر ایزد جزیل دوازده سبیل به عدد اسباط بنی اسرائیل از آن بحر بی‌بدیل منشعب گشته و آب آن بحر بمشیت حضرت خالق الارض و الافلاک مثل و مانند توده‌های خاک بر بالای یک دیگر قرار گرفته با هر سبط از اسباط بنی اسرائیل بامر و فرمان رسول ایزد جمیل از سبیل طریق نیل معبری شدند.

اما فرعون و هامان بعد از وصول بر کنار آن بحر بیکران و ادراک معجزه و نشان- چنان از حضرت موسی بن عمران توسن خود را عنان کشیدند حیرت و ملالت از جبین آن ملاعین ظاهر و مبین گشته نه روی رجوع و نه

قدرت مرور و عبور در حضور آن طاغی باغی بیحضور.
فی الفور جبرئیل امین بامر و حکم رب غفور بر مادیان بادپای فلک‌پیمای سوار شده از پیش اسب آن کافر باغی بگذشت بمجرد وصول بوی مادیان بر مشام توسن آن ظالم نادان آن مرکب شروع در تیزی عنان و سرکشی زیاده از حیز بیان نمود تا آنکه عنان اختیار از ید تمالک آن نابکار و از قبضه تماسک و اقتدار او درربود فرعون هر چند سعی از حد افزون نمود که آن مرکب را ضبط کند و نگذارد که بدریا درآید مفید نیفتاد.
اسب فرعون سر در عقب مادیان گذاشت و همه جا چشم از آن برنداشت تا چون بلب دریای نیل رسید و اسب جبرئیل (ع) به آن دریای زخار درآمد اسب آن کافران یعنی فرعون و هامان بلکه تمامی قبطیان به آن بحر بیکران درآمدند.
چون هیچ احدی از ایشان بر ساحل آن بحر بی‌پایان باقی نماند آن دریا بمشیت
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:211
ایزد سبحان بهمان هیئت اصلی و در صورت اولی بعد از طلاطم و طوفان معاودت نمود و جمیع قبطیان را هلاک و نابود و طعمه دواب بحر و سایر جانوران ساخت.
(1) و چون سامری علیه اللعنة را اطلاع بر خاصیت خاک سم اسب جبرئیل بود و می‌دانست که اگر اندک از آن خاک بر هر جماد پاشند بتقدیر حافظ هر گزند، آن جماد بزیور حیات ارجمند گردد فی الفور آن طاغی بیحضور در حضور موسی علیه السّلام و آن قوم بنی اسرائیل غیر محضور قلیل از آن خاک برداشت و با خود نگاه میداشت.
و نیز بعد از تفصی ایام از هلاکت آن لئام چون آن دریا بامر ملک علام متموج و متلاطم گشته در آن اثر جلی و حلل آن کفره ابتر را با باقی ذخایران جمعی زبون از بحر بیرون ریخت سامری از آن حلی و ذخایر مال متکاثر تحصیل کرد و از طلای احمر گوساله مرتب ساخت و اندکی از آن خاک در جوف آن تیره مغاک انداخت.
بعلم و تقدیر رب العباد آن جماد بنطق و بیان درآمد و بدمدمه سحر و فسون بآسانی مرشوم ملعون بآن قوم خطاب نمود که ای بنی اسرائیل باید که در طریق متابعت سامری و بنهج اطاعت او ساعی بوده اصلا و قطعا شما و سایر برایا از حکم و امر او تمرد و انحراف و تخلف و اعتساف روا مدارید و هر چه من شما را فرمایم و امر بآن نمایم آن را عین صدق و عیان و وسیله اسلام و ایمان که باعث ثواب و سبب دخول جنانست دانید.
زیرا که اله سامری و اله موسی و شما منم و او پیغمبر و فرستاده منست آن طایفه مخذول العاقبه گوساله مصوری و سامری را در آن قول و ماجرا

مصداق فرا گرفتند هر چند هارون برادر و خلیفه و وصی موسی علیه السّلام که سابقا آن لئام بموجب حکم موسی علیه السّلام بمتابعت و مبایعت او قیام و اقدام نموده بودند آن قوم منکر را منع و زجر نمود مفید نیفتاد و اثری نداد تا آنکه اکثر بنی اسرائیل شیوه سامری و طریقه گوساله (ص) مصوری برداشته از نهج بندگی رب جلیل و منهج متابعت رسول جمیل برآمده شیوه ناراستی و آئین گوساله‌پرستی برداشتند و خاک مذلت کفر
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:212
و ارتداد بر وجنات اعمال صواب و سداد خود انباشتند بلکه نیل عصیان و گناهکاری بر صحیفه وجوه نیکو کرداری خود کشیدند و از طریق قویم و شرع مستقیم موسی کلیم علیه التحیة و التسلیم رمیدند و تا قیام قیامت بواسطه آن حرکت ملوم و از آن فعل شنیع مذمومند نحن نعوذ الیه و نستعین لدیه.

[تشبیه بعضی از صحابه به اصحاب موسی (ع)]

(1) چون اصحاب سید البریه و ارباب مطیعین بلد المحمدیه از بدوی و حضری و عجمی و عربی در یوم الغدیر حسب الأمر النبی الابطحی متابعت امیر المؤمنین علیه السّلام درآمدند و بعد از وفات نبی المختار اکثر اصحاب بی‌اعتباری را شعار خود ساختند و قدم از طریق آن امام الامم برون گذاشته سالک مسالک عباد و سایر منهج غیر سداد گشته نقض عهد مصافحت و نکث پیمان و بیعت نمودند و تابع گوساله عربی و مطیع و بدعت محدثی شدند.
درین باب این اصحاب با قوم موسی علیه السلام سبب نسبت و مثل بمثل اقتدا و اقتفا نمودند منقولست که بعد از توجه سید البریه از مدینه مکرمه بصوب مکه معظمه باصحاب کرام و ارباب اسلام از کثرت صوب ملبیات ملتزمین رکاب سید الانام در هر مقام و مسکن او از مدینه و مکه متصل بود و هیچ مکان از صوت تلبیه اهل ایمان خالی و بی‌نشان نبود.
اما چون آن شافع العصات فی العرصات رحل اقامت بمأمن عرفات انداخت پیک رب جلیل علام امین الوحی جبرئیل علیه السّلام بخدمت رسول ایزد جمیل آمد بعد از عرض تحیت و سلام و تهنیت از قبل خالق الانام گفت ای سید الخواص و العام چون اجل شما نزدیک و مواصلت تو بما ای حبیب بغایت قریب گشته بناء علی هذا شما را مطلع و مخبر گردانم.
تو خوب تبلیغ امر که بحکم ایزد اکبر از امور ضروریه دین مبین بلکه از متممات شرع سید المرسلین است و از آن مفر و محیص جایز و رخیص نیست باید که
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:213
بزودی در همین زمان در تجدید عهد و پیمان سعی و جهد فراوان نمائی و قیام بحکم و امر من فرمائی (1) و نیز از آنچه علوم غریبه که در نزد تو مودعست بلکه میراث از انبیاء که پیش از شما در دار دنیا بودند با سلاح و تابوت و علامات و آیات که از انبیای سابق بشما عاید و لاحق گردید همه آن را تسلیم وصی و خلیفه تو و حجت بالغه من علی بن ابی طالب علیه السّلام نمائی و آن امام الامم را مانند علم بر پای داری و عهد و بیعت و پیمان و مصافحت برای علی علیه السّلام بستانی و خلایق را باقرار بر ولایت و امامت او امر نمائی و آن جماعت را متذکر گردانی بعهود و مواثیق که سابقا از ایشان در باب امامت علی علیه السّلام و ائمه این خاندان گرفته که علی علیه السّلام مولای انس و جان و مولای همه رجال و نسوانست کرة بعد اخری باید که آن را مجدد گردانی.
زیرا که قبض روح هیچ احدی از انبیا و رسل و هادیان سبل در هیچ وقت و

محل ننمودم مگر وقتی که اکمال دین و اتمام نعمت بسکنه زمین نمودم چنانچه پیغمبران ایشان را در هنگام سفر آخرت امر بتعیین وصی که من برای ایشان مقرر و معین گردانیده بودم مینمودم و تأکید میفرمودم و عداوت و انکار دشمنان خود و ایشان را بر آن اعیان ظاهر میگردانیدم.
الحال چون تو اشرف انبیا و رسل و برگزیده حضرت عز و جل خواهی بود و اوصیاء تو سید الاوصیا امیر المؤمنین علی علیه السّلام و اولاد کرام فخام آن حضرت ائمة الهدی علیهم السّلام خواهند بود حقایق آن را بخلایق اعلام و اعلان نمای و تأخیر مفرمای و این تبلیغ امر از من بشما محض اظهار کمال مهربانی و شفقت و غایت احسان و مرحمت است که نسبت بشما و سایر امت معمول میگردد.
این که شما را امر نمودم بر تبلیغ ولایت علی علیه السّلام بجمیع انام و حکم و امر بر اطاعت و متابعت آن حضرت و ائمة الهدی علیهم السّلام فرمودم بواسطه آنست که من دائم زمین را از حجت قایم هادی امم خالی نگذارم تا آنکه مرا همه دم حجت بر اهل عالم باشد.
ای محمد درین روز اتمام کار تمامی مخلوقین برای لوای سید المرسلین بوسیله
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:214
تعیین امیر المؤمنین علیه السّلام بنده من و وصی و خلیفه رسول حضرت ذو المنن که حجت بالغه من بر تمامی خلایق مرد و زنست نمودم (1) و شما را عالم گردانیدم بآن که طاعت ولی من مقرون بطاعت نبی منست و طاعت نبی من مقرون است بطاعت من پس هر که طاعت ولی من نمود طاعت نبی من نمود و آنکه طاعت نبی من نمود طاعت من نمود و معصیت با ولی من معصیت نبی من و معصیت با نبی من معصیت است با من.
حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام بی‌شبهه و یقین نشانه ایست میان من و جمیع مخلوقین هر که آن ولی ایزد تعالی را بحق بشناسد و بداند که آن سرور ولی حضرت داور و بعد از رسول صلی اللّٰه علیه و آله بلا فصل وصی نفس پیغمبر واجب تعالی و تقدس است آن مرد مؤمن نیکو کار و مستحق جنان و سزاوار مغفرت ایزد غفار است و منکر ولایت و امامت حضرات ائمه علیهم السّلام و التحیة لایق نیران و درخور دوزخ تابانست و آنکه در بیعت آن امام دین شرک آرد بیقین آن کس از جمله مشرکین بحضرت رب العالمین است.
یعنی بر بی‌رویت که در ایام ولایت و امامت آن صاحب رایت دیگری را بامامت بگزیند یا احدی را از جبلت ذات غیر قویم و طبع نامستقیم با حضرت امیر المؤمنین علیه التحیة و التسلیم در باب ولایت و امامت شریک و سهیم داند چنانست که آن شریک و انباز بواسطه حضرت بی‌نیاز ثابت

گرداند و مشرک رب العالمین ملعون و بیدین است و آنکه در یوم العرصات با مودت و محبت آن امام البریات با من ملاقات کند در روز حساب و شمار داخل «جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ» گردد و هر کس که با دشمنی و عداوت آن ولی ایزد منان و باقی امامان (ع) با من ملاقات نماید بی‌شبهه و گمان داخل نیران دوزخ تابان گردد.
در آن وقت جبرئیل علیه السّلام گفت یا نبی الرحمه بحکم حضرت رب العزت باید که از جمیع امت برای امیر المؤمنین علیه السّلام و باقی ائمه علیهم السّلام و التحیه مصافحه و بیعت بستانی و او را مهتر خلایق گردانی و عهود و مواثیق که پیشتر از امت بواسطه امیر المؤمنین حیدر و ائمه احدی عشر (ع) گرفته مجدد گردانی که مرا شوق لقای تو دریافته لهذا
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:215
بزودی روح پر فتوح ترا قبض نمایم.
(1) رسول واهب سبوح بعد از استماع این تأکیدات از پیک قادر مهیمن بر فوت خود متیقن گشته همان دم تصمیم عزم نمود که تبلیغ حقیقت ولایت و امامت علی علیه السّلام بنهجی مامور بمردم مؤدی گرداند.

[اطلاع پیغمبر اکرم (ص) بر حالات بعضی از منافقین]

اما چون نبی بیچون عالم بنفاق اهل شقاق بود که در خواطر و ضمایر ایشان چه مضمر است و بغض و عداوت آن منافقان نسبت بآن امام الانس و الجان بچه کیفیت و عنوانست آن سید و سرور بخوف آنکه مبادا آن قوم یکسر بعد از استماع امر امیر المؤمنین حیدر را بحضرت (ص) تنفر نمایند و بحالت اولی و کفر اصلی مراجعت نمایند الا قلیل از اصحاب سید الانس و الجان که خلوص عقیدت و صدق طویت ایشان برسول آخر الزمان ظاهر و عیان بود مثل عمار یاسر و سلمان و ابی ذر غفاری و باقی اعیان.
در آن باب حضرت سید الأنبیاء از جبرئیل امین استدعا و التماس نمود که حقایق احوال منافقین در معرض کبریای حضرت ارحم الراحمین رساند و کیفیت آن را کما هی معروض گرداند تا مگر آیه عصمت بواسطه جمعیت خاطر عاطر فیض مقاطر سید البشر گرداند.
پیک امین بعد از توجه بخدمت اکرم الاکرمین و عرض مطلب سید النبیین ایزد اکبر در انزال آیة العصمه صبر فرمود تا آنکه رایات جاه و جلال آن صاحب سعادت و اقبال از عرفات بمسجد خیف نزول اجلال نمود.
فی الفور جبرئیل بعد از نزول بامر رب غفور آن نبی المشکور را به تبلیغ ولایت و امامت علی علیه السّلام بامت کرة ثانیه مأمور گردانید و گفت یا محمد واجب الوجود بتو سلام و درود میرساند و میگوید که عهد و بیعت امامت و ولایت علی علیه السّلام بامت رسان و آن حضرت را بخلافت جمیع خلقان معین گردان.
چون ختمی پناه عالم بنفاق منافقین قریش نسبت به آن حضرت و باقی مسلمین و خویش بود که آن طایفه اگر چه بظاهر اقرار بکلمه طیبه می‌آرند لیکن در دل شیوه
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:216
عصیان و طریقه طغیان مرعی میدارند بناء علیه آن سید و سرور بمرحمت و احسان رحیم الرحمن مستظهر گشتند منتظر آیه عصمة می‌بود تا آنکه از جمیع افعال و مناسک حج و زیارت خانه ایزد علام و طواف بیت اللَّه الحرام فارغ شد و رایات جاه و جلال آن نبی فرخنده خصال از مکه معظمه بصوب مدینه مکرمه متوجه گردید.
(1) همگی اصحاب و اعیان اعراب طریقه مرافقت و شیوه موافقت مرعی و مسلوک داشته در رکاب جناب سعادت انتساب آن نبی ایزد وهاب روان گشتند.
و چون بکراع النعیم رسیدند جبرئیل امین باز از درگاه بی‌نیاز رسید و امر تبلیغ ولایت علی علیه السّلام را کرة ثالثه رسانید اما با بیان آیة العصمة

خاطر فیض مقاطر حضرت پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و سلم را مطمئن و مستظهر نگردانید.
چون جبرئیل علیه السّلام تبلیغ پیغام قادر علام بحضرت نبی الاکرام نمود رسول ملک منان بلسان معجز نشان فرمود که یا اخی جبرئیل مرا در باب تبلیغ امامت تاخیر و تانی و مکث و تراخی بواسطه آنست که میدانم اکثر امت تکذیب من نمایند و تصدیق قول من در حق ولایت علی علیه السّلام نمی‌نمایند.
جبرئیل امین بمجرد استماع کلام سید المرسلین صلی اللَّه علیه و آله مراجعت بخدمت رب العالمین نمود و پیام سید الانام بحضرت واهب علام عرض و اعلام فرمود و رسول آخر الزمان از آن مکان کوچ کرده روانه مدینه گردید.
چون بخم غدیر که سه میل پیش از جحفه است رسید در آن وقت پنج ساعت از روز گذشته و خورشید جهانتاب بدایره نصف النهار نرسید که جبرئیل رسید و به آیة العصمة آن حضرت (ص) را معزز و مکرم گردانید و بزجر و بانگ گفت:
یا محمد مترس از مردمان میندیش از شر ضرر منافقان که حضرت قادر منان ذات فایض البرکات شما را در حفظ و امان خویشتن نگهبانست بعد از آن این آیه وافی هدایت به آن حضرت صلی اللَّه علیه و آله و سلم فرو خواند که «یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللَّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ».
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:217
(1) در آن محل اوایل قوافل قریب بجحفه بودند لهذا در آن وقت آن حضرت امر بمراجعت سابقین امت و محافظت لاحقین اصحاب ملت بهمان مکان نمود که تا خلایق را بحکم ایزد خالق بحقیقت آیه که در باب ولایت و امامت امام البریة امیر المؤمنین علیه السّلام و التحیه نازل گشته بامت اعلام نماید و آن ارحم الراحمین را بولایت و امامت جمیع مخلوقین تعیین فرماید و همگی و تمامی خلایق را به آیه عصمت که برای آن حضرت نازل شده اعلام نماید که حضرت حافظ او را از کید ضرر ظالمین محفوظ گرداند بنوعی که هیچ احد نتواند آزار به آن سید الابرار رساند.
آن حضرت بعد از استظهار به آیه العصمه بیکی از اصحاب ملتزمین رکاب هدایت انتساب بلال یا شخصی دیگر را امر بندای امت برای نماز جماعت بخدمت نبی الرحمة نمود و خلایق از متقدمین و متاخرین از طرف دست راست آن طریق بمسجد غدیر که سابقا بسعی و اهتمام منسوبان حضرت سید البشر عمارت‌پذیر شده بود بنا بر حکم پیک ذو الجلال آن نبی بسعادت و اقبال با جمیع رجال نزول اجلال فرمود.
و چون آن محل پر از توده‌های سنگ و گل بوده خاتم الرسل در همان زمان

حکم برفتن و هموار کردن آن مکان و نصب منبر از احجار یا از پالان شتران برای آن رسول آخر الزمان فرمود و آن منبر را آن مقدار گردانیدند که مشرف بر جمیع مردمان شد.

(ذکر بیان خطبه رسول آخر الزمان علیه صلوات الملک المنان)

پس آنگاه حبیب اللَّه مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللَّه علیه و آله و سلم در محضر آن مردم بر پای خواست و مدارج و معارج درج آن منبر فیض مندرج را بنور قدوم مسرت و میمنت لزوم خود بیاراست و فرمود که شکر و سپاس بی‌قیاس و حمد و ثنای فوق از حد ادراک و احساس سزاوار و جدیر و لایق و درخور سمیع بصیریست که در توحد عالی و در تفرد و یگانگی ذات دانی؟؟؟ و در سلطانیت جلیل و کریم و در ارکانیت جمیل و عظیمست.

عالم واهب که علم واهب العطیه‌اش بجمیع مکنونات جزئیات و کلیات و

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:218

مبصرات و معلومات و مسموعات محیطست.

(1) اوست معبود حقیقی که در محل بزرگی بغیر تفریط و تعدیست و جمیع مخلوقات بوسیله برهانیت مقهورند و اما در افعال نه مجبورند عزیزیست لم یزل ستوده- ایست لا یزال بارئ و خالق مسموکات و گستراننده مدحوات و جبار ارض و سموات و ساتر و غافر الخطیئاتست و احد سبوح و پروردگار ملائکه و روحست.

تطول و احسانش بر خلقان شایع و تفضل و امتنانش بر ادنی و اقاصی انس و جان واقع است جمیع اشیا ملحوظ و منظور خالق الارض و السماء است لیکن خود از دیده بینندگان ناپیداست.

بزرگوار خدای کریم مکین که در اقوال و افعال با کمال وقار و نمکین است بی‌شائبه شبهت رحمت حضرت بصیر سمیع بغایت الغایت وسیع و امتنان نعمش بهر شریف و وضیع منیع است.

مبادرت حضرت وهاب بعذاب خلایق در هنگام استحقاق عقاب در هیچ باب نیست دانا و بصیر است بسرایر و عالم و خبیر است بضمایر مخفی نیست باو مکنونات مشتبه و مخفی نیست باو مخفیات علمش محیط بهمه اشیاء است بلکه خدای واهب غالب بهمه چیز و قوتش در همه چیز قادر بهمه اشیاست لیکن مثل و مانند بهیچ چیز از اشیا نیست.

مبدئ و منشی اسباب بود از آن هنگام که بغیر ذات واهب علام هیچ چیز موجود نبود دائم بعدل و قسط نیست الا آن خدای عزیز که حکیم و عادل است ذات قادر سبحان ارفع و اجل و اعلی و اکمل از آنست که بدیده عیان مرئی و عیان گردد چه او بصیر لطیف و خدای خبیر و شریف است هیچ احدی ادراک اکبر بعلانیه و سر و هیچ کس درک کیفیت او بمعاینه ننماید مگر آن کس که حضرت ایزد اقدس او را بذات مقدس خود هدایت نماید و بخود آشنا و راهنما گرداند و گواهی می‌دهم که نیست خدای الا او

که زمانه البته مملو از تنزه و تقدس او و ابدا بدا؟؟؟ در پرده از نور مقدس اوست.

(1) بزرگوار خدای که امرش بی‌مبادرت مشیر نافذ و ساری و حکمش بغیر معاونت بصیر و ظهیر ماضی و جاریست و او را شریک در تقدیر و هیچ نوع تفاوت در ذات ایزد بصیر نیست تصدیر و ابداع صور بغیر شبه و مثال نمود و ایجاد خلایق بغیر معاونت احد و احتیال فرمود انشاء و اختراع مخلوقات کرد پس ایجاد تمامی نمود و اثبات موجودات گردانید پس همگی آنها را ظاهر فرمود.
خدائیست محکمکار و رحیمیست نیکو کردار عادلیست که بجور هیچ احد راضی نیست الهیست رحیم الرحمن غفوریست ذی الکرم و احسان خدائی که جمیع امور باو راجع همگی اشیا باو متواضع بلکه تمامی موجودات بامر واهب العطیات خاضع و خاشعند.
مالک الاملاک و مفلک الافلاک و خالق آسمان و خاک و مسخر آفتاب و ماهتاب و مجری هر یک ایشان بمحل و مآب بید قدرت مالک الرقابست شب بروز آرنده و روز بشب رساننده شکننده هر دیو سرکش ستم‌کننده اوست بغیر او معبود نی و با او ضد و ند موجود نی پناه نیازمندان و فریادرس مستمندانست هیچ احد ازو تولد نیافته و او نیز از هیچ احد متولد نگشته او را کفو و همتا و شریک و ماوی نیست خدای است واحد کریم و پروردگاریست ماجد قدیم هر چه خواهد اراده کند و آنچه خواهد مجری نماید حصر علم و احصا و موت و احیا و خنده و بکا و منع و عطا منوط باراده و مشیت رب العلی است مالکیت او را در کار و محمود است با او سزاوار است خبرها مرتبط بید خبیر علیم و او بهمه اشیا قدیر و حکیمست و بستایش جدیر و بحقایق اشیا بصیر ست ایلاج لیل بنهار و ایلاج نهار بلیل بید قدرت رب جلیل است.
نیست خدای الا آنکه عزیز و غفار و مجیب الدعا و ستار و کریم العطا و مختار است شمارنده عدد انفاس و پروردگار جن و ناس و رحم‌کننده شیطان و خناس و برآرنده حوایج و التماس معشر الناس است چیزی باو پوشیده و پنهان نیست و متعلق علمش

بغیر زیاده و نقصان است رب غفور مضجور بفریاد نالندگان و آزرده بالحاح درماندگان نگردد.
(1) حافظ جمیع صالحان و توفیق دهنده مصلحان و مولای همه مؤمنان و روزی رساننده انس و جان ایزد منانست و او خداوند مستحق حمد و شکر و هادی خلقان بطریق اسلام و ایمان و مانع از شیوه ناپسند کفر است همه برایا در ضرا و سرا و شدت و رخا در هر صباح و مسا همه وقت و همه جا

متذکر و مشتغل بذکر حضرت عز و جل‌اند.
مرا ایمان بایزد منان و بملائکه و تمامی کتب آسمان و جمیع انبیا و رسل مهیمن سبحان است سامع و مطیع و منقادم برضای او و مبادر و شاکر و مستسلم بقضای او و راغبم بطاعت او خایف و هراسانم از عقوبت او چه قهاریست که احدی ایمن نیست از مکر او لیک هیچ ترس نیست از جور او بواسطه رافت و عدل او مقرم بعبودیت او شاهدم بربوبیت او و مسرع و جاهدم به تبلیغ امر او بخلقان بخوف آنکه مبادا مرا قارعه غضب باری و صادمه سخط جباری دریابد.
مرا از هیچ احد ترس و باک بغیر حضرت خالق الافلاک نیست لیکن از قارعه اعتراض مبدی جواهر و منشی اعراض اصلا بدفع نیست زیرا که هر چند کسی در حیله کامل و دانا و عالم و توانا باشد او را دفع اعتراض ایزد اکبر ممکن و میسر نیست و چون حضرت قادر بیچون مرا امر و حکم کرد که اگر تبلیغ ولایت امیر المؤمنین علیه السّلام و التحیه بجمیع بریت درین وقت و ساعت ننمایم چنانست که تبلیغ هیچ امر و پیام و شرایع و احکام حضرت ملک علام بطوایف انام نکرده باشم و مرا در آن باب هیچ گونه بیم و ترس از هیچ کس نیست زیرا که اللّٰه تعالی و تقدس ضمانت عصمت من از شما و سایر اعدا نمود و بواسطه جمعیت خاطر من آیة العصمه انزال و ارسال نمود و او کافی کریم و معبود و رحیمست و آن آیة وافی هدایت اینست:
«اعوذ باللّٰه السمیع العلیم من الشیطان الرجیم بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللَّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ»
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:221
(1) بعد از آن نبی الانس و الجان فرمود که ای معشر مردمان من در تبلیغ شرایع و احکام ایمان که از حضرت عزیز سبحان بوساطت امین وحی جلیل اخی جبرئیل علیه سلام اللّٰه بمن رسید بهیچ وجه من الوجوه تقصیر و تانی و تغافل و تراخی در اتصال و ابلاغ آن ننمودم بلکه هر چه مأمور از رب غفور بآن شدم که بخلقان رسانم در همان زمان در تبلیغ آن بلا زیاده و نقصان سعی بی‌پایان و جهد خارج از حد تعریف و بیان نمودم.
ای معشر مردمان سبب نزول این آیه مکرمه بمن برای آنست که دو سه مرتبه جبرئیل امین از نزد ارحم الراحمین بمن نزول نمود و مرا بحکم ایزد معبود امر بتسلیم امر ولایت و تبلیغ امامت ولی حضرت خالق البریة امیر المؤمنین علی (ع) بامت نمود.
چون باین محل رسیدم باز پیک قادر کارساز بآیة العصمه با کمال احترام و اعزاز نزول فرمود و مرا باین وسیله مکرم و معزز نمود و گفت در همین مشهد شریف و موضع منیف اعلام و اعیان هر ابیض و اسود و مسلم و

مؤمن موحد نمایم به آنکه حضرت علی بن ابی طالب (ع) برادر و وصی من و ولی و خلیفه و امام انس و جن است بعد از من و او را در نزد من منزله هارونست در نزد موسی علیه السّلام.
نهایت آنکه حضرت هارون در ایام حیات موسی (ع) و بعد از وفات آن حضرت علیه السّلام بمرتبه علیه نبوت مکرم و سرافراز بود و حضرت علی (ع) بعد از من بمنصب ولایت و مرتبه امامت معزز و ممتاز است و آن حضرت ولی خدا و وصی ما و امام شماست و آیه‌ای که حضرت رب العزة در باب امامت آن امام الامة بمن انزال و ارسال نمود اینست که:
«اعوذ باللّٰه السمیع العلیم من الشیطان الرجیم إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللّٰهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَ هُمْ راكِعُونَ».
و علی علیه السّلام اعطای زکاة نمود در حالی که راکع بود.
اجله مفسرین خصوصا علماء فرقه ناجیه اثنا عشریه رضوان اللّٰه علیهم اجمعین
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:222
در تفاسیر از ائمة المعصومین علیهم السّلام نقل کردند که حضرت نبی متعال فرمود که حضرت لا یزال درین آیه اراده علی کرد در همه حال و حافظ و معین او است در جمیع احوال.
(1) و حضرت جبار مرا تأکید بسیار در باب تبلیغ امامت آن امام الاخیار و الاشرار نمود و حکم فرمود که تبلیغ ولایت علی (ع) بخلایق در همین وقت نمائی و اصلا تأخیر مفرمای و من از امین وحی ایزد تعالی جبرئیل علیه السّلام و الدعا التماس و استدعا نمودم که بحضرت ارحم الراحمین عرض نماید تا مرا در باب تبلیغ امر علی علیه السّلام معذور دارد زیرا که مرا کثرت منافقان و قلت متقیان و شقاق اهل طغیان واضح و عیانست و عالمم بفساد و دغلی مفسدان و مکر و فریب سخره‌کنندگان باسلام و ایمان که ایزد منان بیان احوال اضلال آن منافقان در قرآن لازم الاذعان می‌نماید چنانچه میفرماید که:
«يَقُولُونَ بِأَلْسِنَتِهِمْ ما لَيْسَ فِی قُلُوبِهِمْ وَ تَحْسَبُونَهُ هَيِّناً وَ هُوَ عِنْدَ اللّٰهِ عَظِيمٌ».
معنی آیه و اللّٰه اعلم بالبدایة و النهایة آنست که جمع مقر بکلمه طیبه باشند و بزبان اظهار اخلاص بندگی ایزد تعالی مینمایند اما در دلهای ایشان اثری از آن چیزها که بر زبان جاری و عیان میکنند موجود نیست بلکه در ضمایر و خواطر آن منافقان بغیر مکر و فریب و خدعه و ریب امر دیگر موجود نیست.
چه آن طایفه و خیم العاقبة این مقدمات را سهل و آسان دانسته بغایت حقیر شمرده اما آنها در نزد مهیمن منان بسیار بسیار عظیم و گرانست و آن جماعت اگر چه بظاهر بصفت اسلام و ایمان موصوف لیکن بباطن تمرد

و طغیان و عداوت منعوت و بکفران مشعوف‌اند و از آن اشرار چند مرتبه ایذا و آزار بمن رسید تا آنکه زهر در خورد من کردند و زعم ایشان چنان بود که من همیشه مسموم خواهم بود تا آنکه ایزد حضرت معبود مرا از حال ایشان در قرآن اخبار و اعلان نمود چنانچه فرمود که «وَ مِنْهُمُ الَّذِینَ یُؤْذُونَ النَّبِیَّ وَ یَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ قُلْ أُذُنُ خَیْرٍ لَکُمْ»

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:223

(1) بعد از آن رسول آخر الزمان فرمود که اگر من اراده نمایم که اسامی یکان یکان آن منافقان را بیان و عیان کنم هر آینه ذکر اسامی آن طایفه مینمودم و نیز اگر مرا اراده دلالت و هدایت شما بمنافقین بیدین می‌بود شما را دلالت میکردم و آن جماعت را بشما می‌نمودم لیکن من چون از عنایت و احسان حضرت بیچون بصفت مکرمت و مروت متصفم از ذکر افعال شنیعه و اعمال قبیحه شما درگذشتم و جمیع آنها را درگذرانیدم.

اما حضرت ایزد سبحانه و تعالی در باب امامت و ولایت علی علیه السّلام بمساهله و اغماض از من راضی نیست مگر تبلیغ آن بخلقان زیرا که ایزد منان مکرر مرا امر به تبلیغ آن بانس و جان نمود.

چنانچه این آیه وافی هدایت بمن انزال و ارسال فرمود که «یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللَّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ».

پس آنگاه حضرت حبیب اللّه فرمود که ای معشر مردمان بدانید که حضرت مهیمن سبحان بواسطه شما و جمع خلقان منصوص و معین گردانید که اطاعت او بر جمیع مهاجر و انصار و تابعین ابرار بلکه تمامی بندگان ایزد واهب از حاضر و غایب و راجی و خایب و حضری و بدوی و عجمی و عربی ابیض و اسود مشرک و موحد بنده و آزاد خسته و دلشاد از صغیر و کبیر و عزیز و حقیر وضیع و شریف قوی و ضعیف واجب و لازم بلکه از فروض متحتم است و بیقین امر و حکم ملک تعالی جاری و ماضی است و بی‌شبهه و گمان مخالف امر تو مردود مردود ملعون ملعون است و متابع حکم آن امام الامم مرحوم مرحوم است و مصدق قول آن امام بارگاه مهیمن با عز و قبول و مطیع امر و نهی آن امام المشکور مغفور حضرت رب غفور است.

ای معشر مردمان این اقامت آخرین من درین مکانست باید که کلام مرا از سر اخلاص و اعتقاد استماع نمائید و اطاعت و انقیاد امر حضرت خلاق العباد که مولی و پروردگار شماست فرمائید و از روی فراست بدانید که محمد حاضر و متکلم ناظر

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:224

مخاطب با شما بامر حضرت ایزد تعالی فرستاده آن مولا است و هر چه از رب غفور مامور گردد همان را بلا زیاده و نقصان بشما و بخلقان رسانید.

(1) بدانید که حضرت امیر المؤمنین علی علیه السّلام ولی ایزد مهیمن و وصی و جانشین من بعد از منست بسایر برایا و بعد از آن امام کرام و اولاد فحام عظام ایشان امامان دین و هدات راه یقین و نجوم اهل زمین‌اند تا روز ملاقات شما بحضرت واهب العطیات و ادراک لقای حضرت سید البریات و بی‌شبهه حلال و مباح نیست الا آنچه حضرت ذو الجلال مباح و حلال نماید و حرام و موجود و معلوم هیچ موجود نیست مگر آنچه ولی ایزد علام حرام گرداند.
من رسول واجب الوجود باکرام بغایت الغایت عارف و عالمم بحلال و حرام زیرا که مرا حضرت قدیر علیم در کتاب لازم التکریم خود از حقیقت حلال و حرام تعلیم داد.
ای معشر مردمان هیچ علم نیست مگر آنکه علام الغیوب آن را بر من منکشف گردانید و مرا بر حقایق تعداد و احصای آن عالم و عارف نمود بنوعی که هیچ نوع از انواع آن را بر من مستور و محجوب نگردانید و آنچه من تعلیم ذو المنن عالم بآن بودم و علم من باحصای آن رسید بامر و حکم واهب مجید بحضرت امیر المؤمنین علی بخشیدم و آن ولی بی‌نیاز را بتعلیم آن ممتاز و سرفراز گردانیدم بیقین امیر المؤمنین ولی ارحم الراحمین و وصی المرسلین و امام جمیع مخلوقین است.
ای معشر مردمان اضلال و گمراهی از آن ولایت پناهی که موجب خسارت و رو سیاهی است مجوئید و راه خلاف رضای او مپوئید استفسار و استکبار و استنکاف و استدبار از آن ولی ایزد جبار منمائید که علی (ع) عامل حق و هادی آن و مانع از طریق باطل و ناهی از آنست.
آن ولی پروردگار در هیچ امر و کار در نزد خدای غفار سر در پیش نینداخت و بسرزنش لایم خود را گرفتار نساخت و اول کسی که از مردان بخدای زمین و آسمان ایمان آورد حضرت امیر المؤمنین علی (ع) است.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:225
(1) آن حضرت آن کس است که جان و نفس خود را فدای حضرت رسول واجب تعالی و تقدس نمود و علی بن ابی ابی طالب (ع) آن کس و آن امام است که هیچ احدی از مردان بیشتر از ایشان نماز با آن نبی کریم بی‌نیاز نگزارد و بندگی و طاعت مهیمن معبود قبل از علی (ع) ننمود.
ای معشر مردمان ولی حضرت رب العالمین امیر المؤمنین و اولاد او ائمة-المعصومین (ع) را افضل از جمیع خلایق دانید و او را تفضیل دهید بر همه ایشان.
زیرا که ایزد سبحان آن حضرت را تفضیل داد بر همگی خلقان و بر تمامی شما لازم و عیان است که بمأمور به علی (ع) خود را مأمور و بمنهی عنه آن حضرت البته نفس خود را منزجر گردانید زیرا که آن حضرت امام منصوص من عند اللّه است.

ای معشر مردمان علی بن ابی طالب (ع) ولی خدا و امام کافه برایا بامر ملک تعالی است و توبه منکر ولایت علی (ع) مقبول رب غفور و سعی آن مهجور در عبادت غیر مشکور بلکه آن کس هرگز مرحوم و مغفور نیست و بر خدای عالم واجب و لازم است که مخالف امر آن سرور را ابد الدهر بنار سقر معذب بعذاب منکر گرداند.
بپرهیزید از مخالفت امر آن امام الانس و الجان زیرا که مخالف آن ولی ایزد منان پیوسته در دوزخ تابان و آتش نیران سوزان و گدازانست بلکه مخالف امر ایشان بمضمون صدق مشحون «وَقُودُهَا النَّاسُ وَ الْحِجارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكافِرِينَ» و اجسام آن ملاعین آتش افروز نار سجین است و آخرین آیه «ایها الناس» بشارت اولین انبیای اعیان و رسولان عالیشان و حجت بر جمیع خلقان از اهل زمین و آسمان بمشیت رحیم الرحمن منوط برای منست.
هر که درین باب شک کند آن شاک ابتر بی‌شبهه کافر است بکفر اصلی و جاهلیت اولی.
هر که در قول من شک کند چنانست که در قول انبیا و رسولان همه شک کند و هر که شک بقول انبیای کرام و رسل فخام عظام نماید آن کس از اشرار و مستحق دوزخ پر شرار
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:226
و لایق و سزاوار نار است.
(1) ای معشر مردمان اعطا و احسان این فضیلت و ولایت بحضرت امام البریه علی علیه السّلام و التحیه از حضرت واهب العطیه محض احسان و عنایت ذو المنن است نسبت بمن خدای معبود که مستحق و درخور حمد و شکر بود بغیر ذات رب العالمین ابد الابدین و دهر الداهرین در هیچ زمان بلکه در تمامی حال ماضی و استقبال موجود نیست.
ای معشر مردمان تفضیل علی علیه السّلام بر همه مردم بواسطه آنست که او بعد از من افضل از جمیع اهل عالم و اعلم تمامی بنی آدم است روزی خلایق بوسیله ذوات کامله ما از حضرت واهب العطایا بشما و بسایر برایا متواصل و متواتر است بلکه بقای نوع انسانی آن متوالی متحاصل است.
هر که رد قول من کند ملعون ملعون حضرت ایزد بیچون است بلکه مردود مردود و مغضوب مغضوب است هر چند قول من موافق واقع نباشد.
بر رای صواب نمای ارباب عقل و ذکا واضح و هویدا است که این کلام نبی الرحمة بواسطه مزید تأکید است بامت در باب متابعت و اطاعت آن رسول خالق البریه.
چه بیقین بوثیقه آیه کلام رب العالمین تبارک و تعالی «وَ ما يَنْطِقُ عَنِ الْهَوى إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحى» هرگز طوطی لسان و بلبل زبان معجزنشان

آن نبی َالانس َو الجان در هیچ زمان بر شاخسار کلام و مقالات بغیر کلمات صدق سمات وحی خالق البریات ساری و بتکلم جاری و مترنم نگشته.
بعد از آن حضرت سید الانام فرمود که آنچه من در باب ولایت و امامت علی و ائمة المعصومین علیهم السّلام بشما بیان و اعلام نمودم تمام آن کلام بموجب وحی ایزد علام بواسطه جبرئیل (ع) است.
زیرا که آن فرشته جمیل از حضرت واهب جلیل ادای رسالت بمن باین طریق و سبیل نمود که اگر کسی علی علیه التحیة و السّلام را بولایت و امامت خود نپذیرد و آن مفترض الطاعه را صاحب ارشاد و هدایت خود و باقی امت فرا نگیرد مع هذا آن بی‌سعادت

طریق خلاف و عداوت آن صاحب سعادت را پیش گرفته اصلا گوش بکلام صدق التیام آن امام الانام فراندهد «فویل له ثم ویل له».
(1) باید که هیچ احدی از بندگان واهب علام استماع کلام ناتمام مخالف آن امام التمام ننماید که غضب و لعنت حضرت صمدیت بواسطه آن کس بحکم ایزد تعالی و تقدس حاصل و ثابت است.
ای معشر الناس باید که از مال و حال «یوم لا ینفع بنون و لا مال» خود بیندیشید و از خلاف امر و حکم آن امام الاکرام در همه وقت و همه دم باو پناه جوئید و بغیر طریق آن حضرت هیچ راه مجوئید زیرا که مخالف آن ولایتمآب مخالف حکم مالک الرقابست بلکه بی‌شبهه و ارتیاب مخالفت با آن وصی حضرت رسالتمآب وسیله روسیاهی در یوم الحساب است و حضرت واحد متعال در جمیع احوال واقف حقایق افعال شما است.
ای معشر مردمان بمضمون خطاب مستطاب «یا حَسْرَتی عَلی ما فَرَّطْتُ فِی جَنْبِ اللَّهِ» علی (ع) جنب و رحمت خدای عالم است ویل و حسرت و ندامت و خسارت و غرامت ذلت بر مفرط آنست.
یعنی حسرت و ندامت و خسران و غرامت برای کسی است که افراط در جنب رحمت رب العزه نماید.
ای معشر مردمان تدبر در ظواهر آیات قرآن نمائید و تفکر در محکماتش فرمائید زنهار تابع متشابهاتش مشوید بخدای عالم تبارک و تعالی مرا قسم است که بیان زواجر قرآن و ایضاح تفاسیر آن در حیز قدرت و توان هیچ احدی از علمای انس و جان نیست مگر آنکه در نزد من حاضر و دستش در دست من و او ولی ایزد مهیمن است.
در آن هنگام آن امام الهمام در خدمت سید الانام حاضر بود آن حضرت را پیش خویش طلب نموده بازوی مبارک آن ولی ایزد تعالی و تقدس و تبارک را بسعادت و اقبال بدست دریا مثال خود گرفته از زمین برداشته آن مقدار مرتفع نمود که تحت

بغل حضرت خاتم الرسل بر مستسعدان آن محفل جنت مثل ظاهر گردید.
(1) در آن زمان رسول آخر الزمان آواز مبارک برداشت و از لسان معجز نشان چنین بیان فرمود که ای معشر مردمان هر کرا من مولی و حاکم فرمان‌فرمای آن خلقان و پیغمبر ایشان باشم این علی بن ابی طالب علیه السّلام مولی و حاکم و فرمان فرما و امام او و جمیع برایاست زیرا که علی برادر و وصی من و دوستی او بر من بحکم حضرت ذو المنن است.
چه درین باب از ایزد وهاب آیه بمن نازل شد.
ای معشر مردمان امیر المؤمنین حیدر و اولاد آن سرور ائمة المعصومین علیهم سلام اللّٰه الاکبر ثقل اصغرند و قرآن ثقل اکبر است.
صاحب صحاح اللغه در کتاب مذکور نمود که عرب هر چه نفیس و بسیار قیمت را ثقل گویند یعنی چیز گران‌بها و عزیز در نظرها و هر یک از ائمه منبی و مخبر از حال دیگرند و همه آن اعیان در اقوال و افعال موافق یک دیگر در وصول دین و در تبلیغ اوامر و احکام شرع مبین و علی و اولاد کرام عظام علیهم التحیة و السّلام از یک دیگر جدائی نکنند تا آنکه در کنار حوض کوثر آن ائمه اثنا عشر همگی و تمامی یکسر خود را بمن رسانند.
ای معشر الناس بدانید و آگاه باشید که من بهر چه مامور بودم بحکم رب غفور بشما رسانیدم و آنچه بشنوانیدن آن به بندگان ایزد سبحان محکوم بودم بسمع جمیع شنوانیدم و ولایت و امامت علی علیه السّلام را با ائمه بیان و عیان گردانیدم.
ای معشر مردمان ملک عزیز گفت و من نیز بامر و حکم او بشما میگویم که امیر مؤمنان غیر برادرم علی علیه السّلام و اولاد او ائمه فخام عظام کسی نیست و دفع و رفع امور شاقه از امت من بغیر از آن ولی ذو المنن از هیچ احدی میسر و ممکن نیست.
چون رسول بیچون پیشتر از این امیر المؤمنین علیه السّلام را از دست گذاشته بود کرة ثانیه دست یازید و بازوی او را گرفته از زمین برداشت.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:229
(1) منقول و مرویست از بعضی اعیان که در اول‌بار که سید الابرار ببالای آن منبر آمد امیر المؤمنین حیدر را از زمین برداشت تا در منبر بود آن سرور را از دست فرو نگذاشت نهایت در هنگام بیان این کلام آن حضرت را آن مقدار مرتفع گردانید که انگشتان آن ولایتمآب محاذی زانوی شریف حضرت رسالتمآب گردید.
بعد از آن رسول آخر الزمان بآواز بلند فرمود:
ای معشر مردمان این علی بن ابی طالب علیه السّلام برادر و وصی و خلیفه من است و حامل علم من و حافظ آن و عالم بآیات قرآن و تفاسیر جمیع کتاب آسمان منزل بانبیا و رسولان و خواننده خلقان باوامر و نواهی قرآن و معامل رضای خدای تعالی و محارب اعدای حضرت اله علی ولی

اللّه است آمر بطاعت حضرت رب العزت و ناهی از معصیت الهی است.
خلیفه رسول زوج بتول و امیر مؤمنان از انس و جان و ولی خدای زمین و آسمان علی عمران است امام هادی و مرشد حاضر و بادی و قاتل جماعت ناکثین و کشنده طایفه مارقین و قاطع حیات قاسطین ولی اکرم الاکرمین حضرت امیر المؤمنین است.

بر ارباب بصیرت مخفی و پوشیده نماند که ناکثین جمعی را گویند که نقض عهد و بیعت حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام و التحیه کردند و مراد از آن طایفه لشکر جمل و رؤسای آن قوم نامنفعل است که در ایام خلافت امامت آن حضرت طریق مبایعت و متابعت او را گذاشتند و شیوه تمرد و مخالفت آن امام الامة برداشتند و خاک مذلت کفر و ارتداد و غبار عناد و الحاد بر دیده اسلام و اجتهاد خود انباشتند.
و مارقین جماعت خوارج را گویند که در ایام خلافت آن حضرت از منهج اطاعت آن سرور بدر رفته خارجی گشتند مثل اهل نهروان و باقی خارجیان و مرق در لغت عرب بمعنی خروجست چنانچه گویند که «مرق السهم من القوس» یعنی چنانچه تیر از کمان
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:230
بیرون رفت.
(1) این طایفه خوارج از دین بیرون رفتند و ترک آئین سید المرسلین و پیروی ائمة المعصومین علیهم السّلام نمودند و قاسطین جمعی را گویند که از دین قسوط و عدول نمودند مثل معاویه و اصحاب طاغیه و باغیه او که از دین عدول نموده تابع آرای ضاله و اهوای مبتدعه خود گشتند.
حضرت نبی الاکرام بوسیله اعلام جبرئیل (ع) بموجب حکم و امر ایزد علام که سابقا اعلام ایشان در باب مرتدین لئام نموده بود سید الانام نیز علی سبیل الاجمال از آن حال و مرام واقف و اعلام اصحاب اسلام نمود و چون اصحاب در کشف و ایضاح کلام حضرت نبی ملک العلام استفهام و استعلام ننمودند رسول ایزد متعال نیز بهمان بیان اجمال اکتفا نمود.
پس آنگاه حضرت حبیب اله فرمود که ای معشر الناس آنچه من بحکم و امر ایزد مهیمن مأمور به تبلیغ آن بودم بشما رسانیدم و بر شما واضح و عیان گردانیدم بر خود واجب و لازم از فروض متحتم دانید و تغییر قول مرا جایز مدانید.
بعد از آن رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله و سلم فرمود که
«اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله و العن علی من ظلمه».
معنی مفاد و مراد سید العباد آنکه بار خدایا دوست دار دوست علی را و دشمن گیر آنکه دشمن آن حضرت باشد و یاری کن ناصر و معین علی را و از رحمت خود دور گردان و لعنت کن بر کسی که ظلم در حق علی و اولاد کرام او نماید.
پس آنگاه فرمود که خدایا مرا بارسال خود جبرئیل امین سرافراز گردانیدی

و حکم فرمودی که ولایت و امامت که مخصوص بعلی و اولاد امجاد اوست به بندگان من و امتان خود تبلیغ نمائی و چون در آن باب بکرات تأکید فرمودی و بر من واجب و لازم ساختی و مرا بارسال آیة العصمه مطمئن خاطر و ممتاز نمودی تراخی و ترقب آنکه مرا در هنگام اقامت تبلیغ امامت علی علیه السّلام و نصب آن امام الانام از برای خاص
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:231
و عام که از جمله اکمال و اتمام نعمت تو بخلقان و تکمیل احکام اسلام که رضای تو در آن است به بندگان تو مرا یاری کن.
(1) بعد از تبلیغ ولایت علی علیه السّلام و اولاد او علیهم السّلام بامت گفت بار خدایا شاهد باش که تبلیغ ولایت ولی تو امیر المؤمنین علی علیه السّلام و اولاد او ببندگان تو نمودم و در آن باب بهیچ وجه من الوجوه بتقصیر از خود راضی در هیچ باب نبودم.
ای معشر مردمان بدانید و آگاه باشید که حضرت خالق البرایا بنصب امامت و تبلیغ ولایت علی و ائمة الهداة (ع) اکمال دین شما و اتمام نعمت بسایر خلق اللّٰه تعالی نمود پس اقتدا بآن امام البریه و اولاد او علیهم السّلام و التحیه که از فرزندان من‌اند واجب و لازم است.
زیرا که هر که اقتدا به آن ولی ملک تعالی و بعد از او بائمه الهدای علیهم سلام اللّٰه ننماید در یوم القیام بی‌شبهه و ارتیاب در هنگام عرض اعمال بحضرت مالک الرقاب منخرط در سلک «أُولئِکَ حَبِطَتْ أَعْمالُهُمْ وَ فِی النّٰارِ هُمْ خالِدُونَ و لا یُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذابُ وَ لا هُمْ یُنْظَرُونَ» باشد.
یعنی هر چند مقر بکلمه طیبه شهادت و مقیم بر اقامت نماز و روزه و سایر ما فرض اللّٰه تعالی باشد و بعد از من بولایت و امامت امیر المؤمنین علی و اولاد امجاد او علیهم السّلام اقرار ننماید و اقتدا و اقتفا بسلسله طیبین و طاهرین من نکنند اعمال آن طایفه بی‌شک و شبهه محبوط و آنها مخلد به آتش دوزخ مربوطند و اصلا در عذاب الیم آن جماعت در درکات جحیم تخفیف و مهلت نیست.
پس بنا بر آیه وافی هدایت قبول نمودن اعمال جمیع اهل اسلام در یوم القیام موقوف بلکه مشروطست بر اقرار بولایت و امامت علی علیه السّلام و فرزندان گرام فخام او علیهم السّلام.
بناء علیه ایمان و اسلام باقرار ولایت ائمة الانام مقبول و تمام و بعدم اقرار غیر مستحسن و ناتمام است.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:232
(1) پس بنا بر تأکیدات ظاهر آیه کلام رب العالمین بولایت ائمه علیهم السّلام و قول سید المرسلین هر که در دار دنیا بغیر دین امیر المؤمنین علیه السّلام و اولاد طیبین و طاهرین دینی و آئینی گزینند یقین آن مذهب و دین مقبول ارحم الراحمین نیست و حامل و راعی آن در روز حساب و

میزان از خاسران و زیان‌کاران است.
ای معشر مردمان علی و فرزندانش ناصرترین شماست در دین یعنی نصرت و اهتمام علی و ائمة الانام در دین و در اجرای احکام شرع سید المرسلین (ص) زیاده از جمیع اصحاب حضار و باقی ابرار و اخیار است و علی اقرب و اعز شما است بر من یعنی رابطه خویشی و علاقه قرابتی و عزت و اکرام هیچ احدی نسبت بمن زیاده از حضرت امیر المؤمنین علی و اولاد کرام فخام آن حضرت علیهم السّلام نیست و علی یک ساعت بلکه لمحه‌ای از اطراف و جوانب من دور نگشته و همیشه حکم و امر مرا مترصد و ناظر و رضا و خشنود حضرت الهی از امیر المؤمنین علی علیه السّلام و اولاد او بین و ظاهر است.
زیرا که هیچ آیه مشعر بر رضای الهی در کتاب مستطاب ایزد وهاب نازل نشده مگر آنکه در شأن عالیشأن آن امام انس و جان و فرزندان ایشان است و تمامی آیات مصدر به «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا» ابتدا بعلی (ع) و اولاد امجاد آن حضرت است و بر هیچ آیه در قرآن مشعر بر مدح خلقان نیست الا آنکه در شأن علی و اولاد رفیع الشأن ایشان است.
و شهادت رب العالمین از برای مطعمین یتیم و اسیر و مسکین در سوره کریمه «هَلْ أَتی عَلَی الْإِنْسانِ» برای آن امام الانس و الجان امیر المؤمنین (ع) و باقی امامان است.
و اعتقاد اکثر مفسرین اجله این طایفه و مطلعین بر اسرار غموضات آیات کلام ربانی و بر اطوار تأویلات کلمات فرقانی برانند که این سوره کریمه در شأن ذی شان آن امام زمان و باقی اولاد ایشانست.
ای معشر مردمان علی (ع) ناصر دین رب العالمین و مجادل کفار اشرار و دافع اذیت از روی سید المرسلین است و آن حضرت نقی و تقی و هادی و مهدیست.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:233
(1) ای معشر مردمان پیغمبر شما بهترین پیغمبران است و ولی خدای تعالی و وصی رسول صلی اللَّه علیه و آله و سلم علی امیر المؤمنین (ع) او نیز بهترین اولیا و اوصیا است و فرزندان وصی رسول آخر الزمان بهترین اولاد کرام جمیع انام‌اند.
ای معشر مردمان ذریت کرام هر پیغمبری از صلب همان پیغمبر است الا ذریت من که از صلب امیر المؤمنین علی است و آن طایفه کرام تا یوم القیام باقی و مستدام‌اند.
ای معشر مردمان ابلیس پر تلبیس اخراج آدم (ع) از جنت از حقد و حسد نمود و بلعنت ایذای ایزد احد گرفتار آمد.
زنهار با علی (ع) حقد و حسد منمائید که عمل شما محبوط گردد و اقدام شما در روز جزا بلغزیدن آید تا آنکه اجسام شما بجهنم درآید و بیقین عزیز

واهب شما را بوسیله شما معاتب و معاقب خواهد نمود.
آدم صفی برگزیده ایزد تعالی بود بواسطه ترک امر اولی و ارتکاب خطیئت واحده از صدر جنان و مائده آن داخل دار الغرور جهان فانی شد فکیف شما در هنگامی که خلاف قول آن سید الاوصیا نمائید و حال آنکه شما شما باشید باید که از مال و حال خود وبال خلاف اقوال و افعال آن ولی ایزد متعال بیندیشید و از قارعة «یوم لا ینفع بنون و لا مال» نیکو تأمل نمائید بواسطه آنکه از شما جمعی دشمن خدا و رسول‌اند.
ای معشر مردمان بدانید که دشمنی علی (ع) را قبول نمیکند مگر شقی و مودت و دوستی او نمی‌ورزد مگر مؤمن متقی و ایمان و اقرار بقول آن امام الاخیار و الابرار نیارد مگر مخلص معتقد مصطفی صلی اللّه علیه و آله و سلم.
بخدایتعالی قسم است که «وَ الْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسانَ لَفِی خُسْرٍ إِلَّا الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ» در شأن دشمنان خاندان علی (ع) نازل شد.
ای معشر مردمان من حضرت مهیمن را در باب تبلیغ ولایت امیر المؤمنین و امامت اولاد کرام آن حضرت علیهم السّلام بشما شاهد خود گردانیدم و بر من بوثیقه آیه کلام ذو المنن «وَ ما عَلَی الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلاغُ الْمُبِینُ» سوای تبلیغ امر حضرت ایزد
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:234
اکبر چیزی دیگر واجب بلکه سزاوار و درخور نیست.
(1) ای معشر مردمان بپرهیزید بحضرت ملک تعالی و پناه خود بعزیز اله جوئید و پیوسته بر طریق مرضیه اسلام و بشیوه محسنه ایمان باقی ائمه انام مستدام بوده هر چه لوازم این صفت است بر آن قیام و اقدام نمائید بر صفت حیات مستعار دنیا باقی و پایدار نباشید.
ای معشر مردمان ایمان آرید بخدای تعالی و برسول او و بنوری که آن نبی آخر الزمان است پیش از آنکه رویهای شما منطمس گردد چه اگر اطاعت امر و حکم الهی نکنید هر آینه مراجعت بحال اصلی خود مینمائید و معاودت بکفر او میفرمائید و بدانید که نور عبارت از ولی رب العزت حضرت علی بن ابی طالبست.
چنانچه از حدیث مشهور حضرت نبی المشکور ثبوت و وضوح پیوسته که اول چیزی که حضرت خالق البریه بزیور حیات و بحلیه خلقت محلی و مزین گردانید نور ما بود و بعد از ایجاد حضرت ابو البشر آن نور را در صلب او مودع و مستقر گردانید و از آنجا به اصلاب طاهره و بارحام زاکیه منتقل میشد تا آنکه بصلب جد من و امیر المؤمنین عبد المطلب رسید در آنجا منتصف گشته نصف آن بطرف پدرم عبد اللّه بن عبد المطلب آمده و نصف دیگر بصلب ابا طالب بن عبد المطلب والد امام الاخیار و الابرار منتقل شد.
ای عزیز از حضرت عبد اللّه اختر برج نبوت و رسالت ساطع شده و از ابا

طالب کوکب درج امامت و ولایت طالع گشته و از طرف نبی الابطحی بحضرت بضعة الرسول الهاشمی فاطمة الزهرا آمد و از حضرت فاطمة الزهرا و اب الائمة الهدی امیر المؤمنین علی علیه سلام اللّٰه تعالی بحضرت حسین علیه السّلام و از حضرت حسین بسید- الساجدین علیه السّلام و از آن حضرت تا بصلب خاتم الاوصیا الحجة بن الحسن المهدی علیه التحیة و الثنا منتقل گشته در آنجا مودع‌ست.
امر به متابعت رسول و ایمان بنور آن حضرت صلی اللّٰه علیه و آله عبارت از آن اعیان دین و

برگزیدگان حضرت رب العالمین است.
(1) پس آنگاه فرمود که ای معشر مردمان این نور از حضرت واهب منان بمن و علی عطا و احسان گردید از من و علی مسلوک در نسل علی شده تا آنکه در صلب خاتم الاوصیا قائم آل محمد الحجة بن الحسن المهدی سلام اللّٰه علیهم اجمعین مودع و محتوم گردد چنانچه سمت تحریر یافت.
ای معشر مردمان محمد بن الحسن آن امام است که اخذ حق خدای تعالی و حق من و اخذ حق هر که در جوار همسایگی ما است از محبین و متابعین ما بیقین مینماید زیرا که ایزد منان مرا و سایر اوصیای من ائمة الهدی علیهم السّلام را حجت بر جمیع مقتصران و همگی باغیان و مخالفان و دشمنان همه خاندان طیبین و طاهرین الی یوم الدین گردانید.
زیرا که ما استیفای حق تمامی مظلومان از سایر ظالمان و خائنان و گناهکاران اصناف عالمیان مینمائیم بواسطه آنکه بجهة محبین خود رحمة للعالمین و شفیع المذنبین فی یوم الدین من و اولاد من ائمه معصومین علیهم السّلام‌اند و حق هر احدی را باولیای ایشان ما میرسانیم.
ای معشر مردمان شما را تنذیر و تخویف بحضرت رب اللطیف مینمایم به آنکه من رسول اویم و پیش از من رسولان در جهان بیحد و فراوان بودند من اگر از این سرای فانی بعالم باقی ارتحال و انتقال نمایم یا بفیض شهادت فایز گردم زنهار و الف زنهار شما بشیوه ایمان و اسلام بر اطاعت و متابعت ائمة الانام مصمم باشید و بحالت کفر اصلی و آئین اولی خود مراجعت نکنید و از صلاح و صوابدید علی و ائمه (ع) که موجب فیض و فلاح شما است تخلف و انحراف و تمرد و اعتساف روا مدارید که خلاف حکم اوصیای من باعث وصول درکات نیران و خلود در دوزخ تابان است.
ازین حدیث ظاهر و بین شد که تارک ولایت و منکر امامت ائمة البریه علیهم السّلام و التحیه کافر است بعد از آن حضرت رسول آخر الزمان فرمود که ای معشر مردمان از

انتقال و انقلاب و مراجعت و استصحاب شما بکفر اصلی و بحالت اولی

اصلا هیچ نوع ضرر و نقصانی به حضرت رحیم الرحمن عاید و عیان نگردد بلکه اثر ضرر و نقصان وافر بجماعت شما رسد.
(1) پس بولایت علی علیه السّلام و امامت او راضی و شاکر و مطمئن خاطر باشید که جزای شاکران بحضرت مهیمن سبحان است لیکن شاکر و صابر مثل علی علیه السّلام و اولاد عظام ایشان نیست و همیشه آن اعیان باین دو صفت منعوت و موصوف خواهند بود و بوثیقه إِنَّ اللّٰهَ مَعَ الصّٰابِرِینَ حضرت رحیم الرحمن پیوسته با ایشانست.
ای معشر مردمان بوسیله اسلام و ایمان خود منت به سبحان نگذارید زیرا که قادر منان مستغنی است از عبادت و طاعت بندگان و امتنان شما موجب سخط شما و وسیله دخول نیران است.
ای معشر مردمان بعد از من بغیر علی علیه السّلام و اولاد او از جهت خود امامان پیدا مکنید و آن جماعت بی‌شایبه شک و گمان همگی و تمامی شما را با خود داخل نیران خواهند گردانید و در روز جزا شما و ایشان را هیچ کس نصرت و یاری ندهد و هیچ احدی از آنها از دوزخ تابان نرهد.
چنانچه در قرآن لازم الاذعان واقع و عیان است که آیه «یَدْعُونَ إِلَی النّٰارِ وَ هُمْ لاٰ یُنْصَرُونَ» امثال این آیه در «یَوْمَ لاٰ یَنْفَعُ مٰالٌ وَ لاٰ بَنُونَ» در روز جزای اعمال از افعال خود شرمسار و بعذاب و نکال گرفتارند.
ای معشر مردمان من و حضرت واحد ذو المنن از امثال این طایفه بیحیای جو فروش گندم نمای بری و بیزاریم و نظر احسان و مرحمت بآن اشرار نیاوریم و جزای آن فجار بمضمون «إِنَّ کِتٰابَ الْفُجّٰارِ لَفِی سِجِّینٍ» مکان سجین بلکه اسفل السافلین است و منکران ولایت و امامت علی و اولاد او علیهم السّلام متکبرین‌اند و مقر و موطن آن متمردین بوثیقه «ان جَهَنَّمَ مَثْویً لِلْمُتَکَبِّرِینَ» دوزخ پر شرار و شین و بذریعه کریمه «فَلَبِئْسَ مَثْوَی الْمُتَکَبِّرِینَ» جای متکبران لئام و منکران ولایت و امامت ائمه علیهم السّلام اندر دوزخ مسکن
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:237
و مقام است.
(1) بدانید که جمیع خلایق را در نزد خالق، صحیفه و کتابی است که خیر و شر و نفع و ضرر همگی در آنجا مرقوم و مستطر است بر هر احدی از شما نظر بر آن صحیفه لازمست که بر حقایق عمل خود رسد و آن را بمیزان شرع پیغمبر آخر الزمان و بطریق رضای باقی امامان موازنه نماید تا در روز حساب و شمار حیران و شرمسار نیاید.
چون حضرت نبی الانام کلام معجز نظام خود باین مقام انتظام داد اکثر مردمان خصوصا ارباب عداوت و طغیان از آن مجلس جنت نشان برخاسته متوجه مسکن و مکان خود گشتند الا قلیلی از مسلمین و شرذمه از مؤمنین که از شرم نبوت مآب در محل و مقام خود مستمر و مستقر بودند.

پس آنگاه حبيب اله روى بآن جماعت آورده گفت:
اى معشر مردمان من على عليه السّلام و اولاد ائمه امجاد را بوراثت خود و ولايت از جهت شما ميگذارم تا روز قيامت و پيوسته ائمه معصومين ولى رب العالمين و اوصياى من تا يوم الديننند و من اين كار و امر بغير حكم و فرمان ايزد غفار نكردم بلكه تبليغ امر ولايت و امامت على عليه السّلام و فرزندان ايشان بشما محض بواسطه حجت است بر شما و بساير حاضر و غايب و بر هر كسى كه در ربقه حياتست و بر جمعى كه بعد از اين موجود و متولد گردند.
بايد كه حاضران ولايت و امامت على عليه السّلام و اولاد او را بغايبان رسانند و پدران به پسران و ايشان بفرزندان خود اعلام نمايند و بطنا بعد بطن ولايت و امامت على عليه السّلام را باولاد امجاد تا روز قيامت بيكديگر برسانند و اقرار و تولا باين خاندان و انكار و تبرا از اعداى ايشان نمايند يعنى از ظلمه آل على و احمد بيزارى جويند و امر و قول ائمه دين را لازم دانند و خلاف حكم و قول ايشان را موجب ذلت و ندامت و وسيله خسران و غرامت دانند.
ليكن زود باشد كه جمعى از امتان نابكار و خام طمعان سيه‌روزگار بوسيله هوا

و هوس از روى ستم و بغير حق طمع در حق اين جمع مستحق نمايند و بناحق تصرف در حق آن اعيان فرمايند و غصب امامت و ولايت كه بنص قرآن و بفرمان ايزد منان به ايشان مفوض و مرجوع گشته نمايند كه لعنت خداى زمين و آسمان بر غاصبان و مغصبان حق خاندان پيغمبر آخر الزمان باد.
(1) پس آنگاه حضرت رسول اللّٰه صلى اللّٰه عليه و آله تلاوت اين آيه كريمه نمود كه «سَنَفْرُغُ لَكُمْ أَيُّهَ الثَّقَلانِ (الى قوله) فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ» بعد از آن تلاوت اين آيه فرمود كه «يُرْسَلُ عَلَيْكُما شُواظٌ مِنْ نارٍ وَ نُحاسٌ فَلا تَنْتَصِرانِ».
آنگاه گفت اى معشر مردمان حضرت واهب سبحان تا روز بعث و ميزان شما را بهمين صفت و نشان نمى‌گذارد و چون حضرت بيچون لطيف و طبيب است بى‌شبهه و ريب تميز خبيث شما از طيب مينمايد و جميع شما را مطلع بر اسرار غيب نگرداند و حضرت مهيمن ممتحن است شما را باعلام و تبليغ ولايت على و ائمة البريه تجربه نمايد.
هر كه متمسك بسلسله ولايت على و حبل اعتصام ائمة الهدى عليهم السّلام گردد او از جمله طيب و نيكوكارانست و آنكه بوسيله حقد و تعصب با حب منصب دست اعتصام بحبل المتين على و ائمة المعصومين عليهم السّلام نزند و اقرار بامامت و ولايت اين طايفه ابرار اخيار ننمايد از جمله

خبیث و بدکاران و مستحق آتش نیران است.
ای معشر مردمان هیچ شهر و دیه خراب نگردید مگر آنکه حضرت حق سبحانه و تعالی اهل آن محل را بواسطه آنکه تکذیب رسول و فرستاده او مینمودند و آزار و جفای رسولان حضرت عزیز منان و تمرد و عصیان امر و حکم قادر دیان میفرمودند آن محال و اوطان ایشان را خراب و با خاک یکسان گردانید با آنکه اهل آن مکان کافران بیدین و ظالمان ستم آئین بودند.
فلهذا اهل آن محال بعذاب و نکال خراب و پریشان حال گشتند چنانچه قرآن لازم الاذهان شاهد آن است.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:239
(1) ای معشر مردمان من نیز رسول رب العزیزم از تکذیب قول من و عدم استماع امر و نهی حضرت مهیمن بپرهیزید و بدانید که این علی و اولاد او بعد از من امام شما و ولی و مواعید غنی مجیدند.
بخدای اکرم قسم است که هر چه علی بن ابی طالب شما را به آن نوید موعود نماید حضرت واجب الوجود آن امام اعلم را بوفای آن مصدق و مکرم گرداند.
ای معشر مردمان اگر شما بدرستی و راستی پیشینان که بوسیله تکذیب رسل منان از طریق اسلام و ایمان گمراه گشته داخل نیران گشتند و بخدایتعالی قسم است که همان کذب و خسران باعث ذلت و خواری ایشان شده همان خدای زمین و آسمان الحال نیز قادر است بوسیله تکذیب من بیقین شما را هلاک گرداند.
ای گروه مردمان حضرت ایزد سبحان مرا امر و نهی فرمود من علی را بموجب حکم ملک تعالی امر و نهی فرمودم یعنی حضرت امیر المؤمنین علی ولی رب العلی را کما ینبغی و یلیق بحقایق امر و نهی از روی یقین مطلع گردانیدم.
پس امیر المؤمنین علی حقیقت امر و نهی از حضرت ذو المنن بوساطت من فرا گرفته و بر اسرار آن هر دو کما هو حقه رسیده باید که با کمال عقل و هوش استماع امر و نهی آن ولی خدای تعالی نمائید تا در یوم المحشر از اهوال و ضرر و افزاع ایمن و مطمئن خاطر باشید و از سایر عقوبات جبار المخلوقات بیغم از انواع فواکه جنات منفکه و متنعم گردید.
زنهار که اطاعت امر او نمائید تا ارشاد هدایت یابید و از نهی او منزجر و متنبه شوید تا بطریق فوز و صلاح فیروزی و فلاح یابید و آنچه مامور مراد آن ولی رب العباد است بخلاف آن نگرائید بر طریق مرضیه او سلوک راه نمائید و بی‌شک و یقین طریق او را موافق منهج رب العالمین و رضای اله دانید.
و البته اطاعت علی و مطاوعت ائمة الهدی نمائید که مسلوک خلاف

طریقت او ایمان و اسلام شما را متفرق گرداند و من شما را بحکم مهیمن باطاعت طریق امامت

و ولایت علی علیه السّلام که سبیل قویم و طریق مستقیم است پیوسته الی یوم القیام امر نمایم و بعد از علی علیه السّلام باطاعت و متابعت باقی اولاد من که از صلب او پیدا گردند که بحق هادی و بعدالت مهتدی باشند حکم فرمایم.
(1) پس آنگاه حضرت ختمی پناه شروع در تلاوت سوره فاتحة الکتاب نمود آن سوره مبارکه را الی آخرها ختم فرمود بعد از آن گفت:
ای معشر مردمان حضرت رحیم الرحمن این سوره را در شأن من انزال و ارسال گردانید و این سوره جلیله علی و اولاد کرام او علیهم السّلام را نیز شامل است زیرا که این مهتدیان طریق مستقیم از اولیای رحیم الرؤف و احزاب عزیز وهابند که ایشان را حزن و خوف نیست و بی‌شبهه و یقین حزب رب العالمین همیشه بر معاندان و دشمنان خاندان طیبین و طاهرین که آن جماعت غاویان و اخوان الشیاطین‌اند غالب‌اند.
و بعضی از آن طایفه بعضی دیگر را بزخارف دنیا و بقول کذب و کلمات لا یعنی مشعوف و مغرور گردانند و باعث ذلت و ندامت و سبب خسران و غرامت آن جماعت در روز قیامت گردند لیکن اولیای ملک تعالی و احباء ائمة الهدای جمعی باشند که حضرت الهی آن اعیان را در قرآن واجب الاذعان مؤمنان شمرده چنانچه میفرماید که «لا تَجِدُ قَوْماً يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ يُوادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ» تفسیر آیه قرآن و اللّه اعلم بحقیقة البیان آنست که یا محمد نمی‌یابی قومی را که مؤمن و بصفت ایمان و شعار ایشان متصف و مستسعد باشند و اقرار بروز قیامت و جز او پاداش عمل و طاعت در آخرت داشته باشند این طایفه دوست نگیرند و بمودت و محبت نپذیرند جمعی را که آنها را از طریق ایمان و از منهج اطاعت حکم ایزد سبحان تمرد و طغیان نمایند و بخلاف امر قادر منان گرایند.
خلاصه کلام واهب علام آنکه اولیای حضرت رب العزت جمعی باشند که ایمان به حضرت رحیم الرحمن دارند و اقرار برسول و ائمة الهدی نمایند و بمحبت و مودت صمدیت راسخ دم و ثابت قدم باشند و آن را ملبس بلباس مودت غیر و مجلب

بجلباب مکر و ریب نگردانید چه مثل این مؤمن صمیم ایمن از عذاب الیم و درکات جحیم است و بلکه مثال این مؤمنان هادیان و مهتدیان به ایزد منان‌اند.
(1) آنگاه فرمود که ای گروه مردمان اولیای اینان و أحبّه این اعیان جمعی باشند که داخل روضات جنان با کمال امن و مسرت فراوان گردند و ملایکه

هر محل بعد از استقبال و تسلیم بخدمت ائمه علیهم السّلام الملک المتعال اظهار رضا و خوشنودی حضرت لا یزال از آن برگزیدگان واهب متعال نمایند و ملایک کرام آن طایفه نیکو سرانجام را بنوید این مژده بمبارکبادی خلود جنان مبتهج و شادمان گردانند.
و نیز اولیای رب العزیز جمعی باشند که حضرت ملک وهاب در حق ایشان فرماید که «يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ ... بِغَيْرِ حِسابٍ» یعنی بغیر حساب و کتاب آن طایفه داخل جنت گردند.
و نیز اولیای خدای تبارک و تعالی جمعی باشند که در حالت ظهور و جفا و شدت و رخا از حضرت ایزد تعالی و از بیم عذاب او خایف و هراسان و از یاد شدت عقاب او نالان و گریان باشند.
این طایفه را در آخرت مغفرت و اجر بسیار در نزد واهب غفار است و اعدای ایشان داخل سعیر نیران و دوزخ تابان گردند و پیوسته شهیق و زفیر جهنم که عبارت از شعلات نیران و شراره لهیب آنست باعدای اولیای حق واصل و متلاصق است.
و چون جمعی از اعدای اولیاء ایزد اکبر داخل درک السقر گردند طایفه‌ای از آن ملاعین که پیشتر از ایشان داخل آن مکان خواری و محل ذلت و خاکساری گشته باشد بلاحقین لعنت و نفرین کنند و گویند که شما نیز از جمله ظالمان آل محمد و خائنان دین حضرت رسول امجد بودید که لعنت خدای بر شما باد.
و نیز دشمنان ائمه و اعادی اولیای واهب العطیه جمعی باشند که هر گاه فوجی از آن قوم گمراه داخل دوزخ بی‌اشتباه گردند از روی حزن با ناله و آه بخزانه آرامگاه خود التماس تخفیف عذاب و از کثرت عطش و حرارت استدعای جرعه آب نمایند.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:242
(1) خزنه نیران در جواب مستغاثیان گویند که ای قوم نادان مگر شما را در دار دنیا هادی و نذیر و دلیل و بشیر نبود.
یعنی چنانچه حضرت عز و جل انبیاء و رسل و ائمة السبل بجهة ارشاد و هدایت سایر عباد ارسال داشته و تعلیم شرایع احکام و دین همگی انام نموده البته شما را نیز بتعلیم حقایق دین و اعلام آداب احکام شرع سید المرسلین و آل او صلوات اللّه علیهم اجمعین ارشاد نمود چرا اطاعت اوامر و نواهی حضرت رسالت پناهی و اوصیای آن حضرت که اولیای حضرت الهی‌اند ننمودید و از فرمان لازم لازم الاذعان ایشان تخلف و انحراف و تمرد و اعتساف فرمودید الحال جزای شما و پاداش عمل متمردین همین است.
ای معشر مردمان مسافت میان دوزخ و جنت بغایت قریب است الحذر الحذر دشمن ما کسی است که حضرت الهی او را مذموم و ملعون گرداند

و ولی و محب ما کسی است که خدای تعالی او را بدوستی گرفته و در قرآن مدح و ثنای آن نیکوکاران و ستایش ایشان زیاده از توصیف و بیان نمود.
ای معشر مردمان من نبی‌ام و علی بن ابی طالب وصی من و ولی ایزد مهیمن است و اولاد من از صلب او اوصیای یک دیگرند و خاتم الائمه و الاوصیا قائم آل محمد الحجة بن الحسن المهدی علیه السّلام است که در آخر الزمان ظاهرین بر دین و منتقم از ظالمان بیقین است چه آن حضرت و آبای عظام کرام او فاتح حصون کفرند و نیران.
قائم آل ما قاتل جمیع قبیله شرک و کفر است بلکه ناصر دین ارحم الراحمین و معین رب العالمین است و آن امام تابع حکم خدای عز و جل است او امام عالم و افضل و او صاحب هر فضل را بفضل و جهل را بجهل بنام و نشان، نشان دهد و او غراق بحر عمیق و در نیم صدف خانواده عشق است.
نه آن برگزیده و پسندیده خدا و وارث علوم همه اولیا و انبیا بلکه عالم بحقایق ذات و صفات آنهاست و نه او مخبر بخدای منان و متنبه بامر اسلام و ایمان است و نه
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:243
او امام رشید شدید شکور و مفوض امر و کار خود برب غفور است.
(1) او آن امام است که پیشنیان خلفا عن سلف و سلفا عن خلف ازو بشارت و نشان دادند و آن ولایت پناهی حجت باقی حضرت الهی است و بعد از او حجت دیگر نیست و حق با اوست در هرجا که باشد و بهر نوع که بود و هیچ نوری موجود نیست بغیر نور آن حضرت.
و اوست که هیچ احدی را برو غلبگی در هیچ حال از احوال از روی فضل و حال و حرب و قتال نیست و هیچ کس را بر ذات مقدس او نصرت دسترس نیست و او ولی خدا است برای اهل زمین و حکم خدای عز و جل بر جمیع مخلوقین و امین خالق آسمان و زمین است.
ای معشر مردمان آنچه من به تبلیغ آن محکوم و مأمور بودم بشما بجهت همگی افراد شما رسانیدم و حقایق آن را بکمال ظهور و عیان گردانیدم بلکه کما ینبغی و یلیق مراتب آداب و احکام آن را من کل الوجوه و المرام بشما و بسایر انام فهمانیدم و بعد از من این علی وصی و برادر من نیز بشما می‌فهماند باید که بعد از من جمیع ضروریات دین مبین و منهاج شرع و آئین را از او فرا بگیرند.
بدانید و آگاه باشید که من بعد از اتمام خطبه شما را بمصافحت و مبایعت علی علیه السّلام خوانم و از شما اقرار بر ولایت و امامت آن حضرت خواهم گرفت و بعد از من شما را به مصافحت او وصیت نمایم نه من بیعت بخدای عز و جل کردم و علی علیه السّلام بامن بیعت نمود الحال نیز

من از همگی و تمامی شما بامر و حکم حضرت ملک تعالی بیعت برای آن امام الاتقیا و ایزد تعالی میستانم بیقین هر که بعد از من نقض عهد و بیعت و نکث پیمان و شرط رسول رب العزت نماید آن نقصان؟؟؟ بنفس آن نادان شکننده عهد و پیمان لاحق و عیان گردد و هر که بر آن عهد و پیمان برقرار و بر مصافحت ممکن و پایدار باشد البته باجر عظیم و ثواب جسیم در روز جزاء و حساب کامیاب خواهد گردید.
چنانچه مصدوقه مکرمه «فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّما يَنْكُثُ عَلى نَفْسِهِ وَ مَنْ أَوْفى بِما عاهَدَ عَلَيْهُ اللَّهَ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْراً عَظِيماً» شاهدست بر آن.
ای معشر مردمان بدانید که حج و عمره بحکم خالق البریه از شعایر اسلام

است پس هر که زیارت خانه خدای تعالی نماید تا عمره بجای آرد هیچ گناه بجهت او باقی نماند.
(1) ای معشر مردمان طواف خانه کعبه حضرت ایزد منان نمائید که هر کسی که حج کند رب العلی او را غنی گرداند و هر که از حج واجب مع المکنة و الاستطاعة تخلف نماید و زیارت بیت اللّه الحرام ننماید مال آن بخیل حمال از دست او بسبب ایزد فعال برود و وبال نکال آن مال «فی یوم لا ینفع بنون و لا مال» برو باقی ماند.
ای معشر مردمان هیچ مؤمنی در موقفی از مواقف افعال حج بواسطه اقامت آداب حج و اتمام مناسک زیارت بیت اللّه الحرام وقوف ننماید الا آنکه حضرت واهب الخطیئات جمیع گناهان او که از اول عمر تا آخر زمان ازو سانح و عیان گشته مغفور گرداند و او را بوسیله آن معاتب و معاقب نگرداند و چون از حج فارغ گردد کرام الکاتبین استیناف عمل نماید.
یعنی بعد از فراغ آن بنده از حج بیت اللّه الحرام ملکی کرام باز مجددا آنچه از آن بنده از نیک و بد بحیز انجام و انصرام رسد در صحیفه مرقوم و مثبت گرداند و جز او پاداش بعد تطایر الکتاب در یوم الحساب باو رسانند.
ای معشر مردمان اگر چه حجاج اموال خود را در مئونت و ما یحتاج حج و احوال خود صرف مینمایند اما نفقات حج و فرزندان او بموجب مزید برکت مهیمن سبحان در باقی اموال او فراوان گردند و سعی و عمل او را بوثیقه «إِنَّ اللَّهَ لا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ» ضایع نگرداند.
ای معشر مردمان حج بیت اللّه الحرام را باید که بواسطه اتمام دین و اکمال آداب شرع سید المرسلین و تحصیل و تکمیل نفقه اهل بیت خود و جمیع مساکین بجای آرید.
ازین حدیث شریف چنین بین و ظاهر گردید که ادای حج خانه رب العالمین موجب مزید ملک و عیال او و سایر مستحقین است باید که از مشاهد و مشاعر

غنی اکبر منصرف نگردید الا بعد از توبه و انابت و طلب مغفرت و رجعت.
(1) ای معشر مردمان بنوعی که حضرت مهیمن کارساز شما را بادای زکاة و روزه و نماز امر نمود که بهمان نهج قیام و اقدام امر مهیمن علام نمائید اگر بوسیله طول مدت تقصیر در افعال نماز نمائید یا رکنی از ارکان نماز یا باقی مفروضات را فراموش کنید این علی ولی ایزد تعالی مبین آنست از او استفهام و استعلام نمائید.
زیرا که این علی علیه السّلام آن امام است که اللّٰه تعالی او را بواسطه شما بولایت و امامت تا روز قیامت هنگام ثواب و جزا مقرر و معین گردانید.
علی علیه السّلام از من و من از علی علیه السّلام و اولاد امجاد اویم و از روی حق و یقین آن حضرت شما را بحقیقت آنچه ازو سؤال نمائید عالم و خبیر و دانا و بصیر گرداند و حلیت و حرمت چیزی را که شما را اطلاع کما ینبغی و یلیق بر آن نباشد بجهة شما از روی صدق و تحقیق بیان نماید لیکن حرام و حلال زیاده از آنست که کسی بغیر ایزد تعالی احصای آن تواند یا تعریف آن تواند فرمود و خود را بحلال مامور و بحرام منتهی عنه دانید.
من از رب غفور مامورم بر آنکه از شما بواسطه امیر المؤمنین علی ولی تبارک و تعالی اخذ بیعت و مصافحت در باب ولایت و امامت آن حضرت نمایم و بجهت باقی ائمه نیز از شما عهد و پیمان بستانم.
بدانید که جمیع ائمة الهدی از من و از علی‌اند و بدانید که این جماعت‌اند که تا قیام قیامت امامت و ولایت آنها مستقر و ثابت است و مهدی از این طایفه در آخر زمان خلیفه ایزد منان است که حکم و عدل نماید و نهی از جور و ستم فرماید.
ای معشر مردمان من شما را به جمیع حلال دلالت کردم و از همه محرمات نهی نمودم و هرگز از قول خود برنگشتم و تبدیل آن بامری غیر آن ننمودم باید که شما در همه احیان و احوال متذکر اقوال و افعال من باشید و محافظت آن و وصیت بدان نمائید و تغییر و تبدیل در قول من بحکم رب جلیل نیست.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:246
(1) بدانید که تجدید قول خود نمایم و الحال همگی شما و کافه خلق اللّٰه تعالی را باقامت صلوات و ایتاء زکوات و امر معروف و نهی از منکر فرمایم.
اصل امر بمعروف آنست که بقول من متنبه شوید و ولایت و امامت علی و ائمه کرام علیهم السّلام را بسمع تلقی اصغا و استماع نموده بپذیرید و جمعی که الحال درین محال حاضر نباشند آنها را اعلام نمائید و آن طایفه را نیز امر بقبول قول و فعل آن ولی عز و جل و نهی از مخالف قول آن ائمة السبل که امامان دین و مشکات هدایت رب العالمین‌اند نمائید زیرا

که هر چه من می‌گویم بموجب حکم قادر علام است و هیچ امر بمعروف و نهی از منکر نیست مگر با امام عادل.
ای معشر مردمان آنچه من در باب امامت و ولایت علی و اولاد کرام ایشان بشما بیان و عیان کردم قرآن لازم الاذعان نیز شما را بآن اعلام و دانا و واقف و شناسا گردانید که ائمه بعد از من علی و اولاد امجاد آن ولی رب العباد است چنانچه خدای تبارک و تعالی میفرماید که «کَلِمَةً باقِیَةً فِی عَقِبِهِ».
یعنی ائمة البریه بعد از حضرت سید المرسلین علیه السّلام و التحیه کلمه باقیه حضرت الهیه‌اند و من نیز شما را مطلع گردانم تا آنکه بامر رب العزیز دو چیز در میان شما میگذارم که اگر مستمسک بآنها گردید بی‌اشتباه هرگز غاوی و گمراه و دور از مرحمت حضرت اله نشوید یکی کتاب مستطاب رب الارباب و دیگری ائمة الهدی علیهم سلام الملک الوهاب است.
ای معشر مردمان در اختیار صلاح و تقوی که موجب رستگاری دنیا و عقبی است ساعی باشید و تاخیر در آن باب غیر جایز و دور از صواب دانید.
و حذر کنید از اهوال و افزاع ساعت روز قیامت که زلزله ساعت عبارت از آنست چنانچه در قرآن واقع و عیانست که «إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَیْءٌ عَظِیمٌ» یعنی تزلزل و اهوال ساعت قیامت بغایت صعب و بزرگ و ندامت است.
باید که پیوسته متذکر موت و مستعد بجرع جام ناگوار فوت که بحکم «الْحَیِ
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:247
الَّذِی لا یَمُوتُ» جرعه چشیدنی و الم کشیدنی است باشید و محاسبه و کتاب و موازین قسط ثواب و عقاب را نصب العین خود نمائید هرگز از آنها غافل و ساهی مشوید زیرا که بوسیله نیکوئی بمزد و پاداشت خود مثیب و مسیء بموجب ارتکاب افعال شنیعه خود از وصول جنان و نعیم آن بی‌نصیب است.
(1) ای معشر مردمان جماعت شما زیاده از آنند که از هر آحاد شما جدا جدا دست بدست بیعت توان گرفت لهذا مرا حضرت ملک تعالی امر فرمود که از تمام شما اقرار مبایعت علی و معاقده آن بستانم باین نوع که علی ولی خدا و امیر مؤمنان است بعد از من و بعد از علی اولاد امجاد ایشان امامان دین و هادیان سبیل مستقیم بیقین‌اند و من قبل از این اعلام شما بالتمام نمودم که ذریت من از صلب علی (ع) الی یوم القیام باقی و مستدام‌اند.
باید که جمیع شما متفق اللفظ و المعنی از روی صدق و صفا من غیر سمعة و ریا بگوئید که ما راضی و مطیع و منقاد حکم و امر رب العباد و

سمیع اتم تمامی آنچه شما در باب ولی مالک الرقاب امیر المؤمنین علی و اولاد کرام شما یعنی ائمه که از صلب ایشان آمدست بما تبلیغ نمودی.
درین باب با تو مبایعت از طیب نفس و صدق لسان و اقرار جنان بلکه بسایر جوارح و ارکان نمائیم و باین اعتقادیم تا زنده‌ایم بلکه در هنگام موت و زمان بعثت بر همین عقیدت ثابت و راسخیم و هیچ گونه تغییر و تبدیل باعتقاد خود راه ندهیم و شک و ریب و رجوع از عهد و آسیب بآن نفرمائیم و نقض عهد و پیمان و نکث بیعت ولی ملک منان ننمائیم و همیشه اطاعت حکم خدا و پیروی قول شما در باب ولایت و امامت علی و باقی ائمة الهدی علیهم سلام اللّٰه نمائیم و ترک مبایعت علی و ائمه کریمه ننمایم.
بواسطه آنکه شما فرمودید که ذریت من از صلب علی (ع) اند یعنی حضرت سبطین الحسن و الحسین که خود بلسان معجز نشان در باب تعریف ایشان و رفعت مکان آن جوانان اهل بهشت چنان فرمودید که
«و هما سیدا شباب اهل الجنة فی الجنة»
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:248
بلکه ایشان در نزد من و محل ایشان در پیش من بغایت رفیع و قدر و منزلت ایشان در نزد واهب منان در نهایت منیع است.
(1) بدانید که این دو بزرگوار بعد از پدر عالیمقدار خود هر یک امام مفترض الطاعه‌اند و نیز بگوئید که خدای تعالی را در باب شما و علی و حسن و حسین (ع) و باقی ائمه کرام فخام که ذکر و اعلام امامت و ولایت ایشان نمودید و ولایت و مودت ایشان را الی یوم القیام بر ما واجب و لازم فرمودید.
بر ما نیز عهد و میثاق است بر آنکه امیر المؤمنین علی و باقی ائمه عظام (ع) را از روی طیب نفس و صدق دل و اقرار لسان مصافقه و مبایعه نمائیم و آن اعیان را بامامت و ولایت خود پذیرفتیم که هر کرا بجای آن اعیان دیگری بدل نگیریم و بامامت و ولایت نپذیریم و اصلا و قطعا از قول خود برنگردیم و بگوئید «اشهدنا اللّٰه و کفی باللّٰه شهیدا».
یعنی درین باب عزیز وهاب را شاهد خود گرفتیم زیرا که حضرت ملک تعالی برای شهادت ما بر عهد و میثاق کافی و بسنده است و تو نیز ای رسول حضرت رب العزیز شاهد باش بلکه همه مطیعین شما از حاضرین و غائبین و ملائکه آسمان و زمین و سایر عباد ارحم الراحمین درین باب شهود صادقی‌اند و حضرت رب العالمین از جمیع شهود اعلم و اعظم است.
پس آنگاه فرمود ای معشر مردمان درین باب آنچه من بحکم ایزد ذو المنن بشما در باب ولایت و امامت علی (ع) و اولاد او تبلیغ کردم ملک تعالی بر آن دانا است زیرا که حضرت بی‌نیاز بدرستی و تحقیق عالم بصوت و آواز هر کس است بلکه نگهبانی هر ذی نفس بحضرت واحد اقدس است.
هر کس که بسخن حقایق مقتبس من مهتدی گردد کار دنیا و آخرت او نیکو

شود و آنکه تمرد و طغیان نمود ضال و گمراه گشت و دور از مرحمت اله گردید و اضلال آن کس همان بواسطه نفس اوست و آنکه متابعت بحضرت علی ولی رب العزت نماید
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:249
چنانست که متابعت حضرت صمدیت فرماید.
(1) ای معشر مردمان بحضرت قادر دیان بپرهیزید و با علی و حسن و حسین و ائمه علیهم السّلام که کلمه باقیه حضرت الهیه‌اند متابعت نمائید و متابعت ایشان را بر خود واجب و لازم و از فروض متحتم دانید.
زیرا که جماعتی غدر نمایند و متابعت ننمایند حضرت تبارک و تعالی آن طایفه را هلاک گرداند و هر که با علی (ع) وفا نماید رب غفور او را مسرور و مغفور گرداند و بمضمون صدق مشحون «فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّما يَنْكُثُ عَلى نَفْسِهِ» که نقض عهد و پیمان نماید وزر و خسران آن در روز حساب و میزان به آن متمرد نادان لاحق و عیان گردد.
ای معشر مردمان آنچه من همگی شما را بگفتن آن امر و حکم بموجب امر قادر عالم فرمودم باید که در همین ساعت و همین دم به آن متکلم گردید و بر زبان خود این کلمات جاری گردانید که «سَمِعْنا وَ أَطَعْنا غُفْرانَكَ رَبَّنا وَ إِلَيْكَ الْمَصِيرُ» و بگوئید که شکر و سپاس و ستایش فوق از حد احصاء مر خدای جن و ناس را که ما را بولایت و امامت علی و ائمه کرام علیهم السّلام هدایت و اکرام نمود زیرا که اگر حضرت مهیمن معبود ما را به آن هدایت و ارشاد ننمودی هرگز ما به آن ائمة الهدی مهتد نمیشدیم و بآن اعیان اقتدا نمینمودیم و در آخرت خاسر و زیان کار می‌گشتیم.
ای معشر مردمان فضایل علی و اولاد ایشان در نزد واهب منان بغایت بسیار و در قرآن لازم الاذعان آیات داله در باب فضیلت علی (ع) و فرزندان او زیاده از حد بیان و شمار است و هر که شما را بحقایق آنها عالم و دانا و واقف و شناسا گرداند از سر صدق و یقین باید که تصدیق قول آن صادق امین رب العالمین نمائید و او را کاذب و مفتری ندانید و ظن بدو کذب بخود راه مدهید که «إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ».
ای معشر مردمان هر که اطاعت امر خدای دیان و رسول آخر الزمان و متابعت علی و باقی امامان که مذکور و بیان کردیم نماید آن بنده محب و مطیع حضرت علیم سمیع در روز هول و فایز باجر عظیم رفیع است.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:250
(1) ای معشر مردمان سابقین در متابعت امیر المؤمنین علیه السّلام و ستایندگان بموالات و بعرض تحنیت و تسلیم بخدمت علی در باب مبارکبادی امارت مؤمنان فایز گردید و بجنات نعیم و متعیش بعیش دایمی قویم نائل آئید.
0 ای معشر مردمان متکلم شوید بآنچه حضرت واجب الوجود بگفتن آن از

شما در باب علی ولی ملک تعالی راضی و خشنود گردد و تأنی در آن روا نیست و تارک قبول ولایت علی و امامت ائمة الهدی کافر گردد لیکن اگر جمیع سکنه روی زمین بوسیله عدم قبول ولایت علی و ترک امامت ائمة الهدی کافر گردند هیچ ضرر و نقصان در آن باب بحضرت عزیز وهاب لاحق و عیان نگردد بلکه اثر ضرر و نقصان بیحد و مر بر آن طایفه ابتر راجع گردد.

بیت

بر دامن کبریاش ننشیند گردگر جمله کاینات کافر گردند بعد از آن فرمود که خدایا بیامرز بر مؤمنان که مطیع علی و اولاد گرامش ائمة الانام علیهم السّلام باشند و بر پوشیدگان حق علی و ائمه (ع) غضب نمای «بعزتک یا ارحم الراحمین و الحمد للّه رب العالمین».

[بیعت اصحاب با حضرت امیر المؤمنین (ع)]

آنگاه حضرت حبیب اللّه خطبه را باتمام رسانید در آن هنگام تمامی انام بآواز بلند فرمودند که ما امر خدا و رسول او را از روی طیب نفس و صدق لسان و نفس سامع و مطیعیم و باقرار لسان و اخلاص جنان بلکه ایادی و ارکان بمصافقه و مبایعه ایشان مقریم و بحکم خدای تعالی و بقول رسول مجتبی صلی اللّه علیه و آله بولایت علی قائلیم و آن حضرت را مع اولاد کرام فخام عظام بولایت و امامت خود الی یوم القیام قبول نمودیم و تا زنده‌ایم ازین قول برنمیگردیم بلکه درین باب بی‌شائبه و ارتیاب ثابت قدم و راسخ دمیم و اللّه علی ذلک شهید علیم.

بعد از آن یکان یکان از اصحاب به مبایعت ولایت مآب پیش آمدند.

اول کسی که در آن باب مصافقه با رسالتمآب بامامت و ولایت علی علیه السّلام نمود اولین از اصحاب بود دوم دومین سوم سیمین بعد از آن مهاجر و انصار بخدمت رسول

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:251

مختار آمدند و مصافقه و مبایعه نمودند بعد از آن جمیع مردمان و سایر طبقات ایشان هر احدی بقدر منزلت و احترام خود پیش سید الانام آمدندی و مبایعت می‌نمودندی و تحیت و مبارکباد می‌گفتندی تا آنکه سید البرایا نماز عتمه و عشا را یکوقت بجای آوردند.

(1) و سه مرتبه تمامی مردمان در همان محل و مکان در حضور موفور السرور حضرت نبی المشکور با آن امام الانس و الجان مبایعت نمودندی و در هر وقتی که جمعی از حاضران بمبایعت علی (ع) پیش آمدندی و عقد مبایعت می‌نمودندی حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله فرمودی که «

الحمد للّه الذی فضلنا علی جمیع العالمین

». یعنی شکر و سپاس مر خدای را سزاوار و درخور است که ما را بوسیله اعطای رتبه علیه نبوت و منصب عالیه ولایت و باعطای مراتب فضل و درایت تفضیل بر تمامی عالمیان نمود و باین احسان ما را از سایر موجودات بستود «و هو حسبی و نعم الودود».

بعد از آن مصافقه و مبایعه سنت سنیه و رسم و عادت مرضیه جمیع انام گردید و بنوعی اشتهار یافته که جمعی که هرگز در میان آن طایفه رابطه خویشی و علاقه قرابتی نبود با یک دیگر مصافقه می‌نمودند.

(2) از امام بحق جعفر بن محمد الصادق (ع) و التحیه مروی و منقول است چون سید البریه از خطبه و اخذ بیعت از جهت امام الامه امیر المؤمنین (ع) و التحیه فارغ شد که هنوز مجلس مبایعت بر صفت انعقاد و انصرام باقی و با سرانجام بود که در آن هنگام در میان مردمان شخصی نیکو سرانجام

بزرگ شأن که سیمای صلاح و تقوی از او ظاهر و پیدا و رایحه خوش از او مستشمم و هویدا بود بنظر کیمیا اثر حضرت سید الجن و البشر جلوه کرد که آن بزرگوار متوجه استماع قول رسول و منتظر کردار آن نبی المختار بود که آیا آن اشرف انبیا و رسولان در آن محل و مکان با آن طوایف مختلفه مردمان بچه نوع سلوک میکند و چون بلسان معجز نشان بآن قوم بیمهر و پریشان با غایت عطوفت و احسان تبلیغ ولایت و امامت علی (ع) و باقی امامان مینماید آنگاه

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:252

گفت من هرگز در مدت العمر خود مثل امروز روزی درنیافتم از آنچه ازین رسول بزرگوار در باب تبلیغ ولایت و امامت ابن عم خود حیدر کرار تأکید و تشدید نمود و آن را بعهد و میثاق مؤکد و مشید فرمود و آن امر را بنوعی مستحکم گردانید که حل عقد بیعت آن امام زمان نمی‌نماید الا کسی که کافر بخدای عظیم و منکر رسول کریم گردد.

(1) خنک آن کس که برین عهد باقی و مستقیم و بر منهج دین و شریعت او قویم باشد و ویل و عویل و عذاب وبیل از برای کسی ثابت است که این عهد را تبدیل گرداند و بی‌شبهه و گمان آن شخص بوسیله نقض عهد و پیمان پیوسته در آتش نیران و دوزخ تابان ابد الآباد بماند.

چون عمر بن الخطاب این مقالات صدق سمات از آن مرد صالح استماع نمود از هیئت و صورت او بشگفت آمد و تعجب بسیار و حیرت بیشمار بر او حاصل گشت.

گفت سبحان اللّٰه مثل این مرد باعتدال هرگز من در وقایع حرب و قتال و در محافل عیش و اقبال ندیدم در آن حال متوجه خدمت حضرت رسول ایزد متعال گردید و گفت یا رسول اللّٰه شنیدی که این مرد چنین و چنین گفت.

حضرت سید المرسلین صلوات اللّٰه علیه فرمود بلی یا عمر دانستی که قائل این قول کیست گفت نه یا رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله و سلم حضرت نبی المعبود فرمود که یا عمر آن جبرئیل امین علیه السّلام است.

ای عمر زنهار تو حل عقد مبایعت علی علیه السّلام نکنی زیرا که بیقین اگر این کار از تو سانح و صادر گردد و نقض عهد نمائی خدای تعالی و رسول او و ملایکه و باقی مؤمنین از تو بیزار و بری گردند.

حضرت رسالت پناهی بعد از اطلاع و آگاهی عمر سخن بهمین کلام ختم نمود و از آن مجلس عالی برخاست و متوجه مقام راحت و مکان استراحت خود گردید

و اللّٰه علی ذلک شهید

.

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:253

ذکر بیان و تعیین ائمه دین بعد از حضرت سید المرسلین و احتجاج رب العالمین بذکر مکان آن اعیان بر کافه مخلوقین از روی حق و یقین

اشاره

(1) از ابی بصیر که از اعیان اصحاب حضرت امام الناطق الامین جعفر بن محمد الصادق رضوان اللّٰه علیهم اجمعین مروی و منقولست که آن امام الهمام علیه التحیة و السّلام فرمود که پدر بزرگوارم روزی بجابر بن عبد اللّٰه الانصاری گفت که مرا با تو کار ضرور است هر وقت و زمان که ترا شغلی گران نباشد مرا اعلام و اعلان نمای تا در خلوت ترا از حقیقت و کیفیت آن مسألت نمایم.
جابر بعد از عرض فدویت و نیکو بندگی منتهی رای بیضا ضیای آن مهر سپهر ولایت و امامت گردانید که در هر زمان و اوقات که شما بسعادت و اقبال توجه در آن باب نمائی داعی در شرف بندگی حاضر و ادای عبودیت و خدمت را مترصد و ناظرم قضا را در همان ایام آن امام الانام روزی با جابر مجلس و خلوت گزید و مرا نیز بخدمت عالی سامی خود طلبید.
چون بخدمت آن ولی بیچون شرف حضور موفور السرور دریافتیم از همان وقت آن حضرت روی بجابر انصاری رضی اللّٰه عنه آورده فرمود که ای جابر مرا از حقیقت لوح که ایزد قادر بجهت سید البشر ارسال داشته و تو آن را در دست مادر من حضرت فاطمة الزهرا علیها سلام اللّٰه تعالی دیدی آنچه والده ساجده ماجده‌ام ترا خبر داده که در آن لوح فرستاده ایزد سبوح مکتوب و مرقوم است ما را اعلام نمائی.
جابر گفت پدر و مادرم فدای تو باد یقین که حقایق رقم آن لوح بر ضمیر منیر مهر تنویر حضرت البشیر و النذیر و بر ضمایر فیض ذخائر ائمة الابرار که اولیای ایزد سبوحند در کمال ظهور و وضوح است لیکن چون حکم جهان مطاع لازم الاتباع در حق این بنده ایزد غفار اصدار یافته داعی با کمال سعی و اهتمام بر آن قیام و اقدام نمایم.
ای خلاصه ایام و ای مقتدای خاص و عام بشهادت می‌آرم خدای هجده هزار

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:254

عالم را (1) که من روزی در ایام حیات سید عالم بجهت تهنیت ولادت ابا عبد اللّٰه الحسین علیه السّلام عالیمعدلت شما بخدمت حضرت فاطمة الزهرا علیها سلام اللّٰه تعالی مسارعت و مبادرت نمودم چون بحوالی مجلس تهنیت قرین بضعه سید المرسلین علیه السّلام مشرف گشتم و عرض بندگی و تهنیت بجای آوردم در آن حال در دست آن مطیعه ایزد سبوح لوحی دیدم در غایت سیری و بنهایت مشابه برنگ زمردی چنانچه گمان من شد که مگر تخته سنگی از زمردست.
در آن لوح کتابت بسفیدی مرقوم و مسطور بود مانند نور آفتاب که شعاع آن باعث تزلزل و نور نظر و اضطراب بصر بود.

من بعد از رؤیت و مشاهده آن گفتم ای بضعه سید المرسلین پدر و مادرم فدای تو باد این چه لوح است آن حضرت در جواب من گفت ای جابر این لوح را ایزد تعالی به پدر بزرگوار من حضرت نبی المختار بهدیه فرستاد و چون بحکم قادر بیچون اسم مبارک پدر من رسول اللّٰه تعالی و نام شوهر من ولی اللّٰه و اسم سبطی من الحسن و الحسین و اسمای باقی اوصیای حضرت رسول اللّٰه از اولاد من درین لوح بحکم ایزد سبوح مرقوم و مستور است.

پدر بزرگوار مرا باعطای این لوح سرافراز گردانید تا من بمطالعه و تلاوت اسمای اولیای ایزد تعالی و اوصیای رسول ملک العلی بوسیله این عطیه کبری مبتهج و شادمان گردم.

یا ابن رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله و سلم چون والده ماجده شما شوق مرا در باب مطالعه آن لوح بفراست دریافت و اخلاص بندگی و مودت و یگانگی مرا نسبت بخاندان سید المرسلین می‌شناخت پیش از آنکه اظهار مطلب و مرام خود بخدمت آن بضعه خلاصة المرسلین علیهما الصلاة و السّلام نمایم گفت ای جابر اگر ترا شوق بمطالعه این لوح در خاطر باشد بستان این لوح را و بخوان و مکتوب مرغوب صدق اسلوب آن را بخاطرآور بلکه معانی صدق فحاوی آن مرقومه را مکنون ضمیر هدایت پذیر خود گردانی.

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:255

(1) من فی الفور آن لوح را از دست مبارک آن بضعه رسول ایزد تعالی و تبارک گرفته بعد از تقبیل و تلثیم آن را بر سینه و تارک خود گذاشتم و بوسیله این احسان از آن در برج مکرمت و عرفان امتنان فراوان بجان داشتم.

چون آن را من اوله الی آخره مطالعه کردم و بر حقایق آنچه در آن مشیت و عیان بود بعد از تلاوت مرا معرفت تمام بانصرام رسید هر چه در آن لوح مرقوم و مشیت بود برخصت آن اختر برج طهارت و عصمت نسخه کردم چنانچه یکحرف آن را نگذاشتم و آن لوح را بخدمت آن ام ائمة المعصومین صلوات اللّٰه علیهم اجمعین گذاشتم.

الحال نسخه آن در پیش این بنده شما جابر حاضر است پدر عالیمقدارم گفت ای جابر ترا در فکر و خاطره هست که آن نسخه را بمن عرض نموده پیش من حاضر گردانی جابر گفت بلی یا ابن رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله اگر حکم نمائی فی الفور حاضر گردانم و بدان خدمت بجان منت دارم.

در آن حال ولی ملک متعال با جابر از روی استعجال متوجه خانه آن پیرو رسول حضرت ذو الجلال شدند من نیز رفیق طریق آن امام الصدیق بودم تا داخل حویلی منزل آن بنده خدای عز و جل شدیم در همان ساعت بنده رب العزت بخانه خود درون رفته بغیر مکث و درنگ صحیفه در چنگ گرفته

برای پدرم بیرون آورد و بآن حضرت عرض نمود.
چون چشم آن امام الامین رضوان اللّٰه علیه و علیهم اجمعین بر مکتوب آن لوح افتاد و لوح ضمیر فیض مآثرش به حقایق آن منکشف و مستنیر بود پیش از آنکه در حضور ما مطالعه آن نماید گفت ای جابر تو نظر بر آن کتابت خود نمای و بمحل دیگر توجه منمای تا من آنچه در آن مرقوم و مستور است بر تو خوانم.
جابر با کمال توجه خاطر در آن نسخه نظر می‌کرد و پدر عالی تبارم از حفظ تلاوت و قرائت همگی و تمامی کلمات آن نمود.
بخدای غنی معبود که خلاف در تقدم یکحرف و تاخر زیاده و نقصان آن ننمود
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:256
(1) جابر گفت یا ابن رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله و سلم خدای تبارک و تعالی را بشهادت می‌آرم که بنوعی که شما باقبال و سعادت درین وقت از حفظ تلاوت فرمودید بهمین نسق و ترتیب کلمات من غیر نقصان و زیادات در لوح ایزد سبوح دیدم بلکه از والده ماجده شما نیز شنیدم و ترتیب کلمات مکتوب لوح باین تنظیم و وضوح بود.

بیان مکتوب لوح که اسامی سامی ائمه دین (ع) بترتیب در آن مکتوب و عیان است

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ این کتاب از خدای عزیز علیم بسوی نبی کریم و نور و سفر عظیم و دلیل و حجاب او یعنی رسول واجب التعظیم که حضرت روح الامین از قبل رب العالمین بسید المرسلین نزول نمود.

ای محمد عالم باسمای من شو و شکر نعمتهای من نمای باید که منکر آلای من نشوی بدرستی و تحقیق که نیست خدای الا من که حضرت مهیمنم و شکننده پشت جباران و خوار و ذلیل‌کننده ظالمان و دیان دین مردمان و احسان و جزا دهنده خلقان در روز بعث و میزان بدست من ثابت و عیان‌ست.

نیست خدائی بجز ذات یکتای بی‌همتای من مترجی غیر فضل من و خایف بغیر عدل خود را معذب گردانم بعذابی که هیچ احدی از خلقان را بمثل آن عذاب بی‌پایان معذب نگردانیده باشم پس رجا و عبادت من نمائید در شدائد امور بمن که رب غفورم توکل فرمائید زیرا که در هیچ حال من که ذو الجلالم از کیفیت اوضاع و احوال شما غافل نبودم و پیوسته هدایت و ارشاد شما بارسال رسل و انبیا و ائمه و اوصیای نمودم بواسطه آنکه من بعد از ارسال رسل و انبیا و انقضای ایام نبوت و رسالت جمیع آنها اوصیا بجهت هر یک از آنها معین و مقرر فرمودم.

لیکن ای محمد ترا بر جمیع انبیا و رسل اعلم و افضل گردانیدم فلهذا وصی ترا افضل از اوصیای انبیا و رسل سابقین گردانیدم و ترا مکرم بشبلی و معظم بسبطی تو

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:257

حسن و حسین بعد از ذات ستوده صفات تو نمودم.

(1) حسن را معدن علم خود بعد از انقضای مدت ولایت و امامت پدر او امیر المؤمنین علیه السّلام گردانیدم و حسین را بعد از او خازن علم و معرفت و اکرام و احترام و بدرجه عالیه شهادت و ختم احوال او در آخرت بعزت و سعادت نمودم او افضل از جمیع شهدا و ارفع و اعظم از همه سعدا است حجت بالغه من در نزد او و کلمه تامه من در پیش آن مهر سپهر ولایت و امامت است خلایق بوسیله اطاعت اوامر و نواهی عترت او مثیب و از جهت تمرد فرمان ذریت او از جنت بی‌نصیب‌اند.

اول عترت او سید العابدین علی بن الحسین است بعد از و ولد ارجمند او شبیه جد خود نبی المحمود محمد باقر علم من و معدن حکم منست و زود باشد که جمیع مرتابین که شک و ریب در باب ولایت جعفر صادق الامین نمایند بوسیله همین در سعیر و سجین مکین گردند کسی که رد حق از آن ولی ایزد مطلق نماید چنانست که رد حق از من نموده باشد.

این کلام صدق التیام قول منست که هر آینه من مقام و مثوی جعفر را بغایت مکرم و محترم گردانم و او را در میان اشیاع و انصار و اولیای ابرار اخیار بوسیله اعطا و احسان و مزید درجه شفاعت و رتبه عزت و کرامت مبتهج و شادمان گردانم.
و بعد از تقضی ایام ولایت و امامت او برگزیدم ولد ارجمند و مولود سعادتمند او موسی بن جعفر را و در زمان آن ولی ایزد منان فتنه از مخبط کورباطن نسبت بآن صفی حضرت مهیمن بین و ظاهر گردد لیکن آن امام المؤتمن هرگز از حکم و رضای من منقطع نگردد زیرا که او حجت منست و حجج من مخفی و اولیای من شقی نشوند.
هر که منکر یکی از آن اولیای اعیان گردد آن شقی نادان منکر نعمت من و دور از عنایت و مرحمت منست و مغیر آیه از کتاب من کاذب و مفتری بر من است چاه ویل در جهیم و عذاب وبیل الیم برای منکران مقرر و مستقیم است و بعد از تقضی بنده و حبیب فرخنده و ولی پسندیده من موسی بن جعفر ولی هشتم من امام الوری ابو الحسن علی
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:258
ابن موسی است.
(1) مکذب هشتم از ائمة الهدی مکذب جمیع اولیاست نام آن امام الوری علی الرضا ولی و ناصر منست و او را عقرب مستکبر مقتول گرداند و آن ولی ربانی در مدینه‌ای که بنده صالح مخترع و بانی آنست در جنب شریرترین مخلوق من مدفون گردد و این سخن قول صدق منست که هر آینه من آن ولی معبود را بمولود قرت العین و خلیفه او محمد بن علی که وارث علم و معدن معرفت و علم و موضع سر و حجت من بر سایر مخلوقات منست مبروز و مشهور گردانم.
جنت را مثوی و موطن آن ولی ذو المنن نمایم و شفاعت آن برگزیده ایزد داور را در حق هفتاد نفر از اهل بیت ایشان که تمامی و یکسر مستوجب نار سقر باشند قبول فرمایم و ختم ولایت آن صاحب سعادت و اقبال بابن او جامع معرفت و کمال و مرشد خلایق بحرام و حلال علی بن محمد ولی و ناصر من گردانم و او شاهد همه بندگان و امین وصی من بر تمامی ایشان و ولی زمان است.
و از نسل آن برگزیده عز و جل متولد گردانم کسی را که خواننده بطریق حق من و خازن علم من ابن علی الزکی الحسن باشد و بعد از او رتبه ولایت و امامت را کامل و تمام نمایم بابن آن سلاله سید المرسلین که امام و رحمة للعالمین و با آن ولی ملک تعالی کمال موسی علیه السّلام و بهای عیسی علیه السّلام و صبر ایوب بلکه همگی صفات مستحسنه انبیا و نعوت کامله اصفیا با آن خاتم الاوصیا است.
اولیای من در ایام غیبت آن برگزیده رب جلیل بغایت خوار و ذلیل‌اند چه

اعدای دین بعد از قتل آن مؤمنین رؤس ایشان را بهدیه برای ابنای زمان بارمغان فرستند چنانچه رؤس اهل کفر ترک و دیلم را از سایر بلاد عالم جماعه مسلمین بعد از قتل و جهاد بواسطه مؤمنین بهدیه فرستند آن متمردین نیز بعد از نهب و غارت اموال مؤمنین این طایفه را بجور و کین بقتل آرند بلکه اجسام اهل اسلام را محروق گردانند.
اولیای دین ایزد منان پیوسته خایف و ترسان و متالم و هراسان باشند و زمین
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:259
از دمای اهل دین بوسیله ظلم ظالمین رنگین گردد و همیشه اولیای سبحان بامر و نهی راغب و هراسان باشد و نساء اهل ایمان بواسطه تعدی و تفریط اهل طغیان و قتل ازواج ایشان اظهار حزن فراوان و افشاء ویل و اندوه بی‌پایان نمایند.
(1) حقا که این طایفه سلیم العاقبة اولیای من‌اند و بوسیله دعا و نفس اقدس ایشان و بیمن قدوم میمنت لزوم آن اعیان دفع فتنه هر کورباطن نادان و رفع فساد و عناد اهل تمرد و طغیان است و بسبب ایشان کشف زلزال و منع ضار و اغلال از تمامی افراد مؤمنین و ارشاد رجال است «أُولئِکَ عَلَیْهِمْ صَلَواتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ رَحْمَةٌ وَ أُولئِکَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ» «1».
حضرت ملک علام اختتام کلمات صدق سمات لوح را باین آیه وافر هدایه نمود تفسیر و معنی آیه و اللّه اعلم آنست که این جماعت اولیای من‌اند بر ایشان باد صلوات و رحمت پروردگار ایشان و درود و تحیت بی‌پایان و این طایفه مهتدیان و راه یافتگان بحق و اسلام و بشرایع ایمان و احکام‌اند.
(2) و نیز در باب اولیاء ائمه رب الارباب علی بن حمزه که از ثقات روات جعفر بن محمد الصادق علیه صلوات الملک الخالق است از آن حضرت نقل نماید و آن حضرت از پدر خود و پدر آن حضرت از آبای عظام کرام علیهم التحیة و السّلام نقل نمایند که روزی حضرت نبی المحمود صلی اللّه علیه و آله در حضور اصحاب کرام و مستسعدین مجلس عالیمقام خود فرمود که جبرئیل امین از نزد رب العزت بمن چنین حدیث نمود که حق سبحانه و تعالی می‌فرماید.
کسی که بداند که در آسمان و زمین خدای تعالی بغیر ذات یکتای بیهمتای من نیست و بداند که بنده و رسول پسندیده من محمد و علی بن ابی طالب خلیفه من و ائمه معصومین از اولاد او حجج منند من آن بنده را بیشک از روی عطوفت و مرحمت مقیم جنت و پایدار آن مکان استراحت گردانم و او را بشرار نار آزار نفرمایم و بعفو خود مغفور گردانم و حواری جنت را برو مباح سازم و کرامت و عطوفت و احسان و مرحمت

---
(1) سورة البقرة 157

خود را برو واجب گردانم و نعمت خود را برو تمام نموده او را در سلک خواص محبان خود منخرط سازم.
(1) اگر مرا ندا کند او را به لبیک جواب دهم و چون مرا دعا کند اجابت نمایم و اگر سؤال چیزی نماید عطا فرمایم و اگر او ساکت شود من ابتدا به سخن و کلام نمایم اگر مسیء بود مرحوم گردانم و چون از من بگریزد او را بخوانم اگر بعد از تمرد فرمان توبه و انابت نماید توبه او را قبول فرمایم و چون دست بر در امید و رحمت من زند من باب رحمت برو مفتوح گردانم و در جمیع احیان و احوال مراقب حال او باشم و در هیچ حال از کیفیت اوضاع و احوال او غافل نباشم.
اما کسی که شهادت بالوهیت و یگانگی من ندهد یا آنکه گواهی بر ربوبیت من دهد و اقرار بر عبودیت من نماید لیک شهادت بر رسالت محمد (ص) ندهد یا اقرار و شهادت بر الوهیت من و رسالت محمد نماید اما گواهی بر ولایت و امامت علی ابن ابی طالب ندهد یا شهادت بر جمیع آنچه ذکر شد نماید لیکن گواهی بر ولایت ائمه معصومین (ع) از اولاد او که حجج من‌اند و اولیای حضرت مهیمنند ندهد آن کس معین منکر نعمت من و مصغر عظمت و کبریائی من و مکفر آیات منست.
اگر قصد من نماید او را از خود دور و از مرحمت و عنایت مهجور گردانم و اگر سؤال چیزی نماید عطا ننمایم و اگر ندا کند استماع آن نکنم و او را بجواب معزز و کامیاب نگردانم اگر امید و رجای من نماید محروم گردانم و هرگز او را پیش خویش نخوانم این جزای عمل ناپسند آن طاغی از من بغایت جدیر و مستحسن است و من ظالم بر بندگان در هیچ وقت و زمان نبودم «وَ ما رَبُّکَ بِظَلّاٰمٍ لِلْعَبِیدِ» «1».
چون حضرت سید الانام کلام ایزد علام را باین مقام رسانید جابر بن عبد اللّٰه الانصاری بر پای خواست و گفت یا رسول اللّٰه التماس و استدعا از مشکات ضمیر فیض مآثر آنکه از زبان معجز نشان بیان و عیان نمائید که ائمه معصومین از اولاد

---
(1) سورة الفصلت: 46

امیر المؤمنین علی چه کسانند و هر یک از آن مقتدای خاص و عام را چه نام است.
(1) حضرت رسول علیه الصلاة و السّلام فرمود که ائمه از اولاد علی (ع) حسن و حسین سیدی شباب اهل الجنه فی الجنه‌اند و بعد از ایشان سید العابدین علی ابن الحسین و در زمان خود ولی رب العالمین و امام تمام مخلوقین است و بعد ازو محمد باقر امام الوری و ولی ایزد تعالی.

ای جابر زود باشد که تو بخدمت محمد الباقر مشرف گردی چون ادراک صحبت آن ولی بیچون نمائی او را از من سلام برسان و بعد ازو ولی ایزد خالق جعفر بن محمد الصادق است و بعد از انقضای ایام ولایت آن امام الامه فرزند سعادتمند او موسی کاظم امام اهل عالم است و بعد ازو ولی ایزد تعالی علی بن موسی الرضا امام کافه برایا است و بعد ازو تقی؟؟؟ محمد بن علی امام الوری و ولی خدای تعالی است و چون مدت او منقضی گردد بجای او بر مسند امامت نشیند پسر او امام علی النقی و بعد از تقضی مدت ولایت نقی فرزند کامل او ولی مهیمن الزکی العسکری الحسن بر سریر امامت نشیند و بعد از آنکه ایام ولایت و زمان امامت او منقضی شود ولد ارجمند و خلف سعادتمند او محمد بن الحسن امام بحق و مهدی امت من است و آن ولی ایزد اکبر مملو و پر؟؟؟ گرداند تمامی زمین را یکسر بعدل و قسط وقتی که زمین بوسیله غیبت آن خلاصه عترت بسبب ظلم ظالمین مملو از جور و کین شده باشد.
ای جابر این جماعت خلفا و اوصیای من و اولاد و عترت منند هر که اطاعت ایشان نماید چنانست که اطاعت و فرمان برداری من نموده باشد و متمرد از حکم اطاعت آن امامان باغی عاصی از امر و فرمان من است هر که منکر آن اولیای هادین یا منکر یکی از ائمه معصومین (ع) گردد منکر منست و منکر من منکر حکم حضرت ذو المنن.
و ظاهر است که منکر ایزد قادر بیشک کافر است و برای اهل کفر درک السقر مقرر است و حضرت رب العالمین بسبب وجود وافر الجود ائمه معصومین رضوان اللّٰه علیهم اجمعین امساک سموات و محافظت آن از وقوع بر زمین نماید و نگذارد که
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:262
سبعه سموات بسبع ارضین فرود آید و بوسیله ذوات آن وکلای دین حضرت ارحم الراحمین محافظت و صیانت اهل زمین از امتداد و ابتلاع نماید.
(1) یعنی ائمه دین نگذارند که زمین سکنه خود را فرو برد بلکه وسیله مراقبت خلقان و سبب صیانت ایشان از جمیع آفات و عاهات زمان و حوادث دوران ذات ستوده صفات فایض البرکات آن اعیان است و ایشان نگذارند که آسمان بزمین فرود آید و زمین سکان خود را بلع نماید.
خلاصه معنی کلام سید الانام آنکه همگی سبعه سموات و ارضین سبع طبقات در تحت امر و حکم ائمة البریات‌اند و از فرموده آن زمره اهل عدل و انصاف تمرد و انحراف و تعدی و اعتساف نورزند و منقاد و مطیع امر و حکم آن اولیای بصیر سمیع‌اند.

(2) و نیز از مهر سپهر هدایت و بدر منیر شبستان ارشاد و ولایت امام الامة و ولی رب العزت جعفر الصادق الامین بن محمد بن علی بن الحسین مروی و منقولست که روزی حضرت رسالتمآب در محل و مآب که اکثر اعیان اصحاب حاضر بودند خطاب مستطاب بحضرت ولایتمآب امیر المؤمنین علی علیه سلام الملک الوهاب فرمود که:
یا علی دوست نمیدارد ترا الا مؤمن طیب الولادة یعنی محب تو شخصی است که از مادر و پدر بعقد و نکاح متولد گردد نه از زنا و سفاح چه اولاد الزنا ترا بموالات نگیرند چنان که فرمود که یا علی ترا ببغض و عداوت نگیرد مگر کسی که خبیث الولاده بود.
یعنی هر که بغض تو ظاهر گرداند البته از اولاد الزناست و فرمود که یا علی بموالات نگیرد ترا الا مؤمن و معادات و دشمنی تو اختیار نکند الا کافر چون رسول ملک علام کلام معجز نظام باین مقام اختتام گردانید از مستسعدان آن محفل جنت نشان بنده خاص ایزد معبود و مطیع با اخلاص نبی المحمود عبد اللّٰه بن مسعود بر پای خواست و بعد از ادای عبودیت و عرض فدویت گفت:
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:263
(1) یا رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله و سلم ما در ایام حیات ذات حمیده صفات شما بوسیله تبیین بغض و عداوت امیر المؤمنین علی علیه السّلام خبث ولادت و کافر را دانستیم لیک بعد از وفات حضرت رسول اللّٰه هر گاه شخصی اظهار اسلام بلسان نماید و اخفاء سریرت و مکنون عقیدت خود فرماید کفر آن بی‌ملت و خبث ولادت او بچه وجه و علامت ظاهر و بین و بچه نوع لایح و روشن گردد.
فی الفور رسول رب غفور در حضور اصحاب بابن مسعود خطاب نمود که یا ابن مسعود این علی بن ابی طالب (ع) امام و پیشوای شما و خلیفه من بر کافه برایا است در هر باب رجوع بآن حضرت ولایتمآب نمائید و چون ایام ولایت آن ولی بیچون منقضی گردد ابنای من حسن و حسین امامان شما و ولی ایزد تعالی‌اند و خلیفه من بر شما و بر سایر خلق ایزد تبارک و تعالی همین پسران من‌اند و چون مدت حسین بگذرد نه نفر اولاد حسین هر یک بعد از دیگری امامان و مقتدایان و خلفای من‌اند بر شما و نهمین ایشان قایم در میان امت من خواهد بود.
و چون ولی مهیمن بیچون ظهور نماید و بیرون آید زمین را مملو گرداند بقسط و عدل بعد از آنکه بجهت غیبت آن امام الامه بسبب ظلم و تفرط ظالمان مملو از جور و ستم شده باشد.

یا ابن مسعود دوست نمیدارد این طایفه سلیم العاقبه را مگر کسی که طیب الولادة بود و از اولاد الزنا نبود، و ببغض ایشان مقر و بعداوت آن اعیان مشتهر نگردد مگر شخصی که خبیث الولادة و از اولاد الزنا بود و بموالات نگیرد آن اولیای ایزد منان را جز مؤمن نیکو سیر، و معادات و دشمنی ایشان اختیار ننماید مگر کافر ابتر.
آنکه منکر ولایت یکی از ائمه (ع) گردد چنانست که منکر نبوت من گردد و منکر من منکر حضرت ذو المنن است و جاحد یکی از آن اولیای ایزد سبحان جاحد من است و جاحد من جاحد واهب مهیمن است و نیز طاعت آن اولیای رب العزیز طاعت منست و طاعت من موجب تحصیل رضا و طاعت قادر ذو المنن است و معصیت
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:264
ایشان معصیت من و معصیت من معصیت حضرت عزتست.
(1) یا ابن مسعود زنهار آنچه من بیان و اظهار در باب ولایت ائمة الابرار بجهة شما و سایر اخیار بلکه بواسطه تمامی خلایق واحد غفار نمودم شک و ریبی بخاطر برسانی که البته کافر گردی و از رحمت عزیز قادر محروم و ابتر شوی بعزت و جلال حضرت ذو الجلال پروردگار من قسم است که آنچه من در باب ولایت و امامت آن اولیای واحد وهاب بجهت شما و سایر اصحاب بیان کردم تکلف در آن ننمودم و نطق به هوا و هوس بغیر وحی و حکم ایزد مقدس نزدم هر چه در شأن علی و ائمه عالیشان واضح و عیان نمودم یقین و صدق است.
پس آنگاه حضرت حبیب اللّٰه دست بسوی آسمان برداشت و این دعا در حق اولیای ملک تعالی و اوصیای نبی الوری فرمود که بار خدایا بدوستی گیر و به محبت و مودت پذیر خلفای من و ائمه امت مرا و دشمن گیر دشمن ایشان را و نصرت و معاونت نمای بر نصیر و معین ائمه معصومین (ع) و ذلیل و خوار و مخذول و بی‌اعتبار گردان کسی را که در فکر ذلت و خواری و خفت و سوگواری آن ائمة الابرار بود و هرگز زمین را از هدات دین و از قایم ائمه معصومین رضوان اللّٰه علیهم اجمعین که حجت تو ظاهر و مشهور یا خایف مغمور است خالی مگردان و پیوسته آن اولیای دین را معزز گردان تا دلایل و حجج تو باطل و آیات بینات تو ساقط و عاطل نگردد.
چون نبی المحمود کلام صدق التیام باین مقام اختتام نمود فرمود که یا ابن مسعود من در همین محل و مسکن جمع کردم و بیان نمودم همگی آنچه فعل آن بر تو واجب و عمل آن بر تو لازم بلکه از فروض متحتم است زیرا که دین تو بوسیله آن عمل تمام و مکمل و موجب تحصیل رضای خدای عز و جل است و ترک یکی از آنها باعث فساد و هلاکت شما در روز بعث و جزاست و آنکه متمسک بآن مامور و متشبث به آن مرام مذکور گردد

نجات از درکات یافته درجات رفیعه در جنات یابد آنگاه رسول اللّه فرمود که وَ السَّلامُ عَلی مَنِ اتَّبَعَ الْهُدی و کلام معجز نما بهمین جا اختتام نمود.

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:265

(1) مصنف کتاب شیخ ابو علی الطبرسی رحمه اللّٰه میگوید که درین معنی در باب ائمة الابرار روایت بغایت بسیار و متواتر بیشمار است و از کثرت اخبار هیچ احدی را قدرت احصاء و شمار نیست لیکن من چندی از آن احادیث و اخبار صدق آثار بجهت جلاء ابصار ابرار و از جهت شفای صدور محبان اخیار و هدایت و ارشاد جماعت منصف نیکو کردار بیان و اظهار کردم.

ذکر بیان طرفی از لجاج و احتجاج که بعد از وفات نبی الوهاب در باب خلافت آنکه مستحق آن بود و در باب آنکه مستحق نبود و اشاره بانکار تأخیر مبایعت حضرت امیر المؤمنین (ع) و اظهار کید قبل از وفات آن حضرت و بعد از آن

اشاره

(2) ابی المفضل محمد بن عبد اللّٰه الشیبانی باسناد صحیح خود از جمیع رجال که همه آنها ثقه و صحیح القولند روایت میکند که حضرت سید البریات در ایام مرض که در همان اوقات وفات یافته روزی بجهت ادای صلاة از دولتخانه با سعادت و اقبال متوجه مسجد النبی علیه صلوات الملک المتعال گردید لیکن چون بسبب اشتداد تب در غایت ضعف و مضطرب بود تکیه به ابو الفضل عباس بن عبد المطلب و ثوبان مولی آل نبی ایزد واهب نموده بواسطه بندگی و نماز مهیمن کارساز از منزل مبارک بیرون آمد.
و این همان نماز است که آن رسول عز و جل در مرتبه اول تب و ضعف آن حضرت از مرتبه شدت و ضعف گذشته بود و در خود گمان آنقدر قدرت که اقامت بران تواند نمود نداشت.
لهذا اراده تخلف از آن نماز با جماعت نمود اما چون بعضی کلمات که موافق مزاج آن نبی صاحب المعراج نبود از اصحاب و حضار آن محفل رضوان مآب استماع نمود بی‌تاب شده متحمل مشقت بسیار و مشتغل آزار بیشمار گشته از منزل مبارک بواسطه نماز و بندگی ایزد تعالی و تبارک بمسجد آمده بعد از ادای دوگانه بجهت واهب یگانه و نصایح محبانه باصحاب و بیگانه متوجه دولتخانه که جنت با تمامی زیب و زینت
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:266
فی الجمله نمونه از روایه کاشانه آن است گردید.
(1) و چون بدولت و سعادت بدولت‌سرای خود مراجعت و معاودت نمود بثوبان مولای خود فرمود که ترا باید که تعبیه این دار پایدار بود هیچ احدی از انصار را بدخول سرای بنزد من آمدن نگذار.
ثوبان بامر رسول آخر الزمان بعتبه دار قرار گرفت بلکه آن را شرف روزگار و سرمایه روزشمار خود دانست در آن اثنا اثر وحی ایزد غفار از جبین مبین رسول مختار هویدا و اظهار گردید چنانچه بر ثوبان ظاهر بود که حضرت رسول بوحی مشغولست.
قضا را در همان زمان جماعت انصار بر در خانه حضرت نبی الابرار و الاخیار آمدند و رخصت دخول دولتسرای رسول صلی اللّٰه علیه و آله و سلم از ثوبان طلب نمودند چون ثوبان ممنوع از اذن بود رخصت بهیچ احدی ننمود فی الفور آن جماعت شروع در کوفتن در دولتخانه آن یگانه گوهر نبوت نمودند و بثوبان گفتند که البته ما را رخصت دخول جنت سرای رسول صلی اللّٰه علیه و آله نمای و زیاده ازین بوسیله ممانعت تصدیع و آزار ما منمای.
ثوبان در جواب انصار و باقی اصحاب حضرت رسالتمآب گفت که المامور

معذور چون نبی المشکور مرا امر بمنع اعزه از حضور موفور السرور خود فرمود و تخلف امر رسول ایزد غفار خلاف شرع آن بزرگوار و مخالفت حکم حضرت پروردگار است.
خصوصا درین حال که آن حضرت بسعادت و اقبال بوحی لا یزال مغشی علیه و مشغول الیه است مخدرات حجله عصمت و طهارت در خدمت سید البریة حاضرند بناء علی هذا رخصت حضور شما در نزد رسول رب العلی متعذر بلکه متعسر است.
انصار بعد از استماع این گفتار از ثوبان مولی نبی المختار غایت قلق و اضطراب اظهار نموده شروع در گریه و زاری کرده بنوح و نوحه نمودند که آواز گریه و

بیقراری ایشان بسمع شریف نبی الانس و الجان رسید.
(1) آن حضرت روی بحضار آورده استفسار فرمود که این جماعت چه کسانند گفتند یا نبی الابرار جمعی از اصحاب و انصارند.
حضرت نبی الرحمة فرمود که از اهل البیت من درین مقام کدام حاضرند گفتند علی و عباس فی الفور رسول رب غفور ایشان را بنزد خود خواند و به آن اعیان رسول آخر الزمان تکیه نموده تا بمسجد منیف تشریف آورد و بستون مسجد که آن جذع از درخت خرما بود به معاونت و امداد ایزد معبود تکیه فرمود و بمنادی امر بندای مردم نمود.
چون بحکم رسول بیچون مردم جمع شدند حضرت نبی المحمود بقدر قدرت خطبه و رعایت فصاحت و بلاغت ادا فرمود و در اثنای کلام معجز نظام گفت:
ای معشر مردمان هر پیغمبر که از دار الشرور جهان متوجه دار السرور جنان گردید البته چیزی از متروکات گذاشت از کتاب خدا و اوصیای انبیا من نیز رسول رب العزیزم ترکه خود ثقلین یعنی کتاب رب العزت و اهل البیت و عترت خود در میان شما میگذارم.
هر که از شما باعث تضییع آن دو امر عیان گردد خدای غفار او را ضایع و زیان کار گرداند.
ای جمیع مهاجر و انصار شما با تمامی کبار و صغار بسوی ایشان پناه برید و ایشان را وسیله هدایت و ارشاد و شفعای یوم التناد خود دانید تا در شداید آلام یوم القیام درنمانید و من شما را وصیت و امر به پرهیزکاری و تقوی سوی حضرت باری مینمایم و حکم احسان و یاری نسبت به آن برگزیدگان ایزد تعالی میفرمایم باید که خوبی ایشان را قبول نمائید و از گناه ایشان درگذرید.
چون سید الانام کلام باین مقام رسانید اسامة بن زید را که از بندگان خاص

مهیمن مجید و پیرو با اخلاص رسول حمید بود بنزد خود طلبید و گفت ای اسامه من غیر تراخی الزمان و المهله در همین وقت و ساعت با آن جماعت که ترا بر آنها حکم و امارت عنایت کردیم مامور بنهضت و توجه آن شدی ببرکت خدای منان و بنصرت و امتنان بی‌پایان او روانه شو و تاخیر و درنگ آن را موجب عار و ننگ بلکه سبب وزر و عصیان و وسیله خلود در نیران دانسته باش.
(1) البته کمال مسارعت در رفتن صوب موته نمای با جمعی که ترا بر آنها امارت دادیم و برفاقت تو معین نمودیم از مهاجرین و انصار.
و در آن میان ابا بکر و عمر و جماعتی از مهاجرین اولین و باقی طوایف مسلمین بودند که حضرت نبی الرحمة مقرر کرده بود که باتفاق اسامه غارت موته نمایند.
و موته ولایتی است قریب بفلسطین و آن محل الیوم باستنبول شهرت دارد و پای تخت سلسله عثمان جوق است و همیشه پادشاهان روم در آنجا بسلطنت بر تخت پادشاهی نشینند و تا در قید حیاتند از آنجا حرکت نمی‌کنند بلکه حرکت از مقر تخت و سلطنت را شگون نمیدانند.
و این موته همان مکان است که جعفر بن ابی طالب برادر اسد اللَّه الغالب علیه السّلام در آن سرزمین بفیض شهادت رسیده با حواری جنت همنشین گردید.
اسامه بعد از استماع کلام معجز انتظام سید الانام و عرض فدویت و نیکو بندگی منهی رأی فیض اقتضای سید الأنبیاء گردانید که یا رسول اللَّه چون ذات حضرت نبی- المختار محموم و بیمار است آیا این فدوی را چند روزی مهلت و رخصت اقامت در همین مکان استقامت شود تا آنکه نبی الرحمه را شفای کلی از شفاخانه واهب یگانه عنایت شود و مرا تفرقه خاطر که بوسیله کوفت سید البشر در ضمیر کثیر مستقر است باطمینان و جمعیت مبدل گردد زیرا دل من بواسطه تب این خلاصه و زبده دودمان عبد المطلب بغایت حزین و مضطرب است و پیوسته مترجی و مستدعی از حضرت ایزد تعالی است که بوسیله شفای رسول کریم سبوح این دل محزون مجروح من مسرور شود.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:269
(1) حضرت رسول خدای تعالی فرمود که ای اسامه در ساعت روانه شو که از جهاد کفار و جنگ آن اشرار تاخیر و درنگ بحسب عقل و فرهنگ جایز نیست بلکه تراخی و درنگ موجب عار و ننگ است.
اسامه گفت ای نبی الوری سمعنا و اطعنا در همان ساعت اسامه کمال مسارعت در تجهیز آن سفر نمود لیک بعد از تعیین اسامه بعضی از ارباب نفاق و کین سخنان بی‌بنیان نسبت بسید المرسلین می‌گفتند که گوئیا محمد در میان طوایف امم متابعین ملت خود شخصی مثل اسامه و پدر او

در شجاعت و سخاوت نیافت.
چون مقال آن جمع بی‌انفعال بسمع شریف رسول ایزد متعال رسید که ارباب نفاق و ضلال در تعیین اسامه بواسطه انصرام مهام موته کلام از روی طعن و ملام میگویند در مجمعی که اکثر اصحاب آن رسول عز و جل در آن محل حاضر بودند حضرت گفت:
ای معشر مردمان بمن رسید که بعضی از شما بواسطه تعیین اسامة بجهت حکومت موته و امارت شما و در تعیین والد اسامه نیز سابقا بواسطه امارت مسلمین طعنه مرا می‌زنند.
بخدای عالم قسم است که اسامة و پدر او هر دو لایق امارت مسلمانان بودند و او دوستترین جمیع مردمانست نزد من و وصیت من بهر یک شما در باب اسامه آنست که نسبت باو خیر و نیکوئی نمائید و از صلاح و صوابدید او تقاعد و تجاوز ننمائید و یقین دانید که آن سخنان بی‌بنیان در باب اسامه بعینه مثل کلام بی‌سرانجام یاران پیشین شما در حق پدر ایشانست در آن هنگام که بجهت امارت و حکومت معین شده بود ارباب حقد و حسد فِی جِیدِها حَبْلٌ مِنْ مَسَدٍ همی نوع سخنان میگفتند.
و نیز یقین دانید که هیچ فعل و عمل از من بغیر حکم و رضای خدای عز و جل سانح و صادر نگردد.
بعد از آن حضرت رسول آخر الزمان داخل خانه و مکان خود شدند و اسامه
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:270
بعد از سرانجام اسباب سفر در ساعت از مدینه طیبه بیرون آمده براس الفرسخ معسکر و مخیم لشکر نصرت اثر نمود.
(1) چون این خبر بسمع شریف آن سید سرور رسید فی الفور بمنادی حکم فرمود در بازار و محلات مدینه با سکینه ندا نماید که حکم حضرت سید البشر چنین معین و مقرر است که جمعی بواسطه رفاقت اسامه در باب تاخت و غارت اهل موته مقرر گشتند باید که هیچ احدی از آن تخلف و انحراف و تمرد و اعتساف ننماید و در طاعت و رفاقت او مبادرت و منازعت ننماید.
اول کسی از اصحاب و یاران که مبادرت آن حکم و فرمان نمود ابو بکر بود و بعد از آن عمر و ابو عبیدة الجراح تابع ایشان شده بمعسکر سعادت اثر نبی الانس و الجان داخل گشتند و هر سه در مکانی که زمین آن بغایت نرم و هموار بود نزول نمودند و در آن معسکر با سایر لشکر ملحق شدند.
قضا را بعد از خروج اسامه مرض نبی الوری اشتداد یافته بدرجه استعلا رسید و آن حضرت بغایت محموم و گران شدند.
چون خبر ثقل حضرت پیغمبر بسمع لشکر رسید اکثر مردم از دخول معسکر و اتفاق اسامه ابا و امتناع نمودند و ببهانه عیادت سعد بن عباده که او نیز در آن ایام صاحب فراش و بیمار بود تردد میکردند.

چنانچه هیچ احدی بخدمت رسول صلی اللّه علیه و آله و سلم تردد نمی‌نمود مگر آنکه اول سعد بن عباده را عیادت نموده بعد بخدمت سید البریه می‌آمدند.

[داستان سقیفه بنی ساعدة]

از ابی المفضل محمد بن عبد اللَّه الشیبانی مروی است که چون دو روز از خروج اسامه و عسکر بمعسکر گذشت روز دوشنبه سیزدهم ماه صفر حضرت حبیب اللَّه بوقت چاشتگاه قاصد درگاه حضرت اله گردیده «فِی مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِیکٍ مُقْتَدِرٍ» «1» آرامگاه ساخت و سکنه مدینه بلکه سکان تمامی محال و مکان اهل اسلام از آن ماتم

---

(1) سورة القمر: 55

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:271

بحدی متالم شدند که شرح آن ممکن البیان نبود و بعد از وصول این خبر بمعسکر همگی عسکر مراجعت بمدینه سید البشر نمودند.

(1) در آن زمان آشوب و تزلزل در میان مردمان زیاده از حد بیان ظاهر و عیان گردید و ملایکه زمین و آسمان از مفارقت حضرت رسول آخر الزمان نالان و گریان شدند و اکثر خلایق در مدینه هراسان و حیران از وفات سید الانس و الجان گشته چنانچه بعضی از ایشان میگفتند که محمد وفات نیافت بلکه چند روزی اختیار غیبت از امت نمود.

در آن اثنا ابو بکر بر ناقه‌ای سوار شده بدر مسجد پیغمبر آمد و بآواز بلند گفت ایها الناس شما را ازین همه قلق و اضطراب و اندوه و پیچ و تاب از چه بابست اگر محمد وفات یافت پروردگار او باقی و برقرار است و پیوسته بذات خود قایم و ابدی و دایم خواهد بود.

بعد از آن شروع در تلاوت این آیه وافی هدایت نمود که «وَ ما مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَ فَإِنْ ماتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلى أَعْقابِكُمْ وَ مَنْ يَنْقَلِبْ عَلى عَقِبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئاً». «1»

تفسیر آیه و اللَّه اعلم آنکه حضرت محمد رسول عزیز احد بود و پیش از آن نبی الوری صلی اللَّه علیه و آله و سلم انبیا و رسولان درین جهان بودند و هیچ احدی از آن اعیان در دنیا باقی نماندند پس اگر حضرت نبی الرحمة را نیز وفات رسد یا مقتول شود عجب نیست باید که شما بدین حضرت نبی الوری قایم و پابرجا باشید و مراجعت باعقاب خود ننمائید و بدین و آئین اولی معاودت نفرمائید زیرا که از رجعت شما هیچ نوع ضرر بحضرت خدای اکبر نرسد بلکه ضرر و نقصان بشما لاحق و عیان گردد.

در آن حال قیل و قال بسیار شد تمامی انصار بنزد سعد بن عباده رفته او را با خود برداشته بسقیفه بنی ساعده آمدند بعد از آن اکثر اهل ملت در آن مکان جمعیت نمودند

---

(1) سورة آل عمران: 144

(1) چون اینخبر بسمع عمر رسید با ابا بکر اتفاق نموده با کمال قلق و اضطراب و بمسارعت تمام و شتاب ابو عبیده جراح را با خود برداشته بسقیفه حاضر شدند و در آن مجمع خلق بسیار از انصار با سعد بن عباده بیمار جمع گشتند و در میان مردمان منازعه زیاده از وصف و بیان ظاهر گردید.

چون منازعه و مناقشه در میان انصار و اصحاب رسول بیچون در باب خلافت و امارت امت در غایت شدت و نهایت رسید که آیا نائب مناب و قایم مقام حضرت نبی الاکرام از اصحاب عظام و ارباب اسلام لایق کدام شخص تواند بود و چون هر احدی بدواعی نفس خود از امت یک کس را از برنا و پیر بواسطه لیاقت این امر خطیر مذکور میکرد دیگری از روی غرض متعرض گشته شخص دیگر را مذکور می‌ساخت.

در آن زمان شیطان فرصت یافت عداوت جبلی خود را ظاهر ساخت و هر کسی را بفکر می‌انداخت تا آنکه مردم را یکسر به شیوه ضلالت و شعار غوایت بینداخت.

ابا بکر چون حال ارباب نزاع و قال بدان منوال مشاهده نمود کلام خود را بعد از توحید و اقبال بجانب انصار باین مرام اختتام نمود.

ای معشر انصار و ای اهل اسلام و اصحاب سید الابرار من شما را به ابو عبیدة بن- الجراح و عمر بن الخطاب دعوت و خطاب مینمایم و من راضی بولایت و امارت ایشانم از برای اهل ملت و اسلام زیرا که ایشان هر دو را بجهة انصرام این امر بغایت سزاوار و درخور می‌بینم.

ابو عبیده و عمر بعد از استماع این مقال در جواب او از روی شتاب و استعجال گفتند ای ابا بکر تو از ما، در اسلام اقدم و ثانی اثنین و مصاحب غار سید عالم بودی ما را جایز و سزاوار و فرصت رخصت تقدیم بر شما درین کار نیست زیرا که تو بولایت امت احق و اولی و بامامت ارباب ملت الیق و احری خواهی بود.

(1) انصار بعد از استماع این کلام و گفتار همگی یک بار گفتند ای ابا بکر ما از آن خایف و هراسان و متفکر و حیرانیم که مبادا کسی بر این امر غالب و مستقر گردد که نه از ما و نه از شما باشد.

پس بهتر درین امر آنست بعد از تفکر از روی عقل و تدبر از ما انصار شخصی و از شما مهاجر نیز مردی با وقار بجهة انصرام این کار امیر و متصدی این امر خطیر گردد و قرار کار بر آن مدار باشد که چون یکی از آن امیر منادی حق کبیر را بگوش «سَمِعْنا وَ أَطَعْنا غُفْرانَکَ رَبَّنا وَ إِلَیْکَ الْمَصِیرُ» «1» اصغا نماید ما انصار شخصی دیگر لایق این کار را بر آن امر

معین و برقرار داریم.
ابو بکر بعد از استماع قول انصار و مدح مهاجرین زیاده از حد وصف و شمار گفت ای معاشر الانصار در فضل و اعتبار و در اعطای نعمت عظیمه حضرت رب العزت بشما در اسلام و اقتدار و اختیار اطاعت و نصرت سید الابرار هیچ احدی را قدرت این کار نیست.
لهذا حضرت رب العلی شما را بجهت نصرت دین نبی مختار و یاری آن رسول بزرگوار برگزید و باین شرف و امتیاز شما را سرفراز و ممتاز گردانید تا آنکه آن حضرت را از مکه معظمه امر بمهاجرت بصوب مدینه طیبه بجانب شما فرمود و ازدواج آن صاحب اللواء و المعراج را بمیان شما حکم نمود و حضرت رب العالمین شما را از سایر مخلوقین بستود و هیچ احدی از مهاجرین اولین که وزرا و امراء سید المرسلین بودند این عزت و اکرام و شرف و احترام ننمود.

ابا بکر چون کلام باین مقام انجام و اختتام فرمود حباب بن منذر الانصاری که از اعیان آن طایفه با اقتدار بود گفت:
ای معشر الانصار چون امر خلافت و تمشیت این کار با استدامت بید قدرت

---

(1) سورة البقرة: 285
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:274
و شوکت با استقامت شماست باید که سر رشته این امر خطیر را از روی تفکر و تدبر نگاهداشته ید تمالک و اقتدار خود را بوسیله استماع این گفتار فریب شما از دست ندهید و نگذارید که مردمان در اختلال و اغوا و در گول و دغای شما سعی و اهتمام تمام بجای آرند و شما را از اختیار و قدرت اندازند.
(1) زنهار هیچ احدی را قدرت جرات و اقتدار مخالفت انصار مدهید و گرد اقوال و افعال ارباب ضلال نگردید مگذارید که بخلاف رای صوابنمای انصار هیچ امر و کار بحیز اصدار رسد تا رؤس اصحاب دمدمه و فسوس بپای دار نرسد.
در اثنای این گفتار مدح انصار بسیار بسیار نمود و گفت ای انصار اگر اصحاب سید الابرار راضی بامارت یکی از انصار نشوند باید که ما و شما نیز راضی بامارت اهل انکار نگردیم خلاصه کلام آنکه تا از ما امیر و از ایشان نیز امیر متصدی این امر خطیر نگردند ما راضی نشویم و بغیر همین تدبیر این مهم نوع دیگر صورت پذیر نخواهد شد.
در آن محل عمر برخاست و گفت درین باب گفتار انصار از روی عقل و اعتبار نیست زیرا که دو شمشیر در هیچ معارک و مصاف در یک غلاف نگنجند بلکه ارباب عدل و انصاف از امثال این رای تخلف و انحراف نموده این تدبیر بجوی نسنجند.
ای اعزه انصار عرب قریش بغیر امامت و ایالت سلسله خویش از طوایف انصار و غیره راضی نگردند اما اگر کسی از اهل بیت نبوت یا از اولو الامر شخصی متصدی امر خلافت و متولی ایالت و حکومت شود عرب قریش هیچ احدی مانع او نشود و ما را بر این دعوی و سخن بر مخالف ما حجت و روشن و دلیل بین است.
زیرا چون ما از اولیا و عترت سید الأنبياء محمد المصطفى علیه سلام اللّه تعالی میباشیم پس هیچ احدی از امت بواسطه سلطنت و حکومت آن حضرت با ما دعوی و منازعه ننماید مگر مخالف که مدل بامر باطل و

متخایف متجاسر بگناه باطل شود
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:275
چه امثال آن جماعت متورط منصرف مامور مهلکه مختار و حجب افعال شنیعه فتنه‌اند.
(1) چون عمر بن الخطاب بواسطه حضار و اسکات حباب بلکه سایر انصار و احباب انتهای کلام و مطالب و مرام خود را برین کلمات اختصار نمود در ساعت حباب با کمال مسارعت و شتاب گفت ای معاشر الانصار زنهار و الف زنهار که دست تسلط و اقتدار خود از امر خلافت برمدارید و استماع قول این جاهل بی‌اعتبار و اصحاب کذاب او منمائید بواسطه آنکه او و اصحاب در صدد قطع تصدی شما از این امر جلیل القدرند و در فکر حیله و تزویر و رفع و دفع دست تصرف شما از این امر خطیرند و شما را دخل در امارت و حکومت نخواهند داد بجهت آنکه از ایالت شما ابا و امتناع مینمایند.
چون ایشان شما را بامارت و حکومت نگذارند البته جلای وطن اختیار نموده سلطنت و موطن با ایشان گذارید لیکن حضرت آفریدگار عالم الضمائر و اسرار مطلع است که شما انصار بواسطه انصرام امر ایالت و انجام این کار احق و اولی و الیق و احری از آن جمع اهل دغا خواهید بود.
بجهت آنکه این جماعت که الحال دعوی اسلام و ایمان مینمایند و خود را صاحب ملت و دین و مذهب و آئین میدانند تمامی آن اشرار از ترس و بیم شمشیر شما انصار ترک دین اصلی و آئین اولی خود کرده این ملت برداشتند.
بخدای متعال قسم است که من با آن جهال جدال و قتال بیرون از حد اعتدال نموده کارزار نمائیم که آثار این بر صفحات لیل و نهار مثبت و مرقوم گشته در میان صغار و کبار اهل روزگار اشتهار یابد و تحمل حرب و طعن و ضرب من نکند مگر کسی که از جان خود امان طلبد و هر نابکار که رد قول من و انکار این کار نماید من بینی او را بشمشیر سوراخ کرده بعد از مهار در سلسله خاکسار قطار نمایم و او را در نظر اولو الابصار خوار و بی‌اعتبار گردانم.
چون عمر خطاب این کلمات با خطاب و عتاب از حباب استماع نمود گفت
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:276
ای اصحاب مرا کلام درین مقام با سایر امت حضرت سید البریة علیه السّلام و التحیة است و در هیچ باب مرا سؤال و جواب با حباب نیست.
(1) زیرا که در ایام حیات سید الانام میان من و حباب مکالمات واقع شد چون منازعات ما بسمع شریف آن شافع العرصات رسید مرا از مخاطبات او نهی نمود بلکه در آن باب تأکید فرمود من از همان محل بحضرت عز و جل عهد کردم که تا در ربقه حیات باشم با حباب از روی خطا و صواب

متکلم نگردم.
پس آنگاه عمر روی به ابو عبیدة بن الجراح آورده گفت مثل شما مردم ارباب کمال و اصحاب رسول حضرت ذو الجلال را سکوت در امثال این محال بهیچ حال جایز و مستحسن نیست در صلاح و صواب احوال مسلمین تکلم نمای و تانی در باب صواب ندانسته تاخیر مفرمای.
ابو عبیده فی الحال از جای برخاست و سخنان بسیار در باب کمال انصار و فضایل و آثار آن طایفه ابرار تکرار فرمود بعد از آن شروع در ذکر محامد و محاسن اصحاب نبی مختار خصوص خواص آن طایفه اظهار و اختیار نمود پس از آن انتهای کلام بذکر متابعت و مبایعت اصحاب کرام اختتام فرمود لیکن انصار گوش بسخنان ایشان ننموده اجتماع بر امارت سعد بن عباده نمودند.
چون بشر بن سعد که سید جماعت اوس از طایفه انصار بود اجتماع مردم بر امارت سعد بن عباده مشاهده فرمود در آن باب بر سعد حسد برده از آن روی سعی بسیار در افساد این کار نمود و در عدم استحقاق سعد سخن بسیار مذکور گردانید بلکه اظهار رضای خویش بر امارت و ولایت قریش نمود و تحریص مردمان و ترغیب انصار و سایر عشایر و تبار خود را در باب متابعت قریش تاکید تاکید بسیار بسیار فرمود.
گفت ای انصار آنچه مهاجرین سید المرسلین شما را در باب امارت و خلافت مأمور گردانید متابعت نمائید و سخنان ایشان را عین صلاح و صواب دانسته از آن تخلف و انحراف ننمائید.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:277
(1) در آن زمان ابو بکر روی باصحاب و باقی یاران نبی المبعوث الی الانس و الجان آورده گفت ای اهل اسلام و ایمان این دو نفر ابو عبیده و عمر دو شیخ بزرگ از سلسله قریشند بهر کدام ازین دو کس که اراده و هوس دارید متابعت نمائید.
در حال عمر و ابو عبیده از روی استعجال گفتند تا مثل شما شیخ کبیر از اصحاب سید البشر در میان مسلمانان صغیر و کبیر بود هیچ احدی را رخصت بلکه قدرت اختیار این امر خطیر نبود دست پیش آر تا ما هر دو بشما بیعت نمائیم و در هیچ باب مخالفت اقوال و افعال تو ننمائیم.
بشیر بن سعد انصاری گفت من سیم شما خواهم بود چون ایشان هر دو و بشیر بخلافت ابی بکر بیعت نمودند انصار از قوم بشیر که سید طایفه اوس بود چنانچه گذشت بلکه زمره‌ای از اقوام سعد بن عباده نیز مبایعت نمودند.
چون جمع کثیر از انصار خزرج عدم رضای بشیر را در باب امارت سعد بن عباده ملاحظه نمودند دانستند که بشیر از روی حقد و حسد راضی به سعد سید اهل خزرج نشد و تابع اهل هرج و مرج شد.

آن جماعت بخدمت سعد شتافتند و گفتند ای امیر اختیار کار بدست شما نگذاشتند و جماعت اوس بمتابعت بشیر مبایعت بآن شیخ کبیر نمودند و لیکن سعد بن عباده چون بیمار بود و در بستر ناتوانی گرفتار و انصار در هنگام مبایعت ابی بکر هجوم و ازدحام بسیار نمودند و لگد از روی اختیار و بی‌اختیار بر فراش آن بنده مطیع ایزد غفار می‌نهادند و زحمت بسیار باو می‌رسانیدند فلهذا سعد از کثرت رؤیت مکاره و آزار فریاد برآورد:
که ای انصار این طایفه بی‌رویت در اقوال و کردار مرا به ضرب لگد نزدیک بمدفن لحد رسانیدند باید که ایشان را از حضور من بیحضور دور گردانیده زیاده ازین من رنجور را مغموم و مهجور نگردانید.
عمر چون استماع کلام سعد نمود گفت امیدوارم که خدای تعالی سعد بن عباده
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:278
را مقتول ساخته از میان انصار و متابعین سید الابرار بردارد سعید کسی که شقی را بقتل آرد.
(1) قیس بن سعد چون این سخن از عمر شنید فی الفور از جای جنبید و بر محاسن عمر چسبید و پیش خویش کشید و گفت:
ای پسر صحاک بزدل ترسنده در معارک جنگ و محافل هزبران تیز آهنگ همیشه تو از پیش ادانی و اراذل گریزنده بودی و در هنگامی که شیران بیشه وغا و دلیران عرصه هیجا دست دلاوری از کمال شجاعت و تهوری بیرون می‌آرند و با شوب طعن و زلازل حرب و ضرب سیوف رؤس شیخان عرب غیر مالوف را مقطوع از مفاصل مینمایند ترا در آن معارک هرگز قدرت تنفس و تحرک نبود الحال از چه وجه اظهار این حرکت از تو بر منصه بروز رسید.
بخدائی خدا که اگر یک موی از بدن سعد از حرکت تو متحرک شود نوعی ترا بگریانم که تا در ربقه حیات باقی مانی هرگز اثر سرور و بهجت بروی تو رجعت ننماید و پیوسته بشداید آلام و صعوبت ایام الفت و التیام داشته مغموم و مستهام باشی ترا چه یارای این جرات و قدرت این تکلم است.
ترجمه و شرح الاحتجاج ج1 278 بیان منازعه حباب بن منذر در امر خلافت با اصحاب سید البشر ..... ص : 273
و بکر گفت ای عمر در امثال این محال با مردم مهل و مدارا ابلغ و اولی بلکه افضل و احرا است زیرا که «العجلة من الشیطان و التانی من الرحمن» از قول انبیای اعیان است.
در آن زمان سعد بن عباده روی بعمر آورده گفت یا ابن الصهاک الحبشیه و اللّٰه که اگر مرا قدرت استقامت و قوت نهوض و اقامت ازین الم و مشقت بودی برخاسته دمار از روزگار تو برآوردمی وصیت و شجاعت و صدای جلادت بسمع تو بنوعی رسانیدمی که منبعد در هیچ محل و موطن اصلا ترا

حلاوت حیات در بدن نظارت نبوده و طراوت در تن باقی و ممکن نماند.
بلکه ترا با رفقا و اصحاب ازین مقام و مآب اخراج نموده بهمان مرجع و ایابت

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:279

که سابقا تو و اصحاب بآن شیوه و شعار مقیم و برقرار بودید بهمان ملت رجعت و معاودت میدادم و بهمان ذلت و خواری که تابع فرمان و حکم ذلیل و حقیر مردم بودید استرجاع میفرمودم.

(1) ای عمر تو و ابو بکر این جرات و اقتدار از چه وجه اظهار کردید آنگاه روی بطایفه انصار آورده گفت ای خزرج مرا از میان این مردم شریر و مکان فتنه و هرج و مرج اخراج نموده بمنزل من رسانید و مرا زیاده ازین در میان اهل دغا و کین اقامت منمائید در همان ساعت قوم خزرج از روی مسارعت تمام او را بمنزل و مقام او رسانیدند.

روز دیگر ابا بکر کسی نزد سعد فرستاد که چون جمیع عباد بمتابعت و مبایعت من که خلیفه رسول حضرت مهیمنم درآمدند شما نیز شیوه متابعت امت را مرعی داشته مبایعت نمائید و طریق مخالفت اهل ملت منمائید.

سعد در جواب فرمود که لا و اللّٰه بذات یکتای همتای خدای تعالی قسم است که تا تمامی تیر ترکش خود را از روی شوق و خواهش خویش بمقاتله مثل شما قریش خالی نکنم و سنان رمح پیجان خود را در قطع جان و خون شیخ و شاب شما خضاب ننموده شمشیر آبدار خود را در اجسام و ابدان شما نیازمایم مبایعت بشما ننمایم.

یقین دانید که من با جماعت اهل بیت و تبار و عشایر و متابعین انصار با شما نوعی محاربه و کارزار نمایم که آثار آن تا قیام قیامت بر صحایف لیل و نهار مستدام ثابت و برقرار ماند.

بذات خدای عالم قسم است که اگر تمامی جن و انس بشما دو کس مبایعت نمایند من مستوثق ایزد اقدس گشته بهیچ یکی از شما دو کس بیعت ننمایم.

زیرا که شما از روی عناد و تمرد غصب حق اهل بیت محمد صلی اللّٰه علیه و آله و سلم کرده بناحق تصرف در حق اولیای حضرت واحد خالق نمودید بناء علیه تا من در قید حیات مستعار باقی و پایدار باشم بهیچ باب تابع شما نشوم و تا باحوال حساب و مرجع و مآب خود کامیاب گردم بامید عنایت مرحمت حضرت عزت از ملت محمد و اولاد

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:280

او برنگردم.

(1) چون رسول ابا بکر این پیغام و خبر در مجمع که اکثر مهاجر و انصار حاضر بودند رسانید عمر گفت ناچار سعد را بیعت خلیفه رسول مختار و متابعت اصحاب و سایر انصار لازم و در کار است بهر نوع که بود از گفتار و

کردار از سعد بیعت این کار باید گرفت و او را بگفت و گو نباید گذاشت.
بشیر بن سعد انصاری گفت ای عمر از این قول بگذر و اطاعت سعد و مبایعت او را بخاطر میار که الحال چون سعد از مبایعت ابا نمود و در امتناع آن لجاجت فرمود.
بتحقیق و یقین که مبایعت با شما ننماید تا کشته شود و او مقتول نشود تا آنکه جمیع انصار از قوم اوس و خزرج بقتل و بحد هرج و مرج رسند و این بیعت عجب که بانصرام و تمشیت نرسد او را واگذارید و چشم امید از مبایعت و متابعت او بردارید چه ترک بیعت او نیز ضرر بشما ندارد.
چون ابا بکر و عمر بشیر بن سعد انصاری را در اعانت و یاری سعد بن عباده انصاری مستمر و مستقیم دانستند لا علاج آن امر خطیر بغیر تصدیق بشیر نوع دیگر صورت پذیر ندانستند متقبل قول بشیر گشته دست از بیعت سعد بداشتند و او را به حال خود گذاشتند.
بعد از آن سعد با آن جماعت نماز بجماعت نگزاردی و در قضای حوایج مرام آن انام قدم نسپردی بلکه اگر او را اعوان و انصار بسیار بودی که قدرت مقاتله و قوت محاربه داشتی آن جماعت را بآن بیعت و جمعیت نگذاشتی.
لهذا بذریعه إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِینَ مستوثق گشته پای بر دامن مصابرت و شکیبائی گذاشته صبر را شعار خود ساخته بهمان نهج روزگار گذرانیدی تا آنکه خلافت ابی بکر بنهایت رسید و عمر بر مسند ایالت و خلافت متمکن گردید.
سعد بهمان شیوه مسعود بود لیکن از غایله و حیله عمر و از تفریط و تعدی مکر او خایف و متفکر بود بالاخره علاج مهام و انصرام مرام در اخراج خود بجانب شام دید.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:281
(1) بناء علی هذا آن نیک سیر در ایام عمر از غره ناصیه صبح مدینه انور بجانب ظلام شام سفر گزید و بوثیقه و هو حسبی و نعم المعبود متشبث و مستمسک گشته منتظر رفیق طریق نگشته بعد از قطع منازل و طی مراحل چون بموضع بحوران که از نواحی شام است رسید و بذریعه «کُلُّ نَفْسٍ ذائِقَةُ الْمَوْتِ ثُمَّ إِلَیْنا تُرْجَعُونَ» متقاضی اجل باسترداد امانت روح شریفش سلسله «ارْجِعِی إِلی رَبِّکِ راضِیَةً مَرْضِیَّةً» را تحریک داد.
بنوید وافر الامید ارتباط و انخراط بخواص عباد حضرت خلاق العباد یعنی بسلسله رفیعه سید الأنبیاء و اولاد امجاد بنا بر مضمون صدق مشحون «فَادْخُلِی فِی عِبادِی وَ ادْخُلِی جَنَّتِی» بامید دخول جنان دست انابت و اعتصام بحبل المتین ائمة الانام علیهم السّلام زده بمرجع اولی و مضجع اصلی معاودت و مراجعت نمود إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَیْهِ راجِعُونَ.
غرض آنکه سعد بعد از وفات نبی الرحمة تا هنگام شهادت و رحلت خود

بهیچ احدی بیعت ننمود.

سبب قتل آن مطیع سید البریة آنچه در بعضی از کتب تواریخ سیر بنظر رسید آنست که شبی در سیر طریق در موضع مذکور تیری بمقتل او رسید و او بوسیله آن شربت شهادت چشید و زعم بعضی چنانست که جنیان او را بقتل رسانیدند.

و بعضی گفته‌اند که محمد بن سلمة الانصاری بشومی طبع جعاله‌ای ارباب عداوت و کین و اصحاب انکار و ضرر بجهت او مقرر کرده بودند آن جاهل بی‌توقیع متولی آن امر شنیع گردید.

و از جمعی دیگر مروی است که متولی شنیعه قتل آن برگزیده رسول مجید بطمع جعاله از روی جهل مغیرة بن شعبه گردید و اللّٰه اعلم بحقیقته.

منقول است که در هنگامی که طوایف امم سید عالم از مهاجر و انصار و باقی مسلمین متابعین نبی المختار طَوْعاً أَوْ كَرْهاً بر خلافت ابا بکر بیعت میکردند حضرت امیر المؤمنین علی علیه السّلام بتکفین و تدفین سید المرسلین مشغول بود.

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:282

(1) چون ولی رب العالمین از تجهیز کفن و دفن فارغ شد و نماز بر حضرت رسول بی‌نیاز گزارد وقت نماز پیشین شده بود مردم آنان که با ابا بکر بیعت کرده بودند و آنان که بیعت بر خلافت ننمودند تمامی اقتدا باو کرده نماز گزاردند.

آن حضرت منفرد دوگانه بجهت یگانه بجای آورد و در مسجد رسول بگوشه‌ای قرار گرفت بنو هاشم بر سر او جمع شدند و زبیر بن عوام نیز رفیق بود و بنو امیه بر سر عثمان بن عفان اجتماع نمودند و بنو زهره بر سر عبد الرحمن بن عوف جمعیت کردند.

خلاصه کلام آنکه تمامی طوایف امم از سکنه مدینه در مسجد النبی صلی اللّٰه علیه و آله و سلم جمع شدند در آن دم ابو عبیدة بن الجراح و عمر روی بمردم آورده گفتند که ای امت سید عالم این اجتماع شما جدا جدا بر سر هر کس چرا است برخیزید بی‌تامل و تفکر بیعت بر خلیفه پیغمبر ابا بکر نمائید.

زیرا که تمامی مهاجر و انصار و متابعین نبی المختار بر خلافت ابا بکر انکار نکرده بیعت نمودند.

[کیفیت بیعت گرفتن از حضرت امیر المؤمنین (ع)]

اشاره

در ساعت از روی شتاب و مسارعت عثمان بن عفان و عبد الرحمن بن عوف با متابعان خود هر یک بی‌رعب و خوف بر خلافت ابا بکر بیعت کردند الا امیر المؤمنین علی علیه السّلام و بنو هاشم که همه ایشان بمنازل و مکان خود مراجعت نمودند و زبیر بن عوام با آن جماعت متابعت نموده مبایعت ننمود و بمنزل خود معاودت نمود.

چون عمر بر آن حال واقف شد باستصواب ابا بکر با جمعی کثیر که بیعت بر خلافت ابی بکر کرده بودند و با اسد بن حصین و سلمة بن سلامه اجتماع نموده در مجمعی که اکثر بنی هاشم در آنجا حاضر بودند ملاقات کرده شروع در مکالمات فرمودند.

گفتند که ای بنی هاشم چون تمامی مردم بر خلافت ابی بکر راضی گشته بیعت کردند شما نیز شیوه مرافقت و طریقه موافقت امت خیر البریه را مرعی و مبذول دارید و بیعت

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:283

بر خلافت ابو بکر نمائید.

(1) در ساعت زبیر بن العوام دست بقائمه شمشیر برده برجست عمر در آن مقام روی بخواص و عوام آورده گفت که ای یاران ازین سگ گزنده بترسید و شر او از من کفایت کنید.

سلمة بن سلام مبادرت نموده شمشیر از دست زبیر کشید عمر در حال شمشیر زبیر از سلمه گرفته بر زمین زد و شکست و چشم نمای تمام بنی هاشم نموده بسوی ابا بکر باتفاق تمام رفقای خود مراجعت فرموده و سوانح امر را یکسر به ابا بکر معروض داشت.

روایت دیگر درین باب آنست که چون عمر با اصحاب بنزد بنی هاشم رفت بآواز بلند گفت که ای بنی هاشم چون تمامی امم بر خلافت ابی بکر خلیفه سید عالم راضی گشته مبایعت نمودند شما نیز بیعت نمائید و خلاف این کار منمائید که بخدائی خدای عالم بر شما قسم است که در بیعت کمال مسارعت و شتاب و در طریق رفاقت اصحاب نهایت سعی و اضطراب لازم دانسته باید که متابعت و مبایعت نمائید.

زیرا که اگر طریق عناد را مرعی داشته مخالفت اصحاب نمائید محاکم میان ما و شما این شمشیر آبدار است.

در آن دم بنی هاشم یک یک پیش آمده بیعت می‌کردند تا آنکه تمام بنو هاشم بیعت کردند الا علی علیه السّلام که در بیعت انکار نموده بنو هاشم و باقی مردم در همان دم روی بآن امام الامم آورده گفتند که چون تمامی انام از اصحاب و انصار و متابعین سید الانام بر خلافت ابی بکر بیعت کردند

شما نیز متابعت و مبایعت نمائید.
امیر المؤمنین علیه السّلام در جواب گفت که ای معشر حضار درین امر و کار، من از جمیع اصحاب و انصار بلکه از تمامی اهل روزگار اولی و احق و بخلافت سزاوار و الیقم و احری و انسب بحال شما و بسایر برایا آنکه به ولایت و خلافت من بیعت نمائید و خلاف حکم خدا و مخالفت قول نبی الورا در حق من که ولی خدا و وصی رسول حضرت مهیمنم ننمائید.

(1) آخر نه شما در اولویت و احقیت خود باین کار از طوایف اصحاب و انصار استدلال و احتجاج بعلاقه قرابتی و وسیله خویشی سید القرشی نبی الابرار شده و از آن جماعت بیعت گرفتید.
خود فکر نمائید که رابطه قرابتی و علاقه خویشی من بحضرت رسول مهیمن تا شما بچند مرتبه سمت زیادتی و ترقی دارد مع هذا شما از روی تعصب و عناد و از روی تمرد حکم خدا و رسول امجاد اخذ حق ما مینمائید.
انصار بعد از دعوای شما باولویت و احقیت این کار بوسیله اظهار خویشی و قرابتی رسول مختار بشما گذاشته بیعت کردند و مفاد حکومت و زمام خلافت بشما اعطا نمودند و دست تسلط و اقتدار ازین امر و کار بداشتند.
من نیز بشما احتجاج بقرابتی حضرت پیغمبر و اولویت بآن حضرت در حال حیات و زمان ممات آن سرور می‌نمایم نه من ابن عم و وصی و وزیر آن سید البشیر و النذیر و مستودع علم و عیبه سر آن سراج منیرم و نه من پیشتر از جمیع جن و بشر بآن رسول ایزد داور ایمان آوردم و نه من صدیق اکبرم.
زیرا که تصدیق آن سرور از تمامی بشر پیشتر کردم و در جهاد مشرکین از روی شجاعت و آزمایش احسن و به بلیات حضرت مهیمن اعرف و نسبت رسول اعلم و مراتب علم و حال و درجات فضل و کمال من بر حضرت مهیمن و رسول ذو المنن ظاهر و بین است.
و من در دین رب العالمین و شرایع احکام سید المرسلین افقه از شما و از سایر ثقلین ام و در طلاقت لسان و گفتار و در معارک حرب و جهاد کفار از شما و از سایر قریش ممتاز و پیشم.
از حضرت مقسم جبار و از قهر واحد قهار بترسید با من درین کار اظهار خلاف منمائید و منازعه و مناقشه نکنید و شیوه عدل و انصاف و طریق حق و انصاف را مرعی دارید چنانچه انصار این کار به شما گذاشتند شما نیز دست تعدی و تفریط خود از این کار

بدارید و حق من بمن گذارید.
(1) از خدای بیاندیشید و از عذاب الیم و درکات جحیم بپرهیزید بدانید در یوم الحساب باید جواب ایزد وهاب و سؤال حضرت رسالتمآب بهر نوع که

توانید مهیا کنید.
چون ولی ایزد معبود و دعوای حق خود از اصحاب نمود کلام صدق التیام خود باین مطلب و مرام اختتام فرمود عمر گفت ای علی ترا با اهل بیت رسول چه اسوه است و بحضرت رسالت چه نوع خویشی و قرابتی است.
امیر المؤمنین علی علیه السّلام گفت ای عمر از جماعت بنی هاشم که مبایعت بر خلافت بلکه از سایر امم استعلام و استفهام نمای پیش از آنکه عمر از مردم استفسار نماید بنی هاشم که مبایعت بر خلافت ابی بکر رکده بودند گفتند ای عمر این بیعت ما بشما نه بجهت آنست که شما بوسیله بیعت ما حجت بر ولی حضرت خدای تعالی آرید که البته ابی بکر یا دیگری بر این امر سزاوارتر است یا آنکه شما بمیراث رسول اللّٰه یا ما از علی و اولاد امجاد او حق و اولی خواهیم بود.
معاذ اللّٰه ما را هیچ نوع دعوائی با حضرت ولی اللّٰه باشد و ما در هیچ باب با علی دعوی برابری خصوص در باب هجرت با رسول و حسن جهاد و محل خویشی و قرابتی با حضرت رسول خلاق العباد نتوانیم نمود.
زیرا که علی ابن عم رسول و زوج بتول و اب السبطین و اعلم الثقلین و وارث علم الیقین و امام المسلمین بعد سید المرسلین است.
عمر گفت ای بنی هاشم من باین نوع سخنان از علی دست برنمیدارم تا بر خلافت ابا بکر بیعت نکند.
علی علیه السّلام گفت این همه سعی تو در باب متابعت بر خلافت ابی بکر محض از جهت جلب نفع بواسطه نفس خود است الیوم این سخت‌گیریهای شما بمردم بحدیست که فردا بعد فوت ابی بکر این خلافت بتو ممکن گردد.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:286
(1) بخدای عالم قسم است که من هرگز قبول قول تو ننمایم و بسلسله متابعین ابی بکر نیایم جای خود بنشین و زیاده ازین سخنان متابعت من با مردم در میان میار که من بیعت ابی بکر برای این کار ننمایم.
ابو بکر گفت ای ابو الحسن من در باب بیعت با تو بهیچ نوع سخن نکنم زیرا که مرا بخوبیهای تو هیچ شک نیست هرگز از تو باکراه بیعت نستانم بلکه ترا در بیعت مهلت است هر گاه خواهی بیعت نمائی.
در آن محل ابو عبیده از جای برخاست و بخدمت امام البریة آمد و گفت یا ابن عم ما دفع رابطه خویشی و علاقه قرابتی رسول ایزد تعالی و سبقت شما در اسلام و زیادتی علم شما از سایر انام و مزید نصرت و یاری سید المرسلین از شما میدانیم لیکن چون شما در قلت و حداثت سنید و آن شیخ بسن ممتازند زیرا که سن شریف حضرت در آن زمان از مرحله سی و سه سالگی تجاوز ننموده بود و سن ابو بکر از ستین گذشته بود.
فلهذا ابو عبیده گفت که چون ابو بکر از مشایخ قوم است و تحمل گرانی

امت از شما زیادت می‌نماید و مردم بر خلافت او بیعت کردند شما نیز این امر و کار باو واگذارید اگر خدای تعالی عمر شما را طویل و مبارک گرداند یقین جمیع مردم بعد ازو این امر بشما مسلم میدارند و هیچ دو کس با شما در آن وقت قدرت تنفس و مخالفت ندارند.
زیرا که شما بخلافت بتحقیق از همه مردم خلیق و حقیق خواهید بود چون درین زمان فتنه و آشوب در میان مردمان بغایت فراوان است شما نیز متهیج فتنه و متحرک مزید آن مشوید چه شما اطلاع بر دلهای عرب و غیره دارید که با شما بچه درجه‌اند الحال بنا بر عداوت عرب در این باب صبر انسب است.

[احتجاج حضرت امیر بر مهاجر و انصار]

در آن محل امیر المؤمنین علی علیه السّلام روی بجمیع مردم آورده گفت ای معاشر مهاجر و انصار اللّٰه اللّٰه عهد و پیمانی که رسول شما در باب ولایت و امامت من با شما مقرر داشته فراموش نکنید و سلطنت نبوت و ایالت ولایت که با حضرت رسالت باقبال و سعادت بوده از در سرای آن حضرت و دولتخانه ایشان اخراج نموده بخانه و سرای
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:287
خود مبرید و اهل حق را بناحق از حق خود دور و از مقام و محل ایشان مهجور نکنید.
(1) ای معشر مردم بخدای عالم قسم است که حضرت عزت بذات فایض البرکات خود منصب ولایت را بمن احسان و مرحمت نمود و پیغمبر خود را حکم فرمود تا آن را بشما تبلیغ نماید چون نبی حضرت بیچون بر حقایق آن اعلم از جمیع خلقان بود لهذا شما را بمصافقت و مبایعت من امر نمود.
تمامی شما در روز خم غدیر بنا بر حکم سید البشر متابعت نمودید و میدانید که بنا بر قول خدای تعالی و رسول مجتبی ما اهل البیت باین امر و ولایت از شما احق و اولی و بنیابت سید الوری الیق و احرائیم.
و اللّٰه که هیچ احدی مثل ما اهل بیت قاری کتاب اللّٰه تعالی و عالم باحکام آن در میان شما نیست زنهار تابع هوا و هوس و پیرو دواعی نفس مشوید که از رحمت حضرت اللّٰه دور و از شفاعت محمد مصطفی محروم و مهجور خواهید شد و ما را مطلب ازین کلام طلب حق خود از شما و از سایر انام و اعلام و اتمام حجت بشما بواسطه اجر و پاداشت یوم القیام است.
باید که بهمان قول سابق خود قیام نمائید و خلاف آن منمائید که این سخنان جدید که الحال از شما ظاهر و پدید شد باعث فساد اعتقاد و مخالف قول قدیم شما است.
در آن زمان بشیر بن سعد انصاری گفت ای علی آنچه در باب فضل و کمال و معرفت و حال اهل بیت رسول ایزد متعال و اطلاع خود بر حقایق احوال مسلمین و بر مخالفت بعضی امت بوسیله انکار اولویت و احقیت شما بمنصب ولایت حضرت عز اسمه و توجه غضب الهی بحال مخالفین قول حضرت رسالت پناهی بیان کردید بی‌شائبه و گمان حق و صدق است.
نهایت آنکه مورد غضب الهی کسی است که از تمامی افراد بشر سعی بیشتر در انصرام خلافت ابی بکر نمود و چندان تردد در ابواب انصار و اصحاب حضرت رسالتمآب کرد که این امر خلافت را بواسطه ابی بکر مقرر فرمود.

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:288
(1) چون بشیر گفتار خود باتمام رسانید انصار بیکبار گفتند یا ابا الحسن اگر پیش از بیعت بر خلافت ابی بکر و اتفاق جمیع اصحاب بر این امر از شما این کلمات استماع مینمودند اصلا دو کس در باب اولویت و احقیت شما باین کار هیچ نوع خلاف اظهار و انکار نمیکردند.
امیر المؤمنین علی علیه السّلام گفت ای معشر انصار بعد از فوت حضرت سید الابرار مرا چون رخصت و سزاوار باشد که رسول بیچون را مدفون ننموده بواسطه خلافت امت بیرون آمده منازعه با ارباب ملت مینمودم و در سلطانیت و ایالت محمد بجهت اهل بیت آن حضرت دعوی میکردم.
و اللّٰه که مرا خوف نزاع هیچ احدی از امت بواسطه امر خلافت نبود و گمان کسی از مردمان نداشتم که با ما اهل البیت رسالت در باب ولایت منازعت و مخالفت نماید و خلافت را که حضرت واهب متعال بجهت ما حلال گردانیده شخص دیگر بغیر احتجاج و استدلال بر خود مباح و حلال گرداند و حکایت روز خم غدیر که از سید البشر اکثر ارباب دین و ملت استماع نمودند بغیر دلیل و حجت بلکه از روی عناد و عصبیت متروک گرداند.
مرا در آن باب هیچ نوع شک با اصحاب نبود و گمان هیچ سخن از مرد و زن نداشتم و ندانستم که این جماعت در باب ولایت من خلاف قول رسول حضرت مهیمن می‌نماید.
زیرا که اکثر اصحاب پیغمبر در روز خم غدیر شنیدند که آن حضرت بر بالای منبر می‌گفت که
«من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله».
زعم من در حق اصحاب رسول ذو المنن آن بود که چون همگی ایشان این کلام از حضرت نبی الانس و الجان استماع نمودند در هنگام ضرورت تمامی ایشان شهادت بر آن دهند و سررشته پیمان و بیعت و مبایعت و مصافقت از دست ندهند.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:289
(1) زید بن ارقم روایت کند که چون حضرت ولی بیچون دعوی و کلام خود باتمام رسانید دوازده نفر از اصحاب بدر باتفاق یک دیگر در حضور ابا بکر و عمر و اکثر اصحاب پیغمبر بر اولویت و احقیت امیر المؤمنین حیدر بر آن امر شهادت از لسان معجز نشان رسول ایزد اکبر دادند که ما از حضرت رسول خدای تعالی در باب ولایت علی (ع) چنین و چنین استماع نمودیم.
من در آن روز بواسطه خاطر ابا بکر کتمان شهادت ولایت امیر المؤمنین حیدر علیه السّلام که از سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله مکرر شنیده بودم نمودم از آن رهگذر در قلایل اشهر نور از بصر من سفر نمود تا در

قید حیات بودم بمقر نظر من مراجعت ننمود.
اهل بدر بر احقیت و اولویت امیر المؤمنین حیدر شهادت دادند و سخنان در آن باب میان انصار و اصحاب با طناب کشید و از مردم بغایت بلند گردید.
عمر بعد از استماع شهادت اهل بدر بغایت متحیر گردید و بسیار ترسید که مبادا اکثر مردم بقول امیر المؤمنین حیدر روند و بر خلافت و ولایت بگروند بترس آن در همان دم مجلس را بر هم زد و برخاست و گفت که حضرت واهب مطلوب مقلب القلوب است ای ابو الحسن پیوسته تو از اصحاب اجتناب مینمودی و هرگز رغبت با اصحاب ملت نمینمودی.
بعد از اتمام کلام عمر روی بسایر انام آورده گفت ای معشر حضار بمنازل خود مراجعت نموده بخانه‌های خود قرار گیرید مردم بمجرد استماع قول همگی انام بمساکن و مقام خود شتافتند و کار ولایت علی علیه السّلام بانجام و انصرام نرسید.
آن حضرت بعد از ملاحظه آن حسد و حرکت از امت و اصحاب بدعت بدولتسرای خود مراجعت نمود شیوه صبر را بذریعه کریمه «إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِینَ» بنا بر وصیت حضرت سید المرسلین شعار خود گردانید.
و از ابان بن تغلب مرویست که من روزی بشرف سعادت خدمت حضرت
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:290
ابی عبد اللّه جعفر بن محمد الصادق علیه السّلام مستسعد گشتم و گفتم پدر و مادرم فدای تو باد یا ابن رسول اللّه آیا هیچ احدی از امت در هنگام بیعت انکار خلافت و بیعت ابا بکر و جلوس او بر مسند حضرت رسالت صلی اللّه علیه و آله و سلم نمود یا نه.
(1) آن حضرت فرمود که بلی دوازده نفر از اعیان اصحاب پیغمبر.
از مهاجرین خالد بن سعید بن العاص که از بنی امیه و سلمان فارسی و ابو ذر غفاری و مقداد بن اسود الکندی و عمار یاسر و بریدة الاسلمی و از انصار ابو الهیثم بن التیهان و سهل و عثمان دو برادر که پسران حنیف بودند و خذیمة بن ثابت ذو الشهادتین و ابی بن کعب و ابو ایوب الانصاری.
آن جماعت اصحاب سید البشر در هنگامی که ابا بکر بر بالای منبر حضرت پیغمبر بود این اصحاب پیغمبر با یک دیگر موافقت و مشاورت نمودند و گفتند که و اللّه ما باتفاق پیش ابا بکر رفته او را از منبر رسول بزیر آریم و من بعد او را بر صعود و عروج منبر نبی ایزد اکبر نگذاریم.
بعضی از ایشان گفتند که اگر این امر از ما بین و ظاهر گردد هر آینه ما بوسیله این حرکت و اتفاق خود را بمهلکه اهل نفاق می‌اندازیم و حضرت خالق البرایا از ملاقات محال مهلکه بذریعه «وَ لا تُلْقُوا بِأَیْدِیکُمْ إِلَی التَّهْلُکَةِ» نهی فرمود اولی و انسب بحال ما آنست که باتفاق بخدمت آن ولی ایزد خلاق رفته درین باب با آن ولایتمآب استشاره نمائیم و استطلاع رای صوابنمای خورشید انجلای آن امام البرایا فرمائیم.

چون باتفاق بخدمت آن ولی بیچون آمدند گفتند یا امیر المؤمنین شما ترک حق خود که بقول خدا و رسول بآن اولی و احق بودید از چه وجه نمودید زیرا که ما مکرر از حضرت پیغمبر استماع نمودیم که میفرمودند که حق با علی و علی با حق است بهر جانب که اسد اللّٰه الغالب میل کند حضرت ایزد واهب نیز مایل آن جانب است.
ای ولی رب العلی ما همت بر آن مصروف میداریم که همگی باتفاق به پیش ابا بکر رفته او را از منبر حضرت سید البشر بزیر آریم و من بعد او را نگذاریم که به
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:291
بالای منبر رود.
(1) بواسطه همین مطلب و مدعا بخدمت شما آمدیم تا در آن باب با شما مشورت نمائیم و مطلع بر رأی صوابنمای شما گردیم تا ما را بهر چه مأمور گردانی معمول گردانیم و از حکم و فرمان عالیشان شما درنگذریم.
در آن دم ولی ایزد عالم روی مبارک بجانب اصحاب رسول حضرت ایزد تعالی و تبارک آورده فرمود که ای خلاصه اصحاب حضرت رسالتمآب بخدای که اگر این کار از شما سانح و اصدار یابد بی‌شبهه بیقین شما در میان اصحاب سید الانام در نزد پروردگار عاصی و گنه‌کار خواهید بود.
در خوبی و اخلاص شما سخن نیست چه شما در میان اصحاب سید انام چون نمک در طعام بلکه مشابه کحل ابصار اهل روزگارید.
زنهار الف زنهار مرتکب آن کار مشوید که شمشیرها از غلاف اهل خلاف بیرون آید و جنگ و قتال و فتنه تمام و آشوب در میان رجال بهم رسد و بنوعی فساد و حرکت در میان اهل بدعت بهم رسد که بر ما و شما لازم گردد که مستعد حرب و قتال و مهیای جنگ و جدال گردیم و مهم آن کار بجائی رسد که شما خود بنزد من آمده گوئید که ای علی بیعت بر خلافت ابی بکر نمای و الا ما شما را بقتل آریم در آن دم بر من لازم آید که آن را بجهت قوم از خود دفع نمایم و بغیر جنک و جدال انصرام و تمشیت این امر محال است.
و حضرت نبی ایزد متعال قبل از وفات خود مرا نصیحت و اعلام از قیل و قال رجال نمود که این امت بعد از ارتحال و انتقال من برحمت حضرت ذو الجلال بچه نوع این جماعت عهد و بیعت و پیمان و مصافقت که من در باب شما با آن جماعت کردم نقض نمایند و بر عهود و مواثیق خود وفا ننمایند و منزله تو بنزد من ای علی نسبت منزله هارون است بموسی علیه السّلام.
چنانچه امت آن حضرت در زمان حضور موسی علیه السّلام بنا بر حکم حضرت کلیم علیه السّلام تمامی آن امت کلیم عبودیت و طاعت هارون نبی علیه التحیة و التسلیم را عبید-
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:292

وار بر دوش کشیده سخنان آن حضرت را بگوش سمعنا و اطعنا اصغا مینمودند بلکه آن معنی را وجهه اخلاص و بندگی خود ساخته اصلا از آن انحراف و تعاقد نمینمودند.
(1) لیک بعد از توجه کلیم اللّٰه بمیقاتگاه اله آن قوم بدمدمه سحر و فسون سامری شوم دین موسی نبی را گذاشته تابع سامری و مطیع گوساله مصوری گشتند و خاک ذلت و خاکساری بر وجوه نیکوکاری خود انباشتند.
این امت نیز حالا با شما مدارا و مواسات مینمایند و بعد از من مخالفت و عداوت ظاهر گردانند.
من گفتم یا نبی المحمود مرا در آن وقت بچه عهد و معهود میگردانی تا آن را دستور العمل و وسیله نجات از شرار باب دغل و موجب تحصیل رضای حضرت عز و جل دانسته بر آن عمل نمایم حضرت نبی المختار فرمود که ای ولی ایزد غفار اگر اعوان و انصار بواسطه انصرام مهم و تمشیت کار خود یابی با انصار و اعوان مجاهده با اهل خلاف و عدوان نمای.
و اگر معین و معاون نیابی باید که دست از آن امر بداری و محافظت خون خود نمائی تا آنکه مظلوم بمن رسی. چون رسول شما وفات یافت و روح پرفتوحش بعالم قدسی شتافت من بتکفین سید المرسلین مشغول شدم و چون از خدمت آن حضرت فارغ گشتیم بطرف دست راست خود میل ننمودم و بهیچ شغل اشتغال نفرمودم بغیر آنکه ردا بجهة نماز سید الأنبیاء بر دوش نهادم و نماز بر آن حضرت گزاردم.
خلاصه آنکه بغیر تجهیز حضرت رسول عزیز خود را مشغول بهیچ چیز نساختم حتی بجمع قرآن نپرداختم تا آن نبی الاکرام را مدفون ساختم و چون از آن کار فارغ شدم دست بضعه سید الأنبیاء فاطمة الزهرا و پسران خود حسن و حسین را گرفته بدر خانه اهل سابقه بدر از اصحاب پیغمبر رفتم و آن مردم را قسم بواسطه طلب حق خود از اهل ظلم دادم و ایشان را بامداد و معاونت و یاری و نصرت خود خواندم.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:293
(1) از آن طوایف امم هیچ احدی را بخود یار و همدم ندیدم و بغیر از چهار رهط سلمان و عمار یاسر و مقداد و ابی ذر کسی دیگر اجابت سخن من در آن امر نکرد.
من چنان می‌بینم که اگر دعوای حق خود نمایم و شهود من شهادت که در باب ولایت من دارند در میان ایشان مذکور نمایند آن ظالمان گواهان مرا بسلاسل و اغلال گران مقید و محبوس گردانند.
شما از برای رضای خدای تعالی ازین سخن ساکت شوید و وسیله هلاکت خود مشوید زیرا که شما از کینه این قوم و بغض ایشان با خدا و رسول و اهل البیت آن حضرت عالم و مطلعید که تا بچه مرتبه سمت ترقی دارد ازین مقدمات بگذرید که از روی عقل و تصور هیچ نوع نفع ازین متصور

نیست بلکه نقصان و ضرر آن بین و ظاهر است.
اما چون مطلب شما ادای شهادت است و کتمان آن را بر خود صعب و گران می‌شمارید باید که باتفاق یک دیگر بنزد ابا بکر رفته از آنچه از حضرت سید البشر در باب احقیت این بنده ایزد داور در باب ولایت خدای اکبر و نیابت حضرت پیغمبر استماع نمودید کما هو حقه تمامی آن را بسمع او رسانید و او را بحقایق آن کما ینبغی و یلیق مخبر و مشعر و آگاه و متذکر گردانید.
زیرا که تبلیغ شهادت شما در باب حجت ما بر آنها تأکید بیشتر و مبالغه در عذر زیادتر است و چون آن جماعت قول رسول بیچون را استماع نمایند و مصر بر مخالفت حکم خدا و رسول مجتبی صلی اللّٰه علیه و آله و سلم بوده عمل بر مواثیق و عهود که سابقا با نبی المحمود نمودند نمایند بیقین آن جماعت نهایت بعد و دوری و غایت توحش و مهجوری خود از رسول رب غفور بر منصه ظهور ظاهر خواهند گردانید.
بنا بر امر امیر المؤمنین حیدر آن چهار نفر سلمان و عمار یاسر و مقداد و ابی ذر رضی اللّٰه عنهم باتفاق جمع یک دیگر بنزد ابا بکر رفتند.
آن روز جمعه بود چون ابا بکر در مسجد پیغمبر ببالای منبر حضرت سید البشر برآمد مهاجر بانصار گفتند که اول شما قدم پیش گذارید و شهادت در باب ولایت
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:294
امیر المؤمنین حیدر که از حضرت پیغمبر استماع نمودید مؤدی گردانید.
(1) انصار گفتند که شما مهاجرین در تقدم شهادت بولایت امیر المؤمنین از لسان نبی المختار به این قوم از ما سزاوارترید باید که قدم جرات و اقتدار پیش گذاشته شهادت دهید.
زیرا که خدای عز و جل در قرآن شما را در محل ذکر پیغمبر بآن حضرت نزدیکتر مذکور گردانید چنانچه فرمود که «لَقَدْ تابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَ الْمُهاجِرِينَ وَ الْأَنْصارِ» «1» تفسیر آیه وافی هدایه و اللّٰه اعلم آنکه بدرستی و تحقیق که حضرت حق سبحانه تعالی توبه مهاجر و انصار سید الابرار را بوسیله آن حضرت قبول نماید و آن جماعت را بعد از توبه و رجعت و استغفار و انابت بر وزر و خطیئت نگیرد.
انصار گفتند که ای مهاجر بنا بر تقدیم ذکر شما در آیت قبل از ذکر ما شما بر تقدیم شهادت از ما برای این کار اول سزاوارتر باشید.
از ابان بن تغلب مروی است که من چون آیه کلام ایزد علام از حضرت امام الهمام جعفر بن محمد الصادق علیه السّلام بر خلاف آنچه میان سایر انام اشتهار داشت استماع نمودم گفتم پدر و مادرم فدای تو باد یا ابن رسول اللّٰه عامه انام این آیت را بنوع دیگر تلاوت مینمایند.
آن حضرت فرمود بکدام طریق قرائت میکنند گفتم باین نوع تلاوت مینمایند

«لَقَدْ تابَ اللّٰهُ عَلَى النَّبِیِّ وَ الْمُهاجِرِینَ وَ الْأَنْصارِ».
تفسیر و معنی آیه بنا بر تلاوت طریق ثانیه آنست که حضرت خالق البریة توبه نبی الرحمة و توبه مهاجرین و توبه انصار را بعد از انابت و استغفار بحضرت ایزد غفار قبول نماید.
حضرت امام الناطق الامین جعفر بن محمد الصادق رضوان اللّٰه عنهم اجمعین بعد از استماع این آیه بر نهج تلاوت ثانیه فرمود که ویل لهم چاه ویل بجهت کسی که تلاوت آیت برین نهج نماید معد و مهیا است حضرت نبی الرحمة را چه نوع وزر

---

(1) سورة التوبة: 117
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:295
و خطیئت است تا از آن رجعت و انابت برب العزت نماید.
(1) بلکه مراد و مفاد از توبه در آیت توبه امت آن حضرت است که بوسیله توجه و احسان حضرت نبی الانس و الجان نسبت بایشان حضرت رحیم الرحمن توبه ایشان را قبول کند و از رحمت خود محروم نکند.
از ابان بن تغلب مروی است که حضرت امام الناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السّلام فرمود که اول کسی که از مهاجرین بر شهادت ولایت امیر المؤمنین علیه السّلام تکلم نمود خالد بن سعید بن العاص بود و بعد ازو باقی مهاجرین و بعد از آن انصار.
و روایت دیگر در بعضی از کتب آثار و سیر مذکور و مستطر است که آن اعیان در هنگام وفات نبی الواهب غایب بودند و چون ابی بکر متقلد امر خلافت و متولی حکومت و ایالت شده بود آن بزرگان در آن مانند علم در مسجد نشان بودند و از حرکت امت و خلافت ابی بکر حیران.

در آن زمان خالد بن سعید بن العاص که از بنی امیه بود بر پای خواست و گفت ای ابا بکر اتق اللّٰه از خدای تعالی بپرهیز و با اهل البیت مستیز زیرا که تو میدانی که در روز جنگ بنی قریظه که ما و شما نیز در آن میان بودیم بعد از جنگ و جدال نصرت و فتح حضرت رسول متعال را بود.
علی علیه السّلام در آن روز جمعی کثیر از صنادید رجال و از دلیران ابطال که مثل آن جماعت در باس و شدت و در شوکت و سطوت امروز در میان هیچ امت نیست بقتل آورد و بسعی و اهتمام علی علیه السّلام در آن روز نسیم فتح و فیروزی بر وجنات امانی و آمال اصحاب حضرت رسالتمآب وزیده و اعدای دین و جمع کثیر مقتول و بعضی دیگر از خوف ذو الفقار علی علیه السّلام بزوایای خمول مخفی گردیدند.
در همان زمان حضرت پیغمبر آخر الزمان گفت ای مهاجر و انصار من امروز شما را وصیت بامر و کاری می‌نمایم باید که محافظت وصیت من نمائید و امری که
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:296
بودیعت بنزد شما میگذارم در صیانت آن نهایت سعی و اهتمام بجای آرید.
(1) چون در آن وقت اکثر امت و ارباب ملت از حضرت نبی الرحمه استعلام و استفهام آن نمودند رسول ایزد داور فرمود که آن امر و وصیت ولایت امیر المؤمنین علی علیه السّلام است.
زیرا که علی بن ابی طالب بعد از من امیر شما و خلیفه من و ولی حضرت ذو المنن است در میان شما و من این وصیت بحکم حضرت رب العزت بشما مینمایم.
زیرا که حضرت صمدیت مرا باین امر و وصیت مینماید و شما را بیقین اضطراب در امر دین و اختلاف در احکام شرع و آئین بهم رسد و ولی شما در آن زمان شریرترین مردمان شما خواهد بود. بدانید که این اهل بیت من وارث من و عامل امر امت منند.
درین اثنا حضرت نبی الورا فرمود که بار خدایا هر که اطاعت اهل بیت من و حفظ وصیت من در باب امیر المؤمنین و باقی ائمه دین نماید آن جماعت را در یوم النشور در زمره من محشور گردان و آن طایفه امت را نصیب از رفاقت من نمای تا بوسیله آن ادراک نور آخرت نموده مقیم جنت گردند.
بار خدایا هر که خلافت مرا از اهل بیت من دور گرداند و ایشان را از حقی که خدای تعالی مستحق آن دانسته بواسطه ایشان مقرر گردانیده محروم و مهجور آن گرداند آن جماعت را از جنت که عرض آن مثل عرض همه زمین و آسمان تمامی است محروم گردان.

ای ابو بکر نه ما و شما این سخنان از لسان معجزنشان حضرت نبی الانس و الجان مکرر استماع نمودیم الحال خلاف حکم و امر پیغمبر از چه وجه بین و ظاهر نمودی.
زنهار دست از این کار بدار که خلاف قول نبی ایزد متعال موجب وزر و وبال و باعث عذاب و نکال یوم لا ینفع بنون و لا مال است.
در آن حال عمر بن الخطاب از روی استعجال گفت ای خالد تو هرگز در میان امت و ارباب ملت از جماعت اهل مشورت نبودی بناء علی هذا هیچ احدی بر اقوال شما اقتدا و بافعال لا یعنی شما اقتفا نخواهد نمود ساکت شو.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:297
(1) در حال خالد بن سعید گفت ای پسر خطاب زبان درازی مکن زیرا که تو هر چه میگوئی از زبان دیگران بیان مینمائی.
و اللّٰه که تمامی قریش میدانند که تو در میان این طایفه لئیم در مرتبه خست و ادنای این جماعت در منصب و خسیس‌ترین قریش برتبه و قدر و کم‌نام‌تر از تمامی مردم از روی شهرت و ذکری.
تو از همگی قریش از بیگانه و خویش کمتر رنج و عنا از خاطر انور سید البشر برداشتی بلکه پیوسته خاطر عاطر آن سرور را رنجه داشتی و دایم در حرب و قتال بیدل و در مال بخیل غیر باذل بودی.
زیرا که پیکر تو لئیم العنصر است و ترا در میان قریش بهیچ نوع فخر نیست و همیشه در معارک جنگ و جدال و در میدان حرب و قتال در هنگام ذکر رجال خمول بلکه اصلا مذکور و مشهور نبودی.
درین زمان در میان مردمان مانند شیطانی که در اغوا و اضلال مردم زیاده از همه عالم سعی و اهتمام مینمائی چنانچه شیطان در اغوای انسان در اول سعی فراوان مینماید و بعد از آنکه خاطر خود از آن ممر جمع نمود گوید که ای بنی آدم من از شما بیزارم.
چنانچه آیه کلام ایزد منان ناطق بر آنست که «إِذْ قالَ لِلْإِنْسانِ اکْفُرْ فَلَمّٰا کَفَرَ قالَ إِنِّی بَرِیءٌ مِنْکَ إِنِّی أَخافُ اللّٰهَ رَبَّ الْعالَمِینَ فَکانَ عاقِبَتَهُما أَنَّهُما فِی النّٰارِ خالِدَیْنِ فِیها وَ ذٰلِکَ جَزاءُ الظّٰالِمِینَ» «1» تفسیر آیه وافی هدایت و اللّٰه اعلم آنکه شیطان انسان را دلالت بر کفر نماید و چون بنی آدم اختیار کفر باغوای آن مدبر نمود در آن زمان شیطان گوید که من از تو ای بنی آدم بری و بیزارم چه من از خدای مهیمن خایف و هراسانم لیک از امثال این سخنان هیچ نوع نفع بانسان و شیطان عاید نگردد بلکه هر دو ایشان مخلد

---

(1) سورة الحشر: 16
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:298

در نیران‌اند.
(1) عمر بعد از استماع آیه کلام ایزد داور بمضمون صدق مشهون فَبُهِتَ الَّذِی کَفَرَ بغایت مأیوس و متحیر گردید و بجای خود نشست.
و خالد بن سعید چون شهادت بانتها رسانید در جای خود استراحت گزید.

بعد از او از مهاجرین و فدویان اهل بیت نبی العربی سلمان فارسی رضی اللّٰه عنه قد راست نمود و اول کلام که تکلم فرمود این بود که کردید و نکردید.
این کلام دو احتمال دارد اول آنکه ای معشر حضار این سخنان بسیار که از شما بحیز ظهور و صدور رسیده اصلا از آن نفع بهیچ احدی نرسید چه گفتار شما موافق کردار شما نیست پس سکوت شما انسب و احری و الیق و اولی‌ست.
دوم آنکه در مرتبه اول در هنگامی که رسول عز و جل شما را باسلام دعوت نمود اطاعت کردید و بعد از وفات نبی الاقدس عهد و شروط که با شما در باب ولایت علی علیه السّلام کرده بود بر آن عمل نکردید بلکه تابع هوا و هوس و در پی دواعی و خواهش نفس رفته مخالفت حکم ایزد مقدس و رسول تقدس ظاهر کردید.
آنگاه سلمان گفت ای ابا بکر از شما اگر کسی در باب احکام شرع و ملت ما در طریق نظام امر خلافت و انتظام مهام امت سؤال نماید و تو حقیقت آن را کما هو حقه ندانی و در جواب سایل درمانی اسناد امر خود بکدام شخص خواهی نمود و عذر شما در آن حال در نزد اقاصی و ادانی رجال چه خواهد بود.
ای ابا بکر بر تقدم نفس خود بر این امر و کار و پیش دستی خود برین کردار بر کسی که از شما داناتر و برسول مختار نزدیکتر و بتاویل آیات برکات کتاب عز و جل و آداب و احکام سنت خاتم الرسل اعلم از تمامی جن و بشر باشد چه خواهی گفت.
مع هذا ایزد داور او را بولایت ما و شما مقرر نمود و بر پیغمبر خود امر و حکم
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:299
فرمود که آن را بما تبلیغ نماید.
(1) و حضرت رسول بنا بر آیه «وَ ما عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلاغُ الْمُبِينُ» آنچه در باب ولایت علی مامور بود بسایر برایا تبلیغ نمود و در حضور اصحاب ملت نیز حضرت نبی الرحمة در ایام حیات خود او را بر جمیع امت تقدیم فرمود و از ما و شما از برای علی علیه السّلام بیعت گرفته بر اطاعت او وصیت نمود و بر وفای عهد بیعت و بر استقامت میثاق مصافقت در هنگام وفات تأکید بسیار فرمود.
شما بغیر فکر و رویت خود قول آن حضرت را پس پشت انداخته وصیت آن شفیع الامه را نسیا منسیا انگاشته خلاف وعد و نقض عهد ظاهر کردید

چنانچه حضرت پیغمبر بر شما مقرر کرده بود که شما با کراهت در تحت رایت اسامة بن زید بوده بجانب موته بواسطه غارت آن محل روانه شوید و در آن باب تأکید نمود.
چنانچه فرمود که «لعن اللّٰه من تخلف جیش اسامة» اصلا شما قول سید الابرار را برقرار نداشته تخلف از آن کار اظهار کردید.
معاذ اللّٰه سایر خلق اللّٰه را از ارتکاب مثل افعال شنیعه شما بحضرت اله پناه است و تمامی بندگان ایزد کریم را از مثل این جرم عظیم که از شما بر منصه ظهور رسیده از مخالفت امر رسول حضرت بی‌نیاز از انجام عمر تا آغاز حذر و احتراز لازم است.
و عما قریب این مسند خلافت از تو صافی ماند و اثری از آثار تو بر صفحه روزگار باقی و برقرار نماند لیکن وزر و وبال آن که بغایت ثقیل و گران است در گردن تو باقی ماند و آنچه از فعل و عمل که کسب کردید در هنگامی که ترا بقبر گذارند بر تو حمل نموده بقبر سپارند ابد الآباد بعذاب بیداد گرفتار خواهی بود و در آن مکان هیچ کس فریادرس تو نبود.
بناء علیه اگر درین وقت که ترا قدرت باقی و دسترس است اگر از روی سرعت و استعجال بغیر تراخی و اهمال برد و رجعت حق مستحق نموده تلافی و تدارک نفس خود از وزر هوا و هوس نمائی و از جرم و خطیئت که از تو صادر و سانح گشته توبه
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:300
و رجعت و استغفار و انابت بحضرت رب العزت فرمائی نجات تو از بلیات عذاب اقرب و بخلاص تو از صدمات عقاب ادنی و انسب است.
(1) بیندیش از روزی که ترا در حفیره قبر محفور گردانند و اهل نصرت و اقوام و عشیرت تو ترا تسلیم حشرات گور نمایند.
مکن مکن که پشیمان می‌شوی آخرنجات میطلبی و نمی‌رسد رهبر زنهار زنهار تصرف در حق اهل بیت نبی المختار منمای و خود را بعذاب وبیل الیم و درکات جحیم گرفتار مفرمای بدرستی و راستی هر چه ما از حضرت نبی الوری در احقیت و اولویت امیر المؤمنین بر امر ولایت برایا استماع نمودیم تو نیز شنیدی و آنچه ما از رسول ایزد تعالی دیدیم شما نیز دیده خواهید بود.
الحال دیده نادیده و شنیده را چرا ناشنیده انگاشتی و شیوه مخالفت حکم خدای تعالی و امر رسول مجتبی برداشتی و پای بر مسند خلافت گذاشتی.
باید که ازین کار دست بداری لیکن هرگز از شغل این امر که متشبث آن بغیر عذر و متقلد آن نه از روی رویت و فکر گشتی برنمیگردی اما ارکان دین و اعیان مسلمین را از اقامت شما بر مسند خلافت بهیچ نوع حظ و بهره و توفیر و ثمره‌ای نیست.
اللّٰه اللّٰه رحم بر نفس خود نمای و عذری اگر داری بجهت منذر خود بیان

فرمای.
زنهار خود را مانند کسی که بعد از استماع گفتار حق ادبار یا استکبار نماید اظهار منمای.
سلمان فارسی رحمه اللّٰه بعد از ادای شهادت بمسکن خود مراجعت نمود.

بعد ازو ابو ذر غفاری رضی اللَّه عنه گفت ای معشر قریش شما بدواعی نفس و به قناعت از آز و هوس، خویش را صواب دانسته متقلد امر خلافت گشته اهل بیت رسول را گذاشتید.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:301
(1) و اللَّه بذات حضرت قادر عالم قسم است که چون شما اصحاب و انصار سید الابرار اظهار و اختیار این کار نمودید خلاف عهد و گفتار سابق خود ظاهر فرمودید.
در ضمن این عمل مفسده بسیار است و اکثر عرب بعد از استماع این حرکت از دین و مذهب حضرت نبی الواهب رجعت بکفر اصلی و ملت اولی خود نموده مرتد خواهند شد بلکه اکثر طوایف امت چون ملاحظه نمایند که شما بعد از فوت سید البریة بزودی اهل بیت او را گذاشته خلیفه از سایر امت برداشتید بیقین تملک در دین حضرت نبی المرسلین و تزلزل در ملت و آئین بهم رسانند.
و بی‌شبهه و یقین اگر کافه مسلمین امر خلافت که حق اهل بیت طیبین و طاهرین است بآن اعیان مسلم داشته بنا بر حکم نبی الرحمة اطاعت می‌کردند هرگز دو شمشیر خلاف در میان از غلاف بیرون نیامدی و کار مردم و اصحاب سید عالم باین اضطرار نرسیدی.
و اللَّه که از حرکت شما امر خلافت بجائی رسد که من بعد هر که از ارباب شوکت و حشمت بود هر چند از اهل ایالت و ریاست نبود امر ایالت و ولایت حق اهل بیت مانند ریاست دنیا دانسته چشم طمع بر آن گشاید و بواسطه آن جدال و قتال نماید و این سبب سفک دماء بسیار و موجب قتل بیشمار است.
راوی سخن گوید همان نوعی که ابو ذر غفاری در آن روز در هنگام ادای شهادت از روی دلیل و حجت بر آن امت بیان فرمود همچنان شد از همان زمان تا هنگام خروج و ظهور صاحب الزمان فتنه و آشوب در میان مردم بواسطه ایالت و حکومت خلقان خاص و عام باقی و مستدام است.
بعد از آن گفت ای معشر حضار شما می‌دانید که حضرت رسول رب العزت قبل از رحلت و در هنگام ارتحال و انتقال برحمت ایزد لا یزال مکرر فرمود که ای اصحاب بعد از من امر ولایت بحکم رب العالمین بامیر المؤمنین (ع) و بعد ازو پسران او حسن و حسین و بعد از آن اعیان بباقی ائمه طاهرین از ذریت من متعلق و متعین است.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:302
(1) چرا شما طرح قول پیغمبر و نسیان عهد و پیمان آن سرور بین و ظاهر

کردید و اطاعت دنیای فانی را ترجیح بر امر عقبی باقی دادید مع هذا میدانید که لذت آخرت بی‌تغییر تغییر است.
زیرا که جوانیش هرگز محزون و پیر و نعیمش زایل و متغیر نگردد و سکنه آن مکان را موت از مزید احسان حی الذی لا یموت معین و مقرر نیست.
چرا شما لذات دایمی آن را بعیش حقیر عمر قصیر قلیل تبدیل می‌نمائید و نقض عهد و بیعت که در نزد طوایف امت از صفات ردیه ذمیمه است میفرمائید چنانچه امم سایر انبیاء که پیش از ما و شما درین سرای بی‌بقا بودند آن طایفه نیز بعد از رحلت انبیای خویش مرتد گشته همان کیش کفر پیش را برداشتند و خاک ذلت ارتداد بر وجنات اعمال سداد خود انباشتند.
شما نیز درین کار موافق و مساوی کردار آن جمع سیه‌روزگار روزگار اظهار کرده نعل بنعل به آنها اقتدا و تیر به تیر بآن جماعت اقتفا نمودید عنقریب وبال کردار و نکال کار خود خواهید چشید زیرا که جزا و پاداشت و وزر و خطیئت این حرکت شما بشما خواهد رسید.
آنگاه ابو ذر ختم کلام صدق التیام خود بتلاوت این آیه ایزد علام نمود که «وَ ما رَبُّکَ بِظَلّٰامٍ لِلْعَبِیدِ» یعنی واهب علام به هیچ احدی از انام ظلم روا ندارد و به هیچ طایفه امم جور و ستم نپسندد و اللّٰه اعلم.

بعد از آن مقداد الاسود الکندی که از مهاجرین سید المرسلین بود برخاست و گفت ای ابو بکر از ظلم و ستم که پیش نهاد همت خود ساختی و خود را به آن وسیله در باختی چون هنوز فی الجمله وقت باقی است باید که توبه و رجعت و استغفار و انابت پروردگار خود حضرت رب العزت نمائی.
خانه‌ای که بعد از فوت تو منام و مکین تست خود را در آن مکان پر آزار

گرفتار نگردان.
(1) زنهار بعد از توبه و استغفار گریه بسیار از جهت خطیئت خود و اختیار این کار نمائی و از تذکر جرایم بیشمار خود آب از جویبار چشم گنه‌کار بر صفحات رخسار بباری که شرمندگی در نزد خدای عز و جل بغایت صعب و مشکل است.
باید که بزودی این امر را بصاحب او مسلم و مقرر داری و خود را فردای قیامت در مقام خواری و شرمساری نیاری زیرا که علی (ع) باین امر خلافت از تو اولی و احق و احری و الیق است.
یا ابا بکر بر تو در کمال وضوح و ظهور است و عالم و مطلع بر حقایق احوال ولایت حضرت امیر المؤمنین علی علیه السّلام و التحیه خواهی بود.
تو خود میدانی که حضرت نبی الرحمة از ما و تو و از سایر امت عقد بیعت و پیمان مبایعت ولایت علی (ع) بحکم رب العزت گرفته و مبایعت و اطاعت او را از روی دلیل و حجت بر گردن تو لازم گردانید و بعد از آن ترا بر اطاعت و رفاقت اسامة بن زید که مولی آن حضرت است امر نمود و در آن باب تأکید و مبالغه بسیار فرمود و گفت
لعن اللّٰه من تخلف عن جیش اسامة.
بناء علیه کسی که حسب الحکم سید البریة برفاقت و همراهی اسامه مقرر باشد او را تخلف روا نباشد و اگر احدی تخلف از امر پیغمبر نماید ملعون و مغضوب حضرت بیچون و از سلسله اهل اسلام بیرون است.
اینکه نبی الامه ترا برفاقت و مبایعت اسامه و انفاذ تحت رایت آن صاحب سعادت مقرر و معین نمود تنبه و اشارت است به آنکه امر خلافت بتو نسبت ندارد پس چگونه بعد از فوت آن حضرت امر خلافت بتو واجب شود تا ترا رخصت تصرف در آن بود.
اگر تو خود بوسیله معاضدت و معاونت بعضی امت لایق مستحق امر خلافت دانی بغایت جاهل و نادانی.
زیرا آنکه ترا برین امر حریص و راغب گرداند او ترا بعلم نفاق و معدن شقاق

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:304
عمرو بن العاص بی‌اقبال که حضرت لا یزال در بیان حقیقت احوال او به پیغمبر خود این آیه انزال و ارسال نمود که «إِنَّ شانِئَکَ هُوَ الْأَبْتَرُ» «1» دلالت مینماید.
(1) هیچ اختلاف در میان اهل علم و حال و اصحاب تفسیر آیه کلام ایزد متعال نیست در آنکه این آیه در حق آن بی‌سرمایه معرفت و اختصاص عمرو بن العاص انزال یافته و او بر شما و سایر منافقین امیر بود و در هنگامی که حضرت خاتم الرسل او را بغزوه ذات السلاسل مبعوث و مرسل گردانید شما چون مقرر و معین برفاقت او بودید او حراست لشکر و محافظت امر سپاه نصرت اثر به شما مفوض و مستمر گردانید.
هر گاه شما را عزت و اعتبار در هنگام حیات رسول ملک علام به آن مرتبه و انجام بود که در تحت حکم رئیس منافقین مرتبط و منخرط باشید پس امروز بعد از وفات سید البریة شما کجا و حراست و قلادت امر خلافت و صیانت احکام شرع و ملت و ضبط و محافظت ثغور اسلام و بیضه امت.
ای ابو بکر بخدای عزیز بپرهیز و با اهل بیت رسول مستیز و بیشتر از آنکه زمانه بتو بستیزد و خویش و حمیم از تو گریزد و وقت از دست تو رود و ترا مسترد کنند باید که اظهار پریشانی و ندامت و توبه و رجعت بحضرت غافر الخطیئه نمائی.
زیرا که اگر در ایام فرصت تلافی و تدارک گناه و معصیت نموده از کردار خود پشیمان گردی بیقین این کار بجهت دنیا و آخرت تو انفع و اسلم بلکه بواسطه صلاح کار سایر مردم اصلح و اتم است.
زنهار که بسیار بسیار مغرور دنیای غدار نشوی تا ناجی و رستگار شوی البته مغرور بمبایعت و اجتماع قریش و مستظهر بمتابعت اقربا و خویش نگردی که بزودی خلافت تو مضمحل و امر دنیای تو مهمل و کار تو بغایت مختل گردد و چون دنیای تو بسر آید و مسکن تو حفیره قبر شود بی‌شبهه مرجع و مصیر تو بحضرت ایزد قدیر است در آن مکان و ماوی پاداشت و جزای عمل تو بحکم خدای عز و جل بر تو مکتوب و مسجل است

---

(1) سورة الکوثر: 3

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:305
به آن رسی و در آن محل بفریادرسی نرسی و حقیقت این کار بتو کالشمس فی رابعة النهار ظاهر و آشکار است.
(1) میدانی که علی بن ابی طالب بحکم خدای عزیز جبار و امر رسول مختار صاحب این امر و کار است.
زیرا که حضرت نبی المحمود مکرر در ایام حیات خود فرمود که علی بعد از من ولی حضرت مهیمن و وصی من و امام تمامی انس و جن است باید

که تسلیم امر ولایت بحضرت ابو الأئمه علی بن ابی طالب (ع) نمائی.
چه اگر درین دم که صاحب قدرت و حکمی رجعت حق بمستحق نمائی از برای رفع شر وزر تو اتم و گناه نیز اخف و این کار وسیله نجات و بحال تو اسلم است.
و اللّٰه که من ترا نصیحت بواسطه توبه و رجعت بحضرت رب العزت کردم که نجات تو در روز واپسین بی‌شبهه و یقین درین است.

بعد ازو بریدة الاسلمی که او نیز از کبار مهاجرین سید الابرار است از جای برخاست و گفت «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ».
چون تفسیر و معنی آیه و اللّٰه اعلم آنکه همگی ما در تحت امر خدای سبحان و مطیع و منقاد فرمان ایزد منانیم و رجعت تمامی ما در هنگام ثواب و جزا بحضرت خدای تبارک و تعالی است.
بعد از آن گفت ای امت که ازین حرکت مختل عجب امر حق عز و جل ملاقات بامر باطل نمودید.
تو ای ابا بکر آیا فراموش کردی یا خود را مثل فراموشان بر مردمان می‌نمائی و جهل و نادانی خود را بر کافه خلقان ظاهر و عیان میفرمائی یا آنکه میلان آز و هوس و دواعی و خواهش نفس تو وسیله خدعه و فریب تو شد و امور باطله را در خاطر تو جلوه و زیب داد.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:306
(1) و یا آنچه سید البشر ما و شما را بآن حکم و امر کرد متذکر آن نیستی و بخاطر نداری که سید المرسلین علی را مسمی بامیر المؤمنین گردانید و آن صفدر را بحکم ایزد اکبر بامارت همه امت معین و مقرر نمود بی‌شبهه و ارتیاب از اصحاب حضرت رسالتمآب هیچ احدی باین خطاب مستطاب معزز و کامیاب نشد.
و در اکثر اوقات بآن ولایتمآب خطاب میفرمود که این امیر مؤمنان و کشنده گردنکشان است.
ای ابا بکر بحضرت واهب عزیز بپرهیز و بغیر حق با اهل حق مستیز که ستیزه‌کاری باعث معصیت و گناهکاری وسیله مزید جرایم و شرمساری در نزد ایزد باری است.
باید که قبل از آنکه نفس تو بهلاکت رسد و کسی در هنگام گرفتاری بفریاد تو نرسد از مهالک و مخاطر و از مضایق سقر حذر فرمائی و خلافت و ولایت را بکسی که بحکم خدای تعالی و امر حضرت رسالت از تو باین امر احق و اولی بود رد نمائی و دست تعدی و غضب بآن کار دراز ننمائی.
الحال که قدرت و استطاعت داری حق را بمستحق آن رجعت نمای.
ای ابا بکر بدرستی و راستی که من ترا از روی نصیحت بطریق نجات دلالت کردم بدان عمل نمای و خود را در سلک متمرّدان مجرمان حضرت الهی و مستکبران امر رسالت پناهی منخرط ننمای که از جمله مجرمین و نصیر و ظهیر متمردین خواهی بود.
بعد از آن این آیت کلام اللّٰه تلاوت نمود که «فَلا تَكُونَنَّ ظَهِيراً لِلْكافِرِينَ» «1» و شهادت خود را باین کلام اختتام نمود.

بعد از او عمار یاسر که از اعاظم انصار و مهاجر بود بر پای خواست و گفت:
ای معشر حضار اگر میدانید پس مرا احتیاج بایضاح و بیان نیست و اگر از

---
(1) سورة القصص: 86

حقایق این امر جاهل و نادانید بدانید که اهل بیت پیغمبر شما بحسب ارث بولایت اولی و احق و بخلافت امت احری و الیق‌اند بلکه بامور دین مسلمین و بمصالح مؤمنین بغایت قویم و امین‌اند.
(1) چون اهل بیت النبوة حافظ ملت و ناصر امت‌اند باید که همگی شما مرجع و مآب خود اهل بیت حضرت رسالتمآب دانید تا در هنگام حساب و کتاب درنمانید.
ای ابی بکر رد حق نمای پیش از آنکه کار تو باضطرار رسد و امر تو ضعیف و بی‌هنجار و پریشانی تو ظاهر و آشکار شود و فتنه و آشوب عظیم و اختلاف مملو از خوف و بیم در میان شما بین و آشکارا گردد و اعدا دست تطاول و تعدی گشایند و ترا بر مسند خلافت نگذارند.
الحال چون بتحقیق میدانید که بنی هاشم باین امر بحکم خدا و پیغمبر از شما احق و اولیترند بلکه از سایر جن و بشر بمزید علم و کمال و فضل و حال معزز و مفتخرند امر ولایت بامیر المؤمنین علی علیه السّلام گذارید و او را رنجه مدارید.
چه علی را حضرت پیغمبر در ایام حیات خود بر جمیع بریات امام و سرور گردانید و فرق میان شما و آن ولی ایزد داور روشن و ظاهر است و شما حقیقت آن را کما ینبغی و یلیق از روی تحقیق بکرات و مرات دانستید خصوصا در زمانی که رسالتمآب سد تمامی ابواب اصحاب که بمسجد ایزد وهاب بود نمود الا باب علی علیه السّلام که حضرت رسالتمآب سد باب آن ولایت‌مآب ننمود.
مع هذا کریمه خود فاطمة الزهرا علیها سلام اللّٰه تعالی را بتزویج آن حضرت مقرر فرمود و او را از شما و سایر خواستگاران و مشتاقان لقای آن بضعه رسول مختار اختیار نمود و هیچ احدی از قریش و سایر طوائف اصحاب از بیگانه و خویش بمثل آن عنایت از حضرت نبی الرحمة مستظهر و ممتاز و مفتخر و سرفراز نشدند.
رسول حضرت ایزد منان با این همه اشفاق و احسان نسبت با آن امام انس و جان در شأن عالیشان آن منبع فضل و عرفان فرمود که من مدینه

علمم علی در است
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:308
مرا پس هر که اراده تعلیم علم و کمال از شهرستان معرفت رسول ایزد متعال علیه سلام اللّه الملک الفعال نماید باید که از دروازه آن شهر که علی بن ابی طالب است درآید.
(1) یعنی کسی که اراده طریق دانش ابواب نجات از عذاب الیم و درکات نماید باید که رموز احکام شرایع و اسلام دین حضرت سید الانام از مدینه علم آن رسول ایزد علام که امام الهمام علی بن ابی طالب علیه السّلام است درآید و همگی رسوم آن را بوسیله اطاعت و امداد آن ولی العباد فرا گیرد تا در یَوْمَ لا یَنْفَعُ مالٌ وَ لا بَنُونَ صاحب جرایم و وبال گردد.
دیگر آنکه آنچه شما و سایر انام را در هنگام شداید و اضطرار تمام مشکلی پیش آید رجوع بآن امام الانام مینمائید و آن حضرت بوسیله سوابق فضل و حال که او را از مزید عنایت واهب متعال و تعلیم رسول ذو الجلال حاصل است از جمیع آن طایفه را که شما باعتقاد خود فاضل و عالم میدانید مستغنی است و بهیچ احدی محتاج نشد.
پس شما بچه وجه ازو جدائی مینمائید و حق حضرت علی بن ابی طالب علیه السّلام را غصب میفرمائید و حیات بی‌بقای دنیا را بر نعیم باقی دایمی عقبی اختیار کردید و بعد از آن تلاوت این آیت وافی هدایت نمود که «بِئْسَ لِلظّالِمِینَ بَدَلًا».
تفسیر آیه آنکه ارباب ظلم و عدوان از روی تعدی و طغیان تبدیل مراتب خیر و احسان بأمور غیر شرع و ایمان نموده‌اند و خلاف اراده و حکم حضرت غفار اظهار کرده‌اند آن جماعت ظالمین در یوم الدین از جمله سکنه اسفل السافلین گردند.
آنگاه عمار یاسر باین آیه ختم کلام خود نمود «وَ لا تَرْتَدُّوا عَلی أَدْبارِکُمْ فَتَنْقَلِبُوا خاسِرِینَ» «1»

شهادت ابی بن کعب برای امیر المؤمنین (ع)

پس از آن ابی بن کعب از جای برخاست و گفت ای ابا بکر بما و شما ظاهر است

---

(1) سورة المائدة: 21

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:309

که حضرت ایزد داور رتبه رفیعه ولایت و مرتبه جلیله امامت را بجهت امیر المؤمنین حیدر معین و مقرر نمود و بحضرت رسول خود امر فرمود که حقایق آن را بکافه برایا تبلیغ نماید.

(1) حضرت خاتم الرسل بنا بر حکم عز و جل چون علی علیه السّلام را بر امامت امت نصب نمود و تبلیغ ولایت آن حضرت علیه السّلام و امر بمتابعت و مبایعت ایشان فرمود بناء علی هذا اگر تو تصرف در ولایت علی علیه السّلام کنی بی‌شبهه و یقین اول کسی که عاصی بحضرت رسالتمآب در باب وصی و جانشین او ولایتمآب امیر المؤمنین علی علیه السّلام شده تو خواهی بود.

زیرا که چنانچه مذکور شد علی ولی الهی وصفی و وصی نبی مصادف اوامر و نواهی حضرت رسالت پناهی است باید که رد حق بمستحق و باهل حق نمائی تا در دنیا بلومة لایم سرزنش نیافته سالم مانی و در عقبی بعذاب ناملایم و عقاب متالم و شرمسار نگردی.

باید که بجهت خفت وزر و خطیئت خود توبه و انابت بحضرت رب العزت نمائی و خود را مختص بامری که ایزد اقدس بواسطه دیگر کس مستحق گردانید مفرمائی.

زیرا که بی‌شائبه ارتیاب در یوم الحساب ملاقات بوبال آن اعمال بیحساب خواهی نمود و ترا هیچ سود از آن فعل موجود نیست بلکه ضرر و خسارت بینهایت حاصل و ثابت است.

عنقریب ازین دار المشقه مفارقت نموده رجعت بحضرت معبود خواهی نمود و ایزد متعال ترا از جنایت اعمال سؤال نماید و بدان وسیله ترا بوبال عذاب معذب فرماید الحال فرصت غنیمت دان و خود را مخلد بدوزخ گرفتار مگردان.

پس آنگاه ختم شهادت و سرانجام نصیحت باین آیه کلام ایزد علام نمود که «وَ ما رَبُّکَ بِظَلّٰامٍ لِلْعَبِیدِ» یعنی حضرت قادر واحد بر هیچ احدی از بندگان ستم و ظلم و

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:310

جور و الم نپسندد بلکه آنچه به بندگان عاید و عیان گردد جزای فعل و پاداشت عمل ایشان است.

شهادت خزیمة بن ثابت انصاری برای امیر المؤمنین علی علیه سلام الباری

(1) بعد ازو خزیمة بن ثابت الانصاری که از اعیان اصحاب رسول باری بود بر پای خواست و گفت ای معشر مردمان آیا میدانید که رسول آخر الزمان شهادت مرا بجای دو کس از اهل ایمان قبول مینمود و با هیچ احدی از شما این احسان نمی‌نمود گفتند بلی چنین بود.

پس آنگاه گفت من شهادت میدهم و خدای عالم را بشهادت می‌آرم که من از حضرت رسول شنیدم که فرمود اهل بیت من فاروق بین الحق و الباطل‌اند.

زیرا که ایشان ائمه دین و حافظ شرع سید المرسلین‌اند اقتدا و اقتفا بایشان واجب و لازم و فرض و متحتم است و بر من بنا بر آیه ذو المنن وَ ما عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلاغُ الْمُبِينُ آنچه واجب و لازم بود تبلیغ آن بشما رسانیدم و ذمه خود را از آن بری گردانیدم.

شهادت ابو الهیثم بن التیهان برای امیر المؤمنین علی امام الانس و الجان

بعد از آن ابو الهیثم بن التیهان که او نیز از اعیان انصار سید الابرار بود بر پای خواست و گفت:

ای معاشر المسلمین من در روز خم غدیر بشرف صحبت خدمت سید ولد آدم حاضر بودم در آن هنگام آن خلاصه انام علی علیه السّلام را بولایت و امامت خاص و عام معین و مقرر نمود و در حق آن حضرت فرمود که

«من کنت مولاه»

فعلی مولاه در آن وقت بسیاری از انصار و امت بیشمار گفتند که اینکه سید البریه صلی اللّٰه علیه و آله اقامت علی نمود البته بواسطه خلافت و ولایت امتست.

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:311

(1) گروهی گفتند که حضرت سید البشر اقامت علی علیه السّلام در روز خم غدیر بواسطه خلافت و امامت هر وضیع و کبیر نیست بلکه مطلب و مراد آن اشرف دودمان عبد المطلب ازین کلام صدق التیام هدایت انجام اعلان و اعلام انام است بآن که هر کرا رسول ملک تعالی مولی بود بعد از نبی علی علیه السّلام مولای او باشد نه آنکه علی علیه السّلام بعد از وفات سید العربی خلیفه انام و امام خاص و عام بود.

چون کلام نبی الاکرام را، هر احدی از انام بنوع دیگر حمل نموده برای گفتار سید الابرار معانی بسیار بین و آشکار می‌فرمودند و نزاع و سخنان میان مردمان بهمرسید بالاخره ما و اصحاب جدال جمعی از ارباب حال بخدمت رسول متعال ارسال داشتیم و از مرام و مطلب سید الانام از آن کلام استعلام و استفهام نمودیم.

نبی الملک المعبود چنین فرمود که مطلب و مرام من ازین کلام بیان و اظهار ولایت و خلافت علی (ع) است بواسطه تمامی انام بحکم ملک علام شما از زبان ما بسایر برایا اعلام نمائید که علی ولی مؤمنان و امام انس و جان و ناصح‌ترین مردمان از امتانم بامتان است.

چون آن جماعت از خدمت حضرت نبی الرحمه معاودت و مراجعت نمودند پیغام نبی الاکرام باصحاب و بسایر انام رسانیدند مستمعین کلام یکسر از پیغام سید- البشر بعضی مبتهج و مستبشر و جمعی غمین و مضطر گردیدند.

پس آنگاه ابو الهیثم شهادت و کلام خود را باین دو آیه کلام قادر عالم ختم نمود که «فَمَنْ شاءَ فَلْیُؤْمِنْ وَ مَنْ شاءَ فَلْیَکْفُرْ» «1» و آیه «إِنَّ یَوْمَ الْفَصْلِ کانَ مِیقاتاً» «2» تفسیر آیه آنکه چون حضرت سید الأنبیاء حقیقت ولایت علی علیه السّلام بسایر خلایق رسانید آن جماعت مختارند هر که خواهد

بوسیله قبول ولایت علی علیه السّلام مؤمن صافی طویت و محب صادق عقیدت گردند البته قبول ولایت او نمایند یا بواسطه عدم قبول امامت آن امام الامه کافر برویت شوند.

---

(1) سورة الكهف: 29
(2) سورة النبأ: 17
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:312
(1) و حقایق احوال این دو طایفه در مآل که یوم میقات بیان فصل و تحقیق امانی و آمال همگی افراد نسا و رجال است واضح و بین و ظاهر و روشن گردد.

بیان شهادت سهل بن حنیف انصاری برای ولی ایزد باری امیر المؤمنین علی (ع)

بعد از آن سهل بن حنیف انصاری که از محبان خاص رسول باری بود بر پای خواست و لسان بحمد و ثنای ایزد منان و درود و تحیت رسول آخر الزمان بیاراست و فرمود که:

ای معشر قریش گواه باشید که من شهادت میدهم که حضرت رسول صلی اللّٰه علیه و آله و سلم را دیدم که درین مکان یعنی در روضه شریف نبی الحنیف که آن حضرت دست علی علیه السّلام را گرفته چون بنزدیک اصحاب رسید گفت:

ای معشر مردمان این علی وصی من و امام شما است بعد از من و قاضی و حاکم دین من و اداکننده دین من و وفاکننده بوعده و بعهد منست و بیگزاف از آن منبع عدل و معدن انصاف اصلا شیوه خلاف ظاهر نگردد و اول کسی که در کنار حوض کوثر بحکم ایزد اکبر با من مصافحه نماید بی‌شبهه حضرت امیر المؤمنین حیدر علیه السّلام است.

طوبی کسی را که مطیع آن سرور بود و نصرت آن امام الجن و البشر نماید و چاه ویل سقر و خذلان وافر مهیا و مستمر است بواسطه مخالفت حکم و امر امیر المؤمنین حیدر.

چون سهل کلام باین محل رسانید برادرش عثمان بن حنیف بر پای خواست و گفت من از حضرت سید عالم شنیدم که می‌فرمود اهل بیت من نجوم اهل زمین و راه نمایندگان همه مخلوقین‌اند.

باید که هیچ کس بنا بر حکم واجب تعالی و تقدس در امر ولایت و خلافت بر ایشان تقدم نکند زیرا که بر جمیع طوایف امم واجب و لازم است که علی و اولاد (ع)

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:313

را اولیای خدای تعالی و اوصیای من بر همه مردم دانسته بعد از من ایشان را هادی انس و جن دانند.

(1) حضرت رسول ایزد علام چون کلام هدایت انجام باین محل و مقام رسانید در آن محل شخصی از مستسعدان محفل جنت مثل خاتم الرسول صلی اللَّه علیه و آله و سلم بر پای خواست و گفت یا رسول عز و جل اهل بیت شما چه کسانند نبی الرحمه صلی اللَّه علیه و آله و سلم فرمود که اهل بیت من علی و اولاد طاهرین ایشانست.

چون عثمان بن حنیف کلام و شهادت باین مقام رسانید گفت ای ابا بکر چون سید الانام در هنگام بیان اوصیای خود و ائمه برایا اسامی سامی امیر المؤمنین علی و اولاد عالیشان ایشان را مذکور گردانید بناء علیه باید که شما خود را در سلک جمعی که پیشتر از همه جن و بشر بوسیله مخالفت قول رسول سرور بسبب عدم قبول ولایت علی و اهل بیت نبی کافر گردانیدند منخرط نگردانی تا در دنیا بدنام و متغیر و در آخرت خاسر و متحیر نگردی.

آنگاه عثمان تلاوت این آیت نمود که «وَ لا تَکُونُوا أَوَّلَ کافِرٍ بِهِ» «1» «لا تَخُونُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ» «2».

ای ابا بکر خیانت برب العزت و بحضرت سید البریة جایز و رخصت نیست و مرتکب آن مردود و ملعون است زیرا که خاین حکم و مخالف اله و متمرد امر رسول اللَّه بی‌شبهه و گمان مستوجب دوزخ تابان و سزاوار عذاب و نیرانست.

بیان شهادت ابو ایوب انصاری برای ولی ایزد باری حضرت امیر المؤمنین علی علیه السّلام

چون عثمان شهادت خود بپایان رسانید بعد از او ابو ایوب انصاری رضی اللّٰه عنه بر پای خواست و گفت ای عباد اللّٰه در حق اهل بیت رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله و سلم و از مخالفت

---

(1) سورة البقره: 41
(2) سورة الانفال: 27

ایشان بپرهیزید و از فعل اکراه پناه بحضرت اله برید.
(1) ای بندگان خدا حقی که حضرت واحد خالق ایشان را مستحق آن گردانید و آن را بواسطه ائمة البشر معین و مقرر فرمود البته دست تعدی بر آن دراز نکنید و حق آن اعیان را بمستحق آن رد کنید زیرا که آنچه ما با برادران در چند محل و مجلس از حضرت رسول مقدس ایزد تعالی و تقدس استماع نمودیم شما نیز شنیدید.
بلکه حضرت نبی الاقدس در مقام متعدد و مجلس بمسامع هر کس رسانید که اهل بیت من اولیای حضرت مهیمن و ائمه تمامی انس و جن‌اند.
حضرت پیغمبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم مکرر ایما بسوی امیر المؤمنین حیدر و اظهار ولایت و خلافت آن سرور نمود و فرمود که این امیر المؤمنین علی علیه السّلام امیر برره و قاتل کفره است معین و ناصر آن سرور منصور و معزز و مکرم برحمت رب غفور و درود از آن سرور بحضور است و ظالم در حق آن ولی ایزد و خاذل آن امام عادل مخذول و بشداید الم جهنم گرفتار و بیحضور است.
ظلم بر آن امام البرایا روا مدارید و اگر احیانا از شما در حق آن امام خلاف قول خدا ظاهر گردد باید که بحضرت تواب الرحیم توبه و استغفار نمائید و در هیچ باب از حضرت ولایتمآب امیر المؤمنین علی علیه سلام الملک الوهاب روی نگردانید و ادبار و استکبار از حیدر کرار اختیار مکنید و اعراض از آن امام الابرار سزاوار مدانید.
پس آنگاه ابی ایوب باین آیات ثلثه؟؟؟ ختم کلام و شهادت نمود که «إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَحِيمٌ» و لا یتولوا عنه مدبرین. و لا تولوا عنه معرضین».

[گفتار ابو بکر و عمر در باره خلافت]

از حضرت امام الخلائق جعفر بن محمد الصادق علیه سلام اللّٰه الخالق منقول و مرویست که چون ابا بکر از اصحاب حضرت سید البشر استماع شهادت بر ولایت امیر المؤمنین حیدر نمود و دلایل اولویت و احقیت آن سرور را ازو و از جمیع اصحاب پیغمبر صلی اللّٰه علیه و آله کما هو حقه مستمع گردید بغایت مضطر و بیتاب و بینهایت متحیر و در اضطراب شد اصلا قدرت بر دفع و جرح شهادت اصحاب نبی الرحمه با اقامت حجت و دلیل بر تصرف خود در امر ولایت
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:315
امت نداشت.
(1) لهذا در باب جواب اصحاب عاجز و بیتاب گشته بهت و سکوت خود بر همگنان در آن مکان ظاهر و عیان گردانید و سر در پیش انداخت و بعد از مدتی سر برآورد و گفت:
ای اصحاب انصار حضرت نبی المختار من شما را متولی امر ولایت و مختار این کار گردانیدم هر کرا باین کار لایق و سزاوار دانید آن کس را اختیار کنید و مرا بگذارید زیرا که تا علی علیه السّلام در میان شما است من بواسطه سرانجام امر خلافت امت سزاوار نیستم پس آنگاه آواز بلند گردانید و بسمع اهل آن مجمع رسانید که
«اقیلونی اقیلونی و لست بخیر کم و علی فیکم».
و در بعضی روایت ثقه مذکورست که ابو بکر گفت که «اقیلونی اقیلونی و لست بخیرکم و علی فیکم».
خلاصه کلام آنکه بر هر دو تقدیر ابا بکر اقرار بعدم استحقاق در امر خلافت امت در نزد اصحاب نمود.
عمر بن الخطاب در آن دم زیاده از جمیع مردم در تحیر شده غضب ظاهر کرد و در ساعت روی بابی بکر آورده گفت ای الکع بزبان هر گاه ترا قدرت اقامت دلیل و حجت بر قریش و باقی امت نبود پس نفس خود را باین مقام کرام چرا باستقامت داشتی و متقلد امر خلافت گشتی.
و اللّٰه مرا بخدای عالم قسم است که همت خود بر آن مصروف داشتم که ترا از عز خلعت سلطنت خلع نموده از خلافت امت معزول گردانم و این کار حواله مولی بنی حذیفه نمایم و این امر رفیع القدر باو مرجوع و مفوض سازم.
ابو بکر بعد از استماع قول عمر از منبر حضرت سید البشر بزیر آمد در آن وقت عمر دست ابا بکر گرفته بمنزل او رسانید و او را بر اصرار امر خلافت تأکید بسیار نموده بعد از آن مراجعت بخانه خود فرمود و تا سه روز

هیچ کس از اصحاب رسول ایزد مقدس بمسجد تردد نکردی بلکه بواسطه بندگی و نماز حضرت بی‌نیاز پذیرفتی.

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:316

(1) چون احوال ایام ثلثه برین منوال انصرام یافت روز چهارم خالد بن ولید با هزار نفر بدر خانه ابا بکر حاضر شد و گفت ای ابا بکر سبب ترک تردد مسجد رسول و بگوشه مختفی گشتن معلوم نیست یقین دانید که بنو هاشم از ملاحظه قدرت و استیلای شما طمع در امر خلافت امت خواهند کرد که و اللّٰه در این باب خلاف نیست.

ابا بکر با خالد در تکلم بود که در همان دم غلام حذیفة الیمان سالم نیز با هزار آدم نزد ابا بکر رسید و بعد ازو معاذ بن جبل با هزار مرد مکمل در همان محل رسیدند همچنین مردم بعد از ایشان ده ده بیست بیست پیش ابا بکر حاضر می‌شدند تا آنکه چهار هزار کس مجتمع گشتند.

عمر چون اجتماع مردم را ملاحظه نمود و خاطر از بعضی ممر جمع فرمود باتفاق آن لشکر با شمشیرهای برهنه مشتهر ابا بکر را برداشته بمسجد النبی صلی اللّٰه علیه و آله و سلم حاضر گشتند.

عمر در پیشاپیش آن عسکر قریش و غیره با شمشیر برهنه در حزم و احتیاط لشکر سعی وافر می‌نمود و چون تمامی مردم را در مسجد پیغمبر حاضر دید روی بجمعی که سابقا شهادت بر احقیت و اولویت امیر المؤمنین علی و اولاد او علیهم السّلام و التحیه بر خلافت و ولایت امت داده بودند آورده گفت:

و اللّٰه که اگر یکی از شما بکلام سابق متکلم گردد هر آینه من پیکان چشمهای او را از حدقه بیرون آرم بلکه سر او را بی‌تن گردانم و اهل و عیال او را بر آن کس بگریانم باید که رحم بخود نمائید و طریق مخالفت اعیان اصحاب حضرت رسالتمآب نه پیمائید.

[گفتار خالد بن العاص]

خالد بن العاص که اسبق شهود ولایت حضرت ولایتمآب بود چون استماع مقالات ناستوده عمر نمود بغایت برآشفت و نوائر غضبش مشتعل گشت.
روی بعمر آورده گفت یا ابن الصهاک الحبشیه ما را بشمشیرهای خود و باقی امت تهدید مینمائید یا بجمعیت و کثرت خود مبتهج و مفتخر گشته وسیله اقراع ما
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:317
می‌شوید؟؟؟.
(1) و اللّه بحضرت قادر عالم قسم است که شمشیرهای ما اهل ایمان بغایت الغایت از سیوف شما و سایر امت تیزتر است هر چند بحسب عدد در نظر شما مردم بی‌بصر از شما کمتریم لیکن بوسیله امداد رب العزت در قدرت و قوت بیشتریم و در حشمت و شوکت بیشتر.
زیرا که حجت حضرت واهب العطیه با ماست شما چه بخاطر قاصر خود رسانیدید.
و اللّه بخدای عالم قسم است که اگر من اطاعت امام خود را اولی و احری نمیدانستم شمشیر خود را در محاربه و مجادله شما مشتهر گردانیده خالصا لوجه اللّه الملک العباد با شما مقاتله و جهاد میکردم تا آنکه ابتلا و امتحان معذرت خود بنزد امت سید البریه ظاهر مینمودم و مرا تقاعد و تقصیر درین خطیر محض مراعات خاطر فیض مقاطر و اطاعت حکم آن ولی ایزد داور است.
حضرت امیر المؤمنین حیدر بعد از استماع سخنان خالد بن العاص گفت ای خالد بنشین که رتبه مقام عزت و اکرام تو باکثر انام معروف و مشهور و سعی تو درین باب مبذول و مشکور است.
خالد بنا بر حکم امام مفترض الطاعة بر جای خود متمکن گردید.
در آن دم سلمان فارسی رضی اللّه عنه از جای برخاست و گفت اللّه اکبر من روزی از حضرت رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلم استماع نمودم که میفرمودند که برادر و ابن عم من علی روزی در مسجدم با چند نفر متمکن و مستقر باشند که ناگاه جمعی از کلاب اهل نار در آنجا حاضر گشته اراده قتل علی و متابعان اخیار او نمایند.
هیچ نوع شک مرا حاصل نیست که آن روز امروز و آن کلاب این طایفه تیره‌روزند.
عمر بن الخطاب چون استماع کلام سلمان نمود بسیار در غم و غصه رفت و بغایت متالم شد قصد قتل سلمان فارسی رضی اللّه عنه کرد و خواست که بی‌خواست صدیق اکبر

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:318
و مشیت حضرت مجید او را شهید گرداند.
(1) حضرت امام الامه علی بن ابی طالب علیه السّلام و التحیة در ساعت از جای برخاست و در عمر آویخت و گریبان او را گرفته بر زمین زد و گفت یا ابن الصهاک الحبشیه اگر کتاب خدای اکبر و عهد رسول صلی اللّه علیه و آله پیشتر در باب صبر من مصدر نگشتی هر آینه بتو می‌نمودم که از ما و شما کدام اضعف و اقوی و باین خدمت الیق و احری‌اند یا بحسب عدد کمتر و در مردانگی و شجاعت بیشتریم.
در آن دم جمعی از مردم بالتماس عمر را از دست علی علیه السّلام خلاص کردند در همان زمان حضرت امام انس و جان روی التفات و احسان بجانب اصحاب و یاران خود آورده گفت:
رحمکم اللّه رحمت خدای بر شما باد که بذل سعی و جهد خود بانجام و انصرام رسانیدید نهایت آنکه ارباب ضلال و غوایت درین باب بی‌اعتدالی نموده متابعت شیطان را بر اطاعت حکم رحیم الرحمن و امر رسول آخر الزمان مقدم داشتند و خاک خسارت زیانکاری بر صفحات اعمال نیکو کرداری خود انباشتند.
و اللّه بحضرت قادر عالم قسم است که من داخل مسجد النبی (ص) نشدم مگر بهمان نوع که دو برادر طریقت من موسی و هارون علیهما السّلام الملک المهیمن در مجلس آن ملک طاغی باغی بی‌سر و بن یعنی فرعون متابع امیر یمن؟؟؟ حاضر گشتند.
و هر چند آن دو رسول ایزد وهاب از اصحاب اعانت و امداد طلب کردند آن طایفه وخیم العاقبة قبول قول آنان نکردند و امداد و نصرت آن برگزیدگان رب العزت ننمودند بلکه بایشان می‌گفتند که شما هر دو باتفاق یک دگر با پروردگار خود بمحاربه و مقاتله آن باغی یاغی روید و ما نشسته منتظریم و نصرت شما را از رب العزت میطلبیم غرض از ما چشم امید اجابت مدارید و ما را فارغ البال بگذارید.
ای یاران بعینه مقدمات ما با این طایفه اهل دغا همان نوع مقدمات عمل قوم موسی و هارون علیهما السّلام است نسبت بآن دو بزرگوار چون سوانح کار بدین نهج و هنجار است و اللّه که من بعد داخل مسجد حضرت رسول عز و جل نشوم مگر بجهت زیارت حضرت
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:319
رسالت یا بواسطه فیصل قضایای مشکله است که رجوع باین جماعت نمایند و آنها در جواب عاجز گردند.
(1) اگر مخالف اقامت حجت بر ارباب ملت رسول رب العزت نماید و این طایفه اهل اسلام را قدرت دفع آن نباشد در آن هنگام بموجب حکم ایزد علام و رسول انام مرا جایز و رخصت نیست که اصحاب ملت را در اندوه

حیرت گذارم و این جماعت را از مخاطره حیرت برون نیارم.
چون آن امام الانام کلام صدق التیام خود باین مکان و مقام رسانیدند مراجعت بدولت‌سرای خیر انجام خود نمود.
و از عبد اللّٰه بن عبد الرحمن منقول است که عمر بعد از بیعت خود و اکثر مردم بابا بکر در جمیع کوچه و محلات مدینه سید البشر میگردید و منادی مینمود که ای معشر مدینه چون بغیر شما انصار و مهاجر اکثر بیعت بر خلافت و ولایت ابی بکر نمودند باید که شما بشتابید و سعادت بیعت خلیفه پیغمبر ابا بکر دریابید که فرصت غنیمت است.
زیرا که تاخیر از بیعت موجب وزر و خطیئت و سبب عذاب و عقوبت آخرت و وسیله آزار شما در دنیا و سیاست است.
مردم بعد از استماع قول عمر کمال مسارعت در مبایعت ابا بکر نمودند و تمامی بیعت کردند الا قلیلی از بنو هاشم که از بیعت ابا و انکار کرده مراجعت بخانه‌های خود نموده مخفی گشتند.
عمر بعد از استطلاع و استعلام حقیقت با جمعیت کثیری باستصواب ابو بکر بدر خانه آن مردم رفت آن جماعت را جبرا بمسجد النبی صلی اللّٰه علیه و آله و سلم آورده آنها با ابا بکر بیعت کردند.

[داستان درب خانه فاطمه (س)]

چون عمر مدتی از مردم جبرا و قهرا و طوعا و کرها در انصرام بیعت ابی بکر سعی بیحد و مر نمود و مدتی متمادی شد روزی با جمعی کثیر باستصواب ابا بکر
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:320
بمنزل امیر المؤمنین حیدر رفته او را بخروج از منزل و بیعت ابی بکر دعوت و امر نمود.
(1) حضرت امیر المؤمنین علی علیه السّلام از بیعت ابا نمود.
عمر هیزم بسیار و آتش بدر خانه آن امام الابرار احضار کرده گفت ای علی اگر بیرون نیائی و به ابو بکر بیعت ننمائی بآن خدای که جان عمر در ید قدرت اوست که ترا با تمامی اهل البیت تو اخراج نمایم یا همگی را باین آتش بسوزانم با هر چه درین خانه است.
چون حضار یکسر از عمر این سخن شنیدند بغایت الغایت متحیر و مضطر گشتند و گفتند که ای عمر مگر تو نمیدانی حضرت فاطمه بنت خیر البشر درین خانه متمکن و مستقر است با اولاد خود و آثار سید الابرار پس از شما جرات باقدام این کار چون مستحسن و سزاوار باشد بلکه ارتکاب این کار در دنیا سبب ننگ و عار و در عقبی وسیله عذاب نار و عقوبت بیشمار است.
خلاصه کلام آنکه اکثر انام شروع در سرزنش عمر نمودند و بیشتر منکر او گشتند.
عمر چون انکار مردم نسبت بخود ملاحظه نمود شروع در مکر و احتیال فرمود و گفت ای معشر مردمان آیا شما را گمان آنست که من آنچه بیان کردم چنان خواهم کرد نه چنین است بلکه مطلب من ازین سخنان تهویل و تهدید اصحاب خانه و سکنه این کاشانه‌ست.
حضرت امیر المؤمنین علی علیه السّلام چون ملاحظه و مشاهده هتک و اشتداد عمر نمود شخصی را پیش عمر فرستاد و باو پیغام داد که من بجمع آیات با برکات فرقانی و بحیازت کلمات صدق سمات قرآنی اشتغال داریم و بایزد متعال عهد و پیمان نمودم تا آن را جمع ننمایم از خانه برون نیایم و ردا بدوش نیندازم و بهیچ شغل و فعل نپردازم بخلاف شما که بملاهی آز و هوس دنیا ساخته و کتاب مالک الرقاب را پس پشت انداخته اصلا بضبط جمع آن بتجهیز و تدفین رسول آخر الزمان نپرداخته خود را
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:321
«خَسِرَ الدُّنْیا وَ الْآخِرَةَ ذلِکَ هُوَ الْخُسْرانُ الْمُبِینُ» ساختند.
بیت:

زهی خسارت دنیا و دین زهی غفلت‌شد از هوا و هوس حاصل تو و امت (1) ای عمر تو و انیست دست از من بدارید و مرا بعبادت ایزد متعال و بحال خود گذارید و راه خانه‌های خود بردارید که مبایعت و متابعت من بشما محال است.
عمر باین کلام آن ولی ایزد علام مجاب نگشته و شروع در تهتک و اشتداد بیشتر از پیشتر نمود.
حضرت فاطمه علیها السّلام بنت خیر البشر چون استماع قول عمر نمود بعقب در آمد و گفت من در مدت عمر خود در عهد پدر قومی بدتر از شما ندیدم شما حضرت رسول خدای را در جنازه پیش ما گذاشته در میان خود بغیر رخصت و مشورت ما خلیفه بواسطه خود و باقی امت برداشتید و حق ما را بما نگذاشتید.
گوئیا آنچه حضرت رسول مجتبی صلی اللَّه علیه و آله بشما در روز خم غدیر بموجب حکم علی الکبیر عهد و تقریر کرد بلکه شرط نمود نمیدانید یا از خاطر خود آن عهد و پیمان را نسیا منسیا انگاشتید و شیوه تمرد و مخالفت برداشتید.
و اللَّه بحضرت قادر عالم قسم است که حضرت نبی الرحمة در آن روز از شما و از اکثر امت عقد مبایعت به ولایت علی علیه السّلام و التحیه گرفت و بآنچه حضرت معبود موصوف گردانید بستود و شما را بمتابعت او امر فرمود و در آن باب تأکید نمود الحال شما فی الفور قطع عهد و پیمان رسول صلی اللّه علیه و آله و سلم در باب ولایت علی علیه السّلام نمودید.
یقین دانید که هر آینه شما را امید عنایت و احسان که از حضرت نبی الانس و الجان بود قطع جمیع اسباب آن نمودید من بعد اصلا شما را نوید رجا و امید از رسول مجید پدید نیست بلکه از منتقم جبار مترقب آزار و مترصد عذاب نار در روز حساب و شمار باشید محاسب کافی میان ما و شما عزیز واهب است در دنیا و عقبی بهمه حال.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:322
(1) زیاده ازین آزار اهل البیت رسول ایزد مجید مدهید و بخانهای خود مراجعت نمائید و دست از ابن عم من علی علیه السّلام بدارید و او را بحال او و به عبادت ایزد متعال واگذارید.
قولی آنست که عمر با جماعت بعد از استماع سخنان فاطمه بنت سید المرسلین مراجعت بمقام و مکین خود نمودند و قول دیگر آنست که عمر از کلام بضعه خیر- البشر ممنوع و منزجر نشد و تشدید بیشتر از پیشتر نمود و کار بجای منکر رسانید چنانچه گذشت و السّلام.
و در روایت سلیم بن قیس الهلالی از سلمان فارسی رضی اللَّه عنه منقول و مرویست که چون در روز وفات سید البریة امت آن حضرت در سقیفه بنی ساعده مجتمع گشتند و در باب تعیین خلیفه بواسطه امت سخنان

بی‌پایان مذکور میکردند مرا از گفتار آن طایفه بی‌وقار اضطرار و حیرت بسیار روی داد چنانچه تاب آن نیاورده بخدمت امام الامة علی علیه السّلام و التحیه آمدم.
بعد از عرض فدویت و بندگی معروض رای فیض اقتضای آن ولی ایزد تعالی گردانیدم که یا امیر المؤمنین علیه السّلام اگر چه شما بموجب وصیت حضرت نبی الرحمه بتجهیز و غسل آن سرور اشتغال دارید اما مهاجر و انصار در فکر امر و کار دیگرند.
حضرت امیر المؤمنین علی علیه السّلام فرمود که چون رسول صلی اللّه علیه و آله و سلم وصیت نمود که بغیر من کسی دیگر متصدی غسل آن سید سرور نگردد لهذا من امر آن برگزیده ایزد مهیمن را بر خود فرض عین و عین فرض دانسته بآن مشغولم.
از حضرت امیر المؤمنین علی علیه السّلام منقول و مروی است که چون بغسل رسول ذو المنن مشغول گشتم همان که از غسل طرفی از اطراف آن زبده عشایر عبد مناف فارغ می‌شدم و قصد غسل طرف دیگر می‌نمودم آن شافع العصات فی المحشر بی‌آنکه کسی او را بپهلوی دیگر بگرداند آن حضرت بامداد جبرئیل بجانب دیگر محول می‌شد.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:323
(1) و نیز از حضرت ولی رب العزیز منقولست که من در هنگام وصیت سید الانام ازو استعلام نمودم که یا نبی الرحمة مرا در باب غسل شما که امداد و اعانت نماید حضرت خیر المرسلین فرمود که جبرئیل امین در غسل من ناصر و معین شما خواهد بود.
سلمان رضی اللّه عنه میفرماید که چون حضرت امیر المؤمنین از غسل سید النبیین فارغ شد مرا با ابا ذر و مقداد و حضرت فاطمه و حسن و حسین علیهم السّلام داخل بخانه‌ای که رسول عز و جل بود بواسطه نماز نبی حضرت بی‌نیاز طلب فرمود ما چون حاضر شدیم آن شحنة النجف در پیش ایستاد و ما در عقب صف بسته نماز بر حضرت رسول مهیمن کارساز گزاردیم.
عایشه در آن خانه بود لیکن او را از ما اصلا اطلاع و خبر نبود که جبرئیل امین الوحی ایزد داور بصر او را پوشانید و ما را از نظر او مخفی گردانید.
بعد از آن حیدر کرار ده نفر از مهاجر و انصار را بواسطه نماز آن بزرگوار داخل آن خانه گردانید، چون آن جماعت از نماز فارغ شدند ایضا ده ده و بیست بیست از اصحاب پیغمبر باذن آن ولی ایزد اکبر داخل آن محل گشته بعد از ادای نماز بر آن رسول لازم الاعزاز بیرون آمده جمعی دیگر برخصت امیر المؤمنین حیدر بادراک سعادت اداء نماز آن سرور مستسعد و مفتخر می‌شدند تا تمامی آن اصحاب و انصار با کمال طمأنینه و وقار نماز بر حضرت رسول مختار گزاردند.

از سلمان مروی و منقولست من در وقتی که حضرت امیر المؤمنین علی با اصحاب از نماز حضرت رسالتمآب فارغ گشتند بخدمت آن ولایتمآب آمدم آن حضرت را از حقیقت اجتماع اکثر بلکه تمامی امت در سقیفه بنی ساعده اعلام نمودم که آن طایفه بواسطه تعیین خلیفه بحضرت امت این اجتماع و حرکت کردند و شما بسعادت بغسل حضرت رسول مشغولید و قوم چنین و چنین میکنند.
الحال ابو بکر در منبر سید البشر است و به بیعت یک دست بهیچ احدی دست نمیدهد و راضی بآن نمیگردد و دیدم که از دست چپ و راست و خواست و ناخواست
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:324
از امت بیعت میگرفت.
(1) امیر المؤمنین حیدر گفت یا سلمان هیچ دانستی اول کسی که در منبر سید البشر بیعت بر ابی بکر کرد چه کس بود.
گفتم نه یا ولی اللّه اما در اظله بنی ساعده در هنگام مخاصمه اصحاب و انصار و سایر امت اول کسی که بر ابا بکر بیعت نمود بشیر بن سعد بود و بعد ازو ابو عبیدة بن الجراح و بعد از او عمر بن الخطاب و بعد از و سالم مولی حذیفه.
ولی ایزد منان گفت ای سلمان من ترا از این سؤال نکردم آیا ترا هیچ خبر و اطلاع نیست که در هنگامی که ابا بکر بر منبر صعود فرمود اول کسی که باو بیعت نمود که بود.
گفتم نه یا سرور لیکن پیشتر از همه شیخ پیر ردای بر دوش و عصای بدست که میان هر دو چشم او از سجاده کثیره پینه بسته بود بنظر این حقیر آمد ببالای منبر نزد ابا بکر آمده گریه کنان گفت:
الحمد للّه و المنه که از جهان نرفتم تا ترا درین مکان دیدم دست پیش آر تا با تو بیعت نمایم و خاطر خود را من جمیع الوجوه از تفرقه بیاسایم ابو بکر دست دراز کرد و از او بیعت باز گرفت بعد از آن آن شیخ از منبر بزیر آمده از مسجد بیرون رفت.
امیر المؤمنین علی علیه السّلام گفت ای سلمان هیچ دانستی که آن شیخ که بود گفت نه یا ولی اللّه اما مرا مکالمات آن پیر بغایت آزرده و دلگیر گردانید زیرا که از مقالات آن پیر نادان بین و عیان گردید که از موت رسول آخر الزمان مبتهج و شادمان باشد.
آن حضرت گفت ای سلمان آن شیطان بود مرا حضرت نبی الوری صلی اللّه علیه و آله و سلم از حقایق این احوال خبر داد گفت یا علی روزی که من ترا بحکم حضرت ایزد اکبر در خم غدیر بر امامت و ولایت مردم منصوب و منتظم گردانیدم ابلیس پرتلبیس با رؤسای اصحاب خسیس در آنجا حاضر شدند.

ابلیس روی بشیاطین و ابالسه آورده گفت ای یاران میدانید که من بشما و به نفسهای شما اولی‌ام پس از مخالفت امت؟؟؟ من احتراز لازم دانید و اطاعت فرامین مرا

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:325

شما ابالسه و شیاطین بر خود عین فرض و فرض عین شمرید الحال شما جمعی که در این مکان حاضرید باید که بشیاطین که غایب باشند اعلام و اعلان نمائید که بالتمام درین مقام حاضر شوند.

(1) ابالسه حسب الحکم شیطان متفرق گشتند و هرجا که ابلیس و شیطان که در جهان بود در نزد آن رئیس ظالمان حاضر گردانیدند.

ابلیس گفت ای ابالسه عداوت ما و شما بطوایف انسان ظاهر و عیان است پس سعی ما و شما در باب اغوای ایشان لازم و گمراه گردانیدن بنی نوع انسان از فروض متحتم است الحال عجیب مصیبتی پیش من آمد.

چه مرا امیدواری تمام بود بلکه بر خود قرار داده بودم که همگی این امت محمد را بعد از فوت ایشان از طریق فرمان ایزد منان گمراه و از مرحمت اللّٰه دور و گمراه گردانم الحال محمد امام بجهت امت خود معین گردانید.

اگر آن طایفه بعد از فوت پیغمبر خود اطاعت وصی او نمایند البته مغفور و مرحوم و از شر جمیع ابالسه معصومند زیرا که آن امام در دنیا هادی انام و در عقبی شافع ایشان بالتمام خواهد بود.

مرا ازین کار بغایت اندوه و آزار است بجهت آنکه هر گاه امت محمد بعد از فوت او ملجا و پناه و فریادرس خود و دادخواه، آن ولی اللّٰه و وصی رسول اللّٰه را دانند کار و سعی ما و شما در باب اغوا و اضلال این امت بی‌فایده و تباه است و دست تسلط غوایت ما بدامن عصمت این طایفه کوتاه و هرگز مرا در باب اضلال آدمیان زیاده ازین زمان اندوه و حرمان عاید نشد.

چون سخن باین مقام رسانید با کمال حزن و الم از پیش ابالسه روی بعالم نهاد.

ای سلمان مرا حضرت رسول ایزد منان از تمامی حقیقت این امر خبر داد بعد از آن فرمود که یا علی چون من قاصد بارگاه حضرت اللّٰه گردم این امت با تو مخالفت نمایند و بعد از مخاصمه بحق و حجت تو در اظله بنی ساعده اجتماع فرمایند و بعد از

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:326

قیل و قال بابی بکر بیعت کنند.

(1) پس از آن اهل نفاق با یک دگر به مسجد من آیند و ابو بکر ببالای منبرم برآید در همان ساعت ابلیس بی‌سعادت بصورت شیخ کبیر اظهار بشاشت و سرور و بهجت و مسرت موفور نموده بر ابی بکر بیعت نماید و چنین و چنین گوید پس از آن شیطان با سایر ابالسه اظهار بسیار

بهجت و شادمانی نمایند و از آن مجمع بیرون روند.
ای سلمان باید که اعتقاد شما چنان باشد چون این طایفه تا با ما مخالفت و عصیان ظاهر کردند لهذا شیطان بر ایشان مسلط گشته و باغوای او این جماعت از دین برگشته‌اند.
هر گاه این طایفه ترک اطاعت و حکم کسی که ایزد اقدس امر بمتابعت آن نبی مقدس کرده باشد نمایند من با آنها چه توانم کرد مع هذا رسول مجتبی مکرر ایشان را باطاعت و متابعت من مامور گردانید و آن جماعت ترک قول و پیمانی که با حضرت نبی الرحمة کرده‌اند نمودند بناء علیه مرا درین امر تأنی و صبر اولی و سزاوارتر است.
سلمان گوید که امیر المؤمنین علی علیه السّلام بعد از اتمام کلام مراجعت بمسکن و مقام خود نمود و چون شب درآمد آن امام المتقین فاطمه بنت سید المرسلین را سوار گردانید و دست حسنین را گرفته بخانه‌های اهل بدر از انصار و مهاجر آمد و بجهت اتمام حجت ایشان را بامداد و نصرت خویش خواند.
هیچ احدی اجابت کلام و نصرت آن امام الانام ننمود مگر چهل و چهار نفر از انصار و مهاجر سید البشر.
چون امیر المؤمنین حیدر حال بدان منوال مشاهده نمود فرمود ای یاران اگر بر قول خود صادق باشید علی الصباح سر تراشیده با شمشیر و سلاح بواسطه رستگاری آخرت و فلاح و فوز بثواب و نجاح بقصد جهاد ارباب الفساد هر یک از منزل و آرامگاه خود روی براه آرید بلکه بیعت بر مبایعت یک دیگر بفوت و تابعیت تجرع کاس موت بقضا و
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:327
مشیت حی الذی لا ینام و لا یموت نموده از خانها برآئید.
(1) چون روز دیگر تباشیر صبح انوار از هجوم اشعه خور طیلسان زرد وز مطبق فلک معلق بر حواشی افق از جیب تا دامن چاک و شق نموده خورشید بغیر ریا و شید بدرخشید و سر مکلل بدرّ و جواهر از مشرق بدر کرد آن ولی ایزد معبود بمکان معهود چون سرو خوش‌اندام و تذرو نیک‌فام بهمان محل و مقام جلوه نمود و هر چند انتظار بیشتر بجهت قدوم و حضور آن چهل و چهار نفر کشید اثری از آن جماعت ظاهر نگردید الا چهار نفر سلمان و مقداد و ابو ذر و زبیر دیگری در آن مکان حاضر نشدند.
راوی گوید که من از سلمان پرسیدم که آیا همین چهار نفر اتفاق بحضرت امیر المؤمنین حیدر کرده‌اند و سایر مردم از آن امام الامم برگشته شیوه تمرد برداشتند.
سلمان گفت بلی در آن روز بغیر من و زبیر بن العوام و مقداد و ابا ذر کسی دیگر اتفاق بآن سرور نکرد.
و چون شب دوم شد کرة ثانیه آن ولی ایزد کار ساز باز بمنزل آن مردم

آمده ایشان را بر وفای عهد خود و نصرت خویش قسم داد تمامی آن مردم قسم یاد نمودند که علی الصباح بامداد فالق الاصباح بخدمت شما میرسیم بهر چه مامور گردیم معمول گردانیم.
روز دیگر بعد از طلوع خسرو خاور آن سرور بواسطه حضور و اجتماع جمعی معهود منتظر بود تا آنکه آفتاب عالمتاب بوسط النهار رسید اثری از آن جماعت ظاهر نشد و بغیر ما چهار کس هیچ متنفس بخدمت آن ولی ایزد مقدس معزز و اقدس مشرف نگشت چون شب سیم شد باز آن ولی حضرت بی‌نیاز بخانهای اصحاب و مهاجر که پیشتر عهد و بیعت بآن سرور کرده بودند رفت و از آن جماعت عهد و پیمان بر ابقای ایشان بر عهد و پیمان گرفت چون روز سیم شد حضرت امیر المؤمنین بر مکان معهود آمد امری از معاهدین در آن سرزمین ظاهر نشد تمامی آن مردم شیوه بی‌وفائی برداشتند
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:328
و هر یک ببهانه‌ای مختفی گشته قدم بیرون نگذاشتند.
(1) چون ولی بیچون معذرت ناتمام آن امت و قلت معین بلکه عدم امداد و نصرت جماعت اهل بدر بظاهر مشاهده و ملاحظه نمود مراجعت بکاشانه خود فرمود و بذریعه إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ و بموجب وصیت سید المرسلین پای مصابرت بدامن کشید و بگوشه وحدت مسکن گزیده روی بجمع قرآن آورده بتالیف آن مشغول گردید.
و آن یگانه گوهر ولایت از خانه پای بیرون ننهادی تا آنکه تمامی آیات با برکات سبحانی و کلمات صدق سمات قرآنی را بنوعی که نزد خدای عز و جل منزل شد از ناسخ و منسوخ مکتوب گردانیده جمع فرمود.
مروی است که روزی در اثنای شغل آن سرور ابا بکر شخصی بخدمت آن ولی عز و جل مرسل گردانید و آن حضرت را به بیعت خود دلالت کرد امیر المؤمنین علی علیه السّلام رسول را بنزد او پیغام داد که من بجمع و تألیف آیات کلام مهیمن مشغولم و سوگند غلاظ و شداد بحضرت خلاق العباد یاد کردم که تا جمع آیات کلام ایزد علام بانجام و انصرام نرسانم بجهة شغل دیگر ردا برندارم و پای از خانه بیرون نگذارم مگر بواسطه نماز و بندگی واهب کارساز.
چون از جمع و تألیف قرآن بپردازم و بامداد قادر عالم از آن شغل، خود را فارغ سازم بعد از آن آنچه رضای حضرت ایزد منان بود بآن پردازم.
چون ولی واهب بیچون از آن شغل فراغت یافت با همان جامه و لباس که در ابتدای شروع تالیف ملبس بود پای سعادت و اقبال از سرای جنت مثال خود بیرون گذاشت در مسجد در محضری که ابا بکر و عمر و اکثر اصحاب حاضر بودند حاضر شد و بآواز بلند منادی نمود.
که ای معشر مردمان من در روز قبض رسول ذو المنن بغسل آن حضرت

مشغول شدم و بعد از تجهیز و تکفین و نماز و تدفین شروع در جمع و تالیف قرآن عزیز اللطیف نمودم در همین جامه که در بدن دارم و تا حال این جامه از بدن بیرون نکردم.

(1) و هیچ آیه از کلام حضرت ذو الجلال نبی ایزد متعال ارسال نیافت الا آنکه من آن را در قرآن درآورده جمع کردم و تمامی آیات قرآن را بر حضرت نبی العدنانی خواندم و حرفا بحرف بر آن نبی الاشرف گذرانیدم و آن نبی ایزد کبیر تاویل و تفسیر هر آیه آن را بمن تعلیم داد و مرا بولایت و امامت امت معین و سرفراز نمود.

چون امیر المؤمنین علی علیه السّلام کلام صدق التیام خود بانصرام رسانید از آن مقام بمنزل خود مراجعت فرمود و چون عمر استماع سخنان آن امام الانس و الجان نمود گفت ای ابی بکر ترا ناچار اخذ بیعت از علی علیه السّلام لازم است زیرا که تا از علی بیعت نگیریم در نظر مردم بغایت حقیریم کسی به نزد علی فرست تا آید بتو بیعت نماید تا ما را جمعیت خاطر بهم رسد و از شر علی ایمن گردیم.

ابو بکر بمجرد استماع قول عمر کسی بنزد امیر المؤمنین حیدر فرستاد که خلیفه رسول خدای تعالی را اجابت نمای و بزودی نزد من آمده بیعت فرمای.

چون رسول ابا بکر بنزد آن سرور آمده پیغام گذارد حضرت امیر المؤمنین گفت برو و به ابو بکر بگوی که بسیار بسیار زود تو ای ابی بکر نسبت دروغ بیفروغ بحضرت نبی ایزد معبود دادی.

ای مخبر، ابو بکر و اصحاب یکسر میدانند که واهب اکبر و پیغمبر بغیر من خلیفه بجهت اهل زمین معین و مقرر نکردند مراجعت نمای و ابو بکر را بحقیقت این خبر آگاه و متذکر گردان.

مخبر ابو بکر پیغام علی علیه السّلام گذارد و او را بحقایق سخنان صدق نشان آگاهی داد.

ابو بکر گفت الحال برو و به علی بگوی که سخن امیر المؤمنین ابی بکر را اجابت کن.

چون رسول کرة ثانیه پیغام ابو بکر بخدمت آن امام الانام علیه التحیة و السّلام گذرانید آن ولی اللّه گفت:

(1) سبحان اللّه و اللّه بخدای عالم قسم است که مدت بسیار از روزی که سید النبی المختار مرا بامارت مؤمنان معین فرمود منقضی و متمادی نگردید و ابا بکر خود بحقیقت این امر مطلع و باخبر است و میدانید که الیوم بموجب خطاب مستطاب حضرت نبوت مآب هیچ احدی از مهاجر و انصار بغیر من باین اسم لایق و سزاوار نیست و حضرت پیغمبر در آن

روزی که مرا باین نام مفتخر و سرافراز گردانید ابا بکر را امر نمود که سابع هفت نفر باشد در سلام و تحیت من بامارت مؤمنان جن و بشر.
در آن روز ابا بکر و عمر هر دو از حضرت پیغمبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم پرسیدند که ای سید سرور این حکم و امر از خدای اکبر و از حضرت پیغمبر است.
نبی المحمود فرمود که بلی حقا این حکم خدای تعالی و رسول مجتبی است و جبرئیل علیه السّلام از حضرت رب جلیل این پیغام بما گذرانید که ایزد علام بعد از سلام بشما اعلان و اعلام میگرداند و میگوید که بجمیع خلقان بگوئید که:
علی امیر المؤمنین و سید مسلمانان و صاحب لوا و علم جماعت سفید رویان است و حضرت واحد کریم در روز حساب و نعیم علی را بر پل صراط مستقیم و ممکن گرداند تا اولیای خود را داخل جنان و اعدای خود را داخل نیران سازد.
رسول ابا بکر بعد از مراجعت از خدمت امیر المؤمنین حیدر او را بحقایق آنچه از آن ولی ایزد اکبر استماع نمود مخبر گردانید.
ابا بکر بعد از استماع کلام و پیغام علی علیه السّلام در آن روز دیگر جرات در ارسال رسول و پیغام بخدمت آن امام الانام ننمود.
لیک چون روز بآخر رسید و خورشید شرق و غرب بواسطه هجوم سپاه ظلام شب بزاویه شبستان مغرب مختفی گردید و نور روز بغابت نشست و شب بسر دست آمد حیدر کرار بضعة النبی المختار را بر حمار خاص خود که دلدل یا چهار پای دیگر باشد سوار گردانیده بواسطه اتمام حجت بر مهاجر و انصار بر در خانه هر یک از آن اصحاب رسول مجید گردید و جمیع ایشان را بنصرت و معاونت و امداد و معاضدت
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:331
خود طلبید.
(1) ولی از تمامی ایشان بحسب قول و فعل استماع و استشمام بوی نصرت و مروت ننمود الا چهار نفر که آماده خدمت آن سرور گشتیم.
چون آن حضرت حال بدان منوال دید و دانست که هیچ کس نصرت و یاری آن ولی ایزد اقدس نمیکند بلکه همگی مردمان در پی خذلان ایشان‌اند و تمامی مهاجر و انصار بسر ابا بکر اجتماع کردند و کمال سعی در نصرت و امداد و در تعظیم و استمداد او دارند و اصلا توجه اقبال بمعاونت آن ولی ایزد متعال نمی‌آرند بخانه خود نشست و از اختلاط اهل شقاق و نفاق پای بدامن صبر کشیده و توکل بحضرت عز و جل نمود.
چون بعمر رسید که امیر المؤمنین شب تردد بسیار بدر خانه مهاجر و انصار نموده و کسی نصرت و امداد او ننمود بنزد ابا بکر رفت و گفت ترا چه مانعست از آنکه کسی بنزد علی فرستی و ازو بیعت بستانی.

زیرا که هیچ کس نماند که با تو بیعت نکرد بغیر علی و آن چهار نفر البته کمال سعی در باب بیعت علی و آن چهار نفر نمای و در آن تاخیر مفرمای.
عمر این سخن در مجمع و محضری که اصحاب پیغمبر از انصار و مهاجر در آنجا حاضر بودند مکرر مذکور کرد لیک چون از آن دو نفر ابو بکر ارق و ارفق از دیگر و آن دیگر اغلظ و اشق از ابا بکر بود چه آن دیگر بغایت غلیظ و جافی و مغتاظ غیر معافی بود تاخیر می‌نمود.
چون ابا بکر سعی عمر را در باب اخذ بیعت از علی بسیار بسیار از سعی خود بیش و از سایر مهاجر و انصار و قریش دید گفت ای عمر علی بغایت تند و غضبناک است کرا بنزد او فرستیم که با او گفت و شنود از روی حجت و الزام نماید و بضرورت لجاجت و ابرام نموده قهرا و جبرا بنزد ما حاضر فرماید.
عمر گفت قنفذ را باین خدمت مخصوص گردانید که او البته علی را کیف ما کان
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:332
بخدمت تو حاضر گرداند.
(1) قنفذ مردی از خلفای بنی تمیم و بغایت غلیظ و درشت و بی‌نهایت جافی و زشت بود.
ابا بکر او را بنزد خود خوانده و بنوازشات موعود مستظهر فرمود و جمعی کثیر را بامداد و معاونت او معین و مقرر نمود و گفت باید که بنزد علی علیه السّلام روی و او را خواهی نخواهی نزد من آری و او را بجواب و سؤال نگذاری.
قنفذ قبول انفاذ امر ابا بکر نمود با جمعی بسیار روی بخانه آن امام الابرار آورده چون بدر خانه علی (ع) رسید طلب اذن دخول خانه زوج بتول نمود.
حضرت امیر المؤمنین او را ماذون ننمود و رخصت دریافت شرف خدمت کثیر المنفعت نیافت و هر چند سعی در آن باب و شتاب بیشتر نمود اثر آن کمتر یافت.
قنفذ چون حال بدین منوال مشاهده نمود مراجعت بنزد ابا بکر نمود در هنگامی که او و عمر هر دو در مسجد سید البشر حاضر بودند و در حوالی ایشان خلقی بسیار از مهاجر و انصار نشسته جمعی کثیر از حرکت قنفذ و ایشان مبتهج و شادمان و قلیلی متحیر و گریان قنفذ با سایر حضار که بر سر خانه آن یگانه گوهر ولایت رفته بودند گفتند که علی ما را رخصت ملاقات و اذن دخول سرای و مکالمات نداد.
فی الفور عمر از روی غضب و شتاب گفت برگردید و چون بحوالی خانه علی رسیدید خواه اذن دهد خواه ندهد بخانه درآئید اگر آید و اگر نیاید جبرا و قهرا او را حاضر گردانید.
قنفذ با جمع سابق و گروهی دیگر از عسکر که بایشان بحکم ابا بکر و عمر

ملحق شده بودند بدر خانه حضرت امیر المؤمنین حیدر آمده رخصت اذن دخول عتبه طلب کردند مرخص نشدند.
چون حال چنان دیدند شروع در کلمات لا یعنی و تشدد بیشتر از پیشتر نمودند.
بضعة رسول الثقلین بعد از استماع آن اقوال و مشاهده احوال بعقب در آمد
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:333
و آن جماعت را از حرکات ناپسند و کلام ناخوش منع نمود و گفت ای قوم اگر شما بغیر اذن ما درآئید من تخریج شما کنم و شکایت بخدای تبارک و تعالی و رسول مجتبی نمایم.
(1) برگردید زیاده ازین آزار ما اهل بیت رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله و سلم ندهید و از سخط الهی و ایذای حضرت رسالت پناهی بیندیشید.
قنفذ چون این کلمات از آن سیده بنت سید کائنات استماع نمود خود بدر خانه متمکن گردید اما باقی لشکر مراجعت بنزد ابا بکر نمودند و گفتند که فاطمه بنت سید البشر بعقب در آمد و چنین و چنین گفت و نیز فرمود که اگر شما بغیر اذن من بخانه من درآئید تخریج شما نمایم و شکایت شما بحضرت ایزد جبار و رسول مختار کنم.
عمر چون این سخن بشنید بسیار بسیار در غصه و غضب شد و بغایت بخود پیچید و گفت ما را بزنان و زنان را با ما چکار فی الفور برخاست و گفت بغیر خلیفه رسول خدای تعالی و چند نفر از رؤسای عرب هر که باشد رفاقت من نماید و بدر خانه علی آید من تا علی را حاضر نگردانم برنگردم و یا خانه علی را با هر که دروست بآتش بسوزانم.
بعد از آن عمر خود پشته هیزم بدوش برداشت و گفت هر که رفیق منست پشته هیزم بردارد.
بموجب امر عمر تمامی لشکر از انصار و مهاجر با پشته‌های هیزم بدر خانه فاطمه بنت خیر البشر حاضر گشتند بلکه سایر الناس از طایفه مهاجر و انصار مقداری هیزم همراه برداشتند و خرمنهای هیزم بر اطراف و جوانب خانه فاطمه بنت نبی الواهب انباشتند.
آنگاه عمر آواز بلند گردانید بنوعی که بسمع اشرف شاه نجف رسانید که یا علی بشتاب بخدمت خلیفه رسول خدای و باو بیعت نمای و اللّٰه بخدای عالم قسم است که اگر مسارعت و شتاب درین باب ننمائی ترا با هر که درین خانه است اخراج نمایم و بخدمت خلیفه روانه فرمایم و الا بخانه تو آتش اندازم و هر که دروست با خاکستر
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:334
یکسان سازم.
(1) در آن خانه امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین بودند.

چون کلمات عمر بسمع امیر المؤمنین حیدر رسید بغایت خشمناک گردید خواست دست بقایمه ذو الفقار کرده بیرون آید و دفع منافقین و جماعت اشرار نماید در آن وقت وصیت حضرت خیر البریة بخاطر رسید بناء علیه در همان مکان مقر و مستقر گردید.
لیک عمر چون بر سطوت و باس آن سرور مطلع و باخبر بود خایف گشته بقنفذ مقرر کرد که اگر ابو الحسن بیرون آید او را برداشته بمسجد بنزد خلیفه رسول حاضر گردان و اگر بطوع و رغبت بیرون نیاید باید که بغلبگی لشکر و لجاج او را از خانه اخراج نمائی و اگر از روی شدت و قهر نیز اخراج او ممکن و میسر نباشد خانه او را آتش اندازید و هر چه دروست بسوزانید.
عمر بعد از اتمام امر مراجعت بمسجد بنزد ابا بکر نمود.
بعد از آن قنفذ هر چند از روی شدت رخصت دخول سرای امام الوری طلبید ماذون نشده شروع در اقتحام و تهتک نمود و باتفاق رفقای خود در خانه علی علیه السّلام را از پاشنه برداشتند و با شمشیرهای برهنه و باقی آلات حرب و نیزه بر سر آن حضرت ریختند.
چون ولی الرحمن حال بدانسان دید دست بقایمه شمشیر کرد لشکر اطراف و جوانب آن سرور را فرو گرفتند لیکن چون آن امام العباد بموجب وصیت نبی الامجاد در آن حال مأمور بجهاد اهل فساد نبود صبر در آن باب نمود و دست از جنگ بداشت.
آن جماعت بعد از آنکه خاطر خود جمع نمودند که علی (ع) با ایشان قتال و جدال نمی‌نماید دلیر گشته پیش آمدند و هجوم و ازدحام نموده شمشیر آن حضرت را شکستند و بریسمان آن ولی ایزد منان را بستند و طناب در گردن آن سرور زمن انداختند و خواستند
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:335
که آن حضرت را بمسجد پیغمبر نزد ابا بکر برند.
(1) حضرت فاطمه بنت سید البشر چون حال ابن عم و شوهر بدان منوال مشاهده نمود در آن باب بیتاب گشته میان شوهر و آن جمع یکسر حائل میگردید و نمی‌گذاشت که حضرت ابو الحسن را از خانه بیرون برند.
چون قریب بدر خانه رسیدند و خواستند که آن حضرت را کشان کشان از عتبه خانه بیرون برند حضرت فاطمه (ع) ممانعت می‌نمود و بهیچ وجه من الوجوه دست از آن حضرت برنمیداشت.
قنفذ تازیانه بر بازوی مبارک آن بضعه خیر البریة زد بنوعی که آن محل ضرب مثل دملوج و دنبل گردید و اثر آن ضرب مانند نشان و داغ بر بازوی آن ساجده باقی ماند مع هذا دست از شوهر خود برنمیداشت.
چون آن جماعت در آن امر متحیر ماندند در ساعت حقیقت حال بابا بکر رساندند که فاطمه بهیچ نوع دست از علی برنمی‌دارد و نمی‌گذارد که ما

او را بمسجد حاضر گردانیم ابا بکر به قنفذ پیغام داد که فاطمه را بزنید و او را از پیش علی دور کنید و علی را بنزد من آرید.
اهل نفاق چون این سخن از ابا بکر شنیدند یک بار اتفاق نموده هجوم آوردند و خواستند که دست فاطمه را از دامن علی دور گردانند حضرت فاطمه بیکدست دامن علی محکم گرفت و دست دیگر خود بعتبه باب مضبوط گردانید.
آن قوم ازدحام و هجوم آورده آن مطیعه رب العزت را در عضادت باب فشارش بی‌حساب دادند تا آنکه آن بضعه رسالتمآب تاب آن الم بیتاب نیاورده بقوت تمام از حرکت و کثرت ازدحام آن لئام بر زمین افتاد.
یک ضلع از اضلاع آن بنت خیر الانام بشکست و حملی که در شکم آن سیده عالم بود ساقط گشت و از آن درد و الم آزار بسیار بسیار یافت و همیشه از آن کوفت صاحب فراش بود تا آنکه شهید گشته در جوار پدر بزرگوار خود فِی مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ
ترجمه و شرح الاحتجاج، ج1، ص: 336
مَلِیکٍ مُقْتَدِرٍ شتافت إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَیْهِ راجِعُونَ.
(1) چون حضرت فاطمه بیهوش افتاد امیر المؤمنین حیدر را بمسجد بنزد ابا بکر بردند در آن مجمع خالد بن الولید و ابو عبیدة بن الجراح و سالم و مغیرة بن شعبه و اسد بن حصین و بشیر بن سعد انصاری و باقی مهاجر و انصار حاضر بودند و سایر مردم در حوالی و جوانب ابی بکر مسلح گشته نشسته بودند.
عمر در آن دم شمشیر کشید و بر بالای سر علی علیه السّلام ایستاد و گفت ای ابو الحسن بیعت بخلیفه رسول خدای نمای.
حضرت امیر المؤمنین علی گفت و اللّٰه بخدای عالم قسم است که اگر شمشیر من بدست می‌آمد شما می‌دانید که هرگز شما و هیچ احدی را قدرت نبود که بنزد من آید یا بمن این نوع جرأت و گستاخی نماید.
و اللّٰه که من آنچه نهایت سعی بود در باب حجت قوم نمودم و در آن باب ملامت نفس خود نکنم چه مرا ناصر و معین در باب اجراء احکام شرع و آداب دین نبود.
اگر آن چهل نفر که با من بیعت و عهد کرده بودند اعانت و همراهی میکردند هر آینه من بشما مقاتله و مجادله میکردم و دمار از روزگار شما برمی‌آوردم.
صد هزار لعنت بر آن قوم بیمروت که با من بیعت کردند و الحال نقض عهد و بیعت و نکث پیمان و مبایعت کرده مرا مخذول و بی‌یار و بغیر نصیر و بی‌اختیار گذاشتند.
در آن حال عمر از روی تندی گفت ای ابو الحسن بیعت کن.
امیر المؤمنین علی علیه السّلام گفت اگر بیعت نکنم تو چه توانی کرد.

عمر گفت ترا در دنیا بعیش نگذارم بلکه در کمال ذلت و خواری بقتل آرم.
حضرت امیر المؤمنین علی گفت اگر مرا مقتول گردانی یکی از بندگان خدای تعالی و برادر رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلم را کشته باشی.
ابو بکر گفت اینکه تو بنده خدائی در آن شک نیست ما بزبان قائلیم لیکن آنکه

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:337

میگوئی من برادر رسولم لا نسلم.
(1) امیر المؤمنین گفت شما منکر مواخات من با رسول مهیمن میباشید.
ابو بکر گفت شما را هیچ گونه خویشی و علاقه و قرابتی بحضرت نبی الابطحی نیست و این کلام کذب التیام را سه مرتبه تکرار نمود.

[احتجاج علی (ع) در باره خلافت]

در آن هنگام آن امام الانام روی بسایر انصار و مهاجر آورده گفت ای اصحاب سید الابرار شما را بحضرت مهیمن غفار و برسول المختار قسم است که آیا شما در روز خم غدیر از حضرت سید البشیر و النذیر شنیدید یا نه که چنین و چنین گفت و در غزوه تبوک حضرت رسول با من مواخات نمود بلکه هر چه رسول مجید از حضرت واحد حمید در باب امر ولایت من مامور بود هیچ امر آن را باقی نگذاشت و تمامی حقایق آن را از روی اعلان و آشکارا بیان و اعلان و اظهار و عیان بشما و به سایر مردمان نمود یا نه.

همگی حضار یک بار گفتند نعم یا ابو الحسن در قول شما هیچ گونه خلاف و اعتساف نیست.

ابو بکر چون مشاهده آن نمود بغایت خایف و هراسان و مضطر و حیران گردید و ترسید که تمامی مردم بنصرت و یاری آن امام الامم روند و بقول و فعل او بگروند.

لهذا پیش دستی نمود و گفت یا ابو الحسن آنچه شما فرمودید همگی آن را بگوش شنیدیم و در دلهای خویش جای دادیم لیک ای علی ما در اول مراتب کمال و معرفت و حال شما از رسول ایزد متعال شنیدیم اما بعد از آن از حضرت شنیدیم که میفرمود که ما اهل بیت کرام نبوت ایزد علامیم ما را ملک کل مختار گردانید میان جمع دنیا و آخرت و اختیار یکی از آن، ما آخرت را برداشته دنیا را گذاشتیم.

خدای منان جمع نکند نبوت و خلافت را برای ما اهل بیت النبوة یعنی رتبه نبوت را بما مخصوص داشت و رتبه خلافت را بواسطه سایر امت گذاشت.

چون امیر المؤمنین حیدر علیه السّلام از ابا بکر استماع این حدیث موضوعه ببهتان

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:338

از لسان صدق لسان نبی الانس و الجان شنید فرمود که ای ابو بکر بغیر از شما هیچ احدی از اصحاب حضرت رسول ایزد تعالی درین معنی شهادت میدهند.

(1) فی الفور عمر گفت بلی آنچه خلیفه رسول خدای از لسان ایشان نقل و بیان نمود حق و صدق است زیرا که من نیز از حضرت رسول رب العزت شنیدم.

بعد از عمر ابو عبیدة بن الجراح و سالم مولی حذیفه و معاذ جبل هر سه گفتند که ما نیز شاهدیم آنچه خلیفه رسول فرمود ما نیز از حضرت رسول رب العزت شنیدیم.

در آن زمان امیر المؤمنین بایشان خطاب کرده گفت بسیار قصد بد و فعل ناروا است آنچه شما در خاطر فاتر و صحیفه ملعونه خود مذکور و مکتوب ساخته نگاهداشتید و با یک دیگر در سابق معاهده و مشارطه نمودید در حرم کعبه مکرمه که اگر خدای تعالی مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ را بمیراند یا بدست کسی مقتول گرداند شما از روی قهر و جبر امر ولایت و خلافت امت از اهل بیت آن سرور انتزاع نمائید.
الحال بآن عهد و پیمان که در میان یک دیگر مقرر کردید بعمل آوردید.
ابو بکر گفت ای ابو الحسن این خبر از کجا بشما رسید و صحبت این خبر بشما بچه وجه معلوم و ظاهر گردید ما را نیز بر حقایق این خبر مطلع و مخبر گردان و الا خبری که صدق آن بر شما ظاهر و عیان نباشد در امثال این محافل اعیان مذکور مگردان.
چون آن امام الانس و الجان از ابو بکر این سخنان استماع نمود گفت ای زبیر و سلمان و ای ابو ذر و تو ای مقداد شما را بحضرت ایزد تعالی و باسلام و ایمان قسم است آیا در خاطر دارید و از حضرت نبی المحمود استماع نمودید که روزی بمن خطاب مستطاب نموده گفت ای علی فلانی و فلانی تا آنکه تعداد پنج نفر فرمود که آن جماعت مکاتبات و مراسلات بیکدیگر ارسال داشته باهم معاهده و معاقده بآنچه من مذکور کردم نمودند که بعد از حضرت سید کاینات معمول گردانند.
هر چهار نفر گفتند بلی بار خدایا تو میدانی که چنین است که علی علیه السّلام میگوید و ما این کلمات از حضرت نبی البریات شنیدیم.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:339
(1) یا علی شما بعد از آن معروض رای فیض اقتضای سید الوری گردانیدید که پدر و مادرم فدای تو باد هر گاه صورت حال بدین نهج انصرام یابد و عهود و مواثیق آن جهال بدین منوال بانجام رسد مرا در آن حال بچه امر مامور میگردانی تا بآن توجه و اقبال نموده بعمل آرم.
رسول عز و جل فرمود که ای علی اگر در آن زمان انصار و اعوان یابی با اهل فساد جهاد کن تا آنکه تمامی آن جماعت را مقتول و نابود گردانی و اگر اعوان و انصار بواسطه جهاد و غزا با آن اشرار نیابی با آن طایفه بیعت نمای و محافظت خود و باقی پیروان و تبعه خود فرمای.
پس آنگاه آن ولی اللَّهِ روی بابا بکر و عمر و جمعی که در آن مجمع حاضر بودند آورده گفت و اللَّه اگر آن چهل نفر که با من بیعت کرده بودند بر قول و عهد خود وفا می‌کردند و بر شرط و اقرار خود مستقر می‌بودند هر آینه من اللَّه و فی اللَّه با شما اهل فساد غزا و جهاد می‌کردم و اللَّه که هیچ احدی از شما را عقب و نشان تا روز حساب و میزان نمیگذاشتم.
بعد از آن منادی نمود که ای یاران بیعت کنید که مقدمات ما و این قوم بعینه همان مقدمه هارون برادر موسی کلیم علیهٍ التحیة و التسلیم است با

قوم بنی اسرائیل در هنگامی که حضرت کلیم اللّه متوجه میقاتگاه حضرت اله که عبارت از طور سینا است می‌شد از قوم بیعت بجهة هارون گرفت و تاکید بسیار در باب وفای آن نمود.
حسب الامر آن نبی الاکرام قوم بنی اسرائیل بالتمام در حضور حضرت کلیم علیه التحیة و التسلیم مبایعت بهارون علیه السّلام نمودند و بر استمرار و استقرار بران عهد و پیمان کردند که در هیچ زمان مخالفت امر و نهی آن نبی ایزد منان نکنند و از ایشان برنگردند.
همان که موسی علیه التحیة و الثنا بطور سینا تشریف فرما شد سامری که موسی بن ظفر است چون در علم کیمیا و نجوم بلکه در اکثر علوم مهارت و وقوف تمام داشت از ذخایر قبطیان که بعد از غرق و هلاکت ایشان در دریای نیل بکناره آورده بود برداشت و
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:340
از طلای احمر بصورت گوساله پیکری ساخت.
(1) چون سامری اطلاع بخاک سم اسب جبرئیل علیه السّلام داشت که اگر اندکی از آن بر جمادی پاشند آن بزیور حیات ارجمند گردد لهذا آن مرتد بی‌باک پاره‌ای از آن خاک که با خود نگاه می‌داشت در جوف آن گوساله تیره مغاک ریخت.
فی الفور آن گوساله مصوری بسحر و فسون سامری بنطق آمد و گفت ای بنی اسرائیل خدای شما و موسی منم و این موسی بن ظفر پیغمبر و فرستاده منست بشما و بسایر برایا اطاعت امر و حکم او را لازم دانید و پای از خط امر و نهی او بیرون منهید.
قوم بنی اسرائیل بمجرد استماع قول و فسون سامری ملعون از طریق قویم شرع مستقیم موسی کلیم علیه التحیة و التسلیم پای بیرون گذاشته طریق گوساله‌پرستی برداشتند و خاک ذلت ارتداد بر دیده اعمال صواب و سداد خود انباشتند.
هر چند هارون علیه السّلام ایشان را از آن حرکت شنیع زجر و منع نمود مفید نشد.
این طایفه نیز بهمان طریق عهد و پیمان که رسول آخر الزمان در باب ولایت من از ایشان گرفته و آن را بنذر و سوگند مؤکد گردانید گذاشته راه مخالفت و شیوه عداوت برداشتند و بنوعی که بنی اسرائیل اراده قتل هارون (ع) که هادی و ناصح ایشان بود کردند این جماعت نیز حقی که حضرت ایزد خالق مرا لایق و مستحق آن دانسته بواسطه من معین و مقرر نمود و بحضرت نبی المحمود حکم و امر فرمود که حقایق آن را بجمیع برایا رساند و آن حضرت تبلیغ ولایت من به همگی مسلمین نمود و از ایشان بیعت گرفت در آن زمان عهد و شرط با رسول انس و جان نمودند که خلاف عهد و پیمان ظاهر و عیان نگردانند.

بعد از فوت آن حضرت او را بغیر تجهیز و تکفین گذاشتند و طریق خلاف برداشتند و حق مرا بمن نگذاشتند و بآن که بحقیقت امر مطلع و مخبر بودند در هنگامی که

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:341

طلب حق خود کردم از من شهود طلب کردند و چون شهود ادای شهادت کردند این طایفه قبول قول ایشان نکردند بلکه اراده قتل من و شهود از روی جحد و عنود نمودند چنان که بنی اسرائیل قصد قتل هارون (ع) کرده بودند.

(1) بعد از آنکه حضرت کلیم علیه التحیة و التسلیم از طور سینا مراجعت نمود و تغییر و تبدیل احوال و اوضاع بنی اسرائیل مشاهده نمود متحیر گردید و هارون را در معرض عتاب و خطاب آورده گفت:

ای هارون ترا چه بر این داشت که در هنگامی که ملاحظه مخالفت قوم و حرکت سامری شوم نمودی و دیدی که قوم طریق غوایت و راه ضلالت برداشتند این طایفه را تابع ما نگردانیدی و دست از ایشان برداشتی.

در آن وقت موسی بغایت غضبناک شد و ریش هرون (ع) بگرفت هارون علیه السّلام گفت «یَا بْنَ أُمَّ لا تَأْخُذْ بِلِحْیَتِی إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِی وَ کادُوا یَقْتُلُونَنِی» «1» در آن دم موسی علیه السّلام از برادر دست برداشت.

ای یاران حال ما بهمان نوع است بعد از آن تلاوت آیه مذکوره إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِی الآیة، نمود آنگاه دست ابا بکر گرفت و باو بیعت کرد که در خانه نشیند و دامن از اختلاط و صحبت خلایق فروچیند و السّلام.

اما آنچه خلاف در بعض نسخ معتبر بنظر مترجم احقر در باب بیعت علی بابی بکر رسید اینست. ترجمه و شرح الاحتجاج ج1 341 در بیان آنکه امیر المؤمنین حیدر علیه السلام هرگز به ابا بکر و غیره بیعت نکرد و پیوسته از ایشان آزرده بود بلکه در خطب و نماز هم حاضر نگردید ..... ص : 341
خ ابو جعفر القمی رضی اللّه عنه که از اعیان علمای شیعه اثنا عشریه

---

(1) سورة الاعراف: 150

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:342

است در کتاب بهجة المناهج و در بعض کتب دیگر از مصنفات خود نقل کرده که هرگز امیر المؤمنین علی علیه السّلام بیعت بابا بکر و عمر و عثمان نکرد و در عقب ایشان نماز نگزارد و چون آن جماعت وفات یافتند آن حضرت بنماز جنایز ایشان حاضر نشد و اگر بضرورت بجهت الزام خصم بمجلس ایشان رفتی سلام نکردی و اظهار عداوت از آن جماعت نمودی بلکه طعن و لعن فرمودی.
(1) چنانچه در دعا و خطب مذکور و در السنه عجم و عرب مشهور است.
و در بعض کتب سیر معتبر نیز مذکور است که چون عمر با لشکر بدر خانه حضرت فاطمه بنت خیر البشر رفت و هر چند سعی بیشتر نمود که امیر المؤمنین حیدر را بنزد ابا بکر برد میسر نشد آتش به آن هیزمها که خود با عسکر بر حوالی خانه فاطمه علیها صلوات الملک الاکبر حاضر کرده بودند زدند.
حضرت علی علیه السّلام چون حال بدان منوال دید بغایت متحیر گردید لا علاج بجهة منع و زجر ارباب نفاق و لجاج از خانه بیرون آمد.
مقارن آن حال چون پیشتر خبر تشدد ارباب تمرد بسمع عم آن حضرت عباس بن عبد المطلب رسیده بود او نیز بواسطه خاطر بنت خیر المرسلین بسرعت و استعجال تمام متوجه خانه اهل البیت (ع) شده بود.
چون آتش افروخته را مشاهده کرد بغایت الغایت آزرده و متحیر گردید و علی را در کمال حیرت و اضطرار دریافت.
گفت ای علی خاطر مبارک آزرده مدار و کار خود بحضرت ایزد غفار گذار زیرا که حضرت رسول مختار در ایام حیات با جمیع مهاجر و انصار رفع اذیت و دفع مضرت منافقین اشرار از خود و از اهل بیت آن بزرگوار نتوانست نمود الحال شما اراده مینمائید که تنهائی رفع ایذا و عنای این طایفه از خود نمائی.

یقین دان که این بهیچ وجه احتمال و امکان ندارد بیا تا باتفاق بنزد ارباب نفاق و شقاق رویم و بواسطه مصلحت وقت و عدم معنی و قلب نصرت با آن جماعت چند
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:343
روزی مدارا و مواسا نمای.
(1) چه بر ما و ایشان واضح و عیان است که امر ولایت و خلافت بموجب حکم حضرت رب العزت و وصیت نبی الرحمة بشما متعلق و مقرر است نهایت آنکه این جماعت بواسطه حب جاه و منصب دنیا این راه برداشتند چند روزی صبر نمای که آخر حق تو بتو عاید بحق خواهد شد.
آنگاه عباس رضی اللّه عنه دست آن ولی اللّه را گرفته بمسجد پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و سلم بمجمعی که ابا بکر و عمر و اکثر انصار و مهاجر در آنجا حاضر بودند حاضر شدند.
گفت ای ابا بکر و عمر شما را این همه سخت گیریها با اهل بیت خیر البشر و اظهار عداوت و مخالفت با این سلسله نیکو سیر از چه وجهست.
ایشان هر دو گفتند که ما را هیچ گونه بغض و عداوت با اهل بیت النبوة نیست نهایت آنکه چون اصحاب پیغمبر از انصار و مهاجر همگی بابا بکر بیعت کردند و بر خلافتش راضی شدند چه او شیخ مسن است و متحمل شداید آلام و ایذای ایام از سایر انام بیشتر می‌گردد باید که شما بنی هاشم خصوصا علی (ع) بر ابی بکر بیعت نمائید.
چون عباس رضی اللّه عنه دانست که آن جماعت بغیر بیعت از علی (ع) راضی و ساکت نمیگردند کرة ثانیه شروع در نصیحت آن ولی رب العزت نموده گفت ای فرزند غلظت و عداوت این امت بر ما و شما ظاهر است بیعت کن و ما و خود را از ضرر گزند این جمع ناپسند مستخلص گردان.
آنگاه دست علی (ع) را گرفته و در کف دست ابا بکر گذاشت امیر المؤمنین حیدر (ع) بی‌آنکه بیعت بر ابا بکر کند دست از دست ابا بکر کشید جمعی که دورتر بودند چون آن شیوه را ملاحظه کردند و از حقایق گفت و شنود واقف نبودند چنان گمان کردند که البته حیدر صفدر بر ابا بکر بیعت کرد و راضی بخلافت او گردید.
ابو بکر نیز به همین معنی راضی شد و سکوت علی (ع) را مغتنم دانست بعد از آن در میان مردم اشتهار یافت که حیدر کرار بیعت بر خلافت ابا بکر نمود.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:344
(1) و نیز سید المرتضی علم الهدی که این خطاب مستطاب هدایت انتساب را از ولایت مآب امیر المؤمنین علی علیه السّلام الملک الوهاب یافته و از اعیان افاضل سادات عظام و از اعلام عشایر حضرت امام الشهید ابی عبد اللّه الحسین (ع) است در کتاب فصول از مصنفات خویش

از شیخ الزکی التقی النقی مفید بن نعمان نقل می‌کند بعینه اینست که شیخ ایده اللّٰه تعالی میفرماید که دلیل بر اولویت و امامت علی (ع) آنست که آن حضرت علیه السّلام بعد از وفات سید البشر صلی اللّٰه علیه و آله بیعت بر خلافت ابی بکر ننمود.
چه اجماع امت و اتفاق جمیع اهل ملت است بر آنکه علی (ع) بعد از فوت النبی الابطحی از بیعت ابا بکر زمانی چند تاخیر نمود و در هنگامی که تمامی انصار و مهاجر در سقیفه بنی ساعده جمعیت بر خلافت ابا بکر نمودند آن حضرت بتجهیز و تکفین و تدفین حضرت سید المرسلین (ع) مشغول بود.
لیکن آن جماعت که قایلند بر عدم بیعت علی بر ابا بکر در روز بیعت سایر مهاجر و انصار گویند علی (ع) در روز جمعیت امت بر ابا بکر صدیق بیعت ننمود این طایفه چند گروهند.
برخی گویند که علی تا سه روز تاخیر در بیعت ابا بکر کرد و بعد از آن بیعت نمود و جمعی گویند که تا فاطمه بنت خیر البشر بعالم باقی سفر ننمود امیر المؤمنین حیدر بر ابا بکر بیعت نفرمود و گروهی گویند علی (ع) بعد از فوت سید البشر تا چهل روز بر ابا بکر بیعت نکرد و بعد از آن بیعت کرد.
و صنفی گویند که علی (ع) بعد از وفات فاطمه علیها سلام الملک الاکبر و انقضای شش ماه دیگر بر خلافت ابا بکر بیعت نمود و جمعی از محققین امامیه گویند که امیر المؤمنین حیدر هرگز یک ساعت بیعت بر ابا بکر ننمود.
پس اجماع امت است در آنکه علی (ع) تاخیر در بیعت ابا بکر نمود لیکن اختلاف کردند که علی (ع) ایامی که بیعت بر ابا بکر نکردند آیا چند یوم یا چند شهر بود بنوعی
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:345
که سمت تحریر یافت.
(1) اما ما میگوئیم که چون ثابت شد امیر المؤمنین حیدر چند روز تأخیر در بیعت ابا بکر نمود آیا تأخیر از علی علیه السّلام هدایت بود و ترک آن ضلالت تا آنکه بیعت ضلالت و ترک آن هدایت و صواب بود یا آنکه بیعت بر ابا بکر صواب و ترک آن نیز صواب بود یا آنکه بیعت بر ابا بکر خطا است و ترک آن نیز خطا بود.
اگر گویند که ترک بیعت ضلالت بود لازم آید که حضرت ولی اللّٰه که باتفاق خاص و عام خلیفه رسول خدای تعالی است گمراه بعد از آن شده باشد.
زیرا که آن حضرت ترک امر هدایت که برو واجب است که عبارت از بیعت ابا بکر است نمود و تارک هدایت واجبه و مرتکب ضلالت بی‌ریب و اشتباه غاوی و گمراهست.

و حال آنکه اجماع امت محمد است که بعد از وفات پیغمبر آخر الزمان از آن امام الانس و الجان ضلالت و عصیان در طول خلافت ابا بکر و عمر و عثمان بین و عیان نشد و همیشه بر نهج اسلام و ایمان و بر شیوه صدق و ایقان بود و لحظه‌ای بلکه بیک طرفة العین از ذکر حضرت رب العالمین و اطاعت سید المرسلین متقاعد نبود.
پس تأخیر آن سرور علیه السّلام از بیعت ابا بکر ضلالت نباشد و هر گاه عدم ضلالت آن صفدر بین و ظاهر شده باشد پس ترک بیعت ابا بکر از امیر المؤمنین حیدر هدایت باشد.
و اگر گویند بیعت بر ابا بکر صواب و ترکش بر صواب بود این نیز باطل است.
زیرا که حق را دو جهت مختلف و دو صفت متضاده جایز نیست چه در نزد ارباب فضل و حال اجتماع نقیضین و ارتفاع آن بر محال است و اگر تاخیر بیعت ابا بکر از علی علیه السّلام هدایت و صواب باشد و ترک بیعتش خطا و ضلال بود صدور آن امر از آن ولی رب غفور جایز و مشکور نیست.
زیرا که آن وصی حضرت رسول را عدول از ثواب بسوی خطا و از هدایت بسوی ضلالت و غوایت چگونه جایز و رخصت باشد.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:346
(1) لا سیما اجماع آن طایفه در باب آن ولایتمآب است که در آن ایام آن جماعت در ولایت و خلافت برو تقدم نمودند و دست آن حضرت را از حقی که بموجب نص قرآن و وصیت رسول آخر الزمان بایشان مقرر و عیان است کوتاه فرمودند اصلا در آن زمان از آن امام الامه عصیان و ضلالت بحیز ظهور ظاهر نشد.
و نیز محال است که بیعت بر ابی بکر خطا و ترک آن خطا باشد زیرا که اجماع بر بطلان این قول است چنانچه مذکور شد که اجتماع نقیضین محال است مع هذا قومی که با ما مخالفند در اکثر کتب خود نقل کرده‌اند که از روی عقل و حال هیچ گونه شبهه و اشکال نیست در آنکه معاشر الناس را از روی قیاس جایز و روا است که اختیار امام بجهت ارشاد خویش نمایند و هر کرا خواهند بخلافت بردارند تا در امور شرع و عرف رجوع باو آرند.
چون اختیار ثابت شد و نیز بظهور و وضوح رسید که جهت استحقاق امر خلافت و امامت که ظهور عدالت و نسب و علم و حسب و قدرت بر قیام امر خلافت امت و اجرای احکام شرع و ملت سید الانام است بر هیچ احدی مخفی و مستور نیست که این امور مذکور در ابی بکر در کمال وضوح و ظهور است و اختیار ابی بکر بواسطه این کار بغایت مستحسن و سزاوار است.
پس باعتقاد نواصب و آنچه طریق مذهب ایشان است چون در ابو بکر صفات مذکوره موجود است امام باشد هر که تأخیر در بیعت او نماید البته

مصیب نیست بلکه آن کس از هدایت ایزد اقدس و از رحمت او بی‌نصیب است.
خلاصه کلام آنکه مردم بعد از وفات سید عالم صلی اللّٰه علیه و آله و سلم از دو گروه بیرون نبودند.
گروه اول شیعه و ایشان قایلند بر آنکه امامت ابا بکر بنا بر نص ایزد داور و وصیت سید البشر که در باب امیر المؤمنین حیدر معین و مقرر است او را سزاوار و در خور نیست بلکه باطل و فاسد است.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:347
(1) گروه دوم جماعت ناصبه‌اند و ایشان قائل بر صحت خلافت ابا بکرند و میگویند که بر هر متفطن عارف و زیرک معارف هیچ شک و ریب و موهم خدعه و فریب نیست در صواب خلافت ابا بکر بجهت ثبوت صفات مستحقه خلافت درو بنوعی که مذکور شد.
پس هر که تأخیر در بیعت ابا بکر نماید خاطی بلکه عاصی باشد مگر آنکه تأخیر بواسطه اثبات دلیل و حجت آن یا بواسطه شبهه که متأخر را عارض شده باشد.
هر گاه چنین نباشد باعتقاد نواصب لازم آید که تأخیر از بیعت ابا بکر محض بجهت عناد و افساد باشد و بیقین باتفاق مسلمین از جمله متأخرین بیعت ابا بکر امیر المؤمنین حیدر علیه السّلام بود بلکه آن سرور بدلایل مذکوره معتبره هرگز بیعت بر ابی بکر ننمود.
هر گاه باعتقاد ایشان امیر المؤمنین حیدر علیه السّلام که ترک بیعت ابا بکر کرده ضال و کافر و معاند و مفسد نباشد و نواصب خود اجماع بر عدم ضلالت و غوایت آن حضرت در طول ایام خلافت یاران ثلثه کرده باشند لازم آید آن برگزیده ایزد داور پیوسته برفیعه ایمان و ایقان بوده بنا بر کلام مهیمن منان و احادیث رسول آخر الزمان مثل حکایت مشهوره خم غدیر و غیره و تا آن حضرت امام انس و جان و ولی ایزد دیان و وصی بلا فصل بنی العدنان باشد مدعی ولایت بغیر آن ولی اللّٰه، عاصی و گمراه و دور از مرحمت اله و محروم از شفاعت رسول اللّٰه باشد.
چون دلایل عدم بیعت امیر المؤمنین حیدر بر ابا بکر در کتب حدیث و سیر بغایت بسیار است لهذا مترجم را به بیان همین دو وجه اختصار است.
سلمان رضی اللّٰه عنه گوید که بعد از آن شخصی بزبیر گفت که چون امیر المؤمنین علی علیه السّلام که اشرف بنی هاشم است بیعت بخلیفه کرد تو نیز بیعت کن و مخالفت با اصحاب حضرت نبی الرحمة مکن.
اصلا زبیر توجه و اقبال بمقال آن ضال ننمود.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:348
(1) عمر چون ملاحظه نمود که زبیر بر تمرد و انکار و بر عدم بیعت ابا بکر و مخالف مهاجر و انصار مصر و برقرار است با خالد بن الولید و ابن شعبه

و جمع کثیر بر روی زبیر جستند و شمشیر او را از غلاف کشیده بر زمین زده بشکستند و او را بروی خاک انداختند و عمر بر سینه او متمکن شد.
زبیر در آن دم با کمال خشم و غم بعمر گفت یا ابن الصهاک الحبشیه و اللّٰه که اگر شمشیر من در دستم بودی ترا هرگز قدرت این حرکت و قوت این جرأت نبودی بلکه تو از زبیر مانند روباه از شیر گریختی و تو در معارک هزبران همیشه گریزان بوده آبروی خود میریختی.
جمیع مهاجر و انصار بعمر گفتند که دست از زبیر بردار و ای زبیر تو امثال این گفتار را وسیله شوکت و اقتدار مپندار و طریق مصادقت و دست مبایعت با ابا بکر بموافقت مهاجر و انصار پیش آر که اتفاق به از نفاق و موافقت به از مخالفت و الفت بهتر از کلفت است.
چون زبیر از یاران استماع این سخنان نمود و محیص و مفر بجز بیعت با ابا بکر ندید مکرها؟؟؟ بیعت کرد.
از سلمان رضی اللّٰه عنه مروی است که آن جمع شوم بعد از جمعیت خاطر از بیعت زبیر و اکثر قوم بر سر من هجوم آوردند و دست و پا و گردن مرا مانند سلعه و کالا در هم پیچیدند و بغایت از روی خشم محکم بستند چنانچه پنداشتم که تمامی اعضای مرا در هم شکستند.
در آن دم با کمال حیرت و الم و غصه و غم یکی از آن مردم دست مرا از بند گشود و گفت ای سلمان خواهی نخواهی بیعت باید نمود چه این حکایات و حرکات بهیچ وجه سود ندارد.
چون دانستم که آن مطیع رسول در آن باب صادق القول است من نیز کراهة در آن محضر بیعت بر ابا بکر کردم و بعد از من مقداد و ابا ذر و زبیر با کمال کراهت بیعت
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:349
بر ابا بکر کردند.
(1) خلاصه کلام آنکه در آن وقت بهیچ احدی از امامت سید البشر کراهت در بیعت ابا بکر نداشتند مگر حضرت امیر المؤمنین حیدر و چهار نفر دیگر و نیز از ما چهار نفر هیچ احدی در آن محضر از زبیر درشت گوی‌تر نبود.
چنانچه بعد از بیعت روی بعمر آورده گفت یا ابن الصهاک الحبشیه بخدای عالم قسم است که اگر این آزاد کرده‌های اعیان قریش ممد و معاون و خویش تو نمی‌بودند هرگز ترا قدرت سخن و تقدم بر من در هیچ محافل و مکمن نبودی خصوصا در وقتی که شمشیر من در دستم بودی.
زیرا که جبن و بد دلی و ترس و نامردی تو در حرب و ضرب و نجابت تو در نسب و حسب میان طوایف عجم و عرب منتشر و مشتهر است اما چون جماعتی یافتی که تقویت تو در هر امر می‌نمایند لهذا بقوت و اعانت آن جماعت حمله بر مردم عالم می‌آری و الا ترا چه یارای این جرات و چه قدرت این حرکت است.

عمر چون لوم زبیر و تقریع و تعییر زیاده از حد تقریر او استماع نمود بغایت آزرده و دلگیر گشته در غضب شد و گفت ای زبیر ترا چه قدرت ذکر نام صهاک است.
زبیر در ساعت با کمال مسارعت گفت که صحاک چه کس است که نام او نتوان برد بلکه ذکر اسم آن ناکس عیب آن کس است مع هذا کرا قدرت تنفس منع من است از تذکار و تکرار نام آن خاکسار.
چه آن ردیه امه حبشیه بود از جدم عبد المطلب که گاهی بمرعی غنم و بعیر در صحاری و جبال سر میکرد روزی نفیل جد تو در آن صحرا بعد از ادراک لقای او طفیلی او شد و بمضمون الجنس الی جنسه یمیل حبشیه نیز مایل نفیل گردید.
بیت
ذره‌ای کاندر همه ارض و سماست‌جنس خود را همچو کاه و کهربا است
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:350
(1) غرض بعد از تمتع از مواصلت یک دیگر حبشیه از جدت نفیل بارور گردید و بعد از تقضی مدت حمل بتولد خطاب پدرت دیده جدت را منور گردانید و از آن گرامی گوهر با حسب و نسب مانند تو اختری طالع شد.
چون جدم عبد المطلب بر حقیقت فعل شنیع جدت نفیل بی‌توقع مطلع گشت صهاک ناپاک را از سلک ممالیک خود اخراج نموده به نفیل بخشید و اکثر بلکه تمامی اولاد نفیل از آن حبشیه متولد گشتند.
هر گاه پدرت خطاب بغیر شبهه و ارتیاب مولی جد من باشد آیا ترا جایز و رخصت است که نسبت بولی نعمت خود این نوع حرکت از تو سانح و صادر و واضح و ظاهر گردد نهایت آنکه خطا در نسبت و اصل چون مستلزم خطا در قول و فعل است شما را معذور باید داشت.
زبیر چون کلام باین مقام رسانید عمر را مبهوت و ساکت گردانید.
ابو بکر بعد از مشاهده حیرت و اضطرار و ملاحظه غضب بسیار عمر میان زبیر و ایشان مصالحه نمود و طرفین را از گفتن کلمات درشت باز داشت و زبیر را به نصیحت و التماس بتذکار و تکرار آن سخنان نگذاشت.
سلیم بن قیس الهلالی رضی اللَّه عنه گوید که من بسلمان رضی اللَّه عنه گفتم عجب است از شما که در هنگام بیعت ابا بکر مکالمت ننمودی و او را بموجب ارتکاب افعال و اعمال دواعی هوس و خواهش نفس ضال او شست و شوی نفرمودی.
سلمان در جواب من در آن باب گفت که بتقصیر در آن مقدمه از خود راضی نبودم و هر چه گفتنی بود در بیان آن تساهل و تغافل از آن ننمودم چنانچه بعد از بیعت از روی کراهیت روی بارباب بدعت و ضلالت و اصحاب ظلم و غوایت آورده گفتم که امیدوارم که دنیا همیشه بر شما ناخوش و مقطوع و سرور و عیش خوش از شما مرفوع و منزوع باد.

ای ارباب بدعت هیچ میدانید که چه نوع توبیخ و ظلم و جور و ستم بر نفس
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:351
ظالم خود روا داشتید و سنت اولیتان و شعار پیشینیان خود را سنت دانسته شعار اسلام و سنت نبی الاکرام را گذاشته بلکه نسیا منسیا و خطا انگاشتید.

(1) چه سنت نبی الرحمة را از اصل آن استخراج و اهل آن صاحب اللواء و المعراج را از حق اخراج نمودید و خود را مالک تخت و تاج و دین خود را بغایت بی‌رونق و رواج گردانیدید.

عدول از عدل و انصاف نموده شیوه تمرد و اعتساف برداشتید.

عمر در آن حال با کمال حزن و ملال از روی مسارعت و غضبان گفت ای سلمان چون تو و صاحب بر خلیفه رسول صلی اللّٰه علیه و آله و سلم بیعت کرده و در تحت حکم ما و بسلسله مطیعین جانشین رسول ایزد تبارک و تعالی مرتبط و منخرط گشتید این زمان هر چه شما و ایشان را در خاطر خلجان نماید بیان کنید که از سخنان شما و ایشان هیچ نوع ضرر و نقصان بما لاحق و عیان نخواهد شد.

سلمان رضی اللّٰه عنه گوید که من بعد از استماع این سخنان گفتم ای عمر از کلام شما نقص عاید ما نگردد بدرستی و تحقیق من شهادت از روی صدق کما ینبغی و یلیق میدهم که من مکرر از لسان معجز نشان آن طوطی شکرخای «وَ ما یَنْطِقُ عَنِ الْهَوی إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْیٌ یُوحی» شنیدم در باب تو و صاحبت که بیعت بآن کردی میفرمود که گناه و عذاب این دو کس در روز حساب و پاداش هر کس نزد خدای تعالی و تقدس برابر گناه و عذاب همه کس از امت منست.

وای بر کسی که حال او در عقبی چنین و فعل و عملش بر خلاف حکم رب العالمین و مخالف امر سید المرسلین باشد و راضی بسنن اولیای هادین نباشد.

عمر گفت ای سلمان چون علی بیعت بخلیفه نبی نمود و تو بمآل خود موصول نشدی و بقرة العین خود که ولایت و خلافت علی بود قریر العین نگشتی لهذا در کمال حزن و اضطراری و چون حقیقت حال تو بر ما واضح و هویدا است لهذا تو در تذکار و تکرار امثال این کلام کذب آثار مختار بلکه معذوری.

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:352

(1) سلمان گوید که من بعمر گفتم چون شما مرا در بیان امر حق صادق و محق دانسته معذور داشتید من نیز در باب شما آنچه در بعض کتب سماوی که بانبیای ایزد تبارک و تعالی منزل گشته و آیه‌ای که بنام و نسب و صفوت ذات و حسب تو در آن مرقومه منزله آسمانی و مختومه مرسوله حضرت مهیمن سبحانی مزبور و مذکور است؛ بنظر این احقر درآمد بگویم.

در آنجا مرقوم است که در یک باب از ابواب جهنم پر شرر مکتوب و مستطر است که این باب مدخل سکنی و مقر عمر بن الخطاب است.
عمر گفت ای سلمان چون ترا در باب خاطر اهل بیت رسالتمآب که شما آنها را اله و ارباب خود فراگرفتید بغایت قلق و اضطراب است که چرا آن طایفه از ولایت سایر انام و اصحاب معزول و در حساب نباشند و باین واسطه آزرده و بیتابی باید که عزل آن جماعت را از خدای عز و جل دانی و هیچ احدی را در آن باب ارباب تعرض و غرض ندانی لیکن چون باعتقاد خود مغبونی و مغروری هر چه خواهی گوی.
سلمان گفت ای عمر تو گواه باش که آیه کلام اللَّه که من از حضرت رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله شنیدم که در حق تو نازل شده آن را بلا زیاده و نقصان بیان نمایم.
ای عمر در هنگامی که این آیه مبارکه کلام حضرت ایزد «فَيَوْمَئِذٍ لا يُعَذِّبُ عَذابَهُ أَحَدٌ وَ لا يُوثِقُ وَثاقَهُ أَحَدٌ» «1» منزل گشته من از رسول حضرت عز و جل پرسیدم این آیه در شأن که نازل شد.
رسول خالق الافلاک فرمود که این آیه منزل در حق ابن الصهاک است.
تفسیر و معنی آیه وافی هدایت آنکه در آن روز در جهنم که محل سکون اهل وزر و اثم است هیچ احدی از طوایف امم مستحق جهنم را عذاب و گرفتاری و ذلت و خواری بوسیله مزید جرایم و شرمساری مثل عذاب ما فوق الحد و الحساب عمر بن الخطاب و خاکساری و گرفتاری و شرمساری او در نزد ایزد باری تعالی نیست و هیچ احدی

---

(1) سورة الفجر: 26- 25

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:353

از طایفه اهل نفاق و غیره را وثاق در ضیق و تنگی و در ظلمت و تیرگی مثل وثاق آن رئیس اهل تمرد و شقاق نی چنانچه در تعبیر این آیه مهیمن سبحان بروایت سلمان رضی اللَّه عنه از حضرت نبی الانس و الجان بین و عیان است.
(1) عمر گفت سلمان ساکت شو و زیاده از این بوسیله تکرار بیان و تذکار سخنان ناملایم سبب پریشانی خاطر عاطر ارباب اسلام و ایمان مباش.
سلمان رضی اللَّه عنه گفت ای عمر از حضرت قادر عالم مترجی و امیدوارم که ترا از قول و فعل ناملایم ساکت و نادم و زبان هذیان گوی ترا ای غلام پسر ولد زنا کوتاه و دل ترا متصل مقرون به غم و الم گرداند.
از سلمان رضی اللَّه عنه مروی است که چون من کلام باین مقام رسانیدم حضرت امام الانام علی بن ابی طالب (ع) روی مبارک باین محب مستهام آورد و گفت:
ای سلمان سکوت از این سخنان درد مثال در این مکان بی‌شبهه و گمان

اولی و انسب، من بموجب حکم لازم الاذعان آن ولی ایزد منان ساکت از آن سخنان گشتم.
و اللّٰه بذات یکتائی بی‌همتائی قادر عالم قسم است که اگر آن امام الاعلم مرا به سکوت امر و حکم نکردی ساکت نشدمی و آنچه در باب تمرد ابا بکر و عمر از حضرت سید البشر شنیدم و بوسیله تعلیم آن سرور مطلع و باخبر گردیدم تمامی حقایق آن را بابا بکر و عمر مطلع و مخبر میگردانیدم.
لیکن چون عمر دید که من بموجب حکم ولی مهیمن ساکت گردیدم گفت ای سلمان هر گاه تو چنین مطیع و مسلم و منقاد امر و حکم علی علیه السّلام بودی بایستی که چنانچه ابا ذر و مقداد که مصاحب تواند و در هنگام بیعت ساکت بودند تو نیز از امثال این قیل و قال ساکت شده بیعت میکردی.
زیرا که دوستی با اهل بیت زیاده از مودت و محبت ایشان نسبت بسلسله پیغمبر
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:354
آخر الزمان نیست و نیز تعظیم تو نسبت بآن خاندان رتبه زیادتی و سمت ترقی از تعظیم ایشان نسبت بآن دودمان رفیع البنیان ندارد و اللّٰه که تو در صداقت و محبت اهل البیت زیاده از ایشان نیستی.
(1) ابو ذر گفت ای عمر تو ما را بمودت و محبت اهل البیت و تعظیم آن برگزیدگان ایزد منان سرزنش و ملامت و توبیخ و فضاحت مینمائی.
لعنت خدای تعالی و تقدس بر آن ناکس که مبغض آل رسول اقدس است و بر آن خارجی و بر آن اعیان خروج کرده که مردم را بر ارقاب ایشان حمل نمود بلکه اکثر طوایف امم سید عالم را بقهقری بر ادبار اصلی و بمذهب اولی مراجعت فرمود، باد.
عمر گفت آمین لعنت خدای بر ظالمان حق اهل بیت پیغمبر آخر الزمان باد لا و اللّٰه بخدای قادر عالم قسم است که اهل بیت النبوة را در ولایت و خلافت امت هیچ نوع حقی نیست بلکه ایشان و ما و شما و سایر مردمان در امر خلافت و ولایت خلقان یکسانیم.
ابو ذر گفت ای عمر هر گاه حقیقت امر باعتقاد شما بدین نهج مقرر باشد پس شما منازعه و مخاصمه با اهل بیت پیغمبر از سایر برایا بیشتر مینمائید و بغیر حجت و برهان تصرف در حقی که بحکم واهب سبحان و تبلیغ حضرت نبی الانس و الجان مقرر از برای ایشان است میفرمائید.
در آن زمان امیر المؤمنین علی علیه السّلام الملک المنان روی بعمر آورده گفت یا ابن الصهاک الحبشیه بقول تو ما را در امر ولایت امت هیچ حق نیست لیک تو و پسر آکلة الزیات مستحق ولایت و خلافت خلایقند صدق سخنان بی‌بنیان تو بر افراد بنی نوع انسان که بر صنعت اسلام و ایمان باقی باشند کالشمس فی رابعة النهار بین و آشکار است.

عمر گفت یا ابا الحسن بعد از بیعت شما بخلیفه رسول آخر الزمان از شما ذکر امثال این سخنان مرضی و مستحسن است و به هیچ احدی از اهل اسلام و ایمان انسب نیست زیرا که
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:355
عامه اصحاب از انصار و مهاجر بمصاحب من ابو بکر راضی گشتند گناه من در این باب چیست.
(1) حضرت امیر المؤمنین حیدر گفت ای عمر اگر چه تو و سایر انصار و مهاجر به غیر حق بخلافت ابا بکر راضی شده بیعت کردید اما خدای اکبر و رسول او سید البشر بغیر ولایت من بکسی دیگر راضی نیستند و این داوری میان ما و شما در روز حساب و جزا بنزد ایزد علام بفیصل انجام و انصرام خواهد رسید و شما را بنزد ایزد باری بوسیله ارتکاب این معصیت و گناهکاری بغیر خلود در نیران و شرمساری نیست.
بشارت باد تو و مصاحبت را با متابعان و اقویای شما بسخط خدای شدید العقاب و نکال و عذاب او در یوم الحساب.
ویلک ای پسر خطاب آیا میدانی از چه نوع امر مرضی عزیز وهاب و فعل صواب منتج اجر و ثواب خود را اخراج نموده مرتکب چه قسم فعل شنیع ناصواب و عمل بی‌توقیع غیر متاب گشته و جنایت خیانت بر نفس پرآز؟؟؟
و هوس خود و مصاحبت روا داشتید و مقر و مفر برای خود و ابا بکر در محشر بغیر طریق سعیر و سقر نگذاشتید.
ابا بکر بعد از استماع قول امیر المؤمنین حیدر روی بعمر آورده گفت ای عمر هر گاه ابو الحسن با ما درین وقت بطریق سایر امت متابعت و مبایعت نمود و ما را از غائله مکر و از خدعه شر خود ایمن گردانید من بعد او را مرنجانید و واگذارید تا هر چه خواهد گوید امیر- المؤمنین حیدر گفت ای ابا بکر من در مدت عمر خود غایل در هیچ کار حتی در یک امر نبودم.
سلمان رضی اللّٰه عنه گوید بعد از آن آن سرور روی بما چهار نفر آورده گفت ای سلمان و زبیر و ای مقداد و ابا ذر قسم بایزد عالم اکبر که من شما را متذکر گردانم بحقیقت فعل و امری که برای جماعت شما مخفی و و مستتر نیست.
آیا شما از حضرت سید المرسلین استماع نمودید که آن صادق امین روزی در حضور بعضی از ارباب دین میفرمود که تابوتی است از نار سجین که آن مقر و مکین دوازده نفر از آدمیین است شش نفر از اولین و شش نفر از آخرین.
و آن تابوت بامر عز و جل در چاهی مغفل است در قعر جهنم و بر رأس آن سنگی
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:356
است بغایت متانت و مستحکم.

(1) چون قهار عالم خواهد که حرارت نار اشد و افخم و احر و اعظم گردد مالک سقر مأمور بنقل آن حجر از قلیب گردد.
چون بحکم جبار بیچون آن صخره از آنجا منتزع و منقلع گردد تواتر شعلات نوایر ملتهب بنوعی از قعر آن جب مرتفع شود که توصیف شدت حرارت آن در حیز قدرت انسان کامل البیان نیست.
نار جهنم از شدت حرارت آن بنوعی متاذی و متالم گردد که الامان الامان گویان استعاذه و پناه بحضرت اله برد و گوید ای خالق حافظ عباد اللّٰه و ای نجات دهنده ارباب وزر و گناه مرا تاب شدت حرارت و توان مقاومت التهاب نوایر باحرقت این چاه بهیچ رو و راه نیست.
من در آن دم از حضرت خاتم الرسل صلی اللّٰه علیه و آله و سلم از سکنه تابوت مربوط بقعر چاه جهنم پرسیدم، در آن محل شما نیز در آن محفل جنت مثل آن رسول عز و جل حاضر بودید که نبی المحمود در جواب فرمود:
که شش نفر اولین از ساکنان آن تابوت سجین اول ایشان پسر آدم اب النبیین است که برادر خود را بجور و کین مقتول گردانید.
دوم فرعون که موسی کلیم اللّٰه علی نبینا و علیه التحیة و التسلیم را بسیار رنجانید.
سوم نمرود مردود است که در باب معبود بحضرت ابراهیم نبی منازعه بسیار نمود و آن حضرت را در آتش القا فرمود.
چهارم و پنجم دو مرد از بنی اسرائیل که هر دو احکام کتاب رب جلیل را تبدیل و سنت رسول خود را تحویل نمودند یکی از ایشان وسیله گمراهی یهودیان و دیگری باعث اضلال و روسیاهی نصرانیان گردیدند.
و ششم آن غاویان شیطان علیه اللعنة و النیران است.
و اما شش نفر آخرین.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:357
(1) اول ایشان دجال بدفعال و پنج نفر دیگر این جماعت اصحاب صحیفه‌اند.
ای برادر من این طایفه وخیم العاقبة در بغض و عداوت تو با یک دیگر معاهدت و معاقدت نموده بعد از شرط و پیمان صحیفه بجهة مزید تاکید و استقرار هر یک از منافقان صحیفه قلمی نمودند و بر ذیل حواشی و عنوان آن مهرها فرمودند و رسول انس و جان در حضور شما مرا اشاره به یکان یکان این متمرّدان نمود و گفت این و این و این است تا آنکه تعداد آن پنج نفر نمود و فرمود که ای علی این خارجیان بعد از من بر تو بیرون شوند.
سلمان گوید که من و زبیر و ابا ذر و مقداد هر چهار نفر چون این کلام بالتمام از حضرت سید البشر سابقا مکرر از لسان معجز نشان رسول ایزد منان شنیدیم گفتیم بی‌شبهه و ابرام این کلام رسول است و اصلا خلاف

درین قول نیست.
عثمان چون از حضار آن مکان بود از روی استفسار و اعلان گفت ای ابا ذر در نزد تو و یاران هیچ حدیث در باب من از حضرت رسول ذو المنن هست.
حضرت امام الانس و الجان فرمود که بلی من از رسول مهیمن شنیدم که ترا لعن فرمود و از هنگامی که ترا لعنت کرد تا زمانی که ازین جهان متوجه جنان گردید از لعن تو استغفار ننمود و این اشارت است بر اسائت حال و کثرت وزر و وبال تو در مآل.
عثمان بعد از استماع مقال علی علیه السّلام الملک المتعال در غضب شد و گفت ترا با من و مرا با تو چکارست لیکن ای ابو الحسن چنانچه تو مرا در ایام حیات رسول مهیمن بحال خود نمیگذاشتی الحال بعد از عهد رسول متعال همان شیوه و فعال خود برداشتی.
زبیر پیش از آنکه آن ولی رب قدیر او را مجاب از آن تقریر نماید و عثمان را بدلیل ساکت گرداند گفت بلکه چون بدی ذات تو بر همگان واضح و عیان است لهذا امیر المؤمنین حیدر نیز با تو در محل تعرض است.
اما در بیان احوال تو که از حضرت نبی ایزد متعال استماع نموده بعد از آنکه از او استعلام نمائید علی را چه گناهست لیکن من امیدوارم که پروردگار عالم بینی ترا
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:358
بر زمین مالد تا ترا از این نخوت و تجبر بیرون آرد.
(1) عثمان گفت بخدای عالم قسم است که من از حضرت رسول صلی اللّٰه علیه و آله شنیدم که می‌فرمودند زبیر بعد از ارتداد از اسلام مقتول خواهد شد.
از سلمان مرویست که من بعد از استماع قول عثمان بجانب امام الانس و الجان نگران گشتم تا آن حضرت در این باب چه بیان نماید چون ولی بیچون مطلب مرا بعلم لدنی تفرس نمود چنان که میان من و آن حضرت معلوم بود.
فرمود که عثمان درین بیان صادق است زیرا که زبیر بعد از انقضای ایام خلافت عثمان با من بیعت کند و بعد از مدت قلیل تبدیل آن نماید و مرتد گردد و در همان ایام ارتداد از اسلام بواسطه آرزو و هوس خلافت که در خاطر او مستقر است بقتل رسد و بخواهش نفس و مطلب و هوس خود نرسد.
سلیم رضی اللّٰه عنه گوید در آن زمان امیر مؤمنان روی مبارک بسلمان آورده گفت ای سلمان یقین دان که این قوم بالتمام بعد از وفات سید الانام مرتد گشتند و از دین و آئین اسلام برگشتند الا آنکه حضرت ایزد علام او را بمحبت آل محمد علیهم السّلام نگهدارد.
ای سلمان مقدمات ما و این منافقان بعینه همان مقدمات هارون و قوم

بنی اسرائیل است که بعد از غیبت موسی علیه السّلام چنانچه آن طایفه تابع سامری گشته شیوه گوساله‌پرستی برداشتند و هرون (ع) و عهدی که موسی کلیم در باره آن نبی لازم التکریم کرده بودند نسیا منسیا انگاشتند.
این قوم بعد از غیبت رسول رب العزیز عهد و شرطی که با آن حضرت در باب ولایت و امامت من که بحکم حضرت مهیمن این طایفه کرده بودند گذاشتند و بر وفق خواهش نفس و دواعی از خواهش خود کسی را بواسطه امارت خود برداشتند و این جماعت بسنت آن امت اقتداء نمودند.
من از حضرت رسول مجید شنیدم که میفرمودند این قوم بعد از من تبدیل دین و آئین خود بسنت بنی اسرائیل نمایند قدوه بقدوه و نعل به نعل و شبر به شبر و ذراع
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:359
به ذراع.
(1) از امام الامین الناطق جعفر بن محمد الصادق علیه سلام اللّه الخالق مروی و منقول است که در هنگامی که عمر با جمع کثیر از اهل عدوان و شر بدر دولت‌سرای امیر المؤمنین حیدر آمدند و آن سرور را از خانه خواهی نخواهی بدر برده بمسجد النبی صلی اللّه علیه و آله و سلم بنزد ابا بکر حاضر میکردند حضرت فاطمه بنت خیر البشر از حرکت عمر و باقی متابعان ابا بکر بغایت اندوه و متحیر گردیده چادر عصمت در بر خمار عفت بر سر کرده بجهت منع و زجر آن قوم منکر مانند قمر از مطلع خانه بدرآمد.
چون این خبر ملالت اثر بسمع عصمتیان هاشمیه یکسر رسید همگی آن خورشید طلعتان حور پیکر مانند نجوم بر حوالی آن رشک شور شمس و قمر از مطالع خانهای خود هجوم آورده بیرون آمدند بلکه پروانه‌وار بر اطراف شمس جمال آن بضعه رسول مختار روان گشتند و دست از دامن چادر آن خورشید انور برنمیداشتند تا آن حضرت محمدیه قریب بقبر سید البریة رسید و چشمش بر آن ولی ایزد علام امیر المؤمنین علی علیه السّلام افتاد و دید که آن قوم شوم بر مثال جغد و بوم که بر اطراف بلبل هجوم آرند بر جوانب آن باب مدینه علوم درآمده او را در میان دارند.
به آواز بلند گفت ای قوم ناپسند دست از ابن عم من بدارید و او را بشغل بندگی و طاعت عز و جل واگذارید.
بآن خدای که محمد را بحق به خلق فرستاد که اگر شما دست از آن ولی اللّه کشیده و کوتاه ندارید هر آینه من از جور و ستم شما موی خود را پریشان گردانم و جامه رسول که در تن دارم از گریبان تا دامن چاک سازم بلکه آن را از بدن خود دور اندازم و شکایت تظلم و حکایت تعدی و ستم شما بجبار عالم برمَ تا رفع تفریط ظلم و دفع ایادی اهل ستم از ما اهل البیت رسول صلی اللّه علیه و آله نماید.

زیرا که من میدانم که صالح نبی علیه التحیة و السّلام از پدر بزرگوارم در نزد پروردگار عالم اکرم نبود و ناقه آن حضرت در رتبه شرف و عزت از من مزید رتبت و سمت رفعت

نداشت و فصیل آن ناقه از اولاد امجاد من اشرف و اعز در رتبت نبوده.

(1) هر گاه حضرت جبار اله شهری را بوسیله قتل ناقه صالح پیغمبر هلاک و با خاک برابر سازد یقین است که حضرت غیاث المستغیثین باستغاثه من حزین غمگین خواهد رسید و داد من از این ظالمین در یوم الدین خواهد گرفت.

از سلمان مروی است که من در آن زمان نزدیک به بنت نبی الانس و الجان بودم بحضرت قادر سبحان قسم است که دیدم که اساس حیطان مسجد رسول آخر الزمان از اسفل بمرتبه‌ای در حرکت و هیجان آمده که اگر یکی از مردمان اراده انفاذ و نقل از تحت آن میکرد امکان داشت بلکه برو بغایت یسیر و آسان بود.

پیش رفتم و بعد از عرض فدویت و اخلاص بخدمت آن شفیع اهل خواص معروض داشتم که ای سیده و مولای من پدر بزرگوارت همیشه رحمت عالمیان و مرهم جروح دلریشان و نویدبخش تائبان و گناهکاران و مروی و آب دهنده اهل عطشان بوده و خدای منان آن حضرت را در قرآن باین صفات حسنه تعریف و توصیف فراوان نمود.

شما چون بضعه آن برگزیده دو جهانید باید که سبب نعمت خلقان نگردی بلکه از روی کرم و احسان بطریق پدر بزرگوارت باعث رحمت عالمیان گردی چون استدعا و التماس من در معرض قبول آن بضعة الرسول مقبول افتاد از شکایت بظلم آن طایفه ظالم از روی شفقت و احسان زبان از بیان آن سخنان باز داشت و اشاره بحیطان و جدران مسجد نمود که بحال خود باش.

فی الفور بخدای غفور قسم است که دیدم حیطان چون اراده استقرار بمکان خود نمود چنان بر یک دگر خورد که خاک بسیار از آن برخاست چنان که سوراخ بینی و دهان ما از آن خاک محشو و ملئان گردید.

بعد از آن حضرت فاطمه بنت سید الانس و الجان بمنزل و مکان خود مراجعت نمود.

روایت دیگر در بیان حقیقت این خبر از امام الجن و البشر محمد بن علی الباقر علیه السّلام مروی و منقول است که اصحاب از انصار و مهاجر بر خلافت ابی بکر بیعت

کردند و امر خلافت تقویت گرفت و خاطرش جمع گشت.

(1) اما چون پیشتر از آن در ایام حیات پیغمبر آن حضرت اسامة بن زید را

والی و امیر انصار و مهاجر بسیار از عسکر گردانیده بر غارت موته و غزای اهل آن محل معین و مقرر فرموده بود و خلفاء ثلثه نیز از جمله تابعان اسامة بن زید بودند چنانچه سابقا کلک خوشخرام قلم در میدان بیان آن قدم زد.
و چون حضرت نبی الاکرام اسامة را در انصرام آن مهام تاکید تمام نموده بودند لهذا مؤمی الیه با جمع کثیر از عسکر متوجه آن مقام شده بود و بعد از خروج اسامه از مدینه و انقضای یومین حضرت سید المرسلین بندای متقاضی اجل قاصد بارگاه حضرت عز و جل گردیده در اعلی علیین در جوار اله آرامگاه ساخت چنان که گذشت، چون خبر وفات آن سرور باسامة بن زید رسید بغایت آزرده و متحیر گردید و در همان مکان تا رسیدن حکم و امر وصی پیغمبر امیر المؤمنین حیدر متمکن و مستقر می‌بود.
عمر بابا بکر گفت باید که به اسامة بن زید کتابت قلمی نمائی و مسرعی در حال باستعجال روانه فرمائی که بتاکید تمام بخدمت شما خلیفه سید الانام آید زیرا که در قدوم اسامة بن زید قطع منازعه قوم است.
فی الفور ابو بکر باستصواب عمر کتابت بنزد آن فدوی سید البشر باین تقریر در سلک تحریر کشید که این کتابیست از خلیفه رسول مجید ابا بکر بسوی تو ای اسامة بن زید.
اما بعد ای اسامه چون کتابت من بنظر تو رسد بی‌تأخیر و مهلت در ساعت با آن جماعت که تابعین و رفیق تواند خود را بمن رسانی زیرا که تمامی امت نبی الرحمة بر خلافت جمعیت نموده بیعت کردند و مرا والی و حاکم خود گردانیدند باید که تو مخالفت امت نکنی که عاصی شوی و بعد از ظهور عصیان از تو از من بتو کراهیت بی‌پایان و ضرر و نقصان لاحق و عیان گردد.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:362
(1) مکتوب بمصحوب یکی از متابعین کذوب بنزد اسامه روانه گردانید بعد از وصول مکتوب چون اسامة بن زید مطالعه نمود کتابت بنزد ابا بکر باین مضمون املا و انشا فرمود که این کتابتی است از اسامة بن زید عامل رسول ایزد علام بر غزوه شام بسوی تو ای ابا بکر.
اما بعد کتابت تو بمن رسید که اول آن نقیض آخر و آخرش ضد اول او است چنانچه در اول عنوان آن مکتوب مرقوم است که خلیفه رسول خدائی و در آخر آن مسطور است که مسلمانان بر تو اجتماع نمودند و خلافت تو راضی گشته ترا متولی امر خود گردانیدند.
بدان و آگاه باش که من و این مسلمانان از مهاجر و انصار که با من رفیق و یارند لا و اللّٰه نه بخدای عالم قسم است که ما هیچ کدام بولایت و خلافت بمثل تو امام راضی و شاکر نیستم و ترا هرگز والی و حاکم خود نگردانیم.
زیرا که با عدم استحقاق بر آن جهت عدم رتبه شرف و کمال و فقدان

مرتبه علم و حال میدانیم باید که نظر بمآل احوال خود در یوم لا ینفع بنون و لا مال در نزد حضرت واحد خالق نمود حق باهل حق و مستحق آن رد نمای و خود را در آخرت بعذاب و نکال ایزد متعال گرفتار مفرمای.
زیرا که تو میدانی حضرت امیر المؤمنین حیدر از تو اولی و احق و بولایت امت احری و مستحق است چنانچه در حق علی در روز خم غدیر از قول رسول بشیر و نذیر شنیدی و مدت مدید و عهد بعید بر آن منقضی نگشته تا آن را فراموش کرده باشی.
باید که مرکز اصلی و موطن عقبی خود را بخاطر آری و مخالفت امر خدا و رسول مجتبی ننمائی که عاصی حضرت اله و مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللَّه علیه و آله و سلم و عاصی کسی که خدا و رسول او را بر تو و مصاحبت خلیفه گردانیدند گردی و این وسیله سیاهروئی و شرمساری در نزد ایزد باریست.
مع هذا ترا اطاعت طاعت من لازم است زیرا که مرا حضرت سید البشر
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:363
بحکم ایزد اکبر بر شما دو نفر با جمعی دیگر که بعضی در پیش من و برخی در شهرند چنانچه شما دو نفر متمرد امر حضرت پیغمبرید آنها نیز متمرّدند و بر شما و ایشان اطاعت ما لازم است تا وقتی که وصی آن سرور یعنی امیر المؤمنین حیدر ما و شما را باین امر یا بخدمت دیگر معین و مقرر دارد.
(1) زیرا که حضرت رسول ایزد سبوح مرا از خلافت و حکومت شما تا هنگامی که روح پرفتوحش واصل رحمت و ابواب جنان برو مفتوح گردید معزول نگردانید و تو و مصاحبت بغیر اذن و رخصت من بمدینه مراجعت نموده بوسیله اقامت در آن مکان منخرط در سلک اهل عصیان شدید و السلام. ابا بکر چون مطالعه مکاتبه اسامه نمود بغایت متالم گردید چنانچه اراده کرد که قلاده خلافت از گردن خود مرفوع و خود را از ایالت مخلوع گرداند و خویشتن را از تغییر و توبیخ امت و از هدف تیر ملامت ارباب ملت مستخلص سازد و من بعد بآن شغل نپردازد.
در آن فکر بود که عمر رسید و گفت ای ابا بکر شما را بغایت متحیر و متفکر می‌بینم گفت بلی زیاده ازین لومة لایم و سخنان نام‌لایم نتوانم در فکر آنم که خود را از خلافت امت و ولایت ارباب ملت خلع گردانم.
عمر گفت ای ابا بکر زنهار مباشر این کار نگردی که این فکر از رویت و تدبر و از طریقت حزم و علم بدور است مصرع.
مکن مکن که ز عقل و خرد برون است این.
ای عزیز جامه‌ای که حضرت واهب تعالی شانه از مزید احسان و مواهب بی‌امتنان خود بتو پوشانید باید که آن را از بدن دور و خود را از سعادت عزت و ایالت امت مهجور نگردانی که ارتکاب آن باعث ندامت و پشیمانی

و موجب غصه و حیرانی است.
باید که باسامه مکتوب از روی الحاح و صداقت قلمی نمائی و اکثر اعیان مثل فلان و فلان را استدعا و التماس بلکه امر فرمائی که باسامه مکاتبات و مراسلات قلمی نموده بمؤمی الیه ارسال دارند و در مکاتبت مندرج گردانند که:
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:364
(1) ای اسامه باید که سبب تفرقه و پراکندگی مسلمانان نگردی بلکه بر شما واجب و لازم و از فروض متحتم است که حامی حمای بیضه امت و وسیله جمعیت اهل اسلام و داخل سلسله ارباب ملت از روی اخلاص تمام گردی و آنچه معمول تمامی مسلمانان باشد تو نیز باقدام آن مسارعت نمائی.
از حضرت امام الباطن و الظاهر محمد باقر علیه السّلام مروی و منقول است که ابا بکر بعد از تعلیم عمر خود مع ارباب نفاق باتفاق مکاتبات تمامی قریب باین مضمون قلمی نمودند که ای اسامه باید که بآنچه رضا و اجتماع همگی مسلمانان بر آنست تو نیز راضی گردی و سبب هیجان فتنه و آشوب میان مردمان که مستحسن و مرغوب هیچ احدی از اهل عرفان نیست نگردی.
زیرا که جمیع این مردمان قریب بکفر و عصیان‌اند مبادا از حرکت تو مردم رجعت بکیش پیش و بکفر اصلی خویش نمایند.
ای اسامة البته در آمدن بخدمت خلیفه حضرت نبی الرحمة مسارعت لازم دانسته بغیر تاخیر و مهلت خود را برسانی و اهمال درین باب جایز و صواب ندانی و السلام.
چون مکاتبت ارباب خدعه و فریب باسامه رسید او بغایت آزرده خاطر و متحیر گردید و چون رفقای او بیشتر اتفاق بر مراجعت بمدینه انور کرده بودند بعد از وصول کتابات، بر آن عزم مصمم گشتند.
اسامه نیز لا علاج شده بمرافقت و موافقت عسکر روانه مدینه حضرت خیر- البشر گردید.
بعد از دخول آن بلده طیبه چون اتفاق امت بر بیعت و خلافت ابی بکر مشاهدت نمود با کمال تحیر و اضطراب بخدمت ولایتمآب اسد اللّه الغالب علی بن ابی طالب علیه سلام الملک الواهب روانه گردید و بعد از دریافت شرف تقبل ایادی و انامل معجز آثار بدایع نگار آن امام الابرار و ادراک تلثیم جناب ملایک مآب آن کعبه اخیار و عرض فدویت و نیکو بندگی گفت:
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:365
(1) ای مولی این چیست حضرت امیر المؤمنین علی علیه السّلام فرمود که اینست که می‌بینی.
اسامه گفت یا حضرت باین جماعت بیعت کردی امام الامه فرمود که بلی.

اسامه گفت یا ولی اللّه بعت از روی طوع و رغبت صادر شده یا از روی جبر و کراهیت.
حضرت گفت بیعت با کمال جبر و کراهیت وقوع یافته.
اسامه بعد از رخصت انصراف از حضرت امیر المؤمنین حیدر با نهایت تحیر روی بمسجد خیر البشر آورد و چون نزدیک ابا بکر رسید گفت السلام علیک یا خلیفة المسلمین ابو بکر رد سلام اسامه بدین نهج و مرام نمود که السلام علیک یا ایها الامیر.
کلام حضرت امام الهمام محمد باقر علیه السّلام باین مقام اختتام یافت.
اما آنچه در کتب معتبر بنظر قاصر مترجم احقر رسید آنست که اسامه در آن وقت بعد از بیعت بابا بکر کرة ثانیه بهمان خدمت مرجوعه پیشتر معین و مقرر گشت و اللّٰه اعلم بحقیقة الخبر.

ذکر بیان کتابت ابا بکر که به پدر خود ابی قحافه قلمی نمود

در روایت آمده که در هنگام وفات سید البشر ابی قحافه والد ابا بکر در طایف متمکن بود و چون روح پرفتوح سید المرسلین قاصد بارگاه رب العالمین گردید و مردم طَوْعاً أوْ كَرْهاً بر خلافت ابا بکر بیعت کردند ابا بکر بوالد خویش از روی افتخار و بسایر طوایف عرب خصوصا بر قریش کتابت قلمی نمود و اظهار خلافت خود از طرف رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله و سلم باین عنوان نمود:

این کتابیست از ابی بکر خلیفه رسول بسوی ابی قحافه اما بعد بدرستی و تحقیق که جمیع قوم بمن راضی گشته مرا بامارت و خلافت خود برداشتند و امروز من خلیفه خدای مهیمنم اگر تو پیش ما آئی بواسطه تو بسیار بسیار خوب است و من نیکوئی بیشمار

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:366

نسبت بتو اظهار نمایم و السلام.

(1) چون مکتوب محبت مسلوب ابا بکر بابی قحافه رسید و او مطالعه‌ی آن نمود به رسول ابا بکر خطاب از روی عتاب فرمود که شما را چه مانع آمد از رد حق علی علیه السّلام زیرا حضرت پیغمبر بموجب امر ایزد اکبر امر خلافت را بعلی معین و مقرر داشته چرا ابا بکر و سایر انصار و مهاجر خلاف حکم پیغمبر ظاهر کردند.

رسول ابا بکر در جواب ابا قحافه گفت علی علیه السّلام بغایت کم سن و قلیل العمر است و دیگر جمع بسیار از اعیان قریش را بقتل آورده؟؟؟ و چون ابا بکر از علی اسن است لهذا معشر امت او را بخلافت خویش برداشتند و علی را گذاشتند.

ابی قحافه گفت اگر همین کثرت سن در خلافت و ولایت ارباب ملت کافی و بسنده است و سایر شرایط ولایت متروک و ناپسند پس من چون أسنّم از ابو بکر احق و اولیتر و الیق و احری باین امرم.

خدای عالم شاهد و عالم است که تمامی این مردم ستم و ظلم بر علی وصی رسول (ص) کردند زیرا که حضرت رسالت در ایام حیات خود از همگی امت برای ولایت علی بحکم ملک تعالی بیعت گرفته و حضرت نبی الامی خود بسعادت بامیر المؤمنین بیعت کرد و تمامی ما را مکرر تأکید بر استمرار و استقرار بر اطاعت و مبایعت علی (ع) نمود پس آنگاه ابی قحافه را بنزد ولد خود ابا بکر کتابت باین مضمون محرر گردانید.

ذکر جواب کتابت ابا بکر از ابی قحافه

این کتابیست از ابی قحافه بسوی ابا بکر اما بعد کتابت شما بما رسید چون اراده مطالعه آن کردم آن را مانند مکاتبت احمقان و رسایل دیوانگان یافتم چنانچه بعضی از نوشتجات آن نقیض بعض دیگر است.

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:367

(1) زیرا که در اول عنوان آن مکتوب فرمودید که من خلیفه رسول مهیمنم و ثانیا قلمی نمودید که من خلیفه حضرت ذو المننم و ثالثا مذکور کردید که جمیع مردم به خلافت من راضی گشتند و مرا بامامت خود برداشتند.

ازین بیان تو ظاهر و عیان است که این امر بتو مشتبه و ملتبس است باید که در کاری که ترا خروج و ادبار از آن صعب و دشوار باشد پیرامون آن امر نگردی تا از شئامت آن در دنیا و در عقبی متحیر مقضی بندامت و ضرر نشوی و یقین این حرکت منتهی و مؤدی گرداند ترا بملامت از تسلط نفس لوامه در روز قیامت.

بدان و آگاه باش که جمیع امور دنیا را مداخل بسیار و مخارج بیشمار است و خود میدانی که از تو اولی بامر و کار بحکم خدای غفار و رسول مختار کیست.

باید که مراقب حضرت ایزد واهب گردی عالم و قادر را پیش نظر داری زیرا که اگر چه پروردگار غنی را نمی‌بینی اما واحد صمد ترا می‌بیند.

البته این کار بصاحب آن واگذار و خود را در روز شمار خاسر و شرمنده مدار که سیاهروئی در نزد حضرت جبار بغایت صعب و دشوار و موجب یاس و حرمان بسیار است و ترک این مهم بتو الیوم سبک و آسان‌تر از روز حساب و میزان است و السلام.

(2) از عامر شعبی مروی است و او از عروة و او از پدر خود زبیر و او از پدرش عوام روایت میکند که چون امر خلافت به ابو بکر استقامت یافت و امامتش استقرار و استحکام تمام پذیرفت منافقان زبان طعن و جحود بر ابو بکر گشودند و گفتند که ابو بکر بوسیله خلافت که تقدیم بامداد و اعانت سایر امت بر علی کرد امروز دعوی مینماید که من بر علی علیه السّلام افضل و باین مکان خلافت اولی و احق و احری و الیقم.
چون این خبر بسمع ابا بکر رسید بغایت آزرده خاطر گردید روزی در محضر اکثر انصار و مهاجر بمنبر حضرت سید البشر برآمد و بعد از حمد خدای اکبر و نعت
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:368
و درود حضرت پیغمبر گفت: (1) ای معشر انصار و مهاجر مرا بر کسی که به نیروی او سید المرسلین مستسعد و بهره‌مند گردید تا آنکه ایزد قادر حقیقت دین مبین برو بین و ظاهر کرد برتری می‌دهید بدانید آن کس محجوب و ممنوع از والی ولایت نگردد.
اما جمعی که اظهار ایمان را ذلت دانند و اسرار نفاق را علت غائی اتفاق و شیوه مودت و طریقه محبت و وفاق شمرند.
امثال این طایفه عصیه شیطان و جماعت اهل طغیان بر من چنان گمان میبرند که من دعوی افضلیت از علی مینمایم.
من چون این دعوی بی‌معنی توانم نمود و این سخن بی‌سر و بن توانم گفت که از طریقه عقل و خرد دور و از شیوه ارباب معرفت مهجور است.
زیرا که مرا سابقه علی علیه السّلام و قربت و خصوصیت او بحضرت رسالت صلی اللَّه علیه و آله و سلم نیست و نیز علی از موحدان ایزد سبحان و من در آن زمان از ملحدان و کافران بودم و علی بندگی حضرت معبود نمود پیش از آنکه من عبادت و طاعت رب العزت نمایم.
و او بموالات و دوستی حضرت رسول موصوف بود و من بعداوت و شقاوت از حضرت مشهور و معروف علی علیه السّلام بیعت گرفت بر من بساعت چند بر بندگی رب العلی و مبایعت رسول مجتبی که اگر ثواب تمامی آن ساعات از من منقطع گردد هرگز من پیرامون سعادت آن ساعت نتوانیم گردید بلکه بگرد آن نتوانم رسید.
و اللَّه بخدای عالم قسم است که ابن ابی طالب از حضرت رب العزت فایز است بمودت و محبت و از حضرت نبی الرحمه بقربت که هیچ احدی از امت را آن رابطه محبت الهی و آن علاقه قرابتی حضرت رسالت پناهی بآن مرتبه علیه ممکن و میسر نیست.

در قوت ایمان، علی علیه السّلام بدرجه ایست که امت اولین و جماعت آخرین را دعوی

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:369

درجه ایمان ایشان غیر از پیغمبران نتوانند فرمود و نیز هیچ احدی از اولین و آخرین عبادت و بندگی حضرت رب العالمین بنهج امیر المؤمنین بغیر انبیای مرسلین نتواند نمود.

(1) علی علیه السّلام جان خود را در راه خدای تعالی مصروف و مبذول گردانید و اخلاص محبت و اختصاص مودت با ابن عم خود بدرجه‌ای رسانید که مزید آن متصور بلکه مقدور و میسر هیچ بشر نیست.

علی علیه السّلام کاشف مکروبات و رافع ریب و شبهات و قاطع اسباب فاسده و دافع ارباب مفسده است.

قامع شرک و کفر و ظاهرکننده وجه نفاق اهل شقاق که در سویدای ضمایر و خواطر مضمر گردانند و داننده اسرار حقایق اخلاص ارباب اتفاق و اختصاص است.

پیوسته متحمل شداید و محن اهل عالم و متکفل حصول امانی و آمال شرعیه جمیع طوایف امم حضرت رسول صلی اللَّه علیه و آله و سلم است.

تابع و ملحق نبی ایزد خالق گردید پیش از آنکه آن سرور را بالحاق و اطاعت خواند و سبقت گرفت بر متابعت رسول حضرت ایزد منان قبل از آنکه احدی برو سبقت گیرد در اسلام و ایمان.

علی جامع علم و فهم و صاحب جود و سخا است جمیع خیرات سابقه و تمامی صفات لایقه در دل آن بنده عز و جل مکنوز و مدخر است لیک مثقال ذره آن را بجهة نفس خود ذخیره ننماید بلکه همگی آن را در محال مرضیه ایزد خلاق صرف و انفاق نماید.

ای معشر مردمان کسی را که رتبه کمال این، و مرتبه علم و حال چنین باشد احدی نائل بیک درجه کمال آن مکمل علم و حال در حالی از احوال نتواند شد فکیف اراده تساوی یا ادعاء درجه زیادتی تواند کرد.

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:370

(1) با چنان شخصی که خدای تعالی و رسول مجتبی او را ولی مؤمنان و وصی نبی الانس و الجان و راعی خلافت خلقان و قایم و ساعی بامامت امتان گردانید یقین دعوای زیادتی و تفوق یعنی بر امیر المؤمنین علی علیه السّلام عین بی‌شرمی و کمال بی‌آزرمی است.

طعن جاهل نادان و عامی بی‌سرمایه کمال و عرفان مرا و سرزنش ارباب حسد و عدوان در باب برخاستن از مقام و مکانی که آن سرور مرا امر بانتقال از آن مکان نماید یا مرا بر استقرار و استقامت چیزی حکم نماید، عین سفسطه و نادانی و نهایت حماقت و بی‌عرفانی است.

زیرا که من متابعت علی را بر خود لازم بلکه از فروض متحتم شمرم بواسطه آنکه مکرر از حضرت پیغمبر شنیدم میفرمود که حق با علی و علی با حق است مطیع علی سعید و ناجی دشمن علی بدبخت و شقی است.
و اللّٰه بخدای عالم و به پروردگار عالم قسم است که اگر کسی ابن ابی طالب را بواسطه آنکه از اول عمر خود ببندگی و پرستش ایزد علام قیام و اقدام نمود و باقی انام به پرستش اصنام اشتغال داشتند و احتراز از حلال و حرام نداشتند هرگز علی مرتکب امر حرام و بعبادت اوثان و اصنام اقدام ننمود بلکه شغل آن امام الانام کسر اوثان و اصنام بود بمحبت گیرد یا بمودت و دوستی پذیرد کافی است.
مع هذا تمامی مردم بعد از وفات سید عالم در جمیع امور مشکله احتیاج بعلی دارند و در مسایل شرعیه رجوع باو می‌آرند فکیف در هنگامی که با وجود این مراتب کمال اسباب دیگر بواسطه اطاعت و محبت آن سرور بعد از وفات حضرت پیغمبر موجود و مستمر باشد که اقل آن اسباب موجب اطاعت آن حضرت و اهون آن مرغب متابعت آن ولی رب العزت بود.
چنانچه علی ذی رحم نبی الجلیل بلکه بغایت نزدیک برسول خلیل است و علی عالم است بامور دقیق و جلیل و راضی بصبر جمیل است او بذل و مواسات بهمگی
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:371
بریات نماید بآنچه در نزد علی باشد از کثیر و قلیل و علی را با رسول ملک تعالی مراتب دوستی و اخلاص بحدیست که محد آن بدرک و عدد احصای آن در حیز فهم هر کامل و زیرک نیست.
(1) مردم اگر آرزو نمایند که تراب قدم ابن ابی طالب باشند بجاست و اگر بمودت و اتحاد او میرند برای نجات یوم المیعاد کافی و رواست.
زیرا که علی صاحب لوای حمد محمود و ساقی محبان خویش در یوم الورود و جامع جمیع صنوف کرم و حلم و عالم به همگی انواع فضل و علم و وسیله شفاعت امت بخدای عالم و بحضرت رسول صلی اللّٰه علیه و آله است.
از محمد بن عمر بن علی و او از پدرش و او از ابی رافع روایت کند که من روزی در ایام خلافت ابی بکر بنزد او حاضر بودم که عباس و علی از در درآمدند و در باب میراث حضرت پیغمبر در محضر انصار و مهاجر مخاصمه با یک دگر کردند.
ابو بکر گفت کوتاه دراز را می‌اندازد و در دعوی ساکت و ملزم می‌سازد.
کوتاه حضرت امیر المؤمنین علی علیه السّلام و طویل عباس رحمه اللّٰه را اراده نمود یعنی در طلب میراث رسول عربی مرتضی ابن عم النبی صلی اللّٰه علیه و آله محق و عباس اگر چه عم آن حضرت بود بحکم خدا و تبلیغ

رسول مجتبی صلی اللّه علیه و آله و سلم غیر مستحق است.
عباس گفت من عم حضرت رسولم و علی ابن عم آن حضرت است و الحال مرا از تصرف در ترکه نبی صلی اللَّه علیه و آله حامل و مانع است.
ابو بکر گفت ای عباس حق بر طرف علی است زیرا که در روزی که نبی ایزد واهب جمیع بنی عبد المطلب را جمع کرد تو نیز یکی از آن جماعت بودی در آن وقت حضرت نبی الرحمه گفت ای یاران کدامی شما موازره با ما می‌نماید تا وصی و خلیفه من در اهل من بود و اجرا و انجاز آداب و احکام شرع من و اداکننده دیون و وصایای من باشد.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:372
(1) تمامی شما از آن ابا و امتناع نمودید مگر علی علیه السّلام که در آن روز گفت یا نبی اللَّه اگر مرا لایق این خدمت دانی بجان منت دارم و در انصرام امر و حکم سید الانام سعی تمام نمایم.
چون علی کلام انجام رسانید حضرت نبی الاکرام گفت بلی یا علی این کار باهتمام و سعی تو بانجام رسد و از غیر تو ای علی هرگز این مهام بانصرام نرسد.
عباس گفت ای ابا بکر حقا چنین است و بغیر از امیر المؤمنین هیچ احدی را تصرف در میراث رسول و وصیت او و خلافت و ولایت که بقول آن حضرت بعلی معین و مقرر است جایز و رخصت نیست چنانچه فرمودی پس چه چیز شما را بمکان حضرت پیغمبر متمکن و مستقر گردانید و بچه سبب تقدیم بر علی در خلافت و امارت کردی.
ابو بکر گفت ای نبی عبد المطلب شما بواسطه غدر و غلول و بازی و گول ما آمدید بعد از آن علی و عباس متوجه منزل و مکان خود شدند.
رافع بن ابی رافع الطائی روایت کند که من پیش از خلافت ابی بکر در یک سفر مصاحب او شدم روزی در هنگام سیر و سیاحت گفتم یا ابا بکر مرا چیزی تعلیم کن که حضرت حکیم النافع مرا بآن منتفع گرداند.
ابو بکر گفت که من پیش از سؤال شما اراده این داشتم الحال چون سؤال کردی بشنو.
ای رافع زنهار شرک بخدای تعالی و تبارک میار و فرایض پنجگانه بجای آر و زکوات واجبه بمستحقان رسان و روزه ماه رمضان از وقت مگذران و حج و عمره بجای آر و خود را از قبول امارت و حکومت دو کس از مسلمین دور دار.
من گفتم یا ابی بکر آنچه مرا در باب اقامت نماز و روزه و اداء زکوات و اتیان حج و عمره مفروضه امر فرمودی در انصرام قیام آن مسارعت تمام نمایم لیکن در باب امارت و حکومت آنچه مرئی و مشاهد این قلیل البضاعت میگردد آنست که معشر الناس بواسطه آرزو و هوس امارت و حکومت تردد بخدمت حضرت نبی المقدس

میکنند و شرف و عزت و کمال منزلت و ثروت خود را در این معنی میدانند.
(1) ابو بکر گفت ای ابی رافع شما مرا درین باب آگاه گردانیدید من بهمین سخن نفس خود را از آن منع کردم و التزام نمودم که تا زنده باشم هرگز در آرزو و هوس امارت نباشم و باین علت تردد بخانه هیچ کس حتی خانه نبی الاقدس نیز ننمایم.
چون حضرت رسول بیچون از دار عنا متوجه سرای عقبی گردید و ابا بکر باتفاق امت بر سریر خلافت متمکن گردید من بعد از تقضی اندک زمان بنزد ایشان رفتم و گفتم وا عجباه ای ابا بکر شما مرا از تقبل امارت دو شخص منع فرمودی و الحال خود متقلد قلاده حکومت و خلافت امت بلکه متکفل امانی و آمال تمامی ارباب ملت گشتید:
ابو بکر گفت ای ابی رافع چون اختلاف فراوان در میان مردان مشاهد من گردید مع هذا همگی امت محمد قریب العهد بکفر بودند می‌ترسیدم که از دین برگشته مرتد شده مراجعت بضلالت اصلی و بکفر اولی نمایند و حال آنکه جمیع امت اتفاق کرده مرا بخلافت و ولایت میخواندند من چون ناچار گشتم قبول قول ایشان کردم.
ابی رافع گفت:
توبه فرمایان چرا خود توبه کمتر میکنند.
این سخن مقبول من نیست بیقین که حضرت مهیمن این سخن ترا نیز مستحسن نمیداند توبه شما ازین فعل غیر مستحسن، احسن است.
و نیز در روایت آمده چون ابو بکر بر مسند خلافت متمکن گردید روزی باتفاق عمر و به مشورت یک دیگر کسی بنزد خالد بن الولید فرستادند او را بحضور خود طلبیدند.
بعد از آنکه خالد ولید در آن مکان حاضر گردید گفتند ای خالد تمامی امت حضرت نبی الوری (ص) بیعت بر خلافت ما کردند الا علی که در بیعت موافقت امت نکرد مع هذا اهل بیعت را بفرصت ایشان نمیگذارد و فساد بسیار در میان مهاجر و انصار

می‌اندازد.
(1) و ما را التماس و استدعا از شما آنست که او را بقتل رسانی و شر او را از ما و سایر خلق اللّه تعالی کفایت گردانی و خالد را موعود بتفقدات بسیار و نوازشات بیشمار نمودند.
خالد ولید بی‌توقیع متقبل آن فعل شنیع شد.
چون این خبر بسمع اسماء بنت عمیس زوجه ابو بکر رسید بغایت متحیر و مضطر گردید در حال خادمه خود را گفت که بسرعت و استعجال خود را

بخانه حضرت امير المؤمنين على رسان و بعد از عرض تحيت سلام من بخدمت ايشان بايد كه اين آيه كلام ايزد منان تلاوت نمائى «إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ» «1» يعنى جمعى با يک ديگر معاهدت و مشاورت در باب قتل شما كردند جاريه حسب الامر مالک خود بسرعت تمام پيغام بخدمت آن امام الانام رسانيد.
حضرت امير المؤمنين على عليه السّلام فرمود كه رحمت خداى بمولاى شما باد بمولاى خود بگوى كه اگر حكم رب العالمين مقرر چنين باشد كه آن منافقين مرا بقتل آرند پس جماعت ناكثين يعنى عسكر جمل و رؤساى ايشان و مارقين يعنى طايفه خوارج نهروان و قاسطين يعنى معويه و اعوان او را بحكم حضرت عز و جل كه بقتل آرد.
خاطر خود جمع داريد كه اين طايفه وخيم العاقبه را قدرت قتل من نيست.
اسماء بنت عميس ازين خبر بغايت مبتهج و مسرور گرديد اما مشارطت و مواعدت فيما بين ابا بكر و عمر با خالد در باب قتل على عليه السّلام چنان شد كه ابو بكر گفت من چون نماز فجر مؤدى گردانم و سلام دهم البته در آن زمان على عليه السّلام نيز بجهت بندگى ايزد ديان در آن مكان حاضر گردد و من نماز خود را قبل از صلاة ايشان گردانم شما چون هنوز ظلمت شب فى الجمله باقى است و يقين در آن وقت على در نماز خواهد بود بايد كه چون سر بسجده نهد گردن او را بزنى و ما و ساير برايا را

---

(1) سورة القصص: 20

مستخلص گردانى.
(1) مقرر با يک ديگر چنين كردند ليكن بوثيقه «إِنَّ اللَّهَ بالِغُ أَمْرِهِ» آنچه حكم مقدر خداى اكبر بود يقين همان امر ظاهر و مصدر گردد.
چون شرط با يک ديگر كردند و شب بسر آمد و وقت نماز صبح بطلوع فجر صادق از مشرق درآمد ابا بكر با عمر و ساير انصار و مهاجر بجهت اداى شرط معهود و وفاى ميثاق و عهود بسرعت تمام هر احدى خود را بنويد حصول آن مقصد و مرام و بهانه نماز عزيز علام بمسجد سيد الانام رسانيد.
حضرت امير المؤمنين على عليه السّلام نيز بجهة اداى دوگانه حضرت يگانه بكاشانه آن مسجد درآمد و قريب بابا بكر به بندگى حضرت غنى اكبر مشتغل گرديد.
خالد وليد بطمع تحصيل مواعيد معهوده در وقت قريب بطلوع فجر با شمشير بقصد قتل وصى سيد البشر امير المؤمنين الامام المنصوص بيوم الغدير بمسجد آمده بپهلوى ابو بكر بنماز ايستاد و منتظر آنكه كى باشد كه ابو بكر از نماز فجر فارغ گردد تا من نيز از قتل على مستخلص و فارغ گردم.

اما چون ابو بکر دید که خالد ولید با شمشیر بران رسید بمجرد فراغ او از نماز فجر خالد ولید بی‌توقیع مرتکب آن فعل شنیع خواهد شد با آنکه در نماز بود لیک در فکر عواقب آن امر ناساز افتاد که مبادا خالد آن مهام بانصرام نتواند رسانید و حضرت امیر المؤمنین علی بعد از اطلاع بر آن کار خالد و ایشان را بالتمام بانصرام رساند.
مع هذا در یوم الحساب حضرت مالک الرقاب و رسالتمآب را در باب قتل ولایتمآب بچه نوع مجاب گرداند.
بناء علی هذا پشیمان از آن عهد و پیمان گردید و در میان نماز تا قریب بطلوع آفتاب در آن باب در پیچ و تاب بود و لحظه بلحظه و آنا فآنا تغییر فکر خود می‌نمود.
بالاخره رایش بر آن قرار گرفت که خالد ولید را از آن امر معهود نهی فرماید لهذا گفت لا تفعل یا خالد ما امرتک یعنی ای خالد آنچه ترا به آن مأمور گردانیدم باید
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج1،ص:376
که مرتکب آن نشوی.
(1) و در روایت دیگر آمده «لا تفعلن یا خالد؟؟؟ ما امرتک» یعنی ای خالد البته البته مرتکب آن فعل نگردی و بعد از آن ابو بکر باقی افعال نماز را بالتمام باتمام رسانید و سلام داد.
اما حضرت امیر المؤمنین بعد از استماع کلام ابو بکر روی بجانب خالد ولید آورد دید که خالد با شمشیر برهنه در عقب سر ایشان ایستاده.
گفت ای خالد تو مرتکب این کار فاسد می‌شدی خالد گفت آری و اللَّه اگر خلیفه پیغمبر مرا ازین امر منع و زجر نمیکرد از بدن تو جایی که موی آن محل از شعر محال دیگر بیشتر است وضع میکردم.
از کلام نافرجام خالد ولید ظاهر و پدید است که اراده قطع سر مبارک آن ولی ایزد تعالی و تبارک داشت.
حضرت امیر المؤمنین حیدر گفت ای کاذب بی‌یاور ترا جرات و قدرت ارتکاب این امر نیست بلکه مرتکب این امر کسی گردد که حلقه است آن شخص از سوراخ کون تو تنگتر است.
بر عاقل نکته‌دان ظاهر و عیان است که از سخنان امیر مؤمنان واضح و درخشان شد که خالد ولید ولد الزنا و مخنث بود.
بعد از آن امیر المؤمنین گفت بحق آن خدای که دانه از زمین بیرون آرد و عباد مخلص خود را در رقاب ذلت و خواری نگذارد اگر امر و قضای آن غنی اکبر در سابق بنوع دیگر مقدر و مقرر نشدی هر آینه ای خالد میدانستی که ازین فریقین کدام بحسب منزلت و مکان اشر و بوسیله حشم و خدم اضعف و ابترند و کدام ازین دو طایفه معزز و مکرم و بقوت اقوی و اعظم‌اند.

نهایت من از خط حکم حضرت مهیمن و فرمان رسول ذو المنن خطوه ای بیرون نگذارم فلهذا از قوم متحمل این همه شداید و آزارم.

(1) از بنده خاص حضرت باری ابو ذر غفاری رضی اللّٰه عنه مروی است که در آن وقت غضب بر حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام و التحیه مستولی شد دست جلادت و تهوری از آستین مردانگی بیرون آورده و بدو انگشت سبابه و وسطی بقوت حیدری اضلاع او را چنان محکم گرفت و بنوعی فشارش داد که قریب بآن شد که تمامی عظام خالد رمیم و مقامش جحیم گردد.
بالاخره ابن الولید ببول و غایط خود ملوث و پلید گردید و از علیا و سفلای ایشان اصوات منکر که از هیچ بشر مثل آن مسموع افراد بنی نوع انسان نشد ظاهر گردید.
تمامی حاضران از ترس جان لرزان گشتند و شروع در جزع و فزع نمودند و از بیم جان خویشتن قدرت بلکه بیاد شفاعت آن خالد بدبخت نبودند و آن ولی ایزد معبود او را محکم گرفته بود و خالد ولید پایهای خود را بر زمین می‌زد فریاد الامان الامان میکرد و هیچ کس را قدرت حرف شفاعت نبود.
ابی بکر از قوت و قدرت امیر المؤمنین حیدر بغایت متحیر و مضطر بود در آن وقت روی بعمر آورد و گفت ای عمر این مشورت منکوسه تست یعنی این شور بعقد معاهدت و مشارطتت تو تصدیر یافت یا کنایه از آنست که امثال این عهد و پیمان کار مردان نیست بلکه شغل نسوانست محض از تجویز شما این فضیحت بما رسید.
بخدای که من آن رسوائی را میدیدم بر ما شکر خدا لازم است که از دست علی جان بسلامت بیرون بردیم و او را کار بخالد ولید است نه با عمر و زید.
اما هر که اراده شفاعت خالد کرده قدمی پیش گذاشتی حضرت امیر المؤمنین علی علیه السّلام بنوعی از روی بأس و شدت نظر بر آن کس گماشتی که آن شخص قدرت تکلم و یارای تنفس و دم نداشتی و فشارش خالد ولید را زیاده می‌کرد.
چون حضار را از فعل حیدر کرار اضطراب و اضطرار بسیار بهم رسید بهیئت اجتماعی در باب خالد بابی بکر مستغاثی شدند و گفتند ای خلیفه نبی المختار ناچار فکر

درین کار باید کرد و خالد ولید را خلاص باید نمود که مبادا علی از شدت غضب او را بقتل آرد.
(1) در آن وقت از کثرت الم و تحیر ابو بکر را فکر بهیچ محیص و مقر راهبر نمی‌شد بالاخره خاطرش رسید که اگر احدی را قدرت شفاعت خالد

ولید و استخلاص او باشد آن عباس است فلهذا شخصی بخدمت آن حضرت در کمال شتاب و مسارعت روان کرده او را از حقیقت امر مطلع و مخبر گردانید.
عباس رضی اللّٰه عنه بعد از وصول خبر بسرعت تمامتر خود را در مسجد سید البشر بمحضر انصار و مهاجر رسانید و میان هر دو چشم امیر المؤمنین حیدر را بوسیده و گفت:
ای جان عم ترا قسم بصاحب این قبر یعنی حضرت پیغمبر و بفرزندان تو شبر و شبیر و بام این هر دو سرور فاطمه بنت نبی شفیع المحشر که دست از خالد ولید بدار و او را بگذار.
حضرت امیر المؤمنین علی علیه السّلام بنا بر التماس عباس و شفاعت ایشان دست از خالد بداشت و او را گذاشت اما خالد مدتی بیهوش بود بعد از افاقت جمعی از اقوام او را بمکان استراحت او رسانیدند و اللّٰه اعلم بحقیقة الامر.
پایان جلد اول
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:3

جلد دوم

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

ذكر بيان احتجاج حضرت أمير المؤمنين حيدر بر أبى بكر و عمر در هنگامى كه منع فدك از حضرت فاطمه بنت خير البشر بر وفق آيه كتاب خداى أكبر و سنّت حضرت پيغمبر صلّى اللّٰه عليه و آله و سلّم ما لاح القمر

(1) حمّاد بن عثمان از حضرت امام الانس و الجانّ أبى عبد اللّٰه عليه سلام الملك المنّان روايت كند كه چون امّت بر أبى بكر بيعت كردند و أمر خلافت باو استقامت گرفت و تمامى مهاجر و أنصار و أركان ممدّ و يار او گشتند، رأى أبا بكر و عمر و گروهى از أنصار و مهاجر بر آن قرار گرفت كه انتزاع فدك از حضرت فاطمه بنت خير البشر نمايند لهذا نايب از طرف خود بجهت ضبط محصول آن مكان مقرّر نمود و قرار داد كه آن شخص بمجرّد وصول فدك وكيل حضرت فاطمه عليها السّلام را اخراج نمايد چون اين خبر بسمع شريف بنت خير البشر رسيد بغايت متحيّر و مضطرّ گرديد زيرا كه محالّ فدك در وجه مدد و معاش بضعه رسول ايزد تعالى و تبارك بحكم حضرت معبود مقرّر بود.

بعد از وقوع اين أمر حضرت فاطمه بنت سيّد البشر چادر عصمت بر سر

كرده از دولت‌سراى مبارك خويش با دو سه نفر از نسوان أهل قريش در مسجد حضرت پيغمبر نزد أبا بكر آمد و گفت: (1) اى أبا بكر چرا ميراث كه از پدر بزرگوارم بمن رسيد آن را از من منع كردى و حكم باخراج وكيل من از فدك نمودى و حال آنكه آن محلّ را حضرت خاتم الرّسل بحكم خداى عزّ و جلّ بجهت من مقرّر داشت و تا آن سرور در حيات بود هيچ أحدى در آن مكان دخل نداشت؟

أبو بكر گفت: اى بنت نبىّ المحمود صحّت دعواى شما موقوف بر احضار شهود است اگر بر طبق دعوى خود شاهد صادق آرى فدك بشما متعلّق است و الّا داخل فىء و غنايم مسلمانان است، حضرت فاطمه عليها سلام أمير المؤمنين على عليه السّلام و امّ أيمن را كه بر حقايق آن أمر من كلّ الوجوه مطّلع و مخبر بودند براى شهادت حاضر گردانيد، امّ أيمن گفت: اى أبو بكر اى أبو بكر من شهادت براى فاطمه بنت نبىّ الرّحمه نخواهم داد تا حجّت صحّت قول خود بر شما ظاهر نكنم ترا اى أبو بكر به خداى عالم قسم است آيا ميدانى كه حضرت سيّد عالم صلّى اللّٰه عليه و آله و سلّم در حقّ من فرمود كه امّ أيمن از أهل جنّت است؟ أبو بكر گفت: بلى من اين سخن از حضرت رسول ذو- المنن شنيدم بعد از تصديق و تعديل أبا بكر امّ أيمن گفت: شهادت دهم كه خداى عزّ و جلّ بحضرت خاتم الرّسل وحى مرسل گردانيد كه فَآتِ ذَا الْقُرْبىٰ حَقَّهُ يعنى اى رسول مجتبى بايد كه در اعطاء حقّ ذى القربى كه أهل البيت قريبند شما سعى تمام بجاى آريد و حقوق ايشان را بآن أعيان سپاريد نبىّ الرّحمه بعد از نزول آيه مباركه بأمر

واهب النّعمه فدک را در وجه طعمه حضرت فاطمه مقرّر گردانید و محالّ فدک را بید تصرّف و تملّک او داد و آن حضرت به حکم پدر عالی تبار وکیل از قبل خود بجهت انصرام و انجام آن محالّ قرار داد

(1) چون امّ أیمن از شهادت فارغ شد حضرت أسد اللَّه الغالب علیّ ابن أبی طالب علیه سلام الملک الواهب نیز در محضر أنصار و مهاجر بر آن أمر بوفق شهادت امّ أیمن شهادت داد أبو بکر بعد از استماع شهادت عدلین کتاب در باب أحقّیّت و اولویّت بنت خیر البشر بفدک مکتوب گردانیده تسلیم حضرت فاطمه علیها سلام نمود و او را رخصت انصراف بدولت سرای ایشان فرمود در ساعت عمر با کمال شتاب و مسارعت رسید و پرسید این چه کتابست در دست فاطمه بنت رسالتمآب است؟ أبو بکر گفت که: فاطمه در باب أحقّیّت و انحصار وراثت خود در مالکیّت فدک دعوی نمود امّ أیمن و علیّ را بر طبق دعوی شهود گذرانید چون صدق قول ایشان بر من ظاهر و عیان است بناء علیه کتاب بجهت فاطمه (ع) قلمی نمودم که هیچ أحدی مانع تصرّف وکیل شرعی ایشان در محالّ فدک نشود عمر از روی جبر کتاب از دست فاطمه بضعه سیّد البشر کشیده پاره گردانید، حضرت از آن حرکت عمر بغایت غمین و اندوهگین گردید و گریان و نالان روانه منزل و مکان خود شد و در بعضی از نسخ معتبر بنظر مترجم أحقر رسید که آن حضرت از شدّت استیلای غصّه و غم در همان دم بر لسان صدق نشان جاری گردانید که: من مزّق کتابی مزّق اللَّه بطنه، یعنی آن کس که کتاب مرا پاره کرد مکافی دانا حضرت اللَّه تعالی شکم او را پاره گرداناد تیر دعای آن سیّدة النّساء العالمین بهدف اجابت مشحون و قرین گشته بابا شجاع الدّین شکم عمر را شکافت چنانچه در روضة الصّفا و حبیب السّیر و در أکثر کتب تواریخ معتبر مرقوم و مستطر است.

امّا چون روز دیگر حشر و خاور سر از مطلع مشرق بدر کرد و جهان را بنور خود منوّر گردانید أمیر المؤمنین حیدر بجهت الزام أبو بکر از خانه مبارکه

خود متوجّه مسجد حضرت پیغمبر گردید (1) أبو بکر با اکثر أنصار و مهاجر در آن محضر حاضر بودند ولی حضرت داور روی مبارک به ابا بکر آورد و گفت ای أبا بکر چرا بنت سیّد البشر را از میراث پدر عالیمقدارش منع کردی و حال آنکه آن بزرگوارم در ایّام حیات مستعار آن محالّ را در وجه طعمه فاطمه قرار داده تملیک او گردانید و هیچ أحدی را با آن سیّده انس و جانّ شریک و سهیم نگردانید؟ أبو بکر گفت: ای أبو الحسن فدک داخل در غنایم مسلمانانست اگر فاطمه اقامت شهود در باب مالکیّت فدک بر وفق شریعت رسول مطهّره ایزد تبارک و تعالی نماید که حضرت رسول مجید

در ايّام حيات باو بخشيد يا آن محالّ را قبل از حلول أجل آن نبیّ عزّ و جلّ بملكيّت فاطمه مقرّر و مسجّل گردانيد فدک بفاطمه تعلّق دارد اگر شهود بر طبق دعوی خود نيارد يقين در محالّ فدک حقّ و ملک ندارد.
حضرت أمير المؤمنين حيدر گفت: ای أبی بكر آيا حكم تو در سلسله حضرت پيغمبر خلاف حكم شما نسبت بساير مسلمانان است يا موافق حكمشان است؟ أبو بكر گفت: شرع نبیّ يكی است خواه برای شما و خواه به جهت ساير برايا أمير المؤمنين علی (ع) گفت: ای أبا بكر هر گاه در تحت تصرّف يكی از مسلمانان چيزی بملكيّت باشد و من بر آن دعوی نمايم شما طلب بيّنه از ما خواهيد كرد يا از آن مسلمانان مدّعی عليه؟ أبو بكر گفت: البتّه از شما خواهيم كرد، أمير المؤمنين علی (ع) گفت: ای أبو بكر پس از حضرت فاطمه كه متصرّف محالّ فدک است طلب بيّنه چرا كرديد و حال آنكه آن محلّ در أيّام حيات خاتم الرّسل بحكم خدای عزّ و جلّ و بعد از وفات آن حضرت با اين محلّ در تصرّف مالكانه فاطمه بود بنا بر قوانين شريعت مطهّره سيّد المرسلين (ص)
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:7
مسلمانان كه دعوای آن مكان دارند از ايشان گواهان طلب بايست نمود نه از حضرت فاطمه بنت نبیّ المحمود چنانچه از من در هنگامی دعوی بر مسلمان طلب گواهان نمود.
(1) أبو بكر چون جواب حضرت ولايتمآب نداشت مهر سكوت و خموشی بر لب گذاشت، عمر گفت: ای علیّ از أمثال اين قيل و قال بگذر و ما را بخدای بحال ما بگذار زيرا كه ما را قدرت حجّت و الزام و قوّت لجاجت و ابرام با شما نيست اگر فاطمه بنت الرّسول (ص) شهود عدول بر طبق دعوی و قول خود بگذراند بغير او هيچ أحدی را قدرت نباشد تصرّف در فدک نمايد و الّا بيگمان آن مكان داخل فیء مسلمانان و غنايم ايشان است و بی‌شبهه و شکّ مطلق تو و فاطمه را در فدک حقّ نخواهد بود. أمير المؤمنين حيدر در آن دم روی تكلّم بسوی أبی بكر آورد و گفت: ای أبا بكر آيا تلاوت قرآن ايزد علّام مينمائی؟
گفت: بلی، حضرت ولی اللّه گفت: ای أبی بكر از تفسير و معنی آيه جلادت پايه «إِنَّما يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» مرا خبر ده كه اين آيه در حقّ ما منزل گشته يا در باب شما و ساير أصحاب نازل شده؟ أبو بكر گفت: بی‌شبهه و گمان آيه در شأن عاليشأن شما أهل بيت رسول آخر الزّمان نازل است و اگر كسی خلاف اين گويد آن عين كذب و بهتان است، أمير المؤمنين حيدر گفت: بالفرض اگر شهود در حضور شما شهادت بر صدور فاحشه از حضرت فاطمه بنت سيّد البريّه دهند شما در آن باب در اجرای أحكام شرع از اقامت حدود بر آن بضعه رسول ايزد معبود محمود و صواب ميدانيد يا تركِ اقامت حدود و

أحكام شرع نسبت بآن مطيعه حضرت وهّاب را وسيله أجر و ثواب خود مى‌شماريد؟ أبو بكر گفت: چنانچه
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:8
سایر نسوان كه از آنها فاحشه موجبه حدّ شرعى ظاهر و عيان گردد (1) اقامت حدود محدود نمايم اگر از فاطمه نيز أمرى موجب حدّ يا تقرير مصدّر گردد بر او نيز أحكام شرع جارى گردانم و هيچ تفرقه فى ما بين فاطمه و ساير مسلمات در اين باب مستحسن و صواب ندانم. أمير المؤمنين على گفت: اى أبو بكر الحال بى‌قيل و قال تو كافر ضالّ خواهى بود، أبو بكر از كلام معجز انتظام آن امام الأنام بغايت محزون و مستهام گرديد و گفت: اى علىّ بچه دليل مرا كافر ضليل ميدانى؟ أمير المؤمنين گفت: بجهت آنكه تو ردّ شهادت حضرت خالق البريّه در باب طهارت و عصمت فاطمه المحمّديّه نموده قبول شهادت ساير النّاس در حقّ آن حضرت فرموديد چنانچه ردّ قول خدا و رسول مجتبى در باب فدک نموديد بجهت آنكه حضرت خاتم الرّسل آن محلّ را بحكم خداى عزّ و جلّ در أيّام خود بقبض و تصرّف فاطمه داد بعد از وفات پيغمبر قبول شهادت أعرابى بائل نموده فاطمه را از تصرّف آن مكان مانع و حايل گشتيد بلكه أخذ فدک از دست مالک آن فاطمه بنت نبىّ ايزد تعالى و تبارک نموديد و زعم شما چنان است كه آن داخل فىء غنايم مسلمانان است مصراع: زهى تصوّر باطل زهى خيال محال: مع هذا از فاطمه كه متصرّف فدک بود بر خلاف قول حضرت رسول ايزد معبود: «البيّنة على المدّعى و اليمين على من أنكر» عمل نموده از آن حضرت طلب شهود فرموديد، و قول رسول محمّد مصطفى صلّى اللّه عليه و آله و سلّم را نسيا منسيّا انگاشتيد چنانچه بيّنه بر مدّعى عليه و يمين بر مدّعى مقرّ داشتيد و بيقين مغيّر حكم ربّ العالمين و مخالف أمر سيّد المرسلين كافر بى‌دين است.

از حضرت أبى عبد اللّه عليه السّلام منقول و مروى است كه: معاشر
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:9
(1) مردمان اين سخنان از أمير مؤمنان شنيدند أكثر متفرّق گشتند و بعضى منكر أبو بكر شدند و گفتند: و اللّه بحقّ خداى خالق كه على عليه السّلام درين كلام صادق است امّا على عليه السّلام چون كلام صدق التيام باين مقام رسانيد از مسجد النّبىّ عليه الصّلوة و السّلام متوجّه مسكن و مقام خود گرديد ليكن حضرت فاطمه عليها السّلام داخل مسجد پيغمبر شد و مشتغل بطوف سيّد الأنام گشت و در هنگام طواف قبر پدر عاليمقام متكلّم باين كلام درّ انتظام گرديد:

ما به فقدان تو مانند زمين تشنه ايم‌كو ز فيض ابر احسان تشنه ماند سالها
خود تو بودى ماه و خورشيد از براى أهل بيت‌چون تو رفتى رفت نور ما بچندين سالها

بهر تو آمد کتاب از حضرت یزدان حقّلیک بهر عزّت ما اندرو تمثالها
بود جبریل أمین مونس برای اهل بیت‌گه به آیات کلام گاهی از أحوالها
چون تو گشتی غائب از ما جمله خوبی دور شدما چنین تنها و بیکس مانده اندر نالها
قوم بعد از تو خللها کرده‌اند در دین توخود تو شاهد باش و ناظر هم آن أفعالها
قوم بعد از تو همه انبار کذبند و غلول‌گر تو بودی حاضر اینجا کی شدی این قالها
بهر استخفاف ما روها ترش کردند قوم‌چون شدی غائب تو کردند غصب حقّ و مالها
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:10 چون بگریم بی‌تو من تا زنده باشم در جهان‌بر سحاب دیده دارم سیل و در دل نالها حضرت فاطمه علیها السّلام بعد از زیارت سیّد الانام متوجّه مقام سعادت انجام خود گردید و السّلام.
(1) از حضرت أبی عبد اللّه علیه السّلام منقول و مروی است که: چون حضرت فاطمه بنت خیر البشر مراجعت بمستقرّ خود فرمود أبا بکر و عمر نیز هر یک بمقام و مقرّ خویش معاودت نمودند أبی بکر بعد از تقضّی زمان اندک در همان روز معتمدی بنزد عمر فرستاد که حضور شما بواسطه ظهور أمر ضرور به غایت مطلوب و ضرور است چون عمر حاضر شد أبو بکر گفت: ای برادر امروز مجلس ما با علی مشاهده کردید بچه کیفیّت انقطاع و انصرام یافت بخدای عالم قسم است که اگر علی من بعد مثل امروز سخنان گوید و همین شغل پیش گیرد و قرار نگیرد و بجای خویش ننشیند خلل و فساد بسیار در کارها بهم رسد و أمر خلافت بمشیّت و انصرام نرسد رأی شما در این باب چه نوع صلاح و صواب داند؟ عمر گفت: که أصوب آراء قتل علی است شخصی را مقرّر گردانیم که علی را بقتل رساند و خاطر ما و شما را من جمیع الوجوه جمع گرداند، أبو بکر گفت فی الواقع رأی صحیح و فکر صائب همین است امّا کسی که مرتکب این أمر خطیر تواند شد که تواند بود؟ عمر گفت: خالد بن الولید متصدّی این مهمّ خواهد شد، أبو بکر بعد از تصدیق عمر در ساعت کسی به طلب آن بی‌سعادت فرستاد چون خالد حاضر شد أبو بکر و عمر گفتند که: ای خالد ما در خاطر داریم که شما را بجهت انجام أمر عظیم مقرّر گردانیم خالد در جواب گفت: بیت:
سر که نه در راه عزیزان بودبار گرانی است کشیدن بدوش
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:11
(1) هر مهمّ أهمّ که شغلی از آن أضعف و أعظم نباشد اگر چه قتل علی باشد مرا بر آن أمر مقرّر گردانید که بقدر وسعت قوّت و امکان قدرت سعی و اهتمام تمام در انصرام و انجام آن نمایم أبو بکر و عمر گفتند:

سبحان اللّه مقصود ما همین قتل علی است ترصّد و ترقّب از شما آنکه نوع سعی و اهتمام در حصول این مقصد کبیر و مرام خطیر نمائی که قبل از اطّلاع أحدی از صغیر و کبیر این أمر بحیّز تصدیر رسد.
خالد گفت: که این فکر صائب شما موافق خواهش و دواعی نفس ما است در هر وقت و زمانی اشاره نمائید بجان منّت دارم، أبو بکر گفت که: من قبل از طلوع صبح بجهت أدای نماز فجر بمسجد پیغمبر حاضر شوم و علی نیز در آن زمان بواسطه نماز و بندگی مهیمن کار ساز حاضر گردد شما نیز با شمشیر تیز ببهانه نماز جماعت در آن وقت حاضر باشید و چون من نماز تمام نمایم و سلام دهم باید که تو بسرعت تمام در همان دم گردن علی را بزنی و ما و خود را از خوف و یأس و شدّت او مستخلص گردانی بلکه عالمی از فتنه و فساد و خوف و حرکت و افساد او الی یوم التّناد برهانی خالد ولید متقبّل و متضمّن انصرام آن أمر گردید آنگاه هر یک بآرامگاه خویش رفتند.
أسماء بنت عمیس که زوجه معقوده أبو بکر بود چون بر پیمان و عهد ایشان واقف شد بغایت حیران گردید فی الحال بجاریت خود گفت: باید که بسرعت و استعجال خود را بخانه أمیر المؤمنین علی و فاطمه (ع) رسان و بعد از عرض سلام و بندگی و اخلاص من بخدمت ایشان حقایق مقدّمات اتّفاق قوم بر قتل آن حضرت معروض گردان و این آیه وافی هدایت بر آن ولیّ ایزد منّان بخوان که إِنَّ الْمَلَأَ یَأْتَمِرُونَ بِکَ لِیَقْتُلُوکَ فَاخْرُجْ إِنِّی لَکَ مِنَ النَّاصِحِینَ الآیه
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:12
چون جاریه بخدمت حضرت امام الامّه آمد و حقیقت را معروض رأی فیض اقتضا گردانید (1) حضرت أمیر المؤمنین علی علیه السّلام فرمود که: بمولای خود بگوی که خاطر جمع دار که حضرت کریم عادل میان أهل فساد و مقصودشان حایل گرداند و بیقین آن طائفه را بمقصد نرساند جاریه بعد از رخصت انصراف پیش مولای خویش آمده هر چه از حضرت امام علیه السّلام شنیده بود بالتّمام معروض داشت.
أسماء بنت عمیس از استماع نوید خلاصی نجات آن حضرت بغایت خوش‌وقت گردید بلکه بتجدید معتقد و مخلص آن خاندان شد، چون سنّت موعود بآخر رسید و قریب بطلوع فجر شد أمیر المؤمنین برخاست و خود را بجهت بندگی ربّ العالمین بیاراست چون بمسجد حضرت پیغمبر آمد و در عقب أبی بکر بنماز ایستاد در آن زمان خالد ولید با شمشیر در پهلوی أبو بکر در نماز بود لیکن خاطر عبادت مأثرش در فکر آن کار ناساز امّا چون أبو بکر بواسطه اتمام تشهّد شدّت بأس علی جلادت و مردی آن شیر بیشه دلاوری بخاطرش رسید از خوف هیجان و فتنه و آشوب بلکه بواسطه جان خویش بسیار هراسان گردید که مبادا از خالد این کار بفیصل نرسد و

این نجوای میان خلایق آشکارا شود خلاصه آنکه بعد از فکر دور دراز از آن پیمان شنیع که با خالد بی‌توقیع کرده بود پشیمان شد و میخواست که سلام دهد لکن بخوف آنکه بمجرّد سلام نماز فجر مبادا خالد فاجر متصدّی آن أمر منکر گردد لهذا جرأت و جسارت بر اقدام سلام نمینمود و فکرش بطول انجامید چنانچه بخاطر اکثر رسید که البتّه أبو بکر در نماز سهو کرد بالاخره پیش از سلام بطرف خالد ملتفت گشته و گفت: که یا خالد لا تفعلنّ ما أمرتک السّلام

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:13

علیکم و رحمة اللّه و برکاته یعنی ای خالد زنهار آن کاری که ترا مأمور گردانیده بودم مرتکب آن أمر نشوی.

(1) چون ولیّ حضرت بیچون این سخن شنید از خالد ولید پرسید که أبو بکر شما را سابقا بچه أمر مأمور گردانید که الحال از آن نهی نمود؟ خالد گفت: مرا بقتل شما أمر کرده بود و الحال نمیدانم بچه سبب از آن منع نمود أمیر المؤمنین گفت: ای خالد تو آن کار میکردی؟ خالد گفت ای و اللّه آری بخدای عالم قسم است که اگر مرا أبو بکر از قتل منع و زجر ننمودی ترا بقتل آوردمی و جهانی را از شرّ تو خلاص گردانیدمی حضرت ولیّ مجید از آن قول و حرکت خالد ولید بغایت آشفته و غضب آلود گردید فی الفور خالد را از زمین درربود و آنچنان بر زمین زد که نزدیک بود عظامش بالتّمام خورد شود و نافرجام گردد، در آن حال تمامی رجال که در آن محالّ حاضر بودند بر سر خالد ولید جمع شدند و از حضرت ولیّ خدای مجید استدعای خلاص خالد عاصی مینمودند لیکن بجائی نمیرسید، عمر چون خالد ولید بدان منوال دید روی به ابو بکر آورده گفت: بربّ الکعبه که همین ساعت خالد ولید بدست علی مقتول خواهد گردید، معاشر النّاس شروع در تضرّع و التماس به واسطه استخلاص و شفاعت خالد ناسپاس نمودند و آن حضرت را بصاحب قبر یعنی بحضرت سیّد البشر سوگند غلاظ و شداد دادند و گفتند: ای أبو- الحسن اللّه اللّه بخاطر خدا و رسول مجتبی از خالد بگذر.

أمیر المؤمنین حیدر بموجب التماس سایر النّاس دست از خالد بی‌احساس برداشت بعد از آن روی بعمر آورده ریش او را محکم گرفت و گفت:

یا ابن الصّهّاک الحبشیّه و اللّه بخالق البریّه قسم است که اگر حکم کتاب مستطاب

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:14

ایزد دیّان (1) و عهد حضرت رسول آخر الزّمان بر من سبقت بر پیمان شما نگرفتی هر آینه بر تو معلوم گشتی که ایّنا أَضْعَفُ ناصِراً وَ أَقَلُّ عَدَداً کدام از این دو گروه از أرباب ستوه یا أصحاب خیر شکوه بحسب یار و نصیر ضعیف و بتعداد او أحبّه و أرباب و داد کمتر و نحیف‌اند، بعد از آن

دست از عمر نیز بداشت و راه منزل و مقام خویش برداشت.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:15

فصل ذکر بیان کتابت أمیر المؤمنین حیدر بابی بکر بعد از منع فدک از بنت خیر البشر و رسیدن سخنان منکر از مشار الیه بآن سرور

(1) أمیر المؤمنین علی علیه السّلام گفت: ای أرباب نفاق و أصحاب شقاق شما بسبیل اتّفاق طلاطم أمواج بحر فتنه و فساد بر روی سفینه ما سکینه نیکوترین عباد ایزد سبّوح منکشف و مفتوح داشتید و تاجهای أرباب عزّ و فخر را بوسیله جمعیّت با أهل فساد و عذر از مفارق آن عزیزان نیکو سیر بر داشتید با آنکه شما طایفه وخیم العاقبه پیوسته مستضیء بأنوار آن أخیار و مستنیر باشعّه جمال آن ابرارید الحال بتوسّط شآمت حقد گزند و به وسیله جدّ و طمع ناپسند بمجرّد غیبت حضرت نبیّ المختار قسمت میراث طاهرات أبرار گردید و گوئیا من همگی شما أهل عمی و ضلالت و أرباب غدر و غوایت را در بیداری حیرت حواسّ مانند شتر طاحونه خراس متردّد و سرگردان میبینم و یکی شما را أهل اسلام و مطیع صادق سیّد الأنام نمی‌بینم.
أما و اللّه بخدای عالم قسم است که اگر من مأذون از حضرت مهیمن و مرخّص از رسول ذو المنن می‌بودم آنچه شما أهل کید و دغا بغیر اذن ملک
ترجمه و شرح الاحتجاج، ج2، ص:16
تعالی و رخصت رسول مجتبی تصرّف در آن نمودید تعدّی و تسلّط شما را از آن رفع و دفع مینمودم (1) بلکه سرهای شما را بواسطه این حرکت و فساد مانند حیسهای حصاد از أبدان شما درو می‌فرمودم و بعد از انتزاع حدایق نظر شما از بصر کلّه‌های شجعان پردل و دلیران در حرب متحمّل شما را از پیکر بدن قلع میکردم و أصلا بشما رحم نمیکردم زیرا که من از روزی که بر تمرّد و طغیان این لشکریان أهل عداوت و عصیان مطّلع گشتم و بر ارتداد و الحاد أرباب فساد و غیّ أصحاب عناد بر اتّفاق آن لشکر بانفاق؟؟؟، و آن جهلای أهل شقاق بر مخالفت أهل بیت (ع) و بر کید شما عالم و واقف شدم دانستم که همگی شما را رقاب خود از قید متابعت حضرت رسالت مآب اخراج نموده در خانهای خود معتکف گشته طریق مخالفت محمّد (ص) بلکه شیوه مخاصمت أهل بیت النّبوّه برداشتید و من دیروز در خدمت و بندگی صاحب شما محمّد المصطفی صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بودم و شما در فکر و دغا، و میدانم که شما راضی نیستید که خلافت با أهل بیت حضرت رسالت باشد زیرا که من مطّلع بر مکتومات ضمایر و مرکوزات خواطر مآثر شمایم که حقد بدرد کینه أخذ در ضمیر شما بیحدّ مستتر است و تا هنگام وصول بمقام و مستقرّ خود جهنّم و سقر از آن أمر برنمیگردید اگر آنچه از عذاب او را که واحد قهّار به جهت شما أشرار معیّن و برقرار داشته اظهار یا مذکور گردانم یا شمّه از حقایق آن را کما ینبغی و یلیق بگوش شما رسانم هر آینه از هیبت و خوف آن

سرهای أضلاع شما بر مثال دوّاره چرخ آسیا مراجعت یابد از شما نماید بلکه مانند رؤس سنان رمح پیچان بجهت قطع حیات و جان شما بغایت کارگر آید اگر من در باب خلافت و اولویّت آن از شما و سایر امّت حکایت کنم شما أرباب
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:17
حقد گوئید که: علی از روی رشک و حسد سخنان بیحدّ میکند (1) و اگر بذریعه إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِینَ صابر گشته ساکت بنشینم زبان طعنه و آز دراز کرده گوئید که: علی از ترس جان سخنان نگوید و هیهات هیهات کجاست آن ساعت که بر من بسیار بسیار مشتاق ادراک آن سعادتم بقادر خلّاق قسم است که چنان که أطفال بپستان والده خویش مایل و مشتاقند مرا نیز طاقت اشتیاق تجرّع کأس موت طاق، و محرومی از آن از امور ما لا یطاق است، من چون از موت جزع و از مرگ فزع نمایم که من خود مرگ میرانیده‌ام بلکه من پیوسته بمنایا هم‌آغوش و با سرود نوای او هم‌سروشم چنانچه من در شبهای تار متحمّل دو شمشیر آبدار گران‌بار و دو رمح طویل اژدها پیکر آدم شکارم، منم مکسّر رایات أشرار در هنگام غلیان و جوش آن فجّار در حرب و کارزار، و منم مفرّح اندوه کربات از خاطر فیض مقاطر سیّد البریّات، و اللَّه بخدای عالم قسم است که این ابن أبی طالب را کمال استیناس بموت بسیار مستسقی و متعطّش کأس فوات است.
ای أهل تمرّد و طغیان اگر من آنچه حضرت قادر سبحان از اسائت حال و وخامت أحوال شما که حضرت ذو الجلال در قرآن ارسال و انزال نمود بتان شما بر شما گرینده گردند و اگر حقیقت أحوال نکبت مآل شما را بیان کنم اضطراب بسیار بسیار زیاده از اضطراب ریسمان که آن را سرنگون بچاه عمیق اندازند که أصلا مراجعت ببالای آن و قوّت طیّ مسافت پایان آن نیز نتواند نمود بهم رسد و چندان خوف و رعب و حزن و تعب بشما واصل گردد که از خانها و مکان خود گریزان و از رویهای یک دیگر سرگردان و حیران میگردید، این همه عذاب و آزار متعیّن بواسطه شما أشرار محض بجهت اختیار آز و هوس
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:18
و لذّات و مشتهیات نفس شما است از عدم اطاعت أمر ایزد أقدس و متابعت رسول مقدّس (1) لیکن من بغایت آسان و سبکبار کردم و بشومی کثرت آز، و هوس کار بر خود صعب و دشوار نکردم چنانچه بر خود قرار دادم که بدست خالی و مقطوع از لذّات شما و بید تهی و منزوع از مشتهیات دنیا و اصل لقای ایزد تبارک و تعالی گردم چه لذّت فانیه دنیویّه شما و مشتهیات صوریّه غیر باقیه دار دنیا در پیش من مانند ابریست بی‌آب و سحابی است خالی از رشحه ابر فیض عنایت ایزد وهّاب که بسیار غلیظ

و ممطر نماید و چون میل صعود نموده ببالا گراید و منبسط و متجلّی شود و از او قطره مرئی نشود، امّا در اندک زمانی غبار غفلت که وسیله عمی و ضلالت و سبب کوری و غوایت بلکه باعث بعد و دوری شما از رحمت حضرت ربّ العزّت متجلّی گردد حقیقت بر شما روشن شود یکان یکان شما را ثمره شجره عمل بغایت تلخ حاصل و نهالی که بدست خود غرس نمودید بری جز سمّ قاتل ندهد در آن محلّ ندامت بی‌حاصل است زیرا که حضرت عزّ و جلّ خدای کافی حاکم حکیم و خصم شما رسول عظیم است، بدانید که موقف قیامت که مکان اقامت تمامی است هیچ أحدی در آن مأوی از رحمت خدا و از شفاعت رسول مجتبی از شما دورتر و از سوء أفعال و وخامت أحوال خود سر در پیش و شرمنده‌تر نیست وَ السَّلامُ عَلی مَنِ اتَّبَعَ الْهُدی چون کتابت مجید بمصحوب یکی از محبّان خود بنزد أبو بکر فرستاد چون أبو بکر مطالعه کتابت آن سرور نمود بغایت الغایت بترسید و رعب بسیار و خوف بیشمار بر خاطر او قرار گرفت. گفت: سبحان اللّه این همه جرأت، و جلادت و قدرت و شهامت در باب من به علی علیه السّلام عطا و عنایت نمودی لیکن در حقّ غیر من او را بیدل و جبن گردانیدی بعد از تأمّل و فکر

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:19

بسیار روی بحضّار آورده (1) گفت: ای معاشر مهاجر و أنصار من در باب ضیاع فدک مکرّر بعد از وفات حضرت سیّد البشر با شما مشورت کردم که رأی شما در محالّ فدک چیست آیا ضیاع آن بقاع بطریق سابق و ریط؟؟؟ انتفاع أهل البیت باید گذاشت یا دست تصرّف آن أعیان از آن کوتاه باید نمود و شما متّفق اللّفظ و المعنی در جواب ما فرمودید که: از أنبیاء میراث برای وارث نمی‌ماند بلکه متخلّفات و متروکات سیّد الأنبیاء محمّد المصطفی صلّی اللّه علیه و آله و سلّم داخل فیء و غنائم است میباید که شما ضیاع فدک و محصولات آن ملک را در سلک فیء و غنایم منخرط گردانی تا در وجه قیمت أسلحه و اسبان بجهت مسلمانان و أبواب جهاد و مصالح نفور ایشان مقرّر و مصروف گردد من امضای سخن شما کردم و آن را تملیک مدّعی آن نکردم بلکه در تحت تصرّف ایشان بود انتزاع و اخراج نمودم و بر وفق پیشتر در تصرّف أهل بیت مستمرّ و مستقرّ نفرمودم الحال علی علیه السّلام بواسطه آن محالّ تخویف و تهدید بنذیر و وعید من بجهت حقّ پیغمبر ذو المنن از روی شدّت و غضب می‌نماید و اراده دارد که محالّ فدک را تنهائی مالک شود و آن محلّ را مقتل مردمان و زهر قاتل تمامی خلقان گرداند، و اللّه بخدای عالم سوگند و قسم است که من از ارتکاب خلافت کراهیّت دارم اگر اقاله نمایم یاران مرا به پشیمانی بگذارند، و اگر خود را عزل نمایم معاشر مردمان مرا بمعزولی برنمیگذارند مرا از ابن أبی طالب کراهیّت زیاده از حدّ نهایت و دایم ازو

گریزانم و از مکالمه او پریشان بلکه پشیمان چنانچه اگر علی با من در ملک و مال من نزاع و جدال کند من باو در تقابل مخاصمه و قیل و قال نتوانم کرد چه منازع او در هیچ کار مفلح و رستگار نیست مناسب بحال من استخلاص خود از اشتغال این کارست.
لیکن عمر چون این سخنان از أبو بکر استماع نمود بخوف آنکه مبادا او
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:20
(1) در این قول صادق باشد و ترک خلافت کند و منافع که او بجهت نفس خویش پیش‌نهاد خاطر خود کرده برطرف نماید لهذا بغایت حزین و بی‌نهایت متألّم و اندوهگین گشته گفت: ای أبو بکر تو پیوسته در شب و روز سخنان طفلان میگوئی و بسیار متوهّم و ترسناک بودی زیرا که تو در حرب هرگز پای مردی در معارک دلاوری پیش نگذاشتی و در خشکسال مروّت و احسان دست عطا و سخاوت بجهت درمانده برنداشتی، همیشه ترسنده و بیدل بودی سبحان اللّٰه این چه کوچک دلی و جبن است که با تو می‌بینم؟ به خدائی که من بیگزاف عالمی را بواسطه تو پاک و صاف گردانیدم که به هر دلوی که خواهی از آن تشرّب نمائی ترا بجمعیّت خاطر میسّر است مع هذا تو شب و روز عطشانی و بختیان مست یعنی شجعان عرب را در تحت حکم تو خوابانیدم و تمامی دلیران را مطیع و فرمان بر تو گردانیدم و أهل اشارت و أصحاب مشورت و تدبیر را بجهت تو ثابت و مقرّر داشتم و متمرّدان ترا در مدینه نگذاشتم بخدای که اگر من چنین نمیکردم و این همه سعی از جهت انصرام مهام شما نمی‌نمودم کی عزّت و اعتبار شما در نزد مهاجر و أنصار در تمشیت أمر خلافت و امضای این کار پیدا شدی و سایر النّاس اطاعت شما میکردندی بلکه کار شما بغایت صعب و دشوار بودی و بی‌شائبه گفتار ابن أبی طالب دمار از روزگار تو برآوردی و استخوان ترا رمیم، فرزندان ترا یتیم کردی باید که وجود مرا غنیمت دانی و شکر باری بجا آری که همچو منی بشما ارزانی داشته و شما را تنها بدست ابن أبی طالب نگذاشته بلکه بر تو لازم و واجب است که آنا فآنا و لحظة فلحظة حمد حضرت غنیّ متزاید و متضاعف گردانی بخدای که ابن أبی طالب مانند صخره صمّاء یعنی مشابه سنگی است
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:21
ممطریرم (1) لیک بغایت متین و محکم که تا بانکسار نرسد ازو أنهار ظاهر نگردد و مثل مار رقشاء أبیض و اسودی است که بغیر رقیّ و افسون ذلیل و زبون و مطیع و مفتون نگردد لیکن مانند درختی است تلخ پرخار اگر صد بار برو عسل ضماد و طلا نمایند بجز زهر قاتل او را ثمره و بار نباشد ابن أبی طالب جمیع أعیان سادات قریش را با أحفاد و أقربا و خویش مقتول و تمامی عرب را بیذوق و عیش گردانید و خانه در بلاد عرب از أصناف امم نیست که أهل آن خانه را ابن أبی طالب بشور و شغب ماتم نگریاند و

تمامى عرب عيش و طرب را گذاشته ننگ و عار بر خود قرار دادند بناء عليه على گروهى را بيجان و برخى را بى‌خانمان نمود و از منازل و أوطان آواره فرمود بايد شما از او اصلا انديشه بخاطر نياريد و نفس خويش را نيكو داريد و از فروغ نواير صواعق تهديد على عذر و غلول و مضايق وعيد او تهويل و گول نخورى زيرا كه من أبواب على را مسدود گردانم پيش از آنكه على اراده سدّ أبواب تو نمايد و دعوى بى‌شهود او را زبون و نابود سازم و أبواب فتنه و فساد بروى على اندازم و عنقريب كار او را بسازم تا شما و خود را بلكه تمامى خلق اللّه تعالى را از خوف شرّ على مستخلص سازم.
أبو بكر گفت: اى عمر ترا بحضرت واهب بارى قسم است كه دست از من بدارى و مرا بحال خود گذارى و زياده از اين مرا از غلطاندازيهاى ناخوش خويش متألّم و با تشويش ندارى و ازين دعوى گزاف خاطر ما را صاف گردانى، وصيت شجاعت و دليرى و طنطنه تهوّر و مردانگى خود را كه حقيقت صدق و كذب آن بر ما و شما و بر تمامى امّت در غايت وضوح، و ظهور است بگوش ما نرسانى بخداى عزّ و جلّ قسم است در هر محلّ كه ابن
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:22
أبى طالب (1) همّت بر قتل من و تو بندد در همان حال قتل ما و شما بيد شمال نمايد و محتاج بحركت دست راست نگردد، و اين كه ما و شما نجات يافتيم و على تا حال در قتل ما و شما اهمال نمود بجهت سه چيز است:
اوّل- آنكه على تنها و بى‌يار و بى‌معين و بى‌دستار است.
دوّم- آنكه على در حقّ ما تابع حكم خداى تعالى و وصيّت رسول مجتبى است زيرا كه ايزد أقدس حقيقت مخالفت ما و شما را بحضرت نبىّ المقدّس صلّى اللّه عليه و آله ظاهر نمود و آن حضرت بعلى (ع) معلوم گردانيد و او را به صبر أمر فرمود لهذا على صبر را شعار ساخت و تا حال بما و شما نپرداخت.
سيّم: آنكه هيچ قبيله از قبايل عرب نيست الّا آنكه آن جماعت را با ابن أبى طالب مخاصمت و عداوتست مانند خصومت ذكور ابل با يک ديگر در باب شتر ماده و در فصل ربيع موسم عيش وسيع زيرا كه أكثر صناديد عرب در هر قبايل بدست على مقتول گشتند اگر حال بدين منوال نبودى أمر خلافت و ذمام امور أحكام شرع و ملّت و امّت بعلى رجوع بودى امّا مردم بواسطه امور مذكور از على مستكره و منفورند يقين ترک دنيا در نزد على بغايت سهل و آسان‌تر است از ملاقات ما و شما و ديدن موت بر او بسيار أهون است از رؤيت اين كراهيتها.
اى عمر مگر تو حقيقت حال على را در روز احد فراموش كردى نه در آن هنگام ما و شما بلكه ساير عسكر سيّد الأنام گريخته از آن حربگاه بشواهق

جبل پناه برده آن مقام را آرامگاه کردیم و علی در آن روز از روی مردی و دلاوری در میدان حرب و وقار پای جلادت ثابت کرده و برقرار داشته و ملک قوم با سایر صنادید آن مرز و بوم چون علی را تنها دیدند از أطراف و أکناف حمله

بر آن زبده عشایر عبد مناف آورده بلکه بر مثال جغد و بوم بر علی احاطه و هجوم کردند (1) و تصمیم قتل أمیر المؤمنین از روی جزم و یقین نمودند، و با یک دیگر از روی مباهات و تفاخر می‌گفتند که: در همین ساعت من غیر التّراخی و المهله علی را برخواهیم داشت و أثری از آثار محمّد و أصحاب او نخواهیم گذاشت و بنوعی علی را در میان گرفتند که أصلا از هیچ جانب محیص و مفرّ برای علی متصوّر نبود در آن حال شجعان رجال و دلیران آن أبطال پای تهوّری در میدان قتال استقامت نموده دست جلادت از کمام سطوت جدال بیرون آوردند و بالتّمام رماح و سنان مانند آجام نیستان بر آن پور عمران راست کردند، و از هر طرف قوم بر صنف؟؟؟ تیر و شمشیر بر روی علی مکشوف کردند.

امّا ابن أبی طالب چون حال بدین منوال مشاهده نمود خود را از اسب پیاده گردانیده و دامن مردی بر کمر دلاوری مستحکم ساخت و دست با تیغ علم نموده با آن طایفه مخذول العاقبه پرداخت چون جمعی کثیر مقتول و برخی اسیر گشتند بقیّة السّیف از برنا و پیر مانند روباه از پیش شیر گریزان شدند.

حضرت أمیر المؤمنین علی دگرباره خود را به؟؟؟ کوه‌پاره رسانیده سوار شد و آنگاه پای وقار در رکاب سعادت انتساب استوار گردانیده ران و سرین از زین برداشته گفت:

یا اللّه یا اللّه یا اللّه یا جبرئیل یا جبرئیل یا جبرئیل یا محمّد یا محمّد یا محمّد النّجاه النّجاه النّجاه بعد از آن بر مثال شیر غرّان روی بر پیش کافران آورده آن منافق پلید تاختید علی خود را باو رسانید و بر هامه سر آن کافر

شمشیر زد (1) چنانچه نصف سر آن مدبر را با استخوان زنخ و زبان شکافت و از یکطرف دوش و دست را جدا ساخت پس از آن خود را بصاحب رایت عظمی و علمدار کبری رسانید و شمشیر بر کاسه سر آن کافر زد بنوعی که سر را تا به دوش شکافت از دوش بناف رسید و از ناف بر زهاره آمد از آنجا نیز تیغ درگذشته بلکه دبر آن منافق مدبر را نیز شقّ ساخته بزین رسید و از زین باسب و نیز اسب را دو نصف گردانیده سر تیغ بر زمین قرار گرفت چون قوم آن ضرب شمشیر از آن هژبر دلیر مشاهده نمودند مانند روباه پیر که از پیش شیر گریزان شود بر مثال آن همگی و تمامی آن کافران از پیش علی گریزان گشتند، در آن زمان علی مانند شیر

غرّان با شمشير برّان در ميان ايشان افتاده ميتراشيد تا آنكه از كشته‌هاى ايشان پشته‌ها ساخت و مردم در آن روز در خاک و خون مى‌غلطيدند و در حسرات منايا بعد از تجرّع كأس موت و به شرب و جام هلاهل فوت بعد جان بقابض آن مى‌سپردند.
اى عمر شمشير تيز على در آن هيجا أرواح مردم را درربودى تا آنكه همه آن جماعت را مقتول و نابود گردانيد و آنچه ما در آن روز از على مشاهده نموديم و از صلابت و شهامت او ملاحظه كرديم الحال آنچه از او سانح و صادر گشته زياده از آن متوقّع بوديم.
اى عمر ما و شما از خوف جان خود از على ضبط نفس خود نميتوانيم نمود مع هذا الحال تو پيش دستى و ابتداء بقتل على مينمائى پس آنچه از شدايد و آلام كه از على بشما رسد چون تو بادئ آن شدى رفع و دفع آن از نفس خود تو دانى نوعى نكنى كه ما را در آن أمر عظيم شريک و سهيم خود كنى بخداى عالم قسم است كه اگر آيه وافى هدايه: وَ لَقَدْ عَفا عَنْكُمْ الآيه در حقّ
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:25
ما و شما (1) از حضرت ايزد تبارک و تعالى نازل نشدى بيقين اليوم ما و شما از دست أمير المؤمنين از جمله مقتولين بوديم زنهار و الف زنهار چون اين مرد را با تو هيچ كار و در صدد انتقام و آزار شما نيست بايد همين معنى را غنيمت دانى و دست از آزار او بازدارى و خود و ما را بمضمون: وَ لا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ در مظانّ مهالک و مكان هالک ميارى، بيت:
من آنچه شرط بلاغست با تو ميگويم‌تو خواه از سخنم پند گير خواه ملال
زنهار بقول خالد وليد مغرور نگردى زيرا كه او مرد قتل على نيست به خداى عالم قسم است كه اگر خالد وليد را على أيمن گردانيده بقتل خود بخواند او را قدرت اراده قتل على نخواهد بود و اگر اراده كند اوّل كسى كه به قتل خواهد رسيد خالد وليد است چه على از أولاد و أمجاد عبد مناف و زبده و خلاصه آن دودمان بى‌لاف و گزاف است كه آن طايفه چون بحركت و هيجان آيند چنان بهيبت و صلابت در نظر أبطال رجال درآيند كه هيچ أحدى از او به قاتل قتال بلكه قدرت تصوّر جدال با آن طايفه أهل شجعان و أبطال در هيچ محالّ ندارند و اگر كسى حركت ناپسند نسبت با آن جماعت ارجمند بظهور آرد چون رجوع بايشان نمايند و بايشان تشفّع كنند بيقين از جرائم ناپسند بگذرند و بعد هذا هرگز بر سر ذكر و بيان آن نروند لا سيّما ابن أبى طالب كه أذنابش أكبر و سنامش أطول و هامه‌اش بيگزاف أعظم از تمامى أولاد عبد مناف است.
بر عارف نكته‌دان بمطاوى صدق محاذى سخنان ظاهر و عيانست كه أذناب أكبر كنايه از طول تيغ و سنان و ساير آلات ضربست و سنام أطول كه عبارت از بزرگى كوهان و ظهر است و اين كنايه از تحمّل و بردبارى آن

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:26

ولّى ايزد بارى است (1) و هامه أعظم يعنى هامه رأس أعظم است بحسب عقل و فراست و ذكاء و كياست.

خلاصه كلام آنكه أبو بكر اقرار كرد بر آنكه حضرت على مستجمع تمامى صفات كمال است از شجاعت و سخاوت و از زهادت و تحمّل عنا و مشقّت و معرفت و اطاعت ربّ العزّت و پيروى نبىّ الرّحمه زيرا كه أبو بكر ذكر امّهات أوصاف كمال براى حضرت أمير المؤمنين حيدر و ارتحال نمود كه در ذات خجسته صفات او موجود بود.

وَ السَّلامُ عَلى مَنِ اتَّبَعَ الْهُدى

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:27

فصل ذکر بیان احتجاج حضرت فاطمه بنت رسول ایزد تعالی و تبارک بر قوم در وقت منع ضیاع فدک و نقل مکان مقال آن طایفه در هنگام وفات حضرت سیّد البریّات در باب امامت آن نیکوترین انس و جنّ و ملک

(1) روایت کرد عبد اللّه بن الحسن بن الحسین باسناد خود از آبای عظام علیهم الصّلاة و السّلام که: چون أبو بکر باجماع قوم أنصار و مهاجر و برأی ایشان فاطمه بنت خیر البشر را از تصرّف ضیاع فدک منع نمود و این خبر ظلم أثر به آن بضعه پیغمبر رسید بواسطه اتمام حجّت بر امّت در باب طلب حقّ خود که حضرت سیّد البریّه در ایّام حیات خویش بایشان عنایت و هبت نموده بود مقنعه بر تارک مبارک انداخت و جلباب خود را کساء بدن أطهر خویش ساخته با جمعی از خدمتکاران و عورات بنی هاشم و أحفاد ایشان متوّجه مسجد پیغمبر گردید و مانند رسول مختار با کمال طمأنینه و وقار میخرامید و در سیر و سلوک راه مشابه و مانند رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بود و

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:28

چون بمسجد رسید (1) و أبو بکر با عمر و جمیع أصحاب از أنصار و مهاجر با جمع دیگر حاضر بودند حضرت فاطمه (ع) چادر بر پیش روی خویش حایل و مسدّل گردانیده بنشست «1».

پس آنگاه ناله و آه برکشید بنوعی که تمامی قوم شروع در گریه و زاری نمودند و از ناله آن حضرت بغایت مضطرب گشتند چون بنت رسول بیچون حال مردم بدان منوال غمگین و محزون مشاهده کرد نه زمانی صبر نمودند تا شورش مسلمین فی الجمله تسکین یافت و از گریستن قرار گرفتند بعد از آن افتتاح کلام صدق التیام بحمد و ستایش ایزد علّام نموده و گفتگو و شروع در صلوات سیّد البریّات فرمود و باز مردم اظهار حزن و عناد و شروع در گریه و بکاء نمودند حضرت فاطمه نیز اندک زمانی صبر کرد چون قوم از گریه ساکت گشتند فاطمه بنت نبیّ المحمود شروع در حمد حضرت ایزد معبود نموده فرمود که:

سپاس بی‌قیاس مر خدای را که بما انعام و اکرام نمود.

شکر بی‌اندازه و احصاء سزاوار کریمی است که حقایق امور ضروریّه بما اعلام و الهام فرمود.

و ثنای وافر درخور عالم قادر است بوسیله آنچه بما مقدّم داشته از اعطای عموم و نعم ابتدا و از احسان و ینابع آلای بی‌انتها و بر اتمام جود و منتهای والا و ترادف دیوانی نعمتهای بی‌منتها، و متجاوز از حدّ احصاء و بیان، و متباعد از تقابل جزای ما و بی‌أمانان است. واهبی بواسطه کثرت موهبت و أبدیّت آن ادراک أبصار انسان را متفاوت و پریشان گرداند و بر اتمام اکرام و دوام انعام بر أنام ایشان را بحمد خویش خواند، و در هنگام اطاعت حکم

لازم الاحترام او ثنای و ستایش بندگان خود در جمیع أوقات لیالی و

---

(1) تسدیل آنست که پیش روی چیزی بندند تا روی ننماید.

ایّام نمود، و بوسیله ذریعه: وَ لَقَدْ کَرَّمْنا بَنِی آدَمَ وَ حَمَلْناهُمْ فِی الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ الآیه؛ ایشان را مطیع واهب أکبر و منقاد رسول شفیع المحشر معزّز و مکرّم نمود (1) گواهی میدهیم بر آنکه نیست خدای الّا یکی که شریک و نظیر و شبیه و عدیل ندارد، و این کلمه طیّبه شهادت جسم را تأویل سرمایه اخلاص و سعادت و دل را متضمّن انارت و استضائت، و عقل را وسیله تعقّل معقولات و تحصیل أسباب هدایت و وسایل نجات آخرت است.
مدرکی که أبصار أعیان مدرک و رؤیتش ممتنع، و السنه أخیار از ذکر صفات ذاتش الکع و عقول و أوهام ابرار از ادراک کیفیّت آثارش راکع است، ابداع و ایجاد موجودات نمود پیش از وجود، و انشاء و اختراع مخلوقات فرمود بغیر اقتباس از مثال و صور موجوده بلکه تکوین و ایجاد موجودات به قدرت کامله و خلقت مخلوقات باراده و مشیّت شامله خود نمود بغیر احتیاج در ایجاد به ایشان و بدون تصوّر فایده در ابداع و اختراع خلقان، چه ایجاد ممکنات و اختراع مخلوقات از حضرت خلّاق الموجودات محض از جهت تبیّن حکمت و اظهار قدرت بر بریّت بواسطه بیّنة بر طاعت و طلب بندگی و عبادت او، و اعزاز و احترام دعوت او بود.
کریمی که ادراک جز أو ثواب و عطیّت از جهت بریّت موقوف بر طاعت داشته، و عذاب و عقاب برای أهل معصیت گذاشته و این عنایت ربّ العزّة از واسطه منع عباد است از ارتکاب عمل ناصواب، و نعمت و ترغیب و تحریص ایشان است بلقای رضوان و جنّت واهب بیمنّت.
و گواهی میدهم بر آنکه پدر بزرگوارم محمّد بنده و رسول پسندیده او که برگزید از جمیع أنبیاء و رسل صاحب معرفت و حال، و او را از سایر پیغمبران

اختیار کرد و بزرگ گردانید قبل از بعثت و ارسال، (1) و مسمّی برسول نمود پیش از اصطفاء و اختیار و آن حضرت را از روی تعطّف و احسان و کمال موهبت بی‌پایان خود بواسطه ارشاد و هدایت خلقان فرستاد زیرا که حقایق غیب بر خلایق مکنون و این جماعت بواسطه ستر هول و خفای آن مصون و بنهایت عدم و فنا بغایت مقرون‌اند، و چون ربّ غفور عالم بمراجع امور و علمش محیط بحوادث دهور و ذات واهب کامل الصّفاتش عالم و عارف بمواقع مقادیر امور محصور است و امم را متفرّق در آبادان و مقبل و متوجّه بدرکات نیران، و متعبّد بعبادت أصنام و أوثان و همه خلقان را با علم و معرفت بحقایق صفات کمال ایزد سبحان منکر ذات قادر دیّان دید.

فلهذا حضرت محمّد المصطفی صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را بواسطه اتمام و اعلام أمر خود بر امضاء و اجرای حکم مقدّر و اراده انفاذ امور مقرّر مبعوث و مرسل گردانید تا بنور هدایت و ارشاد آن حضرت ظلمت کفر از کفّار و کشف کدورت و تیره‌گی قساوت قلب از دلهای آن طایفه أشرار و عمق ضلالت از أبصار آنها متجلّی گرداند، و آن حضرت امتثالا لأمره تعالی و تقدّس به هدایت أصناف امم و بارشاد سایر مردم مشتغل گردید، و ایشان را از غوایت کفر و طغیان بسر چشمه هدایت و عرفان رسانیده، و آن طایفه را از عمی و ضلالت متبصّر گردانیده همگی و تمامی عرب و عجم را هدایت بدین قویم و دعوت، و ارشاد بطریق مستقیم نمود.
چون آن حضرت را شوق لقای ایزد تبارک و تعالی بسیار دریافت حضرت واهب معبود ذات پرپسندیده آن نبیّ المحمود را بسوی خویش خواند، و روح پرفتوح آن برگزیده ایزد سبّوح را قبض نموده ساکن چنان گرداند امّا
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:31
(1) قبض آن نبیّ المختار از روی رأفت از حضرت ربّ العزّت برضا و اختیار حضرت نبیّ الرّحمه بود بناء علیه ایزد غفّار از تشوّق و خواهش بسیار بلکه با کمال رغبت و ایثار آن حضرت را ازین دار المشقّه بسوی فرادیس دار القرار برده در آن مکان راحت و أمان ساکن و پایدار گردانید، و بیقین الحال آن حضرت محفوف بملائکه أبرار و موصول بمصحوب رضوان ربّ غفّار در مجاورت ملک جبّار است، رحمت حق بر پدرم باد نبیّ بحقّ و أمین وحی ملک تعالی و صفیّ برگزیده او بر جمیع آفریده بود چه آن حضرت پیغمبر رضیّ بود یعنی نبیّ نیکو روی که خدای ازین راضی بود، و السّلام علیکم و رحمة اللّه و برکاته.
بعد از آن بضعه رسول مقدّس ملتفت بأهل مجلس گشته گفت: شما بندگان خدای منّان و منصوب برای أمر و نهی واهب بی‌امتنان، و حاملان دین و أمینان خدای تعالی بر نفس و جسم خود و بلغای او بر سایر امم و أصحاب نبیّ الأنام و تابع دین مبین حضرت سیّد المرسلین و نیکوترین- مخلوقانید، میان شما و رسول ایزد تعالی عهد و پیمانست که در سابق با شما معاقده نمود و از جهت این خلاف شما بقیّه گذاشت آن کتاب خدا لیکن ناطق قرآن صادق که نور ساطع و ضیای لامع و شاهد قاطع است که بصایرش منکشف و مبرهن و سرایرش متجلّی و روشن و ظواهر کلمات و آیاتش بغایت مغتبط و سودمند است أشیاع قرآن تمامی خلقان را، فایده رضوان و أتباعش متابعان را، مؤدّی بنجات و وسیله دخول و وصول جنانست، و استماع قرآن باعث تحصیل حجّتهای روشن ایزد سبحان و انصات محکمات سبب تبیین عزایم مفسّره و محارم محذّره و بیّنات متجلّیه و براهین کافیه و فضایل مندوبه و فواضل معلومه و رخصتهای موهوبه و شریعتهای مکتوبه است و

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:32
اگر یکی از مسلمین از روی اخلاص و یقین قرآن را مطمح نظر خود گردانیده استماع از روی تدبّر و تفکّر بر فراید و فواید غرر در او نماید، و بر أحکام شرع و آداب دین سیّد الأنام عمل فرماید، و از سلک شرط و پیمان که در سابق با رسول صادق مقرّر داشته پای بیرون نگذارد بی‌شایبه شک و گمان آن کس مؤمن و مسلمان است.
(1) پس ایمان سبب تطهیر شما از شرک کفر و عصیان، و نماز شما وسیله تنزیه شما از کبر و طغیان، و زکاة باعث تزکیه نفس و زیادتی روزی أبدان و روزه را بواسطه ثبوت و دوام شما بر طریق اخلاص و ایمان مقرّر نموده و حجّ را برای تشیید دین مبین، و عدل را از برای تنسیق دلهای مسلمین، و طاعات و عبادات از برای نظام ملّت و دین و انتظام آئین سیّد المرسلین، و امامت ما را وسیله أمان از تفرقه و جدائی میان مؤمنان گردانید، جهاد را برای عزّت اسلام، و صبر را معونت استیجاب أجر یوم القیام، و أمر معروف را برای مصحلت عامّه أنام، و نیکوئی با والدین بجهت صیانت و نگهبانی از سخط و عذاب ایزد علّام، و صله رحم را سبب کثرت عدد بنی آدم نمود و قصاص را موجب محافظت نفس و صیانت اهراق دماء و وفا نذر را بجهت تعریض مغفرت و آمرزش خلایق در آخرت گردانید، و استیفاء تمام پیمودن مکیال و میزان بر خلقان لازم نمود تا هر کس بحقّ خود رسد و بخس و نقصان بهیچ کس نرسد، و نهی از شرب خمر بواسطه تطهیر بدن از نجاست ظاهر و باطن است.
و امر باجتناب دشنام حجابیست از لعنت انام و ایجاد ابرام ایشان است از ذکر ننمودن مردم یک دیگر را بصفات ذمیمه و اقحام.
و نهی و منع از سرقه ایجاب امّت است بعفّت و پاک دامانی ایشان
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:33
از تمامی صفت خسّت، و حرمت شرک با خدای تعالی و تبارک محض از برای تأکید خلقان است بر اخلاص ربوبیّت برای قادر منّان.
(1) پس از آن تلاوت این آیت وافی هدایت نمود که: اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقاتِهِ وَ لا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ یعنی ای معشر مردمان بپرهیزید بحضرت واهب دیّان آنچه طریق پرهیز و وسیله نجات روز رستاخیز است باید که در وقت سپردن جان بر صنعت اسلام و ایمان باقی و پایدار باشید.
آنگاه گفت: ای مردمان اطاعت طاعت ربّ العزّت بمأموریه و منهیّ عنه نمائید و طریق مخالفت مپیمائید و چون شما مطیع حضرت بیچون باشید به یقین خایف و بدحال در هیچ محالّ در نزد حضرت ذو الجلال نباشید چنانچه میفرماید که: إِنَّما یَخْشَی اللَّهَ مِنْ عِبادِهِ الْعُلَماءُ.
بعد از آن فرمود که: أیّها النّاس بدانید که من فاطمه‌ام و پدرم نبیّ الأکرم محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم است میگویم و گفته‌ام و باز خواهم

گفت و آنچه گفته‌ام غلط نگفته‌ام و آنچه کرده‌ام بد نکرده‌ام.
آنگاه شروع در آیه کلام ملک علّام نمود که: لَقَدْ جاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ ما عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ، یعنی: بدرستی و راستی که بشما آمده رسول از جنس شما که بغایت عزیز است در نزد حضرت ملک تعالی، و بسیار حریص است بر شما بآنچه اراده نمائید از مشتهیات و بأهل ایمان بسیار مهربان و رحیم و بغایت عطوفت و کریمست.
اگر بنوعی که حضرت ایزد علّام آن حضرت را بعزّت و احترام داشته شما نیز آن نبیّ الأنام را معزّز و مکرّم دارید بمعنی آنکه از فرموده آن رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم تخلّف و انحراف روانداشته در هر باب مطیع آن رسالتمآب
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:34
باشید (1) یقین بی‌شایبه ابرام و لجاج در هنگام درماندگی و احتیاج شما علاج آن بدست آن صاحب اللّوا و المعراج است آن بزرگوار پدر منست نه پدر زنان شما مؤاخات با ابن عمّ من نمود نه با مردان شما بسیار نیکو است نسبت ابن عمّ من با حضرت رسول ایزد مهیمن، و پدر عالیمقدارم پیوسته بحکم خدا آنچه ارادت و احکام دین مبین بود بشما تبلیغ نمود و تنذیر فرمود و همیشه بر طایفه مشرکین خشمگین بود، و مدام بواسطه عدم اطاعت آن لئام و قبول ننمودن طریقت ایمان و اسلام در ضرب و حرب بود و ایذای بسیار از آن کفره أشرار به نبیّ المختار میرسید و آن حضرت صبر و تحمّل میفرمود کظم خشم مینمود و آن جماعت را از روی حکمت حسنه بسبیل پروردگار میخواند، و ذکر أوثان و أصنام آلهه ایشان نمود آثار آن از جهان برانداخت و شکستگی تمام و تفرقه در میان آن لئام انداخت تا آنکه همگی گریخته جلای وطن نمودند و شب ظلمانی کفر گذشته صبح نورانی ایمان و اسلام از مشرق هدایت طالع گشته و حقّ از باطل ظاهر شده، در آن حال بطفیل ذات رسول فرخنده خصال السنه شیاطین گنگ دلال و کفیل دین و صاحب شرع مبین متکلّم بحکم ایزد لا یزال گردید لهذا شرافت نسبت و عزّت حسب أرباب نفاق معدوم و عقد کفر و غوایت و رشته خلاف و ضلالت أصحاب شقاق غیر منظوم ماند بعد از آن شما بکلمه طیّبه اخلاص لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ متکلّم گشته.
پس آنگاه بضعه رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم تلاوت این آیه کلام اللّه نمود که: وَ كُنْتُمْ عَلى شَفا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ.
یعنی: همگی شما بواسطه اختیار شقاوت کفر بیشتر موطن و مقرّ بر لب حفره نار سقر داشتید و مکان ذوق و مشرب شرب و شوق و محلّ طمع و
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:35
(1) فرصت‌گاه مطامع شما فِي الحقیقه در همان مقرّ سقر مقرّر بود چنان

مقامی را محلّ آرام و موطئ أقدام خود ساختید و مشرب شما مکانی بود که شتران و سایر حیوانات از آن راه بمشارب و آرامگاه خود میرفتند، و سرگین و بول در آن آب منجلاب می‌انداختند شما از آن آب نوشیدید و در کمال ذلّت و خاکسار و بغایت خسّت و سوگواری بودید بعد از آن تلاوت این آیت جلالت پایه فرمود که: تَخافُونَ أَنْ يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ و پیوسته خایف و هراسان، و متوهّم و ترسان بودید که مبادا مردم سایر أطراف و جوانب روی بشما آرند و شما را از موطن أصلی و مسکن جبلّی اخراج نمایند آنگاه گفت:

فَأَنْقَذَكُمْ مِنْها، پس شما را بوسیله ارسال وجود وافر السجود حضرت نبیّ المحمود از ذؤبان عرب و مرده أهل الکتاب صیانت نمود نگاه داشت.

بعد از آن بضعه نبیّ الانس و الجانّ تلاوت این آیه نمود که كُلَّما أَوْقَدُوا ناراً لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ الآیه.

یعنی: هر گاه آن طوایف مخالفین از مرده أهل کتاب و منافقین و مشرکین آتش فتنه حرب برمی‌افروختند حضرت کریم آله آن آتش افروخته را بنوعی از أنواع احسان فرو می‌نشاند و در هر زمان که شیطان بتقویت، و اعانت متابعان شاخ خود بیرون کردی مشرکان از روی مسرّت و ابتهاج- دهنهای خویش میگشودند و اظهار شوکت و حشمت مینمودند.

برادر آن نبیّ العجم و العرب علیّ بن ابی طالب (ع) آرزو و هوسهائی که آن طوایف در سویدای ضمایر و خواطر مکنون و مستتر کرده بودند معدوم میگردانید مع هذا بآن ممنوع و منزجر نگشتند تا آن زمان که جناح آن طایفه را از

بیخ برکنده (1) و آتش فتنه حرب و فساد آن جماعت را بآب شمشیر آبدار فرونشاند و برادر رسول مجتبی بغایت مکدّر در معرفت ذات ملک تعالی بی‌نهایت مجدّ و مجتهد است در بندگی و اطاعت أمر ایزد سبحان و اجرای أحکام شرع بطوایف خلقان از انس و جان.

و علی (ع) بسیار بسیار نزدیک بحضرت نبیّ ایزد واهب است هم از روی حسب و نسب و هم از روی تحصیل علم و ادب و او سیّد اولیای خدای بحقّ و ناصح و أمین صادق و ساعی و کادح بجهت تمامی خلق است، و پیوسته دامن شجاعت و مردی بر کمر و ابّهت و دلاوری بواسطه مجاهده با أهل نفاق و کفر مستحکم و مشمّر گردانیده لیکن شما همیشه در رفاهیّت عیش متنعّم و در سلامتی نفس خود متعیّش و متنعّم بوده بخاطر جمع أمین و مطمئن نشسته و چشم امید شما بر آن نهج جاری است که تمامی دوایر بلیّه و سوانح و صادرات غیر مرضیّه روی بما آورد و شما را از شداید آلام و مشقّت مأمون و سلامت دارد، و شما در هنگام ظهور رنج و بلیّت از طریقه متابعت برگشتید بلکه در أکثر محال قتال و معارک جدال فرار بر قرار

اختیار کردید و شداید جنگ و قتال در جمع میدان جدال راجع بمحمّد و آل او بود.
و الحال که آن نبیّ ایزد متعال را حضرت واهب لا یزال اختیار کرده بدار أنبیاء و رسل انتقال و بمقام اصفیای عزّ و جلّ ارتحال فرموده شما حقد و کینه دیرینه که در کانون سینه مضمر داشتید ظاهر ساختید و رداء دین را بر خلاف عادت أمین مقلوب گردانیده‌اید، کظم غاویان که همیشه که از ایشان در زمان حیات پیغمبر آخر الزّمان نشان نبود الحال صاحب نطق و بیان گشته و خمول گمنامان در آن زمان برطرف شده بود همگی صاحب نام و نشان شدند
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:37
(1) و اصالت و نجابت شجعان بدر ملکه ضایع و أبتر شده و سایر سوانح حنین بیقین از حرکت شما ظاهر و هویدا گشته، پس کار عرصات شما بسیار بسیار صعب و بزرگ و بغایت مشکل و بی‌برگ است زیرا که شیطان بواسطه ارتباط شما بسایر تبعه و یاران او سر از گریبان خمول و گمنامی برون آورده هاتف شما او است شما هم بالتّمام الفت تامّ با او گرفته اجابت کلام و غرّت فعل مقصد و مرام او نمودید چون شیطان شما را خفیف العقل و مطیع خود یافته که بسیار بسیار زود از اندک کلام او بجوش آمده فدوی مدهوش او گشته مستتبع أفعال و مستمع أقوال او در جمیع أحیان و أحوال خواهید بود.
بسیار بسیار الفت بشما گرفته و شما را از متابعان خاصّ و فدویان با اخلاص خود دانسته نشان خویش کرده و شما را از غیر مشرب سابق شما تشرّب فرمود، بلکه همگی شما را از خود نمود، حال شما این و عهد بغایت قریب و جراحت بی‌نهایت وسیع در جیب چنانچه از مرهم ناامید و بی‌نصیب است، و حضرت نبیّ الأکرم هنوز در قبر مکین و مقرّ ننمود، شما چیزی در نظر داشته بیشتر از همه أهل کفر از شما چنین أمر منکر بیّن و ظاهر شد قول شما ببهانه آنکه مبادا فتنه ظاهر شود چنین کردیم، و شیطان شما را بواسطه اختیار این کار در مهار تبعه خویش قطار کرد.
آنگاه بضعه رسول اللّه تلاوت این آیه نمود که أَلا فِی الْفِتْنَةِ سَقَطُوا وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِیطَةٌ بِالْکافِرِینَ و شما الحال در فتنه گرفتار بلکه منخرط در سلک کفّارید و جهنّم محیطست بکافران و محلّ مقرّ ایشان است و چون جهنّم شما را مقام و مأوی گردد بغایت شاد و منتهی شود، و چرا چنین نشود که شما در تحصیل درکات او کمال جدّ و سعی خود را مبذول و مرعی داشتند و حال
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:38
(1) آنکه کتاب حضرت ملک تعالی که در میان شما است و امور آن بغایت بیّن و و عیان و أحکامش ظاهر و اعلان و أعلامش ماهر و تبیان و زواجرش

لایح و روشن و اوامرش واضح و مبرهن است شما بالتّمام آن را در پس پشت انداخته با شیطان و متابعانش ساختید.
آیا شما از روی رغبت از قرآن رجعت نمودید یا بغیر قرآن و أحکام أوامر و نواهی آن أمر و حکم نمائید عمّا قریب شآمت این عمل که شما بدل آن برداشتید بشما رسد.
آنگاه فرمود که: بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا وَ مَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلامِ دِيناً فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِی الْآخِرَةِ مِنَ الْخاسِرِينَ.
یعنی: ظالمان که کفر را بدل اسلام اختیار کردند و بدل عدل ظلم را شعار کردند بسیار بسیار بدل بد و بی‌غایت فعل ردّ است و کسی که بعد از اسلام مرتدّ گشته اختیار دین غیر اسلام نماید هر چند بعد از آن توبه و رجعت بحضرت أحدیّت نماید أصلا توبه و رجعت او از برای أجر آخرت در حیّز قبول شرف وصول نیابد، و بیگمان آن کس در آن مکان از أهل خسران است مع هذا شما را در دار دنیا لبث و درنگ و مکث نیست الّا بقدر درنگ کسی در محلّ و مکان که او را از سکنی آن مکان کمال نفرت و اندوه و بغایت در آزار و ستوه بود و خود را بجبر و اکراه در آن جایگاه لمحه نگاه دارد. پس شما چرا بواسطه این مکث قلیل آرزوی بسیار و هوس خربان در خاطر و ضمیر مستطیل ساخته هیجان فتنه و فساد و در اشتعال جمرات نار افساد سعی فرمودید، و اجابت هاتف شیطان غاوی و اطفای أنوار دین جلی و انطفای پرتو نور سنن نبیّ صفیّ نمودید. و الحال با اطمینان خاطر بلکه با نهایت حرص و طمع در هر
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:39
مکان (1) و مجتمع بکف خویش تشراب مینمائید و برای أهل و أولاد توسعه زاد مانند مرغان هوا بجهت ایشان کوه و صحرا می‌پیمائید تا تحصیل آب و دانه نمائید و شما مثل کارد قصّابان در قطع أعضاء و مانند رمح سنان در أحشاء و أبدانید از هر طرف آنچه قطع توانید نمود و بواسطه أولاد و خویش ذخیره فرموده نهایت جدّ و سعی خود را مبذول و مرعی میدارید.
امّا زعم شما در حقّ من آنست که مرا از حضرت رسول مهیمن میراث نیست بعد از آن این آیت تلاوت نمود که أَ فَحُكْمَ الْجاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْماً لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ.
آیا شما بحکم جاهلیّت و طریقه کفر عمل مینمائید و ترک حکم، خدای- عالم و او حکم است برای قوم أهل ایقان و ایمان نمودید آیا شما را علم و تمیز و قدرت ادراک خوب و بد هرگز نیست یا میدانید لیکن خلاف آن معمول میگردانید؟
یقین میدانید و اگر احیانا جاهل و نادان باشید عنقریب بشما مانند آفتاب درخشان لایح و رخشان خواهد شد آخر بچه وجه و بچه دلیل مرا از میراث پدرم محمّد (ص) زجر و منع مینمائید.

بعد از آن روی بجمعی از مهاجر و أنصار پیغمبر آخر الزّمان آورد گفت:
ای مسلمانان دست تصرّف مرا بر میراث پدرم غالب گردانید و هیچ أحدی را تصرّف در آن بقول حضرت نبیّ الانس و الجانّ بغیر من و فرزندان جایز و عیان ندانید زیرا که تصرّف در ضیاع فدک و منال در یوم لا ینفع بنون و لا مال به غیر اذن رسول ایزد متعال موجب وزر و وبال و وسیله خلود و دوام عذاب و نکال است.
پس آنگاه روی سخن و مخاطبه بابی بکر بن أبی قحافه آورده گفت:
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:40
(1) ای ابن أبی قحافه در کتاب اللّٰه عزّ و جلّ هیچ مقام و محلّ مذکور و مقرّر است که ترا از پدرت میراث بود و مرا از پدرم میراث نبود یقین خلاف این حکم در کلام حضرت ربّ العالمین است.
آنگاه تلاوت این آیت نمود که: لَقَدْ جِئْتِ شَيْئاً فَرِيًّا یعنی أبو بکر آنچه از تو در باب منع ضیاع فدک از من بغیر حکم خدای مهیمن و أمر رسول ذو-المنن صادر گشته خارج از قوانین حکم و أمر خدای عزّ و جلّ و بیرون از قواعد دین حضرت خاتم الرّسل است.
آیا شما از روی تعمّد و دانستگی ترک أحکام کلام ایزد باری نمودید یا حقایق أمر و نواهی ایزد خالق را پس پشت انداخته نسیان فرمودید.
ای أبو بکر در قرآن ایزد منّان در چند محلّ و مکان حقیقت فرایض میراث در کمال ظهور و بیان مذکور و عیان است چنانچه در حقّ سلیمان و داود فرمود که: وَ وَرِثَ سُلَيْمانُ داوُدَ الآیه ....
یعنی: حضرت سلیمان و علی نبیّنا و علیه التّسلیم از پدر خود حضرت داود علیه السّلام بنا بر حکم ایزد علّام میراث برد، حضرت عزّ و جلّ در محلّ دیگری در هنگام بیان قضیّه یحیی و زکریّا (ع) میفرماید که زکریّا از روی استدعا و التماس گفت: رَبِّ هَبْ لِی مِنْ لَدُنْکَ وَلِيًّا يَرِثُنِی وَ يَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ.
و در محلّ دیگر نیز حضرت عزّ و جلّ فرمود که: وَ أُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلى بِبَعْضٍ فِی کِتابِ اللَّهِ الآیه ....
و نیز حضرت ایزد أکبر در آیه دیگر میفرماید که: يُوصِيکُمُ اللَّهُ فِی أَوْلادِکُمْ لِلذَّکَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ.
یعنی: میراث و حصّه مرد از مورّث دو برابر زنست.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:41
(1) و نیز ایزد عزیز میفرماید: إِنْ تَرَکَ خَيْراً الْوَصِيَّةُ لِلْوالِدَيْنِ وَ الْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ زعم و گمان شما چنانست که مرا نصیب و بهره منزلت از پدرم نیست بلکه صله رحم میان من و حضرت نبیّ الأکرم منتفی است پس حضرت خالق البرایا أحکام میراث را مخصوص شما نمود و پدرم را از آن حکم اخراج مینمود آخر حقیقت این أمر بر من بیّن و ظاهر

باید نمود یا أهل بیت از یک دیگر میراث نمیبرند و حکم آیه کلام ملک علّام منسوخ و مضمحلّ شد یا من و پدرم از یک ملّت نیستیم آیا بخاصّ و عام آیه کلام ملک علّام پدر شما أعلم از پدر و ابن عمّم خواهد بود.
پس آنگاه بضعه حضرت رسول اللّه متکلّم باین مثل سایر مشهور در میان عرب گردید که چون شتر راحله بار دار در مهار و قطار است البتّه در مخافت آن هشدار زیرا که چون شتر بی‌مهار شود از قطار جدا ماند، و وعده ملاقات تو با او در روز خسرانست.
ای أبو بکر ایزد حکم عدل نیکو خدای عادل و شاهد با دل محمّد رسول کافل است و موعد قیامت است که ساعت ظهور تبع غرامت أهل باطل است در آن وقت پشیمانی وسیله مرابحت آخرت نشود و تمامی خیر و خوبی موعود در آن روز ظاهر شود بعد از آن تلاوت این آیت نمود که: لِكُلِّ نَبَإٍ مُسْتَقَرٌّ وَ سَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذابٌ يُخْزِيهِ وَ يَحِلُّ عَلَيْهِ عَذابٌ مُقِيمٌ.
یعنی: همه چیز که در سابق مستقرّ شده بزودی در آن روز معلوم و ظاهر شود و کسی که در نزد مالک روز شمار و حساب مستحقّ عذاب و عقاب بود بیقین بوصول آن مجزی و بحلول آن در دوزخ مقام و مأوی نماید.
پس از آن نظر بجانب أنصار سیّد الأبرار کرده گفت: ای معشر نقباء
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:42
امّت (1) و ای أعضاد دین و ملّت، و ای قلاع محصّنه بیضه اسلام و عزّت او این همه اظهار عیب و سبکی عقل خود در باب حقّ من و خود را مانند نائمین و اظهار عدم اطّلاع بر ظلم که در حقّ من سانح مبیّن گشته چرا است؟
نه آخر من دختر خیر البشر و آن بزرگوار پدرم فرمود که هر مردی به واسطه فرزند خود کمال سعی و اجتهاد در تحصیل زاد نماید و هر چه پیدا کند محافظت فرماید و بزودی آنچه پیدا نماید بأولاد خویش رساند، شما الحال صاحب اقبال و طاقت و أرباب اجلال و حشمت قوّت تحصیل مطالب و مرام و قدرت بر انتظام مهام من دارید چرا در تنظیم امور من و در تنسیق آن مکارم جلیله و مساعی جمیله از شما بر منصّه ظهور نمیرسد؟
آیا میگوئید که: حضرت نبیّ الأحد محمّد صلّی اللّه علیه و آله وفات یافته مراعات حال أولاد او نباید نمود یقین است که کار بعنایت بزرگ در پیش آمد و سستی بسیار در اسلام بهم رسید و تنگی بسیار در أمر صواب و وسعت بسیار در أمر ناصواب پیدا شد، و بیقین از جهت غیبت سیّد المرسلین زمین ظلمت گرفته و ستارگان آسمان بغایت کثافت پذیرفته، امانی و آمال نساء و رجال مسلمین مقطوع گشته و جبال راسیه از صدمه این بلیّت بخشوع آمده حریم از وفات سیّد البریّات ضایع و حرمت و عزّت از ممات آن شافع العصات زایل و خاضع است.
و اللّه بخدای عالم قسم است که وفات محمّد مصطفی نازله کبری، و

مصیبت عظمی است که مثل آن در این آخر الزّمان در جهان هرگز نازل و حادث نگشته لیکن کتاب خدای عزّ و جلّ که در نزد شما است هاتف بفریاد است بی‌گزاف از روی تلاوت و الحاف و از قبل اللّه تعالی بشما میرساند که

(1) آنچه أنبیاء و رسل حضرت عزّ و جلّ در سابق أمر و حکم کردند آن أمر و حکم فرض خدائیست از روی جزم و فضل و قضای لازمست از روی حتم و عدل که خلاف آن بر امّت ایشان أصلا جایز و رخصت نبوده و حضرت محمّد خاتم الرّسل نیز از جمله أنبیای اولو العزم خدای عزّ و جلّ است پس تغیّر حکم و أمر آن پیغمبر بر امّت او أصلا روا نباشد.

آنگاه بنت حبیب اللّه تعالی شروع در تلاوت این آیه جلالت پایه نمود که: وَ ما مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَ فَإِنْ ماتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلی أَعْقابِکُمْ وَ مَنْ یَنْقَلِبْ عَلی عَقِبَیْهِ فَلَنْ یَضُرَّ اللَّهَ شَیْئاً.

شیخ الجلیل ثقة الاسلام و المسلمین أبو علیّ الطّبرسی رحمه اللّه در تفسیر مجمع البیان بعد از نقل و بیان لغت و اعراب آیت و سبب نزول آن در تفسیر و معنی آیه چنین بیان نمود که: در روز أحد چون در میدان جنگ و جدال بعد از شهادت حمزه عبد المطّلب رحمه اللّه و بعضی از أعیان مسلمین شکست بر أصحاب رسول ایزد منّان افتاد، و سنگی بر سر لب مبارک آن نبیّ ایزد تعالی و تبارک رسید و دو سه دندان آن از رشته انتظام غیر منتظم گشته لب و دهان مبارکش مجروح شده در آن زمان یکی از أهل تمرّد و طغیان خود را بآن خلاصه دودمان دهر نبیّ عدنان رسانیده شمشیر حواله پیشانی نورانی آن زبده دو جهانی نمود حضرت دید که آن شمشیر باو خواهد رسید چون بشعب قریب بود خود را بآن شعب جبل انداخته از نظر دو لشکر مخفی شد در آن أثناء آن کافر که قصد آن سرور کرده بود بآواز بلند گفت که: محمّد را کشتم و تمامی عرب را از شرّ او أیمن ساختم.

در آن هنگام شیطان حاضر بود چون استماع سخن آن مدبر نمود

فی الفور با تبعه خویش در معسکر این خبر ملالت أثر را مشتهر گردانیده خود را بمدینه أنور رسانیده در کوچه و بازار آن شهر منادی مینمود که: انّ محمّدا قد قتل، أهل اسلام ازین خبر بغایت محزون و مضطرّ گشتند لشکر اسلام چون نشان نبیّ الانس و الجانّ ندیدند بغایت متحیّر و پریشان بلکه جسم بیجان شدند و هر کسی بخوف نیم جان خود بگوشه پنهان گشت، امّا أمیر المؤمنین حیدر چون سیّد البشر را ندید و چیره‌گی خصم ملاحظه نمود خدای باری را بعظمت و جلالت یاد نمود آنگاه بغرّید و دست بقائمه شمشیر آبدار برده و روی بآن کفره أشرار نهاد قلب و جناح و میمنه و

میسره و کمین‌گاه آن طایفه گمراه را برهم زده دمار از روزگار آن فجّار برآورده أعیان قوم را با علمدار بقتل آورده علم کفّار در حال نگونسار شد و أکثر آن أشرار طعمه آن شمشیر آبدار حیدر کرّار گشتند و بقیّة السیف بهزار مکر و حیل از شمشیر آن ولیّ عزّ و جلّ جان بفلاکت از آن محلّ بدربردند لیکن أمیر المؤمنین (ع) چون خاطر از ممرّ کفّار جمع ساخت و از قتل آن فجّار پرداخت روی بآن شعب که آن نبیّ العجم و العرب در آن بود نهاد چون نزدیک حضرت نبیّ الرّحمه رسید بعد از عرض بندگی و فدویّت گفت: یا رسول اللّه پدر و مادرم فدای تو باد از غیبت شما در نظرم قریب بآن بود که متنافر شود.

بعد از آن حضرت نبیّ الأکرم را از شعب جبل برون آورده مانند علم بر پای کرد بعد از طلوع نور آن خورشید رسالت از افق شعب جبل أصحاب مخفی و منزوی از هر محلّ به اشعّه آن مهتدی گشته پروانه‌وار بر شمع جمال آن نبیّ المختار گرد آمده در تحت أقدام آن خلاصه أنام افتادند و بشرف تقبیل ایادی و أنامل معجز آثار بدایع نگار مشرّف شدند و بمضمون این بیت تکرار

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:45

نمودند. بیت:

المنّة للّه که نمردیم و بدیدیم‌دیدار تو و کعبه مقصود رسیدیم آنگاه معروض رأی خورشید انجلای فیض اقتضای نبیّ الوری گردانیدند که بعد از غیبت ذات فایض البرکات از أنظار این فدویان جهان نورانی در چشم ما مانند شب ظلمانی گردید و نور نظر هر چند مطمح بصر بیشتر نمود از لمعه نور جمال ذات أنور أثر و نشان کمتر یافت در آن حال ما را روز رستاخیز پیش آمد نه ما را با خصم کفّار قدرت و قوّت ستیز و نه بی‌وجود ذات حضرت نبیّ المحمود پای و یارای گریز بود بعد از مدّتی تحیّر و اضطراب چون طلوع نور حضرت سیّد العجم و العرب از شعب جبل بامداد و احسان عزّ و جلّ بیّن و ظاهر شد سجدات شکر الهی بواسطه حیات و وجود حضرت رسالت پناهی بجای آوردیم و چون معلوم ما شد که حضرت رسول مقتول نشده و نخواهد شد الحال ما با جمعیّت خاطر بخدمت حاضر شدیم و مترصّد و مترقّب أمر و فرمان لازم الاذعان پیغمبر آخر الزّمانیم، در آن حال قادر متعال این آیه ارسال و انزال نمود که أمر و حکم ایزد عالم هرگز متروک نشود خواه رسول خدا در میان شما باشد و خواه نباشد و آیه مبارکه اینست: وَ ما مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ الآیه ....

یعنی ای معشر بشر حضرت پیغمبر مانند شما لیکن پیغمبر است که حضرت واهب العطیّه برسالت تمامی بریّت فرستاد چنانچه حضرت عزّ و جلّ بیشتر أنبیاء و رسل برای هدایت و ارشاد عباد فرستاد که بعضی از أنبیاء سابقین وفات یافتند و برخی مقتول گشته همگی برضوان شتافتند

محمّد رسول نیز وفات خواهند یافت و چنانچه امم أنبیای سابق بعد از وفات پیغمبران بر همان ملل و أدیان باقی و پایدار و مستمرّ و برقرار بودند باید که امّت حضرت سیّد
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:46
البشر نیز بطریق امم پیشتر مرتدّ نشوند و بر دین حضرت پیغمبر ممتدّ و مستقرّ باشند، مطلب حضرت فاطمه بنت خیر البریّه اراده همین معنی بود که به آن امّت را خطاب فرمود که اگر شما مرتدّ گشته رجوع بعقب أصلی و عود بدین اوّلی بعضی بکفر جبلّی خویش نمائید أصلا از آن ضرر و نقصان بحضرت قادر سبحان عاید نگردد و بی‌شکّ و گمان ضرر آن بشما لاحق و عیان خواهد شد.
(1) آنگاه حضرت فاطمه (ع) روی نظر بجانب أنصار و مهاجر آورده گفت:
ای أصحاب سیّد الأبرار فی الواقع شما درین محلّ حاضر باشید و این مقدّمات ظلم و ستم که در حقّ ما أهل البیت سیّد عالم می‌شود بگوش استماع مینمائید و بچشم ملاحظه میفرمائید و منع نمی‌نمائید محلّ تعجّب و مکان حیرت است هیهات هیهات ابن أبی قحافه هضم و کسر میراث پدرم مینماید، و شما نزدیک بلکه در آن مجمع ظلم حاضرید و این دعوت من بشما میرسد و از شما به من همراهی و مدد بغیر اغماض غنی و حیرت نمیرسد و پیوسته شما صاحب عدد و عدّت و أرباب قوّت و شوکت بودید و همیشه در پیش شما سلاح از شمشیر و سپر و باقی آلات حرب از تیغ و تیر مهیّا و حاضر است لیکن شما را در هنگام شداید گرفتاری هر چند دعوت مینمائید أصلا اجابت سخن درمانده نمینمائید و هر چند کسی در حالت عسرت بشما مستغاثی می‌شود أصلا و قطعا گوش بآواز آن کس نمیکنید و حال آنکه شما همیشه در میان مردمان مذکور و موصوف بخیر و صلاح و مشهور و معروف بخوبی و فلاح بودید بلکه در نجابت و نیکوئی در اصالت و شکوهی مختار أهل روزگارید پیوسته در أیّام حیات خلاصه دودمان عبد المطّلب حضرت نبیّ الواهب مقاتله و محاربه با أعیان عرب و متحمّل شداید کدّ و تعب در جدال و حرب بودید بلکه همواره با امم أهل عالم و دایم با کفره
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:47
(1) و أهل ظلم روبرو گشته در طعن و حرب و در جدال و ضرب پایدار و برقرار بوده مع هذا منتظر و مترصّد حکم و أمر ما أهل البیت النّبوه بودید که بهر چه شما را مأمور گردانیم در انجام و انصرام آن سعی تمام نمائید و أصلا و قطعا از پیش نبیّ المشکور دور نگشته همواره از حضور نبیّ ربّ غفور مهجور نمیشد تا آنکه وحی اسلام بما دایر و یا انجام شده خیر و خوبی أیّام رسید و رخنه شرک مشرک خاضع گشته، و فوران کذب و دروغ ساکن و ضایع، و نیران کفر منهدم و خاشع و دعوت هرج و مرج منحنی و

راكع شد تا دين اسلام به غايت مستوثق و نظام و ملّت حضرت سيّد الأنام فايق و انتظام يافته ليكن شما اختيار حيرت بعد از بيان و خفا بعد از اعلان و نكث عهد بعد از اقدام و اتيان بآن و اظهار شرک بعد از اسلام و ايمان نموديد بسيار بسيار قوم بديد.
آنگاه بضعه رسول اللَّه صلّى اللَّه عليه و آله تلاوت اين آيه كلام اللَّه در حال مخاطبه بأهل ضلال نمود: أَ لا تُقاتِلُونَ قَوْماً نَكَثُوا أَيْمانَهُمْ وَ هَمُّوا بِإِخْراجِ الرَّسُولِ وَ هُمْ بَدَؤُكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ أَ تَخْشَوْنَهُمْ فَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ.
شيخ الجليل ثقة الاسلام أبو على الطّبرسى رحمة اللَّه عليه در تفسير مجمع البيان در معنى اين آيه: أَ لا تُقاتِلُونَ قَوْماً نَكَثُوا أَيْمانَهُمْ الآيه ...
چنين فرمود كه: الف از براى استفهام است و مراد از آن تخصيص و ايجاب مقاتل با جمعى است كه نقض عهدى كه با حضرت سيّد البشر كرده بودند نمودند.
امّا أجلّه مفسّرين در تعيين ناقضين عهد خلاف كردند كه آيا كدام طايفه بودند بعضى گفتند كه: طايفه از يهود عاقبت نامحمود نقض عهد حضرت نبىّ
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:48
المعبود نموده با لشكر أحزاب اتّفاق و جمعيّت فرمودند و همّت بر اخراج رسول صاحب اللّواء و المعراج نمودند و گفتند كه چنانچه مشركين مكّه او را اخراج نمودند ما نيز محمّد را از مدينه مباركه اخراج مينمائيم و اين قول قاضى و جبائى است.
و جمعى از ابن اسحق و جبائى نقل كردند كه آن جماعت كه نقض عهد خود با رسول اللَّه صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم نمودند مشركين قريش از أهل مكّه‌اند و آن طايفه ابتدا بنقض عهد با حضرت محمّد (ص) كردند.
و بعضى گفته‌اند كه بعضى عهد نموده ابتدا جنگ و قتال با رسول ايزد متعال كردند.
و جمعى ديگر گفتند كه ابتداى قتال و جدال با خلفاى رسول ذو الجلال نمودند و اين قول مروى و منقول از خزاعه و زجّاجست.
و بعضى گفته‌اند: كه اين آيت در بيان حقيقت حرب روز بدر است در هنگام كه كاروان ايشان بسلامت گذشتند أبو سفيان با جمعى از معاندان گفتند كه ما از ولايت يثرب نميرويم تا محمّد را با أصحاب مستأصل ننمائيم حضرت عزّ و جلّ حقايق اين خبر را بحضرت خاتم الرّسل مطّلع و مخبر گردانيد. آن حضرت را بجهاد آن طايفه وخيم العاقبه أمر نمود آنگاه حضرت اله دلدارى أهل اسلام فرمود كه: أَ تَخْشَوْنَهُمْ. يعنى اى أهل اسلام آيا شما از مقاتله أهل ظلام ميترسيد كه مبادا بشما مكروه رسد بايد كه خاطر خود جمع داشته ميترسيد زيرا كه شما را ترس از حضرت ايزد أقدس و از

عذاب و عقاب مالک الرّقاب أحقّ و أولی و ألیق و أحری است اگر شما مصدّقین بعقاب و ثواب ایزد وهّاب باشید و از تلاوت این آیت را بطایفه که منع فدک از حضرت فاطمه بنت

نبیّ ایزد تعالی و تبارک نمودند ظاهر شد که بضعه خیر البشر از روی تعبیر و سرزنش خطاب فرموده گفت: که شما نیز مثل آن قوم نقض عهد و پیمان سابق که با حضرت رسول ایزد خالق کرده بودید نمودید (1) آنگاه فرمود که: ای قوم شما الحال از ضیق و عسرت و از تنگی فقر و فاقت نجات یافته با فراغت خلوت گزیدید لیکن از حلّیّت و حرمت آن ناندیشیده و در سعت عیش خوش متعیّش و فارغ البال و بخاطر جمع و رفاه حال مشغولید و کسی که از شما بقول خدای تعالی و رسول مجتبی بضبط و قبض آن أحقّ و أولی و ألیق و أحری بوده دور گردید و بجهت خویش ضبط فرمودید، زنهار آنچه بواسطه خود محافظت کردید واگذارید و آنچه بر خود روا داشتید آن حقّ از گردن خویش دور ساخته بمستحقّ آن سپارید زیرا که آن حقّ دیگر است و منع آن موجب کفر و ارتداد از اسلام و ایمان و وسیله ذلّت و خسرانست.

آنگاه فرمود که: إِنْ تَکْفُرُوا أَنْتُمْ وَ مَنْ فِی الْأَرْضِ جَمِیعاً فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِیٌّ حَمِیدٌ.

تفسیر و معنی آیه وافی هدایت آنکه پس اگر شما و سایر سکنه زمین کافر و بی‌دین گردید و بعد از اختیار اسلام دین دیگر بردارید از آن هیچ نوع ضرر و نقصان راجع و عاید بحضرت غنیّ حمید نگردد و بلکه ضرر آن در دنیا و آخرت بشما لاحق و عیان گردد.

ای قوم من آنچه بشما میگویم از روی دانستگی و علم و از روی نصیحت و کرم است بدانید که شما را طمع و خذلت مخمور کرد تا بیوفائی و غدر در دلهای مضمر گردید و بوسیله گرفتگی نفس و بسیاری خشم و کثرت هوس و تنگی سینه و بسیاری کینه شما خاطر از تقدّم حجّت سیّد البریّه و عهد و

بیعت پرداختند (1) و چیزی چند در ضمیر خود تدوین و تصدیر نمودند، بد نیست که بآن ساختند لیکن خود را بوساطت این شناعت درباختند، همین سبب خفت آخرت و باقیه عار مؤیّد و موسوم بغضب خدای و گرفتاری أبد و موجب وصول شما بنار مخلّد است آنگاه این آیه کلام اللّه تلاوت نمود که نارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ الَّتِی تَطَّلِعُ عَلَی الْأَفْئِدَةِ.

یعنی: عنقریب گرفتار آتش خدای تعالی که بمراتب بسیار حرارت و ألم حرقت نار دنیا است در دلهای کافران أثر حرقت آن بغایت مؤثّر و سوزان و بینهایت ممتدّ و بی‌پایان است شوند بیقین حضرت ربّ العالمین جزای عمل شما تعیّن نمود چنانچه حقیقت پاداشت و جزای عمل هر کسی را

تعيّن و بيان فرمود.
آنگاه فرمود كه: وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ.
يعنى: زود باشد كه أهل ظلم از طوايف أنام مرجع و مقام و منصرف و محلّ آرام خود را كه آتش نيران و دوزخ تابان است بدانند و بوسيله ظلم و ستم در آن مخلّد مانند آنگاه گفت:
اى قوم من دختر حضرت سيّد البشر كه پيوسته تنذير شما مى‌نمود و هميشه شما را از فعل ناپسند و عمل ناارجمند منع و زجر ميفرمود، نَذِيرٌ لَكُمْ ذا عَذابٍ شَدِيدٍ اعْمَلُوا عَلى مَكانَتِكُمْ إِنَّا عامِلُونَ وَ انْتَظِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ.
يعنى: اى قوم شما آنچه مشتهى و مقصد شما است معمول گردانيد كه ما نيز آنچه پاداشت و جزاى آن باشد بشما ميرسانيم و منتظر جزا و پاداشت عمل خود باشيد كه ما نيز از منتظران خواهيم بود.
چون بنت خير البريّه ختم كلام صدق التيام خود نمود أبو بكر عبد

اللّه بن عثمان گفت: (1) يا بنت رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم پدر شما پيوسته بر مؤمنان بغايت مهربان و كريم و بى‌نهايت مشفق و رحيم بودى امّا بر كافران عذاب أليم و عقاب عظيم ميبود.
يا بنت سيّد البشر ما چون نظر بر حسب و نسب شما نمائيم بيقين شما را بنت سيّد المرسلين ميدانيم و آن حضرت را پدر نسوان ديگران ندانيم، و مؤاخات كه پدر بزرگوار شما با على أليف و شوهر شما نمود مطلب نبىّ العجم و العرب اظهار عزّت و اعتبار على بود بر ساير أخيار و أبرار فلهذا على را اختيار نمود از جميع حميم و خويش و مساعد او فرمود در هر أمر عظيم نه از باقى أصحاب و قريش.
اى بنت سيّد الأنبياء شما را بدوستى و موالات نگيرد الّا مؤمن سعيد و دشمنى اختيار نكند مگر شقىّ عنيد زيرا كه شما عزّت طيّبين و پسنديدگان منتجبين حضرت سيّد المرسلين براى ما بخير و خوبى دليل واضح و مستقيم و بسبيل جنّت ما را طريق لايح قويميد.
شما اى خير النّساء بضعه نبىّ الأنبياء در قول خود صادق و در وفور عقل و كمال از تمامى نسوان و رجال سابق و فايقيد هرگز شما مصدوده مرفوع از صدق و راستى و ممنوع و منزجر از حقّ خود نيستى آنچه فرمودى كه به خلاف رأى فيض اقتضاى حضرت رسول اللّه تعالى عمل نمودى حاشا و كلّا و اللّه بخداى عالم قسم است كه ما هرگز تجاوز از قول و رأى صوابنماى رسول خداى تعالى ننموديم و در هيچ فعل بغير اذن و رخصت رسول عزّ و جلّ أمر نفرموديم زيرا كه مثل مشهور در ميان طوايف أنام است كه رئيس و رايد القوم هرگز با أهل و قوم خود دروغ نگويد و از براى ايشان بغير خير و خوبى نجويد

من نیز باتّفاق أهل اسلام مسلمانم (1) و خلیفه این طایفه و ساعی و جاهد در خیر و صلاح کار ایشانم من عالم و شاهدم و حضرت ایزد عالم را بگواهی می‌آرم وَ کَفی بِاللّهِ شَهِیداً بر آنکه من از حضرت رسول مهیمن شنیدم مکرّر میفرمود که:
نحن معاشر الأنبیاء لا نورّث ذهبا و لا دارا و لا فضّة و لا عقارا.
یعنی: ما معاشر أنبیاء ایزد تبارک و تعالی میراث بجهت ورّاث از هیچ نقد و جنس نمیگذاریم نه طلا و سرا و نه نقره و دکان و باغ و غیر آنها أصلا میراث برای خویش و أقربا از ما نمی‌ماند بلکه میراث ما کتاب و حکمت و علم و نبوّت است و متروکات و متخلّفات ما بعد از وفات در وجه اطعام أهل اسلام و باقی ضروریات امور مسلمین بحکم الرّءوف مطعوم و مصروف شود من نیز به استصواب أصحاب آنچه در هر باب در تصرّف من درآمده و در وجه ضروریّات و سامان عسکر مسلمانان از جبّه و سیوف و سلاح و باقی آلات حرب از قوس و تیر و رماح مقرّر داشتم و هیچ چیز از آن برای خویش ذخیره نگذاشتم بلکه آن را برای ضروریّات حفظ بیضه اسلام گذاشته بواسطه مجاهده کفّار و مجادله مرده فجّار نگاه داشتم.
ای بنت خیر الرّسل این فعل از من بنوعی که مذکور کردم تنهائی و منفرد آن چیز عمل و سانح و صادر نگشته بلکه باجماع مسلمین از امّت سیّد المرسلین مرتکب و متصدّی کار چنین شدم و من در منع ضیاع فدک و حیدا مستقلّ نیستم و شریک و سهیم من درین کار مهاجر و أنصار بسیارند آنچه من در خدمت شما ای بضعه نبیّ حضرت لا یزال بیان و نقل کردم از روی صدق مقال بی‌قیل و قال همان بیان حقیقت حال منست.
ای بنت رسول ایزد تعالی و تبارک اینک ضیاع فدک در پیش شما

حاضر است (1) و از شما دور و غائب نشده و بغیر شما کسی آن را تصرّف و ذخیره ننموده شما سیّده امّت پدر عالیمقدار خود را از شجره طیّبه نبوّتند آنچه شما را است از کمال و فضل و از حسب و نسب فرع و أصل بهیچ کسی را قدرت ردّ و دفع و هیچ أحدی را یارای منع وضع نیست هر چه در تصرّف من باشد حکم شما بر آن نافذ و جاری و أمر شما بر من مجری و ساری است نهایت سخن و کلام درین مرام همان حدیث پدر شما سیّد الأنام علیه الصّلوة و السّلام است آیا شما بسعادت مرا در عمل حدیث نبیّ الاکرام هیچ نوع مخالف قول و فعل پدر خود علیه السّلام می‌بینی یا نه و السّلام.
حضرت فاطمه علیها السّلام چون استماع این حدیث موضوع از أبو بکر نمود از روی کمال حیرت و ناله و آه گفت: سبحان اللّه این قوم هرگز رسول خدا از کتاب اللّه تعالی و حکم آن بیرون نرفته و بر خلاف أحکام

أوامر و نواهی الهی حرف بهیچ أحدی نگفته بلکه پیوسته تابع آثار أحکام قرآن و پیرو آیات سور آن بود.
این قوم در نسبت کذب و بهتان بحضرت رسول آخر الزّمان بعد از وفات ایشان نیز اجماع نمودند و نسبت غدر و زور بحضرت نبیّ المشکور نمودند چنانچه در أیّام حیات آن سرور کاینات چیزهای واهیه و شغلهای غیر مرضیّه بآن حضرت سیّد البریّه منسوب میکردند فیا عجباه این کتاب خدای عزّ و جلّ که حکم عدل ظاهر و ناطق از روی قطع و فصل حاضر است ملک تعالی در حقّ زکریّا و یحیی میفرماید که: يَرِثُنِی وَ يَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَ اجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا، و در حقّ داود و سلیمان میفرماید: وَ وَرِثَ سُلَيْمانُ داوُدَ حضرت عزّ و جلّ بیان توزیع و توریث و قسط و شرع فرایض میراث طرف أبواب نبوّت نمود و بیان بمقدار

(1) حظّ و بهره ذکور و اناث بوسیله ذریعه لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ فرمود و در قرآن لازم الاذعان در چند محلّ و مکان حقیقت آن بنوعی واضح و عیان مذکور و بیان نمود که هیچ أحدی را از کثرت وضوح آن جای ظنّ و گمان و محلّ اشتباه برای عاقل نکته‌دان نماند و از آلت علّت جماعت مبطلین و دفع و رفع شبهات معاندین شده و آنچه در باب حدیث سخن معاشر الأنبیاء فرمودی ظاهر است که آن حدیث از موضوعات و مخترعاتست حضرت ایزد سبحان فراوانست حاشا و کلّا بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَ اللَّهُ الْمُسْتَعانُ عَلى ما تَصِفُونَ یعنی معاذ اللّه این حدیث از حضرت سیّد الأنبیاء باشد بلکه شما بموجب دواعی نفس و از کثرت آز و هوس خود اختیار این امر منکر کردید و مرا درین باب صبر جمیل و یاری و نصرت و امداد و معاونت از خدای جزیل است أبو بکر چون دانست که بنت خاتم الرّسل بر حقیقت اراده و عمل او مطّلع است و بأمثال آن حدیث ساکت ایشان نتواند نمود لا علاج بر سوء أفعال و زشتی أعمال خود اقرار نمود و گفت: یا بنت النبیّ العربیّ حقّا راست گفتی و رسول ایزد خالق نیز صادق است و بی‌شائبه گمان همیشه صادق بودند زیرا که شما معدن علم و حکمت و محلّ هدایت و رحمت و أرکان دین و حجّت امّت و أرکان دین بوده و خواهید بود، سخن شما در هیچ باب دور از صواب نبود و هیچ أحدی منکر خطاب شما بهیچ باب نیست.
ای سیّده دو جهان آنچه گفتی چنان است حقّا ای بنت نبیّ الأکرم من بخواهش نفس خود متصدّی و متقلّد این مهمّ نگشتم بلکه این جماعت مسلمانان که در پیش ما و شما حاضرند این مقدّمه خلافت و باقی امور مرتبط

بولایتِ است بگردن من انداختند (1) فلهذا من هر چهِ گرفتم باستصواب

این أصحاب و باتّفاق این أرباب وفاق گرفتم خدای أکبر شاهد و حاضر است که در این أمر مکابره نمیکنم و شروع و ابتداء این کار بغیر اذن و اختیار این جماعت مهاجر و أنصار نکردم و این جماعت همه حاضر و شاهدند و همگی آنچه میگویم میشنوند اگر خلاف گویم باید که تکذیب من نمایند، و اگر از من أمری مخالف حکم رسول ایزد عالم سانح و صادر گردد باید زجر و منع من کنند و مرا یاری و نصرت و امداد و معاونت نکنند.
چون بنت نبیّ المحمود استماع کلام نافرجام أبو بکر نمود ملتفت بجانب امّت گشته گفت:
أیّها النّاس بغایت مسارعت و شتاب و مبادرت باختیار أمر باطل ناصواب نمودید بیقین فعل شما مؤدّی شما بخسران و مفضی بدرکات نیران است.
آنگاه تلاوت آیه کلام اللّه نمود که: أَ فَلا یَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلی قُلُوبٍ أَقْفالُها، آیا شما تدبّر و تفکّر در حقایق فحاوی صدق مطاوی معانی آیات کلام مهیمن ربّانی نمیکنید؟ یا آنکه در دلهای شما قفلها است که سرایت معانی قرآن در آن بغایت متغیّر و بیرون از حدّ امکان است؟.
شیخ الجلیل التّقیّ النّقیّ الألمعیّ أبو علیّ الطّبرسیّ رحمة اللّه علیه در تفسیر مجمع البیان در بیان تفسیر و معنی این آیت جلالت پایه حضرت رحیم الرّحمن نقل نمود که: در این آیت دلالت صریحه است بر بطلان قول کسی که قائل است بر آنکه أصلا هیچ أحدی را تفسیر آیه از آیات قرآنی برأی و فکر جایز نیست مگر باخبار و اعلام عالم مخبر مطّلع بر جمیع حقایق آن
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:56
یا آنکه از کسی تفسیر و معانی آن استماع نمایند و همچنین این آیت بیّنه است بر فساد قول آنکه قائل است بر جواز نقل و روایت حدیث که باور باشد روایت کند هر چند مخالف اصول باشد در معنی زیرا که حضرت حقّ سبحانه تعالی بندگان خود را حکم و أمر بتدبّر قرآن نمود و ایشان را بتفکّر خوانده بر آن تحریص فرمود و این منافی تجاهل و تعامی است.
خلاصه کلام آنکه تلاوت قرآن و عبور بر آن بغیر تدبّر و تفکّر در حقایق معانی جایز از روی عقل و عرفان نیست همچنین است نقل و روایت أحادیث مرویّه از حضرت سیّد البریّه و آل آن حضرت أعنی أئمّة المعصومین علیهم السّلام و التّحیّه که بغیر فکر و رویّت هیچ أحدی را جایز و رخصت نیست که نقل حدیث و روایت آن کند آنگاه گفت: (1) كَلَّا بَلْ رانَ عَلی قُلُوبِهِمْ حاشا و کلّا که حضرت ملک تعالی دلهای شما را متعقّل گرداند بلکه شما بوسیله قساوت قلب و اضمار هوس و آرزو در خاطر أفعال ناپسند پسندیدید و آن را بچشم و گوش نه از روی عقل و هوش فرا گرفتید و بسیار بسیار بدست آنچه شما فرا گرفته ذخیره خاطر خود ساختید و بغایت زشت است آنچه شما بیع و شرای آن نمودید و بی‌نهایت وجه

ناموجّه است آن وجهی که شما بسبب آن غصب حقّ دیگران فرمودید و اللّه بخدای عالم قسم است که مجمل أفعال شما بغایت ثقیل و سرانجام أعمال شما بی‌نهایت غیر منظّم و بی‌کفیل است و حقایق آن در هنگام حساب و میزان بر شما ظاهر و عیان خواهد شد و الحال بوسیله اغماض عین و کثرت آز و هوس دنیوی حقایق أحوال بر شما مستور و مخفی است لیکن چون پرده از پیش چشم شما منکشف گردد حقیقت أمر بر شما بغایت بیّن و ظاهر شود آنگاه تلاوت این آیه نمود که:

و بدا لکم من ربّکم ما لم تکونوا تحتسبون وَ خَسِرَ هُنالِکَ الْمُبْطِلُونَ (1)

یعنی: ای در معامله اخروی حقایق امور مصنوعه و مخترعه دنیوی شما جزئی و کلّی که أصلا آن را بحساب و شمار درنمی‌آوردید حضرت پروردگار حمید مجید بر شما ظاهر و هویدا خواهند گردانید و جزای عمل شما بشما بی‌شبهه خواهد رسانید.

پس از آن با کمال حزن و ألم روی بقبر حضرت سیّد المرسلین صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم آورده این کلمات منظومه در مرثیه آن حضرت (ص) فرمود مرثیه:

قد کان بعدک للقوم أنباء و هنبثةلو کان شاهدتها لم تکثر الخطب

انّا فقد ناک فقد الأرض وابلهاو اختلّ قومک فاشهد هم و لا تغب

و کلّ أهل له قربی و منزلةعند الآله علی الأدنین مقترب

أبدت رجال لنا نجوی صدورهملمّا مضیت و حالت دونک التّرب

تجهّمتنا رجال و استخفّ بنالمّا فقدت و کلّ الارث مغتصب

و کنت بدرا و نورا یستضاء بهعلیک ینزل من ذی العزّة الکتب

و قد کان جبرئیل بالآیات یؤنسنافقد فقدت و کلّ الخیر محتجب

فلیت قبلک کان الموت صادقنالمّا مضیت و حالت دونک الکثب بعد از اتمام مرثیه حضرت فاطمه متوجّه منزل و مقام خود شد و حضرت أمیر المؤمنین علی علیه السّلام منتظر قدوم میمنت لزوم ایشان بود که تا چون بنت سیّد البریّه از مسجد مراجعت نمایند آن حضرت سوانح مقدّمات و مکالمات در باب ضیاع فدک معلوم فرماید، و چون بنت رسول بیچون بدولت سرای مقرّ خود قرار گرفت و بغایت محزون و متألّم بود روی بحضرت علیّ بن أبی طالب

علیه السّلام آورده گفت: (1) یا ابن أبی طالب گوئیا الحال شما متلبّس به لباس ترسناکان گشته شمله و عمّامه ایشان بر سر بسته در زاویه خانه مانند تهمت‌زدگان نشسته پرهای مقادیم طیر أجدلی را انداخته با پرهای کند أعزلی ساختید که أصلا از آن گنجایش پرواز بلکه حرکت و آواز نیست.

فی الواقع این پسر أبی قحافه مرا از عطیّه پدرم سیّد البریّه دور و از بلغه

و مدد معاش پسرانم مهجور گرداند و در خصومت من بغايت مجتهد و بر غلبگى و تسلّط بر سخنانم بى‌نهايت مكدّ است و چون طوايف امم و أصحاب سيّد عالم او را در باب عدم اطاعت أهل بيت النّبوّه بلكه در عداوت مصرّ يافتند طايفه اوس و خزرج منع نصرت من كردند و مهاجرين نيز با ساير معاندين متابعت نموده امداد و اعانت نكردند و تمامى جماعت نظر بجانب ديگران كردند نه كسى منع ايشان تواند نمود نه أحدى دفع ظلم و ستم ايشان تواند فرمود اين همه بى‌حسابى از ايشان كشيده بيرون آمدم، و تحمّل اين شدايد و آلام آن جمعى نافرجام نموده معاودت فرمودم.
روزى كه جلادت مردى و جرأت دلاورى گذاشتيد لهذا ما نيز شيوه تضرّع و ابتهال و طريقه استكانت و اعتزال برداشتيم گرگان دعوى شيرى ميكند و بوساده عزّت تكيه نموده بسيار اظهار غلبگى و چيرگى مى‌نمايند و شما را فرش تراب و محلّ استراحت شما و جاى خوابست.
آخر اين شخص كه اين همه چيزها ميگويد او را از اين گفتنها بازنمى‌دارى و از أمثال اين أفعال باطل و أشغال لاطايل او را ممنوع و مستعفى نميكنى مرا أصلا درين كار هيچ گونه اختيار نيست كاشكى پيش از ديدن اين شدّت و ذلّت مى‌مردم و اين خفّت با خود بگور ميبردم.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:59
(1) ابن أبى قحافه كه مرا عذر ميكند عادى خدا و خصم ايزد تعالى است و از تو اى على بغايت مكروه و ممنوع است وا ويلاى بر حالم در ديدن صبح هر روز و مشاهده أسباب غم اندوز معتمدم مرد و قوّت بازويم نماند شكايت به پدرم برم، و كفايت دشمن از پروردگار خود حضرت مهيمن خواهم.
پس آنگاه زبان مبارک باين دعا جارى گردانيد كه: اللّهمّ انّک أشدّ قوّة و حولا و أشدّ بأسا و تنكيلا.
چون بضعه خير الانام باين دعا اختتام كلام نمود حضرت أمير المؤمنين على عليه السّلام فرمود كه: اى بنت نبىّ المعبود هرگز ويل براى تو نيست و مبادا آنكه ويل براى تو باد و بيقين ويل سجّين براى كسى است كه ايذاى تو نمود و شما را از حقّ شما منع فرمود.
اى بنت الصّفوه بقيّة النّبوّة من در دين ربّ العالمين و در آئين شرع پدرت سيّد المرسلين (ص) ضعيف نشدم و خطا و تقصير در مقدور خود در انصرام و انجام أمر ربّ غفور نكردم ليكن بوسيله المأمور معذور من چون از حضرت رسول بيچون در أمثال اين امور بصبر مأمورم فلهذا معذورم.
اگر اراده و اضطراب شما بواسطه بلغه و رسيدن روزى است رزق شما مضمون و ضامن و كفيل شما مأمونست.
اى بنت خير النّساء آنچه در عقبى براى شما مهيّا و مقرّر است بسيار بسيار أنفع و أفضل است از آنچه در دار دنيا از شما منقطع گشته بوثيقه

نعم المولی و هو حسبی و نعم الوکیل کافی و محاسب تمامی مهمّات خود حضرت کافی المهمّات را.

و آن بنت حبیب اللّٰه بعد از استماع موعظه ولیّ اللّٰه فرمود که حسبی

اللّٰه (1) بعد از آن صبر و شکیبائی را شعار خود ساخته مستوفی و منتظر عنایات حضرت قاضی الحاجات گردید با هیچ أحدی در باب ضیاع فدک تکلّم ننمود.

از سوید بن غفله منقول است که چون حضرت فاطمه (ع) بمرض الموت مریض گشت عورات مهاجر و أنصار بخانه نبیّ آن بضعه نبیّ المختار بعیادت تردّد میکردند روزی از آن سیّده نساء العالمین پرسیدند که یا بنت خیر البریّه شب گذشته را با این تب و حرارت و اشتداد ضعف و کثرت علّت چون بصبح آوردی؟

آن حضرت بعد از سؤال نسوان شروع در حمد و ثنا و سپاس و ستایش ایزد تعالی نمود و صلوات بر پدر خود حضرت نبیّ المحمود فرستاد.

آنگاه فرمود: که امشب را بصبح آوردم بنوعی که از دنیای شما بری و از مردان شما بیزارم زیرا که تمامی مردان شما را تجربه و امتحان و اختبار ایشان در دین و ایمان نمودم و در مودّت و محبّت أهل بیت النّبوّه آزمودم، و از ایشان استمداد و استعانت در باب طلب حقّ خود فرمودم أصلا استشمام نصرت بلکه أثر اطاعت شریعت نبیّ الرّحمه از ایشان ملاحظه ننمودم.

لهذا آنها را از پیش خود دور و خود را از رؤیت و مشاهدت مکاره ایشان بگوشه خانه خود مستور نمودم، بسیار بسیار قبیح و بغایت شنیع و فضیح است این از روی لعب ایشان بعد از اجتهاد و تعب جهاد و خوردن سنگ کفّار و تصدیع و آزار کشیدن از نیزه منافقین أشرار، رخنه در دین سیّد المرسلین کردند بسبب فساد رأی دور از صواب، و بواسطه خطای اهوای نامستطاب، و بیقین بمضمون صدق مشحون آیه کلام ربّ العالمین:

لَبِئْسَ ما قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنْفُسُهُمْ أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ فِی الْعَذابِ هُمْ خالِدُونَ.

ایشان بسبب ارسال أمثال این أعمال از پیش قبل از وصول و ورود بمقام و

مستقرّ خویش (1) مستحقّ سخط باری و سزاوار عذاب و عقاب قهّاری ایزد تعالی گشته مدام در نیران و مخلّد در دوزخ تابانند، لا جرم من بوسیله عدم اطاعت أمر رحیم الرّحمن و مخالفت قول رسول آخر الزّمان قلاده جبال نوایر متلهّبه در گردن تمامی ایشان انداختم، و شنأت ننگ و عار ایشان بر همگی ایشان ظاهر ساختم.

وای بر ایشان در آن روزی که از دوری رحمت ربّ العالمین و شفاعت سیّد المرسلین مهجور گشته روی بر زمین مالند و جزع و فزع نمایند، یا آنکه من بتوبیخ و سرزنش ایشان را از غفلت ایشان آگاه ساخته آنچه رواسی رسالت و قواعد نبوّت و دلالت بود از مهبط روح الأمین و از علم و حکمت سلسله طیّبین سیّد النّبیّین در أمر دنیا و دین عالم و واقف ساختم لیکن ایشان سود و نفع آخرت خود را منظور نداشته اختیار لذّات دنیای ناپایدار کردند ذلِکَ هُوَ الْخُسْرانُ الْمُبِینُ.
و چه چیز است که وسیله کراهیّت و باعث آزردگی این امّت از أبو الحسن علیّ بن أبی طالب علیه السّلام است و اللّه بخدای عالم قسم است که کراهیّت از خوف علی (ع) و کثرت تردّد و حرکت در باب دین و ملّت سیّد البریّه است زیرا که علی (ع) را ترس و باک از موت و تجرّع کأس فوت نیست، بلکه از کمال روابط قدر بلند علی (ع) و ربط ایشان در ذات خدای غنی است.
باللّه بحضرت واجب تعالی قسم است که اگر رجال شما بعد از اثبات حجّت لایحه میل به امری دیگر نمایند، و از قبول برهان موضحه تخطّی و تفصّی فرمایند هر آینه علی علیه السّلام ایشان را بضرب شمشیر آبدار بقبول أمر شرع پدر نامدارم ثابت و برقرار دارد، و جمیع أثقال و أحمال ضروریّات شریعت
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:62
مقدّسه را بر ایشان بار گرداند، (1) و اگر کسی از قول و فعل او ابا و انکار کند تا آن کس بواسطه رضای ایزد أقدس در میدان قتال سپر و تلاش چندان که او را بمقرّ نیران رساند یا بزخم خراش مبتلا گرداند، از پیاده و سواره متمرّدان بغیر اطاعت بگذرد و از هیچ أحدی وهم و ملال از جنگ و جدال ندارد تا تمامی ایشان را بمنهل سعیر مستقرّ گرداند، و آن جماعت را از چرک و ریم أبدان دوزخیان سیراب دربان سازد لیکن این قتال و جدال علی (ع) با أرباب نفاق و لجاج بعد از اعلام و اعلان و باثبات دلیل و احتجاج است.
علیّ بن أبی طالب علیه السّلام هرگز به لاطایل متجلّی بزخارف دنیوی و بغنا و ثروت این جهان فانی راضی نگشته و پای از دنیا بیرون نخواهد گذاشت مگر بصنعت سخا و عطا و بزیّ شجاعت و شعبه کفالت مردان خدا، و زود مردان شما را حال زاهد از دنیا و راغب بآن و أوضاع صادق در أفعال و أقوال از کاذب آن ظاهر و عیان خواهد شد.
اگر ایشان متابع أمین صادق می‌شدند بمنافع صوری و معنوی مشفّع و فایق میگشتند لیکن چون تکذیب صادق و تصدیق کاذب نمودند بیقین به جزای کسب عمل خود خواهند رسید.
آنگاه فرمود که: وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرى آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنا عَلَيْهِمْ بَرَكاتٍ مِنَ

السَّماءِ وَ الْأَرْضِ وَ لكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْناهُمْ بِما كانُوا يَكْسِبُونَ وَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ هؤُلاءِ سَيُصِيبُهُمْ سَيِّئاتُ ما كَسَبُوا وَ ما هُمْ بِمُعْجِزِينَ.
یعنی اگر أهل قری که سکنه مکّه‌اند ایمان آرند و بصفت تقوی و رستگاری متّصف باشند هر آینه با برکات آسمان و زمین بروی ایشان مفتوح میگردانیم لیکن ایشان تکذیب کردند پس ما ایشان را بعمل و کسب ایشان مؤاخذه نمودیم
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:63
(1) و آن جماعت را بجزا و پاداشت ایشان رسانیدیم و آن جماعتی که ظلم و ستم بر مردم رواداشتند یقین بدیهای ستم آن ظلمه زود به ایشان خواهد رسید و آن طایفه در هیچ أمر از امور ملجا و مجبور نبودند باید که بشتابند و استماع کلام صدق انتظام من نمایند چه اگر در دنیا بمانند سوانح آن را بغایت بدیع و عجیب مشاهده نمایند وَ إِنْ تَعْجَبْ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ و اگر تعجّب نمایند جای تعجّب است کاشکی که میدانستم که مردان شما بچه اسناد استناد نمودند و بکدام معتمد اعتماد فرمودند و بکدام حبل متین متشبّث و متمسّک گشتند و کدام ذرّیّت را برای آخرت پیش روی خود و وسیله شفاعت دانستند.
آنگاه فرمود که: لَبِئْسَ الْمَوْلی وَ لَبِئْسَ الْعَشِيرُ و بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا و اللَّه بخدای عالم قسم است که مولی و صاحب و عشیرت که متوسّل بآن بواسطه حصول مرام و مطالب خود گشتند بغایت بد و زبون و مطرود و مردود از رحمت حضرت بیچون است، و جماعت ظالمان بوساطت اختیار ظلم و ارتکاب آن بدل بسیار بسیار بد و عمل ردّ برای نفس خود بهم رسانیدند و أجمل را بأقبح بدل کردند.
و اللَّه بخدای عالم قسم است که از جهت طیران و پرواز به واسطه تحصیل مطالب و آز خود پرهای تیر را پرهای ذنبانی یعنی به پرهای دنبال بدل کردند، و این کنایه از آنست که چون آن طایفه بواسطه مستلذّات فانیه دنیویّه ترک مشتهیات باقیه اخرویّه نمودند لهذا از وصول نعیم دایمی عقبی محروم و مأیوس شدند و قومی که فعل ایشان چنین و عمل ایشان بیرون از شریعت سیّد المرسلین بود سزاوار آنند که بینیهای خود را در زمین مالند و از روی عجز و درماندگی آخرت خود پیوسته در دنیا بنالند وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ ترجمه و شرح الاحتجاج ج2 64 فصل ذکر بیان احتجاج حضرت فاطمه بنت رسول ایزد تعالی و تبارک بر قوم در وقت منع ضیاع فدک و نقل مکان مقال آن طایفه در هنگام وفات حضرت سید البریات در باب امامت آن نیکوترین انس و جن و ملک ..... ص : 27
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:64
يُحْسِنُونَ صُنْعاً (1) أَلا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَ لكِنْ لا يَشْعُرُونَ زیرا که ایشان قومی‌اند که بد میکنند و گمان ایشان چنانست که أصلا از ایشان أفعال

ناصواب سانح نگشته و در گمان ایشان چنان مرتسم گشته که جمیع أفعال و أعمال ایشان به خیر و خوبی مصروف گشته درین باب ظنّ ایشان خطا و دور از صواب است بلکه آن جماعت مفسدان و تباه‌کارانند نهایت ایشان را شعور بر حقایق أحوال و عرفان بر فساد امانی و آمال ایشان نیست آیا بمضمون صدق مشحون آیه کلام حضرت بیچون:
أَ فَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لا يَهِدِّي إِلَّا أَنْ يُهْدى فَما لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ. کسی که شما را براه راست هدایت کند او أحقّ و أولی و ألیق و أحری است بآن که تابع او گردند یا کسی که اصلا طریقه هدایت و شیوه دلالت نداند و خود محتاج بهدایت دیگر باشد که او را به طریق صواب دلالت کند کدام ازین دو نفر لایق متبوعیّت‌اند و طالب هدایت متابعت او تواند نمود و درین باب چگونه حکم می‌نمائید بیقین أفضل و أعلم در نزد أرباب عقل و فهم بتابعیّت أحقّ است.
آنگاه بنت رسول اللّه فرمود: مرا بعمر خود قسم است که من هر چند در حال این رجال نظر کردم که این أمر را باختلال رسانیدند مآل حال ایشان را بخیریّت امانی و آمال فی یوم لا ینفع بنون و لا مال مشاهده ننمودم بلکه در هنگام نتیجه أعمال و أفعال جام و قدح آمال ایشان را مملوّ و مالامال از خون تازه و زهر قاتل بی‌اندازه نمودم.
پس آنگاه فرمود که: هنالک یخسر المبطلون خسارت أهل باطل و زیان عمل لاطایل در آن محل بیّن و ظاهر گردد و چون دنیا را برای نفس خویش
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:65
مکان طیب و عیش و راحت (1) و موطن اطمینان و استراحت از برای فتنه که تیرش از دل خود باین جهان بستند و این سرای فانی را مقام دایم و باقی می‌داشتند بشارت ایشان را بشمشیر قاطع و صارم ملمّع و سطوت مردی از خود گذشته دلاور کامل و شجاع شامل که ظالمان را ضایع و پراکنده گرداند بلکه قبّه و جماعت شما را نابود و از دنیا بری و بدرود، و جمیع ایشان را مانند دانه حصاد محصور نماید وا حسرتا بر شما و من با شمایم تا أکثر آنچه بیان کردم بشما نمایم.
آنگاه فرمود که: فَعُمِّيَتْ عَلَيْكُمْ أَ نُلْزِمُكُمُوها وَ أَنْتُمْ لَها كارِهُونَ یعنی اگر چه الحال حال بر شما مخفی و پوشیده است امّا در آخرت هر چه بر آن کراهیّت دارید بشما خواهد رسید و شما را از روی الزام بجزا و پاداشت آن خواهند رسانید.
سوید بن غفله گوید که عورات مهاجر و أنصار بعد از مراجعت از خدمت بنت نبیّ المختار بمثال هر یک ایشان تمامی آنچه از دختر رسول ایزد غفار استماع نمودند مفصّلا و مشروحا برجال خود عرض فرمودند روز دیگر وجوه و أعیان أنصار و مهاجر بواسطه معذرت بدر خانه بنت خیر البشر آمدند، و گفتند: یا سیّدة نساء العالمین آنچه شما در باب أمر خلافت

فرمودید اگر أبو الحسن علیّ بن أبی طالب پیشتر از آنکه أنصار و مهاجر و باقی متابعین سیّد البشر عهد و بیعت بر خلافت أبی بکر کنند و قواعد منعقد و منضبط گردد در آن مجمع حاضر میشد و دعوای حقّ خود میزد ما هرگز از او عدول بکسی دیگر نمیکردیم و مطیع و منقاد او میگشتیم اما الحال تمامی أصحاب رسول ایزد تعالی بر خلافت أبو بکر اقدام نموده و اتّفاق کردند مخالفت أمر حضرت رسالتمآب دور از حزم و صواب است.
حضرت فاطمه (ع) بعد از استماع کلام کذب التیام آن جمعی عاقبت

وخام فرمود (1) که: از پیش من دور شوید که حقایق أحوال شما من جمیع الوجوه بر من ظاهر و هویدا شد بعد از آنکه مرا تقدیر أمر در حضور أبی بکر نموده تضییع حقّ ما بوسیله کتمان شهادت در باب ولایت علی علیه السّلام بقول رسول ایزد تعالی و تبارک و ضیاع فدک و غیرهما فرمودند الحال عذر تقصیر خود میگوئید این کلام شما بکار نمی‌آید داوری ما و ظلمه در روز جزا در نزد حضرت ایزد تعالی و محمّد مصطفی علیه سلام الملک العلّام بانجام و انصرام خواهد رسید و هو حسبنا و نعم الوکیل.
چون مهاجر و أنصار دیدند افسوس و فسوس ایشان در خاطر فیض مقاطر بنت رسول بیچون درگیر نشد خاسر و خائب بمقام و منزل خود مراجعت نمودند و آن حضرت از ایشان آزرده وفات یافت. فَوَیْلٌ لَهُمْ ثمّ وَیْلٌ لَهُمْ

فصل ذکر بیان احتجاج سلمان فارسی رضی اللّٰه عنه بر قوم در خطبه که بعد از حضرت (ص) بر ایشان خواند در هنگامی که ترک اطاعت أمیر المؤمنین علی علیه السّلام نموده اختیار دیگر کردند عهدی که با رسول در باب کرده بودند سر لب انداختند چنانچه گوئیا هرگز ایشان آن را ندانستند

(1) امام النّاطق الأمین جعفر بن محمّد الصّادق رضوان اللّٰه علیه و آبائه أجمعین نقل از پدر بزرگوار خود محمّد الباقر (ع) و آن حضرت از آبای کرام و أجداد عظام علیهم سلام الملک العلّام نقل کردند که سلمان فارسی رضی اللّٰه عنه بعد از وفات حضرت سیّد المرسلین (ص) و انقضاء سه روز از تکفین و تدفین برای جمعی از مهاجر و أنصار و باقی طوایف أنام سیّد الأبرار خطبه خواند و در أثنای خطبه گفت:
ای معشر مردمان حدیثی از من گوش کنید و آن را بعقل و هوش بسنجید و فراگیرید مرا بر حقایق أحوال وصیّ رسول ایزد ذو الجلال أمیر-
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:68
المؤمنین علی (ع) علم بسیار است (1) اگر شما را تمامی آنچه من در باب فضایل و کرامات و شرف خصایل و مقامات علی (ع) مطّلع و مخبرم حکایت کنم:
جمعی از شما چون آن مراتب علم و کمال و رتبه فضل و حال را از حیطه ضبط بشریّت بیرون می‌دانید بیقین مرا بعضی نسبت بجنون داده خواهند گفت که: سلمان مجنونست، و برخی دیگر خواهند گفت که خدایا کشنده سلمان را بیامرز زیرا که او علیّ اللّهی و مشعشعی است، لیکن شما را ای امّت آز و منیّت بسیار است و آن را بلایا تابع شداید بیشمار است و علم منایا و بلایا و میراث وصایا و فصل خطاب و أصل أنساب با أمیر المؤمنین علی علیه السّلام است چنانچه هارون بر منهاج موسی بن عمران علیه السّلام بود علی بر منهج حضرت نبیّ الهاشمیّ (ص) بوده است، زیرا که حضرت سیّد البشر بأمیر المؤمنین حیدر گفت:
یا علی تو وصیّ من در أهل بیت من و خلیفه من در امّت منی و منزلت تو ای علی نزد من چون منزلت هارون در نزد موسی علی نبیّنا و علیه السّلام است.
لیکن ای قوم شما همان سنّت که بنی اسرائیل در هنگام غیبت موسی علیه السّلام برداشته بافسون و دمدمه سامری گوساله‌پرستی پیش گرفتند شما در خطا افتاده حقّ را گذاشتید میدانید و لیکن خود را بر مثال نادانان مینمائید.
آری بخدای عالم قسم است که شما طَبَقاً عَنْ طَبَقٍ یعنی ته بته همان سنّت به ته بنی اسرائیل را نعل بنعل و تیر به تیر برداشتید.
آری بآن خدائی که جان سلمان بید قدرت او منوط و مربوطست اگر شما علیّ بن أبی طالب علیه السّلام را چنانچه خدای تبارک و تعالی ولیّ سایر

برایا

گردانیده (1) شما نیز آن حضرت را ولیّ خود میگردانیدید هر آینه روزی شما بغایت وسیع و درجه و مرتبه شما بینهایت رفیع میشد چنانچه از نعمت سماوی، و مستلذّات أرضی میخوردید، و اگر طیور را از هوا میخواندید هر آینه اجابت شما مینمود، و اگر به ماهیان و باقی جانوران و دوابّ بحری حکم حضور می- نمودند در ساعت اجابت کلام مسلمانان مطیع نبیّ العدنان را سعادت خود دانسته حاضر میگشتند و هرگز ولیّ از أولیاء اللّه فقیر و هیچ سهیم و حصّه فرایض خدای تعالی از طریقه عدل متجاوز و کسر نشدی، و هیچ دو نفس در حکم خدای أقدس اختلاف نکردی، و شیوه تمرّد و اعتساف برنداشتی لیکن شما ابا نموده غیر آن حضرت را متولّی ولایت و متصدّی أمر خلافت امّت گردانیدید الحال بشارت باد شما را بگرفتاری أنواع بلا و یأس و نومیدی از یسر و رجاء و کشف و ظهور بدیها.
پس بدانید که بعد هذا عصمت شما از ولایت أهل بیت محمّد و آل آن حضرت که میان من و شما بوده منقطع گشته چه شما از ولایت و مودّت آل محمّد برگشتید، پس امید نجات از درکات شما را ممنوع و مقطوع است زیرا که آل حضرت محمّد علیهم السّلام قاید مردم بجنان و خواننده ایشان بنعیم دایم آن مکانند در روز قیامت و در هنگام جزا و پاداش عمل و طاعت.
زنهار و الف زنهار که دست از دامن علی علیه السّلام برندارید و آن حضرت را ولیّ تمامی امّت دانسته قدم از جادّه طریقت علیّ بن أبی طالب علیه السّلام بیرون نگذارید که آن حضرت ولیّ خدا و وصیّ محمّد مصطفی و امام البرایا است و مکرّر ما همگی أمیر المؤمنین علی علیه السّلام را بولایت و امارت مؤمنان سلام کرده مبارکباد گفتیم در حضور سیّد البشر و آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله

و سلّم مکرّر ما را بآن أمر و حکم نمود و ما را در آن باب تأکید بسیار فرمود (1) چه شد که این قوم حسد بر آن حضرت (ع) کردند أصلا از چند کسی خیر و نفع نبرد چنانچه قابیل با هابیل حسد برده و او را بقتل آورده و کافر گشت و از نظر پدر مطرود خاسر شده و بر امّت موسی علیه السّلام بعد از توجّه آن رسول اللّه میقاتگاه طور سینا همگی بافسون و دمدمه موسی بن ظفر سامری شیوه گوساله‌پرستی برداشتند و دین موسی علیه السّلام را گذاشته مرتدّ گشتند این امّت نیز همان شیوه غیر مرضیّه و طریقه ناپسندیده امّت موسی علیه السّلام را اختیار کردند من از دست شما چه کنم و این کار بی‌هنجار شما بچه نوع بهنجار آرم و با که در میان گذارم.

ایّها النّاس شما را خبر باد نه ما و شما و پدر فلان و فلان در أكثر مكان حاضر بوديم كه حضرت رسول آخر الزّمان على عليه السّلام را بحكم ايزد سبحان بولايت و امامت انس و جان بوحى جبرئيل أمين تعيين نمود الحال شما از آن عهد و ميثاق كه با رسول خدا صلّى اللّه عليه و آله و سلّم در باب على مقرّر و محكم كرده بوديد جاهل شديد يا از آن تجاهل مينمائيد آيا بر آن ولىّ ايزد منّان حسد داريد، يا خود را مانند حاسدان ظاهر ميكنيد، كيف ما كان اين أوضاع و أحوال شما عمل و شغل أهل اسلام و ايمان مرضىّ نيكان و پاكان نيست و بغايت در نظرها غير مرغوب و ناپسند است، بلكه مآل حال شما جز ندامت و خسارت نيست.
و اللّه بخداى عالم قسم است كه شما مرتدّ گشته كافر خواهيد شد، و بعضى شما بشمشير گردن بعضى ديگر را بواسطه هوا و هوس و دواعى و خواهش نفس خواهد زد و جميع عمل منكر از شما ظاهر خواهد شد. چنانچه

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:71

(1) از شما بعضى بر شخصى كه بزيور تقوى و صلاح و نجات و فلاح آراسته و پيراسته باشد اتّفاق نموده شهادت بر وخامت حال و سيّئ أفعال و هلاكت او در جميع احوال دهند، و گاه باشد كه اتّفاق كرده بجهت كافر بعلانيت شهادت بر نجات و خوبى او در سرّ و علانيه دهند.
امّا من اخفاء أمر حقّ بواسطه ناحقّ ننمودم و كار خود را ظاهر نمودم و تسليم أمر خود بحضرت پيغمبر خود نموده تابع مولاى خود و مولاى جميع مؤمن و مؤمنه على عليه السّلام شدم زيرا كه آن حضرت أمير مؤمنان و سيّد الوصيّين و قايد زمام غرّ المحجّلين و امام همگى صدّيقين و شهدا و صالحين است.

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:72

فصل ذکر بیان احتجاج ابیّ بن کعب در باب ولایت حضرت أمیر المؤمنین علی علیه السّلام بر قوم بمثل آنچه سلمان احتجاج بایشان نمود

(1) از محمّد و یحیی پسران عبد اللّه بن الحسن که هر دو از پدر بزرگوار خود و آن حضرت از آبای کرام از حضرت أمیر المؤمنین علی علیه السّلام نقل کردند منقولست که أبیّ بن کعب رضی اللّه عنه بعد از وفات سیّد البشر و انقضای شش ماه و چند روز دیگر روز جمعه اوّل ماه رمضان المبارک بعد از آنکه أبو بکر در آن محضر خطبه خواند از جای برخاست و گفت:

ای معشر المهاجرین شما را حضرت تبارک و تعالی ذکره به واسطه اطاعت و متابعت: الّذین اتّبعوا مرضات اللّه در قرآن ذکر نموده مدح و ثنای شما فرمود.

و ای معشر الأنصار شما را نیز حضرت مهیمن غفّار بذریعه: الَّذِینَ تَبَوَّؤُا

الدّٰارَ وَ الْإِیمٰانَ (1) در قرآن ثناء بسیار کرد آیا شما فراموش کردید یا خود را مثل فراموشان مینمائید تبدیل عهد و پیمان کردید یا تغییر ملّت و ایمان نمودید خذلان اختیار کرده برگشتید یا عاجز از اطاعت أهل البیت شده اعانت و نصرت ایشان نمی‌کنید، آیا شما نمیدانید که حضرت رسول خدای تعالی در چند محلّ و مکان در میان ما و شما علی علیه السّلام را بر ولایت و امامت امّت اقامت نموده و فرمود که: من کنت مولاه فهذا علیّ مولاه مشار الیه علی علیه السّلام بود و آن حضرت آن را خواسته و بواسطه امامت جمیع بریّت تعیین نمود و گفت که: هر که را من مولای باشم علی مولای اوست بعد از من، و هر که را من پیغمبر او باشم پس این علی أمیر اوست.

نه این سخنان از حضرت سیّد الانس و الجانّ بسیار مسموع ما و شما و تمامی أصحاب اسلام و ایمان شد؟.

آیا ای شما ای أنصار و مهاجر نمیدانید که حضرت رسول ایزد تعالی خطاب مستطاب بآن ولایتمآب نموده فرمود که: یا علی أنت منّی بمنزلة هرون من موسی (ع) منزلت تو ای علی در نزد من مانند منزلت هارون در نزد موسی علیه السّلام است.

یعنی: چنانچه هارون برادر و وصیّ موسی علیه السّلام است تو نیز برادر و وصیّ منی و چنانچه طاعت من در ایّام حیاتم بر تمامی أنام واجب است اطاعت تو ای علی علیه السّلام بعد از وفاتم بر همگی خلقان واجب و لازم است، نهایت آنکه بعد از من پیغمبری نیست و اگر میبود تو میبودی، پس اطاعت علی بر شما و ما لازم باشد.

ای أنصار و مهاجر آیا شما نمیدانید که حضرت رسول ایزد شما را در

باب نیکوئی با أهل بیت خود وصیّت نمود (1) و فرمود که ایشان را بر جمیع فرق أنام مقدّم داشته امام خود دانید و دیگران را بر ایشان تقدیم ننمائید و ایشان را أمیر خود دانید و دیگران را بر ایشان أمیر نگردانید الحال شما بر خلاف قول خاتم الرّسل عمل نموده و دیگری را مقدّم داشته خلیفه و أمیر خود گردانیدید.

ای مهاجر و أنصار آیا شما نمیدانید که حضرت رسول خدای کریم، در حقّ اهل بیت خود فرمود که: منار هدایت و آثار دلالت بر حضرت عزّت‌اند پس اختیار غیر ایشان برای ارشاد و هدایت عین جهل و ضلالت بود.

ای مهاجر و أنصار آیا شما نمیدانید که حضرت رسول ایزد وهّاب خطاب مستطاب بحضرت علی (ع) نموده فرمود که: ای علی تو هادی و مرشد هر گمراهی و شفیع عصات محبّان در نزد اله خواهی بود پس طلب هدایت از غیر آن امام البریّه بغیر خسارت و ندامت آخرت نیست.

ای أنصار و مهاجر آیا شما نمیدانید که حضرت رسول ایزد تبارک و تعالی فرمود که: علی محیی سنّت من و معلّم امّت من و قایم بحجّت من و بهترین این جماعتست که من ایشان را بعد از خود برای امّت خود گذاشتم، و علیّ سیّد أهل بیت من و دوسترین مردمان نزد منست طاعت علی بر امّت من مثل طاعت من بر امّت من واجب است.

ای أنصار و مهاجر آیا شما نمیدانید که حضرت سیّد البشر یکی از شما را هرگز بر أمیر المؤمنین (ع) والی و سردار نگردانید و در جمیع أحیان و أوقات غیبت خود حضرت نبیّ المحمود علی را بر همگی شما والی و سردار نمود.

ای أنصار و مهاجر آیا شما نمیدانید که منزل حضرت نبیّ العربی، و منزل و مقام أمیر المؤمنین علی (ع) در سفر در یک مکان مقرّر بود و ارتحال و

انتقال در مقام و محالّ یکی بود (1) و أمر ایشان نیز همیشه یکی بود و دوی در میان نبیّ و ولیّ نبود چنان که حضرت نبیّ الأبطحی گفت: یا علی لحمک لحمی و دمک دمی و حربک حربی.

ای أنصار و مهاجر ازین کلام حضرت نبیّ الاکرام ظاهر شد که محارب ولیّ محارب نبیّ است.

و ای مهاجر و أنصار آیا شما نمیدانید که حضرت رسول خدای معبود فرمود که: من هر گاه غایب گردم علی را بجای خویش در میان شما میگذارم به درستی و تحقیق در میان شما برای امامت نمیگذارم مگر آن مردی که مثل منست در جمیع امور.

و ای أنصار و مهاجر آیا شما نمیدانید که حضرت رسول خدای تعالی پیش از وفات خود ما و شما را در خانه دختر خود حضرت سیّدة نساء العالمین

فاطمه (ع) جمع نمود پس روی بشما بتمامی أصحاب حضّار آورده فرمود که:
بدرستی که خدای ایزد منّان وحی بموسی بن عمران فرستاد که یا موسی با یکی از أهل بیت خود مؤاخات نما و او را پیغمبر ایزد علیم و شریک و سهیم خود در تبلیغ احکام بامّت و در تعلیم تمامی این طایفه و أهل فرزندان او را فرزندان خود دان، من که حضرت مهیمنم أولاد آن کسی که تو او را برادر گرفتی و فرزندان او را بجای فرزندان خود دانستی و در مراعات حال و مراقبت أحوال آن جماعت دقیقه از دقایق مهربانی فرونگذاشتی ایشان را از آفات بلیّات بطهارت، و سلامت نگاهداشته از ریب خالص و باشکیب دارم و ایشان را معزّز و مکرّم گردانیده ضایع نگذارم.
چون موسی علیه السّلام استماع کلام ایزد علّام و توجّه ما لا کلام در باره

(1) خود آن نبیّ الاکرام ملاحظه نموده هرون علیه السّلام را ببرادری گرفت، و فرزندان او را بعد از وفات خود أئمّه بنی اسرائیل گردانید و هر چه موسی را (ع) حلال بود بر أئمّه بنی اسرائیل نیز حلال فرمود.
ای یاران مرا نیز خدای عزیز بارسال وحی أمر نمود که حضرت أمیر المؤمنین علی علیه السّلام را بمؤاخات بپذیرم چنانچه موسی علیه السّلام- هرون را به برادری گرفت و فرزندان او را بفرزندی قبول نمود من نیز أولاد علی را بفرزندی برداشتم و ایشان را پاک خالص گردانیدم چنانچه موسی (ع) تطهیر أولاد هارون (ع) نمود، نهایت خدای تعالی بمن خطاب مستطاب نمود که: یا محمّد ختم نبوّت بتو نمودم و بعد از تو پیغمبری دیگر تا آخر الزّمان درین جهان برای خلقان پیدا و عیان نخواهد شد پس أولاد علی و فرزندان من أئمّة البریّه علیهم السّلام و التّحیّه‌اند.
ای مهاجر و أنصار آیا شما نمی‌بینید یا نمیدانید یا اینها که مذکور شد نشنیدید یا نمی‌شنوید گوئیا شما را شبهات بلا نهایات بهم رسید پس کار شما مثل کار آن مردی است که در سفر باشد در بیابان گرفتار شود که آب در آنجا کمیاب باشد و حرارت بر او غلبه کرده بی‌تاب گرداند و او در طلب آب در تب و تاب افتد و از متردّدین تفحّص آب نماید شخصی أمین صادق و هادی موافق مواجه او شود چون از او نشان آب پرسد او را نشان آب باین عنوان دهد که در پیش روی شما دو چشمه آب است یکی بغایت شور و ناگوار و دیگری بینهایت شیرین و سازگار أحیانا اگر بسر چشمه آب شور رسی بدان که راه گم کردی و طریق بیراه برداشتی و از مقصد و مرام دور گشتی، و اگر بهدایت قاید توفیق بسر چشمه شیرین رسی بیقین هدایت پذیر گشته طریق سلامت بر

داشتی و خود را در بیابان ضلالت ضایع نگذاشتی.
(1) ای امّت مهمله حال شما مثل همین است و اللّه بخدای عالم قسم است که شما را زعم چنانست که در آن باب اهمال نکردید خلاف واقع است امّا حضرت نبیّ ایزد متعال در حال شما بهیچ حال تقصیر و اهمال ننمود چنانچه در ایّام حیات خود هدایت و ارشاد شما مهاجر و أنصار و سایر عباد فرمود، و در مرض الموت و قبل از آن رسول آخر الزّمان تعیین وصیّ خود و ولیّ ربّ العزّت و امام الامّت نمود و حضرت أمیر المؤمنین علی علیه السّلام را مانند علم برای ولایت و امامت أرباب ملّت مقرّر نمود، و برای شما منصوب گردانید علمی را که بعد از او حلال و حرام را بشما ظاهر و اعلام گرداند اگر شما اطاعت میکردید هرگز اختلاف نمیکردید و مراجعت و معاودت بحالت اوّلی و شیوه أصلی خود نمی‌نمودید و مجادله و مقاتله با یک دیگر در هیچ أمر نمیفرمودید، و بعضی از شما با بعضی دیگر شیوه برائت و طریقه عداوت ظاهر نمیکردند.
و اللّه بخدای عالم قسم است که شما بعد از آن حضرت علیه السّلام اختلاف در شرایع و أحکام و نقض عهد رسول ایزد علّام که در خم غدیر و باقی امام با حضرت نبیّ الاکرام در حقّ ولیّ خدا و وصیّ رسول مجتبی علی (ع) کرده بودید نمودید و شما بعزّت آن حضرت بزودی مخالفت ظاهر خواهید فرمود، و اگر سؤال از غیر أرباب حال که أئمّه ایزد متعال و أوصیای رسول کریم لا یزال باشند نمایند هر آینه آن غیر البتّه جواب برای ناصواب خود و فتوی بغیر رضای ایزد وهّاب دهد پس بوسیله شما قبول آن جواب ناصواب و عمل بر آن قول دور از منتج أجر و ثواب از رحمت حقّ دور و از شفاعت رسول مهجور مینماید گوئیا شما را زعم و گمان چنان بود که خلاف با أهل بیت نبیّ العدنان رحمت و
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:78
ثواب و باعث دخول جنان است (1) هیهات هیهات آیه کتاب خدای جلّ ذکره بر خلاف قول و زعم شما نازل و عیان است چنانچه فرمود که: وَ لا تَکُونُوا کَالَّذِینَ تَفَرَّقُوا وَ اخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ ما جاءَهُمُ الْبَیِّناتُ وَ أُولئِکَ لَهُمْ عَذابٌ عَظِیمٌ ازین آیه وافی هدایت ظاهر و بیّن است که اجر و پاداشت أرباب خلاف و أصحاب عداوت و اعتساف عذاب ألیم در آخرت و نار جحیم است و حضرت خالق العدل و الانصاف حقایق تمرّد و اختلاف شما را بخلاصه دودمان عبد مناف اخبار و اعلام فرمود چنانچه میفرماید که:/ وَ لا یَزالُونَ مُخْتَلِفِینَ إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّکَ وَ لِذلِکَ خَلَقَهُمْ یعنی شیوه آن جمعی دور از طریقه عدل و انصاف دائم تمرّد و اختلاف خواهد بود مگر کسی که پروردگار تو ای محمّد ترحّم بحال او نماید و ایشان را بهدایت بمودّت محبّت اهل بیت ارشاد فرماید:
وَ لِذلِکَ خَلَقَهُمْ، یعنی: حضرت پروردگار عالم بجهت همین رحمت اهل بیت

محمّد را ايجاد فرمود.
آنگاه گفت كه: من از حضرت رسول صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم شنيدم كه ميگفت: يا على بود شيعه تو بر فطرت موجود شديد و ساير النّاس از آن شرف سعادت مأيوس بى‌سعادتند.
اى معشر مردمان نه شما در ايّام حيات حضرت نبىّ الورى هر چه از آن حضرت شنيديد آن أمر و خبر را قبول كرديد امّا خبر و أمرى كه در باب وصىّ و وزير و أمين و برادر و ولىّ خود أمير المؤمنين على عليه السّلام بشما اعلام و اخبار نمود در حضور قبول كرديد، و الحال كه آن حضرت (ص) غيبت فرمود، نكث عهد و پيمان و نقض شرط رسول آخر الزّمان ظاهر و عيان نموديد، و اين كار شما بغير رشک و حسد بر آن ولىّ حضرت ايزد واحد نيست زيرا كه دل على (ع)

از دلهاى شما أظهر، (1) و علمش از علم شما أعلم و أكثر، و در اسلام از تمامى شما بيشتر، و أعظم است از همگى شما در محافظت و صيانت سرّ حضرت سيّد البشر، ميراث خود نبىّ المحمود بآن حضرت مفوّض داشت، و أوصياى خود أولاد أمجاد ايشان را گذاشت و آن سرور را بعد از وفات و غيبت ذات أنور خود بر امّت خليفه و مهتر نمود، و پيغمبر سرّ خود را در نزد أمير المؤمنين حيدر مودّع فرمود پس على عليه السّلام ولىّ حضرت نبىّ الملک العلّام بود بر شما بالتّمام و أحقّ بولايت امّت ميباشد از شما و ساير أنام، و بواسطه تعيين سيّد المرسلين بى‌سبب سيّد الوصيّين و وصىّ خاتم النّبيّين و أفضل المتّقين و مطيع برين امّت بحضرت ربّ العالمين حضرت أمير المؤمنين على عليه السّلام است در حضور ما و شما در حيات امام خود حضرت نبىّ اللَّه امارت مؤمنان بديشان تفويض نمود و شما تمامى مهاجر و أنصار رسول ايزد غفّار در زمان حيات سيّد البريّات سلام بحضرت أمير المؤمنين و آن خلافت مسلمين جنّ و بشر كرديد و در خم غدير با حضرت سيّد البشر بر استقرار ولايت آن حضرت شرط و بيعت، و عهد و متابعت نموديد از خداى أقدس بترسيد و از مخالفت حضرت رسول مقدّس بپرهيزيد آنگه شما را تنذير و تخويف نمود معذور داريد زيرا كه مطلب و أداى نصيحت بود براى كسى كه متّعظ گردد و وسيله بصارت و سبب هدايت أرباب عمل و ضلالت بود لهذا بذل جهد و سعى بقدر الوسع و الامكان براى شما و ساير مستمعان نمود اگر آنچه ما شنيديم شما نيز استماع نموديد و هر چه مشاهد ما گرديد بيقين منظور نظر شما أنصار و مهاجر نيز شده و هر چه ما از حضرت سيّد الورى ديديم مرئى و مشاهد شما نيز گشته خواهد بود.
چون أبىّ بن كعب كلام باين مقام رسانيد و شهادت كه در باب ولايت

شاه ولایت أمیر المؤمنین علی علیه السّلام داشت مؤدّی گردانید (1) در آن مکان و محلّ عبد الرّحمن بن عوف و أبو عبیده بن الجرّاح و معاذ بن جبل هر سه بر پای خواستند و گفتند: یا أبیّ گوئیا تو فاسد العقل گشتی یا جنّیان بتو دخل کردند این چه نوع سخنان بی‌اصل و بنیان است که مذکور کردی.
فی الفور أبیّ بن کعب گفت: فساد عقل و جنون با شما است که در مخالفت قول رسول بیچون مقرّر گشتید بدرستی که من روزی در نزد حضرت سیّد البشر حاضر شدم دیدم حضرت با کسی در تکلّم است و از شخصی به من میترسید لیکن گوینده مرئی من نشدی و روی او را ندیدمی در آن أثنا شنیدم که آن کس بحضرت نبیّ المقدّس خطاب نمود که: یا رسول اللّه تعالی آنچه من شما را بآن خطاب و اعلان در باب فلان فرمودم باید که او را نصیحت بواسطه ذات فایض البرکات خود بجهت تمامی امّت موعظت نمائی او را بجمیع شرایع أحکام و آداب سنّت خود واقف و عالم گردانی، و او را وصیّ خود و خلیفه همگی امّت نمائی.
در آن زمان حضرت رسول آخر الزّمان گفت: ای عزیز امّت مرا چون می‌بینی با اطاعت أمر و حکم او بعد از من می‌نمائید و مطیع و منقاد او در اجرا و أحکام أوامر و نواهی ایزد علّام میگردید بعد از غیبت من یا نه؟
گفت: یا محمّد أبرار امّت تو اطاعت و متابعت نمایند امّا جمیع فجّار امّت طریقه مخالفت را مرعی و مسلوک دارند لیکن باید که ذات شریف شما به واسطه حرکت امّت و اظهار مخالفت ایشان بآن ولیّ ایزد منّان متألّم و محزون نشود زیرا که امم أنبیای سابقین با أوصیای پیغمبران زمان پیشین نیز چنین کردند.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:81
(1) یا محمّد حضرت موسی بن عمران یوشع بن نون را وصیّ و نائب مناب و قایم مقام خویش گردانید و چون یوشع نبیّ أعلم بنی اسرائیل و مطیع‌ترین آن طایفه بر خدای منّان و موسی بن عمران بود و ربیه خشیت و خوف او را سایر مردمان صعب مزیدت در جهان داشت بنا بر أمر و حکم ایزد تعالی حضرت موسی علیه سلام الملک العلیّ او را وصیّ خود گردانید چنانچه شما رسول حضرت واحد غنیّ علی (ع) را بنا بر حکم قادر عالم وصیّ خویش گردانیدید، و حضرت موسی (ع) و التّحیّه در باب یوشع أمر چند بامّت در طریقت اطاعت و متابعت آن حضرت فرمود و چون موسی کلیم علیه التّحیّة و التّسلیم غیبت نمود بنی اسرائیل خصوصا سبط موسی برو حسد بردند و آن حضرت را لعن میکردند و در أکثر محالّ و مقام قذف و دشنام آن نبیّ ایزد علّام میدادند و عنف و تعدّی و تفریط و بیحیایی بسیار نسبت بآن عزیز ایزد جبّار بیّن و اظهار مینمودند بلکه بجهت خفّت و سبکی آن حضرت در نزد بنی اسرائیل و سایر امّت او را متّهم بأفعال نامرضیّه و أعمال شنیعه میفرمودند یا نبیّ الجمیل امّت شما نیز بعد از غیبت شما

شیوه سنّت بنی اسرائیل را برداشته طریقه مخالفت پیش گیرند و تکذیب وصیّ شما و انکار أمر او و اظهار خلاف نمایند بلکه نسبت غلط بآن حضرت در علم و در أحکام شرایع دین تو ای نبیّ الاکرام از روی کذب خواهند داد.
من چون این سخنان استماع نمودم از حضرت رسول مهربان استفهام و استعلام نموده پرسیدم که: یا رسول اللّه پدر و مادرم فدای تو باد این کیست که با شما در تکلّم است؟ حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود که: این فرشته‌ایست از فرشتگان پروردگارم عزّ و جلّ ذکره که مرا از حقایق احوال مستقبل
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:82
امّتانم اخبار و اعلام گرداند که ایشان با وصیّم حضرت أمیر المؤمنین علیه السّلام مخالفت نمایند امّا من ترا وصیّت میکنم به امری که اگر تو در حفظ و صیانت آن وصیّت سعی نمائی هرگز از خیر و خوبی زایل و منفکّ نشوی.
(1) یا أبیّ علیک بعلیّ، ای أبیّ زنهار از طریقت علی (ع) پای بیرون نگذاری و بغیر سلوک طریقت علی (ع) سبیل اختیار نکنی که در نزد أبرار در دنیا ننگ و عار و در آخرت سخط و نارست زیرا که علی هادی مفلح و مهدی ناصح امّت من و محیی سنّت منست و بعد از من امام شما و باقی أصحاب ملّت است.
ای أبیّ کسی که راضی بعلی (ع) شود و از منهج او دور نشود او مرا چنان که در دنیا شاکر و راضی داشته و من باین صفت از او مفارقت اختیار کردم و در آخرت نیز مرا شاکر و راضی ملاقات نماید، و اگر کسی تغیّر وصیّت و تبدیل نصیحت و قول من کند ملاقات من نماید در حالتی که نقض عهد و بیعت و نکث شرط متابعت من نموده باشد بلکه او عاصی أمر من و جاحد نبوّتم بود و مرا اصلا بآن متمرّد نادان نظر اشفاق و احسان در هیچ محلّ عقبه صراط و باقی مکان نبود و هرگز شفاعت آن کس نزد واهب بی‌امتنان نخواهم نمود و او را از حوض کوثر خود سیراب و ریّان نخواهم فرمود.
چون أبیّ بن کعب کلام خیر انجام خود باین مقام رسانید جمعی از أنصار بر پای خواستند و گفتند: یا أبیّ رحمت خدای بر تو باد بشنیدی که آنچه از حضرت نبیّ الأمجد محمّد (ص) استماع نمودی در کمال ظهور بیان کردی تو بعهد و پیمان که با حضرت رسول آخر الزّمان کرده بودی وفا نمودی و أصلا تقصیر و تعاقد در بیان حقّ نفرمودی، و السّلام.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:83

فصل ذكر بيان احتجاج حضرت أمير المؤمنين حيدر بر أبا بكر در هنگامى كه أبى بكر بواسطه بيعت با مردم باو بجهت خلافت بخدمت آن حضرت آمده شروع در معذرت و اظهار خشنودى خود از آن ولىّ ايزد معبود نمود

(1) امام النّاطق الأمين جعفر بن محمّد بن علىّ بن الحسين (ع) از پدر بزرگوار خود و او از جدّ عاليمقدار خود روايت كند كه چون كار أبى بكر بواسطه بيعت مردمان و بعقل ايشان بآنجا رسيد هر گاه او بخدمت ولىّ اللّه أمير- المؤمنين على عليه السّلام رسيدى اظهار شگفتگى و انبساط و آثار بهجت و نشاط ظاهر نمودى ليكن از حضرت أمير المؤمنين حيدر كرّار بغير كراهيت و انقباض و عقبه و اغماض أمر ديگر مرئى و مشاهده ننمودى ازين واسطه پيوسته حيران، و اين أمر برو بغايت گران بود چون مدّتى بر آن حال و منوال منقضى شد روزى بخاطر أبى بكر رسيد كه بخدمت آن حضرت رفته معنى كه در خاطرش

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:84

متعرّض ميگرديد (1) بعرض اشرف آن شحنة النّجف معروض گرداند و معذرت جويد از استماع مردم برو و اظهار عدم رغبت خود در آن كار و زهد از دنيا و بيزارى از كردار خود نمايد و خاطرنشان آن امام انس و جانّ فرمايد كه امّت او را بالتماس و استدعا بلكه از روى جبر و ابرام لا تحصى متصدّى و متقلّد امر خلافت گردانيدند لهذا در وقت غفلت بغير اعلام و خبر آن امام الامّه بدر دولتسراى حضرت آمده رخصت دخول و طلب خلوت با آن وصىّ رسول صلّى اللّه عليه و آله و سلّم نمود بعد از تشرّف بدريافت ملاقات فايض البركات گفت:

يا أبو الحسن و اللّه بخداى عالم قسم است كه اختيار اين كار از من بمؤاخات و سازش با مهاجر و أنصار نبود و اصلا رغبت و خواهش اين أمر نداشتم و از روى شوق و حرص اين كار بگردن خويش نگذاشتم، و نيز بنفس خود گمان تعهّد اقامت و ثقه استقامت بما يحتاج اليه امّت ندارم و مرا مال و قوّت و كثرت چشم و خويش و عشرت بلكه با هيچ أحدى رأى مشورت نيست پس شما را با من اين همه قبض و گرفتگى خاطر چيست؟ و من از شما بواسطه عدم تقصير مستحقّ اين خفّت و سزاوار اظهار اين همه كراهيّت نيستم پس چرا بمن به چشم عداوت نظر نمائى و اظهار كراهيّت و عدم شفقت بر من بر تمامى امّت- ظاهر فرمائى ترصّد و ترقّب آنكه من بعد طريقت مودّت و احسان در حقّ من مرعى و مبذول داشته بلكه مرا از مخلصان خود پنداشته چنان نكنيد كه بر مردمان عدم توجّه و احسان شما در حقّ من ظاهر و عيان گردد.

در آن هنگام حضرت أمير المؤمنين على فرمود كه اى ابو بكر هر گاه تو حرص و رغبت اين كار و ثقت نفس و اعتبار خود باين امر و كردار نداشتى

پس ترا چه برین داشت که متقلّد امر خلافت امّت گشتی و این شغل خطیر به
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:85
گردن برداشتی (1) و از خلاف حکم خدای تعالی و مخالفت قول محمّد مصطفی صلّی اللّه اندیشه نکردی و بغیر حکم خدا و رسول این کار بکردی.
أبو بکر گفت: یا أبو الحسن مرا سبب اختیار این کار حدیث و گفتار حضرت نبیّ المختار است چه من از آن رسول مهیمن استماع نمودم که میفرمود امّت من اجتماع بر خطا و ضلال در هیچ حال از احوال نمینمایند من چون اجتماع امّت رسول بیچون در حقّ خود ملاحظه نمودم تابع قول رسول ذو الجلال گشتم چه اجتماع اصحاب و امّت رسول ایزد متعال را بر ضلال بی‌شبه محال میدانم و از ایشان گمان جمعیّت بر خلاف هدایت ندارم زیرا که ایشان را مخالف قول و فعل رسول عزّ و جلّ نمیدانم لهذا زمام اختیار خود به دست آن أبرار دادم و سخن ایشان را اجابت نموده پای از دایره متابعت آن طایفه بیرون ننهادم، و اگر میدانستم که یکی از أصحاب پیغمبر اظهار تخلّف در آن أمر مینمایند از قبول استدعا و التماس امتناع نموده متابعت نمی‌نمودم.
حضرت أمیر المؤمنین علی علیه السّلام گفت: ای أبو بکر آنچه در باب حدیث حضرت رسالتمآب مذکور نمودی و آن را دلیل خلافت خود بر امّت گردانیدی آیا من از امّت حضرت نبیّ الرّحمه نبودم؟
أبو بکر گفت: یا أبو الحسن شما از خواصّ أصحاب و برادر رسول ایزد وهّاب و نیکوترین امّت و أعلم ایشان بی‌شبه و گمان می‌باشید.
حضرت أمیر المؤمنین علی علیه السّلام گفت: ای أبو بکر عصابت امّت که امتناع از بیعت تو نمودند مثل سلمان و عمّار و مقداد و أبی ذر غفّاری و ابن عباده و باقی أخیار و أبرار أنصار که با ممتنعین از بیعت شما در أمر خلافت امّت متّفق و یار بودند آیا این جماعت از امّت نبودند؟
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:86
(1) أبو بکر گفت: ای أبو الحسن همگی از امّت‌اند.
حضرت أمیر المؤمنین (ع) گفت: پس شما چون بحدیث لا یجتمع امّتی علی ضلال مستدلّ گشتی که أمثال این طایفه سلیم العاقبه که از خواصّ امّت و أصحاب نبیّ الرّحمه‌اند و هیچ أحدی از امّت را در ایشان طعن و تنکیر و در صحبت رسول (ص) این طایفه و از اطاعت آن سرور بشیر و نذیر تقاعد و تقصیر و تقصیر نداشتند در آن محضر حاضر نبودند بلکه از روی تعمّد و دانستگی خود را غیر حاضر ساختند و چون شما را بر خلاف جادّه حقّ میدانستند لهذا با شما نساختند.
أبو بکر گفت: ای أبو الحسن من تخلّف یارِان را از اطاعت و متابعت

مسلمانان گمان نداشتم مگر بعد از انصرام أمر و اصرار و ابرام ایشان و چون حقیقت حال ایشان و شما بر من ظاهر و عیان شد میترسیدم که اگر از أمر خلافت تعاقد نمایم امّت همگی مرتدّ گشته و از دین برگشته بحالت اوّلی و کفر أصلی معاودت و مراجعت نمایند زیرا که آن جماعت را ممارست و مراجعت ایشان باخته و خویشان خود بسیار بسیار أهون و آسان‌تر است از اینکه بر مودّت نبیّ العدنان و أولاد ایشان و بر دین و آئین باقی و پایدار و ثابت و برقرار باشند و از آن نیز میترسیدم که بعضی ایشان با بعضی دیگر بمجادله و مقاتله درآیند و دست بتیغ و تیر و تبر و رمح و پلارک و خنجر گشایند و چندان محاربه نمایند که اکثر مقتول و نیمه ایشان بکفر سابقشان معاودت فرمایند و میدانستم که بر شما اگر آن طایفه أمر خلاف شرع أنور بیّن و ظاهر شود از آن درنگذری چنانچه من از ایشان درگذرانم و طوایف امم را بر أدیان ایشان باقی گذارم و بتألیف قلوب ایشان را بپراکندگی و افتراق نگذارم.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:87
(1) حضرت امیر المؤمنین علی علیه السّلام گفت: بلی چنین است لکن تو ای أبو بکر مرا از حقیقت این أمر خبر ده که آیا بچه چیز آدمی بچه وجه مستحقّ أمر خلافت امّت گردد و او را بوسیله آن تصرّف در أمر ولایت خلقان جایز و عیان است.
از حضرت جعفر بن محمّد الصّادق علیه السّلام مروی و منقول است که چون حضرت أمیر المؤمنین حیدر از أبو بکر از صفات که لازمه خلفا و أهل اسلام است پرسید أبو بکر گفت: یا أبو الحسن بر خلیفه لازم است که پیوسته امّت را نصیحت و دلالت بأفعال مرضیّه نماید و وفا بعهد کند و مداهنه نکند و با کافّه برایا و سایر خلق اللّه تعالی بمحابات و حسن سیرت سلوک فرماید، و اظهار عدل در قول و فعل نماید، و علم بکتاب و سنّت حضرت رسالتمآب و فصل الخطاب بر وجه لایق و صواب داشته باشد، و زهد از دنیا و عدم رغبت به آن و انتصاف مظلوم از ظالم خواه نزدیک و خواه دور واجب و لازم است.
أبو بکر چون باینجا رسانیده ساکت شد.
آنگاه حضرت ولیّ اللّه فرمود که: ای أبو بکر سبقت در اسلام و قرابتی سیّد الأنام از جمله شرایط ضروریّه خلفای سیّد أنبیاء عظام است.
أبو بکر گفت: نعم یا أبو الحسن سابقت و قرابت نیز شرطست.
آنگاه حضرت أمیر المؤمنین علی علیه السّلام گفت: ای أبو بکر ترا قسم است بحضرت پروردگار عالم آیا این خصال مذکور مشروط در خلیفه در تو موجود است یا در من؟
أبو بکر گفت: یا علی بلکه در شما ظاهر و هویدا است.
گفت: یا أبو بکر ترا بخدای تعالی قسم است که آیا صاحب جواب

حضرت رسول خدا صلّى اللّٰه عليه و آله و سلّم پيش از ذكر أسامى جميع مسلمين تو بودى يا من؟ (1) گفت: يا أبو الحسن بلكه تو.
گفت: اى أبو بكر صاحب اشعار و اعلام از براى أهل موسم و جمع أعظم از جهت تمامى امّت بسوره براءة تو بودى يا من؟ گفت بلكه تو.
گفت: اى أبو بكر ترا بخداى عالم قسم است كه آيا من محافظت و وقايت حضرت رسول صلّى اللّٰه عليه و آله و سلّم در روز غار بنفس و جان نمودم يا تو؟
أبو بكر گفت: يا أبو الحسن بلكه تو.
گفت: اى أبو بكر ترا بخداى عالم قسم است آيا من بنا بر حديث نبىّ المحمود صلّى اللّٰه عليه و آله و سلّم در روز غدير خم مولى تو و مولى همه مسلم و مسلمه شدم يا تو؟ گفت: بلكه تو يا أبو الحسن.
گفت: اى أبو بكر ترا بخداى عالم قسم است كه آيا مرا ولايت از خدا با ولايت رسول اللّٰه (ص) بود در آيت زكاة خاتم كه بسايل دادم يا براى تو بود
گفت: بلكه براى تو بود اى أبو الحسن.
گفت: اى أبو بكر ترا بخداى تبارك و تعالى قسم است كه آيا مرا وزارت رسول اللّٰه تعالى صلّى اللّٰه عليه و آله و سلّم بود بمثل هرون از موسى عليه السّلام يا براى تو بود گفت: يا أبو الحسن بلكه براى تو بود.
گفت: اى أبو بكر ترا قسم بخداى عالم است كه آيا حضرت نبىّ الرّحمه در روز مباهله مشركين با أهل و أولاد أمجاد من برون آمد يا با أهل و أولاد تو؟
گفت: يا أبو الحسن بلكه بشما و بأهل و أولاد شما.
گفت: اى أبو بكر ترا بحضرت واجب تعالى قسم است كه آيا از براى من و بواسطه أهل و أولاد من آيه تطهير از رجس از حضرت مهيمن نازل گشته يا از

جهت تو و اهل بيت تو؟ (1) أبو بكر گفت: يا أبو الحسن بلكه از جهت شما و از أهل بيت شما.
گفت: اى أبو بكر ترا بخداى عالم قسم است كه آيا صاحب دعوت حضرت سيّد البريّه صلّى اللّٰه عليه و آله و سلّم يوم الكساء من بودم و أهل بيت من و أولاد من بقول رسول ذو المنن كه فرمود:
اللّهمّ هؤلاء أهلى اليك لا الى النّار
يا تو بودى؟ گفت: يا أبا الحسن بلكه تو بودى. و أهل و أولاد تو.
گفت: اى أبو بكر ترا بخداى عالم قسم است كه صاحب آيه جلالت پايه:
يُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَ يَخافُونَ يَوْماً كانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيراً من بودم يا تو بودى؟ گفت: يا أبو الحسن بلكه تو بودى.
گفت: اى أبو بكر ترا بخداى عالم قسم است كه آيا تو آن كسى كه آفتاب

به حکم ایزد وهّاب برای او برگشت تا او نمازی که بواسطه شغل رسول عزّ و جلّ بوحی چون تکیه باو داشت فوت شده مؤدّی گردانید پس از آن آفتاب به حجاب غیبت احتجاب نمود یا من بودم؟ گفت بلکه تو بودی یا أبو الحسن.
گفت: ای أبو بکر ترا بخدای تعالی ذکره قسم است که آیا تو آن جوانی که از بطنان آسمان منادی بحکم ملک تعالی ندا نمودی که: لا سیف الّا ذو الفقار و لا فتی الّا علیّ یا منم؟ گفت: یا أبو الحسن بلکه توئی.
گفت: ای أبو بکر ترا بخدای عالم قسم است که آیا توئی آن کس که حضرت واهب أقدس چون فتح خیبر بدست او مقرّر کرده بود حضرت نبیّ المحمود نیز رایت أهل اسلام باو عطا فرمود او بامداد و اعانت واجب الوجود فتح خیبر نمود یا من بودم؟ گفت: بلکه تو بودی یا أبو الحسن.
پس آنگاه گفت: ای أبو بکر ترا بخدای أکبر قسم است که آیا تو بودی که
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:90
(1) اندوه و غم و حزن و ألم از خاطر مبارک حضرت سیّد عالم و سایر مسلمین در معرکه حرب و رزم با عمرو بن عبد ودّ بوسیله قتل آن کافر معاند برداشت یا من؟ گفت:
بلکه تو بودی یا أبو الحسن.
گفت: ای أبا بکر ترا بخدای تبارک و تعالی قسم است که آیا تو بودی که حضرت نبیّ المعبود او را أمین دانسته برسالت بجانب جنّیان ارسال نمود و چون بنزد ایشان رفته هر گونه سؤال که داشتند بعد از عرض جواب داد، یا من بودم؟ گفت: ای أبو الحسن بلکه تو بودی.
گفت: ای أبو بکر ترا بخدای عالم قسم است که آیا منم که خدای أکبر مرا پاک و مطهّر از سفاح و زنا گردانیده از پشت حضرت آدم أبو البشر تا به پدرم بنا بر قول حضرت پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم که فرمود: یا علی من و تو از پشت آدم أبو العجم و العرب تا بعبد مطّلب از نکاح متولّد شدیم نه از سفاح و زنا یا تو بودی؟ گفت: یا أبو الحسن بلکه تو بودی.
گفت: ای أبو بکر ترا بخدای تبارک و تعالی قسم است که آیا منم که حضرت رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم از سایر مهاجر و أنصار مرا برگزید و اختیار نمود و دختر خود فاطمه را بمن تزویج فرمود و گفت: یا علی خدای تعالی تزویج فاطمه بتو نمود یا تو بودی؟ گفت: یا أبو الحسن بلکه تو بودی.
گفت: ای أبو بکر ترا بخدای عالم قسم است آیا من والد حسن و حسین سبطی و ریحانتی حضرت سیّد المرسلین ام چنانچه در حقّ ایشان فرمود که هما ریحانتی سیّدی شباب أهل الجنّه و أبوهما خیر منهما یا تو بودی؟ گفت:
یا أبو الحسن بلکه تو بودی.

گفت: ای أبو بکر ترا بخدای تعالی قسم است که آیا کسی که مزیّن بدو

بال کرامت ذو الجلال گشته (1) در جنّت با ملائکه در طیران و بسیر و گشت چنان است برادر تست یا برادر من؟ گفت: ای أبو الحسن بلکه برادر تست.
گفت: ای أبو بکر ترا بحضرت خدای تعالی قسم است که آیا منم که ضامن دین حضرت رسول مهیمن گشتم و در موسم بایجاز موعد آن ندا نموده اداء فرمودم یا تو بودی؟ گفت: یا أبو الحسن بلکه تو بودی.
گفت: ای أبو بکر آیا منم آن کسی که حضرت رسول أقدس از برای أکل مرغ بریان که در نزد آن حضرت حاضر بود از حضرت ایزد مقدّس حضور آن کسی را دعا نمود چنانچه فرمود که
اللّهمّ ایتینی بأحبّ خلقک الیّ و الیک بعدی لیأکل معی من هذا الطّیر
و بغیر من بأمر حضرت ذو المنن هیچ کس بخدمت رسول تبارک و تعالی و تقدّس حاضر نشد، یا تو بودی؟ گفت: یا أبو الحسن بلکه تو بودی.
گفت: ای أبو بکر ترا بخدای تبارک و تعالی قسم است که آیا منم که حضرت سیّد عالم بشارت داد مرا بقتال ناکثین و قاسطین و مارقین بر تأویل قرآن ایزد سبحان یا توئی؟ گفت: یا أبو الحسن بلکه توئی.
آنگاه حضرت ولی اللّه گفت: ای أبو بکر ترا بخدایتعالی قسم است که آیا منم آن کسی که خدای تبارک و تعالی دلالت بجانب او کرده و او را بعلم القضاء و فصل الخطاب خطاب مستطاب فرمود که
أقضاکم علیّ
یا توئی؟ گفت:
ای أبو الحسن بلکه توئی.
آنگاه گفت: ای أبو بکر ترا بخدایتعالی قسم است که آیا منم آنکه سیّد ولد آدم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم همگی و تمامی أصحاب امم را در أیّام حیات خود أمر بسلام من برای امارت جمیع أنام نمود یا توئی؟ گفت: یا أبو الحسن

بلکه تو بودی.
(1) گفت: ای أبو بکر ترا بحضرت خدای تعالی قسم است که آیا منم آنکه حاضر شدم در آخر کلام سیّد الأنام علیه صلوات ملک العلّام و متولّی غسل و دفن آن حضرت گشتم یا توئی؟ گفت: ای أبو الحسن بلکه توئی.
باز گفت: ای أبو بکر ترا بخدای تعالی قسم است که آیا توئی کسی که رابطه خویشی و علاقه قرابتی شما بآن رسول قریشی از تمامی امم سبقت و پیشی گرفته یا منم؟ گفت: بلکه توئی یا أبو الحسن.
گفت: ای أبو بکر ترا بخدای عالم قسم است که آیا توئی آن کسی که

خدای تعالی او را در هنگام ضرورت و احتیاج دیناری اعطا نمود و جبرئیل با او معامله فرمود و حضرت محمّد صلّی اللّٰه بر آن اضافه نمودی و أولاد او را اطعام نمودی یا منم؟
از حضرت امام النّاطق الأمین جعفر بن محمّد الصّادق علیهم السّلام مروی و منقول است که: چون حضرت أمیر المؤمنین علی علیه السّلام کلام صدق التیام باین مقام رسانید أبو بکر بگریست و بعد از آن گفت یا أبو الحسن بلکه توئی.
آنگاه گفت: ای أبو بکر ترا بخدای عالم تعالی قسم است که آیا توئی که حضرت پیغمبر ویرا بر کتف مبارک خود سوار گردانید در هنگام طرح أصنام از بیت اللّٰه الحرام و کسر صور لئام آن أوثان بالتّمام و آنقدر عزّت و شرف بهم رسید اگر میخواستی که افق آسمانها را بدست گیری هر آینه قدرت داشتی یا من بودم؟
گفت: یا أبو الحسن بلکه تو بودی.
گفت: ای أبو بکر ترا بخدای عالم قسم است که آیا توئی آنکه حضرت
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:93
رسول خدای تعالی در حقّ تو فرمود که: (1) تو صاحب لوای منی در دنیا و آخرت یا منم؟ گفت: توئی یا أبو الحسن.
آنگاه گفت: ای أبو بکر بحضرت خدای تبارک و تعالی قسم است که آیا تو بودی آنکه حضرت رسول صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم در هنگامی که سدّ تمامی أبواب أصحاب و أهل بیت از مسجدش نمود بفتح باب تو در مسجد أمر فرمود و حضرت رسول ایزد متعال هر چه برو حلال بود بر تو نیز حلال نمود یا من بودم؟ أبو بکر گفت: بلکه تو بودی یا أبو الحسن.
گفت: ای أبو بکر ترا بخدای تبارک و تعالی قسم است که آیا تو بودی آنکه پیش از نجوی با حضرت رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم صدقه دادی در هنگام که حضرت قادر عالم تمامی قوم را باین آیه جلالت پایه عتاب و خطاب نمود که: أَ أَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْواكُمْ الآية یا من بودم؟ گفت:
یا أبو الحسن بلکه تو بودی.
پس گفت: ای أبو بکر ترا بخدای تبارک و تعالی قسم است که آیا توئی آنکه حضرت رسول صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم بحضرت فاطمه بنت خیر البشر خطاب فرمود که من ترا تزویج کردم بکسی که اوّل مردمان بایمان و ارجح ایشان باسلام و ایقان در حدیث که حضرت رسول آخر الزّمان را در باب آنست یا من بودم؟ أبو بکر گفت: یا أبو الحسن بلکه تو بودی.
پس گفت: ای أبو بکر ترا بخدای تبارک و تعالی قسم است که آیا تو بودی آنکه در روز چاه بدر که ملائکه هفت آسمان بر او سلام کردند یا من بودم؟
أبو بکر گفت: یا أبو الحسن بلکه تو بودی.

از حضرت امام الصّادق الأمين جعفر بن محمّد عليهم السّلام مروى و

منقولست كه (1) بهمين نوع حضرت أسد اللّه الغالب علىّ بن أبى طالب عليه السّلام مناقب كه حضرت واهب براى او و حضرت رسول أشرف دودمان لؤىّ بن غالب معيّن گردانيده بود تعداد و احصاى آن مينمود و أبو بكر ميگفت كه: يا أبو الحسن بلكه توئى و بغير تو كسى متّصف باين صفات كمال در حال و استقبال نخواهد شد.
أمير المؤمنين (ع) على گفت: چون باين صفات شامله و أمثال آن كه انسان مستحقّ قيام و سزاوار انجام و انصرام امور امّت محمّد عليه الصّلوة و السّلام ميگردد پس ترا اى أبو بكر چه چيز مغرور از خداى تعالى و از رسول مجتبى حضرت محمّد مصطفى صلّى اللّه عليه و آله و سلّم و دين آن نبىّ الورى گردانيده كه أصلا اين صفات در تو موجود نيست و تو از محتاج اليه امّت و ضروريّات دين و ملّت عارى و خالى ماندى پس چگونه خود را گرفتار گردانيدى؟
أبو بكر بعد از استماع كلام امام البريّه بسيار بگريست و گفت: يا أبو الحسن هر چه گفتى راست گفتى مرا امروز تا آخر روز مهلت دهيد تا در آن كار خود فكر نمايم و آنچه از شما شنيدم در آن باب تدبّر و تأمّل فرمايم.
أمير المؤمنين على عليه السّلام گفت: ترا مهلت است.
در آن وقت أبو بكر از خدمت آن حضرت بمنزل و مقام خود مراجعت نمود و نفس خود را در آن روز نيكو داشته در خانه خلوت فرمود و آن روز تا شب هيچ أحدى را بنزد خود اذن و رخصت دخول ننمود و چون خلوت أبو بكر با ولىّ حضرت داور بعمر رسيده بود بغايت مضطرّ و در ميان مردمان متردّد و حيران ميگرديد و ميترسيد كه مبادا از كلام امام الأنام متّعظ گشته ترك خلافت امّت نمايد امّا چون شب درآمد و أبو بكر ببستر استراحت راحت گزيد در خواب حضرت

رسالتمآب برو متمثّل گرديده (1) در مجلس او حاضر شد او با كمال مسارعت و اضطراب بواسطه تعظيم و تكريم نبىّ ايزد وهّاب در عالم خواب برخاست و سلام كرد حضرت رسول ايزد مجيد روى مبارك ازو گردانيد أبو بكر در عالم رؤيا چنان مى‌بيند كه بطرفى كه روى مبارك حضرت نبىّ اللّه تعالى و تبارك بود بمقابل او آمده كرّة ثانيه بحضرت سيّد الانام سلام كرد باز آن حضرت روى ازو بگردانيد و ميل بجانب ديگر نمود أبو بكر در آن زمان آزرده و حيران گشته زود به مقابل حضرت نبىّ المحمود آمده معروض رأى فيض اقتضاء نمود كه يا رسول اللّه (ص) مرا بهيچ أمر مأمور گردانيدى كه من آن أمر شما را بخير انجام و انصرام

نرسانیدم الحمد للّه و حسن توفیقه که هرگز خلاف حکم حضرت سیّد عالم از من بظهور نرسید.
حضرت صلّی اللَّه علیه و آله در جواب أبو بکر فرمود که: چون من جواب سلام تو دهم که تو اظهار عداوت و دشمنی با کسی که خدای أقدس و رسول مقدّس أمر و حکم بموالات و دوستی او نمودند مینمائی، و بغیر استحقاق تصرّف در حقّ او میفرمائی زود ردّ حقّ بمستحقّ آن نمای و أصلا در آن باب تأخیر را جایز ندانسته مسارعت فرمای.
أبو بکر گفت: یا رسول اللَّه (ص) أهل حقّ کیست؟ حضرت نبیّ المحمود فرمود آن کسی که ترا عتاب نمود علی علیه السّلام است.
أبو بکر گفت: یا نبیّ اللَّه من ردّ حقّ او کردم و خود را از خطاب و عتاب شما و آن ولایتمآب مستخلص گردانیدم، چون کلام باین مقام رسانید دیگر رسول علیه الصّلوة و السّلام را ندید و از خواب بیدار گردید.
و چون صبح طالع شد پگاه بخدمت حضرت علی ولیّ اللَّه علیه السّلام
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:96
آمد و گفت: (1) یا أبو الحسن (ع) دست پیش آر تا بیعت تو کنم و حقایق خواب را من جمیع أبواب بخدمت آن ولایتمآب معروض داشت که حضرت نبیّ الاکرام ردّ و جواب سلام من نداد و مرا أمر و حکم بردّ حقّ بأهل حقّ نمود و چون از أهل و مستحقّ آن پرسیدم بشما نشان دادند و اشارت بعتاب که میان من و شما گذشته بود نمودند البتّه الحال بسرعت و استعجال از من بیعت بستان.
از حضرت جعفر الصّادق الأمین رضوان اللَّه علیه و علی آبائه أجمعین منقول و مروی است که: چون أبو بکر التماس نمود که یا علی علیه السّلام دست بگشای تا با تو بیعت کنم در آن دم حضرت أمیر المؤمنین علی (ع) دست گشود أبو بکر دست بدست آن حضرت مالید و بیعت نمود و أمر خلافت بعلی علیه- السّلام تسلیم فرمود و گفت: یا علی با من بیرون آی و تا مسجد حضرت رسول ذو المنن موافقت و مرافقت فرمائی تا من جمیع امم را خبر دهم از آنچه میان ما و شما گذشت تا أمر نمودن حضرت رسالتمآب مرا در خواب بردّ حقّ بأهل آن و نام شما بعد از تفحّص من بیان کردند همگی آن را بحضور شما برایشان بیان نمایم و پس خود را از این أمر مستخلص ساخته این کار بشما تسلیم فرمایم.
از حضرت امام النّاطق الأمین جعفر بن محمّد الصّادق علیه السّلام منقول است که چون أبو بکر این التماس از حضرت أمیر المؤمنین علی (ع) نمود آن حضرت قبول فرمود، گفت چنین باشد.
آنگاه أبو بکر از حضور آن ولیّ اللَّه مرخّص گشته بیرون آمد و رنگش به غایت متغیّر لیکن نفس بی‌نهایت عالی و غیر مضطرّ در میان راه عمر به أبو بکر رسید چون در طلب او بود از او پرسید که یا خلیفه رسول اللَّه ترا چه

حالست که حال ترا بر خلاف ماضى مشاهده مى‌نمايم؟ أبو بكر جميع مراتب أحوال خواب

خود و آنچه ميان او و حضرت رسالتمآب در آن باب گذشته (1) و آنچه از عتاب و خطاب كه ميان او و حضرت أمير المؤمنين على عليه السّلام مذكور گشته، من جميع الأبواب بعمر خبر داد.

عمر از روى اضطراب گفت: اى خليفه حضرت نبوّتمآب ترا بخداى عالم قسم است كه فريفته سحر بنى هاشم نگردى و اعتماد بر أقوال و أفعال ايشان ننمائى زيرا كه اين سحر مرتبه اولى نيست كه در نظر ما و شما عجب نمايد چه ما از بنى عبد المطّلب سحر بسيار ديديم بايد كه بأمثال اين سؤال و جواب و بمانند اين خواب اضطراب ننمائى و در كار خود مجدّ و ساعى بوده با سكينه و وقار در آن أمر ثابت و پايدار باشى و دل خود را بعبث بمثل اين سخنان سحرنشان نخراشى.

غرض عمر در آن روز بدنبال أبو بكر بود و او را افسوس و دمدمه مينمود تا آنكه او را از آن عزم و رأى شرطى كه با علىّ المرتضى عليه التّحية و الدّعاء كرده بود بگردانيد.

امّا حضرت أمير (ع) چون مطّلع باين حركت عمر و ارتجاع أبو بكر از رأى پيشتر نبود بر وعده أبو بكر بمسجد خير البشر حاضر شده مدّت مديد انتظار كشيد و أصلا از أبو بكر و ياران نشان و أثر نديد دانست كه تبعه أبو بكر او را از آن عهد و شرط برگردانيدند نزديک قبر حضرت سيّد البريّه آمده بعد از زيارت ساعتى بنشست عمر در آنجا حاضر شد گفت: يا أبو الحسن ترا چيست كه در اينجا پوست درخت پرشوک و خار بناخن بدشوار ميكنى و بعبث خود را آزار ميكنى؟ حضرت أمير المؤمنين على عليه السّلام دانست كه بيقين منافقين آن أمر را متبدّل و متغيّر كردند مراجعت و معاودت بدولت سراى خود نمود و صبر را شعار و دثار فرمود كه إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ.

فصل ذكر بيان احتجاج سلمان فارسى رضى اللَّه عنه بعمر بن الخطّاب بجواب كتابتى كه عمر بايشان قلمى نمود، و در هنگامى كه از قبل او والى مداين بود بعد از عزل حذيفة ابن اليمان از ولايت آن سلمان در اوّل عنوان كتابت قلمى نمود كه:

(1) بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ:
اين كتابت از سلمان غلام حضرت رسالتمآب بسوى عمر بن الخطّاب امّا بعد: اى عمر بدرستى كه كتابت تو بمن رسيد مشتمل بر سرزنش بسيار و محتوى بر توبيخ بيشمار، و در آن صحيفه قلمى نمودى كه: من ترا بامارت مداين بواسطه آن معيّن فرمودم كه بلكه أمر نمودم كه نشان حذيفة ابن اليمان از مداين قطع نمائى و استعفاى أيّام عمل او فرمائى و بر سير و سلوك او مطّلع گشته ما را از جميع أفعال و عوام او خواه قبيح و خواه حسن

عالم و واقف گردانى.
(1) سلمان نوشت اى عمر اگر چه تو أمر مينمائى امّا حضرت ملک متعال مرا از ارتكاب مثل اين أفعال در محكم كتاب لا يزال نهى و اعتزال نمود چنانچه فرمود كه:
يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيراً مِنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَ لا تَجَسَّسُوا وَ لا يَغْتَبْ بَعْضُكُمْ بَعْضاً أَ يُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتاً فَكَرِهْتُمُوهُ وَ اتَّقُوا اللَّهَ.
يعنى: ظنّ بد بمسلمانان روا نيست، زيرا كه بعضى ظنّ موجب اثم و طعن است و تجسّس و غيبت هيچ أحدى از بريّت جايز و رخصت نيست چه غيبت‌كننده مؤمنان چنانست كه گوشت برادر مؤمن را كه مرده باشد تناول نمايد پس كراهيت از آن لازم و عيان است بايد كه أهل ايمان از آن پرهيز نمايند و اصلا بآن اقدام ننمايند.
اى عمر من نه آن كسم كه در پى حذيفة بن اليمان افتم و بواسطه اطاعت أمر تو عاصى درگاه حضرت آله گردم امّا آنچه ذكر كردى كه زنبيل‌بافى را شغل خود ساختى و مدام نان جو تناول مينمائى اين دو كار شغلى نيست كه مؤمن كسى را كه بر آن مداومت نمايد سرزنش و توبيخ نمايد.
يا عمر و أيم اللَّه بخداى عالم مرا قسم است كه در نزد من بآن جو خوردن و زنبيل‌بافى كردن و بدان وسيله از مطاعم رفيعه و مشارب وسيعه و از غصب حقّ مؤمن و از دعاء آنچه مستحقّ آن نباشد مستغنى شدن بسيار أفضل و و أحبّ است بنزد خداى عزّ و جلّ و أقرب و أدون است بتقوى و بهترين عمل، و من ديدم كه حضرت رسول صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم هر گاه نان جو مى‌يافت

آن را تناول مینمود و اظهار فرح و سرور میفرمود و از آن آزرده نبود.
(1) و امّا آنچه در کتابت قلمی نمودی که: بشما احسان کردم و شما را والی مداین گردانیدم من پیش از آنکه شما این احسان و اعطا نمائید عرض فقر و فاقت خود بحضرت ربّ العزّت کردم چون خدای بیچون کفیل مأمون است ای عمر مرا أصلا نظر بخوبی مطاعم و مشارب من نیست و باک از نیک و بد آن ندارم زیرا که طعامی که از ملاذه و کام و از حلق بگلو فرورود و سدّ رمق گشته قوّت بندگی حضرت ملک علّام بهمرسد همان کافی و پسند است خواه آن آرد میده، و مغز گوسفند بود و خواه جراشه شعیر باشد.
امّا آنچه فرمودی که تو بوسیله ارتکاب أمثال أفعال باعث ضعف سلطانیّت حضرت الوهیّت و سستی آن شدی من نفس خود را خوار و ذلیل گردانیدم تا أهل مداین مرا أمیر ندانند بلکه مرا مثل پل فراگیرند و بر بالای من تردّد نمایند و هر گونه بار و ثقل که دارند بر من حمل فرمایند گوئیا زعم شما آن است أمثال این أعمال که از من سانح و صادر گردد موجب وهن و ذلّت حضرت الوهیّت و سبب خفّت سلطانیّت ربّ العزّت است.
بدان و آگاه باش که تذلّل در طاعت و بندگی خدای عزّ و جلّ در نزد من بغایت عزیزتر است از تقدّر در معصیت ربّ العزّت. و من میدانم که حضرت سیّد عالم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم چنین با تمامی مردم سلوک نمودی و با ایشان الفت گرفته نزدیک می‌شدی و مردم نیز با نبوّت و سلطانیّت چنان بآن حضرت نزدیک می‌شدند که گوئیا حضرت رسول آخر الزّمان یکی از آن مردمان است، و مأکول حضرت رسول (ص) طعام درشت و غلیظ بود و لباس خشن و پلاس مع هذا سایر النّاس از قریشی و عربی و أبیض و أسود در نزد آن برگزیده ایزد
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:101
واحد مساوی در دین و اسلام و عزّت و احترام بودند، (1) و شهادت میدهم من که شنیدم از حضرت رسول مهیمن آنکه فرمود: کسی که متولّی حکومت هفت نفر از مسلمانان گردد بعد از من و موافق حکم خدای عزّ و جلّ در میان ایشان براستی و عدل سلوک نکند در هنگام حساب و میزان و ملاقات بحضرت منّان بی‌شبهه ایزد دیّان ازو غضبان باشد.
ای عمر چون حال در مآل بدین منوال است امیدوارم از حضرت متعال آنکه از امارت مداین سالم و بیزوال بیرون آیم.
مع هذا آنچه ذکر فرمودی نفس خود را ذلیل و سست و قدر خود را پایمال و پست گردانیدم هنوز از قارعه یوم لا ینفع بنون و لا مال خایف بلکه از حزن و اندوه مالامالم.
ای عمر پس چگونه بود حال کسی که متولّی ولایت و خلافت تمامی امّت گردد بعد از حضرت نبیّ الرّحمه زیرا که من از رسول حضرت قادر ذو

المنن شنیدم کریمه: تِلْکَ الدّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُها لِلَّذِینَ لا یُرِیدُونَ عُلُوًّا فِی الْأَرْضِ وَ لا فَساداً وَ الْعاقِبَةُ لِلْمُتَّقِینَ.
یعنی: دنیا مزرعه آخرت و مکان تحصیل منافع آن سرای و ذخیرت است لهذا جمعی که در زمین فکر علوّ مرتبت و سموّ قدر و رفعت در میان عباد ندارند و متّقی و پرهیزکارند جنّت بواسطه ایشان مقرّر گردانیده فرمود که:
عاقبت برای متّقیان و پرهیزگاران است.
ای عمر بدان که من متقبّل ولایت أهل مداین نشدم مگر اینکه به نهج حضرت رسول جمیل اقامت حدود اللّه از روی ارشاد و دلیل نمایم و بمنهج آن حضرت و سیرت پسندیده سیّد البریّت در میان ایشان سلوک فرمایم.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:102
(1) ای عمر این نیز بر تو معلوم باشد که اگر خدای تعالی و تبارک اراده خوبی و خیریّت این امّت یا اراده و ارشاد و هدایت این طایفه داشته باشد هر آینه أعلم و أفضل و أعرف و أکمل این جماعت را والی و صاحب امارت ایشان گرداند، و اگر این امّت خایف از حضرت ربّ العالمین و تابع قول سیّد المرسلین و عالم و عارف بشرایع و أحکام دین کما ینبغی و یلیق بودندی هرگز ترا أمیر- المؤمنین نام نکردند بعد از آن تلاوت این آیه وافی هدایت نمود که: فَاقْضِ ما أَنْتَ قاضٍ إِنَّما تَقْضِی هذِهِ الْحَیاةَ الدُّنْیا.
یعنی: ای عمر چون الحال دار دنیا أمر تو جاری و حکم تو ساری و ممضا است هر نوع حکم که اراده نمائی حکم فرما که مجری است امّا مغرور بطول عفو خدای تعالی نگردی زیرا که عقوبت عزّ و جلّ نیز بغایت معجّل است، و بدان که عواقب عمل ناحقّ و ستم و فعل ناپسند و ظلم تو بتو در دنیا خواهد رسید و حضرت جبّار عالم از أعمال ما تقدّم و ما تأخّر ترا سؤال کرده خواهد پرسید.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:103

فصل ذكر احتجاج أمير المؤمنين على عليه السّلام بر قوم بعد وفات عمر بن الخطّاب در هنگامى كه أمر خلافت بموجب وصيّت بشش نفر بشورى مقرّر گشت

(1) روايت كرد عمر بن شمر از جابر رضى اللَّه عنه و او از أبى جعفر محمّد ابن علىّ الباقر عليه و على آبائه السّلام كه آن حضرت فرمود كه: چون عمر بن الخطّاب بوفات نزديک رسيد در باب أمر خلافت بشورى مقرّر نمود و أمر باحضار شش نفر از قريش فرمود.
1- على بن أبى طالب عليه السّلام.
2- عثمان بن عفّان.
3- زبير بن عوّام.
4- طلحة بن عبد اللَّه.
5- عبد الرّحمن بن عوف.
6- سعد بن أبى وقّاص. و حكم كرد كه اين جماعت همگى در يک خانه
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:104
بنشينند (1) و آراى خود را بر خلافت يكى از آن شش نفر مقرّر كرده بلكه بر آن كس بيعت نموده بيرون آيند و تا أمر مشخّص نشود از خانه بيرون نيايند، و نيز مقرّر نمود كه اگر چهار نفر اتّفاق بر خلافت يكنفر نمايند و يكى از آن جماعت ابا نمايند او را بكشند، و اگر سه نفر اتّفاق بر ولايت يكنفر كنند و دو نفر ديگر امتناع نمايند آن دو نفر را بقتل آرند چون بموجب فرموده عمل نموده در آراى خود اجتماع بر خلافت عثمان نمودند.
پس چون أمير المؤمنين علىّ بن أبى طالب عليه السّلام مطلب و مرام قوم بر بيعت عثمان معلوم كرد بواسطه اتمام حجّت بر آن جماعت در ميان ايشان بر خاست و گفت: اى ياران از من كلمه چند استماع نمائيد اگر حقّ باشد قبول كنيد و اگر باطل بود ابا و امتناع نمائيد.
چون قوم متوجّه گشتند حضرت أمير المؤمنين على عليه السّلام گفت: شما را بخداى تعالى قسم است همان خداى كه اگر راست گوئيد راستى شما را ميداند و اگر دروغ گوئيد بر كذب شما نيز مطّلع و مخبر است كه آيا در ميان شما بغير من كسى هست كه نماز بدو قبله گزارده باشد؟ گفتند: نه
گفت: بقادر منّان شما را قسم است كه آيا در ميان شما كسى است كه دو بيعت با هم بحضرت سيّد عالم كرده باشد بيعت الفتح و بيع الرّضوان بغير من؟ گفتند نه.
گفت: شما را بخداى عالم قسم است كه آيا در ميان شما كسى هست كه برادر او در جنّت باحسان حضرت فالق الاصباح مزيّن بدو جناح بود بغير من گفتند نه.
گفت: شما را بخداى تعالى قسم است كه آيا در ميان شما كسى هست كه عمّ او سيّد الشّهداء باشد بغير من؟ گفتند نه.

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:105

(1) گفت: قسم میدهم شما را بخدای ایزد عالم که آیا در میان شما کسی هست که زوجه او سیّده نساء العالمین بود غیر از من؟ گفتند: نه.

گفت: قسم میدهم شما را بخدای تبارک و تعالی که آیا در میان شما هیچ أحدی هست که فرزندان او فرزندان رسول خدای منّان بود بغیر از من؟ گفتند نه.

گفت: شما را قسم میدهم بخدای ایزد عالم که آیا در میان شما کسی هست که ناسخ قرآن را از منسوخ آن مثل من داند؟ گفتند نه.

گفت: پس شما را قسم میدهم بخدای واحد علّام که آیا در میان شما هیچ أحدی هست که حضرت ایزد قادر رجس را از او دور ساخته و او را پاک مطهّر گردانیده بغیر از من؟

گفتند: نه.

گفت: شما را بخدای عالم سوگند میدهم که آیا در میان شما کسی هست که جبرئیل أمین را بر مثال دحیه کلبی دیده باشد غیر از من؟

گفتند: نه.

گفت: شما را بخدای عالم قسم است که آیا در میان شما هیچ أحدی هست که در حالت رکوع زکاة بسایل داده باشد غیر از من؟

گفتند: نه.

گفت: شما را بخدای تعالی قسم است که آیا در میان شما کسی هست که حضرت نبیّ ایزد تعالی و تبارک دست مبارک بر چشم او مالیده و بعد از شفاء عین و صحّت رسول آخر الزّمان در روز خیبر رایت أهل اسلام باو احسان و انعام نموده باشد غیر از من؟

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:106

گفتند: نه.

(1) گفت: شما را قسم میدهم بخدای تعالی که آیا در میان شما أحدی هست که حضرت سیّد البشر در روز خمّ غدیر بأمر خدای کبیر او را بر ولایت امّت نصب نمود و در حقّ او فرمود که: من کنت مولاه فعلیّ مولاه اللّهمّ وال من والاه و عاد من عاداه بغیر از من؟

گفتند: نه.

گفت: شما را قسم میدهم بخدای واحد عالم که آیا در میان شما أحدی هست که برادر حضرت پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در حضر و رفیق ایشان در سفر بود غیر از من؟

گفتند: نه.

گفت: شما را بحضرت خدای تعالی قسم میدهم که آیا در میان شما کسی هست که مبارزت با عمرو بن عبد ودّ در روز خندق کرده و او را بقتل آورده غیر از من؟

گفتند: نه.
گفت: شما را قسم میدهم بخدای واهب عالم که آیا در میان شما أحدی هست که حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در حقّ او فرموده باشد که:
أنت منّی بمنزلة هرون من موسی (ع) الّا انّه لا نبیّ بعدی غیر از من؟
گفتند: نه.
گفت: شما را بخدای تبارک و تعالی قسم میدهم که آیا در میان شما أحدی هست که خدای منّان در ده آیه قرآن او را مؤمن خوانده باشد غیر از من؟
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:107
گفتند: نه.
(1) گفت: شما را بحضرت خدای تبارک و تعالی قسم میدهم که آیا در میان شما کسی هست که بواسطه نصرت او حضرت نبیّ الرّحمه قبضه از تراب برداشت و بر روی کفّار که با او در جنگ و پیکار بودند انداخت و بمجرّد وصول تراب بر وجوه بی‌شکوه آن فجّار انهزام اختیار کردند و گریختند غیر از من؟
گفتند: نه.
گفت: شما را بخدای تعالی قسم میدهم که آیا در میان شما کسی هست که ملائکه در روز جنگ احد باعانت و مدد او بودند تا آنکه تمامی مردمان از میدان برون رفتند غیر از من؟
گفتند: نه.
گفت: شما را بخدای غنیّ واحد قسم میدهم که آیا در میان شما هیچ أحدی هست که جنّت حضرت واهب بیمنّت مشتاق رؤیت او باشد بغیر از من؟
گفتند: نه.
گفت: شما را بخدای تعالی قسم میدهم که آیا در میان شما کسی هست که حضرت سیّد البریّات در هنگام وفات او را در نزد خود حاضر نمود غیر از من؟
گفتند: نه.
گفت: شما را بخدای عالم قسم میدهم که آیا در میان شما کسی هست که غسل رسول خدای مهیمن و دفن و کفن او کرده باشد غیر از من؟
گفتند: نه.
گفت: شما را بخدای تبارک و تعالی قسم میدهم که آیا در میان شما کسی هست که وارث سلاح رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و انگشتری آن حضرت از
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:108
روی احسان و موهبت یافته باشد غیر از من؟
گفتند: نه.

(1) گفت: شما را بخدای تعالی سوگند میدهم که آیا در میان شما هیچ أحدی هست که حضرت پیغمبر (ص) طلاق زنان خود را بدست او مقرّر کرده باشد غیر از من؟
گفتند: نه.
گفت: شما را قسم میدهم بخدای تعالی که آیا در میان شما هیچ أحدی هست که حضرت نبیّ الرّحمه او را بر دوش مبارک خود سوار گردانیده باشد که ببالای بام بیت اللّٰه الحرام بواسطه کسر أصنام رفته باشد غیر از من؟
گفتند: نه.
گفت: شما را قسم بذات خدای عالم میدهم که آیا در میان شما أحدی هست که منادی حضرت ایزد أکبر در روز جنگ بدر بنام او ندا کرده باشد که لا سیف الّا ذو الفقار و لا فتی الّا علی غیر از من؟
گفتند: نه.
گفت: شما را بخدای عالم قسم میدهم که آیا در میان شما هیچ أحدی هست که با حضرت رسول صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم أکل مرغ بریان که بهدیّه برای آن نبیّ آخر الزّمان آورده بودند کرده باشد غیر از من؟
گفتند: نه.
گفت: شما را سوگند میدهم بخدای قادر عالم که آیا در میان شما کسی هست که حضرت سیّد البریّه باو خطاب مستطاب فرموده باشد که صاحب علم و رایت من در دنیا و آخرت توئی غیر از من؟
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:109
گفتند: نه.
(1) گفت: شما را بخدای عالم قسم میدهم که آیا در میان شما کسی هست که تقدیم صدقه برای نجوای حضرت نبیّ الرّحمه کرده باشد غیر از من؟
گفتند: نه.
گفت: شما را بخدایتعالی قسم میدهم که آیا در میان شما هیچ أحدی هست که نعلین مبارک رسول ایزد تعالی و تبارک دوخته باشد غیر از من؟
گفتند: نه.
گفت: شما را قسم میدهم به خدای عالم که آیا در میان شما هیچ أحدی هست که حضرت نبوّتمآب با او خطاب مستطاب کرده باشد که تو برادر من و من برادر تو ام غیر از من؟
گفتند: نه.
گفت: شما را بخدای تعالی قسم میدهم که آیا در میان شما هیچ أحدی هست که حضرت رسول صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم در حقّ او گفته باشد که: بار خدایا علی أحبّ خلق تو در نزد من و راست گوینده‌تر ایشان است

بحقّ غير از من؟
گفتند: نه.
گفت: بخدای عالم شما را قسم میدهم که آيا در ميان شما هيچ أحدی هست كه حضرت جبرئيل عليه السّلام و ميكائيل (ع) و اسرافيل (ع) با سه هزار ملائكه كرام در روز بدر بردّ سلام كرده باشد غير از من؟
گفتند: نه.
گفت: شما را بخدای تعالى قسم میدهم كه آيا در ميان شما كسى هست
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:110
كه پيوسته چشم عنايت و احسان حضرت رسول آخر الزّمان باو بود غير از من؟
گفتند: نه.
(1) گفت: شما را بخدای تعالى قسم میدهم كه آيا هيچ أحدی در ميان شما هست كه خدای تعالى و تقدّس را به يگانگى پيش از من شناخته باشد غير از من؟
گفتند: نه.
گفت: شما را بخدای عالم قسم ميدهم كه آيا در ميان شما هيچ كسى هست كه حضرت رسول صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم بجهت او خطاب بأنس بن مالك كرده كه يا انس اوّل كسى كه امروز از اين در درآيد آن كس أمير المؤمنين و سيّد المرسلين و خير الوصيّين و اولى مردم بجميع مخلوقين است پس انس گفت: بار خدايا چنان كن كه آن از أنصار باشد در آن دم من بحكم قادر عالم از در درآمدم در ساعت حضرت سيّد البريّه روى بانس آورده فرمود كه: ای انس تو أوّل آن كسى كه قوم خود را دوست داشته باشى نيستى غير از من؟
گفتند: نه.
گفت: شما را بخدای عالم قسم ميدهم كه آيا در ميان شما هيچ أحدی هست كه آيه إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَ هُمْ راكِعُونَ در حقّ او نازل شده باشد غير از من؟
گفتند: نه.
گفت: شما را بخدای تبارک و تعالى قسم ميدهم كه آيا در ميان شما هيچ كسى هست كه حضرت خدای تعالى در حقّ او و فرزندانش آيه مباركه:
إِنَّ الْأَبْرارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كانَ مِزاجُها كافُوراً الى آخر السّوره منزّل كرده باشد
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:111
غير از من؟
گفتند: نه.
(1) گفت: شما را بحضرت خدای تعالى قسم ميدهم كه آيا در ميان شما

هیچ أحدی هست که خدای تبارک و تعالی این آیه وافی هدایت در شأن ایشان ارسال و انزال نموده باشد و هو قوله: أَ جَعَلْتُمْ سِقایَةَ الْحاجِّ وَ عِمارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ کَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ وَ جاهَدَ فِی سَبِیلِ اللَّهِ لا یَسْتَوُونَ غیر از من؟
گفتند: نه.
گفت: شما را بخدای عالم قسم میدهم که آیا در میان شما هیچ أحدی هست که حضرت رسول کریم هزار باب از علم باو تعلیم کرده باشد که هر یک آن باب مفتاح هزار باب دیگر از معرفت و عرفان بود غیر از من؟
گفتند: نه.
گفت: شما را قسم میدهم بخدای عالم که آیا در میان شما کسی هست که در یوم الطّائف که آن از بلاد ثقیف است حضرت رسول ایزد لطیف با او نجوی و تکلّم نموده باشد و أبو بکر و عمر با یک دیگر گفتند که: پیغمبر با علی نجوی کرد نه با ما، چون این خبر بسمع سیّد البشر رسید بعد از احضار ایشان از زبان معجز نشان فرمود که: من بغیر أمر حضرت مهیمن نجوی با ولیّ خدای تعالی ننمودم بلکه بأمر حضرت ایزد عالم تکلّم و نجوی بعلی نمودم غیر از من؟
گفتند: نه.
گفت: شما را بحضرت خدای تبارک و تعالی ذکره قسم میدهم که آیا در میان شما هیچ أحدی هست که حضرت رسالتمآب او را از مهراس آب داده باشد غیر از من؟
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:112
(1) گفتند: نه.
صاحب دیوان در کتاب خود گفته: که مهراس عبارتست از کوهی که آب داشته باشد، و صاحب صحاح اللّغه در کتاب خویش بیان نمود که:
مهراس عبارت از سنگ منقور است که گاهی در آنجا چیزی کوبند و گاهی از آب آن مکان وضو کنند و اللّه أعلم.
بعد از آن ولیّ ایزد منّان گفت: ای قوم شما را بخدای تبارک و تعالی سوگند میدهم که آیا در میان شما هیچ کسی هست که حضرت رسول ایزد واهب از برای او گفته باشد که تو از جمیع أباعد و أقارب بمن أقرب در یوم القیمه- خواهی بود و بشفاعت تو در آخرت بیشتر از عدد مضر و ربیعه داخل جنّت گردند غیر از من؟
گفتند: نه.
گفت: شما را بخدای تعالی قسم میدهم که آیا در میان شما کسی است که حضرت رسول (ص) او را گفته باشد که هر گاه من لباس جدید پوشم باید که تو نیز ملبّس بلباس جدید گردی غیر از من؟
گفتند: نه.

گفت: شما را بخدای عالم سوگند میدهم که آیا در میان شما کسی هست که حضرت رسول خدای تبارک و تعالی در حقّ او فرموده باشد که: تو و شیعه و پیروان تو در روز قیامت مفلح و رستگارید غیر از من؟
گفتند: نه.
گفت: شما را بخدای عالم قسم میدهم که آیا در میان شما هیچ أحدی هست که حضرت رسول (ص) در حقّ او فرموده باشد که: کسی دعوی مودّت

و محبّت من نماید و او را عداوت و بغض داشته باشد آن کس کاذب است غیر از من؟ (1) گفتند: نه.
گفت: شما را بخدای عالم قسم میدهم که آیا در میان شما کسی هست که حضرت نبیّ العربی در حقّ او گفته باشد که هر که شطرات مرا دوست دارد چنانست که مرا دوست دارد آنکه مرا دوست دارد او دوست دار ایزد مختار است جمعی پرسیدند که یا رسول ایزد منّان شطرات شما چه کسانند؟ گفت:
علی و حسن و حسین و فاطمه (ع) غیر از من؟
گفتند: نه.
گفت: شما را بخدای عالم قسم است که آیا در میان شما کسی هست که رسول ایزد منّان در حقّ او گفته: تو بهترین مردمان هستی بعد از پیغمبران غیر از من؟
گفتند: نه.
گفت: شما را بخدای عالم قسم میدهم که آیا در میان شما هیچ أحدی هست که حضرت رسول ایزد عادل در حقّ او فرموده باشد که تو فاروقی که تفرقه میان حقّ و باطل برأی کامل و علم شامل تو منوط و مربوطست غیر از من؟
گفتند: نه.
گفت: شما را بحضرت خدای تبارک و تعالی قسم میدهم که آیا در میان شما هیچ أحدی هست که حضرت نبوّتمآب باو خطاب مستطاب نموده باشد که تو در روز قیامت بعد از أنبیاء و رسل أفضل و أعلم از تمامی امّتی از روی عمل غیر از من؟

گفتند: نه.
(1) گفت: شما را بخدای تعالی قسم میدهم که آیا در میان شما هیچ أحدی هست که حضرت رسول مجتبی کساء خود را برو و بر زوجه و فرزندان او پوشیده و بعد از آن این دعا در حقّ ایشان فرموده که:
اللّهمّ أنا و أهل بیتی الیک لا الی النّار

غیر از من؟
گفتند: نه.
گفت: شما را بخدای تبارک و تعالی قسم میدهم که آیا در میان شما هیچ أحدی هست که در هنگامی که رسول مختار بغار در پناه ایزد غفّار بود طعام و أخبار أشرار باو میرسانیده باشد غیر از من؟
گفتند: نه.
گفت: شما را بحضرت واهب عالم قسم میدهم که آیا در میان شما هیچ أحدی هست که حضرت پیغمبر (ص) باو خطاب از روی کمال مرحمت و احسان مستطاب فرموده که: هیچ سرّ و نجوی نیست الّا آنکه در نزد تو ظاهر و عیان است غیر از من؟
گفتند: نه.
گفت: شما را بحضرت خدای تعالی قسم میدهم که آیا در میان شما هیچ أحدی هست که حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم باو گفته باشد که تو برادر و وزیر من و صاحب من در أهل منی غیر از من؟
گفتند: نه.
گفت: شما را بخدای تعالی قسم میدهم که آیا در میان شما هیچ أحدی هست که حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم باو خطاب مستطاب
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:115
نموده باشد (1) که تو أقدم همگی مردمی در انقیاد و اطاعت أمر من و أفضل تمامی بنی آدمی در علم بعد از من در دین و در حلم نیز أکثر و أزید از جمیع مردمی غیر از من؟
گفتند: نه.
گفت: شما را بذات خدای عالم قسم میدهم که آیا در میان شما هیچ أحدی هست که فارس دلاور طایفه یهود مرحب یهودی را بمبارزت به قتل رسانیده باشد غیر از من؟
گفتند: نه.
گفت: شما را بخدای واهب عالم قسم میدهم که آیا در میان شما هیچ أحدی هست که حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم باو عرض اسلام کرده باشد و آن کس در جواب حضرت رسالتمآب گفته باشد که ای سیّد المرسلین مرا آنقدر مهلت عنایت نمائید که از والدین مرخّص گشته بشرف بندگی و اطاعت حضرت ملک تعالی مشرّف گردم حضرت نبیّ الأکرم؟؟؟ که: این امانت مقدّم است بر اطاعت والدین این اسلام را در نزد خود امانت نگهدار من گفتم اگر چنینست پس من مسلمان شدم غیر از من؟
گفتند: نه.
گفت: شما را بخدای تعالی قسم میدهم که آیا در میان شما هیچ کسی

هست كه متحمّل باب خيبر در روز فتح آن محلّ شده و آن را بركنده به مقدار صد ذرع دور انداخته باشد و بعد از آن چهل نفر از مسلمانان خواستند كه آن در را از جاى بجنبانند نتوانستند غير از من؟

گفتند: نه.

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:116

(1) گفت: شما را بخداى عالم قسم ميدهم كه آيا در ميان شما هيچ أحدى هست كه در شأن ايشان اين آيه وافى هدايت قرآن نازل شده باشد كه: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذا ناجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْواكُمْ صَدَقَةً بغير از من هيچ أحدى اين صدقه داده؟

گفتند: نه.

گفت: شما را بخداى عالم قسم ميدهم كه آيا در ميان شما هيچ أحدى هست كه حضرت رسول (ص) براى او فرموده باشد كه هر كسى كه سبّ و دشنام على كند چنان است كه سبّ من نمايند و هر كه مرا دشنام و سبّ نمايد چنانست كه ايزد واهب را سبّ نمايد غير از من؟

گفتند: نه.

گفت: شما را بخداى عالم قسم است كه آيا در ميان شما هيچ أحدى هست كه حضرت رسول صلّى اللّه عليه و آله و سلّم باو خطاب فرموده باشد كه منزل من در جنّت مواجه منزل تست غير از من؟

گفتند: نه.

گفت: شما را بخداى عالم قسم ميدهم كه آيا در ميان شما هيچ أحدى هست كه حضرت رسول صلّى اللّه عليه و آله و سلّم بواسطه او فرموده باشد كه مقاتل تو مقاتل خداى عادل و دشمن تو دشمن ايزد مهيمن است غير از من؟

گفتند: نه.

گفت: شما را بخداى تعالى قسم ميدهم كه آيا در ميان شما كسى هست كه در فراش حضرت رسول (ص) در هنگام سير آن سيّد البشر بجانب مدينه با سكينه خوابيد و آن بزرگوار را از أذيّت مشركين أشرار كه اراده قتل آن سرور

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:117

كرده بودند وقايت و صيانت فرمود و نفس خود را فداى او نمود غير از من؟

گفتند: نه.

(1) گفت: شما را بخداى عالم قسم ميدهم كه آيا در ميان شما هيچ أحدى هست كه حضرت نبوّتمآب باو خطاب فرمود كه: تو بعد از من از جميع مردم أولى بامّت منى غير از من؟

گفتند: نه.

گفت: شما را بخدای تبارک و تعالی سوگند میدهم که آیا در میان شما هیچ أحدی هست که حضرت نبیّ الرّحمه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم باو فرموده باشد که: تو در روز قیامت از احسان واهب العطیّه در طرف یمین عرش حضرت أرحم الرّاحمین خواهی بود و خدای علّام از مزایای انعام و اکرام خود دو جامه بشما درپوشاند و شما را در آن روز ممتاز و سرفراز گرداند از آن دو جامه یکی سبز و دیگری سوسنی بود غیر از من؟
گفتند: نه.
گفت: شما را بخدای عالم قسم میدهم که آیا در میان شما هیچ کسی است که پیش از همه مردمان هفت سال و چند ماه نماز و بندگی ایزد متعال کرده باشد غیر از من؟
گفتند: نه.
گفت: شما را بحضرت خدای عالم قسم میدهم که آیا در میان شما هیچ أحدی هست که حضرت رسول خدای تبارک و تعالی باو گفته باشد که من در روز قیامت آخذ و تابع نور پروردگار خودم و تو تابع نور من و أهل بیت من تابع نور تواند غیر از من؟
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:118
گفتند: نه.
(1) گفت: شما را بخدای تعالی قسم میدهم که آیا در میان شما هیچ کسی هست که حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم باو خطاب مستطاب نموده باشد که تو مثل نفس منی و دوستی و مودّت با تو دوستی و محبّت منست، و دشمنی و عداوت با تو بغض و عداوت منست غیر از من؟
گفتند: نه.
گفت: شما را بخدای تبارک و تعالی قسم میدهم که آیا در میان شما هیچ کسی هست که حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم باو فرموده باشد که ولایت تو مثل ولایت منست و این عهدیست که پروردگار ایزد واحد بمن شرط و عهد نمود و مرا أمر و حکم فرمود که این عهد و پیمان را بشما و به سایر خلقان تبلیغ نمایم بلکه بعد از بیان شما را در آن باب تأکید فراوان فرمایم غیر از من؟
گفتند: نه.
گفت: شما را بخدای واهب عالم قسم میدهم که آیا در میان شما هیچ أحدی هست که حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله در حقّ او این دعا کرده باشد که:
اللّهمّ اجعله لی عونا و عضدا و ناصرا.
یعنی: بار خدایا علی علیه السّلام را معین و نصیر و یار و ظهیر من گردان غیر از من؟
گفتند: نه.

گفت: شما را بخدای أکرم قسم میدهم که آیا در میان شما هیچ کسی است که حضرت رسول (ص) او را باین خطاب مکرّم و مستطاب فرمود که مال یعسوب

و سیّد ظالمان است و تو یعسوب مؤمنان خواهی بود غیر از من؟ (1)
گفتند: نه.
گفت: شما را بخدای تعالی قسم میدهم که آیا در میان شما هیچ کسی هست که در حقّ او حضرت رسول صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم بمعشر امّت خطاب مستطاب فرموده که هر آینه میفرستم بسوی شما مردی را که حضرت قادر بی‌امتنان دل او را مملوّ و ممتحن گردانید بواسطه ایمان غیر از من؟
گفتند: نه.
گفت: شما را بخدای تعالی قسم میدهم که آیا در میان شما هیچ کسی هست که حضرت رسول اللَّه (ص) او را اناری عنایت کرده و آنگاه حبیب اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرموده که این انار از انارهای جنّت واهب بی‌منّت است که سزاوار تناول این نیست مگر نبیّ یا وصیّ نبیّ (ع) غیر از من؟
گفتند: نه.
گفت: شما را بخدای تعالی قسم میدهم که آیا در میان شما هیچ کسی هست که حضرت رسول صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم باو خطاب فرموده باشد که:
من هرگز سؤال از حضرت پروردگار خود نکردم مگر آنکه مرا باعطای آن ممنون گردانید، و هرگز من سؤال چیزی بواسطه خود ننمودم الّا آنکه از حضرت واهب متعال برای تو نیز مثل آن سؤال کردم غیر از من؟
گفتند: نه.
گفت: شما را بخدای تعالی قسم میدهم که آیا در میان شما هیچ کسی هست که حضرت سیّد عالم باو خطاب مستطاب فرموده باشد که تو در میان مردمان أقوم ایشان بأمر خدای منّان و وفاکننده‌تر از همه ایشانی بعهد حضرت

مهیمن سبحانی بلکه أعلم از ایشان و از سایر امم بقضایای أهل عالم و أعظم ایشان در نزد خدا برتبت و أقسم ایشان بسویّت توئی غیر از من؟ (1) گفتند: نه.
گفت: شما را بخدای واجب تعالی قسم میدهم که آیا در میان شما هیچ کسی هست که حضرت رسول صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم در حقّ او فرموده باشد که: فضل تو بر این امّت مثل فضل شمس است بر قمر و

مثل فضل قمر است به سایر نجوم غیر از من؟
گفتند: نه.
گفت: شما را بخدای تبارک و تعالی قسم میدهم که آیا در میان شما هیچ أحدی هست که حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم برای او گفته باشد که: ولیّ و دوست تو در جنّت است و دشمن تو در نار ایزد قهّار است غیر از من؟
گفتند: نه.
گفت: شما را بخدای عالم قسم میدهم که آیا در میان شما هیچ أحدی هست که حضرت رسول خدای (ص) باو خطاب کرده باشد که سایر مردمان از درختان بسیارند امّا من و تو از شجره واحده‌ایم غیر از من؟
گفتند: نه.
گفت: شما را بخدای ایزد عالم قسم میدهم که آیا در میان شما هیچ کسی هست که حضرت رسول خدای تبارک و تعالی بواسطه او مذکور نمود که من سیّد ولد آدمم و تو سیّد عرب خواهی بود و این فخر ما و شما نیست غیر از من؟
گفتند: نه.
گفت: شما را بخدای عالم قسم میدهم که آیا در میان شما هیچ أحدی
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:121
هست که حضرت واجب الوجود اظهار رضا و خشنودی خود از او در دو آیه نموده باشد غیر از من؟ (1) گفتند: نه.
گفت: شما را بخدای عالم قسم میدهم که آیا در میان شما هیچ أحدی هست که حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله باو خطاب فرموده باشد که: موعد تو موعد منست و موعد شیعه تو حوض کوثر است در هنگامی که بحکم ایزد منّان نصب میزان نمایند و همگی خلقان ترسان و لرزان باشند غیر از من؟
گفتند: نه.
گفت: شما را بخدای تبارک و تعالی قسم میدهم که آیا در میان شما هیچ أحدی هست که حضرت رسول (ص) در حقّ او فرموده باشد که بار خدایا من او را دوست دارم بار خدایا او را بتو می‌سپارم غیر از من؟
گفتند: نه.
گفت: شما را بخدای عالم قسم میدهم که آیا در میان شما هیچ کسی هست که حضرت رسول (ص) باو خطاب مستطاب فرموده باشد که: تو حجّت تمامی مردمانی پس حجّت ایشان باش در أمر باقامت نماز و ایتاء زکوات و در باب أمر معروف و نهی از منکر و اقامت حدود اللّه تعالی و قسمت بسویّه غیر از من؟
گفتند: نه.

گفت: شما را بخدای تعالی قسم میدهم که آیا در میان شما هیچ أحدی هست که حضرت پیغمبر صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم دست او را در روز جنگ بدر گرفته و او را از زمین برداشته و آنقدر مرتفع گردانید که ته بغل حضرت خاتم

الرّسل ظاهر گردیده.

(1) آنگاه حضرت حبیب اللّٰه فرمود که: ابن عمّ و وزیر من است باید که او را وزیر خود دانید تصدیق او نمائید که ولیّ شماست غیر از من؟

گفتند: نه.

گفت: شما را بخدای عالم قسم میدهم که آیا در میان شما هیچ أحدی هست که در او این آیه نازل شده باشد: وَ یُؤْثِرُونَ عَلیٰ أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ کانَ بِهِمْ خَصاصَةٌ وَ مَنْ یُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ غیر از من؟

گفتند: نه.

گفت: شما را بخدای عالم قسم میدهم که آیا در میان شما هیچ أحدی هست که حضرت جبرئیل أمین وحی ربّ جلیل یکی از میهمانان او باشد غیر از من؟

گفتند: نه.

گفت: شما را بخدای عالم قسم میدهم که آیا در میان شما هیچ أحدی هست که حضرت رسول خدای تعالی (ص) حنوط که از جنّت برای آن حضرت آورده بودند آن را البتّه قسمت متساوی منقسم گردانیده و بعد از آن بمن خطاب فرمود که یک حصّه ازین متعلّق است بمن و یک حصّه تعلّق بدختر من دارد و حصّه سوّم تعلّق بشما دارد غیر از من؟

گفتند: نه.

گفت: شما را بحضرت خدای تعالی قسم میدهم که آیا در میان شما هیچ أحدی هست که هر گاه بخدمت حضرت رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم مشرّف میشده آن حضرت باو تحیّت میکرد بنزدیک خود جای داده و مرحبا

میفرمود و اظهار بشاشت و شکفتگی در روی او نمود غیر از من؟ (1)

گفتند: نه.

گفت: شما را بخدای عالم قسم میدهم که آیا در میان شما هیچ أحدی هست که حضرت رسول مختار علیه صلوات اللّٰه الملک الجبّار باو خطاب فرموده باشد که چون أنبیای حضرت ایزد غفّار در روز قیامت بأوصیای خود مفاخرت نمایند من نیز افتخار بشما می‌نمایم غیر از من؟

گفتند: نه.

گفت: شما را بخدای تعالی قسم میدهم که آیا در میان شما هیچ کسی

هست که حضرت رسول خدای عالم (ع) او را با سوره براءة بسوی مشرکین أهل مکّه فرستاده باشد غیر از من؟
گفتند: نه.
گفت: شما را بخدای عالم قسم میدهم که آیا در میان شما هیچ أحدی هست که حضرت رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم در حقّ او فرموده که: من بدرستی که هر آینه بتو رحم می‌نمایم از سختگیریهای قوم و عداوت که با تو دارند لیکن ظاهر نمیگردانند تا آنکه تو مرا مفقود یابی و چون من مفقود گردم قوم با تو مخالفت ظاهر نمایند غیر از من؟
گفتند: نه.
گفت: بخدایتعالی شما را سوگند است آیا در میان شما هیچ أحدی هست که حضرت رسول خدای تعالی در حقّ او فرموده که امانت ترا بخدای تعالی کسی مؤدّی گردانیده که خدای خود را از ذمّت تو راضی گرداند غیر از من؟
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:124
گفتند: نه.
(1) گفت: شما را بخدای تعالی قسم میدهم که آیا در میان شما هیچ کسی هست که حضرت رسول صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم او را فرموده باشد تو قیّم ناری از نیکان هر کرا خواهی از آنجا بیرون آری که لایق آن مکان دانی از هر کافر در آن نیران بگذاری غیر از من؟
گفتند: نه.
گفت: شما را بذات خدای تعالی قسم میدهم که آیا در میان شما هیچ أحدی هست که فتح خیبر کرده باشد و دختر مرحب یهودی را اسیر کرده به خدمت حضرت سیّد البشر (ص) حاضر گردانیده باشد غیر از من؟
گفتند: نه گفت: شما را بخدای عالم قسم میدهم که آیا در میان شما هیچ أحدی هست که حضرت رسول خدای تعالی (ص) در حقّ او فرموده باشد که تو و شیعه تو در کنار حوض کوثر بنزد من حاضر خواهید شد در حالتی که سیراب و خوشحال و سفید روی باشید و دشمنان تو بنزد من آیند تشنه و سوخته و سیاه روی باشند غیر از من؟
گفتند: نه.
گفت: شما را بخدای تعالی قسم میدهم که همگی آنچه بشما گفتم حقّ است یا نه؟
گفتند: بلی حقّ است در آن خلاف نیست.
آنگاه حضرت ولیّ اللّٰه بایشان خطاب فرمود که: هر گاه شما به جمیع آنچه مذکور کردیم اقرار بآن دارید و از قول پیغمبر شما حقیقت حال من بر
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:125
شما ظاهر و هویدا گردید (1) من شما را أمر نمایم بتقوی خدای تعالی که

یکی است و شریک و نظیر ندارد و نهی میفرمایم از سخط و عقاب حضرت مالک الرّقاب باید که عاصی أمر خدای تعالی نشوید و از مخالفت عهد و پیمان رسول ایزد منّان پرهیز نمائید و ردّ حقّ بصاحب و أهل آن فرمائید و متابعت سنّت نبیّ الرّحمه بعمر خود نمائید.
بدرستی که اگر شما مخالفت سنّت رسول خدای تعالی ظاهر کنید بیقین مخالفت با خدای تعالی خواهید نمود، پس بر شما لازم است که دفع حقّ بکسی که مستحقّ باشد و این حقّ بحکم ایزد خالق و بقول رسول صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم بآن کس متعلّق باشد نمائید.
چون حضرت أمیر المؤمنین علی (ع) سخن تمام کرد و آن جماعت در میان خود با یک دیگر فکر و مشاورت کردند و با هم گفتند که:
ما فضل و کمال و رتبه و حال او را میدانیم و بر ما در کمال وضوح و ظهور است که علی علیه السّلام باقدام و انصرام این أمر از تمامی مردمان أحقّ و أولی و ألیق و أحری است، لیکن او مردی است که هیچ کس را بر دیگری تفضیل ندهد و پای از دایره شرع محمّد مصطفی صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم بیرون نمیگذارد و أحکام شرع را کما ینبغی و یلیق جاری میدارد.
اگر علی (ع) را والی و حاکم خود گردانیم ما و تمامی مردم را در شرع مساوی میگرداند و لیکن اگر عثمان متولّی أمر حکومت مردمان باشد او بهر چه آسان‌تر باشد بر آن مثل نماید و کار مردم بسختی نگراید بنا بر آن زمام ایالت خلقان بکف اقتدار و قبضه اعتبار عثمان بن عفّان دادند بر او بیعت کرده از آن خانه بیرون آمدند و سایر مردم نیز بیعت کردند و السّلام.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:126

فصل ذکر بیان احتجاج حضرت أمیر المؤمنین علی علیه السّلام با جمعی بسیار از مهاجر و أنصار در هنگامی که ایشان مذاکره فضل و آثار خود میکردند و مستند بقول نبیّ المختار صلّی اللّه علیه و آله و سلّم گشته میگفتند که آن حضرت در باب نجابت و کمال شجاعت و حال ما چنین و چنین فرمود

(1) از سلیم بن قیس الهلالی منقول و مروی است که من روزی حضرت أمیر المؤمنین علی (ع) را در أیّام خلافت عثمان بن عفّان در مسجد حضرت رسول آخر الزّمان دیدم در هنگامی که از أنصار و مهاجر خلق بسیار در آن محضر حاضر بودند حرف و سخن از هر باب میکردند و حدیث و حکایت ایشان منتهی بمذاکره علم گردید حضّار ذکر قریش و فضل ایشان و سوابق آن طایفه و مهاجرت ایشان با رسول ایزد منّان نمودند و گفتند: که حضرت خاتم الرّسل صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در باب شرف و فضل قریش أحادیث بیش از پیش فرمود چنان که گفت: أئمّه و هدات امّت البتّه از قریش باشد و بغیر ایشان

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:127

کسی را بغیر حکم خدای تعالی و رسول مجتبی دعوی امامت خلقان جایز و روا نباشد.

(1) و نیز حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود که تمامی مردم تابع قریشند و قریش أئمّه عرب‌اند.

و نیز فرمود که: قریش را دشنام مدهید و ایشان را اکرام و احترام نمائید

و نیز در باب شجاعت و قوّت قریش حضرت رسول (ص) فرمود که: یک مرد قریشی را قوّت دو مرد است از غیر ایشان.

و نیز رسول ربّ العزّت فرمود که: هر که با طایفه قریش بغض و عداوت ظاهر کند حضرت خدای تبارک و تعالی او را دشمن خود داند.

و نیز فرموده هر که هوان و خواری و سوگواری قریش خواهد خدای تعالی او را ذلیل و خوار گرداند.

بعد از آن أنصار شروع در ذکر فضل و سوابق و نصرت خود نسبت به حضرت نبیّ المختار کردند و بیان ثنائی که حضرت ملک تعالی در کتاب لازم الاذعان نمود بأوضح بیان ظاهر و عیان نمودند و آنچه نیز حضرت رسول قادر منّان در باب فضل و کمال ایشان فرمودند مذکور نمودند. و همچنین آنچه حضرت سیّد المرسلین در باب جنازه سعد بن معاذ و غسل دادن ملک آن مؤمن را و برداشتن عقب جنازه او را بتامّه ذکر کردند. و هیچ چیز از بیان فضل و تمیز خود باقی نگذاشتند تا آنکه گفتند هر کسی در میان أصحاب حضرت نبوّتمآب سری زنده دارد همه از مردم مااند مثل فلان و فلان. و قریش گفتند که حضرت رسول از ماست و حمزه و جعفر و عبیدة بن الحرث و زید بن حارثه همه از ما قریشند و أبو بکر و عمر و سعد و أبو عبیده و سالم و ابن عوف همگی از

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:128
قریشند.
(1) خلاصه کلام آنکه قریش هیچ أحدی از زندگان خود را از أهل سابقه نگذاشتند مگر آنکه أسامی ایشان را در هنگام ذکر و تعداد در حلقه بیان نام ایشان ظاهر و عیان کردند. و در آن محضر زیاده از دویست نفر از أعیان أصحاب سیّد البشر حاضر بودند. و أمیر المؤمنین علی علیه السّلام با حسن و حسین سبطی سیّد الأنام و سعد بن أبی وقّاص و عبد الرّحمن عوف و طلحه و زبیر و عمّار و مقداد أسود و أبو ذر و هاشم بن عتبه و ابن عمر و ابن عبّاس و محمّد بن أبی بکر و عبد اللّه بن جعفر در آن محضر تشریف داشتند و از أنصار حضرت رسول مختار أبیّ بن کعب و زید بن ثابت و أبو أیّوب أنصاری و أبو الهیثم بن التیّهان و محمّد بن سلمه و قیس بن سعد بن عباده و جابر بن عبد اللّه أنصاری و أنس بن مالک و زید بن أرقم و عبد اللّه بن أبی أوفی و أبو لیلی با پسرش عبد الرّحمن که صبیح الوجه و ساده رو و کشیده قامت در پهلوی پدرش نشسته بود در آن أثنا حسن بصری نیز با پسرش حسن که او هم أمرد صبیح الوجه معتدل القامت بود در آن مجلس حاضر شدند.
سلیم بن قیس الهلالی گوید که: من نظر بسیار بجانب عبد الرّحمن بن أبی لیلی و حسن بن حسن بصری میکردم لیکن نمیدانستم که کدام ازین دو پسر أجمل از دیگرند الّا آنکه حسن بن حسن بصری بزرگتر از پسر أبی لیلی بود از کثرت قوم.
امّا مجلس مردم از أوّل روز تا زوال بهمان منوال منعقد بوده و عثمان در خانه و سرای خود متمکّن میبود أصلا مطّلع بر آن أمر و مهمّ که تمامی مردم بر آن بودند او واقف و عالم نبود.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:129
(1) و حضرت أمیر المؤمنین علی علیه السّلام با أهل بیت خود اگر چه در آن مجلس بسعادت و اقبال حاضر بودند لیکن تکلّم نمینمودند.
چون قوم حال بدین منوال مشاهده نمودند روی بآن حضرت آورده گفتند که: یا أبو الحسن شما چرا سخن نمیگوئید حرف نمیزنید؟
حضرت علی (ع) در جواب ایشان فرمود که: شما هیچ أحدی از زندگان خود باقی نگذاشتید مگر آنکه اسم او را مذکور گردانیدند و فضل او را بیان کردید لیکن من از شما سؤال از روی راستی می‌نمایم باید که جواب براستی دهید ای معشر قریش و أنصار بوسیله که حضرت واحد غفّار این نوع احسان و اشفاق آشکار نمود و این فضل و کمال و رتبه حال را حضرت واحد ذو الجلال بشما اعطا فرمود آیا بواسطه کمال نفس شما یا بواسطه عشایر و أقربای شما یا به جهت أهل بیوتات شما این عطا و احسان نمود یا بوساطت غیر شما این توجّه و اشفاق نسبت بشما ظاهر نمود؟

گفتند بلکه حضرت واجب تعالی شأنه این اعطا و احسان و این اشفاق و امتنان بواسطه حضرت پیغمبر آخر الزّمان محمّد مصطفی صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم و عشیرت ایشان نمود بنفس ما و عشایر و أهل بیوتات ما.
آنگاه حضرت ولیّ اللَّه فرمود که معشر قریش و أنصار راست گفتید امّا میدانید که آن کسی که بوسیله او بخیر دنیا و آخرت مشرّف شدید همین از ما أهل البیت علیهم السّلام است نه از دیگران زیرا که ابن عمّ من رسول خدای تعالی فرمود که من و اهل بیت من نوری بودیم در نزد خدای عزّ و جلّ پیش از آنکه ایجاد آدم (ع) نماید بچهارده هزار سال و چون حضرت بیچون آدم را ایجاد نمود این نور را در صلب او گذاشت و او را بزمین فرستاد و در هنگامی که
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:130
حضرت شیخ المرسلین نوح علیه السّلام بکشتی رفت (1) همان نور در صلب او بود و در هنگامی که حضرت خلیل الرّحمن (ع) را در آتش انداختند این نور در صلب او بود، پیوسته حضرت خالق البرّیت از أصلاب کریمه زاکیه به أرحام طاهره بسوی أصلاب کریمه انتقال می‌نمود از آباء و امّهات که هیچ أحدی از آنها هرگز بزنا متولّد نشدند.
در آن زمان أهل سابقه و أهل بدر و أهل أحد هر سه طایفه گفتند: حقّا چنین است و ما همین نوع از حضرت سیّد المرسلین شنیدیم.
باز حضرت ولیّ ایزد کار ساز حضرت أمیر المؤمنین علی علیه السّلام- گفت: شما را قسم میدهم بخدای تعالی که آیا میدانید که من پیشتر از تمامی امّت ایمان بحضرت رسول آخر الزّمان آوردم؟
گفتند: بار خدایا بلی.
گفت: شما را قسم میدهم بخدای تعالی که آیا میدانید که حضرت عزّ و جلّ در کتاب خود که بخاتم الرّسل ارسال و انزال فرمود تفضیل سابق در اسلام و ایمان و علم و عرفان بر مسبوق آن نمود و هیچ أحدی از امّت در اسلام و ایمان تقدیم و سبقت نگرفته چنانچه در آیه قرآن مذکور و عیان است؟
گفتند: که بار خدایا نعم چنین است.
گفت: شما را بحضرت خدای عالم قسم میدهم که آیا میدانید که بواسطه این آیت نازل گشته وَ السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهاجِرِینَ وَ الْأَنْصارِ، وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولئِکَ الْمُقَرَّبُونَ.
از حضرت رسول صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم سؤال کردند که این آیه در
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:131
شأن که نازل گشته؟ (1) آن حضرت فرمود که: در شأن عالیشأن أنبیاء ایزد منّان و أوصیاء ایشان نازل شده و من أفضل أنبیاء و رسلم و علیّ بن أبی طالب علیه السّلام وصیّ أفضل أنبیاء و أفضل از جمیع أوصیاء أنبیای

کرام علیهم السّلام است؟
گفتند: بار خدایا بلی چنین است.
گفت: شما را بخدای عالم قسم میدهم که آیا میدانید که آیه وافی هدایت یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْكُمْ وقتی که نازل شد.
و نیز آیه إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَ هُمْ راكِعُونَ در زمانی که نازل گشته.
و همچنین آیه جلالت پایه وَ لَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ لا رَسُولِهِ وَ لَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِيجَةً و آنچه در هنگامی که منزل شده.
ای معشر مردمان چون آیات با برکات کلام حضرت واهب العلّام نازل شده مردمان گفتند که: یا رسول اللّه (ص) آیا این آیات مخاطب و مخصوص بعض مؤمنان است یا عامّ است بواسطه تمامی خلقان در آن محلّ خدای عزّ و جلّ أمر به پیغمبر خود خاتم الرّسل (ص) فرمود که: دلالت امّت و هدایت امّت تمامی بریّت را بایشان تعلیم کند و تفسیر آن کما ینبغی و یلیق نماید امّتان را و أمر در متابعت أئمّة البریّة فرماید و چنانچه برای امّت تفسیر و تعلیم نماز و زکاة و صیام و آداب حجّ بیت اللّه الحرام نموده، أیضا أمر ولایت را نیز تفسیر و تعلیم همگی ایشان نماید لهذا حضرت نبیّ الأکرم مرا در روز غدیر خم برای ولایت مردم نصب نمود.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:132
(1) پس آنگاه خطبه در غایت فصاحت و بلاغت مشتمل بر موعظه و نصایح امّت ادا فرمود و گفت:
أيّها النّاس یعنی ای معشر مردمان بدرستی که مرا برسالت أمری فرستاد که آن را بشما تبلیغ نمایم و سینه من از آن أمر بغایت تنگ و حزین گردید بجهت آنکه گمان بردم که مردم تکذیب من نمایند لهذا در آن أمر فی الجمله تأنّی نمودم پس مرا وعید و تهدید نمود تا آن را تبلیغ نمایم که اگر تأخیر کنم مرا تعذیب کند بناء علیه منادی أمر فرمود که مردمان را بنماز و بندگی حضرت معبود بی‌نیاز ندا نماید که برای نماز جماعت حاضر شوند بعد از حضور تمامی مردمان و أدای بندگی ایزد منّان حضرت رسول آخر الزّمان خطبه أداء نمود و فرمود که:
ای معشر مردمان میدانید که خدای عزّ و جلّ مولای منست و من مولای مؤمنان و أولی بایشانم از نفسهای ایشان؟ جمیع حضّار بیکبار گفتند: بلی یا رسول اللّه چنین است و در آن خلافی نیست.
پس حضرت رسول خدای تعالی بمن گفت: یا علی بر خیز من بنا بر حکم رسول ذو المنن برخاستم و بایستادم، آنگاه حضرت رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم گفت:
ای معشر مردمان من کنت مولاه فهذا علیّ مولاه اللهمّ وال من والاه و عاد

من عاداه در آن زمان سلمان از جای و مکان خود برخاست و گفت: یا رسول اللّه خدای این ولایت علی (ع) که ما را بر متابعت و اطاعت او أمر فرمودی چه نوع ولایت است؟
حضرت فرمود که: ولایت علی مثل ولایت منست چنانچه من بر هر که
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:133
أولی ام باو از نفس (1) این علی أولی است باو در آن زمان چون رسول ایزد بیچون مرا بواسطه امامت و ولایت امّت معیّن نمود حضرت واهب معبود این آیه انزال فرمود که: الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلامَ دِيناً.
در آن دم حضرت سیّد عالم رسول خدای صلّی اللّه علیه و آله و سلّم تکبیر کرده فرمود که اللّه أکبر خدای بزرگی که مرا توفیق داد ترا تمام نبوّت خود و اتمام دین خدای عزّ و جلّ و تبلیغ ولایت علی (ع) بامّت نمودم بعد از خود.
أبو بکر و عمر برخاستند و گفتند که: یا رسول اللّه (ص) این آیات همگی در شأن علی علیه السّلام نازل شده و مخصوص است بایشان؟
حضرت رسول خدای فرمود که: بلی در شأن علی علیه السّلام و در شأن أوصیای من تا روز قیامت از أولاد او نازل شده.
أبو بکر و عمر گفتند که: یا رسول اللّه أوصیای خود را برای ما بیان نمای که چه کسانند و أسامی ایشان را نیز بیان فرمائید تا مرا اطّلاع تمام بر حقایق أحوال آن أئمّه علیهم السّلام حاصل آید.
حضرت (ع) گفت: این برادرم علی (ع) وزیر من و وارث من و وصیّ من و خلیفه من در امّت من است بعد از من پس ازو پسرم حسن و پس ازو پسر من حسین خلیفه أهل زمین است و بعد از حسین (ع) نه نفر از أولاد حسین که هر یک بعد از دیگری امامت امّت نمایند تا روز قیامت، قرآن با ایشان است و ایشان با قرآن و ایشان از قرآن و قرآن از ایشان جدائی ننمایند تا آنکه همگی ایشان در کنار حوض کوثر بمن رسند، فی الفور همه ایشان گفتند: چنین
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:134
است (1) بار خدایا ما همین نوع از رسول خدای شنیدیم و شهادت میدهیم چنانچه شما فرمودید أصلا زیاده و کم نیست و مساوی است بآنچه شنیدیم و دیده‌ایم و بعضی از ایشان گفتند که: ما تمامی آنچه یا أبو الحسن شما مذکور کردید هر که نیکو و پسندیده است حفظ کردیم و همه را حفظ نکردیم و این جماعت که حفظ کردند أخبار و أفاضل مایند.
حضرت أمیر المؤمنین علی (ع) فرمود که: راست گفتید همه مردم در حفظ و ضبط مساوی نیستند.
آنگاه گفت: شما آن کسی که آنچه از حضرت پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و

سلّم شنیده و حفظ نموده او را بخدای عالم قسم است که آنچه حفظ نمود از کلام حضرت نبیّ المحمود برخیزد و خبر دهد.
پس در آن دم زید بن أرقم و براء بن عارف و أبو ذر و مقداد و عمّار بر پای خواستند گفتند که: ما گواهی میدهیم که ما این سخنان از حضرت- رسول آخر الزّمان شنیدیم در هنگام آن نبیّ الاکرام در منبر بود و شما ای علی در پهلوی او حاضر بودید در آن حال رسول ایزد متعال گفت:
ای معشر مردمان مرا خدای تعالی أمر کرد که بواسطه شما امام شما را منصوب گردانم تا بعد از من اقامت بأمر شما امّت نماید و او وصیّ من و خلیفه من در امّت منست، و او آنچنان کسی است که حضرت مالک الرّقاب در کتاب مستطاب خود بر مؤمنان اطاعت او را واجب گردانید، و طاعت او را حضرت بیچون مقرون بطاعت خود و طاعت من گردانیده و أمر کرد شما را به ولایت او و من جبرئیل أمین علیه السّلام را مراجعت به پروردگار خود فرمودم بخوف آنکه مبادا أهل نفاق مرا در این باب طعن نمایند و تکذیب ایشان
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:135
فرمایند.
(1) پس حضرت غنیّ واحد مرا وعید نمود که بزودی تبلیغ ولایت أئمّه نمائی و الّا معذّب گردی.
ای معشر مردمان بدرستی که خدای تبارک و تعالی أمر کرد شما را در کتاب خود بنماز و زکاة و صیام و حجّ بیت اللّه الحرام و من آداب و أرکان و شرایط و أفعال و مناسک آن را بالتّمام برای شما تفسیر و بیان کردم و الحال ایزد منّان شما را أمر کرد بولایت کسی و من شهادت میدهم که آن ولایت برای این علی علیه السّلام است و دست مبارک بر تارک حضرت أمیر المؤمنین علی گذاشت.
پس آنگاه حضرت حبیب اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم اشارت به دو پسر خود حسن و حسین علیهم السّلام نمود بعد ازین گفت: که ولایت بعد از ایشان متعلّق است بأوصیای ایشان که از أولاد ایشان باشد که هرگز مفارقت از قرآن ننمایند و قرآن نیز از اولیای ایزد منّان مفارقت نکند تا آنکه همه ایشان در کنار حوض کوثر یکسر بمن رسند.
ای معشر مردمان امام و هادی و دلیل و مفزع و ملجا شما مبیّن و معیّن گردانیدم و او برادر من علیّ بن أبی طالب علیه السّلام است، و او در میان شما بمنزله منست باید که چنانچه مسائل دین و أحکام و آداب شرایع حلال و حرام از من تعلیم میگرفتید بعد از من ازو استفهام و استعلام نمائید و اطاعت او در جمیع امور فرمائید و از أمر و حکم او قدم بیرون نگذارید زیرا که حضرت خدای کریم هر چه بمن تعلیم و تکریم نمود از علم و حکمت همه آن را بحضرت علیّ بن أبی طالب نیز تعلیم کرده عنایت

فرمود باید که ازو سؤال

کرده تعلیم گیرید (1) و بعد از علی (ع) از أوصیای ایشان سؤال و استعلام نمائید و هیچ أحدی از مردم را بر ایشان مقدّم ندارید و ایشان را تعلیم مدهید چه ایشان هر یک در أیّام امامت و ولایت خود أفضل و أعلم از تمامی امّت‌اند که از آن أئمّه عدل و انصاف تخلّف و انحراف و تمرّد و اعتساف نورزید زیرا که ایشان با حقّ و حقّ با ایشان است ایشان از حقّ و حقّ از ایشان زایل نگردد و هرگز حقّ را از دست نگذارند پس از آنکه زید و براء بن عازب و أبو ذر و مقداد و عمّار أدای شهادت نمودند و کلام خیر انجام باین مقام انصرام و اختتام فرمودند بنشستند.

از سلیم مروی و منقول است که بعد از آن حضرت أمیر المؤمنین علیّ علیه السّلام فرمود که: ای معشر مردمان چون حضرت بیچون در کتاب خود آیه مبارکه: إِنَّما یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً منزل گردانید حضرت رسول عزّ و جلّ جمع کرد مرا و فاطمه (ع) و پسران خود حسن و حسین (ع) را و کساء بر بالای ما انداخت پس از آن دست مبارک خود بسوی دعای ایزد تعالی و تبارک برداشت و گفت:

اللّهمّ هؤلاء أهل بیتی و لحمتی یؤلمنی ما یؤلمهم و یجرُحنی ما یجرحهم فأذهب عنهم الرّجس، و طهّرهم تطهیرا.

یعنی: بار خدایا این جماعت أهل بیت منند و پاره گوشت من هر چه باعث ایذا و ألم ایشان گردد همان موجب ألم من و تجریح ایشان باعث تجریح منست.

خدایا تو رجس از ایشان دور دار و ایشان را پاک گردان پاک‌گردانیدنی که أصلا أثری از هیچ رجس نماند.

(1) در آن دم امّ سلمه حاضر بود گفت: یا رسول اللَّه (ص) من نیز از اهل بیتم؟

حضرت پیغمبر (ص) فرمود: تو بخیری این آیه در حقّ من و برادرم علی و در حقّ دخترم فاطمه و در شأن دو پسرم حسن و حسین و در حقّ نه نفر از أولاد حسین (ع) است هیچ أحدی بغیر ما در این آیه با ما شریک و سهیم نیستند.

آن جماعت همگی گفتند که: ما گواهی میدهیم که امّ سلمه همین مقدّمه را بما حکایت کرد و ما نیز روزی از حضرت رسول خدای پرسیدیم که امّ سلمه رضی اللَّه عنها چنین نقل بما در باب اهل بیت از لسان معجز نشان شما مینماید، گفت: راست میگوید و همان حکایت را بواسطه ما حدیث فرمود.

بعد از آن حضرت أمیر المؤمنین علی (ع) گفت: شما را بخدای تعالی قسم

میدهم که آیا میدانید چون ایزد منّان آیه وافی هدایت: یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ کُونُوا مَعَ الصَّادِقِینَ منزل گردانید و حضرت رسول آخر- الزّمان بمؤمنان تلاوت نمود سلمان فارسی رحمة اللّه علیه در آن محفل جنّت نشان حاضر بود گفت: یا رسول ایزد منّان آیا حکم این آیه عامّست بواسطه جمیع خلقان یا مخصوصست برای بعض ایشان؟
حضرت نبی الانس و الجانّ فرمود که: عامّه مؤمنان مأمورند بر آن و امّا صادقان مخصوصست برای برادرم علی (ع) و أوصیای من که بعد از آن حضرت هستند تا روز قیامت.
قوم در جواب ولایتمآب گفتند: بار خدایا نعم چنین است.
آنگاه گفت: آن ولیّ اللّه شما را بخدای عالم قسم میدهم آیا میدانید که من بحضرت رسول مهیمن در غزوه تبوک گفتم: چرا مرا خلیفه امّت میگردانی شما را أعوان و أنصار بسیار است از مهاجر و أنصاری برای این کار دیگری را
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:138
اختیار نمائید؟ (1) حضرت رسالتمآب در جواب فرمود که: مدینه باصلاح نمیماند الّایمن یا بتو، میراث تو در نزد من همان میراث هرون علیه السّلام در نزد موسی کلیم علیه التّحیّة و التّسلیم است الّا آنکه بعد از من پیغمبری نخواهد بود گفتند: بار خدایا نعم چنین است.
گفت: شما را بخدای تعالی قسم میدهم که آیا میدانید خدای عزّ و جلّ در سوره الحجّ این آیت وافی هدایت: یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ارْکَعُوا وَ اسْجُدُوا وَ اعْبُدُوا رَبَّکُمْ وَ افْعَلُوا الْخَیْرَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ فرستاد سلمان رضی اللَّه بر خاست و گفت: یا رسول اللّه (ص) این جماعت که تو بسعادت و اقبال بر آن طایفه شاهد باشی و آن جماعت بر سایر مردمان شاهد آن باشید آیا همان جماعت‌اند که حضرت ایزد مجید ایشان را برگزید و آنها را ایزد تبارک و تعالی در دین به هیچ وجه و آئین وی حرج نگردانید بلکه بملّت پدر شما ابراهیم خلیل الرّحمن که مختار و مصطفای شما است ایشان را مقرّر گردانید از أهل اسلام و ایمان.
حضرت سیّد العربی در جواب سلمان فارسی رضی اللَّه عنه فرمود که:
حضرت واجب الوجود ازین آیات سیزده نفر را اراده کرد نه این امّت را.
چون سلمان فارسی این سخن از حضرت رسول ذو المنن استماع نمود و گفت: پدر و مادرم فدای تو باد برای ما بیان نمائی که آن أعیان کیانند؟
حضرت رسول انس و جانّ فرمود که: من و برادرم علی (ع) و یازده نفر از فرزندان من گفتند: بار خدایا بلی چنین است.
گفت: شما را قسم میدهم بحضرت واحد عالم آیا میدانید که حضرت نبیّ الرّحمه در هنگام رحلت برخاست و خطبه برای امّت نمود و آن آخرین خطبه حضرت سیّد المرسلین (ص) بود که خطاب بحضّار أصحاب از مهاجر

و أنصار
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:139
فرمود كه: (1) اى معشر مردمان انّى تارک فيكم الثّقلين كتاب اللَّه و عترتى.
يعنى: من دو چيز بغايت نفيس و گران بها در ميان شما مى‌گذارم كتاب حضرت مالک الرّقاب و عترت خود أئمّه ايزد وهّاب اگر شما دست تمسّک و اعتصام خود بكلام واحد علّام و حبل المتين أئمّه معصومين عليهم السّلام زده از منهج ايشان قدم بيرون نگذاريد و اطاعت و متابعت ايشان را فرض عين و عين فرض دانسته از فرمودن آن أعيان تخلّف و انحراف نورزيد هرگز گمراه نشويد و دور از مرحمت اللّه نگرديد زيرا كه مرا لطيف خبير مخبر و مطّلع گردانيد و بمن عهد و پيمان نمود كه اين دو چيز هرگز از من دورى نجويند تا آنكه با من بحوض كوثر رسند.
در آن دم عمر بن الخطّاب برخاست بر مثال مغضب و با كمال اضطراب و گفت: يا رسول اللَّه آيا اين عنايت و احسان از حضرت عزيز وهّاب براى همه أهل بيت تست؟
حضرت رسالتمآب فرمود كه: نه ليكن أوصياى من كه اوّل ايشان على برادر و وزير من و خليفه من در امّت من بعد از منست و ولىّ هر مؤمن و مؤمنه علىّ بن أبى طالب بعد از من و آن حضرت أوّل أوصياى منست بعد ازو پسر من حسن (ع) و بعد از حسن پسرم حسين (ع) و بعد از او نه نفر از أولاد و أمجاد او كه هر يک بعد از ديگرى بر مسند امامت و ولايت متمكّن گردند تا آنكه همگى آن أعيان در كنار حوض كوثر بمن رسند اين جماعت شهداى حضرت تبارک در زمين و حجج ربّ العالمين بر مخلوقين و خازنان علم و معرفت و معدن فضل و حكمت ربّ العزّت‌اند، هر كه اطاعت ايشان نمايد چنانست كه اطاعت
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:140
خداى منّان بجاى آرد (1) و عاصى أمر و حكم ايشان عاصى أوامر و نواهى رحيم الرّحمن است.
همه ايشان گفتند: ما گواهى ميدهيم كه بهمين نوع بلا زياده و نقصان حضرت رسول آخر الزّمان در محضر أكثر أصحاب و ياران از لسان معجز نشان خود بيان و عيان فرمود.
پس أمير المؤمنين على عليه السّلام كلام صدق التيام خود را در سؤال طويلى گردانيد تا آنكه أكثر مناقب و فضل و كمال آن حضرت كه مروى و منقول از رسول ايزد متعال بود از ايشان سؤال و قسم بذات حضرت ذو الجلال نمود و هر چه از آن جماعت سؤال ميفرمود بالتّمام بواسطه صدق و راستى خود در آن مرام ايشان را قسم بذات ايزد علّام ميداد همگى از روى سوگند تصديق او ميكردند و شهادت بر حقّانيت كلام آن امام الأنام

میدادند.
چون حضرت أمیر المؤمنین علی (ع) از ذکر مطالب سؤال فارغ البالی گردانید گفت: بار خدایا شاهد باش بر این جماعت که در هنگام تصدیق تا شما را بگواهی می‌آرند و میگویند که ما قابل نگردیم و اقرار ننمائیم مگر بسخنان که از حضرت رسول ایزد سبحان استماع آن نمودیم و آن برگزیده ربّ العزّت آن سخن را بما نقل و حکایت کرده باشد یا از کسی که ما را ثقه و اعتقاد بقول او باشد ازین جماعت و غیر ایشان که از رسول خدای تبارک و تعالی شنیده‌اند آنگاه حضرت ولیّ اللّٰه گفت:
ای یاران آیا شما اقرار دارید یا آنکه رسول صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم فرمود که: کسی که زعم او چنان باشد که مرا دوست دارد و او حضرت علی علیه السّلام را بغض و عداوت داشته باشد او در باب دعوی محبّت من کاذب است
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:141
و مرا دوست ندارد؟ (1) و آنگاه حضرت حبیب اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله دست مبارک بر تارک سر من گذاشت و گفت: این علی است در آن دم شخصی گفت: یا رسول خدای این چگونه است گفت (ص) بواسطه آنکه علی از منست و من ازویم کسی که دوستدار علی است دوستدار منست و دوستدار من دوستدار خدای ذو المنن است و دشمن علی دشمن من است و دشمن من دشمن خدای مهیمن است.
در آن وقت آن امام الأئمّه کلام باین مقام رسانید قریب به بیست از أفاضل آن طایفه گفتند: که: بار خدایا چنین است که أمیر المؤمنین علی (ع) میفرماید و باقی امّت ساکت گشتند.
ولیّ ایزد وهّاب بلسان خود با أهل سکوت خطاب فرمود که: شما چرا ساکت شدید آنچه بر شما نیز ظاهر و هویدا باشد شهادت خود را مؤدّی گردانید و ساکت و متفکّر نمانید در ساعت آن جماعت گفتند که: این یاران که در حضور ما برای شما گواهی دادند در نزد ما ایشان ثقه‌اند در قول و فضیلت و حال و در سبقت اسلام و اطاعت رسول حضرت ذو الجلال، در آن حال أمیر المؤمنین علی (ع) گفت: بار خدایا گواه باش بر این طایفه.
طلحه بن عبد اللّٰه که او را داهیة القریش میگفتند یعنی در مردی از جمیع قریش بیدل‌تر بود زیرا که هیچ طایفه از طوایف در شجاعت و نسب مثل او نبودند و چون طلحه در میان آن طایفه رفیع الشّأن بجبن و بد دلی شهرت تمام داشت لهذا او را داهیة القریش میخواندند.
گفت: یا علی شما آنچه را میفرمائید حقّ است امّا کسی با أبو بکر و دعوای
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:142
خلافت او که أصحاب تصدیق او کردند چه کند؟ (1) مع هذا أنصار و مهاجر

مقالت او را در روزی که آن عتلّ بنزد شما آمد و ریسمان در گردن شما انداخته همگی أصحاب بشما گفتند که بیعت کن شما در آن روز حجّت خود را بر عمر و ایشان تمام کردید همه تصدیق شما کردند.
بعد از آن أبو بکر دعوی کرد که من از پیغمبر (ص) شنیدم که فرمود که:
خدای تبارک و تعالی برای ما أهل بیت، نبوّت و خلافت با هم جمع ننمود بلکه نبوّت بما تفویض نمود و خلافت برای سایر امّت گذاشت.
عمر بن الخطّاب و أبو عبیده بن جرّاح و سالم و معاذ جبل در آن محلّ تصدیق أبو بکر فرمودند و او را خلیفه ساختند.
آنگاه گفت: ای علی (ع) تمامی آنچه شما از حضرت رسول خدای تعالی در باب خود نقل کردید و ادّعا نموده حجّت بر دعوای خود ظاهر نمودید از سبقت در اسلام و اطاعت رسول ایزد علّام و فضل و کمال و احترام در نزد نبیّ الاکرام همگی را میدانیم که حقّ است امّا مقدّمه خلافت را این چهار نفر که شهادت دادند بنوعی که بسمع شما رسید از شما دور گردانید.
چون أمیر المؤمنین علی (ع) از طلحه این سخن استماع نمود در غضب شد و از گفتنهای او چیزی از خود ظاهر ساخت که قبل از آن ظاهر و عیان و تفسیر و بیان آن ننمود چنانچه عمر در هنگام وفات خود فرمود که آخر معلوم ما نشد که أبو الحسن از اظهار آن سخنان چه اراده نمود.
امّا علیّ بن أبی طالب علیه السلام روی مبارک بجانب طلحه آورده فرمود که: و اللّٰه بخدای عالم مرا قسم است که من با صحیفه خود که با آن در روز قیامت بحضرت ربّ العزّت ملاقات مینمایم در نزد من بسیار دوستر است از صحیفه آن
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:143
چهار نفر (1) که پیشتر نیز تعاهد بر قتل حضرت سیّد البشر در کعبه کرده و قسم با یک دیگر در کشتن آن سرور شرط نمودند که بر عهد خود وفا نمایند، اگر الحال با من مخالفت و عداوت ظاهر کنند عجب نیست و ایشان را از روی خلافت است لیکن هرگز با آن نمیرسند.
و اللّٰه که شهادت ایشان باطل است و دلیل ایشان ساقط و عاطل امّا ای طلحه آنچه فرمودی که خلافت بواسطه سایر امّت است آنکه أبو بکر خبر موضوع از روی کذب و بهتان از لسان معجز نشان سیّد الانس و الجانّ نقل کرد مع هذا این دلیل ایشان نیز باطل است زیرا که قول حضرت رسول (ص) که در روز خمّ غدیر میفرمود که: من کنت مولاه فعلیّ مولاه.
یعنی: هر که را من أولی باو باشم از نفس او پس این علی أولی است باو از نفس او پس در هنگام که آن جماعت امراء و حکّام باشند چگونه من أولی بایشان باشم از نفس ایشان و حال آنکه رسول خدای عزّ و جلّ در حقّ من فرمود که ترا در نزد من میراث هرون است در نزد موسی غیر از نبوّت یعنی مراتب کمال که برای حضرت هرون بود برای من نیز باید

همگى آن ثابت و عيان باشد مگر رتبه نبوّت كه براى هرون مقرّر بود و بجهت من رتبه ولايت مقرّر گشته اگر چيز ديگر ميبود حضرت نبىّ المحمود آن را نيز استثناء می‌نمود پس بنا بر قول نبىّ الورى امراء را در جميع امور برايا اولويّت و أحقّيت بود در ولايت و خلافت و غير آن.
ديگر آنكه حضرت رسالتمآب خطاب مستطاب باقى أصحاب و باقى حضّار مجلس رضوان مآب كرده فرمود كه من در ميان شما دو چيز كتاب ايزد تعالى و عترت خود أئمّة الهدى را ميگذارم اگر متمسّک بآن دو چيز عزيز گرديد
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:144
هرگز گمراه نگرديد (1) بايد كه ديگران را بر آن أعيان مقدّم مداريد و از ايشان روى نگردانيد و ايشان را تعليم ندهيد زيرا كه ايشان از تمامى شما أعلم و افضل‌اند.
هر گاه حضرت رسول اللَّه صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم بساير مردم بحكم ايزد علّام فرموده باشد كه اين أوصياى من أعلم از شما و از ساير امم‌اند، آيا سزاوار است كه خلافت امّت بغير آن كسى كه أعلم بكتاب خداى عالم و به سنّت رسول صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم مانند مقرّر بود زيرا كه تقديم مفضول بر فاضل پسنديده أرباب علم و فضل نيست بلكه در نزد خداى عزّ و جلّ قبيح و باطل است چنانچه در كلام لازم الاكرام و الاحترام ميفرمايد كه:
أَ فَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لا يَهِدِّي إِلَّا أَنْ يُهْدى فَما لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ. ترجمه و شرح الاحتجاج ج2 144 فصل ذكر بيان احتجاج حضرت أمير المؤمنين على عليه السلام با جمعى بسيار از مهاجر و أنصار در هنگامى كه ايشان مذاكره فضل و آثار خود ميكردند و مستند بقول نبى المختار صلى الله عليه و آله و سلم گشته ميگفتند كه آن حضرت در باب نجابت و كمال شجاعت و حال ما چنين ..... ص : 126
نيز ميفرمايد كه: وَ زادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ. و نيز فرموده كه:
ائْتُونِي بِكِتابٍ مِنْ قَبْلِ هذا أَوْ أَثارَةٍ مِنْ عِلْمٍ.
در اين آيات و در غير اينها جاهل را بما عالم مساوى نكردند. و نيز حضرت رسول ربّ العزّت فرموده كه در هيچ زمان خلقان أمر حكومت و ولايت خود بكسى ندادند كه نادان باشد و در ميان ايشان أعلم از آن بود بلكه هميشه مردم أمر ولايت خود بكسى تفويض نمودند كه أفضل و أعلم همگى و تمامى از مردمان بود اگر چه خلاف آن ميكردند أمر ولايت سمت ترقّى و رفعت نيافتى بلكه پذيرفتى و نظام مهام أنام بانتظام نرسيدى تا آنكه بايست از آن رأى مراجعه نموده و عالمى را بواسطه انصرام أمر ولايت تعيّن كنند امّا ولايت غير امارت است اى طلحه دليل بر كذب و بطلان و فِجور و عصيان ايشان آنست كه تمامى آن جماعت در حضور حضرت و

بأمر نبیّ الأنام بر من بامارت مؤمنان سلام کردند

پس من أمیر و خلیفه همه شما باشم.
(1) ای طلحه حجّت دیگر من بر ایشان و بر تو و بر آن کسی که پیوسته با تو رفعت است یعنی زبیر بن العوام و بر سعد و ابن عوف و این کسی که الحال خلیفه خود کردید یعنی عثمان بن عفّان و بر سایر امّت آنست که: ای معشر شوری ما و شما بالتّمام زندگانیم و همه حاضر شاهدیم که أبو بکر و عمر بر اولویّت خود بر خلافت امّت همان حدیث موضوع که از روی کذب و افترا بحضرت رسول مجتبی نسبت دادند که برای ما أهل البیت نبوّت و خلافت هر دو جمع نمیشود. و به وسیله این افترا بر مسند خلافت متمکّن گشتند و الحال که عمر مرا در شوری با شما رفیق گردانید که بعد از شوری اتّفاق بر خلافت یکی ازین شش نفر نمائیم خواه من و خواه دیگری.
آیا عمر در شهادت خود که در آن روز برای أبو بکر داد اگر صادق بود پس چرا مرا در شوری داخل گردانید؟
آیا برای خلافت و امارت بود یا أمری دیگر اگر بواسطه خلافت و امارت نبود پس شما چگونه اتّفاق بر خلافت عثمان نمودید و امارت او جایز نباشد زیرا که عمر ما و شما را بواسطه شوری أمر دیگر مقرّر کرد و اگر بواسطه خلافت بود پس اینکه مرا داخل در شوری نمود بنا بر قول و شهادت عمر البتّه نبایست نمود بلکه اخراج بایست فرمود زیرا که عمر در محضر أنصار و مهاجر و جمعی دیگر گفت:
که حضرت پیغمبر اهل بیت خود را از سریر خلافت بدر کرد و آن حبیب اللَّه مجیب خبر داد که اهل بیت او را از آن نصیب نیست.
پس عمر در هنگام که هر یک یک ما را پیش خود خواند و گفت: که باید که اجتماع بر خلافت یکی ازین شش نفر که با هم رفیق در شوری میباشید نمائید.

(1) بعد از آن روی بعبد اللَّه بن عمر آورده گفت: شما در آن محلّ حاضر بودید ترا بخدای عالم قسم است که پدر شما در هنگام برآمدن شما چه گفت؟
عبد اللَّه بن عمر گفت: یا أمیر المؤمنین احتیاج بسوگند نیست پدرم گفت: اگر یاران قریش اجتماع باین أصلع نمایند کار نیکو شود چه او مردم را بر حجّت روشن و عیان و اقامت بر کتاب پروردگار ایشان و بر سنّت حضرت رسول الزّمان مینماید.
حضرت أمیر المؤمنین (ع) گفت: در وقتی که پدرت چنین گفت تو چه گفتی؟

عبد اللّه بن عمر گفت: من بپدرم گفتم كه: هر گاه چنين است پس چرا او را خليفه امّت نميگردانى و مردم را از اين حيرت نميرهانى؟
حضرت أمير المؤمنين على عليه السّلام گفت: پدرت در جواب شما چه گفت؟
ابن عمر گفت: آنچه پدرم گفت حرف گفتنى نيست بشما و بديگرى نخواهم گفت.
على عليه السّلام گفت: كه اى عبد اللَّه آنچه پدرت بشما گفت حضرت رسول صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم در أيّام حيات خود مرا بآن خبر داد، و باز در شبى كه پدرت وفات يافت بخواب من آمده هر كه آن حضرت را در خواب بيند چنانست كه در بيدارى ديده باشد.
ابن عمر گفت: يا على حضرت پيغمبر صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم به شما چه خبر داد؟
گفت: ترا اى ابن عمر بذات خداى أكبر سوگند است كه اگر من به
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:147
حقيقت آن أمر ترا مطّلع و مخبر گردانم تصديق مينمائى؟ (1) سليم بن قيس الهلالى گويد كه: چون عبد اللَّه بن عمر اين سخن از حضرت أمير المؤمنين حيدر استماع نمود ساكت و متحيّر گرديد در آن وقت آن امام الأئمّه باو گفت: در آن وقت پدرت گفت: كه اگر قريش اين أصلع را به ولايت اختيار كنند كار نيكو شود بامّت، شما به پدرت گفتيد كه پس شما را چه مانع است كه او را خليفه نميگردانى؟ پدرت در جواب شما گفت: مانع من عهد و شرط است كه با ياران در كعبه سابقا كرديم و در آن باب كتاب ميان ما و أصحاب قلمى شد خلاف عهد أصحاب از مثل من پسنديده و مستطاب نيست.
ابن عمر ساكت شد، حضرت ولىّ اللَّه گفت: اى عبد اللَّه ترا قسم به حضرت رسول اللَّه صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم است كه از جواب من ساكت نگردى و آنچه حقيقت واقعى است بيان نمائى.
سليم بن قيس رضى اللَّه عنه گويد: ابن عمر را در آن مجلس بذات ايزد أقدس قسم است كه ديدم گريه در گلوى او مختنق گشته از هر دو چشمش اشك روان شد.
چون ولىّ بيچون ديد كه ابن عمر از خجلت و قدرت جواب ندارد و شرمنده و زبون گرديد در آن وقت روى بطلحه و غيره آورده گفت: اى طلحه و اى زبير و اى ابن عوف و اى سعد و اللَّه بخداى عالم مرا قسم است كه اگر اين چهار نفر كه اينجا حاضرند در أمر شورى كارى كه وسيله تكذيب رسول صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم بود ظاهر گردانند هرگز شما را ولايت آن حضرت و أوصياى او حلال نباشد، و اگر رسول حضرت ايزد خالق را صادق ميدانِيد اى ياران شما را حلال نبود كه مرا در شورى با خود داخل گردانيد

چه أمر داخل گردانیدن

در شوری در خلاف قول حضرت رسول خدا است و مخالف رسول ایزد مختار در دنیا و آخرت مفلح و رستگار نیست.
(1) بعد از آن ولیّ واحد منّان روی بآن یاران آورد و گفت: ای معشر مردم مرا از منزلت و اعتباری که در پیش شما دارم خبر دهید و بهر نوع که مرا شناختید بیان نمائید.
آیا در میان شما صادقم یا کاذب؟ در ساعت گفتند: صادق و راست گوئی لا و اللّه شما را کاذب نمیدانیم و گمان ما هم نیست زیرا که تحقیق میدانیم که در زمان اسلام بلکه در أیّام جاهلیّت نیز دروغ نگفتید.
چون حضرت این شهادت و سوگند ایشان استماع نمود گفت: و اللّه قسم بذات ایزد معبودی که ما أهل البیت را گرامی نبوّت نمود و محمّد مصطفی که أشرف رسل و أنبیای عزّ و جلّ است از سلسله ما مقرّر فرمود، و بعد از حضرت سیّد المرسلین ما را ربّ العالمین معزّز و مکرّم فرموده أئمّه همگی و تمامی مؤمنین گردانید، أوامر و نواهی حضرت الهی را غیر ما أهل بیت حضرت رسالت پناهی کما هو حقّه بخلقان نرسانند و خلافت و امامت در میان ما و أوصیای حضرت نبیّ الرّحمه باصلاح رسد و حضرت ایزد مجیب هیچ أحدی را در أمر ولایت با ما شریک و ذی نصیب نگردانید بلکه نبوّت و ولایت را مخصوص ما أهل البیت نمود امّا رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم خاتم النّبیّین است.
و بعد از آن حضرت نبیّ و رسول دیگر از حضرت ربّ العزّت تا روز قیامت مرسل و مبعوث نگردد و ما أئمّة البریّه را نیز از سلسله حضرت (ع) خلیفه آن نبیّ الأئمه در زمین شهداء خود بر سایر مخلوقین گردانید طاعت ما را بر تمامی امّت واجب و لازم نمود و ما را بنفس نفیس حضرت رسول مقدّس ایزد أقدس

مقرون فرمود چنانچه در چند محل از قرآن حقیقت أحوال و نسبت ما را بحضرت رسول ایزد متعال بیان و عیان نمود (1) پس خدای عزّ و جلّ محمّد را نبیّ و خاتم الرّسل و ما را خلفای آن حضرت و أئمّة السّبیل در کتاب منزل خود گردانید و بعد از آن خدای تبارک و تعالی رسول خود را أمر فرمود که ولایت ما را و امامت ما را تبلیغ نماید.
حضرت نبیّ المحمود بموجب حکم و أمر واجب الوجود تبلیغ ولایت و امامت ما را بامت؟؟؟ نمود پس ای معشر أهل شوری من با این عثمان کدام أحقّ و أولی بمجلس و مکان رسول ایزد منّان باشیم و حال آنکه جمیع شما در هنگام که رسول مجتبی مرا بجهت تبلیغ سوره براءة بمکّه فرستاد چون هر کسی در آن باب بواسطه مطالب و مرام خود چیزی بسمع سیّد الأنام

میرسانید حضرت رسول ایزد معبود فرمود که بموجب وحی حضرت واجب الوجود تبلیغ این أمر نمینماید الّا من یا کسی که از من بود شما را بخدای عالم قسم است که آیا این کلام از حضرت نبیّ الأنام استماع نمودید؟
فی الفور گفتند: بار خدایا نعم ما گواهی میدهیم که ما این سخن از رسول ذو المنن در وقتی که شما را با سوره براءه بصورت مکّه میفرستاد شنیدیم.
پس أمیر المؤمنین (ع) گفت که: این صاحب شما که الحال او را خلیفه امّت میگردانید قدرت آن ندارد بلکه او را صلاحیّت و اعتماد آن نیست که صحیفه بمقدار عرض و طول چهار انگشت از هیچ أحدی از امّت خصوصا از حضرت رسالت صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بامّت رساند فکیف او را قدرت و صلاحیّت امامت أرباب ملّت بود و بیقین دانید که بغیر من هیچ أحدی را الیوم قدرت و صلاحیّت تبلیغ أحکام شرع و آداب دین رسول ایزد علّام کما ینبغی و یلیق بطوایف أنام
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:150
نیست، پس ما و عثمان کدام أحقّ بمجلس و مکان که مخصوص است برسول خدای ایزد سبحان باشیم، یا ازین جماعت که حاضرند در این مجلس از امّت شوری.
(1) طلحه گفت: یا علی ما این سخن از حضرت مهیمن شنیدیم باید که برای ما تفسیر و بیان نمائی که چگونه هیچ أحدی صلاحیّت تبلیغ أوامر و نواهی و سایر آداب و أحکام دین حضرت رسالت پناهی ببندگان الهی از طرف خود رسول (ص) غیر از تو کسی دیگر ندارد، و حضرت سیّد البشر بما و سایر برایا گفت که: آنچه من در باب أمیر المؤمنین علی علیه السّلام بشما رسانیدم البتّه حاضر به غایب رساند و والد بولد اعلام نماید در عرفه عید الضّحی در حجّة الوداع در محضر أکثر مهاجر و أنصار فرمود که: رحمت خدای بر آن کس باد که آنچه از من شنیده آن را بغیر خود رساند یعنی آنچه در باب ولایت، و خلافت أمیر المؤمنین (ع) که من بموجب أمر ایزد علّام بشما تبلیغ فرمودم باید که جمیع مردمان با کمال توجّه قلب و جنان و جوارح و أرکان متوجّه آن گردند و اطاعت علی و باقی أئمّة البریّه را لازم شمرند و آن أعیان را أفقه و أعلم از تمامی أهل عالم دانند زیرا که بسا حامل فقه که فقاهت ندارد و بسا حامل فقه و عالم که رجوع بکسی که أفقه ازو نباشد نماید.
سه چیز است که دل مرد مسلم از آن خالی نباید بود یکی اخلاص بندگی و عمل از برای خدای عزّ و جلّ.
دوّم سمع و اطاعت ولات أمر یعنی أوصیای حضرت خاتم الرّسل.
سوّم ملازمت جماعت ایشان زیرا که دعوت والیان محیط است به همه مردمان و در چند موضع من از لسان معجز نشان رسول آخر الزّمان

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:151
استماع نمودم كه (1) ميفرمود: بايد كه شاهد غايب را بر حقيقت مقدّمه على (ع) اعلام نمايد.
أمير المؤمنين على عليه السّلام در جواب طلحه فرمود كه: حضرت- رسول خداى تعالى بمضمون: وَ ما يَنْطِقُ عَنِ الْهَوى إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحى هر چه از قول و فعل از آن حضرت خاتم الرّسل سانح و صادر گردد بموجب أمر وحى خداى عزّ و جلّ است.
و نيز حضرت رسول صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم در روز غدير خمّ و در روز عرفه عيد الضّحى بواسطه مردم در حجّة الوداع در آخر خطبه كه بواسطه معشر مردمان بيان نمود فرمود كه:
من در ميان شما دو چيز ميگذارم اگر بآن متمسّک شويد هرگز گمراه نشويد كتاب خدا و أهل بيت خود أئمّة الهدى عليهم السّلام را زيرا كه حضرت لطيف خبير بمن خبر داد و عهد نمود كه آن دو چيز از يک ديگر متفرّق نگردند تا كنار حوض كوثر بتو رسند و اتّفاق آن دو أمر با يک دگر مثل دو چيز است مثل اين دو و نه مانند اين دو اشاره به سبّابه و وسطى نمود كه هر يک بر قدّام ديگرند بايد متمسّک بايشان شويد و از ايشان دور مشويد. و در هيچ محلّ و مكان تقديم بر ايشان ننمائيد و از ايشان تخلّف و انحراف نورزيد، و تعليم ايشان مدهيد زيرا كه آن أئمّة الهدى أعلم هستند از شما و از ساير خلق اللَّه تعالى.
بدرستى كه أمر كرد خداى تعالى ساير مردم را بالتّمام بآن كه با هر كه ملاقات فرمايند تبليغ وجوب اطاعت أئمّه از آل محمّد صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم و وجوب مراعات حقّ ايشان بر عامّه خلقان نمايند، و مطلب حضرت رسول (ص) ازين تأكيدات در آن حال آنست كه هر چه از حضرت ربّ العزّت مأمور بر تبليغ
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:152
آن بامامت شده (1) آن را بامّتان رساند در آن حال جمعى كه باستسعاد شرف ملاقات فايض البركات مستسعد بودند بتبليغ أمر ولايت من بموجب أمر حضرت مهيمن نمود و امامت باقى أئمّه با ايشان رسانيد و چون بر رسول بيچون ظاهر شده كه توجّه او ببارگاه حضرت اله بموجب اعلام پيک ايزد علّام جبريل أمين عليه سلام اللَّه، قريب گشته لهذا بحضّار مجلس بهشت قرين ارم تزئين تأكيد فرمود به جمعى كه غايب باشند چون شاهدان بآن جماعت رسند خبر تبليغ ولايت أئمّه (ع) بآن طايفه رسانند تا آنكه جميع أئمّه حضرت خاتم الرّسل مأمور از عزّ و جلّ در باب تبليغ آن بساير خلقان شده بهمگى ايشان رسيده باشد فلهذا عامّه حاضران را أمر ميفرمود كه تبليغ آن بعامّه غايبان نمايند تا غيّب را حجّت در آن باب در يوم الحساب بر حضرت رسالتمآب باشند و هر چه حضرت رسول بآن مبعوث بخلقان شده

با ایشان رسیده باشد و چون حضرت رسول (ص) پیوسته در آن أمر تأکید بسیار مینمود.
چنانچه شما ای طلحه حاضر بودید و می‌شنیدید که آن حضرت به من خطاب فرمود که:
ای برادر قضاء دین و ابراء ذمّه من غیر از تو کسی دیگر نخواهد نمود تو أداء دین من و ابراء ذمّه من از هر أحد و غرامات من مینمائی و مقاتله با أهل انکار برای سنّت من بعد از من میفرمائی.
ای طلحه وقتی که أبو بکر متولّی أمر خلافت امّت گردید آیا دیدی هیچ دین و عدات آن حضرت را مؤدّی سازد؟
طلحه گفت: بر من ظاهر نیست.
أمیر المؤمنین علی علیه السّلام از روی توبیخ گفت: شما جمیعا تابع

او شوید (1) نه قضای جمیع دیون رسول ایزد بیچون من نمودم و آن سرور همگی شما را خبر داد که قضاء دین او بغیر من دیگری نخواهد نمود و اگر احیانا أبو بکر چیزی بکسی داده باشد آن قضای دین و عدات حضرت سیّد المرسلین نگردد و قضاء دین و عدات آن حضرت کسی نماید که ابراء ذمّه آن سرور من جمیع الوجوه فرماید.
شما و سایر برایا را اطّلاع کما ینبغی و یلیق بر أحوال رسول ایزد متعال نیست و هر چه از حضرت ذو الجلال بآن رسول با عزّ و اقبال رسید همگی و تمامی آن بعد از وفات رسول ایزد منّان بائمّه یعنی أوصیای ایشان واصل گردید لهذا ایزد وهّاب در کتاب خود بر همه أصحاب بلکه بر سایر مخلوقین اطاعت ایشان را واجب و فرض عین نموده و تمامی را بر ولایت آن هدایت انس و جانّ مأمور گردانید.
هر که اطاعت ایشان کند چنانست که اطاعت حضرت خالق البریّه نماید و عاصی و متمرّد از أمر و حکم ایشان عاصی حضرت قادر منّانست.
طلحه گفت: یا أبو الحسن من از روزی که از حضرت رسول ذو المنن این سخن شنیده‌ام چون مطّلع بر حقیقت آن أمر نبودم نمیدانستم که حضرت پیامبر از ما تأکید آن أمر چه میخواهد الحال چون تفسیر آن نمودی مرا از آن حیرت بیرون آوردی جزاک اللّه خیرا یا أبا الحسن عن جمیع امّته محمّد الجنّة.
یا أبا الحسن مدّتی است که چیزی در خاطرم دارم و میخواهم از تو بپرسم، بعد از فوت حضرت پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم چند روزی شما توقّف در خانه خود نمودید و چون بیرون آمدید وجه آن بر ما ظاهر و عیان نیست.
سلیم بن قیس الهلالی گوید که: حضرت أمیر المؤمنین علی علیه-

السّلام در جواب فرمود كه: (1) أيّها النّاس من چون حضرت رسول واحد بيچون متوجّه درگاه و قاصد بارگاه حضرت اله شد بهيچ كارى نپرداختم و خود را مشغول بغسل و كفن و دفن آن حضرت ساختم و چون از اقدام و قيام تجهيز سيّد الأنام بپرداختم مشتغل بجمع آيات كتاب خداى عزّ و جلّ گشتم تا آنكه آيات كلام ايزد علّام را بالتّمام جمع نمودم اين همه كتاب ايزد وهّاب است در نزد من يكحرف از آن از من ساقط نگشته.
طلحه گفت: يا أبا الحسن (ع) آنچه شما نوشته و تأليف نموديد من آن را نديدم ليكن در وقتى كه عمر كسى بخدمت شما بواسطه طلب كلام اللّه تعالى فرستاده شما ارسال مصحف بنزد عمر ننموديد چون عمر ديد كه شما مصحف را نفرستاديد بر خود پيچيد بعد از آن ساير مردمان را بنزد خود طلبيد چون حاضر شدند دو نفر در آن محضر شهادت بر شما بر كتابت آيه دادند و يک نفر أداى شهادت بر عدم كتابت همان آيت داد و گفت:
على (ع) آن آيه را داخل قرآن ننمود در آن اثنا عمر گفت كه: من شنيدم كه در روز يمامه قومى را مقتول گردانيدند كه همه ايشان تلاوت قرآن ميكردند بقرائت خاصّى كه بغير ايشان هيچ أحدى از خلقان قرآن بدان نمط- نخواندى.
طلحه گفت: شنيدم كه عثمان در أيّام جمع قرآن كه مى‌نوشتند از آن مجلس برخاست و بيرون رفت.
فى الفور گوسفندى خود را بآنجا رسانيد و يک صحيفه آن را خورد پس هر چه در آن صحيفه بود مكتوب نشد زيرا كه منتسخ ديگر نبود كه از روى آن آيات قلمى
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:155
گردد. (1) و شنيدم كه عمر و باقى أصحاب كه كتاب و تأليف كتاب ايزد وهّاب در عهد عمر و در عهد عثمان مينمودند و ميگفتند كه سوره الأحزاب در عدد آيات برابر سوره البقره ايست و سوره النّور يک صد و شصت آيه است و سوره الحجر يک صد و نود آيه.
اى على اين چه نوع است و شما را چه مانع است از آنكه كتاب حضرت مالک الرّقاب جمع و تأليف نمودى آن را بواسطه خلقان بيرون نمى‌آرى و چون در وقتى كه عمر مصحف تأليف و جمع نمود و عثمان آن را متصرّف شد و بواسطه أرقام آن كتاب جمع نمود تا از آن نسخ چند بردارند و تمامى مردم را به تلاوت همان يک مصحف مقرّر داشته و مصحف أبىّ بن كعب و ابن مسعود را پاره پاره ساخته هر دو را در آتش سوخت.
حضرت على (ع) گفت: يا طلحه جميع آيات كه خداى عزّ و جلّ بر حضرت محمّد خاتم الرّسل مرسل و منزل گردانيد با ملأ رسول صلّى اللّه عليه و آله و سلّم و بخطّ من در پيش منست و تأويل تمامى آيات با بركات قرآنى و كلمات صدقِ سمات فرقانى كه بحضرت محمّد فرستاد و همه حلال و

حرام و حدّ و أحکام و همگی آنچه محتاج الیه تمامی انامست تا یوم القیام مکتوب بخطّ خود و باملاء رسول علیه الصّلوة و السّلام در نزد منست حتّی ارش خراشیدن روی و جنایت آن.
طلحه گفت: یا أبا الحسن عجب دعوی می‌نمائی همه چیز از صغیر و کبیر و نقیر و قطمیر و از خاصّ و عامّ و از ما کان و ما یکون الی یوم القیمه در نزد تو مکتوب در کلام ملک علّام است؟ حضرت أمیر المؤمنین (ع) فرمود بلی چنین است و من بتعلیم حضرت رسول مهیمن عالم بهمه آنم.
ای طلحه بغیر آن بدان که حضرت رسول خدای تعالی در ایّام مرض از روی سرّ هزار باب از علم بر من گشود که هر یک باب آن مفتاح هزار باب دیگر از علمست.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:156
(1) ای طلحه: اگر شما و باقی امّت از روز قبض روح آن رسول ایزد سبّوح تابع من گشته اطاعتم می‌نمودند از مزایای اکرام و انعام حضرت مهیمن علّام از بالای سر و از تحت أرجل أکل نعم حضرت عزّ و جلّ میفرمودند: الحال که خلاف أمر میان ظاهر و عیان نمودید از سعادت ادراک آن محرومید.
ای طلحه: تو حاضر نبودی در آن روزی که مرض حضرت نبیّ العباد به غایت اشتداد یافت أصحاب اضطراب می‌نمودند.
حضرت نبیّ الوهّاب فرمود که: دوات و کاغذ و شانه حاضر کنید، تا خبری قلمی نمایم بجهت امّت که مبادا بعد از من بضلالت افتند.
صاحب تو گفت: ای یاران این مرد الحال از شدّت مرض هذیان میگوید چون حضرت رسول ایزد واهب آن سخن شنید، بغایت در غضب شد، و گفت:
از پیش من دور شوید، و ترک نوشتن کاغذ نمود و بعد از آن با آن جماعة تکلّم ننمود.
طلحه گفت: نعم یا أبو الحسن، چنین بود و من حاضر بودم.
حضرت أمیر المؤمنین علی علیه السّلام گفت: چون شما بیرون رفتید حضرت رسول خدای تعالی مرا از آنچه اراده کتابت آن داشت خبر داد که چه می‌نوشتم، و این جماعت عامّه را بر آن گواه میگرفتم.
در آن أثناء جبرئیل أمین از قبل ربّ العالمین در رسید و آن سرور را مطّلع و مخبر گردانید که حکم قضا و قدر بر اختلاف امّت و مفارقت آن طایفه از حضرات أئمّه (ع) مقرّر گشته.
بعد از آن صحیفه طلب نمود و بر من املاء فرمود آنچه اراده داشت که
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:157
برای یاران در شانه قلمی نماید، (1) و چون رسول حضرت بیچون از کتابت صحیفه فارغ گشت سه رهط راۭبر آن شاهد گردانید، سلمان و أبا

ذرّ غفّاری و مقداد أسود الکندی رضی اللّه عنه.
پس از آن أسامی آن جماعت أئمّة الهدی که حضرت ملک تعالی شأنه أمر باطاعت آن اعلام الی یوم القیامه نمود، برای من یکان یکان را نام برده بیان نمود.
چنانچه اسم مرا در أوّل ذکر أسامی آن أعیان بیان گردانید بعد از آن نام این پسر مرا مذکور کرد، بعد از آن نام این پسر دیگر مرا ذکر نمود، و اشاره به حسن و حسین علیهما السّلام فرمود.
پس از آن اشاره به نه نفر از أولاد أمجاد پسر من حسین علیه السّلام نمود آنگاه آن امام العباد روی بأبا ذر غفاری و مقداد آورده و گفت:
شما در آن دم در خدمت رسول صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم حاضر بودید آیا چنین بود یا نه؟
فی الفور مقداد و أبا ذر هر دو به پای برخاستند و گفتند: که ما گواهی می‌دهیم به رسول صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم که همین نوع از آن پیغمبر آخر الزّمان بلا زیاده و نقصان شنیدیم.
پس طلحه گفت: ای یاران بخدای قسم است که من شنیدم از رسول صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم که در حقّ أبی ذر فرمود:
که در زمین و در آسمان ذی لهجه، أصدق، یقین راست گوی‌تر، و نیکوکار، در نزد خدای أکبر از أبو ذر نیست، و من
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:158
(1) گواهی میدهم که ابا ذر و مقداد هر دو گواهی ندادند مگر بحق و تو ای علی (ع) از آن هر دو اصدق و نیکوکارتری در نزد من در آن هنگام حضرت أمیر المؤمنین (ع) گفت:
ای طلحه بپرهیز به خدای عزیز و تو یا زبیر تو یا سعد و تو یا ابن عوف بپرهیزید بخدای حمید مجید و بر اثر رضای و اختیار خواهش ایزد تبارک تعالی روید، وَ لا یَخافُونَ لَوْمَةَ لائِمٍ.
یعنی در مراعات طرف حق و اطاعت آن از سرزنش سرزنش‌کنندگان ترس نباید. بعد از آن طلحه گفت:
ای ابو الحسن من شما را آنچه در باب امر قرآن سؤال کردم که چرا آن را بر خلقان ظاهر و عیان نمیگردانید، و مرا جواب ندادی؟
حضرت فرمود: که یا طلحه من عمدا جواب ندادم و از جوابت به او باز ایستادم، مرا خبر ده که آنچه عمر و عثمان در باب قرآن نوشته‌اند آیا همه قرآن است، یا بعضی از آن غیر قرآن است؟
طلحه گفت: بلکه همه آن قرآنست.
حضرت أمیر المؤمنین علی (ع) فرمود: که ای طلحه اگر آن چه در دست فراگیرید هر آینه نجات می‌یابید و داخل جنات می‌گردید، زیرا که در این قرآن حجت ما و بیان حق ما و فرض طاعت ما بر شما و بر سایر خلق اللَّه

تعالی ظاهر و هویدا است، طلحه گفت: همین ما را کافی است، گاهی که قرآن باشد، آنگاه طلحه گفت: ای علی آنچه در پیش دست تست از قرآن و تاویل آن و علم حلال و حرام آن را به که می‌رسانی و بعد از تو که صاحب آن است

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:159

(1) أمیر المؤمنین علی (ع) گفت:

آنچه مرا حضرت رسول واجب الوجود امر نمود که بعد از خود آن را بوصی خود و اولی از تمامی مردم بمردم پسرم حسن (ع) دفع نمایم و پسرم در هنگام رحلت به پسر دیگرم حسین (ع) رد کند و او به پسر خود علی بن الحسین (ع) بعد از آن از هر یک بدیگری رسد از اولاد حسین (ع) تا آنکه آخر ایشان همه بر کنار حوض کوثر با قرآن بحضرت پیغمبر آخر الزمان رسند ایشان از قرآن و قرآن از ایشان هرگز از یک دیگر مفارقت ننمایند.

ای طلحه بعد از عثمان معاویه بن ابی سفیان و پسرش یزید هر دو والی امر و خلافت امت گردند و بعد از آنها هفت نفر از اولاد حکم بن ابی العاص خلافت کنند یکی بعد از دیگری تا آنکه دوازده نفر ائمه ضلال به جای رسول ایزد متعال بناحق نشینند و این طایفه همان جماعتند که حضرت رسالتمآب (ص) آنها را در خواب دید که بقهقری جمعی از امت بمنبر آن رسول رب العزت تردد میکنند، ده نفر از بنی امیه‌اند، و دو نفر دیگر که اساس و بنیان این ظلم و طغیان در حق اهل بیت رسول آخر الزمان گذاشتند و گناه بر این دوازده نفر در روز قیامت برابر گناه تمامی امتست و از ابی ذر غفاری رضی اللّٰه عنه منقول و مروی است که: چون حضرت نبی المحمود وفات نمود امیر المؤمنین (ع) همگی آیات کلام ایزد علام را جمع فرمود، و در محضر انصار و مهاجر آورده بر ایشان عرض نموده گفت:

این همگی و تمامی آیات با برکات قرآن حضرت منان است که بموجب امر وصیت نبی الرحمه جمع کردم.

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:160

(1) چون ابو بکر آن مصحف را برداشت و گشود در اول صفحه آن ذکر فضایح قوم بود، چون عمر استماع کلمه قلیلی از آن نمود برجست و گفت:

یا علی بردار این مصحف را ما را هیچ احتیاجی کار به این قرآن نیست امیر المؤمنین علی (ع) نیز فی الفور کتاب رب غفور را برداشته با بهجت و سرور روانه دولتسرای خود گردید، در آن اثنا زید بن ثابت که قاری قرآن بود، در آن مکان حاضر شد، عمر گفت:

یا زید، الحال علی قرآن را بنزد ما حاضر گردانید که فضایح مهاجر و انصار درو بغایت بسیار است، مرا اراده چنانست که خود جمع و تالیف قرآن فرمایم، و اسقاط آیات فضایح مهاجر و انصار از قرآن ایزد غفار نمائیم زیرا که هتک و فضیحت این دو طایفه که خلاصه امت حضرت نبی البریه‌اند در

قرآن فراوان است؟
زید گفت: من الحال از کتاب و تالیف همان نوع مصحف که دل شما بآن مالوف است فارغ شدم، و اکثر آن فضایح را اسقاط کردم، لیکن علی (ع) در قرآن که تالیف نمود هر چه بود ظاهر فرمود، اما چنان نیست که همه آنچه در قرآن در باب یاران مذکور و عیان باشد باطل و نقصان بود.
عمر گفت: باید چنان کرد، قرآن علی در میان مردمان نباشد تا آن همه فضایح یاران در السنه خاص و عام شهرت تمام نیابد، حیله آن کدام است
زید گفت: یا عمر هیچ احدی در حیله از تو داناتر است؟
عمر گفت: هیچ حیله نیکوتر از قتل علی نیست، باید او را بقتل رسانید و خود را از او براحت و فراغت فارغ البال گردانید، پس از آن فکر و تدبیر قتل آن
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:161
(1) ولی خدای مجید بدست خالد بن الولید اندیشید بعد از آن خالد را طلبید و این سرّ با او در میان نهاد، خالد نیز آن رأی ناپسند را پسندید و خویش متقبل انجام و انصرام آن امر نافرجام گردید، لیکن هرگز بدان قصد قادر- نگردید، چنانچه سابقا سمت تحریر یافت، ابو ذر رضی اللّٰه عنه گوید: چون عمر خلیفه شد باز از حضرت أمیر المؤمنین علیه سلام الملک المنان طلب همان قرآن را نمود که تا هر چه بقرآن موافق بود تحریف قرآن بآن نماید امیر المؤمنین علی (ع) گفت:
قرآن که من جمع و تالیف نمودم همانست که در ایام ابو بکر در محضر انصار و مهاجر حاضر کردم، در آن دم فرمودید که ما را هیچ گونه احتیاج به این قرآن نیست، الحال وجه طلب آن چیست؟
عمر گفت: تا آنکه جمیع مردمان را بر آن قرآن جمع نمائیم.
حضرت أمیر المؤمنین علی (ع) گفت: هیهات، هیهات اصلا شماها را هیچ گونه راه بآن نیست، آن روزی که من آن قرآن را در محضر حاضر کردم بواسطه اتمام حجت بر شما و سایر امت بود تا در روز قیامت نگویند که حقیقت این امر بر ما بیّن و ظاهر نبود، و ما از آن غافل بودیم، یا آنکه گویند که حقایق آن در قرآن ظاهر و عیان نبود و کسی ما را بر آن اطلاع و اخبار ننمود، بدرستی که قرآن در پیش منست بغیر پاکان و نیکان بوثیقه، لا یَمَسُّهُ إِلَّا اَلْمُطَهَّرُونَ:
هیچ احدی را جواز و رخصت امساس دست بر آن نیست، مگر آن جمعی پاکان اوصیای حضرت نبی الوری از اولاد من، و باقی محبان ما و مطیعان آن اولیای حضرت ایزد سبحان‌اند.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:162
(1) عمر گفت: هیچ وقت باظهار آن قرآن معلوم است؟
حضرت أمیر المؤمنین علی (ع) فرموده که: بلی وقتی که قائم آل محمد از

اولاد من ظاهر گردد، سایر مردمان بر سر او جمع گردند، آن حضرت در آن وقت اجرای سنت حضرت نبی الرحمه و اظهار قرآن و سایر احکام شرع و آداب دین رسول آخر الزمان بنماید.
سلیم بن قیس الهلالی رحمه اللّٰه و حبش ابن معمر، روایت کنند: که روزی ما هر دو در اثناء طواف خانه کعبه ابو ذر را در موسم اجتماع مردم به واسطه طواف حرم دیدیم که حلقه در خانه کعبه را گرفته میگفت:
که ای معشر مردمان هر که مرا دانید، دانید و آنکه مرا نداند، بداند که من جندب و من ابو ذرم، ایها الناس، من از پیغمبر شما شنیدم می‌فرمود که مثل اهل بیت من در این امت مثل کشتی نوح (ع) و قوم آن حضرت است هر که در آن کشتی نشست از هلاکت و غرق نجات یافت، و هر که ترک رکوب سفینه نوح نمود، غرق گشت، و نیز فرمود: که اهل بیت من مثل در حطه در مردم بنی اسرائیل‌اند، (حطه عبارت از کلمه استغفار است، چون یکی از افراد و شخصی از بنی اسرائیل مرتکب امر شنیع میگشتند در هنگام انابت و ندامت و رجعت به ایزد علام، می‌گفتند که:
اللهم حط عنا اوزارنا، حضرت غفار الذنوب و الآثام از سر جرایم آن شخص درگذشته او را در سلک مقبولان نیکو سرانجام بعد از آن منخرط و مستدام میداشت. حضرت نبی الرحمه فرمود: که اوصیای من ائمة البریه مثل آن کلمه حطه‌اند که بوسیله ذکر اسامی آن اعیان و توسل به ایشان نجات پیدا
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:163
کردن از نیران بلکه باعث خلود و ابود جنان در روز حساب و میزان است.
(1) و نیز ابو ذر گفت:
ای معشر مردمان من از پیغمبر شما شنیدم میفرمود که: من در میان شما امت دو چیز میگذارم تا به آن متمسک شوید هرگز گمراه نشوید:
اول: کتاب خدای تعالی.
دوم: اهل بیت خود را تا آخر حدیث، چون ابو ذر غفاری رضی اللّٰه عنه از مکه معظمه بمدینه مکرمه آمد عثمان کسی بطلب ایشان فرستاد، و چون ابو ذر در آن محضر حاضر شد، عثمان گفت:
ای ابا ذر، ترا چه بر آن داشت که در مقابل بیت اللّٰه الاعظم در موسم کثرت و ازدحام مردم اقامت و مرتکب بآنچنان امر ملایم گشتی؟
ابو ذر گفت: چون حضرت سید البریه در اقامت این امر بمن عهد وصیت بلکه امر نمود، لهذا بموجب حکم سید الانام بدان امر قیام و اقدام نمودم.
عثمان گفت: شاهد شما در این کلام کیست؟
گفت: مقداد و امیر المؤمنین علی (ع) در آن زمان علی (ع) و مقداد رضی اللّٰه عنه برخاستند و ادای شهادت نموده هر دو متوجه منزل و مقام شدند، هم در آن زمان عثمان روی بمردمان آورده و گفت:
علی و ابو ذر گمان دارند که ایشان داخل خیرند، در نظر مردمان مروی و

منقول است که روزی از ایام عثمان بحضرت امیر المؤمنین علی (ع) گفت ای ابو الحسن اگر تو امروز بواسطه من در امر خلافت صبر مینمائی سهل است، من نیز بیشتر در این امر بواسطه کسی که از من و تو بهتر بود صبر کردم
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:164
(1) حضرت ولی ایزد داور گفت: از من بهتر کیست؟
عثمان گفت ابو بکر و عمر.
امیر المؤمنین حیدر (ع) گفت: دروغ میگوئی، من بهتر از تو و از ایشانم زیرا که عبادت حضرت رب العزت کردم پیش از شما و بعد از شما.
از سلیم ابن قیس مروی و منقول است که: روزی سلمان و مقداد رضی اللّٰه عنهما برای من حکایت کردند و بعد از ایشان ابو ذر نیز برای من حدیث نمود، پس از ایشان هر سه از حضرت امیر المؤمنین علی (ع) نیز شنیدم که روزی مردی عربی بر آن حضرت مفاخرت و مباهات نمود، و چون این مقالت بسمع مبارک و اشرف حضرت سید البشر رسید گفت:
ای علی، تو فخر بر تمامی عرب نمائی، زیرا که تو اکرم ایشان از برای دامادی، و اکرم ایشان از برای ولد، زیرا که فرزندان تو سبطی من حسن و حسین‌اند، و اکرم ایشانی از روی برادر، زیرا که من برادر توام، و اکرم آنها هستی از روی عم، چه عم شما حمزه سید الشهداء است، و تو بزرگترین آنها می‌باشی از روی حلم و تو بحسب علم از ایشان بیشتری، و تو مقدمی بر ایشان از روی اطاعت و بندگی حضرت سبحان، و تو اعظم ایشانی از روی عنا و مشقت بنفس و مال، تو اقرء ایشانی بتلاوت کتاب خدای وهاب، و تو اعلم ایشانی بسنت من و تو اشجع ایشانی از روی لقا و رؤیت، و تو بخشنده‌تر از تمام ایشانی، و زاهدتر از همه مردمانی، و سخت‌ترین مردمانی در اجتهاد و احسن ایشانی در خلق و سداد، و اصدق مردمانی بلسان، و محبت شما به حضرت ایزد منان زیاده از جمیع خلقانست، بلکه مودت تو بمن نیز بیشتر از همه
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:165
انس و جانست، (1) و بعد از من سی سال بندگی حضرت ایزد مهیمن را خواهی نمود، و بر ظلم قریش صبر خواهی فرمود، و چون بعد از آن نصیر و اعوان یابی پس با آن طاغیان بر تأویل قرآن مقاتله نمائی، چنانچه با من بر تنزیل قرآن با کافران جهاد و مقاتله می‌نمودی پس از آن محاسن ترا بخون سر تو رنگین ساخته ترا شهید میگردانند، و قاتل بیدین تو در بغض و عداوت و نومیدی و بعد از رحمت حضرت رب العزت معادل و مساوی عاقر ناقه حضرت صالح (ع) پیغمبر است.
سلیم ابن قیس رحمه اللّٰه، روایت می‌کند که: من روزی در نزد سلمان و ابی ذر و مقداد رضی اللّٰه عنهم حاضر بودم که ناگاه مردی از اهل کوفه در

آن محضر حاضر گردید، و چون آداب شرایع اسلام و طریق سلوک دین حضرت سید الانام (ص) پرسیدن گرفت، سلمان رضی اللّٰه عنه گفت:
ای مسلم بکتاب خدای تعالی و به علی ابن ابی طالب (ع) متمسک شوی، زیرا که علی (ع) با کتاب ایزد علام و کتاب ملک الوهاب از آن ولایتمآب مفارقت از یک دیگر و جدائی ندارند تا آنکه هر دو در کنار حوض کوثر خدمت حضرت پیغمبر (ص) رسند هر سه نفر یعنی سلمان و مقداد و ابا ذر گفتند: که ما گواهی میدهیم بر آنکه هر سه از حضرت رسول خدای تبارک و تعالی شنیدیم که میگفت علی (ع) تابع حق است و دایر بآن بهر نحو و طرف که حق میل کند به آن و باز از حضرت رسول ایزد عزیز شنیدم که میفرمود:
علی (ع) صدیق عادل و فاروق میان حق و باطل است، آن مرد چون آن سخنان را از ابو ذر و مقداد و سلمان شنید، گفت:
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:166
(1) ای یاران پس مردمان چرا ابو بکر را صدیق و عمر را فاروق می‌نامند و آن دو نفر را باین دو اسم میخوانند؟
سلمان گفت: چنانچه ایشان غصب خلافت رسول از حضرت علی (ع) نموده تصرف در آن فرموده‌اند، این دو اسم را نیز بغیر حق اضافه بخود نموده مانند امارت مؤمنان که تصرف در آن نیز نموده‌اند، و حال آنکه رسول خدای متعال ما و ایشان بلکه همگی خلقان را امر کرد که تا ما بالتمام بامارت مؤمنان بر حضرت ولی ایزد سبحان علی (ع) سلام کردیم، قاسم بن معویه روایت کند که من روزی از حضرت امام الهمام جعفر بن محمد علیهما السّلام پرسیدم که:
یا ابن رسول اللّٰه این جماعت حدیث در باب معراج ایشان روایت میکنند که چون رسول حضرت بیچون در هنگامی که بمعراج رفت و در عرش واهب علام منزل و مقام گزید بر قوایم عرش مکتوب دید که:
لا إِلهَ إِلَّا اللّٰهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّٰهِ ابو بکر الصدیق و عمر الفاروق- چون حضرت امام الناطق جعفر الصادق الامین رضوان اللّٰه علیهم اجمعین این سخن شنید گفت:
سبحان اللّٰه این جماعت تغییر اکثر اشیاء بلکه همه آن نمودند تا آنکه در این نیز تغییر فرمودند گفتم نعم یا ابن نبی الوری، آن حضرت گفت:
بدرستی خدای تعالی چون ایجاد و خلقت عرش بر وجه اتم و اکمل نمود بر آن عرش اعظم مکتوب فرمود که:
لا اله الا اللّٰه محمد رسول اللّٰه و علی امیر المؤمنین
، و نیز چون خالق آب را خلق کرد، و در مجری آن نوشته که:
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:167
(1)

لا اله الا اللّه محمد رسول اللّه علی امیر المؤمنین
، و چون حضرت خدای تعالی خلق کرسی نمود، بر قوایم آن مکتوب فرمود که:
لا اله الا اللَّه محمد رسول اللَّه علی امیر المؤمنین
، و چون خدای خلقت لوح نمود بر آن مکتوب گردانید که:
لا اله الا اللَّه محمد رسول اللَّه علی امیر المؤمنین
، و چون ایزد عز و جل اسرافیل (ع) را خلق کرد بر جبهه او مکتوب فرمود:
لا اله الا اللَّه محمد رسول اللَّه علی امیر المؤمنین
، و چون خدای متعال جبرئیل را خلق کرد، بر پر او مکتوب نمود که:
لا اله الا اللَّه محمد رسول اللَّه علی امیر المؤمنین
، و چون خدای تمام آسمانها را خلق فرمود در اکناف آن مکتوب گردانید که:
لا اله الا اللَّه محمد رسول اللَّه علی امیر المؤمنین
، و چون خدای عز و جل خلق ارضین نمود در اطباق آن مکتوب گردانید که:
لا اله الا اللَّه محمد رسول اللَّه علی امیر المؤمنین
، و چون خداوند خلق جهان نمود در سرهای هر کوه مکتوب فرمود که:
لا اله الا اللَّه محمد رسول اللَّه علی امیر المؤمنین
، و چون خداوند بیچون آفتاب را خلق کرد، بر روی آن مکتوب گردانید که:
لا اله الا اللَّه محمد رسول اللَّه علی امیر المؤمنین
، و چون پروردگار عالم قمر را خلق فرمود، بر روی آن مکتوب نمود که:
لا اله الا اللَّه محمد رسول اللَّه علی امیر المؤمنین
، و آن مکتوب همان سوادیست که در روی ماه شما و باقی خلق اللَّه تعالی می‌بیند، پس هر

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:168

(1) گاه یکی از شما بندگان حضرت اله بگویند:
لا اله الا اللَّه محمد رسول اللَّه،
بگویند که علی امیر المؤمنین زیرا که حضرت رب العالمین اسم آن حضرت بسید المرسلین (ص) قرین گردانید.
و از عبد اللَّه بن الصامت مروی و منقول است که: من روزی در حین و اثناء طواف خانه کعبه ابو ذر غفاری رضی اللَّه عنه را دیدم که دست بحلقه خانه کعبه زده و روی بسایر مردم کرده گفت:
هر که مرا شناسد شناسد، و آنکه مرا نشناسد، من آن بنده اله را به نام خود آگاه گردانم، من جندب بن سکن بن عبد اللَّه، و من ابا ذر غفاری‌ام و من چهارمین چهار نفرم که با حضرت رسول (ص) اسلام آوردند من گواهی میدهم که از آن حضرت شنیدم که میفرمود: و ذکر حدیث طویل فرمود، و من اوله الی آخره نقل نمود، و آنگاه فرمود که:

ای امتان متحیره و سرگردان بعد از رسول الزمان خود اگر شما در خلافت و ولایت مقدم می‌داشتید کسی را که خدای اقدس او را بر همه کس مقدم گردانید و مؤخر می‌داشتید آن را که قادر سبحان مؤخر گردانید و ولایت را در جایی که حضرت رب العزت اقامت در آن مکان نمود در همان محل معین و مقرر می‌داشتید هرگز ولی اللّٰه محتاج باعانت خلق اللّٰه نگشتی، و هیچ فرض از فرایض اللّٰه ضایع نشدی و نیز هرگز دو نفر اختلاف در حکم از احکام خدای اکبر نکردندی، زیرا که علم هر مشکل در نزد اهل بیت رسول شما نبی عز و جل است، و چون خلاف و عداوت با اهل بیت حضرت نبی الرحمه ظاهر گردید الحال وبال افعال شنیعه و اعمال قبیحه خود را که کسب شماست بچشید.

وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ: تفسیر آیه وافر هدایت سابقا سمت تحریر یافت.

(1) روایت است از حضرت امیر المؤمنین علی (ع) که: آنچه باعث نجات حضرت آدم صفی اللّٰه بلکه آن کسی که او را از جنت رب العالمین بر زمین آورد و آنچه باعث فضیلت تمامی پیغمبران ایزد منان شده غیر از پیغمبر شما حضرت محمد مصطفی (ص) ائمة الهدی است، پس کسی که توسل به آن اعیان نمود و نماید کی حیران و سرگردان ماند.

سلیم بن قیس الهلالی گفت: که من روزی در خدمت حضرت حضرت امیر علی (ع) حاضر بودم و می‌شنیدم که مردی از آن حضرت سؤال نمود که:

یا امیر المؤمنین (ع) مرا خبر ده بافضل منقبت خود که حضرت رب العزت بواسطه شما مقرر گردانید کدامست؟

امیر المؤمنین (ع) فرمود: که آنچه حضرت ایزد معبود در کتاب خود که بحضرت نبی المحمود ارسال و انزال نموده بیان فرموده.

گفت: یا علی ایزد تبارک و تعالی در شأن شما در قرآن کدام آیه منزل گردانید؟

ولی خدای عز و جل در جواب سائل گفت: که آیه مبارکه: أَ فَمَنْ كانَ عَلى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَ يَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْهُ- من شاهدم از رسول (ص) بر جمیع مردم، و نیز قول حضرت رب العزت است که: وَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفى بِاللَّهِ شَهِيداً بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتابِ، علم کتاب ایزد وهاب در نزد منست و حضرت قادر واحد در این آیه مرا قصد کرد، هیچ چیز رب

العزیز نفرستاد در قرآن الا اینکه مرا نیز ذکر کرد، (1) مثل قول عز و جل که در قرآن مذکور و بیان فرمود که:

إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاةَ، وَ يُؤْتُونَ

اَلزَّكاةَ، وَ هُمْ راكِعُونَ.
و قوله تعالى:
أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْكُمْ، و غير از اين آيات در بيان هست.
سليم ابن قيس رحمه اللّه گويد: كه بعد از آن مرد اعرابى گفت: كه يا على مرا خبر ده بافضل منقبت خود از رسول عز و جل از آنچه آن حضرت رسول ايزد متعال در باب معرفت و كمال و فضل و حال تو در محضر نساء و رجال بيان و عيان فرمود؟
على (ع) گفت: آنكه مرا در روز غدير خم بحكم خداى عالم نصب نمود و آن خاتم الرسل بامر عز و جل در حق ولايت من فرمود: كه انت منى بمنزلة هرون من موسى، و ديگر آنكه من با حضرت رسول مهيمن (ص) مسافر شدم بغير از من هيچ خادم نداشت، و با آن نبى صاحب العدل و الانصاف يک لحاف بود و عايشه در آن سفر خير اثر در خدمت سيد البشر مى‌بود و حضرت نبى الملک الوهاب ميان من و عايشه خواب ميكرد و ما سه نفر را بغير آن لحاف كه مال پيغمبر بود لحاف ديگر نبود، و هر سه همان يک لحاف مى‌پوشيديم و چون سيد العجم و العرب بواسطه نماز شب برخاستى همان لحاف به من و به عايشه پوشانيدى، نهايت آنكه دست مبارک بميان من و عايشه ببالاى لحاف
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:171
كشيدى تا آن را بفراش تخت متصل گردانيدى، (1) اتفاقا در آن سفر شبى مرا تبى بغايت گرم متعرض گشته چنانچه از شدت حرارت تب بى‌تاب بوده در آن شب خواب نكردم، و حضرت رسالتمآب نيز بواسطه عدم خواب من در تمامى آن شب اصلا خواب نكرد، و در آن شب ميان من و مصلى خود بيتوته نمود و در هر وقت كه بقدر تيسر و قدرت بر نماز اقامت نمودى و چون سلام دادى آمده از كيفيت حال من سؤال كردى، و نظر در من فرمودى در همه آن شب كار و داب آن رسول ايزد واجب همين بود تا صبح طلوع نمود، چون نماز غداه با اصحاب بجماعت مودى گردانيد گفت:
اللهم اشف عليا
بارخدايا على را شفا كرامت فرمائى چه من از آنچه با او بود از تب و اضطراب در تمام شب خواب نه كردم، بلكه بيدار و بخواب ماندم و چون تب آن ولى العجم و العرب فى الجمله تخفيف يافته در محضر حضرت رسول (ص) حاضر شد، رسول خداى واحد در مسمع اصحاب انصار و مهاجر گفت:
يا على ابشر
حضرت امير المؤمنين على (ع) فرمود كه:
بشرک اللّه بخير يا رسول اللّه

خدای تعالی ترا بشارت خیر دهد، یا رسول اللّه، من فدای تو گردم آنگاه حضرت حبیب اللّٰه گفت: یا علی امشب من هیچ چیز از ایزد- واهب سؤال و طلب ننمودم الا آنکه آن را بمن از مزایای مواهب خود غنی و احسان و اعطاء نمود، و هر چه برای خود سؤال از کریم متعال کردم بواسط شما نیز مثل آن طلب و سؤال از حضرت بخشنده ذو الجلال از روی تضرع و زاری نمودم، و دعا و التماس از خالق الجن و الناس کردم که میان من و میان تو مواخات نماید حضرت کریم معبود این استدعای مرا قبول فرمود، و ترا برادر
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:172
من و مرا برادر تو گردانید (1) و نیز سؤال از واهب لا یزال کردم که ترا ولی جمیع مؤمن و مؤمنه گرداند این التماس نیز بمعرض قبول مقبول شد، در آن دم که رسول اللّٰه (ص) این سخن صدق التیام باین مقام رسانید دو مرد در همان مجلس حاضر بودند، یکی بدیگری گفت:
دیدی که محمد (ص) رسول حضرت ذو الجلال برای ابن عم خود چه قسم التماس و سؤال کرد، و اللّٰه بخدای عالم قسم که یک صاع از خرما بسیار بسیار بهتر از این سؤال است، اگر محمد از حضرت ایزد واحد سؤال همی کرد که فرشته بواسطه امداد و اعانت و یاری و نصرت او میفرستاد تا او را بر دفع دشمن رقابت می‌نمود یا بواسطه او گنج و مال انزال و ارسال میگردانید که نفع او اصحاب میکرد بسیار بسیار بهتر بود، زیرا که مثل این التماس جامعه را انفع و اشمل است از سایر استدعا و سؤال، و هرگز این نبی العربی دعاء خیر در حق او ننمود الا آنکه حضرت واجب الوجود دعاء او را اجابت نمود.
ذکر بیان احتیاج حضرت امیر المؤمنین علی ولی ایزد معبود بر ناکثین یعنی بر شکنندگان عهد و بیعت برطرف‌کنندگان پیمان و شرط که با آن حضرت کرده بودند، در خطبه که آن وصی رسول ایزد واجب الوجود برای آن طایفه خطبه نمود.
مروی و منقولست که حضرت امیر المؤمنین علی (ع)، روزی در محضر اکثر انصار و مهاجر و باقی مسلمین از طوایف بشر خطبه در غایت فصاحت و نهایت بلاغت مشتمل بر حمد و ثنای حضرت الهی و نعت رسالت پناهی مؤدی گردانید، آنگاه آن ولی ایزد علام فرمود که:
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:173
(1) یا معشر الناس، حضرت خدای ذُو الْجَلالِ وَ الْإِکْرامِ چون خلق را خلق و ایجاد همه انام نمود و برگزید بهترین ایشان و اختیار صفوت از بندگان نمود، و رسولان و پیغمبران از آن برگزیدگان و نیکان برای انس و جان ارسال فرمود، و زنده، و خلاصه آن اعیان حضرت رسول آخر الزمان بود که برای شما مرسل و مبعوث گردانید و بهترین کتب آسمانی برای نبی

الرحمه خود ارسال نمود، و او را خاتم الرسل و دین خود را خدای عز و جل بر او مشروع و مرسل فرمود، و فرایض خود را بر وی و بر امتش واجب و لازم گردانید، پس هر چه حضرت خاتم الرسل مردم را امر بآن فعل و عمل نماید یقین جمله آن قول خدای عز و جل است، چنانچه امر کرد که:
أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْكُمْ:
این اولی الامر برای ما اهل بیت همه است نه غیر ما، پس الحال که ما را گذاشتید و همه بر اعقاب اصلی خود منقلب گشتید و تمامی مرتد شدید و نقض امر و بیعت و نکث عهد و شرط نمودید، لم تضروا اللّه شیئا، از این حرکت بد و شنیعی و سنت قبیحه شما ضرر اصلا بخدای اکبر نرسد، بلکه شرر آن بخود شما لاحق و مستقر گردد، زیرا که خدای اکبر شما امر کرد که رو به امر ایزد داور، و به حضرت پیغمبر و بسوی اولی الامر از شما نمائید که آن جماعت مستنبط علم و حال و مستجمع فضل و کمال‌اند، پس شما اول اقرار بآن نمودید، و بعد از آن منکر آن گشتید، و حال آنکه خدای لا یزال برای شما بر اقامت و استقامت آن آیه انزال و ارسال نموده، چنانچه فرمود که:
أَوْفُوا بِعَهْدِی أُوفِ بِعَهْدِكُمْ وَ إِيَّایَ فَارْهَبُونِ:
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:174
(1) یعنی وفا بر عهد لازمست، چه اگر شما وفا بعهد من نمائید من نیز وفا بعهد شما نمایم، پس مراجعت شما باید که بسوی ما باشد ای معشر مردمان آل ابراهیم (ع) اهل کتاب و حکمت و ایمان و صاحب فصل الخطاب بودند چون حضرت بیچون برای سایر خلقان حقایق احوال ایشان را کما هو حقه بیان و عیان نمود، مردمان رشگ و حسد بر آن برگزیدگان بردند بعضی ایمان آوردند و بعضی از او برگشتند، چنانچه خدای عز و جل ذکر کرده از احوال آن در قرآن که میفرماید:
أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلى‏ ما آتاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنا آلَ إِبْراهِيمَ الْكِتابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ آتَيْناهُمْ مُلْكاً عَظِيماً فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَ كَفى‏ بِجَهَنَّمَ سَعِيراً:
ما را آل ابراهیم (ع) دانید در حق ما حسد کردند چنانچه در حق آباء عظام کرام ما حسد در سابق بردند، و اول کسی که حسد در حق او کردند حضرت آدم (ع) بود، چون خدای عز و جل ذکره او را بید قدرت ایجاد نمود و روح خود بمضمون: وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِی، در او دمید و او را مسجود ملائکه خود گردانید و تمامی اسماء مسمیات را بآن حضرت تعلیم فرمود، و او را برگزید و اختیار آن حضرت نمود از تمامی عالمیان بواسطه همان شیطان بر آن مختار و مصطفی ایزد سبحان حسد فراوان برد و در باب سجده او اطاعت امر و حکم رحیم الرحمن ننمود، لهذا از غاویان و خاسران گردید، و بعد از او قابیل بر هابیل حسد برد، و آن پسندیده رب جلیل را

بواسطه حصول امانی و آمال نفس ذلیل خود مقتول گردانید، و از خاسران گردید.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:175
(1) و نیز بر نوح (ع) قوم حسد بردند، و گفتند: او نیز مثل ما آدم است می‌خورد، و می‌آشامد، اگر ما اطاعت مثل خود بشر را نمائیم بی‌شبهه و گمان ما از جمله خاسران خواهیم بود چنانچه خدای اکرم از احوال آن نبی اولو العزم حضرت نبی الاعظم محمد المصطفی (ص) را واقف و عالم گردانید که:
فقالوا ما هذا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُکُمْ یَأْکُلُ مِمَّا تَأْکُلُونَ مِنْهُ وَ یَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ وَ لَئِنْ أَطَعْتُمْ بَشَراً مِثْلَکُمْ إِنَّکُمْ إِذاً لَخاسِرُونَ: (سوره المؤمنون آیه 34- 33)
و بعد از آن امام الانس و الجان تلاوت این آیه کلام رب العزة نمود که فرموده است:
و للّه الخیره یختار ما یشاء یختص برحمته من یشاء و یؤت الحکمة و العلم من یشاء:
یعنی اختیار همگی اهل عالم با ایزد حضرت قادر عالم است، هر که را خواهد اختیار کند و آن را که نخواهد ذلیل گرداند، و برحمت و مغفرت مخصوص گرداند آن را که خواهد و لایق داند و نومید گرداند هر که را مستحق عنایت نداند و علم و حکمت و کمال و معرفت آن را که سزاوار داند احسان و شفقت نماید، پس رشک مردم بر یک دیگر سزاوار نیست، بعد از آن پیغمبران بر حضرت نبی اکرم آخر الزمان نیز حسد فراوان بردند، و بر ما اهل بیت که حضرت ایزد تعالی و تقدس برداشت از ما هر بدی و رجس را و مطهر گردانید مردم حسد بردند و اطاعت ما که مقرون باطاعت خدای تعالی و اطاعت رسول مجتبی است ننمودند، با آنکه بآن مامورند چنانچه خدای عز و جل میفرماید که:
إِنَّ أَوْلَی النَّاسِ بِإِبْراهِیمَ لَلَّذِینَ اتَّبَعُوهُ وَ هذَا النَّبِیُّ وَ الَّذِینَ الآیه وَ أُولُوا
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:176
الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلی بِبَعْضٍ فِی کِتابِ اللَّهِ: آیه 75 سوره انفال (1) پس بدرستی و تحقیق که ما اهل بیت اولی از جمیع مردمان بحضرت خلیل الرحمن و وارث ایشانیم، و ما اولو الارحام آن جماعتیم که وارث کعبه مکرمه‌اند، زیرا که آل ابراهیم (ع) مائیم، آیا شما از ملت حضرت ابراهیم (ع) برمیگردید حال آنکه حضرت واحد منان در قرآن میفرماید که فَمَنْ تَبِعَنِی فَإِنَّهُ مِنِّی الآیه: ای قوم من شما را می‌خوانم بخدای ایزد علام و برسول او محمد مصطفی (ص) و به کتاب حضرت مالک الرقاب و می‌خوانم شما را به ولی امر سید عالم و وصی و وارث آن حضرت بعد از نبی اکرم (ص) ای امت رسول اللّه اجابت قول من نمائید و تابع آل ابراهیم شوید و اقتداء بما کنید، زیرا که ما آل ابراهیم (ع) را فرض واجب بر رقبه

عجم و عرب است و افئده و قلوب محبت اسلوب مردم را میل بسوی ما لازم است، البته دلهای خلقان بموجب دعای حضرت خلیل الرحمن بجانب ما مایل و نگران است، چنانچه حضرت ابراهیم در حق آل خود دعا و التماس از حضرت ایزد عادل نمود که افئده جمیع مردم را بسوی آل او مایل گرداند، چنانچه فرمود که:
فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِی إِلَیْهِمْ (آیه 37 سوره ابراهیم) آیا شما را هیچ گونه بدی از جانب ما رسید بغیر آنکه بهدایت و ارشاد ما ایمان بخدای تعالی و بآنچه بما انزال و ارسال گردید آوردید و آن وسیله سعادت دارین و فیوضات نشأتین شما گردید، بشرط آنکه بر سر قول و عهد خود باشید و متفرق مشوید که بخدای تعالی قسم است که اگر خلاف کنید گمراه و دور از مرحمت و عنایت حضرت اله شوید.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:177
(1) ای معشر مردمان خدای منان شاهد است بر شما که من هدایت و ارشاد و انذار و دعوت همگی شما کردم، و من بمضمون صدق مشحون آیه کلام رب العالمین: وَ ما عَلَی الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلاغُ الْمُبِینُ زیاده بر این چیزی بر ذمه من واجب و فرض عینی نیست، پس از این شما دانید و اختیار خود هر چه خیریت دنیا و آخرت دانید معمول گردانید.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:178

ذکر بیان احتجاج امام حضرت امیر المؤمنین علی (ع) بر طلحه بن عبد اللَّه و زبیر بن العوام در هنگام اراده خروج آنها بر حضرت و آنکه هر دو با نقض عهد و بیعت و بدون توبه و انابت از این دار المشقه روانه سفر آخرت گردیدند.

(1) از ابن عباس رضی اللَّه عنه منقولست که: من روزی در خدمت حضرت علی (ع) نشسته بودم که طلحه و زبیر از در درآمدند و هر دو از امام البریه طلب اذن مسافرت بصورت مکه معظمه برای بردن عمره و انصرام آن نمودند آن حضرت ابا از اذن نمود، و ایشان را رخصت مسافرت ننمود، و گفت: شما در این سال عمره بجای آوردید، ایشان بعد از مهل اندک زمان باز اعاده و عرض همان کلام بخدمت آن امام الانام نمودند، حضرت در آن وقت مأذون گردانید، بعد از آن ولی ایزد مهیمن روی بجانب من آورده و گفت:
و اللَّه که ایشان را اراده عمره نیست، بلکه امر دیگر مرکوز خاطر این دو نفر است.
و در بعضی از نسخ معتبره بنظر مترجم احقر رسید که آن حضرت روی مبارک به ابن عباس آورده و گفت:
ما یریدان العمرة، بل یریدان الحکومة
:
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:179
(1) یعنی طلحه و زبیر را از رفتن مکه اراده عمره بجای آوردن نیست بلکه قصد و اراده حکومت دارند فی الواقع چنان بود که آن حضرت فرمود.
ابن عباس گوید: که من گفتم: یا امیر المؤمنین، چون حقیقت امر بر شما ظاهر است ایشان را اذن مدهید، اما چون ابن عباس چنین گفت، حضرت امیر المؤمنین (ع) روی به ایشان آورد و گفت:
و اللَّه که شما را اراده تقدیم عمره نیست، بلکه مطلب و مقصد شما نقض عهد و نکث بیعت است، و اراده شما فرقت است، و احداث بدعت است، فی الفور طلحه و زبیر در حضور قسم برای آن ولی رب غفور یاد نمودند، که ما را قصد و مطلب ادای عمره است و بغیر آن هیچ امر دیگر در خاطر ما مرکوز و میسر نیست، چون قسم خوردند وصی حضرت رسول همچون ایشان را مأذون گردانید باز آن ولی ایزد بی‌نیاز بجانب من ملتفت گردید، و گفت:
و اللَّه که اراده تأدیه و انصرام عمره ندارند، من گفتم: یا ولی اللَّه پس چرا ایشان را اذن دادی؟
حضرت فرمود: برای من قسم بذات اللَّه تعالی یاد نمودند.
ابن عباس رحمه اللَّه گوید: که طلحه و زبیر بن العوام در همان ایام روانه مکه زادها اللَّه شرفا و تعظیما الی یوم القیامه شدند و بمجرد وصول آن

مقام هر دو به نزد عایشه رفتند و او را ترغیب و تحریص بر خروج کردند و چندان افسون و دمدمه بر او خواندند که او را از مکه بیرون آوردند روایت است که در هنگام خروج طلحه و زبیر بن العوام حضرت امیر المؤمنین علی (ع) فرمود که ایشان بواسطه اجتماع با عایشه و گرد کردن لشکر بواسطه خروج و احداث فتنه به مکه

میروند، پس آنگاه آن ولی ایزد در محضر اکثر یاران بعد از حمد خدای تعالی و تقدس و ثنای ذات واحد اقدس فرمود که: (1) اما بعد ای معشر حضار مردمان حضرت نبی ایزد غفار محمد رسول مختار را برای کافه مردمان و عامه خلقان از انس و جان مرسل و مبعوث گردانید خدای تعالی او را رحمة للعالمین و سید المرسلین و خاتم النبیین گردانید بهر چه مأمور گردید متصدع بآن و تبلیغ رسالات آن به انس و جان نمود و رتق و فتق مهمات منوط و مربوط بذات فایض البرکات سید البریات بود، و امنیت سبل بوجود ذیجود آن خاتم الرسل حقن دماء بوسیله ذات آن رسول مجتبی و الفت میان ارباب عداوت منتظم و مبتنی بذات آن شافع العصاة بود، بلکه آن سید المرسلین وسیله رفع غصه سینه و دفع اندوه دل و کینه بودی، پس از آن حضرت واجب الوجود آن سید الأنبیاء را قبض نمود و آن نبی المحمود هرگز تقصیر در حمد و ثنای و ادای رسالت حضرت رب العزت ننمود، و هیچ چیز بآن نبی الرحمه از احکام شرع و ملت که آن سید البشر را قصد تقصیر در ادای آن بودی یا آن را بامت تبلیغ نفرمودی، اما بعد از آن حضرت شد آنچه در باب متنازعه امارت و ولایت تا آنکه باتفاق شما امت ابو بکر متولی خلافت شد و بعد از او عمر و بعد از عمر هم عثمان، و چون امر عثمان آنچنان شد که بایست شد فی الفور همگی بنزد ما آمده گفتند که از ما بیعت بستانید، گفتم: از شما بیعت نگیرم و این کار بر منصه اظهار نرسانم تا شما شروع در التماس اخذ کردن بیعت نمودید، من قبول نکردم، و دست بشما ندادم و دست خود را پیش خویش کشیدم و با شما نزاع کردم دست مرا بزور از دامن کشیدید و چون گشادید مانند

(1) شتران تشنه بر سر آب حوض که بسینه و کوهان منع هجوم یک دیگر نمایند چنان بر سر من هجوم کردید که گمان من شد که مگر بقصد قتل من آمدید یا بعضی شما بعض دیگر را مقتول میگردانید، چون حال شما بدان منوال مشاهده کردم من نیز دست گشادم شما باراده و اختیار بیعت کردید، و بیشتر از همه شماها طلحه و زبیر از روی طوع و رغبت و بغیر اجبار و کراهت بر من بیعت کردند و اندک زمان بر عهد و پیمان لبث و درنگ نکردند، بلکه در همان ایام و زمان از من طلب اذن برای عمره نمودند و خدای تبارک و تعالی عالم بود بر اینکه ایشان اراده حیلت و غدرت

داشتند نه انصرام افعال عمره، من چون آنها را بقصد و اراده هر دو اعلام کردم، ایشان قسم بذات ایزد علام یاد نمودند که خلاف بیعت نکنند و مرتکب بغی و غوایل امت نگردند، و بر من عهد کردند من نیز تجدید عهد ایشان بر طاعت و متابعت گرفته آنگاه رخصت احرام و انصرام عمره بیت اللّٰه الحرام دادم، همان که بمکه رسیدند شروع در مخالفت نموده با من وفا نکردند، نکث و نقض عهد اطاعت من نمودند مرا تعجب است در آن که ایشان در ایام خلافت ابی بکر و عمر انقیاد امر ایشان و اطاعت کردند، الحال چون با من مخالفت می‌نمایند، من از آن دو کس در هیچ چیز کمتر نیستم و نیست این تمرد و طغیان الا اغوای شیطان و اطاعت ایشان و اگر من بخواهم و اراده کنم که در حق ایشان چیزی که مشتمل بر خسارت دنیا و آخرت ایشان باشد ذکر نمایم هر آینه میگفتم که:
اللهم اغضب علیهما، و ظفرنی بهما
: یعنی بار خدایا چون بر حقایق احوال افعال طلحه و زبیر مطلع و

دانائی که چه کرده‌اند، ایشان را مغضوب و مخذول دار و مرا بر آن باغیان مظفر و منصور گردان.
(1) روایت است که آن حضرت در اثنای کلام سخن دیگر گفت چنانچه فرمود که: ای معشر مردمان این طلحه و زبیر هیچ کدام از اهل بیت انبیاء و ذریت رسول مختار نبودند که چون مشاهده نمائید که خدای؟؟؟ چون بعد از مدت مدید رد حق ما را نمود، سالی کاملی بلکه ماه کاملی بر آن صبر نباشد فی الفور شروع در اظهار حسد و کین نموده بر دأب یاران پیشین که قبل از ایشان بودند که بناحق تصرف در حق ما نمودند، الحال این دو نفر نیز اراده بردن حق ما و تفرقه مسلمانان از ما دارند، بعد از آن بر آن باغیان دعای بد کرد.
از سلیم بن قیس (ره) مروی و منقول است که: چون ملاقات حضرت امیر المؤمنین علی (ع) با اهل بصره در روز حرب جمل برای جنگ و جدل واقع شد، آن حضرت زبیر را در معرکه مصاف ندا نمود که باید بمیدان هریران درآئی و شجاعت و مردی خود بنمائی، زبیر بعد از فکر و تدبیر بامداد طلحه و باتفاق او در برابر آن حضرت آمدند، آن ولی حضرت اله گفت:
و اللّٰه که شما هر دو میدانید و ادراک و علم شما از تعلیم محمد و آل آن حضرت است، و عایشه بنت ابی بکر نیز از تعلیم حضرت سید البشر مطلع و مخبر است، که از لسان صدق نشان رسول همچون همه اصحاب که مثل شما نقض عهد و بیعت و نکث و بیان و متابعت اهل بیت آن حضرت کردند، ملعون در آخرت خاسر و زبون‌اند.
پس از آن این آیه را بیان فرمود:

قَدْ خابَ مَنِ افْتَری: (آیه 61 سوره طه) (1) یعنی کسی که نسبت کذب و افتراء بحضرت رسول خدا تبارک و تعالی دهد بی‌شبه آن کس کاذب مفتری خایب و خاسر و از رحمت ایزد قادر نومید و بری است.
طلحه و زبیر گفتند: چگونه ما ملعون باشیم که ما از اهل اسلام و جنتیم؟
حضرت امیر المؤمنین علی (ع) فرمود که: اگر من شما را از اهل جنت و رحمت میدانستم قتال و جدال با شما را حلال نمیدانستم.
زبیر گفت: یا علی شما حدیث که سعید بن عمرو بن نفیل از حضرت رسول رب جلیل روایت کرد در حق ما و قریش از آن حضرت نشنیدید، که فرموده: ده نفر از قریش در جنت‌اند؟
حضرت أمیر المؤمنین علی (ع) گفت: این حدیث در ایام خلافت عثمان از او شنیدم.
زبیر گفت: یا علی گمان شما چنان است که عثمان افتراء کذب به حضرت رسول آخر الزمان نمود؟
امیر المؤمنین گفت: تا آن ده نفر را بنام و نشان بیان ننمائی من تو را از حقایق آن اخبار و اعلان ننمائیم.
زبیر گفت: آن عشره مبشره ابو بکر، و عمر، و عثمان، و طلحه، و زبیر، و عبد الرحمن بن عوف، و سعد بن ابی وقاص، و ابو عبیدة بن جراح، و سعید بن عمرو بن نفیل است.
أمیر المؤمنین علی (ع) گفت: ای زبیر، تعداد نه نفر نمودی دهم ایشان
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:184
کیست؟ (1) زبیر گفت: شما امیر المؤمنین علی (ع) گفت: تو اقرار کردی بر آنکه من از اهل جنتم، اما آنچه دعوی جنت از برای نفس خود و اصحاب نمودی منکرم آن را.
زبیر گفت: شما این کلام را افترای کذب و بهتان برسول (ع) می‌دانید اما من هیچ نوع نسبت کذب بآن نبی ایزد واهب نمی‌بینم، لیکن و اللّٰه که آن را یقین از قول سید المرسلین (ص) میدانم.
حضرت امیر المؤمنین (ع) فرمود که: و اللَّه بخدای عالم قسم است که بعضی از جماعت که نام ایشان بردی در تابوت‌اند در چاهی که واقع است در شعب کوه از اسفل درک جهنم و در بالای آن صخره‌ایست هر گاه حضرت قهار اله اراده کند که سعیر جهنم افروخته‌تر از پیشتر گردد، آن بامر خالق البریه از سر آن چاه برداشته شود و بنوعی حرارت آتش جهنم از حرارت آتش آن چاه متراکم و متلاطم گردد که سعیر جهنم از شراره اذیت آن شکایت بحضرت رب العزت برد، و گوید: بار خدایا پناه بتو می‌آرم از شدت حرارت آن من این کلام را از حضرت رسول ایزد علام شنیدم، و بواسطه رجعت شما ترا حضرت اللّٰه تبارک تعالی بر من و بر خونم مظفر و منصور نگردانید، و مرا ملک تعالی بر تو و بر اصحاب تو غالب گردانید و

ارواح همگی شما را معجلا به آتش دوزخ رسانید، زبیر چون استماع این کلام از آن أب الشبر و الشبیر نمود، بر خسارت دنیا و آخرت خود متیقن گشته از رأی خود برگشته و حیران و گریان بنزد اصحاب یاران آمد، روایت کرد نصر بن مزاحم که چون حضرت امیر المؤمنین
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:185
علی (ع) از جنگ طلحه و زبیر بعون اللَّه تعالی فارغ گردید (1) و طلحه به قتل رسید و زبیر در سلک منهزمان منخرط گردید حضرت أمیر المؤمنین علی (ع) بغله شهباء سید المرسلین صلوات اللَّه علیه سوار شده بمیان هر دو صف آن شحنة النجف بایستاد و زبیر را بنزد خود خواند، زبیر حاضر شد، حضرت علی (ع) به او گفت:
ای زبیر پیش آی، زبیر نیز پیش رفت تا آنکه گردن اسب حضرت امیر و زبیر هر دو متصل شدند، مرتضی علی (ع) گفت: ای زبیر ترا بخدای عالم قسم است آیا از حضرت رسول اللَّه (ص) شنیده‌ای ای که تو را فرمود که:
ای زبیر زود باشد که تو با علی (ع) مقاتله از روی ظلم و ستم نمائی؟
زبیر گفت: بارخدایا، نعم چنین است که امیر المؤمنین علی میگوید.
مرتضی علی (ع) گفت: پس ترا چه بر این داشت که بجنگ من آمدی؟
زبیر گفت: یا علی بواسطه آن آمدم که میان شما و مردم مصالحه نموده رفع منازعه نمایم، همین گفت روی از میدان گردانید، و این شعر را می‌خواند:
ترک الامور التی تخشی عواقبهاللَّه اجمل فی الدنیا و الدین
أتی علیّ بامر کنت اعرفه‌قد کان عمر ابیک الخیر مذ حین
فقلت حسبک من عذل ابا حسن‌بعض الذی قلت هذا الیوم تکفینی
فاخرت عارا علی نار مؤجّجه‌أنّی بقوم لها خلق من الطّین
نبئت طلحه وسط النقع متجدّلامأوی الضیوف و مأوی کل مسکین
قد کنت انصر احیانا و ینصرنی‌فی النائبات و یرمی من یرامینی
حتی ابتلینا بامر ضاق مصدره‌فاصبح الیوم ما یعنیه یعنینی
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:186
(1) از سلیم بن قیس الهلالی رحمه اللَّه منقول است که چون زبیر از صحنه میدان برگشت بنزد عایشه رفت و گفت:
یا امه مرا در این کار اصلا هیچ گونه بصیرت نیست، من برگشته به نزد اهل و اولاد خود روم زیرا که عواقب این مهم را بغیر لومة لائم، هیچ امر ملایم نمی‌بینم؟
عایشه گفت: یا ابا عبد اللَّه از ترس شمشیر ابن ابی طالب آیا فرار بر قرار اختیار کردید، و این عار بر خود قرار دادید؟
زبیر گفت: و اللَّه که شمشیر ابن ابی طالب بغایت طویل و برنده بی‌بدیل است، و متحمل طعن و حرب و قتل و ضرب او نشوند مگر جوانان دلیر

اصیل، زبیر بعد از اتمام کلام از پیش عایشه بیرون آمده راه منزل و مقام خود برداشت و چون بوادی السباع رسید خبر انصراف او باحنف بن قیس که از بنی تمیم مناوی گشته در آن مکان عزلت کرده بود رسید با خود گفت: یا ابن زبیر که باتفاق طلحه این همه فساد و حرکت میان دو قبیله مسلمین بهم رسانیدند و یکی ایشان کشته گشته و دیگری راه گریز برداشته اراده الحاق بمفسدین دیگر و یا اهل خود داشته با او چه کنم؟
و چون این خبر بابن جرموز رسید او با دو نفر دیگر که مصاحب او بودند سوار گشته سر راه آن بدبخت برگشته را گرفتند و با زبیر مردی از بنی کلاب ملحق شده بود و با او غلامش همراه بود، چون ابن جرموز با هر دو مصاحب به زبیر رسیدند رفقای زبیر حال نه بر توافق امانی و آمال سعادت و اقبال زبیر مشاهده نمودند، الفرار ممن لا طاقه منه من سنن المرسلین، نصب العین

خود داشته راه گریز برداشتند و او را بر خصمای ثلثه گذاشتند.
(1) زبیر گفت: ای یاران این چه اضطراب و حیرانی و فرار و سرگردانی است ایشان سه نفرند و ما نیز سه کسیم مردی را مردی اما مردانه باشید، و روی خود را بناخن عار مخراشید، لیکن چون ابن جرموز روی‌بروی زبیر رسید گفت: از من دور باش و نزدیکم میای.
ابن جرموز گفت: یا ابا عبد اللَّه من آمدم تا از شما کیفیت احوال مردم را بپرسم که بچه عنوان انصرام یافته؟
زبیر گفت: من مردم را همان بر سواری جدال و بر حرب و قتال گذاشتم شمشیرها از غلاف از برای کینه و اعتساف برآورده بر روی یک دگر میزنند.
ابن جرموز گفت: یا ابا عبد اللَّه مرا چند سؤال است از شما خبر و اعلام من نمائی؟
زبیر گفت: هر چه میپرسی سؤال کن.
ابن جرموز گفت: مرا خبر ده که چرا تو عثمان را مخذول ساختی و با علی نیز بیعت کردی و با علی نیز نساختی و بزودی نقض عهد و بیعت او را کردی و به این اکتفاء ننمودی تا آنکه بدمدمه اخراج عایشه از مکه نمودی و لشکر جمع فرمودی و نماز در عقب پسر خود گذاردی و الحال این حرب با علی ابن ابی طالب کردی و مصاحبت طلحه را بکشتن دادی و باین حال عایشه و لشکر را گذاشته راه خانه خود برداشتی این چه ارادت شنیعه و حرکات ناپسندیده است که از تو بر منصه ظهور رسید؟
زبیر گفت: جواب بشنو، خذلان عثمان بواسطه خطیئت بود که از او

سانح و صادر گشته، (1) و او تأخیر در توبه و انابت و رجعت و ندامت

نموده و از آن برنگشته و اما سبب بیعت من با علی (ع) وجه آنست که انصار و مهاجرین همگی بیعت به علی (ع) نمودند مرا در آن وقت جز بیعت کردن باو چاره دیگر نبود، لهذا بیعت کردم.
اما نقض بیعت علی (ع): بواسطه آن بود که اگر چه دست به بیعت دادم لیکن از صمیم دل بیعت نکردم.
و اما اخراج عایشه از مکه: ما را اراده و انصرام و انجام امر و مهم در خاطر مرتسم بود و اراده قادر عالم و مشیت او بغیر آن امر مرتبط و مرتسم بود
هر چه خدا خواست همان می‌شودآنچه دلم خواست نه آن می‌شود اما اقتداء من به پسرم و نماز در پی سر او گزاردن بواسطه آنست که خاله او ام المؤمنین او را مقدم داشته.
ابن جرموز این سخنان را از زبیر استماع نمود در فکر قتل زبیر شد، و گفت: خدای تعالی مرا بقتل رساند اگر من ترا بقتل نرسانم روایت است که چون ابن جرموز سر زبیر را برداشته بخدمت امیر المؤمنین علی (ع) آمد با شمشیر او حضرت شاه ولایت شمشیر زبیر را باو عنایت فرمود و گفت:
بسا با این کرب و محنت زبیر از روی رسول بشیر و نذیر متجلی گردانید، لیکن این زمان مصارع سوء زبیر و هلاکت او در این وقت پرمقرر بود روایتست که: چون ولی ایزد تعالی در میان قتلی بطلحه عبور و مرور نمود بمستسعدین رکاب ظفر انتساب امر فرمود که او را براست بنشانید، چون
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:189
(1) خدمتکاران بموجب فرمان لازم الاذعان او را راست نشاندند آن ولایت‌مآب به او خطاب فرمود که:
یا طلحه اگر چه ترا سابقه بخدمت حضرت نبی المحمود در اسلام بود لیکن شیطان در سوراخ بینی تو خاکسار درآمد و ترا داخل نار گردانید.
در روایت دیگر آمده که چون أمیر المؤمنین علیه سلام الملک المنان در میان کشتگان بر طلحه گذشت فرمود: این شکننده بیعت من منشئ فتنه و تابع اهریمن در امت حضرت رسول مهیمن و مجلب و داعی قتلم و قتل عترت مرا راست بنشانید چون بنشاندند، آن حضرت این آیه وافی هدایت بر وی خواند که یا طلحة بن عبد اللّه:
قد وجدت ما وعدنی ربی حقا فهل وجدت ما وعدک ربک حقا
؟ یعنی ای طلحه ابن عبد اللّه من آنچه حضرت پروردگارم ایزد مهیمن مرا موعود نموده بود بوعده خود وفا نمود، و به آن رسیدم، آیا تو نیز به موعود حضرت پروردگارت ایزد معبود رسیدی؟
پس از آن گفت: طلحه را بپهلو بخوابانید و خود بسعادت روانه شد بعضی از ملتزمین رکاب سعادت انتساب معروض رأی بیضا ضیای آن امام الوری

گردانیدند که آیا طلحه را بعد از قتل و بیرون شدن جان قدرت تکلم و بیان است؟
حضرت امیر (ع) گفت: اما و اللَّه بخدای عالم قسم است که او کلام مرا می‌شنود، چنانچه اهل قلیب در هنگام کلام حضرت سید الانام تمامی حرفها و سخنان او را می‌شنیدند در روز بدر حضرت رسالت پناهی در وقتی که به جسد ابن شور القاضی المقتول مرور و عبور نمود همین نوع عمل فرمود، و گفت:
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:190
اینست که بر ما بیرون آمده مصحف در گردن انداخته (1) زعمش آن که ناصر امت و داعی بریت است بآنچه در کلام حضرت رب العزت است و حال آنکه او نمیداند که در قرآن خدای سبحان چیست: ثم وَ اسْتَفْتَحُوا وَ خابَ کُلُّ جَبَّارٍ عَنِیدٍ:
ای یاران اراده طلحه آن بود که مرا بقتل رساند خدای تعالی ذکره او را مقتول گردانید.
و در روایت است که: مروان بن حکم تیری بسوی طلحه انداخت، و آن بمقتل او رسید، و او را به قتل رسانید.
و در روایت دیگر آمده که مروان بن حکم در روز جمل تیر بهر دو طرف بجانب لشکر می‌انداخت، و میگفت: که تیرم از این دو لشکر به هر که رسد فتح است، و نبود این جرأت و حرکت او الا از قلت دین و تهمت او بر جمیع افراد مسلمین. در وجه تسمیه جمل بعضی گفته‌اند که این نام همان جمل است که عایشه در روز حرب جمل بر آن سوار شده در میان دو لشکر بایستاد و در آن روز عجایب بسیار مرئی خلایق بیشمار گردید، چنانچه هر گاه یک قایمه از قوایم اربع آن مقطوع شدی آن شتر بر قائمه دیگر بایستادی، خلایق از رؤیت آن بغایت مضطر و حیران شدند و چون سه قائمه آن مقطوع شد آن اشتر ابتر بر قایمه آخر ایستاده بود، و لحظه به لحظه حیرت امت از دیدن آن زیادت می‌شد، تا آنکه امام الامه امر به قتل آن شتر نمود، و گفت: شیطان در جوف آن جمل رفته نگهبان آنست، محمد بن ابی بکر و عمار یاسر بفرموده آن ولی ایزد اکبر متولی عقر آن شتر گردیدند، واقدی روایت کند که عمار یاسر (ره) چون بنزدیک عایشه آمد گفت:
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:191
(1) ای عایشه، چگونه دیدی کار خود را که خود را بر حق زدی؟
عایشه گفت من الحال بحقایق احوال خود مطلع و بینا گشتم، از آن جهت که تو مغلوب گشتی و ما غالب از این ظاهر شد که بمضمون: الحق یعلو حق با منست.
عمار گفت: ای عایشه بصیرت من از تو بغایت زیادت است، و اللَّه که اگر

شما ما را میزدید تا اینکه ما را از این ولایت اخراج نموده به هجر می‌رسانید هر آینه بر ما معلوم است که ما بر حق و شما بر باطلید.
عایشه گفت: بخیالت چنین میرسد ای عمار، اتق اللّٰه بخدای بپرهیز و با ما بحرب و جنگ مستیز که دین خود را بواسطه خاطر ابن ابی طالب از دست دادی.
و در بعضی از کتب اللغات منقول است که هجر اسم شهریست ما بین قطیف و بحرین، و صاحب صحاح اللغه چنین قلمی نمود که: هجر اسم شهری است، لیکن تعین مکان ننموده.
از حضرت امام الباطن و الظاهر محمد بن علی الباقر علیهما السّلام مروی و منقول است که: چون در روز حرب جمل هودج عایشه را تیر باران کردند، لیکن او همچنان در میدان قایم بود، حضرت امیر المؤمنین علی (ع) فرمود: آنچه من می‌بینم مرا مطلق عایشه باید شد، و او را طلاق باید گفت شخصی چون این کلام از آن ولی الانام استماع نمود بحضرت خدای عالم قسم یاد فرمود که من: از حضرت سید عالم شنیدم که میفرمود: یا علی امر زنان من بدست تست، بعد از من، آنگاه آن مرد خالصا لوجه اللّٰه ادای شهادت
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:192
برای ولی اللّٰه نمود (1) بعد از او سیزده نفر که اهل بدر نیز با ایشان رفیق در شهادت و مطلع و مخبر بودند برخاستند و شهادت دادند که ما از حضرت رسول (ص) شنیدیم که میفرمود یا علی امر زنان من بعد از من بدست شما است.
چون عایشه این نوع شهادت از آن جماعت استماع نمود بگریست به نوعی که آواز گریه او بگوش آن جماعت رسید در آن هنگام حضرت امیر المؤمنین علی (ع) گفت:
ای یاران حضرت رسول خدای منان مرا اعلام گردانید بخبر مسرت اثر چنانچه بمن گفت: که یا علی حضرت خدای عز و جل امداد تو نماید در روز حرب جمل بارسال پنج هزار ملک مکمل. روایت است از ابن عباس رضی اللّٰه عنه که چون شکست بر عایشه افتاد و مردم اکثر بلکه تمامی او را گذاشتند، او اراده توقف بصره نمود و شر ذمه از مردمان که او را تکلیف مراجعت بمدینه نمودند قبول قول آن طایفه ننمود، چون این خبر بسمع اشرف امیر المؤمنین (ع) رسید با آنکه بعضی از مستسعدین مجلس بهشت قرین نیز راضی بمراجعت عایشه از بصره بمدینه نبودند، بلکه استدعا و التماس مینمودند که او را ببصره باید گذاشت، آن حضرت گفت: اگر چه عایشه تقصیر در شرارت ننمود؟؟؟، لیکن من او را بخانه او میرسانم.
روایت کرد: محمد بن اسحاق رضی اللّٰه عنه که چون عایشه از بصره

مراجعت بمدینه طیبه نمود پیوسته مردم را بجنگ امیر المؤمنین علی (ع) تحریص و ترغیب مینمود، و کتابت بمعاویه مکتوب گردانیده در باب تحریص قتال و جدال
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:193
با امیر المؤمنین (ع) و بمصحوب اسود البختری کتابت را شام فرستاد.
(1) مروی و منقول است که بعد از مراجعت عایشه روزی عمر بن العاص به دیدن ایشان رفت و گفت: من بسیار میخواستم که تو در روز جمل به قتل برسی.
عایشه گفت: چرا لا ابا لک.
گفت: بواسطه آنکه شما باجل خود میرسیدید بلکه شهیده شده داخل جنت میشدید، و ما قتل ترا بزرگترین تشنیع بر علی میگردانیدیم و در جمیع تمام محافل و مجالس تشنیع او میکردیم.

ذکر بیان احتجاج ام سلمه زوجه حضرت سید البریه (ص) بر عایشه در هنگام که او اراده خروج بر حضرت امیر المؤمنین علی (ع) نموده بود، و منکر عایشه شدن بواسطه آن فعل نامحمود

شعبی از عبد الرحمن بن مسعود العبدی روایت کند که من در مکه با عبد اللّه بن الزبیر بودم، روزی طلحه و زبیر کسی بطلب عبد اللّه فرستادند و من نیز با عبد اللّه بنزد ایشان رفتم ایشان روی بعبد اللّه آورده گفتند: که عثمان بنا حق و مظلوم کشته شد و ما بواسطه خرابی کار امت محمد مصطفی (ص) بغایت خایف و هراسانیم اگر شما صلاح دانید که عایشه با ما بیرون آید تا ما بقدر الوسع و الامکان سعی در انصرام و انجام مهام انام نمائیم شاید که ایزد علام رتق و فتق در مرام امت محمد (ص) ظاهر گرداند.
عبد اللّه گفت: رواست، الحاصل ما نیز با ایشان بیرون رفتیم متوجه منزل عایشه شدیم و چون بدر خانه رسیدیم عبد اللّه بن الزبیر داخل منزل

عایشه بغیر اخبار و اعلام شد (1) و عایشه و عبد اللّه در عقب پرده با هم نشسته بودند و من بر در خانه نشسته منتظر بودم عبد اللّه پیغام طلحه و زبیر را به عایشه رسانید گفت: سبحان اللّه و اللّه بخدای عالم مرا قسم است که من از حضرت رسول (ص) مأمور و مأذون بخروج از خانه نبودم و امهات مؤمنین همگی حاضرند در نزد من الّا ام سلمه رضی اللّه عنها اگر او با من بیرون آید من نیز بیرون می‌آیم.
عبد اللّه بن الزبیر مراجعت نزد طلحه نمود و آنچه از عایشه شنیده بود مسموع ایشان گردانید، طلحه و زبیر گفتند: برگردید و بخدمت عایشه بروید و بعد از عرض سلام ما بایشان بگوئید که شما خود متصدع گشته بخانه ام سلمه تشریف برید، بیقین که او از سخن صلاح و صوابدید شما تجاوز ننماید چون عبد اللّه زبیر پیغام بعایشه رسانید فی الفور او برخاسته بخانه ام سلمه آمد چون ام سلمه عایشه را دید گفت:
مرحبا یا عایشه خوش آمدی، و اللّه که من بدیدن کسی نمیروم شما را چه پیش آمد که باینجا تشریف آوردید؟
عایشه گفت: که طلحه و زبیر بنزد من آمدند و مرا خبر دادند که امیر المؤمنین عثمان مظلوما مقتول گردید، و هیچ احدی از حقیقت احوال چون ناحق او نپرسید، ام سلمه چون این سخن بشنید به نوعی فریاد و شیون برکشید که هر که در آن سرای بود آواز او را شنید، و گفت:
سبحان اللّه ای عایشه، دیروز شهادت بر کفر او میدادی امروز او (عثمان) امیر المؤمنین شده بناحق کشته گشته فیا عجباه، بهر حال اراده تو ای عایشه

چیست؟ (1) عایشه گفت: باید که شما هم با ما بیرون آئید که امید است خداوند متعال از بیرون رفتن ما و شما امر امت حضرت نبی الوری را باصلاح و انجام و بفلاح و انصرام رساند.
ام سلمه گفت: من چون قدم از خانه بیرون گذارم؟ که شنیدم از حضرت رسول خدا (ص) آنچه شنیدم ای عایشه ترا بخدای که عالم بصدق و کذب تست قسم است که آیا یاد داری که در نوبت شما حضرت رسول بخانه شما تشریف داشته من حریره در خانه خود ساختم و آن را برداشته بخدمت رسول اللّٰه بخانه شما آوردم، حضرت فرمود: و اللّٰه بخدای عالم قسم است که شب و روز بسیار نمیگذرد یعنی در اندک مدت کلاب آبی بعراق عرب در دجله که آن را حوأب گویند بروی یک زن از نسوان من فریاد کنند و آن عورت در فئه باغیه است، یعنی در میان جماعتی است که آن باغیان بر امام زمان خروج کرده باشند من چون این سخن از حضرت رسول همچون شنیدم ظرف از دست من افتاد در آن دم رسول اللّٰه سر مبارک برداشت و گفت:
ای ام سلمه ترا چه شد که اناء از دست انداختی و رنگ روی درباختی؟
گفتم: ای برگزیده ایزد واحد، چون اناء از دست این متحیر رهین غم و درد بر زمین نیفتد که شما از لسان صدق نشان چنین سخنانی را فرمودید؟
من ایمن از این بیان و نشان نیستم و میترسم که مبادا من آن عورت نادان و جاهل باشم تو شروع در خنده نمودی آن حضرت ملتفت بطرف تو گردید و گفت یا حمیراء الساقین این چه خنده است؟
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:196
بیت:
خنده که بی‌وقت گشاید گره‌گریه از آن خنده بیوقت به (1) گمان من آنست که آن زن من تو باشی و ترا بخدای تعالی قسم است ای عایشه آیا یاد داری که در شبی سیر آن حضرت (ص) که ما و شما در خدمت آن نبی الرحمه بودیم با فلان و فلان، و آن حضرت میان من و علی راه میرفت شما شتر خود را در میان شتر علی و شتر نبی درآوردید، حضرت سید البریه مقرعه که در دست داشت روی شتر شما را زده از میان دور کرد و گفت: هیچ مرد و هیچ زن را در نزد من بیشتر از علی جای نیست، زیرا که او در قرب از همه پیش و در رتبه بر تمامی بیش است و ابن ابی طالب را ببغض و عداوت نگیرد الا منافق کذاب، و نیز ترا قسم میدهم بخدای عالم آیا بخاطر داری در ایام مرض که آن حضرت در همان بیماری مقبوض شده قاصد بارگاه ایزد باری گردید پدرت با عمر بعیادت آن حضرت (ص) آمده بود علی (ع) تعاهد جامه رسول (ص) و خف و نعلین آن حضرت می‌نمود و آنچه پاره بود می‌دوخت چون علی (ع) دید که ایشان می‌آیند قبل از درآمدن ایشان نعلین سید المرسلین را برداشته بعقب خانه آن حضرت

رفت، و بدوختن آن مشغول شد و آن نعلین از حضرت می‌بود در آن وقت ابو بکر و عمر طلب اذن دخول نمود چون مرخص گشتند درآمدند و گفتند:
یا رسول اللّٰه امشب را چون بروز آوردی و حال فرخنده خصال شما به چه منوال بود؟
حضرت فرمود: که أحمد اللّٰه: حمد و ستایش خدای عالم به جای
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:197
می‌آوردم بعد از لمحه روی به حضرت آورده گفتند: (1) یا رسول اللّٰه موت امر ضروریست چه هر کس را لا بد باید مرد، حضرت نبی الوری فرمود: بلی لا بدّ من الموت، پس آنگاه گفتند:
یا رسول اللّٰه آیا هیچ احدی را جانشین و خلیفه خود گردانیدی؟
نبی رب العزت گفت: خلیفه من در میان شما بغیر خاصف النعل نیست، ایشان هر دو برخاستند و چون از خانه بیرون آمدند علی (ع) را دیدند که بدوختن نعلین رسول اللّٰه مشغول است، این همه را ما میدانیم ای عایشه و گواهیم بعد از آنکه من این همه سخنان از حضرت رسول آخر الزمان در شأن علی ابن ابی طالب (ع) شنیده باشم بر علی خروج می‌نمایم لا و اللّٰه اختیار این کار در دنیا ننگ و عار در آخرت گرفتاری به عذاب ایزد قهار و خلود در آتش جهنم است.
عایشه چون از ام سلمه استشمام رفاقت ننمود بمنزل و مقام خویش مراجعت نمود و گفت:
یا ابن الزبیر برگرد و به پدرت زبیر و طلحه برسان که من بعد از استماع این سخنان از ام سلمه بیرون نتوانم آمد، عبد اللّٰه بن الزبیر بعد از مراجعه از خانه عایشه پیام عایشه را به زبیر و طلحه رسانید.
شعبی گوید: که چون آن روز بشب رسید هنوز نصف شب نگذشته بود که صدای زنگ شتر عایشه بلند شد که از شهر بیرون میرود و چون صبح از شب تاریک طلوع کرد، مشخص شد که طلحه و زبیر نیز با او بیرون رفتند، از حضرت امام الناطق جعفر بن محمد الصادق (ع) مروی است که چون عایشه
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:198
(1) به رفتن بصره و خروج بر علی (ع) مصمم گردید و این خبر به ام سلمه بنت ابی امیه رسید برخاست و بنزد عایشه رفت و بعد از حمد و سپاس خداوند متعال و ادای صلوات بر حضرت رسول سید المرسلین، گفت:
ای عایشه، تو نشانه میان حضرت نبی الوری و امت او و حجاب رسالت مآب بر تو مبسوط و احترام و اکرام آن برگزیده مالک الرقاب بر تو منوطست، قرآن لازم الاذعان نص است بر منع تو از خروج باید که گردن کشی ننمائی بلکه اصلا مشتمل برجعت تست باید پراکندگی نکنی سید

البشر مقرر نمود که تا هنگام ورود یوم الموعود در کنج گوشه خاک مطمئن گردی و در بوادی و صحاری نه گردی، بدرستی که رضای خدای غفور و راء این امور است و خواهش او نیست الا عمل مشکور، حضرت نبی الصبور عالم بمکان و مطلع بر حقایق احوال و شأن تو بود اگر ترا لایق فعل و عمل میدانست آن خاتم الرسل ترا معهود و مأمور به آن فعل می‌نمود، و حال آنکه ترا از خروج و تقدیم بر مردم خصوصا بر امیر المؤمنین علی (ع) نهی فرموده است، زیرا که عماد دین در هنگامی که میل بانهدام نماید یا مشرف و متصدع بخرابی و انفصام گردد هرگز بسعی زنان به ثبات تعمیر ملبس نشود و باهتمام و حرکت ایشان بآب و تاب نگردد بلکه جمال زنان و بها و خوبی ایشان پوشیدن اطراف و گوش و برچیدن دامن و صیانت جمیع احوال خود با کمال عقل و هوش است.
ای عایشه اگر حضرت رسول در بعض این فلوات معارضه و مخاطبه نماید که یا فلانه تو در این تردد و منهل بمنهل و منزل بمنزل چه اراده داری تو در جواب حضرت نبی ایزد وهاب چه خواهی گفت؟ و بکدام وجه صواب
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:199
(1) آن حضرت را مجاب میگردانی، زیرا که هوا و هوس و اراده و خواهش نفس تو باراده و خواهش خدای تعالی و تقدس نیست آخر ترا رجعت بخدمت حضرت نبی الرحمه است، وقتی که هتک حرمت و نقض عهد و بیعت کرده باشی چه گوئی و روی مبارک آن حضرت را بکدام روی توانی دید مرا بخدای عالم قسم است که من در این مسیر با تو بالفرض اگر رفیق باشم و از تقصیرات و اثم من در آن عالم درگذرند و مرا امر بدخول فردوس الاعلی نمایند هر آینه از حیا و شرمندگی از حضرت رسول مجتبی داخل آن ماوی نتوانم شد چه اگر ملاقات آن حضرت نمایم و هتک حجاب کرده باشم بیقین آن را بروی من خواهد زد ای عایشه بخدای بپرهیز و این حجاب رسول ایزد وهاب را حصن حصین خود گردان و معتبر عفاف را منزل خود دان تا آنکه ملاقات به حضرت نبی اکرم توانی نمود چه اگر آنچه پروردگار فرمود از آن تقصیر ننمائی مطیع خواهی بود و هر آنچه در آن باب حضرت ایزد علام بر تو لازم گردانید باید که بشنوی و آنچه در باب نصرت و یاری جمعی خدای تعالی و رسول مجتبی امر و حکم در آن باب نمودند که اقدام بآن نمائی تا خود را خاسر و زیان‌کار در روز حساب و شمار نگردانی بخدای عالم سوگند میخورم که آنچه من از حضرت رسول ایزد مهیمن شنیدم که اگر بواسطه شما بیان نمایم آنچنان نیش بر من زنی که مار رقشا مطرقه سیاه سفید که گزنده‌تر از آن ماری نیست.
عایشه گفت: ای ام سلمه مرا از این مواعظ تو قرار عین تمام به هم رسید چه شناسائی من زیاده گردید و از نصیحت تو چه قبول نمایم که تمامی آن در خاطرم کالنقش فی الحجر مستطر است، لیکن این حرکت و

سیرم

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:200

نه بواسطه آن جزاست که در ظن و خاطر تو مستتر است، (1) من بواسطه اغترار مردم نمیروم بلکه بواسطه اطلاع بر حقیقت احوال منازعه فریقین میروم و اگر بنشینم نیز مرا حرج نیست، و اگر بیرون روم مرا ازدیاد اجر آخرت نخواهد بود و من بسیار مشتاق رفتن نیستم. از حضرت امام الهمام جعفر بن محمد- الصادق (ع) مروی و منقولست که چون ام سلمه ملاحظه ندامت فی الجمله از عایشه نمود انشاء این ابیات فرمود:

لو کان من ذلة معتصما احدلکانت لعائشة الرتبی علی الناس

من زوجة لرسول اللّٰه فاضلةو ذکر آی من القرآن مدارس

و حکمة لم تکن الّا لها حسبها و فی‌الصدر یذهب عنها کلّ وسواس

یستنزع اللّٰه من قول عقولهم‌حتّی یمرّ الّذی یقضی علی الراس

و یرحم اللّٰه ام المؤمنین لقدتبدلت فی ایحاشا بایناس

عایشه گفت: ای خواهر مرا دشنام میدهی؟ ام سلمه گفت: بتو دشنام نمی‌دهم اما در وقتی که فتنه برخاست و آشوب در میان امت پیدا شد، چشم مردم پوشیده شود بلکه اکثر آن در نظر مردم پنهان ماند، و در هنگامی که فتنه منتهی گردد هر عاقل و جاهل بینا گردند یا در آن زمان نابینا و حیران بودند

ذکر بیان احتجاج امیر المؤمنین علی (ع) بعد از دخول بصره و انقضای ایام چند بر اصحاب که میگفتند: آن حضرت قسمت غنایم بسویت عدل در میان رعیت نمینماید و بیان مسائل که از آن حضرت سؤال نمودند در خطبه که برای آن جماعت خطبه فرمود.

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:201
(1) روایت کرد یحیی بن عبد اللّٰه بن الحسن از پدرش عبد اللّٰه بن الحسن (ع) که: حضرت امیر المؤمنین (ع) بعد از دخول بصره و انقضای ایام چند روزی در محضر مردم شروع در خطبه نمود، شخصی از میان مردم بر خاست و گفت:
یا امیر المؤمنین، مرا خبر ده از اهل جماعت و اهل فرقه و اهل بدعت و اهل سنت؟
امیر المؤمنین (ع) فرمود: ویحک، چون سؤال نمودی جواب بشنو و بفهم از من و ترا روا نیست که بعد از من از کسی دیگر سؤال نمائی:
اما اهل جماعت من و متابعان منند و مخالفان من هر چند کم باشند و این جماعت بر حق‌اند بنا بر اطاعت امر خدای عز و جل و متابعت حکم حضرت خاتم الرسل.
و اهل فرقه: مخالفان منند و مخالفان متابعان من، هر چند بسیار باشند.
و اما اهل سنت: آن جماعت‌اند که متمسک گردند به آنچه خدای تعالی و رسول مجتبی آن را سنت برای ایشان گردانید.
و اما اهل بدعت: عبارت از مخالفان امر خدای منان و قرآن که لازم الاذعان است، و همچنین رسول آخر الزمان‌اند، که برای ناموس و هوا و هوس خود عمل نمایند اگر چه بسیار باشند و یک فوج اول آن جماعت گذشتند، و فوج بسیار باقی‌اند که بعد از این بروزگار ظاهر و آشکار گردند بر حضرت ارحم الراحمین است که قبض و استیصال آن جهال ضال از روی زمین نماید در
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:202
(1) همان اثر عمار یاسر که از خواص محبین آن سرور بود، بر پای خاست و گفت:
یا امیر المؤمنین، حضار این محضر با جمعی دیگر ذکر فیء و غنیمت در افواه و السنه دارند، و زعم اکثر ایشان در باب فیء و غنایم چنان است که هر احدی که با ایشان مقاتله نماید چون مغلوب شود او و مال و ولد او همگی داخل در غنیمت آید باید که بالسویه در میان همه منقسم گردد، و مخصوص بعضی نگردد، قبل از آنکه حضرت ولایتمآب متوجه جواب گردد شخصی دیگر از مستسعدین محفل رضوان مآب از قبیله بکر بن وائل که او را عباد ابن قیس می‌گفتند، مرد سخن‌دان و حراف که بسیار در محافل و مجالس صاحب اعتبار بود، برخاست و گفت:

یا امیر المؤمنین، چرا فیء و غنیمت را در میان امت قسمت بالسویه ننمودی و عدالت با رعیت نکردی؟
حضرت امیر المؤمنین (ع) گفت: ویحک چطور. آن مرد گفت برای آن که آنچه در میان لشکر بود قسمت کردی و اموال و زنان و ذریت آن جماعت که مردمان آن را نیز بحساب غنیمت میگرفتند آن را قسمت ننمودی و نگاهداشتی گویا برای خود گذاشتی؟
حضرت علی (ع) گفت: هر که را جراحت بود باید که مداوای خویش نماید، عباد مؤمی الیه گفت: ما بواسطه طلب حق خود و غنایم آمدیم الحال ما را به ترهات مجاب میگرداند.
مؤلف تاج اللغه گوید: که ترهات جمع ترهه است و آن عبارت از امور باطله و سخنان پوچ است، چون ولی ایزد مجید این سخن از آن مرد شنید
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:203
(1) گفت: اگر در این کلام کاذب و مفتری باشی خدای تبارک و تعالی آنقدر تو را نمیراند که غلام ثقیف تو را دریابد و حقیقت کار و احوال ترا بر تو ظاهر و آشکار گرداند، در آن اثناء شخصی دیگر از آن سرور پرسید که: غلام ثقیف کیست؟
حضرت فرمود: که آن مردی است که هیچ حرمت برای خدای تعالی نگذارد الا آنکه هتک آن نماید با خلقان چه رسد دیگری پرسید که آیا آن مرد بأجل مسمی میرد، یا بقتل رسد؟
حضرت امیر المؤمنین فرمود: که شکننده پشت گردن کشان او را بموت فاحش مکسور و متوحش گردانیده میراند و از بسیاری ریم و خون که از دبر او بیرون آید مجاری احشاء و دبر آن أثر محترق گردد یا اخا بکر تو مرد ضعیف الرأی و جاهلی، آیا نمیدانی که ما صغیر را بگناه کبیر و جلیل را هم بسبب امر حقیر مؤاخذه ننمائیم نه این اموال از ایشان بود پیش از آنکه متفرق شوند و خروج نمایند تزویج کردند در حالت ثبات عقل و رشد و در آن وقت از آن امت اولاد بفطرت بهم رسید و آن جماعت در دور و مسکن خود ساکن‌اند و الحال که این جماعت خروج بفرقه اختیار کردند آنچه در لشکر با ایشان بود داخل در غنایم و متعلق بشما و سایر امم است از متابعان ما و اما آنچه در دور و بیوت ایشان باشد آن میراث از برای وارث است، اگر یکی از اولاد ایشان ظلم بر دیگران نماید یا بر ما بیرون آید تا او را بواسطه آن گناه مؤاخذه، و باز خواست نمائیم و احکام شرع سید الأنام بر او جاری فرمائیم و اگر از خروج و از تمرد امر ما بازایستد ما گناه غیر او را بر او بازخواست ننمائیم یا اخا بکر بدرستی و به
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:204
(1) تحقیق که من در میان شما حکم کردم بحکم حضرت سید عالم رسول که در اهل مکه کرده بود، چنانچه آنچه در میان عسکر بود آن را بلشگر

قسمت نمود و بعدا متعرض باقی احوال و اولاد ایشان که در دور و خانمان خود بودند نگردید من متابع أثر حضرت رسول مهیمنم نعل بنعل از اقتدا و اقتفاء حضرت نبی اکرم و خاتم الرسل بیرون نمیروم یا اخا بکر نمیدانی که هر چه در دار الحرب است بر مسلمانان حلال و آنچه در دار الهجرت است حرام است، مگر بوجه حق مالک آن گردد شما را مهل است مهل، رحمکم اللّٰه اگر چه تصدیق من نمینمائید و بر من اعتراض بسیار مینمائید بواسطه آنکه یکی شما در باب امر مذکور متکلم نگردید بلکه یکی بعد از دیگری و دیگری بعد از دیگری سخنان در باب آن گفتند کدام شما را راضی بحصه و سهم و معاش بر وفق رضای خدای عالم نمایم؟ در آن دم آن مردم گفتند که:
یا امیر المؤمنین (ع) شما در این امر صادق و مصیب و ما مخطئ و هم غیر مثیب و ما جاهل و از جنت بی‌نصیبیم ما گناهکاران سیه‌روزگار توبه و استغفار نمائیم، و از اطراف و جوانب از اباعد و اقارب از مردمان ندا و صوت بلند شد که یا امیر المؤمنین، تو در این مصیب و مثاب و ما مخطی و بر طریق ناصواب بودیم الحال چون بوسیله تعلیم تو ای ولی ایزد وهاب عالم بطریق صواب و بسبب عمل آن مستحق اجر و ثواب گردیدیم، اصاب اللّٰه بک الرشاد و السداد چون این دعا در حق ولی اللّٰه تعالی بجای آوردند کره ثانیه عباد بن قیس، بر خاست و گفت:
ایها الناس و اللّٰه اگر شما طاعت و متابعت حضرت امیر المؤمنین (ع)
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:205
نمائید (1) هرگز باندازه یک موی سر از منهل و منهاج پیغمبر شما را بدر نبرد و هیچ گاه گمراه و دور از رحمت اللّٰه نگردید و چون چنین نباشد که حضرت سید الرسل جمیع علم منایا و قضایا و فصل الخطاب بحکم ایزد تعالی بنزد امیر المؤمنین (ع) مودع نمود، و آن حضرت را امام الثقلین گردانید بر منهج هرون (ع) چنانچه حضرت رسول ایزد علام آن امام الانام را باین خطاب مستطاب معزز و با احترام گردانید که:
یا علی انت منی بمنزلة هرون من موسی الا أنه لا نبی بعدی
و این فضل و اکرام حضرت خدای علام است که مخصوص حضرت علی (ع) نمود و اکرام و احترام نبی خود (ع) فرمود بواسطه آنکه مثل علی (ع) به آن حضرت احسان و اعطا نمود که هیچ احدی از خلایق بمثل آن احسان از حضرت ایزد منان نیافتند، پس آن ولی اللّٰه گفت:
ای یاران نظر کنید رحمت خدای تعالی بر شما باد که باید بهر چه مأمور شوید بشتابید بسوی آن، زیرا که عالم بچیزی که بحقایق آن مطلع باشد زودتر بر سر آن رود از جاهل اخرس نادان بدرستی که شما اگر اطاعت و متابعت ما را نمائید هر چند در اطاعت ما مشقت شدیده و تلخی و آزار عتیده بود اما من همگی شما و سایر مطیعین خود را هادی به سبیل نجات

و حامل شما به ارفع درجاتم بدانید که دنیا دنی از حلاوت خالی و به عنا و مشقت ممتلی است کسی که مغرور بزخارف آن و مشحون بملاهی و مناهی آن گردد حاصل آن نادان در آن جهان شقاوت فراوان و ندامت بی‌پایانست که عما قلیل به شما عاید و عیان خواهد شد من شما را از حقیقت احوال بعضی از بنی اسرائیل خبردار گردانم

(1) حضرت قادر منان امر ایشان نمود بوساطت رسالت نبی ایشان که باید از بحر فلان نیاشامند ایشان در ترک امر پیغمبرشان لجاجت فراوان نمودند، مگر اندکی از ایشان پای از دایره فرمان پیغمبر ایزد سبحان بیرون نگذاشتند شما رحمکم اللّٰه از آن طایفه که اطاعت رسول خدا را نمودند از آن جماعت صلحای اخیار باشید، و عاصی پروردگار خود مشوید.

اما عایشه ادراک او ادراک زنان است و او را بعد از این حرمت اولی است و حساب کار او بر حضرت ملک تعالی است «یعفو عمن یشاء و یعذب من یشاء» که عفو کند از آن که خواهد و عذاب نماید آن را که عقوبتش را اراده فرماید.

از اصبغ ابن نباته مروی و منقول است که: من در روز جمل به خدمت حضرت امیر المؤمنین (ع) حاضر بودم که مردی آمد و پیش روی آن حضرت به ایستاد، و گفت: یا امیر المؤمنین علی (ع) این قوم تکبیر می‌گویند، ما نیز تکبیر می‌گوئیم، و ایشان تهلیل میگویند و ما نیز تهلیل میگوئیم، و ایشان نماز میگذارند و ما نیز نماز می‌گذاریم، پس ما چگونه مقابله و جدال و حرب و قتال بآن طایفه نمائیم؟

حضرت ولایتمآب فرمود: شما بنا بر آیه کتاب عز و جل که بحضرت خاتم الرسل منزل و مرسل گردانید قتال بآن طایفه جهال نمائید.

آن مرد گفت: یا امیر المؤمنین همه آیه که خدای تبارک و تعالی برای رسول مرسول داشته در کتاب خود ما آن را نمیدانیم شما ما را تعلیم آن نمائید حضرت امیر المؤمنین (ع) فرمود که: آن آیه که در سوره بقره است.

(1) آن مرد گفت: یا امیر المؤمنین تمامی آیات خدای تعالی که در سوره البقره انزال نمود معنی آن را نمیدانیم پس باید ما را تعلیم آن دهید، حضرت علی امیر المؤمنین (ع) گفت: اینست آیه مبارکه:

تِلْکَ الرُّسُلُ فَضَّلْنا بَعْضَهُمْ عَلی بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ کَلَّمَ اللَّهُ وَ رَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجاتٍ وَ آتَیْنا عِیسَی ابْنَ مَرْیَمَ الْبَیِّناتِ وَ أَیَّدْناهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلَ الَّذِینَ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِ ما جاءَتْهُمُ الْبَیِّناتُ وَ لکِنِ اخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ وَ مِنْهُمْ مَنْ کَفَرَ وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلُوا وَ لکِنَّ اللَّهَ یَفْعَلُ ما یُرِیدُ:

پس ما آن جماعتیم که ایمان آوردیم و ایشان آن جماعتند که کافر گشتند

چون آن مرد این کلام از حضرت امیر المؤمنین استماع نمود و گفت: ای یاران و رب الکعبه قسم است که این قوم که باین امام الباطن و الظاهر خروج کردند کافر شدند و جهاد ایشان بر ما لازم و واجب است این بگفت و مسلح و مکمل گشته روی بآن باغیان آورد و چندان قتال نمود با آن مخالفان که مقتول و شهید شد رحمة اللّٰه علیه و لعنة اللّٰه علی قاتله.
و نیز مبارک ابن فضاله رحمه اللّٰه، روایت کند از آن کسی که اسم‌اش مذکور شد که گفت: که بعد انصرام امر جنگ جمل و فتح از جانب متابعان آن ولی عز و جل شخصی در همان مکان و محل بخدمت وصی بحق خاتم الرسل امیر المؤمنین علی (ع) آمده گفت:
یا امیر المؤمنین من خود را در این واقعه امر بغایت مخوف می‌بینم چنانچه روحم از بدن معطل و جثه‌ام بی‌آب و تاب بلکه زایل، نفسم به فنا و باطل نزدیک شده یعنی از ترس الهی نزدیک مردن رسیدم و هر چند فکر کردم بحقیقت
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:208
آن نرسیدم (1) من در میان آن مردم کسی که شرک بخدای تبارک و تعالی داشته باشد نمیشناسم چه همگی آنان مسلمان و اهل قبله و ایمانند، اللّٰه اللّٰه، ای علی بخاطر خدای تعالی و رسول مجتبی آنچه سبب مسرت و خوشی و خوشحالی من باشد برای من بیان کن اگر چنانچه من آن جماعت را اهل ایمان و اسلام و مطیع حضرت سید الانام میدانم خوب است پس اعتقاد خود را در آن باب زیاده گردانم و اگر آن اعتقاد موافق اراده و خواهش حضرت رب العباد و هم چنین رضای نبی الامجاد و مطابق رای صواب و سداد شما نباشد خود را از آن بازدارم و توبه و رجعت بحضرت قادر بی‌نیاز آرم، و نیز مرا از حقیقت حال خود خبر کن که آیا این کار که شما در خاطر دارید فتنه و آشوب است که متعرض شما شده پس اگر حال بدین منوال باشد شما به عبث مردمان را بشمشیر خویش و دیگران مقتول میگردانید یا آنکه در این باب امری است که حضرت رسول ایزد وهاب مخصوص بشما گردانید و شما را باقدام آن مامور ساخت؟ چون ولی ایزد همچون این سخنان از آن شخص استماع نمود، گفت:
ای فلان نزدیک آی تا ترا از حقیقت امر مطلع و مخبر گردانم، بدان که در ایام جناب حضرت رسالت پناه (ص) جمعی از مشرکین بخدمت سید المرسلین آمده به دین اسلام مشرف شدند و به ابو بکر گفتند: که شما از برای ما از حضرت رسول ایزد تعالی اذن و رخصت حاصل کنید که ما همگی قوم را بخدمت حضرت رسول خدای آریم تا مسلمان شوند بعد از آن رسول ایزد منان ما و ایشان را اعطای اموال نموده، رخصت انصراف و ارتجاع بمرجع اصلی ما نماید.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:209

(1) ابو بکر بموجب التماس آن جماعت بخدمت نبی الرحمه رفته مطلب و مرام آن جمع جدید الاسلام بخدمت سید الانام معروض گردانید، حضرت هم آن جماعت را مرخص و مأذون گردانید عمر گفت: یا رسول اللّٰه این جماعت را شما مراجعت بکفر مینمائی، حضرت پیغمبر (ص) گفت: تو چه میدانی که در اطلاق ایشان چه نفع و نقصان است، چون آن جماعت مراجعت بمیان اقوام و خویشان خود نمودند در سال دیگر با اکثر عشایر و یاران خود بخدمت رسول آخر الزمان آمده مسلمان شده‌اند کره ثانیه در سال مقبل بنزد ابو بکر رفتند و سؤال کردند که در این سال نیز از حضرت نبی ایزد متعال بواسطه ایشان تحصیل رخصت کند، ابو بکر از حضرت (ص) التماس نمود مرخص فرمود، چون عمر در آن محضر حاضر بود همان سخن پیشتر را معروض سید البشر گردانید در آن دم حضرت سید الانام در غضب شد و گفت:
من شما را نمی‌بینم که از گفتن سخنان لا یعنی منتهی و منزجر گردید بلکه پیوسته کار و شغل و فعل و عمل شما چنین خواهد بود یا آنکه ایزد معبود بشما شخصی از قریش مبعوث گرداند که شما را بحضرت ایزد تعالی بخواند و شما با او مخالفت و از اطاعت او سرکشی و تمرد ظاهر کنید مثل اختلاف و رمندگی گوسفندی که از گله وحشی گشته سر در بیابان گذارده و سعی چوپان هم مراجعت بگله شبان ننماید.
ابو بکر گفت: مادرم و پدرم فدای تو باد یا رسول خدای، آیا من آن کس خواهم بود که مرا ایزد تعالی و تقدس برای دعوت هر کس به خدای اقدس مبعوث گرداند؟ حضرت نبی (ص) فرمود که تو آن کس نیستی.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:210
(1) فی الفور عمر گفت: آن کس منم؟
حضرت رسول مقدس فرمود: که آن کس تو نیستی.
عمر گفت: یا رسول اللّٰه پس آن کس کیست؟ اتفاقا من در آن محل بدوختن نعل حضرت خاتم الرسل مشتغل بودم، رسول حضرت ایزد عز و جل ایماء به من نمود و گفت: آن کس خاصف النعل است که در پیش شما هر دو حاضر است و او ابن عم و برادر و صاحب من و بری سازنده ذمه من معتمد من و اداکننده دین منست و مبلغ رسالت من بامتم و معلم جمیع مردم بعد از من و مبین و تاویل‌کننده قرآن حضرت مهیمن از آنچه بغیر از او کسی نداند این علی است. چون آن مرد این سخنان را از حضرت امام الانس و الجان استماع نمود گفت:
یا امیر المؤمنین علی (ع)، این سخن برای من کافی است، زیرا که هیچ چیز باقی نگذاشتی و تا من در قید حیاتم بلکه وفاتم مرا این نصایح واضح و این مواعظ لایح بسنده و بغایت ارجمند است بعد از آن، آن مرد مؤمن در مودت و محبت حضرت امیر المؤمنین بغایت شدید و صلب و بر مخالف آن

حضرت بسيار عنيد و صعب بود.
از ابن عباس رضى اللَّه عنه مروى و منقول است كه: چون امير المؤمنين بر قتال بصره نصرت يافت روزى بواسطه خطبه و نصايح مردمان فرمود: كه قتب و پالان شتران بر بالاى يک ديگر گذاشتند تا منبر شد، آنگاه آن ولى اللَّه ببالاى آن منبر رفت و بعد از حمد حضرت آله و ثناى رسالت پناه گفت:
يا اهل البصره، و يا اهل دروغ و كذبه، و يا اهل درد بى‌دوا، و يا
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:211
اهل تبعه بهيمه (1) لشكر زنان كه بمجرد بانک اجابت نمائيد و همان كه مهلكه را ديديد گريختيد آب شما تلخ و شور و دين شما نفاق و مهجور و اخلاق شما ناملايم است، اتفاق شما نفاق و اشفاق شما شقاق است چون خطبه را تمام فرمود روى بمنزل و مقام آورد، ما نيز با آن حضرت روان شديم چون بمقام حسن بصرى رسيد در آن محل او وضو ميكرد حضرت ولى اللَّه گفت:
يا حسن وضوى خود را نيكو كن. حسن بصرى گفت:
يا امير المؤمنين، جمعى كه وضو را بغايت نيكو ميكردند و شهادت به كلمه طيبه: لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ ميدادند و نماز پنجگانه بواسطه حضرت ايزد يگانه بجاى مى‌آوردند ديروز بقتل رسانيدى حضرت على گفت:
كار ما چنانست كه مشاهده نمودى، پس شما را چه مانع است از آن كه مدد و اعانت دشمنان ما نمائى و برفاقت آن جماعت بر ما خروج فرمائى؟
او گفت: و اللَّه بخداى عالم قسم است كه من در اين سخن تصديق تو نمايم يا امير المؤمنين (ع) در صباح ديروز غسل كردم و حنوط بر خود ريختم و خويش را بسلاح خود مسلح ساختم و خواستم كه بجنگ شما آيم زيرا كه هيچ گونه شک مرا نبود در اينكه تخلف از جيش ام المؤمنين عايشه كفر است، چون بيرون آمدم و بموضع حربيه رسيدم منادى ندا نمود كه:
يا حسن كجا ميروى برگرد كه قاتل و مقتول در اين كارزار هر دو در روز شمار بعذاب نار گرفتارند، از اين ندا برگشتم و با كمال ملال و اندوه به خانه خود نشستم باز چون روز دوم شد بخاطرم رسيد كه شكى نيست كه تخلف از ام المؤمنين عين كفر و شرمندگى حضرت سيد المرسلين در يوم الدين
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:212
است (1) كره ثانيه برخاستم و حنوط بر خود راست كردم و سلاح خود را پوشيدم و بيرون آمدم بقصد قتال چون بهمان موضع حربيه رسيدم، باز نداى شنيدم كه از عقب خود كه گفت:
يا حسن باز كجا ميروى كه قاتل و مقتول هر دو در نار و به عذاب اليم گرفتار خواهند شد، برگشتم.
حضرت امير المؤمنين گفت: راست مى‌گوئى آيا هيچ ميدانى كه آن منادى

تو که بود؟
گفت: نه.
حضرت فرمود: که آن برادرت ابلیس خسیس بود تو تصدیق ایشان نمودی اما ندانستی که این از احوال لشکر عایشه است که قاتل و مقتول در نارند، بخلاف لشکر من، که قاتل و مقتول هر دو در بهشت عنبر سرشتند.
چون حسن بصری کلام حضرت امیر المؤمنین امام الانام استماع نمود، گفت:
یا امیر المؤمنین الحال دانستم که قوم تمام از هالکین یوم الدین‌اند.
از ابی یحیی الواسطی منقول و مروی است که: امیر المؤمنین علی (ع) فتح بصره بتوفیق رب العزت نمود اکثر مردم بحضرت (ع) جمع شدند و حسن بصری نیز با آن جماعت بود و با خود لوح نگاه میداشت و هر لفظ و هر کلمه که حضرت امیر المؤمنین بآن کلام متکلم میشد حسن بصری آن را مکتوب میگردانید، حضرت امیر المؤمنین علی با آواز بلند گفت:
ای حسن، چه میکنی؟
گفت: یا علی آثار و گفتار شما را مکتوب میگردانم تا بعد از شما از آن
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:213
حدیث و حکایت بامت کنم. (1) حضرت علی فرمود: که هر قوم را سامری است و این حسن بصری سامری این امت است اما آنقدر هست که او لا مساس نمیگوید لکن لا قتال میگوید.

ذکر بیان احتجاج امیر المؤمنین (ع) در تحریص قوم بر مسافرت به جانب شام بواسطه قتال معویه علیه ما یستحق من الملک العلام بعد از اخذ بیعت از قوم و عهد میثاق بر اطاعت امام و متابعت آن حضرت.

روایت است که چون حضرت امیر المؤمنین علی (ع) بجهت قتال و جدال معویه اراده سیر شام نمود، روزی مجمع انام که اکثر خواص و عام در آن محضر بالتمام حاضر بودند خطبه اداء نمود مشتمل بر حمد ایزد تبارک و تعالی و ثنای محمد مصطفی (ص) آنگاه فرمود که:
عباد اللّٰه اتقوا اللّٰه
: یعنی ای بندگان خدای منان، پرهیز بکنید بخدای عزیز و مجید و اطاعت خدا و رسول او و اطاعت امام شما نمائید، زیرا که رعیت صالحه نجات بامام عادل (ع) یابند، و رعایای فاجره و هالک و غاوی بامام فاجر مفتری گروند بدانید، و آگاه باشید که معویه بن ابی سفیان بیعت مرا شکسته و دست ظلم و تعدی و تفریط از روی غصب در حق من دراز کرده، و طاعن در دین باری تعالی، و طاغی باغی حضرت خاتم الرسل است.
ای جماعت مسلمانان هیچ میدانید که این مردمان دیروز با من چه نوع سلوک کردند همگی شما و ایشان از روی طوع و رغبت بغیر جبر کراهت به جهت امر آخرت به نزد من آمدید، تا مرا از منزل من بیرون آورده و بیعت
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:214
نمائید، (1) من در آن باب با شما پیچیدم تا به بینم که در قول و فعل خود راست گوی و صادقید یا کاذب، و امتحان میکردم که تا حقایق احوال شما کما هو حقه مطلع گردم شما در قول و ابرام زیاده کردید، و مکرر نزد من آمده خواهش و التماس مینمودید که اجابت کلام شما نمایم، و من در اباء و انکار قول و عدم اعتبار آن تأکید زیاده میکردم چنان بر سر من هجوم آوردید که شتران تشنه بر حیاض که مشرب ایشان باشد هجوم آرند که یک دیگر را بدوش و دست و پا از مورد آب دور کنند بر من بنوعی غلبگی و هجوم آوردید که من ترسیدم نه مرا بلکه شما بعضی جمعی از یاران خود را بقتل آرید، چون حال شما همه بدان منوال مشاهده نمودم و فکری در کار شما و خود فرمودم با خود گفتم:
ای علی اگر قیام بامر و کار این انام و اجابت کلام و انصرام مقاصد و مرام اینها ننمایم هرگز مهام احدی از این طایفه از روی صواب بانجاح و انجام نرسد و هیچ احدی میان این جماعت قایم مقام من در سلوک با ایشان از روی راستی و عدالت سلوک ننماید و با خود گفتم:
و اللّٰه که اگر من با ایشان ملایمت و نرمی نمایم و حال آنکه ایشان عالم بحق من و فضلم باشند در پیش من دوستر است از آنکه ایشان با من

ملایمت کنند و عارف بفضل و حال و عالم بعلم و کمال من نباشند بنا بر آن دست خود را بواسطه بیعت شما گشودم در آن دم شما با من بیعت کردید و با شما معشر مسلمین انصار و مهاجرین و تابعین باحسان و آنها که حاضر بودند من از شما عهد و بیعت و صفقت و متابعت گرفتم و بیعت با من عهد با خدای تعالی و هم چنین پیمان با ایزد منان است، بلکه از پیمان با انبیاء و رسولان اشد و اتقن

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:215

و احکم و اعظم است، (1) و گفتم که باید نزدیک من آئید و استماع قول من و اطاعت امر و فرمان من نمائید و نصایح مرا بسمع رضا گوش نموده مخالفت مرا از خاطر فراموش گردانید و باتفاق و مرافقت من با هر باغی و مارق از دین برگشته جهاد و مقاتله و جنگ و مجادله نمائید، همگی در جواب من گفتید که:

نعم، چنین میکنیم بعد از آن از شما عهد خدا و پیمان او گرفتم و شما را به ذمة اللّه و بذمة رسول اللّه مشتغل گردانیدم همگی شما تمامی شرط و عهد را متقبل شدید و هر چه گفتم اجابت قول من نمودید لهذا من حضرت ایزد مجید را بر همه شما گواه گرفتم، و بعضی از یاران شما را بر بعضی دیگر شاهد و مخبر گردانیدم بعد از آن در میان شما اقامت احکام شرع و سنت نبی بکتاب خدای تبارک و تعالی نمودم.

الحال مرا عجب است از معویه بن ابی سفیان که در امر خلافت با من منازعت دارد و منکر ولایت و امامت من برای امت میگردد و گمان پسر ابی سفیان چنان است که او را در امامت امت احق از من است سزا و جزای او بر خدای عز و جل و بر حضرت خاتم الرسل است و او را اصلا حق در آن باب و حجت خدای تعالی و نبی الرحمه و متابعت مهاجرین و انصار و باقی امت با او نیست و انصار و سایر مسلمین تسلیم امر خلافت باو ننمودند و بر امارت مؤمنین بر او سلام نکردند.

ای معشر المهاجرین و الانصار و باقی جماعت که سخنان مرا استماع می‌نمائید آیا شما بر نفس خود اطاعت مرا واجب ننمودید و با من بطوع و رغبت و بغیر جبر و کراهیت مبایعت نفرمودید؟ آیا من از شما عهد و شرط برای قبول

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:216

قول خود نگرفتم، (1) و بیعت که شما در آن روز با من نمودید بسیار تأکید آن زیاده از بیعت ابی بکر و عمر نبود؟ پس الحال هیچ اندیشه از عذاب و نکال:

فی یوم لا ینفع بنون و لا مال

، ننموده، چرا با من مخالفت مینمائید و با آنها مخالفت ننمودید و نقض عهد و پیمان ایشان نکردید تا آنکه هر دو گذشتند و نقض عهد من و پیمان من

کردید؟ و با من وفا نکردید؟
آیا نصیحت من بر شما واجب و لازم نیست؟ و اطاعت و امر من از فروض متحتّم نیست؟ آیا نمیدانید که بیعت من بر شاهد حاضر و غایب غیر ناظر شما واجب و لازم است؟ معویه ابن ابی سفیان و اصحاب او چرا در بیعت که با من کردند وفا نکردند، مع هذا مردم دیگر که با من بیعت کردند طعن و منع آن جماعت مینمایند و میدانید که من بواسطه قرابتی و دامادی حضرت سید الانام و سابقت در اسلام اولی و احق و احری و الیق بامر خلافت و ولایت امتم از آن کس که بر من مقدم داشتند، آیا شما و ایشان قول حضرت رسول (ص) در باب ولایت و امامت و موالات من و باقی امامان و اوصیای پیغمبر آخر الزمان در روز غدیر خم نشنیدید؟ یعنی بیقین کلام حضرت سید البشر در آن باب به سمع صغیر و کبیر و وضیع و شریف و قوی و ضعیف و بنده و آزاد و خسته و دلشاد، و همگی نرسید، الحال متابعت من بر شما در اقوال و افعال بنا بر امر ذو الجلال و تبلیغ نبی متعال واجب و لازم و از فروض متحتم است.
ایها المسلمون فاتقوا اللّٰه
: ای جماعت مسلمانان بخدای پرهیزید و با من مستیزید و از استماع و شنیدن قول و انقیاد امرم نگریزید، و هر چه میگویم بجای آورید و بر جهاد معویه
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:217
متجاوز از عهد و ناکث بیعت و اصحاب قاسطین و مارقین: (1) یعنی شکنندگان بیعت و بیرون روندگان از عهد و سنت من بر خود لازم دانسته خود و سایر اصحاب را بر آن تحریص و ترغیب فرمائید، بشنوید آنچه از کتاب خدای عز و جل که بحضرت خاتم الرسل منزل گردانید من بواسطه نصیحت و موعظت شما تلاوت نمایم باید که بدان متعظ گردید، و اللّٰه بخدای عالم قسم است، که باین آیت موعظه خدای نافع منتفع گردید و منزجر از معاصی ایزد تعالی گشته تا عاصی نشوید و آن آیه موعظتیست که حضرت رب العزت غیر شما را بآن موعظه کرده و رسول خود (ص) را بآن واقف و عالم گردانید تا آن نبی عالم نیز امت خود را بدان متعظ و عالم گرداند چنانچه فرمود که:
أَ لَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَإِ مِنْ بَنِي إِسْرائِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسى إِذْ قالُوا لِنَبِيٍّ لَهُمُ ابْعَثْ لَنا مَلِكاً نُقاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ قالَ هَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتالُ أَلَّا- تُقاتِلُوا قالُوا وَ ما لَنا أَلَّا نُقاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ قَدْ أُخْرِجْنا مِنْ دِيارِنا وَ أَبْنائِنا فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتالُ تَوَلَّوْا إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ وَ قالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طالُوتَ مَلِكاً قالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنا وَ نَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَ لَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمالِ قالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفاهُ عَلَيْكُمْ وَ زادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ وَ اللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشاءُ وَ اللَّهُ واسِعٌ

عَلِیمٌ (البقره آیه 247- 246) َایها َالناس، ای معشر مردمان شما را در این آیات عبرت بسیار و خبرت بی‌شمار است باید بدانید که خدای رب العزت امر خلافت و امارت را بقدر انبیاء ذوی الاقتدار و پیغمبران عالیقدر در اعقاب ایشان گذاشته و به جهت احفاد و اوصیای آن اعیان نگاهداشته، چنانچه طالوت را تفضیل بر جماعت

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:218

ایشان داد او را برگزید و زیاد گردانید در علم و جسم و مقدم داشت، (1) ما را نیز که از احفاد و اوصیای حضرت نبی الوری محمد المصطفی (ص) میباشیم برگزید و اولیای خود و اوصیای آن حضرت نبی الوری گردانید آیا شما در هیچ جا یافتید که حضرت خدای لازم المجد بنی امیه را بر بنی هاشم برگزیده باشد لا سیما معویه را بر من بوساطت بساطت در علم و جسم.

یا عباد اللَّه اتقوا اللَّه

، ای بندگان خدای تعالی پرهیزید بخداوند تعالی و جهاد در راه آله نمائید پیش از آنکه سخط و عذاب ایزد منان بجهت تمرد و عصیان بشما لاحق و عیان گردد، چنانچه ایزد سبحان در کتاب لازم الاذعان بیان می‌نماید که:

لُعِنَ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ بَنِی إِسْرائِیلَ عَلی لِسانِ داوُدَ وَ عِیسَی ابْنِ مَرْیَمَ ذلِکَ بِما عَصَوْا وَ کانُوا یَعْتَدُونَ کانُوا لا یَتَناهَوْنَ عَنْ مُنکَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ ما کانُوا یَفْعَلُونَ، إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِینَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ یَرْتابُوا وَ جاهَدُوا بِأَمْوالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فِی سَبِیلِ اللَّهِ أُولئِکَ هُمُ الصَّادِقُونَ یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّکُمْ عَلی تِجارَةٍ تُنْجِیکُمْ مِنْ عَذابٍ أَلِیمٍ، تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ تُجاهِدُونَ فِی سَبِیلِ اللَّهِ بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ یَغْفِرْ لَکُمْ ذُنُوبَکُمْ وَ یُدْخِلْکُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ وَ مَساکِنَ طَیِّبَةً فِی جَنَّاتِ عَدْنٍ ذلِکَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ (صف آیه 12- 10) ای معشر مردمان، پرهیزید بخدای قادر سبحان و از متابعت امام زمان پای بیرون نگذارید، زیرا که مثل شما امم ما تقدم از حکم و امر انبیاء و رسل پیشین متجاوز و متقاعد گشتند و از عمل منکر منهی و منزجر نگشتند ملعون

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:219

شدند اما مؤمنان که بعد از ایمان بخدا و رسول شک و ریب بخاطر نرسانیدند و مجاهده بمال و نفس در راه خدای تعالی و تقدس نمودند، آن جماعت افراد مصدقین رب العالمین و مطیعین انبیاء و مرسلین‌اند.

(1) ای معشر اهل ایمان من شما را دلالت بسود و سرمایه تجارت مینمایم که سبب نجات شما از عذاب الیم و استخلاص از درکات جحیم است و آن تجارت عبارت از ایمان و اطاعت امر قادر منان و متابعت قول و فعل رسول آخر الزمان و جهاد با اهل کفر و عصیان است باموال و انفس بجهت رضاجوئی واهب مقدس و این برای شما هر کس بسیار بسیار خوبست اگر

بدانید زیرا که این اطاعت باعث مغفرت و وسیله دخول جنت عدن و مساکن طیب، و ادراک فوز عظیم از عنایت و احسان خدای کریم است.
ای معشر مردمان، باید که با امام خود جهاد با اهل تمرد و عناد کنید و اگر مرا از شما جماعت بعدد اهل بدر میبود که هر گاه ایشان را مامور بامر میگردانیدم اطاعت من میکردند و اگر نهی میفرمودم ممنوع و منزجر میگشتند و اگر بجائی میرفتم با من رفاقت میکردند من از شما مستغنی می‌بودم مسارعت تمام باقدام و قیام حرب معویه و یاران لئام او می‌نمودم زیرا که جدال و جهاد با امثال ایشان اصحاب عناد واجب است.

ذکر بیان کلام در تظلّم حضرت امیر المؤمنین علی (ع) که جاری مجری احتجاج بر قوم و مشتمل بر توبیخ و تهدید و متضمن بر لؤم، و وعید اصحاب از جهت سعی و تأخیر ایشان بر قتل معویه است.

ایها الناس، ای معشر مردمان من شما را امر بکوچ و خروج به واسطه جهاد اصحاب عناد نمودم بیرون نرفتید و حقیقت احوال قتال و جدال بگوش

شما رسانیدم اجابت ننمودید نصیحت کردم (1) حاضر باشید قبول نفرمودید حکمت بر شما میخوانم روی از آن بگردانیدید و اگر شما را موعظه بالغه و نصیحت که نافعه است نمایم متفرق و پراکندگی اختیار می‌کنید و از استماع آن مانند حمر وحشیه یعنی مثل گورخر که از شیر گریزد آنچنان از پیش من میگریزید و هر چند تحریص و ترغیب شما بر جهاد اهل جور و عناد مینمایم شما بالتمام، و همگی استماع کلام من نمی‌نمائید و هر یک بطرف دیگر متفرق میگردید که مبادا شما را در یک مقام و مأوی بیند، و گوید که حاضر شوید و استعداد حرب و جهاد نمائید لکن چون مراجعت بمجالس خود کنید حلقه حلقه مربع می‌نشینید، و برای یک دیگر مثل‌ها می‌زنید و شعر می‌گوئید و می‌خوانید و خبرها میگذرانید تا آنکه متفرق شوید همان نوع بی‌رویت و بنیان در میان است و چون متفرق گردید اگر شما را از اشعار سؤال کنند جاهلید که اصلا علم بر آن ندارید و غافلید، که بهیچ وجه من الوجوه ورع و تقوی بخاطر نمی‌آرید و متبع یک دیگر هستید که خوف خدای تعالی و رسول (ص) ندارید حرب و استعدادش را فراموش و بلذات دنیا مشغول و مدهوش دلهای خود را فارغ از ذکر و فکر حرب ساخته و بدلایل و ضلایل خود را از قتال و جدال مشتغل گردانیده بحرب و جهاد اهل جور نپرداخته، عجب است و چگونه تعجب نباشد مرا از اجتماع قومی که باطل‌اند یعنی اصحاب معویه که با امام ضال‌اند و از عدم اجتماع قومی و اتّفاق شما با امام عادل و واپس شدن شما را از حق خود یا اهل کوفه شما مانند عورتی که بواسطه فرزند سعی بسیار نمائید تا حامله شود و بعد از آن در محافظت حمل تقصیر و خود داری کنید تا آنکه آن بچه از

او اسقاط گردد (1) و در همان اثنا شوهرش وفات یابد و او بیوه ماند و فرزندی دیگر از آن شوهر نداشته باشد و از آن مرد میراث بسیار باقی ماند از وراث بعید و دور شخصی مالک آن مال شود و آن عورت از آن محروم ماند حال شما مشابه آن عورت نادان است، و بخدای که دانه از زمین رویانید و بندگان از دوزخ به وسیله طاعت و بندگی خلاص گردانید مرا قسم است که در عقب شما اهل کوفه کور اعور یک چشم برگشته از حق تعالی و در پی هوا و هوس نفس خود را بر حکم و امر خدای تعالی و

تقدس اختیار کند امیر و حاکم شما گردد و بعد از او گزنده دیگر که جمع مال بسیار نماید لیکن ممنوع از اکل آن شود بر شما حاکم شود بعد از او شما را بنی امیه بمیراث گیرند و یکی از ایشان بعد از دیگری بر شما حکومت نمایند حکم حضرت رب العزت بر این امت چنین مقرر گشته فلا محاله آن امر و قضا جاری و ممضی گردد بزرگان و نیکان شما را بقتل رسانند و اراذل شما را از حجله زنان شما بیرون آورده متصرف گردند.
ای اهل کوفه این پاداشت و جزای فعل و عمل و صلاح نفس و غل و عدم اخلاص شما در این دین خدای عز و جل و رضای حضرت خاتم الرسل است ای اهل کوفه من شما را خبر دهم بحقایق اشیاء پیش از آنکه واقع گردد تا شما از آن امر برحذر باشید باید که بترسید و بقول من متعظ گردید و اعتبار قول من نمائید گویا من با شماام که علی دروغ میگوید چنانچه قریش قبل از این نبی و سید خود نبی الرحمه محمد بن عبد اللّٰه حبیب خدا (ص) را نسبت بکذب دادند، ویل بر ایشان باد که نسبت دروغ بکه دادند، آیا به رسول خدایا بحضرت اللّٰه تعالی و تقدس نسبت میدهند که من اول آن کسم که ایمان بخدای اقدس آورده و به یگانگی او مقر گشته، و اگر نسبت به حضرت رسول مقدس میدهند اوّل کسی که ایمان آورده و
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:222
آن حضرت را تصدیق نموده و نصرت کرده من بودم (1) حاشا و کلا و لکن این لهجه شما خدعه است که اصلا شما بآن محتاج نیستید و بخدای که دانه از زمین رویانید و بندگان خود را از آتش دوزخ آزاد گردانید که شما بر حقایق این مقدمات بعد از اندک زمان مطلع خواهید شد و جهل شما باعث مصیر شما بآن طرف گردید و علم شما در آن وقت سود و نفع شما نخواهد کرد، بسیار بسیار بد کردارید ای مثل مردان اما رجال که در حلوم اطفال و در عقل مانند مربیات حجالید و اللّٰه بخدای عالم قسم است و سوگند که اگر چه شما با بدان حاضرید لیکن بحسب عقل غالب و بهوا و هوس و بوسیله خواهش نفس مختلف بلکه متمرد و مخالفید کسی که شما را به خیر و خوبی بخواند هرگز بوسیله عدم اجابت شما آن شخص بنصرت آن معزز و محترم نگردد و آنکه بجهت شما متحمل رنج و عنا گردد بهیچ وجه من الوجوه فرح و راحت و سرور و بهجت نبیند و در هیچ گاه کسی را از همصحبتی شما قره عین حاصل نگردد سخنان شما است مردمان که در غایت شجاعت و در دلیری و در نهایت شدت و صلبی باشند بسیار بسیار ضعیف و بیدل و جبان و بی‌تحمل در حرب و جدل میگردند و فعل و عمل بی‌آب و تاب شما دشمن مرتاب شما را بطمع می‌اندازد که تا با شما درآویزد و همگی شما را ناچیز سازد و بحکم راحت و سرور بشما موصول آیا هیچ دار و سرا و منزل و مأوی شما را بغیر خانه‌های خود تمتع و تعیش خواهد بود و بعد از من آیا شما باطاعت و رفاقت کدام امام با منافقان لئام

حرب خواهید نمود و اللّه بخدای تبارک و تعالی قسم است مغرور است آن کسی که با قول و عهود شما اهل غرور اعتماد نماید، یا که همانند تیر بی‌پر و پیکان است آنکه بشما امید رفاقت در امداد و تصور نصرت

فرماید (1) من چون بر حقیقت احوال شما مطلع گشتم بعد از امروز مرا طمع در نصرت شما نیست و اعتبار و تصدیق بقول شما ننمایم و باز آزمودگان را من بعد بیازمایم خدای عز و جل مصاحبت میان ما و شما را بمفارقت مبدل گرداند و واهب اکبر مرا مهلت و عمر دهد که جمعی از شما بهتر با من رفیق و یاور بواسطه اجرا و انجام حکم و امر غنی قادر و امضاء و انصرام احکام شرع حضرت سید البشر گرداند و شما را نیز چندان عمر و امان دهد که امام برای شما زبونتر از من پیدا گردد، تا شما قدر احسان حضرت ایزد منان نسبت بخود و سایر خلقان بدانید، عجب است از حال شما امام و پیشوای شما مطیع و منقاد واجب تعالی ذکره و شما باغی و عاصی از ایشان و امام اهل شام عاصی و طاغی ایزد علام و اصحاب و یارانش مطیع و منقاد امام ایشان شرط در مبایعت و متابعت اطاعت و رفاقت در تمامی اوقات و ساعت است، چنانچه آن امت با امام عاصی خود معویه دارند و اللّه که من راضیم میان من و او در باب شما صرف سودا دینار بدرهم معامله بهم رسد تا ده نفر از شما باو دهم و یک نفر در عوض بگیرم زیرا که یکنفر مطیع بهتر است از صد نفر غیر مطیع و اللّه بخدای عالم قسم است که خوشحال می‌شدم که شما را نمیشناختم و شما امر معرفت بحال من نداشتندی یا مرا در غصه و رنج عدم اطاعت و سرکشی خود متالم نگذاشتندی زیرا که از آشنائی و معرفت شما بغیر از ایذا و ندامت حاصل نیست، و سینه من از حرکات ناپسند و کلمات ناارجمند شما مملو از غیظ و بغایت ثرند است گوئیا از کثرت رؤیت اذیت از شما درون من درد و محن از شما به میراث گرفته، زیرا که با شما آشنا شده و اعتماد بقول نامعتمد شما نموده صرفه و بهره از حرکت خود در باب قتال و جدال با ارباب نفاق و ضلال اصلا نگرفته

(1) چه شما افساد امر و کار و عمل و کردار من بواسطه اظهار خذلان و ارتکاب تمرد و طغیان نمودید تا آنکه قریش از بیگانه و خویش در حق من گفتند:
که اگر چه علی ابن ابی طالب اشجع تمام عرب است، لیکن او را علم بآداب جدل و حرب نیست، و لشکر و متابعانش اتفاق با ایشان ندارند خدای تبارک آن جماعت را خیر دهد که راست گفتند، شما خود انصاف دهید که آیا در میان آن جماعت هیچ احدی موجود است که در ممارست و مداومت جنگ و جدال و تحمل شداید حرب و قتال زیاده از من باشد؟ آیا

شما مطلع نیستید که من قبل از سن بیست سالگی شروع در جنگ و قتال با ارباب ضلال نمودم تا باین حال زیاده از سن شصت سال رسیدم اما زور آن حضرت نبی ایزد منان هیچ احدی از اهل اسلام و ایمان از حکم و امر رسول آخر الزمان تجاوز و تقاعد ننمودندی و پیوسته مترصد و منتظر امر فرمان لازم الاذعان آن نبی الرحمه بودندی لیکن الحال کسی اطاعت نمینماید از من تنهائی چه کار آید دوست دارم که مرا خدای عالم از میان شما مردم بیرون برده و مرگ را مترصد من گرداند تا مرا خلاص ساخته واصل جنان و داخل روضه رضوان نموده از اذیت شما امت و از سایر ملت مستخلص سازد نمیدانم اشقی مردم را چه مانع است از آنکه این را رنگین گرداند (آنگاه ولی اللّه دست مبارک بر ریش خویش و تارک گذاشت) و گفت:

این عهد از حضرت محمد (ص) است که آن نبی امی از زمان صغر سن این عهد مقرر و معین نموده خایب و خاسر است آنکه افترا کند و ناجی مصدق و متقی محسن است کسی که تصدیق فرماید.

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:225

(1) ای اهل کوفه من شما را به جهاد منافقان اشرار در لیل و نهار و هم در پنهان و آشکار خواندم، و گفتم: غیر او جهاد با این جماعت اصحاب عناد نمایند بواسطه آنکه آن جماعت که مردم را بخانه و سرای ایشان بگذارند، و مبادرت باقدام جنگ و جدال و حرب و قتال متابعان رسول ایزد منان نمایند، جهاد ایشان باصحاب ایمان واجب عیان گردد شما پای در دامن خود کشیده در خانه‌های خویش بفراغت و عیش مشغول گشتید و بوسیله آن مخذول و دور از شفاعت حضرت رسول شدید، بواسطه آنکه قول من بر شما بغایت گران و حکم و امرم بشما صعب بی‌پایان بود، لهذا سخنان مرا پسی پشت انداختید و عار و عیب و ننگ بسیار بخود قرار دادید تا اینکه از شما فعل موحش و عارات و فواحش و منکرات ظاهر و بین و باهر و روشن گردید صبح را بشام و شام را بصبح می‌آرید چنانچه امثال شما قبل از این در دار دنیا بودند بنوعی که خدای عز و جل حضرت خاتم الرسل را از احوال آن جمعی مضل مطلع و مخبر گردانید، و از ظلم جباران سرکش طاغی و مستضعفین گمراه غاوی فرموده که:

يُذَبِّحُونَ أَبْناءَكُمْ وَ يَسْتَحْيُونَ نِساءَكُمْ وَ فِی ذلِكُمْ بَلاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ اینست احوال فرعون و بنیان ظلم او که نسبت بحضرت موسی رسول قادر متعال و بامم بنی اسرائیل به ظهور رسید بر شما نیز حاکم جائر ظالم صاحب ایالت و حکومت شما گردد و آزار و جفای بسیار از آن جماعت بشما رسد آری، بآن حضرت ایزد مجید که دانه از زمین رویانید و اعناق ارقاب عبید خود را از درکات نیران آزاد گردانید قسم است که آنچه شما بآن موعود شدید عنقریب بشما خواهد رسید.

(1) یا اهل کوفه هر چند شما را خطاب بلکه عتاب بمواعظ قرآن کردم متعظ و منتفع بآن نشدید و شما را بدره تأدیب مؤدب گردانیدم مستقیم نگشتید و عقوبت شما با تازیانه که اقامت حدود واهب یگانه بآن می‌شود نمودم از آن بازنایستادید دانستم چیزی که شما را باصلاح و انجام آرد شمشیر صمصام است، لیکن من اختیار فساد نفس خود برای صلاح شما نمینمایم، بلکه هر چه رضای الهی، و وسیله خشنودی حضرت رسالت پناهی دانم معمول گردانم اما عما قریب بر شما سلطان صعب که از او جز ألم و تعب بشما و باکثر امم نرسد بر شما مسلط گردد که اصلا تو قیر کبیر و رحم بر صغیر شما نکند و فاضل و عالم شما را اکرام و احترام ننماید و فیء و غنایم را در تمامی شهور و عوام بسویت انقسام ننماید و همیشه شما را به واسطه زدن و آزار ذلیل و خار دارد، در معارک و مجالس فضیحت و وسیله قطع سبل و طریقت شما گردد وضع شما از دخول سرای شما منع نماید، و نوع اقویا بر ضعفا قوی و مسلط گردند که بزرگان شما ضعیف و فقیر از آن جورند یعنی طایفه ضعفا در نزد اقویا بغایت ضعیف باشند چنانچه اصلا اختیار ملک و مال و اقتدار باراضی و منال خود نداشته باشند بجهت تسلط اقویا ظلمه بعد از آن حضرت ایزد سبحان دور نگرداند الا ظالم را در اندک زمان باز امر مدبر مقبل باراده مشیت حضرت عز و جل گردد، اما مرا در باب شما گمان فراق و پراکندگی است و بمضمون صدق مشحون آیه کلام ایزد بیچون:
وَ ما عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلاغُ الْمُبِينُ بر من بغیر بیان امر و انکشاف آن و نصیحت شما نیست.
یا اهل کوفه امتحان شما بسه چیز کردم، کران صاحب گوش، و گنگان

صاحب زبان (1) و کوران صاحب چشمید، یعنی با آنکه جمیع جوارح شما سالم و ارکان غیر متألم است لیکن شما هیچ کدام آنها را در جای ایشان استعمال ننمودید، و الحال آنها در نزد شما بیکار و معطل از عملند شما اخوان صادق در هنگام ملاقات و تصافق با یک دیگر نیستید نه برادران استوار در قول و فعل در وقت ادراک بلا و جنگ و جدل باشید آنگاه آن خلاصه خلق اللّه گفت:
بار خدایا من این جماعت را ملول گردانیدم و ایشان نیز وسیله ملالت خاطر فیض مقاطر من گشتند من ایشان را نیکو نمیدانم آنها نیز مرا از خوبان ندانند هیچ امیر از ایشان راضی و هیچ امیر مرتضی ایشان نیست و دلهای ایشان را بسخنان حقه مؤثر گردان چنانچه نمک در آب أثر تمام دارد.
یا اهل کوفه، و اللّه بخدای عالم قسم است که اگر من ناچار در مکالمه و در مراسله شما نمی‌شدم هرگز با شما ناطق و متکلم نشدمی نهایت

خطاب و عتاب من با شما محض بواسطه هدایت و ارشاد و دلالت شما بطریق صواب و سداد است اما در آن باب چندان سعی و اهتمام از روی صلاح و صواب نمودم که از زندگی خود بری گشتم، مع هذا همه شما را شعار هذیان قول از گفتنها و فرار از حق و عدل و میل بفعل ناصواب و باطل است، که هرگز بوسیله آن خدای منان دین را باهل باطل عزیز نگرداند و من میدانم که هر چند بشما نصایح در خلا و ملأ نمودم مرا از آن سعی و مشقت چیزی بغیر خسارت زیادت نگردید و هر گاه که من شما را بجهاد امر کردم شما التماس تأخیر وقت آن بزمان دیگری نمودید، و مدافعه و مداهنه مینمائید، چنانچه اگر شما را در ایام تابستان امر به جهت جهاد منافقان نمایم، می‌گوئید که شدت حرارت بغایت بسیار است
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:228
(1) و در امثال این وقت حرکت بواسطه جهاد اهل عناد بی‌نهایت صعب و دشوار است، و اگر در ایام زمستان شما را مأمور بجهاد اهل نفاق و عدوان گردانم می‌گوئید که سرما بسیار بسیار و مسافرت در این وقت بر ما بغایت آزار است هر گاه شما از گرما و سرما عاجز باشید پس شما از حرارت و تندی بشمشیر اعداء عاجزتر و بی‌پا خواهید بود:
فإنا للّه و انا الیه راجعون
، هر گاه ما را سر و کار بشما باشد ما را در جمیع ابواب از رجوع بخدای وهاب است.
یا اهل کوفه مردی صحیح القول نزد ما آمده خبر رسانید که ابن غامد سردار والی شام با چهار هزار مرد درشت با کمال شور و شغب بر سر اهل انبار شبیخون آورد و غارت و تاراج آن مسلمانان نمود، چنانچه غارت اهل روم و اهل خزر و باقی طوایف کفره و اهل عدوان نمایند و عامل من ابن حسان را با جمع کثیر از صلحاء و فضلا و بندگان خالص حضرت ایزد تعالی و تقدس به قتل رسانید، خدای منان کریم آن شهداء را بجنات النعیم مقیم گرداند و آن منافق نادان که غارت و قتل اهل ایمان را حلال دانسته چنین امر شنیع از آن منافق بی‌توقیع بظهور آمد و با این همه فساد و قتل بمن رسید که جمعی از متعصبین لئام اهل شام او را بجهنم رساند بر سر دو زن یکی مسلمه و دیگر ذمیه معاهده درآمدند و هتک ستر و عفاف آن دو عورت از روی جبر و کراهت نمودند، مع هذا مقنعه از سرشان و گوشواره از گوش و سینه و از دست و هم چنین خلخال از پای و بازو بند از بازو و مبرز ایشان را کشیدند و آن دو تا عورت را قدرت امتناع و اندفاع آن ظلمه نبود، و هر چند آنها استغاثه به
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:229
مسلمانان مینمودند (1) هیچ احدی نبود که بفریاد ایشان برسد و نصیر و ظهیر نبود که نصرت و حمایت ایشان کند، اگر مؤمن در محافظت و بر خود

رسی آنها چندان سعی مینمود که از حیات مستعار خود بی‌نصیب میشد در نزد من ملوم نبود بلکه در آن امر نیکوکار و مثیب بود.
فیا عجباه و کل العجب
، بسیار بسیار تعجب است مرا از ظفر و نصرت آن جماعت مبطله بواسطه اتفاق ایشان بر امر باطل و پراکندگی و بیدلی شما بواسطه عدم موافقت و مرافقت شما از حق خود شما بمثل از بی‌غیرتی نشانه تیر مردمان شدید همه کس تیر بطرف شما می‌اندازد، و شما تیر بسوی خصم خود نمی‌اندازید، و غزو و جهاد با اهل نفاق و عناد صواب و سداد نمیدانید و عاصی رب العباد شدید و با این حال راضی و خوشحالید شما مانند شتران مهار گسیخته از قطار جسته که ساربان از آنها غایب گشته باشد آنها مدتی در صحرا و بیابان بسر خود چریده باشند بعد از مدتی چون کسی اراده کند آید آن شتران را جمع نماید هر چند از یکجانب آنها را راند از طرف دیگر تمامی متفرق گشته گریزند و اصلا بمهار و قطار درنیایند ترک اوضاع خود نمایند، و اطاعت امر و متابعت امام خود نفرمایند و السلام.

ذکر بیان احتجاج امیر المؤمنین علی (ع) بر معویه در جواب کتابت که بآن حضرت نوشت در غیر حرب و قتال،

و این احسن حجت و اصوب آن است:
اما بعد کتابت تو ای معویه بما رسید در آنجا مذکور نمودی که حضرت اله تعالی، محمد مصطفی (ص) را برای دین او برگزید و آن حضرت را مؤید گردانید بنصرت و یاری اصحاب او و فلان و فلان بدرستی و راستی که از طرف شما دنیا
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:230
(1) بما تعجب بسیار ظاهر و هویدا نمود بجهت آنکه ترا مقابل ما گردانید تا ما را خبر دهی ببلاء که خدای اکبر ما را بآن مبتلا و مخبر گردانید و نعمت که حضرت رب العزت بما افاضت نمود از اعطاء نبوت و هدایت و ارشاد امت اما نقل و ارقام شما بما این مراتب کمال و احترام و این درجات حال و اکرام که از حضرت ایزد علام رسید از بابت آنست که شخصی تعریف خرما در نزد خرمای هجر نماید چه خرمای آن بلد در خوبی شهد و لذت رتبه زیادتی از تمر سایر بلاد دارد ما و ارباب آنکه کسی مبتدی در پیش شخصی که پیوسته در تعلیم و تعلم گمان داری و مرامات در اناء اللیل و ساعات النهار مداومت نماید و در آن باب مهارت تمام پیدا کند اظهار کمال وقوف و معرفت خود فرماید یقین اقدام باین حرکت و باین حرارت عین نادانی و جهالت است در نزد عقل و دیگر آنکه گمان شما در حق بعضی از مردمان چنان است که ایشان در اسلام افضل از همگی و تمامی مردمان هستند این دعوای شما امریست که اگر تمام باشد همان موجب عزل و گوشه‌نشینی شماست چه اولاد آن مردمان و افضل از شما و ایشان که پیشتر ازین اظهار خلاف و طغیان نمودند حاضرند پس شما را دعوای امامت جایز و رخصت نباشد و اگر آن امر ناقص و ناتمام بود نقصان آن بشما ملحق نشود.
ای معویه نه شما فاضل و نه مفضول، و نه آنکه سایس و نه مسوس هیچ کدام از جماعت شما طلقا و ابناء این طایفه نبودند و تمیز میان مهاجرین اولین ترتیب درجات ایشان و تعریف طبقات این جماعت است از سبقت در اسلام و اطاعت و انقیاد امر حضرت سید الانام و وفا بعهد و پیمان در جمیع محل و مقام هیهات هیهات در هر امر متعجب که سبب تعجب و شگفت باشد این لفظ در
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:231
آن مستعمل است.
(1) ای معویه افتخار شما چیزیست که تو از آن بغایت دوری و بی‌نهایت مهجور وی و الحال تو چگونه اقبال نمودی بر آنکه حکم کنی بر آن کس که

او را حکم بر شما و بر سایر مردم رواست، آیا تو عارف و مطلع بقدرت و طاقت خود نیستی؟
باید که چنانچه قدرت در علم و کمال و رتبه و حال نداری خود را متأخر دانی و آنچه در حوصله خویش گنجایش نداری از آن بازمانی چه غلبگی مغلوب بر شما نقصان ندارد و ظفر ظافر من عند اللّٰه بشما و بسایر اعداء اللّٰه تعالی روی نیارد زیرا که شما در تیه نفاق سرگردان و در بیدای جهالت شقاق مات و حیرانید آیا تو می‌بینی من مخبر تو نیستم، و لیکن حدیث و حکایت از نعمت حضرت رب العزت می‌نمایم قوم مهاجرین که در راه حضرت اله جهاد با اعداء اللّٰه و منافقین اهل بیت رسول (ص) نمودند تا شهید شدند ایزد منان همگی ایشان را در درجات جنان بفضل و احسان بی‌پایان نماید تا آن که کسی که از سلسله ما بدرجه شهادت مستسعد گردید او را سید الشهداء گویند و حضرت رسول ایزد مجید آن شهید سعید را در نماز به هفتاد تکبیر مخصوص گردانید اما تو ندیدی قوم از اهل اسلام و ایمان را که در زمان جهاد با کفار معزز و مکرم گردانید و آنچه بهر آحاد آن جماعت احسان و عنایت فرمود به یکی از سلسله ما که بشرف سعادت شهادت مشرف گشته پر و بال مرحمت و شفقت نمود و در این وقت در جنت طیار است و او را ذو الجناحین گویند.
و اگر حضرت واجب الوجود نهی و منع مردم از تزکیه و تعریف نفس نمینمود هر آینه من ذکر فضایل خود می‌نمودم که دلهای مؤمنان بآن مسرور و مشعوف
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:232
میگردید (1) و گوش شنوندگان از آن ملال و گران نمیگردید، و لیکن تو از طرف خود سخنان بیان مکن زیرا که حقیقت احوال تو من کل الوجوه بر من واضح و عیان است، و ما صنایع پروردگار خودیم و سایر مردمان صنایع از برای مااند و عزت قدیم ما از حضرت رب العزت و فضایل سابقه ما ما را ممنوع از مخالطه با قوم شما نمی‌نماید چه اگر شما را مخلوط با سلسله خود گردانیدیم مثل اینکه از طرف شما مناکحه نمائیم یا شما از جانب ما نکاح کنید این فعل و عمل اکفاست در دار دنیا، اما شما را در دار آخرت هیچ گونه احترام و عزت نیست و چون تساوی میان شما و دیگران باشد که از ما نبی صادق و از شما خائن و مکذب است که آن عتبه است از ما اسد اللّٰه است و از شما اسد الاخلاف آن کنایه از عبد العزی است و از ما سیدی شباب اهل الجنه است، و از شما صبیة النار است، حضرت امیر المؤمنین (ع) از این کلام صبیه ابن ابی معیط را اراده نمود، زیرا که حضرت نبی المحمود در حق صبیه و بعضی اقوام او فرمود که:
ایشان اصحاب نارند و بعضی گویند که آن در خلق؟؟؟ ولد مروان بن حکم است، زیرا که یکی از اولاد او نیز مسمی بصبیه بود، و فرمود:

که از ما خیر نساء العالمین و از شما حمالة الحطب است و آن عمه معاویه بود از خوبیهای ما بسیار است و از بدیهای شما بی‌شمار تقدیم اسلام ما بر شما و بر سایر برایا مسموع اصحاب حضرت سید الوری بلکه جمیع خلق اللّٰه تعالی گردید و جاهلیت شما مدفوع نگردد و کتاب خدای تعالی نوادر احوال و اوضاع ما را- جامع است.
و هو قوله تعالی: وَ أُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلی بِبَعْضٍ فِی کِتابِ اللَّهِ (الانفال آیه 75)

(1) و هو قوله تعالی: إِنَّ أَوْلَی النَّاسِ بِإِبْراهِیمَ لَلَّذِینَ اتَّبَعُوهُ وَ هذَا النَّبِیُّ وَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ اللَّهُ وَلِیُّ الْمُؤْمِنِینَ: (آل عمران آیه 68) پس ما یک بار اولی بولایت امت بوسیله قرابت حضرت نبی الرحمه باشیم و مرة اخری اولی بذریعه طاعت و متابعت حضرت رب العزت باشیم و به غیر ما احدی را دعوای امامت و ولایت روا و رخصت نباشد و حجتی که در یوم السقیفه جماعت مهاجر بر انصار نمودند همان دعوای قرابت به حضرت رسول اللّٰه (ص) بود، و به همان وسیله ظفر بر انصار یافتند و اگر همین علاقه قرابت و رابطه خویشی نبی الرحمه باعث ظفر بر ولایت و امامت امت بود پس خلافت و ولایت حق ما اهل بیت النبوه باشد نه شما و دیگران، و اگر احتجاج مهاجر بر انصار به غیر علّت قرابت نسبت رسول رب العزت باشد پس دعوای انصار که در هنگام اجتماع امت در سقیفه بنی ساعده بر مهاجر می‌نمودند که از ما امیری و از شما هم امیری برای انجام امر خلافت مقرر باشد، باقی برقرار است و گمان تو ای معاویه در حق من آنست که بر همه خلفا حسد می‌بردم و در حق آن جماعت ظلم و ستم میکردم این گمان خلاف واقع و عین بهتانست، بالفرض اگر چنین باشد جنایت آن بر تو نیست تا ترا عذر آن باید گفت و این شکایتی است که از تو عیب آن ظاهر و عیان گردد و آنچه گفتی که جماعتی که از مبایعت من تمرد و با من منازعت نمایند من چنانچه بینی شتران سرکش را چوب میکنند تا رشته مهار بر آن بسته بر قطار بندند بهمان نوع ریسمان در آن وقت متمرّدان کرده به بیعت و بیان خود درآرم بذات اللّٰه تعالی و بقائه قسم است که تو اراده مذمت نفس خود نمودی که مدح خود فرمودی و اراده فضیحت خویشتن را

نمودی لهذا مفتضح و رسوا شدید (1) و ندانستید که اگر مرد مسلم بوسیله ظلم ظالم مظلوم گردد اصلا هیچ نوع نقص و ذلت بر آن بنده رب العزت راجع نگردد مادامی که آن مؤمن را شکی در دین و ریب در یقین بهم رسد و هم این حجت نیست بر غیر تو و اما آنچه در کتاب امر ما و کار عثمان بن عفان مذکور گردانیدی باید که تو از این کلام مجاب گردی از

رحم و شفقتی که تو نسبت بعثمان بجای آوردی میخواهم بدانم آن کسی که نصرت خود را در باب آن مبذول داشته و او را بمقابل او هدایت نموده و مدتی مانع تمکن او نگشته آیا او را کسی که از او طلب نصرت گردد آن کس در آن باب تأخیر و تراخی فرمود مع هذا حوادث دیگر بر او احداث نمود تا آنکه قضا و قدر ایزد اکبر بر او جاری گردید آیا این کس دشمن بر اوست، یا آن شخص اول؟
حاشا و کلا
و اللّٰه بخدای عالم قسم است که:
قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الْمُعَوِّقِينَ مِنْكُمْ وَ الْقائِلِينَ لِإِخْوانِهِمْ هَلُمَّ إِلَيْنا وَ لا يَأْتُونَ الْبَأْسَ إِلَّا قَلِيلًا (احزاب آیه 18) یعنی حضرت رب العزت عالم است بحال مانع نصرت از جماعت شما و بحال قائل بنصرت که بیاران و برادران خود دلالت بطریق هدایت و نصرت نماید و من معذرت در باب انکار من نسبت باو نمیخواهم زیرا که با من بوسیله آنکه از او امور بدعت محدثه سانح و ظاهر می‌شد او را مانع گشته ارشاد و هدایت او می‌نمودم اگر این گناه بود باعتقاد شما عجب نیست اما بسا کسی که مردم او را بامر متهم گردانیده ملامت کنند و اصلا او را در نزد حضرت اله هیچ نوع تقصیر و گناه نباشد، و بسا نصیحت‌کننده که مردم شما او را متهم
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:235
گردانند و او از آن تهمت مبرا و منزه بود: (1) و ما اردت الا الاصلاح ما استطعت و ما توفیقی الا باللّٰه علیه توکلت و الیه انیب
، و آنچه ذکر نمودی که مرا و اصحاب مرا در نزد شما بغیر شمشیر چیزی نیست، پس بدرستی و تحقیق که از این کلام عالمی را بخنده آوردی بعد از آنکه این سخن از من بعاریت به تن برداشتی آیا هرگز دیدی که بنو عبد المطلب در هنگام جدال و حرب از دشمن ترسیده مضطرب گردند، و به شمشیر غیر خایف گشته از جنگ و قتال برگردند؟ شما را اندک صبر در این امر در کارست، اینست که فلانی از مبارزان من بتو میرسند و زود باشد ترا که در میدان رزم طلب کند آن را که تو او را طلب داشتی و بسیار بسیار نزدیک به تو آید آنکه تو از او دوری اختیار نمائی و مرا نیز در تعاقب او با جیش از مهاجر و انصار و تابعین باحسان و باقی عساکر نصرت مآثر که هجوم و ازدحام این طایفه بغایت سخت و گرد و غبار این جماعت بینهایت متساطع و مرتفع گردد، همگی و تمامی ملبس و مسربل بسراویل مرگ گشته رسیده دانید چه این جماعت و مردم ملاقات و جهاد اعداء دین را دوستر از لقای پروردگار ایشان دارند و ذریات و عشایر بعض اعیان با ذریات بعض دیگر در این سفر مصاحبت یک دیگرند و شمشیرهای هاشمیه همه اعیان را در کمر است و تو عالم و عارف به مواقع سیوف نصال و ضرب اتصال آن برادر خود و خال و جدت و اهل تو خواهد بود، آنگاه آن

ولی حضرت آله این آیه را تلاوت فرمود:
وَ ما هِیَ مِنَ الظَّالِمِینَ بِبَعِیدٍ (هود آیه 83)

ذکر بیان احتجاج کتابت که حضرت امیر المؤمنین حیدر در مرتبه دیگر بسوی معاویه مکتوب گردانید.

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:236
(1) اما بعد بدرستی و راستی که میان ما و شما چنانچه ذکر کردی در سابق اجتماع و الفت و اتصال و مخالطت بود اما در این نزدیکی ما بین ما و شما مفارقت بهم رسید چه ما ایمان بحضرت ایزد منان آوردیم، و شما کافر گشتید و بعد از آنکه اظهار اسلام بخدمت حضرت سید الانام (ص) نمودی چون حضرت نبی الرحمه بعالم آخرت مسافرت اختیار فرمود، و تو بر عقیده‌ات استقامت ننمودی و ما بر منهج دین قویم مستقیم بودیم و هیچ احدی از شما اسلام و اطاعت بطوع و رغبت بلکه بدون جبر و کراهیت ننمودید اما بعد از آنکه گروه شما و حرب به خوف حضرت نبی العجم و العرب بشرف اسلام و ایمان مشرف شده بودند شما با توابع و شعب بوسیله جبر مضطر و مضطرب گشته اظهار اسلام کردید و آن چه ذکر نمودی که من متحمل قتل طلحه و زبیر و سبب تفرق جمعیت عایشه و غیره شدم و در میان بصره و کوفه نزول نمودم این امریست که حقیقت آن بر شما مخفی است، پس جنایت آن بر شما و معذرتش بطرف شما نیست، و آن چه مذکور کردی که از انصار و مهاجر محارب و مقاتل من از روی علانیه و سر شما خواهید بود، مهاجرت از روزی که برادرت باسیری مسلمانان گرفتار شد منقطع گشت اگر ترا تعجیل بوده باشد خاطر خود جمع دار که من بنزد شما میرسم، و حقیقت قتال و جدال شما را در میدان کار زار بشما ظاهر و آشکار گردانم چه مرا حضرت پروردگار مبعوث و مقرر برای اذیت شما و سایر اشرار نمود و اگر تو پیش دستی نمودی بنزد من آئی چه بهتر از آن خواهد بود چنانچه برادر بنی اسد حقیقت آن در آن شعر بیان فرمود:
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:237
شعر:
مستقبلین ریاح الصیف نصیرهم‌بخاصب بین اغوار و انجاد (1) و همان تیغ آتش فام که جد و خال و برادرت را در یک مقام بآن مقتول نموده بدار السقر مقر و آرام دادم در پیش.
و اللّٰه بخدای عالم قسم است که تو نیز کسی را که دل او از ذکر خداوند متعال و ایمان در غلاف است بی‌گزاف و خلاف میدانی، چه این بعقل هر عاقل نزدیک است و این کنایه بمعاویه است بلکه اولی آنست که کسی بتو گوید که تو متصاعد گشتی بنردبان و مطلع شدی بر محل بدیهای خود بی‌شبه و گمان، و دانستی که اصلا از خبرنویسان نیست زیرا که تو در پی گم کرده خود نیستی و رعایت آنچه که اکثر عمر برای آن صرف کردی

نکردی و پای از دیوار حد خود مخطی و بعض نمودی و طلب و خواهش امری که از اهل آن و از معدن و مکان آن نبودی فرمودی پس چون قول تو از فعل تو دور و شیوه و عملت از طور شرع مهجور نباشد و ترا مشابهت و مماثلت نزدیک است باعمام و اخوال تو چه آنها بوسیله دواعی نفس و تمنای امور باطل غیر مؤسس و منکر حضرت نبی الاقدس سلام اللّه تعالی و تقدس گشته مسارعت تمام بمصارع و مقتل خود نمودند تا بقتل رسیدند چنانچه تو میدانی که هرگز از سلسله شما قدرت مدافعه بزرگی نداشتند و در هیچ وقتی ممانعت از حریمی و محافظت خویش و حمیمی بضرب شمشیر آبدار گشتند و در هیچ گاه مباشر حرب و پیکار و بادی صلح در میان بندگان ایزد جبار نشدید و در باب قبیله عثمان سخنان فراوان بیان کردی عثمان در زمانی که مردمان بعهد و پیمان با همدستان شدند

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:238

(1) جمعی را برانگیخت تا فساد کردند و بعد از آن قوم را تحریص و ترغیب بقتل من نمودی من ایشان را بکتاب خدای عز و جل گذاشتم اما آنچه تو مرکوز خاطر خود گردانیدی و اراده داری که بحیز عمل آری آن از بابت خداع و فریب صبیان است، از پستان مادرشان که در اول فصل شیر گرفتن ایشان معمول گردانید و سلام من باد بکسی که اهل اسلام است.

ذکر بیان کتابت که حضرت امیر المؤمنین علی (ع) در جواب کتابت، و نوشته معاویه ارقام نمود:

فسبحان اللّٰه، ای معاویه، متابعت تو بر هوا و هوس و دواعی و خواسته و خواهش نفس است و اختیار و تبعیت از میل بغایت بسیار است با تصنع حقایق شرعیه و اطراح و تیغهای محکمه که حضرت رب العزت ترا مطالعه کنند به آن و بندگان ایزد منان را بر تو حجت است بر آن اما کثرت احتجاج تو بر ما در باب قبیله عثمان مرا در آن امر تعجب فراوان است، زیرا که تو نصرت عثمان در جایی که نصرت راجع و عاید بتو شدی مینمودی، و هر جای که نصرت به تو رجعت ننمودی او را مخذول و منکوب نمودی، چنانچه حقایق آن بر همگان واضح و عیان است و السلام.
روایت است از ابو عبیده که: معاویه کتابت بخدمت حضرت علی (ع) مکتوب گردانید که مرا فضایل بسیار و کمالات بیشمار است، زیرا که پدرم در زمان جاهلیت سید القوم و بعد از آن پادشاه ایشان شد در ایام اسلام و پیغمبر داماد ما بود و ما صهر رسول اللّٰه (ص) و کاتب وحی و خال المؤمنین بودیم و فضایل دیگر نیز داریم.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:239
(1) چون حضرت امیر المؤمنین (ع) مطالعه کتاب معاویه نمود، فرمود که ابن آکله الاکباد بفضایل خود بمن افتخار مینماید، ای غلام بنویس بنزد آن شعر:
محمد النبی اخی و صهریو حمزة سید الشهداء عمی
و جعفر الذی یمسی و یضحیتطیر مع الملائکه ابن امی
و بنت محمد سکنی و عرسیسوط؟؟؟ لحمها لحمی و دمی
و سبطی احمد ولدای منهافایکم له سهم کسهمی-؟
سبقتکم الی الاسلام طراغلاما ما بلغت او ان حلمی
و صلیت الصلاة و کنت طفلامقرا بالنبی فی بطن امی
و اوجب لی ولایته علیکمرسول اللّٰه یوم غدیر خمی
انا الرجل الذی لا تنکروهلیوم کریهة و الیوم سلم
فویل ثم ویل، ثم ویللمن یلقی الا له غدا بظلمی
غلام حسب امر امام الانام آنچه فرمود مکتوب نمود و آن ولی حضرت ایزد معبود بمصحوب یکی از شیعیان معتمد و فدویان مترصد بنزد معاویه آن را ارسال نمود، چون معاویه مطالعه آن مکتوب درر منظوم مرغوب فرمود روی بعمرو عاص عاصی آورده گفت:
بعد از تلاوت این کتاب هیچ احدی از ارباب و ملت خصوص اهل شام مطلع بر این امر و حقیقت باید نگردند و این کتاب را نخوانند، بلکه به نوعی مخفی گردانید که اصلا نبینند زیرا که اصلا مردم شام از ما متزلزل آمد بعد

از
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:240
مطالعه و تلاوت این کتابت و اطلاع بر حسب و نسب علی (ع) میل به ابن ابی طالب نمایند.
(1) از امام الهمام جعفر بن محمد الصادق (ع) مروی و منقول است که چون عمار یاسر رضی اللّٰه عنه مقتول گردید و خبر شهادت و قتل آن بنده ایزد علام باهل شام رسید اعضاء و جوارح خلق کثیر از آن طایفه تیره سرانجام مرتعش و بی‌آرام گردید و با یک دیگر گفتند که:
حضرت سید البریه در باب عمار فرمود که: ترا فئه باغیه به قتل رسانند و الحال آن مرد مسلم در میان ما کشته شده و مردم ما مباشر شهادت آن مرد صالح که مدتی در خدمت حضرت نبی الرحمه بود شدند از این مقدمه معلوم و مشخص شده که معاویه و تبعه او فئه باغیه‌اند، چون عمرو عاص این نوع سخنان را از سایر الناس استماع نمود خود را باضطراب تمام به معویه رسانید و گفت که:
یا امیر المؤمنین در میان مردمان فتنه و هیجان و اضطراب و آشوب زیاده از حد وصف و بیان بر منصه ظهور واضح و عیان گردید که تسکین آن دو چیز میسر و قابل امکان نیست.
معاویه گفت: برای چه؟ عمرو عاص گفت:
بواسطه قتل عمار یاسر، زیرا که هر احدی از عسکر آن کلام حضرت سید البشر (ص) را در خاطر دارند که آن حضرت روزی به عمار خطاب فرمود که:
ستقتلک الفئة الباغیة
الخ.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:241
(1) معویه گفت: ای عمرو تو بطریق سایر عسکر در حق عمار یاسر غلط کردی زیرا که ما عمار را بقتل نیاوردیم و او را دلالت بقتال و جدال هیچ امت نکردیم بلکه او را علی بقتل رسانید که او را دلالت بمقاتله ارباب ملت نموده در میان تیر و شمشیر غازیان ما انداخت تا آنچه بموجب قضا و قدر برای عمار یاسر مقرر بود باو رسید چون مقالات کاذبه و مکالمات غیر صادقه معویه و عمرو عاص بسمع اشرف حضرت امیر المؤمنین (ع) رسید گفت:
اگر قیاس کار بقول معاویه و عمرو عاص و بامثال این گفتار باشد، لازم آید که قاتل حمزه بیقین حضرت سید المرسلین باشد، چه آن حضرت او را راه نمائی و دلالت به جهاد ارباب بدعت و کین نموده، در میان سیوف و رماح مشرکین انداخت تا بشهادت رسید.

ذکر بیان آنچه حضرت امیر المؤمنین (ع) در اثنای کتابت که معاویه قلمی می‌نمود، بعمرو عاص مکتوب فرمود:

ای عمرو عاص، تو دین خود را تابع دنیای مردی گردانیدی که غیّ او بر همگان ظاهر و مشهور و هتک سترش بر او بر هیچ عاقل مخفی و مستور نیست کریم شریف بمجلس او معیوب و حکیم بوسیله مخالطت و مجالست او به سفاهت منسوب است، تو تابع اثر و طالب فضل و هنر او شدی، چنانچه کلب تبعیت شیر بجهت فضله که از مخلب او ماند نماید و منتظر و مترقب فواضل فریسه و شکار او باشد که بواسطه او چیزی بیندازد تا درربابد، پس تو تضییع دنیا و آخرت بواسطه ارتکاب این عمل و حرکت نمودی اگر تابع حق و متابع اهل

آن می‌شدی (1) یقین بوسیله اطاعت حق ادراک مطالب خود در دنیا و آخرت می‌نمودی، الحال چون عصیان و تمرد و طغیان ظاهر کردی اگر حضرت قادر منان مرا بر تو قادر گرداند من جزای تو و ابن ابی سفیان بآنچه بیش از این از شما سانح و صادر گشته بشما هر دو میرسانم و اگر شما باقی مانند و من عاجز؟؟؟

باشم آنچه حضرت جبار منتقم از عذاب آخرت و الم برای شما و ایشان مقرر و معین فرمود کافی و بسنده است و السلام.

و نیز مرویست که حضرت امیر المؤمنین (ع) در جواب عمرو نوشته و مکتوب گردانید از آنچه فرمود که مرا تعجب بسیار است از ابن نابغه و این کنایه از عمرو عاص است که او اهل شام را در حق من بگمان انداخت که مگر من مردی اهل مزاح و بازی‌گرم که بلعب و بازی زنان و ممارست و مداومت به آن دارم و طبع من بامثال این افعال مایل و ملایم است او دروغ گفته و کلام کذب التیام او باطل است و بدترین گفتار سخن دروغ است که با مردم قول کند و بعد از آن آن را دروغ گرداند و باز مردم گویند که چنین کردی منکر گشته بر کذب خود قسم یاد نماید یا آنکه از او سؤال کند و او بخل کند با قدرت بر انجاح سؤال یا آنکه سؤال کنند پس او قسم یاد نماید بر عدم قدرت خود و خیانت عهد و پیمان و قطع قرابت و موافقت کسان نماید و چون هنگام حرب و جدل و زمان حرب و قتل دررسد اصلا منع و زجر ننماید بلکه آمر بآن بود و پیش از آنکه مردم شمشیر بردارند او برداشته حاضر باشد پس هر گاه در گاه و بیگاه کارش این و شغلش چنین باشد کیدش از چه بیش بود چه قوم را از

سینه ایشان منع نمی‌نماید.

(1) آری، و اللّه بخدای عالم قسم است که مرا ذکر موت ممنوع از لعب و

هم چنین سایر مشتهیات عیش و طرب میدارد و او را بواسطه نسیان آخرت و در اثر اشتغال بلذات دنیا و عشرت از گفتن سخن حق ممنوع میگرداند و او بیعت بر معویه ننمود الا بعد از آنکه باو شرط نمود که بواسطه بیعت او عطیه و به جهت ترک دین چیزی باو اعطا و هبت نماید، چون معاویه قبول شرط نمود عمرو عاص اطاعت او فرمود.

ذکر بیان کتابت که محمد بن ابی بکر از روی احتجاج به معاویه لجاج مکتوب گردانید

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ کتابی است از محمد بن ابی بکر بسوی غاوی معاویة بن صخر سلام خدای تبارک و تعالی بر اهل طاعت اللّٰه از آن کسی که او از اهل دین خدای تبارک و اهل ولایت ملک العلی است ثابت باد.

اما بعد بدرستی که حضرت خدای عز و جل بجلالت و قدرت سلطانیت خود ایجاد و خلقت خلق نمود نه از روی عبث و نه بواسطه اظهار قوت خود یا به جهت رفع ضعیف و عدم نکث بلکه بواسطه بندگی و طاعت و پرستش و عبودیت تکوین و ایجاد بریت فرمود.

پس بعضی از ایشان شقی و بعضی سعید و برخی غوی و گروهی، و دسته‌ای رشید شدند بعد از آن از روی دانستگی و علم حضرت واحد عالم از تمامی خلقان و از اعیان ایشان برگزید حضرت محمد پیغمبر آخر الزمان (ص) را برای رسالت آن حضرت را امین وحی گردانید بجهت تبلیغ آداب شرع و احکام ملت بامت، فلهذا حضرت نبی الرحمه بنده‌های حضرت رب العزت را به پروردگار ایشان از روی عدل و حکمت و بموعظه حسنه خواند و دلالت

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:244

ایشان بشرع سنت خود نمود (1) اول آن کسی که اجابت و انابت و قبول اسلام و اطاعت آن سید الانام فرمود، برادر و ابن عم او حضرت امیر المؤمنین علی (ع) بود که تصدیق آن حضرت بغیب مکتوم و سر مکنون مختوم نمود، و اختیار نبی المختار بر جمیع خویش و وقایت و محافظت او از همه مکروهات و اذیات قریش فرمود و مواسات بنفس و جان خود بجهت آن سید البریه در تمامی مکان مخوف نمود و حال آنکه تو تو باشی و او او که بیشتر از تمامی هاشمی در جمیع خیر مبادرت و پیش دستی می‌نمود، و تو لعین ابن لعین و پدرت ابی سفیان پیوسته باغی دین حضرت ربّ العالمین بودید اراده مساوات در فضل و سایر کمالات بآن حضرت داری؟

فیا عجباه در این باب، تعجب بسیار است و حیرت بی‌شمار، زیرا که تو و پدرت همیشه در پی غایله و مدام در فکر مکر و حیله بودید، و اجتهاد بسیار در باب اطفای نور ایزد تعالی و حمیت بر پراکندگی این طایفه اخبار نمودید و بذل اموال بادانی و أقاصی رجال در قبایل بارازل و أماثل برای مخالفت این سلسله طیبه اشرف الأعیان و القبایل صرف فرمودید، و سلوک پدرت با نبی الرحمه و اهل بیت النبوه همین نوع بود تا در ربقه حیات مستعار بود و الحال تو را بجای خویش گذاشت، ویل لک:

چاه ویل مقر و مسکن تو باد تو چون برابری با امیر المؤمنین علی (ع)

توانی نمود که آن حضرت وارث رسول (ص) و وصی نبی الابطحی و ولی مردم و اول متابعان پیغمبر آخر الزمان از امم و آخرین ایشان است به عهد و پیمان با سید عالم چه آخرین کسی که در هنگام وفات نبی الأقدس
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:245
در خدمت مقدسه‌اش حاضر بود ولی ایزد تعالی و تقدس بود (1) و تو دشمن و پسر دشمن آن حضرت (ص) بودی، الحال ممتنع بباطل خود بقدر قدرت و استطاعت و متفرق بغوایت ابن العاص شو که اجل تو قریب گشته و کید تو ضعیف شده، پس از این بر تو واضح و مبین خواهد شد که خیر و عافیت در نزد کدام کس است وَ السَّلامُ عَلی مَنِ اتَّبَعَ الْهُدی.

ذکر بیان کتابت معاویه لجاج که از روی احتجاج در جواب محمد ابن ابی بکر مکتوب و مرسول نمود،

این کتابی است بسوی عایب پدر خویش محمد ابن ابی بکر سلام من بر اهل طاعت خدای تبارک و تعالی باد.
اما بعد، کتابت تو رسید و در آنجا ذکر آنچه خدای تعالی سزاوار بآن و قدرت و سلطانیتش محیط و مستولی بر آن است نمودی با سخنان چندی که تألیف و ترصیف آن برای خود فرمودی، و نیز در آنجا ذکر حق علی و قدم سوابق و قرابتی ایشان بحضرت نبی آخر الزمان و نصرت و مواسات علی نسبت بمحمد شافع العصات در جمیع مظان خوف و هول و مکان أذیت و اندوه رسول نمودی و ذکر تفضیل علی (ع) و بیان معایب من بفضل دیگری فرمودی شکر و سپاس و ستایش فوق از تعداد و احصاء من مر خدای تبارک و تعالی را که امر ولایت و شغل خلافت از تو دور فرمود و بواسطه غیر تو مقرر و معین نمود ما و پدرت با هم بودیم در زمان پیغمبر ما محمد (ص) و حق علی و رتبه اکرام و احترام او را در نزد نبیّ ایزد تعالی میدیدیم و میدانستیم که اطاعت علی ما و او را لازم است و سبقت بروز و ظهور علی بر پدرت و بر ما ظاهر و هویدا بود، چون حضرت اللّٰه تعالی آنچه در نزد او بود برای نبی خود اختیار و ارسال کتب آسمانی و شریعت جدیده برای آن نبی عدنانی نمود هر چه نبی محمود را نیز موعود نمود به
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:246
وفاء وعده خود آن را بر آن حضرت تمام فرمود بعد از آن او را قبض فرمود (1) پدرت و فاروق او عمر بن خطاب بمجرد وفات حضرت رسالتمآب اول آنکه پیشتر از همه کس با علی منازعت و مخالفت نمودند و هر دو اتفاق نموده، پس آن‌گاه امر خلافت و ولایت را برای خود دعوی کردند، چون بزودی کار خلافت و امر ولایت بر ایشان قرار نگرفت مرتکب هم و غم بسیار بواسطه انجام و انصرام آن کار گشتند و اراده امور عظیم در ضمیر خود تصمیم کرده بودند تا آنکه مردم بیعت باو کردند و امر خلافت امت باو گذاشتند و ایشان هر دو متصرف امر شدند و علی را در آن شریک بلکه دخل ندادند، و اصلا او را بر سر ایشان مطلع نگردانیدند تا آنکه امر و قضای ملک تعالی در باره ایشان هر دو منقضی شد، و چون ایشان گذشتند و گذاشتند عثمان سیمین ایشان بهدایت ایشان مهتدی و بمسیر ایشان سیر نمود.
پس تو عیب پدر خود و اصحاب در سابق که متصدی این امر شدند نمودی چه ایشان کار بجای رسانیدند که الحال از أدانی رجال و أقاصی اهل گناه و معاصی هر محال طمع در آن امانی و آمال دارند، حتی شما هر دو در این

آرزو می‌باشید.
غرض آنکه ممهد این امر از همه کس بیشتر پدرت ابو بکر بود پس اگر این کار و فکری که مادر انصرام و انجام او سعی و اهتمام مینمائیم صواب باشد، پدرت در اول بادی و متصدی آن بود و اگر ظلم و جور است، پس سنت پدر تو است و من نیز از شرکاء او بودم و پیروی او فرمودم و اگر پدرت در مخالفت علی بر ما سبقت نمی‌نمود ما هرگز خلاف نکردی و امر خلافت و امر

(1) ولایت به علی (ع) تسلیم نموده اطاعت و متابعت او نمودمی، اما چون دیدیم پدرت چنین کرد ما نیز بسنت و آئین او رفته بمثل او این کار کردیم پس تو باید که عیب پدرت نمائی یا او را بگذاری و فضیحت او بنمائی و السلام علی من تاب و اناب.

ذکر بیان احتجاج امیر المؤمنین (ع) بر خوارج در وقتی که آن حضرت را بر تعین حکم ملجأ گردانیدند

بعد از آنکه بموجب استدعای ایشان آن حضرت عمل نمود منکر آن گشتند، و سخنان چند از روی اغراض می‌گفتند آن حضرت جواب ایشان از روی حجت نمود و خاطر نشان فرمود که بادی آن ایشان و خطاهم از آن طایفه بود به دلیل و برهان.
روایت است که مردی از اصحاب حضرت امیر المؤمنین (ع) بعد از انقضای امر حکمین از مجلس بهشت قرین برخاست، و گفت:
یا امیر المؤمنین (ع)، اول ما را از حکومت حکمین نهی فرمودی و بعد از آن امر بآن نمودی معلوم ما نیست که از این دو امر کدام به هدایت و ارشاد عباد و به صواب و سداد نزدیکتر است، چون آن ولی حضرت ایزد بیچون استماع این سخن از آن مرد بی‌سر و بن نمود دست مبارک بر یک دیگر زد، و گفت:
این سزا و جزای آن کس است که ترک اخذ عهد و پیمان از مثل شما مردمان نمود.
آری، و اللّٰه بخدای عالم قسم است در هنگامی که ترا بامری که سایر یاران شما را به آن مأمور گردانیدم امر می‌کردم: اگر در آن وقت همگی و
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:248
(1) تمامی شما را به بستن عهد و پیمان در باب حکمین و غیر آن میداشتم و بدون شرط و پیمان دست از شما برنمیداشتم اگر چه بحسب ظاهر کراهیت در آن بود، لیکن حضرت واهب بی‌امتنان منافع بسیار در ضمن آن بین و عیان تعبیه فرمود، هر آینه کاری بغایت محکم میکردم شما نیز اگر بر آن استقامت می‌نمودید هدایت و ارشاد یافته بصلاح و سداد می‌بودید و اگر کجی و ناراستی در خاطر میداشتید بوسیله آن راست و مستقیم می‌شدید و اگر ابا و انکار در آن کار اظهار می‌نمودید تلافی و تدارک شما بشمشیر بلارک میفرمودم.
لیکن الحال احوال حرکت و مقال شما بکه گویم و دوای درد بی‌دوای شما از که جویم؟ زیرا که درد شما در پیش ما مثل زخم پهلوی حمار مرد خارکش است که مطلع است بر زخم ضلع او، مرا نیز احوال کثیر الاختلال شما من جمیع الوجوه واضح و هویدا است که پیوسته در پی اختلال احوال و مدام در صدد اغواء و ضلال رجال به قیل و قال اشتغال دارید، و از حضرت ایزد متعال و رسول لا یزال به هیچ وجه من الوجوه شرم ندارید.
آنگاه آن ولی اللّٰه فرمود: که بار خدایا، أطباء حاذق از دواء این داء بیدوا ملول و از معالجه این طایفه همگی بازمانده در زوایا عجمی خمول و ساکن گشتند و این جماعت اصلا از شیوه سلوک و حرکت خود برنگشتند.

ترجمه و شرح الاحتجاج ج2 248 ذکر بیان احتجاج امیر المؤمنین(ع) بر خوارج در وقتی که آن حضرت را بر تعین حکم ملجأ گردانیدند ..... ص : 247
وی و منقولست که: چون خوارج بر حضرت امیر المؤمنین (ع) خروج نموده بر خارج لشکرگاه آن حضرت معسکر و آرامگاه فرمودند و بر انکار حکومت استقامت نمودند، روزی آن حضرت با بعضی از خواص اصحاب نیکو سیر به معسکر ایشان رفته بعد از نصیحت و موعظت آن امت و ذکر و بیان کلام
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:249
طویل گفت (1) نه شما در هنگام که آن ارباب دغا رفع مصاحف از روی غدر و حیله و مکر و غیله و فریب و خدعه نمودند گفتید اینها را برادران مااند و اهل دعوت ما و ایشان از جنگ و حرب استقاله نموده پشیمان شده‌اند و طلب راحت و خلاص از جدال و مقاتلت خود پناه بسوی کتاب حضرت آله سبحانه و تعالی بردند، رای آنست که ایشان را در اقاله و استقاله قتال قبول نمائیم و از حرب و جدال آن رجال باز آئیم و آن جماعت را بمصاحف حضرت رب العزت واگذاریم نه من در جواب شما گفتم که این کار ایشان اگر چه ظاهرش ایمان لیکن باطنش تمرد و عدوان است، اولش رحمت و آخرش خسران و ندامت است باید که شما بر ثبات جهاد و غزا بر این اعداء ثابت و مستقیم باشد و بر طریقت خود لازم و قویم بلکه با آن جماعت بدندان جهاد نمائید و اصلا هیچ نوع فکر دیگر ننمایند و اگر احیانا در اثناء جنگ و جدل که دو لشکر بهم ملحق و متصل گردیدند یکی از شما را کسی از آن جانب فریاد کند و بنزدیک خویش خواند اجابت نکنید که گمراه و دور از رحمت الهی شوید، هر چند آن شخص مستغیث پدر یا فرزند یا برادر باشد، زیرا که ما با حضرت رسول خدای تبارک و تعالی بودیم و دیدیم که جنگ میان پدران و پسران و فیما بین برادران بود و سایر خویشان با یک دیگر مقاتله می‌نمودند و مسلمانان مترجی و مترصد ثواب و چنان از قتال و جدال دغا رحم و خویشان بودند یقین است که از این- مصیبت و شدت زیادتی در ایمان و اطاعت و انقیاد امر ایزد سبحان است و خود را مطیع فرمان گردانیدن و صبر بر مصائب یاران نمودن و دوستی با آن جماعت ننمودن موجب تحصیل رضای واهب منان است، و ما بسیار بود که
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:250
مقاتله با جمعی که در اسلام برادر ما بودند (1) بواسطه اعوجاج و گمان و شک و رجعت ایشان نمودیم و بحکم خدا و رسول با آن جماعت غزا و جهاد کردیم لکن ما هر گاه طمع در تحصیل خصلت از خصال محسنه می‌نمودیم میخواستیم که خدای تعالی ما را از تفرقه و جدائی آن نگاهداشته بلکه ما

را بآن خصلت جمع ساخته باقی گذارد کمال سعی و همت و نهایت رغبت در تحصیل آن می‌کردیم و خود را از غیر آن باز میداشتیم.
و مروی است که: حضرت امیر المؤمنین علی (ع) چون اجتماع قوم بر تحکیم حکمی مشاهده نمود، فرمود که:
ما هیچ احدی از مردان را حکم در آن امر و مهمّ نگردانیم بلکه حکم ما قرآن لازم الاذعان حضرت ایزد منان است و این خطی است مسطور فیما بین دفتین منشور که ناطق بهیچ زبان نیست بلکه تفسیر و معانی آن لازم و محتاج و لا بد بترجمان است و رجال ارباب حال و اصحاب فضل و کمال از قرآن بیان حقایق تمامی احوال خلقان نمایند و چون ما قوم را دعوت و دلالت بقرآن حضرت رب العزت نمودیم که حکم میان ما و شما قرآن ایزد تبارک و تعالی باشد، راضی به آن شوند، فرقه از خدای عز و جل و از کتاب او روی گردان شدند، و اصلا بحکم قرآن راضی نشدند یا آنکه حضرت قادر سبحان در کتاب لازم الاذعان میفرماید که: (نساء آیه 63) فَإِنْ تَنازَعْتُمْ فِی شَیْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَی اللَّهِ وَ الرَّسُولِ تفسیر آیه و اللّٰه اعلم آنست که اگر در میان شما منازعه در امری واقع و سانح گردد، رد آن بسوی ایزد منان نمائید و بسوی رسول او رجوع فرمائید
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:251
(1) رد امر به سوی خدای تعالی عبارت از رجعت بحکم کتاب رب العزة است و رد برسول کنایه بلکه صریح از فرا گرفتن به سنت رسول است.
پس اگر قوم راضی بحکم و تصدیق کتاب عزیز وهاب نمایند ما احق مردمان به آن امریم و اگر حکم بسنت رسول فرمایند باز ما اولی از تمامی انس و جان بآن امریم.
اما آنکه گفتند در تحکیم مدتی مقرر گردید که میان شما و قوم ممتد و مستمر باشد ما این کار بواسطه آن کردیم تا حال جاهل مبین و حال عالم و کامل یقین و بین و ظاهر گردد و مرا امید است که بوسیله این مصالحه کار امت محمد (ص) اصلاح یابد و هر احدی بتقاضای نفس خود در آن فساد ننماید پس تو ای سایل با ظهور و بیان حق منقاد غی و ناحق شدی.
و مروی است که: حضرت امیر المؤمنین علی (ع) عبد اللّٰه بن عباس را بنزد خوارج فرستاد چه آن جماعت از جایی که آن حضرت بنفس نفیس خود این طایفه را تواند دید یا حرف آنها باید شنید دور بودند چون ابن عباس به پیش آن جماعت رفت گفت:
ای یاران، عجب است از امثال شما مردم که مرتکب این امر ناملایم گشته از امام یاغی شده و برگشتید؟
ایشان گفتند: ما از صاحب تو بسیار بسیار آزرده، بلکه بیزاریم زیرا که ما خصال چندی از علی مشاهده مینمائیم که همه کفر موبقه است، که او را به آتش دوزخ میرساند.

اما خصلت اولی:

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:252

(1) آنکه بموجب خواهش و امر معاویه لفظ امارت مؤمنان از نامش محو نمود و بعد از آن مکتوب صلحنامه فیما بین خود و معاویه قلمی نمود و چون او امیر مؤمنان نیست ما مؤمنان نیز راضی بامارت او نیستیم.

خصلت ثانیه:

آنکه او را شک در نفس خویش است که آیا در دعوی ولایت و امامت محق است یا نه؟ زیرا که بحکمین گفت: که شما نظر در حق ما و معاویه نمائید اگر او احق بمرتبه ولایت و خلافت باشد او را بر آن امر ثابت و مستقر گردانید و اگر من اولی بولایت و امامت باشم مرا به آن امر معین و مستمر دانید پس هر گاه متشکک باشد و نداند که او بر حق است یا معاویه، پس شک ما از او بی‌شبه بیشتر است.

خصلت سوم:

آنکه قبول حکم غیر خود چرا نمود؟ و حال آن که ما او را احکم الناس می‌دانستیم.

خصلت چهارم:

آنکه بر مردمان در دین قادر سبحان حکم نمود و به بهانه اجرای احکام شرع سید الأنام و حدود ایزد علام قتل فرمود، و چون وصی نبی اقدس بود سزاوار و لایق او حکم بر قتل أنام نبود.

خصلت پنجم:

آنکه در هنگام قسمت فیء و غنایم بصره بامت خیل و سلاح آن طایفه بمیان ما قسمت نمود، و نسوان و ذریت آن جماعت از ما منع بفرمود و قسمت

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:253

ننمود.

(1) خصلت ششم:

آنکه او وصی حضرت نبی الوری بوده و آن را ضایع نموده. چون ابن عباس رضی اللّٰه عنه این اعتراضات لاطایله آن طایفه خوارج استماع نمود به خدمت مقدسه ولی رب العزت مراجعت فرموده حقایق معروض رأی فیض اقتضاء حضرت امیر المؤمنین علی (ع) گردانید و گفت:

یا مولی مقالت قوم و اعتراضات آن طایفه مذموم شنیدی شما به جواب صواب آن أحق و أولی و ألیق و أحری خواهید بود.

حضرت فرمود: نعم، چنین است با ابن عباس از ایشان اعلام و استفهام نمائی که آیا راضی بحکم خدای تعالی و امر رسول مجتبی هستند یا نه؟ چون ابن عباس از آن جماعت استعلام نمود، گفتند: بلی ما راضی بحکم خدا و رسولیم، آنگاه حضرت ولی اللّٰه فرمود:

من در جواب ابتدا نمایم بآنچه شما در سؤال مقدم داشتید، بدانید که من در ایام حیات حضرت سید البریات کاتب وحی و قضایا و راقم شروط و امان جمیع برایا بودم، روزی که مصالحه فیما بین ابا سفیان و سهیل بن عمرو با حضرت پیغمبر (ص) واقع شد من بحکم آن سرور نوشتم که:
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ، اینست آنچه صلح بر آن نمود محمد رسول خدای معبود با ابا سفیان صخر بن حرب و سهیل بن عمرو، و چون نزد آن طایفه بردند سهیل بن عمرو گفت:
ما رحمان الرحیم را نمی‌شناسیم و مقر برسالت تو من عند اللَّه نیستیم
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:254
(1) نهایت گمان من آن است که تو ای محمد برای شرف خود چنین نوشتی و نام خود را مقدم بر أسماء ما مکتوب گردانیدی اگر چه ما از شما أسن در عمر و پدر ما نیز از پدر شما أسن بود ما به این نوع صلحنامه راضی نیستیم.
حضرت نبی الکریم بعد از استماع کلمات ایشان مرا امر فرمود که: در جای
بسم اللَّه الرحمن الرحیم باسمک اللهم
مکتوب گردان و لفظ رسول اللَّه را محو نموده محمد بن عبد اللَّه ارقام نمائی من بموجب حکم سید الوری چنان کردم و آن حضرت بمن گفت:
یا علی روزی امت ترا بمثل این کار گرفتار گردانند و اجابت قول آن طایفه از روی جبر و اکراه بی‌ارتیاب و اشتباه خواهی نمود، لهذا من مکتوب در اول فیما بین خود و معاویه و عمرو بن العاص چنین قلمی نمودم که اینست آنچه صلح بر آن نمود، امیر المؤمنین با معاویه و عمرو بن العاص چون صلحنامه به ایشان رسید گفتند:
ای علی پس ما در حق شما ظلم کرده‌ایم، زیرا که هر گاه ما قائل باشیم بر آنکه شما امیر المؤمنین و وصی سید المرسلین خواهید بود و بعد از آن با تو مقاتله نمائیم بیقین ظالم و بیدین خواهیم بود، باید ای علی در صلحنامه مکتوب گردانی که: علی ابن ابی طالب چنین و چنین مصالحه نموده قطع منازعه فرموده من نیز لا علاج گشته نام خود را چنانچه رسول ملک علام نام نامی و اسم گرامی خود را محو فرمود محو نمودم اگر شما ابا و انکار این سخن من نمائید جاحد و منکر رسول خدای اکبر می‌شوید، چه اول رسول حضرت عز و جل مرتکب و متصدی این فعل شد، آن جماعت گفتند: این عمل حضرت پیغمبر
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:255
حجتی است از برای شما و از آن دعوای ما بیرون آمدید آنگاه حضرت ولی اللَّه فرمود (1) که: آنچه گفتید که ترا شک در نفس خود بود که بحکمین فرمودید که شما نظر در حق معاویه و ما نمائید چنانچه معاویه احق از ما

باشد او را بر امر ولایت ثابت و مستقر گردانید، و اگر من اولی و احق بولایت و خلافت امت باشم مرا مثبت و مستمر دانید، این کلام من نه از روی شک و عدم اطلاع بر أحقیت خود بر معاویه و سایر أنام بود، بلکه محض از روی انصاف در قول و فعل بود چنانچه حضرت واجب الوجود فرمود که:
وَ إِنَّا أَوْ إِیَّاکُمْ لَعَلی هُدیً أَوْ فِی ضَلالٍ مُبِینٍ، در آن محل و مأوی که حضرت ایزد تعالی را هیچ شک نبود و بیقین عالم بود که حضرت نبی المحمود بر حق است مع هذا چنین فرمود.
آن جماعت گفتند: ای علی این نیز دلیل و حجت روشن از برای شما است در دفع اعتراض ما بعد از آن حضرت امام الانس و الجان فرمود که آن چه گفتید که شما حکم دیگری را مقرر داشتی و حال آنکه من در نزد شما احکم از تمامی مردم بودم بدانید که حضرت رسول ایزد مجید نیز حکم غیر خود را مقرر نمود و آن سعد بود در مقدمات بنی قریظه و حال آنکه آن رسول حضرت ایزد متعال احکم الناس بود ایزد تبارک و تعالی در باب اقتدا و اقتفاء به آن حضرت امر فرمود: کما قال سبحانه تعالی:
لَقَدْ کانَ لَکُمْ فِی رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ (احزاب آیه 21) یعنی هر آینه تأسی و اقتدای شما برسول اللّه (ص) از صفات حسنه بلکه از امور لازمه است بناء علیه من اقتفاء و تأسی بحضرت رسول هاشمی
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:256
نمودم گفتند این نیز یا علی برای شما حجت است بر ما بعد از آن فرمود:
(1) و اما قول شما در باب آنکه من حکم در دین حضرت رب العالمین بر مردان کردم، به جهت آنکه حضرت قادر منان حکم برای اهل آن مقرر و عیان نمود، چنانچه خدای عالم در حق مردان که طایر حرم را ذبح نمایند، حکم کفاره و جزای آن اگر از روی عمد و دانستگی قتل نماید مثل کفاره قتل نعم است.
کما قال اللّه سبحانه: وَ مَنْ قَتَلَهُ مِنْکُمْ مُتَعَمِّداً فَجَزاءٌ مِثْلُ ما قَتَلَ مِنَ النَّعَمِ یَحْکُمُ بِهِ ذَوا عَدْلٍ مِنْکُمْ (مائده آیه 95) و یقین چون خون مسلمین فرمود که در نزد ارحم الراحمین اعظم از چون طایر است، لهذا من اجرای احکام و حدود واهب علام بر مردان متابع دین سید الانام نمودم.
گفتند: یا علی این نیز برای شما حجت است بر ما، آنگاه ولی حضرت آله و وصی حضرت رسول اللّه (ص).
گفت: اما سخنان شما در باب قسمت فیء و غنیمت در روز جنگ بصره حقیقت آن چنانست که: چون حضرت عز و جل شما را بر اصحاب جمل مظفر بوسیله اطاعت وصی خاتم الرسل گردانید خیل و کراع و سلاح آن جماعت به شما قسمت شد و من تأسی و اقتفا بحضرت نبی الرحمه نموده منع شما از قسمت نسوان آن طایفه و ذریت فرمودم، و بر آن جماعت

منت نهادم چنانچه حضرت سید عالم (ص) بر اهل مکه در حرم محترم ایزد عالم منت گذاشت با آنکه آن طایفه بر سر ما آمده بودند مع هذا اما همان مردان ایشان را بگناهان و بتقصیرات و

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:257

معاصی مؤاخذه نمودیم و کودکان آن طایفه را بعصیان و تمرد بزرگان باسترقاق مؤاخذه نفرمودیم بعد از آن از لسان معجز نشان بیان نمود که: (1) بالفرض اگر نسوان را قسمت می‌نمودم پس کدام کس از شما عایشه در سهم قسمت خود قبول می‌نمود؟

گفتند: یا علی این حجتی روشن و دلیل بین است از برای شما بر ما بعد از آن ولی حضرت ذو الجلال گفت آنچه گفتید که شما وصی سید الأنبیاء بودید اما آن را ضایع و خراب نمودید، پس شما کافر شدید زیرا که خود اقرار نمودید بر آنکه من وصی حضرت رسول مهیمن بودم بواسطه آنکه شما تقدیم خلفاء ثلثه بر من فرمودید و امر خلافت و ولایت از من به جهت مبایعت و متابعت آن‌ها زایل نمودید و بر اوصیاء و انبیاء لازم است که مردم را بر نفس موصی خویش خواند و وصایت خود را بر امم ظاهر گرداند زیرا که خدای تعالی رسل و انبیاء را مبعوث و مرسل گردانید بواسطه ارشاد و اعلام عباد بر آنکه ایشانی که انبیاء و پیغمبران‌اند از قبل واهب سبحان مردمان را باقرار بر عبودیت حضرت رب العزت و باطاعت و پیروی نفس ایشان میخوانند و وصی نبی مدلول بر نبی است و او مردم را بر نبی ایزد تعالی میخواند و به اطاعت و متابعت آن حضرت مأمور میگرداند و مستغنی است از خواندن امم بر نفس خود و این اطاعت و متابعت از برای آن کسی است که ایمان بخدای عالم و برسول ایزد منان (ص) چنانچه خدای عز و جل ذکره میفرماید که:

وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا (آیه 97 آل عمران) پس اگر مردمان ترک حج خانه حضرت ایزد سبحان نمایند بیت اللّه

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:258

الحرام (1) بوسیله ترک سایر انام و عدم طواف آن خانه واهب علام کافر بی‌سر انجام نگردد، لیکن آن جماعت که ترک طواف و حج با استطاعت نمایند کافر بی‌ملت میگردند، بواسطه آنکه خدای عالم آن مکان محترم را بواسطه مردم مانند علم منصوب و مکرم گردانید مرا نیز حضرت نبی الاکرم بعد از امر و حکم قادر عالم منصوب مثل علم از برای جمیع امم گردانید چنانچه حضرت رسول اللّه (ص) فرمود که:

یا علی تو بمنزله خانه کعبه خواهی بود که همگی بنزد تو آیند و تو را رجعت بجانب کسی نیست، آن جماعت چون کلام حضرت امیر المؤمنین علی (ع) استماع نمودند گفتند:

یا علی این نیز از برای شما حجت است بر ما پس ما را نخوانید بعد از

دعوت بعضی ایشان رجعت باسلام و ایمان آوردند و چهار هزار کس بمتابعت هوا و هوس و باغوای شیطان نجس بر خواهش و دواعی نفس خود باقی ماندند و مراجعت و متابعت ننمودند، پس حضرت ولی ایزد اقدس با آن طایفه مقاتله نمود تا آنکه اکثر آنها مقتول گشته، به دارَ الْبَوارِ جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَها وَ بِئْسَ الْقَرارُ مقام و قرار گرفتند و قلیلی از مستسعدین رکاب ظفر انتساب در دار الابرار جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ در کنار خود آرام و مآب گزیدند، وَ السَّلامُ عَلی مَنِ اتَّبَعَ الْهُدی.

ذکر بیان احتجاج امیر المؤمنین (ع) در اعتذار آنکه با جماعت سابقین که دعوی امارت و خلافت کردند مقاتله و مجادله ننمود و با متأخرین از طوایف ناکثین و قاسطین و مارقین به جهت بغی و خروج ایشان قتال و جدال نمود.

(1) مروی است که بعد از مراجعت امیر المؤمنین علی (ع) از جنگ خوارج نهروان و رحل اقامت در کوفه روزی با جمعی از اصحاب بسعادت و اقبال نشسته بودند و سخن از هر باب مذکور میفرمودند در آن مقام شخصی اجرای کلام بی‌نظام خود بدین وجه انتظام داد که:
یا علی چرا با ابا بکر و عمر محاربه ننمودی چنانچه با طلحه و زبیر و معاویه مقاتله فرمودی؟
حضرت امیر المؤمنین علی (ع) فرمود: که من پیوسته مظلوم در حق خود بودم، اشعث ابن قیس برخاست و گفت: هر گاه تو مظلوم بودی پس چرا شمشیر نزدی و حق خود از غیر نگرفتی؟ حضرت امیر المؤمنین علی (ع) فرمود:
یا اشعث چون سخن گفتی جواب بشنو و نگاهدار و این را بجای حجت در دل خود مضمر گردان بدان و آگاه باش که مرا در این باب اقتدا به شش نفر از انبیاءی حضرت ایزد تبارک و تعالی است اول آن اعیان حضرت نوح علیه سلام الملک المنان چنانچه حقایق احوال آن نبی عالیشان در قرآن لازم الاذعان واضح و عیان است که:
فَدَعا رَبَّهُ أَنِّی مَغْلُوبٌ فَانْتَصِرْ (آیه 10 سورة القمر) یعنی ای پروردگار من مغلوب و قوم کافر بر من غالبند چون رفع و دفع غلبگی آن کفره لئام موقوف بمشیت و اراده تو ای حضرت واهب علامست بعد از رفع آن مرا بر آن کافران غالب و منصور گردان، اگر قایلی گوید که حضرت نوح بغیر خوف متکلم بمثل این کلام گردید پس بدرستی و تحقیق که آن شخص کافر زندیق

است و اگر گوید که از روی ضرورت و عذر آن حضرت متکلم باین سخن گردید پس وصی نبی معذورتر از رسول خدای اکبر است.
(1) دوم اقتدا و تأسی من منوط بحضرت لوط (ع) است چنانچه حضرت ایزد واهب بی‌امتنان از حقیقت عجز و عذر آن نبی رفیع مکان در قرآن بیان نمود که فرموده است:
لَوْ أَنَّ لِی بِکُمْ قُوَّةً أَوْ آوِی إِلی رُکْنٍ شَدِیدٍ (آیه 80 سوره هود) اگر قایلی گوید که: آن حضرت قائل باین به غیر هم و هول گردید پس آن کس به یقین کافر و بی‌دین است، و اگر گوید: که آن تکلم باین کلام نبی ملک العلام از روی عذر و ابرام نمود پس وصی أعذر و أحق است، در هنگام

ضرورت باین کلام. سیم مرا از ارتکاب این امر جمیل اقتدا بسبیل حضرت ابراهیم خلیل علیه السّلام ملک الجلیل است چنانچه حقیقت احوال آن نبی اکرم عالیشأن در قرآن مذکور و عیان است که:
وَ أَعْتَزِلُکُمْ وَ ما تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ (آیه 48 سوره مریم) اگر قائلی گوید: که آن حضرت بغیر خوف و ابرام کفره عاقبت و خام متکلم بمثل کلام گردید بیقین آن کس کافر نومید از حضرت واحد اقدس خواهد بود و اگر گوید: که از روی ضرورت و عذر بود پس وصی نبی أعذر باشد.
و چهارم مرا اقتدا بحضرت موسی (ع) است، چنانچه احوال آن رسول رب غفور در قرآن مذکور است که:
فَفَرَرْتُ مِنْکُمْ لَمَّا خِفْتُکُمْ (آیه 21 سوره شعراء) اگر شخصی گوید که: آن حضرت این کلام نه از روی خوف و ابرام

قبطیان لئام نمود بی‌شبهه و ارتیاب آن کس کافر مرتابست، و اگر قائل بعذر گردد که آن رسول عالی قدر متکلم باین کلام در هنگام عذر گردید پس عذر وصی نبی بیشتر و او در مظان خوف و بیم معذورتر باشد.
(1) پنجم: مرا اقتدا به برادر موسی هرون علیهما سلام اللّه تعالی است چنانچه حقیقت احوال آن نبی رفیع الشأن در قرآن مسطور و عیان است، و خدای متعال فرموده است که:
قالَ ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِی وَ کادُوا یَقْتُلُونَنِی (آیه 150 سوره اعراف): پس اگر قائلی گوید که: حضرت هرون بغیر خوف و بیم متکلم به این حرف و سخن گردید آن کاذب ابتر بی‌شک و ریب کافر است، و اگر گوید: که ضرورت و عذر سبب تکلم باین کلام گردید، پس در هنگام ضرورت وصی معذورتر باشد.
ششم مرا اقتدا و تأسی ببرادرم خیر البشر محمد (ص) است، زیرا که آن حضرت باقبال سعادت بغار تشریف ارزانی داشت مرا بفراش خویش گذاشت، اگر قائلی گوید که: پیغمبر حضرت واحد غفار بغیر خوف و بیم به آن غار رفت آن قائل بیخبر بی‌شبه کافر است، و اگر گوید: که آن رسول مختار اختیار این کار از روی خوف و اضطرار نمود، پس وصی او در هنگام ضرورت و اجبار به یقین در اختیار مثل آن کار معذورتر باشد، چون امیر المؤمنین علی (ع) کلام باتمام رسانید جمیع مستسعدین آن مجلس دار السلام بالتمام بر پای خاستند و معروض رأی فیض اقتضاء آن امام الوری گردانیدند که:
یا امیر المؤمنین (ع) الحال ما دانستیم که قول قول شما است و ما در

رای خود خطا کرده گناه‌کاریم لیکن توبه از آن قول و فعل نموده رجوع به حضرت خدای عز و جل نمودیم و خدای عذر شما را قبول کناد.

(1) و اسحق بن موسی الکاظم (ع) و آن حضرت از پدر بزرگوارش جعفر بن محمّد و آن امام الهمام از پدران و آبای عظام کرام علیهم السّلام روایت کرده است که روزی حضرت امیر المؤمنین (ع) در مسجد کوفه در محضر جمع انام خطبه مشتمل بر حمد و شکر ایزد علام و نعت حضرت سید الأنام در غایت فصاحت و بلاغت باتمام رسانید و در آخر آن کلام فرمود که:
ای معشر أنام، من اولی از جمیع مردمانم بر شما و به سایر خلقان و از روزی که حضرت رسول اللّٰه ایزد سبوح قبض روح شد همیشه مظلوم بودم.
در همان دم اشعث بن قیس به تکلم درآمد و گفت:
یا امیر المؤمنین (ع) تا از مدینه طیبه تشریف به عراق آوردید هیچ وقت بواسطه ما خطبه و موعظت ننمودی الا آنکه فرمودی: و اللّٰه که من اولی از همگی و تمامی مردم بر مردمانم، و افضل و اعلم ایشانم و از زمان قبض رسول همیشه مظلوم و در زوایای خمولم چرا وقتی که در ولایت و امامت امت بتو تعلق گرفت اعناق بنی تیم و عدی به شمشیر هندی در هنگام ظلم و تعدی آنها نزدی و استیفای حق خود ننمودی؟
حضرت امیر المؤمنین (ع) گفت: یا ابن الخماره، سخن گفتی جواب بشنو، و اللّٰه بخدای عالم قسم است که جبن و خوف و کراهت موت مرا مانع از قتال و جدال ارباب ضلال در هیچ حال از احوال نگشته بلکه از جنگ مشعوف و بموت مألوفم و مانع من در این باب عهد برادرم حضرت رسالت مآب
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:263
علیه سلام الملک الوهاب است، (1) چه آن حضرت مرا خبر از حرکت و غدر امت داد و گفت:
یا ابا الحسن امت نقض عهد و پیمان بعد از من که در باب اطاعت و متابعت شما گردید مینمایند و بی‌شبه با شما غدر می‌نمایند، و تو ای علی در نزد من بمنزله هارونی در نزد موسی علیه التحیة و الثناء.
من گفتم: یا رسول اللّٰه، در آن وقت که امت چنین حرکت کنند مرا به چه امر معهود و مأمور می‌گردانید؟
رسول ایزد معبود فرمود که: اگر در آن وقت اعوان و انصار یابی مبادرت بجهاد آن اشرار نمائی و الا دست از حرب و پیکار بدار، و خون خود را نگاه دار، تا آنکه مظلوم بمن رسی چه غوررسی آن در روز حساب و میزان در نزد حضرت قادر سبحان بی‌شبه و گمان از روی عدل و احسان خواهد شد چون رسول آخر الزمان وفات یافته مسافر آن جهان شد من مشغول تجهیز کفن و دفن رسول ایزد مهیمن گشتم و چون از آن فارغ شدم عهد کردم و سوگند خوردم که ردا برندارم مگر به جهت نماز و بندگی خدای

عالم تا آنکه قرآن را بموجب امر و حکم حضرت رسول (ص) جمع نمایم، چون بر آن امر قیام نموده فارغ گشتم دست فاطمه (ع) و حسن و حسین (ع) را گرفته زیارت در منازل و خانه‌های اهل بدر و اهل سابقه کرده و همگی ایشان را قسم دادم به واسطه طلب حق خویش و ایشان را بنصرت و اعانت خود خواندم، هیچ طایفه بغیر چهار رهط اجابت قول من و اطاعت اهل بیت رسول مهیمن ننمودند و آن گروه نیکو سیر که اطاعت من بحکم خدا و پیغمبر نمودند سلمان و عمار

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:264

و مقداد و ابو ذر بودند، (1) و آنکه معتضد و پناه من در دین حضرت اله بود از اهل بیت من مسافرت اختیار نمود و من تنها در میان ده نفر که به عهد زمان جاهلیت فریبنده شدند، عقیل و عباس باقی و براساسم اشعث بعد. از استماع کلام صدق التیام امیر المؤمنین علی (ع) گفت:

یا امیر المؤمنین، کار عثمان نیز به همین عنوان بود، چون اعوان، و انصار در اجرای احکام شرع رسول مختار نداشت دست از امر بازداشت تا آنکه مظلوم کشته شد، حضرت امیر المؤمنین علی (ع) گفت:

یا ابن الخماره، این مقدمه ما را نسبت بکار عثمان که تو قیاس به آن نمودی نیست، زیرا که او در مجلس که محل جلوس او نبود نشست، و ردائی که زیادتی بر او داشت آن را به اراده پوشش برداشت، و کشتی‌گیری با حق نمود، چون تاب آن نداشت بسر درآمد و حق او را از زمین برداشت و به آن خدای که محمد (ص) را بحق بر خلق فرستاد اگر روزی که برادران بنو تیم چهل نفس بیعت کرده بودند و با من بر قول خود اقامت و متابعت مینمودند با همان جمع قلیل عباد در راه خدای تعالی چندان جهاد می‌کردم که عذرم نماندی و حیات از بدنم دست افشاندی.

بعد از آن فرمود: ای معشر مردمان اشعث در نزد خدای تعالی به موازنه پر پشه نیست، بلکه او در دین خدای معز کمتر از عفطه بز است و عفطه شبه عطسه است، یعنی او ثبات و استقامت اصلا در دین و ملت ندارد و روایت کردند جمعی از اهل نقل از طرق مختلفه از ابن عباس رضی اللّٰه عنه که گفت: من روزی در خدمت حضرت امیر المؤمنین علی (ع) در رحبه

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:265

مسجد حاضر بودم (1) که سخن از مقدمه خلافت و تقدم آن کسی که بر او تقدم نمود در محضر امت مذکور شد آن امام الامه متنفس بنفس صعداء صلحا گردید و آه سرد از روی غم و درد برکشید و گفت:

اما و اللّٰه، لفظ اما کلمه افتتاح است که بلغاء انام بجهت زینت و انتظام در صدر کلام سخن خود را بآن انجام و اتمام نمایند مرا بخدای عالم قسم است که هر آینه ابن ابی قحافه از روی حقد و کینه متلبس بلباس خلافت و متقمص بقمیص ولایت گردید و اصلا در آن در پی مراعات نص حضرت رب

العزت و رضاء و رخصت نبی الرحمه و استحقاق و صلاحیت نگردید با آنکه خود عالم و عارف و شاهد و واقف به محل من در ولایت که موجب نص خالق البریه و تبلیغ رسول شفیع الامه مثل محل قطب آسیا است، یعنی مسماری که آسیا برو دایر است و بغیر آن حرکت و گردش رحی متعذر و متعسر است، و مطلع است بر آن که انکسار و انحدار سیل خیل سپاه در معارک رزمگاه از منست و هیچ احدی را در هنگام دار و گیر حرب یارای مسیر حتی طیر را قدرت طیران به سوی من مصیر نیست، لیکن من میان خود و خلافت حجاب ستر مباعدت انداختم و خود را بآن بی‌نهایت غریب ساختم و بوسیله عدم اعانت و نصرت امت و مردم پهلوی خود را از آن تهی کردم و دست از آن کشیدم اما متفکر گردیدم میان آنکه آیا با این ید مقطوع از ناصر و معین حمله بر ارباب ظلم و کین و ستم آرم، یا صبر بر کوری و ظلمت اصحاب غیّ و ضلالت نمایم که صعوبت و عسرت آن بحدیست که آدم کبیر بر آن بمصابرت و انسان صغیر از الم بلیت آن مشیب و حقیر گردد و مرد مؤمن در مقدمه آن محن سعی چندان نماید که ملاقات بپروردگار

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:266

خود و ایزد مهیمن فرماید (1) پس از تعمق فکر و نظر صبر را موافق امر خدای اکبر و مقرون برضای حضرت پیغمبر و بحجت نزدیکتر دیدم ناچار اختیار آن کار کردم لیکن در چشم و نظر خاشاک قذی و در حلق و کام شجی آزار و آلام قرار و آرام دادم بجهت آنکه میراث خود را بنهب غصب و غارت به تصرف ارباب بدعت مشاهدت مینمودم تا آنکه اول آن جماعت بسبیل مخالفت مسافرت نمود و چون او گذشت و خلافت بعمر گذاشت، چه گویم از رؤیت و ملاحظه تعجبات بسیار از عمر که بعد از تصدی و اختیار این کار بین و اظهار و ظاهر و آشکار کردند اولین در ایام حیات عاریت خود از ارتکاب امر خلافت اظهار اقالت و ندامت مینمود بلکه معذرت میفرمود و چون اجلش قریب و وفاتش، نزدیک رسید آن را بعقد کفالت دومین مقرر و معین نمود، و چون شطری از خلافت با هر یک منصرف گشتند مقدمات آن را بسیار بسیار صعب و سخت و هم دشوار گردانیدند، پس از آن آن ولی حضرت عز و جل بکلام اعشی شاعر مثل زد، شعر:

شتان ما یومی علی کورهاو یوم حیان اخی جابر روزی که ما طلب مأمول نمائیم گوید در بالای شتر و در جای مضبوطست و دست تصرف من از آن کوتاه است، و روزی که مأمول حاضر شود گوید که آن از برادرم جابر است و مرا دست تصرف از آن قاصر، و اللّٰه بخدای عالم قسم است که شخص اول امر خلافت را در محل تصرف مردی درشت گوی گذاشت که جراحت زبانش بواسطه غلظت بیان و مس آن بی‌نهایت صعب و گران بود

و او در آن امر بسیار بسر درآمدی و همیشه از آن کردار اعتذار نمودی چه
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:267
مرتکب امر خلافت (1) با عدم استحقاق آن و با خاطر مشوشی مانند راکب ناقه سر کشی است که اگر زمامش را بواسطه تندی و بی‌آرامی سخت و استوار کرد بواسطه کثرت حرکت و عدم استقرار نیش چاک گشته خرابی پذیرد، و اگر زمامش را سست و نرم گرداند سرکشی بیحد نماید و خلقی را مبتلا ساخته به حال خود نماند و به عمر و بقاء ذات حضرت اللّٰه تعالی قسم است که تا او در ربقه حیات مرهون آجال بود پیوسته حرکات بی‌استقامت و رمیدن و دوری از امر حق و طاعت ایزد متعال و همیشه متلون باختلاف احوال و متعرض و متغیر بوسیله کثرت امانی و آمال بود و من بذریعه: إِنَّ اللّٰهَ مَعَ الصّٰابِرِينَ مستوثق بعنایت حضرت ارحم الراحمین گشته بر رؤیت مکاره و مشقت و شدت محنت در طول مدت او صبر مینمودم و توکل بحضرت عز و جل نموده شداید آن را متحمل بودم تا آنکه او نیز بهمان نهج و عقیدت که داشت مسافرت نموده کار خلافت بشورای جمعی از امت گذاشت و گمانش آنکه من نیز یکی از آن جماعتم فیا اللّٰه منادی مستغاث است که در هنگام حزن و آلام متکلم و منادی به این کلام گردند، یعنی از برای خدای تعالی چه گویم از حقیقت اهل شوری و از اجتماع آن جمعی دور از انصاف و عدل و رأی که هرگز قدم براستی و درستی نگذاشته‌اند و طور و شیوه بغیر حقد و کینه نداشتند و من جبرا و کرها در شوری حاضر شدم لیکن اصلا از آن جماعت بغیر غی و ضلالت و حقد و ضغینت هیچ چیز مشاهدت ننمودم، و سخن حق مطلق از آن طایفه نشنیدم تا آنکه بعد از آن مواطات و ساختگی با یک دیگر نموده اتفاق بر خلافت عثمان کردند، من چون حال بدین منوال مشاهده نمودم بر ایشان احتجاج بآیات قرآن و احادیث
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:268
(1) حضرت پیغمبر آخر الزمان نمودم اما چون آن جماعت در بادیه ضلالت حقد و حسد و بشیوه تمرد و عداوت و متمکن و معتضد بودند اصلا بسمع رضا تلقی و اصغا ننمودند تا آنکه رویت آنها یعنی آنان که فعل ایشان ریب و گمان و عمل عداوت و طغیان بود بمن اعتراض نمودند گوئیا کنایه از طلحه و زبیر است که چون در سابق بخلافت اول یعنی ابو بکر صبر نمودی، الحال چرا با ما و یاران اتفاق بخلافت عثمان نمی‌نمائی و با طوایف امت اظهار مخالفت مینمائی آلان کار من بواسطه نیافتن ناصر و معین بجهت اجرای آداب دین رب العالمین و احکام شرع سید المرسلین باین نظایر متمشی و مقرون است که بمثل طایر غریبی در میان مرغان باشد به همان سلوک و آئین ایشان میگردیدم، چون در جای می‌نشستند من نیز می‌نشستم، و چون آنها طیران مینمودند من نیز موافقت و مرافقت

در طیران میفرمودم و تا انقضاء آن مدت بر طول محنت و الم مشقت صبر نمودم و اهل شوری هر کس بواسطه آز و هوس و دواعی نفس خود که مترجی حصول آن از عثمان بودند اطاعت او و اتفاق بر او نمودند، یکی از روی حقد و کینه تا گوئیا سعد وقاص است، و دیگری بواسطه مصاهرت، و خویشاوندی میل بخلافت و سر بلندی عثمان نمودند، و آن عبد الرحمن عوف بود، سیم و چهارم نیز بامثال یاران در اعانت و استقلال ثالث القوم سعی و همت گماشتند تا او را بخلافت بر پای داشتند و او اطراف خلافت را محکم گرفت و بر آخور آن مانند حیوان در میان روث و علف‌دان بچریدن مشغول شد و بنو امیه نیز با او اتفاق در اکل و چریدن مال اللّه تعالی نمودند و مانند آن

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:269

(1) شتران که بسبزه و علف بهاران ازدحام نمایند و تا هنگامی که آن علف خشک و نابود نگردد از چریدن سر برندارند او نیز با آن طایفه گرسنه شکمها پر کردند و جهاز و اسباب خود و آنها را در ایام حیات بموجب دلخواه مهیا ساختند و چون یاران بنو امیه بیعت او را شکستند تجهیز نمودند یعنی او را به قتل رسانیدند، و اصلا او در ایام قتل و فتل از آن منزلت ما در هیچ زمان و اولویت ما را به مکان ولایت و خلافت بامت بیان و عیان ننمود و لیکن امت بعد از قتل و مسافرت او بمقر آخرت مردم از اباعد و اقارب از اطراف و جوانب بکثرت مآل گفتار بر من هجوم آورده آزار بسیار از ازدحام آن قوم بی‌ثبات و وقار یافتم و چون عالم بر صدق مقال و بر حقایق احوال ایشان بودم روی از آن جماعت برمی‌تافتم و ایشان کثرت و ازدحام مینمودند تا بحدی که حسن و حسین بمن پیچیدند و از بس که اجتماع بر سر من نمودند اطراف دامنم چاک گردید و بمانند گله غنم آن مردم بر حوالی من هجوم آوردند که از ما بیعت بستانید من نیز به موجب التماس و استدعای آن مردم سخن ایشان را قبول کردم و از آن طایفه بیعت گرفتم و در اندک مدت آن جماعت متفرق بدو سه فرقت گشتند طایفه‌ای بیعت شکستند آن طلحه و زبیر و غیر ایشان از عسکر جمل بودند ناکثین عبارت از ایشان است و جماعت دیگر خروج و بغی نمودند مثل خوارج نهروان و غیره، و مارقین که عبارت از آن طایفه بی‌رویت است و گروه دیگر فاسق گشته از حق برگشتند مثل معاویه و اصحاب او و قاسطین عبارت از آن امت است، گوئیا طوایف ایشان آیه کلام قادر سبحان:

تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُها لِلَّذِينَ لا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَ لا فَساداً

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:270

وَ الْعاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ (آیه 83 سوره قصص) (1) معنی آیه وافی هدایت و اللّه اعلم آنست که در آخرت و بهشت عنبر سرشت برای آن جماعت است که اراده علو رفعت در زمین و سبب فساد و أذیت مخلوقین نگردند عافیت

عاقبت برای متقیان مؤمنان است، استماع ننمودند چون چنین باشد بلکه شنیدند و اللّه و در خاطر ظلمت مآثر نگاه داشتند لیکن حلاوت دنیا و زینت آن در نظر ایشان بغایت شیرین در این جهان آمد بجهت همین مستلذات فانیه دنیویه را برداشتند و دست از نعم و مشتهیات یافته اخرویه بداشتند بخدای که دانه از زمین رویانید و جمیع ذی روح را موجود گردانید قسم است که اگر حضور حاضر و اطلاع حضرت اکبر بر حقایق امر هر بشر نبودی و الزام بر قیام و اقدام بر حجت بوجود ناصر نفرمودی بجهت آنکه مهیمن قادر بر والیان امر و علماء دانشور شرط و عهد گرفته مقرر نمود که بر امتلاء شکم ظالم از او چه حرام و گرسنگی مظلوم و محرومی او از داد و کام اندیشه ننموده آب سرد بر روئی ایشان در هنگام استدعا و التماس مقصد و مرام موافق شرع اسلام نزنند و در مراعات حق و انجام آن کمال سعی و اهتمام بجای آرند هر آینه من زمام امور خلافت را در گردن همان مهام در محل و مقام که ارفع از سایر مواضع و مقام آنست میانداختم و خود را بواسطه عدم وجدان ناصر حق و معین صادق الود بآن نمیساختم و بلکه شما جماعت آخری را بکأس و جام که طایفه اولی را سقی نمودم به همان پیاله و جام بشرب میفرمودم.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:271
خلاصه معنی کلام صدق التیام امام الانام علی ابن ابی طالب (ع) آنکه بنوع یاران بیشتر تصرف در امر خلافت بغیر حق کردند و من بواسطه عدم معین و ناصر صبر کردم کره ثانیه همان معنی را منظور و مرعی داشته باز در آن امر صبر کردم (1) و دنیای شما را که در نزد من از عطسه نیز کمتر بلکه بی‌ثبات‌تر است بنزد شما می‌انداختم و اصلا بآن نمی‌پرداختم لیکن بواسطه امور مذکور از قبول قول شما برنگشتم و متحمل این شداید بیرون از حد حصر گشتم.
ابن عباس رضی اللّه عنه میفرماید که چون ولی ایزد وهاب کلام باین محل و مآب رسانید مردی از اهل سواد که واقع است میان بصره و کوفه کتاب بدست ولایتمآب داد، آن حضرت بعد از فتح مکتوب مشغول گردید بقرائت آن و چون از آن فارغ شد گفتم:
یا امیر المؤمنین اگر مقالات معجز سمات که قطع نمودی باز بیان- آن امتنان ما را نمائی عین مرحمت و احسان بلکه اشفاق بیرون از حیز بیان است حضرت امیر المؤمنین علی (ع) گفت:
یا ابن عباس، هیهات، هیهات آن شقشقه بود که صادر و عیان گردید و باز مراجعت و معاودت بمکان خود نمود و شقشقه عبارت از آن چیزی است که شتر در ایام مستی از کنار زبان بیرون آورده پر باد گرداند و بعد از مدت قلیل آن را بمقام خود برگرداند.
ابن عباس گفت: مرا در ایام حیات بر هیچ چیز تأسف و تفجع از فوت آن

زیاده از فوت و قطع کلام معجز نظام حضرت امیر المؤمنین (ع) در آن روز نبود، بر زیرکان معانی و بیان و عارفان لطایف و نکات سخنان واضح و عیان
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:272
و لایح درخشان است که این خطبه موسومه بشقشقه مرویه از حضرت امام البریه امیر المؤمنین علی (ع) مشتمل بر اشارات بدیعه و محتوی بر استعارات لطیفه و لطایف قریبه و نکات غریبه است که عالم مخبر بعد از تعمق فکر و نظر بر درر غرر فراید فواید لآلی منتظم بجواهر زواهر آن مطلع و باخبر گردد، چنانچه یکی از فضلای معاصر ابو الفضل عباس بن سیف الدین علی الطبرسی که اهل مازندران است، قریب بسه هزار بیت در ترجمه و شرح فارسی آن نوشته و با آنکه سعی و اهتمام تمام در انجام و انصرام شرح آن نمود، و بیان اکثر لطایف و نکات و استعارات بانواعها و اشارات باصنافها فرمود، مع هذا هنوز شمه شرح از آن کما ینبغی و یلیق از روی تحقیق ننمود، و اللَّه اعلم.
مصنف کتاب ابو علی الطبرسی رحمه اللَّه علیه میفرماید که:
امثال این اخبار و آثار از کلام امام الأبرار و الأخیار بغایت بسیار و بیرون از حد حصر و شمار است، لهذا ما طرف از آن از روی ایجاز و اختصار بیان و اظهار کردیم، و از اندک ایضاح و بیان ما حقیقت حال و رتبه فضل و کمال آن ولی ایزد متعال ثابت و عیان گردد.
(1) روایت است، از ام سلمه رضی اللَّه عنها زوجه حضرت سید الأنبیاء (ص) که در شب نهم که شب نوبت خواب من در نزد حضرت رسول ایزد مهیمن بود به در خانه خاص آن صاحب عام و خاص آمدم و طلب اذن دخول بخدمت رسول نمودم که:
یا رسول اللَّه، رخصت است که بخدمت آیم؟ از لسان معجز نشان فرمود: که نه، من از آن نهی بغایت متحیر و مضطر گشتم، و ترسیدم که در
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:273
حق من از پروردگارم ایزد مهیمن از آسمان چیزی نازل شده باشد، (1) و آن حضرت مرا بواسطه آن سخط رد و منع از خدمت خود کرده باشد، بسیار بسیار بروی افتادم و اندک زمان صبر کردم، پس آنگاه گفتم:
یا رسول اللَّه رخصت است که بشرف بندگی مشرف و سرفراز و مفتخر و ممتاز گردم؟ به زبان مبارک فرمود که:
نه، در این مرتبه حیرت و اندوهم از پیشتر بغایت بیشتر شد و غم و الم بسیار در خاطرم قرار گرفت باز اندک مدت صبر کردم مرتبه سیم بدر خانه آن سرور آمده گفتم:
یا رسول اللَّه رخصت است که بخانه درآیم؟
فرمود: یا ام سلمه درآی. من بشوق تمام بخدمت آن نبی الاکرم در آمدم

دیدم که حضرت امیر المؤمنین علی (ع) بدو زانو در برابر سید الأنام نشسته بود، و چون من داخل شدم در آن هنگام این کلام از آن امام الأنام (ع) شنیدم که گفت:
یا رسول اللّٰه و یا رسول رب العباد پدر و مادرم فدای تو باد، چون کار بر آن نهج قرار گیرد مرا به چه امر مأمور میگردانی تا بدان قیام نمایم؟
فرمود که: کار شما صبر است، باز علی (ع) تکرار آن قول نمود باز رسول اللّٰه بصبر امر فرمود چون کره ثالثه حضرت امیر المؤمنین تکرار این کلام نمود، حضرت سید الأنام گفت یا علی یا اخی هر گاه کار بدان نهج قرار گیرد باید که تیغ از غلاف بیرون آری و بر دوش خویش گذاری و بر گردن مخالفان زنی و باید
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:274
چندان حرب و قتال نمائی که ملاقات بمن فرمائی (1) در حالتی که شمشیر تو منقطر از دمای کافر و مخالف امر حضرت ایزد اکبر باشد، چون حضرت نبی الأکرم کلام با حضرت امیر المؤمنین (ع) باختتام رسانید، بطرف من ملتفت گردید و فرمود:
این آزردگی اندوه تو چیست؟
گفتم: یا رسول اللّٰه از اینکه مرا از دخول خانه منع و ردّ نمودی و رخصت نفرمودی.
فرمود: و اللّٰه بخدای عالم قسم است که من رد تو ننمودم الا از واسطه امری از خدای تعالی و رسول او وقتی که تو آمدی جبرئیل در پیش من بود و مرا از اموری که بعد از من احداث خواهد شد اخبار می‌نمود و مرا امر فرمود که حضرت امیر المؤمنین (ع) را به آن وصیت نمایم، ای ام سلمه تو نیز بشنو و شاهد شو که این علی بن ابی طالب به حکم ایزد واهب وزیر من در دنیا و آخرت است.
یا ام سلمه بشنو و گواه باش، که علی ابن ابی طالب وصی و خلیفه من است بعد از من و قاضی دین و راضی دین من و مانع جمعی غیر محق از حوض منست.
یا ام سلمه بشنو و گواه باش که: این علی بن ابی طالب (ع) سید و سرور مسلمین و امام متقین و قاید غر المحجلین و کشنده جماعت ناکثین مارقین، و قاسطین است.
گفتم: یا رسول اللّٰه ناکثین چه جماعت‌اند؟
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:275
(1) حضرت نبی الرحمه فرمود: که آن طایفه جمعی باشند که در مدینه با علی بیعت نمایند و در بصره نقض عهد و پیمان و متابعت فرمایند.
گفتم: پدر و مادرم فدای تو باد یا سید المرسلین قاسطین کدام یک از آن صنف از مخلوقین‌اند؟

حضرت نبی الرحمه گفت: آن جمعی تیره سرانجام معاویه و اصحاب او از اهل شام‌اند.
پس آنگاه گفتم: یا رسول اللّٰه مارقین کدام طایفه بی‌سرانجام و بی‌دین‌اند؟
حضرت رسول رب الودود فرمود که: آن طایفه بی‌رویت و عرفان اصحاب نهروان‌اند.

روایتست که حضرت امیر المؤمنین علی (ع) بعد از فتح بصره و انقضای ایام چند روزی در اثنای خطبه که برای مردم بیان و عیان می‌نمود از لسان معجز نشان حضرت رسالت حکایت میفرمود که:

یا علی تو بعد از من مدت باقی و پابرجا و به بلیه امتم گرفتار و مبتلا خواهی شد و مخاصمه شما و ایشان در نزد خدای منان خواهد بود، مستعد جواب خصومت در نزد ایزد احد باش گفتم پدر و مادرم فدای تو باد برای من واضح و بین گردان که آن فتنه که مبتلا بآن خواهم شد، چه نوع است و بر کدام نهج بعد از شما مجاهده بآن اهل دغا نمایم؟
حضرت رسول ایزد مهیمن گفت: ای علی تو مقاتله بعد از من به اصحاب ناکثه و قاسطه و مارقه نمائی و هر یک یک آن مردم را حضرت نبی
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:276
اکرم باسم برای من بیان کرد، (1) و فرمود که تو مجاهده با امتان من که مخالف قرآن و خلاف سنت من به علانیه یا پنهان نمایند و با جمعی که عمل برأی در دین حضرت رب العالمین نمایند نمائی، زیرا که هیچ رأی در دین خدای تعالی نیست و آن همه امر و نهی است و در امر و نهی برأی عمل نمودن دور از قاعده و صواب است.
من گفتم: یا رسول اللّٰه در روز قیامت در هنگام خصومت امت مرا برب العزت و به فلاح و رستگاری از بلیت ارشاد و هدایت نمائی آن حضرت (ص) فرمود که نعم آری، هر گاه بدان نهج قرار گیرد شما اقتصار و اختصار بر هدایت کنید هر گاه قوم شما اختیار هوا بر هدی نمایند و میل بهوا فرمایند و از قرآن برأی گرایند و عمل بظواهر آیات قرآن ننمایند باید که شما بقدر الوسع و الامکان آن جمعی بی‌معرفت و عرفان از روی ایشان که بسبب مشتهیات چیزهائی که بواسطه استقرار و اطمینان این جهان پریشان طاری و عیان گردید به تتبّع حجج از قرآن بگردان، پس البته باید که تو عطف رأی خود بقرآن نمائی و هر گاه قوم بی‌آزرم عاقبت و خام تحریف کلم قرآن از مواضع کلام ایزد علام نمایند و امرای طامعه یعنی بنو عباس و بنو امیه و قاده ناکثه یعنی زبیر با متابعان و طلحه و فرقه قاسطه، یعنی اهل شام با سعد وقاص و معاویه و تبعه و گروه مارقه، یعنی خوارج نهروان و فرقه باغیه اهل کذب، مردی از حق و متابع هوای مطغی از طریق راستی و صدق که هر کس ایشان از کثرت مشتهیات هوا و هوس تابع نفس خود گشته از طریق رضای حضرت ایزد منان برگشته‌اند و باهل شبه شدیده و آن جمعی ناپسندیده اصلا اعتماد ننمائی
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:277
که عاقبت برای متقیان و جنت برای رستگاران است.
(1) و از ابن عباس رضی اللّٰه عنه منقول است که: چون آیت وافی هدایت

يا أَيُّهَا النَّبِيُّ جاهِدِ الْكُفَّارَ وَ الْمُنافِقِينَ، نازل شد حضرت نبى الرحمه فرمود: كه هر آينه من جهاد بعمالقه نمايم يعنى بكفار جهاد نمايم و در آن باب سعى و اهتمام تمام فرمايم در آن هنگام جبرئيل امين (ع) از نزد حضرت ايزد علام آمده بعد از عرض تحيت و سلام گفت:
اى نبى الاكرم اقدام بجهاد كفره لئام و قيام و انصرام آن متعلق است بذات اقدس شما و يا به على (ع).
و از جابر انصارى رضى اللّه عنه منقول است كه من در حجة الوداع و زمينى نزديك بحضرت رسول ايزد تبارك و تعالى بودم، آن حضرت روى مبارك بجانب ما آورده گفت:
به شما بشناسانم جمعى از امت را كه بعد از من مرتد گشته بكفر اصلى مراجعت نمايند و مقاتله و مجادله با يك ديگر كنند، و بعضى از ايشان گردن ديگر را زنند، و ايم اللّه بخداى عالم قسم است كه در هنگامى كه شما در آن جنس كه بمضاربه شما آيند و با شما محاربه نمايند چون با آن طايفه بى‌رويت جدال و محاربه نمائيد در آن وقت اطلاع بر صدق قول من و معرفت به حال من پيدا مينمائيد بعد از آن متوجه بعقب خود گرديد و فرمود:
يا على يا على يا على يعنى يا من شما را بحقايق امور محدثه بعد از من مطلع ميگردانم، يا على و اين لفظ را سه بار تكرار نمود، در آن هنگام أثر وحى و آمدن جبرئيل (ع) از جبين مبين حضرت سيد المرسلين واضح و مبين
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:278
گرديد (1) و بر اثر آن حضرت قادر سبحان آيت جلالت پايه: فَإِمَّا نَذْهَبَنَّ بِكَ فَإِنَّا مِنْهُمْ مُنْتَقِمُونَ، أَوْ نُرِيَنَّكَ الَّذِي وَعَدْناهُمْ فَإِنَّا عَلَيْهِمْ مُقْتَدِرُونَ (آيه 41: 42 سوره زخرف) بر حضرت رسول ذو الجلال انزال و ارسال فرمود.
و از ابن عباس منقول و مروى است كه حضرت امير المؤمنين (ع) در ايام حضرت سيد الأنام ميفرمود كه: حضرت ايزد معبود ميفرمايد كه:
وَ ما مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَ فَإِنْ ماتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلى أَعْقابِكُمْ (آيه 144 سوره آل عمران) و اللّه بخداى عالم قسم است كه منقلب و بازگشت باعقاب بعد از ارشاد ايزد وهاب و هدايت رسالتمآب ننمايم، و اللّه بخداى عالم قسم است كه اگر حضرت نبى الاكرم وفات يافته متوجه آن عالم گردد يا مقتول و شهيد شود هر آينه من با مقاتل حضرت رسول مهيمن چندان قتال و جدال نمايم كه بميرم يا كشته شوم زيرا كه من برادر و ابن عم او و وارث آن حضرت نبى (ص) در دنيا و آخرتم پس كه از من احق بحضرت رسول ايزد خالق باشد.
و از احمد بن هشام مروى و منقول است كه: من بنزد عبادة بن الصامت در ايام ولايت ابى بكر رفتم و گفتم:

یا عبادة مردم پیش از خلافت ابی بکر اصلا حرف از کمالات و فضیلت او بیان نمیکردند، چه نوع شد که الحال او را تفضیل بر سایر اصحاب حضرت رسالتمآب داده امر خلافت امت بدو حوالت نمودند؟
گفت: یا ابا ثعلب هر گاه ما ساکت شده باشیم شما نیز ساکت شوید از ما و ما را به حکایت و سخن میارید، و اللّٰه بخدای عالم قسم است که علی ابن ابی طالب
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:279
به ولایت امت و خلافت جمیع بریت احق از ابی بکر است، (1) چنانچه حضرت نبی الرحمه بنبوت احق از ابی جهل بود بحکم خدای عز و جل من زیاده از این بیان به تو خاطر نشان نمایم:
روزی من در خدمت رسول ایزد مهیمن حاضر بودم و ابو بکر و عمر بدر خانه رسول اللّٰه بودند که حضرت امیر المؤمنین علی (ع) ناگاه بدر دولت‌خانه حبیب اله حاضر شد در آن اثناء ابو بکر و عمر مبادرت بر حضرت امیر المؤمنین نمودند چنانچه اول ابو بکر داخل خانه رسول (ص) شد و بعد از او عمر و علی (ع) در عقب ایشان داخل آن مکان جنت نشان گردید در آن هنگام دیدم روی حضرت رسول ایزد علام چنان شد که گوئیا خاکستر بر آن ریخته شد من از آن بغایت اندوهگین و حیران شدم، و با دل خود گفتم: که حضرت سید عالم از این حرکت یاران بسیار بسیار متألم شد، در آن اثناء نبی الوری روی مبارک به علی (ع) آورده گفت:
یا علی خدای تعالی عالم ترا امیر بر ایشان و بر طوایف بنی آدم نموده است، آیا ایشان بتو تقدیم می‌نمایند و یا تو از خلق نیکوی خود می‌گذرانی در همان دم ابو بکر گفت: من فراموش کردم یا رسول اللّٰه، عمر گفت: من سهو نمودم یا سید عالم، حضرت نبی المشکور فی الفور گفت: فراموش نکردید، و سهو نفرمودید من شما هر دو را می‌بینم که ملک و خلافت امت را از علی سلب و قطع نموده با او نزاع و محاربه مینمائید و دشمنان خدا و رسول در اختیار آن امر اعانت شما را قبول نمایند و باتفاق شما با اهل بیت من محاربه فرمایند و می‌بینم که شما مهاجر و انصار را بیکدیگر دراندازید تا شمشیر کشیده
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:280
بر روی یک دیگر زنند (1) و از برای دنیا بوسیله حرکت شما فساد و نزاع نمایند و می‌بینم که اهل بیت من مقهور و متفرق در اقطار عالم گردند و این امر بحکم قضا و قدر است، پس از آن رسول ایزد سبحان چندان گریست که آب چشم مبارک ایشان بر روی روان گردید بعد از آن روی بحضرت امیر المؤمنین علی (ع) آورده گفت:
یا علی، الصبر الصبر
صبر چندان نمائی که حکم و امر خدای اکبر در باره تو نازل و مقدر گردد،

آنگاه حضرت رسول کریم فرمود که:
لا حول و لا قوة الا باللّٰه العلی العظیم، ای علی از این امر چندان بتو روی آرد که امکان کتابت و بیان آن نباشد و اگر ممکن باشد که بشمشیر دفع فساد ارباب عدوان نمائی، پس شمشیر بشمشیر و قتل و قتل آن وقت تکرار در این لفظ نمود اشاره بآنست که در هنگام که قتل و جدال با ارباب ضال میسر باشد باید که در آن حال اصلا تقصیر و اهمال ننمائی و نهایت سعی و اهتمام کمال بجای آری تا آنکه از کفر و مخالفت مراجعت بامر حضرت رب العزت و رسول او نمایند زیرا که تو بر حق و عدل و دشمن تو بر ضلالت و بر باطل است، و همچنین تو ذریت تو بر حق‌اند بعد از تو تا روز قیامت.
حضرت جعفر بن محمد الصادق (ع) از پدر بزرگوار خود و آن حضرت از آبای کرام از حضرت علی (ع) روایت کنند که آن حضرت فرمود که من و حضرت سید عالم بعد از نماز فجر با هم بودیم چون حضرت نبی ایزد تعالی متوجه دولت سرای خود گردید من نیز با آن حضرت روان شدم و قاعده سلوک رسول حضرت مهیمن با من چنان بود که چون متوجه بصوب یا به امری میگردید،
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:281
مرا بآن واقف و عالم میگردانید (1) و چون مکث آن حضرت به آن موضع و به آن شغل و فعل دیرتر می‌شد من چون مفارقت آن رسول خدای عز و جل را اصلا متحمل نتوانستم شد و یک ساعت در مفارقت قدرت مصابرت نداشتم البته بر اثر آن سرور میرفتم چون بدر دولتخانه نزدیک شدیم گفت:
یا علی امشب در خانه عایشه میباشم و بسعادت متوجه آن محل شد و من بخانه فاطمه الزهراء علیها السّلام آرام و مقام کردم و با حسن و حسین خندان و شادان بودیم و چون اندک زمان منقضی شد بخاطرم چنان رسید که بخدمت آن نبی انس و جان روم و از او خبر یابم، برخاستم و به در خانه عایشه رفتم و در کوفتم، عایشه بعقب در آمد و گفت:
کیست اینکه در زد؟
من گفتم: منم علی.
او گفت: که حضرت نبی الحامد الحال راقد است.
من برگشتم باز با خود گفتم: که هر گاه حضرت حبیب اللّٰه راقد باشد عایشه چون در میان سرای بود و چرا در خدمت آن حضرت نبود باز مراجعت بدر دولت‌سرای نبی الرحمه نمودم و در کوفتم، عایشه گفت: کیست این؟
گفتم: منم علی.
گفت: رسول رب العزت به حاجت مشغول است، من بناء علی هذا برگشتم و از کوفتن در شرمنده شدم، لیکن من چون صبر در مفارقت آن

سرور در سینه و در دل نداشتم لهذا کره ثالثه برگشتم و بسرعت تمام خود را به در خانه آن سید الانام رسانیده در این مرتبه سیم در را بغایت محکم کوفتم، باز
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:282
عایشه از من پرسید که کیستی تو؟ (1) گفتم: منم علی او ساکت شد، در آن اثناء آواز رسول مجید به گوشم رسید که گفت:
یا عایشه در بگشای تا علی (ع) درآید، چون عایشه به امر نبی مکرم در بگشاد من داخل دولتخانه رسول ایزد مهیمن شدم بعد از عرض تحیت و سلام بخدمت آن سرور أنام گفت:
یا ابا الحسن، بنشین تا من بتو حدیث نمایم که در چه کارم، یا اینکه تو حکایت نمائی که چرا بنزدم دیر آمدی، و در چه کار مشغول و گرفتار بودی گفتم: یا نبی ذو المنن شما حدیث و سخن از لسان معجز نشان بیان نمائید که کلام شما بی‌شبهه أحسن از کلام منست.
آنگاه آن حبیب آله فرمود: که من در فکر امری بودم و از الم جوع آن را پنهان می‌نمودم، و چون داخل خانه عایشه شدم و مدتی نشستم در پیش او نیز از اطعمه چیزی نبود که بنزد من آرد، دست طلب و سؤال بخدای قادر مجیب متعال برداشتم به جهت امری که در خاطر داشتم در همان دم بود که جبرئیل (ع) فرود آمد و با او این طیر بود، در آن هنگام انگشت مبارک بر مرغ بریان که در نزد آن رسول آخر الزمان حاضر بود گذاشت و گفت:
یا علی اخی جبرئیل (ع) بمن گفت که: خدای عز و جل بمن وحی فرستاد و گفت:
ای جبرئیل باید که بسرعت و تعجیل این مرغ بریان که اطیب طعام جنان است به بنده من رسانی، پس این است که بخدمت شما رسانیدم من
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:283
(1) حمد و ثنای خدای واحد بسیار و بیحد نمودم، و جبرئیل عروج فرمود، بعد از آن دست بسوی آسمان برداشتم و گفتم:
بار خدایا بنده که ترا و مرا دوست داشته باشد او را حاضر گردان تا با من از این مرغ بریان تناول نماید و مدتی انتظار کشیدم و دیدم که کسی در نزد، باز دست برداشتم و گفتم:
بار خدایا بنده که ترا و مرا دوست دارد و شما و ما نیز او را دوست داشته باشیم بفرست تا با من از این مرغ بخورد، چون از مناجات حضرت قاضی الحاجات فارغ شدم شنیدم که تو در زدی و آواز تو بگوشم رسید به عایشه گفتم که در بگشا چون در بگشود تو درآمدی، حقا که من تا از آمدن شما پیوسته در حمد و ثنای ملک تعالی مشغول بوده و در انتظار تو می‌بودم، زیرا که تو خدای تعالی و مرا دوست میداری و خدای مهیمن و من نیز ترا دوست میداریم، یا علی از این مرغ تناول نمای، و چون من و رسول

حضرت بیچون از اکل آن طیر فارغ و سیر شدیم حضرت رسول ایزد ذو الجلال گفت:
ای علی شما الحال بیان نمائید که چون از ما جدا گشتی تا حال بچه کار اشتغال داشتی؟
گفتم: یا رسول اللّٰه از هنگامی که از شرف صحبت لازم المسرت شما مفارقت روی داد وقتی که بخانه درآمدم فاطمه و حسن و حسین را مسرور دیدم من نیز اندک زمان با ایشان فرح و شادان بودم لیکن خاطرم بجانب حضرت شما نگران بود برخاستم و متوجه خدمت شما گشتم، و چون بدر خانه آمدم و در کوفتم عایشه پرسید که کیستی؟ گفتم منم علی، گفت: که حضرت نبی در بستر
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:284
خواب است، (1) من برگشتم و چون اندک راه رفتم با خود گفتم: که اگر حضرت رسالتمآب در خواب باشد عایشه چون در میان دار بیکار باشد البته چنین نخواهد بود، برگشتم و در را کوفتم، باز عایشه گفت که تو کیستی؟
گفتم: منم علی، گفت: حضرت رسول بحاجت مشغول است باز برگشتم و شرمنده شدم، و چون بهمان موضع که اول بآن محل رسیده مراجعت به خدمت نمودم رسیدم چیزی بخاطرم رسید که اصلا قدرت صبر از آن امر نداشتم و گفتم: که هر گاه حضرت رسول بامری مشغول باشد عایشه را در میان دار چه کار، پس برگشتم و در را در این دم بنوعی محکم کوفتم که آواز و صدا به سمع حضرت نبی الوری رسید و شنیدم که حضرت باقبال و سعادت به عایشه فرمودند که علی را داخل دار نمای، حسب الامر نبی الانس و الجان در بگشود من آمدم حضرت نبی الوری روی به جانب عایشه آورده فرمود که:
ای حمیرا دعاء من بواسطه همین امر بود که علی نزدم حاضر شود تو را چنین حرکت از چه امر سانح و صادر شد؟
عایشه گفت: یا رسول اللّٰه مرا مطلب و مدعا آن بود که پدرم حاضر گردد و از این مرغ تناول نماید.
حضرت سید البریه گفت: ای عایشه این اول حسد و کینه تو با علی نیست و من واقفم بآن ضغن و کینه که در دل با علی داری ان شاء اللّٰه تو با علی مقاتله و جدال و حرب بی‌قیل و قال خواهی کرد.
عایشه گفت: یا رسول اللّٰه هرگز می‌شود که زنان قتال و جدال در هیچ حال از احوال با رجال توانند نمود، این امر محال است، باز رسول اله
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:285
(1) گفت: یا عایشه البته البته تو مقاتله با علی خواهی کرد، و نفر چند از اهل بیت و اصحاب من ترا بر این میدارند و با تو مصاحب گردند، و ترا باین فعل خوانند و بر سر این عمل آرند و از ارتکاب این امر شنیع جدال و قتال

تو با علی بی‌شبه بیقین شهرت در میان مسلمین یافته حکایت تو داستان در میان مردمان اولین و آخرین گردد و علامت و نشان وقوع سخنان من آنست که: تو بر شیطان سوار گردی و پیش از آنکه بموضع و مقام که اراده مسیر بآن داری، و هنوز نرسیده باشی که کلاب حوأب بر روی تو آیند و بر تو نوحه نمایند در آن هنگام تو بغایت مضطر و بی‌آرام گردی و برفقای خود سؤال و التماس برای مراجعت از آن مقام و اظهار ندامت تمام نمائی در آن زمان چهل نفر مرد پیش تو سوگند یاد نمایند که آن کلاب حوأب نیستند تو قبول قول کاذب آن جماعت نمائی بعد از آن به شهری روی آری که مردم آن بلد انصار و ممد تو باشند و آن بلد دورترین شهرهای زمین است نسبت به آسمان، و نزدیکترین بلاد دنیا است به آب دریای عمان و زود باشد مراجعت نمائی و ذلیل و منکوب و مخذول و به مطلب و مراد خود موصول نشوی و یاران که تو را بآن مکان برند بگذارند و تنها و سرگردان مانی و باز این، اشارت بحضرت امیر المؤمنین علی (ع) نمود که ترا بمصحوب اصحاب خود بکسی که اعتماد بر آن دارند مراجعت و معاودت بمقام و مسکن تو نماید و علی بواسطه خیر و خوبی تست و تو در پی شر و ضرر او و او تنذیر و وعید شما مینماید از آنکه مفارقت میان ما و شما در آخرت واقع نگردد و هر که را از نسوان من که علی طلاق و فراق نماید بعد از من فعل او جاری و ممضا است.

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:286

(1) عایشه چون این سخنان از حضرت رسول آخر الزمان شنید گفت:

یا رسول اللّٰه امیدوارم که قبل از حصول و وصول آنچه از تهدید و از وعید که مرا بآن موعود گردانیدید، خدای تعالی مرا بمیراند و به آن بلیات گرفتار نگرداند، حضرت نبی شافع العصاة فی العرصات گفت:

هیهات هیهات، ای عایشه بآن خدای که نفس من بید قدرت او است، آنچه گفتم همان نوع بخیر ظهور ظاهر و عیان گردد، و گوئیا من آن را به دیده عیان مشاهده مینمایم، بعد از آن حضرت رسول آخر الزمان به من گفت:

یا علی برخیز که وقت نماز ظهر است در آن هنگام بلال را باذان نماز امر نمود، بلال حسب الأمر رسول واهب متعال اذان و اقامت مؤدی فرمود حضرت رسول بی‌نیاز فریضه نماز و عبودیت و نیاز ایزد کارساز بجای آورد و ما با او نماز گزاردیم، و آن حضرت در مسجد قرار گرفت.

ذکر بیان احتجاج حضرت امیر المؤمنین علی (ع) در خطب که مؤدی فرمود از آنچه متعلق بتوحید خدای مجید و تنزیه او است، از آنکه لایق او نیست از صفات مصنوعین از جبر و تشبیه و رؤیت، و رفتن، و آمدن، از صنعت بغیر زوال، و از انتقال از حال بحال.

مروی و منقولست که: حضرت امیر المؤمنین (ع) روزی در أثنای خطبه و مجاری کلام و مخاطبات و محاورات آغاز و انجام آن بدین نهج انصرام و انتظام داد که: حمد و سپاس و شکر فوق از تعداد و احساس که حامدان فصیح لسان سریع البیان بمدحت آن نرسند و حصر و شمار نعم متوافره متکاثره از اندک و بسیار او بتمادی و توالی لیل و نهار نکنند، و مجتهدین دانا و علماء

بصلاح (1) و تقوی قدرت تأدیه حق و جرأت بیان شمه از خصایص صفات پسندیده ایزد مطلق نتوانند نمود لایق آنچنان خدا نیست که تا کمال همت دانائی و عوض فکرت و زیرکی ادراک آن نتوانند فرمود، خدائی که صفات کمالش را حد محدود و نعوت جلالش را بیان موجود و وقت معدود و اجل ممدود نیست فطرت و ایجاد خلایق بقدرت و نشر ریاح برحمت خود نمود، میدان زمین خود را بأوتاد جبال و سبع طباق رواق افلاک را بغیر استعانت و اختیال استوار و برقرار گردانید به نوعی که در نظام آن خلل و فساد ظاهر و عیان نیست اول دین و اصل ملت شناخت و معرفت رب العزتست، و کمال معرفت و تصدیق است بذات او و کمال تصدیق باو اقرار به توحید و یگانگی اوست و کمال توحید اخلاص و یک جهتی بحضرت اله غنی است، و کمال اخلاص از برای خالق البریات آن است که نفی صفات مخلوقات از ذات فایض البرکات او نمایند زیرا که هر صفت شاهد است بر آن ایزد سبحان موصوف نیست به آن و هر موصوف شاهد است بر آنکه آن صفت موجود نیست در ذات حضرت قادر منان پس کسی که خدای اقدس را موصوف گرداند بصفت آن کس ذات او را مقرون گرداند بچیزی و هر که برای او قرین پیدا کند، پس او را مثنی گرداند و آنکه او را مثنی داند پس او را مجزا گرداند و آنکه او را مجزا گرداند پس آن کس جاهل است بذات خدای مقدس و هر که جاهل از حقایق ذات کامل او باشد اشاره به سوی او نماید و آنکه اشاره بسوی او کند پس او را حد و مکان مقرر گرداند و هر که او را محدود داند او را معدود گرداند، و اگر کسی گوید که: خدای تعالی در چه

چیز است پس خدای تعالی را آن نادان متضمن مکان گرداند، (1) و اگر کسی گوید که خدای عزیز بر چه چیز است؟ پس آن بی‌تمیز محل و مکانی را از وجود او خالی داند بلکه ذات ایزد مهیمن ثابت و کائن است، نه از

حدوث و موجود است نه از عدم، یعنی حدوث و عدم را بر ذات حضرت قادر عالم اصلا راه نیست و ذات پسندیده‌اش از امثال این صفات بری است مصحوب است بجمیع اشیاء اما نه بمقاربت و غیر تمامی چیزها است اما نه بمزایلت فاعل اشیاء است نه بمعنی حرکات و آلات بصیر است، لیکن خلایق را نظر رؤیت بحضرت خالق البریه نیست، متوحد است، زیرا که او را مسکن نیست که تا بآن قرار و استیناس گیرد و از فقدان آن وحشت پذیرد، انشاء و ایجاد خلق نمود و ابتدا در فطرت بریت به غیر رویت و اجالت وقت فرمود، و هیچ تجربت در استفاده آن و حرکت در احداث و اختراع آن ننمود چه حضرت خدای تعالی و تقدس را همامه نفس نیست تا مضطرب در آن گردد بلکه حقیقت اشیاء کما هی داند و همی؟؟؟ و تمامی اشیاء را معین و مقرر در وقت آن و میان مختلفات اشیاء التیام و جمعیت ظاهر و عیان گرداند و ترکیب طبایع اشیاء و لزوم تلفیق اشخاص آنها کما ینبغی و یلیق تواند و خدای عالم دانا و عالم است به حقایق اشیاء قبل از آنکه ایجاد و ابتدای آن و محیط است بحدود اشیاء و اشیا و انتهای آن بی‌شبهه و کمال عارف بقرینه صحبت اشیاء و نواحی آن و واقف جمیع چیزها است از مضار و منافع آن. و نیز از آن ولی رب العزیز مروی و منقول است که: در خطبه دیگری روزی در محضر اصحاب نیکو سیر فرمود که: اول عبادت و بندگی حضرت علی الاعلی معرفت ذات واجب تعالی است و اصل معرفت توحید و یگانگی

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:289

خدای مجید است (1) و نظام توحید و انتظام آن بذات نفی صفات از- ذات فایض البرکاتست، چه ذات خدای عز و جل ارفع و اجل و اتم و اکمل است از آنکه صفات در آن حلول نماید، زیرا که عقول علماء فحول شهود عدل است بر آنکه هر چه صفت در آن حلول کند آن مصنوع است، و حال آنکه عقل شاهد عدل است بر آنکه خدای عز و جل جلاله صانع است، نه مصنوع، زیرا که به مصنوعات که از مخترعات خدای تعالی است استدلال بر وجود ذات قادر فعال نمایند و به عقل و علم اعتقاد بمعرفت ذات واهب بی‌منت و بفکر و تدبر اثبات حجت او فرمایند ایجاد خلق و فطرت خلایق دلیل بین بر وجود ذات مهیمن خالق است، و به وسیله کشف و ظهور ربوبیت او ظاهر شد که ایزد واحد فرد است، در ازلیت و او را شریک در الوهیت و شبیه و ند در ربوبیت او نیست، چون غلبه ضدیت اشیای متضاده آنست که حضرت خلاق العباد اراده تضاد آن اشیاء نمود، پس معلوم شد که ذات حضرت واحد را ضد نیست و چون حضرت قادر منان بذاته وسیله اقران میان اشیاء مقترنه است، پس بی‌شبهه بیقین ارحم الراحمین را هیچ نوع قرین بمخلوقین آسمان و زمین نیست، و ایضا خطبه دیگر آن سرور مروی و مشتهر است که فرمود:

دلیل برد؟؟؟ حضرت معبود آیات او و برهان وجودش اثبات او است، و معرفتش توحید او است، و توحیدش تمیز او از خلق او است و تمیز خالق از خلایق ثبوت بینونت و دوری حضرت رب العزت از صفت است، بلکه تمیزش عبارت از اثبات ذات او است، بآن که او پروردگار خالق است نه مربوب و مخلوق و هر چه در ذات فایض البرکات قصور نمایند خدای اکبر اقدس
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:290
از آن منزه و مقدس است، (1) پس آنچه در تصور متصور و در ذهن او درآید فی الحقیقه آن در عرف آلت نیست که دلالت بر وجود معبود نماید یا هادی و مؤدی بسوی معرفت او فرماید:
خلاصه معنی کلام حضرت امام الانام آنکه هر صفت از صفات که انسان تصور انصاف ذات ایزد منان بآن نماید و گوید ذات حضرت قادر منان متصف است، آن خلاف واقع بیان است و ذات عز و جل اطهر و اجل از آنست که مقلوب بخاطر بشر مرکب بهیولی و عنصر گردد پس ذات مهیمن داور سوای آن امر متصور است، چنانچه عارف فرماید:
شعر:
آنچه پیش تو غیر از آن ره نیستغایت فهم تست اللّه نیست و در خطبه دیگر آن امام الجن و البشر میفرماید که:
حمد سپاس و شکر بیرون از قیاس درخور ذات واجب الوجودیست که ذات عدیم المثال و شامل بحد تعریف و محسوب بعد و توصیف نیست زیرا که ادوات تجدید و تعریف نقش خود نماید و آلات اشاره بسوی نظایر و مشابه خود فرماید، و ذات مقدس خالق الارض و السموات از این ادوات و آلات منزه و مبرا است، چنانچه قدامت دوام ذات ابدیت او مانع است از استعمال کلمه منذ که موضوع از برای ابتدای زمان است و ازلیتش حامی ذات واحد باری است از استعمال لفظ قد مستعمل از برای زمان قریب بحال و حاضر و کمالیت ذاتش مجتنب و محترز است از استعمال لو لا تکمله زیرا که این کلمات هر یک موضوعند از برای زمان و غیر آن، و حضرت قادر سبحان ذی زمان و مکان
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:291
نیست تا زمان ماضی را بحال و حاضر قریب گرداند (1) و به وسیله تجرد ذات صنایعش تجلی در عقول عقلاء نماید و به سبب همان ذاتش در نظر عیون اعیان جلوه ننماید سکون بر او جاری و حرکت برو ساری نیست و چگونه چیزی که حضرت ایزد باری آن را جاری نگرداند باز همان بر حضرت ایزد منان جاری و عیان گردد و آن چیزی که حضرت واحد عزیز آن را ابداع و ایجاد نمود به چه نوع همان معاودت و مراجعت بایزد منان به آن نماید و به چه کیفیت محدثات و مخترعات حضرت خالق بر او حادث و لاحق گردد

هر گاه حال قادر متعال به این نهج و منوال باشد هر آینه ذاتش متفاوت و کنهش متجزی گردد، در آن هنگام اطلاق معنی ازلیت بذات او ممتنع و محال باشد بلکه ذاتش محل حوادث شود، بی‌قیل و قال و هر ذی اول و بدایت آخر و نهایت خواهد و هر ناقص باتمام مستدعی و ملتمس اتمام است، و ذات حضرت واحد علام بی‌شبهه و ابرام کامل و تمام است، و اگر عیاذا باللّٰه ذات حضرت اله ذی بدایت، و نهایت بود هر آینه او آیت مصنوع شود و بعد از آن که پیوسته ذات ایزد تعالی مدلول علیه اشیاء بود منقلب و متحول بدلیل گردد و از سلطانیت و حجت اشیاء وجود بیرون رود و منع قبول اثر از دیگر نکند چنانچه سایر اشیاء ممکنه متأثرند او نیز متأثر گردد و حال آنکه او آنچنان خدائیست که زوال و تغیر از حال بحال و افول و انتقال برو محال است از او کسی متولد نشود چه اگر چنین باشد او نیز مولود بود، و معبود بیقین مولود از کسی نگشته تا محدود و ممکن گردد، بلکه اجل و اطهر از آن است که ذات پسندیده‌اش اتخاذ فرزندان به وسیله ملامسه نسوان نماید، و یا احدی در شأن ایشان این نوع عیب و نقصان تصور

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:292

فرماید (1) عقول و اوهام عقلاء ادراک کنه ایزد علام ننمایند تا تقدیر او فرماید و درک فطن دانا تعقل و توهم ایزد تعالی نتوانند نمود تا تصور او نمایند، حواس اصلا ادراک حضرت خالق الافلاک نتواند کرد تا او را محسوس خود گرداند، و دست هیچ کس بذات واحد اقدس نرسد تا لمس نماید و جسمیت یا عرضیت برای حضرت رب العزه ثابت فرماید، تبدل در احوال و تغیر هیچ حال ننماید، و او کهنه بتوالی لیالی و ایام و متغیر بضیاء و ظلام نگردد، و ذات تبارک و تعالی موصوف بچیزی از اجزا و جوارح و اعضا یا متصف بعرض از اعراض یا موصوف به غیریت و ابعاض بی‌شبهه نگردد، حضرت واهب بی‌منت را حد و نهایت و ذات او را انقطاع و غایت نیست، و جایز نیست که چیزی حاوی حضرت باری گردد تا او محتوی آن بود و یا چیزی حمل حضرت عز و جل نماید پس او میل بسوی او کند یا از او عدول فرماید ایزد تعالی مولج در اشیاء و خارج از اشیاء نیست مخبر است اما نه به زبان و حنک اسفل و اعلاء آن و شنوا است اما نه بصماخ گوش و ادوات آن و میگوید لیکن نه به لفظ لسان، زیرا که تلفظ از لسان لازمه دهان و او حافظ است، نه متحفظ، زیرا که حفظ دفع مکاره عباد است، و تحفظ صیانت نفس از مکاره غیر است، و این از صفات ممکنات است، و خدای مجید مرید است اما نه بضمیر، و دوست میدارد و راضی می‌گردد نه از روی رقت، و تشویر به بغض گیرد و غضب نماید اما نه از روی مشقّت نفس و ضمیر و چون ذات حضرت بیچون اراده وجود چیزی نماید میفرماید که:

کن یعنی موجود شو، فی الفور بحکم و اراده رب غفور آن چیز بر منصه ظهور ظاهر گردد، لیکن از خواهش ایجاد اشیاء از تلفظ کن نه صوت بگوش رسد و نه ندای و صدای مسموع گردد، بلکه کلام ایزد علام عبارت: از

انشاء و خلق چیزیست که بیشتر نباشد، (1) و کلام عبارت از معنی قدیم قایم به ذات نیست، چه از این تعدد قدما بلکه تثنیه اله لازم آید جایز و رخصت نیست کسی را که گوید حضرت واجب الوجود بعد از عدم موجود گردید، زیرا که از این لازم آید که صفات محدثات بر ذات فایض البرکات خالق الارض و خالق السموات جاری و ساری گردد، و ذاتش محل حوادث باشد و حال آنکه میان ذات و صفات خدای عز و جل اصلا هیچ نوع فصل و دانش را بر صفات او که عین ذات است فضل نیست چه اگر چنین باشد هر آینه صانع و مصنوع با هم مساوی و مبدع و مبتدع متکافی باشند خلاق علی الاطلاق ایجاد خلق و خلایق بغیر مثال از غیر خود و استعانت در خلقت موجودات از احدی از افراد مخلوقات خود ننمود، قادر متعال ارض به بهترین وضع و حال و امساک و محافظت آن نمود بغیر اشتغال و ارسای آن بغیر قرار دایم و اقامت ارض به غیر قوایم و رفع آن بدون دعایم فرمود، و حفظ آن از اود و اعوجاج و منع آن از کسر و انفراج و انسداد و استحکام آن باوتاد جبال راسیات و استفاضه چشمه‌ها و قنوات نمود، و انشقاق انهار بی‌نهایات و بحار بی‌غایات در زمین جاری و مکین فرمود، هر چه ایزد معبود بنای آن نمود آن را بی‌ثبات سست ننمود، و آنچه موجود نمود آن را قوی گردانید بنده ضعیف بفرمود، و حضرت ایزد اکبر در زمین بر سلطانیت و عظمت ظاهر است، و برای زمین بعلم و معرفت باطن و به جلالت و عزت خود بر جمیع آنچه در زمین موجود و کمین است، مسلط و قادر متقین است، و نیز حضرت رب العالمین از موجودات و مصنوعات او که در زمین است قادر و غالب است و هیچ چیز را قدرت امتناع از اطاعت رب

العزت نیست، زیرا که اگر قدرت امتناع باشد لازم آید که مصنوع غالب و صانع مغلوب شود، و محتاج به ذی مال و به ارباب ثروت و مثال نیست که تا روزی او دهد بلکه بمضمون: (1) وَ هُوَ یُطْعِمُ وَ لا یُطْعَمُ، روزی جمیع موجودات منوط بالطاف واهب العطیات است، همگی اشیاء از جهت عظمت و جبروت خالق الأشیاء مطیع و خاضع و خاشع ذلیل‌اند، و هیچ چیز را قدرت و گریز از سلطانیت ایزد منان نیست تا ممتنع از نفع و ضرر حضرت ایزد اکبر گردد و او را کفو و همتا نیست، تا مکافی و شبیه او باشد و نظیر ایزد کبیر نیست تا مساوی او باشد و حضرت واجب الوجود غنی بعد از وجود دنیا و ما فیها مغنی آنها است و تمامی موجودات را چنانچه پیش از

ایجاد وجود آنها مفقود بودند بهمان نوع ایزد معبود باز همه را معدوم و مفقود گرداند و فناء دنیا از حضرت ایزد تعالی بعد از ابتداع و اختراع آن عجبتر از انشاء آن از اول نیست و چگونه عجب باشد که اگر اجتماع نمایند جمیع بریات و حیوانات از طیور و بهائم خواه ذی مأوی و مقام و خواه سایم و وحشی و بهایم و اصناف اصلی و غیر آن و سایر اجناس آن از متبلده و بلها، و هم چنین دانایان امم مجتمع شوند و خواهند که احداث و ایجاد پشه نمایند به یقین نتوانند نمود، بلکه طریق ایجاد آن را تصور نتوانند فرمود، و هر آینه عقول تمامی موجودات در علم آن متحیر و سرگردان و قوای ایشان عاجز و واله و حیران است و بعد از آنکه همگی ایشان مدتی صرف عقل و فکر خود نمایند ذلیل و خوار و معیوب و خاکسار مراجعت فرمایند و آنگاه واقف و عارف و شناسا و آگاه بعجز و قصور درک و شعور خود گشته دانند که دنیا و جمیع ایشان مقهورند و مقر

بعجز خود از انشاء آن و اذعان بضعف خود از افناء آن نمایند (1) و حضرت ایزد تعالی بعد از افناء دنیا چنانچه قبل از ایجاد دنیا تنها بود و هیچ چیز با او نبود بعد از افناء آن نیز به همان مثابه و عنوان خواهد بود بی‌وقت و زمان و به غیر احیان و مکان، و چون دنیا فانی نبود آجال و اوقات و شهور و سنین و ساعات نیز زایل و معدوم گردد در آن حال بغیر ذات حضرت واحد قهار هیچ چیز باقی و پایدار نخواهد بود، و مصیر و مرجع تمامی امور به حضرت رب غفور است، و اصلا هیچ امر از امور قدرت چنانچه قبل از ایجاد، و فطرت نبود در هنگام فناء و زوال نیز ممانعت نیست، زیرا که اگر اشیاء را قدرت امتناع از اطاعت حضرت جلت قدرته و عظمته بودی هر آینه بایستی باقی و بر دوام بودی و قبول زوال و فنا ننمودی و در هنگام ایجاد و فطرت اشیاء هیچ شیء سبب صنع و ایجاد خود و باقی اشیاء نبود، و بعد از خلق و ایجاد اشیاء نیز چیزی سبب ندامت و پشیمانی حضرت معبود نبود تا آنکه معدوم و فنا نماید و تکوین و ایجاد دنیا بواسطه تشیید سلطانیت خود ننمود و نیز خلقت دنیا و ما فیها به جهت زوال و نقصان ذات فایض البرکات نفرمود تا بعد از ایجاد آن تمام و عیان گردد، و نیز ایجاد دنیا بواسطه استعانت خود بر کسی که شبیه و نظیر او باشد ننمود و یا بواسطه احتراز بایجاد آن از ضد خود و کسی که محارب او باشد نیز نفرمود و همچنین ایجاد دنیا بواسطه ازدیاد شوکت و جلالت در ملک خود ننمود و نیز ایجاد دنیا به جهت کثرت و زیادتی خود بر شریک خود نفرمود یا آنکه ایجاد دنیا بواسطه وحشتی او را حاصل بود به جهت رفع و دفع آن خلقت و ایجاد دنیا نموده و بعد از استیناس خود رفع وحشت آن را فانی

گرداند (1) یا بواسطه حصول ملال که در تصریف و تدبیر امور دنیا سانح

ذات حضرت واجب تعالی شانه گشته آن را فانی و معدوم گرداند یا آنکه به واسطه تحصیل راحت خود ایجاد آن نموده باشد که آن راحت بذات ایشان عاید گردد، و نیز افناء دنیا بواسطه ثقل چیزی از آن بر حضرت واجب تعالی نیست و طول بقاء دنیا سبب ملال ایزد متعال نشده تا آن داعی ذو الجلال به افناء و اختلال دنیا گردد، لیکن حضرت مهیمن سبحان تدبیر دنیا بلطف و امساک آن بامر و استحکام آن بقدرت بی‌پایان خود نمود، و بعد از فناء دنیا باز قادر کارساز اعاده و ایجاد دنیا و ساز آن بغیر احتیاج بآن و بدون استعانت و استمداد به چیزی از دنیا نماید، و ایجاد دنیا در کره ثانیه نیز بواسطه تصریف از حال وحشت خود بجهت استیناس من غیر شبهة و التباس نخواهد بود و نیز ایجاد آن بجهت انتقال از حال عمی و جهل حضرت عز و جل بسوی علم و التماس عمل یا از فقر و حاجت بغنا و ثروت یا از ضعف و ذلت بواسطه طلب و تحصیل عزت و قدرت خود نخواهد نمود، بلکه بمجرد اراده و مشیت به غیر امداد و استعانت ایجاد دنیا کرت ثانیه خواهد نمود.
و این خطبه دیگر نیز از آن سرور مروی و مشهور است که فرمود:
حمد و سپاس مر پروردگاری را سزاوار و درخور است که شواهد ادراک او ننماید و مشاهد احاطه کنه او نفرماید، و نواظر او را نبیند، و سواتر بی‌شبهه و ارتیاب ستر و حجاب او ننماید ایجاد و احداث خلق و فطرت آن دلیل قدرت قادر سبحان و حدوث خلقان برهان وجود حضرت واجب الوجودی آنست و بی‌اشتباه انسان عالمست بر آنکه قادر منان را شبیه و نظیر نیست، آنچنان
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:297
خدائی است (1) که تصدیق در میعاد او نمایند و او رفع ظلم از عباد و قایم بقسط و داد در خلق و عدل یوم المعاد بر ایشان در حکم و فعل نماید و حدوث تمام اشیاء شاهد ازلیت و مصنوعات او نشانه قدرت و عدم عجز او بر ایجاد و فطرت است، و اضطرار موجودات بسوی فناء و عدم قدرت ایشان بر امتناع و ابا و اطاعت دلیل دوام بقا رب العزت است، او واحد است نه به عدد و دائم است بلا امد و قایم است بلا عمد، یعنی قایم بذات است بغیر اعتماد اثر چیزی نماند و اذهان باو رسد لیکن نه بملامسه و شاهد او گردد اما نه بمرأی و نه بمحاضره، یعنی رؤیت حضرت جبار بعین ابصار در حال و در آجال محال است، اوهام را احاطه بذات واحد علام نیست، بلکه ذات کامل الصفات متجلی بر اوهام گردد و به این سبب ممتنع از رؤیت است، ذی کبر نیست که بنهایت ممدد گردد تا از روی جسمیت بزرگ شود، و ذی عظم نیست تا بغایت رسد تا از روی عظمت صاحب جسد و جثه گردد، بلکه از روی شأن و اعظم است از روی سلطانی. و از جمله خطب حضرت که استدلال وجود بر خدای تعالی بعجایب خلقت بعضی

از حیوانات و اصناف آن و غیرها نمود این است که از لسان معجز نشان فرمود که:
اگر خلایق فکرت در عظمت قدرت خالق و جسامت نعمت رب العزت نمایند، هر آینه ایشان را معرفت تمام بحضرت واحد علام حاصل گردد و بیقین و از خوف عذاب حریق مراجعت بطریق تحقیق نمایند لکن دلهای خلایق بواسطه قساوت علیل و ابصار ایشان معیوب و ذلیل است، آیا نظر نمینمایند بکوچکترین مخلوقات حضرت خالق الارض و السموات که خلقت آن چگونه
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:298
محکم است، (1) و ترکیب آن به چه غایت اتقن و احکم است؟ و به چه نوع خلق سمیع، بصیر و تسویه عظم و پیکر بواسطه آن مخلوق اصغر ثابت و مقرر کرد، باید که نظر بسوی نمله و صغر جثه و لطافت هیئت و خوبی خلقت او نمایند که مدرک بادراکات بصر و مستدرک بعیفات فکر نگردد، نظر کنید که چگونه بزمین حرکت و سعی بواسطه روزی خود مینمایند و نقل حبات به جحر و مستقر خود نموده و جمع میفرماید و در ایام گرما فکر رزق ایام سرمای خود می‌کند و در ورود آن بسینه و سعی و حرکت بواسطه کفالت رزق همیشه مرزوق است و بر وفق آن منتعش و شادمانند و حضرت واهب منان از حال ایشان غافل نیست، بلکه کفیل دیان ایشان را محروم نساخته متکفل روزی ایشان است اگر چه نمله در میان سنگ خشک املس یا در جوف حجر سخت جامس باشد و اگر تو ای بنی آدم فکر از روی عقل و تدبّر در مجاری اکل و در علو و سفل پیکر و عضو هر محل آن نمائی و قصور آنچه در جوف آن اصغر حیوان از شراسیف و اضلاع شکم آن نمله و آنچه حضرت رب العالمین در سر ایجاد نمود از عینین و اذنین تعقل نمائی هر آینه حکم بتعجّب خلقت و حیرت در فطرت آن فرمائی و اگر اراده بیان صنعت آن نمائی متحمل مشقت و تعجب بسیار گردی، بلکه کما ینبغی و یلیق قادر بر وصف آن نگردی فتعال اللّه بلند مرتبه خالقی عالم که آن را اقامت بر قوایم و بنای وجود آن نمله را بر دعایم او گردانید، یعنی حرکت و سیر نمله با آن پایهای ضعیف و کوچک و دعایم یعنی با بنیان به غایت نحیف مورچها را حضرت تبارک و تعالی آنقدر قدرت اعطا نمود که نقل حبات بمقر و مستقر خود مینمایند و به جهت ذخیره روزی زمستان خود در ایام تابستان
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:299
سعی و اهتمام میفرمایند (1) و حضرت رب العزت در ایجاد فطرت نمله محتاج به قادر دیگر نگشته و در خلقت آن از غیر اعانت نجسته است، و اگر تو ای بنی آدم در محلی که نهایت فکر عمیق تحقیق و غایت عقل تحقیق تو باشد تفکر و تعقل نمائی هر آینه بحقیقت غایات آنچه ترا دلالت و

ارشاد نماید مستقیظ و متقین گردی، و واقف و عالم شوی بر آنکه فاطر نمله همان فاطر و موجد نحله است بجهت وقت تفصیل هر چیز و بکنه غموضات اختلاف هر زنده تمیز و همه امر بزرگ و صغیر و ثقیل و خفیف و قوی و ضعیف در نزد خدای لطیف باری بی‌شبه مساوی است، و همچنین در نزد رب العالمین آسمان و هوا و باد و آب بلا شبه و ارتیاب متساوی‌اند، باید که بنی آدم نظر از روی فکر و علم بسوی شمس و قمر و سایر نباتات و شجر و آب و خاک و حجر نماید و بحقایق هر یک آنها کما هو تفکر و تصور فرماید که به چه نوع از عدم بر منصه ظهور ظاهر گشتند، و در اختلاف لیل و نهار و انفجار انهار و تفاوت هر یک بساعات بحساب و شمار که بغایت بسیار است نماید و تفکر در کثرت جبال و درازی آن باقلال و اختلاف السنه و تفرق لغات هر محال خلایق احوال نماید تا منکر آثار حضرت پروردگار نگردد فالویل، پس چاه ویل جحیم و عذاب الیم مقرر از برای منکر قدرت مقدر و بجهت جاحد حضرت قادر مدبر است.
بنی آدم از جهت عدم تدبر از روی فهم و علم گمان کرده‌اند که آنها مانند حشیش نباتات‌اند که اصلا ایشان را زارع مخترع و این مختلفات صور انسان را صانع و مبدع بین و ظاهر نیست.
زهی که تصور باطل، زهی خیال محال، بلکه زعم آن طایفه بیرویت
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:300
(1) و علم و بی‌درک و فهم آنست که ایشان بموجب امر حضرت رب العزت ملجأ بحجت نخواهند شد، و آنچه دعوی کنند و محافظت آن در ضمایر و خواطر نمایند از ایشان طلب دلیل و برهان بر ارتکاب فعل آن نمی‌نمایند، بلکه کسی که متوجه دلیل و برهان گردد در میان نیست، این غلط ظاهر و عیان است، زیرا که بنائی بغیر بانی و زخم و جنایت بغیر ضارب و جانی بحسب عقل و امکان به همه حال محال است، پس در بروز و نمود هر بود دلیل بین و برهان روشن بر وجود صانع معبود است، چنانچه در نمله مذکور شد.
و اگر تو ای بنی آدم اراده نمائی که از حقایق موجودات دیگر مطلع گردی پس در ملخ نظر کن و ادراک آن نمای که حضرت خالق از برای او دو چشم سرخ مزین و دو حدقه بغایت صاف و روشن خلق نمود و از برای او سمع خفی و دهان بغایت هموار و مساوی و حس ادراک قوی و دو نیش که بآن مقراض حشیش مینماید و دو چنگ که امساک و قبض همه اشیاء بآن فرماید مقرر و معین نمود و چون بر چرا و بر زراعت فرود آیند زارعان چون در پی منع و زجر آیند که قدرت و استطاعت دفع آن ندارند که اگر جمیع خلایق اجتماع نمایند بر آنکه یک دانه زراعت را بتازگی و تراوت آرند تا بعضی شهوات خود فرمایند تمامی خلایق را قدرت آن نیست.
تبارک و تعالی سبحانه، آنچنان خدای که هر چه در آسمانها و زمین است،

از روی رغبت و کراهت همگی و تمامی سجده پرستش و عبودیت حضرت رب العزت نمایند و در سراء و ضراء و شدت و رخا امر ایزد متعالی را از روی خضوع و خشوع اطاعت فرمایند و جبهت مسکنت و نیاز و پیشانی عجز بدرگاه
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:301
حضرت بی‌نیاز بزمین نیاز گذارند (1) و اطاعت حضرت ایزد عالم از روی ضعف و سلم و انقیاد امر او از ترهیب و خوف ایذا و الم نمایند و همه طیر مسخر امر واحد کبیر است و قادر خالق محصی ریش صغیر و کبیر هر طیر است، و خدای اقدس عالم بعددست نفس هر طیر خواه در صحرا و خواه در قفس است، و قوایم طیور را ایزد غفور ثابت و قایم بر دریا و به زمین خشک گردانید و مقدار قوت هر یک از طایر بحر و بر بتقدیر مهیمن قادر مقدر و مقرر است، و احصای اجناس اقوات نیز بنزد حضرت رزاق الموجودات مستمر و مستقر باشد هر یک از طایر موسوم و مشتهر است، چنانچه این یک کلاغ و آن عقاب و این کبوتر و آن شتر مرغ هر یک و هر کدام آن را عزیز علام بنام خواند و کفیل رزق همه طایر بلکه سایر موجودات به تمامی بحسب ظاهر است و غیم و سحاب ثقال یعنی ابر پرمطر سیال به امر قادر متعال متحرک بهر محال گردد تا در آن مکان و محال که بحکم حضرت ایزد لا یزال باریدن آن محال مقرر گشته ببارند و زمین خشک را تر و تازه نمایند تا نباتات و خضرویات آن را برویاند. بر ارباب فضل و حال و اصحاب علم و کمال واضح و لایح است که خطب حضرت امام العجم و العرب، آنچه در دیوان که منسوب بآن اسد اللّٰه الغالب است و در نهج البلاغه و کتاب خطبة البیان و در بعضی از کتب دیگر مشهور و مسطور است بغایت بسیار است، و علامه العلماء و افضل الفضلاء ابو علی الطبرسی المازندرانی اسکنه اللّٰه- فی الفردوس السبحانی نبذی از آن را در این کتاب ایضاح و بیان نمود، و به واسطه کثرت خطب متعرض و ذکر بیان همه آن نشد مروی و مشتهر و منقول و مستطر است که در عهد ابی بکر جمع کثیر از بلاد روم بعزم سیر و سفر به
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:302
مدینه حضرت سید البشر بآن مرز و بوم آمدند (1) و در میان آن قوم مسافر راهب از رهبان نصاری که متصف بعلم و هنر بود نیز رفیق طریق مدینه گشته و یک شتر بختی پر از طلا و نقره همراه داشت، و چون داخل مدینه انور حضرت پیغمبر شد در همان دم شتر و سایر ما یحتاج سفر خود را در جایی و در مکانی ضبط و محکم گردانیده روی بمسجد النبی (ص) آورد، قضا را در آن اثر ابو بکر با کثیر انصار و مهاجر در مسجد پیغمبر حاضر بودند که راهب بمسجد داخل شد و تحیت ایشان بجای آورد و به

زبان خود اظهار فضل و کمال نمود در آن زمان رنگ روی یاران پیغمبر متغیر گردید، پس آنگاه آن مطیع حضرت مسیح اللّٰه گفت:
ای اصحاب کدام شما خلیفه حضرت ایزد وهاب است؟
ایما به ابو بکر کردند که این خلیفه پیغمبر است، و امین دین مبین است.
راهب روی توجه بجانب ابو بکر آورده و گفت:
ایها الشیخ، نام تو چیست؟
ابو بکر گفت: نام من عتیق است.
باز راهب گفت: دیگر چه نام داری؟
گفت: صدیق.
راهب گفت: دیگر نام داری؟
ابو بکر گفت:
بغیر این دو اسم نام دیگر برای خود نمیدانم.
راهب گفت: آن کسی که من این راه دور و دراز بواسطه او طی کردم

تو نیستی.
(1) ابو بکر گفت: حاجت تو چیست ما را به مطلب و مرام خود اعلام نمای تا به انجاح و انجام مقرون گردد؟
راهب گفت: یا شیخ من از بلاد روم و از سکنه آن مرز و بومم و با یک بختی موقر از ذهب و فضه بواسطه سؤال مسأله چند که در انجیل آن را تعلیم و تحصیل نمودم آمدم، اگر مرا بجواب آن مفتخر و اعلان گردانی مال را تسلیم شما نمایم و به هر چه مأمور گردانی اطاعت شما فرمایم و شما این مال را در میان خود پخش و صرف نمائید، و اگر عاجز از جواب سؤال من گردی و موفی بسعادت و اقبال آن نگردی من با مال خود مراجعت و معاودت به امانی و آمال بمسکن اصلی و موطن جبلی خود با کمال سرعت و استعجال نمایم و یک ساعت بلکه لمحه در میان شما جهال درنگ ننمایم.
ابو بکر گفت: ای نصرانی، آنچه از مسائل و غیر آن دانی سؤال نمای و جواب و صواب آن از من بعنایت واهب بی‌امتنان بشنو و بعد از آن به هر طرف که اراده نمائی روانه شو.
راهب گفت: و اللّٰه بخدای عالم قسم و به دین عیسی بن مریم قسم است که تا مرا در این مجلس و مآب امان از سطوت خود و اصحاب ندهی، بلا شبهه و ارتیاب افتتاح کلام و اظهار مرام خود در هیچ باب ننمایم.
ابو بکر گفت: ای نصرانی تو در محل امانی باید که خاطر خود جمع گردانی و خود را بهیچ نوع متوهم و مضطر نگردانی، بگوی آنچه دانی، و اراده سؤال و در صدد تحقیق آنی.

(1) راهب گفت: یا شیخ مرا خبر ده از حقیقت آن چیزی که از برای خدا نیست، و آن از نزد حضرت آله منان نه و قادر سبحان را علم بآن نیست؟
چون ابو بکر این سه سؤال از راهب شنید مرتعش گشته مانند بید بر خود لرزید، اصلا جواب آن بلکه سخن در هیچ باب از ابو بکر ساری و جاری نگشته، و مدتی صم و بکم نشسته بعد از آن روی به اصحاب و یاران آورده گفت:
ابی حفص (عمر) را برای من طلب نمائید، چون عمر حاضر شد و در نزد ابو بکر نشست، ابو بکر گفت:
ایها الراهب مسائل خود را از عمر سؤال کن یحتمل که مشکل تو در نزد او حل گردد.
راهب متوجه بجانب عمر گردید و اسئله که از ابو بکر استعلام نمود، از عمر نیز به پرسید، از او نیز جواب با صواب نشنید، و عمر و ابو بکر بعد از تحیر فراوان گفتند یحتمل که عثمان از عهده جواب این سخنان و مسائل خفیه رهبان بیرون آید و ما را اعلام و اعلان بآن گرداند، شخصی به طلب عثمان فرستادند، چون عثمان در محضر یاران خود حاضر شد میان راهب و عثمان آنچه فیما بین او و یاران پیشین گذشت مذکور گردید، اصلا جواب نشنید و اهل اسلام را باعتقاد غیر سداد خود ناتمام دید، گفت: این اشیاخ اعیان کرام در طریق معرفت آداب شرایع و احکام پیغمبر خود خام و عالم به شرایط اسلام نیستند، چون راهب این کلام بی‌نظام خود را بانجام رسانید، فی الفور از آن مقام برخاست و اراده خروج از مسجد سید الانام نمود.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:305
(1) ابو بکر گفت: یا عدو اللّٰه، ای دشمن خدای مهیمن اگر ترا من عهد و امان نمیدادم زمین را بخون تو رنگین کرده مکین ترا سجین میگردانیدم.
تمامی حضار از مهاجر و انصار را از سخن نصرانی غصه و غم بسیار بسیار در دل ظاهر و آشکار گردید، و هر یک با خود میگفتند که: امروز ابو بکر ما را شرمنده در پیش این نصرانی کافر نمود، سلمان فارسی رحمه اللّٰه چون در آن محضر حاضر بود و آن اسئله راهب را شنود و عجز اصحاب از جواب و غصه مهاجر و انصار حضرت رسالتمآب را ملاحظه و مشاهده نمود و خود نیز از سخنان راهب بغایت متألم بود برخاست و به سرعت و استعجال تمام بخدمت ولی ملک العلام امیر المؤمنین علی (ع) آمد و آن حضرت در صحن دولت سرای خود با حسن و حسین (ع) نشسته بودند، سلمان بعد از عرض بندگی و تحیت بخدمت آن امام الانام و اولاد امجاد آن حضرت علیهم السّلام گفت:
پدر و مادرم فدای تو باد، یا ولی اللّٰه، در مسجد حاضر بودم که ناگاه راهب از بلاد روم رسید و چنین میان ارباب اسلام که در حیرت تمام، و از غصه

سخنان آن نصرانی کافر بغایت غمین و مضطر لا کلامند دریاب که حلال مشکلات و کاشف معضلات و مفرج کربات و رافع اندوه و بلیات و وصی سید البریات بنص آیات با برکات و احادیث نبی شافع العصاة فی العرصات توئی و بقدوم سعادت و میمنت لزوم متحیران بوادی غم و متوطنان مأوی الم را مشرف ساز، و اهل اسلام را بوسیله اسکات آن نصرانی رهبانی از وادی تحیر و از شرمندگی حیرانی بیرون آورده مفتخر و ممتاز و معزز و سر فراز گردان.
چون حضرت امیر المؤمنین علی امام الانس و الجان اضطراب جناب سلمان
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:306
دید (1) و عجز یاران از جواب سؤال نصرانی شنید در ساعت برخاست و متوجه مسجد حضرت پیغمبر (ص) گردید، حسن و حسین (ع) با پدر بزرگوار روان گشتند، چون آن ولی بیچون داخل مسجد گردید و قوم آن حضرت را دیدند بغایت مسرور و شادمان گردیدند تحمید و تکبیر نمودند، و استقبال قدوم مسرت لزوم آن حضرت از روی شوق و شعف تمام فرموده و گفتند:
یا ولی اللَّه، خوش آمدی و خوش آمد مرا از آمدنت هزار جان گرامی فدای هر قدمت حقا که امروز عجب مشقت و حیرت برای ارباب ملت و اصحاب حضرت نبی الرحمه بهم رسید و مکرر یاد پیغمبر (ص) کردیم و غم و غصه بسیار از سخنان این نصرانی بی‌ایمان در خاطر و ضمایر ما متمکن و مستقر گردید استدعاء و التماس از مکارم اخلاق و احسان بی‌پایان شما آنکه همگی ما را از ضجرت و اضطراب بوسیله جواب اسئله آن نصرانی مرتاب بیرون آری و اهل اسلام را زیاده از این شرمنده آن راهب لئام نگردانی.
حضرت امیر المؤمنین (ع) چون در پیش محراب مسجد پیغمبر رسید بنشست در ساعت ابو بکر روی براهب آورده گفت:
ای راهب حریف و صاحب تو این است، هر سؤال و سخن که داری از او استعلام و استفهام نمای.
راهب فی الفور روی به جانب ولی ایزد واهب آورده گفت:
ای جوان نام نامی و اسم گرامی تو چیست؟
آن حضرت فرمود که: نام من در تورات موسی الیا، و در نزد شما نصاری ایلیا و نام که پدرم مرا بآن مسمی نمود علی و نام که مادرم مرا بآن اسم خواند
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:307
حیدر است.
(1) راهب گفت: شما را نسبت به پیغمبر شما چه نوع خویشی و علاقه

قرابتی است؟
امیر المؤمنین (ع) گفت: حضرت پیغمبر ایزد داور برادر و صهری یعنی والد زوجه من و ابن عم منست.
فی الفور راهب گفت: بحضرت پروردگار عیسی بن مریم مرا سوگند و قسم است که صاحب من توئی، و این راه دور و دراز و قطع مسافت بعیده نشیب و فراز بواسطه ادراک خدمت تو بود، ای ولی حضرت واهب بی‌نیاز اما یا ولی اللّٰه مرا خبر ده از آن چیزی که از برای خدای تعالی نیست؟
و از آن چیزی که از نزد رب العزیز نیست؟
و از آن چیزی که حضرت ایزد علام عالم بآن نیست؟
چون حضرت امیر المؤمنین (ع) استماع آن کلام بالتمام نمود، گفت ای نصرانی بر دانای خبیر و عالم بصیر واقع شدی هر چه خواهی سؤال نمائی و جواب از روی صدق و صواب از عنایت لا یزال بشنو.
اما آنچه سؤال نمودی که: آن چیست که از برای خدای تبارک و تعالی نیست؟
بدان بدرستی که حضرت واجب الوجود غنی و یکی است و او را والد و صاحب نیست که: لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ.
و آنچه سؤال نمودی که چیست آنچه از نزد حضرت ایزد نیست؟
بدرستی که ظلم خدای واحد بر هیچ احدی نیست، چنانچه فرمود:
ترجمه و شرح الإحتجاج ،ج2،ص:308
که وَ ما رَبُّکَ بِظَلّٰامٍ لِلْعَبِيدِ، (1) و آنچه سؤال کردی که چیست آن چیزی که واجب الوجود عالم علم بآن ندارد، و از معلومات خالق الموجودات نیست، و علمش بآن چیز محیط و محتوی نگشته؟
بدرستی که حضرت خدای عالم بیقین عالم بشریک خود در ملک خود نیست.
فی الفور، راهب از جای برجست و به پای آن حضرت افتاد زنار پاره کرده و میان هر دو چشم آن ولی خدای مجید را بوسید و از روی صدق و اخلاص مسلمان و مؤمن خاص شده گفت:
اشهد ان لا اله الا اللّٰه و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و اشهد انک انت الخلیفه، و امین هذه الامة:
یعنی گواهی میدهم که نیست خدای الا یکی، و محمد رسول خدا و توئی خلیفه رسول اللّٰه و ولی امین حضرت رب العالمین برای امت- و معدن دین و حکمت و منبع عین حجت واهب بیمنت توئی یا مولا جواب سؤال خود شنیدم و بمطلب و مقصد خود رسیدم.
ای سید سرور نام تو در تورات موسی الیا و در انجیل عیسی ایلیا، و در قرآن محمد (ص) علی و در کتب سابقین انبیاء و مرسلین حیدر شنیدم، و

تو را ای ولی حضرت خدای غنی بعد از نبی ایزد تعالی وصی او و از برای امت آن حضرت خلیفه اولی و احق و بمسند امامت ترا از جمیع بریت سزاوارتر و الیق یافتم یا وصی سید البشر مرا از حقیقت احوال خیر المآل خود و این

امت خبر ده که چرا شما به سعادت و اقبال امر خلافت باین جماعت گذاشته به گوشه انزوا منزوی گشته‌اید؟ (1) حضرت امیر المؤمنین علی (ع) بنوعی که مقتضی وقت میدانست او را مجاب گردانید، راهب مال را بالتمام تسلیم حضرت امیر ولایتمآب نمود، آن حضرت از مسجد حضرت نبی الرحمه بیرون رفت تا آن مال را کما ینبغی و یلیق بر مساکین مدینه نبی الشفیق و بر محاویج ایشان صرف و تفریق فرمود، پس آنگاه آن ولی اللّه متوجه دولت سرای خودش روان راهب مسلمان با سر- مایه اسلام و منافع ایمان روانه ولایت و مکان خود گردید مصراع.

زهی سعادت دنیا و دین زهی توفیق

مروی و منقول است که جمعی از مستسعدین مجلس بهشت قرین ارم تزیین حضرت امیر المؤمنین علی (ع) بسمع اشرف اقدس آن امام الثقلین و امام المتقین رسانیدند که جمعی از اصحاب از روی شک و ارتیاب شروع در سخنان بلکه در محافل و مجالس بیان تعدیل و تجویز نسبت بحضرت رب سمیع بصیر مینمایند یعنی بعضی حضرت مهیمن قادر را عادل و بعضی جائر دانند و سخنان دور از عقل و شرع بر حضرت خاتم الرسل بر زبان رانند چون این نوع سخنان بی‌بنیان بسمع شریف آن امام الانس و الجان رسید از محل و مقام بیرون آمد و به بالای منبر برآمد و حمد و شکر خدای اکبر و تحیت و ثنای حضرت پیغمبر فرمود، و گفت:

ای معشر مردمان چون خدای تبارک و تعالی خلق خلایق نمود اراده و مشیت ایزد داور بر آن مقرر گشت که همگی و تمامی ایشان بر آداب

رفیعه دین و اخلاق شریعة آئین باشند (1) و بعد از فطرت و ایجاد ایشان معلوم نمود که خلایق بر منهج مراد حضرت خالق نمیباشند الا آنکه ایشان را عارف و آگاه گرداند به آنچه برای ایشان از جزاء اطاعت و ارتکاب معصیت در آخرت مقرر و معین است، لهذا اعلان ایشان نمود، و چون تعریف و اعلام به غیر امر و نهی مشتمل بر وعد و وعید که بدون ترهیب و ترغیب میسر نیست چه ترغیب در مشتهیات نفس و دواعی هر کس است از نعیم جنان و ترهیب و عید نیست الا بضد آن از عقوبات نیران بعد از آن حضرت قادر سبحان در دار و ملک خود خلق انسان نمود و طرف از مستلذات خود را در نظر ایشان جلوه گر فرمود تا مستدل گردند از ملاحظه و مشاهده لذات فانیه عاجله و جهان بآنچه بعد از ممات ایشان

معد و مهیا است از لذات خالصه چنان مشوب بألم و مطوی بغم و هم نیست، چه آن اصلا میسر و ممکن نیست الا در جنت و نیز در دار دنیا طرف از آلام را مرئی و مشاهده ایشان گردانید تا از آن مستدل گردند بآنچه در سرانجام مهام ایشان مقرر است از شداید و آلام که مشوب بلذة نیست و آن مقرر و معین است در نار نیران، پس از واسطه همین نعیم دنیا مخلوط بمحن و آلام و سرورش ممزوج بکدورات ما لا کلام و غموم بیحد و انجام است.

مروی و منقول است که: یکی از بلغای زمان بر جاحظ این حدیث مشتمل بر لطایف غریبه و محتوی بر نکات بدیعه را بر حکایت و حدیث نمود او گفت:

سبحان اللّٰه تمامی آنچه کلام و سخنان که اهل علم و عرفان بلکه

بلغاء و فصحای هر زمان در کتب و محاورات خود تدوین و تحریر و بیان و تسطیر نموده‌اند همین است که حضرت امیر المؤمنین علی (ع) در این دو سه کلمات بیان و عیان گردانید و چون شخصی دیگر این سخن جاحظ بعرض ابو علی الجبائی رسانید که جاحظ تصدیق چنین نمود، جبائی گفت: بخدای جاحظ قسم است، که جاحظ در این کلام صادق است، زیرا که بر کلام آن امام الانس و الجان نه زیاده محتمل است و نه نقصان.

(1) روایت است که علی بن محمد علیهما السّلام کتابت باهل اهواز و شیراز در باب نفی جبر و تفویض تحریر نمود و این است آنچه آن حضرت فرمود که:

مروی و منقول است، از حضرت امیر المؤمنین علی (ع) که شخصی از آن ولی ایزد متعال سؤال نمود که یا قدوه انام آیا این سفر نصرت اثر شما به جانب شام و مراجعت از آن محل و مقام بقضاء و قدر حضرت ایزد علام بود، یا بغیر قضا و تقدیر روی نمود؟

حضرت امیر المؤمنین (ع) فرمود که نعم، یا شیخ ما هیچ پشته بالا نرفتیم و در هیچ زمین مسطح منزل و مأوی نگرفتم و هیچ وادی نزول ننمودیم و لقمه طعام و شربت آب در هیچ مقام ننوشیدیم، الا آنکه بقضاء خدای اکبر و بقدر حضرت ایزد داور بود.

چون آن سائل مضطر این کلام از آن امام الجن و البشر شنید، به غایت متعجب و متحیر گردید، و گفت:

یا مولا، این مشقت و عنای ما محسوب در نزد حضرت واجب الوجود

تعالی ذکره خواهد بود، یا علی (1) هر گاه این امر و این سفر محنت اثر ما بقضا و قدر باشد و اللّٰه بخدای عالم مرا قسم است که من اصلا در این امر هیچ نوع ثواب و اجر نمی‌بینم.

چون حضرت امیر المؤمنین حیدر این سخن از آن مرد متحیر استماع فرمود گفت:
یا شیخ بلی ایزد تعالی در این امر اجر شما را بغایت عظیم و اکبر گردانید و در سیر و سفر شما بجانب شام و معاودت و مراجعت موطن و مقام بهیچ حال از حالات مکره و مجبور و مضطر و مقهور نبودید و به اختیار من غیر کره و اجبار باین سفر حرکت نمودید آن شخص گفت:
یا امام الامه چگونه مجبور و مضطر نبودیم که قضا و قدر حضرت مهیمن قادر ما را بآن امر کشید و ما را بآن صوب مسافر گردانید حضرت امیر المؤمنین (ع) چون این کلام از آن شخص استماع نمود گفت:
یا شیخ گوئیا شما از این قضا و قدر اراده قضاء لازم و قدر فرض متحتم نمودید این امر چنین نیست، زیرا که اگر حضرت ایزد وهاب این امر را بدین نهج بجبر و اضطرار مقرر گرداند هر آینه ثواب و عقاب باطل و ساقط و امر و نهی و وعد و وعید در جمیع ابواب هابط و عاطل گردد و هرگز حضرت عزیز واهب را ملامت مذنب و محمدت محسن ثابت و لازم و واجب نباشد و محسن مجزی به ثواب به وسیله ارتکاب احسان اولی از مذنب نبود و مذنب بواسطه فعل ذنب اولی بعقوبت از محسن نباشد زیرا که عمل ذنب و عصیان و فعل خیر و احسان از بندگان حضرت ایزد منان باراده و اختیار ایشان نبود، بلکه در هر دو
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:313
حال مکره و مجبور بآن بودند، (1) نعوذ باللّه من هذا الرأی، و نیست این قول الا مقاله کاذبه برادران پرستندگان بتان و عساکر شیطان و خصمان حضرت رحیم الرحمن و گواهان دروغ و بهتان اهل غی و طغیان و هر که قائل این قول کاذب بی‌بنیان گردد آن کس بی‌شبهه و گمان قدریه این امت و مجوس ارباب این طایفه‌اند، زیرا که امر خدای تعالی از روی اختیار است نه اضطرار و نهی از روی خوف و تحذیر است، نه از روی اکراه و اجبار، و تکلیف بندگان نیز بامر یسیر و آسان و بدون قدرت و توان ایشان نمود و تکلیف به ما فوق الطاقه البشریه نمود، و هرگز مغلوب را عاصی و مکره را بی‌شبهه مطیع نتوان گفت، چه ارسال رسل در آن محل هزل و انزال قرآن عبث و مهمل باشد و خلق سماوات و ارضین و آنچه در میان این دو مکان مقیم و مکین باشند عبث و باطل باشد.
ذٰلِکَ ظَنُّ الَّذِینَ کَفَرُوا فَوَیْلٌ لِلَّذِینَ کَفَرُوا مِنَ النَّارِ (آیه 27 سوره ص) تفسیر و معنی آیه و اللّه اعلم آنست که: کسی را ظن و گمان به خلاف شریعت دین مبین حضرت سید المرسلین (ص) بود بیقین آن کس کافر و بی‌دین است، و از برای کافر ضلیل مکان چاه ویل و عذاب ویل است بعد از آن هادی و مرشد انس و جان تلاوت این آیت قرآن بر ایشان نمود که:
وَ قَضیٰ رَبُّکَ أَلاّٰ تَعْبُدُوا إِلاّٰ إِیّٰاهُ (آیه 23 سوره اسراء):

يعنى حكم حضرت قادرَ عَالِم بر هر افراد بني آدم عبادت و بندگى جارى و سارى گرديد و بوثيقه وَ ما أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ:
جزا و پاداش عمل و اجر و ثواب هر فعل بر حضرت عز و جل است چون حضرت
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:314
ولايتمآب كلام حقيقت احتساب در نزد اصحاب باين مقام اختتام نمود، (1) آن شخص با كمال بهجت و سرور از مجلس بهشت قرين امير المؤمنين على سلام اللَّه عليه و عليهم اجمعين برخاست و اين كلمات منظومه در مدح آن امام الامه انشاء نمود:
شعر:
انت الامام الذى نرجو بطاعته‌يوم النشور من الرحمن رضوانا
اوضحت من ديننا ما كان ملتبساجزاک ربک عنا فيه احسانا
و ليس معذرة فى فعل فاحشةقد كنت راكبها فسقا و عصيانا
كلا و لا قائلا ناهيه اوقعه‌فيه عبدت اذا يا قوم شيطانا
و لا أحب و لا شاء الفسوق و لاقتل الولى له ظلما و عدوانا
انى يحب و قد صحت عزيمته‌على الذى قال أعلن ذاک اعلانا و نيز در باب قضا و قدر از حضرت امير المؤمنين حيدر (ع) مروى و منقول است كه: شخصى از آن درياى علم و عرفان و از آن وصى حضرت نبى آخر الزمان سؤال نمود كه:
يا على (ع) چيست قضا و قدر كه از لسان معجز نشان ذكر و بيان آن نمودى؟
حضرت امير المؤمنين در جواب آن كس از روى شفقت و احسان گفت:
امر بطاعت و نهى از معصيت و تمكن و اقتدار بر فعل حسنه و قدرت بر ترک معصيت و امداد و اعانت بر قربت بسوى حضرت صمديت و خذلان براى ارباب عصيان و وعده و وعيد و ترغيب و ترهيب همه اين‌ها از قضاى خداى قادر
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:315
متعال در افعال ما (1) و قدر حضرت واجب تعالى شأنه در اعمال ما است، و به غير اين در باب قضا و قدر ظن ديگر بحضرت واحد قادر مبر كه آن ظن مهبط و مبطل اعمال و وسيله عقاب و نكال فى يوم لا ينفع بنون و لا مال است.
آن شخص چون اين جواب از آن ولى ملک الوهاب و وصى حضرت رسالتمآب استماع نمود، گفت:
يا مولى من از جواب شما به غايت فرحناک و شادمان گشتم، و حضرت واجب الوجود بى‌شبهه و داد از شما شاد و راضى باد.
ايضا در باب قضاء و قدر مروى و منقول است كه: مردى از حضرت امير

المؤمنين علی (ع) از قضا و قدر ایزد اکبر سؤال نمود، آن حضرت در جواب فرمود که:
قایل مشوید که خدای عز و جل خلایق را بر نفس ایشان موکل به نوعی گردانید که اصلا ایزد تعالی را در آن دخل نیست، چه این اعتقاد باعث فساد است، زیرا که از این ضعف و عجز خدای تعالی لازم آید، و نیز قایل مشوید بآن که حضرت ایزد مختار اجبار بندگان بر فعل معاصی و اکراه ایشان بر عمل مناهی مینماید، چه از این لازم آید که حضرت قادر عالم را ظالم دانید، لیکن قایل شوید بآن که هر خیر و عمل نیکوئی بتوفیق خدای سمیع بصیر است و هر شر و عمل بدی بخلاف رضای حضرت واجب تعالی است.
اما علم حضرت واجب الوجود عالم سابق است بر جمیع آن و واقف و شاهد است بر آن در نزد اهل سیر مروی و منقول است که: روزی مردی بخدمت حضرت امیر المؤمنین
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:316
علی (ع) آمده بعد از عرض فدویت و نیکو بندگی گفت: (1) یا علی مرا از خدای تعالی خبر ده که آیا شما در هنگام بندگی و عبادت ایزد علام او را می‌بینید؟
حضرت امیر المؤمنین علی (ع) در جواب گفت: من آنچنان کسی نیستم که آن را بندگی نمایم که او را نبینم، و خدای نادیده را هرگز عبادت ننمایم چون سایل این کلام از آن امام الانام استماع نمود گفت:
یا مولا، چگونه دیدی خدای تعالی را؟
حضرت شاه ولایت گفت: ویحک، یا فلان، ایزد تبارک و تعالی و تقدس بمشاهده عیان بچشم خلقان مرئی نگردد، لیکن او را بدیده عقل و دل به حقایق دیدم معروف و مشهور بدلالات منعوت و موصوف به علاماتست بی‌شبهه و التباس ایزد تبارک و تعالی بمقیاس قیاس و مدرک بحس حواس نه گردد.
چون سایل این جواب از حضرت ولایتمآب شنید از موطن و مقام که آمده بود مراجعت و معاودت نمود و تلاوت این آیت میفرمود که:
اللَّهُ أَعْلَمُ حَیْثُ یَجْعَلُ رِسالَتَهُ (آیه 124 سوره انعام) مروی و منقول است که: شخصی از احبار یهود با کمال علم و فراست بود بعد از دخول مدینه و تعیش جویا از حال خلیفه رسول داور ابو بکر گردید و گفت:
یا شیخ توئی خلیفه رسول که پیغمبر این امت بود؟
گفت: بلی.
آن یهودی گفت که: ما در تورات موسی دیدیم و از علماء کتب سابقین
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:317
نیز شنیدیم (1) که خلفاء انبیاء اعلم امم زمان خود خواهند بود باید که تو نیز اعلم این امت باشی؟

ابو بكر گفت: هر چه خواهى سؤال نماى و جواب به توفيق ايزد متعال بشنو، يهودى گفت: چون دعوى علم و كمال و دانائى و حال نمودى پس مرا از احوال قادر بيزوال خبر ده كه آيا در آسمان است يا در زمين؟
ابو بكر بلا توقف و تدبر گفت: حضرت ايزد تعالى و تقدس در آسمان به روى عرش مقدس است، فى الفور يهودى گفت: پس زمين از حضرت رب العالمين خالى بود، و نيز لازم است بعض مكان خالى از حضرت ايزد منان باشد؟
ابو بكر گفت: اى يهود تيره سرانجام اين كلام بى‌انتظام تو مشابهت و مماثلت تمام بكلام زنادقه شام دارد از پيش من دور شو و الا مقهور و مقتول گردى، آن يهود عاقبت وخام از آن مجلس و مقام مستهزئ و متعجب باسلام بيرون آمد و متوجه منزل و محل آرام خود گشت اتفاقا در راه بحضرت ولى اللّٰه رسيد آن امام انام از او پرسيد كه: يا يهودى آنچه سؤال نمودى جواب شنيدى و دانستى؟
گفت: اى جوان جواب نشنيدم بلكه تهديد قتل و وعيد شنيدم حضرت امير المؤمنين على (ع) گفت: كه رب العالمين اين اين است يعنى كجا كجا است يعنى مكان از حضرت ايزد سبحان خالى نيست ليكن او را مكان و محل نيست و ذات كامل او ارفع و اجل و اتم و اكمل از آنست كه مكان و محل محتوى او گردد و او در جميع مكان بغير مماس است و مجاورت بهيچ مكان ندارد اما علم و توان واهب منان محيط بهمه محل و مكان او است هيچ مكان خالى از
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:318
تدبير ايشان نيست، (1) اى يهودى من ترا مطلع و مخبر گردانم بآنچه در كتاب پيغمبر شما مذكور است و شاهد صادق و دليل مصدق ذكر و بيان تست بر آنچه من بواسطه تو بيان و عيان كردم اگر من حقايق آن را كما ينبغى و يليق بر تو روشن و تحقيق نمايم ايمان بحضرت واجب الوجود آرى اقرار به نبوت حضرت نبى المحمود نمائى؟
گفت: بلى. حضرت امير المؤمنين على (ع) گفت: آيا شما طائفه يهود در بعض كتب خود نخوانديد كه موسى بن عمران روزى با بعضى از خواص اصحاب نشسته بود كه ناگاه فرشته از مشرق آمد و بر موسى (ع) سلام كرد، آن رسول خداى مجيد از آن ملك پرسيد كه از كجا آمدى؟ گفت از نزد خداى ايزد پس از آن فرشته ديگر از مغرب بنزد آن پيغمبر ايزد واهب آمد آن حضرت از او استعلام نمود كه از كجا آمدى؟
ملك گفت: از نزد حضرت خداى عالم ميرسم بعد از آن فرشته ديگر به خدمت آن پيغمبر حاضر شد، موسى كليم اللّٰه عليه التحية و التسليم- از او استفهام نمود كه از كجا آمدى گفت از آسمان هفتم از نزد خداى عالم بعد از ساعتى ديگر ملك آخر در پيش آن رسول خداى حاضر آمد موسى (ع) از

او پرسید که از کجا آمدی؟
ملک گفت: از زمین هفتم از نزد حضرت واجب الوجود آمدم، چون موسی (ع) این سخنان از آن ملائک حضرت خدای دیان شنید گفت:
سبحان اللّٰه منزه خدای منان که هیچ مکان از او خالی و مکان بر و محتوی و اقرب از مکان دیگر نیست، یهودی چون این کلام صدق التیام از حضرت ولی
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:319
ایزد علام استماع نمود (1) گفت شهادت میدهم که این کلام تو حق و مبین و در کمال ظهور و تبین است و تو بمکان خلافت و امامت اولائی اولی و احق از دیگران که بناحق مستولی بر آن مکان گشتند و مسلمان شد.
شعبی روایت کند حضرت امیر المؤمنین علی (ع) روزی از شخصی و از فردی شنید، که گفت: آنچنان خدای است حضرت ایزد خلاق که از سبع طباق محتجب است، حضرت امام الامه او را امر بحد دره نمود پس از آن گفت باو ویلک یعنی ویل بر تو باد بدرستی که خدای عز و جل ارفع و اجل است از آن که از چیزی پنهان و محتجب گردد یا از او چیزی محتجب و مخفی باشد، منزه است و مقدس ذات خدای اقدس که محوی نیست بر او مکان و مخفی و مشتبه نیست بر او چیزی در زمین و آسمان آن مرد گفت:
یا مولی، آیا من بوسیله این سوگند و یمین و بگفتن این کلمات کافر و بیدین گشتم؟ حضرت امیر المؤمنین علی (ع) گفت: نی لیکن تو قسم بخدای عالم نخوردی اما ترا کفاره لازم است زیرا که تو قسم بغیر ذات حضرت خدای عالم یاد نمودی.
از حضرت امام الهمام جعفر بن محمد الصادق علیهما السّلام مروی و منقول است که حبری از احبار یهود بخدمت حضرت امیر المؤمنین علی علیه سلام الملک المعبود حاضر شد و گفت یا امیر المؤمنین (ع) پروردگار تو از کدام وقت بود، یعنی در چه وقت پیدا شد حضرت امام الأنام گفت:
مادرت بر تو بگرید کدام وقت ذات واجب الوجود موجود نبود تا کسی تواند گفت که ذات ایزد معبود از چه وقت بود بلکه ذات حضرت عز و جل قبل القبل و بعد البعد در ابد و ازل بود اولش را بدایت و نهایتش را غایت نیست، جمیع غایت منتهی بنزد اله غنی گردد و هر غایت را
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:320
حضرت رب العزت بنهایت رساند (1) و بعد از فناء همه ذات او فردا وحیدا بماند آن مرد گفت:
یا علی تو پیغمبری؟ آن حضرت گفت: ویلک من مگر بنده‌ام از بنده‌های- حضرت محمد النبی العربی الابطحی صلّی اللّٰه علیه و آله.

که آن کس قرائت کتب آسمانی و صحف در معجزات نبی عدنانی- و بسیاری از فضائل آن رسول سبحانی خوانده بود، حضرت امام الاکرام موسی بن جعفر الکاظم (ع) از پدر بزرگوار و آن امام الابرار و الاخیار از آبای عظام و اجداد کرام از حسین بن علی علیهم السّلام روایت کردند که بیهودی از یهودان شام و از احبار آن طایفه عاقبت وخام که باعتقاد آن جمعی لئام در علم کامل و تمام بود و قرائت کتب تورية و انجیل و زبور و صحف انبیاء (ع) نمود و دلایل و براهین ایشان را عالم و عارف و شاهد و واقف بود به مجلس که اکثر اصحاب رسالتمآب و حضرت ولایتمآب امیر المؤمنین و ابن عباس و ابو سعید الجهنی در آن محضر حاضر بودند درآمد و گفت ای امت محمد پیغمبر شما هیچ درجه کرامة و مرتبه فضیلت برای هیچ نبی و رسول باقی نگذاشت و هر رتبه فضل و حال مرتبه معرفت و کمال که حضرت ایزد ذو الجلال برای همه انبیاء و رسل که صاحب معرفت و حال بودند حاصل بود تمامی آن مراتب کمال را ضبط نمود آیا اگر من از شما مسأله چند سؤال نمایم از عهده جواب من بیرون می‌آئید؟

قوم از استماع سخنان یهودی از او اجتناب و نفرت و اظهار کراهیت

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:321

نمودند بترس آنکه مبادا از ایشان چیزی پرسد که از عهده جواب آن بیرون نتوانند آمد، و لهذا اصلا متوجه سخنان او نشدند صم بکم گشتند، حضرت اسد اللّٰه غالب امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب علیه السّلام چون حال بدان منوال ملاحظه و مشاهده نمود گفت: (1) نعم یا یهودی، حضرت واهب العطایا هر درجه علم و حال که به هر نبی اعطا نمود و رتبه فضل و کمال که بهر رسول احسان فرمود همگی آنها را از برای پیغمبر ما محمد مصطفی جمع کرد بلکه برای آن حضرت زیاده بر آن مقرر فرمود اضعاف مضاعفه. یهودی گفت: آیا تو جواب اسئله من خواهی گفت؟

حضرت ولی اللّٰه ایزد اکرم گفت: نعم برای تو امروز از فضائل و کمالات حضرت رسول اللّٰه (ص) سخنان چند بیان نمایم که سبب قرت عین مؤمن و وسیله بهجت و سرور مسلمین و باعث ذلت جماعت مشرکین گردد و حضرت سید البشر هر گاه ذکر فضیلت برای نفس اقدس خود می‌نمود میفرمود که اگر چه این امر برای من مثبت و مقرر است لیکن مرا فخر بآن نیست، آنگاه گفت من برای تو ذکر فضایل آن حضرت نمایم که از آن نقص و ضرر بانبیاء ایزد اکبر نرسد لکن از آن احسان و تفضل بحضرت خاتم الرسل از حضرت عز و جل موجب مزید شکر ایزد لم یزل است زیرا که آنچه حضرت واهب العطیه آنچه بمحمد نبی الرحمه احسان و شفقت

نمود مثل احسان و اعطائیست که بتمامی انبیاء و رسل خود مرحمت فرمود و زیاده بر آن تفضیل رسول آخر الزمان است بر تمامی انبیاء و رسولان.
یهودی گفت: یا علی الحال من سؤال مینمایم شما مستعد جواب شوید
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:322
(1) حضرت ولایتمآب فرمود که بیار آنچه داری؟ فی الفور یهودی گفت این آدم (ع) که پیغمبر ایزد اکبر و ابو الأنبیاء و البشر بود ملائکه حضرت خدای قادر به حکم مهیمن داور سجده او کردند آیا هیچ احدی برای محمد پیغمبر شما چیزی به مثل سجده و احترام بجای آورد؟
امیر المؤمنین (ع) گفت: چنین است که مذکور نمودی لیکن آن امر خدای تعالی ملایکه خود را بسجده آدم نه سجود آن طایفه برای آدم سجده بندگی ایشان برای آدم و طاعت او نبود که آن ملائکه از حضرت بندگی حضرت ایزد تعالی بیرون رفته باشند و بندگی و طاعت آدم در مدت حیات خود میکرده باشند بلکه آن سجده برای حضرت پروردگار عالم بجانب آدم کردند اعتراف بفضیلت آدم و رحمت خدای تعالی نسبت بآن برگزیده پروردگار عالم بود و آنچه بحضرت خاتم الأنبیاء محمد المصطفی (ص) حضرت عز و جل اعطا و تفضل نمود از این افضل است زیرا که واجب تعالی در جبروت خود از روی احترام و ملایکه سبع سموات و ارضین بالتمام و مؤمنین و سایر انام را به تعبد بصلاة و سلام بر آن حضرت نمود و بآن امر فرمود پس ای یهودی این برای محمد سید المرسلین بزیاده بر آدم علیه السّلام باشد.
یهودی گفت: یا امیر المؤمنین آدم بعد خطیئت توبه و رجعت بحضرت رب العزة فرمود و خدای عالم توبه آدم قبول نمود؟ امیر المؤمنین علی علیه السّلام گفت آنچه گفتی در باب توبه آدم چنان بود اما برای حضرت پیغمبر محمد (ص) چیزی بغیر ذنب و صدور امر منکر از آن اعظم و اکبر نازل شد چنان که خدای عز و جل میفرماید که لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ ما تَأَخَّرَ
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:323
(1) بدرستی که حضرت رسول رب العزت در قیامت مطلوب بوزر و ذنب اصلا نخواهد شد. یهودی گفت:
یا علی چنین است اما حضرت ادریس (ع) را بمکان رفیع حضرت ایزد سمیع مرفوع گردانید و بعد از خروج آن حضرت از دنیا او را از تحف الجنه و از مطعومات آن مکان بی‌ظنت اطعام فرمود. حضرت امیر المؤمنین علی (ع) گفت: ای یهودی آنچه در باب ادریس نبی (ع) بیان نمودی چنان بود اما آنچه بحضرت محمد مصطفی (ص) اعطا شد بغایت افضل از آنست، زیرا که خدای عز و جل تعالی و تبارک در حق محمد (ص) فرمود که:

و رفعنا لک ذکرک، پس همین مرتبه رفعت و جلالت محمد از خدای رب العزت کافی و بسنده است دیگر آنکه برای ادریس نبی بعد از وفات از-تحف جنت ایزد علام طعام ارسال و انزال نمود بدرستی و تحقیق که از برای حضرت محمد المصطفی (ص) در ایام حیات دنیا حضرت ایزد تبارک و تعالی در هنگام که گرسنگی بر آن نبی العربی ملتوی شد جبرئیل (ع) با جام از جنت که در او تحف آن مکان بود آمد و آن جام بخدمت حضرت نبی اکرم گذرانید جام با تحفه در دست سید البریه بتهلیل رب جلیل و تسبیح ایزد سبوح و تحمید واحد مجید و تکبیر خدای سمیع بصیر مشتغل شدند، حضرت رسول (ص) آن جام باهل بیت کرام علیهم السّلام داد آن جام بأمر مهیمن علام تا در دست هر یک از اهل بیت میبود بتهلیل و تسبیح و تحمید و تکبیر مشغول بود و چون بعضی از اصحاب خواستند که آن جام از دست اهل بیت کرام حضرت رسالتمآب بستانند فی الفور جبرئیل بحکم رب غفور آن جا مرا

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:324

گرفته از نظر اصحاب مخفی گردانید (1) پس آنگاه بحضرت رسول اللَّه گفت یا نبی اللَّه (ص) از این تحف جنت که واهب بیمنت بشما متحف و مهدی گردانیده تناول فرمای که احدی از این طعام بهشت را بغیر نبی و وصی او در دار دنیا تناول نمیکند. حضرت سید الانام و من با فرزندان بالتمام از آن طعام تناول کردیم و الحال من بوی حلاوت و مزه آن در کام خود می‌یابم.

یهودی گفت: یا علی آنچه فرمودی بر حق است، اما نوح نبی اللَّه (ع) صبر بسیار در ذات خدای عز و جل نمود و تنذیر قوم خود فرمود، در هنگامی که تکذیب آن حضرت نمودند حضرت امیر المؤمنین علی (ع) گفت:

چنین بود اما محمد (ص) صبر در ذات ایزد اکبر نمود در هنگامی که قوم او تکذیب آن حضرت میفرمودند و سنگ میزدند و از شهر میراندند و ابو لهب ببالای کوه ایشان را زنجیر بپای گذاشته مع هذا آن نبی الوری معذرت برای خود از قوم می‌خواست در آن زمان حضرت خدای تعالی چون دید که امت بسیار بسیار زحمت و مشقت بحضرت سید البریه میرسانند بفرشته که جمیع کوهها در تحت امر و فرمان اویند، وحی فرستاد که جاهل کوه را بشکاف باید که در تحت امر و حکم حضرت محمد (ص) باشی و هر چه آن پیغمبر آخر الزمان ترا مأمور به آن گرداند امر آن را مطاع دانسته معمول گردان این کوهها را بر سر این کفره پهن گردانم و همگی ایشان را هلاک سازم.

حضرت گفت: یا حائیل من برحمت عالمیان مبعوث گشتم و شب و روز دعا و التماس من بحضرت خالق البریه اینست که بار خدایا هدایت امت من نمائی که ایشان جاهل و نادانند و یحک یا یهودی یعنی خیر و خوبی به تو

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:325
عايد باد (1) نوح نبى عليه السّلام چون مطلع بر غرق قوم خود گرديد بلكه در وقت مشاهده احوال هلاكت قوم بر آن طايفه تيره سرانجام رقت تمام نمود و بر آن جمعى لئام اظهار شفقت لا كلام فرمود چنانچه حضرت ايزد علام حقايق احوال آن نبى الاكرام بحضرت پيغمبر ما محمد سيد الانام اعلان و اعلام نمود كه:
رَبِّ إِنَّ ابْنِى مِنْ أَهْلِى فقال اللّٰه تعالى لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صالِحٍ حضرت عز و جل ذكره اراده تسليه خاطر فيض مقاطر آن رسول ايزد قادر باين نوع نمود كه آن پسر اهل تو نيست زيرا كه او مرتكب فعل ناصواب گرديد و امثال شما انبياى رفيع الشأن مانند آن طايفه وخيم العاقبه را پسر و اهل خود نبايد دانست، اما محمد صلّى اللّٰه عليه و آله و سلم چون بر قوم معاند به اعانت و بامداد حضرت رب العباد غالب گرديد شمشير غضب خود بر آن طايفه از غلاف بيرون آورده بر آن معاندان رحم و رأفت ننمود و نگاه شفقت و نظر مرحمت بر آن امت اصلا نفرمود.
يهودى گفت: يا على (ع) نوح نبى (ع) بعد از آنكه مدت مديد و عهد بعيد آن قوم شوم را دعوت بحضرت حى قيوم نمود و آن طايفه لئام عاقبت وخام اجابت قول آن رسول ملك علام ننمود و جفا و ايذا بيش از حد و احصا بآن نبى ايزد تعالى نمودند لهذا آن حضرت ملجأ و مضطر گشته بواسطه دفع شر و رفع اذيت آن قوم كافر دست دعا بحضرت خالق البرايا برداشته گفت:
رَبِّ لا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكافِرِينَ دَيّاراً حضرت مجيب الدعوات دعاى آن پيغمبر را باجابت مقرون ساخته از
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:326
(1) آسمان تا چهل شبانه روز لا ينقطع متصل و منصب باران بارانيد و آبى كه در تحت الارض بود آن را نيز ظاهر گردانيد تا آن متمرّدان بالتمام غرق و نابود هلاك و مفقود گشتند و آن نبى حضرت ايزد تعالى از شر آن طايفه مستخلص گرديد. حضرت امير المؤمنين (ع) گفت: يا يهودى دعاى حضرت نوح نبى حضرت واهب بر آن جمعى باغيه از روى غضب بود و محمد صلّى اللّٰه عليه و آله و سلّم بدولت و اقبال چون مهاجرت و ارتحال بمدينه طيبه حرسها اللّٰه عن الفساد و الزلزال نمود بعد از تقضى مدت قليل در روز جمعه اهل مدينه بخدمت آن نبى الرحمه آمده گفتند:
يا رسول اللّٰه (ص) ما را درياب كه بغايت درمانده و از قلت آب مضطر و بى‌تابيم زيرا كه حضرت ايزد داور احتباس مطر از ما متعطشان وادى تحير نمود و الحال ما بدين منوال مستمر است در اين ايام از كثرت حرارت و كمى آب درختان شروع در خشكى نمودند و اوراق اشجار همگى نزار گشتند بلكه اكثر اوراق ساقط و هابط شدند و مجمعى و مرعى را اصلا

طراوت و نضارت نماند و خلایق متحیر و پریشان‌اند. فی الفور آن نبی المشکور دست مبارک به دعا بحضرت ایزد تبارک برداشت بنوعی که بیاض بغل آن رسول عز و جل ظاهر گردید و با آنکه ذره از در آسمان ظاهر و عیان نبود همان که حضرت رسول آخر الزمان دست برداشت حضرت واهب منان بفرشته که غیم و باران در تحت امر و فرمان او است حضرت؟؟؟ رسول خدای تعالی باشد و آن مقدار زمان که آن حضرت از او رخصت و اذن مراجعت بمنزل و مقام او ننماید او نیز معاودت نفرماید آن آن ملک نیز نزد رسول ایزد متعال آمد و گفت: من یا رسول اللّٰه از نزد رب غفور

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:327

(1) مأمور بلکه مجبورم باطاعت شما حضرت نبی گفت اهل مدینه را آب ده چندان که ایشان سیراب شوند در ساعت ابر و غمام مستولی بر تمامی روی هوا گردید و- باران جاری و روان شد و چندان بارید که جوان که بجوانی متعجب و مفتخر بود اگر اراده مراجعت و معاودت بمنزل و مقام مینمود میسر و بلکه قادر نبود از شدت سیل و کثرت آب و یک هفته مدام لیالی و ایام باران بارید چون شروع در هفته دیگر شد حضرت سید البشر در مسجد حاضر بود اهل مدینه جمعی کثیر بخدمت آن نبی البشر و النذیر برآمده معروض رأی فیض اقتضای حضرت نبی الوری گردانیدند که: یا رسول اللّٰه (ص) جدار و حیطان مدینه بالتمام از کثرت مطر مشرف بر انهدام گردید و راه قوافل و تردد مسافران باین مکان و محل از بسیاری آب و گل محتبس و مسدود شد، چون رسول آخر الزمان این نوع سخنان از مردمان شنید اثر خنده از لب مبارک آن رسول خدای تعالی و تبارک ظاهر گردید که فرمود: که این است سرعت ملالت ابن آدم بجهت درنگ و شتاب مطالب ایشان در عالم آنگاه نبی ایزد تعالی گفت:

بار خدایا، این باران را برای منافع ما گردان و سبب مضار و نقصان ما مگردان، در اصول نباتات و زراعات و وسیله خرابی چراگاه حیوانات مکن. برحمتک یا ارحم الراحمین.

بعد از دعای حضرت نبی المحمود در خارج شهر مدینه طیبه مطر مقاطر بود و از کرامت آن حضرت و دعای ایشان یک قطره باران در مدینه نبود.

یهودی گفت: یا علی (ع) بدرستی که هود پیغمبر علیه السّلام را حضرت واجب الوجود تعالی ذکره بر اعدای او نصرت داد و آن طایفه کافر را به باد که

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:328

صرصر نام داشت هلاک گردانید، (1) آیا مثل این فعل حضرت عز و جل نسبت به پیغمبر شما محمد صلّی اللّٰه علیه و آله و سلم در هیچ مکان و محل بعمل آورد؟

امیر المؤمنین علی (ع) گفت: یا یهودی آنچه در باب حضرت هود نبی علیه السّلام بیان کردی چنان بود لیکن خدای عز و جل آنچه از احسان و تفضل که به پیغمبر ما خاتم الرسل (ص) عنایت نمود افضل بود، زیرا که در روز حرب خندق حضرت واهب مطلق آن نبی بر حق را نیز نصرت داد ببادی که سنگریزه‌های معرکه رزمگاه را برداشته بر روی آن اعداء اللّٰه میزد با جنود از ملائکه بواسطه اعانت و مدد حضرت نبی محمد (ص) فرستاد و آن هشت هزار فرشته بودند که بواسطه نصرت و یاری رسول ایزد تعالی آمده بودند و آن کافران فرشتگان را نمیدیدند، پس ایزد احد زیادتی و تفضیل حضرت محمد (ص) بر هود نمود باین وجه ریح عاد و دیگر آنکه باد سخط حضرت رب العزت بود، و ریح نبی البریه باد رحمت و حقیقت این مقدمه را حضرت واهب العطیه در قرآن محمد (ص) بیان فرمود که:
یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اذْکُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَیْکُمْ إِذْ جاءَتْکُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنا عَلَیْهِمْ رِیحاً وَ جُنُوداً لَمْ تَرَوْها یهود گفت: یا علی برای صالح علیه السّلام حضرت واجب الوجود ناقه اخراج و ایجاد فرمود و آن ناقه را عبرت قوم او گردانید؟
حضرت امیر المؤمنین علی علیه السّلام گفت: یا یهودی آنچه در باب صالح نبی المعبود نقل نمودی چنان بود لیکن حضرت مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ (ص) از حضرت عز و جل باحسان و عنایت از آن افضل معزز و مستکمل گشت چنانچه
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:329
(1) ناقه صالح علیه السّلام با او تکلم ننمود و به نبوت آن حضرت شهادت نداد، ما در بعض غزوات با حضرت سید البریات همراه بودیم که ناگاه روزی شتری فریاد کنان بنزد آن رسول آخر الزمان آمد در آن محل خدای عز و جل آن بی‌زبان را نطق و بیان ارزانی داشته گفت:
یا رسول اللّٰه فلان بن فلان که مالک منست چندان بحمل استعمال نمود که پیر شدم و چون الحال قدرت و توانائی بار و سفر ندارم اراده نحر من دارد پناه و روی براه بغیر درگاه شما یا رسول اللّٰه ندیدم پناه باین آستان ملایک پاسبان آوردم. حضرت رسول کسی بطلب صاحب شتر فرستاد چون مالک آن شتر حاضر شد حضرت رسول اللّٰه گفت:
یا فلانی این بعیر از تو مشتکی است و چنین و چنین می‌گوید، گفت:
یا رسول اللّٰه راست میگوید الحال چون پناه بخدمت شما آورد من این شتر را بشما بخشیدم، رسول اللّٰه آن شتر را از بار آزاد گردانید، و وقتی ما در خدمت آن سرور حاضر بودیم که اعرابی با شتر و مدعی دیگر در نزد آن پیغمبر ایزد اکبر حاضر شدند و آن کسی که شتر در نزد او بود آن مرد آن شتر را از یهودی خریده بود مدعی شتر بر او دعوی نمود که شتر مال تو نیست و تو این شتر را از من بعنوان دزدی متصرف شدی هر چند او

می‌گفت که من این شتر از فلان یهودی ابتیاع نمودم مفید نیفتاد و مدعی شهود گذرانید که متصرف شتر این بعیر را دزدید، بالاخره آن مرد شتر را تسلیم خصم نمود و گفت: یا رسول اللّه شهود او بناحق گواهی دادند، در آن اثنا شتر به حکم و امر خالق اکبر بنطق درآمد و گفت: یا رسول اللّه (ص) این مردی که متصرف من بود ذمه او از من بری

است (1) و سارق من فلان یهودی است بعد از آن رسول ایزد سبحان موافق حکم حضرت واجب الوجود بایشان امر نمود یهودی گفت:
یا علی، این ابراهیم علیه السّلام پیغمبر حضرت ایزد داور بود خدای تعالی او را آگاه گردانید بمعرفت و شناخت خود بدلایل و براهین اقوال و غروب و طلوع و هبوط شمس و قمر و نجوم دیگر که از آن استدلال بوجود حضرت واجب الوجود و وسیله ایمان ایشان همان بود امیر المؤمنین علی علیه السّلام گفت: یا یهودی آنچه در باب حضرت ابراهیم خلیل علیه التهلیل و التسلیم نقل کردی چنان بود، اما حضرت محمد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از حضرت ایزد عالم افضل از آنچه ابراهیم (ع) بآن متیقظ و مکرم گردید مشرف و ممتاز و مکرم و سرفراز شد زیرا که تیقظ ابراهیم خلیل رب العالمین در وقت وقوع یافت که اوایل خمس عشر سنین بود و حضرت سید المرسلین محمد (ص) در اوقات که در سن سبع سنین بود تجار از نصاری با امتعه بسیار بمکه معظمه آمده که در ما بین صفا و مروه نزول نمودند روزی آن سرور را مرور عبور بر آن گذر واقع شد چون چشم نصاری بر جمال جهان آرای آن شفیع الوری افتاد نظر بسیار بسیار بر آن بزرگوار نمودند، آن حضرت را بصفت و نعت که در انجیل حضرت مسیح بن مریم علیه السّلام خوانده بودند شناخت و به خبر مبعث و آیات و علامات آن سید البریات را بیان کردند و گفتند:
یا غلام نام تو چیست؟
آن مصطفی حضرت واحد گفت: نامم محمد است.
گفتند: نام پدر شما چیست؟

(1) آن حضرت گفت: نام پدرم عبد اللّه است، آنگاه اشاره به زمین کرده پرسیدند که نام این چیست؟
گفت: زمین، بعد از آن اشاره بسوی آسمان نموده استعلام نام آن نمودند، آن برگزیده ایزد منان گفت:
نام آن آسمان است، پس از آن پرسیدند که پروردگار این محل و مکان کیست؟
گفت: خدای سبحان، چون آن طایفه نصاری دانستند که آن رسول موعود است که ایزد معبود بوجود بعث او در انجیل وعده فرمود نیاز علیه آن

حضرت را از پیش خود منع و زجر نمودند، حضرت محمد (ص) گفت: یا نصاری شما ما را مشکک در ذات حضرت ایزد تعالی و تبارک میدانستید؟ آنگاه حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب (ع) گفت: ویحک یا یهودی، بدرستی و تحقیق ابراهیم الخلیل (ع) متیقظ گردید بر معرفت خدای عز و جل در وقت و محل که قوم آن حضرت کافر و مضل بودند و او در میان ایشان بود و آن طایفه وخیم العاقبه تقسیم اموال و مشاورت مهام خود بازلام میکردند و بت می‌پرستیدند و همان ابراهیم علیه السّلام در میان آن جمعی لئام میگفت که:

لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ، باید دانست که أزلام جمع زلم است و آن عبارت از قداح است، یعنی سهام که در میان ایشان بود بر بعض از آن مرقوم بود که: امرنی ربی و بر بعضی دیگر نهانی ربی مکتوب بود و بر بعضی دیگر چیزی نوشته نبود و بر آن تقسیم مال و شور در شروع افعال می‌نمودند و جمیع آن سهام را با هم

ضم و جمع میکردند آنگاه دست انداخته سهمی از آن سهام بیرون می‌آوردند، اگر سهم که امرنی ربی بر آن مکتوب بود برآمدی بر آن امر قیام و اقدام مینمودند، اگر سهمی برآمدی که بر آن نهانی ربی مرقوم بودی دست از آن فعل بداشتندی و اگر سهام خالی از کتابت برآمدی باز دست انداخته سهمی دیگر بیرون می‌آوردند بهمان دستور که مذکور شد و اگر بعضی از آن سهم که اخراج نمودند لفظ امرنی و بعضی دیگر بهانی بودی تا سه سهم می‌آوردند و بر اکثر آن عمل مینمودند و این فعل و عمل تا زمان حضرت پیغمبر آخر الزمان ممتد و مستمر بود و آن سرور بحکم ایزد داور از آن نهی و زجر نمود. (1) یهودی گفت: یا علی ابراهیم علیه السّلام در هنگام که نمرود او را بآتش انداخت ایزد علام آن حضرت را بسه حجاب از نمرود محتجب نمود، امیر المؤمنین علی علیه السّلام گفت:

یا یهودی آنچه در باب خلیل رب جلیل گفتی خلاف در آن بیان نیست، اما در هنگامی که مشرکین عرب اراده قتل حضرت محمد صلّی اللّه علیه و آله و سلم نمودند حضرت ایزد واهب آن حضرت را بپنج حجاب محتجب گردانید و آن را وسیله و سبب صیانت آن صاحب حسب و نسب و نبی العجم و العرب نمود، پس سه حجاب رسول جمیل در برابر حجب ثلثه ابراهیم خلیل باشد و دو حجاب وسیله فضل و زیادتی حضرت رسالتمآب بر آن نبی المستطاب خواهد بود و خدای عز و جل در کتاب منزل بحضرت خاتم الرسل صفت حجب امر محمد بر وجه اتم و اکمل مینماید چنانچه میفرماید که:

وَ جَعَلْنا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا، و این حجاب اول است، وَ مِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا و این حجاب ثانی است، فَأَغْشَيْناهُمْ فَهُمْ لا يُبْصِرُونَ، و این حجاب ثالث است

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:333
(1) پس از آن میفرماید که وَ إِذا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنا بَیْنَکَ وَ بَیْنَ الَّذِینَ لا یُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجاباً مَسْتُوراً، و بیقین این حجاب رابع است، بعد از آن میفرماید که: فَهِیَ إِلَی الْأَذْقانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ، این حجاب پنجم است.
یهودی گفت: یا علی ابراهیم (ع) با خصم کافر که با آن حضرت منازعه نمود ببرهان نبوت و بدلایل حجت او را ساکت و مبهوت گردانید امیر المؤمنین علی (ع) گفت:
یا یهودی چنان بود که ذکر کردی اما محمد صلّی اللَّه علیه و آله و سلم بعد از بعثت ایشان ابی ابن خلف الجمحی که مکذب احیاء بعث و رسالت آن نبی الرحمه بود روزی استخوان کهنه را بخدمت آن حضرت حاضر گردانید و گفت: یا محمد، مَنْ یُحْیِ الْعِظامَ وَ هِیَ رَمِیمٌ؟ آن نبی الوری بعد از اثبات نبوت خود بر او او را بمحکم آیات بینات و بحجج واضحات و براهین ساطعات مبهوت و ساکت گردانید، و گفت یُحْیِیهَا الَّذِی أَنْشَأَها أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ هُوَ بِکُلِّ خَلْقٍ عَلِیمٌ، آن مرد بعد از استماع دلایل و براهین و با بهت و سکوت تمام منصرف و مراجعت بمنزل و مقام خود نمود، یهودی گفت: یا علی این ابراهیم (ع) بتان قوم لئام خود را بالتمام شکست در هنگامی که خداوند عز و جل بر آن قوم دغل غضب نمود آن حضرت علیه السّلام را بکسر اصنام آن طایفه عاقبت و خام امر فرمود حضرت امیر المؤمنین علی (ع) فرمود یا یهودی اگر چه ابراهیم بتان قوم خود را مکسور و آن جمعی مکسر را مقهور گردانید اما حضرت محمد صلّی اللَّه علیه و آله و سلم سیصد و شصت بت از بالای بیت اللَّه الحرام و جزیرة العرب شکسته و نابود گردانید و عبده اصنام را به سیف
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:334
صمصام و غیرها خار و ذلیل و کم نام نمود، (1) اصمعی و ابو عبیده نقل کرده‌اند که جزیرة العرب طولا ما بین عدن تا ریف عبادان است و عرضا از جده و سواحل تا اطراف شام است و گاه جزیرة العرب را اطلاق بر حجاز مینمایند و حجاز عبارت از مکه و مدینه و یمامه و خیبر و ینبع و فدک است، و صاحب تاج اللغه در کتاب خود نقل نمود که جزیرة العرب ما بین بحر فارس و بحر حبشه و دجله و فراتست، خلاصه کلام اینکه سید البریات در ایام حیات خود اصنام که در آن ولایت ما بود بالتمام نابود و مکسور گردانید، چنانچه در اکثر کتب سیر و تواریخ مرقوم و محرز است.
یهودی گفت: یا علی ابراهیم نبی (ع) پسر خود را برای حضرت ملک تعالی اراده قربان کردن داشت چنانچه فرزند را دست و پای بسته خوابانید تا ذبح نماید ایزد تبارک و تعالی چون مطلع بر اخلاص او گشت برای ولد او فدی فرستاد و او را دست و پای بگشاد؟
امیر المؤمنین علی علیه السّلام گفت: یا یهودی چنین بود اما ابراهیم علیه

السّلام بعد از اضطجاع ولد فدی یافت و حضرت محمد (ص) را الم و درد بغایت از آن افجع رسید چنانچه حمزه رحمه اللّه که عم آن حضرت و اسد اللّه و اسد رسول اللّه (ص) ناصر دین آن سرور بود چون بدرجه شهادت رسید و آن حضرت (ص) بر آن امر واقف شد با آنکه جدائی حمزه سید الشهداء مانند جدائی روح از جسد بود آن حضرت بر آن مصیبت صبر نمود و اظهار حزن و شورش ننمود و قطره از آب چشم ریخت و نظر بموضع جراحت دل آن مجاهد سبیل عز و جل انداخت و تسلیة خاطر اهل بیت او بواسطه

رضای خدای بصیر فرمود (1) و آن حضرت (ص) در جمیع امور تسلیم امر خود به پروردگار می‌نمود و چون صفیه بواسطه حمزه اظهار حزن و بی‌تابی بسیار میکرد آن سرور مکرر منع و زجر ایشان نمود بالاخره گفت که اگر صفیه از آن ممنوع نشدی میگذاشتم که او مأکول سباع و مطعوم طیور هوا می‌شد تا در حشر از بطون سباع و حواصل آنها محشور میگشت و چنانچه بعد از من آن فعل سنت نمی‌شد میگذاشتم که صفیه برای حمزه سید الشهداء چندان گریستی که هلاک شدی زیرا که حمزه در نزد من بغایت عزیز و مکرم می‌بود.

یهودی گفت: یا علی علیه السّلام ابراهیم علیه السّلام را قوم در آتش انداختند و آن رسول جلیل القدر بر آن نیز صبر نمود تا آنکه ایزد علام آن آتش را بر آن حضرت (ع) برد و سلام گردانید، آیا محمد (ص) را مثل این احسان از حضرت ایزد منان واقع شد؟

امیر المؤمنین علی (ع) فرمود: نعم بلی در هنگامی که حضرت پیغمبر (ص) از فتح خیبر مراجعت بمدینه انور نمود خیبریه که در مدینه سید البریه (ص) متوطن بود از عناد و رشک که در خاطر ظلمت مأثر خود متمکن و مستمر نسبت بآن سید سرور داشت بزغاله را بریان کرده و بزهر آن را مسموم گردانیده با چند قرص نان روزی که آن رسول البریه داخل مدینه طیبه می‌شد آن زن یهودیه به پیش از همه کس استقبال حضرت نبی الاقدس نموده و آن نان با بزغاله مسموم بریان در خدمت ایشان گذارد و گفت:

یا رسول اللّه من بحضرت ایزد ذو المنن نذر و عهد کردم که هر گاه حضرت نبی الامجد محمد (ص) بصحت و سلامت با فتح و نصرت از فتح خیبر

مراجعت نماید (1) عزیزترین حیوانات که در نزد من باشد برای آن حضرت قربان و بریان نمایم و این بزغاله را من خود تربیت کرده بغایت فربه و سمین بود لهذا آن را بریان کرده با نان چند بخدمت شما آوردم و استدعا و

التماس دارم که این هدیه محقر مرا قبول نمائی و مرا بر جمیع نسوان فدویان شما که در مدینه طیبه‌اند ممتاز و معزز فرمائی؟
آن حضرت هدیه آن خیبریه بی‌رویت را قبول نمود و از آن لقمه چند تناول فرمود و آن زهر بغایت در بدن اطهر و جسم معطر آن پیغمبر جلیل القدر مؤثر افتاد لیکن آن حضرت از آن بلیت صبر می‌نمود و بنا بر تحمل مشقت آن سید الانام ایزد علام آن سم را بر آن نبی عالی مقام برد و سلام گردانید و آن زهر هلاهل بعد از استقرار در جوف خاتم الرسل چنانچه آتش هر چه باو مجاور و متصل میگردد محترق و مستأصل میگرداند آن سم نیز احشاء و امعای سید الوری را می‌سوخت و آن برگزیده ایزد اکبر بر آن سوزش منکر صبر میکرد و این تحمل و قدرت و صبر از آن پیغمبر رفیع القدر متصور از کسی دیگر نیست، و هیچ احدی از بشر منکر آن امر نی.
یهودی گفت: یا علی این یعقوب نبی علیه السّلام برگزیده خدای علام بود لهذا حضرت معبود خیر بسیار نصیب او نمود زیرا که اسباط نبی اسرائیل را همگی و تمامی از سلاله و از نطفه او گردانید و مریم نیست غیر آن یکی از بنات آن نبی واهب منان بود، امیر المؤمنین علی (علیه السّلام) گفت:
یا یهودی امر یعقوب علی نبینا و علیه التحیة و السّلام بر همان نهج و بیان بود اما خیری که حضرت واهب بصیر بصلب سید المرسلین مودع-
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:337
گردانیده (1) آن اعظم و اجل نصیبا از یعقوب (ع) و غیره بود زیرا که فاطمه سیده نساء العالمین از بنات سید المرسلین بود و حسن و حسین (ع) دخترزاده‌های رسول خدای تبارک و تعالی‌اند که خاتم الاوصیا از نسل آن حفده سید الرسل خواهد بود. یهودی گفت: یا علی یعقوب بر مفارقت و مهاجرت ولد ارجمند یوسف (ع) با کمال حزن و تأسف بصبر میگذرانید و قریب بآن شد که آن نبی خالق الافلاک از آن حزن و الم هلاک گردد امیر المؤمنین علی (ع) گفت یا یهودی حزن و فراق یعقوب (ع) بسرور وصال مبدّل و حضرت محمد صلّی اللّه علیه و آله و سلم در هنگامی که قرت العین و فرزند او ابراهیم در حیات آن حضرت وفات یافت و مطلب حضرت قادر مختار اختیار آن نبی الاخیار و الابرار و کثرت ثواب و ادخار ایشان در روز حساب و شمار بود آن حضرت میفرمود که با ابراهیم اگر چه نفس بواسطه مفارقت تو محزون دل در غایت جزع و خاطر بینهایت در فزع است لیکن ما قایل به چیزی که موجب سخط خدای عز و جل باشد نشویم ای یهودی آن رسول خدای تعالی همیشه اختیار رضای خدای تبارک و تعالی می‌نمود و مستسلم و منقاد قادر فعال در جمیع اقوال و افعال بود. یهودی گفت:
یا علی (ع) این یوسف علیه السّلام مرارت فرقت پدر چشید و مدّت مدید

بواسطه محافظت و صیانت نفس خود از ارتکاب معصیت در سخن محتبس گردید و فردا وحیدا در چاه زندان ساکن و حیران بود حضرت امیر المؤمنین علی علیه السّلام گفت یا یهودی مقدمات یوسف و حکایات او به نوعی که بیان کردی با کمال حزن و تأسف است اما حضرت محمد مصطفی
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:338
(1) مرارت غربت و فراق و کربت بواسطه اهل و اولاد و مال و مهاجرت از حرم ایزد متعال بمراتب زیاده از حضرت یوسف (ع) کشید و چون حضرت ایزد بیچون کربت آن نبی الرحمه را ملاحظه نمود و استشعار حزن و مفارقت او کما کان فرمود لهذا حضرت اللّه تبارک اسمه رؤیا که موازی و برابر رؤیای یوسف (ع) بود در تأویل و تعبیر بر آن حضرت ظاهر نمود و بر جمیع عالمیان حقایق آن را کما ینبغی و یلیق واضح و عیان گردانید چنانچه در کتاب مستطاب بیان فرمود که لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْیا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرامَ إِنْ شاءَ اللَّهُ آمِنِینَ مُحَلِّقِینَ رُؤُسَکُمْ وَ مُقَصِّرِینَ لا تَخافُونَ، و اگر یوسف (ع) را در حبس زندان مقید کردند حضرت نبی اقدس سه سال نفس مقدس خود را از شر اعداء در شعب جبل محتبس گردانید و از اقارب و ذو الرحم مقطوع و با کمال حزن و الم و غم و هم مقتفس بود و کفار آن رسول مختار را ملجأ باضیق مجال آزار و مضایق در غایت عسرت و اضطرار گردانیدند لهذا پناه بالهام ایزد جبار برد و آن کفره اشرار در آن غار کتبه و آثار خود گذاشتند که روز دیگر بآن اثر و نشان آن سرور را یافته از آن مکان بدرآرند خدای منان اضعف خلق خود را امر فرمود تا آن نشان ایشان را اکل نموده بی‌نشان گردانید و اگر یوسف را برادران در چاه کنعان انداختند آن حضرت نفس خود را از ترس دشمن در غار بی‌سر و بن انداخت و در آنجا به صبر ساکن بود تا آنکه بصاحب یعنی رفیق طریق خود گفت لا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنا و حضرت ایزد سبوح آن حضرت را باین وسیله ممدوح خود گردانید. یهودی گفت:
یا علی حضرت موسی (ع) رسول ایزد علام بود و حضرت واجب الوجود
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:339
توراة که حکم او درو بود باو انزال و ارسال فرمود. (1) علی علیه السّلام گفت:
آنچه در باب رسالت موسی کلیم علیه التحیة و التسلیم گفتی مطابق واقع است اما محمد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از حضرت واهب عالم مراتب افضل و ازید از آنچه موسی (ع) و باقی اولو العزم یافته بودند بآن مشرف و مکرم گشت چنانچه آن حضرت سوره البقره و المائده بآنچه در انجیل بود یافت و سور طواسین و طه و نصف سور مفصل و حوامیم سبعه بعوض ما فی التوریة یافته و نصف سور مفصل و تسابیح بعوض باقی الزبور بآن حضرت داده شد و سوره بنی اسرائیل و براءة بجای آنچه در صحف ابراهیم

(ع) و صحف موسی کلیم بود از حضرت سمیع علیم یافته و زیادتی که حضرت ذو الجلال بآن رسول باغرو و اقبال احسان و اکرام از روی افضال نمود سور سبع الطوال و فاتحة الکتاب که آن را سبع المثانی و القرآن العظیم نیز گویند و کتاب و حکمت یافت یهودی گفت یا علی (ع) موسی (ع) در طور سینا با حضرت ایزد تبارک و تعالی مناجات نموده طور نام جبل است در ولایت شام و سینا نام درختیست در آن کوه و طور مضاف است بسینا و سینا مضاف الیه است و شیخ ابو علی الطبرسی رحمة اللّه علیه در تفسیر جوامع الشرائط بیان کرد که لفظ سینا بفتح سین و کسر آن چنانچه مقر و مشهور از اهل اداء قرآن است حال خالی از آن نیست یا مضافیست به بقعه که نام آن سینا است یا آنکه این دو اسم مرکب از مضاف و مضاف الیه مثل لفظ امرئ القیس که این دو اسم مرکّب نام آن شخص مشهور است یعنی امرئ القیس که از اعیان شعرای عرب است پس طور سینا نام آن جبل مشهور باشد امیر- المؤمنین علی علیه السّلام گفت یا یهودی در باب مناجات موسی کلیم بکوه طور بغایت مشهور است و حقایق آن بر انبیاء و اولیاء رب غفور مخفی و مستور نیست امّا

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:340

حضرت عز و جل در وقتی که محمد خاتم الرسل بسدرة المنتهی رسید (1) وحی باو فرستاد و با آن نبی الامجاد گفت و شنود بسیار نمود پس مقام آن نبی معبود در آسمان و نامش محمود است و در نزد سدرة المنتهی العرش مذکور است و مشهور صاحب تفسیر جوامع الجامع در تفسیر مذکور ذکر و بیان نمود که سدرة المنتهی درخت نبق یعنی سدر است که در بالای آسمان هفتم در جانب راست عرش اعظم واقع است و میوه آن بعینه مثل قلال بلد هجر است و هجر نام شهریست در ولایات شام و میوه آنست در آن شهر که آن را قلال گویند بغایت شاداب و لذیذ و شیرین است و اوراق آن شجرة المنتهی مانند گو؟؟؟

فیل است و سایه آن درخت ممتد بمسافت سیر راکب سریع السیر است که در عرض مدت هفتاد سال سایر باشد و منتهی موضع نهایت ظل آن درخت است و هیچ احد از آنجا درنگذرد بغیر علم ذات ایزد واحد و علم اعیان انبیا و ملائکه و غیرهم از آنجا درنمی‌گذرد و هیچ کس بغیر ذات ایزد تعالی و تقدس بحقیقت ما وراء سدرة المنتهی مطلع و مخبر نیست و بعضی گفته‌اند که ارواح شهدا بسدرة المنتهی میرسد و گروهی دیگر را اعتقاد آنست که همین سدرة المنتهی شجره طوبی است که آن در منتهی جنت است، یهودی گفت:

یا علی قادر منان محبت موسی بن عمران در دل فرعون که دشمن ایشان و سایر بنی اسرائیل بود انداخت چنانچه مشهور است. امیر المؤمنین علی علیه السّلام گفت یا یهودی آنچه گفتی چنان است لیکن آنچه بحضرت صلّی

اللّه علیه و آله اعطا شده ازید و افضل از آنست زیرا که اگر خدای تعالی محبت موسی

در دل مخلوق دیگر انداخت (1) اما خود حضرت واجب الوجود محب آن نبی العجم و العرب بود پس ازین جهت آن حضرت را شریک در اسم خود گردانید چنانچه شهادت بیگانگی حضرت عز و جل بغیر شهادت به نبوت و رسالت آن حضرت خاتم الرسل تمام بر وجه اکمل نیست و ازین جهت است که شهادت بذات خدای تعالی تمام نمی‌شود الا آنکه کلمه شهادت به این طریق شود که أشهد ان لا اله الّا اللّٰه و أشهد أن محمدا رسول اللّٰه همین نهج منادی در بالای منابر ندا بذکر نام ایزد تعالی و تبارک و شهادت نبوت باسم مبارک آن حضرت مینماید در هیچ مکان و محل آواز بذکر نام خدای عز و جل بلند نگردد مگر آنکه بعد از ذکر نام ایزد علام نام نامی و اسم گرامی آن رسول با عز و احترام البته مرتفع گردد یهودی گفت یا علی بواسطه فضل و حال موسی ایزد متعال وحی برای والده موسی (ع) ارسال داشته و او را در میان بنی اسرائیل معزز و مکرم گردانید. حضرت علی (ع) فرمود که:
یا یهودی آنچه در باب توجه حضرت ایزد تعالی نسبت بوالده موسی علیه التحیة و الثنا گفتی بیان واقع است اما لطف حضرت عز و جل ثناؤه بام حضرت رسول صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم زیاده بود زیرا که ایزد مجید بوالده حضرت نبی الرشید رسانید که نام پسر تو محمد است و او رسولست تا آنکه آن مطیعه رب العزت گفت ای عالمیان گواهی دهید که محمد رسول خدای واحد است و ملائکه شهادت بر انبیای سابقین که صاحب دین و ملت بودند دادند بر آنکه ایشان در کتب و اسفار خود اثبات نام آن نبیّ محمود

می‌نمودند (1) و اینکه حضرت عز و جل تلطف و احسان بیرون از حد و بیان و وصف نسبت بوالده آن نبی الاشرف نمود و نام نامی و رسالت آن رسول گرامی را باو اعلام فرمود از فضل منزلت و رتبه درجت آن حضرت در نزد خالق البریت بود چنانچه در عالم رؤیا و منام بآن ساجده ایزد علام اعلام نمودند که آنچه در شکم تو مودع و مستقر است آن سید خلقان و نبی الانس و الجان است هر گاه آن حبیب اله از تو متولد گردد آن حضرت را مسمی بمحمد گردان که او محمود و پسندیده ایزد منان است پس خدای بحق اسم آن رسول صادق را از اسمای لایق خود مشتق گردانید پس ایزد معبود محمود آن برگزیده خدای واحد محمد است یکی از فصحای شعراء عرب این بیت پسندیده در مدح سید البریه فرمود: شعر
قد اشتق من اسم المهیمن اسمه‌فهذاک محمود و هذا محمّد یهودی گفت:

یا علی حضرت واهب سبحان موسی بن عمران را با نشان واضح و عیان بسوی فرعون و هامان و سایر قبطیان ارسال گردانید و عتو و عناد آن متمرّدان بر همگی افراد بنی نوع انسان بواسطه شهرت- احوال آن طاغیان واضح و روشن و لایح و عیان است حضرت امیر المؤمنین علی علیه السّلام فرمود: یا یهودی اگر خدای بیچون موسی و هارون علیهما السّلام را به یک فرعون ارسال داشت حضرت محمد مصطفی علیه صلوات رب الأرض و السماء را بسوی فراعنه خارج از حد حصر و احصاء ارسال داشت مثل ابی جهل بن هشام و عتبة بن ربیعه و شیبة لئام و ابو البختری و نضر بن الحرث و ابی بن خلف و نبیّه و منبّه؟؟؟ پسران حجاج و بسوی پنج نفر دیگر که ایشان استهزاء

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:343

باهل اسلام و ایمان در جمیع محافل و مکان می‌نمودند (1) اول ولید بن مغیرة المخزومی دوّم عاص بن وایل السهمی سیّم اسود بن عبد یغوث زهری چهارم الاسود ابن المطّلب پنجم حرث ابن ابی الطّلاله این جماعت در رشک و عداوت در غایت صلب بودند تا آنکه حضرت سید البریات با ایشان مکرر آیات و معجزات نمود تا آنکه بر آنها صدق قول رسول خدای تبارک و تعالی ظاهر و هویدا شد چنانچه میفرماید که سَنُرِیهِمْ آیاتِنا فِی الْآفاقِ وَ فِی أَنْفُسِهِمْ حَتَّی یَتَبَیَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُ الآیه یهودی گفت: یا علی حضرت ایزد عز و جل انتقام موسی (ع)، از فرعون مضل کشید و او را با سایر قبطیان در بحر نیل غرق گردانید حضرت علی علیه السّلام گفت حضرت خدای علام انتقام محمد سید الأنام از آن فراعنه لئام کشید و نیز آن جماعت که سخریه و استهزاء آن حضرت نبی الوری مینمودند کفایت شرّ آن طایفه وخیم العاقبه نمود که إِنَّا کَفَیْناکَ الْمُسْتَهْزِئِینَ خدای اکبر هر پنج نفر را مقتول گردانید و بسقر مقر برای ایشان مقرر فرمود و آن پنج نفر در یک روز باتفاق یک دیگر بمقر خود سفر کردند و آن جمع از مسلمانان که در آن اوان با آن منافقان قتال و جدال نمودند اصلا از هیچ یک ایشان ضرب و زخم بمسلمانان نرسید بلکه حضرت ایزد منان هر پنج نفر ایشان را در کمال یسر و آسان بدعاء صاحب ارباب اسلام و ایمان مقتول گردانیده به نیران مکان برای ایشان مقرر و عیان نمود اما ولید بن مغیره سبب قتل آن دشمن خدای عز و جل آن بود که روزی بجائی میرفت اتفاقا یکی از بنی خزاعه در طریق با او رفیق شد قضا را خزاعی را شکاری بنظر آمد تیر، از

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:344

ترکش خویش برون آورده بعرصه کمان بست و گوش تا گوش کشید (1) در آن اثناء دست خزاعی بلرزید و تیر بغیر اختیار از کمان بیرون جست و چون ولید در پیش بود آن تیر بر دست او رسید و رگ اکحل آن دشمن

رسول خدای را قطع نموده خون روان شد و چندان خون رفت که آن کافر جان بقابض آن سپرد در سقر مستقر گردید و در هنگام سپردن جان میگفت که پروردگار محمد (ص) مرا مقتول گردانید و سبب موت عاص بن وایل السهمی آن بود که آن مردود ایزد ودود و دشمن رسول واجب الوجود بطرف ولایتی به واسطه حاجتی که داشت متوجه آن گردید قضا را در راه بسنگستان رسید پایش بلغزید و سنگی از ته پای او غلطید و او بقوت هر چه تمامتر بر سنگ دیگر افتاد بعضی از اعضای شکم و امعای او پاره گشته بجهنم واصل شد او نیز در وقت دادن جان میگفت که مرا خدای محمد بقتل آورد و اما اسود بن عبد یغوث روزی با پسر خویش بصحرا بیرون رفت و در آن صحرا بسایه درخت که در آن مکان بود استظلال جست قضا را جبرئیل امین بحکم احکم الحاکمین بسر آن لعین آمده سر آن بیدین را از زمین برداشت و بر آن درخت کوفت او از آن ضرب و الم بغایت مضطرب و متألم گردید و به پسر خود گفت که این شخص را از سر من دور کن که مرا بسیار آزار میکند و چنان می‌بینم که مرا بخواهد کشت پسر گفت یا اب من غیر شما کسی دیگر را نمی‌بینم که آزار شما نماید و او هر ساعت فریاد میکرد که یا غلام مرا از دست این کس خلاص کن و جبرئیل أمین، همین نهج سر او را بر درخت میزد تا او را بقتل رسانید و او فریاد میکرد که مرا پروردگار محمد بقتل آورد اما اسود بن الحرث چندان آزار رسول آخر الزمان

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:345

نمود (1) که آن حضرت شکایت او بقادر سبحان کرده گفت خدایا او را کور گردان و پسرش را سبب عدم آن کافر اعمی و اصمّ ساز تیر دعای آن نبی الوری بهدف اجابت مقرون گشته در همان روز آن کافر ابتر بقصد سیر و سفر از خانه خود مسافر شده و چون بمحلی رسیده مقام کرد حضرت جبرئیل علیه السّلام بحکم ایزد علام با ورق سبز بنزد آن لعین عاقبت وخام رسید و آن برگ سبز را بر روی، وی زد چشم آن مقهور رب غفور در ساعت کور گردید و چون پسرش دید که او مدت عمر در ایام کوری عیال پسر خواهد بود بالاخره همان پسر سبب عدم و فنای آن کافر ابتر گردیده او را بسفر ابد مسافر گردانید و آن کور میگفت که مرا رب محمد کور گردانید و اما سبب موت حرث بن ابی الطّلاله آن بود که آن مردود مطرود در وقتی که هوا در کمال حرارت و گرما بود و موسم سموم از خانه بیرون آمده مسافر شد قضا را در ساعت باد سموم بحکم حضرت اله او را سوخت و سیاه گردانید او بعد از مشاهده حال تباه خود مراجعت باهل و منزل خود می- نماید و میگوید که من حرث بن طلاله‌ام اقوام و عشایر او را از زشتی حال مصدق نمیدارند و بعد از تشخیص احوال او را مغضوب ساخته بقتل آوردند او نیز در وقت سپردن جان فریاد میکرد که مرا خدای

محمد کشت و در سبب موت آن مقهور رب غفور در بعضی روایات چنین مذکور و مسطور است که اسود بن حرث ماهی شور تناول نمود حضرت ایزد تبارک و تعالی تشنگی بر او مستولی گردانید و او هر چند آب می‌آشامید حرارتش در ترقی و اشتداد میگردید و لهذا چندان آب خورده که شکمش بطرقید و بجهنّم واصل شد و در سقر مستقرّ گردید و او نیز در هنگام سپردن جان فریاد میکرد که مرا پروردگار محمد بقتل
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:346
آورد (1) و قتل فنای این پنج نفر در یک ساعت واقع شد و حقیقت احوال این جمعی ضال چنان بود که ایشان هر پنج نفر باتفاق یک دگر صبح روزی به خدمت حضرت پیغمبر حاضر شدند و گفتند یا محمد ما ترا امروز تا وقت ظهر مهلت دادیم اگر از قول خود توبه کرده مراجعت نمائی و من بعد در مجالس و محافل سخنان بی‌بنیان بیان ننمائی ما را بتو هیچ گونه سخن نیست و الا بیقین ترا بعد از تقضی وقت ظهر بقتل آریم و خود را با سایر قریش از دست تو مستخلص گردانیم حضرت رسول مهیمن از سخن آن جمع لئام بغایت مغموم و مستهام گشته از مسجد متوجّه دولت سرای خود مقام گردید و از آن اندوه و غم در را بر روی خود مستحکم گردانید متألم بنشست در ساعت جبرئیل علیه السّلام از نزد حضرت ایزد علام آمده گفت یا سید الانام حضرت رب العزت بتو سلام میرساند و میگوید که فَاصْدَعْ بِما تُؤْمَرُ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ:
یعنی، ای محمد بآنچه مأمور از حضرت رب غفور شدی باید که متصدع گشته آن را بخلقان رسانی و اهل مکه را باسلام و ایمان بخوانی رسول گفت یا اخی جبرئیل مرا در انصرام امر و حکم ایزد علام سعی و اهتمام تمام است اما بجمعی که استهزاء و سخریه من در هر مکان و محل مینمایند و الحال مرا تهدید و وعید بقتل نمودند با ایشان چه کنم؟ جبرئیل گفت: یا رسول آخر الزمان خاطر مبارک خود را در کمال استقرار و اطمینان گردان که خدای منان کفایت مستهزیان و سخریه‌کنندگان نمود در آن حال حقایق احوال تیره مآل آن جمعی ضال بر آن رسول با عز و اقبال ظاهر و هویدا و لایح و مبرهن گردید و باقی فراعنه را نیز حضرت رب الارباب دفع نمود چنانچه بعضی را
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:347
در روز بدر مقتول گردانیده (1) آن طایفه بدرک السقر مقام و مستقر گزیدند و گروهی از آن جماعت و خیم العاقبه که در آن روز از معرکه قتال و جدال گریخته دیگر قدرت جمعیت با ایشان نمانده پراکنده گشتند تا آنکه تمام آن کفره لئام بقتل رسیدند. یهودی گفت یا علی حضرت ایزد تعالی و تبارک عصا به موسی ارزانی داشته که آن را معجزات بسیار بود چنانچه گاهی ثعبان و گاهی بصفت دیگر بحکم حضرت مهیمن قادر می‌باشد امیر

المؤمنین علی علیه السّلام گفت:
یا یهودی آنچه گفتی چنان بود اما حضرت واجب الوجود احسان و اعتنائی که بحضرت نبی المحمود نمود از آن بغایت افضل و ازید بود چنانچه مردی از ابو جهل مطالبه داشت از بابت قیمت شتری که ابو جهل از آن شخص خریده جزر کرده و نشسته شراب میخورد مالک شتر حاضر شد و ثمن ابل را طلب کرد او قدرت بر اداء دین نداشت و اصلا متوجه قول صاحب شتر نشد و آن مرد حیران و سرگردان ماند جمعی باو رسیدند و از او وجه حیرت پرسیدند گفت مرا بر عمرو بن هشام یعنی ابا جهل دین داشت هر چند مطالبه می‌نمایم اصلا متوجه جواب من نمی‌شود در کار خود عاجز و حیرانم و نمیدانم شکایت او بنزد کدام اعلام نمایم آن طایفه مستهزیان و سخریه‌کنندگان رسول آخر الزمان بودند از روی خوش طبعی بلکه استهزاء حضرت نبی الوری را منظور نظر بی‌بصر خود داشته گفتند: ما ترا بکسی دلالت نمائیم آن مرد زر ترا از ابو جهل در کمال آسانی و یسر بستاند مالک اشتر گفت شفقت و احسان است که این منت بجان من درمانده حیران میگذارید آن طایفه
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:348
مستهزئین او را بخدمت حضرت سید المرسلین دلالت کردند (1) آن مرد متحیر مضطر بعد از استسعاد شرف بندگی آن مسرور گفت یا محمد (ص) به من رسید که فیما بین شما و عمرو بن هشام کمال ارتباط و التیام است مرا قلیلی وام در ذمه ابن هشام است و من در مطالبه آن نهایت تشدد و ابرام نمودم اصلا متوجه جواب کلام این مخلص شما یا سید الانام نمی‌شود استدعا و التماس بخدمت شما آنست که بنزد ابا جهل رفته آن طلب مرا ازو استیفا نمائی و منت تمام بجان من مستهام فرمائی فی الفور حضرت رسول ربّ غفور برخاسته با آن مرد بدر خانه عمرو بن هشام رفته قضا را آن لعین با جمعی از ملاعین شرب میکردند همان که چشم آن لئام بر جمال جهان آرای سیّد الانام افتاد بغایت الغایت مضطرب بی‌آرام گشتند حضرت نبی ایزد علام گفت ای ابی جهل برخیز و در همین لحظه ادای وام و حق این مرد مستهام نمای از همان روز یا یهودی عمرو بن هشام بابی جهل اشتهار تمام یافت ابی جهل در ساعت با اضطراب تمام برخاسته و از محل و مقام دیگر وام کرده ادای دین آن مرد بالتمام نمود و کمال معذرت و عجز بخدمت نبی الاکرم اظهار نمود آن حضرت بعد از جمعیت خاطر و وداع آن مرد بمنزل و مقام دار السّلام خود مراجعت نمود اما ابو جهل چون از خدمت رسول معاودت بنزد آن جهول خمول نمود بعضی از اصحاب شرب گفتند که یا عمرو از شما عجب اضطراب بعد از رؤیت محمد مرئی باشد که هرگز شما را بآن تحیر و شتاب در هیچ محفل باب ندیدیم گوئیا از محمد ترسیدی ابو جهل گفت و ویحکم یا اصحاب مرا در آن باب معذور

دارید که چون محمد روی بمن آورد
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:349
خواستم که تعظیم و تکریم او ننمایم (1) در آن اثنا از طرف راست او جمعی کثیر از مردان جنگ که مسلح و مکمل بودند و تمامی آنها با آلات حرب بغایت مصقل و متلألئ که چشم از دیدن آن خیره میشد و از جانب چپ محمد دو اژدر که بسیار بسیار عظیم الجثه بودند هر دو دندان بهم میکوفتند و دو چشم آن دو اژدر مانند کوره آهنگران از آن شعلات نیران متصاعد بجانب آسمان میشد دیدم که اگر فی الجمله تأخیر در توقیر و تعظیم محمد (ص) یا اهمال در ادای دین آن مرد نمایم یا آن مردان جنگ شکم مرا شکافته بی‌نام و ننگ میگردانند یا آن دو ثعبان مرا بدندان پاره پاره ساخته با خاک یکسان خواهند کرد یا یهودی این زیاده از آن است که به موسی (ع) اعطاء و احسان شد چه ثعبان محمد (ص) یکی مطابق بثعبان موسی (ع) بود و واجب الوجود یک ثعبان و هشت نفر ملک دیگر با آلات تیر و نیزه و سیف و خنجر بحضرت سید البشر زیاده از موسی (ع) ارزانی داشته این نهایت توجه حضرت ایزد معبود است نسبت به نبی المحمود مع هذا حضرت سید الوری ایذای قریش که مصر بر کفر و شرک خویش بودند می‌نمود چنانچه روزی در محضر آن جمعی کافر نسبت سفاهت باحلام ایشان فرمود و معایب دین و شتم اصنام مشرکین و گمراهی آباء و اجداد آن ملاعین اظهار مینمود آن لئام بالتمام مغموم و مستهام گشتند چنانچه ابو جهل گفت و اللّٰه موت بعد الیوم برای ما بغایت مستحسن و پسندیده است اما ای معشر قریش در میان شما کسی نیست که محمد را بقتل آرد نهایت آن کس نیز کشته گردد کیف ما کان دفع شر او از سایر برایا نماید حضار گفتند که این امر از
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:350
ما متمشی نگردد (1) چه ما را قدرت قتل محمد نیست ابو جهل گفت من او را بقتل آرم غایة الامر اگر بنو عبد المطلب خواهند مرا در عوض او بکشند و الا بگذارند. قریش گفتند اگر تو محمّد را بقتل رسانی معروف اهل بوادی و صحاری گردی بلکه در عرب و عجم مشتهر اهل عالم شوی و در محافل و مذاکر ذکر ترا بر جمیع دلاوران مقدم دارند ابو جهل بعد از استماع این سخنان بر قتل آن نبی الاکرم مصمم گردید و گفت محمد در هنگام طواف بیت اللّٰه الحرام طول در سجود در حول کعبه بسیار میکند چون سر بسجده گذارد من بیک سنگ نام و ننگ او درهم شکنم و کار او ساخته بخاک او را یکسان گردانم آن طایفه مضل ابو جهل را بر قتل حضرت خاتم الرسل ترغیب و تحریص بسیار کردند.
چون حضرت رسول بطواف بیت اللّٰه الحرام آمده بعد از اتمام اشواط سبعه به، نماز مشغول شد و سر بسجده گذاشته بذکر حضرت معبود طول

در سجود نمود و ابو جهل از دور منتظر فرصت وقت بود چون دید که آن رسول ایزد معبود در سجود است سنگ برداشت و بی‌لبث و درنگ خود را بالای سر آن نبی، با جود و فرهنگ رسانیده و خواست که آن حجر را بر سر مبارک آن رسول ایزد اکبر زند دید شیر دهان واکرده از مقابل آن سید القبائل متوجه او گشته نزدیک است که خود را باو رساند ابو جهل چون حال بدان منوال دید بلرزه درآمد و از روی خوف و تحیر آن سنگ بینداخت قضا را آن حجر در پای آن کافر متحیر آمد و مجروح گردانیده خون روان شد متغیر اللون و عرق آلوده بسرعت تمام خود را بآن لئام رسانید اصحابش چون او را در کمال حیرت و اضطراب دیدند گفتند یا عمرو هرگز مثل امروز مر ترا تعب و مضطر ندیدیم

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:351

(1) گفت ویحکم ای عزیزان مرا درین امر معذور دارید که چون بمحمد نزدیک شدم و خواستم که حجر بر سر او فرو کوبم شیری دیدم که خود را نزدیک بود که به من رساند دهن گشوده خواست که مرا فرو برد از ترس جان سنگ را بینداختم قضا را آن سنگ بر پای من آمده مجروح گردانیده خود را افتان و خیزان بشما دوستان رسانیدم.

یهودی گفت: یا علی حضرت ایزد تبارک و تعالی ید بیضاء به حضرت موسی کلیم علیه التحیة و التسلیم احسان و اعطا نمود آیا به محمد پیغمبر شما مثل این اشفاق و احسان چیزی ظاهر فرمود؟ امیر المؤمنین علی علیه السّلام گفت:

یا یهودی: آنچه گفتی، در باب اعطاء ید بیضا بموسی (ع) چنان بود امّا حضرت عز و جل احسان و اعطا که بحضرت خاتم الرسل نمود از آن ازید و افضل بود زیرا که رب غفور نوری بآن نبی المشکور رفیق گردانید در طرف راست و چپ او در هر مکان که می‌نشست با او بود که مرئی و مشاهد اکثر بلکه تمامی مردمان می‌شد یهودی گفت:

یا علی حضرت موسی چون عصا در بحر زد حضرت رب جلیل دوازده سبیل بعدد اسباط بنی اسرائیل از بحر نیل منشعب گردانید تا بنی اسرائیل از آن بحر گذشتند و قبطیان چون بکنار آن بحر رسیدند و آن معجزه مشاهده نمودند خواستند که مراجعة نمایند جبرئیل بر مادیان سوار از پیش اسب فرعون جبار گذشت چون بوی مادیان بمشام توسن آن متمرد نادان رسید شروع در سرکشی نمود هر چند فرعون سعی فراوان

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:352

کرده خواست که ضبط عنان او نماید نتوانست بالاخره عنان از ید تمالک و تماسک آن کافر طاغی یاغی ربوده سر در پی آن مادیان گذاشته بآن بحر زخار بی‌پایان درآمد و سایر قبطیان در آن باب مرافقت بفرعون و هامان نمودند همگی و تمامی ایشان چون داخل آن دریای مواج متلاطم گشتند آن

بحر بحالت اولی معاودت نمود و جمیع قبطیان غرق شدند. (1) امیر المؤمنین علیه السّلام گفت:
یا یهودی: حقیقت هلاکت فرعون و تبعه او بهمان نوع بود امّا حضرت محمد صلّی اللّه علیه و آله و سلم از حضرت ایزد منان باکرام و احسان افضل از آن سرافراز و ممتاز شد و حقایق آن حال علی سبیل الاجمال چنان بود که چون حضرت رسالتمآب متوجه غزوه حنین که ما بین مکه و طایف است گردید ما و سایر اصحاب از مستسعدان رکاب سعادت انتساب بودیم اتفاقا در وادی به بحری رسیدیم که از سیل پیدا شده بود جمعی از عساکر نصرت مأثر که پیشتر بآن بحر رسیده بودند، از کثرت عمق آن عبور و مرور از آن نتوانستند نمود چون حضرت سید البشر بسعادت با عسکر ظفر مأثر از عقب رسید و بقدر مسافت آن عمق رسیدند بمقدار پانزده قامت آدم بود اصحاب گفتند یا رسول اللّه (ص) دشمن از عقب رسید و بحر در پیش آمد که اصلا عبور از آن بهیچ وجه من الوجوه میسر و امکان‌پذیر نیست چنانچه اصحاب موسی کلیم علی نبینا و علیه التحیة و التسلیم با حضرت گفتند که اینست قبطیان رسیدند و همگی ما را در همین مکان و محل بقتل می‌آرند حضرت خاتم الرسل چون اضطراب و تزلزل لشکر ملاحظه نمود در همان محل فرود آمدند بعد
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:353
از آن دست دعا بدرگاه عز و جل برداشت (1) و گفت بار خدایا برای هر نبی مرسل دلالت واضحه برسالت او ظاهر گردانی برای من نیز قدرت خود را ظاهر نمای این بگفت و سوار شد و اسب بر آن بحر راند سایر عساکر به رفاقت و موافقت آن رسول ایزد قادر اسبان و شتران در آن بحر راندند چون از آب گذشتیم اصلا سم اسبان و اخفاف شتران تر نبوده چون از آنجا مراجعت نمودیم فتح کردیم. یهودی گفت:
یا علی حضرت موسی از ایزد تعالی سنگی یافت که چون ضرورت شدی و آب خواستی با تکه عصا بآن سنگ زدی دوازده چشمه بعدد اسباط بنی اسرائیل از آن حجر منفجر شدی و چون هر سبطی بقدر احتیاج از آن عیون برداشتندی باز آن حجر خشک گشتی. صاحب تفسیر جوامع الجامع ابو علی الطبرسی رحمة اللّه علیه در تفسیر مذکور ذکر کرده که حضرت موسی علیه صلوات الملک الاکبر آن حجر را از جبل طور با خود باشاره رب غفور همراه آورده و آن مربع بود و چهار روی داشت از هر روی سه چشمه آب خوشگوار بیرون آمدی که مجموع دوازده چشمه باشد برای هر سبطی چشمه روان گشته بجائی که خانه و موطن آن سبط بودی آن جدول بآن محل رفتی و ایشان و انعام و سایر حیوانات متعلقه بآن سبط از آن چشمه تشرب مینمود.
یهودی گفت یا علی:

این معجزه برای هیچ پیغمبر نبود امیر المؤمنین علی علیه السّلام گفت مقدمه حجر موسی (ع) مذکور و مشتهر است اما برای محمد صلی اللّٰه علیه و آله و سلم اعطا از آن افضل حضرت عز و جل مقرر و معین فرمود زیرا که
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:354
حضرت سید البریه چون بحدیبیّه نزول نمود (1) اهل مکه آن حضرت را محاصره کردند و اصحاب را بواسطه فقدان آب و عطش مانند سیماب اضطراب پیدا شد و سایه که در آن حرارت گرما استظلال بآن نمایند نبود چنانچه اکثر ایشان بسایه چهار پایان و در میان دست و پای خیل بسایه حیوانات استظلال جستند چون این خبر در حضور آن سرور مذکور کردند قدح چرمین یمانیه که آن حضرت گاهی بآن آب تشرب مینمود طلب فرمود و دست مبارک در اندرون قدح برده بیرون آورد از معجزه آن رسول بیچون از میان اصابع بسان عیون آب روان گشت ما با تمامی مردم و خیل روی بآن چشمهای آب که منفجر از فرجهای اصابع آن سرور بود آوردیم و سیراب گشتیم و راویه و مطهره و، سایر ظروف که با خود داشتیم پر آب گردانیدیم و سایر حیوانات نیز آب خوردند تا آن حضرت در حدیبیه بود آن چشمه‌های آب با آن نبی ایزد منان بود و نیز در آنجا چاه خشکی بود که مدتی مدید خالی و بی‌آب بوده چون حضرت رسالتمآب مطلع بآن چاه خراب بی‌آب گردید تیری از کیش خویش آن سید القریش بیرون آورد بدست براء بن عازب داده گفت این تیر در میان آن چاه خشک ویران بنشان براء بن عازب بموجب فرموده رسول واحد ایزد واهب عمل نموده در حال بفرمان ایزد متعال دوازده چشمه بغایت صاف از تحت تیر آن سید البشر بیرون آمد یوم المیضاة بود که مردم به آن محل رفته از آنجا وضو از برای عبادت و بندگی حضرت لا اله الا هو میکردند و خود را از آن آب شست و شوی میدادند و آن علامت و عبرت از برای منکران نبوت حضرت رسالت بود مانند حجر موسی (ع) که آن نیز معجزه و نشان
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:355
آن پیغمبر ایزد سبحان بود (1) چنانچه روزی حضرت رسول آن میضاة بنزد خود طلب داشت و دست مبارک در میان آن گذاشت آب آن بفوران آمده و آن مقدار بلند گردید که هشت، هزار مرد از آن آب وضو ساختند و آشامیدند و بقدر حاجت برداشتند و چهارپایان خود را نیز سیراب کردند و آن مقدار که قدرت حمل آن داشتند و در راویه‌ها پر ساخته بار کردند:
یهودی گفت:
یا علی حضرت ایزد تبارک و تعالی بموسی من و سلوی اعطا نمود آیا بمحمد مثل این چیزی احسان و اعطا فرمود؟ حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام گفت چنین بود اما آنچه واجب تعالی ذکره بحضرت محمّد صلّی اللّٰه

علیه و آله و سلّم اکرام و احسان و اعطا فرمود از آن افضل و ازید بود زیرا که خدای عز و جل بحضرت خاتم الرسل و بامت ایشان غنایم را مباح و حلال گردانیده و قبل از آن هرگز بهیچ پیغمبر و بامت او حضرت واهب متعال حلال نگردانید پس این بیقین افضل از من و سلوی موسی علیه التحیة و الثنا باشد بعد از آن ایزد سبحان احسان برای رسول آخر الزمان زیاده بر آن ظاهر گردانید چنانچه نیت و قصد عمل را حضرت عز و جل برای حضرت محمد خاتم الرسل و امتش عمل صالح مسجل گردانید و این لطف و احسان از واهب بی‌امتنان قبل از زمان نبی الانس و الجان بهیچ پیغمبر از پیغمبران واقع نشد و از امتنان حضرت محمد علیه صلوات الملک المنان هر گاه احدی از ایشان قصد عمل چیزی یا اراده فعل نیکوئی نمایند و آن را بعمل نیارند بنا بر مضمون حدیث صدق مشحون رسول ایزد بیچون نیة المؤمن خیر من

عمله

خدای عز و جل همان قصد خیر او را بواسطه او در دیوان عملش یک فعل خیر مسجل گرداند (1) و اگر بعد از نیت و عزم آن بنده ایزد عالم آن فعل خیر را بعمل آرد حضرت واهب لم یزل بجهة آن یکحسنه بذریعه مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثالِها ده حسنه در دیوان عمل او مکتوب و مرقوم گرداند.

یهودی گفت:

یا ابا الحسن حضرت ایزد علام بموسی علیه السّلام ابر و غمام عنایت کرده مقرر داشتند که بر سر آن حضرت سایه می‌انداخت و بهر جای که آن حضرت کلیم علیه التحیة و التسلیم میرفت آن ابر بامر عز و جل بر موسی (ع) مستظل بوده میرفت امیر المؤمنین علی علیه السّلام گفت:

یا یهودی آنچه در باب استظلال موسی (ع) بغمام بحکم حضرت ایزد علام گفتی چنان بود و در آن خلافی نیست اما این احسان قادر سبحان نسبت بموسی (ع) در همان تیه بود که جمیع بنی اسرائیل در آن مکان متحیر و سرگردان بودند لیکن قبل از استقامت موسی (ع) با امت در تیه و بعد از استخلاص از آن مکان آن ابر و غمام هرگز بموسی (ع) نبود آنچه حضرت غنی واحد بحضرت محمد (ص) اعطا و احسان نمود بمراتب از آن افضل و ازید بود زیرا که از روزی که نبی الامجد از مادر متولّد گردید ایزد مجید ابری را مقرر گردانید که پیوسته بر سر مبارک او مستظل بود تا آنکه روح پرفتوحش مقبوض گشته فِی مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِیکٍ مُقْتَدِرٍ ساکن و متوطن گردید و این احسان بیقین ازید از احسان و اکرام موسی (ع) نبی ربّ العالمین است یهودی گفت:

(1) یا علی حضرت واجب تعالی برای این داود نبی علیه سلام اللّه الغنی آهن را نرم گردانید تا آنکه از آن زره و جوشن ساختی و بعساکر نصرت مأثر خود پوشانیده بغزا و جهاد کفره و اهل عناد پرداختی آیا برای محمد این قوت و قدرت بود؟ امیر المؤمنین علی (ع) فرمود: که مقدّمه لینت حدید در دست داود نبی ایزد مجید مشهور است اما خدای عزّ و جل بحضرت محمد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم اعطای از آن افضل بظهور آورد زیرا که ربّ غفور سنگ بغایت صلب صخور را در دست نبی المشکور نرم گردانید و مادر هنگامی که از روی استدعا و التماس در تحت رایت نبی الجان و الناس بودیم دیدم که صخره به بیت المقدس در تحت دست آن رسول ایزد تعالی و تقدس بغایت نرم و املس بود چنانچه مثل خمیر گردید.

یهودی گفت:

یا علی داود نبی در جبال از خوف عذاب و نکال ایزد متعال بالغدو و الآصال چندان گریست که چون اراده ارتحال و انتقال نمود آن کوهها برفاقت آن نبی لا یزال سایر شدند از خوف آن جبال را بواسطه آن نبی متعال بهم رسید امیر المؤمنین علی (ع) گفت:

ای یهودی درین مقال هیچ گونه قیل و قال نیست اما آنچه عز و جل بمحمد خاتم الرسل اعطا و احسان نمود از آن بسیار ازید و افضل بود زیرا که آن خلاصه دودمان، عبد المطلب چون اقامت بنماز شب نمودی از خوف حضرت رحیم الرءوف از سینه و جوف ایشان صوت مثل آواز دیگ مسین مملو از آب که بر بالای آتش افروخته باشد در جوش و غلیان بود ظاهر و مسموع می‌شد چنانچه کسی که نزدیک آن رسول ایزد سبحان بودی شنیدی و این

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:358

از کثرت بکا و اندوه و عنا آن نبی الوری بود (1) با آنکه حضرت عزیز وهاب آن نبوت مآب را ایمن از عذاب و عقاب گردانیده بود لیکن آن رسول مقدس اراده تخشّع و تخضع بحضرت واجب تعالی و تقدس نمود بلکه مطلب ایشان اشارت و ایماء مقتدیان و مطیعان و اعلام محبان و پیروان ایشان بطریق عبادت و بندگی ایزد منان بود و آن پیغمبر با عز و اقبال بواسطه عبودیت حضرت مهیمن متعال مدت ده سال بر اطراف انگشتان ایستاده عبادت رب العزت کردی تا آنکه قدمهای مبارک متورّم و سطبر و رنگ عذار گلنارش زرد و معصفر گردید و در تمامی شب بجهت نماز و بندگی ایزد واهب متحمل شداید ألم و در تعب بود چون حضرت رب الارباب آن رسالتمآب را بغایت متألم و در تب و تاب یافت از روی مرحمت و احسان عتاب و خطاب مستطاب نمود که طه ما أَنْزَلْنا عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لِتَشْقی، شیخ ابو علی الطبرسی رحمه اللّه در تفسیر جوامع الجامع از بعضی مفسرین نقل کرده که کلمه طه امر رسول مجتبی صلّی اللّه علیه و

آله و سلم بود تا بهر دو قدم در هنگام اقامت بندگی حضرت ایزد عالم نمود چه آن نبی الامجد در وقت ادای نماز تهجد بیکپای استقامت نمودی بناء علیه حضرت ایزد عالم امر محمد (ص) فرمود که طی ارض بهر دو قدم نماید لتشقی ای لتتعب یعنی ای رسول آخر الزمان ما انزال قرآن نمودیم برای عمل باحکام آن نه بواسطه تعب و مشقت بود چه آن حضرت بنوعی که مذکور شد در تمامی شب به واسطه بندگی ایزد واهب در مشقت و تعب بودی مع هذا آن نبی المستطاب چون بنماز شب اقامت نمودی بخوف آنکه مبادا خواب برو مستولی گردد ریسمان بر سینه بی‌کینه خود بستی و آن را بر بالای سر مبارک بر جای دیگر مستحکم

گردانیدی چون ایزد تعالی راضی بمشقت و تعب آن نبی العجم و العرب نبود لهذا امر بخفت آزار و تعب آن برگزیده ایزد معبود نمود (1) با آن حال چندان گریستی که در بعضی اوقات بیهوش شدی چنانچه یکی از اصحاب روزی بحضرت رسالتمآب گفت یا سید عالم حضرت مهیمن اکرم ذات فایض البرکات شما را بوثیقه کریمه لِیَغْفِرَ لَکَ اللَّهُ ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِکَ وَ ما تَأَخَّرَ مغفور و ایمن از جمیع آزار و الم جهنم گردانید و شما پیوسته محزون و متألم و مقرون بغم و هم شده خود را آزرده میدارید؟ حضرت رسول رب غفور گفت چنین است لیکن من دوست میدارم که از جمله بنده‌های شکور حضرت ایزد صبور باشم و اگر چه جبال با داود نبی واهب متعال سایر گشته با او تسبیح میکرد اما آنچه حضرت محمد خاتم الرسل بعمل آورد از آن بسیار افضل بود زیرا که ما در جبل حرا با حضرت نبی الوری بودیم که آن کوه از شکوه آن حضرت (ص) بحرکت درآمد در آن وقت سید البشر بآن جبل فرمود که قرار گیر که در بالای تو بغیر نبی یا صدیق یا شهید دیگری مقام پذیر نیست فی الفور آن کوه بحکم آن رسول ایزد سبوح بامتثال امر آن پیغمبر جلیل القدر و اطاعت حکم آن سرور قرار در مقر خود گرفت و دیگر ای یهودی ما در بعضی از اسفار در خدمت حضرت نبی المختار بودیم روزی در هنگام سیر و سیاحت بکوهی رسیدیم دیدیم که از بعضی کوه از روی حزن و اندوه آب چشم بیرون می‌آمد حضرت رسول عز و جل فرمود که یا جبل برای چه در حزن و اندوهی و وجه گریه چیست از جبل آواز بلند گردید که یا رسول واهب مجید پیش ازین مدت مدید است که حضرت مسیح (ع) روزی از بالای من میگذشت و مردم را به

عذاب و عقاب حضرت مالک الرقاب تهدید و وعید نموده میگفت: (1) که افروختگی آتش جهنم از احجار جبل و اجسام مردم است من از آن روزی که این وعید از آن رسول خدای مجید شنیدم پیوسته از همان دم تا حال در اندوه و غم گرفتار و متألّمم که مبادا من از آن احجار بی‌هنجار مقهور واحد

قهار و بعذاب و عقاب آتش دوزخ گرفتار باشم یا رسول خدای پناه بتو آوردم مرا مطمئن گردانیده از دهشت وحشت آن خوف و آزار بیرون آر آن حضرت نبی الأقدس فرمود که یا جبل مترس که واهب مقدس ترا از آن جبل، نحس نگردانید و آن کوه جبل کبریت نامؤسس است چون آن کوه این نوید، از حضرت رسول صلّی اللَّه علیه و آله و سلم شنید دعای سید الوری نموده ساکن گردید. یهودی گفت:

یا علی این سلیمان نبی علیه السّلام از حضرت ایزد تعالی و تبارک ملک یافت که هیچ احدی از بشر و ملک آن عزت از حضرت صمدیت نیافت.

امیر المؤمنین علی علیه السّلام گفت:

یا یهودی آنچه در باب سلیمان نبی (ع) فرمودی چنان است لیکن آنچه محمد رسول آخر الزمان از حضرت واهب منان یافته زیاده از آنست زیرا که فرشته که قبل از آن بجهت هیچ احدی از انبیاء و رسولان بزمین از آسمان نزول و هبوط ننمود بواسطه آن نبی ایزد معبود از آسمان بزمین فرود آمد و آن میکائیل بود که بعد از نزول گفت یا رسول ملک العلّام ایزد تعالی بعد از سلام مرا بخدمت شما فرستاده پیغام داد که ما ترا مختار گردانیدیم در آنکه اگر خواهی پادشاه و منعم و مکرم باش و این مفاتیح

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:361

خزاین زمین است (1) که حضرت ارحم الراحمین بخدمت شما ای سید المرسلین ارسال داشته مقرر گردانید که با تو باشد و کوه‌های نقره و طلا در همه جا به همراه شما سایر و دایر گردد و اصلا از حکم و فرمان شما برنگردد مع هذا آنچه واهب بیمنت از درجه ثواب آخرت که بجهت شما مقرر کرده در آن هیچ نقصان و خسارت بشما لاحق نگردد و بعد از فوت شما همان شفقت و احسان عاید بشما گردد در آن زمان چون جبرئیل علیه السّلام که از جمله محبان خالص العقیده ایشان بودند در آن محفل جنت نشان حاضر بود حضرت رسول آخر الزمان از روی استمزاج ایما و اشاره بسوی ایشان نمود جبرئیل، گفت:

یا نبی اللَّه حضرت ایزد نافع بشما تواضع فرمود و مختار گردانید که هر چه اراده نمائی از ثروت و غنی و از فقر و عنا اختیار با شماست حضرت نبی الجلیل فرمود که یا اخی جبرئیل (ع) من نبوّت را با فقر و حاجت به حضرت رب العزت اختیار کردم و دوست میدارم که پیغمبر و بنده شاکر و محتاج بواحد قادر باشم چنانچه یک روز طعام تناول نمایم و دو روز دیگر گرسنه و منتظر عنایت حضرت ایزد داور باشم تا آنکه در محشر ملحق به برادران خود از انبیای حضرت واحد اکبر گردم چون آن نبی واهب بیچون ترک پادشاهی و ثروت کرده اختیار فقر و نبوت نمود حضرت واجب الوجود حوض کوثر و رتبه شفاعت بآن نبی الرحمه عنایت فرمود و این درجه رفعت و کرامت هفتاد مرتبه اعظم از ملک دنیا من اولها الی آخرها و

حکومت آنست پس آنگاه حضرت اله آن حبیب اللّه را بمقام محمود موعود گردانید.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:362
مصنف کتاب ابو علی الطبرسی در تفسیر جوامع الجامع از مصنفات خود می‌فرماید که مقام محمود عبارت از مقام شفاعت است و آن مقامی است که انبیاء و پیغمبران و سایر خلائق از اولین و آخرین در آن مکان حاضر گردند در آن روز لواء حمد و شفاعت از حضرت ربّ العزت باو عنایت گردد و هر چه نبی (ص) سؤال از حضرت قادر متعال نماید یا شفاعت خطیئت امت فرماید بی‌شبهه و یقین حضرت ارحم الراحمین شفاعت آن سید المرسلین در حق جمیع مخلوقین قبول نماید و چون روز قیامت قایم گردد در آن محل حضرت عز و جلّ آن خاتم الرسل را بر روی عرش اعظم متمکّن گرداند و بی‌شائبه گمان این رتبه ایشان بمراتب افضل و ازید از مرتبه حضرت سلیمان علیه السّلام است یهودی گفت: (1) یا علی حضرت فالق الأصباح تسخیر ریاح از برای سلیمان (ع) نمود که در غدو و رواح در بلاد سایر بود چنانچه در اول صباح در شهری بودی و در وقت ظهر در شهر دیگر و در وقت عصر در شهر آخر متمکن و مستقر گشتی، فلا اقل از شهر تا شهر دیگر مسافت مدّت یکماه راه کمتر نبود در بعضی از تفاسیر بنظر مترجم حقیر در تفسیر آیه جلالت پایه وَ رَواحُها شَهْرٌ الخ از روایت وهب بن منبه رسید که سلیمان علی نبیّنا و علیه السّلام کشتیی ترتیب نمود که آن را هزار رکن بود و در هر رکنی هزار خانه و در هر خانه وسعت و استقرار هزار عسکر ایشان از آدمیان و جنیان بیشتر بود و چون آن نبیّ حضرت بیچون را اراده سیر و سفر در ضمیر مستقر گشتی حکم فرمودی تا طوائف تبعه آن رسول عالیشان هر یک بمکان و محل که مستقر و مسکن ایشان بودی
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:363
در ارکان آن کشتی قرار گرفتندی پس از آن امر بدیوان نمودی که در تحت آن مرکب درآمده آن را آن مقدار مرتفع گردانید که باد در ته آن تواند درآمد چون دیوان بموجب حکم آن نبی ایزد سبحان در تحت آن کشتی درآمده آن را بقدر سه ذرع مرتفع میگردانیدند فی الفور باد بامر حضرت خلاق العباد در ته آن کشتی درآمدی و آن را برداشتی و بهر مکان که حضرت سلیمان (ع) فرمودی بآن شهر برده گذاشتی و پیوسته مسافرت و سیر و سلوک آن حضرت در ایام سیاحت بدین نهج مقرر بود.
(1) حضرت امیر المؤمنین علی (ع) فرمود:
که یا یهودی آنچه در باب تسخیر ریاح بواسطه سلیمان (ع) بیان نمودی چنان است لیکن اعطا و احسان که حضرت واهب منان به خاتم پیغمبران نموده افضل از آنست زیرا که آن سید البشر از مسجد الحرام در وقتی که

روانه مسجد اقصی گردید و آن مسافت و سیر یکماه است و از آنجا سیر و عروج بملکوت سموات که مسافت پنجاه هزار ساله را هست تمامی این مسافات بیغایات را در اقل از ثلث شب در هنگام معراج آن سید العجم و العرب طی نموده تا آنکه بساق عرش مجید رسید پس نزدیک بعلم گردید و بآن چسبید و از آنجا او را بجنت برده ببالای رفرف سبز مشرّف گردانیدند صاحب صحاح اللغه میفرماید که رفرف جامه سبز است و صاحب تفسیر جوامع الجامع میفرماید که رفرف نوع از بساطست و بعضی ریاض جنت را رفرف گویند که فرشهائی از هر ثیاب که عریض بود آن را رفرف گویند و چون آن نبی الأشرف به رفرف مشرف گردید نور آن محل بصر آن خاتم الرسل را خیره گردانید پس عظمت حضرت عز و جل را بچشم دل بنظر درآورد و بدیده سر حضرت ایزد

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:364

اکبر مرئی آن سرور نشد (1) و فاصله میان آنچه بنظر قلب آن نبی العجم و العرب درآمد و میان ایشان بمقدار فاصله دو کمان یا کمتر از آن بود فَأَوْحى إِلى عَبْدِهِ ما أَوْحى پس وحی فرستاد بسوی بنده خود آنچه فرستاد از علوم غریبه و احکام شرعیه و غیر آن. صاحب جوامع الجامع در تفسیر مذکور نقل کرده که بعضی گفته‌اند که حضرت عز و جلّ در آن محل بخاتم رسل وحی فرستاد که جمیع انبیاء و رسل و امتان ایشان را دخول بهشت عنبر سرشت تا شما داخل جنت نشوید حرام است بلکه میسّر و ممکن نیست و بعضی حقایق دیگر که در آن اثر بحضرت سید البشر وحی فرستاد و اعلام نمود در آیه سورة البقره مذکور و مشتهر است و هو قوله تعالی لِلَّهِ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الْأَرْضِ وَ إِنْ تُبْدُوا ما فِی أَنْفُسِکُمْ أَوْ تُخْفُوهُ یُحاسِبْکُمْ بِهِ اللَّهُ فَیَغْفِرُ لِمَنْ یَشاءُ وَ یُعَذِّبُ مَنْ یَشاءُ وَ اللَّهُ عَلی کُلِّ شَیْ‌ءٍ قَدِیرٌ و حضرت ایزد تبارک و تعالی مضامین این آیه وافی هدایت را بر انبیا و مرسلین که از نسل آدم اب النبیّین بهم رسیدند تا هنگام بعثت حضرت نبی الرحمه محمد (ص) بر ایشان و امم آن اعیان عرض نمود قبول، حمل آن از واسطه کثرت ثقل آن ننمودند حضرت رسول (ص) خود بسعادت و اقبال قبول نمود و بر امت خود عرض کرد آن جماعت نیز اطاعت آن سید البریه نموده قبول فرمودند چون حضرت واهب بیچون دید که امت نبی الرحمه قبول امر و حکم رسول نمودند دانست که ایشان طاقت و قدرت حمل آن ندارد در وقتی که حضرت نبی المکرم بساق عرش اعظم رسید ایزد علام بواسطه مزید تأکید در افهام و اعلام سید الانام تکرار آن کلام نموده نقل آن را کرّه ثانیه بایشان اظهار و اعلان فرمود چون حضرت ربّ العزت در آن وقت

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:365

گفت (1) که آمَنَ الرَّسُولُ بِما أُنْزِلَ إِلَیْهِ مِنْ رَبِّهِ حضرت رسالتمآب در آن

هنگام از طرف خود و امت جواب مالک الرقاب فرمود که وَ الْمُؤْمِنُونَ کُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَ مَلائِکَتِهِ وَ کُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ لا نُفَرِّقُ بَیْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ چون حضرت خاتم الرسل در آن محل این کلمات مخالصت آیات ذکر نمود حضرت عزّ و جلّ برای آن حضرت و امت او ذکر مغفرت و جنت فرمود بشرط آنکه آنچه قبول آن نمودند بحیز عمل و ظهور آرند، بعد از آن رسول آخر الزمان گفت بار خدایا چون این احسان نسبت به من و امتان ظاهر و عیان گردید پس ما را امت آمرزیده و مرجع و مآب ما را بسوی خود گردان چنانچه فرمود که غُفْرانَکَ رَبَّنا وَ إِلَیْکَ الْمَصِیرُ حضرت ایزد بصیر در جواب سید البشیر و النذیر فرمود که ترا و امت ترا آمرزیدم، بعد از آن حضرت واهب بی‌امتنان بحضرت نبی آخر الزمان گفت یا محمد چون شما قبول عمل آنچه درین آیه است با شداید مشقت و عظمت آن نمودید و امت شما نیز اطاعت در این امر کردند و من قبل از این بانبیای پیشین و امم ایشان تکلیف عمل باین آیه وافی هدایت نمودم قبول ننمودند و چون شما و امّت متحمّل این همه شدائد و مشقت شدید بر من واجب و لازم گردید که سختی آن را از تو و امّت تو رفع نمایم پس آنگاه حضرت واهب آله فرمود لا یُکَلِّفُ اللَّهُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَها یعنی حضرت عزیز لطیف هیچ احدی را تکلیف بما فوق قدرت و قوّت البته ننماید بلکه رب العزّه بقدر وسعت قدرت تکلیف هر امت بعمل خیر نماید چنانچه فرمود که لَها ما کَسَبَتْ یعنی از خیر و نیکوئی وَ عَلَیْها مَا اکْتَسَبَتْ یعنی از شر و بدی زیرا که بذریعه کریمه فَمَنْ یَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ خَیْراً یَرَهُ وَ مَنْ یَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ شَرًّا یَرَهُ بی‌شبه هر احدی بجزا و پاداشت و عمل خود از نیک و بد بآن رسد خواه قلیل و خواه کثیر، و خواه معتبر و خواه قطمیر حتی مثقال ذره از خیر و شر جزای آن بفاعل آن

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:366

لاحق و عیان گردد (1) چون رسول مجید از حضرت ایزد حمید این سخن شنیده و این عنایت بیغایت نسبت بخود و امت دید گفت بار خدایا مرا بمزید این عنایت و احسان مفتخر و سرفراز گردان حضرت ایزد سبحان فرمود که یا رسول آخر الزمان هر چه خواهی سؤال کن حضرت نبی ایزد متعال گفت رَبَّنا لا تُؤاخِذْنا إِنْ نَسِینا أَوْ أَخْطَأْنا یعنی ای پروردگار ما را مؤاخذه به نسیان و خطاء ما منمای حضرت عزّ و جلّ فرمود که من بواسطه احترام و اکرام شما و امت ترا مؤاخذه به نسیان ننمایم و اما امم پیغمبران پیشین هر گاه امر یا حکم حضرت اله را احیانا اگر فراموش میکرده‌اند من که ایزد وهاب‌ام ابواب عذاب و نکال و عقاب بر آن طایفه مفتوح مینمودم لیکن از امت تو مرفوع گردانیدم و اگر احیانا امم انبیای سابقه خطا در اوامر و احکام ما میکردند آن جماعت را مؤاخذه بان خطا و عقوبت بآن عمل بی‌ادا میکردم و این بلیت، عقوبت از امت تو مرتفع گردانیدم بجهت کرامت و حرمت و عزت که ترا در نزد منست در آن وقت

حضرت نبی الرحمه گفت بار خدایا چون این احسان و عطیت نسبت بمن و امت از روی مرحمت نمودی برای من احسان زیادت گردان حضرت خدای تبارک و تعالی فرمود که یا نبی الوری آنچه خواهی سؤال نمای در آن هنگام رسول مجتبی گفت:
رَبَّنا وَ لا تَحْمِلْ عَلَيْنا إِصْراً كَما حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنا و از لفظ اصر شدائد و سختیهای تکالیف شرعیه که سابقا بر امم انبیای سابقه واجب و لازم بود اراده نمود و صاحب صحاح اللغه فرمود که اصر گناه و ثقل آنست استدعای محمد مصطفی صلّى اللّٰه عليه و آله و سلّم از حضرت واجب تعالی

آن بود که تکالیف ثقیله شرعیه که بر امم انبیای سالفه واجب بود باز آن را بر امت من که طاقت حمل آن ندارند محمول مگردان (1) حضرت قادر وهاب در جواب رسالتمآب فرمود که: این آصار ثقیله که بر امم انبیای سالفه لازم بود از امم تو ای سید عالم برداشتم یا محمد من چند بقعه از زمین برای نماز و بندگی امم انبیای سابقین اختیار کردم و در غیر آن بقاع نماز ایشان را قبول نمیکردم هر چند آن بقعها از خانهای ایشان دور بود من ایشان را مأمور میگردانیدم که بآن محال رفته نماز و بندگی من بجای آرند لیکن بواسطه امت تو ای رسول امجد تمامی زمین را مسجد و معبد گردانیدم و همگی امکنه زمین را بجهت امت تو پاک و مطهّر کردم و این نیز از اصار شدائد بر امم انبیای سابقه پیش از زمان بعثت تو ای نبی الاکرم بود بواسطه کرامت تو از امت تو رفع کردم و نیز هر گاه یا محمد لباس امم انبیای پیشین ملوث بنجاست میگردید چون آب بواسطه آن امم مطهر نبود محل متنجس را مقراض میکردند اما بجهت امّت تو ای نبی جلیل القدر آب را طهور و مطهر گردانیدم و این نیز از شدائد و اصار امم سابقه بود او از واسطه اکرام و احترام تو ای نبیّ الانام از امت تو مرتفع شد و امم پیغمبران پیشین قرابین خود را که بجهت نذور و عهود با توجه نزع میکردند از منازل بعیده بر دوش خود گرفته به بیت المقدس می‌آوردند. اگر قربانی ایشان را قبول می‌کردم آتشی می‌فرستادم تا آن را اکل می‌نمود و آن کس خوشحال و مرفه البال به موطن و محال خود مراجعت میفرمود و اگر قبول نمیکردم با کمال حزن و غم و بغایت مضطرب و متألم بمقام خود معاودت می‌نمود اما محل قبول قربانی

امت ترا ای سید عالم شکم مساکین و فقرای امت تو گردانیدم (1) و ای حبیب من اگر قبول قربانی اغنیای امت تو نمایم او را بأجر اضعاف مضاعفه مأجور گردانم و اگر قبول قربانی ننمایم از آن کس البته عقوبات و شدائد دنیا بردارم و این نیز از آصار امم سالفه بود و از امت تو

برداشتم و ایضا از آصار امم پیشینیان آن بود که بر ایشان پنجاه نماز فرض بود در عین ظلمت شب و در میان روز این از شداید و سختیها بود که بر امم سابقه واجب گردانیدم اما از امت تو بواسطه عزت و اکرام شما برداشتم و بر امت تو در اطراف لیل و اطراف نهار در اوقات نشاط ایشان واجب ساختم و بر امم سالفه یا محمّد پنجاه نماز را در پنجاه وقت فرض گردانیدم و این نیز از آصار و شداید امم انبیای سابقین بود و این آصار و سختی از امت تو مرفوع شد و امت ترا پنج نماز در پنج وقت و اجر و ثواب پنجاه رکعت را درین نماز پنجگانه مقرر داشتم بواسطه امت تو و اگر امم سالفه حسنه بحیّز ظهور میرسانیدند ما نیز در عوض یک حسنه ایشان یکحسنه در دیوان عمل آن طایفه مسجل میگردانیدیم و نیز در عوض سیئه واحده ایشان همان یک سیّئه در دفتر عمل آن امم مرقوم و مکتوب میگردید و این هم از آصار و سختیهای امم سالفه بود و اما این شدائد از امت تو ای نبی الأمجد مرفوع گردانیدیم و یکحسنه ایشان را معوض بده حسنه ساختم و سیّئه واحده امّت ترا همان یک سیّئه در دیوان عمل ایشان مرقوم و عیان گردانیدم و نیز اگر امم پیشینیان یکی قصد فعل حسنه مینمودی لیکن آن را بحیّز حصول و ظهور نمیرسانیدند ثواب و حسنه بواسطه آن کس قلمی نشدی اما بجهت امت شما بمجرد قصد فعل خیر یک حسنه در دیوان عمل

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:369

او مسجّل گردد (1) و بوثیقه مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثالِها بعد از عمل، آن یکحسنه بنوعی که مذکور شد و ثواب ده حسنه باید و از عمل یک سیّئه به همان سیّئه مجزی گردد و از قصد سیّئه مسنی نگردد و در دیوان عمل او سیّئه بدون فعل آن مسجّل و عیان نگردد و این از شداید و آصار امم سالفه بود و بر امت تو مرتفع گردید و نیز امم انبیای سابقه هر گاه مرتکب فعل خطیئت و گناه می‌گشتند گناه او را بر در خانه او مکتوب میگردانیدند یعنی کرام الکاتبین یا ملک دیگر از ملایکه رب العالمین بحکم احکم الحاکمین گناه او را بدر خانه او مرقوم و مکتوب میگردانیدند و توبه گناه ایشان چنان بود که هر طعامی که بمذاق مذنب لذیذ و دوستر بودی حضرت عزیز علام آن طعام بر او بمجرد توبه حرام کردی و بعد از توبه مدة الحیوة بر آن کس بحکم ایزد اقدس حلال نشدی و اگر از امم انبیای سالفه مرتکب یک گناه گشتی و پنجاه سال یا هشتاد سال یا صد سال توبه و استغفار بر آن گناه ناهنجار کردی من قبول توبه او نمینمودم تا او را در دنیا بیک نوع عقوبت نمیفرمودم و این از آصار و شداید امم پیشینیان بود اما این سختیها را از امت تو ای نبی الرحمه برداشتم چنانچه اگر یکی از امتان تو ای حبیب اللّه بیست سال گناه کند یا جمعی سی سال یا چهل سال یا صد سال استعمال وزر و گناه نمایند پس از آن توبه و انابت نموده

اظهار ندامت و رجعت فرمایند بلکه اگر طرفة العین از فعل و عمل خود توبه و پشیمانی نماید تمامی گناه او را مغفور گردانم و اصلا او را معذب و مقهور نگردانم حضرت رسول مجتبی بعد از رؤیت احسان ما لا کلام از حضرت واهب علام گفت بار خدایا هر گاه
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:370
این همه احسان و اعطا نسبت باین بنده و امتانم نمودی (1) و بمزید آن مرا با امّت ممتاز و سرفراز گردان. ایزد متعال گفت: ای رسول ما اقبال هر چه خواهی سؤال کن. حضرت رسول ایزد معبود فرمود:
که رَبَّنا وَ لا تُحَمِّلْنا ما لا طاقَةَ لَنا بِهِ حضرت تبارک و تعالی ذکره گفت:
یا نبی الرحمه این احسان و مرحمت نسبت بامت تو معمول گردانیدم و عظم بلایا و ألم که بموجب امر و حکم من بر امم انبیای سالفه و سایر بنی آدم منزل شدی همگی آن را ای نبی الوری از امت تو برداشتم و دایم امر و حکمم چنان بود که بر هیچ طایفه از خلقان تکلیف بما فوق طاقت ایشان هیچ زمان ننمایم فکیف راضی بتکلیف امت تو بما لا طاقة لهم گردم در آن دم حضرت سید عالم گفت:
وَ اعْفُ عَنَّا وَ اغْفِرْ لَنا وَ ارْحَمْنا أَنْتَ مَوْلانا حضرت رب العزت در جواب فرمود: که امتان تو هر که توبه و ندامت از وزر و خطیئت نماید او را مستوجب رحمت و مغفرت خود گردانم و بوسیله آن معصیت مأیوس و محروم از احسان و عنایت جنت خود نگردانم پس آنگاه حبیب اللّه (ص) فرمود: که فَانْصُرْنا عَلَی الْقَوْمِ الْکافِرِینَ. در آن محل حضرت عزّ و جلّ فرمود: که یا خاتم الرسل امت تو در زمین بغایت عزیز در نظر و نیکو در بصر سایر مخلوقین‌اند چنانچه خال سفیدی که درگاه وی سیاه باشد قدرت و قهر امتان تو ای رسول عالیشأن بر سایر آدمیان زیاده از روی وضوح و عیان است هر کرا خواهند بخدمت و بندگی خود گیرند و باقی طوائف امم را قدرت استخدام امت تو ای نبی الأکرم نیست بواسطه مزید احترام و اکرام شما از سایر رسل و انبیاء
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:371
در نزد من که حضرت ایزد مهیمنم آنگاه حضرت واهب اله فرمود: (1) که یا رسول آخر الزمان بر من واجب و لازم از روی حجت و برهان است که دین ترا اظهر و احسن از تمامی ادیان گردانم بلکه در شرق و غرب زمین بغیر دین تو ای سید المرسلین مذهب و آئین باقی نگذارم و تمامی ملل از اهل زمین بردارم و بجز دین تو ای نبی البریه با کسی که به اهل دین تو جزیه دهد هیچ دین در روی زمین نگذارم چون امیر المؤمنین علی علیه السّلام کلام صدق التیام باین مقام رسانید یهودی گفت:
یا علی (ع) حضرت رب العالمین تسخیر شیاطین بواسطه سلیمان علیه السّلام نمود و آن طایفه عفاریت را در صبح و شام مطیع و منقاد امر و

حکم آن نبی عالیمقام گردانید تا آنچه از محارب و تماثیل صور که در ضمیر انور سلیمان تصوّر میگردید و آن نبی جلیل القدر اراده وقوع آن کردی آن جماعت به مجرد ارادت آن حضرت فی الفور بر منصه ظهور ظاهر و صادر میگردانیدند.
صاحب تفسیر جوامع الجامع نقل کرد از حضرت امام الناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السّلام که محاریب عبارت از بیوت شریفه است یعنی مساجد و قصور که عبادت ایزد غفور در آن معبد بحیّز عمل و ظهور میرسانیدند و تماثیل هر صورتی است که مصوّر آن را تصوّر کرده باشد از حیوان و غیره و بعضی گفته‌اند تماثیل عبارت از تصوّر صور غیر حیوانات است مثل صورت اشجار و غیر آن امیر المؤمنین علی علیه السّلام گفت:
یا یهودی آنچه در باب تسخیر دیوان بجهت سلیمان و اطاعت و انقیاد امر و فرمان آن نبی عالیشأن بیان کردی چنان بود لیکن اعطا و

احسان (1) حضرت قادر سبحان نسبت برسول آخر الزمان زیاده از آنست زیرا که دیوان مسخر سلیمان تمامی آن شیاطین مقیم بر کفر و عصیان بودند و حضرت واهب منان دیوان را از جهت اقرار به نبوّت خاتم پیغمبران مسخّر بایمان گردانید لهذا از طوایف تسعه جنّیان و اشراف ایشان بواسطه اطاعت و بندگی ایزد دیان بخدمت نبی الانس و الجان آمدند یکی از آن جنّیان از نصیبین و هشت نفر دیگر از بنی عمرو بن عامر از أجنه بودند من از آنجا گذشتم و آن جماعت را دیدم و هملکان و مرزبان و نضاه و هاضب و عمیر و این طایفه آن جماعت‌اند که حضرت خدای تبارک و تعالی در قرآن لازم الاذعان در حق ایشان میفرماید که: وَ إِذْ صَرَفْنا إِلَيْکَ نَفَراً مِنَ الْجِنِّ يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ و ایشان نه نفرند در آن زمان حضرت رسول قادر سبحان در بطن نخل اقامت داشتند چون اعیان و اشراف جن بخدمت رسول حضرت، ذو المنن مشرف گشتند حضرت نبی ایزد مجید از آن طایفه پرسید که چرا دیر آمدید ایشان شروع در معذرت کردند و گفتند: وَ أَنَّهُمْ ظَنُّوا کَما ظَنَنْتُمْ أَنْ لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ أَحَداً یعنی آن جماعت گفتند: یا رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم گمان ما جنیان چنان بود که هنوز حضرت ایزد متعال رسول هادی بجهت هدایت امت ارسال ننمود چون تحقیق ما گردید که حضرت واهب متعال شما را الحال بواسطه ارشاد و هدایت ارباب ضال ارسال داشته بخدمت رسیدیم تا از شرف صحبت کثیر المنفعت تو ای سید البریه مشرف گشته تعلیم آداب شرع و ملت ترا فراگرفته باوطان خود مراجعت کرده اقوام و اقربای خود را ما هر یک تعلیم و ارشاد نمائیم حضرت نبی الرحمه (ص)

(1) فرمود شما هر یک باید که معاودت بمنازل خویش نموده تبعه و عشایر

و اقوام خود را برداشته حاضر شوید حسب الفرموده عمل نموده بسرعت تمام هر یک اقوام خود را برداشته تا هفتاد هزار نفر بخدمت سید البشر آمده مبایعت بآن حضرت نمودند و تعلیم آداب روزه و نماز و زکاة و حج بیت اللّٰه الحرام و جهاد کفره لئام و نصایح اهل اسلام گرفتند و معذرت که بعرض اشرف آن حضرت رسانیدند آن بود که گفتند: یا رسول اللّٰه (ص) این اقوام ما تمامی گمراه گشتند و طریق شرک و کفر برداشتند و نسبت فرزند و زن بحضرت واهب ذو المنن میدادند بحمد اللّٰه و حسن توفیقه از شرف دریافت صحبت با سعادت تو ای نبی الرحمه بادراک دین و ملت مستسعد شدند آنگاه حضرت ولی اللّٰه گفت:

ای یهودی این احسان و امتنان از حضرت قادر سبحان نسبت به خاتم پیغمبران بمراتب افضل و ازید از آن است که نسبت بحضرت سلیمان واقع شد بعد از آن فرمود که سبحان اللّٰه منزه و مبرّا خالقی که بواسطه اثبات نبوت و اظهار رسالت محمد صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم بعد از آنکه شیاطین؟؟؟

و جن و غیرها متمرّد از حکم و فرمان اکثر انبیا و رسولان بودند مطیع و مسخر آن نبی الانس و الجان گردانید و زعم و گمان شیاطین چنانست که حضرت ایزد از کسی متولد گردید لهذا قادر مجید آن حضرت را بر جن و انس مبعوث گردانید تا آن سید المرسلین ارشاد و هدایت ثقلین نماید:

یهودی گفت یا علی چنان مذکور و مشهور است که یحیی حضور نبی رب غفور بود و واهب بیمنّت بآن حضرت در ایام صبوت اعطای رتبه نبوت و

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:374

احسان فهم و حلم و حکمت نمود و آن نبی عزیز را معزز و مکرم فرمود (1) مع هذا آن حضرت چندان گریست که اطراف چشم ایشان بر مثال جویهای آب روان بود با آنکه صاحب ذنب و عصیان نبود پیوسته محزون و نالان بود و مدام در صوم وصال و در بندگی ایزد متعال اشتغال داشتی و بغیر رضا و اطاعت رب العزّت شیوه نداشتی. ای عزیز صوم وصال عبارت از صومیست که چون روز صوم بآخر رسد اصلا میل بغذا ننماید و روز دیگر پیوسته بآن نیت روزه کند خواه سه روز چنین کند یا بیشتر و این در شرع انبیای سابقه جایز بود امیر المؤمنین علی گفت:

یا یهودی آنچه در باب زهد یحیی و نبوت و تقوی آن نبی ایزد تبارک و تعالی بیان نمودی چنانست اما آنچه حضرت عز و جل بمحمد خاتم، الرّسل احسان و اعطا نمود از آن افضل بود زیرا که یحیی در زمانی بود که ایام جاهلیت و احیان بت‌پرستی نبود اما حضرت محمد صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم از رب العزّت فهم و حکمت در ایام صبوت فیما بین عبده اوثان و احزاب شیاطین یافته هرگز در ایّام اعیاد و سرور و ازمان جشن و حضور ایشان اصلا، رغبت و میل بآن طوائف ننمودی و بسرور و نشاط آن جماعت

خوش حال و مسرور نگشتی و رغبت بآن طایفه وخیم العاقبه نفرمودی و هرگز دروغ بآن کفره لئام آن نبی العلام نگفتی زیرا که آن نبی کریم پیوسته امین و صادق و حلیم بودی و آن نبی ایزد متعال در هفته و اقل و اکثر در صوم وصال بودی جمعی به عرض آن حضرت معروض گردانیدند که یا رسول رب العزه چرا متحمّل این شداید و مشقت میگردی و از شما وزر و خطیئت صادر و سانح نگشته تا بوسیله
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:375
آن مرتکب و متکفل این تعب و زحمت گردی (1) آن نبی الرحمه در جواب امت میفرمود که من مثل شما نیستم و پیوسته من بظل عنایت حضرت مهیمنم هر گاه خواهد مرا ایزد وهاب طعام و آب دهد و آن حضرت چندان گریستی که مصلای ایشان از آن تر شدی از ترس خدای عزّ و جلّ با آنکه ذنب و جرم با آن خاتم الرسل نبود.
یهودی گفت یا امیر المؤمنین (ع) این عیسی بن مریم بزعم قوم او در ایام صبوت متکلم گردید. امیر المؤمنین علی علیه السّلام گفت:
ای یهودی نصاری آنچه در باب تکلم مسیح ابن مریم در مهد میگویند صادقند و در آن خلافی نیست اما محمد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم چون از ماجده والده متولد گردید و بزمین رسید همان دم آن مبارک قدم دست چپ بر زمین زد و دست راست بسوی آسمان برداشت و لبهای مبارک خود را آن برگزیده ایزد مجید بتوحید آفریننده بی‌منت متحرّک گردانید و از دهان آن سید الانس و الجان نوری ساطع و لامع گردید که همگی اهل مکه قصور و دور بصری شام و حوالی آن را بالتمام بنظر درآوردند صاحب صحاح اللغة نقل کرد که بصری موضعیست در ولایت شام که سیوف بسیار خوب در آن محل بانجام رسد و نسبت سیف بآن مکان دهند و سیف بصرائی گویند. و نیز ای یهودی قصرها و سراهای حمیر و حوالی و نواحی آن از اراضی یمن مرئی و منظور اهل مکه در وقت تولد از لمعان نور آن رسول مهیمن گردید و نیز از پرتو نور آن رسول رب غفور دور اصطخر فارس و سایر عمارات ولایات شیراز و حوالی آن منظور سکان مکه گردید و تمامی جهان در شب
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:376
ولادت با سعادت (1) آن رسول آخر الزمان از لمعان نور ایشان منور و تابان بلکه مانند روضه رضوان و بوستان جنان گردید تا آنکه کفره جن و انس و شیاطین لعین متفزّع گشته غمگین شدند و گفتند: البته در زمین حادثه صادر و سانح شده و افواج ملائکه در آن شب صعود و نزول از میمنت قدوم مسرّت لزوم رسول می‌نمودند و تسبیح و تقدیس ایزد مقدس میفرمودند و نجوم نیز در آن شب بعضی متساقط و بعضی مضطرب بودند و آن همه علامت و نشان میلاد آن حضرت بجهت سکنه‌های

تمامی امصار و بلاد بود و چون قبل از ولادت آن صاحب سعادت شیاطین ملاعین را قدرت و قوت سیر و سیاحت تا آسمان سیم بود ابلیس پر تلبیس بواسطه رؤیت و مشاهدت آن عجائب حادثه با شیاطین قصد سیر سموات ثلثه و استماع و استمزاج علّت، وقوع آن حادثه نمود هنوز بآسمان اوّل نرسیده بود که بحکم ایزد معبود آن لعین با سایر تبعه ملاعین خود از سیر عروج و صعود سموات ممنوع و مردود گردید و از جلالت رتبه نبوّت و رفعت پایه رسالت آن حضرت از روز ولادت تا قیام قیامت از صعود سموات و استراق سمع و دزدیده شنیدن اقوال ملایکه رب العزة محروم و مأیوس گردید. صاحب تفسیر جوامع الجامع در تفسیر مذکور ذکر و بیان نمود که شیاطین تا ایام تولّد عیسی بن مریم در صعود و عروج سموات ممنوع نبودند و پیوسته آن ملاعین بعد از عروج استراق سمع از ملایکه سکنه سموات سبعه نموده مراجعت بارضین مینمودند و بروایت ابن عباس رضی اللّٰه عنه چون عیسی (ع) متولّد گردید شیاطین از صعود سموات سبعه و استراق سمع از ملایکه اعلی محتجب و ممتنع شدند الا از سه

آسمان که تا بآن مکان تردّد میکردند و چون (1) رسول آخر الزمان تولد یافت آن طایفه ضاله از عروج و صعود سموات سبعه ممنوع گشتند و هر گاه اراده این هوس و طرب نمایند بجهت جلالت نبوت آن صاحب ارشاد و هدایت از روز ولادت آن نبی العجم و العرب بحکم حضرت ایزد واهب ملایکه برمی تبارک و شهب آن ملاعین را از عروج ممنوع و محتجب میگردانند تا روز قیامت یهودی گفت:

یا علی قوم عیسی را گمان چنانست که آن حضرت باذن و قدرت عزّ و جلّ اکمه و ابرص امت را بریء از آن مرض ساخته و صحت کرامت مینمود امیر المؤمنین علی (ع) گفت که: چنان بود اما بدعای حضرت محمد (ص) جمعی کثیر از ذوی العاهات امّت شفا و صحت یافتند چنانچه در وقتی از اوقات آن، شافع العصات با جمعی نشسته بود که یکی از مستسعدین مجلس سامی و محفل گرامی از حال یکی از اصحاب آن حضرت که صاحب فراش از کوفت خاص بود، سؤال نمود و گفت:

یا رسول مجتبی فلانی از اصحاب شما مبتلا ببلائی گردید که بر مثال جوجه شده اصلا او را ریش و پر در بال و بر نماند حضرت نبی المحمود امر باحضار آن مریض فرمود چون حاضر گردید بعینه آن شخص از شدّت رنج و بلا مثل جوجه بی‌پر و پا شده رسول ایزد مجید از آن مبتلی پرسید که تو در ایام صحت و تندرستی هیچ دعا بواسطه رفع بعضی وزر و خطیئت و گناه و ذلت خود میکردی؟ گفت: بلی یا رسول اللّٰه (ص) همیشه از عذاب و عقاب آخرت در خوف و اندیشه بودم و پیوسته دعا میکردم و میگفتم که یا رب مرا

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:378

هر گونه عذاب و عقاب در آخرت بواسطه گناه و خطیئت خواهی کرد (1) استدعا و التماس از تو ای واهب العطیات آنست که مرا معجلا در دار دنیا بآن بلیه و عذاب معذب گردانی تا مرا در آخرت در حفظ ظل رحمت خود مستظل گردانیده به عذاب نوع عقوبت معاقب نگردانی. رسول ایزد تبارک و تعالی گفت:

فلان چرا بدین کلمات مستدعی و متکلم نشدی که: رَبَّنا آتِنا فِی الدُّنْیا حَسَنَةً ... وَ قِنا عَذابَ النَّارِ چون آن مرد بیمار این کلام از حضرت نبی المختار شنید فی الفور بحکم آن رسول رب غفور بآن کلمات مصادقت آیات متکلم و مترنم گردید در همان دم بمجرّد قول این کلمات و تکلم شافی هر الم او را از آن بلیه و الم شفا بخشیده بیغم و هم گردانید و در ساعت آن مرد چنان چه شتر را از بند عقال مستخلص و بی‌اثقال گردانید از بند آن الم خلاصی یافته صحیح و سالم شده از اعتلال تصاریف نکبت دهر بر مثال صحیح گردید و بعد هذا تا هنگام ارتحال و انقضا هرگز مقرون بعلل جوف و جوارح و اعضا نشد بلکه پیوسته مفروق از علل از یمن دعای تعلیم آن خاتم الرسل بود و تا در ربقه حیات بود مدام با حضرت سیّد الأنام یا با ما بود و ایضا ای یهودی مردی مجذومی از جهینه که اکثر گوشت اطراف بدن آن شخص ریخته و مقطوع شده بود بخدمت آن رسول ایزد معبود حاضر کردند چون چشم آن مرد بر جمال خورشید سیمای آن رسول ایزد متعال افتاد شکایت بیغایات از آن بلیت نمود در ساعت حضرت نبی المحمود قدح مملو از آب از اصحاب طلب فرمود چون قدح آب حاضر شد دم مبارک بر آن دمید، بلکه قطره چند از آب دهان مبارک خود در آن قدح ریخت و بآن مریض اعطا نمود و گفت تمامی ابدان خود را باین آب ممسوح گردان و چنان کن

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:379

(1) که این آب بر تمامی بدن تو رسد که بی‌شبه حضرت شافی علی الاطلاق ترا ازین بلیه شفا دهد آن مجذوم بموجب فرموده عمل نموده بنحوی از آن الم صحّت یافت که گوئیا هرگز اسناد آن کوفت بایشان نشده و او مسند الیه بان بلیه نبود، و نیز شخص عربی ابرص که اکثر محال بدنش متبرص شده بود آن حضرت همان نوع آب دهان در ظرف آب انداخته بآن مبروص داد بمجرد مسح موضع برص بآن آب از یمن لعاب حضرت رسالتمآب صحت یافته در حال در کمال تندرستی و مسرت گشته بمنزل و مآب خود مراجعت و معاودت نمود و بعد هذا هرگز تصور حقائق آن مرض در قوه متخیّله او نگذشته و پیوسته بوسیله تصدیق نبوّت آن حضرت و اطاعت و متابعت او و انقیاد آداب و احکام شرایع دین و ملت آن نبی الرحمه کار دنیا و آخرت او بر صحت و استقامت بود. ای یهودی اگر ترا

گمان چنان باشد که حضرت عیسی (ع) ذوی العاهات را شفا و صحت میداد روزی حضرت رسالتمآب با بعضی از اصحاب نشسته بود که ناگاه عورت از در درآمد و گفت یا رسول اللّٰه (ص) پسرم مشرف بر موت شده با آنکه هیچ نوع مرض در بدن او متعرض نشده و اصلا کوفتی ازو ظاهر نیست سوای آنکه چون میل بطعام مینماید و اظهار اشتها و شوق آن میفرماید همان که طعام به نزد او حاضر میگردانم دهندره برو طاری گردد و چندان فعل قیام می‌نماید که از هوش بیرون رفته مدهوش گردد و بعد از مدتی که بهوش آید فی الفور شروع کرده الجوع الجوع گوید و چون طعام حاضر گردانم باز بهمان طریق چندان تثاؤب نماید که از هوش رود الحال کار بجائی رسیده که قریب الموت گشته اگر یک لمحه دیگر توجه ای
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:380
سیّد البشر بحال آن پسر ننمائی یقین وفات خواهد یافت (1) در ساعت حضرت رسالت (ص) برخاست و ما نیز با آن حضرت برخاسته روانه شدیم، و چون بخانه آن مؤمنه رسیدیم همان که چشم سید عالم بدان پسر متألم، افتاد گفت ای دشمن خدای از سر این بنده خدا دور شو در همان زمان شیطان از آن پسر دور گشته در ساعت برخاست و صحیح و سالم بر حضرت رسول ایزد علام سلام کرد و آن پسر همیشه در عسکر ما میبود. ای یهودی اگر زعم تو آنست که عیسی علیه السّلام کوران مادرزاد را بدعا و نفس شفا میداد بدرستی و تحقیق که رسول حضرت ایزد حقیق کار و عمل از آن افضل و اکمل کرد و آن مقدمه چنان بود که قتادة بن ربعی مرد صحیح و صبیح الوجه بود و در جنگ احد نیزه بر چشم آن بنده حضرت ایزد مطیع محمد (ص) رسید و حدقه آن در ساعت ساقط گردید آن مرد مؤمن حدقه چشم بدست خود گرفته بخدمت سید عالم آمده معروض رأی انور آن پیغمبر جلیل القدر گردانیده که ای رسول واحد مهیمن اگر چه هر سر را در وقت ضرورت یک چشم کافی است و مرا امید شفاعت شما در آخرت و نجات از ذلت است لیکن زن من چون مرا بدین حال مشاهده و ملاحظه نماید بغض و عداوت من ظاهر فرماید بلکه اصلا با من اخلاص و سازش ننماید. حضرت رسول مجید چون این کلمات شنید در حال حدقه چشم از دست او گرفته بر مکان خویش گذاشت و عین آن مطیع سید المرسلین صحیح و سالم گشت و نور وضوء آن زیاده و احسن از چشم دیگر ایشان شد، و نیز عبد اللّٰه بن عبید در غزوه حنین با عسکر سید النبیین بود در هنگام جنگ و پیکار در آن روز یک دست او از زخم کفّار
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:381
جدا و بی‌کار افتاد چون حال خود بر آن منوال مشاهده نمود (1) بخدمت حضرت نبی الأمجد حاضر شد در ساعت آن حضرت دست او را بجای خویش گذاشت و دست مبارک بر آن مالید آن دست مقطوع از یمن

شرافت و میمنت دست آن سرور بنوعی صحیح گردید که متمیّز از دست
سالم دیگر نگردید، و نیز محمد بن مسلمه را در روز جنگ کعب بن اشرف
و بعضی در روز جنگ ابن ابی الحقیق، گفته‌اند که ضربه بچشم بنده ایزد
مجید رسید از کار افتاد و یک دست آن مرد مؤمن از بدن مقطوع گردید
بعد از آنکه بخدمت رسول مهربان آمد و آن حضرت دست بچشم او مالید
و ید مقطوع او را نیز بجای خویش گذاشته دست مبارک بر آن مالید دست
و چشم او از میامن عنایت و احسان رسول آخر الزمان بصحت معاودت
نمود چنانچه اصلا اثر زخم در دست و چشم آن مرد ظاهر نبود، و نیز در
چشم عبد اللّٰه بن انس زخم رسید و آن از جلیه نور معطل و بی‌حضور
گردید و چون بخدمت رسول ایزد بیچون آمد آن حضرت دست مبارک خود
بر آن مالید چشم او صحیح گردید چنانچه اصلا آن چشم متمیّز از چشم
دیگر نشدی ای یهودی این همه دلالت بر نبوّت و رسالت آن حضرت دارد.
یهودی گفت:
یا علی قوم نصاری را گمان چنان است که حضرت عیسی علیه التحیة و
الثناء احیاء موتی باذن واجب تبارک و تعالی نمود. امیر المؤمنین علی علیه
السّلام گفت:
یا یهودی آن امر چنان بود اما حضرت محمد رسول واحد معبود در یک وقت
در حضور اصحاب نه عدد سنگ کوچک در کف دست خویش نگاهداشت
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:382
(1) و آن سنگها بآواز بلند تسبیح میکردند چنانچه صوت نغمات آن حصیات
مسموع مستسعدین مجلس آن سید البریات می‌شد و با آنکه در هیچ زمان
روح در آن سنگها نبود و این دلیل تمام و حجت مالا کلام بر نبوت آن نبی
ایزد علام بود، و دیگر بعضی موتی تا بحضرت سید الوری بعد از موت
ایشان از شدت خوف قادر منان مستغاثی شدند و التماس و استدعای
تبعیّت آن حضرت بواسطه نجات آخرت نمودند، و نیز آن حضرت روزی با
اصحاب نماز بجماعت گزارد و بعد از آن روی مبارک بجانب اصحاب آورده
گفت از قوم بنی النجار هیچ کس در این مجلس حاضر نیست و صاحب
ایشان شهید است بواسطه سه درهم که فلان یهودی در ذمّه آن کس دارد
او در باب الجنّة بجهت آن دین محتبس است حال آن رسول ایزد متعال
بدین منوال بود و اگر زعم تو ای یهودی چنانست که عیسی (ع) با موتی
تکلم نمودند حضرت محمد مصطفی (ص) چیزی تکلم نمود که بسیار بسیار
اعجب بود زیرا که چون نبی الأشرف بولایت طایف نزول فرمود اهل آن
محل بجهت هدیه و نزل خاتم الرسل گوسفند مسلوخ زهر آلود فرستادند
چون آن گوسفند به خدمت رسول ارجمند حاضر شد فی الفور بحکم واحد
مطلق آن شاة مسمومه بتکلم و نطق درآمد و گفت:
یا رسول اللّٰه (ص) زنهار مرا تناول ننمائی که من مسمومه‌ام پس با

عیسی (ع) چون بهیمه زنده تکلم نماید بر عجب نباشد اما با حضرت محمد گوسفند، مذبوح مسلوخ مشوی تکلّم نمود بیقین این اعظم حجج خدای عالم بر منکرین نبوّت و رسالت آن حضرت باشد و این بغایت عجیب و بدیع است و نیز آن نبی

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:383

ربّ العزّه اگر درخت را بخدمت خود خواندی (1) فی الفور آن شجره اجابت سخن و اطاعت آن رسول مهیمن نمودی و نیز سباع با آن حضرت تکلم نمودی و بر نبوت او شهادت دادی و مردم را از تمرّد و عصیان امر و حکم رسول آخر الزمان تحذیر بعقوبت آخرت نمودی و معجزات آن حضرت بیشتر از آنست که بحیز بیان واضح و عیان گردد و این آثار که از آن نبی المختار بمنصه اظهار رسید زیاده از آنست که از عیسی علیه السّلام ظاهر و آشکار گردید، یهودی گفت:

یا علی زعم قوم نصاری چنانست که عیسی (ع) قوم خود را اخبار و اعلان به آنچه اکل و ادخار آن در خانه‌های خود می‌نمودند میفرمود امیر المؤمنین علی (ع) فرمود: که آن گمان ایشان واقع و عیان است اما حضرت رسول ایزد منان اخبار و اعلان باکثر از آنچه عیسی علیه السّلام بنصاری نمود آن بزرگوار آشکار فرمود زیرا که عیسی (ع) خبر از وراء حائط داد و محمد نبی الأمجاد خبر از موت خود که غایب از آن رسول ایزد واهب بود داد و دیگر آن رسول واحد اکبر قوم را از صفت حرب ایشان با دشمنان و جمعی از ایشان در آن حرب شهید گشته واصل جنان گردیدند خبر و اعلان نمود و حال آنکه میان آن جماعت و حضرت رسالت مسافت یکماه راه بود و آنچه سید الأبرار اخبار فرمود خلاف آن هرگز ظاهر نشد و هر چه آن حضرت بسعادت بیان میکردند چنان می‌شد، و دیگر عادت آن صاحب سعادت چنان بود که چون کسی بجهت حاجت و سخنان بخدمت ایشان می‌آمد بآن شخص، خطاب میفرمود که یا فلان تو میگوئی مطلب و مرام خود را یا من ترا بر حقایق آن مطّلع و اعلام نمایم آن کس بعد از استماع قول رسول مقدّس میگفت یا رسول

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:384

خدای تبارک و تقدس شما از روی مرحمت و احسان واضح و بیان نمائید در آن زمان آن نبیّ آخر الزمان میفرمود (1) که حضور تو بواسطه حاجت فلان و مطلب و مرام چنین و چنان خواهد بود در ساعت آن مرد تصدیق قول حضرت رسالت می‌نمود، و نیز حضرت نبی الرحمه اخبار و اعلان اهل مکه با سیری و گرفتاری تمامی ایشان بدست اهل اسلام نمود و آن مقدمه چنان شد که آن حضرت فرمود، و از جمله اخبار که آن رسول مختار در نزد اصحاب و سایر مردم اظهار نمود بیان حقایق احوال و سازش آن دو ضالّ مضل از اعیان اهل شقاق و عدوان و از مشاهیر عرب یعنی میان صفوان

بن امیّه و میان عمیر بن وهب بود زیرا که در هنگامی که عمیر بخدمت سید البشر آمد و گفت یا محمد من بنزد شما بجهت خلاصی پسر خود از بند دفع و رفع آزار و گزند فرزند خود باینجا آمدم حضرت رسول خدای گفت دروغ میگوئی و تو بواسطه آز و هوس که در خاطر تو مؤسّس است بلکه بجهت شرطی که با آن کافر ناکس کردی روانه اینجانب شدی و آن شرط میان تو و صفوان بن امیه است و آن مقدّمه چنان بود که تو و آن کافر لئیم هر دو در برابر خانه ایزد کریم در مکان حطیم که ما بین باب و حجر الأسود است جمعیّت نمودید ذکر و بیان خویشان و یاران شما که در جنگ بدر بدست اهل اسلام کشته گشته بسقر مقر کردند نمودید و با یک دگر تکلم بدین نهج از روی تحیر نمودید که و اللّٰه هر آینه موت بجهت ما بر ما بغایت اسهل و اهون است از حیات و بقای ما از آنچه محمّد با ما کرد و یار و احباب بعد از جنگ سر چاه بدر اصلا مستحسن و درخور نیست و زندگی ما بی‌خویش و اقربای باعین رنج و عناد و تعب و بلاست

و تو ای عمیر بن وهب بصفوان بن امیّه از روی جهل و تعصب گفتی (1) که اگر مرا دین و عیال‌مندی نمی‌بودی من ترا از شر محمد مستخلص میگردانیدم صفوان گفت: که من دین ترا بر ذمّه خود گرفتم تا مؤدی گردانم و دختران ترا با دختران خود در یک مکان صیانت و محافظت نمایم بلکه مراقبت احوال ایشان من کلّ حال نموده در انصرام و انجام سرانجام بنات تو سعی تمام فرمایم خلاصه آنکه هر گونه سلوک که با دختران خود معمول گردانم با بنات شما نیز همان شیوه و سلوک مسلوک نمایم هر چه از نیکوئی و ضرر که بدختران من وصول و حصول آن متصوّر باشد بدختران تو نیز رسد تو از بعد استماع این سخنان عداوت نشان که نسبت بمن نمودی و بصفوان گفتی که این مقدمه را پنهان‌دار و به هیچ احدی از اقربا و خویشان ظاهر مگردان اما بزودی تجهیز سفر من نمای و مرا بسرعت بصفوف مدینه روانه فرمای تا بآن مکان رفته محمد را بقتل آرم و ترا با سایر اعدا از خوف او برهانم آمدن تو باین محل بواسطه قتل منست در ساعت عمیر بن وهب گفت یا رسول اللّٰه و اللّٰه بخدای عالم قسم است که راست گفتی و من شهادت میدهم که خدا یکی است و تو رسول و فرستاده ایزد تعالی و تقدّسی پس آنگاه کلمه طیبه شهادت اشهد ان لا اله الّا اللّٰه و اشهد انّ محمدا رسول اللّٰه بر زبان راند و بصدق چنان مسلمان شد و امثال این معجزات از آن سید البریات زیاده از آنست که حصر و شمار آن بصد داستان مذکور و بیان توان نمود یهودی گفت:

یا علی قوم نصاری گمان چنان دارند که عیسی بن مریم از گل مرغی خلق نمود و نفس در او دمیده آن طایر را طیران فرمود امیر المؤمنین علی (ع)

گفت (1) ای یهودی آن امر بنوعی که ذکر کردی چنان بود لیکن محمّد رسول ایزد معبود نیز کاری بمثل این عمل معمول نمود چنانچه در روز جنگ حنین آن سیّد المرسلین سنگی از زمین برداشت و در دست مبارک خود نگاه میداشت از آن حجر تسبیح و تقدیس حضرت واحد اکبر مسموع حضار آن محضر می‌شد در همان اثر سیّد البشر گفت ای حجر بحکم خالق قادر شکافته شو در ساعت آن حجر سه پاره گردید و هر پاره آن بنوعی دیگر تسبیح مهیمن سبحان میکردند چنانچه تسبیح هر یک فلقه حجر از پاره دیگر مسموع بشر نمی‌شد و نیز آن سیّد الورى در یوم البطحاء کسی بطلب درخت فرستاد و حکم باحضار آن شجره بخدمت آن نبی الرحمه نمود در ساعت آن شجره حاضر شد و از هر شاخ آن درخت نوع دیگر تسبیح و تقدیس و تهلیل ربّ جلیل مسموع ارباب ملت می‌شد بعد از آن رسول آخر الزمان فرمود که ای درخت شکافته شو در ساعت آن درخت شق گشته دو حصه گردید باز آن نبی حضرت بی‌نیاز فرمود که ای شجره باید که هر دو نصف بیکدگر ملصق شوید در همان لحظه بیکدیگر چسبیده بهیئت اول درخت درست گردید آنگاه حضرت حبیب اللّٰه گفت ای درخت اگر بر نبوّت و رسالت من شهادت داری بحکم حضرت الهی باید که گواهی دهی در ساعت درخت شهادت بر نبوّت آن صاحب سعادت داد آنگاه حضرت رسول اللّٰه (ص) گفت:

ای درخت باید که مراجعت بمکان خود و تسبیح و تهلیل و تقدیس ایزد مقدّس نمائی فی الفور آن شجره بموضع اصلیه خود معاودت نمود و جای آن درخت مکان جزارین بمکه معظّمه است یهودی گفت:

یا علی زعم قوم نصاری در حق عیسى علیه التحیّة و الثنا آنست که آن حضرت پیوسته سیّاح بامر فالق الأصباح بود. امیر المؤمنین علی (ع) گفت: قول نصاری در باب سیاحت عیسى (ع) واقع و حقّست لیکن سیاحت

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:387

(1) حضرت نبی الأمجاد پیوسته بواسطه جهاد کفره و اهل تمرد و عناد و همیشه در مدّت ده سال قتال و جدال با اهل ضلال از حاضر و بادی نمود و آن جماعت را ما لا یعد و یحصى مقتول گردانید و طوایف بسیار از عرب بسیف گذرانید و بعد از اتمام حجت بر اهل کفر و ضلالت اصلا با آن طایفه مدارا بکلام و مقاساة بغیر صمصام با آن لئام ننمودی و هیچ وقت اختیار سیر مسافرت ننمود مگر وقتی که مستعد و متجهّز بقتال دشمنان و اهل ضلال می‌نمود.

یهودی گفت یا علی قوم نصاری را در حقّ عیسى (ع) گمان چنانست که آن حضرت زاهد و بی‌نیاز از دنیا بود و اصلا میل بمستلذات آن ننمود.

امیر المؤمنین علی (ع) فرمود:

قوم نصاری درین باب صادقند و عیسى (ع) ازهد قوم خود بود اما حضرت

محمد مصطفى (ص) ازهد تمامى انبياء بود و آن حضرت سيزده زن داشت سواى جوارى و امانى كه گاهى آنها بشرف صحبت خدمت سيد الأنبياء مشرف مى‌شدند هرگز آن جماعت خوان مائدت بخدمت نگسترانيدند كه بر آن طعام باشد و هرگز رسول عزّ و جلّ نان گندم كه برو حلال بود اكل ننمود و سه شب پياپى آن نبى ايزد تبارک و تعالى شكم از نان جو هرگز سير نكرد و اكثر اوقات بر جوع صبر مينمود و چون آن پيغمبر جليل القدر وفات نمود درع آن نبى المحمود در نزد يهودى مرهون چهار درهم بود و زرد و سفيدى نگذاشت اين كنايه از نقره و طلاست يعنى از سيد عالم دنانير و دراهم بعد از فوت ايشان ميراث نماند با آنكه از اكثر امصار و بلاد تحف و هدايا بجهت آن نبى الأمجاد و غنايم ميفرستادند مع هذا يكدرهم و يک دينار از آن

رسول ايزد مختار متروكات ظاهر نشد (1) و بامر و حكم آن نبى الأكرم در روزى سيصد هزار و چهار صد هزار تقسيم ميشد و در بعضى اوقات سايلى در وقت عشا بخدمت سيد الورى آمده سؤال نمودى آن رسول ايزد متعال قسم بذات حضرت ذو الجلال بدين نهج ياد مى‌فرمود كه به آن خدائى كه محمد را بحق برسالت فرستاد كه در نزد آل محمد يک صاع از جو و گندم و نيز يک دينار و يكدرهم موجود نيست زهد آن بزرگوار يا يهودى در تمامى ساعات ايّام عمر آن رسول حضرت پروردگار بدين منوال بود در آن حال يهودى گفت:
من شهادت ميدهم بر وحدانيّت حضرت اله و نبوت مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ پس آنگاه كلمه طيّبه شهادت اشهد أن لا اله الّا اللّه و اشهد أن محمدا رسول اللّه بر زبان راند و گفت گواهى ميدهم كه هر درجه كرامت و مرتبه عزّت كه براى هر يک از انبياء و رسل حضرت عزّ و جلّ مقرّر و مسجّل نمود همگى و تمامى آن در ذات كامل الصفات حضرت سيّد البريات موجود بود بلكه شرافت و كرامت چند مخصوص آن حضرت بود كه اصلا شمّه از آن در هيچ نبىّ و رسول نبود با صفات مضاعفه ابن عباس رضى اللّه عنه چون از كلام امام الأنام الزام يهودى مشاهده نمود گفت:
يا على من گواهى ميدهم بر آنكه تو از راسخين در علم ماهرين از روى فضل بر الزام خصمى. حضرت ولى ايزد وهاب در جواب فرمود كه: ويحک روح و راحت بر تو باد چرا آنچه من ميدانم در حقّ كسى كه خداى اقدس تعظيم و تكريم ذات مقدس آن نفس و توصيف خلق اقدس آن كس نموده وَ إِنَّکَ لَعَلى خُلُقٍ عَظِيمٍ مذكور و بيان ننمايم و خصم را بدليل و برهان الزام نفرمايم.

بیان احتجاج حضرت ولی ایزد معبود امیر المؤمنین علی علیه سلام الملک الودود بر بعضی یهود بر علوم چند باستعانت حضرت واجب الوجود

(1) صالح بن عقبه از حضرت امام الأمّة جعفر بن محمد الصادق علیه السّلام و التحیّة روایت کند که چون ابو بکر هلاک شد و عمر خلیفه گردید و بمسجد حضرت محمد صلّی اللّه علیه و آله آمده بنشست ناگاه شخصی درآمد و گفت: یا امیر المؤمنین من مردی یهودی و علاّمه ایشانم و مسأله چند دارم و اراده آنست که از شما سؤال نمایم اگر مرا بجواب آن مجاب و کامیاب گردانی مسلمان میگردم و از دین یهودی تبرّا نموده برگردم و تا زنده باشم از دین حنیف و ملت منیف هرگز برنگردم عمر گفت مسایل تو کدام است اعلام نمای یهودی گفت: مسأله من سه و سه و یکی است اگر شما توانید که ما را به جواب مستطاب گردانید فهو المطلوب و اگر در میان قوم کسی اعلم از شما باشد مرا بآن مرشد هادی دلالت و ارشاد نمائید چون در آن هنگام امام المشارق و المغارب علی ابن ابی طالب علیه سلام اللّه الواهب در مسجد حاضر بود عمر بجانب آن حضرت اشارت نمود که بنزد این جوان رفته مسائل و مطالب ازو سؤال کن که بی‌شبه بجواب آن معزّز و کامیاب گردی یهودی در ساعت متوجّه بجانب آن حضرت گردید و گفت یا جوان مسأله من، سه و سه و یکی است امام فرمود چرا نگفتی که هفت است یهودی گفت:

من مردی جاهلم اگر مرا از سه اول مجاب نگردانی اکتفا به همین سؤال نمایم و ترا سؤال از سه دیگر و یکی آخر ننمایم حضرت امیر المؤمنین علی (ع) گفت: ای یهودی اگر مسایل ترا جواب گویم از ملت موسی (ع) رجعت

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:390

بدین سید المرسلین نمائی؟ گفت: (1) آری، حضرت ولی ایزد متعال فرمود: که یا یهودی هر چه خواهی سؤال کن یهودی گفت من ترا سؤال از سنگی نمایم که پیشتر از همه حجر حضرت ایزد داور در زمین وضع نمود، و سؤال نمایم از اولین چشمه که از زمین بحکم ربّ العالمین ظاهر گردید و اولین درخت که پیش از تمامی اشجار در زمین روئید. امیر المؤمنین علی (ع) گفت:

ای یهودی اعتقاد شما یهود درین باب آنست که اوّل حجر که در زمین موضوع و مستقر گردید حجریست که بامر خدای تعالی و تقدّس در بیت المقدس است لیکن قول شما باطل و دروغ است بلکه آن حجر الاسود است که حضرت آدم علیه السّلام از دار السّلام جنان بخاکدان جهان آورده بحکم ایزد علام آن را در بیت الحرام وضع نمود یهودی گفت:

راست گفتی و اللّه موافق قول شما بخطّ هرون (ع) از املاء موسی علیه

التحيّة و الثناء است آنگاه حضرت ولى اللّه فرمود: كه اما چشمه اوّلى در زمين تمامى يهود را اعتقاد چنانست كه آن چشمه‌ايست كه بحكم ربّ الأقدس در بيت المقدس ظاهر گرديد اين قول دروغست و آن چشمه‌ايست كه آن را عين الحيوة گويند و ماهى موسى (ع) را در آن چشمه غوطه دادند و خضر نيز از آن عين تشرّب نمود و هر كه از آن چشمه بياشامد حيوة جاودان يابد يهودى گفت راست گفتى زيرا كه موافق قول شما در ميان ما يهودان بخط هرون و املاء موسى عليه السّلام است امير المؤمنين على (ع) گفت امّا

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:391

درخت اوّلى (1) شما يهود ميگوئيد كه اوّل درخت كه ربّ العزّت در زمين رويانيد درخت زيتون بود امّا دروغ ميگوئيد زيرا كه اول درخت خرماء عجوه است كه حضرت آدم (ع) آن را از بهشت در هنگام نزول بخاكدان دنيا با خود آورد صاحب صحاح اللغه گويد كه خرماى عجوه اجود تمر است در مدينه و درخت آن را لينه خوانند يهودى گفت: و اللّه بخداى عالم قسم است كه راست گفتى بواسطه آنكه آنچه نقل كردى موافق آن بخط هرون و املاء موسى (ع) در ميان جماعت ما يهودان است آنگاه يهودى گفت:

سه مسأله ديگر دوّمى آنست كه اين امت را بعد از پيغمبر ايشان امام چند است كه امّت اگر اطاعت آن جماعت بنمايند اصلا هيچ گونه ضرر و نقصان عايد و راجع بآن اعيان نگردد حضرت امير المؤمنين على (ع) فرمود كه امامان بعدد نقباى بنى اسرائيل دوازده نفرند. يهودى گفت:

و اللّه راست گفتى كه موافق همين بخط هرون و املاء موسى (ع) در نزد يهودان موجود و عيان است آنگاه يهودى گفت پيغمبر شما در جنّت بحكم واهب علّام در كدام محل و مقام ساكن و آرام گزيند؟ حضرت امام الأنام فرمود كه: در اشرف منازل جنان و اعلى و ارفع درجات آن كه مسمّى بجنّات عدن در نزد انبيا و رسولان است ساكن گردد يهودى گفت و اللّه راست گفتى زيرا كه موافق بيان شما مكتوب بخط هرون و املاء موسى (ع) در ميان يهوديانست باز يهودى گفت كه: وصى بلا فصل رسول شما بعد از آن حضرت در دار المشقّه دنيا چند مدت تعيّش نمايد؟ حضرت امير المؤمنين على (ع) فرمود: كه سى سال يهودى گفت: و اللّه راست گفتى بجهت آنكه مكتوب بخط هرون و املاء موسى عليه السّلام است بعد از آن يهودى گفت يک مسأله باقى است اگر

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:392

آن را جواب گوئى (1) يک لحظه در دين موسى (ع) بعد از جواب آن مسأله نمانم حضرت سيّد الأوصياء فرمود كه: هر سؤال خواهى نماى و جواب بر سبيل صدق و صواب استماع فرماى. يهودى گفت: امّا وصى آن نبىّ ايزد تبارک و تعالى بموت ميرد يا شهيد و مقتول گردد؟ حضرت امير

المؤمنين على عليه السّلام فرمود كه: شهيد گردد بر فرق آن اب الشبّر و الشبير زنند و محاسن او را بخون آن وصى سيد المرسلين خضاب و رنگين گردانند. يهودى گفت و اللَّه راست گفتى و در كلمات مصادقت آيات بالتمام صدق سفتى و همگى و تمامى اين سخنان مكتوب بخط هرون و املاء موسى (ع) در ميان اشراف يهودان است آنگاه گفت: اشهد ان لا اله الّا اللَّه و اشهد انّ محمدا رسول اللَّه از روى صدق و اخلاص مسلمان و تابع امير المؤمنين على (ع) گرديد.

از اصبغ بن نباته رضى اللَّه عنه مروى و منقولست كه من روزى در خدمت امير المؤمنين على (ع) حاضر بودم كه ناگاه ابن الكواء به خدمت آن ولى اللَّه آن ولى اللَّه تعالى حاضر شد و گفت يا امير المؤمنين (ع) معنى قول خداى عزّ و جلّ در آيه كلام منزل بحضرت خاتم الرسل: وَ لَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِها وَ لكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقى وَ أْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوابِها و مراد آن چيست على (ع) گفت ما آن خانه‌هائيم كه حضرت ايزد كريم امر برايا بر دخول آن بيوت از ابواب نمود و باب خداى تبارک و تعالى و اهل بيت رسول اللَّه مائيم نيكوئى و سرمايه سعادت دنيا و آخرت بواسطه متابعان دين و ملت حضرت نبى الرحمه آنست كه شيوه متابعت ما را مراعات نموده اتيان بيوت از ابواب ما نمايند و از طريقه ما تقصى و تخطّى ننمايند يعنى هر كه با ما بيعت نمود

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:393

و اقرار بولايت ما ائمه الهدى فرمود و مدت العمر از آن ادبار و استكبار ننمود پس او آن كس است كه دخول بيوت از باب نمود و هر كه بعد از بيعت با ما مخالفت نمايد و غير را بر ما تفضيل فرمايد آن شخص از ظاهر بيوت داخل خانه اسلام و ملت گرديد بلكه آن كس از طريق دين و آئين سيّد المرسلين برگرديد (1) ابن الكواء گفت يا امير المؤمنين على: وَ عَلَى الْأَعْرافِ رِجالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيماهُمْ آن رجال چه طايفه‌اند؟ امير المؤمنين على (ع) گفت: ما اصحاب اعراف و ارباب عدل و انصافيم كه انصار و اعوان و شيعيان و محبان خود را بسيماى ايشان بشناسيم و آن جماعت را داخل جنّت گردانيم و ما در روز قيامت در اعراف اقامت داريم محبان را خوار و ذليل نگذاريم و اعراف مكانيست در ميان نار و جنّت هيچ احدى داخل آن محل بهشت عنبر سرشت نگردد مگر بشناخت و ولايت ما بشرطى كه ما نيز او را بشناسيم و عارف و واقف بخلوص عقيدت و اخلاص طويت او گرديم و داخل نار ايزد بارى و آن مقام هوان و سوگوارى نگردد الا آنكه منكر ما و ما نيز منكر آن طاغى و باغى ايزد تعالى باشيم و حقيقت اين امر يا ابن الكواء چنانست كه اگر خداى عزّ و جلّ بخواهد و ارادت كامله و قدرت شامله او تعلّق گيرد بآن كه ساير الناس كما ينبغى و يليق عارف بذات ستوده صفات او على سبيل التحقيق گردند و او را

بشناسند و اقرار بیگانگی او نمایند چنان کند که آنها از باب اللّه داخل بیوت گردند و ما را ابواب و صراط و سبیل خود گردانند همان باب که مردم را بدخول آن امر نمود که از آن در بخانه درآیند پس آنکه از ما عدول و از ولایت ما تجاوز نموده خمول گردد و تفضیل غیر ما بر ما آل رسول

نماید فإنهم عَنِ الصِّراطِ لَناکِبُونَ پس بدرستی که آن طایفه از راه راست عدول و انحراف و قنوط و اعتساف نمودند. در باب اعراف خلاف و اختلاف بسیار است ابو علی الطبرسی رحمة اللّٰه علیه در تفسیر جوامع الجامع از امام الناطق الأمین جعفر بن محمد الصادق رضوان اللّٰه علیهم اجمعین نقل کند که اعراف تل ریگی است میان جنّت و نار که هر نبی و رسول و هر خلیفه ایشان با گناهکاران امت و اهل زمان خود در آن مکان توقف نمایند چنانچه صاحب لشکر با ضعفاء جنود از خوف دشمن در معسکر توقّف فرمایند و نیکوکاران ایشان سبقت بر گناهکاران بدخول جنان گرفته باشند در آن زمان خلیفه ایشان روی بگناهکاران که در آن مکان حیران و سرگردان ایستاده باشند آورده گوید که ای یاران نگاه باخوان نیکوکاران خود کنید که چون بر شما بواسطه ارتکاب اعمال حسنه و افعال محسنه سبقت بر دخول جنت بحکم واهب بیمنت گرفته‌اند و شما واله و شیدا درینجا ایستاده‌اید در آن هنگام گناهکاران بطمع شفاعت و امید رعایت سلام به نیکوکاران امت کند چنانچه ایزد علام اشاره بآن مطلب و مرام نمود که سَلامٌ عَلَیْکُمْ لَمْ یَدْخُلُوها وَ هُمْ یَطْمَعُونَ یعنی گناهکاران امت بطمع دخول جنّت از حضرت ربّ العزّت که بوسیله شفاعت نبی و امام و ایشان دارند سلام به نیکوکاران کنند و نیکوکاران در آن زمان نگاه بجانب اهل نار و عصیان کرده گویند رَبَّنا لا تَجْعَلْنا مَعَ الْقَوْمِ الآیه. (1) ایضا از اصبغ بن نباته مروی و منقول است که من روزی در خدمت امیر المؤمنین علی (ع) حاضر بودم که ابن الکواء به خدمت آن سرور حاضر شد و گفت یا امیر المؤمنین علی (ع) و اللّٰه بخدای عالم ترجمه و شرح الاحتجاج ج2 395
بیان احتجاج حضرت ولی ایزد معبود امیر المؤمنین علی علیه سلام الملک الودود بر بعضی یهود بر علوم چند باستعانت حضرت واجب الوجود ..... ص : 389

مرا قسم است (1) که در کتاب اللّٰه تعالی آیه‌ایست که در دل من به غایت سخت و گران است بلکه بواسطه آن مرا شک در دین رسول آخر الزمان بهم رسید. حضرت امیر المؤمنین علی (ع) فرمود که: مادرت بمرگ تو نشیند و ترا کم بیند آن آیه کدام است ابن الکواء گفت قوله تعالی و تبارک ذکره وَ الطَّیْرُ صَافَّاتٍ کُلٌّ قَدْ عَلِمَ صلاته و تسبیحه آن صف کدام و آن نماز و آن تسبیح کدام است علی (ع) گفت:

ویحک یا ابن الکواء که حضرت خالق الموجودات ملایکه سموات را بر صور مختلف موجود و متصف گردانید و خدای تعالی را فرشته‌ایست به صورت خروس سپید بلند آواز که چنگال او از زمین هفتم گذشته و تاج آن خروس مثنی بتحت عرش رحیم الرّحمن گشته و آن را دو بال است یکی جناح بمشرق که از آتش است و پر دیگر مغرب که از برفست چون وقت نماز دررسد آن فرشته بچنگال خود راست ایستد و گردن خود را از تحت العرش بر کشند و آنگاه بحکم حضرت اله هر دو جناح خود بهم زند چنان که خروس منازل شما پرهای خویش بهم زنند بامر خالق اکبر نه آتش برف راکد را گذارد و نه برف آتش را میراند و آوازی که از آن فرشته بی‌نیاز در اوقات نماز بلند گردد باین کلمات ندا کند که
اشهد ان لا اله الّا اللّه وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله سید النبیین و اشهد ان وصیه خیر الوصیین سبوح قدوس ربّ الملائکه و الروح
و چون آن خروس این ندا کند صوت او به خروس منازل شما رسد آن خروسها نیز بمثل آن خروس پرهای خود بهم زنند و بهمان کلمات منادی گردند و تفسیر و معنی آیه وافی هدایت کلام ربّ
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:396
العزّت کُلٌّ قَدْ عَلِمَ صلاته و تسبیحه اشارت بآنست یعنی از آواز خروس عرش ربّ العالمین تمامی خروس زمین عالم بصلاة و تسبیح حضرت ارحم الراحمین گردند زیرا که همگی موجودات بذریعه وَ إِنْ مِنْ شَیْ‌ءٍ إِلَّا یُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لکِنْ لا تَفْقَهُونَ تَسْبِیحَهُمْ بتسبیح خالق البریات رطب اللّسان و عذب البیانند.
(1) و نیز از اصبغ بن نباته مروی و منقولست که: روزی ابن الکواء از حضرت امیر المؤمنین علی (ع) سؤال نموده گفت یا علی مرا خبر ده از آنکه شب و روز می‌بیند و از حال آنکه شب و روز نمی‌بیند و از آنکه شب نه بیند و روز ببیند و از آنکه شب بیند و روز نبیند. حضرت امیر المؤمنین علی (ع) فرمود که: ویلک یا ابن الکواء باید که سؤال از چیزی نمائی که بتو نفع رساند و از ما لا یعنی و ما لا ینفع سؤال ننمائی ویلک چاه ویل مقام تو باد اما آنکه در روز و شب بیند آن مردی است که ایمان برسول خدا و باوصیائی که گذشته باشد آورده باشد و بسایر انبیا و رسولان و همگی و تمامی کتب که حضرت ایزد واهب بایشان فرستاده مقر باشد و از امتان سید البریه بیننده شب و روز کسی است که ایمان بخدا و برسول او محمد مصطفی صلّی اللّه علیه و آله و سلّم آورده و اقرار بولایت و امامت من نموده باشد بی‌شبه آن کس بتخت و دولت فیروز و بیننده شب و روز است اما اعمی شب و روز آن خمول تیره‌روز بدبختی است که منکر جمیع انبیا و اوصیا و کتابهای سالفه باشد مع هذا چون بادراک زمان دولت باقبال و

سعادت مقرون حضرت محمد رسول بیچون مشرف و معزز گردد و از سیاه بختی ایمان بنبوت آن حضرت و اقرار بولایت من آن بی‌سعادت ننماید پس آن کس منکر عز و جل و نبوت خاتم الرسل کور شب و روز
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:397
هر دو محل است، (1) و اما بینای شب و نابینای روز آن کسی است که ایمان بانبیای سابقین و کتابهای سالفه ربّ العالمین آورده و چون ادراک زمان رسول آخر الزمان نماید منکر نبوت آن حضرت گشته اقرار بولایت یا منکر حق من گردد آن کم بخت بینای شب و نابینای روز است، اما نابینای شب و بینای روز کسی است که منکر انبیای پیشین و اوصیای سابقین و کتب ایشان باشد لیکن چون ادراک زمان نبوت مقرون بدولت و سعادت حضرت سید البریه نماید ایمان بحضرت قادر سبحان و بمحمد رسول آخر الزمان صلّی اللَّه علیه و آله آورد و ایمان بامامت من و قبول ولایت من کند این کس اعمی شب و بیننده روز است ویلک یا ابن الکواء بما بنی ابی طالب حضرت خدای واهب فتح اسلام نمود و به ما ختم آن فرمود. و اصبغ بن نباته گوید که: چون آن امام الامه از منبر نزول نمود بنزدیک آن حضرت رفتم و گفتم یا سیدی و مولای امیر- المؤمنین علی پدر و مادرم فدای تو باد آنچه بواسطه ابن الکواء مبین ساختی دلم را قوی و خاطرم را اطمینان جلی دادی امیر المؤمنین علی (ع) خطاب مستطاب نمود که: یا اصبغ کسی که شک بولایت من آرد بیقین آن لعین شک در ایمان بربّ العالمین و بحضرت سید المرسلین دارد و هر که اقرار بولایت من نماید بفوز و صلاح و تقوی و فلاح فایز و رستگار است و منکر ولایت من خائب و خاسر و پیوسته در نار سقر حاضر است و مقر ولایت من مقر حضرت مهیمن است یا اصبغ ولایت من متصل بولایت خدای عز و جل است مانند این دو انگشت سبّابه و وسطی و آنگاه حضرت ولی اللَّه هر دو اصبع را با هم جمع نمود و فرمود که: منکر ولایت من یوم الحساب داخل نار گشته لبث در آن
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:398
مسکن و مآب احقابست. (1) صاحب صحاح اللغه نقل نمود که حقب بضم حاء هشتاد سال است و بعضی اکثر از آن گفته‌اند و در بعضی نسخ معتبر بنظر مترجم احقر رسید که حقب سیصد سال است و صاحب تفسیر جوامع الجامع گوید که احقابا حقب بعد از حقب است یعنی یک حقب چون بگذرد حقب دیگر تابع آن حقب اول گردد من غیر النهایه از کلام صدق التیام امیر المؤمنین علی (ع) ظاهر شد که منکر ولایت آن حضرت را هرگز امید نجات از درکات نیست، و نیز از اصبغ بن نباته مروی و منقولست که روزی حضرت امیر المؤمنین علی (ع) بر منبر بود در آن اثر ابن الکواء در برابر آن سرور آمد و گفت یا امیر المؤمنین علی مرا خبر ده از ذی القرنین که آیا او پیغمبر بود یا پادشاه عصر؟ و خبر ده از دو قرن او آیا از طلا بود یا از

نقره؟ حضرت امیر المؤمنین (ع) فرمود که:
ذو القرنین پیغمبر خالق اکبر و پادشاه دهر نبود بلکه یکی از بندگان حضرت واجب الوجود و دوستان معبود بود حضرت رب الودود نیز دوست او بود و آن بنده محب نصیحت عباد از برای خدای تعالی نمود و حضرت رب العباد از جهت او نصیحت نمود، و وجه تسمیه او بذو القرنین آنست که قوم خود را بعبادت و بندگی حیّ قیوم دعوت نمود آن طایفه شوم سخن او را بسمع رضا تلقی و اصغا ننمودند و شمشیر بر فرق او زدند و او را از خود دور کردند آن بنده ناصح از آن قوم طالح یک حین غایب گردید و پس از مدت مدید که ظاهر گردید باز دعوت آن قوم دور از رحمت ایزد مجید را تجدید گردانید و از آن قوم شدید بغیر از جفا و آزار چیزی ندید و در دعوت مرتبه آخر بر قرن دیگر اسکندر زدند یا معشر امت سید البشر در میان شما مثل اسکندر موجود و حاضر است. از حضرت امام الناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السّلام مرویست

و آن حضرت از آبای عظام کرام علیهم السّلام نقل نماید (1) که حضرت امیر- المؤمنین علی (ع) روزی در رحبه مسجد نشسته بود و خلق بسیار در یمین و یسار آن حضرت مجتمع گشته در میان آن جماعت شخصی برخاسته و گفت یا امیر المؤمنین ترا حضرت ربّ العالمین در این مکان مکین گردانید و پدرت در نار سجّین معذّب و با اهل دوزخ همنشین است؟ حضرت امیر المؤمنین علی (ع) گفت خدای تبارک و تعالی زبانت مقطوع گرداند بآن خدای که حضرت نبی الرحمه محمد (ص) را برسالت تمامی امم فرستاد مرا قسم است که اگر پدرم اراده کند که شفاعت گنهکاران همگی امت که در روی زمین‌اند نماید هر آینه حضرت ربّ العزّت شفاعت او را در باب جمیع گناه‌کاران امت بی‌شبه قبول فرماید ویلک پدرم معذّب در نار چون گردد که پسر او قسیم جنّت و نار بامر ایزد جبّار بود، این سخن در نزد عاقل نکته‌دان و عالم آداب شرایع اسلام و ایمان سنجیده و پسندیده نیست به آن خدای که محمد را به نبوّت امت مبعوث گردانید قسم است که بشعاع نور پدر بزرگوارم در روز قیامت انوار تمامی خلایق منطفی و مستور گردد مگر پنج نور که بحکم ربّ غفور مخفی و مهجور نگردد و آن نور محمد و نور من و نور حسن و نور حسین و نور نه نفر از اولاد حسین زیرا که نور پدرم از نور ماست که حضرت ایزد خالق آن نور را قبل از ایجاد آدم بدو هزار سال پیشتر خلق نمود. و در بعض نسخ معتبر بنظر مترجم احقر رسید که ابو طالب رضوان اللّه علیه از قبل پدر خود عبد المطلب بارشاد و هدایت قوم منصوب بود، و ابن بابویه رضی اللّه عنه در اعتقادات از تصانیف خود تصریح

باین معنی نمود و شرح فارسی که این مترجم قلیل البضاعه بر آن رساله قلیل اللفظ و کثیر المعنی انشا و املا کرده حقایق احوال ابی طالب را بیان فرموده هر که اراده اطلاع بر کما ینبغی و یلیق آن دارد رجوع بآن نماید.

ذكر بيان احتجاج حضرت امير المؤمنين على عليه السّلام بر آن كسى كه قايل است بآن كه امراض بمعالجه اطبا صحّت يابد نه به شفاى حضرت ايزد تعالى و الزام آنكه قايل است باحكام منجمان و گويد كه: اعتماد بقول كاهنان و ساحران و غير ايشانست

(1) باسناد متقدم و روايات رجال ما تقدم كه بيان آن سابقا مذكور و عيان گرديد از امام الوافى الزكى ابى محمد الحسن العسكرى (ع) و آن حضرت از سيد الساجدين زين العابدين (ع) روايت كند كه روزى حضرت امير المؤمنين على (ع) در مجلس بهشت قرين ارم تزئين خود با بعضى از اصحاب نشسته بود كه ناگاه شخصى از مردم يونان كه دعواى فلسفه و طب و حكمت دارند از در آمد و روى بحضرت امير المؤمنين على عليه السّلام آورده گفت: يا ابا الحسن خبر مصاحب تو يعنى حضرت رسول ذو المنن بمن رسيد با او جنون بود بواسطه معالجه ايشان از ولايت خود باين مكان آمدم و آن حضرت برحمت ربّ العزت واصل و من از سعادت ملازمت و انصرام آن خدمت محروم گشتم و بمن چنين رسيد كه تو آن سيّد المرسلين را ابن عم و صهر و وصىّ آن سرورى و در تو نيز مرض يرقان ظاهر و عيان است و هر دو ساق پاى شما بغايت باريک است و بار بدن شما بر آن گران علاج يرقان شما در پيش من آسان و دواء آن حاضر است اما در غلظت ساقين شما و گنده ساختن آن مرا هيچ گونه قدرت و حيله براى آن نيست

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:401

(1) ليكن شما در پياده رفتن و تردد بسيار كردن خود را نگاهداريد و بار گران بدوش برمداريد و چيزى بغايت غليظ و سنگين بسينه و بغل خود متحمّل مشو زيرا كه ساقهاى شما باريک است چون بار گران بردارد خوفست كه كسر و شكستگى بر آن رسد، اما زردى يرقان را دوا در پيش من حاضر است آنگاه كيسه بيرون آورد و داروئى از آن كيسه بدرآورد و گفت اينست دواء زردى كه در روى شما ظاهر است بايد كه اين دواى تناول نمائى و تا چهل روز از گوشت پرهيز فرمائى كه تناول اين دوا آزار اصلا بشما نرساند و يرقان شما را برطرف گرداند حضرت فرمود كه: آنچه گفتى بواسطه رفع صفار و رفع يرقان و آزار من بود آيا در نزد شما داروئى مضر صفار و باعث زيادتى يرقان و اين آزار باشد موجود است آن مرد گفت: بلى يک حبّه ازين دارو و اشارت بداروئى كه با او بود نمود و گفت اگر صاحب يرقان از اين دارو بمقدار فلان تناول نمايد در ساعت جان بقابض آن سپارد و اگر متناول اين دارو صفار و يرقان نداشته باشد بمجرد تناول آن يرقان در روى ايشان ظاهر و عيان گردد و لحظه فلحظه آن كوفت صفار بسيار گردد تا آنكه او را بميراند و آن روز را بآخر نرساند. حضرت امير المؤمنين على (ع) فرمود كه: چه مقدار آن موجب قتل گردد؟

آن مرد گفت یا ابا الحسن دو نیم مثقال آن مثل سمّ قاتل است هر مردی که تناول نماید بمیرد و این حبه بوزن دو مثقال است که فی الحال کسی تناول کند جان دهد حضرت (ع) آن حبّه از دست آن مرد گرفته سفوف ساخته تناول نمود آن حکیم یونانی را رعشه و حیرانی تمام از حرکت حضرت امیر المؤمنین علی (ع) دست داد
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:402
(1) با نفس خود گفت که عجب کار مشکل به پیش تو آمد و بعبث سبب قتل و کشتن خویشتن شدی و همین ساعت ابن ابی طالب ازین دارو بخواهد مرد و مرا آل عبد المطلب بقتل خواهند رسانید البته و آن یونانی از ترس جان می- لرزید و مانند مرتعش ضبط اطراف و جانب خود نتوانست نمود، اما حضرت امیر المؤمنین علی (ع) را بعد از تناول آن داروی سمیّه عرق سبک بر جوارح و اعضا ظاهر و پیدا شده بعد از لمحه مزاج آن امام صاحب اللواء و التاج در کمال صحت و ابتهاج آمده روی بحکیم یونانی آورده گفت: یا عبد اللَّه کوفت که باعتقاد شما در بدن ما بود الآن بسبب تناول این دارو بصحّت مبدّل گردید و آنچه گمان شما در ضرر این دارو بواسطه یرقان ما بود و می‌گفتید که: این از ادویه سمیّه است خلاف آن بین و عیان گردید حکیم یونانی گفت: یا ابا الحسن (ع) حقا که مرا گمان جان بردن شما از تناول داروی ناسودمند در خاطر مستمندم نبود و قطع امید حیات خود کرده بودم زیرا که مرا معلوم بود که آل ابی طالب درین باب تصدیق من نخواهند فرمود که بجبر این دارو از من کشیده تناول نمودید حضرت تبسم فرمود که بخیر گذشت و حقیقت این دارو بر من ظاهر بود ای حکیم چشم خود بربند چون چشم بربست حضرت امام البرایا گفت که: چشم به گشای چون یونانی چشم گشود و نظر بر روی مبارک امیر المؤمنین علی (ع) نمود روی دید بغایت سرخ و سفید که سرخی آن غالب بود یونانی باز به لرزه درآمد امیر المؤمنین علی (ع) تبسم کنان گفت: کجاست آن صفار که بگمان شماها در بدنم یار بود؟ حکیم یونانی گفت و اللَّه که در نظرم چنان
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:403
می‌نماید (1) که شما البته نه آن کس باشید که من در اول دیدم چه شما را به غایت مصفار و صاحب یرقان و آزار یافته بودم و الحال رنگ روی شما مانند گل سرخ است حضرت امیر المؤمنین علی (ع) فرمود که: صفار ما بهمان داروی سمیه که گمان شما چنان بود که ما را بی‌جان گرداند خدای تعالی شفای ارزانی داشته و صفار و یرقان را برداشت آنگاه ساقهای مبارک خود را برهنه گردانید گفت ای حکیم یونانی گمان شما آنست که مرا رفق و مدارا بواسطه دقت و باریکی این ساقها در حمل اشیائی ثقیله باید نمود که مبادا قدرت تحمل آن نداشته باشد بلکه خوف

شکسته شدن ساقهای ما باشد الحال حقیقت احوال خود بشما ظاهر گردانم و بنمایم که خدای متعال در جمیع اوقات و احوال بخلاف طب شماست در آن حال دست مبارک بر ستون چوب بغایت بزرگ که در سطح آن مجلس بر بالای سر آن ولی ایزد تبارک و تعالی بود و دو سنگ عظیم که آن یک حجر بر بالای سنگ دیگر مستقر بود زد و آن ستون و سنگها را با حیطان و جدران که در بالای آن دو غرفه بود حرکت داده همه را از جای برکند و بسر دست نگاه داشت حکیم یونانی چون آن قوت و شوکت دید در ساعت بیهوش گردید، حضرت امیر (ع) فرمود که: آب بر روی یونانی زدند تا بهوش آمد و گفت و اللّه که مرا در مدّة العمر خویش شگفت و عجب مثل امروز در پیش نیامد آن‌گاه حضرت ولی اللّه گفت یا یونانی اینست قوت و توانائی این ساقهای باریک من که دیدی آیا در طب تو مثل این چیزی هست؟ حکیم یونانی گفت: نه یا علی آیا محمد (ص) نیز مثل شما در قوت و قدرت و در شکوه و سطوت بود؟ حضرت

امیر المؤمنین علی (ع) فرمود: (1) که علم و عقل و قوت من همگی و تمامی از علم و عقل و قوت آن نبی الرحمه است بلکه بسبب خویشی و قرابتی آن نبی الأبطحی حضرت ایزد تبارک و تعالی این همه احسان و شفقت بمن ارزانی داشته ای یونانی در ایام حیات نبی العدنانی حکیم ثقفی عربی که از او در علم طب و حذاقت در میان عرب کسی بفراست نبود روزی بخدمت حضرت رسول ایزد معبود حاضر شد و گفت:

چنین بمن رسید که با شما جنونست اگر رخصت فرمائی دوای شما نمایم حضرت نبی المحمود فرمود که آیا راضی میشوی بآن که من نشانه و معجزه بتو نمایم تا معلوم تو گردد که من مستغنی از طب توام و تو محتاجی بطب من؟ حکیم ثقفی گفت: نعم. رسول مجتبی علیه التحیة و الثنا فرمود که: چه نوع آیه و معجزه خواهی اشارت نمائی. ثقفی گفت: این درخت خرما و اشاره بدرخت خرمای بغایت بلند که در حوالی محل سکنی آن رسول عز و جلّ بود نمود که آن را نزدیک خود خوان. رسول آخر الزمان فی الفور آن نخله را بنزدیک خود دعوت نمود در ساعت آن درخت از جای منقلع گشته و ریشه خود را در زمین کشان کشان پیش نبی الأنس و الجان آمد بطریق عبید در خدمت رسول ایزد مجید ایستاده گردید حضرت رسالت پناهی روی به ثقفی آورد گفت این آیه برای تو کافی و بواسطه اسکات تو نشان وافی است یا نه؟ ثقفی گفت نه، نبی ایزد تعالی و تبارک فرمود: آنچه اراده کنی از آیات و نشان به جهت تو ظاهر و عیان گردانم ثقفی گفت یا محمد بنخله امر نمای که بهمان مکان اصلی و جای اولی خود معاودت و مراجعت نماید چون سید البریه

بدرخت امر معاودت فرمود (1) در ساعت نخلت مراجعت بمقرّ خود نمود حکیم یونانی این کلام حقانی چون از امیر المؤمنین علی عمرانی استماع نمود گفت یا ابا الحسن این سخنان که شما از محمد رسول عزّ و جلّ حکایت و نقل کردید الحال آنها غائب و گذشته است و من از شما نشان از آن اقصر و معجز مختصر درین محضر میخواهم حضرت ولی ایزد اکبر فرمود:
اراده خود را در طلب معجزه ظاهر گردان تا باستسعاد حصول آن مستظهر بلکه سر فراز و مفخّر گردی یونانی گفت: اینست که من در خدمت تو حاضرم مرا بخوان لیکن من اجابت شما ننمایم تا شما را بیازمایم اگر مرا خواهی نخواهی بنزد خود بردی معلوم من گردد که تو نیز بطریق ایشان صاحب آیه و نشان بی‌شبه و گمان خواهی بود. حضرت امیر المؤمنین علی (ع) گفت اگر آنچه گفتی چنان کنم آن همین برای تو آیه و نشان خواهد بود نه از برای دیگران زیرا که بر تو معلوم است که من ترا بقدرت خود بغیر ارادت حرکت تو چگونه بنزدیک خود بردم و این مقدمه آیه و نشان بر دیگران معلوم و خاطرنشان نگردد و چگونه معلوم سایر مردمان گردد که من بغیر اراده و اختیار تو بدون مباشرت بلکه بقدرت حضرت ربّ العزت ترا به جبر پیش خود برده حاضر کردم، و ممکن است ای یونانی که تو خود دعوی کنی یا دیگری گوید که: با هم ساختگی کردند و تو گوئی که: من خود باراده و اختیار پیش شما آمدم در آن چون حرکت آمدن شما معجزه من و نشان تمامی خلقان گردد؟ پس اگر تو طلب آیه و نشان میکنی باید که چیزی طلب نمائی که آیه و نشان همه مردمان گردد یونانی گفت نیکو گفتی یا ابا الحسن

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:406

(1) چون این مقدمه را باختیار من گذاشتی اقتراح و استدعای من آنست که اجزاء و شاخهای این درخت خرما را از یک دیگر جدا گردانیده متفرق گردانی و باز امر و حکم نمائی که اجزاء آن درخت معاودت بمکان اصلی خود نماید چنانچه سابقا بهمان صنعت و صورت بود. حضرت ولی اللّه فرمود:
که الحال سؤال بر وفق فراست و حال نمودی و این آیه و نشان بواسطه تو و جمیع خلقان گردد بعد از آن حضرت امیر المؤمنین علی (ع) گفت ای یونانی تو خود رسول ما به سوی آن درخت خرما باش پیش آن نخله رفته بگوی که: وصی محمد رسول ایزد بتو امر نمود که چند جزو گردی و اجزاء را متفرق گردانی و هر جزء از یک دیگر دور شوید. حکیم یونانی بموجب قول ولی عزّ و جلّ عمل نمود همان که پیغام آن امام الامه بآن درخت رسانید در ساعت آن نخله اطاعت حکم وصی نبی الرحمه نموده قطعه قطعه گشته پراکنده شد و اجزاء آن از یک دیگر دور گردید بنوعی که عین

و اثر او را کسی نمیدید و گویا هرگز در آن مکان درخت نبود حضار را از مشاهده آن حیرت بر حیرت افزود باز یونانی از رویت آن آیت در حیرانی و سرگردانی مانده اعضاء و جوارح او برعشه درآمد و باضطراب تمام روی بجانب امیر المؤمنین علی (ع) آورده گفت یا وصی محمد (ص) مطلب و سؤال اول من ظاهر و حاصل گردید و بمن رسید اما سؤال و استدعای دیگر بمنصه ظهور ظاهر نشد باید که امر و حکم نمائی که اجزاء درخت خرما در هر کجا باشد بمکان اصلی خود معاودت نمایند و بهیئت اصلیه خود آن درخت نخله مراجعت کند امیر- المؤمنین علی (ع) گفت: باز ای یونانی خود رسول ما بسوی آن درخت خرما

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:407

شو و بگوی (1) که: یا اجزاء نخله بامر و حکم وصی محمد نبی الأمه باید همه بیک جا جمع گشته بحالت اصلیه خود معاودت نمائی. یونانی بحکم علی عمرانی بآن اجزاء متفرقه درخت خرما منادی نمود و بآنچه مأمور بود عمل فرمود. حضرت امام الوافی الزکی ابی الحسن العسکری علیه السّلام روایت کند که اجزای نخله خرما مانند هباء منثورا مرتفع در هوا گشته و اجزای صغار آن مجتمع میشد تا آنکه اوراق و قضبان و شاخ و شمراخ و ریشه خرما همگی بحکم خالق اکبر مصور گردید پس آنگاه ربّ العزّه بامر بالغت اجزاء بیکدیگر و جمعیت اغصان و اوراق هر یک بمکان و مقرّ پیشتر مقرّر نمود در ساعت بهمان صورت اولی آن نخله در اصول و در عرض و طول شد بلا زیاده و نقصان مستقر در همان مکان و مقرّ خود گردید و ساق نخله در زمین متمکن گشته و قضبان آن بساق و بر قضبان اوراق و خوشهای نیز هر یک بجا و مکان خود مقام و آرام گرفتند چون در آن محل ابتداء شماریخ خرما بود و اصلا زمان رطب و بسر و خلال نبود لهذا آن درخت مجرّد از تمر بود یونانی چون این آیات و نشان بدیده عیان مشاهده نمود گفت یا ابا الحسن نشان دیگر من از شما ای وصی پیغمبر مستدعی و ملتمسم حضرت امیر المؤمنین علی (ع) فرمود: هر چه خواهی طلب کن یونانی گفت: میخواهم که به نخله حکم نمائی که شماریخ و خلال خود را برون کند و رنگ سبزی آن مبدل بزردی و سرخی گشته رطب شود برسد ما با هر که در محضر شما حاضر باشد از آن خرما تناول نماید. حضرت امیر المؤمنین علی علیه التحیة و الثناء گفت:

یا یونانی باز شما رسول ما بآن درخت خرما شوید و بگوئید: آنچه ذکر نمودید. حکیم یونانی پیغام گذرانید در ساعت نخله شمراخ بیرون کرده خلال شد و بسر گردید و در حال زرد شد و سرخ گشته رطب گردید و خوشهای

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:408

آن گران شد مردم دست برطب دراز کرده تناول می‌نمود. (1) باز یونانی

گفت یا ابا الحسن التماس و استدعای آیه و نشان دیگر از شما دارم که در پیش من این آیه و نشان احب است از جمیع معجزات سابقه و نشانهای سالفه. امام الأنام گفت: یا یونانی آن کدام است؟
گفت: یا ابا الحسن استدعا چنان است که درخت خرما سر خود را بزیر آرد تا خوشه‌های آن پیش دست ما باشد بنوعی که اگر یک دانه خرما از دست راست اخذ نمائیم دانه دیگر که در پهلوی آن باشد توانیم آن دانه خرما با دست چپ از درخت اخذ نمود ظاهرا مطلب یونانی آن بود که چیدن خرما بهر دو دست برای ما بسهل و آسانی میسر گردد حضرت امیر المؤمنین (ع) گفت: یا یونانی دست خود را بجانب آن خرمای که هوس و آرزوی- چیدن آن داری دراز کن و این کلمات دعا بحضرت بی‌نیاز آغاز نمای که یا مقرّب البعید قرّب یدی منها یقین حضرت مجیب الدعوات دست ترا بآن ثمر رساند و چون از دست دیگر اراده کنی که خوشه خرما فراگیری در وقتی که دست بسوی خوشه دراز نمائی زبان باین دعا جاری فرمای که یا مسهل العسیر سهل لی تناول ما یبعد عنی منها در ساعت یونانی بحکم علی عمرانی لسان بدعای مهیمن ربانی جاری و ساری گردانید در حال دست راست او آن مقدار دراز گردید که بخوشه خرما رسید و خوشه دیگر از درخت خرما ساقط گشته بر زمین افتاد و چوب آن خوشه دراز شده مانند نهال در پیش حکیم یونانی راست بایستاد پس آنگاه حضرت ولی اللّٰه گفت: ای یونانی اگر ایمان بیگانگی حضرت واهب سبحانی نیاری و محمد عدنانی را رسول به حق و فرستاده او ندانی و ازین خرما تناول نمائی خدای عز و جل بی‌شبه ترا مبتلا ببلای معجل و گرفتار بعقوبت مستعجل گرداند بنوعی که عبرت هر عاقل و جاهل و نشانه برای هر عارف و کامل گردد. یونانی گفت اگر من بعد از رؤیت این معجزات و آیات و نشان و دلالات از شما بر کفر و ضلالات باقی
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:409
مانم (1) پس در کفر خود و خطیئت و در عناد و تمرد مبالغت بی‌نهایات و به واسطه هلاکت نفس خود سعی بیغایت کرده باشم و از امثال من که دعوی علم و معرفت و فضل و حالت نمایم این حرکت را چگونه بصواب اقرب و بأجر و ثواب متقرب دانم در آن وقت گفت که: یا ابا الحسن اشهد انک من خاصة اللّٰه صادق فی اقوالک یعنی گواهی میدهم بآن که تو ای ولی اللّٰه از خواص عباد اللّٰه و از خاص الخاص مردان اله و راست‌گوئی در قول خود من بعد هر چه مرا بآن مأمور گردانی مطیع و منقاد و از بنده‌های صادق و راسخ الاعتقادم حضرت امیر المؤمنین علی علیه السّلام الملک الودود فرمود که: من ترا مأمور میگردانم بر اقرار و شهادت به یگانگی حضرت واجب الوجود و بر گواهی اتصاف ذات او بحکمت وجود و بهر فعل محمود موجود و بر شهادت تنزّه و تقدس ذات مقدس او از فعل عبث و

فساد و از ظلم بر اماء و عباد و امر نمایم ترا بآن که گواهی دهی محمدی که من وصی اویم آن حضرت رسول بر تمامی بریت سید الأنام و افضل برتبه و احترام از انبیا و رسل سکنه دار السّلام است و شهادت دهی بآن که علی (ع) که بتو آیات و معجزات نمود و ترا متولی نعم و والی امر و حکم بآن درخت بزمین مقر و مستحکم فرمود او بعد رسول اللّٰه بهترین خلق اله و اولی و احق و سزاوار و الیق بمقام مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّٰهِ است در باب تبلیغ آداب شرایع و احکام بامم آن سید الانام علیه الصلاة و السّلام و گواهی دهی بآن که اولیاء محمّد اولیاء اللّٰه و اعدای محمّد اعدای خدای ایزدست و سایر مؤمنان که با تو شریک در تکلیف و ایمان و مساعد و یار تو در اوامر شرایع و ارکان آن بهترین امت محمّد و پاکترین شیعه علی‌اند و بر تو لازم است که

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:410

(1) مواسات باخوان مؤمنین که با تو موافق در دین و آئین به تصدیق محمد سید المرسلین و تصدیق من و باقی أئمه معصومین علیهم صلوات اللّٰه اجمعین و منقاد و مطیع آن حضرت و من و أئمه باشند نمائی بآنچه خدای تبارک و تعالی بتو روزی گردانید توفیق یافتن بتصدیق رسول ذو المنن و ائمه دین حضرت واحد مهیمن و تفضیل دادن ترا بر آن جماعت از علم و غنا و ثروت بناء علیه باید که سد احتیاج و فاقت و جبر و کسر و مسکنت این طایفه از روی خلوص عقیدت و صدق طویت نمائی و هر که از آن جماعت با تو در درجه ایمان شریک و سهیم باشند آنچه ترا باشد ایشان را در آن مال با نفس خود مساوی دانی و هر که از شیعیان و اهل ایمان از تو فاضل‌تر باشند هر چه ترا باشد ایشان را در حالت احتیاج مقدم بر نفس خود داری و هیچ وجه بر آن مؤمنان دریغ نداری تا معلوم حضرت ایزد باری گردد که تو دین او را عزیزتر از مال خود داری و اولیای ایزد تعالی در نزد تو اکرم بلکه اعز و اعظم از اهل تو و از عیال و سایر اقربااند و همچنین امر نمایم ترا در صیانت دین و محافظت علم که ترا ما امین دانسته در نزد تو بودیعه گذاشتیم و در ضبط اسرار ما که شمه از آن را بر تو حمل گران نمودیم زنهار که علوم حقیقت رسوم ما که در نزد تو مودع و مکتوم است اصلا آن را بارباب فساد و اصحاب عناد که با تو مقابل گردند بعصیه و عناد بلکه بواسطه آن ترا ستم و لعن کنند و متعرض عرض و بدن تو گردند باید که من کل الوجوه مقابله با آن جماعت بمباحثه و مجادله ننمائی و سرّ ما را در پیش شخصی که تشنیع ما کند افشای آن نفرمائی و در نزد جمعی که جاهل باحوال ما و متعرض اولیاء و احباء ما بجهت جهل و نادانی خود

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:411

گردند (1) از فضایل و کمالات و از فواضل حالات ما حرف بیان ننمائی و

نیز امر نمایم ترا بآن که کافران و منافقان را بدوستی نگیری و بآن طوایف اگر اظهار موالات و اتحاد نمایند بسمع رضا و قبول نپذیری زیرا که کافران هرگز اولیاء مؤمنان نگردند و مؤمنان نیز آن طایفه را بدوستی نگیرند الا آنکه از روی تقیّه و ضرورت باشد چه تقیّه در دین سید المرسلین واقع و جایز است چنانچه در کلام ربّ العالمین اشارت بر آن است که لا یَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْکافِرِینَ أَوْلِیاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِینَ وَ مَنْ یَفْعَلْ ذلِکَ فَلَیْسَ مِنَ اللَّهِ فِی شَیْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقاةً الآیه، ازین آیه وافی هدایت ظاهر گردد که اگر ترا ملجأ گردانند و مخوف گردی بنفس یا بمال بر آنکه اعدای ما را تفضیل و رجحان دهی به ما یا اظهار برائت از ما ائمه البریه از ترس و خوف امت نمائی ترا جایز و رخصت است و ترا ترک نماز و عبادت حضرت بی‌نیاز که بر تو واجب و لازم است در هنگام ترس جان با گرفتاری بعاهات و آفات و غیر آن جایز است زیرا که اگر تو در هنگام خوف و ضرورت غیر را تفضیل بر ما ائمه البریت و اولیاء ربّ العزت نمائی اصلا از آن نفعی باصحاب ضلالت و ضرری بما ارباب ارشاد و هدایت نرسد و از اظهار برائت و عداوت تو از روی تقیت از ما سبب قدح و ضرر و نقصان اولیای حضرت واحد اکبر نگردد آنکه تو یک ساعت بلسان اظهار برائت از ما نمائی و در دل و جان موالی و محب ما و خاندان باشی و روح تو باقی ماند که قوام موالات و دوام بندگی و طاعات بآنست و مال تو محفوظ گردد که قیام محبت بآن و جاه تو بجای و آرامگاه خود قرار گیرد که تماسک مودت و محبت و یاری و نصرت مبتنی و مرتبط بآنست و کسی که تو معروف باو یا

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:412

(1) آن کس معروف و مشهور بخویشی و قرابتی تو باشد از موالیان و متابعان ما از مؤمنین و مؤمنات و از اخوان و اخوات ما بعد ازین به تقضی شهور و سنین به روی زمین پیدا گردند هیچ گونه ضرر و نقصان بما راجع و عیان نگردد و چون کار محبان و شیعیان ما بعمل ساخته گردد بقیه ماند پیوسته بر آن در احیان تصور ضرر و تجویز وقوع فتنه و وصول؟؟؟ از این ممر قیام و اقدام نمایند تا آن زمان که حضرت واهب منان این کربت و مشقت از میان موالیان ما رفع نماید و این غم و هم از همگی و تمامی ایشان دفع فرماید بلکه عمل تقیه در هنگام ضرورت افضل است از آنکه تارک آن متعرض هلاکت خود شود و منقطع گردد بوسیله ترک تقیه از اعمال خیر در دین و ملت و از صلاح کار اخوان مؤمنین و مؤمنات در دنیا و آخرت پس تقیه در امثال این محل بحکم خدای عزّ و جلّ احسن و افضل است زنهار و زینهار در مقام خوف ضرر ترک تقیه نکنی چه من ترا مأمور بآن گردانیدم و بی‌شبه اگر ترک تقیه کنی نفس خود را در معرض قتل آوری و خون خود و دمای برادران مؤمن را به بمخالفت شرع انور سید البشر در محل تلف و هدر آری وسیله زوال نعمت خود و نعم ایشان و

سبب ذلت و خواری خود و باقی مؤمنان گردی در نظر اعدای دین بلکه موجب قتل محبین از دست اصحاب نفاق و کین شوی بیقین و حال آنکه حضرت ایزد قادر ترا در باب اعزاز و احترام اصحاب ایمان و محبان ائمه المعصومین علیهم السّلام امر فرمود و هر گاه تو مخالفت وصیت من نمائی البته ضرر آن بر نفس تو و اخوان مؤمنان اشد و اصعب و اضر و اتعب است از ضرر نواصب که از برای ما اندیشه کنند و کفار آن را فعل و پیشه خود نمایند زیرا که خدای عزّ و جلّ حضرت

حضرت خاتم الرسل و ائمة السبیل را در باب تحمل شداید و آزار بسیار بسیار صابر و متحمل گردانید. (1) و از سعید بن جبیر رضی اللّه عنه مروی و منقول است که روزی دهقان از دهقانان فارسی که فارس مراکب علم نجوم و ماهر در علم اسطرلاب و در اکثر علوم بود بخدمت حضرت امام الامه امیر المؤمنین علی علیه السّلام و التحیه آمده بعد از اظهار بندگی و عرض تهنیة گفت: یا امیر- المؤمنین اکثر نجوم منحوسه درین ولا از مطلع خود طالع شدند و نجوم سعود بواسطه تقارب و تقابل بسیاره‌های منحوسه نیز اثری بدی و نحوست دارد و هر گاه مثل این روز پیش آید بر حکیم لازم است که بگوشه اختفا مختفی گشته از خانه بیرون نیاید خصوصا شما که امروز بواسطه شما بغایت صعب است بجهت آنکه دو کوکب منقلب امروز در طالع تو ای زبده دودمان ابی طالب جمع گشتند و از برج طالع تو آتش افروخته ظاهر و عیان است زنهار بواسطه حرب و نزاع ازین مکان بمیدان قتال توجّه و اقبال ننمائی. حضرت امیر المؤمنین علی علیه السّلام فرمود: ویحک یا دهقان تو چون خبر از آثار نجوم دهی و حذر از اقدار حضرت الهی نمائی اخبار فرمای ما را از قصه صاحب سرطان و خبر ده مرا از طالع اسد که چند است و از ساعات که در حرکات کواکب است و از مسافت میان سواری و دواری ما را مطلع گردان. گفت یا امیر المؤمنین مرا چندان مهلت ده که نظر بر این نمایم و ایماء دست بطرف آستین خود نمود و اسطرلاب با کمال اضطراب بیرون آورد نظر در آن می‌نمود. حضرت امیر المؤمنین علی علیه السّلام در آن اثنا تبسم فرمود گفت: هیچ میدانی که در شب گذشته در اطراف دنیا چه

چیز سانح و پیدا گشته (1) آیا در اصطرلاب هیچ از آن باب ترا علم حاصل است یا نه دهقان از آن سخنان امام الأنس و الجان ساکت بلکه مبهوت و حیران گردید و لمحه نظر بر آن سرور بیشتر میکرد. امیر المؤمنین حیدر (ع) فرمود که: دوش در شهر چین خانه بزمین افتاد، و چند برج از قلعه شهر ماچین بزمین هم‌نشین گردید، و سور و دیوار بند شهر سرندیب از مقام خود بی‌نصیب شده افتاد، و عسکر روم که بطرف ارمنیه رفته بودند

بطریق روم منهزم شدند، و در ولایت ایله دیان یهود متوفی و مفقود گردید و پادشاه افریقیه وفات یافت و در وادی النمل مورچه‌ها بهیجان آمدند. دهقان را ساعت بساعت بهیبت و حیرت از استماع این سخنان زیادت می‌شد امیر- المؤمنین علی علیه السّلام گفت آیا باین مقدمات عالم و مطلعی؟ دهقان گفت نه یا امیر المؤمنین علی (ع) اصلا مرا اطلاع بر حقایق آنها نیست باز آن ولی حضرت بی‌نیاز گفت که امشب روح هفتاد هزار کس متوجه عالم سعید گردید یعنی وفات یافته در سلک سعدا منخرط گشتند و در هر عالم هفتاد هزار کس متولد شدند و شب آینده نیز هفتاد هزار کس متوفی گردند و این مرد از آن جمله است و بدست مبارک خود اشارت بسوی سعد بن مسعدة الحارثی لعنة اللّٰه نمود و آن ملعون در عسکر امیر المؤمنین حیدر علیه السّلام جاسوس خوارج بود چون استماع سخن کما ینبغی ننمود گمان او چنان شد که مگر آن سرور امر بحبس و قید آن ابتر فرمود از خوف آن زهره‌اش بترکید و به نیران واصل گردید. دهقان چون حال بدان منوال دیده به سجده افتاد پس حضرت امیر المؤمنین علی علیه السّلام گفت:

آیا من ترا آنچه عین توفیق بود بهدایت و ارشاد دلالت ننمودم گفت بلی

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:415

(1) یا امیر المؤمنین آنچه طریق ارشاد بود مرا بآن دلالت نمودی پس آنگاه ولی اللّٰه گفت: یا فلان ما صحابی حضرت رسالتمآب و مطیع آن رسول ایزد وهاب در اقوال و افعالیم نه از اهل شرق و نه اهل غربیم بلکه ما از ناشیه قطب و اعلام فلک حضرت ایزد تعالی و تبارکیم اما آنچه گفتی که از برج طالع ما آتش افروخته ظاهر است بایست که آن را حمل بر خوبی احوال ما در مآل نمائی نه آنکه آن را وبال طالع دانی زیرا که نور و ضیاء از نزد ماست و حرقت و التهاب از ما دور و بفراسخ و مسافت مهجور است ای دهقان این مسأله عمیقه بعلت نکته بدیعه است اگر مرد محاسبی حساب کن و الّا ساکت و مجاب شو. مروی و منقول است که در هنگامی که حضرت امیر المؤمنین علی علیه السّلام به نفس مقدّسه خود اراده سیر بجانب خوارج لئام نمود بعض از اصحاب گفتند که یا ولایتمآب اگر درین وقت اراده سیر و حرکت بجانب خوارج امت نمائی چون ساعت در عین نحوست و بدی است میترسیم که مظفر و منصور مراجعت شما واقع نگردد حضرت روی بآن مرد آورده گفت:

آیا کمال تو آنست که تو مهتدی و مطلع باشی بآن ساعت که اگر احدی در آن وقت مسافرت نماید بصحت و سلامت مراجعت بوطن نماید و بلایا و بدیها از آن کس برگردد و میترسانی تو از آن ساعت که اگر کسی در آن وقت اختیار مسافرت نماید البته باو ضرر و مشقت رسد پس هر که درین باب ترا تصدیق نماید البته آن کس مکذب قرآن ایزد اقدس بلکه مستغنی

از استعانت و امداد از آن ذات مقدس است در وصول بمطالب و مرام و در دفع اذیت و آلام و سزاوار است که ترا در آن امر مدح و حمد کنند زیرا که عامل قول تواند و ترا
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:416
مصدّق (1) و باقی را مکذّب دانند و زعم تو آنست که تو آن مرد را بساعت خوب هدایت نمودی تا آن شخص بواسطه اختیار آن ساعت ایمن از ضرر گشته به نفع وافر متمتّع گردید ایها الناس ای معشر مردمان زنهار تعلیم علم نجوم اختیار مکنید الّا بمقدار آنکه بوسیله دانستن آن قدرت بر هدایت بسیر و مسافرت بر و بحر پیدا گردد و از این زیاده حرام است زیرا که علم نجوم بکهانت کشاند و منجّم لا شک مثل کاهن است و کاهن مانند ساحر و ساحر مثل کافر و کافر را مقر در نار سقر است چون اراده مسافرت کنید بنام خدای تبارک و تعالی و بعون و نصرت او آن سفر بر خود مبارک دانسته روانه شوید و آن حضرت روانه شده بر مرادش نائل گشت

ذکر بیان احتجاج امیر المؤمنین علی علیه السّلام بر زندیق که بخدمت آن حضرت آمده با بعض آیات متشابهات قرآنی که محتاج بتأویل بود

آن مدعّی مستدل بر تناقض آن بود و در آن باب لجاجت مینمود و میگفت که: اگر تناقض در آیات قرآن نمی بود من مسلمان می‌شدم، مروی است که بعضی زنادقه لئام بخدمت امیر- المؤمنین علی علیه السّلام آمده گفتند که اگر در قرآن شما اختلاف و تناقض نبودی هر آینه من داخل در دین شما می‌شدم امّا چون در آیات کلام، حضرت بیچون اختلاف از حد و بیان افزونست بواسطه همان ما را میل و رغبت بدین و آئین شما نشود. حضرت امیر المؤمنین علی علیه السّلام فرمود که: کدام است زندیق گفت قول خدای تعالی نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ و قول عزّ و جلّ فَالْيَوْمَ نَنْساهُمْ كَما نَسُوا لِقاءَ يَوْمِهِمْ هذا و قول خدای تبارک و تعالی وَ ما كانَ رَبُّكَ نَسِيًّا و قول ایزد يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَ الْمَلائِكَةُ صَفًّا لا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:417
الرَّحْمنُ وَ قالَ صَواباً (1) و قول خدای واحد وَ اللَّهِ رَبِّنا ما كُنَّا مُشْرِكِينَ و نیز قول خدای تبارک و تعالی: يَوْمَ الْقِيامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُمْ بِبَعْضٍ وَ يَلْعَنُ بَعْضُكُمْ بَعْضاً و قول خدای عزّ و جلّ إِنَّ ذلِكَ لَحَقٌّ تَخاصُمُ أَهْلِ النَّارِ و قول خدای تبارک و تعالی لا تَخْتَصِمُوا لَدَيَّ وَ قَدْ قَدَّمْتُ إِلَيْكُمْ و قول خدای عزّ و جلّ الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلى أَفْواهِهِمْ وَ تُكَلِّمُنا أَيْدِيهِمْ وَ تَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِما كانُوا يَكْسِبُونَ و قول خدای تعالی وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ ناضِرَةٌ إِلى رَبِّها ناظِرَةٌ و قول خدای عزّ و جلّ لا تُدْرِكُهُ الْأَبْصارُ و قول خدای تعالی: لَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرى و قول عزّ و جلّ لا تَنْفَعُ الشَّفاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمنُ وَ قالَ صَواباً این دو آیت و قول خدای تعالی: وَ ما كانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْياً و قول خدای تعالی: كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ و قول خدای عزیز: هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ و قول حضرت عزّ و جلّ: بَلْ هُمْ بِلِقاءِ رَبِّهِمْ كافِرُونَ و قول ملک تعالی و تقدّس: فَأَعْقَبَهُمْ نِفاقاً فِي قُلُوبِهِمْ إِلى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ و قول واجب تعالی: فَمَنْ كانَ يَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ و قول خدای تعالی: وَ رَأَى الْمُجْرِمُونَ النَّارَ فَظَنُّوا أَنَّهُمْ مُواقِعُوها و قول خدای تبارک و تقدّس وَ نَضَعُ الْمَوازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيامَةِ و قول تعالی ذکره: فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوازِينُهُ حضرت امیر المؤمنین علی (ع) فرمود که: قول حضرت واجب تعالی ذکره نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ مراد و مفاد از این نسیان عباد مر حضرت ایزد منان را در دار دنیا آنست که عمل بطاعت و متابعت اوامر حضرت رب العزت درین سرای عبادت محبت نکنند چون آن جماعت چنین کنند حضرت ایزد وهّاب نیز در آخرت آنها را فراموش کرده بحساب درنیارد و اصلا آن طایفه را بخیر و ثواب مأجور و مثاب نگرداند پس آن جماعت از جمله منسیان از خیر و

احسان ایزد سبحان باشند (1) و تفسیر قول عزّ و جلّ فَالْيَوْمَ نَنْساهُمْ كَما نَسُوا لِقاءَ يَوْمِهِمْ هذا نزدیک بهمین است و مراد از نسیان خدای منان بندگان خود را آنست که ثواب و احسان که حضرت واهب بی‌امتنان بواسطه اولیای مطیعین که ایمان بربّ العالمین و برسول سید المرسلین آورده باشند مقرّر کرده باشد و از غیب او ترسان و بذکر او پیوسته مشغول و رطب اللسان باشند امّا چون این بندگان درین جهان شیوه متابعت و اطاعت او را نسیان نمودند در آن جهان از آن سعادت بی‌پایان مأیوس و حیران گشته از منسیان باشند، و گفت اما قول خدای تبارک و تعالی ذکره که فرمود: وَ ما كانَ رَبُّكَ نَسِيًّا بدان بدرستی که ذات ملک تعالی از صفت نسیان و غفلت منزّه و مبراست فتعالی اللّه عن ذلک علوّا کبیرا بلکه او حفیظ علیم و دانا و رحیم است و در میان عرف و در محاورات ارباب علم و ادب مشتهر است که میگویند فلانی ما را فراموش کرده هرگز ما را مذکور نمیگرداند یعنی اصلا برای ما هیچ گونه امر بخیر و نیکوئی نمی‌نماید و یاد ما باحسان و اعطا نمیفرماید بعد از آن آن امام الأنس و الجان فرمود که: قول خدای تعالی: يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَ الْمَلائِكَةُ صَفًّا لا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمنُ وَ قالَ صَواباً و قول ربّ العالمین در آیه: وَ اللَّهِ رَبِّنا ما كُنَّا مُشْرِكِينَ و قول رب العلی: يَوْمَ الْقِيامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُمْ بِبَعْضٍ وَ يَلْعَنُ بَعْضُكُمْ بَعْضاً و قول حضرت واحد غفّار إِنَّ ذلِكَ لَحَقٌّ تَخاصُمُ أَهْلِ النَّارِ و قول واهب مجید در آیه: لا تَخْتَصِمُوا لَدَيَّ وَ قَدْ قَدَّمْتُ، إِلَيْكُمْ بِالْوَعِيدِ و قول حضرت واجب الوجود بیچون در آیه وافی هدایت الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلى أَفْواهِهِمْ وَ تُكَلِّمُنا أَيْدِيهِمْ وَ تَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِما كانُوا يَكْسِبُونَ

(1) بدرستی که در این مواطن عدیده و مواضع غیر بعیده روزی که ربّ غفور بیان و مذکور گردانید عبارت از روزیست که مقدار طول آن پنجاه هزار سال، این جهان است در آن روز بعضی کفّار بکفر اظهار برائت از بعض دیگر نمایند و بعض از اهل معاصی لعن بعضی دیگر از لسان بیان فرمایند و نظیر این آیه است ای زندیق آیه سوره ابراهیم (ع) که در باب قول شیطان واقع و عیان است که إِنِّي كَفَرْتُ بِما أَشْرَكْتُمُونِ یعنی من بیزارم و بری از شما در آنچه مرا شریک در آن امر دانید و نیز در قرآن از قول حضرت خلیل الرّحمن ابراهیم علیه السّلام واقع است که کفرنا بکم یعنی تبرا از شما اعداء اللّه تعالی میکنیم پس از آن کافران اجتماع در یکمکان نمایند و گریان و نالان گردند در آن روز بنوعی که اگر آواز ایشان باهل این جهان رسد همگی خلایق بدل حزین و بخاطر غمگین گشته ترک تحصیل وجه معاش نموده و پیوسته گریان باشند تا آنکه آب چشم ایشان فراوان گردد بلکه از چشمهای ایشان بجای اشک خون روان شود بعضی

باز در موطن دیگر نشیند و از عسرت و گرفتاری خود هر یک سخنان گویند پس از آن گویند که وَ اللّٰهِ رَبِّنا ما کُنّا مُشْرِکِینَ قسم بذات حضرت ایزد عالم یاد نمایند که ما در دار دنیا مشرک بایزد تعالی نبودیم بلکه مقرّ بتوحید حضرت ایزد مجید بودیم اگر چه در این کلام صادق باشند اما اقرار ایشان و ایمان هیچ گونه نفع بآن جماعت نرساند زیرا که آن طایفه وخیم العاقبة مخالفت حکم رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و شک در قول آن حضرت نمودند نقض عهد و میثاق که با آن سرور در باب اوصیای ایشان کردند فرمودند و استدلال

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:420

اوصیاء بجمعی دیگر که ادنی از آن طایفه بودند نمودند (1) و از اینجاست قوله تعالی هُوَ أَدْنی بِالَّذِی هُوَ خَیْرٌ لهذا حضرت ایزد تعالی تکذیب قول ایشان در باب دعوی ایمان نمود پس از آن فرمود که انْظُرْ کَیْفَ کَذَبُوا عَلی أَنْفُسِهِمْ چون آن جماعت دروغ چنین گویند در آن زمان حضرت قادر سبحان مهر بر زبان و دل ایشان گذارد و دستها و پایها و جلود ابدان ایشان را بنطق آرد در آن حال هر یک ایشان زبان گشوده بر جلود و جوارح گویند که چرا بر زشتی ما شهادت دادید آنها در جواب گویند که ما را کسی که همگی و تمامی اشیاء را ناطق و گویا گردانید نطق و بیان عنایت و احسان نمود چون ایشان این سخن از جوارح و اعضاء استماع نمایند و برو خامت و زشتی احوال خود منقبض گشته ساکت و حیران گردند، باز آن جماعت در موطن دگر مجتمع گردند لیکن هر یک از صعوبت امر و عظم بلایای مستمر که مرئی و مشاهده نظر آن جمع یکسر گردد از یک دیگر گریزند و از ترس و هول فرزند بسوی مادر و پدر بسوی فرزند و برادر بجانب برادر نظر نکنند و از اینجاست قول ایزد داور یَوْمَ یَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِیهِ وَ أُمِّهِ وَ أَبِیهِ وَ صاحِبَتِهِ وَ بَنِیهِ الآیه حال مخالف رسول در اقوال و افعال در روز لا ینفع بنون و لا مال بدین منوال است بعد از آن اجتماع خلقان در مکان دیگر واقع گردد در آن زمان از اولیاء و اصفیاء طلب تکلّم و بیان نمایند و هیچ احدی از آن اعیان بغیر اذن و رخصت رحیم الرّحمن بنطق و بیان درنیاید از برای آنکه آنها را بحکم واحد وهاب رخصت نطق نیست الّا در امر صواب در آن بنیاد رسل بحکم حضرت عزّ و جلّ برخیزند و ایستاده گردند در آن حال بامر قادر متعال از ایشان از تأدیه رسالت و تبلیغ احکام شرایع ملت بامّت که آن اعیان را بواسطه

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:421

رسانیدن آن بخلقان فرستاده‌اند (1) استفسار و استعلام نمایند انبیاء و رسل گویند که: ما ادای رسالت بامت من غیر تراخی و مهلت کردیم چون انبیاء و رسولان چنین گویند در آن زمان از امتان هر یک ایشان پرسند که آیا رسل اولیاء تأدیه و تبلیغ رسالت ما بشما نمودند یا نه در ساعت امت

منکر تبلیغ رسالت گردند چنانچه قادر منّان تعالی ذکره حقایق احوال انبیاء و رسولان و امتان هر یک ایشان در قرآن ظاهر و عیان گردانید که فَلَنَسْئَلَنَّ الَّذِینَ أُرْسِلَ إِلَیْهِمْ وَ لَنَسْئَلَنَّ الْمُرْسَلِینَ آن جماعت گویند که ما جاءَنا مِنْ بَشِیرٍ وَ لا نَذِیرٍ یعنی اصلا رسول از حضرت ایزد که بشیر یا نذیر باشد که بشارت ما بمزد و ثواب و یا تخویف بعقوبت و عذاب نماید برای ما نیامد انبیاء و رسل در آن محل از حضرت محمد خاتم الرسل بر تأدیه و تبلیغ رسالت ربّ العزّت هر یک ایشان بامّت طلب شهادت نمایند و گویند: یا محمد رسول صادق چون شما را اطلاع کما ینبغی و یلیق بر حقایق تأدیه و تبلیغ رسالت ما بامت حاصل است استدعا و التماس آنکه ادای شهادت بر طبق تأدیه رسالت ما بامت در نزد حضرت ربّ العزّت دهی و ما را از نسبت کذب که امم ما در نزد حضرت قادر عالم تبارک و تعالی بما دادند منزّه و مبرّا بلکه بحلیه صدق قول ما را مزیّن و محلّی گردانی در آن وقت حضرت نبیّ الرحمه ادای شهادت بر صدق رسل عزّ و جلّ و کذب امم منکر و دغل دهد بعد از شهادت رسول آخر الزمان اقرار بکذب خود و صدق رسل ربّ العزّت در باب تأدیه و تبلیغ رسالت با ایشان نمایند و گویند: فَقَدْ جاءَکُمْ بَشِیرٌ وَ نَذِیرٌ وَ اللَّهُ عَلی کُلِّ شَیْ‌ءٍ قَدِیرٌ یعنی حضرت سمیع بصیر بواسطه تأدیه رسالت و تبلیغ احکام شرع و طریقت برای ما امت رسول بشیر و نذیر از روی احسان و مرحمت مرسل و مبعوث

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:422

گردانید (1) و ایزد قادر مقتدر بر شهادت جوارح و اعضاء شماست و میتواند که هر یک جوارح شما را گویا گرداند تا شهادت بر تأدیه و تبلیغ رسالت هر یک از رسولان بامتان ایشان دهند، و همچنین است بیان تفسیر آیه قرآن که خطاب بحضرت رسول آخر الزمان نموده که فَکَیْفَ إِذا جِئْنا مِنْ کُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِیدٍ وَ جِئْنا بِکَ عَلی هؤُلاءِ شَهِیداً پس امت استطاعت قدرت ردّ شهادت ندارند و کتمان آن بی‌شبه و گمان نتوانند نمود و بخوف آنکه مبادا حضرت واجب تعالی مهر بر دل و زبان ایشان گذاشته جوارح و اعضاء آن طایفه را ناطق و گویا گرداند تا بسوانح افعال ایشان گواهی دهند به آنچه معمول ایشان است در آخرت واضح و عیان گردانند و از سیئ افعال قوم و امت آن حضرت و از مراجعت آن طایفت بکفر بواسطه الحاد و عناد و ارتداد آن جماعت و نقض عهد و بیعت و تغییر سنت و طریقت نیز شهادت دهند و بر ظلم و ستم زیادتی که بر اهل بیت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نمودند و منقلب باعقاب اصلیه شدند و مرتد بادبار اولیه ردیّه خود گشتند در اقتدا و اقتفای این امّت نسبت به امّت ما تقدّم از امم ظالمه خائنه انبیای سالفه در ظلم طابق النعل بالنعل نمودند شهادت دهند چون امّت، استماع شهادت از جوارح و اعضا نمایند بر وخامت خاتمت احوال خود در مآل و بر یأس و قنوط از رحمت ایزد متعال مطلع گردند در

آن حال از روی سرعت و استعجال گویند رَبَّنا غَلَبَتْ عَلَيْنا شِقْوَتُنا وَ كُنَّا قَوْماً ضالِّينَ در همان وقت اظهار سعادت و گمراهى خود در دنيا و آخرت نمايند پس از آن اجتماع كنند در موطن و مقام ديگر كه در آن مقام حضرت پيغمبر محمد صلّى اللّه عليه

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:423

و آله و سلّم بسعادت حاضر است (1) و مقام محمود در قرآن عبارت از آن مقام مسرّت انجام است و آن سيّد الأنبياء چون خلقان بآن مكان رسند و ثنا و درود بحضرت واجب الوجود فرستند ثنائى كه قبل از آن از هيچ احدى از خاندان ثنا و درود مثل آن بحيّز ظهور و صدور و صادر و عيان نشده باشد و بعد از ثناى حضرت ايزد تعالى ثنا و تحيت تمامى مليكه عظام و مقربين ملک العلام بجاى آرد بنوعى كه ملكى از ملايكه كرام نباشد كه ثناى حضرت سيد الأنبياء باو احسان و اعطا نشده باشد بعد از آن ثنا و تحيت بر انبياء و رسولان بنوعى فرستد كه در هيچ وقتى و زمان و احيان احدى ثناى مثل آن براى انبيا و رسولان نكرده باشد پس از آن نبى الرّحمه ثنا و تحيه بر هر مؤمن و مؤمنه فرستد درين حال ابتدا بثناى صديقين و شهداء نمايد بعد از آن ثنا بصلحا و متقيان فرمايد پس از ايشان ثناى همه اهل آسمان و زمين نمايد و قول حضرت واهب سبحان در آيه كريمه قرآن عَسى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقاماً مَحْمُوداً اشارت بآن فعل و عمل رسول خداى عزّ و جلّ است طوبى كسى را يعنى سعادت‌مند بنده مثيب كه او را در آن مقام حظّ و نصيب بود از ثنا و ويل كسى را يعنى شقى و غير مصيب گشته كه او را در آن مقام بهره و نصيب از ثنا نبود پس از آن اجتماع خلقان در مقام و مكان بود كه بعضى ايشان از بعضى ديگر جدا گردند و همه اين سؤال و جواب و عتاب و خطاب پيش از حساب است زيرا كه چون حضرت ايزد وهّاب خلايق را به موقف حساب آرد هر انسان مشغول بمعامله خود گردد و تا از حساب و كتاب خود فارغ نگردند بكار ديگر مشغول نشوند حضرت امير المؤمنين على (ع) از زبان معجز نشان خود فرمود:

كه نحن نسأل اللّه بركة ذلک اليوم يعنى ما از حضرت واهب العطايا

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:424

بركت و احسان آن روز را سائل و مستدعى و مترقّب و مترصديم بعد از آن امير المؤمنين على (ع) فرمود (1) كه: اما قول خداى عزّ و جلّ وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ ناضِرَةٌ إِلى رَبِّها ناظِرَةٌ در وقت و محلى است كه چون اولياى حضرت عزّ و جلّ از حساب فارغ گشته بآن مكان و محل رسند در آن مكان نهريست مسمى به نهر الحيوان اولياى رحيم الرحمن در آن نهر غسل كنند و از جميع كثافت و مشقت دار المحنه پاک و خالص گردند و از نهر ديگر كه در پهلوى نهر الحيوة است تشرب نمايند در آن زمان رويهاى ايشان سفيد و

نورانى، مانند ماه تابان گردد در آن وقت از قبل حضرت ربّ العزّت مأمور بدخول بهشت عنبر سرشت گردند و چون آن جماعت داخل جنان گردند در آن مكان با رويهاى درخشان نظر برحمت حضرت پروردگار ايشان كنند كه چگونه ايشان را مثاب و مأجور نموده داخل جنّت گردانيد و معزّز و مكرم در نظر ملايكه عظام كرام فرمود و آن مقربين ايزد علّام را مأمور بتحيت و سلام سكنه دار السّلام نمايد و از اينجاست قول عزّ و جلّ ملك العلّام مأمور در بيان سلام ملائكه بر شما كه ميفرستاد: سَلامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوها خالِدِينَ يعنى بعد از سلام ملائكه عظام آن ارباب كرام تمشيت بدخول جنت عاليمقام گردند و بآنچه از حضرت معبود مأجور بودند بوسيله حصول و وصول همگى و تمامى موعودات با ايشان نظر از روى بهجت تمام و مسرت لا كلام در آن نمايند و ازينجاست قول حضرت خالق البريت إِلى رَبِّها ناظِرَةٌ و در بعض لغت ناظره بمعنى منظره آمد چنانچه در قرآن لازم الإذعان واقع است كه فَناظِرَةٌ بِمَ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ در قصه بلقيس كه ملكه سبأ است در هنگامى

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:425

كه ايلچى خود را با تحف بسيار و هداياى بيشمار بخدمت سليمان نبى عليه و على نبينا السّلام من ملك العلى ارسال داشته و چون لشكريان او را تحريض بجنگ با سليمان (ع) مينمودند او ملكه عاقله بود و آن جماعت را بهر نوع از تكليف او بقتال و تجهيز اسباب حرب و جدال مهما امكن منع مى‌فرمود و آنها در اشتغال نواير قتال و جدال سعى مينمودند بالأخره ايشان را باين وجه صواب مجاب گردانيد كه ما را تا هنگام مراجعت ايلچيان ما از خدمت آن پادشاه عصر مترقب و منتظر بايد بود و دست تطاول از آستين صبر و تحمّل برون نيايد آورد زيرا كه سليمان پادشاه عاليشان بلكه رسول و فرستاده خداى زمين و آسمان است و از جنگ و ستيز او از روى عقل و فرهنگ پرهيز بايد نمود چون آن ملكه برأى كامل خود عمل نمود در آخر بخدمت سليمان (ع) آمده بشرف اسلام و ايمان مشرف شده در سلك ازدواج آن حضرت درآمد. بعد از آن حضرت امير المؤمنين على (ع) فرمود (1) كه: امّا قول خداى تعالى وَ لَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرى عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهى حضرت محمد مصطفى صلّى اللّٰه عليه و آله و سلّم را خواسته در هنگامى كه آن حضرت در نزد سدرة المنتهى مسكن و مقام و هيچ احدى از خلايق حضرت خالق از آنگه نگذرد و قول خداى تعالى در آخر اين ما زاغَ الْبَصَرُ وَ ما طَغى لَقَدْ رَأى مِنْ آياتِ رَبِّهِ الْكُبْرى آن عبارت از رؤيت جبرئيل (ع) است چه آن حضرت جبرئيل را دو مرتبه به صورت اصليّه ديده يک مرتبه همين است و مرتبه ديگر نيز آن فرشته جليل القدر به صفت اصليه خود بنظر آن پيغمبر صلّى اللّٰه عليه و آله درآمد و حضرت واحد كريم جبرئيل (ع) را بر خلق عظيم و بصورت بغايت تفخيم

موجود گردانید و او از روحانیین است که ادراک صورت و صفت او به غیر

حضرت رب العالمین یا سید المرسلین هیچ احدی از مخلوقین نتواند نمود، باز حضرت امیر المؤمنین علی علیه السّلام فرمود (1) که: و اما قوله تعالی وَ ما کانَ لِبَشَرٍ أَنْ یُکَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْیاً أَوْ مِنْ وَراءِ حِجابٍ أَوْ یُرْسِلَ رَسُولًا فَیُوحِیَ بِإِذْنِهِ ما یَشاءُ همچنین است آنچه حضرت واجب تعالی فرمود که برسل آسمان وحی میرساند و رسولان آسمان برسول زمین میرسانیدند یعنی گاه بودی که کلام وحی میان ربّ العالمین و میان رسول زمین است و واسطه در میان رسول آسمان نیست اینست کلام از روی وحی و از وراء حجاب، از حضرت امیر المؤمنین علی علیه السّلام مروی است که روزی سید المرسلین صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از جبرئیل امین علیه السّلام پرسید که: آیا تو در هیچ گاه پروردگار خود حضرت اله را دیدی؟ جبرئیل علیه السّلام گفت: یا خاتم الرسل پروردگارم عزّ و جلّ هرگز در هیچ وقت و محل مرئی و مشاهد بنظر نگردد حضرت نبی الأکرم علیه التّحیة و السّلام فرمود که: پس شما وحی از کجا فرا گرفته بما میرسانید جبرئیل علیه السّلام گفت: من وحی از اسرافیل گرفته بخدمت شما بموجب فرمان تبارک و تعالی میرسانم حضرت نبیّ الجمیل فرمود که یا جبرئیل اسرافیل اخذ وحی بکدام طریق و سبیل از حضرت ربّ الجلیل نماید جبرئیل علیه السّلام گفت: یا محمّد (ص) اسرافیل (ع) اخذ وحی از ملکی از ملایکه روحانیین که ازو در قرب و منزلت در نزد رب العزت پیش است نماید حضرت رسول ایزد فرمود که آن ملک معظم وحی از که اخذ نماید جبرئیل گفت:
یا رسول عزّ و جلّ خدای تبارک و تعالی چیزی در دل آن فرشته بکرم اندازد و همان وحی و کلام ایزد علام است و کلام بیک نحو و انجام و انصرام نیابد بلکه به انحای لا کلام است سرانجام و انتظام یابد چنانچه عزّ و جلّ در

بعض مقام و محل با رسل خود متکلم گردید (1) و بعضی از کلام آنست که حضرت واحد منان در دلهای انبیا و رسولان اندازد و آن اعیان را بآن احسان بی‌امتنان سرافراز و ممتاز سازد و بعضی از کلام آنست که حضرت ایزد وهاب در خواب برسل ظاهر گرداند و بعضی از کلام آنست که بوحی و تنزیل بر رسل تلاوت و قرائت کنند و این بیقین کلام عزّ و جلّ است پس آنگاه امیر المؤمنین علی علیه السّلام فرمود: که اما معنی قول تبارک و تعالی کَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ یَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ آن روز عبارت از روز قیامتست که آن جماعت از رحمت ربّ العزّت محجوب و ممنوع گردند و قول خدای تعالی هَلْ یَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِیَهُمُ الْمَلائِکَةُ أَوْ یَأْتِیَ رَبُّکَ أَوْ یَأْتِیَ بَعْضُ آیاتِ

رَبِّکَ حضرت واحد اکَبر برسول جلیل القدر خود محمد سید البشر از حقایق احوال اهل کفر خبر داد و فرمود که مشرکین و منافقین که اجابت کلام قادر علام و اطاعت سید الأنام نمودند آیا آن طوایف مخالف را هیچ گونه انتظار و چشم داشت احسان از پروردگار ایشان هست بغیر عذاب و آزار در همین دار دنیا چنانچه امم سالفه متمرده را در قرون اولی معذّب بعذاب و بلیّات گردانید پس این خبر است که ایزد قادر حضرت پیغمبر را بر آن مطلع و مخبر گردانید بعد از آن فرمود:
که یَوْمَ یَأْتِی بَعْضُ آیاتِ رَبِّکَ لا یَنْفَعُ نَفْساً إِیمانُها لَمْ تَکُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ یعنی چون پیش از رؤیت آیت و نشان ایزد منان ایمان نیاورد بی‌شک بعد از رؤیت آیت که عبارت از طلوع شمس از طرف مغرب است اگر ایمان آرد آن ایمان نفع بنفس هیچ کس نرساند و در آیه دیگر واقع است که فَأَتاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَیْثُ لَمْ یَحْتَسِبُوا یعنی مالک الرقاب بآن جماعت فرستاد و از جایی که ایشان
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:428
گمان عذاب از آن محل و مآب نداشتند (1) و در جای دیگر در کلام حضرت مهیمن داور واقعست فَأَتَی اللَّهُ بُنْیانَهُمْ مِنَ الْقَواعِدِ یعنی قادر وهاب ارسال عذاب بر آن جماعت نمود. حضرت امیر المؤمنین علی علیه السّلام گفت و امّا معنی قول خدای عزّ و جلّ بَلْ هُمْ بِلِقاءِ رَبِّهِمْ کافِرُونَ و قول خدای عالم الَّذِینَ یَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلاقُوا رَبِّهِمْ و قول ایزد تعالی إِلی یَوْمِ یَلْقَوْنَهُ و قول واجب تعالی فَمَنْ کانَ یَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَلْیَعْمَلْ عَمَلًا صالِحاً آنست که آن طایفه منکر بعثت بودند درین آیات لقاء عبارت از بعثت است و حضرت خالق مجید بعثت، را لقاء نامیده همچنین است قول خدای تعالی مَنْ کانَ یَرْجُوا لِقاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ یعنی هر که ایمان ارد به آن که او مبعوث است پس بدرستی که آنچه حضرت وهاب بیمنت باو وعده کرد از ثواب و رحمت و از عذاب و عقوبت اگر اجابت و اطاعت نکند پس لقا در این مواضع بمعنی رؤیت نباشد بلکه به معنی بعث است چنانچه مذکور شد و امیر المؤمنین علی علیه السّلام گفت:
معنی آیه تَحِیَّتُهُمْ یَوْمَ یَلْقَوْنَهُ سَلامٌ آنست که آن جماعت مؤمن شدند ایمان ایشان از دلهای آن مؤمنان تا روز بعث ایشان اصلا زایل و نقصان نگردد.
و نیز حضرت امیر المؤمنین علی علیه السّلام فرمود که: اما قول حضرت عزّ و جلّ وَ رَأَی الْمُجْرِمُونَ النَّارَ فَظَنُّوا أَنَّهُمْ مُواقِعُوها لفظ ظن در این آیه بی‌شبهه بمعنی یقین است یعنی گناه‌کاران در آن روز یقین دانند که داخل نیران و از سکنه دوزخ تابانند، و همچنین است معنی قول خدای تبارک إِنِّی ظَنَنْتُ أَنِّی مُلاقٍ حِسابِیَهْ یعنی ملاقات مکان حساب را یقین دانند، و امّا قول خدای عزّ و جلّ که خطاب بمنافقین فرمود که: وَ تَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا این

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:429
ظن شک است نه ظن یقین (1) باید دانست که ظن بر دو نوعست ظنّ شکّ و ظنّ آنچه در آیه کلام ربّ العالمین در باب امر معاد و یوم الدّین است آن ظنّ یقین است و هر ظنّ که بواسطه امر دنیا است آن شک است بیقین و حضرت امیر المؤمنین علی (ع) فرمود که: قول خدای تعالی وَ نَضَعُ الْمَوازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيامَةِ فَلا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئاً آن میزان عدل است که در روز قیامت اعمال خلایق بحکم ایزد خالق بآن مؤاخذه و موازنه خواهد شد و حضرت ملک تعالی هر کس را اعطا و جزای عمل و طاعت بمیزان حساب عنایت فرماید و بعضی ایشان را جزاء از بعضی دیگر مقرّر کند و جزا و پاداشت اعمال ایشان بهر یک ایشان رساند و از ظالم قصاص از برای مظلوم بستاند یعنی اگر ظالم چیزی از کس بزور و جبر اخذ کند یا مظلوم را بقتل رساند حضرت جبّار عادل حق آن مظلوم خواه نفس خواه مال از آن ظالم بی‌همال در هنگام جزا و پاداشت انام از آن ظالم تیره سرانجام از جهت مظلوم مستهام بستاند، و نیز آن حضرت فرمود که قول خدای تعالی فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوازِينُهُ معنی ثقل میزان عبارت از قلت حساب و کثرت آن در یوم المیعاد و زمان رسانیدن ثواب و عقابست و در آن روز مردمان بچند منازل و طبقات باشند بعضی از ایشان را حساب در کمال یسر و آسانی گذرد و مقرّر شود که بنزد اهل خود مسرور و شادمان روند و ازینجاست قوله تعالی يُحاسَبُ حِساباً يَسِيراً وَ يَنْقَلِبُ إِلى أَهْلِهِ مَسْرُوراً و بعضی از ایشان داخل جنان بغیر حساب و عمل میزان گردند بلکه در مکان محاسبه حاضر نگردند زیرا که حساب از برای کسی است که آن شخص متلبس بامر دنیا و متلوث به جیفه
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:430
آن مکان و مأوی گردد (1) و بعضی از این جماعت محاسب بحساب قلیل و کثیر و صغیر و قطمیر گشته پس از آن داخل نار سعیر گردد و بعضی از ایشان ائمه کفر و حکام ضلالت و ارباب ظلم و شقاوت‌اند این جماعت در روز قیامت هیچ گونه وزن اعتبار و اعتنا بشأن آن طایفه در نزد پروردگار نیست زیرا که آن متمرّدان اعتنا بامر و نهی حضرت قادر سبحان در دنیا تا روز قیامت ننمودند بناء علیه مخلد در نیران خواهند بود و هم فِي جَهَنَّمَ خالِدُونَ تَلْفَحُ وُجُوهَهُمُ النَّارُ وَ هُمْ فِيها كالِحُونَ. چون زندیق تأویل آیات کلام ایزد وهاب از آن ولایتمآب استماع نمود تصدیق فرمود گفت یا ابا الحسن من در آیات کلام حضرت ذو المنن چیزی چند دیگر یافته‌ام بنوعی که در آیات سابقه تناقض بود در این آیات نیز تضاد است حضرت امیر المؤمنین علی علیه السّلام فرمود که: آن آیات کدام است زندیق گفت:
اینست که حضرت واجب تعالی میفرماید که قُلْ يَتَوَفَّاكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ، و اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِها، و الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلائِكَةُ طَيِّبِينَ و آیات دیگر

که مثل و مانند این باشد یا ابا الحسن حضرت ذو المنن یکَ بار فعل قبض ارواح را بملک الموت نسبت داد و مرتبه دیگر بذات اقدس خود منسوب گردانید و مرتبه اخری نسبت قبض ارواح بملائکه خود داد یا ابا الحسن، در بعضی آیات دیگر یافتم که میفرماید: فَمَنْ یَعْمَلْ مِنَ الصّٰالِحٰاتِ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلاٰ کُفْرٰانَ لِسَعْیِهِ و در موضع دیگر میفرماید که: وَ إِنِّی لَغَفّٰارٌ لِمَنْ تٰابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صٰالِحاً ثُمَّ اهْتَدیٰ من آنچه در آیه اولی یافته‌ام آنست که اعمال صالحه بکفر نیست و از اعمال آیه ثانیه یافته‌ام که اعمال صالحه نفع نمی‌دهد الّا

بعد از اهتدا (1) و در آیه دیگر یافتم که میفرماید: وَ سْئَلْ مَنْ أَرْسَلْنٰا مِنْ قَبْلِکَ مِنْ رُسُلِنٰا فکیف یسئل من المیت یا ابا الحسن؟ زنده چون از مرده قبل از بعث و نشور سؤال تواند نمود، و در جای دیگر میفرماید که: إِنّٰا عَرَضْنَا الْأَمٰانَةَ عَلَی السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ وَ الْجِبٰالِ فَأَبَیْنَ أَنْ یَحْمِلْنَهٰا وَ أَشْفَقْنَ مِنْهٰا وَ حَمَلَهَا الْإِنْسٰانُ إِنَّهُ کٰانَ ظَلُوماً جَهُولاً آن انسان که تحمّل امانت نمود کیست و از حضرت عزیز علیم مهیمن پسندیده و مستحسن نیست که بر بندگان خود تلبیس کند، و نیز یافتم که حضرت واحد اکبر انبیاء خود را بهفوات و صفات ناپسندیده مشتهر گردانید چنانچه در باب آدم صفی علیه السّلام میفرماید:

وَ عَصیٰ آدَمُ رَبَّهُ فَغَویٰ آن حضرت را بعصیان منسوب گردانید و نوح علیه السّلام را بکذب نسبت داد زیرا که در هنگام که آن حضرت (ع) فرمود که:

إِنَّ ابْنِی مِنْ أَهْلِی در ساعت ایزد وهاب در جواب فرمود:

که إِنَّهُ لَیْسَ مِنْ أَهْلِکَ و ابراهیم (ع) را به بندگی و عبادت کواکب نسبت داد و مرتبه دیگر بعبودیت قمر مرتبه آخری بعبادت و پرستش شمس، منسوب گردانید، و یوسف (ع) را نیز نسبت به فعل معصیت داد که لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِهٰا لَوْ لاٰ أَنْ رَأیٰ بُرْهٰانَ رَبِّهِ، و موسی علیه السّلام را نسبت بامر تهجین و بدی نمود چنانچه فرمود که: قٰالَ رَبِّ أَرِنِی أَنْظُرْ إِلَیْکَ قٰالَ لَنْ تَرٰانِی حضرت موسی کلیم علیه التحیة و التسلیم پیغمبر عظیم الشأن بود چون ایشان را علم نبود بآن که حضرت واجب الوجود مرئی و مشاهد هیچ موجود نگردد؟ و ایزد معبود جبرئیل و میکائیل علیه السّلام را بداوری پیش داود فرستاد چنانچه مشهور است حیث قال إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرٰابَ و حضرت یونس را

در بطن ماهی (1) در ظلمت و سیاهی محبوس گردانید بنوعی که در قرآن مذکور فرمود که: وَ ذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغٰاضِباً و حضرت عزّ و جلّ اظهار خطا و زلل انبیاء نمود و اسامی آن اعیان را مذکور فرمود و نام آنکه جمعی را مغرور و مفتون یا خلق را ضال و اضلال نمود اصلا ذکر نفرمود یا بذکر

کنیت آن جماعت از ذکر اسمای آنها اکتفا فرمود چنانچه درین آیات میفرماید: وَ یَوْمَ یَعَضُّ الظّالِمُ عَلی یَدَیْهِ یَقُولُ یا لَیْتَنِی اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِیلًا یا وَیْلَتی لَیْتَنِی لَمْ أَتَّخِذْ فُلاناً خَلِیلًا لَقَدْ أَضَلَّنِی عَنِ الذِّکْرِ بَعْدَ إِذْ جاءَنِی این ظالم که اسم او مذکور نشد اسم انبیا بوسیله ارتکاب زلل مذکور و مشتهر شد آن ظالم کیست و نیز در قرآن یافتم که حضرت قادر عالم میفرماید که: وَ جاءَ رَبُّکَ وَ الْمَلَکُ صَفًّا صَفًّا و در جای دیگر میفرماید که: هَلْ یَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِیَهُمُ الْمَلائِکَةُ أَوْ یَأْتِیَ رَبُّکَ أَوْ یَأْتِیَ بَعْضُ آیاتِ رَبِّکَ و در محل دیگر فرمود:
که وَ لَقَدْ جِئْتُمُونا فُرادی کَما خَلَقْناکُمْ در یک مرتبه مجیء را نسبت بذات مقدّس خود نمود، و در مرتبه دیگر نسبت آمدن بخلایق فرمود که به نزد ایزد معبود حاضر و مشهود گردند، و نیز در قرآن یافتم که خود خبر داد شاید در باب تبلیغ احکام و آداب شرایع اسلام بسایر انام طلب کند در هنگام انکار کفره لئام حال آنکه آن طایفه عبده اصنامند و در تمامی عمر خود در دار دنیا به پرستش آن اشتغال داشتند، و نیز در کلام شما یافتم که میفرماید: ثُمَّ لَتُسْئَلُنَّ یَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِیمِ آن کدام نعمت است که عباد را از حقیقت آن سؤال کند، و در مکانی یافتم میگوید که بَقِیَّتُ اللَّهِ خَیْرٌ لَکُمْ آن چه بقیت است که ربّ العزّت امت را در آخرت از آن مسألت نماید و در

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:433

محال دیگر می‌فرماید: (1) یا حَسْرَتی عَلی ما فَرَّطْتُ فِی جَنْبِ اللَّهِ و نیز میفرماید که: فَأَیْنَما تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ و کُلُّ شَیْ‌ءٍ هالِکٌ إِلَّا وَجْهَهُ وَ أَصْحابُ الْیَمِینِ ما أَصْحابُ الْیَمِینِ وَ أَصْحابُ الشِّمالِ ما أَصْحابُ الشِّمالِ یا ابا الحسن معنی جنب و وجه را برای من موجه گردان و بیان معنی یمین و شمال نمای زیرا که امر در جمیع این محال بغایت ملتبس و در نهایت اشکال است و نیز ربّ العزیز در قرآن می‌فرماید که الرَّحْمنُ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوی، و در مکان دیگر گوید أَ أَمِنْتُمْ مَنْ فِی السَّماءِ، و در محل دیگر هُوَ الَّذِی فِی السَّماءِ إِلهٌ وَ فِی الْأَرْضِ إِلهٌ، و در مکان دیگر فرماید:
وَ هُوَ مَعَکُمْ أَیْنَ ما کُنْتُمْ، و جای دیگر وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَیْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِیدِ، و در موضع دیگر ما یَکُونُ مِنْ نَجْوی ثَلاثَةٍ إِلَّا هُوَ رابِعُهُمْ، و نیز یافتم که در جای دیگر حضرت ایزد قادر میفرماید:
وَ إِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِی الْیَتامی فَانْکِحُوا ما طابَ لَکُمْ مِنَ النِّساءِ چنین نیست که شبه قسط در ایتام سبب نکاح نسوان شود زیرا که همه زنان ایتام نیستند پس این آیه کلام حضرت ایزد بچه کیفیت و نظام انتظام یابد و نیز در جای دیگر یافتم که میفرماید:
وَ ما ظَلَمُونا وَ لکِنْ کانُوا أَنْفُسَهُمْ یَظْلِمُونَ چگونه جایز و روا باشد که نسبت ظلم بحضرت واحد عالم دهند و ظلمه کدام طایفه‌اند، و در موضع دیگر یافتم که میفرماید: إِنَّما أَعِظُکُمْ بِواحِدَةٍ این واحده کدام است و در جای

دیگر یافتم که می‌گوید وَ ما أرْسَلْناکَ إِلّا رَحْمَةً لِلْعالَمِینَ یا ابا الحسن می‌بینم که مخالفان اهل اسلام و ایمان همیشه بر مذهب باطل ایشان معتکف و استقامت دارند

و هرگز میل رجعت و انابت بدین و ملّت حنیف محمد ندارند، (1) و نیز از غیر مخالف بلکه ارباب اسلام که اهل فسادند اختلاف در مذهب ایشان دارند و بعض از ایشان لعن بعضی از صاحب مذهب و ملت ایشان کنند پس موضع که رحمت عام برای همه ایشان که بهر یک آن انام رسد کدامست و نیز در آیه کلام یافتم که حضرت ایزد تبارک و تعالی نبی خود محمد مصطفی صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را تفضّل داد بر سایر انبیا بعد از آن حضرت را باضعاف آنچه در کتاب خود برو تحیّت و ثنا نمود آزار و جفا بر آن حضرت نموده و انتفاص محل و عزت بلکه نسبت بدی بآن حضرت و سرزنش ایشان از روی عتاب و خطاب فرمود چنانچه هیچ نبیّ و رسول را بمثل آن خطاب و عتاب ننمود چنانچه خود میفرماید که: وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدى فَلا تَكُونَنَّ مِنَ الْجاهِلِينَ و قول عزّ و جلّ است که: وَ لَوْ لا أَنْ ثَبَّتْناكَ لَقَدْ كِدْتَ تَرْكَنُ إِلَيْهِمْ شَيْئاً قَلِيلًا إِذاً لَأَذَقْناكَ ضِعْفَ الْحَياةِ وَ ضِعْفَ الْمَماتِ ثُمَّ لا تَجِدُ لَكَ عَلَيْنا نَصِيراً و قول حضرت ربّ العزتست وَ تُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَ تَخْشَى النَّاسَ وَ اللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشاهُ و در موضع دیگر میفرماید که: وَ ما أَدْرِي ما يُفْعَلُ بِي وَ لا بِكُمْ، و قول خدای تعالی ما فَرَّطْنا فِي الْكِتابِ مِنْ شَيْءٍ، و محل دیگر وَ كُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْناهُ فِي إِمامٍ مُبِينٍ پس هر گاه این اشیاء در امام محصی باشد و او وصی نبی باشد پس نبی بطریق اولی ازین صفات دور و مهجور باشد از آنچه خدای تعالی در حقّ ایشان گفته باشد و این همه صفات مختلفه و احوال متناقضه است بلکه امور بغایت مشکله است پس اگر کتاب حضرت ملک الوهاب و رسول او یعنی محمّد المستطاب حقّ باشند پس من بواسطه شکی که خلجان خاطر منست هلاک

و دور از رحمت خالق الأفلاک خواهم بود (1) و اگر هر دو باطل باشند بر من هیچ گونه بأس و باک نیست حضرت ولایتمآب بعد از استماع کلام آن زندیق مرتاب فرمود، که سبّوح قدّوس ربّ الملائکه و الرّوح ذات مقدّس منزّه ایزد تعالی و تقدس از همگی و تمامی صفات ذمیمه معرّا و مبرّاست و او حیّ و دایم قائم عالم بر جمیع نفوس و کسب خلائق در ساعات روز و شب است ای زندیق اگر مثل آیات آیه دیگر که ترا در آن شک و ریبی در خاطر مضمر باشد بیان نمای زندیق گفت آنچه بیان کردم مرا کافی و بسنده است یا امیر المؤمنین علی آن حضرت فرمود:

که وَ ما تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ عَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ من به

توفیق خدای مهیمن بزودی ترا بر تأویل آیات متشابهات کلام حضرت ذو المنن آگاه و متفطن گردانم بشنو و فراگیر و بسمع رضا تلقی نموده بپذیر اما تأویل آیه جلالت پایه: اللَّهُ یَتَوَفَّی الْأَنْفُسَ حِینَ مَوْتِها، و قول عزّ و جلّ: یَتَوَفَّاکُمْ مَلَکُ الْمَوْتِ الَّذِی وُکِّلَ بِکُمْ، و قوله تعالی: تَوَفَّتْهُ رُسُلُنا، و قوله عز و جلّ الَّذِینَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلائِکَةُ طَیِّبِینَ، قوله جلّ ذکره الَّذِینَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلائِکَةُ ظالِمِی أَنْفُسِهِمْ ای زندیق ذات اقدس حضرت واجب تعالی و تقدّس از آن ارفع و اقدس و اجلّ و مقدّس است که بنفس خود مرتکب و متولی قبض روح هر کس گردد اما فعل ملائکه و رسل او بی‌شبه چون بامر و حکم حضرت بیچون سانح و صادر گردد فعل عزّ و جلّ است حضرت غنی مجید از ملائکه کرام عظام خود رسل و سفره بواسطه انجام و انصرام قبض ارواح أنام برگزید که واسطه میان خدای تعالی و میان خلق او باشند و آن جماعت‌اند که حضرت

ربّ العزّت در حقّ ایشان میفرماید (1) که اللَّهُ یَصْطَفِی مِنَ الْمَلائِکَةِ رُسُلًا وَ مِنَ النَّاسِ الآیه بدان که ملائکه که مرتکب و متولی قبض ارواح بامر خالق الأشباح گردند دو گروهند ملائکه رحمت و ملائکه نقمت متولیان قبض ارواح اهل طاعت ملائک رحمت‌اند و متصدّیان قبض ارواح اهل معصیت ملائک نقمت‌اند و این هر دو صف از ملائکه اعوان و انصار ملک الموت‌اند که بامر و حکم آن ملک جلیل القدر مرتکب و مصدر آن امر گردند و آنچه ازین دو طایفه ملایک سانح و صادر گردد به ملک الموت آن نسبت دهند فعل ایشان فعل ملک الموت است و فعل ملک الموت فعل و عمل حضرت حیّ الّذی لا ینام و لا یموت زیرا که حضرت ایزد مقدّس که خالق نفس هر کس است قبض ارواح ایشان را بر دست هر کس که خواهد مقرّر دارد و منع و عطا و ثواب و عقاب بید حضرت مالک الرقاب است بهر که خواهد دهد و کسی که نخواهد منع نماید و فعل امینان و متصدیان امر و حکم حضرت قادر سبحان فعل ایشان است چنانچه در آن باب اشارت نمود وَ ما تَشاؤُنَ إِلَّا أَنْ یَشاءَ اللَّهُ یعنی اراده و مشیت شما بغیر اراده و خواهش اللّه تبارک و تعالی موجود و هویدا نشود و بمشیت کامله و ارادت شامله هر قصد و اراده کند بمجرّد تقدیر من غیر مهلة و تأخیر تقدیر یابد، اما قول خدای تعالی: وَ مَنْ یَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحاتِ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ الآیه، و قول عزّ و جلّ: وَ إِنِّی لَغَفَّارٌ لِمَنْ تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً ثُمَّ اهْتَدی ای زندیق هر کس که اسم ایمان برو واقع شود سزاوار و حقیق نجات نیست بلکه او را نیز در مکان درکات و مقام سکنای ارباب غوات ساکن گردانند مگر آنکه ایمان با اهتدا و اقتفا بحضرات انبیاء علیهم السّلام اللّه تعالی واقع شود که اگر چنین باشد که بمجرد اقرار بتوحید بواسطه ایمان کافی بودی بایستی

(1) که یهود با اعتراف بتوحید و اقرار بخدا نجات از عذاب و عقاب مالک الرقاب می‌یافتند بلکه سایر مقرّین به توحید مثل ابلیس عنید و آنکه قریب است از کفره عنیدتر نجات یافتندی و حال آنکه هیچ کدام این طوایف را امید نجات از عذاب خدای تعالی بغیر اهتداء نیست چنانچه حضرت عالم قادر بیّن و ظاهر گردانید که: الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَمْ يَلْبِسُوا إِيمانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَ هُمْ مُهْتَدُونَ و در محل دیگر حضرت عزّ و جلّ میفرماید:
که الَّذِينَ قالُوا آمَنَّا بِأَفْواهِهِمْ وَ لَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ خلاصه کلام آنکه ایمان را منازل و حالات و مراتب و مقامات بسیار است که شرح آن را طول بسیار و بیان آن مستدعی ذکر فصول بیشمار است از آن جمله آنست که ایمان بر دو وجه است ایمان به قلب و ایمان بزبان ایمان بلسان مثل ایمان منافقان است در زمان رسول آخر الزمان زیرا که چون آن پیغمبر جلیل القدر هر یک آن کافر را بشمشیر قهر مقهور و مضطر گردانید آن مقهوران از خوف شمشیر نبیّ الإنس و الجان بلسان اظهار ایمان کردند لیکن دلهای آن کافران بر کفر و عصیان ثابت و مستقر بود و ایمان بقلب و لسان عبارت از قبول ارکان آن و تسلیم امر پروردگار عالمیان است و هر که تسلیم امر و کار خود بمالک و صاحب آن نماید بیقین هرگز استکبار و استنکار امر پروردگار ننماید چنانچه ابلیس پرتلبیس استکبار از سجود آدم علیه السّلام نمود و اکثر امم انبیای خود را اطاعت و متابعت نمودند و استکبار و استنکار نمودند از آن جهت اصلا از اقرار او تو هیچ منفعت نیافتند چنانچه ابلیس از آن سجود طویل خود منتفع نگردید با آنکه چهار هزار سال یک سجده برای ایزد متعال بانصرام رسانید چون

مطلب آن عاوی لعین (1) زخارف دنیا و برای سمعه و ریا بود از آن او را هیچ نوع نفع و سود نبود همچنین نماز و صدقه سایر مخلوقین اصلا نفع بایشان نرساند الا آنکه هدایت بطریق بخوف حضرت رحیم الرّؤوف و ارشاد بسبیل نجات واهب العطیات یابد و حضرت واجب تعالی این احسان و اعطا نسبت به جمیع برایا نمود و قطع عذر عباد بوسیله ارسال رسل و بیان آیات و دلائل نمود چنانچه فرمود که لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ و هرگز زمین را حضرت ارحم الراحمین خالی از عالم مرشد که محتاج الیه امت باشد نگذارد تا او معلم مردم بسبیل نجات بود و این جماعت تبعه هدات بحسب عدد بغایت کم‌اند و حضرت ایزد تبارک و تعالی حقایق این مقدمه را در امم انبیای پیشین واضح و مبیّن فرمود و آن طایفه را مثل از برای متأخرین گردانید چنانچه فرمود که: وَ ما آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ، و در حق قوم موسی (ع) که ایمان بحضرت ایزد سبحان آوردند میفرماید که: وَ مِنْ قَوْمِ مُوسى أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَعْدِلُونَ، و در باب حواری حضرت عیسی علیه التّحیة و الثناء در وقتی که آن حضرت بجمیع بنی

اسرائیل گفت که: مَنْ أنْصارِی إِلَی اللّهِ قالَ الْحَوارِیُّونَ نَحْنُ أنْصارُ اللّهِ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ اشْهَدْ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ مطلب و مرام عیسی (ع) آن بود که معلوم آن حضرت گردد که کدام ایشان مستسلم و منقاد اهل فضل و کمال و ارباب معرفت و حالند مع هذا استکبار اوامر و حکم پروردگار خود ندارند هیچ احدی از بنی اسرائیل اجابت کلام آن نبی الجلیل ننمود بغیر جماعت حواریین که از روی تعظیم تبجیل فرمودند:
که ما انصار ایزد غفار و مطیع و مترصد حکم او در ساعت لیل و نهاریم بناء علیه حضرت قادر عالم آن طایفه محمودة العاقبه را لایق و سزاوار علم
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:439
نمود (1) و طاعت و متابعت ایشان را فرض و لازم بر جمیع طوایف امم عیسی گردانید چنانچه فرمود: که أَطِیعُوا اللَّهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ و بقوله تعالی وَ لَوْ رَدُّوهُ إِلَی الرَّسُولِ وَ إِلی أُولِی الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِینَ یَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ و بقوله تعالی اتَّقُوا اللَّهَ وَ کُونُوا مَعَ الصَّادِقِینَ و نیز بقول خود تبارک تعالی فرماید:
که وَ ما یَعْلَمُ تَأْوِیلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ و در جای دیگر حضرت ایزد اکبر میفرماید که: وَ أْتُوا الْبُیُوتَ مِنْ أَبْوابِها و مراد از بیوت بیت علم است که حضرت ربّ العزّت آن را در انبیاء علیهم سلام اللّه تعالی بودیعت گذاشت و ابواب بیوت عبارت از اوصیاء انبیای خدای تبارک و تعالی است پس اگر احدی از امت عمل خیر و نیکوئی کند لیکن آن کس بر دست اهل، اصطفا بیعت نکند و بر عهود و مواثیق ایشان و بر حدود شرایع و سنت و معالم دین و ملت آن اعیان نبود آن عمل مردود و مقبول حضرت عزّ و جلّ نیست بلکه اهل آن خیر بمحلّ کفر و عصیان است هر چند مشتمل بر صفت اسلام و ایمان بود چنانچه حضرت اللّه تبارک و تعالی میفرماید:
که وَ ما مَنَعَهُمْ أَنْ تُقْبَلَ مِنْهُمْ نَفَقاتُهُمْ إِلَّا أَنَّهُمْ کَفَرُوا بِاللَّهِ وَ بِرَسُولِهِ وَ لا یَأْتُونَ الصَّلاةَ إِلَّا وَ هُمْ کُسالی وَ لا یُنْفِقُونَ إِلَّا وَ هُمْ کارِهُونَ پس هر که از اهل ایمان مهتدی به سبیل نجات نگردد ایمان او هیچ نفع ندهد هر گاه او دفع حق اولیای حق سبحانه و تعالی نماید بی‌شبه عمل آن بدبخت نامسعود در نزد واجب الوجود محبوط و مردود است وَ هُوَ فِی الْآخِرَةِ مِنَ الْخاسِرِینَ و همچنین است آنچه خدای بقول سبحان درین آیه قرآن است
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:440
که فَلَمْ یَکُ یَنْفَعُهُمْ إِیمانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنا (1) و ازین باب در کتاب خدای عزّ و جلّ بسیار است و هدایت عبارت از ولایت ما ائمه هادین یعنی اولیای ربّ العالمین و اوصیای سید المرسلین است چنانچه خدای تبارک و تعالی میفرماید:
وَ مَنْ یَتَوَلَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ الَّذِینَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغالِبُونَ لفظ و الّذین آمنوا که در این موضع میفرماید عبارت از اهل ایمان بر خلایق حجج

و اوصیای خدا تبارک و تعالی است که در عصر باشند و چون آنها بگذرند و عصر دیگر شود اوصیای دیگر در آن عصر بحکم ایزد اکبر حاضر گردند خلاصه آنکه در هیچ وقت از اوقات چنانچه مرّه اخری مذکور گردید زمین خالی از مرشد هادی از نبی یا ولی که وصی نبی باشد نباشد زیرا که اتمام حجت بر سایر بریت در ضمن این اشفاق و مرحمت حاصل است بعد از آن امام انس و جان گفت ای زندیق هر کس که اقرار بکلمه شهادتین اشهد ان لا اله الّا اللّه و اشهد انّ محمدا رسول اللّه نماید هر چند اهل قبله بود آن شخص مؤمن نبود چنانچه منافقان در زمان رسول آخر الزمان اقرار بشهادتین بنمودند لیکن عهود مواثیق که امر دین ربّ العالمین و مفروضات شرایع سیّد المرسلین و براهین نبوّت آن حضرت در باب اوصیای او أئمة المعصومین سلام اللّه علیهم اجمعین نمودند همگی و تمامی آن را شکسته نقض نمودند و اضمار کراهیت و کین آن اعیان دین در خواطر مکین گردانیدند در هنگامی که همه آن معاندین بر طاعت امر و حکم احکم الحاکمین قادر و با تمکین بودند در باب آنچه ارحم الرّاحمین برای رسول امین واضح و مبیّن گردانید، بقول خود تبارک و تعالی: فَلا وَ رَبِّکَ لا یُؤْمِنُونَ حَتَّی یُحَکِّمُوکَ فِیما شَجَرَ بَیْنَهُمْ ثُمَ

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:441

لا یَجِدُوا فِی أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَیْتَ وَ یُسَلِّمُوا تَسْلِیماً، و (1) در محل دیگر حضرت عزّ و جلّ بقول خود فرمود که: وَ ما مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ، أَ فَإِنْ ماتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلی أَعْقابِکُمْ و مثل همین قول خدای تعالی است معنی آیه: لَتَرْکَبُنَّ طَبَقاً عَنْ طَبَقٍ یعنی بزودی این امت سالک مسالک امم انبیای سالفه در غدر و مخالفت و موافقت نموده با اوصیای حضرت نبی الرّحمه بعد از وفات آن حضرت اظهار غدر و مخالفت نمایند و اطاعت و متابعت اوصیای آن سرور بر منهج شرط مقرّر ننمایند و این کتاب حضرت مالک الرّقاب که برسالتمآب انزال و ارسال نمود بسیار بسیار است و چون حضرت عالم بی‌چون رسول (ص) خود را باطلاع حقایق در آن کما ینبغی و یلیق از روی تحقیق مطّلع و مخبر گردانید آن نبی المطلق را این مقدّمه بغایت صعب و شق آمد که مآل حال اوصیای ایشان چرا باین اختلال و نسق باشد و خاطر فیض مخاطرش در غایت حسرت و قلق بود حضرت واهب معبود تسلیه خاطر انورش را بانزال این آیه جلالت پایه بمصحوب امین الوحی جبرئیل علیه سلام الملک الودود نمود، که فَلا تَذْهَبْ نَفْسُکَ عَلَیْهِمْ حَسَراتٍ و فَلا تَأْسَ عَلَی الْقَوْمِ الْکافِرِینَ، و اما قول حضرت ایزد تعالی وَ سْئَلْ مَنْ أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِکَ مِنْ رُسُلِنا این دلیل روشن و برهان بین پیغمبر ما صلّی اللّه علیه و آله و سلّم است که حضرت ربّ العزّت بآن حضرت مرحمت و عنایت نمود و بوسیله آن برو واجب و لازم گردانید که حجّت بر سایر خلق نماید زیرا که چون حضرت عزّ و جلّ آن نبی

الرّحمه را خاتم الرسل و رسول بر تمامی امم انبیای واهب عالم و سایر ملل بنی آدم و غیرهم گردانید، آن حضرت را حق سبحانه

تعالی در هنگام معراج بارتقا و استعلا بسوی سماء مخصوص فرمود (1) بهیچ احدی از انبیاء و رسولان این نوع اشفاق و احسان ننمود و جمیع رسل و انبیاء را عزّ و جلّ برای حضرت خاتم الرسل در یک محل حاضر نمود آن اعیان بعد از حضور بشرف خدمت رسول آخر الزمان عالم و واقف و شاهد و عارف شدند برسالت آن حضرت بسایر امم هر ملت که بچه عنوان و کیفیت است و آن حضرت بر امر اللّه استعلام و استفهام نمود که هر یک آن انبیا علیهم السّلام مرسول و محمول عزائم ایزد علام بچه کیفیت و نظام بودند از آیات و براهین بالتمام و همه انبیا و رسل رب العالمین اقرار بفضل سید المرسلین و فضل اوصیای آن سرور و حجج او در زمین بعد از آن خلاصة النبیّین و فضل شیعه وصیّ او از مؤمنات و مؤمنین نمودند از آن جماعت که تسلیم امر و حکم اهل فضل گردند و فضل آن اعیان را بایشان مسلم داشتند و استکبار امر ایشان نمودند و حضرت پیغمبر واقف و عارف بود که از امم انبیای سالفه کدام اطاعت و متابعت نمایند و کدام گروه اظهار عداوت و مخالفت فرمایند و بر جمیع مقدمات مذکوره مطلع و مخبر بود و بر حال آنکه تغییر عهد و بیعت یا تقدیم دیگر بر اوصیای آن حضرت یا تأخیر کند عالم و واقف و شاهد و عارف بود خلاصه معنی کلام آن امام الانام آنست که حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم چون عالم بجمیع سوانح امور ازل و ابد است و هیچ امر از امور بر آن نبیّ ربّ غفور مخفی و مستور نیست یقین به حقایق احوال مخالف و مؤالف دین و آئین و مطیعین و محبّین ائمّه معصومین (ع) و مبغضین و مخالفین آن امنای ربّ العالمین عالم و مطلع خواهد بود چنانچه اکثر بلکه تمامی امور که بعد از

وفات آن سرور مبین و ظاهر میگردید اوصیای خود ائمه اثنا عشر و اعیان اصحاب را مطلع خواهد بود، (1) و اما آنچه بلکه تمام صدور افعال خلاف مراد و مشیت ایزد تعالی که از آن نجبا سانح و هویدا گردید چنانچه حضرت غنی مجید در کتاب لازم التمجید که بحضرت نبی الحمید منزل نمود حقایق فعل هر یک آن اعیان را مع اسامی سامی گرامی ایشان مذکور و عیان گردانید لیکن جمعی که ذنب و جرم ایشان و خطایا و آثام آن طایفه لئام بمراتب اعظم از آنچه از انبیای کرام علیهم سلام اللّه الملک العلام بانجام و انصرام رسید که کتاب مستطاب ایزد وهاب شاهد بظلم و جرم آن گروه عاقبت وخام است مع هذا خدای تبارک و تعالی بکنایه از ذکر اسماء آنها اکتفا نمود بواسطه آنکه در نزد فصحای بلیغ کنایه ادلّ دلالة و ابلغ از تصریح است در دلالت بر حکمت باهره و قدرت قاهره و عزّت ظاهره ربّ

العزّت زيرا كه واجب تعالى عالم است بآن كه براهين انبياء در صدور و قلوب امم ايشان و در نظر محبّان آن انبياء و رسولان بغايت بزرگ و گرانست و عالم و واقفست كه بعضى از طوايف امم انبياى خالق البريه بعد از ملاحظه و مشاهده معجزه و آيت آن را حمل بر كمال علم و قدرت و عظمت شأن عاليشأن ايشان كرده آنها را بخداى پرستش و بندگى نمايند چنانچه بعضى نصارى ابن مريم عيسى عليه التحيّة و الثنا را خدا دانند پس ذكر آن جماعت از روى كنايه دلالت نامه بر تخلّف و انحراف و جهل و اعتساف آن طايفه وخيم العاقبه از امر حضرت عزّ و جلّ عالم كامل متفرد در ذات و صفات دارد آيا گوش بقول غيب سروش حضرت ملك العلى آنچه در صفت مريم و عيسى (ع) فرمود نمينمايند كه چگونه از روى توبيخ

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:444

تمام و تقريع لا كلام بسمع امت لئام آن حضرت (ع) رسانيد (1) كه كانا يَأْكُلانِ الطَّعامَ يعنى حضرت مسيح و مادر بطريق ساير بشر محتاج باكل طعام در صبح و شام بودند و بى‌شبه بيقين كسى كه طعام تناول كند باو ثقل و درد خواهد بود و هر كه باو ثقل بود او از آنچه نصارى بواسطه عيسى دعوى كنند بفراسخ دور و از آن صفت بعيد و مهجورست و ذكر اسماء از روى تبجر و تعزر نيست بلكه بجهت شناسانيدن و آگاه گردانيدن اهل نصارت و ارباب معرفت است بر آنكه كنايه از اسماء اصحاب جرأت خطيّت عظيمه از منافقان بى‌رويت در قرآن لازم الاذعان مذكور از افعال قادر فعال نيست بلكه بى‌شبهه و گمان آن فعل و عمل جمعى تغيير و تبديل‌كنندگان و منحرفين احكام آيات قرآن است كه اختيار دنيا بر دين از روى عداوت و كين با انبيا و رسل ربّ العالمين نمودند چنانچه حضرت ارحم الرّاحمين ميفرمايد كه: الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ صاحب صحاح اللّغه در كتاب خود نقل نمود كه عض بمعنى تفرق آيد چنانچه عرب گويد كه عضيت الشاة و الجزور يعنى اعضاء گوسفند و تفرق مفاصل شر مجزور نمودم و حضرت ايزد منان قصّه و حكايت مبدلان و مغيران را در قرآن باوضح البيان مذكور و عيان گردانيد چنانچه فرمود كه فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هذا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَناً قَلِيلًا و در جاى ديگر مى فرمايد كه: وَ إِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيقاً يَلْوُونَ أَلْسِنَتَهُمْ بِالْكِتابِ حضرت ايزد داور در موضع ديگر بحضرت سيد البشر خبر از احوال امم آن سرور داد كه إِذْ يُبَيِّتُونَ ما لا يَرْضى مِنَ الْقَوْلِ الآية يعنى بعضى از امت بعد از وفات نبىّ الرّحمه به

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:445

نوعى كه (1) يهود عاقبت نامحمود و نصاراى مختلفة الاقوال و الآراء بعد از وفات موسى و عيسى عليهما سلام اللّه تعالى تورات و انجيل و تحريف كلمات از بعضى مواضع آن دو مرقومه منزله ربّ جليل از روى تبديل

نمودند این طایفه بر تمنّی و ترجّی تحصیل مآل امر باطل ایشان ارتکاب و اقامت بر تمرّد و مخالفت از روی کین و عداوت تحریف بعضی کلمه و آیت نمودند و اراده این دو طایفه از امم لاحقه و امم انبیای سالفه آن بود که اطفای نور خدای غفور کنند لیکن چون اراده واجب الوجود بر خلاف مراد و خواهش این دو طایفه بود لهذا آن جماعت بمطلب و مراد خود مسعود نشدند چنانچه در قرآن فرمود که یُرِیدُونَ أَنْ یُطْفِؤُا نُورَ اللّٰهِ بِأَفْواهِهِمْ وَ یَأْبَی اللّٰهُ إِلاّٰ أَنْ یُتِمَّ نُورَهُ وَ لَوْ کَرِهَ الْکافِرُونَ یعنی آن جماعت در کتاب مستطاب حضرت عزیز وهّاب چیزی که مالک الرقاب نفرمود و نگفت آنها مرقوم و مثبت گردانیدند تا بر خلیفة حقیقت امر وقت مشتبه و تلبیس گردد اما حضرت ربّ العزّة دیده بصیرت و دلهای باقساوت آن ارباب مخالفت را به غشاوت عمی و ظلمت پوشانید نوعی که بقدرت خود در حدس و تفرس ایشان کمال نقصان ظاهر و عیان گر- دانید تا آنچه در قرآن لازم الإذعان احداث کردند چون از روی تفرس و حذاقت و رویت و فطانت در احداث تحریف آیت و تغییر کتابت ننمودند همین که اصحاب درک و معرفت و ارباب شعور و فضیلت از روی رویت نظر بر آیت و کلمه که در آن تحریف یا تغییر شده نمایند در ساعت بر حقیقت دروغ بیفروغ و لباس التباس آن تبعه شیاطین خناسی و بر کتمان حقایق آنچه آن غوات جهلائی از ازل الباس از روی آز و هوس نفس وسواس از آنچه تغییر و احداث نمودند عالم

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:446

و واقف و شاهد و عارف گردند و از اینجا است (1) که حضرت کریم عادل میفرماید که:

لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْباطِلِ الآیه و حضرت عزّ و جلّ برای آن طایفه باین آیه کلام منزل مثل زد که فَأَمَّا الزَّبَدُ فَیَذْهَبُ جُفاءً وَ أَمّٰا ما یَنْفَعُ النّٰاسَ فَیَمْکُثُ فِی الْأَرْضِ الآیه زبد درین موضع و مقام عبارت از کلام ملحدین لئام است که در کتاب آن علام اثبات و ارقام نمودند چنانچه کف را در هنگام برداشتن متلاشی و مضمحل گردد سخنان بی‌بنیان و تحریف و تغییر ایشان نیز بعد از تعمّق نظر و فکر در آن باطل و مضمحل گردد و آنچه مردمان بآن میگروند آن آیات تنزیل حقیقی ایزد منانست الّذی لا یَأْتِیهِ الْباطِلُ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَ لا مِنْ خَلْفِهِ که دلها میل بآن نماید و زمین مذکور درین آیت عبارت از محل علم و قرار آن در آن مکانست و با عموم تقیّه و وجوب آن بر امت در وقت ضرورت تصریح باسماء مبدّلین ملّت جایز و رخصت نیست و زیادت و نقصان که آن جماعت از پیش خود در قرآن حضرت ایزد سبحان ثابت و عیان کردن وسیله وزر و خطیئت و گناه و ذلت بلکه موجب خلود و ابود آن طایفه در نیران در آخرتست زیرا که از عمل آن جماعت قوت حجت برای اهل تعطیل و کفر و ملّت منحرفه از قبله ما ظاهر و هویدا گردد و ابطال

این علم شریعت و طریقت که مستکن و مستقرّ است در نزد مؤالف و مخالف بدلیل آنکه اقتدا بر ایشان کنند و راضی بفرامین مبدله آن جماعت گردند و فساد آن واضح و بین و لایح و روشن گردد و چون در زمان ماضی و حال اهل باطل و اضلال بحسب عدد اکثر از اهل حق و متابعان قادر فعّال‌اند اکثر امت میل بطرف اهل ضلالت نمایند و حقایق شرعیّه محقّه بواسطه آن تغییر و تحریف معطّل ماند و بر والیان امور شرع

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:447

در هنگام کثرت خلاف و اختلاف ارباب تحریف و اعتساف و قلّت اصحاب عدل، و انصاف بنا بر (1) قول حضرت عزّ و جلّ که خطاب مستطاب حضرت رسالتمآب نمود که فَاصْبِرْ كَما صَبَرَ أُولُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ خبر بر آن خاتم الرسل واجب و لازم و فرض منجم است و بذریعه کریمه: لَقَدْ كانَ لَكُمْ فِی رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ بر اولیاء اوصیای آن حضرت و اهل طاعت بر تمثیل آن اعیان واجب و لازم است ای زندیق آنچه درین مقام از ما در جواب کلام خود استماع نمودی ترا کافی است زیرا که در شریعت مطهّره نبوت حضرت سید البریه چون تقیّه واجبست بناء علی هذا زیاده از این تصریح باسماء آنها یعنی بنام جمعی که تغییر و تبدیل و تحریف در آیات کلام ربّ جلیل کردند جایز و روا نیست و اما قول خدای تعالی: وَ جاءَ رَبُّكَ وَ الْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا و قول حضرت حق عزّ و جلّ و علا: وَ لَقَدْ جِئْتُمُونا فُرادی و قول ایزد تعالی و تبارک:

هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلائِكَةُ أَوْ يَأْتِیَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِیَ بَعْضُ آياتِ رَبِّكَ این آیات همه حق است ای زندیق مجیء ایزد منان مثل آمدن خلقان نیست زیرا که او رب الارباب و پروردگار جمیع اشیاء است در کتاب عزّ و جلّ آیات محتاج بتأویل بسیار است و تأویل آیه کلام ایزد اکبر مشتبه بکلام بشر نگردد و به فعل بشر ملتبس نشود من ان شاء اللّه تعالی بزودی بمثال کفایت خاطر تو بآن شاد و ترا مطلع بحقایق آن و آن را بر تو واضح و عیان گردانم چنانچه در باب حکایت ابراهیم (ع) حضرت ایزد کریم میفرماید که: إِنِّی ذاهِبٌ إِلی رَبِّی بیقین رفتن ابراهیم علیه التحیة و التسلیم نزد حضرت علی العظیم عبارت از توجه حضرت خلیل الرّحمن و اجتهاد در هنگام عبادت بواهب

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:448

منانست چنانچه درین مکان تأویل قرآن بر غیر تنزیل آنست در آن محل و مکان نیز آیه محتاج است بتأویل آن (1) و حضرت قادر سبحان در قرآن می فرماید که: وَ أَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعامِ ثَمانِيَةَ أَزْواجٍ و در محل دیگر حضرت عزّ و جلّ فرمود که: وَ أَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَ مَنافِعُ لِلنَّاسِ لفظ انزال در این محال عبارت از خلق و ایجاد آنهاست و همچنین قول حضرت ربّ العالمین: إِنْ كانَ لِلرَّحْمنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعابِدِينَ یعنی منکرین و تأویل

این قول در باطن و واقع ضدَ ظاهر است و تأویل یعنی قول حضرت حق سبحانه تعالی به هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلائِكَةُ أَوْ يَأْتِىَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِىَ بَعْضُ آياتِ رَبِّكَ ای زندیق حضرت رب الارباب خطاب مستطاب بحضرت نبوت مآب پیغمبر ما نمود که آیا منافقان و مشرکان که در اطاعت و متابعت تو تقصیر و تعاقد بنمایند منتظرند که ملائکه عذاب بایشان آیند و آیات عذاب و عقاب بآن طایفه بنمایند در همین دار دنیا چنانچه امم انبیای سالفه مراد باو است عمل معجّل حضرت عزّ و جلّ در دنیا در همین مکان بآن جمعی یا منفعل رسانید چنانچه فرمود: أَ وَ لَمْ يَرَوْا أَنَّا نَأْتِى الْأَرْضَ نَنْقُصُها مِنْ أَطْرافِها حضرت واحد بیچون آنچه در قرون سابقه هلاک و زبون نمود آن را باتیان مسمی گردانید و فرمود که: قاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ یعنی حضرت ربّ العزّت لعنت بر دروغ گویان کرد فضال گفته و لعنت خواسته فلهذا لعنت را قتال نامید و همچنین است در محل که: فرمود قُتِلَ الْإِنْسانُ ما أَكْفَرَهُ یعنی ایشان بواسطه اختیار کفر و ضلالت ملعون ابدی و مطرود سرمدی است و نبی حضرت رب العزیز میفرماید که: فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَ لكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَ ما رَمَيْتَ

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:449

إِذْ رَمَيْتَ وَ لكِنَّ اللَّهَ رَمى (1) حضرت عزّ و جلّ فعل سیّد الرّسل را نسبت به ذات اقدس خود داد پس تأویل این آیات بالتمام بر غیر تنزیل باشد چنانچه سابقا سمت تحریر یافت تا که فرمود بَلْ هُمْ بِلِقاءِ رَبِّهِمْ حضرت ایزد تعالی بعث را لقا نامید و همچنین است تأویل قول رب الجلیل: الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلاقُوا رَبِّهِمْ تأویل آیه چنین است که آن جماعت بیقین میدانستند که در نشئه آخرت بامر و حکم حضرت ربّ العزت مبعوث بواسطه حساب و پاداشت خواهند گشت و مثل اینست آنچه حضرت ارحم الرّاحمین درین آیه مبارکه میفرماید که:

الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلاقُوا رَبِّهِمْ یعنی آن جماعت بیقین میدانند که در آخرت مبعوث خواهند شد بواسطه معامله حساب و اعطاء کتاب و مثل و مانند تأویل همین است آنچه حضرت صمدیّت درین آیت فرماید که: أَ لا يَظُنُّ أُولئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ لِيَوْمٍ عَظِيمٍ یعنی آن جماعت بعثت خود را در آخرت بیقین نمی‌دانستند بلکه می‌گفتند که برای بنی آدم بغیر حیات دنیوی اصلا در نشئه اخروی بعث و حیات نیست و لقا در نزد اهل ایمان عبارت از بعثت آن جهانست و در نزد کافران لقاء عبارت از نظر و رؤیت است و گاهست که بعض ظن کافران در بعض مکان یقین است چنانچه در قول حضرت مهیمن سبحان واقع است که وَ رَأَى الْمُجْرِمُونَ النَّارَ فَظَنُّوا أَنَّهُمْ مُواقِعُوها یعنی کفره ملاعین وقوع و ورود خود را در نار سجین بتحقیق و یقین میدانستند اما قول ربّ العالمین آنچه در حق منافقین میفرماید که: تَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا این ظن بمعنی شک است نه بمعنی یقین بیقین پس یک لفظ

مَوافق در ظاهر و مخالف در باطن است و همچنین است قول ایزد تبارک تعالی: الرَّحْمنُ
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:450
عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوى تأویل (1) و معنی آیه آنست که تدبیر عزّ و جلّ و امر او بر عرش مستولی گردید و قول رب العلاء وَ هُوَ الَّذِی فِی السَّماءِ إِلهٌ وَ فِی الْأَرْضِ إِلهٌ و قوله تعالی: وَ هُوَ مَعَکُمْ أَیْنَ ما کُنْتُمْ و قول عزّ و جلّ: ما یَکُونُ مِنْ نَجْوی ثَلاثَةٍ إِلَّا هُوَ رابِعُهُمْ مراد حضرت خلّاق العباد آنست که امنای دین و والیان شرع مبین بوسیله اعطای قدرت تمکین که رب العالمین بایشان ارزانی داشته مستولی بر جمیع مخلوقین‌اند و فعل عزّ و جلّ فعل و عمل آن هدات دین است ای زندیق آنچه از روی صدق و تحقیق کما ینبغی و یلیق من برای تو بیان کردم بفهم و فراگیر و بسمع بپذیر بدرستی که من در شرح بیان و در ایضاح حقایق آن بر تو سعی زیاده از حد توصیف و بیان نمودم تا آنکه در سینه و ضمیر و در خاطر آنکه بعد الیوم حقایق تأویل آیات مذکوره را استماع نمایند چنانچه ترا شک بخاطر رسید او را شک بخاطر نرسد که شاید مثل من مجیب مصیب بهم نرسد تا او را از سؤال بر وجه صواب مجاب گرداند زیرا که طغیان اهل عدوان و فتنه ایشان سبب اضطرار و اضطراب اهل علم به تأویل آیه کتاب ملک الوهاب باکتتام و احتجاب گردد و از ترس اهل بغی و ظلم و از خوف جور و ستم آن ظلمه لئام حقیقت تأویلات آیات کلام ایزد علام بر جمیع فرق انام واضح و بیان و لائح و عیان نگردانند پس درین زمان حقایق تأویل بر وجه تکمیل بشنوید و فرا گیرید که زود باشد که بر مردمان وقت و زمان بیّن و ظاهر گردد که حق در آن اوان مخفی و مستور و باطل ظاهر و مشهور شود و آن وقتی است که والی مردمان کسی شود که دشمن خدای منان و عدو رسول آخر الزّمان و اوصیای آن حضرت فی الواقع دشمن معشر
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:451
مردمان بزمانند و (1) وعده حق تعالی در آن زمان نزدیک گردد یعنی در آخر الزمان نظام شرع حضرت سید الانام بواسطه غیبت و خفاء امام وقت علیه الصلاة و السّلام بر انتظام نماند و میل مردم بالحاد و اظهار فساد نمایند آنگاه حضرت ولی اللّه تلاوت این آیه وافی هدایت نمود که: هُنالِکَ ابْتُلِیَ الْمُؤْمِنُونَ وَ زُلْزِلُوا زِلْزالًا شَدِیداً یعنی چون آن زمان عسرت و اوان محنت ظاهر گردد مؤمن را از منافق نتوان شناخت چه مؤمن بواسطه خود ایمان و جان خود متحمل شداید گران و آلام بی‌پایان گردد تا آنکه اسمای اشرار را در حالت ضرورت و اضطرار بر خود بندد بلکه گاه باشد که مؤمن از خویش نزدیک خود مثل برادر و پسر و پدر که منافق باشند بواسطه ترس جان از ایشان اظهار خلاف اطاعت رسول منان و باقی اوصیای ایشان نماید تا آنکه فرح و سرور که حضرت ربّ غفور برای اولیای خود

مقرّر داشته بظهور رساند و به خروج حضرت صاحب الزمان بر دشمنان آن محبان را مسرور گرداند و امّا قول حضرت ایزد: و یتلوه شاهد آن عبارت از حجّت خدای تبارک و تعالی و تقدّس است که آن کس را واحد مقدّس اقامت بر خلق خود از جنّ و انس نمود و خلقان را بالتمام عالم و عارف گردانید که بغیر آن کس لایق به حکم واحد خالق و مستحق مجلس ولایت و وصایت الأقدس نیست که قایم بمقام آن نبی الأکرم گردد دیگر آن کسی که در طهارت و منزلت بمنزله آن حضرت باشد در نزد حضرت ربّ العزّت ای زندیق اینکه ایزد اکبر طرف ولایت و امامت را متسع نگردانید و طهارت و عصمت در اوصیای نبیّ الرّحمه شرط نمود بواسطه آنست که اگر یکی از آحاد بشر در وقت از اوقات اختیار کفر نموده باشد

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:452

آن کس را نرسد که (1) خود را مستحق و قایم مقام رسول مقدس ایزد تعالی و تقدّس داند تا بر سریر ولایت و امامت تمکّن تواند و از ذریعه کریمه که خطاب مستطاب بحضرت خلت مآب ابراهیم علیه سلام الملک الوهاب نمود که لا یَنالُ عَهْدِی الظّالِمِینَ ظاهر و هویدا گردید که عذر جمعی که اعانت و یاری ولایت ظلمه بر اثم و ظلم و کفر و ستم نمایند چون حضرت بیچون رتبه نبوت و مرتبه ولایت که مخصوص و مفوض بانبیاء و اولیاء حضرت واهب العطیه است بر آن جماعت حرام گردانید لهذا مسموع نیست و ربّ العالمین از لفظ ظالمین اراده مشرکین نمود زیرا که در قرآن حضرت ایزد مجید ظلم را مسمی به شرک گردانید چنانچه فرمود که: إِنَّ الشِّرْکَ لَظُلْمٌ عَظِیمٌ حضرت ایزد علیم شرک را ظلم عظیم گفت حضرت خلیل الرحمن بعد از استدعا و التماس عهد امامت از برای ذریت چون بتقریع لا یَنالُ عَهْدِی الظّالِمِینَ از ارحم الراحمین مجاب گردید دانست که عهد امامت از ربّ العزّت بعبده اوثان و اصنام واصل و عاید نگردد گفت یا ربّ وَ اجْنُبْنِی وَ بَنِیَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنامَ چون خلیل علیه السّلام از کلام حضرت ایزد علّام استشمام نمود که بعضی از اولاد او در سلک عبده اوثان و اصنام چون خلیل علیه السّلام منخرط خواهند شد لهذا آن همه تضرع و التماس نمود. ای زندیق بدان که هر که اختیار منافقان بر جمعی صادقان نماید و این طایفه را بگزینند و اختیار کفار بر گروه ابرار فرماید بدرستی که آن کس افترای گناه عظیم بر حضرت اله کریم نمود نعوذ باللّه من شرور انفسنا و من سیّئات اعمالنا و حضرت قادر وهاب در کتاب مستطاب تفرقه میان حق و باطل و طاهر و نجس و مؤمن و کافر کما ینبغی و یلیق نمود

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:453

و بیان فرمود (1) که حضرت نبی المحمود در هنگام وفات کسی را برای ولایت و نیابت خود طلب ننماید مگر کسی را که حال محل و لایق منصب ولایت از نبوّت آن حضرت خاتم الرسل از روی صدق و عدل و طهارت و

فضل باشد و اما امانت که تو ذکر آن نمودی آن امانت امری است که جایز بلکه واجب است که آن در انبیا و رسولان و اوصیای آن اعیان باشد زیرا که حضرت واهب منان تبارک و تعالی این طایفه کرام عظام را امنای خلقان و حجج ایشان در زمین بدلا- یل و برهان گردانید پس کسی که سامری را اعانت کند و سبب جمعیت و کثرت عدت و شوکت او گردد از کفار بر عبادت گوساله در هنگام غیبت موسی علیه السّلام اقتدا و ایتمام بمحل موسی (ع) از روی تمرد و طغیان تمام بود و چون مقرر است که احتمال این امانت سزاوار نیست الا کسی را که طاهر از رجس و نجاست و عقیدت باشد پس سامری متحمل وزر و خطیئت خود از در دولت هر که سالک مسالک طریقت آن بطریقت از ظالمین و اعوان ایشان باشد در گردن آن متمرد طاغی بی‌ایمان است و ازینجاست که حضرت نبیّ الأکرم علیه الصلاة و السّلام فرمود: اگر کسی سنت بگذارد و چنانچه آن سنّت حق باشد اجر آن از برای آن کس است و اجر هر که عمل بدان کند تا روز قیامت برای اوست و اگر کسی سنت گذار باطل باشد وزر و ذلت آن و وزر هر که عمل بدان کند تا روز قیامت بگردن آن خسر الدنیا و الآخرت خواهد بود این قول حضرت عزّ و جلّ در کتاب منزل بخاتم الرسل در باب قصه هابیل که برادرش قابیل را بقتل رسانید شاهد حق و بیّنه صدق است بر آن چنان که فرمود که: مِنْ أَجْلِ ذلِکَ کَتَبْنا عَلی بَنِی إِسْرائِیلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْساً بِغَیْرِ نَفْسٍ

أَوْ فَسادٍ فِی الْأَرْضِ فَکَأَنَّما قَتَلَ النَّاسَ جَمِیعاً وَ مَنْ أَحْیاها فَکَأَنَّما أَحْیَا النَّاسَ جَمِیعاً تأویل (1) لفظ احیاء بر خلاف ظاهر است زیرا که تفسیر و تأویل او در باطن و واقع درین موضع بمعنی هدایت است برین تقدیر تفسیر آیه حضرت ایزد قدیر چنان باشد که هر که هدایت کسی کند چنانست که هدایت جمیع مردمان کند چه هدایت سبب حیات ابد است و هر کرا حضرت اللّه تعالی مسمی بزنده گرداند بیقین او را ابد الآباد نمیراند بلکه او را از سرای مشقت و محنت منتقل بسرای عطا و راحت نماید اما آنچه در قرآن از صفت باری منان جلّ ذکره من الزیادة و النقصان بعضی مکان مخاطب بلفظ انفراد و مرّة بعد اخری بخطاب جمع واقعست بدرستی که خدای تعالی و تقدس ذات مقدّس خود را توصیف و تقدیس بوحدانیت و یگانگی نمود چه او معبود حقیقی و نور ازلی و قدیم ابدیست که لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ یعنی هیچ چیز مثل و مانند حضرت ربّ العزیز نیست تغییر و تبدیل در ذات و صفات خالق الموجودات بدلالات واضحات راه ندارد و هر چه اراده و اختیار کند بعمل آرد که: یحکم ما یشاء و یختار لا معقب لحکمه و لا راد لقضائه و از ایجاد و خلقت و از فطرت بریت اصلا نقصان و زیادت در ملک حضرت ربّ العزت عاید و راجع نگردد و از عدم ایجاد ایشان نیز هیچ نوع

نقصان بقا در منان لاحق و عیان نشود بلکه از تکوین و ایجاد موجودات حضرت صمدیت اظهار قدرت و ابراز سلطانیت و تبیین و توضیح براهین حکمت خود نمود پس بنوعی که اراده و خواهش حضرت واجب الوجود بود بهر وجه که خواست خلق فرمود و بعضی افعال و اشیاء را از دست برگزیدگان امنای خود جاری و سانح گرداند و فعل و امر آن اعیان
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:455
امر و (1) فعل مهیمن سبحانست چنانچه حقایق آن را در قرآن ظاهر و بیان فرمود که: مَنْ یُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطاعَ اللَّهَ و زمین و آسمان را ایزد منان طرف از برای مشیت و ایجاد اصناف خلق نمود تا تمیز خبیث از طیب و جاهل نادان از عالم مؤدب نماید با آنکه حضرت ارحم الراحمین در سابق علم و دقایق بر تمامی حقایق فریقین از اهل آسمان و زمین بود و دیگر آنکه آن را مثال از برای اولیا و امنای خود گرداند و خلیفه را عارف و شاهد بفضل منزلت اولیای واجب تعالی سازد و او را باین اشفاق و احسان بنوازد و آنچه از اجر و پاداشت اطاعت ذات اقدس خود برای مطیع صاحب علم و نفس خویش واجب و مؤسس فرمود نیز از جهت مطیعان انبیا و رسولان که اطاعت و متابعت آن اعیان را مقرون به طاعت خود فرمود جزا و پاداشت آن را بر خود لازم گردانید و حجت بر ایشان واجب نمود چنانچه ایشان را مخاطب گردانید بخطاب که دلالت بر انفراد و یگانگی ایزد وهاب دارد و نیز دلیل واضح و بین است بر آنکه ایزد تبارک و تعالی را اولیاست که افعال آنها و احکام آن اعلام جاری مجری افعال قادر علام است و آن اولیای بیچون بندگان مکرم حضرت واهب عالمند فهم العباد المکرمون لا یَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ یَعْمَلُونَ آن خدای که انسان را مؤید بروح خود گردانید و خلق را بر اقتداء انبیاء و رسولان بر علم غیب به ذریعه و تبعه قوله تعالی:
عالِمُ الْغَیْبِ فَلا یُظْهِرُ عَلی غَیْبِهِ أَحَداً إِلَّا مَنِ ارْتَضی مِنْ رَسُولٍ عالم و عارف و شاهد و واقف فرمود حضرت قادر منعم آن خداییست که طوائف امم را در آن عالم از نعم که بایشان انعام نمود و بر آن
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:456
کسی که متابعت ایشان نمود از اولیای ایشان بی‌شبه و گمان سؤال خواهد فرمود سایل زندیق گفت: (1) یا امیر المؤمنین جماعت که حجّت ایزد منّان‌اند چه کسانند؟ حضرت ولی ربّ العالمین گفت حجج رسول خدای تعالی بر کافه برایا و هر که نائب مناب و قایم مقام رسل کرام باشند از برگزیدگان ایزد علام که حضرت بیچون آن جماعت را مقرون بنفس اقدس خود و نفس رسول مقدس گردانید و اطاعت و متابعت ایشان را بر خلقان حضرت واهب سبحان چنان که اطاعت ذات اقدس خود را بر آن طایفه واجب نمود لازم فرمود آن جماعت والیان امر دین و هادیان سبیل رب

العالمین‌اند که خالق السموات و الارضین در حق ایشان چنین فرمود که: أَطِیعُوا اللَّهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ، و ایضا در شأن عالیشأن آن افضل امم میفرماید که: وَ لَوْ رَدُّوهُ إِلَی الرَّسُولِ وَ إِلی أُولِی الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِینَ یَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ زندیق گفت:
یا امیر المؤمنین آن امر کدام است که حضرت ایزد علام را در انصرام و انجام آن این همه تاکید و اهتمام است؟ حضرت امیر المؤمنین علی علیه السّلام گفت:
آن امر عبارت است از آن چیزی که ملایکه بآن از قبل مهیمن منان نازل گشتند در شبی که در آن شب هر امر و حکم از حضرت واحد علیم مقرون و مستقیم گردد از ایجاد و خلق و از اجل و رزق و از حیات و عمر و از موت ذی حیات و اجل و علم بغیب آسمانها و زمین و معجزات و آیات که هیچ احدی را سزاوار نباشد مگر خدای تعالی و اصفیاء و سفره که میان خدا و خلق اللّه باشند که ایشان
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:457
وجه خدای تعالی (1)که در قرآن ذکر نمود اشارت بآن اعیان است چنانچه فرمود که: فَأَیْنَما تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ وجه خدای تعالی ایشانند که بقیّة اللّه‌اند یعنی حضرت محمد بن الحسن علیهما السّلام که در آخر الزمان ظاهر خواهد شد بعد از انقضای این مدت و زمین را بحکم احکم الحاکمین مملوّ گرداند به عدل و آسایش خلق چنانچه پیش از ظهور آن حضرت مملوّ بود از ظلم و جور، و از آیات و علامات او پنهان و غایب شدن آن ولی ایزد منّان است در هنگام طغیان خلقان و اظهار انتقام عداوت اصحاب عدوان.
ای زندیق قصه و حکایت که من ترا عالم و شناسا گردانیدم بحقایق آن اگر آن اخبار مخصوص حضرت رسول مختار بودی هر آینه خطاب دلالت بر فعل ماضی کردی و از برای حال و استقبال نبودی و بایست گفت نزلت الملائکة و فرق کل امر حکیم یعنی بلفظ ماضی مذکور میشد و بلفظ مضارع تَنَزَّلُ الْمَلائِکَةُ و یُفْرَقُ کُلُّ أَمْرٍ حَکِیمٍ مذکور نشدی پس اینکه بلفظ مستقبل واقع شد دلالت بر وجود وافر الجود آن خاتم الاوصیاء حضرت سیّد الوری علیه السّلام دارد و حضرت ایزد منّان در اثبات حجّت بقول خود در قرآن زیاده باین بیان واضح و عیان گردانید چنانچه در حق اصفیا و اولیاء خود علیهم السّلام فرمود:
که أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ یا حَسْرَتی عَلی ما فَرَّطْتُ فِی جَنْبِ اللَّهِ که درین آیه از برای خلیفه تعریف قرب آن اعیان نمود چنانچه در محاورات اهل ادب و فصحای عرب گویند: فلان الی جنب فلان گاهی که اراده قرب شخصی به شخصی نمایند و اینکه حضرت ربّ العزّت این مقدّمات را برموز مذکور گردانید
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:458

(1) که آن را بغیر اللّه تعالی و رسل و انبیاء و حجج ایزد تعالی در زمین هیچ احدی بر حقایق آنها عارف و دانا نیست بواسطه آنست که حضرت ارحم الراحمین عالم بود بر آنکه مبدلین در کتاب ایشان احداث امر کبار از روی ظلم و کین در باب اسقاط اسمای حجتهای دین از قرآن رب العالمین نمایند و بر امت آن امر را ملتبس گردانند تا آن جماعت اعانت ارباب بدعت بر بطلان و غوایت نمایند لهذا ایزد تبارک و تعالی برموز آنها مذکور و دلهای آن طایفه و ابصار ایشان را کور گردانید تا آنکه این آیات و غیر این آیات، از خطاب که دلالت دارد بر آنچه آن طایفه احداث آن در قرآن از روی تبدیل و تغیر آن نمودند و حضرت عزیز وهاب اهل کتاب را که اقامت بقرآن و عالم بظاهر و باطن آن‌اند آن جماعت را از شجره طیبه من شجرة أَصْلُها ثابِتٌ وَ فَرْعُها فِی السَّماءِ تُؤْتِی أُكُلَها كُلَّ حِینٍ بِإِذْنِ رَبِّها گردانید یعنی این علم حضرت علّام الغیوب در اذهان که از جمیع ارجاس عیوب مبرّا و معرا و بتحلیه صدق و صفا مزیّن و مصفی بودند و قدرت تحمل و برداشت این علم در وقت بعد از وقت داشتند ظاهر و بیّن و مقرّر و ممکن دانید و اعداء این اولیاء اصفیای ربّ العلی را از اهل شجره ملعونه که همّت خود بر اطفاء نُورَ اللَّهِ بِأَفْواهِهِمْ وَ یَأْبَی اللَّهُ إِلَّا أَنْ یُتِمَّ نُورَهُ وَ لَوْ كَرِهَ الْكافِرُونَ داشتند گردانید و اگر منافقین لعنة اللّه علیهم اجمعین آنچه از نقص و عیب که برای ایشان مقرّر است در دار آخرت از محاذی صدق مطاوی این آیات که در قرآن واهب العطیات ترک کرده‌اند مطّلع میگشتند هر آینه اسقاط و اخراج تمامی این آیات که من تأویل و تفسیر آنها برای تو واضح و هویدا گردانیدم با آنچه از قرآن از

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:459

اوّل اسقاط کردند می‌نمودند (1) لکن حضرت ایزد مهیمن بامضای حکم خود بایجاب حجت و لزوم آن بر خلقان واضح و عیان گردانید چنانچه فرمود که:

فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبالِغَةُ و چشم و دلهای آن جماعت را پوشیده از تأمل و تدبّر و از تفهّم و تفکّر حقایق این آیات مأیوس و محروم و مخفی و محجوب نمود لهذا آن جمع یکسر بر آن مطّلع و مخبر نگشتند و آن را ترک کرده بحال خود گذاشتند و ممنوع از تلبس این آیات بوساطت ابلیس خسیس و بامداد و اعانت آن مطرود و مردود ایزد متعال قادر بر تحریف و التباس نشدند پس سعدای ایزد اقدس آله بر آن حقایق واقف و آگاهند و اشقیا و مردودان واجب تعالی و تقدّس از ادراک حقیقت تأویل آن آیات کور و گمراهند پس آنگاه حضرت ولی اللّه تلاوت این آیه کلام ربّ غفور نمود که وَ مَنْ لَمْ یَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُوراً فَما لَهُ مِنْ نُورٍ بعد از آن گفت: ای زندیق حضرت اللّه تعالی جلّ ذکره از سعت رحمت و کثرت احسان و رأفت بخلقان بوسیله علم بتغییر و احداث مبدلان و محرّفان کتاب قرآن لهذا آن

را منقسم بسه قسم گردانید یک قسم آن را عالم و جاهل میدانند و قسم دیگر را بغیر آنکه ذهنش مصفا و جسمش لطیف و مجلی و ضمیرش صحیح و معرّا از کدورات ظلمت جفا باشد از طایفه: فَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلامِ نمی‌یابند و قسم ثالث آن را بغیر خدای منّان و امنای واحد سبحان و راسخان در علم و عرفان پی به حقایق دقایق آن نبرند و حضرت واحد جبار قسمت قرآن بانواع ثلثه مذکوره و اختیار این کار محض بواسطه آن نمود که اهل باطل که مستولی بر میراث رسول ایزد باری شدند و جمعی دیگر که معنی قرآن را بظاهر فی الجمله دانند دعوای آنچه حضرت واجب تعالی بجهت آنها بنصّ قرآن معنی و مهیا نگردانید نکنند و مردم را بامتثال فرمان و امر خود ملجأ و مضطر نگردانند

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:460

(1) تا آن جمعی خاکسار از اطاعت و متابعت والیان حق استکبار و استنکار از روی اغترار و افترا بر خدای واحد بوسیله کثرت مظاهر اسرار و معادن مجاز بلکه محض از عباد خدای عزّ و جلّ و بغض حضرت سید الرّسل ننمایند و این جماعت را از ولات امر ایشان که بنصّ قرآن و تبلیغ رسول آخر الزمان باشند بر نگردانند تا آنها را در آخرت خاسر و واله ننمایند، و اما آنچه از قرآن که عالم و جاهل مطلع و مخبر از تغییر مجمل و مفصل آن باشند آن از فضل حضرت خاتم الرسل است صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و آن در کتاب واهب سبحان آیه کریمه: مَنْ یُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطاعَ اللَّهَ است، و اما قول حضرت ایزد تبارک و تعالی: إِنَّ اللَّهَ وَ مَلائِکَتَهُ یُصَلُّونَ عَلَی النَّبِیِّ یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَیْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِیماً این آیه را ظاهر و باطن است ظاهرش صلوا علیه است، و باطنش و سلموا تسلیما است یعنی ای امّت سلام کنید مر آن کسی را که وصیّ آن حضرت است و خلیفه بر شما گردانید از روی فضل و احسان و آنچه به شما عهد و شرط نمود در باب او از اطاعت و موالات ائمه اثنا عشر و تسلیم و انقیاد حکم و امر ایشان نمودن تا روز محشر تسلیم نمودن که اصلا تصور تجویز خلاف آن نمودن است:

ای زندیق معنی باطن این آیه از آن ثابت است که ترا مطلع و مخبر گردانیدم که عالم بتأویل آن نگردد مگر کسی که حس او لطیف و ذهنش صفی و شریف و تمیزش صحیح و غیر سخیف باشد، و همچنین است تاویل قوله تعالی: سَلامٌ عَلی إِلْیاسِینَ زیرا که حضرت قادر عالم نبی خود را مسمی باین اسم گردانید چنانچه در محل دیگر ایزد اکبر میفرماید که: یس وَ الْقُرْآنِ

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:461

الْحَکِیمِ إِنَّکَ لَمِنَ الْمُرْسَلِینَ و (1) حضرت ربّ العالمین عالم و مطّلع بود که اگر میفرماید- سلام علی آل محمد محرّفین و مبدّلین اسقاط این از قرآن

می نمودند چنانچه غیر آن را اسقاط نمودند و اظهار عداوت بحضرت رسالت مینمودند مع هذا آن برگزیده رب العزه بایشان تقرّب الفت میفرمود و آن منافقین بیدین را در مجلس بهشت قرین ارم تزیین خود در شمال و یمین مکین و هم‌نشین میگردانید و روی بایشان ترش نمیگردانید با آنکه حضرت ارحم الرّاحمین ترحم بحال سید المرسلین نمود و آن حضرت را بدوری و ابعاد اهل نفاق و فساد امر فرمود.
چنانچه گفت وَ اهْجُرْهُمْ هَجْراً جَمِیلًا و بقول عزّ و جلّ در آیه دیگر:
فَما لِ الَّذِینَ کَفَرُوا قِبَلَکَ مُهْطِعِینَ عَنِ الْیَمِینِ وَ عَنِ الشِّمالِ عِزِینَ أَ یَطْمَعُ کُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ یُدْخَلَ جَنَّةَ نَعِیمٍ کَلَّا إِنَّا خَلَقْناهُمْ مِمَّا یَعْلَمُونَ و همچنین است قول حضرت عزّ و جلّ:
یَوْمَ نَدْعُوا کُلَّ أُناسٍ بِإِمامِهِمْ که حضرت واهب عالم نام ایشان و اسم آباء و امهات آن لئام را بنام مذکور بر گردانید بلکه مرموز گردانید.
ای زندیق اما قول خدای تعالی: کُلُّ شَیْ‌ءٍ هالِکٌ إِلَّا وَجْهَهُ تأویل و تعبیر آیه بدین منوال است که هر اشیاء در معرض هلاک و تلف است الا دین خالق ملک که آن از معرض فنا و هلاکت مصون و محروس است زیرا که از محالا- تست که حضرت خالق الموجودات همه چیز فناپذیرد الّا وجه اوجه ذات اقدس او اجلّ و اعظم و ارفع و اکرم از آنست که فنا و زوال و تغییر و انتقال بدو راه یابد بلکه هر چه متصف بصفت فنا و هلاک و زوال و استهلاک گردد از ممکناتست و او واجب الوجود است و بغیر او هر چه هست ممکن که قبول وجود و عدم
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:462
از حضرت واجب عالم نمایند (1) چنانچه فرماید که: کُلُّ مَنْ عَلَیْها فانٍ وَ یَبْقی وَجْهُ رَبِّکَ ذُو الْجَلالِ وَ الْإِکْرامِ خدای عزّ و جلّ حقایق آن را درین آیه مفصّل بیان نمود چنانچه میان خلق خود و وجه خود تفصیل فرمود:
که بغیر ذات و دین ایزد علام باقی موجودات بالتمام در معرض تلف و فنااند اما اظهار انکار تو در قول مبارک واجب تعالی و تبارک وَ إِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِی الْیَتامی فَانْکِحُوا ما طابَ لَکُمْ مِنَ النِّساءِ الآیة چنین نیست که بواسطه اشتباه قسط و جور اولیاء ایتام در اموال ایشان سبب نکاح نسوان مطلقا گردد و نیز همه زنان ایتام نیستند پس آن نیز از آن بابت خواهد بود که پیشتر بواسطه تو ذکر کردم که منافقین در قرآن حضرت ربّ العالمین تحریف و اسقاط نمودند. بر اصحاب دانش و ارباب بینش مخفی و مستور نیست که در سبب نزول این آیه خلاف و اختلاف بسیار است و آنچه مصنّف کتاب ابو علی الطبرسی رحمة اللّه علیه در تفسیر مجمع البیان ایراد و عیان گردانید بعضی از آن را بعینه این مترجم احقر ذکر بنماید اینست که اختلاف در سبب نزول و کیفیت نظم محصول و اتصال فصول آن مبنی و محتوی بر بیان اقوال است اوّل آن اقوال آنکه این آیت در حق

دختر یتیمه که در حجر بیت ولی خود بود نازل گردید چون ولی آن دختر را رغبت بسیار در مال و جمال آن یتیمه به هم رسید خواست که او را تزویج بدون مهر مثل نماید لهذا آن ولی و سایر اولیاء ممنوع و منزجر از ارتکاب مثل این فعل و اقدام این عمل گشتند و مأمور شدند بآن که اگر نکاح امثال این نسوان کنند باید که بمهر امثال ایشان عقد نمایند، قول دوم آنکه این آیت در حق مردی

نازل شد که در تزویج مریض بود چهار زن و پنج و شش تا ده زن خواست بر چند اقوام و قبایل او و او را از آن عمل منع مینمودند مفید نمی‌شد تا آنکه آن چه از مال که در تحت تصرف داشت صرف نمود و چون یتیم در حجر تربیت او بود و از آن یتیم مال که در تصرف او برسم ودیعت بود آن را نیز شروع در جمع نمود و خواست که مال یتیم را صرف نماید حضرت واجب الوجود او را از تزویج زیاده از اربع نهی نمود تا محتاج بتصرّف مال یتیم نشود، و قول سیّم آنست که این آیه در حق جمعی نازل شد که آن طایفه در صیانت و محافظت اموال ایتام سعی و اهتمام تمام مینمودند لیکن تزویج زنان بسیار میبردند و اصلا با نسوان سلوک بر نهج عدل و رضای واهب منان نمینمودند حضرت سبحان این آیه بر ایشان نازل گردانید که چنانچه شما از تعدی و تفریط در مال ایتام اجتناب و احتراز لازم میدانید باید که از حیف و ظلم و جور و ستم در حق نسوان برحذر و مجتنب باشید پس باید که از تزویج یک زن تا چهار زن تجاوز نکنید خلاف عدالت است قول چهارم آنکه طایفه تحرّج در اموال ایتام و اکل آن از روی اقرار اسلام و ایمان و تصدیق حضرت رسول آخر الزمان اجتناب و احتراز تمام مینمودند لیکن اصلا و قطعا از تحرج زنا مجتنب و محترز نبودند لهذا حضرت ایزد سبحان و تعالی گفت چنانچه شما تحرّج از اکل مال ایتام مینمائید باید که تحرّج از زنا نیز بر خود واجب دانید و نکاح مباح نمائید از یک زن تا چهار زن قول پنجم آنکه اگر شما میترسید در حق یتیمه که در حجر شما تربیت یافته عدل نتوانید نمود پس باید که نکاح ما طاب من النساء نمائید چنانچه فرمود: که فَانْکِحُوا ما طابَ لَکُمْ مِنَ النِّساءِ مَثْنی وَ ثُلاثَ وَ رُباعَ لیکن از آنچه خدای علام بشما حلال گردانید از ایتام و این خطاب متوجه بولیّ یتیمه در هنگام که ولی اراده تزویج ایتام نماید، قول ششم آنکه اگر تحرّج از مؤاکله ایتام

مینمائید باید که ایضا تحرّج از جمع بین النّساء نیز نمائید تا آنکه ملحوظ نظر و مرکوز خاطر شما است معمول گردد البته تزویج زنان بسیار ننمائید مگر وقتی که از جور و ظلم و حیف و ستم نسبت بایشان باطمینان باشید پس معنی آیه وَ إِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِی الْیَتامی آن باشد که ای معشر

اولیای ایتام اگر شَما را خوف از عدم انصاف و عدالت نسبت بایتام از طرف شما باشد و ترسید که مبادا عدالت نتوانید نمود: فَانْكِحُوا ما طابَ لَكُمْ مِنَ النِّساءِ مَثْنى وَ ثُلاثَ وَ رُباعَ یعنی نکاح کنید از آنچه خدای تعالی بشما حلال گردانید زیرا که معنی طیب از نساء عبارت است از تزویج جماعتی که عقد و خواستگاری آنها بموجب شرع شریف ایزد باری حلال و مباح باشد نه از محرمات پس بر تقدیر قول اول معنی آیه چنین باشد اگر شما را در یتامی در هنگام که تزویج آنها نمائید خوف آن باشد که نتوانید عدالت نمود باید که تزویج بوالغ نمائید بواسطه آنکه اگر در حق بالغ از شما حیف واقع گردد ابراء و اسقاط ممکن است، اما تأویل و تفسیر حضرت ولی ایزد بصیر ظاهر میگردد که درین آیه تحریف و تبدیل شد چنانچه مذکور شود پس آنگاه آن ولی اللّٰه فرمود: (1) که در بیان نکاح نسوان در قرآن لازم الاذعان از خطاب و قصص زیاده از ثلث قرآنست.
ای زندیق این و آنچه مماثل و مشابه اینست در قرآن رب العالمین از احداث منافقین است که آن ظاهر بر اهل نظر و ارباب تأمل است اما معطلین و ارباب ملل متفرقین را مساعی قدح و محامل نزاع بسیار در قرآن لازم الاطاعة و الإذعان بهم رسید و اگر من تمامی آنچه اهل نفاق و ارباب شقاق در قرآن اسقاط و تحریف نمودند شرح و بیان نمایم و ذکر آنچه آن
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:465
جماعت تبدیل (1) و تغییر و آنچه جاری مجرای آنست نمودند هر آینه این مقدمات بطول انجامد لیکن وجه وجوب بعینه و حرمت آن ظاهر گردد که اظهار آن از مناقب اولیای ملک تعالی و از عیوب و مثالب اعدای این طایفه بیحیاست و اما قول خدای تعالی: وَ ما ظَلَمُونا وَ لكِنْ كانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ذات مبارک ایزد تعالی و تبارک اجلّ و اعظم و ارفع و اکرم از آنست که جور و ظلم و حیف و ستم بر هیچ احدی از امم نماید اما حضرت واجب تعالی امنای شرع و دین را بر خلق بنفس خود قریب و قرین گردانید و خلیفه وقت را بر جلالت قدر این طایفه در نزد حضرت آله واقف و آگاه گردانید و برو واضح و معلوم نمود که ظلم ایشان بر خلقان ظلم حضرت واحد سبحانست نسبت به خلقان چنانچه فرمود و ما ظلمونا ببغضهم اولیاءنا یعنی هر چند منافقان اظهار بغض عداوت نسبت باولیای ما نمایند و معونت و مدد اعدای اولیاء در ظلم و ستم بر اولیا و احباء نمایند ما بر آن جماعت ظلم نکنیم بلکه ایشان ظلم و ستم بر نفس خود نمایند چه ایشان بوسیله این حرکت محروم از رحمت ربّ العزت و مأیوس از بهشت عنبر سرشت گشتند و بر خود خلود و ابود بنیران واجب و عیان گردانیدند.
و اما قول حضرت ایزد تبارک و تعالی در آیه وافی هدایه إِنَّما أَعِظُكُمْ بِواحِدَةٍ آنست که حضرت واهب متعال عزایم شرایع دین و آیات فرایض را

دَر اوقَات مختلفه شهور و سنين انزال و ارسال نمود چنانچه ايزد علام خلق- سموات و ارضين بالتمام در ساعات ستة ايام فرمود:
و اگر اراده كامله و مشيت شامله او تعلق در ايجاد و خلقت آن در
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:466
كمتر از آن ساعات (1) بلكه در اقل از لمح بصر شدى بى‌شبه و گمان بر قادر بى‌امتنان بغايت سهل و آسان بودى ليكن حضرت خالق الموجودات آنات ساعات و مدارات اوقات را مثال از براى امناى ذات حق عزّ اسمه و ايجاب از جهت حجت بر خلق گردانيد پس اول آنچه عزّ و جلّ خلقان را مقيّد معجل به آن نمود اقرار بوحدانيّت و ربوبيت حضرت احديت و تكلم بر شهادت كلمه طيّبه اشهد ان لا اله الا اللّه بود چون جماعت بحكم واحد بيچون اقرار بر آن نمودند بعد از آن همگى و تمامى ايشان را بر اقرار از براى نبىّ و نبوّت و شهادت از براى آن حضرت برسالت جميع بريت امر نمود چون همه عباد مطيع و منقاد گشتند و از فرموده صمديت برنگشتند بر اين جماعت اوّل امر باقامت نماز پنجگانه نمودند.
پس آنگاه مأمور حضرت ربّ غفور بقيام صيام شهر رمضان بالتمام و اداء حج بيت اللّه الحرام مع الاستطاعة اليه سبيلا بعد از آن بجهاد پس از آن مأمور باداء زكوات از آن تصدقات و آنچه جارى مجراى آنست از مال خراج و غنيمت مأمور شدند در آن زمان منافقان گفتند:
يا محمد آيا براى پروردگار تو هيچ امر باقى است كه بر ما واجب گردانى؟ اگر چيزى از مفروضات باقى باشد براى ما ذكر نماى تا خاطر ما ساكن و مستقر گردد و نيز معلوم ما شود كه چيز ديگر بر ما فرض و مقرّر نيست چون مكرّر اين سخن بسمع سيد البشر رسانيدند حضرت عزّ و جلّ اين آيه مباركه: إِنَّما أَعِظُكُمْ بِواحِدَةٍ بخاتم الرسل مرسل و منزل گردانيد.
و ازين آيه اراده ولايت ما ائمة البريّه نمود و آنگاه حضرت اله انزال
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:467
آيه إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَ هُمْ راكِعُونَ فرمود: (1) و در ميان امت نبى الرحمه خلاف نيست در آنكه در آن روز اعطاى زكوات بغير يک مرد كسى ديگر از اصحاب حضرت محمد ننمود و اگر حضرت واجب الوجود ذكر اسم در كتاب مستطاب مينمود هر آينه ارباب نفاق و اهل شقاق اسقاط اسم با آن آيه كه نام در آن بود ميكردند و اصلا، از مخالفت امر حضرت معبود و خسارت يوم الموعود فكر نميكردند.
اى زنديق اين و آنچه مشابه اينست بالتمام از رموزاتست كه من براى تو ذكر كردم كه در كتاب ربّ العزة واقع است و ثابتست اما اهل تحريف و ارباب تزييف معنى اين را بنوعى ديگر حمل كنند تا آنچه از احداث معنى غير واقع كه بتو رسد و بامثال تو و شما بظاهر آن رفته اصلا متوجّه تأويل و

تفسیری که مراد حضرت سمیع بصیر است نشوید:
ای زندیق چون رسول حضرت بیچون بعد از نزول آیه: إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللَّهُ الآیه و نزول: یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللَّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ تبلیغ امر ولایت ائمة البریّه بعد نزول آیة العصمة بخلقان نمود و از امّت مکرّر مصافقه و مبایعه بواسطه ائمة المعصومین گرفت و در آن باب و مرام حسب الامر ایزد علّام تأکید تمام نمود در آن زمان ایزد تبارک و تعالی انزال و ارسال این آیه وافی هدایت نمود که: الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی وَ رَضِیتُ لَکُمُ الْإِسْلامَ دِیناً ای زندیق اتمام و اکمال دین و نعمت موقوف بر تبلیغ ولایت ائمة البریّه بود چنانچه

مذکور شد، (1) و امّا آنچه حضرت ملک تعالی شأنه رسول مجتبی را بآن خطاب مستطاب نمود که: وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلَّا رَحْمَةً لِلْعالَمِینَ و شما جمعی کثیر از اهل ملل متخالفه بر ایمان و آنکه جاری مجرای ایشان باشند از کفره که مقیم بر تمرّد و عصیان و عداوت و طغیان باشند مشاهده و ملاحظه مینمایند و به خاطر میرسد که اگر حضرت محمد رحمت هر احدی از عالمیان بودی بایستی که همگی امّت بلکه تمامی بریت هدایت یافته از عذاب سعیر و عقاب ایزد کبیر نجات یافتندی بدان و آگاه باش که اللّه تبارک و تعالی از رحمت حضرت محمد رسول آخر الزمان بر عالمیان اراده نمود که آن حضرت سبیل مهلت و وسیله انظار امت باشد درین سرای محنت و مشقّت که بواسطه رأفت و رحمت ایشان نسبت بعالمیان این امت از گرفتاری ببلایاء معجله در دار دنیا در امن صحت و سلامت باشند.
و چنانچه امم انبیای سابقین بوسیله تمرّد و عدم اطاعت اوامر و نواهی انبیا و رسولان ایشان معجّلا در دار دنیا ببلایای گوناگون و شداید از شرح و بیان افزون گرفتار گشتندی.
این طایفه از آن بلایا و محن در عین صحت و امنیت بجهت آنکه حضرت ایزد متعالی انبیای پیشین را بتصریح مبعوث و ارسال گردانید نه بتعریض تا بهر چه از حضرت ایزد علّام ربّ غفور مأمور گردند بر فور به اممم تبلیغ نمایند و کمال سعی و اهتمام در انصرام و انجام اوامر و نواهی حضرت ایزد علّام نمایند و چون بعد از تبلیغ رسالت امّت در باب اطاعت تقصیر و تقاعد مینمودند و در ایذاء آزار انبیای ابرار و رسل اخیار نهایت سعی

و اجتهاد میکردند: (1) در زمان آن اعیان چون شکایت متمرّدان بامر و بیان می‌بردند در همان زمان بلایای عجیب و شداید و غضب بر آن قوم متمرد معجب نازل شدی و حضرت خاتم الرّسل چون از انبیای مرسل است و مأمور به تبلیغ امر از حضرت غنی اکبر بامنت می‌شد در ساعت باین

جماعت میرسانید و چون قوم اجابت نبیّ الرّحمه مینمودند آن طایفه با اهل دار در مهد امن و سلامت بودند و اگر احیانا اطاعت نمیکردند حضرت بزودی شکایت امت بحضرت ربّ العزت نکردی بلکه از ایذا و آزار مشرکین عرب و سایر اسرار بوثیقه انّ اللّه مع الصابرین صبر کردی لکن سایر خلفا و انبیا اگر قوم ایشان مخالفت آن اعیان میکردند بآفت و بلیّت: که رسول و نبی آن وقت آن طایفه را وعده بآن داده بود آن جماعت بهمان بلیه هلاک و نابود شدند از خسف و رجف و ریح و قذف و زلزله و غیر آنها از اصناف عذاب چنانچه در کتاب ایزد وهاب مذکورست که امم انبیای سالفه بآن بلایای معجّله هلاک گشتند لیکن چون حضرت مهیمن عالم بود که رسول ذو المنن نبی ما محمد علیه سلام اللّه تعالی و اوصیای حجج او در زمین صابرند بر الم ایذای مخلوقین و طاقت مشقت و محنت امّت که هیچ رسول و نبیّ از امّت خود متحمل مثل آن نتوانستند شد می‌آرند و بزودی شکایت امت بحضرت جلت عظمته نمی‌آرند فلهذا آن رسول با اقبال را حضرت آله متعالی بتعریض مبعوث و ارسال گردانید نه بتصریح و آن حضرت پیوسته اثبات حجّت بر امت از روی تعریض میگردانید نه تصریح چنانچه بقول

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:470

مبارک خود در حق وصی خویش یعنی ولی ایزد تعالی و تبارک فرمود (1) که:

من کنت مولاه فهذا مولاه و هو منّی بمنزلة هرون من موسی الّا انّه لا نبیّ بعدی

یعنی هر کرا من در ایام حیات مولی و حاکم او باشم پس این مولی و حاکم اوست و آن مرا به منزله هارونست نسبت بموسی علیه السّلام الّا آنکه بعد از من پیغمبری نخواهد بود این کلام از روی تعریض از حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم واقع شد و از صفات حمیده و اوصاف پسندیده خلیفه و نبی نیست که کلام بیان کنند که آن را معنی محصل بلکه در آن رضای حضرت عزّ و جلّ نباشد پس نبیّ الرّحمه ازین کلام صدق التیام بر امت بالتمام واجب گردانید که بدانند چون نبوّت و اخوّت در نبی، خلقت بیچون حضرت هرون و موسی بود و در آن کس که نبی الاقدس او را بمنزله هرون نسبت بذات مقدّس خود گردانید این دو صفت معدوم بود البته او را خلیفه بر امّت بمنزلت هرون گردانید.

چنانچه موسی علیه السّلام هرون را بر بنی اسرائیل بالتمام خلیفه بسعی و اهتمام گردانید و از حضرت ایزد علام التماس و استدعای خلافت آن حضرت برای امت نمود.

چنانچه فرمود که اخْلُفْنِی فِی قَوْمِی و لیکن حضرت رسول آخر الزّمان اگر بامت میگفت که شما تقلید احکام اسلام و ایمان بغیر از فلان بحکم قادر

سبحان جایز و رخصت بدانید که اگر خلاف کنید بامر ایزد وهاب هر آینه بشما عذاب نازل گردد.
بیقین بموجب وعده حضرت رسالتمآب بر آن طایفه ورود و اتیان عذاب میشد و باب انظار و امهال بنا بر قول رسول واهب متعال و خلل زوال یافتی
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:471
(1) دیگر آنکه حضرت نبی فرخنده خصال در اکثر احیان و محال بدون اذن و رخصت ذو الجلال مبادرت در هیچ طلب و سؤال ننمودی و هیچ حال مرتکب افعال بغیر تحصیل رضای قادر فعال نشدی چنانچه در هنگام که سد ابواب اصحاب از مسجد الحرام نمود الّا باب وصی خود را که مسدود ننمود و به حال خود گذاشت فرمود:
که من هیچ باب مفتوح مسدود نگردانیدم و هیچ در گشاده را نیز بغیر حکم ایزد سبّوح مفتوح نگذاشتم بلکه درین هر دو کار اطاعت امر و حکم ایزد جبّار نمودم مع هذا قوم بعد از استماع این گفتند که ابواب ما جماعت مشایخ را بالتمام از مسجد الحرام مسدود گردانیدی و باب آنکه از ما در سنّ بغایت کمتر بود بهمان حال مفتوح مستمر داشتی و ما را بحال خود نگذاشتی حضرت سید البشیر و النذیر فرمود:
که سد و غلق ابواب و ترک بعضی ابواب بحکم حضرت مالک الرقاب بود و آنچه در باره حداثت سنّ ولی ایزد مهیمن فرمودند:
بدرستی که خدای ذو المنن صغر سن را در اوصیای انبیای بیچون اعتبار ننمودند چنانچه در باب یوشع بن نون حضرت موسی کلیم علیه التّحیة و التسلیم را امر نمود که او را وصی و ولی عهد خود گرداند و حال آنکه یوشع در سن هفت سالگی بود و عزایم و شرایع اسلام و ایمان و دلایل حکمت و براهین آن را در نزد یحیی و عیسی علیهما سلام اللّٰه تعالی مودع گردانید در حال صغر سن ایشان کودکی بآن اعیان را منظور نداشت و آنچه خواست در باب احسان نسبت بایشان بعمل آورد و اینکه حضرت ربّ العالمین نظر بر
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:472
(1) صغر سن انبیاء مرسلین و اولیای دین ننمود و عزایم دین و حکمت و براهین در نزد ایشان مودع گردانید بواسطه آنست که حضرت واهب غفور عالم و عارف بعواقب امورست و حضرت ارحم الراحمین بتحقیق و یقین میداند که اوصیای مرسلین بعد از ایشان ضال و کافر و گمراه و ابتر نگردند و گاه است که انبیای مرسلین صلوات اللّٰه علیهم اجمعین بواسطه توضیح حال شخصی که بحقیقت احوال او من جمیع الوجوه مطلع و مخبر است که امت ایشان بعد از آن اعیان باغوای شیطان میل بجانب آن کس میکنند همان شخص را به امر و حکم به تبلیغ مهام ایزد علام معین گردانند

تا حقیقت عدم صلاحیت آن امر و غیر استحقاق و سزاوار نبودن او را بر برایا ظاهر گردانند چنانچه نبی ما حضرت محمد مصطفی سوره برائت بکسی داد که بمکه رساند و بمشرکین آن محل بحکم عز و جل بخواند که مطلع بود که مردم بعد از وفات سیّد عالم او را اختیار بر وصیّ او مینمایند چون رسول بیچون او را بمصحوب سوره مذکور روانه مکه معظمه گردانید در همان زمان جبرئیل از نزد حضرت ایزد منان بخدمت نبی الانس و الجان آمد و گفت یا نبی الاکرم واهب علّام بشما سلام میرساند و میگوید که: این سوره را باهل مکه نمیرساند الا آنکه از من یا از شما باشد و ماند که وصی خود را در عقب آنکه سوره را حواله او گردانید تا او را باز گرداند و سوره را ازو گرفته بمکه رسانیده بسکنه آن محل بخواند پس در ارتجاع آن مرد که سوره مزبوره با او بود دلالت تمام است بر خیانت او و از آنچه خدای تعالی میدانست که امت بعد از آن حضرت او را بر وصی ایشان اختیار کنند و او لایق آن کار و مستحق آن کردار نیست

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:473

(1) لیکن آن حضرت خواست که بر امّت ظاهر گردد که او سزاوار اختیار هیچ- امر از امور پروردگار غفور نیست بعد از آنکه سوره برائت بوصیّ سیّد العربیّ حواله نموده مراجعت نموده مردم بخدمت سیّد عالم رفته بشفیع نمودند که:

فلان چون از آن خدمت مأیوس گشته بغایت متألّم و حیرانست بهمه حال التماس و استدعا از مکارم اخلاق تو ای نبی المتعالی آنکه در غزوه ذات السلاسل در نزد امت او را سرافراز آن محل گردانی و بنزد علم نفاق عمرو بن العاص که سردار عسکر است فرستی که او سعی و اهتمام خود در جهاد کفره لئام ظاهر و بانصرام رساند حضرت سیّد الانام بنا بر التماس اصحاب در آن مرام او، را با دیگری نزد عمرو عاص فرستاد و پیغام داد که بموجب استدعای اصحاب این دو نفر را بعسکر گسیل کردیم تا سعی و نیکو بندگی خود را در امر جهاد با ارباب عناد ظاهر گردانند که تا مجزای ایشان در نزد حضرت خلاق، العباد گردد عمر و حراست عسکر بآن دو نفر مقرّر داشت خلاصه آنکه حضرت نبی الوری ایشان را متولی هیچ امر نکردند بلکه همیشه ایشان در تحت امر و فرمان دیگران بودند چنانچه سید البریات ایّام وفات ختم امر ایشان بانضمام بمولائی گردانید و ایشان را باطاعت اسامه بن زید مأمور نمود و در متابعت امر و نهی اسامه تأکید بسیار بسیار فرمود:

و در تعیین اسامه و تأکید امت باطاعت او عهد آخر آن سیّد البشر چنانچه فرمود:

که نفذوا جیش اسامه و حضرت رسالتمآب درین باب مکرر تأکید نمود چنانچه گفت لعن اللّه من تخلّف عن جیش اسامه و بتکرار بر گوش ایشان

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:474
رسانید (1) و حجت خود را بر آن جماعت واجب و تمام گردانید که مبادا امت بعد از آن حضرت اختیار منافقان نمایند و تابع ایشان شوند و ائمه صادقین و اطاعت امنای دین ربّ العالمین را نسیا منسیا انگاشته لوازم شرایط متابعت بجای نیارند تا آنکه نبی الأکرم کمال سعی و اهتمام در باب اوصیای آن حضرت علیهم الصلاة و السّلام بخیر انجام و انصرام رسانید مع هذا امت ترک شیوه اطاعت و متابعت نمودند و آنچه در خاطر داشتند از نفاق و عصبیّت در آن اتفاق نمودند:
و بر وصی آن حضرت خروج نمودند و بناحق بتصرف حق اولیای ایزد حق و اوصیای نبی المطلق گشتند:
ای زندیق اگر آنچه از آن فریق ظاهر شده بر من بیان کنم و تعداد آنچه رسول امجاد از معایب مستولیان میراث رسول آخر الزمان اظهار کرده نمایم هر آینه آن مقدمه بغایت طویل گردد بدان که سابق این طایفه چون مقلد قلاده امر که اهل آن حق و لایق و مستحق آن نبود نمود و بر منبر رسول ایزد معبود صعود نمود همان که عجز خود را از قیام بامر امّت با حال خود استتمام و استطلاع نمود و دانست که فکر و عقل و تدبیر آن جاهل از معرفت تأویل جواب سایل قاصر و کاهل در بیان مسایل شرعیه و آداب احکام و سنّة سید البریه است اظهار اقالت و ندامت از تقلید امت نمود چنانچه فرمود:
که
اقیلونی لست بخیرکم و علی فیکم
مع هذا باز اقامت بر ظلم و جور و ستم نمود و راضی نشد که آن همه گناه و ذلّت و وزر و خطیئت که بجهت خود
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:475
جمع نمود (1) رجعت و انابت و توبه و ندامت بحضرت رب العزت نماید بهمان کار و عمل ناهنجار خود مستقیم و پایدار در ایّام حیات مستعار بود تا آنکه عقد امر بعد ازو بدیگر رسید که آن سفیه آخر از در خرد کمتر لیکن در عصبیت و شدّت اغلظ و اکثر بود چنانچه قدح و طعن او در اغلظ احکام شرع سیّد الأنام بیشتر از بیشتر است و شمشیر برای آنکه صاحب او بود برداشت و آن کس را انداخت و زنان که با سیری گرفته بودند با آنکه اکثر آن زنان حامله بودند بشوهران رد کردند من او را از قتال و جدال اهل قبله نهی و منع کردم منزجر و ممنوع نشد و گفت که شما با کافران مهربانید بجهت آن مرا از قتال آن جماعت منع مینمائید اهل قبله را کافر نامید با آنکه او بوسیله ظلم و ستم که بآن مردم کرد باطلاق این اسم برو احق و اولی و الیق و احری بود و پیوسته و مدام او در شرایع و احکام دین سید الانام خطای تمام میکرد و همیشه تهاون و تقصیر در اوامر شرع نبی

البشیر و النذیر مینمود و قائل بر غلط خود بود چنانچه در بالای منبر میفرمود:
که
کانت بیعتی لأبی بکر فلتة وقی اللّٰه شرها فمن دعا کم الی مثلها فاقتلوه
مرا اطاعت و بیعت با ابی بکر از روی فلتت بود نه از روی فکر و رویت و تدبیر و فطنت و حضرت ربّ العزت مرا از شر مثل این بیعت بی‌رویت نگاهدارد و اگر کسی شما را بمثل این بیعت دعوت و دلالت کند او را بقتل رسانید که کشتن او حلال است ازین کلام او ظاهر و بین و لایح و روشن گردید که بسیار از بیعت خود بابی بکر پشیمان و متحیر بود و کلام ازین بغایت روشنتر در محضر انصار و مهاجر و جمعی دیگر از زبان خود ظاهر گردانید چنانچه

میگفت (1) که کاش من یک حسنه از حسنات و یک موی در سینه او می‌بودم و غیر این سخنان بی‌پنهان که مناقض غرض حجج مؤکد در دین بلکه واقع شرایع و احکام ملت و آئین بیان میکرد:
و در باب امر شوری چیزی چند و تأکید ناپسند بر فساد و گزند اختیار و پسند نمود که از آن عمل مهمل او عقد ظلم و الحاد و غی و عناد بر بندگان خلاق العباد ظاهر شد تا آنکه مردم اراده او را در آن امر مبهم در همان دم دانستند و حقیقت حال او بر اهل عالم بنوعی بوضوح پیوست که بر هیچ صاحب عقل و خبره موضع و موقع فساد و ضرر او بر امّت سیّد البشیر مخفی و مستتر نماند و بعد از آنکه امت نبی المرسلین سعی و اهتمام او را در مبایعت و متابعت سیمین ایشان استشمام نموده بیعت کردند.
ثالث القوم بمرتبه کار و امر بر مردم مضطر گردانید که آن جماعت اصلا صبر و طاقت بر بدی فعل و سوء عمل و قدرت برداشت حرکت شنیعه و مخترعات عنیفه بذیعه او نداشتند لهذا معجلا همت بر دفع بلکه بر قتل او گماشتند و بسعی یک دگر او را از میان برداشتند.
پس بوسیله خیانت که امت در باب قتل او کردند برای

منافقان و جمعی که موافقت بر ظلم و شقاق و کفر و نفاق با ایشان نمودند.
(1) میدان وسیع بواسطه تکاپوی مخالفت برای ارباب بدعت و به جهت طلب و خواست آن طایفه وخیم العاقبه مثل آن فساد و حرکت بوسیله استیلا بر امر امت بهم رسید و مدتی برین نهج مستدام خواهد بود و وجه تمادی مدّت آن از جهت اتمام ایام مهلت است که حضرت ربّ العزّت از برای شیطان واجب و مرحمت نمود تا آنکه آنچه حضرت ایزد اقدس مکتوب مؤجل نمود سپس از برای هر کس مقرّر گردانید بآن کس رسد: وَ

يَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْكافِرِينَ و حقيت قول رسول سيد المرسلين بر كفره بيدين واضح مى‌گردد از آنچه ايشان را بمضمون: وَ اقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُ بآن طايفه وعده نمود يعنى وعده حق كه حضرت قادر مطلق در كتاب حقّ مبين و محقّق گردانيد نزديک گردد چنانچه فرمود:
كه وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِى الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ و اين در هنگام واقع خواهد شد كه از اسلام بغير اسم و از قرآن بغير رسم چيزى باقى نماند و صاحب الأمر بواسطه عذر ظاهر كه كمى معين و ناصر است غايب گشته ظاهر نتواند شد و قلت ارباب نصرت نسبت بحضرت صاحب الأمر بحديست كه هر كه اقرب مردمان نسبت

بايشان باشد (1) او اشد عداوت و ابغض از ارباب بغض است و در زمانى كه حضرت واهب منّان او را مؤيد و مقوى گرداند بعسكرى كه هيچ احدى آنها را نديده باشد در آن اظهار دين حضرت سيد المرسلين بر دست آن خاتم المعصومين سلام اللّه عليهم اجمعين بر ساير ملل و آئين نمايد چنانچه فرمايد:
كه لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ و اما آنچه در باب خطاب كه دلالت بر تهجين سيد النبيّين صلّى اللّه عليه و آله و سلّم و آزار و لوم او دارد با آنكه حضرت مالک الرقاب در كتاب مستطاب اظهار و بيان افضليت آن رسالتمآب از تمامى انبيا و رسل ايزد وهاب نمود وجه آنست كه حضرت ربّ العالمين از براى همه انبيا و مرسلين مشركين را دشمن باكين گردانيد:
چنانچه حقايق آن را در قرآن واضح و عيان نمود و چنانچه جلالت و منزلت پيغمبر ما نبى الرحمه در نزد ربّ العزه از ساير انبيا و رسل زيادت بود محنت و مشقت آن حضرت از ارباب شقاق و نفاق كه در پى تكذيب و دفع نبوت او بودند كه آن حضرت همواره از آن طايفه استعاذه در هنگام شقاوت آن ارباب عناد بحضرت ايزد معبود مينمود نيز زيادت بود و پيوسته آن طايفه وخيم العاقبه در مكاره و مناقض و در پى نقض آنچه سيد عالم بر ايشان جهد و حكم ميفرمودى بودند و دايم امداد و معاونت كفر و الحاد و نفاق و عناد بر حضرت نبى الامجاد ميكردند و در ابطال دعوى رسول واهب متعال و تغيير ملت و مخالفت سنت آن حضرت در جميع احوال و تمامى

محال (1) از روى سعى و استعجال نمودند و مردم را از بيعت حضرت نبى ايزد متعال و عهدى كه بآن حضرت در باب اوصياى آن برگزيده ذو الجلال كرده بودند بحال ديگر انتقال نمودند:
و در انجام مطالب و مرام و در اتمام آن مهام هيچ امرى و تأكيدى ابلغ در

انصرام و داعی و خواهش نفس نافرجام خود از تنفیر و گریزانیدن انام از موالات وصی آن نبی الاکرم ندانستند لهذا مردم را از وصی نبی المشکور ردّ و از متابعت او مصدود و مهجور گردانیدند بلکه امت را بعداوت و بغض او اغرا و دلالت کردند و قصد تغییر و تبدیل کتاب حضرت ایزد وهاب که حضرت رسالتمآب بایشان آورده نموده تحریف و اسقاط فضل اولو الفضل اولیای عزّ و جلّ و اوصیای خاتم الرسل و حذف آنچه دلالت بر کفر ارباب کفر و جمعی دیگر که موافقت بآن ظلمه در بغی و ظلم و جور و ستم کرده‌اند نمودند لیکن حضرت رب العباد واقف و عالم بر حقایق احوال اهل عناد و ظلم و الحاد و عتو و افساد اصحاب فساد بود چنانچه فرمود:

که إِنَّ الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِی آياتِنا لا يَخْفَوْنَ عَلَيْنا یعنی آن جماعت که در آیات ما میل بالحاد و فساد مینمایند حال آن خاینان بر ما مستور و پنهان نیست و نیز عزّ و جلّ در محل دیگر میفرماید:

که يُرِيدُونَ أَنْ يُبَدِّلُوا كَلامَ اللَّهِ و بعد از وفات حضرت رسالت مآب کتاب مالک الرقاب کامل مشتمل بر تأویل و تنزیل و محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ بنوعی که جبرئیل امین الوحی ایزد وهاب آورده بود و اصلا یکحرف از حروف تهجی آن کلام مثل الف و لام و غیرهما ساقط نبود چون نزد آن

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:480

طایفه لئام حاضر شد (1) و واقف شدند بر آنکه حضرت واحد عادل اسمای حق و باطل در آن کلام بین و ظاهر کرده است و یقین که تالیان کلام معجز نظام ربانی و حافظان آیات با برکات مهیمن سبحانی چون بر حقایق آن واقف گردند هر آینه مطلع بر آنچه در خاطر و ضمایر آن جماعت مصمّم گشته گردند گفتند:

که ما را آنچه در نزد ما است کافی است و احتیاج باین کتاب نیست و ازین مستغنی در دنیا و آخرتیم و از اینجاست آنچه در کتاب واجب تعالی است فَنَبَذُوهُ وَراءَ ظُهُورِهِمْ وَ اشْتَرَوْا بِهِ ثَمَناً قَلِيلًا فَبِئْسَ ما يَشْتَرُونَ و آن جماعت چون بعد از آن بواسطه ورود بعضی مسایل شرعیه و تعلیم آداب دینیّه از آنچه تأویل آن را نمیدانستند مضطر گشتند بر جمع و تضمین و تحریف و تألیف قرآن از پیش خود بر آن نهجی که دعائم کفر ناملایم ایشان قایم گردد پس منادی ایشان حکم کردند:

که در محضر تمامی انصار و مهاجر ندا کند که در نزد هر که آیه از آیات با برکات مرقومه منزله آسمانی و مختومه مرسوله مهیمن سبحانی موجود باشد حاضر گرداند بعد از آنکه آنچه در پیش هر یک آنها بود حاضر کردند آن کس بنفس خود با بعضی دیگر که موافقت با آن جماعت در عداوت اولیای رب العزت نمودند موکل نظام و تألیف و جمع قرآن بر وفق خاطر و اختیار نسق ضمایر نمودند و آنچه از قرآن که بر متأمل صاحب درایت و فطانت دلالت بر اختلال تمیز و افترای آن مجرمان داشت برداشت آن

گروه اسقاط نمودند:
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:481
(1) و آنچه از كفر و نفاق و عداوت و شقاوت آن متمرّدان در قرآن ظاهر و عيان بود از قرآن ترک آن نمودند:
الحال آنچه از تناكر و تنافر در قرآن بين و ظاهر است آن جماعت در كلام خالق البريه زيادت كردند و بر حضرت ايزد علام اين حركت شنيعه آن جمعى لئام در كمال وضوح و آشكارا بود چنانچه فرمود:
ذلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ بلكه حقيقت اين افترا و عوار آن اشرار بر اولو الابصار در نهايت كشف و آشكار است و آنكه ابتدا در كتاب واجب تعالى از ازراء بر نبى المصطفى نمود از فرقه ملحدين حضرت ربّ العالمين آن را نيز بر سيد المرسلين واضح و مبين گردانيد:
چنانچه گفت: و لَيَقُولُونَ مُنْكَراً مِنَ الْقَوْلِ وَ زُوراً و نيز حضرت عزّ و جلّ بواسطه خاتم الرسل بآنچه در كلام و احداث بعد ازو خواستند نمود بيان فرمود چنانچه گفت وَ ما أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَ لا نَبِيٍّ إِلَّا إِذا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطانُ فِى أُمْنِيَّتِهِ فَيَنْسَخُ اللَّهُ ما يُلْقِى الشَّيْطانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آياتِهِ يعنى يا محمد هيچ پيغمبر از انبياى مهيمن داور نيست پيش از تو الّا آنكه چون شيطان القاى عداوت و طغيان در ميان امت ايشان انداخت هر يک آن رسول ايزد خلاق بعد از رؤيت اين عقوق و نفاق و تمرد و شقاق از امت خود، درين دار المشقه از حضرت واهب العطيه التماس و استدعا بتضرّع و دعا تمنّاى مفارقت خود ازين سراى مشتمل بر رنج و عناد انتقال بدار الاقامة و الراحة نمود چنانچه حقايق احوال برگزيدگان ايزد وهاب درين كتاب كه بحضرت رسالتمآب نازل شد مذكورست و ذم و لوم و قدح و طعن آن قوم كه بوسيله
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:482
(1) عداوت نسبت باعيان رب العزت اظهار نمودند مرقوم و مسطور است امّا حضرت مقلب القلوب و الابصار آن عقوق و شقاق و تمرد و نفاق از اولياى ابرار امت تو مسلوب نموده لهذا آن جماعت قبول ننمودند بلكه گوش به فساد آن اهل الحاد و عناد نفرمودند.
بخلاف منافقان جهلاى ارباب فساد كه قلوب محبت مسلوب ايشان پيوسته مايل است بتمرد و طغيان و عداوت و عصيان:
ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آياتِهِ يعنى حضرت واجب تعالى حمايت اولياى خود از ضلال و عدوان و از اهل كفر و طغيان كه خداى تعالى راضى نشد كه آن لئام را داخل در سلک انعام نمايد.
چنانچه فرمود كه: بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا فكيف ايزد لطيف راضى شود كه محبّين امّت حضرت رسالت داخل و منخرط در سلک اهل نفاق و ضلالت گردند.

ای زندیق آنچه من برای تو بیان کردم باید که حقایق آن را من اوله، الی آخره خوب فهمیده عمل‌نمائی، بدان که تو آنچه در شریعت بر تو واجب، بود که سؤال نمودی لیکن بحقایق واقعی آن واقف و عالم گردی ترک نکردی بلکه زیاده از آنچه نسبت بحال تو واجب بود سؤال نمودی لیکن من بر تو اقتصار کردم زیرا که ترا قدرت و اقتدار ضبط و تحمل زیاده از آنچه بر تو اظهار و اختصار کردم نیست و من آنچه تفسیر کردم آن تفسیر اندک از بسیار است و وجه عدم بیان تمامی تفسیر آن دو چیز است یکی قلت راغبین به آن دوم عدم قدرت و تحمل معاشر مردمان است بتمامی آن زیرا که راغب ملتمس و

حامل که بهوس و خواهش نفس سؤال و استدعا نماید ندیدم بلکه در اقل از آن که بواسطه تو بیان کردم بلاغ مستطاب بجهت اولو الالباب است، سایل گفت: (1) یا امیر المؤمنین علی (ع) آنچه من از شما استماع نمودم مرا کافی و بسنده است امید که سعی تو مشکور و بمثوبات جزیله اخرویه مأجور گردی زیرا که مرا از غوایت شرک و از ضلالت دروغ و افک برهانیدی رجاء واثق و أمل، وافق از حضرت واهب صادق آنکه ظل عنایت ترا بر مفارق محبان متابعان نبی الرحمه مستدام داراد انه علی کل شیء قدیر، و رحمت و تحیت و درود و تهنیت در اول و آخر و باطن و ظاهر بر انوار هدایات و اعلام بریات محمد و آل او که اصحاب دلالات واضحات و بینات لائحات بواسطه معاشر بریات‌اند باد و سلّم تسلیما کثیرا کثیرا .. از اصبغ بن نباته که از ثقات روات است مروی و منقولست که چون بعد از قتل عثمان معتبر مردمان بحضرت ولی ایزد منان و وصی بحق رسول آخر الزمان امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه سلام اللّه الملک الدیان بیعت کردند آن سرور در آن روز عمامه پیغمبر جلیل القدر را بر سر مبارک زینت تارک خود گردانید و برد آن رسول صاحب معرفت و هوش را زیور بال و دوش نمود و متنعل بنعلین سید المرسلین و متقلد بسیف نبی الیقین گردید و با اعیان انصار و مهاجر که در آن اثر در آن محضر حاضر بودند روی بمسجد حضرت سید البشر آوردند و چون بنزدیک منبر آمد پای مبارک بر معارج مدارج آن مکان فیض أثر گذاشت در آن محل منبر سر فخر و مباهات بر ما فوق سبع سموات برافراشت سبحان اللّه جای آن داشت

(1) که هر خشت و احجار آن بنیان جنت نشان سراسر بواسطه تقبیل و تلثیم بپای مبارک آن ولی واهب سبحان میشدند چون آن مکان فیض نشان به وسیله شرف ادراک آن سعادت مشرف و مستسعد گردید بلسان حال خطاب مستطاب بحضرت ولایتمآب نمود که یا ولی الملک المتعال بخاک پای سعادت اینجای حضرت رسول واهب لا یزال که تو بنای بصر بلکه کحل

الجواهر نظر هر خشت پاره و حجر من بود قسم است که از هنگام یأس و محرومی این مستهام از تلثیم بر آب اقدام رسول ایزد علام تا الیوم که بشرف تقبیل اقدام شما مستسعد و دوستکامم دید در تمادی تمامی این شهور و اعوام مدام در جمیع مجال پایمال اصحاب نفاق و ضلال و لگدکوب ارباب شقاق و نکال در همگی ساعات و احوال بالغدو و الآصال بود:
و علی کل حال حصول امانی و أمالی را از حضرت بخشنده به زوال مستدعی و مترصد بودم که یا رب موقع شود که آن ولی مهیمن و وصی ذو المنن قدم بر دیده من گذارد و مرا از تحت قدم هر ظالم برون آرد زیرا که من هزار بار زیاده از نبی المختار شنیدم که از زبان معجز نشان بیان نمود که هر که بعد از من بغیر از تو ای ابو الحسن پای برین منبر گذارد آن کس ظالم و کافر است شکر خدای که الحال مرا از تحت لگد این ظلمه جهال خلاص- گردانیدی و سر فخر و مباهات این قطعات خاک را بما فوق سبعه افلاک رسانیدی بیت:
شکر خدا که هر چه طلب کردم از خدابر منتهای همت خود کامران شدم اما چون امیر المؤمنین حیدر به بالای منبر سیّد البشر بر آمد ساعتی بسعادت بنشست و چون قرار گرفت آنگاه آن
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:485
ولی اللّه انگشتان مبارک گشود (1) و بر اسفل بطن مملوّ از علم و فطن خود گذاشت بعد از آن آواز برداشت و گفت:
معشر الناس سلونی قبل ان تفقدونی
یعنی ای گروه مردمان از من هر نوع سؤال که در خاطر ضمایر خود مستتر دارید قبل از آنکه مرا مفقود یابید الحال نمائید و اشاره بشکم بکمال علم خود کرده فرمود:
که این مکان علم و این مقرّ لعاب رسول ایزد وهاب است که مرا، چشانید چشانیدنی و چه چشانیدن که از آن علم اولین و آخرین بوسیله این عنایت و احسان بر من منکشف و عیان گردید، باز آن ولی ایزد بی‌نیاز تکرار این کلمات صدق سیماب
سلونی قبل ان تفقدونی فانّ عندی علم الاولین و الآخرین
نمود یعنی ای معشر الناس قبل از فقدان و عدم وجدان من از هر گونه مخفی و پنهان که خواهید از من سؤال نمائید زیرا که علم اولین و آخرین در نزد من واضح و مبین است بپرسید هر چه خواهید بعد از آن باین نهج قسم یاد نمود:
که اما و اللّه بخدای عالم مرا سوگند است که اگر برای مسند افاده و ساده برای استفاده بگذارند پس در هنگام که من در آن مقام نشسته آرام گیرم و اصناف طوایف انام از امم انبیاء و رسل سالفه علیهم السلام هر یک مطالب و مرام خود از کتب منزله آسمانی و مرقومه مرسوله عزیز

سبحانی که هر یک انبیای سابقین و رسل ایام پیشین نازل گشته سؤال نمایند هر آینه هر طایفه ایشان را بهمان کتاب که مرسل بجهت انبیای ایشان است جواب و فتوی دهم چنانچه اهل توراة را بتورات ایشان و اهل انجیل را بانجیل

آن طایفه (1) و اهل زبور را بزبور آن جماعت و اهل فرقان را بقرآن ایشان فتوی داده مجاب گردانم بنوعی که هر کتب از کتاب اللّه تعالی بنطق در آمده بشهادت بر صدق قول من دهند و گویند که علی آنچه ایزد تعالی در ما انزال نمود همان را بشما از روی راستی فتوی داد من غیر زیادة و نقصان و شما در صباح و مساء تلاوت قرآن بنمائید آیا در میان شما کسی هست که عالم بحقایق آنچه واجب تبارک و تعالی در قرآن انزال و ارسال نمود بدانید که اگر آن یک آیه در کلام ایزد علام نمیبود هر آینه من شما را مطلع و مخبر بحقایق ما کان و ما یکون از ازل تا ابد و آنچه تا روز قیامت سانح و صادر میگردد میگردانم لیکن مانع اعلام این آیه یَمْحُوا اللّٰهُ ما یَشاءُ وَ یُثْبِتُ الآیه از کتاب واهب علّام است چون آن امام الانام کلام با تمام رسانید کرة بعد اخری گفت:

معشر النّاس سلونی قبل ان تفقدونی

خلاصه کلام آنکه تکرار این کلمات از آن ولی خالق البریات بواسطه اتمام حجت و آیات است بر جمیع امت سید کاینات بعد از آن فرمود:

که بخدای که دانه از زمین رویانید و بندگان خود را بوسیله بندگی و طاعت از شراره التهاب نیران رهانید که اگر از من سؤال نمائید از حقیقت هر آیه که آیا آن در شب یا در روز از نزد ایزد منان نازل گشته یا آنکه آن آیه مکیه یا مدنیه یا حضریه یا سفریه است بشما اعلام نمایم و به ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و بر تأویل و تنزیل آیات شما را خبر دهم، در آن اثنا مردی از حضار مجلس بهشت قرین ارم تزیین بر پای خواست و گفت:

(1) یا امیر المؤمنین آیا شما پروردگار خود بدیده عیان مشاهده مینمائید؟ حضرت در جواب فرمود که من بندگی و طاعت و عبودیّت و اطاعت خدائی که نبینم ننمایم چون سائل در آن باب کرّه ثانیه سؤال نمود او را نیز بجواب سائلی که حقیقت حال و سؤال او سابقا سمت تحریر یافت مجاب گردانید بعد از آن فرمود: سلونی قبل ان تفقدونی در این حال شخصی از اقصای مجلس آن ولی ایزد لا یزال بر خاست و گفت یا امیر- المؤمنین دلالت کن بعملی که حضرت واهب غفار مرا بوسیله آن نجات از عذاب نار در هنگام حساب شمار نماید امیر المؤمنین علیه السلام گفت بشنو و بفهم و پس از آن بر خود یقین گردان که دنیا قائم بسه کس است یکی عالم ناطق بحق و مستعمل بعلم خود بر منهج صدق و عدل دوّم غنی صاحب ثروت و منال که

اصلا بخل بمال خود بر اهل دین خدای متعال در هیچ حال از احوال نکند. سیّم فقیر صابر بر فقر و احتیاج پس در وقتی که عالم کتمان علم و غنی بخل بمال و فقیر صبر بفقر نکنند در آن حال فالویل و الثبور یعنی در آن وقت کار و امر بغایت دشوار و بعسر رسد و گوئیا مردم در آن دم همگی بواسطه ارتکاب افعال خلاف مراد حضرت ایزد عالم مستحق لؤم و ذمّ گردند و قریب بآنست که اهل این دار جهان در آن زمان بعد از اسلام و ایمان مراجعت بکفر و عصیان نمایند ای سایل باید که مغرور بکثرت تردد مساجد و جماعت قوم که اجساد ایشان بجمع و با التیام بود و دلهای آن جماعت متفرق و بی‌آرام باشد نگردید زیرا که اتفاق جسم و روح پسندیده ایزد سبّوح است بدان که معشر مردمان درین جهان بسه صفت‌اند زاهد و راغب و صابر اما زاهد یعنی آنکه میل بزخارف دنیا نکند او و آن کس که اگر دنیا رو باو آرد شادی نکند و اگر بگذارد محزون نشود و صابر کسی است که اگر تمنای چیزی در دل او خطور کند فی الفور فکر عواقب بدی امور نموده آن دواعی و هوس را از نفس خود دور بلکه دل را از تصور آن منفور گرداند.

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:488

(1) و امّا راغب و مایل بمشتهیات دنیای بی‌سرانجام او را چون همگی مقصد و مرام تحصیل زخارف این مقام است اصلا باک از پیدا کردن و رسیدن به تمنّی خود از وجه حلال و حرام ندارد آنگاه امیر المؤمنین گفت:

پس علامت مؤمن درین زمان آنست که نظر بسوی ولی خدای تعالی نموده باو تولّا نماید و از اعداء اللّه تعالی تبرّا فرماید هر چند آن دشمن خویش نزدیک آن مؤمن باشد سایل گفت:

یا امیر المؤمنین و اللّه که راست گفتی پس آنگاه سایل غایب شد و دیگر کسی او را ندید چون از حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام از حقیقت حال او استعلام نمودند که یا ولی اللّه آن که بود؟ امام الانام فرمود:

که آن برادرم خضر بود اینست تمام خیر و السلام. و نیز از اصبغ بن نباته که اصحاب روایت امیر المؤمنین علیه السلام است منقول و مرویست:

که روزی ولی الملک العلام امیر المؤمنین علی علیه السلام در مسجد کوفه برای ما خطبه که مشتمل بر حمد خدای تبارک و تعالی و ثناء او بود نمود آنگاه فرمود که: ای معشر مردمان از من سؤال ارکان اسلام و ایمان و هر چه دلهای شما بآن مبتهج و شادمان گردد نمائید زیرا که در اطراف و جوانب من علم بسیار است در آن اثناء ابن الکواء که بعضی از أسئله او از ولی اللّه تعالی و اجوبه سابقا مذکور و مسطور شد بر پای خواست و گفت: «یا امیر المؤمنین معنی آیه وَ الذّارِیاتِ ذَرْواً چیست حضرت فرمود: «که ذاریات عبارت از ریاحست آنگاه پرسید که معنی فَالْحامِلاتِ وِقْراً چیست حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود:

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:489
(1) كه حاملات و قرأ سحاب و غمام پر آب است ابن الكواء پرسيد كه معنى فَالْجارِياتِ يُسْراً چيست ولى اللّه گفت جاريات كشتى‌ها است ابن الكواء گفت:
معنى فَالْمُقَسِّماتِ أَمْراً چيست امام الانام فرمود:
كه مقسمات امرا ملائكه‌اند. ابن الكواء گفت يا امير المؤمنين على (ع) در كلام حضرت واهب علام بعض آيات را متناقض ديگر يافتم حضرت ولى ايزد تعالى و تبارک فرمود:
كه
ثكلتك امک
يعنى مادرت بمرگت گريان باد كتاب قادر صادق بعض مصدق بعض ديگر است اصلا بعضى آيات كلام خالق و مناقض بعض آيات ديگر نيست بعد حضرت امير المؤمنين على عليه السلام فرمود:
كه آنچه بخاطر تو ميرسد بيان كن و جواب بشنو گفت يا امير المؤمنين على (ع) شنيدم كه خداى تعالى ميگويد كه: بِرَبِّ الْمَشارِقِ وَ الْمَغارِبِ و در آيه ديگر حضرت ايزد دارد ميفرمايد:
كه رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَ رَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ، و در آيه آخرى ميفرمايد:
كه رَبُّ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ، امير المؤمنين على (ع) فرمود كه: مادرت به مرگ تو بنشيند يا ابن الكواء اين مشرق است اشاره به جانب مشرق نمود و گفت اين مغربست و اشاره بطرف مغرب كرد و اما قول خداى تعالى رب المشرقين و ربّ المغربين بدرستى و تحقيق كه مشرق زمستان على حده و مشرق، تابستان نيز على حده است از قرب آفتاب و بعد آن و اما قول خداى تعالى ربّ المشارق و المغارب بدان كه آفتاب را سيصد و شصت پر جست هر روز آفتاب از يک برج طلوع مينمايد و در برج ديگر غروب ميفرمايد كه بغير

از سال ديگر (1) همان روز از آنجا طلوع آفتاب و غروب ميسر نگردد چون ابن الكواء از ولى حضرت بيچون اين كلمات بصدق مشحون استماع نمود گفت:
يا امير المؤمنين از موضع قدم شما تا عرش اعظم ايزد تعالى مسافت چه مقدار است امير المؤمنين على عليه السلام فرمود:
كه يا ابن الكواء مادرت بمرگ تو بگريد آنكه سؤال نمائى از روى تعليم و تفهم نماى نه از روى تعنت بدان كه از موضع قدم من تا عرش اعظم حضرت مهيمن آن مقدار راهست كه قائل از روى اخلاص بگويد كه:
لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ فى الفور ابن الكواء گفت يا امير المؤمنين على عليه السلام ثواب كسى كه كلمه مقدّسه لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ بگويد چيست؟ حضرت ولى اللّه

فرمود که هر که از روی اخلاص َبگویَد که
لا اله الّا اللّٰه
گناه از بدن آن کس ریزان شود چنانچه برگ درخت در ایام خزان ریزان گردد و هر که در مرتبه دوّم بگوید که
لا اله الا اللّٰه
از روی اخلاص ابواب سموات مفتوح گردد و صفوف ملائکه ایزد سبوح چون استماع این کلمه طیبه از جهت عظمت و جلالت حضرت ربّ العزّ بتقدیم رسانید چون مرتبه سیم بنده مؤمن از روی اخلاص بگوید:
که
لا اله الّا اللّٰه
عرش بحرکت آید و شروع در اهتزاز نماید در آن زمان حضرت ایزد سبحان گوید که: ای عرش ساکن شو و آرام گیر به عزّت و جلالت من که سمیع بصیرم گوینده کلمه طیبه را آمرزیدم با هر گناه که در ذمّه قایل
لا اله الّا اللّٰه
باشد. بعد از آن ولی واهب بی‌امتنان تلاوت این آیه مبارکه قرآن إِلَیْهِ یَصْعَدُ الْکَلِمُ الطَّیِّبُ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ یَرْفَعُهُ یعنی
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:491
هر گاه عمل بنده صالح و خالص بود قول و کلام او مرتفع به خدمت ایزد علام گردد. (1) ابن الکواء گفت یا امیر المؤمنین خبر ده مرا از قوس قزح حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:
مادرت بمرگ تو گریان باد قوس قزح مگوی زیرا که قزح اسم شیطان است و قوس اللّٰه گوی هر گاه بامر حضرت اله آن ظاهر گردد ارزانی و فراوانی بسیار در میان اهل روزگار بهم رسد. ابن الکواء گفت:
یا امیر المؤمنین مرا به حقیقت مجره آسمان خبر ده حضرت امیر متقیان گفت این شرح در آسمان است و شرج کهکشان را گویند و آن امان اهل زمین، از غرق و غیر آنست و از آن خدای سبحان غرق قوم نوح بآب طوفان نمود ابن الکواء گفت: یا امیر المؤمنین (ع) سیاهی که در قمر بیّن و ظاهر است آن چیست ولی ایزد داور فرمود:
که
اللّٰه اکبر اللّٰه اکبر اللّٰه اکبر
این مرد کور و بیدل بی‌بصر مسایل کورانه میپرسد ای ابن الکواء نشنیدی که واجب تعالی شأنه در قرآن میفرماید:
که وَ جَعَلْنَا اللَّیْلَ وَ النَّهارَ آیَتَیْنِ فَمَحَوْنا آیَةَ اللَّیْلِ وَ جَعَلْنا آیَةَ النَّهارِ مُبْصِرَةً یعنی شب و روز نشانه و آیات ایزد یگانه است چون آیه لیل را محو گردانیم آیه روز را بواسطه ابصار اهل بصیرت ظاهر گردانیم؟ گفت:
یا امیر المؤمنین (ع) مرا خبر ده از اصحاب سید البشر امیر المؤمنین حیدر

فرمود اصحاب آن سرور بسیار است از کدام اصحاب آن رسالتمآب سؤال مینمائی؟ ابن الکواء گفت: یا امیر المؤمنین (ع) مرا خبر ده از ابو ذر الغفاری رضی اللّه عنه ولی ایزد باری گفت که: من از حضرت رسول واحد

مهیمن شنیدم که در حق ابو ذر فرمود: (1) که
ما اظلت الخضراء و لا اقلّت الغبراء علی ذی لهجة اصدق من ابی ذر
خلاصه معنی حدیث رسول حضرت واحد غفار آنکه بعد از ائمه المعصومین سلام اللّه علیهم اجمعین که امنای اوصیای سید المرسلین و حفظه شرع مبین‌اند هیچ احدی از ابو ذر غفاری رضی اللّه عنه در قول و فعل راستگوتر نیست.
گفت یا ولی حضرت قادر حنان مرا از حقیقت احوال سلمان رضی اللّه عنه مخبر و مطلع گردان. امیر المؤمنین علیه سلام الملک الدیّان فرمود:
که
بخ بخ
سلمان از اهل بیت ما است و کیست در میان شما مثل لقمان حکیم که عالم علم اولین و آخرین بود این نص است بر آنکه لقمان این امت محمد علیه السلام سلمان فارسی رضی اللّه عنه است و او عالم و مطلع بعلم اولین و آخرین است ابن الکواء گفت:
مرا از احوال حذیفة الیمان واقف گردان امیر المؤمنین (ع) فرمود که او مردی است که عالم باسماء منافقین و مطلع بحدود حضرت ربّ العالمین است اگر او را از آن سؤال کنند یقین بیان فرماید گفت یا امیر المؤمنین مرا از عمار یاسر با خبر گردان گفت او مردی است که حضرت ایزد علام گوشت و خون او را بر آتش دوزخ حرام گردانید ابن الکواء گفت: یا امیر المؤمنین مرا از حقیقت احوال خود کما ینبغی و یلیق واقف و عالم گردان حضرت امیر مؤمنان فرمود:
که من مرد کرام که هر چه سؤال نمائی جواب بشنوی و اگر تو ترک سؤال نمائی من ابتدا نمایم و آنچه حقایق شریعت و لوازم طریقت بود بیان فرمایم:

(1) ابن الکواء گفت یا امیر المؤمنین (ع) مرا خبر ده از قول خدای عزّ و جلّ:
قُلْ هَلْ نُنَبِّئُکُمْ بِالْأَخْسَرِینَ أَعْمالًا الآیه امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود: آن جماعت کفره اهل کتاب یهود و نصارااند که اول ملّت ایشان بر حق بود و آن طایفه نیز بطریق حق و صدق سلوک مینمودند بعد از آن در دین و آئین خود چیزی چند اختراع نمودند وَ هُمْ یَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ یُحْسِنُونَ صُنْعاً یعنی گمان آن جماعت آنست که ایشان کار نیکو کردند و حال آنکه عمل

آن ضال مضلّ بغایت فعل بد و شغل نارواست در آن اثر حضرت امیر-المؤمنین حیدر از منبر رسول نزول فرمود چون ابن الکواء در پیش منبر حاضر بود حضرت امیر المؤمنین علیه السلام دست بر دوش ابن الکواء زد و گفت:
یا ابن الکواء کیست آنکه از اهل نهروان و از سلسله خوارج آن مکان است دور نیست ابن الکواء گفت: من غیر از شما یا امیر المؤمنین دیگر را نمیخواهم و بغیر از شما از کسی دیگر سؤال مشکلات نمینمایم زیرا که حلال مشکلات و کاشف معضلات بنص آیات و وصیت سید الکائنات ذات فایض، البرکات شما است ابن نباته روایت کند:
که چون در جنگ نهروان از ملتزمین رکاب سعادت انتساب و از مستسعدین مجلس بهشت قرین آن ولایتمآب بودم ابن الکواء را در میان خوارج نهروان و از اعیان آن منافقان منخرط دیدم گفتم یا ابن الکواء مادرت بمرگ تو بنشیند در آن روز تو از حضرت ولی ایزد متعال سؤال مینمودی و الیوم باتفاق این قوم شوم لئوم با حضرت امیر المؤمنین علی (ع) مقابله و مجادله مینمائی در آن اثنا دیدم که شخصی از اصحاب ولایتمآب بر او حمله
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:494
آورد و او را بیک طعن نیزه بقتل رسانید و با سایر خوارج ملاعین در اسفل سافلین همنشین گردانید. (1) حضرت امام الناطق الامین جعفر بن محمد الصادق سلام اللّٰه علیهم اجمعین از پدر بزرگوار خود و آن حضرت از آبای خود و آن اعیان از حضرت علی علیهم السلام روایت کنند که:
حضرت ولی اللّٰه فرمود: مرا از کتاب اللّٰه تعالی سؤال نمائید که بخدای واحد، واحد متعال قسم است که هیچ آیه از آیات از کتاب خدای علام در لیالی و ایام و در وقت سیر و مقام بحضرت نبی الأکرم نازل نشد الّا آنکه رسول کریم آن آیه را بر من تلاوت نموده تأویل و سبب تنزیل آن را از حضرت ربّ جلیل بمن تعلیم نمود، ابن الکواء فی الحال بمجرد استماع این مقاله صدق اشتمال بر پای خاست و گفت:
یا امیر المؤمنین (ع) آنچه ساکن کردی در هنگام که شما در خدمت پیغمبر حاضر بودید میسر است و امّا آنچه بحضرت نازل میشد و شما غائب از خدمت آن نبی الرحمه بودید در آن آیات شما را چگونه اطلاع و اعلام حاصل می‌شد؟
امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:
که آنچه از آیات برو نازل میشد و من در شرف خدمت بوسیله غیبت مشرف نبودم چون رسول حضرت بیچون معاودت بمنزل و مقام مینمود و همان که من بشرف سعادت ادراک مقالات و ملاقات آن سیّد کائنات مستعسد و مشرف میشدم آن رسالتمآب خطاب مستطاب بمن کرده

میگفت:
یا علی در ایّام دوری و غیبت شما از صحبت لازم المسرّت ما این آیات
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:495
از حضرت ملک تعالی بما نازل شد و تأویلات این آیات با برکات چنین است تأویل و تنزیل آنها را بمن تعلیم و تفهیم مینمود. (1) در آثار ائمة الأبرار علیهم سلام اللّٰه الملک الغفار آمده که: روزی حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام در محضر اهل اسلام خطبه ادا مینمود در اثناء آن فرمود:
که
سلونی قبل ان تفقدونی
سابقا معنی کلام صدق التیام آن امام الأنام سمت تحریر و انتظام یافت که آن حضرت فرمود:
که هر نوع در هر باب و احوال که در ضمایر و خواطر شما مکنون و- مستتر است از من استعلام و استفهام نمائید بخدای عالم مرا قسم است که شما اگر از من سؤال کنید از احوال جماعت که از آن گروه مثلا اگر صد نفر گمراه شوند و صد نفر آن فئه هدایت و ارشاد یابند هر آینه من شما را آگاه و مطّلع گردانم بر یکی که آواز بکفر بردارد و بآن که خود را بسلسله اهل اسلام منخرط گرداند تا روز قیامت شما را بآن دو طایفه ارشاد و دلالت نمایم در آن اثر شخصی از آن محضر بپای خاست و گفت:
یا ابا الحسن مرا خبر از طاقه موی ریش و سر من نمای که چند عدد است؟
حضرت ولی ایزد سبحان چون این سخن از آن اعمی نادان شنید گفت:
و اللّٰه بخدایتعالی مرا سوگند است که خلیل من حقیقت سؤال تو از این بی‌رویت را بمن حدیث و حکایت کرد و مرا اعلام نمود که در هر طاقه موی سر تو ملکی است که ترا لعنت کند و در هر طاقه موی ریش تو نیز شیطان است که ترا بفزع و بفال بدزدن و بگفتن سخنان شوم مأمور میگرداند و در خانه تو بزغاله ایست که فرزند رسول خدای را بقتل رساند و نشان آن مصداق
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:496
اخبار من است که ترا بآن اخبار و اعلان نمودم (1) و اگر برهان آنچه سؤال نمودی دشوار نبودی من ترا بحقایق آن اعلام و اعلان مینمودم لیکن نشانه آن همان است که ترا آگاه گردانیدم از لعنت و از بزغاله ملعون، و پسر او در این هنگام در سن صبوت بحدی بود که هنوز بپا راه نمیرفت و بدست و پا می خیزید کاش آن کالای بد قماش بسود او معامله نمیرسید زیرا که جنس پر خس یعنی عمر و نجس نحس چون بسن بلوغ و حس آن نابالغ بخس رسید متولّی و متصدی قتل حضرت امام السعید ابی عبد اللّٰه الحسین الشهید علیه سلام الملک المجید گردید:

و چنانچه ولی ایزد منان امام الأنس و الجان امیر المؤمنین علیه سلام اللّه سبحان خبر داد چنان شد

(در ذکر بیان احتجاج امیر المؤمنین علی علیه السلام بر کسی که قائل برأی و اختلاف در فتوی بود و در میان مردمان متعرض حکم بغیر استحقاق و اهلیت آن می‌شد و ذکر وجه اختلاف مردم در دین در روایت منقول از حضرت رسول زبده اولاد عبد المناف)

روایتست از حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام که: چون بر یکی از آن یاران قضیه وارد میشد در حکم از احکام شرع نبی الأکرم آن شخص در آن حکم برأی ما مشخص خود میکرد و چون همان قضیه بعینها بر غیر آن شخص وارد میشد این مرد آخر بخلاف رأی و قول اول حکم میفرمود بعد از آن که قضاوت در نزد امام که از ایشان اقضی بود اجتماع مینمودند از آرای مختلفه جمیع را صواب میشمرد و با آنکه خدای آن جماعت یکی بود و رسول ایشان نیز یکی و کتاب همه یکی است درین باب نیکو تأمل کنید آیا خدای تبارک

و تعالی (1) این طایفه را امر باختلاف نمود که این جماعت اطاعت نمودند یا نهی آن قوم از اختلاف فرمود:

پس آن گروه معصیت کردند، یا دین ناقص حضرت رب الارباب برای حضرت رسالتمآب ارسال و انزال نمود و نبی المحمود ازین جماعت در باب اتمام دین خود استعانت نمود، یا آنکه این جمع برایا که مرتکب این اختلاف و آراء شدند اینها شرکای حضرت نبیّ الوری بودند اگر چنین باشد این طایفه را رسد آنچه گویند و بر حضرت محمد صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم لازم باشد که راضی شود بآنچه آنها احداث نمایند، یا آنکه ایزد علام ارسال و انزال دین تمام بحضرت نبی الأکرم نمود و سید الأنام در تبلیغ و انصرام در آن اهتمام تمام بانجام نرسانیده باشد هیهات هیهات چون آن مقدمات چنین باشد حال آنکه خدای سبحان در قرآن لازم الاذعان بیان فرمود که: ما فَرَّطْنا فِی الْکِتابِ مِنْ شَیْءٍ، و در محل دیگر حضرت عزّ و جلّ میفرماید:

که و فیه تِبْیاناً لِکُلِّ شَیْءٍ، و ایزد وهاب در کتاب مستطاب خود مذکور گردانید که بعضی آیات کلام ملک العلّام مصدق بعضی دیگر است و اصلا، در آن خلاف و اختلاف بی‌شبهه و گزاف نیست چنانچه فرمود که:

وَ لَوْ کانَ مِنْ عِنْدِ غَیْرِ اللّٰهِ لَوَجَدُوا فِیهِ اخْتِلافاً کَثِیراً یعنی اگر قرآن از نزد غیر خدای تبارک و تعالی نازل شدی هر آینه در او اختلاف بسیار موجود و آشکار گشتی لیکن چون نزول آن از نزد واهب بیچون است لهذا با اختلاف منوط و مشحون نیست بدرستی و تحقیق که ظاهرش انیق و نیکو و باطنش عمیق که هر احدی بواسطه دریافت جواهر زواهر معانی او در آن بحر عمیق

فرو نتواند شد و عجائب مفهومات قرآن بی‌شائبه گمان فانی نگردد و غرائب نکات بدایع آن هرگز منقضی نشود و ظلمات جهالت و غوایت در دنیا و طریق هدایت و نجات در عقبی بقرآن حضرت ایزد تبارک و تعالی است.
(1) مروی و منقولست که:
حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام روزی در محضر اصحاب آن سرور فرمود:
ابغض خلایق در نزد حضرت قادر خالق دو کس است یکی آنکه خدای اقدس او را موکل نفس آن بی‌حسّ گردانید و قدرت دریافت ارادات واحد مقدس، در حق هر کس نداد او در وقتی که اراده دواعی و خواهش نفس خود را پیش نهاد و همت خود کرد و خواهد که فریب مردم نماید پس او جائر به قصد سبیل و سایر بغیر علم و دلیلست زیرا که او را اصلا اطلاع و اخبار به حقایق ارادت اوامر و نواهی حضرت الهی و علم و آگاهی بشرایع و احکام حضرت رسالت پناهی نیست چون مرتکب شغل بدون حکم خدای عزّ و جلّ و رخصت خاتم الرسل گردد بیقین آن بیدین مشعوف بکلام بدعت و داعی بضلالت امتست پس او فتنه باشد و هر که تابع او شود مفتون ملعون است و ضال و گمراه و دور از رحمت و عنایت اله است آنکه راضی بهدایت او گردد مضل است آنکه اقتدا و اقتفا باو نماید در ایّام حیات او چه آن بی‌رؤیت حمال وزر و ذلّت سایر اهل دعوت بمتابعت و مرهون خطیئت خود است، و دیگر آن کس است که جمع مال بجهت فریب جهّال نماید و آن مال مخلوط و ملتوی بحرام و حلال صرف امت جهّال و عوام نماید تا ظلمت فتنه برانگیزاند
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:499
(1) و مردمان را بزیان در روزه و نماز حریص گرداند لیکن در خاطر خود امر دیگر را مخفی و مستتر دارد و با مردم بظاهر صلح کند و خود را در نظر جمعی بی‌بصر عالم و با خبر نماید خدای باری او را منسلخ و عاری نامید یعنی خالی و منزوع از علم و دانائی و بواسطه جهل و الباس سایر الناس او را عالم بی‌شبهه و التباس دانند و او را باین اسم مسمی گردانند با آنکه آن نادان یک روز تمام نفس نافرجام خود را در انصرام تعب تحصیل علم بی‌آرام نگردانید علی الصباح بدعوی علم و کمال تمام بر خاست و بدروغ بی‌فروغ خود را بیاراست چون بمحضر انصار و مهاجر حاضر شد در تحصیل یکسر آنچه اصلا در آن خبر ظاهر و عیان نبود سعی و اهتمام فراوان نمود و پاک از طهارت و نجاست پنج امر نمود و در رطب و یابس تصرف میفرمود:
تا آنکه او رفع تشنگی و دفع حرارت عطش نفس پر از هوس خود از آب متغیر اللون و الطعم بلکه از نجس نمود این کنایه از تصرف اسامی حرام

است و او سعی بسیار در کار لا لاطایل نمود چنانچه در میان مردمان بحکومت ایشان نشست و قاضی و مفتی حضری و بدوی شد و ضامن آنچه قاضی سابق حکم نمود گردید چنانچه هر امر که بسابق مشتبه بود و او برای امر ناتمام خود در آن امر حکم نمود او نیز همان حکم را ملخص دانسته مجری و ممضی داشت و اصلا نظر بامضا و اجرای امر حق نگذاشت و بخوف آنکه مبادا اگر مخالفت، امر سابق کند چون ایام او منقضی گشته دیگر نایب مناب و قایم مقام او گردد آن کس بر نقص حکم او نماید بناء علیه چنانچه در مرد سابق اگر یکی از امور مبهمه مرافعه میشد برای حشو خود قطع و فصل مینمود لاحق نیز بنسبت او

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:500

اقتدا و اقتفا نموده برای خود حکم میفرمود: (1) بهیچ وجه من الوجوه در دفع و رفع امور مشتبه ملتبسه سعی ننمود و از بسکه ملبس بشبهات گردید مثل رشته خیط جاهلان و راکب شتر کور در بیابان و کلید شبه و گمان گشت بنوعی که تمامی شبهات برو مفتوح گردید زیرا که هر کرا علم کم باشد هر چه برو وارد شود شبهه گردد چنانچه اگر کار صواب کند بواسطه عدم اطلاع بحقایق صواب و خطا پندارد که خطا کرد زیرا که او عالم و مطلع نیست بر آنکه آنچه ازو صادر و سانح شده صوابست یا خطا هر چند صواب باشد او را بوسیله عدم علم بحقیقت آن متوهم خطا است و اگر آنچه ازو بخیر ظهور و بروز رسید در واقع خطا باشد ایضا بواسطه عدم اطلاع بحقایق گاهی آن مترقب و مترجّی صواب آنست و پندارد که صواب کرده پس رأس او مانند رشته عنکبوتست در ثبات و بقا و اعتبار و اعتنا و اللّه بخدای عالم مرا قسم است که آنچه برو وارد میگردد و ازو چیزی چند از روی جهل و نادانی مصدر میگردد.

که اصلا گمان علم ازو در هیچ چیز نیست و ظاهر حال او چنانست که او را بغیر آنچه آن را مذهب دانسته و بر آن عمل نموده و رأی آن مذنب ناطق بحق واقع و عیان نیست نعوذ باللّه من هذا الرأی، و اگر احیانا قیاس چیزی بچیزی نماید و در آن کار غلط ظاهر و آشکار باشد او اصلا تکذیب نفس ممتلی بآز و هوس خود از آن غلط نمی‌نماید تا آنکه مردم توبیخ و تقریح او نکنند و نگویند که او غلط در فتوی و عمل کرده نمیداند و از مخالفت قاضی سابق ایمن نیست از آنکه قاضی لاحق همان معنی را مرعی داشته

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:501

بخلاف حکم او حکم نماید و اجرا و امضای حکم نامحکم او ننماید: (1) چنانچه سابقا اشاره بآن شد لهذا اگر بر غلط قاضی سابق مطلع گردد رفع و دفع آن ننماید و اگر امر برو مخفی و مستتر باشد آن را پنهان نماید و از معشر بشر که ازو در فضل و هنر و در علم و خبر بیشتر باشد استفهام و استعلام ننماید معاش و حیات او بر جهالت و موت او بر غوایت و ضلالت

است و نیز آنچه نمیداند معذرت نمیخواهد بلکه خود را سالم از جهل و عالم بمعرفت و فضل داند با آنکه هیچ نمیداند خونهای اهل دنیا ازین کس بفریاد و فتاوی او در اولاد و مواریث در حزن و بکاء است از عدم فطرت و فهم و قلت فضل و علم و از کثرت جور و ظلم او فرج حرام حلال و بقضا و حکم او فرج حلال حرام و غیر حلال است اموال مردم را بجور و ظلم و به تعدّی و ستم گرفته بغیر صاحب آن مال رساند و بوسیله ارتکاب این افعال و اعمال خود را داخل در سلسله عذاب و نکال میگرداند:

مروی و منقولست که آن حضرت بعد از بیان حقیقت حال آن، دو شخص ضال گفت:

ایها الناس ای معشر مردمان طاعت و معرفت را پیشه خود کنید و بشناسید کسی را که راضی بجهل نشود و بوسیله جهالت معذرت از امت نخواهد بلکه اعلم از تمامی امت و مرشد و هادی سایر بریت است ترا بدرستی و تحقیق علمی که حضرت ایزد عالم بحضرت آدم علیه السلام اعطا نموده بدنیا فرستاد و جمیع آنچه از فضل و کمال و علم و حال که بتمامی انبیاء و رسل تا خاتم المرسلین از حضرت رب العالمین رسید همگی و تمامی آن را در عترت

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:502

انبیای شما مودع گردانید من در میان شما حاضرم و شما را بحقایق اشیاء گاهی واقف میگردانم: (1) فَأَیْنَ تَذْهَبُونَ پس میل بکدام طرف مینمائید بدانید و آگاه باشید هر که نقل از صلب صاحب سفینه شیخ المرسلین نبود و در آن کشتی آن حضرت بود از طوفان بلیت نجات یافت در میان شما نیز مثل آن کشتی، چیزی هست که اگر دست در حبل المتین آن اعیان دین زنید شما نیز نجات از تمامی بلیات می‌یابید و من در رهن و گروی اینم بقسم حق و صدق، وَ ما أَنَا مِنَ الْمُتَکَلِّفِینَ یعنی این کلام از من از روی تکلّف نیست بلکه حق و واقعی است بعد از آن بزبان معجز بیان نمود که:

فالویل لمن تخلّف ثمّ الویل لمن تخلّف

تکرار این کلام از آن ولی ملک العلام تأکید انام در اطاعت و متابعت ائمة المعصومین علیهم السلام است اما آنچه پیغمبر شما در حجة الوداع مأمور شده بود بشما گفته نه رسانیده و نه آن حضرت بشما فرمود:

که

انی تارک فیکم الثقلین ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا ابدا کتاب اللّٰه و عترتی اهل بیتی و انهما لن یفترقا حتی یردا علیّ الحوض

؟ الحال شما از روی عقل و فکر تدبیر و نظر کنید که چگونه مرا گذاشتید و راه مخالفت بر داشتید آیا نه این راه حق هذا عَذْبٌ فُراتٌ است پس از این آب گوارا بیاشامید:

وَ هذا مِلْحٌ أُجاجٌ و از این آب شور اجتناب لازم دانید تا خود به بلایای آخرت

گرفتار مگردانید و در آتش دوزخ مسوزانید.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:503
(1) از حضرت ولیّ ربّ العالمین امیر المؤمنین علیه السلام مروی و منقولست:
که آن حضرت روزی در حضور جماعت یهود گفت که: شما چند فرقه شدید یهود گفت:
بر فلان و فلان فرقه و تعداد فرق نمود حضرت ولی ایزد باری گفت:
دروغ میگویی و فرق شما ازین بیشتر است پس از آن روی مبارک به معشر محضر آورده فرمود:
که و اللّٰه که اگر برای من مسند افاده بگسترانید هر آینه من حکم میکنم میان اهل توراة بتوراة ایشان و میان اهل انجیل بانجیل آن طایفه و اهل زبور بزبور آن جماعت و اهل قرآن بقرآن ایشان یهود عاقبت نامحمود متفرّق هفتاد و یک فرقه شدند هفتاد فرقه ایشان در نار و یک فرقه در جنّت‌اند یعنی ناجی و رستگارند و فرقه ناجیه ایشان آن طایفه‌اند که تابع یوشع بن نون علیه السلام وصی موسی علیه السلام گشتند، و نصاری بر هفتاد و دو فرقه شدند هفتاد و یک فرقه در نارند و یک فرقه آن طایفه ناجی و رستگار است و طایفه ناجیه ایشان آن جماعت‌اند که تابع شمعون الصفا وصی عیسی علیه السلام شدند، و این امت متفرق به هفتاد و سه فرقه شوند هفتاد و دو فرقه در نارند و یک فرقه این جماعت در جنّت و رستگارند و طایفه ناجیه این جماعت آن کسانند که تابع این وصیّ محمد علیه الصلاة و السلام گردند و دست مبارک بر سینه خود گذاشت پس آنگاه حضرت ولی اللّٰه فرمود:
که سیزده فرقه از جمله این هفتاد و سه فرقه در مودت و محبّت من
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:504
منتحل و تالی گردند (1) یک فرقه ازین سیزده گروه ناجی و در جنّت‌اند و این طایفه نمط اوسطند و در حدیث واقع است که نمط اوسط جماعت‌اند که امر ایشان همه یکی باشد و این طایفه بهترین امت‌اند، در صحاح اللغه واقع است که نمط اوسط جماعتی هستند که تالی ملحق بایشان شود و مرجع غالی بسوی ایشان باشد بعد از آن امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: که آن دوازده صنعت که تالی و منتحل‌اند در مودت من داخل نار و بعذاب گرفتار گردند:
از مسعدة بن صدقه از امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق مروی است:
که آن حضرت فرمود که: روزی امیر المؤمنین علی علیه السلام در محضر خلق بسیار خطبه مشتمل بر حمد و ثنای حضرت آفریدگار و محتوی بر نعت نبی المختار مؤدّی فرمود و آنگاه گفت:

که من از حضرت رسول خدای مهیمن شنیدم که فرمود: هر گاه به شما ملتبس گردیده فتنه که ولید از آن ظاهر و پیدا گردد یعنی چون آن فتنه بتمتع حامله رسد بچه خود را از واهمه اسقاط نماید و آدم بزرگ از آن فتنه پیر گردد و مردم را بعد از ظهور آن فتنه حرارت بسیار در اختیار هر کار بهمرسد بنوعی که جمعی آن فتنه را سنت فرا گیرند چنانچه اگر کسی خلاف کند و آن فتنه محدثه مخترعه را تغییر دهد بر آن مرد اعتراض کنند و گویند که: فعل منکر و بغیر سنت نمود در آن وقت شما بر چه نوع خواهید بود؟

بعد از آن بلیه سخت گردد و چیزهای بسیار پروردگار ظاهر و آشکار گردد چنانچه آتش هیزم را بهم گرفته آن را بسوزاند فتنه خلایق را بتحت تصرف خود آورده محکوم امر و حکم خود گرداند و بنوعی که آسیاب دانه و

تفال هر چیزی را ریزه و خورد گرداند (1) فتنه همان نوع مردم را از هم دگر جدا گرداند در آن حال تمامی رجال علم بغیر ادب دین مؤدب گردند و عمل بغیر شرع سید المرسلین نمایند و از عمل آخرت طلب دنیا و ثروت نمایند چون حضرت امیر المؤمنین علیه الیه السلام کلام باین مقام اختتام نمود با جمعی کهتر از مردمان از اهل بیت خود و خواص شیعیان روی بمسجد آورد چون بمسجد آمد بمنبر بالا رفت حمد و ثنای ایزد منّان و صلاة و سلام بحضرت نبی الأکرم فرستاد بعد از آن گفت:

ای معشر مردمان و لات امر که پیشتر از ما بودند متصدی کارهائی بزرگ و امرهای عظیم شدند و از روی عمد و دانستگی در آن مقدمات مخالفت با حضرت سید کاینات کردند:

اگر من بحکم خدای مهیمن و رسول ذو المنن مردم را از آن منع کنم و امر به ترک آن نمایم و ایشان را بآنچه در عهد رسول مکرم صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم بر آن صفت بودند بر چیزی که دانم هر آینه اکثر لشکر من از پیش، من متفرق شوند تا آنکه من تنها مانم با جمعی قلیلی از شیعیان خود که آن طایفه از کتاب مستطاب حضرت مالک الرقاب و سنت رسالتمآب عارف به فضل و امامت من و عالم بولایت و هدایت منند و جماعت که مخالفت حضرت نبیّ الرحمه نمودند چنان دانید و بینید که اگر من ایشان را مأمور گردانم بمقام ابراهیم علیه السلام ایشان روان بمکانی که حضرت رسول در آن مکانست نمایند و نیز رد فدک بسوی ورثه حضرت فاطمه (ع) نمایم و قدر صاع و مدّ را چنانچه در زمان رسول ایزد منان بود بهمان مقدار قرار دهم:

(1) و روی همان وزن نمایم و قطایع و عطایا که حضرت سیّد الوری بجهت مردمان نام برده مقاطعه فرمود بهر یک آنها ردّ کنم و سرای جعفر بن أبی

طالب را از مسجد خراب گردانیده بورثه او ردّ نمایم و ردّ خمس بکسانی که أهل و مستحقّ آن باشند نمایم و هر حکم و قضائی که بجور و ستم و بتفریط ظلم کرده ردّ کنم و ردّ سبی و اساری بنی تغلب بآن طایفه نمایم و ردّ آنکه از زمین خیبر قسمت نمودند نمایم و دیوان اعطای ایشان را محو نمایم و چنانچه حضرت نبیّ الوری اعطا مینمود بهمان منهج عطا کنم و آن را دولت بواسطه أغنیاء و غیر محتاجین ننمایم و اللّٰه که اگر أمر کنم مردمان را که در شهر رمضان بغیر نماز فریضه در نافله اجتماع نکنند و آنچه مذکور شد معمول گردانم بعض لشکریان من که سابقا با من مقاتله میکردند و شمشیر او با من است ندا کند که أمیر المؤمنین علی علیه السّلام طریق اسلام را تبدیل و سنّت عمر را تغییر داد ما را منع نمود که در ماه رمضان نماز بجماعت بگذاریم و میترسم که در ناحیه لشکر من فتنه ظاهر و شایع گردد چنانچه سابقا از أئمّه ضلالت و داعیان امّت بدوزخ در آخرت باین امّت رسیده بود، و أعظم از این مقدّمات سهم ذوی القربی است چنانچه حضرت تبارک و تعالی میفرماید که:
وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبى وَ الْيَتامى وَ الْمَساكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ که آن متعلّق است بما و مخصوص ماست: إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ، وَ ما أَنْزَلْنا عَلى عَبْدِنا يَوْمَ الْفُرْقانِ.
و اللّٰه بذات حضرت قادر عالم مرا قسم است که ذوی القربی که واجب تعالی در فرقان ذکر نمود و نزدیک بنفس مقدّس خود و نبیّ أقدس مذکور گردانید همین عترت اهل بیت آن حضرت است، و حضرت ایزد مجیب ما را در
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:507
صدقه نصیب نداد (1) آن محض اکرام و احترام ما است که واهب علّام نخواست که ما را اطعام از أوساخ و چرک دستها مردمان آب و نان دهد لهذا سهم ذوی القربی بواسطه ما معیّن و مهیّا گردانید.
در آن أثناء شخصی از حضّار مجلس بهشت آئین، ارم تزیین، بر پای خاست و گفت: یا أمیر المؤمنین (ع) من از سلمان و از أبی ذر و مقداد خبری چند از تفسیر قرآن و حدیث مروی از حضرت رسول آخر الزّمان شنیدم و از شما نیز تصدیق قول آن جماعت مسموع ما و باقی امّت میگردد، و در دست مردمان چیزی چند از تفسیر قرآن و أحادیث رسول ایزد منّان میشنویم که شما مخالف ایشان میگوئید بلکه زعم شما چنانست که آنچه آن طایفه بیان میکنند باطل و از درجه صحّت و صدق عاطل است.
آیا در بیان تفسیر و أحادیث که سایر مردمان مینمایند شما را گمان کذب و افترای آن جماعت نسبت بحضرت نبیّ الرّحمه است که از روی دانستگی و تعمّد نسبت دروغ بحضرت محمّد صلّى اللّٰه علیه و آله نمایند و قرآن را برای خود تفسیر فرمایند.

حضرت ولایتمآب در آن حال روی توجّه و اقبال بآن مرد سایل آورد، و فرمود که: چون سؤال نمودی جواب بشنو و بفهم و خاطر خود را بآن مستمال دار بدان که در دست مردم چیز بسیار است از حقّ و باطل و صدق و کذب و ناسخ و منسوخ و خاصّ و عامّ و محکم و متشابه و حفظ و وهم و در زمان حیات سیّد کاینات نسبت دروغ بآن حضرت دادند چون آن خبر بسمع سیّد البشر رسید برخاست و خطبه در غایت فصاحت و بلاغت مؤدّی گردانیده آنگاه آن حبیب اللّٰه فرمود که: ایّها النّاس مردم دروغ بر من بسته‌اند و هر که دروغ بر من بندد

محلّ تعوّد و سکنای آن بی‌ایمان در آتش نیرانست.

(1) آنگاه حضرت ولیّ اللّٰه گفت: بدانید که حدیث که بشما میرسد از چهار کس است که پنجم ندارند.

اوّل- آنکه محدّث مرد منافق متصنّع الاسلام باشد یعنی اوّل رجال آن حدیث مروی منافق باشد و مسلمان در واقع نباشد لیکن خود را بزیّ مسلمانان متزّی و ملبّس گرداند بنوعی که هر که او را ببیند گوید مسلمان است حال آنکه او در واقع منافق نامسلمان باشد که او أصلا از گناه و حرج نترسد شما ازو بترسید که او دروغ بر حضرت رسول صلّی اللّٰه علیه و آله از روی دانستگی و عمد بندد و اگر مردم عالم و مطّلع بر حال آن کاذب دژم گردند که او منافق کاذب است هرگز ازو قبول آن حدیث نکنند و تصدیق قول او ننمایند لیکن حقیقت حال آن ضالّ بر سایر رجال مخفی و پنهان است میگویند که چون آن شخص از أصحاب حضرت رسالت مآب است و آن حضرت را دیده حدیث از آن سرور شنیده فرا گرفت ما نیز ازو فرا گیریم فلهذا حدیث ازو شنوند و بقول او عمل نمایند و حال آنکه حضرت خلّاق العباد از أحوال أهل نفاق و عناد خبر داد چنانچه من ترا اخبار به حال آن أشرار نمودم، و حضرت واهب العطیّه صفت منافقان بآن وصف و نشان که بودند بیان کرد.

و چون آن طایفه بعد از حضرت نبیّ الرّحمه در دنیا باقی بودند تقرّب به أئمّه ضلالت و داعیان مردم بآتش نار و در آخرت بغوایت جستند و بزور و بهتان و عمل آخرت را پس پشت انداختند، و أئمّه ضلالت این طایفه را بر امّت حکّام و بر رقاب سایر أنام مستولی گردانیدند و باتّفاق یک دیگر دنیا خوردند بدانید که مردمان با ملوک زمان و با دنیای مملوّ از نفاق و طغیان بسیار مرتبط، و

و منتظم‌اند الّا آن کس که حضرت خدای تعالی و تقدّس او را در پناه عصمت خود نگاهدارد و او را خار و ضایع نگذارد و از أخبار و گروه محدّثین یکی این است که حقایق أحوال او مذکور شد.

(1) دوّم- از رجال محدّثین مروی است که شخصی حدیث از حضرت رسول صلّی اللَّه علیه و آله شنید لکن آن حدیث مهیمن را بر وجهی که آن نبیّ الرّحمه مؤدّی گردانید فرا نگرفت و توهّم و گمانش آنست که آن حدیث را کما هو حقّه فرا گرفته، پس او در وقتی که حدیث از زبان معجز نشان رسول آخر الزّمان بیان کند که آن سیّد المرسلین چنین و چنین فرمود اگر چه خلافست امّا او از روی عمد و دانستگی نسبت کذب بحضرت نبیّ الامّه ننمود، و او آنچه در دست اوست روایت از آن حضرت کند و بدان عمل نماید و گوید که من از حضرت رسول ذو المنن چنین شنیدم امّا اگر مسلمانان واقف و عالم گردند که او در آن حدیث توهّم کرده ازو قبول نکنند، و اگر بدانند که حقیقت حال راوی به چه عنوان است ترک آن حدیث نمایند و پیرامون آن نگردند در حال.
سوّم- از محدّثین مروی است که از حضرت رسول صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم چیزی شنید که أمر نمود یا نهی فرمود و بعد از آن نبیّ الأنس و الجانّ امّتان را از آن نهی فرمود یا از آن منهیّ عنه رفع نهی فرمود أمر فرمود و آن کس از حقایق أمر و نهی کرّة ثانیه مطّلع نیست، پس آن کس منسوخ را حفظ نمود و از حقیقت ناسخ عالم و عارف و شاهد و واقف نشد چنانچه اگر مطّلع به حقیقت أمر منسوخ میشد بیقین آن را انداخته ترک مینمود، و نیز اگر مسموع مسلمانان میکردند که آن حدیث منسوخ است رفض و ترک آن میکردند.
چهارم- از محدّثین کسی است که مبغض کذب و افترا است و از خوف
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:510
عقاب اللَّه تعالی و (1) تعظیم حضرت نبیّ الوری نسبت دروغ بخدای عالم و رسول صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم روا و مسلّم ندارد و آنچه از حضرت رسول (ص) شنید هیچ گونه ابهامی بر او ظاهر و پدید نشد بلکه آنچه مسموع او شد کما هو حقّه حفظ نمود پس آنچه از نبیّ المجید شنید بلا زیاده و نقصان بمعشر مردمان بیان و عیان میگرداند و کما ینبغی و یلیق حکم و أمر آن را بخلقان میرساند و این شخص استماع ناسخ نمود و بدان عمل کرد و حفظ منسوخ فرمود و از آن اجتناب و احتراز نمود و محکم و متشابه را شناخت، لهذا هر یک آن را بموضع خود مقرّر داشته خود را در نباخت و بحال کلام خاصّ و عامّ حضرت سیّد الأنام معرفت تمام پیدا کرد و بسیار بود که کلام معجز نشان نبیّ الاکرم را دو طرف خاصّ و عامّ بود و بسا بود که آن کلام مسموع عام میشد و او نمیدانست که حضرت ملک العلّام و نبیّ الأنام را از آن کلام مطلب چه و مرام کدام است لهذا آن کس در تیه حیرت مستهام مانده پس چون سامع بحقایق کما ینبغی و یلیق آن مطّلع نیست و معنی و مقصد آن را نمیداند که بجهت کدام أمر آن کلام از حضرت سیّد البشر سانح و صادر گردید فلهذا آن را برای ما موجّه که عالم

بمعرفت وجه آن نیست توجّه خلاف واقع میکند پس اگر در این صورت آن شخص خود یا دیگری عمل کند و اینست و هر کس از أصحاب رسول ایزد متعال را قدرت و حال فهم و دریافت کلام آن نبیّ با عزّ و اقبال نبود لهذا جمعی بودند که دوست میداشتند که اعرابی و سکنه بادیه مکّی یا طاری و کسی که از شهر دیگر باشد بخدمت سیّد البشر آمده سؤال کند تا ایشان نیز از آن رسول آخر الزّمان أحادیث و سخنان بشنوند و از خرمن احسان توشه دو جهان حاصل نمایند امّا من که ولیّ حضرت مهیمن و وصیّ رسول ذو المنن و أبو السّبطین الحسین و الحسن ام از آیات و
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج2،ص:511
أحادیث سیّد البریّات هیچ چیز بمن نمیرسید الّا آنکه من آن را از حضرت سیّد الوری سؤال و استعلام مینمودم و حفظ و ضبط آن بعد از علم و تحقیق کما ینبغی و یلیق مینمودم این وجوه اختلاف مردمان و علّت خلاف در روایات ایشان است.
(1) از یحیی الجعفری منقول و مرویست که گفت: من شنیدم از حضرت ولیّ ربّ العالمین أمیر المؤمنین علیّ علیه السّلام که فرمود: ما با جمعی کثیر روزی در خدمت سید البشیر و النّذیر نشسته بودیم در آن وقت رسالتمآب سر مبارک در کنار من گذاشته بخواب رفته بود شخصی از من پرسید که دجّال کیست؟
حضرت نبیّ از خواب بیدار شد و روی خود بسعادت و اقبال افروخته گفت: من از برای شما از غیر دجّال میترسم از أئمّه ضلالت و أرباب بدعت که دجّال این امّت‌اند بیشتر خائف و هراسانم از آنکه شما را گمراه گردانند و خون عترت مرا بریزانند بعد از من هر که محارب عترت من است محارب منست و مسلّم أمر و مطیع حکم عترت من مطیع و منقاد منست. پایان
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:3

جلد سوم

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ

جواب حضرت مجتبى فرزند علىّ مرتضى عليهما السّلام از مسائل خضر عليه السّلام كه در حضور پدر بزرگوارش سؤال نمود

(1) أبى هاشم داود بن القاسم الجعفرى از أبى جعفر بن علىّ الثّانى عليه السّلام روايت كند كه:
روزى حضرت أمير المؤمنين على عليه السّلام روى توجّه و اقبال بمسجد حضرت ذو الجلال آورد امام حسن عليه السّلام و سلمان فارسى رضى اللّه عنه با آن حضرت رفيق بودند و خود بسعادت تكيه بر دست سلمان نموده بودند و چون داخل مسجد الحرام گرديد و نشست در آن أثر مردى نيكو محضر با لباس فاخر در نزد أمير المؤمنين حيدر حاضر شد و سلام كرد آن حضرت (ع) ردّ سلام نمود پس آنگاه آن برگزيده حضرت آله نزديک حضرت ولىّ اللّه بنشست و گفت:
يا أبا الحسن من ترا از سه مسأله سؤال مينمايم اگر مرا بآن مخبر گردانى

بر من معلوم و ظاهر گردد كه اين قوم در أمر تو مرتكب فعل و شغلى گشتند كه در دنيا و آخرت باعث رسوائى و فضيحت ايشان است، و آن طايفه مأمون در دنيا و عقبى نيستند و اگر چيزى ديگر شود خواهم دانست كه تو و ساير ايشان در آن مقدّمه يكسان‌اند.
(1) در آن حال حضرت أمير المؤمنين على عليه السّلام گفت: آنچه در خاطر دارى بپرس كه بتوفيق اللّه و تعالى و تقدّس و تعليم حضرت نبىّ الأقدس جواب و سؤال تو از هر كس باشد كما هو حقّه خواهند شنيد.
آن شخص گفت: يا أمير المؤمنين على (ع) مرا خبر ده از كسى كه بخوابد روح او بأمر قادر سبّوح بكجا رود، و خبر ده مرا از حال مردى كه پيوسته متذكّر باشد يا هميشه نسيان برو غالب و عيان بود، و ايضا مرا مخبر و مطّلع گردان از حال مردى كه فرزندش چگونه گاه شباهت بأعمام و گاه مماثلت به أخوال دارد؟
در آن وقت حضرت ولىّ ايزد بارى ملتفت بسوى أبى محمّد حسن بن- على عليه السّلام گرديد و گفت: يا با محمّد جواب سؤال اين مرد بگوى.
فى الفور آن نوباوه بوستان نبوّت و آن نوگل گلستان ولايت زبان معجز نشان باين مقالات صدق سمات جارى و سارى گردانيد كه:
أمّا آنچه سؤال نمودى از حقيقت أحوال خواب ايشان كه چون در هنگام كه استراحت و خواب كنند روح ايشان بكجا ميرود و مقرّ و مكان گيرد بدرستى كه روح بحكم ايزد سبّوح متعلّق است بباد و باد متعلّق به هوا است تا آن وقت كه صاحب نوم بأمر و حكم حىّ قيّوم حركت بجهت تعطيت كند پس باذن قدّوس سبّوح متعلّق بردّ روح در بدن صاحب روح گشته پس

روح باد را جذب کند و باد هوا را جذب نماید تا او را ببدن مراجعت- فرماید پس در بدن صاحب روح ساکن و ممکّن گرداند، و اگر اذن حضرت عزّ و جلّ بردّ روح بمحلّ بدن صاحب او متعلّق نگردد و بحکم و أمر تبارک و تعالی هوا جذب باد و باد جذب روح نماید و نگذارد که روح مراجعت به بدن صاحب روح کند و روح بحکم قادر سبّوح از بدن مخفی و مستور تا وقت بعثت و نشور ماند.
(1) و امّا آنچه در باب ذکر و نسیان انسان مذکور و عیان نمودی بدرستی و راستی حقیقت این مقدّمه چنانست که دل مرد در حقّه است و هر حقّه بالای طبق است پس اگر آن کس در هنگام اراده بذکر شیء صلوات تامّه بر محمّد و آل محمّد علیهم السّلام و التّحیّه فرستد بحکم حضرت خالق آن طبق از سر آن حقّه منکشف گشته برخیزد در همان دم بحکم حضرت واهب نور و روشنائی به قلب رسد و آن مرد متذکّر گردد بآنچه فراموش نموده بود، و اگر آن کس صلوات به حضرت محمّد رسول ایزد تعالی و تقدّس و آل او نفرستد یا آنکه صلوات فرستد لیکن صلاة تامّه نباشد بنوعی که چیزی از صلاة آن حضرت یا آل او کم و نقصان گرداند بحکم پروردگار خلّاق آن طبق بر بالای آن حقّه منطبق ماند پس دل در ظلمت باقیماند و أصلا نور و ضیاء او را مستضیء و مستنیر نگرداند پس آن مرد آنچه در سابق در خاطر متذکّر بود فراموش گرداند.
و امّا آنچه در باب مولود مذکور نمودی که گاه ولد مشابه أعمام و گاه مماثل أخوال است حقیقت این أمر آنست که چون مرد با أهل خود جمع شود با دل ساکن و خاطر جمع که بدن مضطرب ننماید و رگهای بدن هادی و ممکّن باشد چون حال مرد و زن بدین منوال باشد بحکم حضرت قادر عالم چون نطفه
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:6
از صلب پدر جدا گردد (1) و در جوف رحم مادر قرار گیرد و چون فرزند متولّد گردد فرزند مشابهت بپدر و مادر دارد، و اگر مرد در هنگامی که نزدیک زن آمد دل او جمع و ساکن و عروقش هادئه و مطمئنّ نبودند و بدن ایشان به غایت مضطرب باشد نطفه نیز مضطرب گردد پس در حالت اضطراب نطفه او واقع بر بعض عروق گردد اگر أحیانا بر عرقی از عروق أعمام واقع گردد، فرزند مشابه بأعمام خود باشد و اگر نطفه در هنگام انفصال واقع بر عرقی از عروق أخوال گردد فرزند مشابهت و مماثلت باخوال خود پیدا کند.
سائل چون این أجوبه شافیه از حضرت أبی محمّد الحسن بن علیّ علیه السّلام استماع نمود در ساعت فرمود که:
أشهد أن لا اله الّا اللّه و أشهد أنّ محمّدا رسول اللّه و تا در آن مکان ساکن بود پیوسته زبان شهادت بکلمه طیّبه أشهد أن لا اله الّا اللّه و کلمه شهادت

أشهد أنّ محمّدا رسول اللّه جارى ميداشت.
و بعد از بيان كلمه شهادتين اشاره بحضرت أمير المؤمنين (ع) نموده گفت: شهادت ميدهم بر آنكه وصىّ رسول اللَّه و قايم بحجّت خدا و رسول مجتبى تو خواهى بود، پس آنگاه اشارت بحسن بن على عليه السّلام نمود و گفت: گواهى ميدهم كه تو وصىّ پدر و قايم بحجّت بعد آن سرور خواهى بود، و نيز شهادت ميدهم كه حسين بن على (ع) وصىّ پدر تو و قايم به حجّت اوست بعد از تو، و شهادت ميدهم كه علىّ بن الحسين بن على (ع) وصىّ حسين عليه السّلام و قايم بحجّت اوست بعد ازو، و شهادت ميدهم بر محمّد بن علىّ الباقر كه وصىّ پدر خود و قايم بحجّت اوست بعد از او.
و شهادت ميدهم بر جعفر بن محمّد الصّادق كه وصىّ پدر خود و قايم

بحجّت اوست بعد از او، (1) و شهادت ميدهم بر موسى الكاظم بن جعفر كه وصىّ پدر خود و قايم بأمر اوست بعد ازو، و شهادت ميدهم بر علىّ الرّضا بن موسى كه وصىّ پدر خود و قايم بحجّت او است بعد از او.
و شهادت ميدهم بر محمّد الجواد ابن الرّضا كه وصىّ پدر خود و قائم به حجّت اوست بعد از او.
و شهادت ميدهم بر علىّ بن محمّد الهادى كه وصىّ پدر خود و قائم به حجّت او است بعد ازو.
و شهادت ميدهم بر حسن بن علىّ العسكرى (ع) كه وصىّ پدر خود و قايم بأمر اوست بعد ازو.
و شهادت ميدهم بر ولد حسن بن العسكرى كه كنيت و اسم او هيچ كدام ظاهر نگردد تا آنكه او خود ظاهر گردد، و زمين را مملوّ گرداند از عدل بعد از آن كه از جور و ظلم و تعدّى و ستم پر شده باشد.
پس آنگاه آن مرد خدا گفت: السّلام عليک يا أمير المؤمنين عليه السّلام و رحمة اللَّه و بركاته و برخاست و روان شد.
حضرت أمير المؤمنين حيدر عليه السّلام روى مبارک به حسن بن على عليه السّلام آورده گفت: در عقب اين مرد مؤمن بيرون رو و نگاه كن كه قصد كدام طرف دارد.
حضرت حسن عليه السّلام در أثر آن مؤمن روان گرديد چون از مسجد بيرون آمد آن مرد را ديد كه يک پاى خود در خارج مسجد گذاشت و چون پاى دوّم برداشت معلوم نشد كه پاى خود در كدام زمين گذاشت.
حسن بن على عليه السّلام بعد از مراجعت حقيقت آنچه در باب

آن مرد مؤمن مرئى و مشاهد او گرديد به خدمت پدر بزرگوار خود معروض داشت.
(1) أمير المؤمنين على عليه السّلام فرمود كه: يا با محمّد هيچ دانستى كه

آن شخص كه بود؟
حسن عليه السّلام فرمود: امير المؤمنين على عليه السّلام بهتر مى‌دانند.
أمير المؤمنين على عليه السّلام گفت: آن خضر پيغمبر عليه السّلام بود.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:9

جواب حسن بن على عليه السّلام از مسائلى كه أهل شام و روم فرستاده بودند كه جارى مجراى احتجاج بود در محضر مقدّس أمير المؤمنين عليه السّلام

(1) روايت ميكند محمّد بن قيس از أبى جعفر محمّد بن علىّ الباقر عليهم- السّلام گفت كه: حضرت أمير المؤمنين عليه السّلام روزى در رحبه مسجد بود و مردم كثرت و ازدحام بسيار بر آن ولىّ حضرت پروردگار آوردند بعضى فتوى و گروهى استمداد از آن امام الورى ميخواستند در آن أثنا شخصى برخاست و گفت:
السّلام عليك يا أمير المؤمنين و رحمة اللَّه و بركاته.
آن حضرت فرمودند:
و عليك السّلام و رحمة اللَّه و بركاته
كيستى تو اى مرد؟
گفت: من يكى از رعيّت توام و از أهل شهر تو.
حضرت ولىّ ربّ العزّه فرمود: تو از رعيّت من و از أهل بلاد من
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:10
نيستى (1) اگر تو در مدّت عمر خود يک روز بمن سلام ميكردى بر من مخفى نبودى و ترا ميشناختم كه از چه قومى اگر چه الحال مرا نيز كمال معرفت بحال تست و كمانت آنست كه من ترا نمى‌شناسم.
چون آن مرد اين سخن از آن ولىّ ايزد مهيمن شنيد گفت: الأمان يا أمير المؤمنين.
على عليه السّلام حضرت ولىّ اللَّه تعالى فرمود كه: آيا از روزى كه داخل اين شهر شدى هيچ گونه ضرر بتو رسيد؟
گفت: نه أمير المؤمنين عليه السّلام فرمود: كه ظاهرا تو از أهل حرب خواهى بود؟
آن مرد گفت: يا على بلى در كلام شما خلاف نيست.
حضرت أمير المؤمنين عليه السّلام فرمود: هر گاه مقدّمات حرب و جدال و جنگ و قتال منتهى گردد در تردّد تو و ساير أهل حرب باين صوب باک نيست.
آن مرد گفت: يا أمير المؤمنين عليه السّلام الحال من جاسوس معاويه‌ام مرا فرستاد كه خبرى چندى كه ابن الأصغر در خاطر خود مضمر داشت از تو سؤال و استعلام نمايم بنوعى كه تو مرا نشناسى و ندانى كه من فرستاده و جاسوس ايشانم و حقيقت حال آنست كه چون معويه دعوى خلافت امّت نمود من بأمر ابن الأصغر نزد او رفتم و گفتم: اگر تو بأمر ولايت امّت و خلافت أصحاب ملّت أحقّ بعد از حضرت محمّد صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم خواهى بود پس من ترا بهر چه سؤال كنم جواب گوى و چون جواب و سؤال بر وفق صواب

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:11
بشنوم بی‌شبهه و گمان بطریق سایر مردم تابع تو گردم و جایزه نیز دهم.
(1) معاویه گفت: هر چه خواهی سؤال نمای چون اسئله خود را بمعاویه عرض کردم جواب نداشت و آن مسائل برو بغایت مغلق و مشکل بود، بعد از آن مرا بخدمت شما فرستاد تا از شما سؤال کنم.
حضرت أمیر المؤمنین علی علیه السّلام فرمود حضرت جبّار العباد این آکله الأکباد را مقتول گرداناد او با تبعه کور و گمراه و مأیوس از رحمت- حضرت اله‌اند ربّ العزّت میان من و این امّت حکم بعدالت کناد که این طایفه قطع رحم من و تضییع ایّام من و دفع حقّ من و تصغیر منزلت من و اجماع بر منازعت و مخالفت من نمودند.
آنگاه حضرت ولیّ اللّه فرمود: که حسن و حسین و محمّد را بخوانید چون آن جوانان أهل جنّت با محمّد بن الحنفیّه بخدمت حضرت أمیر- المؤمنین علیه السّلام و التّحیّة حاضر شدند روی توجّه و اقبال بآن مرد آورده گفت:
یا شامی این دو پسران حضرت رسول آخر الزّمان‌اند و اشاره به حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السّلام نمود و اشاره بمحمّد بن- الحنفیّه کرد و گفت: این پسر منست از هر کدام این سه نفر که بخاطر تو رسد سؤال مسایل خود نمای و جواب آن را کما ینبغی و یلیق استماع فرمای.
چون شامی در جمال جهان آرای آن أعیان واله و حیران بود حضرت ولیّ ملک المعبود گفت: از این پسر که موی سرش بیشتر است بپرس و امام الأنام از آن کلام حضرت حسن بن علی علیه السّلام اراده نمود زیرا که موی سر مبارک آن فرزند رسول ایزد تعالی و تبارک تا بشحمه گوش آن منبع معرفت و
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:12
هوش رسیده بود.
(1) و در آن وقت حسن بن علی (ع) روی مبارک بجانب آن شامی آورده و فرمود: از هر چه خواهی سؤال کن.
شامی گفت: مسافت میان حقّ و باطل، مسافت میان زمین و آسمان و مسافت میان مشرق و مغرب چه مقدار است؟ و قوس قزح چیست؟ و چشمه که أرواح مشرکین در آن مأوای و مکین گردد کدام است؟ و نیز چشمه که مقرّ و مکان مؤمنان است در چه محلّ و مکان واقع است؟ و کدام مؤنّث است که حکم بذکورت و انوثت آن نمیتوان نمود؟ و کدام است آن ده چیز که بعض آن سخت‌ترست از بعضی دیگر.
حضرت حسن بن علی علیه السّلام بعد از استماع اسئله شامی بلبل زبان را در جواب بترنّم بیان در آورده گفت: یا شامی مسافت میان حقّ و باطل مقدار چهار انگشت است پس آنچه بچشم مرئی و مشاهد تو گردد حقّ است و بسیار است که آنچه بگوش می‌شنوی باطل است.

شامى گفت: راست گفتى.
آنگاه حضرت حسن بن على (ع) فرمود: مسافت ميان زمين و آسمان بقدر مدّ بصر و دعوت مظلوم مضطرّ است، و اگر براى تو كسى سواى آنچه من بيان كردم گويد بيقين آن دروغ است.
شامى گفت: راست گفتى يا ابن رسول اللّه.
بعد از آن امام حسن عليه السّلام فرمود كه: مسافت ميان مشرق و مغرب بقدر سير يک روز آفتاب است نظر كن در آفتاب هنگام كه از مشرق طلوع كند و نيز نظر بجانب آفتاب كن در حين كه در مغرب غروب و غيبت نمايد.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:13
(1) شامى گفت: راست گفتى.
بگوى كه: قوس قزح چيست كه ظاهر ميگردد؟
حضرت حسن بن على عليه السّلام فرمود: و يحک مگوى قوس قزح زيرا كه قزح اسم شيطان عليه اللّعنة و النّيرانست و آن قوس اله منّانست و چون قوس ظاهر و عيان گردد آن أمان أهل زمين و نشانى ارزانى و فراوان بودن أشياء در جهان است و قوس اللّه تعالى علامت و نشان أمن و صيانت خلايق از غرق و هلاكت است.
و امّا چشمه كه أرواح مشركين در آن مكان مكين است آن چشمه را برهوت گويند و در بعض نسخ معتبر بنظر مترجم أحقر رسيده كه برهوت چاه است در حضرموت و آن جزيره‌اى است از جزاير بحر عمّان گويند كه أرواح كفّار در آن چاه گرفتارست، و در حديث آمده كه بهترين چاه در دنيا چاه زمزم است، و زبونترين چاه در زمين چاه برهوتست.
و امّا چشمه كه أرواح مؤمنان در آن مكان مكين و شادمان باشند آن چشمه را سلمى گويند زيرا كه أرواح مؤمنين در آن عين از عنايت ربّ العالمين بسلامت و صحّت با كمال بهجت و مسرّتند.
و امّا مؤنّث كه أنوثت و ذكورتش معلوم نباشد بايد تا هنگام بلوغ او انتظار كشند اگر مرد باشد محتلم گردد و اگر زن بود حائض شود و پستان او ظاهر گردد و الّا باو گويند كه بر بالاى ديوار بول كند و بول را بلند گرداند اگر بول را ببالاى ديوار رساند پس آن مرد است و اگر بول او مانند شاش شتر- مراجعت بعقب كند و نتواند كه ببالاى ديوار رساند آن زن است.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:14
(1) و امّا آن ده چيز كه بعض آن سختتر از بعض ديگر است سخت‌ترين چيزها كه خداى تعالى آن را خلق كرد سنگ است، و سخت‌تر از سنگ بحكم و خلقت حضرت مهيمن آهن است كه سنگ بآن شكافته و قطع گردد، و سخت‌تر از حديد نار است كه بأمر واحد قهّار آن را ميگدازد، و سخت‌تر از آتش آبست كه بحكم ايزد وهّاب او را فرومى‌نشاند، و سخت‌تر از آب

سحاب است که متحمّل نقل آن میگردد، و سخت‌تر از سحاب با دست که او را متحرّک گرداند، و سخت‌تر ازو آن فرشته ایست که باد بأمر او متحرّک میگردد، و سخت‌تر از آن ملک ملک الموت است که آن ملک را می‌میراند، و سخت‌تر از ملک الموت موتست که ملک الموت را میمیراند، و أشدّ از موت أمر خدای تعالی و تقدّس است که موترا میراند پس أمر و حکم ایزد أقدس از همه چیز و همه کس سخت‌تر است.
شامی گفت: راست گفتی من گواهی میدهم که تو پسر رسول خدائی حقّا و پدر بزرگوارت أمیر المؤمنین علی علیه السّلام از سایر أنام بأمر خلافت امّت حضرت نبیّ الأکرم خصوصا بر معاویه تیره سرانجام أولی و أحقّ و سزاوار و ألیق است.
بعد از آن شامی جوابات را کتابت نموده مراجعت فرمود چون نزد معاویه آمد و حقایق آنچه مرئی و مسموع او شد باو رسانید معاویه او را با- أجوبه بجانب ابن الأصغر روانه گردانید.
امّا چون أجوبه بابن الأصغر رسید و حقایق گذشته را کما ینبغی و یلیق بر خود معلوم و تحقیق گردانید بمعاویه کتابت باین خطاب و عتاب مکتوب فرمود که:
چرا بمنّ متکلّم بکلام و جواب غیر گشتی و جواب سؤال از روی علم و
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:15
فراست و فهم و کیاست خود ندادی؟ (1) مرا قسم بحضرت مسیح بن مریم علیه السّلام است که این جواب مقرون صدق و صواب بیشبهه و ارتیاب از تو نیست، و این جواب از معدن نبوّت و موضع رسالت است و اگر تو سؤال یک فلوس از روی تضرّع و افسوس از من نمائی محال است که بتو اعطا نمایم زیرا که تو کذّابی.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:16

احتجاج امام مجتبی حسن بن علیّ بن أبی طالب علیه السّلام بر جماعتی از معاندین و منکرین فضلش و فضل پدر بزرگوارش در حضور معاویه علیه اللّعنة و الهاویه

(1) از شعبی و ابن مخنف و یزید بن أبی حبیب المصری روایت کنند که ایشان هر سه متّفق اللّفظ و المعنی گفتند در اسلام هیچ ایّام منازعه و مشاجره قوم سخت‌تر از مثل روز اجتماع ایشان در محلّ نزاع از کثرت فریاد و از ارتفاع صوت در هنگام بیان کلام و از شدّت مبالغه در قول و ابرام در نزد معاویه بن أبی سفیان نبود و حقایق این أحوال علی سبیل الاجمال آنست که:

روزی عمرو بن عثمان بن عفّان و عمرو بن العاص و عتبه بن أبی سفیان و ولید بن عقبه أبی معیط و مغیرة بن شعبه همگی اتّفاق بر یک أمر نمودند و نزد معاویه حاضر شدند در آن أثر عمرو بن العاص گفت:

ای معاویه التماس این أعیان از شما آنست که حسن بن علی (ع) را که متنعّل بنعلین پدرش أمیر المؤمنین علی (ع) گشته احیای سیرت پدر خود مینماید چنانچه هر چه أمر کند مردم اطاعت مینمایند، و آنچه بگوید-

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:17

خلایق تصدیق او فرمایند، (1) و هر گاه چنین باشد پس أمر و قول او روز به روز مرتفع و کارش بجائی از این بزرگتر منتهی و مقرّر گردد و اگر در این وقت کسی به نزد او فرستی و او را پیش خود حاضر گردانی و او را از آن دعوتی که او و پدرش بآن بودند و هستند فرود آری تا ما سبّ او و سبّ پدرش نمائیم و قدر او و قدر والدش را در نظرها صغیر و حقیر گردانیم و او را از آن دعوی متقاعد نموده باز داریم تا آنکه تصدیق تو در أمر خلافت کند و من بعد دعوی خلافت و گزاف با تو نکند بهتر است.

معاویه گفت: ای یاران من از آن میترسم که حسن بن علی علیه- السّلام قلّاده‌ها در گردن شما اندازد که عار آن و ننگ و نار آن تا هنگام دخول قبر شما مستدام و برقرار ماند، و اللّه بخدای عالم قسم است که من هیچ وقت او را ندیدم الّا آنکه از دیدنش کراهیّت داشته آزار کشیدم و آنچه در عیب من مذکور گردانیده ازو درگذشته بخشیدم و اگر من کسی پیش او فرستم و او را حاضر گردانم آنچه او در حقّ ما و شما مذکور گرداند بر من لازم است آنچه شیوه عدل و انصاف او باشد از شما ممضی و مجری گردانم و حقیقت أحوال او و پدرش بر ما و شما ظاهرست از این مقدّمه بگذرید و باعث رسوائی ما و خود مشوید.

عمرو بن العاص گفت: آیا میترسی که باطل حسن بن علی علیه السّلام زیادتی را بر حقّ واضح جلیّ ما، و مرض او زیاده بر صحّت ما گردد.

معاویه گفت: ما از این نمیترسیم لیکن بر حقایق أحوال این سلسله مطّلعیم.

عمرو بن العاص گفت: البتّه همین ساعت کسی پیش حسن بن علی
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:18
علیه السّلام فرستاده او را طلب کنید.
(1) عتبه گفت: این رأی شما را صحیح نمیدانم و أصلا طرف خوبی آن را نمیشناسم.
و اللّٰه بخدای عالم مرا قسم است که هیچ أحدی شما را قدرت، و استطاعت ملاقات منازعه و مشاجره بأکبر و أعظم از آنچه از فضل و علم که با شما است مقابله با او نیست و آنچه در نزد حسن بن علی علیهما السّلام است از فضل و حال و علم و کمال بهمان با شما ملاقات مینماید و بدعوای چیزی که در نزد حسن موجود نباشد هرگز بآن بشما بلکه بهیچ احدی ملاقات ننماید و حقیقت أحوال او و پدر و جدّش بر همگنان أظهر من الشّمس و أبین من الأمس است و آن طایفه اهل بیت خصومت و جدال و أرباب سیف و أصحاب حالند.
أمّا چون عمرو بن العاص و جمعی دیگر در باب احضار حضرت حسن علیه السّلام سعی بیحدّ و مرّ داشتند معاویه رسول بخدمت آن نور دیده زهراء بتول مرسول داشت و چون رسول معاویه بخدمت آن سلاله دودمان نبوّت و ولایت آمده معروض رأی بیضاء صبای حسن المجتبی گردانید که معاویه شما را طلب داشته‌اند.
حضرت حسن علیه السّلام از رسول پرسید که: در نزد معاویه از أصحاب او که حاضر است؟
رسول گفت: فلان، و فلان و نام یکان یکان بیان نمود.
پس حسن بن علی علیه السّلام فرمود: ایشان را چه بر آن داشت که مرا بطلبند و در آن وقت این آیه مبارکه قرآن تلاوت نمود که:
فَخَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَ أَتاهُمُ الْعَذابُ مِنْ حَيْثُ لا يَشْعُرُونَ.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:19
ظاهرا حضرت امام المجتبی از این آیه (وَ اللَّهُ أَعْلَمُ) اراده آن نموده باشد که آن طایفه اگر چه الحال در طلب من سعی و استعجال دارند، امّا رفتن من بآن مکان باعث نزول عذاب و اتیان عقاب برایشان است بلکه سخن بجائی خواهد رسید که گمان کنند که سقف مسکن آنها بر بالای ایشان فرود آید.
(1) آنگاه فرزند رسول اللّٰه (ص) روی مبارک بخادمه که عتبه رخوت آن ولیّ ایزد تعالی و تبارک در نزد او بود آورده آواز داد که جاریه ثیاب مرا حاضر گردان حسب الأمر آن جاریه رخوت حاضر گردانید آن سرور در آن أثر فرمود که:
اللّٰهمّ انّی أدرأ بک فی نحورهم و أعوذ بک من شرورهم و أستعین بک علیهم فاکفنیهم بما شئت و انّی شئت من حولک و قوّتک یا أرحم الرّاحمین.

بعد از آن روی بجانب رسول معاویه آورد و گفت: این کلام الفرج است و متوجّه منزل معاویه گردید و چون داخل مجلس ایشان شد معاویه از جای برجست و استقبال کرد و تحیّت و مرحبا گفت و بآن حضرت مصافحه نمود.
حسن بن علی علیه السّلام گفت: آنچه من بواسطه آن آمدم گویا سلامتی است چه مصافحه أمن است.
معاویه گفت: بلی چنین است این جماعت بیرخصت من کسی بخدمت شما فرستادند و شما را طلب داشتند که شما افتراء ایشان را استماع نمائی، که عثمان از روی جور و ظلم و تعدّی و ستم مقتول مظلوم است و قاتل او پدر شما است از ایشان بشنو که چه میگویند بر وفق سؤال این جماعت جواب گوئی و شأن و علوّ مکان من باید که ترا از جواب ایشان مانع نگردد و خاطر خود را در هر باب جمع و مطمئنّ گردان.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:20
(1) حسن بن علی علیه السّلام فرمود: سبحان اللّٰه خانه خانه تست و اذن و رخصت هر کس در نزد شما است و اللّٰه بخدای عالم مرا قسم است که اگر آنچه ایشان گویند و اراده نمایند من متوجّه جواب گردم از تو حیاء است مرا از آنکه فحش در مجلس شما مذکور گردد و اگر ایشان بر شما غالب باشند بر آنچه تو اراده نمائی و نتوانی که اجرا و امضای آن فرمائی هر آینه مرا از آن حیا است که ضعف شما از آن طایفه بر سایر برایا ظاهر و هویدا گردد و نمیدانم ازین دو أمر مقرّ کدام و اعتذار ازین دو کار بچه کیفیّت و انجام است و من اگر عالم باجتماع و اتّفاق أرباب نفاق درین مکان میبودم و من نیز بعدّت تمام از بنی هاشم می‌آمدم با آنکه در تنهائی من وحشت و خوف ایشان از من به مراتب بسیار زیاده از وحشت جمعیّت آن طایفه است نسبت بمن چه مرا أصلا ترس از آن جماعت نیست زیرا که حضرت ایزد باری ولیّ من است امروز بعد از امروز من بدان وسیله بر خصم غالب و فیروزم باید که آنچه گویند بگویند و جواب بر وفق صدق و صواب بشنوند لیکن شما سامع باشید و ممیّز میان ما و ایشان گردید، آنگاه آن پسندیده آله گفت:
لا حول و لا قوّة الّا باللّٰه العلیّ العظیم.
چون کلام صدق التیام آن امام باین مقام اختتام و انصرام یافت عمر بن عثمان بنطق و بیان در آمد و گفت: من بعد از امروز راضی نمیشوم که از بنی عبد المطّلب أحدی در روی زمین باشد بعد از قتل عثمان بن عفان که خلیفه سیّد المرسلین بود و حال آنکه خلیفه مظلوم خواهرزاده شما بنی عبد المطّلب و در اسلام بحسب منزلت فاضل و باکرام و بأثر و اقتدای رسول ایزد علّام مخصوص بود و در اهتمام أمر امّت سعی تمام و در تبلیغ شرایع، و
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:21

احکام نبیّ الاکرام جهد لا کلام مینمود (1) پس شما با این همه اکرام و احترام ملک العلّام نسبت باو در صدد دفع او از روی حسد و عداوت بواسطه نفاست ذات او و طلب فتنه از جهت حکومت دنیا نمودید تا آنکه خون آن مظلوم را به ناحقّ ریختند بواسطه چیزی که شما بنی عبد المطّلب أصلا أهل آن نبودید با آنکه شما عالم بسوابق او در اسلام و رفعت منزلت او در نزد ایزد علّام و رسول علیه الصّلوة و السّلام بودید فیا ذلّاه یعنی وای بر ذلیلی و بی‌گناهی او در تحت خاک باشد و آن در نزد حضرت اللّه تعالی نیکو باشد و شما با سایر بنی عبد المطّلب که قاتلان عثمان بودید زنده و در روی زمین مسرور و شادمان و او در زیر زمین بخون خود رنگین و دفین باشد، ایزد تعالی هرگز چنین ظلم روا ندارد و ما دعوی نوزده خون دیگر از أعیان بنی أمیّه از قتلی بدر بر شما بنی عبد المطّلب داریم.
بعد ازو عمرو بن العاص بتکلّم در آمد پس بعد از حمد خدای و ثنای واجب تعالی گفت: ای ابن أبی تراب ما کسی پیش شما فرستاده بواسطه آن طلب کردیم تا بر تو ثابت و مقرّر گردانیم که پدرت أبا بکر صدّیق را زهر داد و در خون عمر الفاروق با أهل نفاق و شقاق اتّفاق کرده با آن جماعت شریک و سهیم بود و عثمان ذی النّورین را مظلوما مقتول گردانید، و بعد از آن دعوی چیزی نمود که در آن دعوی صادق و مستحقّ آن أمر حقّ نبود و چندان سعی نمود که بر سر آن رفت و تا در حیات بود و مهیّج و محرّک فتنه بود.
آنگاه عمرو بن العاص شروع در سرزنش و توبیخ حضرت ولیّ اللّه نمود و سخنان دور از طرق ثواب را نسبت بآن ولایتمآب صواب دانسته مذکور گردانیده گفت: یا بنی عبد المطّلب حضرت ایزد تعالی و تبارک ملک دنیا را مطیع شما
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:22
بگردانید تا آنکه شما درین دارد دنیا مرتکب چیزی چندی که حلال نیست بگردید زیرا که حقیقت أحوال بر حضرت واجب تعالی ظاهر و هویدا است.
(1) و تو ای حسن با نفس خود میگوئی که من پسر أمیر المؤمنین هستم و حال آنکه ترا عقل و رأی نیست بلکه عقل از تو مسلوب و تو در میان قریش أحمق و معیوب ماندی و این از شومی عمل پدر توست و ما ترا بواسطه آن طلبیدیم که حقایق أحوال واقعه تو و پدرت را گاهی بر تو ظاهر گردانیم و من بعد در محافل و مجالس سبّ تو و سبّ پدرت نمائیم و ترا قدرت و استطاعت ذکر عیب و کذب ما نیست زیرا که ما بنی امیّه را حضرت حق سبحانه و تعالی از تمامی عیوب خلقیّه و خلقیّه منزّه و مبرّا گردانید.
امّا آنچه در حقّ تو و پدرت بیان کردیم و قول شما را نسبت به دروغ و باطل نمودیم اگر ما را در آن دعوی بر شما خلاف حقّ و بر شیوه عدل و

صدق ندانید متکلّم شوید و الّا بیقین دانید که تو و پدرت شرّ خلق خدای تعالی و زبونترین همه برایا خواهید بود.
امّا پدرت که در پی آزار ما بود خدای تعالی او را مقتول گردانید و شرّ او را از ما کفایت نمود و تو الحال در دست ما گرفتاری اگر خواهیم ترا به قتل آریم مختاریم و در کشتن تو در نزد خدا گناه و در پیش خلق اللّٰه عیب و تباه نیست.
بعد از آن عتبه بن أبی سفیان بتکلّم در آمد و آنچه در أوّل سخنان خود مذکور و بیان نمود اینست که بگفت:
یا حسن (ع) پدرت شریرترین قریش از برای أصناف قریش بود قطع أرحام این أنام و سفک دماء این أقوام نمود و تو نیز در سلک قاتلان مرتبط و

منخرط بودی (1) حقّ و انصاف و عدل و انتصاف آنست که چون خون عثمان در ذمّه تو و پدر تست و بحکم خدای عزّ و جلّ قصاص و قتل بر تو لازم است ما ترا در عوض آن قصاص کنیم.
و امّا خدای تعالی و تقدّس در قتل پدرت متفرّد است شرّ او را از ما کفایة نمود.
و امّا آنکه تو آرزوی خلافت امّت داری تو نه مرد این کاری زیرا که ترا در میز- ان بزرگی و اعتبار طرف رجحان بر سایر مردمان نیست و چون لایق و سزاوار آن کار نیستی جز باعث هیجان فتنه در میان أخیار أبرار نمیگردی.
بعد از آن ولید بن عقبة بن أبی معیط بتکلّم در آمد و او نیز به مثل سخنان أصحاب سابقین و یاران پیشین خون سخنان چند مذکور کرد.
آنگاه گفت: یا معشر بنی هاشم اوّل کسی که در صدد اظهار عیب به عثمان و تحریص مردمان و وسیله اجتماع ایشان بر قتل عثمان بود شما بودید و او را بر حرص ملک دنیا بقتل رسانیدید و همه امّت را برو شورانیده بفریاد آوردید و قطع رحم که أعظم أرکان اسلام بلکه پسندیده تمامی أهل عالم است برای حبّ و طلب دنیای خسیسه و حرص حکومت ردیّه نمودید و حال آنکه عثمان خال شما و نعم الخال و صهر شما و نعم الصّهر بود و شما بیشتر از سایر بشر برو حسد برده طعن میزدید بعد از آن متولّی قتل عثمان شدید الحال صنع خدا و قدرت او را در باب خود چون می‌بینید که پدرت مقتول شد و خود نیز در سلک کشتگان منخرط خواهی شد.
بعد از آن مغیرة بن شعبه بتکلّم در آمد و کلام او بالتّمام در حقّ حضرت أمیر المؤمنین علی علیه السّلام بود و از گفتن سخنان لا یعنی سعی تمام نمود

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:24
آنگاه گفت: (1) يا حسن بدان كه عثمان مظلوما مقتول شد و قاتلش پدر تست و او را در اين باب بى‌شبهه و ارتياب عذر برائت ذمّه و اعتذار گناهكارى عثمان نيست بغير آنكه ما را گمان چنان بود.
يا حسن كه پدرت خود را منضمّ در سلک قاتلان عثمان نگرداند و راضى بقتل عثمان نباشد بلكه بقدر الوسع و الامكان رفع و دفع قتل عثمان نمايد و حال آنكه خلاف آن ظاهر و عيان گردانيد.
و اللّٰه مرا بخداى عالم قسم است كه پدرت را شمشير و زبان به غايت دراز بود زندگان قريش بشمشير جان مى‌ربود و مرده‌گان ايشان به لسان تعداد عيوب مينمود و پيوسته بنو اميّه براى بنى هاشم بخوبى و خير بودند و هميشه بنو هاشم در پى بدى و ضرر بنى اميّه بودند چنانچه الحال معاويه براى تو يا حسن بسيار بسيار بهتر است از تو نسبت بمعاويه چه معاويه را نسبت بتو مودّت و محبّت است و ترا نسبت بمعاويه دشمنى و عداوت است و پدرت در ايّام حيات رسول اللّٰه صلّى اللّٰه عليه و آله و سلّم بآن حضرت در دل بد بود و پيش از فوت حضرت رسول (ص) ايزد معبود جلب نفع براى خود مينمود و اراده قتل حضرت رسول كرد آن حضرت از اراده او مطّلع گرديد، و از او گذرانيده.
و چون حضرت سيّد البريّات وفات نمود و خلايق بر أبو بكر بيعت كردند پدرت از بيعت و اتّفاق امّت كراهيّت ظاهر كرد بخوف آنكه مبادا او را قصاص كند و پيوسته در فكر قتل أبو بكر بود تا آنكه او را زهر خورانيد و مقتول گردانيد، و چون عمر بن الخطّاب خليفه شد پدرت با او منازعه نمود و در آن باب سعى و اهتمام بسيار نمودند تا آنكه عمر خواست كه گردن پدرت را بزند باز عفو كرد
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:25
(1) ليكن پدرت در عمل قتل عمر ساعى بود تا آنكه بشركت بعضى قوم او را بقتل رسانيد، و چون خلافت بعثمان رسيد باز پدرت شروع در طعن او نمود و چندان سعى در آن مقدّمه بحيّز ظهور رسانيد كه او را نيز مقتول گردانيد.
خلاصه كلام آنكه پدرت شريک خون خلفاى ثلاثه بلكه خود ساعى، و جاهد در آن بودند پس پدرت أمير المؤمنين على را در نزد ربّ العزّت چه قدر منزلت باشد.
يا حسن اين معنى بر همگنان ظاهر و بيّن و لايح و روشن است حضرت ايزد مهيمن ولايت و سلطنت خون را از براى ولّى مقتول در كتاب كه منزل به خاتم الرّسل است مقرّر و معيّن گردانيد ولىّ مقتول بغير حقّ يعنى عثمان معاويه است، پس اگر او تو را و برادرت را در عوض خون عثمان به قتل رساند از روى حقّ ميتواند.

و اللّه بخدای عالم مرا قسم است که خون عثمان کمتر از خون علی نیست و خون علی را مزیدی بر خون عثمان بی‌شبهه و گمان نیست و خدای تبارک و تعالی در این عالم برای شما بنی هاشم نبوّت و ملک را جمع با هم ننمود بعد از آن ساکت ماند.
و چون ولیّ حضرت ذو المنن و امام المؤتمن أبی محمّد الحسن علیه السّلام کلام نافرجام أرباب لئام استماع نمود و بتکلّم در آمد، نخست زبان معجز نشان به حمد و ستایش و شکر بی‌اعداد و احصایش ایزد منّان گشوده گفت:
سپاس بی‌قیاس و ستایش فوق از حدّ احساس خداوندی را سزا و در خور است که أوّل شما را بأوّل هادی ما مهتدی گردانید، و گمراه آخر شما را

بمرشد آخر ما هدایت خواهد نمود، (1) و درود و تحیّت از حضرت ایزد أحد به روح و روان نبیّ الأمجد محمّد و آل او ممتدّ باد.
و آنگاه آن ولیّ اللّه روی بآن طایفه گمراه آورد و گفت: از من بشنوید، و فهم و علم خود را تا هنگام اتمام این کلام در نزد من بعاریت گذارید، این سخن آن ولیّ مهیمن کنایه بل تصریح است بآن که چون شما أصلا در استماع کلام حقّ رغبت نمینمائید و بمضمون صدق مشحون «الحقّ مرّ» بهیچ وجه من الوجوه مثل شنیدن سخنان حقّ نداشتید و نظر بر فساد و همّت بر افساد از روی تمرّد و عناد داشتید، لهذا آن حضرت فرمود که از روی علم و فهم کلام صدق التیام ما را گوش کنید و اگر خلاف حقّ و واقع باشد فراموش نمائید.
آنگاه ولیّ اللّه تبارک و تعالی روی مبارک بمعاویه آورد و گفت: یا معاویه من در جواب کلام این قوم که خارج از طریقه ثوابست اوّل ابتداء بتو مینمایم بدرستی و تحقیق و بعمر اللّه و بقاء ذات فایض البرکات قسم است یا أزرق مرا غیر از تو کسی دشنام نداد و این جماعت سبب شتم و سبّ من نشدند و دشنام ندادند لیکن تو بمن سبّ و فحش گفتی و این از بدی رأی و بغی و حسدتست نسبت بما و عداوت و دشمنی با حضرت محمّد رسول مجتبی است بغض قدیم و جدید که تو را با نبیّ ایزد مجید است.
ای أزرق و اللّه که اگر من باین جمعی منافقی در مسجد حضرت رسول واهب خالق می‌بودیم و این جماعت با من منازعت و مواثبت مینمودند و در أطراف ما مهاجر و أنصار حاضر میبودند بیقین که قدرت تکلّم باین کلام نافرجام که در حضور تو از روی تشدّد و ابرام بما سبّ و دشنام دادند نبودند و هرگز بمن نوعی که در مجلس تو روبرو گفتگو کردند قدرت و استطاعت روبروی

شدن و گفتگو کردن نداشتند.
(1) آنگاه روى بآن جماعت آورد و گفت: اى جماعت كه اجتماع بر عتوّ و عناد و بر تمرّد و فساد بر سر من نموديد بشنويد از من و حقّ را نپوشانيد آنچه- ميدانيد و اگر سخن باطل از من بشنويد تصديق آن نكنيد ليكن حق را كتمان منمائيد چون ادّعاى اسلام مينمائيد.
بعد از آن خطاب بمعاويه نمود و گفت: اوّل ابتداء بتو مينمايم امّا از عيوب آنچه از بعضى در تو ظاهر و بعضى محجوب است هر چه بيان كنم كمتر از آن عيب و نقصان كه در تو عيانست مذكور گردانم.
شما را بخداى عالم قسم است كه آيا آن كسى كه شما او را دشنام داديد ميدانيد كه نماز بد و قبله با حضرت رسول بى‌نياز گذارد، و آن دو كس با ساير أهل ضلالت همگى بعبادت و بندگى لات و عزّى مداومت داشتند و آن كسى را سبّ و شتم كرديد كه دو بيعت بيعة الرّضوان و بيعة الفتح با حضرت سيّد البريّة نمود و تو اى معاويه در بيعت اوّلى هنوز كافر و در ربيعة الأخرى ناكث و شكننده عهد اسلام بودى.
پس از آن گفت: شما را بخداى عالم قسم ميدهم كه ميدانيد كه آنچه ميگويم حقّ است و در وقتى كه حضرت أمير المؤمنين عليه السّلام در روز بدر كه شما ملاقات با حضرت رسول صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم بجنگ و قتال داشتيد رايت پيغمبر (ص) با آن مسرور بود و رايت مشركين كه عبادت لات و عزّى مينمودند در آن روز با تو بود و تو حرب رسول صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم را- واجب و لازم ميدانستى و سعى و اهتمام تمام در آن مهام بانجام و انصرام ميرسانيدى و در روز جنگ احد كه تو ملاقات با حضرت محمّد (ص) به واسطه
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:28
جنگ نمودى (1) رايت النّبى با أمير المؤمنين على عليه السّلام در آن پيكار بود و رايت كفّار و مشركين با تو بود، و در يوم الأحزاب در هنگام ملاقات شما با عسكر اسلام رايت رسول ايزد علّام با آن امام الأنام و رايت مشركين لئام با اهتمام نافرجام تو بود و در تمامى آن مقام فوز فتح و حجّت و نصرت با آن امام الامّة بود و چون دعوتش بحقّ و حكاياتش بصدق و آيتش منصور و ذاتش پسنديده ربّ غفور بود لهذا حضرت نبىّ الورى در همگى و تمامى اين مواطن و مأوى از آن ولىّ اللَّه تعالى راضى و شاكر بود.
و ايضا شما را بخداى عالم قسم ميدهم كه آيا ميدانيد در وقتى كه حضرت سيّد البشر در جنگ بنى قريظه و بنى النّضير حاضر شد در هنگام تعيّن عسكر براى حرب آن طايفه عمر بن الخطّاب را بالتماس و استصواب بعضى أصحاب صاحب رايت اسلام گردانيده ارسال داشت و در آن پيكار سعد بن معاذ صاحب رايت أنصار بود و چون تلاقى فريقين روى داد سعد

بن المعاذ و أهل مهاجر بعد از آنكه مجروح شده برگرديد.
امّا عمر همان كه عسكر كفّار بنظر او در آمدند روى از حرب پيكار گردانيد هر چند أصحاب مهاجر او را منع و زجر كردند مفيد نيفتاد تا آنكه تمامى لشكر را بيدل ساخته بخدمت حضرت پيغمبر صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم مراجعت فرمود چون نبىّ المحمود حال بدان منوال مشاهده نمود به زبان معجز نشان فرمود كه:
لأعطينّ الرّاية غدا رجلا يحبّ اللَّه و رسوله و يحبّه اللَّه و رسوله كرارا غير فرّار.
معنى حديث سيّد الأنام آنست كه رايت اسلام بحكم و أمر ايزد علّام
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:29
(1) صباح فردا بمردى احسان و اعطا خواهد شد كه محبّ خدا و دوست رسول خداى تبارك و تعالى باشد و خداى تعالى و رسول مجتبى نيز او را دوست داشته باشند و او كرّار در حملات حرب و نبرد باشد فرار از استعمال آلات و حرب طرد او را نباشد يعنى در طريق ايمان و اسلام و قبول شرايع و أحكام تمام و مردانه و در حرب و غزاى كافران لئام در ايّام خود يگانه باشد رايت باو عنايت خواهم نمود.
يكى از أكابر فصحاى شعراى عرب در اين معنى ميفرمايد:
شعر:
و قال سأعطى الرّاية اليوم صارماكيّا محبّا للرّسول مؤاخيا
و كان علىّ أرمد العين يبتغىدواء فلمّا أن تحسّ مداويا
شفاه رسول اللَّه منه بتفلةفبورک مرقيّا و بورک راقيا و أمير المؤمنين هرگز در ميدان حرب و قتال أرباب كفر و عناد پشت بهزيمت نداد.
و أمّا چون رسول بيچون حديث اعطاى رايت اسلام در حضور امّت مذكور گردانيد أبو بكر و عمر و غير ايشان از أنصار و مهاجر بآرزوى آن على الصّباح بدر دولت سراى رسول آخر الزّمان حاضر گشتند و مترقّب و مترصّد اين احسان منتظر نشستند و أمير المؤمنين على عليه السّلام در آن روز درد چشم سخت داشت حضرت نبىّ الرّحمه آن ولىّ اللَّه را بنزديک خود خواند و آب دهان مبارک خود قطره در چشم آن امام الأنام انداخت و آن حضرت را از رمد برىء ساخت و رايت باو عطا و عنايت نمود، و أمير المؤمنين روانه حرب كفّار أشرار گرديد و از آن جنگ برنگرديد تا آنكه از كمال لطف و احسان و از
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:30
مزاياى طول و امتنان خداى منّان فتح كرد، (1) و تو در آن روز در مكّه بدشمنى خدا و رسول مشغول بوديد آيا كسى كه در اطاعت و نصح خدا و رسول باشد مساوى است با آنكه بعداوت ايزد متعال و دشمنى رسول فرخنده خصال اشتغال دارد.

و من قسم بذات ایزد عالم یاد مینمایم که تو بعد از آنکه اظهار اسلام نمودی هرگز بقلب قبول اسلام ننمودی لیکن بلسان از خوف متکلّم می‌شدی بچیزی که در چنان قابل بآن نبودی، شما را بخدای عالم قسم میدهم که آیا حضرت نبیّ ایزد معبود در هنگام توجّه ذات أقدس خود بغزوه تبوک أمیر المؤمنین علی علیه السّلام را در مدینه جانشین خود گردانید و آن حضرت را با أمیر المؤمنین (ع) هیچ گونه سخط و کراهیت نبود مع هذا أهل نفاق و أرباب شقاق نسبت بآن امام الامّه چون سخنان میگفتند أمیر المؤمنین (ع) گفت:
یا سیّد المرسلین مرا بمدینه بخلافت مکین مگردان زیرا که من در هیچ غزوه از خدمت شما محروم و هرگز غایب و پنهان نبودم.
در آن زمان رسول آخر الزّمان گفت: یا علی تو وصیّ و خلیفه منی در أهل من و تو در نزد من بمنزله هارونی در نزد موسی علیه السّلام.
پس آنگاه حضرت حبیب اللّه دست آن ولیّ اللّه فرا گرفته و روی مبارک بمعشر مردمان آورده گفت: ایّها النّاس هر که با موالات من باشد با موالات خدای تبارک و تعالی است و هر که با موالات علی است با موالات منست، و آنکه اطاعت من نمود آن کس بی‌شبهه اطاعت ایزد أقدس نمود و هر که اطاعت علی کرد اطاعت من کرد، و هر که مرا دوست دارد او خدای را دوست دارد و هر که علی را دوست دارد او مرا دوست دارد.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:31
(1) و نیز شما را بخدای قادر عالم قسم میدهم که آیا میدانید که حضرت رسول ایزد تبارک و تعالی در حجّة الوداع فرمود که: ایّها النّاس بدرستی که من در میان شما چیزی گذاشتم که اگر بعد از من اطاعت آن نمائید هرگز گمراه و دور از رحمت حضرت اله نمی‌گردید و هر چه در او حلال است بشما حلال و آنچه در او بشما حرام است حرام دانید، عمل بحکم او نمائید و ایمان بمتشابه او آرید.
و در آن زمان حضرت بجمیع شما حکم نمود که بگوئید ما ایمان آوردیم بآنچه خدای وهّاب در کتاب مستطاب انزال و ارسال نمود و اهل بیت و عترت مرا نیز دوست دارید و موالات کنید با کسی که بموالات ایشان باشد و نصرت و اعانت اهل بیت من نمائید بر آن طایفه که بعداوت و دشمنی عترت و اهل بیت من باشند و بدرستی که مصحف و اهل بیت من پیوسته در میان شما خواهند بود تا آنکه روز قیامت هر دو در کنار حوض بمن رسند.
و چون رسول حضرت بیچون منبر را بقدوم سعادت لزوم خود مزیّن کرد أمیر المؤمنین علی علیه السّلام را نزدیک خود خواند و او را بدست خود گرفته از زمین برداشت.
آنگاه آن حبیب اله فرمود که: اللّهم وال من والاه و عاد من عاداه.

بعد از آن رسول آخر الزّمان گفت: بار خدایا هر که علی را دشمن گیرد او را در دنیا مسکن و مأوی مده و روح او را بآسمان متصاعد نگردان بلکه او را در درک الأسفل من النّار ساکن و مکین گردان.
آنگاه فرمود که: شما را بخدای تعالی قسم میدهم آیا میدانید که نبیّ الاکرم روی مبارک خود بحضرت أمیر المؤمنین علی علیه السّلام آورده خطاب
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:32
نمود که (1) یا علی تو مردم را که مستحقّ جزا و پاداشت نیک باشند بطرف حوض من میرانی و روز قیامت و جمعی را که سزاوار عزّت و عنایت نباشند چنانچه شتر غریب را از میان شتران خود دور میگردانند آن طایفه را از شرب حوض کوثر دور و از احسان و مرحمت ما مهجور میگردانی.
و ایضا شما را بخدای عالم قسم میدهم که آیا میدانید که روزی أمیر- المؤمنین علی علیه السّلام در أیّام مرض الموت نبیّ ایزد تبارک و تعالی در خدمت آن سرور حاضر شد و چون دانست که مهاجرت آن نبی الرّحمه از این دار المحنه قریب گشته بغایت اندوهگین گردید لیکن چون رسول ایزد متعال أمیر المؤمنین علی را در غایت حزن و ملال دید بگریه در آمد.
أمیر المؤمنین علی گفت: یا رسول اللَّه چه چیز شما را بگریه آورد؟
حضرت رسول صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمود: یا علی از آن میگریم که میدانم در دلهای بعض امّتانم عداوت و بغض تو بسیار است لیکن الحال اظهار ما فی القلوب و الضّمائر خود نمی‌نمایند تا آنکه من از تو دور و تو از شرف مواصلت من مهجور گردی.
و نیز شما را بخدای عالم قسم میدهم که آیا میدانید که حضرت سیّد عالم در حین احتضار تمامی اهل بیت جمع گشتند در آن أثر آن نبیّ جلیل القدر چون نظر بجانب ایشان نمود گفت: بار خدایا این جماعت اهل بیت و عترت منند.
بار خدایا بدرستی که بدوستی گیر و بمودّت بپذیر آن کسی را که ایشان را دوست دارد و آن کسی را که این طایفه را دشمن دارد تو نیز دشمن دار او را و هر که ایشان را نصرت دهد بار خدایا تو او را نصرت و یاری ده.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:33
(1) آنگاه حضرت رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمود که: أهل بیت من در میان شما مانند کشتی نوح نبیّ علیه السّلام است هر که داخل آن گردید از بلیّه طوفان نجات و خلاصی یافت و آنکه از دخول کشتی و از رفاقت نوح نبیّ متخلّف شد غرق گردید پس هر که در کشتی ولایت اهل بیت من در آید از شرّ بلیّه عذاب آخرت نجات یابد و آنکه تخلّف از کشتی ولایت ما نماید غرق عذاب آخرت گردد.

و نيز شما را بخداى عالم قسم ميدهم كه آيا ميدانيد كه أصحاب رسول ايزد مجيد در عهد آن سرور أمير المؤمنين حيدر را بولايت سلام و تحيّت كردند و آن حضرت در حيات بود.
و نيز من شما را بخداى مهيمن قسم ميدهم كه آيا ميدانيد كه على عليه السّلام اوّل آن كسى است كه در اسلام همگى و تمامى شهوات را بر نفس خود حرام گردانيد از أصحاب سيّد الأنام حضرت ايزد علّام در آن هنگام اين آيه مباركه بحضرت نبىّ الاكرام انزال و ارسال گردانيد كه:
يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تُحَرِّمُوا طَيِّباتِ ما أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَ لا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ وَ كُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلالًا طَيِّباً وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِى أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ.
و أمير المؤمنين على عليه السّلام عالم بعلم منايا و علم قضايا و فصل الخطاب و رسوخ بعلوم فراوان و عارف بمنزل قرآن بود.
و على از رهطى بود كه نميدانم كه از آن گروه ده نفس بهم رسيده باشند مگر آنكه البتّه حضرت ايزد منّان اخبار بايمان ايشان داد و شما از يک رهط و گروهى ميباشيد كه عدد شما بسيار است و جميع آن جماعت از زبان نبىّ-
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:34
الرّحمه ملعون و مردود از رحمت حضرت بيچون‌اند.
(1) و قسم ميدهم شما را بخداى تعالى آيا ميدانيد كه در وقتى كه حضرت رسول (ص) نزد تو فرستاد كه چون خالد بن الوليد بر سر كفره بنى خزيمه رفته تو نيز بآن عسكر رفته آنچه از غنايم كه جمع گردد نوشته ضبط نمائى. چون فرستاده بعد از تبليغ پيغام سيّد الأنام بشما مراجعت بخدمت حضرت نبىّ الورى نمود و گفت: يا رسول اللّه معاويه در أكل و صرف غنايم ساعى است نه ضابط و جابى آنست كرّة ثانيه حضرت رسول اللّه كسى نزد تو مرسول گردانيد و در باب ضبط غنايم تأكيد تمام نمود چون فرستاد معاودت و مراجعت بشرف خدمت نبىّ الاكرام نمود باز كلام أكل مال فىء و غنايم ترا در حضور رسول مجتبى مكرّر بيان فرمود.
كرّة ثالثة چون رسول از پيش تو مراجعت كرده سخن أكل و عدم ضبط ترا در محضر أنصار و مهاجر بخدمت سيّد البشر معروضداشت در آن حال رسول ايزد لا يزال فرمود كه: بار خدايا شكم او را هرگز سير نگردانى كه شكم او هميشه تا روز قيامت بقصد جوع و غرامتست.
بعد از آن حضرت حسن بن على (ع) فرمود: قسم ميدهم شما را به خداى تعالى آيا ميدانيد كه آنچه من ميگويم همه حقّست يا معاويه تو و پدرت أبى سفيان هر دو بر بالاى اشتر سرخ سوار بوديد تو شتر ميراندى، و اين برادرت كه الحال در پيش تو نشسته است كه زمام شتر بدست گرفته ميكشيد در روز جنگ أحزاب چون چشم حضرت رسالتمآب بجانب شما

افتاد در ساعة آن رسول صاحب سعادت فرمود كه: لعنت خداى واهب بر راكب شتر و بر آنكه ميراند و بر آنكه زمام گرفته ميكشاند باد.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:35
(1) يا أزرق پدرت راكب بود و تو سايق و اين برادرت كه نشسته است قايد أحمق حضرت رسول خلايق بيقين كه بمضمون كلام حقّ مشحون بصدق ايزد خالق: وَ ما يَنْطِقُ عَنِ الْهَوى إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحى.
بحكم منتقم مهيمن در آن روز لعن شما نمود چه آن حضرت بوسيله اعلام ذو المنن آنچه در خاطر و ضماير شما مستتر و متمكّن بود عالم و مطّلع بود.
و نيز شما را بخداى منّان سوگند ميدهم آيا ميدانيد كه رسول آخر الزّمان در هفت مكان لعن بر أبا سفيان از روى ظاهر و عيان نمود.
اوّل آنكه حضرت سيّد الأنام از مكّه بيت اللّه الحرام بيرون آمده متوجّه دار السّلام مدينه صانها اللّه عن زلازل الايّام بود و پدرت أبا سفيان با أكثر طوايف أنام از قريش آمده روانه مكّه زادها اللّه شرفا و تعظيما الى يوم القيام بودند چون در راه ملاقات آن طايفه با حضرت حبيب اللّه واقع شد أبا سفيان بى‌ادبى نسبت بآن نبىّ العرب و العجم نموده قصد قتل و اظهار بطش و شوكت و تهديد و وعيد آن حضرت فرمود در آن مكان رسول آخر الزّمان لعن بر أبا سفيان نمود. ترجمه و شرح الاحتجاج ج3 35 احتجاج امام مجتبى حسن بن على بن أبى طالب عليه السلام بر جماعتى از معاندين و منكرين فضلش و فضل پدر بزرگوارش در حضور معاويه عليه اللعنة و الهاويه ..... ص : 16
ثمّ روزى أبا سفيان با شتران مملوّ از أقمشه نفيسه شام و كاروان متوجّه مكّه معظّمه بودند و خواستند كه بنوعى از حوالى مدينه دار السّلام بگريزند كه خبر ايشان برسول ملك العلّام نرسد در آن اثناء واجب تعالى و تقدّس ارسال أمين الوحى جبرئيل (ع) آن نبىّ الاكرام را اعلام نمود كه أبا سفيان با كاروانيان قريش از أحفاد و خويش خود و با شتران بسيار مملوّ و موقّر از بار نفيسه گران در فلان روز از چهار منزلى مدينه دار الأمان ميگذرند بايد كه اى نبىّ الانس و الجان تو با أصحاب اسلام و ايمان متوجّه غزاى آن كافران گردى
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:36
كه حضرت واهب الامتنان يكى از آن طايفه ايشان را از كاروانيان با اشتران با سرداران قريش و أعيان را در دست مسلمانان گرفتار خواهند گردانيد چنان كه كريمه: وَ إِذْ يَعِدُكُمُ اللَّهُ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّها لَكُمْ وَ تَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذاتِ الشَّوْكَةِ الآيه مشعر بلكه نصّ است بر آن.
چون حضرت بيچون تبليغ خبر كاروان بمسلمانان رسانيد بعد از بيرون رفتن شما بحكم ايزد تبارك و تعالى بقصد غزا و جهاد با أعداء يكى از آن دو

طایفه را واهب العطایا بشما احسان و اعطا خواهد نمود ایشان بعد از تجهیز آلات حرب بزود استعداد ضرب و طرز چون از مدینه طیّبه بیرون آمدند بعضی از کفره که در مدینه بودند این خبر بسمع آن أرباب شرک و کفر رسانیدند أبو سفیان در ساعت کتابات بأعیان قریش که در مکّه بودند قلمی نموده به مصحوب مسرعی ارسال داشت.
(1) مضمون آنکه محمّد با عسکر خویش به سر کاروان قریش شما می‌آید باید که بسرعت تمام سرانجام لشکر نموده روانه اینجانب شوید.
بعد از آن أبو سفیان کاروان را از راه بی‌راه از حضرت رسول اللّٰه گریزانیده بیرون برد در آن وقت نیز رسول مهیمن بر أبی سفیان لعن کرد.
و سیّم روز جنگ احد حضرت نبیّ الأمجد محمّد (ص) روی بپدرت آورد و گفت: مولا و ناصر و معین و یاور ما خدای تبارک و تعالی است.
پدرت گفت: ما را نیز لات و عزّی است که شما را نیست.
آنگاه رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم فرمود که: لعنت خدا و ملائکه او و رسول او بر تو و جمیع بتان و أصنام با تمام شما باد.
و چهارم روز حنین در روزی که أبو سفیان جمیع قریش و هوازن که قبیله
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:37
از بنی قیس‌اند جمع کرده آمدند (1) و عتبه بغطفان آمد و یهودان را نیز در آن کار یار خود کرده آوردند که خدای قهّار تمامی آنها را مردود و خاکسار گردانید و ایشان را بخیر و خوبی نرسانید چنانچه خدای عزّ و جلّ در دو سوره که به حضرت خاتم الرّسل منزل و مرسل گردانید أبا سفیان و أصحاب او را کافر نامید و تو در آن روز یا معویه مشرک و برای پدرت بودی و أمیر المؤمنین علیه السّلام در آن روز برای رسول (ص) و بدین آن حضرت بود و در آن روز نیز حضرت پیغمبر «ص» بر أبی سفیان لعن کرد.
و پنجم قول حضرت رحیم الرّءوف: وَ الْهَدْیَ مَعْکُوفاً أَنْ یَبْلُغَ مَحِلَّهُ تو و پدرت و مشرکان قریش سدّ و منع رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم نمودند در آن روز نیز رسول حضرت ربّ العزیز پدرت و شملت و ذرّیّت او را تا روز قیامة لعنت کرد.
و ششم در روز جنگ أحزاب در آن روز أبو سفیان با جمیع قریش آمدند و عینیة بن حصین بن بدر بغطفان بر آمد، حضرت رسول خدای تعالی تابع و متبوع آنکه لشکر را کشید و آنکه لشکر را رانده بجنگ آن پیغمبر جلیل القدر آورده لعن کرده تا روز قیامت.
شخصی گفت: یا رسول اللّٰه (ص) در أتباع ایشان مؤمنانند.
حضرت رسالتمآب در جواب فرمود که: لعنت بمؤمن نمیرسد امّا آنکه آن عسکر را کشیده آورده در میان ایشان مؤمن و مجیب و ناجی أصلا نیست.
هفتم روز ثنیّه که عبارت از طریق العقبه است و در آن روز دوازده نفر با یک دیگر عهد و شرط بر قتل پیغمبر کرده بودند هفت نفر بنو أمیّه بودند

پنج نفر از سایر قریش.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:38
(1) خدای تبارک و تعالی لعنت کرد بر کسی که پیشتر از آن سرور از آن طریق العقبه بگذرد غیر از پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و آنکه زمام شتر گرفته قاید بود و آنکه شتران حضرت را راند و رسول نیز بر آن طایفه متمرّده لعنت کرد و در این هفت مکان نبیّ آخر الزّمان بر أبی سفیان و متابعانش لعنت فراوان نمود چنانچه مذکور شد.
بعد از آن حسن بن علی علیه السّلام گفت: بخدای عالم قسم میدهم که آیا میدانید که أبا سفیان در أیّام خلافت عثمان در هنگام که بمسجد النّبی صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بواسطه بیعت پیش عثمان رفته بود چون بیعت کرد گفت: یا بن أخی آیا برای ما دیده‌بان و جاسوسی است؟
عثمان گفت: نه گفت: آیا برای ما هیچ روز بهتر ازین روز باشد که بخلافت مشرف شدید؟
گفت: نه أبو سفیان گفت: قسم بکسی که نفس أبا سفیان بید قدرت او منوط و مربوطست که الحال مرا نه شوق جنّت و نه عار از نار است باید که أمر خلافت در میان جوانان بنی امیّه ما متداول باشد.
و نیز شما را بخدای عالم قسم میدهم که آیا میدانید که در هنگامی که:
خلایق بعثمان بیعت کردند روزی أبا سفیان دست برادرم حسین بن علی علیه السّلام را گرفته گفت یا ابن أخی بیا با تو بقبرستان بقیع بیرون رویم چون باتّفاق بمیان قبرستان بقیع رسیدند پدرت أبا سفیان بآواز بلند آواز داد که یا أهل القبور آنچه شما برای آن با ما نزاع و مقاتله و جدال و مکالمه میکردید الحال بدست ما در آمد و شما همه را در تحت خاک استخوان پوسیده و گوشت
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:39
بتراب مستحیل گردیده.
(1) حضرت حسین بن علی علیه السّلام دست خود از دست آن لئیم کشید و گفت: خدای متعال روی تو و أیّام پیری ترا بأقبح حال گرداند، و اگر نعمان بن بشیر در آن مکان حاضر نبودی و دست پدرت را گرفته به مدینه نرسانیدی هر آینه أبا سفیان در همان قبرستان هلاک گشتی.
پس اینست حال تو ای معاویه، آیا آنچه از أوصاف ذمیمه تو که مذکور شده هیچ میتوانی که از آن چیزی را بما ردّ کنی و گوئی که یکی از آن صفت در شما نیز موجود است و نیز قدرت و استطاعت دفع و رفع لعنت ربّ العزّت و نبیّ الرّحمة از خود و پدرت نداری.
یا معاویه پدرت با آن همه شرارت ذات چون اراده نمود که در سلک أهل اسلام منخرط گردد بوی شعر بجهت منع او از اسلام گفته بنزد او فرستادی که مرویّ و معروف در میان قریش است و چندان سعی در صدّ و منع او

از شرف اسلام نمودی تا او را از آن سعادت محروم گردانیدی.
و دیگر از آن جمله وقتی که عمر بن الخطّاب ترا والی شام و اهتمام مهام سکنه آن مقام را در حوزه سعی و انجام تو مقرّر داشته با او خیانت ظاهر کردی چنان که حقیقت آن بر همگنان واضح و عیان است.
و چون عثمان ترا والی گردانید با او نیز بهمان عنوان سلوک کردی، و مردم را در شک و گمان انداختی.
و بعد از آن ازین بزرگتر جرأت تو بر حضرت ایزد أکبر و سرکشی و تکبّر تو آنست که با حضرت ولیّ ایزد داور أمیر المؤمنین حیدر مقاتله و مجادله بواسطه خلافت نمودی و حال آنکه عالم و عارف و شاهد و واقف بسوابق فضل و حال و

علم و کمال او در نزد حضرت ذو الجلال بودی (1) و میدانستی که آن حضرت در- خلافت و امامت امّت از تو و از غیر در پیش ایزد منّان و در نزد سایر مردمان أولی و أحقّ و أحری و ألیق است بلکه خود با ده نفر مردم سازش کردی و خون خلق اللّٰه تعالی را از خلق خدا ریختی بفریت و کید خود و کار کسی کردی که أصلا ایمان بمعاد نداشته و از عقاب و عذاب ربّ العباد ترس و اندیشه نکرده باشد پس چون کتاب ربّ الأرباب در باب عمل غیر صواب و ثواب در هنگام أجل و وقت مقرّر از شیخ و شابّ برسد تو متوجّه بشرّ مسکن عتاب و خطاب خود گردی و حضرت ولایت مآب أمیر المؤمنین علی علیه السّلام الملک الوهّاب منقلب بهترین مسکن و مآب گردد.
آنگاه حسن بن علی (ع) روی بمعاویه آورده فرمود که:
و اللّٰه لک بالمرصاد
یعنی: کلام امام الأنام و اللّٰه أعلم بحقیقة المرام ظاهرا آنست که حضرت خالق البریّه از جهت بمرصاد که یک عقبه از عقبات پل صراطست، جمعی را معیّن گردانید که منتظر تواند که چون بآن عقبه برسی بحقیقت أحوال تو من جمیع الأحوال کما ینبغی و یلیق وارسند که چون لایق هر کدام محلّ و مقام درکات سعیر و سقر باشی ترا از آن مرصاد متصدّیان ربّ العباد از همان مکان در اندازند و در آن مقرّ مقرّر سازند.
ای معاویه این عیوب که مذکور شد مخصوص تست و امّا از عیوب که با تو جمعی دیگر مساوی و مشترکی چون بسیارست مرا بواسطه طول از ذکر و بیان آن کراهیت و عارست.
بعد از آن أمیر المؤمنین حسن بن علی (ع) روی مبارک بعمرو بن عثمان آورده فرمود: که یا عمرو بن عثمان تو بواسطه حماقت و نادانی و جهالت و

هیچ ندانی (1) لایق و سزاوار آن نیستی که تتبّع مثل این امور که درک خوبی و بدی آن بواسطه قلّت حسن و شعور از حوصله تو دور است نمائی چه تو مثل پشّه که در بالای درخت خرما نشیند و چون خواهد که از آنجا برخیزد بدرخت خرما گوید که: خود را نگاه دار که میخواهم از تو فرود آیم نخله چون این سخن شنید متحیّر گردید و باو فرماید: کای فلان وقتی که تو ببالای شاخ من متمکّن گشتی أصلا مرا از هبوط و وقوع تو بر بالای من اطّلاع نبود از خفّت و سبکی که با تست و ندانستم که در چه وقت فروز آمدی پس الحال چون از فروز آمدن تو از من مرا مشقّت و آزار رسد بهر نوعکه مرضی خاطرتست فروز آی که ترا در نزد من هیچ گونه اعتبار و وزن نیست.

و اللّه بخدای عالم مرا قسم است که مرا گمان آن نبود که ترا قوّت حسن معادات با من باشد فکیف سخن ترا در پیش من وقعی و وزنی باشد به درستی که من آمدن ترا باین مکان بواسطه سبّ و شتم علی علیه السّلام در حساب میزان زیادتی و نقصان هیچ نمیدانم زیرا که از این سبّ تو أصلا نقص در حسب و نسب آن مولی العجم و العرب عاید و راجع نگردد و آن حضرت را از رسول ایزد واهب متباعد و مجتنب نگرداند زیرا که بدی در اسلام ازو ظاهر نشد و بی‌شبهه از آن حضرت هرگز جور در حکم و أمر اله داور یا در أحکام شرع پیغمبر بیّن و ظاهر نگشته و أصلا رغبت بلذّات دنیا ننمود و چون هیچ چیز ازین صفات ذمیمه از آن امام الامّه سانح و صادر نگشته بلکه از سر لذّات و مشتهیات دنیا گذشته چنانچه حدیث زهد و برگشتن او از دنیا میان خلق اللّه تعالی بوثیقه کلام صدق التیام آن سیّد الأوصیاء

یا دنیا طلّقتک ثلاثا لا رجعة فیها

مشهور و مذکور است.

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:42

(1) و اگر تو گوئی که خلاف آنچه ذکر کردم یکی از آنها از آن ولیّ ایزد تعالی واقع شده است بدرستی و تحقیق که دروغ میگوئی.

و بنا بر حدیث صدق مشحون رسول حضرت بیچون الکّذاب لا آمننی از سلسله أهل ایمان از امّتان رسول آخر الزّمان تو برون خواهی بود.

و أمّا آنچه گفتی که: شما طایفه بنی امیّه را با بنی هاشم دعوای نوزده خون قتلی بدر از مشرکان بنی امیّه است بدرستی و راستی که خدا و رسول آن قوم شوم را مقتول گردانیدند.

و لعمری و بعمرم قسم است که جمعی از بنی هاشم که نیز مقابله با رسول حضرت ربّ العزّت کردند در مرتبه اوّلی نوزده نفر و بعد از آن در مرتبه اخری سه نفر مقتول شدند، از یاران شما بنی امیّه نوزده نفر و وقت دیگر نیز نوزده نفر یک موضع کشته گشته در سقر مقرّ کِردند سوای

آن طایفه وخیم- العاقبه جماعت بسیار از بنی امیّه که در أوقات دیگر مقتول شده در درکات سعیر و سقر مکان و مقرّ گزیدند که عدد آنها را بغیر علّام الغیوب کسی نداند و مجمل أحوال کثیر الاختلال شما بنی امیّه آنست که سیّد البریّات در أیّام حیات روزی در محضر بعضی از خواصّ أصحاب أنصار و مهاجر فرمود که هر گاه فرزند وزغ بسی نفر رسند دست تسلّط دراز کنند.
صاحب قاموس اللّغه در کتاب خود نقل کرد که وزغ عبارت از کسی است که مفسد در بدن و در مذهب و عقل و معنی بود.
کلام سیّد الأنام و اللّه أعلم بحقیقة المرام آنست که چون أولاد آن شخص که متّصف باین صفات ذمیمه باشد منتهی بسی نفر گردد ایشان مال خدای را متصرّف گشته خود را أرباب و دل و بندگان ایزد سبحان را خوار و ذلیل و

کتاب حضرت عزّ و جلّ را دغل گرداند.
(1) خلاصه معنی کلام رسول ایزد علّام آنکه هیچ کدام اینها را بحال و مقام خود نگذارند و دست تصرّف و تعدّی هر یک از اینها دراز کنند و چون أولاد وزغ بسیصد و ده نفر رسند لعن بر آن أشرار واجب و سزاوار گردد لعن دوام برای آن طایفه لئام است و چون آن أولاد افساد با أعداد چهار صد و پنج نفر رسند هلاکت ایشان سریع و آسان ترست از پوست باریک که بروی خرمای رسیده است زیرا که مضغ آن در کمال سهولت و آسانی است.
در أثناء این کلام سیّد الأنام حکم بن أبی العاص که داخل در ذکر و کلام رسول ایزد علّام بود روی بجانب حضرت نبیّ ایزد واهب آورد خواست که بحقایق سخنان رسول آخر الزّمان رسد سیّد البریّات چون مطلب او را دانست که بواسطه چه در کمال اضطراب و استعجال بخدمت آن حضرت آمده روی به حضّار مجلس جنّت آثار یعنی مهاجر و أنصار آورده فرمود که: آهسته‌تر متکلّم گردید که وزغ می‌شنود.
و حقیقت این مقدّمه آنست که حضرت سیّد الأنام در منام دید که بعد از آن حضرت چند نفر ازین امّت یعنی بنو أمیّه حکومت خواهند کرد، چون خلافت آن جماعت بر نبیّ الرّحمه بغایت دشوار بود حضرت معبود آیه مبارکه لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ بر آن حضرت بجهت تسلیت انزال نمود لهذا برای شما شهادت داد که بعد از قتل علی (ع) حکومت شما نیست الّا در مدّت مؤجّل که حضرت عزّ و جلّ مقدّر و مقرّر گردانید که آن بی‌اشتباه هزار ماه است.
بعد از آن روی مبارک بجانب عمرو بن العاص الشّانئ اللّعین أبتر

آورده (1) گفت: امّا تو سگی موذی‌ای اوّل کار و حقیقت کردار و أطوار تو

آنست که مادرت زانیه بود و تو در فراش مشترک میان پنج مشرک تولّد یافتی مردان قریشی که أکثر أقوام و خویش با یک دیگر بودند بعد از تولّد تو با یک دیگر نزاع کردند و هر یک از آن جماعت دعوی أبوّت تو میکردند.
از آن جمله یکی أبو سفیان بن حرب بود.
دوّم: ولید بن مغیره.
سیّم: عثمان بن الحرث.
چهارم: نضر بن الحرث بن کلده.
پنجم: عاص بن وائل و هر یک ایشان را گمان چنان بود که تو پسر آنی پس در میان قریش آن طایفه که ملامت‌ترین طوایف قریش است در حسب و خبیث‌ترین این جماعت در منصب.
امّا بزرگترین ایشان در زنا و بغتت بود بر تو غلبه کرده داخل أولاد خود گردانید چنان که الحال منخرط در سلسله آن جماعتی و چون بحدّ بلوغ و تمیز رسیدی روزی در میان قوم خود برخاسته خطبه خواندی و در اثناء آن:
این سخن گفتی که:
من شانئ‌تر از محمّد یعنی شأن و اعتبارم بمراتب بسیار زیاده از محمّد علیه صلوات الملک الغفّار است.
چون عاص عاصی این کلام ترا از روی بیقیاسی دانست آن ناسپاس بیرویّت و احساس گفت: محمّد مردی است أبتر و فرزند ندارد بیقین چون وفات یابد کسی ذکر او را بر زبان نیارد و چون أبتر بمعنی مقطوع الآخر است عرب کسی را که بعد از فوت فرزند ندارد أبتر گویند.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:45
(1) امّا چون حضرت ذو الجلال رسول فرخنده خصال خود را از کلام و مقال آن شانئ بی‌همال در حزن و ملال دید این آیه مبارکه إِنَّ شانِئَکَ هُوَ-الْأَبْتَرُ بواسطه تسلیت خاطر آن سرور انزال نمود.
یعنی: یا محمّد سیّد البشر شانی بیرویّت و فکر أبتر است زیرا که از او أثر خیر و خوبی در دار دنیا منقطع و منتفی است.
ای عمرو مادرت همیشه پیش غلام قیس رفتی و او را مراوده و مطالبه زنا با نفس خود مینمودی در هر مکان و مقام که بود خواه در سرّ او خواه در صحراء و خواه در رحال و خواه بطون أودیه و آجام در هر محال بواسطه آن عمل در دنبال آن عبد ضالّ بود و آن تیره خصال در انصرام آن مهام سعی بکمال و انجام میرسانید و چون تو بحدّ بلوغ رسیدی در محضر و مشهد أعدای حضرت پیغمبر حاضر گردیدی و عداوت تو از أعدای دیگر آن سیّد و سرور أشدّ و بیشتر بود و در تکذیب نبیّ ایزد أکبر از همه بیشتر بودی بعد از آن مصاحب شدی با أصحاب سفینه که پیش نجاشی ملک حبشه خروج کرده مهاجرت بولایت حبشه نمودند و او را تحریص و ترغیب بخون جعفر ابن أبی طالب رضی اللَّه عنه و سایر مهاجرین که بسوی

نجاشی رفته بودند مینمودی پس مکر سیّئ را ز شومی تو بتو رسید و جدّ و سعی تو پس مانده به جایی نرسید بلکه آرزوی تو باطل و سعی تو خائب و عاطل و سخنانت دروغ بی‌فروغ گشته و نان تلبیست بسعی نفس خبیث بدوغ نیفتاده خاسر و زیان کار و مطرود و خاکسار شدی.
آنگاه آن امام الوری این آیه کلام ایزد تعالی وَ جَعَلَ کَلِمَةَ الَّذِینَ کَفَرُوا السُّفْلی وَ کَلِمَةُ اللَّهِ هِیَ الْعُلْیا تلاوت نمود.

یعنی: مدام کلام ناتمام کفره لئام به پستی مقام گیرد و کلام صدق التیام ایزد علّام بدرجه علیا و ذروه أعلا مسکن و آرام گزیند لهذا مقصد و مرام شما لئام بی‌سرانجام ماند.
(1) امّا آنچه در باب عثمان مذکور کردی که علیّ بن أبی طالب علیه السّلام در قتل او ساعی بودند.
ای بی‌حیاء و بیدین ای محروم از شرف اسلام و شفاعت سیّد المرسلین اوّل تو آتش سوزان برای عثمان افروختی و چون خاطرت را جمع کردی که او را بآن نیران سوختی بعد از آن بجانب فلسطین گریختی و متربّص و منتظر نشستی و چون خبر قتل او بتو رسید خوشحال گشتی و خود را بمعاویه بستی بلکه نفس خود را بحبس معاویه محبوس ساختی.
ای خبیث تو دین خود را برای تحصیل دنیای غیر فروخته سرمایه آخرت در باختی و کاری که برای نفع عقبی بود سرانجام نشناختی ذلِکَ هُوَ الْخُسْرانُ الْمُبِینُ.
و من ترا ملامت ببغض و عداوت اهل بیت النّبوه و معاتب بر عدم محبّت و مودّت این سلسله گرامت نمی‌نمایم زیرا که بر حقایق أحوال کثیر الاختلال تو من جمیع الوجوه واقف و عالمم و میدانم که تو دایم دشمن لایم بنی هاشم در أیّام جاهلیّت و اسلام بودی و هفتاد بیت هجو سیّد عالم محمّد النّبیّ صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نمودی و چون خبر شعر أبتر تو بسمع جناب پیغمبر جلیل القدر رسید.
آن نبیّ المحمود فرمود که: بار خدایا من مطّلع بشعر نیستم و بیقین مرا سزاوار و درخور نیست که شعر گویم لیکن ای مهیمن امیدوارم که به عدد

هر بیت لعن بر عمرو بن العاص نمائی و او را بسقر مقرّ فرمائی.
(1) و تو ای عمرو مؤثر و اختیار دنیای غیر بردین خود نمودی و به واسطه نجاشی هدایا فرستادی و خود نیز دوباره به پیش او رفتی و آنچه از رطب و یابس از حضرت ایزد أقدس نترسیده گفتی و از رفتن مرتبه اولی به حبشه شرم نداشتی و آن ترا از تردّد و رفتن مرتبه ثانیه بآنصوب مانع و مزاحم نشد و هر بار که بآن دیار رفتی سخنان بسیار بواسطه هلاک جعفر طیّار و أصحاب أبرار او گفتی و چون بالتماس و آرزوی خود نرسیدی خایب

و خاسر و آزرده و متحيّر هر بار مراجعت باين ديار نمودى و چون دانستى كه در آن كار خطا كردى و آنچه مترقّب و مترصّد آن بودى مأيوس و محروم گشتى و در آن مهام مقضىّ المرام و دوستگام نگشتى و غلط باختى آن خطا و عمل رأى نامعتمد خود را بگردن مصاحبت عمارة بن وليد انداختى و الحال در فكر اضلال و اغواى چاره گشته.
بعد از آن حضرت امام المؤتمن أبى محمّد الحسن بن على (ع) روى مبارك بوليد بن عقبه آورده فرمود كه: يا وليد من ترا در بغض و عداوت أمير المؤمنين على عليه السّلام و التّحيّه توبيخ و ملامت ننمايم زيرا كه آن حضرت ترا بواسطه شرب خمر بحكم ايزد أكبر و شرع حضرت پيغمبر هشتاد تازيانه زد و پدرت را در بدر مقتول گردانيده بسقر مقرّ داد و امّا تو آن امام العجم، و العرب را سبّ چون توانى نمود كه او را حضرت واجب الوجود مهيمن مسمّى به مؤمن گردانيد چنانچه در ده آيه قرآن آن را مذكور و عيان نمود و ترا در قرآن فاسق ناميد چنانچه حضرت ايزد خالق ميفرمايد كه:
إِنْ جاءَكُمْ فاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْماً بِجَهالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلى ما فَعَلْتُمْ نادِمِينَ
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:48
(1) و يقين فاسق بيدين و مؤمن در نزد ربّ العالمين مساوى نيستند چنانچه حضرت عزّ و جلّ در آيه كلام منزل بحضرت خاتم الرّسل از آن خبر دهد كه:
أَ فَمَنْ كانَ مُؤْمِناً كَمَنْ كانَ فاسِقاً لا يَسْتَوُونَ پس ترا نسبت بأهل اسلام و ايمان نباشد و چون چنين باشد خود را در سلك اسلام درآوردن و با ايشان سخن گفتن دلالت بر كمال بى‌شرمى و بى‌حيائى تو دارد، و ديگر آنكه بقوم قريش ترا چه نسبت و چه علاقه ربط و خويشى است كه هر ساعت تو خود را در سلك آن جماعة مذكور و منخرط ميگردانى و جز اين نيست كه تو پسر علجى از أهل صفوره كه نام آن بى‌نشان ذكوان بود و اگر تو از مادرت از پدرت نشان طلبى حقيقت تولّد تو آنست كه چون ذكوان مادرت را گذاشت عقبة بن أبى معيط مادرت را برداشت چه بوسيله بيت:
ذرّه كاندر همه أرض و شما است‌جنس خود را همچو كاه و كهرباست بذريعه الجنس مع الجنس يميل يقين زانيه را ميل تمام بزانى و بعكس است لهذا او را بزنى داشت و ترا در هنگام كه مادرت بخانه عقبه رفت در شكم داشت حقيقت أحوال تو اينست.
و امّا اينكه زعم تو آنست كه ما اهل بيت النّبوّة عثمان را مقتول گردانيديم و اللّه بخداى عالم مرا قسم است كه طلحه و زبير و عايشه قدرت و استطاعت گفتن اين كلام بحضرت أمير المؤمنين على عليه السّلام نداشتند پس ترا به اين جلالت حسب و نسب كه مذكور شد.

ای خبیث بی‌ادب چون استطاعت گفتن این سخن غیر مؤدّب باشد الحال تو اکتساب سناء و رفعت برای نفس خود و مادرت کردی بآنچه حضرت واحد قهّار برای تو و پدرت و مادرت معیّن و برقرار داشته از خزی و عار در

دار دنیا (1) و در روز حساب و شمار که آن ابود و خلود بعذاب و عقاب نار است.
آنگاه آن ولیّ اللّه تلاوت این آیه کلام اللّه نمود که وَ ما رَبُّکَ بِظَلّامٍ لِلْعَبِیدِ آنچه ایزد علّام بأمثال شما عباد که أرباب شقاق و عناد و نفاق و فساد ید عمل آرد عین عدل و انصافست و ظلم و اعتساف نیست.
دیگر تو ای ولید اللّه اکبر در میلاد تو که از کدام بناء یا ننگ و عار و از دودمان رفیع الشّأن والانام که تو دعوی نسبت خود بآن سلسله حسب نمائی فکیف تو سبّ علی علیه سلام اللّه تعالی برگزیده ذو الجلال و وصیّ بحقّ نبیّ ایزد متعالست توانی نمود و اگر تو مشتغل بحقیقت نفس خسیس خود گردی روز و شب تو هم شتم و سبّ نفس خود نمائی تا بپدرت نه بآن کسی که تو دعوی بنوّت او داری زیرا که او پدر تو نیست چنانچه روزی مادرت بتو گفت: ای پسر و اللّه که پدرت مادر تست و تو احتساب از عقبه نمائی چون ولید این کلام از آن سبط سیّد الأنام شنید و سابقا همین کلام از مادرش شنیده بود ساکت و متحیّر گردید بعد از آن امام الانس و الجان روی بعتبه بن أبی سفیان آورد و گفت امّا تو ای عتبه کسی نیستی که در حساب و شمار آئی تا من متوجّه جواب تو گردم و عاقل برای صواب نیستی تا با تو خطاب و عتاب نموده عقاب فرمایم و کفو به خبر نیستی که از تو امید و رجاء باشد و قادر بشرّ هیچ بشر نیستی که از تو ترس و پروا باشد و آنچه تو بعمل آری از سبّ علی علیه السّلام چون تو داخل چیزی نیستی هر که از تو سبّ علی (ع) استماع نماید توبیخ و سرزنش تو فرماید که مثل ترا قدرت این کلام سبّ و دشنام علی علیه السّلام نیست و تو در پیش من و سایر بندگان حضرت مهیمن کفو غلام غلام أمیر المؤمنین علی علیه السّلام نیستی

(1) تا ردّ آن سبّ و دشنام بمثل تو با تمام نمائیم یا عتاب و عقاب تو فرمائیم، لکن حضرت قهّار مهیمن لعن بر تو و پدرت و مادرت و برادرت لبالمرصاد نمود و تو ای عتبه ذرّیّت آباء خودی که ایزد منّان ذکر و بیان ایشان در قرآن لازم الاذعان فرمود چنانچه گفت:
عامِلَةٌ ناصِبَةٌ تَصْلی ناراً حامِیَةً تُسْقی مِنْ عَیْنٍ آنِیَةٍ تا آنجا که واجب تعالی میفرماید که: مِنْ جُوعٍ الآیه.
و امّا اینکه تهدید و وعید من بقتل بنمائی اگر ترا غیرت مردی و جرأت مردانگی باشد و قدرت بر کشتن داری چرا کسی را که در فراش خود با

حلیله خود یافتی و حال آنکه او شریک غالب تست در فرج زنت و شریک در فرزند تست تا آنکه فرزندی که بتو ملصق گردانیدند آن فرزند تو نیست فی الواقع تو با این حمیّت و جرأت دعوی شجاعت مینمائی و ننگ و عار و خزی را دثار خود کردی.
ویل لک سابقا مذکور شد که این کلام عذابست چنانچه ویح کلمه راحت است.
ای بی‌حمیّت از مردی دور وای بی‌عزّت از جلادت مهجور اگر ترا عقل و شعور بودی مشتغل بنفس منفعل خود گشته طلب ثأر و مردی خود را اظهار میکردی یقین که در نظر اولو الأبصار این بواسطه تو بغایت جدیر و سزاوار بود از آن فعل و عمل پاک نداری و بقتل خوشحالی و مرا بقتل وعید و تهدید مینمائی و من ترا بسبّ علی (ع) ملامت ننمایم چه بر من ظاهر است که علی (ع) بمبارزت و مردانگی برادرت را مقتول گردانید و آن حضرت ولّی ایزد واهب با عمّش حمزة بن عبد المطّلب در قتل جدّت شریک بود تا آنکه به
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:51
سعی و اهتمام (1) این دو پسندیده عرب و عجم حضرت جبّار منتقم جدّت را به نار جهنّم و بعذاب الیم متألّم گردانید و عمّ ترا بأمر سیّد عالم از شهر نفی و اخراج نمودند.
و اگر من آرزوی خلافت نمایم فلعمر اللَّه ببقاء و دوام ذات خدای علّام مرا قسم است که اگر مترجّی و مترقّب خلافت و ولایت باشم بآن حقیق و سزاوارم و تو نظیر و مشابه برادرت نیستی و خلیفه و جانشین پدرت نشدی و ترا قدرت برادر نیست زیرا که برادر تو از تو در تمرّد أمر خدای أکبر پیشتر و در طلب ریختن خون مسلمانان از تو در سعی بیشتر است و نیز در طلب و خواست آنچه أهل و مستحقّ آن نیست در مخادعه و فریب مردم و مکر و ریب سعی و اهتمام تمام بانجام و انصرام میرساند.
أمّا بذریعه مصدوقه وَ اللَّهُ خَیْرُ الْماکِرِینَ غافل و ذاهل است چون بمیرد وانگهی داند.
و أمّا آنچه گفتی که: علی علیه السّلام شرّ قریش و زبونترین قریش بر ایشان بود.
و اللَّه بحضرت قهّار عالم مرا قسم است که هرگز آن امام معصوم میّت مرحوم این طایفه را حقیر و مذموم و مظلوم زنده ایشان را مقتول و مسموم نگردانید و صفات ذمیمه تو کذب ذمیمه است.
بعد از آن امام الانس و الجان روی مبارک بمغیرة بن شعبه آورد، و فرمود: امّا تو ای مغیره دشمن حضرت آله وهّاب و نابذ و تارک کتاب مستطاب و مکذّب حضرت رسالتمآب بودی تو مستی و زنا کردی و حدّ شرعی بر تو واجب بود، یعنی رجم زیرا که عدل برره أتقیا شهادت بر زناء تو داده بودند،

پس

در رجم تو تأخير كردند (1) و دفع حقّ بباطل و رفع صدق به اغاليط مهمل كردند اگر در دنيا با تو مدارا و مواسا نمودند ليكن حضرت سميع عليم عذاب أليم و خزى و گرفتارى بنار جهيم كه بغايت أشدّ و أتعب از دنيا است مقرّر گردانيد كه:
وَ لَعَذابُ الْآخِرَةِ أَخْزى.
و تو اى مغيره بيرويّت حضرت فاطمه بنت سيّد البريّه را أذيّت ضرب رسانيدى بنوعى كه اسقاط حمل كه در بطن آن بضعه رسول مهيمن بود نمودى و مطلب تو ذلّت و خوارى آن سيّده عالم و ايذاء و آزار حضرت رسول صلّى اللّه عليه و آله و سلّم بود بلكه مقصد و مرام تو مخالفت أمر نبىّ الاكرام و هتك حرمت آن سيّد الأنام بود و حال آنكه حضرت رسول ايزد علّام در حقّ آن امّ الأئمّة المعصومين عليهم السّلام فرمود كه: يا فاطمه تو سيّده نساء العالمين در بهشت برين خواهى بود.
و اللّه بخداى عالم قسم است كه مسير تو در نار است و وبال آنچه در دار دنيا بناطق بآن گشتى در مآل بآن مستمال خواهى شد.
اى ضالّ تو سبّ على عليه السّلام را بچه سبب جايز ميدانى آيا نقص در حسب و نسب آن حضرت ديدى يا او را از حضرت رسول ربّ غفور دور ميدانى يا ازو بدى در اسلام ظاهر شده يا او جور در حكم از أحكام شرع سيّد الأنام به انجام رسانيده يا رغبت و ميل بدنياى نافرجام نموده و حال آنكه هيچ يک ازين أفعال از آن امام فرخنده خصال سانح و صادر نشده پس تو چگونه‌اى خمول بيهال سبّ آن ولىّ ايزد متعال را جائز و حلال ميدانى.
و اگر گوئى كه آن حضرت مرتكب يكى از أعمال مذكوره گشته دروغ ميگوئى و مردم تكذيب تو نمايند چه حقايق أحوال خير مآل ايشان بر همگنان واضح و

عيان است.
(1) و اگر زعم تو نادان چنانست كه على عليه سلام الملک المنّان، قتل عثمان نمود از روى ظلم و جور و اللّه كه على (ع) أتقى و أورع از ساير أئمّه است در اين باب.
و لعمرى و بعمرم قسم است كه اگر على (ع) عثمان را مظلوما كشته باشد و اللّه كه تو در باب اعانت او در هيچ حساب نيستى نه در زندگى نصرت او توانستى داد و نه در مرگ او تعصّب او توانى كشيد و تو مدام در طايف مسكن و مقام داشتى و أصلا ربط و علاقه خويشى باو نداشتى سرايت پيوسته بيعه زانيان و محيى مراسم جاهليّت و مميت اسلام و ايمان در ميان مردم بودى و يقين اعتراض تو در بنى هاشم و بنى أميّه نه از روى

حسن و رویّت است پس این دعوی بسوی معاویه است.
و امّا قول و سخن شما در باب امارت و أصحاب بنو امیّه در باب ملک، و دولت که مالک و متصرّف آن شدید و بدان مفاخرت مینمائید.
فرعون با کفر و طغیان چهار صد سال پادشاهی مصر کرد حضرت ایزد بیچون موسی و هرون را به نبوّت پیش او فرستاد و آن دو نبیّ ربّ العزّت از آن کافر بیرویّت آزار و اذیّت بسیار بسیار کشیدند و حضرت ایزد غفّار چون مالک الرّقاب و ملک الوهّاب عطا و احسان مرد فاجر و مؤمن و کافر مینماید پس بآن فخر و مباهات نباید نمود زیرا که حضرت عزّ و جلّ در قرآن میفرماید که:
وَ إِنْ أَدْرِی لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَکُمْ وَ مَتاعٌ إِلی حِینٍ.
یعنی: دنیا فتنه از برای مردم دانا و صاحب دین و أرباب اسلام و یقین است و نیز در محلّ دیگر حضرت ربّ العزیز میفرماید که: وَ إِذا أَرَدْنا أَنْ نُهْلِکَ

قَرْیَةً أَمَرْنا مُتْرَفِیها فَفَسَقُوا فِیها فَحَقَّ عَلَیْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْناها تَدْمِیراً.
(1) و چون آن امام الأنام کلام صدق التیام باین مقام رسانید برخاست، و جامه خود را برداشت و متوجّه منزل و مقام دار السّلام خود گردید و همان که از آن مجلس برخاست و شروع در تلاوت این آیه کلام ملک العلّام نمود که:
الْخَبِیثاتُ لِلْخَبِیثِینَ وَ الْخَبِیثُونَ لِلْخَبِیثاتِ و تو و أصحاب و شیعه تو ای معاویه داخل این جماعت خواهی بود.
وَ الطَّیِّباتُ لِلطَّیِّبِینَ وَ الطَّیِّبُونَ لِلطَّیِّباتِ أُولئِکَ مُبَرَّؤُنَ مِمَّا یَقُولُونَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ کَرِیمٌ آن جماعت علی علیه السّلام و أصحاب و شیعه ایشانست.
بعد از آن بیرون رفت و در آن هنگام بمعاویه گفت: بچش و بال آنچه جنایت کردی و بدست خود اکتساب آن نمودی.
و آنچه حضرت قادر واحد از برای تو ای معاویه و برای یاران بنی امیّه خزی و عار و ننگ و شنار در حیات دنیا و عذاب بسیار در آخرت و در روز حساب و شمار معیّن و برقرار داشت و آنگاه روان شد.
در آن وقت معاویه روی بأصحاب خود بنو امیّه آورد و گفت الحال و بال آنچه کردید بچشید و بکشید.
ولید بن عقبه روی بمعاویه آورد و گفت: تو با ما شریک غالب و سهیم متغلّب خواهی بود و چون تو مآل أعمال و أفعال خود رسیدی و میرسی ما هم برفاقت و اطاعت او این سخنها شنیدیم و میشنویم.
معاویه گفت: آیا نگفتم بشما که شما مرد چشم حسن بن علی علیه السّلام نیستید و با او بر نمی‌آئید، اگر اطاعت مرا در اوّل قبول میکردید او بر شما نصرت و تسلّط نمی‌یافت.

(1) و اللّه که این مرد شما بلکه سایر بنی امیّه را فضیحت کرد و از این مقام برنخاست تا این خانه را تاریک گردانید و من خود را بر آن مصروف داشتم که این خانه را بر سر حسن فروز آریم نهایت از آن شرم کردم که مردم نگویند که معاویه در خانه خود با حسن بن علی علیه السّلام جنگ و نزاع نمود لیک او در ایذاء و آزار ما و شما بهیچ وجه من الوجوه تقصیر ننموده که خیر بعد از امروز در میان شما بنو امیّه نماند.
راوی گوید: که چون خبر اجتماع بنو امیّه بمروان بن الحکم رسید که مشاجره و منازعه با حسن بن علی علیه السّلام و التّحیّه نمودند و بعد از ابرام و لجاج از حسن (ع) بدلیل و احتجاج الزام یافتند از آن خبر بغایت متحیّر و متأثّر شد بنوعی که تاب آن نتوانست آورد.
لهذا با کمال اضطراب خود را بمعاویه و باقی بنو امیّه که هنوز در آن مجلس حاضر بودند رسانید و گفت:
بمن رسید که حسن با شما جدال و مباحثه بقیل و قال کرد و سخن بجائی رسانید که لعن و سبّ تمامی أعیان بنو امیّه نمود بلکه شتم همگی قریش در حضور شما مذکور فرمود.
ایشان در جواب مروان گفتند: که چنین بود و حسن (ع) در ایذای لسانی این قوم سعی تمام نمود.
مروان گفت: بعد از آنکه حسن علیه السّلام با شما بر سر دعوی و غوغا بود مرا حاضر ببایست نمود تا این دعوی بی‌معنی او را بی‌وجه و سبب میگردانیدم و اللَّه که سبّ و شتم میکردم او را با آباء و أهل البیت بنوعی که غلامان و کنیزان تمامی قریش بغنا و سرود با دف و رود خویش گفتند و بنوعی او را ایذاء و آزار
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:56
میکردم که من بعد هرگز قدرت تذکار و تکرار مثل آن کار نداشته باشد.
(1) معاویه گفت: این بار آن نیز تقصیر نکردند آنچه خواستند گفتن.
امّا چون مروان در فحش و بدی لسان در میان ایشان مشهور و عیان بود و هر یک از بنو امیّه عالم بأحوال مروان بودند.
چون مروان بمعاویه گفت: الحال کسی بنزد حسن بن علی علیه السّلام فرستاده او را بخوان تا من حقایق أحوال بنو عبد المطّلب بلکه تمامی بنی هاشم را بر حسن (ع) واضح و عیان گردانم.
باقی بنو امیّه کرّة ثانیه بمعاویه گفتند: چون مروان اراده دارد که بعضی سخنان واقع و عیان بحسن علیه السّلام رساند و او را از آن لاف و گزاف باز گرداند باید که اراده او بانجاح مقرون و مشحون گردد.
معاویه چون سایر بنو امیّه را در باب طلب حسن بن علی علیه السّلام با مروان بن الحکم متّفق و مستحکم یافت او نیز روی از موافقت و انجاح سئول ایشان باجابت و اقران آن باطاعت برنتافت.

در ساعت کسی برسالت بنزد حسن بن علی (ع) فرستاد که حضور قدوم مسرّت لزوم شما مطلوب ما و سایر بندگان ایزد تعالی است حاضر شوید.
چون رسول معاویه بخدمت آن امام البریّه مشرّف و سرافراز گردید حقیقت طلب بخدمت معروضداشت.
حسن علیه السّلام فرمود که: ای رسول این طایفه طاغیه أبو الفضول را با من چکار است که هر ساعت مرا بطلب آزار میدهد.
و اللّه بخدای غنیّ عالم مرا قسم است که اگر ایشان بر سر سخنان مبالغه روند و اعاده آن کلام کذب التیام نافرجام خود نمایند هر آینه من سامع ایشان
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:57
را از شنار و عار که بموجب حکم ایزد غفّار برای ایشان و اشرار ثابت و برقرار است تا روز قیامت مملوّ موقّر گردانم.
(1) آنگاه آن ولیّ اللّه روی بمجلس آن جماعت آورد چون بآن مکان رسید آن طایفه وخیم العاقبه را بر همان صفت اجتماع دید الّا آنکه مروان نیز در آن مجلس نیران نشان حاضر گردید.
حضرت امام السرّ و العلی متوجّه آن شقی رئیس أهل عصیان نشد ازو در گذشته به بالای سریر که معاویه با عمرو بن العاص در آن متمکّن بودند آن حضرت بسعادت و اقبال در آن سریر مستقرّ گردید.
آنگاه روی مبارک بمعاویه آورده فرمود: که باز کرّة ثانیه کسی بطلب من چرا فرستادی؟
معاویه گفت: من کسی نزد شما نفرستادم مروان این سخن بخدمت شما مرسل گردانید.
در آن حال مروان گفت: یا حسن علیه السّلام تو مردان قریش را سبّ و شتم مینمائی؟
امام المؤتمن أبی محمّد الحسن (ع) روی مبارک بآن دشمن ایزد مهیمن آورده فرمود: تو چه میخواهی؟
مروان گفت: و اللّه که من سبّ پدرت و سبّ اهل بیت شما مینمایم به نوعی که عبید و اما قریش به آن غنا و سرود با دف و رود نمایند.
حسن بن علی علیه السّلام فرمود که: یا مروان من سبّ تو و سبّ پدر تو نمی‌نمایم، زیرا که عزّ و جلّ لعن تو و لعن پدرت و اهل بیت تو و ذریّت تو تا روز قیامت از لسان نبیّ الرّحمه نمود.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:58
(1) ای مروان تو و یاران که در این مجلس حاضرند همه در لعن سهیم و شریکند از جهت شما و پدران شما که پیش از شما بودند.
یا مروان برای شما زیادتی از یاران آنست که شما را تخفیف به وسیله ارتکاب طغیان کثیر ایزد سمیع بصیر نمود بتصدیق خدا و تصدیق رسول

مجتبی چنانچه عزّ و جلّ میفرماید که:
وَ الشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِی الْقُرْآنِ وَ نُخَوِّفُهُمْ فَما یَزِیدُهُمْ إِلَّا طُغْیاناً.
ای مروان تو و ذرّیّت تو شجره ملعونه که در قرآن مذکورست از قول رسول خدای تبارک و تعالی بی‌شبهه و ارتیاب خواهید بود.
و چون آن ولیّ ایزد بیچون أحوال آن ملعون را معلوم او و باقی بنو امیّه نمود معاویه بخوف آنکه مبادا حقایق أحوال سابقه او را کرّه ثانیه با بعضی از مقدّمات که حضرت ولیّ ذو المنن مخاطبات میفرمود که:
ای معاویه من حقایق أحوال شما را مفصّلا بیان نمینمایم زیرا که ذکر آن موجب طول کلام است چه بیان تمامی شنار و عار بواسطه کثرت آن به غایت صعب و دشوار است، در این وقت شروع در ذکر و بیان آن نماید لهذا دست بر لب مبارک حسن بن علی علیه السّلام گذاشت و گفت: یا أبا محمّد شما هرگز فحّاش نبودید الحال بس است.
در آن أثر حضرت ولیّ ایزد أکبر رداء مبارک پوشیده از مجلس ایشان برخاست و بیرون رفته متوجّه دولت سرای خود گردید و قوم بنو امیّه از آن مجلس بغیظ و خشم تمام و حزن و اندوه لا کلام و سیاه‌روئی خارج از ادراک أوهام بیرون برفتند.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:59

ذکر بیان مفاخرت حضرت امام حسن بن علی علیه السّلام بر معاویه و عتبه بن أبی سفیان و مروان بن الحکم و مغیرة ابن شعبه و بر ولید بن عقبه»

اشاره

(1) مرویست که روزی حضرت امام السرّ و العلن أبی محمّد الحسن علیه السّلام در مجلس معاویه که أکثر أعیان بنو امیّه در آن محفل حاضر بودند بسعادت و اقبال حاضر شد چون آن قوم سبط نبیّ الوری را در آنجا تنها دیدند هر یک ایشان شروع در فخر خود و باقی خویشان بر بنی هاشم نمودند و ذکر معایب آن جماعت میکردند.
حضرت امام حسن علیه السّلام از استماع این سخنان بغایت آزرده گردیده فرمود: ما از بهترین شعبه از شعبات عرب و آبای کرام عظامم أکرم و أشرف این طایفه در حسب و نسبند، ما راست فخر و ما راست کرم و جوانمردی در حسب، ما از شاخهای بهترین درختیم که آن درخت را فروع نامیه و میوه‌های زاکیه و أبدان قایمه الی یوم القیامه ثابت و برقرار و مستدام، و پایدار خواهد بود.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:60
(1) أصل اسلام و علم نبوّت و اکرام و احترام ایزد علّام در سلسله آباء، و أجداد عظام ماست در هنگامی که فخر سر برافراشت ما را بر بالای سر داشت و در وقتی که عزّ و شرف و همّت بر منع طالبان ایشان داشتند و دست تطاول- نامنتشان اطاعت أمر نگذاشتند بلکه عزّ و شرف بوسیله ما معزّز و مشرّف شدند ما بحور زاخره‌ایم، که هرگز از جوش اعطاء و احسان نقصان انقطاع نداریم و ما کوهها و جبال بلند پایه اقبالیم که هیچ کوه بلند را بر ما ترقّی و استعلا نیست زیرا که ما معزّز و مکرّم و مرشد و هادی طوایف امم از أصناف بنی آدم به حکم حضرت ایزد عالمیم.
چون آن ولیّ قادر بیچون کلام صدق التیام خود باین مقام رسانید مروان تیره سرانجام تاب استماع سخنان امام الأنام نیاورده گفت:
ای حسن (ع) تا چند باد در بینی خود اندازی و بمدح نفس خود پردازی؟ هیهات یا حسن (ع) شما کجا و فخر و بزرگی ما بکجا.
و اللّه که ما ملوک ساده و أعزّه قاده‌ایم.
یعنی: ما سیّد پادشاه و عزیزترین بزرگان أهل جهانیم تو خوشحالی بشرافت نسب و بکرامت حسب خود بما سادات قریش و عرب مینمائی چه عزّت شما مثل عزّت ما و فخر و مباهات شما مثل فخر حسب و نسب ما نیست.
آنگاه آن ضالّ گمراه شروع در انشاء این أبیات عربیّه نمود.
شعر:
شفینا أنفسا طابت وقورافقالت عزّنا فیمن یلینا
فابنا بالغنیمة حین ابنافابنا بالملوک مقرّبینا امام حسن بن علی علیه السّلام

فرمود: كلام ايزد علّام مملوّ و مشحون
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:61
بذكر كمال ما و آباى عظام و أجداد ذوى الاحترام ماست چنانچه بر همگان ظاهر و هويداست.
(1) بعد از مروان بن الحكم مغيرة بن شعبه متكلّم گرديد و گفت: يا حسن عليه السّلام من در أيّام حيات پدرت او را نصيحت بخيريّت ميكردم أصلا قبول نميكرد تا رسيد باو آنچه رسيد و اگر مرا قطع رحم دامن‌گير نمى‌بود و كراهت از آن نميداشتم كه مردم گويند كه فلانى قطع علاقه رحم و خويشى و دفع رابطه دوستى و قرابتى على (ع) نموده هر آينه من نيز منخرط در مسلک أهل شام ميشدم در آن دم بر پدرت معلوم ميكردم كه طريق سلوک با أعيان ملوک بچه نوعست و غوغاى قبيله قيس و حكم بنى ثقيف را برو وارد ميگردانيدم و او را از أكثر قبايل تجربه بسيار برو ظاهر و آشكار مينمودم.
چون پيشتر از كلام او روى كلام حضرت امام حسن (ع) با مروان نافرجام بود لهذا آن امام الأنام روى بمروان آورده گفت: آيا تو مرا باين سخنان بى‌بنيان خود ميترسانى يا مرا ضعيف و عاجز ميدانى؟
آيا گمان تو چنانست كه من بمدح نفس خود ساختم و باد در بينى انداختم، من فرزند رسول خدا و سيّد جوانان أهل جنّت در يوم الثّواب و الجزاء خواهم بود من تكبّر و استعلا بر نفس خود ننمودم و چيزى كه در من موجود نباشد بيان نفرمودم و كيست آنكه اراده رفعت نفس و استطاعت صفت كه درو نباشد بر هر كس ظاهرا دعوى كند البتّه آن مدّعى آز و هوس مردود رحمت حضرت ايزد أقدس و محروم از شفاعت رسول خداى تعالى و تقدّس خواهد بود و ما اهل بيت الرّحمه و معدن جود و كرامت و مكان خير و مرحمت و كثير ايمان و رمح اسلام و سيف دين و صمصام براى أهل شرک و أرباب نفاق و كين بى‌شبهه
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:62
و يقين خواهيم بود.
(1) مادرت بمرگ تو گريان باد ساكت نميشوى پيش از آنكه به تيرهاى جوشن شكاف صدر سينه‌ات شكاف كند و داغ گردانند ترا بآلت ميسم كه از نشان و اسم منتفى و مستغنى گردى يعنى هلاک و فناى دو جهانى بر تو ارزانى باد.
آيا مرجع و مآب تو بغنيمت حكومت و مملوک چون تواند بود؟
آيا آن روزى كه گريختى و از ترس با هيچ كسى نپرداختى و خود را در نظر همه كس خوار ساختى غنيمت تو در روز حرب هزيمت است و ننگ و عارت سلامتى جان مستعار است عذر تو با طلحه در وقت قدرت مشهور است كه او را بحيله و غدر و مكر و حيل قتل نمودى.

بسيار بسيار قبيح و زبون و ناكس و دون و پوست روى تو به غايت غليظ و سخت و تو بينهايت شقىّ و بدبخت خواهى بود. واى بر تو در يوم الموعود.
چون مروان اين سخنان از آن امام الانس و الجان استماع نمود سر در پيش انداخته حيران بماند و مغيره را نيز از آن كلام بهت تمام و حيرت لا كلام سرانجام يافت.
در آن زمان امام حسن عليه السّلام ملتفت بآن نافرجام گرديده گفت:
اى أعور ثقيف تو از قريش نيستى پس ترا چه فخر است بآن طايفه؟
آيا تو مرا نمى‌شناسى من پسر بهترين اماء ايزد تعالى و سيّده نساء العالمين فاطمه بنت سيّد المرسلين ام ما بتعليم رسول صلّى اللّه عليه و آله و سلّم عالم بعلم خداى تبارک و بتأويل القرآن و مشكلات أحكام اسلام و ايمان

ميباشيم.
(1) ما راست عزّ عليا و فخر و سنا و تو از قومى كه ايشان را در جاهليّت از نسب و حسب در اسلام نصيب أصلا نبود، بنده گريخته بودى ترا افتخار در مضمار أخيار و در معركه حرب و پيكار مصادمت با شيران بيشه و غار و مجادلت با دليران روزگار است، و ما سادات عظيم الشّأن و صاحب رايت و نشان علم و عرفانيم ما حامى أطراف خود از زمار و از دخول أشرار در مرعى و محمى خود بعزّت و اعتباريم و از ساحت فخر و شرف خود ما نفى ننگ و عار نمائيم و من پسر نخبه أبكارم يعنى مادرم جناب حضرت فاطمه عليها السّلام از نجايب أبكار و بضعه رسول مختار است و گمان تو آنست كه بهترين أوصياء كه وصىّ خير الأنبياء محمّد المصطفى عليه صلوات ربّ الأرض و السّماء. يعنى أمير المؤمنين عليه السّلام است بحقايق أحوال تو مطّلع نيست.
باللّه كه آن امام اكرام بعجز تو أبصر و بجور و ظلم تو أعلم بود از همه امّت و آنچه از بغض و حسد كه تو در سينه پر كينه نسبت بآن امام الامّه دارى مرا جايز و سزاوار است كه آن را بتو ردّ نمايم و آن ألم و درد را در چشم تو جا دهم هيهات، هيهات رخصت نيست نزد حضرت ايزد بمضمون آيه كلام قادر واحد لم يكن ليتّخذ المضلّين عضدا كه از جمعى مضلّين و گمراهان ناكثين نصرت و اعانت بيقين جويد و زعم تو بى‌شرم و بى‌حياء بى‌آزرم كه اگر تو در صفّين به تحريک جنگ و نزاع قيس يا حكم ثقيف بودى با آن حضرت زيادتى مينمودى.
مادرت بمرگ نشيناد و مدام براى تو مادرت گريان بآنچه جز او آن طايفه را زيادتى بر ولىّ ايزد بارى ميشد، آيا آن حضرت در مقامات جنگ و حرب و در مقاسات طرد و ضرب از تو با آن جماعت عاجز ميگردد و يا گريزد.

(1) اما و اللّه بخدای عالم قسم است اگر شجعان عرب که در مردانگی و حرب مشهور و در السنه عجم و عرب در تهوّر و جلادت مذکور باشند هنگامی که برابر حضرت أمیر المؤمنین علی (ع) آن جماعت را محارب نبی بر حال ایشان گریان و پریشان کردی و معلوم تو گردد که هیچ أحدی از أشاجع روزگار دفع موانع از تو نتواند نمود، وقتی که آن حضرت اراده أذیّت و آزار مثل تو خاکسار مینمود هر آینه از تو فریاد و صدای عجیب و غریب صادر و سانح میگردید که آن خلاف صیحه انسان بودی.
امّا اینکه اظهار کثرت قوم قیس می‌نمائی ترا بآن طایفه چه نسبت است و تو غلام آبقی که خود را به بنی ثقیف منسوب گردانیدی پس از آن جهت مسمی بثقیف شدی و نفس خسیس خود را از سلسله که از آن قبیله نیستی به بستی، تو از مردان آن گروه نیستی و تو همواره در معالجه شرک از سقم و فسادی و در افساد میان میان بندگان خلّاق العباد پر زبان و با استعدادی که چنانچه آداب طریق مخاصمت و شیوه هیجان فساد و حرکت را أعرف و أعلم از آداب حرب و مجادلت و جنگ و مقاتلت خواهی بود.
امّا اینکه اراده داری که صاحب حکم باشی چه حکم یابنده در تحت رقیّت و بندگی باشد خواهد بود.
بعد از آن با این حال تمنّای لقای ولیّ ایزد متعال أمیر المؤمنین- علی (ع) داشتی، با آنکه میدانستی که آن حضرت در هنگام میدان حرب و نبرد و در معرکه ضرب و طرد شیری است بغایت دلیر و سمّ قاتلی است که هرگز از حرب و قتل أعداء اللَّه تعالی و رسول بشیر نذیر آزرده و سیر نگردید تا آنکه آن طایفه را مطیع یا؟؟؟؟ قطیع میگردانید دلاوران طعن و نبرد و شجعان ضرب و طرد را قدرت مقاومت و تاب مجادلت با آن امام البریّه نبود.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:65
(1) پس چگونه گفتار آن آدم گریز و جعلان سرگین بر را حوصله و تاب ستیز آن سامی محبّان در روز رستاخیز باشد.
ای بی‌جمیّت و تمیز تو با این حرکت قهقری اراده و فکر بیجا داشتی لهذا تراب ذلّت بر و جنات امانی و آمال خود انباشتی ذلِکَ هُوَ الْخُسْرانُ الْمُبِینُ.
امّا وصلت تو با آن حضرت امام الامّة امریست مجعول و قرابتی و علاقه خویشی ادّعائی تو غیر مشهور است و نیست صله رحم تو بحضرت أمیر المؤمنین علی علیه السّلام الّامیل نبات آب از خشفان آهو بلکه أبعد از آن است در نسب.
مغیره نافرجام را بعد از استماع این کلام تاب نماند بروی آن حضرت جست امام المؤتمن أبی محمّد الحسن علیه السّلام نیز دست مبارک دراز کرده خواست که آن مردود ایزد تعالی و تبارک را بمقام سعیر و درک مرگ

گرداند.
و گفت: ای بنو امیّه ما را معذور دارید که بعد از همزبانی با غلامان و استماع مفاخرت ایشان تاب زیاده ازین سخنان بی‌بنیان ایشان نتواند آورد.
و چون معاویه حال بدان منوال دید گفت: ای مغیره برگرد و بحال خود باش ترا نمیرسد که با حسن بن علی (ع) این سخن گوئی یا این کار و فنّ ظاهر نمائی این طایفه بنو عبد منافند صنادید عرب را در برابر ایشان اراده- مقاومت و لاف و دعوی شجاعت أمر گزاف است و هیچ أحدی را فخر بر ایشان جایز و عیان نیست.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:66
بعد از آن حسن بن علی علیه السّلام را قسم بذات ایزد أقدس داد که ساکت باشید و با مغیره زیاده ازین متکلّم نگردید لهذا آن حضرت ساکت شد

(1) مرويست كه روزى عمرو بن العاص بمعاويه التماس نمود كه كسى به خدمت حسن بن على عليه السّلام فرستد و او را بمسجد حاضر سازد و مأمور گرداند كه آن حضرت بمنبر رفته براى مردمان خطبه بخواند كه اميد است كه در هنگام بيان خطبه در ماند و آن را بفصاحت و بلاغت مؤدّى نگرداند، و آن وسيله توبيخ و سرزنش آن ولىّ عزّ و جلّ در آن محفل گردد.
معاويه نيز استدعاى آن عادى بو الفضول را مرعى و مبذول داشته و كسى بطلب آن نور ديده بتول و سبط الزّكى الرّسول مرسول داشت چون آن پسنديده ايزد أكبر در آن أثر كه أكثر أعيان عزّت با قبايل بالتّمام و رؤساء شام در آن هنگام در مسجد مقام و آرام داشتند حاضر شد.
معاويه گفت: يا با محمّد چون أعيان شام آوازه فصاحت و بلاغت أهل بيت نبىّ الاكرام عاليشأن شنيده استدعا مينمايند كه بمنبر رفته خطبه مشتمل بر حمد ايزد قادر و نعت سيّد البشر مؤدّى گردانيد بايد كه التماس ايشان را مقرون باجابت سازى و آن جماعت را از التماس كه دارند محروم نسازى.
در ساعت آن امام الامّه باقبال و سعادت قد مبارک برافراشت و مدارج و معارج منبر را بيمن قدوم ميمنت لزوم خود بياراست و بعد از أداء حمد و سپاس واجب الوجود و بيان نعت و ستايش نبىّ المحمود گفت:
ايّها النّاس اى معشر مردمان هر كه مرا بشناسد پس عارف و شناسا و عالم و داناست بحقايق أحوال من و آنكه مرا نداند بايد كه بداند كه من حسن بن على بن أبى طالب‌ام كه ابن عمّ رسول أنام و اوّل مسلمانان در
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:67
ايمان و اسلام بود (1) و مادرم فاطمه (ع) بنت نبىّ الاكرام و جدّم محمّد صلّى اللّه عليه و آله بن عبد اللّه عليه الصّلوة و السّلام است و من ابن نبىّ الرّحمه و من ابن بشير و من ابن نذير و من پسر سراج منير و من پسر آن كسم كه رحمت عالميان و مبعوث بانس و جانست.
چون معاويه ديد كه آن نور ديده رسول آخر الزّمان بذكر محامد و بسير مناقب خود و آباى عاليشأن و أجداد عاليمقام رفيع مكان رطب اللّسان و عذب البيان است بخوف آنكه مبادا بعضى از رؤساى شام كه كما ينبغى و يليق مطّلع بر حقايق أحوال خير مآل حضرت نبىّ ايزد متعال محمّد و آل عليهم صلوات الملک الفعّال هستند، بعد از استماع كما هى أحوال ميل تمام بآن طايفه برگزيدگان واهب علّام نمايند بلكه اراده نمود كه آن ولىّ ايزد معبود عزّ و جلّ را از آن كلام ساكت و خجل نمايد.
گفت: يا أبا محمّد براى ما حديث خوبى رطب نماى تا دماغ طبيعت خود را

بآن مرطّب گردانیم چون حضرت دانست که مطلب از طلب تعریف رطب ترک بیان رطب اللّسان عذب البیانست بواسطه ترطیب دماغ خاطرش گفت:
آری، خرما را أریاح منفتح و حرارت آن را منضج و بی‌نفخ گرداند، و شب رطب را مبرّد و متطیّب سازد.
و بعد از آن حضرت امام الانس حسن بن علی (ع) رجعت بکلام اوّل نمود و فرمود: من پسر مستجاب الدّعوه و من پسر شفیع الامّة و مطاع البریّه‌ام و من پسر آن کسم که پیشتر از تمامی بنی آدم از سر خود خاک فرو ریزد و پیش از همه کس از قبر برخیزد.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:68
(1) و من پسر آن کسم قبل از همه در جنّت زند و آن باب بأمر ایزد وهّاب سبّوح بر آن حضرت مفتوح گردد.
و من پسر آن کسم که در حرب ملائکه ایزد غفّار برای او مقاتله و کارزار کردند و غنیمت بر او حلال بود، و بمسافت یک ماهه راه برعب و اقبال نصرت یافتی، و هرگز از حرب و قتال روی برنتافتی.
حسن بن علی علیه السّلام مثل این کلام در آن مقام بسیار مذکور کرد تا آنکه دنیا را در نظر معاویه تاریک ساخت و خود را بأهل شام و بسایر أنام که اطّلاع بحقایق أحوال او و آبای کرام و أجداد عظام علیهم الصّلوة و السّلام نداشتند شناسانید و بعد از آن از منبر بزیر آمد.
معاویه گفت: یا حسن (ع) آرزوی خلافت امّت داری لیکن لایق آن نیستی.
حسن بن علی علیه السّلام فرمود که: ای معاویه خلیفه امّت کسی است که سایر بسیرت رسول البریّت باشد و عمل بطاعت خدای عزّ و جلّ و متسنّن بسنن آن خاتم الرّسل بود، و کسی که سایر بجور و رفتن و معطّل- آداب شرع و سنن رسول ایزد مهیمن بود بیقین آن جائر بیدین و ظالم لایق خلافت امّت سیّد المرسلین نیست چه او دنیا را مادر و پدر خود دانسته.
مثل این کس مثل ملک است که بملک دنیا بعاریت چند روز متمتّع به مدّت قلیل فیروز است و عمّا قریب آن تمتّع ازو منقطع و لذّات آن مختتم، و مندفع گشته ظلم و جور که در أیّام حکومت ازو سانح و صادر شده برای او باقی و تابع است.
و اینست آنکه خدای تعالی در حقّ او فرموده: وَ إِنْ أَدْرِی لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَکُمْ
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:69
وَ مَتاعٌ إِلی حِینٍ مَتَّعْناهُمْ سِنِینَ ثُمَّ جاءَهُمْ ما کانُوا یُوعَدُونَ ما أَغْنی عَنْهُمْ ما کانُوا یُمَتَّعُونَ. (1) در آن ایماء به معاویه نمود، و بدست مبارک اشاره بسوی او فرمود.
آنگاه آن ولیّ اللّه برخاست و منصرف به مقام و مصرف خود گردید.
معاویه در آن حال روی بعمرو بن العاص آورد و گفت: و اللّه به خدای عالم

قسم است که ترا مطلب از طلب حسن باین مسکن فضیحت و رسوائی من بود که مرا أمر بآن نمودی.
و اللّٰه که أهل شام هرگز مثل من در حسب و نسب در هیچ أحدی از أنام در تمامی ولایات حجاز و شام و عراق و عجم و کوفه نمیدانستند تا آنکه امام حسن بن علی متّصدی بیان آن کلام گردید این همه از شومی تو روی داد.
عمرو بن العاص گفت: مقدّمات نجابت حسن بن علی علیه السّلام أمری است بغایت واضح و هویدا که هیچ کس را قدرت و استطاعت پنهان داشتن و دفن کردن آن نیست و تغییر آن بواسطه شهرت و عیان نتوان کرد زیرا که آن در میان مردمان واضح و روشن و لایح و بیّن است.
معاویه بعد از استماع این سخن ساکت و ساکن گردید.

[خطبه حسن بن علی ع در حضور معاویه و عامه مردم در فضیلت امیر المؤمنین ع]

شعبی که از أعیان روات ثقاتست روایت کند که: چون معاویه بعد از وفات حضرت أمیر المؤمنین علی علیه السّلام و التّحیّة بمدینه حضرت سیّد- البریّة آمد روزی در محضر حسن بن علی (ع) و بعضی دیگر برخاست و خطبه خواند در اثناء گفت: علیّ بن أبی طالب (ع) کیست؟

همان که این کلام بسمع شریف حسن رسید فی الفور برخاست و خطبه خواند و در أثنای آن حمد خدا و ثنای واجب تعالی و تبارک و نعت نبیّ-

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:70

المحمود در غایت فصاحت و نهایت بلاغت مؤدّی نمود.

(1) آنگاه فرمود که: حضرت واجب الوجود هیچ نبیّ را مبعوث و موجود ننمود الّا آنکه برای آن نبیّ وصیّ اهل بیت او مقرّر و معیّن نمود و نیز هیچ پیامبر نبود مگر آنکه او را از مجرمان و أهل طغیان و دشمنان بودند.

و حضرت أمیر المؤمنین علیّ علیه السّلام بنصّ ایزد علّام و حدیث سیّد الأنام وصیّ حضرت نبیّ الاکرام بود و من پسر علی ولیّ مهیمن‌ام و تو پسر صخری و جدّت حرب بود و جدّم حضرت رسول است، و مادرت هند بود و مادرم فاطمه سیّدة نساء العالمین است، و جدّه من خدیجه کبری و جدّه تو نثیله است.

خدای عالم بر کسی که ملامت حسب ما نماید برو لعن و ذمّ نمود و آنکه به ریا یا کفر و شقاق تقدیم نماید و ما را در نام و نسب خمول فرماید و در نفاق با أشدّاء سایر منافق بیحیا باشد لعنت ایزد تعالی برو باد و عامّه حضّار که در آن دم در مسجد نبیّ صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بودند گفتند: آمین آمین.

معاویه از استماع آمین بغایت ملول و حزین گشته از منبر بزیر آمده قطع خطبه نمود.

[خطبه حسن بن علی ع در مسجد کوفه در حضور معاویه و عامه مردم در بیان فضیلت اهل بیت]

مروی و منقولست که چون معاویه بعد از وفات أمیر المؤمنین علی (ع) بکوفه آمد بعضی از أرباب شقاق و نفاق با بعضی دیگر اتّفاق کرده گفتند که حسن بن علی (ع) چون خود را از سایر مردمان در رتبه و مکان بغایت عالی شأن میداند باید که او را أمر کنی که در منبر جایی که شما در آن مقام قیام و آرام مینمائید او یک پایه از آن پستر در منبر مقام گیرد و در مقام و مسکن شما بایستد بیقین چون شما أمر چنین نمائید او را غم و ملال رسد و در بیان و مقال عاجز و
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:71
أبکم بلکه لال گردد.
(1) معاویه ضالّ را مقال أرباب ضلال بغایت پسندیده خصال نمود و اراده ایشان آن بود که شاید آن امام الانس و الجانّ در هنگام بیان سخنان عاجز و حیران گشته از نظر مردمان ساقط و عاطل و قولش هابط و باطل گردد و مردم را باد انکار آن حضرت ظاهر و آشکار کنند و اقتداء و اقتفاء باو نکنند لهذا معاویه أمر نمود که حسن بن علی (ع) در منبر در محلّ و مقامی که او قیام نماید آن حضرت یک پایه از آن فروتر ایستد و در موقف او نایستد.
حضرت امام حسن علیه السّلام دید که تمام أرباب نفاق بر آن أمر شقاق اتّفاق کردند لا علاج آن سبط نبیّ الوهّاج چون بواسطه حفظ عرض و دماء شیعیان خویش مفتقر و محتاج بقبول آن بود فلهذا تقبّل نمود که در منبر در هنگام أداء خطبه معاویه فروتر ایستد.
روز دیگر چون بمسجد سیّد البشر حاضر شد بعد از صعود منبر در مقام مقرّر ساکن و مستقرّ گردیده حمد خدای أکبر و ثنا بر ذات مقدّس ایزد داور نمود و نعت پیغمبر جلیل القدر و تحیّت آن سرور مؤدّی فرمود آنگاه گفت:
امّا بعد ای معشر مردمان اگر شما از مشرق تا مغرب طلب و تفحّص نمائید که مثل من کسی که جدّ او پیغمبر باشد بغیر من و برادرم هیچ أحدی نمی‌یابید ما صفقه و متاع پسندیده که از جدّم سیّد المرسلین بأمر ربّ العالمین بما رسیده ما باین طایفه طاغیه گذاشتیم و اشاره بدست مبارک خود ببالای منبر نبیّ ایزد تعالی بمعاویه نمود و او در آن هنگام در منبر مقام رسول ایزد علّام ایستاده بود.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:72
(1) بعد از آن حسن بن علی (ع) فرمود: ای معشر مردمان من اختیار این أمر برای آن کردم که حقن دمای مسلمانان و صیانت عرض ایشان را

أفضل از اهراق خون ايشان و ساير محبّان خود دانستم.
بعد از آن تلاوت اين آيه نمود كه لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَكُمْ وَ مَتاعٌ إِلى حِينٍ و اشارت بدست خود بجانب معاويه نمود.
معاويه گفت: يا حسن ازين سخن خود چه ميخواهى؟
حضرت أبى محمّد الحسن فرمود كه: آنچه خداى عزّ و جلّ و خاتم الرّسل اراده نمودند مرا نيز اراده همان بلا زياده و نقصان است.
معاويه چون اين كلام از آن امام المؤتمن أبى محمّد حسن شنيد، جهان روشن در نظرش تيره و تاريک گرديد برخاست و خطبه در غايت طويله كه مشتمل بر فحش و سبّ أمير المؤمنين على عليه السّلام بود مؤدّى نمود.
حضرت امام المؤتمن چون حال بدان منوال ديد بى‌تاب گرديد هنوز معاويه در منبر بود كه آن حضرت برخاست و فرمود:
يا ابن آكله الأكباد
سبّ على (ع) مينمائى كه آن حضرت نبىّ العجم و العرب در حقّ او فرمود: كه هر كه سبّ على نمايد همانست كه سبّ من نمود و آنكه سبّ من نمود چنان است كه سبّ خداى تعالى كرده باشد و سابّ خداى وهّاب بى‌شبهه و ارتياب بحكم ايزد أحد در جهنّم مخلّد و مقيم و بعذاب أليم مؤيّد و مستقيم خواهد بود اين بگفت و از منبر بزير آمد و متوجّه دولتسراى خود گرديد و آن وقت در مسجد نماز نگذارد.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:73

ذكر بيان احتجاج حضرت امام حسن عليه السّلام بر معاويه لجاج در باب اينكه بعد از نبى صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم آنكه مستحقّ امامت بود و آنكه نبود

بيان آنچه ميان عبد اللَّه بن جعفر بن أبى طالب و عبد اللَّه بن عبّاس (ع) و معاويه واقع شد و بيان حجج اين دو عبد اللَّه بر معاويه گمراه در امامت مستحقّ در محضر حسن (ع) و فضل بن عبّاس و غيرهما.

(1) از سليم بن قيس الهلالى منقولست و مرويست كه فرمود: من از عبد اللَّه بن جعفر بن أبى طالب رضى اللَّه عنهم شنيدم كه گفت: روزى معاويه بمن گفت: اين همه تعظيم و تكريم از براى حسن و حسين براى چه ميكنى ايشان بهتر از تو و پدرشان نيز بهتر از پدر تو نبود و اگر فاطمه عليها سلام بنت رسول اللَّه صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم نبودى هر آينه من ميگفتم كه: أسماء بنت عميس كمتر از فاطمه (ع) نيست بلكه كمتر از ايشان.

هر دو عبد اللَّه گويد كه: من از استماع اين كلام نافرجام در غضب شدم و لرزه بر اندام من بمرتبه مستولى شد كه ضبط خود نتوانستم نمود گفتم: اى

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:74

معاويه (1) تو خود را چنان مينمائى كه گوئيا قليل المعرفه بحال اين دو سبط رسول ايزد متعال و بحال پدر بزرگوار ايشان و بأحوال والده ماجده ساجده ايشان فاطمه بنت نبىّ المختار باشى.

بلى و اللَّه كه ايشان هر دو بهتر از من و پدر و مادر ايشان بى‌شبهه و گمان بهتر از پدر و مادر منست در پيش خداى منّان و رسول آخر الزّمان و ساير خلقان.

اى معويه من پسر بسنّ رشد و تميز بودم كه از حضرت رسول ربّ- العزيز استماع نمودم كه حديث ميفرمود در حقّ اين دو عزيز و در حق پدر ايشان احاديث بسيار در حضور مهاجر و أنصار و خوبى ايشان از ساير طوايف انسان مذكور عيان گردانيد من آنها را شنيده حفظ كردم و در خاطر خود نگاهداشتم.

چون در آن مجلس بغير امام حسن و امام حسين و ابن جعفر رحمه اللَّه و عبد اللَّه بن عبّاس و برادرش فضل كسى ديگر در آن محلّ و در آن محفل حاضر نبود.

معاويه روى بابن جعفر آورده و گفت: بيار آنچه در حقّ اين جماعت پنهان و آشكارا از سيّد الأبرار نبىّ ايزد غفّار دارى و اللَّه كه تو كذّاب نيستى در آن حال ابن جعفر گفت: آنچه در شأن و بزرگى ذات عاليشأن ايشان است بسيار بسيار أعظم از شأن تست.

معاويه گفت: بگوى اگر چه آن أعظم از جبل احد و جبل حرّا باشد كه چون أحدى از أهل شام در اين مقام نيست بيار آنچه دارى كه خداى تعالى

طاغی شما را مقتول و جمع شما را متفرّق و أعیان شما را خمول گردانید و أمر

ایالت و (1) خلافت امّت را در محلّ که أهل و معدن و مکان بود مقرّر داشت، و الحال آنچه که شما گوئید و ادّعای آن نمائید هیچ پاکی نیست زیرا که از آن بیان أصلا ضرر و نقصان بما لا حق و عیان نگردد.
عبد اللّٰه بن جعفر گوید: که از این کلام ملالت انجام بغایت آزرده و مستهام شدم لیکن زبان به بیان محامد و مناقب أولاد علیّ بن أبی طالب و بذکر صفات پسندیده أمیر المؤمنین علیه السّلام و التّحیّه که از حضرت نبیّ الرّحمه شنیده بودم گشادم و گفتم که: حضرت رسول میفرمود که: من أولی از تمامی مؤمنین و از سایر برایاام از نفسهای ایشان در آن وقت روی به أمیر المؤمنین علی علیه السّلام آورده فرمود که: یا أخی هر کرا من مولی و حاکم باشم از نفس او بعد از من تو مولی آن طایفه خواهی بود.
در آن وقت أمیر المؤمنین در پیش روی آن حضرت حاضر بود و در آن خانه حسن و حسین و عمرو بن امّ سلمه و اسامة بن زید و حضرت فاطمه علیها السّلام در زوایای آن خانه و امّ أیمن نیز بودند و أبو ذر الغفّاری و مقداد الأسود الکندی و زبیر بن العوّام همه حاضر بودند که حضرت رسول ایزد تعالی دست بر بازوی أمیر المؤمنین علی (ع) زد و اعاده آن کلام نمود و تا سه مرتبه سیّد الأنام تکرار آن کلام صدق التیام کرد پس از آن نصّ بر امامت تمام أئمّه اثنی عشر علیهم السّلام فرمود.
آنگاه حبیب اللّٰه فرمود: برای امّت من دوازده امام دیگر که همه أئمّه اثنا عشر ضالّ و مضلّاند خواهند بود ده نفر آن أئمّه مضلّه از بنی امیّه و دو مرد از قریش خواهند بود.
و زر و دولت و اثم و خطیئت تمامی آن أئمّه اثنا عشر و آن جماعت که بوسیله

ایشان گمراه و مضلّ گردند در گردن آن دو نفر است.
(1) آنگاه آن رسول اله نام آن دو گمراه بزبان مبارک مذکور گردانید بعد از آن ده نفر دیگر از أئمّه اثنا عشر مضلّه را با آن دو نفر مسمّی و مشتهر فرمود و همه آنها را برای ما نام برد.
معاویه از عبد اللّٰه بن جعفر استعلام نمود که: حضرت رسول ایزد علّام نام هر یک آنها را مذکور گردانید؟
عبد اللّٰه گفت: بلی نبیّ اللّٰه نام یکان یکان مذکور فرمود و گفت: آن فلان و فلان و فلان و صاحب سلسله و ابن او از آل أبی سفیانست و هفت نفر از أولاد مروان بن الحکم بن أبی العاص که اوّل ایشان همان مروانست

خواهد بود.
معاویه چون این سخن از عبد اللَّه بن جعفر بن أبی طالب (ره) شنید رنگش متغیّر گردید و گفت: یا عبد اللَّه اگر آنچه گفتی راست باشد من هلاک شدم و آن خلفای ثلثه که پیش از من بودند ایشان هر سه با جمیع مردمان که تولّی باین ثلثه نمودند ازین امّت بلکه همگی أصحاب رسول ایزد جبّار از مهاجر و أنصار و تابعین هلاک و زیانکار و خاسر گشتند غیر شما أهل بیت نبیّ المختار و شیعیان شما.
عبد اللَّه گفت: یا معاویه و اللَّه آنچه گفتم همه حقّست و صدق و من آن را از حضرت رسول خدای تبارک و تعالی شنیدم.
معاویه بعد از تحیّر بسیار روی بحضرت امام حسن (ع) و امام حسین علیه السّلام و ابن عبّاس (ع) آورده پرسید که: آنچه عبد اللَّه بن جعفر میگوید حقّست؟
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:77
(1) ابن عبّاس گوید: که چون بعد از قتل علی (ع) سال أوّل بود که معاویه بمدینه آمده بود و مردمان از أطراف و أکناف آمده مجتمع بودند من گفتم که چون ابن جعفر مینماید که در هنگام که حضرت نبیّ الأکرم بیان این کلام مینمود جمعی از أصحاب سیّد البشر در آن محضر حاضر بودند اگر چه بعضی از آن أعیان متّصل رحمت و مغفرت شدند امّا گروهی باقی و موجودند أمر باحضار آن أعلام نمائید بعد از حضور آن جماعت حقایق این کلام سیّد الأنام بوضوح و انجام انصرام خواهد یافت.
معاویه بعد از تصدیق کلام ابن عبّاس أمر باحضار آن جمعی که عبد اللَّه بن جعفر نام آن طایفه برده که در آن مأمن در خدمت رسول ذو المنن در وقت بیان آن کلام حاضر بودند نمود.
چون عمرو بن امّ سلمه و اسامة بن زید حاضر شدند هر دو شهادت دادند که آنچه عبد اللَّه بن جعفر از لسان حضرت سیّد البشر نقل نمود حقّ است و ما هر دو با جمعی دیگر از پیغمبر جلیل القدر در حقّ أمیر المؤمنین حیدر و وصیّ آن سرور و در حقّ باقی أئمّه اثنا عشر أوصیای آن نبیّ ایزد داور شنیدیم و در باب أئمّه ضلال آن کلام و مقال از حضرت رسول واهب- متعال استماع نمودیم.
آنگاه معاویه روی بسوی امام حسن (ع) و حسین (ع) و عبد اللَّه بن عبّاس و فضل و پسر امّ سلمه عمرو و أسامة بن زید آورده گفت: همه شما قایل بقول عبد اللَّه بن جعفر أبی طالبید و سخنان او را بالتّمام از کلام حضرت رسول ایزد علّام میدانید؟
همه گفتند بلی.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:78
(1) معاویه گفت: یا بنی عبد المطّلب شما و اللَّه که هر آینه دعوی أمر

عظیم مینمائید و بر طبق دعوای خود حجّت قویّه مستقیم اقامت میفرمائید و اگر این حجّت و دلیل قویم حقّ و مستقیم باشد هر آینه شما بر أمر بی‌خطر صابر و خوشحال و شاکرید و سایر مردمان در غفلت و طغیان و کوری ضلالت و عصیان هستند، و اگر آنچه شما میگوئید حقّ باشد بی‌شبهه تمامی امّت در معرض تلف و هلاکت و رجعت از دین و ردّت نموده کافر به پروردگار و منکر نبوّت نبیّ المختار شدند الّا اهل بیت رسول ایزد غفّار و آنکه قائل بقول شما باشد از شیعیان و محبّان شما و این جماعت اندک خواهند بود از مردمان.
ابن عبّاس گفت: اللّه، آنگاه روی بمعاویه آورده فرمود که حقیقت این حال از آیه کلام لا یزال غفور وَ قَلِیلٌ مِنْ عِبادِیَ الشَّکُورُ در غایت تبیّن و ظهور است.
بعد از آن گفت: اگر متابعان نبیّ و ولیّ و أولاد کرام عظام ایشان قلیل باشند چه نقصان بذوات کامله آن أعیان راجع و عیان گردد.
و این را از ما چرا متعجّب میدانی ای معاویه.
آیا این حال أعجب از أحوال بنی اسرائیل است در هنگام که سحره مشاهده معجزه نبیّ الکلیم علیه التّحیّة و التّسلیم نموده دانستند که موسی علیه السّلام رسول ایزد تبارک و تعالی است اقرار بنبوّت و ایمان به رسالت آن حضرت آوردند در آن حالت آن کافر بیرویّت یعنی فرعون علیه اللّعنه آن طایفه را تهدید بقتل و عقوبت و قطع ایادی و أرجل از روی سیاست نمود آن جماعت چون مطّلع بر حقیقت موسی (ع) بودند بر همان ایمان و اخلاص عقیدت خود مصمّم گشته گفتند: فَاقْضِ ما أَنْتَ قاضٍ هر چه اراده تست ای
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:79
فرعون (1) نسبت بما در باب اسلام و ایمان ما معمول گردان که ما را رجعت از ملّت موسی علیه السّلام و التّحیّه بآئین سحر و کفر ممتنع و محال است، ایمان بموسی کلیم آوردند و تصدیق آن حضرت نمودند و با بنی اسرائیل در هنگام فرار از قبطیان أشرار رفیق شدند، و چون بحکم قادر بیچون برفاقت بنی اسرائیل از بحر نیل برهنمونی جبرئیل (ع) معبری شدند و فرعون با هامان و سایر قبطیان بعاقبت بنی اسرائیل بدریای نیل رسیدند از عبور بنی اسرائیل از نیل در سبیل حیرت‌هایم و بی‌دلیل ماندند نه قدرت عبور و نه روی رجعت بمنازل و دور داشتند.
در آن اثنا جبرئیل أمین بر مادیان باد پای از پیش آن لعین و دعیّ گذشت همان که بوی مادیان بر مشام توسن آن مغضوب ذو المنن رسید شروع در سرکشی بسیار کرده تا آنکه ضبط عنان از ید تمالک و اقتدار و از حیّز قدرت و اختیار آن خاکسار برون رفت لهذا سر در عقب آن مادیان گذاشته به آن بحر زخّار بیکران درآمدهامان با جمیع ِقبطیان برفاقت فرعون بآن

دریای موّاج متلاطم بی‌پایان در آمدند چون أحدی از ایشان در کنار بحر نماند و تمامی داخل بحر نیل شدند آن بحر بأمر ایزد أکبر بهیئت اوّل و صورت أصلی معاودت و مراجعت نمود و تمامی ایشان را طعمه دوابّ بحر و باقی جانوران گردانید.
بنی اسرائیل بعد از اینکه از أذیّت قبطیان و آزار ایشان نجات یافتند باز شروع در فساد نمودند چنانچه تصدیق موسی علیه السّلام و اقرار بدین آن حضرت و بتورات ربّ العزّت رجعت و معادت بعبادت أصنام نمودند قالُوا یا مُوسَی اجْعَلْ لَنا إِلهاً کَما لَهُمْ آلِهَةٌ قالَ إِنَّکُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:80
(1) پس بنی اسرائیل گفتند: ای موسی چنانچه سایر خلقان یعنی:
عبده أوثان را خدایان هستند برای ما نیز آلهه بسیار معیّن و مقرّر دار که از آلهه بسیار منافع بشمار متصوّر است و از یک خدا نفع متعدّیه ظاهر و هویدا نیست.
موسی (ع) فرمود: شما قوم جاهل و از رتبه عقل کامل ناقص و غافلید أصلا سخن آن رسول ایزد مهیمن در گوش عقل و هوش قوم بنی اسرائیل بوطن سبیل نیافت.
لهذا همان که آن نبیّ الوری بأمر ایزد تبارک و تعالی متوجّه طور سینا گردید آن قوم دون بدمدمه و افسون موسی بن ظفر سامری طریقه گوساله‌پرستی برداشتند و شیوه بندگی حضرت باری بگذاشتند، الّا هرون (ع) همگی بنی اسرائیل گمراه گشتند و برفاقت سامری میگفتند که این عجل- خدای شما و خدای موسی (ع) است.
موسی (ع) چون بعد از مراجعت از طور سیناء و مشاهده أحوال اضلال آن قوم جهّال مستعانی بحضرت ذو الجلال گردید در آن حال حکم ایزد متعال عزّا صدار یافت که تمامی بنی اسرائیل داخل أرض مقدّسه گردند.
چون موسی (ع) پیغام ایزد علّام ببنی اسرائیل رسانید جواب ایشان بموسی آنست که در قرآن مذکور و عیانست.
موسی (ع) از مقال آن جهّال مشجر و مضطرّ گشته در آن حال گفت: قالَ رَبِّ إِنِّی لا أَمْلِکُ إِلَّا نَفْسِی وَ أَخِی فَافْرُقْ بَیْنَنا وَ بَیْنَ الْقَوْمِ الْفاسِقِینَ، التماس جدائی قوم از حضرت حیّ قیّوم نمود و حکایت موسی (ع) با بنی اسرائیل به واسطه اشتهار محتاج بتفصیل و تکرار نیست.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:81
(1) امّا اتباع این امّت بر حال که شما آنها را سیّد ساخته اطاعت کردید چون آن جماعت سابقه عظیم و منازل قریبه بحضرت رسول البریّه داشتند و پدر أزواج نبیّ الوهّاج بودند و در أوّل مقرّ بدین محمّد خاتم الرّسل و تابع قرآن عزّ و جلّ گشتند امّا بعد از فوت برگزیده حضرت ایزد أکبر حسد و کبر آن طایفه را از طریق معتبر سیّد البشر بدر برد لهذا مخالفت با امام

ایشان و ولیّ واهب منّان و وصیّ پیغمبر آخر الزّمان که بنصّ قرآن و وصیّت نبیّ الانس و الجان مقرّر و معیّن بود نمودند.
فیا عجباه این قوم نیز اقتداء و اقتفاء بقوم بنی اسرائیل نعل بنعل نمود چنانچه آن جماعت از حلّی قبطیان گوساله ساخته بعد از آن ببندگی آن پرداختند و معتکف بر عبادت آن گوساله نابود از روی جحود و عنود گشته برو سجود مینمودند و زعم آن ملاعین چنان بود که آن ربّ العالمین است.
و تمامی آن مشرکین اجتماع بر آن دین و آئین نمودند الّا هرون.
چنانچه مذکور شد قلیلی از خواصّ أصحاب ایشان و همچنین بعد از وفات سیّد البریّات سایر مردمان طریقه مخالفت و عصیان برداشتند و صاحب ما را که در نزد پیغمبر ما بمنزله هرون (ع) در نزد موسی علیه التّحیّة و الثّناء بود تنها گذاشتند و چنانچه با هرون (ع) در آن زمان از اهل بیت ایشان چند نفر از مردمان باقی بودند، همچنان در نزد ما سلمان و أبو ذر و مقداد و زبیر و قلیلی از أصحاب سیّد البشر بهمان طریق باقی و صابر و راضی و شاکر بودند الّا زبیر که از مسیر حقّ برگشته و سبّ این جماعت ثلثه با امام ایشان نمود و بهمان اعتقاد بود تا ملاقات بخدای معبود فرمود.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:82
(1) یا معاویه تعجّب مینمائی از آنکه خالق البرایا ان شاء اللّه هر یک آن أئمّه را که حضرت رسول مجتبی در موضع خم غدیر و در مواطن کثیر احتجاج به آن أعیان بر شما و بسایر امّتان نموده فرمود که آن امامان اثنا عشر هر یک بعد از دیگر بنصّ ایزد أکبر معیّن و مقرّرند ظاهر گردند نه پیغمبر (ص) أمر شما به طاعت ایشان و نهی از معصیت آن أعیان نمود؟
و بعد از آن اخبار و اعلان فرمود که أوّل أئمّه اثنا عشر أمیر المؤمنین حیدر (ع) ولیّ هر مؤمن و مؤمنه است که بعد از وفات آن سرور وصیّ آن حضرت و خلیفه امّت است.
ای معاویه در تعیین أمیر المؤمنین (ع) برای ولایت امّت از حضرت سیّد المرسلین بی‌شبهه بیقین صادر و معیّن گشته زیرا که پیوسته نبیّ ربّ العالمین در وقت ارسال جیش و تعیین عسکر بواسطه غزوات أهل کفر خلیفه و سردار برای مسلمین مینمود چنانچه در هنگام که حضرت سیّد الأنام تعیین لشکر برای غارت موته سرداری عسکر نصرت أثر بجعفر بن أبی طالب مقرّر داشت و فرمود که: اگر جعفر مقتول گردد خلافت عسکر بزید مقرّر است و اگر زید نیز هلاک و شهید شود پس عبد اللّه بن رواحه سردار عساکر منصور است، لشکر یکسر حکم پیغمبر جلیل القدر را پذیرفتند و از أمر او بیرون نرفتند.
هر گاه حضرت حبیب اللّه برای قلیل از سپاه آن همه تأکید کنند، امّا هیچ گنجایش دارد که در هنگام سفر آخرت این امّت را چنین گذاشته بر ایشان تعیین خلیفه بعد از وفات خود نکِند، عجب عجب بلکه کمال تعجّب است که

تعیین وصیّ و خلیفه نکند و این أمر و کار به استصواب و اختیار

ایشان گذارد.
(1) آیا رأی ایشان برای نفس هر کس أحری و أرشد و أخیر و أصوب از رأی محمّد مختار و بهتر از اختیار آن رسول ایزد غفّار باشد بیقین این محالست و قائل این أصل از تمامی امّت ضالّ است قوم آنچه کردند همگی از مخترعات و مبتدعات ایشانست و الّا حضرت نبیّ الرّحمه امّت را در عمی و شبهت و بغیر امام و حجّت نگذاشت.
پس ای معاویه آنچه رهط أربعه مظاهرت و مخالفت بر حضرت أمیر المؤمنین علی علیه السّلام نمودند و دروغ و افتراء بر حضرت سیّد الوری بسته حدیث موضوعه از لسان معجز نشان از روی تهمت و عصیان بلکه عین و زر و بهتان نقل نمودند که آن حضرت فرمود که: خدای عزّ و جلّ برای اهل بیت ما نبوّت و خلافت را جمع ننمودند گمان ایشان چنانست که این قول نبیّ الانس و الجانّ است لا و اللَّه این قول را از زبان رسول اللَّه ساخته و شهادت از روی کذب و مکر حقیقت أمر بر أصحاب أنصار و مهاجر بلکه بر تمامی بشر مشتبه و ملتبس گردانیده و همه مردم را از دین ربّ العالمین و أمین سیّد المرسلین برگردانیدند.
معاویه چون استماع این سخنان نمود روی سخن بحضرت امام- المؤتمن أبی محمّد الحسن (ع) آورد گفت: که یا حسن (ع) شما در این باب چه میگوئی؟
حضرت امام حسن (ع) فرمود: آنچه ای معاویه من گفتم بشما سابقا همانست که شنیدی و الحال آنچه ابن عبّاس از لسان معجز نشان رسول آخر الزّمان گفت أصلا خلاف در آن نیست.

(1) ای معاویه تو از قلّت حیاء و بی‌شرمی و از جرأت از روی بی‌آزرمی تو بر خدای تعالی و رسول مجتبی بغایت الغایه عجب و جای بسیار تحیّر و تعجّب است که حال کسی که دانی او پسندیده خدای عزّ و جلّ و وصیّ و ابن عمّ خاتم الرّسل و بعد از رسول از تمامی بشر أعلم و أفضل باشد تو گوئی که خدای تعالی طاغی شما را مقتول و أمر را بمعدن خود ممکّن و موصول کرد ای معاویه امّا تو معدن خلافت و ریاستی و ما لایق امامت و ولایت نیستیم؟
ویل لک و الثّلاثة الّتی قبلک
، چاه ویل برای تو و برای آن سه کس است که پیش از تو بودند و ترا باین مجلس ساکن و متمکّن نمودند و این سنّت مبتدعه برای تو مخترع نموده مقرّر داشته‌اند.
اِی معاویه، سخن مذکور میگردانم اگر چه تو أهل آن نیستی لکن چون بنو

أبو سفيان و جمعی ديگر از مردمان كه حاضرند بشنوند ميدانند كه در زمان سيّد عالم مردم اجتماع بر امور بسيار كه خير و رضاى حضرت ايزد جبّار در آن بود نمودند و در ميان مردمان أصلا اختلاف در آن امور و منازعه و فرقت و شور نبود و آن امور مشكور مرضىّ ربّ غفور.
يكى شهادت كلمه طيّبه
ان لا اله الّا اللّٰه محمّد رسول اللّٰه
نبى و بنده او است.
دوّم- نماز پنجگانه.
سيّم- زكاة مال.
چهارم- صوم شهر رمضان.
پنجم- حجّ بيت اللّٰه الحرام.
ديگر چيز بسيار از طاعت خداى غفّار كه حصر و شمار آن بر غير قادر
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:85
مختار بغايت صعب و دشوار بلكه در حيّز قدرت و اختيار نيست.
(1) و نيز مردم در زمان رسول صلّى اللّٰه عليه و آله و سلّم اجتماع كردند بر حرمت هر أمر حرام از زنا و سرقت و كذب و دشنام و قطع رحم و خيانت با ساير أنام و أشياء بسيار از أمر معاصى و حرام كه حساب و شمار آن نيز بر غير علّام الغيوب مخفى و محجوب است و اختلاف در سنن رسول مهيمن نموده در آن مقاتله با يک ديگر كرده متفرّق بچند فرقه شدند و آن ولايت است بعضى در آن باب لعن بر بعضى مينمايند و بعضى مبرّا از بعضى ميفرمايند و بعضى بعضى ديگر را بقتل ميرسانند كه ما أحقّ و أولى بأمر ولايت و خلافتيم الّا يک فرقه ازين فرق متفرّق كه ايشان متّبع كتاب خداى تبارک و تعالى و تابع سنّت نبىّ ايشان محمّد المصطفى صلّى اللّٰه عليه و آله و سلّم شدند.
پس كسى كه آداب دين و شرايع أحكام سيّد المرسلين از جمعى كه أهل قبله باشند و در ميان ايشان اختلاف و خلاف و ردّ علم و گزاف نباشد و اختلاف در ذات خداى تعالى بجور و اعتساف ننموده باشند آن جماعت از از هر آفت عذاب و بليّت عقاب سلامتند و بوسيله آن نجات از نار و داخل جَنّٰاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهٰارُ گردند و اگر فى الجمله مقصّر در عبادت پروردگار باشند از شفاعت رسول ايزد غفّار و أئمّة الأبرار محروم نگردند، و كسى كه حضرت واهب منّان او را بامتنان موفّق ساخته حجّت خود را بر او تمام گردانند بآن كه دل آن بنده پسنديده خود را منوّر بنور معرفت ولات أمر از أئمّه اثنا عشر و معدن علم كه آن در كدام مقرّ مستقرّ است گرداند پس آن بنده در نزد خداى مجيد سعيد و از براى ايزد ولىّ رشيد است و حال آنكه رسول اللّٰه- صلّى اللّٰه عليه و آله و سلّم فرمود كه: رحمت خدا بر آن كس باد كه عالم به حقّ

گردید پس آن را بخلقان گفت پس بوسیله آن خیر غنیمت یافت یا آنکه ساکت شد و دانست که اگر افشای حقّ نماید کسی گوش بکلام و سروش او ننمایند.
(1) ای معاویه ما أهل البیت میگوئیم که بدرستی أئمّه از طرف ماست و خلافت و ولایت بغیر از ما از کسی دیگر سزاوار و درخور نیست زیرا که حضرت ربّ العزّت ما را در کتاب مستطاب و سنّت نبیّ الرّحمه مستحقّ ولایت و أهل خلافت گردانید و علم در ما موجود و مثبت است و ما أهل علم و مجموع آن در نزد ما ثابت و عیان و لایح و درخشان است و آنچه بر ما ظاهر است چیزی بر آن تا روز قیامت حادث و زیادت نخواهد شد و جزوی و کلّی و أزلی و أبدی در نزد ما ظاهر و هویداست حتّی ارش جنایت که در نزد ما باملاء رسول محبوب ایزد قیّوم و بخطّ علیّ بن أبی طالب مکتوب و مرقوم است.
و جمعی از قوم را زعم چنانست که ایشان بخلافت و ولایت خلقان أولی و أحقّ و سزاوار و الیقند از ما حتّی تو یا بن هند مدّعی این أمری و میگوئی که من از أولاد نبیّ در أمر ولایت أحقّم و زعم تو آنست که عمر الخطّاب به نزد پدرم فرستاد که من اراده دارم که تمامی قرآن متفرّق را در مصحف به خطّ خود جمع نمایم.
ای علی آنچه از قرآن نوشته نزد من ارسال دار پدرم علی (ع) بنزد عمر رفت و فرمود اگر قرآن که در پیش منست برای تو میفرستادم پیش از آنکه آن قرآن از نزد من بتو رسد حضرت ایزد گردن مرا میزد.
عمر گفت: یا أبا الحسن چرا؟
أمیر المؤمنین (ع) فرمود: بواسطه آنکه قادر سبحان در قرآن میفرماید که: وَ ما یَعْلَمُ تَأْوِیلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ راسخون علم مرا خواسته

و تو و اصحابت را نخواسته.
(1) عمر ازین کلام در غضب شد و گفت: یا ابن أبی طالب گمانت بغیر از تو کسی دیگر را علم و فضل نیست.
آنگاه روی بسایر خلق اللَّه آورده گفت: هر که از قرآن چیزی خوانده باشد و در حفظ داشته باشد باید که بنزد من حاضر آمده آن را بیاورد، در همان وقت مردی بنزد عمر حاضر شد و چیزی از قرآن بر عمر خواند اگر دیگر آمده مثل آنچه مرد اوّل تلاوت نموده قراءت نمود و آیات آن موافق آیات مقروّ بها بودی آن مکتوب گردانیدی و الّا کتابت آن آیات ننمودی.
پس از آن در میان ایشان میگفتند قرآن بسیاری ضایع شد و اللَّه که دروغ گفتند تمامی قرآن در نزد أهل قرآن مفحوظست.

پس از آن عمر بقضات ولات خود أمر نمود که همه آرای خود را جمع نمایند بعد از آن آنچه آن را حقّ دانند حکم و أمر بر آن فرمایند پیوسته کار او و والیانش بهمین نهج انصرام و انجام داشت و چون در وقایع عظیمه گرفتار می‌شدند پدرم علیه السّلام ایشان را از آن مهلکه عظیمه اخراج مینمود امّا در بعضی امور قضات ولات در پیش خلیفه ایشان حاضر میشدند و در یک أمر قضایا و أحکام مختلفه میکردند و عمر نیز تجویز ایشان میفرمود زیرا که حضرت ایزد وهّاب ایشان را علم حکمت و فصل الخطاب نداد، و زعم هر یک صنف از أصناف مخالف بی‌انصاف ما که از أهل این قبله‌اند آن است که آنها معدن علم و لایق خلافت است نه ما اهل بیت نبیّ الوری.
پس استعانت ما بر ظلمه و منکران حقّ ما و بر آن طایفه مردیه که بر گردن ما سوار شدند و سنّت برای مردمان گذاشتند که بر آن سنّت مبتدعه احتجاج

بر ما مینمایند مثل تو بر حضرت ربّ العزّتست، حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ.
(1) ای معشر النّاس مردم در این عالم سه گروهند:
اوّل- مؤمن که حقّ ما را داند و ما را بولایت و امامت مسلّم دارد و آن را بما گذارد و اقتداء و اقتفاء بما نماید، پس آن کس ناجی از عذاب ایزد تعالی و تقدّس و محبّ مجیب أمر و حکم واحد مقدّس و مطیع رسول أقدس است.
دوّم- ناصبی که دشمنی ما را ظاهر کند و از ما تبرّا نموده لعن ما نماید و منکر حقّ ما گردد و خون ما را حلال داند و دین جداگانه برای خود و سایر منافقین که آن آئین مشتمل بر برائت از ما و سایر أئمّه معصومین سلام اللّه علیهم أجمعین باشد پیدا کند آن کس بیقین کافر مشرک و فاسق منافق است.
و وجه کفر و شرک آن مشرک آنست که خلاف حکم ایزد تعالی و رسول مجتبی نمود و مخالف أمر واحد علّام و نبیّ الاکرام کافر و مشرک است و او عالم بآن نیست چنانچه سبّ خدای واهب مینماید از روی عداوت و طغیان و عالم بحقایق آن نیست.
سوّم- مردی است که أخذ شرایع اسلام و أحکام که أنام در آن اختلاف کردند نماید و آنچه بر او مشکل باشد ردّ آن علم بحضرت عزّ و جلّ فرماید، امّا با ولایت ما باشد و اقتداء بما بکند لیکن بعداوت ما نباشد و حقّ ما را کما هو حقّه نداند چون این مرد جاهل و از شرف خدمت کثیر المنفعه ما دور است ما را امید از ربّ غفور است که گناه او را مغفور و بدخول جنّت و مواصلت خود مسرور گرداند، پس این مرد مسلم ضعیف است.
چون معاویه از حضرت امام البریّه و از عبد اللّه بن جعفر بن أبی

طالب و عبد اللّه بن عبّاس و فضل این سخنان گوش کرد صد هزار درهم به هر یک ایشان جوایز و انعام داد.

(1) امّا حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السّلام و عبد اللَّه بن جعفر هر یک این سه سرور را هزار هزار درهم داد، آنگاه وداع ایشان نموده بیرون رفت.

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:90

ذکر بیان احتجاج أمیر المؤمنین حسن علیه السّلام بر جمیع أنام که بعد از مصالحه او با معاویه بموجب رأی أنام و نسبت تقصیر بآن حضرت در باب طلب حقّ ولایت و امامت نمودند

(1) از سلیم بن قیس الهلالی منقول و مرویست که بعد از مصالحه میان حسن علیه السّلام و التّحیّه و معاویه روزی در محضر که معاویه نیز در آنجا حاضر بود آن سرور برخاست و بمنبر رفت پس از حمد ایزد تعالی و ثناء برو گفت:
ای معشر مردمان معاویه را گمان چنانست که من او را بخلافت أولی و سزاوار از نفس خود دانستم که با او صلح کردم معاویه دروغ میگوید، من أولی مردمان بمردمانم در کتاب خدا و بر لسان رسول مجتبی و مرا قسم به ذات اللّٰه تعالی است که اگر مردمان مبایعت و متابعت و نصرت و اعانت من مینمودند هر آینه آسمان قطرات خود را بر ایشان اعطا و احسان و زمین برکت
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:91
خود را بر ایشان ظاهر و عیان میگردانید (1) و هرگز مرا طمع در أمر خلافت میسّر نبود بلکه تصوّر آن ترا بغایت متعذّر و متعسّر بود و کار امّت و أمر آخرت ایشان باین غایت خراب و نقصان نمی‌پذیرفت.
چنانچه حضرت نبیّ الرّحمه فرمود که: هر گاه امّت أمر ولایت خود به جاهل بیمعرفت مفوّض گردانند و حال آنکه در میان آن رجال مردی در کمال علم و حال بود و او را متولّی أمر خود نگردانند پیوسته و لا یزال امرشان را میل به پستی و زوال دارد، و بالاخره بجائی رسد که از فساد عمل بشآمت جهل آن طایفه مراجعت بعبادت بت نمایند.
چنانچه بنی اسرائیل هرون علیه السّلام را که نبیّ عزّ و جلّ و أعلم و أفضل از همه ایشان بود گذاشته شیوه بندگی عجل برداشتند و حال آنکه میدانستند که هرون خلیفه و نبیّ ایزد تعالی است و حضرت موسی کلیم ایشان را أمر باطاعت هرون و تعظیم و تکریم آن حضرت نموده بود.
ای معاویه این امّت نیز علی علیه السّلام را ترک کردند با آنکه از رسول (ص) شنیده بودند که بحضرت أمیر المؤمنین (ع) خطاب نمود که یا علی ترا در نزد من منزله هرون در نزد موسی علیه التّحیّه و الثّناء است یعنی مراتب کمال که برای هرون در نزد موسی (ع) ثابت بود و برای تو ای علی در نزد من ثابت و حاصل است غیر از نبوّت، که بعد از من پیغمبری نخواهد بود و اگر میبود آن تو بودی.
و اینکه من از قلّت ناصر و معین گوشه‌نشین شدم جای تعجّب است زیرا که حضرت رسول صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم مردم و قوم خود را بخدای عالم میخواند چون آن طایفه مردیه قصد سیّد البریّه کردند او فرار بغار نمود و اگر

أعوان و أنصار می‌یافت هرگز بسوی غار فرار نمینمود، اگر مرا نیز أعوان و أنصار می‌بود هرگز با تو بمصالحه بیعت یار نمیشدم.
(1) یا معاویه حضرت اللّه تعالی وقت را بر هرون بقدر موسّع گردانید که قوم بنی اسرائیل بنوعی او را ضعیف و خوار داشتند که اراده قتل آن نبیّ عزّ و جلّ نمودند و نزدیک بود که او را بقتل آرند، چنانچه وثیقه کریمه: إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِی وَ کادُوا یَقْتُلُونَنِی نصّ است بر آن و أصلا هرون أعوان بر آن طاغیان نمی‌یافت و بر پیغمبر ما علیه السّلام نیز وقت را بنوع وسیع گردانید که آن حضرت گریخت، زیرا چون در آن زمان أعوان بر آن أهل عدوان نیافت پس بر فرار از أهل نفاق و أشرار قرار یافت.
چون امّت بیرویّت مرا و پدرم أمیر المؤمنین علی علیه السّلام و التّحیّة را گذاشتند ما نیز در سعت تنگی ماندیم زیرا که أعوان و أنصار بلکه هیچ کسی معین و مددکار ما نشد مع هذا بیعت بهر أحدی نموده در پی دفع و آزار ما شدند و الحال در میان شما رجال این سنّت مبتدعه أمر لازم الامتثال گردید که بعضی در آن خلاف و اضلال بتوسّط دواعی نفس و آمال تابع بعضی دیگر از جهّال میگردند و أصلا از آن فساد و ضلال بر نمیگردند.
ای معشر مردمان اگر شما از مشرق تا مغرب جهان در میان بنی نوع انسان تفحّص و تجسّس نمائید که فرزندی از فرزندان یکی از أنبیاء و رسولان بدست آرید بغیر من و برادرم نور دیده‌گان رسول آخر الزّمان نخواهید یافت بیقین که پاداشت عمل خود را از حضرت عزّ و جلّ خواهید یافت.
از حنان بن سدیر از پدرش سدیر بن حکیم از پدرش و او از أبی سعید عقیصا منقول و مرویست که چون مصالحه فیما بین حسن بن علی علیه السّلام

و التّحیّه و ابن أبو سفیان واقع شد (1) بعضی از مردمان بخدمت آن سیّد انس و جان حاضر شده شروع در ملامت آن حضرت بواسطه مصالحه ایشان با ابن أبی سفیان نمودند آن امام (ع) فرمود که:
و یحکم، راحت شما باد شما چه میدانید که من اختیار این کار و مصالحه با أشرار برای چه نیکو و سزاوار دانستم.
و اللّه بخدای عالم مرا قسم است که من این عمل بواسطه خیر و خوبی شیعیان خودم کردم بدانید از آنچه آفتاب بر او طلوع و غروب نماید او عالم و با خبر مطّلع و مخبر است که من امام مفترض الطّاعه بر شما و بر سایر امّتم و من یکی از آن دو جوان جنّتم بنصّ جدّم رسول اللّه (ص).
آن جماعت گفتند: نعم یا ابن رسول اللّه (ص) چنین است.
حضرت امام حسن (ع) فرمود که: آیا شما نمیدانید که خضر (ع) در هنگام

که موسى (ع) در سير طريق مصاحب و رفيق بود چون كشتى را شكست و ديوار برقرار داشت و غلام بر آن حيات مستعار نگذاشت اين كردار خضر عليه السّلام بر موسى (ع) بغايت صعب و دشوار بود زيرا كه حكمت اين كار بر او ظاهر و آشكار نبود امّا اين أمر از خضر (ع) چون مشتمل بر حكمت و صواب بود لهذا آن مستطاب و مختار ايزد غفّار بود.
امّا نميدانيد كه هيچ أحدى از سلسله رفيعه ما أئمّة البريّه نيست الّا آنكه بر گردن او بيعت طاغيه زمان او بر او واجب و لازم و فرض متحتّم است به واسطه نفس و عرض ايشان و حقن دماى شيعيان الّا قايم آل محمّد (ص) كه عيسى روح اللّه (ص) در عقب سر او نماز گذارد و آن حضرت را تنها نگذارد و اينكه بر آن حضرت (ع) واجب نيست كه بيعت كند سبب آنست كه حضرت عزّ
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:94
و جلّ ولادت آن حضرت مخفى (1) و سخن مبارک ايشان را مختفى خواهند گردانيد تا بر گردن او بيعت ديگر نبود وقتى كه آن نهم از أولاد برادرم حسين (ع) كه پسر سيّد الامام است بيرون آيد و حضرت ربّ جليل عمر آن زبده نباير رسول جميل را در أيّام غيبت طويل گرداند و چون بحكم بيچون وقت ظهور و خروج آن حضرت رسد ايزد واحد آن قايم آل محمّد (ص) را بصورت جوان كمتر از سنّ چهل سال بود و ظاهر گرداند تا آنكه بر مردم ظاهر گردد كه خداى عالم بر همه چيز قادر و حاكم است.
از زيد بن وهب الجهنى منقول و مرويست كه: چون حسن بن على عليه السّلام مصالحه با معاويه نمود در مداين مردم شروع در مطاعن او نمودند و كار بجائى رسيد كه بخيمه آن سرور ريخته غارت كردند، حضرت امام-المؤتمن أبى محمّد الحسن (ع) از حركت آن جهول متوجّع و ملول گرديد در آن أثر من بخدمت آن سبط سيّد البشر مشرّف و مفتخر گشتم گفتم:
اى سيّد و سرور مردم از مصالحه شما با معاويه در كما تحيّرند در آن باب شما بچه سبب صواب آن أمر را موجب ثواب دانستيد كه آن مختار و مستطاب شما گرديد و بر هيچ أحدى از بندگان حضرت مهيمن مجيد وجه اختيار صلح ظاهر و پديد نيست؟
آن حضرت فرمود كه: و اللّه كه من معاويه را نسبت بخود بسيار بهتر از اين جماعت كه گمان ايشان آنست كه شيعه منند ديدم زيرا كه اين جمع گندم نماى جو فروش و سره آراى خارج از صفت معرفت و هوش اراده قتل من نموده مال مرا بغارت و تاراج و أثقال مرا بنهب با كمال مسرّت و ابتهاج بردند.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:95
(1) و اللّه كه اگر در اين حال من از معاويه أخذ عهد و پيمان در أقوال و أفعال نمايم كه خون من محقون و اهل بيتم مأمون مانند بهتر است از آنكه

من در دست این جمعی نامؤتمن کشته گشته اهل بیت و بعضی از تبعه من ضایع و زبون و دمای ایشان محقون نماند.
و اللَّه که اگر با معاویه مقابله میکردم هر آینه بحلقم گرفته تسلیم معاویه مینمودید.
پس و اللَّه اگر من بواسطه قلّت ناصر و معین این أمر بمعاویه مسلّم دارم و خود را عزیز در پیش خالق و خلق گذارم بهتر از آنست که مرا این جماعت تنها گذارند در آن حال من اسیر مانم و در تحت منّت بر زنده و مرده ما میگذاشت و آنچه از دست فساد و تعدّی او ممکن بود در فعل آن تقصیر نداشت چون أحوال نافرجام این لئام بدان وجه انصرام داشت و بهیچ وجه امید نصرت و اعانت از آن طایفه نداشت لهذا طریق مصالحه را برداشت.
زید گوید که: من گفتم: یا ابن رسول اللَّه (ص) شما شیعه خود را مثل رمه بی‌شبان گذاشتید.
حضرت امام حسن (ع) فرمود که: ای برادر جهینه من چه کنم و اللَّه که من اختیار این کار بواسطه آن کردم که حقیقت این أمر بمن رسیده بود از کسی که صحیح القول وثقه بود، زیرا که روزی حضرت أمیر المؤمنین علی (ع) مرا فرح و شادان دید گفت: یا حسن آیا خوشحالی مینمائی وقتی که پدرت را مقتول بینی حالت چون و اوضاعت بچه عنوان موزون خواهد بود و بر حال تو بچه کیفیّت و منوال باشد در آن حال که بنو امیّه متولّی این أمر خلافت گردید و امیر آن شخصی واسع الحلقوم که معده‌اش از مطعوم و مشروب هرگز پر نگردد
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:96
(1) و هر چند أکل نماید سیر نشود و بمیرد و او را در آسمان هیچ أحدی به نصرت نگردد و در زمین نیز کسی عذر او نپذیرد و او بر شرق و غرب عالم حاکم گردد و دین و آئین برای خود و سایر عباد گزیند و ملکش بطول کشد و او متسنّن به سنّتهای بدع و ضلال و مخترع ببدعتهای خارج از اعتدال بر وفق امانی و آمال و دواعی نفس و اضلال گردد و حقّ و سنّت رسول (ص) صادق را میراند و مال مردم را بأهل ولایت خود تقسیم نماید و صاحب حقّ را از آن منع فرماید، در ملک او مؤمن ذلیل و در سلطانیّت و حکومتش هر فاسق قوی و جلیل است و مال را در میان أنصار و أعوان خودش دول و بندگان خدای منّان را خول گرداند، یعنی در سلک عبید و اماء خود منخرط سازد.
و در أیّام سلطنتش أمر حقّ مندرس و باطل ظاهر و مؤسّس گردد، و لعن صلحا و أتقیاء نماید و قتل کسی که قاصد حقّ و طالب آن باشد فرماید و هر که بر موالات باطل او باشد اعانت نماید و آن مهام بهمین نهج بر قیام مستدام خواهد بود، تا آنکه حضرت خدای علّام از روی احسان و امتنان در

آخر الزّمان که مملوّ از شدّت و عصیان و جهل و طغیان باشد یکی از مردمان را مبعوث بخلقان گرداند و او را حضرت ربّ العلیّ مؤیّد و مقوّی گرداند به ملائکه کرام عظام و منصور و مظفّر سازد بأنصار ذوی الاحترام و بآیات و نشان، و معجزات فراوان بخلقان نصرت دهد، و او را بر زمین ظاهر گرداند تا هر کسی را بطوع و رغبت یا بجبر و کراهیّت بجز او پاداشت او رساند.
و زمین را بعدل و غور مملوّ سازد و بقسط و نور و برهان ظاهر و مشهور بحقیقت أشیاء کما هی پردازد عرض بلاد و طول آن از مشرق تا مغرب جهان هر کسی که تظلّم بآن حضرت نماید انتصاف آن مظلوم از ظلم از روی عدل، و

انصاف فرماید و از مشرق تا مغرب (1) کافر نماند الّا آنکه در دین آن ولیّ اللّه فی الأرضین در آید و هیچ نماند مگر آنکه صالح گردد و أصلا کسی از دین و آئین آن حضرت برنگردد و سباع و دد و دام با یک دیگر در أیام آن سرور مصالحه نمایند و در یک مقام آرام گیرند و آسمان در آن زمان برکت خود را منزل و زمین نبات را ظاهر گرداند و گنج بالتّمام بر آن خلاصه أئمّة المعصومین علیهم السّلام مخفی و پنهان نگردد و آن حضرت تا بین خافقین را چهل سال بحکم قادر متعال مالک و حاکم باقتدار گردد و طوبی کسی را که ایّامش در یابد و کلام معجز نظام او را بسمع رضا تلقّی و اصغاء نماید.
شخصی از أعمش و او از سالم بن أبی جعد روایت کند که یکی از یاران ما میگوید که: من بعد از مصالحه فیما بین معاویه و أبی محمّد الحسن (ع) به خدمت آن خلاصه زمن رفته گفتم که:
یا بن رسول اللّه تو گردن ما شیعیان را ذلیل و تمامی ما را بنده‌های بیدلیل گردانیدی.
آیا با تو مرد نبود که شما را از این منع نماید و این صلح شما با آن مضلّ دعیّ بچه وجه بود که تسلیم أمر خلافت بآن طاغیه نمودی؟
در آن اثناء آن امام الوری فرمود که: و اللّه که من تسلیم أمر باو ننمودم الّا آنکه چون أنصار و أعوان برای این کار نیافتم بواسطه همان به مصالحه راضی شدم و چشم انتظار در راه أعوان و أنصار دارم.
و اگر معین و مددکار برای انصرام این کار می‌یافتم در تمامی ساعات لیل و نهار با او مقاتله و کارزار میکردم تا آنکه حضرت پروردگار منّان بین من و آن خاکسار بچه پسند و قرار دهد.

(1) لکن من چون تجربه أهل کوفه کردم و میدانم که هیچ أمر از آن جماعت بصلاح و رستگاری و فلاح و سازگاری نرسد خصوص کار من که أصلا از ایشان امید انصرام و انجام بواسطه فساد عقیدت آن لئام نیست.

بدرستی که ایشان را در مزرعه دنیا یک جو وفا و قول و فعل آن جمع نافرجام را اعتبار و اعتنائی نیست و شیوه ایشان اختلاف و گزافست و بما گویند که دلهای ما در نزد شما است و حال آنکه شمشیرهای ایشان بر ما مشهور و هویدا است.
أعمش گوید: که آن حضرت با من در سخن بود که خون از حلق مبارک آن امام المؤتمن روان شد در آن أثناء طشت طلبید چون طشت حاضر آوردند از اندرون ایشان چندان خون آمد که آن طشت لبان از آن گردید.
پس من گفتم: یا بن رسول اللّه این خون از کجا است؟ آیا با شما گزندی هست؟
فرمود: بلی این طاغیه مرا زهر خورانیده و آن الحال بجگر من رسیده و این از آن محلّ می‌آید چنانچه می‌بینی.
گفتم: یا ابن رسول اللّه آیا تداوی آن مینمائی؟
آن حضرت فرمود که: دو مرتبه مرا زهر خورانیدند و این مرتبه سیّم است الحال این زهر را علاج و دوا نمی‌یابم.
معاویه بافسون و دمدمه کتابت نزد ملک روم مکتوب و مرقوم میگرداند و سؤال و التماس مینماید یک شربه از سمّ قتّال ارسال دارد.
ملک روم بنزد معاویه میشوم مرقوم مینماید که در دین و آئین ما جایز و روا نیست که کسی که با ما جنگ و قتال و محاربه و جدال ننماید غیر را بر قتل
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:99
او اعانت نمائیم.
(1) باز معاویه بنزد او مکتوب گردانید که این سخن پسر کسی است پدرش بأرض تهامه خروج کرده بود و آن مرد دفع شد و الحال پسر او دعوی ملک پدر مینماید و من اراده دارم پنهان جان او را بزهر بستانم، و بندگان خدای منّان را از شرّ پر ضرر او مستخلص گردانم تا عباد راحت و أهل بلاد فرح و استراحت یابند.
و با آن مکتوب هدایای مرغوب و تحف مصحوب گردانیده ارسال داشت ملک الرّوم بعد از وصول تحف و ارمغان بنزد ایشان برای معاویه این شربت سمیّه را بخفیّه مرسول داشت.
و معاویه چون زهر باو رسید آن زهر را بمصحوب معتمد خود به نزد کسی فرستاد که بما خوراند و او را نوید تفقّدات و نوازشات معهود و مشروط گردانید که بعد از انصرام مهام بانجام رسانید و آن حضرت بهمان زهر شهید شده بجنّت عنبر سرشت رسید و قاتلش بمراد و مطلب موعود نرسید.
و در بعضی روایت صحیح منقول و مرویست که معاویه مردیه بواسطه قتل آن سبط سیّد البریّه زهر را بجعده بنت الأشعث که زوجه آن سرور بود

فرستاد و او را بنوید تزویج پسرش یزید موعود گردانید و گفت: چون این زهر به خورد حسن بن علی (ع) دهی من ترا بعقد یزید پسر خود در آورده، ملکه جهان گردانم.
چون آن ملعونه ولیّ حضرت بیچون امام حسن علیه السّلام را زهر خورانید و ایزد مجید آن پسر ولیّ ربّ حمید را بعد از وفات بجنّت المأوی خرامانید آن ملعونه بشام رفت و گفت: من عهد و شرط که با تو کردم وفا نمودم
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:100
الحال وقت احسان و امتنان تست باید که تو نیز بشرط و عهد خود وفا نمائی و از عهده آنچه در ذمّه تست از نذر و شرط بیرون آئی.
(1) معاویه گفت: از پیش من دور شو، بدرستی زنی که بمثل حسن بن علی (ع) نسازد بیقین با پسرم سازش نخواهد نمود زیرا که شرف و حسب و اکرام نسب با حسن (ع) بود و ظاهر است که تو با آن سبط رسول متعال نساختی و کارش را بزهر هلاهل ساخته‌ای با پسرم هم نمی‌سازی و بزودی او را بر زمین و دفین زمین سازی.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:101

ذکر بیان احتجاج امام الشّهید الأمین أبی عبد اللَّه الحسین بن علی علیهما السّلام بر عمر بن الخطّاب در باب امّت و خلافت امّت

(1) منقول و مرویست که روزی عمر بن الخطّاب بر منبر حضرت رسالتمآب خطبه میخواند در أثناء آن بیان نمود که من أولی بمؤمنانم از نفسهای ایشان چون حضرت أبی عبد اللّٰه الحسین (ع) در رحبه مسجد رسول ایزد أکبر حاضر بود و این سخن عمر بسمع شریف آن سرور رسید فی الفور آن حضرت روی مبارک بعمر آورده فرمود:
أیّها الکذّاب ای دروغ‌گو بی‌تاب از منبر پدرم نبوّت مآب فروز آی که منبر پدر منست نه منبر پدر تو.
عمر گفت: لعمری یا حسین بن علی (ع) که منبر پدر تست نه منبر پدر من امّا راست بگوی که ترا تعلیم داد که این سخن بمن گفتی، گوئیا پدرت علی معلّم تست؟

(1) امام حسین (ع) فرمود: اگر تو اطاعت پدرم می‌نمودی در باب آنچه با اعتقاد تو مأمور گردانید که بتو رسانم لعمری بعمر و بقایم قسم است که هر آینه آن ولیّ ایزد تعالی هادی تو بودی و من مهتدی باو و هرگز تو چنین گمراه و دور از رحمت اله و شفاعت رسول اللّٰه نبودی نه آن حضرت را بر رقاب تمامی امّت بعهد نبیّ الرّحمه بیعت است بموجب حکم و أمر ربّ العزّت و وصیّت رسول البریّه که جبرئیل أمین از نزد ربّ العالمین بآن سیّد المرسلین نازل شد؟
ای عمر منکر آن نگردد مگر آنکه منکر کتاب ایزد وهّاب و منکر رسول مستطاب بود همگی مردمان بدل و جنان عالم و عارف و شاهد و واقف بحقایق آنند لیکن بلسان از روی جهل و عدوان منکرند.
ویل باد بر منکران حقّ اهل بیت رسول آخر الزّمان امّا چگونه ایشان با این عداوت و مخالفت در روز قیامت ملاقات بمحمّد (ص) شافع المطیعین فی یوم الدّین توانند نمود از دوام غضب حضرت رسالتمآب و شدّت عذاب مالک الرّقاب در روز حساب.
عمر گفت: یا حسین هر که منکر حقّ پدر تست لعنت خدای تعالی برو باد.
ای حسین: مردم و أعیان أصحاب جدّ تو محمّد صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم مرا بامارت برداشتند من نیز قبول نمودم و الّا من در بدایت حال- مستدعی أمر خلافت نبودم و اگر امّت در آن وقت که ما را بامارت اطاعت کردند اگر پدر ترا بامامت برمیداشتند هر آینه ما اطاعت میکردیم و أصلا مخالفت نمیکردیم امام حسین علیه السّلام فرمود: یا بن الخطّاب کدام جماعت از مردم، و

أصحاب ترا أمیر خود گردانیدند (1) پیش‌تر از آنکه تو أبو بکر را بر نفس خود أمیر گردانیدی تا آنکه او ترا بعد از خود أمیر مردمان گرداند بغیر حجّت و رخصت نبیّ و رضای آل محمّد (ص) مرتکب أمر خلافت شدید.
آیا رضای شما رضای محمّد (ص) و رضای اهل بیت محمّد (ص) است لا و اللّٰه این کار شما خلاف رضا و سخط است از برای آن حضرت و أهل او.
اما و اللّٰه بخدای عالم قسم است که اگر شما را بر مردم مقال حقّ بودی که خلایق تصدیق آن مینمودند و فعل بودی که مؤمنان اعانت توانستندی فرمود هرگز تو بر رقاب آل محمّد (ص) تخطّی و تغضّی ننمودی.
الحال تو بر منبر ایشان صعود مینمائی و بر ایشان حکومت میکنی؟ به کتاب ایزد متعال که در شأن عالیشان ایشان انزال و ارسال نمود که شناخته نمیشود بواسطه عجم آن و سماع عالم بتأویل آن بمجرّد استماع نگردد خصوصا تو ای ابن الخطّاب که مخطی و مصاب در نزد تو بی‌شبهه، و ارتیاب در گناه و ثواب مساوی‌اند خدای تعالی ترا جزا دهد بآنچه جزای تست و از تو سؤال نماید آن را که تو احداث نمودی بلکه آن را که سنّت در میان امّت گردانیدی.
راوی گوید که: چون عمر این کلمات از آن سبط سیّد کائنات استماع نمود از منبر حضرت نبیّ العجم و العرب با کمال اندوه و غضب فرود آمد و با جمعی بسیار از أصحاب خود روانه خانه أمیر المؤمنین حیدر کرّار گردید وقتی که بدر دولتسرای آن امام البرایا رسید اذن دخول بنزد زوج بتول طلب نمود بعد از تحصیل اذن دخول معروض رأی فیض اقتضای آن ولیّ اللّٰه تعالی گردانید که:
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:104
(1) یا أبا الحسن آنچه امروز از پسرت حسین (ع) بمن رسید از آنکه آواز بر من بلند گردانید بهیچ أحدی در مسجد پیغمبر چنین أمر منکر نرسید تمامی أراذل و اوباش و همگی أهل مدینه را با کمال ایحاش بر سر من جمع گردانید و جمیع أهل مسجد را بر من شورانید.
هنوز عمر در ذکر شکایت آن سرور بود که حضرت امام حسن بن علی علیه السّلام از استماع کلام نافرجام ایشان بر آشفت و فرمود:
اسکت یا بن الصّهّاک الحبشیّة
ترا چه قدرت تکلّم مثل این کلام با أولاد سیّد الأنام است و آنچه امام حسین (ع) در مسجد البشیر بعمر گفت آن حضرت در محضر أمیر المؤمنین حیدر بعمر گفت.
آنگاه فرمود: که برادرم حسین (ع) راست گفت، زیرا که ترا ای عمر در حضور آن سبط پیغمبر حکم بر هیچ بشر روا نیست.
امّا تو ای عمر این جمع که أهل دین سیّد المرسلین باشند تو چون آن طایفه رٍا بطغام و أراذل النّاس نسبت دادی.

اما و اللّه که نرسیدی آنچه سزاوار رسیدن آن بودی که آن نمیرسید الّا از أراذل لئام و اوباش طغام، لعنت خدای علّام بر آنکه تحریض، و تحریص طغام بر أحدی بر أنام نماید و این شیوه تست که در صبح و شام در فکر آن أمر نافرجامی.
چون حسن بن علی (ع) کلام باین مقام رسانید حضرت أمیر المؤمنین علی- علیه السّلام فرمود مهلا یا با محمّد ساکن شو بشدّت و غضب که هرگز بآن مقرّب نبودی یار مشو زیرا که تو کریم النّسب از طرف امّ و أبی و در تو ای فرزند ارجمند رگ سیاهان نیست و لئیم الحسب نیستی بشنو سخن مرا و تعجیل در کلام
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:105
از تو مستحسن و بانجام نیست.
(1) عمر گفت: یا أبا الحسن (ع) این پسران شما آن در خاطر خود آرند، و قصد آن مینمایند که آن أمر را بغیر حکومت و خلافت در ضمیر خود نتوان گذرانید خلاصه معنی کلام آنکه پسران تو رغبت به خلافت و دعوی حکومت دارند حضرت أمیر المؤمنین علی (ع) فرمود: ای عمر کسی نیست که از این دو پسر بحضرت پیغمبر جلیل القدر به نسب و حسب نزدیکتر باشند اگر قصد آن کنند از ایشان کسی بآن أمر لایق و سزاوارتر نیست.
یا ابن الخطّاب ایشان را بحقّ ایشان راضی کن تا آنکه از ایشان بعد ایشان آید از تو راضی باشد.
عمر گفت: یا أمیر المؤمنین (ع) من چگونه ایشان را راضی گردانم که مطّلع بأمر که مرضیّ خاطر ایشان باشد نیستم؟
أمیر المؤمنین علی (ع) فرمود: رضائی ایشان آنست که ازین خطیئت و معصیت بتوبه و ندامت مراجعت نمائی.
عمر گفت: یا أبا الحسن این چه سخن است باید که پسر خود را أدب نمائی که با سلاطین و ملوک این نوع حرارت و سلوک ننمایند زیرا که ما پادشاه أهل زمین و حکّام بر تمامی مخلوقیم.
علی (ع) فرمود: ای عمر من کسی را مؤدّب نمایم که أهل معاصی باشد و مرتکب مناهی و ملاهی گردد و آن را أدب نمایم که از زلّت هلاکت او ترسم امّا آنکه او را والد رسول مجتبی و آن حضرت مؤدّب او باشد چون أدیب بهتر از آن حبیب ایزد مجیب نیست.
بیقین که بعد از آن حضرت اینها بأدب أحسن و أخیر از آن سیّد البشر
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:106
مستقلّ و مستکل نخواهند شد.
(1) امّا ای عمر بن الخطّاب تو ایشان را راضی گردان.
راوی گوید که: چون دانست که مرتضی علی علیه السّلام طرف پسر را بواسطه عمر نخواهد گذاشت خصوصا در این أمر که حقّ بطرف آن دو

سبط سيّد البشر باشد، بناء عليه از آمدن اظهار ندامت نموده بمسكن خود مراجعت فرمود.
چون بيرون آمده در راه به عثمان بن عفّان و عبد الرّحمن بن عوف رسيد.
در آن حال ابن عوف گفت: يا أبا حفص با بنى هاشم چه كردى شنيده شد كه حجّت ميان تو و ايشان بطول انجاميد بيان نمائيد كه بالأخره أمر بچه مشيّت يافته منتهى گرديد؟
عمر گفت: اى عبد الرّحمن هيچ أحدى را قدرت حجّت بر ابن أبى طالب و فرزندان او نيست.
عثمان گفت: كه ايشان اى عمر بنو عبد مناف‌اند كه در سخن بغايت سمين و تمام و ساير النّاس در كلام خشك و نافرجامند.
عمر گفت: اى عثمان من حمق و خفّت عقل كه از تو ديدم تعداد آن نميتوانم نمود آيا الحال تو افتخار بحمق خود ميكنى؟
عثمان در آن حال دست دراز كرد و گريبان عمر محكم بگرفت و بپيش كشيد بعد از آن بنشست و دست از نزد خود دور كرد.
آنگاه گفت: يا بن الخطّاب گوئيا تو منكرى بآنچه در باب اين جماعت گفتم مقدّمات اين طايفه كالشّمس فى رائعه النّهار و آشكار است.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:107
(1) عبد الرّحمن بن عوف چون ديد كه ميان ايشان مقدّمات به منازعه و مخاصمه منتهى گرديد در ميان آمده، و ايشان را از يک ديگر جدا گردانيد عمر با قوم كه رفيق او بودند مراجعت به منزل نمود.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:108

ذکر بیان احتجاج حضرت امام حسین بن على عليه السّلام بذکر مناقب حضرت أمير المؤمنين (ع) و اولاد کرام فخام او بر معاويه

اشاره

ما يستحقّ من الملک العلّام در هنگام که أمر آن سبط سيّد الأنام نمود که لعن أمير المؤمنين عليه السّلام نمايد و قتل شيعه آن حضرت فرمود و حکم کرد که هر کسى که از فضايل على عليه السّلام حديث و روايت کند او را بر تقتيل آرند (1) از سليم بن قيس الهلالى منقول و مرويست که معاويه بن أبى سفيان در أيام خلافت خود بقصد حجّ بيت اللّه الحرام از شام با أعيان آن مقام روانه مدينه سيّد الأنام گرديد، چون بحوالى آن دار السّلام رسيد سکنه آن محلّ استقبال آن مضلّ نمودند، چون معاويه در آن جماعت که پيش باز او کردند نظر کرد از قريش کسى بنظر او نرسيد لهذا وقتى که بشهر مدينه نزول نمود پرسيد که:
أنصار را چه کار پيش آمده که مرا استقبال ننمودند مگر مطّلع و مخبر

بر قدوم من نبودند؟ (1) شخصى گفت: که چون أنصار بغايت محتاج و عيال بار و در فقر و آزارند و ايشان را دوابّ و بار بردار نبود بناء عليه نتوانستند استقبال شما نمود.
معاويه گفت: شتران که خرما سنانهاى خود را آب ميدهند چه شد تا نسبت بر آن شتران سوار شده استقبال ما ميکردند؟
قيس بن سعد بن عباده که سيّد أنصار بود گفت: ما شتران خود را در روز جنگ بدر و أحد و جنگهاى ديگر که در خدمت سيّد البشر بوديم در آن أثر که آن سرور تو و پدرت را بضرب قتال و جدال با سلام و اطاعت ايزد متعال آورده و اظهار أمر خداى غفّار نمود و شما کاره بوديد در آن حال شتران و اسبان ما را فنا کرديد الحال ما را قدرت و مال نيست.
معاويه چون اين کلام شنيد ساکت و خاموش گرديد.
قيس گفت: يا معاويه نه حضرت پيغمبر جليل القدر در أيّام حيات آن سرور با ما و شما عهد مقرّر نمود، که همان بعد از آن رسول ايزد داور بر أثر او باشيم؟
معاويه گفت: پس از آن ترا بچه أمر نمود؟
قيس گفت: آن نبىّ جليل القدر ما را حکم و أمر نمود که بر شدايد و آزار صبر را اختيار نمائيم تا ملاقات او فرمائيم.
معاويه گفت: شما نيز صبر کنيد تا هنگام که بشرف ملاقات آن حضرت مشرّف گرديد.
و چون معاويه از آنجا گذشت بجمعى رسيد از قريش که ابن عبّاس در

آن محضر حاضر بود (1) آن جماعت را چون چشم بمعاويه افتاد همگى به

تواضع برخاستند الّا ابن عبّاس.
معاويه بعد از مشاهدت آن حال بغايت متزلزل و متحيّر گرديده گفت:
يا عبد اللَّه بن عبّاس (ع) ترا از تواضع براى من چه مانع آمد گوئيا همان مقاتله كه ميان ما و شما در جنگ صفّين واقع شد همان را منظور داشتيد و من با شما به واسطه آن يا ابن عبّاس جنگ كردم كه شما ابن عمّ من عثمان را مظلوما شهيد كرديد.
عبد اللَّه بن عبّاس عليه السّلام گفت: يا معاويه پس عمر بن الخطّاب نيز مظلوما مقتول شده باشد.
معاويه گفت: عمر بن الخطّاب را كافر مقتول گردانيد.
ابن عبّاس گفت: پس عثمان را كه مقتول گردانيد؟
معاويه گفت: او را مسلمانان كشتند.
ابن عبّاس گفت: هر گاه مسلمانان او را كشتند لازم است كه او را به واسطه أمر شرع مستحقّ آن دانسته باشند و اين براى رفع حجّت تو أظهر و أدحض باشد.
معاويه گفت: من نيز در عوض تقصير شما در أكناف و آفاق و در حجاز و عراق كتابات و أحكام بحكّام و واليان آن محالّ بالتّمام قلمى نمودم و ايشان را از وضيع و شريف و قوى و ضعيف و بنده و آزاد و خسته و دلشاد را از ذكر مناقب على (ع) و اهل بيت او نهى فرمودم بايد كه تو نيز لسان خود را نگاهدارى و الّا آزار خواهى يافت.
عبد اللَّه بن عبّاس گفت: يا معاويه ما را از تلاوت كلام ايزد علّام نهى و
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:111
منع مينمائى؟ (1) معاويه گفت: نه ابن عبّاس گفت: آيا ما را از تأويل و تفسير آيات كلام سميع بصير منع ميفرمائى؟
معاويه گفت: بلى ابن عبّاس گفت: پس ما تلاوت آيات نمائيم امّا كسى از ما سؤال ننمايد كه ايزد تعالى از اين آيه چه چيز خواسته و اراده چه معنى نموده؟
معاويه گفت: بلى ابن عبّاس گفت: اى معاويه شما از اين دو أمر كدام را بر ما واجب، و مقرّر ميگردانيد قرائت و تلاوت قرآن را يا عمل بآن را.
معاويه گفت: عمل بآن نمائيد، امّا از معنى و تفسير آن سخن بيان منمائيد.
ابن عبّاس گفت: هر گاه حقايق تأويل قرآن بيان نشود عمل به كما ينبغى و يليق آن در حيّز قدرت و امكان هيچ أحدى از بنى نوع انسان نيست.
پس آنگاه معاويه از روى تقريع و كنايه و توبيخ گفت: سؤال از تأويل قرآن از آن كسى بايد نمود كه قرآن را از تو و از اهل بيت تو فرا نگرفته باشد.
ابن عبّاس گفت: خداى متعال اى معاويه قرآن را بر اهل بيت ما- انزال و ارسال نمود پس ما حقايق تأويل اين قرآن را از آل أبو سفيان تعليم و سؤال نمائيم.

یا معاویه تو ما را از بندگی و عبادت ایزد علّام بآنچه در قرآن لازم الاذعان

است از حلال و حرام نهی و ابرام مینمائی، (1) اگر امّت سؤال از حلال و حرمت أشیاء و طریق آداب عبادت حضرت واجب تعالی از قرآن که هدایت و ارشاد همه برایا بآنست ننمایند و آنها را کما ینبغی و یلیق دانسته از قرآن تحقیق نفرمایند بیقین پرستش ربّ العالمین بر نهج که لایق و سزاوار است نتوانند نمود و واحد غفّار را بندگی پسندیده و مختار نخواهند کرد بلکه بر این و آن در عبادت پروردگار اختلاف بسیار و آشکار خواهند کرد و آن باعث هلاکت دنیا و آخرت تمامی امّت خواهد شد.
معاویه گفت: یا بن عبّاس باید که تلاوت و قراءت قرآن نمایند و تفسیر و تأویل آن فرمایند لیکن آنچه ایزد منّان در قرآن در شأن شما أهل بیت رسول آخر الزّمان انزال و ارسال از آسمان نمود آن را مشهور بروایت در میان مردمان مکنید.
امّا آنچه در حقّ شما نازل نشد مذکور و مشهور اگر گردانید مانع نیست.
ابن عبّاس گفت: ای ابن أبی سفیان اگر چه شما را در حقّ أولاد و اهل بیت رسول ایزد سبحان رأیی بر خلاف عدل و انصاف است امّا حضرت مهیمن سبحان در قرآن بنوعی دیگر واضح و عیان گردانید.
چنانچه فرمود: که یُرِیدُونَ أَنْ یُطْفِؤُا نُورَ اللَّهِ بِأَفْواهِهِمْ وَ یَأْبَی اللَّهُ إِلَّا أَنْ یُتِمَّ نُورَهُ وَ لَوْ کَرِهَ الْکافِرُونَ.
معاویه گفت: یا بن عبّاس باید که رفق و مدارا بر نفس خود نمائی و زبان خود را نیز از ذکر و بیان کلمات لا یعنی باز داری و تا توانی خود را در حلقه منخرط مأوّلین و مفسّرین نگردانی و اگر لا بدّ و ناچار مرتکب و فاعل این

کار خواهی شد (1) باید که آن را بسرّ و پنهان مذکور و بیان گردانی و بعلانیه و جهار ظاهر و آشکار نگردانی و بسمع أحدی از أهل روزگار و مشهور در ولایت و أمصار نسازی، و به گوشه‌ای منزوی گشته به عبادت بی‌نیاز بپردازی.
معاویه بعد از اتمام این کلام مراجعت بخانه و مقام خود نمود و همان روز مبلغ یک صد هزار درهم برسم جایزه بابن عبّاس صله و عطیّه فرمود و به منادی أمر فرمود که ندا نماید بآن که معاویه میگوید که: من براءت ذمّه خود نمودم از آنکه اعلام هر أحدی از أنام فرمودم که اگر کسی ذکر حکایت و حدیثی از مناقب علی (ع) و أولاد و اهل بیت ابن أبی طالب نماید آن کس در نزد من أشدّ و أصعب مردمان است ببلایا و تعب از أهل کوفه و سایر عرب که در آن بلاد شیعه علی (ع) و أولاد زیاده از شهرهای دیگر باشد و زیاد بن أبیه را در آن محلّ بر مدینه عامل گردانیده و از طرف خود والی آن مقام عالی نموده عراق کوفه و بصره را بر آن اضافه فرمود.

چون ابن أبیه مردیه عارف بأحوال شیعه علی علیه السّلام و التّحیّه بود در پی آزار شیعیان شد و آن طایفه نیکو سیر را مقتول و شهید میگردانید و مدفن ایشان را در تحت حجر و مدر داشت و همّت را باستیصال این جماعت گماشت.
چنانچه بعضی را تخویف نموده از أوطان و مقام جلاء فرمود و برخی را بعد از قطع ایادی و أرجل بر جذوع نخل صلب نمود و گروهی را بمیل آهن که در آتش گرم کرده بود کور گردانید و جمعی را بظلم و جور و سیاست غیر از شهر نفی و دور نمود.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:114
(1) چنانچه هیچ أحدی از شیعیان معروف و مشهور در عراق مذکور باقی نبود الّا آنکه آن محبّ وصیّ رسول یا مصلوب و مقتول یا محبوس و خمول یا از شهر منفور و در میان مردمان مجهول بودی و در هیچ بلاد و أمصار آن جمع أبرار ظاهر و آشکار از ظلم أشرار فجّار نتوانستندی بود و مدّت کار عمّال معاویه در أطراف و أمصار با شیعیان حیدر کرّار برین نهج و شعار بود و آن أخیار بوثیقه إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِینَ صبر را شیوه و شعار ساخته در أذیّت و آزار پای مصابرت بر دامن وقار و اقتدار کشیده بر جای فرح و سرور توکّل به حضرت ربّ غفور نموده منتظر میبودند.
چنانچه تا حالت ترجمه و تحریر این کتاب سنه إحدی و خمسین و ألف من هجرة نبیّ المستطاب حال این أحباب بهمان نهج از ظلم همان ظلمه در عین خفا و احتجاب است و در هیچ بلاد و أمصار سوای بعضی بلاد عجم این مردم بغیر تقیّه ظاهر و آشکار نمی‌تواند شد تا أیّام ظهور قائم آل نبیّ المختار الحجّة بن الحسن المهدی علیه صلوات الغفّار حال شیعیان خاندان پیغمبر آخر الزّمان از شآمت معاویه بن أبی سفیان و یاران ثلاثه قبل از آن بهمین منهج و عیان است.

[علت كثرت احاديث موضوعه در زمان معاويه و كشتار شيعه به دست زياد]

راوى گويد كه: معاويه در أيّام خلافت بعمّال و ولات جهّال خود در أمصار فرامين و أحكام اصدار نمود كه در هيچ محلّ و مقام قبول شهادت- شيعه على و اهل بيت او عليهم السّلام نكنند خصوصا در باب شرايع أحكام اسلام نشنوند و اجازت شهادت و طلب استشهاد از آن محبّان أهل بيت أمجاد ننمايند بلكه نظر در أيّام قبل از حكومت و خلافت أمير المؤمنين عليه- السّلام نمايند از جماعت شيعيان و محبّان اهل بيت او و أهل ولايت او كه
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:115
(1) روايت فضل و مناقب عثمان از حضرت رسول آخر الزّمان نمايند بايد كه عمّال هر محالّ آن طايفه را اكرام و احترام تمام نموده با ايشان مجالست كنند و توقير و تكريم و عزّت و تعظيم آن طايفه را بر خود فرض و عين فرض دانسته آنچه از مناقب عثمان روايت كنند آن را باسم ايشان و اسم پدر ايشان و قبيله را مكتوب گردانند.
حسب الأمر معاويه عمّال بفرموده عمل نمودند تا آنكه روايت بسيار از عثمان مشهور و آشكار گرديد و آن وسيله رفعت شأن و علوّ مكان عثمان گرديد از بسكه معاويه صلات و خلع و عطايا و قطايع براى عرب و موالى فرستاد در هر شهر حديث بسيار ظاهر و آشكار شد مردم بواسطه رغبت بأموال دنيا اين نوع شغل معيّن و هويدا گرديد، و هيچ أحدى از ولايات و أمصار از هر ملك و ديار معاويه و عمّال نمى‌آمد الّا آنكه حديث در باب منفعت و فضيلت عثمان روايت و بيان ميكردند كه در همان ساعت اسم ايشان را مكتوب و مرقوم ميگردانيد و آن كس را در كمال تقرّب و احترام و عزّت و اكرام داشته جايزه ميدادند، و مدّت اين مقدّمه بهمين منهج و مرام انجام و انصرام داشت.
چون معاويه ديد كه أحاديث موضوعه مرويّه در مناقب عثمان بغايت فراوان گرديد بعمّال خود قلمى نمود كه چون أحاديث بسيار در باب عثمان افشاء و آشكارا شد بايد كه من بعد در هر شهر مردم را بروايت در باب مناقب و فضل معاويه بخوانند و أحاديث در سوابق او مروى و منقول دارند، زيرا كه الحال اين أحاديث كه در باب مناقب و فضيلت ما روايت كنند در نزد ما بسيار دوستر از أحاديث مذكور بيشتر است چه اين براى قرّت عين ما بيشتر است زيرا كه أحاديث مرويّه در باب مناقب ما دليل تمام و حجّت لا كلام
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:116
بر اهل بيت سيّد الأنام (1) و بر آن طايفه بغايت سخت و ابرام و حجّت الزام است و چون كتابات معاويه بعمّال ايشان رسيد هر والى و أمير و

قاضى و در بر أو مكتوبات او را بر مردمان هر ولايت تلاوت و قرائت نمودند.
مردم چون استمزاج مزاج آن منكر لجاج فرمودند شروع در روايت أحاديث موضوعه مرويّه از سيّد البريّه در باب فضايل معاويه در منبر و در هر شهر و مسجد ايزد داور از روى كذب و وزر مينمودند تا آنكه أحاديث مناقب موضوعه معاويه را بمكتب أطفال نوشته ارسال داشته‌اند كه بمعلّمان دهند تا ايشان بصبيان مكتب تعليم آن نمايند.
چنانچه قرآن را بطفلان تعليم ميدهند چون اكرام و احسان بسيار بواسطه تعليم أحاديث مرويّه در مناقب و فضل او بمردمان مينمود به حدّى تعليم بعلم آن در ميان خلايق جهان اشتهار يافته كه مردم دختران و زنان بلكه مماليك خود را بتعليم آن تأكيد و ترغيب فراوان ميفرمودند، تا مدّت كه اراده و مشيّت ربّ العزّت در مكتب أهل شقاق و نفاق متعلّق بود تمامى و تفصّى پذيرفت.
و زياد بن أبيه بيرويّت بمعاويه قلمى نمود كه خضرميّين از خواصّ شيعه أمير المؤمنين (ع) بلكه بر دين قويم و رأى او مستقيم‌اند.
معاويه بر آن شقى معاند محبّان على عليه السّلام قلمى نمود كه بر تو لازم است كه هر كجا شيعه على (ع) يابى هيچ كس را زنده نگذارى و ايشان را بغير خاك بهيچ أحدى نسپارى آن ملعون بعد از قتل شيعيان ولىّ حضرت بيچون بمثل و تنكيل ايشان مينمود.
و أيضا معاويه در تمامى بلاد و أمصار و بهر شهر و ديار به عمّال خود
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:117
(1) بلكه بساير أهل نفاق و ضلال قلمى نمود كه بكسى كه شهادت بر آن دهند اگر آن كس از شيعيان على (ع) باشد بايد كه اسم او را از ديوان محو نمايند و او را بهيچ وجه من الوجوه أمان بجان ندهند و كتابت ديگر بعمّال خود در هر شهر مكتوب و مرقوم گردانيد كه أحيانا در پرسش شما شيعه على (ع) و كسى كه متّهم بمحبّت على (ع) باشد حاضر شود هر چند كه گواه بر تشيّع او اقامت نشده باشد بمجرّد استماع اين خبر آن كس را بقتل آريد و او را مهلت ندهيد.
چون عمّال اين كتابات مطالعه نمودند جمعى را بمجرّد تهمت و ظنّت و شبهت محبّت أمير المؤمنين على عليه السّلام و التّحيّه مقتول گردانيده در تحت حجر و مدر مخفى و مستتر و مكين و مستقرّ ميگردانيدند و كار در باب شيعيان حيدر كرّار بجائى رسانيدند اگر يک كلمه در باب على يا اهل بيت ميشنيدند فى الفور گردن او را بضرب شمشير از پيكر بدن منفى و مهجور ميگردانيدند.
و أحوال شيعه در ضيق و عسرت بجائى رسيد كه در هيچ شهر از شهرها مأمون از عرض و مال و خون نبود خصوصا در بصره و كوفه كه محبّان در

این دو شهر بغایت مضطرّ و متحیّر بودند.
چنانچه اگر یکی از محبّان اراده ملاقات یکی از یاران که خاطر از طرف او مأمون بود مینمود در سرّ و پنهان بآن مکان و بخانه ایشان آمدند زیرا که خاطر آن مؤمن مضطرّ از خدمه و ممالیک مطمئن و مستقرّ نبود و به آن کس تکلّم و سخن نمینمود الّا بعد از أخذ پیمان مغلّظه و أیمان بر اختفا و کتمان.
سلوک معاویة بن أبی سفیان و عمّال ایشان با شیعیان علی (ع)
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:118
و محبّان علی (ع) و (1) اهل بیت رسول آخر الزّمان بدین عنوان بود و او و تبعه آل أبی سفیان اگر زندیق یا کافر بطریق را میدیدند توقیر و تعظیم و عزّت و تکریم آن مرد مینمودند و روز بروز معاویه و عمّال او در ایذا و آزار شیعیان حیدر کرّار سعی و اهتمام بسیار بسیار ظاهر و آشکار میکردند تا آنکه أمر از شدّت و اضطرار از حیّز شرح و بیان قرّاء بیرون رفت و أحادیث کاذبه بسیار ظاهر و آشکار گردید و صبیان تمامی آن حدیث را در دبستان در نزد معلّم تعلیم میگرفتند.
و أشدّ النّاس در ذکر أحادیث مناقب و مآثر و مدایح و مفاخر معاویه و راویان أحادیث متّضعه موضوعه بودند که اظهار خشوع و ورع و خضوع از روی کذب مینمودند و أحادیث موضوعه مذکوره را بخود بسته مولّدات بسیار از آن مبیّن و اظهار میکردند و بوسیله آن در نزد والیان و قاضیان معاویه بن أبی سفیان حظّ فراوان و بهره بی‌پایان می‌یافتند.
و در مجلس و محافل ایشان از مستسعدان بوده بقطایع و أموال و منازل و أوطان از روی اعطا و احسان میرسیدند تا آنکه أحادیث ایشان در نزد آل أبی سفیان در غایت حقّ و عیان و صدق و اعلان گردید پس تمامی حدیث را روایت و نقل می‌نمودند و قبول و تعلیم آن و تعلّم آن می‌فرمودند و جای آن أحادیث در نزد ایشان بغایت عزیز و از محبّان أبی سفیان- بودی.
و آنکه اظهار شکّ یا ردّ آن أحادیث متّضعه مینمود آن کس در نزد ایشان أبغض مردمان و دشمن‌ترین خلقان بایشان بود.
و همگی ایشان بر آن أمر اجتماع نمودند و أحادیث در دست متنسّکین
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:119
و متدیّنین ایشان که پیشتر أصلا تجویز مثل آن أمر نمینمودند.
(1) در آن حال قبول آن أحادیث و أقوال نموده روایت میکردند که آن أحادیث همه حقّست چه حقایق آن بر أکثر ایشان مخفی و پنهان است زیرا که اگر علم ببطلان آن میداشتندی و بیقین میدانستندی که آن أحادیث موضوعه متصنّعه است هر آینه از آن اعراض نموده روایت و حکایت از آن ننمودندی و آن را دین و آئین ندانستندی و از مخالفت آن بغض و عداوت با هیچ أحدی از امّت نداشتندی.

پس حقّ در زمان آل أبی سفیان باطل و باطل در أیّام خلافتشان حقّ بود و کذب در آن وقت صدق و صدق کذب بود و مؤمنان در آن زمان که به وسیله فرار از منازل أوطان از دست والیان معاویه بن أبی سفیان جان برده در أطراف و أکناف جهان مضطرب و سرگردان بودند و در هیچ بلاد و أمصار ظاهر و آشکار نبودند.
و چون امام حسن بن علی علیهما السّلام از دار الغرور جهان منتقل بدار السّرور جنان شدند برای محبّان و شیعیان خاندان ایشان فتنه و بلا و مشقّت و عنا فراوان بلکه بغایت بی‌پایان ظاهر گردید هیچ ولیّ از والیان خدای منّان نبود الّا آنکه از آل أبی سفیان بر نفس و جان بغایت الغایت ترسان و متحیّر و سرگردان بود.
یا آنکه مقتول و شهید، یا از شهر و ولایت دور و مهجور یا مطرود، و منفور میبود.
راوی روایت کند که قبل از فوت معاویه بدو سال سبط رسول ایزد متعال أبی عبد اللَّه الحسین علیه السّلام من الملک الفعّال اراده حجّ
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:120
بیت اللَّه الحرام (1) در آن سال نمود و عبد اللَّه بن جعفر و عبد اللَّه بن عبّاس و جمیع بنی هاشم از رجال و نسوان و موالی و شیعیان أئمّة المعصومین علیهم سلام الملک المنّان از آنان که حجّ در آن سال میکردند و جمعی که حجّ نمیکردند با آن حضرت طریقه مرافقت و شیوه متابعت را مرعی داشته رفاقت نمودند.
و چون آن سبط رسول بیچون بجمعی از أنصاری که معرفت به حال آن امام الأبرار و باقی اهل بیت سیّد النّبی المختار داشتند از أصحاب رسول ایزد غفّار و أتباع ایشان و تابعین و از أنصاری که معروف بصلاح و تقوی و عبادت و بندگی واجب تعالی بودند گذشت آن طوایف امم را برفاقت خواند همگی با آن سرور رفاقت در آن سفر نمودند و چون بمنی رسید زیاده از هزار نفر در تحت سرادق سامیانه آن نور دیده أمیر المؤمنین حیدر حاضر شدند که أکثر ایشان متابعان و ابناء أولاد أصحاب نبیّ الانس و الجانّ بودند در آن حین حضرت امام حسین علیه السّلام بر پای خاست و در میان ایشان شروع در خطبه نمود و حمد خدای تبارک و تعالی و ثنای ایزد منّان و تحیّت و درود حضرت نبیّ المحمود مؤدّی فرمود. بعد از لسان معجز نشان گفت:
امّا بعد: ای معشر المسلمین این طاغیه مردیه با ما و شیعه ما کاری چند اظهار کرد که بشما رسید و أکثر آن منظور و مرئی شما گردید و بآن أعمال شنیعه او عالم و شاهد ید و مرا اراده آنست که از شما از حقایق بعضی أشیاء سؤال و استعلام و از کیفیّت استشهاد آن استفهام نمایم اگر راست گویم تصدیق من نمائید و اگر دروغ گویم تکذیب ما فرمائید.

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:121

(1) الحال مقال مرا استماع نمائید، و بعد از شنیدن قول من کتمان آن بر خود لازم و عیان دانید و چون مراجعت به امصار و معاودت بشهر و دیار و قبایل خود نمائید بجمعی که موثّق بایشان و مأمون بآن شیعیان و محبّان باشید، آن جماعت را بنزدیک خود بخوانید و آنچه دانید و از ما تعلیم دارید ایشان را بحقایق آن واقف و عالم گردانید زیرا که من از آن خائف و هراسانم که أمر حقّ مندرس و ضایع مطلق گردد اگر چه قادر بیچون بوثیقه وَ اللّٰهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ کَرِهَ الْکٰافِرُونَ حقایق أحکام شرایع و آداب اسلام برطرف و زبون نخواهد کرد.

خلاصه کلام آنکه حضرت امام حسین (ع) در آن محفل و مقام آنچه از حجّت و الزام أنام بر آن حضرت واجب و لازم بود بحکم ایزد علّام حقایق آن را بالتّمام بایشان رسانید و آنچه حضرت ایزد منّان در قرآن لازم الاذعان در شأن عالیشأن ایشان و آبای کرام فخام ذکر و بیان نمود تفسیر و تأویل تمامی آن را بر آن مردمان مذکور و عیان گردانید و هر چه حضرت رسول ایزد معبود در حقّ پدر و مادر او و باقی اهل بیت گفته بود روایت و نقل مینمود و از صحابه شهادت و طلب تصدیق میکرد ایشان میگفتند: اللّهمّ نعم بار خدایا چنین است ما بهمین ذکر و بیان از حضرت نبیّ الانس و الجانّ شنیدیم و شاهد بر آنیم و تابعین میفرمودند: بار خدایا با همین حکایات که حضرت سبط سیّد البریّات در محضر این مردمان بیان و عیان گردانید حضرت رسول ایزد منّان که ما تصدیق ایشان و ایمان بآن نبیّ آخر الزّمان داشتیم برای ما و سایر یاران که در ظلّ رأفت و احسان ایشان متمکّن بودیم مکرّر از زبان معجز نشان شنیدیم و شاهد بحقایق آنیم.

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:122

خلاصه کلام آنکه حضرت امام حسین (ع) هر چه حضرت سیّد الأنام در مناقب و مفاخر ایشان مذکور کرده بود هیچ چیز آن را ترک ننمود و تمامی آن را بیان فرمود، آنگاه گفت: (1) ای معشر النّاس شما را بخدای عالم قسم است که چون هر یک شما مراجعت و معاودت بأوطان و مکان خود نمائید این حکایات و سخن بآن کس که ازو موثّق و مؤتمن باشید بگوئید و بهر کسی که خاطر ازو جمع و مطمئنّ نباشد نگوئید.

بعد از آن از منبر نزول نمود، و مردمان متفرّق گشتند.

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:123

ذکر بیان احتجاج امام حسین علیه السّلام بر معاویه و توبیخ او بر قتل شیعه أمیر المؤمنین علی علیه السّلام و بر مزاحمت بحال آن جمعی نیکو سرانجام»

(1) از صالح بن کیسان مروی و منقول است که چون معاویه بن أبی سفیان قتل حجر بن عدیّ و أصحاب او بواسطه تشیّع و محبّت خاندان أهل بیت رسول آخر الزّمان نمود در همان سال اراده حجّ بیت اللّٰه الحرام و زیارت حضرت سیّد الأنام فرمود قضا را در همان و لا ملاقات بحضرت أبا عبد اللّٰه- الحسین علیه السّلام نمود گفت: یا أبا عبد اللّٰه بشما رسید که من به حجر بن عدی و أصحاب و أشیاع و قوم و أتباع او و به شیعه پدرت چه کردم؟
حضرت امام حسین (ع) پرسید که چه کردی بایشان؟
معاویه گفت: تمامی آن جماعت را بقتل آوردیم و بعد از آن تکفینشان نموده بعد از نماز بر ایشان همگی را دفن کردم.
امام حسین (ع) خنده بر معاویه زد و بعد از آن فرمود که: قوم خصم
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:124
تو باد ای معاویه (1) لیکن اگر ما شیعه ترا مقتول گردانیم هرگز بر آن طایفه کفن نپوشانیم و نماز نگذاریم و دفن ننمائیم.
ای معاویه وقیفه و عیبة تو در باب امام البریّه أمیر المؤمنین علی (ع) و التّحیّه و بغض و عداوت تو نسبت بآن حضرت و بأولاد کرام عظام ایشان بما رسید و اعتراض تو به بنی هاشم و اظهار عیوب آن مردم مینمائی.
پس وقتی که چنین کنی باید رجوع بنفس خود کرده حقّ را برو عرض نموده سؤال نمائی و اندیشه و شیوه و پیشه خود کنی اگر نفس خود را معیوب از سایر أنفس شنیع نیز نیابی بدان که در حقّ خود ظلم کردی، زیرا که عیب تو صغیر نیست. ترجمه و شرح الاحتجاج ج3 124 ذکر بیان احتجاج امام حسین علیه السلام بر معاویه و توبیخ او بر قتل شیعه أمیر المؤمنین علی علیه السلام و بر مزاحمت بحال آن جمعی نیکو سرانجام» ..... ص : 123
معاویه باید که نظر بر بدی کار خود نمائی و نیز بغیر هدف و نشانه خود بمحلّ دیگر ناندازی و با مردم بخدعه و مکر لعب نبازی و با ما به مراتب از مکان نزدیک بدشمنی نپردازی چه از این بازی خود را دربازی.
و اللّٰه بخدای عالم ما را قسم است که تو در حقّ ما سخن کسی شنیدی که او قدیم الاسلام و جدید النّفاق در باب اهل بیت رسول ایزد خلّاق نیست و این کنایه از عمرو بن العاص است چه آن عاصی درگاه اله را با أهل بیت رسول اللّٰه نفاق بسیار بودی.
ای معاویه ترا نظر و رویّه در أمر مآل
فی یوم لا ینفع بنون و لا مال
نیست پس باید که نظر به امانی و آمال مآل که آن اودع و أوثق است

برای نفس تو نمائی.
مروی و منقولست که معاویه کتابت بخدمت امام حسین (ع) مکتوب نمود و آن حضرت این کتاب برو بطریق احتجاج انشاء نمود که:

(1) امّا بعد: ای معاویه کتابت تو بمن رسید و در آن کتابت مندرج بود که از من أمر چند بتو عاید و ملحق گردید که من از آن بغایت مستغنی‌ام و گمان تو آنست که مرا رغبت بر آنست و حال آنکه مناسب بحال و مآل من آنست که من جدیر بآن فعل و سزاوار بآن عمل از تو نباشم بلکه آن را درین حال نسبت به شما جایز و حلال ندانم زیرا که من حقایق نفاق و شقاق ترا من کلّ الوجوه و الأحوال میدانم.
امّا آنچه از من بتو رسیده بدان که آن را جمعی بشما میرسانند که زبان و جنان ایشان را با یک دیگر اتّفاق و پیمانست و شغل و فعل هر یک آن سخن چین دغل آنست که دو کس را بهم اندازند تا ایشان را از یک دیگر جدا سازند و تفرقه در مجمع ایشان اندازند و آن دروغ گویان سخن چینان را بسیار بسیار سعی در نفاق و تفرقه در اتّفاقست.
ای معاویه من اراده حرب و گزاف و فعل و خلاف بر تو نکردم و حال آنکه و اللَّه که من هر آینه از خدای تعالی ذکره، در ترک این بغایت خایف، و هراسانم و گمان ندارم که خدای عالم بترک این امر راضی از من باشد و عذر من در حقّ تمرّد و سرکشی تو و این جماعت قاسطین که عدول از حقّ و انحراف از آن نمودند منخرط بحزب ظالمین که مجلب به اولیای شیطان رجیم لعینند گشته‌اند بپذیرد.
امّا تو نه قاتل حجر بن عدیّ اخی کنده و أصحاب صالحین و مطیعین عابدین ایشانی.
گناه آن محبّان و مؤمنان چه بود که تو از روی عنود و جحود قتل آن بندگان ایزد معبود نمودی و آن مردم منکر جور و ظلم و تعدّی و ستم تو بودند

(1) و أمر بدع در نزد ایشان بغایت و عظیم مبتدع و مخترع بود و ایشان اختیار أحکام کتاب خدای علّام مینمودند وَ لا یَخافُونَ لَوْمَةَ لائِمٍ.
یعنی: آن مردم أصلا در اطاعت أمر ایزد عالم ترس و خوف از سرزنش لائم نداشتند و همواره خود را بر جادّه شرع قویم و دین مستقیم استقامت داشتند.
تو بعد از آنکه أیمان مغلّظه و عهود مؤکّده برای ایشان کرده فرستادی که من به امری که در میان ما و شما حادث و عیان گردد و بوسیله حقد و حسد که در سینه تو بود نسبت بایشان مؤاخذه ننمائی آن جماعت اعتبار بمیثاق و پیمان کلام و سخنان تو نمودند و چون نزدیک تو آمدند از روی عداوت و ظلم و جور و ستم قتل تمامی آن مردم نمودی و أصلا از حضرت

جبّار منتقم اندیشه ننمودی.
و نه توئی ای معاویه قاتل عمرو بن الحمق صاحب رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و بنده صالح قادر عالم که بدن خود را در بندگی و عبادت امتحان بألم و درد و جسم خود را ضعیف و رنگ خود را زرد گردانیده بود و بعد از آنکه او را مأمون بعهد و میثاق خدای عزّ و جلّ نمودی هستی او را به نیستی مبدّل گردانیدی اگر غیر از تو آن عهد و پیمان بیکی از بنی نوع انسان میکرد هر آینه آن کس در أمان عصمت حضرت ایزد أقدس بودی و هیچ کسی را قدرت ایذاء و آزار آن کس نبودی.
آن بنده واهب متعال چون از شعب و سر قلّه جبال نزدیک تو آمد او را با کمال استعجال قتل نمودی و این جرأت بر خدای عزّ و جلّ از روی ظلم و جهل فرمودی و استخفاف بعهد خود کردی.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:127
(1) و نه تو آن کسی که زیاد بن سمیّه که متولّد بر فراش غلامان عبد ثقیف بود تو بگمان دعوی نمودی که آن پسر پدر تو و برادر تست از قبل پدرت و حال آنکه حضرت نبیّ ایزد أکبر فرمود که:
الولد للفراش و للعاهر الحجر.
یعنی: فرزند متعلّق بصاحب فراش و زوج مرأه است و برای آنکه زانی است بأمر و حکم خدای أکبر حجر مقرّر است.
پس تو ترک سنّت شرع حضرت پیغمبر نموده تابع هوا و خاطر اسیر خود شدی و بهدایت و ارشاد ربّ العباد و تبلیغ نبیّ الأمّی مهتدی نشدی بعد از آن زیاد بدبنیاد برادر گمانی خود را باطاعت و استرضای نفس- شیطانی باو تفویض ایالت و سلطانی نموده او را بر أهل عراق والی و حاکم از روی نفاق و شقاق نمودی و چون آن بیدین بر آن مسلمین مسلّط کردی قطع ایادی و أرجل مسلمانان نمود و چشم بعضی را بمیل آهن که بآتش گرم و مسخّن کرده بود کور گردانید و جمعی را بجذوع خرما صلب نمود.
ای معاویه گوئیا تو از این امّت نیستی، یا این امّت از جنس تو نیستند آیا تو ای معاویه صاحب حضرمیّین یعنی أهل حضرموت و قاتل آن مردم از روی جور و ظلم نیستی که ابن سمیّه در حقّ ایشان بنزد تو مکتوب و مرقوم گردانید که این جماعت بدین علی و رأی او مستقیم‌اند تو بنزد او نوشتی که هر که به دین علی علیه السّلام و برأی او باشد باید که او را بقتل آری و بجان مهلت و امان ندهی.
پس آن خاکسار آن بندگان ایزد غفّار را بقتل رسانید و بأمر و حکم تو آن طایفه را گوش و بینی تراشیده بمثل و تنکیل نمود.
دین علی و اللّه و پسر علی است که با پدرت حرب نمود تا آنکه او را به
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:128
اسلام در آورد (1) و دین اسلام را قوی گردانید که امروز تو و جمعی که

پيش از تو بودند بدعوى اسلام بساير أنام حكومت كردند و ترا باين مجلس كه الحال نشسته صاحب سرير و حكومت گردانيدند.
و اگر على و أولاد او نبودندى شرف تو مثل شرف پدرت ميبود كه دو بار رحلت بغربت بواسطه عسرت نمود الحال على از آن عسرت از شما رفع نمود و الّا تو و پدرت و ساير بنو اميّه را دعوى ايالت و حكومت جايز و رخصت نبود.
بايد كه الحال نظر بنفس خود و بدين خود نمائى، و نظر به امّت محمّد نبىّ الرّحمه كنى و نوعى نكنى كه وسيله تفرقه اين امّت گردى.
و پرهيز از ايذا و آزار عترت آن حضرت نمائى و زنهار اين امّت را به فتنه نياندازى چه اعتقاد من آنست كه هيچ فتنه براى مردمان أعظم و أفخم از ولاية و ايالت تو بر ايشان نيست.
و من چون نظر بنفس و أولاد خود و امّت جدّم رسول صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم ميكنم و هيچ أمرى أفضل از جهاد با تو نميدانم.
و اگر با تو جهاد و قتال و جنگ و جدال نمايم البتّه آن محض قربة الى اللَّه عزّ و جلّ و دفع شرّ تو از امّت حضرت خاتم الرّسل است.
و اگر ترک جهاد كنم مرا استغفار از گناه خود بحضرت واهب غفّار است و سؤال توفيق ارشاد و هدايت ارشاد اين امور از حضرت ربّ غفور مينمايم و ميگويم آنچه تو ميگوئى كه اگر من منكر تو گردم تو نيز منكر من گردى و اگر كيد با تو نمايم تو نيز كيد با من نمائى.
آيا رأى تو اى معاويه از روزى كه مخلوق و موجود گشتى بغير كيد و مكر با صالحان و مفلحان أمر ديگر بود.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:129
(1) و پيوسته شب و روز در فكر هر نوع كيد كه رأى تو در باب من انديشد معمول گردان.
امّا من اميد بحضرت ايزد مجيد دارم كه كيد تو ضرر بمن نرساند و ضررت بجز نفس تو ديگرى را متضرّر نگرداند، بلكه كيد تو براى تو أضرّ از تمامى بشر باشد، يا آنكه كيد تو بمردمان دشمنانت را بيدار و ترا هلاک و خاكسار گرداند مثل اين عمل كه تو نسبت باين جماعت كردى كه ايشان را بقتل آوردى، و تمثيل گردانيدى بعد از صلح و ايمان و عهد و پيمان كه با آن بندگان حضرت قادر سبحان كردى و سبب قتل ايشان نبود الّا آنكه آن مؤمنان ذكر فضل ما و تعظيم حقّ و أمر ما مينمودند، همان حقّ ما كه سبب شرافت و عزّت تو گرديد و تو بآن شرف مشرّف و معروف و مشهور و موصوف گشتى، و بترس آنكه اگر ايشان را مقتول نگردانى تو قبل از آنكه ايشان كارى كه مرضى تو نباشد بعمل آرند يا بميرند تو بميرى و ايشان را در نيابى.
ليكن اى معاويه بشارت باد ترا بقصاص و عتاب و مستعدّ شوى براى

حساب و کتاب در محضر محاسبان حضرت مالک الرّقاب و بدان که حضرت را کتابیست که صغایر و کبایر هر بشر در آن دفتر محسوب و مستطر است.
چنانچه ملک ایزد تعالی در قرآن میفرماید که: لا یُغادِرُ صَغِیرَةً وَ لا کَبِیرَةً إِلَّا أَحْصاها و بیقین ربّ العالمین فراموش فعل و عمل تو که بوسیله ظنّ و شبهت و قتل أولیاء او بتهمت نمودی و نفی ایشان از دیار دار ایمان و هجرت بدیار و حشمت و غربت فرمودی و اینکه بندگان مهیمن سبحان را به بیعت پسرت که غلامیست از غلامان که عمل آن شرب شراب و لعب بنجل کعاب است بجبر و قهر منکری، من در آن فعل جز به مکر و دغل به بندگان خدای
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:130
عزّ و جلّ و (1) خسارت نفس تو ازین عمل و فروختن دین و غشّ در مذهب و آئین و خزی و عار در أمانات و اعتبار تو نمیدانم و اختیار تو این کار را محض بواسطه استماع و اعتبار مقاله آن سفیه جاهل خاکسار است یعنی عمرو بن العاص العهّار و ترسانیدن شخصی متورّع پرهیزگار و حلیم سلیم نیکوکار است و بی‌شبهه در روز حساب و شمار جزای کردار تو بتو عاید و ظاهر و آشکار خواهد شد و چون کتابت را تمام کرده بعد از اختتام بمصحوب یکی از معتمدان عالیمقام بنزد ولیّ شام ارسال داشت و معاویه کتابت را تلاوت نمود و بر خود پیچید و روی خود بپسرش یزید و عبد اللّه بن أبی عمرو بن حفص آورده فرمود که:
حسین بن علی (ع) را در دل نسبت بما کینه بود که أصلا مرا بر آن اشعار و اطّلاع بر آن نبود.
ایشان گفتند: که جواب سخت بجهت او قلمی نمائید که تا او از آن- کتابت تصغیر نفس خود نماید و باید که حسین (ع) را متذکّر گردانی بأفعال و به أعمال و آثار پدر او.
معاویه گفت: حاشا و کلّا اگر شما پیشتر ازین مرا دیدید که اراده داشتم که أمیر المؤمنین علی (ع) را موصوف بعیب گردانم از روی حقّ و صدق نبود چون علی (ع) فی الواقع از سایر عیوب منزّه و بری بود و شایسته و سزاوار نبود که مثل من عیب علی (ع) بباطل نمایم زیرا که عیب کسی بباطل در هنگامی سزاوار و درخور است که مردمان او را نشناسند امّا کسی که او را مردم مصاحب رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم دانند و از او أمری مستنکر و چیزی خلاف شرع پیغمبر ندیده باشند او را متّصف بعیب و بأمر منکر چون توان نمود و نیز اگر من عیب حسین بن علی (ع) نمایم از من نیکو و مستحسن نیست، زیرا که در حسین (ع)
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:131
مکان عیب را مقام و مأوای نمی‌بینم، (1) الّا آنکه من اراده داشتم که باو

کتابت مکتوب گردانم و او را تهدید و وعید نموده جهالت او را باو بفهمانم چون در آن مقصد و مرام اندیشه و فکر تمام نمودم بخود گفتم که: مرتکب آن در انجام بیشبهه با سرانجام نخواهد بود لهذا ترک آن نمودم.
راوی گوید: معاویه بعد از آن بحضرت أبی عبد اللَّه الحسین (ع) کتابت که آن سرور را از آن بدی یا ضرر رسد مکتوب مرقوم نگردانید و صله و عطایا که سابق بواسطه آن امام البرایا میفرستاد چیزی از آن نقصان و قطع ننمود و هر سال هزار هزار درهم بغیر هدایا و متاع ولایات عرب و عجم برای آن نور دیده رسول صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم ارسال مینمود تا در حیات بود.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:132

ذکر بیان احتجاج أمیر المؤمنین حسین علیه السّلام به امامت خود بر معاویه و غیر او و بیان طرف از مفاخرات و مشاجرات که میان او و معاویه روی نمود

(1) از موسی بن عقبه مروی و منقولست که شخصی بمعاویه بن أبی سفیان گفت که: چون چشم تمامی مردم بحسین بن علی (ع) است و او را بوسیله آنکه سبط رسول (ص) است خواهش بسیار دارند لیکن چون او را در لسان لکنت ظاهر و عیان است اگر او را حکم و أمر نمائی که تصاعد بمنبر نماید، و خطبه مشتمل بر حمد و سپاس ایزد منّان و نعت و ستایش رسول (ص) آخر الزّمان ذکر و بیان فرماید بیقین بواسطه کلالت لسان از أداء خطبه در نزد مردمان ألکن و حیران گردد و او را بعد از آن توقیر و تعظیم چندان و عزّت و تکریم در پیش مردمان نماند و در آن زمان فصاحت و بلاغت تو بر همگنان لایح و درخشان گردد.
معاویه گفت: ای یاران ما را بهمین گمان با حسن بن علی (ع) بود و آن از خاطر ما زایل و منقطع نگردید تا آنکه بر حسب التماس أعیان بنو امیّه
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:133
او را روزی بواسطه خطبه بمنبر فرستادیم (1) او خطبه در غایت فصاحت مشتمل بر حمد و ثنای ربّ العزّت و درود و نعت سیّد البریّه و از صفات کامله خود و پدر و جدّ بیرون از توصیف چندان بیان فرمود که خود را در نظر مردمان معظّم و با احترام و مفخّم و با اکرام نمود و ما را فضیحت و رسوا گردانید.
هر چند معاویه بأمثال این مقال دفع این سؤال آن طایفه مینمود ایشان از آن قیل و قال ممنوع نگشتند تا آنکه معاویه بحضرت امام حسین (ع) گفت:
یا أبا عبد اللّه اگر بمنبر رفته خطبه مشتمل بر حمد و ثنای ایزد تعالی و تحیّت نبیّ الوری مؤدّی گردانی بیقین این جماعت را ممنون میگردانی.
حسب الاستدعای معاویه آن سرور بمنبر رفته حمد و ثنای واجب- الوجود و صلاة و سلام نبیّ المحمود مؤدّی فرمود.
مردی از أعیان شام چون استماع کلام فصاحت انجام بلاغت انتظام آن امام الأنام نمود گفت: این خطیب کیست؟
حضرت امام حسین علیه السّلام الملک الوهّاب پیشتر از آنکه شخصی دیگر متوجّه جواب گردد بزبان معجز نشان فرمود که: ما حزب و گروه غالب خدا و عترت رسول خدا محمّد بن عبد اللّه بن عبد المطّلب و اهل بیت طیّبین طاهرین و أحد ثقلین که رسول خدا ما را دوّم کتاب خدای تبارک و تعالی که در او تفصیل همه أشیاء هست.
لا یَأْتِیهِ الْباطِلُ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَ لا مِنْ خَلْفِهِ حضرت عزّ و جلّ اعتماد و معوّل بر مادر تفسیر و تأویل قرآن نمود چه ما تأویل آن را باطل و أحکام آن را ضایع و مهمل نگردانیم بلکه تابع حقایق آنیم.

پس شما اطاعت ما نمائید تا ناجی و رستگار در روز حساب و شمار باشید
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:134
و اگر مخالفت ما نمائید خاسر و زیانکار و شرمنده (1) در نزد حضرت پروردگار خواهی بود زیرا که اطاعت واجب و لازم بلکه فرض متحتّم است به جهت آنکه طاعت ما مقرون بطاعت خدا و رسول ایزد تعالی است.
چنانچه حضرت عزّ و جلّ در کلام منزل بحضرت خاتم الرّسل میفرماید:
أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنازَعْتُمْ فِی شَیْ‏ءٍ فَرُدُّوهُ إِلَی اللَّهِ وَ الرَّسُولِ.
و در محلّ دیگر میگوید که: وَ لَوْ رَدُّوهُ إِلَی الرَّسُولِ وَ إِلی أُولِی الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ وَ لَوْ لا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطانَ إِلَّا قَلِيلًا.
و تحذير و تخويف شما مينمايم از آنكه گوش بآواز شيطان را كه راهزن شما است مكنيد إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ.
بدرستى كه او دشمن ظاهر و بيّن شما است و اگر اطاعت شيطان كنيد هر آينه شما از اولياى شيطان ....
وَ إِذْ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطانُ أَعْمالَهُمْ وَ قالَ لا غالِبَ لَكُمُ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَ إِنِّی جارٌ لَكُمْ فَلَمَّا تَراءَتِ الْفِئَتانِ نَكَصَ عَلی عَقِبَيْهِ وَ قالَ إِنِّی بَرِی‏ءٌ مِنْكُمْ.
و چون حال بدين منوال شود شما را ملاقات با يک ديگر بضرب شمشير آبدار بردّ نمايند و برماح مردم شكار وارد گرديد و از روى عمد قصد يک ديگر نموده نشانه تير ميگرديد.
بعد از آن ايزد أقدس از هيچ نفس قبول ايمان نكند، آنگاه آن ولىّ اللَّه تلاوت اين آيه كلام اللَّه نمود:
لا يَنْفَعُ نَفْساً إِيمانُها لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِی إِيمانِها
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:135
خَيْراً.
چون حضرت امام حسين (ع) كلام معجز نظام باين مقام انتظام داد جهان در نظر معاويه از استماع آن كلام در عين تاريكى و ظلام گرديد.
(1) لهذا گفت: يا أبا عبد اللَّه بس است ترا از آنچه تبليغ بهر خاصّ و عامّ نمودى بناء عليه آن حضرت از منبر بزير آمد.
و از محمّد بن السّائب مرويست كه: روزى مروان بن الحكم بن حسين- ابن على عليه سلام اللَّه العلىّ گفت: اگر اين افتخار شما بواسطه دختر نبىّ الأمجاد نبود بواسطه كى بر ما فخر مينموديد.
چون حسين عليه السّلام اين سخن ناهنجار شنيد بغايت در غضب و غصّه شد برجست و بحلق او چسبيد و بسيار بيفشرد و عمّامه او را در گردنش انداخته چندان كشيد كه او بيهوش گرديد پس از آن دست از مروان بر داشت و او را بهمان حال گذاشت و روى مبارک بجانب قريش كه در آن

محضر حاضر بودند آورده گفت:
شما را بخدای عالم قسم است که اگر من راست گویم تصدیق من نمائید آیا میدانید که دو دوست که در نزد حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم أحبّ از تمامی مردم بودند من و برادرم بودیم یا در روی زمین پسر دختر- پیغمبر بغیر من و برادرم کسی دیگر موجود باشد.
آن جماعت در ساعت گفتند: بار خدایا نه هیچ أحدی بغیر از تو و برادر تو باین دو صفت موصوف و منعوت نیست.
آنگاه آن ولیّ اللّه فرمود که: من در تمامی زمین لعین بن لعین مثل این و پدرش مردود و مطرود رسول ربّ العالمین نمیدانم.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:136
(1) بعد از آن گفت: و اللّه که ما بین جابرسا و جابلقا که یکی دروازه مشرق و دیگر دروازه مغربست از مردی که نسبت اسلام بخود دهد و دشمن خدا و رسول و اهل بیت (ع) باشد مثل تو ای مروان من در میان خلقان نمیدانم و علامت عداوت تو باین سلسله رفیعه آنست که چون غضب بر نفس متعصّب تو مستولی گردد رداء از دوش تو ساقط گردد.
راوی گوید: و اللّه بخدای عالم مرا قسم است که از آن مجلس برنخاست تا آنکه بغضب شد و رداء از منکب او ساقط گردید
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:137

ذکر در بیان احتجاج امام الشّهید أبی عبد اللّٰه الحسین علیه الصّلوة و الثّناء از وصول بکربلاء با أهل کوفه بعد از آنکه آن سرور بوسیله مکتوبات و استدعای آن قوم شوم بآن مرز و بوم آمده بود

(1) از مصعب بن عبد اللّٰه مروی و منقول است که چون قوم کوفه و شام تصمیم قتل سبط سیّد الأنام حسین بن علی (ع) نمودند آن حضرت بعد از آنکه عمّامه حضرت سیّد البشر بر سربسته و رداء آن سرور یعنی نبیّ با فضل و هوش را زیور بال و دوش گردانیده و ذو الفقار أمیر المؤمنین علی علیه السّلام را حمایل کرد و پسر آن ولیّ ایزد داور در پس پشت انداخت پای سعادت باقبال و دولت برکاب دلدل در آورده خود را سوار ساخت.
پس آنگاه اسب بمیدان تاخت و ساحت مضمار را از شعشعه جمال خود منوّر و دلهای أهل عدوان و ضلال را پریشان و أبتر گردانید در آن زمان تمامی مردمان چشم و گوش بجانب آن منبع فضل و هوش داشتند.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:138
(1) در آن حال سبط رسول ایزد متعال لسان مقال بحمد واهب بیمثال و ثنای ذات لا یزال و درود و تحیّت حضرت نبیّ و آل گشوده آنگاه فرمود:
ای جماعت کوفه و شام مقطوع و متفرّق باد شما را اجتماع و التیام و همه بدیهای لیالی و أیّام بوسیله اختیار الحاد نافرجام شما قایم و مستدام باد شما مکرّرا مکاتبات و مراسلات نزد ما ارسال داشتید که ما را امام رهنما و مرشد بأحکام شرایع و اسلام سیّد الأنام بغیر شما نیست باید که قدم رنجه نموده این مردم را بنوازی و این طایفه را بتعلیم آداب دین الهی و أحکام ملّت و آئین رسالت پناهی سرافراز و ممتاز سازی و الّا ما را در عقبی بر شما حجّتها است زیرا که الیوم امامت و ولایت مخصوص ذات فایض البرکات شما است.
الحال که بمقال شما اعتبار نموده بدین صورت آمدیم شما شیوه مخالفت و ضلالت و طریقه مخاصمت و احتیال برداشته مستعدّ جنگ و جدال و حرب و و قتال شده لحظة فلحظة بل آنا فآنا مهیّج فتنه و عصیان و محرّک و مبتدع طریق طغیان گشته شمشیرها که پیوسته در دست ما بود برای قتل أصحاب جحود و دفع أرباب کفر و عنود شما آن سیوف بر ما آخته و آتشی که ما برای دشمنان خود و شما افروخته بودیم.
الحال شما از برای ما افروختید امّا از آن غافلید که خود را در آتش آخرة سوختید زیرا که شما شب خود را بصبح باجتماع بر عداوت اولیای خود، و بامداد أعدای خویش بغیر عدل بلکه از روی جهل آوردید تا آنکه اعانت جماعت میکنید که از آن طایفه دعیّ أصلا اظهار عدل و افشای آن در میان شما نشده و حصول امانی و آمال شما از آن أهل ضلال از ممکن شام خیال شما اشغال بخیر صبح وصال بی‌قیل و قال ممتنع و محال است.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:139

(1) مع هذا گناه از جانب نسبت شما در أيّام غيبت و حضور ما ظاهر و هويدا نگرديد، پس از اين جهت در روز حساب و شمار وا ويلاى بسيار از شما بيّن و آشكار خواهد گرديد چه ما را بكراهيت باين مقام آورديد.
و الحال شمشير از غلاف و نيام براى عداوت و انتقام ما بر آوريد و مانند آروغ ترش كه مطمئنّ در بدن باشد بواسطه معده فساد بيكبار در طبيعت جوشش نمايد همان نوع يكنوع جوش و خروش بر آورديد.
امّا رأى شما بغايت سست و بى‌اعتبار و بى‌نهايت نامحكم و نااستوار است ليكن در بيعت ما مانند ملخ بيكبار هجوم آورديد و مانند فرش كه فرّاش گسترد و قبل از آنكه كسى بر آن نشيند بر چند فعل و شغل و كار و عمل شما بر آن نهج است كه از روى سفاهت و گمراهى و بدى نفس و تباهى رو و عهد و پيمان و توكيد و ايمان خود را شكسته منخرط در سلك أهل عصيان و مرتبط به أرباب تمرّد و عدوان شديد بعد و دورى و سحق و مهجورى بواسطه مثل امّت كه أهل طواغيت و بدعت ثابت است در قيامت زيرا كه شما بقيّه أحزاب شيا- طين و بنده و پس پشت اندازندگان كتاب ربّ العالمين و گريزندگان از سنن سيّد المرسلين و برادران مستهزئين و سخريّه‌كنندگان دين و آئينيد.
الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ و عاصيان از أئمّة الهدى و ملحقين بأولاد الزّنا نسب و حسب كه اين آيه كريمه در شأن ايشان نازل است.
از حضرت ايزد واهب كه: لَبِئْسَ ما قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنْفُسُهُمْ أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ فِي الْعَذابِ هُمْ خالِدُونَ.
آيا شما اى أهل كوفه بيوفا بآن جماعت معتضد گشته اميد و رجا در روز جزا داريد و از ما متخاذل و نامعتضد شده أصلا پروا بلكه اميد احسان و اعطاء
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:140
از حضرت تبارك و تعالى و محمّد سيّد الأنبياء عليه الصّلوة و الثّناء نداريد.
(1) آرى و اللّه آنچه گفتم چنين است زيرا كه خذل و عار در ميان شما درخت معروف و بر قرار است كه اصول آن در جسم و جان شما روئيده و رگ و استخوان شما بآن محكم و استوار گرديده.
پس شما خبيث‌ترين ميوه درخت از براى جماعت ناظران با كسى كه ميل أكل و تناول آن نمايد خواهيد بود از براى آنكه غضب در حقّ او نمايند يعنى بر كسى كه غضب ايزد تعالى بر او متعلّق گردد او را بمثل شما مردم گرفتار گرداند.
آنگاه فرمود كه:
الا لعنة اللّه على الظّالمين النّاكثين الّذين و لا تنقضوا الايمان بعد توكيدها و قد جعلتم اللّه عليكم كفيلا
. يعنى: لعنت از براى ظالمان كه شكنندگان عهد و پيمانيد ثابت است.

بدرستی که آن دعیّ بن دعیّ ما را در میان خواری و ذلّت گذاشت هیهات، هیهات، از برای اوست ذلّت و خواری و خسّت در قیامت.
سوگواری و گرفتاری بعذاب و عقاب آخرت و شرمساری در نزد حضرت باری.
ای أهل کوفه خدا و رسول (ص) و مؤمنان و حجرهای طاهره، و حجره‌های طیّبه ابا و انکار من اختیار کنند اگر من اختیار اطاعت أرباب لئام در میدان که مصارع أصحاب کرام است نمایم و من راضی به اسیری و راجف به این گرفتاری‌ام بواسطه قلّت عدد خود و کثرت أعداء و خذلت ناصر و معین و بسیاری دشمنان دین و تمامی شداید و آزار بخود قرار دادم و ننگ و عار
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:141
اطاعت آن شقیّ خاکسار بخود بهیچ وجه من الوجوه قرار نتوانم داد و این کار اختیار نخواهم کرد.
(1) آنگاه آن ولیّ اللّه تمثیل باین کلمات منظومه نمود.
شعر:
و ان نهزم فهزّامون قدماو إن نهزم فغیر منهز مینا
و ما ان طبّنا جبن و لکن‌منایانا و دولة آخرینا
فقل للشّامتین بنا أفیقواسیلقی الشّامتون کما لقینا
پس آنگاه از میدان مراجعت بمنزل و مکان و بسرادق و خیمه أصحاب و یاران نمود.
و بعضی گفته‌اند که این مقدّمه مکالمه بین امام حسین علیه السّلام و التّحیّة و میان أرباب ظلمه در هنگامی بوقوع انجامید که أصحاب آن حضرت و أقارب بالتّمام بتجرّع جام شهادت ساکن دار السّلام گشتند و امام المظلوم المعصوم تنها و بیکس در برابر آن قوم شوم ماند و هیچ کس با آن ولیّ ایزد أقدس نبود الّا پسر او علیّ زین العابدین علیه السّلام و پسر دیگر شیرخواره که نام مبارکش عبد اللّه بود.
در آن أثناء امام انس و جان پیش خیمه پرده‌گیان حرم نبوّت و عصمة و محتجبان سرادق عفّت و طهارت رفته چون چشم مبارک بر آن طفل مظلوم انداخت آه سرد بر کشید و گفت:
چون سفر آخرت نزدیک است و وقت وداع قریب شده آن طفل را بمن دهید که او را وداع کنم چون صبیّ معصوم بدست آن امام مظلوم دادند آن حضرت بوسه بر روی او میداد و با کمال حزن و ألم باین کلام متکلّم گردید که:
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:142
(1) ای پسرک من
ویل لهؤلاء القوم
یا ویل است مکان و مأوای این قوم شوم در یوم القیام در هنگام که سیّد

الأنام محمّد علیه صلوات الملک العلّام خصیم آن.
در آن أثناء نامردی از متمرّدان کوفه و شام تیری بقصد آن امام الأنام انداخت قضا را آن تیر بر حلق آن طفل معصوم آمده روح آن بلبل بوستان ولایت بر شاخسار أشجار جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ پرواز نمود.
و در بعض نسخ معتبر بنظر مترجم أحقر رسید که چون حضرت امام حسین علیه السّلام در کرّه ثانیه از میدان مراجعت بواسطه وداع اهل بیت النّبوة نمود.
بعد از آنکه بدر خیمه حجله‌نشینان سرادق عصمت و پرده‌گیان تتق طهارت و عفّت رسید آن طفل بگریه و اضطراب از واسطه عدم شیر و آب بود.
چون حضرت ولایتمآب مشاهده آن نمود بی‌تاب گردید گفت: آن طفل را بمن دهید که نزد آن جمعی مرتاب برده شاید دمی آب برای این طفل که از کمی شیر والده و عدم آب تشنه و بی‌تابست توانم گرفت.
مرویست که چون آن سرور آن طفل را در میدان آورد از قربوس زین برداشت و پسر را دست گرفت و گفت:
ای قوم اگر من باعتقاد شما بواسطه عدم بیعت یزید گناه کار باشم باری این طفل شیرخوار بیگناهست چون در پستان والده او شیر نمانده و از بی‌آبی بی‌تابی مینماید و الحال بهلاکت نزدیک شده اگر او را چندان آب دهید که سیراب شود من با شما شرط کنم که در آخرت در پیش جدّم نبیّ الرّحمه با شما خصمی نکنم.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:143
قوم را بعد از استماع این کلام نفس بکام آن لئام محتبس گشته جواب آن امام (ع) ندادند چون آن سیّد و سرور آن التماس و استدعا مکرّر گردانید جمعی از سنگین دلان شام و گروهی از کوفیان لئام آواز خود بلند گردانیدند که ای حسین (ع) اگر از مشرق تا مغرب مملوّ از آب باشد و آن تحت تصرّف، و فرمان ما باشد یک قطره بتو ای حسین (ع) و فرزندانت ندهیم تا در بیعت والی شام درآئی.
چون حضرت امام حسین علیه السّلام دانست که آن لئام قطره آب بکام آن صبیّ مستهام نخواهند رسانید.
خواست که مراجعت فرماید که در آن أثناء نامردی از تیراندازان شام گفت:
ای یاران حسین (ع) خوش بنشانه ایستاده چه گوئید بیک تیر کار او سازم و خود و سایر عساکر کوفه و شام را از غم و غصّه او پردازم.
همان دم تیری بعرصه کمان بست و بجانب آن امام مظلوم انداخت قضا را آن تیر از حلق آن طفل مرحوم گشته بر بازوی حضرت امام حسین (ع) نشست و آن طفل همان ساعت برحمت ربّ العزّت پیوست.
قولی آنست که امام (ع) بعد از مراجعت از میدان والده طفل را طلب

فرمود و فرمود: بستان پسر خود را که بجای آب از خون سیراب گردید چون پردگیان حرم عزّت و نبوّت آن حال مشاهدت نمودند خروش وا ویلاه و وا محمّداه و وا علیّاه برآوردند، حضرت امام حسین علیه السّلام ایشان را بصبر تسلّی مینمود.
و بعضی از مشاهیر نقل کردند که چون آن طفل در همان میدان به
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:144
روضه رضوان خرامید.
(1) حضرت امام حسین علیه السّلام از اسب فرود آمد و از بتان شمشیر حفره برای دفن آن نور دیده نموده با همان لباس خون‌آلوده مدفون گردانیده آنگاه با حزن و آه از سر قبر آن قرّت عین أمیر المؤمنین علی ولیّ اللّٰه برجست و بایستاد و انشاد این کلمات صدق سمات مشتمل بر أحوال خیر مآل خود و حرکت و تعدّی أهل ضلال فرمود.
شعر:
کفروا القوم و قدما رغبواعن ثواب اللّٰه ربّ الثّقلین
قتلوا قدما علیّا و ابنه‌حسن الخیر کریم الطّرفین
حنقا منهم و قالوا أجمعوانفتک الآن جمیعا بالحسین
یا لقوم من أناس، رذّل‌جمعوا الجمع لأهل الحرمین
ثمّ ساروا و تواصوا کلّهم‌باحتیاجی لرضاء الملحدین
لم یخافوا اللّٰه فی سفک دمی‌لعبید اللّٰه نسل الکافرین
و ابن سعد قد رمانی عنوةبجنود کوکوف الهاطلین
لا لشیء کان منّی قبل ذاغیر فخری بضیاء الفرقدین
بعلیّ الخیر من بعد النّبی‌و النّبی القرشیّ الوالدین
خیرة اللّٰه من الخلق أبی‌ثمّ امّی فأنا این الخیرتین
فضّة قد خلّصت من ذهب‌فأنا الفضّة و ابن الذّهبین
من له جدّ کجدّی فی الوری‌وارث الرّسل و مولی الثّقلین
فاطم الزّهراء أمّی و أبی‌قاصم الکفر ببدر و حنین
عروة الدّین علیّ المرتضی‌صاحب الحوض مصلّی القبلتین
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:145
(1)
و له فی یوم احد وقعةشفت الغلّ بقبض العسکرین
ثمّ بالأحزاب و الفتح معاهازم الجیش و أهل القبلتین
عبد اللّٰه غلاما یافعاو قریشی یعبدون الوثنین
فی سبیل اللّٰه ما ذا صنعت‌امّة السّوء معا بالعترتین
عترة البرّ النّبی المصطفی‌و علی القوم یوم الجحفلین
چون حضرت امام حسین علیه السّلام و التّحیّة این کلمات منظومه به اتمام و انجام رسانید پای مبارک برکاب در آن وقت سوار شد و شمشیر از نیام

برکشید و روان گردید و چون به پیش روی آن قوم شوم رسید عنان کشیده بایستاد.
در آن حال آن سبط نبیّ ذو الجلال شمشیر برهنه در دست مستعدّ حرب و قتال گشته مأیوس و محروم از حیات مستعار و عازم موت و مترصّد، و منتظر أمر و فرمان حیّ الّذی لا یموت شده شروع در بیان این رجز نمود.
شعر:
انا ابن علیّ الخیر من آل هاشمکفانی بهذا معجزا حین أفخر
و جدّی رسول اللّه أکرم من مشیو نحن سراج اللّه فی الخلق یزهر
و فاطم امّی من سلالة أحمدو عمّی یدعی ذا الجناحین جعفر
و فینا کتاب اللّه انزل صادقاو فینا الهدی و الوحی بالخیر تذکر
و نحن أمان اللّه للنّاس کلّهمنطول بهذا فی الأنام و نجهر
و نحن ولاة الحوض نسقی ولاتنابکأس رسول اللّه ما لیس ینکر
و شیعتنا فی النّاس أکرم شیعةو مبغضنا یوم القیامة أخسر
چون رجز باتمام رسانید خود را بصف أهل ضلال زد و چندان قتال

نمود که برحمت ایزد معبود واصل گردید رحمة اللّه علیه و لعنة اللّه علی-قاتلیه.
و تفصیل أحوال خیر المآل آن سبط رسول واهب متعال در أکثر کتب محتویه بر ذکر و بیان أحوال سیّد البریّة و آله أئمّة المعصومین علیهم السّلام و التّحیّة منقول و مسطور و مروی و مذکور است.
و چون این کتاب مشتمل بر ذکر و بیان احتجاج حضرت نبیّ العدنان و أمیر المؤمنین (ع) و باقی امامان از أولاد ایشان علیهم السّلام الملک المنّان و بعضی از أصحاب و محبّان است لهذا بذکر همان مطلب و مرام کلام اختتام مینماید و بخوف طول آن شروع در آن نمینماید و اللّه المستعان.

«ذکر در بیان احتجاج فاطمة الصّغری بر أهل کوفه بعد از شهادت امام حسین علیه السّلام و أصحاب آن حضرت در کربلا بوسیله غدر و دغای کوفیان و کثرت عداوت و بغض شامیان علیهما ما یستحقّان من الملک المنّان»

(1) از زید بن موسی بن جعفر مرویست و آن بزرگوار از آبای کرام عظام خود علیهم سلام اللّه الملک المنّان روایت کند که چون بعد از قتل حضرت امام السّعید الشّهید أبی عبد اللّه الحسین (ع) امام زین العابدین (ع) را با اهل بیت از کربلا بکوفه انتقال و ارتحال نمودند ایشان را بدار الاماره که مسکن و مقام عبید اللّه زیاد بود فروز آوردند.
روزی دیگر که عبید اللّه زیاد در دیوان مظالم و أکثر کوفیان ظالم در محضر حاضر بودند آن ثمره شجرة الکبری فاطمة الصّغری بنت حسین بن أمیر المؤمنین علیّ علیه السّلام در آن أثر خطبه باین نسق به نثر مؤدّی فرمود که: حمد بعدد رمل و حصی و شکر بموازنه عرش أعظم باری سرافراز ذات
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:148
خدای تبارک و تعالی (1) است که متفرّد و منزّه از شواهد و انداد و مقدّس از عوارض و اضدادست که لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ وَ هُوَ السَّمِیعُ الْبَصِیرُ.
من حمد او تمام و ایمان باو دارم و از پرستش و عبادت غیر او بری و بیزارم و مرا توکّل برو و شهادت بیگانگی ذات بی‌شبهه و انداد اوست که:
أشهد أن لا اله الّا اللّه وحده لا شریک له.
و درود و تحیّت و ثنای لا یحصی بر أشرف رسل و أنبیای او محمّد مصطفی و أولاد او باد که: أشهد أنّ محمّدا عبده و رسوله صلّی اللّه علیه و آله.
و گواهی میدهم بر آنکه أولاد أمجاد آن رسول (ص) ربّ العباد بشط الفرات باتّفاق أهل شقاق و عناد بناحق و ظلم و از روی جور و ستم مذبوح و مقتول أرباب ظلوم و جهول شدند.
بار خدایا مرا پناه به تست اگر افترا و کذب نسبت بذات ستوده صفات تو دهم و آنچه تو انزال و ارسال در حقّ علی (ع) و آل آن حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم پسندیده خصال در باب أخذ عهد و میثاق از امّت از جهت وصیّ او علیّ بن أبی طالب (ع) نموده خلاف گویم.
و علی علیه السّلام که بوسیله ظلم امّت حقّ او مسلوب و مقتول بغیر ذنب از دست أعدای جهولست، چنانچه فرزند ارجمند او را دیروز از روی ظلم و ستم او را بقتل آوردند آن سرور را نیز در سابق در بیت از بیوت خدای عزّ و جلّ که آن وصیّ خاتم الرّسل در عبادت و بندگی ایزد کافل مشتغل بود بقتل آوردند و بآن بیت معشر مسلمانان بزبان و بدل مملوّ از نفاق و کینه اهل بیت رسول آخر الزّمان حاضر بودند دفع شر از آن ولیّ ایزد داور ننمود بلکه أمر بقتل آن حضرت و گروهی اعانت قاتل نمودند.

(1) بار خدایا دفع شرّ آن ظلمه بر تو بغایت آسان بود و آن امام معصوم پیوسته مظلوم بود تا آنکه او را قبض نمودی بسوی خود به نقیبه محموده و ضریبه طیّبه مشهوده و آن پسندیده ایزد واهب معروف المناقب و مشهور المذاهب بود و هرگز در بندگی تو ای قادر عالم بسرزنش لایم و به عذل عاذل‌هایم ممنوع و منزجر نگشته.
پروردگارا هدایت آن امام الأنام با سلام در صغر سنّ او نمودی و حمد و ستایش مناقب او در أیّام بزرگی او در نزد خاصّ و عامّ ظاهر فرمودی و آن حضرت پیوسته ناصح و مطیع تو ای بصیر سمیع و ناصر و معین رسول تو سیّد المرسلین بود تا آنکه او را قبض بسوی خود نمودی و هرگز او را رغبت به دنیا و حریص بمشتهیات و مستلذّات این سرا نبود.
چنانچه فرمود:
یا دنیا طلّقتک ثلاثا لا رجعة فیها.
لیکن آن امام جنّ و بشر را رغبت بسیار بدار القرار و همسایگی أنبیای أخیار و رسل أبرار خصوصا نبیّ المختار بود.
چنانچه دایم مجاهد راه تو بود آن حضرت واهب بیچون چون از او راضی بودی او را اختیار نمودی و بدین قویم و طریق مستقیم هدایت- فرمودی.
آنگاه بضعه ولیّ اللّه فرمود که: امّا بعد یا أهل کوفه بیوفا و یا أهل مکر و دغا و أهل غدر و حیلها با اهل بیت نبیّ ایزد تعالی را حضرت واجب منّان بشما امتحان نمود و شما را نیز باطاعت ما ابتلاء و امتحان فرمود ابتلای ما را نسبت بشما نیکو گردانید زیرا که علم خود را در نزد ما و فهم خود را در پیش ما مودّع و مستقرّ گردانید پس ما عیبه‌ی علم و دعا و مکان فهم خدای عالم و حکمت

و حجّت (1) در زمین و در بلاد از برای عباد اوئیم ما را بکرامت خود مکرّم و ما را تفضیل بر سایر طوایف بنی آدم بلکه از تمامی أنبیاء سابقین و امم بوجود وافر الجود نبیّ ما محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم داد.
شما ای أهل مکر و غدر تکذیب ما نمودید بلکه بکفر ما فرمودید و قتال ما حلال و نهب و غارت أموال ما جایز بطریق مآل أهل ضلال دانسته گوئیا ما أولاد ترک و أولاد أهل کابلیم.
چنانچه پیشتر با جدّم سیّد البشر بلکه دیروز با آن سرور مقاتله کردید بنوعی که هنوز از شمشیرهای شما دمای أهل بیت ما متقاطر است بواسطه حقد و حسد پیشتر باین عمل شنیع و فعل وضیع قتل أولاد نبیّ الشّفیع.
آیا قرّت عین شما بهم رسید؟ و قلوب محبّت مسلوب شما از این شغل نامرغوب خوشحال گردیدند عجب جراتست شما را بر حضرت واجب تعالی

و طرفه مکری بیّن و ظاهر کردید لیکن وَ اللّهُ خَیْرُ الْماکِرِینَ.
أصلا نفس خود را باین فعل ناپسند که از شما صادر گشته از اهراق دمای ما اولیای ایزد تعالی و دست درازی شما بأموال ما هیچ گونه بخذلان و شرمساری و خسارت و زیانکاری منسوب نمیگرداند اگر چه این کار در نظر شما أشرار صعب و دشوار نیست.
اما و اللّه بخدای عالم ما را سوگند و قسم است که این مصائب بر ما أشدّ نوائب دهر و أتعب حوادث عجائب است.
و قال اللّه فی کتابه: مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَها إِنَّ ذلِکَ عَلَی اللَّهِ یَسِیرٌ لِکَیْلا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَکُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاکُمْ وَ اللَّهُ لا یُحِبُّ کُلَّ مُخْتالٍ فَخُورٍ.
مقطوع باد جمعیّت شما بپراکندگی مقرون باد الفت شما منتظر لعنة
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:151
از حضرت ربّ العزّت باشید (1) که متواتر بدیها از برای شما از آسمان ظاهر و هویدا خواهد شد.
فیسحتکم بما کسبتم وَ یُذِیقَ بَعْضَکُمْ بَأْسَ بَعْضٍ
و بعد از آن مخلّد به عذاب ألیم و عقاب جسیم در روز قیامت بواسطه ظلم و غرامت بر ما اهل بیت نبیّ الرّحمه روا داشتید گرفتار خواهید شد ألا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَی الظَّالِمِینَ.
ویل لکم، چاه ویل مقرّ شما باد آیا میدانید که بکدام دست بمطاعن و محاربه ما دراز کردید و بکدام نفس خسیس بقتال ما مایل شدید و بکدام پا مشی برای محاربه ما آمدید و تابع محارب ما شدید بیقین در آخرت جوارح و اعضای شما بر این أفعال شنیعه و أعمال قبیحه شما شهود ظاهر و آشکار خواهند بود.
شما را دلها بغایت در قساوت و جگرها در نهایت بی‌شرمی و غلظت است بلکه قلوب شما مطبوع و سمع شما مختوم و بصر شما در غشاوت مکتوم- است.
و سوّل لکم الشّیطان و أملی لکم و جعل علی بصرکم غشاوة و أنتم لا تهتدون.
یا أهل کوفه الفت شما بیکدیگر مقطوع و بپراکندگی و تفرقه مبدّل باد آن همه وصیّت که حضرت سیّد البریّه بشما نمود بلکه آن را در نزد شما مودّع فرمود در باب برادر خود حضرت علی بن أبی طالب علیه السّلام شما غدر بجدّم أمیر المؤمنین حیدر علیه السّلام و بحضرت نبیّ الاکرام و عترت النّبی علیهم السّلام نمودید و افتخار بقتال و جدال حضرت أمیر المؤمنین علی علیه- السّلام و آل فرمودید چنانچه شعر:
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:152 نحن قتلنا علیّا و بنی علیّ‌بسیوف هندیّه و رماح
و سبینا نساءهم سبی ترک‌و نطحناهم و أیّ نطاح

(1) ای قایل این کلام نافرجام دهانت در صبح و شام مملوّ از سنگریزه‌ها و خاک بتوالی أیّام با دو بجز همان ترا ای تیره سرانجام بهره در آغاز و انجام مباد.
افتخار بقتل قومی مینمائی که حضرت خدای منّان تزکیه و تطهیرشان از رجس عبادت أوثان و از سایر وزر و عصیان نمود.
چنانچه در کلام درّ انتظام خود فرمود که: لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً.
ظاهرا قائل این کلمات منظومه نامنتظمه عبید اللَّه زیاد باشد لهذا آن معصومه خطاب باو نموده که ای قائل أفعال تو این که قتل أولاد سیّد المرسلین نمودی و مقال تو آنکه افتخار و جدال با پسندیدگان ایزد متعال فرمودی، وقوع این عمل از تو عجب و بدیع نیست زیرا که پدرت نیز به مثل این فعل شنیع بعمل آورده بیقین و بی‌اشتباه بوثیقه
و انّما لکلّ امرئ ما قدّمت یداه
هر أحدی بجزای عمل خود بذریعه: فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ خَيْراً يَرَهُ وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ و پاداشت جزو و کلّ آن بمجزی و منفعل گردد.
شما ای قوم حقد بر ما و حسد نمودید از آنچه حضرت ربّ جلیل ما را بر شما و بر سایر برایا تکریم و تفضیل فرمود.
ویلا لکم، چاه ویل و عذاب برای مکین و مقرّ شما مستقرّ باد.
شعر:
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:153 فما ذنبنا إن جاش دهر بحورناو بحرک ساج لا یواری الدّعاء مصا (1) ای قوم بیمروّت گناه ما چه بود که دنیا را بظلم و جور ما در هیجان و حرکت آوردید و اگر منکر این أمر شوید که از ما این أمر منکر بحیّز ظهور بیّن و ظاهر و سانح و صادر نشده این انکار شما چون انکار امروز غایت وضوح و ظهور است و بحر عمل شما چون ساکن است و خفای آلات و أدوات آن به واسطه عدم عمق فراوان میسّر نیست و وجه أعمال شما را مخفی و پنهان نمیگرداند بلکه هر چه شما در حقّ ما اهل بیت رسول مجتبی بمنصّه عمل بیّن و ظاهر نمودید همگی آن بر تمامی خلقان روشن و عیان است و این احسان و تفضّل از حضرت عزّ و جلّ نسبت بأولاد خاتم الرّسل بدیع و مستبعد نیست.
ذلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشاءُ وَ مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُوراً فَما لَهُ مِنْ نُورٍ.
چون فاطمة الصّغری کلام صدق التیام باین مقام اختتام فرمود- خروش و فغان از حضّار آن مکان برخاست و گریه مردم بغایت بلند شد و قطرات عبرات ایشان متقاطر و دمادم گردید همگی گفتند:
یا بنت الطّیّبین بس است آنچه ذکر نمودی زیرا که در درون ما نوایر متلهّبه اندوختی و دلهای حزین و سینه‌های غمین ما را بآن نیران سوختی.
آن معصومه چون حال بدان منوال دید ساکت گردید سلام اللَّه علیها و علی

أبيها و جدّيها المعصومين.

«ذکر در بیان احتجاج زینب بنت علیّ بن أبی طالب (ع) بر کوفیان بطریق خطبه در محضر رجال و نسوان ایشان»

(1) از حذیم بن شریک أسدی منقول و مرویست که: چون حضرت امام الشّهید أبی عبد اللّه الحسین علیه السّلام بدرجه شهادت رسید امام زین العابدین علیه السّلام با نسوان از کربلاء بکوفه آمد در آن أثر آن خلاصه و زبده دودمان رفیع البنیان أمیر المؤمنین حیدر مریض و محموم و با شداید هموم و مغموم بود و همان که بسعادت و اقبال داخل شهر کوفه گردید مردان و زنان در جلوی خدمتکاران ایشان بغایت گریان و نالان و گریبان جامهاتا دامن چاکها گردیده وا علیّاه وا حسیناه گویان دوان دوان میرفتند.
چون آن ولیّ حضرت امام العابدین (ع) از بیماری در نهایت ضعف بوده بآواز حزین چنین فرمود که: این جماعت برای ما گریان و نالانند پس ما را بغیر ایشان که بقتل رسانید و کدام طایفه ما را چنین بی‌سرانجام گردانید در آن حال زینب بنت علیّ بن أبی طالب علیه السّلام روی مبارک بجانب آن

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:155

طایفه آورده ایماء بسکوت نمود.
(1) حذیم أسدی گوید که: و اللّه بخدای عالم مرا قسم است که آنچه از آن بضعه حیدر کرّار مسموع میشد گوئیا از نطق و بیان حضرت أمیر المؤمنین علیّ بن أبی طالب علیه السّلام الملک المنّان مسموع مردمان میگردید.
حضرت زینب (ع) اشارت نمود بمردمان که گوش بسخنان ایشان نمائید لهذا مردم نفس و دم در کشیدند و جرس را آواز مقطوع گردانیدند.
بعد از آن فرمود که: بعد حمد ایزد منّان و شکر و ثنای ذات قادر سبحان و صلاة و سلام بر رسول او محمّد و آل ایشان که امنای دین و حفظه شرع مبین‌اند.
ای أهل کوفه و أهل حیله و مکر و أهل خذلان و غدر الحال این قطرات عبرات و این صوت گریه از روی ریاء و سمعه از برای چه و اظهار حزن و ألم و اهراق آب چشم از جهت کدام مردم است؟
اگر بواسطه اهل بیت رسول اللّه است هر أحدی بر مکر و غدر شما أهل کوفه مطّلع و مخبر است که شما بعد از عهد و میثاق و ارسال مکاتبات، و مراسلات بنزد آن سبط سیّد البرّیات مکرّر مکرّر آن حضرت اعتماد بقول و فعل شما ننمود تا آنکه عهد و بیعت از شما گرفته آن را بسوگند غلاظ و شداد مؤکّد فرمود مع هذا شما بر عهد و قول خود وفا ننمودید و این عمل شنیع و فعل منیع ظاهر نمودید.
مثل شما مثل آن عورت است که صبح تا شام کارش خرجه کردن بود و

چون روز بانجام میرسید هر چه در آن روز رشته کرده تمام را خراب و نقض مینمود.

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:156

بعد از آنکه سعی و اهتمام بقدر وسع بانصرام رسانیده بود، آنگاه تلاوت آیت کلام حضرت ربّ العزّت فرمود (1) که: وَ لا تَكُونُوا كَالَّتِی نَقَضَتْ غَزْلَها مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكاثاً تَتَّخِذُونَ أَيْمانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ.

آیا ای أهل کوفه در میان شما بغیر غدر و تعسّف و عجب و شنف، و کذب و تخلّف و ملاقات با فرومایگان و ارتباط و التیام با دشمنان خاندان رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم آخر الزّمان أمر دیگر بیّن و ظاهر است و با شما آشنائی و امید و داد و دوستی مانند آنست که مرعی و محمی در زمین شورستان و معدن فضّه از نمکزار بی‌پایان اختیار کنند أفعال و أقوال شما بر همگنان کالشّمس فی وسط النّهار در کمال ظهور و آشکار است و جزا و پاداش کردار خود سخط و آزار از منتقم جبّار است خواهید یافت لَبِئْسَ ما قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنْفُسُهُمْ أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ فِی الْعَذابِ هُمْ خالِدُونَ.

آیا شما میگریید، نعم آری و اللّه بخدای عالم قسم است که شما سزاوار گریه و بکاء دوام و جدیر برنج و عنابتتابع لیالی و ایّام خواهید بود و از این أعمال تا سرانجام شما باید که لبهای شما در تمادی مشهور و أعوام هرگز به تبسّم انجام و التیام نیابد.

فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلًا وَ لْيَبْكُوا كَثِيراً زیرا که شما به مترجّی ننگ و عار دنیا و متمنّی بعیب و شنار ما شدید و هرگز شما را أبدا امید خلاصی از شداید عذاب حضرت مالک الرّقاب و انتهاء عقاب نیست و چگونه امید نجات باشد شما را که قاتلان سلاله خاتم النّبوّه و معدن الرّساله و سیّد شباب أهل الجنّة که ملاذ حریم شما و معاذ حرب عظیم شما و مقرّ مسلّم شما و نومیدکنندگان مردم از جرح و کلم شما و محلّ مفزع و فریادرس شما در هنگام نزول و هبوط شداید و بلایا و

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:157

مرجع شما در دار دنیا و عقبی (1) و ملجا و مفرّ شما در وقت مقاتله شما با أعداء و مدار حجج شما و منار محجّه شمااند بودید و بعد از قتل آن أعیان نهب و غارت أموال ایشان نمودید.

ألا ساء ما قدّمتم لأنفسكم و ساء ما تزرون و آنچه بواسطه ذخیرت آخرت خود گذاشته و بجهت زاد معاد و توشه آن مکان داشتید آن بغایت بدو بینهایت ضایع در دست زیرا که ذخیره شما بغیر نکث عهد و پیمان و نقض میثاق و ایمان نیست شما در سعی خایب و ایادی شما مقطوع از تحصیل مطالب و در بیع و شرای خود خاسر و غیر راغب و محروم و مأیوس از احسان و مرحمت ایزد واهب و متّصل بغضب او خواهید بود. و یؤتم بغضب

من اللّه و ضربت عليكم الذّلة و المسكنة.
ويل لكم چاه ويل مقام شما بادای أرباب عناد آيا ميدانيد كه كدام كبد و جگر حضرت سيّد البشر است كه قطع نموديد و كدام عهد است كه شكستيد و كدام طايفه مستوره مكرّمه‌اند كه ايشان را بر مردمان ظاهر نموديد و حرم كدام نبیّ محترم است كه هتك آن نموديد و اين خون كيست از أولاد و سيّد عالم كه از روی جور و ظلم و تعدّی و ستم ريختيد.
لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئاً إِدًّا تَكادُ السَّماواتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَ تَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَ تَخِرُّ الْجِبالُ هَدًّا.
شما ای أهل كوفه و ای أهل مكر و حيله كار بسيار بد و بی‌نهايت زبون و ردّ ما بين آسمان و زمين از روی عداوت و كين بعمل آورديد.
آيا عجب ميدانيد اگر از اين حركت ناموزون و فعل زشت زبون شما بحكم و أمر حضرت قادر بيچون آسمان بروی زمين خون ببارد و شما را معجّلا به

عذاب و بلای گوناگون گرفتار و بلعنت ملعون گرداند.
(1) ليكن بوثيقه وَ لَعَذابُ الْآخِرَةِ أَخْزى وَ هُمْ لا يُنْصَرُونَ ربّ العزّت موقوف عقاب بآخرت داشته چه عذاب آخرت أشدّ و أخزی و آن عقاب بشما أليق و أحری است.
بايد كه شما بآن مهلت خيال خفّت عذاب و نكال در يوم لا ينفع فيه بنون و لا مال مكنيد زيرا كه در نزد عزّ و جلّ مثل اين عمل حقير نيست و اين كار ناشايسته جمعی سيه‌روزگار در نزد ايزد جبّار بغايت عظيم و دشوار است و حاشا و كلّا كه ترس عدم پرسش اين چون از حضرت عادل بيچون متصوّر باشد.
و اين ستم و ظلم را كه بر ما اهل بيت رسول مجتبی واقع شده بی‌انكار و الحاد حضرت خلّاق العباد لبالمرصاد بفرياد ما مستغاثيان بعدل و داد رسيده، دلهای حزين و سينه‌های غمگين ناشاد ما را در آن روز شاد و آباد خواهد گردانيد.
بعد از آن بضعه امام انس و جان شروع در انشاد و بيان اين كلمات منظومه نمود.
شعر:
ما ذا تقولون اذ قال النّبیّ لكم‌ما ذا صنعتم و أنتم آخر الامم
بأهل بيتی و أولادی و تكرمتی‌منهم اساری و منهم ضرّجوا بدم
ما كان هذا جزائی او نصحت لكم‌ان تخلفونی بسوء فی ذوی رحمی
انّی لأخشی عليكم أن تحلّ بكم‌مثل العذاب الّذی أودی علی ارم

(1) چون آن سيّده معصومه اين كلمات منتظمه باتمام رسانيد روی خود از آن لئام بگردانيد.

حذیم أسدی روایت کند که بخدای منّان قسم است که جمیع مردمان را بعد از استماع این سخنان در غایت اضطراب و حیران دیدم که دستها بر دهنهای خود میزدند و میگریستند.
و چون ملتفت بیک طرف خود گردیدم شیخ را از کوفیان دیدم که چنان می‌گریست که آب چشم او از محاسن او مانند باران روان بود.
در آن زمان دست بجانب آسمان برداشته میگفت: که پدر و مادرم فدای شما باد کهول شما بهترین کهول و جوانان شما بهترین جوانان و نسل شما کریم و فضل شما عظیم است بعد از آن شیخ شروع بخواندن این شعر نمود:
کهولکم خیر الکهول و نسلکم‌اذ اعدّ نسل لا یبور و لا یخزی لیکن حضرت امام زین العابدین علیه السّلام چون عمّه خود را در کمال اضطراب و بغایت مضطرّ و بی‌تاب دید فرمود که: یا عمّه خاموش باشید و با این طایفه أهل ضلال قیل و قال منمائید که أثر کلام صدق التیام شما در ایشان محال است و ما و شما را بواسطه حیات مستعار تجربه در ماضی و حال است.
بحمد اللّه که تو عالم و دانا بحقایق أحوال أهل دنیائی و محتاج بتعلیم و تفهیم نیستی.
و می‌فهمی که بکاء و حزن از کسی که دهر او را خراب و مصادمات زمانه او را مضطرّ و با اضطراب گرداند مردود و ممنوع نیست.
زینب علیه السّلام بعد از استماع کلام امام زین العابدین علیه-
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:160
السّلام ساکت و خاموش گردید.
(1) بعد از آن حضرت امام (ع) بسعادت و اقبال فروز آمد و خیمه و سرا پرده بر پا کرد و عورات و پرده‌گیان حرم محترم را فروز آورده داخل خیمه گرداند و ایشان را أمر بصبر و تسلّی فرمود.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:161

«ذکر در بیان احتجاج حضرت امام زین العابدین علیه السّلام بکوفه در هنگامی که از خیمه بیرون آمده بود بر أهل کوفه توبیخ و سرزنش ایشان بر غدر و مکر آن طایفه و نکث عهد و پیمان نمود»

(1) از حذیم بن شریک الأسدی منقول و مرویست که چون حضرت امام زین العابدین (ع) در کوفه از خیمه بیرون آمد و چشم مبارکش بجانب کوفیان افتاد روی بایشان آورده و ایماء بآن جماعت کرده و آن حضرت در آن حال به سعادت و اقبال ایستاده بود شروع در حمد حضرت واجب الوجود نموده و حمد و سپاس و شکر بی‌اندازه خدای تعالی و احسان ایزد معبود مؤدّی فرمود و صلاة و سلام نبیّ الاکرام و آل فخام ادا نمود.
آنگاه آن ولیّ اللّه گفت: ایّها النّاس ای معشر مردمان هر که مرا شناسد پس او عارف و آگاه است بحال من و آنکه مرا نشناسد بداند که من
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:162
(1) علیّ بن الحسین بن علی بن أبی طالبم.
حسین (ع) که مذبوح بشطّ الفرات بنا حقّ و بغیر گناه از روی جور و ظلم و تعدّی و ستم گردید ویل برای آن کس معیّن و مؤسّس است که چنین حیف در حقّ آن صاحب منی و خیف پسندید.
و من پسر آن کسم که قوم هتک حریم و قطع نعیم او و تاراج و غارت مال و سبی و اسیری عیال آن امام با عزّ و اقبال نمودند.
و من پسر آن کسم که مقتول بصبر است و همین کافی است ما را بواسطه فخر زیرا که بذریعه إِنَّ اللّٰهَ مَعَ الصّٰابِرِینَ همیشه شعار آبای أبرار و أجداد و أخیار ما صبر بر شدآید و آزار بود.
ای معشر مردمان شما را قسم است بخدای قادر مجید آیا میدانید که شما مراسلات و مکاتبات بنزد پدرم سبط سیّد البریّات قلمی نمودید و عهد و پیمان و میثاق و ایمان با آن حضرت فرمودید.
و در کتابات شما مندرج بود که اگر شما بزودی زود تشریف باین حدود نیارید ما را در یوم الموعود در نزد حضرت نبیّ المحمود بر شما الزام و حجّت خواهد بود.
بعد از آنکه آن امام برایا اعتماد بر أقوال شما نمود و بدین صوب تشریف ارزانی فرمود، شما مکر و ریب و خدعه و فریب نموده نقض بیعت و نکث عهد متابعت فرموده مقاتله و مجادله با آن حضرت کردید و او را مخذول و خود را مأیوس از تمامی مأمول و محروم از شفاعت حضرت رسول نمودید.
مقطوع باد جمعیّت شما و بپراکندگی مبدّل باد الفت شما از آنچه بیشتر از جهت نفس متکبّر و رأی بد منکر خود بر منصّه ظهور ظاهر کردید.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:163
(1) آیا شما بکدام دیده‌ها نظر بجمال جنان آرای رسول مجتبی توانید نمود

و جواب سؤال رسول متعال در آن حال توانيد فرمود.
يعنى: وقتى كه از شما پرسد كه چرا عترت مرا مقتول و مذبوح و دل مرا محزون و مجروح نموديد و هتك حرم محترم من و غارت أموال فرزند مكرّم من فرموديد، پس شما امّت من نيستيد.
حذيم روايت كند كه چون فرزند امام حسين الشّهيد كلام باين مقام رسانيد آواز گريه مردمان بغايت مرتفع و بلند گشته بآسمان رسيد.
بعضى از كوفيان ببعضى ايشان ميگفتند كه بهلاک شديم و نميدانيم و از شيوه أهل اسلام بيرون شديم و پنداريم كه مسلمانيم.
حضرت امام زين العابدين عليه السّلام فرمود كه: رحمت خداى بر آن كس باد كه قبول نصيحت و حفظ وصيّت من در حقّ خدا و رسول و اهل بيت او صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم نمايد.
بدرستى و تحقيق كه ما را تأسّى نيكو و اقتفاء بحضرت رسول ايزد تعالى است كه حضّار كوفيان در آن مقام بالتّمام گفتند: يا ابن رسول اللَّه (ص) ما همه سامعين كلام شما و مطيع أمر و فرمان لازم الاقدام و حافظ عهد و زمام شمائيم و راغب بأمر شما و مأمور بحكم شمائيم و هرگز از متابعت و اطاعت شما رو نگردانيم كه ما را بأمر خود مأمور گردانى كه خداى واحد بر تو رحمت كند.
يا ابن رسول اللَّه (ص) بدرستى كه محارب شما را محارب و مسلم أمر و حكم را مسلم و طالبيم و هر آينه ما كينه شما و كينه خود را از آن كسى كه بر شما و بر ما ظلم كرد ميستانيم و شرّ آن ظالم را از شما و از خود كفايت نمائيم.
حضرت امام زين العابدين عليه السّلام فرمود كه:
هيهات هيهات
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:164
(1) اى طايفه غدره مكره اگر توانيد حيله و مكر فيما بين خود و شهوات نفوس أمر خود نمائيد.
آيا اراده آن داريد كه چنانچه به آباء ما طريقه مخالفت و شيوه- مخاصمت مرعى داشتيد و بدان وسيله خاک در ديده امانى و آمال خود نپاشيد.
كلّا و حاشا بحقّ پروردگار رقّاصان منى و مشتاقان كعبه لقا هنوز جراحت شما ديروز از قتل پدرم سبط سيّد الرّسل و نور ديده ولىّ حضرت عزّ و جلّ مندمل نشده.
اى أهل كوفه بى‌فرزند شدن جدّم رسول اللَّه صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم و قتل اهل بيت او در أمس فراموش من بلكه نسيان هيچ كس نگردد و از قتل پدرم و دو پسر او پدر و جدّم أمير المؤمنين حيدر عليه السّلام را بى‌فرزند و جهانى را بسوز و شيون و درد و حزن مقترن گردانيديد.
از اين مصيبت سينه من شكافته و مجروح و دلم محزون و مقروح است و

از تلخی این غصّه و غم حنجره و حلقم در غایت مرارت و تلخ کامی و از تجرّع کأس ألم این درد غصص بیحدّ در فراش سینه بی‌کینه‌ام بشادکامی است.
استدعای و التماس من از حضرت ایزد تعالی آنست که شما أهل کوفه را بمددکاری و یاری ما و از دشمنی و عداوت ما مهجور گرداند.
بیت:
ز کوفی امید بهی داشتن‌بود خاک در دیده انباشتن بعد از آن آن سرور انس و جان متکلّم باین کلمات منظومه گردید.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:165
شعر: (1)
لا غرو إن قتل الحسین و شیخه‌قد کان خیرا من حسین و أکرما
فلا تفرحوا یا أهل کوفة بالّذی‌أصیب حسینا کان ذلک أعظما
قتیل بشطّ النّهر نفسی فداؤه‌جزاء الّذی أرداه نار جهنّما
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:166

ذکر در بیان احتجاج حضرت امام زین العابدین علیه السّلام بعد از وصول آن حضرت با أهل بیت النّبوه بنزد یزید به شام بر بعض سکنه و اهالی لا ابالی آن مقام

(1) از دیلم بن عمر مرویست که در هنگام که سبایای آل محمّد (ع) را بشام آوردند در آن أيّام من از مقیمان آن مقام بودم چون آن برگزیدگان حضرت ایزد أحد را بر در مسجد جایی که اساری ترک و روم را در آن مقام نگاه میداشتند در همان مکان اقامت فرمودند و حضرت علیّ بن الحسین (ع) در میان ایشان بود.
در آن هنگام شیخ از مشایخ أهل شام را نظر بآن نیکوترین طوایف أنام افتاد آن غافل جاهل از حقایق آغاز و انجام آن روی بأهل بیت رسول علیهم السّلام آورده گفت:
الحمد للّه، حمد و سپاس مر آن خدای را که شما را مقتول و هلاک نموده و شاخ فتنه را مقطوع و محبّت شما را از دلهای مردمان بزدود و آسان مقلوع
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:167
گردانید.
(1) بعد از آن شروع درشتم و دشنام نموده هر چه خواست از زبان تیره سرانجام بانصرام و انجام رسانید.
چون کلام او باتمام رسید حضرت امام (ع) فرمود که: من آنچه تو گفتی گوش کردم تا تو از منطق فارغ گشتی، و آنچه در نفس از عداوت و بغض ما أهل بیت رسول خدای تبارک و تعالی و تقدّس مضمر داشتی فاش و ظاهر کردی الحال تو نیز گوش کن به کلام من، چنانچه من گوش بسخن تو داشتم.
شیخ شامی بکام و ناکامی گفت: بیار یا هاشمی.
حضرت امام (ع) فرمود که: آیا در کلام حضرت واجب تعالی آیه: قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبی تلاوت نمودی؟
گفت: بلی حضرت علیّ بن الحسین (ع) گفت: ما آن جماعت هستیم.
آنگاه آن سلاله رسول اللّه (ص) فرمود که: آیا بجهت ما در سوره بنی اسرائیل هیچ حقّ که مخصوص ما باشد و أحدی از مسلمان را در آن أصلا حقّ نباشد می‌یابی؟
شیخ شامی گفت: نه حضرت علیّ بن الحسین (ع) فرمود که: آیات تلاوت آیت وَ آتِ ذَا الْقُرْبی حَقَّهُ در قرآن ننمودی؟
گفت: نعم نمودم آن حضرت فرمود که: ما آن جماعتیم که اللّه تبارک و تعالی رسول خود
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:168
(1) محمّد مصطفی علیه سلام اللّه تعالی أمر نمود که حقّ ما را بما اعطا

نماید.
شامی گفت: شما آن طایفه‌اید؟
حضرت علیّ بن الحسین (ع) فرمود که: نعم آیا ای شامی تلاوت این آیه کلام ربّ العزّت وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَیْ‌ءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِی الْقُرْبی نمودی؟
گفت: بلی امام زین العابدین علیه السّلام فرمود: ذوی القربی مائیم ایا برای ما یا شیخ هیچ حقّ در سوره الأحزاب مییابی که مسلمانان را حقّ در آن نباشد؟ شامی گفت: بلی حضرت علیّ بن الحسین علیه السّلام فرمود: که آیا تلاوت آیه إِنَّما یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً نمودی؟
شامی چون از آن ولیّ حضرت بیچون استماع این آیه نمود دست- خود بسوی آسمان برداشت و گفت: بار خدایا مرا از این مقال توبه و رجعت و ندامت و انابت بتو یا ذا الجلال است.
آنگاه سه مرتبه گفت: اللّهمّ انّی أتوب الیک من عداوة آل محمّد و من قتل اهل بیت محمّد صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم.
بار خدایا من مدّت عمر خود تلاوت کتاب تو مینمودم و تا امروز مشعر و مطّلع باین معنی نبودم.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:169

ذکر در بیان احتجاج زینب بنت أمیر المؤمنین علی علیه السّلام بر یزید در هنگام که آن باغی ایزد تعالی چوب بر دندانهای سیّد الشّهداء علیه سلام الملک العلی میزد در محضر

(1) روایت کرد شیخ الصّدوق السّعید أبو جعفر القمّی رضی اللَّه عنه از مشایخ بنی هاشم و غیر ایشان از مردمان که چون حضرت علیّ بن الحسین علیه السّلام را با حرم محترم او داخل شام بر یزید علیه ما یستحقّ من الملک العلّام من اللّعنة الدّائمه گردانیدند، أمر کرد که سر حسین (ع) را بمجلس حاضر کنید چون سر مبارک حضرت امام حسین (ع) را در طشت- گذاشته بنزد یزید حاضر کردند مخصره که در دست آن لعین بیدین بود بر ثنایای آن حضرت میزد و میگفت که: حسین (ع) عجب لب و دندان بغایت نیکو داشت.
پس از آن، آن طاغی ایزد أکبر شروع در انشاد این شعر نمود:
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:170
(1) شعر:
لعبت هاشم بالملک فلاخبر جاء و لا وحی نزل
لیت أشیاخی ببدر شهدواجزع الخزرج من وقع الأسلّ
لأهلّوا و استهلّوا فرحاو لقالوا یا یزید لا تشل
فجزیناهم ببدر مثلهاو أقمنا مثل بدر فاعتدل
لست من خندف إن لم اسقم‌من بنی أحمد ما کان فعل چون زینب بنت علیّ علیه السّلام که مادرش فاطمه بنت نبیّ الاکرم علیه صلوات الملک العلّام بود آن حال و آن مقال از آن باغی ضالّ عدوّ محمّد (ص) و آل استماع نمود بر پای خاست و زبان صدق نشان بحمد، و سپاس ایزد منّان بیاراست و فرمود که:
حمد و سپاس و شکر بیحدّ و قیاس مر خدای را که پروردگار عالمیانست و صلاة بی‌اندازه و احساس بر روح پر فتوح جدّم که سیّد أنبیاء و رسولانست و اصل باد.
ای یزید راست گفت: حضرت ایزد سبحان چنانچه در قرآن لازم- الاذعان فرمود که: ثُمَّ کانَ عاقِبَةَ الَّذِینَ أَساؤُا السُّوای أَنْ کَذَّبُوا بِآیاتِ اللَّهِ وَ کانُوا بِها یَسْتَهْزِؤُنَ.
یا یزید زعم و گمان تو آنست که از این حرکت عصیان که از روی تمرّد و طغیان نسبت بما اهل بیت رسول آخر الزّمان ظاهر و عیان گردید أقطار زمین بر ما بظلم و کین گرفتی و آفاق آسمان را بر ما تنگ مانند حلقه مکین و مکین سجّین گردانیدی تا بوسیله آن ما را اساری آثار رانده امروز نزد تو خاکسار بقطار آوردند و تو بر ما ذو اقتداری این برای ماهوان و خواری حضرت ایزد
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:171

باری و برای تو منّت و کرامت از ربّ العزّت و مزید و قادر تو و ذو اعتباریست.
(1) حاشا و کلّا نه این از برای تو خوبی و تکریم است یا از برای عزّت و تعظیم یا بواسطه بزرگی و خطر تو بجهت جلالت قدرتست که باد در بینی اندازی و نظر بعطف دامن نامؤتمن خود کنی و سینه خود را مسرور سازی و غم و ألم بواسطه این حرکت ناملایم از خاطر دور اندازی در هنگامی که دنیا را بر وفق خاطر فاتر خود مستولی و امور را بر نسق خواهش خویش متّسق یابی و ملک ما را برای خود صافی و سلطانیّت ما را بواسطه خود بلا منازع و مکافی بینی مناز که حضرت عزّ و جلّ را مهل است مهل باید که مسرور بنشاط و سرور نگردی از روی غرور و جهل.
آیا فراموش کردی قول حضرت ایزد لم یزل: وَ لا یَحْسَبَنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا أَنَّما نُمْلِی لَهُمْ خَیْرٌ لِأَنْفُسِهِمْ إِنَّما نُمْلِی لَهُمْ لِیَزْدادُوا إِثْماً وَ لَهُمْ عَذابٌ مُهِینٌ.
یا ابن الطّلقاء این از عدالت و دعوی اسلام است که زنان و کنیزان خود را در پس پرده مستور گردانی و بنات رسول (ص) و فرزندان فاطمه بتول (ع) را در سلک سبایا و اساری منخرط و مشهور گردانی و هتک ستور عصمت ایشان و وجوه محجوبه عفّت این محتجبات حرم محترم سیّد البریّات را ظاهر و غیر مستور نمودی بر دشمنان ایشان و ایشان را حدی گویان از شهر به شهر میگردانی و این جماعت را مستشرف می‌سازی بأهل منافق و بارز و ظاهر گردانی بأهل مناهل یعنی در کوهها و در صحرا و در مشارب و آبخورها این سلسله نبیّ الرّحمه را بر همه برایا ظاهر و هویدا گردانیدی و رویهای ایشان را بر قریب و بعید و غایب و شاهد و شریف و وضیع و دنی و رفیع ظاهر و پدید نمودی و حال آنکه با آن نسوان کسی از اولیای ایشان و خویشان و أقربا هیچ أحدی
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:172
با ایشان نبود.
(1) چنین سرکشی و عنود تو بر حضرت معبود و تمرّد و جحود بر رسول محمود محض از برای رفع ما جاء به الرّسول از نزد حضرت عزّ و جلّ از معرض عزّ و قبول است و أصلا این فعل و شغل از تو غریب و عجیب نیست.
و من امیدوارم از حضرت قادر عالم که آن کسی که زبان در حقّ جگر سوختگان شهداء ببدی گشود و بخون آن سعداء گوشت بدن او افزود، و نصب حرب و قتال و جنگ و جدال سلاله سیّد الأنبیاء نمود و جمع لشکر از أطراف و أکناف بواسطه قتل زبده و خلاصه أولاد عبد مناف و تشهیر حرب و مصاف و اهتزاز أسیاف از غلاف بر روی نبیّ با عدل و انصاف از روی ظلم و اعتساف نمود او را أصلا روی ببهبود در دار دنیا و آخرت و امید رحمت، و مغفرت از حضرت ربّ العزّت نباشد و بیقین او را نجات از عذاب

در مرجع و مآب نخواهد بود زیرا که آن مطرود و مردود از رحمت ایزد معبود بدترین عرب است در انکار أمر خدای تعالی و منکرترین ایشانست در حقّ رسول مجتبی و أعلن و أظهر تمامی خلقانست در باب بغض عدوان و سرکشترین مردمان بحضرت ایزد منّان بکفر و طغیان است. زیرا که آن متمرّد أبتر نتیجه خلال کفر و سوسمار متجرجر در صدر بواسطه قتلی بدر است و پیوسته ملاعین مقتول ببدر موصول بأسفل سافلین در خاطر پرکین آن لعین مضمر و مکین بود.
پس آن بیدین در باب عداوت و بغض با أهل البیت و انتقام ما منتظر و در کمین بود و الحال از روی حقد و حسد و کینه دیرینه که در سینه ذخیره و دفینه داشت ظاهر نمود و کفر خود را برسول مبیّن و آشکار فرمود و تفضیح

حال خود را بلسان تیره مقال خود بیان کرد چنانچه قتل أولاد نبیّ کریم را أمر شنیع و فعل منیع ندانسته آن بی‌توقیع آن را محلّ وقیع عظیم و آمر، و متصدّی آن را مستوجب عذاب ألیم و مخلّد در درکات جحیم نمیداند، بلکه فرح و سرور از قتل ولد نبیّ المشکور و سبی ذرّیّت رسول ربّ غفور بخیر ظهور ظاهر نمود چنانچه (1) فرمود:
لأهلّوا و استهلّوا فرحاو لقالوا یا یزید لا تشل مع هذا مخضر به ثنایای أبی عبد اللَّه الحسین علیه السّلام که محلّ مقتل و مکان بوسه حضرت خاتم الرّسل بود میزنی امیدوارم که هرگز:
بهجت و سرور روی ترا مسرور نگرداند.
لعمری بعمر و بقایم قسم است که درد قرحه و جراحت از برای تو ظاهر و طراوت و نضارت از تو مستأصل گردید بواسطه ریختن خون سیّد شباب أهل الجنّه و پسر یعسوب عرب و شمس آل عبد المطّلب صاحب کریمتر حسب و نسب أبی عبد اللَّه الحسین بن علیّ بن أبی طالب علیه السّلام.
و تو بوسیله اهراق خون آن سبط رسول (ص) بیچون ندا به شیوخ أرباب خلاف و تقرّب بدم آن امام امم بکفره أسلاف خود مینمائی و فریاد بر میداری بندای خود و افتخار میکنی باین فعل نار و او از این عمل غیر مرضیّ خود.
و لعمری و مرا بعمر و بقایم سوگند است اگر تو آن جماعت را که ترا بینند و تو نیز مشاهده ایشان نمائی چون ندای آن طایفه کنی نگاه بجانب تو نکنند و هرگز شهادت برای تو ندهند بلکه هر آینه دست راست تو دوست دارد چنانچه زعم تست که شل میگردید از تو بلکه مقطوع از مرفق خود میگردید تا از

او (1) این بی‌ادبی نسبت بسبط النّبیّ العربی سائح و صادر نمیگردید و

مادرت بتو حامله نمی‌شد و پدرت سبب تولّد تو در حینی که تو در سخط خدای جبّار و خصم تو رسول (ص) مختار نمیبود تا از تو این عنود و جحود ظاهر نشدی.
آنگاه آن بضعه ولیّ اللَّه متکلّم باین کلمات دعا و مناجات بحضرت قاضی الحاجات گردید که اللّهمّ خذ بحقّنا و انتقم ممّن ظلمنا و احلل غضبک علی من سفک دمائنا و نقض دمارنا و قتل حماتنا و هتک عنّا سدولنا.
بعد از آن گفت: یا یزید کردی فعل خود را و نسوختی از این شغل و فعل الّا جلد خود را و خوار و ضایع نساختی مگر لحم جسد خود را و زود بود که تو وارد برسول (ص) گردی یا آنچه از وزر دائم و خطیئت که متحمّل تجشّم به واسطه جور و ظلم و تعدّی و ستم پدرت بنبیّ الاکرام نمودی و هتک حرمت او و سفک دمای عترت او بلکه پاره از گوشت بدن او قطع فرمودی و کسی را بقتل آوردی که پریشانی اهل بیت رسول از او بجمعیّت و پراکندگی آن نیکوترین أنام بوجود وافر الجود آن سبط نبیّ الاکرام التیام پذیرفتی و انتقام از ظلمه لئام و أخذ حقّ ایشان از دشمنان برای ایشان نمودی باید که تو مستقرّ به فرح و سرور بقتل آن نور دیده رسول ربّ غفور گردی.
آنگاه تلاوت این آیت نمود که: وَ لا تَحْسَبَنَّ الَّذِینَ قُتِلُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ أَمْواتاً، بَلْ أَحْیاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ یُرْزَقُونَ فَرِحِینَ بِما آتاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ.
ای یزید کافی است ترا به آنکه خدای عالم در آن عالم ولیّ حاکم، و رسول خصم تو ظالم بود و جبرئیل ظهیر و معین أولاد رسول صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم باشد و زود معلوم شود که ترا برانگیخت و بر رقاب مسلمین ممکّن گردانید.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:175
(1) انّ بئس للظّالمین بدلا و انّکم شرّ مکانا و أضلّ سبیلا قدر تو وسیله استصغار و احتقار ما نگردد و تقریع تو با ما أصلا در نظر ما هیچ گونه استعظام و استظهار ندارد و بجهت انتجاع خطاب تو در حقّ ما ما را بوهم و اضطراب ندارد.
بعد از آنکه عیون مسلمانان را بسبب آن بقطرات عبرات ما مفتوح نمودی و سینه‌های ایشان را در این هنگام بافتاده‌گی و عجز ما منشرح فرمودی پس اینها را دلهای قاسیه و نفوس طاغیه باغیه و اجسام و أبدان مملوّ و محشوّ به سخط خدای تعالی و لعنت رسول مجتبی (ص) است که در دلهای ایشان شیطان مکان نفیس خویش نموده جوجه و فرزندان بهم رسانید و از آنجا مانند ترا بدرج و منتهض گردانید و عجب و جای بسیار بسیار تعجّب است بواسطه شهادت و قتل أتقیا و أسباط و سلاله أوصیا از دست أبناء طلقای خبیثه و أولاد الزّنا که کف دستهای خود را از خون ما نطیف و خضاب و دهنهای خود را از لحوم ما متخلّب و مستطاب گردانیدند

یعنی گوشت أبدان ما را قیاس- پستان مادران خویش دانسته روزان و شبان مشتغل بمکیدن آنند و بسیار بسیار تعجّب است.
از آن جثّه‌های زاکیه و أبدان طاهره که در آن صحرای کربلا در حرارة آفتاب سوخته و کباب میگردند گرگان و سایر جانوران بر آن أعیان نوحه‌کنندگان و گریانند اگر چه الحال ما را در این صحرا تنها یافته غنیمت دانستی و آنچه از دست تو آمد معمول گردانیدی لیکن زود ما غرامت این حرکت ترا در وقتی که هر چه کردی از تو بازخواست کنند خواهیم گرفت.
و ما اللَّه بظلّام للعبید فالی اللَّه المشتکی و المعوّل و الیه الملجأ و
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:176
المؤمّل.
(1) بعد از این تو هر کیدی که داری بعمل آر و هر جهدی که از تو متصوّر باشد مبذول گردان بحقّ آن خدائی که ما را مشرّف گردانید بارسال وحی و کتاب و اعطای نبوّت و تکریم انتخاب هرگز تو ادراک أمد و عزّت ما نکنی و به رتبه و غایت درجه ما نرسی و محو ذکر ما در أیّام و دفع عار ما از خود بتمادی و انصرام شهور و أعوام نتوانی نمود.
و در هنگام که ندا کند منادی که لعنت خدای بر ظالم عادی رأی خود را باطل و ایّام حکومت را عدد متزایل و جمعیّت خود را متبدّد و عاطل بلکه خود را در أسفل سافلین گرفتار بأغلال و سلاسل یابی.
و شکر و سپاس خداوندی را سزاست که حکم و أمر کرد بواسطه اولیای خود بسعادت و ختم مآل أحوال أصفیاء ببلوغ مطالب ارادت و نقل ایشان نموده برحمت و برأفت و برضوان و مغفرت و بمشقّت تو گرفتار و مبتلا و ممتحن به جز تو خاکسار نگردانید.
و استدعا و سؤال من از حضرت ایزد متعال آنکه آن برگزیدگان را أجر جمیل و ذخر جزیل کرامت کند و دشمنان آن أعیان را بعذاب نکیل و عقاب وبیل گرفتار گرداناد.
و نیز سؤال من از حضرت مجیب الدّعوات آنکه أمر خلافت را مستحسن گرداند و انابت را جمیل بدست شخصی مؤتمن بنده خاصّ حضرت مهیمن رساند انّه رحیم و دود.
و چون یزید این کلمات از زینب استماع نمود در جواب فرمود:
شعر:
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:177
(1)
یا صیحة تحمد من صوایح‌ما أهون الموت علی النّوائح بعد از آن حکم کرد ایشان را که مراجعت بمدینه طیّبه نمایند.
و بعضی گفته‌اند که فاطمه بنت الحسین علیه السّلام بغایت صبیحة الوجه بود و در میان نسوان نشسته بود یکی از ملاعین شام که در آن مقام حاضر

بود گفت:
یا یزید این جاریه را بمن عنایت نمائید یزید گفت بتو بخشیدم فی الفور آن ملعون دست بطرف دامن آن معصومه نجیبه دراز نمود و خواست که او را بکشد.
چون آن مظلومه آن حال مشاهده نمود دست بدامن عمّه خود دراز کرد و خود را باو چسپانید و فریاد بر آورد که وا ابتاه و یا عمّتاه.
زینب روی بشامی آورده فرمود که: و اللّه که دروغ میگوئی و ملامت نفس خود مینمائی این دختر نه از برای تو و نه برای یزید است چه این نبیره رسول اللّه مجید است.
از استماع این سخن یزید در غضب شد و گفت که: این جاریه به من متعلّق است و من اگر اراده او داشته باشم هر چه خواهم بعمل می‌توانم آورد.
زینب فرمود: کلّا و حاشا و اللّه بخدای عالم قسم است که هرگز خدای تعالی او را برای تو نگردانید و نخواهد گردانید مگر آنکه از ملّت ما و آبای ما بیرون روی و بدین غیر ما در آئی.
یزید گفت: از دین پدر و برادرت بیرون رفتند و بجزای خود رسیدند.
زینب فرمود: تو بدین خدای تعالی و دین جدّ و پدر و برادرم مهتدی
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:178
شدی اگر مسلمان باشی.
(1) یزید گفت: دروغ میگوئی یا دشمن خدا.
زینب فرمود: تو پادشاهی چرا مردم را شتم از روی ظلم بسلطانیّت خود بخلایق عالم قهر و ستم میکنی؟
چون زینب این سخن گفت: یزید گوئیا از روی حیاء ساکت گشت در آن حال آن شامی بی‌سعادت و اقبال باز اعاده همان مقال نمود که یا أمیر این جاریه را بمن بخش.
یزید گفت: دور شو که خدای واحد مرگ معجّل بتو بخشید دیدی که از شومی تو شامی کلام بدشنام انجام و انصرام یافت، شامی مأیوس و معبوس از مجلس آن منحوس بیرون رفت.
یزید در همان هفته أولاد و أحقاد رسول أمجاد را رخصت انصراف به مدینه نمود.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:179

ذکر در بیان احتجاج علیّ بن الحسین (ع) بر یزید در آن هنگام که داخل دار الملام شام شد

(1) روات ثقات و عدول این جماعت روایت کردند که چون علیّ بن الحسین علیه السّلام را با جمله سبایا و اساری از أولاد حسین (ع) بدار الملام شام انتقال نموده مقام دادند.
روزی که حضرت علیّ بن الحسین علیه السّلام بر یزید وارد گردید آن ظالم باغی گفت یا علی شکر و سپاس مر خدای را که پدرت را بقتل رسانید و خاطر ما و سایر أنام از افساد او جمع گردانید.
امام زین العابدین علیه السّلام فرمود: پدرم را مردمان کشتند و به وسیله قتل او از دین برگشتند.
یزید گفت: الحمد للّه شکر است خدا را که او را مقتول نمود و شرّ او کفایة فرمود.
حضرت علیّ بن الحسین (ع) فرمود: لعنت خدای تعالی بر آنکه
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:180
پدرم را بقتل رسانید.
(1) ای یزید آیا می‌بینی مرا از این کلام لعنت به حضرت خدای علّام کرده باشم؟
یزید در این باب أصلا جواب آن ولایتمآب نداد و گفت: یا علی بالای منبر رو و مردم را از حال فتنه پدرت اعلام نمای و توفیق روزی ظفر از حضرت ایزد داور به أمیر المؤمنین علیه السّلام در این محضر بر جمیع مردم حاضر ظاهر کن.
حضرت علیّ بن الحسین علیه السّلام فرمود: که نمیدانم که ترا از این کلام مطلب و مرام چیست، امّا چون بموجب وجوب تقیّه آن حضرت خود را در باب اجابت آن مرتاب در کمال عجز و اضطراب دید.
بعد از آن که آن سرور منبر را بقدوم میمنت لزوم خود مشرّف گردانید حمد و ثنای ایزد تعالی نمود و درود نامعدود و صلاة بر حضرت نبیّ المحمود مؤدّی فرمود آنگاه گفت:
ای معشر مردمان هر که از شما مرا شناسد شناسد و آنکه مرا نشناسد پس بر من لازم است که خود را بشما بشناسانم.
من پسر صاحب مکّه و منی.
من پسر چاه زمزم و صفا.
و من پسر محمّد مصطفی صلّی اللّه علیه و آله و سلّم.
و من پسر آن کسم که او مخفی بر هیچ أحدی از بندگان و متابعان واجب تبارک و تعالی نیست.
و من پسر آن کسم که در هنگام معراج و استعلا بعد از قطع منازل عالم

بالا از مقام سدرة المنتهى گذشته بمكان قابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنى برسيد (1) و جواب شنيد آنچه بأمر و حكم ايزد مجيد ازو پرسيد و بواسطه تكميل سكنه خاك بفرمان خالق الأفلاک مراجعت فرمود و تا بود ارشاد و هدايت أهل كفر و ضلالت نمود چون اين كلام بأهل شام رسيد فرياد و فغان و گريه ايشان بلند گرديد و كار بجائى رسيد كه يزيد ترسيد كه او را از معقد حكومت و مسند ايالت منقطع گردد بمؤذّن فرمود كه: اذان گوئى تا مردم بنماز جمع گردند چون مؤذّن فرمود كه اللّه أكبر اللّه أكبر.
حضرت علىّ بن الحسين (ع) بر همان منبر نشستند، باز چون مؤذّن گفت:
أشهد أن لا اله الّا اللّه و أشهد أنّ محمّدا رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم.
علىّ بن الحسين (ع) بگريست.
پس آنگاه بجانب يزيد نگريست و فرمود يا يزيد آيا اين محمّد پدر تو است يا پدر من؟
يزيد گفت: پدر تست، امّا از منبر فروز آئيد.
حضرت علىّ بن الحسين (ع) فروز آمده بناحيه در مسجد مقرّ گزيد در آن أثنا مرد مكحول كه مصاحب رسول ايزد واهب بود بنزد آن حضرت حاضر گرديد چون چشم او بر امام زين العابدين عليه السّلام افتاد گفت:
يا بن رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم امشب را چون بروز آوردى؟
حضرت علىّ بن الحسين عليه السّلام فرمود كه: چنانچه بنى اسرائيل در ميان قبطيان كه ذبح و قتل پسران ايشان مينمودند و دست بر شكم زنان

حامله آن جماعت مى‌ماليدند و اسقاط أولاد ايشان ميفرمودند بنوعى كه قرآن لازم الاذعان مبيّن أحوال ايشان است كه: (1) يُذَبِّحُونَ أَبْناءَكُمْ وَ يَسْتَحْيُونَ نِساءَكُمْ وَ فِى ذلِكُمْ بَلاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ.
امّا يزيد چون از نماز فارغ گرديد منصرف بمنزل و محلّى خود گشت حضرت علىّ بن الحسين (ع) را بنزد خود طلبيد چون آن سرور در محضر يزيد حاضر گرديد يزيد گفت:
يا على با پسرم خالد مسارعت و كشتى ميكنى امام زين العابدين (ع) فرمود كه از كشتى من با پسرت حقيقت شجاعت بار ايشان ظاهر نگردد و يک كارد بدست پسرت دهيد و كارد ديگر بما اعطاء نمائيد تا أقوى و أشجع ما أضعف ما را بقتل رساند يزيد چون اين سخن شنيد حضرت علىّ بن الحسين (ع) را منضمّ بسينه خود گردانيد و گفت:
از مار بغير مار متولّد نگردد كه لا تلد من الحيّة الّا الحيّة گواهى ميدهم كه تو ابن علىّ بن أبى طالبى (ع).
آنگاه علىّ بن الحسين (ع) فرمود: يا يزيد بمن رسيد كه تو اراده قتل من

داری اگر لا بدّ قاتل من خواهی بود پس البتّه کسی را برگزین که این عورات و نسوان را بمدینه حرم نبیّ آخر الزّمان رساند.
یزید گفت: یا علی آن عورات را بمدینه دار السّلام بغیر از تو هیچ أحدی بآن مقام نمیرساند لعنت خدای بابن مرجانه باد من او را أمر بقتل پدرت نفرمودم و اگر من أحیانا متولّی قتال و جدال حسین بن علی (ع) می‌شدم هرگز قتل او نمیکردم الحال این أمر صادر و سانح گردید از ما هر چه میخواهی بخواه.
آن حضرت فرمود که: سه التماس از شما است:
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:183
اوّل- آنکه قاتل پدرم را بمن دهی تا قصاص کنم.
دوّم- سر پدرم را بمن دهی تا به کربلا برده با تن دفن کنم.
سوّم- آنکه این عورات را همراه من کنی که بحرم محترم جدّم رسول صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم رسانم و خود نیز در آن مکان بعبادت ایزد منّان اشتغال نمایم.
یزید گفت: یا علی ملتمسات شما بانجاح مقرون است.
روزی دیگر یزید أعیان کوفه و لشکریان شام را بالتّمام حاضر گردانید و پرسید که قاتل حسین بن علی علیه السّلام کیست؟ بعد از قیل و قال بسیار گفتند شمر ذی الجوشن سر مبارک حسین علیه السّلام را از پیکر بدن جدا گردانید.
یزید گفت: یا شمر تو چرا حسین علیه السّلام را شهید گردانیدی.
شمر گفت حسین علیه السّلام را آن کس به قتل رسانید که سر خزانه و در بیت المال را گشوده و تمامی آن را بلشکریان تقسیم نمود.
ای یزید قاتل حسین (ع) بغیر تو کیست؟
در آن حال یزید روی بحضرت علیّ بن الحسین علیه السّلام آورده گفت یا علی از قاتل حسین (ع) در گذر و آن دو أمر دیگر مبذول و مستقرّ است.
(1) بعد از آن جایزه خوب و أسباب مرغوب سفر همراه آن امام علیه السّلام کرده با سرانجام تمام روانه دار السّلام مدینه حضرت سیّد الأنام گردانید.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:184

ذکر در بیان احتجاج حضرت امام زین العابدین (ع) بمحضر انام در علوم بسیار و بیان طرف از مواعظ بلیغه آن امام الأبرار

اشاره

(1) مردی از شهر بصره بخدمت حضرت علیّ بن الحسین (ع) گفت: یا علی جدّت أمیر المؤمنین علیّ بن أبی طالب علیه السّلام مؤمنان را بقتل میرساند.
چون آن حضرت این سخن شنید چشم مبارک پر آب گردانید بنوعی که آب چشم در کفهای ایشان پر گردید آن را بر زمین ریخت و پس.
آنگاه گفت: یا أخا أهل البصره نه و اللّٰه بخدای عالم قسم است که هرگز علی علیه السّلام مؤمنی را بقتل نرسانید و مسلمانی نیز از دست او مقتول نگردید لیکن چون قوم مسلمان نمی‌شدند آن حضرت ایشان را به جبر با سلام در آوردی امّا ایشان بظاهر اسلام و بباطن در کفر و ظلام بودند و کتمان کفر میکردند تا وقت قدرت اظهار آن مینمودند و چون أنصار و أعوان در بر ابراز و اظهار کفر و غدر یافتند کفر مضمر که در خاطر و ضمایر مستتر داشته
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:185
ظاهر کردند.
(1) امّا صاحب ستر یاقوت مطّلع بر أحوال شتر خویش است و مستحفظان دین قویم و مروّجان شرع مستقیم از آل محمّد علیهم صلوات الملک الأحد- عالم و عارف و شاهد و واقف‌اند که أصحاب صفّین و أصحاب نهروان بیقین از لسان حضرت سیّد المرسلین مغضوب و لعین‌اند و این کلام ما کذب و افترا به حضرت نبیّ الوری نیست زیرا که بر ما حقیقت آیه وَ قَدْ خابَ مَنِ افْتَرىٰ ظاهر و هویدا است.
در آن أثناء شیخ از أهل کوفه گفت: یا علیّ بن الحسین (ع) جدّت علی علیه السّلام میفرمود: برادرانم بغی و طغیان بر ما ظاهر و عیان کردند علیّ بن الحسین علیه السّلام فرمود: یا شیخ آیا آیه کتاب خدای تبارک و تعالی وَ إِلىٰ عادٍ أَخاهُمْ هُوداً تلاوت نمودی؟
گفت: بلی امام زین العابدین (ع) فرمود: حضرت ایزد معبود نجات هود و آن جمعی که با او بود از عاد مردود و مطرود نمود و او را هلاک بریح عقیم و عقاب عظیم فرمود.
و باسناد که ذکر آن پیشتر مذکور و عیان گردید مروی و منقولست که:
روزی حضرت علیّ بن الحسین علیه السّلام ذکر بیان أحوال کثیر الاختلال جمعی از بنی اسرائیل که صورت ایشان مسخ و تبدیل بصورت قرده گشتند می‌نمود و قضیّه ایشان را من اوّلها الی آخرها حکایت فرمود.
آنگاه آن ولیّ آله فرمود: قوم بنی اسرائیل بواسطه صید ماهی در روز شنبه که بأمر و حکم ایزد منّان موسی علیه السّلام ایشان را منع و نهی از

آن

نموده بود مسخ بصورت ذميمه ميمون گشتند.

(1) پس حال كسى كه قتل سيّد أولاد سيّد الرّسل كرده باشد در هنگام جزاى عمل بنزد حضرت عزّ و جلّ چون خواهد بود اگر چه اين قوم بيحيا مسخ صورت در دنيا نشدند ليكن عذاب آخرت كه براى آن جماعت معدّ و مهيّاست آن عذاب أضعاف مضاعفه از عذاب مسخ است.

در آن أثناء شخصى گفت: يا بن رسول اللّه ما اين حديث را از شما- مكرّر شنيديم امّا چون اين كلام ببعضى از نواصب رسيد بما گفته‌اند اگر قتل امام حسين (ع) باطل نبودى بيقين آن أعظم و أكبر از سمک است در روز شنبه بايستى كه چنانچه حضرت ايزد منّان بر آن صيّادان غضب كرد هم چنين بر قاتلان امام حسين (ع) نيز غضب كردى.

حضرت علىّ بن الحسين (ع) فرمود كه: بآن نواصب بگوى كه معاصى ابليس بيقين زياده از معاصى آن طايفه باغيه است كه باغواى آن لعين كافر و بيدين گشتند مع هذا حضرت اللّه تعالى هر كرا خواست از آن قوم هلاک گردانيد مثل قوم نوح و فرعون و غير ايشان را و ابليس با آنكه أولى بهلاكت بود حضرت معبود او را باقى و موجود گذاشت.

پس چرا حضرت ايزد تعالى جمعى را كه بتقصير آن ضالّ كبير مرتكب عمل موبقات شده هلاک گردانيد و حضرت عزّ و جلّ آن باغى دغل را با متابعان مضلّ براى كشف محرّمات مهل داد.

بيقين ايزد لم يزل اين عمل از روى تدبير و حكمت و عدل بحيّز ظهور و فعل آورد و در باب آنكه او را هلاک گردانيد و در حقّ آنكه او را باقى گذاشت همچنين است حال صيّادان سمک در روز شنبه و حال قاتلان پدرم امام

حسين (ع).

(1) ربّ العالمين آنچه در حقّ هر يک از فريقين أولى بصواب و وسيله أجر و ثواب بحكمت و عدل مستطاب دانست به معمول گردانيد.

لا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَ هُمْ يُسْئَلُونَ.

حضرت ايزد متعال از بندگان سؤال از أعمال و أفعال نمايد من غير عكس.

و از امام الباطن و الظّاهر محمّد بن علىّ بن الحسين الباقر عليهم السّلام منقول و مرويست كه: چون پدر بزرگوارم عليه السّلام اين حديث بيان فرمود بعضى كه در مجلس شريف و محفل منيف حاضر بودند گفتند: يا ابن رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم حضرت اللّه تعالى و تقدّس چگونه هر كس از أخلاف را بر قبايح و فضايح أسلاف معاتب و توبيخ و سرزنش تقِريع فرمايد و حال آنكه در قرآن واقع و عيان است كه: وَ لا تَزرُ

وازِرَةٌ وِزْرَ أخْرى؟
حضرت امام زين العابدين عليه السّلام فرمود كه: قرآن حضرت- سبحان نازل بلغت عرب است و آن مخاطب أهل لسان بلغت ايشانست چنانچه مرد تميمى ميگويد كه: قوم ما غارت فلان شهر كردند و قتل هر كه در آن بلد بود نمودند و گويند شما غارت فلان شهر كرديد و چنين فعل از شما به منصّه ظهور و حيّز عمل ظاهر گرديد و مرد عربى ميگويد كه:
ما به بنى فلان چنين كرديم و ما آل فلان را با سيرى گرفتيم و ما فلان شهر را خراب كرديم.
حضرت اللّه تعالى نيز اراده و خواهش معاشرت آن فعل از آن طايفه نكردند ليكن اراده ملامت اين جماعت أخلاف بواسطه اراده امتحان آن
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:188
طايفه أسلاف نمود (1) بآن كه قوم ايشان عمل چنان ظاهر و عيان كردند.
پس قول خداى تعالى عزّ و جلّ در اين آيات جز اين نيست كه توبيخ و سرزنش أسلاف و تقريع ملامت اين جماعت موجودين أخلاف است زيرا كه قرآن بر اين لغت نازل است و ديگر آنكه جماعت أخلاف راضى بأعمال، و أفعال أسلافند و باعتقاد ناصواب ايشان أفعال پيشينيان جايز و صواب بلكه مبيح أجر و ثوابست پس بواسطه اين اعتقاد أخلاف نسبت باسلاف جايز و رواست كه ايزد تعالى باخلاف گويد كه شما اين كار كرديد بواسطه اين آنكه شما راضى بأفعال ناملايم و أعمال قبايح لائم ايشانيد.
آن طايفه چون اين جواب از آن ولايتمآب استماع نمودند تصديق سخنان صدق نشان آن سلاله حضرت رسالتمآب فرمودند.
از أبى حمزة الثّمالى منقول و مرويست كه قاضى از قضات أهل كوفه به خدمت حضرت امام السّاجدين الأمين زين العابدين سلام اللّه عليه و آبائه أجمعين حاضر شد و گفت:
خداى تعالى مرا فداى تو گرداناد خبر ده مرا از حقايق معانى قول خداى تبارک و تعالى: وَ جَعَلْنا بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ الْقُرَى الَّتِى بارَكْنا فِيها قُرىً ظاهِرَةً وَ قَدَّرْنا فِيهَا السَّيْرَ سِيرُوا فِيها لَيالِىَ وَ أَيَّاماً آمِنِينَ.
علىّ بن الحسين (ع) فرمود كه: مردمان كه پيش از شما در عراق بودند در باب معنى آن چه گفتند؟
قاضى گفت: آن جماعت ميگويند كه قرى مكّه است.
حضرت علىّ بن الحسين (ع) فرمود: كه آيا در مشرق هيچ موضع زياده از مكّه ديدى؟
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:189
(1) قاضى گفت: آن كدامست؟
حضرت امام زين العابدين (ع) فرمود: بدرستى خداى متعال از لفظ قرى اراده رجال نمود.

قاضی گفت: آن در کجاست در کتاب خدای عزّ و جلّ که ایزد لم یزل اراده آن کرده باشد؟
علیّ بن الحسین (ع) فرمود که: آیا استماع قول حضرت ایزد تعالی: وَ کَأَیِّنْ مِنْ قَرْیَةٍ عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّها وَ رُسُلِهِ.
در جای دیگر میفرماید که: وَ تِلْکَ الْقُری أَهْلَکْناهُمْ لَمَّا ظَلَمُوا.
و در محلّ دیگر: وَ سْئَلِ الْقَرْیَةَ الَّتِی کُنَّا فِیها، آیا سؤال ای قاضی از قریه کنند یا سؤال از رجال و سکنه آن محالّ و کاروان نمایند؟
گوید که: حضرت امام علیّ بن الحسین (ع) آیه بسیار در همین معنی بر آن قاضی تلاوت نموده.
من گفتم: فدای تو گردم آن جماعت چه کسانند؟
حضرت امام (ع) فرمود که: آن طایفه نیکو سرانجام ما أئمّه معصومین علیهم السّلام خواهیم بود.
آیا شنیدی قول حضرت ربّ العالمین: سِیرُوا فِیها لَیالِیَ وَ أَیَّاماً آمِنِینَ یعنی: سیر با آن أعیان سبب نجات از عذاب زیغ و بهتان و عقاب عصیان است.

[احتجاج على بن الحسين ع بر عموم بر حسن بصرى در منى]

مروى و منقول است كه حضرت امام زين العابدين عليه السّلام روزى بحسن بصرى گذشت در منى و او مردم را وعظ ميگفت آن حضرت لمحه در آن مكان توقف فرمود و گفت:

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:190

(1) خود را نگاه دار من ترا سؤال از حال تو مينمايم آيا تو باين حال كه بالفعل بر آن مقيم و باين جادّه كه بر آن مستقيمى راضى هستى از براى نفس خود ميان تو و ميان حضرت اللّه تعالى اگر فردا موت بتو رسد؟

حسن بصرى گفت: نه علىّ بن الحسين (ع) گفت: آيا هيچ بنفس خود حكايت تحوّل، و انتقال از اين حال غير مرضىّ بحالى كه مرضىّ تو باشد مينمائى و نجات از آن حال از حضرت واهب متعال از روى تضرّع و ابتهال استدعا، و التماس ميفرمائى؟

حسن بصرى سر در پيش انداخت و بعد از مدّتى كه سر برآورد، و گفت: من حقيقت اين حال بشما نخواهم گفت.

حضرت علىّ بن الحسين (ع) فرمود كه: هيچ اميد دارى كه بعد از حضرت محمّد (ص) پيغمبرى موجود و مبعوث گردد كه ترا با او سابقه باشد و دين، و آئين سواى دين آن سيّد المرسلين بهم رسد؟

حسن گفت: نه حضرت سيّد السّاجدين (ع) فرمود كه آيا بغير اين مسكنت دار دنيا هيچ جاى ديگر دارى اميدوارى كه ترا بآنجا برند و براى عبادت گذارند تا تو در آن محلّ بعبادت و عمل بندگى عزّ و جلّ مشتغل گردى؟

حسن بصرى گفت: نه امام زين العابدين (ع) فرمود: آيا تو هيچ أحدى ديدى كه او را فى الجمله عقل باشد او راضى شود براى نفس خود باين حال كه تو بآن حالى و راضى نباشى بآن و مع هذا با نفس خود حديث انتقال از آن حال بحال

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:191

كه راضى باشى بحقيقت آن ننمائى (1) و مترجّى نبىّ محمّد سيّد العربى و مترقّب دار و سراى بغير همين دار و بناء كه مسكن تست نباشى كه ترا به آنجا رد كنند تا عمل كه موجب نجات و وسيله رفع درجات تو گردد بجاى آرى پس چرا وعظ مردمان مينمائى و تعهّد حال خود نمينمائى.

پس آنگاه حضرت ولىّ اللّه متوجّه مقام و آرامگاه خود گرديد، حسن بصرى از حضّار استعلام و استبصار أحوال آن امام الأبرار و الأخيار نمود ايشان گفتند كه: او علىّ بن الحسين بن علىّ بن أبى طالب عليه السّلام است.

حسن بصرى گفت كه: اين طايفه أهل بيت علم و حال و أرباب معرفة كاملند.

راوی گوید که: بعد از آن حسن بصری برای هیچ أحدی از عربی و عجمی و بدوی و حضری وعظ و پندی نگفت.

[احتجاج على بن الحسين ع بر مرد قرشى]

و از أبى حمزه الثّمالى رضى اللَّه عنه مرويست كه من از حضرت علىّ بن الحسين (ع) شنيدم كه براى شخصى از قريش حديث و حكايت ميكرد كه:
چون آدم عليه السّلام توبه كرد و ندامت و رجعت از وزر و آثام بحضرت ملك العلّام نمود و باز مواصلت حوّا و آدم چون با هم بهم رسيد آدم با حوّا مواقعه نمود و از روزى كه آدم و حوّا مخلوق گشتند و بزمين آمدند چون توبه آدم قبول شد تعظيم خانه كعبه و حوالى آن بسيار مينمود بواسطه احترام و اكرام خانه و چون اراده مواقعه حوّا ميكرد از حرم بيرون ميرفت و حوّا نيز با او بيرون رفتى وقتى كه از حرم ميگذشتند و داخل حلّ ميشدند در آن مكان با هم جمع شدندى بعد از آن غسل ميكردند پس آنگاه داخل حرم ميشدند
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:192
و بعد از آن رجوع بآستانه خانه مينمود.
(1) حضرت علىّ بن الحسين عليه السّلام فرمود كه: حوّا بواسطه آدم داراى بيست پسر و بيست دختر شد و در هر بطن توأمان آوردى پسر و دختر و در أوّل بطن از حوّا هابيل متولّد گرديد و با او جاريه تولّد يافت مسمّيه بإقليما كه در حسن يكتا نبود و در بطن ثانى قابيل از او تولّد گرديد و با او جاريه بود كه آن را لوزا ميگفتند و اين جاريه أجمل بنات آدم در حسن و ملاحت، و نيكوترين دختر او در خوبى و صباحت بود چون اين دو پسر و دختر به سنّ بلوغ رسيدند حضرت آدم بواسطه ايشان بهم ترسيد ايشان را نزديک خود خواند و در باب تزويج ايشان بر قانون شرع خود سخن راند و گفت:
اى فرزندان اراده چنانست كه لوزا را بتو اى هابيل نكاح كنم و اى قابيل اراده من آنست كه اقليما را بنكاح و عقد تو درآرم.
فى الفور قابيل از كلام آدم عليه السّلام برآشفت و گفت: من راضى نيستم كه خواهر هابيل كه قبيح المنظر است معقوده من گردد و خواهرم كه با من توأمان در شكم حوّا بود در كمال حسن و جمال است او را به نكاح هابيل درآرى.
آدم گفت: من قرعه ميان شما ميزنم اى قابيل اگر سهم تو بر لوزا افتد يا سهم هابيل بر اقليما برآيد هر يک شما تزويج آنكه بسهم او برآيد نمايد.
حضرت امام السّاجدين زين العابدين (ع) فرمود كه: چون آدم (ع) اسم قرعه در ميان فرزندان مذكور نمود ايشان راضى بر آن گشتند و چون آدم قرعه زد ميان فرزندان سهم هابيل بلوزا و سهم قابيل بر اقليما بر آمد و توأم واجب هر يک ايشان بنام آنكه با او توأم نبود حضرت معبود مقرّر

فرمود
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:193
(1) بنا بر آن آدم (ع) تزويج هر يک ايشان بنوعى که قرعه بنام آنها بر آمده بود نمود و بعد از آن حضرت ايزد منّان نکاح أخوات به برادران در جميع شرع و أديان حرام فرمود.
آن مرد قريشى بحضرت امام زين العابدين (ع) گفت: أولاد ايشان که در آن زمان بهم رسيده باشند حلال زاده باشند؟
حضرت امام علىّ بن الحسين (ع) فرمود: بلى حلال‌زاده‌اند.
پس آنگاه قريشى گفت: يا بن رسول اللَّه (ص) اين فعل اليوم عمل مجوس است؟
آن حضرت (ع) فرمود که: بعد از آنکه خداى معبود آن فعل را حرام نمود و از ارتکاب آن منع فرمود آنگاه آن طايفه مرتکب آن شدند.
پس آنگاه علىّ بن الحسين عليه السّلام فرمود که: منکر اين نشوى زيرا که اين شرايع جارى شد، نه حضرت ايزد مجيد حوّا را از پهلوى آدم موجود و پديد نموده زوجه و محلّله او گردانيد.
پس اين پيشتر در شريعت آدم (ع) أبو البشر جايز و مستمرّ بود بعد از آن حضرت ايزد داور او را آن را حرام گردانيد.
مرويست که عبّاد بصرى در طريق مکّه معظّمه زادها اللَّه شرفا و تعظيما الى يوم القيامة ملاقات و دريافت شرف خدمت علىّ بن الحسين عليه السّلام نمود و گفت:
يا علىّ بن الحسين (ع) ترک صعوبت جهاد با کفره لئام نموده اقبال و توجّه بشغل آسان حجّ بيت اللَّه الحرام فرمودى و حال آنکه حضرت عزّ و جلّ بحضرت خاتم الرّسل در قرآن منزل گردانيد که:
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:194
إِنَّ اللَّهَ اشْتَرى‏ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقاتِلُونَ فِی سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَ يُقْتَلُونَ «الى قوله» وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ.
(1) در اين آيه حضرت ربّ العالمين براى مجاهدين ثواب بسيار که عبارت از دخول جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ است مقرّر و معيّن گردانيد حضرت علىّ بن الحسين عليه السّلام فرمود که: اگر ما جمعى را بنظر آريم که جهاد با ايشان أفضل از حجّ بيت اللَّه الحرام باشد بى‌شبه بيقين در آن وقت جهاد با آن أرباب انکار و عناد خواهيم کرد.
غرض امام زين العابدين (ع) از اين کلام آنست که ما را علم تمام به حقايق أحوال أنام زياده از شما و ساير خلق اللَّه تعالى است.
شخصى از حضرت امام زين العابدين عليه السّلام از نبيذ سؤال کردند آن حضرت (ع) فرمود که: قوم بشرب آن مشغولند و گروه صلحا آن را حرام ميدانند پس شهادت آن جماعتى که شهوات و مستلذّات دنيويّه وسيله

شهادت و ایمان دفع و ترک نمودند أولی بقبول است از شهادت آن جمعی که شهوات ایشان را بشهادت اسلام و ایمان جاری گردانیدند بلکه به وسیله مشتهبات دنیویّه اختیار اسلام و ایمان نمودند.
عبد اللَّه بن سنان از أبی عبد اللَّه علیه السّلام روایت کند که مردی به حضرت علیّ بن الحسین (ع) گفت: یا علی فلانی ترا منسوب بضلالت و گمراهی و بدعت و بیراهی میگرداند.

[احتجاج على بن الحسين ع بر شخصى در باره سكوت و تكلم]

حضرت امام (ع) فرمود كه: تو رعايت حقّ مجالست آن مرد نكردى زيرا كه حديث كه او در خفيه بتو نقل كرد تو در نزد ما عيان و بيان كردى و أداء حقّ ما ننمودى زيرا كه از برادرم سخن غيبت بما تبليغ نمودى و حال آنكه آن

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:195

برادر ميداند (1) كه موت مدرك ما و ايشان و بعث محشر ما و ايشان در روز قيامة موعود ما و ايشان است و حضرت اللّه تعالى و تقدّس حاكم است ميان ما و ايشان.

آنگاه فرمود كه: ايّاكم و الغيبه يعنى زنهار غيبت يكى نكنى بدرستى كه غيبت إدام سگ‌هاى آتش دوزخ است.

اى فلان بدان كه كسى كه عيب مردمان بسيار گويد همان شاهد است بر آنكه او مطالبه عيوب به قدرى كه خودش بآن معيوب است مينمايد.

و مرويست كه شخصى از آن امام الأنام عليه السّلام يعنى: امام زين العابدين (ع) سؤال كرد كه آيا سكوت أفضل است يا كلام؟

آن حضرت فرمود كه: هر يک از كلام و سكوت را اوقاتست پس اگر سكوت و كلام هر دو از آفات سلامت باشند پس كلام أفضل از سكوت است.

شخصى گفت: يا ابن رسول اللّه (ص) در هنگام سكوت و كلام از آفات و ملام سالم و با سرانجام باشند اختيار كلام از سكوت بچه وجه بانجام و سر انجام باشد؟

حضرت امام زين العابدين عليه السّلام فرمود كه: خداى عزّ و جلّ هيچ پيغمبرى از أنبياء و أوصياء خود را مبعوث بسكوت نگردانيد بلكه تمامى آن أعيان را حضرت ايزد علّام مبعوث بكلام و به تبليغ شرايع و أحكام گردانيد مع هذا هيچ أحدى سزاوار چنان سكوت و مستوجب ولايت ايزد منّان به سكوت و وقايت و صيانت نفس از بر آن بسكوت و اجتناب از سخط خداى سبحان بسكوت و وقايت بلكه همه اين أسباب بكلام بانصرام رسد يا تعديل قمر بآفتاب و سها به ماهتاب نميكنم زيرا كه توصفت تفضيل سكوت به كلام

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:196

ميكنى و صفت فضل كلام بسكوت نميكنى چنانچه بيّن و ظاهر است.

[احتجاج على بن الحسين ع بر محمد بن الحنفيه در مورد امامت خويش]

(1) از امام الباطن و الظّاهر أبى جعفر محمّد بن علىّ الباقر عليهم السّلام مرويست كه: چون امام السّعيد الشّهيد أبى عبد اللّه الحسين عليه السّلام شربت شهادت چشيد محمّد بن الحنفيّه كسى بخدمت علىّ بن الحسين (ع) فرستاد و گفت: مرا حرفيست با تو كه بخلوت بايد گفت:
حضرت علىّ بن الحسين (ع) فرمود كه در هر زمانى كه اراده نمائى ميسّر است.
چون محمّد بن الحنفيّه بخدمت آن امام البريّه حاضر گرديد گفت:
يا ابن رسول اللّه رسول خدا صلّى اللّه عليه و آله و سلّم ميدانى كه وصيّت و امامت را بعد از خود براى علىّ بن أبى طالب (ع) و بعد از علىّ براى حسن عليه السّلام و پس از آن براى پدرت حسين (ع) مقرّر گردانيده بود و الحال، پدرت مقتول شده و او كسى را وصىّ خود نگردانيد و من عمّ تو و هم فرزند پدر توام چون من در سنّ از تو أقدم و بأمير المؤمنين على (ع) أقربم و تو در حداثت سنّ و جوانى، پس بر تو اطاعت و متابعت من لازم است بايد كه با من منازعه در وصيّت و مخالفت در امامت نكنى.
حضرت علىّ بن الحسين (ع) فرمود:
يا عمّ اتّق اللّه و لا تدّع ما ليس لک بحقّ انّى اعظک ان تكون من الجاهلين . اى عمّ من بپرهيز بخدايتعالى و چيزى كه حقّ تو نباشد دعوى آن نكنى و من ترا وعظ و نصيحت ميكنم از آنكه مبادا از جاهلان گردى.
يا عمّ بدرستى كه پدرم صلوات اللّه عليه مرا وصىّ خود گردانيد و ولايت و امامت بمن سپرد پيش از آنكه متوجّه عراق گردد و نيز در هنگام شهادت
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:197
پيشتر از آنكه شهيد گردد (1) بنصف ساعت مرا ولىّ عهد خود گردانيد و امامت امّت تسليم من نموده و اين سلاح رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم است كه در نزد منست بايد كه در اين بابت تعرّض من نكنى كه من بنقصان عمرو پريشانى حال تو اى عمّ ميترسم.
و ديگر آنكه حضرت ايزد تبارک و تعالى قسم ياد نمود كه وصيّت و امامت بجز در عقب حسين بن علىّ عليه السّلام و التّحيّه نگذارند و اگر تو اى عمّ خواهى كه حقيقت اين أمر بر تو بيّن و ظاهر گردد باتّفاق ما بنزديک حجر الأسود حاضر شو تا او را حكم درين مهمّ گردانم و از او سؤال اين حال از آن مطيع ايزد متعال نمائيم.
حضرت امام محمّد باقر عليه السّلام ميفرمايد كه اين كلام در آن روز در ميان ايشان در مكّه معظّمه زادها اللّه تعظيما الى يوم القيام بود هر دو ايشان به پيش حجر الأسود آمدند.

حضرت علیّ بن الحسین (ع) بمحمّد بن الحنفیّه گفت: یا عمّ اوّل تو ندا کن و از روی تضرّع و ابتهال از حضرت ایزد متعال سؤال نمائی که آن سنگ را برای شهادت تو بنطق آرد، بعد از آن سؤال از حقیقت حال خود نمائی.
محمّد بن الحنفیّه بفرموده عمل نموده از روی تضرّع و ابتهال از حضرت واهب حصول امانی و آمال خود را سؤال نمود و بعد از آن حجر را بمراد خود خواند حجر اجابت کلام محمّد در آن أمر ننمود.
حضرت زین العابدین (ع) فرمود که ای عمّ نه اگر تو وصیّ و امام أنام می‌بودی هر آینه اجابت سخن و استدعای تو در آن أمر مینمود.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:198
(1) محمّد بن الحنفیّه گفت: یا بن أخ باید که الحال تو سؤال نمائی و حجر را در باب ولایت و امامت خود بخوانی.
حضرت علیّ بن الحسین (ع) آنچه مطلب و مراد او بود از حضرت ربّ- العالمین سؤال و استدعا نمود.
پس آنگاه آن ولیّ اللّه فرمود که: ای حجر بخدائی که ترا میثاق جمیع پیغمبر و میثاق تمامی أوصیاء اولو الأمر و پیمان همگی بشر گردانید تو ما را بلسان عربی روشن و بزبان واضح بیّن خبر ده از وصیّ و امام بعد از حسین ابن علیّ (ع).
در آن دم آن حجر بأمر ایزد عالم بنوعی بحرکت و اهتزاز آمد که نزدیک بآن بود که از موضع و مقام زائل گشته آرام نگیرد.
بعد از آن حضرت قادر سبحان آن را بنطق و بیان در آورد و بزبان عربی روشن و آسان گفت: بار خدایا وصیّت و امامت بعد از حسین بن علی علیه السّلام حقّ علیّ بن الحسین بن علیّ بن أبی طالب (ع) و ابن فاطمه بنت رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم است.
چون محمّد بن الحنفیّه این نوع شهادت از حجر الأسود در باب وصیّت و امامت علیّ بن الحسین علیه السّلام و التّحیّه مشاهدت نمود اقرار بولایت حضرت علیّ بن الحسین (ع) فرمود.
پس آنگاه رجعت و انصراف بمنزل خود نمود

[احتجاج علی بن الحسین ع بر عده‌ای و طلب باران او و باریدن ابر]

از ثابت البنانی منقول و مرویست که من با جماعت بصریان مثل أیّوب سجستانی و صالح المروی و عتبه الغلام و حبیب الفارسی و مالک بن دینار براه کعبه معظّمه بقصد حجّ بیت اللّه الحرام احرام بسته بودیم و بعد از قطع منازل و طیّ مراحل چون
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:199
داخل آن مکان و محلّ شدیم آب در آن موطن و مآب بغایت کم و نایاب بود (1) و مردمان را از شدّت عطش بی‌تاب و در حیرت و اضطراب دیدیم أهل مکّه تفزّع و تضرّع بما نمودند و حجّاج نیز استدعا و التماس فرمودند که ما بواسطه ایشان طلب آب از حضرت وهّاب نمائیم چون بکعبه رسیدیم و طواف خانه واهب یگانه نمودیم از کریم متعال از روی تضرّع و ابتهال و تخضّع و تخشّع أحوال التماس و سؤال اعطای غیث بسکنه آن محلّ فرمودیم ایزد معبود اجابت و استدعاء ما ننمود و ما را در آن باب حیرت تمام روی نمود و بهمان حال در کمال ملال بودیم ناگاه جوانی مکروب محزون که أثر صلاح و رستگاری و سیمای فلاح و خشیت ایزد باری ازو جنات أحوال او معلوم و مشحون بود و از گریه در قلق و اضطراب و از خوف عقاب بی‌تاب شده لیکن شروع در طواف کعبه ملک الرّءوف نموده چون طواف خانه باتمام أشواط هفتگانه بانجام و انصرام رسانید روی توجّه بسعادت و اقبال بجانب ما أرباب ارادت و أصحاب اطاعت آورد و گفت:
یا مالک بن دینار و یا ثابت البنانی و یا ایّوب السّجستانی و ای صالح المروی و یا عتبة الغلام و یا حبیب الفارسی و یا سعد و یا عمر و یا صالح الأعمی و یا رابعه و یا سعدانه و یا جعفر بن سلیمان ما گفتیم: لبّیک و سعد یک یافتی آنگاه فرمود که: آیا در میان شما کسی هست که حضرت رحیم الرّحمن او را از روی مودّت و محبّت مهربان و خواهان باشد؟
گفتیم: ای جوان بر ما است دعا و التماس از حضرت مهیمن منّان و بر او است اجابة اعطا و احسان، چون حضرت امام السّاجدین زین العابدین (ع) این سخن از ما شنید فرمود: که شما از کعبه دور شوید که اگر در میان شما کسی میبود که حضرت واجب الوجود او را دوست میداشت اجابت مینمود و شنید که میگفت که: ای سیّد و
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:200
مالک من (1) بآن محبّتی که ترا با منست که باعطاء و احسان آب باران این تشنه لبان را سیراب گردانی.
راوی گوید که: هنوز آن برگزیده ایزد علّام کلام باتمام نرسانیده بود که باران مانند دهان مشک گشاده گشته روان شود، از آسمان روان گردید

ثابت البنانى گويد كه: من گفتم: اى جوان محبّت حضرت قادر سبحان بشما چگونه دانستى كه ايزد تعالى را بمودّت خود قسم دادى؟
حضرت علىّ بن الحسين عليه السّلام فرمود كه: اگر حضرت واجب- الوجود مرا دوست نميداشت مرا خوشحال نميگردانيد چون من دانستم كه مرا دوست ميدارد لهذا واهب متعال را بمحبّت او نسبت بمن استدعا و سؤال نمودم و حضرت ربّ العزّت نيز التماس مرا باجابت مقرون گردانيد و سكنه اين مكان را سيراب و ريّان نمود.
پس از آن ولىّ ايزد جبّار از ما استدبار فرمود و در آن حال انشاء اين مقال فرمود.
شعر:
من عرف الربّ فلم تغنهمعرفة الرّب فهذا شقى
ما ضرّ فى الطّاعة ما نالهفى طاعة اللّه و ما ذا لقى
ما يصنع العبد بغير التّقىو العزّ كلّ العزّ للمتّقى
چون اين كلمات بسمع ما و ياران رسيد حيرت در حقّ اخلاص او به حضرت ملك تعالى از حيّز بيان متجاوز گرديد كه يا ربّ اين جوان از كدام دودمان رفيع الشّأن و از كدام خاندان باشد در آن زمان از أهل مكّه از حقايق ذات عاليشأن استعلام و استعلان نمودم گفتند اين علىّ بن الحسين بن
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:201
علىّ بن أبى طالب عليه السّلام است.

[بیان امام زین العابدین در خالی نبودن زمین از حجت]

(1) و حضرت امام النّاطق جعفر بن محمّد الصّادق (ع) از پدرش امام محمّد الباقر (ع) و آن بزرگوار از پدرش علیّ بن الحسین (ع) و آن حضرت از آبای کرام عظام علیهم السّلام روایت کنند که حضرت أمیر المؤمنین علی (ع) فرمود ما و أولاد ما أئمّه دین و أوصیای سیّد المرسلین الی یوم الدّین خواهیم بود.
و حضرت سیّد السّاجدین علیّ بن الحسین (ع) فرمود که: ما أئمّه مسلمین و حجج خدای تعالی بر تمامی مخلوقین و سادات مؤمنین و قاده غرّ محجّلین و موالی أرباب دین و ما أمان أهل زمینیم چنانچه نجوم أمان- أهل آسمان‌اند و بسبب وجود وافر الجود ما آسمان بغیر دعایم و بنیان بر قرار و امان و مستحکم بمکانست و ساقط بزمین نگردد.
و
بنا تمسک السّماء أن تقع علی الأرض
و بوسیله ما زمین أهل خود را فرو نمیبرد و بجهت ما باران از آسمان جاری و عیان گردید.
و
بنا تمسک الأرض أن تمید بأهلها و بنا ینزل الغیث من السّماء و ینشر الرّحمه.
و بواسطه وجود و ذات فایض البرکات ما نشر رحمت از آسمان به زمین و ظهور و فرج برکت از زمین بجهت سکنه زمین گردد و اگر از ما کسی در زمین باقی نماند أثر از زمین نیز نمیماند.
بعد از آن فرمود که: بیقین از روزی که خدای تعالی آدم علیه السّلام را ایجاد نمود هرگز زمین از حجّت ربّ العالمین خالی نماند خواه ظاهر مشهور یا غایب مستور تا قیام قیامت و اقامت آن ساعت آن حجّت ربّ العزّت باقی در زمین و اگر حجّت در زمین موجود نبودی هرگز ایزد معبود معبود
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:202
نشدی.
(1) و از أبی حمزه الثّمالی منقول و مرویست که أبو خالد کابلی گفت: که من روزی بخدمت سیّد و مولای خود علیّ بن الحسین زین العابدین علیه السّلام مشرّف شدم و گفتم: یا ابن رسول اللّٰه (ص) مرا خبر ده از سکنه زمین که طاعت و متابعت و مودّت و محبّت ایشان واجب و لازم بر تمامی أهل عالم است و بعد از رسول صلّی اللّٰه علیه و آله السّلام اقتدا بآن بر أنام بأمر ایزد علّام از فروض متحتّم است.

آن حضرت فرمود: ما بدرستی که اولی الأمری که حضرت ایزد داور ایشان را أئمّه همگی و تمامی بشر گردانیده و طاعت و متابعت ایشان را بر جمیع انس و جان واجب و عیان فرمود حضرت أمیر المؤمنین علی (ع) بعد ازو حسن و بعد از حسن علیه السّلام حسین (ع) پسران علیّ بن أبی طالب علیه السّلام پس از ایشان أمر ولایت و امامت منتهی بمن گردید.
آنگاه ساکت شد من گفتم: یا سیّدی از حضرت أمیر المؤمنین علی (ع) بما رسید که آن حضرت فرمود که: زمین خالی از حجّت أرحم الرّاحمین برای مخلوقین نمیماند و شما انتهای امامت و ولایت بذات فایض البرکات خود نسبت دادید پس حجّت و امام امّت بعد از شما که خواهد بود؟
حضرت علیّ بن الحسین (ع) فرمود که: امام و حجّت بعد از من پسرم محمّد و نام او در تورات باقر مبقر علم و مظهر آنست، و بعد از محمّد پسر او جعفر (ع) و نام مبارک او در نزد أهل آسمان صادق (ع) است.
ترجمه و شرح الاحتجاج ج3 202 بیان امام زین العابدین در خالی نبودن زمین از حجت ..... ص : 201
گفتم: یا سیّدی و مولائی ای صاحب و مالک من همگی و تمامی أئمّه صادقان و امناء حضرت ایزد منّانند.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:203
وجه تخصیص این اسم بآن شبان چراست باید که از روی مرحمت و احسان برای این بنده خاص خود بیان و عیان نمائی.
(1) آن حضرت (ع) فرمود که: پدرم حکایت کرد از پدر بزرگوار خود حضرت علیّ (ع) گفت که: حضرت رسول ایزد معبود فرمود که: هر گاه فرزندم جعفر بن محمّد بن علیّ بن الحسین بن علیّ بن أبی طالب علیهم السّلام متولّد گردد باید که او را بصادق مسمّی گردانید زیرا که ولد پنجم او که أیضا مسمّی به جعفر است دعوی امامت نماید و این نوع جرأت بر حضرت ربّ العزّت از روی کذب فرماید.
پس او در نزد خدای وهّاب کذّاب و مرتاب و مفتری بحضرت خدای وهّابست و او مخالف حکم پدر و حاسد برادر اوست و این آن کس است که کشف ستر خدای تبارک و تعالی در هنگام غیبت ولیّ ایزد علّام نماید.
پس آنگاه حضرت علیّ بن الحسین (ع) گریه بسیار کرد و گفت: گوئیا من جعفر کذّاب را می‌بینم که طاغیان زمان خود را ترغیب و تحریص بر تفتیش أمر ولیّ اللّه تعالی که غایب در حفظ و حمایت اله و محروس و در پناه بود مینماید و متوکّل را بحرم محترم پدر مکرّم از روی جهل و حرص گردد تا مطّلع بولادت آن صاحب سعادت و مظفّر بر آن ولیّ ربّ العزّت شده او را بطمع میراث پدر بقتل آرد و أخذ حقّ او بغیر حقّ نماید.
أبو خالد گوید که: من گفتم: یا ابن رسول اللّه (ص) این أمر چنان خواهد شد که شما فرمودید؟

گفت: آری مرا به پروردگار قسم است که این مقدّمات در صحیفه که ذکر محن که بر ما أئمّة الهدی علیهم السّلام جاری و ساری خواهد شد،
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:204
مکتوب و مرقوم است که بعد از حضرت رسول آخر الزّمان به ما چنین و چنان شداید و محن واقع و عیان خواهد شد.
(1) أبو خالد روایت کند که من بآن حضرت عرض نمودم که: یا ابن رسول اللَّه (ص) بعد از آن أحوال آن أعیان در جهان بچه نوع انجام و انصرام خواهد یافت؟
حضرت سیّد السّاجدین امام زین العابدین (ع) فرمود که: أیّام امامت و ولایت ممتدّ بأیّام غیبت ولیّ حضرت ایزد داور امام ثانی عشر از از أوصیای حضرت پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم گردد و همین أعیان بعد از نبیّ الانس و الجانّ أئمّه و هدات تمامی خلقان‌اند.
آنگاه حضرت ولیّ اللَّه علیّ بن الحسین (ع) فرمود که: یا أبا خالد أهل زمان غیبت آن ولیّ ربّ العزّت که قائل بامامت و منتظر ظهور آن صاحب سعادت‌اند بهترین أهل زمان و أفضل آن خلقانند زیرا که قادر سبحان اعطای عقول و أفهام و معرفت بایشان از روی مرحمت و احسان چندان نمود و أسباب غیبت آن امام الامّة را بنوعی بر ایشان واضح و عیان فرمود که غیبت آن حضرت در پیش امّت آن وقت بمنزلت مشاهدت و رؤیت است و آن شیعیان و محبّان ما را حضرت واجب تعالی در آن بمنزله مجاهدان و غازیان در- خدمت رسول ایزد منّان بسیف و سنان گردانید و این جماعت مخلصان به حقّ و شیعیان ما از روی صدقند و این طایفه أعیان قائل بدین خدای تعالی بسرّ و آشکارا و بعلانیت و خفا در تمامی صباح و مساءاند.
بعد از آن علیّ بن الحسین (ع) فرمود که: انتظار فرج در ایّام شدّت أرباب بلیّت را از أعظم فرج است بیگمان و شبهت.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:205

[بیان امام سجاد ع در مورد هدایت و ایمان و قصاص]

(1) و باسناد مقدّم مذکور از حضرت علیّ بن الحسین علیه السّلام مروی و منقول است در تفسیر آیه قول حضرت ایزد وهّاب وَ لَکُمْ فِی الْقِصاصِ حَیاةٌ یا أُولِی الْأَلْبابِ.
یعنی: ای امّت سیّد البریّات شما را در قصاص حیات است زیرا که چون شخصی اراده قتل کسی نماید بعد از آنکه عالم و عارف و شاهد، و واقف گردد که اگر او آن کس را بقتل رساند البتّه وارث مقتول آن قاتل را به قصاص مورث خود مقتول میگرداند بی‌شبهه در آن حال جرأت و اقبال بقتل آن بنده ایزد متعال ننماید و بواسطه همین از قتل بلکه از اراده آن باز آید پس در این حال که آن شخص از ترس قصاص ترک قتل نمود این کفّ از قتل موجب حیات دو بنده عزّ و جلّ گردید یکی جانی و دیگر مجنیّ علیه، بلکه وسیله حیات غیر این دو کس از سایر بندگان خدای تعالی و تقدّس است زیرا که مردمان چون بدانند که اگر اقدام بقتل خلقان نمایند بموجب أمر قادر سبحان قصاص واجب و عیان گردد در آن زمان بی‌شبهه و گمان جرأت بر آن ننمایند.
یا أُولِی الْأَلْبابِ، یعنی: ای صاحبان عقول.
لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ، یعنی: وجوب قصاص محض بواسطه تقوی و رستگاری و نجات از شدّت عذاب ایزد باری است.
پس آنگاه حضرت امام الامّه زین العابدین علیه السّلام و التّحیّه فرمود که: ای بندگان حضرت ایزد منّان این قصاص قتل شما برای آن کسی است که او را در دار دنیا بقتل رسانید و روح آن بنده واهب سبّوح را فانی گردانید و چون شما را در عوض قصاص کنند تحمّل که در آخرت شما را از آن
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:206
طلب و بازخواست نکنند.
(1) آیا دوست دارید که شما را مخبر و مطّلع گردانم بچیزی که آن أعظم از قتل و آنچه حضرت عزّ و جلّ بر قاتل واجب و لازم گردانید از آنچه آن أعظم از این قصاص است.
آن جماعت گفتند: بلی یا بن رسول آخر الزّمان این کلمات مرحمت و احسان است.
حضرت علیّ بن الحسین علیه السّلام فرمود: أعظم از این قتل آنست که بسبب آن بحال این محبّان و شیعیان بقتل آرند که أصلا آن منجرّ نگردد، بعد از آن آن را زندگی نیاید.
حضّار مجلس بهشت آثار گفتند: یا بن نبیّ المختار آنچه آن أعظم از قتل انسان و قصاص ایشان کدام است.

حضرت علیّ بن الحسین علیه السّلام فرمود که: آن گمراهی از ادراک نبوّت حضرت رسالت پناهی است و اضلال از ولایت علیّ و آل علیهم سلام اللّه الملک الفعّال و سلوک مسلک غیر سبیل حضرت ذو الجلال و عادی گردد بوسیله اتّباع طریق أعداء علیّ علیه السّلام و قایل بامامت آن عادیان لئام و دفع حقّ علیّ علیه السّلام نموده منکر فضل آن ولیّ عزّ و جلّ گردد و آن را اعطا به اعدای آن حضرت نماید و أصلا باک از آن نداشته باشد و تعظیم دشمن آن ولیّ حضرت مهیمن را دوست داشته باشد پس این کشته شدن در آن عالم باعث تخلید مقتول در نار جهنّم است زیرا که جزای آن قتل پیوسته خلود و ابود در آتش دوزخ است.
و از حضرت أبو محمّد الحسن بن علیّ العسکری علیه السّلام مروی و

منقول است که (1): مردی با خصم خود بخدمت حضرت علیّ بن الحسین علیه السّلام آمده گفت: یا بن رسول اللّه این مرد پدرم را بقتل آورد.
حضرت سیّد السّاجدین امام زین العابدین (ع) از مدّعی علیه حقیقت آن استعلام نمود آن کس اعتراف بقتل پدر مدّعی فرمود در حال آن ولیّ ایزد متعال بر او قصاص و قتال واجب و لازم بناء علی اقراره گردانید و بعد از آن از مدّعی قود سؤال عفو از قتل مدّعی علیه نمود و فرمود که: چون عفو او موجب بسیاری ثواب و أجر از حضرت عزیز وهّابست أنسب آنست که تو از قتل او درگذری و نفس او را بمعرض تلف نیاری.
نفس مدّعی علیه به کلام عفو راضی و خوشحال نگردید.
حضرت علیّ بن الحسین (ع) در آن حال روی بآن ولیّ دم یعنی مدّعی که مستحقّ از طرف از برای قصاص بود آورده گفت: اگر این مرد را بر تو فضل و حقّ باشد باید که بخاطر آری و این جنایت را باو بخشی و او را بوسیله آن حقّ نکشی و طلب مغفرت این گناه او از حضرت آله نمائی و او را باین جرایم عفو فرمائی.
آن مرد گفت: یا بن رسول اللّه (ص) او را بر من حقّ است لکن آنقدر نیست که از واسطه آن او را عفو نمایم و خون والد خود طلب نفرمایم.
حضرت امام زین العابدین علیه السّلام فرمود که: از او چه میخواهی گفت: یا ابن رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم اگر اراده شما باشد که من بهمان حقّ قلیل او با او مصالحه بدیت کنم و از قتل او درگذرم من نیز صلح کردم و عفو او نمودم.
حضرت علیّ بن الحسین علیه السّلام فرمود که: حقّ او در ذمّه شما

چیست؟ (1) گفت: یا ابن رسول اللّه (ص) تلقین توحید خدای مجید و نبوّت حضرت رسول لازم التّمجید (ص) و تعلیم امامت علیّ بن أبی طالب (ع) و أئمّه معصومین علیهم سلام الملک الحمید بما نمود.

علیّ بن الحسین (ع) فرمود که: این وفا و کفایت بخون پدرت باعتقاد تو نمیکند.
و اللّٰه بخدای عالم مرا قسم است که این تلقین و تعلیم أعیان دین قویم و آداب شریعت مستقیم سوای خون أنبیای مرسلین و أئمّه معصومین صلوات اللّٰه علیهم أجمعین وفا و کفایت بدماء تمامی أهل زمین از أوّلین و آخرین اگر مقتول شوند مینماید لیکن وفا بدماء أنبیاء و أئمّة الهدی علیهم السّلام نکند

[احتجاج على بن الحسين ع بر شهاب زهرى]

و از حضرت امام الباطن و الظّاهر محمّد بن علىّ الباقر عليهم السّلام منقول و مرويست كه محمّد بن شهاب الزّهرى داخل دولتسراى حضرت علىّ بن الحسين (ع) شد و بشرف بساطبوسى آن حضرت مشرّف گشته ليكن با كمال حزن و اندوه بود.
حضرت علىّ بن الحسين عليه السّلام چون او را بدان حال مشاهدت نمود و فرمود كه: يا فلان چرا مغموم و مهمومى؟
گفت: يا بن رسول اللّٰه صلّى اللّٰه عليه و آله و سلّم غم و همّ و اندوه و ألم بر من متابع و متوالى گرديد بواسطه آنكه مرا ممتحن گردانيد بجمعى كه حسّاد نعمت من و طامعان مال من از آن جماعت كه از ما اميدواريها ميداشتند، و من نيكوئيها نسبت بايشان كردم و از آن جماعت گمان خوبى و احسان داشتم ظنّ من خلاف واقع بود و بغير آزار از آن طايفه أمر ديگر متصوّر شود.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:209
(1) حضرت علىّ بن الحسين (ع) فرمود كه: يا فلان حفظ لسان در حقّ اخوان باعث صيد دلهاى ايشان و مالكيت آن محبّان است.
زهرى گفت: يا بن رسول اللّٰه (ص) من نيكوئى بايشان آنچه از دست و زبان مى‌آيد تقصير در آن ننمودم.
سيّد السّاجدين عليه السّلام فرمود: هيهات، هيهات، زنهار زنهار، عجب بنفس خود راه ندهى و متكلّم بكلام نگردى كه چون بدلهاى مردمان رسد انكار تو بر ايشان واجب و لازم گردد و اگر ترا أحيانا عذر آن كلام باشد بسا كه هر كس آن عذر ترا نشنود و ترا قدرت و امكان نيست كه آن عذر را برّ و بحر بشنوانى.
اى زهرى هر گاه عقل كسى در باب مقدّمه كامل نباشد و بحقيقت آن چيز كما ينبغى و يليق نرسد يقين كه هلاكت آن كس در آن أمر بغايت سهل و آسان است.
يا زهرى نه طريق زيست و سلوك در ميان مسلمانان آنست كه همگى ايشان را بمنزله اهل بيت و خويشان خود شمرى، پيران ايشان را به منزله پدر دانى و جوانان ايشان بجاى فرزند خود قياس كنى و جمعى كه در سنّ با تو شريك و سهيم باشند آنها را برادران خود دانى تا در طريق سلوك در نمانى و هر گاه بمتابعان حضرت رسول صلّى اللّٰه عليه و آله و سلّم باين نوع سلوك كنى پس بكدام طايفه از اين مردم راضى بتعدّى و ظلم گردى، و خوشحال بنفرين و دعاى بد و ستم كدام جماعت از اين مردم شوى، و كدام طايفه را هتك ستر ايشان كنى.

یقین که هر گاه ایشان بمنزله پدر و برادران و فرزندان باشند هرگز

راضی بسلوک خلاف رضای ایشان نگردی (1) و اگر شیطان بعرض تو رساند که تو أفضل از سایر مسلمانان أهل قبله در معرفت و ایمان خواهی بود، پس باید که نظر بحال هر یک از أهل قبله نمائی اگر آن کس از تو بزرگتر باشد پس بگوئی که آن بنده ایزد سبحان چون در عمل صالح و ایمان سبقت به من دارد پس او بیقین از من بهتر خواهد بود و اگر او در سنّ از تو أصغر باشد که بنفس خود گوئی که من بآن بنده الهی در معاصی و ملاهی و گناه و روسیاهی سابقم پس بواسطه این همین بنده أرحم الرّاحمین از من بهتر خواهد بود.
و اگر در سنّ برابر تو باشد باید که بنفس خود گوئی که من در گناه خود مقیم و در گناه او بشکّ چرا یقین را بشکّ بگذارم و آن را بعمل نیارم.
و اگر جمیع مسلمانان را در تعظیم و توقیر و تکریم و تبجیل خود راغب و تحریص نمائی، پس بگوئی که این فضل و احسان از توجّه و مرحمت واهب بی‌امتنان است که آن جماعت نسبت بشما ظاهر و عیان کردند و اگر از این جماعت آزار و جفا و انقباض و ایذا از سرا پا بینی آن را از وزر و خطایای خود دانسته که بآن مؤاخذ گشتی بدرستی که تو اگر آنچه من گفتم عمل نمائی حضرت عزّ و جلّ این أمر را بتو سهل و یسیر و عیش ترا بغایت خوش و قریر گرداند.
باید که أصدقاء خود را بسیار و أعداء را کم و خوار گردانی و از ترحّم که بمردم نمودی خوشحال باشی و از آنکه کسی بتو جفا کرده باشد و تو مکافات به جفا نکرده باشی در تأسّف و بدحالی نباشی.
ای زهری بدان که أکرم و أسخی مردمان بمعشر مردمان آن کسی است

که خیر ایشان بسایر خلقان فایض و رایگان باشد (1) و حال آنکه آن کسی از تمامی مردمان مستغنی باشد و محتاج نباشد و سخی‌ترین مردمان بعد از او بمردمان آن کس است که از مردم اظهار استغناء نماید هر چند محتاج به ایشان باشد، زیرا که أرباب ثروت و منال و مخلّفات ترکه أموال خود را در عقب خود گذارند چون کسی مزاحمت بحال و مآل ایشان نرساند أهل دنیا آن کس را نسبت بجود کریم دانند و بر کسی که مزاحمت بمال و مخلّفات متعقّبه ایشان برساند بلکه آن کس ایشان را بآن مال ممکّن و مسلّط گرداند، آن شخص در نزد ایشان أعزّ خلایق و أکرم بندگان ایزد خالق است.
و باسناد متقدّم ذکره از سلطان سریر قضا امام علیّ بن موسی الرّضا علیه السّلام منقول و مرویست که آن حضرت فرمود که: حضرت علیّ بن الحسین (ع) گفت: اگر شما شخصی را ببینید که سلوک او خوب و مرغوب

و صفت و سیرتش محبوب بود و از پارسائی مسارعت در نطق و بیان ننماید و خضوع و خشوع در عبادات خالق البریّات و در حرکات در میان مردمان نماید باید که شما مغرور بآن و فریفته ایشان نشوید زیرا که أکثر مردمان که ایشان را دست به زخارف و باقی مشتهیات دنیا و رکوب محارم و مستلذّات ما فیها نیست بغیر نیّت و صورت او بدل و او خایف و بد دل گردد، پس آن شخص دین را در میان خلقان مانند آلت صید آهو گرداند و أمثال این جماعت پیوسته مختلّ أحوال مردمان و وسیله فسق و معصیت ایشانند زیرا که ضعف و عدم قدرت از تمکّن و تصرّف مال حرام باعث منع و زجر مردمان از آنست پس هر گاه شما جمعی را ببینید که آن جماعت احتراز و اجتناب بعزّ منع و ابرام مینمایند باید که شما مغرور و فریفته آن نشوید.

(1) بدرستی که شهوات و دواعی نفس هر کس از خلایق خالق أقدس- مختلف است بسا کسی که چشم از مال حرام بردارد اگر چه آن بسیار باشد لیکن نفس آن شخص متحمّل فضایح و قبایح دیگر شود.

پس اگر چه از آن محترز و مجتنب است، امّا باین امور قبیحه ملوّث و به أفعال مرتکب است.

و اگر بینید که از آن نیز اجتناب کند باز مغرور نشوید تا آنکه نظر بعقده عقل او نمائید بسا باشد که ترک جمیع ملاهی و معاصی نماید امّا نه از روی عقل تمام و فراست لا کلام پس بسا باشد که آنچه مفسد او باشد او جاهل آن بود در این حال آنچه فساد او نماید بواسطه جهالت و نادانی او بسیار- بسیار بیشتر است از آنچه مصلح او بعقل و جهد اوست.

و اگر عقل او را متین و محکم و فراست او را استوار و مستحکم دانید باید که مغرور و فریفته نشوید تا آنکه نظر کنید که آیا هوا و هوس او بر عقل او غالب است یا عقلش بر هوا متغلّب و أیضا نظر بر محبّت و مودّت بر ریاست و حکومت باطله دنیا و بر عدم میل و زهد او از زخارف این سرا و ما فیها نمائید زیرا که جمع هستند از مردمان که ایشان خسر الدّنیا و الآخره‌اند.

و این جماعت ترک دنیا برای دنیا کردند و لذّت ریاست باطله عاجله را أفضل از لذّت أموال و نعمت مباحه آجله میدانند.

پس ترک نعم آخرت همگی بواسطه ریاست باطله این جهانی از روی جهل و نادانی نمایند، تا آنکه اگر با جدّی ایشان گوید:

اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ وَ لَبِئْسَ الْمِهادُ آن کس را مخبط عشوا گویند و حال آنکه او را اوّل طلب باطل او با بعد غایت خسارت

کشد، (1) و چون مدام در طلب أمر باطل نافرجام باشد حضرت پروردگار

علّام او را کشاند بچیزی که او قدرت طغیان از آن نداشته باشد.
و آن ضالّ در آن حال آنچه ایزد متعال حرام گردانید حلال داند و حلال را حرام گرداند و همان که ریاست باطله دنیویّه برای او سلامت ماند او أصلا باک از ترک و فوت آداب دین و ملّت ندارد زیرا که او اختیار شقاوت به واسطه دنیا کرده.
أولئک الّذین غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ لَعَنَهُمْ وَ أَعَدَّ لَهُمْ عذابا مهینا.
لیکن مرد تمام و نیکو در معرفت و شناخت حضرت لا آله الّا هو و مطیع أوامر و نواهی رسول او آن مرد است که هوای خود را تابع أمر خدای تعالی و قوای خود را مبذول رضای حضرت خالق البرایا گرداند و ذلّت را با حقّ أقرب به عزّ أبد از عزّت أمر باطل هر چند بیحدّ بود داند و عالم و عارف و شاهد و واقف شود بآن که متحمّل قلیل از ضرّاء و شداید آلام دنیا.
البتّه مؤدّی بجلایل عقبی و دوام آن از مزایای انعام حضرت ایزد علّام گردد و در آن سرای أبد که أصلا منقطع و متبدّد نگردد.
و نیز بداند که اگر تابع هوا و هوس و مشتهیات نفس گردد از کثرت شرّ او آنچه ملحق و مختصّ آن کس شود بی‌شبهه و ارتیاب او را مؤدّی گرداند به عذاب حضرت مالک الرّقاب که آن را أصلا انقطاع و زوال در هیچ باب نباشد.
پس این مرد مردی نیکو و در علم و حال و معرفت و کمال متفرّد است به این مرد متمسّک و مترجّی و البتّه شما نسبت باو تشبّث و اقتداء به پروردگار توسّل و اقتفاء نمائید، زیرا که دعای او ردّ و طلبش از حضرت ایزد أحد- مستردّ نگردد.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:214
و بر عارف نکته‌دان واضح و عیان و لایح درخشان است که این صفات مذکوره امّهات صفات کلامی دین و عرفای صدق و یقین است، و سالک مسالک شریعت و طریقت را رعایت این صفات کامله از مفترضاتست.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:215

ذکر در بیان احتجاج أبی جعفر محمّد بن علیّ الباقر علیهما السّلام بر جمعی از خوارج و غیره

اشاره

(1) محمّد بن مسلم از حضرت ولىّ ایزد قادر أبی جعفر محمّد بن علىّ الباقر (ع) روایت کند که آن حضرت (ع) در تفسیر آیه کلام ایزد بصیر قوله تعالى:
وَ مَنْ کانَ فِی هذِهِ أَعْمى فَهُوَ فِی الْآخِرَةِ أَعْمى وَ أَضَلُّ سَبِیلًا فرمود:
هر کرا دلیل بر خلق سماوات و أرضین و اختلاف لیل و نهار و دوران فلک بآفتاب و ماهتاب و باقى آیات عجیبه و علامات غریبه نباشد بر آنکه در وراء این صنایع مکنونات و بدایع مصنوعات امریست که آن أعظم از هر یک آن- صنایع بدیعه و بدایع عجیبه است پس او در آخرت أعمى است آن حضرت فرمود که:
چون او این مصنوعات را بمعاینه نبیند أعمى و أضلّ سبیل است.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:216
(1) نافع بن أزرق از آن ولىّ ایزد خالق داور یعنى أبی جعفر محمّد الباقر علیه السّلام سؤال نمود و گفت: یا بن رسول اللّه صلّى اللّه علیه و آله و سلّم مرا خبر ده از خداى عزّ و جلّ از چه وقت و چه محلّ بود حضرت أبی جعفر علیه السّلام فرمود که: کدام وقت و زمان بود که ایزد منّان نبود تا من ترا خبر دهم که از کدام وقت ربّ العزّت و ذات منزّه لم یزل و لا یزال ایزد متعال فرد صمد که أصلا أخذ صاحب و ولد ننموده و ننماید پیدا شد.
عبد اللّه بن سنان از پدرش روایت کند که من بخدمت حضرت أبا جعفر محمّد الباقر (ع) حاضر شدم در همان دم مردى از خوارج بنزد آن ولىّ ایزد عالم آمد و گفت: یا أبا جعفر (ع) شما عبادت و بندگى کدام چیز به تقدیم میرسانید؟
آن حضرت فرمود که: بندگى خداى تعالى مینمایم.
آن مرد گفت: او را دیدى؟
امام أبو جعفر (ع) فرمود: بلى امّا بمشاهده عیون و أبصار دل حضرت مهیمن عزّ و جلّ را بحقایق ایمان و أنوار آن مى‌بینند ذات حضرت خالق جنّ و ناس شناخته بقیاس و مدرک بحواسّ و مشابه بهیچ أحدى از ناس نگردد بلکه موصوف بآیات و مشهور و معروف بدلالات بى‌شبهه و التباس است، جور در حکم قادر عالم و تعدّى در أمر غنىّ سالم نیست اینست خداى لا إِلهَ إِلَّا هُوَ که خدائى جز او نیست.
چون آن مرد از آن ولىّ بیچون این کلمات استماع نمود از خدمت او بیرون شد و گفت: که اللَّهُ أَعْلَمُ حَیْثُ یَجْعَلُ رِسالَتَهُ یعنى حضرت ایزد علّام أعلم أعدل است بوضع و قرار بر چیزى بمحلّ که لایق و سزاوار آن چیز بحکم
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:217

واحد غفّار عزیز است چنانچه أمر رسالت و حکم ولایت را در سلسله محمّد و أوصیای آن رسول مختار مقرّر و پایدار گردانید.

[احتجاج امام باقر ع در معرفت خدا]

(1) و أیضا محمّد بن مسلم از حضرت أبی جعفر محمّد بن علیّ الباقر علیهم السّلام روایت کند که آن حضرت در صنعت حضرت آله فرمود که: واجب تعالی و أحد و صمد و أحدیّ المعنی است و او را معانی بسیار مختلفه بموجب عقل و رویّت نیست.
من گفتم: فدای تو گردم بدرستی قوم از أهل عراق را گمان در حقّ قادر علی الاطلاق چنانست که سمیع نه بغیر آلت سمیع و بصیر نه بغیر آلت بصر است، یعنی اللّه تعالی سمیع است بعین آنچه شنیده شود و بینا است بعین آنچه دیده شود.
آن حضرت گفت: دروغ میگویند و آن جماعت ملحدانند که تشبیه ذات خدای تعالی ببعضی أشیاء نمودند و میگویند که خدای قدیر سمیع و بصیر است بمعنی آنکه سمیع است به آنچه بینید و بصیر است بآنچه بآن شنوید.
من گفتم: یا بن رسول اللّه (ص) گمان ایشان چنانست که حضرت ایزد منّان بصیر است بآنچه بعقل در آید.
آن حضرت فرمود: که خدای تعالی ازین صفت منزّه و مبرّاست، زیرا که آنچه متعقّل گردد آن برای کسی است که بصفات مخلوقین باشد و حضرت اللّه تعالی متّصف باین صفات نیست.

[احتجاج امام باقر ع بر عمرو بن عبید در رضا و غضب]

بمعنى أصحاب ما روايت كردند كه عمرو بن عبيد بخدمت محمّد بن علىّ الباقر (ع) حاضر شد و گفت فداى تو گردم قول خداى عزّ و جلّ: وَ مَنْ يَحْلِلْ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوى آن غضب كدامست؟

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:218

(1) آن حضرت فرمود كه: آن عبارت از عذابست يا عمرو زيرا كه غضب از صفات مخلوقين است، و چون چيزى بكسى رسد كه او را از طبيعت جبلّى برهاند و مغيّر بحالت ديگر گرداند آن را غضب گويند.

پس كسى كه زعم او چنان باشد كه رضا و غضب بغير حال ذات ايزد متعال بحال ديگر گردد و از آن حال رضا بغضب و غضب برضا منتقل گردد چه اگر ربّ العالمين موصوف بصفت چنين گردد پس بيقين ذات أرحم- الرّاحمين متّصف بصفات مخلوقين شود.

و از أبى الجارود مرويست كه: حضرت أبو جعفر (ع) فرمود كه: هر گاه من بواسطه شما حديث و حكايت كنم بچيزى بايد كه از من سؤال آن از كتاب ايزد سبحان نمائيد.

بعد از آن فرمود كه: حضرت رسول واجب الوجود نهى از قيل و قال و فساد مآل و كثرت سؤال از بسيارى امانى و آمال نمود.

پس شخصى گفت: يا ابن رسول اللّه (ص) حضرت عزّ و جلّ اين در كتاب ايزد لم يزل در كجا است؟

آن حضرت فرمود كه: اين در آيه: لا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْواهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلاحٍ بَيْنَ النَّاسِ.

و در محلّ ديگر عزّ و جلّ ميفرمايد كه: لا تُؤْتُوا السُّفَهاءَ أَمْوالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ.

و در جاى ديگر فرمود كه: لا تَسْئَلُوا عَنْ أَشْياءَ إِنْ تُبْدَ لَكُمْ تَسُؤْكُمْ.

[بیان امام ع در صورت آدم و خلقت او]

و از أبی الیاس چنان مرویست که من از حضرت أبا جعفر محمّد الباقر علیه السّلام از معنی قول خدای تعالی و أیّده بروح منه استعلام و استفهام

نمودم (1) آن حضرت فرمود که: روح مخلوقیست حضرت خالق آن را بحکمت خود در حضرت آدم و عیسی خلق و ایجاد فرمود.

محمّد بن مسلم از حضرت أبو جعفر محمّد الباقر علیه السّلام سؤال از قول خدای متعال: وَ نَفَخْتُ فِیهِ مِنْ رُوحِی نمود که یا ابن رسول اللَّه (ص) این نفح روح بحکم حضرت ایزد سبّوح بچه نوعست؟

آن حضرت فرمود که: بدرستی که روح متحرّک بتدریج است و او را به واسطه آن روح گویند که آن مشتقّ از ریح است و روح را اخراج از ریح بواسطه آن کردند که روح را انس از ریحست.

و امّا وجه آنکه حضرت ایزد أقدس اضافه روح بذات مقدّس خود کرد آنست که روح آدم و عیسی را از سایر أرواح اصطفاء و اختیار نمود، چنانچه خانه از خانها را برگزیده و اختیار فرمود و گفت بیتی و بیکی از رسول مرسل خود گفت: که خلیل من و هر چه مانند آنست و همه اینها مخلوق و مربوب و مدیر بخضوعست.

و از أبی القاسم مروی و منقول است که من از حضرت أبا جعفر محمّد الباقر علیه السّلام سؤال نمودم که یا ابن رسول اللَّه (ص).

در بعضی روایت واقع است که خدای عالم خلق و ایجاد آدم (ع) بر صورت خود نمود مگر حضرت واجب الوجود را صورت و صنعت خاصّه بود که تا آدم بر آن صورت و هیبت مخلوق و موجود شود و آن کدام صورت خواهد بود؟

آن حضرت فرمود: آن صورت محدثه مخلوقه است که خدای تعالی بعد از ایجاد و اصطفاء و اختیار آن از سایر صور مختلفه الأعیان نمود و آن را اضافه بنفس أقدس خود فرمود چنانچه کعبه و روح را بذات مقدّس خود مضاف

گردانید و گفت: بیتی و در جای دیگر فرمود: که نَفَخْتُ فِیهِ مِنْ رُوحِی و أمثال این بسیار است.

[احتجاج امام ع بر سالم غلام هشام در احوال قيامت]

(1) و از عبد الرّحمن بن عبد اللَّه الزّهرى منقول و مرويست كه: در سالى كه هشام بن عبد الملك اراده حجّ بيت اللّه الحرام نمود در هنگام كه داخل مسجد الحرام ميشد تكيه بر دست غلام خود سالم نموده بود در آن حال ولىّ ايزد متعال حضرت محمّد بن علىّ بن الحسين بن علىّ عليهم سلام اللّه الواحد الفعّال در مسجد ايزد علّام نشسته بود چون سالم آن امام أهل عالم را ديد در همان دم بمولاى خود گفت: يا أمير المؤمنين اين است محمّد بن علىّ بن الحسين (ع).

هشام گفت: همين است كه أهل عراق مفتون و فدوى او باشد؟

اى سالم بنزد او رو و بگوى أمير المؤمنين ميگويد كه چه چيز است آنكه مردم در روز قيامت و در وقت حساب و كتابت مشتغل بأكل و شرب آن گردند تا آن وقت كه در ميان ايشان حكم بجنان يا بدخول نيران شود؟

چون سالم پيغام هشام بآن امام عليه السّلام رسانيد در همان ساعت آن امام الامّه باقبال و سعادت فرمود كه آن در وقت و زمانى است كه جنّ و بشر در آن محشر بأمر ايزد أكبر كه بر مثال فرضه زمين پاک بلا احجار كه در آن فواكه و أثمار عيون و أنهار بسيار ظاهر و آشكار باشد حاضر شوند و در آن مأكل و مشرب أكل و شرب نمايند تا آنكه ايزد وهّاب از كتاب و حساب فارغ گردد.

چون سالم بعد از استماع جواب امام (ع) بنزد هشام آمده پيغام او را مجاب گردانيد هشام ديد كه آن خلاصه دودمان سيّد البشر در كلام برو

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:221

مظفّر است در همان أثر از روى اضطرار و تحيّر گفت (1): اللَّه أكبر اى سالم مراجعت بنزد أبا جعفر محمّد بن علىّ الباقر (ع) نمائى و از او استعلام و استفهام فرماى كه در آن روز در آن محلّ چه چيز آن مردم را از شرب و أكل معطّل گرداند؟

چون كرّه ثانيه سالم غلام هشام بخدمت آن امام الأنام پيغام گذارد و آن حضرت فرمود كه: گرفتارى مردمان بدوزخ تابان ايشان را مشتغل از آن شرب و أكل گرداند و آن طايفه را منع از گفتن اين كلام أَفِيضُوا عَلَيْنا مِنَ الْماءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ نمايد.

چون سالم اين پيغام بهشام نافرجام رسانيد او را سكوت تامّ و بهت لا كلام حاصل شد بنوعى كه او را قدرت رجعت بكلام در آن مقصد و مرام نماند

[احتجاج امام باقر ع بر گروهى از خوارج]

روايت است كه نافع بن أزرق بخدمت حضرت امام محمّد الباقر (ع) حاضر شده پيش روى آن سرور بنشست و شروع در سؤال مسائل حرام، و حلال از روى استعلام از آن ولىّ ايزد متعال نمود آن حضرت در أثناى آن كلام فرمود كه: يا نافع تو باين جماعت مارقين كه از عهد و پيمان حضرت أمير المؤمنين عليه سلام ربّ العالمين بيرون رفته‌اند بگوى كه: شما فراق و جدائى از خدمت أمير المؤمنين على (ع) را بچه وجه حلال دانستيد و حال آنكه حضرت دماى شما را در طاعت خود قربة الى اللَّه ريخته تا آنكه شما را بينائى در دين حضرت ملك تعالى حاصل گشت.
امّا چون اين كلام بآن جمعى لئام گوئى ايشان گويند بشما كه وجه مفارقت ما از على عليه السّلام آنست كه اگر على امام بحكم ايزد علّام و نصّ حضرت سيّد الانام بودى هرگز راضى بحكم در دين خداى عالم نشدى، چون
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:222
اختيار حكم نمود (1) پس او ولىّ خدا و وصىّ رسول مجتبى نباشد.
اى نافع بگوى در جواب ايشان كه حضرت مهيمن سبحان در شريعت رسول آخر الزّمان حكم مقرّر و عيان ميان دو نفر از خلقان گردانيد چنانچه آيه قرآن لازم الاذعان ناطق و مشعر است بر آن قوله تعالى:
فَابْعَثُوا حَكَماً مِنْ أَهْلِهِ وَ حَكَماً مِنْ أَهْلِها إِنْ يُرِيدا إِصْلاحاً يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُما.
اين آيه جلالت پايه در باب ناسازگارى مرد و زن از نزد حضرت ذو- المنن نازل شد و حكم آن تا حال منسوخ و مستأصل نشد.
و حضرت رسول صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم سعد بن معاذ را در قوم بنى قريظه حكم گردانيد و سعد بموجب أمر سيّد عالم در ميان آن قوم حكم بآنچه رضا و امضاى اللَّه تعالى بود مينمود.
آيا شما نميدانيد كه حضرت أمير المؤمنين حكمين أبو موسى أشعرى و عمرو بن العاص السّهمى را أمر و حكم نمود كه حكم ايشان بقرآن باشد، و أصلا تجاوز و تعدّى از منهج قرآن و رضاى ايزد منّان ننمايند و شرط نمود كه اگر حكم مخالف حكم قرآن در أحكام مردمان نمايند آن حضرت آن حكم بايشان ردّ نمايد.
اى نافع اگر آن جماعت گويند كه: أمير المؤمنين على (ع) در اختيار حكم موافق أمر و حكم ايزد عالم ننمود پس در جواب ايشان بگوى: هر گاه آن ولىّ اختيار آن أمر بر وفق كتاب اللَّه فرمود شما مارقين بيراه چون آن وصىّ رسول اللَّه را گمراه ميدانيد و حال آنكه شما را اطّلاع و اخبار تمام است كه آن ولىّ ايزد علّام أمر و حكم نمود كه حكمين حكم بر وفق قرآن نمايند و شرط ردّ

قول ايشان نمود در هنگام كه حكم بر خلاف قرآن فرمايند.
(1) نافع بن أزرق بعد از آنكه استماع قول آن زبده و خلاصه أولاد رسول (ص) نمود گفت:
و اللّه اين كلاميست كه هرگز بسمع من نرسيد و بخاطر من خطور و عبور ننمود و اين كلام بى‌شبهه و ابرام حقّ و صدقست ان شاء اللّه الملک العلّام

[احتجاج امام باقر ع بر منکرین حسنین بر رسول الله ص]

أبی الجارود از حضرت أبی جعفر محمّد الباقر علیه سلام اللّٰه الودود روایت کند که آن حضرت فرمود که: یا أبا الجارود مردم در حقّ حسن و حسین پسران رسول صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم چه میگویند؟
گفتم: یا ابن رسول اللّٰه (ص) مردم در باب بنوّت ایشان منکرند، و میگویند که ایشان پسر رسول (ص) نیستند.
أبو جعفر (ع) گفت: پس شما در آن باب چه حجّت بر آن جماعت استقامه نمودید؟
گفتم: یا ابن رسول اللّٰه (ص) ما حجّت بر آن جماعت بقول حضرت ربّ العزّت که در حقّ عیسی بن مریم فرمود که:
مِنْ ذُرِّیَّتِهِ داوُدَ تا آخر قول خدای أکبر کُلٌّ مِنَ الصَّالِحِینَ نمودیم و گفتیم با تقضّی مدّت مدید ربّ العالمین تبارک و تعالی حضرت عیسی (ع) را از ذرّیّت ابراهیم (ع) گردانید.
دوّم- حجّت بر آن طایفه وخیم العاقبه بقول خالق البریّه: فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ أَبْناءَنا وَ أَبْناءَکُمْ وَ نِساءَنا وَ نِساءَکُمْ وَ أَنْفُسَنا وَ أَنْفُسَکُمْ الآیه. آن حضرت فرمود که: آن جماعت در آن حال چه گفتند؟
گفتم: که ایشان گفتند که: پسر دختر پسر پدر است نه پسر پدر مادر-
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:224
است و اگر أحیانا پسر دختر را پسر گویند هر آینه آن پسر صلبی نیست.
(1) أبا الجارود فرمود که: حضرت أبو جعفر (ع) روی مبارک بمن آورد، و گفت: من سند این کلام از آیه کتاب ایزد علّام بشما بنمایم که حضرت اللّٰه- تعالی آن دو نفر بزرگوار را از صلب رسول اللّٰه (ص) شمردند و پسران حضرت رسول ایزد منّان نامیدند و ردّ این آیه وافی هدایت نمیکند مگر کافر منکر.
من گفتم: فدای تو شوم یا بن رسول اللّٰه (ص) کجاست آن محلّ که:
حضرت عزّ و جلّ حسن و حسین را پسران رسول ذو المنن نامیدند؟
آن حضرت فرمود که: یا أبا الجارود در جایی که خدای تبارک و تعالی میفرماید که:
حُرِّمَتْ عَلَیْکُمْ أُمَّهاتُکُمْ وَ بَناتُکُمْ الی قوله وَ حَلائِلُ أَبْنائِکُمُ الَّذِینَ مِنْ أَصْلابِکُمْ باید که از آن جماعت سؤال نمائید که آیا حضرت رسول صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم را حلال است که حلیله حسن و حسین را نکاح کند.
اگر گویند نعم و اللّٰه که دروغ میگویند.
و اگر گویند که روا نیست پس و اللّٰه ایشان پسران صلبی حضرت رسول صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّماند و حلیله ایشان بر آن حضرت علیه الصّلوة و

السّلام حرام نشد مگر به علّت آنکه آن أعيان از صلب رسول صلّى اللّه عليه و آله و سلّم ايزد منّان‌اند.

[احتجاج امام باقر ع بر نافع عمر بن خطاب در مسائلی چند]

أبی حمزة الثّمالی از أبی الرّبیع روایت کند که او گفت: من در خدمت حضرت أبی جعفر محمّد بن علیّ الباقر (ع) حجّ کردم در سالی که هشام بن عبد الملک هم در آن سال بزیارت بیت اللّه الحرام آمده و نافع غلام عمر بن الخطّاب با او بود چون نافع نظر بسوی أبی جعفر محمّد الباقر (ع) نمودید

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:225

(1) که در رکن خانه مبارکه حضرت ایزد مهیمن ساکن گشته و خلق بسیار بر سر آن ولیّ ایزد غفّار جمع شدند.

نافع بهشام گفت: یا أمیر المؤمنین این کیست که خلق بر او تکافی نمودند؟

هشام گفت: این محمّد بن علیّ بن الحسین بن علیّ بن أبی طالب (ع) است.

نافع گفت: من برخصت أمیر المؤمنین علیه السّلام بنزد او می‌روم و از مسائل چند سؤال کنم، که آن اسئله را بغیر نبیّ یا وصیّ نبیّ جواب نگویند.

هشام گفت: در کار خیر حاجت هیچ استخاره نیست البتّه بسرعت تمام باین مقصد و مرام سعی و اهتمام نمائی شاید او را خجل نمائی.

نافع بعد از استماع کلام هشام باستعجال خود را بآن مجمع ازدحام رسانید و بر آن جماعت تکیه نمود بنوعی که مشرف بحضرت أبی جعفر محمّد الباقر (ع) گردید و گفت: یا محمّد بن علی (ع) من کتاب تورات و انجیل و زبور و قرآن در خدمت أعیان مقرّین بآن کتب واهب دیّان تلاوت و قرائت فرمودم و تحصیل معرفت تمام بحلال و حرام مذکورین در کتب أربع حضرت ایزد علّام نمودم در این دم بخدمت شما آمدم که سؤال مسائل چند از شما نمایم که جواب آن مسایل بغیر رسول (ص) یا وصیّ رسول (ص) عادل یا پسر رسول (ص) دیگری نتواند گفت.

حضرت أبو جعفر (ع) در آن أثر سر مبارک برداشت و نظر به جانب نافع عمر گماشت و فرمود که: هر چه خواهی سؤال کن.

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:226

(1) نافع گفت: مرا خبر ده از تقضّی مدّت متمادی میان محمّد و عیسی علیهما السّلام که چند سالست؟

امام أبی جعفر محمّد الباقر (ع) گفت: جواب این بقول و اعتقاد خود میخواهی یا بقول ما أئمّه اولیای واجب تعالی؟

گفت: جواب به قول ما و شما بیان نمای تا اعتقاد طرفین بر ما ظاهر و هویدا گردد.

حضرت أبو جعفر علیه سلام اللّه تعالی فرمود که: مدّت متمادی میان محمّد و عیسی (ع) بقول ما أئمّة الهدی پانصد سال است و بقول شما شش صد سال.
نافع گفت: مرا خبر ده از قول خدای عزّ و جلّ: وَ سْئَلْ مَنْ أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِکَ مِنْ رُسُلِنا أَ جَعَلْنا مِنْ دُونِ الرَّحْمنِ آلِهَةً یُعْبَدُونَ ظاهر آیه وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بالبدایه بمعنی آنست که ای محمّد (ص) سؤال کن از آن کسی که من او را قبل از تو برسالت برای امّت ارسال داشتم از رسولان ما که پیش از تو در دار دنیا بودند.
آیا من آن رسل را بعبادت و طاعت غیر خود مأمور گردانیدم و آلهه بغیر ذات یکتای بی‌همتای رحیم الرّحمن مقرّر داشتم که تا خلقان عبادت آن أصنام و أوثان نمایند.
یعنی: من که حضرت ذو المنن و پروردگار عالمم راضی به پرستش غیر ذات أقدس خود نیستم.
نافع گفت: ای أبی جعفر فاصله میان عیسی و محمّد سیّد البشر پانصد سال یا بیشتر است، در این حال حضرت رسول فرخنده خصال مأمور
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:227
بسؤال از که بود؟ (1) حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام روی بنافع ضالّ آورد تلاوت این آیت کلام ربّ العزّت نمود که: سُبْحانَ الَّذِی أَسْری بِعَبْدِهِ لَیْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ إِلَی الْمَسْجِدِ الْأَقْصَی الَّذِی بارَکْنا حَوْلَهُ لِنُرِیَهُ مِنْ آیاتِنا.
و این از آیات و نشانهای حضرت ایزد تبارک و تعالی اینست که به حضرت رسول مجتبی محمّد المصطفی صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم نمود چنانچه آن حضرت را از خانه مبارکه ایشان تا به بیت المقدّس که محضر اوّلین و آخرین از نبیّین و مرسلین است که حضرت أرحم الرّاحمین در آن سرزمین حشر تمامی مخلوقین نماید نقل فرمود.
پس جبرئیل (ع) را أمر نمود که أذان گوید: و فصول هر یک آن را دو بار مذکور گرداند و بعد از آن اقامت بهمان نهج أذان مذکور و عیان نماید جبرئیل (ع) در أذان ذکر لفظ حیّ علی خیر العمل فرمود، چون تمامی آن طایفه حاضر در آن محضر شدند حضرت پیغمبر (ص) پیش صف ایستاد و سایر قوم اقتداء بآن نبیّ حیّ قیّوم نموده نماز گزاردند و چون آن رسل بیچون از نماز فارغ شد در آن محلّ حضرت عزّ و جلّ خطاب به محمّد خاتم الرّسل کرده فرمود که: وَ سْئَلْ مَنْ أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِکَ مِنْ رُسُلِنا أَ جَعَلْنا مِنْ دُونِ الرَّحْمنِ آلِهَةً یُعْبَدُونَ.
حضرت نبیّ المحمود (ع) بموجب أمر واجب الوجود هر که در آن مشهد و محضر حاضر بود از معبود ایشان سؤال و پرسش نمود و گفت شما عبادت و بندگی و اقرار بیگانگی و مقرّره نبوّت که در دار دنیا داشتید؟ ایشان

همگی و تمامی زبان گشوده گفتند که ما گواهی میدادیم باین مضمون که:
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:228
(1) نشهد أن لا اله الّا اللّه وحده لا شریک له و نشهد أنّک رسول اللّه یا محمّد از ما عهد و میثاق بر تصدیق نبوّت و ولای شما گرفته‌اند.
نافع گفت: یا أبا جعفر راست گفتی لیکن مرا از تفسیر قول خدای عزّ و جلّ: یَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَیْرَ الْأَرْضِ وَ السَّماواتُ خبر ده کدام زمین است در روز قیامت بحکم ربّ العالمین مبدّل بزمین دیگر گردد.
حضرت أبو جعفر محمّد الباقر (ع) فرمود که: آن عبارت از تبدیل زمین است بقرصه نان سفید که خلایق أکل از آن نمایند تا آنکه خدای خالق از حساب همه خلق فارغ مطلق گردد.
نافع گفت: یا أبا جعفر (ع) پس ایشان در آن محلّ مشغول به أکل باشند.
آن حضرت فرمود که: آن شغل أکل ایشان را از سایر فعل و عمل باز نمی‌دارد، یا نافع آیا شغل این جماعت زیاده است یا شغل أهل نار؟
نافع گفت: بی‌شبهه و گمان شغل أهل نیران زیاده از شغل ایشان است.
حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام فرمود: هر گاه با آن گرفتاریهای أهل دوزخ و شداید آن ایشان را قدرت طلب و بیان سخنان باشد یقین این طایفه را نیز قدرت ارتکاب و شغل بعضی فعل و عمل در آن محلّ باشد چنانچه حضرت عزّ و جلّ در حقّ گرفتاران آن محلّ میفرماید که:
وَ نادی أَصْحابُ النَّارِ أَصْحابَ الْجَنَّةِ أَنْ أَفِیضُوا عَلَیْنا مِنَ الْماءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَکُمُ اللَّهُ. هیچ شغل ایشان را مانع از خواهش و آرزو نیست. پس ایشان چون اراده و خواهش طعام نمایند آن طایفه را مطعوم بطعام زقّوم گردانند، و
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:229
(1) چون از تشنگی و عطشان مضطرب و حیران گشته طلب آب و میل تمام بآن نمایند بغسّاق و حمیم نیران که عبارت از آب و چرک أبدان دوزخیانست سیراب و ریّان گردانند.
نافع گفت: راست گفتی یا ابن رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم یک مسأله از اسئله من باقی است.
حضرت امام محمّد باقر (ع) فرمود که: آن مسأله کدامست؟
نافع گفت: مرا خبر ده که خدای علّام از کدام وقت پیدا و بانجام رسید و از چه زمان ذات ایزد منّان بیّن و عیان گردید؟
آن حضرت (ع) گفت: ویلک معنی ویل لک پیشتر مذکور شد تکرار آن به موجب تکرار بیان است.
ای نافع مرا خبر ده از زمانی که ذات حضرت سبحان موجود در آن زمان نبود تا من ترا مخبر و مطّلع گردانم که حضرت واهب منّان از چه وقت و زمان ظاهر و عیان و معلوم تمامی انس و جانّ و فرشتگان گردید.
یا نافع ذات ذو الجلال لم یزل موجود و لا یزال باقی فرد و صمد است که

أصلا أخذ صاحب نكند و ولد و مصاحب نگيرد، و وى تغيّر نپذيرد.
امّا چون هشام مدّتى انتظار نافع كشيد و او را حاضر نديد او نيز متوجّه بجانب نافع گرديد.
در آن دم او را بحضرت أبا جعفر (ع) متكلّم ديد گفت: يا نافع اين همه نفس درازى از براى چيست؟
نافع گفت: يا أمير المؤمنين (ع) واگذار مرا و از اين كلام درگذر و اللَّه كه اين مرد أعلم ناس و پسر رسول خداى تعالى بى‌شبهه و التباس است حقّا و صدقا.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:230

[احتجاج امام باقر ع بر طاوس یمانی]

(1) أبان بن تغلب روایت کند که طاوس یمانی بقصد طواف خانه ایزد سبحان متوجّه مکّه معظّمه گردید.
چون داخل مسجد الحرام گشت و با کسی که مصاحب او بود شروع در طوف بیت اللّه الحرام نمود در أثنای شوط دید که حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام در پیش پیش ایشان مشتغل بطوف خانه حضرت ایزد منّان است در آن زمان آن زبده خلاصه أولاد رسول آخر الزّمان در سنّ حداثت و جوانی بود.
طاوس الیمانی بمصاحبش گفت که: این جوان بغایت صاحب علم و عرفان است و چون حضرت امام الأنام از أشواط سبعه طواف بیت اللّه الحرام فارغ گشته دو رکعت نماز طواف خانه ایزد کار سازی بجای آورده به گوشه مسجد بنشست مردم بسیار بخدمت آن ولیّ مهیمن غفّار جمع شدند طاوس بعد از ملاحظه آن حال از آن عترت رسول متعال بمصاحب خود گفت: بیا تا ما نیز بخدمت أبی جعفر محمّد بن علیّ الباقر (ع) رویم و از او- سؤال مسأله نمائیم که گمان من آنست که او را أصلا اطّلاع بر آن نباشد چون باتّفاق یک دیگر نزدیک آن سرور آمده سلام کردند بعد از استماع جواب طاوس گفت:
یا أبا جعفر (ع) هیچ میدانی که کدام روز بود که سه یک خلایق در آن روز بأمر واجب الوجود نومید از وجود خویش گشتند.
حضرت أبا جعفر (ع) فرمود که: یا با عبد الرّحمن البتّه شما اراده آن داشتید که استعلام از موت چهار یک خلایق نمائی.
در آن دم فی الفور طاوس یمانی گفت: راست گفتی امّا آن چه نوع بود؟
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:231
(1) حضرت امام محمّد باقر (ع) گفت: آن در وقت و زمانی بود که آدم و حوّا و قابیل و هابیل در این جهان بودند و بغیر ایشان هیچ أحدی در این عالم کون و فساد نبود پس قابیل هابیل را بقتل آورد و آن ربع خلقان در آن زمان بود.
طاوس گفت: راست گفتی.
آنگاه آن ولیّ اللّه گفت: یا طاوس میدانی که حضرت ربّ جلیل به قابیل بعد از قتل هابیل چه کرد و بچه نوع عقوبت و عذاب او را معذّب و عقاب نمود؟
طاوس گفت: نه یا أبا جعفر (ع).
حضرت محمّد باقر (ع) فرمود که: او را بآفتاب معلّق آویخته‌اند تا او را به آب گرم پخته گرداند تا روز قیامت.

[احتجاج امام باقر ع بر عمرو بن عبید در امور مختلفه]

مرویست که عمرو بن عبید بواسطه امتحان حضرت امام محمّد باقر (ع) بخدمت آن سرور حاضر شد و شروع در سؤال نموده فرمود که فدای تو گردم معنی قول خدای تعالی:
أَ وَ لَمْ یَرَ الَّذِینَ کَفَرُوا أَنَّ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ کانَتا رَتْقاً فَفَتَقْناهُما چیست؟
و این رتق و فتق کدام است؟
حضرت أبو جعفر (ع) فرمود که: آسمان بسته از باران و زمین را بنبات و غیر آن بود حضرت کریم بی‌امتنان آسمان را مفتوق و مفتوح بباران و زمین را به نبات و أشجار مثمره و غیر آن گردانیده.
عمرو بن عبید را بعد از استماع این کلام بهت تمام دست داده منقطع و ساکت گشته بنوعی که أصلا قدرت اعتراض دیگر نداشته آن سرور را گذاشته

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:232

راه خود برداشته برفت (1) و چون کرّة ثانیه بخدمت آن امام جنّ و بشر مستسعد و مفتخر شد گفت: یا أبا جعفر (ع) فدای تو گردم مرا از تفسیر و معنی قول- حضرت تبارک و تعالی: وَ مَنْ یَحْلِلْ عَلَیْهِ غَضَبِی فَقَدْ هَوی خبر ده که غضب قادر سبحان بچه کیفیّت و عنوانست.
پس حضرت امام محمّد باقر (ع) فرمود که: یا عمرو غضب ایزد وهّاب عبارت از عذاب و عقابست و اگر کسی اعتقاد کند که ایزد أکبر متغیّر بشیء دیگر گردد بی‌شبهه آن کافر است و او مطّلع و مخبر بذات مقدّس واهب أقدس نیست چه ذات واجب تعالی أصلا متغیّر بشیء از أشیاء نگردد.

[احتجاج امام باقر ع بر حسن بصری]

و از أبی حمزة الثّمالی منقول و مرویست که حسن بصری به خدمت حضرت محمّد بن علیّ (ع) آمد و گفت: یا بن رسول اللّٰه (ص) بواسطه سؤال بعضی أشیاء از کتاب حضرت واجب الوجود تقدّس و تعالی بخدمت شما آمدم.
ابو جعفر (ع) گفت که: آیا تو فقیه أهل بصره نیستی؟
حسن بصری گفت: گاه مردم بهمین قول متکلّم میگردند.
حضرت امام محمّد باقر (ع) فرمود که: آیا در بصره از فقها کسی هست که از تو أفقه و أعلم بود تا تو از او تفقّه و تعلّم نمائی؟
حسن گفت: نه أبو جعفر «ع» گفت: پس جمیع أهل بصره از تو تعلیم دین و تفهیم آداب شرع مستقیم مینمایند؟
حسن بصری گفت: نعم امام الباطن و الظّاهر أبی جعفر محمّد الباقر علیه السّلام فرمود که:
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:233
(1) تو متقلّد قویم أمر عظیم و متصدّی حکم جسیم گشتی از تو بمن أمر رسید نمیدانم که تو آنچنانی یا آن دروغ بتو بستند.
حسن گفت: آن کدام است؟
أبو جعفر (ع) فرمود که: زعم مردمان در حقّ تو چنانست که تو میگوئی حضرت خلّاق العباد خلق و ایجاد عباد نمود تفویض أمر ایشان به ایشان فرمود تا ایشان هر چه خواهند از خیر و شرّ بعمل آرند.
راوی گوید که: حسن بصری بعد از استماع کلام أبی جعفر علیه السّلام ساکت شد.
آن حضرت فرمود که: آیا آنچه حضرت واجب تعالی ذکره در کتاب خود در باب آن کسی که فرمود إنّک آمن تو او را دیدی هر گاه حضرت اله در حقّ کسی گوید که تو در دنیا و آخرت ایمن و در پناه ربّ العزّت خواهی بود.
آیا او را بعد از استماع این سخن از حضرت ذو المنن هیچ گونه خوف و حزن خواهد بود؟
حسن گفت: نه أبو جعفر (ع) فرمود که: من عرض آیه ایزد وهّاب و انهاء خطاب مالک الرّقاب از کتاب مستطاب خود که بحضرت رسالتمآب ارسال داشته بر تو نمایم و تفسیر آن از تو طلب فرمایم امّا گمان من چنانست که تو تفسیر آن بر من به غیر وجه مستحسن و سوای مراد حضرت مهیمن بیان خواهی کرد.
و اگر آیه را بر خلاف مراد خلّاق العباد تفسیر و بیان کنی خود هلاک گردی و مستمعین تفسیر قرآن که از تو استماع نمودند و بدان عمل نمایند بی‌شکّ

و گمان آنان نیز هلاک و ویران گردند.

(1) حسن گفت: یا أبا جعفر (ع) آن آیه کدام است؟

امام محمّد باقر (ع) فرمود آیا دیدی در کلام ایزد علّام در جایی میفرماید که: وَ جَعَلْنا بَیْنَهُمْ وَ بَیْنَ الْقُرَی الَّتِی بارَکْنا فِیها قُریً ظاهِرَةً وَ قَدَّرْنا فِیهَا السَّیْرَ سِیرُوا فِیها لَیالِیَ وَ أَیّاماً آمِنِینَ.

ای حسن بمن رسید که تو فتوی بمردمان دادی که آن مکّه خانه مبارکه ایزد سبحان است.

آنگاه أبو جعفر (ع) فرمود که: آیا تو بر خود قطع و جزم نمودی که این آیه از برای آن کس است که حجّ خانه کعبه نماید آیا أهل مکّه را خوف هست یا نه و آیا أموال ایشان نیز میرود یا نه پس چگونه آن جماعت أیمن خواهند بود؟

در آن زمان حسن بصری از بیان آن مبهوت و حیران ماند.

حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام فرمود که: ای حسن این آیه در حقّ ما نازل شد و خدای متعال در شأن ما این آیه قرآن را ضرب الأمثال گردانید ما آن قرای‌ایم که حضرت ایزد تعالی و تبارک او را مبارک ساخته برکت در او گذاشت، و قول عزّ و جلّ بهمین تفسیر و بیان منزل است، پس هر که مقرّ به فضل ما و معترف بولایت ما گردد چنانچه واجب تعالی ایشان را مأمور باتیان خدمت ما گردانید و فرمود که:

وَ جَعَلْنا بَیْنَهُمْ وَ بَیْنَ الْقُرَی الَّتِی بارَکْنا فِیها معنی و تفسیر این آیه آنکه ما گردانیدیم میان ایشان و میان شیعیان ایشان الْقُرَی الَّتِی بارَکْنا فِیها قُریً ظاهِرَةً قرای ظاهره عبارت از رسل و نقله ما بشیعه ما و از شیعه ما به شیعه الی یوم القیمه وَ قَدَّرْنا فِیهَا السَّیْرَ پس سیر مثل است از برای علم که بواسطه تحصیل آن سیر در لیالی و أیّام فراوان مینمایند تا آنکه از علم ما

میسّر گردد و برای ایشان در لیالی و أیّام (1) در باب حلال و حرام و فرایض و أحکام شرایع و اسلام آمنین فیها یعنی هر گاه آن جماعت أخذ علم از معدن و منبع آن که حضرت واهب منّان أمر و حکم گرفتن علم از آن محلّ و مکان نمود چون علم از آن بندگان خاصّ ربّ العالمین فرا گرفته‌اند أیمن از شکّ و ضلال گشتند و انتقال از حرام بحلال نمودند زیرا که ایشان أخذ علم و عرفان فرمودند از آن کسی که برایشان فرا گرفتن علم و عرفان از آن جماعت محمودة العاقبه واجب و عیان است که مغفرت از ایشانست زیرا که ایشان ذرّیات أهل میراث علم از حضرت آدم أبو البشر تا بهر مکان و محلّی که منتهی، و مستمرّ گردد که همه آن ذرّیات برگزیدگان ایزد منّان بعضی ایشان از بعضی دیگر هم از ایشان آن علم را

فرا گرفته‌اند و اصطفاء و اجتباء منتهی به شما نشد بلکه منتهی بما و بسلسله ما گردید و ما آن ذرّیه نجیبه‌ایم نه تو و أمثال تو.

ای حسن اگر من بتو گویم که در این زمان دعوی چیزی نمودی که به جهت تو نبود و ترا ای جاهل بصره أصلا علم و حوصله دریافت فهم آن نیست یقین که آنچه در حقّ تو گفتم مرا علم و اطّلاع بر حقیقت آن کما ینبغی و یلیق از روی صدق و تحقیق است زیرا که همگی آن از تو بر من ظاهر و عیان گردید امّا زنهار قائل بتفویض نگردی بدرستی که خدای عزّ و جلّ در هیچ مکان و محلّ از وهن و ضعف أمر بسوی خلق نگذاشت و ایشان را بجبر بر معاصی از روی ظلم نگاه نداشت.

مصنّف رحمه اللَّه میفرماید: که چون این خبر طویل و حکایت مستطیل بود لهذا ما بأخذ موضع حاجت و مرام کلام خود اختتام نمودیم.

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:236

[احتجاج امام باقر ع بر سالم در امر امير المؤمنين ع]

(1) مرويست كه سالم روزى بخدمت حضرت امام الأنام أبو جعفر (ع) آمد و گفت: من بخدمت شما بواسطه آن آمدم كه با شما در باب اين مرد متكلّم گردم.
آن حضرت پرسيد كه در حقّ كدام مرد؟
سالم گفت: در شأن علىّ بن أبى طالب (ع).
امام محمّد باقر (ع) گفت: در امور على (ع) حرف دارى؟
گفت: نه، در باب آنكه على بعد از فوت نبىّ در حداثت سنّ جوانى بود و مشايخ در سنّ كمال در خدمت رسول واهب متعال بودند.
أبو جعفر عليه السّلام فرمود كه تو بايد نظر از روى تدبير و تفكّر نمائى به آنچه بتو رسيد از روايت روات ثقات از آباى ايشان چنانچه در نزد تو مستّقر و عيانست.
بعد از آن آن ولىّ ايزد سبحان نسبت ايشان را بوضوح تمام بيان- نمود و فرمود كه: يا سالم آيا بتو رسيد كه در أيّام حيات سيّد المرسلين آن رسول ايزد غفّار سعد بن معاذ را برايت أنصار بجهت فتح خيبر بجنگ مرحب نابكار كه در شجاعت و شهامت مشهور روزگار بود فرستاد سعد مكسور و منهزم بخدمت رسول صلّى اللّه عليه و آله و سلّم مراجعت و معاودت نمود.
روز ديگر كه بنا شد صبح أنور از مشرق منوّر سر بدر كرد حضرت پيغمبر جليل القدر عمر بن الخطّاب را با رايت مهاجر بصوب خيبر مرسل گردانيد، سعد بعد از آنكه جنگ با كفّار خيبر كرده بود شكست خورده و زخم برداشته، و گريخت.
امّا عمر بدون حرب و جنگ با مرحب سردار أهل خيبر بد دل شده و
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:237
أصحاب خود را ترسانيد و آن جماعت نيز عمر را بيدل ساخته باتّفاق يک ديگر به خدمت رسول ايزد أكبر مراجعت نمودند.
(1) حضرت رسول ايزد متعال گفت: اى مهاجر و أنصار شما را شغل و كار چنين است.
سه بار حضرت نبىّ المختار تكرار اين گفتار با مهاجر و أنصار نمود و فرمود كه: مهاجر و أنصار چنين كار ميكند چون ايشان از كلام و سخنان رسول بيچون شرمسار گشتند.
پس آنگاه حضرت حبيب اللّه فرمود كه:
لأعطينّ الرّايه غدا رجلا ليس بفرّار يحبّه اللّه و رسوله و يحبّ اللّه و رسوله
بعد از آن رسول (ص) فرمود كه نعم تمامى قوم و مردم نيز گفتند نعم.
حضرت أبو جعفر (ع) گفت: اى سالم اگر گوئى كه خداى عالم آن امام

أكرم را دوست داشت ليكن آن حضرت را اطّلاع و علم أصلا بحقيقت ذات- صانع عالم نبود.
پس تو بيقين از دين سيّد المرسلين برگشتى و مرتدّ كافر گشتى و اگر گوئى كه خداى عزّ و جلّ آن وصىّ خاتم الرّسل را دوست ميداشت، و ميدانست كه او صانع و شافع العصات فى العرصاتست پس تو كدام حكم و أمر و فكر در نظر دارى؟
در آن دم سالم گفت: يا أبا جعفر (ع) اين كلام بر من مكرّر گردان تا در ضمير و خاطرم متمكّن و مستقرّ گردد.
چون أبو جعفر (ع) كلام براى سالم مكرّر گردانيد.
سالم گفت: من عبادت خداى متعال در مدّت هفتاد سال بر صنعت
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:238
جهل و ضلال بتقديم رسانيدم.

[احتجاج امام باقر ع بر طاوس یمانی در مسائل متفرقه]

(1) از أبی بصیر رضی اللّٰه مرویست که حضرت امام أکرم أبو جعفر علیه السّلام در مسجد الحرام نشسته بود و در أطراف و جوانب ایشان جمعی از اولیای متعصّبین بآن خلاصه أولاد سیّد المرسلین حاضر بودند که ناگاه طاوس الیمانی با جمعی از أصحاب خود حاضر شدند در همان أثر طاوس بحضرت امام محمّد باقر علیه السّلام گفت:
آیا مرا اذن در سؤال هست؟
حضرت أبو جعفر گفت: اذن است ترا هر سؤال که خواهی بکن.
طاوس یمانی گفت: مرا خبر ده که در کدام وقت سه یک خلایق و مردمان در آن زمان هلاک و ویران گردیدند؟
حضرت أبو جعفر (ع) فرمود که: یا شیخ وهم کردی زیرا که خواستی بگوئی که چهار یک خلقان در چه زمان هلاک شدند؟
و آن روزی بود که قابیل هابیل را بقتل رسانید در آن وقت خلایق- چهار نفر بودند آدم و حوّا و قابیل و هابیل، پس ایشان در آن روز هلاک شد.
طاوس گفت: رای تو صواب بود و من وهم کردم امّا مرا خبر ده که از این دو نفر کدام پدر تمامی بشر است قاتل یا مقتول.
أبی جعفر (ع) فرمود که: نه آن و نه این هیچ کدام ایشان پدر سایر أنام نیستند بلکه پدر جمیع خلایق شیث بن آدم (ع) بود.
طاوس گفت: وجه تسمیه آدم باین اسم چیست.
أبو جعفر (ع) فرمود: بجهت آنکه طین آدم از روی أرض سفلی
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:239
مرفوع شد.
(1) طاوس گفت: حوّا را چرا مسمّی بحوّا گردانیدند؟
حضرت امام محمّد باقر (ع) گفت: بواسطه آنکه حوّا مخلوق از ضلع حیّ یعنی از پهلوی آدم ایجاد شد.
طاوس گفت: ابلیس چرا باین نام مسمّی گردید؟
آن حضرت (ع) فرمود: بواسطه اینکه او مبلوس یعنی مأیوس از رحمت ایزد و پیوسته در حزن و افسوس است هرگز او را امید از رحمت خدای مجید- نیست.
طاوس گفت: جنّ چرا مسمّی باین نام گردید؟
أبو جعفر (ع) فرمود: بواسطه آنکه طلب اختفاء نمودند و نخواستند که کسی ایشان را ببیند لهذا مرئی نمیشوند.
طاوس گفت: اوّل دروغ که تکذیب از صاحب کذب واقع شد مرا بآن مخبر و مطّلع گردان.

حضرت امام الانس و الجانّ أبو جعفر (ع) فرمود که: أوّل دروغگویان و رئیس ایشان شیطان بود در وقت و هنگامی که مهیمن علاّم او را مأمور کرد بسجده آدم (ع) گفت: أَنَا خَیْرٌ مِنْهُ، خَلَقْتَنِی مِنْ نارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِینٍ.
طاوس یمانی گفت: مرا خبر ده از جمعی که شهادت بأمر حقّ دادند و حال آن طایفه کذّاب مطلق بودند.
امام محمّد باقر (ع) فرمود که: آن جماعت منافقان و أرباب عدوان بودند که بزبان بحضرت رسول آخر الزّمان میگفتند که ما گواهی میدهیم که تو رسول ایزد سبحانی لیکن بقلب و جنان معتقد و مصمّم بر آن نبودند لهذا
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:240
(1) حضرت عزّ و جلّ این سوره بخاتم الرّسل منزل و مرسل گردانید که:
إِذا جاءَکَ الْمُنافِقُونَ قالُوا نَشْهَدُ إِنَّکَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَ اللَّهُ یَعْلَمُ إِنَّکَ لَرَسُولُهُ وَ اللَّهُ یَشْهَدُ إِنَّ الْمُنافِقِینَ لَکاذِبُونَ.
حضرت قادر منّان فرمود که: من شهادت برسالت تو و کذب آن جماعة که مرا علم بر حقیقت کذب ایشان است میدهم.
طاوس گفت: خبر ده مرا از طایری که یک مرتبه پرواز کرد و بیشتر از آن طیران ننمود و بعد از آن نیز نخواهد نمود و آن طایر را در قرآن خدای معبود ذکر نمود کدام است؟
أبو جعفر (ع) فرمود که: آن طور سینا است که خدای منّان بر بالای بنی اسرائیل طیران فرمود در هنگامی که سایه بر مفارق ایشان با جناح که در او أنواع عذاب بأمر خالق الرّیاح بود انداخت تا آنکه آن طایفه قبول تورات موسی (ع) نمودند و از اینجاست قول عزّ و جلّ: وَ إِذْ نَتَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ کَأَنَّهُ ظُلَّةٌ وَ ظَنُّوا أَنَّهُ واقِعٌ بِهِمْ.
طاوس گفت: مرا خبر ده از رسول که خدای تعالی او را مبعوث کرد که نه انس و نه جنّ و نه ملائکه حضرت مهیمن بود و خدای عزّ و جلّ آن را در قرآن ذکر نمود.
أبا جعفر (ع) فرمود که: آن رسول غراب بود که ایزد معبود برای قابیل مردود مبعوث و مرسل گردانید تا به بیند که جسم برادر خود هابیل را که مقتول ساخته بود چگونه در زمین مستور و دفن گرداند.
چنانچه واجب تعالی در کلام خود فرمود: که فَبَعَثَ اللَّهُ غُراباً- یَبْحَثُ فِی الْأَرْضِ لِیُرِیَهُ کَیْفَ یُوارِی سَوْأَةَ أَخِیهِ.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:241
(1) طاوس گفت: مرا خبر ده از آن کسی که انذار و تخویف قوم خود نمود و حال آنکه او از انس و جنّ و ملائکه نبود و حضرت واجب الوجود آن را در کتاب خود ذکر نمود.
أبو جعفر (ع) فرمود که آن نمله بود که خطاب بجماعت خود کرده گفت یا أَیُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَساکِنَکُمْ لا یَحْطِمَنَّکُمْ سُلَیْمانُ وَ جُنُودُهُ وَ هُمْ لا یَشْعُرُونَ.

یعنی: ای مورچگان باید که شما بمحلّ و مکان خود داخل شوید و از منازل و أوطان بیرون مروید که مبادا سلیمان و جنود ایشان شما را در ته دست و پا خراب و ویران نمایند، و مشعر و مطّلع بأحوال شما نباشند.
طاوس گفت: مرا خبر ده از دروغ که آن را نسبت دادند بآن که از آدمیان و جنّیان و از ملائکه ایزد سبحان نبود واقع و عیان نشد و حال آنکه آن در قرآن ذکر شده.
أبو جعفر (ع) فرمود که: آن گرگ بود که برادران یوسف نسبت دروغ گفتند که یوسف (ع) را درید.
طاوس یمانی گفت: مرا خبر ده از چیزی که اندک آن حلال و بسیار آن حرام و وبال است و حضرت ذو الجلال او را در کتاب لازم الامتثال مذکور گردانید.
حضرت أبو جعفر (ع) فرمود که: آن نهر طالوت بود که حضرت معبود فرمود که: إِلَّا مَنِ اغْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ.
طاوس گفت: مرا خبر ده از صلاة واجبه که بغیر وضوء است و از روزه که أكل و شرب در آن جایز است.
امام محمّد باقر علیه السّلام فرمود که: امّا صلاة بغیر وضوء صلاة بر
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:242
پیغمبر و آل او أئمّه اثنا عشر است (1) و امّا صوم عبارت از قول خدای قیّوم در حقّ مریم والده مسیح علیه السّلام است در هنگام اعتراض قوم باو در باب ولد او عیسی (ع) و باشاره فرمود که: إِنِّی نَذَرْتُ لِلرَّحْمنِ صَوْماً فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنْسِيًّا طاوس گفت: مرا خبر ده از چیزی که زیاد و کم شود و از چیزی که زیاده شود و کم نشود و از چیزی کم شود و زیاد أصلا نشود.
حضرت أبو جعفر محمّد الباقر علیه السّلام فرمود که: آن چیز که زیاده و کم گردد آن قمر است و امّا آن چیزی که زیاده شود و کم نشود آن بحر است، و آن چیزی کم شود و زیاد نشود آن عمر است چنانچه حقیقت آن بر همگان بیّن و ظاهر است.
مصنّف رحمة اللّه علیه میفرماید که: ایراد اوّل این خبر اگر چه در ذکر مکرّرست امّا بواسطه فواید آخر آن در ذکر مکرّر گشته.

[احتجاج امام باقر (ع) بر شخصی در امامت و فضیلت امیر المؤمنین ع]

و باسناد مقدّم از امام عسکری مروی است که: حضرت علیّ بن الحسین علیه السّلام روزی در مجلس بهشت قرین ارم تزئین خود فرمود که: حضرت سیّد المرسلین از ربّ العالمین چون مأمور بسیر غزوه تبوک و گذاشتن أمیر المؤمنین علیه السّلام در مدینه طیّبه گردید لیکن أمیر المؤمنین (ع) بعد از استماع کلام سیّد الأنام گفت:
یا رسول اللّٰه من هرگز دوست نداشتم که از شرف خدمت موفور السّرور شما دور و از مشاهده جمال مسرّت آمال غایب و مهجور گردم و در أمر و کار شما پیوسته مترجّی و مستدعی انصرام و انجام بوده و خواهم بود تا یوم الموعود.
رسول مجتبی (ص) فرمود که: یا علی آیا تو راضی نیستی در نزد من
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:243
(1) بمنزله هرون در نزد موسی علیه السّلام باشی الّا آنقدر هست که بعد از من پیغمبر نخواهد بود.
یا علی چون در مدینه اقامت نمائی أجر و ثواب تو در نزد حضرت ایزد وهّاب برابر آنست که بقصد غزوه تبوک برفاقت ما برآئی و بی‌ریب و شبهت ترا در استقامت مدینه طیّبه أجر آن جماعتست که ایشان بطوع و رغبت و از روی یقین اطاعت سیّد المرسلین نمایند.
یا علی علیه السّلام تو چون دوست داری که مشاهده جمال با کمال نبیّ ایزد متعال نمائی و در سایر أحوال نظر از سمت محمّد بهیچ حال بر نداری بر خدای ذو الجلال بالغدوّ و الآصال واجب و لازم گردد که پیک وحی جلیل أمین الوحی جبرئیل (ع) را أمر کند که در جمیع منازل مسیر ما به جانب تبوک زمینی که ما بر آن سیر مینمائیم، و زمینی که شما نیز بزیر آن سایر میگردید تمامی آن زمین را مرفوع گرداند و پرده از میان بردارد.
و بصر شما را تیز گرداند تا آنکه تو مشاهده جمال محمّد (ص) و نظر بر أحوال أصحاب آن برگزیده ایزد أحد در تمامی أحوال خود و أحوال ایشان خواهی نمود.
و انس رؤیت تو بحضرت محمّد صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم و رؤیت أصحاب آن نبیّ الرّحمه فوت نخواهد شد و همین شما را مستغنی از مکاتبات و مراسلات میگرداند و محتاج برسل و رسائل نمیگرداند.
چون اما زین العابدین در آن مجلس و مقام کلام صدق التیام از لسان معجز نشان نبیّ الاکرام (ص) بانجام و انصرام رسانید شخصی هم از آن محفل جنّت مثل بر پای خاست و گفت:
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:244

(1) یا بن رسول اللّه این صفت از صفات أنبیای ذوی الاقتدار و پیغمبران ایزد غفّار است برای علی علیه السّلام و غیر او چون تواند بود؟
امام زین العابدین (ع) فرمود که: این معجزه حضرت محمّد رسول ایزد معبود بود از برای علی (ع) نه از برای غیر آن حضرت زیرا که خدای تعالی رفع پرده خفا بدعاء محمّد علیه الصّلوة و السّلام من اللّٰه تعالی نمود و نور بصر آن حضرت نیز بدعاء آن نبیّ المحمود افزود تا آنکه علی (ع) در مدینه میدید و درک تمامی حقایق تبوک أصحاب حضرت نبیّ الرّحمه در آنجا درک و مشاهدت مینمودند حضرت ولیّ ایزد معبود همگی آن را در مدینه کما هی مشاهده مینمود.
حضرت امام محمّد باقر (ع) فرمود که: یا عبد اللَّه بسیار کس از این امّت ظلم بیحدّ در حقّ علیّ بن أبی طالب (ع) نمودند و با آن حضرت به انصاف سلوک ننمودند و أکثر صفات کمال که برای سایر أصحاب نبیّ متعال ثابت میگردانند با افضلیّت علیّ بن أبی طالب علیه السّلام در جمیع أحوال بر تمامی آن رجال از آن حضرت منع می‌نمایند.
پس چگونه صنعتی که مخصوص غیر آن ولیّ ایزد علّام باشد از آن حضرت منع آن منزلت بنمایند؟
شخصی گفت: یا بن رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم آن چگونه چنین باشد؟
أبو جعفر علیه السّلام فرمود که: بواسطه آنکه شما موالات با محبّان أبی بکر بن أبی قحافه مینمائید و تبرّا از أعداء او هر که باشد لازم می‌دانید و أیضا تولّا بعمر بن الخطّاب و تبرّا از دشمنان او واجب می‌شمرید هر که باشد
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:245
(1) و همچنان تولّا بعثمان بن عفّان و تبرّا از أعداء آن هر که باشد لازم و عیان میدانید امّا چون أمر ولایت و امامت منتهی بعلی (ع) گردید گفتند که:
ما را تولّا بمحبّان علی علیه السّلام است لیکن ما را تبرّا از أعدای علیّ در هیچ مکان و مأوی نیست بلکه ما دشمنان علی را نیز دوست میداریم.
یا عبد اللَّه فکر نمائید که چون آن جماعت را گفتن این مقال جایز و حلال باشد و حال آنکه رسول واهب متعال در حقّ علیّ علیه السّلام الملک الفعّال گوید که:
اللّهمّ وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله.
آیا شما می‌بینید آن کس را که او را أصلا معادات بأعداء و خاذل علی (ع) نیست پس این عمل با آن وصیّ خاتم الرّسل از روی انصاف و عدل نیست دیگر آنکه هر گاه کسی برای آن جماعت ذکر صنعت که ایزد تعالی مخصوص به حضرت أمیر المؤمنین علیه السّلام نمود نمایند و گویند که این محمود بدعای حضرت رسول واجب الوجود از پروردگار معبود و کرامت آن

حضرت برای على بابت و موجود بود آن طايفه عنود و جحود منكر گردند و آنچه برای على (ع) و أولاد أمجاد ايشان است آن را در حقّ على و آل قبول ننمايند و آن را در حقّ أصحاب رسول صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم حضرت ذو الجلال قبول نمايند.
پس چه چيز ايشان را ممنوع گرداند از آنكه صفات كه برای جميع- أصحاب اثبات و انتخاب مينمايند، آن صفات را در حقّ على (ع) و آل منع نمايند.

(1) ای عبد اللَّه اين عمر بن الخطّاب در مدينه سيّد البشر در بالای منبر خطبه در محضر أنصار و مهاجر ميگفت در أثناء خطبه ندا فرمود كه:
يا سارية الجبل.
يعنى: ای عسكر اسلام طرف جبل را اهتمام تمام نمائيد كه مبادا كفره لئام در سير بر شما سبقت گيرند و آن مسكن و مقام بتصرّف أصحاب ظلام در آيد زيرا كه بعد از تسلّط و توطّن كفّار بر آن محلّ مبادا از عقب لشكر اسلام درآيند و بواسطه غفلت عساكر نصرت پا بر شكست دهند.
خلاصه كلام آنكه أصحاب حضّار چون از عمر اين گفتار استماع نمودند تعجّب بسيار كرده گفتند كه: يا عمر اين چه كلام است كه در أثناء خطبه مذكور كردی كه يا سارية الجبل؟
عمر گفت: يا معشر أنصار و مهاجرين در أثناء خطبه بدانيد كه چون نظر بآنجانب كه برادران شما بواسطه جهاد و غزای أعدا يعنى كفّار نهاوند بيرون رفته‌اند انداختم كه سعد بن وقّاص با ايشان است.
در آن دم حضرت ايزد واهب برای من فتح استار و حجب و تقويت بصرم بغير خواهش و طلب من نمود تا آنكه تمامى لشكر اسلام را ديدم كه ميان كوه كه در آنجاست صف بسته در برابر كفّار برای حرب و كارزار منتظر، و طيّارند و ديدم كه بعضى كفّار آمده تا در عقب ساريه و ساير آن جماعت كه با اوست از مسلمانان بگردد و أهل اسلام را در ميان گيرند و قتل نمايند.
پس من بواسطه همان ندا بمسلمانان نمودم كه يا سارية الجبل تا أهل اسلام ملتجى بآن جبل گردند و آن را پناه خود ساخته كفّار را از احاطه لشكر نصرت شعار ما مانع آيند و بعد از آن مسلمانان قتال و جدال با آن كفّار

أشرار نمودند، (1) حضرت ايزد جبّار برادران مؤمنين شما را نصرت و اقتدار و شوكت و وقار ارزانى داشته كفّار را از ميان برداشته‌اند و مفتّح الأبواب فتح بلاد و تسخير عباد برای أهل اسلام فرمود بايد كه حفظ اين وقت نمائيد.
چون حضرت امام محمّد باقر (ع) اين خبر بآخر رسانيد فرمود كه: يا عبد

اللّه این خبر بر شما وارد است زیرا که شما قائل باین کلام کذب التیامید و حال آنکه از مدینه تا نهاوند مسافت زیاده از پنجاه روز راهست بلا اشتباه و از مدینه تا تبوک مسافت اندک است.
آنگاه حضرت امام محمّد باقر (ع) فرمود که: خبر نهاوند اگر برای عمر بابت و مستمرّ خواهد بود پس چگونه آن خبر دیگر برای علی بن أبی طالب (ع) معیّن و مستقرّ نباشد لیکن شما بی‌انصاف بلکه أصحاب مکابره و اعتسافید.
و از عبد اللَّه بن سلیمان مروی و منقول است که: من در خدمت حضرت امام محمّد باقر (ع) حاضر بودم که در آن زمان شخصی از أهل بصره که او را عثمان أعجمی میگفتند نزد آن حضرت آمد و گفت: یا بن رسول اللَّه (ص) گمان حسن- بصری چنانست که جماعتی که صاحب علم و کمال و أرباب فضل و حال باشند و علم خود را بپوشانند حضرت منتقم جبّار آن طایفه را در نیران مستقرّ و پایدار گرداند و از نتن و ریح بطون آن أشرار أهل نار متأذّی گشته مستعانی به حضرت ایزد غفّار گردند.
حضرت أبو جعفر (ع) فرمود که: حسن بصری هالک و زیانکار است اگر قائل باین گفتار است زیرا که حضرت بیچون مدح مؤمن آل فرعون نمود که کتمان ایمان خود از قبطیان کرده بود و از روزی که علم را حضرت عزّ و جلّ مبعوث بشیخ الرّسل نوح علیه السّلام گردانید همیشه آن مکتوم و پنهان بود.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:248
(1) حضرت امام الباطن و الظّاهر محمّد الباقر (ع) فرمود که: باید که حسن بصری تردّد بیمین و شمال برای تحصیل علم و حال نماید زیرا که به خدای عالم قسم است که علم یافته نگردد مگر آنجا.
یحتمل که حضرت أبا جعفر (ع) از لفظ آنجا اراده باب أنا مدینه- العلم و علیّ بابها کرده زیرا علم کامل در آن باب حاصل و کامیاب است.
پس آنگاه آن ولیّ اللَّه گفت: که محنت مردمان بر ما بسیار بسیار عظیم و گرانست چه اگر این جماعت را بارشاد و هدایت میخوانیم اجابت کلام ما از جهل و ابرام نمینمایند و اگر ایشان را میگذاریم از غیر ما ارشاد و هدایت نمییابند
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:249

ذکر در بیان احتجاج امام الخلائق أبی عبد اللَّه جعفر بن محمّد الصّادق علیه السّلام در أنواع علوم دینیّه بر أصناف بسیار از أهل ملل و دیانات از هر دیار

اشاره

(1) هشام بن الحکم روایت کند که زندیق بخدمت حضرت امام الخلائق أبی عبد اللّه جعفر بن محمّد الصّادق علیه السّلام آمده سؤال بدین منوال نمود که دلیل قاطع بر وجود قادر صانع عالم کدام است.
أبو عبد اللّه علیه السّلام فرمود: دلیل بر وجود صانع جلیل فعلهای محکمه متقنه است که دلالت بر صنعت صانع میکند چنانچه آسمان و زمین و باقی موجودات خارجیّه و ذهنیّه را ایجاد نمود.
ای زندیق هر گاه تو نظر ببنای مشید معتبر نمائی البتّه میدانی که آن را باقی خواهد بود که آن بنا را بآن وضع خاصّ مصنوع نمود هر چند تو آن باقی را ندیده باشی.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:250
(1) زندیق گفت: آن چه چیز است؟
امام (ع) گفت: چیزیست بخلاف چیزها که أصلا او را بهیچ شیء از أشیاء نسبت نتوان داد.
رجوع بدرک قول من کن بآن که من گفتم چیزیست مطلب من اثبات ذات حضرت مهیمن است و اینکه او چیزیست بحقیقت شیئیّت الّا آنکه آن شیء جسم و صورت وی اسم نیست، بحسّ قیاس و مدرک بحواسّ خمس جنّ و ناس بی‌شبهه و التباس نگردد و أوهام و عقل ادراک حضرت عزّ و جلّ ننماید و نقصان بتقضّی دهور و أجل و تغیّر بزمان و محلّ نپذیرد.
زندیق گفت: ما هر چه بوهم و بعقل مردم در آید آن را مخلوق، و موجود میدانیم و الّا چیزی که مدرک بوهم و عقل نباشد موجود چگونه باشد؟
حضرت أبو عبد اللّه جعفر الصّادق علیه السّلام فرمود که: اگر أمر چنان باشد که تو میگوئی هر آینه توحید از ما مرتفع خواهد بود زیرا که مکلّف و مأمور نیستیم بآن که اعتقاد کنیم مگر أمر موهوم متعقّل را لیکن آنقدر هست که ما میگوئیم که هر موهوم بحواسّ که ممثّل باشد آن مخلوقست و لا بدّ و ناچار است از اثبات ذات صانع أشیاء که خارج ازین دو جهت مذمومه باشد.
جهت اوّلی آنکه نفی را بذات حضرت واجب تعالی راه نیست زیرا که نفی ابطال و عدم است و عدم در هیچ دم بر ذات قادر عالم راه ندارد و جهت ثانیه آنکه متشبّه بصفت مخلوق که ظاهر آن ترکیب و تألیف است نباشد.
پس لا بدّ است از اثبات صانع بواسطه وجود صانع و مصنوعات، و اضطرار و احتیاج آنها بسوی او زیرا که موجودات مصنوعات‌اند، و صانع
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:251
ایشان غیر ایشانست (1) و مثل ایشان نیز نخواهد بود چه اگر مشابه و

مانندشان باشد هر آینه شبیه ایشان در ظاهر ترکیب و تألیف و در آنچه بر خلقان جاری و ساری گردد از آنکه حادث گردند بعد از عدم و نقل ایشان از کوچکی ببزرگی و از سیاهی و از قوّت بضعف خواهد بود.
و در باقی أحوال موجوده که ما را احتیاج بتفسیر آن چیزها بواسطه ثبات و وجود آنها نیست نیز مشابه خواهد بود.
سائل گفت: پس شما او را بحدّ تعریف و توصیف نمودید که بدان حدّ اثبات وجود او فرمودید.
حضرت أبو عبد اللَّه علیه السّلام فرمود که: من حدّ او نکردم، لیکن اثبات او کردم زیرا که میان نفی و اثبات منزله دیگر نیست.
سائل گفت: پس قول خدای تعالی الرَّحْمنُ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوی محمول بچه معنی است؟
أبو عبد اللَّه جعفر بن محمّد الصّادق (ع) فرمود که: واحد مقیاس به این تعریف وصف نفس أقدس خود میکنی بمعنی آنکه مستولی بر عرش و جدا از خلق و محتاج بمکان و فرش نیست نه آنکه عرش محلّ و مکان ملک تعالی تا حامل یا فحوی ایزد عزّ و علا باشد لیکن ما میگوئیم که: حضرت غنی کامل حامل ممسک عرش است.
خلاصه کلام آنکه آنچه ما در باب تفسیر و بیان وَسِعَ کُرْسِیُّهُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ ذکر کنیم در این مکان نیز همان معنی و بیان مذکور و عیان است پس ما از عرش و کرسی اثبات آنچه خواستیم نمودیم و نفی کردیم از آن که عرش یا کرسی حامل قادر سبحان یا حاوی یا عزّ و جلّ محتاج بمکان یا مفتقر
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:252
بسوی خلق خود از انس و جانّ یا غیر ایشان بود بلکه تمامی خلقان محتاج و مفتقر بسوی واهب ذی الجود و الاحسان‌اند.
(1) سائل گفت: یا أبا عبد اللَّه هر گاه استیلای ربّ العلی در أرض و سما مساوی و بیک اندازه باشد.
پس چه فرق است میان آنکه کف دستها در وقت دعا مرفوع بطرف سما یا منخفض بنحو غبرا باشد؟
حضرت أبو عبد اللَّه علیه السّلام فرمود که: در أرض و سما علم و احاطه و قدرت ربّ العزّت بی‌شبهه مساویست لیکن خدای عزّ و جلّ أمر أولیا و عباد هر مکان و محلّ برفع ایادی ایشان بسوی آسمان بجانب عرش حضرت رحیم الرّحمن نمود بواسطه آنکه قادر منّان آن مکان را معدن رزق خلقان گرداند ای زندیق ما اثبات آن نمودیم چنانچه قرآن و أخبار و أحادیث رسول آخر الزّمان هر یک مثبت آن‌اند مثل قول نبیّ خاتم الرّسل که فرمود:
ارفعوا أید- یکم الی اللَّه عزّ و جلّ

و به همین واسطه تمامی فرق امّت را مجمع به سوی حضرت او است.
و از جمله سؤال که آن زندیق بآن امام با سعادت و اقبال نمود نیز یکی آنست که: چرا جایز نباشد که صانع عالم زیاده از یکی باشد؟
حضرت امام الخلائق أبو عبد اللّٰه جعفر بن محمّد الصّادق (ع) فرمود که: بدان که قول تو در باب آنکه میگوئی خدای تعالی چرا دو تا نباشد حال خالی از آن نیست که آن هر دو قدیم و قوی‌اند یا هر دو ضعیف‌اند یا یکی قوی و دیگر ضعیف است.
پس اگر هر دو قوی باشند چرا هر یک ایشان دفع صاحب خود کرده
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:253
منفرد در الوهیّت و ربوبیّت نگردد.
(1) اگر زعم و گمان تو چنانست که یکی از ایشان قوی و دیگری ضعیف، و ناتوان است پس ثابت شد که خدای منّان همان قویّ قادر سبحان یکی است و آن عاجز ظاهر بیقین از بندگان حضرت واحد عینی است.
و اگر گوئی که خدای دو است حال خالی از آن نیست آن هر دو متّفقند با یک دیگر در هر جهت یا متفرّقند در هر جهت و این هر دو نوع مستدعی فساد نظام عالم و عدم انتظام أحوال بنی آدم است و چون ما خلایق را منتظم و أفلاک را جاری و ملتئم و اختلاف لیل و نهار و شمس و قمر بر وفق مقدّر مقرّری می‌بینیم اینها دلالت دارد بر صحّت أمر و تدبیر و ائتلاف أمر بتقدیر بر آنکه مدیر واحد بصیر است.
و از هشام بن الحکم مرویست که ابن أبی العوجاء بخدمت امام جعفر الصّادق علیه السّلام حاضر شد آن حضرت فرمود که: یا بن أبی العوجاء آیا تو مصنوعی؟
ابن أبی العوجاء گفت: من مصنوع نیستم.
حضرت أبو عبد اللّٰه علیه السّلام گفت: اگر مصنوع نیستی پس چیستی و اگر مصنوعی پس چگونه بودی؟
ابن أبی العوجاء جواب پا بر جا نداشت از مجلس برخاست و راه خود برداشت.

[احتجاج امام صادق ع بر ابو شاكر ديصانى]

مرويست كه أبو شاكر الدّيصانى كه زنديق بود بنزد حضرت ولىّ ايزد معبود أبو عبد اللَّه جعفر بن محمّد الصّادق عليه سلام الملك الودود حاضر شد و گفت: يا أبا عبد اللَّه جعفر (ع) مرا دلالت و هدايت بر معبود من نمائى.

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:254

(1) حضرت امام جعفر (ع) بزنديق گفت: در همان حال پسر كوچک در آنجا حاضر گشت و تخم مرغ در دست داشت كه بآن بازى ميكرد حضرت امام الامّه گفت: اى پسر اين تخم بمن ده. پسر بموجب أمر آن سرور تخم مرغ تسليم آن امام جنّ و بشر نمود.

حضرت أبو عبد اللَّه (ع) فرمود كه: يا ديصانى اين قلعه‌اى است بى‌در كه او را جلد غليظست و در تحت جلد غليظ جلد ديگر است به غايت باريک و هموار و در تحت جلد رقيق طلاى گداخته و نقره آب شده كه نه طلاى گداخته به نقره آب شد مخلوط و نه نقره آب شده بطلاى گداخته ممزوج گردد و اين بيضه بر حال خود است هيچ خارج مصلح از او بيرون نيايد تا خبر از صلاح حال او دهد و هيچ مفسد داخل اين نتواند شد تا خبر از فساد آن دهد و نميدانى كه اين بيضه مخلوق براى ذكر است يا انثى از او بيرون خواهد آمد مانند ألوان طاوس.

آيا اين نوع بيضه مديرى ميخواهد و براى اين هيچ موجد مدبّرى مى‌بينى؟

راوى گويد: كه مدّتى ديصانى سر در پيش انداخت پس آنگاه گفت أشهد أن لا اله الّا اللَّه وحده لا شريک له و أشهد أنّ محمّدا عبده و رسوله و أشهد أنّک امام و حجّة من اللَّه على خلقه و من يا ابن رسول اللَّه باين عقيده ثابت قدم گشتم و از اعتقاد فاسد كه داشتم در گذشتم.

[احتجاج امام صادق ع بر هشام بن الحکم در معنی اسماء الله]

و نیز از هشام بن الحکم منقول و مروی است که: من روزی از حضرت امام جعفر علیه سلام اللّه تعالی از حقیقت أسماء حقّ عزّ و جلّ و اشتقاق آن سؤال نموده گفتم که: اللّه از چه مشتقّ است؟

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:255

(1) آن حضرت گفت: یا هشام اللّه مشتقّ از اله و وله است، زیرا که آن مقتضی مألوهست و اسم غیر مسمّی است یعنی نام دیگر است و صاحب نام دیگر، پس کسی که بندگی اسم کند بدون معنی و مسمّی بدرستی که آن عابد أبتر کافر است و او أصلا عبادت و بندگی چیز بتقدیم نرسانید.

و آنکه بندگی و عبادت اسم و معنی هر دو نماید او نیز کافر است زیرا که عبادت دو چیز بجای آورد.

و آنکه عبادت معنی بدون اسم نماید پس آن توحید و بندگی ایزد حمید است.

آیا فهمیدی یا هشام؟

راوی گوید که: در آن حال هشام از روی استعجال تمام گفت: یا ابن رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم زیاده کن برای من تا از یمن توجّه شما مرا معرفت تمام بحال ایزد تعالی حاصل گردد.

در آن حال حضرت أبو عبد اللّه علیه سلام الملک المتعال فرمود که:

خدای تعالی را نود و نه نام است پس اسم و مسمّی اگر هر دو داخل باشند هر آینه هر اسم از این أسماء اللّه باشند پس تعدّد آلهه لازم آید لیکن اللّه تعالی معنی است که دلالت بر ذات ربّ العزّت دارد، پس این أسماء بالتّمام غیر ذات واحد علّام است.

یا هشام خبز اسم مأکول، و آب اسم مشروب و ثوب اسم ملبوس، و نار اسم محرق است.

آیا فهمیدی یا هشام.

فهمیدی که توانی بآن دفع و دوری کلام أعدای ما و آن جماعت که

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:256

(1) برای خدای عزّ و جلّ شریک پیدا کردند نمائی؟

گفتم: بلی یا ابن رسول اللّه (ص).

آن حضرت در آن زمان دعا در حقّ این کمترین محبّان خاندان ایشان نمود که

نفعک اللّه به و ثبّتک.

هشام فرمود: که و اللّه من از آن روزی که این کلام از آن امام الأنام

استماع نموده از آن مجلس عالیمقام بیرون آمدم هیچ أحدی را در علم توحید ایزد خالق بر من زیادتی بقهر و تفوّق نبود.

[احتجاج امام صادق ع بر عبد الملک زندیق]

و نیز از هشام بن الحکم مروی و منقول است که زندیق بمصر بود به او رسید که: حضرت أبی عبد اللّه علیه سلام اللّه الملک المتعال صاحب علم و حامل معرفت و کمال است.
آن زندیق بی‌بصر بعد از استماع این خبر از مصر بواسطه مناظره به آن سرور روانه مدینه سیّد البشر گردید.
چون بمدینه آمد باو گفتند: که آن حضرت در مکّه است فی الفور زندیق روانه مکّه شد قضا را در آن زمان من در خدمت حضرت أبی عبد اللّه علیه السلام بودم زندیق در هنگامی که امام جعفر بن محمّد الصّادق (ع) در طواف بیت اللّه الحرام مشغول بود آمده سلام کرد.
حضرت ابو عبد اللّه (ع) گفت نام تو چیست؟
گفت: عبد الملک.
آن حضرت فرمود که: کنیت تو کدام است؟
گفت: أبو عبد اللّه امام (ع) گفت: کدام ملک است که تو بنده آنی آیا از ملوک آسمانست
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:257
یا از ملوک زمین و (1) خبر ده مرا از پسر خود که او آیا بنده خدای آسمانست، یا بنده خدای زمین؟
زندیق ساکت گشت.
حضرت أبو عبد اللّه گفت: بگوی، زندیق همچنان ساکت در جواب و حیران بود.
چون آن ولیّ بیچون او را ساکت دید گفت: وقتی که من از طواف فارغ گشتم بنزدیک من آی.
چون حضرت أبی عبد اللّه (ع) از طواف فارغ شد زندیق به خدمت آن سرور حاضر شد و پیش روی آن حضرت بنشست و ما با بعضی محبّان در نزد آن ولیّ ایزد أکبر جمع شدیم.
أبو عبد اللّه علیه السّلام روی بجانب زندیق آورد و گفت: آیا میدانی که این زمین را تحت و فوق است؟
گفت: بلی حضرت امام علیه السّلام فرمود که: داخل تحت این زمین شدی یا نه؟
گفت: نه أبو عبد اللّه علیه السّلام فرمود که: میدانی که تحت این چیست؟
زندیق گفت: نه امّا گمان من آنست که در تحت زمین هیچ چیز نباشد.
امام المؤتمن أبو عبد اللّه علیه السّلام گفت: ظنّ عجز ظاهر و بیّن است مادامی که آن أمر معیّن و متیقّن نباشد.

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:258
(1) بعد از آن آن امام الأنس و الجانّ فرمود كه: اى فلان صعود و عروج بآسمان نمودى؟
گفت: نه حضرت (ع) فرمود كه: آيا ميدانى در آسمان چه چيز است؟
گفت: نه امام الخلائق (ع) از آن زنديق پرسيد آيا بمشرق و مغرب رسيدى و نظر در ما وراء آن دو مكان بديده عيان نمودى؟
گفت: نه حضرت أبو عبد اللّه عليه السّلام فرمود كه: بسيار بسيار تعجّب است از تو كه بمشرق نرسيدى و مغرب را نديدى و بتحت الأرض نزول ننمودى و بآسمان صعود و عروج نفرمودى و بآنجا نگذشتى تا بدانى كه در خلقت- مشرق و مغرب چه چيز است مع هذا منكرى بآنچه در آنها است آيا هيچ عاقل منكر ميگردد چيزى را كه نشناسد و نداند؟
زنديق گفت: يا أبا عبد اللّه غير از شما هيچ أحدى بما متكلّم باين سخن نگرديد و سامعه‌ام جز از ذات فايض البركات شما از هيچ عالم دانا اين كلام نشنيد.
حضرت أبو عبد اللّه عليه السّلام فرمود كه: تو در شكّى كه آيا اميد است كه باشد و لعلّ نباشد.
زنديق گفت: اميد است كه باشد بلكه آنچه شما خبر دهيد خلاف در آن ظاهر و پديد نيست.
پس أبو عبد اللّه (ع) گفت: اى مرد آنكه او را علم نباشد هرگز او را
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:259
بر عالم حجّت نبود (1) و أيضا جاهل را بر عالم كامل حجّت از روى فراست و عقل نيست.
اى برادر أهل مصر اين كلام از روى درک تمام از من بفهم، آيا نمى‌بينى كه آفتاب و ماهتاب و ليل و نهار هر يک ايلاج در ديگر مينمايند و مدام باقى و مستدام نيستند بلكه هر يک آنها ميروند و مى‌آيند و گاهست كه شب و روز مضطرّند كه ايشان را مأوى و مكان نيست كه توانند از آن درگذرند، و هر يک از ليل و نهار در غير وقت خود ظاهر و آشكار گردند.
پس اگر هر يک ايشان قدرت ميداشتند كه بيشتر از تقضّى ساعات خود بروند ميرفتند و مراجعت نميكردند و نيز اگر غير مضطرّ نباشند چرا شب و روز نشود و روز شب نگردد همه مضطرّند به أمر حضرت بيچون در سير و سكون.
و اللّه يا برادر أهل مصر بدرستى آنچه مردم آن را مذهب خود دانستند و گمان ايشان چنانست اين از أثر دهر است پس اگر ايشان را ببرد پس چرا ايشان را ردّ نكند و اگر ردّ كند پس چرا ايشان را نميبرد.
آيا نمى‌بينى كه آسمان مرفوع و زمين ساكن و موضوعست كه ممسک آسمان و زمين و حافظ اين دو مكان و مكين بى‌شبهه بيقين خالق و مدبّر

آن و این حضرت ربّ العالمین است.
چون آن زندیق این سخنان از آن امام الانس و الجانّ استماع نمود بر دست مبارک ولیّ ایزد تعالی و تبارک ایمان آورد.
در آن هنگام حضرت امام جعفر الصّادق (ع) آن جدید الاسلام را به هشام سپرد و گفت: او را بمنزل و مقام خود مسکن و آرام داده تعلیم آداب شرایع اسلام و تفهیم أرکان أحکام سیّد الأنام نمای و مدام از أحوال او
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:260
استعلام فرمای.

[احتجاج امام صادق ع بر ابن ابی العوجاء]

(1) و از عیسی بن یونس رضی اللَّه عنه مرویست که ابن أبی العوجاء از تلامذه و شاگردان حسن بصری بود از طریق توحید منحرف بطریق غیر سدید گردید کسی باو گفت: که ترک مذهب صاحب و استاد نمودی و داخل مذهب گشتی که آن را أصل و حقیقت و شیوه شریعت و طریقت مستقیمه نیست ابن أبی العوجاء که چون اسم پدر با مسمّی بود در اعوجاج مذهب و کجی در دین ایزد واهب گفت: صاحب من مخلط در قول است گاه قایل بقدر و گاه قایل بجبر است مرا گمان چنانست که حسن بصری معتقد مذهب که دایم بر آن قایم باشد نبود.
ابن أبی العوجاء بهمان حال تردّد و انکار آن کسی که بر او حجّت نماید داخل مکّه معظّمه شد امّا علما مجالست و مسائلت او را مستکره بودند بواسطه خبث لسان و فساد ضمیر و جنان ایشان.
روزی بخدمت حضرت أبا عبد اللَّه (ع) آمد و در مجلس آن حضرت که جماعت از نظرات آن امام الوری حاضر و پا بر جا در آن مکان و مأوی بودند- نشست و گفت:
یا با عبد اللَّه (ع) بدرستی مجالس و محافل که در آن مکان أعیان و أفاضل باشند آن محلّ امانت و جای بیان مطالب و حاجت است پس لابد و ناچار است که هر کسی که باسعال باشد باید که در هنگام هیجان آن ضبط خود نکند و سعال کند و این کنایه از آنست که چون سؤال یا مطلب در خاطر داشته باشد در جای که محلّ عرض آن باشد معروض گرداند آیا مرا اذن در کلام و سؤال هست؟
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:261
(1) حضرت أبو عبد اللَّه علیه السّلام فرمود که: هر نوع کلام و سؤال که خواهی بیان نمای.
ابن أبی العوجاء گفت: تا بچند شما این در آستانه را بپای خود کوبید و پناه باین حجر برید و عبادت این خانه مرفوع بخاک و آجر و هروله در میان صفا و مروه بر مثال شتر منفّر مینمائید هر که در این باب بفکر و تدبیر از روی عقل مستقرّ کند میداند که این فعل است که مؤسّس آن حکیم صاحب نظر، و دانای مخبر نیست.
یا أبا عبد اللَّه که سر این مرد و سنام آن یعنی بزرگ این جماعت و أعلم ایشانی و پدرت مؤسّس آنست زیرا که قطعا اساس این مهام از آبای عظام کرام شما است بیان نمای.
حضرت أبو عبد اللَّه علیه السّلام فرمود: کسی را که حضرت حقّ عزّ و علا او را ضالّ و گمراه گرداند و دل او را تاریک و دور از رحمت اله سازد أمر

حقّ در نظر آن نالایق بغایت ناموافق نماید و او أصلا استعداد اطاعت ایزد خالق ننماید و شیطان ولیّ آن ناکس گردد و او را در مقام هلاکت وارد گرداند و او را مصدر خیر نگرداند این خانه‌ایست که حضرت خلّاق العباد از تمامی بندگان طلب عبادت این خانه نمود و ایشان را بطاعت خود- اختیار و امتحان در اتیان بآن مکان و تحریص بر تعظیم و زیارت این مأمن عالیمکان فرمود و این خانه را محل أنبیاء رسول و قبله نمازگزارندگان، و سعت رضوان و طریق مؤدّی بغفران حضرت مهیمن سبحان گردانید زیرا که این بنیان منصوب بر استوار کمال مجتمع عظمت و جلال ایزد متعال است خالق فعّال خلق این محلّ قبض و اقبال پیش از گسترانیدن زمین به دو

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:262

هزار سال نمود، (1) پس منشی أرواح و صور یعنی خدای أکبر سزاوار و در خور اطاعت است در آنچه هر یک بشر را بآن أمر یا نهی و زجر نماید.

ابن أبی العوجاء گفت: ذکر حضرت اللّٰه تعالی کردی امّا نزول و حلول ذات او بر غایب نمودی.

حضرت أبو عبد اللّٰه علیه السّلام گفت: ویلک چگونه ایزد تعالی و تبارک غایب بود که با خلق خود حاضر و شاهد است و حضرت قادر مجید به بندگان خود أقرب از حبل الورید است آنچه گفتند شنید و أشخاص ایشان را دید چه عالم بأسرار ایشان در آشکار و نهانست.

ابن أبی العوجاء گفت: پس خدای منّان در همه مکانست یا ابا عبد اللّٰه هر گاه واجب تعالی در آسمان باشد در آن زمان چون حضرت- بیچون در زمین مکین تواند بود و اگر ربّ العالمین در زمین باشد پس چگونه در آسمان تواند بود؟

حضرت أبو عبد اللّٰه علیه السّلام فرمود که: بدرستی که آنچه توصیف و بیان آن کردی آن صفت مخلوقست نه صفت خالق زیرا که مخلوق چون از مکان منتقل بمکان و محلّ دیگر گردد مکان أوّل از او خالی و مشتغل است و او در مکان ثانی که بآنجا آمده مطّلع و مخبر امور حادثه مکان أوّل نیست.

فامّا خدای عظیم الشّأن ملک الدّیان هیچ مکان از او خالی و او بهیچ مکان مشتغل و محوی نیست و نیز بهیچ مکان أقرب از مکان دیگر نیست بلکه ذات حضرت ایزد تعالی بهمه مساوی است.

و نیز در روایت آمده که حضرت أبی عبد اللّٰه علیه السّلام بابن أبی العوجاء که زندیق بود و قایل به بعث و نشور و حساب ربّ غفور نبود فرمود که

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:263

(1) اگر بعث و نشور بر وفق قول تو باشد، یعنی بعث و نشر و حساب و کتاب در محشر واقع نشود و آن أمر موافق قول ما نباشد تو و ما هر دو نجات از عذاب و عقاب خالق البریّات خواهیم یافت و اگر أمر بعث و نشر

موافق قول تو نباشد بلكه بر وفق قول ما باشد پس ما ناجى و رستگار و تو خاسر و زيانكار خواهى بود.
و همچنين در روايت آمده ابن أبى العوجاء از حضرت امام جعفر الصّادق عليه التّحيّة و الثّناء از حدوث العالم سؤال و استعلام نمود.
آن حضرت (ع) فرمود كه: هيچ كوچك و بزرگ از مخلوقات ايزد تعالى و تبارک نيست الّا آنكه چون آن چيز را ضمّ كنى بمثل آن خواه كوچک و بزرگ البتّه آن چيز بزرگتر از اوّل گردد و در اين زوال و انتقال است از حالت اوّلى و حدوث عباد از اينست و اگر قديم باشد حلول و زوال بر او محال است زيرا كه هر چه زوال و حلول پذير و جايز است كه موجود گردد و او است كه وجود نپذيرد.
پس هر چه از عدم موجود گردد داخل در حدوث است و هر چه در أزل باشد داخل در قدم است و هرگز صفت حدوث و قدم در يک چيز جمع بهم نشود.
ابن أبى العوجاء گفت: شما را چنان پنداريم كه عالم باشى در- اجراى حالتين و زمانين كه در اين هر دو حالت و هر دو زمان هر آنچه ذكر كردى استدلال بر حدوث أشياء نمائى پس اگر أشياء باقى بصغر خود بودى تو كجا استدلال بر حدوث آن مينمودى؟
حضرت امام جعفر الصّادق (ع) فرمود كه: ما را سخن بر اين عالم
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:264
موضوع است (1) پس اگر ما مرفوع و موضوع بعالم ديگر گرديم هيچ شى‏ء أوّل بر حدوث آن از رفع ما بآنجا و وضع ما در غير محلّ و مكان اوّلى نيست لكن من ترا مجاب گردانم از حدث شى‏ء كه تو قادر بر الزام نباشى چنانچه ميگوئيم ما كه هر گاه أشياء بر همان حالت صغر و خوردى باقى دايم باشند هر آينه در او هم ثابت خواهد بود كه هر گاه ضمّ كنند چيزى را بچيزى ديگر البتّه بعد از تركيب و ضمّ آن چيز بزرگتر از قبل ضمّ خواهد بود و در جواز تغيّر بر آن چيز همان دليل أتمّ است براى برون رفتن آن چيز از صفت قدم چنانچه تغيّر شى‏ء از حالى بحالى ديگر مستلزم حدوث آن شى‏ء است يا عبد الكريم تو را وراى آن خرد مگر ظاهر و عيان نيست.

[احتجاج امام صادق ع بر زنديق]

و از يونس بن ظبيان مرويست كه من در خدمت حضرت أبى عبد اللَّه جعفر (ع) حاضر بودم كه مردى بنزد آن سرور آمد و گفت كه حضرت ايزد منّان را در هنگام عبادت و بندگى بديده عيان مى‌بينى؟

امام جعفر صادق عليه السّلام فرمود كه: آيا ميتواند بود كه من عبادت چيزى كه او را نمى‌بينم بجاى آرم.

يونس بن ظبيان گفت: آن مرد از آن امام الورى پرسيد كه خداى تعالى را چگونه ديدى؟

امام گفت كه: حضرت ايزد منّان بى‌شبهه و گمان بادراك أبصار به مشاهده عيان نشود ليكن قلوب و جنان بحقايق ايمان و بنور آن ادراك- رؤيت مهيمن سبحان كند حضرت قادر تعالى و تبارك مدرك و مرئى بحواسّ و بهيچ أحدى از جنّ و ناس نسبت و قياس نتوان كرد زيرا كه ذات فايض البركات معروف بغير تشبيه و التباس است.

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:265

(1) و عبد اللَّه بن سنان از أبى عبد اللَّه (ع) روايت كند كه آن حضرت (ع) در تفسير آيه كلام واهب علّام چنين بيان و اعلام نمود كه: لا تُدْرِكُهُ الْأَبْصارُ عبارت از احاطت وهم است.

آيا نمى‌بينى در قول خداى عزّ و جلّ: قَدْ جاءَكُمْ بَصائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ بمعنى بصائر عيون نيست.

فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ: حضرت امام جعفر فرمود كه: تفسير آيه كلام ايزد علّام عبارت از احاطت وهم و علم است بذات قادر عالم بمعنى آنست كه هر كسى بصارت بذات حضرت خالق الموجودات پيدا تواند كرد و او را تواند- ديد.

وَ مَنْ عَمِيَ فَعَلَيْها نيز بمعنى عمى عيون نيست بلكه عبارت از عدم احاطت وهم است، زيرا كه بصارت عبارت از وقوف و دانائى است چنانچه ميگويند فلانى بصير است بفقه، و فلان بصير بدراهم و فلان بصير به ثبات است، و خداى عالم أعظم از آن است كه مرئى به چشم أهل عالم گردد.

و از جمله سؤال اين زنديق كه از حضرت أبى عبد اللَّه عليه السّلام مسايل بسيار استعلام و استفهام نمود.

يكى آن بود كه گفت: يا با عبد اللَّه (ع) ساير برايا كه ذات واجب تعالى را نبينند عبادت و بندگى او چون نمايند؟

حضرت أبى عبد اللَّه عليه السّلام فرمود كه: دلهاى خلقان به نور ايمان او را بينند و بعقول و فطانت آن اثبات ذات مهيمن منّان نمايند- اثبات ظاهر و عيان و بيان هستى قادر سبحان از روى عقل و عرفان كنند مرئى أبصار

میگردد بآنچه دیده شود از حسن ترکیب و انتظام أهل عالم و

احکام تألیف و نظام عوالم.
(1) پس از آن رسل خدای عزّ و جلّ و آیات آن و کتب و محکمات آن همگی و تمامی آن ادلّه واضحه و براهین لایحه بر وجود حضرت خالق البریّه است و علما بر رؤیت عظمت و اجلال ذات حضرت ذو الجلال اقتصار از رؤیت ذات ایزد متعال نمودند و از آثار و علامات استدلال وجود ایزد معبود فرمودند زندیق گفت: آیا حضرت ربّ العلی قادر و توانا نیست بر آنکه خود را بر خلقان ظاهر و عیان گرداند تا خلایق ذات خالق را دیده بشناسند و عبادت و بندگی أرحم الرّاحمین از روی صدق و یقین نمایند؟
حضرت امام جعفر الصّادق علیه سلام الملک الفعّال گفت: آیا محال را جواب است؟
آن ضالّ بعد از استماع مقال گفت: پس اثبات أنبیاء و رسل بدون رؤیت خدای عزّ و جلّ چگونه ظاهر و مسجّل گردد؟
حضرت امام الوری علیه التّحیّة و الثّناء فرمود که: بدرستی چون اثبات نمودیم که ما را خالق صانع که متعالیست از ما و از جمیع ما سوی اللّه تعالی بیّن و هویدا است و آن صانع عادل و حکیم است که جایز نیست هیچ أحدی از خلقان مشاهده و ملامسه آن نتوانند نمود و او مباشرت و مجالست به خلقان و بندگان را نیز مباشرت بایزد سبحان محال و ممتنع است و محاجّه خلقان بواهب منّان و محاجّه مهیمن سبحان به بندگان واقع و عیان نگردد و ثابت است که حضرت ربّ العزّت را سفرا یعنی رسل و أنبیاء در میان خلایق و عباد واحد خالق بر منهج حقّ و صدق هستند که خلقان را دلالت بر مصالح ایشان و منافع و بآنچه بناء بقای ایشان و ترک آن وسیله فناء انس و جان بود

نمایند، (1) پس آمران و ناهیان از حکم علیم منّان در خلقان ثابت و عیان‌اند و در آن هنگام ثابت گردد که حضرت قادر دیّان را معبّران باشند و آن أعیان أنبیاء و رسولان برگزیدگان حضرت مهیمن سبحان حکماء مؤدّبین بحکمت که مبعوث و مرسول از ربّ العزّت‌اند این جماعت چون در ترکیب و خلقت مشارکت با سایر مردمان دارند لهذا در أحوال و در قبول أفعال شریک با جمیع خلقان باشند.
لیکن از نزد حکیم علیم تأدیب و تعلیم حکمت بدلایل و براهین و شواهد از زنده کردن موتی و ابراء و صحیح کردن کور مادر زاد و مبروص به حکم حضرت ربّ العباد در دار دنیا نمایند.
پس در هیچ وقت زمین خالی از حجّت ربّ العالمین که باو علم و حالت بود که بر صدق مقال رسول دلالت کند با زهد و عدالت او که پسندیده تمامی

أرباب ملّت است نباشد.
چون حضرت امام جعفر الصّادق علیه السّلام کلام باین مقام انصرام نمود فرمود که: ما را زعم چنانست که زمین در هیچ زمان خالی از حجّت أرحم الرّاحمین بی‌شبهه بیقین نگردد و آن حجّت نیست الّا از أعقاب و رسل حضرت عزّ و جلّ ایزد تعالی هرگز پیغمبر نفرستاد مگر از نسل أنبیاء.
و وجه این آنست که حضرت ایزد سبحان برای بنی آدم طریق به غایت روشن و اعلان و منهج در کمال وضوح و بیان ظاهر و عیان گردانید و از نسل آدم أبو البشر نسب طاهر طیّب ظاهر نمود و اخراج أنبیاء و رسل که ایشان صفوت خدای عزّ و جلّ و جوهر خالص در فعل و عمل که از أصلاب طاهره و أرحام زاکیه متولّد شدند و از سفاح جاهلیت مصون و از شوب، و
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:268
(1) آمیختن بآن انساب محفوظ و محروس‌اند زیرا که حضرت ایزد تعالی آن جماعة را درجه عالیه عزّت و شرف از روی احسان و لطف ارزانی داشته و حضرت قادر سبحان این أعیان را خزّان علم و عرفان گردانید.
پس کسی که خازن علم خدای تعالی و أمین غیب ربّ العلی و مستودع سرّ و حجّت خدای أکبر بر تمامی خلقان و ترجمان و لسان ایشان باشد باید که متّصف باین صفت حسنه و شیوه محسّنه بود. پس حجّت برای امّت نیست الّا از نسل أنبیای ربّ العزّت که قایم مقام و نایب مناب نبیّ در امّت گردد به وسیله علم و معرفت که در نزد آن کس باشد که آن علم از رسول باو رسیده باشد.
اگر مردمان منکر او در علم شوند او ساکت شود و بعد از سکوت او از انکار خلقان و بقاء مردم بر انکار او علم رسول که در نزد قایم مقام او بود و در دست منکر نباشد و اگر أحیانا قلیلی از علم رسول در نزد آن بو الفضول باشد در آن نیز اختلاف کنند و در میان خود برأی و قیاس اقامت نمایند.
و اگر اقرار برسول و اطاعت آن حضرت و اخذ علم از او مینمودند هر آینه عدل ظاهر و أمر مستوی و متظاهر شدی و اختلاف و تشاجر در میان طوایف بشر بر طرف گشتی و دین اله واهب روشن و یقین بر شکّ بی‌شک غالب و مبرهن بودی.
امّا در هنگام تشاجر و نزاع امید اقرار مردم برسول و اطاعت آن حضرت از روی عزّ قبول میسّر نیست و هیچ رسول و نبیّ ربّ العزّت از این دار الفناء و المحنه انتقال و رحلت ننمودند مگر آنکه امّت هر یک ایشان اختلاف بعد از آن حضرات نمودند و برأی و قیاس بی‌أساس خود عمل فرمودند.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:269
و وجه اختلاف امّت أنبیاء و رسولان بعد از آن أعیان بواسطه خلاف بر

محبّت رسول و ترک کردن أمر آن حضرت است.
(1) زندیق گفت: که هر گاه قایم مقام رسول متّصف بصفات قبول باشد او را حجّت چه لازم است.
امام فرمود که: بعد از اظهار حجّت خلایق اقتدار باو نمایند و از آن چیز که منافع خلقان باشد و سبب صلاح ایشان شود ظاهر گردد و اگر چه ایشان احداث چیزی در دین خدای عزیز نمایند آن نایب مناب رسول اعلام آن جماعت بر حصول فساد لازم آن احداث فرمایند.
و اگر چیزی در دین زیاد کنند نیز ایشان را بر آن مطّلع و مخبر گرداند و نیز اگر چیزی در دین کم کنند آن کس بجهت آن طایفه افاده کند و ایشان را بر آن نقصان واقف و اعلان نمایند.
زندیق گفت: از چه چیز أشیاء مخلوق و پیدا شدند؟
حضرت أبی عبد اللّٰه علیه السّلام فرمود که: ایجاد از لا شیء است.
زندیق گفت: که از لا شیء چگونه شیء موجود گردد؟
آن حضرت (ع) فرمود که: بدان که أشیاء حال خالی از آن نیست که مخلوق از شیءاند یا موجود از غیر شیء اگر مخلوق از شیء باشد که باو بود پس آن شیء قدیم است و قدیم را حدوث و فناء و زوال و تغیّر در هیچ مکان و مأوی جایز و روا نیست و حال خالی از آن نیست که آن شیء موجد جوهر واحدست یا لون واحد که عبارت از عرض است.
اگر چنین باشد این ألوان مختلفه و جواهر کثیره موجود در این عالم از وجوه بسیار ظاهر و آشکار شدند از چه وجه موجود شدند.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:270
(1) و اگر آن شیء که انشاء أشیاء و ابداع تمامی آنها از او موجود و پیدا شده‌اند زنده باشد پس موت أشیائی که از او موجود گشته باشند از کجا و از چه وجه بود.
و اگر شیء که موجد أشیاء است میّت باشد پس حیات أشیاء از چه وجه حاصل و پیدا شد و جایز و روا نیست که وجود أشیاء و هستی موجودات از حیّ و میّت که هر دو قدیم لا یزال باشند زیرا که از حیّ که پیوسته و لم یزل حقّ باشد از او میّت صادر نگردد و نیز جایز نیست که میّت قدیم أزلی باشد به سبب موت که با او است بواسطه آنکه میّت را بقاء و قدرت نیست.
زندیق گفت: پس این جماعت از کجا قایل به أزلیّت أشیاء شدند.
حضرت امام الوری أبی عبد اللّٰه جعفر علیه السّلام اللّٰه تعالی فرمود که: این مکالمه مقالت قومیست که منکر مدبّر أشیاء، یعنی حضرت عزّ و جلّ و مکذّب مقاله أنبیاء و رسل‌اند و خود اخبار از حضرت ایزد جبّار دهند و کتاب خود را أساطیر نامیدند و بواسطه وجود دین و آئین با رأی و اهوای خود که مستحسن ایشان است گردانیدند.

بدرستى كه استدلال بر حدوث أشياء دوران فلک مع ما فيهاست و اين أفلاک نه است و تحرّک زمين و آنچه در او است و انقلاب أزمنه و اختلاف وقت أمكنه و حوادث كه در عالم حادث گردد از زياده و نقصان و موت و بلى و امتحان و اضطرار نفس بسوى اقرار بآن كه اين محدثات را صانع و مدبّر بر قرار است.
آيا نمى‌بينى كه شيرينى مبدّل به ترشى گردد و عذب و گوارا منتهى بتلخ و مرّ شود و نو كهنه گردد و تمامى أشياء بالأخره متغيّر و فنا گردد.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:271
(1) آنگاه آن ولىّ اللَّه فرمود كه: پيوسته حضرت صانع عالم عالم است بأحداث كه حادث خواهد نمود.
يعنى: پيش از آنكه حضرت صانع تعالى شأنه احداث بعضى أشياء نمايد، علم او به آن تعلّق گيرد، پس هميشه ايجاد و خلق معلومات خود نمايد.
زنديق گفت: كه آيا ملک تعالى مختلف است به أشياء يا مؤتلف است بآنها.
حضرت امام جعفر الصّادق (ع) فرمود كه: بذات حضرت خالق العدل و الانصاف ائتلاف و اختلاف سزاوار و لايق نيست زيرا كه هر چه مختلف شود متجزّى است و آنچه مؤتلف گردد متبعّض است.
پس حضرت واجب تعالى را مؤتلف و مختلف نتوان گفت.
زنديق گفت: پس چگونه او را خداى واحد ميگويند؟
آن حضرت (ع) فرمود كه: حضرت اللَّه تعالى واحد در ذات است نه واحدى كه مشابه و مانند واحد باشد بواسطه آنكه ما سواى خداى واحد هر واحدى متجزّى است و ايزد تعالى واحد است نه متجزّى و اسم عدد بر خداى واحد واقع نگردد.
زنديق گفت: پس حضرت خالق بچه علّت ايجاد خلق نمود و حال آنكه ذاتش بايجاد خلقان مضطرّ بخلقت ايشان نبود و بواسطه ما عبثيّت بر حضرت اللَّه تبارک و تعالى جايز و روا نيست.
پس هر گاه حضرت معبود محتاج بخلقت خلق نبود بچه وجه ايجاد خلايق نمود؟
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:272
(1) حضرت امام الصّادق الأمين جعفر بن محمّد سلام اللَّه عليهم- أجمعين فرمود كه: ايجاد و خلقت بريّت از حضرت ربّ العزّت محض اظهار حكمت و انفاذ علم و امضاء تدبير از روى قدرت نمود.
زنديق گفت: يا أبا عبد اللَّه جعفر (ع) چرا حضرت ايزد أكبر اقتصار بهمين دار ننمود و اين سرا را دار ثواب خود و محتبس عقاب أصحاب مستحقّ عتاب و خطاب نگردانيد.
حضرت امام جعفر عليه السّلام در جواب زنديق از روى تحقيق و تصديق فرمود: بدرستى كه اين دار سراى ابتلا و عتاب و محلّ اتّجار و تحصيل

ثواب و مکتسب رحمت حضرت مهیمن وهّابست داریست مملوّ از آفات و مطبوق بشهوات تا آنکه خالق اختیار خلایق در این سرای مشتمل بر محنت و غم بطاعت فرمود، پس این دار عمل سرای جزاء و لایق عیش و صلاحیت استکانت و بقاء نیست.
زندیق گفت: آیا از حکمت حضرت ربّ العزّت بود اینکه بواسطه نفس خود دشمن پیدا نمود و حال آنکه او را هیچ گونه دشمنی نبود خلق را ایجاد فرمود و گمان تو آنست آن ابلیس است پس او را مسلّط گردانید بر بندگان خود که ایشان را بر خلاف طاعت او میخواند و بمعصیت خالق البریّت مأمور میگرداند و ابلیس را بر نبیّ آدم قوّت و تسلّط تمام داد.
چنانچه زعم تست که ابلیس پر تلبیس بلطایف الحیل تصرّف در قلوب خلایق عزّ و جلّ نماید و ایشان را وسوسه فرماید، پس آن جماعت را شکّ در پروردگار ایشان تعالی و تبارک بهم رسد و دین ایشان بر ایشان مشتبه و ملتبس گردد بنا بر آن از شناخت و معرفت حضرت ربّ العزّت بازمانند تا
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:273
آنکه (1) قوم بواسطه وسوسه شیطان منکر ربوبیّت رحیم الرّحمن گشتند و عبادت و بندگی سوای حضرت ربّ العلی نمودند.
پس چرا واجب تبارک و تعالی ابلیس لعین دشمن خود را بر بندگان خویش مسلّط گردانید و بر اغواء و اضلال خلقان قدرت و قوّت فراوان داد؟
حضرت امام الخلائق جعفر بن محمّد الصّادق علیه سلام الملک- الخالق فرمود که: این دشمن که تو ذکر کردی أصلا عداوت او ضرر بحضرت ایزد أکبر و ولایت او نیز نفع بواحد قادر نمیرساند و از عداوت او نقصان به ملک مهیمن سبحان نرسد و از ولایتش مزیدت بربّ العزّت عاید نگردد. ترجمه و شرح الاحتجاج ج3 273 احتجاج امام صادق ع بر زندیق ..... ص : 264
زندیق رفع و دفع و نفی و قمع دشمن از روی عقل و فطن گاهی واجب و لازم گردد که از او نفع و ضرر ظاهر و متصوّر باشد که اگر قصد ملک او کند قادر بر أخذ آن بود و اگر در سلطانیّت و حکومت او قهر نماید بر آن قادر باشد امّا ابلیس بنده‌ایست که حضرت ایزد خالق او را برای بندگی و عبادت و اطاعت و متابعت ذات خود یعنی واجب الوجود تعالی شأنه موجود نمود تا اقرار بیگانگی او نماید و بعد از خلق ابلیس چون معلوم حضرت بیچون شد که نفس ابلیس خسیس چه نوع در تمرّد است و استکبار و بالاخره کارش بچه نوع قرار خواهد یافت.
امّا آن ملعون أبدی و مطرود سرمدی پیوسته با ملائکه مشغول به عبادت و بندگی حضرت ربّ العزّت بود تا آنکه ایزد معبود او را امتحان به سجده آدم علیه السّلام نمود ابلیس بواسطه غلبگی شقاوت و حسد که بر نفس أخسّ او غالب بود امتناع از أمر و سجده آدم فرمود.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:274

(1) حضرت مهیمن موجود بعد از اظهار عنود و جحود آن مردود او را لعن فرمود و اخراج از صفوف ملائکه و انزال بزمین نمود در حالتی که آن مغضوب ایزد غفور ملعون مدحور بود و چون ابلیس خسیس دانست که بواسطه- استکبار و استنکار سجده آدم ایزد عالم او را مردود أبدی و مطرود لا یزالی گردانید و بواسطه این سبب او دشمن آدم و أولاد او صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم گردید لیکن او را سلطنت بر أولاد آدم بغیر حیله و وسوسه و خواندن بغیر راه حضرت خالق البریّه أمر دیگر بیّن و ظاهر نیست و ابلیس خود اقرار بمعصیت او با پروردگار و بربوبیّت ایزد غفّار نمود.
زندیق گفت: آیا بغیر خدای تعالی که معبود و لایق سجود است غیر او هیچ أحدی سزاوار سجود نیست.
چون امام جعفر الصّادق علیه السّلام کلام باین مقام رسانید.
زندیق گفت: آیا بغیر خدای تعالی را سجود کردن جایز و رواست؟
حضرت امام علیه السّلام فرمود که: هر که سجده بأمر خدای تعالی نماید، پس سجده برای خدای تبارک و تعالی نمود زیرا که این سجده آدم بحکم خدای قادر عالم است.
زندیق گفت: أصل کهانت از کجا است و مردمان خبر بخلقان چگونه بآن دهند که در جهان حوادث چنین و چنان ظاهر و عیان خواهد شد؟
حضرت امام الأمین النّاطق جعفر بن محمّد الصّادق (ع) فرمود که:
در زمان جاهلیّت که زمان فترت أنبیاء و رسولان بود چون کاهنی به منزله حاکم بود، مردم محاکمه بسوی کاهنان می‌آوردند در امور متشابهات که در میان خلقان سانح و عیان میشد کاهن ایشان را مخبر و مطّلع بر آن أشیاء
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:275
که بعد از آن محدث میشد می‌گردانید (1) و این بچند نوع بود:
یکی- بفراست عین.
دوّم- ذکاء قلب و وسوسه نفس.
سوّم- فطانت روح بآنچه در دل اندازد، زیرا که هر چه از حوادث که در زمین ظاهر و حادث شود همگی و تمامی آن معلوم شیطان است، و شیطان آن را مؤدّی گرداند بکاهن و او را مخبر و مطّلع میگرداند بآنچه در منازل جهان و أطراف عالم حادث و عیان گردد.
و امّا آنچه از أخبار آسمان بخلقان میرساند حقیقت این مقدّمه چنان است که شیاطین بآسمان رفته در مقاعد استراق سمع می‌نشستند و هر چه در آن مکان می‌شنیدند زیرا که در آن زمان ایشان محجوب از آسمان و محروم از نجوم یعنی از شهب و تبارک آن مکان نبودند لهذا صعود و عروج بآسمان می‌نمودند و استراق سمع کرده مراجعت فرموده بکهنه اعلام و اخبار مینمودند امّا در زمان حضرت رسول ایزد سبحان محجوب و مرجوم

از آسمان بواسطه آن شدند که چون أخبار ایشان مشاکلت و مشابهت بوحی آسمان در باب أخبار سماوی داشت و خوف التباس و اشتباه برای أهل زمین بود در آنچه از خدای تعالی بواسطه اثبات حجّت و نفی تشبیه بوساطت جبرئیل أمین به ایشان میرسید بناء علیه شیاطین را از عروج و صعود منع و رجم فرمود زیرا که شغل و عمل ملاعین بنوعی که مذکور شد که شیطان استراق کلمه و أخذ خبر آسمانی بآنچه حادث شود از خدای تعالی در خلقان می‌نمود و بعد از هبوط و نزول بزمین آن را بزبان کاهن می‌انداخت چون کاهن بر آن أمر مطّلع میشد کلمات چند از پیش خود بر آن مخلوط میگردانید پس امور باطله را بأمر حقّ ممزوج
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:276
ساخته بخلایق میرسانید.
(1) پس آنچه بعضی کلمات حقّ و صواب که از کاهن مرتاب به خلقان میرسید از خیر و نیکوئی آن از جمله آن چیزها است که شیطان در آسمان استراق نموده بایشان رسانید و آنچه از امور باطله که در آن خطا فرمود آن بی‌شبهه و گمان از امور و کلمات زایده آن کاهن است فلهذا همان که شیطان از استراق سمع از أهل آسمان ممنوع و محجوب شد کهانت نیز منقطع و مندفع گشت، الیوم کار شیاطین و عمل آن جمعی مردود قادر سبحان آنست که بکاهن خود خبر خلقان میرسانند که خلایق در فکر احداث فلان شغل، و علمند و چنین و چنان از ایشان صادر و عیان گردید و شیاطین بشیاطین به آنچه حادث شود در روی زمین در دور از دوری که دزدی کرده باشد و از قاتلی که کسی را بقتل رسانید و از غایبی که غایب شده و ایشان نیز در این زمان بمنزله سایر مردمان‌اند که بعضی صادق و گروهی کافرند.
زندیق گفت: یا أبا عبد اللّه جعفر (ع) شیاطین در خلقت و کثافت بطریق سایر بنی آدم‌اند. پس صعود ایشان بآسمان چگونه میسّر باشد و حال آنکه ایشان برای حضرت سلیمان بن داود علیه السّلام عمارت چند بنیان نمودند که بنی آدم از بناء مثل آن عمارت عاجز بود.
حضرت امام (ع) فرمود که: چون شیاطین را قدرت تشکّل به أشکال مختلفه است لهذا شیاطین از جهت انصرام خدمات حضرت سلیمان علیه السّلام چنانچه مسخّر آن حضرت بودند غلیظ وزینه و جثّه شدند.
و امّا ایشان خلق رفیق بودند و غذای ایشان نسیم است و دلیل رقّت خلقت ایشان صعود بآسمان است بواسطه استراق سمع و جسم کثیف
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:277
را قدرت ارتقاء بآسمان و استعلا بآن مکان نیست مگر بنردبان یا سبب دیگر مثل معراج أنبیاء.
(1) زندیق گفت: یا امام الوری مرا از حقیقت سحر مطّلع و مخبر گردان

که أصل آن چیست و قدرت ساحر چگونه است بر آنچه صفت آن کند از عجایب و غرایب که بفعل و عمل آرد؟
حضرت امام جعفر الصّادق علیه السّلام فرمود که: سحر بر چند نوع است یکی از آن بمنزلت طلب است چنانچه اطبّا برای هر درد دواء وضع و مقرّر داشته‌اند علم سحر بر چنین است که سحره حیلها کرده برای هر صحّت آفت و بواسطه هر آفت عاهت و برای هر معنی حیلت اندیشیدند.
و نوع دیگر از سحر آنست که در او سرعت و مخاریق و سبکی است.
و نوع سیّم از سحر آنست که أولیاء و احبّای شیاطین از ایشان تعلیم میکردند.
زندیق گفت: شیاطین علم سحر از کجا تعلیم گرفته‌اند؟
أبو عبد اللَّه جعفر علیه السّلام فرمود که: از جایی که اطبّا تعلیم علم طبّ گرفته‌اند و نیکو شناخته‌اند بعضی را بتجربه و بعضی را بمعالجه.
زندیق گفت: یا أبی عبد اللَّه (ع) در حقّ ملکین هاروت و ماروت و در باب آنکه خلایق میگویند که تمامی بشر از ایشان تعلیم سحر میگیرند چه میگوئی؟
حضرت أبی عبد اللَّه (ع) فرمود که: بدرستی که ایشان در مکان امتحان و در موقف فتنه ساکن و حیرانند الیوم در تسبیح و تقدیس‌اند. و اگر بعضی چنین و چنین کنند هر آینه چنین و چنین خواهد شد و اگر در
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:278
معالجه بیمار (1) چنین و چنین کنند هر آینه أثر چنین و چنین ظاهر خواهد شد همچنین است أنواع سحر و أصناف آن از عمل هر نوع آن أثر علاحده ظاهر و عیان خواهد شد.
پس خلایق آنچه از آن ملکین بیرون آید چون خواهند تعلیم گیرند ملکین بایشان گویند که زنهار از ما چیزی تعلیم نگیرید زیرا که ما در مکان فتنه هستیم پس باید که چیزی نیاموزند از ما که بشما نفع نرساند بلکه ضرر میرساند زندیق گفت: یا با عبد اللَّه علیه السّلام آیا ساحران را قدرت آنست که انسان را به صورت کلب یا حیوان دیگر مبدّل و مصوّر گرداند؟
حضرت ولیّ ایزد أکبر فرمود که: او، یعنی ساحر أعجز و أضعف از آنست که تغییر خلق اللَّه تعالی نماید ابطال ترکیب صور مثال آنچه حضرت ایزد متعال تصویر فرمود فرمایند زیرا که هر کرا قدرت ابطال ترکیب صور و غیرها که واجب تعالی آن را بقدرت کامله و ارادت شامله خود تصویر کرده باشد بود. پس آن کس شریک و سهیم خدای تعالی و تقدّس در خلق و ایجاد هر نفس باشد تعالی اللَّه عن ذلک علوّا کبیرا.
ای زندیق اگر ساحر ماهر بر آن أمر که تو بیان و ظاهر کردی عالم و قادر بودی هر آینه دفع پیری و آفت زمین‌گیری و أمراض و نفی بیاض از سرو رفع غم و فقر از ساحت جسم و پیکر از ترکیب مستولی و عنصر خود

میکرد.
بدرستی که بزرگترین سحر نمیمه و سخن‌چینی است و باین افتراق میان دوستان و جلب عداوت فیما بین محبّان صافی عقیدت و صوفی طویّت واقع گردد و بواسطه سخن‌چینی ضرر صوری و معنوی ظاهر و هویدا گردد و سفک دماء و خرابی خانها و کشف ستور خلق اللّه تعالی از شآمت آن سانح
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:279
پیدا شود اکثر مردم عالم که طیّ مراحل زمین بقدم مینمایند سخن‌چین نامحرم است.
(1) پس أقرب أقاویل سحر بصواب آنست که بمنزله طبّ در هر باب بود مثل آنکه ساحر بسحر علاج مردی نماید و او را از مجامعت ممتنع گرداند، و نوع کند او قادر بجماع نبود، پس چون طبیب حاضر شود او را معالجه بغیر آن علاج کند و او را از آن ألم صحیح و سالم گرداند چه او را از اعتلال خوف و نقص قدرت بواسطه أمراض درون خواه لفیف مفروق و خواه مقرون هر چه متصرّف گرداند و برای او صحیح فرماید.
زندیق گفت: یا أبا عبد اللّه (ع) از کجاست آنکه أولاد آدم، بعضی شریف و گروهی وضیع‌اند.
حضرت امام الشّفیع علیه السّلام فرمود که: شریف مطیع أوامر و نواهی ایزد سمیع و وضیع عاصی منیع آنست.
زندیق گفت: آیا در میان بنی آدم (ع) فاضل و مفضول نیست.
حضرت أبی عبد اللّه (ع) فرمود که: فضیلت بعضی ایشان ببعضی از آن نیست مگر بتقوی پس هر که بتقوی أکمل بود او بعلم و فضل أفضل و أعلم است.
زندیق گفت: که ما میگوئیم که أولاد آدم همه مساوی در أصل خلقت ایزد تعالی‌اند و تفاضل بعضی ببعضی دیگر نیست الّا بتقوی.
امام الأکرم الأعظم فرمود: نعم من یافتم که أصل خلقت بنی آدم از خاک است زیرا که پدر ما آدم و مادر ما حوّا بحکم ایجاد حضرت خالق الأفلاک از خاکست همگی خلایق را خالق واحد خلق کرد و خلقان بالتّمام
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:280
بندگان موجد منّان‌اند (1) بدرستی که قادر مختار از أولاد آدم اختیار بعضی مردم که میلاد ایشان طاهر و أبدان آن أعیان طیّب ظاهر است نمود و ایشان را در أصلاب مردان و أرحام نسوان نگاهداشت و أنبیاء و رسل ایزد عالم که أزکی و أطهر أنواع بنی آدم‌اند از ایشان اخراج نمود و بغیر فعل و عمل که خدای عزّ و جلّ مستحقّ آن عنایت و تفضّل باشند این نوع شفقت و احسان از حضرت قادر لم یزل واقع و عیان شد زیرا که چون حضرت بیچون ایشان را در آن أصلاب و أرحام گذاشت و آنستِ که جمعی از

ایشان اطاعت و عبادت ذات بی‌امتنان او مینمایند و أصلا شرک باو نمی‌آرند.
پس این جماعت بوسیله اطاعت از حضرت ربّ العزّت شرف و کرامت و منزلت و رفعت یافته‌اند و این طایفه را شرف علم و نسب و فضل و حسب است و سایر النّاس بی‌شبهه و التباس همه مساوی‌اند در أصل خلقت الّا آنکه أتقی و أورع بود حضرت اللّٰه تعالی بواسطه تقوی او را اکرام و احترام نماید و هر که اطاعت او کند او را بدوستی گیرد و هر کرا ایزد غفّار دوست دارد او را به عذاب و آزار نار معاقب و گرفتار نگرداند.
زندیق گفت: مرا خبر ده که چرا عزّ و جلّ همه خلق را مطیع موحّد خلق نگردانید با آنکه قادر بر آن بود.
حضرت ولیّ ایزد معبود فرمود که: اگر حضرت واجب الوجود خلق را مطیع موجود مینمود هرگز خلایق را ثواب نبود زیرا که هر کرا طاعت نبود، او مستحقّ ثواب و جنّت نگردد و آنکه مرتکب معصیت نشود داخل نار نمی‌شود لکن حضرت مهیمن چون خلق را ایجاد نمود ایشان را أمر بطاعت و نهی از معصیت فرمود و رفع حجّت ایشان بارسال رسل عالیشأن و دفع عذر ایشان
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:281
بکتب تورات و انجیل و فرقان و غیر آن نمود تا آنکه از ایشان اطاعت کند- مستحقّ ثواب شود آنکه معصیت نماید سزاوار عتاب و آزار نار گردد.
(1) زندیق گفت: پس عمل صالح از بنده و شرّ نیز از بنده صادر گردد.
حضرت أبی عبد اللّٰه علیه السّلام فرمود که: عمل خیر صالح از بنده است که بأمر واهب قادر مصدر آن گردد و عمل شرّ نیز از آن بنده است که ظاهر گردد و حال آنکه حضرت ایزد تعالی او را از آن نهی نمود.
زندیق گفت: آیا عمل نه آخر از آلت که ربّ العزّت در او خلق نمود از او موجود گردید.
حضرت امام فرمود که: امّا این آلت همان آلت است که از او عمل خیر نمود و از او قادر بشرّ بود لیکن حضرت ذو المنن او را از آن نهی فرمود.
زندیق گفت: پس بسوی بنده از أمر و فعل اجبار چیزی باشد؟
حضرت امام جعفر الصّادق (ع) فرمود که: حضرت اللّٰه تعالی بنده را نهی از عمل نمیکند الّا آنکه علم دارد بر آنکه آن بنده را طاقت ترک آن عمل است و نیز بنده را أمر بهیچ فعل خیر نکند مگر آنکه عالم است بآن که آن بنده را قدرت و استطاعت فعل آنست زیرا که ظلم و جور بحضرت ربّ غفور روا نیست و جور و ستم و عبث و ظلم بر خلق عالم در هیچ وقت و دم روا نبود و ایزد متعال این أفعال نکرد و نخواهد کرد و تکلیف بندگان بأمر و کاری که در حصر قدرت و امکان ایشان نباشد آن بی‌گمان ظلم صریح و عیانست.

زندیق گفت: پس آن کس را که خدای تعالی و تقدّس کافر خلق کرده باشد او را استطاعت قبول ایمان بعد از آن هست و حال آنکه او را بر خدای تعالی بر ترک ایمان حجّت و برهان ظاهر و عیان است.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:282
(1) حضرت امام جعفر الصّادق علیه السّلام گفت: که حضرت مهیمن علّام تمامی خلق خود را بر صفت تکلیف و اسلام ایجاد نمود و ایشان را أمر بخیر و نهی از شرّ فرمود و کفر عبارت از فعل است که چون فاعل مرتکب آن فعل گردد او را بعد از انصرام آن عمل کافر گویند و ایزد أکبر در هنگام خلقت، و ایجاد بنده او را بر صفت کفر و کافر خلق ننمود زیرا که چون بنده بسنّ بلوغ و زمان رشد رسید بر خدای عالم اتمام حجّت بر آن بنده لازم است لهذا به ارسال أنبیاء و رسل عرض حقّ بر آن بنده از روی صدق نمود و آن نالایق قبول قول و اطاعت پروردگار خالق ننمود پس بواسطه جحد و انکار حقّ- کافر خاکسار مطلق گردید.
زندیق گفت: آیا جایز است که قادر بصیر بنده را مأمور بخیر گردانید بعد از آنکه او را مقدّر بشر بیشتر کرده باشد و حال آنکه آن بنده قدرت و استطاعت عمل خیر و طاعت نداشته باشد و در آخرت آن بنده را عذاب به واسطه آن معصیت نماید.
حضرت امام جعفر الصّادق علیه السّلام فرمود که: ای زندیق، به درستی و تحقیق که این فعل از حضرت عزّ و جلّ و برأفت و عدل او سزاوار و یلیق نیست که بر بنده تقدیر شرّ او و اراده آن أمر منکر کند و بعد از آن او را مأمور گرداند بچیزی که خود عالم و عارف باشد بر آنکه بنده مضطرّ به شرّ قادر و مستطیع بر أخذ آن أمر نیست.
یا آن بنده را نهی و انزاع فرماید از چیزی که آن بنده متحیّر مضطرّ قدرت بر ترک آن نداشته باشد. پس آنگاه آن بنده را حضرت اله بواسطه گناه ترک أمر او که خود عالم بود بر آنکه آن بنده حیران را قدرت و استطاعت
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:283
أخذ و عمل آن بی‌شبهه و گمان نیست، مع هذا در یوم الحساب آن بنده را عتاب و عقاب نماید.
(1) زندیق گفت: یا أبا عبد اللَّه (ع) جمعی که در سعت رزق و غنا فارغ البال و بواسطه آن بحصول دواعی و خواهش نفس مرفّه الحال‌اند، آن جماعت بچه سبب مستحقّ آن احسان و رویّت از حضرت ربّ العزّت گشتند و نیز جمعی از فقر آنچه وسیله تقصیر پیوسته در تضییق و تغیّر و محتاج و بی‌عزّ در نظر خلایق زار و حقیرند.
حضرت امام الخلائق جعفر بن محمّد الصّادق علیه السّلام فرمود که:
أغنیا را باعطا اختیار و امتحان نمود تا به بیند که شکر سپاس ایشان در باب نعم و احسان بچه کیفیّت و عنوانست و فقرا را از سعت رزق و شرف مال

منع نمود تا ببيند كه صبر ايشان در آن باب به چسان است.
و وجه ديگر در باب ثروت أغنيا و عسرت فقرا آنست كه آنچه حضرت عزّ و جلّ بواسطه بعضى معيّن و مسجّل گردانيد بعضى ايشان را در همين نشأ حيات دنيوى بايشان معجّل رساند و گروهى را در وقت حاجت در آجل به ايشان مفوّض گرداند.
و وجه ديگر در باب غنا أغنيا و فقر طايفه فقرا آنست كه حضرت عزّ و جلّ عالم بقدرت و تحمّل هر قوم است لهذا هر قوى را بقدر تحمّل ايشان اعطا و احسان نمود و اگر واجب تعالى تمامى خلق را أغنياء ميگرداند هر آينه دنيا خراب و تدبير آن فاسد بى‌آب و تاب شدى و أهل دنيا بسوى سرور و عنا ميل كند ليكن حضرت مهيمن بعضى أهل دنيا را ممدّ و معاون بعضى ديگر گردانيد و جمعى را سبب رزق گروهى ديگر ساخت و برخى را بواسطه ضروب أعمال و

(1) تعليم صناعات أفعال و أنواع مقرّر داشت و هيچ أحدى را بغير شغل و أمر نگذاشت و اين نوع كه حضرت قادر عالم در حقّ بنى آدم بعمل آورد، اين بجهت بقاء نوع انسانى أدوم و در تدبير أصحّ و أتمّ است بعد از آن اختيار و امتحان أغنيا باستعطاف و مهربانى ايشان نسبت بفقيران نمود، و اين لطف و رأفت و احسان و مرحمت است از حضرت حكيم كه أصلا آن را عيب در تدبير و قدرت او نيست نسبت بانسان.
زنديق گفت: طفل صغير بچه سبب و تقصير مستحقّ اوجاع و أمراض گرديد نه گناه او بحيّز عمل و نه جرم در نامه عملش مسجّل گرديد تا سزاوار آن أمراض و علل گردد.
حضرت امام جعفر الصّادق عليه السّلام فرمود كه: مرض بچند وجه است مرض بلوى و امتحان و مرض عقوبت عصيان و مرض كه علّت فناء و سپردن جانست و ترا زعم چنانست كه هر كسى كه او سياست بدن خود كند در مأكل و مشرب.
يعنى: هر چه مشتهى نفس و اراده آز و هوس بود در پى آن نرود و نظر در أحوال خود كند و ضار از نافع بشناسد از آنچه تناول كند هرگز مريض نشود و گمانت آنست كه مرض از غذاهاى بد و از آب و شراب ناگوار يا از علّت كه با مادر بود در مولود أثر نمود و اين قول بآن ماند كه تو نيز ميل كنى به قول شخصى كه ميگويد كه موت و مرض از مطعم و مشربست اگر چنين بودى بايستى كه حكماى دانا كه أعلم بمضارّ و منافع أشياء بودند و در مطعم و مشرب احتياط تمام مينمودند در سلسله أموات منخرط نگردند.
و حال آنكه ارسطاطاليس كه معلّم الأطبّاء و استاد أحذقا بود و افلاطون

كه رئيس الحكماء و استاد همه بود (1) و جالينوس كه حكيم فيلسوف بود

مردند می‌بایست که هر یک بکمال پیری رسید بینی و بصر ایشان بغایت باریک گشتی و چون هر یک بساحت مرگ نزول نمودند موت از ایشان دفع نشد و نتوانستند که حفظ نفس‌شان و نظر بآنچه موافق بود نمایند.
بسا مریضی که از علاج معالج مرض او زیاده شدی و بسا از طبیبان عالم بصیر و معالجان دانا و خبیر بود بدردها و ماهر بعلّتها که مردند و پی به معالجه نفس خود نبردند، و بسا جاهل بطبّ و بی‌خبر از علم و آداب که بعد از آن طبیب ماهر زمان بسیار بحیات مستعار باقی پایدار بودند پس آن طبیب را نفع بعلم طبّ حاصل نشد در هنگام انقطاع مدّت حیات و أمل و انفصام زمام زندگی و حضور أجل و این جاهل طبّ را با بقاء مدّت حیات و تأخیر أجل هیچ نوع آزار و ضرر از جهل نرسید.
بعد از آن حضرت امام الأنام (ع) فرمود: که أکثر اطبّاء میگویند که أنبیاء و رسل عالم بعلم طبّ و عمل آن نبودند بنا بر قول ایشان و بر قیاس زعم آن طایفه انبیا را چه احتیاج بعلم طبّ است.
چه ایشان حجج خدای منّان بر خلقان و امناء حضرت رحیم الرّحمن در زمین و زمان و خازنان علم و عرفان و وارثان حکمت ایزد سبحان و هادیان به سوی واحد دیّان و داعیان همگی و تمامی بندگان بطاعت حضرت قادر بی‌امتنان‌اند و من أکثر اطبّا را یافتم که ببلایای مذهب خود گرفتارند و منکر- سبیل أنبیاء و تکذیب کتب منزله بآن أعیان از حضرت ایزد تعالی بودند و وجه زهد من از طبّ ایشان و عدم رغبت من بحاملی آن همین است.
زندیق گفت: یا أبا عبد اللَّه علیه السّلام تو چون تزهّد نمائی و رغبت به
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:286
قوم ننمائی که تو مؤدّب و بزرگتر ایشان باشی.
(1) امام الخلائق أبی عبد اللّه جعفر الصّادق فرمود که: من چون شخصی که ماهر در علم طبّ و متفرّد در فهم آن فنّ و ادب بود و او را دیدم و سؤال از آن طبیب از هر چه کرده پرسیدم و أصلا از آن واقف و دانا نبود و اسئله آن بود که از طبیب چون حقیقت أحوال او استعلام نمودیم او واقف بر حدود نفس خود و تألیف بدن او و ترکیب اعضا و مجرای اغذیه در أعضاء و جوارح او و از مخرج نفس و روح او و از حرکت لسان مستقرّ کلام و بیان او و نور بصر و انتشار ذکر و اختلاف شهوات آن طبیب و ریختن عبرات آب چشم او و مجمع سمع او و موضع عقل او و مسکن روح او و مخرج عطسه او و هیجان غموم او و أسباب سرور او و علّت آنچه حادث گردد در او و أبکم و أصمّ از کری و گنگی و غیر اینها أصلا او را هیچ گونه علم و اطّلاع نبود و اطبّا بغیر که سخنان چند خود پسندیدند و علل که در میان ایشان خود بخود تجویز آنها نمودند و بوسیله همین خود را طبیب میدانند زندیق گفت: یا أبا عبد اللّه مرا خبر ده از خدای عزّ و جلّ آیا او را

شریک در ملک و مضادّ در تدبیر هست یا نه؟
حضرت امام جعفر الصّادق علیه السّلام فرمود: نه زندیق گفت: پس این فساد که موجود در این عالم است از درندگان ضارّه و دد و دام مؤذیه و هوام مخوفه خلایق بسیار که بغایت در صورت زشت و در فعل بد کردارند موجود گردانید و دود و پشه و مار و عقرب و أمثال این حشرات برای چه ایجاد نمود.
و حال آنکه زعم شما آنست که حضرت ربّ العباد هیچ چیزی از موجودات را بغیر علّت ایجاد موجود نگردانید بواسطه آنکه حکیم کار عبث نخواهد کرد.

(1) أبو عبد اللّه علیه السّلام فرمود که آیا زعم شما آنست که عقارب نفع دهد اوجاع مثانه و حصاة و آن کسی را که پیوسته در خواب بول در فراش کند و نیز زعم شما آنست که أفضل تریاق آنست که از لحوم أفاعی معمول گردد.
بدرستی که اگر لحوم أفاعی با شبّ بخورد مجذوم دهند نفع دهد و نیز زعم شما آنست که کرم سرخ که در تحت الأرض است نافع است از برای أکله صاحب صحاح گوید: که اکله بکسر حکه و شب مشابه است بزاج.
زندیق گفت: آری.
حضرت امام جعفر علیه السّلام فرمود که: امّا بعوض و بقّ، بعضی أسباب ایجاد اینها آنست که حضرت ایزد خلّاق آن حشرات أرزاق طیور گردانید و نیز جبّار متمرّد را بآن پشّه اهانت نمود و آن مردود نمرود بود که جبر و تکبّر کرده منکر ربوبیّت حضرت ربّ العزّة گردید.
لهذا حضرت واجب الوجود آن مطرود را بأضعف موجودات عذاب فرمود و قدرت و عظمت خود بر سایر بریّت ظاهر نمود و آن پشه بود که داخل سوراخ بینی او گشت تا بدماغ او رسید و شروع در أکل مغز آن کافر پای نغز نمود و او را بقتل رسانید.
ای زندیق بدان که ما بر هر چیز توقّف نمائیم از آنچه حضرت ایزد تعالی خلق را ایجاد فرمود که: گوئیم آن را برای چه خلق نمود و بواسطه انشاء و اختراع فرمود لکن نامساوی با ایزد باری در علم ما و علم او خواهیم بود، در آنچه از معلوماتست و استعانت ما از حضرت واجب تعالی است در معلومات که میان ما و او مساواتست.
زندیق گفت: یا أبا عبد اللّه (ع) مرا خبر ده که آیا در خلق حضرت ایزد

متّان (1) و در تدبیر ایشان هیچ گونه عیب و نقصان هست.
آن حضرت (ع) فرمود که: هیچ عیب نیست.
زندیق گفت: یا أبی عبد اللّه حضرت ایزد خالق بیچون خلایق خود را أغلف

غیر مختون خلق کرد، آیا این از حضرت ربّ العالمین از روی حکمت است یا عیب و ناپسند است.
امام علیه السّلام فرمود که: بلکه این أمر از حضرت واهب أکبر عین- حکمت و مصلحت است.
زندیق گفت: پس شما تغیّر خدای تعالی را بعمل خود صواب دانستید که آنچه واحد خالق برای أغلف خلق کرد شما او را عیب نمودید و آن را قطع فرمودید.
خلاصه آنکه آنچه فعل و خلق خدای تعالی است آن را عیب میدانند و دم و ختان که فعل شما است آن را صفت مدح می‌شمرند آیا شما آن را از خدای تعالی غیر حکمت و خطا میدانید.
حضرت امام جعفر الصّادق علیه السّلام فرمود که: خلق أغلف به این صفت از حضرت وهّاب عین حکمت و صوابست الّا آنکه آن را در سنّت شریعت بر خلق خود واجب گردانید.
چنانچه مولود وقتی که از رحم ما در متولّد گردد ناف مولود متّصل بسرّه مادر اوست همین نوع حضرت حکیم علیم او را خلق کرد مع هذا ایزد تبارک و تعالی أمر بقطع آن نمود چه در ترک و عدم قطع آن فساد میان فرزند و مادر بیّن و ظاهر گردد.
و همچنین است ناخن انسان که حضرت خالق سبحان خلق آن نمود
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:289
(1) و فرمود که آن را دراز نکنند و همچنین است موی شارب و سرکه دراز می‌شود و قطع میکنند، و همچنین است ثیران که حضرت واجب تعالی آن را محوّل خلق گردانید و خصای آن أوفق است نظر بآن کرده و بحسب عقل هیچ عیب در این باب در تقدیر خدای عزّ و جلّ نیست.
زندیق گفت: یا أبا عبد اللّه جعفر نه شما میفرمائید که خدای تعالی فرمود که: ادْعُونِی أَسْتَجِبْ لَکُمْ مرا بخوانید تا اجابت کنم و حال آنکه می‌بینیم ما که مضطرّ بینوا هر چند تضرّع و دعا بحضرت ایزد وهّاب مینمائیم أصلا جواب در هیچ مطلب و مآب نمی‌یابد و مظلوم مطیع هر چند طلب نصرت از بصیر و سمیع بر دشمن نمود حضرت معبود نصرت و یاری ننمود.
حضرت ولیّ خدای تعالی فرمود که: و یحک بدان که هیچ أحدی بحضرت واهب متعال دعا نکرد و سؤال ننمود مگر آنکه واجب الوجود دعا و التماس او را مستجاب فرمود، امّا دعای ظالم مطرود بی‌رویّه تا هنگام انابت و توبه مردود است امّا محقّ و سزاوار از اجابت دعاء چون سؤال و دعا بحضرت مجیب- الدّعوات تبارک و تعالی نماید بی‌شبهه و ریب اجابت دعا او نموده از و دفع بلا و آسیب نماید بنوعی که او را علم بر آن نباشد و ثواب بسیار برای روز حاجت او ادّخار فرماید.
و اگر آنچه بنده بدعا و تضرّع سؤال از کریم لا یزال نماید و در حصول آن

خیر به بنده عاید و عیان نگردد، حضرت خالق الأفلاک آن را از اجابت امساک فرماید و مؤمن عارف بذات خدای تعالی بسا باشد که دعا و استدعا بحضرت خالق البرایا نماید در باب چیزی که نداند آن صوابست یا خطا، و گاه بود که بنده از پروردگار خود هلاک کسی که أیّام حیاتش منقضی، و

منقطع نگشته سؤال کند.

(1) و گاه بنده تا بر آن حضرت ایزد منّان طلب نماید در زمان که تقاطر مطرود آن أثر مصلح و درخور نیست لهذا واحد أکبر دعای او را باجابت مؤخّر گرداند زیرا که سمیع بصیر بتدبیر آنچه خلق و ایجاد برای خلایق کبیر و صغیر و مانند آن گردانید أعلم و أعرف بآنست و این بسیار قریبست بفهم این را نیکو فراگیر زندیق گفت: أیّها الحکیم مرا خبر ده که چرا از آسمان بزمین نزول نکنند و از زمین بآسمان هیچ بشر صعود و عروج ننماید و هیچ مسلک و طریق از زمین بسوی آسمان بتحقیق نیست و اگر بنده ایزد أکبر در تمامی عمر خود در همه دهر یک بار از جمعی بشریکی را که بآسمان مسافر گشته صعود نماید و بعد از آن هر که از آنجا هبوط و نزول فرماید نظر و مشاهده افکند هر آینه این برای اثبات ربوبیّت ربّ العزّت أثبت و برای نفی شکّ أقوی و از جهت تعیین أجدر و أحری است زیرا که هر گاه چنین شود معلوم هر بنده واهب أکبر که عالم و قادر بر تدبیر و تفکّر باشند بعد از تعمّق نظر و تصوّر از روی فراست و تدبیر بر او بیّن و ظاهر گردد که در آنجا مدبّری است که تقاعد هر أحد بسوی آن- واجب الوجود واحد است که هر هابط و نازل از پیش او هبوط و نزول فرمایند.

حضرت امام الخلائق جعفر بن محمّد الصّادق علیه السّلام بعد از استماع کلام آن زندیق منافق گفت: بدرستی و راستی تمامی و همگی آنچه تو در زمین از تدبیر ربّ العالمین ادراک نمائی همه آن منزل از آسمانست و از آنجا بیّن و ظاهر گردد.

آیا نمی‌بینی آفتاب که نور نهار و قوام دنیا و اعتبار از او برد وام و آشکار

است (1) از آسمان طالع گردد و اگر آفتاب در آسمان محتبس گردد هر که در آسمان باشد از حرارت و گرمی آن هلاک و ویران شود و ماهتاب جهانتاب نیز از آسمان بحکم قادر وهّاب طلوع کند و نور شب از روشنائی او است و با و عدد سنین و حساب و شهور و أیّام بی‌شبهه و ارتیاب معلوم و مفهوم گردد و اگر قمر از ایشان محبوس و پنهان شود هر آینه أمر بغایت دشوار و تدبیر فاسد و بی‌اعتبار گردد و نجوم در آسمان بارشاد حیّ قیّوم و بهدایت ایزد قادر، و هادیان در ظلمات بحر و برّاند و نیز باران حیات تمامی أشیاء از زراعات و نباتات و انعام و غیرها به آنست آن از آسمان آید اگر

باران از آنها محبوس گردد، هیچ کدام این أشیاء را حیات و سرانجام بانصرام و انجام نرسد و نیز اگر باو چند روز محبوس شود همگی أشیاء متغیّر و تباه شوند.
ای زندیق غیم و رعد و برق و سایر صواعق همه آنها دلیل بیّن و برهان روشن است بر آنکه در عالم کون و فساد مدبّریست که تدبیر هر شیء نماید و از نزد او هر چیزی که نازل گردد و حضرت مهیمن معبود با موسی کلیم علیه التّحیّه و التّسلیم تکلّم نمود و حضرت ایزد علّام عیسی بن مریم علیه السّلام را بآسمان مرفوع گردانید و ملائکه کرام نیز از آن مقام بحضرات أنبیاء علیهم السّلام از نزد أرحم الرّاحمین آیند لیکن تو ایمان نمی‌آری تا بچشم خودبینی.
امّا آنچه مرئی و مشاهد تو گردید همان کافی است برای ایمان تو بحضرت عزّ و جلّ که از روی فراست و دانائی تفهّم و تعقّل نمائی.
زندیق گفت: یا امام اگر حضرت علّام در هر صد سال تمام یکی از أموات را زنده گردانیده بنزد ما مراجعت میفرمود تا با او گفت و شنود و سؤال از آن کسی که از ما گذشتند و بر آن صفت و سیرت که در اینجا داشتندی پرسیدیم أحوال
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:292
ایشان بچه کیفیّت و عنوان است (1) و بعد از موت ملاقات بچه کسان و بچه چیز از أهوال و أفزاع آن جهان نمودند و با ایشان چه نوع سلوک کردند اگر چنین می‌شد هر آینه مردمان بی‌شبهه و گمان عمل بیقین میکردند و از ضمایر ایشان شکّ مضمحلّ و از دلهای خلایق رین غلّ بر طرف شدی.
حضرت ولیّ عزّ و جلّ امام جعفر الصّادق علیه السّلام فرمود که این مقاله تو قول منکران رسل و تکذیب‌کنندگان أنبیای لم یزل است که آن جماعت به تصدیق أنبیاء و رسل باخبار از خدای عزّ و جلّ و بسایر ما جاء به النّبیّ ننمایند و گویند که خدای منّان در کتاب خود قرآن لازم الاذعان و غیره بر لسان أنبیاء و رسولان حال آنکه از ما وفات یافته بیان و عیان گردانید.
آیا هیچ أحدی از خلق از حضرت حقّ تعالی و تقدّس و از رسول ایزد خالق أصدق در قول و فعل هست چنانچه بأمر و حکم خدای تبارک و تعالی از أموات جمعی بسیار بدنیا مراجعت نمودند.
از آن جمله أصحاب کهف عبارتست از غار جبل بتاخلوص قریب به شهر افسوس و آن جمعی از خداپرستان بودند که از دست آن ظالم پرفسوس- مدّعی الوهیّت گریخته پناه بآن غار بارشاد و ایزد غفّار بردند و بواسطه شهرة آن حکایت احتیاج ببیان آن نیست.
خلاصه سخن آنکه آن طایفه را حضرت مهیمن سیصد و نه سال بعد از آن که ایشان را میرانید در أیّام زمان قوم که منکر بعث و نشور بودند زنده، و مبعوث گردانید تا قطع حجّت آن جماعت کند و قدرت خود بر ایشان ظاهر

گرداند تا بدانند که بعث و نشور حقّ است.
و نیز خدای عزیز ارمیا نبیّ علیه السّلام را که نظر بسوی خرابی بیت-

المقدّس (1) و حوالی آن که بسعی بخت‌نصّر کافر در هنگامی که با بنی اسرائیل جنگ کرد و ایشان بقصد غزا و جهاد با آن رئیس أهل عناد و الحاد و نیز به واسطه ثواب و ذخیره یَوْمَ یُنادِ الْمُنادِ در قتال و جدال سعی بیداد کردند لیکن چون شکست یافتند آن کافر بتیر یعنی بخت النّصر بعد از قتل عام بنی اسرائیل و سبی و زراری ایشان بیت المقدّس حضرت ایزد تعالی و تقدّس را از بنیان خراب و ویران گردانید.
چون بتقدیر حضرت بیچون ارمیای پیغمبر بعد از تقضّی أیّام شهور و سنین بر آن سرزمین گذشت و آن مقام رفیع مکان را بغایت خراب و ویران دید قالَ أَنَّی یُحْیِی هذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِها فَأَماتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عام.
یعنی: حضرت ارمیا بعد از مشاهده آن ویرانی گفت که: حضرت اللّه تعالی بعد از موت این جماعت و خرابی آن مأمن عزّ و کرامت در کدام وقت و ساعت أحیاء آنها خواهد کرد.
و این کلام از آن پیغمبر عالیمقام از روی استعلام و استفهام بود نه بر سبیل انکار و استعظام و چون آن نبیّ (ع) این کلام باتمام و انصرام رسانید در همان مکان و مقام حضرت مهیمن علّام او را تا صد سال میرانید.
پس آنگاه او را زنده گردانید او نظر به اعضای خود می‌نمود که بعد از انقطاع و انفصام چگونه اتّصال بیکدیگر و التیام لحوم لباس عظام و مفاصل و عروق واصل و انجام یابد.
چون جمیع اعضای او بنهج اوّلی انصرام و سرانجام یافت برخاست و راست نشست و قالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلی کُلِّ شَیْ‌ءٍ قَدِیرٌ.
یعنی: ارمیا بعد از رؤیت و مشاهدت حقیقت احیاء أشیاء فرمود که:

من الحال دانستم که ایزد تعالی قادر و توانا بر ایجاد و احیاء تمامی أشیاء است.
(1) و نیز قوم را که از طاعون گریخته و وطن گذاشته بیرون رفته بودند چون اراده کامله و قدرت شامله بیچون بر موت ایشان تعلّق پذیر گشته بود همان که آن قوم که احصاء عدد ایشان را جز حیّ قیّوم کسی نداند بر کنار رودبار اراده رحل اقامت نمودند هنوز أثقال و أحمال فروز نیاورده بودند که بصدای ندای دو ملک از ملایک حضرت عزّ و جلّ یکی از أعلا و دیگری از أسفل موتوا موتوا میگفتند در حال رجال و نسوان و خورد و کلان همگی و تمامی تعب جان بقابض آن سپرده در سلک مرده‌گان منخرط گشتند و ربّ جلیل مدّت مدید طویل آن جماعت را بهمان صفت مرده‌گان گذاشته تا اعضا و جوارح ایشان از یک دیگر جدا گشته و گوشت پوسیده و

عظام رميم گرديد.
پس حضرت ايزد جميل در هنگام كه اراده او تعلّق گرفته كه خلق او مشاهده قدرت او نمايد پيغمبر جليل القدر كه او را حزقيل و گروهى ارميا و برخى عزير گفتند بر آن محلّ گذشت در حقّ ايشان دعا كرد و التماس أحياء آن جماعت از حضرت ربّ العزّت در خواست نمود تير دعاى آن نبىّ ايزد تبارک و تعالى بهدف اجابت كارگر آمد تراب أبدان هر يک ايشان به فرمان خالق منّان در يک محلّ و مكان جمع گشتند و أرواح ايشان مراجعت به أبدان نموده برخاستند بر همان هيئت روز وفات كه نقد جان بمتصدّى آن سپردند.
چنانچه يک كس از أعداد آن بندگان خداى تعالى و تقدّس معقود و محتبس نشد و بعد از احياء مدّت بسيار تعيّش در اين دهر ناپايدار نمودند

و به تناكح و تناسل از ايشان خلق بيشمار موجود و آشكار شدند.
(1) و نيز حضرت ربّ العزّت بر جمعى كه با موسى (ع) كليم عليه السّلام به ميقاتگاه حضرت اله بيرون رفتند و چون بآن محلّ موعود حضرت عزّ و جلّ رسيدند فَقالُوا أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً گفتند يا موسى تا خداى تعالى را بما بيّن و آشكارا ننمائى ما ايمان بخداى تعالى و اقرار به نبوّت شما نمى‌آريم، اللّه تعالى به أخذ صاعقه آن طايفه را ميرانيد و بالتماس موسى عليه السّلام آن جماعت را زنده گردانيد.
زنديق گفت: مرا خبر ده از آن كسى كه قايل بتناسخ أرواح است در چه وجه قايل باين قول نامعقول گشتند و كدام حجّت بر مذهب خود اقامت نمودند؟
حضرت أبى عبد اللَّه عليه السّلام فرمود كه: أصحاب تناسخ و اين جمعى ناسپاس در ناسخ منهاج دين و مسالک طرق و آئين را پسى پشت انداختند و شيوه نامرضيّه ضلالت را براى نفس خويش مزيّن ساختند و نفسهاى خود را ممتزج بشهوات گردانيدند و زعم ايشان چنانست كه آسمان خاليست از آنچه صفت و بيان وجود آن در آسمان ميكنند و مدبّر اين علم بصورت مخلوقين است بحجّت و برهان آنكه روايت است كه حضرت قادر عالم آدم صلّى اللّه عليه و سلّم را بصورت خود خلق و ايجاد نمود و ايزد جبّار را جنّت و نار و بعث و نشور روز حساب و شما راست و قيامت در نزد أرباب تناسخ بى‌رويّت عبارت از خروج روح از قالب و ولوج در قالب ديگر است اگر در قالب أوّل محسن و پسنديده عزّ و جلّ بود اعاده او در قالب ديگر كه أفضل و أكمل است از قالب أوّل كه در حسن در أعلا درجه دنيا بود گردد.

(1) و اگر مسمّى بود و عارف بمعارف حقايق شرع شريف نبود روح او

منقلب بقالب دوابّ تبعه دنيا يا هوام مشوهّة الخلق بی‌سر و پا گردد و نماز و روزه و هيچ چيز از عبادت حضرت واهب العطيّه بر مردم واجب و لازم نيست بغير از آنكه شناخت و معرفت آن كسى كه شناختن او بر اين كس واجب باشد چيزى ديگر واجب نيست.
و نيز اعتقاد أهل تناسخ آنست كه همه چيز از شهوات دنيا مباحست بر ايشان از فروج نسوان و غير اينها از خواهران و دختران و خالات و زنان شوهردار و همچنين مردار و خمر و خون را مباح و حلال ميداند و مقاله آن طايفه بيرويّت بغايت در نزد هر فرقت قبيح و وسيله ذلّت و خطيّت است و تمامى امّت مذمّت و لعنت آنها ميكنند و چون از ايشان سؤال حجّت و برهان نمايند تند و آشفته گردند تورات تكذيب مقاله ايشان و فرقان لعنت بر ايشان مينمايد.
و نيز أرباب تناسخ را با اين اعتقاد گمان چنانست كه خداى ايشان منتقل از قالب أوّل بسوى قالب ديگر گردد.
و بدرستى كه أرواح أزليّه همان روحست كه در آدم عليه السّلام بود باز همان روح كشيده آمده از يكى بديگرى منتقل گرديد تا بروزگار ما رسيد پس خالق در صورت مخلوق بود در آنچه استدلال كنند كه يكى از ايشان خالق و موجد صاحب خود است.
و نيز أهل تناسخ ميگويند كه: ملايكه از أولاد آدم‌اند چون هر كدام در درجه أعلى در دنيا سرفراز و ممتاز گردند از درجه امتحان بيرون ميروند و چون بمنزله تصفيه رسيد بگذرد، پس آن كس ملك ايزد تعالى و تقدّس
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:297
هست (1) پس طور ايشان را طايفه نصارى در بعضى أشياء اختيار نمودند و طور ديگر اين طايفه مثل طور دهريّه است كه ميگويند كه: أشياء بر غير حقيقت خود باشند و آنچه در نظر شما است نه عين هر أشياء است پس بر أهل تناسخ لازم است كه از هيچ گوشت نخورند بواسطه آنكه دوابّ بالتّمام از أولاد آدم‌اند كه تحويل صور ايشان شده بسا باشد كه بموجب اعتقاد ايشان آن جانوران خويشان پس جايز نباشد كه أكل لحوم قربات و خويشان خود نمايند.
زنديق گفت: و از أهل تناسخ جمعى هستند كه گمان ايشان چنان است كه لم يزل و لا يزال با حضرت ايزد متعال طينت و داخل بآن گردد پس خداى تعالى را خلق بعضى أشياء از اين طينت موذيه هست كه أصلا و قطعا ايزد تعالى قدرت و استطاعت گريز از آن ندارد بلكه او ممتزج بآن طينت و داخل بآن گردد پس خداى تعالى خلق بعضى أشياء از اين طينت موذيه نمود.
حضرت امام الأنام عليه السّلام فرمود كه: سبحان اللَّه تعالى چون خداى منّان متّصف بصفت قدرت و توان بود كه او عاجز بود و او را استطاعت

تفصّی و گریز از آن طینت موذیه نبود.
پس اگر آن طینت را که لازمه ذات الهیّه است حیات أزلیّه بوده باشد بیقین لازم آید که دو اله که هر دو قدیم باشند بهم ممتزج و مرکّب گشته تدبیر عالم هر دو با هم کنند و اگر این چنین باشد پس موت و فناء از کجا پیدا شد، و اگر آن طبیب لازمه ذات میّت بود و بر صفت حیات أزلیّت نبود میّت را با أزلی قدیم بقاء و ثبات نیست و از میّت دمی حیات موجود نگردد.
و این قول مقاله جماعت دیصانیّه که أشدّ طایفه و خیم العاقبه زنادقه
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:298
هستند در قول، (1) و مهمل‌ترین آن جماعت‌اند در مثل، ایشان نظر در کتب که أوایل آن أهل ضلال تصنیف نمودند و خبر برای ایشان در أفعال و أعمال بألفاظ مزخرفه و کلمات مزیّفه اثبات و بیان نمودند که أصلا آن دعوی بیمعنی آن جماعت را دلیل ثابت و برهان حجّت که موجب اثبات دعوی که گردید نیست تمامی و همگی قول آن طایفه بو الفضول خلاف بر خدای تعالی و رسول، و تکذیب ما جاء به من عند اللّه است.
و امّا آن کسی که زعم و گمان او چنان بود که أبدان ظلمت و أرواح نور است و نور فاعل شرّ و ظلمت عامل خیر نیست، پس بر آن طایفه واجب و لازم نیست که الزام هیچ أحدی بر فعل و ارتکاب معصیت و حرمت و اتیان فاحش است نمایند زیرا که این چیزها همه از ظلمت ظاهر و پیدا شد چه از ظلمت و أثر او پیدا شدن مثل این أمر مستنکر نیست و او را نرسد که پروردگار را بخواند و تضرّع بسوی او نماید زیرا که نور ربّ است و پروردگار را سزاوار از تضرّع بسوی نفس خود نیست لهذا تضرّع بنفس خود ننماید.
و نیز پناه و استعاذه بغیر نماید و هیچ أحدی از أهل این مقاله را نرسد که گویند خوب کردی یا بد کردی بواسطه آنکه اساءت از فعل و عمل ظلمتست و احسان از نور است و نور بنفس خود بگوید که یا محسن تو نیکو کردی و ثالث در آنجا نیست، پس ظلمت بنا قیاس قول برویّت ایشان در فعل محکمتر و در تدبیر استوارتر و در أرکان عزیز از نور بود زیرا که أبدان بغایت محکم در بنیانست، پس از این خلایق که تصوّر صورت واحده بر نعوت مختلفه نماید و همه أشیاء که مرئی و مشاهد ما گردد و از شکوفه و أشجار و از طیور و دوابّ و أثمار واجب و لازم است که همه اله و پروردگار باشند و نور در آن صورت محبوس و
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:299
دولت از جهت او مخصوص بود.
(1) و آنچه أهل تناسخ ادّعا نمودند که عاقبت بسا باشد که بجهت نور بود پس این قول مجرّد دعوای پیش نیست و بر قیاس قول ایشان باید که نور را فعل نبود زیرا که او اسیر است نه سلطان نه أمیر تا ایجاد فعل تواند

نمود یا تدبیر و تقدیر شیء تواند فرمود و اگر نور را با ظلمت قدرت تدبیر بود بیقین نور امیر نبود بلکه مطلق و عزیز، و گر نور در هنگامی که او با ظلمت بود أصلا او را قدرت تدبیر نبود، پس او اسیر ظلمت بود زیرا که مرئی و مشاهد ما میگردد و ما می‌بینیم که در این عالم کون و فساد احسان و خیر و فساد و شرّ بیّن و ظاهر میگردد.
پس وقتی که از نور تدبیر و تصرّف متصوّر نبود البتّه این که گاهی خیر و احسان آشکارا و عیان گردد ظلمت آن چیز را نیکو دانسته معمول گردانید.
چنانچه شرّ را نیکو دانسته بفعل آورد اگر أهل تناسخ گویند محالست که از ظلمت فعل خیر ظاهر گردد بناء علیه نور و ظلمت هر دو حاصل و ثابت نباشند و دعوی ایشان باطل و از درجه استماع ساقط و عاطل گردد و أمر مراجعت نماید بآن قول أنبیاء و رسل که خدای عزّ و جلّ واحد و عادل و ما سوای ایزد لم یزل فاسد و باطل است و این قول أهل تناسخ که مذکور شد مقاله مانی زندیق است و أصحاب او.
و امّا آن کسی که گوید: نور و ظلمت البتّه واقع است و میان ایشان بی‌شائبه گمان حکم ظاهر و عیان است که اگر یکی از ایشان اراده زیادتی و ظلم بر دیگری نمایند حکم ظالم را از عمل ظلم مانع آید.
این حکم بعقل محکم نیست زیرا که لازم آید که حکم ازین ثلثه أکبر و
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:300
أحکم بود و نور و ظلمت مغلوب و حکم غایب بود (1) و مغلوب محتاج است زیرا که محتاج بحاکم نگردد الّا مظلوم و ملهوف غیر کافل یا مغلوب و جاهل و این مقاله مانویّه از جماعت زنادقه و حکایت و قصّه ایشان بسیار بسیار طویل البیان است زندیق گفت: یا أبا عبد اللّه علیه السّلام قصّه قول مانی چه نوعست؟
حضرت امام النّاطق الأمین جعفر بن محمّد الصّادق علیهم سلام اللّه أجمعین فرمود که: قول او بغایت منخفض و بی‌اعتبار بود امّا بعضی مجوسیّه دور از رویّت آن را اعتبار نموده فرا گرفتند و بعضی از نصرانیّه را نیز اشتباه بهم رسید.
و بعضی از آن سخنان مستحسن نصرانیان گردید و أصحاب این هر دو ملّت خطا کردند و هیچ یک از این دو مذهب عمل برای صواب نکردند و زعم و گمان ایشان چنانست که این عالم مدبّر بتدبیر دو خداست یکی نور و دیگری ظلمت و نور در حصار ظلمت است بر آن وجه که ما حکایت و بیان آن کردیم چون نصاری استماع قول زنادقه در این باب نمودند تکذیب آن جماعت کردند لیکن مجوس قبول قول آن طایفه تناسخیّه نمودند.
زندیق گفت: یا أبا عبد اللّه مرا خبر ده از طایفه مجوس آیا اللّه تبارک و تعالی برای ایشان نبیّ یا رسول مبعوث و مرسل گردانید یا نه.
امّا من در پیش ایشان کتب محکمه و مواعظ بلیغه یافته‌ام و بأمثال شافیه

و أحكام وافيه و مقرّ بثواب و عقاب‌اند و ايشان را شرايع و دين و ملّت و آئين است كه بدان عمل مينمايند.
حضرت امام الهمام جعفر بن محمّد الصّادق عليه السّلام اين آيه مباركه را در جواب آن زنديق تلاوت نمود كه: وَ إِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلا فِيها نَذِيرٌ.

(1) يعنى: هيچ طايفه از امّت باين دار المحنه دنيا نيامد الّا آنكه نذير كه عبارت از نبىّ و رسول ايزد سميع بصير است بايشان آمد و خداى تعالى براى مجوس نيز كتاب و رسول مبعوث و مرسل گردانيد آن طايفه منكر پيغمبر، و جاحد كتاب ايزد وهّاب گشتند.
زنديق گفت: آن رسول كيست يا أبا عبد اللَّه عليه السّلام وجه استعلام از اسم آن رسول قادر عالم آنست كه جمعى كثير از مردمان را زعم و گمان چنانست كه آن نبى خالد بن سنانست.
آن حضرت فرمود كه: خالد مرد عربى بدوى بود و نبىّ نبود و اين حرفى است كه مردم ميگويند و هيچ أحدى از أنبياء باين كلام متكلّم نگرديد.
زنديق گفت: آيا آن نبىّ زردشت بود؟
امام الأنام (ع) فرمود كه: نعم زردشت با جمعى بنزد ايشان آمد و دعوى نبوّت نمود گروهى از آن قوم بآن نبىّ حىّ قيّوم ايمان آوردند، و جمعى از آن قوم جحد و انكار آن پيغمبر ايزد أكبر نموده او را از شهر اخراج به بيابان كه در آن سرزمين درّندگان بسيار بود فرمودند آن نبىّ قادر سبحان در آن مكان طعمه سباع و درّندگان گرديد.
زنديق گفت: يا أبا عبد اللَّه عليه السّلام مرا خبر ده از مجوس كه آيا اين طايفه أقرب بصوابند يا مشركين عرب؟
حضرت امام الأنام (ع) فرمود كه: عرب در زمان جاهليّت بدين حنفى أقرب از مجوس بودند و بواسطه آنكه مجوس كافر بجميع أنبياء و جاحد كتب ايشان و منكر براهين آن أعيان شدند و أصلا هيچ چيز از سنن و آثار انبيا بر نداشتند و كيخسرو ملک مجوس و پادشاه آن جمع بافسوس در أيّام حكومت

خود (1) سيصد نبىّ ايزد تعالى را بقتل رسانيد و مجوس غسل جنابت نمى‌كردند و كفره عرب غسل ميكردند و غسل كردن از جنابت از خالص دين شرايع حنيفيّه است و مجوس ختنه نيز نميكردند و اين ختنه از سنن أنبياى خداى تبارک و تعالى است و أوّل آن كسى كه عمل بدين سنّت سنيّه نمود خليل- الرّحمن ابراهيم عليه السّلام بود و مجوس موتاى خود را غسل نميدادند، و تكفين نيز نمى‌نمودند امّا عرب تمامى اين أفعال بتقديم ميرسانيدند، و مجوس موتى خود را در نواويس و صحارى مى‌انداختند و تكفين نيز نمينمودند امّا عرب تمامى اين أفعال بتقديم ميرسانيدند و

مجوس موتی خود را در- نواویس و صحاری می‌انداختند و عرب موتی خود را در گور لحد کرده دفن مینمودند و سنّت أنبیاء و رسول نیز چنین است.
و أوّل آن کسی که بجهت او قبر حفر کردند حضرت آدم أبو البشر بود و مجوس امّهات که زنده در خانه بود مع هذا دختران آنها را نکاح میکردند و نکاح خواهران خود مینمودند و عرب آنها را حرام میدانستند.
و مجوس منکر بیت اللّه الحرام بودند و آن مکان را بیت الشّیطان گفتند و عرب حجّ و زیارت آن خانه میکردند و تعظیم و تکریم آن می‌نمودند، و میگفتند که این خانه پروردگار ما خدای عزّ و جلّ است و عرب بتورات و انجیل قایل و مقرّ بودند و پیوسته از أهل کتاب سؤال مسایل ضروریّه می‌نمودند و حقایق آن را از آن جماعت فرا میگرفتند و عرب در همه أسباب به دین حنیفیّه أقرب از مجوسند.
زندیق گفت: یا أبا عبد اللّه مجوس در نکاح اخوات محتجّ بآن شدند که این فعل سنّت حضرت آدم أبو البشر است.

(1) حضرت امام جعفر الصّادق (ع) فرمود که: حجّت ایشان در اتیان، و نکاح بنات در حیات امّهات چیست؟
آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و سایر أنبیاء بالتّمام این را حرام میدانستند و مجوس هر چه از خدای عزّ و جلّ آمد به أنبیاء و رسل آن را میکردند.
زندیق گفت: یا أبا عبد اللّه (ع) خدای غنیّ أکبر برای چه خمر را حرام گردانید و حال آنکه از مکیّفات هیچ چیز از آن بدتر نیست.
حضرت امام الهمام جعفر بن محمّد الصّادق علیه السّلام فرمود که: ایزد علّام شراب را بواسطه آن منع و حرام نمود که آن امّ الخبائث و سر همه بدیها است زیرا که ساعت بر شارب الخمر میگذرد که او را عقل در سر نیست و پروردگار خود خدای عزّ و جلّ را نمی‌شناسد و چون مست لا یعقل گردد از فعل معصیت و انصرام هیچ عمل بد بر نگردد و هر فعل حرام که در آن حال بخاطر أبتر او رسد بعمل آرد و قطع رحم در آن دم کند و هر فاحشه که بود معمول گرداند البتّه زمام سکران بدست شیطان است اگر شیطان او را در حالت سکران أمر بسجده بتان نماید در حال او سجده أصنام بانصرام رساند و بهر مکمن و مقام که شیطان او را کشد و دواند و او نیز در آن أمر مسارعت تمام به انجام رساند.
زندیق گفت: چرا خدای تعالی خون مسفوح را حرام گردانید؟
حضرت امام الأمین النّاطق جعفر بن محمّد بن علیّ بن الصّادق (ع) فرمود که: دم مسفوح را ایزد سبّوح بواسطه آن حرام گردانید که مورث قساوت- قلب و منتج سلب رحم از دل است و مغیّر لون انسان و وسیله تعفّن بدن

آدمیانست (1) و أکثر جذام از أکل خون حرام است.
زندیق گفت: یا أبا عبد اللّه أکل غدد جایز است؟
حضرت امام الخلائق جعفر بن محمّد الصّادق (ع) فرمود که: أکل غدد مورث جذام و حرام است.
زندیق گفت: أکل میته را چرا واجب تعالی حرام گردانید؟
امام جعفر الصّادق (ع) فرمود: میته را بواسطه آن حرام گردانید که فرق باشد میان میته و میان آنچه تزکیه کنند و اسم خدای تعالی در هنگام ذبح بر آن ذبیحه مذکور گردانند و میته گاهست که خون آن منجمد شده رجعت ببدن آن حیوان نماید، پس گوشت میته بواسطه آن بغایت ناگوارا و گران باشد زیرا که أکل آن گوشت را با خون تناول مینماید.
زندیق گفت: چون میته حرام است، پس ماهی میته است و حرام باشد؟
حضرت امام الهمام جعفر بن محمّد الصّادق علیه السّلام فرمود: سمک میته نیست و تزکیه آن اخراج اوست از آب در حالتی که زنده باشد و چون بیرون آرد در زمین گذارد و بگذارد که خودی خود بمیرد و اینکه او را ذبح نمیکنند بواسطه آنست که او را خون نیست و حکم ملخ نیز چنین است.
زندیق گفت: یا امام علیه السّلام حضرت ایزد علّام زنا را برای چه حرام گردانید؟
حضرت امام جعفر بن محمّد علیه السّلام فرمود: حرمت زنا بواسطه فساد بسیار است که آن عبارت از بر طرف شدن مواریث و انقطاع نسب است چه عورت زانیه هر گاه در شبانروزی سه چهار نفر برو وارد شوند چون حامله

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:305

گردد نمیداند که او را حامله گردانید (1) و مولود نیز مطّلع و عالم بحال والد نیست و نمیداند که والد او کیست و أرحام موصوله نیز معلوم نشود، و قرابت معروفه بهم نرسد و نتوان گفت که فلان صله رحم مولود و قرابت مشهور و معروف فلان است.
زندیق گفت: لواطه را حرام چرا گردانید در آن نسب نیست؟
امام الهام جعفر بن محمّد الصّادق علیه الصّلوة و السّلام فرمود که:
وجه حرمت لواطه برای آنست که اگر لواطه حلال میشدی مردان را از زنان استغنا بهم رسیدی و این أمر موجب قطع نسل و تعطیل فروج بودی و در اجازه این کار فساد بسیار ظاهر و آشکار گشتی.
زندیق گفت: وطی بهایم را چرا حرام گردانید و این نیز نوع اشفاعست از مال خود؟
حضرت امام النّاطق جعفر بن محمّد الصّادق (ع) فرمود که: حضرت صمدیّت کراهیّت دارد از آنکه مرد آب خود را ضایع گرداند و به غیر شکل و هیولی و عنصر خود آمده متّصل گردد.

و دیگر آنکه اگر قادر سبحان اتیان بهایم را حرام نگردانیدی هر آینه هر مردی ما ده خری در خانه خود بستی و نگاهداشتی بر پشتش سواری کردندی و دخول بفرجش نمودی، پس اگر چنین میکردندی فساد بسیار ظاهر و آشکار گشتی چنانچه بر أرباب عقل و عرفان ظاهر و عیان است پس حضرت ملک العلّام بواسطه آن فساد و آثار بر همگی خلایق ظهورش را حلال و فروجش را حرام گردانید.
و دیگر آنکه حضرت خالق زنان را بجهت مردان خلق نمود تا آنکه
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:306
رجال انس بنسوان گیرند (1) و در پیش ایشان ساکن گردند و مواضع شهوات مردمان و امّهات أولاد ایشان زنانند.
زندیق گفت: یا أبا عبد اللّٰه غسل جنابت بر امّت چرا واجب کردند و حال آنکه جنب بپهلوی حلال خود رفت و در حلال أصلا دنس و کثافت نیست تا رفع آن واجب و لازم بود؟
حضرت امام الخلائق جعفر بن محمّد الصّادق علیه السّلام فرمود که:
جنابت بمنزله حیض است بواسطه آنکه نطفه آدمی دم غیر مستحکم است و در جماع حرکت شدیده و شهوت غالبه است و چون مجامع از جماع فارغ گردد بدن تنفّس زند البتّه آن مرد رایحه کریه از نفس خود می‌یابد، پس غسل بواسطه همین واجب گردید مع هذا غسل جنابت امانت است که حضرت مهیمن میان بندگان خود را بر آن ایتمان نمود و ایشان را بآن اختیار، و امتحان فرمود.
زندیق گفت: ایّها الحکیم ای امام حکیم حلیم و ای عارف علیم، چه میگوئی در حقّ آن کسی که زعم او چنانست که تدبیری که در این عالم ظاهر و قایم گردد آن تدبیر نجوم سبعه سیّاراتست.
حضرت امام الأنام علیه الصّلوة و السّلام گفت که ایشان را دلیل بیّن و حجّت واضح روشن بر اثبات دعوی لازم است که عالم أکبر و عالم أصغر از تدبیر نجوم است که در فلک تقدیر تبیع حضرت سمیع قدیر ذاکر و بهر طرف که علیم قادر دایر گرداند از روی تعب بحکم ایزد واهب دایر غیر فاتر است و بهیچ مکان واقف و ساکن نگشته مدام سایر است.
پس آنگاه آن ولیّ اللّٰه فرمود که: هر نجم از نجوم به أمر حیّ قیوم موکّل
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:307
مدبّر است (1) پس این نجوم بمنزله بندگان مأمور و منهیان ربّ غفور باشند که مترصّد و منتظر حکم ایزد أکبرند که بهر چه مأمور گردند معمول گردانند و اگر نجوم قدیمه ازلیّه بودندی بایستی که متغیّر از حال بحال دیگر نگشتندی.
زندیق گفت: أثر نجوم بطبایع است، یعنی بالطّبع مدیر در عالم است.
حضرت امام جعفر الصّادق (ع) فرمِود که: این قول کِسی است مالک بقاء

و دوام نباشد و صرف حوادث از أيّام بتغيّر ليالى و أيّام نتواند نمود و ردّ هرم و پيرى و رفع عجز و زمين‌گيرى نتواند فرمود و هيچ مرد را دفع نتواند كرد از آنچه با او معمول گرداند.
زنديق گفت: مرا خبر ده از آنكه زعم او چنانست كه خلق لم يزل توالد و تناسل مينمايد و بهمين طريق قرن ميگذرد و قرن ديگر مى‌آيد و خلايق را صنوف آفات و أمراض و أسباب علل و أعراض فانى ميگرداند چنانچه ترا أخير خبر از أوّل دهد و خلف از سلف مخبر و مطّلع گرداند و قرون از قرون و از حقايق شهور و سنون واقف گرداند و ميگويند كه خلايق را بمنزله شجر و نبات و بر صنعت أجسام كه ازاله و قطع آن در همه دهر و ايّام تواند كرد دانستند ازين خلق بحكم واحد كريم و حكيم عليم وقتى داناى بطبع مستقيم بيرون آيد كه بمصالح مردمان عارف و دانا و واقف و شناسا بود و قادر بتأليف كلام باشد و كتاب تصنيف كند و بفطانت خود بهم مربوط گرداند و بحكمت خود آن را نيكو و مضبوط نمايد و آن كتاب را حاجز ميان مردمان فرمايد كه أمر و تحريص مردم بخير و اتّحاد و نهى ايشان از شرّ و فساد و زجر و منع از ايجاد نمايد تا آنكه خلايق بعضى زيادتى ببعضى ديگر و قتل و افساد گروهى با جمعى آخر
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:308
نتوانند نمود.
(1) حضرت امام الخلائق جعفر بن محمّد الصّادق عليه السّلام فرمود كه:
ويحك بدرستى كه آن كسى كه از شكم مادر بيرون آيد ديروز و فردا رحلت- نمايد آن كس را علم بآنچه پيش ازو بود و آنچه بعد از او خواهد بود بى‌شبهه نخواهد بود ديگر آنكه حال خالى از آن نيست كه انسان ايجاد نفس خود خود نمود يا ديگر او را موجود فرمود، يا آنكه هميشه موجود بود.
پس آنچه شى‌ء نبود قدرت ايجاد شى‌ء ديگر ندارد و خلق پيشتر از آن كه موجود شوند چيزى نبودند و همچنين مادامى كه خلق وجود پيدا ننمود چيزى نبود كه از او سؤال توان نمود، پس معلوم نيست كه ابتدا آن چگونه بود و اگر انسان أزلى باشند بايد كه حوادث كه در او حادث نشود بواسطه آنكه أزلى أيّام را بصرف أيّام متغيّر و فنا را برو راه تصوّر نيست با آنكه هيچ بناء بغير بنّاء معتبر و هيچ أثر بغير مؤثّر و هيچ تأليف بى‌مؤلّف مخبر بيشبهه ميسّر نيست.
پس كسى را كه زعم و كمان چنان بود كه پدر ايشان ايجاد و خلق تركيب صورى و پيكر هيولانى او نمود از او استعلام بايد فرمود كه پدر او را كه خلق، و ايجاد كرد و اگر پدر او را موجود گردانيده باشد هر آينه خلق او بواسطه لذّة نفس و شهوت و تصوير آن مؤدّب و دوستى عشرت خود كرد و اگر پدر را قدرت ميبود بايستى كه او و مالك حيات پسر بودى و حكمت در ولد جايز و ممتدّ گشتى و أصلا هيچ نوع از أنواع بلايا بر او راجع نگشتى و

حال آنكه اگر ولد مريض گردد والد أصلا نفع او ندهد و اگر ميرد والد عاجز از دفع درد آنست و موت از ولد نتواند كرد زيرا كه هر كرا قدرت و استطاعت ايجاد خلايق و نفخ روح در ايشان
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:309
بود بنوعى كه آن مخلوق او بپا روان گردد و راه تواند رفت، پس بيقين آن كس را قدرت دفع أذيّت و فساد از مخلوق خود تواند نمود.
(1) زنديق گفت: يا أبا عبد اللَّه (ع) چه گوئى در عالم نجوم؟
حضرت امام الأنام فرمود كه: آن علمست كه نفعش قليل و ضررش كثير و جزيل است، زيرا كه أمر مقدّر بعلم منجّم و بسعى او در ازاله آن دفع و بر نگردد و از محذور قدرت پرهيز ندارد و اگر منجّم كسى را ببلاء ضرر عالم و مخبر گرداند آن كس را نجات از آن باحتراز از قضاء منّان در حيّز قدرت و امكان نيست و اگر كسى را مطّلع بخير سازد و آن شخص را استطاعت تعجيل نيست كه تا معجّلا بآن پردازد و اگر بدى بكسى رسد او را صرف و منع آن نرسد و منجّم مضادّ حضرت خلّاق العباد در علم و حكم بزعم خود است زيرا كه گمان منجّم نادان چنانست كه او ردّ قضاء ايزد سبحان از خلقان مينمايد.
زنديق گفت: يا أبا عبد اللَّه عليه السّلام رسول أفضل است يا ملک ايزد تعالى و تبارک كه به رسالت ربّ العزّت بنزد آن رسول آمدى؟
حضرت أبى عبد اللَّه جعفر بن محمّد عليه السّلام فرمود كه: بلكه رسول صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم أفضل است.
زنديق گفت: يا أبا عبد اللَّه (ع) علّت رفاقت ملايكه موكّلين را ببندگان أرحم الرّاحمين و أرقام فعل و عمل آنها بر ايشان براى ايشان بيان نماى و حال آنكه حضرت واجب تعالى عالم السّر و أخفى است.
امام الهمام جعفر بن محمّد الصّادق عليه السّلام فرمود كه خداى معبود از بندگان خود طلب عبادت و بندگى نمود و اين طايفه را شهود بر خلايق فرمود، زيرا كه در هنگامى كه ملائكه كرام در ملازمت ايشان باشند
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:310
(1) بى‌شبهه و گمان بندگان بر طاعت و عبادت حضرت مهيمن منّان در سعى اشدّ و در مواظبت آن بحدّ بيشتر باشند چنانچه حقيقت آن بر أرباب عقل و عرفان واضح و عيانست، و أيضا از معصيت خايف و هراسان گشته بسا باشد كه مرتكب آن نگردند زيرا كه گاهى بنده از روى خطا و نسيان قصد فعل عصيان كند و چون آدم دو ملک قادر بيچون كه رفيق‌اند بخاطر رساند كه كرام الكاتبين در ساعات ليل و نهار شهور و سنين همراه و هم‌نشين‌اند فى الفور از آن فعل منكر باز ايستد و گويد كه پروردگارم مرا مى‌بيند و حفظه من شاهد و كاتب بأمر حضرت ايزد واهب‌اند بواسطه همان دست از آن عصيان بدارد و خود را از آتش نيران محفوظ و در أمان

دارد و نيز حضرت ربّ العزيز از روى احسان و رأفت و لطف و مرحمت ملكى كرام الكاتبين را به بندگان خود موكّل گردانيد تا آن دو ملك عزّ و جلّ ايشان را از مرده شياطين و تبعه ملاعين و هوام و حشرات جنّ و آفات بسيار از مكان كه بنده آن را نمى‌بيند باذن و فرمان أرحم الرّاحمين در حفظ حضرت ربّ العالمين تا آن محلّ كه حكم و أمر عزّ و جلّ بآن بنده و اصل و مسجّل گردد نگاهدارند.
زنديق گفت: يا أبا عبد اللّه حضرت خالق وهّاب خلق را براى رحمت ايجاد نمود يا بواسطه عذاب؟
حضرت امام جعفر بن محمّد الصّادق عليه السّلام فرمود كه: حضرت- مالك الرّقاب خلق عباد براى رحمت و ثواب نمود و ربّ العباد قبل از ايجاد و ارشاد عالم بود كه جمعى از اين قوم بواسطه انكار و الحاد و ارتكاب أعمال ناصواب محروم از رحمت و ثواب و مستحقّ عذاب و عقاب گردند.
زنديق گفت: پس عذاب منكر بواسطه آن باشد او منكر ذات خالق

واحد أكبر گرديد (1) و بوسيله انكار مستوجب عذاب و آزار باشد ليكن چرا عذاب و عقاب عارف موحّد كه او را يكتاى بى‌همتا داند، و شناسا بحال ايزد تبارك و تعالى باشد نمايد؟
حضرت امام الصّادق الأمجد جعفر بن محمّد عليهم السّلام فرمود كه حضرت ربّ الأرباب منكر الوهيّت ذات واحد خود را معذّب بعذاب و عقاب أبد گرداند و مقرّ بذات كامل الصّفات خود را بواسطه ارتكاب معصيت عذاب و عقاب بجهت عمل آن خطيئت نمايد كه ترك ما فرض اللّه نمود و چون خداى بيچون آن عاصى را بقدر فعل معاصى عذاب كشد بعد از آن آن بنده را از نيران بيرون آورده جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ داخل گرداند و بوصال حور و رضوان مبتهج و شادمان سازد وَ لا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَداً.
زنديق گفت: يا أبا عبد اللّه عليه السّلام ميان كفر و ايمان هيچ منزله واضح و عيانست يا نه.
حضرت امام الانس و الجانّ فرمود كه: هيچ منزلت ظاهر درخشان- ميان كفر و ايمان نيست.
زنديق گفت: ايمان چيست و كفر كدام است؟
حضرت امام عليه السّلام فرمود كه: ايمان عبارت از تصديق مهيمن سبحان است در آنچه از بنده غايب و پنهان بود از عظمت خداى تعالى مثل تصديق آنچه آن را ببيند و مشاهده كند و كفر عبارت از انكار ذات حميده صفات حضرت غافر الخطيّات است.
زنديق گفت: يا أبا عبد اللّه عليه السّلام شرك كدام و شكّ بچه كيفيّت و انجام است؟

(1) حضرت امام الأنام جعفر بن محمّد الصّادق علیه السّلام فرمود كه شرک عبارت از ضمّ شیء است بذات واحد كه مثل آن شیء دیگر نیست و شکّ عبارت از آنست كه آن كس بدل اعتقاد بآن چیزی كه باو رسیده ننماید.
زندیق گفت: آیا عالم جاهل گردد؟
حضرت امام الخلائق جعفر بن محمّد الصّادق علیه السّلام فرمود بلی عالم بما یعلم و جاهل بما یجهل گردد یعنی هر چه میداند عالم بآنست و آنچه نمیداند جاهل است بآن.
زندیق گفت: سعادت كدام و شقاوت چیست؟
امام الهمام جعفر بن محمّد علیه السّلام فرمود كه: سعادت سبب خیر است كه سعید بآن متمسّک شود تا او را بسوی نجات رساند و شقاوت شرّ است كه شقیّ بآن تمسّک نماید پس او را بهلاكت كشاند و خدا یتعالی عالم بهمه اینها است.
زندیق گفت: یا أبا عبد اللّه علیه السّلام مرا خبر ده از حقیقت سراج كه چون فرو نشیند نورش بكدام مقام رفته آرام گیرد؟
آن حضرت فرمود كه: ضوء سراج میرود و هرگز عود نكند.
زندیق گفت: چه چیز شما را مانع است و منكر دارد از آنكه انسان نیز مثل و مانند آن سراج وهّاج باشد كه چون از ضوء بازماند دیگر هرگز نور باو رجعت ننماید انسان نیز چون بفرمان قادر بیچون وفات یابد و روح از بدن او مفارقت كند بعد هذا هرگز روح بأمر مهیمن سبّوح رجعت بجسم آن میّت نكند چنانچه ضوء منطفی از سراج رجعت بآن نفرماید.
حضرت امام الأمجد جعفر بن محمّد بن علی علیهم السّلام فرمود كه:
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:313
(1) قیاس تو بصواب در این باب بی‌شبهه و ارتیاب نیست زیرا كه آتش در أجسام مكمّن است و أجسام قایم بأعیان آنست مثل سنگ و آهن كه چون یكی از اینها را بدیگری زنند آتش از میان این دو جنس ساطع و لامع گردد اقتباس ضوء سراج از آن آتش كنند كه از سنگ و آهن حاصل گشته.
پس آتش در أجسام ثابت و ضوء ذاهب است و روح بحكم قادر سبّوح جسم رقیق است كه ملبّس بلباس قالب كثیف شده و آن بمنزله سراج نیست كه تو ذكر آن كردی آن پروردگار قادر عالم كه از آب صافی خلق جنین در رحم نمود و در او تركیب ضروب مختلفه و عروق و عصب متفاوته و أسنان، و استخوان و موی و غیر آن فرمود همان احیای مردگان بعد از موت ایشان و فناء أجسام و أبدان مینماید و این بر عاقل نكته‌دان بعد از تدبّر و تفكّر فراوان ثقیل و گران نمی‌نماید بلكه در غایت ظهور و عیان نماید.
زندیق گفت: پس روح بعد از مفارقت أبدان بكدام مكان رود؟
حضرت امام جعفر بن محمّد (ع) فرمود كه روح بأمر ایزد سبّوح در بطن

زمین در مکان مصرع و مدفن أبدان مکین گردد تا هنگام بعث مخلوقین.
و در بعضی أحادیث معتبر بنظر مترجم أحقر رسید که أرواح را مکان علاحدّه است وراء عالم برزخ و آن را عالم أرواح نامند و چون تمامی خلقان از دو صفت بیرون نیستند محسن یا مسیء عالم أرواح نیز دو است هر گاه روح محسن از دار المحنه دنیا متوجّه مکان و محلّ روح نیکوکاران گردد، چون قریب بآن مکان شود جمعی از أقوام و خویشان نیکوکاران که پیشتر بآن مکان آمده‌اند استقبال او نمایند و از و استعلام أحوال متخلّفان دنیا میفرمایند اگر روح جدید الورود گوید که من او را بر صفت حیات باقی گذاشته‌ام أرواح

گویند که امید است که او بعد از وفات ناجی باشد و بنزد ما آید که فلانی، و فلانی قبل از این وفات یافتند بیکدیگر گویند که چون نزدیک ما نیامدند مشخّص شد که خاسر و زیانکار و هلاک و گرفتارند البتّه امّا روح مسیء در مقام هوان و خواری و در موضع ذلّت و سوگواری است و چون روح از دار الملک دنیا بآنجا رسد أرواح بعد از ملاقات و حسرت أحوال او خبر از خویش و أقرباء دنیا پرسند اگر گوید که فلانی در دنیا باقیست امید نجات او دارند.
و اگر گوید که پیشتر از این وفات یافته با یک دیگر گویند چون باینجا نیامد البتّه نجات از این عذاب و عقاب یافت.
و از حضرت امام الباطن و الظّاهر محمّد بن علیّ الباقر علیهما سلام اللَّه الملک الغافر مرویست که أرواح با یک دیگر حلقه حلقه نشینند و أکل و شرب نمایند و روح هر کس کمال مشابهت و مماثلت بصورت مثالی آن کس به حکم ایزد تعالی و تقدّس پیدا کند چنانچه اگر کسی روح مثالی کسی را به نظر آرد گوید که این فلانی است الحاصل در روح که مخلوق قادر سبّوح است در او خلاف و اختلاف بسیار است و أفضل المتقدّمین و المتأخّرین شیخ بهاء الملّة و الدّین العاملی أسکنه اللَّه تعالی فی الفردوس العالی در بعضی از مصنّفات خویش مسمّی بکشکول چهارده قول در باب روح نقل نمود، و مترجم بعضی از آن أقوال که باعتقاد این شکسته بال بصحّت أقرب و بقرآن و حدیث أنسب بود در بعضی از مؤلّفات خویش که ترجمه الاعتقاداتست به أوضح البرهان بیان نمود و اللَّه أعلم بالصّواب.
(1) زندیق گفت: یا أبا عبد اللَّه روح مصلوب بکجا مخفی و محجوب گردد؟ حضرت امام الخلائق جعفر بن محمّد الصّادق علیه السّلام فرمود که:

(1) روح مصلوب در کف فریشته‌ایست که قبض روح نموده تا هنگامی که آن مصلوب را در زمین مدفون محجوب گردانند و چون آن مصلوب مدفون گردد روح او بنزدیک او ممکّن گردانند.

زنديق گفت: مرا خبر ده از روح كه آيا آن غير از خون است يا نه؟
حضرت أبى عبد اللَّه (ع) فرمود كه: نعم، روح كه من براى تو وصف و بيان آن كردم مادّه آن از خونست زيرا كه از دم صفاى لون و رطوبت، و تراوت جسم است بلكه حسن صوت و كثرت ضحک نيز از دم است پس چون خون بفرمان حضرت بيچون منجمد و زبون گردد روح از بدن بيرون رود.
زنديق گفت: آيا روح وصف به سبكى و سنگينى و وزن گردد؟
حضرت امام الهمام جعفر بن محمّد الصّادق (ع) فرمود روح به منزله ريح است در مشک كه چون مشک مملوّ از باد گردد هيچ چيز در وزن آن نيفزايد و چون باد از آن بيرون آيد نقصان در آن پديد نيايد روح نيز چنين است كه آن را ثقل و وزن نيست.
زنديق گفت: مرا از جوهر ريح خبر كن.
حضرت امام الهمام جعفر بن محمّد عليه السّلام فرمود كه ريح هواى متحرّک است، يعنى اگر هوا حركت كند او را ريح گويند و چون ساكن باشد هواست و به باد قوام دنيا است اگر سه روز باد بأمر خلّاق العباد در دنيا نجهد هر آينه هر چه در روى زمين است فاسد و فتن گردد زيرا كه ريح بمنزله مروحه است كه دفع فساد از تمامى أشياء كند و آنها را متطيّب و نيكو گرداند و باد بمنزله روحست چون روح از بدن بيرون رود البتّه جسم متغيّر گردد فَتَبارَکَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخالِقِينَ.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:316
(1) زنديق گفت: يا أبا عبد اللَّه عليه السّلام آيا روح بعد از خروج از بدن متلاشى ميگردد يا باقى بهمان حال است؟
حضرت جعفر بن محمّد الصّادق الأمين رضوان اللَّه عليهم أجمعين فرمود كه بلكه روح باقى است تا وقتى كه اسرافيل صور أوّل در زند در آن هنگام تمامى أشياء باطل و فنا گردد پس حس و محسوس نگردد بلكه جميع أشياء فانى گردد يعنى هيچ چيز بغير ذات حضرت واجب الوجود عزيز باقى نماند، و چون اسرافيل بحكم قادر بيچون صور دردمد دوّم تراب أشياء فانيه موجود هر چند متفرّق باشد بفرمان ايزد خالق در يک جا جمع گردد و بعد از نفخ صور سيّم حضرت قادر تعالى اعاده و ايجاد أشياء چنانچه در مرتبه اوّلى بغير مادّه واضحه هويدا ظاهر و پيدا نموده كرّه ثانيه نمايد و از نفخ صور اوّلى تا نفخه ثانيه چهار صد سال است خلايق بواسطه تمادى أيّام أحوال بين النفختين بر گردند.
پس آنگاه حضرت واهب اله جميع خلايق را بجايگاه آرامگاه دهد و بعد از تشخيص حساب هر كسى را بمحلّ و مآب كه بجزاى عمل و اكتساب- لايق و مستحقّ آن باشد عطا و إحسان نمايد.
زنديق گفت: يا أبا عبد اللَّه عليه السّلام بعث و ايجاد أبدان بعد از آنكه پوسيده و متفرّق شده باشد چنانچه يک عضوى او را در شهرش سباع و

سایر درّندگان أکل آن نمودند و عضوی دیگر را هوام و حشرات الأرض قطعه قطعه کرده باشند و عضو دیگر تراب یعنی خاک بی‌تاب و آب گشته و بنّاء آن خاک را برداشته و با گل بنای عمارت گذاشته باشد بغایت از عقل دور و از شیوه خرد مهجور است.

(1) حضرت امام الاتقیاء أبی عبد اللّه علیه التّحیّه و الثّناء فرمود که: حضرت واجب الوجود که ابداع و انشاء خلقان بغیر مادّه و بنیان در مرتبه اوّلی از غیر شیء و تصویر او را بر غیر مثالی که در سابق بر او بوده باشد فرمود همان خدای منّان قدرت بر ایجاد و بعث و اعاده و خلقت خلقان بنوع اوّل دارد.

زندیق گفت: یا أبا عبد اللّه از این واضحتر برای من بیّن و ظاهر گردان حضرت امام الانس و الجانّ علیه السّلام فرمود که: روح بحکم قادر سبّوح در مکان مقیم و در محلّ خود مستقیم است چنانچه روح محسن در ضیاء و فسحت و روح مسیء بدبخت در ضیق ظلمت است لیکن بدن خاک گردد همان نوع که پیشتر از ایجاد بشر بر آن صفت مستمرّ بود.

امّا آنچه هوام و درّندگان از خلایق اکل نمودند یا پاره پاره فرمودند که در جوف شکم جانوران مقیم و مستحکم گردید چون رجعت همگی بخاک است تمامی آن در تراب بأمر ایزد وهّاب محفوظست در نزد آن کس یعنی ایزد تعالی و تقدّس هیچ مثقال ذرّه در ظلمات زمین بر آن رحیم الرّحمن پوشیده، و پنهان نیست و او عالم و عارف و شاهد و واقف بر حقایق عدد أشیاء و وزن آن بی‌شبهه و گمانست.

ای زندیق خاک روحانیّین بمنزله طلای أحمر خالص در تراب دفین است و چون بحکم حضرت ربّ غفور هنگام بعثت و أیّام نشور رسد زمین ممطر گردد بمطر نشور، پس زمین چون بباران نشور تر گردد آن زمین بأمر ربّ العالمین فی الجمله ببالا آمده، بعد از آن بدرد زائیدن آید و بیرون آورد بیقین از جوف بطن خود آنچه از مخلوقین در او مخزون و دفین است و کراء خود را پاک گرداند و خاک أبدان روحانیّین مانند طلای آلوده بخاک که آن را به

آب بسته باشند (1) و پاک ساخته و مانند مسکه «1» که از دوغ بیرون آورده باشند بیرون آید، پس تراب هر قالب در نزد آن قالب جمع گردد بعد از آن، آن خاک بحکم خدای عزّ و جلّ منتقل بمکان که روح در آن محلّ است نماید پس صورت هر صور باذن مصوّر مثل شکل أوّل مخلوق و موجود گردد.

و آنگاه بأمر و حکم آله ابلاغ روح در آن صور بود پس در هنگام که آن شخص مستوی گردد، و خود را ملاحظه نماید صورت خود را از صنعت اوّل

در هیچ وجه کمتر نبیند.
زندیق گفت: مرا خبر ده از مردمان که آیا در محشر برهنه و عریان در روز قیامت حاضر گردند؟
حضرت امام جعفر بن محمّد الصّادق (ع) فرمود که خلایق بأمر ایزد خالق در محشر بأکفان خود بواسطه حساب حاضر شوند.
زندیق گفت: یا امام (ع) در آن زمان أثر از أکفان نخواهد بود بلکه همگی آن پوسیده چنانچه أصلا از آن أثر ظاهر و عیان نیست.
امام النّاطق جعفر بن محمّد الصّادق (ع) فرمود: معبود مجید که:
ایشان را احیاء نمود أکفان آن جماعت را نیز تجدید خواهد فرمود.
زندیق گفت: کسی که مدفون بغیر کفن گردد؟
حضرت امام الخلائق جعفر بن محمّد علیه السّلام فرمود که: عورت او را حضرت ستّار به هر چه خواهد می‌پوشاند از آنچه در نزد خدای تبارک و تعالی است.
زندیق گفت: آیا خلایق بر واجب تعالی عین صفة الخلق بر صفوف ایستاده عرض أعمال خود نمایند؟

---

(1) مسکه: یعنی کره که در عربی زبد گویند.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:319
(1) امام الجنّ و البشر أبی عبد اللّه جعفر بن محمّد بن علی علیه السّلام فرمود: نعم خلایق در آن روز یک صد و بیست هزار صف در عرض زمین- است.
زندیق گفت: آیا وزن أعمال نمیکنند؟
حضرت امام جعفر الصّادق علیه السّلام فرمود که: أعمال أجسام- نیست و جز این که أعمال صفت أفعال است أمر دیگر نیست و صفت شیء موزون نشود و محتاج بوزن شیء کسی است که جاهل از عدد أشیا و عالم و عارف بثقل و خفّت آنها نباشد و امّا بر خدای تبارک و تعالی هیچ چیز مخفی و پوشیده نیست.
زندیق گفت: پس معنی میزان چیست؟
حضرت امام جعفر علیه السّلام فرمود که: میزان عبارت از عدل است.
زندیق گفت: پس معنی میزان در کتاب ایزد منّان در آیه: فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوازِینُهُ چیست؟
حضرت امام علیه السّلام فرمود که: ثقل میزان عبارت از رجحان عمل است.
زندیق گفت: مرا خبر ده آیا در نار دوزخ هیچ عذاب دیگر نبود که حضرت معبود قانع بآن عتاب گشته بندگان خود را بآن معذّب گرداند و ایشان را بحیّات و عقارب عذاب و عقاب بفرماید؟

حضرت امام الخلائق جعفر بن محمّد الصّادق علیه السّلام فرمود که:
حضرت ایزد وهّاب قومی بحیّات و عقارب عذاب کند که زعم آن مردم چنانست که ایشان از مخلوقات حضرت خالق الأرض و السّموات نیستند، بلکه شریک

مهیمن سبحان (1) خلق و ایجاد ایشان نمود لهذا حیّات و عقارب در نشاء آخرت بر آن جماعت بی‌شبهه مسلّط و آن طایفه را بآن بلایا و شدّت مرتبط گرداند تا در نیران عالم وبال که بواسطه جحد و انکار ذات واحد متعال مستحقّ آن شدند بچشند و بدانند که ایشان منکران صنعت حضرت ربّ العزّت‌اند.
زندیق گفت: از کجا میگوئی که أهل جنّت چون أکل ثمره بهشت کنند و میوه از درخت تناول نمایند بحکم واهب العطیّه مثل همان میوه که تو چیده بدل آن در همان موضع معاودت کند؟
حضرت امام الأمین جعفر بن محمّد الصّادق علیهم السّلام أجمعین فرمود که: نعم این چنین است بر قیاس ضوء اسراج که قابس چون از اقتباس روشنائی کند و چراغ خود از آن سراج بحکم قادر وهّاج درگیرد چیزی از سراج مقتبس منه نقصان نپذیرد و دنیا را از آن یک سراج پرتوان گردانید که أصلا از آن کمی و نقصان ظاهر و عیان نگردد.
زندیق گفت: نه، ایشان از أثمار أشجار جنان و غیر آن أکل و شرب مینمایند و قوم را زعم آنست که آن امّت را در آن مکان قضاء حاجت که عبارت از تقاضای بول و غایط است نیست.
حضرت امام الامّه فرمود که بلی، چنانست بواسطه آنکه غذای أهل چنان بی‌شبهه بتحقیق بغایت صاف و رقیق است و بحکم عزّ و جلّ أصلا در او ثقل نیست و آن از أجساد آن أنام بعرق بیرون رفته چنانچه أثر آن در بدن نماید.
زندیق گفت: یا أبا عبد اللّه علیه السّلام پس این چگونه است که هر گاه

زوج حور العین با ایشان ملاقات کند آن جماعت باکره باشند.
(1) حضرت امام الهمام جعفر بن محمّد الصّادق علیه السّلام فرمود: بلی این چنین است، زیرا که حضرت خالق مجیب حوراء حسنا را مخلوق از طیب گردانید که أصلا عاهت در أجسام ایشان معتری و آفت بأجساد آن طایفه محتوی نگردد و در ثقب حوراء هیچ شیء از أشیاء مجری نیاید و آن ثقبه مدنّس و ملوّث خون نفاس و حیض نگردد. پس رحم حوران بهم بسته است به واسطه آنکه در رحم حور برای سرایت احلیل مجرائی نیست.
زندیق گفت: یا أبا عبد اللّه علیه السّلام حوران را چنین گویند که هفتاد حلّه پوشند و شوهران ایشان در ورای حلل و بدن مغز ساق آن طایفه را

میتوانند دید.
حضرت امام أبی عبد اللّٰه علیه التّحیّة و الثّناء فرمود که: نعم آری چنین است چنانچه شما دراهم که در آب صاف انداخته باشند اگر چه بقدر رمح باشدی بینید.
زندیق گفت: یا أبا عبد اللّٰه علیه السّلام أهل جنّت چون راضی بتنعّم در آن محفل و تغمّم از هر درد و ألم و مشتغل بعیش و طرب دمادم گردند که هیچ أحدی از ایشان نیست الّا آنکه پدر یا خویش و پسر یا مادر و برادر در آن محضر مفقود دارد و چون آن جماعت را در جنّت نبیند هیچ شکّ نیست که گوید: البتّه مسیر این خویشان ما به نیران خواهد بود.
پس آن کس که داند خویش در جهنّم بهزار گونه بلایای معذّب و متألّم است او را چه نوع ذوق عیش جنّت و تنعّم است؟
حضرت امام النّاطق الأمین رضوان اللّٰه و سلامه علیهم أجمعین فرمود
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:322
(1) که: أهل علم میگویند که أهل جنان أقربا و خویشان را فراموش کنند.
و بعضی ایشان گویند که: أهل جنّت در آن مکان منتظر قدوم خویشان‌اند و امیدوارند که در میان جنّت و نار در سلک أصحاب أعراف منخرط و برقرار باشند.
زندیق گفت: مرا خبر ده از آفتاب که به حکم حضرت ایزد وهّاب بکدام مقام غایب و یا سرانجام گردد؟
حضرت امام الهمام علیه السّلام فرمود که: بعض علماء گفتند که: در هنگام آفتاب منحدر گردد بأسفل قبّه دایر گرداند فلک او را بسوی بطن آسمان و آفتاب همیشه میل تصاعد کند با آنکه منحطّ موضع مطلع خود گردد.
یعنی: چون آفتاب در چشمه حامیه غایب گردد از آنجا در هنگام مراجعت بمطلع خود خرق زمین کند و چون بمحلّ طلوع خود در تحت الأرض رسد متحیّر گردد نه قدرت رجوع و نه رخصت عبور در آن مکان حیران چندان ایستد که او را مأذون بطلوع گردانند و چون هر روز نور آفتاب عالم افروز در وقت غروب سلب نمایند در هنگام طلوع بحکم حضرت ایزد علّام نور جدید به او ارزانی فرمایند.
زندیق گفت: یا أبا عبد اللّٰه علیه السّلام آیا کرسی بزرگ‌تر است یا عرش؟
حضرت امام الخالق جعفر بن محمّد الصّادق علیه السّلام فرمود که:
همه چیزها که خدای تعالی خلق کرد در جوف کرسی است و کرسی محتوی تمامی آنها است سوای عرش معظم زیرا که آن أعظم از آنست که کرسی احاطه آن تواند کرد.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:323
(1) زندیق گفت: یا أبا عبد اللّٰه علیه السّلام خلق نهار پیش است یا ایجاد شب صنعت بقدم دارد.

آن حضرت فرمود: آری خلق روز پیشتر از ایجاد لیل است و نیز خلقت آفتاب پیش از خلقت ماهتاب است و ایجاد زمین قبل از خلقت آسمان از حضرت ربّ العالمین واقع گردید و خالق جسم و عرض وضع أرض ماهی و حوت در آب و آب بر سنگ مجوّف و سنگ بر گردن فرشته و آن فرشته بر ثری و ثری بر باد عقیم و باد بر هوا نمود و هوا را قدرت واجب تعالی حفظ و صیانت فرمود و در تحت ریح العظیم بغیر هوا و ظلمات بتقدیر رحمان الرّحیم چیزی نیست و در وراء آن نه وسعت و نه تنگی است و هیچ چیز در آنجا ظاهر و پیدا نیست.
بعد از آنکه واجب تعالی از خلقت زمین و ترکیب و قرار آن پرداخت، کرسی را موجود ساخت، چون سموات و أرضین کرسی را بغایت عظیم، و رزین دید بغایت ترسیدند و کرسی أکبر از جمیع چیزها است که مخلوق شدند بعد از آن حضرت مهیمن منّان خلق و ایجاد عرش أعظم نمود و آن را بزرگتر از کرسی گردانید.

[احتجاج امام صادق ع بر سعد یمانی]

ابان بن تغلب روایت کند که من در خدمت حضرت أبی عبد اللَّه (ع)- حاضر بودم که ناگاه مردی از أهل یمن بخدمت آن امام الانس و الجانّ علیه السّلام آمد و سلام بر آن برگزیده و قدوه أنام کرد آن حضرت (ع) ردّ سلام نمود و گفت: مرحبا یا سعد.

چون سعد این نام خود شنید حیران گردیده گفت: یا أبا عبد اللَّه (ع) این بغیر مادرم هیچ أحدی از مردم مرا باین اسم نخوانده و گمان من آنست

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:324

که هیچ کس بغیر مادرم مرا باین نام نشناسد.

(1) حضرت أبو عبد اللَّه علیه السّلام فرمود که: راست گفتی یا سعد المولی آن مرد گفت: جعلت فداک فدای تو گردم یا سیّدی، من باین اسم ملقّب شدم.

حضرت أبا عبد اللَّه علیه السّلام فرمود که: هیچ چیز در این لقب نیست به درستی که تبارک و تعالی در کتاب مستطاب خود میفرماید: وَ لا تَنابَزُوا بِالْأَلْقابِ بِئْسَ الِاسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِیمانِ، ای سعد چه صنعت داری؟

سعد گفت: پدر و مادرم فدای تو باد من از أهل بیت و سلسله أهل نجومم و هیچ أحدی قایل نگردد که در تمامی ولایات بمن کس در نجوم، و مهارت آن فن مثل من باشد.

حضرت أبا عبد اللَّه علیه السّلام فرمود که: ضوء قمر چند درجه تفاوت دارد؟

یمانی گفت: نمیدانم.

آن حضرت فرمود: راست گفتی.

ضوء مشتری را بر ضوء عطارد تفاوت چند درجه است؟

باز یمانی گفت: یا حضرت مرا اطّلاع بر حقیقت آن نیست.

أیضا آن امام البریّه علیه الصّلوة و التّحیّه فرمود که: راست گفتی امّا بگوی که نام آن ستاره چیست که چون بحکم قادر بیچون طالع گردد شتران مست گردند.

یمانی گفت: مرا علم بر آن ستاره نیست.

حضرت أبی عبد اللَّه علیه السّلام گفت: نام آن ستاره چیست که بعد از

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:325

طلوع آن (1) گاوان بمستی و هیجان آیند.

یمانی گفت: نمیدانم.

حضرت امام الخلائق أبی عبد اللَّه جعفر بن محمّد الصّادق (ع) فرمود که: این ستاره چیست که چون طلوع کند کلاب در هیجان و مستی آیند؟

یمانی گفت: نمیدانم.
أبی عبد اللّٰه علیه السّلام فرمود که: راست گفتی نمیدانی امّا بگوی که ستاره زحل را در نزد شما چه عزّت شرف و محلّ است؟
یمانی گفت: که زحل ستاره نحس است.
امام النّاطق الأمین جعفر بن محمّد الصّادق علیه السّلام و سلام اللّٰه ربّ العالمین فرمود که: ای یمانی زنهار این سخن نحوست زحل بر زبان نرانی زیرا که آن ستاره نجم أمیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه و علیهم أجمعین است، و آن حضرت سیّد الأوصیاء است او آن نجم ثاقب است که حضرت ایزد واهب ذکر آن را در کتاب خود واجب دانسته مذکور گردانید.
یمانی گفت: یا امام الامّه معنی ثاقب چیست؟
امام علیه السّلام فرمود که: مطلع آن ستاره در هفتم است چون زحل در آن محلّ بحکم عزّ و جلّ طالع گردد اضاءت و روشنائی آن از تمامی آسمان درگذرد و سوراخ همه سموات کند تا آنکه بآسمان دنیا رسد پس از این جهت از تعدّی ثقب او حضرت مهیمن واهب آن را مسمّی بنجم ثاقب گردانید.
پس آنگاه آن ولیّ اللّٰه فرمود که: یا أخا العرب ای برادر مردم عرب آیا در پیش شما عالم دانا و فقیه عارف شناسا است.
یمانی گفت: نعم جعلت فداک آری مادر و پدرم فدای تو باد در-
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:326
(1) شهر یمن قوم هستند که هیچ طایفه مثل ایشان در علم و عرفان نیستند.
حضرت أبو عبد اللّٰه علیه السّلام گفت: از عالم یمن چه چیز می‌رسد به مردم و چه هنر از فضل او بر تو ظاهر گردید؟
رجل یمانی فرمود که: عالم یمن مرغ را در سبقت سیر از طیران باز میدارد و در ساعت واحده بقدر مسیره یک ماهه راه راکب که بر مرکب تیزرو سوار گشته سیر نماید او بر أثرش رود که أصلا ازو نماند.
امام النّاطق الأمین جعفر بن محمّد الصّادق علیه السّلام فرمود که:
عالم مدینه أعلم از عالم یمن است.
مرد یمانی گفت: که از علم عالم مدینه چه بمردم میرسد.
حضرت امام الهمام أبی عبد اللّٰه علیه السّلام فرمود که: عالم مدینه را قدرت سیر و سفر چندانست که وقوف بر أثر راکب مرکب تیزتک و زجر طیر از طیران بهر ملک بی‌شبهه و شکّ نکند و در لحظه واحده عالم بمسیر آفتاب که قطع دوازده برج و دوازده خشکی و دوازده دریا و دوازده عالم نماید.
یمانی گفت: یا أبا عبد اللّٰه علیه السّلام گمان نیست که هیچ أحدی عالم باین مذکورات باشد و درک کنه آن چیزها تواند نمود.

راوی گوید که: یمانی بعد از آن از مجلس بهشت قرین ارم تزیین آن امام الأمین علیه السّلام برخاست و راه خود برداشت.

[احتجاج امام صادق ع بر ابن ابی لیلی]

و از سعید بن أبی الخصیف مرویست که گفت من و ابن أبی لیلی در زمان امامت حضرت امام الخلائق جعفر بن محمّد علیهما السّلام به مدینه سیّد البریّه رفتیم و چون باتّفاق رفیق طریق بمسجد حضرت رسول شفیق داخل گشتیم و نشستیم، ناگاه حضرت أبی عبد اللّٰه (ع) از در مسجد در
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:327
آمد من با رفیق استقبال آن سرور نمودیم و چون عرض فدوّیت و نیکو بندگی خود ظاهر نمودیم (1) از أحوال من و أهل و عیالم سؤال نمود و بنده‌نوازی به جای آورد.
بعد از آن گفت: این کسی که با تست کیست؟ گفتم این ابن أبی لیلی قاضی مسلمانان است.
آن حضرت فرمود که: نعم و بعد از لحظه روی بسوی ابن أبی لیلی آورد و گفت: ای فلان مال این را گرفته بآن میدهی و میان مرد و زن مفارقت، و جدائی بهم میرسانی و از ارتکاب این أفعال از هیچ أحدی نمیترسی؟
گفت: بلی آن حضرت فرمود که: تو بچه چیز حکم میان مردم میکنی؟
ابن أبی لیلی گفت: آنچه از حضرت رسول آخر الزّمان و از أبی بکر و عمر بمن رسید من بهمان حدیث و خبر حکم و أمر در میان مردمان مینمایم.
حضرت أبی عبد اللّٰه جعفر علیه السّلام از ابن أبی لیلی پرسید که:
حضرت سیّد البشر علیه صلوات الملک الاکبر در شأن حضرت أمیر المؤمنین حیدر فرمود که: أقضاکم علیّ علیه السّلام.
قاضی گفت: نعم، بلی این حدیث فیما بین النّاس مشتهر است.
أبی عبد اللّٰه جعفر بن محمّد سلام اللّٰه تعالی فرمود که: هر گاه تو راه بخدمت رسول ایزد داور بردی و این چه صحیح بتو رسیده تو چون حکم و قضاء بغیر قضاء علی مرتضی میکنی؟
راوی گوید: که رنگ ابن أبی لیلی بعد از استماع کلام حضرت امام الوری معصفر گردید و گفت: یا أبا عبد اللّٰه التماس من از ذات ستوده صفات
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:328
شما آنست که در آن باب با من سخن نگوئی و مرا نیز و اللّٰه بخدای عالم قسم است که من بعد أصلا و أبدا بر سر آن یک کلمه از آنچه مذکور شد نمیروم.
(1) و حسین بن یزید از حضرت امام الخلائق جعفر بن محمّد الصّادق علیه السّلام روایت کند که حضرت رسول صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم فرمود که: یا فاطمه حضرت ایزد واهب بغضب تو در غضب آید و برضای تو راضی گردد.

یعنی: هر کس که ای فاطمه تو ازو راضی باشی حضرت واجب الوجود ازو راضی است و خشنود و آنکه مغضوب تست واحد معبود نیز بی‌شبهه از او در غضب و ناخشنود است.
راوی گوید: که امام الهمام جعفر بن محمّد علیه السّلام این کلام صدق التیام در محضر جمعی کثیر از أهل اسلام بیان نمود محدّثون این حدیث قایل گشته‌اند و در کتب خود نقل نمودند لیکن چون ابن جریج در آن محضر حاضر بود گفت: یا أبا عبد اللّٰه علیه السّلام امروز حدیث برای ما نقل کردید که مردمان را در حیرت تمام دارد.
حضرت امام الخلائق جعفر بن محمّد الصّادق علیه السّلام فرمود که:
آن کدامست؟
گفت: یا حضرت آن کلام آنست که حدیث نمودی که حضرت سیّد البریّه خطاب بفاطمه نموده فرمود که:
یا فاطمه اللّٰه تعالی لیغضب بغضبک و یرضی لرضاک.
راوی گوید که: امام جعفر الصّادق علیه السّلام فرمود که: شما می‌بینید که خدای تبارک و تعالی برضای بنده مؤمن راضی و بغضب او مغضوب و ناخشنود میگردد.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:329
(1) ابن جریج گفت: بلی آن حضرت فرمود: هر گاه حضرت آله بواسطه هر آحاد مؤمن این احسان بخیر ظهور ظاهر کند شما را چه انکار است از آنکه دختر حضرت رسول فاطمة البتول مؤمنه بود که حضرت واجب الوجود برضای آن بضعه نبیّ المحمود راضی و خشنود گردد و بغضب آن امّ الأئمّه البریّة در غضب آید.
آن مرد چون این سخن شنید گفت: راست گفتی آنگاه فرمود که: اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسالَتَهُ.

[احتجاج امام صادق ع بر ابن ابی العوجاء]

و از حفص بن غیاث مرویست که: گفت: من روزی داخل مسجد الحرام گردیدم در آن أثناء دیدم که ابن أبی العوجاء از امام البرایا أبی عبد اللّٰه علیه التحیّه و الثّناء سؤال از قول ایزد تعالی کُلَّما نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْناهُمْ جُلُوداً غَیْرَها لِیَذُوقُوا الْعَذابَ مینمود که یا حضرت آن جلد غیر چه گناه دارد که خلّاق وهّاب او را عذاب و عقاب کند؟

امام الهمام علیه الصّلوة و السّلام فرمود که: ویحک جلد آن همانست لیکن چون جلد اوّلی محترق گردید و باز مهیمن کار ساز کره ثانیه جلد اخری بر او ملبّس گردانید.

ابن أبی العوجاء گفت: یا بن رسول اللّٰه تعالی برای توضیح این بیان بواسطه خاطر من مثال از أمر دنیا بیان فرمائی.

حضرت امام النّاطق الأمین جعفر بن محمّد الصّادق علیه السّلام فرمود آری اگر مردی خشت بردارد پس آن را بشکند و بعد از آن آن خشت شکسته را از آنجا که برداشته بیندازد پس این همانست و آن خشت که در اوّل برداشت غیر این خشت شکسته است زیرا که آن صحیح غیر مکسور بود.

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:330

[احتجاج امام صادق ع بر قوم در معنی آیات قرآن]

(1) روایت است که شخصی از حضرت امام النّاطق جعفر بن محمّد (ع) از تفسیر قول خدای عزّ و جلّ در قصّه ابراهیم (ع) نمود که: قالَ بَلْ فَعَلَهُ کَبِیرُهُمْ هذا فَسْئَلُوهُمْ إِنْ کانُوا یَنْطِقُونَ.
حضرت امام جعفر صادق (ع) فرمود که: کبیر آن أصنام نکرد، و خلیل الرّحمن علیه السّلام دروغ نگفت.
آن مرد گفت: پس این قول چگونه است؟
امام علیه السّلام فرمود که: ابراهیم (ع) بقوم گفت که: از آن أصنام سؤال نمائید اگر آنها را قدرت نطق و بیان باشد و ایشان بنطق و بیان درآیند پس آن فعل کسر أصنام از بزرگترین ایشان صادر و سانح گردید و اگر ایشان قادر بنطق و بیان نباشند آن کار بزرگترین أصنام نخواهد بود و هیچ گونه فعل و عمل از آن مردودان یزد عزّ و جلّ صادر و مسجّل نگردد و آن جماعت بنطق و بیان درنیامدند یعنی أصنام ناطق نگشتند و حضرت ابراهیم علیه السّلام دروغ نگفت.
و نیز از حضرت امام الامّه أبی عبد اللَّه علیه السّلام و التّحیّه از تفسیر قول خدای عزّ و جلّ در سوره یوسف علیه السّلام: أَیَّتُهَا الْعِیرُ إِنَّکُمْ لَسارِقُونَ سؤال شد.
حضرت امام الهمام علیه السّلام فرمود که: سرقت اخوان یوسف آن بود که آن حضرت را از پدرش دزدیدند.
آیا نمی‌بینید که در هنگام که وکلای حضرت یوسف علیه السّلام گفتند که: أَیَّتُهَا الْعِیرُ إِنَّکُمْ لَسارِقُونَ.
برادران در جواب گفتند که: ما ذا تَفْقِدُونَ قالُوا نَفْقِدُ صُواعَ الْمَلِکِ، و
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:331
نگفتند که (1) شما صواع ملک را دزدیدید بلکه ایشان یوسف را از پدرش دزدیدند چون از آن ولیّ حضرت بیچون از قول حضرت ابراهیم علیه السّلام فَنَظَرَ نَظْرَةً فِی النُّجُومِ فَقالَ إِنِّی سَقِیمٌ سؤال نمودند آن حضرت علیه السّلام فرمود که: ابراهیم علیه السّلام سقیم نبود و دروغ نیز نگفت بلکه مطلب ابراهیم علیه السّلام از سقیم سقم در دین مهیمن کریم است.

[احتجاج امام صادق ع بر عبد المؤمن انصارى در معنى اختلاف امت]

و از عبد المؤمن الأنصارى منقول و مرويست كه من گفتم بحضرت أبى عبد اللّه عليه السّلام كه: جعلت فداک قوم از حضرت رسول حىّ قيّوم روايت ميكنند كه آن نبىّ الرّحمه عليه الصّلوة و التّحيّه فرمود كه: اختلاف امّت من رحمت است.

حضرت أبى عبد اللّه فرمود كه: راست گفتند.

عبد المؤمن الأنصارى گويد كه: من گفتم پس هر گاه اختلاف رحمت باشد پس اجتماع ايشان وسيله عذاب و دخول نيران باشد.

حضرت امام جعفر بن محمّد عليه السّلام فرمود كه: مطلب حضرت نبىّ المحمود نه بنوعى است تو و قوم بر آن رفته‌اند جز اين نيست كه مراد و مفاد از قول حضرت عزّ و جلّ فَلَوْ لا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِى الدِّينِ وَ لِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ. آنست كه حضرت واجب الوجود تعالى أمر بندگان خود نمود كه بخدمت حضرت نبىّ المحمود رفته و از آن حضرت شرايع و أحكام دين اسلام را فرا گيرند و بعد از تعليم چون- مراجعت بسوى قوم خود نمايند آن طايفه را از آنچه تعليم گرفته‌اند بياموزند پس ايزد تعالى و تقدّس اراده كرد كه خلايق اختلاف از بلدان بنزد آن رسول آخر الزّمان بواسطه تعليم آداب اسلام و ايمان نمايند نه آنكه مراد از

اختلاف ايشان در دين باشد زيرا كه دين يكى است و در او اختلاف نيست.

[بیان امام صادق ع اختلاف احادیث و اختلاف حکام را]

(1) و از حضرت امام الهمام جعفر بن محمّد الصّادق علیه السّلام منقول و مرویست که حضرت رسول خدای فرمود که: هر چه شما در کتاب خدای عزّ و جلّ بیابید، البتّه عمل بدان نمائید و اعتذار در ترک آن نکنید که عذر شما مسموع نیست و آنچه در کتاب منزل از حضرت عزّ و جلّ نباشد و در آن سنّت من که رسول ایزد علّام بود پس شما را هیچ گونه عذر در ترک سنّت من نبود البتّه عمل بآن باید نمود و هر چه أصحاب من شما را أمر بآن نمایند که چنین کنید و چنین گوئید باید که شما قایل بقول و فعل آن جماعت شوید و آن طایفه را هدات دین ربّ العالمین و پیروان سیّد المرسلین دانید زیرا که اصحابم در میان شما مثل نجوم آسمانند که بهر کدام آنها که مستمسک و متشبّث میگردید ارشاد و هدایت مییابید و بقول هر یک از أصحاب من که فرا گیرید مهتدی خواهید شد و اختلاف أصحاب من از برای شما رحمت است.
جمعی پرسیدند که یا رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم أصحاب شما چه طایفه‌اند؟
حضرت نبیّ الرّحمه فرمود که: أصحاب من أهل بیت منند.
محمّد بن علیّ بن الحسین بن بابویه القمّی رضی اللَّه عنهم میگوید که:
اختلاف در میان اهل بیت رسول آخر الزّمان هرگز ظاهر و عیان نشد لیکن شیعیان ایشان فتوی بأمر حقّ دهند و بمضمون الحقّ مرّ چون تلخی آن بمردمان رسد نوع دیگری در خاطر و ضمایر ایشان متمکّن و مستقرّ گردد و نیز بسا باشد که اختلاف شیعیان در قول و فتوی بواسطه تقیّه در دین سیّد البریّه بود و تقیّه برای شیعه رحمت است و مؤیّد تأویل قول محمّد بن علیّ
ترجمه و شرح الإحتجاج ،ج3،ص:333
القمیّ رضی اللَّه عنه أخبار بسیار أحادیث نبیّ المختار و أئمّه الأبرار است و از جمله آن روایت محمّد بن سنان از نصر خثمعی است.
(1) راوی گوید که: من از حضرت أبا عبد اللَّه علیه السّلام شنیدم که میفرمود آن کسی که عارف أمر ما باشد و حقایق أحکام شرع سیّد الأنام را نیکو داند باید که بغیر حقّ أمر دیگر چیزی مطلق نگوید و اکتفاء بهمان که از ما میداند کرده بیان نماید، پس اگر خلاف آنچه میداند از ما بشنود باید که آن کلام ثانی را بواسطه دفاع أمر و اختیار آن داند.
و از عمر بن حنظله مرویست که: من از حضرت امام الخلائق أبی عبد اللَّه جعفر بن محمّد الصّادق علیه السّلام سؤال کردم از حال دو شخص که از أصحاب ما باشند و در میان ایشان منازعه در أمر دین یا در میراث بهم

رسد و ایشان هر دو محاکمه بسلطان وقت و بقاضی زمان برند آیا جایز است؟
امام النّاطق جعفر بن محمّد الصّادق علیه السّلام فرمود که: آن کس که محاکمه باو نمایند و در أمر حقّ و باطل جز این نیست که محاکمه شما بطاغوت است که خدای تعالی نهی از آن نمود و آنچه او حکم بآن کند چون او را حکم به آن میرسد پس اگر حکم کند جز این نیست که یا مانع او گردد از روی بخل و جهل یا اگر حقّ او ثابت باشد چون برای او حکم کنند و گوید که استیفاء حقّ از مدّعی علیه بحکم طاغوت نماید پس او مطیع طاغوت باشد و حال آنکه أمر حضرت عزّ و جلّ صادر گشته که خلق منکر او شوند چنانچه در قرآن لازم- الاذعان واقع و عیان است که: يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَ قَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ.
عمر بن حنظله گوید که: من گفتم در آن زمان که میان ایشان مخالفت

پیدا شود چه کنند؟ (1) حضرت أبو عبد اللَّه علیه السّلام فرمود که: که باید نظر کنند بآن که از شما باشد و حدیث از ما روایت کند و حلال و حرام ما را بداند و عارف بأحکام ما باشد.
چون چنین کسی بیاید باید که راضی شوید بآن که او حکم کند میان شما زیرا که من او را حاکم شما گردانیدم.
پس هر گاه او حکم کند و محکوم علیه که بر آن راضی نشود آن کس حکم ایزد تعالی و تقدّس را خفیف دانسته ردّ قول ما نمود و ردّ قول ما موجب ردّ قول حضرت واجب تعالی است و آنکه ردّ قول حضرت ایزد أکبر کند آن أبتر بیشبهه بیقین کافر است بلکه آن آن کسی است مشرک بخدای تعالی است.
من گفتم: یا بن رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم اگر هر یک از متخاصمین اختیار دیگر کنند یکی مثلا گوید: که زید حاکم باشد و دیگر گوید که حارث برای حکم میان ما و شما بهتر است، بعد از آنکه ما راضی شویم که ناظرین در حقّ مدّعی و مدّعی علیه باشند در آن حال اختلاف در میان حکمین واقع گردد و ایشان را اختلاف در حدیث که از شما روایت میکنند بهم رسد در آن وقت ما را اعتماد و عمل بقول ایشان چه نوع باید کرد؟
حضرت امام علیه السّلام فرمود که: حکم حکم أعدل وافقه و أصدق آن دو نفر است هر کدام ایشان که در صنعت ثلاثه طرف رجحان داشته باشد باید که عمل بحکم قول ایشان کند شرطی که در حدیث ما با این صفات ثلاثه مذکوره أورع از أصحاب ورع بود در آن وقت که یکی از ایشان حکم کند بر کسی باید که همان را مجری و ممضی گرداند و ملتفت بحکم حاکم دیگر نگردد.

(1) عمر گويد: كه من گفتم: يا ابن رسول اللّه هر گاه هر دو حكمين عادل مرضى باشند و در معرفت و فضل نه مساوى باشند بنوعى كه هيچ يک انسان را بر ديگر طرف رجحان در صفات ثلاثه مزبوره نباشد در آن حال مدّعى و مدّعى عليه مرافعه بكدام ازين دو نفر نمايند؟
حضرت امام النّاطق جعفر بن محمّد الصّادق عليه السّلام فرمود كه: در آن زمان نظر كند بسوى آنچه آن دو نفر از ما روايت كنند از أحاديث حضرت سيّد البشر هر چه ملاحظه نمايند ازين دو نفر مسموع در باب حكم و أمر متخاصمين گردد به بينند كه آن مجمع عليه ميان أصحاب است يا آنكه آن روايت بطريق شاذّ و نادر است اگر مجمع عليه بود همان را در ميان حكم حكمين اختيار نمايند و ترک شاذّ كه مشهور در ميان أصحاب نيست فرمايند زيرا كه أمر مجمع عليه حقّ است كه أصلا در آن شکّ و ريب نيست.
بدان كه امور بموجب عقل و شعور بر سه وجه محصور و مقصور است:
اوّل- آنكه أمر بيّن و ظاهر بود ليكن بطريق شاذّ نبود، پس مردم تابع آن گردند.
دوّم- امر بيّن كه غىّ آن ظاهر بود خلق از آن اجتناب كنند.
و سوّم- أمر شكل مبهم كه بغير ايزد عالم و حضرت رسول صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم و أئمّه معصومين را بر او اطّلاع و علم نباشد اين أمر مسترد به حكم خداى عزّ و جلّ و بحضرت خاتم الرّسل است در آن باب آنچه أمر كند آن را بر خود فرض عين و عين فرض دانند.
و حضرت رسول صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم حقايق تمامى أشياء را در ضمن سه أمر بيّن و ظاهر گردانيد چنانچه فرمود كه: هر چه هست يا حلال مبيّن
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:336
است (1) يا حرام بيّن يا مشتبه است ميان اين دو چيز كه أصلا طرف حرمت و حليّة بهيچ أحدى از شما امّت ظاهر نباشد.
پس هر كه در أمثال اين أوقات ترک شبهات كند او را معين نجات از محرّمات است، و امّا آنكه أخذ شبهات نمايد بى‌شبهه آن محروم از سعادت ادراک شفاعت سيّد البريّات مرتكب محرّماتست و منخرط است در سلک- هلكات ليكن او را علم بحقيقت آن نيست.
راوى گويد كه: من گفتم يا أبا عبد اللَّه (ع) اگر آن دو خبر هر دو از شما مروى و مشتهر باشد كه ثقات روات از شما روايت كنند در آن وقت مترافعين عمل بقول كدام از اين دو نفر مطيعين حضرت أئمّة المعصومين عليه السّلام نمايند؟
آن حضرت عليه السّلام فرمود كه: نظر كنند بآن حكم كه موافق كتاب ايزد وهّاب و سنّت رسالتمآب بود و عامّه نيز در آن موافق باشند بدان عمل كنند.

گفتم: جعلت فداک من فدای تو گردم اگر به بینم که آن دو و فقیه حکمین را به پیش ایشان مرافعه نمودند هر دو حکم آن را از کتاب و سنّت نیکو دانند.
بعد از آن مطّلع گردیم بآن که یکی از این دو چیز موافق است بقول عامّه و خبر آخر مخالف ما بکدام از این دو خبر مستمسک متشبّث گردیم؟
حضرت امام النّاطق الأمین جعفر بن محمّد الصّادق سلام اللَّه علیهم أجمعین فرمود که: نظر کنند بآن خبری که عامّه را میل بآن نباشد و بدان حکم عمل نمایند زیرا که هر چه مخالف رأی عامّه است در آن برای شما هدایت تامّه است.
گفتم: فدای تو گردم اگر آن هر دو خبر را موافق رأی عامّه یابیم در آن

أثر ما را اختیار بعمل کدام از آن دو خبر است؟ (1) آن حضرت علیه السّلام فرمود که: نظر کنید بسوی آنچه حکّام و قضات ایشان را بالتّمام میل بدان أمر ناتمام است همگی آن را ترک کنید، و آنچه مخالف آرای قضات و حکّام و غیر آن باشد بدان حکم و عمل نمائید.
من گفتم: اگر حکّام ایشان در آن دو خبر جمیعا متّفق باشند ما را چه باید کرد؟
حضرت امام جعفر بن محمّد الصّادق علیه السّلام فرمود که: هر گاه حال بدان منوال باشد پس امیدوار باحسان حضرت پروردگار خود گشته آن را موقوف دار تا آنکه ملاقات بامام خود از ائمّة الأبرار نمائی زیرا که وقوف، و احتراز در نزد شبهات بسیار بسیار بهتر از وقوع و اقتحام در هلکات است و ایزد تبارک و تعالی مرشد و هادی بریّات است و حافظ و حامی از تمامی زلّات و زاجر و مانع از ارتکاب خطیآتست.
مصنّف این کتاب أبو علی الطبرسیّ أسکنه اللَّه فی الفردوس العالی میفرماید که: این خبر بر تقدیر قیاس است که اگر چنین واقع شود حکمش آنست و الّا در آثار و أخبار بسیار بسیار کم است که این چنین أمر متّفق گردد که دو خبر که هر دو مختلف یک دیگر در حکم از احکام باشند که آن هر دو موافق کتاب و سنّت باشند و این خبر مثل حکم شستن روی و دستها در وضو بواسطه بندگی و عبادت لا آله الّا هو است زیرا که در أخبار و أحادیث آمده که هر یک از روی و دستها را یک مرتبه یک مرتبه بشویند و نیز در أخبار آمده که هر یک را دو مرتبه دو مرتبه بشویند و ظاهر قرآن مقتضی خلاف هیچ از این دو قول نیست بلکه محتمل هر دو روایتست و مثل این در أحکام شرع حضرت سیّد المرسلین

موجود است.
(1) و امّا قول حضرت رسول مجتبی محمّد صلّی اللَّه علیه و آلِه و سلّم که

به سائل فرمود كه: ارجه وقف عنده حتّى تلقى امامک بر أصحاب اولو الألباب واضح است كه أمر امّت بتوقّف در آن زمان تا هنگام ملاقات امام ايشان اين در وقتى است كه وصول بخدمت امام ممكن باشد.
و امّا اگر امام غايب باشد و تمكّن وصول بخدمت آن أولاد رسول نباشد و أصحاب همگى و تمامى اجتماع بر دو خبر كنند و أصلا در آن وقت رجحان روات از اين دو خبر روات ديگر بكثرت و عدالت بيشتر نبود در آن زمان حكم ايشان من باب التّخيير است بهر كدام از اين دو خبر كه اختيار كند مختار است، و دليل بر آنچه گفتيم: قول حسن بن جهم از حضرت امام رضاء عليه التّحيّة و الثّناء است.
چنانچه حسن مذكور روايت كند كه من روزى معروض رأى فيض- اقتضاى حضرت امام البرايا أبى الحسن علىّ بن موسى الرّضا عليه سلام اللّٰه تعالى گردانيدم كه يا ابن رسول اللّٰه صلّى اللّٰه عليه و آله و سلّم از شما به ما أحاديث مختلفه رسد ما را در آن باب حيرت و اضطراب بسيار بهم ميرسد زيرا كه ما را قدرت عمل بحديثين بيشبهه بيقين ميسّر نيست.
حضرت امام الأتقياء أبى الحسن الرّضاء عليه التّحيّة و الثّناء فرمود كه:
أحاديث كه از ما بشما رسد بايد كه شما آن را بكتاب حضرت واجب تعالى قياس نموده بسنجانيد و بباقى أحاديث ما أئمّة الهدى موازنه نمائيد اگر آن أحاديث را مشابه و مماثل بكتاب ايزد وهّاب و بساير أحاديث ما يابيد پس آن را از ما دانيد و اگر آن أحاديث را بهيچ وجه مشابه در كتاب و أحاديث رسول و أوصياى ايشان نيابيد پس آن را از ما ندانيد.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:339
(1) من گفتم: يا أبا الحسن عليه السّلام دو كس بنزد ما با دو حديث مختلف آيند و هيچ كدام ايشان را ما كاذب ندانيم بلكه هر دو را ثقه دانيم در اين حال ما كدام را أحقّ از ديگر دانيم و عمل بقول كدام از اين دو راوى صحيح القول نمائيم؟
حضرت امام الهدى فرمود كه: هر گاه حقايق أحوال هر دو بر تو ظاهر باشد كه در فقاهت و عدالت و تقوى و ورع من جميع الوجوه مساوى‌اند در آن زمان وقت بر تو موسّع است بقول هر كدام كه خواهى عمل كن.
و امّا آنچه حرث بن مغيره از حضرت أبى عبد اللّٰه عليه السّلام روايت كرد كه آن حضرت فرمود كه: هر گاه تو از أصحاب خود حديث بشنوى و حال آنكه همه آنها ثقه باشند پس وقت بر تو موسّع است بقول و حكم آنها كه خواهيد عمل نمائيد تا آنكه قايم آل محمّد صلّى اللّٰه عليه و آله و سلّم را دريابيد در آن زمان كه بشرف و ادراک ملاقات او مشرّف گرديد البتّه رجعت در هر باب بخدمت آن ولايتمآب نمائيد.
از سماعه بن مهران مرويست كه گفت: من از حضرت امام جعفر صادق عليه السّلام سؤال كردم كه يا ابن رسول اللّٰه صلّى اللّٰه عليه و آله و سلّم

هر گاه دو حدیث از شما بما رسد که یکی از آن دو حدیث ما را مأمور گرداند بفراگرفتن چیز و حدیث دیگر ما را نهی از أخذ کند در این حال از آن دو حدیث کدام را ترک و کدام را استعمال باید کرد؟
حضرت امام الأمجد أبی عبد اللّٰه جعفر بن محمّد علیهما السّلام فرمود که: هیچ کدام از این دو حدیث عمل نخواهی کرد تا آنکه بصاحب خود یعنی امام وقت ملاقات کنی پس در آن أثر تحقیق أمر و نهی از آن سرور خواهی
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:340
نمود.
(1) سماعه گوید: که من گفتم فدای تو گردم لا بدّ ما را عمل بیکی از آن دو چیز لازم است.
آن حضرت علیه السّلام فرمود که: هر چیز که خلاف عامّه در آن باشد آن را فراگیر آن ولیّ ایزد أمر ترک آنچه عامّه را اتّفاق در آن خبر است نمود بواسطه آنکه محتمل است که أمر متّفق علیه طرفی دارد و در مورد تقیّه باشد امّا آنچه مخالف قول آن جماعت بود بی‌شبهه آن احتمال تقیّه و غیر آن ندارد، پس البتّه آن موافق مذهب أهل ایمان است.
و از أئمّه المعصومین علیهم السّلام روایت است که آن أعیان دین، و هدایت راه صدق و یقین فرمودند که ای معاشر المؤمنین هر گاه أحادیث ما را بشما مختلف رسانند و ندانید که بعمل کدام از آن أحادیث مختلفه براءت ذمّه حاصل گردد در آن حال باید که مستمسک بآنچه اجتماع بر شیعیان، و محبّان ما در آن باشد گردید و عمل بدان نمائید زیرا که در حقیقت مجمع علیه شیعیان ما أصلا بهیچ نوع شکّ و گمان نیست.
و أمثال این مقال و أخبار از ائمّة الأبرار علیهم سلام اللّٰه الملک الجبّار بغایت بسیار است بنوعی که در این کتاب احتمال ذکر آن من جمیع الأبواب محتمل و مستطاب نیست لیکن آنچه ما ذکر و ایراد آن در این کتاب نمودیم محض بواسطه معارضه بود و الّا در این کتاب موضع ذکر آن نبود.

[احتجاج امام صادق ع بر ابی حنیفه]

و بشیر بن یحیی العامری از ابن أبی لیلی روایت کند که او گفت: که من و نعمان أبو حنیفه بخدمت حضرت امام النّاطق جعفر بن محمّد الصّادق علیه السّلام مشرّف شدیم آن حضرت بسوی ما توجّه نمود و فرمود که:

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:341

(1) یا ابن أبی لیلی این مرد کیست؟ و خطاب بما کرده اشاره به ابو حنیفه نمود.

گفتم: جعلت فداک، فدای تو گردم این مرد از أهل کوفه و صاحب رأی و بصیرت و نقّاد سخن از روی علم و معرفت است.

حضرت امام البرایا علیه سلام اللّٰه تعالی فرمود که: گوئیا اینست آنکه برأی خود قیاس أشیاء مینماید.

پس آنگاه آن ولیّ اللّٰه خطاب مستطاب به ابو حنیفه فرمود که: یا نعمان آیا قیاس سر خود را نیکو میدانی و آنچه برأی تو مقرّر شده به قیاس توانی دانست؟

نعمان گفت: نه حضرت امام الأنام ابن محمّد جعفر الصّادق علیه السّلام فرمود که:

پس قیاس أشیاء را چگونه نیکو توانی نمود آیا قیاس در شناخت ملوحت عینین و مرارت و تلخی اذنین و برودت در منخرین و عذوبت در دهان توانی نمود؟

گفت: نه آن حضرت فرمود که: ای نعمان کلمه که اوّلش کفر و آخرش ایمان است کدام است؟

گفت: نمیدانم.

در آن حال ابن أبی لیلی گفت: جعلت فداک ما را در کوری نگذارید و آنچه وصف آن کردی برای ما بیان کنید و ما را بتعلیم آن سرفراز و ممتاز گردانید.

حضرت امام الأکرم جعفر بن محمّد صلوات اللّٰه علیه و سلّم فرمود که:

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:342

نعم، (1) حدیث و حکایت کرد پدرم از آبای کرام ما علیهم السّلام و آن اولیای ایزد علّام روایت کردند که حضرت رسول ملک العلّام علیه الصّلوة و السّلام فرمود که: خدای تعالی هر دو چشم این آدم از شحم نمود و آب هر دو چشم را شور گردانید چه اگر شوری نمیداشتی هر آینه آن شحم گداختی و هیچ چیز از قذی در عینین نیفتادی الّا آنکه گداخته گشتی لیکن آن ملوحت هر قذی و چیزهای درشت که در چشمها می‌افتاد آن را بیرون انداخت و تلخی در گوشها بجهت آن مقرّر داشت تا آن حجاب بواسطه

دماغ باشد و آن محفوظ از أذيّت جانوران ماند زيرا كه أحيانا جانورى اگر بگوش فرو رود همان لحظه التماس خروج از آن مكان كند، و اگر تلخى آن نبودى هر آينه آن دانه به دماغ آن كس رسيدى و آزار رسانيدى.
و برودت در سوراخهاى بينى بواسطه آنست كه دماغ انسان از شرّ أذيّت جانوران و غيرها مصون و محروس ماند.
و اگر برودت در منخرين نبودى هر آينه دماغ گداختى و فرو ريختى.
و عذوبت در دهان انسان بيّن و عيان از حضرت واهب منّان محض از روى احسان و امتنان است تا آنكه بنى آدم لذّت طعام و شراب از دهان بيابد و امّا كلمه كه اوّلش كفر و آخرش ايمان است آن عبارت از گفتن لا إِلهَ إِلَّا اللّٰهُ است كه أوّل آن كفر است بواسطه نفى و آخرش ايمان بجهت اثبات ذات خلّاق الموجوداتست.
بعد از آن آن امام الأنس و الجانّ فرمود كه: يا نعمان زنهار قياس نكنى و پيرامون اين كار بى‌هنجار نگردى زيرا كه پدر بزرگوارم حديث از آباى كرام عظام بيان نمود كه: آن أعيان از حضرت رسول آخر الزّمان نقل
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:343
فرمودند كه: (1) آن رسول خير البشر عليه صلوات الملك الاكبر روزى در محضر أصحاب نيكو سير چنين فرمود اگر كسى در أمر از امور دين قياس براى خود كند بيقين حضرت ربّ العالمين او را با ابليس لعين در أسفل السّافلين جليس و قرين گرداند زيرا كه أوّل قياس‌كنندگان آن لعين بيدين بود چنانچه در هنگام كه حضرت واجب الوجود آن مطرود و مردود را أمر بسجده آدم نمود آن متمرّد از روى جحود و عنود دعوى أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ نمود گفت: خَلَقْتَنِى مِنْ نارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ در آن زمان متكبّر ختّاس در حضور ملك النّاس دعوى رأى قياس نمود.
و در روايت ديگر از حضرت جعفر بن محمّد عليه السّلام مروى و مشتهر است كه آن سرور به ابو حنيفه گفت: در وقت كه او بخدمت آن حضرت مشرّفشد كه تو كيستى؟
أبو حنيفه گفت: من مفتى أهل عراقم.
حضرت فرمود: نعم يا نعمان بچه فتواى ايشان ميدهى؟
أبو حنيفه گفت: بكتاب خداى وهّاب.
امام جعفر عليه السّلام فرمود كه: پس تو اى نعمان عالم بكتاب ايزد منّان و بناسخ و منسوخ قرآن و محكم و متشابه آن باشى؟
أبو حنيفه گفت: بلى حضرت امام الهمام جعفر بن محمّد عليه السّلام فرمود كه: پس مرا خبر كن از تفسير و معنى قول خداى تبارك و تعالى وَ قَدَّرْنا فِيهَا السَّيْرَ سِيرُوا فِيها لَيالِىَ وَ أَيَّاماً آمِنِينَ آن كدام موضع است كه حضرت مهيمن علّام أمر بسير آن مقام نمود؟
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:344

(1) أبو حنيفه گفت: آن ما بين مكّه و مدينه حضرت سيّد الأنام است.
امام الباطن و الظّاهر جعفر بن محمّد باقر روى مبارک بجلساى مجلس عالى و محفل متعالى خود آورده گفت: من شما را بحضرت واجب تعالى قسم مى‌دهم كه آيا شما سير ميان مكّه و مدينه مينموديد كه فيما بين آن دو محلّ شما مأمون از قتل بعض جدال و مال از سرقت و زوال نباشيد؟
حضّار گفتند: اللّهمّ نعم، بار خدايا بلى بسيار بود كه ما در أيّام سير از قتل نفوس و از سرقت أموال از قطّاع الطّريق در ترس و افسوس بوديم.
چون آن ولىّ حضرت بيچون از أهل حضّار اين سخن شنيد روى به أبو حنيفه آورده گفت: يا أبا حنيفه حضرت ايزد خلّاق نگويد الّا حقّ.
ديگر مرا خبر ده از قول حضرت عزّ و جلّ: وَ مَنْ دَخَلَهُ كانَ آمِناً آن كدام موضع است كه بعد از دخول آن محلّ آن كس مأمون و مصون در پناه عزّ و جلّ است؟
أبو حنيفه گفت: آن موضع بيت الحرام است در آن هنگام امام الأنام أبى عبد اللَّه جعفر بن محمّد (ع) روى بجليسان مجلس بهشت آئين ارم تزئين خود آورده گفت شما را بحضرت خداى تبارک و تعالى قسم است كه آيا ميدانيد كه عبد اللَّه بن الزّبير و سعيد بن جبير هر دو در هنگام ترس و خوف داخل حرم حضرت رحيم الرّءوف گشتند، مع هذا مأمون از قتل نگشتند؟
أصحاب حضّار يک بار گفتند كه: اللّهمّ نعم، بار خدايا چنين است كه امام النّاطق جعفر بن محمّد الصّادق عليه السّلام فرمود، و در آن خلاف نيست.
امام عليه السّلام گفت: ويحک يا أبا حنيفه بدرستى كه خداى تعالى
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:345
(1) آنچه گويد حقّ است و أصلا در آن خلاف ظاهر نگردد.
أبو حنيفه چون دانست كه از جواب سؤال آن ولىّ ايزد متعال عاجز و لال است گفت: مرا علم به كتاب حضرت ذو الجلال نيست، و من مرد صاحب قياسم.
أبو عبد اللَّه عليه السّلام فرمود كه: تو چون مرد مقيسى پس نظر در قياس خود نماى و ببين كه در نزد ايزد أكبر قتل از ربا يا زنا از قتل كدام أعظم است؟
أبو حنيفه گفت: بلكه قتل أعظم از زنا است.
حضرت امام الخلائق جعفر بن محمّد الصّادق عليه السّلام فرمود كه:
پس چگونه است آنكه عزّ و جلّ در قتل راضى گرديد بشاهدين و در زنا راضى نگرديد الّا بچهار شاهد، بعد از آن گفت: يا أبا حنيفه نماز أفضل است يا روزه؟
أبو حنيفه گفت: بلكه نماز أفضل است.
حضرت امام الخلائق جعفر بن محمّد الصّادق عليه السّلام فرمود كه:
بنا بر قياس تو بايستى بر حائض قضاى آنچه ايّام حيض از او فوت گشته

لازم است از نماز و قضاء روزه لازم نباشد و حال آنکه حضرت قيّوم قضاء نماز را ساقط گردانيد و أمر بقضاء صوم نمود.
باز حضرت ولىّ بى‌نياز فرمود كه: يا أبا حنيفه بول أقذر و أنجس است يا منى؟
أبو حنيفه گفت: بول.
امام جعفر صادق عليه السّلام فرمود كه: بنا بر قياس تو لازم آيد كه
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:346
(1) غسل از بول بايد كرد نه از منى و حال آنكه خداى تعالى غسل از منى واجب گردانيد نه از براى بول.
أبو حنيفه گفت: من مرد صاحب رأى‌ام.
حضرت امام جعفر بن محمّد صلّى اللّه عليه و آله و سلّم فرمود كه: رأى تو در حقّ مرد كه او را غلام باشد و خواجه تزويج بزنى نمايد و غلامش نيز تزويج كند بزن ديگر و اين هر دو عقد در يک شب واقع گردد و خواجه و غلام هر دو در يک شب دخول كنند و بعد از آن هر دو در يكوقت مسافر گردند و هر دو زن خود را در يک خانه بگذارند قضا را بعد از مسافرت ايشان هر دو زن پسران زائيدند و بعد از تولّد زنان ديوار خانه برايشان واقع گشته وفات يافتند و هر دو پسر باقيماندند در اين حال براى تو مالک كدام و مملوک كدام و وارث كه و موروث كدام است؟
أبو حنيفه چون جواب آن ولىّ ايزد وهّاب در اين باب نداشت پرده از حقيقت أحوال خود برداشت و گفت: حقايق اين مقدّمات بر من مخفى است و من مرد صاحب حدودام.
حضرت أبى عبد اللّه جعفر بن محمّد عليه السّلام گفت: چه نوع حدّ شخصى كه يكى را چشم كنده باشد و بعد از آن دست ديگر را قطع كند مقرّر خواهى داشت و اقامت حدود بر او چه نوع مينمائى؟
أبو حنيفه گفت: من مردى‌ام كه مطّلع به بعثت أنبياء عظام و رسل كرام آن حضرت فرمود: پس مرا خبر ده از قول حضرت عزّ و جلّ در هنگام كه موسى و هرون عليهما السّلام را بفرعون مبعوث گردانيد و أمر كرد كه او را با سلام بخوانند لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشى لفظ لعلّ در نزد تو بمعنى شكّ است؟
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:347
(1) أبو حنيفه گفت: نعم.
حضرت امام الخلائق جعفر بن محمّد الصّادق عليه السّلام فرمود:
چنان كه لعلّ در پيش تو موضوع از براى شكّ است أيضا در نزد خداى عزّ و جلّ لفظ لعلّ از براى شكّ مستعمل است چنانچه در قرآن فرمود كه: لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشى حقيقت اين بيان ظاهر و عيان گردان.
أبو حنيفه گفت: مرا علم بحقايق آن كما ينبغى و يليق نيست.

امام النّاطق الأمين جعفر بن محمّد الصّادق صلوات اللّه عليهم أجمعين فرمود كه: اى أبو حنيفه فتوى بكتاب خداى منّان ميدهى و وارث آن نيستى و زعمت آنست كه در مقدّمات ذى أساس صاحب قياسى و حال آنكه بناى دين اسلام بر قياس انصرام نيافت و أوّل كسى كه بر أساس قياس شتافت ابليس بود.
و نيز زعم تو آنست كه صاحب رأى و حال آنكه رأى از حضرت رسول ملك تعالى صلوات اللَّه و سلام عليه صوابست از غير آن حضرت خطا و موجب محرومى از ثواب و جزاست، زيرا كه خداى تعالى و تبارك خطاب بحضرت رسالتمآب فرمود كه: وَ أَنِ احْكُمْ بَيْنَهُمْ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ الآيه و بغير نبىّ المحمود ايزد معبود اين احسان و مرحمت بهيچ أحدى ننمود.
و زعمت آنست كه حدود و آن كسى باشى كه مباعث أنبياء بتو نازل شد و خاتم الأنبياء محمّد المصطفى عليه صلوات ربّ الأرض و السّماء أعلم بمباعث أنبياء عليهم سلام اللَّه تعالى از تو و ساير خلق اللَّه بود.
اى أبو حنيفه اگر نه آن بودى كه تو بعد از خروج از منزل مادر هر مقام و مأوى در نزد أحدى از خلق اللَّه تعالى ميگفتى كه من در پيش پسر رسول
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:348
حضرت قادر عالم رفتم (1) و مدّتى در نزد او نشستم أصلا از من حقيقت شيئى از أشياء را سؤال ننمود من هرگز از تو سؤال نميكردم.
أبو حنيفه گفت: مرا علم و كمال نيست.
امام الأنام جعفر بن محمّد عليه السّلام فرمود: حقايق أحوال تو به نوعى است كه مذكور شد قياس حال خود نمائى اگر تو مرد صاحب قياسى.
أبو حنيفه گفت: من بعد از اين مجلس هرگز متكلّم بقياس نگردم زيرا كه من از كلام صدق التيام شما قياس أساس كار خود گرفتم.
حضرت امام الهمام جعفر الصّادق عليه السّلام فرمود: حاشا و كلّا كه حبّ رياست دنيا ترا بگذارد و تو ترك آن توانى نمود چنانچه قبل از اين ترك آن نتوانستى كرد الحال بر حال تو بهمان منوال حقيقت است تمامى خبر اينست كه مذكور شد.
و از عيسى بن عبد اللَّه القريشى مرويست كه: أبو حنيفه در هنگام كه به خدمت حضرت امام جعفر بن محمّد الصّادق عليه السّلام آمد آن حضرت (ع) فرمود كه: يا أبا حنيفه بمن رسيد كه تو قياس ميكنى و مدار تو در أحكام شرع سيّد الأنام بقياس است؟
أبو حنيفه گفت: نعم امام عليه السّلام فرمود كه: قياس مكن زيرا كه أوّل آنكه قياس كرد ابليس بود، چنانچه در هنگامى كه حضرت واجب الوجود او را بسجده آدم (ع) أمر نمود از روى قياس گفت:
أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِى مِنْ نارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ بدرستى كه آن مطرود لعين از روى عداوت و كين قياس فيما بين نار و طين نمود ليكن قياس ميان

نوريّت آدم بنوريت نار ننمود (1) چه اگر قياس فيما بين اين نورين و صفاء يكى از اين دو نور بر ديگر مينمود هر آينه عالم و عارف بمراتب عزّت و قدر و منزلت أب الأنبياء و الأوصياء آدم عليه سلام اللَّه ميبود يحتمل بعد از معرفت تامّ بحال آدم عليه السّلام منكر سجده او نگشتى و ملعون سرمد و مطرود أبد نشدى.
و از حسن بن محبوب مرويست كه گفت: من از سماعه شنيدم فرمود كه: چون أبو حنيفه بخدمت حضرت أبى عبد اللَّه جعفر بن محمّد عليه السّلام حاضر شد فى الفور از آن حضرت سؤال نمود كه مسافت ميان مشرق و مغرب چه مقدار است.
آن ولىّ الملك الوهّاب گفت: مسافت ميان مشرق و مغرب سير يک روزه آفتاب است بلكه كمتر از آن. ترجمه و شرح الاحتجاج ج3 349 احتجاج امام صادق ع بر ابى حنيفه ..... ص : 340
ن أبو حنيفه شنيد گفت: اين بغايت أمر عظيم و عجيب است.
حضرت امام عليه السّلام فرمود كه: اى عاجز اين آفتاب از مشرق طالع گردد و در مغرب غروب كند، در أقل از يک روز اين تمام خبر است.
از عبد الكريم بن عتبة الهاشمى مروى است كه من در نزد حضرت أبى عبد اللَّه عليه السّلام در مكّه بيت اللَّه الحرام حاضر بودم كه جمعى كثير از معتزله كه در ميان ايشان در آن مكان و مقام حاضر گشته شروع بر كلام نمودند چون در آن مقصد و مرام بحدّ كثرت و ابرام رسانيده خبط در آن كلام فرمودند و مقالات فاسده آن لئام بسمع شريف أبو عبد اللَّه عليه السّلام رسيد، آن حضرت فرمود كه: شما كلام خود را بر من بغايت دراز بلكه طويل بى‌ساز گردانيديد، پس شما أمر خود را مستند بيک مرد گردانيد تا او بوكالت جميع متكلّم بحجج و براهين شما با ما گردد بشرطى كه بيانش بر سبيل ايجاز و اختصار

نه بر وفق اطناب و اكثار بود.

[احتجاج امام ع بر عمرو بن عبید در امر امامت]

(1) معتزله اسناد أمر خود بالتّمام به عمرو بن عبید نمودند و آن لئام خاطر خود باو جمع فرمودند.
آن مرد شروع در بلاغت و اطاعت کلام نمود و آنچه گفت این بود که: یا أبا عبد اللَّه أهل شام تا خلیفه خود را بقتل رسانیدند و شمشیر در یک دگر گذاشته‌اند بعضی از ایشان قتل بعضی دیگر از قوم و خویشان خود نمودند و چون أمر و کار و عمل و کردار ایشان بغایت أبتر و پریشان گشت بالأخره ما و ایشان فکر مآل حال خود فی یوم لا ینفع بنون و لا مال نموده گفتیم:
لا علاج ما محتاجیم بمرشد هادی که ما را ارشاد و هدایت نماید، چون نظر کردیم یافتیم مردی که او را عقل و دین و مروّت و معدن خلافت است و او محمّد بن عبد اللّه بن الحسن است ما را اراده چنان است که با او اجتماع نمائیم و باو بیعت فرمائیم بیقین بعد از متابعت ما باو أحوال ما کمال قوّت بهم رساند و ما را مظاهرت تمام پیدا گردد و ما خلایق را بمتابعت و مبایعت او خوانیم.
پس هر که باو بیعت کند ما با ایشانیم و او نیز از ماست و آنکه از ما اعتزال نماید ما نیز از او باز ایستیم و آنکه با ما بقتال و جدال برخیزد ما نیز با او مقاتله و مجادله نمائیم تا او را از بغی و ضلال ردّ بحقّ و أهل آن من جمیع الوجود و الأحوال نمائیم.
و چون ترا صاحب فضل و کمال و بکثرت شیعیان و محبّان بی‌نظیر و أمثال یافتیم و ما را بی‌قیل و قال احتیاج بأمثال شما خداوندان علم و حال است لهذا دوست داریم که این مقال بسمع شما رسانیم و حقایق أحوال بشما
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:351
معروض گردانیم زیرا که ما را از شما استغناء نیست، بلکه احتیاج ما در أمر دین و دنیا بشماست.
(1) چون آن مرد از کلام فارغ شد حضرت أبو عبد اللَّه علیه السّلام فرمود که من اگر با شما تکلّم نمایم بمثل کلام عمر و شما در آن أمر مستمرّ خواهید بود؟
قوم گفتند: نعم راوی گوید: در آن دم حضرت امام الأکرم جعفر بن محمّد صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم حمد و سپاس و شکر و ثنای دور از حدّ بیان و احساس و نعت حضرت نبیّ المبعوث الی الجنّ و النّاس بلسان معجز نشان بیان نمود.
پس آنگاه آن ولیّ اللَّه فرمود که: یا عمرو ما از کسی که عاصی از حضرت الهی باشد در سخط و غضبیم لیکن از مطیعان ایزد باری و تابعان حضرت رسالت پناهی شاکر و راضی در أزمنه حال و مستقبل و ماضی خواهیم بود.

ای عمرو مرا خبر ده که اگر امّت سیّد البریّه ترا متقلّد أمر خلافت خود گردانند و تو مالک خلافت بغیر قتال و مئونت گردی و بتو گویند که اختیار أمر ولایت امّت بکف کفایت و بقبضه اقتدار و درایت آنست هر کرا خواهی والی و حاکم امّت کن در آن وقت تو کرا متولّی و متصدّی أمر خلافت خواهی گردانید؟
عمرو بن عبید گفت: من أمر خلافت بشورای مسلمین میان امّت مقرّر خواهم کرد.
حضرت امام الخلائق فرمود که: میان جمیع امّت یا بعض ایشان؟
عمرو گفت: میان تمامی ایشان.
آن حضرت علیه السّلام فرمود که: آیا شوری میان فقهاء أبرار و علماء أخیار برقرار خواهی داشت یا برای سایر النّاس خواهی گذاشت؟
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:352
(1) عمرو گفت: بیقین شوری میان فقهاء و أخیار مسلمین است.
حضرت امام علیه السّلام فرمود که: قریش و غیر ایشان نیز داخل در شورای خود میکنید؟
عمرو گفت: بلکه جمیع عرب و عجم را داخل شوری اگر توانم میگردانم.
امام الأنام جعفر بن محمّد علیه السّلام فرمود که: مرا خبر ده یا عمرو آیا أبا بکر و عمر را بولایت می‌پذیری یا از ایشان هر دو تبرّا مینمائید؟
عمرو گفت: ایشان را بولایت و خلافت بپذیرم.
آن حضرت فرمود که: یا عمرو اگر تو مردی باشی که تبرّا از ایشان هر دو مینمودی نمائی، جایز است که خلاف قول و فعل ایشان کنی، و اگر از موالیان و دوستان ایشان بودی پس الحال که این شیوه پیش گرفتی مخالفت با ایشان کردی و بر مذهب و کیش ایشان نرفتی زیرا که أبو بکر به عمر عهد کرد که اگر او بیعت به أبا بکر نماید چون أیام وفات او نزدیک رسد برای او بخلافت امّت وصیّت کند چون عمر از أبو بکر عهد و شرط گرفت بیعت کرد، و أبو بکر در باب ولایت عمر شور بهیچ أحدی از جنّ و بشر ننمود.
امّا عمر در أیّام وفات أمر خلافت بشوری انداخت میان شش نفر چنانچه سابقا حقیقت این خبر منقول و مستطر گشت و بغیر آن شش نفر از أصحاب ترا و أصحاب بلکه تمامی أحباب راضی بآن نخواهید بود.
عمرو بن عبید گفت: یا أبا عبد اللّه عمر چه کرد؟
آن حضرت فرمود که: عمر صهیب را أمر کرد که تا سه روز پیش نماز باشد مردمان اقتداء بایشان نمایند تا آن شش نفر شور با یک دیگر نمایند بشرطی که در میان أعیان شوری أحدی بغیر ابن عمر نباشد و او را دخل در شوری
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:353

نبود، (1) آیا أمر أصحاب شوری باشد و ایشان را بتهاون و توجّه در باب تعیّن خلیفه نگذارد و عمر در محضر أنصار و مهاجر وصیّت کرد که سه روز بگذرد و أصحاب شوری مقدّمات خلافت بانصرام نرسانند گردن هر شش نفر را بزنند و اگر چهار نفر اتّفاق کنند پیش از تقضّی أیّام ثلثه و دو نفر مخالفت نمایند باید که گردن آن دو کس را بزنند پس شما نیز راضی باین نوع شوری در میان مسلمانان خواهید بود؟

عمرو بن عبید و باقی اصحابش گفتند: ما هرگز راضی باین نوع شوری نخواهیم شد.

در آن حال ولیّ ایزد متعال جعفر بن محمّد الصّادق علیه سلام الملک الفعّال گفت: یا عمرو در آن هنگام چنان می‌بینی که تو و اصحابت اگر مبایعت بصاحبت نمائید یعنی بمحمّد بن عبد اللّٰه بن الحسن بیعت کنید و مردم را بمبایعت ایشان بخوانید و امّت بر سر او جمعیّت کنید بنوعی که دو نفر از امّت از آن جماعت با شما مخالفت نکنند پس شما نزد مشرکین که ایمان و اسلام نیاورده باشند و أداء جزیه نکرده کسی نزد آنها اگر بطلب جزیه فرستید یا آن طایفه را با سلام بخوانید و آن جماعت بقدم انکار و تمرّد پیش آیند آیا در نزد شما یا در پیش صاحب شما از علم و حال و فضل و کمال آنقدر هست که آن مشرکان را بسیرت حضرت سیّد البریّه صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم که در أیّام حیات مشرکان را به قبول جزیه ممنون میگردانید شما نیز آن طایفه را متقبّل شرایط ذمّه و جزیه توانید نمود؟

ایشان گفتند: نعم آن حضرت فرمودند پس چگونه سلوک در این حال با منکران دین حضرت

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:354

رسول ایزد متعال مینمائید؟ (1) معتزله گفتند که: ما أوّل مشرکان را باسلام و ایمان میخوانیم و چون ابا و انکار نمایند آن طایفه را بشرایط الزام جزیه ملتزم میگردانیم.

حضرت أبی عبد اللّٰه علیه السّلام فرمود که: اگر منکران دین سیّد-المرسلین مجوسی باشند یا أهل کتاب چنین خواهید کرد؟

معتزله گفتند: خواه مجوس باشند یا أهل کتاب سلوک ما با أهل مرتاب بی‌شبهه و ارتیاب باین منهج مستطابست.

حضرت أبا عبد اللّٰه جعفر بن محمّد فرمود: اگر متمرّدان پرستش أصنام و أوثان یا عبادت بهایم و نیران نمایند و از أهل کتاب خدای منّان نباشند سلوک شما بآنان بچه کیفیّت و عنوان خواهد بود؟

معتزله گفتند: جمیع أصناف کفّار در پیش ما مساوی‌اند.

حضرت امام النّاطق جعفر الصّادق (ع) فرمود که: ای عمرو مرا خبر ده که آیا تو قرآن خوانده‌ای؟ عمرو گفت: نعم.

امام الأنام (ع) فرمود که این آیه تلاوت کن که: قاتِلُوا الَّذِینَ لا یُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ

وَ لا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ لا يُحَرِّمُونَ ما حَرَّمَ اللّهُ وَ رَسُولَهُ وَ لا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَ هُمْ صاغِرُونَ.
ای عمرو حضرت ایزد تبارک و تعالی استثناء أهل کتاب و غیر ایشان را در این باب آیا مساوی میدانید؟
عمرو گفت: نعم حضرت امام علیه السّلام فرمود: یا عمرو تو قول از که فرا گرفته‌ای؟

(1) عمرو گفت: من از مردمان چنان می‌شنوم که تمامی کافران در این باب یکسانند.
امام (ع) فرمود که: این کلام واگذارید و از أمثال این مقال بگذرید اگر أصناف کفره ابا از قبول جزیه نمایند پس اسما با ایشان بعد از مقاتله، و مجادله اگر مستظهر گردید و غنایم بسیار از آن أهل انکار بتصرّف شما درآید چگونه آن غنیمت را در میان امّت صرف و قسمت خواهید کرد؟
عمرو گفت: أوّل اخراج خمس آن نمائیم و چهار خمس دیگر را بر آن جماعت که با آن أهل ضلال قتال و جدال نمودند دهیم.
حضرت امام الأنام علیه الصّلوة و السّلام گفت: بر جمیع آن جماعت که ایشان مقاتله با أهل ضلال نمودند تقسیم خواهی کرد؟
گفت: بلی حضرت امام جعفر الصّادق علیه السّلام فرمود: ای عمرو بدرستی که اگر قسمت غنایم بدین نهج نمائی هر آینه تو مخالفت بحضرت نبیّ الرّحمه در فعل و در سیرت خواهی کرد و میان من و میان تو در این باب فقهاء مدینه و مشایخ آن مکان حاضرند اگر مرا صادق ندانی باید که از ایشان سؤال حقایق آن کنی زیرا که فقهاء و مشایخ مدینه در آن باب نزاع و اختلاف ندارند و نیز حضرت- رسول عزیز وهّاب در أیّام حیات آن رسالتمآب مصالحه با جماعت أعراب سکنه بادیه نموده مقرّر فرمود که: آن حضرت ایشان را در مسکن و مآب و در دیار و موطن ایشان با أقوام و أصحاب ایشان بگذارد که آن طایفه را از آن مکان مهاجرت بمکان دیگر نفرماید و اگر جمعی از دشمنان قصد حضرت رسول آخر الزّمان نمایند چون حضرت نبیّ الرّحمه بواسطه امداد و معاونت آن طایفه را

طلبید آن جماعت اطاعت نبیّ اللّه را بر خود واجب و لازم دانسته امداد و اعانت نمایند و (1) رسول ایزد مجیب شرط نمود که ایشان را بعد از اعانت أصلا از غنایم حصّه و نصیب نباشد.
ای عمر تو میگوئی که غنایم میان سایر امم کفّار بقسمت برقرار خواهد بود پس تو مخالفت با رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در سیرت آن حضرت در حقّ مشرکین نمودی و بهیچ باب تفکّر در آن باب نفرمودی از این بگذر چه میگوئی در صدقه؟

آنگاه آن ولیّ الامّه تلاوت این آیه نمود که: إِنَّمَا الصَّدَقاتُ لِلْفُقَراءِ، وَ الْمَساكِينِ وَ الْعامِلِينَ عَلَيْها الی آخرها و گفت: نعم ای عمرو تو آن را چگونه قسمت در میان آن امّت خواهی کرد؟
عمرو گفت: من آن را منقسم بهشت سهم گردانم هر جزو از أجزای ثمانیه را بجزو از قوم دهم.
حضرت امام الهمام علیه الصّلوة و السّلام فرمود که: اگر یک صنف ده هزار کس باشند و صنف دیگر یک نفر یا دو یا سه نفر باشند برای این صنف که یکی یا دو سه نفر باشند قسمت ایشان را مثل قسمت آن ده هزار نفر میگردانی عمرو گفت: بلی حضرت امام الخلائق جعفر بن محمّد الصّادق (ع) فرمود که: وضع قرار قسمت میان حضری و بدوی چگونه مقرّر خواهی داشت باید که قسمت میان این دو طایفه بالسّویّه نباشد بلکه قسمت غنیمت بر قدر ما یحضر است از آن جماعت و بر قدر آنچه صاحب ولایت و خلافت برای خود صلاح داند و بر قدر آنچه از غنایم حاضر گردد و اگر خلافت آنچه ذکر شد معمول گردانی هر آینه
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:357
مخالف حضرت رسول در فعل و قول خواهی بود (1) و اگر آنچه من گفتم تو را چیزی دیگر بخاطر رسد بدرستی که فقهاء أهل مدینه و مشایخ ایشان حاضرند و تمامی ایشان مخالفت در آن ندارند که نبیّ ایزد منّان تقسیم صدقات، و غنایم بدین عنوان قسمت و اعطاء می‌نمود.
بعد از آن روی مبارک بجانب عمرو بن عبید آورده گفت:
یا عمرو اتّق اللَّه
بخدای بپرهیز ای عمرو نیز شما
ایّها الرّهط اتّقوا اللَّه.
بخدای عزیز بپرهیزید بدرستی که پدر بزرگوارم برای من حدیث و حکایت کرد و حال آنکه آن ولیّ ایزد متعال بهترین أهل زمین و أعلم انسان بکتاب خدای منّان و أعرف بسنّت حضرت رسول آخر الزّمان بود آن سرور از سیّد البشر چنین خبر داد که آن رسول واهب معبود چنین فرمود که کسی اگر مردمان بضرب شمشیر خود بخود خواند و خود را اولو الأمر داند و حال آنکه در میان مسلمانان أعلم و أفضل از او در آداب شرایع و أحکام اسلام و ایمان موجود و عیان باشد پس آن مدّعی ضالّ متكلّف و غاوی متعسّف است.

[احتجاج امام صادق ع بر شامی در امر خلافت و احتجاج اصحاب آن حضرت با او]

از یونس بن یعقوب منقول و مروی است که من روزی در خدمت حضرت أبی عبد اللّٰه علیه السّلام حاضر بودم که در آن وقت مردی از أهل شام بشرف دریافت ملاقات آن امام الهمام مستسعد و مقضیّ المرام گردید و گفت: من مرد صاحب فقه و کلام و عالم بفرایض بالتّمام و از شام بواسطه مناظره با أصحاب تو باین مقام آمدم.
حضرت أبی عبد اللّٰه علیه السّلام فرمود که: آیا کلام تو کلام حضرت رسول ملک العلّام است یا از پیش تست.
شامی گفت: بعضی از آن کلام از حضرت رسول و بعضی از آن از پیش
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:358
منست.
(1) امام الهمام گفت: ای غاوی شام پس تو شریک سیّد الأنام باشی؟
گفت: نه امام جعفر الصّادق علیه السّلام گفت: آیا تو وحی از حضرت ایزد تعالی شنیدی؟
شامی گفت: نه امام علیه السّلام فرمود که: آیا اطاعت تو بر سایر أنام واجبست چنانچه اطاعت رسول ملک العلّام واجب و لازم است؟
شامی گفت: نه در آن أثر یونس بن یعقوب گوید که آن سرور ملتفت بجانب من أحقر گردید و گفت: یا یونس این مرد خصم نفس خود گردید پیش از آنکه متکلّم شود پس آنگاه فرمود: یا یونس اگر تو کلام را نیکو میدانستی با تو مکالمه مینمودم و حقایق آن را بر تو آشکار میفرمودم.
یونس گفت: پس برای آن کس حسرت است که مطّلع بحقایق کلام نباشد لیکن سابقا من فدای تو گردم از لسان معجز نشان شما شنیدم که نهی از کلام مینمودی و میفرمودی: ویل لأصحاب الکلام که میگویند که این أمر منقاد است و این منقاد نیست و این منساق است و آن منساق نیست و این معقول ماست و آن معقول ما نیست.
حضرت امام الهمام أبی عبد اللّٰه علیه السّلام فرمود که: من گفتم ویل از برای قومیست که ترک قول من بواسطه کلام نموده‌اند و آن مذهب ناپسند را پسندیدند و آنچه در خاطر داشتند در پی عمل آن شتافتند.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:359
(1) پس آنگاه آن ولیّ اللّٰه بمن گفت: یا یونس بیرون رو و هر که را از متکلّمین بیابی او را داخل این منزل گردان من غیر تراخی و مهل من حسب الأمر آن سرور چون از محلّ و منزل آن ولیّ عزّ و جلّ بیرون رفتم حمران بن أعین که حسن الکلام و عالم و محمّد بن نعمان أحول که مرد متکلّم بودند و هشام بن سالم و قیس الماصر که این دو نفر نیز از

متکلّمان آن عصر بودند.
امّا قیس چون تعلیم علم کلام از حضرت علیّ بن الحسین علیهما الصّلوة و السّلام گرفته لهذا در کلام أحسن و أعلم از تمام بود حاضر یافتم بعد از تبلیغ پیام آن امام الأنام (ع) ایشان را داخل منزل آن سلاله سیّد الرّسل- گردانیدم و آن حضرت در آن وقت در خیمه خود در طرف جبل در راه حرم تشریف داشتند و آن چند روز پیش از احرام و اتیان مناسک حجّ بیت اللّه الحرام بود چون ما با یاران بمجلس بهشت قرین ارم تزیین آن امام الثّقلین درآمدیم آن سرور سر مبارک از خیمه بدر کرد ما بعد از عرض نیکو بندگی و اداء عبودیّت و سر افکندگی ناگاه دیدیم که در عقب آن سرور شتر در پس خیمه مخبی است، گفت: هشام و ربّ الکعبه که حضرت امام الجنّ و البشر ما را بواسطه تحقیق أمر و خیر طلب داشت.
یونس گوید که ما را گمان چنان بود که هشام مردی از أولاد عقیل بن أبی طالب باشد زیرا که آن عبد صالح ایزد علّام شدید المحبّه بحضرت أبی عبد اللّه علیه السّلام بود که ناگاه هشام بن الحکم وارد بخدمت آن امام اکرام گشت و در میان ما کسی بجز أکبر و أسنّ از او نبود و أوّل کسی که خطّ لحیه او نمود او بود.
یونس گوید که: حضرت أبی عبد اللّه علیه سلام الملک المجید چون او
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:360
را بی‌جای دید برای جلوس او در پهلوی خود موسّع گردانید.
(1) پس آنگاه فرمود که: این ناصر ما بقلب و لسان و بدست و باقی جوارح و ارکانست.
بعد از آن آن حضرت روی بحمران بن أعین آورد و گفت: با این مرد یعنی بشامی متکلّم شو حمران حسب الأمر آن امام الانس و الجانّ با آن مرد شروع در تکلّم و جدال و مباحثه و قیل و قال نمود تا آنکه بر او مستظهر، و غالب گشته الزام فرمود بعد از آنکه حمران الزام شامی نمود حضرت امام الأنام جعفر بن محمّد علیه السّلام روی بمحمّد بن نعمان آورد فرمود که یا طاقی با شامی متکلّم شوی حسب الأمر آن ولیّ ایزد باری طاقی بعد از تکلّم با شامی او را الزام داده بر او مستظهر گردید.
پس آنگاه آن ولیّ مهیمن علّام روی بهشام آورده گفت تو نیز به او تکلّم نمای چون هشام را سابقه آشنائی بشامی بود بعد از ملاقات و تعارف یک دیگر حرف از آن ممرّ مذکور و مشتهر نگردانیدند.
بعد از او حضرت أبی عبد اللّه علیه السّلام بقیس الماصر فرمود که: تو نیز با شامی متکلّم شوی همان که هر یک ایشان با شامی بتکلّم و بیان در- می‌آمدند، حضرت أبو عبد اللّه علیه الصّلاة و السّلام از سخنان ایشان خندان میشد و چندان مباحثه در کلام نمودند که شامی بکام و ناکامی مستخذل و خجل گردید.

بعد از آن حضرت امام الاکرام جعفر بن محمّد علیه السّلام به شامی گفت: که با این غلام متکلّم شوی یعنی به هشام بن الحکم در تکلّم درآی.
شامی گفت: نعم
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:361
(1) پس آنگاه شامی گفت: بهشام که از من سؤال در باب امامت حضرت ولیّ ایزد متعال أبی عبد اللّه علیه سلام الملک الفعّال نمای.
هشام چون از آن اعلم أهل شام استماع این کلام نمود در غضب تمام شد چنانچه مرتعد و مرتعش گردید بعد از آن گفت: ای شامی آیا پروردگار تو خلق خود را انظار و مهلت دهد یا خلایق ایزد خالق هر نفس انتظار و مهلت از برای نفس ایشان بهر کیفیّت و عنوان که خواهند ظاهر و عیان گردانید؟
شامی گفت: بلکه حضرت پروردگار خالق مهلت خلق دهد.
هشام گفت: پس هر نظر و مهل که از برای خلایق بود عزّ و جلّ آن را در دین ایشان بحیّز عمل آورد و آن کدام است؟
شامی گفت: آن چنانست که رحیم الرّحمن تکلیف تمامی امّت بمعرفت و عبادت و شناخت و طاعت نمود و اقامت دلایل و حجّت بر آن تکلیف ظاهر و عیان فرمود و علل ایشان را زایل نمود.
هشام گفت: کدام است آن دلیل که حضرت ربّ جمیل از برای بندگان خود نصیب فرمود؟
شامی گفت: که آن دلیل ظاهر و مشهور ارسال ذات رسول واجب الوجود بود.
هشام گفت: چون رسول ایزد بیچون وفات کرد بعد از آن حضرت دلیل واضح و مرشد لایح چه خواهد بود؟
شامی گفت: کتاب مالک الرّقاب و سنّت رسالتمآب.
هشام گفت: ای شامی کتاب و سنّت الیوم برای ارشاد و هدایت نفع
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:362
تمام (1) در جای که در آن اختلاف واقع گردد خواهد داد بنوعی که اختلاف از ما بغیر خلاف و گزاف واقع نخواهد شد و ما را تمکین تمام بر اتّفاق پیدا خواهد گردید؟
شامی گفت: بلی هشام فرمود که: پس تو از شام باین محلّ و مقام برای چه آمدی و ما و ترا مخالفت از برای چیست و ترا زعم و گمان چنانست رأی در دین طریق پسندیده و آئین سنجیده است و قول تو آنست و مقرّی بآن که رأی مجتمع بر قول واحد که مختلف باشد نخواهد شد.
شامی ملزم و ساکت شد مانند منکران.
حضرت أبی عبد اللّه علیه السّلام فرمود که: یا شامی چرا متکلّم نمیشوی
شامی گفت: یا حضرت اگر من گویم که خلاف و اختلاف نکردیم مکابره است و اگر گویم که کتاب و سنّت رفع اختلاف میکنند و از ما دفع مخالفت

مینمایند قول من باطل است زیرا که در هر یک از قرآن و سنّت وجوه بسیار محتمل است و مرا نیز بر هشام بمثل همین کلام است.
حضرت امام الامّه فرمود که: آن را سؤال کن که جوان آن را بر وفق دلخواه بلا اشتباه بسیار خواهی یافت.
شامی گفت: یا هشام آیا که خلق را انظار و مهلت دهد پروردگارشان یا أنفس ایشان؟
هشام گفت: بلکه پروردگار ایشان انظار و مهلت از جهت بندگان مقرّر گرداند.
شامی گفت: آیا حضرت ایزد قادر تعالی برای ایشان کسی که جمع
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:363
کلمات و رفع اختلافات آن جماعت نماید (1) و باین حقّ از باطل بواسطه آن طایفه فرماید؟
هشام گفت: بلی شخصی عالم کامل قادر بر ازاله جهل در هر وقت و محلّ از حضرت عزّ و جلّ معیّن و مسجّل است.
شامی گفت: یا هشام آن کیست؟
هشام فرمود که: امّا در ابتداء شریعت آن رسول ربّ العزّتست لیکن بعد از فوت رسول حضرت مهیمن آن مرشد أهل زمین دیگری خواهد بود
شامی گفت: کیست آن غیر که او نایب مناب آن نبیّ الرّحمه و قائم مقام آن حضرت در تبلیغ أحکام اسلام و حجّت بعد از آن سیّد البریّه بطوایف امّت باشد؟
هشام گفت: در این وقت ما یا پیشتر از این؟
شامی گفت: بلکه در این وقت ما.
هشام گفت: امام امّت در این وقت این کس است که در این مجلس نشسته است و او از این کلام اراده حضرت أبی عبد اللّٰه علیه السّلام نمود و فرمود که:
آنست آن کسی که شدّ رحال بسوی او و مرجع و مآب رجال در یوم لا ینفع بنون و لا مال بر او است که بأمر حضرت واجب تعالی مخبر بأخبار سماء به وراثت أجداد و آبا است.
شامی گفت: مرا حقیقت صدق این کلام شما بچه نوع ظاهر و هویدا و معلوم و پیدا خواهد شد؟
هشام گفت: ای شامی سؤال کن از آن حضرت هر چه بخاطرت خطور و عبور کند.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:364
(1) شامی گفت: یا هشام باین جواب عذر مرا منقطع و بی‌آب و تاب گردانیدی الحال مرا سؤال از آن ولیّ ایزد متعال واجب است بی‌شبهه و احتیال.

حضرت أبى عبد اللّه عليه سلام الملک الفعّال در آن حال بسعادت و اقبال باكمال استعجال فرمود كه: يا شامى من كفايت مسألت تو نمايم ترا از سير و سفرت آگاه فرمايم تو از شام در فلانه روز بيرون آمدى در راه تو بفلان محلّ بتقدير حضرت عزّ و جلّ واقع شدى و در راه چنين و چنين ديدى و مرور در طريق با رفيق بصفت اين و اين كردى.
شامى گفت: و اللَّه كه هر چه در باب سير و سفر در قفاى من در هر منزل خبر دادى راست گفتى، و در غرر فوايد سوانح أحوال مرا بمثقب صدق سفتى در آن وقت شامى گفت الحال من مسلمان گشته اقرار بحضرت ذو الجلال و به نبوّت رسول ايزد لا يزال نمودم.
أبو عبد اللَّه عليه السّلام گفت: يا شامى بلكه در اين ساعت ايمان به واهب سبحان آوردى زيرا كه اسلام پيش از ايمان است چه توارث و تناكح با سلام است و ثواب بايمانست.
شامى گفت: راست گفتى آنگاه گفت: كه أشهد أن لا اله الّا اللَّه، و أشهد انّ محمّدا رسول اللَّه و أشهد أنّک وصىّ الأوصياء.
يونس گويد كه: حضرت أبو عبد اللَّه عليه السّلام روى مبارک بحمران بن أعين آورده فرمود كه يا حمران كلام مجرى بر أثر كلام گردد پس هر چه جواب بصواب گفتى صواب كردى.
و بعد از آن حضرت امام عليه السّلام ملتفت بهشام بن سالم گرديد و گفت: اراده تو آنست كه بر أثر آن روى و ليكن معرفت بحقيقت آن ندارى.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:365
(1) پس آنگاه آن ولىّ حضرت عزّ و جلّ ملتفت بمحمّد بن نعمان الأحوال گرديد و گفت: قياس تو قياس روّاغ است اراده باطل بباطل ديگر كردى لكن باطل تو بغايت بيّن و ظاهر است.
پس از آن متوجّه به قيس الماصر گرديد و گفت: يا قيس متكلّم شو امّا بايد كه كلام خود را نزديک گردانى بخبر از رسول عليه الصّلوة و السّلام و سخنان خود را از كلام حقّ كه ممزوج از باطل باشد دور گردان زيرا كه حقّ اندک براى تو كافى است از باطل بسيار، اى هشام تو و محمّد بن نعمان الأحوال دو معاذ حاذق و صاحب فراست لا يقيد.
يونس بن يعقوب گفت: ظنّ من چنان بود كه آن حضرت و اللَّه كه هشام بن الحكم همان كلام كه با آن دو شخص أوّل گفته بمثل آن يا قريب به همان خواهد گفت امّا آن خلاصه أولاد رسول ربّ العباد فرمود كه: يا هشام اگر نخواهى كه پايهاى تو در هنگام طىّ مسافت زمين كه مثل طيران أمثال خود كنى و آن بهم پيچد پس بايد كه متكلّم بمردم از روى عرف و مكرم گردى و پرهيز از ذلّت و شفاعت آنكه در وراء تست نمائى.

[بیان مکالمه هشام با عمرو بن عبید در پیشگاه امام صادق ع]

و از یونس بن یعقوب مرویست که: من در خدمت حضرت أبی عبد اللّه علیه السّلام مشرّف شدم جماعت از أصحاب آن حضرت در آن وقت در خدمت آن سرور حاضر بودند و در میان ایشان حمران بن أعین و مؤمن الطّاق و هشام ابن سالم و طیّار یک بار بودند و نیز جمعی از أصحاب در خدمت آن ولایتمآب بودند که هشام بن الحکم که جوان نوخواسته بود او نیز در سلک آن طایفه منخرط بوده، حضرت أبو عبد اللّه علیه السّلام روی بجانب هشام آورد و گفت: یا هشام، هشام گفت: لبّیک یا ابن رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:366

و سلّم.

(1) حضرت امام الامّه فرمود: بمن خبر نمیدهی که با عمرو بن عبید چه کردی و با او چگونه سؤال نمودی؟

هشام گفت: جعلت فداک یا ابن رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم مرا حیاء از جلالت قدر شما مانع از بیان آن است و زبانم در پیش دست شما یا رای گویائی و بیان ندارد.

حضرت أبو عبد اللّه علیه السّلام فرمود: که یا هشام هر چه ما شما را مأمور بآن گردانیم شما را بنا بر وجوب اطاعت فعل آن بر شما لازم است.

هشام بعد از استماع این کلام گفت: سمعا و طاعتا یا ابن رسول اللّه (ص) حقیقت این أمر چنانست که از عمرو بن عبید سخنان چند بمن رسید که در مسجد بصره می‌نشیند و سرانبان لاف و گزاف گشوده کلام خارج از طریقت و شریعت حضرت سیّد الأنام و أئمّة المعصومین علیهم السّلام در نزد عوام خاصّ و عامّ میگوید این مقدّمه بر من بغایت گران آمد با خود گفتم که بهتر آنست که خود را ببصره رسانم و او را بامداد و اعانت حضرت ربّ العزّه از این لاف بازگردانم بواسطه همین روانه بصره گشتم و روز جمعه داخل شهر بصره گشته بمسجد جامع آن بلده درآمدم ناگاه دیدم حلقه مجمع بزرگ است چون نیک نظر کردم عمرو بن عبید را دیدم که شمله سیاه از صوف پوشیده و شمله دیگر را رداء ساخته در آن مجمع مربّع نشسته و مردمان از او سؤال میکنند من از مردم راه طلبیدم و بهر نوع که خود را در آن ازدحام بر کنار حاشیه مجلس ایشان رسانیدم و در آخر محفل قوم بر زانو نشستم چون بسوی من نگریست گفتم:

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:367

(1) ایّها العالم ای مرد دانای کامل و ای فقیه فاضل، من مرد غریبم و مسأله بر من مشکل است و چون أوصاف فضل و کمال و معرفت و حال

شما در أطراف و أكناف عالم كالشّمس فى رائعة النّهار مشهور و آشكار است من بعد از استماع أحوال خير المآل شما خود را بهر حال بخدمت شما رسانيدم آيا مرا اذن هست كه مسأله خود را سؤال نمايم؟
عمرو بن عبيد گفت بپرس آنچه خواهى.
من گفتم: يا شيخ آيا چشم دارى؟
عمرو گفت: اى پسر من اين چه قسم سؤالست و چگونه تو آنچه بينى و مشاهده ميكنى سؤال مينمائى؟
من گفتم: يا شيخ مسأله من اينست.
عمرو گفت: اى پسر هر چند سؤال مسأله تو مثل مسأله احمقان است امّا چون مشكل تو همانست سؤال كن.
من گفتم: آيا شما را چشم بينائى هست؟
گفت: بلى گفتم: از اين چشم چه چيز مرئى و مشاهد شما است؟
گفت: ألوان و أشخاص.
گفتم: آيا شما را أنف كه ادراک مشمومات نمايد هست؟
گفت: بلى گفتم: باو چه ميكنى؟
گفت: از او استشمام رائحه مينمايم.
گفتم: يا شيخ آيا با شما زبان گويا هست؟

(1) گفت: بلى گفتم: با او چه ميكنى؟
گفت: باو تكلّم نمايم.
گفتم: آيا گوش دارى؟
گفت: نعم گفتم: با او چه ميكنى؟
گفت: أصوات أشياء باو استماع ميكنم.
گفتم: آيا تو دستها دارى؟
گفت: بلى گفتم: با او چه ميكنى؟
گفت: بطش من بدستهاى من است و ديگر شناختن نرمى أشياء، و درشتى آن، چون مرتبط بدان است من نيز مبروهات بآن مينمايم.
گفتم: آيا پايها دارى؟
گفت: بلى گفتم: با او چه ميكنى؟
گفت: باو نقل از مكان بمكان ديگر ميكنم.
گفتم: يا شيخ آيا دهان دارى؟
گفت: بلى گفتم: با او چه ميكنى؟
گفت: بدهان اختلاف مطاعم و غير آن شناسم گفتم: يا شيخ آيا قلب كه مكان معرفت ايزد واهب است با تو هست؟

(1) گفت: بلى گفتم: با او چه ميكنى؟

عمرو بن عبید گفت: هر چه بر جوارح و أرکان من وارد گردد بمیزان بدل نمایم.
گفتم: آیا این جوارح از تمیز دل مستغنی نیست؟
گفت: نه گفتم: چون چنین باشد که تمامی جوارح صحیح و سالم باشند؟
عمرو گفت: ای پسر هر گاه جوارح شکّ در چیزی کنند آیا او را بو میکند یا بنظر می‌بیند یا می‌چشد بلکه بهیچ یک از اینها متمیّز نگردد امّا چون ردّ آن به قلب نماید آنچه یقین است بر او شود و شکّ باطل گردد.
من گفتم: پس حضرت عزّ و جلّ دل را برای شکّ جوارح اقامت نموده باشد.
گفت: بلی من گفتم: پس دل برای جوارح ضرور باشد چه اگر دل نباشد جوارح را تیقّن حاصل نگردد.
عمرو گفت: بلی من گفتم: یا با مروان حضرت حقّسبحانه و تعالی جوارح شما را بغیر هادی مرشد نگذاشت بلکه امام برای جوارح شما معیّن گردانید که هر چه صحیح است نزد او تصحیح یابد و هر چه در آن شکّ و گمان باشد در خدمت او نفی و بی‌بنیان شود چه اگر چنین نباشد لازم آید که حضرت ایزد خالق همگی و تمامی خلق را در حیرت و شکّ و اختلاف ترک کرده باشد و برای ایشان امام
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:370
و حجّت معیّن و اقامت نکرده باشد (1) که ایشان در حیرت و شکّ رجوع بآن نمایند و حال آنکه حضرت واهب متعال امام برای جوارح تو مقرّر نمود که در شکّ و حیرت ترا البتّه رجوع باو باید نمود و آن ولیّ ایزد معبود حاضر و موجود است.
چون سخن باینجا رسانیدم عمرو بن عبید ساکت بلکه مبهوت گردید.
بعد از بهت مدّت بسیار ملتفت به جانب من گردید و گفت: تو هشامی؟
گفتم: نه گفت: با هشام مجالست و التیام داشتی؟
گفتم: نه گفت: پس تو از کدام صلابت عراقی؟
گفتم: من از أهل کوفه‌ام.
گفت: البتّه هشام تو خواهی بود.
بعد از آن بغل گشود و مرا در بغل گرفت و در آن زمان مرا در پیش خود نشانید و در أصل بعد از آن متکلّم نشد تا آنکه من از نزد او برخاستم.
حضرت امام الهمام جعفر بن محمّد الصّادق علیه السّلام بعد از استماع کلام هشام تبسّم نمود، بعد از آن فرمود که: یا هشام که ترا تعلیم این کلام نمود؟
هشام گفت: یا بن رسول اللَّه (ص) حضرت ایزد باری این سخنان بر زبانم جاری گردانید.
امام جعفر الصّادق علیه السّلام فرمود: و اللَّه که آنچه گفتی همگی و

تمامی آن در صحف ابراهیم خلیل و موسی کلیم علیهم السّلام مکتوب و مرقوم است.

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:371

[احتجاج امام صادق ع بر مردیکه ظاهرش فریبنده و باطنش خراب بود]

(1) و بهمان اسناد سابق مذکور از حضرت امام الهمام جعفر بن محمّد-الصّادق علیه السّلام مرویست که فرمود: قول حضرت ایزد کریم در آیه اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِیمَ مراد از آن و مفاد أرشدنا الصّراط المستقیم است، یعنی: ارشاد ما تمامی بلزوم طریق که مؤدّی بسوی محبّت تو گرداند و بی‌امتنان غیر ما را به جنّت تو رساند و ما را محافظت کن از متابعت نفس و هوای ما که بوسیله اطاعت آن بعطب و مشقّت گرفتار و بموجب تبعیّت رأی نافرجام بی‌سرانجام خود به بلیّت و هلاکت روز حساب و شمار بلکه در عذاب و عقاب دایم قایم و پایدار خواهیم بود زیرا که هر منابع آز و هوا و معجب برای ظلمت انتها مثل آن مردیست که من شنیدم از طوایف مردمان که تعظیم و توصیف او بعلم و عرفان مینمودند لهذا من مشتاق ملاقات او گشتم و خواستم که او را به‌بینم امّا بنوعی که او مرا نشناسد تا من نظر در مقدار و محلّ او در قول و کردارش نمایم.
روزی او را در میان جمعی از خلایق که تمامی آن عامّه را چشم باو بود دیدم و از ایشان دورتر نقاب و لثام بسته بگوشه ایستادم بلکه خود را بلثام پوشیده نظر بسوی آن شیخ و آن عوام مینمودم و آن مرد همیشه در فکر مکر و فریب بود تا آنکه از آن طایفه در سلوک طریق و سیر مخالفت و مفارقت فرمود و آن جماعت او را نشناختند و از او آن عوام جدا گشته در پی مقاصد و مهام خود شتافتند لیکن من تابع او شده بر أثرش میرفتم چون اندک راه رفت به در دکّان خبّاز رسید بعد از لبث و مکث زمان قلیل خبّاز را غافل و ضلیل ساخته دو نان از دکّان آن غافل نادان ربود و پنهان گردانید من از مسارقت آن قلیل البضاعت حیران شدم و از آن تعجّب فراوان نمودم امّا خود را باو آشنا
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:372
ننمودم (1) و بخاطر خود رسانیدم که گوئیا این شیخ را سابقه معامله با خبّاز بود که این عمل ناساز از او بوجود آمد بعد از آنکه از دکّان خبّاز آهنگ راه و ساز نمود و قدم چند طیّ فرمود بدکّان انار فروش بیهوش رسید و آن غافل را مدهوش یافت از در دکّانش مسافرت ننمود تا آنکه دو انار از کنار آن خاکسار بربود از عمل دزدی ناستود مرا از رؤیت این مسارقت حیرت و عجب بسیار افزود باز با خود گفتم امید است که معامله فیما بین ایشان بود که شیخ حرکت ناپسند چنین پسند نمود.
باز با خود گفتم: که اگر معامله در میان ایشان میبود شیخ را چه احتیاج بسرقت بود خلاصه من رعایت طریق مرافقت و متابعت او مینمودم و بر أثر او میبودم تا آنکه او بمریض رسید و آن دو گرده و دو انار که پنهان

داشت، در پیش آن بیمار گذاشت و راه صحرا برداشت و گذشت و من نیز تابع او شدم.
و چون شیخ در صحراء ببقعه رسید و در آن مقرّ قرار گرفت باو گفتم: یا عبد اللّٰه بدرستی که تعریف تو از مردم شنیدم و آرزو داشتم که ملاقات با تو نمایم امّا چون ترا دیدم آنچه از أوصاف تو شنیده بودم در تو موجود ندیدم لهذا مرا دل از حرکت و عمل تو مشغول گردانید، من نیز سؤال از حقیقت أحوال تو نمایم باید که مرا از حقایق آن فعل مطّلع و مکمّل گردانی تا از دلم آن شغل را مهمل بلکه زایل گردانی.
شیخ گفت: از ما چه دیدی که موجب شغل دل شما از عمل ما گردید؟
حضرت امام الخلائق جعفر بن محمّد الصّادق علیه السّلام فرمود که:
ای شیخ من ترا دیدم که بدکّان خبّازی رسیدی و دو رغیف از دکّان آن مرد ضعیف بسرقت و حیف برداشتی و بعد از آن بدکّان صاحب الرّمّان گذشتی
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:373
(1) و دو انار از دکّان آن مرد ذی عسار بدزدی بردی.
راوی گوید که: أبو عبد اللّٰه علیه السّلام فرمود که من چون کلام به این محل و مقام انصرام و انجام دادم، شیخ فرمود که: شما پیشتر از سؤال حقیقة أشیاء از ما بگوئید که تو کیستی؟
حضرت امام الهمام جعفر بن محمّد (ع) گفت: من مردی‌ام از فرزندان آدم از امّت حضرت محمّد (ص).
شیخ گفت: البتّه برای من حکایت کن که تو کیستی؟
آن حضرت فرمود که: من از اهل بیت رسولم.
شیخ گفت: مسکن تو در کدام شهر است؟
امام علیه السّلام فرمود مسکنم مدینه رسول صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم است.
شیخ گفت: گوئیا تو جعفر بن محمّد بن علیّ بن الحسین بن علیّ بن أبی طالب (ع) باشی؟
آن حضرت علیه السّلام فرمود که: بلی فی الفور شیخ گفت: این جهل که با تست شرف أصل تو معلوم شد که بهیچ وجه من الوجوه نفع بتو نرسانید و تو ترک علم جدّ و پدرت نمودی بدرستی که آنچه تو دوست داری که فاعل آن محمود و ممدوح گردد آن منکر خوبی من بهیچ عنوان نیست بلکه شاهد عادل مرسل از حضرت عزّ و جلّ است.
امام الانس و الجانّ فرمود که: چه چیز است آن شیخ گفت: قرآن لازم الاذعان.
حضرت امام علیه السّلام فرمود: چیست آنکه در قرآن من جاهل از آن
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:374
باشم مرا بیان و عیان نمائی.

(1) شیخ گفت: آن قول خدای عزّ و جلّ است: مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثالِها وَ مَنْ جاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلا يُجْزى إِلَّا مِثْلَها.
بدرستی من در هنگامی که سرقت آن دو گرده نمودم مرتکب آن دو سیّئه گشتم و چون دو انار برداشتم دو سیّئه دیگر را بر گردن خود گذاشتم پس چهار گناه از من در حضرت اله بحیّز صدور رسید لیکن در وقت تصدّق آن چهار چیز از برای تصدّق هر یک آن ملایک حضرت عزّ و جلّ ده حسنه، در دیوان عمل ما مسجّل گردانید، پس از چهل حسنه ما چهار حسنه بواسطه عمل آن چهار سیّئه کم شد و بجهت من سی و شش حسنه باقی است نفع بهتر و زیاده از این چه خواهد بود.
حضرت امام جعفر الصّادق علیه السّلام فرماید که: من بآن شیخ گفتم مادرت بمرگت گریان باد تو جاهل بکتاب حضرت ایزد وهّاب خواهی بود آیا تو نشنیدی که عزّ و جلّ در فعل و عمل میفرماید که: إِنَّما يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ پس قبول عمل موقوف بتقوی و تحصیل رضای ایزد تعالی است تو چون دو نان سرقت نمودی دو سیّئه حاصل کردی، و چون دو انار دزدیدی ایضا دو سیّئه از برای خود تحصیل کردی و وقتی که بغیر اذن صاحب دو نان و مالک دو انار آنها را بکسی اعطاء کردی چهار سیّئه بر سیّئات أربع اوّلی اضافه نمودی و اضافه حسنات أربعین بر سیّئات أربع ننمودی زیرا که در تصدّق مال غیر بغیر اذن صاحب آن بغیر ذلّت و خسران چیزی ظاهر و عیان نیست.
آن شیخ شروع در لجاجت نمود و أصلا بجواب صواب ملزم و مجاب نمیشد من او را گذاشتم و راه خانه خود برداشتم.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:375

[احتجاج امام صادق ع بر بعضى از اصحاب در مورد مرد مؤمن كه توريه كرد]

(1) و باسناد سابق مذكور از حضرت أبى محمّد الحسن بن علىّ العسكرى عليهم السّلام منقول و مرويست كه آن حضرت فرمود كه: روزى در حضور امام الصّبور الشّكور ولىّ ايزد خالق جعفر بن محمّد الصّادق عليه السّلام شخصى از نواصب بيكى از شيعيان ايشان گفت چه ميگوئى تو در عشره بشّره از صحابه.

آن مرد مؤمن گفت: كه در حقّ ايشان سخن خير ميگويم كه حضرت واهب العطيّات بوسيله آن سخن خيرم حبط سيّئات و رفع درجات من نمايد ناصبى چون اين كلام از آن شيعه أئمّة المعصومين عليهم السّلام شنيد فى الفور گفت: الحمد للّه، شكر و سپاس مر خداى راست كه مرا نگاه داشته از عداوت و بغض تو چه مرا گمان در حقّ تو چنان بود كه تو رافضى باشى و به صحابه البتّه بغض و عداوت دارى.

آن مرد گفت: هر كه يكى از آن أصحاب را بغض داشته باشد، لعنت خداى بر او باد.

باز ناصبى گفت: چه ميگوئى در حقّ كسى كه مبغض أصحاب عشره مبشّره بود؟

آن مرد گفت: هر كه دشمن عشره مبشّره بود لعنت خدا و ملائكه و ساير مردمان بر آن جاهل نادان باد.

در آن وقت ناصبى برجست و سر او را بوسيد و گفت: اى عزيز مرا حلال كن كه ترا برفض دشنام دادم چه من پيش از امروز ترا رافضى ميدانستم.

گفتم: من تو را حلال كردم سايل بعد از جواب مراجعت بمقصد و مآب خود نمود.

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:376

(1) حضرت امام الخلائق جعفر بن محمّد الصّادق عليه السّلام فرمود كه: خداى تعالى ترا خير دهاد و اللّه كه ملائكه از حسن توريه تو و بلطفى كه بواسطه احسانت و محافظت دين خود كردى و قطع مذهب خود نكردى و عمى بر عمى مخالفان ما افزودى و حقيقت أمر جمعى كه بمودّت ما متجلّى‌اند در تقيّه بر آن طايفه مرديّه محتجب گردانيدى بسيار بسيار تعجّب نمودند و بعد از آن كه ترا ستايش بسيار كردند در آسمان بيكديگر نمودند.

در آن أثر بعضى از أصحاب حضرت جعفر بن محمّد الصّادق (ع) به آن سرور گفتند: يا ابن رسول اللّه ما از كلام اين مرد بغير اتّفاق در مخالفت و تمرّد با اين ناصبى متعنّت متمرّد چيزى ديگر نيافتيم و عقل ما بجز اينكه به خدمت شما اى خلاصه أولاد حضرت سيّد المرسلين معروض گردانيديم أصلا بچيزى ديگر نميرسد و شما او را ميسّر آن خير بسيار از حضرت

واهب مختار گردانیدید حقیقت این أمر پنهان از برای محبّان از روی مکرمت و احسان عیان و بیان نمائی.
امام الانس و الجانّ علیه السّلام فرمود که: اگر شما را استطلاع، و استعلام بحقیقت کلام این مؤمن نیکو سرانجام بانصرام و انجام نرسید، و مراد او از این کلام بعقل و فهم شما معقول و مفهوم نشد لیکن فهم و علم ما به حقایق کلام التیام این مؤمن ستوده ایزد مجید کما ینبغی و یلیق رسید و او مشکور و مغفور از ربّ غفور در یوم النّشور گردید زیرا که هر گاه ولیّ ما که موالی أولیاء ما و دشمن أعدای ما باشد و خدای تعالی او را مبتلا گرداند به امتحان مخالفان و موفّق سازد بجواب آن طایفه وخیم العاقبه که بوسیله آن دین و ایمان و عرض او و باقی اخوان در حرز سلامت و أمان مانند و تقیّه را در زمان
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:377
ضرورت (1) بر لسان آن مؤمن جاری و عیان گرداند بی‌شبهه واهب بی‌امتنان ثواب او را بواسطه آن تقیّه عظیم و گران سازد و او را باعطای جنان و بمواصلت حور و رضوان در آن مکان بنوازد و بدانید که این مؤمن صاحب شما که در جواب آن سایل فرمود:
هر آن کس که عیب یکی از عشره مبشّره کند لعنت خدای تعالی و ملائکه أرض و سماء بر او باد آن مؤمن از واحد عشره حضرت أمیر المؤمنین علیه السّلام را اراده نمود و در مرتبه ثانیه گفت: که هر که عیب عشره مبشّره نماید یا او دشنام ایشان دهد لعنت خدای تعالی و ملائکه أرض و سما بر او باد آن مؤمن راست گفت زیرا که بر کسی که عیب و شتم تمام أصحاب نماید البتّه آن جاهل غبیّ عیب و دشنام حضرت أمیر المؤمنین علی علیه سلام الملک العلیّ داد چه آن حضرت یکی از أصحاب سیّد البریّه بود و اگر أمیر المؤمنین علی علیه السّلام را مذمّت بعیب و دشنام ننماید.
پس آن کس عیب جمیع أصحاب رسول ایزد تعالی و تقدّس ننمود بلکه عیب بعضی از أصحاب نبیّ المقدّس نمود و عمل این مؤمن مطیع عزّ و جلّ بعینه عمل جزیل حزقیل مؤمن آل فرعون با قوم ایشانست.
مرویست که چون گروه از قبطیان بر حقیقت اسلام و ایمان حزقیل مطّلع و مخبر گشتند و بعد از آنکه او را از اطاعت و متابعت موسی و هارون مکرّر منع بلکه زجر بزبان نصیحت در حضور و غیبت نمودند و از آن أصلا نفع و أثر استشمام ننمودند.
و گروهی هم از قوم فرعون بسمع او رسانیدند که حزقیل که خویش نزدیک است بشما قبطیان بلکه همه أقوام و عشایر شما را بیگانگی خدای تعالی و
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:378
(1) نبوّت موسی علیه التّحیّه و الثّناء در تمامی ایّام شهور و سنین میخواند

و به تفضيل محمّد خاتم الأنبياء بر جميع رسل حضرت عزّ و جلّ و پس از آن حضرت به تفضّل علىّ بن أبى طالب و خيار از أئمّه معصومين عليهم السّلام بر ساير أوصياء پيغمبران قائل و مقرّ ميگرداند و تمامى امّت اقرار از ربوبيّت تو ممنوع بلكه مأمور باظهار براءت از پرستش و عبوديّت شما ميگرداند.
فرعون گفت: بحقيقت اين خواهم رسيد چون آن لئام ملاحظه نمودند كه فرعون توجّه تمام بكلام نافرجام ايشان در باب حزقيل ننمود روز ديگر- جمعى از ايشان حزقيل را گرفته بنزد فرعون بردند و گفتند كه: اين حزقيل در پى اغواء و تضليل است زيرا كه مردم را بمخالفت تو ميخواند و اعانت أعداى تو بر ضدّيت تو داده مقوّى ميگرداند.
فرعون گفت: اى قبطيان حزقيل ابن عمّ و خليفه من بر ملك من است و بعد از من ولىّ عهد منست عجب است كه او بأمثال اين حركت قيام و اقدام باين جرأت نمايد و راه مخالفت و شيوه معاندت ظاهر فرمايد اگر چنانچه او اقدام باين فعل نافرجام كه شما بيان و ابرام در آن مهام نموديد نموده باشد مستحقّ عقاب و عذاب از من بوسيله كفران نعمت من در آن باب گرديد بى‌شبهه و ارتياب بجزاى عمل ناصواب خود خواهد رسيد و اگر شما در حقّ او كذب و افتراء كرده باشيد سزا و جزاى خود خواهيد ديد چه شما در سيّئات و بدى او قيام و اقدام نموديد و عتاب و خطاب خود را بر ما واجب فرموديد.
پس روز ديگر حزقيل و آن قوم ضليل را بحضور خود طلبيد و كشف اين أمر محجوب بر وجه مرغوب نمود.
آنگاه فرمود: اى قوم شما را بحزقيل چه نوع سؤال دعوى قيل و قال
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:379
است در بيان آن سعى و استعجال لازم دانسته جواز تأنّى و اهمال را مجال ندانيد؟ (1) آن جماعت گفتند: اى حزقيل تو منكر ربوبيّت فرعون ملک جليلى و كفران نعمت او را بر تمامى خلقان ظاهر و عيان گردانيدى حزقيل روى به فرعون آورده پرسيد كه اى ملک در اين مدّت كه در سلک چره خوان نعمت و احسان توئيم هرگز دروغ از زبان من جارى و سارى گرديد؟
فرعون گفت: حاشا هرگز كذب از شما مرئى و مشاهد ما نشد.
حزقيل گفت: التماس اين داعى قديم در حضرت ملک كريم شما آن است كه آن طايفه را از پروردگار ايشان استطلاع و استعلام نمائيد، در حال فرعون از آن طايفه پرسيد كه خالق شما كيست آن قوم گفتند خالق و پروردگار ما فرعون است كه در اين مجلس بهشت قرين حاضر است.
فرعون گفت: رازق كافل از جهت معايش شما و دافع مكاره و أذيّت از هر ظالم بيرويّت از شما كيست؟
گفتند: اين فرعون كه شاهد حاضر است.

حزقیل گفت: ای ملک من شما را با سایر حضّار این محفل جنّت آثار شاهد میگیرم که شما گواه باشید، و برای من در هنگام حاجت اقامت شهادت کنید که پروردگار این جماعت پروردگار منست و خالق ایشان خالق من و رزّاقشان رزّاق من و مصلح معایش ایشان مصلح معایش منست و مرا پروردگار و خالق و رزّاق جز پروردگار و خالق و رزّاق ایشان نیست و من از غیر خدای تعالی که پروردگار این جماعت است کافر و بیزارم و اقرار با آن ندارم.

حزقیل که این سخنان میگفت مطلب و مراد او آن بود که پروردگار ایشان

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:380

که واجب تعالی است (1) همو پروردگار منست و بگفت که آن را که ایشان پروردگار میدانید همان پروردگار منست، چه آن فرعون ملعون بود و این معنی را بر فرعون و حضّار مجلس او مخفی و پنهان گردانید چه ایشان از قول حزقیل توهّم نموده چنان دانستند که او میگوید فرعون پروردگار و خالق و رزّاق من است.

در آن هنگام روی بایشان آورده گفت: شما بسیار بسیار مردم بد و خواستگان فسادید در ملک من اراده فتنه میان من و پسر عمّ من حزقیل که بازوی ملک و دولت منست دارید و میخواستید که من او را بقتل آرم تا بعد از من ولیّ عهدم که حزقیل است در میان نباشد و این ملک و دولت بواسطه شما بلا منازعه باشد شما مستحقّ سیاست و عقاب و لایق ایذای تمام و عذاب لا کلامید چه شما در فساد أمر من و هلاک ابن عمّ و در شکست دولتم ساعی و جاهد بودید.

بعد از آن أمر کرد که ایشان را بند و حبس نمایند پس در ساق هر یک ایشان زنجیرهای گران نهادند و روز دیگر حکم کرد گوشتهای أبدان آن جماعت را میتراشیدند و بسیاست تمام آن طایفه خَسِرَ الدُّنْیا وَ الْآخِرَةَ را بقتل رسانیدند و از اینجا است قول خدای تبارک و تعالی فَوَقاهُ اللَّهُ سَیِّئاتِ ما مَکَرُوا و سیّئات آن طایفه عبارت از گفتن سخنان ایشان است بفرعون در باب قتل حزقیل مؤمن آل فرعون و هلاک آن بنده خاصّ واهب بیچون وَ حاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذابِ.

یعنی: رسید بآل فرعون عذاب بدو آل فرعون عبارت از آن جماعت است که بفرعون سخنان اسلام و ایمان حزقیل بیان کردند و فرعون بعد از استماع

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:381

سؤال از حزقیل (1) و جواب آن طایفه وخیم العاقبه را بأوتاد أمر نمود یعنی حکم کرد که آن جماعت را چهار میخ و گوشت أبدان ایشان را از مشّاطه جدید جلّاد میتراشید تا هر یک آنها بجزا و سزای خود رسید.

[احتجاج امام صادق ع بر جماعت زیدیه و بیان ودائع انبیاء]

و مثل این توریه از حضرت أبی عبد اللّه علیه السّلام و التّحیّه در مواضع کثیره غیر عدیده بحیّز ظهور رسیده.
از آن جمله یکی آنست که معاویه بن وهب از سعید سمّان نقل و بیان نمود که گفت: من در خدمت آن سرور زمن حاضر بودم که ناگاه دو مرد از گروه زیدیّه بخدمت آن امام البریّه آمدند و از آن حضرت پرسیدند که آیا در میان شما امام مفترض الطّاعه هست؟
آن حضرت در ساعت فرمود که: نه آن دو نفر گفتند: که ما را جمعی از ثقات شما خبر دادند که قایل به آن در این زمانید و أسامی آن جماعت را یکان یکان بیان و عیان نمودند و گفتند ایشان که این سخن از شما بیان کردند آن طایفه أصحاب و صلاح و أرباب تقوا و فلاحند و آن جماعت از آن طایفه‌اند که هرگز دروغ از زبان بیان ایشان فروغ نگرفت.
حضرت أبو عبد اللّه علیه السّلام از آن کلام در غضب و مستهام شد و فرمود من آن طایفه را مأمور بگفتن این کلام بهیچ محلّ و مقام نگردانیدم.
راوی گوید: که چون آن دو نفر زیدیّه مردیّه أثر غضب از روی مبارک آن ولیّ ایزد تعالی و تبارک مشاهده و ملاحظه نمودند از همان راه که آمده بودند مراجعت فرمودند.
سعید سمّان گوید که: بعد از خروج ایشان از مجلس جنّت نشان آن
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:382
(1) امام الأنس و الجانّ روی بجانب من آورده گفت: این دو کس را میشناسی؟
گفتم: یا بن رسول اللّه این دو نفر از أهل بازار این شهر و از گروه زیدیّه بیرویّه‌اند گمان ایشان چنانست که شمشیر حضرت رسول الزّمان در پیش عبد اللّه بن الحسن است.
حضرت امام الهمام جعفر بن محمّد علیه السّلام فرمود که: هر دو دروغ میگویند که لعنت خدای منّان بر ایشان باد.
و اللّه بخدای عالم قسم است که عبد اللّه بن الحسن آن سیف را به هر دو چشم بلکه بیک چشم خود نیز ندیده و پدرش هم مشاهده آن شمشیر ننموده مگر آنکه در نزد جدّ بزرگوارم علیّ بن أبی طالب علیهم السّلام دیده باشد و اگر آن دو زیدی باعتقاد خود صادق باشند از ایشان نشان مقبض و أثر و علامت مضرّت استعلام نمائید یعنی از قبضه و مکان ضرب آن نشان پرسید اگر شما را بحقایق صفت آن گاهی اعلام نمایند شما آن جماعت را صادق دانید و الّا فلا.
ای سعید آن سیف رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و رایت آن حضرت و

درع و لامت و جوشن و مغفر سر حضرت سيّد البريّه در نزد منست و اگر كسى دعوى كند كه درع آن صاحب الكوّاء و الورع در پيش آن كس است بايد كه نشان آن را بيان و عيان نمايد بدرستى كه رايت مغلّبه حضرت رسول صلّى اللّٰه عليه و آله و سلّم و ألواح موسى و عصاى آن حضرت عليه و على نبيّنا السّلم و التّحيّه و خاتم سليمان بن داود (ع) و طشت كه با موسى كليم بود كه قربان بوسيله آن قبول حضرت مهيمن سبحان مى‌شد و آن آلت تجربه و امتحان بود با منست و آن اسم كه با حضرت رسول صلّى اللّٰه عليه و آله و سلّم بود كه چون آن را

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:383

(1) آن رسول حضرت بيچون در ميان مسلمانان و مشركان ميگذاشت أصلا و قطعا تير آن طايفه متمرّده بأهل اسلام و ايمان نرسيدى و گزندى بهيچ كس نرسانيدى در پيش منست.

و نيز تابوت كه ملائكه آن را براى أنبياى بنى اسرائيل آوردند مثل سلاح است در ميان ما كه آن مثل تابوتست در ميان بنى اسرائيل كه چون آن را بر در هر خانه يافتند نبوّت براى أهل بيت آن خانه مقرّر بود همچنين سلاح بهر خانه كه بگردد امامت تعلّق بأهل آن خانه دارد پدر بزرگوارم چون درع رسول صلّى اللّٰه عليه و آله و سلّم را پوشيد آن درع بسيار دراز بود، چنانچه دامان أطراف آن بزمين ميكشيد و من نيز لبس درع رسول ايزد معبود نمودم چنانچه بقامت با استقامت آن حضرت دراز بود براى قدّ من بعينه همچنان بود و چون قائم ما ملبّس بدرع حضرت رسول ايزد تعالى و تقدّس گردد أبدان مبارک ايشان ملبان و موافق بآن گردد ان شاء اللّٰه تعالى.

[بیان امام صادق ع در مورد علم غابر و مزبور و جفر و جامعه و مصحف فاطمه]

و نیز مرویست که حضرت امام الخلائق جعفر بن محمّد الصّادق علیه السّلام بلسان معجز نشان میفرمودند که علم ما غابر و مزبور و نکت در دل‌ها منشورست و نقر در اسماع مقرّ و در عالم مذکور و مشتهر است و جفر أحمر و جفر أبیض و جفر جامع که در او جمیع ما یحتاج الیه مردم مذکور است و مصحف حضرت فاطمه علیها السّلام در نزد ما است پس شما از هر چه خواهید سؤال کنید از تفسیر این کلام.

بعد از آن آن ولیّ ایزد سبحان فرمود که: امّا غابر عبارت از علم بما یکون است یعنی آنچه بعد از این بحیّز ظهور و تبیین رسد و مزبور عبارت از علم بما کان است، یعنی آنچه پیش از این بوده و امّا نکت در قلوب آن بی‌شبهه

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:384

و ابرام عبارت از الهام است (1) و امّا نقر در أسماع آن حدیث و کلام ملائکه عظام علیهم السّلام است که ما کلام ایشان را می‌شنویم و أشخاص آن طایفه کرام را می‌بینیم و امّا جفر أحمر آن عبارت از ظرفیست که در آن سلاح رسول آخر الزّمان است و آن سلاح به حکم حضرت خالق الاصباح از آن مکان بیرون نیاید تا آنکه قایم أهل البیت ما بیرون آید و زمین را بعد از آنکه بظلم و جور مملوّ و محشوّ باشد بعدل و انصاف بیاراید.

و امّا جفر أبیض آن نیز ظرفیست که تورات موسی کلیم (ع) و انجیل عیسی علیه التّحیّه و التّسلیم و زبور داود و باقی کتب خدای تعالی که سابقا برسل و أنبیاء مرسل گردانید همگی در آن مندرج و مضبوطست.

و امّا مصحف حضرت فاطمه زهراء علیه السّلام که در او جمیع آنچه بعد از این حادث گردد و از جزئیّات و کلّیات و نام جمعی که در دنیا مالک و پادشاه گردند تا قیام قیامت و اقامت آن ساعت بالتّمام در آن مسطور و مزبور است.

و امّا جامعه کتابیست که طول آن هفتاد ذرع است باملاء رسول ملک- العلّام و بخطّ علیّ بن أبی طالب علیه السّلام هر که پیدا گردد و آنچه سانح و عیان نمود بی‌شبهه و گمان و همه ما یحتاج الیه خلقان تا روز قیامت و نصب میزان همگی مذکور در آنست تا ارش خدشه و جلده و نصف جلده.

[احتجاج امام صادق ع بر زید بن علی بن الحسین ع در امر امامت]

از روات مرویست که زید بن علیّ بن الحسین علیه السّلام طمع داشت که برادر او از طرف پدر حضرت امام الباطن و الظّاهر محمّد الباقر علیه سلام اللّه الأکبر در هنگام وفات او را وصیّ و نایب مناب و قایم مقام در خلافت، و ولایت امّت سیّد الأنام علیه الصّلوة و السّلام گرداند تا بعد از آن حضرات به ولایت امّت مشغول باشد، چنانچه پیشتر محمّد بن الحنفیّه همین معنی

در خاطر داشت (1) که بعد از وفات و شهادت سیّد الشّهداء أبی عبد اللّه- الحسین علیه سلام اللّه تعالی او وصیّ آن حضرت و خلیفه امّت باشد و لهذا در آن مرام جهد و اهتمام تمام بظهور رسانید تا آنکه در آن باب دعوی بر حضرت علیّ بن الحسین علیه السّلام نمود و بعد از آنکه مرافعه بحجر الأسود نمودند و او از پسر برادرش زین العابدین علیه السّلام معجزه دالّه بر صحّت قول آن خلاصه أولاد سبط الرّسول و امامت و ولایت آن سرور بنظر در آورد بنوعی که سابقا مذکور شد از آن ممنوع و منزجر گردید، زید بن علیّ بن الحسین علیه السّلام نیز امیدوار بود که بعد از وفات امام محمّد الباقر (ع) قایم مقام و نایب مناب آن سرور باشد تا آنکه شنید آنچه از برادرش شنید، و دید آنچه از پسر برادرش أبی عبد اللّه جعفر بن محمّد الصّادق علیه السّلام دید و حقیقت دعوی زید بن علیّ بن الحسین علیه السّلام علی سبیل الاجمال بدین منوال مذکور خواهد شد.

از آن جمله روایت است از صدقه بن أبی موسی که أبی بصیر گفت: که چون حضرت أبی جعفر محمّد بن علیّ الباقر علیه صلوات الملک الأکبر محتضر گردید و وفات نزدیک رسید فرزند ارجمند یعنی خلف الصّدق دلپسند خود جعفر الصّادق (ع) را طلبید تا او را ولیّ عهد گرداند و عهد امامت و ولایت امّت را به او سپارد.

برادر آن حضرت زید بن علیّ بن الحسین علیه السّلام بعد از استطلاع و استعلام این أمر بحضرت محمّد الباقر (ع) گفت: ای برادر شما چرا در این باب متمثّل بمثال لازم الامتثال حسن و حسین علیهما سلام الملک المتعال نمی‌شوید که شیوه پسندیده و طریقه مرضیّه است زیرا که مرا رجاء و

ترقّب و استدعا و طلب از شما آنست که بهیچ وجه از وجوه أمر منکر از تو ای برادر بمنصه ظهور ظاهر نشود.

(1) حضرت امام محمّد باقر (ع) فرمود که: یا أبا الحسن بدان و آگاه باش و خاطر خود را بهوای آز و هوس محراس که أمانات بمثال لزوم و بعهود

مرسوم نیست که الحال ما و شما را اختیار در آن کار باشد و خواهیم هر کس را بدواعی و خواهش نفس خویش یا بموجب آز و هوس نفس بداندیش تعیین توانیم نمود.
بلکه حضرت ایزد تعالی این أمر را از امور سابقه از حجج خدای تعالی و تبارک گردانید و جمعی را برای این کار معیّن و برقرار داشت و به رأی و اختیار ما و شما و سایر خلق اللّه تعالی نگذاشت چنانچه در این باب أحادیث از حضرت رسالتمآب سیّد المرسلین و ولایتمآب أمیر المؤمنین علیه السّلام- بسیار بسیار است.
بعد از آن حضرت محمّد الباقر (ع) روی بابن عبد اللَّه جابر الأنصاری آورده گفت: ای جابر آنچه در صحیفه که در خدمت جدّه ماجده‌ام سیّده نساء العالمین فاطمه بنت خیر المرسلین دیدی برای ما حدیث و حکایت کن جابر گفت: نعم، یا أبا جعفر روزی داخل خدمت مولات و سیّده خود فاطمه بنت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم شدم برای تهنیت ولادت امام حسن علیه السّلام در دست مبارک آن بضعه رسول الثّقلین از درّ سفید صحیفه دیدم گفتم: ای سیّده من و سیّده جمیع نساء العالمین این چه صحیفه است که در دست مبارک شما می‌بینم؟
گفت: یا جابر در این صحیفه أسماء أئمّه از أولاد منست.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:387
(1) من گفتم: یا سیّدة النّسوان آن را بمن ده تا نگاه در آن نمایم.
آن حضرت فرمود که: یا جابر اگر نهی در آن باب از حضرت ایزد وهّاب نمیبود بتو میدادم امّا چون حضرت بیچون نهی نمود که بغیر نبیّ و وصیّ نبیّ و یا أهل بیت نبیّ کسی دیگر مسّ آن صحیفه ایزد داور نکند لهذا به تو نمی‌توانم داد امّا ترا اذنست که از باطن آن نظر بمکتوبات ظاهره آن کرده تلاوت نمائی.
من چون این سخن از آن بضعه رسول شنیدم همان را شرف سعادت دنیا و آخرت خود دانستم شروع در قرائت آن نمودم در آن صحیفه بعد از تسمیه و حمد و ثنای خالق البریّه نام نامی و اسم گرامی حضرت رسول علّام به دین نهج و آئین مرقوم نمود که:
أبو القاسم محمّد بن عبد اللّه بن عبد المطّلب بن هاشم بن عبد مناف المصطفی مادرش آمنه.
أبو الحسن علیّ بن أبی طالب المرتضی مادرش فاطمه بنت أسد بن هاشم بن عبد مناف.
أبو محمّد حسن بن علیّ البرّ التّقی.
أبو عبد اللَّه الحسین بن علیّ مادر ایشان فاطمه بنت محمّد صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم.
أبو محمّد علیّ بن الحسین العدل مادرش شهربانو بنت یزدجرد بن

شاهنشاه.
أبو جعفر محمّد بن علىّ الباقر مادرش امّ عبد اللَّه بنت الحسن بن علىّ بن أبى طالب صلوات اللَّه عليهم أجمعين.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:388
(1) أبو عبد اللَّه جعفر بن محمّد الصّادق مادرش امّ فروه بنت القاسم بن محمّد بن أبى بكر.
أبو ابراهيم موسى بن جعفر الثّقه مادرش جاريه نام آن حميده.
أبو الحسن علىّ بن موسى الرّضا عليه السّلام مادرش جاريه نامش نجمه
أبو جعفر بن محمّد بن علىّ الزّكى التّقى مادرش جاريه اسمش خيزران.
أبو الحسن علىّ بن محمّد الأمين مادرش جاريه نامش سوسن.
أبو محمّد الحسن بن علىّ العسكرى مادرش جاريه اسمش سمانه و مكّنى بامّ الحسن است.
أبو القاسم محمّد بن الحسن و او حجّت خداى تعالى و قائم است مادر او جاريه نامش نرجس صلوات اللَّه عليهم أجمعين.
از زرارة بن أعين منقول و مرويست كه گفت: من روزى در خدمت حضرت امام الخلائق جعفر بن محمّد الصّادق عليه السّلام حاضر شدم زيد بن علىّ ابن الحسين عليه السّلام در محفل جنّت قرين ارم تزيين نيز حاضر بودند چون چشم او بمن افتاد گفت:
اى جوان چه ميگوئى در حقّ مردى كه از آل محمّد صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم باشد، اگر از تو طلب نصرت كند امداد و اعانت او خواهى كرد؟
گفتم: اگر مفترض الطّاعه باشد نصرت او را بر خود واجب و لازم بلكه از فروض متحتّم دانسته بتقديم رسانم و اگر آن كس كه از آل رسول أقدس است مفترض الطّاعه نباشد پس مرا در باب نصرت اختيار است اگر خواهم نصرت دهم و الّا فلا.
زيد بن علىّ چون سخن از من شنيد برخاست و از مجلس بيرون رفت.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:389
(1) بعد از خروج ايشان حضرت امام الانس و الجانّ أبو عبد اللَّه عليه سلام الملك المنّان فرمود: اى زراره و اللَّه كه تو او را از پيش رو و از عقب و بين يديه بنوعى گرفتى كه أصلا مخرج و بيرون شدى براى او نگذاشتى.
مرويست كه روزى شخصى بحضرت امام الهمام أبو عبد اللَّه جعفر بن محمّد عليه السّلام گفت: يا بن رسول اللَّه پيوسته از اهل بيت شما يكى خروج ميكند و كشته مى‌شود و جمعى كثير با او بقتل ميرسند.
حضرت امام النّاطق جعفر بن محمّد الصّادق عليه السّلام مدّتى سر در پيش انداخت و پس از آن كه سر مبارك برداشت و گفت كه در ميان ايشان دروغ گويان هستند و در ميان اين جماعت تكذيب‌كنندگانند.
و از حضرت امام الباطن و الظّاهر جعفر بن محمّد الصّادق عليه السّلام

مرویست که آن سرور فرمود: هیچ أحدی از ما أئمّة المعصومین صلوات اللّه علیهم أجمعین نیست که از أهل البیت خود دشمن نداشته باشد.
شخصی گفت: یا بن رسول اللّه بنی حسن نمیدانند و معرفت ندارند بر آنکه حقّ ولایت و امامت امّت متعلّق بکیست؟
امام الهدی فرمود: بلی لیکن تحمّل حسد ایشان مانع ایشانست.
و از أبی یعقوب روایتست که: گفت من و معلّی بن خنیس به دیدن حسن بن حسن بن علیّ بن أبی طالب علیه السّلام رفتیم چون ملاقات واقع شد روی بمن آورد و گفت: یا یهودی خبر ده بما آنچه جعفر بن محمّد بشما گفت:
پیش از آنکه من بتکلّم در آیم باز خود گفت: و اللّه که او بیهودیّت از شما دو نفر أولی و سزاوارتر است زیرا که یهودی آن کس است که شرب خمر کند.
و بهمین اسناد راوی گوید که: من از حضرت أبی عبد اللّه علیه السّلام
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:390
شنیدم (1) که بلسان معجز نشان چنین بیان فرمود که: اگر حسن بن حسن بن علیّ علیه السّلام بر أکل رباء و فعل زنا و شرب خمر متوفّی میشد بسیار برای نجات آخرت در روز شمار بهتر بود از آن حال که او وفات بر آن نمود.
و از أبی بصیر رضی اللّه عنه مروی و منقول است که فرمود: من از حضرت أبو عبد اللّه علیه السّلام از این آیه ملک العلّام از حقیقت معنی و تغییر آن استعلام نمودم الآیه ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنا.
آن حضرت گفت: تو آیا چه میگوئی؟
من گفتم: یا بن رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم میگویم که أهل اصطفاء مخصوص است برای أولاد فاطمه زهراء علیهما السّلام.
حضرت امام الخلائق جعفر بن محمّد الصّادق علیه السّلام فرمود که:
آیا از أولاد فاطمه علیه السّلام کسی که شمشیر برهنه کرده بیرون آید مردمان بنفس خود بضلالت خواند، یعنی آنکه امام مفترض الطّاعه نبود خروج کند و مردم را باطاعت خود دلالت کند هر چند از أولاد فاطمه زهراء باشد داخل در این آیه نیست.
من گفتم: پس که داخل در این آیه است؟
آن حضرت فرمود که: که ظالم بر نفس خود که مردمان را بضلالت نخواند و بارشاد و هدایت دلالت نکند و معتقد ما أهل البیت که عارف بحقّ امام بود داخل است و سابق بخیرات امام است بنصّ آیات و أحادیث سیّد البریّات محمّد بن أبی عمیر الکوفی از عبد اللّه الولید السّمان روایت کند که او گفت: حضرت أبی عبد اللّه جعفر بن محمّد علیه السّلام بمن گفت:
مردمان در حقّ اولو العزم عالیشأن و صاحب شما أمیر المؤمنین علی

علیه سلام الملک المنّان چه میگویند؟ (1) عبد اللَّه بن الولید گوید که: من گفتم یا حضرت معشر مردمان هیچ أحدی را بر اولی العزم از پیغمبران مقدّم نمیدارند.
چون آن امام الامّه از من این استماع نمود فرمود که: حضرت اللَّه تبارک تعالی از برای موسی کلیم علیه التّحیّة و التّسلیم این کلام منزل گردانید که:
وَ کَتَبْنا لَهُ فِی الْأَلْواحِ مِنْ کُلِّ شَیْ‌ءٍ مَوْعِظَةً.
یعنی: در لوح موسی علیه السّلام از برای هر شی‌ء از أشیاء موعظه است و نگفت که هر چیز موعظه است و از برای حضرت مسیح علیه السّلام گفت که:
وَ لِأُبَیِّنَ لَکُمْ بَعْضَ الَّذِی تَخْتَلِفُونَ فِیهِ و نگفت که همه أشیای مختلف فیه مبیّن گردد و در باب صاحب شما أمیر المؤمنین علی علیه السّلام فرمود که: قُلْ کَفی بِاللَّهِ شَهِیداً بَیْنِی وَ بَیْنَکُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتابِ.
و نیز حضرت عزّ و جلّ فرماید که: وَ لا رَطْبٍ وَ لا یابِسٍ إِلَّا فِی کِتابٍ مُبِینٍ ای عبد اللَّه علم این کتاب بی‌شبهه و ارتیاب در نزد آن ولیّ ملک الوهّابست.
و از عبد اللَّه بن فضل الهاشمی مروی و منقولست که گفت: من از حضرت جعفر الصّادق علیه السّلام شنیدم که فرمود: از برای صاحب این أمر یعنی أمر ولایت و خلافت امّت غیبت که لا بدّ است از آن که شکّ در آن ندارد مگر مبطل نادان.
من گفتم: فدای تو گردم برای چه آن غیبت لازم باشد؟
آن حضرت باقبال و سعادت فرمود که: برای أمر مکتوم مخزون که کشف آن بحکم بیچون برای شما مأذون نیست.
من گفتم: وجه حکمت در غیبت چیست؟

(1) حضرت امام الهمام جعفر بن محمّد الصّادق علیه السّلام فرمود که:
هر چه وجه غیبت حجج سباق حضرت ایزد خلّاق بود همان باتّفاق وجه غیبت حضرت الحجّة بن الحسن خواهد بود.
و وجه حکمت منکشف نگردد الّا بعد از ظهور و خروج آن حضرت علیه- السّلام چنانچه وجه حکمت خرق سفینه و قتل غلام غیر بالغ بغیر جرم و آثام و اقامت جدار بر موسی علیه السّلام مخفی بود تا وقت افتراق میان حضرت (ع) و آن حضرت علیه الصّلوة و السّلام.
یا بن الفضل بدرستی که این أمر غیبت أمری است از أمر خدا و سرّی است از سرّ اللَّه، غیبی است از غیبت ایزد تبارک و تعالی.

و چون ما دانستیم که حضرت قادر بیچون حکیم است و بعدالت انصرام دارد هر چند وجه آن بر ما غیر منکشف و پنهان باشد.

[احتجاج محمد بن نعمان الاحول بر زید بن علی بن الحسین در خروج]

علیّ بن الحکم از أبان بن تغلب روایت کند که گفت: مرا خبر داد أحول از ولیّ حضرت عزّ و جلّ أبو عبد اللَّه جعفر بن محمّد الصّادق (ع) و آن مؤمن مخبر نیکو سیر أبی جعفر محمّد بن النّعمان ملقّب بمؤمن الطّاق که در آن زمان باتّفاق در تشیّع و ایمان مشهور آفاق بود فرمود که زید بن علی ابن الحسین علیه السّلام در هنگام اختفاء که اراده خروج داشت کسی به طلب من فرستاد چون بنزد او رفتم بمن گفت:

یا أبا جعفر چه میگوئی اگر راه روی از سلسله ما براه رود تو با او بیرون روی و موافقت در مرافقت مینمائی؟

مؤمن الطّاق گوید که: من در جواب گفتم: اگر پدر و برادر تو باشند

بلی زیرا که اطاعت ایشان بحکم خدای منّان و أمر رسول آخر الزّمان بیشبهه و گمان واجب و عیان است.

(1) زید گفت: یا أبا جعفر من میخواهم خروج کنم و با این قوم شوم جهاد کنم با من خروج میکنی یا نه؟

گفتم: نه جعلت فداک زید گفت: چرا مگر تو بنفس خود خواهش و رغبت زیاده از نفس من داری و نفس تو عزیزتر از نفس منست؟

من گفتم: نفس یکی است خواه از تو و خواه از من بیقین که نفس هر کس در پیش آن کس عزیز است.

امّا آیا حضرت ربّ العزّت را در زمین حجّت برای امّت بغیر از شما کسی دیگر هست یا نه، اگر حجّت دیگر موجود و باستقامت بود پس هر که از تو تخلّف نماید و مستمسک بحجّت ایزد تعالی و تبارک گردد ناجی و رستگار باشد و آنکه با تو خروج کند هالک و زیانکار و در قیامت خاسر و شرمسار بود، و هر گاه که تو حجّت حضرت ایزد باری نباشی تخلّف از تو و خروج با تو مساوی خواهد بود چون این سخن از من شنید و از رفاقت و همراهی من مأیوس شده محروم گردید.

گفت: یا أبا جعفر من مکرّر با پدر بزرگوار بودم در هنگامی که بر سر خوان می‌نشستم بدست مبارک خود لقمه‌های چرب جدا کرده مرا میخورانید و لقمه گرم را بواسطه من سرد میگردانید و اشفاق و مهربانی بسیار بیّن و آشکار میفرمود، امّا چنانچه ترا مکرّر از أمر دین مطّلع و مخبر میگردانید و حقایق آداب شرایع و أحکام آن را بشما می‌فهمانید مرا مطّلع و مخبر و چنانچه سزاوار و در خور بود

واقف و خبردار ننمود؟ (1) مؤمن الطّاقی گوید: من در جواب زید گفتم

اینکه امام العابدین سیّد السّاجدین علیّ بن الحسین علیه السّلام ترا بحقایق أمر دین مخبر نگردانید آن عین احسان و اشفاق ایشان بود از خلاصی شما از آتش دوزخ در روز جزا و ترا خبر دار از أوصیاء حضرت نبیّ المختار بواسطه آن ننمود که مبادا او را بقتل آری و بعذاب نار و عقاب روز شمار گرفتار گردی و مرا که خبر داد اگر قبول قول آن خلاصه أولاد رسول تمام نجات از عقوبات واهب الخطیّات نمایم و اگر قبول ننمایم هیچ باک از دخول نارو شداید آزار خالق الأفلاک ندارم.
بعد از آن گفتم: جعلت فداک شما افضلید یا أنبیاء؟
گفت: بلکه أنبیاء.
گفتم: یعقوب نبی بپسر خود یوسف گفت: لا تَقْصُصْ رُؤْیاکَ عَلی إِخْوَتِکَ فَیَکِیدُوا لَکَ کَیْداً چرا یعقوب، یعنی یوسف از حقیقت أمر و أحوال خود خبر بر برادران نداد تا آنکه ایشان کید بیوسف نمیکردند لیکن یوسف بحکم پدر بلکه بأمر ایزد أکبر کتمان رؤیای رؤیت کوکب احدی عشر و شمس و قمر بر تمامی برادر مخفی و مستتر گردانید و حقیقت رؤیا و سجده نجوم بر او بر هیچ أحدی از اخوان معلوم ننمود و عدم انکشاف أمر از یوسف محض از بیم و خوف از هر برادر بود پدرت که کتمان این أمر بتو نمود برای تو خایف بود.
مؤمن الطّاقی گوید که: چون من این سخن بخدمت زید بن علیّ بن الحسین (ع) عرض کردم گفت:
و اللّه که چنانچه گفتی همان نوع بود زیرا که صاحب یعنی امام الهمام جعفر بن محمّد الصّادق علیه السّلام در مدینه سیّد البریّه مرا بقتل و بصلب
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:395
من بر کناسه خبر داد (1) و در پیش آن حضرت صحیفه که در آن قتل و صلب من مکتوب و عیان است حاضر است.
مؤمن الطّاقی گوید: من در سالی که حجّ کردم و بشرف ملاقات فایض البرکات امام البریّات أبی عبد اللّه جعفر بن محمّد علیه السّلام و التّحیات مشرّف شدم مقالت زید آنچه من آن روز نزد زید حدیث و حکایت کرده بودم بالتّمام معروض رأی بیضا ضیای آن ولیّ ایزد تبارک و تعالی داشتم و در بیان أصلا چیزی فرو نگذاشتم.
آن حضرت بمن گفت: تو زید را از پیش رو و پس پشت و از جانب چپ و راست و از بالای سر و تحت قدم بغایت سخت و محکم گرفتی و هیچ مسلکی برای بیرون رفتن او نگذاشتی.
گفتم: جعلت فداک حقایق امور که در حضور او مذکور شد همین بود.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:396

ذکر در بیان احتجاج و الزام أبی حذره از أبی جعفر مؤمن الطّاقی و شهرت الزام او در أکناف و آفاق

(1) أحمد بن أبی عبد اللَّه البرقی از پدرش و او از شریک بن عبد اللَّه و او از أعمش روایت کند که اجتماع شیعه و محکّمه با ناصبیّه در نزد أبی نعیم- نجفی بکوفه واقع شد و أبو جعفر محمّد بن النّعمان مؤمن الطّاقی در مجلس حاضر بود در آن أثر ابن أبی حذره که خود را عالم و کامل میدانست گفت:
ای جماعت شیعه من امروز بر شما مقرّر از روی ظهور و وضوح لایح و هویدا و بیّن و پیدا گردانم که أبی بکر أفضل از علی و از جمیع أصحاب حضرت رسالت مآب است بچهار خصلت که هیچ أحدی از امّت را قدرت دفع یکی از آن نیست.
خصلت اوّلی آنکه و ثانی اثنین حضرت رسول صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم است از آنکه در خانه آن حضرت مدفون است.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:397
(1) خصلت ثانیه ثانی اثنین سیّد المرسلین در غار بود، خصلت ثالثه: أبا بکر ثانی اثنین سیّد البشر بنماز آخر بأصحاب، و مهاجر بود که بمردمان گذارد و رسول بعد از آن نماز بجماعت نگذارد.
خصلت رابعه ثانی اثنین آن حضرت در تصدیق نبوّت بود زیرا که پیش از صدّیق هیچ أحدی تصدیق رسول شفیق ننمود از تمامی امّت آن حضرت.
أبو جعفر مؤمن الطّاق رحمة اللَّه علیه گفت: یا بن أبی حذره من امروز بتوفیق اللَّه تعالی ترا مقرّر گردانم که حضرت أمیر المؤمنین حیدر علی علیه السّلام أفضل از أبی بکر و از جمیع أصحاب حضرت پیغمبر است بهمان خصال که تو وصف و بیان آن کردی و حال آنکه صفات از صاحب تو مسلوبست و هر گاه تو کسی را که متّصف باین صفات باشد امام دانی پس بر تو لازم است که اطاعت علی علیه السّلام بسه جهت نمائی.
امّا از قرآن بواسطه وصف و بیان شأن علیّ عالی شأن و امّا از حضرت رسول آخر الزّمان بواسطه نصّ و تعیین ایشان برای ولایت و امامت خلقان و امّا از جهت عقل و اعتبار آن زیرا که عقل حاکم عدل بر ولایت و خلافت أمیر المؤمنین علیه السّلام و التّحیّه است و اتّفاق بر ابراهیم نخعی و بر أبی اسحق السّبیعی و بر سلیمان بن مهران الأعمش نمودند.
در آن زمان أبو جعفر مؤمن الطّاقی گفت: یا بن أبی حذره مرا خبر ده که حضرت رسول صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم در هنگام سفر آخرت خانه که خدای منّان اضافه بآن رسول آخر الزّمان نمود چون گذاشت نه حضرت بیچون هیچ أحدی را بدخول آن خانه بدون اذن آن نبیّ مهیمن مأذون ننمود بلکه از دخول آن بغیر اذن نبیّ نهی نمود امّا نبیّ ایزد تبارک و تعالی آن را

میراث
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:398
بجهت ورّاث أهل و ولد خود گذاشت (1) یا آنکه آن خانه را در وجه مسلمانان به صدقه مقرّر داشت؟ از این دو وجه هر کدام که میخواهی بگو.
چون ابن أبی حذره بر آنچه بر او وارد میشد بر تقدیر اختیار هر یک از جهتین مطّلع بود ملزم و منقطع گردید.
پس أبو جعفر مؤمن طاقی گفت: اگر گوئی که آن خانه را حضرت نبیّ- الرّحمه میراث بواسطه ولد و أزواج طاهرات گذاشت بدرستی که حضرت سیّد کائنات بر سر نه زن وفات یافت پس از برای عایشه از ثمن که أصل فریضه أزواج متعه است تسع ثمن خواهد بود، پس از آن خانه که آن حضرت بمیراث مانده که صاحبت در آن محلّ مدفونست از آن خانه او را ذراع در ذراع در وقت تقسیم سهام نمیرسد و اگر آن خانه را صدقه دانید پس بلیّه أتمّ و اعظمست زیرا که در این صورت آنچه سهم أدنی مسلمان باشد بتعیین حصّه هر یک از أبا بکر و عمر با آن مسلمان یکسان است پس دخول بیت نبیّ علیه السّلام در أیّام حیات آن حضرت و بعد از وفات او بنا بر عموم نهی مفاد از آیه کلام حضرت خلّاق العباد معصیت باشد الّا علیّ بن أبی طالب و أولاد امجاد او را بدرستی که حضرت عزّ و جلّ مر علیّ و أولاد او حلال نمود هر چه بر رسول متعال حلال کرده بود.
بعد از آن مؤمن الطّاقی روی بابن أبی حذره و سایر أهل نفاق که وفاق و اتّفاق بر جدال کرده بودند آورده گفت: شما همه مخبر و مطّلعید بر آنکه حضرت نبیّ ایزد وهّاب أمر بسدّ أبواب جمیع مردم که مشرعه بسوی مسجد مالک الرّقاب بود الّا باب ولایتمآب أمیر المؤمنین علیه السّلام که بحکم ایزد سبّوح که مفتوح ماند أبو بکر بعد از ملاحظه این احسان نسبت بأمیر المؤمنین-
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:399
علیّ علیه سلام (1) الملک الودود از حضرت رسول ایزد معبود التماس نمود که برای او در جایی که در خانه او بود سوراخ بقدری که أبو بکر از آن حال ملاحظه و مشاهده جمال رسول فرخنده خصال تواند نمود بگذارد و آن حضرت ابا فرمود و استدعا و التماس او را قبول ننمود و عمّ آن نبیّ الجنّ و النّاس أبو الفضل عبّاس از آن در غضب شد و گفت یا محمّد چرا بر مردمان مهربان نمی‌شوی حال آنکه تو ای سیّد المرسلین برای سایر مخلوقین رحمة للعالمین و شفیع یوم الدّین بی‌شبهه بیقین خواهی بود.
نبیّ المحمود چون استماع این کلام از عمّ خویش نمود خطبه در غایت فصاحت و نهایت بلاغت مشتمل بر حمد و ثنای خالق البریّه و نعت آن نبیّ الرّحمه مؤدّی فرمود و گفت:

ای معشر برایا حضرت خدای تبارک و تعالی بموسی و هرون علیهما السّلام أمر نمود که أَنْ تَبَوَّءا لِقَوْمِکُما بِمِصْرَ بُیُوتاً، یعنی واحد أکبر بموسی، و هرون أمر کرد که برای قوم خود یکسر در شهر مصر منزل و مقرّ گیرند و حکم و أمر بدین نهج مقرّر کرد که در مسجد بیتوته نکنند در وقتی که جنب باشد و در آن مکان نزدیکی بزنان نکنند الّا موسی و هرون و ذرّیّت ایشان و چون به حکم حضرت بیچون علیّ بن أبی طالب نسبت بحضرت رسول ایزد واهب بمنزله هرون نسبت بموسی علیه السّلام و ذرّیّت علیّ ولیّ مثل ذرّیّت هرون نبیّ علیه السّلام است پس هیچ أحدی از خلقان را مقاربت بنسوان در مسجد رسول آخر الزّمان و شب بروز آوردن جنب در آن بی‌شائبه ریب و گمان حلال و جایز بتحقیق و عیان نیست مگر حضرت أمیر المؤمنین علی (ع) و ذرّیّت آن ولیّ ایزد تعالی علیهم صلوات من الرّب العلیّ.

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:400

(1) مؤمن الطّاقی کلام باین منهج بانجام و انصرام رسانید أهل نفاق و أرباب وفاق همگی باتّفاق گفتند که ای مؤمن راست گفتی چنین بود و در آن أمر هیچ گونه خلاف و گزاف نیست.

أبو جعفر مؤمن الطّاقی گفت: یا ابن أبی حذره ربع دین تو رفت و آنچه ذکر کردم که خاصّ و عامّ را اتّفاق در آن مقصد و مرام است آن منقبت صاحب من و أولاد او علیهم السّلام است که هیچ أحدی را مثل این منقبت نیست و امّا قول تو که فرمودی أبو بکر ثانِیَ اثْنَیْنِ إِذْ هُما فِی الْغارِ است با حضرت نبیّ المختار یا بن أبی حذره مرا خبر ده از آنکه حضرت ذو الجلال انزال و ارسال سکینه برای رسول ایزد غفّار و مؤمنان در غیر غار در موضع حرب و کارزار هیچ نمود؟

ابن أبی حذره گفت: نعم، بسیار بسیار این احسان از حضرت ایزد مختار بحیّز ظهور اصدار یافت مؤمن طاقی گفت: پس صاحب تو در غار از سکینه و اقتدار بیرون رفته مخصوص بحزن و ملال آزار گردید و مکان رتبه حیدر کرّار که در آن شب تار در فراش رسول مختار بذل مهجه و جان برای رسول آخر الزّمان نمود بسیار بسیار أفضل از مکان صاحب تو در غار بود.

در ساعت مردمان که در آن مکان حاضر بودند گفتند: یا مؤمن راست گفتی.

در آن زمان أبو جعفر مؤمن الطّاقی روی بابن أبی حذره آورده گفت نصف دین تو رفت.

و امّا قول تو بر آنکه أبا بکر البتّه ثانی اثنین صدّیق نبیّ الرّحمه بود بدان که ایزد غفّار استغفار برای حیدر کرّار بر صاحب تو واجب و لازم در آناء

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:401

اللّیل و أطراف النّهار گردانید (1) چنانچه در قول حضرت عزّ و جلّ مذکور

است كه وَ الَّذِينَ جاؤُ مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولَونَ، رَبَّنَا اغْفِرْ لَنا وَ لِإِخْوانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونا بِالْإِيمانِ وَ لا تَجْعَلْ فِی قُلُوبِنا الآیه ....
و آنچه ادّعای سبقت او می‌نمائی آن قول مردمان است و امّا آنچه در قرآن حضرت ایزد منّانست أمير المؤمنين على (ع) مسمّى بآن و شهادت برای آن حضرت در قرآن لازم الاذعان واضح و عیان است و بی‌شبهه و گمان تصدیق قرآن و شهادت بر سبقت علیّ عالیشأن بر اسلام و ایمان از سایر أصحاب پیغمبر آخر الزّمان أولى و أخير و أصدق و بهتر از تسمیه مردمان است از آنکه گویند أبو بكر در اسلام سابق از یاران است و حضرت أمير المؤمنين حيدر (ع) روزى در بصره بمنبر در محضر أصحاب نیکو سیر فرمود كه:
أنا الصّدّيق الأكبر آمنت قبل أن آمن أبو بكر و صدّقت قبله هر گاه آن ولىّ اللَّه خود بسعادت و اقبال متكلّم باين كلام صدق التيام گردد و گوید كه من صدّیق أکبر و ایمان بحضرت داور و به پیغمبر قبل از أبا بكر و تصدیق به آن حضرت پیشتر از او و از هر بشر کردم و آن حضرت باتّفاق خاصّ و عامّ خليفه مفترض الطّاعه و امام باشد هر كه تصدیق او ننماید بلکه تکذیب او کند آن کس مسلمان ناتمام بلکه كافر در نزد خواصّ و عوامّ است.
چون أبو جعفر مؤمن من الطّاق كلام باين مقام رسانید مردمان یک بار گفتند که: راست گفتى.
أبو جعفر محمّد مؤمن الطّاق گفت: يا بن أبى حذره سه ربع دین تو رفت.
و امّا قول تو در باب نماز أبى بكر بمردمان در أيّام بیماری رسول آخر الزّمان
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:402
این دعوى فضيلت است از برای صاحب تو، (1) امّا دعوی تمام نیست بلکه این بتهمت نزدیکتر است از فضیلت پس اگر این اقامت أبا بكر بنماز جماعت بأمر حضرت نبىّ الرّحمه بود بایستی که خاتم الرّسل او را از اقامت همان نماز به عينه عزل نمیکرد آیا تو نمیدانی که چون أبو بكر اراده پیش نمازی مردمان نمود و مقدّم بر جميع مردم گردید تا آنکه امام امّت سيّد الأنام گردد همان كه اين خبر به سمع أشرف آن پیغمبر جليل القدر رسید فى الفور آن رسول مجید تکیه با بعضی از اهل بیت نموده پای از دولت سرای بیرون گذاشت بهر نوع که خود را بمسجد رسانید و أبو بكر را از اقامت خدمت پیشنمازی معزول گردانید و آن نبىّ واهب متعال خود بسعادت و اقبال نماز بمردمان گذارد و نگذاشت كه أبو بكر یک نماز با امّت او بجماعت گذارد فكيف او را بخلافت و ولایت امّت واگذارد و این آخرین نماز جماعت بود که حضرت سيّد المرسلين بر آن اقامت نمود که حال خالی از آن نبود در وقتی که أبا بكر اقامت بر آن نماز جماعت مینمود چون از این دو وجه بیرون نبود:

اوّل- آنکه این نماز جماعت از روی مکر و حیلت از او واقع گردید و آن سرور بعد از اطّلاع بر حیله أبی بکر بیرون آمده با آن علّت و او را از آن مکر و حیلت و فریب و مخادعه امّت منع و زجر نمود و خود با امّت نماز بجماعت گذارد و بالفرض اگر حضرت نبیّ الاکرام مطّلع بر حرکت أبی بکر بر امامت امّت نمی‌شد و او نماز با مردمان بجای می‌آورد و بر آن یک نماز جماعت بر امّت او را حجّت بر امّت بعد از وفات بنبیّ الرّحمه نبود زیرا که امّت در آن وقت معذور بودند چه اطّلاع بر حرکت او نداشتند.
دوّم- آنکه پیشنمازی امّت بأمر حضرت سیّد البریّه کرده باشد، و آن

نبیّ الرّحمه (1) خود بسعادت در آن وقت به ابو بکر تفویض و عنایت کرده باشد، و بعد از آن بحکم قادر منّان او را منع از اقامت پیشنمازی مردمان کرده چنانچه در قصّه تبلیغ سوره برائت که بعد از رخصت أبی بکر بجهت انصرام و انجام آن خدمت جبرئیل أمین علیه السّلام و التّحیّه از حضرت ربّ العزّه نازل شده گفت: یا سیّد الأنام حضرت ملک العلّام بعد از دعا و سلام میفرماید که تأدیه و تبلیغ این سوره بمشرکین مکّه نمی‌نماید الّا ذات أقدس تو ای رسول مقدّس یا آن کس که از تو باشد فی الفور علی علیه السّلام را بطلب أبی بکر و أخذ سوره برائت از او ارسال فرمود و او را از آن عمل بحکم حضرت عزّ و جلّ منع و عزل نمود پس قصّه صلاة بنا بر تقدیر اذن چنین بود و بهر دو حالت أبو بکر مذموم است زیرا که أمری که در او مستمرّ بود ایزد أکبر آن را بر أفراد بشر منکشف ساخته مشتهر گردانید و این دلیل واضح و مبیّن است بر آنکه أبا بکر صلاحیّت خلافت امّت بعد از حضرت رسالت پناه (ص) ندارد و او مأمون در دین سیّد المرسلین و بر هیچ چیز از أشیاء أحکام شرایع اسلام نبیّ الأکرم نیست.
أبی نعیم نخعی گفت: مردمان گفتند راست گفتی یا با جعفر.
در آن أثر أبو جعفر محمّد مؤمن الطّاق گفت: یا بن أبی حذره دینت بالتّمام از تو رخصت انصراف یافت و بی‌دینی و رسوائی و فضیحت تو بواسطه مدحت صاحبت شد چه اگر مدح او نمینمودی چنین رسوا و فضیحت نمییافتی در آن زمان مردمان که در آن مکان بودند گفتند: یا مؤمن الطّاق تو آنچه در باب وجوب طاعت و لزوم اطاعت علی علیه السّلام دعوی بر کافّه امّت بعد از حضرت سیّد البریّه نمودی حجّت دعوی خود بیار.
أبو جعفر مؤمن الطّاق گفت: نعم.

(1) امّا آنچه در قرآن در وصف علی علیه السّلام ظاهر و عیان است قول حضرت عزّ و جلّ: یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ کُونُوا مَعَ الصَّادِقِینَ.
چون حضرت بیچون أهل ایمان را مأمور به بیعت صادقان و اطاعت ایشان گردانید و ما أمیر المؤمنین علیه السّلام را باین صنعت پسندیده که بهترین

صفات أهل ایمان است در قرآن متّصف یافتیم، و نیز در قول حضرت عزّ و جلّ: وَ الصَّابِرِینَ فِی الْبَأْساءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ حِینَ الْبَأْسِ و اللّه أعلم مراد از صبر در ضرّاء و حین بأس در حرب و جدال با أهل ضلال است و نیز در قرآن واقع است که: أُولئِکَ الَّذِینَ صَدَقُوا وَ أُولئِکَ هُمُ الْمُتَّقُونَ اجماع امّت واقعست که حضرت أمیر المؤمنین علی علیه السّلام أولی باین أمر است از دیگران زیرا که ایشان هرگز از زحف و معرکه قتال مخالفان فرار بر قرار اختیار نکردند چنان که دیگران مکرّر از جنگ فرار کرده گریزان شدند.
مردمان گفتند: یا مؤمن الطّاق راست گفتی.
آنگاه أبو جعفر مؤمن الطّاق گفت: امّا حدیث و خبر در باب وجوب اطاعت أمیر المؤمنین حیدر بر هر فرد از أفراد بشر از حدیث نصّ پیغمبر (ص) اینست که مذکور و مشتهر است
إنّی تارک فیکم الثّقلین کتاب اللّه و عترتی ما إن تمسّکتم بهما لن تضلّوا بعدی.
و در نسخه دیگر واقع است که
کتاب اللّه و عترتی أهل بیتی فانّهما لن یفرّقا حتّی یردا علیّ الحوض.
و نیز آن حضرت فرمود که:
انّما مثل أهل بیتی کمثل سفینة نوح من رکبها نجی و من تخلّف عنها غرق.
و در نسخه دیگر واقع است که:
هلک و من بعد منها مرق و من امّها لحق.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:405
(1) پس بنا بر این أحادیث متمسّک به اهل بیت رسول (ص) هادی و مهتدی است بشهادت حضرت نبیّ الرّحمه و متمسّک بغیر رسول ایزد تعالی و تبارک ضالّ و مضلّ هالک است.
مردمان گفتند: یا أبا جعفر راست گفتی.
بعد از آن مؤمن الطّاق گفت: امّا وجوب اطاعت وصیّ خاتم الرّسل أمیر المؤمنین علی علیه سلام اللّه عزّ و جلّ بنا بر حجّت عقل که مردمان همگی طلب عبادت و بندگی بطاعت عالم ربّانی نمایند و باجماع یافتیم که این صفت کمال در ذات خجسته خصال أمیر المؤمنین علی علیه صلوات الملک المتعالست، زیرا که آن حضرت أعلم أصحاب حضرت رسول ربّ العزّت بوده و أصحاب و جمیع مردمان محتاج الیه در أحکام اسلام و شرایع سیّد الأنام بودند و آن حضرت از ایشان مستغنی بوده و أصلا آن ولایتمآب در هیچ باب احتیاج به أصحاب نداشت و همه کس احتیاج باو داشت بیقین فاضل و مفضول در فروع و اصول نزد أرباب ذوی العقول مساوی نیستند و شاهد و برهان بر عدم تساوی میان این و آن آیه واقعه در قرآن لازم الاذعان است چنانچه میفرماید که: أَ فَمَنْ یَهْدِی إِلَی الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ یُتَّبَعَ أَمَّنْ لا یَهِدِّی إِلَّا أَنْ یُهْدی فَما لَکُمْ کَیْفَ تَحْکُمُونَ چون أبی جعفر مؤمن الطّاق

کلامَ باینَ رواج بر طاق سبع طباق به مسامع مجامع ملائکه ایزد خلّاق رسانید و حقایق آن را از أرباب نفاق و أصحاب شقاق ظاهر گردانید بعضی تصدیق و گروهی سر خجالت در پیش انداختند راوی گوید که: هرگز قبل از آن مجلس بحث و جدال میان أصحاب شیعه و أرباب ضلال بخوبی آن روز اتّفاق نیفتاد و این داستان صدق نشان بلسان مردمان افتاد.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:406
و مترجم این کتاب در بعضی از کتب پیروان حضرت ولایتمآب مطالعه نمود که روزی یکی از ظریفان فصیحان عرب بیکی از فحول علمای علم و ادب پرسید که دلیل و سبب ولایت و امامت علیّ بر تمامی عرب و عجم چیست؟
آن پسندیده عزّ و جلّ فرمود که: احتیاج الکلّ الیه و استغناؤه عن الکلّ و این کلامیست بغایت رشیق انیق که از مورد تحقیق و معتذر تدقیق محقّ گردید و جمعی از أرباب علم و عرفان صاحب کلام سیبویه را دانند.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:407

ذکر در بیان مقامات که میان أبی جعفر مؤمن الطّاق و میان أبو حنیفه در آفاق که بمطایبه دکّه بتفاق اتّفاق افتاد

اشاره

(1) از آن جمله مرویست که أبو حنفیه روزی از روزها در هنگام محاورات، و ملاقات بمؤمن الطّاق گفت: شما زمره شیعه آیا قائلید برجعت؟
مؤمن گفت: نعم، ما متابعان حضرت رسول ایزد منّان را تصدیق آن حضرت و ما ینبئ و اقتداء بآن نبیّ الوری واجب و لازم است و چون آن رسول صادق واجب تعالی بذریعه کریمه وَ ما یَنْطِقُ عَنِ الْهَوی إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْیٌ یُوحی.
فرمود که: هر چه در میان امم أنبیای سباق باراده و مشیّت ایزد خلّاق سانح و صادر گشته از رجعت و بعثت فرق امّت در میان امّت من نیز واقع خواهد شد چنانچه حقیقت رجعت عزیز و أصحاب کهف سابقا سمت تحریر
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:408
یافت فلهذا أئمّة المعصومین صلوات اللّه علیهم أجمعین أمر باقرار محبّین و پیروان ایشان بقول حضرت سیّد المرسلین نمودند و امّت نبیّ الرّحمه، و محبّان أئمّة البریّه اقتداء بهم و امتثالا لأمرهم آن شیوه سنیّه و طریقه مرضیّه را شعار و دثار خود ساخته بلکه آن را از متحتّمات دین و مستحسنات شرع و آئین سیّد النّبیّین صلوات اللّه علیه و علیهم أجمعین دانسته بر آن اعتقاد قویم پایدار و مستقیم‌اند.
(1) أبو حنیفه گفت: چون شما را اعتقاد این و ملّت و آئین چنین است الحال مرا هزار درهم اعطا کن که وقتی مراجعت ما و شما بدنیا بود تا بتو من هزار دینار دهم.
مؤمن الطّاق چون از أبو حنیفة الباغی این سخن استماع نمود من غیر مهل و تراخی فرمود که مضایقه در دین نیست امّا بشرطی که کفیل دهی که تو در نشأ رجعت بصورت انسان مراجعت نمائی و بصورت خنزیر رجعت ننمائی.
أبو حنیفه را بعد از استماع این کلام سکوت تمام و بهت لا کلام روی داد.
روزی دیگر أبو حنیفه در محضر جمعی از أصحاب علم و خبر که مؤمن الطّاق نیز در آن رواق حاضر بود گفت: اگر علی علیه السّلام را در خلافت امّت و در آن أمر بهره و قسمت می‌بود چرا بعد از وفات نبیّ الوری مطالبه حقّ خود از خلفاء ننمود؟
مؤمن در جواب أبو حنیفه فرمود: مطالبه حقّ خود بواسطه خوف خود ننمود که مبادا ایشان او را مقتول و نابود گردانند چنانچه سعد بن عباده به تیر سهم مغیرة بن شعبه مقتول گردید و أکثر مردم و أصحاب فساد و ظلم شهرت میان خاصّ و عامّ دادند که جنّیان سعد بن عباده را شهید و
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:409

بی‌جان گردانیدند و (1) از زبان جنّه شعر بسته بأفواه انداختند که:
نحن قتلنا سیّد الخزرج سعد بن عباده‌و رمیناه بسهمین و لم یخطیء فؤاده
شغل أصحاب شما این و عمل أرباب دعیّ چنین است.
و نیز روز دیگر أبو حنیفه با مؤمن الطّاق در کوئی میگذشتند از سلک کوفه ناگاه منادی ندا میکرد که کیست مسلمانی که ما را دلالت بر صبیّ گمشده کند مؤمن الطّاق فی الحال بمجرّد استماع آن مقال گفت: ای طالبان صبیّ ضالّ من کودک گمشده پریشان حال ندیدم امّا اگر پیر ضالّ خواهند در پیش من حاضر است و مطلب و مرام او از آن کلام أبو حنیفه در آن محضر أنام بود.
مروی و منقول است که چون امام الهمام جعفر بن محمّد صادق علیه السّلام از این دار الایّام اختیار سفر آخرت و سکنای مسکن دار الرّاحه جنّت ربّ العزّت نمود روزی أبو حنفیه را اتّفاق ملاقات بمؤمن الطّاق افتاد گفت: یا مؤمن امامت وفات یافت و بسوی آخرت شتافت.
مؤمن الطّاق فی الفور در جواب آن رئیس أهل شقاق گفت امّا امام تو که ابلیس خسیس است فهو مِنَ الْمُنْظَرِینَ إِلی یَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ.
یعنی: امامت که ابلیس است او از منتظران و مهلت‌دادگان است تا روز قیامت که روز جزا و پاداشت أصناف هر نیّت و طوایف همه امّت است.

[احتجاج فضال بن حسن فضال بر ابی حنیفه]

روایت است که فضّال بن حسن بن فضّال کوفی رضی اللّٰه عنه روزی به أبو حنیفه گذشت و او در مجمع بود که بر آن جماعت املاء فقه و حدیث و روایت خود می‌نمود.
در آن أثناء فضّال روی بکسی که مصاحب او بود آورده گفت: یا فلان
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:410
(1) و اللّٰه که من از این مکان نمی‌روم تا أبو حنیفه را ملزم و خجل و او را مفتضح، و رسوا در قول و عمل نمیکنم.
مصاحبش گفت: یا فضّال دست از این أعمال بدار و پیرامون این أقوال نگرد زیرا که حالت أبی حنیفه بر ما ظاهر و روشن و حجّت و غلبگی او بر تو و بر همگنان واضح و بیّن است مبادا از عهده جواب و سؤال او بیرون نیائی و ما و سایر شیعیان أئمّة الهدی علیهم السّلام را فضیحت و رسوا نمائی.
مؤمن بعد از استماع قول من بر آشفت و گفت: ای برادر ساکن باش و خاطر خود و ما را بناخن یأس و حرمان از گفتن أمثال این سخنان مخراش هرگز دیدی که حجّت أرباب معرفت و ایمان طرف زیادتی و رجحان ظاهر و عیان گرداند بی‌شبهه و گمان بمضمون صدق مشحون الحقّ یعلو و لا یعلی علیه همین ساعت بامداد حضرت واهب عطایا او را خجل و شرمنده در نزد هر آزاد و بنده خواهم گردانید، بعد از آن به نزدیک ایشان رفت و سلام کرد.
أبو حنیفه و قوم بالتّمام ردّ سلام بأجمعهم بآن مؤمن ایزد علّام نمودند در آن هنگام آن مؤمن یعنی فضّال بن حسن الفضّال گفت: یا با حنیفه مرا برادریست که از شیعیان و محبّان علی علیه السّلام است هر چند او را نصیحت میکنم که از طرف حقّ میل بطرف حیف و ناحقّ نکند أصلا در او مؤثّر نیست و میگوید که: أفضل و بهتر از تمامی جنّ و بشر بعد از حضرت پیغمبر علیّ بن أبی طالب علیه السّلام و باقی أئمّه اثنا عشر است و من میگویم که أبو بکر بهتر است و بعد از او عمر أصلا از من قبول این کلام نمینماید و میگوید که در هیچ زمان و ایّام دعوی بغیر بیّنه و حجّت بحیّز صحّت و اتمام نرسد و مرا قدرت حجّت و الزام او بهیچ وجه من الوجوه در آن مطلب و مرام نیست به رحمت
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:411
خدای علّام بر تو و بر سایر أهل اسلام باد مرا اعلام و ارشاد فرمائی.
(1) أبو حنیفه بعد از استماع این سخن سر در پیش انداخت و چون سر بر آورد و گفت: فخر و اکرام و عزّت و احترام این دو نفر یعنی أبا بکر و عمر

از أصحاب سيّد الأنام همين كافيست كه هر دو ايشان در قرب جوار حضرت رسول اللَّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم خوابگاه دارند چه حجّت واضح‌تر از اين بواسطه مزيد شرف و رتبت و عزّت و كرامت انسان در كار است.
فضّال گفت: يا با حنيفه من اين مقدّمه را ببرادرم گفتم: و اللَّه كه در جواب من گفت: اى برادر اگر آن خانه از آن رسول يگانه بود و آن دو بيگانه را در آن خانه حقّ نبود پس بعد از دفن ايشان در آن موضع كه حقّ آن بيگانگان نبود اين ظلم و جور بود از ايشان نسبت بحضرت نبىّ المحمود المبعوث الى الانس و الجانّ و اگر آن موضع از ايشان بود كه بحضرت رسول مجيد بخشيد و بعد از وفات سيّد البريّات از آن همه رجوع نمودند و عهد را فراموش كردند هر آينه بسيار بسيار بد كردند و اينكه رجوع بهبه و نيكوئى خود نمودند و خوب نكردند.
أبو حنيفه سر در پيش انداخت و بعد از ساعتى سر برآورد و گفت كه آن مكان نه از رسول آخر الزّمان و نه از ايشان بود بلكه بعد از وفات نبىّ ايزد منّان آن خانه تعلّق بوارثان گرفت و هر يک از أبى بكر و عمر نظر بحقّ دختران‌شان عايشه و حفصه كردند لهذا نظر بحقّ دختران ايشان هر دو مستحقّ دفن آن مكان گشتند.
فضّال گفت: من اين سخن را بر برادرم گفتم او در جواب من گفت كه تو ميدانى حضرت نبىّ العدنانى از سر نه زن وفات يافت چون نظر در ميراث
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:412
نسوان رسول (1) حضرت واهب منّان بنمائيم همگى و تمامى نسوان نيست كه ميراث مستحقّ‌اند؟، پس هر يک از عايشه و حفصه نه يک از هشت يک ميراث دارند و آن در هنگام تقسيم آن مكان شبر در شبر يا كمتر از آن است پس چگونه آن دو مرد در آن مكان در حصّه و سهم دختران مدفون باشند مع هذا آن مكان مشاع و غير مقسوم است و ديگر آنكه چگونه است كه عايشه و حفصه از رسول ميراث برند و فاطمه بنت رسول اللَّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم از ميراث آن- حضرت ممنوع است.
أبو حنيفه بعد از استماع اين سخنان از فضّال بن حسن بن الفضّال گفت: اى ياران اين شخص را از پيش من دور كنيد كه اين رافضى خبيث بلكه از أعيان ايشان است.

[احتجاج مرد شیعی بر ابی الهذیل العلاف در امامت]

حکایت کنند از أبی الهذیل العلّاف که گفت: من در وقتی از أوقات ایّام مسافرت داخل رقّه گشتم بمن گفتند که در دیر زکن مجنون نیکو کلام، بلکه شخصی پاکیزه سرانجام است مرا شوق ملاقات او دریافت قصد ملازمت او کردم و چون بخدمت او رسیدم مرد پیر نیکو منظر بنظر من درآمد که بر روی بالش راحت عزلت استراحت نموده سر و ریش را شانه میکند نزدیک رفتم و سلام کردم جواب سلامم از روی عزّت و احترام داد و گفت ای مرد از کجائی؟

أبو الهذیل گوید که: گفتم از أهل عراق عرب.

شیخ گفت: نعم أهل طرف و أدب.

آنگاه گفت: از کدام عراق؟

گفتم: از أهل بصره.

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:413

(1) شیخ گفت: بلی أهل علم و تجارب.

پس از آن فرمود: از آن قوم کیستی؟

گفتم: أبو الهذیل العلّاف.

شیخ گفت: از متکلّمان آن مکانی؟

گفتم: بلی، فی الفور از جای برجست و دست من گرفت بر پهلوی خود جای داد و بعد از آنکه سخنان فراوان میان من و ایشان گذشت گفت: ای أبو الهذیل شما أهل بصره چه میگوئید در باب امامت؟

گفتم: کدام امامت قصد و ارادت نمودی؟

شیخ گفت: کرا مقدّم بعد از سیّد عالم محمّد رسول (ص) برای امامت مردم میدانید؟

أبو الهذیل گوید که: گفتم آن کسی را که حضرت نبیّ الاکرام خود در أیّام حیات ذات محترم برای امامت امّت معیّن و مقدّم گردانید؟

شیخ گفت: کیست آن؟

گفتم: أبو بکر.

شیخ گفت: یا أبا الهذیل چرا شما أبو بکر را بر سایر أنصار و مهاجر مقدّم داشتید؟

راوی گوید که: أبو الهذیل گفت: یا شیخ چون رسول بیچون فرمود:

قدّموا خیرکم و ولّوا فضلکم.

یعنی: تقدیم بهترین خود نمائید و أفضل خود را بولایت بردارید بناء علی هذا جمیع مردمان راضی بولایت و خلافت ایشان گشتند و در عقب هر أحدی از أصحاب رسالتمآب نگشتند.

(1) شیخ گفت: یا أبا الهذیل در همین مکان از روی جهل افتادی زیرا که اینکه گفتی حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود
قدّموا خیرکم و ولّوا أفضلکم
بدرستی که من ترا و أکثر اصحابت را یافتم که روایت کنند که چون أبو بکر تصاعد بمنبر سیّد البشر نمود در محضر جمع کثیر از أنصار و مهاجر فرمود که:
ولّیتکم و لست بخیرکم و علیّ فیکم
پس اگر شما دروغ بر او بستید، شما مخالفت أمر رسول ایزد تبارک و تعالی فرمودید و اگر أبو بکر تکذیب نفس خود نمود و در آن باب کاذب بود بیقین صعود کذوب بر منبر رسول حضرت واجب الوجود جایز و محمود نیست.
و امّا آنچه گفتی که مردمان راضی بامامت و خلافت ایشان شدند حال آنکه أنصار میگفتند که از ما أمیر و از شما أمیر برای انصرام أمر خطیر خلافت امّت در کار است تا آنکه خلافت بر نهج عدالت دلپذیر گشته دایر گردد، و امّا مهاجران ایشان هم خلاف در باب ولایت و امامت ظاهر کردند، چنانچه زبیر بن العوام میگفت: که من بغیر علیّ بن أبی طالب (ع) بهیچ أحدی بیعت نکنم زیرا که جز آن حضرت من دیگری را امام نمیدانم عمر بعد از استماع این سخن از زبیر بن العوّام در عقب و قهقری رفت و أمر کرد تا شمشیر او را شکستند و أبو سفیان بن الحرب نیز بخدمت حضرت أمیر المؤمنین علی علیه السّلام آمد و گفت:
یا أبا الحسن اگر بخواهی و مرا رخصت دهی شهر مدینه با سکنه را مملوّ از اسب و مرد گردانم و أبو بکر را بر تصاعد منبر سیّد البشر نگذارم و او را از تخت خلافت دور آرم و سلمان فارسی رضی اللّه عنه در آن روز پر خون حال چنان دید گفت: ای یاران کردید و نکردید و ندانید چه کردید، یعنی ای قوم

هر چه خواستید (1) از خلاف و عناد با أهل بیت رسول أمجاد کردید و گمان شما آنست که هیچ تقصیر نکردید در ظلم و جور با أولاد و أوصیای نبیّ المشکور آیا شما نمیدانید چه کردید، یعنی تا هنگام مکافات و پاداشت عمل هر یک شما از حقیقت ظلم و ستم خود جاهل و غافلید و نیز مقداد و أبی ذر و جمعی دیگر از مهاجر هر یک در أیّام خلافت أبو بکر حجّت بر او در باب ولایت أمیر المؤمنین حیدر علیه السّلام از قول حضرت سیّد البشر تمام ظاهر کردند و أکثر در أیّام خلافت أبی بکر منکر ولایت او بودند و تا در حیات مستعار بودند باو بیعت ننمودند.
یا أبا الهذیل مرا خبر ده از آنکه أبو بکر بعد از تصاعد بمنبر حضرت خیر

البشر میفرمود که: إنّ لی شیطانا یعترینی فاذا رأیتمونی مغضبا فاحذرونی یا أبا الهذیل نه در کلام منظوم و منثور شما مذکور و مزبور و مشهور و منشورست که أبو بکر در منبر شما را مطّلع و مخبر بر جنون و زبونی عقل و فکر خود نمود و گفت من مجنون و از ورطه عقل ذو فنون بیرونم آیا شما را رخصت و رواست که مجنون را ولیّ حضرت بیچون و وصیّ رسول شافع یَوْمَ لا یَنْفَعُ مالٌ وَ لا بَنُونَ نمائید.
و نیز مرا ای أبو الهذیل العلّاف خبر ده از قول عمر که در منبر می‌گفت که:
انّی وددت أن أکون شعیرة فی صدر أبی بکر.
یعنی: من آرزو داشتم که یک موئی در سینه أبو بکر میبودم و بوطن در آن مکمّن میداشتم و بعد از آنکه خلافت باو رسید در منبر میگفت که انّ بیعتی لأبی بکر کانت فلتة وقی اللّٰه شرّها فمن دعاکم الی مثلها فاقتلوه.
پس بیان معنی این دو کلام بر وجه نیکو سرانجام و انصرام نمائی که عمر در یک موضع میگوید که: دوست دارم که یک موی در سینه او باشم و در محلّ
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:416
و موضع دیگر (1) اظهار کراهیّت خود بلکه أمر هر أحدی باجتناب بیعت أبی بکر مینماید و بعد از ارتکاب أمر بقتل گوید.
دیگر مرا خبر ده از أحوال آن کسی که زعم آن نادان چنان است که حضرت رسول ایزد منّان در هنگام مسافرت بسوی چنان خلیفه برای خلقان تعیین و عیان ننمود و أبو بکر خلیفه برای خلقان و وصیّ بواسطه خود عمر را معیّن کرد و نیز چون عمر در هنگام مسافرت خلیفه تعیین ننمود و أمر خلافت را بشوری مقرّر فرمود زیرا که میان امّت تناقض مشاهدت مینمود.
و مرا خبر ده یا أبا الهذیل از عمر خطّاب در هنگامی که خلافت امّت را به شوری میان شش نفر مقرّر گردانید و زعمش چنان بود که همگی آن جماعت أصحاب صلاح و أرباب فلاح و جنّت‌اند مع هذا گفت: اگر دو نفر از این شش نفر در هنگام شور مخالفت با چهار نفر نمایند و از صلاح و صوابدید قول ایشان بیرون روند آن دو نفر را مقتول گردانند و اگر سه نفر از آن جماعت مخالفت با سه نفر که ابن عوف با او نباشد مقتول گردانند این دیانت عمر بود که أمر بقتل أهل جنّت مینمود و نیز یا أبا الهذیل مرا خبر ده از آنکه در وقتی که بعمر زخم رسید عبد اللّٰه بن عبّاس بعیادت ایشان رفت او را در کمال اضطراب و جزع دید و گفت یا أمیر المؤمنین این جزع و قلق چیست؟
عمر گفت: یا ابن عبّاس جزع من بواسطه نفسم نیست و از مرگ نمیترسم امّا جز عم بجهت این امر خلافت امّت است که بعد از من متولّی این أمر

خطیر که تواند بود.
ابن عبّاس گوید که: من گفتم بواسطه خلافت طلحه حاضر است.
عمر گفت: که او مرد با حدّت است و حضرت رسول صلّی اللَّه علیه و آله و
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:417
سلّم (1) او را می‌شناخت لهذا او را بلکه هیچ مردی تند و متهتّک را متولّی امور مسلمانان نمیگردانید.
من گفتم: زبیر بن العوّام نیز برای خلافت و انصرام این مهام حاضر است.
عمر گفت: او مرد بخیل است و همواره زن خود را بواسطه چرخه بگردن آزار میکند من دلالت مسلمانان را بدست بخیل نخواهم گذاشت.
ابن عبّاس گوید که گفتم: برای خلافت سعد بن أبی وقّاص نیز حاضر است.
عمر گفت: او مرد صاحب اسب و کمان است، یعنی مرد سپاهی است و از أهل أحلاس خلافت نیست.
گفت: گفتم: عبد الرّحمن بن عوف نیز حاضر است.
عمر گفت: او کفایت مئونت عیال خود را نیکو نمیداند فکیف خلافت امّت کما ینبغی و یلیق تواند.
گفتم: عبد اللَّه بن عمر نیز لایق أمر خلافت امّت است.
در آن أثر فی الفور عمر از جای بستر برخاست و راست نشست و گفت یا ابن عبّاس اما و اللَّه اراده من آنست که متولّی أمر خلافت کسی را گردانم که او طلاق زوجه خود را بهیچ وجه من الوجوه نیکو نداند و آن عمل مستحسن- نشمارد.
ابن عبّاس گوید: چون عمر را در باب خلافت جمعی مذکور راضی ندیدم گفتم برای این أمر عثمان بن عفّان نیز حاضر است.
عمر گفت: و اللَّه که من او را متولّی أمر خلافت امّت نمیگردانم زیرا که او بعد
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج3،ص:418
(1) از تسلّط بنی أبی معیط را بر رقاب مسلمانان بی‌شبهه و گمان مسلّط گرداند و گمانم چنانست اگر من او را متولّی أمر خلافت امّت گردانم او کار بجائی رساند که بدست مسلمانان کشته شود و این سخن را در باب خلافت عثمان سه مرتبه بیان نمود.
ابن عبّاس گوید که: چون من عالم و عارف بمعاندت و کین عمر نسبت بحضرت أمیر المؤمنین علی علیه السّلام بودم لهذا نام نامی و اسم گرامی آن ولیّ ربّ غفور را در حضور او بواسطه أمر خلافت اظهار و مذکور نکردم.
عمر گفت: یا ابن عبّاس صاحبت را ذکر کن.
ابن عبّاس گوید که: چون عمر ذکر نام حضرت أمیر المؤمنین حیدر (ع)

نمود من نیز گفتم پس علی (ع) را متولّی أمر خلافت گردان.
عمر گفت: یا ابن عبّاس فو اللّه پس بخدای عالم مرا سوگند و قسم است که جزع و حزن من نیست الاّ بجهت آنکه أخذ حقّ از او در باب آن و مستّحق نمودم.
و اللّه که اگر من أمیر المؤمنین علی علیه السّلام را متولّی این أمر گردانم هر آینه خلایق را حمل بر حجّت عظما و برهان واضح و هویدا گردانم و هر که اطاعت و متابعت علی کند بی‌شبهه بجنّت داخل گردد.
عمر یا أبا الهذیل العلاّف این سخن در محضر ابن عبّاس و جمعی- دیگر در باب أحقّیت و اولویّت أمیر المؤمنین حیدر میگفت مع هذا بعد از آن أمر خلافت را بشوری شش نفر از امّت مقرّر گردانید.
ویل له من ربّه از حضرت ایزد أکبر برای عمر بواسطه عمل این فعل منکر چاه ویل مکان و مقرّ مستقرّ باد.

(1) ابو الهذیل گوید: در این کلام بود و با من تکلّم و مجادله مینمود که عقل او مختلط گردید و از هوش و تمیز برگردید، من با کمال تحیّر از پیش آن شیخ نیکو محضر بدر رفتم و همان که بخدمت مأمون عبّاسی رسیدم قصّه و حکایت او را یکسر باو خبر دادم.
مأمون از جمعی کثیر از حقیقت أحوال او استعلام و استطلاع فرمود.
گفتند: یا أمیر المؤمنین (ع) وجه اختلاط عقل او آنچه بر معاشر بشر بیّن و ظاهر است آنست که او را مال بسیار و ضیاع و عقار بیشمار بود جمعی از روی غضبه و عناد مکر و غدر باو ظاهر کردند و تمامی ملک و مواشی و أموال او را یکسر از دست او بدر کردند بعد از آن در عقل او خلل و نقصان ظاهر و عیان گردید.
مأمون چون حکایت او شنید او را بخدمت خود طلبید و معالجه کوفت او نموده أموال او را از تصرّف أرباب عناد بیرون آورده باو بخشید و او را ندیم مجلس خاصّ خود گردانید و تشیّع مأمون در میان مردمان بواسطه این عمل مشهور گردیده الحمد للّه علی کلّ حال.
و در آثار حضرات أئمّة الأبرار (ع) و أخبار ایشان منقول و مرویست که اگر از علماء شیعه کسی خود را منصوب گرداند برای منع أهل بدعت و ضلال و نگذارد که آن طایفه جهال مسلّط بر ضعفاء شیعه و مساکین این جماعت گردند و بحسب تمکّن و اقتدار خود و بموجب طاقت و شعار بسبب تقویت و وسیله قدرت پیروان أئمّه البریّه گردد بی‌شبهه آن عالم صاحب کمال و معرفت را فضل و ثواب بسیار است چنانچه از حضرت أبی محمّد الحسن بن علیّ العسکری علیه السّلام منقول و مرویست که حضرت امام الخلائق أبی عبد اللّه جعفر بن

محمّد الصّادق عليه السّلام (1) فرمود كه: علماء شيعيان ما مرابطين‌اند در ثغر و سرحدّ كه در پهلوى ابليس و جوار عفاريت او واقع است و پيروان ما منع او و تبعه آن مردود سياه روى از خروج بر شيعيان ما مينمايند و نميگذارند كه ابليس و شيعيان نواصب او مسلّط بر محبّان ما گردند و هر كه از شيعيان ما خود را منصوب براى اين خدمت داند و بقدر وسع و امكان سعى در آن نمايد او أفضل است از مجاهدين كه ايشان جهاد با كفره روم و چين و خزر و ترک أهل ما چين نمايند هزار مرتبه.

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:1

جلد چهارم

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

ذکر در بیان احتجاج أبی ابراهیم موسی بن جعفر الکاظم صلوات اللَّه علیه و علی آبائه و سلّم بر مخالفان دین نبیّ المختار بر أشیاء بسیار و غلبگی آن حضرت بر آن طوایف أشرار

اشاره

(1) از حسن بن عبد الرّحمن الحمّانی منقول و مرویست که من به حضرت الامام الأکرم الأعظم أبی ابراهیم موسی بن جعفر الکاظم علیه السّلام عرض کردم که هشام بن الحکم را رأی و زعم آنست که حضرت ایزد عالم جسم است لیکن لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْ‌ءٌ، یعنی حضرت موجد عالم شی‌ء و جسم است، امّا مشابهت و مماثلت بأشیاء و أجسام ندارد و او سمیع و بصیر و عالم و قادر، و ناطق و متکلّم است و کلام و قدرت و علم در نزد أرباب کمال و فضل و فهم هر سه جاری مجری یک چیزند هیچ چیز از این أشیاء مخلوق و متمیّز نیست از دیگری و هر سه یک چیز است.

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:2

(1) حضرت امام الأعلم علیه السّلام فرمود که:

قاتله اللَّه

، خدای تبارک و تعالی او را مقتول گرداند آیا او نمیداند که جسم محدود است و قبول قسمت در أبعاد ثلاثه مینماید و کلام غیر متکلّم است.

معاذ اللَّه مرا پناه بحضرت آله و ابراء بسوی واجب تعالی است از أمثال این قول بی‌همال زیرا که قادر عالم جسم و صورت وی اسم و صاحب تحدید و رسم نیست و جمیع مخلوقات و همگنان در نزد ذات حضرت خالق البریّات در خلقت و ایجاد بالسّویه است و ایجاد ممکنات و اختراع مخلوقات منوط اراده مربوط بمشیّت ایزد علّامست بغیر تردّد در نفس کلام و بدون استنطاق بلسان در حصول مطالب و مرام.

و یعقوب بن جعفر رضی اللَّه عنه از حضرت امام الأنام أبی ابراهیم- موسی بن جعفر الکاظم علیه السّلام روایت کند که آن حضرت علیه السّلام فرمود که: ما نمی‌گوئیم که حضرت سمیع علیم قایم بمحلّ و مقیم است تا آنکه او را زایل از مکان گردانیم و نیز نمیگوئیم که ما حضرت واجب تعالی را در این مکان خاصّ میستائیم و نیز قائل بحدّ ایزد أحد نگردیم و او را تحدید و توصیف ننمائیم به آنکه متحرّکیست در شی‌ء از أشیاء أرکان و جوارح و نیز تعریف و تحدید او به لفظ مشتقّ بشقّ از دهان بود ننمائیم لیکن توصیف ذات او بقدرت و کمال به قول او بدین منوال که إِنَّما أَمْرُهُ إِذا أَرادَ شَیْئاً أَنْ یَقُولَ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ.

یعنی: أمر و حکم حضرت قادر عالم بنوعی است که چون اراده تکوین و ایجاد چیزی نماید بمجرّد اراده و مشیّت آن بغیر تردّد در نفس حضرت فرد صمد به هستی و وجود پیوند دو محتاج بشریک که ذکر حقایق ملک و اصلاح أبواب علم و درک برای حضرت ایزد تعالی نماید نیست زیرا که حضرت واهب

العطیّات غنیّ در ذات و در صفاتست.
(1) و نیز یعقوب بن جعفر الجعفری رضی اللَّه عنه از حضرت أبی ابراهیم موسی بن جعفر علیه السّلام روایت کند که من روزی در مجلس بهشت قرین ارم تزئین آن خلاصه أولاد سیّد المرسلین حاضر بودم که در آن محضر مذکور گردانیدند که جمعی هستند که زعم آن قوم بی‌سر و پا است که حضرت اللَّه تبارک و تعالی نزول از عرش أعلاء بآسمان دنیای نماید.
آن حضرت علیه السّلام بعد از استماع این کلام کذب التیام روی بمعشر آن أنام آورده فرمود که: خدای علّام نزول از هیچ مقام ننماید و محتاج نزول مقام بی‌شبهه و ابراهیم نیست و منظر حضرت غنیّ مجید در قریب و بعید یکسان و مساویست و بهیچ بعید دور از حضرت عزیز حمید و حنیف و نیز هیچ قریب قریب بذات کریم مجیب نیست و جمیع أشیاء محتاجند بحضرت ایزد تعالی و أصلا او را در ذات و صفات احتیاج بأشیاء نیست و هو ذِی الطَّوْلِ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ.
و امّا قول جمعی که اتّصاف ذات قادر سبحان بنزول آسمان این جهان نمایند بی‌شبهه و گمان آن طایفه جهله دور از علم و عرفان نسبت ذات-خالق بی‌امتنان بزیاده و نقصان نمایند زیرا که هر متحرّک محتاج است بآن که او را حرکت دهد یا محتاج است بآنچه که بوسیله آن حرکت نماید پس هر کسی که بحضرت ایزد مهیمن ظنّ بد برد بدرستی که آن تیره روزگار در روز حساب و شمار هالک و زیان کار و محروم از رحمت قادر غفّار است، پس حذر از صفات ایزد أکبر نمائید که مبادا صفت کنید او را بحدّ و تعریف که باعث زیاده و نقصان یا وسیله تحریک و تحرّک ذات واهب منّان یا سبب زوال یا طلب زوال ذات

قادر متعال گردید یا بیان صفت نهوض و قعود برای ذات حضرت واجب الوجود نمائید (1) حذر و احتراز از أمثال این مقال نسبت بذات ذو الجلال واجب و لازم شمرید زیرا که ذات حضرت عزّ و جلّ أعظم و أجلّ است از صفت واصفین و نعت ناعتین و توهّم متوهّمین.
و از حسن بن راشد منقول و مرویست که شخصی از حضرت امام البرایا أبو الحسن موسی علیه التّحیّة و الثّناء از معنی: الرَّحْمنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوى سؤال نمود.
آن حضرت فرمود که: معنای آن عبارت از استیلای قدرت واحد منّان است بر آنچه از روی قدرت و اجلال ایجاد آن نمود.
و از یعقوب بن جعفر الجعفری منقول و مرویست که مردی که او را عبد-الغفّار السّلمی میگفتند از حضرت امام الأنام أبی ابراهیم موسی بن جعفر علیه السّلام از قول حضرت ایزد تبارک و تعالی: ثُمَّ دَنا فَتَدَلَّى فَكانَ قابَ

قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنى پرسيد كه يا ابن رسول اللّه (ص) آيا در آنجاى كه نبىّ الورى اقامت نمود حضرت واحد معبود از حجب بيرون آمده و محمّد صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم او را ديد يا آنكه محمّد صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم پروردگار قادر عالم را بقلب ديد و نسبت رؤيت ربّ العزّت ببصر نمود حقيقت اين چگونه است؟ از روى مرحمت و احسان بيان و عيان نمائى.
أبو ابراهيم عليه التّحيّة و السّلام فرمود كه: دنى فتدلّى بمعنى آنست چون محمّد صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم بآن مقام آرام گرفت بملک العلّام نزديک گرديد زيرا كه ذات ايزد علّام از هيچ موضع و مقام زايل نيست و در همه منزل و مقام حاضر است ليكن متدلّى ببدن با ذات واحد مهيمن نگردند.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:5
(1) عبد الغفّار گفت: يا ابن رسول اللَّه صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم شما صفات ذات بارى تعالى و تقدّس نمائيد بآنچه ايزد أقدس وصف نفس مقدّس خود بآن نمود چنانچه فرمود: ثُمَّ دَنا فَتَدَلَّى.
پس هر گاه حضرت آله متدلّى بمحلّ نشود هر آينه ذات لم يزل لازم آيد كه متزايل از بعضى محلّ باشد و حال ذات عزّ و جلّ در تمامى موضع، و محلّ است چه اگر چنين نمى‌بود غنىّ معبود وصف ذات فايض الجود خود باين نمى‌نمود.
حضرت أبو ابراهيم (ع) فرمود كه: يا عبد الغفّار اين نوع در لغة قريش مستعمل است كه هر گاه شخصى خواهد بيان كند كه من استماع فلان كلام نمودم گويد كه: من بفلان سخن نزديک شدم چنانچه در ميان فصحاى ايشان مشهور و عيان است كه قد تدلّيت اى سمعت و فهمت و تدلّى بمعنى فهم است. ترجمه و شرح الاحتجاج ج4 5 ذكر در بيان احتجاج أبى ابراهيم موسى بن جعفر الكاظم صلوات الله عليه و على آبائه و سلم بر مخالفان دين نبى المختار بر أشياء بسيار و غلبگى آن حضرت بر آن طوايف أشرار ..... ص : 1
از داود بن قبيصه روايت است كه من روزى از خلاصه أولاد حضرت نبىّ الورى أبو الحسن علىّ بن موسى الرّضا عليه التّحيّة و الثّناء شنيدم كه بزبان معجز بيان فرمود كه: از پدرم سؤال كردند كه يا ابن رسول اللَّه آيا واجب تبارک و تعالى از آنچه أمر بآن نمايد منع از آن فرمايد و چيزى را كه اراده آن كند آيا كه نهى از آن نمايد و برايا اعانت بريّت كند بر اقدام فعل و ارتكاب عمل كه حضرت عزّ و جلّ اراده وقوع آن فعل نكند؟
پدرم عليه السّلام فرمود كه: امّا آنچه سؤال نمودى كه آيا ربّ غفور بنده را ممنوع گرداند از آنچه او را مأمور گردانيد بآن بدان كه منع چنين از حضرت ربّ العالمين جايز و محلّ تحسين نيست و اگر اين منع از حضرت ربّ
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:6
الأرباب مستحسن و مستطاب بودى پس هر آينه ابليس را بعد از أمر به

سجده آدم او را منع از اقدام آن مطلب و مرام نموده باشند و هر گاه آن عاصی آله بمنع ایزد معبود سجده آدم بواسطه همین عذر ننمود پس بچه وجه آن مردود ناستود مستحقّ مذمّت و لعنت بود و حال آنکه حضرت واجب الوجود او را لعن فرمود.
از قول آن ولیّ ایزد أکبر بیّن و ظاهر شد که خدای تعالی منع أحدی از برایا از مأمور ننمود و نخواهد نمود.
(1) و امّا آنچه سؤال نمودی که آیا خلّاق العباد نهی خلقان از مطلب و مراد خود مینماید یعنی چیزی که اراده وقوع آن کند آیا بعد از آن نهی از آن فرماید بدان که این فعل نیز از ربّ العزیز جایز نیست و اگر جایز و سزاوار بودی پس هر آینه در هنگامی که ایزد علّام نهی آدم علیه السّلام از أکل شجره منهیّه نمود لازم آید که در همان دم حضرت قادر عالم اراده أکل شجرنا محترم از حضرت آدم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم نموده و این أمر مبهم بعقل و فهم به غایت ناملتئم بلکه نامحرمست چه اگر مهیمن قادر معبود أمر آدم با اراده أکل او از آن شجره منهیّه می‌نمود بی‌شبهه بر آدم ندای وَ عَصى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوى در جنّت المأوى نمی‌نمود، و بر حضرت حقّسبحانه و تعالی جایز و روا نیست که أمر بچیزی نماید و اراده غیر آن فرماید.
و امّا آنچه سؤال نمودی که آیا ربّ العزّه اعانت أعیان و أشخاص بریّت بر أمری که ارادت و مشیّت قادر منّان بر ایجاد و تکوین آن تعلّق نگیرد نماید این اعانت از پروردگار جایز و سزاوار نیست و ذات حضرت عزّ و جلّ مقدّس أعزّ و أجلّ و أقدس است از آنکه اعانت و امداد أهل کفر و فساد بر قتل انبیا و

رسل أمجاد و (1) بر تکذیب أمثال این عباد و اعانت بر شهادت حسین بن علی و فضلای أصحاب و أولاد آن حضرت (ع) نماید و چگونه اعانت أهل ظلم نماید بر آنچه اراده آن بی‌شبهه و گمان ننماید زیرا که مخالفان قول و فعل انبیا و رسولان و تکذیب‌کنندگان ایشان را بوسیله ارتکاب مخالفت و کذب آن مردم موعود بعذاب جهنّم و عقاب و ألم دائم گردانید و اگر اعانت حضرت خالق البریّه مر کسی را که از او اراده فعل و مشیّت آن نماید جایز و رخصت بودی پس هر آینه اعانت فرعون و سایر متمرّدان بر ادّعاء ربوبیّت و کفر و عصیان ظاهر و عیان باشد آیا این فعل در نظرت نیکو نماید که حضرت بیچون از فرعون ملعون اراده ادّعاء ربوبیّت کند و بعد از آن از او و از جمیع کافران طلب رجعت و ندامت توبه و استنابت از أفعال معصیت بآن حضرت ربّ العزّت فرماید قایل این کلام اگر توبه نسبت کذب بر حضرت ایزد علّام نموده دوستکام، و مقضیّ المرام گردد فهو المطلب و اگر آن تیره سرانجام بوسیله توبه سرفراز و با انجام نگردد واجب القتل

گردد و او بحکم حضرت ذو المنن و بشرع شریف رسول ایزد مهیمن گردن او را بزن.

روایت است از حضرت امام الوفی الزّکیّ علیّ بن محمّد العسکری علیهم صلوات اللّه الملک العلیّ که آن حضرت گفت: که حضرت أبی الحسن موسی بن جعفر علیه السّلام فرمود: که حضرت قادر خالق ایجاد خلق نمود و بعد از خلقت و ایجاد انسان معلوم ذات ایزد منّان گردید از ایشان کدام صنف صابر و مطیع و منقاد حکم حیّ أکبرند همان طایفه را أمر و نهی نمود، پس آنچه ایشان را أمر فرمود بآن برای ایشان طریق و سبیل أخذ آن ظاهر و

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:8

عیان (1) بلکه در غایت یسیر و آسان است و آنچه ایشان را نهی از آن شیء نماید سبیل ترک آن را بر او مقرّر و ظاهر فرماید و جمیع خلقان أخذ و اختیار مأمور به و ترک و اجتناب منهی عنه نتوانند نمود مگر باذن و رضاء حضرت واجب الوجود و حضرت قادر سبحان هیچ أحدی از خلقان را بر فعل کفر و عصیان جبر ننمود بلکه اختیار و امتحان خلقان به بلوی و مکاره زمان و محلّ نمود چنانچه بقول عزّ و جلّ خود فرمود که:

لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا یعنی: ابتلاء و اختیار هر یک از شما بواسطه ظهور و بروز أحسن عمل هر یک از آحاد شما عباد است.

و قول آن حضرت علیه السّلام که فرمود: أخذ أمر و ترک نهی از هر کس ممکن و میسّر نیست الّا باذن ایزد تعالی و تقدّس اشاره و ایما است بتخلیت و علم ربّ العزّت یعنی واجب تعالی و تقدّس آن کس را مخلّی بطبع او و او را عالم و عارف به بد و نیکو هر چیز گرداند تا در قبول قول رسول و اطاعت أمر و حکم قادر عالم او را أصلا عذر و سخن نماند.

[احتجاج امام موسی کاظم علیه السلام بر ابو حنیفه]

مروی و منقولست که روزی أبو حنیفه داخل مدینه طیّبه گردید و عبد اللّٰه بن مسلم در سیر طریق با او رفیق بود.

عبد اللّٰه روزی به ابو حنیفه گفت: از علماء آل محمّد سیّد البشر علیه- صلوات الملک الأکبر حضرت أبی عبد اللّٰه جعفر بن محمّد الباقر علیه السّلام در این شهر مدینه جنّت قرینه حاضر است با من رفاقت بخدمت آن بهترین جنّ و ناس بواسطه اکتساب علوم و اقتباس مینمائی که بنزد او رفته مستفیض گردیم؟

أبو حنیفه قبول نمود چون باتّفاق او داخل دولت سرای آن امام البرایا

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:9

شدیم (1) دیدیم که جمعی کثیر از شیعیان و محبّان آن حضرت منتظر خروج آن سرورند که چون بیرون آید بخدمت آن ولیّ ربّ العزّت داخل شده و ملتمسات و حاجات خود را معروض گردانند ما و آن جماعت در آن فکر بودیم ناگاه غلام حدیث السّن یعنی پسر قلیل السّن از خانه آن سرور بیرون آمد و من و مردمان از هیبت آن جوان بلکه بجهت تواضع او برخاستند در آن زمان أبو حنیفه در دم ملتفت بجانب او گشته گفت: یا ابن مسلم این پسر که نمونه از شعور و فهم است کیست؟

گفتم: این پسر حضرت أبی عبد اللّٰه علیه السّلام نامش موسی الکاظم است.

أبو حنیفه گفت: و اللّٰه که من در همین دم در حضور شیعه او و باقی مردم او را شرمنده گردانم.

عبد اللّٰه بن مسلم گوید که: گفتم: یا أبو حنیفه در این باب سخن و دم از تو بغایت ناملایم است، زیرا که ترا چه قدرت و یا رای الزام و تکلّم با حضرت موسی الکاظم علیه السّلام است چه او أعلم از تو و از سایر بنی آدم است.

أبو حنیفه با کمال خشیت و خیفة گفت: و اللّٰه که من این کار می‌کنم و او را خجل می‌گردانم، در آن أثر متوجّه به جانب موسی بن جعفر (ع) گردید و گفت:

ای پسر عرب اگر غریب باین شهر شما مضطرّ گردد چگونه نماید یعنی اگر مسافر غریب بشهر شما رسد و او را تقاضای بول و غایط مضطرّ گرداند به کدام محلّ و مکان خود را از آن متقاضی ناگهان مستخلص گرداند.

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:10

حقیقت در ساعت و زمان آن منبع هوش و عرفان روی به ابو حنیفه کوفی آورده فرمود که: (1) آن مسافر با اضطرار باید که متواری بعقب جدار و

متوقّی از چشم جار گشته و صیانت خود از شطوط أنهار و مکان مسقط ثمار و محافظت خود از استقبال قبله و استدبار و احتراز از سایه أشجار که مهبط رجال أشرار و أبرار بود و از موضع لعن و انکار نموده در آن هنگام در غیر این محالّ و مقام هر چه خواهد بعمل آرد.

باز أبو حنیفه گفت: ای پسر معصیت از که سانح و صادر گردد از طوایف بشر یا از حضرت غنیّ أکبر؟

أبی ابراهیم موسی بن جعفر علیه السّلام فرمود که: یا شیخ أمر معصیت و أفعال منکر از سه وجه بدر نیست.

وجه اوّل: آنکه از حضرت مهیمن قادر بود و أصلا بنده را در آن هیچ نوع قدرت و أثر نبود پس حکیم را سزاوار و در خور نیست که بنده را بفعل خود که أصلا آن عبد را قدرت و أثر در آن فعل منکر نباشد معذّب گرداند.

و وجه ثانی: آنکه آن فعل معصیت از بنده و ربّ العزّت صادر به شرکت و در حضرت ربّ العالمین أقوی الشّریکین است و شریک أکبر را جدیر و درخور نیست که شریک أصغر را بذنب که بوسیله ارتکاب معصیت و فعل منکری بشرکت یک دیگر مصدر گردانیدند مؤاخذه نماید.

و وجه ثالث: آنکه أفعال معاصی بالتّمام از بنده عاصی صادر و سانح گشته و أصلا ایزد عزیز را در آن چیز قدرت و أثر نبود عفو و عذاب أمثال این معاصی موقوف بمشیّت واجب تعالی است اگر خواهد عفو نماید و اگر نخواهد عقوبت فرماید.

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:11

(1) راوی گوید که: حضرت موسی کاظم (ع) چون این سخن بیان نمود سکوت تمام به ابو حنیفه نافرجام رسید چنانچه گفتی از کلام صدق التیام امام علیه السّلام حجر بر دهان أبو حنیفه مستهام آمد و بهت تمام از آن اعتراض ناتمام یافت.

من گفتم: که ترا زنهار متعرّض أولاد رسول مختار بأمثال این گفتار نگردی که در روز حساب و شمار خاسر و شرمسار گردی و یکی از شعرای عرب بیان این معنی از روی علم و ادب در این أبیات مرتبط و منتظم گردانید شعر:

لم تخل أفعالنا اللّاتی نذمّ بهاأحدی ثلث معان حین نأتیها
امّا تفرّد بارینا، بصنعتهافیسقط اللّوم عنّا حین ننشیها
او کان یشرکنا فیها فیلحقه‌ما سوف یلحقنا من لائم فیها
او لم یکن لإلهی فی جنایتها ذنب‌و ما الذّنب الّا ذنب جانیها

[حکایت حفر چاه در زمان مهدی و بیان امام کاظم ع قصه عاد و احقاف را]

روایت کند علیّ بن یقطین رضی اللَّه عنه که أبو جعفر الدّوانیقی پدرم یقطین را أمر بحفر بئر در قصر العبّادی نمود و تا أبو جعفر در ربقه حیات بود پدرم در حفر بئر سعی موفور بحیّز ظهور رسانید امّا آب از چاه مستنبط و ظاهر نگردانید.

مهدی از منهیان چون استماع خبر حفر بئر در موضع مذکور نمود پدرم را بحضور خود طلب فرمود و گفت: یا یقطین در باب حفر بئر در آن سرزمین سعی و اهتمام تمام بانصرام باید رسانید و آب از آن مکان ظاهر باید گردانید اگر تمامی آنچه در خزانه بیت المال موجود است صرف باید نمود زنهار در آن بقدر وسع و امکان سعی و اهتمام فراوان نمائی و تقصیر ننمائی که عذر

نامسموع است.

(1) یقطین چون جدّ و اجتهاد مهدی در حفر بئر قصر العبادی بسیار دید برادر خود أبو موسی را بجهت حفر بئر بر آن سرزمین مقرّر تعیّن فرمود أبو موسی پیوسته و لا یزال با سعی و کمال استعجال در حفر چاه درگاه و بیگاه اشتغال داشت و عمله و فعله در کندن چاه بودند که نقب در ته چاه پیدا شد در آن سفل زمین که از آن باد تصاعد مینمود در ساعت اینخبر بسمع أبو موسی رسید بسر چاه حاضر شد نقب دید مانند چاه که چهل ذرا طول و عرض آن چاه بود.

أبو موسی گفت: مرا باین چاه فروز آرید پس آنگاه در شقق محلّ محمل نشسته متوجّه قعر چاه گردید چون به ته چاه رسید نظر بأطراف و جوانب آن نمود هول و صدای باد از أسفل آن چاه استماع میفرمود در آن أثر أمر کرد که او را ببالا کشند چون ببالا رسید حکم کرد تا آن خرق را واسع گردانیدند و مانند دری عظیم بر آن وضع کردند، پس آنگاه أبو موسی دو مرد در شقّ محلّ محمل گذاشته گفت: باید که به ته این چاه رفته خبر حقایق آن را کما ینبغی و یلیق استعلام و تحقیق نموده که آن صدا و ندا از چه چیز مسموع و متمیّز میگردد.

چون آن دو مرد بقعر چاه رسیدند عجایب بسیار و غرایب بیشمار به نظر درآوردند و بعد از مکث مدّت در آن محلّ حرکت آن حبل نمودند، جمعی که در أعلای آن چاه منتظر و آگاه بودند آن دو مرد را ببالا کشیدند و حقایق آن را از آن دو نفر استعلام و استخبار نمودند.

أبو موسی گفت: آنچه در قعر این چاه مرئی شما گردید بیان نمائید

(1) آن دو نفر هر چه در آن بئر مرئی و مبصر ایشان گردید بابو موسی خبر دادند که رجال و نسوان و بیوتات و أبنیه بیرون از حدّ حصر و بیان و متاع فراوان به نظر ما عیان گردید که همگی و تمامی آن مسخ بأحجار گردیدند لیکن با مردان و زنان لباسها و جامهای الوانست، بعضی ایشان نشسته و گروهی بر پهلوی ایشان خوابیده و برخی تکیه بحیطان بیوت و جدران دارند چون بجامها و لباسهای آن طایفه دست گذاشتیم آن را مانند هبا یافتیم أمّا دیوارهای منازل قایمه بهمان حال سابق و محکم و برقرار است.

راوی گوید که: أبو موسی در ساعت حقایق این خبر بنزد مهدی خلیفه یکسر محرّر گردانید مهدی بعد از اطّلاع بر آن أمر حقیقت این خبر بمدینه سیّد البشر بموسی بن جعفر علیه السّلام تحریر فرمود و التماس و سؤال قدوم مسرّت لزوم آن حضرت علیه السّلام بنزد خود نمود بعد از آنکه آن خلاصه أولاد نبیّ المحمود او را مشرّف فرمود از حقایق آن أمر استعلام و استخبار نمود آن سرور او را بحقیقت آن أمر خبر داد و گفت:

یا أمیر المؤمنین این جماعت بقیّه قوم مغضوب‌اند که حضرت قادر منّان منازل ایشان را بر سر آن طایفه أهل عصیان فروز آورده هلاک گردانید، و این قوم أحقافند.

مهدی گفت: یا أبا الحسن أهل أحقاف کدام قومند و أحقاف عبارت از چیست؟

حضرت موسی بن جعفر (ع) گفت: أحقاف رمل است و حقایق أحوال این طایفه و عصیان ایشان مشهور و عیانست.

[احتجاج امام موسی کاظم ع بر هارون الرشید در مسائلی]

اشاره

حکایت کرد أبو أحمد هانی بن محمّد العبدی رضی اللَّه عنه و گفت:
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:14
حدیث و حکایت نمود برای من أبو محمّد الحسن العسکری علیه السّلام و سند حدیث و روایت خود بحضرت موسی بن جعفر علیهما الصّلوة و السّلام رسانید که آن ولیّ ایزد أکبر علیه السّلام فرمود که (1): من در هنگامی که بمجلس رشید داخل شدم بر او سلام کردم ردّ سلام من نمود و گفت:
یا موسی بن جعفر شما و پدرت که خراج برای شما و ایشان می‌آید؟
من چون این سخن از آن نامؤتمن شنیدم گفتم: یا أمیر المؤمنین از تو پناه بحضرت آله میبرم أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِی وَ إِثْمِکَ مرا التماس و استدعا از شما آن است که قبول سخنان باطله و بهتان عامله از أعداء ما در حقّ ما ننمائید زیرا که بر شما ظاهر و هویدا است که از زمان قبض رسول آخر الزّمان الی هذا الاوان پیوسته خلقان کذب و بهتان نسبت بما میدهند آیا این أمر بر شما ظاهر نیست اگر شما خویشی و رابطه قرابتی بحضرت رسول قریشی بینید و ما را از آن سلسله علیّه دانید بوثیقه کریمه قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبی ما را مأذون گردانید بذکر و بیان حدیث که برای شما حکایت کنیم.
رشید گفت: ترا مأذون گردانیدم.
گفتم: خبر داد بمن پدرم از آبای ما و آن أعیان از جدّ ما رسول ایزد منّان علیهم سلام اللَّه تعالی بر آنکه آن نبیّ مکرّم فرمود که: هر گاه رحم مسّ رحم نماید هر دو رحم متحرّک و مضطرب میگردند مرا خدای تعالی فدای تو گرداناد دست خود بمن ده تا حقیقت این أمر بر تو نیز بیّن و ظاهر گردد.
چون رشید این سخن از من شنید گفت: یا موسی بن جعفر به من نزدیکتر آی و دوری منمای من نیز بنزدیک او رفتم دست مرا گرفته به پیش خود کشید و مرا بسینه خود چسبانید و دست در گردن من کرد و مدّت طویل
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:15
میان من و او معانقه بود (1) زو چون دست از گردن من برداشت و مرا گذاشت و گفت: یا موسی بن جعفر بنشین با اطمینان خاطر زیرا که ترا أصلا هیچ گونه بأس و خوف ضرر از من نسبت بتو متصوّر نیست.
من چون در آن أثر نیک در او نظر کردم دیدم که از هر دو چشم او آب مانند فواره جوشید من نظر از او برداشتم و رجعت بنفس خود نمودم.
رشید در آن وقت روی بمن آورده گفت: تو راست گفتی و جدّت رسول ایزد خالق نیز صادق بود و اللَّه که بعد از ملاقات شما خونم بحرکت آمد، و عروقم بغایت مضطرب و بی‌آرام و رقّت بر من مستولی گشته در آن مرام

بی‌انتظام شدم و آب از چشمم بی‌اختیار روان و آشکار گردید.
یا موسی ترا طلب کردم بجهت آنکه چیزی بسیار خلجان سینه و خاطر منست و مدّتی است که من هیچ أحدی از أرباب فضل و حال از کیفیّت حقایق آنها استعلام و سؤال نکردم اگر تو مرا از آن مجاب گردانی در آن باب آنچه جواب صواب بود بیان نمائی دست از تو بردارم و قول هیچ أحدی را در حقّ تو نشنوم بدرستی که بمن رسید که شما هرگز دروغ نگفتید نباید که تصدیق من نمائید در باب مختلجات کلام که در خاطر منست.
آن حضرت گوید که: من در جواب رشید گفتم: حقایق امور آنچه دانم ترا بر آن مطّلع گردانم بشرطی که مرا از طرف خود ایمن گردانی.
هارون رشید گفت: ترا امانست اگر بمن راست گوئی و ترک تقیّه که شما معشر بنو فاطمه و بنو عبد المطّلب میدانید نمائید.
آنگاه فرمود که: یا موسی بن جعفر ما در نسبت با رسول (ص) مساوی با شما خواهیم بود و أصلا هیچ گونه تفاوت در آن باب میان ما و شما با حضرت

رسالتمآب نخواهد بود (1) زیرا که ما بنو عبّاس‌ایم و شما أولاد أبی طالب و عبّاس و أبی طالب هر دو عمّ رسول ایزد واهب‌اند و ربط خویشی و نسب قرابتی این هر دو با نبیّ أبطحی یکیست شما را در این باب چه سخن است؟
حضرت موسی الکاظم (ع) گفت: ما به نسب و رحم بحضرت رسول ایزد عالم أقرب از شما خواهیم بود.
هارون رشید پرسید که چون شما أقرب به رسول صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم از ما خواهید بود که بسبب قرابتی ما و شما نسبت بحضرت سیّد البرایا عمومت است؟
حضرت امام الاکرم موسی الکاظم علیه السّلام فرمود: نه چنین است و وجه أقربیّت ما به رسول صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم از شما آنست که عبد اللَّه و أبی طالب هر دو برادر از طرفین مادر و پدرند و پدر شما عبّاس برادر ایشان بود امّا از طرف پدر، چه مادر او غیر مادر عبد اللَّه و أبا طالب بود.
رشید گفت: شما بنی أبی طالب چون دعوی وراثت بحضرت نبیّ الرّحمه توانید کرد که أبا طالب پیشتر از حضرت رسول قادر واهب وفات یافت و پدر ما عبّاس بعد از وفات نبیّ المحمود مدّتی در ربقه حیات باقی و موجود بود.
حضرت موسی الکاظم علیه السّلام فرمود که: گفتم یا أمیر المؤمنین التماس و استدعا از مکارم أخلاق شما آنست که مرا از سؤال این مسأله معذور داری و بغیر این باب از هر باب سؤال نمائی که در جواب آن بقدر

الوسع و الامکان سعی و اجتهاد نمایم.
هارون رشید گفت: نه دوست دارم که از حقیقت این کما هو حقّه واقف و عالم گردم.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:17
(1) من گفتم: یا أمیر المؤمنین پس مرا أمان ده.
هارون رشید گفت: یا موسی بن جعفر شما پیش ازین کلام یعنی قبل از سؤال أمان از ما در ایمن و با جمعیّت خاطر و مطمئن خواهید بود باید که ما را بحقایق این أمر عالم و مخبر گردانی.
موسی بن جعفر علیه السّلام گوید که: گفتم در قول حضرت أمیر المؤمنین علی علیه السّلام که فرمود که:
لیس مع ولد الصّلب ذکرا کان او انثی سهم الّا الابوین و الزّوج و الزّوجه.
یعنی: بعد از وفات مورث که از او ولد صلبی باقی ماند خواه ذکر و خواه انثی هیچ أحدی را در آن میراث سهم تراث نیست مگر آنکه با ولد صلبی پدر و مادر و شوهر باشند یا زن که هر یک از والدین و زوج یا زوجه حصّه سهم خود را برمیدارند و باقی میراث تعلّق بولد صلبی دارد خواه ذکر و خواه انثی و عمّ مورث را با ولد صلبی او میراث نرسد.
و در کتاب مستطاب حضرت ربّ الأرباب چیزی که ناطق در این باب بود موجود نیست الّا آنکه بنی عدی و بنی امیّه میگویند عمّ والد است این رأی‌شان است که بی‌حقیقت و بی‌أثر از قول رسول ایزد متّانست و أعیان دین و علمای صادقین اعتماد و اعتنا بقول هیچ أحدی بدون دلایل و براهین ننمایند و هر که قائل بقول حضرت أمیر المؤمنین علی علیه السّلام گردد از علماء قضایا و أحکام آن طایفه خلاف قضایای این جماعت است این نوح بن درّاج در این مسأله قائل بقول علی علیه السّلام است و باین قول حکم فرمود و حضرت او را باین دو شهر کوفه و بصره متولّی قضایا و أحکام امّت گردانید او بهمین نوع حکم میفرمود مردم این خبر بسمع شریف منهی و معروض گردانیدند آن حضرت
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:18
أمر باحضار او (1) و احضار آنکه بر خلاف نوح بن درّاج بود نمود.
از آن طایفه مخالفین و از جمله ایشان سفیان بن ثوری و ابراهیم- المدنی و فضیل بن عیّاض بودند، چون آن جماعت بمحضر أمیر المؤمنین (ع) حاضر گشتند و شهادت دادند که آنچه نوح بن درّاج بر آن قائل است در این مسأله آن قول أمیر المؤمنین علی علیه السّلام است حضرت أمیر المؤمنین علی علیه السّلام بآن طایفه فرمود که آنچه بما رسانیدند بعض علماء أهل حجاز چرا شما فتوی به آنچه نوح بن درّاج حکم و فتوی بآن نمود نمی‌نمائید.
پس گفتند: ما بخدمت شما آمدیم تا بهر چه مأمور گردیم معمول گردانیم

حضرت أمیر المؤمنین علی علیه السّلام حکم و قضاء خود را امضاء نمود.
آنگاه حضرت أبی ابراهیم موسی بن جعفر گفت: یا أمیر المؤمنین قدماء و عامّه میگویند که روزی حضرت نبیّ جلیل القدر در محضر أنصار و مهاجر خطاب مستطاب بأصحاب نموده فرمود که: أقضاکم علیّ.
و همچنین عمر بن الخطّاب در بعض محفل و مآب میفرمود که علیّ أقضانا و این اسم جامع تمامی أسماء محموده است زیرا که جمیع آنچه از صفات ممدوح که حضرت رسالتمآب مدح أصحاب نمود از قرائت و فرایض و علم همگی آنها داخل‌اند در قضا.
هارون رشید گفت: یا موسی بن جعفر حقیقت این أمر را بر من زیاده گردان و واضحتر بیان و عیان نمای.
امام الاکرم گفت که: در آن مجلس از هر نوع مردم بودند گفتم مجالس را أمانات و ساعات بسیار است خاصّه مجلس شما که هر لحظه متقاضی أمر
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:19
دیگر است.
(1) رشید گفت: هیچ باک نیست.
گفتم: که حضرت پیغمبر میراث بکسی که مهاجرت با آن حضرت ننمود نمیداد و او را بتولّی و تصدّی هیچ ولایت نمیفرستاد تا آنکه آن کس مهاجرت مینمود، پس آنگه آن شخص را متصدّی و متولّی ولایات میگردانید.
رشید گفت: این سخن شما دعوا است و هیچ دعوی بغیر حجّت و شهود مسموع و مشهود نیست حجّت خود بیار.
در آن دم گفتم: حجّت سخنم قول ایزد عالم است که در کلام خود میفرماید که: وَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ لَمْ یُهاجِرُوا ما لَکُمْ مِنْ وَلایَتِهِمْ مِنْ شَیْءٍ حَتَّی- یُهاجِرُوا.
عمّ من عبّاس علیه رحمة اللّه تعالی مهاجرت با جدّم محمّد مصطفی، ننمود پس او را بناء وافی هدایت هیچ نوع ولایت نبود.
در آن أثر رشید از من پرسید که یا موسی من از تو سؤال مینمایم آیا این سخن را تو فتوی بأعداء در هیچ وقت دادی یا اخبار أحدی از علماء و فقها به چیزی از این مسأله نمودی؟
گفتم: اللّهمّ لا.
یعنی: بار خدایا تو شاهدی و مطّلع که من هرگز این سخن بهیچ کس نگفتم و نیز هیچ أحدی بغیر أمیر المؤمنین از من سؤال از حقیقت این ننمود بعد از آن گفت: یا موسی چون شما تجویز عامّه و خاصّه نمودید در آنکه نسب شما را منسوب بحضرت محمّد مصطفی علیه التّحیّه و الثّناء نمایند و به شما گویند که یا بن رسول اللّه (ص) و حال آنکه شما بنو علی و از أولاد أبی طالبید
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:20
(1) و جز این نیست که هر کس منسوب بوالد آن کس است و فاطمه

زهراء علیها سلام ظرف و رعاء بود و نبیّ المحمود جدّ مادری شما بود؟
حضرت امام الأکرم موسی الکاظم علیه السّلام فرمود: که من چون این کلام ناموزون از هارون رشید شنیدم گفتم: من نسبت نسب خود به حضرت نبیّ الواهب بر شما ظاهر گردانم.
رشید گفت: نعم.
گفتم: اگر حضرت نبیّ الرّحمه از تو خواستگاری کریمه تو نمایند، شما اجابت آن حضرت در تزویج بنت خود مینمائید.
رشید گفت: سبحان اللّٰه چرا اجابت نکنم بلکه بعد از اجابت فخر بر عرب و عجم و خویش بلکه بر تمامی أعیان عرب و قریش نمایم.
گفتم: لکن رسول از من مخاطبه نمینماید و من نیز تزویج او ننمایم گفتم یا أمیر المؤمنین بواسطه آنکه آن نبیّ خیر البشر ایلاد من نمود و ترا ایلاد ننمود یعنی: من از أولاد حضرت نبیّ الأمجادم و تو از فرزندان پیغمبر آخر الزّمان نیستی.
رشید گفت: أحسنت یا موسی بعد از آن گفت: یا موسی شما چگونه میگوئید که ما ذریّت نبیّ الرّحمه‌ایم و حال آنکه رسول ایزد واهب را أصلا عقب نماند زیرا که عقب هر بشر عبارت از این و ذکر است که بعد از او باقی و موجود بود و شما بنو علی فرزند دختر آن پیغمبر جلیل القدرید و فرزند دختر أصلا عقب آن سرور نخواهد بود؟
در آن أثر گفتم: یا أمیر المؤمنین ترا قسم است بقرابتی پیغمبر و بقبر آن سرور و بآن کس که در آن قبر است که مرا از بیان این مسأله معفوّ و معذور
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:21
داری.
(1) رشید گفت: نه یا موسی بن جعفر تو که فرزند علی و یعسوب آن قوم یعنی سیّد و رئیس آن طایفه و امام زمان ایشانی آیا مرا خبر حجّت شما نمی‌دهی و مطّلع و مخبر بحقایق این أمر مخفی و مستتر نمیگردانی؟
چنین بمن رسید یا موسی که تو أعلم امم و امام جمیع مردمی و من از سر تو دور و ترا از پیش خود غایب و مهجور نگردانم تا آنکه تمامی اسئله که از تو سؤال نمودم مرا در آن باب مجاب بدلیل و حجّت از کتاب حضرت خدای وهّاب نگردانی چه شما معشر أولاد علی (ع) دعوی مینمائید که چیزی از قرآن حتّی الف و واو که مکتوب در آن بود از علم شما ساقط و بیرون نبود و البتّه شما را علم بتفسیر و تأویل آن بود شما حجّت و برهان خود را در این باب بقول حضرت مالک الرّقاب ما فَرَّطْنا فِی الْکِتابِ مِنْ شَیْ‌ءٍ میدانید و خود را از اقتباس رأی- خورشید انجلای علما و اقتباس محکم أساس کلامی دانا مستغنی میشمارید حضرت موسی الکاظم علیه السّلام فرمود که: یا أمیر المؤمنین آیا مرا اذن در جواب میدهید؟

رشید گفت: بیار آنچه در خاطر داری.
امام الاکرم أبو ابراهیم موسی الکاظم علیه السّلام فرمود که: أعوذ باللّه من الشّیطان الرّجیم بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ وَ مِنْ ذُرِّیَّتِهِ داوُدَ وَ سُلَیْمانَ وَ أَیُّوبَ وَ یُوسُفَ وَ مُوسی وَ هارُونَ وَ کَذلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنِینَ وَ زَکَرِیَّا وَ یَحْیی وَ عِیسی یا أمیر المؤمنین پدر عیسی کیست؟
رشید گفت: یا موسی عیسی را پدر نیست.
أبو ابراهیم فرمود که: حضرت واجب تبارک و تعالی عیسی علیه السّلام را
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:22
(1) ملحق بذراری انبیا از طرف مریم علیهم سلام اللّه تعالی نمود همچنین ما را نیز ایزد تعالی از قبل مادر ما حضرت فاطمة الزّهراء (ع) ملحق بذراری سیّد النّبی العربی گردانید یا أمیر المؤمنین اگر اذن و رخصت در باب بیان این حقیقت بود زیاده گردانم.
رشید گفت: بیار.
آن حضرت فرمود که: قول عزّ و جلّ که در این آیه وافی هدایت: فَمَنْ حَاجَّکَ فِیهِ مِنْ بَعْدِ ما جاءَکَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ أَبْناءَنا وَ أَبْناءَکُمْ وَ نِساءَنا وَ نِساءَکُمْ وَ أَنْفُسَنا وَ أَنْفُسَکُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللّهِ عَلَی الْکاذِبِینَ هیچ أحدی از علما بیان و دعوی ننمود در باب آنکه حضرت نبیّ المحمود در تحت الکسا در هنگام مباهله با نصاری کسی را بغیر علیّ بن أبی طالب (ع) و فاطمه الزّهراء و حسن و حسین دیگری را داخل در آن مکان و مأوای ننمود یا أمیر المؤمنین پس أبناء ما حسن و حسین (ع) و نساء فاطمة الزّهراء و أنفس ما علیّ بن أبی طالب علیه التّحیّة و الثّناء باشند علماء دین سیّد الوری اجماع کردند در باب آنکه جبرئیل علیه التّحیّة و الدّعاء در روز أحد بعد از مشاهده و ملاحظه سعی و ضرب و طعن او در حرب گفت: یا محمّد علی مواساة عجب نسبت بشما یا نبیّ العجم و العرب مینماید.
حضرت سیّد العربی فرمود که: یا أخی علیّ از منست و من از علی (ع) جبرئیل علیه السّلام گفت: یا رسول اللّه علیه السّلام من نیز از شما و از علی‌ام پس از آن أمین الوحی ایزد باری فرمود که:
لا سیف الّا ذو الفقار و لا فتی الّا علی
حضرت أمیر المؤمنین علی (ع) در نزد واجب تعالی ممدوح است چنانچه عزّ و جلّ مدح خلیل علیه السّلام نمود در هنگام که فرمود:
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:23
(1) قالُوا سَمِعْنا فَتًی یَذْکُرُهُمْ یُقالُ لَهُ إِبْراهِیمُ یا أمیر المؤمنین ما افتخار بقول حضرت نبیّ المختار مینمائیم بآن که آن حضرت فرمود که: علی از منست و من از علی‌ام.
رشید گفت: أحسنت یا موسی حاجات خود را بمن اعلام نمای که در

انصرام و انجام مهام و مرام شما سعی تمام نمایم و شما را دوستکام و مقضیّ المرام روانه مدینه با سکینه حضرت سیّد الأنام فرمایم.
موسی الکاظم علیه السّلام میفرماید که: برشید گفتم أوّل حاجت من به خدمت شما آنست که این پسر عمّ خود را اذن رجعت نمائی تا آنکه مراجعه بسوی حرم با محترم جدّ خود مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و بعیال و أقربا نمایم.
رشید گفت: در این أمر نظر و فکر میکنم ان شاء اللَّه تعالی.
منقول و مرویست که مأمون رشید گفت بقوم و أقربا و بمعشر برایا که آیا شما میدانید که مرا تعلیم تشیّع نمود؟
قوم گفتند: لا و اللَّه نه بخدای عالم مرا قسم است که ما را اطّلاع أصلا بحقیقت این أمر نیست.
مأمون گفت: مرا هارون رشید مطّلع و مخبر بحقیقت این أمر نمود شخصی گفت: یا أمیر المؤمنین این چگونه جایز بود که ما دیدیم که قتل این أهل البیت میکنید.
مأمون فرمود که: صدور قتل ایشان از ما محض بواسطه ملک دنیا بود لانّ الملک عقیم.

[بیان نمودن مامون علت تشیع خود را]

بعد مأمون گفت: که روزی موسی بن جعفر (ع) بمجلس رشید داخل
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:24
گردید (1) در ساعت رشید برخاست و استقبال آن حضرت نمود و او را در صدر مجلس اجلاس فرمود خود پیش روی آن سرور نشست و سخن در پیوست و میان موسی و رشید سخنان بسیار بسیار جاری و سانح گردید.
بعد از این موسی بن جعفر علیه السّلام بپدرم گفت: یا أمیر المؤمنین به درستی که حضرت عزّ و جلّ بر همه والیان عهد او در هر محلّ و مکان واجب و عیان گردانید که وسیله معاش و سبب انتعاش فقراء امّت باشند، و دین أصحاب قرض و دین را مؤدّی گردانند و بار گران از گردن بندگان ایزد منّان بردارند و برهنگان را پوشانند و نیکوئی بحال درمانده‌گان و محبّان نمایند یا أمیر المؤمنین شما در فعل خیرات و میراث أولی از سایر برایائی که مرتکب نیکوئیها گردید.
رشید گفت: یا أبا الحسن در فعل خیرات تقصیر نمیکنم.
بعد از آن آن حضرت برخاست و پدرم نیز بتواضع او برخاست و میان هر دو چشم او را بوسید پس آنگاه آن بنده خاصّ آله را متوجّه منزل و آرامگاه او گردانید.
بعد از آن روی بمن و امین و مؤتمن آورده گفت: یا عبد اللّٰه و یا محمّد و یا ابراهیم در ملازمت و برکات ابن عمّ و سیّد شما بروید و رکاب او را بگیرید و دامن جامه او را مساوی گردانید و مشایعت او نموده بمنزل شریفش برسانید و ازو مرخّص گشته بمنزل خود عودت نمائید.
ما هر سه برادر حسب الأمر پدر در رکاب سعادت أثر آن سرور روان گشتیم در اثناء راه آن پسندیده حضرت آله پنهان از برادران بسرّ میان من و ایشان مرا بشارت بخلافت داد و گفت: چون مالک این أمر گردی و حکومت
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:25
بر تو مستقرّ گردد باید که نیکوئی بفرزندم نمائی.
(1) پس آنگاه ما را رخصت انصراف بخدمت پدر ما فرمود و چون جرات من در تکلّم و سخن در محفل و مجلس خالی از هر کس گردید گفتم: یا أمیر المؤمنین این چه کس بود که تعظیم و اجلال او نمودید و او را در صدر مجلس، اجلاس فرمودید و خود در مکان أدون ممکّن شدید و چون متوجّه منزل و محلّ خود گردید ما را حکم بمتابعت خدمت او و گرفتن رکاب ایشان نمودید.
پدرم فرمود: که ای فرزند این شخص امام مردمان و حجّت خدای سبحان

بر خلقان و خليفه او بر بندگان بی‌شبهه و گمان است.
من گفتم: يا أمير المؤمنين اين صفات كامله و نعوت شامله همگى در ذات پسنديده شما نيست؟
پدرم گفت: ما امام جماعت و خليفه امّت در ظاهر از روى قهر و غلبه‌ايم و موسى بن جعفر امام حقّ از قبل ايزد أكبر و از أوصياى حضرت پيغمبر است اى پسر اين موسى بن جعفر بمقام رسول خير البشر أحقّ است از من و از ساير خلق و بشر.
و اللّه بحضرت قادر عالم مرا سوگند و قسم است اگر تو در أمر خلافت با من منازعت نمائى هر آينه من جايى كه دو چشم تو در آن ممكّن است از پيكرت بردارم، زيرا كه ملك عقيم است و حبّ جاه بی‌اشتباه بغايت عزيز و عظيم.
امّا چون آن ولىّ بيچون از أمير المؤمنين هارون مرخّص و مأذون- مراجعت بمنزل گرديد و اراده رحلت از مدينه حضرت نبىّ الرّحمه بمكّه نمود هارون بعطيّه صرّه سوداء كه در آن كيسه دويست دينارى كه يكدرهم از آن پيش و كم نبود فرمود چون خازن زر حاضر ساخت پدرم در آن محلّ روى به
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:26
فضل آورده گفت: (1) اين زر بخدمت موسى بن جعفر ببر بگوى كه أمير المؤمنين بخدمت شما معروض ميدارد كه ما در اين وقت در ضيق و عسرت معاش- ميگذرانيم ان شاء اللّه تعالى همين كه جز اين زر از ولايت و مصر برسد البتّه حصّه در سدّ شما بزودى بشما رسد.
من در آن زمان در پيش روى ايشان برخاستم و گفتم يا أمير المؤمنين شما أبناء مهاجر و أنصار و ساير قريش و بنى هاشم غير ذى اعسار و كسى را كه حسب و نسب او را نميدانيد بلكه نمى‌شناسيد كه از كدام ولايت و ديار است پنج هزار ريال اعطاء و احسان مينمائيد و موسى بن جعفر كه تعظيم و اجلال او از همه كس بيشتر نموديد دويست دينار كه أخسّ عطيّت تو از عطايائى كه بساير النّاس نمودى بموسى بن جعفر احسان و اعطا فرمودى اين عطيّه نه سزاوار از تو و نه درخور اوست.
پدرم گفت: اسكت لا امّ لک مادرت مباد ساكت شويد بدرستى كه اگر من زياده باو اعطا و احسان نمايم كه ضامن او مى‌شود از آنچه من ايمن از او نيستم كه فردا بروى من صد هزار شمشير از شيعيان و مواليان او برسد، و فقراء أهل بيت او بر من زنند.
اى پسر در هنگام بسط ايادى داعين ايشان سلامتى براى من و تو آسان نيست.

[احتجاج امام موسى كاظم ع بر هارون الرشيد در روضه نبى اكرم ص]

(از شخصى معتبر منقول و مشتهر است كه چون هرون الرّشيد داخل مدينه با سكينه گرديد متوجّه زيارت نبىّ الرّحمه شد و در آن وقت قبايل أعراب نيز بواسطه ادراک ملاقات هرون از أطراف و أكناف بمدينه خلاصه و زبده أولاد عبد مناف بلكه در روضه و مطاف او حاضر شدند در آن أثر هرون الرّشيد

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:27

محض براى اظهار شرف و فخر خود تقديم بقبر سيّد البشر نمود (1) و فرمود السّلام عليک يا رسول اللّه، السّلام عليک يا ابن عمّ و باين زيارت نبىّ المختار اظهار افتخار بر غير خود از حضّار مطاف سيّد الأبرار نمود.

حضرت أبو الحسن موسى عليه السّلام در آن مقام حاضر بود و از مطلب هرون الرّشيد عالم و مطّلع گرديد پيش روى رسول صلّى اللّه عليه و آله و سلّم آمد و گفت:

السّلام عليک يا رسول اللّه، السّلام عليک يا أبه.

هرون الرّشيد چون اين كلام از حضرت أبو الحسن عليه السّلام شنيد رويش متغيّر گرديد و أثر غيظ از رنگ روى و جسم هرون در محضر آن حشم ظاهر و هويدا شد.

و از حضرت أبى الحسن موسى الكاظم عليه السّلام مرويست كه آن امام الهمام عليه الصّلوة و السّلام فرمود كه: من چون أبيات كه از مروان بن أبى حفصه است شنيدم دانستم كه أكثر عامّه عالم بحقايق أمر حقّاند ليكن كتمان آن نمودند و آن أبيات اينست:

شعر:

أنّى يكون و لا يكون و لم يكن‌لبنى البنات وراثة الأعمام

كان التّراث لبنى البنات و لم يكن‌للمشركين دعايم الاسلام

لبنى البنات نصيبهم من جدّهم‌و العمّ متروک بغير سهام

ما للطليق و للتّراث و انّماسجد الطّليق مخافة الصّمصام

و بقى ابن نثلة واقفا متلذّذافيه و يمنعه ذوى الأرحام

إنّ ابن فاطمة المنوه باسمه‌حاز التّراث سوى بنى الأعمام

[احتجاج امام موسی کاظم ع بر محمد بن الحسن و بر ابی یوسف]

محمّد بن الحسن از حضرت أبی الحسن موسی علیه السّلام در محضر

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:28

رشید در مکّه پرسید (1) که یا موسی بن جعفر محرم را آیا جایز و درخور است که محمل خود را تظلیل کند؟

حضرت موسی علیه التّحیّة و الثّناء فرمود که: در حالت اختیار جایز و سزاوار نیست.

محمّد بن الحسن گفت: آیا محرم را جایز است که مشی در تحت الظّلال در وقت اختیار نماید؟

آن امام الاکرام گفت: نعم.

محمّد بن الحسن چون این سخن از حضرت أبو الحسن (ع) شنید فی الفور خندید.

امام المؤتمن گفت: یا ابن الحسن تعجّب از سنّت رسول حضرت- مهیمن می‌نمائی و سخریّه و استهزاء بآن میفرمایی؟

نبیّ الاکرم کشف ظلال در احرام خود نمود لیکن در هنگام که محرم بود مشی در تحت الظّلال آن رسول ایزد متعال فرمود یا محمّد أحکام ایزد علّام قیاسی نیست تا بعضی آن را قیاس ببعضی دیگر توان نمود، هر که قیاس کند در این طریق و سبیل که بی‌شبهه آن جاهل مضلّ است از سواء السّبیل.

محمّد بن الحسن بعد از استماع این سخن ساکت و مبهوت گردید به نوعی که در هیچ باب قدرت رجوع بسؤال و جواب نداشت بلکه از آن مجلس برخاست و راه خود برداشت.

و میان أبو یوسف و حضرت أبی الحسن علیه السّلام نیز مثل این سخن سانح و جاری در حضور مهدی خلیفه گردید و آن مقدّمه چنان بود که حضرت

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:29

موسی الکاظم علیه السّلام (1) بنا بر التماس و استدعای مهدی از أبا یوسف سؤال مسائل که أصلا أبو یوسف را بر آنها اطّلاع نبود نمود، مهدی چون دید که أبی یوسف را أصلا از اسئله حضرت موسی الکاظم علیه السّلام اطّلاع و علم حاصل نیست بابی یوسف اشارت نمود که تو از موسی الکاظم علیه السّلام نیز چیزی بپرس.

در آن وقت أبو یوسف گفت: یا أبا الحسن موسی (ع) مرا اراده سؤال- مسائل از شماست.

آن حضرت (ع) فرمود که: بیار از سؤال آنچه در یاد داری

بیار از سؤال آنچه در یاد داری‌که من نیستم چون تو از علم عاری أبو یوسف گفت: یا موسی الکاظم چه میگوئی در تظلیل سایه از برای محرم آیا جایز و رخصت است؟
امام موسی الکاظم فرمود که: جایز نیست.
أبو یوسف گفت: آیا میتواند خیمه برپا کند و در آنجا ساکن شود؟
آن حضرت فرمود که: نعم در ساعت أبو یوسف بیمعرفت گفت: آیا فرق میان این و آن ظاهر، و عیان است؟
حضرت امام (ع) گفت: یا أبا یوسف چه میگوئی در زن حائض آیا بعد از قطع خون و نقا نماز را قضا میکند یا نه؟
أبو یوسف گفت: که نه.
امام گفت: قضاء صوم مینماید؟
گفت: نعم قضاء صوم بر حائض لازم است.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:30
(1) امام موسی علیه السّلام فرمود چرا.
أبو یوسف گفت: در شرع حضرت محمّد صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم چنین آمد.
حضرت امام المؤتمن أبو الحسن علیه السّلام فرمود که: این نیز مثل آن است.
در آن حال مهدی گفت: یا أبا یوسف ترا نمی‌بینم که در مباحثه و مکالمه با موسی الکاظم کاری توانی ساخت و با او بجدال پرداخت.
أبو یوسف گفت: یا أمیر المؤمنین موسی الکاظم مرا بدلیل و حجّة انداخت ساکت شدم.

[احتجاج امام موسى كاظم ع بر مرد مؤمن در ظن به برادرى كه تقيه نمود]

و از حضرت أبو محمّد الحسن العسكرى عليه السّلام منقول و مرويست كه شخصى از خواصّ شيعه در مجلس حضرت موسى بن جعفر (ع) حاضر شد با كمال اضطرار و بنوعى ميلرزيد كه گويا مرتعش است چون امام الاكرم حال آن مؤمن مكرّم را بغايت نامنتظم ديد مجلس از أغيار خالى ساخت و تفحّص أحوال او پرداخت و از او وجه ارتعاش پرسيد.
گفت: يا بن رسول اللّه (ص) مرا هيچ گونه خوف و اشتباه نماند در آنكه فلان بن فلان در اظهار اعتقاد وصيّت و امامت تو كاذب است زيرا كه نفاق شقاق آن شقى منافق بر من مانند صبح صادق ظاهر و عيان گرديد.
حضرت موسى عليه صلوات اللّه تعالى فرمود كه: حقيقت اين أمر چگونه بود؟
آن مؤمن گفت: يا ولىّ ايزد معبود امروز من بآن تيره روز داخل و حاضر مجلس فلان گشتيم و در پيش آن مرد شخصى از أكابر أهل بغداد حاضر بود
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:31
صاحب مجلس برفيق من گفت: (1) يا فلان زعم تو آنست كه موسى بن جعفر امام خلقان و پيشواى انس و جانست نه اينكه اليوم بر سرير خلافت متمكّن و حكمش بر عجم و عرب نافذ و روانست بيقين اين رأى و دين تو بر خلاف أهل اسلام و ايمانست.
آن صاحب و شيعه تو در ساعت در جواب آن ناصبى شقىّ گفت من هرگز مثل اين سخن نگويم بلكه ميگويم و زعمم آنست كه موسى بن جعفر امام نيست و اگر اعتقادم بر عدم امامت او نباشد بر من و بر آن كس كه اعتقاد بر عدم امامت او نكند لعنت ربّ العالمين و لعن ساير مخلوقين و ملائكه أجمعين متواتر و متوالى الى يوم الدّين باد.
همان كه آن كس اين سخن از آن ناكس شنيد گفت: جزاک اللّه خيرا و از آن بكسى كه بشما مواسات نمايد لعن كرد.
حضرت موسى بن جعفر گفت: چنانچه ظنّ و گمان تو بر آنست اين أمر نه آنچنانست آنقدرست كه صاحبت از تو أفقه و أعلم باين أمر و مهمّ است اينكه آن مؤمن فرمود كه: موسى امام نيست او آن موسى اراده نمود كه امام نبود پس آنكه غير آن موسى است او در اين هنگام امامست آن مؤمن بهمين قول اثبات امامت من نمود و نفى امامت غير من فرمود.
اى عبد اللّه وقتى كه توبه و استغفار بحضرت قادر مختار نمائى و اين ظنّ از آن مؤمن زايل و از خود فرمائى از عهده اين بيرون مى‌آئى زيرا كه اين ظنّ نامؤتمن تو بر آن مؤمن بمضمون صدق مشحون إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ

سبب نفاق و موجب گناه و شقاق و وسیله دوری از رحمت حضرت مهیمن خلّاق است.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:32
(1) آن مؤمن خاصّ چون این کلام از آن ولیّ بیچون علیه السّلام استماع نمود بغایت غمگین و حزین گردید و گفت: یا ابن رسول اللّٰه مرا مال دنیا چیزی نیست تا آن مؤمن را بآن از خود راضی و شادمان گردانم لیکن شطر از ثواب عمل از عبادت و بندگی حضرت عزّ و جلّ صلوات بر شما أهل البیت و جزا و پاداشت لعنت من بر أعدای شما أولاد و أحفاد سیّد الرّسل باو هبه بصدق دل نمودم.
حضرت موسی علیه سلام الملک الغفّار فرمود که: ای مؤمن نیکوکار الحال از نار بیرون آمدی و منخرط در سلک أبرار و أخیار شدی.
و نیز از أبو محمّد الحسن العسکری منقول و مروی است که حضرت امام موسی الکاظم علیه السّلام فرمود که: یک فقیه از فقهای ما که یتیم از أیتام ما را که منقطع از مشاهده ما و محروم از صحبت کثیر البهجة و المنفعه ما شده باشد و او را بوسیله تعلیم ما یحتاج الیه نگاه از مکاره دارد او أشدّ است بر ابلیس از هزار عابد زیرا که همگی همّت و تمامی بهمت عابد وقایت و صیانت نفس اوست و بس بخلاف فقیه که همّت او با ذات نفس خود ذات جمیع بندگان ایزد تعالی و تقدّس است که همگی بندگان قادر سبحان را از دست ابلیس و باقی مرده شیطان بسعی او در حفظ و امان ایزد منّان باشد و این در نزد خدای واحد أفضل است از هزار عابد بلکه از هزار هزار عابد.
و در روایت آمده که حضرت موسی الکاظم (ع) بغایت خوش آواز و حسن القرائه و التّلاوه بود و قرآن را بسیار بسیار خوش خواندی و آن حضرت فرمود که: روزی حضرت امام سیّد السّاجدین زین العابدین (ع) تلاوت قرآن مینمود شخصی از آن کوچه که خانه آن یگانه گوهر ولایت در این مقام بود عبور مینمود چون بمحاذی دولتسرای آن امام وری رسید و آواز تلاوت قرآن آن امام زمان بگوش آن مؤمن رسید بیهوش گردید از حسن صوت آن امام علیه السّلام و أکثر أئمّه بلکه تمامی آن أعیان حسن
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:33
الصّوت بود.
(1) چنانچه حضرت موسی الکاظم علیه السّلام فرمود که: اگر امام چیزی از آنچه از حسن الصّوت و غیر آن در پیش ایشان است ظاهر و بیان آن نمایند هیچ أحدی از مردان بی‌شبهه و گمان متحمّل آن نتوانند شد.
شخصی بآن حضرت گفت: نه رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم نماز بمردم میگذارد و آواز مبارک بقرآن بلند میگرداند؟
آن حضرت فرمود: بلی چنین بود امّا رسول معبود حمل آن جماعت که در

عقب نبیّ الرّحمه بودند بقدر قدرت و طاقت ایشان مینمود.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:34

ذکر در بیان احتجاج حضرت امام البرایا أبی الحسن علیّ بن موسی الرّضا علیه التّحیّة و الثّناء در توحید و عدل و غیر این مطالب بر مخالف و مؤالف و أجانب و أقارب

اشاره

أفعال رضیّه و أعمال مرضیّه از آن بضعه سیّد البریّه أکثر من أن تحصی و أزید من أن تعدّ و تنهی است، امّا چون مصنّف الکتاب أبو علی الطّبرسی أسکنه اللَّه تعالی فی الفردوس العالی در این کتاب التزام نمود که از احتجاج هر یک از حضرات أئمّه اولیای قدیر سبحان و أوصیای رسول آخر الزّمان آنچه بنظر ایشان درآمد بیان نماید.

[احتجاج امام علی بن موسی الرضا ع بر مردی در حدوث عالم]

(1) مرویست که مردی بخدمت حضرت حضرت امام البرایا أبی الحسن علیّ بن موسی الرّضا علیه السّلام و الدّعاء حاضر شد و گفت: یا ابن رسول اللَّه (ص) دلیل بر حدوث عالم چیست؟
امام (ع) فرمود که: دلیل حدوث وجود تست چنانچه پیشتر نبودی و
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:35
(1) الحال ذی حیات و موجودی، پس دانستی که خود سبب ایجاد نفس خود نشدی و تکوین و ایجاد تو از نفس تو نیست، و نیز کینونت تو از کسی که مثل تو بود نخواهد بود زیرا که تو و مثل تو چون در امکانیّت مشترک و محتاجید، علّت ایجاد خود و دیگری نتوانند گردید چون انسان منخرط در سلک عوالم ثمانیه عشر ألف است و حدوث او ثابت شد، پس حدوث عالم نیز ظاهر و بیّن گردید

[احتجاج امام على بن موسى الرضا ع بر زنديق در وجود خداوند و صفات او]

و از محمّد بن عبد اللَّه الخراسانى خادم الرّضا (ع) مرويست كه از زنادقه شخصى بخدمت امام الأتقياء أبو الحسن علىّ بن موسى الرّضا عليه السّلام حاضر شد و در آن حضرت جمعى كثير حاضر بودند در آن أثر آن سرور روى مبارك بآن زنديق كافر آورده گفت: مى‌بينى كه اگر قول قول شما مى‌بود و آنچه جمعى ديگر ميگويند آنچنان نميبود آيا نه ما و شما در شرع مساوى و نيک انجامى بوديم و چنانچه أفعال و أعمال شما در عقبى موجب ضرر و وسيله دخول سقر است أعمال ما نيز بهمان نهج مضرّ مستمر مى‌بود و حال آنكه هيچ ضرر براى نماز ما و روزه و اداء زكوات و باقى أفعال مبرّات كه از ما در دار دنيا صادر و سانح گرديد و از اقرار بيگانگى ذات حضرت واجب تعالى و تصديق رسالت سيّد الأنبياء نيز ضرر و نقصان بما نرسيد و نخواهد رسيد.
زنديق چون اين سخن از آن ولىّ حضرت مهيمن شنيد ساكت، و مبهوت گرديد.
أبو الحسن علىّ بن موسى الرّضا (ع) فرمود كه: اى زنديق پس قول حقّ قول ما باشد و آن بنوعى است كه گفته شد در باب نماز و روزه و غيرهما كه در اقامت آنها هيچ نوع ضرر متصوّر نيست بلكه أثر نفع آن بقول ايزد أكبر و حضرت پيغمبر در يوم الحشر بيّن و ظاهر گردد.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:36
(1) آيا نه شما كه اقدام بر آنها ننموديد هلاک گشتيد و ما نجات از عقوبات يافته مستحقّ ثواب در جنّات شديم.
زنديق گفت: رحمک اللَّه يا أبا الحسن الرّضاء (ع) تحديد ذات خداى تعالى كه باعتقاد شما خالق الأشياء است بيان نمائى كه چگونه است و كيفيّت و كميّت ذات كامله او بچه اين است؟
حضرت (ع) گفت: ويلک يعنى اى زنديق چاه ويل كه أسفل دركات- درک و مقام عذاب و سبيل است مسكن و موطن تو باد، كه تو بر آن رفتى غلط و موجب عذاب و سخطست زيرا كه او أين أين است بواسطه آنكه ذات او بود و أين نبود و او كيف كيف است بجهت آنكه او بود، و هيچ كيف موجود نبود و او معروف و محدود بكيفوفيّت و شناخت و مشهور باينونيّت نشود و ذات قادر تعالى و تبارک بطريق حواسّ مدرک و قياس او بشى‌ء و بى‌مقياس متدرّک نگردد به واسطه آنكه خداى تعالى شى‌ء لا كالأشياست، يعنى چيزى است نه مشابه و مانند چيزها.
مرد زنديق گفت: آنچه مدرک بحواسّ نگردد اطلاق لفظ شيئيّت و وجود بر آن نتواند نمود.

حضرت أبو الحسن الرّضاء علیه صلوات اللّه تعالی فرمود که: ویلک یا زندیق چون عاجزست حواسّ بی‌أساس تو از ادراک خالق الأفلاک و النّاس منکر ربوبیّت حضرت أحدیت او شدی و امّا در وقتی که حواسّ ما از ادراک ذات واجب تبارک و تعالی عاجز و قاصر گردد بیقین تا زیاده‌تر گردد در وجود پروردگار با واجب الوجود بآن که چیزیست بخلاف أشیاء.

زندیق گفت: یا أبا الحسن مرا خبر ده از ذات حضرت مهیمن که از چه

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:37

وقت ظاهر و بیّن گردید.

(1) حضرت علیّ الرّضاء فرمود که: تو مرا خبر ده که کدام وقت بود که ذات معبود نبود تا من ترا خبر دهم که ذات قادر از کدام وقت پیدا و ظاهر گردید.

آن مرد گفت: دلیل بر وجود ذات ایزد علّام کدام است.

حضرت أبی الحسن الرّضاء (ع) فرمود که: من چون نظر در جسد، و پیکر خود کردم و دانستم که مرا بی‌شبهه و گمان قدرت و توان زیادتی، و نقصان در عرض و طول و رفع مکان و خیر منفعت و فواید بآن نیست بر من واضح و عیان شد که این بنیان را احتیاج تمام است به بانی.

پس اقرار بذات واحد سبحانی کردم با آنچه مشاهده آن نمودم از مبصرات از دوران فلک و حرکات ایشان و سحاب و علامات و تصریف ریاح و آیات و اجراء شمس و قمر و نجوم و سایر مشاهدات و غیر اینها از آیات و عجائب که دیدم دانستم که تمامی آنها را مقدّر و منشی در کار است.

مرد زندیق گفت: یا أبا الحسن پس چرا حاسّه بصر ادراک ذات واحد أکبر نمینماید.

حضرت امام المؤتمن أبو الحسن الرّضاء علیه السّلام گفت: تا فرق میان خلقان و ذات ایزد أکبر ظاهر و عیان گردد زیرا که خلق واجب تعالی و تبارک بجامه ابصار ایشان مدرک گردد بخلاف ذات حضرت خالق الأرض و السّموات که آن أجلّ و أتمّ و أرفع و أعظم از آنست که مدرک ببصر ذی هیولی و عنصر و محیط توهّم و مضبوط بعقل هیچ عاقل گردد.

زندیق گفت: یا أبا الحسن حدّ حضرت مهیمن برای من نکردی.

أبو الحسن علیه السّلام فرمود که: هیچ حدّ او را نیست.

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:38

(1) آن مرد گفت: چرا؟

امام علیه السّلام فرمود که: هر محدود متناهی است و هر چه احتمال- تحدید دارد متحمّل زیاده است، و هر چه متحمّل زیاده باشد نیز متحمّل نقص است و احتمال زیاده و نقصان در صفات قادر منّان واقع و عیان نیست پس معبود غیر محدود و نه متزاید و نه متناقص و متجزّی بود.

زندیق گفت: مرا خبر ده یا أبا الحسن علیه السّلام از قول شما آنچه گوئید

که خدای عظیم لطیف و سمیع و بصیر و علیم و حکیم است و حال آنکه سمیع- نیست الّا باذن و بصیر نیست مگر بچشم و لطیف نیست الّا بعمل و حکیم نیست مگر بصنعت أشیاء از روی وفور عقل و ذکا.
أبو الحسن علیّ بن موسی الرّضاء علیه التّحیّة و الثّناء فرمود که: لطیف از ما بر جدّ و تعریف صنعت فعل است.
آیا نمی‌بینی هر گاه شخصی چیزی را نیکو فرا گیرد پس او الطاف در أخذ آن چیز نموده چه آن را خوب و نیکو فرا گرفته از اینجاست و میگویند فلانی در صنعت عمل بغایت لطیف و بی‌بدل است فکیف نتوان خالق سبحان را لطیف جلیل گفت: که داخل گردانید در خلق خلق لطیف جلیل و ترکیب نمود در حیوانات أرواح ایشان را و خلقت و ایجاد هر جنس را مباین جنس دیگر گردانید در صفت و صورت بنوعی که بعض از آن مشابه ببعضی دیگر به هیولی و پیکر نیستند، پس هر یک از خلقان لطف جداگانه از حضرت ایزد یگانه یافتند چه در ترکیب صورت هر خلق قوی و ضعیف و حقیر لطف از خالق لطیف حیّز تصدیر یافته پس لطیف باشد.
بعد از آن ما نظر بسوی أشجار و حمل آن نمودیم از آنچه طیّبه مأکوله
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:39
هستند (1) از أشجار و از غیر مأکوله آن دانستیم که خالق ما لطیف است، گفتیم واجب تعالی لطیف است نه مثل لطف خلقان در صنعت ایشان و گفتیم سمیع است بواسطه آنکه أصوات خلایق از عرش أعلاء تا تحت الثّری بر او غیر مخفی بلکه ظاهر و هویداست از مورچه و أکبر از آن در دریا و خشکی بیابان برّ و پوشیده و پنهان نیست و لغات ایشان نیز برو مشتبه بی‌شبهه و گمان نیست پس از آن گفتیم که سمیع است امّا نه باذن و اینکه گفتیم بصیر است امّا نه ببصر زیرا که أثر مورچه را که در شب تاریک بر سحماء گذشته باشد می‌بیند بر صخره سوداء و دبیب نمله را در شب دجنه مظلمه می‌بیند و مضار و منافع آنها را ملاحظه می‌کند و شغار و فراخ و نسل آن را در هر مقام و مکان می‌بیند پس بواسطه این گفتیم که او بصیر است امّا نه بمثل بصارت خلایق.
راوی محمّد بن عبد اللَّه الخراسانی گوید که: آن مرد از خدمت آن حضرت علیه السّلام دور نشد تا آنکه مسلمان شد و در این مقام بغیر آنچه مذکور گردید کلام است.
و در خبر دیگر از آن امام الجنّ و البشر مروی و مشتهر است که حضرت اللَّه تبارک و تعالی مسمّی است بعالم بغیر عالم حادث که بآن دانا به حقایق أشیاء گردد بلکه لفظ علم و اطلاق آن بحضرت واحد غفّار استعاره است که به واسطه حفظ امور مستقبله و رؤیت و اطّلاع بر آن بعاریت گرفته‌اند در آنچه بعد آنا فآنا مخلوق و موجود گردد امّا خلق مسمّی بعالم از جهت حدوث علم است بچیزی که قبل از آن جاهل بود بآن و بسا باشد

که علم خلایق بأشیاء از ایشان مفارقت نماید پس از آن علم بجهل مبدّل گردد و حضرت حقّ عزّ و جلّ مسمّی بعالم است بواسطه آنست که هرگز علم ایشان منقلب به جهل

نگردد، پس خالق و مخلوق در اسم عالم جامع و مشترک باشند لیکن در تعیین معنی مختلف‌اند.

(1) و دیگر آنکه خدای تعالی عالم قایم است امّا نه بمعنی انتصاب و راست ایستادن بساق است، چنانچه همه أشیاء قایم بقوایم‌اند لیکن حضرت ایزد مهیمن جبّار اخبار نمود قایمست بجز آن أمر و حافظ و ساعی بانصرام آنست، چنانچه میگویند فلان قایم بأمر ما است و خدای عزّ و جلّ قایمست بر همه نفس بآنچه مکتسب هر کس است و نیز عزیز عالم قایم بر کلام همه انامست و قایم به معنی کافی نیز آمده چنانچه گوئی بشخص که قم بأمر کذا و کذا یعنی باید که فلان شغل و فلان عمل بسعی تو کفایت یابد و اختلال بر آن راه نیابد امّا قایم از ما خلق اللّه تعالی کسی را گویند قایم بساق و منتصب بقوایم بود باتّفاق پس ما جمع اسم نمودیم و جمع معنی ننمودیم.

و امّا خبیر آن کسی را گویند که هیچ شیء از او پوشیده و پنهان و به معونت از اطّلاع او بر او نباشد و خبرت برای تجربه و اعتبار بأشیاء نیست تا آنکه از تجربه و اعتبار علم برای ذات ایزد جبّار بهم رسد. و اگر آن اعتبار و تجربه بحیّز اصدار نرسد آن علم نیز بهم نرسد زیرا که هر کرا کارش چنین بود آن جاهل بتعیّن بود و اللّه تعالی لم یزل و لا یزال خبیر از مردمان و مستخبر از أحوال ایشان بالغدوّ و الآصال است، پس ما جامع اسم خبیر با خبرت سمیع و بصیریم لیکن مختلف در معنی خبیریم.

و امّا ظاهر که اطلاق آن بر واحد قادر نمایند نه بمعنی آنست که ایزد تعالی بر بالای أشیاء بوسیله رکوب بر فوق أشیاء و قعود بر آنها ظاهر و هویدا گردد بلکه بواسطه قهر و غلبیّت واجب تبارک و تعالی بر أشیاء و تسلّط قدرت

بر همگی آنها او را ظاهر گویند (1) مثل آنکه مردی گوید که: ظهرت علی أعدائی و أظهرت علی خصمی.

یعنی: ظفر بر دشمن یافتم و حضرت اللَّه تعالی از روی لطف و کرم مرا بر خصمم مظفّر و مکرّم گردانید ظهور اللّٰه تعالی بر أشیاء بهمان انجام است و وجه دیگر در معنی ظاهر آنست که واحد أکبر ظاهر است از برای کسی که- شناخت ذات او نماید و بر آن کس مخفی و پنهان نیست بمکان دلیل و برهان بر وجود ایزد سبحان در جمیع آنچه تدبیر و صنعت آن بقدرت کامله و ارادت شامله ظاهر و عیان گردانید از آنچه مرئی و مبصر صاحب

رؤيت و بصر گردد پس كدام أمر ظاهر أوضح و أظهر أمر از خداى تبارك و تعالى جلّ ذكره باشد زيرا كه تو مقدّم بر صنعت و اراده او بهر جا كه توجّه كنى نيستى و از آثار خالق خلق منّان در توحيد آنست كه ترا مستغنى از ساير خلقان گردانيد امّا ظاهر در نزد ما خلايق چيزى بارز بنفس و معلوم بمجد هر كس بود پس ما بى‌شبهه تلبّس با حضرت تعالى و تقدّس جامع و مشترک در اين اسميم ليكن در معنى جامع و شريک نيستيم.
و امّا باطن كه اطلاق از حضرت مهيمن جايز است آن معنى استبطان مر أشياء نيست آن أمر مغور بلكه مستور در آن چيز بود ليكن اگر استبطان براى أشياء بود البتّه آن استبطان از حضرت قادر سبحان بود از روى حفظ و علم و تدبير و حكم مثل قول جاهل بطنته بمعنى خبرته است يعنى من مخبرم از او و عالم بمكنون سرّ او و باطن در پيش خلقان أمر غابر و مستتر در چيزى را گويند، پس ما در اسم جامع در معنى مختلفيم با حضرت ايزد كريم.
و همچنين است جميع أسماء اگر چه ما موسوم در همه آن نيستيم.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:42

[احتجاج امام علی بن موسی الرضا ع بر بنی هاشم در فضیلت خود در حضور مامون]

(1) منقول و مرویست که در هنگام که مأمون عبّاسی اراده کرد که حضرت امام البرایا أبی الحسن الرّضاء علیه التّحیّه و الثّناء را بعد از خود متولّی أمر خلافت و خلیفه امّت گرداند در آن أثر أمر و حکم بجمع تمامی بنی هاشم در محضرا و نمود چون همگی آن مردم در آن مجمع جمع گشتند مأمون آنچه باعتقاد خود در ضمیر مکنون داشت پرده از روی آن برداشت و گفت:

ای بنی هاشم من در خاطر دارم که حضرت امام الأتقیاء أبو الحسن الرّضاء (ع) را بعد از خود متولّی و متصدّی أمر خلافت امّت گردانم.

بنی هاشم حسدی بر آن امام (ع) داشتند گفتند عجب است از شما مر جاهل که أصلا او را در تدبیر أمر خلافت اطّلاع حاصل نیست چون خلافت امّت از روی احسان مکرمت باو عنایت و مرحمت فرمائی رحم بحال امّت آر و این شغل خطیر باو مسپار.

مأمون چون این کلام از بنی هاشم شنید گفت: من او را خواهم طلبید و شما خواهید دید و دانست که جاهل کیست از آنچه سؤال دلیل کنند او بر آن دلیل واضح و عیان بیان نماید.

امّا چون آن سرور در آن محضر بعد از طلب مأمون حاضر شد همان که بنو هاشم را نظر بآن امام جنّ و بشر افتاد گفت: یا أبا الحسن الرّضا علیه السّلام التماس و استدعا از شما آنست که این منبر را بنور قدوم سعادت لزوم منوّر گردان و از برای ما انتصاب و بیان علم نمای که ما عبادت و بندگی واجب تبارک و تعالی بآن علم حقیق کما ینبغی و یلیق بر وجه تحقیق بجای آریم.

آن امام شفیق بعد از صعود منبر مدّتی سر پیش داشت و با هیچ أحدی از مردم تکلّم ننمود،

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:43

(1) پس آنگاه برخاست و راست بایستاد و حمد و ثنای خدای تعالی و نعت و تحیّت سیّد الأنبیاء محمّد المصطفی با کمال فصاحت و بلاغت مؤدّی فرمود بعد از آن آن ولیّ اللّه گفت: یا معشر عباد اللّه أوّل عبادت و تحسین بندگی و طاعت حضرت لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ شناخت و معرفت اوست و أصل معرفت توحید و اقرار بیگانگی ذات باریست و نظام توحید منتظم بذات عبارت از نفی صفات از ذات خالق الموجوداتست زیرا که عقل کامل شاهد عدل است بر آنکه هر صفت و موصوف مخلوقست و بشهادت هر مخلوق بر خالق او که از صفت و موصوف نبود و شهادت آنکه هر صفت موصوف بیکدیگر مقرن و مشعوفند و بشهادت هر مقترن بحدوث و

بشهادت حدوث بر امتناع از ليّت، يعنى بشهادت آنكه هر أمر حادث ممتنع از وجود أزليست.
و بشهادت أزل ممتنع از حدوث ظاهر و بيّن و واضح و روشن گرديد كه ذات مهيمن مجيد معروف بتشبيه نگردد و آنكه حضرت حقّسبحانه و تعالى ببيان كنه يافت بى‌شبهه و گمان او را نيافت و هر كه مثال بواسطه ذات بيمثال او ثابت گرداند بى‌التباس شبهه و احتمال آن كس بذات متعال نرسيد و نيز تصديق بذات حضرت واجب الوجود نمود آنكه او را منتهى بوقت نمود و حمد ذات ايزد أحد بحمد لايق و سپاس موافق ننمود هر كه در هنگام حمد اشاره به سوى او نمود و بى‌شبهه بيقين اراده ذات أرحم الرّاحمين نكرد.
آنكه او را تشبيه بچيزى نمود و حضرت عزّ و جلّ را هيچ تذلّل از نقص، و مماثلت بجوهر و عرض نيست و اراده ذات قادر عالم ننمود آنكه در او توهّم نمود و هر معروف و مشهور بنفس خود مصنوع و مردود است بحسّ و هر قايم سواى ذات عزيز عالم معلول است ليكن عزّ و جلّ بصنع مصنوعات و ابداع ممكنات و اختراع
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:44
مخلوقات استدلال كنند (1) بقول ذات او و بعقل و خبرت اعتقاد بمعرفت ربّ العزّت و بفكرت اثبات حجّت او نمايند.
حضرت خالق ايجاد خلايق و تكوين و خلقت خلق نمود تا حجاب ميان اين موجودات و حضرت واجب الوجود شاهد و مشهود بود ايزد منّان مفارقت و مباينت با خلقان نمود تا الفت ميان ربّ البريّه و امّت نبود و ابتداء و اختراع و ايجاد خلقان از حضرت قادر سبحان دليل و برهان واضح و عيان است بر عجز هر مبتدا غير از واجب تعالى و اثبات اختصاص ذات أحديّت به ابتداء نيست و اينكه خلّاق الموجودات خلايق را ادوات گردانيد اين دليل واضح و مبيّن است بر آنكه أدوات از اراده بحضرت أرحم الرّاحمين نيست زيرا كه أدوات از جهت تتميم مادّياتست و چون اينها مشهودند بر آنكه هر چه ذى موادّ هستند محتاجند و حضرت اللَّه تعالى غنىّ است و أصلا محتاج در ذات و در صفات نيست، پس أدوات را بحضرت راه نباشد و أسماى او تغيير و أفعال ذو الجلال تفهيم و ذاتش حقيقت و كنهش سبب مفارقت ميان بنده او و ربّ العزّت است و غيور كريم غفور تحديد از براى ما سواى او است.
پس آنكه طلب بيان صفات ذات واهب العطيّات نمايد آن كس جاهل است و آنكه او را تمثيل صفت كند آن متعدّى متفرّط از بيان حقيقت صفت عزّ و جلّ غافل است و آنكه عزيز مهيمن را مكين بكنه داند آن خاطى از أعيان أهل معاصى است.
و آنكه گويد حضرت اللَّه تعالى بچه كيفيّت است پس آن كس تشبيه ربّ العزيز بچيزى نمود.

و آنكه گفت: كه بر وجود واجب الوجود دليل چيست آن كس ذات تعالى

و تقدّس را معلول از (1) علّت مؤسّس داند و حال آنكه ذات أقدس واجب تعالى و تقدّس علّت ايجاد هر نفس است.
و آنكه گويد كه: ذات معبود از چه وقت بود آن جحود را شناخت، و معرفت بحال واجب الوجود نبود و ذات او را بوقت موقّت نمود.
آنكه گويد حضرت واجب الوجود از براى چه بود او براى او تضمين نمود.
و آنكه گفت: حضرت اللّه تعالى از چه وقت بود آن غافل ذات غنىّ كافل را منتهى بمكان و بنهايت محلّ نمود.
و آنكه گويد: ذات ايزد علّام تا كدام وقت خواهد بود آن بيرويّت مدّت و غايت بواسطه خالق البريّه ثابت نمود.
و آنكه او را ذى غايت داند پس او را صاحب غايت شمارد و هر كه او را ذى- غايات داند البتّه آن كس او را مجزّا گرداند و هر كه او را ذى أجزاء داند بيشبهه ذات او را بآن متّصف گرداند و آنكه او را بصفات موصوف نمود پس آن كس ذات تعالى و تقدّس را تعريف بحدّ فرمود و هر كه او را تحديد بحدّ نمود پس البتّه آن كس در ذات تعالى و تقدّس ملحد گرديد و ذات حضرت معبود چنانچه به تحديد أحدى محدود نشود همچنان بتغيير مخلوق متغيّر نگردد.
و حضرت ايزد أحد است بغير تأويل عدّت و ظاهر است نه به تأويل مباشرت متجلّى است، امّا نه بطلب مشاهده و رؤيت باطن است ليكن نه باستبطان مزايلت و مباين است بخلقان امّا نه ببعد مسافت و دورى آن قريب است امّا نه بقربت بلاد و مدّت، لطيف است امّا نه بتجسّم، موجود است ليكن نه بعد عدم، فاعل است نه باضطرار، بلكه باراده و اختيار، مقدّر است نه بحول و فكرت، بلكه از روى قوّت و قدرت.

(1) مدبّر است، امّا نه بحركت، بل بمجرّد قصد و ارادت، و مريد است نه به همامت، و شائى است نه بهمّت، مدركست نه بمجسّت، سميع است نه به آلت، بصير است ليكن نه بادات بصارت، وقت از أوقات را باو مصاحبت نيست و هيچ مكان از أمكنه را باو تضمّن و كفالت بى‌ذات او را أدوات مقيّد نگرداند و أوقات بر هستى ذات و كينونت او نيستى نداند و نتواند سنات و نوم و صفات رسوم بر ذات حىّ قيّوم راه ندارد وجود وافر الجودش بر قدم صفت سبقت، و تقديم دارد.
ابتداء او أزليّت اوست و بقايش دوام سرمديّت او، و چون حضرت بيچون تشعير مشاعر و ذمّ و تحقير أرباب شعر نمود دانسته شد كه شعر بذات ايزد أكبر سزاوار و درخور نيست و بتجهير جواهر معروف و ظاهر گرديد كه أصلا جوهر را بذات غنىّ قادر رابطه مقرّرى و بوسيله مضادّت بين الأشياء

و التیام الفت در میان آنها ظاهر و هویدا شد که ذات ملک تعالی را ضدّ و همتا نیست و به ذریعه آنکه ایزد منّان اقتران بین الامور نمود معروف و مشهور شد که قرین به حضرت أرحم الرّاحمین نی.
و حضرت ایزد أکبر ظلمت را بنور منوّر گردانید و جلالیه از بهت مقرّر داشت یعنی کشیدن شیر از پستان موافق و لائم دانست و جمود یعنی خشکی، و بستگی را بتراوت طری و نضارت بخشید و محبّت را بحرارت اضافت نمود تألیف فیما بین أشیاء متعادیه نمود و تفریق میان متداینات و بوسیله تفریق أشیاء همه چیز را مایل متفرّق آنها نمود و بتألیف و التیام تمامی آنها را بر مؤلّف ظاهر فرمود و از اینجاست قول بیچون وَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ.
پس تفریق میان تمامی قبل و بعد نمود تا معلوم شود که آن قبل را قبل

از برای او نیست (1) و آن بعد بعد از برای او و از رؤیت و مشاهدت غرایز أشیاء دلیل است بر آنکه غریزی نیست از جهت مغرز آنها سوای عزّت ذاتی و تفاوت أشیاء نیز برهان ظاهر است بر آنکه مفوّت آن را تفاوت در ذات نیست و اخبار مخبر بقرّ و استقرار از أشیاء موجوده أزلیّه و أبدیّه هر یک را بوقت لایق و أوان موافق آنها دلیل حقّ و برهان صدقست بر آنکه وقت از برای موقّت آنها نیست زیرا که او در أزل و أبد بوده و خواهد بود.
حجاب و خفاء بعضی أشیاء از بعضی دیگر دلیل روشن و برهان ظاهر است بر آنکه بر هر أحدی معلوم گردد که هیچ حجاب میان حضرت مالک الرّقاب و بندگان او نیست. معنی ربوبیّت از جهت ربّ الأربابست چه او مربوب هیچ أحدی نبود و حقیقت سزاواری الهیّت ثابت برای ربّ العزّت است زیرا که مألوه کس نبوده و معنی عالم مقرّر از برای ایزد أکبر است، چه ذات خدای تعالی و تقدّس مشهور و معلوم هیچ کس نگشته و معنی خالق نیز ثابت برای خدای حقّ یعنی موجد خلایق است چه او مستحقّ این معنی است بجهت آنکه او مخلوق کس نیست، و تأویل سمیع از برای حضرت سمیع اوست چه او مسموع کس نبود.
چون زعم بعضی از أصحاب ملل آنست که حضرت عزّ و جلّ تا ایجاد خلایق و ارتزاق خلق ننمود خالق و رزّاق نشد و این رای مستحسن حضرات أئمّة الهدی نبود لهذا آن امام البرایا فرمود نه آنست که حضرت مهیمن سبحان از آن زمان که ایجاد خلقان نمود و احداث برایا فرمود: مستحقّ معنی خالق و معنی بارئیّت گردید چه اگر چنین بودی بایستی بنوع از أنواع اشارات- لفظیّه که مؤیّد آن بودی بیان نمودی و حال آنکه لفظ مذ که از اشارات لفظیّه

است اعانت آن کلام ننمود و (1) لفظ قد الصاق بابت و جزای او نفرمود و

لفظ لعلّ حاجت آن عمل و کلمه متى نیز آن را موقّت بوقت و محلّ شده و نیز لفظ زمان و حین شامل آئین او نگشته و ایضا لفظ مع که دلالت بر اتّصال دارد بر مقارن و متّصل آن نشده زیرا که أوقات نفس خود را شناساند و آلات اشارت بنظایر نماید و در أشیائی که فاعل آن ظاهر و هویدا باشد لفظ منذ موضوع از برای قدمت در أمثال آن محالّ ممتنع الاستعمال است و قد أزلیّت حامت أشیا از زوال و فناء نماید و لولاء تکمله موضوع از جهت تکمیل بیان أحیان استکمال معنى آن بلا زیاده و نقصان فرماید.

پس هر یک از ألفاظ قد و کلمات منذ و غیرهما دلالت بر معرفت حقایق أشیاء در أزمان و ایجاد مباینت هر یک آنها دارد پس آنها از مبنیّات بمعربات آیند یعنى از فساد بصحّت گرایند و حقایق خود را کما ینبغى و یلیق ظاهر گردانند بوسیله این أشیاء ذات صانعش متجلّى بقول و بسبب حقیقت اینها وجود أقدسش محتجب از رؤیت بنزد أرباب عزّ و قبول است.

أوهام بسوى أشیاء متحاکم است و از أشیاء اثبات غیر یعنى ذات واجب تعالى ظاهر و هویدا است بلکه از أشیاء انبساط دلیل وجود و هستى ربّ جمیل و استقصاى صفات ایزد جلیل است و باین أشیاء بزبان اقرار بمعروف و بعقول تصدیق و اعتقاد بحضرت ربّ العباد و اقرار بکلمه ایمان بایزد سبحان ظاهر و عیان کنند و دیانت ثابت نیست مگر بعد از معرفت حضرت ربّ العزّت و معرفت حاصل نگردد و الّا باخلاص و اخلاص با تشبیه صحیح نیست زیرا که نفى أضداد ربّ العباد با صفات تشبیه میسّر بلکه سزاوار و درخور نیست آنچه در خلق موجود بود در خالق موجود نبود و جمیع آنچه ممکن است در خلق مصنوع

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:49

همه آن از خالق صانع ممتنع و موضوع است (1) و حرکت و سکون بى‌شایبه چرا و چون بر حضرت بیچون جارى و سارى نیست، چگونه اجراى چیزى بر حضرت مهیمن عزیز جایز و عیان تواند بود که قادر معبود اجراى آن خود به خلقان نمود باو اعاده در ذات فایض البرکات نماید آنچه که ایزد تبارک و تعالى ابتداء در ایجاد آن چیز در أوّل فرماید و اگر حال بدین منوال باشد هر آینه ذات او متفاوت و کنه او جارى در حرکت آید.

و ممتنع از معنى أزلیّت گردد و امّا چون از جهت حضرت بارى سبحانه و تعالى معنى غیر بارى مبروء موجود و امام عالم بحقیقت بهم رسید هر آینه باید که حقایق أسماى مهیّات ازو پرسید زیرا که نقصان ظاهر و عیان بر ذات حضرت مهیمن منّان واقع بلکه لازم گردد و هر محلّ حضرت عزّ و جلّ ممتنع از حدوث در مکان و محلّ نبود.

پس در این وقت و محلّ حضرت ایزد لم یزل مستحقّ معنى أزل نگردد و چگونه تواند بود آنکه امتناع قبول از انشاء غیر خود نتواند نمود آن کس

ایجاد و انشاء أشیاء خلق هر کس تواند نمود و هر گاه حال حضرت لا إِلهَ إِلّا اللَّهُ چنین بود هر آینه بیقین بر ذات صانع ربّ العالمین آیه مصنوع قایم گردد و بعد از آنکه مدلول علیه بود دلیل شود.
بناء علیه قول او را در محال أفعال و أعمال حجّت نماند و مسأله را جواب صواب از حضرت ایزد وهّاب در آن وقت ممکن و میسّر نیست و أصلا در معنی اللَّه هیچ نوع تعظیم و در انکار و بدی او از أمر حقّ ضیم نخواهد بود و از او اخبار نتوان داد مگر بامتناع أزلی و ابتداء در میان حقیقت صفات ذات او نفرماید مگر از جهة آن چیزی که خواهد مبدء از برای آن شده ابتداء فرماید لا اله الّا اللَّه العلیّ
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:50
العظیم.
(1) بخدای عالم قسم است که آن جماعت عدول از حضرت اللَّه تعالی نمودند و از أمر حقّ تفریط و تعدّی فرمودند.
بعد از آن امام الانس و الجانّ فرمود که:
کذب العادلون باللَّه و ضلّوا ضلالا بعیدا و خسروا خسرانا مبینا و صلّی اللَّه علی محمّد و آله الطّاهرین.
چون حضرت امام علیه السّلام کلام در باب معرفت حضرت ایزد علّام به این مقام رسانید مأمون و سایر حضّار را قدرت و قوّت انکار آن ولیّ ایزد مختار در آن کار نماند.
مأمون گفت: یا أبا الحسن آنچه فرمودی حقّا خلاف در آن نیست حال خلایق را این نصیحت کافی است بسعادت و اقبال از منبر نزول اجلال فرمائی حضرت امام المؤتمن أبو الحسن علیه التّحیّة و الثّناء در آن وقت من غیر توقّف و امهال نزول از منبر نمود و رجوع بدولتسرای خود فرمود.

[احتجاج امام علی بن موسی الرضا ع بر سلیمان مروزی در مسائلی چند]

از حسن بن محمّد النّوفلی منقول و مرویست که چون سلیمان المروزی متکلّم خراسان بخدمت مأمون عبّاسی رسید خلیفه اکرام و احترام او بسیار نمود و به او صلات و عطایای بیشمار احسان فرمود و چون در آن زمان حضرت امام البرایا أبو الحسن الرّضا (ع) در خراسان تشریف داشتند.
مأمون روی بسلیمان آورده گفت: یا سلیمان امسال از مزاید احسان حضرت مهیمن کارساز ابن عمّم علیّ موسی الرّضا از حجاز آمده و کلام و أصحاب آن را بغایت دوست دارد و در اعزاز و احترام این طایفه سعی تمام به انصرام میرساند. البتّه شما روز ترویه که هشتم ذی الحجّة الحرام است بواسطه مناظره او بمنزل و مقام ما خواهید بود.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:51
(1) سلیمان گفت: یا امیر المؤمنین من بغایت مستکرهم از آنکه در مجلس شما در محضر جماعت بنی هاشم از مثل او سخن و سؤال نمایم و نقص قدر و منزلت خود در نزد قوم ظاهر فرمایم چه اگر آن کس در مجلس با من متکلّم گردد مرا از او کمی در کلام و سخن مستحسن نیست و از او باز نمی‌مانم تا آنکه او را منقطع گردانم چه اگر انقطاع او ننمایم در نزد قوم تخفیف خود و مأمون فرمایم.
گفت: یا سلیمان من بواسطه آن توجّه بشما نمودم که عالم و عارف و شاهد و واقفم بحال شما در علم و قدرت و قوّت شما در تکلّم و مطلب و مرام و مقصد تمام من از شما آنست که او را از یک حجّت و بس ساکت و منقطع النّفس گردانی تا او دعوی فضل و کمال در هر محفل و محالّ نکند.
سلیمان گفت: چون خاطر مبارک أمیر المؤمنین متوجّه انقطاع و الزام اوست بنده را بجان منّت است بنوعی او را ساکت و ملزم گردانم که تا در حیات باشد اراده تکلّم و جدال در هیچ محفل و محالّ با أرباب فضل و کمال نکند یا أمیر المؤمنین میان من و ایشان اجتماع نمائی و او را بمن گذار و در اعانت او با من تکلّم فرمای.
روزی دیگر مأمون بخدمت حضرت امام همام رضا علیه السّلام متوجّه گشته گفت:
یا أبا الحسن مردی از أهل خراسان که او یکی از أهل و أصحاب کلام است بلکه در آن باب بغایت مستعدّ و تمامست نزد ما آمده اگر بر شما گران نباشد بحشمت و سعادت بمنزل ما تشریف آرید و از آن منّت بجان ما گذارید، در ساعت آن قبله أهل سعادت بسعادت برخاست و وضوء از برای عبادت- حضرت ربّ العزّت بتقدیم رسانید و بمجلس مأمون نامأمون حاضر

شد و چون

(1) سليمان مروزى در آن مجلس حاضر بود ميان او و حضرت امام علىّ الرّضا (ع) كلام در بدا بمعنى ظهور بتغيير مصلحت جارى و سانح گرديد.
و آن حضرت (ع) از قرآن آيات فراوان استشهاد بر آن آورد كه آن صحيح و عيانست مثل قول خداى تعالى: اللَّهِ حَقًّا إِنَّهُ يَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ، و يَزِيدُ فِى الْخَلْقِ ما يَشاءُ و يَمْحُوا اللَّهُ ما يَشاءُ وَ يُثْبِتُ وَ ما يُعَمَّرُ مِنْ مُعَمَّرٍ وَ لا يُنْقَصُ مِنْ عُمُرِهِ وَ آخَرُونَ مُرْجَوْنَ لِأَمْرِ اللَّهِ و أمثال اين آيات بسيار بيان فرمود.
و سليمان گفت: يا أمير المؤمنين ان شاء اللَّه تعالى من بعد از امروز منكر بدا نگردم و تكذيب بآن نفرمايم.
مأمون گفت: يا سليمان از أبا الحسن (ع) آنچه در خاطرت ظاهر و ممكن بود سؤال نماى ليكن بحسن استماع و بشيوه انصاف كلام ايشان را استماع فرماى.
سليمان گفت: يا سيّدى چه ميگوئى در حقّ آن كسى كه ارادت ربّ العزّه را مانند حىّ و سميع و بصير و قدير آن را اسم و صفت ايزد أكبر گرداند و از أسماى واجب تعالى داند.
حضرت امام الأتقياء أبى الحسن علىّ بن موسى الرّضاء عليه السّلام فرمود يا سليمان نه شما ميگوئيد كه أشياء موجود و مخلوق گرديد از جهت آنكه ايزد معبود مشيّت و ارادت ايجاد آنها نمود و هرگز نميگوئيد كه أشياء حادث و موجود شد بواسطه آنكه ايزد تعالى سميع و بصير است پس اين دليل است بر آنكه اراده ربّ جليل مثل و مانند سميع و بصير و قدير نيست.
سليمان گفت: يا سيّدى حضرت عزّ و جلّ لا يزال و لم يزل مريد در أزل و أبد بود؟

(1) أبو الحسن الرّضا عليه السّلام فرمود كه: يا سليمان پس ارادت او غير او باشد؟
سليمان گفت: نعم حضرت امام رضا (ع) فرمود كه: يا سليمان براى حضرت مهيمن سبحان اثبات غير او نمودى كه در أزل با او بود، يعنى چنانچه ذات او قديم بود آن نيز قديمست؟
سليمان گفت: ما او را ثابت نميدانيم.
حضرت امام رضا عليه السّلام گفت كه: آيا آن محدث است؟
سليمان گفت: آن محدث نيست.
حضرت أبو الحسن الرّضاء عليه السّلام مسأله را بر او اعاده نمود و گفت:
يا سليمان البتّه آن محدث است زيرا كه هر چه قديم و أزلى نباشد محدث جديدى خواهد بود چه اگر محدث نباشد هر آينه أزلى باشد و حال شىء از

این دو وجه بیرون نیست.
سلیمان گفت: ارادت او شیء را مثل سمع و بصر و علم او است به آن چیز.
امام الأتقیاء یعنی: أبو الحسن الرّضا علیه السّلام فرمود که: پس اراده او از آن عبارت از نفس أقدس واجب تعالی بود؟
سلیمان گفت: نه امام (ع) فرمود: پس مرید مثل سمیع و بصیر نباشد.
سلیمان گفت: جز این نیست که آنچه مسموع ما گردید آنست ارادت حضرت اللّه تعالی و تقدّس همان نفس علم واجب الوجود مقدّس است.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:54
(1) حضرت امام الرّضا علیه السّلام فرمود که: یا سلیمان معنی ارادت نفس او کدامست.
آیا باعتقاد تو اراده نفس ایزد أقدس آنست که او اراده کرد که حیّ یا سمیع یا بصیر یا قدیر باشد؟
سلیمان گفت: بلی حضرت امام (ع) فرمود: پس باراده او سمیع و بصیر باشد؟
سلیمان گفت: نه حضرت امام رضا علیه السّلام فرمود که: یا سلیمان بنا بر این قوم تو آنچه فرمودی که: اراده که سمیع و بصیر باشد آن را معنی نباشد زیرا که سمیع و بصیر بودن ایزد تعالی بوسیله اراده او نبود.
سلیمان گفت: بلی بارادت حضرت ربّ العزّت بود.
در آن زمان مأمون و جمعی که در آن مجلس حاضر بودند به خنده در آمدند.
و حضرت امام الأتقیاء أبی الحسن الرّضا علیه التّحیّة و الثّناء نیز تبسّم فرمودند و روی مبارک بحضّار آورده گفت: ای یاران بمتکلّم خراسان رفق و مدارا نمائید.
پس سلیمان گفت: آیا در پیش شما حال من متغیّر بحال دیگر گردید اگر چنین باشد نیز سهل است زیرا که بغیر حضرت عزّ و جلّ که متّصف بحال و محلّ نگردد و تمامی أفراد بنی نوع انسانی را از این صفت ناپسند برائت ذمّت حاصل نیست بلکه انتقال هر یک از أفراد نساء و رجال از حال بحال دیگر به حسب عقل ممتنع و محال نی.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:55
(1) چون کلام باین مقام و محلّ رسانید منقطع و ساکت گردید.
بعد از آن امام الانس و الجانّ أبی الحسن الرّضا علیه سلام الملک- المنّان گفت: من یا سلیمان اراده دارم که از تو سؤال مسأله نمایم.
سلیمان گفت: جعلت فداک، فدای تو گردم سؤال کن.
حضرت امام علیه السّلام فرمود که: یا سلیمان خبر ده مرا که تو و أصحاب تو که با سایر مردمان سخنان و تکلّم مینمائید آیا تکلّم بچیزی که می‌دانید و

میشناسید میفرمائید یا تکلّم بسایر النّاس بچیزی که عارف و عالم بحقیقت آن نیستید بیان مینمائید؟
سلیمان گفت: بلکه مردم سخن و تکلّم نمی‌نمایند مگر بآنچه عارف و عالم بآن باشند.
حضرت امام الثّقلین أبی الحسن الرّضا علیه السّلام فرمود که: یا سلیمان پس اینکه مردمان میگویند که مرید غیر اراده است بلکه مرید پیش از اراده است.
یعنی: اطلاق لفظ مرید بر آنکه هنوز اراده هیچ چیز ننموده باشد روا است و فاعل قبل از فعل است این مبطل قول شما است از آنچه میگوئید که نزد أهل هوش و تمیز اراده و مرید یک چیز است زیرا که مرید کسی را گویند که اراده چیزی نماید و تا اراده نکند مرید نباشد.
سلیمان گفت: جعلت فداک این نه از آن بابت است که مردمان عارف و عالم بآن باشند و بسهل و آسان مطّلع و مخبر بحقایق آن توانند شد.
حضرت امام الأتقیاء أبی الحسن الرّضا علیه السّلام فرمود که: من شما را بنمایم و بشناسانم که شما دعوی علم بحقیقت اینها بدون فقاهت و معرفت
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:56
نمودید و (1) فرمودید که: ارادت مثل سمع و بصر است از برای ربّ العزّه و هر گاه معنی ارادت و نسبت آن بحضرت آله در نزد شما بنوعی باشد که در حوصله تعقّل و معرفت مردم متعقّل و مرتسم نشود و أکثر بشر بدان مخبر و آگاه نگردند پس شما چون بدون تعرّف و تفقّه آن میفرمودید که اراده مثل سمع و بصر است.
سلیمان از این سؤال عاجز و حیران ماند و زبان بر اجرای جواب آن نراند.
بعد از آن حضرت امام الانس و الجانّ أبی الحسن الرّضا علیه سلام الملک المنّان فرمود که: یا سلیمان آیا حضرت قادر سبحان عالم به حقایق جمیع آنچه در جنان و نیران بود هست یا نه؟
سلیمان گفت: نعم حضرت امام رضا (ع) فرمود پس هر چه معلوم حضرت عزّ و جلّ باشد در بهشت و دوزخ موجود باشد و آن نیز از بابت این خبر بود یعنی از قبیل سایر معلومات او بود؟
سلیمان گفت: بلی امام الهدی أبی الحسن الرّضا علیه السّلام فرمود که: تمامی آنچه در جنّت و نار موجود مستدام باشد معلوم ایزد علّام بود چنان که أصلا در آن دو محلّ موجود و ممثّل نبود مگر آنکه آن موجود معلوم حضرت عزّ و جلّ بود و علم مهیمن سبحان بی‌شبهه و گمان محیط بود بر آن.
بعد از آن امام الانس و الجانّ فرمود که: یا سلیمان آیا حضرت ایزد منّان آنچه برای سکینه نیران و جنان مقرّر و عیان در آن دو مکان نمود چیزی

بر آن زیاده و نقصان گرداند یا نه؟ (1) سلیمان گفت: بلکه حضرت ذی الجود و الاحسان هر روز احسان جدید و عطای مزید نسبت بسکنه آن دو مکان ظاهر و پدید گرداند.
حضرت امام البرایا أبی الحسن الرّضا علیه التّحیّة و الثّناء فرمود که: یا سلیمان اینکه گفتی حضرت رحیم الرّحمن بسکنه آن دو مکان اعطا و احسان زیاده گرداند.
آیا در علم حضرت قادر خالق در سابق بآن تعلّق گرفته بود که هر روز احسان زیاده به سکّان جنان و جزا و پاداشت أهل نیران نیز بر وفق زیاده عمل آن طایفه بایشان خواهم رسانید یا نه؟
سلیمان گفت: جعلت فداک نه، زیرا که زیادتی احسان حضرت ایزد مجید را نهایت و غایت پدید نیست.
حضرت امام رضا علیه التّحیّة الصّلوة و السّلام فرمود که: پس به مذهب شما چون حضرت قادر بیچون عارف و عالم بزیادتیها که در جنّت و نار واقع گردد نیست علم او محیط بموجودات جنّت و نار نباشد و هر گاه علم حضرت آله محیط بجمیع آنچه در جنان و نیران بود نبود بی‌شبهه حضرت ربّ- العباد عالم بحقایق أشیاء قبل از ایجاد آنها بطریق أولی نخواهد بود تعالی اللّه عن ذلک علوّا کبیرا.
سلیمان گفت: یا مولا آنچه گفتم که حضرت مهیمن منّان عارف و عالم به آن نیست بواسطه آنست مراتب مزایای اعطا و احسان ایزد مجید را غایت پدید نیست زیرا که حضرت عزّ و جلّ وصف جود و احسان ذات أقدس خود برای سکنه آن محلّ مقدّس نمود و مرا بغایت کراهت است از آنکه بیان جود واهب

بی‌امتنان نسبت بسکّان آن مکان نمایم.
(1) امام البرایا أبی الحسن الرّضا علیه السّلام از لسان معجز نشان بیان فرمود که: احاطه علم باری تعالی بمزیدت احسان و اعطاء در محلّ نیران و مکان جنّة المأوی موجب انقطاع آن از سکنه نیران و جنان نگردد زیرا که در سابق علم ایزد خالق متعلّق بود بآن که یوما فیوما بل ساعة فساعتا و آنا فآنا برای ایشان عطاء و احسان نسبت بأهل جنان و جزا و پاداشت سکنه نیران اضافه خواهد نمود.
بعد از آن دو و هر یک از این دو گروه بمحلّ لایق و مکان مستحقّ ایشان حضرت ایزد سبحان آنچه عالم بحقایق استحقاق اضافه هر یک از سکنه نیران و جنان بود نسبت بایشان ظاهر و عیان گردانید چنانچه در قرآن لازم الاذعان بیان حال سکنه هر یک از نیران و جنان واضح درخشان فرماید چنانچه در بیان زیادتی عذاب و عقاب أهل نیران بیان میفرماید که:

کُلّما نَضِجَتْ جُلَودُهُمْ بَدَّلْناهُمْ جُلَوداً غَيْرَها لِيَذُوقُوا الْعَذابَ و در بيان أحوال أهل جنان ميفرمايد كه: عَطاءً غَيْرَ مَجْذُوذٍ.
و نيز حضرت عزّ و جلّ در بيان حال سكنه أهل جنان و مستسعدان آن محلّ فرمايد كه: فاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ لا مَقْطُوعَةٍ وَ لا مَمْنُوعَةٍ وَ فُرُشٍ مَرْفُوعَةٍ. پس حضرت تبارک و تعالى عالم بحقايق آن بود و از أهل جنان قطع زيادتى عطاء و احسان أصلا ننمود.
آيا مى‌بينى كه آنچه أهل جنّت أكل نمودند يا شرب آن فرمودند مكان مأكول و مشروب البتّه خالى نماند بلكه آنچه برداشتند كاركنان قضاء و قدر عوض آن بجايش گذاشتند.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:59
(1) يا سليمان آيا اين قطع نعيم از أهل جنانست؟
سليمان گفت: نه زيرا كه هر چه صرف گرديد عوض آن رسيد.
حضرت امام الأتقياء أبى الحسن الرّضا عليه السّلام فرمود: همچنين است بهمه آنچه در جنّت و نار موجود و برقرار باشد چون از آن نعم چيزى حضرت قادر بيچون صرف نمايند در ساعت بحكم حضرت ايزد عوض آن بهمان مكان رسد، پس آن مقطوع از ايشان نباشد.
سليمان گفت: بلى آن قطع است از ايشان زيرا كه هرگز احسان زيادت از حضرت ربّ العزّت نسبت بآن جماعت نشد.
حضرت أبى الحسن الرّضا (ع) فرمود كه: پس شما باعتقاد خود آنچه بعد از صرف مشروب و مأكول بآن مكان رسد عوض آن نميدانيد پس جميع آنچه در جنان با تمادى قرون و دهور و توالى سنين و شهور بوسيله تصرّف سكّان آن مكان انقطاع و نقصان يافته ساعة فساعة كم گردد بنوعى كه بعد از تقضّى أحيان از آن أصلا نشان ظاهر و عيان نماند.
اگر حضرت ذو الجلال بدين منوال باشد اى سليمان هر آينه اين موجب ابطال خلود موعود حضرت ايزد معبود است بلكه آن فعل ناصواب و خلاف كتاب مالک الرّقابست زيرا كه حضرت عزّ و جلّ در حقّ سكنه آن محلّ ميفرمايد:
كه لَهُمْ ما يَشاؤُنَ فِيها وَ لَدَيْنا مَزِيدٌ.
و در محلّ ديگر فرمايد كه: عَطاءً غَيْرَ مَجْذُوذٍ.
و ايضا در موضع ديگر ميفرمايد كه: وَ ما هُمْ مِنْها بِمُخْرَجِينَ.
و نيز فرمايد كه: خالِدِينَ فِيها أَبَداً.
و نيز ايزد عزيز فرمايد كه: وَ فاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ لا مَقْطُوعَةٍ وَ لا مَمْنُوعَةٍ الآية.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:60
(1) سليمان بعد از استماع اين سخنان بنوعى ساكت و حيران گشته كه أصلا و قطعا قدرت اجراى لسان بر جواب كلام آن امام الأنام عليه الصّلوة و السّلام نداشت لهذا خاک خجلت جهالت بر ديده عمى و ضلالت خود

انباشت.
بعد از آن حضرت امام الانس و الجانّ فرمود كه: يا سليمان آيا مرا مخبر از ارادت واحد أكبر نميدانى؟ آيا آن در أزل با حضرت عزّ و جلّ بود؟
سليمان گفت: اراده همان مشيّت ربّ العزّت باشد.
امام عليه الصّلوة و السّلام فرمود كه: يا سليمان شما در همين كلام عيب ضرار و أصحاب او در صبح و شام مينموديد كه ايشان ميگويند كه هر چه خداى عزّ و جلّ در هر مكان و محلّ زمين و آسمان و در بحر و برّ ايجاد نمود از سگ و خوک و انسان و قرده و دابّه و ساير حيوان همه آنها از اراده ايزد سبحان بود و همين اراده قادر منّان زنده ميگرداند و ميميراند و ميرود و مى‌آيد ميخورد و مى‌آشامد و نكاح ميكند و لذّت مى‌يابد و ظلم ميكند و مرتكب فعل فواحش و عمل منكر مثل شرک و كفر گردد.
بعد از آن حضرت ذو الجلال از آن أفعال اظهار برائت نمايد و كراهت و عداوت خود را نسبت بآن عمل و عامل آن فواحش و منكر بر أفراد بشر بيّن و ظاهر گرداند.
سليمان گفت: اراده حضرت ايزد عالم مثل سمع و بصر و علم اوست.
امام الأتقياء أبى الحسن الرّضا (ع) فرمود كه: اى سليمان كرّةً ثانيه باز بر سر همان كلام ناساز رجعت نمودى پس در اين حال مرا خبر ده كه آيا سمع و بصر و علم نزد تو مصنوع نميدانيد پس چگونه تقسيم آن نموديد چنانچه يک مرتبه
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:61
ميگوئيد (1) كه ايزد معبود اراده ننمود و مرّة بعد اخرى ميگوئيد كه اراده نمود امّا بحيّز فعل معمول نگردانيد.
سليمان گفت: يا أبا الحسن الرّضا (ع) اين نيز بطريق قول ماست كه يک بار ميگوئيم كه خداى تعالى عالمست ببعضى أشياء و مرتبه ديگر گوئيم كه ايزد أكبر مخبر و عالم ببعضى چيز ديگر نيست.
حضرت امام البرايا عليه التّحيّة و الثّناء فرمود كه: اين و آن مساوى نيست يعنى اراده و علم يكسان نيستند زيرا كه نفى معلوم مستلزم نفى علم نيست ليكن نفى مراد مستلزم نفى اراده است بجهت آنكه تا چيزى را اراده نكند آن مراد نشود، امّا بسا بود كه علم ظاهر و پيدا باشد و معلوم أصلا بيّن و هويدا نباشد.
سليمان بعد از آنكه از جواب ولىّ ايزد وهّاب عاجز و بيتاب شد باز بر سر همان سخن بى‌بنيان سابقه مراجعت مينمود و آن حضرت او را ملزم و منقطع ميگردانيد.
خلاصه كلام آنكه چون سليمان قدرت سؤال و جواب نداشت هر وقت كه مراجعت بهمان خلاف و گزاف سابقه مينمود آن حضرت از روى علم و انصاف خلاف آن بى‌انصاف را بر او ظاهر و صاف ميگردانيد بنوعى كه

سلیمان اقرار و تصدیق قول آن بضعه حضرت رسول (ص) مینمود لیکن سلیمان متکلّم- خراسانی هر ساعت از کثرت بهت و حیرانی منتقل بحال دیگر میشد، چنانچه گاهی منکر اقرار شدی و گاه مقرّ بمنکر گشتی و هر ساعت آن امام باقبال، و سعادت بر او نقض بیّن و ظاهر میکرد تا آنکه کلام میان سلیمان و آن امام انس و الجانّ بطول شایان کشید و عجز و انقطاع سلیمان و ابرام و الزام آن مضطرّ

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:62

حیران کرّات بسیار (1) و مرّات بیشمار بر خلیفه و حضّار آن مجلس ظاهر و آشکار گردید.

مصنّف کتاب رحمة اللّه علیه میفرماید که: من بخوف طول کلام ایراد تفصیل آن مقصد و مرام ننمودم.

ملخّص کلام آنکه چون سلیمان از جواب سخنان امام الأتقیاء، أبی الحسن علیّ الرّضا علیه السّلام عاجز و مضطرّ گردید گفت: یا أبا الحسن الرّضا ارادت ربّ العزّت عبارت از قدرت اوست.

امام البرایا فرمود که: یا سلیمان این سخنان شما از روی علم و عرفان نیست، زیرا که حضرت قادر ایزد قدرت بر أمر دارد که هرگز در أبد الآباد اراده بلکه یاد آن نکند چنانچه در قرآن لازم الاذعان میفرماید که: وَ لَئِنْ شِئْنا لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِی أَوْحَیْنا إِلَیْکَ پس اگر ارادت بنوعی که تو گفتی یا سلیمان همان عین قدرت بود بایستی ایزد وهّاب اراده ذهاب که قدرت بر آن داشت نمودی و حال آنکه بر همگنان واضح و عیان و لایح درخشانست که قادر منّان اراده رفتن ننمود و چون رفت.

چون امام الأنام کلام صدق التیام باین محلّ و مقام رسانید سلیمان منقطع و ساکت گردید بنوعی که بعد از انقطاع و الزام أصلا پیرامون سخن در آن مجلس و مقام نگشت بلکه در همان محلّ از مأمون طلب رخصت انصراف به منزل خود نمود بعد از تحصیل رخصت با همّت تمام و حیرت لا کلام معاودت به مقام خود فرمود، در همان أثر مأمون نیز از مجلس برخاست و قوم متفرّق شدند و حضرت امام البرایا متوجّه دولتسرای خود که نمونه جنّت المأوی بود گردید.

[احتجاج امام على بن موسى الرضا ع بر أبى قرة صاحب شبرمه در توحيد و كلام خدا]

از صفوان بن يحيى مرويست كه أبو قرّة المحدّث صاحب شبرمه از من
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:63
التماس نمود (1) كه او را داخل محفل جنّت مثل ولىّ حضرت عزّ و جلّ أبى الحسن الرّضا عليه التّحيّة و الثّناء گردانم من بعد از استيذان از آن امام الانس و الجانّ او را داخل در آن مقام دار السّلام گردانيدم.
امّا چون أبو قرّه بشرف تقبيل سدّه سنيّه و تلثيم عتبه عليّه رضيّه رضويّه عليه ألف ألف سلام و تحيّت مشرّف گرديد از آن ولىّ ايزد متعال از حقايق حرام و حلال استعلام و سؤال مينمود و از فرايض و أحكام و آداب شرايع اسلام دين سيّد الأنام استبصار و استفهام ميفرمود تا آنكه كلام گفت و شنيد أبو قرّه با امام الأنام منتهى بسؤال توحيد ايزد علّام گرديد.
أبو قرّه بآن حضرت گفت: جعلت فداك مرا خبر ده از حقيقت كلام ايزد أكبر با حضرت موسى پيغمبر (ع) كه آن بچه عنوان و بكدام زبان بود؟
امام الأنام عليه السّلام فرمود كه: حضرت قادر سبحان أعلم است به آنكه آن سخنان بكدام لغت و لسان بود كه بموسى كليم عليه التّحيّة، و التّسليم تكلّم نمود، آيا كلام ايزد تعالى با موسى عليه السّلام به سريانى بود يا بعبرانى.
در آن زمان أبو قرّه بزبان خويش شروع در سخنان با آن سرور انس و جانّ نمود و گفت: يا أبا الحسن من با تو سخن و سؤال از همين لسان و مقال و بدين منوال بحث و جدال خواهم فرمود.
پس آنگاه أبو قرّه گفت: يا بن رسول اللّٰه آيا كلام حضرت ملك العلّام با موسى كليم عليه و على نبيّنا الصّلوة و السّلام بمثل كلام با ساير أنام بود؟
أبو الحسن الرّضا (ع) فرمود: سبحان اللّٰه منزّه و مقدّس است حضرت اللّٰه تعالى و تقدّس از آنچه تو ميگوئى معاذ اللّٰه از آنكه او مشابهت بخلقان
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:64
داشته باشد (1) يا متكلّم گردد بمثل آنچه متكلم گردند بآن ساير خلقان، ليكن تبارك و تعالى بمضمون لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ مشابهت و مماثلت بهيچ أحدى از موجودات ندارد و قابل و فاعل مثل حضرت عزّ و جلّ نيست.
أبو قرّه گفت: همين چگونه است؟
أبو الحسن الرّضا (ع) فرمود كه: كلام خالق از براى مخلوق نيست، و حضرت ايزد حافظ در هنگام كلام متلفّظ بشقّ فم و لسان و نطق و بيان نگردد ليكن ميفرمايد كه: كُنْ فَيَكُونُ.
يعنى: بمجرّد تلفّظ اين لفظ و مشيّت أمر آن چيز بحيّز ظاهر گردد پس آنچه ايزد أقدس با حضرت موسى (ع) از أمر و نهى بغير تردّد در نفس

مخاطبه و مکالمه با آن نبیّ المقدّس نمود همین نوع بود و بس.
أبو قرّه گفت: یا بن رسول اللّه (ص) چه میگوئی در کتب منزله آسمان، و مکتوبه مرقومه ایزد سبحان.
حضرت أبو الحسن الرّضا (ع) فرمود که: تورات و انجیل و زبور و فرقان و باقی کتاب که حضرت ذو الجلال بأنبیاء و رسل ارسال و انزال نمود همگی و تمامی آن کلام حضرت ربّ العالمین است که برای مخلوقین فرستاد و آن نور هدایت است از برای بریّت تمامی آن کلام محدث است زیرا که آن کلام غیر خدا است و هر چه هست بغیر ذات اللّه تعالی همه حادث است چنان که در باب حدوث قرآن میفرماید که: أَوْ یُحْدِثُ لَهُمْ ذِکْراً.
و ایضا عزّ و جلّ در محلّ دیگر فرماید که: ما یَأْتِیهِمْ مِنْ ذِکْرٍ مِنْ رَبِّهِمْ مُحْدَثٍ إِلَّا اسْتَمَعُوهُ وَ هُمْ یَلْعَبُونَ.
و اللّه بخدای عالم قسم است همگی کتب آسمانی که حضرت مهیمن

سبحانی انزال نمود همه آن حادث ظاهر و عیانست.
(1) أبو قرّه گفت: یا امام الانس و الجانّ آیا کتب منزله آسمانی نابود و فانی گردد؟
أبو الحسن الرّضا علیه السّلام فرمود که: اجتماع مسلمین است بر آنکه سوای ذات ایزد سبحان جمیع أشیاء در معرض فنا و نقصان است و ما سوای حضرت عزّ و جلّ بالتّمام فعل لم یزل است.
یعنی: وجود همه موجودات از حضرت خالق الأشیاء خدای تبارک و تعالی است، پس تورات و انجیل و زبور و فرقان نیز از فعل ربّ العزیز باشد.
یا أبا قرّه آیا از مردمان نشنیدی که میگویند ربّ القرآن و همچنین قرآن در روز حساب و هنگام تطایر الکتاب گوید که: یا ربّ الأرباب این فلانی است که من روز او را تشنه داشتم و شب او را بیخواب و گرسنه گذاشتم پس مرا شفیع او گردان و همچنین است تورات و انجیل و زبور همه این کتب محدث و مربوب است و احداث این کتب نمود آنکه لیس کمثله شیء هدی لقوم یعقلون.
یعنی: حضرت واجب الوجود أحد که شبیه و ندّ و مثل و ضدّ ندارد این کتب آسمانی را برای انبیا و رسل منزل و مرسل گردانید بواسطه ارشاد، و هدایت قوم که صاحب عقل و رویّت و ادراک و فطنت باشند. پس آن کس که زعم او چنان بود که این کتب آسمانی قدیم‌اند و أزلی بی‌شبهه و گمان آن جاهل نادان خدای منّان را أوّل قدیم سبحان و واحد بی‌امتنان نمیداند و میگوید که کلام ایزد علّام لم یزل با حضرت عزّ و جلّ بود و کلام را بدایت و نهایت نیست أبو قرّه گفت: ما چنین در روایت از أصحاب نقل و روایت کردیم که کتب

آسمانى بالتّمام در يوم القيام (1) در هنگام كه همگى أنام در روى يک زمين با صفوف بسيار و خلق بيشمار در آن مسكن و مقام قائم و برقرار باشند در آنجا حاضر گردند از جهت حضرت ربّ العالمين تا آنكه رجوع بآن نمايند زيرا كه اين كتب آسمانى تمامى از حضرت ايزد واهب‌اند و اين كتب جزء ايزد قدير است، پس تعبيرش بسوى سميع بصير باشد و بالاخره رجعت همه كتب سماويّه بحضرت خالق البريّه بود.
أبو الحسن عليه الصّلوة و السّلام فرمود كه: نصارى در حقّ مسيح عليه السّلام نيز مثل اين ميگويند چنانچه آن طايفه را اعتقاد چنانست كه عيسى روح حضرت ايزد سبّوحست بلكه جزء واجب تعالى است و رجعت عيسى (ع) در ذات خالق البريّات واقع خواهد شد.
آنگاه آن ولىّ اللّه فرمود كه: تعالى اللّه ربّنا پروردگار خداى ما منزّه و متعالى است از آنكه مجزّى يا مختلف گردد و اختلاف و ائتلاف نيست الّا در متجزّى متوهّم كه مستلزم قلّت و كثرتست و اين هر دو مخلوقند كه دلالت بر وجود خالق كه خلقت و ايجاد قلّت و كثرت و ساير موجودات نموده دارد.
أبو قرّه گفت: بدرستى كه ما روايت از قول أصحاب ثقه نموديم كه خداى تبارک و تعالى قسمت رؤيت و كلام ميان دو پيغمبر عاليمقام (ع) نمود چنانچه كلام بحضرت موسى عليه السّلام مقرّر داشت و لقاء و رؤيت براى نبىّ الرّحمه محمّد (ص) گذاشت.
أبو الحسن الرّضا عليه السّلام فرمود كه: مبلّغ أحكام أوامر و نواهى ايزد تعالى و تقدّس بثقلين جنّ و انس از أنبياء كدام است نه حضرت محمّد نبىّ المقدّس است كه بشما ميرسد كه لا تُدْرِكُهُ الْأَبْصارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصارَ، وَ لا
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:67
يُحِيطُونَ بِهِ عِلْماً و لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَىْ‏ءٌ.
(1) أبو قرّه گفت: بلى أبو الحسن عليه السّلام فرمود: پس چگونه كسى از ايزد خالق بواسطه ارشاد و هدايت جميع خلايق مرسل گردد و اخبار و اعلام تمامى أنام نمايد كه من از نزد ايزد علّام بجهت ارشاد و اعلام آمدم و ايشان را بأمر خدا باطاعت و متابعت أوامر و نواهى حضرت آلهى ميخوانم و بأفعال و أعمال كه موجب أجر و ثواب در يوم الحساب باشد واقف و آگاه گردانم آن پيغمبر جليل القدر در محضر أكثر بشر مكرّر در باب تنزيه و تقديس ذات ايزد قادر گويد: كه لا تُدْرِكُهُ الْأَبْصارُ وَ لا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْماً و لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَىْ‏ءٌ تفسير آيات و اللّه أعلم آنست كه خداى غفّار مدرک بأبصار طوايف مخلوقات نگردد و در حيطه علم هيچ عالم محيط نشود و مثل و مانند چيزى نبود آن نبىّ الانس و الجانّ بعد از تكرار بيان اين آيات قرآن لازم الاذعان بلسان صدق بيان فرمايد كه: من او را بچشم سر ديدم و بعلم و فضل محيط بحقيقت ذات عزّ و جلّ گرديدم و او را بصورت بشر در نظر درآوردم.

آیا شما را آنچه طایفه زنادقه بعد از اطّلاع و استعلام بحقایق أمثال این کلام اگر سبّ و دشنام در هر محفل و مقام دهند بد و نافرجام نمینماید که گویند که پیغمبر ایشان تبلیغ أمر از خداوند سبحان بامّتان خود نمود و باز از وجه دیگر امّت خود را بخلاف آن أمر و حکم فرمود بدین وسیله سرزنش أهل اسلام در أکثر مجالس در حضور خاصّ و عامّ نمایند شما را نه عقل و علم تمامست و نه غیرت دین و اسلام.
أبو قرّه گفت: نه در کلام ملک تعالی واقعست که: وَ لَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرى.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:68
(1) أبو الحسن الرّضا (ع) فرمود که: بعد از این آیه آیه دیگر است که دلالت دارد بر آنچه مرئی و مبصر گردید، چنانچه ایزد معبود فرمود که: ما کَذَبَ الْفُؤادُ ما رَأى حضرت عزّ و جلّ برای او بیان مینماید که دل نبیّ الأمجد محمّد صلّى علیه اللّه و آله و سلّم تکذیب آنچه آن حضرت بدیده سر بنظر درآورد ننمود بلکه آنچه بدیده بصر یعنی بچشم سر مشاهده نمود دیده دل تصدیق آن فرمود بعد از آن آنچه رسول آخر الزّمان بچشم سر دید امّتان را اخبار بحقایق آن نمود چنانچه لَقَدْ رَأى مِنْ آیاتِ رَبِّهِ الْکُبْرى.
پس آیات ایزد تبارک و تعالی غیر ذات اللّه تعالی است و فرمود که: لا یُحِیطُونَ بِهِ عِلْماً و در آن باب خلاف از حضرت رسالتمآب ظاهر نشد زیرا که اگر أبصار ادراک ذات قادر مختار مینمودی بی‌شبهه و گمان علم آن حضرت بذات ایزد عالم محیط بودی و معرفت ذات حاصل و ثابت شدی.
أبو قرّه گفت: یا أبا الحسن الرّضا علیه السّلام شما تکذیب روایت مینمائید حضرت امام الأتقیاء فرمود هر گاه روایت مخالف آیت قرآن ربّ العزّت باشد تکذیب آن لازم است و حال آنکه اجتماع مسلمین است بر آنکه علم- انسان احاطه ذات قادر سبحان نتواند نمود و أبصار و ادراک او نمیتواند، فرمود و مثل حضرت عزّ و جلّ چیزی نخواهد بود.
أبو قرّه چون سؤال از قول ایزد متعال: سُبْحانَ الَّذِی أَسْرى بِعَبْدِهِ لَیْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى نمود، آن حضرت (ع) او را اخبار و اعلام نمود بر آنکه ملک علّام رسول عالیمقام خود را بمعراج برد صاحب اللّواء و التّاج گردانید.
بعد از آن أبو الحسن الرّضا علیه السّلام بیان سبب معراج نمود که آن
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:69
برای نمودن آیات بود چنانچه فرمود که: لِنُرِیَهُ مِنْ آیاتِنا إِنَّهُ هُوَ السَّمِیعُ الْبَصِیرُ (1) پس آیات اللّه غیر ذات اللّه تعالی است بسی معذرت نمود و بیان کرد که چرا با او چنین نمود و آنچه او را نمود از آیات چنانچه فرمود: فَبِأَیِّ حَدِیثٍ بَعْدَ اللَّهِ وَ آیاتِهِ یُؤْمِنُونَ.
پس اللّه تعالی و تقدّس خبر داد که حدیث و آیات غیر از ذات مقدّس او است. أبو قرّه گفت: پس ذات خدای تعالی و تقدّس کجا است؟

أبو الحسن الرّضا عليه السّلام فرمود که: کجا مکان را گويند و اين مسأله شاهد از غايبست هيچ کس بنزد ايزد تعالى و تقدّس نرفته و او را بديده بصر و بچشم سر در نيافته و نديده ليکن قادر مهيمن همه کس را ديد و او در جميع مکان موجود مدير صانع حافظ و ممسک آسمان‌ها و زمين و رازق خلايق أجمعين است.
أبو قرّه گفت: يا أبا الحسن نه اللّه تعالى در بالاى آسمانها است در جاى که سواى ذات بى‌همتاى او هيچ کس نيست.
حضرت أبى الحسن الرّضا عليه السّلام فرمود که: وَ هُوَ اللَّهُ فِى السَّماواتِ وَ فِى الْأَرْضِ.
يعنى: اوست خدائى که در آسمانها و در زمينها است وَ هُوَ الَّذِى فِى السَّماءِ إِلهٌ وَ فِى الْأَرْضِ إِلهٌ.
و در محلّ ديگر فرمايد که: و هُوَ الَّذِى يُصَوِّرُكُمْ فِى الْأَرْحامِ كَيْفَ يَشاءُ.
و در موضع ديگر: وَ هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ ما كُنْتُمْ و ثُمَّ اسْتَوى إِلَى السَّماءِ وَ هِىَ دُخانٌ.
ترجمه و شرح الاحتجاج ,ج4،ص:70
و در محلّ ديگر: و هُوَ الَّذِى خَلَقَ لَكُمْ ما فِى الْأَرْضِ جَمِيعاً ثُمَّ اسْتَوى إِلَى السَّماءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَماواتٍ.
(1) و در جاى ديگر: و إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِى خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ فِى سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوى عَلَى الْعَرْشِ بدرستى که ذات او بود و هيچ خلق نبود و او همچنان که هست بود. يعنى عالم و خالق و رازق بود و أصلا خلق نبود حضرت عزّ و جلّ با خلايق که منتقل از حال بحال ديگر گردند نبود تا از حال بحال ديگر منتقل گردد زيرا که اين صفت محدث و محتاج است و حقتعالى لا يزال مستغنى از حدوث و زوال است.
أبو قرّه گفت: يا أبا الحسن الرّضا عليه السّلام شما چرا در هنگام دعا دستهاى خود بسوى آسمانها برميداريد نه بقول شما واجب تبارک و تعالى در جميع مکان و مأوى حاضر و پيدا است پس رفع ايادى در وقت دعا بسوى سماء چرا؟
أبو الحسن الرّضا عليه السّلام فرمود که: حضرت معبود طلب عبادت و بندگى و طاعت و سرافکندگى از بندگان خود بچند نوع نمود و واجب الوجود را مفازع و مستعيذ يعنى محلّ فزع و عبادت براى ربّ العزّت بسيار است، پس ذات أقدس او طلب بندگى و طاعت از بندگان خود بقول و فعل و علم و عمل و توجّه بندگى او در بعضى مکان و محلّ نمود چنانچه طلب عبادت بتوجّه نماز و بندگى ايزد بى‌نياز بسوى کعبه بيت اللّه الحرام نمود و أمر بقامت أفعال و مناسک حجّ و عمره بتوجّه بسوى کعبه مقدّسه فرمود همان قادر سبحانه تعالى طلب عبادت در وقت دعا و طلب حاجات و بدعاء بتضرّع و ابتهال بسط ايادى و رفع آن بسوى سماء نمود بر حال استکانت و

علامت تذلّل از برای عزّ و جلّ و عبودیّت چون این نوع بندگی در نزد ایزد مهیمن نیکو و مستحسن بود أمر بآن نمود.

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:71

(1) أبو قرّه گفت: أقرب بحضرت ربّ العالمین أصناف ملائکه‌اند یا امم روی زمین؟

حضرت أبو الحسن الرّضا علیه السّلام فرمود که: اگر أقرب بایزد أکبر به ذراع و شبر میگوئی بدرستی که أشیاء همگی بنزد حضرت وهّاب یک باب‌اند و تمامی موجودات فعل حضرت عزّ و جلّ‌اند، چنانچه بوسیله اشتغال به بعضی غافل و مشتغل از بعضی دیگر نگردد از جایی که تدبیر مخلوقات ملاء أعلاء نماید از همان مکان تدبیر سکنه سفلی فرماید و تدبیر خلق أوّل از حیث خلق آخرست بغیر عناد و کلفت و بغیر مئونت أحدی و مشاورت.

و اگر أقرب بسوی ایزد واهب در وسیلت و سبب رحمت گوئی پس آن بی‌شائبه ریب و گمان کسی است از بندگان او که أطوع بحضرت ایزد سبحان بود یعنی طوع و رغبت و بندگی و اطاعت او بحضرت ربّ العزّت بیشتر از سایر بشر باشد و شما روایت میکنید که آنچه بنده را از سایر أشیاء بحضرت ایزد تبارک و تعالی نزدیکتر گرداند آنست که بنده ساجد بود.

و نیز روایت میکنید که چهار نفر از ملائکه واحد أکبر در نزد یکی از پیغمبران عزیز سبحان با یک دیگر ملاقات کردند در سابق سمت تحریر یافت که در خدمت حضرت موسی کلیم علی نبیّنا و علیه التّحیّة و التّسلیم حاضر گشتند یکی ایشان خلق أعلاء و دیگری خلق سفلی و ثالث ایشان از خلق شرق و رابع ایشان از خلق غرب بود بعضی از ایشان از بعضی دیگر سؤال نمودند که سیر و سلوک شما از نزد که بود همه ایشان گفتند که ما را حضرت ربّ العالمین برای خدمت چنین و چنین فرستاد پس در این دلیل واضح و مبیّن است که این در منزلت ایزد جلیل است نه تشبیه و تمثیل.

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:72

(1) أبو قرّه گفت: یا أبی الحسن الرّضا علیه السّلام آیا تو اقرار مینمائی بر آنکه ایزد تبارک و تعالی محمول است.

حضرت أبی الحسن الرّضا (ع) فرمود که: هر محمول مفعول است و مضاف بغیرست و محتاج بآن، پس محمول در لفظ نقص است امّا حامل فاعل است و در لفظ ممدوحست و همچنین است قول قائل فوق و تحت و أعلی و أسفل و حال آنکه حضرت تعالی میفرماید که: وَ لِلّٰهِ الْأَسْمٰاءُ الْحُسْنیٰ فَادْعُوهُ بِهٰا و در هیچ کتب از کتب منزله آسمانی و مرقومه مختومه ایزد سبحانی نفرمود که حضرت واجب الوجود محمول است بلکه فرمود: او حامل در بحر و برّ نگاه دارنده آسمان و زمین و سایر مخلوقین است بقدرت و قهر و ما سوی اللّٰه تعالی محمول است.

و ما نشنیدیم از أحدی که ایمان بخدای منّان آورده باشد و اقرار به عظمت و جلالت او نموده باشد هرگز در دعاء و حالت استکانت و ابتهال و تضرّع بحضرت ایزد متعال گوید یا محمول.
أبو قره گفت: یا أبا الحسن علیه السّلام آیا تکذیب بروایت که واقع است در باب آنکه هر گاه حضرت آله بغضب آید ملائکه حمله عرش مجید را علم و معرفت بغضب حضرت ربّ العزّت بوسیله ثقل و گرانی که مجدّد از حمل آن بدیشان رسد مطّلع گردند در ساعت بسجده در آیند و اظهار عجز و بندگی خود نمایند، پس وقت که غضب ایزد واهب برطرف گردد و خفّت بر ایشان رسد آن ملائکه بموقف خود رجعت کنند.
أبو الحسن الرّضا علیه السّلام فرمود که: مرا خبر ده از آنکه اللَّه تبارک و تعالی از زمان لعنت ابلیس تا امروز تو و تا روز قیامت آیا ملک منّان همچنان
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:73
بر ابلیس خسیس و بر اولیای آن متمرّد رئیس (1) أهل عصیان بر خشم و غضبان است یا آنکه راضی از ایشانست؟
أبو قره گفت: نعم بیشک غضبانست بر او و بر متابعانش.
امام الأتقیاء أبو الحسن الرّضا علیه السّلام فرمود که: پس در چه وقت- حضرت اللَّه تقدّس از آن غاوی خلقان راضی گردید که ثقل عرش بر حمله آن خفیف گشته که متحمّل آن شدند و حال آنکه تو میگوئی که حضرت قادر متعال لم یزل و لا یزال غضبان بر آن غاوی ضالّ است بلکه با متابعانش بی‌قیل و قال.
بعد از آن امام الانس و الجانّ گفت: ویحک یا أبا قره چگونه برائت و اظهار اقتدار قدرت مینمائی در آنکه پروردگار خود را متّصف گردانی بصفت تغیّر و زوال و انتقال از حال بحال و اینکه میگوئی بر حضرت ایزد باری ساری و جاری است تمامی آنچه بر مخلوقین ساری و جاریست منزّه و مقدّس است حقّ سبحانه و تعالی و تقدّس از آنکه لم یزل زایل با زائلین گردد و تغیّر با متغیّرین یابد و عقل کامل شاهد عادل و بیّنه حقّست بر آن.
صفوان گوید که: أبو قرّه بعد از استماع این کلام آن ولیّ ایزد وهّاب به نوعی متحیّر گردید که أصلا زبانش جاری بسؤال و جواب نگردید بناء علیه از مجلس برخاست و بیرون رفت.

[احتجاج امام علی بن موسی الرضا ع بر عبد السلام هروی در رؤیت خداوند]

از عبد السّلام بن صالح الهروى منقول و مرويست كه من روزى بموقف عرض امام البرايا أبو الحسن علىّ بن موسى الرّضا عليه السّلام معروض گردانيدم كه يا ابن رسول اللَّه چه ميگوئى در باب حديث كه أهل حديث روايت ميكنند كه مؤمنان در منازل خود در چنان زيارت پروردگار خود ايزد سبحان مينمايند؟

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:74

(1) آن حضرت عليه السّلام فرمود كه: يا أبا صلت اللَّه تبارك و تعالى پيغمبر خود حضرت محمّد مصطفى عليه صلوات اللَّه تعالى بر جميع خلق خود از رسل و أنبياء و ملائكه أرض و سماء أفضل گردانيد و طاعت آن حضرت را طاعت خود و متابعت او را متابعت خود و زيارت نبىّ الرّحمه را زيارت خود در دنيا و آخرت گردانيد چنانچه عزّ و جلّ فرمود كه: مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطاعَ اللَّهَ.

و در محلّ ديگر ميفرمايد كه: إِنَّ الَّذِينَ يُبايِعُونَكَ إِنَّما يُبايِعُونَ اللَّهَ.

و حضرت نبىّ ايزد مختار فرمود كه: من زارنى فى حياتى او بعد موتى فقد زار اللَّه تعالى.

يعنى: هر كه مرا زيارت كند خواه در حيات و خواه بعد از وفات من- چنانست كه آن كس زيارت ايزد تعالى و تقدّس كرده باشد درجه حضرت نبىّ الرّحمه در جنّت أرفع درجات أنبياء و رسل عزّ و جلّ است پس آن كس كه زيارت نبىّ الأقدس در درجه او در منزل مقدّس آن حضرت نمايد چنانست كه زيارت اللَّه تبارك و تعالى و تقدّس بتقديم رساند.

أبا الصّلت گويد كه: من گفتم يا ابن رسول اللَّه در روايت آمده كه ثواب لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ براى قائل آن نظر بوجه اللَّه تعالى است معنى اين كلام چيست حضرت أبو الحسن الرّضا (ع) فرمود كه: يا أبا الصّلت آن كسى كه وصف ذات ايزد أكبر بوجه از وجوه نمايد بى‌شبهه آن أبتر كافر است ليكن، وجه خداى مهيمن أنبياء و رسل و حجج حضرت عزّ و جلّ است كه بوسيلت و وساطت آن أعيان عليهم صلوات اللَّه الرّحيم الرّحمن متوجّه بحضرت ربّ العالمين و بمعرفت و دين او گردند.

و حضرت ايزد سبحان ميفرمايد كه: كُلُّ مَنْ عَلَيْها فانٍ وَ يَبْقى وَجْهُ رَبِّكَ

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:75

ذُو الْجَلالِ وَ الْإِكْرامِ.

(1) و در موضع ديگر فرمايد كه: كُلُّ شَيْ‌ءٍ هالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ، پس نظر بسوى أنبياء و رسل اللَّه تعالى و حجج عليهم السّلام در درجات ايشان ثواب عظيم براى مؤمنانست در روز قيامت هنگام جزا و عنايت.

و حضرت نبیّ الرّحمه فرمود هر که: بغض ما اهل بیت و عترت من داشته باشد من او را نمی‌بینم و او مرا نمیبیند در روز قیامت.
و آن حضرت فرمود که: یا أبا الصّلت در میان شما جمعی هستند که بعد از مفارقت من دیگر مرا نخواهند دید.
یا أبا الصّلت: خدای تعالی موصوف به مکان و مقام و مدرک به أبصار و أوهام نگردد.
أبا الصّلت گوید که من باو گفتم: یا ابن رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم مرا از حقیقت جنان و نیران اعلام و اعلان نمائی که الیوم هر دو مخلوق و موجودند یا نه؟
آن حضرت فرمود نعم هر دو موجودند و نبیّ المحمود (ص) در هنگام که معراج سماء نمود مشاهده آن هر دو مقام و مأوی فرمود.
أبا الصّلت گوید که گفتم: یا ابن رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم قوم بسیار را رأی و قول آنست که بهشت و دوزخ مخلوق نیستند بلکه مقدّرند.
أبو الحسن الرّضا (ع) فرمود که: آن جماعت از ما و ما از آن طایفه نیستیم کسی که منکر خلق جنّت و نار است آن شخص تکذیب حضرت نبیّ المختار و مکذّب أئمّة الأبرار علیهم سلام اللَّه الملک الغفّار است و او از ولایت ما نیست و مخلّد در جهنّم مقیم و آن مکان خواری مستقیم خواهد بود.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:76
(1) و از اینجاست که حضرت بیچون میفرماید که: هذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِی یُکَذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُونَ یَطُوفُونَ بَیْنَها وَ بَیْنَ حَمِیمٍ آنٍ.
و نیز رسول عزیز ما فرمود که: چون مرا بآسمان بردند جبرئیل امین (ع) دست مرا گرفته داخل جنّت گردانید و چند عدد رطب از درخت خرمای جنان چیده بمن داد من آن را تناول نمودم آن متحوّل بنطفه در صلب من گردید و چون بزمین فرمود آمدم و با خدیجه مواقعه نمودم او بفاطمه حوراء انسیّه حامله شد و هر گاه من مشتاق رائحه جنان میشدم استشمام رائحه دخترم فاطمه (ع) مینمودم.
حضرت امام الأتقیاء أبی الحسن الرّضا (ع) روزی در محضر جمعی از محبّان آن سرور و بعضی از نواصب أمر فرمود که قول ایزد عزّ و جلّ وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ ناضِرَةٌ إِلی رَبِّها ناظِرَةٌ.
یعنی: وجوه أهل نجات در روز عرصات با کمال اشراق و اضائت منتظر ثواب پروردگار ایشان ربّ العزّت است.
و نیز آن حضرت (ع) فرمود که: حضرت رسول صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم گفت که اللَّه تعالی جلّ جلاله در حدیث قدسی بمن خطاب فرمود که یا محمّد؟؟؟؟ نیاورد کسی که تفسیر کلام من برأی خود نماید و نشناخت مرا آنکه؟؟؟؟ فرماید و بر دین قویم و جادّه مستقیم من نیست آنکه در

دینم؟؟؟؟؟؟
و نیز حضرت أبی الحسن الرّضا (ع) فرمود که: هر کسی که رد متشابه قرآن بمحکم آن نماید بی‌شکّ آن بنده سلیم مهتدی بطریق مستقیم گردید بعد از آن آن امام الانس و الجانّ علیه السّلام فرمود که: در أحادیث و أخبار ما نیز

متشابهاتست (1) چنانچه متشابهات قرآنست و محکماتست چنانچه محکمات قرآن لازم الاذعانست باید که ردّ متشابهات أخبار ما بمحکمات آن نمائید و تابع متشابهات بدون محکماتش نگردید که اگر چنین کنید گمراه و دور از رحمت آله خواهید بود.
و نیز حضرت امام الهدی أبی الحسن الرّضا علیه الصّلوة من الملک الأعلی فرمود که: کسی که تشبیه ایزد خالق بخلق نماید بی‌شبهه آن جاهل بی‌درک مشرک است و آنکه بحضرت واحد أکبر نسبت أمر دهد که او را از نسبت مثل آن أمر نهی و زجر کرده باشد آن أبتر کافر است.

[احتجاج امام على بن موسى الرضا ع بر حسين بن خالد مروى در صورت خلق آدم و علم و سمع و بصر خدا]

و از حسين بن خالد منقول و مرويست كه من از أبى الحسن الرّضا عليه السّلام شنيدم فرمود كه: حضرت عزّ و جلّ لم يزل عليم و قدير و حىّ و قديم، و سميع و بصير بود.
من گفتم: يا ابن رسول اللَّه قومى چنين پندارند و گويند كه خداوند عزّ و جلّ عالم است بعلم، و قادر است بقدرت و حىّ است بحياة و قديم است بقدم و سميع است بگوش و بصير است بچشم.
امام عليه السّلام فرمود كه: هر كسى كه قابل باين گردد و اين را دين و آئين خود گرداند بدرستى كه آن بيدين آله ديگر بغير ذات يكتاى بيهمتاى ايزد أكبر بجهت خود سزاوار و در خور دانسته آنها را بخدائى گرفته و آن كس أصلا بهيچ چيز در ولايت ما نيست.
بعد از آن آن هادى انس و جانّ أبى الحسن الرّضا عليه السّلام تكرار آن كلام صدق التيام نمود كه خداى عزّ و جلّ لم يزل عليم و قادر و حىّ و قديم و سميع و بصير لذاته است و تعالى و تقدّس و منزّه بلكه در غايت تقدّس است از
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:78
آنچه مشركان و مشبّهات نسبت بذات حضرت واهب سبحان دهند تعالى اللَّه عن ذلک علوّا كبيرا.
(1) و نيز از حسين بن خالد مروى و منقولست كه من روزى معروض رأى فيض اقتضاى أبى الحسن الرّضا عليه الصّلاة و السّلام من اللَّه تعالى گردانيدم كه يا ابن رسول اللَّه صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم قوم بسيار ميگويند كه حضرت رسول مختار در حضور مهاجر و أنصار فرمود كه: خداى تعالى خلق آدم بر صورت خود نمود.
حضرت أبى الحسن الرّضا عليه السّلام فرمود كه:
قاتلهم اللَّه ربّ العباد
آن أرباب عناد را از نفع حيات بى‌بهره گرداناد و اللَّه كه آن طايفه حذف أوّل حديث نمودند زيرا كه حقايق بيان اين اجمال آنست كه رسول ملک-العلّام عليه السّلام روزى بدو مردى كه بيكديگر سبّ و دشنام ميدادند گذشت از يكى ايشان چنان استماع نمود كه بديگرى ميگفت كه خداى تعالى روى تو را و روى آنكه مشابه روى تست قبيح گرداناد.
حضرت رسالتمآب بقائل اين كلام نامستطاب خطاب نمود كه يا عبد اللَّه به برادرت چنين نگوى بدرستى كه خداى عزّ و جلّ خلق آدم على صورته.
از ابراهيم بن أبى محمود منقول و مرويست كه من بحضرت امام الأتقياء

أبو الحسن الرّضا (ع) معروض گردانيدم كه شما در باب اين حديث كه مردمان از رسول آخر الزّمان روايت ميكنند كه آن برگزيده حقّ عزّ و علاء فرمود كه: ملك تعالى هر شب از عرش أعلى نزول بآسمان دنيا مينمايد.
أبو الحسن عليه السّلام فرمود كه: لعنت خداى عالم بر محرّفين كلم از مواضع آن مبدّلين سخنان از مكان بيان بر خلاف موضع و محلّ آن باد.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:79
(1) و اللّٰه بخداى عالم قسم است كه رسول صلّى اللّٰه عليه و آله و سلّم چنين نگفت بلكه آنچه سيّد المرسلين بيان فرمود چنين بود كه حضرت ايزد معبود در هر ثلث آخر شب در ليالى جمعه از أوّل شب تا آخر شب فرشته بآسمان- دنيا ميفرستد و او را أمر بندا مينمايد بدين وجه كه آيا هيچ سايلى هست كه آنچه خواهد سؤال كند تا او را باعطاى آن سرافراز گردانيم و آيا هيچ تائب هست كه ندامت و رجعت بحضرت ربّ العزّت نمايد تا توبه او را بپذيريم و او را بآن وزر و خطايا نگيريم آيا هيچ مستغفرى هست كه طلب مغفرت و رحمت كند تا او را بيامرزيم.
اى طالب خير روى بعمل نيكو آرا واى طالب شرّ در طلب آن سعى كمتر كن كه موجب نقصان و ضرر بلكه سبب سكنى و موطن سقر است آن فرشته ايزد منّان پيوسته ندا ميكنند تا آنكه فجر طلوع كند و بعد از طلوع فجر معاودت به محلّ مستقرّ خود نمايد از ملكوت سماء و از آن مكان و مأواى.
اى فلان پدر بزرگوارم اين حديث از جدّ عاليمقدارم روايت كند و جدّم از آباى كرام عظامم و آن أعيان از رسول ايزد علّام عليهم الصّلوة و السّلام.
و از محمّد بن سنان منقول و مرويست كه من از حضرت أبى الحسن الرّضا سؤال نمودم كه آيا خداى تعالى و تقدّس قبل از ايجاد و خلق خلايق عالم و عارف بحقايق نفس أقدس خود بود يا نه؟
آن حضرت (ع) فرمود كه: نعم گفتم: آيا مى‌شنيد و ميديد؟
امام الأنام عليه السّلام گفت: محتاج بآنها نبود زيرا كسى نبود كه سؤال از حضرت معبود و طلب شىء از واجب الوجود نمايد او بود و نفس او و
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:80
نفس او بود (1) و او قدرتش نافذ و روان بود و محتاج بتسميه نفس نبود ليكن ربّ الودود اختيار أسماء بواسطه نفس خود از جهت غير خود نمود تا او را بآن أسماء نخواند زيرا كه اگر قادر داور را بنام كسى نخواندى أصلا ايزد تعالى شناخته نشدى پس اوّل اسم كه حقّ تعالى و تقدّس براى ذات أقدس خود اختيار نمود آن اسم العلىّ العظيم بود و بواسطه آنكه واجب تعالى أعلى الأشياء است بالتّمام پس معناى او اللّه است و اسمش العلىّ العظيم است و اين اسم أوّل أسماء ملك تعالى است زيرا كه او علىّ بر همه أشياء است.

و آن حضرت عليه السّلام فرمود كه: قول خداى تبارک و تعالى يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ ساقٍ ساق حجاب از نور است وقتى كه آن حجاب منكشف گردد مؤمنان همگى بسجده قادر منّان و أصلاب منافقان بنوعى تاريک و ظلمانى گردد كه استطاعت سجود ندارند.
مرويست كه شخصى از أبو الحسن الرّضا عليه السّلام از حقيقت معنى آيه كلام حضرت بيچون: كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ چون سؤال نمود آن حضرت عليه السّلام فرمود كه: اللّه تعالى موصوف بمكان نگردد حلول در آن ننمايد تا بوسيله محجوب در آن مكان گردد و از نظر عباد پوشيده و پنهان ماند و ليكن مراد از آن محجوب و ممنوع بودن خلقان از ثواب و رحمت ايزد سبحان است.
و چون از آن حضرت از قول حضرت عزّ و جلّ: وَ جاءَ رَبُّكَ وَ الْمَلَكُ صَفًّا سؤال نمودند آن ولىّ ايزد وهّاب در جواب سايل فرمود كه: حقّ تعالى بى‌شبهه و ارتياب متّصف بمجىء و ذهاب نگردد و از اين كلام حضرت ملک العلّام اراده خواهش اينان أمر خود نمود يعنى أمر پروردگار تو بايشان رسد.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:81
(1) و سؤال از آن حضرت عليه السّلام چون از قول عزّ و جلّ هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمامِ وَ الْمَلائِكَةُ نمودند فرمود كه: يعنى ملائكه در ظلل از غمام‌اند و گفت: اين چنين نازل شد.
و چون سؤال از قول ايزد متعال: سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ و از قول حضرت واجب تعالى اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ.
و از قول ايزد آله وَ مَكَرُوا وَ مَكَرَ اللَّهُ، و از قول ايزد عالم: يُخادِعُونَ اللَّهَ وَ هُوَ خادِعُهُمْ شد.
آن امام الأنام فرمود كه: خداى واجب الوجود سخريّه و استهزاء و مكر و ريب و خدعه و فريب با هيچ موجود ننمود ليكن قادر مهيمن بآن طايفه وخيم- العاقبه جزاء سخريّه و جزاء استهزاء و جزاء مكر و خديعت كه فعل و عمل هر يک از أصناف آن امّت رسانيد.
آنگاه آن ولىّ اللّه فرمود كه: تعالى عمّا يقول الظّالمون علوّا كبيرا.
و چون از آن حضرت سؤال از قول عزّ و جلّ نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ نمودند آن سرور فرمود كه حضرت اللّه تبارک و تعالى سهو و نسيان نميكند زيرا كه سهو و نسيان صفات مخلوقين است و محدّثين.
آيا نشنيدى كه عزّ و جلّ ميگويد كه: وَ ما كانَ رَبُّكَ نَسِيًّا يعنى نسيان شيوه پروردگار تو نيست ليكن هر كه ايزد مهيمن را فراموش كند او جزاى نسيان

و نسیان ملاقات روز قیامت بنوعی که فراموش نموده از حضرت ربّ العزّت خواهد یافت، چنانچه فرمود که: نَسُوا اللَّهَ فَأَنْساهُمْ أَنْفُسَهُمْ فَالْیَوْمَ نَنْساهُمْ کَما نَسُوا لِقاءَ یَوْمِهِمْ هذا.
یعنی: حقّ سبحانه و تعالی ایشان را میگذارد و چنانچه ایشان خدای

تعالی را فراموش کردند و ترک استعداد لقاء روز قیامت نمودند جزای این عمل از قادر لم یزل بآن طایفه وخیم العاقبه واصل گردد.
(1) و نیز از آن حضرت سؤال از قول عزّ و جلّ فَمَنْ یُرِدِ اللَّهُ أَنْ یَهْدِیَهُ یَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلامِ وَ مَنْ یُرِدْ أَنْ یُضِلَّهُ یَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَیِّقاً حَرَجاً نمودند فرمود که: هر کرا خدای تعالی اراده هدایت او بایمان نماید در دنیا و اراده ایصال به جنّت و دار کرامت خود در آخرت فرماید تشریح سینه آن کس بواسطه تسلیم و انقیاد أمر خود واجب تعالی و تقدّس مینماید و او را ساکن و موثّق بآنچه او را موعود گردانید از ثواب گرداند تا آنکه خاطرش جمع، مطمئنّ گردد و آن را که اراده اضلال و از جنّتش و دار کرامتش در آخرت بواسطه کفر و معصیت او در دار دنیا که مسکن محنت و مشقّت است فرماید سینه او را منشرح نگرداند بلکه بغایت تنگ و حرج گرداند تا آنکه آن کس شکّ در کفر او نماید و مضطرب در اعتقاد او گرداند و او را منقلب گرداند بحال دیگر بنوعی که گوئیا او صعود و عروج به آسمان می‌نماید.
آنگاه آن ولیّ اللَّه تلاوت این آیه کلام اللَّه نمود کَذلِکَ یَجْعَلُ اللَّهُ- الرِّجْسَ عَلَى الَّذِینَ لا یُؤْمِنُونَ.

[جواب امام على بن موسى الرضا ع از سؤالات مأمون]

و از أبو الصّلت مرويست كه چون مأمون الرّشيد از حضرت أبو الحسن رضا عليه السّلام سؤال از قول عزّ و جلّ: وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَ كانَ عَرْشُهُ عَلَى الْماءِ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا نمود.

آن امام البرايا عليه السّلام فرمود كه: ايزد سبحانه و تعالى ايجاد و خلق عرش أعظم و آب و ملائكه واهب أكرم پيش از آسمانها و زمينها نمود، پس ملائكه استبداد نفس خويش و بعرش و بآب بحضرت عزّ و جلّ نمودند بعد از

آن (1) حضرت مالک الرّقاب عرش را بروى آب ممكّن گردانيد و قدرت خود را بر ملائكه ظاهر نمود.

بعد از آن ملائكه دانستند كه حضرت سميع بصير بر تمامى أشياء عالم و قدير است پس از آن ربّ العزّت عرش را بقدرت خود رفع و نقل نمود و جاى آن را بر بالاى آسمان هفتم مقرّر فرمود.

پس آنگاه حضرت آله در شش روز خلق آسمانها و زمينها نمود و ذات ايزد معبود مستولى بر عرش او بود و ربّ العالمين قادر بود بر آنكه بيک طرفة العين ايجاد سموات سبع و أرضين نمايد لكن ايزد علّام خلق آسمان و زمين در ستّة ايّام بواسطه آن نمود تا بر ملائكه حضرت واجب الوجود ظاهر شود كه آنچه ازينها مخلوق گشتند هر يک بعد از ديگرى حادث و پديد شدند، پس استدلال بحدوث آنچه ازينها حادث شدند مرّة بعد مرّة اخرى بر حضرت اللّه تبارک و تعالى نمايند و ايجاد و خلقت عرش از ربّ العزّت بواسطه ضرورت و احتياج بآن بى‌شبهه و گمان نبود، زيرا كه ذات واجب تبارک و تعالى غنىّ از عرش و از جميع موجودات است و ذات أقدس از جلوس بر عرش و در آن مكان موصوف و عيان نگردد بواسطه قادر عالم جوهر و جسم نيست تا محتاج، و مفتقر بمكان و مقرّ بود اللّه تبارک و تعالى منزّه و مقدّس از صفات جميع برايا است تعالى اللّه عن ذلک علوّا كبيرا.

و امّا قول حضرت عزّ و جلّ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا يعنى خلّاق على الاطلاق كه خلق خلايق بر وضع جدير و لايق و بر طبق تقاضاى عناصر مطابق و موافق نمود بواسطه اختيار و امتحان ايشان بتكليف طاعت و عبادت بر سبيل امتحان و تجربه أمر ديگر زيرا كه عزّ و جلّ لم يزل عالم بهمه أشياء در هر مكان و محلّ،

است.

(1) در آن حال مأمون گفت: يا أبا الحسن چنانچه مرا در اين باب مفرّح گردانيدى حضرت مفتّح الأبواب ترا از جميع ألم و اضطراب مفرّح گرداناد.
پس آنگاه مأمون روى بآن ولىّ اللّه آورده گفت: يا ابن رسول اللّه (ص) معنى اين آيات كلام خالق البريّات وَ لَوْ شاءَ رَبُّكَ لَآمَنَ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلُّهُمْ جَمِيعاً أَ فَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ و آيه وَ ما كانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ چيست؟
حضرت أبو الحسن الرّضا (ع) فرمود كه: حديث و حكايت كرد برايم پدرم موسى بن جعفر از پدرش جعفر بن محمّد و آن حضرت از پدرش محمّد بن على و محمّد بن علىّ از پدرش علىّ بن الحسين و آن حضرت از پدرش سيّد الشّهداء أبى عبد اللّه الحسين و آن سبط نبىّ الهاشمى از پدرش أمير المؤمنين علىّ ابن أبى طالب صلوات اللّه عليهم أجمعين كه حضرت أمير المؤمنين على (ع) فرمود كه مسلمانان روزى بحضرت رسول آخر الزّمان (ص) معروض گردانيدند كه يا رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم جمعى از مردمان كه شما را قدرت تمام بر ايشانست اكراه و اجبار بر اسلام و اطاعت دين ايزد علّام نمائى تا عدد ما بسيار شود و قوّت و اقتدار ما بر أعداى دين قاهر مختار حاصل گردد.
حضرت نبىّ المحمود فرمود كه: مرا خوش نمى‌آيد كه ملاقات به خداى عزّ و جلّ نمايم يا بدعت كه أصلا از احداث و اختراع مثل آن أمر از حضرت ايزد أكبر خبرى بمن نرسيده باشد و من از جماعت متكلّفين را كه خلايق بخير بر أمر دارند حضرت كريم مجيد چون اين مكالمه فيما بين امّت و نبىّ الرّحمه شنيد اين آيه مباركه بآن حضرت منزل و مرسل گردانيد كه: يا محمّد وَ لَوْ شاءَ رَبُّكَ لَآمَنَ مَنْ
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:85
فِي الْأَرْضِ كُلُّهُمْ جَمِيعاً.
(1) يعنى: اگر اراده و مشيّت ربّ الأرباب در باب ايمان سكنه زمين بر سبيل الجاء و اضطراب متعلّق گردد در دار دنيا هر آينه تمامى آنها ايمان مى‌آوردند چنانچه در هنگام رؤيت ناس و معاينه در آخرت اظهار ايمان مينمايند و اگر من كه خالقم خلايق را مجبور بطاعت و ملجا بمتابعت خود- گردانم هر آينه خلق از من مستحقّ مدح و ثواب يا محمّد (ص) در هيچ باب نگردند ليكن اراده من عزيز ميهنم از ايشان آنست كه همگى طوايف خلقان در حالت اختيار من غير كره و اجبار ايمان بحضرت ايزد غفّار آرند تا آنكه از من مستحقّ زلفى و كرامت و دوام خلود و ابود در جنّت الخلد كه دار الأمن، و استراحت است گردند.
آيا تو اكراه مردمان بايمان ميكنى و ايشان را مجبور بآن ميگردانى تا مؤمن گردند يعنى حصول اين أمر از تو بغايت متغيّر بلكه غير ممكن و متعذّر است لهذا ملك تعالى اين آيت بحضرت سيّد الورى انزال و ارسال نمود كه

أ فَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ و اين اشاره بآنست كه اكراه امّت بنبىّ الانس و الجانّ بر اسلام و ايمان در حيّز قدرت و اقتدار نبىّ المختار نيست بلكه آن منوط و مربوط باراده و مشيّت حضرت قادر مختار است.
و امّا قول حضرت عزّ و جلّ وَ ما كانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ پس اين آيه بر سبيل تحريم ايمان بدون اذن رحيم الرّحمن نباشد بلكه معنى آن بدين وجهست كه ايمان نمى‌آرد هيچ نفس بحضرت خداى تعالى و تقدّس مگر باذن و اراده ايزد مقدّس و اذن حضرت ذو المنن عبارت از أمر أرباب نفوس است بايمان بنوعى كه ايشان را تكليف بآن كند كه تعبّد او نمايند به ترجمه و شرح الاحتجاج ج4 86 جواب امام على بن موسى الرضا ع از سؤالات مأمون ..... ص : 82
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:86
اختيار و خواهش خويش و الجاء نفوس بسوى ايمان عبارت از زوال تكليف، و تعبّد است بلكه جبر و اضطرار ايشان است بآنچه خواهد و اراده نمايد.
(1) مأمون گفت: يا أبا الحسن فرّجت عنّى فرّج اللَّه عنك چنانچه مرا خوشحال و متنعّم گردانيدى.
يا أبو الحسن خداى تعالى ترا مفرّج گرداند و جميع مكروهات از تو بردارد يا امام الامّه مرا خبر از قول خالق البريّه: الَّذِينَ كانَتْ أَعْيُنُهُمْ فِى غِطاءٍ عَنْ ذِكْرِى وَ كانُوا لا يَسْتَطِيعُونَ سَمْعاً ده كه تفسير اين آيه كريمه چيست؟
حضرت امام عليه السّلام فرمود كه: غطا عين ممنوع از ذكر نيست و ذكر به چشم ديده نشود ليكن حضرت عزّ و جلّ جمعى را كه تكفير بولايت علىّ بن أبى طالب سلام اللَّه عليه نمودند آن طايفه وخيم العاقبه را تشبيه بكوران نمود زيرا كه ايشان قول حضرت رسول صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم در حقّ على عليه السّلام قبول ميكردند ليكن گوش اطاعت ولايت آن منبع فضل و هوش نمى‌نمودند.
مأمون گفت: يا أبا الحسن فرّجت عنّى فرّج اللَّه عنك.

[جواب احتجاج امام علی بن موسی الرضا ع از سؤالات ابراهیم بن ابی محمود]

و از عبد العظیم بن عبد اللَّه الحسنی مرویست که از ابراهیم بن أبی محمود رضی اللَّه عنه روایت کند که ابراهیم گفت: من از حضرت أبو الحسن رضا علیه السّلام از قول خدای بیچون معنی آیه وَ تَرَکَهُمْ فِی ظُلُماتٍ لا یُبْصِرُونَ- سؤال نمودم.
آن حضرت علیه السّلام فرمود که: خدای تعالی و تبارک موصوف به صفت ترک نگردد چنانچه ایزد خالق هرگز متّصف بصفات خلق خویش نشده و لیکن قادر متعال وقتی که عالم بر أحوال آن طایفه گردد که بوسیله اغوای آن مضلّ ضالّ رجعت از کفر و ضلال بواهب ذو الجلال نمینمایند جبّار منتقم لا یزال منع معاونة
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:87
و لطف بی‌غایت خود از آن کفره تیره مآل مینماید و آن مشت خاکسار را باختیار ایشان میگذارد.
(1) ابراهیم رضی اللَّه عنه فرماید که: من بعد از آن از آن ولیّ حضرت لم یزل از قول عزّ و جلّ خَتَمَ اللَّهُ عَلی قُلُوبِهِمْ وَ عَلی سَمْعِهِمْ الآیه سؤال نمودم.
آن امام الانس و الجانّ فرمود که: ختم عبارت از طبع و مهر قلوب کافران است از برای عقوبت کفر ایشان چنانچه عزّ و جلّ در محلّ دیگر خبر بحضرت خاتم الرّسل میدهد که بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَیْها بِکُفْرِهِمْ فَلا یُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِیلًا.
و نیز از آن سرور سؤال نمودم که آیا ایزد أکبر بندگان خود را بر معاصی مضطرّ و مجبر میگرداند بنوعی که بنده را در ترک آن أصلا قدرت و اختیار نماند آن حضرت علیه السّلام فرمود نه بلکه ربّ العزّت از روی احسان و مرحمت بنده را مخیّر گرداند و مهلت دهد تا توبه و رجعت بواهب بی‌منّت نمایند.
گفتم: یا ابن رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم قادر خلّاق تکلیف عباد و خلق خود بأمر ما لا یطاق مینماید.
آن ولیّ الخالق و الخلائق بالاستحقاق فرمود که: از حضرت ایزد مجید أمثال این أمر غیر سدید چون ظاهر و پدید گردد که در کلام حمید میفرماید که: وَ ما رَبُّکَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِیدِ.
بعد از آن مرشد و هادی انس و جان فرمود که: یا فلان حکایت کرد پدر بزرگوارم بواسطه من یعنی موسی بن جعفر از پدرش جعفر بن محمّد الصّادق علیهما السّلام نقل نمود که آن سرور فرمود که: اگر کسی را زعم و گمان چنان بود که قادر سبحان جبر بندگان خود بفعل معاصی و أمر شاقّ

و تكليف ايشان بما لا يطاق نمايد شما بعد از اطّلاع بأحوال او أكل ذبيحه او ننمائيد و
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:88
شهادت او را قبول ميفرمائيد و نماز در خلف او نگذاريد و از زكاة چيزى به او مدهيد.

[جواب احتجاج امام على بن موسى الرضا ع از سؤالات يزيد بن معاويه شامى در لا جبر و لا تفويض]

(1) و از يزيد بن معاويه الشّامى منقول و مروى است كه در أيّام مسافرت من به خراسان چون بمرو رسيدم داخل مجلس بهشت قرين ارم تزئين أبو الحسن الرّضا عليه السّلام گرديدم گفتم:
يا ابن رسول اللّٰه صلّى اللّٰه عليه و آله و سلّم مردمان از امام الخلائق جعفر ابن محمّد الصّادق صلوات اللّٰه عليهما روايت ميكنند كه آن حضرت در حضور جمعى از مسلمين مكرّر چنين فرمود كه: لا جبر و لا تفويض بل أمر بين الأمرين، يعنى اين كلام با امام الأنام بر چه انجام و انصرامست؟
آن مرشد خاصّ و عامّ فرمود كسى را كه زعم آن تيره سرانجام چنان باشد كه خداى علّام أفعال ما را خود بتقديم و انصرام ميرساند و بعد از آن ما را بآن معذّب ميگرداند آن كس قائل بجبر خداى تعالى و تقدّس است، و آن كسى كه زعمش چنان بود كه حضرت عزّ و جلّ تفويض أمر خلق و روزى همه خلايق بحجج ايزد خالق يعنى أنبياء و رسل و أئمّة السّبل نمود آن شخص قائل بتفويض است و بى‌شبهه قائل بجبر كافر و قائل بتفويض مشركست.
گفتم: يا ابن رسول اللّٰه پس أمر بين أمرين كدام است؟
آن حضرت فرمود أمر بين أمرين عبارت از وجود سبيل و طريق مستقيمست بسوى اتيان و اقدام مأمور به و ترك منهى عنه.
گفتم: يا ابن رسول اللّٰه آيا حضرت عزّ و جلّ را مشيّت و ارادت در أمر و نهى يعنى در فعل و طاعت و ترك معصيت است.
آن امام الامّه عليه السّلام و التّحيّه فرمود كه آيا طاعات آن بى‌شايبه
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:89
گمان بارادت و مشيّت خداى منّان است (1) بجهت آنكه أمر بطاعات و رضا خود در آن و معاونت بر آن ظاهر و عيان گردانيد و ارادت و مشيّت ربّ العزّت در أمر معصيت نهى او از آنست و اظهار سخط خود در آن و خسران و خذلان عاصيان است بر آن.
من گفتم: پس خداى عزّ و جلّ را در آن باب قضا و حكم بر أصناف امم بود حضرت امام أبو الحسن الرّضا عليه السّلام فرمود كه قادر عالم بلا ارتياب حكم بخلايق در هر باب بآنچه مستحقّ آن باشند از ثواب و عقاب در دنيا و آخرت نمايد.
روايت است كه روزى در نزد حضرت أبو الحسن الرّضا جبر و تفويض مذكور گرديد آن حضرت فرمود كه: عزّ و جلّ آله هرگز مطيع باكراه و كس از او عاصى به غلبه بلا اشتباه نشد. يعنى اللّٰه تبارك و تعالى هيچ بنده را

بجبر و کراهت مطیع خود ننمود و بقهر و غلبگی خود بر آن طایفه ایشان را عاصی بجبر بر معاصی نفرمود و بندگان خود را مهمل نگذاشت در ملک خود بلکه به أرسال انبیا و رسل تمامی خلایق را قادر خالق بر طریق حقّ دلالت نمود.
و او مالک است بواسطه آنچه مالک خلقان بآن شده و قادر است بر عباد بنا بر آنچه اقتدار ایزد غفّار بر بندگان بر آنست.
پس اگر بندگان او قصد طاعت او نمایند حضرت اللّٰه تعالی و تقدّس صدّ و منع ایشان از آن بندگی و طاعت نمی‌نماید.
و اگر عباد بوسیله تمرّد و الحاد قصد معصیت و عناد نمایند پس اگر ایزد قادر منّان نخواهد حائل میان بندگان و آن فعل عصیان نماید و اگر حایل فیما بین عباد و آن فعل فساد بعنایت ربّ العباد واقع نگردد و بندگان به
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:90
وساطت و تمرّد و طغیان مرتکب آن فعل عصیان گردند در این حال نتوان گفت که مهیمن سبحان داخل در آن فعل و عصیان گردانید.
(1) آنگاه آن ولیّ اللّٰه حضرت آله فرمود: کسی که ضبط حدود این کلام بر سبیل درک و استعلام نمود پس او خصم غالب بر مخالف مبرم خود خواهد بود.
از حسین بن خالد مروی است که من بحضرت امام الانس و الجنّ أبو الحسن الرّضا علیه السّلام گفتم: که یا ابن رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم مردمان ما را منسوب بقول جبر و تشبیه میگردانند و میگویند که شما قائلید به تشبیه و جبر نسبت بحضرت واحد أکبر بواسطه أخبار و أحادیث مرویّه از آبای شما أئمّة الأبرار علیهم سلام اللّٰه الملک الغفّار.
آن حضرت علیه السّلام در ساعت باقبال و سعادت گفت: یا ابن خالد مرا خبر ده از آن أحادیث و أخبار که مروی است از آبای عظام کرامم در باب-تشبیه ایزد وهّاب.
آیا روایت که شما در باب تشبیه و جبر حضرت مهیمن قادر از سایر بشر شنیدید بیشتر است یا أخبار و أحادیث که من از حضرت پیغمبر علیه صلوات الملک الأکبر در باب عدم تشبیه و جبر برای شما نقل و روایت کردم؟
گفتم: یا ابن رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم بلکه آنچه شما روایت از آن پیغمبر جلیل القدر نمودید بیشتر است؟
آن حضرت علیه السّلام فرمود که: پس شما بگوئید که رسول خدای تبارک و تعالی قائل بجبر و تشبیه بود.
من گفتم: یا ابن رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم این قوم میگویند
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:91
(1) که حضرت نبیّ المحمود در باب جبر و تشبیه ایزد معبود چیزی بیان

ننمود و جز اين نيست كه روايت از رسول (ص) كنيد.
امام البرايا أبو الحسن الرّضا عليه التّحيّة و الثّناء فرمود كه: پس بايست ميگفتند كه آباى من أئمّه ايزد علاّم عليهم السّلام نيز در باب جبر و تشبيه قادر وهّاب چيزى نفرمودند امّا از آن أعيان مردمان چنين روايت كردند.
پس آنگاه آن ولىّ حضرت آله روى بمن آورده فرمود كه: هر كسى كه قايل تشبيه و جبر خداى تعالى و تبارك گردد بى‌شبهه و شكّ آن كافر مشرك است و ما از آن جاهل بيرويّت بيزاريم در دنيا و آخرت.
يا ابن خالد وضع أخبار و أحاديث از ما أئمّة الأبرار در جبر و تشبيه ايزد جبّار جماعت خلاف نابكار كه تصغير عظمت خداى جبّار نمودند فرمودند و بر ما آن أحاديث و أخبار موضوعه از روى كذب و افتراء بسته‌اند پس محبّ ايشان مبغض ما و مبغض ايشان محبّ ما است و موالات با ايشان معادات با ما است و معادات با ايشان موالات با ما است.
وصل بايشان قطع از ما است و قطع از ما وصل با ايشان است و جفا كردن با آنها نيكوئى كردن با ما است و نيكوئى در حقّ ما جفا در حقّ ايشان است، و اكرام و احترام آن طايفه اهانت و عدم عزّت ما است و اهانت و عدم حرمتشان وسيله اكرام و عزّت و احترام ما است.
كسى كه آن طايفه را قبول نمود ما را ردّ فرمود و آنكه ما را قبول فرمود آن جمع مردود را ردّ نمود و هر كه با آن جماعت نيكوئى كرد با ما بدى كرد و كسى كه بآن طايفه بدى نمود با ما نيكوئى فرمود.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:92
(1) و مصدّق ايشان مكذّب ما است و مكذّب ما مصدّق ايشان است و هر كه اعطاء و احسان بآن طايفه نمايند ما را از عطا و احسان محروم فرمايد و هر كه آن جماعت را محروم گرداند بما احسان و عطا نمايد.
يا ابن خالد هر كه از شيعه و محبّان ما است بايد كه آن طايفه را بولايت و نصرت نگيرد ايشان را أصلا بمودّت و دوستى نپذيرد.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:93

ذکر بیان احتجاج أبی الحسن الرّضا علیه صلوات ربّ الأرض و السّماء بر أهل کتاب ایزد تعالی از أصناف یهود و مجوس و نصاری و أهل زبور و صابی و غیر ایشان و الزام این جماعت بتوفیق ایزد منّان

اشاره

(1) از حسن بن محمّد النّوفلی منقول و مروی است که چون حضرت ولیّ ایزد بیچون أبو الحسن الرّضا علیه السّلام در خراسان بمأمون الرّشید وارد گردید در همان هفته ورود مأمون الرّشید بفضل بن سهل أمر نمود که اجتماع أصحاب مقالات مثل رأس الجالوت و جاثلیق و رؤساء صابئین و هربذ أکبر و أصحاب زردشت و نسطاس الرومی و متکلّمین در یک محلّ نماید و تمامی این طوایف را در یکجمع و محضر حاضر فرماید تا مأمون کلام حضرت أبو الحسن الرّضا (ع) با ایشان و کلام ایشان بآن امام الانس و الجانّ در باب مذهب و أدیان استماع نماید.

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:94

(1) فضل بن سهل بموجب فرموده عمل نموده و چون بحکم مأمون أصحاب مقالات را فضل در یک محلّ جمع نمود و مأمون را باجتماع ایشان در یک مکان اعلام فرمود.

مأمون گفت: ایشان را بنزد من حاضر گردان فضل بن سهل حسب الأمر مأمون آن جماعت را بمجلس او حاضر گردانید.

در آن وقت مأمون گفت: که ما شما را برای کار خیر جمع کردیم و دوست داریم ابن عمّم این مدنی که درین ولایت بنزد ما آمده شما با او مناظره نمائید باید که صباح بزودی تمام در نزد من حاضر شوید و أحدی از شما از این أمر تخلّف ننماید.

جملگی گفتند سمعا و طاعة ما صبح زود تمام بخدمت تو یا أمیر المؤمنین حاضر خواهیم شد.

حسن بن محمّد النّوفلی روایت کند که ما را حدیث و حکایت با حضرت أبو الحسن الرّضاء علیه السّلام بود و با آن حضرت علیه السّلام در تکلّم بودیم که ناگاه یا سر الخادم از در در آمد و گفت: یا سیّدی أمیر المؤمنین یعنی مأمون الرّشید بشما از روی شوق تمام سلام فرستاد و میگوید: که فداک أخوک برادر فدای تو گردد أصحاب مقالات و أهل أدیان مختلفه و آرای متخالفه و متکلّمین از جمیع أهل هر ملّت صباح زود پیش ما حاضر خواهند بود اگر شما بسعادت و اقبال با ایشان تکلّم و جدال و مباحثه قیل و قال را دوست داشته باشید ما را مشرّف گردانید و اگر از تکلّم آن طایفه گمراه مستکره باشید باید متحمّل آزار و مشقّت نگردید و اگر راضی باشید ما با آن جماعت بمنزل شما بخدمت مشرّف گردیم و این بر ما بغایت سبک و آسان است.

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:95

(1) حضرت أبو الحسن الرّضا علیه السّلام بیا سر فرمود که: سلام ما

بايشان برسانيد و بگوئيد كه اراده و مطلب شما را دانستيم على الصّباح ان شاء اللّه به نزد شما خواهيم بود.
از حسن بن النّوفلى مرويست كه چون يا سر بواسطه تبليغ سلام و پيام آن سرور از مجلس بدر رفت آن حضرت بجانب ما ملتفت گرديد و گفت: يا نوفلى تو از أهل عراقى بيشتر رقّة عراقى أصلا غليظ نيست آنچه در پيش تست ابن عمّم همگى و تمامى آنچه بر ما جمع نمود براى چيست؟ يعنى أهل شرك، و أصحاب مقالات و بدعت را؟
من گفتم: فداى تو گردم اراده و امتحان شما در فضل و حال معرفت و كمال دارد و بسيار بسيار خاطرش مصمّم است در آنكه بداند و بشناسد كه حالت شما در چه مرتبه است.
آن حضرت گفت: و اللّه كه بناء او بر أساس غير وثيق البنيانست و بخداى عالم قسم است كه بناء او بسيار بسيار بد بنيان است.
پس آنگاه آن ولىّ اللّه فرمود: كه يا نوفلى بناء او در اين باب كدام است؟
گفتم: يا بن رسول اللّه بدرستى كه أصحاب كلام و بدع خلاف علماء أهل شرعند و اين بواسطه آنست كه عالم منكر نگردد الّا أمر منكر را و أصحاب مقالات و كلام يعنى متكلّمون و أهل شرك أصحاب انكارند چنانچه اگر بر آن طوايف حجّت آريد بر آنكه خداى تعالى يكيست گويند كه تصحيح وحدانيّت حضرت الوهيّت نمائيد.
و اگر گويند كه حضرت محمّد رسول و فرستاده ايزد تعالى است آن طوايف
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:96
گويند كه اثبات نبوّت و رسالت آن حضرت فرمائيد (1) و چون أحدى اراده بيان دلايل و حجج بر آن جمعى لجج نمايد آن طايفه بر آن مرد بدل از روى بهت و جهالت سخنان گويند و آن كس اگر دليل ايشان را با حجّت خود باطل كند اين جماعت أصلا استماع دلايل او ننمايند و چندان مغالطه نمايند تا ترك قول خود نمايد، يا سيّدى و مولاى شما از اين جماعت بر حذر بوده، جعلت فداك يا خير يا سيّد.
آن سرور صلّى اللّه عليه و آله و سلّم از كلام نوفلى تبسّم نمود بعد از آن فرمود كه: يا نوفلى آيا ميترسى كه آن لئام بوسيله لجاجت و ابرام حجّت ناتمام خود را بر ما قطع و اتمام نمايند؟
نوفلى گويد كه گفتم: لا و اللّه من در هيچ دم بواسطه مباحثه و مجادله فضل و علم از جهت شما نترسيدم بدرستى كه من از حضرت ذو المنن مترجّى و مترقّبم كه شما را بر آن طايفه وخيم العاقبه مظفّر و منصور گرداند ان شاء اللّه تعالى.
پس آنگاه آن ولىّ اللّه تعالى فرمود كه: يا نوفلى آيا ميخواهى بدانى كه در چه ساعت و چه دم مأمون از اين حركت ناملايم پشيمان و نادم گردد؟

گفتم: نعم یا ابن رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم.
آن حضرت فرمود كه: ندامت مأمون و پشیمانی از این حركت ناموزون در هنگامی خواهد بود كه استماع احتجاج ما بر یهود و أهل تورات بتورات آن طایفه عاقبت نامحمود و بأهل انجیل بانجیل ایشان و بر أهل زبور بزبور آن جماعت و بر گروه صائبین بعبرانیّت ایشان و بر هرابذه بغارسیّت آن قوم و بر أهل روم برومیّت ایشان و بر أهل هر مقالات بلغات آن طوایف نماید كه بآن مردم
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:97
تكلّم نمایم.
(1) پس هر گاه كه قطع كلام و لجاجت و ابرام هر صنف آن لئام نمائیم و حجّت آن طایفه یک یک را شكسته مقطوع و ملزم گردانیم بنوعی كه هر یک از أصناف- أهل مقالات از مقالات خود برگشته رجعت بقول من نمایند در آن دم مأمون نادم گشته میداند كه آن موضع و مكان كه سبیل سلوک در آنست او نه مستحقّ آنست در آن وقت اظهار ندامت و خجالت نماید و لا حول و لا قوّة الّا باللّه العلیّ العظیم.
چون روز دیگر بأمر خالق أكبر صبح صادق سر از مشرق بدر كرد خورشید خاور جهان ظلمانی را از كسوت لباس ظلمت عاری ساخته به اضائت و استضائه خود نورانی گردید.
فضل بن سهل بخدمت آن ولیّ حضرت عزّ و جلّ آمده بعد از عرض تحیّت و نیكو بندگی گفت: جعلت فداک ابن عمّت منتظر قدوم مسرّت لزوم شما است و تمامی قوم در آن مجمع و محضرند شما بسعادت و اقبال در تشریف آوردن آن محالّ چه میفرمائید؟
حضرت امام البرایا أبی الحسن الرّضا علیه السّلام فرمود كه: یا فضل در پیش باش كه من نیز بتوفیق عزّ و جلّ بغیر تراخی و مهل بناحیه شما بآن محلّ سایر مستعجلیم.
پس آنگاه آن ولیّ اللّه وضوء بواسطه بندگی حضرت آله كرده بعد از آن آن امام الانس و الجانّ شرب سریق نموده و ما را نیز از آن خورانیده، و از دولت سرای خود بیرون آمد ما نیز با آن ولیّ ایزد عزیز بیرون آمده روانه شدیم و چون آن ولیّ خدای بیچون بمجلس مأمون رسید محفل دید مملوّ و مشحون
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:98
از خلق افزون (1) چنانچه جلوس أحدی در آن ممكن ممكن نبود و از كثرت خلایق در آن مأمن جای توطّن أرباب پیكر و بدن بغایت متعسّر بلكه متعذّر بود و محمّد بن جعفر از جماعت و سلسله طالبیان و جمع كثیر از هاشمیان بنی هاشم و قوّاد حاضر بودند.
و چون حضرت امام الأتقیاء أبی الحسن الرّضا علیه السّلام داخل آن مجلس

شد مأمون و محمّد بن جعفر و جمیع بنی هاشم بتواضع آن امام الامم برخاستند و ایستادند، مأمون دست مبارک آن ولیّ ایزد أکبر تعالی و تبارک را گرفته بر سریر در پهلوی خود ممکّن گردانید امّا آن جماعت همچنان ایستاده بودند تا آنکه حضرت أبی الحسن الرّضا (ع) ایشان را رخصت جلوس نمود قوم نشستند.
امّا مأمون را همیشه روی سخن بحضرت أبی الحسن علیه السّلام بود ساعة فساعة با آن حضرت حدیث و حکایت می‌نمود پس از آن ملتفت به سوی جاثلیق گردید و گفت:
یا جاثلیق این ابن عمّم علیّ بن موسی بن جعفر است و او از أولاد فاطمه دختر پیغمبر ما محمّد مصطفی صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم و پسر علیّ بن أبی طالب است و من بسیار میخواهم که تو با او متکلّم گشته بر او احتجاج به انصاف نمائی و لجاج ننمائی.
جاثلیق گفت: یا أمیر المؤمنین چگونه محاجّه کنم با کسی که بر من احتجاج بکتاب نماید که من منکر آن باشم یا در باب مباحثه او جدال مستدلّ گردد بر من بقول پیغمبری که مرا ایمان و اخلاص به نبیّ ایشان نیست.
حضرت امام البرایا چون این کلام از آن أعلم نصاری شنید گفت: یا
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:99
نصرانی اگر من حجّت و الزام شما بر انجیل عیسی که کتابت شما است نمایم اقرار بآن نمائی؟ (1) جاثلیق گفت: مرا چگونه قدرت دفع ما نطق به الانجیل که مرقومه منزله ربّ جمیل و محتومه و مکرّمه ایزد جلیل است بود.
آری بخدای ایزد تعالی قسم است من بر رغم انف خود اقرار بآن نمایم هرگز انکار آن ننمایم امام گفت: سؤال کن هر چه خواهی و جواب بشنو.
جاثلیق گفت: چه میگوئی در باب نبوّت عیسی و کتاب او که از حضرت ملک تعالی آورده آیا منکر هیچ یک ازین دو تا کتاب و عیسی علیه التّحیّه و الثّناء میباشید یا نه؟
امام البرایا أبی الحسن الرّضا علیه سلام اللَّه تعالی فرمود که: ما مقرّیم بنبوّت عیسی (ع) و بکتاب او و بآنچه آن حضرت نبیّ اللَّه امّت خود را بشارت داد بآن و حواریّین اقرار بآن نمودند.
یعنی: ما مقرّیم بنبوّت عیسی و کتاب او که هر دو مقرّ و مخبر از نبوّت سیّد البشر بودند و کافر منکریم بنبوّت همه عیسی که مقرّ بنبوّت محمّد صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم و بکتاب آن رسالتمآب نبودند و بشارت بامّت به بعثت آن نبیّ- الرّحمه ندادند.
جاثلیق گفت: نه قطع و فصل أحکام شرع بحکم ملک العلّام بدو شاهد عدلین است الحال که شما مدّعی نبوّت برای پیغمبر خود محمّد صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم باشید نه بر شما لازم است که دو گواه از غیر أهل ملّت

خود بر نبوّت محمّد بر طبق دعوى خود از آن جماعت كه نصرانيّه منكر آن طايفه نباشد بگذرانيد و اين سؤال كه با ما كردى از غير أهل ملّت ما مثل آن بر سؤال نمائى.

(1) امام الأتقياء أبى الحسن الرّضا فرمود كه: يا نصرانى آيا قبول بشهادت عادل كه پيشتر در زمان عيسى عليه السّلام در خدمت آن حضرت بوده از من مينمائى؟

جاثليق گفت: آن عادل را بنام مذكور گردان تا بدانم كيست.

حضرت امام الأنام عليه السّلام فرمود كه: چه ميگوئى در حقّ يوحنّا الدّيلمى.

جاثليق گفت: بخ بخ ذكر نام دوست‌ترين مردمان در نزد مسيح عليه سلام الملك المنّان نمودى.

حضرت امام المؤتمن أبى الحسن الرّضا فرمود كه: من ترا قسم، اى جاثليق قسم بذات پروردگار عالم ميدهم آيا انجيل ناطق است به آنكه يوحنّا مذكور كرد گفت: كه حضرت مسيح عليه السّلام مرا خبر بدين محمّد- العربى سيّد البشر داد و مرا بشارت داد بر آنكه آن پيغمبر جليل القدر بعد از من بچند سال بحكم ايزد مهيمن پيدا و ظاهر خواهد شد و حضرت عيسى بن مريم حواريّين را نيز بوجود آن نبىّ الاكرم محمّد صلّى اللّه عليه و آله و سلّم بشارت داد و آن طايفه ايمان برسول آخر الزّمان آوردند.

جاثليق گفت: يوحنّا از حضرت عيسى عليه السّلام اين كلام ذكر فرمود كه آن حضرت بشارت نبوّت مردى و بأهل بيت و وصىّ او داد و مشخّص ننمود كه نبوّت آن مرد در چه وقت و زمان بود و نام و نشان او را قوم نيز بيان نكردند تا ما را معرفت بحال آن نبىّ آخر الزّمان ظاهر و عيان گردد.

امام الخلائق عليه السّلام گفت: اى جاثليق اگر من براى تو كسى را كه قارى انجيل بود بيارم تا بر تو در انجيل جايى كه ذكر محمّد و أهل بيت و امّت

آن حضرت بود تلاوت كند آيا تو ايمان بآن نبىّ آخر الزّمان خواهى آورد؟

(1) جاثليق گفت: اين سخت نيست.

حضرت امام البرايا أبى الحسن الرّضا (ع) روى به نسطاس الرّومى آورده گفت: تو حفظ سفر ثالث انجيل نمودى يا نه؟

گفت: مرا حفظ انجيل چندان نيست.

در آن حال آن ولىّ ايزد متعال بطرف رأس الجالوت ملتفت گشته فرمود كه انجيل خواندى؟

گفت: بلى آن حضرت گفت: سفر ثالث آن را بگير اگر در آن اسم محمّد رسول آخر الزّمان و أهل بيت ايشان باشد شهادت براى ما بر طبق آن

بیان و عیان گردان و اگر در سفر ثالث انجیل نام آن رسول جمیل نباشد شهادت مدهید.
پس آنگاه آن ولیّ اللَّه شروع در تلاوت انجیل ایزد مجید نموده تا به جای که نام گرام رسول ملک العلّام بود رسید توقّف نمود و گفت یا نصرانی ترا بمسیح و مادرش قسم است که آیا عالم و مطّلعی بر آنکه من عالم بانجیلم؟
رأس الجالوت گفت: نعم در آن دم امام الامم تلاوت آیه انجیل که در او ذکر حضرت نبیّ الجمیل بود با أسامی گرامی اهل بیت و امّت آن نبیّ الرّحمه فرمود.
بعد از آن گفت: یا نصرانی چه میگوئی این قول حضرت مسیح بن مریم است اگر تو تکذیب آنچه انجیل کتاب ربّ جلیل بر آن ناطق است نمائی پس تو تکذیب موسی و عیسی علیهما السّلام نمودی، چه هر یک از آن دو پیغمبر جلیل القدر مصدّق آن پیغمبر دیگر بودند و امم خود را أمر بتصدیق هر یک
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:102
از آن پیغمبر نمودند و آنچه من در باب نبوّت محمّد ذکر کردم که در انجیل مذکور است، (1) اگر منکر آن شوی واجب القتل گردی زیرا که تو کافر پروردگارت ایزد قادر و پیغمبرت عیسی بن مریم و بکتابت انجیل شدی.
جاثلیق گفت: من منکر آنچه از انجیل بر من ظاهر و بیّن و لایح و روشن گردید نخواهم شد و مقرّم بآن.
آن ولیّ قادر مختار گفت: ای حضّار گواه بر اقرار او شوید.
بعد از آن گفت: یا جاثلیق سؤال کن از آنچه در خاطر داری.
جاثلیق گفت: مرا خبر از حواریّ عیسی پیغمبر ده که چند نفر بودند و از عدد علمای انجیل مطّلع گردان که آن طایفه محمود العاقبه که چند کس بودند؟
حضرت امام رضا (ع) فرمود که: بر مخبر عارف و عالم معارف وارد شدی بدان که حواریّین عیسی پیغمبر دوازده نفر بودند و أفضل و أعلم آن مردم لوقا بود و امّا علمای نصاری آن جمع نیکو سیر نیز سه نفر بودند: یوحنّا اکبر یاحی و یوحنّا بقرقیسیا و یوحنّا الدّیلمی بزخار بود که ذکر حضرت پیغمبر جلیل القدر ما و ذکر أهل بیت آن سرور در نزد او بود و او کسی است که مبشّر امّت عیسی و بنی اسرائیل برسالت و بعثت حضرت نبیّ الرّحمه بود.
آنگاه آن ولیّ اللَّه فرمود که: یا نصرانی و اللَّه که ما ایمان و اقرار داریم به عیسی که او ایمان بمحمّد آخر الزّمان آورده بود.
امّا منکر هیچ چیز عیسای شما نیستم مگر ضعف او را در بندگی ربّ العزّت و قلّت صیام و صلاة او را در عبادت.

جاثلیق بعد از استماع این کلام از آن امام الأنام گفت: و اللّه که شما

افساد علم و ضعف أمر و مهمّ خود نمودید (1) مرا ظنّ و گمان در حقّ شما چنان بود که أعلم أهل اسلام و أفضل ایشان خواهی بود.
أبو الحسن الرّضا علیه الصّلوة و السّلام فرمود که: این برای چه چنین باشد؟
جاثلیق گفت: از آنکه تو میگوئی عیسی علیه السّلام ضعیف در بندگی ایزد علّام و قلیل الصّلوة و الصّیام در لیالی و أیّام شهور و أعوام بود و حال آنکه عیسی در عبادت ایزد غفّار مستدام و پایدار بود چنانچه هرگز در روز روزه را افطار ننمود و أصلا در هیچ شب آن نبیّ واجب الوجود بخواب و استراحت نفرمود و پیوسته آن پیغمبر ایزد أکبر قائم اللّیل و صائم الدّهر بود.
حضرت امام الأتقیاء أبو الحسن الرّضا علیه السّلام فرمود که: برای که عیسی علیه السّلام باقامت صلوات و صیام قیام می‌نمود که او باعتقاد فاسد شما معبود است.
جاثلیق لال و گنگ و منقطع بی‌عقل و فرهنگ گردید.
حضرت الرّضا علیه السّلام فرمود که: یا نصرانی من از تو سؤال مسأله نمایم.
جاثلیق گفت: سؤال کنی اگر دانم جواب تو گویم.
امام المؤتمن أبی الحسن الرّضا سلام اللّه تعالی فرمود که ای جاثلیق تو منکری از آنکه عیسی علیه السّلام احیاء موتی باذن اللّه تبارک و تعالی می‌نمود.
جاثلیق گفت: پیشتر من منکر بواسطه آن بودم که کسی محیی موتی و مرئی کور مادر زاد او بود و مبروص را معالجه نماید البتّه آن کس پروردگار تعالی

و تقدّس است بلکه او مستحقّ عبادت هر کس است و چون مطّلع و مخبر بحقیقة حال آن روح اللّه جلیل القدر گشتم از اطاعت و عبودیّت او برگشتم.
(1) حضرت أبی الحسن علیه السّلام فرمود که: احیاء موتی سبب الوهیّت یا خالقیّت اگر می‌شدی بدرستی که الیسع پیغمبر آنچه عیسی علیه السّلام بعمل آورد از احیاء موتی او نیز احیاء موتی نمود و بر روی آب عبور فرمود و ابراء أکمه و أبرص کرد و امّت نبیّ اللّه او را ربّ و آله فرا نگرفتند و بغیر خدای عزّ و جلّ او را پرستش و بندگی در هیچ وقت و محلّ نکردند و حضرت حزقیل النّبی (ع) آنچه حضرت عیسی بن مریم مصنوع گردانید او نیز مثل همان صنعت در أیام نبوّت خود ظاهر نمود و احیاء سی و پنج هزار

کس بعد از موت آن طایفه العصاة مدّت شصت سال بحکم خالق متعال فرمود و هیچ أحدی از امّت او را بمعبودیّت اطاعت و عبودیّت ننمود.
بعد از آن آن ولیّ ایزد مجید أبی الحسن الرّضا علیه السّلام ملتفت به جانب رأس الجالوت گردید و گفت: یا رأس آیا این جماعت را از اساری بنی- اسرائیل در تورات یافتی که بخت‌نصّر از سبایای بنی اسرائیل در هنگام خرابی بیت المقدّس و قتل أکثر ایشان و انتقال بقیّة السّیف آن گروه اختیار نمود و این جماعت را بشهر بابل نقل فرمود.
حضرت ربّ العباد آن نبیّ اللّٰه را بآن سرزمین فرستاد و آن حضرت موتی آن امّت را احیاء نمود و این حکایت و خبر در تورات مرقوم و مستظهرست و دفع آن از یهودان میسّر بلکه امکان ندارد مگر از کافران شما که بر دین موسی ابن عمران نباشند.
رأس الجالوت گفت: ما این کلام از تورات ایزد علّام شنیدیم و میدانیم.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:105
(1) حضرت امام الأتقیاء أبی الحسن الرّضا علیه السّلام فرمود که: راست- میگوئی.
بعد از آن، آن امام الانس و الجانّ فرمود که: یا یهودی این سفر تورات از من بشنو.
راوی گوید در آن حال آن ولیّ حضرت ذو الجلال شروع در تلاوت آیات تورات نمود، یهودی با کمال تحیّر روی بآن سرور نمود می‌شنید که آن حضرت تلاوت آیات در غایت فصاحت و بلاغت مینمود آن یهودی بر خود می‌پیچید و تعجّب میفرمود.
بعد از آن، آن امام الامّه علیه السّلام روی بجاثلیق نصرانی آورده گفت یا نصرانی آیا آن جمعی أنبیاء که أسامی سامی ایشان مذکور و عیان گردید آنها پیش از عیسی علیه السّلام بودند یا عیسی أقدم بود بر ایشان؟
نصرانی گفت: آن جماعت بر عیسی مقدّم بودند.
حضرت امام علیّ بن موسی الرّضا علیه السّلام فرمود که: بناء علیه بشخص چند که جمعی پیش از عیسی علیه السّلام بودند که احیاء موتی و ابرای أکمه و أبرص می‌نمودند آن عمل مخصوص آن حضرت نبود و در زمان سیّد الأنام صلوات اللّٰه علیه مثل این أمر بحکم آن پیغمبر جلیل القدر از حضرت أمیر المؤمنین حیدر بیّن و ظاهر گردید حقیقت این خبر چنانست که قریش با جمیع أحفاد خویش اجتماع نموده بخدمت نبیّ الرّحمه آمده از رسول آخر الزّمان سؤال و استدعا نمودند که آن حضرت موتی آن امّت را زنده گرداند.
سیّد البریّه بموجب التماس آن علیّ بن أبی طالب علیه السّلام را بایشان مواجه نمودند و مقرّر فرمود که: آن ولیّ حضرت آله برفاقت و همراه ایشان به

جبّانه كه مقبره آن طايفه بود (1) رفته بآواز بلند منادى نمايد بأسماء آن جماعت موتى كه آن قوم و رهط از آن حضرت التماس و سؤال نمودند و بگويد كه يا فلان و فلان حضرت رسول ايزد مجيد محمّد صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم ميفرمايد كه به اذن واهب حميد از مسكن و مقام خود برخيزيد أمير المؤمنين بموجب فرموده عمل نموده چون پيغام رسول خدا بآن قوم رسانيد در ساعت بأمر و حكم ربّ العزّت آن گروه از جاى خود برخاستند و تراب از سر و روى خود مى‌ريختند در آن حال قريش هر يک از أحوال و امور قوم و خويش سؤال نمودند.

بعد از آن آن جماعت را بيعت محمّد صلّى اللَّه و رسالت ايشان اخبار و اعلان نمودند همگى و تمامى آن قوم گفتند ما بسيار بسيار ميخواستيم كه ادراک زمان رسالت نمائيم تا تحصيل شرف صحبت كثير البهجت آن نبىّ الرحمه نموده و ايمان بآن رسول آخر الزّمان مى‌آورديم.

بعد از آن يک ديگر را وداع نموده بمسكن و مدفن خود هر يک معاودت نمودند و آن حضرت صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم براى أكمه و أبرص و مجانين نموده و مكالمه بابهايم و طيور و جنّ و شياطين نامحصور فرمود امّت آن سرور او را ربّ و خداى أكبر فرا نگرفتند و بغير خداى عزّ و جلّ هيچ أحدى را پروردگار در هيچ زمان و محلّ ندانستند و يكى از ما منكر فضل آن خاتم الرّسل نشد اگر شما بواسطه احياء موتى و ابراى أكمه و أبرص عيسى عليه السّلام را پروردگار فرا ميگيريد پس شما را جايز است كه اليسع بن اخطوب و حزقيل عليه السّلام را دو پروردگار دانيد زيرا كه ايشان هر دو فعل مثل صنعت و عمل عيسى بن مريم عليهما السّلام ظاهر كردند از احياء موتى و غير آن.

و حقيقت اين خبر آنست كه وقتى در ميان بنى اسرائيل بحكم ايزد

كريم طاعون عظيم پيدا شد (1) و در بعضى از نسخ معتبره بنظر مترجم أحقر رسيد كه اشتداد طاعون بمشيّت و ارادت حضرت بيچون بحدّى رسيده بود كه هر روز هفتاد هزار نفر از مرد و زن بلكه بيشتر از ربقه حيات بيرون رفته در سلک أموات منخرط ميگشتند چون بنى اسرائيل اشتداد طاعون را روز بروز در تزايد و افزون مشاهده و ملاحظه نمودند و بتجربه يا باخبار ثقه معلوم آن طايفه متحيّر گرديده هر كه فرار از عساكر نصرت مآثر طاعون نمايد يحتمل كه از سر پنجه صولت طاعون نيم جان بيرون برد لهذا آن جماعت بهيئت اجتماعى ترک أوطان و ديار كرده از آن سرزمين فرار نمودند و چون بعد از قطع منازل به مقصد رسيدند هنوز أحمال و أثقال بالتّمام از دوابّ انزال و انتقال ننموده بلكه أكثر بمنزل نرسيده بودند كه نداى موتوا موتوا از جوانب أربع و جهات ستّه به مسامع

ایشان میرسید و بغیر وصیّت و وداع دوستان جان به قابض آن می‌سپردند.
و گویند آن نداء دو ملک عزّ و جلّ یکی از أعلی و یکی از أسفل به سمع آن برگزیدگان حکم و أمر ایزد لم یزل میرسید تمامی ایشان از خورد و کلان رجال و نسوان و عبید و ممالیک امان همگی جان دادند در یک ساعت و چون مدّت بر آن گذشت مردمی در آن حوالی و أطراف ساکن بودند. بعد از اطّلاع بر حقیقت أحوال آن جماعت اجتماع نموده دیوار و حیطان بر أطراف ایشان کشیدند و آن مکان حظیره آن غافلان گردید امّا چون مدّت بیعدّت منقضی شد و عظام رمیم و اجسام نامستقیم گردید.
نبیّ از أنبیای بنی اسرائیل بقولی ارمیا و بقولی حزقیل بر آن گذشتگان عبور نمود از کثرت عظام بالیه ایشان تعجّب بسیار نمود آن حال حضرت قادر متعال

وحی بدعاء آن نبیّ بعظام رمیمه فرستاد (1) که ای استخوانهای پوسیده و کهنه بر خیزید بأذن عزّ و جلّ در ساعت برخاستند و خاک از سر و روی خود ریختند و بعد از آن باتّفاق آن نبیّ ایزد لم یزل در همان مکان و محلّ بعبادت غنیّ عادل مشتغل بودند.
پس آنگاه به حکم آله به أجل مسمّی هر یک آنها استراحت نمودند.
بعد از آن آن حضرت علیه السّلام فرمود که: ابراهیم خلیل اللّٰه الرّحمن صلوات اللّٰه علیه در هنگام که طیور را بأمر غفور قطعه قطعه نمود.
پس آنگاه لحوم عظام تمامی آن طیور را در یک مقام جمع کرده کوفت تا امتزاج تمام حاصل شد آن را بر رؤس کلّ جبل که قریب با آن محلّ بود وضع نموده به حکم واجب الوجود هر یک آن طیر را باسم او ندا فرمود در ساعت آن طیور به حکم قادر شکور حیات جدید یافته در اقبال و توجّه بخدمت آن نبیّ المشکور سعی موفور بظهور رسانیدند و بشرف ادراک صحبت آن نبیّ الرّحمه مشرّف گشتند.
و بعد از آن موسی بن عمران علیه السّلام و أصحاب او هفتاد نفر که آن پیغمبر جلیل القدر بأمر قادر مختار برای میقات اختیار کرده وقتی که آن طایفه با آن رسول عزّ و جلّ ببالای آن جبل رفتند بموسی علیه السّلام گفتند:
که چون تو حضرت قادر لم یزل را در این مأمن و محلّ می‌بینی ما را نیز البتّه بنمای چنانچه تو او را می‌بینی ما هم بشرف لقاء و رؤیت مشرّف گردیم.
موسی علیه السّلام گفت: ای أصحاب من حضرت مهیمن را بچشم سر ندیدم و ایزد عالم بی‌شکّ و شبهه مرئی و مشاهد هیچ أحدی از أهل نگردد آن طایفه بیرویّه موسی علیه السّلام و التّحیّه را در آن باب مصدّق نداشتند.

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:109
فقالوا وَ إِذْ قُلْتُمْ یا مُوسی لَنْ نُؤْمِنَ لَکَ حَتَّی نَرَی اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْکُمُ الصَّاعِقَةُ بظلمهم.
تفسیر آیه و اللَّه أعلم آنست که أصحاب موسی کلیم اللَّه که برفاقت آن نبیّ آله به میقات‌گاه رفته بودند میگفتند که: ما ایمان بشما نمی‌آریم تا حضرت حقّ سبحانه و تعالی را ظاهر و آشکارا نبینیم هر چند از گفتن آن کلام منکر منع و زجر می‌نمود مفید نیفتاد.
(1) چون حضرت مهیمن قادر آن طایفه را بر قول آن أشیاء مصرّ و مستمرّ دید آن ظلمه را بصاعقه نار محترق گردانید و آن هفتاد را بالتّمام سوخته نابود ساخت.
حضرت موسی علیه السّلام فردا وحیدا باقی ماند چون حال بدان منوال مشاهده نمود متحیّر گشته بموقف بارگاه حضرت آله معروض گردانید که ملکا صمدا مهیمنا احدا من بموجب حکم و أمر تو هفتاد نفر از أعیان بنی اسرائیل برگزیدم و آن جماعت را بعد از استخاره بأمر حضرت شما بمیقاتگاه آوردم الحال اگر من تنها این خبر به بنی اسرائیل برم چون تصدیق بخبر من نمایند و اگر ارادت و مشیّت ربّ العزّت شما در هلاکت ایشان متعلّق بود بایست پیشتر از آن ما و ایشان را هلاک میگردانیدی در این وقت سفهاء این قوم با ما چه گویند چنانچه وثیقه کریمه لَوْ شِئْتَ أَهْلَکْتَهُمْ مِنْ قَبْلُ وَ إِیَّایَ أَ تُهْلِکُنا بِما فَعَلَ السُّفَهاءُ مِنَّا الآیه شاهد این کلام است.
چون موسی علیه السّلام این استدعا و التماس از حضرت خالق الجنّ و النّاس نمود عزّ و جلّ بموجب دعا و التماس موسی (ع) بعد از آن آن طایفه را- بالتّمام زنده گردانید.
پس آنگاه آن ولیّ اللَّه فرمود که: جمیع آنچه من ذکر کردم ترا قدرت
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:110
دفع آن بی‌شبهه و گمان نیست (1) زیرا که تورات موسی کلیم اللَّه و انجیل عیسی روح اللَّه و زبور داود نبیّ اللَّه و فرقان محمّد حبیب اللَّه ناطق‌اند بر آن پس اگر هر کسی که احیاء موتی و ابرای أکمه و أبرص و مجانین نماید شما او را خدا دانید باید که شما بغیر ربّ الأرباب همه این جماعت را خدا دانید. آنگاه گفت: چه میگوئی یا نصرانی؟
جاثلیق گفت: قول قول تست و لا اله الّا اللَّه.
بعد از آن امام الانس و الجان ملتفت بجانب رأس الجالوت گردید و فرمود که: یا یهودی روی بمن آر تا از تو سؤال آیات عشره که بحضرت موسی علیه السّلام منزل گشته نمایم.
آیا تو در تورات نوشته یافتی که باین مضمون مرقوم بود که نباء محمّد صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم و امّت او هر گاه بیاید امّت أخیره متابعان

راکب بعیر آن جماعت تسبیح ربّ العزّت نمایند جدا جدا تسبیح کردن جدید در کتابش بود.
پس باید که بنی اسرائیل فزع و پناه بسوی ایشان برند و بجانب ملک ایشان روند تا آنکه دلهای آن طایفه مطمئنّ گردد زیرا که در دست متابعان راکب بعیر شمشیرهاست که امم کافره را در أقطار أراضی عالم پاک میگردانند یا یهودی در تورات موسی بن عمران بهمین نوع مکتوب و عیانست.
رأس الجالوت گفت: نعم ما همچنین در تورات یافتیم.
پس از آن بجاثلیق گفت: یا نصرانی آیا بکتاب شعیا عارف و دانائی یا نه؟
جاثلیق گفت: حرف بحرف آن کتاب را عالم و عارفم.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:111
(1) آنگاه آن ولیّ اللّٰه روی بسوی هر دو ایشان آورده گفت: که شما میدانید که این از آیات تورات ربّ العالمین است که یا قوم بدرستی که من بینم راکب الحمار را که لابس است بجلبات نور و راکب البعیر را مشاهده مینمایم که ضوء او مثل ضوء قمرست.
آن دو کافر تصدیق صدق التیام آن ولیّ ملک العلّام نموده گفتند که بی‌شبهه ارتیاب و ابهام شعیا نبی علیه السّلام متکلّم باین کلام مکرّر در محضر جمعی از أنام گردید.
در آن دم حضرت امام رضا علیه السّلام فرمود که: یا نصرانی آیا این کلام را در انجیل از قول عیسی علیه السّلام میدانی که آن روح اللّٰه فرمود که من بنزد پروردگار شما و پروردگار خود میروم و فارقلیطا بعد از من از نزد واجب تعالی بشما می‌آید تا ارشاد و هدایت شما نماید و شهادت بر حقیقت نبوّت من دهد چنانچه من شهادت بر رسالت آن حضرت دارم و او آن نبی مقدّس است که بحکم ایزد تعالی و تقدّس برای شما و همه کس تفسیر مشکلات أشیاء و بیان معضلات و مخفیّات همه آنها نماید و اوست آن نبیّ ایزد عالم که فضایح امم و قبایح مردم را بر أهل عالم واضح و مبرهن میگرداند و اوست پیغمبر حضرت قادر ایزد که عمود کفر را می‌شکند و أکثر آن طایفه را تابع خدای معبود و مطیع أوامر و نواهی خود خواهد نمود.
چون آن ولیّ قادر مجید کلام حقیقت انجام انجیل باین محلّ و مقام رسانید.
جاثلیق گفت: یا أبا الحسن الرّضا علیه السّلام هیچ چیز شما از انجیل ربّ العزیز نقل و بیان ننمودی الّا آنکه ما آن را بلا زیاده و نقصان در آن کتاب
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:112
لازم الاذعان دیدیم و بآن بلسان و جنان قایل و مقرّیم.
(1) حضرت أبی الحسن الرّضا علیه السّلام فرمود که: یا جاثلیق آنچه من برای شما نقل کردم آن را در انجیل بغیر تغییر و تبدیل یافتی و آن در انجیل- واهب بی‌امتنان ثابت و عِیان است یا نه؟

جاثلیق گفت: نعم امام الأتقیاء أبی الحسن الرّضا علیه السّلام فرمود که: یا جاثلیق آیا مرا خبر از إنجیل که مفقود نمودید نمیدهید که بعد از فقدان کرّة ثانیه آن را در نزد که یافتید و کدام شخص این انجیل را برای شما وضع و احیاء نمود؟
جاثلیق گفت: هرگز انجیل ربّ جمیل از نزد ما مفقود نشد و أصلا تغییر و تبدیل در انجیل نیست مگر یک روز که آن در پیش ما نبود روز دیگر آن را یافتیم تر و تازه که متّی و یوحنّا اخراج آن نموده بنزد ما آوردند.
حضرت امام رضا علیه السّلام فرمود که: ای جاثلیق بیقین و به تحقیق معرفت شما بسنن انجیل و بحقایق أحوال علماء آن کتاب ربّ جلیل بسیار بسیار قلیل است اگر در واقع حقیقت أمر انجیل و بیان آن موافق زعم و گمان شما بودی گنجایش اختلاف شما أرباب خلاف و گزاف در انجیل از روی عناد و اعتساف نبودی و این اختلاف در این انجیل که الیوم در دست شما است بسیار است برای همان وضع و اضافه بعضی اشیاست.
پس اگر انجیل بر عهد أوّل بودی که حضرت عزّ و جلّ بر عیسی بن مریم منزل گردانید شما در آن اختلاف نکردندی لیکن من حقیقت این أمر برای تو افاده نموده منکشف بلکه واقف گردانم بآن.
ای جاثلیق بدان که بر تقدیر عزّ و جلّ انجیل أوّل مفقود ناپیدا شد جمیع
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:113
نصاری بنزد علمای ایشان مجتمع گشتند و (1) گفتند که: عیسی روح اللّه مقتول گردید و انجیل از ما مفقود و ناپیدا شده شما علماء و أرباب فضل و ذکائید در این باب فکر برجا نمائید پس باید که آنچه در پیش شما از آن کتاب مستطاب ملک الوهّاب باشد برای ما بیان نمائید.
لوقا و مرقانوس که: أعلم علمای نصاری بودند گفتند: که انجیل ایزد علّام تبارک و تعالی در سینه‌های ماست و برای شما آن را سفر در هر أحد اخراج نموده بشما رسانیم بشرط آنکه شما خیانت در آن ننمائید و کنائس که معبد حقّ تعالی و تقدّس است آن را خالی نگذارید.
بدرستی که ما بر شما هر أحد سفر سفر آن را تلاوت نمائیم تا آنکه تمامی و همگی آن را جمع نمائیم.
بعد از آن حضرت امام الانس و الجانّ أبو الحسن الرّضا علیه السّلام- فرمود که: ای جاثلیق بدان که لوقا و مرقانوس و یوحنّا و متّی برای شما نصاری وضع این انجیل بعد از آنکه انجیل أوّل را مفقود نمودید فرمودند و این جماعت أوّلیه شاگردان شاگردان اوّلین‌اند، آیا تو ای جاثلیق این مقدّمه بیقین و تحقیق میدانید؟
جاثلیق گفت: من تا حال مطّلع و مخبر برین أحوال نبودم الحال از فواضل علم و حال و از مزایای فضل و کمال تو که حقیقت این کمال أمر بر من مبیّن و مبرهن گردانیدی واضح و روشن گردید و این از بسیاری علم شما-

بانجيل واجب الوجود تعالى و تبارک که از لسان مبارک شما استماع نموديم فرا گرفتيم و الّا قبل ازين ما را بهيچ گونه تحقيق و يقين أصلا علم كما ينبغى و يليق بر حقايق اين نبود ليكن الحال آنچه از شما شنيدم دل من شهادت بر

حقيقت آن دهد و اين كلام صدق التيام را الفت تمام بخاطر مستهام ما بهم رسيد بلكه ساعت فساعت أثر اين در خاطرم زيادت است.

(1) حضرت امام البريّه فرمود كه: شهادت اين جماعت بر تو بچه نوعست؟

جاثليق گفت: جايز و مسموعست زيرا كه اين طايفه علماء انجيل و بندگان خاصّ الخاصّ ربّ جليل‌اند از اين جمع لايق بتشبيه بهر چيزى كه شهادت بر آن دهند البتّه حقّست.

در آن دم آن ولىّ قادر بى‌چون روى مبارک بمأمون و باقى حضّار آن مجلس جنّت آثار از أهل بيت مأمون و غير ايشان از بنى هاشم آورده فرموده كه بر او گواه شويد كه اقرار بچه وجه نمود.

ايشان گفتند: يا بن رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم ما جميع شاهد هستيم بر اقرار او.

مأمون گفت: بعد از اين اقرار از او انكار مسموع بلكه لايق و سزاوار نيست بعد از آن امام الجنّ و الانس أبى الحسن الرّضا عليه السّلام به جاثليق فرمود كه: بحقّ پسر و مادر ترا قسم است كه آيا ميدانى كه متّى از علماء انجيل باعتقاد شما در محضر أعيان نصارى گفت: كه مسيح عليه السّلام پسر داود بن ابراهيم بن اسحق بن يعقوب بن يهود ابن خفرون بود و مرقانوس در نسبت عيسى عليه السّلام گفت كه: او كلمة اللّه بود كه حلول در جسد آدمى نموده انسان گرديد و لوقا كه أعلم نصارى باعتقاد آنها بود گفت عيسى بن مريم و مادرش دو انسان بودند از لحم و دم كه روح القدس او در آن داخل گرديد، ديگر آنكه تو ميگوئى كه شهادت كه عيسى عليه السّلام بر نفس أقدس خود داد حقّ است.

(1) چنانچه گفت: اى امّت بنى اسرائيل بشما ميگويم كه عروج بآن مكان و صعود بآسمان نمى‌نمايد مگر كسى كه نزول از آسمان بزمين نمايد الّا راكب البعير خاتم الأنبياء يعنى شتر سوار محمّد مصطفى عليه صلوات ربّ الأرض و السّماء كه خاتم پيغمبرانست زيرا كه آن سيّد الأنبياء صعود بسماء و نزول از آنجا به غبرا نمايد. يا نصرانى تو در اين قول چه ميگوئى حقّ است يا نه؟

جاثليق گفت: اين قول عيسى بن مريم است ما منكر آن نيستيم.

امام عليه السّلام فرمود كه: پس چه ميگوئى در شهادت لوقا و مرقانوس و متّى در حقّ عيسى على نبيّنا و عليه التّحيّة و الثّناء در باب آنچه نسبت به

آن حضرت دادند.
جاثلیق گفت: که کذب و افتراء بحضرت عیسی علیه السّلام بسته‌اند در آن أثر ولیّ ایزد أکبر روی بقوم آورده گفت: یا قوم نه الحال این نصرانی، ضالّ تزکیه آن جماعت در شهادت نمود و خود گواهی داد که آن طایفه علماء انجیل و قول ایشان حقّ و بی‌تبدیل است؟
جاثلیق گفت: یا عالم المسلمین دوست دارم که مرا بخاطر ربّ العالمین از أمر این طایفه معذور داشته معفوّ گردانی.
حضرت علیّ بن موسی الرّضا علیه السّلام فرمود ما هم بموجب التماس و استدعاء تو چنان کردیم الحال هر چه خواهی از من سؤال کن یا نصرانی.
جاثلیق گفت: غیر من باید که از شما سؤال تواند نمود و اللّه که مرا ظنّ و گمان چنان نبود که در میان علماء مسلمانان مثل شما موجود در این زمان باشد از روی احسان مرا بگذارید و دست از من بدارید.
بعد از آن آن حضرت علیه السّلام ملتفت برأس الجالوت گردید و فرمود که
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:116
(1) یا یهودی تو سؤال میکنی یا من سؤال کنم؟
رأس الجالوت گفت: بلکه من از شما سؤال مینمایم لیکن حجّت و دلیل شما را قبول نمی‌نمایم مگر آنکه از تورات یا از انجیل یا از زبور داود یا آنچه از صحف ابراهیم و موسی علیهما سلام اللّه تعالی باشد.
حضرت امام الأتقیاء أبی الحسن الرّضا علیه التّحیّة و الثّناء فرمود که باید که از من استماع حجّت و دلیل نکنی الّا از تورات، یعنی آنچه تورات موسی علیه السّلام بر آن ناطق باشد بلسان آن حضرت و انجیل بلسان عیسی بن مریم علیه السّلام و زبور بلسان داود علیه السّلام بود از من بحجّت قبول نمائی.
رأس الجالوت گفت: شما نبوّت محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را از کجا بثبوت میرسانی؟
حضرت أبی الحسن الرّضا علیه السّلام فرمود که: شهود نبوّت آن نبیّ المحمود باعلام رسولان حضرت ایزد معبود موسی بن عمران و عیسی بن مریم و داود خلفای واجب تعالی در زمین بودند.
رأس الجالوت گفت: قول موسی بن عمران بر شهادت رسالت و نبوّت محمّد (ص) بیّن و ثابت میتوانی نمود؟
امام البرایا أبی الحسن الرّضا علیه السّلام فرمود که: یا یهودی موسی بنی اسرائیل را وصیّت برای رسالت آن حضرت نمود چنانچه بایشان گفت که بدرستی زود باشد پیغمبر بشما بیاید از قبل حضرت ملک تعالی که از برادران شما بود، پس باید که تصدیق آن نبیّ واجب تعالی نمائید و آنچه گوید از او بشنوید.
یا یهودی میدانی که بنی اسرائیل را برادری با ولد اسماعیل بود اگر تو

عارف و عالم می‌بودی بقرابتی اسرائیل از اسماعیل و سبب میان ایشان از طرف ابراهیم علیه السّلام حقیقت این أمر بر تو بیّن و ظاهر بودی.
(1) رأس الجالوت گفت: این قول موسی بن عمران علیه صلوات الملک-المنّان است امّا دفع آن نتوانیم نمود.
حضرت امام البرایا أبی الحسن الرّضا علیه التّحیّة و الثّناء فرمود که: آیا این سخن در پیش طایفه یهود شما صحیح و واقع است؟
رأس الجالوت گفت: نعم آری لیکن من میخواهم که شما أمر را از تورات موسی بن عمران بر ما صحیح و عیان گردانی.
امام الأتقیاء أبی الحسن الرّضا فرمود: آیا تو منکری در باب آنکه در تو راه حضرت غافر الخطیئات بشما خطاب مستطاب نموده میگوید که:
جاء النّور من قبل سیناء و أضاء للنّاس من جبل ساعیر و استعلن علینا من جبل فاران.
رأس الجالوت گفت: شما تفسیر و تعریف این کلمات نمائید که مرا بیقین و تحقیق اطّلاع کما ینبغی بر تفسیر این کلمات بتحقیق نیست.
حضرت امام الخلائق أبی الحسن الرّضا علیه سلام اللَّه الخالق فرمود که من تفسیر این کلمات و حقایق آن ترا مخبر و مطّلع گردانم.
امّا قول خدای تعالی
جاء النّور مِنْ طُورِ سَيْناءَ
این عبارت از وحی ملک تعالی به حضرت موسی علیه السّلام بر جبل طور سینا است.
و امّا قوله
اضاء للنّاس من جبل ساعیر ساعیر
عبارت از جبلی است که حضرت عزّ و جلّ در آن محلّ به عیسی بن مریم وحی منزل گردانید و روح اللَّه در آن مکان بودی.
و امّا قول خدای تعالی
و استعلن علینا من جبل فاران
این جبل از جبال

مکّه است (1) و مسافت میان آن جبل و مکّه یک روزه راهست این بیان حقیقت أحوال خیر المآل حضرت رسول ایزد متعال است.
امّا ای یهودی روزی حضرت شعیا النّبی (ص) میگفت: که دو راکب‌اند که زمین بوسیله آن دو نبیّ ذو المنن بغایت روشن مزیّن گردد یکی راکب حمار و یکی راکب بعیر و این کلام شعیاء نبیّ را تو در تورات ایزد تعالی و اصحابت دیدید پس راکب حمیر چه کس و راکب بعیر کدام بنده سمیع بصِیر است؟

رأس الجالوت گفت: مرا معرفت بحال آن دو بنده ربّ العزّت نيست بايد كه شما بخاطر موسى كليم اللّه مرا بأحوال آن دو بنده اله عارف و آگاه گردانى.
امام البريا فرمود كه: اى يهودى راكب حمار حضرت عيسى بن مريم و راكب جمل محمّد صلّى اللّه عليه و آله و سلّم هست، آيا اين كلام را از تورات ميدانى يا منكر آنى؟
رأس الجالوت گفت: نه ما از منكران نيستيم زيرا كه اين سخن در تورات كالشّمس فى وسط السّماء بيّن و آشكار است.
بعد از آن ولىّ ايزد منّان گفت: يا يهودى امّا ترا معرفت بحال حيقوق النّبى (ع) و التّحيّه هست يا نه؟
رأس الجالوت فرمود كه: نعم مرا معرفت تمام بحال آن نبىّ الاكرم است.
پس آنگاه آن ولىّ اللّه فرمود كه: كتاب مستطاب شما تورات ناطقست بر آنكه آن نبىّ ايزد تعالى فرمود كه:
جاء من اللّه تعالى بالبيان من جبل فاران و امتلأت السّموات من تسبيح أحمد (ص) و امّته.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:119
تفسير و معنى كلام آنكه از جبل فاران نبىّ عاليشأن بأفصح بيان به واسطه ارشاد خلايق ظاهر و عيان گردد و (1) آن پيغمبر جليل القدر راكب شتر باشد و خيل آن ساكن در بحر و برّند و بنزد ما با كتاب جديد بعد از خرابى بيت المقدّس پديد گردند، يعنى بكتاب قرآن ظاهر و عيان گردند، آيا تو عالم و عارف بحال آن نبىّ صاحب الفضل و المعارف هستى يا نه و ايمان به آن نبىّ عاليشأن آوردى؟
رأس الجالوت گفت: يا أبا الحسن الرّضا عليه السّلام حيقوق النّبى- صلّى اللّه عليه و آله و سلّم باين كلام متكلّم گرديد و ما منكر قول آن نبىّ ايزد داور نيستيم.
حضرت امام الأتقياء أبى الحسن الرّضا عليه السّلام فرمود كه: داود نبىّ عليه السّلام در زبور مذكور نمود و تو آن را تلاوت و قرائت نمودى كه:
اللّهمّ ابعث مقيم السّنّه بعد الفتره
، يعنى بار خدايا متحتّم سنّت را بعد از ايّام قرب مبعوث گردان.
آيا تو بعد از فترت بغير حضرت نبىّ الرّحمه محمّد المصطفى هيچ پيغمبر را ميدانى كه اقامت بسنّت نموده باشد؟
رأس الجالوت فرمود كه: ما منكر اين كلام نيستيم زيرا كه اين قول داود عليه السّلام است ليكن آن نبىّ الاكرم از اين كلام اختيار عيسى عليه الصلاة و السّلام نمود چه أيّام آن حضرت أيّام فترت و أيّام بى‌سرانجام بود.
حضرت أبى الحسن الرّضا عليه السّلام فرمود كه: تو بحقيقت اين أمر جاهل و بيخبرى زيرا كه از عيسى عليه السّلام سنّت جديد پديد نشده چه

اگر سنّت علیحده داشتی نام و نشان آن باقی و عیان بودی بلکه سنّتش موافق
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:120
سنّت تورات بموسی کلیم علیه التّحیّة و التّسلیم بود تا آنکه حضرت واجب- الوجود بسوی آسمان او را رفع نمود.
(1) یا نصرانی، آیا در انجیل مکتوبست که ابن البریّه یعنی عیسی علیه السّلام میرود فارقلیطا یعنی محمّد المصطفی علیه سلام اللّه تعالی بعد از او می‌آید و آن حضرت اصار بشرایع و أحکام پروردگار بر خلایق مخفّف سازد، و دشوار نسازد و جمیع أشیاء را بر شما تفسیر و تأویل نموده واضح و هویدا گرداند و شهادت بر نبوّت من دهد چنانچه من گواهی بر رسالت آن نبوّت پناهی دادم من بشما بأمثال آمدم و آن نبیّ اقبال بر تأویل و تفسیر شرع حضرت ذو الجلال آید، آیا در انجیل ایمان به این کلام آن رسول ایزد متّان آوردید و اقرار دارید؟
رأس الجالوت گفت: آری ما منکر آن نیستیم.
امام الأتقیاء أبی الحسن الرّضا علیه السّلام فرمود که: من از نبیّ تو موسی بن عمران از تو سؤال نمایم.
یهودی گفت: سؤال کن.
امام الأتقیاء أبی الحسن الرّضا علیه السّلام فرمود که: حجّت شما بر نبوّت موسی علیه التّحیّة و الثّناء کدامست؟
رأس الجالوت گفت: دلیل و برهان بر نبوّت موسی بن عمران آنست که آن حضرت بآیات و معجزات روشن و عیان بر بنی اسرائیل و سایر خلقان آمد که هیچ أحدی از أنبیاء و رسولان بمثل آن آیه و نشان پیش از ایشان از قبل رحیم الرّحمن بخلقان بی‌شبهه و گمان نیامدند.
حضرت امام علیه السّلام فرمود که: بمثل کدام معجزه و نشان بخلقان
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:121
آمده بیان آن نمائی؟ (1) رأس الجالوت گفت: مثل شکافتن بحر نیل بأمر ربّ جمیل بواسطه عبور بنی اسرائیل، و دیگر قلب عصای آن نبیّ ایزد تعالی بصورت اژدها و سیّم انفجار حجر بضرب عصا و اظهار عیون مشحون بر آبها، و چهارم بیرون آوردن دستها و اشتعال أنوار از سر انگشتان آن نبیّ الوری و علامات دیگر از آن پیغمبر جلیل القدر بیّن و ظاهر گردید که خلایق را قدرت بر أقدام أمثال آنها نیست.
حضرت امام الوری أبی الحسن الرّضا علیه التّحیّة و الثّناء فرمود که:
راست گفتی در باب آنکه آنچه ذکر کردی تمامی آن حجّت و برهان نبوّت موسی بن عمران بود که خلایق را قدرت باتیان مثل آنچه آن حضرت در آن وقت برای امامت ظاهر کرد نبود.
ای رأس الجالوت آیا نه هر کسی که دعوی نبوّت کند و بر طبق دعوی خود

معجزه چنان بیّن و عیان گرداند که هیچ أحدی از خلقان را قدرت اظهار و اتیان مثل آن نباشد بر شما تصدیق آن کس بر ثبوت او بحکم واجب تعالی و تقدّس واجب و لازم بلکه از فروض متحتّم است.
رأس الجالوت گفت: نه بر ما تصدیق آن شخص لازم نیست زیرا که موسی کلیم علیه التّحیّة و التّسلیم را نظیر و شبیه در عمل و مثل بواسطه قرب و مکان عزّت و محلّ بحضرت عزّ و جلّ نبود و هیچ أحدی مثل آن رسول کامل نخواهد بود، پس بر ما واجب نیست که اقرار بر نبوّت هر مدّعی رسالت نمائیم مگر آنکه آن کسی بر علامت و نشان که موسی بن عمران علیه السّلام بخلقان آورد او نیز بمثل آنها بهتر از آن ظاهر و عیان گرداند.

(1) أبی الحسن الرّضا علیه التّحیّة و الثّناء فرمود که: پس شما چگونه اقرار به أنبیاء علیهم السّلام که پیش از موسی علیه السّلام بودند نمودید و حال آنکه هیچ أحدی از آن أنبیاء و رسولان انغلاق بحر و انفجار حجر و اظهار عیون اثنا عشر مملوّ و مشحون بر آب عذب منهمر ننمودند.
چون آن ولیّ بیچون کلام صدق التیام باین مقام و مکان رسانید رأس الجالوت مبهوت و حیران ماند و أصلا قدرت نطق و بیان با آن عالم یهودان نماند و لسان کذب نشان خود را بر جواب آن امام الانس و الجانّ ساری و جاری نگردانید.
حضرت أبی الحسن الرّضا علیه السّلام گفت: ای یهودی جواب گوئی هر گاه از أنبیاء و رسولان حضرت آله مثل معجزات موسی علیه السّلام ظاهر و صادر نشده باشد و نیز اخراج ید بیضاء و انقلاب عصا بصورت اژدها از آن رسل و أنبیاء ظاهر و هویدا نگشته آن شما چگونه مقرّ برسالت آنها گشتید؟
رأس الجالوت گفت: من بشما خبر دادم که هر گاه آن أنبیاء حضرت آله بر طبق دعوی نبوّت و رسالت خود هر یک ایشان آیه و نشان ظاهر و عیان گردانند که جمیع خلقان از اتیان و اظهار مثل آن قادر نباشند اگر چه آیه و معجزات ایشان خلاف آیات و علامات موسی بن عمران باشد ما بمثل ما جاء به موسی بن عمران اقدام و اتیان نموده باشند در این هر دو حال بر تمامی أفراد بنی نوع انسان از نساء و رجال تصدیق مقال و اطاعت و متابعت أفعال این انبیا و رسل حضرت ذو الجلال واجب است بی‌شبهه قیل و قال.
حضرت أبی الحسن الرّضا علیه السّلام فرمود که: ای رأس الجالوت پس شما را چه مانع از تصدیق عیسی بن مریم علیه التّحیّة و الثّناء گردید و حال آنکه

آن نبیّ ملک تعالی (1) إحیاء موتی و ابرای أکمه و أبرص و ایجاد طیر از

گل باذن ایزد تعالی و تقدّس مینمود بعد از آنکه نفخ در آن دمیدی بحکم ایزد کارساز آن طیر بپرواز آمدی چون آن رسول بیچون دعوت نبوّت نمود و بر طبق دعوی معجزه ظاهر فرموده بنا بر اقرار شما آن پیغمبر بود شما چرا از تصدیق عیسی علیه السّلام استنکار و ابا ظاهر و آشکار نمودید و اطاعت او بحکم و أمر واجب تعالی ننمودید؟
رأس الجالوت گفت: که مردمان میگویند که از عیسی بن مریم آیه و نشان بیّن و عیان گردید لیکن أصلا هیچ چیز از آن علامات مرئی و مشاهد ما نگردید حضرت امام البرایا فرمود که: هیچ از آیات و علامات ما جاء به موسی بن عمران علیه سلام اللّه الواحد مرئی و مشاهد تو گردید بی‌شبهه بیقین از ثقات أخبار بشما رسید که از موسی بن عمران علیه السّلام آیات و علامات چنین و چنان ظاهر و عیان گردید.
رأس الجالوت گفت: بلی چنین است.
أبی الحسن الرّضا علیه السّلام فرمود که: همچنین است آنچه از أخبار متواتره مردم از حضرت عیسی بن مریم علیه السّلام بشما رسید که از آن نبیّ مکرّم بحکم واهب عالم معجزه چنین بحیّز ظهور رسید پس چون تصدیق موسی کلیم علیه السّلام نمودید و تصدیق عیسی علیه التّحیّة و التّسلیم نفرمودید؟
رأس الجالوت ساکت و مبهوت گردید و أصلا لسان بر جواب آن امام الانس و الجانّ جاری نگردانید.
حضرت امام الهمام أبی الحسن الرّضا علیه السّلام فرمود که: أمر حضرت محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم مثل أمر موسی و عیسی و سایر أنبیاء است با
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:124
جمیع ما جاء به (1) از أحکام شرایع اسلام و دیگر از آیات و علامات مخصوصه سیّد البشر آنست که آن سرور یتیم بی‌مادر و پدر و فقیر و شبان و أجیر بود و تعلیم کتاب و تردّد بنزد هیچ معلّم بواسطه تعلیم خطّ و علم ننمود و بقرآن ایزد معبود که در او قصص أنبیاء و أخبار آن أعیان حرف بحرف مذکور و مشهود است، و محتوی است بر أخبار آنکه گذشت و آنکه الی یوم القیام باقی و مستدام خواهد بود و ثقلین انس و جان آمده.
بعد از آن ایشان را مخبر بأسرار آن جماعت از آنچه در خانهای ایشان از عمل و طاعت و تمرّد و معصیت نمودند گردانید و آیات و علامات لا تعدّ و لا تحصی از آن سیّد الوری ظاهر و هویدا گردید.
رأس الجالوت مبهوت گفت: خبر عیسی و خبر محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم هیچ کدام در نزد ما یهود بصحّت و انجام نرسید و ما را اقرار به نبوّت و رسالت و نبوّت عیسی و محمّد علیهما السّلام نیست. امام رضا (ع) گفت: آیا شاهدان که شهادت اقامه نمودند شاهدان زور و گواهان نامقبول

و مشکورند آن یهود عاقبت نامحمود ساکت گردید و زبان او اصلا ببیان جواب ساری و جاری نشد.
چون آن یهود مبرم ساکت و ملزم شد حضرت امام الاکرم أبی الحسن الرّضا علیه السّلام هربذ أکبر که أعلم علماء زردشت بود بنزد خود خواند و با او سخن از دین و آئین زردشتیان راند و فرمود که: ای هربذ أکبر مرا خبر ده از زردشت که زعم تو آنست که او پیغمبر است حجّت شما بر نبوّت زردشت چه است؟
هربذ گفت: حجّت او آنست که آیات و علامات بواسطه ما ظاهر نمود چنانچه هیچ أحدی پیش از و مثل آن بما ظاهر و عیان ننمود و ما هرگز مثل آن

از پیشینیان ندیدیم و نشنیدیم (1) امّا آنقدر است که این أخبار أسلاف ماست که از آنها بما رسید که آن نبیّ بر ما حلال گردانید چیزی را که غیر او هیچ کس آن را بما حلال نگردانید پس ما تابع او شدیم.
حضرت أبی الحسن الرّضا علیه السّلام فرمود که: آیا نه آنچه از أخبار زردشت بشما رسید تابع آن شدید؟
هربذ گفت: بلی حضرت أبی الحسن الرّضا علیه السّلام فرمود که: همچنین است حال سایر امم سالفه که أخبار بآنچه از أنبیای ذو الاقتدار و رسل عالی مقدار به ایشان رسید به آن عمل نمودند و آنچه حضرت موسی بن عمران و عیسی بن مریم بنت عمران و محمّد بن عبد اللّه علیهم السّلام اللّه المنّان از نزد قادر سبحان بخلقان آوردند و أکثر طوایف امم اطاعت آن رسل مهیمن عالم نمودند الّا شما مجوس عذر شما در ترک اقرار باین پیغمبران عالیشأن، و متابعت ایشان چیست بیان نمائید که چرا بر زردشت پیشتر بأخبار متواتره که از او بشما رسیده که او بآیات و علامات زبان خود بر أسلاف شما آمده که غیر او اتیان بمثل آن ننمودند و شما بمجرّد شنیدن آن قبول دین زردشت نمودید و دین رسل و أنبیاء و قریب العهد بآبای شما بلکه بشما بودند قبول ننمودید؟
هربذ أکبر چون جواب معتبر بر اعتراض آن ولیّ ایزد داور نداشت مبهوت و منقطع گردیده در مکان خود ماند و بعد هذا أصلا بهیچ حرف لا و نعم نطق و بیان نراند.
و چون آن ولیّ قادر بیچون آن سه کافر مدبر را بالزام ساکت و زبون گردانید از حضّار آن مجلس و مکان از متکلّمان و طوایف امم و مدّعیان فضل و

علم بخوف آنکه مبادا از آن حضرت ملزم گردند قدرت بلکه اراده تکلّم ننمودند آن امام با سعادت و اقبال چون حال آن أرباب قیل و قال را بدان

منوال دید بآواز بلند فرمود (1) که اگر در میان شما طوایف أنام أحدی مخالف أهل اسلام که او را حرف و کلام با متابعان دین سیّد الأنام بود حاضر باشد باید که سؤال نماید بشرط آنکه تجشّم در سؤال نکند.

در آن حال عمران الصّابی که یکی از أعیان متکلّمین بود بر پای خاست و گفت: یا عالم النّاس اگر نه شما بدعوی مردمان را بسؤال از شما دعوت نمودی من از شما سؤال نمیکردم و اقدام بشما در پرسیدن مسایل علم کلام و تفحّص و استعلام هیچ مقصد و مرام نمی‌نمودم و اللَّه که من داخل أعاظم بلاد مثل کوفه و بصره و شام و جزیره و بغداد بالتّمام گشته یا أکثر متکلّمین ملاقات کردم و بیکی از علماء نرسیدم که بر من اثبات وجود واحدی که قایم بوحدانیّت خود بود که بغیر او دیگری نبود نماید اگر مرا اذن دهی از شما سؤال نمایم.

حضرت أبی الحسن الرّضا علیه سلام اللَّه تعالی عمران الصّابی را قبل از آن ندیده بود و در حالت تکلّم او نیز نام او را از او و از سایر مردم نشنیده آن سرور در همان دم فرمود که: اگر در میان این مردم عمران الصّابی باشد تو خواهی بود.

عمران گفت: بلی من عمرانم.

آن حضرت علیه السّلام فرمود یا عمران سؤال کن لیکن با انصاف باش و از طریق تمرّد و اعتساف و اباء و استنکاف ننمائی.

عمران گفت: و اللَّه یا سیّدی و مولائی مرا مطلبی نیست الّا أمری که خاطرم متعلّق است بآن و التماس و استدعا از شما آنست که آن را برای من ثابت، و

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:127

هویدا گردانی.

(1) حضرت امام الوری فرمود که: هر چه بخاطرت رسد سؤال کن.

عمران الصّابی شروع در سؤال کلام و در عرض مطالب و مرام بآن امام الأنام علیه الصّلوة و السّلام نمود در هنگام مکالمه ایشان ازدحام و کثرت مردمان بحدّی رسید که بعضی بر بالای بعض دیگر افتادند.

و در أثنای مکالمات عمران الصّابی گفت مرا خبر ده از کائن أوّل یعنی از موجود اوّل که قبل از او موجودی و بحیّز وجود پدید نگردید و نیز مرا از آنچه مخلوق و موجود گشتند مخبر و مطّلع گردان.

حضرت امام البرایا علیه سلام اللَّه تعالی فرمود که: یا عمران سؤال کردی جواب آن بشنو و بفهم امّا واحد موجود او لا یزال واحد و کائن بود که چیزی دیگر با او نبود او بلا حدود و أعراض است و همیشه بعد از این نیز خواهد بود، بعد از آن ابداع مخلوقات و ایجاد و اختراع موجودات بأعراض مختلفه و حدود متفاوته نمود ذات مقدّس او در هیچ چیز اقامت و هیچ مکان استقامت ندارد و حدّ و تعریف واحد لطیف در هیچ چیز توصیف نپذیرد و او

به چیزی مشابهت و مماثلت نگیرد، یعنی او را مثل و ضدّ و مشابه و ندّ از أزل تا أبد نبود و نخواهد بود و خلایق را حضرت ایزد خالق بعد از ایجاد بر چند نوع مختلف گردانید چنانچه بعضی را صفوه و پاک طینت و گروهی را غیر صفوه و حبیب بی‌اتصاف و جمعی را با یک دیگر بر صفت اختلاف و صنفی را متّفق و بر وفق ایتلاف گردانید و ألوان و ذوق و طعم در أنواع بنی آدم و در باقی موجودات قادر عالم پدید نمود و حضرت واجب الوجود را در ایجاد موجودات و اختراع مصنوعات أصلا حاجت نبود و نیز برای فضل و مزید منزلت نبود که وصول بآن بدون او

میسّر و ممکن نباشد و در خلق خلایق حضرت واهب خالق را بواسطه نفس- أقدس او رویّت زیادت و نقصان بی‌شائبه گمان نبود (1) یا عمران تعقّل این سخنان کما ینبغی و یلیق نمائی.

عمران گفت: نعم و اللّه یا سیّدی در این مرام فکر تمام نمایم.

پس آنگاه آن ولیّ اللّه فرمود که: یا عمران اگر حضرت ایزد خالق را به واسطه حاجت خود خلق می‌نمود هر آینه خلقت خلایق نبود الّا برای استعانة از ایشان برای حاجت امور ضروریّه مقتضیه آن و هر گاه چنین می‌بود لایق و سزاوار بود که حضرت قادر معبود أضعاف ما خلق ایجاد می‌نمود زیرا که أعوان و أنصار هر چند بیشتر صاحب ایشان قویتر خواهد بود.

عمران الصّابی گفت: که یا سیّدی راست گفتی.

بعد از آن فیما بین ایشان سؤال و جواب فراوان گذشت و چون سؤال و جواب میان امام الأتقیاء أبی الحسن الرّضا علیه التّحیّة و الثّناء و میان عمران الصّابی بطول انجامید و آن حضرت علیه السّلام الصّابی را ملزم گردانید و در أکثر مسایل عمران بقول آن امام الانس و الجانّ قائل گردید و مقدّمه قیل و قال در نزاع و جدال بجائی رسید که عمران در آن مکان و محالّ گفت: که ای أعلم مردمان من گواهی میدهم که حضرت مهیمن سبحان بر همان صنعت است که شما بیان و عیان نمودید لیکن یا سیّدی مرا یک مسأله باقیست.

حضرت فرمود که: هر چه خواهی بپرس.

عمران الصّابی گفت: که یا سیّدی من ترا سؤال از حکیم علی الاطلاق مینمایم که او در چه چیز و بر چه نوعست آیا هیچ محیط بحضرت عزیز است، و خدای عزّ و جلّ از شی‌ء به شی‌ء دیگر متحوّل میگردد و آیا ربّ العزت را بهیچ

چیز حاجت هست یا نه؟ (1) حضرت امام الأتقیاء أبی الحسن الرّضا علیه السّلام فرمود یا عمران من ترا خبر بآن دهم، لیکن باید که از آنچه سؤال نمودی تعقّل آن از روی علم و عرفان نمائی زیرا که این مقدّمه پنهان‌ترین

مقدّمات مغموضاتست که در مسایل مردم وارد کرد و این را کسی که متقارب بعقل بود لیکن عازب بحلم و جهل باشد تعقّل و تفهّم نتواند نمود امّا صاحبان عقل و فهم و داعیان فضل و علم که منصف بحلم باشد آن جماعت عاجز از درک و فهم آن بی‌شبهه و گمان نباشند.
ای عمران حضرت عزّ و جلّ ثابت در لا شیء لم یزل بود و ایجاد خلق و سایر أشیاء از حضرت واجب تبارک و تعالی برای حاجت نبود الّا آنکه خلق بعضی ممسک بعض و بعض ایشان داخل در بعضی دیگر و خارج از آن کردند امّا خدای تعالی و تبارک بقدرت کامله و ارادت شامله خود حافظ و ممسک تمامی أشیاء است واهب عادل در هیچ شیء داخل نشود لیکن حضرت مهیمن از هیچ شیء خارج نبود و هیچ چیز از محافظت او بیرون و او از امساک هیچ چیز عاجز و زبون نیست بلکه جمیع موجودات و مکنونات در حیّز قدرت، و اقتدار خالق البریّات است، امّا أحدی از خلایق عالم و عارف بحقایق آن بغیر ایزد خالق نیست و حضرت عزّ و جلّ أنبیاء و رسل را مطّلع و مخبر بحقیقت آن أمر گردانید و بعد از ربّ العالمین بغیر أنبیاء و مرسلین و أهل سرّ حضرت ایزد أکبر و مستحفظان أمر و خازنان أمین حضرت أرحم الرّاحمین که عالم بشریعت و دین‌اند کسی دیگر را اطّلاع أصلا بر آن أمر نیست و أمر واحد قادر كَلَمْحِ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ. یعنی: مثل گردانیدن چشم بصر از آن میسّر است، زیرا که
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:130
(1) هر گاه حضرت آله اراده ایجاد شیء نماید فَإِنَّما يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ پس به مجرّد مشیّت و ارادت آن چیز بر منصّه ظهور ظاهر گردد و هیچ چیز بحضرت ربّ العزیز نزدیکتر از چیز دیگر و نیز چیز دورتر از چیز دیگر نیست بلکه تمامی أشیاء در قرب و بعد بحضرت ملک تعالی یا عمران مساوی و یکسان است آنچه گفتم، فهمیدی؟
عمران گفت: نعم یا سیّدی فهمیدم و گواهی میدهم بر آنکه قادر سبحان بر همان صنعت و نشان است که شما بصنعت وحدت او از لسان معجز نشان بیان و عیان نمودید و گواهی میدهم بر آنکه حضرت محمّد نبیّ الرّحمه مبعوث بر تمامی امّت از ایزد خالق بهدایت بدین حقّ است.
عمران بعد از اسلام بطرف قبله سر بسجده مهیمن علّام گذاشت.
از حسن بن محمّد النوفلی منقول و مرویست که جماعت متکلّمین چون عمران الصّابی را در میان خود بغایت در علم و کمال فاضل و تمام میدانستند و او در قیل و قال و در مباحثه علم جدال هرگز منقطع و لال نگردید در آن دم که او را ساکت و ملزم دیدند دم در کشیدند و هیچ یک از آن مردم با حضرت امام أعلم أبی الحسن الرّضا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بنطق و تکلّم در نیامدند و سؤال از هیچ أمر مبهم و غیر مبهم از ترس و وهم الزام در آن محفل و مقام ننمودند، بلکه چون تاب مقاومت از آن

طایفه طاق بود مضمون الفرار من سنن المرسلین فیما لا یطاق مطابق و موافق خود دانسته فرصت غنیمت شمرده بغیر رخصت مأمون أکثر جماعت از آن محفل بیرون رفتند.

در آن حال مأمون الرّشید برخاسته متوجّه مقام خود گردید أبی الحسن الرّضا علیه التّحیّة و الثّناء نیز با مأمون داخل مهمانسرای رشید گردید و سایر

مردمان منصرف بمقام و مکان خود شدند.

(1) لیکن حضرت ولیّ ایزد مهیمن بعد از معاودت و مراجعت بمنزل جنّت مثل خود روی مبارک بجانب یکی از عبید خود آورده فرمود که یا غلام به نزد عمران الصّابی رفته او را به پیش من آر که مرا با او شغل و کار است.

حسن بن محمّد النّوفلی روایت کند که من بعد از عرض بندگی و تحیّت بخدمت آن امام الامّه معروض گردانیدم که: جعلت فداک یا ابن رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فدای تو گردم من عالم و عارف بموضع مسکن و مقام آن مؤمن جدید الاسلامم او در نزد بعضی برادران شیعه ما می‌باشد.

آن حضرت علیه السّلام فرمود که: هیچ باک نیست در هر مقام که خواهد توطّن نماید لیک الحال این اسب را برداشته بنزد او رفته او را به پیش من حاضر کنید من بدان خدمت قیام نمودم و عمران الصّابی را بخدمت آن امام الامّه علیه السّلام و التّحیّه آوردم آن حضرت علیه السّلام او را عزّت و احترام لا کلام نمود بعد از آن کسوت و لباس فاخر از سر کار فیض آثار خود طلبیده او را مخلّع گردانید و ده هزار درهم نیز طلب داشته به آن احسان و اعطا فضله منضمّ گردانید.

حسن النّوفلی گوید که: من چون این نوع اشفاق و احسان از حضرت امام الانس و الجانّ نسبت بعمران جدید الاسلام و الایمان ملاحظه، و مشاهده نمودم گفتم: جعلت فداک حکایت فعل جدّ بزرگوارت أمیر المؤمنین سلام اللّه علیه بعمل آوردی.

آن حضرت علیه السّلام فرمود که: این چنین واجب است بعد از آن بعمران و بما گفت که در وقت عشاء تعشّا در نزد ما خواهی کرد چون وقت موعود ما و

عمران در خدمت آن ولیّ ایزد معبود حاضر شدیم (1) مرا در دست راست و او را در دست چپ خود اجلاس نمود تا آنکه فارغ از طعام و کلام شدیم جلوس ما در خدمت امام الهمام بهمان نظام انتظام داشت.

و چون عمران روان شد حضرت امام الأتقیاء أبی الحسن الرّضا (ع) به

عمران فرمود که: شما و حسن با یک دیگر مصاحب بوده در طریق سیر و سلوک در طریقه مرافقت موافقت نمائید و علی الصّباح باتّفاق پیش ما حاضر شوید تا شما را مطعوم بطعام مدینه جنّت قرینه گردانیم.
حسب الأمر آن ولیّ ایزد أکبر علی الصّباح ما و عمران باتّفاق بخدمت آن وصیّ نبیّ امام الانس و الجانّ آمدیم و طعام در خدمت آن امام الهمام تناول نمودیم که در مدّت عمر به خوش‌مزگی آن طعام هیچ گونه از أشربه و أطعمه را نخورده بودیم.
روزی دیگر عمران بمنزل و مکان خود استیطان نمود حقیقت خبر او میان أصحاب مقالات منتشر گردید متکلّمین و غیرهم اجتماع نموده با او شروع در جدال و مباحثه قیل و قال نمودند عمران دلایل تمامی ایشان را در نظر همگنان باطل و أمر آن طایفه را فاسد و معطّل میگردانید تا آنکه آن جهله نادان از او اجتناب نموده گریزان شدند مأمون الرّشید ده هزار درهم بصله باو احسان و کرم نمود و فضل بن سهل که در جود و سخاوت بی‌بدل بود مال بسیار باو احسان و ایثار نمود و حضرت امام البرایا أبی الحسن الرّضا علیه السّلام او را والی و جابی صدقات بلخ و أطراف آن حوالی گردانید و او رغایب بمردم بغیر مشقّت و تعب رسانید.

[احتجاج امام على بن موسى الرضا ع بر مأمون خليفه عباسى]

از علىّ بن الجهم منقول و مرويست كه من روزى در خدمت مأمون الرّشيد

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:133

بواسطه أمر ضرور حاضر شدم.

(1) حضرت امام الاكرم أبى الحسن الرّضا عليه سلام الملک الودود در آن مجلس حاضر بود مأمون در آن ساعت از آن ولىّ ايزد بيچون از أحوال انبيا و عصمت ايشان از ذنوب و عصيان استعلام نمود و گفت: يا ابن رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم نه شما ميگوئيد كه أنبياء و رسل عليهم السّلام از جميع و زر و آثام بعصمت ايزد علّام معصومند؟

آن حضرت عليه السّلام فرمود كه: نعم.

مأمون گفت: پس معنى قول حضرت ملک تعالى وَ عَصى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوى چيست؟

حضرت امام الأتقياء فرمود كه: خداى تعالى بعد از ايجاد و خلقت آدم و حوّا بآدم خطاب مستطاب نمود كه: يا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَ كُلا مِنْها رَغَداً حَيْثُ شِئْتُما وَ لا تَقْرَبا هذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونا مِنَ الظّالِمِينَ.

يا مأمون حضرت قادر بيچون آدم و حوّا را از تقرّب آن درخت ممنوع كرد امّا از أكل آن و از أكل آنچه از جنس آن باشد منع و زجر ننمود چنانچه فرمود:

وَ لا تَقْرَبا هذِهِ الشَّجَرَةَ و نفرمود كه: و لا تأكل من هذه الشّجره مع هذا آدم و حوّا از آن شجره منهيّه القريبة أكل ننمودند بلكه از غير آن شجره به وسوسه شيطان و بقسم دروغ آن رئيس عاصيان از شجره كه جنس همان درخت بود تناول نمودند چه آن غاوى طاغى و آن باغى ياغى بآدم عليه السّلام گفت كه

ما نَهاكُما رَبُّكُما عَنْ هذِهِ الشَّجَرَةِ بالتّقرّب اليها و الانس بها.

يعنى: نهى ايزد تعالى متعلّق بقرب آن شجره است نه بأكل آن و ديگر آنكه آن نهى از آن شجره خاصّ مستلزم نهى از ساير أجناس آن شجر

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:134

نيست و نهى از أكل آن درخت ننمود إِلّا أَنْ تَكُونا مَلَكَيْنِ أَوْ تَكُونا مِنَ الْخالِدِينَ و بعد از آن قرب شروع در قسم كذب نمود چنانچه فرمود كه: وَ قاسَمَهُما إِنِّى لَكُما لَمِنَ النّاصِحِينَ.

(1) خلاصه معنى كلام حضرت مهيمن علّام آنكه شيطان بآدم و حوّا گفت چون شما از اين درخت تناول كنيد دو ملک يا هر دو مخلّد در جنّت خواهيد بود و حضرت قادر أحد خلود و أبود شما را در جنّت نمى‌خواهد لهذا شما را

از أکل این شجرة الخلد ممنوع و منزجر گردانید، بعد از آن شیطان بر صدق قول و بیان خود قسم یاد نمود که من برای شما ناصح أمین و خیر خواه یوم الدّینم.
چون آدم و حوّا پیشتر از آن ندیده بودند که گواهی کسی بنا حقّ دهد و بر طبق قول دروغ خود قسم یاد کند که من محقّم فَدَلّاهُما بِغُرُورٍ، پس به دلالت مؤکّده بحلف و یمین شیطان لعین بربّ العالمین آدم و حوّا موثّق گشته او را در آن قول صادق پنداشته و قسم و نصیحت او را بحساب برداشتند فَأَكَلا مِنْها از آن درخت تناول کردند و این عمل از حضرت أبو البشر قبل از استسعاد آن سرور برتبه جلیل القدر نبوّت سانح و صادر گردید و این فعل از آن پسندیده عزّ و جلّ گناه کبیره نبود که آن مسجود له ملایکه ایزد غفّار که مستحقّ دخول نار گردد.
یا مأمون اگر چه خدای تعالی فرمود که: وَ عَصى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوى، لیکن حضرت واجب الوجود بعد از آن فرمود که: ثُمَّ اجْتَباهُ رَبُّهُ فَتابَ عَلَيْهِ وَ هَدى و در محلّ دیگر حضرت عزّ و جلّ میفرماید که: إِنَّ اللَّهَ اصْطَفى آدَمَ وَ نُوحاً وَ آلَ إِبْراهِيمَ وَ آلَ عِمْرانَ عَلَى الْعالَمِينَ.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:135
(1) مصنّف الکتاب أبو علی الطّبرسی أسکنه اللّه تعالی بحبوحة جنّاته فرمود که: در این مقام حضرت امام الأنام أبی الحسن الرّضا علیه السّلام از ذکر ذنب أبو البشر اراده ذنوب صغایر موهوبه بتوبه که بوسیله ترک فعل مندوب و ارتکاب فعل مکروه بهم رسیده نموده باشد نه ذنب صغیر که بارتکاب فعل قبیح مصدّر گردد و آن گناه صغیره نظر بما فوق بالاضافه بگناه که أعظم از آن بود صغیره باشد زیرا که صدور مثل این گناه از أنبیاء حضرت اله بلا ارتیاب و اشتباه جایز نیست چه دلایل عقل و نقل مقتضی این قول است.
مصنّف رحمة اللّه علیه فرمود که: رجعت ما بسیاق حدیث و حکایت لازم است.
چون آن ولیّ ایزد بیچون از سؤال أوّل مأمون را مجاب گردانید مأمون گفت: یا ابن رسول اللّه معنی قول واجب تبارک و تعالی: فَلَمَّا آتاهُما صالِحاً جَعَلا لَهُ شُرَكاءَ فِيما آتاهُما چیست؟.
حضرت أبی الحسن الرّضا علیه السّلام فرمود که: حوّا برای آدم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم پانصد بطن ذکر و انثی بحکم واجب تعالی زائیده آدم و حوّا عهد بخدای عزّ و جلّ و دعا کرده گفتند که بار خدایا اگر آنچه بما احسان در باب أولاد و فرزندان نمائی مستدعی و ملتمس ما از شما آنست که أولاد ما را صالح و سالم از غایت زمین‌گیری و از أکثر ألم گردانی.
خدای تعالی حسب الاستدعاء آدم و حوّا تمامی آنچه از نسل به ایشان

اعطاء و احسان نمود همه را خلق سویّ در خلقت و بری از آفت و عاهت گرداند و این جماعت انسان دو صنف بودند گروه اناث و گروه ذکران و این هر دو گروه از طریق متابعت پدر و مادر برون رفته بندگی و شکر ایزد أکبر بر نهج عبودیّت و شکر پدر و مادر برای عزّ و جلّ مؤدّی و ظاهر نکردند بلکه شرکاء به واسطه
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:136
واجب تعالی پیدا کرد.
(1) پس از آن حضرت ایزد معبود تقدیس و تنزیه ذات مقدّس خود از آن صفت نالایق نمود چنانچه فرمود که: فَتَعالَی اللَّهُ عَمَّا یُشْرِکُونَ.
مأمون بعد از استماع این جواب موزون از آن ولیّ حضرت بیچون گفت من گواهی میدهم که تو پسر رسول اللّه سیّد البشری حقّا پس خبر ده مرا از قول خدای عزّ و جلّ که در حقّ حضرت خلیل الرّحمن ابراهیم علیه السّلام میفرماید که: فَلَمَّا جَنَّ عَلَیْهِ اللَّیْلُ رَأی کَوْکَباً قالَ هذا رَبِّی الآیه ...
امام البرایا أبی الحسن الرّضا علیه التّحیّة و الثّناء فرمود که: ابراهیم- خلیل علیه السّلام در آن هنگام بر سه صنف عبده کوکب بود و صنف عبادت زهره مینمودند و کرّة پرستش قمر میکردند و جمعی از عبده آفتاب بودند در حینی که او از سرب که در آن مکان پنهان بود بیرون آمد چون شب شد، و آسمان مزیّن بستارگان گردید و ستاره زهره مرئی و مشاهد آن حضرت گشت بر سبیل انکار و استخبار گفت: هذا ربّی.
یعنی: بزعم شما عبده نجوم اگر گنجایش عبادت و پرستش باشد باید که زهره و آن ستاره‌ایست در غایت روشنی او پروردگار باشد چون آن کوکب غروب و افول نمود ابراهیم علیه السّلام فرمود که: لا أُحِبُّ الْآفِلِینَ من چیزی را که افول و غروب نماید دوست ندارم زیرا که افول از صفات محدثین و به قوّت محتاجین است نه از صفات قدیم ربّ العالمین.
و چون قمر طالع گردید باز آن حضرت بر سبیل استخبار و انکار فرمود که: فَلَمَّا رَأَی الْقَمَرَ بازِغاً قالَ هذا رَبِّی و چون قمر بحکم ایزد أکبر غروب کرد قالَ لَئِنْ لَمْ یَهْدِنِی رَبِّی لَأَکُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّینَ.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:137
یعنی: اگر پروردگار ما را هدایت و ارشاد بطریق ارشاد ننماید هر آینه من از آن قوم گمراه و ظالمین خواهم بود.
و چون صبح نورانی گریبان و دامان افق را تتق گردانیده جهان تاریک را مانند سینه بی‌کینه أصحاب معرفت و عرفان مشحون و مملوّ از نور علم و ایقان و منوّر ساخت خسرو خاور سر از مشرق بدر کرده و هر تیره بصر را قرّت عین بصر گشته از قراضه نقود زر از کران تا کران بلکه از دامن تا گریبان پر از درّ و جواهر گردانید و خورشید أنور بنظر کیمیا أثر از آن پیغمبر جلیلِ القدرِ مرتسم و جلوه گر گردید.

(1) فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بازِغَةً قالَ هذا رَبِّی هذا أَكْبَرُ آن حضرت علیه السّلام فرمود که: این آفتاب بسیار بزرگتر از قمر و زهره است این کلام از نبیّ ایزد علّام بر سبیل انکار و استخبار بود نه بر سبیل اخبار و اقرار چنانچه بر اولو الألباب ظاهر و آشکار است.
فَلَمَّا أَفَلَ قالَ لا أُحِبُّ الْآفِلِینَ آن حضرت خطاب بأصناف ثلاثه از عبده زهره و شمس و قمر نموده فرمود که: یا قَوْمِ إِنِّی بَرِیءٌ مِمَّا تُشْرِکُونَ إِنِّی وَجَّهْتُ وَجْهِیَ لِلَّذِی فَطَرَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ حَنِیفاً وَ ما أَنَا مِنَ الْمُشْرِکِینَ.
و اینکه حضرت ابراهیم علیه السّلام اظهار برائت خود از أرباب شرک و لئام نموده مطلب و مرام آن نبیّ الاکرام اعلام آن کفره یعنی أصناف ثلاثه بالتّمام بر بطلان مذهب ناتمام ایشان بود بر آنکه هر چه بصنعت آفتاب، و ماهتاب و زهره بود البتّه آن مستحقّ عبادت نبود بلکه مستحقّ عبادت کسی است که خالق أمثال این آیات و موجد أرض و سموات بود.
و آنچه آن حضرت احتجاج بآن و بر آن قوم شوم نمود آن از ملهمات حضرت
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:138
معبود تجلیل ربّ جلیل بود چنانچه حضرت عزّ و جلّ فرمود که: وَ تِلْکَ حُجَّتُنا آتَیْناها إِبْراهِیمَ عَلی قَوْمِهِ.
(1) خلاصه کلام آنکه امام الأتقیاء أبی الحسن الرّضا علیه السّلام فرمود سؤال و خطاب ابراهیم علیه السّلام بر آن أصناف ثلاثه عبده نجوم بر آن کلام بالهام ایزد علّام اعلام آن طوایف آثام بر بطلان مذهب ناتمام و الزام تمام ایشان بود.
مأمون بعد از استماع آن جواب موزون از آن خلاصه أولاد رسول بیچون فرمود که: للّه درّک یا ابن رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم این کلام در میان عرب در مکان و محلّ دعا مستعمل است و درّک بمعنی درّ اللّبن است وقتی که بسیار شود.
مأمون گفت: یا ابن رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم خبر ده از قول ابراهیم علیه التّحیّة و التّسلیم در محلّ که عزّ و جلّ از أحوال او بحضرت خاتم الرّسل خبر میدهد که: رَبِّ أَرِنِی کَیْفَ تُحْیِ الْمَوْتی قالَ أَ وَ لَمْ تُؤْمِنْ قالَ بَلی وَ لکِنْ لِیَطْمَئِنَّ قَلْبِی.
امام الأنام أبی الحسن الرّضا علیه السّلام فرمود که بدرستی که حضرت اللّه تعالی و تبارک بابراهیم خلیل وحی فرستاد که من از بندگان خود یکی را بخلّت گیرم و دوستی چنان که اگر از من آن خلیلم استدعا و سؤال احیاء موتی نماید من از روی کثرت اشفاق و مرحمت التماس او را بعزّ اجابت مقرون گردانم و بآن سبب موتی را بوسیله سؤال خلیلم زنده سازم و او را بدان سبب بنوازم.
چون ابراهیم علیه السّلام این پیام از وحی ملک العلّام استماع و استعلام

نمود در نفس مقدّس و خاطر أقدس آن برگزیده ایزد تعالی و تقدّس مصمّم گردید

که او آن خلیل ملک جلیل است.
(1) وَ إِذْ قالَ إِبْراهِیمُ رَبِّ أَرِنِی کَیْفَ تُحْیِ الْمَوْتی قالَ أَ وَ لَمْ تُؤْمِنْ قالَ بَلی وَ لکِنْ لِیَطْمَئِنَّ قَلْبِی علی الخلّة.
یعنی: حضرت خلیل الرّحمن بعد از آنکه از وحی ایزد منّان استماع نمود خواست بداند که خلیل اوست یا دیگری فلهذا گفت: رَبِّ أَرِنِی کَیْفَ تُحْیِ الْمَوْتی، ای پروردگارم بنما بمن که چگونه احیاء موتی مینمایی؟
حضرت محی الأموات فرمود که: آیا تو ایمان بمن در باب آنکه قادرم بر احیاء أموات و ایجاد مردگان بعد از ممات نیاوردی و تا حال این أحوال بر تو مخفی و پنهان ماند.
خلیل بعد از خطاب ربّ جلیل گفت: بلی ایمان آوردم و مقرّم بر آنکه قدرت بر احیاء و بعثت هر میّت داری لیکن لِیَطْمَئِنَّ قَلْبِی. لیکن چون فرمودی که هر کرا من بخلّت گیرم و او را بدوستی بپذیرم اگر آن کس از من بخواهد که احیاء أموات بواسطه استدعا و التماس او نمایم آن دعاء و خواهش او بعزّ اجابت مقرون است.
الحال چون مرا در خاطر از کمال التفات متواتر متکاثر ایزد أکبر که شاید آن خلیل مهیمن جلیل من باشم لهذا این گستاخی نمودم که احیاء أموات نمائی تا خاطرم در باب خلّت ربّ العزّت برای من جمع گردد و دل خود را مطمئنّ گردانم که من خلیل حضرت مهیمن منّانم.
قالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّیْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَیْکَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلی کُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءاً ثُمَّ ادْعُهُنَّ یَأْتِینَکَ سَعْیاً.
حضرت معبود فرمود که: ای ابراهیم چون مطلب تو اطمینان خاطر در

باب خلّت است بگیر چهار مرغ از هر جنس طیور که خواهی و جمیع آنها را قطعه قطعه نموده در پیش خود بکوب تا لحوم و عظام آنها با یک دیگر امتزاج تمام یابد پس بر سر تمامی جبال که قریب بمنزل و محلّ تست گوشت کوفته آنها را بگذار بعد از آن سرهای آن طیور را بدست گرفته هر یک را باسم ایشان بنزد خود بخوان تا حقیقت حال بر تو ظاهر و عیان گردد.
(1) خلیل الرّحمن بموجب أمر قادر سبحان کرکس و بطّ و طاوس و خروس را بعد از ذبح و قطع رؤس جمیع آنها را مقطوع الأعضاء گردانید و همه لحوم و عظام را ممزوج بیکدیگر ساخت.
بعد از آن آن گوشت ممزوج را بر سر کوهها که در حوالی آن حضرت بوده جزء گردانیده گذاشت و منقار آنها را میان انگشتان گرفته پس از آن هر یک آن طیور را باسمای ایشان در نزد خودِ بدانه و آب که گذاشته بود

خواند، در هنگام ندای حضرت خلیل الرّحمن أجزای آن طیور بعضی بجانب بعضی دیگر طیران می‌نمودند تا آنکه مساوی أبدان گردیدند و گوشت و عظام کوفته و شکسته هر بدن بحکم قادر مهیمن بنزد همان بدن جمع گشت پس از آن هر یک آن طیور منضمّ برقبه و رأس خود گردیدند.
ابراهیم علیه السّلام دست از منقار آن مرغان برداشت طیور بطیران آمده خود را بآب و دانه خلیل الرّحمن رسانیده شروع در شرب آب و التقاط دانه نمودند.
بعد از آنکه از آن شغل پرداختند و خود را از آب و دانه سیر ساختند و زبان بحمد و ثنای مهیمن منّان گشاده.
بعد از آن گفتند: یا نبیّ اللّه ما را زنده گردانیدی حضرت ربّ العباد
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:141
شما را پیوسته زنده دارد.
(1) ابراهیم علیه السّلام گفت: بلکه احیاء شما کسی نمود که میمیراند و زنده میگرداند و اگر اراده ایجاد شیء کند می‌تواند خود فرماید که هو يُحْيِی وَ يُمِيتُ وَ هُوَ عَلی كُلِّ شَیْ‌ءٍ قَدِيرٌ.
مأمون الرّشید چون این جواب صواب از آن ولایتمآب شنید گفت بارک اللّه فیک یا أبا الحسن علیه السّلام مرا خبر ده از قول حضرت عزّ و جلّ که در کلام منزل بحضرت خاتم الرّسل از أحوال موسی کلیم علیه التّحیّة و التّسلیم خبر داد که: فَوَكَزَهُ مُوسی فَقَضی عَلَيْهِ قالَ هذا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُضِلٌّ مُبِينٌ.
حضرت امام الأتقیاء أبی الحسن الرّضا علیه السّلام فرمود که چون موسی علیه السّلام داخل مدینه از مداین فرعون بحکم تقدیر قادر بیچون در وقت غفلت أهل آن مدینه گردید و آن ما بین مغرب و عشا بود که آن نبیّ ایزد مجید بآن شهر رسید فَوَجَدَ فِيها رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلانِ هذا مِنْ شِيعَتِهِ وَ هذا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَغاثَهُ الَّذِی مِنْ شِيعَتِهِ عَلَی الَّذِی مِنْ عَدُوِّهِ.
پس موسی علیه السّلام حکم بر عدوّ شیعه خود نمود بحکم خدای مجید دست بر آن دشمن شیعه رسانید همان دم آن عدوّ براه عدم شتافت.
موسی علیه السّلام فرمود که: هذا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطانِ یعنی از مقاتله و مجادله که میان این قبطی و اسرائیلی سانح و صادر گردید از عمل شیطان و سرکش از فرمان قادر سبحان است نه آنچه حضرت موسی نبیّ مرسل بجز فعل و عمل قتل از آن مصدر گردانید اشاره بآن بود آن بدرستی که شیطان عدوّ مبین دشمن گمراه سازنده انسان از روی ظهور و عیان است.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:142
(1) مأمون گفت: پس معنی قول موسی علیه السّلام که فرمود: رَبِّ إِنِّی ظَلَمْتُ نَفْسِی فَاغْفِرْ لِی چیست؟

حضرت أبی الحسن الرّضا علیه السّلام فرمود که: موسی کلیم علیه التّحیّة و التّسلیم میگوید: که ای پروردگار من ظلم بر نفس خود کردم زیرا که نفس را در غیر موضع او گذاشتم بوسیله دخول این شهر که تمامی این مردم تبعه فرعون ملعون‌اند.
فَاغْفِرْ لِی، یعنی: مرا از نظر این أعدای بیدین خود بپوشان و محجوب و پنهان گردان که مبادا بر من ظفر یافته مرا بقتل رسانند.
فَغَفَرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِیمُ حضرت رحیم غفور موسی علیه السّلام را از نظر آن خلایق پنهان و مستور گردانید.
موسی گفت: رَبِّ بِما أَنْعَمْتَ عَلَیَ ای پروردگارم بآنچه نعمت بمن دادی یعنی قوّت و قدرت که از روی احسان و مرحمت و کرم و عطیّت بمن نمودی تا آنکه مردی را کشتم بوساطت دست رسانیدن بآن و گفت: فَلَنْ أَکُونَ ظَهِیراً لِلْمُجْرِمِینَ، پروردگارا باید که من ظهیر و نصیر مجرمان و گناهکاران نباشم بلکه مجاهد در راه تو ای عزیز واحد باشم باین قوّت و قدرت که از روی شفقت و مرحمت بمن احسان و عنایت کردی و چندان جهاد با أعدای تو ای خلّاق العباد نمایم که از من راضی گردی.
فَأَصْبَحَ فِی الْمَدِینَةِ خائِفاً یَتَرَقَّبُ در آن شهر آن نبیّ ایزد أکبر خایف و منتظر و مترصّد اذیّت و آزار از أهل کفر بروز آورد و چون بعد از طلوع فجر از مسکن بدر آمد.
فَإِذَا الَّذِی اسْتَنْصَرَهُ بِالْأَمْسِ یَسْتَصْرِخُهُ، پس نیک ناگاه همان شخص
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:143
سابق که روز پیشتر با یکی از تبعه فرعون کافر در جنگ و جدل بود که آن حضرت سر آن مدبر را از سر آن مستغاثی مضطرّ دفع کرده بود باز با یکی از أهل شرک و کفر در آویخته بود چون بمقابل آن پیغمبر جلیل القدر آمد فی الفور از دست آن کافر شکایت و استغاثه بحضرت موسی علیه التّحیّة و الثّناء نمود.
(1) إِنَّکَ لَغَوِیٌّ مُبِینٌ موسی علیه السّلام باو گفت: که تو غاوی ظاهر و روشنی زیرا که دیروز با یک مرد در جنگ بودی و امروز نیز با یکی در جدل و پیکاری من ترا بدست ایشان دهم و اراده نمود که او را بآن جماعت بسپارد.
فَلَمَّا أَنْ أَرادَ أَنْ یَبْطِشَ بِالَّذِی هُوَ عَدُوٌّ لَهُما پس چون آن نبیّ بیچون اراده کرد که متحیّر و محزون را حواله آن طایفه که دشمن موسی و دشمن آن مستغاثی بودند نماید و حال آنکه آن مرد از پیروان موسی و مطیعان آن کلیم اللّٰه تعالی بود.
امّا چون آن مستغاثی دید که موسی علیه السّلام در فکر اوست و گفت ای قالَ یا مُوسی أَ تُرِیدُ أَنْ تَقْتُلَنِی کَما قَتَلْتَ نَفْساً بِالْأَمْسِ إِنْ تُرِیدُ إِلَّا أَنْ تَکُونَ جَبَّاراً فِی الْأَرْض وَ ما تُرِیدُ أَنْ تَکُونَ مِنَ الْمُصْلِحِینَ.

یعنی: ای موسَی علیهَ السّلام چنانچه دیروز یکی را بقتل آوردی امروز اراده قتل من داری و میخواهی که جبّار و ظالم در روی زمین باشی، و نمیخواهی که از نیکوکاران و صلحای بندگان ربّ العالمین گردی.
مأمون چون این جواب صواب از آن ولایتمآب استماع نمود گفت: یا أبا الحسن علیه السّلام جزاک اللّه عن أنبیائه خیرا خدای جزای خیر از أنبیاء خود بشما عاید و متواصل گرداناد بالنّبیّ و آله الأمجاد.
مأمون گفت: یا ابن رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم مرا خبر ده از معنی
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:144
قول موسی علیه السّلام که در هنگام مکالمه او بفرعون ملعون فرمود که فَعَلْتُها إِذاً وَ أَنَا مِنَ الضَّالِّینَ.
(1) أبی الحسن الرّضا علیه السّلام فرمود که: چون حضرت موسی علیه السّلام بعد از مراجعت از خدمت شعیب بحکم سمیع مجیب بواسطه تبلیغ رسالت به نزد فرعون مفرّ از نصیر و عون آمد و آداب شرع و أحکام و تبلیغ پیام قادر علّام نمود فرعون آن حضرت را شناخت زیرا که نبیّ الرّحمه مدّت بتقدیر ربّ العزّت در حجر تربیت فرعون بیرویّت بود و بعد از قتل قبطی از خوف فرعون از آن شهر فرار نموده بیرون رفت همان که متمرّد عنید بعد از معاودت آن حضرت آن نبیّ ایزد مجید را دید گفت: وَ فَعَلْتَ فَعْلَتَکَ الَّتِی فَعَلْتَ وَ أَنْتَ مِنَ الْکافِرِینَ. فرعون گفت: ای موسی نه تو چنان فعل کردی که بر تو واضح است و تو از جمله کافران بودی بمعنی آنکه کفران نعمت ما نمودی یا آنکه کیش و آئین خود را بر ما پوشانیدی.
حضرت موسی علیه السّلام گفت: فَعَلْتُها إِذاً وَ أَنَا مِنَ الضَّالِّینَ معنی آن فعل از من بر منصّه ظهور ظاهر گردید و حال آنکه من از راه گم شده بودم که در مدینه از مداین شما افتادم و چون تمرّد و جبّاری تو از حضرت باری بر من واضح و لایح بود از تو گریختم زیرا که از تو میترسیدم و چون بخدمت شعیب النّبیّ علیه السّلام مشرّف شدم مدّتی در خدمتی آن نبیّ عالیقدر بسر بردم و از تزویج بنت آن پیغمبر جلیل القدر و رخصت انصراف بوطن مألوف چون به محاذی طور سینا رسیدم قضا را در همان محلّ بتقدیر عزّ و جلّ متعلّقه ما را وضع حمل شد در شبی بغایت تاریک احتیاج بآتش بهم رسید در آن مکان هر چند سعی بیشتر بواسطه تحصیل آتش کردم نشان کمتر یافتم پاره از
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:145
جوانب اربع و جهات ستّ در پی آن شتافتیم أصلا بمقصود نرسیدیم بالأخره در کوه طور آتش منظور ما گردید بتوفیق ارشاد ایزد مجید متوجّه آن صوب گردیدم بعد از قطع مسافت بعیده خود را بآن رسانیدم أصلا نشان آتش در آن جبل نبود متحیّر ماندم.

(1) در آن أثنا ندای از حضرت ربّ العلیّ بمن رسید فَوَهَبَ لِی رَبِّی حُکْماً، وَ جَعَلَنِی مِنَ الْمُرْسَلِینَ، حضرت واهب مجید بمن علم و حکمت بخشید مرا از أنبیای مرسلین گردانیده أمر به تبلیغ رسالت بشما نمود.
خلاصه کلام آنکه حضرت امام الهمام أبی الحسن الرّضا علیه السّلام فرمود که: مطلب موسی علیه السّلام از آن کلام وَ أَنَا مِنَ الضَّالِّینَ گم کردن راه سیر و سلوک مسافت مقصوده او بود به ضلّت و گمراهی از طریق معرفت، و شناخت حضرت آلهی یا مأمون حضرت آله بیچون برای پیغمبر جلیل القدر خود حضرت سیّد الأنبیاء محمّد المصطفی صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم در قرآن این آیه فرستاد که: أَ لَمْ یَجِدْکَ یَتِیماً فَآوی باری سبحانه و تعالی میفرماید که: آیا محمّد نه من ترا تنها یافتم مردمان بسوی تو مکان و مأوی دادم.
وَ وَجَدَکَ ضَالًّا، یعنی: ترا در نزد قوم تو یا محمّد گم یافتند.
فهدی، یعنی: ایزد تعالی هدایت قوم بشما نمود تا شما را شناختند وَ وَجَدَکَ عائِلًا فَأَغْنی، یعنی: یا محمّد چون ترا صاحب عیله و فقر یافتم ترا غنی گردانیدم تا آنکه دعای ترا مستجاب ساختم چه در استجابت دعا گنجایش حصول همگی مطالب و مدّعا است.
مأمون گفت: بارک اللَّه فیک یا ابن رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم مرا خبر ده از معنی قول خدای عزّ و جلّ که در حقّ حضرت موسی علیه التّحیّة
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:146
و الثّناء میفرماید: وَ لَمَّا جاءَ مُوسی لِمِیقاتِنا وَ کَلَّمَهُ رَبُّهُ قالَ رَبِّ أَرِنِی أَنْظُرْ إِلَیْکَ قالَ لَنْ تَرانِی الآیه ....
(1) یا أبا الحسن علیه السّلام چگونه جایز و رخصت بود که کلیم اللَّه تعالی موسی بن عمران علیه سلام الملک المنّان عالم و عارف بآن نباشد که رؤیت قادر سبحان جایز و عیان نیست تا سؤال از آن نماید؟
حضرت امام الرّضا علیه السّلام فرمود که: موسی کلیم اللَّه عالم بود بر آنکه عزّ و جلّ مختار مرئی و مشاهد بأبصار هیچ آفریدگان نگردد لیکن در هنگامی که قادر عالم آن حضرت را مقرّب گردانیده برگزید تکلّم نمود آن کلیم اللَّه بعد از مراجعت از میقاتگاه قوم را بحقیقت مناجات و قرب و تکلّم حضرت آله با او آگاه گردانید قوم بیکبار گفتند:
لَنْ نُؤْمِنَ لَکَ حَتَّی نسمع کلام اللَّه.
یا موسی ما ایمان بشما نمی‌آریم تا آنکه کلام مهیمن علّام را چنانچه شما شنیدید ما نیز بشنویم و آن قوم در آن وقت به کثرت تعداد نفس هفتصد هزار کس بودند.
موسی علیه السّلام از آن طوایف بنی اسرائیل هفتاد هزار نفس برای میقات واجب تعالی و تقدّس اختیار باز در میان ایشان هفت هزار برگزید

باز از این جماعت هفتصد کس اختیار نمود.
پس از آن موسی بن عمران هفتاد مرد که باتّفاق بنی اسرائیل بهترین ایشان بودند بواسطه میقات پروردگار منّان برگزیده باتّفاق آن طایفه بیرون رفته بطور سینا رفتند چون بآن محلّ و مکان رسیدند آن نبیّ مرسل به حکم عزّ و جلّ تمامی آن جماعت را در دامن آن جبل گذاشته فردا وحیدا ببالای کوه طور تصاعد نمود و از حضرت عزّ و جلّ سؤال و استدعا فرمود که: با او تکلّم نماید و
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:147
کلام خود را ایزد علّام بر همگی و تمامی آن أنام که باتّفاق آن نبیّ الاکرام به آن محلّ و مقام آمدند بشنواند.
(1) حضرت واجب الوجود استدعا و سؤال آن نبیّ ایزد معبود را به عزّ اجابت مقرون و مشحون نمود و همان که مهیمن سبحان بموسی بن عمران تکلّم فرمود آن کلام مسموع تمامی رفقای کلیم اللّٰه علیهم السّلام از فوق و تحت و یمین و شمال و پس و پیش آن طایفه گردید زیرا که حضرت قادر علّام احداث کلام در شجره زیتون نمود.
بعد از آن کلام از آنجا منبعث بسمع هر أنام می‌شد چنانچه از جمیع وجوه و جهات ستّ می‌شنیدند مع هذا در آن هنگام بحضرت موسی علیه السّلام گفتند که: یا موسی ما باین شنیدن کلام ایمان بشما نمی‌آریم زیرا که بر تمامی ما ثابت و هویدا نشد که این صدا که بما میرسد این کلام خدای تبارک و تعالی است لَنْ نُؤْمِنَ لَکَ حَتَّی نَرَی اللّٰهَ جَهْرَةً.
چون آن قوم این سخن بزرگ بلسان راندند و استکبار و استنکار، و سرکشی از فرمان ایزد جبّار ظاهر و آشکار کردند حضرت منتقم قهّار صاعقه بر آن جماعت منزل گردانید چنانچه وثیقه فَأَخَذَتْکُمُ الصَّاعِقَةُ بظلمهم مخبر و محکی است بآن آن جماعت بیکبار بصاعقه نار نابود و خاکسار گشتند موسی از مشاهده آن أمر متحیّر شده گفت: یا ربّ من بعد از مراجعت بنی اسرائیل را در هنگام که گویند قوم را بقتل آوردید بواسطه آنکه صادق در باب مناجات به حضرت عزّ و جلّ نبودید بچه وجه مجاب گردانم؟
قادر وهّاب بنا بر دعا و اضطراب آن نبوّت مآب آن طایفه را احیا نموده بمصحوب موسی علیه السّلام بنزد أصحاب ایشان فرستاد.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:148
(1) پس آن قوم بعد از احیاء گفتند: یا موسی اگر شما از اللّٰه تبارک و تعالی سؤال رؤیت برای خود می‌نمودید که خود را بشما بنماید ایزد متعال هر آینه اجابت سؤال شما می‌نمود و شما بعد از مشاهده و رؤیت ربّ العزّت ما را خبر از حقیقت حال و کیفیّت ذات ذو الجلال میدادید که چگونه است پس ما را کما ینبغی و یلیق معرفت ذات از روی حقّ بتحقیق حاصل

گشتی.
حضرت موسی (ع) گفت: یا قوم بدرستی و تحقیق که خدای غفّار مرئی و مشاهد أبصار اولو الأبصار نگردد و ذات خالق البریّه را أصلا کیفیّت نیست، و غافر الخطیئات بآیات و معلوم بأعلام و علامات گردد.
قوم گفتند: تا سؤال رؤیت ننمائی ایمان ما به شما بی‌شبهه محال است.
موسی در آن حال گفت: یا ربّ أقوال بنی اسرائیل بسمع حضرت ایزد متعال میرسد و تو ای قادر عالم عارف و علّام به صلاح حال آن مردم خواهی بود.
حضرت واحد معبود بموسی کلیم علیه السّلام وحی نمود که آنچه قوم به جبر و لؤم از شما سؤال کنند و استدعا نمایند که از من سؤال کنی باید که از من سؤال نمائی که من ترا مؤاخذه بقول و جهل آن جهّال بهیچ حال ننمایم پس در آن حال موسی علیه السّلام سؤال رؤیت قادر متعال بدین منوال فرمود که: رَبِّ أَرِنِی أَنْظُرْ إِلَیْکَ قالَ لَنْ تَرانِی وَ لکِنِ انْظُرْ إِلَی الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَکانَهُ فَسَوْفَ تَرانِی.
یعنی: موسی علیه السّلام گفت: یا ربّ ای پروردگار من خود را به من نمائی.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:149
(1) حضرت ایزد وهّاب در جواب آن نبوّت مآب فرمود که: یا موسی (ع) تو هرگز مرا نخواهی دید نه در دنیا و نه در عقبی.
چون معلوم حضرت بیچون بود که قوم موسی باین جواب مجاب نمیگردند فرمود که یا موسی نظر بسوی جبل کن اگر جبل بعد از رؤیت آیه از آیات من مستقرّ وز آن ممکّن گردد ترا نیز رؤیت من میسّر شود فَلَمَّا تَجَلَّی رَبُّهُ لِلْجَبَلِ چون عزّ و جلّ بآیه از آیات خود متجلّی بآن جبل گردید.
جَعَلَهُ دَکًّا وَ خَرَّ مُوسی صَعِقاً آن از هیبت و جلالت آن آیت بستوه آمده و شکاف شکاف گشت و موسی بیهوش شد و بعد از افاقه بمضمون صدق مشحون فَلَمَّا أَفاقَ قالَ سُبْحانَکَ تُبْتُ إِلَیْکَ موسی علیه السّلام فرمود که: منزّه و مقدّس ذات أقدس تو و توبه و رجعت بسوی معرفت خود بتو از جهل قوم ناأهل خود نمودم.
وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِینَ و من أوّل مؤمنان آن جماعتم که بتو ایمان آرند، که مرئی و مشاهد بصر هیچ شاهد نگردی.
مأمون گفت: للّه درّک یا أبو الحسن مرا خبر ده از قول خدای عزّ و جلّ که در حکایت- یوسف (ع) میفرماید که: وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِها لَوْ لا أَنْ رَأی بُرْهانَ رَبِّهِ؟ حضرت أبی الحسن الرّضا (ع) فرمود که امرأه عزیز مصر قصد یوسف (ع) در باب مراوده نمود و اگر یوسف (ع) برهان پروردگار خود نمیدید هر آینه او نیز قصد مینمود چنانچه آن امرأه قصد نمود لیکن چون آن نبیّ حضرت بیچون معصوم بود و معصوم قصد گناه نکند و هرگز

بآن راه بیراه نیابد فلهذا آن حضرت نیز قصد گناه در هیچ گاه ننمود و اتیان به آن نفرمودند.
ایضا پدرم موسی الکاظم علیه السّلام از پدر خود جعفر صادق علیه سلام الملک الخالق حدیث و حکایت نمود که آن حضرت فرمود که زلیخا قصد فعل نمود
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:150
و یوسف علیه السّلام قصد عدم فعل فرمود.
(1) مأمون گفت: للّه درّک یا أبا الحسن مرا خبر ده از قول عزّ و جلّ که در حقّ یونس پیغمبر (ع) میفرماید که: وَ ذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغاضِباً فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ.
حضرت أبی الحسن الرّضا علیه السّلام فرمود که: ذا النّون یونس بن متی بود که از روی غضب از قوم خود روی پنهان نمود و یقین او بود که ما رزق او را در هر مکان و محلّ که بود مضیق نخواهیم فرمود لفظ ظنّ اینجا بمعنی استیقن است و از اینجاست قول خدای عزّ و جلّ وَ أَمَّا إِذا مَا ابْتَلاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ.
یعنی: رزق او را مضیّق و مقتر گردانید فَنادى فِي الظُّلُماتِ. یعنی یونس در ظلمت شب و ظلمت بحر و ظلمت شکم ماهی در این سه جا مناجات بحضرت آلهی نموده گفتی: أَنْ لا إِلهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ یعنی: ای مقدّس خدای که نیست خدائی خدای بحقّ تبارک و تقدس بجز ذات أقدس تو بدرستی که من از جمله ظالمان بنفس خودم بواسطه ترک عبادت قادر سبحان که قرّت عین من در بطن حوت بتذکار و تکرار آن بود.
حضرت قادر لم یزل اجابت دعای آن نبیّ عزّ و جلّ نمود و فرمود که فَلَوْ لا أَنَّهُ كانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ لَلَبِثَ فِي بَطْنِهِ إِلى يَوْمِ يُبْعَثُونَ.
یعنی: اگر یونس بن متی علیه السّلام در بطن حوت تسبیح و دعای ایزد تبارک و تعالی نمینمود و مناجات بحضرت مجیب الدّعوات نمی‌فرمود در بطن حوت تا روز بعث ساکن می‌بود.
مأمون گفت: للّه درّک یا أبا الحسن مرا خبر ده از قول عزّ و جلّ: حَتَّى إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِبُوا جاءَهُمْ نَصْرُنا.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:151
(1) حضرت امام الأتقیاء أبی الحسن الرّضا علیه السّلام فرمود که: حضرت عزّ و جلّ میفرماید که: تا هنگام که رسل مأیوس از قوم پر افسون و افسوس خود گشتند و قوم ایشان را بر ظنّ و گمان چنان بود که رسل تکذیب میکردند در آن وقت نصرت ما برسل رسید.
مأمون گفت: للّه درّک یا أبا الحسن علیه السّلام مرا خبر ده از قول حضرت ایزد علّام قادر لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ ما تَأَخَّرَ.

حضرت ولیّ ایزد أکبر أبی الحسن الرّضاَ علیه السّلام فرمود که: این خطاب مستطاب بحضرت رسالتمآب محمّد مصطفی علیه صلوات اللّه تعالی از حضرت قادر وهّابست زیرا که در نزد مشرکان مکّه هیچ أحدی در وزر و اثم أکبر و أعظم از نبیّ العرب و العجم محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در آن دم نبود بواسطه آنکه مشرکان مکّه در آن زمان بغیر بندگی قادر عالم پرستش سیصد و شصت صنم مینمودند.
چون آن رسول خالق بیچون برسالت مبعوث گردید آن طایفه را دعوت بکلمة الاخلاص
لا اله الّا اللّه
نمود و أمر باقرار بیک خدای خاصّ فرمود، این مقدّمه بر آن کفّار بغایت عظیم و بسیار نمود.
قالوا أَ جَعَلَ الْآلِهَةَ إِلهاً واحِداً إِنَّ هذا لَشَیْ‌ءٌ عُجابٌ وَ انْطَلَقَ الْمَلَأُ مِنْهُمْ أَنِ امْشُوا وَ اصْبِرُوا عَلی آلِهَتِکُمْ إِنَّ هذا لَشَیْ‌ءٌ یُرادُ ما سَمِعْنا بِهذا فِی الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ إِنْ هذا إِلَّا اخْتِلاقٌ.
مشرکان قریش و غیره می‌گفتند که: یا محمّد ما را از بندگی و پرستش- خدایان ما منع نماید و ما را مأمور بطاعت و عبادت یک خدای نادیده برای زمین و آسمان فرماید این أمر بغایت عجیب و غریب است و جمعی از آن جماعت جدا
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:152
گشتند و طریق حقّ برداشتند و گروهی بهمان آئین که سابقا داشتند بر عبادة آلهه متعدّده ثابت قدم و راسخ دم بوده دست از آن شیوه نامرضیّه بر نداشتند و میگفتند که این در ملّت آخرت پسندیده نیست.
(1) پس چون عزّ و جلّ برای حضرت خاتم الرّسل مکّه را مفتوح گردانید ایزد أکبر کریمه إِنَّا فَتَحْنا لَکَ فَتْحاً مُبِیناً لِیَغْفِرَ لَکَ اللَّهُ ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِکَ وَ ما تَأَخَّرَ بر آن حضرت منزل فرمود.
یعنی: یا محمّد گناه تو که باعتقاد مشرکان بواسطه دعوت آن کافران به یگانگی خدای عزّ و جلّ ثابت و حاصل است از ما تقدّم و تأخّر یکسر معفوّ است و مغفور و ما تأخّر بواسطه آن مذکور و عیان است که مشرکان مکّه بعضی مسلمان گشتند و بعضی بعد از فتح مکّه از آن محلّ بیرون رفته لیکن بر همان شرک و عصیان بودند و جمعی از ایشان که در مکّه باقی و پنهان بودند آن طایفه قادر بر انکار توحید در هنگام که مردمان ایشان را بر آن دعوت مینمودند نبودند.
پس گناه آن رسول ایزد تعالی و تقدّس معفوّ و مغفور است به واسطه آنکه توحید و یگانگی قادر مجید بر آن طایفه بیّن و ظاهر گردید.
مأمون گفت: للّه درّک.
یا أبا الحسن مرا خبر ده از قول خدای عزّ و جلّ: عَفَا اللَّهُ عَنْکَ لِمَ أَذِنْتَ

لَهُمْ.
أبی الحسن الرّضا علیه الصّلوة و السّلام فرمود که: نزول این آیه از بابت إیّاک أعنی و اسمعی یا جاره است.
یعنی: من ترا میگویم و یا همسایه تو بشنو حضرت مالک الرّقاب مستطاب بحضرت نبیّ الرّحمه فرمود و لیکن اراده امّت آن حضرت نمود.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:153
(1) یا مأمون همچنین است قول خدای عزّ و جلّ: لَئِنْ أَشْرَکْتَ لَیَحْبَطَنَّ عَمَلُکَ وَ لَتَکُونَنَّ مِنَ الْخاسِرِینَ.
و نیز قول حضرت ربّ العزّت وَ لَوْ لا أَنْ ثَبَّتْناکَ لَقَدْ کِدْتَ تَرْکَنُ إِلَیْهِمْ شَیْئاً قَلِیلًا، در این موضع هر چند خطاب بحضرت نبوّتمآب است امّا مراد ربّ العباد اعلام و ارشاد بندگان اوست.
مأمون گفت: یا ابن رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم راست گفتی مرا خبر ده از قول خدای تعالی: وَ إِذْ تَقُولُ لِلَّذِی أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَیْهِ وَ أَنْعَمْتَ عَلَیْهِ أَمْسِکْ عَلَیْکَ زَوْجَکَ وَ اتَّقِ اللَّهَ وَ تُخْفِی فِی نَفْسِکَ مَا اللَّهُ مُبْدِیهِ وَ تَخْشَی النَّاسَ وَ اللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشاهُ.
حضرت الرّضا علیه الصّلوة و السّلام فرمود که: روزی حضرت رسول ایزد معبود بواسطه مهمّ ضرور که بر زید بن حارثه بن شراحیل الکلبی داشت اراده خانه آن مرد نمود چون آن رسول بیچون بسرای زید رسید زن او را دید که غسل میکرد آن حضرت (ص) مخاطبه بآن امرأه نموده فرمود که: سبحان اللّه الّذی خلقک و اراده حضرت نبیّ المقدّس از این کلام تنزیه و تقدیس خدای منّان از قول آنکه زعم او چنانست که فرشتگان دختران خداوند قادر بیچونند نمود.
پس حضرت عزّ و جلّ دفع قول آن طایفه نموده فرمود: أَ فَأَصْفاکُمْ رَبُّکُمْ بِالْبَنِینَ وَ اتَّخَذَ مِنَ الْمَلائِکَةِ إِناثاً إِنَّکُمْ لَتَقُولُونَ قَوْلًا عَظِیماً این استفهام بی‌شبهه و ابرام بر سبیل انکار و استعظام آن مقصد و مرامست چنانچه میفرماید که آیا ای جماعت قائلین باین قول بو الفضول خدای تعالی که پروردگار تمامی خلقان است شما را برمیگزیند و پسر میگرداند و ملائکه که در صنعت تجرّد
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:154
از شما پیشترند ایشان را باعتقاد تمام شما دختر میگرداند این سخن شما بسیار بزرگ است.
(1) حضرت أبی الحسن الرّضا علیه السّلام فرمود که: چون نبیّ المحمود دید که امرئه زید غسل میکند فرمود که: آن کسی که ترا خلق کرد اگر فرزند میگرفت او نیز هر آینه محتاج باین تطهیر و اغتسال میگردید.
امّا بعد از مراجعت آن سرور و معاودت زید بخانه زوجه او حقیقت أمر کما کان مسموع زید گردانید حتّی کلام آن حضرت که در حقّ او فرمود که:

سبحان الّذى خلقک.
زید بعد از استماع حدیث سیّد البشر بغایت متحیّر گردید در باب آنکه نمیدانست که مطلب و مرام سیّد الأنام از آن کلام چه بود؟
بالأخره ظنّ زید بر آن قرار گرفت که رسول بیچون امرئه او را دید و عاشق گردید زیرا که آن امرأه در میان عرب در حسن و جمال بدیع المثال بود.
بناء على هذا بخدمت حضرت سیّد البریّه آمد و گفت: یا رسول اللَّه صلّى اللَّه علیه و آله و سلّم زن من بغایت بد خلق است میخواهم او را برخصت شما طلاق دهم.
رسول (ص) فرمود که:
«أَمْسِکْ عَلَیْکَ زَوْجَکَ وَ اتَّقِ اللَّهَ»
یعنى: اى زید امساک محافظت زوجه خود نماى و او را طلاق مفرماى و بپرهیز بخداى عزّ و جلّ از طلاق او و در این محلّ بنماى چون حضرت (ص) عالم و عارف بعدد ازواج خود بود و میدانست که آن نیز داخل سلسله ازواج خواهد بود لیکن نبىّ حضرت مهیمن این أمر پنهان میداشت و بزید اظهار نمیکرد و مى‌ترسید که مردم گویند
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:155
(1) که محمّد صلّى اللَّه علیه و آله و سلّم میگوید اگر زید نمى‌بود البتّه زن او بزودى مرا خواهد بود و باین وسیله عیب و سرزنش آن رسول حبیب صلّى اللَّه علیه و آله و سلّم نمایند.
پس حضرت عزّ و جلّ این آیه بخاتم الرّسل منزل گردانید که: وَ إِذْ تَقُولُ لِلَّذِی أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَیْهِ.
یعنى: در هنگام نبىّ ملک العلّام گفت: بآن کس که خداى تعالى و تقدّس او را از نعم متواتره خود منعّم گردانید یعنى نعمت اسلام باو انعام و اکرام نمود تو نیز اى رسول عزیز باو انعام و احترام فرمودى چنانچه گفتى: أَمْسِکْ عَلَیْکَ زَوْجَکَ وَ اتَّقِ اللَّهَ وَ تُخْفِی فِی نَفْسِکَ مَا اللَّهُ مُبْدِیهِ وَ تَخْشَى النَّاسَ وَ اللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشاهُ.
امّا زید بن حارثه زوجه خود را مطلّقه گردانید و آن زن عدّت طلاق از زید نگاهداشت بعد از آن حضرت رحیم الرّحمن او را بتزویج رسول آخر الزّمان در آورد. واحد متعال حقیقت این خبر را در قرآن انزال فرمود چنانچه عزّ و جلّ فرمود که: فَلَمَّا قَضى زَیْدٌ مِنْها وَطَراً زَوَّجْناکَها لِکَیْ لا یَکُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِینَ حَرَجٌ فِی أَزْواجِ أَدْعِیائِهِمْ إِذا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَراً وَ کانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا چون خداى بیچون عالم بود که منافقان در باب تزویج زوجه زید عیب و سرزنش رسول مجید نمایند.
لهذا واجب تبارک و تعالى انزال این آیه بحضرت نبىّ الورى نمود که ما کانَ عَلَى النَّبِیِّ مِنْ حَرَج فِیما فَرَضَ اللَّهُ.

یعنی: خبری که حضرت ایزد واهب بر آن نبیّ العجم و العرب لازم و واجب گردانید آن سیّد البشر را در آن أمر هیچ گونه جرح و تعب نخواهد بود

(1) مأمون گفت: یا ابن رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و اللّه که سینه مرا از آن اندوه و ألم که در باب آن أمر مبهم بود شفاء دادی و آنچه بر من ملتبس و بغایت مخفی و مبهم بود واضح و عیان و لایح درخشان گردانیدی فجزاک اللّه عن أنبیائه و عن الاسلام خیرا پس حضرت ربّ العباد ترا از اسلام و از أنبیای أمجاد جزای خیر دهاد.
و راوی این کلام علیّ بن الجهم گوید مأمون بعد از آن برای نماز و عبادت حضرت بی‌نیاز برخاست و محمّد بن جعفر چون در آن مجلس حاضر بود مأمون دست او را گرفته بیرون رفتند و باتّفاق و متابعت یک دیگر روانه منزل و مقام شدند در راه مأمون بمحمّد بن جعفر گفت: یا عمّ امروز پسر برادرت را چون دیدی؟
محمّد بن جعفر گفت: عالم و فاضل بود و دانا و کامل با آنکه ندیدم او را تردّد در در خانه مردم برای علم نماید.
پس مأمون گفت: ای عمّ این پسر برادرت از أهل بیت النبوّه و معدن الرّسالت است از آن جماعت که حضرت نبیّ الرّحمه در حقّ ایشان فرمود که
ألا إنّ أبرار عترتی و أطایب ارومتی أحلم النّاس صغارا و أعلم النّاس کبارا فلا تعلّموهم انّهم أعلم منکم لا یخرجونکم من باب هدی و لا یدخلونکم فی باب ضلال.
بر أصحاب دانش و بینش واضح و روشن و لایح و مبرهن است که این حدیث بر تقدیر صحّت مخصوص عترت و ذرّیت آن حضرت است چه آن صفات کامله در آن طایفه موجود است و یقین است که هیچ طایفه را علم و حلم وجود و کرم بقدر کمال حضرات أئمّه معصومین صلوات اللّه علیهم نیست.
چون مأمون و سایر تبعه متوجّه مقام شدند حضرت امام الأشرف أبی

الحسن الرّضا (ع) نیز منصرف بمنزل خود گردید (1) و چون روز دیگر شد جمعی به خدمت آن سرور رفته آن حضرت را از قول مأمون و جواب عمّ او محمّد بن جعفر مطّلع و مخبر گردانیدند.
امام الأتقیاء أبی الحسن الرّضا (ع) از آن کلام بخنده در آمده تبسّم نمود بعد از آن گفت: یا ابن الجهم باید که مغرور نگردی بآنچه از او شنیدی پس بدرستی که مأمون در پی أذیّت منست امّا خدای تبارک و تعالی انتقام من از او خواهد کشید.

ذکر بیان احتجاج حضرت امام الأتقیاء أبی الحسن الرّضا سلام اللّٰه تعالی بر جمیع برایا در بیان آنچه متعلّق است به امامت

و بیان صفات آن کس که خدای تعالی او را- مخصوص باین صفات گردانیدند و بیان طریق آن کسی که بر صفت امامت بود و ذمّ آنکه تجویز اختیار امامت بغیر آن صفات کند و ملامت آنکه در امام غلوّ نماید و بیان أمر شیعه بتوریه و تقیّه در وقت ضرورت و حاجت و حسن تأدّب.

(1) أبو یعقوب البغدادی روایت کند که ابن السّکّیت بحضرت امام البرایا أبی الحسن الرّضا علیه السّلام گفت: یا ابن رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم، چرا موسی بن عمران در هنگام بعث مبعوث بید بیضاء و آلت سحر عصی گردید و عیسی بن مریم علیه السّلام مبعوث بآلت طبّ و حضرت خاتم الرّسل محمّد مبعوث و مرسل بکلام و خطبت گردید؟

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:159

(1) حضرت الرّضا علیه السّلام و علیه التّحیّه و الثّناء فرمود که: در هنگام که واجب الوجود موسی را برسالت ارسال فرمود در میان أهل عصر موسی (ع) سحر غالب و سحره و کهنه در جهان بیرون از حدّ حصر و بیان بودند، لهذا موسی علیه السّلام الله تعالی از نزد حضرت ملک العلیّ بآن قوم بچیزی آمد که در وسع و طاقت آن جماعت اتیان مثل آن نبود و بآن سحرهای همه ساحر را باطل گردانید و بوسیله آن اثبات حجّت خود بر ایشان نمود.

امّا عیسی علیه السّلام در أیّام که زمینگیری و أنواع بیماری که مردمان را احتیاج بطبیب و معالج بسیار بود مبعوث گردید و با آیات معجزات از نزد حضرت خالق البریّات بآن مرض و زمانات آمد که در نزد ایشان مثل آن بی‌شبهه و گمان نبود و زیاده بر معالجان أهل آن زمان احیاء أموات و ابرای أکمه کور مادر زاد و ابراء أبرص باذن اللّٰه تعالی و تقدّس مینمود و بآن وسیله اثبات حجّت خود بر آن جماعت و بهر کس فرمود.

امّا حضرت نبیّ الحافظ محمّد صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم در وقت و زمان مبعوث گردید که أغلب بر أهل عصر آن رسول ایزد واهب کلام و شعر و خطب بود، پس آن حضرت سیّد الأنام از نزد ملک العلّام با مواعظ و أحکام که مورث و منتج بطلان قول کفره لئام أیّام آن نبیّ الأکرم بود آمده و بآن مواعظ، و کلام اثبات نبوّت و حجّت خود بر آن أنام نمود.

یعقوب بغدادی راوی کلام گوید که: ابن السّکّیت تا در مجلس آن امام الأنام بود علی الدّوام میگفت: که و اللّٰه یا امام الامم من هرگز در میان مردم مثل شما در فضل و علم هیچ أحدی ندیدم.

آنگاه ابن السّکیت گفت: ای خلاصه أولاد رسول ایزد علّام حجّت بر

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:160

امام در این ایّام چیست و مرشد و هادی خلایق الیوم کیست؟ (1) أبی الحسن الرّضا علیه السّلام فرمود که: حجّت و مرشد در این محلّ از مزایای احسان حضرت عزّ و جلّ عقل است زیرا که بعقل آنکه خبر از قادر خالق دهد معلوم گردد که صادق است یا نه، پس بوسیله عقل تصدیق او نماید و آنکه کذب بر حضرت واهب نسبت دهد بوساطت عقل تمام هر سامع تکذیب آن مکذّب ناتمام نماید.
راوی گوید: که ابن السّکّیت گفت: ای أصحاب و اللّٰه که سؤال مرا همین جواب است.
بر أرباب عقل و ذکاء و أصحاب فضل ظاهر و مؤیّد است که این کلام حضرت امام الأنام أبی الحسن علیه السّلام متضمّن است بر آنکه حضرت قادر عالم این عالم را در زمان و أیّام تکلیف خالی از صادق أمین از قبل خدای ربّ العالمین نگذارد و هر چه بر هر مکلّف مشتبه شود ملتجی باو گردد یعنی در أمر شریعت هر چه بر أحدی از مکلّفان امّت مشتبهه و مخفی گردد رجوع بآن صادق أمین صاحب دلالت و ارشاد که عقل دلالت بر صدق او بر حضرت ربّ العزّت نماید فرماید، چه اگر عقل نمیبودی هیچ أحدی از مکلّف عارف و عالم صادق از کاذب و کاذب از صادق نبودی پس مشیّت عقل و حجّت أوّل خدای عزّ و جلّ است.
از قاسم بن مسلم از برادرش عبد العزیز منقول و مروی است که مادر أیّام سکنای أبی الحسن الرّضا علیه السّلام در مرو اقامت داشتیم در روز جمعه در مسجد جامع آن شهر درآمدیم خلق بسیار در گوشه و کنار آن مسجد مجتمع دیدیم چون نیک بکلام و سخنان مردمان رسیدیم کلام آن امام در أمر
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:161
امامت و بیان اختلاف مردمان در آن بود (1) و هر کس چیزی میگفتند من چون حال بدان منوال مشاهده نمودم بسرعت تمام خود را بخدمت سیّد و مولای خود أبی الحسن الرّضا علیه السّلام رسانیده حقیقت أمر أنام که در باب امام خوض لا کلام مینمودند اعلام نمودم که هر أحدی در آن مرام کلام بغایت بی‌انتظام در آن مسکن و مقام مذکور میکردند.
آن سرور علیه الصّلوة و السّلام تبسّم نمود، پس آنگاه آن ولیّ اللّٰه (ع) فرمود که: یا عبد العزیز این قوم جاهل بی‌تمیز فریب در دین و شکّ و ریب در ملّت و آئین ظاهر کردند بدرستی که حضرت اللّٰه تعالی قبض روح حضرت نبیّ الوری ننمود مگر وقتی که دین او را بشرایط و أحکام کامل و تمام نمود و ارسال، و انزال قرآن بر آن رسول آخر الزّمان فرمود که: در او تفصیل هر چیز بالتّمام و بیان حلال و حرام و حدود و أحکام و جمیع ما یحتاج الیه أنام بحدّ کمال و تمام است.
خلاصه کلام آنکه مهیمن علّام هیچ چیز از ضروریّات دین مبین و واجبات

شرع سیّد المرسلین صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را فوت و فرو گذاشت ننمود و آن را در قرآن بأوضح بیان عیان نمود چنانچه مصدوقه: ما فَرَّطْنا فِی الْکِتابِ مِنْ شَیْءٍ شاهد حقّ و کلام صدق است بر آن و در حجّة الوداع که آخر عمر آن پیغمبر جلیل القدر علیه الصّلوة و السّلام است کریمه: الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی وَ رَضِیتُ لَکُمُ الْإِسْلامَ دِیناً نازل شد پس أمر امامت از اتمام دین و اکمال نعمت بر تمامی مسلمین است.

حضرت رسول متوجّه بارگاه حضرت آله نشد تا آنکه برای امّت بیان معالم دین و ایضاح سبیل یقین بلکه برای ثقلین نمود و همگی امّت را بر قصد حقّ و

اطاعت قادر مطلق گذاشت (1) و حضرت أمیر المؤمنین علی علیه السّلام را به امامت ایشان اقامت فرمود که: أعلم و أفضل از تمامی أهل عالم بعد از نبیّ الأکرم بود و هیچ چیز از ما یحتاج الیه نگذاشت الّا آنکه بیان نمود.

پس آن کسی را که زعمش چنان بود که مهیمن سبحان اکمال دین ننمود آن کس ردّ کتاب و قرآن خدای عزّ و جلّ نمود و هر که ردّ کتاب اللّه تعالی نمود بی‌شبهه آن جاهل و مدبر کافر است.

یا عبد العزیز آیا ایشان قدر امامت و محلّ و مکان آن را از امّت میدانند که خدای تعالی برای کدام طایفه از امّت امامت مقرّر و مرحمت فرمود تا بعد از معرفت تجویز اختیار ایشان در امامت امّت نمایند.

بدان که امامت بوسیله جلالت قدر و مکان و عظمت و مرتبه و شأن و علوّ رفعت او در نزد ایزد منّان و بممانعت جانب و ببعد و غور او از هر أقارب و أجانب است از آنکه مردمان بعقول قاصره ایشان بآن رتبه علیّه توانند رسید یا بآرای ناقصه خود را بآن مرتبه عالیه توانند رسانید تا باختیار ایشان اقامت بر امامت نمایند زیرا که امامت منصب بغایت قلیل است که حضرت ربّ جمیل آن را در سابق مخصوص ابراهیم خلیل گردانید و بعد از نبوّت و خلّت آن را مرتبه ثالثه عزّت و کرامت و شرف و فضیلت آن حضرت نمود و آن پیغمبر رفیع القدر را بآن اکرام و احترام معزّز و مکرّم فرمود و اشارت بذکر امامت آن حضرت عزّ و جلّ در کتاب منزل بخاتم الرّسل نمود، چنانچه خطاب بحضرت خلّتمآب فرمود که: إِنِّی جاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِماماً.

خلیل الرّحمن بعد از استماع این نوید ایزد منّان مبتهج و شادمان گشته با کمال ذوق و سرور از حضرت ربّ غفور از روی استفهام و استعلام گفت

وَ مِنْ ذُرِّیَّتِی قالَ اللَّه عزّ و جلّ لا یَنالُ عَهْدِی الظَّالِمِینَ.

(1) ابراهیم علیه السّلام فرمود که: ای خداوند معبود آیا این عنایت، و احسان و کرامت امامت و امتنان مخصوص است بمن یا برای ذرّیت و فرزندانم نیز خواهد بود؟
واجب الوجود فرمود که: عهد امامت تعلّق بظلمه هیچ امّت نگیرد، و غنیّ واحد برای این منصب جلیل القدر هر بشر را در حیّز قبول نپذیرد.
ای عبد العزیز این آیت وافی هدایت ابطال امامت جمیع ظالم تا روز قیامت نمود چه ربّ العزّت این رتبه جلیله امامت را در صفوت ذرّیّت حضرت خلیل اللَّه علیه السّلام و التّحیّه فرمود و بعد از اکرام ابراهیم علیه السّلام به آن احسان و احترام آن پیغمبر بآن انعام و اکرام حضرت معبود آن- امامت را بوراثت در أهل بیت صفوت و طهارت ذرّیّت حضرت ابراهیم علیه السّلام معیّن و مقرّر فرمود.
پس ایزد تعالی و تقدّس در حقّ آن نبیّ المقدّس گفت که: وَ وَهَبْنا لَهُ إِسْحاقَ وَ یَعْقُوبَ نافِلَةً وَ کُلًّا جَعَلْنا صالِحِینَ وَ جَعَلْناهُمْ أَئِمَّةً یَهْدُونَ بِأَمْرِنا وَ أَوْحَیْنا إِلَیْهِمْ فِعْلَ الْخَیْراتِ وَ إِقامَ الصَّلاةِ وَ إِیتاءَ الزَّکاةِ وَ کانُوا لَنا عابِدِینَ
پس عزّ و جلّ پیوسته رتبه امامت را از سلسله عالیه و در ذرّیّت علیّه آن حضرت زایل نگردانید و بعضی از ذرّیّت او امامت را از بعض ذرّیّه دیگر آن پیغمبر جلیل القدر بوراثت بوسیله استحقاق بحکم قادر علی الاطلاق قرن بعد از قرن متصرّف میشدند تا آنکه آن مرتبه رفیعه بوراثت بحضرت سیّد البریّه رسید و آن نبیّ الرّحمه بارث و هم باستحقاق متصرّف آن گردید.
چنانچه ایزد متعال جلّ جلاله در قرآن لازم الاذعان بیان وراثت و

قرابت رسول آخر الزّمان بحضرت خلیل الرّحمن علیهما صلوات اللَّه الملک المنّان نموده فرمود (1) که: إِنَّ أَوْلَی النَّاسِ بِإِبْراهِیمَ لَلَّذِینَ اتَّبَعُوهُ وَ هذَا النَّبِیُّ وَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ اللَّهُ وَلِیُّ الْمُؤْمِنِینَ.
پس امامت مخصوص از برای حضرت سیّد البریّت صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم بود و آن حضرت بأمر ربّ العزّت علیّ علیه الصّلوة و السّلام را متقلّد قلاده أمر امامت بر رسم آنچه حضرت واهب العطیّه آن را واجب و لازم نمود گردانید لهذا امامت در ذرّیّت أصفیاء أمیر المؤمنین علی علیه السّلام و التّحیّه آن جماعت که علم و ایمان بحکم حضرت مهیمن سبحان منزل بایشان است چنانچه عزّ و جلّ در قرآن لازم الاذعان بیان آن نماید که: وَ قالَ الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَ الْإِیمانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِی کِتابِ اللَّهِ إِلی یَوْمِ الْبَعْثِ.
پس این امامت مخصوص است بأولاد و ذرّیّت علی علیه السّلام و التّحیّه تا روز قیامت زیرا که بعد از محمّد نبیّ الرّحمه حضرت ربّ العزّه پیغمبر برای امّت تا روز قیامت مبعوث نخواهد نمود.
پس از کجا این طایفه جهّال امامت که منزلت أنبیاء و بارث أوصیاء و صفت اصفیاءست اختیار آن نموده میگویند که امامت و خلافت بخدای عزّ و جلّ و

خلافت حضرت محمّد خاتم الرّسل است و بغير استحقاق باتّفاق أهل نفاق و شقاق تصرّف در آن نمودند و حال آنكه بعد از وفات سيّد الأنام آن مسكن و مقام متعلّق بحضرت أمير المؤمنين على عليه السّلام و ميراث حسن و حسين عليهم السّلام بودند.
بدرستى كه امامت زمام دين و نظام امور مسلمين و صلاح جهان و عزّت اكرام مؤمنانست بلكه امامت رأس اسلام نامى و فرع سامى او است و اتمام صلاة
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:165
و صيام و زكاة و حجّ بيت اللّه الحرام و جهاد و توفير فىء (1) و صدقات براى أهل اسلام و اجراء و امضاى حدود و أحكام و منع ثغور و أطراف بلاد و أمصار بامام است.
امام حلال خداى علّام را حلال و حرام او را حرام اقامت بحدود خداى تعالى و منع فساد از دين ملك العلى نمايد و امام تمامى بريّت را بسبيل ربّ العزّت بحكمت و موعظت حسنه و حجّت بالغه خواند.
و امام براى اين عالم مثل آفتاب درخشنده است در افق بحيثيّتى كه ايادى و أبصار هيچ أحدى بآن نرسد.
امام بدر منير و سراج زاهر مستنير و نور ساطع و نجم هادى لامع در ظلمات كفر ماه شب چهارده است. و در لجج بحار سفينه بر سكون و قرار است.
و امام بر تشنگان أهل ايمان و اسلام آب بغايت عذب و خوشگوار است.
و امام دليل بر هدايت أنام و منجى از ردى در غواهب وزر و آثام است.
و امام بر سكنه بقاع حارّه از براى آن كسى كه او بوساطت رصانت آن بقاع شروع تمرّد و استنكار نمايند نارست براى احتراق آن أشرار.
و امام بحكم ايزد تعالى و تبارك دليل است بر سالك كه اگر از آن مفارقت كند در ضيق المهالك هالك است سحاب ماطر و غيث هاطل متقاطر و آفتاب منوّر و زمين گسترانيده و چشمه غدير و غدير و روضه است.
و امام أمين وثيق و والد رفيق و برادر شفيق است و مفزع عباد و پناه ايشان در محلّ درماندگى و أيّام اضطرار و گرفتارى أنام امامست.
و امام أمين خداى علّام در زمين او و حجّت حقّ بر بندگان ايزد خالق و خليفه خداى در بلاد حضرت ربّ العباد و داعى بخداى تعالى و
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:166
مانع از حريم اللّه است. ترجمه و شرح الاحتجاج ج4 166 ذكر بيان احتجاج حضرت امام الأتقياء أبى الحسن الرضا سلام الله تعالى بر جميع برايا در بيان آنچه متعلق است به امامت ..... ص : 158
1) امام مطهّر از ذنوب و مبرّا از تمامى عيوب و مخصوص بعلم و موسوم به حلم و موصوف بجود و كرم و نظام امور دين و وسيله عزّت مسلمين و

باعث خشم منافقين و محلّ بوار كافرين است.
امام واحد است كه دنيا در زمان او متدانى و متكافى او بهيچ أحد نتواند نمود و مشابه و مانند او پيدا نتواند فرمود و هيچ عادل بعدل أنام و يافتن مثل او و پيدا كردن نظير و بدل آن پسنديده حضرت عزّ و جلّ در هيچ وقت و محلّ محتمل نيست.
و امام عادل بحكم عزّ و جلّ مخصوص بعقل كامل است و همگى و تمامى اين صفت كامله و نعوت پسنديده در امام بغير سؤال و طلب او را ايزد علّام، و بدون اكتساب از فضلاى أنام از متفضّل وهّاب بايشان اختصاص يافت.
پس كيست آنكه بحقيقت معرفت امام تواند رسيد و أحوال او را كما ينبغى و يليق از روى علم و تحقيق تواند يافت و يا آنكه أحدى را امكان اختيار آن بود امامت، هيهات، هيهات عقول عقلا گم و حيران و علوم فضلا در تيه بيداء حيرت سرگردان ألباب أولو الالباب در آن باب حاير و قاصر و عيون أولو الأبصار در شأن آن أصحاب و اله و متحسّر بلكه عظماء در نزد بزرگى آن أعيان متصاغر و حكماء دانا متحيّر و حلما متقاصر دانسته خطبا در ذكر و بيان صفات آن برگزيدگان ايزد متعال لال و متحاصر است از وصف يک شأن از شأن عالى شأن آن أوصياى رسول آخر الزّمان عقلاء جهّال و شعراى فصحا ذى كلال و ادباء عرفاء عاجز از مقال و بلغاى عرب العربا از بيان يک فضيلت از فضايل امام أبكم و لالست.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:167
(1) و اگر يكى از عقلاء و شعراء و فصحاء و ادباء و بلغا از روى نادانى جرأت و جسارت نموده قدم در ذكر و بيان آن أمر پيش گذارد بعد از تعمّق نظر، و تدبّر بعقل و فكر فى الفور هر يک اقرار بعجز و تقصير خود نمايند و لا حول گويان از أمثال آن جرات و اقتدار بى‌هنجار توبه و استغفار بحضرت ايزد غفّار فرمايند، و كيف لا يقرّوا به و چگونه اقرار بعجز ننمايند و اراده بيان صفت و نعت بكنه امام عليه السّلام توانند نمود يا چيزى از أمر امام توانند فهميد يا كسى كه قايم مقام امام عليه السّلام بود و مردم را مستغنى از امام گرداند پيدا توانند كرد نه اين چنين است زيرا كه امام عليه السّلام مثل نجم آسمان از ايادى متناولين دور از وصف و بيان واصفين افزون و مستور است.
پس كجاست كسى را اختيار از اين كه هر كه را خواهد بامامت بردارد و كجاست عقول كه مدرک اين تواند شد و از كجا يافت شود مثل اين يعنى هيچ أحدى مختار نيست كه اختيار امامت براى خود يا بواسطه ديگر بغير حكم خداى و نصّ پيغمبر نمايد و نيز عقل هيچ كس ادراک كنه امام عليه الصّلوة و السّلام نتواند نمود و مثل آن حضرت پيدا نتواند فرمود و ظنّ و گمان أصحاب- عداوت و طغيان و أرباب بغض و عصيان كه آن در غير آل

رسول آخر الزّمان علیهم صلوات اللّه الملک المنّان پیدا کردن توان.
و اللّه بخدای عالم مرا قسم است که آن طایفه دروغ بنفس خود بستند و مسّ باطل و مرتکب أمر معطّل گشتند و مرتقی و مستعلی بنردبان صعب دشوار لغزنده که أصلا پای سالک را بر آن ثبات و قرار نیست شدند که بواسطه عدم استقرار أقدام از آن مقام بحضیض سقر مسکن و آرام گیرند این امّت رمی اقامت امام علیه السّلام بعقول بایره متحیّره ناقصه و رأیهای مضلّه غیر تامّه نمودند
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:168
فلهذا از اشراف ادراک صحبت لازم المسرّت کثیر المنفعت امام علیه التّحیّة و السّلام محروم و مأیوس مستدام‌اند.
یعنی: چون اکثر أنام ادراک مراتب عالیه امام المنصوص من عند اللّه الملک العلّام بعقل تامّ و رأی صحیح تمام ننمودند بلکه آن را نسیا منسیّا انگاشته بمضمون فَنَبَذُوهُ وَراءَ ظُهُورِهِمْ پس پشت گذاشتند و رتبه جلیله امامت را بقیاس بی‌أساس أهل زمان مثل خلافت و حکومت دانسته حاکم و خلیفه، برای خود برداشتند و طریق قویم و منهج مستقیم نبیّ الکریم را بگذاشتند.
(1) قاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّی یُؤْفَکُونَ خدای تعالی و تبارک آن طایفه نامبارکه را به واسطه دروغ و افک مقتول گرداند که دروغ بیفروغ چنین ساختند و خود را در مضایق مهالک صعبه انداختند قَدْ ضَلُّوا ضَلالاً بَعِیداً.
پس بدرستی و تحقیق آن طایفه گمراه و دور از رحمت حضرت آله گشته در ظلمت حیرت دنیا و آخرت افتادند زیرا که بواسطه عدم تصوّر و تفکّر از روی بصیرت ترک امام امّت نمودند.
وَ زَیَّنَ لَهُمُ الشَّیْطانُ أَعْمالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِیلِ وَ کانُوا مُسْتَبْصِرِینَ.
و این جماعت از کثرت غوایت از امام که مختار حضرت حقّ سبحانه و تعالی و مختار سیّد الأنبیاء محمّد المصطفی صلّی اللّه علیه و آله و سلّم گذاشته باختیار خود امام یعنی خلیفه بغیر حکم حضرت قادر عالم و نبیّ الاکرم برای طوایف امم و برای خود و برای مردم برداشتند و قرآن لازم الاذعان منادی ایشان به عدم جواز اختیار در باب امام و خلیفه بغیر حکم ملک العلّام مینماید چنانچه عزّ و جلّ میفرماید که: وَ رَبُّکَ یَخْلُقُ ما یَشاءُ وَ یَخْتارُ ما کانَ لَهُمُ الْخِیَرَةُ سُبْحانَ اللَّهِ وَ تَعالی عَمَّا یُشْرِکُونَ.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:169
(1) و نیز حضرت ربّ العزیز فرماید که:
وَ ما کانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لا مُؤْمِنَةٍ إِذا قَضَی اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَمْراً أَنْ یَکُونَ لَهُمُ الْخِیَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ.
و ایضا عزّ من قال فرمود که: ما لَکُمْ کَیْفَ تَحْکُمُونَ أَمْ لَکُمْ کِتابٌ فِیهِ تَدْرُسُونَ إِنَّ لَکُمْ فِیهِ لَما تَخَیَّرُونَ أَمْ لَکُمْ أَیْمانٌ عَلَیْنا بالِغَةٌ إِلی یَوْمِ الْقِیامَةِ

إِنَّ لَکُمْ لَمَا تَحْکُمُونَ سَلْهُمْ أَيُّهُمْ بِذلِکَ زَعِيمٌ أَمْ لَهُمْ شُرَکاءُ فَلْيَأْتُوا بِشُرَکائِهِمْ إِنْ کانُوا صادِقِينَ.
و نيز حضرت عزّ و علا ميفرمايد که: أَ فَلا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلى قُلُوبٍ أَقْفالُها طَبَعَ اللَّهُ عَلى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لا يَعْلَمُونَ قالُوا سَمِعْنا وَ هُمْ لا يَسْمَعُونَ إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُکْمُ الَّذِينَ لا يَعْقِلُونَ وَ لَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْراً لَأَسْمَعَهُمْ وَ لَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَ هُمْ مُعْرِضُونَ قالُوا سَمِعْنا وَ عَصَيْنا بَل هو فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ.
اى عبد العزيز پس مردم را باين آيات با برکات چگونه اختيار امام جايز بود و امام عالم است نه جاهل راعى است که هرگز نکول نکند.
امام معدن قدس و طهارت و نسک و رهبان و علم و عبادت و مخصوص بدعوت رسول عليه السّلام و التّحيّه است.
و امام از نسل مطهّره بتول فاطمه بنت الرّسول است هيچ مغمز در نسب امام نيست و نيز در حسب با او برابرى نتواند نمود از خانواده قريش و از دوده هاشم و عترت از آن رسول و راضى از خداى تعالى شرف الأشراف و فرع عبد مناف است نامى در علم کمال در حلم منصوب و منصوص بامامت عالم بسياست مفروض الطّاعه قايم بأمر ربّ العزّه ناصح عباد اللّه حافظ دين اللّه حامى خلق اللّه است.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:170
(1) أنبياء و ائمّه موفّق بتوفيق اللّه تعالى‌اند و بايشان از مخزون علم خداى تعالى و حکم او چيزى چند ميرسد که غير آن أعيان را هرگز نرسد پس علم انبيا و أئمّه عليهم السّلام زياده از علم أهل زمان بالتّمام است چنانچه در قول حضرت عزّ و جلّ واقع است که: أَ فَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لا يَهِدِّي إِلَّا أَنْ يُهْدى فَما لَکُمْ کَيْفَ تَحْکُمُونَ و قوله تعالى وَ مَنْ يُؤْتَ الْحِکْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْراً کَثِيراً.
و ايضا قول عزّ و جلّ است در قصّه طالوت إِنَّ اللَّهَ اصْطَفاهُ عَلَيْکُمْ وَ زادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ وَ اللَّهُ يُؤْتِي مُلْکَهُ مَنْ يَشاءُ وَ اللَّهُ واسِعٌ عَلِيمٌ. و نيز عزّ و جلّ بحضرت خاتم الرّسل خطاب مستطاب فرمود که: وَ کانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْکَ عَظِيماً.
و ايضا عزّ و جلّ در حقّ أئمّة السّبل از أهل بيت رسول صلّى اللّه عليه و آله و سلّم و عترت و ذرّيّت آن حضرت صلّى اللّه عليه و آله و سلّم فرمود که: أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلى ما آتاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنا آلَ إِبْراهِيمَ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَةَ وَ آتَيْناهُمْ مُلْکاً عَظِيماً فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَ کَفى بِجَهَنَّمَ سَعِيراً.
و ديگر آنکه هر گاه حضرت کريم اللّه يکى از بندگان خود را بواسطه امور أخرويّه ساير بندگان خود اختيار کند هر آينه سينه او را منشرح گرداند و دل او را منبع حکمت و مودع آن ساخته او را ملهم بعلم و کمال و مستغنى از

فضل و حال أرباب قيل و قال سازد و بعد هذا أبدا او را عاجز در جواب سؤال هيچ سايل نسازد و آن برگزيده مهيمن وهّاب مجبور از صواب در هيچ باب نيست بلكه او معصوم و مؤيّد و موفّق و مسدّد از حضرت ايزد عزّ و جلّ و ايمن از خطا و زلل

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:171

و غبار و خلل است.

پس تخصيص امام از قادر علّام باين احترام و اكرام محض بواسطه اتمام حجّت او بر عباد و شهادت بر خلق او يوم التّناد است و ذلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ.

(1) پس اگر در ميان شما كسى كه قادر بود مثل اين چيزها كه مذكور گشته موجود بود او را بامامت اختيار كند و اگر كسى كه از شما و از براى امامت اختيار نموديد متّصف باين صفت بود پس او را مقدّم بر ساير امم در امامت و أحقّ و أولى و أليق و أحرى از تمامى امّت دانيد.

و اللّه كه آنچه حقّ بود حضرت معبود در كتاب خود بايشان انزال، و ارسال فرمود و حضرت نبىّ المحمود حقايق آن را كما ينبغى و يليق بر امم تحقيق معلوم نمود نبذوا كِتابَ اللَّهِ وَراءَ ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لا يَعْلَمُونَ در كتاب خداى تعالى هدايت و شفاء از هر بلاء و اذيّت است ليكن اين امّت فنبذوه وَ اتَّبَعُوا أَهْواءَهُمْ أحكام آن را پس پشت انداختند و تابع أهواء و آراى خود گشتند پس حضرت واجب الوجود تعالى و تقدّس مذمّت و مقت و تعسى اين قوم تبعه آز و هوس نمود. چنانچه فرمود كه: وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَواهُ بِغَيْرِ هُدىً مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ.

و نيز حضرت عزّ و جلّ فرمود كه: فَتَعْساً لَهُمْ وَ أَضَلَّ أَعْمالَهُمْ.

و ايضا ميفرمايد كه: كَبُرَ مَقْتاً عِنْدَ اللَّهِ وَ عِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا كَذلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلى كُلِّ قَلْبِ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ.

حسن بن علىّ بن فضّال از حضرت امام الأتقياء أبى الحسن علىّ بن موسى الرّضا عليه السّلام روايت كند كه آن حضرت عليه الصّلوة و السّلام فرمود كه:

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:172

(1) امام را علامات مختصّه است چنانچه أعلم جميع مردمان و أحكم ايشان و أتقى النّاس و أحلم از تمامى مردم و أشجع مردمان و سخى‌ترين همه خلقان است و مختون و مطهّر از مادر متولّد گردد چنانچه پيش روى و بين يديه مرئى و مبصر او است خلف او نيز مشاهد او است، يعنى چنانچه از پيش مى‌بيند از عقب نيز مى‌بيند و مخبر و مطّلع است و او را سايه نيست و در هنگام كه آن حضرت امام از شكم مادر بزمين آيد البتّه بهر دو كف دست بزمين آيد و در همان دم آن سرور امم آواز خود بشهادتين

أشهد أن لا اله الّا اللّه و أشهد انّ محمّدا رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و

سلّم
بلند گرداند و هرگز محتلم نگردد و در وقت استراحت نوم چشمش در خواب و دلش بیدار است، زیرا که آن حضرت را غفلت از ایزد غفّار نیست.
و امام محدّث و صاحب كلام مشتمل بر نصایح و مواعظ أنام است و درع حضرت رسول اللَّه صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم مساوى و موافق جسم امام است و بول و غایط امام مرئى و مشاهد أنام نگردد زيرا كه حضرت عزّ و جلّ زمين را موكّل گردانيد كه از فضلات آنچه از امام بيرون آيد منع نمايد و رايحه فضلات امام أطيب و أحسن از رايحه مشك ازفر است، و أولى مردمان بمردم از نفس ايشان بايشان و مهربان‌تر از پدر و مادر بهر بشر از مطيعان آن سرور امام است و تواضع امام بحضرت آله أشدّ و أزيد از تواضع ساير أنام مهيمن علّام است.
امام آخذ أمر رحيم الرّحمن بيشتر از جميع مردمان و أكفّ از تمامى خلقان در منهىّ عنه قادر سبحان است دعاى او مستجاب و او پسنديده كريم وهّاب است.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:173
(1) و اگر امام دعا كند بر صخره كه دو نصف شود هر آينه چنان شود و سلاح- رسول أنام و سيف آن حضرت عليه السّلام و ذو الفقار حيدر كرّار در نزد امام عليه السّلام است و در نزد امام صحيفه ايست كه بر او أسماء شيعه او كه الى يوم القيام پيدا گردند در آن صحيفه مرقوم بالتّمام است.
و ايضا صحيفه در نزد امامست كه در او أسماء أعداء آن حضرت كه تا روز قيامت ظاهر و آشكارا گردند مسطور است و جامعه در نزد امامست و آن صحيفه ايست كه طول آن هفتاد ذراعست در آن جميع ما يحتاج اليه أولاد آدم تا آخر الزّمان مذكور و عيانست و جفر أكبر و جفر أصغر و آن اهاب كبش است كه در او جميع علوم خصوص علم ضرورى دين حتّى أرش خراش وجه و غيره و تا جلده و نصف جلده و ثلث جلده مذكور است و مصحف حضرت فاطمه بنت سيّد الأنام در نزد امام عليه الصّلوة و السّلام است.
و اين حديث در أكثر كتب معتبره بنظر مترجم أحقر رسيد مثل من لا يحضره الفقيه و غيره.
از خالد بن أبى الهيثم الفارسى رضى اللَّه عنه منقول و مرويست كه من بحضرت أبى الحسن الرّضا (ع) گفتم مردمان را گمان چنانست كه در زمين- أبدال‌اند آن أبدال كيانند؟
حضرت أبى الحسن الرّضا عليه السّلام فرمود كه: ايشان راست ميگويند آن أوصياء اصفيااند كه خداى تعالى ايشان را أبدال انبيا گردانيد زيرا كه چون حضرت بيچون أنبياء را از اين جهان برداشته بيرون برد و ختم أنبياء به حضرت محمّد مصطفى صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم نمود هر نبىّ را وصىّ

بلکه أوصیاء بود آن جماعت أبدال‌اند.

(1) در مذمّت غلات و مفوّضه از حضرت أبی الحسن الرّضا علیه السّلام مروی و منقول است که این هر دو طایفه کافر گمراهند و برائت از ایشان و بیزاری از أصناف این طوایف گمراهان واجب و لازم است بلکه بیزاری از جمعی که به موالات و مودّت این جماعت باشند نیز واجبست و آن حضرت بیان آنچه سبب و علّت اعتقاد فاسده باطل ایشان باین مذهب بی‌بنیان بود نمود چنانچه در سابق ذکر طرف از آن عیان و مذکور گردید. و از این جهت از آبای أئمّه عظام و از أبنای کرام در حقّ آن طوایف لئام و در مذمّت ایشان و در أمر به لعن آن جماعت و برائت از ایشان در فصاحت حال آن جهله و گمراهان و در انکشاف و اظهار بدی و اعتقاد نکنند تا بکسی که او مخالف این صفات بود و گمان ایشان چنان بود که جمیع شیعه بر آن اعتقاد فاسد و مذهب باطل‌اند نعوذ باللّه از آن کس از آنکه اعتقاد بآن کند و میل بآن نماید.

پس جمیع آنچه حضرت أبی الحسن الرّضا علیه السّلام از علّت وجه خطا و ضلال آن طایفه از دین قویم و منهج مستقیم بیان نمود همانست که ما در سابق در این کتاب باسناد متقدّم از حضرت أبی الحسن العسکری علیه السّلام روایت کردند که آن حضرت علیه السّلام نقل نمود که: أبی الحسن الرّضا علیه السّلام فرمود که: این جماعت أهل ضلال کفره بر آنچه اعتقاد کردند وجه آنست که آن طایفه قدر و مقدار أئمّه دین را نمیدانند و این طایفه کرام عظام را در قدر به مقدار نفوس معطّله ایشان قیاس مینمایند. از این جهت آنچه از آن مقرّبان حضرت أحدیّت ملحوظ و مشاهد ایشان گردد در نظر آن جماعت بغایت عجب مینماید و از آن واسطه تعظیم أئمّه البریّت بسیار بسیار مینمایند پس بآراء فاسده چیزی چند از خود پیدا کردند و اقتصار

بر عقول قاصره خود نمودند (1) و سالک مسالک غیر طریق واجب گشته از دین قویم و ملّت مستقیم برگشته‌اند تا آنکه قدر خدای أکبر را صغیر و أمر او را حقیر دانستند و تهاون در تعظیم شأن واجب التّعظیم عالیشأن قادر سبحان نمودند زیرا که آن طایفه اسلام بحضرت ایزد علّام در باب آنکه ایزد تعالی و تقدّس قادر بنفس غنیّ بذات مقدّس و قدرتش مستعار از هیچ کس و او غنیّ از همه کس و غناء او نیز مستفاد از ذات أقدس او است.

او آنچنان خداوندیست که فقیر گرداند هر کرا خواهد و غنیّ گرداند آن را که اراده غناء و ثروت او نماید و هر کرا خواهد بعد از قدرت عاجز گرداند و آن را که خواهد بعد از غنی فقیر و محتاج گرداند پس مردِمان نظر کردند

بسوی بنده او كه او را مخصوص گردانيد بقدرت كه هيچ أحدى از امّت را مثل آن قدرت و عنايت و احسان و شفقت ننمود و مطلب ايزد واهب از آن شفقت و اعطاء قدرت بواسطه اظهار و اعلان فضل و عزّت آن بنده در نزد ربّ العزّت بود و اختيار آن بنده بجهت كرامت و حرمت آن بنده است تا حجّت او را بر خلق واجب و محقّق گرداند.
و از جهت آنكه آنچه آن بنده به بندگان قادر منّان رساند آن را ثواب بر طاعت او گرداند و باعث اتّباع أمر او سازد او را بآن وسيله بنوازد و عباد- مكلّفين حضرت ربّ العالمين را از غلط در نصب حجّت او بر ايشان مأمون ساخته او را مقتداى جميع خلقان گرداند.
پس اين جماعت غلات مانند طالبان پادشاه از پادشاهای دنيااند تا منقطع از فضل و كرم و مترجّى به اويل و نعم او گردند و اميدوار استظلال بظلّ آن پادشاه ذى حشمى باشند كه منتعش بمعروف و احسان آن پادشاه زمان

گشته (1) بوسيله جزيل اعطاى آن پادشاه بأهل و أوطان خود رجعت بشرط كه آن ملک ايشان را از طلب دنيا مستغنى سازد و از تعرّض در مكاسب، و خسيس مطالب نگاهداشته بنوازد فلهذا متوجّه درگاه آن پادشاه گردند و از متردّدين طريق جناب ملک سؤال از عتبه و باب او نمايند تا شرف خدمت او دريابند.
قضا را بعضى از رعايا دليل و مرشد آن طايفه شده ايشان را بآن جناب عاليمآب رسانيدند دلهاى آن جماعت متعلّق و مرتبط برؤيت آن ملک باشد و از هر أحدى خدم و حشم هنگام ملاقات آن پادشاه محترم را استطلاع و استعلام نمايند.
شخصى بايشان گويد: كه همين ساعت آن ملک باستقبال و سعادت با لشكر و مراكب و با خيل مردان راكب بيرون خواهد آمد ليكن شما بالتّمام تسليم و كورنش و تعظيم و پوزش در وقتى كه ملک را ملاقات كنيد بجاى آريد و أصلا تقصير در تكريم و تعظيم ملک روا مداريد و اقرار بمملكت و اظهار بندگى و عبوديّت در خدمت ملک نمائيد.
زنهار و الف زنهار كه آن پادشاه را باسم مذكور مگردانيد و غير او را در حضور او تعظيم مثل تعظيم ملک بتقديم مرسانيد چه اگر چنين فعل از شما در حضور ايشان سانح و هويدا گردد پس شما ملک را از حشمت حقّ او انداختيد زيرا كه روى از او گردانيديد و باين واسطه مستحقّ عقوبت عظيم بعلّت ترک تعظيم و تكريم ملک ميگرديد.
آن جماعت بآن أمين ناصح گويند كه: يقين چنين خواهيم كرد و بقدر جهد و طاقت خود ترک اطاعت و عبوديّت او نخواهيم كرد چون آن طايفه به در

خانه آن پادشاه رسند هنوز لبث و مكث نكرده باشند (1) كه يكى از غلامان

آن پادشاه که سیّد و مولی او آن غلام را فی الجمله اکرام و احترام نمود بناء علیه- آن غلام از بعضی عبید ممتاز باشد ناگاه از مطلع و مقام پادشاه بیرون آید چون این جماعت نظر در او نمایند همان که او را ملبّس بلباس فاخر و بنعم مالکش مفتخر یابند با آنکه این طایفه در طلب پادشاه طیّ مسافت آن راه نموده باشند به مجرّد رؤیت و مشاهده آن غلام بواسطه آن نعمت قلیل که از آن پادشاه جلیل بآن عبد انعام فرموده آن را آن جماعت بسیار دانند و منعم علیه را منعم و پادشاه محتشم فرا گیرند همگی و تمامی یک بار روی باو آرند و تحیّت و عرض عبودیّت که بواسطه ملوک و پادشاهان عالیشأن بجای می‌آرند آن طایفه بیرویّه بواسطه بنده آن پادشاه محترم کریم با کمال احترام بتقدیم رسانند و آن بنده را به نام آن پادشاه عالیمقام خوانند و منکر گردند بر آنکه ملک دیگر هست که مالک اوست.
امّا چون آن مردم روی بآن عبد منعم علیه آرند و تعظیم پوزش پادشاهانه نسبت باو بجای آرند در همان دم آن غلام منعم و سایر جنود و حشم آن ملک محتشم روی بآن مردم آرند و آنها را نهی و زجر از ارتکاب مثل آن أمر نمایند و اظهار برائت از آن جماعت بواسطه تسمیه آن عبد منعم بنام آن پادشاه مکرّم فرمایند و آن طایفه را بعد از لؤم و سرزنش مخبر گردانند که آن پادشاه عالم کسی است که این عبد منعم علیه آن پادشاه محتشم است و آن ملک را أمثال این بنده بسیار است و او را بنعم و احسان خود مخصوص و محترم گردانید و اگر این کلام بی‌نظام شما بسمع أشرف آن پادشاه ذوی الاحترام رسد بیقین هیچ مطلب و مرام شما بحیّز انجام و انصرام نرسد و تمامی امید و آرزو که از او دارید
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:178
فوت گشته سخط و عذاب و غضب و عقاب او بشما برسد.
(1) هر چند آن عبد منعم و سایر حشم آن پادشاه از روی جبر و اکراه روی بآن قوم گمراه آورده گفتند که: شما در این باب خطا کرده از طریق صواب بیرون رفتید آن جماعت تکذیب قول و ردّ کلام آن أصحاب ملک بالتّمام می‌نمودند و پیوسته بهمین منهج غیر قویم مصرّ مستقیم بودند و چون آن ملک دید که آن جماعت غلام او را بسیادت و نجابت گزیدند و آن بنده او را به امیری در مملکت او برداشتند و بعضی حقّ تعظیم و تکریم او نموده او را گذاشتند پادشاه بر آن جماعت غضب فرموده جمیع ایشان را محبوس مخلّد ساخته و جمعی را موکّل ایشان سازد که آن طایفه را معذّب بأشدّ العذاب و سوء العقاب گردانند.
پس همچنین آن جماعت غلات أمیر المؤمنین علی علیه السّلام را بنده مکرّم حضرت مهیمن عالم یافتند و عزّ و جلّ اکرام و احترام أمیر المؤمنین علی علیه السّلام بواسطه آن نمود که تا فضل او را بر تمامی أنام مبیّن و بانجام، و حجّت او را بقامت و انصرام رساند.

نهایت آن جماعت بیمعرفت تصغیر ذات خالق البریّه در نزد خود نموده گفتند که: چون شود که علی علیه السّلام بنده ایزد علاّم باشد چه صفات آلهی همگی در أمیر المؤمنین علی علیه السّلام ظاهر و جلی است و این أمر بر آن جماعت بسیار بسیار مشکل و بغایت بزرگ و عظیم بود که حضرت عزّ و جلّ ربّ أمیر المؤمنین علی علیه السّلام بود آن حضرت مسمّی بغیر اسم او گردانیدند.
امّا أمیر المؤمنین علی علیه السّلام و شیعه و اتباع آن حضرت از أهل ملّت نهی و زجر آن طایفه از آن قول شنیع و عمل منع نموده گفتند که: ای جماعت بیرویّت بدانید که علی علیه السّلام و أئمّه یعنی باقی أولاد آن امام الامّه عباد

مکرّم و بندگان محترم قادر عالم و مخلوق و (1) مدبّر غنیّ أکبرند بی‌شبهه به یقین أصلا قادر بهیچ چیز و أمر نیستند مگر بچیزی که حضرت ربّ العزیز ایشان را قوّت و اقتدار بر آن أمر و کار داده باشد و مالک هیچ چیز نمی‌باشند مگر آنچه حضرت ایزد تعالی و تبارک آن برگزیدگان خود را بان صاحب و مالک گرداند و ایضا أصلا أئمّه الهدای علیه السّلام مالک موت و حیات و قبض و نشور و بسط موفور و حرکت و سکون نیستند الّا آنچه ربّ العزّت این جماعت را طاقت و قدرت بر آن دهد خالق ایشان منزّه از صفات مخلوقین و مبرّا از حدوث و متعالی از نعوت واصفین و مقدّس از وضع محتاجین است.
و اگر کسی از امّت حضرت أئمّه علیهم السّلام یا یکی از آن أعیان الامّه را أرباب داند بدون خدای وهّاب بدرستی که آن شخص کافر و مستحقّ عذاب وبیل فَقَدْ ضَلَّ سَواءَ السَّبِیلِ است.
پس أکثر قوم او باستنکار بیّن و آشکار نمودند و در طغیان و عصیان به غایت مشتدّ و مصرّ بودند وَ یَمُدُّهُمْ فِی طُغْیانِهِمْ یَعْمَهُونَ بیان حال تیر مآل آن قوم زبون است مگر قلیل که متوسّل بآن هدایت سبیل باشند أهل طغیان را امانی بحکم ایزد سبحان باطل و مطالب ایشان خائب و عاطل و همه در عذاب باقی و معطّل باشند.
و جامع این کتاب میگوید: که ما ایضا باسناد مقدّم که سابق مذکور شد از حضرت أبی الحسن العسکری علیه الصّلوة و السّلام روایت کردیم که حضرت امام البرایا أبی الحسن الرّضا علیه السّلام فرمود که: هر که أمیر المؤمنین علی علیه السّلام را از عبودیّت بیرون برد و اعتقاد بربوبیّت او نماید آن کس بحکم ایزد تعالی و تقدّس از جمله مغضوب علیهم و من الضّالّین گردد یعنی از گمراهان

و از جماعت است که خدای تعالی بر آن طایفه غضب نموده.

(1) و حضرت أمير المؤمنين على عليه السّلام از زبان صدق نشان خود بيان و عيان نمود كه عبوديّت را از ما بگذرانيد و ما را يكى از بندگان واجب تعالى دانسته بعد از آن هر چه خواهيد بگوييد و بايد كه تلفّف ما بجمع ديگر مكنيد و در حقّ ما غلوّ مانند غلوّ نصارى در حقّ عيسى روح اللّه عليه السّلام منمائيد بدرستى كه من نيز از او برى از غلات و آن طايفه عصاتم.
چون آن ولىّ بيچون يعنى أبى الحسن الرّضا عليه السّلام كلام باين مقام رسانيد شخصى از محفل جنّت مثل قدر است كرده بنزد أبى الحسن (ع) آمد و گفت: يا ابن رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم پروردگار خود را براى ما بيان نماى زيرا كه ما سخن هر كه در اين باب شنيده قبول كرديم مردم اختلاف بر ما ظاهر كردند.
آن ولىّ ايزد أقدس وصف ذات مقدّس واجب تعالى و تقدّس به نيكو ترين وصف براى آن كس نمود و تنزيه و تمجيد ذات مهيمن شفيق از آنچه باو لايق و حقيق نبود فرمود.
آن مرد گفت: بأبى انت و أمّى يا ابن رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم بدرستى كه با من شخصى رفيق است كه در مودّت و موالات شما بغايت غلوّ دارد و آنچه شما الحال در اين مجال در تنزيه ذات ايزد متعال بيان و عيان فرموديد ميگويد تمامى آن صفات در شأن عاليشأن على عليه السّلام است و او بيقين ربّ العالمين است.
راوى گويد كه: اين كلام چون بسمع امام الأنام أبى الحسن الرّضا عليه السّلام رسيد عرق در روى آن حضرت عليه السّلام ظاهر گشته و اعضاى مباركش
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:181
بلرزه و رعشه درآمد باقبال و سعادت فرمود (1) كه:
سبحان اللّه عمّا يقول الظّالمون الكافرون.
منزّه و مقدّس خداى تعالى و تقدّس از آنچه ظالمان كافران در حقّ او بيان كنند.
آنگاه هادى خلق اللّه روى بمن آورده گفت: آيا على در ميان خورندگان أكل و در ميان آشامندگان شارب و در ميان ناكحان ناكح و در ميان محدّثان و حكايت‌كنندگان محدّث نبوده بلكه آن حضرت (ع) بعد از بندگى و طاعت حضرت فالق الاصباح مرتكب بأكثر مباح مى‌شد مع هذا نماز و بندگى مهيمن كارساز بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ بغايت ذليل ذلّت و خضوع و تضرّع و خشوع بجاى مى‌آورد و هميشه انابت و رجعت بحضرت ربّ العزّت مى‌نمود.
پس اگر كسى كه صفت او چنين و شغل و فعل او اين باشد خداى تعالى بود بناء عليه هر أحدى از شما بواسطه مشاركت او با على عليه السّلام در آن صفات دالّه بر حدوث و احتياج بايد هر أحدى از شما كه موصوف و منعوت بآن باشد هر آينه خداى باشيد.

آن مرد گفت: یا بن رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم جماعت غلات را زعم و گمان چنانست که چون علی علیه السّلام از قبل نفس خود بغیر استعانت کس معجزات ظاهر نمود که جز خدای تعالی و تقدّس هیچ کس را قدرت و دسترسی مثل آن نیست همان دلیل بیّن أولی برهان مبین جلی بر الوهیّت أمیر المؤمنین علی علیه السّلام است.
بلکه آن حضرت علیه السّلام بر آن جماعت ظاهر گردانید تا صفات حدوث و احتیاج که لازمه محدثین محتاجین عجز و قصور است آیات و معجزات که آن
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:182
أصلا در حیزه قدرت و توان ایشان و سایر خلقان نبوده (1) و مطلب حضرت علی علیه السّلام از اظهار آن اختیار و امتحان آن جماعت بواسطه معرفت آن حضرت به ولایت و امامت بود و از جهت آنکه ایمان آن امّت باختیار و رغبت نفس ایشان و بدون جبر و کراهت در آن باشد لیکن آن طایفه بیرویّه بعد از مشاهدت، و رؤیت معجزه از حضرت أمیر المؤمنین علی علیه السّلام و التّحیّه از دین و ملّت سیّد البریّه علیهم الصّلوة و السّلام برگشته‌اند، این آئین فاسد برداشتند.
حضرت الرّضا علیه السّلام فرمود که چون از أمیر المؤمنین علی علیه السّلام فقر وفاقه که هر دو دلالت میکنند بر آنکه هر کرا صفت او این و شریک با ضعفاء و محتاجین باشد بالبداهه و الیقین معجزات چنین از قبل فعل نفس آن کس نباشد.
پس از اینجا معلوم شد که آنچه از معجزات از نزد آن امام البریّات بیّن و ظاهر گردید از فعل قادر مجید است که او را مشابهت بمخلوقین نبود و فعل عزّ و جلّ مثل فعل محدث محتاج مشارک ضعفا در ضعف عمل نیست چنانچه بر أرباب عقل بیّن و ظاهر است.
منقول و مرویست که مأمون الرّشید علیه ما یستحقّ من الملک الحمید اگر چه در ظاهر با حضرت أبی الحسن علیّ بن موسی الرّضا علیه السّلام أنواع لطف و احسان مینمود لیکن در باطن سقطات و بدیهات آن حضرت را بغایت مترجّی و مستدعی بود و بسیار بسیار میخواست بهر نوع که میسّر گردد بآن امام الانس و الجانّ بحجّت غالب و مستظهر شود و اگر خود بر آن حضرت غلبه نتواند نمود باری هر که باشد از سایر خلق اللَّه تعالی از أصناف مردم آن امام أکرم أعلم را ببحث علم ساکت و ملزم گردانند.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:183
(1) بناء علیه حکم باحضار جمیع فقها و متکلّمان نمود و چون حاضر گشتند به ایشان در خفیه کسی فرستاد که باید در امامت با أبا الحسن الرّضا علیه السّلام مناظرت نمائید و بهر نوع که توانید او را ساکت و ملزم گردانید.
بعد از آنکه با آن فقها و متکلّمین سازش چنین نمود یکی از متقرّبان خود را

بخدمت حضرت أبی الحسن الرّضا علیه السّلام ارسال داشت و گفت به آن حضرت بگويند كه ابن عمّت بعد از عرض تحيّت و سلام بشما اعلام مينمايد كه چون فضلاء عجم اليوم در خراسان بالتّمام حاضر شدند و حقيقت حال و فضل حسب و كمال و نسب شما بحضرت نبیّ العجم و العرب بسمع أهل شرق و غرب عالم بجميع طوايف امم رسيده لهذا أكثر درين محلّ در خانه و منزل اين عبد- مستوثق بخدای عزّ و جلّ حاضرند و آرزوی ملاقات و مكالمات شما دارند در آن باب آنچه برأی مستطاب لايق و صواب دانند بعمل آرند.
چون پيغام مأمون بخدمت آن ولیّ بيچون رسانيد در همان وقت با آن امام الامّه باقبال سعادت روانه خانه مأمون گرديد بعد از دخول آن مجمع محضری ديد مملوّ مشحون از طوايف مردم و أقربای مأمون و أكثر أعيان بنی هاشم.
مأمون الرّشيد چون آن سرور را ديد بی‌اختيار از جای خود برخاسته و ساير مردم و تبعه ايشان را أقربا و خويشان بالتّمام تواضع و استقبال آن امام الهمام عليه الصّلوة و السّلام بتقديم و انصرام رسانيدند و همان كه نزديک مأمون الرّشيد رسيد او دست مبارک آن حضرت را گرفته در سرير در پهلوی خود متمكّن گردانيد و أنواع تفقّدات و تلطّف ظاهر نمود.
پس آنگاه فرمود كه: يا بن رسول اللّه صلّی اللّه عليه و آله و سلّم آرزوی اين
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:184
مردم آنست كه با شما مناظره و تكلّم نمايند.
(1) حضرت أبی الحسن الرّضا عليه السّلام فرمود كه: مضايقه تكلّم مرا با اين طوايف امم نيست ليكن بشرط كه متكلّم يک آدم كه أعلم آن مردم بود تكلّم نمايد در آن وقت امام الامم روی بآن مردم آورده فرمود كه: اقتصار بواحد كه أعلم از تمامی مردم باشد نمايند كه الزام بشما كه الزام او بود.
يعنی: همان كه آن مرد در بحث و جدل ملزم و منفعل گردد كافی و پسند باشد و احتياج متكلّم ما با باقی مردم نباشد.
چون آن طوايف امم بر اين شرط ثابت قدم شدند پس همه قوم بيک مرد كه معروف بيحيی بن الضّحاک السّمرقندی بود باو راضی گشتند كه در خراسان مثل او در فضل و عرفان كسی نبود.
حضرت أبی الحسن الرّضا عليه الصّلوة و السّلام روی بيحيی آورده فرمود كه: يا يحيی خبر ده مرا از آن كس كه تصديق كسی نمايد كه او تكذيب نفس خود كند يا تكذيب كسی نمايد كه او تصديق خود آيا آن كس محقّ مصيب يا مخطئ مبطل غير مثيب است.
يحيی ساكت گرديد.
مأمون الرّشيد گفت: يا يحيی جواب و سؤال أبی الحسن علیّ بن موسی

الرّضا علیه السّلام بگوی و در راه تغافل مپوی.
یحیی بن الضّحّاک گفت: یا أمیر المؤمنین باید که أبی الحسن الرّضا (ع) مرا از جواب این سؤال معفوّ و معذور دارد.
مأمون گفت: یا أبا الحسن غرض خود را در این مسأله بما بشناسان.
آن حضرت علیه السّلام فرمود که: یحیی لا بدّ باید که ما را خبر از أئمّه خود
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:185
دهد که ایشان سخنان که گفته‌اند تکذیب بر نفس خود بستند و دروغ گفتند یا راست گفته‌اند؟ (1) پس اگر زعم یحیی در حقّ خلفا چنان باشد که ایشان در سخنان دروغ گویان بودند بی‌شبهه بیقین کذّاب أئمّه دین نخواهند بود.
و اگر زعمش چنان بود که آن أئمّه صادق در قول باشند پس أوّل خلفا یعنی أبو بکر در بالای منبر سیّد البشر در محضر أنصار و مهاجر میگفت:
اقیلونی ولّیتکم و لست بخیرکم و علیّ فیکم.
یعنی: ای معشر أنصار و مهاجر مرا در باب امامت و ولایت بگذارید و دست از من بدارید که با وجود علی علیه السّلام من برای امامت امّت لایق نیستم.
و دوّم خلفا عمر در بالای منبر ایضا در حضور أنصار و مهاجر این کلام مکرّر میگفت: که کانت بیعتی لأبی بکر فلتة فمن عاد لمثلها فاقتلوه.
یعنی: بیعتم بابی بکر از روی فکر و رویّت و عقل بصیرت نبود پس کسی اعاده ارتکاب بمثل این بیعت نماید او را البتّه بقتل رسانید و او را سفیه جاهل دانید فو اللّه ما رضی لمن فعل مثل فعله الّا بقتل.
این قسم از حضرت امام الأتقیاء أبی الحسن الرّضا علیه السّلام واقع شد که آن سرور فرمود که پس بخدای عالم مرا سوگند و قسم است که عمر در حقّ کسی که مثل فعل او در بیعت أبی بکر بخیر عمل از او بهیچ چیز بغیر قتل راضی نمیشد، پس آن کس بخیریّت مردمان نباشد که راضی بامامت همچو کسی گردد و خیریّت واقع نگردد الّا بنعوت پسندیده و صفات حمیده که از آن جمله یکی علم است بلکه از آن جمله جهاد است و سایر فضایل که در او اصلا موجود نبود و آن را که
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:186
(1) کسی که بیعتش فلته بود و کسی که مرتکب مثل فعل او گردد واجب القتل داند چگونه قبول عهد او بسوی غیر او رسد و این صورت و صفت بود. و بعد از آن بر منبر گوید که: أنّ لی شیطانا یعترینی فاذا مال بی فقوّمونی و اذا أخطأت فأرشدونی.
معنی این کلام آنست که بدرستی ای دوستان مرا شیطانیست که در پی اغوا و اعترای منست پس هر گاه مرا میل دهد بأمر خلاف شرع که وسیله کجی دین و اعوجاج در ملّت سیّد المرسلین است باید که شما ما را راست

گردانید و در اعوجاج مگذارید و هر گاه خطا از من ظاهر و هویدا گردد مرا ارشاد و هدایت کنید.
جمعی را که قول ایشان این و کلام بی‌سرانجام آن طایفه چنین باشد البتّه آن جماعت أئمّه نیستند اگر صادق باشند و اگر کاذب پس آنچه در نزد یحیی در این باب بود نیاید.
مأمون از کلام صدق التیام آن ولیّ بیچون بغایت متعجّب بلکه محزون گردید و گفت: یا أبا الحسن الرّضا علیه السّلام الیوم در روی زمین کسی نیست که این کلام را نیکوتر از شما داند، بلکه هیچ أحدی بغیر از شما این مقدّمه را نمیداند.
و نیز از حضرت امام الأتقیاء أبی الحسن الرّضا علیه السّلام منقول و مروی است که فاضلترین چیزی که عالم از علمای محبّان و متوالیان ما بعد از معرفت ربّ العزّت برای ذخیره آخرت مقدّم بر جمیع عمل و طاعت میدارند امام ایشان است تا آنکه فقر و فاقت و ذلّت و مسکنت او در آخرت مرتفع گردد اگر آن عالم در این عالم باستغاثه مسکین محتاج از محبّان و موالیان ما رسد و او را از دست
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:187
(1) ناصبی دشمن خدای تعالی و رسول صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم خلاص سازد روزی از قبر مبعوث گردد ملائکه از لب قبر تا محلّ و مکان او در جنّات حضرت خالق البریّات صف در صف کشیده منتظرند و بعد از خروج قبر آن عالم را بر أجنحه خود سوار گردانند و تهنیت و مرحبا گویان روانه مکان و منزل او در جنان گردند و گویند طوبی لک ای دافع کلاب موذیه از أبرار وای محبّ متعصّب برای أئمّه أخیار و آن مؤمن عالم را با کمال احترام و احسان داخل جنان گردانند و باسناد مذکور مکرّر از أبی الحسن العسکری منقول و مرویست که مردی داخل در مجلس بهشت قرین ارم تزئین بضعه سیّد المرسلین أبی الحسن علیّ بن موسی الرّضا علیهم سلام اللَّه تعالی شد و گفت: یا بن رسول اللَّه (ص) الیوم خیر عجب دیدم.
حضرت أبی الحسن الرّضا علیه السّلام فرمود آن چه بود؟
آن مرد گفت: یا بن رسول اللَّه (ص) مردی پیوسته با ما در حضر و سفر و در أکثر محفل و محضر رفیق بود و همواره با ما اظهار موالات شما أئمّة الهدی مینمود و تبرّا از أعدی شما میفرمود الیوم دیدم که او را مخلّع بخلعت فاخره گردانیده جامها پوشانیدند و او را در شهر و محلّات بغداد میگردانیدند و چند کس از دست راست و چپ و پیش روی و عقب او ندا می‌نمودند که ای معشر مسلمانان بشنوید توبه این رافضی را که چگونه از طریق رافضیان انابت، و رجعت بایزد منّان نمود.
بعد از آن باو گفتند که بگوی.
آن مرد گفت: بهترین مردمان بعد از رسول صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم أبا

بکر است. پس هر گاه آن مرد این کلمات بر زبان راندی آن جماعت

شادان گشته میگفتند که این مرد مسلمان ثابت شده و تفضیل أبا بکر بر علیّ بن أبی طالب (ع) نمود.
(1) پس حضرت أبی الحسن الرّضا (ع) فرمود که: یا فلان هر گاه من در خلوت باشم این حدیث بر من اعاده کن.
چون آن ولیّ قادر بیچون در خلوت قرار گرفت آن مرد حقیقت حال آن شخص سابق در خدمت آن پسندیده ایزد خالق اعاده نمود.
آن حضرت علیه السّلام فرمود که: من تفسیر معنی کلام آن مرد در محضر آن خلق منکوس و قوم منحوس بواسطه آن ننمودم زیرا که کراهیّت داشتم از آنکه نقل حقیقت أحوال آن مرد در نزد آن جماعت نمایم که مبادا این طایفه وخیم- العاقبه او را بشناسند و ایذای او نمایند.
بدان که آن نگفت که أفضل مردمان بعد از رسول آخر الزّمان أبا بکر است یا او را بر علی علیه السّلام تفصیل نموده باشد بلکه آن مرد گفت:
که بهترین مردمان بعد از رسول آخر الزّمان صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم باعتقاد مردم أبا بکر است، پس این کلام ندا از برای أبا بکر است و مطلب آن مرد از این کلام آن بود که بعضی از عوام که پیرو أبا بکرند و در پی او میروند از بعض آن جماعت جهله نافرجام بعد از استماع این کلام از آن مرد مؤمن راضی گردند تا آن مرد از شرور ایشان متواری و پنهان در حفظ و أمان ماند بدرستی که خدای تبارک و تعالی رحم بشیعه و محبّان ما نمود که این توریه را برای آن طایفه مقرّر فرمود.
بهمین اسناد از أبی محمّد الحسن بن علیّ العسکری منقول و مرویست که چون مأمون الرّشید ولایت عهد بحضرت امام الأتقیاء أبی الحسن علیّ بن موسی الرّضا علیه سلام اللَّه تعالی مفوّض گردانید روزی داخل مجلس أبی

الحسن الرّضا علیه السّلام گردید و (1) گفت: قوم در دولتخانه شما حاضرند، و طلب اذن دخول از شما مینمایند که ما شیعه أمیر المؤمنین علی علیه السّلام و از پیروان ایشانیم.
آن حضرت فرمود که: ما مشغولیم ایشان را بگردانید.
پس آن جماعت را بگردانید.
همچنان هر روز مردمان بآستان رفیع الشّأن آن امام الانس و الجانّ آمده طلب اذن دخول بشرف خدمت آن بضعة الرّسول (ص) مینمودند و به غیر تحصیل مقصود و مأمول بواسطه عدم رخصت دخول محزون و ملول مراجعه و معاودت می‌نمودند تا آنکه مدّت دو ماه علی الاتّصال حال آن رجال بدین منوال منقضی شد و آن جماعت مأیوس از ادراک تقبیل عتبه والا و جناب معلّا آن امام الأتقیاء گشتند و پیغام بآن ولیّ ایزد علّام

فرستادند كه ما شيعه پدر تو علىّ ابن أبى طالب عليه السّلام از منازل بعيده بآرزوى ملاقات شما باين شهر آمديم و الحال دو ماه متوالى الأيّام و اللّيالى منصرف و منقضى شد كه هر روز بآرزوى ادراک ملازمت سامى گرامى بآستان ملايک پاسبان آمده و محروم و مأيوس مراجعت مينمائيم.
الحال كار بجائى رسيد كه دشمنان بما شماتت مينمايند از آنكه شما در حجاب از مائيد و ما با كمال حزن و اضطراب از آستان خورشيد احتجاب شما معاودت بمنزل و مآب مى‌نمائيم اگر اين كرّت ما محرومان را ادراک ملاقات ذات فايض البركات آن امام البريّات ميسّر نگردد همان كه از آستان ايشان مراجعه بمحلّ و مقام نمائيم از خجالت كه بما رسيد و عجزى كه از تحمّل غصص ألم- مهاجرت آن حضرت بما ملحق گرديد بوسيله شماتت أعدا و قلّت احسان و عنايت

أحبّا ترک منازل و أوطان و ولايت خود نموده فرار بر قرار اختيار خواهيم كرد زيرا كه ما را طالع عاقّ و طاقت طاق شده و كلام الفرار ممّا لا يطاق من سنن المرسلين كلام صدق التيام سخن برگزيدگان ايزد علّام است.
(1) چون پيغام آن جماعت بسمع شريف أبى الحسن الرّضا عليه السّلام رسيد آن حضرت عليه السّلام فرمود كه: اذن دهيد تا داخل شوند چون اذن يافتند بالتّمام داخل دولت سراى آن امام عليه السّلام شدند و سلام بآن حضرت (ع) كردند ردّ سلام ننمود و ايشان را اذن جلوس در خدمت آن سرور نفرمود كه همچنان بر پاى ايستادند و گفتند:
يا ابن رسول اللّه اين چه جفاى عظيم و استخفاف جسيم است كه بعد از آن منع و حجاب صعب منتج قلق و اضطراب نسبت بما ظاهر ميگردانى امّا بعد از رياضت مهاجرت و منع أشرف ملاقات و سعادت مكالمات هنوز چيزى ديگر براى ما باقى است.
حضرت أبى الحسن الرّضا عليه السّلام فرمود كه: اقرار كنيد كه آنچه بشما ميرسد از مصيبت كسب ايادى شما است.
آنگاه آن ولىّ اللّه تلاوت اين آيه كلام اللّه نمود كه: ما أَصابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِما كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَ يَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ فرمود كه: من در اين كار اقتدا بايزد غفّار و برسول مختار و بأمير المؤمنين حيدر كرّار و بعد از آن حضرت بآباى خود أئمّه أطهار نمودم و اقتدا بآن أعيان كرده بشما عقاب مينمايم.
آن جماعت گفتند: يا بن رسول اللّه عتاب ما از چه وجه و چه باب است؟
آن حضرت عليه السّلام فرمود بواسطه آنكه شما دعوى نموديد كه ما شيعه أمير المؤمنين على و از محبّانيم و بحكم شيعه أمير المؤمنين على عليه السّلام

(1) حسن و حسين و سلمان و أبو ذر و مقداد و عمّار و محمّد بن أبى بكر

این جماعتند که أصلا و قطعا مخالفت بآن حضرت در أوامر او نکردند و از جادّه اطاعت حضرت أمیر المؤمنین علی علیه السّلام و التّحیّه قدم برون نگذاشتند و شما در أکثر أعمال مخالف أقوال آن ولیّ ایزد متعال و مقصّر در بسیار از فرایض حضرت ذو الجلال و متهاون در تعظیم حقوق اخوان مؤمنین و متقاعد از أکثر آداب شرع سیّد المرسلین صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم میباشید و تقیّه می‌کنید در مکان که تقیّه در آن واجب نیست و ترک تقیّه مینمائید در محلّ که بحکم عزّ و جلّ و بشریعت حضرت خاتم الرّسل تقیّه واجب و لازم است.
اگر شما گوئید که ما موالی ایشان و محبّان و دوستدار اولیای آن أعیان و دشمن أعدای آن أوصیای رسول خالق منّانیم من منکر قول شما نیستم و لیکن شما این مرتبه را دعوی مینمائید اگر قول شما بفعل شما موافق و مصدّق نباشد منخرط بسلسله هلکا در قیامت خواهید بود و هیچ عمل و طاعت و بندگی و عبادت شما مقبول حضرت ربّ العزّت نیست مگر آنکه رحمت پروردگار شما تدارک شما فرماید باید که استغفار نمائید.
آن جماعت گفتند: یا بن رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم ما بچه وجه استغفار بخدای تعالی و توبه بسوی او از قول خود نمائیم بلکه آنچه مولی بما تعلیم نموده و ما را بآن أمر فرموده میگوئیم که ما محبّ شما و محبّ اولیای شما و دشمن أعدای شمائیم و ما را ملجا و پناه بغیر شما أولیاء اللَّه نیست.
در آن حال حضرت امام الانس و الجانّ أبی الحسن الرّضا علیه السّلام فرمود که: مرحبا بکم ای برادران و دوستان من خوش آمدید بالا آئید.
آن طایفه ببالا آمدند باز آن حضرت فرمود: ببالا بنزدیک آئید، همچنان

ایشان را أمر بنزدیکی خود نموده مرتفع میگردانید تا آنکه آن جماعت را ملتصق به نفس أقدس و ذات مقدّس خود نمود بعد از آن بحاجب خود گفت (1): یا فلان چند مرتبه منع ایشان نمودید؟
دربان گفت: یا حضرت حسب الحکم شصت مرتبه منع ایشان نمودم.
حضرت امام الهمام علیه السّلام فرمود: که شصت مرتبه متوالیه بنزد آن جماعت رفته سلام کن و سلام من نیز بایشان رسان بدرستی که محو گناهان ایشان باستغفار و توبه آن جماعت شده و این طایفه بوسیله موالات و محبّت ما مستحقّ کرامت گشتند باید که تفقّد امور ایشان و امور عیال ایشان نمائی، و دفع معرّات و أذیّات از ایشان نموده در نفقات و صلات و احسان و مبرّات آن جماعت در وسعت بیفزائی.

ذکر بیان احتجاج أبی جعفر محمّد بن علی الثّانی علیهما السّلام در نوع بسیار از علوم دینیّه حضرت نبیّ المختار علیه صلوات الملک الجبّار

اشاره

(1) أبو هاشم داود بن القاسم الجعفری روایت کند که بحضرت امام المؤتمن ابن أبی الحسن أبی جعفر الثّانی علیه الصّلوة و السّلام گفتم در آیه کریمه قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ معنی أحد چیست؟

آن حضرت علیه السّلام فرمود که او مجتمع علیه بوحدانیت است جز این نیست که حضرت عزّ و جلّ میگوید: وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ با آنکه چنین میگویند بعد ذلک شریک و صاحب بواسطه ایزد واهب ثابت میکنند.

راوی گوید گفتم یا بن رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم قول قادر عالم است لا تُدْرِكُهُ الْأَبْصارُ؟

آن حضرت علیه السّلام فرمود یا با هاشم أوهام قلوب یعنی آنچه در دلها خطور و عبور کند بغایت رقیق‌تر از أبصار عیونست زیرا که تو ادراک هند و سند

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:194

(1) و أکثر بلدان بمشاهده که هرگز بآن محال داخل نشدی و ندیدی بوهم خود مینمائی و آن را ادراک بنظر تو میسّر نیست و به اوهام قلوب ایزد غفّار مدرک نشود فکیف بادراک أبصار رحیم اللّطیف مدرک و مبصر گردد.

و نیز از آن حضرت علیه السّلام سؤال نمودند که آیا میتوان گفت که خدای تعالی چیز است؟

آن امام البرایا فرمود که: نعم، آری که او را بشرط از حدّ ابطال و حدّ تشبیه بیرون داند و تعریف ذات واحد متعال بحدّ تشبیه و ابطال صحیح نیست چنانچه در علم کلام مشهور است.

[احتجاج امام محمد تقی الجواد ع بر أبی هاشم جعفری در تفسیر آیاتی از قرآن]

و نیز از أبی هاشم الجعفری مرویست که گفت: که من در نزد حضرت أبی جعفر الثّانی علیه الصّلوة و السّلام حاضر بودم که مردی از آن حضرت علیه السّلام سؤال نمود که مرا خبر ده از پروردگار تبارک و تعالی که او را أسماء و صفات در کتاب مستطاب او مذکور است آیا آن أسماء و صفات ذات فایض البرکات او است یا نه؟
آن حضرت فرمود که: این کلام مبنی بر دو جهت أوّل آنکه اگر تو میگوئی که این صفات خداست بمعنی آنکه ذو عدد و کثرتست فتعالی اللَّه عن ذلک علوّا کبیرا.
دوّم- آنکه اگر میگوئی که این أسماء و صفات از حضرت عزّ و جلّ هرگز زایل نگردد بدرستی آنچه ما لم یزل است محتمل دو معنی است:
اوّل- آنکه اگر میگوئی که لم یزل در نزد او در علم اوست و ایزد تعالی مستحقّ آن صفات است نعم، چنین است.
ثانی- آنکه لم یزل است و پیوسته صورت و هجای و تقطیع حروف صفات
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:195
از حضرت عزّ و جلّ زایل نگردد (1) فمعاذ اللَّه از آنکه چیزی با ذات فایض البرکات بود که آن غیر او باشد بلکه ذات خدای تبارک و تعالی بود و هیچ خلق نبود پس از آن خلق آنها نمود تا وسیله میان خدا و میان خلق ملک تعالی بود و هیچ نبود و بآن صفات خلایق تضرّع بربّ العباد نمایند و بآن عبادت و بندگی او فرمایند و این صفت ذکر او است و خدای سبحانه و تعالی بود و ذکر نبود و مذکور بذکر خدای تبارک و تعالی قدیم لم یزل است و أسماء و صفات مخلوقات خالق الأرض و السّموات است و مرا دو مقصد ما بآن صفات ذات خدای تعالی است آنچنان خدائی که اختلاف لایق ذات پسندیده صفات او نیست زیرا که هر چه مؤتلف و مختلف گردد متجزّی است و ذات غنیّ جمیل را کثیر و قلیل نمیگویند لیکن ایزد تعالی قدیم در ذات است زیرا که ما سوی واحد متجزّی است و اللَّه تعالی واحد است و متجزّی نیست و متوهّم بقلّت و کثرت نگردد چه همه متجزّی و متوهّم بقلّت و کثرت مخلوق است که دلالت دارد بر وجود خالق که او را ایجاد نموده باشد.
پس اینکه تو میگوئی که خدای تعالی قادر است خبر دادی بآن که هیچ چیز او را عاجز نتواند گردانید بلکه قدرت او بر جمیع ممکنات مساوی است، پس باین کلمه تو نفی عجز از ذات حضرت لا إِلهَ إِلَّا هُوَ نمودی و عجز را برای غیر او ثابت گردانیده مقرّر فرمودی و نیز قول شما که میگوئید که خدای تعالی عالم است باین کلمه نفی جهل از ذات حضرت عزّ و جلّ

نموده جهل از برای سوای ایزد لم یزل ثابت فرمودی.
پس هر گاه شیئی از أشیاء از ذات نفی شده باشد بمعنی آنکه ذات غنیّ واحد در أزل و أبد متّصف بآن صفت نمائید پس صورت آن شیء منفی و هجا و

تقطیع آن نیز منفی از حضرت قادر سبحان است بناء علی هذا ذات عزّ و جلّ که لم یزلست لا یزال عالم باشد.
(1) آن مرد گفت: یا بن رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم پس چگونه ذات سامی واجب تعالی مسمّی بسمع گردید که ما پروردگار خود را سمیع میگوئیم.
حضرت أبی جعفر الثّانی علیه السّلام فرمود بواسطه آنکه آنچه معلوم و مدرک است بر ذات ایزد تعالی و تبارک مخفی و پنهان نیست و ما صفت خدای تعالی بسمع بعقل که در سراست نمینمائیم زیرا که بسمع آن از صفات ممکنات است و ذات مقدّس او منزّه است از مکان و همچنین ربّ العالمین را بصیر مینامیم زیرا که هر چه مدرک بأبصار باشد بر ذات ایزد غفّار مخفی و پنهان نباشد از رنگ و شخص یا غیر آن و یکطرفة العین ما او را متّصف ببصر و عین ننمودیم، و همچنین او را لطیف نامیدیم زیرا که او عالم است بشیء لطیف مثل پشه و آنچه أخفی از آن بود و موضع تناسل و شهوة و جمع شدن و حدب بر أولاد آن پشه و اقامت بعض این بعوضه بر بعض دیگر و نقل طعام و شراب برای اولادشان در کوهها و بیابانها در أودیه و قفار یعنی جایی که آب و گیاه بود و محلّ که آب و گیاه نبود بر تمامی حقایق أحوال ایزد متعال عالم و واقف بلکه شاهد و عارف است.
پس ما بهمین دانستیم که خالق ما لطیف است بلا کیفیّت زیرا که کیفیّت از برای مخلوق مکیّف است.
همچنین پروردگار خود را قوی مینامیم امّا نه آن قوّت بطش که معروف است از خلق زیرا که اگر قوّت خدای تعالی مثل قوّت بطش معروف از خلق بود هر آینه تشبیه میان خلق و خالق بهم رسد و احتمال زیاده و نقصان در

ذات قادر سبحان نیز لازم است و هر چه ناقص باشد (1) قدیم نبود و هر چه قدیم نباشد عاجز باشد و حال آنکه قدرت او بایجاد مخلوقات و اختراع مصنوعات ظاهر و بیّن و لایح و مبیّن گردید.
پس ذات مقدّس پروردگار تعالی و تقدّس را شبیه و ضدّ و کیفیّت و ندّ و نهایت و حد نیست و دل هیچ محرم متحمّل عزّ و جلّ و وهم هیچ فاضل حدّ ذات لم یزل و در ضمایر هیچ أحدی از أرباب فضل متصوّر نگردد چه ذات

پسندیده صفاتش أعزّ و أجلّ و أتمّ و أکمل از ذات خلق او و سمات بریّت
او است تعالی عن ذلک علوّا کبیرا.

[احتجاج امام جواد ع بر یحیی بن أکثم در حضور مأمون و عباسیان]

از ریّان بن شبیب منقول و مرویست چون مأمون عبّاسی اراده نمود که دختر خود امّ الفضل را بحضرت ولیّ ایزد علّام و امام الأنام أبی جعفر محمّد ابن علیّ علیهما السّلام تزویج نماید همان که این خبر بعبّاسیان رسید جهان روشن در نظر آن طایفه تاریک و سجن گردید و این مقدّمه بغایت غلیظ، و مستنکر در نظر آن جماعت بی‌بصر نمود همگی و تمامی منکر مأمون گشتند و در غیبت و حضور او سخنان بی‌بنیان فراوان میگفتند چه میترسیدند چنانچه أمیر ولایت عهد در سابق بپدر بزرگوار آن حضرت أبی الحسن علیّ بن موسی الرّضا علیه السّلام منتهی شده بود بعد از تزویج آن حضرت بامّ الفضل بنت المأمون باز آن أمر منتهی بابی جعفر الثّانی علیه السّلام گردد و در آن باب خوض نمودند و أهل بیت و نزدیکان مأمون از خویشان و أکثر عبّاسیان بلکه جمعی از- نواصب نیز با آن طایفه اتّفاق نموده بنزد مأمون آمدند و گفتند:

یا أمیر المؤمنین ما ترا قسم بذات واهب عالم میدهیم بر آنکه این عزم جزم که در خاطر خطیر شما مصمّم گردید از تزویج ابن الرّضا علیه السّلام زنهار

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:198

و الف زنهار اقدام بر این أمر بی‌هناء منمائی زیرا که این کار شما بر ما به غایت صعب و دشوار است (1) بواسطه آنکه ما میترسیم از آنکه أمر خلافت و حکومت که حضرت ربّ العزّت آن را تملیک ما نموده عنایت فرمود از دست ما بیرون بری و لباس عزّ و کرامت که خدای تعالی آن را بما پوشانید انتزاع نمائی و آنچه میان ما و این قوم در قدیم و جدید ظاهر و پدید است شما خود عالم و عارف و شاهد و واقفید و خود بسعادت مطّلعید که خلفاء راشدین پیوسته ایشان را دور میکردند و نمیگذاشتند که بولایت نزدیک گردند و دائم این طایفه را صغیر و حقیر میداشتند و ما همیشه بواسطه عمل شما که با علیّ الرّضا علیه السّلام در باب اعطاء ولایت عهد در حیرت و وحشت بودیم که آن أمر بکجا منتهی گردد تا آنکه حضرت کافی المهمّات مهمّ او را از ما کفایت نمود.

اللّه اللّه استدعا و التماس آنکه باز ما را بآن غم که حضرت مهیمن عالم از روی لطف و کرم خلاص و بیغم گردانیده کرّة بعد اخری ما را بآن بلا مبتلا مکن.

و البتّه رأی خود را از أبن الرّضا علیه السّلام بگردانی و ما و خود را مضطرّ و سرگردان نگردانی باید که عدالت در این باب مرعی داری و از أهل بیت خود هر که صلاح دانی این أمر باو مفوّض گردانی و غیر را در این أمر

داخل- نگردانى.
مأمون چون اين سخنان استماع نمود روى بايشان آورده فرمود: امّا آنچه ميان شما و ميان آل أبى طالب است از رشك و حسد شما سبب آنيد اگر شما انصاف پيش آريد اين قوم هر آينه از شما أولى بأمر خلافت و ولايتند.
و امّا آنچه بفعل آمد از قبل من بود بايشان پس بدرستى كه من به
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:199
وسيله آن قطع رحم نمودم و الحال پناه بحضرت آله ميبرم از مثل آن فعل.
(1) و اللّه كه من از آنكه حضرت الرّضا عليه السّلام را خليفه گردانيدم پشيمان نيستم و من مكرّر از آن سرور سؤال نمودم كه بآن أمر قيام و اقدام نمايد ليكن آن امام الأنام قبول اين مطلب و مرام ننمود و ابا نمود با آنكه من نفس خود را از آن انتزاع نموده بودم.
آنگاه مأمون تلاوت اين كلام واهب علّام نمود كه وَ كانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَراً مَقْدُوراً.
بعد از آن گفت: اى ياران من اختيار أبو جعفر محمّد بن علىّ (ع) به واسطه آن نمودم كه او با صغر سنّ بر كافّه أهل فضل در علم و فضل أعلم و أفضل است و تعجّب من در او باين سبب است و من اميدوارم كه آنچه در باب أبو جعفر عليه السّلام بر من واضح و ظاهر شد نوعى شود كه جميع مردمان عالم و عارف بآن گردند پس بدانند كه من در رأى خود مصيب بودم و آن طايفه در خطا و از حقّ بى‌نصيب.
ليكن آن جماعت چون مأمون را در باب تزويج امّ الفضل بحضرت أبى جعفر عليه السّلام در غايت ساعى و جاهد يافتند گفتند: يا أمير المؤمنين اين پسر در سنّ صبوت است هر چند شفقت و رأفت شما نسبت باو بيحدّ و نهايت است ليكن او را أصلا معرفت و فقاهت نيست بايد كه او را مهلت دهيد تا- تحصيل أدب و معرفت در هر باب خصوص در أمر شريعت نمايد بعد از آن آنچه در باب او صلاح دانى.
مأمون گفت: و يحكم من بحال اين جوان عارف از شما و ساير مردمانم و ميدانم كه علم تمامى اين أهل بيت الرّسول صلّى اللّه عليه و آله و سلّم، از
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:200
حضرت اللّه تعالى و تقدّس است (1) و موادّ علوم اين طايفه بى‌شائبه از حىّ قيّوم است و آباى عظام و أجداد كرام او در علم دين و أدب مستغنى از رعاياى ناقصه بلكه در حدّ كمال بودند و اگر خواهيد كه صدق قول ما بر شما ظاهر گردد امتحان أبا جعفر نمائيد تا آنچه من از فضل و حال و علم و كمال از براى شما بيان كردم بر شما نيز ظاهر و بيّن گردد.
گفتند: يا أمير المؤمنين ما باين راضييم كه بنفس خود امتحان او نمائيم بايد كه شما ما و او را بگذاريد تا ما كسى را منصوب و معيّن گردانيم كه در

حضرت شما از او از فقه شریعت و علم طریقت سیّد البریّه سؤال نماید اگر جواب بر وجه صواب از آن سلاله نبوّتمآب استماع نمائیم ما را اعتراض در أمر آن سرور نخواهد بود و بر عامّه و خاصّه سدید رأی أمیر المؤمنین بلکه بر کافّه مسلمین واضح و لایح خواهد شد و اگر از جواب بر وفق صواب عاجز آید پس ما او را در معنی خطب در نزد عجم و عرب کفایت نموده باشیم.
مأمون گفت: شما را در امتحان اختیار است هر گاه اراده نمائید مختار هستید تمام عبّاسیان و جمعی از ناصبیان بعد از خروج از مجلس مأمون جمع و اتّفاق آرای ضلالت انتهای خود بر آن نمودند که یحیی بن أکثم که در آن زمان أفقه و أعلم از سایر طوایف امم و در آن روز قاضی زمان بود از او مسأله سؤال نماید و بعد از اتّفاق رأیهای أکثر آنها بنزد قاضی یحیی آمده التماس و استدعا نمودند که از أبی جعفر علیه السّلام سؤال مسأله در دین سیّد الأنام نماید که آن حضرت جواب آن را نداند و عجز او در نظر خلقان ظاهر و عیان و لایح و درخشان گردد و او را بواسطه قبول این أمر موعود بمال وافر و جوایز و عطایای متکاثره گردانیدند.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:201
(1) بعد از تقبّل یحیی آن جماعت مراجعت و معاودت بنزد مأمون نمودند و از او سؤال و استدعا فرمودند که یک روزی را بواسطه اجتماع این کار به جهت ایشان اختیار نماید.
چون مأمون قبول التماس ایشان نمود و در یوم الموعود حکم باجتماع و اتّفاق آن أهل نفاق و شقاق فرمود حسب الأمر جمعیّت ایشان منعقد و یحیی که در علم باعتقاد آن طایفه منفرد بود نیز حاضر شد.
در آن وقت مأمون حکم فرمود که بواسطه جلوس سلاله حضرت سیّد-الأنبیاء أبی جعفر محمّد بن علیّ الرّضا علیه السّلام فرش و مسند چهار بالش گسترانیدند و دو سوره گذاشتند و آن حضرت علیه السّلام در میان مسورتین نشست و آن برگزیده ایزد متعال در آن وقت در سنّ نه سال بود و چند ماه و یحیی أکثم در مقابل آن حضرت علیه السّلام نشست و مردم در مراتب حال خود بر پای ایستادند و مأمون بر مسند دیگر که مثل مسند آن حضرت علیه السّلام و متّصل بآن بود قرار گرفت.
در دم یحیی بن أکثم گفت: یا أمیر المؤمنین آیا مرا اذن میدهی که مسأله از أبی جعفر سؤال کنم؟
مأمون گفت: طلب اذن و رخصت از آن حضرت نمای.
یحیی بن أکثم روی بآن امام الأکرم آورده گفت: جعلت فداک مرا اذن میدهی که مسأله از شما سؤال نمایم؟
آن حضرت علیه السّلام فرمود: اگر میخواهی سؤال کن.
یحیی گفت: جعلت فداک چه میگوئی که در محرم که قتل صید نمود؟

أبو جعفر گفت: كه آن صيد را محرم ذبح در حلّ نمود يا در حرم محترم؟

عالم بحرمت بود يا جاهل؟ (1) قتل صيد از روى دانستگى نمود يا از روى خطا؟
آيا صيّاد محرم آزاد بود يا بنده؟ صغير بود يا كبير؟ متعدّى بقتل صيد بود يا قبل از آن نيز مثل آن عمل كرده بود؟ و آن صيد از ذوات الطّير بود يا از غير آن، صيد كوچک بود يا بزرگ؟ و محرم صيّاد مصرّ است بر آن فعل يا نادم؟
در شب قتل صيد نمود يا در روز؟
آيا محرم در هنگام ذبح صيد محرم باحرام عمره بود يا محرم بحجّ؟
يحيى بن أكثم از جواب عاجز بلكه أبكم گرديد و عجز و انقطاع او بر جميع مردمان ظاهر و عيان شد.
بعد از آن شروع در لجاجت نمود و چندان با حضرت در آن باب لجاجت كرد كه أهل مجلس همه كس حال او را دانستند.
در ساعت مأمون بعد از ملاحظه آن حالت فرمود كه: الحمد للّه على هذه النّعمه و التّوفيق لى.
شكر و سپاس مر خداى را لايق و سزاست كه چنين احسان و نعمت بمن كرامت نمود و مرا توفيق عنايت فرمود كه: در رأى خود غلط نكردم.
پس آنگاه روى بأهل بيت خود آورده فرمود: الآن حقيقت حال اين جوان بر شما ظاهر و عيان گرديد و آنچه منكر آن بوديد دانستند.
بعد از آن روى بأبا جعفر محمّد بن علىّ الرّضا عليهما التّحيّة و الثّناء آورده گفت: يا أبا جعفر جعلت فداک آيا خطبه امّ الفضل دخترم كه من راضى‌ام از براى تو مينمائى و من او را بتو تزويج مينمايم اگر چه قوم بسيار بواسطه اين كار من بينيهاى خود را بزمين خاک مال گردانند.
أبو جعفر عليه السّلام فرمود: نعم.

(1) پس آنگاه آن ولىّ اللّه شروع در خطبه نكاح نموده گفت:
الحمد للّه اقرارا بنعمته و لا اله الّا اللّه اخلاصا بوحدانيّته و صلّى اللّه على محمّد سيّد بريّته و الأصفياء من عترته.
امّا بعد فقد كان من فضل اللّه على الأنام أن أغناهم بالحلال عن- الحرام فقال سبحانه: وَ أَنْكِحُوا الْأَيامى مِنْكُمْ وَ الصَّالِحِينَ مِنْ عِبادِكُمْ وَ إِمائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَراءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ اللَّهُ واسِعٌ عَلِيمٌ.
ثمّ انّ محمّد بن علىّ بن موسى يخطب امّ الفضل بنت عبد اللّه المأمون و قد بذل لها من الصّداق مهر جدّته فاطمة بنت محمّد عليهما السّلام و هو خمسمائة درهم جيادا فهل زوّجته يا أمير المؤمنين بها على هذا الصّداق- المذكور؟

پس مأمون گفت: آری زوّجتک یا أبا جعفر أمّ الفضل ابنتی علی الصّداق المذکور فهل قبلت النّکاح؟
حضرت أبا جعفر علیه السّلام فرمود که: نعم قد قبلت ذلک و رضیت به.
در آن حال مأمون حکم فرمود تا سایر رجال بر مراتب حال عزّت و جلال خود از خاصّه و عامّه بجای خود نشستند.
ریّان بن شبیب گوید: ما لبث و درنگ چندان واقع نشد که در آن اثناء آواز مشابه آواز ملّاحین بحرکه در محاورات خود در هنگام اجرای سفینه بآن حدی مینماید بگوش ما میرسید.
ناگاه دیدیم که خدم مأمون کشتی که از نقره بر صورت گوساله ساخته بودند و آن را بطنابهای ابریشم بسته میکشیدند و آن مملوّ از غالیه بود و چون سفینه مملوّ از غالیه را در حواشی مجلس آوردند مأمون حکم فرمود تا محاسن

خواصّ أصحاب را بآن غالیه خضاب کردند.
(1) بعد از آن بسرای عامّه آن کشتی را کشیدند و از آن غالیه سکنه آن محال را مطیّب و خشبوی گردانیدند.
پس آنگاه سفره کشیدند و مائده گذاشتند جمیع مردمان از خواصّ، و عوام از آن طعام تناول نمودند و هر چه خواستند از آن برداشتند و بعد از آن جوایز و عطایا بخلق اللّه تعالی بقدر مراتب ایشان از خزانه مأمون بیرون آمده بطوایف امم از پیش و کم بهمه مردم رسید و خلایق متفرّق شدند و از خاصّه ایشان کسی که سزاوار و لایق آن محفل بود باقی ماند.
در آن هنگام مأمون بحضرت أبی جعفر علیه السّلام گفت: جعلت فداک اگر وقت بیند و صلاح دانند ذکر فقه در امور مفصّله از وجوه قتل صید محرم از روی احسان و کرم بیان نمائی تا استفاده آن از شما نموده بحقایق وجوه آن صید محرم واقف و عالم گردیم.
أبو جعفر علیه السّلام بعد از استماع این کلام فرمود نعم یا أمیر المؤمنین هر گاه محرم قتل صید در حلّ نماید و آن صید از کبار ذوات الطّیر بود بر او گوسفند لازم است.
و اگر محرم این کار در حرم کند بر او جزا مضاعف آن شاتست یعنی: دو گوسفند لازم است.
و اگر صید تخم در حلّ گذاشته بود و محرم قتل آن نماید بر او کفّاره برّه که از شیر مانده باشد لازم است.
و اگر صید تخم در حرم گذاشته بود و محرم قتل نماید کفّاره بر محرم برّه و قیمت فرخست.

(1) و اگر صید وحشی بود پس محرم اگر قتل حمار وحش نماید بر او

كفّاره آن بقره لازمست.
و اگر صيد مذبوح محرم شترمرغ بود كفّاره آن شتر است.
و اگر صيد آهو باشد كفّاره آن گوسفند است.
و اگر محرم چيزى از اين حيوانات را در حرم ذبح نموده باشد جزا و كفّاره آن مضاعف صيد حلّ است هَدْياً بالِغَ الْكَعْبَةِ اين هدى بعد رسيدن كعبه لازمست.
و اگر محرم باحرام حجّ ذبح صيد نمايد كه هدى بر او واجب گردد بايد كه نحر هدى بمنى نمايد.
و اگر محرم باحرام عمره بود نحر هدى بمكّه كند و كفّاره بر محرم خواه جاهل و عالم مساويست امّا در قتل عمد گناهست و در خطا از قاتل موضوع، و مرفوعست و كفّاره سيد بر محرم آزاد بر نفس او لازم است.
امّا كفّاره عبد محرم بر مالک و سيّد او واجب و لازم است، و بر محرم صغير بحكم ايزد كبير كفّاره لازم نيست، و بر محرم كبير كفّاره بموجب أمر ايزد واهب واجبست، و محرم نادم بقتل صيد خواه در حلّ و خواه در حرم عذاب آخرت از او مرفوع و او از ألم بيغم است ليكن مصرّ بر قتل صيد بحكم حضرت مالک الرّقاب بر او در آخرت عذاب و عقاب است.
مأمون چون استماع جواب بر وجه صدق و صواب از آن ولايت مآب نمود روى بحضرت إمام محمّد التّقى عليه السّلام آورده فرمود أحسنت يا أبا جعفر أحسن اللّه اليک كار نيكو كردى خداى تبارک و تعالى نيكوئى كناد اگر شما صلاح دانيد از يحيى مسأله سؤال كنيد چنانچه او از شما سؤال نمود.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:206
(1) در آن حال أبو جعفر محمّد التّقى عليه سلام الملک المنّان روى مبارک خود آن برگزيده ايزد تعالى و تبارک بيحيى بن أكثم آورده گفت: يا يحيى از تو چيزى سؤال نمايم.
يحيى گفت: جعلت فداک اين أمر اگر مختار شما بود مرا اباء و انكار نبود اگر مطّلع و عارف بجواب باشم بخدمت معروض سازم و الّا از شما استفاده نمايم.
حضرت أبو جعفر عليه السّلام فرمود كه: اى يحيى مرا خبر ده از مردى كه در أوّل روز نظر بزن نمود نظر آن مرد بسوى آن زن بر او حرام بود چون روز بلند گرديد نظر آن مرد بر آن زن حلال شد و چون پيشين شد باز آن زن بر او حرام گرديد و چون وقت عصر شد حلال گرديد و چون وقت مغرب آمد حرام گرديد و چون وقت عشاء داخل شد باز آن زن بحكم ايزد كارساز حلال گرديد و چون نصف شب شد آن زن بر او حرام گرديد و بعد از طلوع فجر بأمر واهب أكبر باز حلال شد حال اين زن چيست و بچه سبب به او حلال مى‌شود و بر او حرام ميگردد.
يحيى بن أكثم گفت: لا و اللّه من باين مسأله مهتدى نگشتم و أصلا به وجوه

جواب این سؤال مطّلع و مخبر نیستم اگر شفقت نمائی و از برای ما افاده فرمائی عین احسان است.
حضرت أبو جعفر علیه السّلام فرمود که: این کنیز مردیست که شخصی أجنبی در أوّل نهار نظر بسوی او نمود این نظر بر آن أجنبی حرام بود، و چون روز بلند شد آن کنیز را از مولی او ابتیاع نمود پس بر او حلال شد و چون وقت ظهر شد مالک جدید او را آزاد گردانید پس بر او حرام گردید و چون وقت
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:207
عصر شد (1) آن معتقه را بعقد دوام بخواست پس بر او حلال شد باز در وقت مغرب او را ظهار کرد بر او حرام شد و چون وقت عشاء آمد کفّاره ظهار داد بر او حلال گردید و چون نصف شب شد او را مطلّقه بیک طلاق گردانید بر او حرام گردید، و بعد از طلوع فجر چون طلاق رجعی بود رجعت نمود پس بر او حلال شد.
راوی گوید که: در آن زمان مأمون روی بیاران و أهل بیت خود، و خویشان که در آن مکان حاضر بودند آورده گفت: آیا در میان شما کسی هست که این مسأله را بمثل این جواب صواب تواند گفت: باین منوال که سابقا مذکور شد بآن قول عالم و عارف باشد و بآن ترتیب سؤال تواند کرد.
گفتند: لا و اللّه بخدای عالم قسم است که أمیر المؤمنین در رأی از ما أعلم و أحکم است.
مأمون گفت: ویحکم این أهل البیت مخصوصند بفضل که دیدید از سایر خلایق که هیچ أحدی بآن رتبه و حال و فضل و کمال نرسیدند و صغر سنّ در این جماعت مانع ایشان از وصول درجه کمال نیست.
آیا نمیدانید که حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم افتتاح دعوت به دعاء أمیر المؤمنین علیّ بن أبی طالب علیه السّلام نمود و علی پسر ده ساله بود و قبول اسلام در آن سنّ از أمیر المؤمنین علی علیه السّلام و حکم باسلام او بآن صغر سنّ فرمود و در سنّ ده سالگی غیر أمیر المؤمنین علی علیه السّلام هیچ أحدی را باسلام دعوت ننمود و حسن و حسین قبل از بلوغ بسنّ شش سالگی بحضرت سیّد العربی النّبیّ الأبطحی بیعت نمودند و حضرت نبیّ صلّی اللّه علیه و آله بغیر ایشان مبایعت هیچ صبیّ را قبول نکرد باسلام نیز دعوت- صبیان رسول آخر الزّمان نمی‌نمود چنانچه قرآن و أحادیث هر دو مملوّاند به
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:208
آن.
(1) آیا الحال معلوم شما شد که علم و فضل این طایفه چیزیست که مخصوص است باین قوم و هم ذُرِّيَّةً بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ و این سلسله رفیعه ذرّیّه بعض انسان است از بعض آنچه از فضل و کماً که بواسطه أوّل این

جماعت ساری و جاری بود همان بلا زیاده و نقصان بجهت آخر ایشان واقع و عیانست.
حضّار آن مکان همگی گفتند راست گفتی یا أمیر المؤمنین و اللّه که خلاف در آن نیست.
بعد از آن قوم منصرف و متوجّه منازل خود گشتند و چون روز دیگر خسرو خاوری جهان ظلمانی را از أشعّه جمال بیهمال خود نورانی گردانید.
مأمون حکم باحضار مردمان نمود چون خلایق حاضر شدند و زبده و خلاصه اولاد سیّد المرسلین و امام الثّقلین أبو جعفر محمّد بن علیّ بن موسی بن جعفر بن محمّد بن علیّ بن الحسین بن علیّ بن أبی طالب سلام اللّه علیه و علیهم أجمعین نیز آن مجلس را از قدوم مسرّت و میمنت لزوم خود خلد آئین بلکه رشک روضه برین گردانید.
مأمون فی الفور بتواضع آن پسندیده ربّ غفور از جای خود برخاست و دست مبارک آن سرور را گرفته بر مسند خاصّ جای داد و خود نیز بقرب جوار آن ولیّ کردگار قرار گرفت.
در آن أثر قوّاد و حجّاب و خاصّه و عمّال و باقی أصحاب از حضّار آن محفل و مآب شروع در تهنیت مأمون و أبی جعفر علیه سلام الملک الوهّاب نمودند.
در آن حال سه طبق نقره از بنادق مالامال که از مشک و زعفران خمیر کرده بندقها ساخته میان آنها را خالی کرده رقعه‌ها که مکتوب بأموال جزیله و عطایای سنیّه بود و اقطاعات بسیار در جوف آن بنادق گذاشته بودند.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:209
(1) مأمون حکم فرمود که: بر خواصّ قوم منشور گردانند و چون آن بنادق به أمر مأمون منتشر گردید بدست هر که از آن بندقه در آمده بود چون شکافتند رقعه که در آنجا بود بیرون آمده آن مبلغ را گرفته بر قوّاد و غیر آن منتشر گرداند و عطایا و اقطاعات که مخصوص هر کس بود بدره‌های زر در نزد مردم گذاشتند هر أحدی عطایای خود برداشتند چون مردمان را منصرف بمنازل و مکان خود نمودند از جوایز و عطایای آن مجلس أغنیا بودند و از یمن قدوم حضرت محمّد الجواد خلایق شهر نیز از عطایا و جوایز دلشاد شدند زیرا که مأمون بوسیله آن حضرت و اکرام و احترام ایشان صدقات فراوان بر کافّه مسلمانان نمود، و پیوسته اکرام أبی جعفر علیه السّلام می‌نمود و تعظیم و تکریم قدر آن سرور میفرمود تا مدّت که آن امام البریّات در حیات بود و مدام آن امام علیه السّلام مقدّم بر أولاد بر جمیع أهل بیت خود میداشت.
و در روایت آمده که بعد از آنکه مأمون دختر خود امّ الفضل را بحضرت أبی جعفر محمّد التّقی علیه سلام اللّه عزّ و جلّ نمود روزی در مجلس

خاصّ بر سرير خلافت متمكّن بود و أبى جعفر عليه السّلام نيز در آن محفل بسعادت و اقبال حاضر بود و يحيى بن أكثم و جمعى كثير از مردم نيز در مجلس بود.
يحيى بن أكثم بحضرت أبى جعفر محمّد التّقىّ عليه سلام الملک العلىّ گفت: يا ابن رسول اللَّه صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم جعلت فداک چه مى‌گوئى در خبر كه مرويست از جبرئيل عليه السّلام كه آن پيک ربّ الودود به رسول معبود نزول نمود و فرمود كه: يا محمّد بدرستى كه خداى عزّ و جلّ بشما سلام ميرساند و ميگويد كه: از أبا بكر سؤال نمائى كه آيا از من راضى است يا نه زيرا كه من از او راضيم.
حضرت عليه السّلام فرمود: من منكر فضل أبى بكر نيستم ليكن واجب
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:210
است بر صاحب اين خبر واجب و لازم است (1) أخذ مثال چيزى كه حضرت سيّد البشر در حجّة الوداع بيان نمود نمايد و آن حديث صحيح اينست كه فرمود:
و كثرت علىّ الكذّابه و ستكثر فمن كذب علىّ فليتبوّأ مقعده من النّار.
معنى اين حديث سابقا سمت تحرير يافت.
خلاصه كلام سيّد الأنام تهديد كذوب لئام است كه دروغ بر آن پيغمبر عاليمقام عليه الصّلوة و السّلام بسته‌اند بدخول نار و سكون دارَ الْبَوارِ جَهَنَّمَ- يَصْلَوْنَها وَ بِئْسَ الْقَرارُ.
بعد از آن حضرت سيّد الأبرار فرمود كه: هر گاه حديث بشما رسد بايد كه آن حديث را بر كتاب اللَّه عزّ و جلّ و سنّت من عرض كنيد اگر آن حديث موافق كتاب خداى خالق و سنّت من بود آن را فرا گيرد و آنچه مخالف كتاب ايزد وهّاب و سنّتم بود أصلا پيرامون آن نگرديد.
بعد از آن حضرت أبى جعفر عليه السّلام فرمود كه: اين خبر بى‌شبهه موافق كتاب خداى أكبر نيست زيرا كه حضرت اللَّه تبارک و تعالى فرمود كه:
وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسانَ وَ نَعْلَمُ ما تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ هر گاه حضرت آله به بنده أقرب از رگ گردن بود و آنچه بر نفس هر كس وسوسه كند او عالم بر آن باشد.
پس چون حضرت بيچون عالم برضاء أبى بكر از سخط او نباشد و حقيقت اين أمر بر حضرت ايزد داور مخفى و مستتر باشد تا آنكه واحد متعال سؤال از مكنون سرّ خود نمايد اين در نزد أرباب عقل و حال بغايت بديع بلكه محال است.
پس از آن يحيى بن أكثم گفت: يا ابن رسول اللَّه صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم از حضرت نبىّ الأبطحى منقول و مروى است كه آن مثل أبا بكر و عمر مثل جبرئيل

و میکائیل است.
(1) حضرت أبی جعفر محمّد التّقی علیه السّلام فرمود که: جبرئیل و میکائیل دو ملک مقرّب ایزد واهب‌اند که هرگز عاصی درگاه آله نشد و لحظه از طاعت و بندگی ایزد غنیّ متقاعد نگشتند و أبا بکر و عمر شرک بحضرت واحد قادر آوردند و اگر چه بعد از شرک اسلام و ایمان بخدای تعالی و تبارک آوردند امّا أیّام شرک ایشان أکثر از أیّام اسلام و ایمان ایشان بود.
پس محال است که نبیّ متعال تشبیه أبا بکر و عمر بجبرئیل و میکائیل علیهما السّلام نماید.
یحیی بن أکثم گفت: ایضا در روایت آمده که حضرت رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمود که:
انّ أبا بکر و عمر سیّدا کهول أهل الجنّه
در آن باب چه میگوئی؟
امام البرایا محمّد التّقی علیه سلام الملک الفعّال فرمود که این خبر نیز بی‌شبهه محال است زیرا که أهل جنّت بالتّمام جوانان باشند و أصلا کهل یعنی جمعی که بسنّ کهولت باشند در جنّت أمثال آن طایفه نمی‌باشند، و این خبر را بنو امیّه وضع نمودند زیرا که خبر مضادّ قول حضرت سیّد البشر است که در حقّ حسن و حسین علیهما سلام اللَّه الأکبر فرمود که:
هما سیّدا- شباب أهل الجنّه.
یحیی بن أکثم گفت: از حضرت رسول عربی منقول و مرویست که
عمر بن الخطّاب سراج أهل الجنّه.
حضرت أبو جعفر علیه سلام الملک المتعال فرمود که: یا یحیی این نیز محال است بدرستی که در جنّت ملائکة اللَّه که همه آنها مقرّبین و حضرت آدم و محمّد صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم و جمیع أنبیاء و مرسلین ساکن‌اند جنّت از أنوار

این جماعت مستضیء و مستنیر نگردید پس چون بنور عمر منوّر گردد.
(1) یحیی بن أکثم فرمود که: یا أبا جعفر از حضرت پیغمبر علیه صلوات الملک الأکبر مرویست که سکینه ناطق بلسان عمر است.
یحتمل که واضع این حدیث را مراد از این کلام کذب التیام چنین باشد که سکنه بهشت در هنگام تکلّم بلسان عمر متکلّم گردند:
مصراع:
زهی دروغ که أصلا نمیرسد بفروغ.
حضرت أبی جعفر علیه السّلام فرمود که: من منکر فضل عمر نیستم، لیکن أبا بکر از عمر فاضلتر بود مع هذا در بالای منبر پیغمبر جلیل القدر میگفت

که انّ لی شیطانا یعترینی فاذا ملت فسدّدونی.
معنی این حدیث أبا بکر در پیشتر مذکور گردید هر گاه حال أبا بکر با مزید فضل نسبت بعمر بدان نهج ممتد و مستمرّ بود پس معلوم است که حال عمر بچه نوع معیّن و مقرّر خواهد بود.
یحیی گفت: که یا أبا جعفر از حضرت رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم مرویست که فرمود اگر من برسالت مبعوث نمیشدم هر آینه عمر بنبوّت، و رسالت مبعوث میگشت.
چون این کلام بسمع شریف أبی جعفر علیه السّلام رسید فرمود که کتاب اللّٰه تعالی که منزل بحضرت سیّد الوری است أصدق از این حدیث است، چنانچه اللّٰه تبارک و تعالی میفرماید: وَ إِذْ أَخَذْنا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثاقَهُمْ، وَ مِنْکَ وَ مِنْ نُوحٍ الآیه ....
ای یحیی هر گاه حضرت آله از مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم أخذ میثاق و پیمان در أزل نموده باشد پس چگونه ممکن است بدل-
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:213
(1) میثاق خاتم الرّسل از حضرت عزّ و جلّ بود مع هذا هیچ أحدی از أنبیاء علیهم السّلام طرفة العین شرک بحضرت ایزد علّام نیاوردند و بنا بر حدیث جدّم سیّد الأنام همگی و تمامی از أصلاب طاهره و أرحام زاکیه بنکاح تولّد یافته به نبوّت و رسالت مبعوث شدند فکیف مشرک و کسی که أکثر أیّام حیاتش با شرک بخدای تعالی منقضی شده باشد بنبوّت مبعوث گردد.
و دیگر آنکه حضرت رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم فرمود که من نبیّ ایزد بودم و آدم میان روح و جسد مستمرّ و ممتدّ بود.
یحیی بن أکثم گفت: یا بن رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم مروی است که حضرت نبیّ ایزد متعال فرمود که: هیچ وقت حبس وحی بر من نشد الّا آن که مرا گمان چنان بود که البتّه وحی بر عمر الخطّاب نازل میگردد.
أبو جعفر امام محمّد التّقی علیه سلام الملک الوهّاب فرمود که بی‌شبهه و ارتیاب این نیز محالست زیرا که حضرت سیّد البشر را شکّ در أمر نبوّت سزاوار و درخور نیست بواسطه آنکه واجب تبارک و تعالی میفرماید که:
اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلائِكَةِ رُسُلًا وَ مِنَ النَّاسِ رسلا.
پس چگونه ممکن باشد که نبوّت از آنکه برگزیده حضرت عزّ و جلّ بود به کسی که مشرک بخدای لم یزل بود منتقل گردد؟
یحیی بن أکثم گفت که: یا ابن رسول اللّٰه علیه السّلام از نبیّ الهاشمی منقول و مرویست که
لو نزل العذاب لما نجا منه الّا عمر.
أبی جعفر محمّد التّقی علیه السّلام فرمود که: این نیز محالست زیرا که حضرت قادر عالم خطاب مستطاب به نبیّ الأکرم نموده میگوید که: وَ ما

كانَ اللّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَ أَنْتَ فِيهِمْ وَ ما كانَ اللّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ.
پس ایزد أكبر بحضرت پیغمبر خبر داد كه مادامی كه آن حضرت جلیل

القدر در میان آن جماعت بسعادت و اقبال اقامت داشته باشد و مادامی كه امّت توبه و انابت و استغفار بربّ العزّت نمایند بر آن جماعت عذاب و مشقّت نباشد.
(1) و از سیّد الزّكی عبد العظیم الحسنی صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم منقول و مرویست كه من بحضرت محمّد بن علیّ بن موسی علیهم السّلام گفتم كه: یا ابن رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم من امیدوارم كه تو قائم از أهل بیت محمّد صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم بوده همان قایم كه زمین را مملوّ گرداند از قسط و عدل بعد از آنكه پیشتر از ظلم و جور پر شده باشد.
آن حضرت علیه السّلام فرمود كه: نیست هیچ أحدی از سلسله علّیه أهل بیت ما الّا آنكه او قایم بأمر آله و هادی خلق بدین اللَّه است لیكن قایم كه بحكم خدای مهیمن زمین را از أهل كفر و انكار پاک گردانیده آن را مملوّ از قسط و عدل سازد.
او آنچنان كسی است كه بر مردمان ولادت ایشان مخفی و پنهانست هم نام و هم كنیت پیغمبر علیه الصّلوة و السّلام است و آن قائمست كه زمین منتظر قدوم مسرّت و میمنت لزوم اوست و هر صعب جهان بر آن حضرت بغایت آسان گردد و هنگام خروج و ظهور آن سرور أصحاب او چون بعدد أهل بدر كه آن سیصد و سیزده نفرند رسد.
البتّه آن امام الجنّ و البشر ظاهر گردد و آن جماعت از أقاصی بلاد زمین در مكان كه آن حضرت علیه السّلام بود حاضر گردند و از اینجاست قول خدای تبارک و تعالی أَيْنَ ما تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ جَمِيعاً إِنَّ اللَّهَ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.
پس هر گاه این عدد مذكور از أهل اخلاص مجتمع گردند حضرت ایزد أكبر أمر آن خلاصه أولاد سیّد البشر را بر خلایق ظاهر گرداند و چون به حكم

حضرت بیچون آن جماعت أهل اخلاص بعقد كامل گردند و آن ده هزار مردند (1) در همان ساعت آن امام الامّه باقبال و سعادت خروج بر أهل كفر، و ضلالت و سایر أصحاب خلاف و بدعت نموده باذن خدای تعالی ظاهر گردد و پیوسته قتل أعدای خدای عزّ و جلّ نماید چندان كه حضرت لم یزل از آن زبده أولاد سیّد الرّسل از قتل آن كفره راضی گردد.
و عبد العظیم رضی اللَّه عنه گوید كه: من گفتم یا سیّدی چون معلوم آن ولیّ حضرت بیچون گردد كه ایزد باری از او راضی است؟
امام الامّه فرمود كه: رضای واجب تعالی از آن امام الوری علیه السّلام

باین نوع ظاهر گردد که حضرت ربّ العزّت در دل آن حضرت القاء رحمت نماید تا بر بقایای امّت مرحمت فرماید و چون بمدینه سیّد البریّه داخل گردد لات و عزّی را بیرون آورده بسوزاند.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:216

ذکر بیان احتجاج أبی الحسن علیّ بن محمّد النقی علیه السّلام در چیز از توحید و غیر آن از علوم دینیّه و دنیویّه بر أصناف امم مخالف و بعضی از مؤالف

اشاره

(1) مرویست که شخصی از حضرت أبی الحسن علی النّقی علیه السّلام از توحید ایزد علّام سؤال و استعلام نمود.
أبو الحسن علیه السّلام فرمود که: خدای عزّ و جلّ هرگز از یگانگی زایل نشد و در أزل تنها بود و هیچ چیز با او نبود پس از آن خلق أشیاء نمود و بواسطه نفس أقدس و ذات مقدّس خود اختیار أسماء فرمود و أسماء و حروف با حضرت واحد علیم در قدیم بودند و هرگز از او زایل نبودند پس از اینجاست که نوشته شده که خدای عزّ و جلّ در أزل موجود لم یزل است.
بعد از آن تکوین و ایجاد آنچه مراد و مطلب خلّاق العباد بود اراده نمود لا رادّ لقضائه و لا معقّب لحکمه قضا و أمر قادر واحد بهیچ وجه من الوجوه ردّ- نگردد و حکم عالم واهب بعد از اراده وقوع أمر در تراخی و معقّب نماند.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:217
(1) أوهام متوهّمین در ذات ربّ العالمین تایه و نظرات طارقین قاصر و واله، و أوصاف واصفین حقایق صفات کامله أرحم الرّاحمین متلاشی و متشابه و أقوال مبطلین مضمحلّ و مکاره از ادراک ذات پروردگار عظیم بواسطه عجیب شأن و علوّ مکان مهیمن سبحان و حضرت آلهی در موضع و محلّ لا یتناهی است و بمکان که بچشم اشاره بآن بهیچ وجه من الوجوه نتوان نمود و بعبارت و بیان ذکر آن نتوان فرمود هیهات، هیهات از جمعی که ادراک این سخنان نتوانند نمود.
أحمد بن اسحاق حکایت کند که من بخدمت حضرت أبی الحسن علیّ بن محمّد النّقی بن علیّ الرّضا علیه سلام اللّه تعالی چیز نوشتم و از حقیقت رؤیت ربّ العزّت که میان امّت بغایت شهرت دارد سؤال نمودم.
آن حضرت علیه السّلام فرمود که: رؤیت جایز و متصوّر نیست مادام که میان رائی و مرئی هوائی نبود که نفاذ بصر مبصر کند و خطوط خیط شعاع بصر بمرئی رساند پس جای که هوا منقطع گردد و ضیاء معدوم شود البتّه رؤیت صحیح و ممکن نبود زیرا که در رؤیت اتّصال ضیاء میان رائی و مرئی و أشباه صبوری واجب است و حضرت اللّه تعالی منزّه از شبه و ضدّ و ندّ است.
بناء علیه ثابت شد که بر حضرت حقّ سبحانه و تعالی رؤیت بأبصار جایز و سزاوار نباشد زیرا که أسباب لا بدّ است که متّصل بمسبّبات بود.
و از عبّاس بن هلال مرویست که من از حضرت أبی الحسن علی النّقی علیه السّلام سؤال از قول خدای عزّ و جلّ اللَّهُ نُورُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ

نمودم.
آن حضرت علیه السّلام فرمود که: حضرت اللّٰه تبارک و تعالی هادی-جمعی که در آسمانها و هادی جمعی در زمینها و هادی کسی است که اجابت دعوت رسل حضرت عزّ و جلّ نماید.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:218

[نامه امام هادی ع بر اهل اهواز در جواب جبر و تفویض]

(1) در بعضی از روایات آمده که حضرت أبی الحسن علیّ النّقی علیه السّلام در رساله که بأهل أهواز شیراز قلمی نمود در هنگامی که آن جماعت از آن- ولیّ ایزد متعال از جبر و تفویض استعلام و سؤال نمودند و جواب که آن ولایت مآب در آن باب ارسال فرمود باین مضمون مکتوب و مرقوم بود که جمیع امّت قاطبة اجتماع نمودند بر آنکه أصلا اختلاف میان امّت نیست که قرآن حقّ است و هیچ شکّ و ریب در قرآن باعتقاد جمیع فرق امّت نیست و ایشان بر اجتماع مصیب‌اند و بتصدیق آنچه حضرت ذو الجلال به نبیّ المتعال- ارسال و انزال نمود مهتدی و مثیب و ادراک فیوضات چنان فایز و با نصیب‌اند چنانچه حضرت صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود لا یجتمع امّتی علی ضلالة.
پس آن سرور خبر داد که هر چه امّت بر آن اجتماع نمایند و بعض آن مخالف بعض دیگر نباشد بی‌شبهه و گمان آن حقّ و عیانست، پس معنی حدیث همین وجه بود که آن ولیّ ایزد معبود مذکور و بیان نمودند آنچه جهّال امّت و معاندان أهل ملّت بر وفق و خواهش و رویّت خود تأویل فرمودند و ابطال حکم کتاب حضرت مالک الرّقاب نموده تابع أحکام أحادیث مزوّره و روایات مزخرفه و أهواء مردیه مهلکه که مخالف نصّ کتاب ایزد وهّاب و بر خلاف تحقیق آیات و أصحاب نیّرات و أحادیث معجز سمات رسالتمآب بود شدند و ما سؤال از حضرت واحد متعال می‌نمائیم که ما را موافق گرداند بصواب، و هدایت و ارشاد نماید بآنچه منتج ثواب بود در مرجع و مآب.
بعد از آن، آن امام الانس و الجانّ علیه سلام الملک المنّان فرمود که هر گاه کتاب حضرت ایزد وهّاب شاهد بتصدیق خبر و تحقیق آن باشد، و طایفه از امّت از روی جهل و ضلالت منکر أحکام صدق التیام آیه کلام ملک علّام
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:219
گشته آن را معارضه بحدیث از این أحادیث مزوره نمودند.
(1) پس بوسیله این انکار آشکار و دفع کتاب مهیمن غفّار آن طایفه أشرار کفّار ضلّال گردید و خبر که تحقیق آن از کتاب ایزد سبحان معروف و بیان و معلوم و عیان گردد آن نیز از جمله أحادیث مجمع علیه مروی از حضرت النّبی صلّی اللّه علیه و آله و سلّم است.
چنانچه آن پیغمبر جلیل القدر فرمود که:
انّی مستخلف فیکم خلیفتین کتاب اللّه تعالی و عترتی ما أن تمّسکتم بهما لن تضلّوا بعدی و انّهما لن یفترقا حتّی یردا علیّ الحوض.
و این حدیث سیّد البشر بلفظ دیگر از آن سرور نیز در همین معنی نقل و

مشتهر است و این بعینه قول نبیّ صلّی اللّه علیه و آله و سلّم است که فرمودند
انّی تارک فیکم الثّقلین کتاب اللَّه و عترتی أهل بیتی و انّهما لن یفترقا حتّی یردا علیّ الحوض أما أنّکم إن تمسّکتم بهما لن تضلّوا.
پس چون ما آنچه شواهد این حدیث و نصّ بر این معنی است در کتاب اللَّه دیدیم که موجود و مذکور است مثل قول خدای تعالی إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِینَ آمَنُوا الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلاةَ وَ یُؤْتُونَ الزَّکاةَ وَ هُمْ راکِعُونَ.
و أکثر روایات علماء متّفق است که این آیه در شأن عالیشأن حضرت أمیر المؤمنین علی علیه صلوات اللَّه الملک المنّان نازل و عیان گردید چه آن حضرت علیه السّلام تصدّق انگشتری خود بسائل نمود در حالتی که آن بنده خاشع خاضع در نماز ایزد رافع راکع بود لهذا ربّ غفور این فعل آن حضرت (ع) را مشکور گردانید و انزال و ارسال این آیه جلالت پایه در شأن أمیر المؤمنین علی علیه السّلام و التّحیّه نمود.
پس از آن یافتیم که حضرت رسالتمآب این مقدّمه را بر تمامی أصحاب
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:220
یعنی ولایت آن ولایتمآب را باین لفظ خاصّ بر عوام و خواصّ بانجام بیان و انصرام رسانید (1) که:
من کنت مولاه فعلیّ مولاه اللّهمّ وال من والاه و عاد من عاداه.
و نیز حضرت رسول عزیز صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمود:
علیّ یقضی دینی و ینجر موعدی و هو خلیفتی علیکم بعدی.
و همچنین قول حضرت سیّد المرسلین است در هنگامی که حضرت أمیر المؤمنین علی علیه السّلام را بنیابت خود در مدینه بخلافت بگذاشت.
حضرت أمیر المؤمنین علی علیه السّلام چون تاب مفارقت سیّد الأنام علیه الصّلوة و السّلام نداشت گفت: یا رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم مرا بانساء و صبیان در مدینه حرسها اللَّه عن نوائب الحدثان میگذاری و خود باقبال و سعادت متوجّه جهاد أهل کفر و ضلالت میگردید.
هیهات، هیهات
مفارقت شما بر ما بغایت صعب و دشوار و بی‌نهایت محنت و آزار است.
چون رسول بیچون میدانست که أمیر المؤمنین علی علیه سلام الملک الوهّاب در فراق آن حضرت صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم در غایت شدّت و بی‌تاب و بسیار بسیار در قلق و اضطراب است گفت:
یا علیّ أما ترضی أن تکون منّی بمنزلة هرون من موسی علیه السّلام الّا انّه لا نبیّ بعدی.
راوی گوید: چون حضرت أبی الحسن علیّ بن محمّد التّقی علیهما- السّلام کلام معجز نظام حقیقت انجام باین مقام رسانید فرمود که: ما میدانیم و بر ما بحکم واجب تبارک و تعالی ظاهر و هویدا گردید که کتاب مستطاب ایزد

وهّاب شاهد بر تصديق اين أخبار است و اين شواهد محقّق گرديد پس بر امّت اقرار بآن لازم است زيرا كه اين أخبار و أحاديث نبىّ الانس و الجانّ

(1) موافق قرآن و قرآن موافق أخبار رسول آخر الزّمان است و چون ما اين چيزها را موافق كتاب خدا و كتاب خدا را موافق اين أخبار يافتيم همين دليل است بر آنكه ما را اقتدا باين أخبار واجب و لازم است و تعدّى و انحراف و تفريط و اعتساف از آن جايز نيست مگر أهل تمرّد و عناد و أصحاب ظلم و فساد را.

بعد از آن آن ولىّ سبحان فرمود كه: مراد و قصد ما از كلام در جبر و تفويض و شرح و بيان هر يک آنست و اينكه ما بيان اتّفاق قرآن بأخبار و اتّفاق أخبار بقرآن نموديم بواسطه آنست كه هر گاه هر دو متّفق باشند دليل آنچه ما ايراد و بيان آن نمائيم خواهد بود و قوّت از براى آنچه ما بيان فرمائيم از اين ظاهر و عيان خواهد شد إن شاء اللَّه تعالى.

پس آن امام الخلائق عليه السّلام فرمود كه: در هنگامى كه از حضرت ولىّ الخالق جعفر بن محمّد الصّادق عليه السّلام سؤال از جبر و تفويض نمودند آن حضرت عليه السّلام فرمود كه:

لا جبر و لا تفويض بل أمر لكن بين أمرين.

در آن حال جمعى از آن ولىّ ايزد متعال سؤال نمودند كه يا بن رسول اللَّه صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم پس آن أمر بچه وجه باشد.

آن حضرت (ع) فرمود كه: صحّت عقل و تخليت سرب، و مهلت در وقت، و زاد از قبل راحله، و سبب كه مهيّج فاعل بر فعل باشد.

پس اين پنج چيز تا آن فعل حاصل و مصدر گردد و هر گاه بنده چيزى از صفات خمسه را كم كند البتّه عمل از آن بنده مطرح بحسب واقع خواهد شد و آن فعل كما ينبغى و يليق بحيّز وقوع و تحقيق مصدر نخواهد شد و من از براى هر يک از اين أبواب ثلاثه كه جبر و تفويض و منزلت كه ميان اين منزلتين

است مثل ميزنم كه طالب آن را بمعنى نزديک گرداند (1) و بر او شرح و بحث از آن بغايت سهل و آسان سازد و قرآن ايزد وهّاب بحكم آيات و بتحقيق تصديق بيّنات خود در نزد أولو الألباب شاهد صواب در آن باب بود و باللَّه العصمة و التّوفيق و منه الاعانة بالتّحقيق فى كلّ أمر حقيق.

بعد از آن أبى الحسن علىّ بن محمّد التّقى عليه السّلام فرمود كه: امّا جبر آن قول آن كسى است كه زعمش آن بود كه خداى عزّ و جلّ جبر بندگان خود بر فعل معاصى متّصل نمايد و در آخرت ايشان را بر فعل معصيت عذاب و عقوبت فرمايد و هر قايل بو الفضول كه قايل باين قول نامعقول گردد آن كس ظلم بر ذات اللَّه تعالى و تقدّس و كذب نيز بر واحد مقدّس

لازم و ثابت گرداند و ردّ قول خدای تعالی نماید چنان که واجب تبارک و تعالی در تنزیه و تقدیس ذات أقدس خود فرماید که: وَ لا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَداً.
و در محلّ دیگر میفرماید که: بِما قَدَّمَتْ يَداكَ وَ أَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ
و مثل این آیات در این معنی بسیار است پس کسی را زعم چنان باشد که بنده مجبور بر معاصی و مقهور بر ملاهی و مناهی است آن عاصی از روی جهل- حواله گناه بر آله عزّ و جلّ نماید و عقوبت بنده را بعد از فعل معصیت جور و ظلم از خدای عالم قیاس فرماید.
مصرع:
زهی تصوّر باطل زهی خیال محال و کسی که پروردگار خود را ظالم گوید آن شخص کذب بر حضرت ایزد واهب نسبت داده که از آن کذب منفّر باجتماع امّت پیغمبر صلوات الملک الأکبر کفران بدر لازم آید از باب عقل و هوش و أصحاب علم و فضل در باب
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:223
بنده مجبور از حضرت ربّ غفور و عقاب او در آخرت بواسطه فعل نامشکور و تعذیب او بعذاب نامحصور در یوم النّشور چنین مثل زدند (1) که مردی مالک غلام شد که آن غلام بغیر نفس نافرجام خود مالک هیچ عرض از عروض دار الملام دنیا نیست و مولای او مطّلع و عالم بحقایق فقرا و بالتّمام است مع هذا مولا او را أمر نماید که ببازار رفته حاجت او را بانجام و انصرام رساند و حال آنکه قیمت آنچه عبد را أمر باحضار آن نمود با آن غلام نباشد و مالک عالم باشد که حاجت او در جای محفوظست که هیچ أحدی در أخذ آن از صاحب و مالکش بدون تسلّی و رضای او را بثمن میسّر و ممکن نیست مع هذا مالک عبد نفس خود را بعدالت در نزد جمیع فرق امّت موصوف و مشتهر گردانیده و ذات خود را بحکمت و انصاف و عدم جور و اعتساف شهرت داده بنده خود را تهدید و وعید نماید که اگر تو از بازار باعدام انصرام حاجت بنزد ما مراجعت نمائی ترا عقوبت برون از حدّ طاقت تو نمایم و آن عبد بعد از وعید و ابرام ببازار رود و بواسطه آن أخذ حاجت مالک سعی تمام بانجام رساند لیکن بواسطه مانع که او را منع و انصرام و اتیان حاجت بدون ثمن و قیمت نماید نتواند آن را باتمام رساند و خود قادر به قیمت حاجت نبود بالاخره خائب و بغیر نیل مقصد و حاجت بخدمت مالک مراجعت نماید مولی در همان ساعت بر او غضب کرده عقوبت فرماید که چرا بغیر انصرام حاجت ما مراجعت نمودی بیقین هر که مرتکب چنین أمر گردد بیشبهه آن ظالم متعدّی و مبطل با تفریط و تعدّیست و حال آنکه او موصوف است به عدالت و منعوتست بحکمت و نصفت.
و اگر عقوبت مرتکب معصیت و خطیئت نکند لازم آید تکذیب نفس خود نماید آیا نه واجب است بر حضرت مالک الرّقاب که آن عاصی کذّاب را

عذاب

و عقاب فرماید و کذب و ظلم مرد و منافی عدل و حکمت ایزد عالمست تعالی اللّٰه عمّا یقول المجبّره علوّا کبیرا.
(1) بعد از آن حضرت امام العالم علیه السّلام و التّحیّة بعد از کلام طویل فرمود و امّا تفویض که حضرت جعفر الصّادق علیه السّلام ابطال آن کرد و کسی که آن را دین و اعتقاد و آئین خود گرداند و او را خاطی عاصی شمرد پس آن مناط به قول قایل است که گوید: حضرت عزّ و جلّ تفویض أمر نمود بسوی عباد و اختیار أمر و نهی بایشان داد و همگی أنام را مهمل و بر فساد گذاشت.
آنگاه آن ولیّ اللّٰه فرمود که در اینجا کلام دقیق رشیق أنیق حقیق است که بغیر أئمّه المهدیه از عترت سیّد البریّه أحدی بغور و دقّت آن نتواند رسید بلکه پیرامون آن کلام صدق التیام نمیتوانند گردید و لیکن أئمّه علیهم السّلام فرمودند که: حضرت متعال تفویض أمر بعباد بر جهت اهمال نماید هر آینه فساد لازم آید که حضرت ایزد باری تعالی راضی باشد بهر فعل و شغل و کار و عمل که بندگان اختیار آن نمایند و بآن عمل مستوجب ثواب از عزّ و جلّ گردند و أصلا در ارتکاب خطیئت او را آزار مشقّت نباشد و هر گاه اهمال از حضرت واحد متعال نسبت بآن بنده بی‌سعادت و اقبال واقع شده باشد، پس آن بنده مستوجب عقاب از عزیز وهّاب نگردد و این مقالت بر حسب عقل و رویّت منصرف گردد بر دو معنی.
اوّل آنکه بندگان مستولی و متظاهر بر حضرت قادر سبحان باشند پس الزام ایزد علّام نمایند که قبول اختیار ایشان با رأی خلقان فرماید بمعنی آنکه بنده را چندان قدرت بود که الزام خدای تعالی کند که او را برأی و اختیار او گذارد و این أمر بالبداهة و الیقین مستکره و مستهجن جمیع مخلوقین است یا

آنکه بندگان بر حضرت وهّاب واجب بر وجه ایجاب گردانند که أصلا حقّ سبحانه و تعالی نتواند که آن جماعت را منع از اختیار در عمل برای مهمل ایشان کند اگر حال بدین منوال باشد پس بدرستی که عجز و سستی ایزد تبارک و تعالی لازم آید.
(1) معنی دوّم آنکه حضرت عزّ و جلّ از ارادت بندگی و تکلیف بندگان بأمر و نهی و غیر آن عاجز و ناتوان باشد و چون مهیمن بیچون اختیار کفر و ایمان بدست خلقان گذاشت پس ایزد تعالی از ارادت بندگی و طاعت از بنده ضعیف و بیقدرت بود.
و مثل این مثل مردیست که مالک عبد بقیمت بواسطه خدمت شده که بعد خریدن تا در حیات باشد در خدمت مالک سعی تمام نماید و در محافل و

مجالس تعريف فضل ولايت مالك خود فرمايد و بر وفق أمر و نهى او توقّف نمايد يعنى أقدام بمأمور به و اجتناب تمام بمنهىّ عنه مالك فرمايد و مالك عبد- دعوى كند كه او قادر قاهر و عزيز و حكيم است و بنده خود را أمر و نهى كند و بر اتّباع و اقدام أمر موعود بثواب عظيم نمايد و بر ارتكاب معصيت عبد او بعقاب أليم فرمايد آن بنده قليل الدّرك مخالف اراده مالك نموده بر أمر و نهى او توقّف و تدارك ننموده، پس كدام أمر آن بنده تيره سرانجام را أمر خلاف أمر مالك نمود و كدام نهى آن بنده را نهى از نهى مالكش فرموده كه بر اراده مولى و ولىّ نعمت خود نيامده و متابعت نفرموده بلكه پيوسته تابع ارادت- نفس خود باشد.

چنانچه اگر مولى آن بنده را بواسطه انصرام بعض حوائج به جاى ارسال دارد و با او قرار دهد كه بعد از وصول بفلان محلّ بايد كه چنين و

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:226

چنين كنى و أصلا بر خلاف أمر من اقدام ننمائى و از فرموده تخلّف و انحراف نفرمائى.

(1) آن عبد چون بمقصد رسيد بر دواعى و خواهش نفس و به تبعيّت هوى و هوس خود آن حاجت را بر خلاف قرار مؤسّس و مولى باساس رساند و مخالفت ولىّ نعمت را بر همگنان ظاهر گرداند و چون مراجعت و معاودت به خدمت مولى نمايد و مولى نظر كند بيند كه آن عبد بر خلاف مأمور به اتيان نمود، بعد از اطماع نظر از روى تحيّر چون از وجه آن عمل ناموزون پرسد بنده در جواب گويد كه يا مولى چون شما تفويض أمر من كلّ الأمر مفوّض بمن و مقرّر گردانيديد من نيز اعتماد بر آن نموده تابع هوا و هوس و بموجب دواعى و خواهش نفس خود معمول گردانيدم زيرا كه مفوّض اليه ممنوع و محصور عليه نيست بواسطه آنكه تفويض و تحصير با هم مجتمع نگردند.

پس از آن آن حضرت عليه السّلام فرموده كسى را كه زعم آن چنان باشد كه خداى تعالى تفويض قبول أمر و نهى بعباد خود نمود آن كس اثبات عجز بر خداى تعالى و تقدّس نمايد و بر حضرت قادر منّان قبول همه عمل بندگان از خير و شرّ واجب گرداند و أمر و نهى ايزد عزّ و جلّ را ضايع و باطل فرمايد.

بعد از آن آن امام العالم صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم فرمود كه: خداى خالق خلق و ايجاد خلايق بقدرت خود نمود و ايشان را مالك استطاعت، و قدرت گردانيد آنچه عبادت بآن توانند نمود از أمر و نهى مطّلع و مخبر فرمود و از خلقان قبول اتّباع أمر نمود و از ايشان راضى آن گرديد و نهى ايشان از معصيت فرمود و ذمّ عاصيان و بيان عقاب آن جماعت بر عصيان نمود و خداى غفّار را اختيار در أمر و نهى خلايق است آنچه اراده نمايد أمر بآن فرمايد و از هر چه

کراهیّت دارد نهی از آن نماید و (1) از اقدام أمر مثوبت رساند و از نهی عقوبت فرماید بواسطه آن استطاعت به بندگان خود عنایت فرمود تا متابع أمر ایزد أکبر گردند و اجتناب و ارتکاب معاصی او نمایند زیرا که او عادل است و انصاف و حکومت از ایزد جبّار و او بالغ حجّت باعذار و انذار است و اختیار به حضرت کریم السّتّار است از بندگان حضرت خود هر کرا خواهد برگزیده او را مبعوث بخلایق جنّ و انس گرداند.
و اگر حضرت ایزد داور تفویض امور خود بعباد نماید هر آینه جایز باشد که قریش اختیار امیّة بن أبی الصّلت و أبی مسعود الثّقفی نمایند چه باعتقاد خود ایشان این دو نفر را أفضل از محمّد میدانستند چنانچه میگفتند که: لَوْ لا نُزِّلَ هذَا الْقُرْآنُ عَلی رَجُلٍ مِنَ الْقَرْیَتَیْنِ عَظِیمٍ آن طایفه از این کلام آن دو کس را خواستند چنانچه حقایق تفسیر این آیه در بیان احتجاج سیّد المرسلین صلّی اللّه علیه و آله و سلّم علیهم أجمعین بر منافقین تحریر یافت.
و در خبر آمده که عبایة بن ربعی چون از حضرت أمیر المؤمنین علی (ع) سؤال از استطاعت نمود آن حضرت علیه السّلام فرمود که: آیا خلایق مالک- استطاعت و قادر بأفعال طاعت بدون ربّ العزّت‌اند یا بشفقت مرحمت حضرت واهب العطیّه و بامداد و معاونت او اقدام بر طاعت و عبادت نمایند؟
عبایة ساکت گردید.
در آن حال آن ولیّ ایزد متعال فرمود که بگوی یا عبایة.
عبایة گفت: من چه گویم تا شما به سعادت و اقبال حاضر باشید أمثال ما مردم را یارای کلام در این محلّ و مقام نیست یا أمیر المؤمنین علیّ.
آن حضرت علیه السّلام فرمود که تو مالک استطاعت بطاعت بوسیله عنایت

و مرحمت ربّ العزّتی آنچنان خدای که غیر ترا نیز (1) مالک استطاعت به واسطه بندگی و طاعت خود گرداند.
خلاصه کلام آنکه آن حضرت علیه السّلام فرمود که اگر حضرت واهب العطیّه بندگان خود را مالک استطاعت گرداند از اعطاء و احسان اوست و اگر سلب استطاعت و قدرت از سایر بریّت نماید آن از بلاد قهّاریّت الوهیّت اوست اللّه تعالی و تبارک مالک چیزیست که تملیک شما نمود و نیز مالک است آن را که در تحت تصرّف شما مقدور و مقرّر فرمود.
آیا نشنیدی که جمیع مردمان سؤال حول و قوّت از واهب العطیّه نمایند چنانچه میگویند که: لا حول و لا قوّة الّا باللّه.
عبایه گفت: تأویل معنی این کلمات چیست یا أمیر المؤمنین (ع)؟

آن حضرت علیه السّلام فرمود که معنی کلام آنست که حول بما نیست، از معاصی اللّه تعالی مگر به عصمت حضرت آله و ما را قوّت طاعت واهب العطایا نیست الّا بعنایت امداد و اعانت حضرت ربّ العزّت.
چون عبایه این سخن شنید برجست و هر دو دست و پای آن امام الامّه را بوسید.
بعد از آن ولیّ ایزد سبحان فرمود که: در قول خدای تعالی وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتَّى نَعْلَمَ الْمُجاهِدِينَ مِنْكُمْ وَ الصَّابِرِينَ وَ نَبْلُوَا أَخْبارَكُمْ.
و نیز در قول عزّ و جلّ: سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لا يَعْلَمُونَ.
و أیضا در قول ایزد أکبر أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَ هُمْ لا يُفْتَنُونَ.
و قول اللّه تعالی: وَ لَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمانَ وَ أَلْقَيْنا عَلى كُرْسِيِّهِ جَسَداً.
و قول واجب تعالی: فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ وَ أَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُ.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:229
و قول خدای تعالی که در بیان أحوال موسی علیه السّلام میفرماید (1) که: إِنْ هِيَ إِلَّا فِتْنَتُكَ.
و قول حضرت ایزد عالم: لِيَبْلُوَكُمْ فِي ما آتاكُمْ.
و قول قادر سبحان: ثُمَّ صَرَفَكُمْ عَنْهُمْ لِيَبْتَلِيَكُمْ.
و قول خدای کریم: إِنَّا بَلَوْناهُمْ كَما بَلَوْنا أَصْحابَ الْجَنَّةِ.
و قول اللّه تعالی: لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا.
و در محلّ دیگر عزّ و جلّ فرماید: وَ إِذِ ابْتَلى إِبْراهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِماتٍ فتاب علیه.
و در جای دیگر گوید: وَ لكِنْ لِيَبْلُوَا بَعْضَكُمْ بِبَعْضٍ.
ای عبایه جمیع اینها که در قرآن خدای تبارک و تعالی آمده همگی و تمامی آن بمعنی اختیار است.
پس از آن امام المشارق و المغارب أسد اللّه الغالب علیّ بن أبی طالب علیه سلام اللّه الملک الواهب فرمود که اگر گویند که حجّت در قول خدای تعالی يَهْدِي مَنْ يَشاءُ يُضِلُّ مَنْ يَشاءُ و آنچه مشابه این آیه در اشتباه و خفا بود چیست؟
ما گوئیم این آیه را دو معنی مقتضی بر مجاز است.
اوّل- آنکه إخبار قدرت ربّ العزّت باشد و بر هدایت آنکه خواهد و ضلالت کسی که اراده اضلال نماید و اگر ایزد جبّار جبر بندگان بر هدایت یا ضلالت نماید هیچ أحدی از خلقان از فعل طاعت مستوجب مثوبت و از عمل معصیت مستحقّ عقوبت نگردید چنانچه ما شرح و بیان نمودیم.
و معنی دوّم آنکه هدایت از حضرت واهب العطیّه شناسا گردانیدن
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:230
بندگان بطریق طاعت و اعلام خلقان بطور معصیت باشد چنانچه در قرآن فرماید (1) که: أَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْناهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمى عَلَى الْهُدى.

خلاصه کلام آنکه هدایت را دو اطلاقست أوّل هدایت عبارت از موصل مطلوبست و اطلاق ثانی هدایت عبارت ارائت طریق یا موصل مطلوبست در این آیه حمل بر اطلاق معنی ثانی است.
و حضرت أمیر المؤمنین علی علیه السّلام فرمود که: هر آیه مشبّهه در قرآن حجّت بر حکم آیات که أمر بر أخذ و تقلید آن باشد نیست.
و آیات که خلقان مأمور از حضرت ربّ غفور بأخذ و تقلید باشد آن مثل در قول عزّ و جلّ هُوَ الَّذِی أَنْزَلَ عَلَیْکَ الْکِتابَ مِنْهُ آیاتٌ مُحْکَماتٌ هُنَّ أُمُّ الْکِتابِ وَ أُخَرُ مُتَشابِهاتٌ فَأَمَّا الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِمْ زَیْغٌ فَیَتَّبِعُونَ ما تَشابَهَ مِنْهُ ابْتِغاءَ الْفِتْنَةِ وَ ابْتِغاءَ تَأْوِیلِهِ.
و در موضع دیگر مهیمن قادر میفرماید که: فَبَشِّرْ عِبادِ الَّذِینَ یَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَیَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولئِکَ الَّذِینَ هَداهُمُ اللَّهُ وَ أُولئِکَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبابِ.
آنگاه حضرت علیه السّلام فرمود که:
یا اولو الالباب وفّقنا اللّه و إیّاکم لما یحبّ و یرضی و یقرّب لنا و لکم الکرامة الزّلفی و هدانا لما هو لنا و لکم هو خیر و أبقی فعّال لما یرید الحکیم الجواد المجید

. [احتجاج امام هادی ع بر فقهاء در مقدار مال کثیر از آیة]

از أبی عبد اللَّه الزّیادی منقول و مرویست که چون المتوکّل باللَّه را زهر دادند نذر کرد که اگر حضرت شافی علی الاطلاق او را شفاء بخشد تصدّق مال بسیار در راه ایزد غفّار نماید.
بعد از آنکه از آن سمّ مؤلم صحیح و سالم و از آن علّت صحّت یافت فقها را جمع فرمود و از حدّ مال بسیار که نذرش بر آن مبلغ قرار یافته بود سؤال
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:231
نمود از تصدّق چه مقدار از مال از عهده عهد و نذر واحد متعال برائت ذمّت حاصل گردد.
(1) فقها در حدّ مال کثیر اختلاف نمودند، بعضی گفتند که از تصدّق یک هزار درهم أمیر المؤمنین را بیقین برائت ذمّت حاصل گردد.
و بعضی گفتند: که ده هزار درهم بمستحقّین تصدّق باید نمود.
و جمعی صد هزار درهم میگفتند بواسطه اختلاف فقها متوکّل را اشتباه تمام بهم رسید و در آن أمر متحیّر بود.
حسن حاجب گفت: یا أمیر المؤمنین اگر من جواب آنچه حقّ و صواب باشد بنزد شما آرم ما را عطا و صله از نزد شما خواهد بود یا نه؟
متوکّل فرمود: اگر بحقّ صدق جواب آری ده هزار درهم بتو دهم و الّا صد تازیانه زنم.
چون خاطر حسن حاجب از حضرت ولیّ ایزد مهیمن یعنی امام مؤتمن أبی الحسن علیّ النّقی علیه السّلام جمع و مطمئنّ بود که بعد از استعلام از آن امام الأنام آنچه موافق قول ایزد علّام و مطابق شرع نبیّ الاکرام محمّد المصطفی علیه الصّلوة و السّلام باشد از آن حضرت استماع خواهد نمود و أخذ صله مشروط موعود از متوکّل بی‌شبهه و ریب خواهد فرمود فلهذا راضی به شرط گردید بعد از معاقده شرط و عهد حسن حاجب بخدمت ولیّ غنیّ واهب آمده عرض مرام بنزد آن امام علیه السّلام نمود.
آن حضرت علیه السّلام فرمود که: بمتوکّل بگوی که تصدّق هشتاد درهم بمستحقّین نماید بحکم قادر عالم البتّه از عهده نذر و شرط بیرون آید.
فی الفور حسن بعد از استماع این سخن از حضرت أبی الحسن (ع) به
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:232
سرعت تمام خود را بمتوکّل رسانید و هر چه از آن ولیّ ملک العلّام بعد از استعلام استماع نموده بود بالتّمام معروض گردانید.
(1) متوکّل چون خبر شنید گفت: ای حسن بخدمت حضرت أبی الحسن- مراجعت نمائی و از آن پسندیده ایزد متعال علّت این کلام استعلام و

سؤال فرمائی.
چون حسن حاجب بعد از معاودت بخدمت أبی الحسن علی (ع) از وجه آن سؤال نمود آن سلاله سیّد الرّسل فرمود که خدای عزّ و جلّ خطاب مستطاب بحضرت رسالتمآب فرمود که: لَقَدْ نَصَرَکُمُ اللّٰهُ فِی مَواطِنَ کَثِیرَةٍ وَ یَوْمَ حُنَیْنٍ الآیه .....
ای حسن چون ما تعداد مواطن نصرت رسول خدای تبارک و تعالی نمودیم آن هشتاد موضع بود.
حسن حاجب در ساعت مراجعت بنزد متوکّل نمود و آنچه از آن سرور استماع فرموده بعرض رسانید.
متوکّل بغایت فرحناک گردید و ده هزار درهم موعود بحسن حاجب عطا نمود و فقها بعد از استماع دلیل أبی الحسن علیّ النّقی علیه السّلام تصدیق أقوال آن امام انس و جنّ نموده گفتند: که ذُرِّیَّةً بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ

[احتجاج امام هادی ع بر یحیی اکثم و سایر فقها در قتل نصرانی]

از جعفر بن رزق اللّه منقول و مرویست که در أیّام خلافت المتوکّل باللّه مرد نصرانی که فجور بزن مسلمه کرد و او را در محکمه او حاضر کردند، همان که متوکّل بواسطه آن عمل مهمل اراده اقامت حدود خدای عزّ و جلّ بر آن نصرانی مضلّ نمود در ساعت نصرانی بغیر مهل و تأنّی عرض کلمه طیّبه شهادت- أشهد أن لا آله الّا اللّه و أشهد انّ محمّدا رسول اللّه نموده مسلمانی اختیار

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:233

فرمود.

(1) در آن حال یحیی بن أکثم گفت: یا أمیر المؤمنین در اقامت حدود و ترک آن هدم ایمان این نصرانی نادانست.

و بعضی از فقها گفتند: که سه حدّ بر نصرانی در شریعت نبیّ العدنان لازم است.

و بعضی از فقها گفتند: یا نصرانی چنین و چنین باید کرد.

چون متوکّل دید که اختلاف در میان أهل ملّت در اقامت حدّ نصرانی به هم رسید و هر کسی چیزی میگوید: متوکّل بدبیر خود أمر نمود که در آن باب کتاب بخدمت أبی الحسن علیّ النّقی علیه السّلام قلمی نماید و از آنچه در شرع نبیّ الهاشمیّ بر آن نصرانی زانی از حدّ شرعی که لازم باشد استعلام فرماید بعد از آنکه کتاب متوکّل بآن ولیّ عزّ و جلّ رسید آن حضرت علیه السّلام فرمود که آنقدر بر نصرانی زانی زنند که بمیرد.

چون یحیی أکثم و باقی فقها مدّعیان علم این فتوی از آن امام الأنام علیه السّلام شنیدند منکر قول آن امام الاکرم الأعلم گشته گفتند:

یا أمیر المؤمنین از أبی الحسن علیّ بن محمّد التّقی علیه السّلام از حقیقت این حدّ سؤال و استعلام نماید که این حکم او خلاف حقّ است و مطابق کتاب ایزد خالق و موافق سنّت رسول صادق نیست.

متوکّل حسب الاستدعاء فقها بخدمت آن امام البرایا باین مضمون تحریر و انشاء نمود که: یا أبا الحسن علیه السّلام فقهاء مسلمین منکر فتوای چنین‌اند و میگویند که أصلا آیه در کتاب ربّ العالمین ناطق بر این نیست و در شرع سیّد المرسلین صلّی اللّه علیه و آله و سلّم حکم چنین نیامده شما از کجا بر آن نصرانی

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:234

زانی ضرب موت واجب میگردانی؟

آن خلاصه أولاد محمّد التّقی علیه سلام الملک السّبحانی در جواب آن طایفه مکتوب (1) گردانید که:

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنا قالُوا آمَنَّا بِاللّهِ وَحْدَهُ وَ كَفَرْنا بِما كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمانُهُمْ الآيه ...
متوكّل چون مطالعه كتاب أبى الحسن علىّ النّقى عليه سلام اللَّه الوهّاب نمود بعد از توبيخ و سرزنش فقها و باقى منكرين أصحاب در آن باب أمر بضرب نصرانى زانى فرمود كه چندان بزدند تا مرد و جسم خود را بمسكن سفر سپرد.
يحيى بن أكثم چون در حضور متوكّل الزام كامل از آن ولىّ ايزد عزّ و جلّ يافت زيرا كه مقرّر بعرض متوكّل از روى عناد و جهل ميگفت كه در باب حدّ نصرانى زانى أبو الحسن عليه السّلام از روى نادانى غلط كرده بواسطه آنكه حكم خلاف حقّ كه قرآن بر آن ناطق و بسنّت رسول صادق مطابق و موافق ثبت نمود.
بعد از آنكه آن امام الأنام سند و شاهد از كلام ملك العلّام بر آن دعوى و مرام گذرانيد و أحكام سنّت سيّد المرسلين عليه الصّلوة و السّلام بانجام، و انصرام رسانيد و يحيى أكثم تيره سرانجام در آن محفل و مقام الزام تمام يافت چنان كه شرمنده خاصّ و عامّ گرديد در آن أثناء از روى عصبيّت و عناد با عترت و أولاد نبىّ الأمجاد بخاطر فاتر ظلمت مآثر گذرانيد كه چيزى در اين محلّ از او بايد پرسيد كه حلّ بر او مشكل باشد و آن از أحكام شرع سيّد الرّسل نباشد لهذا از آن ولىّ واحد متعال سؤال نمود كه قول خداى تعالى در قرآن سَبْعَةُ أَبْحُرٍ ما نَفِدَتْ كَلِماتُ اللَّهِ بحور سبعه را چه نام و كلمات اللَّه كدام
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:235
است؟ (1) حضرت امام العالم عليه السّلام و التّحيّه فرمود كه: از بحور سبعه أوّل عين كبريت دوّم عين اليمين سوّم عين البرهوت چهارم عين الطّبريّه پنجم جمه ماسيدان، ششم جمه افريقيّه، هفتم عين ماجروان، و كلمات اللَّه تعالى مائيم أئمّة الهدى أوصياى نبىّ الورى هاديان سبل و اولياى حضرت عزّ و جلّ كه شما مدرك علوم و فضايل و مستقصى أحوال أعيان و أماثل ما نبوده و نخواهيد بود.

[احتجاج امام هادی ع بر علویین و هاشمیین در تکریم مرد شیعی]

از حضرت امام الوفیّ أبی الحسن العسکری علیه السّلام منقول و مرویست که بپدر بزرگوارم أبی الحسن علیّ النّقی علیه سلام اللّٰه الملک العلیّ رسید که مردی از فقهاء شیعه ایشان سخنان دین و آئین با بعضی ناصبیان که از روی بحث لجاج نمودند و الزام و احتجاج آن طایفه وخیم العاقبه فرمود چنانچه فضیحت ناصبی بر حاضران مجلس بحث بیّن و جلیّ گردید.

در همان روز آن مؤمن بعد از الزام آن ناصبی لئام بخدمت امام الأنام أبی الحسن علیّ النّقی علیه السّلام آمد در صدر مجلس آن امام الجنّ و الانس فرش و مسند چهار بالش که مخصوص آن خلاصه آفرینش بود گسترده بودند و آن حضرت بر خارج مسند متّکی و مستند بود و در حضرت ایشان خلق فراوان بود از علویّین و بنی هاشم.

امام العالم آن مؤمن فاضل عالم را هر ساعت مرفوع القدر میگردانید تا آنکه او را بر مسند خاصّ خود ساکن گردانیده روی مبارک بجانب آن مؤمن بنده خاصّ ایزد تعالی و تبارک آورده اظهار اشفاق و احسان ما فوق تعریف و البیان نمود آن شفقت بر أشراف آن امّت بغایت سخت آمد امّا علویّین بعتاب

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:236

تأجّل نمودند (1) لیکن هاشمیان شیخ ایشان شروع در تعجیل عتاب آن ولایتمآب نموده گفت: یا ابن رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم این چنین فعل و مهمّ از شما بغایت بدیع و مبهم است که عامی را بر سادات بنی هاشم اختیار نموده مقدّم داری و جماعت طالبیان و عبّاسیان را از أمثال این مردم متأخّر گردانی این مقدّمه بر ما هاشمیان بی‌نهایت صعب و گران است.

حضرت أبی الحسن علیّ النّقی علیه سلام الملک المنّان چون این سخنان بی‌بنیان از عبّاسیان و علویان استماع نمود فرمود که ای یاران زنهار شما خود را در سلک جمعی از امّت که حضرت ربّ العزّت در حقّ ایشان میفرماید که: أَ لَمْ تَرَ إِلَی الَّذِینَ أُوتُوا نَصِیباً مِنَ الْکِتابِ یُدْعَوْنَ إِلی کِتابِ اللَّهِ لِیَحْکُمَ بَیْنَهُمْ ثُمَّ یَتَوَلّٰی فَرِیقٌ مِنْهُمْ وَ هُمْ مُعْرِضُونَ. آیا شما راضی بقول خدای عزّ و جلّ و حکم لم یزل او هستید یا نه؟

گفتند: بلی ما از حکم و فرمان ملک تعالی راضی و شاکریم.

در آن حال آن ولیّ ایزد متعال فرمود که: حضرت لا یزال در کتاب لازم-الاقبال میفرماید که: یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا قِیلَ لَکُمْ تَفَسَّحُوا فِی الْمَجالِسِ فَافْسَحُوا یَفْسَحِ اللَّهُ لَکُمْ الی قوله أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجاتٍ معنی آیه وَ اللَّهُ أَعْلَمُ

آن است بالبدایه ای أهل ایمان هر گاه شما را مأمور گردانند که در مجالس، و محافل جای بر مؤمنان دیگر تنگ مگردانید باید که اطاعت قول آن جماعت را واجب و لازم دانید تا حضرت حقّ سبحانه و تعالی بر شما تنگ نگیرد بناء علیه بر هر أحدی از مؤمن واجب و لازم و فرض متحتّم است که از برای هر مؤمن عالم راضی نگردد جز قدر رفیع و شرف و توقیع را و او را از مؤمن غیر عالم أشرف و أکرم داند چنانچه مؤمن را از غیر مؤمن أشرف و أکرم میداند.

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:237

خلاصه کلام آنکه حضرت واحد علّام أهل ایمان و أهل علم و عرفان را رفیع الدّرجات گرداند.

آنگاه آن ولیّ اللّه فرمود که خدای تعالی این دو طایفه را مقرر گردانید.

(1) گفتند: ما را خبر ده از حال ایشان.

حضرت امام الأتقیاء أبو الحسن علی النّقی علیه التّحیّه و الثّناء فرمود که حضرت ایزد معبود أحوال این دو طایفه را در قرآن لازم الاذعان بیان نمود که: یَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِینَ آمَنُوا مِنْکُمْ وَ الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجاتٍ.

حضرت أبو الحسن علیه السّلام فرمود که آن جماعت که صاحب علم‌اند حضرت واحد عالم رفع شرف نسب و درجات ایشان مینماید زیاده از آنکه مؤمنان بغیر علم را عنایت فرماید نه حضرت عزّ و جلّ در شأن أهل علم و فضل میفرماید که: قُلْ هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَ الَّذِینَ لا یَعْلَمُونَ، پس شما چون منکر ما می‌شوید در باب رفعت قدر این مؤمن نیکو سیر که حضرت ایزد أکبر او را رفیع القدر گردانید تا آنکه فلان ناصبی منکر را متکسّر بحجّتهای خدای قادر ساخت بعلم که واهب عالم باو عنایت و کرم کرده ما نیز بواسطه همین علم او را معزّز و محترم داشتیم نه از برای آنکه او را بواسطه أفضل در جمیع شرف نسبی و حسبی تواضع در قدر کرده باشیم.

آن مرد عبّاسی از روی ناسپاسی گفت: یا ابن رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم شما تفضیل میدهید بر ما کسی را که او أصلا در شرف و نسب و عزّت و حسب بما نمیرسد و نسبش مثل نسب ما نیست و همیشه از روز أوّل اسلام که نبوّت بحضرت خاتم الرّسل معیّن و مسجّل گردید آن رسول حمید مهیمن مجید تقدیم أفضل در شرف نسب بر آن کسی که او أدون از آن مؤمن در شرف میبود مینمود، و

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:238

امروز از شما خلاف آن بر ما ظاهر و هویدا شد.

(1) چون آن حضرت (ع) این سخن از آن عبّاسی شنید فرمود که: سبحان اللّه یا فلان نه عبّاس بیعت بابی بکر کرد و او تیمی بود و عبّاس هاشمی، و نه عبد اللّه ابن عبّاس خدمت عمر بن الخطّاب میکرد و عبد اللّه هاشمی و

أبو الخلفا بود و عمر عدوى، و نيز عمر چرا جمعى كه دورترين قريش بودند در شورى داخل گردانيد، و عبد اللّٰه عبّاس كه هاشمى و از أعيان قريش و خويش رسول اللّٰه (ص) و ابن عمّ آن حضرت (ع) بود در شورى داخل ننمود پس ما اگر كسى را كه هاشمى نباشد در قدر تقديم بر هاشمى نموده باشيم اين أمر منكر بود؟
پس بر شما آنگاه عبّاس كه بيعت بابى بكر نمود و انكار عبد اللّٰه عبّاس كه خدمت عمر ميكرد و مطّلع أمر و حكم او بود واجب و لازم است و اگر گويند كه آن أمر جايز بود پس اين أمر كه از ما نيز مصدّر گرديد مجوّز باشد.
راوى گويد كه: چون آن عبّاسى منكر اين كلام صدق التيام از آن امام الجنّ و البشر (ع) استماع نمود و مبهوت و متحيّر گشته چنان بود كه لگام از حجر بر دهان آن مدبر مستقرّ گرديد.
و از حسن العسكرى (ع) منقول و مرويست كه پدر بزرگوارم علىّ بن محمد (ع) در مجلسى كه جمعى از محبّان و شيعيان در خدمت آن حضرت در آن مكان حاضر بودند فرمود اگر نه بعد از غيبت قايم آل محمّد (ص) كسى از علماء كه دلالت پيروان بر آن حضرت نمايند و ضعفاء شيعه را بسوى او خوانند و منكران دين را بحجج خداى تعالى منع فرمايند و ضعفاء اين طايفه منجيه را بل ساير عباد اللّٰه را از دام خسارة انجام ابليس گمراه و مريدان لئام عاقبت و خام از فجاج نواصب و دعوى بى‌سر انجام آن طايفه تيره سرانجام باشد كه نگاه از اين دو گروه گمراه مأيوس از رحمت
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:239
حضرت آله دارد (1) هر آينه هيچ أحدى از أنام باقى نماند الّا آنكه مرتدّ از دين ربّ العالمين و رجعت شريعت سيّد المرسلين نمايد ليكن علماى اين طايفه امساك و محافظت ذمام دلهاى ضعفاء شيعه أئمّة المهديّه عليهم السّلام و التّحيه- مينمايند و نميگذارند كه پاى از سفينه أهل بيت النّبوّه بيرون گذارند كه مبادا غريق بحر معصيت گردند چنانچه صاحب سفينه بامساك سكّان محافظت سكنه آن مكان نمايند اين علماء صاحب علم و فضل در نزد خداى عزّ و جلّ أعلم و أفضل از ساير أهل علم و فضل‌اند.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:240

ذکر بیان احتجاج أبی محمّد الحسن بن علیّ العسکری علیه الصّلوات و السّلام در أنواع متفرّقه از علوم دینیّه بر بعض أنام

اشاره

(1) باسناد سابق مذكور از أبى محمّد حسن العسكرى عليه السّلام منقول و مرويست كه فرمود در قول حضرت معبود خَتَمَ اللّٰهُ عَلىٰ قُلُوبِهِمْ وَ عَلىٰ سَمْعِهِمْ وَ عَلىٰ أَبْصارِهِمْ غِشاوَةٌ وَ لَهُمْ عَذابٌ عَظِيمٌ.
يعنى: بحكم ايزد عالم بر آن امم داغ متألّم مينمايند چنانچه هر كه از ملائكه نظر بر آن طايفه وخيم العاقبه نمايد و خواهد كه بشناسد بمجرّد نظر بر آن جماعت ميداند كه آن طايفه‌اند كه ايمان بحضرت خالق الانس و الجانّ نياورده‌اند و بر گوشهاى ايشان داغ و نشان ظاهر و عيان باشد و بر چشمهاى ايشان پرده بود كه مانع نظر آن طايفه بى‌بصر شود و وجه غشاوه بصر آن جمعى مدبر آن است كه آن طايفه بعد از تكليف حضرت رؤف اللّطيف اعراض نموده
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:241
از آنچه ايشان را تكليف بآن نمودند (1) نظر در آن بجهت قيام و اقدام بر آن ننمودند و در آنچه از آن طايفه اراده كردند تقصير در آن كرده اقدام و اهتمام بآن نكردند و آنچه لازمه ايمان بود خود را از آن جاهل ساختند و از مثوبات اخروى و فيوضات آن جهانى محروم ساختند پس اين طايفه مثل كسى باشد كه بر هر دو چشم او پرده باشد كه أصلا آنچه در پيش چشم او بود نبيند و اين أمر از تقصير و جهل آن بى‌بصر باشد يا نه از حضرت عزّ و جلّ زيرا كه خداى تعالى منزّه است از عيب و فساد و از دعوى و مطالبه عباد بوسيله عباد منع و قهرشان از امور ضروريّه در يوم التّناد است، پس حضرت واجب تعالى و تقدّس أمر هيچ كس بخير و مغالبه و بمكر و حيله ننمود نه أمر كسى باقدام و مصير به سوى چيزى كند كه آن را از ايشان صدّ و مانع بقهر و غلبه كرده باشد.
بعد از آن گفت: وَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ.
يعنى: در آخرت ايشان را عذاب كند كه معدّ از براى كفّار در دار البوار است و در دار دنيا نيز براى آنكه اراده استصلاح نفس خود نمايد از عذاب استصلاح كه بواسطه آن نزول نمايد تا آنكه او را بطاعت خود آگاه گرداند و از عذاب اضطلام دور دارد تا آن بنده بعدل و حكمت ربّ العزّت گرايد و به بندگى و عبوديّت او ميل فرمايد.
و از حضرت أبو محمّد الحسن العسكرى عليه الصّلوة و السّلام نيز مثل معنى كه مذكور است در تأويل اين آيت آنست كه مراد بختم بر قلوب كفّار است به شرح روايت امام الخلائق جعفر بن محمّد الصّادق عليه السّلام ليكن بزيادت شرح در بيان آن كلام كه بخوف تطويل مرام ذكر آن در اين كتاب مستحسن و با انجام نيست.

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:242

(1) و باسناد مقدّم متکرّرا از أبی محمّد الحسن العسکری علیه السّلام منقول و مشتهر است که آن حضرت علیه السّلام در تفسیر قول خدای تعالی الَّذِی جَعَلَ لَکُمُ الْأَرْضَ فِراشاً الآیه ....

یعنی: فرمود حضرت ربّ العالمین قطعات زمین را ملایم طبایع مخلوق و موافق أجساد شما سکنه این مکین گردانید چنانچه آن را شدیدة الحراره، و الحمی ننمود تا شما را سوخته و نابود سازد و نیز شدیدة البروده نگردانید تا شما را بوسیله انجماد دم منجمد و منعدم گرداند و نیز بسیار طیّب الرّیح نبود که مبادا بوی آن بر تارک سر آدمیان در آید و از آن صداع فراوان حاصل آید.

و نیز حضرت أرحم الرّاحمین زمین را بد بوی و نتن نگردانید تا شما را به عطب و مشقّت قرین و بسیار نرم مثل آب ننمود تا شما در آن غرق نگردید.

و نیز بسیار سخت و صلبه نگردانید تا امتناع شما از حرث و أبنیه و دفن میّت ننماید و لکن عزّ و جلّ زمین را آن مقدار متین گردانید که شما از آن منتفع توانید شد و متماسک در آن نتوانید نمود و تماسک بنیان و أبدان در زمین توانید کرد.

و نیز در لینت آن را آن مقدار ملیّن گردانید که مطیع و منقاد است برای حرث و قبور شما منافع شما در زمین حضرت آفریدگار بسیار بسیار است پس بواسطه همین أرحم الرّاحمین زمین را فراش از برای قرار و مکین شما مخلوقین گردانید و نیز در قول ربّ العزیز وَ السَّماءَ بِناءً یعنی سقف از بالای شما بغایت محفوظ است که در آن شمس و قمر و نجوم بواسطه منافع شما مدیرند.

بعد از آن فرمود که: حضرت معبود میفرماید: وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً.

یعنی: حضرت ملک تعالی مطر از بالای فرستد تا آنکه آن باران بقلل جبال و تلال و در أراضی ناهموار پست و بلند رسد.

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:243

(1) بعد از آن باران را متفرّق ساخت بر ذاذ و وایل و هطل و طلل بواسطه تنشیف زمینهای شما و باران را بیکبار قطعة واحده بر شما نازل نساخت زیرا که اگر چنین میکرد زمین و أشجار و زراعت و ثمار شما را فاسد و ناپایدار میگرداند بعد از آن قادر سبحان فرمود که: فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَراتِ رِزْقاً لَکُمْ.

یعنی: آنچه أکرم الأکرمین از زمین بیرون آورد آن را روزی شما مخلوقین گردانید باید که شما أشباه و أمثال یعنی شبه و مثل از برای عزّ و جلّ از أصنام که آن را سمع و بصر و قدرت و عقل و هرگز متصوّر و متعقّل نگردد پیدا ننمائید.

و بعد از اقرار بيگانگى و عدل و حكمت و علم و قدرت ذات كامل الصّفات او را متّصف بجميع صفات ثبوتيّه دانيد و مقدّس و منزّه از أوصاف سلبيّه شماريد و اظهار برائت از أصنام و أشباه و أنداد نمائيد زيرا كه شما دانا و عارف و شاهد و واقفيد كه أصنام و غيرها أصلا بر هيچ شى‌ء از أشياء قدرت ندارند خصوصا اين انعام جليله و احسان عميمه جسيمه كه حضرت واهب العطيّه بشما تمامى بريّه نمود.

و نيز باسناد سابق كه مذكور شد از حضرت أبى الحسن العسكرى عليه السّلام منقول و مرويست در باب تفسير و معنى قول خداى تعالى وَ مِنْهُمْ أُمِّيُّونَ لا يَعْلَمُونَ الْكِتابَ الآيه .....

امّى منسوب است بسوى مادر خود يعنى او مثل آن كسى است كه از شكم مادر بيرون آمده باشد كه نه قرائت داند و نه كتابت تواند

لا يعلمون الكتاب المنزل من السّماء.

يعنى: آن جماعت مطّلع بكتاب منزل از حضرت عزّ و جلّ نيستند و تكذيب آن نيز نمينمايند و تميز ميان اين مقدّمه نمينمايند الّا أمانى مگر آنكه كسى اين

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:244

كتاب را بر ايشان بخواند و آن طايفه را آگاه گرداند (1) بر آنكه اين كتاب خدا و كلام حضرت ملك تعالى است چنانچه أكثر كتاب حضرت ايزد وهّاب قرائت و تلاوت كرده شود بر خلاف آنچه در او است آن طايفه را معرفت بر حقيقت آن نيست وَ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ يعنى آن جماعت آنچه رؤساى ايشان تلاوت مينمايند قايلند بهمان كه آن تكذيب محمّد (ص) در نبوّت و تكذيب امامت سيّد عترت آن حضرت عليه السّلام أمير المؤمنين عليه السّلام و التّحيّه است تقليد همان رؤساى خود مينمايند و از صلاح و صوابديد ايشان بيرون نميروند با آنكه تقليد رؤساى ايشان بر آن طايفه حرامست فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هذا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَناً قَلِيلًا.

حضرت أبى محمّد الحسن العسكرى عليه السّلام فرمود كه: اين از براى قوم از يهود است كه آنها صفت در پيش خود نوشته بودند و گمان آن طايفه- چنان بود كه آن البتّه صفت حضرت رسول آخر الزّمان است و حال آنكه آن خلاف صفت حضرت رسول صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم بود و يهود عاقبت نابهبود بطايفه مستضعفين خود گفتند: كه محمّد رسول آخر الزّمان است او را صورت و صفت چنين و چنان است و آن صفت ذات فايض البركات سيّد كاينات نبود چنانچه نوشته بودند كه آن حضرت طويل القامت عظيم البدن و جسيم البطن و أصهب الشعر بود و باتّفاق امّت آن حضرت بر خلاف اين صفت بود.

و نيز آن جماعت گفته بودند كه محمّد صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم بعد از

پانصد سال بسعادت و اقبال ظلال احسان و مکرمت برای هدایت و ارشاد امّت بر مفارق سعادتمندان در آخر الزّمان خواهد انداخت و جمعی را به ارشاد و هدایت بسبیل الرّشاد و الصّواب مهتدی و مستطاب گرداند و مطلب یهود عاقبت

نامحمود (1) از این دروغ بیفروغ آن بود که بر ضعفاء آن جماعت ریاست ایشان بر دوام ماند و آنها بر دین و آئین ایشان باقی و مستدام باشند و در پی تحقیق حقیّت مذهب حضرت رسول ایزد واهب نباشند.

و نیز آن یهود بیرویّت کفایت نفس خود از مئونه خدمت حضرت سیّد البریّت نمایند و از ملازمت علی علیه السّلام و أهل خاصّه آن حضرت صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم نیز مستخلص باشند.

پس از اینجاست قول خدای عزّ و جلّ: فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ یعنی چاه ویل مقام و مسکن آن جماعت است که آنها کاتب آن صفات محرّفات مخالفات صفت محمّد سیّد البریّات صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم و علی علیه السّلام باشند و شدّت عذاب در أسوء بقاع جهنّم برای أهل عقاب مقرّر است وَ وَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ.

یعنی: شدّت عذاب در مرتبه ثانیه که مضاف گردد بعذاب اوّلی به واسطه کسب ایشان است یعنی کسب آن نمودند از أموال که أخذ آن از طوایف یهودان بجهت اثبات و اقرار بر کفر با حضرت نبیّ المختار و انکار وی نبیّ خدای تعالی و وصیّ آن حضرت صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم و برادر او علیّ ابن أبی طالب علیه سلام اللَّه تعالی.

بعد از آن حضرت أبی محمّد الحسن العسکری علیه السّلام فرمود که:

شخصی بحضرت جعفر بن محمّد الصّادق علیه السّلام آمد و گفت: یا بن رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم هر گاه قوم یهود عاقبت نابهبود عالم و عارف و شاهد و واقف بحقایق کتاب تورات حضرت مالک الرّقاب نباشند و أحکام وقایع آن را ندانند مگر آنچه از علماء ایشان می‌شنیدند أصلا آن طایفه را اطّلاع بغیر

مقالات مفاسد آن علماء نبود و راه بچیزی دیگر نمی‌بردند (1) پس مذمّت یهودان بتقلید علماء ایشان و قبول قول آن مفسدان نباید نمود زیرا که عوام یهود نیز مثل عوام مسلمانان ما خواهند بود که تقلید از علماء ما مینمایند اگر یهود را تقلید از علماء آن طایفه جایز و روا نباشد باید که عوام أهل اسلام را نیز رخصت و جواز تقلید و قبول قول علماء این طایفه نباشد.

حضرت امام النّاطق جعفر بن محمّد الصّادق علیه السّلام بعد از استماع این کلام فرمود که: میان یهود لئام و علماء عاقبت و خام آن طایفه و میان عوام أهل اسلام تفرقه از جهت و تسویه از جهت دیگر است امّا جهت

تسویه بین الفریقین آنست که حضرت اللّه تعالی و تقدّس مذمّت عوام ما بواسطه تقلید و قبول قول غیر سدید علماء نمود چنانچه مذمّت عوام آن طایفه کذوب لئام به واسطه تقلید علماء تیره سرانجام ایشان فرمود، و امّا جهت و حیثیّت که متفرّق‌اند أصلا تساوی و تشابه میان این دو طایفه نیست.
آن مرد گفت: یا ابن رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم برای من واضح و بیّن گردان که آیا عوام یهود عالم و مطّلع و عارف و واقف بحال علماء دروغگویان ایشان بکذب تمام و بأکل برشا و حرام و بتغییر واجبات أحکام دین موسی علیه السّلام بوسیله شفاعات جمعی از آن علماء و عنایات آن علما یا بعضی رعایا و صناعات و أعمال خود بودند و میدانستند که علماء ایشان تعصّب بسیار به مسلمانان دارند آن چنان تعصّبی که بوساطت آن آن طایفه را از أدیان ایشان بیرون می‌بردند و نمیگذاشتند که طایفه یهود قبول دین نبیّ المحمود و اطاعت أمر حکم ایزد معبود نمایند زیرا که علماء یهود آن طایفه را خاطر نشان چنان کرده بودند که عداوت با زمره محمّدیان و تعصّب با مسلمانان از صفات
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:247
مستحسنه اسلام ایشان و سبب اتمام دین یهودان است (1) چه اگر آن طایفه تعصّب بجمعی بکسی نمایند البتّه ازاله حقوق آنکه بر او تعصّب دارند نخواهند نمود و کسی که خاطر نشان یهودان نماید که تعصّب بمسلمان لازم است او را مال که مستحقّ آن نیست اعطا و احسان مینمایند لیکن از أموال غیر ایشان که بسرقت یا بوجه از وجوه غیر شرعیّه بدست آن گمرهان آید و ظلم در حقّ مسلمانان از واسطه دروغ علماء که در باب تعصّب و عبادت با أهل اسلام از شروط و لوازم دین یهودان خاطر نشان کردند روا دارند.
و نیز یهودان را شناسا گردانیدند که بر شما لازم است که در أکثر محرّمات مفارق و مخالف أهل اسلام باشید و آن طایفه را بمعارف قلوب از اسلام مسلوب ایشان چنان خاطر نشان کردند که اگر یکی از یهود عاقبت نامحمود فعل و عمل که مسلمان بحیّز بروز و ظهور میرسانند از او مثل آن بر منصّه ظهور ظاهر و عیان گردد آن یهود در دین موسی علیه سلام الملک الودود فاسق و ناستود است و او را تصدیق بخدای تعالی و بوسایط میان خلق و میان خدای خالق از أنبیاء جایز و روا نیست از این جهت یهودان مذمومند چه ایشان عالم و عارف بودند بر آنکه آن جماعت را تقلید قول علما و قبول خبر آنچه این طایفه علماء از تورات موسی علیه التّحیّة و الثّناء و تصدیق او در حکایت و عمل بآنچه او به ایشان رساند از کسی که یهودان او را ندیده باشند جایز و رخصت نیست و بر یهود قاطبة واجب و لازم و فرض متحتّم است که همگی و تمامی ایشان نظر و فکر و تدبّر و

تفکّر در أمر حضرت رسول سیّد البشر علیه صلوات الملک الأکبر نمایند زیرا که دلایل نبوّت آن صاحب سعادت أوضح از خفا و أشهر از آنست که غیر ظاهر و مختفی ماند پس عوام یهود را تقلید از علماء ایشان أصلا جایز و روا

نباشد.
(1) همچنین عوام امّت ما را گاهی که عالم و عارف و شاهد و واقف بفسق علماء ایشان که ظاهر بوده باشند و شدّت عصبیّت او را دانند و تکالب فقهاء خود را بر حطام بینظام و حرام تیره سرانجام آن دانند که اگر کسی بر او تعصّب نماید او را هلاک گرداند پس هر که از عوام ما تقلید این فقها کند آن کس مثل همان یهودان مقلّدین‌اند که بواسطه فسق فقهاء ایشان مذمومند در تقلید مثل و در قبول قول غیر صواب و سدید.
و امّا آن کسی از فقهاء امّت ما که نگهبان نفس خود از آز و هوس و حافظ دین ایزد تعالی و تقدّس و مخالف آز و هوا و مطیع أمر حضرت مولی خود بود عوام ما را تقلید از او جایز و روا است و بعض فقهاء ما متّصف باین صفتند نه جمیع، پس هر که از فقهاء ما مرتکب قبایح و فواحش گردند.
چنانچه فسقه فقهاء عامّه نیز مرتکب أعمال فضایح و قبایح شدند باید که قبول قول أمثال این فقهاء ننمایند و آنچه از حدیث و کرامت ما گویند استماع میفرمایند زیرا که آنچه از ما أهل البیت علیهم السّلام شنیدند و متحمّل آن گشتند آن را مختلط بکلام دیگر گردانیدند بواسطه آنکه فسقه از ما متحمّل چیز میگردند و بجهل خود همه آن را تحریف و مبدّل میگردانند و این جماعت بجهت قلّت معرفت خود أکثر أشیاء را بر غیر موضع آن مقرّر میدارند.
و جمعی از این فسقه شنیعه از روی تعمّد و دانستگی کذب بر ما بندند و دروغ بیفروغ که ناپسند أهل خردمند است بر ما پسندند و بواسطه جرّ عرض دنیا و تحصیل حطام بی‌انتظام آن از آنچه او را متألّم بأنواع ألم و متواصل بنار مخلّد جهنّم گرداند سعی تمام و اهتمام لا کلام نمایند.

و بعضی از این قوم ناصبیانند (1) که قادر بر قدح ما أهل بیت رسول آخر الزّمان نشدند لیکن تعلیم بعض علوم صحیحه ما میگیرند و متوجّه بعض شیعه ما میگردند و آنچه از ما استماع نمودند چیزی از مصنّفات و مخترعات خود بر آن افزایند یا از آن چیزی کم کرده نقل نمایند و چون بنزد دشمنان ما از أهل نصّاب رسند تشنیع ما کنند و آنچه از ما شنیدند اضافه بر آن بلکه أضعاف مضاعفه از دروغهای بیفروغها که أصلا ما را اطّلاع بر آنها و بری و بیزار از آنهائیم بیان فرمایند و جمعی از شیعیان ما که أمر و حکم ما را مِطیع و مستسلم و منقاد و مسلمند گویند که این از علوم أئمّه

دین شما و أوصیای شرع سیّد المرسلین علیهم صلوات اللّه ربّ الأرض و السّماست و شیعه ما را از آن عقیدت برگردانند و آن فسقه خود گمراهند و شیعیان ما را گمراه گردانند و این طایفه بر ضعفاء شیعه ما در ضرر و آزار رسانیدن زیاده از لشکر یزید بن معاویه بر حضرت حسین ابن علی علیه السّلام و أصحاب آن حضرت علیه سلام الملک الغفّارند زیرا که فسّاق سلب أرواح و أعمال از شیعیان اولیای ایزد متعال مینمایند و علماء نواصب دشمنان اولیای حضرت کریم واهبند خود را متشبّه به اولیای ما مینمایند و میگویند که ما موالی شما و موالی اولیای شما و معاندان أعدای شمائیم و چون کذوب لئام چنین گویند شکّ و شبه در خاطر ضعفای شیعه ما خطور کند که یحتمل ایشان در آن دعوی صادق باشند و قبول قول آن طایفه وخیم العاقبه نمایند و البتّه این شیعیان را گمراه ساخته منع ایشان از قصد حقّ مصیب و از ثواب و دخول جنّت مأیوس و بی‌نصیب گردانند.
لا جرم آنکه خدای تعالی را داند بر او ظاهر است که عوام این جماعت شیعه را اراده نیست مگر صیانت دین و تعظیم ولیّ او بواسطه ثواب روز
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:250
واپسین باید که او را در دست آن متلبّس کافر نگذارد (1) و از دست آن ناصبی أبتر برون آرد و چون مؤمن است باید که او را بر طریق صلاح و ثواب نگاه دارد.
بعد از آن حضرت مهیمن منّان آن را ازو رفق بقبول و او را بمأمول موصول گرداند و خیر دنیا و آخرت برای او جمع و الفت نماید و آنکه سبب ضلّت، و گمراهی و وسیله ذلّت و روسیاهی او گردید حضرت ربّ العزّت برای آن کس، جمع لعن دنیا و عذاب آخرت فرماید.
پس آنگاه آن ولیّ اللّٰه فرمود که: رسول خدای عالم صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم فرمود که: زبونترین علماء امّت ما آن طایفه‌اند که مردمان را از ما گمراه کنند و قطع طریق مردم از طرف ما نمایند و أضداد ما را بأسماء ما و أنداد ما را ملقّب به ألقاب ما فرمایند پس ایشان را گمراه سازند.
آن جماعت بلعن سزاوار و بعذاب گرفتارند مع هذا لعن ما مینمایند و حال آنکه ما بکرامات خدای تعالی معمور و بصلوات ربّ العالمین و طلب مغفرت ملائکه مقرّبین سزاوار و احقّ و احری و الیقیم و از صلوات و تحیّت این جماعت بر ما مستغنی و غیر محتاجیم.
بعد از آن آن حضرت علیه السّلام فرمود که: شخصی بأمیر المؤمنین علیّ علیه السّلام گفت:
یا ولیّ اللّٰه خیر خلق اللّٰه بعد از أئمّة الهدی و مفاتیح الفلاح و مصابیح الدّجی علیهم سلام اللّٰه تعالی
چه کسانند؟
آن ولیّ ایزد أکبر فرمود علمااند هر گاه بر صلاح و رستگاری و بر فلاح و

اطاعت ایزد باری باشند.
شخصی دیگر از آن امام الجنّ و البشر استعلام و استفهام نمود که شرّ از خلق خدای بیچون بعد از ابلیس و فرعون و نمرود ملعون و جمعی که متّسمین
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:251
بأسماء ایشان و متلقّب بألقاب آن (1) خلقان و آخذ مکان و متأخّر به اماکن آن رؤسای أهل عصیان باشند کدام صفت از أصناف خلقان در روز حساب و میزان خواهند بود؟
آن سرور علیه صلوات الملک الأکبر فرمود که علماا‌ند هر گاه بر صنعت- فساد و الحاد باشند و اظهار أباطیل و کتمان حقّ و برهان و دلیل نمایند زیرا که در حقّ این طایفه مضلّ حضرت عزّ و جلّ میفرماید که: أُولئِکَ یَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَ یَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ إِلَّا الَّذِینَ تابُوا وَ أَصْلَحُوا الآیه .... ترجمه و شرح الاحتجاج ج4 251 ذکر بیان احتجاج أبی محمد الحسن بن علی العسکری ع بر مردی در امر هاروت و ماروت ..... ص : 251

[ذکر بیان احتجاج أبی محمّد الحسن بن علیّ العسکری ع بر مردی در امر هاروت و ماروت]

و نیز بهمین اسناد مقدّم مذکور از أبی یعقوب یوسف بن محمّد بن زیاد و أبی الحسن علیّ بن محمّد بن سیّار مرویست که ما از حضرت امام البرایا حسن بن العسکری علیه سلام اللّٰه تعالی پرسیدیم که یا ابن رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم جمعی از مردم هستند که زعم ایشان چنانست که هاروت و ماروت دو فرشته مقرّب حضرت ایزد واهب‌اند که چون ملائکه ربّ العزّت ملاحظه معصیت بنی آدم نمودند زبان طعن بر آدمیان گشودند و گفتند که ما أصناف ملائکه پیوسته در ذکر تسبیح و تقدیس ذات مقدّس ایزد تعالی و تقدّس اشتغال داریم و این طایفه بنی آدم همیشه و دایم مشتغل بأفعال ناملایم بلکه پیوسته بأعمال که وسیله لومة لائم است مرتکب آن میگردند.

چون ملائکه متکلّم باین کلام گشتند ندا بایشان رسید که چون بنی آدم مخلوق بنفس شهوانی جسمانی شدند مرتکب بعضی أفعال ناپسند میگردند و شما را این نفس از مزید ألطاف حضرت حقّ سبحانه تعالی و تقدّس نیست.

فلهذا از آن بلیّه محفوظ و مصون و در پناه عصمت حضرت بیچونید و اگر خواهید که حقیقت این أمر بر شما بیّن و ظاهر گردد باید که دو سه نفر از ملائکه

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:252

کرام عظام ایزد علّام که تمامی شما اجتماع بر خوبی آنها نمائید اختیار فرمائید (1) تا بزمین بخلافت و حکومت و عدالت و نصفت بنی آدم بعد از تبدیل صورت ملکی بصفت انسانی رفته بحکم ایزد کبیر بر آن أمر خطیر قیام و اقدام نمائید تا حقیقت حال بر شما بی‌قیل و قال بیّن و آشکار در جمیع أحوال گردد.

ملائکه بعد از استماع کلام منادی اتّفاق بهاروت و ماروت و ملک دیگر که در میان أصناف ملایک ایزد قادر در تقوی و صلاح و عبادت فالق الاصباح از سایر ملک خدای تعالی و تبارک ممتاز و مشتهر بودند اختیار فرمودند.

چون آن سه نفر بعد از تبدیل بصورت بشر بزمین آمده بحکومت بنی آدم متمکّن و مستقرّ گردیدند یکی از آن سه نفر که بحذاقت عقل و تمیز از آن دو نفر دیگر ممتاز بود فکر در مآل أحوال خود نمود.

بعد از توبه و انابت بحضرت ربّ العزّت و قبول توبه مراجعت به معبد أصلی و مکان اوّلی خود معاودت فرمود.

امّا هاروت و ماروت در زمین بحکومت بنی آدم مشتغل بودند تا آنکه عورتی زهره نامی که بمرافعه و مخاصمه با جمع بنزد ایشان رفتند چون

زن در حسن و جمال بديع المثال بود هر دو عاشق و مفتون آن عورت شدند و هر يک ايشان به پنهانى بر ديگر اظهار تعشّق نمودند ايشان را در وقت خاصّ بمواصلت خود موعود گردانيد قضا را هر دو چون در همان يكوقت و زمان موعود بودند در يک زمان در نزد ايشان آن عورت حاضر شدند آن زن مواصلت كام خود را موقوف بانصرام و ارتكاب بعضى از شرايط بى‌سرانجام گردانيد مثل شرب خمر و قتل نفس محرّمه و تعليم اسم أعظم چون ايشان قبول شرايط بالتّمام نمودند و در انجام و انصرام آن سعى و اهتمام فرمودند.

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:253

(1) بعد از آنكه اراده زنا بآن زن نمودند آن عورت ايشان را مست گردانيد و اسم أعظم را خوانده صعود و عروج بآسمان نموده چون ايشان به هوش آمدند زهره را نديدند و خود را مفتضح و رسوا ديدند استغاثه و رجعت بحضرة ربّ العزّة نمودند.

در آن حال منادى ايزد متعال بايشان رسيد كه ما شما را مختار ميان اختيار عذاب دنيا و آخرت گردانيديم آن دو ملک گفتند اختيار عذاب دنيا بر عذاب آخرت كه آن را حدّ و نهايت نيست نموديم.

حضرت ايزد عادل هر دو را بچاه بابل گرفتار گردانيد و حرارت بر ايشان مستولى فرمود و هر لحظه آب از قعر چاه ميل علوّ مينمايد چون آب نزديک به لب و دهان آن دو فرشته ميرسد بحكم بيچون آب باز ميل بسفل ميكند و ايشان تشنه و حيران ميمانند و ميگويند كه مردم تعليم سحر از آن دو فرشته معظّم ميگيرند و خداى تعالى مسخ آن عورت بصورت اين كوكب مشتهر به زهره گردانيد.

و چون آن امام الأنام اين كلام استماع نمود فرمود: معاذ اللَّه، از اين اعتقاد فاسد و قول باطل نامساعد زيرا كه ملائكه مهيمن علّام معصوم و محفوظ از كفر و قبايح بلكه از جميع آثام و فضايح بألطاف حضرت خالق العدل و الانصاف چنانچه اين آيه وافى هدايت: لا يَعْصُونَ اللَّهَ ما أَمَرَهُمْ وَ يَفْعَلُونَ ما يُؤْمَرُونَ.

و نيز حضرت ربّ العزيز ميفرمايند: وَ لَهُ مَنْ فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَنْ عِنْدَهُ.

يعنى: ملائكه حضرت أحديّت لا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبادَتِهِ وَ لا يَسْتَحْسِرُونَ

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:254

يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَ النَّهارَ لا يَفْتُرُونَ.

(1) و أيضا قادر بيچون در حقّ ملائكه خود ميفرمايد كه: بَلْ عِبادٌ مُكْرَمُونَ لا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ تا آخر آيه قوله تعالى مشفقون.

و حضرت ربّ العالمين نه اين ملائكه مقرّبين را خلفاى خود در روى زمين گردانيد و ملائكه واجب تعالىِ در دنيا مثل أنبياء و أئمّه الهدى عليهم التحيّه

و الثّناء میباشند آیا أنبیاء و أئمّة الهداء مرتکب قتل نفس محرّمه و زنا میگردند.
آن مرد فرمود: که لا و اللَّه.
بعد از آن آن ولیّ واهب منّان فرمود که آیا تو میدانی که حضرت أرحم الرّاحمین هرگز زمین را خالی از نبیّ و ولیّ از بشر نگردانید نه خدای تعالی میگوید که: وَ ما أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِکَ إِلَّا رِجالًا نُوحِی إِلَیْهِمْ مِنْ أَهْلِ الْقُری.
یعنی: ما پیش از تو ای نبیّ الوری رجال از أنبیاء که وحی با ایشان فرستاد از أهل قری مکّه معظّمه و غیرها بودند خبر داد که هرگز ملائکه را برای امامت مخلوقین و حکومت ثقلین نفرستاد بلکه ملائکه را برسالت بنزد أنبیاء خالق البریّه مرسل میگردانید.
چون کلام امام علیه السّلام باین مقام رسید آن دو مرد سایل سؤال کردند که یا امام البرایا پس بنا بر این ابلیس لعین نیز ملک حضرت أکرم الأکرمین نباشد؟
آن حضرت علیه السّلام فرمود که: ابلیس از طایفه جنّ بود نه از جمع دیگر آیا شما نشنیدید که حضرت قادر بیچون میفرماید که: وَ إِذْ قُلْنا لِلْمَلائِکَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِیسَ کانَ مِنَ الْجِنِ.
ایزد تبارک و تعالی خبر داد که ابلیس از طایفه جنّ بود نه از ملک، و

جنّ آن جماعتند که حضرت حیّ قیّوم در حقّ ایشان میفرماید که: وَ الْجَانَّ خَلَقْناهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نارِ السَّمُومِ.
(1) حکایت حضرت أبی محمّد الحسن العسکری علیه السّلام روایت کند از پدر بزرگوار و آن حضرت از جدّ عالیمقدار خود أبو الحسن الرّضا علیه السّلام و آن امام از پدر خود موسی الکاظم علیه السّلام و آن حضرت از آبای عظام کرام علیه السّلام و ایشان از حضرت سیّد الأوصیاء أمیر المؤمنین علیه السّلام و آن سرور از حضرت پیغمبر سیّد البشر علیه صلوات الملک الأکبر که آن حضرت- صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمود که: حضرت آفریدگار ما معاشر انبیا را و معاشر آل محمّد و معاشر أخیار ملائکه مقرّبین را اختیار نمود برای هدایت امّت هر وقت و چون قادر بیچون عالم بود بر آنکه این أصناف أخیار و طوایف أبرار شغل و کاری که موجب خروج ایشان از ولایت و اطاعت ربّ العزّت باشد نمینمایند و از طریق عصمت منقطع نمیگردند و منضمّ بجمع که مستحقّ عذاب و عقوبت و سزاوار ایذاء و نقمت باشد نمی‌شوند فلهذا این طایفه را اختیار نموده برگزید.

[بیان احتجاج أبی محمّد الحسن بن علیّ العسکری ع در قبول ملائکه ولایت امیر المؤمنین را]

أبی یعقوب یوسف بن محمّد و أبی الحسن علیّ بن محمّد بن سیّار این دو راوی گویند که: ما هر دو معروض رأی أنور فیض‌گستر آن ولیّ واهب أکبر أبی محمّد الحسن العسکری علیه سلام اللّه تعالی گردانیدیم که: در نزد ما چنین روایت است:
که چون حضرت نبیّ الرّحمه علیّ بن أبی طالب علیه السّلام و التّحیّه را بر امامت و ولایت امّت منصوص و معیّن گردانید حضرت اللّه تعالی و تقدّس ولایت آن حضرت را بر گروه گروه ملائکه عرض نمود هر که قبول ولایت آن امام

صاحب سعادت فرمود.
قادر معبود آن کس را معزّز و ممتاز نمود و هر که ابا از قبول ولایت نمود آنها را واجب تعالی مسخ گردانید بصفت ضفادع آیا چنین است یا نه؟ (1)
أبی محمّد الحسن العسکری علیه السّلام فرمود که معاذ اللّه از این جماعت دروغ گویان که بر ما چیزهای غیر واقع نسبت میدهند ملائکه عزّ و جلّ ایشان رسل خدای لم یزل‌اند چنانچه سایر أنبیاء خدای تعالی بخلق مبعوث‌اند.
آیا از أنبیاء کفر بخدای تعالی میسّر و ممکن است یا نه؟
گفتم: نه آن حضرت (ع) فرمود که: ملائکه عظام کرام ایزد علّام نیز بهمین نهج و انجامند.

[بیان احتجاج أبی محمّد الحسن بن علیّ العسکری در امر تقیه در دین]

و باسناد مقدّم متکرّر از أبی یعقوب و أبی الحسن مرویست که ما هر دو بنزد حضرت حسن بن علیّ أبی القائم صلوات اللَّه علیهم حاضر شدیم در آن أثناء بعض از أصحاب آن سرور بخدمت او حاضر شدند و گفتند که:
یا ابن رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم مردی از برادران ما شیعه به نزد ما آمد و میگوید که: مرا جهّال عامّه امتحان بمذهب و تفتیش آن در امامت أئمّه البریّه می‌نمایند و مرا قسم میدهند که تو شیعه نباشی من در آن أمر متحیّرم که چه کنم و چگونه از دست آن مستخلص گردم.
من گفتم: او را که آن طایفه بتو چه میگویند؟
گفت: میگویند که بگوئی فلان بعد از رسول آخر الزّمان امام خلقان و پیشوای تمامی امّتان است و مرا لا بدّ و ناچار است که در جواب آنها گویم که نعم و اگر تصدیق بنعم ننمایم مرا چندان زنند که از جان بفرسایم و چون گویم نعم
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:257
آن جماعت گویند که: بگو و اللَّه من گفتم: نعم و اللَّه اراده نعم از أنعام شتر و گاو و گوسفند نمودم.
(1) من باو گفتم: که هر گاه آن طایفه گویند که بگوی و اللَّه، تو بگوی ولی یعنی مراست که اختیار أمر چنین و چنین کنم زیرا که نواصب را تمیزی چندان نیست و هر گاه که چنین گوئی از ضرر و ایذاء سالم مانی و بدست آن طایفه گرفتار نمانی.
یا ابن رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم آن مرد گفت: که اگر نواصب گویند که هاء اللَّه را محقّق و مبیّن گردان و بگوی و اللَّه در آن حال مرا چه باید کرد؟
گفتم: بگوئی و اللَّه و ها را مرفوع گردان زیرا که چون ها را مکسور نگردانی آن قسم نیست باید که خاطر خود جمع گردانی.
آن مرد رفت و بعد از مدّتی که رجعت بنزد ما نمود گفت: که مرا کرّة بعد اخری با آن جماعت گفتگوی بسیار واقع شد و من بهمان نهج از تو تعلیم گرفته بودم، معمول گردانیدم، از من قبول کردند و اعزاز و احترام من بسیار فرمودند.
حضرت حسن العسکری علیه السّلام فرمود که: تو داخل در سلسله جماعتی که حضرت رسول صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم در حقّ ایشان فرمود که:
الدّالّ علی الخیر کفاعله.
و صاحبت که تقیّه کرده است خدای تعالی بعدد هر شیعه از موالیان و

محبّان ما كه تقيّه كردند و بعدد شيعه كه ترک تقيه نمودند يكحسنه در ديوان عمل آن بنده عزّ و جلّ مكتوب و مسجّل گرداند كه أدنى حسنه قطع گناه صد ساله كند و ترا نيز بواسطه ارشاد و هدايت او باين عمل حضرت عزّ و

جلّ مثل اين ثواب احسان و عنايت كند.

[بیان احتجاج أبی محمّد الحسن بن علیّ العسکری ع در تواضع و نقل قصه مهمان امیر المؤمنین]

(1) و باسناد مکرّر از آن امام الجنّ و البشر الحسن العسکری علیه سلام- اللّٰه الأکبر مروی و منقول است که آن سرور فرمود که: أعرف و أعلم مردم بحقوق برادران مؤمن در این دار دنیا کسی است که قضاء حوائج ایشان کند و در آن باب سعی و اهتمام بجای آرد آن کس در نزد خدای تعالی و تقدّس أعظم شأن و أرفع مکان خواهد بود و کسی که در دنیا برای برادر مؤمن تواضع کند آن مؤمن متواضع بیقین در نزد حضرت ربّ العالمین از صدق یقین و از شیعیان حضرت أمیر المؤمنین علی علیه السّلام خواهد بود حقّا.
پس آنگاه آن ولیّ اللّٰه فرمود که: روزی در مجلس عالی و محفل متعالی آن کعبه آمال و امانی یعنی حضرت أمیر المؤمنین علی علیه السّلام دو برادر مؤمن آن حضرت (ع) که پدر و پسر بودند حاضر گشتند در ساعت آن امام الامّه بواسطه تواضع آن دو مؤمن برخاست و اکرام و احترام تمام ایشان نمود و بر مسند جلوس خود اجلاس فرمود و خود بسعادت و اقبال در پیش روی آن دو مؤمن نشست و با ایشان از روی اشفاق و مهربانی سخن در پیوست بعد از آن أمر باحضار طعام بجهت آن مؤمنان نیکو سرانجام نمود چون قنبر طعام حاضر گردانید آن حضرت علیه السّلام با ایشان طعام تناول فرمود و چون از أکل طعام فارغ شدند قنبر طشت و ابریق چوبین و مندیل لطیف آورده تا آب بدست آن مرد ریزد در آن دم آن امام الامم از جای برجست و ابریق از دست قنبر گرفت و خواست که آب بر دست آن مؤمن خاصّ آن ولایتمآب ریزد آن مرد بر خاک غلطید و گفت: یا أمیر المؤمنین (ع) فدای تو گردم من راضی نیستم که خدای مجید أحد ترا بیند که خود بسعادت آب بر دست من ریزی که زیرا که من محبّ و مرید شما ای
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:259
ولیّ حمیدم.
(1) حضرت ولیّ معبود فرمود که: راست بنشین و دست خود بشوی و در باب منع من حرف و سخن ای مؤمن حضرت مهیمن مگوی زیرا که من دوست دارم که حضرت ربّ العزّت ترا و برادرت را که متمیّز از تو نیست که دعوی تفضیل و زیادتی بر تو ندارد بیند که در تغسیل ید تو میل تحصیل رضای او تبارک و تعالی دارد و از انجام و انصرام این کار در خدمت حضرت آفریدگار در جنّت مترجّی و مترقّب ثواب بسیار در روز حساب و شمار است که آن عبارت از ثواب عدد در برابر أهل دنیاست أضعافا مضاعفه و بهمین حساب در ممالک جنّت حضرت ایزد تعالی و تبارک مترصّد

ثواب عدد ده برابر أهل جنّت است أضعافا مضاعفه.
چون آن ولىّ ملک العلّام کلام خير انجام صدق التيام باين محلّ و مقام رسانيد آن مؤمن برخاست و بنشست در آن حال أمير المؤمنين على (ع) گفت: يا مؤمن و من ترا قسم ميدهم بجلالت و عظمت قدر من که تو آن را شناختى، و قبول نمودى و بتواضع که من حسبة اللّه تعالى براى تو کردم تا آنکه تو مجازات از آن يافتى تا آنکه نزديک من آئى و چنانچه اگر قنبر آب بدست تو ميريخت و تو به اطمينان خاطر دست خود را مغسول گردانى زيرا که ايزد سبحانى ترا مشرّف گردانيد از آنکه من در اين باب خدمت تو کنم.
آن مرد حسب الأمر أمير المؤمنين حيدر آنچه آن سرور حکم بر او فرمود بجان و دل اطاعت نمود بعد از آن دست پيش داشت و آن حضرت آب بدست او ريخت تا آنکه غسل أيدى خود نمود و از آن اشفاق و احسان سر فخر و مباهات از ساير أنبياى روزگار بر آسمان سود. مصرع: زهى سعادت دنيا و دين زهى توفيق.
پس آنگاه آن ولىّ اللّه ابريق بدست محمّد بن الحنفيه داد و فرمود که يا
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:260
بنىّ (1) اگر اين پسر او بتنهائى بغير رفاقت پدرش بخدمت من حاضر مى‌شد من آب بدست او ميريختم ليکن حضرت ملک تعالى از مساوات سلوک عزّت و احترام أنام ميان اين و آن هر گاه در يک مقام مجتمع گردند ابا و انکار تمام دارد، امّا چون من آب بدست پدرش ريختم بايد که تو آب بدست پسرش ريزى.
محمّد بن الحنفيّه حسب الأمر آن امام البريّه آب بدست پسر آن مرد مؤمن ريخت تا تطهير و غسل دست خود نمود.
بعد از آن آن امام الانس و الجانّ الحسن بن علىّ العسکرى عليهما سلام الملک السّبحان فرمود که: اى معشر مردمان شرف و عزّت مؤمنان در نزد حضرت واهب بلا امتنان ما فوق الحدّ و الحصر و البيان است.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:261

ذکر بیان احتجاج قایم منتظر صاحب اللّواء و التّاج محمّد ابن الحسن المهدی المستضیء منه الشّمس و السّراج صلوات اللّه علیه و علی آبائه الطّاهرین بر أصناف مسلمین در علم دین

اشاره

(1) از سعد بن عبد اللّه القمّی الأشعری منقول و مرویست که گفت من به بليّه منازعه و مباحثه سخت‌ترين نواصب گرفتار گشتم چنانچه يک روزی مناظره ميان من و او بجائی رسيد که گفت: من اميدوارم که حضرت قادر عالم تو و أصحاب بلکه شما معاشر روافض را مقطوع الحيات و منخرط در سلک أموات گرداند که شما قصد مهاجرين و أنصار سيّد الأبرار بطعن و لعن برايشان بواسطه عدم علم و وقار خود مينمائيد و منکر حبّ سيّد البشر نسبت بهر يک از أصحاب مهاجر و أنصار آن سرور می‌شويد و أصلا متنبّه و متّعظ بأحاديث که در حقّ آن أعيان واقعست نميشويد نه صدّيق در علم و شرف بالاتر از جميع صحابه سيّد الأنام بواسطه سبقت او در اسلام بود.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:262
(1) آيا نميدانند که حضرت نبیّ المختار در هنگام توجّه بغار چون برای آن بهترين مهاجر و أنصار ميرسيد با آنکه هيچ أحدی را در آن شب مصاحب و يار نگردانيد او را صاحب و يار غار خود گردانيد بواسطه آنکه چنانچه برای نفس خود ميترسيد بجهت او نيز ميترسيد.
و ديگر آنکه ميدانست که او بعد از حضرت نبیّ الرّحمه خليفه امّت او خواهد بود بواسطه همان اراده حفظ و صيانت نفس او نمود چنانچه همين محافظت نفس أقدس خود فرمود تا بعد از آن حضرت اختلال در دين ايزد لا- يزال پيدا نگردد علی عليه السّلام را بجهت همان در فراش خود گذاشت که ميدانست که اگر علی عليه السّلام مقتول گردد دين نبیّ الأکرم از انتظام نخواهد افتاد و چون رسول بيچون صلّی اللّه عليه و آله و سلّم بيقين ميدانست که بوجود أبو بکر دين او منتظم خواهد بود.
و نيز هيچ أحدی از صحابه قايم مقام او نخواهد بود فلهذا او را همراه برد و علی را بواسطه همان گذاشت که از قتل علی عليه السّلام هيچ گونه ترس و خوف بواسطه دين نداشت.
سعد بن عبد اللّه القمّی گويد که: من جواب بسيار بدين کلام بيهنجار برای آن خاکسار بيان و اظهار کردم ساکت و مجاب نگرديد و گفت ای گروه روافض شما ميگوئيد که اسلام خليفه اوّلی بعد از اسلام علیّ عليه السّلام بود مرا خبر دهيد که آيا اسلام ايشان بطوع و رغبت بود يا اسلام ايشان از روی کره و اجبار بحيّز اصدار رسيد من در آن أثر از جواب او احتراز نمودم و با نفس خود گفتم: که اگر جواب او گويم که اسلام هر دو از روی کره و اجبار بود خواهند گفت که در آن وقت أصلا اسلام را قوّت چندان نبود که بقهر اکراه اسلام آرند

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:263
پس من رجوع از آن خصم بر انقطاع كردم (1) و جواب او نگفتم چون حال خود بدان منوال ديدم كاغذ طومار درست كردم و يک چهل و چند مسأله از مسائل غامضه كه جواب آن را نميدانستم در آنجا مكتوب گردانيدم و با خود گفتم كه اين مسايل را بالتّمام بخدمت مصاحب مولاى من يعنى أبى محمّد الحسن بن علىّ العسكرى عليه السّلام كه او أحمد بن اسحاق بود ميبرم تا جواب بر وفق صواب از او بشنوم چون بدر خانه آن مؤمن يگانه رفتم و طلب او كردم او متوجّه بخدمت امام الهدى كه در سرّ من رأى بود گرديد من چون اين سخن شنيدم بر أثر او روان گشتم و در راه بادراک ملاقات او مستسعد گرديدم و أحوال خود را بالتّمام عرض كردم.
آن مؤمن ايزد مهيمن گفت: با من بسرّ من رأى بخدمت امام البرايا أبى محمّد الحسن العسكرى عليه سلام اللّه تعالى حاضر شو ما حقايق اين مسايل از آن امام العادل سؤال نمائيم من نيز برفاقت آن مؤمن عزيز روانه سرّ من رأى گشتم و چون بدر خانه آن ولىّ بيچون رسيديم اذن دخول به خدمت آن بضعه رسول طلبيدم ما و آن مؤمن را اذن دادند.
امّا چون داخل دولت سراى آن خير خلق اللّه تعالى شديم آن حضرت با فرزند ارجمند خود أبو القاسم محمّد بن الحسن العسكرى عليه السّلام نشسته بودند و با أحمد بن اسحق انبان بود كه آن را بكساى طبرى پوشانيده بود و در آنجا يک صد و شصت كيسه از زر طلا بود و كاغذى كه صاحبان مال نام خود، و كميّت مبلغ كه در آن كيسه هر كسى گذاشته بودند مكتوب بود هر كسى مهر خود بر كيسه خويشتن نهاده بودند.
چون ما داخل مجلس آن ولىّ ايزد تعالى كه رشک جنّت المأوى بود
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:264
شديم و چشم ما بر جمال جهان آراى آن امام البرايا افتاد (1) روى او را مانند ماه شب چهاردهم ديديم و بر ران آن امام الانس و الجانّ پسرى مثل منظرى خورشيد بنظر ما در آمد كه از نور جمال بديع المثال او عالم روشن و از أزهار كثير الأنوارش اين جهان گلشن گشته بود و بر فرق مبارک آن خلاصه أوصياى رسول ايزد تعالى و تبارک دو گيسوى تافته بود كه طعن برشک ختن ميزد و در نزد آن امام البريّه أنار از طلاى أحمر كه تجلّى و ترصيع از نگينهاى جواهر ثمينه و درّ و گوهر كرده بودند و يكى از رؤساى بصره آن را برسم هديه بخدمت آن خلاصة البريّه ارسال گردانيده حاضر بود.
و در دست آن امام الأعلم قلم بود كه بآن چيزى بر كاغذى قلمى مينمود و هر گاه كه آن ولىّ اللّه اراده كتابت ميكرد آن پسر دست مبارک او را ميگرفتى و از كتابت بازداشتى.
در آن حال آن برگزيده واهب لا يزال آن رمّان را مى‌انداختى و اشاره به

آن پسر کردی که بزود بیار.
چون آن غلام دست از آن ولیّ ملک العلّام برداشتی باز آن حضرت مشغول بکتابت گشتی و آنچه خواستی نوشتی.
بعد از آن أحمد بن اسحق فتح کساء نمود و انبان را در پیش آن هادی هر بد و نیکو وضع فرمود.
در آن عصر حضرت الهادی علیه سلام الملک الاکبر نظر فیض‌گستر به آن پسر نمود و فرمود که: ای پسر مهر از هدایا و تحف شیعه و موالی تو که آنها را بشما متحف گردانیدند بردار و آنها را بنظر در آر.
آن پسر گفت: یا مولای آیا جایز و درخورست که ایادی طاهره ممتدّ به
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:265
هدایای نجسه أموال رجسه گردد؟ (1) در آن دم آن امام المنتظر القائم علیه السّلام روی بأحمد بن اسحاق وکیل قم آورده گفت:
یا بن اسحق آنچه در جواب داری باید که بیرون آری تا آنکه حلال آن متمیّز از حرام بحکم ایزد علّام و دین سیّد الأنام گردد.
ابن اسحق بموجب حکم آن ولیّ ایزد خلّاق صرّه از آن جراب بیرون آورد و در نزد آن حضرت گذاشت.
آن پسر یعنی قایم منتظر فرمود که: یا ابن اسحق این کیسه از فلان ابن فلان از محلّه فلان قم است و در این کیسه دویست و شصت دینار است از آن جمله چهل و پنج دینار در این کیسه از قیمت خانه کوچکی است که از میراث پدر باین کسی که این مبلغ را ارسال داشت رسیده آن را فروخته و ثمن را به مصحوب تو یا بن اسحق فرستاد.
و از آن جمله از قیمت هفت ثوب که بچهارده دینار ابتیاع شده در آن کیسه است و از اجرت حوانیت سه دینار نیز در آنجا است.
در آن وقت مولای ما حسن العسکری علیه السّلام فرمود که: ای پسر من راست گفتی این مرد را بر حرام آنچه درین کیسه است دلالت و ارشاد نمائی پس غلام یعنی امام القائم المنتظر علیه السّلام فرمود که: در این کیسه دو هزار دینار است بسکّه که تاریخ آن در سنه فلان است و نصف نقش آن سکّه و مهر بر طرف شده و در آنجا سه قطعه از قراضه زر است که وزن آن یک دانگ و نیم است آنچه در این صرّه حرامست همین است.
و وجه حرمت آنست که صاحب صرّه در شهر کذا و سنه کذا در پیش نسّاج
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:266
بافنده که از جمله جیران او بود یکمن و ربع (1) ریسمان داشت مدّتی آن ریسمان در نزد آن مرد بود تا آنکه دزد آن غزل را دزدید نسّاج بنزد صاحب ریسمان رفته حقیقت حال باو عرض نمود مالک تصدیق او ننموده او را غرامت بغزل که باریکتر از آن بود بمن و نصف فرمود.

بعد از آن همان نسّاج را أمر بنسج ثوب از آن غزل نمود و این دینار و سه قطعه قراضه از ثمن این ثوب منسوج از آن غزل است.
پس از آن حلّ عقد و مهر از آن کیسه نمود چنانچه آن خلاصه اولاد سیّد البشر از حقیقت آن خبردار بود آن دینار و سه قطعه قراضه زر از آن کیسه بدر آمد.
بعد از آن ابن اسحق صرّه دیگر از تحت آن کساء طبری بدر آورد همان پسر فرمود که: این صره از فلان بن فلان از محلّه فلانیه قم است و عین در کیسه پنجاه دینار است لیکن ما را بحکم ایزد مهیمن بی‌نیاز جایز و باساز نیست که دست بر آن دراز نمائیم.
آن مرد گفت: یا بن رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم ما را بوجه عدم جواز سرفراز و ممتاز ساز.
آن ولیّ قادر کارساز فرمود وجه آنست که این دنانیر از قیمت گندمست که مالک این بشرکت و انبازی شخص زراعت کرده چون شریک ضعیف و او قوی بود أخذ حصّه و نصیب خود از کیل کامل نمود و اعطای نصیب شریک از کیل ناقص بخلاف عدل فرمود.
در آن حال مولای ما الحسن بن علیّ العسکری علیه سلام اللَّه تعالی فرمود:
صدقت یا بنیّ
.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:267
(1) ای پسرک من راست گفتی.
آنگاه آن ولیّ اللَّه فرمود که: یا بن اسحاق این کیسه‌ها را بار کن و ببر و بأصحاب و ملّاک اینها رسان و اگر شما را کوفت پیدا شود البتّه وصیّت به تبلیغ این أموال بصاحبان مال نمائی که ما را حاجت باین أموال نیست.
بعد از آن، آن سرور فرمود که: جامه آن عجوز را بنزد من آر.
أحمد بن اسحاق گفت: که آن جامه را در مکان مأمون گذاشته بودم و تا حال طلب و اظهار آن خاتم الأوصیاء نبیّ المختار أصلا آن را بخاطر نداشتم که در کجا گذاشتم.
چون أحمد بن اسحاق رفت تا آنکه آن جامه به خدمت این امام الامّه حاضر سازد در آن أثر مولای من أبو محمّد الهادی علیه السّلام بسوی من نظر کرد و فرمود که:
یا سعد: ترا چه چیز باین صوب آورد؟
گفتم: فدای تو گردم مرا أحمد بن اسحاق مشتاق شما مولی گردانید.
آن حضرت علیه السّلام فرمود که: آن مسائل که بواسطه سؤال آن باین محالّ آمدی چه شد؟
گفتم: سیّدی و مولای، ای سیّد و مولای من مسائل به حال خود هست.

در آن حال آن ولىّ ملک متعال فرمود که: آن را از قرّت عين من سؤال کن و ايماء بآن پسر يعنى قايم آل محمّد نمود.
فى الفور آن پسنديده ربّ غفور گفت: از هر چه خواهى سؤال کن.
گفتم: اى مولاى من و پسر مولاى من روايت از حضرت سيّد البريّه به ما

رسيد (1) که آن نبىّ المختار طلاق زوجات طاهرات خود را بدست أمير المؤمنين حيدر کرّار مقرّر گردانيد.
چنانچه بعد از وفات آن بزرگوار عايشه در جنگ جمل با لشکر بسيار به حرب حيدر کرّار غير فرّار آمد، آن ولىّ حضرت آفريدگار قبل از حرب و پيکار با عايشه وقار رسولى بنزد او ارسال داشت و پيغام باين نهج براى دفع فساد که بحرکت او اشتداد يافت داد که:
اى عايشه تو أهل اسلام را در مهلکه انداختى بغشّ و عذرى که پيدا ساختى و أولاد خود را در موضع هلاک ساکن گردانيدى بجهالت و نادانى و خود چنين أمر ناپسند را پسنديدى بايد که از اين حرکت و فعل شنيع و عمل بى‌توقيع ممتنع و منزجر گشته توبه و رجعت بحضرت ربّ العزّه نمائى و الّا من ترا طلاق دهم و از سلسله أزواج طاهرات نبىّ صاحب اللّواء و المعراج اخراج کنم.
يا مولى مرا از معنى اين طلاق مخبر و مطّلع گردان که بچه عنوان و بچه بيان است که آن رسول فيّاض ايزد منّان تفويض حکم آن بآن امام الانس و الجانّ گردانيد؟
آن حضرت يعنى قايم آل نبىّ المختار فرمود که: خداى تعالى و تقدّس شأن نساء نبىّ المقدّس را معظّم و مکرّم و بشرف امّهات المؤمنين مختصّ در اين عالم گردانيده بود.
روزى خطاب مستطاب بحضرت ولايتمآب نموده که: يا أبا الحسن اين شرف براى نسوان باقى و مستدام است مادامى که ايشان بر طاعت ملک العلّام ثابت و بر دوام باشند.

(1) و اگر عاصى امر اله و منکر تو اى ولىّ اللّه گردند يعنى بر تو خروج کرده از خانهاى خود بيرون آيند هر آينه هر که باشد او را طلاق داده از سلسله أزواج من اخراج کن.
آن حضرت قبول نمود و در وقتى که عايشه باغواى جمعى با لشکر ببصره آمد حضرت أمير المؤمنين حيدر عليه السّلام بعد از اتمام حجّت بر عايشه او را طلاق داده از زوجيّت حضرت نبىّ الرّحمه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم اخراج و از شرف امّيت المؤمنين اسقاط و استخراج نمود.
سعد بن عبد اللّه گويد که: من در آن حال گفتم: يا بن رسول اللّه مرا خبر ده از فاحشهِ بيّنه که آن اگر از زن صادر و سانح گردد شوهرش را ميرسد

که او را در أیّام عدّه از خانه خود اخراج نماید.
آن خلاصه و زبده أولاد سیّد البشر الامام القائم المنتظر علیه سلام الملک الأکبر فرمود که:
آن فاحشه مساحقه است و سحق عبارت از آنست که دو زن با هم جمع شوند و چون این عمل از زنی صادر گردد بر او رجم لازم آید و آن زنا نیست زیرا که اگر زنا از زنی واقع شود او واجب الرّجم نشود بلکه حدّ شرعی که عبارت از صد تازیانه است بر او لازم گردد.
و اگر بعد از اقامت حدّ کسی اراده تزویج آن عورت نماید أحدی را منع او از عقد بواسطه ضرب حدّ نرسد لیکن اگر آن مساحقه کرده باشد رجم بر او واجب گردد و سنگ‌سار کردن خزی و خواری است و آن کسی را که خدای باری أمر بسنگسار او نمود پس حکم بخزی و خاری او فرمود و بناء علیه هیچ أحدی را نزدیکی باو روا نبود.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:270
(1) بعد از آن سؤال از آن پسندیده واهب متعال نمودم که قول خدای تبارک و تعالی به پیغمبر خود موسی علیه السّلام در هنگام صعود بجبل طور خطاب مستطاب فرمود که:
فَاخْلَعْ نَعْلَیْکَ إِنَّکَ بِالْوادِ الْمُقَدَّسِ طُویً.
مرا خبر ده که مراد از خلع نعل چه بود بدرستی که فقهاء فریقین و علماء طرفین میگویند که: موسی علیه السّلام که نعلین مأمور بخلع آن از حضرت ربّ العالمین گردید آن پوست میته بود.
آن حضرت علیه السّلام فرمود که: هر کسی که قایل باین قول گردید آن کس افتری بموسی علیه السّلام نمود او بی‌شبهه و ارتیاب جاهل از رتبه موسی و نبوّت آن رسالتمآب خواهد بود زیرا که این أمر خالی از دو خطیّه نیست:
اوّلی، آنکه آیا صلاة موسی علیه التّحیّة و الثّناء در آن نعلین جایز بود یا نه؟
اگر موسی علیه السّلام را صلاة در آن جایز و عیان بود پس موسی (ع) را لبس آن نعلین در آن وادی مقدّس نیز جایز باشد زیرا که آن نعلین بیقین طاهر و مقدّس بود.
خطیّه ثانیه، آنکه اگر نماز موسی علیه السّلام در آن جایز نباشد مع هذا موسی ملبّس آن باشد لازم آید که موسی علیه السّلام حلال از حرام نشناسد و آنچه نماز و بندگی حضرت بی‌نیاز در آن جایز و با ساز باشد و آنچه نماز در آن رخصت و جایز نباشد نداند و این کفر است.
گفتم: یا بن رسول اللّه مرا از تفسیر و تأویل این آیه جلالت پایه مخبر و مطّلع گردان که از حقایق آن بغایت متحیّر و نادانم.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:271
(1) حضرت أبو القاسم الحجّة بن الحسن علیهما السّلام فرمود: که موسی

نبیّ علیه السّلام بوادی مقدّس آمد مناجات بحضرت مجیب الدّعوات نمود که
یا ربّ انّی أخلصت لک المحبّة و غسلت قلبی عمّن سواک.
أمّا چون آن رسول بیچون را محبّت بأهل او از حدّ و حصر افزون بود حضرت ملک تعالی فرمود که:
اخلع نعلیک
یعنی حبّ أهل خود را اگر با ما محبّت- داری از خاطر خود بیرون کن و مودّت آنها را از دل خود نزع نمائی چون در محبّت ما دعوی اخلاص میکنی که دل بمحبّت غیر ما مایل و بما سوای ما مشغول و معطّل شدی.
من گفتم: یا بن رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم مرا خبر از تأویل کهیعص ده.
و آن حضرت علیه السّلام فرمود که: این حروف از أخبار غیبست که حضرت علّام القیّوم بنده خود زکریّا علیه السّلام را بر آن أمر غیب مطّلع گردانید.
بعد از آن آن قصّه بر آن حضرت سیّد الأنبیاء محمّد المصطفی صلوات اللّه علیه و آله وانمود کرد و حقیقت این خبر بدین نهج منقول و مشتهر است که چون زکریّا علیه السّلام أوصاف حمیده و نعوت پسندیده آل عبا از کتب سماویّه دیده و شنیده بود و مطّلع باسمای آن أعیان نبود.
از حضرت معبود سؤال تعلیم أسماء خمسه نمود ایزد بیزوال و أمین وحی جبرئیل علیه سلام اللّه المتعال را بنزد آن پیغمبر با اقبال ارسال نمود و او را باسمای اولیای حضرت ذو الجلال اعلام فرمود.
پس زکریّا را در هنگام تذکّر أسمای محمّد و علیّ (ع) و فاطمه و حسن (ع) حزن و غم و کرب و ألم بغایت کم میشدی و از أنواع مکروهات منجلی و متسلّی
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:272
گشتی.
(1) و چون باسم حسین علیه السّلام رسیدی مختنق میشدی و از کثرت عبرت و دمعت عین بسیار بسیار متألّم و حزین گشتی و دل تنگ شدی.
روزی آن نبوّت پناهی مناجات بحضرت الهی نمود که خدایا چراست که من در وقت تذکّر أسمای أربع از أنواع غموم و از جمیع هموم تسلّی می‌یابم و چون متذکّر بنام نامی حسین بن علی علیه السّلام میشوم چشمم پر آب و سوز دل و اضطراب بسیار بهم میرسد؟
حضرت ملک تعالی آن نبیّ اللّه را از قصّه حسین و شهادت آن سیّد الشّهداء در کربلا خبر داد.
پس فرمود که:
کهیعص

کاف نام کربلا و هاء اشاره بهلاکت عترت طاهره و یا، یزید که ظالم حسین علیه السّلام است و عین عطش حسین و أصحاب و صاد صبر آن ولیّ ایزد أکبر است.
چون زکریّا علیه السّلام این أحوال امام المظلوم علیه السّلام از حضرت ملک العلّام استماع نمود تا سه روز سر عجز و نیاز با کمال سوز و گداز بسجده بی‌نیاز گذاشت و أصلا سر برنداشت و مردم را در این سه روز بنزد خود راه نداد و در گریه و بکاء و حزن و عنا بودی و مرثیه و مناجات بحضرت مجیب الدّعوات نمود که:
الهی أتفجّع خیر جمیع خلقک بولده.
الهی أتنزل بلوی هنه الرزیّة بفنائه.
الهی أتلبّس علیّا و فاطمه ثیاب هذه المصیبة.
الهی أتحلّ کربة هذه المصیبة بساحتهما.
و چون آن نبیّ بیچون از این مناجات بحضرت مجیب الدّعوات فارغ
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:273
شدی در باب طلب فرزند میگفتی: (1)
الهی ارزقنی ولدا تقرّبه عینی علی الکبر فاذا رزقتنیه فاقتنّی بحیّه ثمّ أفجعنی به کما تفجّع محمّدا حبیبک صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بولده.
نیز دعای آن نبیّ حضرت مهیمن بهدف اجابت مقترن گردید و ایزد مجید یحیی نبیّ محصور که ربّ غفور نعت پسندیده او را در قرآن مذکور گرداند که: وَ سَیِّداً وَ حَصُوراً وَ نَبِیًّا مِنَ الصَّالِحِینَ باو بخشید.
بعد از آنکه یحیی نبیّ محصور بسنّ رشد و تمیز رسید نهایت خوف و وحشت بر آن نبیّ ربّ العزّت رسید و بغایت اندوه ذلّت بر و مستولی گردید که أصلا لحظه بلکه لمحه نیاسودی و دائم بحزن و ألم قائم و متألّم بودی و چون آن نبیّ بیچون بدرجه شهادت رسید حضرت زکریّا نبیّ علیه السّلام به در دو مصیبت او مبتلا گردید.
پس آنگاه آن حجّة اللّه فرمود که: حمل یحیی علیه السّلام مدّت شش ماه بود و حمل حسین علیه السّلام نیز چنین بود.
سعد گوید که گفتم: یا مولی خبر ده مرا از علّتی که از سبب آن قوم را اختیار امام برای نفس ایشان جایز و عیان نیست.
آن حضرت علیه السّلام فرمود که اختیار قوم بر امام مفسد است یا مصلح؟
گفتم: بمصلح.
در آن أثر آن امام جنّ و بشر فرمود که آیا جایز است که عقلا اختیار قوم بر امام مفسد واقع شود زیرا که هیچ کس آنچه در خاطر غیر او گذرد و از صلاح و فساد و فلاح و الحاد مطّلع و مخبر نیست.
و چون حال هر افراد در حال بدین منوال است پس محتمل است که

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:274

اختيار قوم بر يكى از أهل فساد و جهّال واقع گردد.

(1) گفتم: بلى يا مولى آن ولىّ ايزد تعالى فرمود كه همين علّت است كه من آن را مؤيّد ببرهان عقلى گردانيدم تا عقل تو قبول آن كند.

گفتم: نعم مثل اين برهان بغايت دل‌نشين و خاطر نشانست.

بعد از آن آن هادى انس و جان گفت: يا سعد مرا خبر ده از رسولان عاليشأن كه حضرت قادر سبحان برگزيد ايشان را از جميع خلقان و انزال، و ارسال كتب بديشان نمود. و مؤيّد آن أعيان بوحى و عصمت ايشان از هر وزر و خطيئت فرمود چه آن رسل أعلام امم و هدات خلايق بحضرت ايزد عالم‌اند چون قادر بيچون ايشان را بر ثبوت اختيار بهدايت مشحون گردانيد.

و از جمله أنبياء و رسل واجب تعالى موسى و عيسى عليهما التّحيّة و الثّناء بودند آيا ايشان را بر ثبوت اختيار با وفور عقل و فهم و كمال شعور و علم كه هر دو در اختيار مختار بودند ميتواند بود كه اختيار آن دو بزرگوار بر منافق خاكسار واقع گردد و حال آنكه ايشان هر دو ظنّ ايمان بآن منافق بى‌ايمان داشته باشند.

من گفتم: نه پس آن ولىّ ايزد مقدّس فرمود كه چون جايز نباشد كه اين موسى كليم اللّه عليه السّلام با وفور عقل و كمال علم و نزول وحى بر او از قادر عالم از وجوه عسكر و از أعيان آن قوم يكسر اختيار هفتاد نفر بميقات پروردگار داور از آن جماعت كه أصلا شكّ و گمان در ايمان ايشان نداشت و اخلاص آن طايفه را نسبت بحضرت خالق البريّه در حدّ كمال گمان داشت.

قضا را بعد از صعود و عروج موسى عليه السّلام با ايشان ظاهر شد كه

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:275

اختيار موسى بر منافقان واقع شد نه بر مؤمنان.

(1) چنانچه ايزد منّان بيان أحوال منافقان در قرآن لازم الاذعان مينمايد كه: وَ اخْتارَ مُوسى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقاتِنا الآيه ...

يا سعد چون ما ديديم كه اختيار آن كسى كه واجب تعالى و تقدّس اصطفا و اجتباى او براى نبوّت هر كس نمودند بر أفسد واقع گرديد نه بر أصلح و حال آنكه ظنّ آن رسول ايزد متعال چنان بود كه ظنّ او بر أصلح واقع شد اختيار نه بر أفسد دانستيم كه اختيار آن كسى كه عالم بمقتضيات صدور و مكروهات ضماير از روى درک و شعور نباشد و از او سراير منصرف و ظاهر گردد اين نوع شخص را هيچ خطر براى اختيار نخواهد بود. بعد از وقوع حيرة أنبياء ربّ العباد بر أصحاب فساد فلهذا أهل صلاح اراده اين نوع اختيار ننمودند و تجويز اين كار نفرمودند.

بعد از آن مولاى ما فرمود كه يا سعد خصم تو كه دعوى ميكند كه حضرت نبىّ المختار با آنكه مختار اين امّت بود با نفس نفيس خود بسوى غار رفت

به واسطه آنکه برای نفس او می‌ترسید.
چنانچه برای نفس أقدس خود خایف بود چه میدانست که او بعد از آن حضرت خلیفه این امّت خواهد بود زیرا که از حکم اختفا نبود که نبیّ الرّحمه به غیر أبو بکر بغار رود مگر آنکه او با آن رسول آخر الزّمان باشد و علی علیه السّلام را برای آن در خوابگاه و مقام خود گذاشت که میدانست اگر علی علیه السّلام مقتول گردد آن خلل که بقتل أبی بکر واقع و حاصل میشد هرگز از قتل علی (ع) متصوّر و محصّل نمیشد زیرا که علی علیه السّلام را قایم مقام و نایب مناب بود که اقامت در امور آن ولیّ ربّ غفور خواهد نمود هیچ گونه نقص بر آن خصم تو لازم
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:276
نیامدی زیرا که نه شما میگوئید که حضرت نبیّ الامّه فرمود (1) که الخلافة من بعدی ثلثون سنه و غیر آن موقوف است بر عمر آن چهار نفر أبو بکر و عمر و عثمان و علی علیه السّلام.
بدرستی که این چهار نفر بمذهب شما خلفای حضرت پیغمبر (ص) اند چه خصم ترا اعتقاد چنین است.
من گفتم: یا ابن رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم هر گاه أمر چنین باشد پس أبو بکر چگونه بعد از پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم بلا فصل خلیفه امّت خواهد بود؟
آن حضرت علیه السّلام فرمود: نعم هر گاه این ثلاثه خلفاء حضرت رسول صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم باشند و آن حضرت صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم، تعیین تقدیم أبو بکر بر عمر و عثمان نکرده باشد مع هذا با أبو بکر تنها بغار رفته چرا با هر سه خلیفه نرفته چه هر گاه این هر سه خلیفه رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم باشند.
پس این سه نفر سزاوار و در خور آن بودند که با حضرت نبیّ المختار به غار روند نه أبو بکر تنها مستحقّ آن مرحمت از حضرت نبیّ الوری باشد و بس زیرا که بنا بر قول آنکه هر سه را خلیفه رسول صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم داند باید که اعتقاد کند بآن که حضرت نبیّ ایزد واهب لازم و واجب است که آنچه در حقّ أبی بکر بعمل آرد از لطف و احسان در باره عمر و عثمان نیز چنان کند، زیرا که ایشان نیز خلیفه رسول آخر الزّمان بودند.
و چون آن رسول قادر بیچون احسان در حقّ عمر و عثمان بمثل آنکه در باره أبو بکر نمود ننمود.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:277
(1) پس آن نبیّ الأقدس تهاون در حقّ آن دو کس و ترک شفقت بر آن هر دو نفس فرمود، بعد از آنکه شفقت بر آن هر سه کس بر حضرت رسول مقدّس بر ترتیب خلافت ایشان واجب و عیان بود چرا مختصّ به یکی ایشان گردانید.

بناء علیه معلوم گردید که رفتن أبو بکر با حضرت رسول ایزد غفّار بجانب غار نه بواسطه آن بود که آن سرور مطّلع و مخبر بر خلافت أبی بکر بعد از آن پیغمبر جلیل القدر بر امّت او از جنّ و بشر بود، بلکه چون سیّد البشر مطّلع بر نفاق و غدر أبو بکر بود و در هنگام که آن نبیّ الاکرم اراده سکنای مقام غار برای حفظ نفس أقدس خود از شرّ أشرار بحکم حضرت پروردگار نمود همان که أمیر المؤمنین علی علیه السّلام را بأمر ایزد علّام باعلام أمین الوحی جبرئیل علیه السّلام در خوابگاه خود خوابانید چه باخبار جبرئیل علیه السّلام خاطر از طرف أمیر المؤمنین حیدر جمع داشت و میدانست که هیچ گونه ایذا و ضرر بآن ولیّ ایزد داور نخواهد رسید پای از دولت سرای خود بیرون گذاشت و راه غار برداشت.
در همان أثر أبو بکر در معبر بنظر آن سرور در آمد حضرت پیغمبر (ص) بنوعی که مذکور شد چون از طرف غدر أبو بکر مطمئنّ خاطر نبود لهذا او را به رفاقت راه غار یار گردانید و قبل از وصول بدر غار او را مکان قرار داد و مندل بر أطراف او کشید بخوف آنکه مبادا مراجعت نماید و أهل نفاق و أشرار که با او یار بودند بدر غار آرد.
فلهذا رسول ایزد أکبر گفت: یا أبو بکر زنهار پای از مندل بدر ننهی و الّا آزار بسیار بتو رسد که خوف هلاکت تست. مع هذا أبو بکر بخاطر رسانید
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:278
که البتّه محمّد بر أحوال سازش من با جمع دیگر مطّلع و مخبر گشته و الّا برای چه مرا با خود باندرون غار نبرد و در این مکان در مندل نگاهداشت، مرا باید راه خود برداشت و محمّد صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم را در اینجا گذاشت باز بخاطر رسانید که چون آن سیّد و سرور فرمود که: اگر پای از مندل بدر آری البتّه آزار بسیار یابی.
القصّه در مکث و خروج از آن مکان متردّد و حیران بود بالاخره رأی أبو بکر بر آن نهج مقرّر گشت که پای از مندل بیرون گذارد و از آن فعل و کردار او ضرار و آزار بیّن و آشکار گردد تا آمدن نبیّ المختار بر مندل ساکن و برقرار ماند و الّا فرار برقرار اختیار کند همان که پای از مندل بیرون گذاشت مار بحکم حضرت پروردگار نیش در کار او کرد.
پس آنگاه أبو بکر در آن مقرّ مستقرّ گردید تا آنکه حضرت نبیّ ایزد أکبر باو رسید حقیقت آن یار غار با نبیّ المختار بدین وجه و هنجار بود.
(1) یا سعد امّا آنچه خصم از تو استعلام نمود که آیا اسلام آن دو نفر یعنی أبا بکر و عمر از روی طوع و رغبت تمام بود یا از روی کره و ابرام چرا نگفتی که اسلام آن کس محض برای طمع و هوس بود چه پیوسته این دو نفر مخلوط بیهودان کافر بودند و طایفه یهود عاقبت نامحمود إخبار و إعلام أبی بکر و عمر به خروج محمّد سیّد البشر و استیلای آن سرور بر عرب و قوم دیگر از کتب تورات و سایر کتاب سماوی که پیشتر از آن بر پیغمبران

از نزد قادر سبحان آمد و از ملاحم قصّه آن رسول عرب و عجم یعنى محمّد صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم مى‌نمودند و ميگفتند كه استيلاى محمّد بر عرب مثل استيلاى بخت النّصر بر بنى اسرائيل است.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:279
(1) زيادتى از طرف محمّد آنكه او دعوى نبوّت كند و حال آنكه او را أصلا اطّلاع بر هيچ شى‌ء از نبوّت نيست.
چون أبو بكر و عمر مكرّر خبر خروج حضرت نبىّ الأكبر از يهود و جمعى ديگر شنيده بودند كه آن سرور ظاهر خواهد شد و منتظر آن بودند بعد از ظهور أمر رسول اللَّه صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم هر دو بخدمت او آمده زبان به شهادت أن لا اله الّا اللَّه مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ گشودند بطمع آنكه بعد از انتظام مهام آن رسول ملك العلّام و خوبى أحوال آن سيّد الأنام بر وجه دلخواه و مرام ولايت و حكومت شهر از آن سرور يابند چون نبىّ بيچون ظاهر شد، و نبوّتش قويم و ولايتش مستقيم گرديد و ليكن حقايق أحوال كثير الاختلال آن دو نفر بر حضرت پيغمبر من كلّ الوجوه بيّن و ظاهر بود كه بچه كيفيّت و انصرام انتظام و انجام خواهد يافت توجّه بايشان در باب ولايت و رياست بر خلقان ننمود.
چون ايشان مأيوس از حضرت نبىّ الانس و الجانّ گشتند در ليلة العقبه با ساير مشركان فسقه كه أمثال ايشان بودند اتّفاق نمودند و هر دو متلثّم گشتند بمثل تلثّم تمامى مشركين كه عهد و شرط نمودند كه در ليلة العقبه محمّد صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم را از آن كوه ساقط گردانند و بقتل رسانند از آن جمله اين دو نفر از آن جماعت بودند.
بعد از آنكه آن طايفه بقصد قتل خاتم الرّسل در ليلة العقبه بآن جبل متصاعد گشتند، حضرت عزّ و جلّ ذات كامل آن نبىّ مكمّل را از مكر و كيد أرباب خدعه و حيل صيانت و محافظت نمود و أصلا آنها را قدرت هيچ چيز نسبت بآن رسول ربّ العزيز نبود.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:280
(1) حال أبو بكر و عمر در بيعت اسلام با حضرت نبىّ المحمود مثل حال طلحه و زبير بود در هنگام كه بخدمت على عليه السّلام آمدند و هر يك بطمع ولايت و ايالت ولايت از ولايات عراق متابعت نمودند و چون مأمول ايشان به حيّز وصول نرسيد و هر دو مأيوس شدند نكث بيعت و نقص عهد اطاعت آن سرور نمودند و خروج بر آن حضرت عليه السّلام فرمودند تا آنكه هر يك أمر ايشان آئل كردند بمحلّ كه أمر ناقضان عهود و ميثاق و ناكثان شروط وفاق و اتّفاق بآن حدّ آئل و مختل گردد.
چون كلام باين مقام رسيد مولاى ما حسن بن علىّ العسكرى سلام اللَّه عليهما براى نماز و عبادت حضرت بى‌نياز برخاست و قائم منتظر نيز با پدر بزرگوار موافقت در قيام نمود من نيز از خدمت ايشان مراجعت بمقام و

مكان خود نمودم.
أحمد بن اسحق كه يار بى‌نفاق بود طلبيدم ديدم كه گريه كنان روى بمن آورد.
گفتم: چرا دير كردى و وجه گريه چيست؟
گفت: يا سعد جامه امانت كه مولاى من طلب احضار آن از من نمود گم كردم و حيرانم كه آن سرور را هيچ وجه صواب مجاب نتوانم نمود.
گفتم: كه بر تو هيچ باك نيست نهايت آنكه آن خلاصه أولاد سيّد بشر را بحقيقت أمر كما هو حقّه مطّلع و مخبر گردان.
در حال متوجّه تلثيم جناب آن ولايتمآب گرديد و چون داخل دولتسراى آن ولىّ ملك تعالى شد.
در ساعت رجعت از پيش آن امام انس و جان خوشحال و خندان به
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:281
منزل و مكان خود نمود و صلوات بر محمّد و أهل بيت او ميفرستاد.
(1) گفتم: يا أحمد چه خبر است؟
گفت: اى سعد آن جامه را يافتم در تحت قدم مولى ما فرش است و آن سرور بر بالاى آن نماز ميگذارد.
سعد گويد: چون اين سخن از أحمد اسحق شنيدم بسيار بسيار مبتهج و مسرور گرديدم و حمد و سپاس و شكر بيحدّ و بى‌قياس حضرت خالق الجنّ و النّاس جلّ ذكره بجاى آوردم.
و بعد از آن هر روز تردّد بمنزل مولاى ما عليه التّحيّة و الثّناء در أيّام كه در آنجا ميبودم مى‌نمودم ليكن ديگر آن پسر خورشيد منظر را در پيش آن سرور نمى‌ديدم.
چون روز وداع من و أحمد بن اسحق و شخصى ديگر از أهل شهر ما كهلان نام بخدمت آن امام الأنام داخل شديم.
أحمد در پيش روى سرور بايستاد و گفت: يا بن رسول اللَّه صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم محنت من و رحلتم نزديک بكار شد.
الحال سؤال من از حضرت ايزد غفّار آنست كه: أن يصلّى على المصطفى جدّک و على المرتضى أبيک و على سيّدة النّساء امّک و على سيّدى شباب الجنّه عمّک و أبيک و على الأئمّة الطّاهرين من بعدهما آبائک و أن يصلّى عليک، و على ولدک و نرغب اليه أن يعلى كعبک و يكفى عدوّک و لا جعل اللَّه هذا آخر عهدنا من لقائک.
يعنى: مرا استدعا از حضرت مجيب الدّعوات فرستادن صلوات بر جدّ تو محمّد مصطفى و صلوات على المرتضى و درود مادرت سيّدة النّساء فاطمة الزّهراء
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:282
(1) و تحيّت بر سيّدى شباب أهل الجنّه سبطى سيّد المرسلين الحسن و

الحسين عمّ و پدرت و صلوات باقى أئمّه الطّاهرين.
بعد از آن جوانان بهشت كه آباى عظام و أجداد كرام تست و نيز از حضرت بارى مستدعى صلوات بر ذات أقدس تو و ولد مقدّست ميباشم، و التماس و رغبت من بحضرت مهيمن چنانست كه قدر ترا مع فرزند ارجمندت بلند و دشمنت را خوار و ثرند گرداند و اين ادراك لقاء و شرف صحبت كثير-البهجت را آخر لقاء و عهد من نگرداند.
سعد گويد: كه چون أحمد بن اسحق اين مناجات بحضرت قاضى الحاجات نمود و اين كلمات بسمع شريف آن امام البريات رسيد چشم پر آب گردانيد، چنانچه قطرات عبرات بر و جنات قمر سمات آن سرور متقاطر گرديد.
بعد از آن فرمود كه: يا ابن اسحق در دعا بسيار تكلّف بحضرت ايزد خلّاق مكن كه ملاقات تو بحضرت غافر الخطيئات بغايت نزديك است چنان كه گوئيا در اين زمان در سينه تو حاضر و عيانست.
أحمد بن اسحاق از شنيدن كلام از آن مقتداى خاصّ و عام بيهوش گشته بر زمين افتاد و چون بهوش آمد گفت: يا مولى بعزّت اللّه تعالى، و بحرمت جدّت محمّد المصطفى صلّى اللّه عليه و آله و سلّم كه مرا مشرّف و مخلّع بخرقت از سر كار فيض آثار خود گردانى كه آن را كفن خود سازم و خاطر از عذاب گور و ضغطه آن مطمئنّ گردانم بلكه بوسيله احسان شما بهيچ بليّه و عذاب درنمانم.
مولى ما عليه السّلام و الدّعاء چون او را مضطرّ ديد در آن أثر آن ولىّ ايزد
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:283
تعالى و تبارك (1) دست مبارك در تحت بساط كه خود بسعادت و اقبال بر آن ساكن بود برده و سيزده درهم بيرون آورده بآن مؤمن مكرّم عنايت و كرم فرمود و گفت: بايد كه بغير اين درهم چيزى ديگر براى نفس خود خرج نكنى.
و آنچه سؤال نمودى از آن البتّه محروم و مأيوس نخواهى ماند زيرا كه حضرت عزّ و جلّ أجر عمل نيكو را ضايع و صاحبش را بى‌آبروى نگرداند، بلكه پاداشت آن را بوثيقه هَلْ جَزاءُ الْإِحْسانِ إِلَّا الْإِحْسانُ بدر رساند.
سعد گويد: كه ما بعد از رخصت انصراف از حضرت مولاى خود عليه السّلام چون سه فرسخى حلوان رسيديم أحمد بن اسحق راتب محرق بهم رسيد و درد و تعب و ألم صعب باو عايد گرديد چنانچه مأيوس از حيات شد، امّا چون داخل شهر حلوان گشتيم و در بعض سراهاى آن بلده فروز آمديم أحمد بن اسحق مردى را كه هم شهرى موحى اليه بود ليكن در حلوان توطّن داشت او را بنزديك خود خواند و با آن مرد سخن بسيار گفت.
بعد از آن روى بياران آورد و گفت: اى عزيزان امشب بايد كه جميع ياران از پيش ما متفرّق شويد و مرا تنها در اينجا بگذاريد.

ما بموجب استدعاء آن مؤمن بیریا از پیش او منصرف شده هر کس بمرقد راحت و مضجع استراحت رجعت و معاودت نمودیم.
و چون قریب بطلوع صبح شد مرا فکر آن مؤمن ربود و همگی خاطر بطرف او مایل گردید که یا ربّ حال او بکجا رسید.
آیا باقی باشد یا مسافر عالم باقی شده باشد همان که چشم گشودم پس ناگاه کافور الخادم که خادم مولای ما أبی محمّد علیه السّلام بوده در پیش

خود دیدم و او فرمود که: (1)
أحسن اللّٰه بالخیر عزاکم
یعنی خدای تعالی خیر شما را بعزا نیکو گرداند و این مصیبت را بخیر و خوبی بشما ختم تمامی مصایب سازد من از غسل و کفن صاحب شما الحال فارغ شدم و آن مؤمن را ثوب که مولای من برای کفن- فرستاد بعد از غسل و حنوط در او پوشانیدم بحکم مولی و شما را نیز مطّلع برای دفن او گردانیدم و او را مدفون سازید که او در نزد سیّد و مولای شما گرامیتر از جمیع شما است.
کافور خادم در همان دم از نظر من و باقی مردم غایب گردید و دیگر هیچ أحدی او را در آن مکان ندید.
ما بر سر آن مؤمن پسندیده ربّ جمیل اجتماع بگریه و زاری و عویل نمودیم تا از امرش فارغ شدیم و او را وداع نموده هر کسی راه شهر و ولایت خود گرفتیم، رحمة اللّٰه علیه و علی جمیع المؤمنین و المؤمنات.

[جواب امام مهدی ع از نامه شیعیان بحضرتش در امر خلف امام حسن عسکری ع]

از شیخ الموثوق أبی عمرو العمری رحمه اللّٰه منقول و مرویست که میان ابن أبی غانم القزوینی و جماعت از شیعه أئمّه أولاد أمیر المؤمنین علی (ع) منازعه در حقّ خلف القائم المنتظر سانح و صادر شد.
ابن أبی الغانم مذکور ذکر مینمود که حضرت أبی محمّد علیه السّلام گذشته و پسری از او نماند امّا چون جماعت شیعه این سخن شنیدند صلاح دنیا و آخرت خود در آن دیدند که در آن باب بآن ولایتمآب نویسند آن حضرت را از حقیقت منازعه آن أمر مطّلع و مخبر گردانند فلهذا کتاب بآن امام الامّه قلمی نمودند و آن را بمصحوب معتمدی بناحیه فرستادند و آن سرور را از مشاجره، و منازعه در حقّ او اعلام و افهام نمودند.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:285
و چون آن ولیّ بیچون کتابت شیعیان مطالعه نمود جواب ایشان را به خطّ مبارک خود باین مضمون صدق مشحون قلمی فرمود که: (1)
بسم اللّٰه الرّحمن الرّحیم حمانا اللّٰه و إیّاکم من الفتن و وهب لنا و لکم روح الیقین و أجارنا و إیّاکم من سوء المنقلب انّه أنهی الیّ ارتیاب جماعة منکم فی الدّین و ما دخلهم من الشّک و الحیرة فی ولاة أمرهم فغمّنا ذلک لکم لا لنا و ساءنا فیکم لا فینا لانّ اللّٰه معنا فلا فاقة بنا الی غیره و الحقّ معنا فلن یوحشنا من قعده عنّا و نحن صنایع ربّنا و الحقّ بعد صنایعنا.
یا هؤلاء ما لکم فی الرّیب تتردّدون و فی الحیرة تنعکسون اما سمعتم أنّ اللّٰه تعالی عزّ و جلّ یقول: یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللّٰهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ.
او ما علمتم ما جاء به الآثار ممّا یکون و یحدث فی أئمّتکم علی الماضین و الباقین منهم السّلام.
او ما رأیتم کیف ما جعل اللّٰه تعالی لکم معاقل تأوون الیها و أعلاما تهتدون منها من لدن آدم علیه السّلام الی أن ظهر الماضی (ع) کلّما غاب علم بدا علم و اذا أفل نجم طالع نجم فلمّا قبضه اللّٰه الیه ظننتم أنّ اللّٰه أبطل دینه و قطع السّبب بینه و بین خلقه کلّا ما کان و لا یکون حتّی یقوم السّاعة و یظهر امر اللّٰه و هم کارهون.
و أنّ الماضی علیه السّلام مضی سعیدا فقیدا علی منهاج آبائه علیهم السّلام حذو النّعل بالنّعل و فینا وصیّه و علمه و منه خلفه و من یسدّ مسدّه و لا ینازعنا فی موضعه الّا ظالم آثم و لا یدّعیه دوننا الّا جاحد کافر و لو لا أمر اللّٰه لا یغلب و سرّه لا یظهر و لا یعلن لظهر لکم من حقّنا ما تنفر منه عقولکم و یزیل شکوکم لکنّه ما
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:286

شاء اللّه كان
(1)
و لكلّ أجل كتاب فاتّقوا اللَّه و أسلموا لنا و ردّوا الأمر الينا فعلينا الإصدار كما كان منّا الإيراد و لا تحاولوا كشف ما غطى عنكم و لا تميلوا عن اليمين، و تعدلوا الى اليسار و اجعلوا قصدكم الينا بالمودّة على السّنّة الواضحه قد نصحت لكم.
و اللَّه شاهد علىّ و عليكم و لو لا ما عندنا من محبّة صاحبكم و رحمتكم و الاشفاق عليكم فكنّا عن مخاطبتكم فى شغل ممّا امتحنا به من منازعة الظّالم العتلّ الضّال المتتابع فى غيّه المضادّ لربّه المدّعى ما ليس له الجاهد حقّ من افترض طاعته الظّالم الغاصب فى ابنة رسول اللَّه صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم الى اسوة حسنه و سيتردّى الجاهل رداء عمله و سيعلم الكافر من عقبى الدّار عصمنا اللَّه و إيّاكم من المهالک و الاسواء و الآفات و العاهات كلّها رحمة فانّه ولىّ ذلک و القادر على ما يشاء و كان لنا و لكم وليّا و حافظا و السّلام على جميع الأولياء و المؤمنين و رحمة اللَّه و بركاته و صلّى اللَّه على محمّد النّبى و آله و سلّم تسليما

. [جواب امام مهدی ع از نامه احمد بن اسحاق و جعفر کذاب]

سعد بن عبد اللّٰه الأشعری از شیخ صدوق أحمد بن اسحق بن سعد- الأشعری رحمه اللّٰه روایت کند که مردی از أصحاب ما بنزد ما حاضر شد و گفت که جعفر بن علیّ النّقی علیه السّلام بمن کتابت باین مضمون قلمی نمود که ترا اطاعت من لازم است و تعریف نفس خود و اظهار علم خود و دعوی میکند که بعد از برادر او حسن العسکری علیه السّلام او قیّم أمر دین نبیّ متعال و عالم بحلال و حرام است بلکه عالم بجمیع ما یحتاج الیه النّاس و غیر ذلک از علوم همگی مثل فقه و حدیث و نجوم و رمل و هندسه است.

أحمد بن اسحق گوید که: چون من این سخن شنیدم کتابت از آن

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:287

مؤمن گرفتم (1) و أوّل تا آخر آن کتابت را تلاوت و قرائت کردم در همان ساعت به خدمت آن صاحب اقبال و سعادت حضرت صاحب الزّمان صلوات اللّٰه علیه و علی آبائه الطّاهرین کتابت نوشتم و کتاب جعفر بن علیّ علیه السّلام را در آن کتابت خود درج کردم چون کتابتم بآن حضرت رسید بعد از مطالعه جواب آن بیرون آمد باین مضمون

بسم اللّٰه الرّحمن الرّحیم أتانی کتابک أبقاک اللّٰه و الکتاب الّذی انفذت فی درجه و احاطت معرفتی بجمیع ما تضمّنه علی إختلاف ألفاظه و تکرّر الخطاء فیه و لو تدبّرته توقّفت علیه منه. و الحمد للّٰه ربّ العالمین حمدا لا شریک له فی أعلی احسانه الینا و فضله علینا الی اللّٰه عزّ و جلّ للحقّ الّا اقاما و للباطل الّا زهوقا و هو شاهد علیّ بما أذکره ولی علیکم بما أقوله اذا اجتمعنا الیوم الّذی لا ریب فیه و یسألنا عن ما نحن فیه مختلفون.

و انّه لم یجعل لصاحب الکتاب المکتوب الیه و لا علیک و لا علی أحد من الخلق جمیعا امامة مفترضه و لا طاعة لازمة و سأبیّن لکم جملة تکتفون بها ان شاء اللّٰه.

یا هذا یرحمک اللّٰه انّ اللّٰه تعالی لم یخلق الخلق عبثا و لا أهملهم سدی بل خلقهم بقدرته و جعل لهم أسماعا و أبصارا و قلوبا و ألبابا.

ثمّ بعث الیهم النّبیّین علیهم السّلام مبشّرین و منذرین یأمرونهم بطاعته و ینهونهم عن معصیة و یعرفونهم ما جهلوه من أمر خالقهم و دینهم و أنزل علیهم کتابا.

و بعث الیهم ملائکة و بائن بینهم و بین من بعثهم الیهم بالفعل-

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:288

الّذی جعله لهم علیهم

(1)

و ما آتاهم من الدّلائل الظّاهرة و البراهين الباهرة و الآيات الغالبة فمنهم من جعل النّار عليه بردا و سلاما و اتّخذه خليلا و منهم من كلّمه تكليما و جعل عصاه ثعبانا مبينا و منهم من احيى الموتى باذن اللّه و أبرأ الاكمه و الابرص باذن اللّه و منهم من علّمه منطق الطّير و أوتى من كلّ شىء سببا.
ثمّ بعث محمّدا صلّى اللّه عليه و آله و سلّم رحمة للعالمين و تمّم به نعمته و ختم به أنبياءه و أرسله الى النّاس كافّة و أظهر من صدقه ما أظهر و بيّن من آياته و علاماته ما بيّن.
ثمّ قبضه صلّى اللّه عليه و آله حميدا فقيدا سعيدا و جعل الأمر من بعده الى أخيه و ابن عمّه و وصيّه و وارثه على ابن أبى طالب عليه السّلام.
ثم الى الأوصياء من ولده واحدا بعد واحد أحيا بهم دينه و أتمّ به نوره و جعل بينهم و بين اخوتهم و بنى عمّهم و الأذنين فالأدنين من ذوى أرحامهم فرقا بيّنا.
يعرف به الحجّة من المحجوج و الامام من المأموم بأن عصمهم من ذنوب و برأهم من العيوب و طهّرهم من الدّنس و نزّهم من اللّبس و جعلهم خزّان علمه و مستودع حكمته و موضع سرّه و أيّدهم بالدّلائل لو لا ذلک لكان النّاس على سواء و لادّعى أمر اللّه عزّ و جلّ كلّ أحد و لما عرف الحق من الباطل و لا العلم من الجهل.
و قد ادّعى هذا المبطل المدّعى على اللّه الكذب بما ادّعاه فلا أدرى بأيّة حالة هى له رجا أن يتمّ دعواه أيفقهه فى دين اللّه فو اللّه ما يعرف حلالا من حرام و لا يفرّق بين خطاء و صواب و لا يعلم حقّا من باطل و لا محكما من متشابه و لا يعرف حدّ الصّلوة و لا وقتها أم يورع و اللّه شهيد على تركه الصّلوة الفرض أربعين يوما يزعم ذلک لطلب الشعوذة و لعلّ خيره تأدّى اليكم و هاتيكم ظروف
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:289
منكره منصوبة و آثار عصيانه اللّه عزّ و جلّ مشهورة قائمة أم بآية فليأت بها أم بحجّة فليقمها أم بدلالة فليذكرها قال اللّه عزّ و جلّ
(1)
فى كتابه:
بسم اللّه الرّحمن الرّحيم حم، تَنْزِيلُ الْكِتابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ ما خَلَقْنَا السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ ما بَيْنَهُما إِلَّا بِالْحَقِّ وَ أَجَلٍ مُسَمًّى وَ الَّذِينَ كَفَرُوا عَمَّا أُنْذِرُوا مُعْرِضُونَ قُلْ أَ رَأَيْتُمْ ما تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَرُونِى ما ذا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِى السَّماواتِ ائْتُونِى بِكِتابٍ مِنْ قَبْلِ هذا أَوْ أَثارَةٍ مِنْ عِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلى يَوْمِ الْقِيامَةِ وَ هُمْ عَنْ دُعائِهِمْ غافِلُونَ. وَ إِذا حُشِرَ النَّاسُ كانُوا لَهُمْ أَعْداءً وَ كانُوا بِعِبادَتِهِمْ كافِرِينَ فالتمس تولّى اللّه توفيقک من هذا الظّالم ما ذكرت لک و امتحنه و أسأله عن آية من كتاب اللّه تفسيرها أو عن صلاة

يتبيّن حدودها و ما يجب فيها لتعلم حاله و مقداره و يظهر لک عواره و نقصانه و اللَّه حسيبه.
حفظ اللَّه الحقّ على أهله و أقرّه فى مستقرّه و قد أبى اللَّه عزّ و جلّ أن تكون الأمانة فى أخوين بعد الحسن و الحسين عليهما السّلام و اذا أذن اللَّه لنا فى القول ظهر الحقّ و اضمحلّ الباطل و انحسر عنكم و الى اللَّه أرغب فى الكفاية و جميل الصّنع و الولاية.
حسبنا اللَّه و نعم الوكيل و صلّى اللَّه على محمّد و آل محمّد

. [توقیع شریف بمحمد بن عثمان از جواب نامه اسحاق بن یعقوب]

محمّد بن یعقوب الکلینی از اسحق بن یعقوب روایت میکند که من سؤال کردم از محمّد بن عثمان العمری رحمه اللّه که مرا مسائل چند مشکل بود آن را بر کاغذی مکتوب گردانیدم باید که آن را بصاحب ما رسانی و جواب آن برای ما

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:290

بستانی.

(1) آن مؤمن چون آن مسائل من بخدمت آن ولیّ ذو المنن رسانید جواب توقیع بخط مبارک مولای ما صاحب الزّمان صلوات اللّه علیه و علی آبائه الطّاهرین بدین مضمون بما رسانید که:

امّا آنچه از آن سؤال کردی

أرشدک اللّه و ثبّتک

در أمر منکرین من از أهل بیت ما و از بنی أعمام ما که اقرار بولایت من نمی‌نمایند بلکه انکار در آن کار ظاهر میفرمایند.

بدان که میان خدای عزّ و جلّ و میان هیچ أحدی فراق نیست و جمیع أفراد انسانی را بازگشت بحضرت قادر سبحانی است هر که منکر من گردد پس آن کس از من نیست و سبیل سلوک او مثل سبیل پسر نوح است علیه السّلام.

و امّا عمّ من جعفر و پسرش سبیل ایشان همان طریق برادران یوسف علیه السّلام است.

و امّا فقّاع شرب آن حرام است، و هیچ باک در أکل و شرب شلماب نیست.

و امّا أموال شما را ما قبول نمی‌کنیم مگر آنکه شما پاک شوید پس هر که میخواهد طریق مواصلت ما اختیار کند و آنکه نخواهد از ما منقطع گردد.

آنگاه آن ولیّ اللّه تلاوت این آیه کلام اللّه نمود که: فَما آتانِیَ اللّٰهُ خَیْرٌ مِمّٰا آتاکُمْ.

یعنی: هر چه ما اتیان بآن نمائیم برای خدای تعالی یقین آن بهتر از آنست که شما اتیان و اقدام بآن نمائید.

و امّا آنچه در باب ظهور فرج قلمی نمودید آن در نزد خدای منّان است

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:291

(1) و جمعی که در آن باب وقت مقرّر میگردانند بی‌شبهه و ارتیاب آن طایفه کذّاب هستند.

و امّا قول آن کسی که زعمش چنان باشد که حسن بن علیّ العسکری (ع) مقتول نیست و برحمت حقّ عزّ و جلّ موصول نشد آن محض کفر و تکذیب

و ضلال از طريق ايزد لا يزال است.
و امّا در حوادث واقعه و امور و قضاياى سانحه پس بايد كه رجوع در آن باب بسوى روات حديث ما و أصحاب نمائيد زيرا كه آن أعيان حجّت ما بر شمااند و من حجّت خداى تبارک و تعالى بر جميع برايايم.
و امّا محمّد بن عثمان العمرى پس خداى تعالى از او و از پدرش راضى باد كه از او در پيش بود بدرستى كه او ثقه من و كتاب او كتاب منست.
و امّا محمّد بن علىّ بن مهزيار الأهوازى حضرت ايزد واهب قلب او را بصلاح آرد و شکّ از دلش زايل گردانيده بالتّمام بردارد.
و امّا آنچه از شما بما رسانيدند ما آن را قبول نميكنيم مگر آنچه پاک و طيّب بود و ثمن مغنّيه حرامست.
و امّا محمّد بن شاذان بن نعيم بدرستى كه او مرديست از شيعيان ما أهل بيت.
و امّا أبو الخطّاب محمّد بن زينب الأجدع ملعون است و اصحابش نيز ملاعين و مأيوس از رحمت ربّ العالمين و محروم از شفاعت سيّد المرسلين و أئمّة المعصومينند.
زنهار مجالست با أهل مقالات ايشان مكنيد زيرا كه من از آن جماعت بريئم و آباى عظام و أجداد كرامم نيز از أمثال اين طايفه وخيم العاقبه برىء و بيزارند
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:292
(1) و امّا آن جماعت كه متلبّس بأموال ما گشتند پس آن كس مال ما را حلال داند و از آن چيز أكل كند بدرستى كه أكل النّيران و در دوزخ تابانست.
و امّا خمس بدرستى كه آن بر شيعه ما حلال است و آن را تا وقت ظهور أمر ما بر طايفه شيعه حلال گردانيدند بواسطه طيب ولادت ايشان و عدم خباثت آن.
امّا ندامت قوم كه در دين خداى تعالى داشتند چون از آن برگشتند و بما رسيدند و اقالت و رجعت نمودند ما نيز اقاله ايشان نموديم و قبول شکّ و توبه قوم فرموديم و ما را احتياج نيست بصله شاكرين.
و امّا علّت غيبت كه واقع گردد پس بدرستى كه حضرت عزّ و جلّ ذكره فرمايد كه: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَسْئَلُوا عَنْ أَشْياءَ إِنْ تُبْدَ لَكُمْ تَسُؤْكُمْ هيچ أحدى از آباى عظام و أجداد ذوى الاحترام نبود مگر آنكه بيعت طاغى باغى زمان آن حضرت تقيّه در گردن او بود و من بيرون مى‌آيم در وقت و زمانى كه بيعت هيچ از طاغيان در گردن من نخواهد بود.
و وجه انتفاع امام در غيب من براى سكنه أقطاع زمين مثل انتفاع آفتاب است در هنگام غيبت آن از انغياب سحاب اگر چه آفتاب در وقت كه سحاب او را پوشاند و شعاع او را پنهان گرداند ظاهر نمينمايد امّا نفع آن

بجمیع أشیاء که محتاج الیها است میرساند و این ظاهر و بیّن است.
و من برای أهل زمین امانم چنانچه ستارگان أمان أهل آسمان‌اند ای شیعیان و موالیان شما من بعد أبواب سؤال از ما لا یعنی در بندید و متکلّف نگردید الّا بعلم که کفایت شما کند لیکن در دعاء بتعجیل فرج هر چند پیشتر کنید بهتر است زیرا که فرج تمامی شما در آنست و السّلام علیکم یا اسحق بن
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:293
یعقوب و علی من اتّبع الهدی.

[توقیع شریف از جواب نامه شیعیان در تفویض]

(1) از أبو الحسن علیّ بن أحمد الدّلّال القمّی منقول و مرویست که اختلاف میان جماعت شیعه واقع شد در باب آنکه حضرت مفیض الخیر و الجود تفویض أمر بسوی أئمّة المعصومین علیهم السّلام نموده تا آنکه آن أعیان ایجاد خلایق کنند و روزی با ایشان رسانند.
و قوم از همین طایفه میگفتند که این محال است و بر حضرت واجب تعالی مثل این فعل جایز و روا نیست زیرا که جسم قادر بر ایجاد و خلق جسم دیگر نیست از او غیر خدای عزّ و جلّ از هیچ موجودی ایجاد و خلقت شیء از أشیاء متصوّر و متعقّل نگردد.
و قوم دیگر میگفتند: بلکه خدای عزّ و جلّ أئمّة السّبل را بر آن أمر قادر گردانید و تفویض أمر بایشان نمود و أئمّه ایجاد خلایق کردند روزی بایشان برسانند.
الحاصل میان شیعه در این باب منازعه بسیار واقع شد بالاخره قایلی بایشان گفت: شما در این باب چرا رجوع بابی جعفر محمّد بن عثمان نمینمایید و از او سؤال حقیقت این أحوال نمی‌کنید تا آنچه حقّ باشد بر شما واضح و روشن و لایح و مبرهن گردد زیرا که آن مؤمن را بیقین راه بحضرت صاحب الزّمان علیه سلام اللّه است همه آن جماعت راضی بمحمّد بن عثمان گشتند و مسأله نوشتند و بنزد او فرستادند از جهت أبی جعفر برای ایشان توقیع آمد بیرون که در آن مکتوب بود که:
بدرستی خدای تعالی آنچنان خدائیست که بذات أقدس خود خلق أجسام و قسمت أرزاق نمود زیرا که حضرت قادر علّام جسم نیست و حلول در
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:294
جسم نمیکند لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ.
(1) امّا حقیقت أحوال خیر مآل أئمّه یعنی اولیای ایزد متعال علیهم سلام اللّه الملک الفعّال آنست که آن أعیان از حضرت قادر منّان سؤال ایجاد خلقان و سؤال ارتزاق ایشان مینمایند مهیمن سبحان بواسطه ایجاب و مسألت ایشان و اعظام و احترام و عزّت و اکرام آن هدات أنام انجام- مطالب و مرام و مقاصد آن أعیان را بانصرام رساند و دعای ایشان را به عزّ اجابت مقرون گرداند.

[جواب حسين بن روح از سؤال مردى در ابتلاء ائمه ع]

از أبو جعفر محمّد بن علىّ بن الحسين بن بابويه القمى رحمه اللَّه نقل و مرويست كه براى من حديث و حكايت نمود محمّد بن ابراهيم بن اسحاق الطّالقانى كه من در نزد شيخ أبى القاسم حسين بن روح رضى اللَّه عنه با جمعى كثير حاضر بودم كه از آن جماعت يكى علىّ بن عيسى القصرى بود كه ناگاه مردى هم از آن مجلس بر پاى خاست و روى بشيخ آورده گفت:
يا حسين بن روح آيا علىّ بن أبى طالب عليه السّلام ولىّ ملك العلّام بود.
شيخ گفت: نعم آن مرد گفت: مرا از قاتل على عليه السّلام لعنة اللَّه عليه خبر ده كه آيا آن ملعون دشمن خداى بيچون است يا نه؟
شيخ فرمود: كه نعم در دم آن مرد گفت: كه آيا جايز است كه حضرت عزّ و جلّ دشمن مفرط خود را بر ولىّ خود مسلّط گرداند.
شيخ أبو القاسم گفت: از من آنچه بتو ميگويم بشنو و بفهم بدان كه حضرت
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:295
واحد ديّان خطاب مردمان بمشاهدة (1) العيان و بمشافهه و محاوره جوارح و أركان بكلام و سخنان نمى‌نمايد ليكن حضرت مهيمن جلّت عظمته از روى كمال شفقت و مرحمت شخصى از أجناس و أصناف بشر كه مثل ايشان باشد، براى هدايت و ارشاد خلقان مبعوث و مرسل گرداند چه اگر رسل از غير صنف بشر و از صورت ديگر باشد هر آينه اين طوايف امّت را از آن رسل غير صورت و صفت ايشان نفرت فراوان بى‌شبهه و گمان خواهد بود و اين مردمان قبول أوامر و نواهى آن أنبياء و رسولان نخواهند نمود.
پس چون أنبياء و رسل از حضرت عزّ و جلّ از جنس انسان براى ارشاد و هدايت ايشان آمدند كه أكل طعام در هر صبح و شام و مشى أسواق به واسطه انجام ضروريّات و انصرام مهام مى‌نمودند. معشر النّاس بآن أعيان ميگفتند كه شما نيز مثل بشريد ما قبول قول شما در باب نبوّت و رسالت نمينمائيم تا آنكه شما آيات معجزات بر طبق دعوى خود بر ما ظاهر و هويدا گردانيد به شرط كه ما را قدرت اتيان بمثل آن نباشد بلكه از آن عاجز و حيران باشيم در آن دم ما عارف و عالم بر اختصاص شما بر نبوّت و رسالت از حضرت ملك تعالى خواهيم بود نه ما چه ما را قدرت بر اتيان معجزه چنانچه از شما بحيّز ظهور رسيده نيست.
پس حقّ عزّ و جلّ از براى أنبياء و رسل عليهم السّلام معجزات و آيات مقرّر و معيّن گردانيد از ارتكاب و اصدار بمثل آن عاجز و حيرانند و معجزات و آيات أنبياء و رسل بسيار است چنانچه از ايشان كسى است كه بعد از انذار خلقان و اعذار خلقان بايشان قادر سبحان بدعاى آن شيخ انبيا

و رسولان اولو العزم طوفان برای غرق طاغیان فرستاد تا هر که تمرّد و طغیان نمود

غرق گشته و در دوزخ تابان و عذاب گوناگون نیران سوزان و گدازانست.
(1) و از جمله أنبیاء و رسل اولو العزم کسی است که او را در آتش انداختند و آن نیران بر آن پیغمبر عالیشأن چون گلستان پر از سنبل و گل و ریحان شده بر او برد و سلام بحکم ایزد رحیم الرّحمن گردید.
و بعضی از أنبیاء کسی است که از سنگ خارا ناقه که پستان آن پر از شیر بود ظاهر و عیان گردانید و تمامی أهل شهر از شیر آن ناقه بهره‌ور بودند.
و نیز از جمله أنبیاء کسی بود که بحر بحکم ایزد أکبر برای او شکافته شد و چشمه‌های آب خوشگوار متفجّر و آشکار گردید و حضرت واهب قادر عصاء یابس برای معجزه او اژدها گردانید تا مکذّبان آن رسول خدای را ویران گردانید.
و ایضا از جمله أنبیاء اولو العزم کسی بود که بأمر و حکم واجب الوجود، ابرای أکمه و أبرص مینمود و إحیاء موتی باذن حقّ سبحانه و تعالی میفرمود و اخبار مردم بأکل و ادّخار آنچه در خانهای خویش میکردند می‌نمود.
و از جمله رسل عزّ و جلّ نیز کسی است که انشقاق قمر برای آن پیغمبر جلیل القدر بواسطه معجزه آن سرور بموجب طلب مشرکان مکّه ظاهر گردید و بهایم وحشیّه و غیرها مثل گرگ و شتر با آن حضرت نبیّ الأکرم متکلّم گردیدند و چون آن أنبیاء و رسولان اتیان بمثل آن آیات و معجزات بحکم ایزد منّان نمودند و خلایق از امم ایشان در هر زمان عاجز باتیان آنچه پیغمبران آن زمان ظاهر می‌نمودند بودند فلهذا بعضی از امم آن أنبیاء و رسولان مسلمان میشدند و بعضی بر همان کفر و عصیان باقی بودند.

(1) و از تقدیر حضرت ایزد قدیر جلّ جلاله و لطف بیزوال بعباد حضرت قادر متعال و حکمت لا یزال او آنست که گاهی با این آیات و معجزات أنبیاء و رسل خود را غالب و وقت دیگر مغلوب و منقلب گرداند.
و گاهی قاهرین بر أصناف متمرّدین سازد، و گاهی أنبیاء مقهور گردند و وجه اینکه أنبیاء گاه غالب و زمان دیگر مغلوب و گاه قهّاران و گاه مقهورند آن است که اگر حضرت ذو الجلال در جمیع أحوال أنبیاء را غالب و قاهر بر تمامی أفراد جنّ و بشر گرداند و ایشان را ممتحن ببلایا و محن نگرداند مردمان ایشان را بخدائی بردارند و بغیر خدای عزّ و جلّ أنبیاء و رسل را آلهه فرا گیرند.
دیگر آنکه فضل و زیادتی صبر أنبیاء و رسولان را در شداید بلایا و محن بر امم ایشان ظاهر و بیّن گِرداند و حضرتِ قادر ذو المنن أحوال أنبیاء و رسل

را در بلایا و محن مثل أحوال غیر آن أعیان از خلقان گردانید که در حال شدّت و محنت و بلیّت صابر و در هنگام استظهار بر أعداء و صحّت و عافیت، جوارح و أعضاء شاکر باشند و در جمیع أحوال متواضع و در انقیاد امور ربّ غفور بغایت خاضع و خاشع‌اند نه آنکه متحیّر و سرکش و نه متألّم و مشوّش گردند و خلایق نیز بدانند که ایشان را مدبّر و خالق است تا عبادت عزّ و جلّ و اطاعت رسل او نمایند و حجّت ربّ العزّت بر آن جماعت که متجاوز از حدّ شریعة گشتند و ادّعای ربوبیّت از برای أنبیاء و رسل نمودند با عناد خلاف و انکار و عصیان بمعجزات و آیات أنبیاء و رسولان ظاهر فرمودند ظاهر گردد لِیَهْلِکَ مَنْ هَلَکَ عَنْ بَیِّنَةٍ وَ یَحْیی مَنْ حَیَّ عَنْ بَیِّنَةٍ.

محمّد بن ابراهیم بن اسحق الطّالقانی رضی اللّه عنه گوید که: من روز

دیگر بخدمت (1) شیخ أبو القاسم بن روح رضی اللّه عنه معاودت نمودم و با نفس خود میگفتم که آیا چنان شود که بغیر از سؤال و استعلام من از آن شیعه أئمّة الأنام آنچه دیروز ذکر و بیان نمود امروز از پیش خود همان را بلا زیاده و نقصان مذکور و بیان گرداند آن مؤمن همان که مرا دید خود ابتدا بسخن فرمود و گفت:

یا محمّد بن ابراهیم اگر من خلاف حقّ گویم فَکَأَنَّما خَرَّ مِنَ السَّماءِ- فَتَخْطَفُهُ الطَّیْرُ أَوْ تَهْوِی بِهِ الرِّیحُ فِی مَکانٍ سَحِیقٍ.

بدرستی که اگر آسمان بر سر من افتد و مرغ مرا بدرد یا باد مرا برداشته در مکان تنگ و تاریک اندازد پیش من دوستر است از آنکه در دین خدای أحد برای خود چیزی گویم بلکه هر چه گفتم و خواهم گفت: همه را بالتّمام از محلّ أصل میگویم و آن را از حضرت حجّت صاحب الزّمان صلوات اللّه علیه شنیدم و اکثری را از آن سرور پرسیدم و بر من واضح و عیانست که کذب بر أنبیاء بستن موجب وزر و ذلّت و وسیله کفر و معصیت است.

[توقیع شریف به محمد بن علی کرخی در رد غلات]

و از جمله آنچه از حضرت صاحب الزّمان علیه السّلام از توقیع که در جواب کتاب که بعضی از شیعیان بآن حضرت نوشته محمّد بن علیّ بن هلال کرخی فرستادند بر ردّ غلات بیرون آمده اینست.

یا محمّد بن علی بدان که حضرت واجب تعالی و تقدّس منزّه و مقدّس است از آنچه غلات نسبت بذات أقدس او میدهند تعالی اللّٰه عزّ و جلّ عمّا یصفون سبحانه و بحمده ما شرکای حضرت ملک تعالی در علم و قدرت نیستیم و غیر حضرت قادر مجیب أحدی را علم بر أمر غیب نیست.

چنانچه در محکم کتاب خود اشاره در آن باب نمود که: قُلْ لا یَعْلَمُ مَنْ فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ الْغَیْبَ

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:299

إِلَّا اللّٰهُ و من و (1) جمیع آبای عظامم از أوّلین آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و غیر ایشان از أنبیاء و رسولان علیهم السّلام و از آخرین محمّد رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم و علیّ بن أبی طالب علیه السّلام و غیر ایشان از جماعت أئمّه علیهم سلام الملک المنّان تا رسیدن أیّام من و انتهاء عصر من پیوسته بندگان خدای عزّ و جلّ و در عبادت واهب لم یزل دایم مشتغل بودند.

چه حضرت واجب تعالی میگوید: وَ مَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِکْرِی فَإِنَّ لَهُ مَعِیشَةً ضَنْکاً وَ نَحْشُرُهُ یَوْمَ الْقِیامَةِ أَعْمی قالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِی أَعْمی وَ قَدْ کُنْتُ بَصِیراً قالَ کَذلِکَ أَتَتْکَ آیاتُنا فَنَسِیتَها وَ کَذلِکَ الْیَوْمَ تُنْسی.

یا محمّد بن علی جهلای شیعه و حمقای این طایفه و جماعت که دین ایشان بموازنه جناح بعوضه بود اگر حجّت از آن جماعت مطالبه کنند ایذای من میکنند باید که گواهی دهید بآن خدای که نیست خدای الّا او.

و اشهد اللّٰه الّذی لا آله الّا اللّٰه و کفی باللّٰه شهیدا و محمّدا رسوله علیه السّلام و ملائکة و أنبیائه و أولیائه و أشهدک و أشهد کلّ من سمع کلامی هذا أنّی بری الی اللّٰه و الی رسوله ممّن یقول انّا نعلم الغیب و نشارک اللّٰه تعالی فی ملکه أو یحلنا محلّا سوی المحلّ الّذی رضیه اللّٰه لنا و خلقنا له او یتعدّی بنا عمّا فسرته لک و بیّنة فی صدر کتابی.

و أشهدکم انّ کلّ من لم تبرأ منه فانّ اللّٰه برئ منه و ملائکته و رسله، و أولیائه.

و جعلت هذا التّوقیع الّذی فی هذا الکتاب أمانة فی عنقک و عنق من سمعه أن لا یکتمه من أحد موالیّ و من شیعتی حتّی یظهر علی هذا التّوقیع الکلّ من الموالی لعلّ اللّٰه عزّ و جلّ یتلافاهم فیرجعون الی دین اللّٰه الحقّ و ینتهون

عمّا لا يعلمون منتهى أمره و لا بلغ منتهاه فكلّ من فهم كتابى و لم يرجع الى ما قد أمرته و نهيته قد خلّت عليه اللّعنة من اللّٰه و ممّن ذكرت من عباده الصّالحين-.
(1) و أصحاب ما رضوان اللّٰه عليهم أجمعين روايت كنند كه أبى الحسن- السّريعى در أوّل از أصحاب حضرت أبى الحسن علىّ بن محمّد عليه الصّلوة و السّلام بود بعد از آن حضرت در سلك أصحاب حضرت أبى محمّد الحسن عسكرى عليه السّلام منخرط گرديد و او أوّل آن كس است كه دعوى مقام نمود كه حضرت ملك العلّام آن را براى او مقرّر ننمود.
و آن دعوى نيابت از قبل حضرت صاحب الزّمان بود و كذب بر خداى تبارك و تعالى و حجج او عليهم السّلام نسبت نمود و آن أعيان را منسوب به چيزى كه لايق ذات فايض البركات نبود فرمود.
و آن حضرات از آن برىء بودند بعد از آن مرتدّ نادان كفر و الحاد ظاهر و عيان گرديد.
و محمّد بن نصير النّميرى نيز كه از أصحاب حضرت امام الحسن العسكرى عليه السّلام بود همان شيوه نامرضيّه را شعار خود ساخته بود.
و چون أبى محمّد الحسن بن علىّ العسكرى عليه السّلام بفراديس جنان مقام و مكان نمود او دعوى نيابت صاحب الزّمان صلوات اللّٰه عليه نمود حضرت ربّ العزّت او را فضيحت فرمود بواسطه آنچه از آن جاهل و نادان ظاهر و عيان گرديد از الحاد و غلوّ و قايل شدن بتناسخ و بالاخره كارش به جايى رسد كه در هر مكان و محلّ كه او ميرسيد دعوى رسالت از طرف حضرت علىّ بن محمّد عليهما سلام اللّٰه عزّ و جلّ مينمود و ميگفت او خدا است و مرا بنبوّت و رسالت

از قبل خود بامّت فرستاد و قايل با باحت محرّمات بود.
(1) و نيز از جمله غلاة أحمد بن هلال الكرخى بود و او پيشتر در عدد أصحاب حضرت ولايتمآب أبى محمّد عليه سلام الملك الوهّاب منخرط بود و از نائبان أبى جعفر محمّد بن عثمان مى‌بود.
بعد از آن برگشت و منكر نيابت أبى جعفر گشت توقيع بلعن او از قبل حضرت صاحب الأمر برون آمد و آن ولىّ پروردگار اظهار برائت از آن نابكار در ضمن آن جمله كه لعن و تبرّا از آنها فرمود نمود.
و همچنين بود أبو طاهر محمّد بن علىّ بن هلال و الحسين بن منصور الحلّاج و محمّد بن علىّ الشّلمغانى المعروف بابن ابى العزاقر لعنهم اللّٰه

[توقيع شريف به حسين بن روح در امر عده‌ای از غلات]

توقيع از آن امام الشّفيع بلعن ايشان و برائت از آن جماعت جميعا بر دست شيخ أبو القاسم بن روح رضى اللّه بيرون آمد و نسخه آن معروف بابن مضمون بود كه:

عرّف أطال اللّه بقاک و عرّفک الخير كلّه و ختم به عملک من تثق بدينه و تسكن الى نيّته من اخواننا أدام اللّه تعالى سعادتهم بأنّ محمّد بن علىّ المعروف بالشّلمغانى عجّل اللّه له النقمة و لا أمهله قد ارتدّ عن الاسلام و فارقه و ألحد فى دين اللّه و ادّعى ما كفر معه الى الخالق جلّ و تعالى و افترى كذبا و وزرا و قال بهتانا و اثما عظيما كذب العادلون باللّه و ضلّوا ضلالا بعيدا و خسروا خسرانا مبينا.

و انّا برئنا الى اللّه تعالى و الى رسوله صلوات اللّه و سلامه و رحمته و بركاته منه و لعنّاه عليه لعاين اللّه تترى فى الظّاهر منّا و الباطن فى السّرو الجهر فى كلّ وقت و على كلّ حال و على من شايعه و تابعه و بلغه هذا القول منّا فأقام على توليته بعده.

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:302

و أعلمهم تولّاک اللّه انّنا فى التّوقى

(1)

و المحاورة منه على مثل ما كنّا عليه ممّا تقدّمه من نظرائه من السّريعى و النّميرى و الهلالى و البلالى و الشلمغانى و غيرهم و عادة اللّه جلّ ثناؤه مع ذلک قبله و بعده عندنا جميلة و به نثق و إيّاه نستعين و هو حسبنا فى كلّ امورنا و نعم الوكيل

. [اسامی نواب خاص آن حضرت که معروف به نواب اربعه بودند]

و امّا در باب نائبان و سفراء که ممدوحند در زمان غیبت آن حضرت علیه السّلام پس أوّل ایشان شیخ موثّق أبو عمر و عثمان بن سعید العمری رضی اللَّه عنه بود که او را در أوّل حضرت أبو الحسن علیّ بن محمّد الهادی علیه السّلام منصوب گردانید.
و بعد از آن پسر آن حضرت أبو محمّد الحسن بن علیّ العسکری علیهما-السّلام نیز منصوب ساخت فلهذا آن مؤمن در أیّام حیات آن دو ولیّ ایزد مهیمن متولّی قیام و انصرام امور ایشان می‌بود.
بعد از ایشان اقامت أمر حضرت صاحب الزّمان صلوات اللَّه علیه میکرد و توقیعات و جواب مسائل از آن حضرت بر دست أبو عمرو عثمان بن سعید مذکور بیرون می‌آمد.
چون آن مؤمن مخلص از ربقه حیات خلاص گردید پسر او أبو جعفر محمّد ابن عثمان قایم مقام و نائب مناب پدر خود بود در سرانجام امور آن حضرت (ع) چون محمّد بن عثمان براه آخرت مسافرت نمود أبو القاسم الحسین بن روح که از بنی نوبخت بود اهتمام و انصرام امور آن امام علیه السّلام مینمود.

[توقیع شریف به محمد السمری در وقوع غیبت کبری و انقضای نیابت خاصه]

بعد از آنکه آن مؤمن نیز وفات یافت أبو الحسن علیّ بن محمّد السّمری اقامت امور آن حضرت (ع) مینمود.

خلاصه کلام در این مقام آنکه هیچ أحدی از این جماعت اقامت بامور

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:303

هر یک یک آن حضرت (ع) بدون تنصیص و تعیین از قبل صاحب الزّمان، (1) و نصیحت صاحب او که پیش از او در قیام و انجام مهام آن سرور علیه السّلام ساعی و جاهد بودند و شیعیان نیز قبول قول نائبان نمی‌نمودند الّا بعد از ظهور آیه و معجزه از ایشان بناء علیه از قبل حضرت صاحب الزّمان بر دست هر یک آیات و معجزات ظاهر و عیان گردید که دلالت بر صدق مقالت ایشان و صحّت نیابت آن أعیان میکرد.

و چون رحلت أبی الحسن السّمری نزدیک شد و رفتن او از دنیا و أجلش قریب گردید جمعی از شیعیان چون در أیّام مرض الموت آن مؤمن نیکو بر سر او حاضر گشتند گفتند: که یا أبا الحسن بکه وصیّت نیابت حضرت صاحب الزّمان واقع خواهد شد و نائب آن حضرت بعد از شما که خواهد بود؟

آن مؤمن گفت: مرا در این باب رخصت نیست و نمیتوانم که أحدی را به دون اذن آن حضرت نائب گردانم یقین است که آن امام جنّ و بشر در این أمر خواهد کرد و آن بر شما بیّن و ظاهر خواهد شد بعد از آنکه آن مؤمن بخدمت آن امام المؤمن چیزی نوشتند توقیع که از آن حضرت بیرون آمد نسخه‌اش این بود

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم یا علیّ بن محمّد السّمری أعظم اللّه أجر اخوانک فیک فانّک ما بینک و بین ستّة ایّام فاجمع أمرک و لا توص الی أحد فیقوم مقامک بعد وفاتک قد وقعت الغیبة التّامّه فلا ظهور الّا باذن اللّه تعالی ذکره و ذلک بعد طول الأمد و قسوة القلب و استیلاء الأرض ظلما و جورا.

و سیأتی الی شیعتی من یدّعی المشاهده ألا من ادّعی المشاهدة قبل خروج السّفیانی و الصّیحه فهو کذّاب مفتر و لا حول و لا قوّة الّا باللّه العلیّ العظیم

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:304

(1) آن جماعت شیعیان که در پیش علیّ بن محمّد السّمری حاضر بودند توقیع آن حضرت را نوشتند و بیرون آمدند چون روز ششم بخدمت آن مؤمن عالم رفتند او در نیکو گردانیدن نفس خود بود.

بعض از یاران گفتند: یا علیّ وصیّ تو بعد از تو کیست؟

و فرمود که: حضرت خدای تبارک و تعالی قادر و آمر و او بالغ أمر خود

است بهر که خواهد بعد از اتمام این کلام مهام حیاتش بحکم ملک العلّام قضی و انصرام یافت و روح آن مؤمن نیکو سرانجام بجنّت المأوی مسکن و مقام نمود آن آخر کلام آن نیک نام در هنگام رفتن از این دار الملام بود رضی اللّٰه عنه و أرضاه بمحمّد مرتضاه.

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:305

ذکر بیان طرف از آنچه آن نیز از حضرت صاحب الزّمان صلوات اللَّه علیه بیرون آمد از مسائل فقهیّه و غیرها در توقیعات آن سرور بر دست نوّاب أربعه و غیر ایشان رحمهم اللَّه تعالی

اشاره

(1) از محمّد بن یعقوب الکلینی که مرفوع از زهری نمود مرویست که من در این أمر طلب شافی کردم تا آنکه مال صالح من در این باب رفت تا آنکه به خدمت عمری رسیدم و در سرانجام خدمات او سعی و اهتمام تمام نمودم، بعد از انقضاء مدّت أیّام سؤال از أحوال حمیده خصال صاحب الزّمان علیه السّلام فرمودم.
عمری گفت: که وصول بخدمت آن خلاصه أولاد رسول که مقصد أقصی و مطلب أسنی جمیع مسئول و مأمول است ممکن و محصول نگردد.
من خضوع بسیار و خشوع بیشمار در خدمت او ظاهر و آشکار کردم.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:306
(1) گفت: چون در باب تحصیل این مطلب سعی و اضطراب مینمائی صباح زود پیش از أکثر أصحاب باید بنزد ما آئی تا آنچه رضای حضرت آلهی باشد چنان شود.
من قبول قول نیکو سیر نمودم و بر عهد و شرط وفا فرمودم همان که از مقام خود متوجّه تلثیم جناب معلّی جناب ألقاب آن مؤمن ولیّ مهیمن شدم در راه مستقبل من شده و با او جوان که در حسن و جمال بدیع المثال بلکه أحسن از جمیع مردمان در روی و أطیب ایشان در بوی بود رفیق بود.
پس مرا چون نگاه بر ایشان افتاد روی بعمری آوردم و بنزدیک او رفتم او اشارت و ایمای من بسوی آن جوان نمود من از عمری برگشته روی بسوی آن جوان نیکوی آوردم و تحیّت و سلام در خدمت آن جوان بانصرام رسانیدم و از هر چه از او سؤال نمودم و اراده استعلام و استفهام کردم مرا مجاب بر وجه صواب گردانید.
بعد از آن از عمری و از ما گذشت و خواست که داخل دار گردد و آن از دوری بود که اکتراث بآن نمی‌نمود.
عمری گفت: اگر اراده سؤال مسائل داری استعجال نمائی که دیگر بعد از این او را نخواهی دید.
من پیش رفتم تا سؤال کنم آن سرور از من چیزی نشنید و داخل سرای گردید و با من تکلّم زیاده از این ننمود که گفت:
ملعون ملعونست کسی که تأخیر در نماز عشاء نماید تا آنکه ستارگان شروع در تشبّک نمایند و ملعون ملعونست آنکه تأخیر در نماز صبح نماید تا آنکه ستارگان برطرف شوند.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:307

[توقیع شریف به محمد بن عثمان العمری (رضی الله عنه) در جواب مسائل محمد بن جعفر اسدی]

(1) از أبی الحسین محمّد بن جعفر الأسدی منقول و مرویست که آنچه بمن وارد می‌شد از شیخ أبی جعفر محمّد بن عثمان العمری قدّس اللّه روحه در جواب مسائل من که از حضرت صاحب الزّمان علیه السّلام سؤال مینمودم.
از آن جمله آنچه از آن حضرت علیه السّلام از نماز سؤال نمودم این بود که گفتم: نماز در نزد طلوع شمس و نزد غروب آن آیا چنانست که مردمان میگویند که آفتاب در هنگام طلوع از میان دو شاخ شیطان طالع و عیان گردد.
پس هیچ چیز بر رغم بینی شیطان بر زمین مالیدن در آن وقت بهتر و أفضل از نماز و بندگی عزّ و جلّ در آن محلّ نیست.
جواب داد آیا هیچ فعل أفضل از فعل رغم أنف الشّیطان نیست و امّا آنچه سؤال از وقف ناحیه ما نمودی که آن را برای ما مقرّر گردانید و صاحبش بعد از آن محتاج بآن شد آیا او را هیچ نوع در آن مال وقف تصرّف رسد.
در جواب فرمودند که: هر چه صاحب آن تسلیم بمستحقّان ننمود او را اختیار است بهر نوع تصرّف شرعی که خواهد نماید.
و امّا آنچه تسلیم أهل استحقاق نمود صاحبش را اختیار نیست خواه محتاج الیه باشد خواه نباشد فقیر باشد یا غنی.
و امّا آنچه سؤال نمودی از أمر آن کس که حلال داند أموال ما را و تصرّف در آن نماید چنانچه مردمان تصرّف در مال خود نمایند و اذن از ما که صاحب مالیم نگیرد جواب آنکه هر که چنین کند او ملعونست و ما خصمای او خواهیم بود در روز قیامت.
سؤال نمودم که: حضرت سیّد الأنبیاء علیه سلام اللّه تعالی فرمود که:
المستحلّ من عترتی ما حرّم اللّه فهو ملعون علی لسانی و لسان کلّ نبیّ.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:308
(1) آن حضرت جواب داد بیقین هر که بر ما ظلم کرد او از جمله ظالمین ماست و خدای ربّ العزّت بر او لعنت نمود که: أَلا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ.
و امّا آنچه سؤال از أمر مولود نمودم که: بعد از آنکه او را ختنه کردند غلفه آن روئیده و بحالت اوّلی رجعت نموده.
آن حضرت جواب دادند کرّة بعد اخری ختنه او واجب است زیرا که زمین از بول غیر مختون تا چهل صباح با ناله و آه پناه بحضرت آله برد.
و امّا آنچه سؤال در أمر مصلّی که نماز گذارد و در برابر او آتش افروخته یا صورت یا چراغ باشد که آیا نماز در آن حال جایز و قبول حضرت ذو الجلال است چه مردمان قبل از شما اختلاف در آن کردند.

آن ولیّ ایزد وهّاب در جواب فرمودند که: جایز است اگر مصلّی از أولاد عبده أصنام و پرستندگان نیران نباشد که نماز گذارد و آتش و صورت و سراج وهّاج در پیش روی او باشد لیکن اگر مصلّی از أولاد عبده أوثان و نیران بود او را در مقابله أوثان و نیران نماز جایز و عیان در شریعت پیغمبر آخر الزّمان بی‌شبهه و گمان نبود.
و امّا آنچه سؤال کردم در أمر ضیاع که در ناحیه ما بود آیا جایز است که کسی قیام بعمارت آن مقام نماید و بعد از خراج ضروریّات آنچه فاضل آید از دخل آن را در همان ناحیه صرف کند به واسطه تحصیل أجر اخروی و تقرّب بسوی شما.
در جواب فرمود که: هیچ أحدی را تصرّف در مال غیر بدون اذن صاحب مال جایز و روا نیست فکیف احداث شیء در مال مردمان بغیر رخصت ایشان جایز و موافق شرع أقدس رسول مقدّس بود.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:309
(1) پس اگر بغیر اذن ما احداث أمر در ملک و مال نماید او مستحلّ است از ما آنچه حرام بود بر او و کسی که چیز از مال ما تناول کند شکم او مأکول نار سعیر گردد که:
انّما یأکل فی بطنه نارا و سیصلی سعیرا.
و امّا آنچه سؤال کردم از أمر مردی که ضیعه در ناحیه ما قرار داد و آن مکان را تسلیم کسی نمود که قیّم و متولّی آن باشد و تعمیر آن ضیعه نماید و اخراجات مئونت ضروریّات از دخل و حاصل ضیعه کند و آنچه از محصولات آن زیاد آید متعلّق بهمان ناحیه ما باشد.
در جواب فرمود که: جایزست صاحب ضیعه را که قیّم برای آن مکان مقرّر و عیان گرداند و غیر او را تصرّف در آن جایز نیست.
و امّا آنچه سؤال از ثمار أموال ما که مردمان بر آن گذرند نمودیم که آیا تناول و أکل از آن حلال هست.
در جواب چنین فرمود که: أکل از آن حلال و حمل از آن حرام است.
و نیز از أبی الحسین الأسدی منقول و مرویست که توقیع از شیخ أبو جعفر محمّد بن عثمان العمری قدّس اللّه روحه بر من وارد شد و مرا ازو سؤال از هیچ أحوال واقع نشده بود و نسخه آن اینست که:
بسم اللّه الرّحمن الرّحیم لعنة اللّه و الملائکة و النّاس اجمعین علی من استحلّ من أموالنا درهما
أبو الحسین الأسدی رضی اللّه عنه گوید که: بعد از مطالعه مرا در نفس چیزی سانح و واقع گردید که البتّه این کلام مشتمل بر آنست که کسی از مال ناحیه چیزی را متصرّف گردد حال او چنان است.
بدان که کسی از آن أکل کند و تصرّف آن را حلال نداند باز بنفس خود گفتم

كه اگر كسى مستحلّ محرّم گردد (1) از هر محلّ كه باشد آن كس ملعون حضرت بيچون است پس چه فضلست اينكه آن حضرت عليه السّلام حجّت بر غير آن نمود، و چون من اين مقدّمه را بخدمت شيخ عثمان العمرى معروض داشتم او در جواب فرمود كه: حقيقت أمر نه چنين است خوب تأمّل در توقيع كن.
من چون اين سخن از او شنيدم رجوع بآن توقيع نمودم بآن خداى كه محمّد را بحقّ برسالت مبعوث گردانيد و بحقّ او را بشير و نذير خلايق نمود كه من چون بعد از ارسال أحوال توقيع بنزد او نظر در آن نمودم ديدم كه آن نسخه بنوعى كه بخاطر من ميرسيد بهمان نوع منقلب شده بود كه:
بسم اللّه الرّحمن الرّحيم لعنة اللّه و الملائكة و النّاس أجمعين على من أكل من مالنا درهما حراما.
در خبرى كه مروى از شيخ أبو جعفر بابويه است منقولست كه اگر كسى كه در روز ماه رمضان عمدا افطار كند بر او كفّارات ثلث كه آن را كفّارة الجمع گويند لازم است.
شيخ مذكور رحمه اللّه گويد كه: من فتوى اين ميدهم بآن كه مفطر مذكور افطار بجماع حرام يا افطار بأكل طعام حرام نموده باشد بر او اين كفّارات ثلثه واجب و لازم گردد و اين سند را من در روايات أبى الحسين الأسدى رضى اللّه عنه يافتم.

[توقیع شریف به محمد بن عثمان العمری (رضی الله عنه) در تعزیه والد او]

و از عبد اللَّه بن جعفر الحمیری رضی اللَّه عنه منقول و مرویست که توقیع برای شیخ أبی جعفر محمّد بن عثمان العمری قدّس اللَّه روحه بعد از فوت پدرش از نزد صاحب الزّمان الحجّة بن الحسن العسکری علیهما السّلام که در
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:311
تعزیه پدر او بیرون آمد این بود که: (1)
إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَیْهِ راجِعُونَ تسلیما لأمره و رضاء بقضائه عاش أبوک سعیدا و مات حمیدا فرحمه اللَّه و ألحقه بأولیائه و موالیه علیهم السّلام فانّه لم یزل مجتهدا فی أمرهم ساعیا فیما یقرّبه الی اللَّه عزّ و جلّ نصر اللَّه وجهه و أقاله عثرته و فی فصل آخر أجزل اللَّه لک الثّواب و أحسن العزاء رزئت و رزینا، و أوحشک فراقه و أوحشنا فسّره اللَّه فی منقبله کان من کمال سعادته أنّ له ولدا مثلک یخلفه من بعده و یقوم مقامه بأمره و یترحّم علیه و أقول الحمد للَّه فانّ النّفس طیّبة بمکانک و ما جعله اللَّه عزّ و جلّ فیک و عندک أعانک اللَّه و قوّاک و عضدک و وفّقک و کان لک ولیّا و حافظا و راعیا و کافیا.

[توقیع شریف از جواب نامه و مسائل حمیری ره]

و از جمله آنچه از حضرت صاحب الزّمان صلوات اللّه علیه در جواب مسائل فقهیّه بیرون آمد اینست و سائل آن مسائل محمّد بن عبد اللّه بن جعفر حمیری رضی اللّه عنه بود و بر آنچه آن حضرت علیه سلام الملک الودود در سؤال مکتوب نمود این بود:
بسم اللّه الرّحمن الرّحیم:
أطال اللّه بقاک و أدام عزّک و تأییدک و سعادتک و سلامتک و أتمّ نعمه علیک و زاد فی احسانه الیک و جمیل مواهبه لدیک و فضله عندک و جعلنی من السّوء فداک.
خلاصه کلام آنکه آن مؤمن نیکو سیر بعد از عرض دعاء و تحیّت و اظهار بندگی و فدویّت بخدمت آن امام الجنّ و البشر بنوعی که محرّر گشت چنین نوشت که:
یا ابن رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم جمعی از مردمان ذی شأن
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:312
(1) متنافس در درجات علوّ شأن از قبل شما نزد این فدوی آن دودمان رفیع- الشّأن تشریف آوردند پس بیقین هر کرا این محبّان قبول نمایند مقبول آن امام الانس و الجانّ خواهد بود و کسی را که این أعیان مدفوع گردانند بی‌شبهه و گمان آن کس ضایع در نزد خدای تعالی و تقدّس خواهد بود و خامل و کم نام در نزد خاصّ و عام آن جاهل تیره سرانجامست که این مؤمنان او را موضوع و مردود گردانیده نعوذ باللّه منها.
ما را در این باب پناه بحضرت ربّ الأرباب الهست خدای تعالی شما را مقوّی گرداند در آن شهر ما جماعت از أعیان وجوه و خداوندان شوکت، و شکوه که متشاور در مرتبت و متنافس در منزلت‌اند هستند و کتاب مستطاب شما در حضور آن جماعت وارد گردید در باب أمری که شما بسعادت و اقبال ایشان را مأمور بآن در باب معاونت و اخراج علیّ بن محمّد بن الحسین بن ملک المعروف بملک با دو که و او داماد ص رحمة اللّه علیه است از میان ایشان فرمودید علی مذکور چون این کتاب را مطالعه نمودند بغایت محزون و متألّم و بسیار بسیار متحیّر و مغتمّ گردید.
از من سؤال نمود أیّدکم اللّه تعالی آنچه باو رسید در باب اخراج او و استماع آن خبر از غم و تحیّر بحضرت شما اعلام نمایم.
چنانچه اگر آن اندوه و غم آن مؤمن متألّم ذنب و اثم باشد، پس او استغفار از آن حزن بی‌اختیار بحضرت ایزد غفّار نماید و اگر آن أمر اثم و وزر نباشد او آن را بشناسد تا نفس او مطمئنّ خاطر گشته نهراسد إن شاء اللّه تعالی توقیع جواب در این باب آنکه ما نمی‌نویسیم الاّ آنچه آن را بر ما نوشته

مقرّر

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:313

داشتند و امروز نزد آن کسی است که بر ما چنین حکم نوشت (1) با زبان پسندیده بی‌نیاز چنین قلمی نمودند که: أدام اللَّه عزّک ما را چشمداشت از تفضّل شما که سزاوارید آنست که ما را بر جرأت عادت پیشتر ما که در نزد شما داشتیم أعزّکم اللَّه باقی گذارید در باب آنچه محتاج بآنیم از سؤال چیزهای ضروری.

چنانچه در نزد ما منقول و مرویست از حضرت امام العالم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم که از آن حضرت (ع) سؤال از امام قوم نمودند که آن امام بعض نماز با آن قوم گذارده و در أثنای نماز حادثه موت بحکم قادر کار ساز بر او واقع گردید در این حال آن جماعت که در عقب او نماز میگذارند چه میکنند.

پس او گفت: او را در عقب میگذارند و یکی را که صلاحیّت امامت داشته باشد مقدّم دارند و نماز را تمام کنند و هر که او را مسّ نمود غسل باید کرد.

توقیع آن بود که بر آن کسی که أثواب او را گرفته چیزی لازم نیست، مگر شستن دست و اگر حادثه چنین واقع نشده باشد و او قطع نماز نموده باشد باید که با قوم نماز خود را باتمام رساند.

و نیز از حضرت عالم علیه السّلام مروی و منقول است که اگر کسی مسّ میّت حالت حرارت او کند دست خود را بشوید و اگر مسّ میّت کند در وقت که او سرد شده باشد بر او غسل لازمست.

آیا این که فوت شده در حالت حرارت او عمل او بر چه کیفیّت و عنوان خواهد امید است که او بجامه او پیچیده باشد و کسی دست ببدن او نرساند پس آن کس که دست بر ثوب میّت رساند غسل بر او چرا واجب باشد.

توقیع هر گاه کسی مسّ میّت در این حالت نماید یعنی در حالت حرارت غسل بر او واجب و لازم نیست امّا دست خود را بشوید.

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:314

(1) و از صلوه جعفر بن أبی طالب رضی اللَّه عنه پرسیدند هر گاه کسی سهو در تسبیح قیام یا قعود یا رکوع یا سجود کند در حالت دیگر که از آن نماز فارغ شده او را بخاطر رسد.

آیا اعاده آنچه از این تسبیح فوت نمود در حالت که متذکّر بآن شد مینماید یا میگذرد و متوجّه آن نمیگردد و نمازش صحیح است.

توقیع: هر گاه کسی چیزی را در حالت سهو کند و او را در حالت دیگر به خاطر رسد قضاء آن کند در حالت ذکر.

و سؤال از زنی که شوهرش متوفّی گردد آیا او را جایز است با جنازه

شوهرش كه متوفّى گردد.
آيا او را جايز است با جنازه شوهرش بيرون رود يا نه؟
توقيع: بيرون ميرود با جنازه زوج خود.
يا عورت متوفّى عنها زوجها را رسد كه در أيّام عدّت بزيارت قبر شوهرش رود توقيع: بزيارت قبر شوهرش ميرود و شب بغير از خانه خود در محلّ- ديگر بيتوته نكند.
آيا جايز است عورت كه شوهرش كشته او بواسطه قضاء حقّ كه بر او لازم است از خانه بيرون رود و حال آنكه آن عورت در عدّت باشد؟
توقيع: اگر حقّ داشته باشد بيرون ميرود و قضاء حقّ ميكند و نيز اگر او را حاجت ضروريّه باشد و كسى نباشد كه انصرام و سرانجام آن حاجت نمايد آن عورت را جايز و روا است كه از منزل خود بيرون رود و قضاء حاجت خود كند و در غير منزل خود بيتوته نكند.
و در ثواب تلاوت قرآن در فرايض و غيرها مرويست كه حضرت عالم عليه
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:315
السّلام فرمود (1) كه مرا عجب است از آنكه او در نماز خود تلاوت إِنَّا أَنْزَلْناهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ نكند چگونه نماز او صحيح و قبول گردد.
و مرويست كه نمازى كه قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ در او تلاوت كرده نشود آن نماز مزكّى نيست.
و نيز مروريست هر كه در فريضه قرائت سوره الهمزه نمايد دنيا باو اعطاء گردد.
آيا جايز است كه مصلّى سوره الهمزه را تلاوت كند و آن سوره كه ذكر كرديم كه روايت كردند كه نماز مقبول و مزكّى نگردد مگر بقرائت آن آن را ترک كند؟
توقيع: ثواب بر تلاوت سوره بر نهج است كه روايت كردند و اگر ترک تلاوت سوره كه در قرائت آن ثواب فراوان باشد نمايد و تلاوت قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ كند، يا إِنَّا أَنْزَلْناهُ بواسطه فضل مزيد ايشان خداى تعالى و تقدّس از احسان خود بر آن كس ثواب سوره قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ كه تلاوت نمود و ثواب سوره كه ترک قرائت آن بجهت تلاوت سوره التّوحيد كرده باو اعطا خواهد فرمود.
و جايز است كه در نماز فريضه بغير اين دو سوره توحيد و قدر سوره ديگر بخواند و نماز آن مصلّى تمامست ليكن در قدر اين نماز از آن كمتر است.
و در وداع ماه رمضان كه ميان أصحاب ما اختلاف در وقت وداع آن است چنانچه بعضى ايشان ميگويند كه تلاوت دعاء وداع در شب آخر ماه رمضان مينمايد.
و بعض ميگويند كه در روز آخر ماه رمضان قرائت دعاء وداع نمايد امّا بعد از رؤيت هلال شود.

توقیع: عمل در ماه رمضان در لیالی آنست وداع در آخر شب ماه مذکور

واقع میگردد (1) اگر ترسد که از ماه رمضان چیزی کم شود در دو شب آخر دعاء وداع تلاوت کند.
و از قول خدای تبارک و تعالی لَقَوْلُ رَسُولٍ کَرِیمٍ، سؤال نمودند که آیا معنی به رسول صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم است.
ذِی قُوَّةٍ عِنْدَ ذِی الْعَرْشِ مَکِینٍ این قوّت کدامست.
مُطاعٍ ثَمَّ أَمِینٍ این طاعت کدام و در چه محلّ و مقام است؟
جواب این مسائل بیرون نیامد شما را دیدم أدام اللَّه عزّک که بر من تفضیل باعلام آن مسائل بنزد آن کسی از فقها که موثّق با شما باشد نمائی و مرا بآن منّت امتنان فرمائی پس او مرا مجاب گرداند از آن هر دو مسأله بآن شرح و بیان که برای من نمود در أمر علیّ بن محمّد بن الحسین رضی اللَّه عنه.
از ملک که ذکر شد گوئیا همان ملک پدر حسین مذکور معروف بملک بادوکه که دامادش است.
و او نوشت بخدمت او که بسعت نعمت خدای تفضّل کن بر من بدعاء که جامع باشد برای من و برای برادرانم از جهت دنیا و آخرت پس من گفتم از روی امتنان إن شاء اللَّه.
توقیع: جواب
جمع اللَّه لک و لاخواتک خیر الدّنیا و الآخرة.
کتاب دیگر از حضرت القائم المنتظر علیه السّلام برای جواب محمّد بن عبد اللَّه الحمیری رحمه اللَّه آن نیز مثل کتاب سابق است.
محمّد بن عبد اللَّه بخدمت آن سرور مکتوب نمود که: فرأیک أدام اللَّه عزّک و بقائک فی تأمّل رفعتی و التّفضل بما شهد من ذلک لأضیفه الی سایر أیادیک عندی و منّتک علیّ.

(1) توقیع:
احتجت أدام اللَّه عزّک
از آنکه بعضی از فقها از من سؤال از احوال مصلّی که از تشهّد أوّل برای رکعت ثالثه برخیزد.
آیا بر او واجبست که تکبیر بگوید یا نه بدرستی که بعض فقها میگویند: که تکبیر بر او و در آن دم واجب و لازم نیست و مجزیست برای تکبیر گفتن بحول اللَّه و قوّته أقوم و أقعد.
جواب: در این باب دو حدیث واقع است یکی آنست که هر گاه کسی از حالت منتقل شود بحالت دیگر بر او تکبیر لازمست.
و حدیث آخر آنست که در روایت آمده هر گاه کسی رفع رأس از سجده

دوّم نماید پس تکبیر گوید: بعد از آن بنشیند پس آنگاه برخیزد پس بر او در قیام بعد از قعود تکبیر واجب نیست.
و همچنین است تشهّد أوّل که جاری مجری اینست بهر کدام از این دو حدیث که از جهت تسلیم فراگیری صواب بلکه منتج أجر و ثواب است.
سؤال از انگشتری که نگین آن خماهن یعنی ریم آهن بود آیا نماز در آن جایز است گاهی در انگشت مصلّی باشد.
جواب: در آن نماز مکروهست اگر چه حدیث در این باب نهی مطلقست امّا عمل بر کراهیت است.
سؤال از مردی که هدی بواسطه مرد غایب خرید و آن مرد ازو التماس نموده بود که چون هدی بجهت او ابتیاع نماید آن را بمنی نحر فرماید.
امّا چون وکیل هدی را در منی در هنگام که اراده نحر نمود نام موکّل را فراموش کرده لیکن هدی را به نیت او در منی نحر کرد.
بعد از آن اسم آن مرد نیز بخاطر او رسد آیا آن هدی مجزی برای آن
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:318
مرد موکّل هست یا نه؟ (1) جواب: هیچ باک در نسیان موکّل نیست چون بقصد صاحب هدی نحر کند مجزیست.
سؤال: در پیش ما شعرباف مجوس است که آن طایفه أکل میته مینماید و غسل از جنابت نمیکند و برای ما جامه می‌بافند، آیا مرا جایز است که پیش از غسل آن ثوب نماز در آن گذاریم؟
جواب: هیچ باک در ستر به آن ثوب و نماز گزاردن در آن نیست.
سؤال: از حال مصلّی که او در نماز شب باشد و بواسطه ظلمت شب وقتی که بسجده رود غلط کرده سر بسجّاده نگذارد و جبهه بر مسبح و بر نطح گذارد و چون سر از سجّاده بردارد سجّاده را یابد آیا اعتماد به همان سجده میکند یا نه؟
جواب: مادام که راست ننشست هیچ چیز بر او لازم نیست در رفع رأس بواسطه طلب خمره.
سؤال: از حال محرم که سایه بر بالای سر او نگه دارد آیا رفع خشب عماریه میکند یا رفع کنیسه کند و هر دو دامن آن را بر میدارد یا نه؟
جواب: بر محرم چیزی لازم نگردد در ترک رفع خشب عماریه.
سؤال: از حال محرم که طلب سایه از باران بنطیع یا غیر آن نماید که مبادا آنچه از رخوت او و جامه که در محلّ است تر گردد، آیا جایز است یا نه؟
جواب: اگر محرم در محمل در راه حجّ چنین عمل کند بر او دم لازم گردد
سؤال: از حال کسی که بنیابت شخصی حجّ کند آیا در وقت عقد احرام برای حجّ بیت الحرام ذکر نام منوب عنه بکند یا نه؟
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:319
جواب: اگر نام منوب عنه نکند هیچ باک نیست چه او در قصد نایب است.

(1) سؤال: آيا واجبست ذبح هدى جداگانه از براى آنكه نائب حجّ براى او گذارد يا هدى براى واحد نائب و منوب عنه مجزيست؟
جواب: هدى واحد براى هر دو كس نائب و منوب عنه مجزى و بسست.
سؤال: آيا مرد را احرام بستن در كساء خز جايز است يا نه؟
جواب: هيچ باک در احرام مرد بكساى خز نيست و صلحاى قوم اين كار كردند.
سؤال: آيا جايز است كه مردى را كه نماز گذارد و در پايهاى او چيزى باشد كه كعبين او را نپوشاند يا نه؟
جواب: اگر آنچه در پاى دارد پشت پاى را پوشد بايد كه ساق پاى را نيز بپوشاند و الّا نماز در آن جايز و رخصت نيست.
سؤال: اگر كسى از طريق بطن العقيق و مسلخ حجّ كند او را رخصتست كه تأخير احرام تا ذات عرق نمايد و در آنجا با رفقا احرام بند دو گاهى كه از شهرة ترسد يا آنكه او را جايز نيست كه از آنجا بگذرد مگر آنكه احرام از مسلخ بندد؟
جواب: احرام از ميقاتگاه بندد بعد از آن لبس ثياب نمايد و تلبيه در نفس خود پنهان آن مردمان گويد و چون بميقاتگاه آن جماعت رسد اظهار احرام در همين مقام نمايد.
سؤال: از لبس فعل معطون آيا جايز است زيرا كه بعضى أصحاب ما ذكر كردند كه در لبس آن كراهتيست؟
جواب: لبس فعل معطون جايز است و هيچ باک بآن نيست.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:320
(1) سؤال: از حال مردى از وكلاى وقف كه آنچه از مال وقف در دست او آيد حلال داند و رعايت از أخذ مال وقف نكند اگر كسى داخل منزل او گردد در آن أثناء طعام او حاضر شود پس آن كس را بطعام خود بخواند اگر آن مرد أكل طعام مضيف ننمايد البتّه او اظهار عداوت نمايد و گويد فلانى طعام مرا چون حلال نميداند أكل نمينمايد.
آيا جايز است كه أكل طعام آن مرد نمايد و كفّاره آن تصدّق بصدقه كند چه مقدار صدقه بايد داد؟
سؤال: اگر كسى هديه براى شخصى فرستد وكيل كه حاصل هديه است آن را بنزد شخص ثالث حاضر كند و گويد كه: از اين هديه چيزى بردار و شخصى ثالث عالم باشد بآن كه وكيل مراعات از أخذ آنچه در دست تصرّف او است نمى‌نمايد اگر ثالث از آن چيزى تصرّف كند جايز و رخصت است يا نه؟
جواب: از سؤال أوّل آنكه آن مرد را اگر مال و سرمايه معاش باشد به غير آن مال وقف كه در تصرّف دارد أكل طعام آن مرد جايز است زيرا كه أفعال مسلمين محمول بر صحّت است چنان داند كه آن طعامِ معمول از

خاصّه مال مضیف است و اگر او را مال و سرمایه نباشد أکل آن جایز نیست.
جواب: از سؤال تالی بعینه جواب و سؤال اوّلست اگر وکیل هدیّه را مال دیگر باشد أکل أموال احسان و انعام او در همه أنام حلالست نه حرام و الّا فلا.
سؤال: از حال مردی که قایل بحقّ باشد و متعه را در شرع أقدس حضرت نبیّ المقدّس جایز و حلال داند و قایل برجعت در این ملّت بود لیکن بواسطه أهل نیکو که موافق در جمیع امور اوست باو عهد نمود که جای

دیگر متزوّج نگردد (1) و متعه نکند و کنیز نیز نگاه ندارد.
خلاصه آنکه بر سر زوجه‌اش زن دیگر نیارد و نوزده سال بر همین قول و شرط باقی ماند و بعد از آن از أهل خود غایب گردد و چند ماه در غیبت بر او گذرد و در آنجا نیز متمتّع نگردد و نفس او حرکت نکند و میل تزویج ننماید یا آنکه بواسطه رفاقت جمعی با او در آن سفر از فرزند و غلام و وکیل و برادر ما بواسطه حضور جمع دیگر که عزّت و اعتبار او در نظر آن جماعت کم گردد و واجب باشد بر او بواسطه نذر یا عهد و محبّت بر أهل خود و میل بسوی او و صیانت از برای زن و از برای نفس خود نه از برای تحریم متعه بل بدین خدای عزّ و جلّ ترک آن عمل نماید آیا در ترک متعه او را وزر و اثم هست یا نه؟
جواب: مستحبّ است بر آن مرد که اطاعت حضرت ربّ العزّت در أمر متعه نماید تا زایل شود از او خلاف که آن در معصیت است و مرتکب متعه شود اگر در مدّت عمر یک مرتبه باشد.

[ایضا توقیع دیگر از جواب نامه و مسائل حمیری ره]

و در کتاب دیگر که بجهت محمّد بن عبد اللّه الحمیری رحمه اللّه، به حضرت صاحب الزّمان صلوات اللّه علیه در باب تحقیق مسائل قلمی نمود آنچه آن حضرت در جواب مسائل او در سنه سبع و ثلاثمائة مکتوب و مرقوم نمود اینست.

امّا سؤال از محرم آیا او را جایز است که مئزر خود را از پسی پشت خود بر عقب خود بدر آرد و هر دو طرف مئزر را بسوی حقوی خود مرفوع گرداند و طرفی را بخاصره خود جمع گرداند و به بندد و طرف آخر مئزر از ما بین پایهای خود بیرون آرد و رفع هر دو طرف بخاصره خود نماید و هر دو طرف مئزر را بورکین خود مرد محرم مستحکم گرداند و محکم بندد و این مثل سراویل ستر آنچه باشد

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:322

می‌نماید (1) بدرستی مئزر که پیشتر ازار بآن میکردم چون بر شتر سوار می‌شدیم آنچه در آنجا بود ظاهر میشد و این نوع اگر واقع شود مستور میگرداند.

جواب: از حضرت امام علیه السّلام آنکه جایز است که انسان متّزر گردد بهر عنوان که خواهد امّا بشرطی که در مئزر چیزی بمقراض و سوزن احداث نشود یعنی جایی را قطع نکند و ندوزد و از حدّ مئزر بیرون نبرد و گره‌ها بر آن نزند و بعضی از آن مئزر را ببعضی دیگرش نه بندد پس اگر محرم ناف و رکبتین را بپوشاند باید که دامن آن را بلند گرداند آنچه مجتمع علیه و سنّت است پوشیدن ستره و زانوها است و در آن خلافی نیست لیکن أحبّ و أفضل در نزد ما آنست که محرم احرام بر سبیل مألوفه که جمیع مردمان بر آن نهج اقدام نمایند او نیز متابعت کند.

خلاصه کلام امام علیه السّلام مبتنی است بآن که احرام جمیع مردم باید که بر منهج شرع شریف و ملّت حنیف حضرت نبیّ الأشرف و باقی أئمه خلفا عن خلف باشد و از طریق رسول جمیل بعضی تفریط نکند.

سؤال: آیا محرم را جایز است که بر بالای مئزر تکّه بندد؟ ترجمه و شرح الاحتجاج ج4 322 ایضا توقیع دیگر از جواب نامه و مسائل حمیری ره ..... ص : 321

اب: آن حضرت جواب دادند که محرم را روا نیست مئزر را بغیر آن به چیزی دیگر بندد از تکّه و غیرها.

سؤال: در هنگام توجّه برای نماز آیا مصلّی را جایز است که بگوید که علی ملّة ابراهیم و دین محمّد زیرا که بعضی أصحاب ما ذکر کردند که هر گاه- متوجّه نماز گوید که: علی دین محمّد، او بدعت کرده زیرا که ما این را در

هیچ جا از کتب الصّلوة نیافتیم الّا یک حدیث در کتاب القسم بن محمّد که از جدّ خود از حسن بن راشد روایت کرد از حضرت امام الخلائق جعفر بن محمّد الصّادق

علیه سلام اللّه الملک الخالق روزی در مجلس بهشت قرین ارم تزئین، روی مبارک بحسن آورده گفت: یا حسن چگونه بنماز متوجّه میگردی؟ (1)
حسن گفت: یا بن رسول اللّه میگویم لبّیک و سعدیک.
حضرت امام علیه السّلام گفت: ای حسن من ترا سؤال از این سخن ننمودم بلکه من سؤال بدین منوال نمودم که وجّهت وجهی الی آخرها را بچه نوع میگوئی؟
حسن گفت: چنین میگویم: إِنِّی وَجَّهْتُ وَجْهِیَ لِلَّذِی فَطَرَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ حَنِیفاً مسلما الی آخره.
حسن بن راشد گفت: من چون سابقا همین نوع استماع از شما نمودم، گفتم: حضرت جعفر بن محمّد الصّادق بآن مرد گفت: هر گاه این کلمات را بعد از تکبیرة الاحرام و پیش از
أعوذ باللّه السّمیع العلیم من الشّیطان الرّجیم
خواهی گفت: چنین گوئی که:
إِنِّی وَجَّهْتُ وَجْهِیَ لِلَّذِی فَطَرَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ علی ملّة ابراهیم و دین محمّد و منهاج علیّ علیه السّلام و الایتمام بآل محمّد حنیفا مسلما و ما انا من المشرکین
. پس امام علیه السّلام بحسن گفت: توجّه همه واجب نیست بلکه سنّت مؤکّده است و در آن اجماع است و خلاف در استحباب آن نیست.
و آداب توجّه این است که
وَجَّهْتُ وَجْهِیَ لِلَّذِی فَطَرَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ حَنِیفاً مسلما و علی ملّة ابراهیم و دین محمّد و هدی أمیر المؤمنین وَ ما أَنَا مِنَ الْمُشْرِکِینَ.
قُلْ إِنَّ صَلاتِی وَ نُسُکِی وَ مَحْیایَ وَ مَماتِی لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ لا شَرِیکَ لَهُ وَ بِذلِکَ أُمِرْتُ وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِینَ.

(1)
اللّهمّ اجعلنی من المسلمین أعوذ باللّه السّمیع العلیم من الشّیطان الرّحیم.
بسم اللّه الرّحمن الرّحیم
، آنگاه شروع در تلاوت الحمد للّه نماید.
و فقیه که شکّ در علم و عمل او نبود فرمود که: دین برای محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و هدایت برای علی (ع) است، زیرا که دین برای سیّد الأنبیاء در حیات آن سرور و بعد از ممات نبیّ الاکرام الی یوم القیام باقی و مستدام خواهد بود و هر مصلّی که در هنگام توجّه چنین گوید:

بی‌شکّ و یقین آن کس از مهتدین بدین سیّد المرسلین و منهاج أئمّة المعصومین است و آنکه در این شکّ کند او را جزا و دین در یوم الدّین است سؤال: از قنوت در نماز فریضه آیا بر مصلّی لازم و روا است که چون از قنوت فارغ شود دستهای خود را بعد از قنوت بر روی خود فروز آرد تا عمل به حدیث منقول و مروی است نموده باشد چه ذات حضرت عزّ و جلّ أرفع و أجلّ و أعظم و أکمل از آنست که بنده راجی بدرگاه او ملتجی گشته دست که بتضرّع و دعاء و امید رحمت حضرت واهب العطایا برداشته او را محروم و مأیوس گرداند و دست ردّ بر سینه مطلب و مرام آن داعی مستهام گذاشته دعای او را مستردّ کند یا جایز نیست و حال آنکه بعضی أصحاب ما ذکر کردند که این عمل در نماز روا و مسجّل است و ترک آن مرغوب نیست.
جواب: از حضرت امام علیه السّلام چنین مصدّر گردید که ردّ یدین و امرار آن بعد از فراغ مصلّی از قنوت نماز بر سر روی و صدر جایز و در خور نیست، در فرایض آنچه معمول علیه و مستحسن و مقبول در شرع حضرت رسول صلوات اللّه علیه است آنست که چون مصلّی از قنوت نماز فریضه فارغ گردد باید که شکم
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:325
و هر دو کف دست خود را اندک زمانی بر سینه برابر روی بگذارد و تکبیر برای رکوع بگوید.
(1) پس آنگاه برکوع رود و این خبر صحیحست و این عمل در نوافل روز و شب مستعمل است لیکن در هنگام أدای فرایض أحسن و أفضل است.
سؤال: از سجدة الشّکر بعد از تأدیه صلوات فرایض و غیرها بدرستی که بعضی أصحاب ذکر کردند که سجده شکر در شریعت سیّد البریّه بدعت است.
آیا مرد مصلّی فریضه را جایز نیست که بعد از أدای فرایض سجده شکر بجای آرد و أیضا بعد از رخصت جواز آیا سجده شکر فریضه مغرب بعد از اتمام فریضه شام است. یا بعد از تأدیه چهار رکعت نافله مغرب است، با التّمام.
جواب: سجده شکر لازمترین سنن رسول ذو المنن است و هیچ أحدی از أرباب فضل و فراست قائل ببدعت سجده شکر نگردد مگر آنکه اراده بدعت در دین حضرت ربّ العزّت نماید.
امّا چیزی که مروی است در باب آنکه سجده شکر بعد از فریضه مغرب است لیک اختلاف در آن است که آیا سجده شکر بعد از ادائه رکعت فریضه شام است.
یا بعد از تأدیه نماز چهار رکعت نافله مغرب بالتّمام است بدرستی که این اِختلاف مِثل اختلاف در باب فضل دعا و تسبیح است بعد از هر فریضه پس

أفضل و أحسن آنست كه بعد از فرض باشند.
و اگر تو ای مصلّى سجده و دعاء و تسبيح را بعد از إتمام نافله أربع ركعات

مغرب بجاى آرى جايز است.
(1) سؤال: بعضى از برادران مؤمن كه ما را معرفت تمام بحال آن انامست آن طايفه را ضيعه جديده است معموره در جنب ضياع خرابه سلطان در آن حصّه است واقع است و گاهى وكلاى سلطان حصّه ايشان را بزارعان بكرايه و اجارت ميدهند و بسا باشد كه عمّال سلطان أصحاب ضيعه جديده را در هنگام كه اراده زراعت آن بحدودها نمايند مانع گردند.
و اگر بجماعت باجاره دهند مردم سلطان نميگذارند و گويند تا ضيعه سلطان مزروع نشود ما أحدى را نميگذاريم كه مزارع شما را مزروع گردانند و چون ضياع سلطان در جنب ضياع مؤمنان داشت بوسيله آنكه خراب، و ويران است و آن محلّ را قيمت نيست زيرا كه قريب به بيست سال است، كه خراب گشته مع هذا سلطان در شراى آن ضيعه غير معمور تحرّج مينمايد و ميگويد كه اين حصّه الحال در تحت تصرّف وكلاى ما است از همين ضيعه است كه در تصرّف برادران شما است بلكه أكثر حدود مزارع كه در تصرّف اخوان شما است متعلّق بسر كار ما است كه در سابق از حكّام زمان بوقف گرفته الحال تعلّق بما گرفته و آن مكان بواسطه تسلّط سلطان وقت مزروع نگردد، و اگر أحيانا أرباب ضياع جديد فى الجمله زراعت كنند همگى و تمامى آن غلات را به سركار سلطان انتقال نمايند.
آيا جايز است كه ما ابتياع و شراى آن حصّه از سلطان نمائيم زيرا كه اگر آن محلّ بشراى ما در آيد صلاح بحال ضيعه جديده و ضياع قديمه بهم رسد بلكه باعث عمارت هر دو ضياع بوسيله ابتياع او شود.
جواب: آن ضيعه جايز الابتياع نيست زيرا كه بيع و شراى ملك از صاحب

و مالک لازم است.
(1) سؤال: از مردى كه استحلال و ظنّ محاش عورت خود نمود بخوف آنكه مبادا فرزند بهمرسد بعد از زمانى چند آن عورت پسر زائيد آن مرد پسر را قبول نكند و شكّ در الحاق ولد باو دارد زيرا كه زراعت بموضع حرث ننمود و در موضع قبل نكرد ولد ملحق باو نگردد بلكه آن فرزند را نسبت بمادرش دهد و چون در آن شكّ دارد آن فرزند را بنفس خود مخلوط نميگرداند.
پس اگر بر آن مرد واجب باشد كه او را نسبت بخود دهد و مخلوط گرداند و مثل ساير فرزندان خود شمارد پس چنان كند و اگر جايز بود چيزى از مال خود كمتر از حصّه و نصيب ولد صحيح آنست جدا گرداند آن مرد نيز

چنان کند.
جواب: استحلال مرد با امراه خود از وجوه جواز و حلال بی‌شبهه جایز و حلالست.
چون سائل مکرّر التماس جواب از مشروح از آن سؤال بوضوح نمود تا معرفت در أمر ولد برای او حاصل گردد و از حضرت واهب العطایا سؤال و دعا بجهت بقاء و دوام ذات خجسته صفات آن خاتم أوصیاء علیه سلام اللّٰه تعالی نمود.
سؤال: آنکه حدّ خدای تعالی بر او واجب شد بواسطه حلال دانستن و طی محاش امرأه و مواقعه نمودن با أهل خود هر چند از آن کس فعل شنیع بظهور آمد لیکن ما جواب و سؤال او بواسطه مراعات حقّ الخدمه پدرش دادیم و از او راضی شدیم بوسیله آنچه از ما تعلیم گرفت از ضروریّات أمر دین و از خوبی نیّت او.
ما واقف حال او شدیم بواسطه مخاطبت و سؤال او بچیزی که او را نزدیک
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:328
گرداند بخدایتعالی از امری که از او سانح و واقع گشته و او بعد از استعلام از آن عمل شنیع برگشته چه از آن عمل حضرت عزّ و جلّ و نبیّ خاتم الرّسل و اولیای أئمّة السّبل راضی نمودند و (1) ما از ایزد تبارک و تعالی سایل و ملتمسیم که مسایل و مطالب او از آنچه مأمول و مسئول او باشد از هر چیز عاجل و آجل آن بنده حضرت لم یزل را بآن واصل و متواصل گرداند و أمر دین و دنیای او را از آنچه محبوب و مرغوب او باشد و صلاح کار خود در آن داند او را بآن فایز و بهره‌مند سازد انّه ولیّ قدیر و بالاجابه حقیق جدیر.

[ایضا توقیع دیگر از جواب نامه و مسائل حمیری ره]

و نیز بآن حضرت صلوات اللّٰه علیه در سنه سیصد و هشت هجریّه مکتوب مرقوم گردانید، و از حقایق دیگر که بر آن مؤمن نیکو سیر مشکل بود سؤال بدین منوال نمود که:
بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ:
أطالَ اللّٰه بقاکَ و أدامَ عزّک و سعادتک و أتمّ نعمته علیک و زاد فی-احسانه الیک و جمیل مواهبه لدیک و فضله عندک و جزیل قسمه لک و جعلنی من السّوء کلّه فداک، پس از آن سؤال این مسائل نمود که:
یا ابن رسول اللّٰه بعضی از مشایخ و عجایز که ما را معرفت تمام بحال آن جماعت کرام است الحال مدّت سی سال بلکه بیشتر است که نماز واجبی و یومیّه سنّتی میگذارند و روزه ماه شعبان بسنّتی میگیرند و روزه ماه رمضان میدارند.
بعضی از أصحاب حدیث ما روایت کردند بر آن مؤمنان که صوم شما معصیت است.
امام العباد جواب داد که فقیه میگوید که روزه در آن أیّام چند تا پانزده
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:329
روز نگاهدارد (1) بعد از آن قطع روزه میکند الّا آنکه روزه را بر سه روز ثانیة متّصل میگرداند بنا بر حدیث آن نعم شهر القضاء رجب.
سؤال: از أحوال مردی که او در محلّی ساکن باشد که در آنجا برف بسیار باشد و اگر خواهند از آنجا نقل بمحلّ دیگر کند بواسطه خوف نتواند و بسا باشد که در مکانی که برف بسیار بود اگر کسی در بالای آن بایستد چون زمین مساوی السّطح نیست محتمل است که آن کس با برف بیکبار از آن مکان ساقط گردند آن مرد بواسطه همین حال حیران و مضطرب أحوال باشد و در آن هیچ مکان مساوی بهم نرسد که هر چند برف بسیار باشد مثل پلاس بآن که نمدی بر بالای برف آنجا اندازد و لگدکوب نموده در بالای آن ایستاده نماز فریضه مضیقه را بجای آرد.
آیا جایز است که نماز فریضه واجبه را در آن محلّ ترک کنیم یا مهما أمکن در آن محلّ نماز فریضه را بگذاریم و ما در أیّام بسیار این کار کردیم و نماز را در آنجا گزاردیم، آیا بر ما اعاده آن نماز لازم است یا نه؟
آن ولیّ ایزد وهّاب جواب فرمود، که در وقت ضرورت و شدّت بذریعه لا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَها نماز که در آن مکان مؤدّی گشته صحیح است و هیچ باک نیست.
سؤال: از حال مأموم که در هنگام تأدیه رکوع بامام ملحق شود و به بامام رکوع بجای آرد آیا آن رکعت برای آن مأموم محسوب گردد و بعد از فراغ

امام از نماز آیا بر مأموم امام نیمه آن نماز لازمست یا نه؟
بعضی از أصحاب ما فرمودند که: اگر مأموم تکبیرة الرّکوع از امام بشنود اعتماد و اعتداد بآن رکعت نماز ننماید و حساب نکند.

(1) جواب: اگر بامام در وقت تسبیح رکوع ملحق گردد اگر چه یک تسبیح- باشد اعتماد و اعتداد آن رکعت کند هر چند استماع تکبیرة الرّکوع ننماید.
سؤال: از حال مردی که نماز ظهر را مؤدّی گرداند و داخل نماز عصر شود و دو رکعت فریضه عصر را نیز بجای آرد در آن وقت بخاطرش رسد که فریضه ظهر دو رکعت را بجای آورده در این صورت چه میکند؟
جواب: آنکه اگر در میان این دو نماز ازو حدث حادث گشته باشد که به آن قطع نماز شود مصلّی اعاده هر دو نماز ظهر و عصر کند و الّا اگر از او حدث حادث نشده باشد که موجب قطع نماز باشد این دو رکعت را تتمّه دو رکعت فریضه ظهر کند که بنسیان از او ترک شده حساب کند بعد از آن نماز عصر را به جای آرد.
سؤال: از حال أهل جنّت آیا سکنه آن مکان مسرّت نشان را بعد از دخول جنان و تزویج حور عین و استخدام رضوان بحکم حضرت رحیم رحمان از ایشان أولاد و فرزندان بتوالد و تناسل حاصل و عیان گردد؟
جواب: تمشیت و أهمّیت بمنّت و أمر و قضاء ربّ العزّت زمان جنّت را حمل ولادت و مشقّت طلق زائیدن نیست چه خون حیض و نفاس و مشقّت طفولیّت شایسته و التباس از وساوس شیطان خنّاس است و در جنّت آنچه مشهی غسل و استلذاذ أعین هر کس است بحکم ایزد تعالی و تقدّس معیّن و مؤسّس است.
چنانچه مصدوقه قرآن لازم الاذعان مخبر و محکی است بر آن: وَ فِیها ما تَشْتَهِیهِ الْأَنْفُسُ وَ تَلَذُّ الْأَعْیُنُ.
پس هر گاه مؤمن اراده و خواهش ولد کند حضرت ایزد مهیمن خلق ولد

بدون حمل (1) و ولادت بهمان صورت که آن مؤمن نیکو سیرت ارادت نمود فی الفور خالق معبود موجود گرداند چنانچه خلقت آدم علیه السّلام برای عبرت و اظهار صنعت خود فرمود.
سؤال: از حال مردی که تزویج عورت بمهر معیّن نماید تا به مدّت مشخّص معلوم و هنوز از مدّت چیزی باقی باشد آن مرد آن مدّت را بآن عورت بخشد و آن عورت در حیض باشد باین سبب که بیشتر از آنکه مدّت را شوهر باو بخشد در آن حال چون حیضش آمده باشد چون در أثنای حیض مدّت به او بخشیده بعد از آنکه از حیض پاک گردد آیا جایز است که مرد دیگر بمبلغ و مدّت معلومین آن زن را تزویج کند یا آنکه تا استقبال حیض دیگر صبر کند؟

جواب: غیر حیضه داخله تا استقبال حیض دیگر صبر کند زیرا که أقلّ مدّت عدّت یک حیضه تامّه و طهر است و پیشتر از آن عقد بر او جایز نیست.
سؤال: از کسی که مبروص باشد یا صاحب فالج بود آیا شهادت أمثال این جماعت مقبول گردد یا نه؟
بدرستی که در نزد ما روایت کردند که أمثال این طایفه امامت أرباب أصحّاء نمیتوانند نمود؟
جواب: اگر أمراض ایشان حادثی و عارضی باشد شهادت ایشان جایز و عیان است و اگر در هنگام ولادت با آن أمراض تو أمان باشند شهادت آن جماعت جایز و رخصت نیست.
سؤال: آیا جایز است کسی را جدّه عورت در خانه او باشد او تزویج به دختر پسر آن عورت کند یا نه؟
جواب: گفت که آیا نهی از آن فعل باشد یا نه جواب داد که نهی از-
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:332
أمثال آن اشکال در حدیث رسول آخر الزّمان و در قرآن لازم الاذعان مرقوم و عیان است.
(1) سؤال: مردی دعوی هزار درهم بر مردی نمود و بر طبق دعوی خود اقامه شهود عدول فرمود.
بعد از آن همان مرد مدّعی دعوی بهمان مدّعی علیه بمهر و نشان او ظاهر سازد که پانصد درهم دیگر سوای هزار درهم سابق بر ذمّه او دارد و أیضا همان مرد دعوی سیصد درهم دیگر و تمسّک بمهر و نشان ظاهر کند بعد از آن دعوی دویست درهم بمهر و تمسّک دیگر از همان مدّعی علیه سابق بیرون آرد و آنچه در این سه دفعه دعوی نماید او را شهود عدول بر وفق و طبق دعوی باشد امّا زعم مدّعی علیه آنست و این تمسّکات و أسانید که در دست مدّعی است داخل و مفصّل تمسّک هزار درهم است و گوید که همین یک هزار درهم از تو به دفعات ثلث بمن رسید و زیاده ازین چیزی واصل من نشد.
آیا بر مدّعی علیه یک هزار درهم بموافق زعم او لازم است یا آنکه هر چه مدّعی اقامت بیّنه و شهود نماید بر مدّعی علیه واجب و لازم گردد و در أسناد، و تمسّکات أصلا استثناء نباشد و صکوک ظاهر همگی و تمامی بر وجه صحّت و حجّت باشد در این صورت جواب وجه تمسّکات بالتّمام واجب و لازم باشد.
جواب: بر مدّعی علیه یک هزار درهم لازم است یک مرتبه از او أخذ، و استیفاء مینمایند زیرا که شبهه در این هزار درهم نیست بواسطه آنکه شهود عدول بر لزوم دراهم الف دو مرتبه بر مدّعی علیه گواهی دادند یک مرتبه مجمل و مرتبه دوّم مفصّل بنوعی که در تمسّکات مرقوم بود چنانچه بیّن و ظاهر است امّا الف آخر که شهود آن بمراتب ثلثه اقامت

شهادت نمودند

بر اشتغال ذمّه مدّعی علیه بآن بر سبیل تفصیل تحمّل که این الف ثانیه مفصّل الف أولی باشد لهذا مدّعی علیه ردّ یمین دو هزار درهم دوّم بر مدّعی نماید پس اگر بر طبق دعوی خود قسم یاد کند استیفای حقّ خود نماید و اگر نکول کند حقّ او ساقط گردد.
(1) سؤال: از خاک قبری که با میّت در قبر میگذارند آیا جایز است که بگذارند یا نه؟
جواب داد خاک را با میّت در قبرش گذارند، و با حنوط مخلوط گردانند ان شاء اللَّه تعالی.
سؤال: در نزد ما مروی است و منقول از حضرت امام الخلائق جعفر بن محمّد الصّادق علیه السّلام که آن ولیّ امام الخالق علیه السّلام در کفن فرزند خود اسماعیل رحمة اللَّه علیه نوشت که:
أشهد أن لا آله الّا اللَّه و نشهد انّ محمّدا رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله
آیا ما را نیز جایز است که اقتداء و اقتفاء بایشان نموده أکفان خود را بطین قبر یا بغیر آن بنویسیم.
جواب این فعل جایز است.
سؤال: آیا جایز است که مرد تسبیح بخاک قبر یا بغیر آن گوید و در آن فعل أیّام فعل بحکم حضرت عزّ و جلّ أجر و ثواب است؟ یا نه جواب: تسبیح بخاک قبر گوید زیرا که تسبیح بهیچ چیز أفضل از تسبیح بخاک قبر آن ولیّ ایزد داور نیست.
و از فضیلت آن خاک است که اگر مسبّح در تسبیح نسیان کند و یا سبحه را بغیر تسبیح در دست بگرداند ملائکه کرام بأمر حضرت ملک العلّام برای او-

تسبیح مکتوب گردانند.
و در بعض نسخ معتبر بنظر مترجم أحقر رسید اگر تربت آن ولیّ ربّ العالمین را بروی زمین گذاشته سجده بر آن نمایند بحکم و مشیّت حضرت أرحم الرّاحمین هفت طبقه زمین روشن گرد.
و اگر کسی در هنگام نماز سجده بخاک آن ولیّ بنده‌نواز کند اگر احیانا فعلی از أفعال نماز را فراموش کند حضرت أکرم الأکرمین به ملکی کرام الکاتبین حکم کند که آن نماز را برای آن مؤمن مستهام کامل و تمام مکتوب و مرقوم گردانید و در سجده بخاک قبر آن سرور ثواب بیرون از حصر و شرح است.
چنانچه در أحادیث مرویّه از حضرت أئمّة البریّه علیهم السّلام و التّحیّه مروی و منقول است و چون در سجده بخاک نهادی جنّ و بشر ثواب بسیار و أحادیث بیشمار است در آن باب مترجم را همین قدر بیان اختصار است.

(1) سؤال: در سجده بر لوح خاک آن ولیّ خالق الأفلاک هیچ فضل و ثواب هست یا نه؟
جواب: سجده بر لوح خاک قبر جایز است و ثواب و در او فضل و أجر بی‌حساب است.
سؤال: از مردی که زیارت قبور أئمّه علیهم سلام الملک الغفور کند آیا او را جایز است که سجده بر قبر آن اولیای دین سلام اللَّه علیهم أجمعین کند یا نه.
و آیا کسی که نماز در نزدیکی قبور أئمّه دین کند او را جایز نیست که قبر را قبله کند یا بر بالای سر قبر ایستد یا در بین پا توقّف نماید و امّا جایز است که مصلّی تقدّم بر قبر کند و قبر را در عقب سر خود بگذارد و نماز بجای آرد؟
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:335
(1) جواب: امّا سجود بر قبر در نماز فریضه و نافله جایز نیست و آنچه معمول و مقبول أرباب علم و کمال و أصحاب فضل و حال است آنست که خدّ أیمن بر قبر گذارد و عرض أحوال بخدمت آن ولیّ ملک متعال نماید.
امّا نماز، فریضه را در عقب قبر و قبر را در پیش خود گذارد و بر قبر أئمّة البشر تقدیم در نماز و بندگی ایزد أکبر و تساوی و برابر قبر نیز بایستد.
سؤال: آیا مرد را جایز است که در وقت اشتغال او بنماز فریضه و نماز نافله در دست او سبحه باشد و در آن حال مرد مصلّی آن سبحه را بگرداند و حال آنکه او بنماز و به عبادت حضرت عزّ و جلّ مشتغل باشد؟
جواب: جایز است اگر خوف سهو و غلط بود.
از جواب آن ولایت مآب مستفاد می‌گردد که در حالت عدم خوف روا نیست.
سؤال: آیا مسبّح را جایز است که در وقت تسبیح سبحه را بدست چپ بگرداند یا نه؟
جواب: جایز است و الحمد للَّه.
سؤال کرد و گفت که مروی است از فقیه که در فروختن وقف خبر مأثور، و أجر موفورست گاهی که وقف بر قوم باشد و بعد از ایشان برای أعقاب آن جماعت مقرّر شده باشد.
امّا أهل اجتماع بر بیع آن وقف کرده باشند لیکن بیع آن أصلح باشد از نگاهداشتن در این حال از بعضی أرباب وقف آیا حصّه و سهم او را خریدن جایز است یا آنکه تا جمیع أصحاب وقف و أرباب حصص و سهام آن اجتماع بر ابتیاع آن نکند خریدن سهم بعضی بدون رضای بعض-
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:336
دیگر در بیع حصّه خود روا نیست؟ (1) جواب اگر وقف بر امام مسلمانان باشد بیع آن جایز و روا نیست امّا اگر وقف بر قوم یعنی بر یک صنف از

مسلمانان باشد هر یک آن طایفه را میرسد که حصّه خود را فروشند خواه مجتمع باشند خواه متفرّق یعنی خواه همه آن طایفه اجتماع بر بیع حصص و سهام خود نمایند و فروشند.
یا آنکه بعضی راضی بر بیع حصّه خود باشند و بعضی دیگر راضی نباشند از جمعی که راضی‌اند خریدن حصّه آن جمع جایز است ان شاء اللّٰه تعالی.
سؤال: آیا محرم را جایز است که موی ته بغل را بگذارد یا نگذارد. و ایضا محرم را شانه کردن رواست یا نه؟
جواب: جایز است و باللّٰه التّوفیق.
سؤال: اگر ضریر یعنی مریضی که درد چشم دارد پیش از آنکه مرض رمد عارض او گردد بر مقدّمه شاهد گردد و خط و نشان خود در آن کاغذ قلمی نماید.
بعد از آن آن مرد ضریر مکفوف و نابینا شود بنوعی که أصلا خطّ و نشان خود را نبیند تا بعد از رؤیت و معرفت نشان و خط شهادت بر آن مقدّمه دهد آیا شهادت او جایز است یا نه؟
یا آنکه مرد ضریر بر مقدّمه که شاهد بود آن را فراموش کند و بعد از تقضّی مدّت حقایق آن را کما کان الموافق بخاطرش آید آیا او را جایز و لایق است که شهادت بر شهادت سابق دهد یا نه؟
جواب: اگر شهادت را بحفظ آرد و حفظ وقت شهادت کند بی‌شبهت شهادتش بر آن مقدّمه جایز و عیانست.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:337
(1) سؤال: از مردی که وقف ضیاع و دابّه خود کند و شخص معیّن را وکیل و متولّی وقف گرداند و شاهد بر آن أمر بگیرد بعد از آن وکیل متولّی گردد، یا وضع او متغیّر و حال صلاح و سدادش نوع دیگر شود و متولّی وقف غیر او گردد آیا جایز است که همین شاهد گواه شود برای این شخص که الحال قایم مقام وکیل أوّل شده بود گاهی که أصل برای یک کس باشد یا جایز نیست؟
جواب: بغیر شهادت جایز نیست زیرا که این شهادت برای مالکست نه از برای وکیل و حال آنکه حضرت ایزد متعال أمر بادای شهادت بر منهج حقّ و صواب نمود چنان که در قرآن لازم الاذعان میفرماید که: أَقِيمُوا الشَّهادَةَ لِلَّهِ.
سؤال: از نماز دو رکعت آخر چهار رکعتیها و آخر سه رکعتی که در دو رکعت أخیره چهار رکعتی و یک رکعت آخر سه رکعتی روایات بسیارست.
بعضی از أصحاب روایت کردند که اگر مصلّی الحمد تنها در آخر دو رکعت چهار رکعتیهای فرایض و در یک رکعت آخر سه رکعتی شام تلاوت کند أفضل است.
و بعضی روایت کردند که تسبیح

سبحان اللّه و الحمد للّه و لا آله الّا اللّه و اللّه اکبر
گفتن أفضل است چون روایات مختلف است أفضل کدام تا ما به آن عمل نمائیم؟
جواب: تسبیح نسخ قرائت امّ الکتاب در دو رکعت آخر نمازهای چهار رکعتی نمود و نسخ قرائت تسبیح قول امام الهادی العالم علیّ الهادی صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم است زیرا که آن امام الأعلم علیه السّلام فرمود که: هر نمازی که در او قرائت نباشد یعنی تلاوت الحمد در او نباشد آن از شیوه

نماز و طاعت بیرون است (1) مگر آنکه مصلّی علیل یا کثیر السّهو در قرائت باشد و به واسطه همین پیوسته از بطلان نماز و عبادت حضرت رحیم الرّحمن ترسد در این صورت او را رسد که تلاوت الحمد نکند.
سؤال نمود که در نزد ما مشهور است که ربّ الجوز از برای وجع حلق و گرفتگی آواز نافع است و طریق استعمال آن آنچه در میان مردمان اشتهار دارد آنست که جوز تازه را پیش از آنکه خوب بندد آن را میگیرند و خوب نرم میکوبند و آب آن را می‌افشرند و صاف میکنند و چندان میجوشانند که بنصف آید و خوب مطبوخ گردد، بعد از آن از بالای آتش فروز آورده یک شبانه‌روز نگاه میدارند، بعد از آن شش رطل آن را یک رطل عسل می‌اندازند و در بالای آتش نرم جوش میدهند و کف آن را میگیرند و نوشادر و شبّ یمانی از هر یک نیم مثقال خوب می‌سایند و آب در آن می‌اندازند و یک درم زعفران مسحوق در آن انداخته جوش دهند تا بکف آید.
بعد از آن کف را بگیرند و بپزند تا مثل عسل بقوام آید و ثخین گردد پس از آن از آتش فروز می‌آرند و سرد میگردانند و از آن می‌آشامند آیا شرب آن جایز است یا نه؟
جواب: فرمود که اگر بسیار آن مزاج انسان را متغیّر گرداند تا به حدّ سکر آن رساند پس قلیل و کثیر آن حرامست و اگر مسکر نباشد بی‌شبهه شرب آن حلال باشد.
سؤال: مردی را حاجت پیش آید و در عمل آن و ترکش متحیّر بود که آن را معمول گرداند یا ترک کند بعد از آن دو خاتم بگیرد بر یکی از آن بنویسد که نعم افعل و بر دیگری نویسد که لا تفعل و چند مرتبه بهمین نوع استخاره

کند بعد از آن به بیند یکی را و هر چه برآید از أمر و نهی بدان عمل کند آیا این فعل جایز است (1) و عامل و تارک آن مثل مستخیر است که استخاره او موافق شرع شریف است یا آنکه آن استخاره نیست؟
جواب فرمود آنچه سنّت امام العالم علیه السّلام بود همین استخاره بر

رقاع صلاة بود.
سؤال از نماز جعفر بن أبى طالب رضى اللّٰه عنه نمود که آن کدام وقت أفضل است و آنچه در آن نماز خوانده شود کدام بهتر است و آیا در آن نماز قنوت هست یا نه و اگر قنوت بود در کدام رکعت این نماز است؟
جواب أفضل وقت براى این نماز أوّل صدر نهار روز جمعه است بعد از آنکه روز جمعه میسّر نباشد هر روز از أيّام در هر وقت از أوقات که خواهد نماز- جعفر بن أبى طالب رضى اللّٰه عنهما خواه در شب و خواه در روز گزاردن این نماز رواست و در این نماز دو مرتبه قنوت است در رکعت دوّم قنوت آن پیش از رکوع است و در رکعت چهارم بعد از رکوع.
سؤال از مردى که نيّت نمود که چیزى از مال خود اخراج کند و آن را بیکى از برادران مؤمن رساند بعد از آن در میان خویشان خود شخصى محتاج یابد آیا آن مال را بهمان مؤمن که براى او اخراج کرده و نيّت نمود صرف کند یا آن مال را من غیر تراخى و اهمال حواله أقرباى محتاج خود نماید؟
جواب داد که صرف باین دو کس بآن که أقرب و أدون باو در مذهب باشد نماید و حدیث از حضرت امام العالم صلّى اللّٰه علیه و آله و سلّم مروى و منقول است که فرمود لا يقبل الصّدقة و ذو رحم محتاج.
یعنى: صدقه کردن آن مرد مؤمن بمؤمن دیگر در وقت که صاحب مال
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:340
را ذو رحم محتاج باشد صدقه او مقبول حضرت عزّ و جلّ نیست (1) بلکه بر او لازم و واجب است که صدقات مفروضه و مندوبه خود را بخویشان و أقرباى خود- مخصوص گرداند.
امّا أفضل در این حال آنست آن مؤمن آن مال را میان ذو رحم محتاج و میان آن مؤمن که آن مال را به نيّت او اخراج کرده قسمت کند و أصوب و أفضل عمل باین است.
سؤال از مهر زنان که أصحاب ما را اختلاف در وجوب آنست، بعضى میگویند که مهر در دنیا و آخرت بر ذمّت زوج است و بعضى خلاف این میگویند؟
جواب داد که اگر بر زوج کتاب بمهر و سند باشد آن مهر بر ذمّت زوج دین شرعى و لازمست در دنیا و آخرت و اگر بر زوج کتاب باشد که در آن ذکر صدقات بنام زوجه ذکر شده باشد مهر ساقط است هر چند دخول واقع شده باشد زیرا که میتواند بود که آن صدقات که در آن کتاب مرقوم گشته در عوض مهر با آن زن داده باشد و اگر بر زوج کتاب نبود پس اگر دخول آن واقع شده باشد ساقط است باقى صدقات که تسلیم آن عورت نشده باشد زیرا که أفعال مسلمین محمول بر صحّت است يحتمل آن عورت بهمان قدر صدقه که تسلیم او شده آن را مهر خود دانسته راضى بدخول شده باشد.

سؤال از أصحاب عسکری علیه السّلام از کسی مروی است که از آن حضرت سؤال نمودند که آیا در پوست خز که کناره آن را بپوست أرانب گرفته باشند نماز صحیح است یا نه؟
توقیع: بیرون آمد جایز نیست، و در روایت دیگر از آن حضرت (ع) نقل نمودند که جایز نیست پس ما بکدام ازین دو قول عمل نمائیم؟
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:341
(1) جواب داد که این أوبار و جلود است آنچه أوبار است که أصلا جلد در آن نیست آن حلال است.
سؤال: از بعضی علماء از معنی قول امام الخلائق جعفر بن محمّد صادق علیه السّلام فرمود:
لا یصلّی فی الثّعلب و لا فی الثّوب الّذی یلیه.
جواب: آن جماعت گفتند که حضرت امام علیه السّلام اراده جلود نمود نه غیر آن.
سؤال از آن حضرت نمودند که در شهر اصفهان جامه عتابی بر عمل وشی از قزّ و ابریشم می‌بافند آیا در آن ثیاب نماز جایز است یا نه؟
جواب داد که نماز جایز نیست الّا در جامه که ممزوج به پنبه باشد یا کتان
سؤال از مسح رجلین آیا ابتداء بکدام مینماید بپای راست ابتدای مسح میکند یا بهر دو پا را بیکبار مسح کند دست راست مسح پای راست کند و به دست چپ مسح پای چپ میکند؟
جواب اگر ابتدا بمسح یکی از رجلین کند باید ابتداء به مسح پای راست کند.
سؤال: از صلاة جعفر علیه السّلام آیا جایز است که آن نماز در سفر مؤدّی گردد یا نه؟
جواب صلوات جعفر رضی اللّه عنه نماز سنّت است در سفر و حضر تأدیه آن جایز و درخور است.
سؤال از تسبیح حضرت فاطمة الزّهراء علیهما السّلام اگر کسی از روی سهو و فراموشی زیاده در تکبیر از سی و چهار بار گوید آیا او را مراجعت به شصت و شش بار میکند یا استیناف تکبیر مینماید آنچه واجب است بیان کنید؟
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:342
(1) جواب: هر گاه در تکبیر کسی سهو کند تا آنکه از عدد سی و چهار درگذرد عود و رجوع به سی و سه بار نماید و در آن بنا گذارد و اگر در تسبیح سهو کند تا آنکه هفتاد و هفت تسبیح بگوید معاودت بشصت و شش تسبیح کند بنا بر این نهد و اگر سهو در تحمید کند تا آنکه صد بار تکرار کند، بر او چیزی لازم نبود.

[ایضا توقیع دیگر از جواب نامه مسائل حمیری ره]

از محمّد بن عبد اللَّه بن جعفر الحمیری رحمه اللَّه منقول و مروی است توقیع دیگر سوای آن توقیع از ناحیه مقدّسه حرسها اللّه بعد از توقیع مسائل مذکوره بدین وجه بیرون آمد که:
بسم اللَّه الرّحمن الرّحیم:
لا لأمر اللَّه تعقلون و لا لأولیائه تقبلون حکمة بالغة فما تغنی الایات و النّذر عن قوم لا یؤمنون السّلام علینا و علی عباد اللَّه الصّالحین.
پس هر گاه شما اراده توجّه بخدای تعالی و بسوی ما نمائید پس بگوئید چنانچه حضرت ربّ العالمین میفرماید که:
و سلام علی الیاسین
یعنی: شما نیز بگوئید که:
السّلام علیک یا داعی اللَّه و ربّانی آیاته.
السّلام علیک یا باب اللَّه و دیّان دینه.
السّلام علیک یا خلیفة اللَّه و ناصر حقّه.
السّلام علیک یا حجّة اللَّه و دلیل ارادته.
السّلام علیک یا تالی کتاب اللَّه و ترجمانه.
السّلام علیک فی آناء لیلک و أطراف نهارک.
السّلام علیک یا بقیة اللَّه فی أرضه.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:343
(1)
السّلام علیک یا میثاق اللَّه الّذی أخذه و وکّده.
السّلام علیک یا وعد اللَّه الّذی ضمنه.
السّلام علیک أیّها العلم المنصوب و الغوث و الرّحمة الواسعة وعدا غیر مکذوب.
السّلام علیک حین تقوم.
السّلام علیک حین تقعد.
السّلام علیک حین تقرأ و تبین.
السّلام علیک حین تصلّی و تقنت.
السّلام علیک حین ترکع و تسجد.
السّلام علیک حین تهلّل و تکبّر.
السّلام علیک حین تحمد و تستغفر.
السّلام علیک حین تمسی و تصبح.
السّلام علیک فی اللَّیْلِ إِذا یَغْشی.
السّلام علیک فی النَّهارِ إِذا تَجَلَّی.

السّلام علیک أیّها المأمون.
السّلام علیک أیّها المقدّم المأمول.
السّلام علیک بجوامع السّلام.
اشهدک یا مولای انّی أشهد أن لا اله الّا اللّه وحده لا شریک له، و أشهد أنّ محمّدا عبده و رسوله لا حبیب الّا هو و أهله.
و أشهد أنّ علیّا أمیر المؤمنین حجّته و الحسن حجّته و الحسین حجّته و علیّ بن الحسین حجّته و محمّد بن علیّ حجّته و جعفر بن محمّد حجّته و موسی

ابن جعفر حجّته و علیّ بن موسی حجّته و
(1)
محمّد بن علیّ حجّته و علی بن محمّد حجّته و الحسن بن علیّ حجّته.
و أشهد أنّک حجّة اللّه و أنتم الأوّل و الآخر و أنّ رجعتک حقّ لا شکّ فیها یوم لا یَنْفَعُ نَفْساً إِیمانُها لَمْ تَکُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ کَسَبَتْ فِی إِیمانِها خَیْراً، و أنّ الموت حقّ و أنّ ناکرا و نکیرا حقّ.
و أشهد أنّ النّشر و البعث حقّ و انّ الصّراط و المرصاد حقّ و أنّ المیزان و الحساب حقّ و الجنّه و النّار و الوعد و الوعید بها حقّ یا مولای شقیّ من خالفکم و سعید من أطاعکم.
فاشهد علی ما أشهدتک و أنا ولیّ لک و بریء من أعدائک فالحقّ ما رضیتموه و الباطل ما سخطتموه و المعروف ما أمرتم به و المنکر ما نهیتم عنه فنفسی مؤمنة باللّه وحده لا شریک له و برسوله صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و بأمیر المؤمنین (ع) و بکم یا موی أوّلکم و آخرکم و نصرتی معدّة لکم و مودّتی خالصة لکم آمین آمین.
جایی که آن سرور در عقب این قول مذکور گردانیده اینست:
بسم اللّه الرّحمن الرّحیم: اللّهمّ انّی أسئلک أن تصلّی علی محمّد نبیّ رحمتک و کلمة نورک و أن تملئ قلبی نور الیقین و صدری نور الایمان و فکری نور البیان و عزمی نور العلم و قوّتی نور العمل و دینی نور البصائر من عندک و بصری نور الضّیاء و الرّحمه و جسمی نور الایمان و مودّتی نور الموالات لمحمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و مودّة آله علیهم السّلام حتّی ألقاک و قد وفیت بعهدک و میثاقک فلتسعنی رحمتک یا ولیّ یا حمید.
اللّهمّ صلّ علی حجّتک فی أرضک و خلیفتک علی عبادک و الدّاعی الی

سبیلک و
(1)
القائم بقسطک و الثائر بأمرک ولیّ المؤمنین و بوار الکافرین و مجلی الظّلمة و منیر الحقّ و السّاطع بالحکمة و الصّدق و کلمتک التّامّة فی أرضک المرتقب الخائف و الولیّ النّاصح سفینة النّجاه و علم الهدی و نور

أبصار الورى و خير من تقمّص و ارتدى و مجلي لعمى الّذى يملأ الأرض عدلا و قسطا كما ملئت جورا و ظلما إِنَّکَ عَلى کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ.
اللّهمّ صلّ على وليّک و ابن وليّک الّذين فرضت طاعتهم و أوجبت حقّهم و ذهبت عنهم الرّجس و طهّرتهم تطهيرا.
اللّهم انصره و انتصر به لدينک و انصر به أوليائک و أوليائه و شيعته، و أنصاره و اجعلنا منهم.
اللّهمّ أعذه من شرّ كلّ باغ و طاغ و من شرّ جميع خلقک و احفظه من بين يديه و من خلفه و عن يمينه و عن شماله و احرسه و أمنعه من أن يوصل اليه سوء و احفظ فيه رسولک و آل رسولک و أظهر به العدل و أيّده بالنّصر و انصر ناصريه و اخذل خاذليه و اقصم به جبابرة الكفرة و اقتل به الكفّار و المنافقين و جميع الملحدين حيث كانوا فى مَشارِقَ الْأَرْضِ وَ مَغارِبَهَا برّها و بحرها و املاء به الأرض عدلا و أظهر به دين نبيّک عليه الصّلوة و السّلام و اجعلنى.
اللّهمّ من أنصاره و أعوانه و أتباعه و أشياعه و أرنى فى آل محمّد ما يأملون و فى عدوّهم ما يحذرون آله الحقّ آمين يا ذا الجلال و الاكرام و يا أرحم الرّاحمين

[توقیع شریف به محمد بن عثمان بن نعمان المفید]

در ذکر و بیان و کتاب که از ناحیه مقدّسه حرسها اللّه عن النّکبات وارد شد بعد از مضیّ چند یوم از شهر صفر ختم بالخیر و الظّفر سنه اثنین و أربعمائة هجریّه نبویّه رسول خیر البریّه ایفاء چند یوم مستقبل از ناحیه مقدّسه کتاب بر شیخ مفید أبی عبد اللّه محمّد بن النّعمان قدّس اللّه روحه و نوّر ضریحه وارد

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:346

شد (1) عامل آن کتاب ولایتمآب و موصل آن خطاب مستطاب ذکر کرده که من آن کتاب را از ناحیه که ولایتی است متّصل بحجاز که:

بخدمت أخ السّدید و ولیّ الرّشید الشّیخ المجید أبی عبد اللّه محمّد بن النّعمان المفید أدام اللّه اعزازه و أنصاره قلمی گردانیدند از کسی که از او مستودع عهود و مواثیق از برای بندگان حضرت ربّ العباد از متابعین نبیّ الأمجاد و أوصیای أولاد علیهم صلوات اللّه الی یوم المیعاد گرفته شد این است:

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم: امّا بعد سلام علیک أیّها الولیّ المخلص فی الدّین المخصوص فینا با- الیقین فانّا نحمد الیک اللّه الّذی لا اله الّا هو و نسأله الصّلوة علی سیّدنا و مولانا نبیّنا محمّد و آله الطّاهرین و نعلمک أدام اللّه توفیقک لنصرة الحقّ و أجزل مثوبتک علی نطقک عنّا بالصّدق انّه قد اذن لنا فی تشریفک المکاتبه و تکلیفک ما تؤدّیه عنّا الی موالینا قبلک أعزّهم اللّه بطاعته و کفاهم الهمّ برعایته لهم و حراسته فقف أیدک اللّه بعونه علی أعدائه المارقین من دینه علی ما تذکره و اعمل فی تأدیته الی ما تسکن الیه بما نرسمه ان شاء اللّه تعالی

و آن نسخه از برای شیخ فرستاد بعینه همین است.

ما اگر چه در مکان خود توطّن کرده بیرون نمی‌آئیم و از مساکن ظالمان دوریم امّا این بنا بر آنست که حضرت اللّه تعالی صلاح حال و شیعه مؤمنان ما را بما در اختفاء نمود بنوعی که هیچ چیز بر ما پوشیده و پنهان نیست و مادام که دولت ظلمه برقرار است هر چند ما بواسطه قلّت معین و ناصر خود را پنهان از شیعه میگردانیم لیکن علم ما محیط است بحقایق أحوال شما در هیچ چیز از

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:347

أخبار بر ما پوشیده و پنهان نیست (1) و آنچه در باب بشما رسد بر ما ظاهر است و سبب اختفاء ما آنست که آن جماعتی که در روز خمّ غدیر عهد و میثاق از آن طایفه حضرت نبیّ البشیر و النّذیر برای جدّم أمیر المؤمنین علی علیه سلام اللّه الملک الکبیر گرفته همگی و تمامی آن را

پسی پشت انداخت نسیا منسیّا انگاشتند بنوعی که گوئیا آن طایفه را أصلا بآن مهمّ در هیچ وقت و هیچ دم اطّلاع و علم نبود ما مراعات طرف شما را مهل نمیگذاریم و هرگز شما را از خاطر خود محو و منسی نگردانیم.
چه اگر در حقّ شما نسیان و اهمال از طرف ما واقع شود هر آینه شما را آزاری بهم رسد در آن زمان دشمنان دست تعدّی و ظلم و تفریط و ستم بر شما دراز کنند پس شما یاری در آن هنگام تقوی و پرهیزگاری بحضرت باری نمائید و از فتنه محترز باشید زیرا که فتنه مهلک مردم است که قصد أجل خود نمود، و حامی آنست که ادراک املش فرمود و همین فتنه باعث ظهور و حرکت ماست و من شما را مخبر بأمر ما و نهی حضرت ملک تعالی میگردانم وَ اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكافِرُونَ.
دست اعتصام غیبت ما بذیل تقیّه مستحکم گردانید و در زمان اشتعال نار جاهلیّت أرباب نفاق و هنگام اشتداد أمواج بحر عصبیّت أصحاب نفاق که آن أوان خوف و هول و زمان ترس و بیم لا حول شما فرقه مهدیّه است و مرا گمان نجات شما در آن زمان آنست قصد مواطن خفیّه نکنید بلکه در زمان تقیّه طعن سبیل بطریق مرضیّه نمائید در وقت ماه جمادی الأول این سال بر شما حول کند در آن محلّ أمری حادث و مسجّل گردد باید که از خواب بیدار شوید و نظر اعتبار آنچه بر شما ظاهر و آشکار خواهد شد نمائید.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:348
(1) و از آسمان آیه و نشان طی واضح و هویدا و از زمین نیز مثل آن آیه بالسّویه لایح و پیدا خواهد شد و در أرض مشرق نیز أمری حادث و بیّن ظاهر و روشن گردد که آن سبب حزن و اضطراب همه خلقان شود.
بعد از آن طایفه از اهل اسلام بر أهل عراق غالب آیند و از بدی أفعال و زشتی أعمال و اتّفاق آن طایفه شقاق بر ایذای أهل عراق وسیله سدّ أبواب أرزاق أهل عراق گردید و من بعد خرابی طاغوت أشرار که مسرور به هلاکت متّقیان أخیار که باتّفاق حاجیان قاصدان طواف بیت اللّه الملک المنّان از أکناف و أطراف جهان بودند ایذا مینمودند و توقیر تمام میفرمودند مردم را اندوه و غم و ایذا و ألم أهل ستم آسودند و ما را در تیسیر حجّ ایشان باخبار و وفاق آن أعیان بغایت عظیم بود که آیا بر نظام أحوال انسان ظاهر گردد پس هر کس از شما آنچه سبب تقرّب محبّان ما باشد که بغایت الغایت در آن أمر ساعی و جاهد باشد و آنچه وسیله قرب و کراهیّت و سخط ربّ العزّت شد باید که از آن کس اجتناب و احتراز لازم و واجب دانید.
بدرستی که أمر ما بناگاه بر هر أحد رسد واجب است که بآن وارسد تا وقت آن باقی و ثابت باشد و چون زمان آن درگذرد بعد از آن توبه بآن کس منفعت نرساند و ندامت از ذلّت سود ندهد و نجات از عقوبات در

عرصات خواهد یافت و حضرت حقّ سبحانه تعالی شما را ملهم برشد و صواب و لطف بشما در توفیق بطریق رحمت و ثواب نماید.

[ایضا توقیع دیگر بمحمد بن نعمان المفید (رضی الله عنه)]

نسخه دیگر از توقیع بالبدا العلیا علی صاحبها السّلام و الدّعاء.
هذا کتابنا الیک أیّها الاخ الولیّ المخلص فی ودّنا الصّفی و الناظر لنا الوفیّ و أحرسک اللَّه بعینه الّتی لا تنام فاحفظ به و لا تظهر علی خطنا الّذی
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:349
سطرناه بما له ضمّناه أحدا و
(1)
أدّ ما فیه الی من تسکن الیه و أوص جماعتهم بالعمل علیه ان شاء اللَّه و صلّی اللَّه علی محمّد و آله أجمعین الطّاهرین.
و أیضا کتاب دیگر از قبل آن حضرت علیه السّلام روز پنجشنبه بیست و سیّم از ماه ذی الحجّه در سنه چهار صد و دوازده هجری نبوی علیه صلوات من الملک العلیّ بر آن شیخ الولیّ مذکور وارد شد نسخه آن بر آن عنوان بود که
من عبد اللَّه المربط فی ملهم الحقّ و ولیّه هذا.
بسم اللَّه الرّحمن الرّحیم: سلام علیک أیّها العبد الصّالح الدّاعی الیه بکلمة الصّدق فانّا نحمد الیک اللَّه الّذی لا اله الّا هو الهنا و آله الخلق أجمعین و نسأله الصّلوة علی سیّدنا و مولانا محمّد خاتم النّبیّین و علی أهل بیته الطّاهرین
بدرستی که نظر در مناجات تو بحضرت قاضی الحاجات دیدم که خدای تعالی ترا نگاهداشته و میدارد بسبب آنکه ترا از طرف أولیاء خدای تعالی هبه و عنایت نمود، و محروس میدارد ترا از کید أعدا و ترقّب از حضرت ایزد أحد آنکه ترا بر رحمت خود موفّق گرداند و می‌باید که تو حرسک اللَّه بعینه الّتی لا تنام قبول آنچه به تو فرمودیم نمائی زیرا که در آن أمر قطع هوس قومی است که زراعت باطل به واسطه فریب مبطلان نمودند و این سبب محافظت دماء مؤمنان و وسیله حزن و اندوه مجرمان است و نشان حرکت ما از این لوثه حادث شد بجرم معظم از شومی آن منافق نحس مذمم که مستحلّ دم محرّمست که بعمد کید با أهل ایمان می‌نماید و بمطلب و مرام خود نمیرسد تا ظلم و عدوان و ستم و طغیان خود را ظاهر و عیان گرداند زیرا که ما در عقب ایشان حفظ ذوات مؤمنان به دعای که محجوب و پنهان از پادشاه زمین و آسمان نیست مینمائیم و دلهای
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:350
اولیای ما را قوی و مطمئن بدعا گردانیم (1) شما باید که تقوی بکفایت دعا از شرّ آن ظالم بی‌درایت بحضرت ربّ العزّت نمائید و مراعات ایشان بخطوب و عافیت آن طایفه بجمیل صنع حضرت ایزد منّان محمود و

مرغوب است که ایشان اجتناب از منهی عنه و از ذلّت عصیان ظاهر و عیان گردانند.
و ما ای ولیّ مجاهد با تو پیمان و عهد مینمائیم که تا حضرت ربّ العالمین بنا بر وعده و أیّدک اللَّهُ نَصْراً عَزِیزاً ترا بنصرت خود مؤیّد گردانید پیمان خدای خود را بارسال أمثال این آیات بنواخت و بنوید نصرت و اعطای آن سرفراز ساخت بدرستی که از برادران شما در دین تقوی بحضرت ملک تعالی نماید و آنچه بر او واجب است از زکوات بمستحقّین رساند خود را أیمن از فتنه دائمه و محنت مضلّه مظلمه گرداند و آن کس که بخل در اعطای آنچه از نعمت که حضرت ربّ العزّت باو احسان و کرامت فرمود بعاریت پس هر کس که واجب تعالی و تقدّس أمر کند بصله و عطای آن کس چون آن شخص بخل کند بدرستی که آن بخیل را در دنیا و آخرت والی نباشد که هیچ گونه مراعات حال و مراقبت أحوال او نماید و اگر أشیاع و أتباع ما وفّقهم اللّه تعالی در دین اجتماع و اتّفاق بر وفای عهدی که سابق با حضرت رسول ایزد خالق نمودند میکردند از لقای مسرّت افزای ما مأیوس و محروم نشدندی و من هر آینه تعجیل در مشاهدت و معاوده رؤیت خود برای آن جماعت مینمودم سایر حقّ معرفت و تصدیق که نسبت به ما فرمودند پس در آن زمان هیچ چیز وسیله دوری رئیس از ایشان نمی‌شد آنچه ما را کراهیّت از آن میشد و هرگز اختیار دوری از محبّان و موالیان خود نمینمودیم و اللّه المستعان و هو حسبنا و نعم الوکیل و صلواته علی سیّدنا البشیر و النّذیر محمّد و آله الطّاهرین و سلّم.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:351
(1) در غرّه شهر شوّال ختم بالخیر و الاقبال در سنه چهار صد و دوازده- هجری نبویّه.
نسخه و توقیع بید علیا صلوات اللّه علی صاحبها بدین نمط محرّر گردانید
هذا کتابنا الیک أیّها الولیّ الملهم المحقّ العلی باملائنا، و خط نفسنا فأخفه عن کلّ أحد و اطوه و اجعل له نسخة و تطّلع علیها من أمنته من أولیائنا سلّمهم اللّه تعالی ببرکتنا ان شاء اللّه و الحمد للّه و الصّلوة علی سیّدنا محمّد و آله الطّاهرین.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:352

ذکر بیان احتجاج شیخ السّدید أبی عبد اللَّه المفید محمّد ابن محمّد بن النّعمان رضی اللَّه عنه بر آن کسی که در خواب دیده میان ایشان گفت و شنید واقع گردید

(1) حکایت کرد شیخ أبو علی الحسن بن معمّر الرّقی رحمه اللَّه برمله در ماه شوّال سنه چهار صد و بیست و سه هجریه نبویّه از شیخ أبی عبد اللَّه المفید محمّد بن محمّد بن النّعمان رضی اللَّه عنه که فرمود: من در سال از سنین در عالم رؤیا و منام چنان مشاهده و ملاحظه مینمایم که براهی میروم.
در آن أثر بحکم حضرت عزّ و جلّ بمحلّ رسیدم حلقه اجتماع مردم بنظر من درآمد خود را بسعی دم و پایمردی قدم چون بآن حلقه رسانیدم اجتماع خلایق دیدم دایره از حاشیه دایره مجلس خلقی انبوه از هر جنس آدم در آنجا حاضر و مجتمع بودند در آن دم من از شخصی پرسیدم که: این چه کثرت و این چه اجتماع مردم است.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:353
(1) گفت: این جماعت بر سر عمر بن الخطّاب مجتمع‌اند.
من همان که اسم عمر بن الخطّاب را از آن شخص استماع نمودم فی الفور خود را داخل آن مجمع گردانیده بحلقه رسانیدم مردی را دیدم که با مردم در گفتگو و تکلّم بود بکلمات چندی که من تحصیل آن نمیکردم فی الفور پیش رفتم و کلام او را مقطوع گردانیدم و گفتم:
أیّها الشّیخ مرا مخبر و مطّلع گردان بر آنچه دلالت بر فضل و کمال مصاحب تو أبی بکر عتیق بن أبی قحافه دارد از قول خدای تعالی ثانِیَ اثْنَیْنِ إِذْ هُما فِی الْغارِ.
شیخ گفت: وجه دلالت از این آیت بر فضل أبی بکر در شش موضع، و محلّ است.
أوّل، حضرت عزّ و جلّ ذکر خاتم الرّسل نمود بعد از ذکر رسول ذکر أبی بکر بلا فصل نمود.
پس حضرت معبود أبی بکر را ثانی اثنین پیغمبر جلیل القدر خود گرداند چنانچه فرمود: که ثانِیَ اثْنَیْنِ إِذْ هُما فِی الْغارِ.
دوّم، آنکه قادر سبحان صنعت ذات ایشان باجتماع در یک مکان نمود بواسطه الفت که میان پیغمبر و أبی بکر بود به نوعی که فرمود که إِذْ هُما فِی الْغارِ هر دو.
سیّم، آنکه حضرت ربّ العزّت اضافه أبی بکر بحضرت نبیّ الرّحمه به ذکر الصّحبه نمود تا آنکه جمع کند میان ایشان در آنچه مقتضی مزیّت و شأن ایشان بود چنانچه فرمود إِذْ یَقُولُ لِصاحِبِهِ لا تَحْزَنْ.
چهارم، آنکه خدای عزّ و جلّ در وقت صحبت أبی بکر با رسول أکبر با
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:354

آن محلّ و رفاقت او بآن حضرت در آن موضع الفت با اظهار کمال مودّت بود چنانچه فرمود لا تحزن.

(1) و پنجم، آنکه رسول خیر البشر بابی بکر خبر داد که حضرت ایزد أکبر در آن سفر مودّت أثر با حدّ تساوی با ایشان در هنگام سیر و سکون رفیق و همعنان است بنوعی که از حقایق أحوال ایشان علی سبیل التّفصیل من غیر اجمال واقف و شاهد است که هیچ گونه زیادتی یکی بر دیگر متصوّر نبود و ایزد قادر حافظ و ناصر أذیّت از هر دو نفر و رافع ضرر از آن دو یار غار و بر سوانح أمر در آن مأمن مطّلع و مخبر بود چنانچه حضرت پیغمبر بواسطه خاطر أبی بکر گفت إِنَّ اللّٰهَ مَعَنا.

و ششم، آنکه حضرت خیر البشر خبر نزول سکینه بر أبی بکر نمود و آن سکینه هرگز از سینه أبی بکر منفکّ نبود و در سرّاء و ضرّاء و شدّت و رخاء در تمامی مسکن و مأوی با او بود چه سکینه که با أبو بکر بود همان سکینه رسول بود که حضرت ملک العلّام بانزال آن بر نبیّ الاکرام در کلام لازم الاحترام اخبار و اعلام نمود که: فَأَنْزَلَ اللّٰهُ سَکِینَتَهُ عَلی رَسُولِهِ پس در این شش موضع از آیه الغار دلالت بر فضل أبی بکر از سایر أبرار بیّن و آشکار است که ترا و غیر تو را قدرت طعن و انکار کار یار غار نیست.

چون عمر بن الخطّاب کلام خود در عالم خواب باین محلّ و مآب رسانید من گفتم:

این شیخ تفسیر تمامی کلام خود در احتجاج صاحبت از کلام ملک نمودی و من بامداد و اعانت ربّ العزّت جمیع دلایل ترا مردود و أبتر بلکه همه آن را محروق ساخته خاکسترش را بباد صرصر پراکنده سازم و خاطر خود را از استماع

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:355

اقوال فاسد أهل نواصب و جاهد پردازم.

(1) پس آنگاه بر او تلاوت این آیت نمودم که سنجعل کلّما آتیت به کَرَمادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّیحُ فِی یَوْمٍ عاصِفٍ.

عمر بن الخطّاب گفت که: اگر ترا بر این دلایل ستّه جواب است بیار.

من گفتم: امّا قول تو آنچه گفتی که حضرت ربّ العباد چون ذکر نام نامی و اسم رسول سامی نمود.

بعد از آن ذکر نام أبی بکر فرمود و او را ثانی پیغمبر گردانید بدان که این اخبار از عدوّ است مرا بعمر خود قسم است که أصلا در ذکر أبا بکر در این محلّ هیچ گونه زیادتی و فضل نیست زیرا که ما ضرورت میدانیم که مؤمن و کافر در هنگام ذکر یکی بعد از دیگری مذکور گردد، پس آنچه در ذکر عدد مرئی گردد اعتماد بر فضل آن بی‌شبهه و گمان نتوان کرد.

و امّا آنچه گفتی که حضرت ربّ الأرباب وصف اجتماع أبا بکر و رسالتمآب دِر یکمکان و مآب ِکرد این نیز مثل اوّلست زیرا که در یک مکان یکی از

أهل کفر و یکی از أهل ایمان مجتمع گردند چنانچه عدد بسیار از مؤمنان و کافران در یک مکان جمع میگردند.
بدرستی که حضرت نبیّ المختار أشرف انفار است و آن در مکان مؤمنان و منافقان و کافران أشرار جمع میشدند.
و از اینجاست قول خدای تعالی فَما لِ الَّذِینَ کَفَرُوا قِبَلَکَ مُهْطِعِینَ عَنِ الْیَمِینِ وَ عَنِ الشِّمالِ عِزِینَ.
و نیز سفینه حضرت نوح نبیّ علیه السّلام مشتمل بر پیغمبر و شیطان و یهود و باقی جانوران در یک محلّ و مکان بود و مکان دلالت بر وجوب فضیلت

که تو آن را برای صاحبت واجب و لازم میدانید بطلان و فساد دلیل آن بر تو واضح و عیان گردید، پس دو دلیل فضیلت از جمله فضایل ستّه که برای أبی بکر بدلیل ثابت میکردید باطل گردید.
(1) امّا قول تو آنچه گفتی که حضرت واجب الوجود اضافه أبی بکر به صحبت رسول اللَّه نمود و این دلالت بر فضیلت او دارد این خلاف طور عقل و علمست چه اسم صحبت میان مؤمن و کافر واقع و دایر و بیّن و ظاهر است و دلیل قول خدای تعالی است قالَ لَهُ صاحِبُهُ وَ هُوَ یُحاوِرُهُ أَ کَفَرْتَ بِالَّذِی خَلَقَکَ مِنْ- تُرابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّاکَ رَجُلًا و أیضا اسم صحبت را میان عاقل و میان بهیمه اطلاق میکنند و دلیل بر این کلام عرب است که قرآن بلسان أفصح البیان ایشان ظاهر و نازل گردید.
چنانچه حضرت عزّ و جلّ میفرماید که: وَ ما أَرْسَلْنا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسانِ قَوْمِهِ بدرستی که عرب حمار را صاحب نامیدند:
إنّ الحمار مطیّة و اذاخلا بک فهو بئس الصّاحب و نیز جماد را با حیّ صاحب گفته‌اند، و این در حقّ سیف فرمودند:
فقالوا زرت هذا و ذاک غیر اختیان‌و معی صاحب کتوم اللّسان از لفظ صاحب سیف خواسته پس هر گاه اسم صحبت واقع گردد میان مؤمن و کافر بی‌شبهت بلکه میان عاقل و بهیمت و میان حیوان و جماد که به هیچ وجه الفت نیست اسم صحبت دایر است پس صاحب ترا از لفظ صحبت چه نوع عزّت و شرف فضیلت که مزید درجت او باشد از سایر أصحاب حضرت نبیّ الرّحمه بمثل این لفظ بهم رسد.
امّا قول تو در آنکه رسول ایزد وهّاب خطاب مستطاب بابی بکر نمود که

(1) لا تحزن این حزن وبال أبی بکر و نقص است بر او البتّه و دلیل بر خطای او است زیرا که قول خدای تعالی لا تحزن نهی است از آنچه در خاطر او مستتر است از حزن و صورت نهی لا تفعل است.
یعني: ای أبو بکر باید که حزن را در ضمیر خود مستتر نگردانی و در خاطر

آن أمر مخفی را مضمر و مستتر نداری، پس حال خالی از آن نیست که آن حزن که به ابو بکر بود طاعت بود و یا معصیت اگر طاعت بودی حضرت نبیّ الرّحمه هرگز أحدی را از آن نهی و زجر ننمودی بلکه سیّد الأنام پیوسته و مدام تکلیف و أمر جمیع أنام بطاعت و عبادت ملک العلّام نمودی.
چنانچه آن سرور یا أوصیای اثنا عشر همیشه خلایق را بحکم ربّ غفور به طاعت و بندگی مأمور میگردانیدند.
و اگر حزن أبی بکر معصیت بود پس حضرت نبیّ الأقدس أبو بکر را از آن فعل عصیان ناستود نهی و زجر فرمود پس این آیه کلام مهیمن سبحان نصّ صریح است بر عصیان أبی بکر و تمرّد و طغیان ایشان از أمر و حکم رحیم الرّحمن لهذا رسول آخر الزّمان علیه سلام اللّٰه الملک السّلطان او را نهی از آن فرمود.
امّا قول تو در باب آنکه حضرت رسالتمآب باو خطاب مستطاب نمود که إِنَّ اللّٰهَ مَعَنا، بدرستی و راستی که رسول ایزد غنیّ علیه سلام اللّٰه تعالی خبر داد که خدای تعالی و تقدّس با آن رسول مقدّس است و تعبیر رسول بشیر از نفس أقدس خود بلفظ جمع إِنَّ اللّٰهَ مَعَنا فرمود.
و در این باب رسالتمآب اقتداء و اقتفاء بکلام ملک العلّام نمود در آن آیه که خالق الکاف و النّون إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحافِظُونَ برسول متعال
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:358
انزال و ارسال فرمود و چون نبیّ المهیمن از أبو بکر ملاحظه حزن نمود به لسان معجز نشان که مژده ده انس و جان بودند فرمودند که لا تحزن.
(1) أبو بکر گفت: حزن من برای برادرت علیّ بن أبی طالب علیه الصّلاة و السّلام که او را در مضجع خود خوابانیدی مبادا مشرکان و منافقان قصد ایشان کنند در آن حال رسول المتعال فرمود که: لا تَحْزَنْ إِنَّ اللّٰهَ مَعَنا.
یعنی: حضرت ایزد مهیمن با من و با برادرم علیّ بن أبی طالب ولیّ ذو المنن است.
امّا آنچه گفتی که سکینه بر حضرت أبی بکر نازل گردید قول تو بنا بر ظاهر است امّا در واقع سکینه برای آن نازل است که او مؤیّد از حضرت واجب الوجود بجنود است و آن مؤیّد بجنود نبیّ المحمود بود که ظاهر قرآن شاهد و بیّنه آنست.
چنانچه عزّ و جلّ در شأن عالیشأن خاتم الرّسل این آیه مبارکه منزل و مرسل گردانید که فَأَنْزَلَ اللّٰهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَ أَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْها.
پس اگر أبو بکر بی‌شبهه صاحب سکینه بودی البتّه صاحب جنود نیز باشد و چون صاحب جنود نبود پس البتّه صاحب سکینه نباشد.
و اگر کسی أبو بکر را صاحب جنود از نزد حضرت واجب الوجود داند و او را مرجع ضمیر گرداند البتّه لازم آید که اخراج حضرت نبیّ الأمجد از نبوّت، و رسالت گرداند تا آنکه تو مصاحبت أبی بکر را پنهان گردانی و داخل این

موضع نگردانی برای او بهتر است زیرا که واجب الوجود تبارک و تعالی انزال سکینه بر حضرت نبیّ الوری در دو مکان و بأوّلیّ نمود که تمام مؤمنان در آن مکان با رسول آخر الزّمان بودند و با آن رسول شفیق در سکینه شریک و رفیق بتحقیق

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:359

بودند.

(1) یکی از آن دو موضع در جایی که ایزد تبارک و تعالی میفرماید که فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَکِینَتَهُ عَلی رَسُولِهِ وَ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ وَ أَلْزَمَهُمْ کَلِمَةَ التَّقْوی الآیه ...

و در موضع دیگر ایزد أکبر میفرماید که: فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَکِینَتَهُ عَلَیْهِ وَ أَیَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْها و آنچه خدای تعالی درین موضع بیان فرمود نبیّ المحمود را در انتهای مخصوص سکینه گردانید چنانچه واجب الوجود فرمود که: فانزل اللّه سکینه علیه.

پس با آن سرور اگر مؤمن دیگر بودی البتّه آن مؤمن با آن رسول ذو المنن شریک و سهیم بودی چنانچه مؤمنان در آن دو مکان در سکینه با رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم شریک بودند.

حضرت حق سبحانه و تعالی ذکر مؤمنان نمود و در این آیه أصلا ذکر أحدی سوای رسول مجتبی ننمود. پس بیقین کسی با نبیّ المرسلین در سکینه در این آیه حضرت ربّ العالمین شریک و سهیم نباشد چه اگر کسی با آن سرور شریک در آن أمر بودی بایستی که حضرت ربّ غفور آن کسی را بی‌شبهه بنام مظهرا او مضمرا مذکور گردانیدی.

چنانچه مؤمنان در آن دو آیه شریک نبیّ در سکینه بودند حضرت ایزد تعالی و تبارک اشارت با آن بلکه در کمال وضوح و عیان بیان فرمودند.

پس بنا بر خروج أبی بکر از سکینه بهمین آیه دلالت کند بر خروج أبو بکر از ایمان بنوعی که ظاهر معنی آیه بر آن است.

در آن زمان از عمر بن الخطّاب در آن مسکن و مآب أصلا جواب مسموع حضّار آن مکان نشد.

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:360

(1) با کمال حیرت و اضطراب از یک دیگر متفرّق گشته متوجّه منازل خود شدند من در آن أثر از خواب بیدار شدم، و روی به راهی که داشتم آوردم.

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:361

ذکر بیان احتجاج سیّد الأجلّ علم الهدی المرتضی أبی القاسم علیّ رضی اللّٰه عنه بر أبی العلاء المعرّی در جواب آنچه معرّی از آن سیّد عالم سؤال نمود بمرموز

(1) در هنگامی که أبو العلاء المعرّی بخدمت سیّد المرتضی قدّس اللّٰه روحه مشرّف شده بود امّا چون معرّی با آن سیّد عالم در مذهب شریک و ذی سهیم نبود روی با ایشان آورده گفت: قول شما در کلّ چیست؟

سیّد گفت: آنچه قول شما در جزء است.

معرّی گفت: قول شما در شعری چیست؟

سیّد گفت: آنچه قول شما در تدویر است.

معرّی گفت: قول شما در عدم انتها بچه وجهست؟

سیّد فرمود: آنچه قول شما در تحیّز و ناعور است.

(1) معرّی گفت: قول شما در سبع چیست؟

سیّد گفت: آنچه قول شما بر زاید بری بر سبع است.

معرّی گفت: قول شما در أربع چیست؟

سیّد گفت: آنچه قول شما در واحد و اثنین است.

معرّی گفت: قول شما در مؤثّر چیست؟

سیّد گفت: آنچه قول شما در مؤثّرات است.

معرّی گفت: قول شما در نخستین چیست؟

سیّد گفت: آنچه قول شما در سعدین است.

أبو العلاء المعرّی بعد از استماع این أجوبه مر موزه مبهوت گشت و أصلا قدرت بر سؤال و جواب در هیچ باب نداشت.

بعد از آن سیّد گفت: نزد من هر ملحد ملهد است.

أبو العلاء المعرّی گفت: أیّها السیّد الأجلّ من أین أخذتها.

سیّد گفت: این اسئله و أجوبه از کتاب خدای عزّ و جلّ آیه کریمه سوره مبارکه لقمان در هنگام نصیحت فرزند میفرماید که یا بُنَیَّ لا تُشْرِکْ بِاللّٰهِ إِنَّ الشِّرْکَ لَظُلْمٌ عَظِیمٌ.

چون أبو العلاء المعرّی این جوابهای کافی شافی از آن سیّد عالم گرامی استماع نمود از آن مجلس سامی برخاسته راه خود برداشت.

در آن أثر آن سیّد أجلّ أکبر روی بمحضر آورده فرمود که این مرد الحال از پیش ما غایب و غیر حاضر شد من بعد در اینجا حاضر نخواهد شد زیرا که او مدّتی است این مقدّمات مرموز را مرکوز ضمیر و پیش نهاد خاطر خطیر ساخته در محافل و مجالس أهل نواصب باین کلمات مستظهر و مفتخر بود که مرا

بحث بسیار و مجادله بیشمار است بأرباب سبعیه شنیعه است چون الحال

آنچه در خاطر داشت گفت و جوابش شنید.
(1) در آن زمان بعضى از علماء تقيّان در آن محلّ حاضر بودند از شرح مرموزات استفهام و استعلام نمودند.
سيّد رضى اللَّه عنه فرمود كه: أبو العلاء از من سؤال از كلّ نمود كلّ در نزد او قديم است و مشير است بعالمى كه آن را كبير خوانند.
پس بمن گفت: كه قول شما در عالم كبير چيست آيا قديمست يا نه؟
من جواب و سؤال او بدين وجه دادم كه آنچه قول شما در جزء است به واسطه آنكه جزء در پيش ايشان محدث است و جزء متولّد از عالم كبير گردد و اين جزء عالم صغير است در پيش ايشان.
و مرا دم از اين كلام در جواب أبو العلاء آن بود كه اگر چه حدوث عالم صغير بصحّت و ثبوت رسيد پس شما آنچه اشاره بآن نموديد اگر صحيح باشد آن نيز محدث است البتّه زيرا كه جزء از جنس كلّ است بر زعم ايشان و شى‌ء واحد و جنس واحد در نزد أرباب معرفت و حال و أصحاب فضل و كمال جايز نيست كه بعضى آن قديم و بعضى حادث باشد بى‌شبهه و گمان چنانچه عيان و ظاهر است.
اما شعرى كه اراده استعلام أحوال او نمود اراده او آن بود كه خواست كه بيان كند كه شعرى از كواكب سيّارات نيست پس من باو گفتم: كه امّا قول شما در تدوير و دوران چيست اراده من آن بود ميان فلك در تدوير و دوران در شعرى هيچ گونه قدح و ضرر بر قول ما ندارد.
امّا عدم انتهاء كه معرّى ذكر كرد اراده ايشان بود ذكر كند كه عالم منتهى
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:364
گردد او را نهايت نيست چنان كه او را بدايت نيست بواسطه آنكه قديم است (1) من او را اعلام نمودم كه تحيّز و تدوير در نزد من صحيحست و اين هر دو دلالت بر انتهاء عالم دارند.
و امّا سبع كه معرّى بيان كرد اراده نجوم سبعه سيّارات نمود كه در پيش ايشان آنها ذوات الأحكام‌اند و مناط أحكام نجومى بر سيّارات است چنانچه أرباب نجوم در كتب خويش ذكر كردند.
من گفتم: كه كلام شما باطل و ناتمام است زيرا كه مدار اينها بر زايد برى است كه در او تحكّم است و اين حكم منوط و مربوط است باين نجوم سيّارات سبعه كه در پيش ايشان زحل و مشترى و مرّيخ و عطارد و شمس و قمر و زهره است نيست چنانچه در محلّ و مكان خود مذكور است.
و امّا أربع كه معرّى ذكر كرد اراده طبايع أربع نمود من در جواب او گفتم كه قول تو در طبيعت واحده نار چيست كه از آن دابّه متولّد گردد كه جلد آن دستهاى مردمان را بد بوى و نتن گرداند بعد از آن آن جلد را در آتش اندازند پس زهومان آن محترق گردد و آن جلد صحيح و سالم باقى ماند زيرا كه حضرت آفريدگار آن دابّه را از آتش آفريد و آتش آتش را محروق

و بیکار نگرداند چنانچه عقل در این کار حاکم بیّن و آشکار است و این أمر از حضرت مرید کردگار عجیب و بدیع نیست بواسطه آنکه قادر عزیز از برف نیز کرم بسیار خلق و آشکار گردانید و برف را بی‌گزاف یک طبیعت است بخلاف آب در دریا که در آن محلّ بحکم حضرت عزّ و جلّ آب را در آنجا دو طبیعت است ماهی و ضفادع و مار و سلاحف و نبات الماء بسیار از او متولّد و آشکار گردد و مذهب معرّی و رأی او آنست که حیوانات برّی و بحری حاصل و موجود نشود الّا الطّباع أربع، پس

این قول متناقض است با آن (1) امّا مؤثّری که پیش او زحل چونست مرا از آن پرسید من گفتم قول تو در مؤثّرات بأسرها چیست اراده من از این سخن آن بود که اگر گوید که همه مؤثّرات‌اند خواه حادث و خواه قدیم پس مؤثّر قدیم چگونه مؤثّر باشد در أمر حادث.
امّا سؤال او از نخستین اراده او آن بود که آن دو نحس سعد متولّد گردد حکم آن چیست من باو گفتم که قول تو در سعدین چیست اگر از اقتران این سعدین میان ایشان بیرون آید این حکم است که خدای عزّ و جلّ باطل گردانید تا آن کسی که ناظر مصنوعات مهیمن قادر باشد برو بیّن و ظاهر گردد که أحکام بتقدیر ایزد علّام متعلّق المسخّرات نیست بلکه منوط باراده و مشیّت ملک العلّام است زیرا که شاهد عقل بی‌شبهه شهادت میدهد که:
هر گاه عسل و سکّر مجتمع گردند از اجتماع این دو جنس با هم دبس شکر حاصل نشود و این دلیل تامّ بر بطلان قول ناتمام ایشان است.
امّا قول من در باب آنچه گفتم که هر ملحد ملهد است اراده من ازین کلام صدق التیام آن بود که بیان کنم که هر ظالم مشرک است زیرا که در لغت عرب هر گاه مردی از طریق دین و آئین حضرت ربّ العالمین و منکر شریعت سیّد المرسلین باشد آن بیدین بیقین بیرون از شرایع دین مبین است و آن کس را ملحد گویند چنانچه عرب گوید ألحد الرّجل اذ اعدل من الدّین.
یعنی: چون شخصی از دین بیرون شد عرب او را ملحد گوید و چون کسی ظلم کند و بر مؤمنی ستم روا دارد عرب او را ظالم و ملهد گوید و از اینجا است که عرب گوید: ألهد الرّجل اذا ظلم و بر هر عارف نکته‌دان ظاهر و

عیان است که هر ملحد ظالم است زیرا که آنچه ملحد میان مردمان متداولست کسی را گویند که منکر دین نبوی ما باشد و چون آن کم نام خمول از طریقت سیّد الشّریعة عدول نماید بی‌شبهه آن غاوی دین رسول از أعیان ظلوم و جهول خواهد بود بلکه اسّ الرّئیس جماعت ظالمین.
(1) پس أبو العلاء المعرّی چون دانست که مرا مطلب چیست گفتم: یا بُنَیَّ

لا تُشْرِکْ بِاللّهِ إِنَّ الشِّرْکَ لَظُلْمٌ عَظِیمٌ.
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:367

ذکر بیان احتجاج السّیّد المرتضی قدّس اللّٰه روحه در تعظیم و تقدیس أئمّه ما علیهم صلوات اللّٰه تعالی بر سایر برایا،

الّا حضرت سیّد الأنبیاء صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم بطریق که هیچ أحدی راه بآن طریق ممجّد از آن سیّد موحّد سبقت در بیان آن نیافته و آن را ذکر کرد در رساله از مصنّفات خود که موسوم است برساله باهره در بیان أحوال خیر مآل عترت طاهره چنانچه در آن رساله فرمود که:
(1) از جمله آنچه که نیز دلالت بر تقدیم أئمّه دین و تعظیم ایشان بر سایر مخلوقین دارد آنست که حضرت ربّ العالمین اعلام و دلالت ما بر معرفت ایشان چنانچه فرمود که: معرفت شما بائمّه الأنام علیهم السّلام مثل معرفت شما بحضرت ملک العلّام است و ایمان و اسلام بذو الجلال و الاکرام و جهل

باین أعیان مثل جهل بحضرت ایزد سبحان و (1) شکّ در ذات کامل الصّفات رحیم الرّحمن است و این بی‌شبهه و گمان سبب کفر و عصیان و وسیله خروج از شیوه اسلام و ایمان است و این منزلت برای أئمّه اثنا عشر علیهم سلام اللّٰه الملک الاکبر معیّن و مقرّر است و بغیر از پیغمبر ما علیه صلوات اللّٰه تعالی و بعد از آن حضرت أمیر المؤمنین حیدر (ع) و أئمّه از أولاد این دو سرور برای هیچ بشر معیّن و مقرّر نشد و من بعد نیز نخواهد شد.
فلهذا معرفت أئمّه اثنا عشر بر جمیع خلقان از انس و جانّ واجب و لازم و از فروض متحتّم گردید و معرفت غیر ایشان بر ما واجب و لازم نیست زیرا که ما را معرفت نبوّت أنبیای ما تقدّم از آدم صفی تا عیسی بن مریم أصلا بر ما واجب و لازم نیست بواسطه آنکه شناختن أنبیای سابقین شرط در دین و آئین ما نیست و معرفت ایشان بسیار دخل در تکالیف ما در اسلام و ایمان ندارد پس معرفت پیغمبران سابقین بر ما واجب نباشد.
امّا بر ما اثبات آنچه ادّعای آن بدلیل و برهان نمودیم یعنی معرفت أئمّه دین علیهم السّلام بی‌شبهه و گمان لازم و عیان است.
و آنچه ما ذکر کردیم که معرفت ایشان از جمله اسلام و ایمان است دلیل آن اجماع شیعه امامیّه است بر آن و اجماع ایشان حجّت است بنا بر ثقه و صحّت قول معصوم که عقل دلالت بر وجود او در همه زمان دارد و از جمله ایشان و از زمره آن أعیان است و ما دلایل بسیار این طریقت در مواضع بیشمار از کتب خود نقل کردیم و استیفای آن دلایل در أجوبه مسایل تبّانیّات در کتاب نصرة از آنچه منفردند بآن جماعت شیعه امامیّه در مسائل تقیّه خاصه شرح و بیان آن کما کان نمودیم.

(1) پس بدرستی که این کتاب مبنی بر صحّت این أصل ممکن است که ما بر استدلال بر وجوب معرفت أئمّه علیهم السّلام باجماع امّت محمّد صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم نمائیم و آن را اضافه بر اجماع امامیّه گردانیم.
زیرا که جمیع أصحاب شافعی بر آن رفته‌اند که صلوات بر آل پیغمبر صلوات اللّٰه علیه در تشهّد أخیر واجب و رکن و أرکان نماز است و اگر مصلّی اخلال به صلوات آل رسول ایزد متعال نمایند نماز او صحیح نیست و أکثر شافعیّه میگویند که صلوات در این تشهّد بر آل نبیّ در وجوب و لزوم توقّف صحّت نماز بر او مثل صلوات بر حضرت رسول صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم است و باقی از شافعیّه و غیر ایشان بر آن رفته‌اند که صلوات بر رسول ذو الجلال سنّت است نه واجب پس بنا بر قول أوّل بهر که نماز کند و بندگی و نیاز مهیمن کار ساز بجای آرد و بر او واجب است شناختن آل رسول آخر الزّمان چه صلوات فرستادن بآن أعیان فرع معرفت ایشان است و آنکه باستحباب صلوات بر آل رسول حضرت واهب لا یزال رفته.
پس آن صلوات از جمله عبادت است هر چه مسنون و مستحبّ باشد و تعبّد در آن مقتضی تعبّد بما لا یتمّ الّا به از معرفت آل است.
و از غیر أصحاب شافعی هیچ کس منکر استحباب صلوات در تشهّد نماز بر رسول ایزد بی‌نیاز و بر آل ایشان علیهم صلوات الملک المنّان نیست هیچ شبهه باقی نمیماند برای آنکه معرفت تمام کمال أئمّة المعصومین علیهم-السّلام پیدا کند و بداند که آن أعیان أفضل از جمیع مردمان و أجلّ و أعلم ایشان است بر آن عارف دانا ظاهر و هویدا گردد که أئمّه دین لحظه غافل و ساهی از ذکر حضرت ربّ العالمین نبودند و پیوسته در ذکر ایزد أکبر بودند و أکرم
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:370
الاکرمین همیشه سیّد المرسلین و أوصیای هادین را چندان مشتاق بود که خواست که هر جا آن وکلای دین و عرفای مشتاقین شهادت بر یگانگی ذات أحدیّت او دهند همان دم بنی آدم شهادت بصدق رسالت آن نبیّ الأکرم و ذکر أوصیای آن سرور نمایند زیرا که طالب همیشه بفکر و ذکر مطلوب و مطلوب پیوسته در ساعات صبح و شام بذکر أوصاف طالب قیام و اقدام دارد.
پس بنده در هنگام عبادت و بندگی که زمان اتّصال بقرب معنوی حضرت ایزد تبارک و تعالی است چگونه او را مذکور نگرداند و تهیت او نفرستد پس صلوات بسیّد المرسلین و أئمّه هادین بر فرق مسلمین واجب و لازم باشد (1) در نزد أکثر امّت از شیعه امامیّه و جمع کثیر از أصحاب شافعیّه آنست که نماز به ترک ذکر ایشان باطل است و امّا این فضیلت هیچ مخلوقی را بغیر ایشان ثابت و معتبر نیست.
و آنچه دلالت دارد ممکن است استدلال آن را به فضیلِت ایشان آنست که

خدای تعالی غرس نفوس انس و جان برای تعظیم شأن ایشان و عزّت و اجلال قدر عالیشأن آن أعیان بقدر مراتب ایشان باتباین مذاهب، و اختلاف آرای دیانات خلایق نمود و در ضمایر هر کس و قلوب هر نفس غرس مودّت آن اولیای ایزد تعالی و تقدّس فرمود و آنچه اجماع این جماعت مختلف مباین در ملّت‌اند یا پراکندگی أهواء و متشعّبات آراء بر وجه که ما ذکر آن نمودیم همگی آن طایفه بزیارت قبور ایشان و بقصد تلثیم و تقبیل جناب ملائک مآب آن اولیای ملک الوهّاب از شهرهای دور می‌آیند و طوف مشاهد آن أعیان مینماید و در مواضع که آل رسول ایزد متعال در آن محال آسوده‌اند و مساکن اختیار کردند تا در آن أمکنه نماز گزاردند از ولایت بعیده و از بلاد متباعده و از أمصار

دور و دراز (1) بقصد زیارت ایشان می‌آیند و مزارات و مشاهد عتبات مقدّسات ایشان را زیارت میکنند و در آن محالّ اختیار مساکن می‌نمایند و انفاق أموال بر فقرا و مساکین و صرف آن در وجوه خیر مؤمنین میفرمایند.

و مرا جمع کثیر که از کثرت آن أعیان احصای عدّت میسّر و امکان نیست خبر دادند که هر سالی در محالّ وقفه رجب و ذو الحجّه مردم نیشابور و حوالی آن از ولایات خراسان و جرجان و طبرستان و گیلان و کوه پایهای این ولایات تا أقصای آذربایجان و عراق عجم و کاشان و اصفهان و یزد و کرمان با توابع و لواحق و مضافات آن خلق بسیار از هر محالّ بولایت طوس بزیارت آن امام الانس و الجنّ أبی الحسن علیّ بن موسی الرّضا علیه سلام اللّه تعالی، با تجمّلات بسیار و ذخایر بیشمار از هر ولایت می‌آیند و أیّام وقفه را در آنجا بزیارت اشتغال دارند و چون أیّام وقفه منقضی گردد روانه ولایت خود گردند و این کثرت و اجتماع در هیچ مکان و مأوای گنجایش ندارد مگر حجّ برای بیت اللّه الحرام سرانجام مثل این خرج نمایند و با انحراف أهل خراسان از آن جهت و ملّت و پشت گردانیدن از آن شعب و طریقت.

مع هذا حضرت واهب العطیّه تسخیر قلوب قاسیه آن جماعت که از حجر سخت‌تر است بجانب آن حضرت نموده و عطوفت و الفت در میان خاصّ و عامّ آن طایفت با کمال تباین در مذهب و ملّت فرموده.

و نیست این تسخیر و الفت از آن ولیّ ربّ العزّت بر آن طوایف امّت الّا مثل معجزت خارق عادات و کرامت خارج از امور مألوفات زیرا که اگر چنین نبود متخالفین را باین نحله و عطیّت حمل با تجارت آن جماعت از آن جمله أصلا میسّر و ممکن نبودی برؤیت مشاهد و مقابر راحت یافتن و باشتیاق تمام اختیار

مجاورت آن مقام نمودن (1) و پیوسته بزیارت مشغول بودن و اگر از آنجا مسافرت به أماکن أصلی مواطن جبلّی نمایند باز کرّة بعد اخری معاودت به آن مشاهد مقدّسات و عتبات عالیات اگر میسّر ایشان هر ساله بزیارت می‌آیند و الّا در سال دوّم بزیارت امام الامم می‌آیند و فیوضات بسیار از آن مشاهد مشرّفات مییابند و از تسکینها التماس فتوحات می‌نمایند و از برکات آن مکان از حضرت مجیب الدّعوات استدعای حاجات و طلب انصرام مهمّات میکنند و استدفاع بلیّات و أذیّات در مظانّ اجابت دعوات می‌نمایند و پیوسته طلب بذل أرزاق از حضرت مهیمن خلّاق در آن مکان میفرمایند:

و هر چند این أحوال ظاهر و آشکار است و آن موجب اظهار معجزات و مفیض کرامات بهر أحدی از بریّات نیست زیرا که اگر لازم بود هر آینه بایستی کسی که اعتقاد او بائمّه بیشتر و اقرار او بآن أعیان میسّر است احسان أئمّه بآن کس بیشتر باشد چه آن کس با ایشان موافق است نه مخالف و مساعد است نه معاند.

و در نزد أرباب حال محال است آنکه أئمّه دین و هدات راه یقین این أفعال پسندیده و أعمال ستوده از أنواع نیکوئیها که از آن أعیان صادر و عیان گردید بی‌شبهه و گمان یکی از آن بواسطه أعراض دنیوی و دواعی این جهانی بحیّز ظهور نرسید زیرا که مشتهیات دنیا و مستلذّات این سرا در نزد آن أعیان موجود و عیان نیست بواسطه عدم ثبات و دوام بلکه مفقود تامّ و معدوم بی‌سرانجام است و آن احسان و زیارت طوایف أنام بواسطه تقیّه و استصلاح کار مردمان بی‌شائبه و گمان نیست.

یعنی: تقیّه امّت در ایشان است در امامان است نه از ایشان یعنی بر

ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:373

جماعت شیعه (1) أئمّة البریّه علیهم السّلام و التّحیّة تقیّه لازم است که مودّت و ولایت ایشان را بر نواصب و معاندین بحکم أرحم الرّاحمین پوشیده و پنهان می‌دارند حتّی أسامی أئمّة البریّه را پنهان از مردمان میداشتند.

زیرا که: آن برگزیدگان حضرت خالق الانس و الجانّ را بواسطه کمال فضل و علم و معرفت بحضرت ایزد منّان چنان بود که عقول أرباب ذوی العقول حیران در آن بودند و پیوسته معاندین بجهت علم و کمال و فضل و حال ایشان کمال عداوت و دشمنی بآن أعیان داشتند و در پی قتل ایشان بودند چنان که تمامی آن أعیان بشهادت رسیدند.

و آنکه جاهل این مرتبت مرتّب أئمّة البریّه باشد و یا خود را جاهل و عامی داند و حال آنکه آن را بیند اگر گوید تعظیم غیر فرقه شیعه مر أئمّة البریّه را نه بواسطه آن چیزهاست که شما آن را بسیار معظّم و مفخّم میدانید بلکه آن را معجزات برون از عادت و خارج از طبیعت می‌شمارید

چنان است.
بلكه چون آن قوم رسول بيچون و عترت طاهره نبىّ آخر الزّمان‌اند و هر كه تعظيم و تبجيل نبىّ جليل نمايد لابد و ناچار است كه آن كس عترت و أهل بيت رسول ايزد تعالى را معظّم و مكرّم و أفضل و أعلم داند آن جماعت را از ساير امم.
و هر گاه با او از حضرت رسول اللَّه صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم بآن صفات كامله قرابت و زهد و مهاجرت از دنيا و عفّت و علم و موجود باشد هر آينه اجلال و اكرام او زياده ميگردد زيرا كه زيادتى سيّئات و أموال وسيله زيادتى جاه و مال است.
و جواب از اين شبهه ضعيفه آنست كه أئمّه ما عليهم السّلام البتّه در
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:374
حسب و نسب با ساير أقرباى ايشان شريكند (1) ليكن أئمّه دين را عبادت ظاهره و زهادت در دنيا باديه و سمات جميله و صفات حسنه از أولاد پدر ايشان رسول آخر الزّمان عليه و عليهم السّلام و از أولاد عبّاس بن عبد المطّلب رضى اللَّه عنه.
زيرا كه: ما اجماع مردم بر تعظيم ايشان مشاهده نموديم و ديديم كه خلق بسيار از ولايات و أمصار بزيارت قبور فايض النّور و مرافق فردوس ميامن آن أعيان مى‌آيند و استشفاع بآن روضات مقدّسات در حصول أغراض دنيوى و وصول بحوائج صورى و معنوى مينمايند.
و استدفاع نوائب مصايب بليّه از آن امكنه عليّه و مشاهد رفيعه از صدمات عوارض أعراض حادثه و أذيّات أمراض مستحدثه ميفرمايند و بملتمسات، و مستدعيات خود فايز و بهره‌مند ميگردند و با مشاهد معاين ديگر نيافتيم كه در تسخير قلوب خلايق شريک با مشاهد عترت حضرت سيّد البريّه باشد.
زيرا كه اگر چنين بودى بايستى كه اجماع مردم از فرط تعظيم و اجلال آن مشاهد از ساير عترت و صنوف ذرّيّت بيشتر بودى.
و هر أحدى را از عترت و غير ايشان را حالى باشد مثل حالى كه جارى بچيزى حال حضرت باقر و صادق و كاظم (ع) بودى.
زيرا كه از غير اين عترت كه ما ذكر كرديم از صلحاى عترت و زهّاد اين فرقه جمعى هستند از امّت تعظيم آن طايفه مى‌نمايند و فرقه ديگرى اعراض از آنها ميفرمايند.
و كسى از باقى عترت و ذرّيت كه ساير بريّت تعظيم و تكريم و تقديم او مينمايد اين طايفه عترت را در اجلال قدر و اعظام رتبه در هر نظر منتهى بقدر مراتب
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:375
جلالت و عظمت آن طايفه محمودة العاقبة كه أسامى سامى آن جماعت را ذكر كرديم نمى‌گردانند و بآن رتبه شرف و كرامت نميرسانند.

(1) اگر فضل و حال شأن و إجلال قدر عالیشأن آن أعیان که ما اشارت به آن اولیای رحیم الرّحمن نمودیم معلوم و ملحوظ أصحاب فضل و عرفان نبودی هر آینه من در شرح و بیان حقایق أحوال خیر المآل آن خلاصه أحفاد و عترت رسول آخر الزّمان هر آینه شرح میدادم و أسامی سامی و نامهای گرامی آن اولیای ایزد سبحان را مشروحا و مفصّلا مذکور میگردانیدم.
بلکه ذکر آن را از کتب ما بنوعی ذکر میکردیم که حقیقت آن معلوم هر أحدی از انس و جان می‌شد که آنچه من ذکر کردم حقّ واضح و ما عدای آن باطل فاضح است.
پس و بعد هذا معلوم بدیهی و مفهوم ضروری هر صاحب طبع جلیّ و مالک طبیعت متجلّی میگردد.
که حضرت محمّد باقر و جعفر صادق علیهما السّلام و موالیان ایشان و أولاد أئمّه علیهم السّلام در دیانت و اعتقاد مشهور و میان امّت مذکورند، و فتوی حلال از حرام و بیان آن برای خاصّ و عامّ مینمودند بر خلاف آنچه مخالفین امامیّه بر آن رفته‌اند.
و اگر کسی شکّ اظهار میکرد در هر مذهب که بود جواب از آن سرور میشنود و بر هیچ متفطّن منصف مخفی و پوشیده نیست که ایشان اجتماع بر مذهب فرق مختلفه و بر ملّت و آئین غیر متّفق نمی‌نمودند هر چند آن انفاق وسیله تعظیم ایشان و باعث قرب بخدای تعالی گردد و چگونه شکّ و ریب عارض آن أعیان در باب آنچه ما ذکر آن نمودیم و بالبداهة و الیقین معلوم جمیع فرق مسلمین
ترجمه و شرح الاحتجاج ،ج4،ص:376
است که مشایخ امامیّه و سلف ایشان در آن (1) زمان بطانه باقر و صادق علیهما سلام اللّه الملک المنّان بود.
و پیوسته در بلا دست آن سرور متمسّک بایشان در جمیع أوقات و أحیان بودند.
و تصحیح اعتقادات با ایشان می‌نمودند، و همواره در امور مشکله رجعت بآن عترت مینمودند.
و اگر اظهار شکّ از کسی واقع میشد بعد از آنکه به عرض ایشان میرسید به نوعی کشف آن میفرمودند.
که بر هر متفطّن منصف حقیقت آن حرف ظاهر می‌شد و شکّ و شبهه در آن نمی‌ماند.
و آن طایفه امّت متمسّک بآن أعیان عترت و مطهّرین و مقرّین به ایشان و معتقدین بأقوال و أفعال آن جماعت نیکان باشند.
جمیع معتقدات و منتحلات و مصحّحات و مبطلات آن طایفه امّت امامیّه از آن طایفه ملقات و از آن أعیان مأخوذ و منقول است.
و اگر آن جماعت علیهم سلام اللّه أجمعین راضی بآن تبعیّه امامیّه نبودندی

و بر ایشان اقرار نداشتندی هر آینه ابا و انکار آن جماعت می‌نمودند و نسبت این ندامت بایشان میدادند.
و بی‌شبهه أعیان عترت امامیّه از آن طایفه بی‌رویّه و از آن گروه ردیّه مردیه بریء و بیزار و پهلوی خویشتن از آن امّت خالی میکردند. و آنچه ما بین ایشان بودی هر آینه نفی آن می‌نمودندی.
از مراتب الفت و رفع مجالست و دفع مواصلت و ملازمت و مؤاخات و موالاة

و مؤانست و مضافات و لسان از قطع مدح و ثناء و اطراء و دعاء نموده (1) هر آینه تبدیل آن بذمّ و لوم و برائت و عداوت و اگر چیز دیگر مذکور و مشتهر میان مردی نبودی که عترت حضرت سید المرسلین علیهم السّلام و التّحیة همگی و تمامی باین مذهب معتقد و راضی‌اند بی‌شبهه و گمان همین دلالت کافی و تمامست برای بیان آن چگونه در دل عاقل و دانا و در خاطر مطمئنّ توانا سایغ و مقیم و جایز و روا باشد که شخصی تعظیم و تکریم کسی در أمر دین نماید که آن کس بر خلاف معتقدات او باشد و آن را حقّ داند و ما سوای آن را باطل شمارد و بعد از آن در تعظیمات، و تکریمات آن بأبعد غایات و أقصای نهایات رساند آیا در أمثال این عادات جاری یا سنّت مجری و ممضی کیست یا نه یقین است که خلاف این خلاف طور عقل و دین است آیا نمی‌بیند که طایفه امامت اثنا عشریّه ملتفت نمیگردند به جماعت از آنهائی که ایشان مخالفت مینمایند و مخادعه میفرمایند در دیانت و در محبّت آن در ولایت و جوانمردی و سماحت در هیچ چیز در مدح و تعظیم نمینمایند أصلا چه جای آنکه بیان خوبی آن را بغایت و أقصی نهایت رساند اظهار کمال برائت از آن و نهایت عداوت نماید از آن کس بوسیله ارتکاب با مناسب خود را از عترت و أولاد حضرت نبیّ الواهب بیرون برده چنانچه او را جاری مجری کسی که حسب و نسب أصلا ندارد و رابطه خویشی و علاقه قرابتی به سلسله حضرت نبیّ العربی ندارد اینست آنچه آگاه میگرداند که آن خلایق را ایزد خالق صفات خارق عادات عنایت نمود یعنی حضرت واهب العطیّه در این عصامه خلق خارق عادات نمود یعنی صدور معجزات از- حضرت سیّد البریّات و آل أطهار او که أئمّه دین و هدات راه یقین‌اند بیّن و ظاهر و رفع جهالت از این طایفه نمود تا بیان حال این جماعت و شریف منزله

و عظیم مرتبت آنها بر همه طوائف روشن گردد.
(1) و این فضیلت زیادتی بر سایر فضایل دارد و بر جمیع خصایص مناقب فایق است و برای بیان أحوال کمالات أئمّه اثنا عشر همین برهان لایح و میزان راجح است و ما قطع کتاب بر کلام سیّد میر مرتضی علم الهدی

قدّس- اللّه روحه نموديم.
وقع الفراغ من رحمته هذا الكتاب المسمّى بالاحتجاج فى دفع اللّجاج

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌اي قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم
جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ في سَبيلِ اللَّهِ ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ
(سوره توبه آیه 41)
با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند
بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص 159
بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال 1340 هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.
مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال 1385 هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.
اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :
الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی
ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه
ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهاي رایانه اي و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...
د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار هاي تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر
ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای
و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط 2350524)
ز)طراحی سیستم هاي حسابداري ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...
ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...
ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه
ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگي مذهبي قائميه اصفهان
تاریخ تأسیس: 1385 شماره ثبت : 2373 شناسه ملی : 10860152026
وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com
فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com
تلفن 25-2357023- (0311) فکس 2357022 (0311) دفتر تهران 88318722 (021) بازرگانی و فروش 09132000109 امور کاربران 2333045(0311)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت

امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.
شماره حساب 621060953 ، شماره کارت :6273-5331-3045-1973و شماره حساب شبا : IR90-0180-0000-0000-0621-0609-53به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».